

هه تباذه پورنیش

فرهنگ  
کُردی فارسی

هه شرار

کیت جلدی

هه نبانه بورينه

# فرهنگ کردی - فارسی

هه ژار

یک جلدی

سروش

تهران ۱۳۶۹

شرفکندي، عبدالرحمن، ۱۳۰۰ - گرداورنده  
 فرهنگ کردی - فارسي / هه ذار؛ و بواسدار سحمدماجد  
 مردوح روحاني، - تهران؛ سروش، ۱۳۶۹  
 سی و پنجم، ۱۰۳۶ ص.  
 عنوان به گردی؛ هه نیانه بورینه.  
 ۱. گردی - واژه‌نامه‌ها. ۲. گردی - واژه‌نامه‌ها - فارسي.  
 الف. مردوح روحاني، محمدماجد، ويراستار، ب. عنوان.  
 چ. عنوان، هه نیانه بورینه.  
 ک ۹۹۶

PIR



تهران، خیابان استاد مطهری، بخش خیابان دکتر مفتح، ساختمان جام جم  
 چاپ اول: ۱۳۶۹  
 ویراستار: محمدماجد مردوح روحاني  
 بازنويis: سيداحمد سعادتى  
 نمونهخوان: محمود مفتى  
 پانچيست: صريم، سلوکى و سهيلا آنگيه  
 صفحهآرا: محمود تيكفر جام  
 ناظرچاپ: اميرحسين ايزدي  
 ليتوغرافي: تنديس  
 اين كتاب در شش هزار سخه در چاپخانه بويا چاپ و در صحافى فرد صحافى شد.  
 همه حقوق محفوظ است.  
 بها: ۹۶ ریال

آنچا که هر نویسنده آرزوی بلندآوازگی در سر  
میبروراند، فرهنگ نویس امیدی جز این  
نمیتواند داشته باشد که از آفت مذمت برکنار  
باشد؛ و غالباً همین سعادت نیز نصیب کمتر  
فرهنگ نویسی شده است.

دکتر ساموئل جانسون  
نقل از: دیباچه فرهنگ زبان انگلیسی

## یادداشت ناشر

خواننده ارجمند! انتشار جلد نخست این فرهنگ، موجب استقبال و همچنین انتقاد دوستداران فرهنگ و ادبیات این مرز و بوم بود. از دلیل یا دلایل استقبال می‌گذریم و به عمدۀ ترین علت انتقاد می‌پردازیم:

اکثریت خوانندگانی که ما را از نظریات خود آگاه ساختند، از ریزبودن حروف شکایت داشتند؛ تا آنجا که برخی کتاب را به همین دلیل غیرقابل استفاده می‌دانستند. واقعیت آن است که ما نیز به این مسأله بی‌توجه نبودیم؛ اما از آنجا که اصولاً کتابهای مرجع را لازم نیست سطر یا سطر و صفحه به صفحه مطالعه کرد، لذا خواندن یک یا چند سطر هر چند ریز-آن هم هر ازگاهی — نباید چندان دشوار باشد. خوانندگانی هم که ضعف بینایی دارند، برای خواندن یکی دو سطر، به کمک ذره بین می‌توانند رفع مشکل کنند. در هر حال جهت احترام به رأی و نظر آن دسته از دوستانی که احتمالاً دلایل ما را نهیدیرند، همزمان با انتشار جلد دوم با همان قطع و اندازه حروف، فرهنگ یک جلدی حاضر را نیز با قطع بزرگتر و حروف درشت تر منتشر کردیم. با این امید که موجب رضایت خاطر فرهنگ دوستان عزیز باشد.

## یادداشت ویراستار

سرانجام پس از سالها کار و تلاش پیگیر، این سعادت دست داد که با انتشار نخستین فرهنگ کردی به گردی و فارسی، به وعده‌مان عمل کنیم و این کار ارزشده بسیاری را در اختیار علاقه‌مندان و دوستداران زبانها و ادبیات این سرزمین پهناور قرار دهیم.

باید دانست که کاری چنین سترگ به انجام نمی‌رسد، الا با عشق به آن از سویی و درک عمیق ارزش کار از سوی دیگر. و به راستی که در خصوص این کتاب آن هردو جمع شدن و اعتماد و دلگرمی و شوق آوردن که با انتشار فرهنگ حاضر به شمر نشست.

تلاش و کوششی که استاد عبدالرحمن شرفکندي (همزار) و محدود همکارانش مبذول داشته‌اند، هماهنگ با وظایف و بلکه توان آنان نیست و نیز سرمایه‌ای که انتشارات سروش براین کار گذارده است، هرگز توجیهی صرفاً اقتصادی ندارد. نتیجه آنکه هر چند کتاب حاضر نخستین فرهنگ کردی به گردی است که در ایران منتشر می‌شود — صرفنظر از ستون فارسی آن — با میاهات می‌توان گفت که در مقایسه با همه فرهنگ‌های کردی دیگر که تاکنون به چاپ رسیده‌اند، کامل‌ترین نیز هست. اما همین جا باید اذعان داشت که این تازه به بازار آمده هم کالای بی‌عیب و نقص نیست و هنوز تاریخ داشتن به آن پایه، راهی نه چندان کوتاه در پیش دارد.

در جریان کار به خوبی دریافتیم که دامنه آن تاچه اندازه وسیع است و برای جمع آوری لغات و اصطلاحات پنج لهجه اصلی زبان کردی — که از شمال آذر بایجان تا جنوب لرستان پراکنده است — و گویش‌های فراوان هر یک از این لهجه‌ها، به چه میزان امکانات و مهم تر از آن افراد اهل فن نیاز است. مرحوم دکتر محمد معین در مقدمه فرهنگ معین، چند صفحه

را به سیاست از همکاران اختصاص داده و در آن جدا از افرادی که در کارهای حرفچینی، صفحه‌آرایی، چاپ، صحافی وغیره شرکت داشته‌اند، از هفتاد تن استاد همکار و چهارصد نفر از دانشجویانی که به عنوان واحد درسی در تدوین فرهنگ تلاش کرده‌اند، قدردانی کرده است. جالب است خوانندگان بدانند کسانی که در امر تدوین فرهنگ کردی به کردی وفارسی حاضر کوشیده‌اند، تعدادشان از عدد انگشت‌های یک دست متجاوز نیست. به علاوه گفتنی است که فرهنگ معین را – از جمله – منبعی ارزشمند چون لغت‌نامه مرحوم علامه دهخدا پشتواه بوده است که مجموع منابع کتاب حاضر با آن در قیاس نمی‌گنجد.

هدف از مقایسه فوق، تعدیل انتظار خوانندگان فرهنگ‌گذشت از این فرهنگ است؛ و راستی چه بجاست که به مدد بودجه‌ای کافی، گروهی صاحب‌نظر گردهم آیند و با برنامه‌بریزی مناسب، آشناییان به لهجه‌های مختلف زبان کردی در مناطق کردنشین ایران و ترکیه و عراق و سوریه به گردآوری واژگان زبان کردی در همه لهجه‌ها و گویش‌هایش بپردازنند، در موارد لازم از گیاهان، ابزار، البسه و اماکن و غیره تصویر بردارند. سپس جمعی دیگر از زبان‌شناسان آشنا به زبان‌های فارسی و کردی به یافتن معادلهای فارسی، قواعد دستوری و نکات چالب بوجه شتابه و تفاوت این دو زبان با هم و با دیگر زبان‌های هند و اروپایی و خصوصاً هند و ایرانی همت گمارند، فیشها را تصحیح کنند و ترتیب مطلوب بدهنند و آوانویسی دقیق هر واژه را پس از حصول اطمینان از چگونگی تلفظ آن بنگارند. و سپس به مؤسسه‌ای توانا در کار انتشارات، چون سروش – که توانایی و صلاحیت خود را به ابات رسانده است – بسپارند تا ویرایش، حروفچینی، نسونه خوانی، صفحه‌آرایی و مراحل مختلف چاپ را به عهده بگیرد؛ چه هر یک از این مراحل نیز دقت و ظرافت خاص خود را داشته و نیاز به دلسوزی فراوان دارد.

این دعوت را شایسته است که تعمیم دهیم و از همه زبان‌شناسان و لهجه‌شناسان زبان‌های سر زمین پنهان ایران بخواهیم تا در تمام زمینه‌های موجود تحقیق کنند و حاصل کارشان را به فرهنگ وزبان و فرهنگستان کشور عرضه دارند. مگر نه این است که هر زبانی برای زنده ماندن و پویایی به گسترش واژه‌های جدید نیاز دارد؛ و مگر نه این است که امرور زبان فارسی در مسیر تهاجم واژه‌ها و ترکیبهای بیگانه قرار گرفته؟ بنابراین ساخت واژه‌ها و گویش‌های زبان فارسی و زبان‌های هند و ایرانی، علی الخصوص زبان توانای کردنی، برای واژه‌گزینی و معادل‌سازی لغات و اصطلاحات بیگانه، کاری عقلانی، ضروری و بلکه اجتناب ناپذیر است.

بررسی اجمالی فرهنگ حاضر، به خوبی آشکار می‌سازد که بسیارند لغات و

اصطلاحاتی که ریشه ایرانی دارند و به کردی متداولند، اما زبان فارسی به دلیل بی اطلاعی از آنها، ناچار دست به دامان زبانهای بیگانه شده است. البته این حقیقت زمانی به درستی نمایان می شود که آنچه را بیشنهاد کردیم در عمل بینیم و فرهنگی جنان جامع را در اختیار اهل قلم بگذاریم.

حال از آرزوها بگذریم و به آنچه که داریم التفات بیشتری داشته باشیم. فرهنگ حاضر — به دور از تعصب و با وجود مشکلات و محدودیت های بسیار — تو انسنه است به چند لحاظ کاری در خور تحسین و دارای ارزشهای منحصر به خود باشد. اولاً سعی شده است که محدود به گویش و یا حتی لهجه ای نباشد و در عمل می بینیم که بسیاری از لغات لهجه های مختلف را دربردارد. در ثانی ستون فارسی آن، راهنمای خوبی برای فارسی زبانان آشنا و یا علاقمند به زبان کردی و نیز کردزبانان دوستدار زبان فارسی است. و ناگفته نماند که یکی از مشکلات کار نیز همین یافتن معادل فارسی واژگان بود. ترجمه فارسی عمید به کردی توسط استاد شرفکنندی (هدزار) و مرتب کردن آن به ترتیب لغات کردی، در یافتن برخی از معادلهای فارسی مفید بود؛ اما فرهنگ حاضر بسی جامع تر از عمید است و هنوز بسیارند لغاتی که معادل فارسیشان را نیافریم و ناچار به شرح واژه شدیم. به منالی در این باره بوجه کنید:

مرغ خانگی تخم گذار، اغلب تخصی را در یک جا نمی گذارد و گویی قصد پنهان کردنش را دارد؛ لذا یافتن آن مشکل است. اگر تخم مرغی را در گوشه ای از لانه اش بگذاریم، مرغ تخم تازه را کنار آنکه در لانه است می گذارد و بدین ترتیب مشکل حل می شود. در زبان کردی تخم مرغی را که خود در لانه گذاشته ایم «مار که» می گویند. حال معادل فارسی را چه بنویسیم؟ و به راستی کدام فارس زبان شهرنشین می داند که «مار که» را در زبان فارسی چه می گویند؟ ناچار باید شرح لغت را نوشت که چنین کرده ایم. و به قول دکتر معین: «این کاریست که تو انسنه ایم، ولی آن نیست که خواسته ایم».

در خاتمه از خوانندگان صاحب نظر درخواست می کنیم که با یاریک بینی و دقت خویش ما را یاور باشند و هرجای فرهنگ اشکالی دیدند و ایرادی یافتهند، متذکر شوند و نیز اگر واژه یا اصطلاحی را که خود می دانند، در این کتاب یافتهند، به آدرس ما (انتشارات سروش - بخش کردی) ارسال دارند. و هیچگاه تذکرات و رهنمودهای ولو جزئی خود را دست کم نگیرند، چه اگر عموم علاقمندان در این کار مشارکت داشته باشند، بی تردید شاهد رشد قابل توجه و همه جانبه ای در چاپهای بعدی این فرهنگ خواهیم بود؛ که از قدیم به درست گفته اند: همه چیز را همگان دانند.

## راهنمای خط و کتابت در زبان کردی

برای نوشتمن زبان کردی، غالباً از الفبای عربی — که خود بازمانده خط سریانی آرامی است — استفاده می‌شود؛ اما برای کم شدن فاصله نوشتار با گفتار و تیز بیان برخی از ویژگیهای زبان کردی، تغییراتی چند در این رسم الخط وارد شده است، که به اختصار بیان می‌شود:

### حرکات و اعراب در رسم الخط کردی

۱- زَبَر (فتحه). به جای گذاشتن علامت زَبَر روی حروفی که این حرکت را دارند، به آخر آن حروف، حرف «ه» یا «ه» اضافه می‌شود. مثال: حَسْن = حمهن، بَهْمَن = بهمهن، بَرَادَر = بهرادر.

۲- زَبِر (كسره). در وسط کلمه «ی» و در حالت پیوستگی به آخر کلمه یا آزاد «ی» نوشته می‌شود. مثال: كِتاب = کیتاب، زِمِستان = زیمیستان، پِسر = پیسمر.

۳- هرچند ابتکار تبدیل حرکات به حروف روی الفبای عربی، تا حد زیادی در کم کردن اختلاف نوشتار و گفتار موفق است، اما باید اذعان داشت که این رسم الخط هنوز در بیان دقیق تلفظ اصوات و صامتهای زبان کردی کاستی‌هایی دارد.

حال اگر بخواهیم زبان فارسی را تیز با این شیوه بنویسیم، نارسانی بیشتری مشهود است؛ فی المثل اگر به جای کسره (زَبِر)، «ی» بگذاریم — که البته چاره دیگری هم نداریم — کسره را قادری کثیده‌تر از آنچه که تلفظ می‌شود نگاشته‌ایم.

۳- پیش (ضممه). ضممه کوتاه را یک واو و ضممه کشیده را دو واو می‌نویسند.

در این فرهنگ برای اجتناب از اشتباهاتی که در ترتیب الفبا به کلمات رخ می‌دهد، برای نشان دادن خصمه کشیده بر روی واو همان خصمه عربی گذاشته شده است. مثال: کردستان = کوردستان، کافور = کافور، هاروت = هاروت.

۴- تشدید (۲). حروف مشدّد به صورت تکرار حرف نشان داده می شوند. مثلا: «مُحَمَّد» را «مُوحَمَّد» و «مُكَبَّه» را «مِهْ كَبَه» می نویسند.

۵- کسره کوتاه. صوتی کوتاه نزدیک به صوت کسره است که در رسم الخط، لاتین به صورت «(ن)» نشان داده می شود؛ عرب آن را کسره مختلسه یعنی کسره دزدکی می خوانند. در الفباهای تابع خط عربی علامتی برای این کسره نیم بند منظور نشده است. در این کتاب برای نشان دادن این کسره، علامت سکون عربی (ـ) به کار رفته است. برای مثال در واژه «پینگ» به معنی نفس، حرف «ن» با این کسره کوتاه تلفظ می شود. برای ادای صحیح این کلمه بین دو حرف «ی» و «ن» توقفی کوتاه می کنیم و درنتیجه واژه دوسیلایی می شود؛ سیلاب اول «پیا» و سیلاب دوم «نگ». به این ترتیب حرف «ن» با این کسره کوتاه بیان شده است.

۶- الف (۱). در وسط یا آخر کلمه می آید و معادل حرف الف در وسط و آخر کلمات فارسی است؛ و در اول کلمه، همراه (ث) می آید. مثال: باران = باران، **أحمد** = **احمد**، آشنا = **أشنا**.

۷- نشانه‌های اصواتی که از خصوصیات زبان عربی آند و در زبان کردی نیستند، از الفبای کردی حذف شده‌اند. از قبیل: ث، ص، ذ، ض، ط و ظ، که کردان آنها را تلفظ نمی‌کنند و در الفبا جایی ندارند. به جای «ث» و «ص» از حرف «س» و به جای «ذ»، «ض» و «ظ» از حرف «ز» استفاده می‌شود. همچنان چهای «ط» را «ت» گرفته است.

۸- نشانه‌های آصواتی را که در زبان کردی تلفظ می‌شوند و زبان عربی فاقد آن است، با علایم ویره نشان داده و به القای کردی افزوده‌اند، که عبارتند از: «پ»، «چ»، «ر»، «ژ»، «ف»، «گ»، «ل»، «و» و «ی».

حروف «ر» یا رای بزرگ، در برخی کلمات فارسی نیز تلفظ می‌شود مانند کر = که‌ر به معنی ناشنوای پرگار = په‌رگار.

حرف «ف» معادل ۷ در خط لاتین، نمایانگر صوتی است، که فارسی زبانان یا به طور اصح تهرا نیان در تلفظ کلمات «اول» و «مرودشت» در موارد حرف واو دارند.

حرف «ل» در زبان فارسی تلفظ نمی‌شود و در میان زبانهای ایرانی، از اختصاصات زبان کردی است. برای تلفظ این حرف باید سطح پیشتری از نک، زیان را به سقف دهان چسبانید

و آنگاه صدای «ل» را از ته دهان تلفظ کرد.

حرف «و» و او مجھول در زبان فارسی امروز تیست. برای تلفظ آن مانند تلفظ واول ب را گرد کرده و دهان را قدری بیشتر باز می کنیم و صدای واو را ادا می کنیم.

حرف «ی» (یا مجھول) در فارسی هم تلفظ می شود و در واقع شبیه کسره است که زیر حرفی قرار بگیرد. مثال: کِتاب = کِیتاب.

باید دانست که «ل» هیچگاه در اول کلمه نمی آید و برعکس اگر کلمه ای با حرف «ر» شروع شده باشد حتماً «ر» تلفظ می شود.

## جدول مقایسه‌ای حروف الفبای کردی

اسم حرف	شکل حرف	معادل فارسی	آوانویسی
همهزه	ن	أ	a
بني	ب - ب - ب - ب	ب	b
بني	پ - چ - پ - پ	پ	p
بني	ت - ت - ت - ت	ت	t
جييم	ج - ج - ج - ج	ج	j
چني	چ - چ - ج - ج	چ	č
حني	ح - ح - ح - ح	ح	h
خني	خ - خ - خ - خ	خ	x
DAL	مد - د	د	d
ري	ر	ر	r
ري بزرگ	-	-	ـ
زني	ز	ز	z
ژني	ژ	ژ	ž
سيين	س - س - س - س	س	s
شين	ش - ش - ش - ش	ش	š
عين	ع - ع - ع - ع	ع	‘
غين	غ - غ - غ - غ	غ	ğ

# دنباله جدول مقایسه‌ای حروف الفبای کردی

اسم حرف	شکل حرف	معادل فارسی	آوانویسی
فی	ف - ف - ف - ف	f	
فی	ف - ف - ف - ف	v	-
قاف	ق - ق - ق - ق	q	ق
کاف	ک - ک - ک - ک	k	ک
گاف	گ - گ - گ - گ	g	گ
لام	ل - ل - ل - ل	l	ل
لام بزرگ	ل - ل - ل - ل	k	-
میم	م - م - م - م	m	
نون	ن - ن - ن - ن	n	
واو	و	w	
واومجهول	و	ö	-
هی	ه - ه - ه - ه	h	ه
ینی	ی - ی - ی - ی	y	ی
بای مجھول	ب - ب - ب - ب	ë	-



اشعاری به زبان فارسی را با هردو شیوهٔ رسم الخط فارسی و کردی ذیلاً می‌نویسم، تا از مقابله آن، فارسی خوانان، با خط کردی آشنا شوند و بتوانند از فرهنگ استفاده کنند.  
 تو کز محنتِ دیگران بی غمی  
 نشاید که نامت نهند آدمی  
 تو که ز میحنه‌تنی دیگران بی غمی  
 نهشاید کتی نامهٔ نهند نادمه می

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس  
 موشکیلی دارم زی دانیشه‌ندی مجلیس بازپرس  
 تو به فرمایان چرا خود تو به کمتر می‌کنند  
 تمویی فرمایان چیرا خود تمویی که متهر می‌کونند

با زگویم ای گل ار شرح پریشانحالیم همچو گیسوی پریشان خانه بردوشت کنم  
با زگویم نهی گول ندر شهر حی پریشانحالیم  
همچو گیسویی پریشان خانی بردوشید کوندم

چون بتکده کهنه به نزدیکی کعبه گویا که خدا خواسته آباد نگردیم  
چون بوتکده بی کوهنه بی نزدیکی بی کعبه گویا که خودا خواسته ناباد نه گردیم

راهنمایی  
خواننده عزیز همان طور که می دانید، در فرهنگ حاضر، واژگان زبان گردی نخست به زبان  
کردی، لهجه سورانی شرح و توضیح داده شده اند و سپس معادل فارسی آنها آمده است.  
برای مشخص شدن بخش فارسی از گردی و اجتناب از دوستونی کردن شرح هر لغت، در  
جایی که توضیح گردی به پایان آمده، علامت [ ] به نشانه معادل یا شرح به زبان فارسی  
قرار گرفته است. به عبارت دیگر دو بخش گردی و فارسی با علامت مذکور از یکدیگر  
مشخص شده اند.

## نرخی فهره‌نگ

زور لدر و زور تاشکر اتره؛ پیناسی گدلان لمجیهان، دروشمی نه ته واشهتی، تامیانی ره گه زایه‌تی زمانه‌و بهس.

گدليک چه لان زور له گه لانی سهربه خوی سه رزه مینی، که زیر که وتون و زمانی داگیر کدر فیربون و زوانی نه تموده بی خویان لده است داوه، لهناو گهلى داگیر که ردا — که زوانی خوی به زور به سه ردا سه باندون — تو اونه تدوه و ههستی نه ته و بی خویان ته او له بیز بر دوته و. پیشی ناوی دانه داته به لگه و نمونه تیشاندهم؛ هدر که مس تاریخان و خوینی، له هه زارجی تو شی نمونه‌ی زور زهق دیت. هدر له دهور و بدري خومان و اده بینین؛ فینیقی سوریه و لو بنان، قبیطی مصر، رهش و برشه کانی سودان و زور رهشی تری ثه فریقا، گهلى بعزمیه له جه زایر و مدراکیش، نیرانیه کانی مدادین، جگه له هه زاران هه زار هو زو تیره و ماله کوردی په رزو بلاو که زوانیان بوه ته عاره وی و زوانی خویان لده مس داوه و نه و هیچ که بونه عمهه ب، ده کری بیزین لمعاره ویش عاره بترن.

نه گدر گه لناس و زانایان لایان واشه تاریخ بُ داری کهونارای گهلا یه‌تی هه مه گدلان و هک شازه گه و هر کومه‌لیک له نه زادیکی سهربه خو، تاریخی نوسرا اوی نه بی، و هک شاره گی داری زینی له سه رات و ره قهن روایی و ناوی نه بی، شتینه و هه سه ریکه و تاسه ربه بیوه ناوهستی و هدر روا دیت و بدربه و شکه لی و گهنده لی و کرمولی و تیک شکان ده چی، هدر نه و گه لنسانه ش نیزین؛ گه لاو په لک و لک و پوپ و چل و گولی نه داری به لگهی نه زاده، زمانه خومالیه که يه. وج و بدربه‌ی هدر نه زادیک زمانی خوی پارا ذتبی و به ده در و بدريها هاتبی، نیشانه‌ی تدر و تیر اوی ره گوپنجی داری مانی و هک نه تدوه یه کی زیندو نیشانداوه و دیاره ته و گله هدر ماوه و هدر ده شمنی و بد خود ادی و لک و پوپ پتر ده رده کاواره شه باو کریوه و باگه، ناتوانی له بنتی بهینی.

به لام نه گدر زو بانه کهی زه بون بوه و بدهه و گزی و سیسی ده چنی، خویا ده کاره گهزی ره گهزایه تی ثدو گله له و شک بون تداو، همر بایه کی تو زیک به هیزی لئی هدلکات، قرچه ده کاو به لادا دنی و ده شکیندری و ده کریته تیز نگی تهندور و ده بته خوله کدوهی بده ربا.

گدلی خاونه تاریخ و زمان پاریزرا او، نه گدر تو شی تو شیش بیهی و نه خوشیش که دی و بکه دی، به هیچ تاوا مهرگ تخونی تاکه دی و به هیچ تینیک به یاه کجاري ناتوینده و له هدل و ده رقه تی دیسان سه رله جی هله لدینیته و ده ژنو به خودا دینه وه.

گدلی عاره ب پنسه دسالی له زیر تر کاندا ده نالی؛ به لام هرسیه هری شومی کونده بوي داگیر که رانی له سدر ره دی، چونکه تاریخ و زمانی پاریزرا بوب، وه ک لئی نه قهومه ای وابو. نه نامه ده تو این بیزین ثمرو سه دقات له داگیر کده که دیکه بی هیز تره، جانیستا کی که عمره بمان به نمونه ویزه و میزوی پارازتوب له بنده هاتو هینایمه وه، با لم عمر زوانه کمشیدوه تو زیک بدوبین.

— نه گدر نه زانین و بیزین زوانی عمره و زور پته وه و زور پان و پور و زه نگینه و بو هه رشتی چه ندن اوی سدر به خوی هه بمو هرگیز بو که رسته هی تو سین به ره وانی له سدر هیچ په کی ناکدوی، له چیر اید؟

— له بیاش په بابوی قور عان، له هه ده ورو زه مانیکا، چهندین زانی زمان پاراوی عمره ب دوست، کالا و بالا و زه نگالیان لئی دا پیچاوه و هریکه وتون و ویکه وتون؛ هیچ مه لبه تدو ناچه بیان نه پارازتوب. سهربیان له هه مو بازیز و دیهات و رونه و لیز و گوز و کیف و کهڑو مله و کهل و زورگهن و هوزو شکیر و شکفت و ناواریزه و بهزی و لاتی عاره بان داوه. شار به شار و تاخ به تاخ و گوند به گوند و هو ب به هو به گهراون. چینه کانی شاری و مهلا، گوندی و فهلا، ره وهند، زیوان، خوی مال، میوان، چولپه رست و شوانه ویله و منالو مه زنیان دواندوه. چه نه چهند و سه ره جو بینیان ده گهله پیاوه بیره کان و بیره که کانیان کردوه. گوئی بان له چیر و کفان و بهیت و بالوره زنان و گالته بیزی خوشدهم و راویزه گرتوب. همر جی له ده مسان ده رچوه، له هه وا قو زتو یانه سه و له و گشن په ریزه بدریزه بی هریزه وهی هه مه تو مه و هه مه تامهی له رو واله ئا لیکتر جوداول له ناوه ره و کدا یه ک واتا، وه ک هو شه چین، وشه چین بون. سه وه و جورک و خورچ و تیز و هه گبه و توریین و کولوانه و بهرو باوهش و بدریک و کوش و شاکه لیان لئی هه لاخنیوه. به نیخدنیخ کش او بانه جی خرمان؛ وه ک خویانیک له سدر یه کیان هه لجنیوه و بدرانسته کو تاویانه، به شهن و کدویان کردوه، بدر باو گیزه ویان کردوه، بدیتی نه وهی به هیچ تاوا ناوی هوز و تیره کانی خاوه نی شیوه زمانی تایبه تی به خویان بیری، به تیکرایی به ناوی زوانی عاره ب له سدر فاقه ز تو سیو یانه و ریز کراوه. ده بدر گه په را او گیر او وه له لگیر اوه. بدره بدهه و چین له دو چین په ره یان بهم کاره داوه. جاره گهله گهله جار و سال به سال وشه گهله تازه داها توبی، یان

له بپرچوی سهرخراوه. و اینستا بویته المنجد که هدر ده بیی بچیه سهیر و تهماسایه. ده لی  
بوکی تاقانه‌ی دهوله‌مندانه و به خشل و زه‌میدر خهملاؤه.

سما نه گم بر پیست که وشترا به عاره‌بی سهند ناوی ههس و ناوی شیر له سه‌تومه‌تیش تیپه‌ز  
نه کات، ته نانه‌ت مام گورگ و ریویش همراهه ک خیوی چه‌ندنیوی جودا جودایه، لات وانه‌بی  
هدر عده‌بی تو تویی بیت، نهم ناوانه گش‌ده‌زانی. بو نمونه ناوی شیر له ناو عاره‌بی  
نه خویندۀ واری عیرا قی سه‌بع نه‌بی چیترتیه. تو هه‌زارسال لایان بیزه: ته سهند، حه‌یده‌ر،  
له بیث، هه‌یصه‌ر، حارم، ضه‌یغدم، نه‌ههام، قه‌سوه‌ره، هوژه‌بر، هه‌رتم، هه‌تره‌ک،  
تو سامه، غضنفر، ده‌رباس، هه‌راس، غادی، زه‌تبه‌ر، فه‌رتاس، هه‌راس، هه‌ریت،  
نه بو خومه‌ییس، بو شبیل و ده‌یان شیله‌و بیله‌ی تریش — که له قدم و کونیه‌و ناون بو  
تاغاره‌یه‌له‌ی جه‌نگه‌ل — واده‌زانن تو بپرینکان داده کر وژی و نازانن ناوی شیره‌بهی تا  
پرسن.

مندال و زن‌به‌غداهی به حوشتری خرمی خویان تیز نه بو خه‌لگل جایف (دهم بو‌گنیو!).  
لا‌گه‌ییس پیی تو شن بعین و ما که‌شی نه‌لین ناگه. هه‌رناویکی دیکه‌ی وشترا له سهند له قدم و  
ناوه که‌ی — که له کتیباندا ده نوسرین — له لای عاره‌بی ده‌شته کی له خویندن دوری عیرا قی  
بدرکنی واده‌زانی به‌یتی بله‌ی بو‌ده خوینی، هدر تهقه له سه‌ریوه‌هه دیت. لای هدر خاوه‌ن  
شیو‌ازی هدر زاراوه‌یه‌ک له ولاطی عاره‌ب نشین‌دا وه کو عیرا ق، هه‌رناویک و دوان بو وشترا و  
بو شیر هه‌یده‌وده بـیتمه‌هه. فدره‌نگه نه‌وگش ناوانه‌ی که هه‌ریه‌ک و دوان و سیانی سه‌ر به شیو‌هی  
هوژو که‌رکیکی تایبه‌تی و شووه حباواز له‌هه کترن، ده‌هایمیزی خوی گر توه و به‌لگه‌ی هدرمانی  
عاره‌بی به یاوانی زمانه‌که‌ی به‌نامانه‌ت راگر توه.

من عمره‌بم بو نمونه هینایمه‌هه؛ هه‌مو گه‌لانی سه‌ر زه‌وی — جگه له خومانی کلول —  
نم کاره‌یان نه‌نجام‌داوه. تیستاش هه‌روا ده‌یکیش و تابیشی کیش نه‌دوی دیت. له هدر  
چدرخ و خولیکی نوی، که‌رسته‌ی به‌ره‌هم، چه کی شعر، به‌رگ و شمه‌ک، خده و نه‌ریت، دینه  
گورین. باوی کونه له ناو ده‌چن و ناوه کانیشیان گوم ده‌بن. هه‌گین له قاچه‌ز نوسرا بی و بو  
به‌ره‌ی تازه و ناینده هه‌لگیر اینی و نه‌فوتا بی. که به ناشکوری خوا نه‌بی! تیمه له‌به‌ر بی  
فرهه‌نگی، هه‌زاران و هه‌زاران و شده‌ی ره‌نگین و به‌فرخ و خوش و سه‌نگینمان ده‌گه‌ل گورانی  
زه‌مانه، له‌دهس داوه، چونکه بومان نه‌نوسراوه. جا وه ک ده‌لین زه‌ره‌ر له نیوه‌ش وه گه‌زی هدر  
قازانجه، لم ناخرا تو خریانه‌دا، چه‌ند پیاویکی قوچاغ وزیت، قول و زه‌ندیان هه‌لمالیوه و هدر  
که‌سده له مه‌لبه‌ندی خوی ویکه‌وتوه؛ و شده‌انی شیوه‌زمانی خوی نوسیوه. زور له‌وانه به‌رام‌به‌ر  
به‌پیویستی رفو، هه‌لویستی باری زیان و دهم به‌ستنی به‌رهه‌لستان، سه‌ره‌زای خوه‌لقرچان و  
ماته‌دانیان له قایلکی تدنگ و تمسکی ناوچه و مه‌لبه‌ندی خویاندا هاتون مانای

وشه کوردیه کانی خویان به عاره بی یان فارسی لیداوه نه و، یان به هدرکان. هم کوردیگی بو  
وشیده ک له هدره نگه که دی بگمزی و هملوه دای شوین مانا که دی بی، گهره ک فارسی یان عاره بی  
باش بزانی، تا بزانی و اتای ویژه دی مه بهستی خوی لئی و هدوزی. شیخ مخدومه دی خال نه بی،  
که بو یه کدم جار لمیزو، فهره نگی کوردی به کوردی بو نو سیوین. به چاوینکی زانا یانه و  
کوردانه پاک و بو کورد دلسوزو سینه حاک، سهیری هدمو شیوه کانی ناو کورده واری کردوه!  
شه ره زاراوه دی بو تانی و سوله یمانی و نمرده لانی و موکوریانی و همورامانی و هلاناوه. هدمو  
وشیده کی کوردی — هدره ننده پیدای کردبی — به جگمه گوشه داناوه و له فهره نگد  
هیزا کیدا جیگه داوه و له راستی دا دادی داوه.

نه گهر سهیداین جوگه رخون، یان سهیدا گیومو کوریانی، تان زانای هدره بلیمهت  
تایه توللا کوردستانی، لرم ریگمدا زور ماندو بون. نمرکی زور دژواریان داوه و نهشی کورد  
سوپاسیان بکات؛ مالم هدقه کاری هدموانیان گش له گش، له به رانبر نمرک و کاری  
شیخی خالدآ نه ستیر کن له چاوز زربیار.

هدروه ک جمهوده ری فارابی (؟—۱۰۰۵ م) بو یه کدم جار فهره نگی بو عده رب نوسی و  
به صحاح ناویانگی ده رجو، چغانی کونه تیرانی خه لکی لاھور (۱۱۸۱—۱۲۵۲ م)  
موره و چینی لمسه داناوه، نیبنومه نظور (۱۳۱۳—۱۲۳۲ م) داره رای کردوه لاشی هاوسته  
سدی. قوزه بان و گله بان و باگر دان لمسه گیرانی به رفه یروز ابادی کدوت (۱۳۲۹—۱۴۱۴ م)،  
قاموسی لئی هاته بد رهم. نیستاش رائد وال منجد نومای پر نه خش و نیگارو کاشی کاری  
نه کوشکه کمونارایه یده که جمهوده ری هونه ری لئی ده کارکردو بناغه دی وا پتمو دارشت که تا  
روی سه لامه بدلای هم در دو عاسمانان به دوره و چاوینیش کاری لئی ناکات؛ فهره نگه کدی  
شیخی خالیش، بو چینی نیستاو دواروژی، و هچه و بد ره کورده واری، نه و خیمه یده که  
به قورقوشم دارزاده؛ هدرچه ندی ده سکاری بکری و چینه دیکدی و هسپه بخری، هم  
هله لده گری، زور سوپاس بو ماموستای خال، نمرکه همراه دژواره که دی له کوئل چینی و شه چینی  
نو که دواروژ کردوتمه، له مهیدانی کنی بد رکی و شهواناندا بین سو، گروی بر دوتمه. خودا  
دهس بد عده مری بگرنی، تا دهور و عده یامیکی زور، بو خزمدت به کوردی خزمی دوره نازو  
لانه وازو به له نگازی، وا زو نه مری.

## چون له فرهنه نگ به هر ثه بین؟

هدر فرهنه نگیک یان نه گهر کوردانه بیزین، و شده داینک بو هدر زمانیک داترا بی، بویه نابی و -  
قدتیش نه بوه - خویندہ واران وه ک پهرتوکی سرگرمکدر یان بو هوینونی سیوات و  
مه بستی زانستی و هوئمر، یان وه کو چیر وک و دیر وک تماشای کمن. مه کوی وشان ته بیا و ته بیا  
بو دومه بدستان به که لکه:

۱- ندوخوینه رهی بدمانی هاو زمانان و کدس و کار و خزمانی خوی نوسرا وه یدک وه ده خوینی،  
جار جار تو شی و شهی وادیت که لمده بدر، و بد مر گوینچکهی نه که دتوه و مانا کهی لئی  
پهربیواره: پهنا ده باته بدر فرهنه نگ، ده یدوزی و ده یدوزی تدوه. نیتر لیکی ده نیتدوه و به  
رفحهی ده سپیزی تدوه.

۲- هانا و کومه گی ویزه رو نوسدرانه نه وشه هاومانان کانی شیوه کانی جودا جودای زمانه کهی  
له فرهنه نگ بینیته ده ری و بدرانبه ره بکیان دانی و گشتیان له بدر یه کتر رانی. گام وشه بو  
نو سینه کهی یا بو شیعر هوئینه کهی له باره و له سمر زار سوکه و له بدر چاو قشت و  
خوشکو کهوله گوینچکهی گوهدار ره وانه، هه لیزیری وله و شهی زلحورت و قدبه و گزی و  
زبر و زور و به کلوی خوی ده بیانی واژبهینی و زیکه له کهی له جی دانی. ناشنی شمراه گذره ک  
بکاو پی دابگری که هدر چونکه خوی لمدایکی نه بستوه و نه نکی خوشی  
ندوستوه، کور دی نیه و گدره ک قت بکری و لا بدری و بو کایه له سدری نه کری. سور بون  
له سدر هه لقر چانی شیعر و په خشان هدر به شیوهی ته نیا مه لبه ندیکی به رنه نگ، هدر جه نگ  
نو سدر زوریش ذوری بو خوی بینی و بنه قصی و خوی رازی و بوی رامینی و سدر به نیتوک  
نه لکرینی و چاو به موله ق بوه ستینی، نه وکرهی بدره می دینی هیند نه گریس و هدل و  
بین شو و ته خته ته سک و بین پو ده بی له سدره وه شانگر نابی و له لیزیره وه ش - بیلاتزی -  
عده ده بی پی دانا پوشی. بو نونه نه گهر موکوری و سورانی به بی ناو تیز «وشکانی»،  
بوچی «بیز» که کرمانجی به جوا ترتیب؟

له بیزه جاری هاو کاری قیت وزیت و له باری چاویلکه له چاو، به نیو خیوی کوشیک شاده و  
بر وانامهی خویندہ واری پله دی ژورو، زوریش گرمی کور دایه تی، ته وس و توانجی ده  
مدم وزینه کم ده گرت که بوچی «بیته» ات نو سیوه و نه ت زانیوه شیوهی هه لیزیر ناره وانه؟!  
عدرز کرد چونم نو سیبا ره واتر بوا؟ فدرموی نه بوا «بیته وانی» بو باشد که شیوهی  
سلیومانی يه!.

وه ناشکوری خودا نه دی نه خوشینه گرانه له مهاباد، سوله بیمانی، لای هیندیکش  
نو سدرانی بادینانی له ته شمنا کر دنایه. نه گهر زور زو چاری نه که دین، له شمراه شارو شمراه تاخ  
ده س به رنده دین، نهم شمراه شاخه و نیل نه که دین؟ ده بی - خوا به ور ور زه نه کا - نه وه ندو کو که

زمانهش که له چوارپهلان گونی ساغمو ناهیکی پیوه نه ماوه، لهناخی تا خدا بنیزین و  
نه لفاتیحای بد عذره بی بو دا بددهین.

## دوستی نه زان به لای خواه

ده لین مهیمون خوی زور جوان بو نه مغار خور و کهشی لیهات. سمره رای په رژوبلاوی و  
بی کلاویمان، لمدر فرهنهنگ و زمان و هدمو عاشته با یه کی تر، به تازه گی چینیک منالی  
ریش سیبی و پیری به لانک و ده سرازه، به ناوی کور دایه تی توخ، له زمانه به ستم زمانه که دی وا  
لاوازو په زه و ازه و بی خود انعام بونه میمیل، قل به قل و چل به چلی زور به وردی ده پشکن، هدر  
و شهیدک بوئی عاره بیه کی کونی یان فارسیه کی مردوی هه زار ساله می لی بیت، نهوزانا  
کور دپدروه رانه بی شیت ده بن. وه ک در یکیان له ناو کادین دا گر تبی ده زمی رای تیعانت بی،  
چه دی بی ده کهن! هه روا چه قویه و لی ده سوین، ده یده نه به ریلا رو جوین؛ کاریکی په سدر  
ده هیین دوم به زنی خوی نه کر دین. ناوروی ویژه ری و شه کدهش به مهره دی کاورای  
پیواز فروش ندوه ن اهل لی قه لام! بیزه پیتوس. مهیزه کاغه زا بوشه پیتوس. نه بیزه ده فتدا بلنی  
په راو.

— تیمه نه بی زوانه که مان له و شه گمل بیانی و نامو هه لوه ژبرین.

— خیره نیشاللا، دهی خودا معباره کی کات.

— ممبارة که خیر و نیشاللاش لهوانه که ده بی شار بهده رکرین.

که سیش نیه په نامه کی ده گونی یه کیک لمم تازه با به تانه دا بسر کینی؛ کاکی هه لهی پر له  
یه له! کامد گملی هدره زلی هدره دار او هدره رزگاری سه رزه وی گومان نه بی زمانه که دی و شهی  
ناموی تیدا نه بی؟ نینگلیس؟ نالمان؟ فورانه؟ روس؟ که است دیوون، لیت پرسیون؟  
تا پیت بلین له سه تا چه ندی زمانیان له یه کتری خواستو نه وه؟ له ریزه زمانه کانی ثور دی، ده ری،  
فارسی و به نگالی شاره زای؟ تر کی نه ستمول ده زانی؟ که تا ملان له عاره می ناخنیاون. ره نگه  
مه به سنت زمانی عمره بان بی؟ داخی گران که عاره بیش وه ک پیداویسته نازانی، تا بزانی نه و  
زمانی وا پان و پوره به ربلاؤ که هه زار و چوار سه دساله پینسه ده میلیون موسولمان خزمه تی  
ده کا، به هه زاران و شهی تاموی له ناو خویدا به ناداوه، نه نانه ت قور عانی پیر و ز — که له پاکی و  
ره وانی دا موجیزاته — ده بیان و شهی نهزاد رومی، سانسکریتی، په هله ولی، یونانی، کور دی  
ونار امی کونی تیدایه؛ وه کو: بر هان، دین، ملکوت، طوبی، رضوان، فردوس، ارائلک، زرابی،  
نمارق، کافور، کاس، قواریز، زنجیبل، سندس، استبرق، مائده، رزق، ز حرف، سراج،

صراط، قسطاس، رهبان، دأب، بيعه، كنز، سراويل، دراهم، بخس، أيد، صدقات، قطمير،  
اصنام، جناح، سخط، بزخ، جحيم، تنور، زيانه، جهنم، زمهرير، صرصر، شواط، شنار،  
قمطري، غساق، ضنك، شئي، كهل، كهف، دلو، يم و سراب وهى تريش.<sup>١</sup>  
خونه خوارا كتيبة كانى عاره بي و عاره بي بدهم تاخافت، هذاران وشهى نينگلisi و  
فهرانسى و هيئدى و نيتالى و يوانانى و توركى و فارسى و كوردى تى خزاوهندوا دهشينين كه  
هيچيچك له و گملانه و شهگله بىگانهيان لمناو خودا هيستوتده هيج زهرنيلك و هعمر و  
ماليان نه كدوته و عاسمان كوله كدهى نهويستوه و سهربدخوبي هيج كاميكيان نه كدوته بهر  
يقدوه.

پسيوراني زمان زانى له و بروايەن بدهشىكى زور له وشهگله لاوه كى كه تيكمل به  
زمانيك بوه و زور له ههوارى تازهى داماهه تدهوه و نهخويتنده وارى ميواندار فيرى بوه و له سه  
زار و زمان خوش تى، نابى هيج دهستى لى بدرى و ناشى هدرگيز ولا بنرى؛ ثمهه تازه بوته  
ملکو به كهلكدى و خزمه تكارى بى موجده. پيشونانيش فدرمويانه: «نوكمرى بى مزه و  
خلات، تاجى سدرى ناغايهتى». بونمعنه تو به شوانىك، رهوه نديك كه همنه زانى خويتندن  
بهرى به كوى ويه، قدهلم بىزى دزانى مه بهستت چيه؛ بهلام بىزه پينوس، داخوا، ليت ناپرسنى  
پينوس چيه؟ تو بونهه حالي بكهى ده بى بىزى نيازم له پينوس قدهلمه. واتا تو ده بى  
كورديه كهى بساندى خوت ترجىمه كدهى تاخاوهنى زمانى ره سهنه كه چىنى نهخويتنده واره  
تى بگا. نهويش بهچى؟ بده وشهىدې كه لات وايه عاره بي بده بى له كوردى دهربكرى!  
هدزاران وشهى وشك قدهلم، كه به دوزين و پشكتين خزمى عدره بى يان عجمم، وا لمناو  
كوردا بونه مال كه ههمو كات به سه دهه و زارانه وهن و بى نهوان زوانه كممان بى بونه بى. كام  
كوردى نهخويتنده وار همس دوكان و قدبالهومال وحال و بال و قدم و خال و نيش و عمهله و  
عنهال و عهال، بهتال، قدساب و چرچى وبه قال و قفل و صندوق، خهلك و مه مخلوق، شهربه و  
شهريت، شلوق، ذهحمهت، ملاو مناره و ميعراب و خوديه و ركاث و زه كات و سرفترة و  
خرج و بدرات، وجبه و عابا و فدقى و تلاق، نيسقات، خير و فرن، نهغدو قدرز؛ جومعه و  
جهمات، كفن، دفن، تلحدد، وفات، شيخ و توبال و جرجال و خليلقه و زيكروتاليله و مریدو

١- به لگهى راستى نعم مه بهسته لم كتستانى زير ودا دهست ده كهون:

العرب من الكلام الاعجمى على حروف المعجم، لأبي منصور الجوالىقى (٤٦٦ - ٥٣٩) كوجى،  
چابى مصر.

الإنفاظ الفارسية المعرفة، تأليف ادى شير، ١٩٠٨ زايىنى، چابى بيروت.  
المنجد.

تریدو سوْفی و جهْزمه و خهْتم و تهزبیع و نیشتیای یا پراخ و سوالکهرو عهزرهت و دعواور و حم و  
حدلامدت و غذه زب، حدش و قیامهت و تو بدو شفات نه زانی چین؟ لمولا شده هیچی تریش  
شک بینی نابعدن که لهجیگای نه مانه و هه زارانی تر لعم با بهتانه بیان دانین. به آنی کاکه نه و گفتانه هی  
به هاسانی نه خوینده و اران تی ده گهنه و لدن او خویاندا ده بیان لین، هه زارساله بوگهه کوردو  
هه زارسالی لوت هه لکه هی و قول هه لمالی و خو له هه زار به ردودارده، له کوردی ناشوریته و  
نه وانهش و هک سهیده کانمان له خومان و هین خومان. به لام هیندیک و شهی واش ههن،  
کولکده مهلا و سوینکه که شکی تور و پاچوی هیچ فیر نه بیوی خو پقدره ری شات و شوتکه، بو  
سواغدانی شدم و سوره بی نه زانی، قسمی عاره بی رهق و تهقی حه لمق مه لمق، رسته  
تینگلیسی و فرانسی به نازو فینگه و مینگه و کاویز ده کهن، سمری خه لکیان بین گیزده که من؛  
گوایه به خهیالی خویان، خویان لریزی بو ره پیاگ هه لداویرن. بمراستی نه مانه به لان،  
بمراستی زمانه که مان ده شیونین. ده بین بو تروکردنی نهم جو ره زیل و زالانه تی بکوشین.  
کوشینیکی زانایانه. نه گهر بو پال بیوه نان و راما لیتی نهم چهند ره زاگر انانهش بیودانیکی  
زانایانه ره چاو نه کری — وه کو نیستا به پدت پساوی ده چته زی — نه وسا هه رکس دوپیت و  
لدتیکی زانی، خومان لی بکاته مام هور تک، لوانه هیه هه زاره حمهت بو خوینتاله قد دیمه کان  
به ری بکهین.

گمراه له هه مو شیوه کان زمان زانایی له زه بر لمده وری یدک کو بینه وه و کور بیهستن. یدکه  
یدکه نه و شانه هی که لای نه خوینده و ارانمان بیگانه ن و تیان ناگدن، بیزار بکهنه؛ و شهی هاسانی  
خومالی له جئی دانین. نه و جار نه تو تازه بزاردهش له ببر تا پوره هی ره مه کی رانین و پرسیان  
پی بکهن که ناخو پهسته دیان؟ هه رگا زور به ده نگی دایه، نه وی ده می رایگه بیشن که فلانه  
و شهی کرمانجی، له شوین فیسار و شهی فشی نیسک قورس و ره زاگر ان ده کار بینن.  
و هک ده شزانین همتا ناوها بین خودانین، ناتوانین نهم کاره بکهین، دل چه به لان لی ناگدرین  
بیده که بگهین و تیک بگهین. چاک هه روایه لمناچاری تا ههل و درفت ده ره خسی،  
بهده زاریمان بچارین و همولبده بین نه وی بومان له با پیران به که لدپور ماوه ته وه — تا لیمان  
نه تراوه ته وه — کدم و زورو مور و بوری، جسن و رسنه و ناره سنه، هه رچی کوردی  
نه خوینده وار فیری بوه و ده بیان زانی، خر و پری کو که بینه وه بو روزی خوی؛ بو نه ور و زدش خوا  
که ریمه.

## من و فهره‌نگ؟

زورده میک بو به ناوات بوم، و شهدا نیک هه لدورم و زوانی کوردی کو که مده نو شته‌ی سه ردلم. به لام چه ندم دیناو ده برد، سه ره و ده ره ده ره کرد که چون چونی شان بدهه بدر ندم ثدر که، ئه و له میدرانه لهد بارمن، بوم من هه یهاته راهی بن:

۱- مهودام نیه سه‌ری سه‌و داییم هه لگرم، به شوین بارا بمعه عمودال، بُو هه موسوج و قورینی ولاته کهم سه‌فر بکم. گوندبه گوندو دوندبه دوندو ده شت و بشارو که نارانی بون پگریم. له ناران و له هه‌واران، له هه‌رسوینی چه ند شهوي شدوینی بگرم. له پرسیاران شه‌رمی نه کدم و نه ترسم، پرسیم و پرسف لهم و لهو بیزندوم و گورجی له تالا بندوم و بینو سمه‌وه.

۲- دارزتن و خال و میل رشتی فدره‌نگ به ته کوزی، دروینه نیه شنه‌شن، ئار دیز انه و گیان کیشانه. تاو لهدوی ناو، بیت له شوین بیت، بدهوین بید کدا جه له کردن، هه روشه بید ک له شوینی خویدا هاوردن، له جیهانی زباری نعم روزگاره‌دا، زانستی پرتان و بیوه و له دانشگا وانه کی سه‌ر به خویه من و خویندنی دانشگا؟ ورج و عبا؟! هه یه هوی ده‌وی. منی هه‌زاری تیان تال، وا لمخویندنا کرج و کال، چون ددم بُو ئام بقه بدهم؟

۳- فدره‌نگ دانان - بام له زانیاری شه وه بئی - کاری بید کیک و دوان نیه: گدره ک زور و زه به ند پیاوی ده میار اوی پسپورز له زمانه و اینداو ناگا له زور شیوه‌ی جور جور، لە مدز ئامر ازو کدرسته ته بارو ساز، ژوانگه‌یه کیان بودابنری و روز بروز لیک کو بینده و جگه له فدره‌نگ دارزتن هیچ کاری کی تریان نه بئی. منی هه‌زاری تاواره‌ی لەش بداری ته‌نیا بالی شه و خه‌وزراو له شوین چنی خه، روز هیز براو بونانی شه، سیوات واکم، قورتم واجه، بچم دهس له کاری واده‌م؟ وشت رو بلویر لئی دانه و نهوم بیدندی زه‌مانه.

ورده ورده تامه‌زرویی منالیه کم کول و کوی داده مر کاوه تا یه کجاری زیله موکشی کورزاوه و بوبه خوله میشی ساردو به فدرامو شیانم ته سهارد. که چی دیسان جار و باره، ترک گوتنه نی هاردان بیر، له قورینی قوری دلی شیت و شوری نه‌ویندارم، ورنه ورتون کورکه کورکنی ده‌هاته گوینم. عاره ب تیری: هه‌رجی هه‌موی ده‌ستاکه‌قی، واز له هه‌موی تاهیندیری؛ تو له سونگه‌ی ده‌ربده‌ری و چه‌رم‌سه‌ری چه ندین ساله، له ناو خاوه‌ن شیوه کانی ناوده‌شتایی و کیوه کانی ناو کورده و اریدا تراوی! فه قیله بوری له موکوریان، هیندت بونان چنینه وه راتوه‌ی فه‌قی نعم مال و ئه‌ومال کرده و سه‌ی هیچ ده‌رکیک بیت ناوه‌ری! لده‌س زه‌بری ده‌م و ده‌زگای شای تیران په‌ره و ازه بوری بُو کوردستانی بیده‌ست و داگیر کراوی عیراق چوی ا له‌سایه‌ی نه‌داریت‌ده و ده‌گه‌ل خیلی هه‌زاراندا بدهوین ناندا مال بشکنی نه‌ویشت کرد! پولیسی عاره ب راوی نای، له ناو کوردی شیوه کرمانچی په‌ستاوی! زور جار بیدتال که‌مجار پاله، ده‌پازده سال ده‌گه‌ل پیش‌مرگه‌ی کوردستان له هه‌موشیوه و

زاراوه، به ندهن و کهزوچیاو سیوه لەی کوردستانه و هاوینکەو هاویسەنگەر زیاوی. یە کجارت زورت و شەی کوردى ھەمە جو رە بەلا گو ییدا تى پەزیوە. زوریشت لەریبى مatalا و خوبىندە وەی نوسراوی کوردى بەچاودىيە! تو ھیچ ندوی ئەم کەمانەی دەيانزانى بیان نوسەوە؛ ھەرجى بى لەھیچ باشترە. دەھى وەرە شىنگل لەخودەو ھېلىك لەو كۆدە بکىلە. نەو خوايە بەشكە پىاگنى لە تو بە بىرىشت وزاناتر، ئەم تو زە روشاندە تۇھانەي بىرات. بە جوتى كوتان شوي بىكاوتۇمى باشى لى بچىنى.

نه خیز نهی دل اگرده که نه ناوشهشت وه کو زور تواوتی دیکهت به ریه بن گل.  
بلاآبکهمهوه؟ کنی کا به کلاوم ده پیوئی؟

له ۱۹۷۵ که شورشی رژیگاریخوازمان بوری خواردو جاری ناش به تالیان کیشا، به دلبری و به سدرشورزی بهره و نیران شور بینه وه و بومه به ناهنده پیره هی بین جیره هی نان له سهر خودا. بهره و تاران هد لیانداشت، تا له کمره ج گیر سامه وه. بو خوم خاوه ن ورگ و ددم و منالی نان خورشیم بون. ته بوا بو زبانی روزانه هدوئی بدهم. له ناو پسولیکا تویسم: من کورد دیکی ن او ارهی دنیا گهریده و نیمچه گورگی بالان دیده. زوانی رگها کم کور دی به و عاره بی و فارسیش ده زانم، له زوانی نازه رسیدا که متا کورتیک قرتهد قرتیکم پی ده کری: کنی به نانه زگ ده مگری و ده کارم کات؟ وه ناو شاری تاران که مو تم، نالق هریزی گه لیک ده رگایانم کوتا، کمس نه بیوت کیی؟ له نا کامی نهم هدمو گه زو خولم دا، روزی لو تم تو سی لو تی سهر گز بری چاپ او په خشی دانشگابو: پسوله بورم نامشته، فهرومی: نه گهر تو قانونی ئیمنو سینام بو وه رب گیزیه سدر فارسی، فارسی فدره نگی عه میدم بو وه رب گیزیه سهر کور دی، ته گهر نه دویشت ته او کرد فدره نگیکی کور دی به فارسیم بو بینوسی، و ده کم نه شسته کت پی بگا.

منیک که بریارم دابو جگه له کوردی نه نوسم، ده مگوتو چرا هه تا بو ما الخو پیو یسته، ناشنی بدری به مزگهوت، وا نانیشم لئی بعزمیوه ته یشتنی شیر. دودل ماوم؛ ده یکدهم خزمەت به ویژه‌ی گدلی خوم نیه، نایکدهم نانی روزانه چتو پیداکەم؟ چاری ناچار ملم بو مهرج راکیشا. له نیداره کی میری به هله قده ستیکی روزانه، به له قدمی به زوھیشگەر دامه زرام و شانم دایه بدر

کاره کدو ملم لینا، همه‌و لپازی قانونه تیپتو سینا کدم کرده فارسی، به لاسی و شهدا نه که هی فارسی کور دیم هیشتا له دار نه کر ابیوه، گنیه لوکه يدک هه لیکرد کلاوی پاشا با بردي، پشیله هی که له م به کولی دروشی نالای شاهه نشا سه دخوزگه بی به فسوس ده خوارد، پشته و با هوز کلکی خسته گملوزه و تو زی ده کرد. سهی له پاشمه نه ده زیا، له شه که تیان جوت پاشوی ده پوزی هالقاو گلاره و ببو، چوار پهلي را کیشاو تو بی.

به رهی تازه و هسر که وتو وه خو که وتن، داوین و قولیان هه لمالی، به گه سکو بیل و هزیر، وه کیل، سور باش، ره شپاش، سمردار، زیردار، سمر کار، به رکار، همر که سیکی ده نگه جویه کی ده گدل شا له سهر ئاخور کروشتبی، یان جوی به شا فروشتبی، پاک کرده وه و رایان مالی، روانیانه من که له تابوت نزیکترم تا له تاغوت. نه جو خور نه کافروشم. خواخوایان بو داوای به شه خیر یاک نه کدم! گوتیان له همه و هر چیت نه کرد، نیسته ش بیکه. نهم کارهی تو هیچ زرهه ری بو په ز نه.

قسه که له ناو خومان بی — وه ک پیم گوتون — من نهم کاره که له بیدر ناچاری ده کرد، وه کو بیگار یاک ده زانی که هیچ دلم بی خوش ته بو. به قیز و بیزه وه ده مکرد. به لام دوای ماوه به ک دیتم نهم ورده ورده بیگاره قه بارهی به رز بونه وه، خوانه خوابی زوری و شهی کورده واری ده خویدا کو کر دوتده وه. تو زیک دلی گلدرم کردم و تم سایه ت نه مدش روزیک وه کارخوی بیست. سدر گدر متر ده سم دایه و نه مهی که نیسه ده یدون، بدره دهی نه و بیگاره یه<sup>۱</sup>. ره نگه گازندان هدر بکمن که

۱ - زور له ماموستا پارامه وه ک نه و همه موئه رک و ئازاره بو پیک هینانی فرهنه نگ و هسر شان خوی خسته، پی نه لیبی بیگار، وه کو نه بیستی وابو. خودا ش هه لناگری خوینه ری هیزا نه زانی که به راستی کاریک هاموستاهه زار له بایدت نه و کتیبه وه کردویه، مه گذر بیبیته فیلم و به جاو بیبینی ده ناقدت له تو سین ناید.

جاریک ته له قوئم لیکرد، جوان قسی بی نه ده کراو باش له فرمایشه کانی نه ده گیشتم! پرسیم: قوریان نه خوشیه کدت سدری هه لداوه ته وه؟ غرموی؛ تا، به لام دور روزه نه نوستوم و تا نه و به شه له کاره که (کاری فرهنه نگ) تدواونه کدم و بوتی نه نیزم، خدهوم لی ناکدوی.

فرهنه نگیک کور دی به ترکی نه ستد مبولي که به لاتین تو سرا بیوه وه، دهستی کم و بیو؛ باش له نه ستد مبولي که نه ده گیشت. نه مجاز فرهنه نگیک ترکی نه ستد مبولي به فارسی هینابو، يدک بیدیک مانای و شه ترکیه کانی به فارسی دهدوزده وه تا مانای دیره ترکیه کدی بو ده رده کدوت و بهم جوره تاقه و شهیه که کور دی ده دیته وه. که وا بیو بو دیتلله وهی و شهیه که کور دی لای کدم سه عاتیک خه ریک ده بو.

شدویک له بیدر کاری زورو شه که تی و بی خدوی حالی تیک چو بو؛ له بیمارستان چه نددوکتور که دیتیان، کوتیان ده بین قفت خوی ماندونه کاوش و ورزو له شمش سه عات زیاتر نه نویسی و هدشت سه عات بنوی، به لام نه گم هاندوه مال، زور شه وان تا بیدیانی و خه بیدر ده بیو کاری ده کرد، هه رچه ندیش

بوچه تویش ههر وه شوین نهواندهدا چوی که خوت گلهیت لئی کردون. چما به عاره وی و فارسی فرهنه نگمان بو نه نو سینن؟! سهر کونهی نیوهم قهوله، بهلام جی بکم ناعیلاجی گه لیک نیشان به پیاو ده کا<sup>۳</sup> به هو میلد نه و که سانهی له دوار و زا فرهنه نگی کوردی به کوردی و ته کوزو ریک تر ده نوسن، لعم کاره نبه گهی منیش، کدم و پیشیک سودو به هر هله لکرینن.  
خودایاری:

---

ده پاراینهوه گوئی نهددهدا. لدنا کامدا سویندم بوی خوارد نه گهر شدوان لای کم چوار سه عات نه نوی، کاره که به جی دیلم.

خوینه ری به ریز! لدو چند سالهدا که ماموستا شانی داوته بدر کاری فرهنه نگ، لدم چه شنه خوماندو کردن و له خدو خواردن بوردن له بدر کاری زور، کمم شه بوه بگره زورتر همه روای کردوه؛ با خوت ده که مه قاضی بهوه ده بی بلیمی بیگلار؟!

۲ - لیره شدا ناعیلاج ده بی ندوه بیزین خواور اسان همه هال جار قدول و قدر ارمان له سروش، پیک هینانی فرهنه نگیکی کوردی به کوردی بو. بهلام لدکوب نه ووه به کدا پیشیار کرا نه گهر دیربی فارسیشی لئی زیاد کهین، قازانجی زورتر ده بی؛ نهوا هاتو کوردیک هدبو نه له وشه که تی گهیشت نه له شهر جه کوردیه کهی، با به فارسیش بونی مانای کهین، به لکو تی بگا. که له نیران زورتر له کوردان - به ناشو کری نه بی - فارسی له کوردی باشتر ده زان و بگره کوردی هر نازان. هدروه ها ده بی فارس زمانی یا فارسی زانی وشه یدک کوردی ببیستی و بیهودی مانا کهی بزانی، بونه و تاقمهش بین که لک نیه.

له سهر نه و پیشیاره دیربی فارسیش له فرهنه نگ زیاد کرا. بهلام، «ندری فلاں شت و فیساره وشه به فارسی چی بی ده لین؟» ده دردیکی بی داین، مه برسه!  
جا که وا بُو، ته بی بیزین نعم فرهنه نگه له راستی دا کوردی به کوردی به فارسیه و لهوانهی ماموستا گلبدی لئی کردون جیاوازه - محمد ماجد مردوخ روحانی

## شیوه‌ی نویسن

وشدی کوردی نهم فدره‌نگه به وشیوه خدته نوسراوه که تیستا لەناومان باوه؛ سدرو زیر و بوره کانی بدم ناوایمن:

ه - له جیاتی سه‌ری به پیته‌وه نەلکاو. وەك: بزه وە.

ب - سه‌ری به پیته‌وه نوساو. وەك: سه‌ر.

و - بزه سانایی و بی گری. وەك: کوردو، وەك: کورده‌واری، وەك: هاتو، بو.

ف - بوری والا. وەك: بور، وەك: زۆر، برق، بخو.

ی، ی - له جیاتی زیری سانایی. وەك: کاریتە، وەك: مالى من.

پ، ی - زیری والا. وەك: دیو، وەك: کیم، وەك: خوی، وەك: گوی.

و - من لیزه‌دا - وەك فدره‌نگه کانی تر - بو واوی قوچاو دو واوم نه نویوه. بونیی داکشاویش هدوه‌تر. چونکه لام وابوه زور زیادین. بونمۇته وشەی (وتار) ئەگدر هدر بە یدک واو نوسرا، کىن نایخوینیتەوه وتار؟ دەیسا بوج (ووتار!) بتوسین؟ ياخو ئەگدر نویسیمان (بیبر) کىن دەلتى ئەمە جھیلە. هیچ نایھوئى (بیبر) بنویسین. تاک تاکه - ئەویش بەدە گەمن - توشى ھیندى وشە دەبین كە خويىنده‌وارى ساولىلکە رەنگە بوی نەچنەوە سەریەك. وەك دو وشەی: کور و کور. كە يەكمەمیان روئەی تىزه و دوھەمیان پاشت دەرپەزیوە. من فرزەندە تىزینە كەم (کور) نویوه؛ بو پاشت قوزیش بورم لە سەر بور داناوه و نویسیمه (کور). لە وشۇینانەي وەك ئەوانەن - كە وەك و تىشەم زور كەمن - واویلک و بوره کەمی سەری شانی دەدەن.

ئ - (زە نە) - بزاویلک هەدیه نەزىزە، نەزىز نیە. تۆزىلک زمان داگرتە. وەك وشەی: كُرن، بُرن، بُزْن، نەم بزاوه له خدتى لاتىن دا هەيدە نىشانەي بو دىيار كراوه؛ ئەلفو كىكى لەوازو كورتە بالايد

(i) BZiN، KRiN، که تیغه به کوردنی نیمانه و پیویستیشه. من بو نه م بزاوه کره، زه نه (۲) ده بمرجاو گرتوه. ده بئی نهوده ندهش بزانین زوربهی نهوبیتی و شانهی نه و نیوهره بیان هدیه له کاتی ناویته (اضافه) بونا، زیره که خویه خود سوی و نهوسا زه نهی ناگکرده که، بو نهونه: نه گهر بیزین (سوفی بیزین)، گدره کیهتی. به لام نه گدر نوسرا (بزني به لام خوشده وی)، زیره لاوازه کدهی ناوی و روت ده توسری.

لامی لاوازوری باریک ودک له لاوازوباریکدا بئی هیچ هیما دینه نوسین، به لام لامی ودک به لام و ریی به کرده، نهوكلاوه دوقلیقانه بیان له سمه، که بو واوو بئی ناوآلله نیشانهادا. پیویسته نهدهش بزانین ریی (ر) پیش وشه ههمو کوردیک هدر گهورهی ده خوینیته وه کهوابو وشمی وه کو: روز، روگه، ریواس و هی تریش پیی ناوی سمه به کلاوه بن.

(گیره)، که له عاره بی و فارسی دا فریه هدیه، له باتیانی پیته که دوچار ده نوسین؛ محمد، محمد محمد دده بی، چونکه بزاوی سمه بیان هدر به پیت دیاری کراوه و بیریه تی له هنی (ه) و بئی (ی) و واوه (و)، ناچار له جمله و زنجیرهی یه که مدويه کی وشه کان، بزاویتسان وه کو پیتی ره سمن و سمه کی دانا: بو نهونه: ره ورز که وتوته پیش ره هند: چونکه ره هند به سی هنی لمدويه دنی یه که ژمیر اوه. هدر واهوژه پیش هه زار ده کدویی؛ چونکه هه زار به دو هنی یه که بدرو یه کدا دیتەزمار.

نهلف (۱)، هدر بزاوی هد لکشانه ده گه ل همه مزه لئیک جایه. (نا) پیتیک و بزاویکه، وه کو: ناو، تئاتر، فوئاد.

بزاویکی تریش هدیه، عدره ب و فارس تیانه، وه ک بزاوی: زویر (زیز)، پوبل (دراو)، قوبل (درزی پهل). تورک بدلاتینی خویان، ۳ ده نوسن. من بو رم له سمه واونوسی، خوانه خوانی هدرگا واویکی قوچیندراو توشی بئی یه کی ساکار هات، نهوده نگهی لئی بیدا ده پیت.

با ویستا بیدا بچیتدوه، والم کهرت به تدهی زیره وه، نهونهی بزاوه کان و خویندله وه بیان له مرسته دا نیشان نهده بین:

ول	قول	پوزو به لهك	قولت هلهکه با تهْر نه بی
ول	قول	کورت، کن	کلکه قوله‌ی مام رنیوی دا
ول	قول	لای سهروی تایشکه لیان کمده‌مالی قول و بازن	لای سهروی تایشکه لیان کمده‌مالی قول و بازن
ول	قول	جیداربو له‌سمر جیهان بنازن	جیداربو له‌سمر جیهان بنازن
ول	قول	کوُر، دری پهل	له‌قوُلایی دلمده خوشم‌دهوی
ور	کور	سی بهشی کورک	دایکی بو کنی ده کورکینی
ور	کوز	زاروی نیر	کچ له کوز به روح‌تره
ور	کور	کویز، نه‌وین	نه‌وشن نه‌وله‌سهن کویزیه
ور	کوز	مه‌جلیس، مه‌کو	بالهم شویته کوُر بیه‌ستین
ور	کوز	پشت قوز	له‌خه‌فتان کوُر بومه‌وه
وُـ	دراد، پُـل	گش کاری وه پویل نه کری	گش کاری وه پویل نه کری
ـ	پـ	پـه‌تمهـن	نه‌ی تازه‌جوان پـیرـی، کـه نـیـفـتـادـهـم و کـهـوـتـوم
ـ	پـیـارـار	دوـسـالـ پـیـش	دهـسـتـیـ بدـهـرهـ دـهـسـتـیـ شـکـسـتـم کـهـ لـهـدـهـسـتـ چـوـم
ـ	ـ	ـ	ـهـهـمـوـرـوـزـیـ لـهـتاـوـ هـیـجـرـانـیـ نـهـمـسـالـ
ـ	ـ	ـ	ـتـهـعـهـنـتـایـ مـرـدـنـیـ پـیـارـارـهـ بـیـ توـ
ـ	ـ	ـ	ـمـهـیـگـیـرـ وـهـرـهـ بـوـمـ تـیـکـهـ دـلـ زـوـرـ نـهـنـگـهـ
ـ	ـ	ـ	ـکـنـیـ باـشـهـ؟ـ هـهـمـوـکـمـسـ دـهـرـوـهـ وـهـدـرـهـ نـگـهـ
ـ	ـ	ـ	ـنـهـگـهـ کـوـرـدـیـکـ قـسـهـیـ بـاـبـیـ نـهـزـانـیـ
ـ	ـ	ـ	ـموـحـهـقـعـقـ دـایـکـیـ...ـوـ،ـ بـاـوـکـیـ...
ـ	ـ	ـ	ـلـهـشـقـهـیـ بـالـیـ دـاـ بالـلـدـارـیـ جـوـانـیـ لـهـلـکـیـ نـاـوـاتـمـ
ـ	ـ	ـ	ـهـاـوارـهـ لـهـمـنـ چـزوـ بـهـزـوـ نـیـشـتـ وـ فـرـیـ؟ـ!
ـ	ـ	ـ	ـگـوـئـیـ نـهـنـدـامـیـ بـیـسـتـنـ
ـ	ـ	ـ	ـگـوـئـیـ هـهـلـخـهـ هـهـمـوـ دـهـنـگـیـ بـرـیـ وـ رـوـرـوـیـهـ
ـ	ـ	ـ	ـحـهـسـهـنـ نـاـوـهـ،ـ بـهـمـانـاـ جـوـانـ
ـ	ـ	ـ	ـثـهـ قـافـیـتـ بـهـسـانـیـ دـلـیـ مـوـدـدـهـ عـیـ حـهـسـهـنـ
ـ	ـ	ـ	ـتـهـنـگـهـ درـهـنـگـهـ مـهـیـلـیـ بـهـجـهـنـگـهـ هـهـلـیـ مـهـلـتـیـ
ـ	ـ	ـ	ـوـهـرـهـ وـهـ بـیـرـهـ وـهـ
ـ	ـ	ـ	ـمـرـنـ مرـدنـ
ـ	ـ	ـ	ـمـهـزـنـ گـهـورـهـ

پیته چه قیوه کانی کوردى يەك بەدویە کا:

نـبـبـبـجـجـحـحـدـرـزـرـسـشـعـغـفـقـکـگـلـ  
ـلـمـنـوـوـهـىـ

### سەرچاوه کان

- بۇ لېکداتى ئەم فەرھەنگە جىڭە لەۋەي كەخۇم زانىومەو لەپىرمە، لەم چەند فەرھەنگانەي  
ئېرىوش يەھرە وەر بوم:
- ۱ - فەرھەنگى خالى - کوردى، کوردى. بەزاراوهى سۈرائى و زازاوا بادىنى و ئەردى لانى لە  
سى پازدا.
  - ۲ - فەرھەنگ تابەتوللاھەردۇخ - شىوه کوردى ئەردى لانى و هەورامانى، رافە  
بەفارسى و عارەبى لە دوپازدا.
  - ۳ - فەرھەنگى کوردى - عارەبى مەلا خەلیل سولەيمانى - بەشىوهى كىمانچى و شەبەك،  
چاپ ئەكر اوە.
  - ۴ - فەرھەنگى سەيدا جەڭەرخۇن - لەشىوهى کوردى بۆتاني بۇ عارەبى، دوبازە  
چاپكراوه كەمى.
  - ۵ - قاموسى سەيدا زەبىھى، دوبازە چاپكراوه كەمى - كە بىرەتىن لە ھەمزە و بى.
  - ۶ - فەرھەنگوکى بۇزىنرسەلان - كە كەدویە بە پاشكۇرى مەممۇزىتە كە شىخى خانى كە  
بەلاتپىنى توسيوه و بەتر كى وەرى گىز اوه.
  - ۷ - ئەستىپەرگەئىشە - فەرھەنگى کوردى - عارەبى، نوسر اوى كاك فاصل نظام الدین، چاپى  
بەغدا.
  - ۸ - فەرھەنگى کوردى تۈزەن - کوردى - عارەبى، بە قەلەمى «امۇستاھىلى سەيدوگۇرانى،  
چاپى عەممەن - اردن.
  - ۹ - فەرھەنگى دەملەكى (زازاكى) - شىوهى زازايبى بە تۈركى ئەستىمبولى و بەخەتى لاتىنى،  
نوسر اوى ماامۇستانمال مىسانز، چاپى چاپخانەي ژىننانو، پاريس ۱۹۸۴.
  - ۱۰ - فەرھەنگى کوردى - تۈركى، بەخەتى لاتىنى، نوسر اوى د، ئىزۋالى، چاپى ھولەنە ۱۹۸۷.
  - ۱۱ - فەرھەنگوکى لەكى و لورى - فارسى و کوردى، نوسر اوى كاك حەمىد ئىزەپەناھ،  
وازى كىرىدى مەحمود زامدار، چاپى بەغدا.
  - ۱۲ - وازەنامەمى فارسى - کوردى، نوسر اوى دوكتورتەقى برايم بور، چاپى تاران.
  - ۱۳ - مەممۇزىتە شىخى خانى و دىوانى مەلا ئىجزىرى كە بۇ شە كىمانچىھە كان پېشكىيۇمن.

پر بدل سوپاسی نه خوشک و بر اکور دانه ده کم که بهم فدره نگه و خوبیان ماندو کردوه و  
له یاریده دانم در بیان نه کردوه، که نه ماندن:  
خانم رضوان متولی، پژوهشگر له تیداره‌ی پژوهش ایران زمین (واحد فعالیتهای  
فرهنگی) که پیش تاشنابونم له گدل سروش دا، هاوکاری کردم و ناوانوُسی به لاتینی خسته  
نهستو، به لام واز له لاتینه که هینرا. زوریش وشهی زار اووهی سندی خسته سه  
ماموستا هادی مرادی، سهیدای دانشگای تاران و دانشگای تازادی کهره‌چ، که زور  
وشهی ههورامانی خسته پال نهم کتیمه‌وه.

کاکه ماجد روحتانی و کاکه، محمود مفتی، که پهراستی نه بیزی تدریکیان خسته سه  
خوبیان و جگه له زه حمه‌تی زوریان، به زور وشهی شاری سندومانای فارسی بری له وشهی کان  
دهستیان گرتم.

کاک سیداحمد سعادتی، که جباله همرکی پاکنوسي، گهلهک وشهی ناوجهی لاچان و  
مامهش و هوژی پیران و هوژه کانی موکوریانی بیرون خسته ووه.  
خوبینه‌ری ده لال و هیزا!

توش نه بیزی من خوم نه بیزانم نهم بمرهده ههزارانم کورت و که مهه بویه نایی تبر و پاراو  
دل ناوی لئی بخواته ووه: له وزه و هیزی دا نیه په رسقی همه مو پرسیکت بداته ووه. زوانی کوردی  
زور لهوه ده ولمهه ندتره که ههزاریکی وه کومن تاک و تدبیاو ناوارة له نیشتمان ووه که پیویسته  
کوردی نه زان و تهره له ولاتنی پیگانه بتوانی له ده یه کیکنی کوکانه ووه. حه زم ده کرد هه مو وشهی  
همه مو شیوه کانی کوردیم ده سکه و تایمو له سه ده روبه‌ری نهم نامه مه راینا یه: به لام به حه زو ثاره زو  
کار پیک نایه. نه گهر یا وه زم پی ده که دی من به بیتی هیز و تو انای خوم همچ در بیخیم نه کردوه. نه گهر  
خوم له پاله خومدا به شدمه زاری نه زانی و ده س کورتیم له سخمه ت کردن به گهلهکی کوردم  
ده زانم: ده شزانم که بیتا و انم و لهوه بترم له ده س نایه. ناوی و سه دانه کی حرم ناوره:  
نه نیانه بورینه، که له چیر و کاندا ده لین: هه مریخت بویی ده سنتی تیغه دیته چه نگت. جایه گهر  
بو وشیک گهه زیای و ده ستت له هریز هه مانه بوره وه ده رچو، تو ره مه به و تو ری مهده، هه دلبلده  
نهوهی که خوت تو شی نه بیوی، یان نهوانه که هه زانی له ویدا تین، تو له لاوه کویان کده ووه  
بیان نوسه ووه. نهوه خوایه، جاریکی تر من یا ههزاریکی دیکه کی له من چاتر و زاناتر له  
چایه کانی دوار و زدا بیان خاتمه سه.

دوستی نیویه: هه زار

۱۳۶۷/۶/۲۵ شمسی

۱۹۸۸/۹/۱۶ میلادی



تایپرچون: سوک یون له بەرجاوان، تاوززان **[رسواشدن]**.  
تاپلوقه: دهوره دان، چوارده ورە گەرن: (عەلە تاپلوقه دراوە) **[محاصرە].**  
تاپوتاپ: جوان و ریاک و پیاک: (دەلین فسان زور به تاپوتاپ دەکا).  
ندقەلە کەمی يە تاپوتاپ گېزىمۇدە) **[آپ وتاپ].**  
تاپور: ۱) ریز شەرم، ناموس، تایپر ۲) سازدان، تە كۈزكەرن، پېڭەتىن؛  
(مەکارا خۇ تاپور كر) **[۱) آپر و ۲) آزرم]** ۲) فراھم آورد، مەھىما  
ساختن.

تاپورى: مایدەي گۈزەن و بىزبۇ **[اقتصاد].**  
تاپونمان: مزى سالاتە ييا شەشىن ياسى مانگەمى رۆز نامە گۈقار لەپەن **[ابۇنمەن].**

تاپونە: بارەي رۆز نامە ياشۇرىيەك لە پېشدا دان و لەسەرىيەك وەرگەرتى **[آبۇنى.**

تاپوتە: يساوي تەرەز لەجۇرت **[تومند و لەدھور].**  
تاپ: مام، بىراي باولك **[عم].**

تاپۇ: تاپ، بۇ يانىڭ كەردى مام دەلئىن، دەشلىپ بېرۇت تاپۇنى مەنە **[عم].**

تاپور: يەلأ، بەسىرەتلى خراب، تەگەرە و تۇشى **[مىصىت].**

تاپورە: ۱) بەلأ، تایپور ۲) كۆمای خەملەك پېكەمە: (خەلگىكى زور  
لەدەورى مەزگۇرەت تاپورە يىان داودە) **[۱) بلا، مىصىت ۲) شەلغۇن و  
ازدھام].**

تات: ھېمايدە بۇ كۆمەل و كۇ: (حەشامات، ئاغاوات، دىيەت) **[پسوند  
اجتماع و ازدھام].**

تاتاچ: جاولە كۆمەك، هەزار و نەدار، موختاج **[محتاج، نىازىمىن  
تاتاچى]: احتىاج، كەممەيسى **[احتىاج، نىاز].****

تاتۇن: تاگىدايى حەمام، توتحانەن **[آتسىدان حەمام،  
ئاتەر: تاگىر، تاۋر، تايپەر] **[آش].****

تاتەشبازى: نەقە كەرن و قىشە كەشىتە هەلدان لە جىزىن و خۇشى دا:  
تاتەشبازى: روسىا، سوک و جىروك **[ارسوا، بى آپر و**

ئا: ۱) بەلئى: (دەجىيە قىر گە؟ ئا)؛ ۲) بۇير سپىار: (دە گەل تۇم بۇ، ئا؟)؛ ۳)  
وشەى رېزگەرن، سوڭەلىمى ئاغا: (لەسەمن)؛ ۴) راتانوى مېۋىنەيدە:  
(ئىو پۇرچىخان و خودى نەشىنى / لەدەرىپىشان ئا بىن خەشمى)  
(جزىرى): ۵) ھىن، ھى، ئاتامە: ھى منە) **[۱) بلى، آرى؛ ۲) كەلمە  
پىرىش]؛ ۳) كەلمە احترام، مىخفى آقا) ۴) ضىمير مۇنت؛ ۵) كەلمە  
ماللىكتى.**

ئاتەمە: ئەم بەكە: (المانە كامت گەمرە كە ئاتەمە) **[ھەمىن، اين بىكى،**  
تاتبات: پاشگىرى بەماناتى تاۋە دان كەمرە وە: (گۈندى حەسەن تاتبات) **[پسوند بەمعنى آباد كىننە.**  
تايچۇ: بېرە، تاوجۇ **[آبچۇ].**

تاپخانە: تاۋە سى، دەستاۋ، سەراو، سەرىيتساۋاڭ **[مىستراج].**  
تاپدار: قاوه جىي و جايىچى دېۋە خانى، گەورە مالان **[آپدار، قەھەچى].**

تاپدار ياشى: سەرۆكى چايەز و قاۋادچى دېۋە خان **[آيدار ياشى].**

تاپدارخانە: ۱) تۈرىچ چالىغان و غاوه سازكىردىن بۇ دېۋە خان؛ ۲) بارو  
پىشى تايىەتى يياويي گۈرۈرە لە سەقىردا **[۱) ايدارخانە؛ ۲) وسایل  
مەخصوص سەرقەنلىق و تېرىۋەنلىق.**

تاپدۇرەك: ۱) شىرىنچە، فيچقە، دەررەزى كە دەرمانى بىن دەلەش دە كەنن:  
۲) لۆلۈشەى دەم تەنگ كە شۇ كە دەرمانى بىن دەجاو دە كەنن **[۱)**  
سەرنىڭ؛ ۲) قەطىرە چىكان.

تاپدەست: تاۋە سى، سەرىيتساۋاڭ **[مىستراج].**  
تاپدەستخانە: تاپخانە **[دىستشىۋىي].**

تاپرا: بەپرەي گەورە دەلىن **[دادلىش].**  
تاپرۇ: شەرم، ناموس: (بى تەرخەزىش و زۇ كە نەزەنگى يە تاپرۇ) «ەزازان»  
**[آپر].**

تاپرۇپىردىن: روسىا كەردىن، تاۋرالىنىن **[رسواڭىردىن].**  
تاپرۇپەرە: تاۋرۇپەرە، ھۆى تاپرۇچۇن **[رسواڭىنە].**

تاپرۇتكان: روسىا بۇن، تاۋززان **[رسوايى].**  
تاپرۇتكاوا: روسىا، سوک و جىروك **[ارسوا، بى آپر و**

ثاخنین: توزیاران، نهپ و توپر، توزوغومار، توزو خوّل که بهدم باوه دا  
ده باری **ف** بارش گردوبغار.

ثاخنای: گلهبان، ناخهبان، بانهناو **ف** گل انود بام.  
ثاخچهباش: گیاهی که لمریزی گیا دوکلیوان **ف** گیاهی است.  
ثاخدار: خه مبارف غمگین.

ثاخر: ۱) برانبری هدوّل، دواپین: ۲) مدگر: (ثاخر نمسگوت پاش به رو  
جاش مه به؟): ۳) دهسا، نیز: (ثاخرا ناینی وک تو ده بکهی): ۴)  
برانهوه، دواپی هاش: (تو زیک روت خوش بی خو دنیا ثاخنایی): ۵)  
بهدسراهاتی دوروز: (وقایی ثاخری خیری ده میکه بی سهو و شوننه)  
**ف** ۶) انتهای: ۲) مگر: ۳) اینکه: ۴) پایان: ۵) عاقبت، آخرت.

ثاخرخیز: بیری پیاوچاک **ف** نیک فرجام.  
ثاخرزمان: بهو روزگاره ده لین که که وتوته دوای پیغمبهرهی نیسلامهوه  
**ف** آخر الزمان.

ثاخرشه: بیری بدفره و نه گریس: (بیری ثاخشزه و تهنت فروشت /  
ثابرروت گزیده به پلاو و گوشت!؟) «ههزار» **ف** بدفرجام.  
ثاخرکه: ثاخوپرک، میشولهی رور و رد **ف** پشه خاکی.  
ثاخروتخر: بیریک به برانهوه: (له ثاخروتخری پاییزدا میوانی بوین) **ف**  
اواخر.

ثاخههت: سلان، روزی قیامت، به سلان، هدستانهوهی پاش مردن **ف**  
آخرت.

ثاخره مین: عدره پاشین: (شده ثاخره مین جار بی پیت بلیم، نیتر پیت  
نالیمهوه) **ف** واپسین.

ثاخری: ۱) دواپی: (ثاخری ملی داوهات): ۲) له پرسیاردا: (ثاخری?  
دهی دواپی چی؟) **ف** ۱) سرانجام: ۲) عاقبت چه شد؟.

ثاخسبات: پازده روزی ثاخری چلهای زستان **ف** او هفتة آخر چله زستان.  
ثاخش: توخدي، نای چه نه خوش **ف** آخیش.

ثاخله: ۱) خمرمانه مانگ: (ثاخله لهدهوری مانگ دیاره): ۲) پایپوکهای  
مار: (ماره که ثاخلهی دابو): ۳) به زوریکی کورتسه دیواری  
سدرانه پوشراو ده لین که بو کاو گیا سازده کری **ف** ۱) هالة ماه: ۲)  
چنبره زدن مار: ۳) کاسدان.

ثاخلمویک: تاوهی شت نیدا سورکردنده **ف** تابه.

ثاخلیف: بافیش و دهه سمه درو، قرف مکر و دروغ.  
ثاخلیفه: هه وهل بهار که شینکه به ححال و حاستم سه ری ده ربناوه. لهو  
سهرده مهدا که تازهه دله وه رئی خوّل و گیا بیکه وه هله لده گری، ثاخ  
به لیویه وه دیاره **ف** سر آغاز بهار.

ثاخن: پهستاوته، تاوه روک: (نیو تاخنی لیقه که لوکهید) **ف** آگنه.

ثاخناوه: تی بهستراوه، بهستواوه: (شیزه هه تامالان لمرون تاخناوه) **ف** آگنه.  
ثاخندر او: تاخناوه **ف** آگنه.

ثاخنراوه: تاخناوه **ف** آگنه.  
ثاخنه با: دواروزه کانی زستان، ده می که حه وت روز له چلهی چوک مابنی **ف**

ثاخنین: بی پهستاوون، به رور بیرا کردن **ف** آگندن.

(ثاخنیشباری بهنگی خالی ناکری) **ف** آتشباری.

ثائمهشباره: ۱) به مثالی هاروهاج ده لین: (مند الله کهيان چهند شهینه  
هدر ثائمهشباره يه): ۲) به بیاوی نور زرینگ و تازا له شهرو باز رگانی دا  
ده لین: (فلان له شهربادا ثائمهشباره يه) **ف** ۱) بجه بازیگوش، آتشباره:  
۲) مردی که در تجارت یا در جنگ زیرک باشد.

ثائمهشخان: ۱) توختانه هی حمام: ۲) قولکهی زیر تیانه که ناگری تیندا  
ده کده نهود **ف** ۱) آتشدان حمام: ۲) اجاق سنگی.

ثائمهشخانه: تهندوره هی سدهاوه، په نگردانی سدهماوه هی چای جنی کرننی  
**ف** آتشخانه سماون.

ثائمهشکده: کوانوی ناگر پهستان، ناگردانی پیروزی گاوران **ف**  
آتشکده.

ثائمهشگا: ۱) ثائمهشکده: ۲) ناوی کیویکه له کوردستان **ف** ۱) آتشکده:  
۲) نام کوهی در کردستان.

ثائمهشی: ۱) ره نگی گولی سوری تاریک: ۲) بیاوی نور تونده تهیبات،  
به بنیام نوره نه بین **ف** ۱) رنگ سرخ آتشی: ۲) آدم آتشین مزاج.

ثائمه گ: ۱) داوینی که وای شوره: (نویزی لدسر ثائمه گی ده کری)،  
شاقمل: ۲) بیریه تبه لمپیارو دامینی چیا **ف** ۱) دامن قبای بلند: ۲)  
دامنه کوه.

ثائمه: زیر، تلا، تالنون **ف** طلا.

ثاجاخ: دیاردی و ناسکر، خویا **ف** آشکار.

ثاجار: پنجار، ره گ و پنی گیا **ف** بیخ و رسنه گیاهان.

ثاجگی: ده سرت رزد، خه سیس، چکوس، ده سرت چوچا **ف** خسیس.

ثاجوج: ده گمال باجوج ده گوری و ناوی هو زیکی چیروگی ده. ده لین  
پادشاهیه کی دوشاخ (دواقرنین) گرتونی و دیواری به دینی له ییس  
هله لجنیوی **ف** یا جوج.

ثاجور: خشی لم و ره لئی سو ره و کراو، کارهیوج **ف** آجر.

ثاجیل: چدره ز، بادام و نوک و توم و توکوله که شه و جهه **ف** آجیل.

ثاچخ: ره نگی کال، برانبری به ره نگی تاریک و تونخ: (پارچهی که موکم  
شنبی ثاچخه) **ف** رنگ روشن.

ثاچخ: ۱) ناخیچ: ۲) و کری، تاواله، به رانبری داخراوه: (درگا که تان

ثاچوخ: بو، دانه خرابو) **ف** ۱) رنگ روشن: ۲) باز مقابله بسته.

ثاچهر: کلیل، هاچم **ف** آچار.

ثاخ: ۱) هاوار له بدر تازه: ۲) خوزیا: (ثاخ هینده نه مد مردم کوردستان به  
رژگاری ده دیت): ۳) خاک، خوّل: (هر جگکی له ناخی ثاخ و ده بیان /  
هی چوته بشاؤ نهودی لدسریان) «مموزین»: ۴) وشهی ده بربینی

شادی: (ثاخ نهم داوه ته چهند خوشید) **ف** ۱) حرف درد، آخ: ۲)  
کاشکی: ۳) خاک: ۴) حرف تعریف، به به.

ثاخ: ثاخ: من ثاخ او تو ثاخ، تهی کنی جیمان بو راخا؟ «مه سهل» **ف**  
آقا.

ثاخافتنه: قسه کردن، په یقین، نیستیعالی، گونن، وبو ویز **ف** گفتگو.

ثاخایوک: به که سی ده لین که خوی به گهوره ده زانی و له گهوره بی نازانی  
**ف** خود بزرگ بین.

ناده: که حیل، چسن، ره سدن، حدود اصلی، نجیب.  
ناده: بایدهم، میردی دایکها، همه لین با پری مرد حضرت آدم.  
ناده‌می: مرد عیسان، به شرف آدمی.  
ناده‌میزا: مرد ناده‌می آدمیزاد.  
ناده‌میزاد: ناده‌میزا آدمیزاد.

نادی: ۱) نمایر، نمیکه: ۲) پوچنه (۱) آن دیگر: ۲) چرا، درست است.

نادی: ندان، ندانه آنها

نادی‌چی: ندانی دی، ندانه کان آن دیگران.  
نادی‌شا: ندان خوان ایشان.

نار: ۱) نارد، ده غلی هزاریاوی ناماده‌ی نان: ۲) جیگه: (نزار یا نسار: جنی نسی، هوار: جنی هدو، شار: شوئی گهوره): ۳) ناگر: (زستانان نارو یمن): ۴) آرد: ۵) پسوند مکان: ۶) آتش.

نار: ۱) دوستی و نیوان خوشی: ۲) جیگه‌ی ریتی همیشه‌ی: ۳) وجود و بون: (باسی تو ده نارادا نیه): ۴) دوستی: ۵) محل ثابت زندگی: ۶) وجود داشتن.

ناراز: روپاریکه له ستوری تیران و روپسیا رود ارس.

ناراسته: روی شنیک بهره و که سیک کردن: (تبریکی ناراسته کرد، تومه‌تکی ناراسته کردم) جیزی را متوجه کسی کردن.

ناراف: شیروکول، سابون یان نه سیپون و ناوی حارزکارو بو جل شتن ف وسائل اباستری.

نارام: بی جوله، هیدی، هیمن، مند، نو قره گرتون آرام.

ناران: ۱) بنکه‌ی زبانی زستانه کوچه‌ران، گدره‌سیز: (همه چونه هماران، نیمه ماوین له ناران): ۲) عذریت و نیش: ۳) قشلاق، مقابله‌یلاق: ۴) درد و آزار.

ناراندن: عذریت دان، نیشاندن آزدن.

ناراو: که فاوی جاریک بو جل شوتون ده کار کراوی هیتشا به کدک ماوون پساب آب صابون.

نارایشت: رازانده، خمل، خو جوان کردن آرایش.

نارچ: دارچه‌بزران که ده کریته گوچان و دیره که خیوهت ف خیزran.

نارخاک: ۱) جیشتی ناردورون: ۲) کولیره‌ی بهشه کر و ناراد: ۳) کاچی.

نارختک: موشه که، شده، ندوی له مخدودا ده ترسینی و هواارت بو ناکری ف کابوس.

نارخه‌یان: خاترجم، بی خدم، بی ترس و دودلی مطمئن.

نارده: نار، ده غلی هزاریاو آرد.

ناراد اوی: ۱) تو زی آش گرتون: ۲) بر یه تیه له تومهت به خو کردن. ده لین: فلان ده هیچ دا نهبو بدلام خوی نارداوی ده کا: ۳) گرد آسیاب گرفته: ۴) کنایه از خود را متهم کردن.

نارداویز: ۱) نه شونشه‌ی نارادی له لیواری بهداشته و تی دهزی: ۲) لیواره بهداش له گهراندا که ناراد ده هاویزته ناو قولکه: ۳) بر یه تیه له

ناخنیه وده: ناخنین: (خمریکی ناخنیه وده پیسته به نیرانم، دو پیستم ناخنیه‌تده): آکنده.

ناخو: نایا، تو بیزی، لهوانه: (سمی هردوکولمی ناخو، گولی نموده هاره یاخو / طرفی نهاره زولفی، زلف میان الیالی) «نالی» آیا، تو گوبی.

ناخو: ناخو آیا، تو گوبی.  
ناخو: شوینی هله ستر او بی جین خوارکی ناژهل، نالفدان، نافر آخر.

ناخوران: ده گهل ناخوران دیت. ۱) بشیوه، بشیوه و نازاده: (ناخوران باخورانیکه ساگ خاوه‌ی خوی ناناسی): ۲) کو مدلی دزو تلاجی: (نای لموناخوران باخورانه، خو هیچیان پین نه هیشن): ۳) هرج و مرج و آسوب: ۴) حرایمان.

ناخون: مهلای عده‌جهمان: ۲) فینوک: ۱) آخوند: ۲) ناخن.

ناخوند: مهلای عده‌جهمان آخوند.  
ناخویرک: جو ره میشویله کی زورورد، پیشی گله که هور نوعی پشه بسیار زین.

ناخه‌یان: ۱) گله‌یان، بانه‌ناو: ۲) بانی لیک و لوس: ۳) گل‌اندیدام: ۴) بام بدرن ترک خوده‌گی و صاف.

ناخه‌یانو: جامانه، ناغابانو، نه نراویکی سبی، رسی، یا سیوره نوره که پیاوان له سه‌ری ده به ستن نوعی دستار مودانه.

ناخه‌لیوه: ناخه‌لیوه، کاتی تاره شین یونی دهشت، سده، تای به هاره اوایل بهار.

ناخ هله‌لکیشان: له خمان ناخ ده اخ گوتون حسرت خوردن.  
ناخی: یاخی، یاغی، سدرکیش، پیچه‌قیس فیلیغی.

ناخیز: ۱) نیوه‌هله‌لسان: (جریه مالی مام پیروت له بدرت همسایه‌ی بدهخوا نه ته‌واو، هدرو ناخیزیکی کرد): ۲) هه‌ستان به ته‌واوی: (بانو نیند شنمت نه‌جا کرد ناخینی «خانای قویادی»: ۳) نیم خیز: ۴) برخاستن.

ناخیه: گولمین، سنگی ناسنی نالقه‌دار یا سنگی نه‌ستوری دارین فین آخوند.

ناد: دورگه، جزیره، وشکانی له ناو ناودا ف جزیره.  
ناد: ۱) دلاوی، سده‌خاوه: ۲) پسیوری، لیزانی: ۳) سخاوت: ۴) مهارت.

نادار: مانگی رومی، بیست روز له خاکه‌لیوه و ده روز له ره‌شده ماه مارس.

ناداروک: گولیکه له سر به هاردا ده پشکوئی کلی است که اوایل بهار می روید.

نادان: زه‌وی به پیست و پدره که ده زمین حاصلخیر.

نادوده: قامیش با داری دریز که مالی بی باک ده کده نه‌وه ف گردگیر.  
ناداه: ۱) تله که رتریک، جو ریک نه‌له‌ی له دار: ۲) پزاری گیا له شینایی ف (۱) نوعی تله: ۲) وجین.

- داراوی ده می ویزد: (فلانکس تارد اویزی ده می خوشه) ۱) جای بیرون ریختن آرد از آسیاسنگ؛ ۲) لبه آسیاسنگ؛ ۳) کنایه از طرز سخن گفتن.
- تارد پیچ: جو ریک هدلواهه له تارد و شمکر نوعی حلواه شکری.
- تارد کیش: بیلوکه دارینی تاشهوان که تاردی بین له قولکه درده داف پاروی آردکش آسیابان.
- تارد مالک: نمو کونه پهرویه ناشهوان جئی تاردی بین ده مالی کهنه پاک کردن تمانده آرد در آسیاب.
- تاردن: هاوردن، هینان، تانین آوردن.
- تاردو: ۱) سوتمن، تاگر که وتهوه؛ ۲) سوتمنه، تاوردوف ۱) حریق؛ ۲) سوخت.
- تاردو روون: میوانی، چیشتی تارد به روون دا چاندن که زورتر بو زیستان دروست ده کری ۲) کاچی.
- تارده: تازه داهاتو، تازه پا بهت، توهاتی ۲) نوآمده.
- تارده باره: بدشه تاردیک که تاشیر بونه برانک که میکی به خوشی خوی به تاشهوان ده بخششی ۲) بخشش آرد به آسیابان.
- تارد دشان: تارد اویز، نه شویندی بمرداش تاردی لبود ده خانه قولکه ناشهوه: (همنی چیش واچون، چون مه کمرو چون / گمد تارد دشان ناسیای گردون) «موله ولی» ۲) نگا: تارد اویز.
- تاردهل: نوکمری بمرده ستی خانی گموره، باب نوکدر، راویز کمری خان ۲) آردل.
- تارده لوه: ۱) ورده تاردی سر لبود قولکه له تاشدا؛ ۲) به فری زور وردو وشك که ده باری ۲) گرد آرد در آسیا؛ ۲) برف ریز و خشک.
- تارده لین: توژ تاشی زور نهدم ۲) گرد آرد در آسیا.
- تارده مشار: برمهشار، تاردی همه ۲) آرد آرده.
- تارده دوا: پهلوله ۲) آشی است با خمیر و تربیزک آبی.
- تارده واره: تارد باره ۲) بخشش از آرد به آسیابان.
- تارده هی: هاوردن، هانین، هینان، تانین آوردن.
- تارده بینه: داهیروا، داهاتو، زونهاتی، نوچی بویی ۲) اختراع.
- تارده وا، پهلوله ۲) نگا: تارد دوا.
- تازی: ناوات، تاره زو، هیبوی، دلخواز ۲) آرزو.
- تازرینگ: چنه، چنه نگه، چناگه، چناکه ۲) زنخ، چانه.
- تازرنگ: داریکی سور پیسته ودک بلانک که گوچانی لئی دروست ده کهن ۲) درختی است.
- تارسم: هلامدت، زوکام، پهسيو ۲) زکام.
- تارسمی: هلامدت دار، پهسيو دار ۲) زکامی.
- تارفته: له کار کوته، پدک کوته، کدک بر او ور ان، تیک ته باره ۲) افتاده.
- تارگا: تاورگ، تاگردان ۲) آشگاه.
- تارگون: سور و گمش له زه نگی تاگر ۲) آشگون.
- تارمانج: ۱) نیشانه، کیلک؛ ۲) دوز، مه بست، نیاز له زیاناف ۱) هدف؛
- ۲) مرام.
- تارمانجانی: نیشانه داکردن، کنی بدرکتی له تندنگ و تیر هاویزی دا، تندمۇنى نەنگىوھى ۲) هدفگیری.
- تارموش: تاوردیشم، هه وریشم، هه ورمهش، داوى لیکاواي کرمى تاوردیشم، تالی حمریر ۲) آبریشم.
- تارموش: تارموش، هاوردیشم ۲) آبریشم.
- تارمیش: تاوردیشم، تارموش ۲) آبریشم.
- تارنج: میخ زنجیر بو لاخ به سنتهوه، تاخیه ۲) میخ طوله.
- تارنگ: ده دیدیکی تازاله، نه خوشیه که توشی حمیوان ده بین ۲) مرض احسام.
- تارو: ۱) خدیار، هاروی؛ ۲) تالو؛ ۳) بوک ۱) خیار؛ ۲) لورتین؛ ۳) لله.
- تارو: نیمرو، نه مررو، نه مررو، رۆزی نیوان دوینی و سېدینی ۲) امروز.
- تاروان: ۱) تازو خەدی تارد له مالد؛ ۲) وشتری سی بەهاری دیپن ۲) آذوقه آرد؛ ۲) شتر سه ساله.
- تاروانه: وشتری چوار بەهار دیتوف ۲) شتر چهار ساله.
- تاروت: فرشته بەک بوه هاوالى ماروت له چېرۇكىدا پېکەدەیان دەلین؛ (تاروت ماروت) سەرەن خۇن له چالاوه بابلدا هەلاوه سراون و تینویانو تاویان لە بەر چاوهە دەمیان ناگاتى ۲) هاروت.
- تاروزیان: هر وزان، ورزوغان ۲) بەھیجان آمدن.
- تاروشک: پەزمىن، پەشمىن، پېزىن ۲) عطسه.
- تاروک: كفته ساوارى پانکله که له گەنەمە كوتاوبىش دەيکەن ۲) نوعى كوفنة بلغۇر.
- تارون و قارون: بريهتى له زور دەولەمەندو دارا ۲) کنایه از بسیار ثروتمند.
- تاروی: هاروی، خدیار ۲) خیار.
- تارهان: زان و ئىشى نەندامى سوتاوف ۲) درد سوختگى.
- تارهاندن: چزاندن، داغ کردن به تاگر ۲) داغ کردن.
- تاره زو: ھىقى، ئاوات، دلخواز ۲) آرزو.
- تاره زو و مەند: بە تاسە، بەناتاوت، بە عەززەت ۲) آرزومند.
- تاره فتە: وېران و له کەلک کەمتو ۲) خراب و از کار افتاده.
- تاره ق: ۱) تەرایبى لەش له گەرمان يان له شەرمان يان له توبەتە و يان لمساندو بونەوە؛ ۲) شلى له ھەلم تکاوه، وەك تاره قى سەرخوشکەر و
- تاره قى: جاتەرەوەتى تەرىش ۲) عرق.
- تاره قاوى: لەش به تاره ق ۲) عرق كرده.
- تاره ق چن: تەقىلە ۲) عرق چىن.
- تاره ق دەرداش: تەری تاره ق له تەندام دەر كەتون ۲) عرق بیرون دادن.
- تاره ق كىدن: تاره ق دەرداش ۲) عرق كردن.
- تاره قىگىر: پارچە لبادىكى تەنكە لە بن زېنەوە دە خىرىتە سەرپشتى ولاخى سوارى ۲) عرق كىر.
- تاره ق: ۱) تاره قى لەش؛ ۲) دارىك لە ناوجىنەي دیوار دە خرى بۇ قابىتىر بونى دیوار ۲) عرق؛ ۲) چوب لايە دیوار.

- تازانه: تازایانه، ودک پیاوانی نهترس و بدجدرگ **شجاعانه**.  
 تازایانه: تازانه **نگاه**: تازانه.  
 تازایه‌تی: نهترسان، گهرناسی، غیره **شجاعت**.  
 تازایی: (۱) تازایه‌تی؛ (۲) رُزگاری و تازادی: (به گردن تازایی دهدهمی) **شجاعت**: (۲) آزادی.  
 تازبیش: جیشت لئی نهر، تاشیمه **آشیان**.  
 تازراندن: عمزیمتدان، نیشاندن **آزرن**.  
 تازری: برینی بهچلک و کیم و همواف **زمچ** چرکین.  
 تازگار: هواو، بهشونین یدکدا بی برانهوه و نیوان: (دوسالی تازگار له زیندان بوم) **کم و کاست**, متواالی.  
 تازموده: تاقی کراوه، تهجره به کراوه: (مسانی تازموده له کمرهی نا تازموده چاتره) «ماسد» **آزموده**.  
 تازنگ: خانوی بهسفر تخته‌بردی پانهوه دروس کراوف **خانه‌ای** که بر تخته‌سنگ بنا شده باشد.  
 تازوباز: ثوابال، تاوان و گوناح **بزه**, وبال.  
 تازوبه‌زه: ثوابال، تازو باز هوابال: (تازوبه‌زهت و ملم من نم کارمه نه کرده) **بزه**, وبال.  
 تازوچه: بزیوی پیداویست له مائدا، تفاقت **آذوقه**.  
 تازوچه‌داخستن: بزیوی زستانه دایین کردن، تفاق کوم کردن **آذوقه اندوختن**.  
 تازوچه: تازوچه **آذوقه**.  
 تازه‌ب: جھیلی بی زن یان بی میرد **عزب**.  
 تازه‌بیت: زیکمی ده و چاوی تازه لاوان، عازه‌بی **جوش عزبی**.  
 تازه‌پ: کوپلهی بهدواو کردارو، بهندی زه رخری **برده زه خرید**.  
 تازه‌خ: بالوکه، بالوک، زیکه ناساییه کی زه قی بی زانه لمدهست و پل دیت **زگیل**.  
 تازه‌ر: نوهمین مانگی نیرانی بدرانبر به سرماوه زاف **آذرباء**.  
 تازه‌نتی: راوه، مانالی دانهوه، شی کردنوهی نوسراویک به نوسراویک **شرح و تفسیر**.  
 تازیز: خوشویست، بهزیز: (تازیز دیارهون وادهی لوامدن / ثمله‌دادی  
 تازیز: خوشویست، بهزیز: (تازیز دیارهون وادهی لوامدن / ثمله‌دادی  
 تاخر نهوه نامامدن) «مدهله‌وی» **عزیز**.  
 تازیزمه‌رده: تازیزت بار، خوشویس مردو **عزادار**.  
 تازیزه: ناوی هموایه کی گورانی کونی کورده **از آهنگهای قدیمی کردنی**.  
 تازیزه‌ت: تازیه، خدم داگرتون بونه تاره مردگ، ماتهم **عززا**, ماتم.  
 تازیزه‌تبار: خمبماری خوشویست مردو، ماتهمین **ماتم زده**.  
 تازیزه‌تی: تازیزه باری **سوکواری**.  
 تاثر: بدرانبری لوس و لیک، زبر و زور، نه پور **ضد صاف**, خشن.  
 تاثر: بدهره و دهرامه تی زه وی، حاسلاتی زه وی و زار **محصول زمین**.  
 تازاژک: باویشک، لمدیر خدو دهم داچه‌قاندن **خمیازه**.  
 تازاشکه: (۱) باویشک؛ (۲) مچورک، نهزو، موچرک **خیمازه**: (۲)
- تارهی: پر، تزی، دارمال **پر**, ملامال.  
 تاری: (۱) نیشته‌جمی، بمنابه به کونجه؛ (۲) کونمه‌گ، باریده، هاریکاری؛ (۳) له ره سنه‌نی قهومی تاری، تاریایی؛ (۴) خولمه‌میش، مشکی، خوله کده به (۱) مقیم؛ (۲) کمل؛ (۳) آریایی؛ (۴) خاکستر.  
 تاری: بهلتی، هدری **آری**.  
 تاریان: (۱) دل تیک چون و دل هله‌شیوان له خواردنده؛ (۲) کوان و زیکه له لمش هاتن **(۱) حالت تهوع**; (۲) ظاهرشدن جوش بر پوست.  
 تاری باری: (۱) هملوجه‌ی سویری پایزه؛ (۲) بهلا لوك، نالو بالو **(۱) آلو سرخ**; (۲) آلبالو.  
 تاریخ: میخ زنجیری تهوله که ولاعی بی ده بستنده **میخ طویله**.  
 تاریختنی: میراوه، نهوكسه‌ی که ناؤ دابهش کردنی بو ناؤ دیران بهدهسته **میراب**.  
 تاریز: کلیکی به ناویانگه له نیوان ریگای سنه‌مریوان **گردنه‌ای در راه ستدنگ مریوان**.  
 تاریشه: دژوار، چه‌تون، زه حمهت **دشوار**.  
 تاریکار: یاری ده، هاریکار، کهنسی کونمه‌گ به کهنسی ده کا **باری دهنه**.  
 تاریکاری: کونمه‌گ، باریده، هاریکاری **گمک**.  
 تاریله: پیاوی ژنایله، زنره نگه، نالی بیوان، یوسف ندهندی: (نیریکی تاریله‌یه، لاسای می ده کانهوه) **مرد زن نما**.  
 تاریخ: کوانی بن هنگل، قونیر که له بن باخه ده در ده چن **دل زیر بغل**.  
 تارینوک: لمده، له تکه نوک، نخوشمر **لبه**.  
 تاز: (۱) نهترسان، ره‌شید، بهغیره؛ (۲) زو، بهله: (تازا برو تازا بگهیده)؛ (۳) به کاکل: (وهک کوپیزی تازایه)؛ (۴) رُزگار، تازاد: (گهرده تم تازاکه، گردننت تازایی)؛ (۵) نهندامی لهش: (همو تازای لهشم زان ده کا) **(۱) شجاع**; (۲) شتاب؛ (۳) با مغز؛ (۴) آزاد؛ (۵) اندام بدن.  
 تازاتی: نهترسان، میرخاسی، زیخی، گهرناسی، ره‌شیدی **شجاعت**.  
 تازاد: رُزگار، راهی، سهربهست **آزاد**.  
 تازاد کردن: (۱) له گبروده‌بی راهی کردن، له زیندان بدردان؛ (۲) لئی خوش‌بون، عاقو کردن **(۱) و (۲) آزاد کردن**.  
 تازادی: رُزگاری، سهربهستی **آزادی**.  
 تازادیخوا: دواکاری سهربهستی، رُزگاریخواز **آزادیخوا**.  
 تازادیخواز: تازادیخواز **آزادیخوا**.  
 تازاز: (۱) نیش و زان؛ (۲) بهتاو درم، ناهو؛ (۳) مانگی نادار، مارس **(۱) آزار؛ (۲) مرض واگیردار؛ (۳) ماه مارس**.  
 تازاردادن: عذریت دان، نیش بی گهیاندن **آزرن**.  
 تازاری سی: دهده باریکه، تازاری سیل و دیق **مرض سل**.  
 تازاله: سوختی زستانه، ناوردو بو زمسان **سوخت زمستانی**.

مورمور شدن یدن.

نائزه: ۱) یاتال، ولسات، گاوگول و مدرomalat؛ ۲) پرپوش و چیلکدو  
چال؛ ۳) دام، احشام؛ ۴) علف و خس و خاشاک.

نائزه: یولیس، قولچی، شاگرد داروغه آزان، پاسبان.  
نائزهله: پیشوی و کمس له کمس، نائزهله آشوب، بلشو.

نائزهله: نائزهله آشوب.  
نائزهله چی: کهن گیر، مایه فتنه، سفره سوشه، شدزه لایسین، شدزه هدل  
خرنی آشوبگر.

نائزهله تاندوه: کاهن گهران، قنه تاندوه، شدزه هدل خراندن  
آشوبگری و غتنه انگیری.

نائزهله: پایبران، نهدجاد: (همکسان بیگانه پرسته نه حلعت له نائزهله  
بنی) آنیاکان.  
نائزهله: نائزهله آنیاکان.

نائزهله رک، توڑه بی، قین خشم.  
نائزهله: توڑه، رق هستاون، بدراک خشنمانک.

نائزهله: ۱) زور تی چه قاندن، به دوری ید کا تیوه کردن: (همه مو گیانیان  
ده، زی، نائزهله کرد)؛ ۲) کلینهوهی ددان بو خاون کردنوهی له ورد  
گوشت و...؛ ۳) خلاینده: (۱) خلاینده؛ ۲) دندان خلال کردن.

نائزهله: مله، ملهوانی، سروابی شنا  
نائزهله: ۱) کولینهوه و تیوه کردنی نوک تیز به شتینکدا: (خمریکی ددان  
نائزهله؛ ۲) داخستن: (در گاکه بازئنه)؛ ۳) داکندن: (کراسه کدم  
نائزهله، دام کدند)؛ ۴) زیر کردن، زرب کردن، کونجر کونجر کردنی  
برداش؛ ۵) خلاینده؛ ۶) بستن؛ ۷) در آوردن؛ ۸) زیر کردن  
آسیانگ.

نائزهله: ۱) لیخور، کدنسی که باره به لئی ده خورنی: (باژو سوارو نسبتی خو  
باژو)؛ ۲) شوین هله لگرن، شوین گیری؛ ۳) لکلن بونهوهی رسنه  
(رازنده؛ ۴) دیبابی؛ ۵) رسنه دوانیدن.

نائزهله: لیخورین: (له ترمبل نائزهله دا وور به کاره) آراندگی.  
نائزهله سمه: پلامار بو ردن، هله کوتانه سمه جموم، پورش،  
نائزهله: بو شمه له ور بردنی بیگله لف بردن گله در شب برای جرا.  
نائزهله: نائزهله، ملات، ولسات آحشام.

نائزهله لداری: حمیوان راگرشن، ملات بدخیو کردن، دهوله داری  
دامداری.

نائزهله: زبر بون، زبره لک زبری بر بهندو برداش؛ ۲) زبر بودن.  
نائزهله: چقهنه هی تاش، چه قجهق، چه قجهق، چه قجهق؛ ۲) چه کوشی بیراز کردن که سده کدی ددانه هدیه؛ ۳) لکلکه آسیاب،  
کلکنده آسیاب؛ ۴) آزنه.

ناس: ۱) قاقوم: جانه ور نیکه توک سبیلی له تیره هی بانباتک و سموره، که  
که ولی زور بهترخه؛ ۲) پریکه له پهنجاوده پهزی قومار؛ ۳) کاهن دفت و  
مانندو، بد مانایه به تمنی تاگوتوسی و له گهال پهلاس دا دنی: (به  
سویندانه و ناس و پهلاس ده بینهوه)؛ ۴) روت و ره جال: (کابرا ناس و

بدلاسنه، هیچ تک ناساف)؛ ۵) قاقم؛ ۶) تکحال ورق بازی؛ ۷) مورمور شدن یدن.

نخسته: ۱) پاپردهه.

نایسا: وه کو: (منیش خوت تاسا نهم کارم کرد) آسا.

نایسا: شوتههواری، ینهرهت آثار پایه و اساس.

نایسان: هاسان، سانایه آسان.

نایسانه: ۱) سدره رانه، زیره رانه؛ ۲) پریدنیله بدرمالی گموده مalan:

(من) شدوی نالم چوش تاورده بز / سه گئی نایسانهت پیدار کموده بز

(مهولموی)؛ ۳) و ۴) نایسانه.

نایسا: ناین نای، نایساوا، نیسی ده خل هارین آسیاب.

نایسا یشت: نایسوده بی، نیسراحت، بی خمی آسیاب.

نایسا یی: ۱) نایسا: (پیاوی خرده تاسایی باش بی)؛ ۲) عاده تی، پهانیدر

به یاسای کومه لا یه تی: (سدره شور باری نایسایی تک داوه)؛ ۳) مانند؛ ۴) معمولی.

نایسایی: هیدیکا، به سه بز، هبواش، لم سه رخو یواش.

نایست: ۱) ره حمده، چه تون؛ ۲) جیگا، شوین: (له و تاسته توشی بوم)؛

۳) بدرانیدر، ره سهرو: (له نایست چاوم هله تایه)؛ ۴) دشوار؛ ۵)

مکان؛ ۶) مقابله، روبره.

نایستانش چیا، بدحیمی هشت آمارا پیجا گذاشت.

نایستش: هیشتی، رنگدی دا، تلو اجازه داد.

نایستش چیا: بدحی هشت آجا گذاشت.

نایستن: هیشتمن، ده لئی هله لگرن هست.

نایستون: بدره رگا، بدرمال آجلو در.

نایسته بوز: به جی هیشتی نایسه وارف اثر بجا گذاشت.

نایسته ره: نایسهر، به ره کهوا، بدره لیفه: (که وای قوتی نایسته ره جاوه)

(مه سه) آسر.

نایسته هم: ۱) کدمو که، به حال، که مترين تندزاده: (به نایسته ده ستم لئی دا

هاواری کرد، ده ستم به نایسته همیک روشاهه)؛ ۲) دژوارو هله لموت:

(تهره غه کیوی کی نایسته هم)؛ ۳) اندک؛ ۴) سخت و صعب العبور.

نایسته نگ: جیگهی سه سخت و هله لموت کوه و راه سخت.

نایسته بی: هیشتمن، نایسی، تلین اجازه دادن.

نایسرم: هله لامدت، په سیو، زوکام آرکام.

نایسرمه: باریکه چدرمیکه له کور تاندا که ده کهونه سه رکلکی باره بدره

نوار چرمی بالان که بر دم حیوان بار بر افتاد.

نایسک: مامن، کمزا، خمزال، مامیز آهو.

نایسکول: کار مامز، بیچو نایسک بجه آهو.

نایسمان: حموا، عاسمان، بدر زایی که نهسته و مانگ و زریز لیوه

ده بیندرین، نه زمان، نه زمین آسمان.

نایسمانه: ۱) میچی بدره؛ ۲) مه لاشوی زار، نایسمانه دهم؛ ۳) سقف

بلند؛ ۴) سق.

نایسمانی: شین بهزه نگی نایسمان، عایی آبی رنگ.

نایسمین: یاسمه نه، گولیکه داروکه هی سبی و بوئن خوشه باسمن.

نایسن: نیسن، هسن آهن.

نائمه به تهندوره: قاب و قاچاغی مسین، ده فر و بدروشی لهمس چیکری **ف**  
 ناشیه: شیوکه، چیشت که، چیشت لیندر **ف** آشیز.  
 ناشیه زخانه: مو بع، کارخانه، متیخ، جیگه شیولیان **ف** آشیزخانه،  
 مطبخ.  
 ناشیه زی: شیولیان، چیشت که **ب** آشیزی  
 ناشت: نیوان خوش، دوست، می شعرو دوا **ف** آشت.  
 ناشیتوهه: دای نیوان ساخته، بیکه اتن و اوته دوست، مه سللت  
 کردن **ف** صلح کردن.  
 ناشته با: شت **ف** موجودی.  
 ناشتی: هیمنایه تی، نیوان خوشی **ف** آشتی.  
 ناشتیخخواز: هیمنای خوار، نموده دزی شعرو هدرا بیت **ف** صلح طلب.  
 ناشتیپنی: نیوان خوشی، ناشتی **ف** آشتی.  
 ناشچی: ناشیه، شیوکه **ر** آشیز.  
 ناشخانه: چیشت خانه، جیگه تان و چیشت لئ کرین **ف** رستوران.  
 ناشرمه: ناسرمه **ف** نگاه: ناسرمه.  
 ناشقان: ناشهوان، ناسیاوان **ف** آسیا بن.  
 ناشق: دلدار، نمویندار به نده وار **ف** عاشق.  
 ناشقه: ناشق: (ناشقه و ماشقه) بوماری نیرو من ده گوتري **ف** عاشق.  
 ناشک: (۱) ورگ، مدد، عور: (۲) هیز، وزه، توائی، تاقفت: (۳) نمویندار  
**ف** (۴) شکیبه: (۵) توان: (۶) عاشق.  
 ناشکرا: خویا، دیار، دیاری، پدرچاو **ف** آشکار.  
 ناشکرابون: (۱) دیاری دان، خویابون: (۲) ده رکونی بهیشی، دیار دانی  
 و شوارتی **ف** (۱) آشکارشیدن: (۲) فاش شدن.  
 ناشکرا کردن: نهیشی ده رخستن، پدنامه کی خستن درو: (رازه کدم  
 ناشکرا بیو: (۱) آشکارشیدن: (۲) فاش کردن.  
 ناشکرا بیی: خویابی، دیارده، دزی نهیشی **ف** آشکارا.  
 ناشگیر: نه ندازه ناویکی ناشی بی ده گدری **ف** آب آسیاب گردان.  
 ناشمای: فه خوارن، خوار دنه، فر کردن **ف** آشامیدن.  
 ناشتنا: (۱) ناس، ناسکری: (۲) دوست و یار: (ده گمل فلا ندا زور ناشناین)  
**ف** (۱) و (۲) آشتی.  
 ناشنایه تی: نیوان خوشی، ناسیاوى **ف** آشتی.  
 ناششو: کیم و زو خی برین **ف** ریم و چرک زخم.  
 ناششو: (۱) وچان، پشودان، توزیک و نستان بو نیسر احمدت کردن: (۲) کیم و  
 زو خی برین: (۳) په شیوی و ناز او **ف** (۱) وقفه کوتاه: (۲) چرک زخم:  
 (۳) آشوب و بلوا.  
 ناشوپاشو: (۱) قسمی شرو بی تام: (۲) خمو دینتی په زیشان و بی سدرو بن  
**ف** (۱) یاوه: (۲) خواب و رویای آشفته.  
 ناشوت: رنی، رنو، کلینه، همراه، پدفری کومه ل له بازنه و به جیاوه **ف**  
 بهمن.  
 ناشوژن: گشته کی جه وال درون **ف** رشته جوال دوری.  
 ناشوه ستا: وستای ناش چاک کردن **ف** استاد کار آسیاب.  
 نائمه به تهندوره: گالتمی زاروکان، ده سته می تیکه و تو سه بیشه

نائمه جاو: قاب و قاچاغی مسین، ده فر و بدروشی لهمس چیکری **ف**  
 ظروف فلزی و بیشتر مسی.  
 نائمندرک: در که نائمنه، تیلی وارشی درک دار **ف** سیم خاردار.  
 نائمنگه: رهستای نامر ازی ناسن، قورا زهی نائمنی **ف**  
 خُردہ فلن، سقط.  
 نائمنی: نائمنین **ف** آهنین.  
 نائمنین: (۱) دروس کراو له ناسن: (۲) قایم و بهیز و ک ناسن **ف** (۱) و (۲)  
 آهنین.  
 ناسو: (۱) که نارهی ناسمان، قرار اخی ناسمان: (۲) تارما بی، ره شایی له دور  
**ف** (۱) آق: (۲) سایه ای در تاریکی.  
 ناسوده: ره حهت، بی خدم، به نیسر احمدت **ف** آسوده.  
 ناسوده بی: نیسر احمدت، ره حهتی **ف** آسودگی.  
 ناسوگ: که نارهی عاسمان، ناسو **ف** آق.  
 ناسوغر: ناستر **ف** آستر.  
 ناسه وار: (۱) شوینه واری کهون: (۲) پاش ماوهی ره چه لمک: (همی  
 ناسه وار تان ببری) **ف** (۱) آثار: (۲) نسل، نزاد.  
 ناسه: ناسه دی، هیشن، تلین **ف** اجازه دادن.  
 ناسی: (۱) سخت و درواز: (مانای نه و شمیده زور ناسی به، نایزاتم): (۲)  
 عه آله موت و هزار به هزاران: (چاید که گله کی ناسی به) **ف** (۱) سخت  
 و مشکل: (۲) کوه مُرتفع.  
 ناسیما: بعشیکی گمورد له خوار هو رنای دنیا به، پارچه و تکانی همه رل  
 له جهاناف قاره آسیا.  
 ناسیاپا: ناسی تاپ ناساو **ف** آسیاپ.  
 ناسیاوان: ناسهوان **ف** آسیاپان.  
 ناسیبده: هدلوایه که له تاردو زون و دوشاو هه لوای به دوساوی **ف** حلوا.  
 ناسیبیره: نه ستیره **ف** ستاره.  
 ناسیمین: (۱) قوله کراس، سورانی، قوله کدوا، تندگوچک: (۲) سوره تی  
 یاسین: (ناسیمه کی سهر نه خوش بخوینه) **ف** (۱) آستین: (۲) سوره  
 یاسین.  
 ناسیو: زیان، زورور، عه زیمت، بعلا، نازار **ف** آسیب.  
 ناسیه: (۱) ناسی، سخت و دزوار: (۲) داروکهی سنجوه تاله که ناگری  
 زور بدینه **ف** (۱) سخت و دشوار: (۲) هیزم سنجده تلخ.  
 ناش: (۱) ناسیا: (۲) ناش و نیوان خوش: (۳) چیشتی ماس و گیا، دو  
 کولیو، دوکلیو: (۴) شوی پارچه و یاخه کراس، دهق **ف** (۱) آسیا: (۲)  
 آشت: (۳) آش ماست: (۴) آهار.  
 ناشاخه: (۱) میوه رزیو، قربوک: (۲) حیوانی بی بر، له جه آبداد: (۳)  
 هر دشتی ناله بار و بیکاره **ف** (۱) میوه گندیده: (۲) حیوان کم بها: (۳)  
 بُنجل.  
 ناشاخه: ناشاخه **ف** تگا: ناشاخه.  
 ناشانه: ده یه کی مراش که بهشی خاوهن ناشه و ناسه وان ده بی داتی **ف** مزد  
 آسیا.

- سهر به سه ری یه که و ده نین سمرکه تو ده چنه کولیان، گمه می کدری  
سوری پشت دریز **توعی بازی کودکان.**
- نایشته تهندوره:** ۱) گیزاو سوّری ناوی گومی قول؛ ۲) گمه می ناش  
به نهندوره؛ ۳) نایشیکی دوله که به قسل و بدرد نه کمن تا به ناوی  
کمیش بگذری **۱) گرداب؛ ۲) نوعی بازی؛ ۳) نوعی آسیاب.**
- نایشه قو لانی:** گالنه کی منالنه به **نوعی بازی کودکان.**
- نایشه گوزری:** ناوی شتیکی نهبوی خدایله وه ک درنج منالی بی  
ده ترسین **از موجودات خیالی، لولو.**
- نایشه وان:** ناسیاوان، ناسفان **آسیابان.**
- نایشی:** دهدو کویره وری **زحمت و دردرس.**
- نایشیز:** کدستی که باراش ده با بوناش **مراجع آسیاب.**
- نایشیف:** نایشیف **تکمیش.**
- نایشیف:** بنکول کردنی سه و زوات بون به هیز بونی **تکمیش.**
- نایشیگه:** زدوی سه خت و ره قن **زمین سخت.**
- نایشیو:** ۱) دهدو به لاؤ به سرهاتی خراب؛ ۲) پمشیوی و نازوه **۱) مصیبت؛ ۲) آشوب.**
- نایاغا:** له قمه بون پیاوی زل، بون خاون گوند، له نیزاندا و بیش ناوی همو  
پیاویک نه کدوی، کا براف **آفای.**
- نایاغابانو:** پارچه به که بون دسرناتی پیاوان به کاردنی، تاخه بانو **آغابانو.**
- نایاغاتی:** گموره بی، خاون مولکی، به زیوه بردنی زه عیه تان **آفای.**
- نایاغازن:** ژنی نایاغا، ناوی که دوای نه له قمه ده کدوی وه ک: (نایاغازن فات)  
**ف همسر ارباب.**
- نایاغایه تی:** نایاغاتی، مه زایه تی، گموره بی **آقایی، سروری.**
- نایاغزونه:** نالقهی ددانه داری کانزا که زمانه تیدایه و بون داختستی قایشی  
پشت و کدوش و به ره زین و ... به کار ده هیتری **سگک.**
- نایاغزه:** قونچکه سیغار، کاغه زنکه ده بیچن و ده بخنه بنی قامیشه  
سیغاره وه، بنکی جغاره **فیلتر سیگار.**
- نایاغلله ب:** زربه، زر جاران **آغلله.**
- نایاغلله ویک:** ناخلدویک، تاوه **تابه.**
- نایاغ:** نایاغاف **آفای.**
- نایاغابانو:** نایاغابانو **آغابانو.**
- نایاغبرای:** به برای گموره ده لین **داداش.**
- نایاغه جمهوش:** گیایه کی بون خوش که لدمو کولیزی ده کمن **از گیاهان  
معطر.**
- نایاغه ل:** غمل، جیجی داکرتی معزو بزن له ده می سرمادا، هول **آغلل.**
- نایافتات:** دهدو نازار، به لاویه تا: (نایافه به تیمی خله فی ناخنی نیسان /  
بو خوش بی سهده ف بون به قیدات دور بی له نایافت) «نالی» **آفات.**
- نایافتات:** هاوتا، تامتا، هامتا، همبیه: (نه گهر چاوی خوم به بایه زینی  
هه لدینایه / وه هام ده دی نایافتاتی کاکه مهمی جوانه) «به بی مم و زین»  
**ف همتا.**
- نایافتاتو:** خور، روزی به رانیه که هاوینان و شک بکا، کویره کانی **چشم**
- نایافتو گه ردان:** پیشه سه ریکه درونهوان له تولیان ده بستن تا تاو له

ئاگر و چكە

نه خدھو تو، بیدار؛ (فلان خدھو سه یا ز ناگایه؛ ۴) قفیران و تیز بونی  
نه خوشی، بو حران [۱] خبر؛ (۲) آگاه؛ (۳) بیدار؛ (۴) بحران مرض.  
ناگابونهوه: له خدو هه سستان، له یهھوشی و شبار بونهوه [۲] بیدارشدن.  
ناگادار؛ (۱) های لئی، خه بدردار؛ (۲) یاریزگار؛ (ناگادارت خودابی) [۳]  
آگاه؛ (۲) نگهدار و حافظ.

ناتاگر: ناور، نیگر، ناهر، نایه، ناتمده آتش.  
ناگرپاران: ۱) بریتیه له شمهه تفنهنگی زور؛ ۲) بریتیه له گهرمای زور و به تهزم ۱) کاهه از تیراندازی شدید با تفنگ؛ ۲) گرمای بسیار شدید.

تاقگر بازی؛ فیشه که شیوه هدلان و تاگر پزاندن له چیزندان آتش بازی.  
تاقگربر؛ دامر کاندنی سوتمان، تهمراندنی شهوات فرونشاندن آتش،  
اطفای حریق.

تاگر بودن: سازو ناماده بون بو زو سوتان **ف** قابل استعمال بودن.  
تاگر پهر: ناماده بوسوتان: (پوشوه کمتر زور باش و تاگر پهله) **ف** آماده برای سوختن.

نایگر بهربون: سوتمان، شهوات، ناور بهربونه و **ف** حريق.  
 نایگر بهردانه و: ناور دهولات بدرا، سوتمان ناندوه **ف** آتش افروزی و  
 ایجاد حريق.

نَاگر پاره: هارو هاج، وریا و زیت، ناته شماره آتشباره.  
نَاگر پژین: کیوی که سدره که می ناگر ده پژینی، ناگری آتشفسان.  
نَاگر په رست: گاور، مه جوسی، په بره وی دینی زرده شت   
آبیت، م است.

نَاگرْتى بِهِرْبُون: نَاگرْ گرْتَن، گُرْگرْتَن **مُشْتَعِل** شدَن.  
 نَاگرْخانَه: كُورْهَى ناسِنْكَه رفْ كُورْهَى آهنْغَر.  
 نَاگرْ خُورَه: وشترِم، جُورَه مِيشِكِيَّكى زُورْ زَهْلَاحَه، يَنْزَهَه و نافَرَى  
 دوْلَه: نَاگَش، دَه خَاچ شِتَّرْمَغ.

نَاگَرِ خُوشِ كَرْدَنْ: (۱) گَرْدَارِ كَرْدَنْيِ نَاگَرِ: (۲) بِرِ يَهْتِيهِ لَهْشَمْ بِرِ يَهْرِيَا كَرْدَنْ و دَنْدَانْ بُو هَمَرَاوِ كِيشِهْفَ (۱) دَامَنْ زَدَنْ بِهِ آتشِ، آتشِ بِرَافِر وَخَنْ: (۲) فَتَّنهِ بِرِ يَا كَرْدَنْ.

نَاگْر خُوش كهْر: كهْسيكْ كْغْرِي نَاگْر زور ده كا، دتمدهر بُو شدرو همرا،  
مايه فيتنه لفْ كنایه از فتنه انگزی.

نَاگْر خُوش كَهْرَه: نَاگْر خُوش كَهْرَه فِتْنَه اَنْگِيزْ.  
 نَاگْرَدَان: ۱) نَاوْگُورُك، مَقْهَلَى، حَى نَاگْر، تَاوُرْگ؛ ۲) جَى نَاگْر لَه  
 سَمَاء وَرْدَان؛ ۳) هَاوِي شَتْتَى تُوبْ و تَهْقَانَدَنِى بَهْرَد بَهْوَى بَارُوت ۱۱  
 آَشَدَان؛ ۲) آَشَخَان سَمَاء وَرْدَان؛ ۳) مَنْفَجَر كَرْدَن.

نَاگِر گرتَن: تاوارتَن بِه ربون **ف** مشتعل شدن.  
 نَاگِر گوشک: چهنه، ثُر زینگ، ثار زینگ، چه ناگه **ف** زَنَغ.  
 نَاگِر گهشاندنه و هه: تاوار خوش کردن به هوی باوه شین **ف** آتش ياد زدن.  
 نَاگِر گیره: دهستو پوش و پهلاش بو بن نَاگر **ف** آفر و زند.  
 نَاگِر لَی بارین: بر یه تیه له توشی به لاؤ و ده رد هاتن **ف** کنایه از دچار شدن  
 به مصیبت.

تاقروچکه: تاوروچکه، ناگری مندالان بو گدمه ف اتش افر وختن

نافرین: بلندابی و گیری نیرینه تاوف<sup>۱</sup> کوهه آب.  
 نافرین: (۱) مدهلوان، سوپایی کهر؛ (۲) سدولی بدلم لئی خورین، سهولی  
 کله که وانی<sup>۲</sup> (۱) شناگر؛ (۲) پاروی قایرانی.  
 نافرین: مدهلوان، سوپایی، شناگر.

نافس: ناوس، زکیر، تول له زگدا آبستن.  
ناقیین: ۱) زک پر بون؛ ۲) ندستور بون و هلامسان آبستن شدن؛  
۳) آمسیدن.

ناشونو چلکاو، تاوي شت يې شۇراو ئىپس آب.  
ئەۋەن نەزەر ئەخىر ئەندا ئەتكەن، گاڭلار

**ئاششىلە:** ئاواي قۇرۇم بىر نەم و يېتىدەن اب سىلادو.

نافرگیه: قورت و قولکهی که ناوی باران را ده گردی جای جمع شدن آب باران.

نافری: لادر له زیکه **ف** مُنْحَرِف.  
 نافریس: ناوریشمی خاو، هاوریشمی هیشتا نه زیرساو **ف** ابریشم خام.  
 نافی: ۱) براوا، ناوی، به رانبندی دیمی: ۲) شد و نم: ۳) هد توه داو ناواده؛  
 ۴) جانمهوری ناوی **ف** ۱) آبی، مقابل دیمی: ۲) شب نم: ۳) آواره: ۴) آبزی.

ئاپاری: بەیارمەتى، لەسايەتى كەك، يارى.  
ئاپقىتى: ھاماشتەن، تەدان، فەرۇدان، قەرتى كەن.

نایا و نیز بودا فراز جایی، ۱۱ پیرامون. ممتنع. ۲۱

ثاقوت: یاقوت، بدربدیکی به نرخمو غالبهی بهره‌نگی سوری گذشته ف یاقوت.

ثاقُوبٍ: ثاقُوبٍ [ ] باقوت.  
ثاقِيَّةٍ: عاقِيَّةٍ، دوماهي [ ] سرانجام.

ناقیده: دوشادی خداست، دعسى تیر [ ] شهره غلبيظ.  
ناقيده: بير و بير وا، دونز عاقيده [ ] عقيده.

نایقیک: گوهدریکد بیزور زه نگان ده بی. یا تیقیک عقیق.  
 تاک: پاشگریکه و شندی تامر ازو هو دهدا و هک: پوشک، خوراک که واتای  
 خوارده منه، بونشنه، دهدا سوندی است.

نایکاپر: پیاوه گوره کان، مرؤیت مهزن  $\text{۲}$  بزرگان.  
نایکار ائمه: نایکار، سوانه، شیاوی، گوره ساوان  $\text{۳}$  شایسته بزرگان.

ناتکار: خو، رو وشت، کرده وه، ته خلاق **ف** کردار و اخلاق.

(زینده به تاکامه) (۱) انجام؛ (۲) آجل.

ناتجی: نیسته جی له کونه وو، ره عیه می هدیمه لک ملیم از قدیم.  
ناتگا: ۱) خبدر، های: (ناتگات لهو کاره هدیه؟؛ ۲) زاناو فامیده؛ ۳) ناتگا.

کودکان.  
شانگرودو: تاورو دوکل، بریدته له یونی مال و حالت کنایه از خانه و کاشانه.

شانگرودوک: ۱) بای گدرم که گیاو سهوزه و شک ده کا؛ ۲) تاوره که جوره زبکه یه که له دهد و چاو دهد دیت؛ ۳) باد سوزانی که سبزه ها را می خشکاند؛ ۴) آتش پارسی.

شانگرودوکه: شانگرودوکه نگا: شانگرودوکه.

شانگروده: ۱) زیبکه چمنه ددم و چاو، شانگروده؛ ۲) باد گرم که بو زه رعات زبانی هدیه؛ ۳) آتش پارسی؛ ۴) باد گرم آفت مزروعات.

شانگره: که: شانگر، اینگا: شانگر.

شانگری: جیای بدر به شانگر، شانگر پژوه: اجیای شانگری سمری وی بناگر بوده.

شانگری: شنفشن.

شانگری بن کا: بریدته له تازه و چی، بشمایی شهر و کشنه، سه رکز لکامی پمد فرقه کنایه از آدم آسوبگر و تودار.

شانگری خودی: بدایی عاسمائی فیلاسیانی.

شانگری زیرک: شانگری بن کا کنایه از آدم فتنه انگیز.

شانگرین: وک شانگر، له شانگر، بریدته له مردی زور تازو به کار یان زور دلگذر اف آتشین، کنایه از آدم بسیار شجاع و پر کار.

شانگرودی: تاوردو، سوتنه نی، سوخت، سوتنه نی اف سوخت.

شانگه: شدوی، ویده ری، ته و تنده ری، ویری اف آنجا.

شان: هامکی بمهه در له په تجدید، تبلی ثاوی، زهر ندقوت اف انگشت وسطی.

شان: ۱) ره نگی سوئی کال؛ ۲) دانی بهترشی کول؛ ۳) جندوکه می دوئمنی زدستان، هاله؛ ۴) سرخ کمرنگ؛ ۵) کندی دندان از مریقی؛ ۶) سین را لوکش.

شان: ۱) به رگی بوكه می مدانن: (شانلا بوك)؛ ۲) پارچه هی شاش بو ورد اپیرتن: (شانلایر)؛ ۳) بدراخ، عالا؛ ۴) قله هم: (شانلا گرت به ده س خورشیدی خواه)؛ ۵) نوسبا بو لای به مسروزی سده ره «بسه» پیش خورشیدی خواهه؛ ۶) لیاس عرسک؛ ۷) پارچه تک و نازک؛ ۸) پر جم؛ ۹) قلم.

شاناخ: نه و گیا بین که لکانه هی که ده بی فری درین، بزار اف گیاه هرزه.

شانلات: به هارات، نیسان، لیسین اف لیسیدن.

شانلش: هدلاش اف نگا هدلاش.

شانلال: گولیکی بون خوش و سو ره: (سو بول بسده ما قیر و گولان پرده دراندن / بشکفتنه شانمال و هشین بونه تهرازن) «جزیری» اف گل است سرخ زنگ.

شانلامه: هدلامه، په سو، زوکام اف رکام.

شانلان: خولی ها لاند اف پیچ خودن.

شانلان: مدلیه ندیکه له تکوره، شاندا اف منظمه ای در کرستان.

شانلایش: شادوتستی به کوهه بورای اوپاره، کور بهستنی شهوانه دی دوستانه اف شب نیشی.

شانلایی: ۱) ره نگا و نگه: ۲) به شیک له لمشکری تورکان؛ ۳) رنگارنگ؛ ۴) گروهی از سپاه عثمانی.

شانلبرده: مردمی زدستان یان کورپه هی ساوا به دهست جنوکه می شانه.

شانلبرده: کول بونی دان به ترشی اف کنده شدن دندان از ترشی.

شانلدون: زیر، تهلا اف طلا.  
شانلری رهم: کیشانه یه که به رانه بر به تجاو پینچ گرام اف واحد وزنی است  
معادل پنجاه و پینچ هرم.

شانلچاخ: سوک و بین ثار و بین حیدا، ده سبیر اف چاخان.

شانلخواج: قاسکی شده، تبلی ده شام و مژه اف انگشت سپایه.

شانلدوز: زیر، زیر هفت، روکتی زیر و رواف اف زراندود.

شانلسترن: لیسترن، پی لیسیدن

شانلسته: سه داده، داده لد، داده، سنا؛ ۲) صمامله، داده بسته.

شانلشان: زوق، سیخوار، خیسار، خوش اف سرمه زیره، پر.

شانلش ویرش: سه داده، داده، شانلست اف داده بسته.

شانللف: خوارده مهنه میلاتی به رهه و نازلی و رده اف علف.

شانلفالنه: پوشانه، شو پایجه هی بو لومز ده شیندری اف باج چراگاه.

شانلالفنه: هوگر، خو پیوه گر تو اف خوگرفته، الیف.

شانلفحار: گیجا چار، لوه رگه، چایه اف علفزار.

شانلله: گه، قولف اف حلقة.

شانلله به گوئی: بریدته له کو یله به نی اف کنایه از غلام حلقه به گوش.  
شانلله تیز: گیله کی گه اختری رهه هگ زد یتونی به شیره که مایه هی رگ چونه اف از گیاهان داروئی.

شانلله تیس: شانلله تیز نگا: شانلله تیز

شانلله تیز: زنجیر و که: ده رکه داخستن اف چفت.

شانلله دز و نه: غازر و نه ای سیگاک.

شانلله له گوئی: شانلله گوئی نگا: شانلله به گوئی.

شانلله: جمهه جوئی و لاحی یه کسم اف علیق.

شانلله: شانلو، لوزتین اف لوزتین.

شانلگ: شونه بین، شونی لی دان، نیسان له لاش اف آفرخنم یا ضربت.

شانلگ: لولی دیاری، گری له گوشته له شاف اعده.

شانلگ: خربونی بین هدنگل اف درم کردن زیر بعل.

شانل: ۱) هالو، بادامی گهرو له بن چهنه؛ ۲) نیوه تیکمل: (خموالو) اف لوزین؛ ۳) آلو.

شانل: سال، برای دیک، لالوف اف دانی.

شانلوبالو: میوه های که خرو ترش و سوئی تاره که، به لالو، هدهله لوه اف آیا.

شانلوبخارا: هدل زه پایزه هی سوئی ثامال ره شن اف آلو بخارا

شانلوبون: قوره؛ ثاوتی تراوی ترش و شیرین اف میوه نارسیده، کال.

شانلبه لالوکه: تار اف آبالو.

شانلچه: هدوئه عذر که، سه لوه که اف آوجه

هانکار: ۳) هاتن: (نامه‌شوت ناکم) ۱) عموم: ۲) پسوند اشتراك: ۳) آمدن.

ناما: هات بُوياباف آمد.

ناماده: ساز تهیار، حائزه آماده.

نامارات: نهسیابات و نامرازف ابزار.

ناماژ: نیسانه، نامانج ف آماج.

ناماژه: ۱) سهره راه سر برار، زیاده لمه: ۲) هیما، نیشاره ۱) به علاوه، اختفاء: ۲) اشاره.

ناماں: ویجو، تزدیک یه: (فلانکمس ناماں شیته، رهنگی بوزوه که ناماں شینه) ف متمایل یه.

ناماں: هاتم ف آمد.

ناماں: ۱) قاب و قاچاغ، تیر بار: ۲) هاتوه (بُونیرینه): ۳) ده غیل: ۴)

وشهی پهنا بردن، هاما ۱) ظروف: ۲) آمده است (برای مذکور: ۳) کلمه پناه خواستن: ۴) کلمه حمایت.

نامانج: ۱) نیسانه، کیلک، نهوشته‌ی بو تیر هاریشن ده برجاو ده گیری: ۲)

دوزه مدرام، مه بعست له ژیان: ۳) خزم و کم و کار ۱) آماج: ۲) مرام: ۳) اقوام.

ناماں خواستن: داوای تسلیم بون کردن، پهنا به که سیک بردن که بت پاریزی ف آمان خواستن.

نامانه: ۱) پاریزکاری: ۲) سپارده، بو ماوهیدک و هرگز تن یان یه کم سیک سهاردن ۱) درستکاری: ۲) سرده.

ناماوزی: پدر ویه کی ته تکم ده تنه‌یی، هله‌ده کیسین و ده یخه نه سهار کوان و

برین، مشهدما ف نوعی مشمع.

ناماولوای: هاتوچو ف آمدوشد.

نامای: هاتن ف آمدن.

نامایی: نهدين، کویری، کوری ف نایینای.

نامايز: به ته ورم ده سته ملان بون، تاواقا، تیک هالانی دوزیندوف گلاوین.

نامايز بون: به هله داوان بو یه کترچون و دماس لعمل یه ک کردن ف یکدیگر را در آغوش فشدن.

ناما: ۱) هاویشه، هاویه له کاردا: همردوکمان جوت به نسدی

ناماهاي: ۲) جوت به نه‌یه بدهدهله و دارا ۱) هم درجه: ۲) هم

پيشه.

نامه‌پیاله: هاودم، هاونشین، هاوکدار و هونگر ف ندیم.

نامه‌راز: هسهاب، کدرسته، ثالات ف ابزار.

نامه‌راز: هاو سور، هامه راز، لمبه کتر نهمن، هه والی راست ف همزاز

نامه‌مشو: هاتوچو، دیداری دوستانه، سفر لمیه کدانی هاو سایان آمدوشد.

نامک: خوشکی باوك، یوری باوكی، هه تک، پل، هه تی ف عمه.

نامله: پول، پاره، در او ف بول.

نامو: ۱) مام، برای باوك، مامو: (ناموزا): ۲) نامور ۱) عموم: ۲)

خیش.

ناموجبار: ناموزگاری کار ف ناصح، اندرزگو.

ناموچباری: ناموزگاری ف نصیحت.

تالودار: تدواد رانهی له خانه دا پوشن دا ده کهونه سدر کار بند ف چوب سقف بر در راه.

تالوده: گیروده، خوییکرتو (تالوده) جگمه به ف معناد.

تالوز: ۱) تیک هالاو: (به نه که تالوز بوه): ۲) نه سازاواه توش و توره: (پیاویکی زور تالوز بده می‌جاهه): ۳) پیشوی و تازاوه: (دنیاوه کی

تالوزه) ۱) سردرگم: ۲) آدم ناهنجار و بد منق: ۳) آشوب و بلوا.

تالوز: خدمو که سهر ف غم و اندوه: (زیکی زور خارشت و خوروی لهش: ۲) تاره زو و کردنی نیز: (زیکی زور به تالوش) ۱) خارش تن: ۲) کنایه از زن شهوت ران.

تالوگور: ۱) پیک گورینه‌وه: ۲) داکه‌تدنی بمرگ و پاک ده بدر کردن: (جد کانت تالوگور که) ۱) مبادله: ۲) عوض کردن لباس.

تالوله: ۱) کولانی ته سک و باریک: ۲) پیاوی بی شرم و تابر و ۱) کوئله تیگ: ۲) مرد بی حیا.

تالو والا: بارچدی زه بگاوره بگ ف بارچه رنگ و ارنگ.

تالوپیر: سهود او مامه لاه، نالس و پیش ف داد و ستد.

تاله: ۱) جنوکه‌ی زه یستان کور: ۲) جله بُوکی متلان: ۳) یله‌ی ده مو چاوی ناوس: ۴) پارچه‌ی شاش بود دایرتن: ۵) لباس عروسک: ۶) لکه صورت زن آبستن: ۷) الک بارچه‌ای: ۸) مرض آتشک.

تاله بیز: به یه روی ته نک و شاش دایرتن ف بیختن با وال.

تالهها: ناره ز، نه ما، هیوا، تاسه ف آزو.

تاله‌ت: ۱) نیسیوره، نیسوموت: ۲) داروکه‌ی بعروازی شوشه ب تجهزه قه دیم ۱) فلفل: ۲) چهار حوب شیشه‌های بتجهزه ارسی.

تاله‌تاج: هله تاج، جو ریک مراوی کبوی سدر به کلاوه به ف نوعی مرغابی و حشی کاکلی.

تاله کوک: جو ریک نه سینگی توکنه بنکیکی هه یه له جوزه رداندا ده ری دین و ده بخون: (دیاری شوانه ویله تاله کوک) ف گیاهی است شنگ مانند.

تاله که: نه خوشیه کی چاوه، ته راخم ف تراخم.

تالهم: عالم ف جهان.

تالی: لا، ته رف، رهخ ف طرف، سو

تالی: ۱) پیاوی که له زنه که‌ی بترسی: (فالنه کس ثالی بیوازه، ثالی یه): ۲) سوکله ناوی عدلی: (قوییه بیانی)، «مسهل» ۱) مردی که از زتش برتسد: ۲) مخفف علی.

تالیان: نالان، لی بیچان ف بر پیچیدن

تالیسور: هرمی لاسوره، سیوه لاسوره ف گلابی و سیب نیم سرخ و نیم زد.

تالیک: ثالک، جمه جویی یه کسم ف علیق.

تالیکار: یارمه‌تی دهن، هاریکار ف کمک کننده.

تالین: نالان، پیچ خواردن ف پیچ خوردن.

تالینک: گیا به که له داران ده هانی ف بیچک.

تام: ۱) مام، برای باوك، ثاپ: ۲) پیشگری هاو به شی، نامکار، هاوکار

مکرو حیله.

ثانه: ۱) هُووه، نهود، هیمای دور؛ ۲) پاشگری بهواتا شیاون؛ (پیاوانه، زنانه، شیاولی پیاوان، شیاولی زنان)؛ ۳) پولیکی هیندستانه؛ ۴) دایک (آن؛ ۲) پسوند شباهت؛ ۳) واحدی در پول هندستان؛ ۴) مادر.

ثانی: هینای، هانی، هاوردی آورده.

ثانیسک: ۱) هه نیسک، نزکه رهه کریان؛ ۲) بهندی نیوان زهند قول، هانیشک (۱) سکسکه گرید؛ ۲) آرنج.

ثانیشا: نهوان، نهمان، نهوق آنها.

ثانیشک: بهندی نیوان قول و باسک آرنج.

ثانیشکه: ۱) جم سدری پمرچ دراوی لوله سویه یان ثانی سی ده بیوار گیرا؛ ۲) داریکی دُویله له تاسیاودا ین بمرداشی ین بمرزو نزم ده بینتهه (۱) زانوی لوله؛ ۲) ابزاری در آسیاب.

ثانیک: بمنیسکنی نفس نفس زدن از شدت گرید، های های گرید.

ثانین: هاوردن، هینان، تینان آوردن.

ثانو: ۱) تاق؛ ۲) پیشگری هاوبهشی، نام؛ ۳) برینتی له شاوهت (۱) آب؛ ۲) پسوند اشتراک؛ ۳) کنایه از منی.

ثانوا: ۱) بدم جوزه؛ ۲) ثاوددان: (مالیا و کونه هاودردم / بددوری له ناهی سدردم) «هدزار»؛ ۳) پیوار، ون و نادیار: (مانگ ثاوابو، روزتاوابی دیمه مالتان) (۱) اینچنین؛ ۲) آباد؛ ۳) گم و ناییدا.

ثانوات: نازهزو، تاسه، هیقی، هیوا آرنج.

ثانوات خواز: بد تاسه، بد نازهزو، هیقی دار، هیوادار، به هدویا آرنز و مند.

ثانواته خواز: ثاوات خواز آرنز و مند.

ثانواته واژ: ثاوات خواز آرنز و مند.

ثانوار: ۱) جودا؛ ۲) هملوای تاردو دوشاوی وشك هدلا تو بو زستان؛ ۳) چای لینه ری مال؛ ۴) دارو پردوی خانوی رو خاوف (۱) جُد؛ ۲) حلوا؛ ۳) آبدارچی؛ ۴) آوارخانه ویران.

ثانوارتن: جودا کرن، هدلاؤ وارتان، دوره وه خستن چُدا کردن.

ثانوارته: جیا کراوه، دُور خراوه آرنج چُدا شده.

ثانواره: هملوهداد، دور له ییگه خو، تمده آواره.

ثانواره بی: هملوهدایی، دوری له ولاتی خوبی آوارگی.

ثانواز: دهنگ و سدها، دهنگی یه قهو، دهنگی نامرازی موسیقا آواز.

ثانوازه: تاوبانگ، دهنگ و ناواق شهرت.

ثانوازه خوان: گورانی بیز، دهنگ بیز، قام بیز، ستار بیز خواننده، ترانه سرا.

ثانوازه خوین: ثاوازه خوان آرنج.

ثانوازی: بدراوهزو، سدره و نخون آوارگون.

ثانواسی: نه نگوچک، هدنگوچک، گوچک، سورانی، قوله کراسی فش و دریز آستین بلند.

ثانواق: ۱) چول و بیابان، چولگه؛ ۲) خانوی چولکراوی ین ثاوه دانی (۱) بیابان برهوت؛ ۲) خانه متروک.

ثانواکردن: ۱) بنیات تانی خانو، خانو کردن؛ ۲) زه وی نه کیلدار او کیلان و چاندن (۱) پی ریختن خانه؛ ۲) شخم زدن و آباد کردن زمین بایر.

ثانمُور: هوجار، هیش، داری ما بهینی تبر و دهنده خیش.

ثانمُوزا: فرزه ندی مام، برازای باوک آعموزاده.

ثانمُوزازا: منالی ثانمُوزاف فرزند عموزاده.

ثانمُوزگار: نسحدت کهراف اندرزگو.

ثانمُوزن: زنی برای باوک، ماموزن، زن تاب آن عموم.

ثانمُوزیار: ثانمُوزگارف اندرزگو.

ثانمُوزیاری: ثانمُوزگاری آنده.

ثانمُوش: ثارام آن حاموش، آرام.

ثانمُوشو: هاتچو، تامشو، گهران، هاتون و چون آمدوشد.

ثانمُوشوکر: نهوانه دین و ده چن، که سانی دوستانه یا بو کاریک سدر له پیاو ددهن در آمدوشد.

ثانمُور: ۱) ثانمُور؛ ۲) ثامرازو نه سهاب (۱) خیش؛ ۲) ابزار.

ثانمه: ۱) دایک، دی، دالک؛ ۲) سوکلهه ی ناوی ثانمینه؛ ۳) سوکه ناوی

ثانمان الله (۱) مادر؛ ۲) مخفف آمنه؛ ۳) مخفف آمان الله.

ثانمهه: بهخت و هات، ریکهوتی باش و دلخوشکدرف شناس و اقبال.

ثانمهه شو: ثانمُوشو آمدوشد.

ثانمهه: ثاممَد، هات و بهخت آقبال.

ثانمیار: هموال، هاواکار، باریده همکار، یاور.

ثانمیان: هه وین، مایه ی په نیر و ماست و ... پنیر مایه.

ثانمیته: تیکه لار، تیکه لار، لیکدراو، ناویته آمیخته.

ثانمیته: ثانمیته آمیخته.

ثانمیتن: تیکه لار کردن، لیکدان، تیکه لار شتی له ناویته آمیختن.

ثانمید: ناوی شاری دیار به که شهری در کردستان.

ثانمیدی: شاریکه له کوردستان، عیمادیه شهری در کردستان.

ثانمیر: ثامرازاف آبزار.

ثانمیر: ثاممیر آبزار.

ثانمیز: ۱) باوهش، همه میز، هامیز، سنتگ و بره؛ ۲) تیکه لار (۱) آغوش؛

۲) مخلوط.

ثانمیزه: هه وین، مایه په نیر، ثامیان آن پنیر مایه.

ثانمیزه: ۱) ثانمیزه، هه وین؛ ۲) شتی تیکه لار کردن، ثانمیته (۱) پنیر مایه؛

۲) آمیخته.

ثانمیزه کردن: تیکه لار کردن، دوشت تدق له هدف کرن آنهم آمیختن.

ثانمین: ۱) خوایه قبولی که هی؛ ۲) سوکله ناوی ثانمینه (۱) آمین؛ ۲)

مخفف نام آمنه.

ثانمینه: هاتوه (بوزن) آمده است (برای مؤنث).

ثان: ۱) یان، یا؛ ۲) وخت و عان، حان، دهم، کات، نا (۱) یا؛ ۲) وقت،

موقع.

ثاننقهس: هله له روى ناگاداریه وه، له قهست، له قهستی آعمداً.

ثاننقهست: ثاننقهس آعمداً.

ثاننگو: میلاق، تموری یهی بوزستان هه لی ذه واسن آونگ.

ثان و ثون: ۱) ثاین و ظون، نازو نووز؛ ۲) فیل و تله که (۱) ناز؛ ۲)

نواپریزین: ۱) ناویاوش؛ ۲) ناوی به زهودیا یان به ناندا پرژاندن (۱) آب باش؛ ۲) آب بر زمین یا برنان یاشیدن.

نواپریزین: ناویاوش آب پاش.  
نواپریز: ۱) زنبورهای ناش، داریتکی کونکاره له بینی دولاش دا نا ناوه که به تهوزم له پهره بدای؛ ۲) نهستوُر یونی برین (۱) چوبک مدور سوراخ در دهانه زیرین ناو آسیاب؛ ۲) دمل ورم کرده.

نوا پهره: حه یوانی ناوه کی حیوان از گله بجای مانده.  
نواپریزین: دزاو زهودی کی ناوداشتی دژوار یعنی زمینی که آبیاریش دشوار باشد.

ناوتی زان: ۱) تری که نازه دی ثال و بول یعنی؛ ۲) ناوی که لمدیتنی ترشی له زمان پهیدا دهی؛ ۳) ناوی که له پاک کردنی بیووا له چاودیت (۱) آبدارشندن قوره انجور؛ ۴) آب دردهان جمع شدن با دیدن ترشی؛ ۳) آب از چشم آمدن از پاک کردن پیاز.  
ناوجز: ۱) ناودر، قلشت و که لین که ناو بده لینی؛ ۲) کوبونده و کیم و روح له بیندا (۱) جای ترشح آب؛ ۲) جمع شدن ریم در زخم.

ناوجو: قه خوارنه که لجه ه چند کن، بیره آبجو.  
ناچاودان: له تماشا دلخوش بون از دیدن لذت بردن.  
ناچاوسهنه: ترساندن، زراو بردن، تو قاندن زهره ترک کردن.

ناچایگ: ناوی سارد، ناچاهی اف آب خنک.  
ناوچنین: ناوگرتن له میوه و ... آب گرفتن از میوه و ...  
ناوخانه: ناوده سست، ناوده سخانه، ناویز ف مسراح.

ناوخاردنده: ناقه خارن آب نوشیدن.  
ناوخوان: خواردنیک که تو نیایته دینی، ده لین: (کمشک و نیسک

ناوخوان) غذای شورو آبکش.  
ناوخور: که سی که ناو دخوانده، ناوگیر له مزگهوت و کور بانگ ده کا: (زه حمهت له ناوخون) آب آشام.

ناوخوره: ۱) ره گی سده کی گیا دار که زور تمزی هه لده مزی؛ ۲) ناوروکی لق که تمزی را ده گیزی؛ ۳) پیالو شرمه دی ناو خواردنده، لیوان، قومقوموک (۱) آبخور درخت؛ ۲) آوند گیاهان؛ ۳) ظرف آبخوری.

ناوخوری: ۱) همچی ناوی بین دخونه و، شهریه، زرک، لیوان، قومقوموک؛ ۲) دانه لغاو، نموثاسته ده چینه ناو ده می یه کسممه ده (۱) ظرف آبخوری؛ ۲) دهانه لگام.

ناودادان: ۱) ناو قوت دانی زه وی؛ ۲) ناخوشیده که لاقی یه کسم و په رزه ولاخی بین ده ماسنی (۱) فورقتن آب در زمین؛ ۲) پاغر.

ناودار: ۱) ولاخی ناو زور؛ ۲) میوه پراو؛ ۳) تغیی جمهه ردار (۱) منطقه پر آب؛ ۲) میوه آبدار؛ ۲) پرند.

ناوداشتن: ناودیران، ناودیری، ناودانی زه وی آبیاری.  
ناودامان: کراس یان کمواه داوین شوز: (کمواه ملا یان ناودامانه) پراهن بلنده.

ناودامین: ناودامان ف پراهن بلنده.

ناودان: ۱) ناوداشتن؛ ۲) مالات پراو کردن؛ ۳) تیخ سوکردنده و به

نواکردنده: له دوای چولی و ویران یون دوباره ساز کردنده و کار تیدا کردن دوباره آباد کردن.

نواوال: همقال، دوست، هاوی ارفیق، دوست.

نواوال دهرس: هاوی سول، هاوی کلاس، کمسانی که پیکمه له فیرگددا له پولنیکا بن همکلاس.

نواوال زوا: دوباره که زنی همکیان خوشکن با جنایخ.

نواوال کراس: دهربیی زنان شلوار زنانه.

نواوال مندال: کیسه یه کی پر له ناوی مندالان که له دوای منال له زکی زیستانه در ده چنی، جفت جفت.

نواواله: وه کری، والا، کریاوه، دزی داخراوه بازو گشاده.

نواواله تی: دوستی، زه فیقا یاهی، هه فالی رفاقت.

نواوان: ۱) ناوی، دزی چول؛ ۲) ناوی کی ده سکاونگ بو شت کوتان؛ ۳) کری، مزه؛ ۴) گوشاده، هراو؛ ۵) قاب و قاچاغ؛ ۶) بین قمری و

ناراستی افا (۱) آباد؛ ۲) هاون؛ ۳) مزد؛ ۴) گشاد؛ ۵) ظروف؛ ۶) کجی و نادرستی.

نوانانش: مزاش، کری نارد هارین که ناشهوان ده یسینی فامزد آسیابان.

نواانته: ۱) خواری، بلاش، مفت؛ ۲) حیله و حه واله و ته شقه له (۱) مفت؛ ۲) کیدو فریب.

نواانتهچی: مفت خور، ده سبر و فیله بازو ده کار ف مفت خور و کلاه بردار.

نواانی: نواانی، دی، خانو، دزی چول اف آبادی.

نواووک: گالنه چی، زوربلنی و چه نه باز چه قه سرو، چه قه سو ف و راج.

نوااهی: نواانی، خانو اف آبادی.

نواوابی: نواانی اف آبادی.

نواباره: ۱) داری دریز و نهستوُر و کولدر او که بو په راندنده و ناوی سمر

که ندل آدا ده کیشن و ده بیته جو گه، قدمتره؛ ۲) نوشیره دی کده هنگ له گولانی ده مرزی و ده بکاته هه نگوین (۱) قنطره؛ ۲) شیره گل که زنپور می مکد.

نواپاز: ملهوان اف شناگر.

نواپر: ۱) ناخوشیده کی نازاله که له خواردنده و هی ناوی زور سارده و تو شی

دیت؛ ۲) جیگدی دادرین بو گویزانده و ناو اف (۱) نوعی بیماری دام؛ ۲) محل بستن و عوض کردن مسیر آب.

نواپرده: بریدتیه لموشته به فیر و ده چی و خه سار ده بین ف مفت از دست رفته.

نواپه: سقا، ناوکیش اف سقا.

نواپهده: ۱) ندو کاروانه هه نگدی له کاتی شانه هه لبستن ده چنده سمر

کانیاو ناوده بنه پلوره و؛ ۲) ندو هنگله له بدر بدر زه فری پلوره لی

گوم ده بین (۱) زنپورانی که از چشم آب به کندو می برسد؛ ۲)

زنپورانی که به علت بلند برازی راه کندورا گم می کند.

نواپهند: ناخوشی زگ ناوسان، نیسقانی اف بیماری استسقا.

نواپاشه: ناوپرین، دولچه دی که معدنه نی که سه ریتکی کون کونی پیوه یمه

نواپیتی ده پر زنن اف آب باش.

نواپال: سوزمه، که و گیر اف کنگیر.

- ناؤرستگدان: بر یقه‌دان، بر یسکان، بر وسکین، ورشد دان شراره  
پر اگدن، درخشیدن.
- ناؤرلیدانهوه: ۱) بر یه تیله لاه لوانده و چاکه ده گهله کردن؛ ۲) بهره و دوا  
لئی روانین ۱) التفات؛ ۲) بدنبال خود کسی را نگریستن.
- ناؤرو: نابر و شده ف، شهرو و حمایا ۱) آبر و  
ناؤرو و بهه: نابر و بهه رسو اکننده.
- ناؤرو و ت: ناوه روت ۱) نگا: ناوه روت.
- ناؤرو جون: روسیا بون، نابر و چون رسو شدن.
- ناؤرو شن کهره: جانه و هریکی رهش سوری چکوله به به سهر ناوی  
لیخن دا بهه له دیت و ده چنی ۱) دبیب.
- ناؤ رو شنه کهره: ناو رو شن کهره ۱) دبیب،  
ناؤ رو شن کهره: ناو رو شن و کهره ۱) دبیب.
- ناؤ رو ن کهره: ناو رو شن و کهره ۱) دبیب.  
ناؤره: جوئی زیبکه هی تمهه لمزو دیت، ناگره ۱) آتش پارسی.
- ناؤره گره: ناگری بلیسه بلند که گز ملاشی بی دلین منلان بُو گمه  
ده یکنه نهوه ۱) آتش زبانه کش.
- ناؤری بن کا: سمهه سودره، مایه فتنه ۱) کنایه از فتنه انگیز.
- ناؤریزگه: ته و شوینه چوم تیکه ل به روحانه نهی ۱) مصب.
- ناؤریش: به گزدا هاتنی بی سه بهب ۱) بی دلیل در گیر شدن.
- ناؤریشم: هورشم ۱) آبریشم.
- ناؤرینگ: ناورنگ ۱) نگا: ناورنگ.
- ناؤز: هوش، فام ۱) فهم و هوش.
- ناؤزان: ۱) تابشت، تاقفت، تو انانی؛ ۲) فامین، تی گهیشنن ۱) نیرو  
توان؛ ۲) فهمیدن و درک کردن.
- ناؤزانه چاوه: ناو تی زانی چاوه، چاوه ناو کردن ۱) آب در چشم آمدن.
- ناؤزانه دهه: ناو دهه زار گهرا ۱) آب در دهان جمع شدن.
- ناؤزونه: ناغزونه ۱) سگک.
- ناؤزونگی: زن نگو، رکیف، پله کانی ناسنی سمر که وتنی خوانی زین،  
وزنگی ۱) رکیب، رکاب.
- ناؤزیاگ: میوه هی ته رایی تی گهرا و ناو نیزا ۱) میوه نیزرس.
- ناؤزیان: ناو زان ۱) نگا: ناو زان.
- ناؤزین: ناو زان ۱) نگا: ناو زان.
- ناؤزینگ: ناو یلک، گیانه لاو و دوا هدناسه، ده می مدرگ ۱) واپسین دم.  
ناؤس: زکیر ۱) آبستن.
- ناؤسا: جیران، هاو ساف ۱) همسایه.
- ناؤساگ: به نه ماو، هدلساو، ناو ساف ۱) آماسیدن.
- ناؤسان: هله لامسان، نهستور بون، په نه مان، په نه مان ۱) آماسیدن.
- ناؤساو: هله لمساو، نهستور، په نه ماو ۱) آماسیده.
- ناؤسبون: زک پر بون ۱) آبستن شدن.
- ناؤس کردن: زک پر کردن، بیچو خسته زگی میوینهوه ۱) آبستن کردن.
- ناؤسیاگ: هدلساو، ناو ساف ۱) آماسیده، ورم کرده.
- ناؤسیان: نهستور بون، ناو ساف ۱) آماسیدن.
- ناؤاکردن بو زه قتر بون ۱) آبیاری؛ ۲) سیراب کردن دام؛ ۳) آب  
دادن تعقیب.
- ناؤدر: نمو جیگیدی که ناو دای دریوه ۱) آبکند.
- ناؤدر که: ناؤدر ۱) آبکند.
- ناؤدر گه: ناؤدر ۱) آبکند.
- ناؤوز: ۱) درزو قه لشتنی ناوده لین: (مه نفمز و درزو ناو دزی هدرجه ند /  
ده یگم، دیکوتوم به ده سوت و به بینی) «شیخ رهزا»؛ ۲) ناوجن، کیم کوبون  
له زاما ۱) نکاب؛ ۲) هو.
- ناؤودوزه ک: ۱) ندو لوله شوشه دهم ته نگهی تنوکه ده رمانی بی ده چاو  
ده کمن، قه ته چه قان؛ ۲) سرینگ ۱) قطره چکان؛ ۲) سرنگ.
- ناؤوده ره: ۱) کمسنی که ناو ده دا به خه لکی مجلیس؛ ۲) ناو دیر ۱) ساقی؛ ۲) آبیار.
- ناؤوده ردان: رشنی ناوی راوه ستاو به سه تل و ده فری تر ۱) تخلیه آب با  
سطل و ...
- ناؤوده س: ناو خانه، ناو ده ست، پیشاوف مُستراح.
- ناؤوده ست: ناو ده س ۱) مُستراح.
- ناؤوده هل: پوری نیز ۱) دراج نر.
- ناؤوده لین: ۱) گوزه و دیزه یه کی تدرایی ده داتهوه؛ ۲) ته سیزیر کنی که ناوی  
له در زانه و له بدر بر روا ۱) کوزه ای که نم پس دهد؛ ۲) استخر درز  
دار.
- ناؤوده م: لیکاوی زار ۱) آب دهن.
- ناؤوده نگ: ۱) هاو بیر، هاو قه؛ ۲) خمه وین، هو گر ۱) همفکر؛ ۲)  
همدم.
- ناؤودیز: ناویار، کمسنی که زه و سه و زه ناو ده دا: (جه بیاری بی فتوی،  
سولتانی بی قسروی / ره زاقی مارو موری، ناو دیری دیمه کاری)  
«حاجی» ۱) آبیار.
- ناؤر: ۱) ناگر، ناید، نیگر؛ ۲) ناو س ۱) آتش؛ ۲) آبستن.
- ناؤر: بو دواوه روانین ۱) واپس نگری.
- ناؤرا: بر سی، نیز، برچی ۱) گرسنه.
- ناؤرای: بر سیه تی، بر چینی ۱) گرسنگی.
- ناؤر په رست: ناگر په رست، گاور، زه زده شتی ۱) زرتشتی.
- ناؤر جا: ناگر دان ۱) آتشدان.
- ناؤر خانه: ناگر گهی بیروزی زه زده شتیان ۱) آتشکده.
- ناؤردان: ۱) ناگر دان؛ ۲) ته قاندن ۱) آتشدان؛ ۲) مُنفجر کردن.
- ناؤردانهوه: بو دواوه روانین، لا کردنوه ۱) واپس نگریستن.
- ناؤرودو: سوخت، سو ته مه نی ۱) سوخت.
- ناؤر شتن: بر یه تیله میز کردن ۱) کنایه از شاشیدن.
- ناؤر شین: ناو پر زن چله زه وی، چله و شته بته وی نه مری که یه وه ۱)  
آب پاشی.
- ناؤر گ: وه جاخ، ناگر دان، تفک، کوانو ۱) اجاق.
- ناؤرنگ: ۱) پریشکه ناگری وردیله که له کوتانی ناسنی سو ره و کراو  
ده په ری؛ ۲) بر یقه و ترو سکه ۱) شراره ریز؛ ۲) درخشش.

۲) شینم؛ ۳) اونگ.

ناونه: لُوله‌ی نیرگله، لُوله قلیان، میلاوقلیان **ف** میل قلیان.

ناواه: ناواه، بهم جوهره **ف** که اینظرور.

ناواتوم: چشته‌ی پیازاوف **آش** پیاز

ناواتاو: ثاب و تاب **ف** آب و تاب.

ناوو گل: ۱) بریدتیه له واده‌ی مرگ، هنجمل، نهجمل، ناکام؛ ۲)

رسکان، سرشت **ف** ۱) کایه از آجل؛ ۲) سرشت.

ناوو گوشت: ناووگوشت، گوشتاوف **آب** گوشت.

ناوو ههوا: کهش، چونه‌تی سه‌رماو گرم‌ماوسازگاری و ناخوشی مدلبه‌ند

**ف** آب و هوا.

ناواه: بهم جوره، بهو تدرجه، بهم تدرزه، ناوه‌ها، ناووا **ف** که اینظرور.

ناوه هاته‌وهه: ره‌حدت بون، شاوه‌وت رز‌اندن **ف** منی ریختن.

ناوه چوره: ۱) ناو تکان له شتی ته؛ ۲) بارانه به دیواردا هاتنه خوار؛ ۳)

ناو له‌بدر به فرمه‌لیشتن **ف** ۱) چکه آب از جسم خیس؛ ۲) شرشر؛

۳) چکیدن آب از برف.

ناوه خوره: ناوه‌روکی دار یا لق **ف** آب‌خور درخت، مغز درخت.

ناوه‌دان: دزی چول، ناواف آباد.

ناوه‌دان بونه‌وه: پاش ویرانی و دهست لئی هدله‌گرتی خانو یان زه‌وی

دوباره ساز بونه‌وه **ف** دوباره آباد شدن.

ناوه‌دان کردنه‌وه: پاش ویرانی ساز کردنه‌وه **ف** دوباره آباد کردن.

ناوه‌دانی: ناوایی، دزی چولی **ف** آبادی.

ناوه‌دان: ناووزن **نگا**: ناودز.

ناوه‌ر: براو و متعانه **ف** عقیده و باور.

ناوه‌رده: هاوردر او، هاوریاگ **ف** آورده شده.

ناوه‌رزو: ریگه‌ی ناوی پیس، گونجه، ره‌ههند **ف** آبراهه، مجرای فاضلاب.

ناوه‌روت: روتانده‌وهی سه‌روبی یان مه‌لی سه‌ریزاو به‌هوی ناوی کولیو

**ف** برکتندن پرنده با آب گرم.

ناوه‌رونکه: ناوروشنمکره، ناورون کدره‌وه **ف** دیبی.

ناوه‌ره: ۱) ناخور، نافر؛ ۲) داده‌ی بی، داوه‌ره، نابو **ف** ۱) آخر؛ ۲) هان

پیا.

ناوه‌ریز: ره‌ههند، گونج، گونجه، ناوه‌رزو **ف** آبراهه.

ناوه‌ریس: رسیراوی لوس و باریک **ف** رشته صاف و باریک.

ناوه‌ز: هوش، فام: (له دنیاد ره‌فیقی پیاوی کهر هم‌ریگز نه کهی نه‌محمد!

/ لمده‌س نیسانی بی ناوه‌ز همتا ثاخر سمرا راکه) «محمد مختار»

**ف** فهم و هوش.

ناوه‌زا: ۱) زونگ، زه‌ویه‌کی ناوی کدمی لئی هدله‌قولی و تمرو شله؛ ۲)

ناودن، ناوجز **ف** ۱) زمین شل و باتلاقی؛ ۲) عفونت زخم.

ناوه‌زی: زموی زه‌نهک، زه‌ویه‌کی ناو دده‌لینی، ناوه‌زا **ف** زمین شل و

باتلاقی.

ناوه‌زیز: زیرکفت، روکیشی زیرین **ف** زراندو.

ناوه‌زینگ: دواوه‌می مرگ، ناوزینگ، گیانه‌لاوف واپسین د مرگ.

ناوه‌زیو: روکیشی زوبن **ف** سیم اندو.

ناوشان: له یدک پلدا، هم‌میر، هاوشان **ف** هم‌شان.

جاوان شیر خشک شده که دوباره شیر بدهد.

ناوقا: تیکه‌وه گلان، یه کتر گرتن بدهست، گهیشته یه کتر بدهست و

تیکه‌ل بون **ف** گلاویز شدن.

ناوقات: پاریزره، وکیل حقوقی **ف** وکیل دادگستری.

ناوقاره: گوشراوی پرسیله **ف** آب غوره.

ناوکردن: ۱) ناو هجاوهاتن بی گریان؛ ۲) پیدا بونی زنچکاو له برين و

کوان؛ ۳) ناو پرژاندنی نان و... **ف** آب پاشی نان و...

سرما؛ ۲) عفونت کردن زخم؛ ۳) آب پاشی نان و...

ناواکیش: ۱) سدقه، ناو بدر؛ ۲) خوراکی ناو خواز **ف** ۱) سدقه؛ ۲) غذای

آبکش.

ناواکیشی: ناو بومالان بردن، سدقایی **ف** سقایی.

ناواگرتن: ۱) ناو تیگرانی میوه؛ ۲) له نوره‌دا ناو ور گرتن بو ناوداشتن؛

۳) گوشینی میوه گیا **ف** ۱) آبدارشدن میوه؛ ۲) بدنبت آب گرفتن

برای آبیاری؛ ۳) آب گیری.

ناوگوشت: گوشتاو، شور باو گوشت **ف** آبگوشت.

ناواگه‌ردان: ده فریکی معدنه‌نی ده سکداره ناوی پی له مه‌نجه‌ل

هدله‌نیجن **ف** آبگردان.

ناوگیر: ۱) شاگرد حمامچی؛ ۲) پروشه کردن له خواردن تانان و شیو

دینن **ف** ۱) شاگرد حمامچی؛ ۲) چونه کردن.

ناول: دولی چکوله **ف** دره کوچک.

ناولاوی: خورویلکه‌دار، که‌سی که له خورویلکه‌وه ده و چاوی کروز بوه

**ف** آبله‌گون.

ناوله: خوریکه، خورویلکه، هاوله **ف** آبله.

ناوله‌ده‌ردان: خورویلکه لئی هاتن **ف** آبله درکردن.

ناوله کوت: بزیشکی خورویلکه کوت **ف** آبله درکوب.

ناوله کوتان: هاوله کوتان، خورویلکه کوتان **ف** آبله کوبی.

ناوله‌مد: بیپوی ناووزگ که هیشتا خوی باش نه‌گرتوه، تول له هدوه‌ل

رزوه کایان **ف** جین هنوز جان نگرفته.

ناولیچون: تکه کردنی دیزه و مه‌نجه لئی به درزو و کون‌تی بو **ف** نشت

ظروف درز برداشته.

تاومال: ۱) شمریک و هاویه‌ش؛ ۲) هاویسای نور نزیک **ف** ۱) شریک؛ ۲)

همسایه دیوار به‌دیوار.

تاومالک: نه چیلکه و چاله‌ی لافاو هاورد دیوه و داویده کدناه **ف** آب

آورده.

تاوماله: ۱) هاویسا؛ ۲) تاوماله **ف** ۱) همسایه؛ ۲) آب آورده.

تاومرواری: نه خوشیه کی چاوه، ناوی سیی هدله‌نی **ف** آب مر وارید.

تاومل: ده ستملان **ف** دست در گردن.

تاونگ: ۱) ئو زورده قوله‌ی شتی تیدا ده کوتون؛ ۲) شهونم؛ ۳) نمو

تری‌یه‌ی که بون زستان به پهنه‌وه هه لئی داوه‌سن، میلاق **ف** هاون:

ناوهله‌لگرته: ۱) جوی برداشت: ۲) آب برداشت.  
ناوهله‌لینجان: ناو به سه تل یان دولججه یان نامانیک هله‌لکشان [آ] بوسیله سطل یا... آب را بر کشیدن.

ناوهینان: ۱) ناو هاوردن بو کارو خواردنده؛ ۲) نه خوشیه کی چاوه؛ (چاوی ناوی هیناناوه؛ ۳) نه خوشی لاق نهستور بونی یه کسم [۱] آب آوردن برای مصرف؛ ۲) نوعی بیماری چشم؛ ۳) آماسیدن پاغر ستور.

ناوهینانه‌ده: ده سپهر کردن، پددس شاوهت هینانه‌ده، جلق، مشته [ف] جلق، استمنا.

ناوی: ۱) پهراو، درزی دیم؛ ۲) شوین و جیگمه: (شیلان ناوی؛ جن شیلان؛ ۳) تی هد اتسواو، قوراوی، هدویر اوی، تارداوی، تالو...؛ ۴) جاته‌هوری له تاودا درزی: (ماری ناوی، بوقی ناوی؛ ۵) زه‌نگی شینی ناچخ، عاسمانی، عابی [۱] آبی؛ ۲) پسوند مکان؛ ۳) حلامت آلدگی؛ ۴) آبری؛ ۵) رنگ آبی.  
ناویار: ناویدیر [ف] آبیار.

ناویاری: ناویدیری، تاوداشتن [ف] آبیاری.  
ناویتن: هاویشن، فرقی دان [ف] پرت کردن.

ناویته: ۱) تیکلاو، تیکمل: (هرزن بی ناویته نانی لی نایه)، (چاوی کیزیش نهمنی خسته نه گوله / نبسته ناویته گله، کوشته‌ی دله) «همزار»؛ ۲) بیچوی له‌رگدا مردو [۱] آمیخته؛ ۲) جنین سقط شده.  
ناویته: ناویته [ف] آمیخته.

ناویر: ناگر، ناور، نایدیر، نیگر [ف] آتش.  
ناویرن: ناویدیر، ناویار [ف] آبیار.

ناوی رهش: دردینکی چاوه، ده لین: (ناوی رهشی هیناناوه) [آ] آب سیاه چشم.

ناویز: ۱) هله‌لواسین، داله‌قان، له‌سده و شورکردنه، داهیشتن؛ ۲) که‌نارشین: (به‌راویزی کهوا) [ف] آویختن؛ ۲) حاشیه.

ناویزان: ۱) داله‌قاو، هله‌لواسراو، داهیلدراؤ، شوره و برو؛ ۲) خو پیوه هله‌لاوه‌سین: (ورگردی ناویزانت بم) [۱] ۱) و آویزان.

ناویزه: ۱) ناویز؛ ۲) چلچرا؛ ۳) پیلمو سسله‌ی خشلی ژنان [۱] آویزه؛ ۲) چلچراج؛ ۳) زیور زنانه.

ناویزه: پاشگری به‌مانا فرقی ده، هاویزه: (تفه‌نگ ناویزه‌کی دهس راسته) [ف] پسوند به معنی انداز.

ناویزه: زه‌وی بهراو، بدرا نه‌ری دیم، ناوی [ف] زمین آبی.

ناویستا: کتیبی پیروزی زه‌رده شت [ف] اوستا.

ناویشن: هاویشن، فریدان، نافیشن [ف] آنداختن.

ناویلکه: گیانه‌لاؤ، سمه‌مه‌رگ [ف] درحال احتضار.

ناوینه: قودیک، عه‌ینک، نهینک، نهینوک، جام [ف] آینه.

ناوینه‌به‌ند: زوُریک که ناوینه له دیواره کانی دراین [ف] آینه‌بند.

ناویه: ۱) سواغ، سواق، قورتی هله‌لسونی یان و دیوار؛ ۲) جوشی شتی کانزرا؛ ۳) زه‌وی ناوی [۱] ۱) گل‌اندود؛ ۲) جوش و لحیم؛ ۳) زمین آبی.

ناوهژو: به‌ده‌وازی، پشت‌وزو، وازی: (ربوی که‌ولی خوی ناوهژوده کرد / زیشک که‌ولی موی ناره‌زده کرد) «سی‌یفی قازی» [ف] وارونه.

ناوهژنه: که لمبه‌ریک که له کاتی ناش و سستاندا ناوی ناشی لیوه بدده‌نه‌وه [ف] آبریزگاه آسیا در حال توقف.

ناوهسو: ۱) بدردیکی له‌بدر نزور ناو به‌سدره‌هاتون لوس بوبن؛ ۲) برهه‌تیه له بی شه‌رم و گوی ندهده؛ ۳) زئی له‌زگ و مستاو، عوزر نه‌شور [۱] سنگ آب سائیده؛ ۲) بی شرم؛ ۳) زن یائسه.

ناوهسهه: نه‌زویه‌ی ناو قوت نادا، شونه [ف] زمینی که آب دران کمتر نفوذ کند.

ناوسی: نه‌نگوچکه سو‌دانی، فدقیانه [ف] آستین بُلند.

ناوهشکینه: شوینیک له‌سمر نیای ناش که ناوی ناشی لی ده‌برن [ف] نگا: ناوهژنه.

ناوهشی: ۱) نه خوشی گوانی مدر که رهق ده بی و نادوشری؛ ۲) به ناو که‌وتیه ده غل له‌بدر ناو دانی نزور؛ (ده غل‌که‌سان ناوه‌شی بوه، زور جیه لی و شک بوه) [۱] نوعی بیماری پستان میش؛ ۲) زرد شدن زراعت در اثر آبیاری زیاد.

ناوه‌کول: ۱) جل ده نیو ناودا کولاندن؛ ۲) ناوه‌زوت؛ ۳) ناوی کول‌هاتو [ف] ۱) لباس در آب جوشاندن؛ ۲) نگا: ناوه‌زوت؛ ۳) آب جوش.

ناوه‌کی: ۱) شل، تراو، درزی خمest: ۲) تاوه‌لیک له میگه‌ل تاره‌بره بوبن و چوبیته ناو میگه‌لیکی بیکانه [۱] آبکی، ۲) گوسفند از گله آواره‌شدہ.

ناوه‌هل: ۱) دوست، ره‌فیق، هاروی؛ ۲) نه خوشی چوکنی تاوه‌ل [۱] رفیق؛ ۲) نوعی بیماری دام.

ناوه‌لا: ناو‌اله، گوشاد، وه‌کری، واز [ف] باز و گشاده.

ناوه‌لاته: شیرنی شوان که بدرخ و کاری تازه زاو له ده‌شته‌وه دینیته وه [ف] انعامی که چوپان به وقت اوردن نوزاد دام می‌گیرد.

ناوه‌دامان: ناو‌دامین، داوینی شور، ناو‌داوین، ناو‌دامان [ف] دامن بُلند.

ناوه‌داون: دامینی شور وه که‌وای مه‌لایان [ف] دامن بُلند.

ناوه‌زاوا: ناو‌زاوا [ف] باجناغ.

ناوه‌ل کراس: ناو‌ال کراس، ده‌ری‌نی زنان [ف] شلوار زنانه.

ناوه‌ناؤ: بري ناو سفدت له زیماندا [ف] صفت دستوری.

ناوه‌له: ناو‌اله، وان گوشاد [ف] باز و گشاده.

ناوه‌نیا: ره‌پسته، ده‌غلی که لمپیشدا زه‌وی که‌ی ناو دراوه و شو کراوه و دوابی توی لی چیندراوه [ف] آبسته، بسارده.

ناوه‌وهره: ۱) شمریه، زه‌رکی ناو خواردنده، لیوان، گلاس؛ ۲) راوی سدرکانی بو کورکوز کدو [۱] لیوان؛ ۲) روشنی در شکار طیور.

ناوه‌ها: ۱) بدم جوره، ندم تمرزه؛ ۲) بو پرسیار و سه‌یرمان: (ناوه‌ها نم کاره‌شت کرد؟!) [۱] نگا: ناووا.

شدن آتش.

ثایساندن: پی کردن، هد لکردن، داگرساندن اف برآفر وختن.  
نایش: ۱) ناخ، توف؛ ۲) سوکهله ناوی عایشه ۱) حرف درد؛ ۲) مخفف عایشه.

ثایشا: نهوان ۱) ایشان.

ثایشه گویدریز: جنوکیده که دایک منالی پی ده ترسینی ۱) اولو.

ثایشی: سوکهله ناوی عایشه ۱) مخفف عایشه.

ثایل: ۱) متداول. زارو؛ ۲) کهستی کاری ناهقی ده کا ۱) بچه؛ ۲) ستمگر.

ثایله‌من: عایله‌من، خه‌زایی ۱) برنده سار ملخ خوار.

ثایم: بنیادم، مرؤ ۱) آدمی.

ثاین: مهزب، روهشت ۱) آینه.

ثاینده: لهمه‌بولا، دواروژ، نهوهی که پاشان دیت ۱) آینده.

ثایتو توین: ۱) نازو نوز؛ ۲) فیل و مهکر ۱) ناز و آداء؛ ۲) مکرو فریب.

ثاینی: دینی، مهزبی ۱) دینی.

ثایتو: دیت، پیاده‌بی: (کدهمه و گیروم خه‌یالی ته به ناغوش / سه‌هه رئز بوستدرم بُزی گول تایتو) «با به تایدیر» ۱) آید، پیدا می‌شود.

ثایه: ۱) ناخو، ثایا؛ ۲) پور ۱) آیا؛ ۲) عمد.

ثایه‌ت: بدندوبیلک له سوره‌تی قورغان ۱) آیت قرانی، خوشکایه‌تی، برایه‌تی؛ ۲) مهله ندو زیگه: (مه‌نگورایه‌تی؛ ولاتی مه‌نگوران، باله کایه‌تی؛ ولاتی باله‌کیان) ۱) و ۲) پسوند حالت و مکان.

ثایدر: ناگر، تاور ۱) آتش.

ثایه کو: داخوا، تو بیزی ۱) آیا.

ثاینه: ناینده، لوهه‌دولا، پاشمروز ۱) آینده.

ثایی: پاشگر، صفت ده کاته چاوه‌گه: (دریزایی، پانایی) ۱) پسوند صفت.

ثاییا: ۱) مدت، پُر، خوشکی باوک؛ ۲) دایک، دالک، دنی، نداد ۱) عمه؛ ۲) مادر.

ثاییسان: نایسان، پیونی ناگر ۱) مشتعل شدن.

ثایین: ثاین، مهزب، دین، روهشت ۱) آین و دین.

ثاییه: ۱) مه‌تک، خوشکی باوک؛ ۲) دایک ۱) عمه؛ ۲) مادر.

ثاییه‌ی: وشهی سه‌برمان: (ثاییه‌ی لم لوته زله) ۱) حرف تعجب.

ئتليس: قین، لی و هر زی، قیز و بیز ۱) نفرت و دوری.

ئسپار: تکمیش، بدیمه‌زه و هرگیرانی ناو باخ ۱) کندين زمین باع.

ئستران: گورانی، مقام ۱) ترانه.

ئستیرک: هم‌رزال، پیزک، نهستیرک، سه‌کوی لهدار یان لمقوه له ره‌شمال

یان زور بو شت له سمر دانان ۱) چوب بست سکومانند، تلی بار.

ئستیرک: گلوا، گول ۱) استخر کوچک.

ئستینک: ۱) زرده‌واله؛ ۲) زه‌نگ‌سوره ۱) زیبور.

ئشکیل: چوارپل بدستن و به عذرزا دان، چوار میخه ۱) چهار میخ

کشیدن.

تاویدان: ۱) جوشدان، لحیم کردن؛ ۲) سواغ دان، قورتی هدنسون و لوس کردنی بان و دیوار ۱) جوش دادن؛ ۲) گل انودن.

تاویدر: کیویکه له باشوری شاری سنه ۱) کوهی در جنوب غربی شهر ستندرج.

تاوه: ۱) ناخ و داخ، هدنسه‌ی خدمباری؛ ۲) هیزی کم: (تاھینکی تیدا نه‌ماوه، نزیک به ندانه) ۱) آه تحسر؛ ۲) رمق.

تاها: ۱) که‌دی وايد؟ کتی باور ده کا؟؛ ۲) وشهی تاگا کردن: (تاها ده گهل تومه) ۱) کی چنین است؟؛ ۲) سرف انذار.

تاھسو: ۱) پدتا، درم، تازار، نخوشی گیرو: (تاعون ناهویه کی زور حه‌ستمه)؛ ۲) شبیتی، لوهه‌یی: ۳) عدیب و که‌مایه‌یی؛ ۴) فن ۱)

مرض واگیردار؛ ۲) دیوانگی؛ ۳) کاستی؛ ۴) صرع.

تاھو: ۱) که‌مایه‌یی؛ ۲) تاسک، که‌زال ۱) کاستی؛ ۲) آهو.

ناھوتاله: ناخ هدلکیشان و نالاندن ۱) آه و ناله.

ناھو نزوله: توکو و دوعای خراب، نه‌غرين ۱) دعای بد.

ناھرزا: کویزه‌زی، بزنهرزی، ریچکه ۱) کوره‌راه.

ناھدک: قسل، کلس، کسل ۱) آهک.

ناھەنگ: ۱) بزم و شادی؛ ۲) هموای گوزانی؛ ۳) ده نگ ۱) بزم؛ ۲) آهنگ؛ ۳) صدا.

ناھەنگ گیران: بزم سازدان، که‌یفو زه‌ماون ۱) بزم و شادی کردن.

ناھی: تاسک، که‌زال، چهیران ۱) آهو.

ناھیر: ناگر، نیگر: (تازیم ناھیر دوڑی بالای تو / چه‌ستم که‌رد و هبُول شه‌مال به‌رد پهی کو) «مه‌وله‌وی» ۱) آتش.

ناھیرین: ناگرین، گدرم وہ ک ناگر: (نامه کدت یاوا کوسم که‌فته‌وه / دلمی ناھیرین دا وه‌نفتده) «مه‌وله‌وی» ۱) آتشین.

ناھیهین: ۱) تاسن، هدسن، کانزای، بدانوبانگ: (جه‌زیعی ناھیهین ده مanax دان پرداخ / میقتاتیز توی جام که‌ردهن وہ‌یاتاخ) «مه‌وله‌وی»؛ ۲) نالین ۱) آهن؛ ۲) نالیدن.

ناھینگکه‌ر: وستا خاله، تاسنگر، هوستای هه‌ستان: (نه‌ناھینگکه‌ری نه‌ناھینگکه‌ری / نارو زاگم کفت نه‌ناھینگکه‌ری) «مه‌وله‌وی» ۱) آهنگر.

ناھی نه‌گرفته: دوبهختی، شانتی ۱) شانسی.

نای: ۱) هاوار له تیشان (نای مردم)؛ ۲) وشهی سه‌برمان: (نای چهند سه‌بره!) ۱) حرف درد؛ ۲) حرف تعجب.

نایا: داخو، تو بلنی؟: (زارم و کو خیلال و نه‌حیفم و کو خه‌یال / نایا ده کومه زار و بدله ده کم خنُور) «نالی» ۱) آیا.

نایا کو: نایا، داخو، ناخ ۱) آیا.

نای نای: وشهی سه‌برمانه: (نای نای لوتی چهند زله) ۱) حرف تعجب.

نایر: ناگر ۱) آتش.

نایره: ناگره، جوزی زیبکه له چه‌ندو دهه و چاو دیت، ناوره ۱) آتش فارسی.

نایرین: ناگرین، ناھرین ۱) آتشین.

نایسان: بی‌بونی ناگر، گر بلندیون، بی‌بونی چرا، گر بان ۱) مشتعل

نم: ۱) بهم جوره؛ ۲) وستا، سنتاکار<sup>۱</sup> (اینطور؛ ۲) استادکار.

نمُسا: ۱) وستا، کارزان، پیشه‌ساز، سنتاکار<sup>۱</sup> اوستا.

نمُستا: وستا، ماموستا، توُسا، یوسو<sup>۱</sup> استادکار.

نمُستاد: توستا<sup>۱</sup> استاد.

نمُسپ: سوکه‌له ناوی یوسف<sup>۱</sup> مخفف یوسف.

نمُستره: گویزان، گیزان، کیردو تیخی موتابش<sup>۱</sup> تبغ موتابش.

نمُستراب: عاسمان پیو، نامر از تکه لای نهستیره ناسان بو لیکدانهوهی

نیوان نهستیره و نهستیره<sup>۱</sup> اسطرلاب.

نمُسکوف: نوکلاوه چرمینه ده سمر و چاوی بازی دهدرون تا که موی

بیت<sup>۱</sup> چشم بند باز شکاری.

نمُسو: سوکه‌له ناوی یوسف<sup>۱</sup> مخفف یوسف.

نمُغر: ۱) سده‌در؛ ۲) خیر دین له سده‌در<sup>۱</sup> (سفر؛ ۲) یعنی سفر،

اوغر.

نمُغز: ناده بو پیاو: (نایابی مه نوغز به گد)<sup>۱</sup> نای است برای مردان.

نمُغلمه: شهر به تیک چرزاں و پیک هلپرزاں، جه‌نگی مه غلو به<sup>۱</sup> جنگ

مغلوبه.

نمُخمن: دوامین حدوتی چله بچوک<sup>۱</sup> آخرین هفتة چله کوچک.

نمُوق: هاواری ده دردو نازار<sup>۱</sup> کلمه اظهار درد.

نمُوقه: ناخوشیه کی یه کسمه وه که هدلا مدت ناو بدلو<sup>۱</sup> تیا دیت<sup>۱</sup> نوعی

بیماری دام.

نمُوقه: بو ترسانی منداں لهشتیک، بشه<sup>۱</sup> کلمه‌ای برای برحدز داشتن

کوک.

نمُقره: نارامی، همدا، نوخزن<sup>۱</sup> آرامش.

نمُقره گرتن: هددادان، نارام بون، داسه کتان<sup>۱</sup> آرام گرفتن.

نمُوك: پاشگری وشه بو زور کردن: (منالیکی گر بینوک، گلوک، پایوکی

ترسنه توکه): ۲) پاشگر بو چوک و کدم کردن: (حدروک، چناروک،

به گوک، کسوک، زاروک)<sup>۱</sup> (پسوند مبالغه: ۲) پسوند تصغیر.

نمُوك: بهوک، گدرو، قرگ، قوزگ<sup>۱</sup> گلو.

نمُوكه: پاشگری بچوک نیشاندان: (منالوکه، کانیلوکه، گردوکه)<sup>۱</sup>

پسوند تصغیر.

نمُوكه: بو بچوک نیشان دان ده بینه پاشگر: (نمودنکه، بدروکه)<sup>۱</sup>

پسوند تصغیر.

نمُوك: خوبی گرتون<sup>۱</sup> انس گرفته، مانوس.

نمُوكه: نهونی، ویده ری<sup>۱</sup> آنجا.

نمُول: ۱) پاشگر بو زوری و زیادی: (فترول، شرول، کولول، کرمول):

۲) بو بچوک شاندان: (مجول، ره‌شول، خانمول)<sup>۱</sup> (پسوند

مبالغه: ۲) پسوند تصغیر.

نمُول: ۱) پاشگری بچوک شاندان: (مجول): ۲) دین و مزءوب: (نولامه

نیزدی به): ۱) پسوند تصغیر: ۲) دین.

نمُولاخ: ولاغ، نازه‌لی بدرزه، گاو گول و یدکس<sup>۱</sup> احشام، حیوان

سواری.

نمُولاغ: نولاخ<sup>۱</sup> احشام.

نم: ۱) وشهی ناره‌زایی: (نم له تعریج و دیدا رهت) زورتر ده گهله بُوكاوهه  
لیاندا ده گوتري: ۲) بهلئی، تا، تاری<sup>۱</sup> (۱) حرف تنفر: ۲) آری.

نمجا: دهی چی تراف<sup>۱</sup> پس چی.

نمجا: ۱) نمچا؛ ۲) نهمجار، لهوهیا ش<sup>۱</sup> (۱) پس چی: ۲) سپس.

نم: ۱) حدیقی، مخابن: (نمبو<sup>۱</sup> تهروزی لهده سمان چو): ۲) وشهی بانگ

کردن: (نم فاتی، نوره شوا): ۳) وشهی سهیرمان: (نموج سهیره): ۴)

نمای<sup>۱</sup> (۱) حرف تأسف: ۲) حرف ندا: ۳) حرف تعجب: ۴) آب.

نم: هاوار له نیش<sup>۱</sup> حرف درد و آزار.

نمیاف: باولک، باو، تاته<sup>۱</sup> بدر.

نمیال: تازو بمنه، گوناچ، وہ بال: (نمیال بهستوم زور جوانی، بو تو خوم

توشی نوبال ناکدم)<sup>۱</sup> گنگاه، بزه.

نمیه: کومه‌لیک ره‌شمائل پیشکوه، زدم، هو به<sup>۱</sup> اوبه.

نمیو: ناستیکه گدرمی ده کدن بو لا بردنی گنجی قوماش<sup>۱</sup> اتو.

نمیوز: گلار بونهوه، جاله بون (بهردیک له کیوه که نوتوز بیو، ده چوم کمدوت و

بهری ناوی گرت)، تله بوئنی بهرد<sup>۱</sup> غلشیدن.

نمیوس: نوتوز<sup>۱</sup> غلشیدن.

نمیج: قامیشی قد لدم<sup>۱</sup> قلم نی.

نمیجه: وشهی گه‌راندنوهی ره‌شمه‌ولاغ: (نمیجه گاره‌ش)<sup>۱</sup> حرف راندن و

بازاداشتن گاو.

نمیخ: ج خوشه، وشهی شادی: (دلبری نیر و سه‌حر ناقیته جدرگتی من

دودونخ / یدک لسینه، یهک لدلا دلو لمن تین ناخ و نوخ «جزیری»<sup>۱</sup>

کلمه اظهار شادی.

نمیخ: دوایی، دوماهی، له‌دوای ناخه وه دیت: (ناخه و نوخی میوه بو)<sup>۱</sup>

نهایت.

نمیخزن: نوکره، تارام: (به دیتنت نوخزن هات)<sup>۱</sup> آرامش.

نمیخه: نوخزن<sup>۱</sup> آرامش.

نمیخه‌یه: نای چه‌ندم خوش ده‌وی، نوخه‌ی چاوم پنی

که‌وت)<sup>۱</sup> آخشن.

نمیخه‌یعج: نوخه‌ی<sup>۱</sup> آخشن.

نمیخه‌یش: نوخه‌ی<sup>۱</sup> آخشن.

نموده: دایک، دی، دالک<sup>۱</sup> مادر.

نموده: زور، و تاغ، چاومه‌مال<sup>۱</sup> آنات.

نمورت: ۱) ناهو راست، نیوان: (ره‌شو<sup>۱</sup> نهورتا نزو با بودا رو نیشتی بو): ۲)

نیخته‌بار و ریز<sup>۱</sup> (و سط، میانه): ۲) ارزش و اعتبار.

نمورتن: وشهی فدرمانه: بازده، هله‌لبه زه<sup>۱</sup> کلمه امر.

نمورته: مافوره‌ی گهوره له ناهو راستا راده خرنی<sup>۱</sup> فرشی که در وسط اتاق

اندازند.

نمورد: له‌شکر، سپا<sup>۱</sup> اردو، سپاه.

نمورد و بهز: جیگه داهیزین و نیسر احتمتی له‌شکر<sup>۱</sup> جای اطراف اردو.

نموردی: نوردو<sup>۱</sup> اردو.

نموریان: هله‌میرکن، هله‌میزین<sup>۱</sup> پایکوبی و رقص.

نمورین: قوره قوری گا...<sup>۱</sup> صدای بلند گاو و...

کند.

تله بله: نه فام و تی نه گه یستو **آبله**.  
تله بله: ۱) نه سپ و ماینی دوره نگ، زهش و سهی، سور و سهی، بازگ، بازو؛ ۲) مولقه بونی چاوه (که زینیان کرد له پشتی ماینه زهشکوت / گهرآ چاوم لمویندا زردو تله بله) «شیخ رهزا» **۱) آبلق؛ ۲) خیره شدن چشم.**

تله بد: ۱) بی برآندوه، تاهه تاه؛ ۲) هرگیز، قهت **۱) بی نهایت، آبد؛ ۲) هرگز.**

تله بد دهن: نه به هیچ جوز، هرگیز: **نه بد دهن نه دیوه** **۱) آبدآ**.  
تله بدی: هدراه، نهم، له نهمان بد دور **۱) آبدی**.

تله بد: له بهر، بو خاتر، لمروی: **نه شی جوانان سوزده تمهبد تو بدرن** **۱) به خاطر، برای.**

تله بره: دولمه گل‌لایمی، پاپراخ **۱) دلمه برگ مو**.  
تله تراف: دهورو بهر، مله ند **۱) پیرامون، منطقه.**

تله ترهش: زهندق، زهندی، وره، هیزی دل، زات **۱) زهره**.  
تله تک: سوکایه تی، شوره بی **۱) هتك**.

تله تک کردن: سوکایه تی به سر هینان، نایر و بردن **۱) هتك کردن**.  
تله تلس: پارچه به کی جوان و به قیمه ته: **(یاخوا لیت مصاره کنی** **۱) تله تلس و کیم خاوه خارا) **۱) پارچه اطلس.****

تله تو: تو، ته، تو: **(نه تو خوت هدرو) **۱) تو****

تله تو: نه تو: **(نه تو نهی چرچه پیسی لینگ گو اوی! / له گه ل زه راتی عاللم ییکلاوی؟) **۱) چه نابی مولا) **۱) تو******

تله تو: ده وی، ده خوازی: **(تو چدت نه تو)، (نم چی نه تو؟) **۱)****

می خواهد.  
تله توار: زهشت و کرده وه: **(مه شره بی نالی گدلنی تابی و ترشه به لئی /**

مو سنتریغه خوی ده لئی: **چیانیه ته تواری من) **۱) نالی) **۱) اطراف******

تله توان: گر کمه، تمه وی، ده خوازم **۱) می خواهم**.  
تله توان: ۱) مله حدم، روئیک که له سدر کوان و برینی داشته نین یان تی هله دله سون، مه رهم: **۱) خوازن **۱) مرهم: ۲) خواستن.****

تله تمر: شوب، شوین، نیشان **۱) آثر**.  
تله تک: داوین، شاقله، ثانه گ **۱) دامن بُلند**.

تله تگ: **نه ته ک **۱) دامن بُلند****

تله تم: گه رای و گیان هاتو **۱) جنبین تازه تشکیل شده**.  
تله تی: پاشگریکه ناو ده کاته چاوه: **(پیاوه تی، جیرانه تی) **۱) علامت مصدری.****

تله جز: سزای باش، پاداشت **۱) آجر**.  
تله جزا: ۱) شتی له نه ووت و بنیشت دروس کراوه: **(نه زیحه کدم نه جزا به، شه مچه هی پیوه تی بوچر و کی دیت) **۲) ده رمان **۱) مصنوع پلاستیکی: **۳) دارو********

تله جزاچی: ده رمان فروش **۱) دارو فروش**.  
تله جزاخانه: ده رمانخانه، دوکانی ده رمان فروشن **۱) داروخانه**.

تله جنده: جندوکه، نه جنه، جانه و ریکی خدیالی ده لین پیاو شیت ده کاو

تولا غدار: چاره وی دار **۱) چار وادار**.  
تولک: میخ زنجیر **۱) میخ طبله**.

تولکه: پاشگری چوک نیشاندان: **(گر دولکه) **۱) پسوند تصغیر.****

تولکه: مله ند، میدان: **(له تولکه) **۱) جوانی یا گه لافقی شاهی لئی بدهی، لیت دیت) **۱) بیکهس) **۱) منطقه**.******

تولکه: پاشگری چوک شاندان: **(تیولکه) **۱) پسوند تصغیر.****

توله: توله: **(گرموله، بسوله، ختنوله) **۱) پسوند تصغیر.****

تومک: بوكاوله، چه موله، چه میوله **۱) با پنجه باز ام کردن**.

تومهت: ده ستنه یه بیره وانی دینیکی تایبه تی: **(ثومه تی محمد، تومه تی موسا) **۱) آشت**.**

تومی: هومید، هو **۱) آميد**.

تومی: ۱) نه خونده وار، بی سیوات؛ ۲) جگده سه ید **۱) ناخوانده: ۲) غیر سید**.

تومید: هیو، هومی **۱) آميد**.

تونه: هونه و **۱) اینک آن**.

تونه وی: ۱) بود سدم کردن: **(تزوہی کجه کنی پیاو دیتیانم)؛ ۲) ده برینی خدم: **(تزوہی حه بف و خه ساری) **۱) آی وای؛ ۲) ای آخ**.****

تونیشک: تونیشک، که ره، زونه که ره، فدریکه زون **۱) کره**.

توه: ۱) شهونم، ناونگ؛ ۲) وشمی و هر زی: **(توه چهند ناخوش) **۱) شبیم؛ ۲) حرف تنفر**.**

توی: ۱) هاوایی ده رد، وهی؛ ۲) وشمی ده نگدان: **(توی هم تیو ده دت کوزم)، هو **۱) فریاد از درد، واي؛ ۲) حرف انذار، های****

توییف: به هدها بده چباشه! **چچوانه! بده **۱) به به****

توییمه: جویی کراسی ژناندیده **۱) نوعی پیراهن زنانه**.

توینی: فیل و مه کر **۱) فریب**.

توینی باز: پسند کر و فیلیاز **۱) مکار**.

تویه: ۱) پوله که، پوله که، نه وردیله تدنکانه لی که ته ناری ده سمالی سمری ده درون بون خشل، بریقه: **۲) تیسمالکی پارچه کون کونی ناسک که له که ناری کهوای ده درون و بریقه ونده خمن **۱) پولک زینتی؛ ۲) نواری که پولک بر آن دوزند**.**

توییبه: **تویه **۱) پولک زینتی****

ته: نام ازی گه یاندی تاینده: **(نه خوم، ته نوم) **۱) علامت مضارع****

ته بتده: شیتکه **۱) خل، دیوانه**.

ته بدال: ۱) تیره ی پوز که مله لکی کیوی خوش گوشته: **۲) سوکه له ناوی عبد الله: ۳) ده رویشی گمزیده **۱) دراج نر؛ ۲) مخفف عبد الله: ۳) درویش جهانگرد**.**

ته برو: برو، بره، خه ته موی بده تویل و بالای چاوه: **(نه برو چکه وانی بی گری و ریک؟ / پهیکانی بزانگ چتیری دل پیک!** **۱) (مه موزین) **۱) آبرو****

ته برهه ش: مه زیا بزنه زاو که شیر و شک ده کاو بیچو تیر ناکا، عدبرهه ش **گوسفند** یا بزی که شیرش قطع شده باشد و نتواند بچه اش را سیر

۴) ادا درآوردن؛ ۵) مادر؛ ۶) انجام دادن تکالیف دینی در وقت خود؛

۷) می‌دهد.

نهداباپا: گولیکی سوره وه ک پهنجه ده چتی ف گلی است.

نهددی: وشهیده که بُ پوچاندنده وی ونه ویزه به گالتموه: (نهددی اچاک نهت برده وه) ف اصطلاحی در گفتگو برای بی بهنا نشان دادن سخن مخاطب.

نهدوا: ۱) نالات، داوود رمانی چیشت خوشکمر: (ئیسیووت و نهدوا): ۲)

وتارو باس، رابردوی دوان: (کاکم ده بارهی منوه نهدوا) ف ۱)

ادوبه: ۲) گفتار.

نهده ب: ۱) شمرم: ۲) ناوگهله: (نهده بت داپوشه): ۳) ویزه، شعر و

پهخشانی جوان: ۴) تهدی: (جاپزانه چون نهده بت ده کدم!) ف ۱)

ادب: ۲) کتابی از عورت: ۳) ادبیات: ۴) تنبیه.

نهده بخانه: ناوده ست ف مستراح.

نهده بی: هر نوسراویک پدیوه ندی به ویزه وه و هدیه ف آدبی.

نهده بیات: ویزه، شیعر و پهخشانی دلگز و خوش ف ادبیات.

نهدی: ۱) ثیدی، چیتر: (نهوکارهه کرد، نهدي مهیکه): ۲) ورامه وه ک

ثاری، به لی: (شه و نانت خوارد؛ نهدي): ۳) کهوابو: (نه گهر ناشت

بونده نهدي بُ ناچیه وه): ۴) مدگدر: (نهدي نعمگوت وامه کده): ۵)

پرسیار بُ پتهوی، تاکید: (نهدي چون نایدم): ۱) دیگر، بعد از این:

(۲) آری: ۳) پس: ۴) مگر: ۵) سوال تأکیدی.

نهدي کو؟: مه گهر چون؟ ف مگر چطور؟.

نهدي کوا؟: کدا بُ له کوی ید؟ ف پس کجاست؟.

نهدي کوانی: نهدي کوا؟ ف پس کو؟.

نهدي نا: مه گهر وانیه؟ ف مگر نه؟.

نهز: ۱) نهگر: ۲) پاشگر بکه که وشه نه کاته کر گاری: (نوسره، هاویزه)

ف ۱) اگر: ۲) علامت اسم فاعل.

نهزا: ۱) بوجی، چما، لهبرچی؟: (نه را ناجی): ۲) بو، لمبه: (نه رات

هاوردم): ۳) مشارف ۱) چرا؟: ۲) برای: ۳) اره.

نهراگیل: هملوه دا آواره.

نهرامهنده: پریشان و داماو: (جه وانه سیره سمهه نده بین /

جه سمهه دای گهردُون نه رامه نده بین) «خانا» ف پریشان، وامانده.

نهرباب: ۱) خاون: (لهبر قابی سمرا سه فیان ده بهست شیخ و مهلاو

زا یه / مطافی که عبه بُ نهربابی حاجت گردی سه بوان بُو) «شیخ

رَهْزَا»: ۲) رو خوش و سهودا خوش و دلاوا: (کوریکی زور نهربابه) ف

۱) ارباب: ۲) آدم خوش برخورد و خوش اخلاق.

نهرجو: پارانه وه توکا: (نهوند نهرجو ده کا توردی تک جارجار / بکمن

یادی موحبیبی بُنی زیاتان) «کوردی» ف ارجا، خواهش.

نهرجوت: لو تلهه مه شکه، دوداری گروقفری خدماتی کراوی ده دوزه نگ

خر او ف دستگیره مشک.

نهرجه: یاریده، کومه گ، پشتیوان ف پشتیبان.

نهخرخه و آن: داریکه گولیکی سُوری تامال بندهش ده کا، پاش گول گدلا

ده رده کات، نهرغدان ف آرغوان.

پشکدل ده خوا ف جن.

نهجنده: نهجنده، عهجنده، جنونکه ف جن.

نهجهل: ۱) ماوه، مهودا: (نه مواليت به نهجهلی دومانگ به قهرز

نهده می): ۲) ناکام، واده مه رگ: (مزن نهجهلی هات ناتی شوان

دخوا) «مه سهل» ف ۱) مدت: ۲) آجل.

نهجي: نهیزی، وک تهويه: (ویش نهجي سه لوبنده مدربنده یاوه) «سه بیدی»

ف تو گویی.

نهجي: نیوی زنانه ف اسمی زنانه.

نهچنه: ونده چی، ده شبی، ده شبیه ف می ماند.

نهح: وشهی گوی بی نهдан: (نهح جی لی بکم)، نهه ف حرف

بی اعتنایی.

نهحا: وشهی باور نه کردن و سهیرمان: (نهحا لمو درویه)، نهحا، به حا ف

حرف تتعجب.

نهحنخ: وشهی در کردنی په ز له ناغمل ف حرف راندن گله از آغل.

نهحمدق: کبرو گل لای و نهفام، هدقمق: (وه کو بک دینه بدرگوینی

پیاوی نهحمدق / سه فیری بولبول و نوازی لدقنق)، «شیخ ره زا» ف

آحمق.

نهحو: سوکله ناوی نه محمد ف مخفف احمد.

نهحوال: چونیه تی باری زیان، حال و حه وال، هموال ف احوال.

نهحوالپرسی: چاک و چونی، به سه کردنوه ف احوالپرسی.

نهحه: سوکله نه محمد ف مخفف احمد.

نهحیانه: نه گهر، نه گهر هاتو، ده سوره تیکا: (نه حیانه دیست سلاوی بی

بگیدند) ف اگر، در صورتی.

نهخبار: ده نگو باس ف اخبار.

نهخت: کوششتو و تقدالا، ده گدل وشهی چاردا ده گوئری: (هدرچه ند

نهختو چارم کرد نههات) ف تلاش.

نهخخان: فرستت، ده رفت ف فرست.

نهختمه: نه سبی له دوزمن گیرا ف اسب به غنیمت گرفته از دشمن.

نهخخه: ۱) گون ده رهاتو: ۲) داری شینی سر قرتاوه ف ۱) اخته: ۲)

درخت سبز هرس شده.

نهخشال: ورد و پرده ناومال ف خرت و پرت.

نهخلخ: جلی زیر کهوا، سو خمه ف ارخال.

نهخم: روترشی، رو گرزکردن ف آخم.

نهدا: ۱) رهشت و ئاکار: (پیاویکی به نهدا) ۲) نازو نزو و عیشوهو

کوشمه: (دینیکی غمزرددم بو مه حرمه می راز / نهويشت لیم به سه د

شیوه و نهدا سهند) «نهده ب»: ۳) دانه وه و قره بیو: (هدرچه نده وه کو

خه نجمری نه لمسه زمان / نابری سه ری مهین له نهادی شوکری

نیعه متنان) «شیخ ره زا»: ۴) لاسایی و ده ملا سکه: (جزرات ده که وی

نهدام ده دینی؟: ۵) دایک: ۶) حاززو نهفه تو اوا: (فلانه کس هه مو

نویزان به نهدا ده کا و قه زای لمسه نیه؟: ۷) ده دا: (پارهه بی نادا، جونم

بنی نهدا ف ۱) اخلاق: ۲) نازو و کوشمه: ۳) ادا کردن و بجای آوردن:

ئەز خدام: وشەى رېزلىنى ناتى زىن بۇ گەورە تە لە خۆى واتا: من خزمەتكارتم **كىلە احترام زنانە.**

ئەزخولام: وشەى رېزگەرن واتا: من نوکەرت **نوکرتم.**

ئەز خولام: ئەز خولام **نوکرتم.**

ئەززرو: تازەزرو: (تام ئەززرو) **آرزو.**

ئەزخولام: ئەزخولام **نوکرتم.**

ئەزقوربان: من قوربانت، قوربان، وشەى رېزلىنى نان **قر بانت.**

ئەزگۈرى: من قوربان، وشەى رېزى خوشمۇستى **قر بانت.**

ئەزم: من، خۆم: (۱) هەلتاواندىن، هەزم، خۇراك لە زكا تاواندىنەوە (۱) منم: (۲) هۆضم.

ئەزمان: (۱) عاسمان؛ (۲) زمان **(۱) آسمان؛ (۲) زبان.**

ئەزماناشىن: عاسمانى كەمە **آسمان آبى.**

ئەزمان رەش: دەمپىس، زمان پىس **بىذبان.**

ئەزمۇصو: تەجرىبە كەراو **آزمودە.**

ئەزمۇدە: ئەزمۇ: (ماستى ئەزمۇدە لە كەرەى نا ئەزمۇدە باشتە) «مىسىل» **آزمودە.**

ئەزمۇن: تاقى كردنەوە، جەمپاندىن، ئىنتىحام، ئىمتىحان **آزمودن.**

ئەزمە: تاقى كەرەوە. «مېرىد ئەزمە» دىۋىيکە پىاوان تاقى دە كاتەوە **آزمائى.**

ئەزوا: (۱) دەرمانىكى تالە كە سىبىرىشى بىتى دەلىن: (۲) تالات و ئىسۇت و تەدوادۇ گىاي بۇن خوشى چىشت **(۱) ألو؛ (۲) ادويد.**

ئەزەل: هەربىو، پىشىنەتىرىن **أزىل.**

ئەزەل: ئەزەل **أزىل.**

ئەزەلى: بىيپىشىنە، هەربۈگ **أزىلى.**

ئەزەلى: ئەزەلى **أزىلى.**

ئەزىزەت: تازار، عەزىزەت **أزاز.**

ئەۋادا: تاۋادا، باپىران **نياكان.**

ئەۋاداد: ئەۋادا **نياكان.**

ئەۋەدەھا: حەزمىا، زەھا، هەۋەدەها، مارى گەدورە چىروكان، حەفى **ازدەها.**

ئەۋەدەها: ئەۋەدەھا **ازدەها.**

ئەۋماز: زەرەن، بېزادەن **شۇمرەن.**

ئەۋمازدا: (۱) زېمىردراروا؛ (۲) ھەلبىزىراو، ھەلبىزاردە **(۱) و (۲) شۇرەدە شۇدە.**

ئەۋماھ: زەمارە، بېزادە **شمارە.**

ئەۋنۇ: زەرەنى، زۇنى، وېنىڭ، وۇنگى، زەنگى، زەنگۇل **زانو.**

ئەۋنەفتىن: بىستىن، گۈنى لىپون، زەندۇتن **شىنىدىن.**

ئەۋنەوتىن: ئەۋنەفتىن **شىنىدىن.**

ئەزىزى: (۱) دېنى، دەھىنى، تەم تەخەى رەوايدە: (ماچىكتە ھەزار نېرى سۇر ئەزىزى)؛ (۲) نامرى: (۳) مەنیش: (ئەزىزى پېر بۇمە) (۱) مى ارڈە؛ (۲) زىنەدە مى ماند؛ (۳) من نىز.

ئەزىزى: دەھىنى، ئەزىزى؛ (۲) رادە تالە كەن: (مەشكە ئەزىزى و دەزىندرى) **(۱)**

ئەرخەوان سۇر: بىر يەتىه لە ھەدوەلى نەورۇز **اول بەھار.**

ئەرخەوانى: بەزەنگى ئەرخەوان **ارغوانى زىنگ.**

ئەرخەيان: خاتار جەم، بىي خەم، ئارخەيان **مۇطمەن.**

ئەردەد: ھەرد، عەرز، زەۋىن **زەمين.**

ئەردىن: رەدىن، رېش، مۇى چەنە گە **رېش.**

ئەرەز: ئەرەز، عەرەز **زەمين.**

ئەرزاق: تفاق، ئازوخە، ئازوقە **آذوقە.**

ئەرزاڭ: (۱) ھەرزاڭ، كەم نىزخ: (۲) بىي مېسالات، گۇئى بىن نەدەر **(۱) ارزاڭ؛ (۲) بىي مېسالات.**

ئەرزن: ھەرزن، ياجىچىك **ارزىن.**

ئەرزنى: جۇرى ھەنجىرى **نوعى انجىز.**

ئەرزەن: چەنە، چەنەگە، ئىسکى دەرىيەزىبىي ناوهزاست قولى نیوان بەرچىلەم و لېپ **زەنخ.**

ئەرزىنگ: ئەرزەن، چەنەگە **زەنخ.**

ئەرژەنگ: دارىكە لە دارى ئەرخەوان ئەكادى **درختى مثل ارغوان.**

ئەرشن: عەرس **غۇرش.**

ئەرۋازىز: ھەوراز سەر بەرۋۇزور، ھەل، عەفرازى **سەر بالاibi.**

ئەركەك: (۱) بېيۈستى سەرەشان، كارى لازىم: (ئەركى سەرەشانە خزمەت بىكمە): (۲) زەھىمەت و چەوسان: (ھېنەنەم ئەرك داوه نەبىتەوە) **(۱) وظىفە، مىستولىت: (۲) رەنچ و زەخت.**

ئەركان: رەخت و ئەسپابىي شەرق **جنگ افزار.**

ئەرمانىي: بىي نىشان دان، شان دان **نەشان دادن.**

ئەروا: گىان، روح: (قالىم بىي روح ئەرۋام نەممەندەن / من دان حەيات زىنگىم كەندەن) «مەولەوى» **جان.**

ئەرواوا: خاونەن مولك، ئاغادىق **اوباب.**

ئەرە: مشار، ھەزە، بېرەك **اۋە.**

ئەرەبەستە: پەروار، دابەستە **پەروارى.**

ئەرەجىجىقىر: (۱) زېر زىن، تازە قىگىر: (۲) تۈنگىدى بەلۈلە بۇ تازەق و گۇلۇ و گىرتىن **(۱) ئەذىزىن؛ (۲) وسیلە عرقىگىرى.**

ئەرەۋەسای: داخوستەن **پاپىنى آمدن.**

ئەرەمەردەي: داسەكتان، ھەدادان، ئارام بون **آرامش.**

ئەرى: (۱) تاخۇ: (۲) با، بەلى: (كارە كەت كرد ؟ ئەرى كەت كرد)؛ (۳) پېش پەرسىارىكى تاڭاڭىردىن، ھەمى: (ئەرى ئەي شىيخە پىسەي بۇرۇي چىلەن / ئەرى ئەي زىك ھەمانىي غازى يۈگەن) «مەلائى گەدورە» **(۱) آيا؛ (۲) آرى؛ (۳) هان.**

ئەرى ئەرى: دودلى و رازابىي: (جييتە ھەر ئەرى نەرىتە؟!)، بىكرى نەكىرى؟! **دودلى و تەرىدى.**

ئەز: من، م: (ئەنگەر دېتىيان ئەزم، ئەنگەر نېياندىم دزم). «مىسىل» **قىامن.**

ئەزبۈلە: وشكە گىاي بۇن خوش كەردىنى چىشت **گىاھان تېرە ازىبە.**

ئەزبەنلى: وشەى رېزلىنى نان واتا: من كۆپلەتم **قىران.**

ئەزبىن: ئەزبۈلە **گىاھان تېرە ازىبە.**

نهسبی: نهسبی **ف** شپش.  
نهسبیرا: نهسبارده **ف** سپرده.

نهسبی کوژه: قامکه گهوره، تلیا ستور، تبلامزن **ف** انگشت شست.  
نهسبین: هوره، پوار، داروکیکه ده خریته قدلشی کولکداروه تایدک  
نهیدهده و به تدور بیشکین **ف** فانه.

نهسبیندار: سپیدار، سپیندار، داریکی بی بهری تیکول سهی بون داره راو  
سنعتات ده کار دی **ف** درخت تبریزی.

نهسبینگ: نهسبینگ **ف** گیاه شنگ.

نهسبیون: کسی که زوری سهی پیوی **ف** شمیشو.  
نهستاندن: ورگرن، داگیرکدن، سستاندن **ف** گرفتن.

نهستانندوه: ۱) لی سینراو ورگرندوه: ۲) قدره بو: (توله) خوم  
نهستانندوه **ف** ۱) بازیس گرفتن؛ ۲) جبران کردن.

نهستران: ستران، گورانی **ف** ترانه.

نهسترنی: درک، چقل، درو، تیکان **ف** خار.

نهستریک: سریش، چریش، گیایه که بنه کهی ده کوتون بون چه سب ده بی،  
نهسریلک **ف** سریش.

نهسترین: ۱) مالین و پاک کردنه وهی پله به پترو: (شوشه کامن  
نهسترنی: ۲) وشك کردنه وهی تدر: (ده ستم به خاولی نهسترنی) **ف**  
۱) ستردن؛ ۲) خشک کردن.

نهسترنده: نهسترن، سرین **ف** نگا: نهسترن.

نهستنگ: ۱) زردده واله، زردگه تد: ۲) چوزهی هنگو زردده واله موزو  
زه رگه تمو...: ۳) پله به رینه شاخ **ف** ۱) نیش زنبور؛ ۲) نیش زنبور...؛  
۳) پله های سنگی کوه.

نهستو: مل، گمردن، ستو، بدرازی نیوانی شان و سرف **ف** گردن.

نهستو: نهستو: (ده ستم که له سدد جیگه به سمد وه عده شکاوه /  
جه بی ر نیه تم کاسره هدتا ندیخمه نهستو) «نالی» **ف** گردن.

نهستور: ستور، قفوی، کولوفت، دزی باریک **ف** کلفت.

نهستوران: رسی نهستور که ده کریته گوریس **ف** اریس کلفت.  
نهستورایی: راده نهستوری: (نهستورایی داره که دوهامیز بو) **ف**  
کلفتی.

نهستوربوون: په نهمن، ماسین **ف** آماسیدن.

نهستورک: کوللیره، نانی خرکله نهستور **ف** گرده نان.

نهستورک: نهستورک **ف** گرده نان.

نهستوکورده: پشته مل **ف** قفا.

نهستوگورده: پشت مل، بوق مل، پشت گمردن، نهستوکورده **ف** قفا.

نهستون: کوله ک، داریان به ردمی دریز که وه بدر بانی دهدن، ستون **ف**  
ستون.

نهستونده ک: داری کوله کهی خیوه توره شمال: (چادره کدیان له سدر نو  
نهستونه کانه) **ف** سُتون خیمه.

نهستونگ: نهستون **ف** سُتون.

نهستونه زیرینه: کولکه زیرینه، کاسکه سو، کیرستون، پدلكمزیرینه.  
که مده کی زور گهوره ره نگاواره نگ پاش باران له هدتوا له عاسمان

می ارزد؛ ۲) می جندد.

نهساس: بندرهت، بنجیه **ف** آساس.

نهساسی: بندرهتی **ف** آساسی.

نهساسیه: کدل و پدلي ناومال **ف** آنایه.

نهسام: کریم، سهندم **ف** خریدم.

نهساوی: کرین، ساندن **ف** خریدن.

نهسای: نیری ماین، هه سپ، حه سپ **ف** اسپ.

نهسیاب: نامازو کدل و پدلي **ف** اسیاب.

نهسیاو: ۱) نهسیاب: ۲) کیر و گون **ف** اسیاب؛ ۲) کنایه از عورت.

نهسپاردن: ۱) شتی یا که سنی دان به که سنی یا دانان لای که سنی ناگای

لی بی، نامانه تی؛ ۲) ولام قسمه يه ک به یه کیلک دا بونه کی تر بنیری،

قه ویتی **ف** ۱) آمانت؛ ۲) سفارش.

نهسپارده: نامانه تی و سفارشت، قه ویتی کری **ف** سپرده.

نهسپایی: له سه رخوبی، هیواش **ف** بو اشکی.

نهسپرسوار: سیاری حه سپ، سوار **ف** اسپ سوار.

نهسپیشی: سی، نه سی، زیندوی خوینخوری لهش، هاوکاری کیچ **ف**

شپش.

نهسپنگ: شنگ **ف** شنگ.

نهسپول: سپل، پارچه گوشته کی پانی زه شه له ورگا **ف** طحال.

نهسپون: سپون، بندگیای به که ف بون جل و ده س شتن **ف** چوبک،

اشنان.

نهسپه: سوریجه، سو ریجه، نه خوشی زارو کانه که زیبکه دی وردی سو ریان

لی دی **ف** سرخ.

نهسپه تاسینه: دوجر خه **ف** دوچر خه.

نهسپه دارینه: پایسکل، دوچرخه **ف** دوچرخه.

نهسپه رتک: جیگه بی له پیمده دا، تموده ای ده ده سکه بیلی ناسنی راده کمن و

دو زیاده هدیه پیمده کار پای پیدا نهداو باشتر زه وی نه گنی **ف** جای

پا در بیل.

نهسپه ره: ۱) نهسپه ره، ۲) پارچه داریکه ده خرینه نیوان میج و کو له کمهوه؛

۳) گیازه رتک که بندی پی زنگ ده کمن، گینو **ف** ۱) جای پا در بیل؛

۲) سرتون؛ ۳) گیاه رنگر زی.

نهسپه شینه: کاسه له شینه ک، میش خور، زردده واله خور، بالنده به کی

به قدر ریشونه به شینه **ف** پر نده سیزقبا.

نهسپه ک: نه خوشیده کی میشکه زیبکه له سرو تویل ده رده خاو نه خوش

و دک شینی لی دیت **ف** نوعی بیماری در مغز که از تیفوس بوجود

می آید.

نهسپه ناخ: گیایه که ده بیچین و له ناشپه زیدا به کار دی، نه سپه ناخ **ف**

اسفناج.

نهسپه ندهر: گیایه که بدریکی گزموله ده گری بونج کردنی چاوزار

ده بیسوتبین **ف** سپیند.

نهسبی: جانه و ری هموالی کیچ، نه سپشی **ف** شپش.

نهستنی و بهرد: پارچه ناسن و بمردی که ناگری پنی ده پوشو بمرده دهن  
سنگ آتش زنمه هود.

نهستنی و پوشو: بریه تیه له دزایه تیه توند: (نه دوانه پیکمهوه نهستنی و  
پوشون) معادل کارد و پنیر در فارسی.

نهستیور: نهسته ویر، ناتاویس نگا: نهسته ویر.  
نهستیولک: ناستیکه بو ناگر تیک و دردان، بو کولو له تمدنور ده رینان

آهن تنور بهم زنی.

نهسر: نهسرین، فرمیسک، روندک، ناوی لخدمان لمچاو هدله و دری اف  
اشک.

نهسره: قوچ، شاخه حديوان، شهقون شاخ حیوان، سرو  
نهسریلک: نهستیلک، سریش سریش.

نهسرین: نهسر، روندک اشک.

نهسلک: ونده، عه کس، شکل عکس.

نهسلک: پول، پولو، سکل، پدره نگ، پن، په نگر، پر، پل، خملوزی

سوروه بوق آخرگر.

نهسکنجه: جوچکه سمت، جومگه دی نیوان ران و پشت بند بالای

ران.

نهسکو: نهسکوی، که وچکی گهوره کلک دریز ملاقه.

نهسکوی: نهسکو: (بوته نهسکوی لهده مو جیشتن هدیه) ملاقه.

نهسکله: بهنده رگ، له نگه رگا، تاوایی کمنار دریا که گمههی لئی  
زاده و ستن بندرگاه.

نهسکه مُل: (۱) کورسی له سهر دانیشتنی یدک کمس، سهندله: (۲)

قوماری شیر و خدت، بدر زیلان (۱) صندلی: (۲) بازی شیر و خط.

نهسکه ملی: نهسکه مل، سهندله لئی، کورسی یدک نه فدهه (۱) صندلی.

نهسکه ناس: پول و پاره دی قاعده اسکناس.

نهسکه نجه بین: شر بدته سر که و هنگوین سکنجبین.

نهسکه نجه مین: نهسکه نجه بین سکنجبین.

نهسکه نه: تامرازی کی دارکولینی دارتا شانه اسکنه تجارتان.

نهسکیناس: نهسکه ناس اسکناس.

نهسل: (۱) هر خو: (شم چینیه نه سله بهده لئیه): (۲) بنیجه بهریزو

گهوره: (نه سله له بنه ماله یه کی گهوره یه): (۳) بو سهیرمانی نایدل:

(بهخوا با به نهسل: خو گالنه شم بنه ده کا) (۱) اصل: (۲) نجیب: (۳)

حرف تعجب و بیزاری.

نهسل زاده: دایکوباب نه جیم، فرزندی چاک و بنیجه باشان نجیب.

نهسله حه: چمک و تامرازی شهرو جه نگ اسلحه.

نهسله حه: نه سله حه اسلحه.

نهسله ن: (۱) لدر استی دا، راست ده وی: (۲) له بنده رهه دا: (دیسوکری

نهسله ن دوم بون): (۳) هدرگین، به هیچ جور: (نه سلمن نایدو نم،

نه سلمن شتی وا نه بوه) (۱) راستش: (۲) در اصل: (۳) هر گز

نهسمه: گه نم ره نگ، گهندمی، سهی و زردی نامال رهش: (ده ما دل دی

بعه حوبان / بشو خو شه نگ و نه سمه رهه) «جزیری» (گندمگون.

نهسمه رپیچ: چیغی چادری به بهنی ره نگاواره نگ نه خشاو: (چیخی

ده بینرنی رنگین کمان.

نهستونه ک: نهستونه ک سون خیمه.

نهسته خفیره للا: وشهی پهشیمانی واتا: بوردن لمخواه دخوازم استغفار اله (از خدا آمرزش می خواهم).

نهسته: دزوار، ناسی، حدستم: (نم چرخه کونه، ماشینه کدی ژه نگی  
گرته / چهوری نه کا به خوینی مه، سورانی نهسته هم) «بیره میر» دشوار.

نهسته ویر: ستیور، نهستیور، قسر، نازالی منی که سالیک زکی پر نه بوه،  
له زاوه ستاوی کاتی حیوانی که موقتاً نازا شده باشد.

نهستی: سته، سته، تاسیکه له بدر دهستی دهدری و پریشکهی لئی  
هدله کا آهنه که به سنگ آتش زنه زند.

نهستی: نیویکی ژناندیده اسعی زنانه.

نهستیر: گول، نهستیل، کمه ناو که بدری بگیری بو ناوداشتن،  
نهستیلک، نهستیک، هسیل استخ.

نهستیرک: نهستیر استخ.

نهستیرک: (۱) نهستیر: (۲) هر زال، پیزک، سه کوی له گل یان له دار بو  
کدل و پل لمسه دانان (۱) استخ: (۲) تلی بار.

نهستیروک: گو له ستیره، گوه ستیره، کرمیکه بالدار شهوانه قوئی  
دتر و سکنی کرم شب تاب.

نهستیره: ستیر، همساره، نهشتاتیه له مانگ بچوکرن و شهوانه  
له عاسمان ده برقن: (نهستیره بدرزه کان نه دروشینه و بدمه و دک  
چاوه کانی من نه سره و تیان هدیه و نخدو) «بیره میر» ستاره.

نهستیره ژمیر: جوزیک مورگی بریقه داره ته کرته خشل نوعی زبور.  
نهستیره شناس: نهستیره ناس، نجومگر ستاره شناس.

نهستیره که: نهستیره روزی، نهستیره بدر بیان ستاره سحری.  
نهستیره گهري: کدستی که له نهستیران دزروانی و تالحی تیدا ده بینی:

نهستیره گهري ده کرد له چالا / چاره دی ره شی خوی دهدی له  
حالا) «مم و زین» ستاره شناس، طالع بین.

نهستیره ناس: نجومگر، شاره زای زانستی نهستیره ناسین ستاره شناس.

نهستیره بدر بیان: نهستیره روزی ستاره سحری.

نهستیره بدهیان: نهستیره روزی ستاره سحری.

نهستیره ده بدر بیان: نهستیره دیکه زورته ستاره سحری.  
نهستیشک: که و گیر، ده فری کون کون بو پالاوتن کفگیر، سورمه.

نهستیل: نهستیر، گول استخ.

نهستیلان: پشکیلان، گمهه یه کی دوده سته یه، لا یدک شتیک له با خدی  
یه کی کدا ده شیرینه و لایه کدی تر بیدوزنه و ده بیه نده، که لامستین

نوعی بازی بجهها.

نهستین: پاشگری کر گاری به: (سده بیری باج نهستینی ماجان بام  
له سه ریت خیلتی)، ورگر پسوند فاعلی به معنی سтан.

نهستیو: خاکه نازی ناگر گویزانه و خاک انداز بخاری.

کاسه کمل **ت**ه کوزه شکسته.  
**ن**ه شکیل: ۱) تشکیل، چوار پله بهستن و بهزه ویدا دان، چوار میخه: ۲)  
 سندم، پیوه ند، زنجیر و ثالثه کی که ده بکه نه پای یه کسم و بهندی **ت**  
 چهار میخه: ۲) پابند آهنه.  
**ن**ه شمه ک: شمه ک **ت** اسباب.  
**ن**ه شده بو: گیا یکی کی بون خوش **ت** گیاهی خوشبو.  
**ن**ه شی: ۱) ده بین، گمده که، پیویسته: ۲) ده توانی: ۳) شیاویه تی **ت**  
 باید: ۲) می تواند: ۳) سزاوار است.

**ن**ه غز: زولم، ناهقه، دهست دریزی کردن **ت** ستم.  
**ن**ه غزه: تونکه جگمه **ت** فیلتر سیگار.  
**ن**ه غله ب: زور به، زور تری، پرانی، زور یته **ت** اغلب.  
**ن**ه غیار: ۱) به هوش، دزی سدرخوش: ۲) بیگانه، بیانی، غدواره **ت**  
 هشیار: ۲) بیگانه.

**ن**ه فسون: جادو، سیعیر، سیحر **ت** افسون.  
**ن**ه فسون گهر: جادوگه، سیحر باز **ت** افسونگر.  
**ن**ه فسدر: پلامه ند، ده ره جهادار له سپاد **ت** افسر.  
**ن**ه فروز: له حیساب دهراویشن، به هیچ نه گرتن، پش گوئی خستن،  
 فریزان **ت** افت.

**ن**ه فهندی: وشهی ریزلی نان وک بدگ، ناغا **ت** حرف احترام برای  
 مردان.

**ن**ه قدا: نه بدل، نیره پور **ت** دراج نر.  
**ن**ه قشنه: نه مشو، نه مشهه، شهودی که تیاين، نه دویشه نه سبده شهه و  
 امشب.

**ن**ه قشین: ۱) راگرتن و هیشتنه وه: ۲) تازه لی له شیردان و هستاون **ت**  
 نگهداری: ۲) حیوانی که شیرش خشک شده باشد.  
**ن**ه قیکنگ: نه تارده که پیش پانکردن نه و به نه نگوچه همویری دا  
 ده کهن **ت** آردی که بر چونه پاشند.

**ن**ه قین: دلداری، عیشق، خوش ویستنی دلبه، حذلیکردویی،  
 حذلیکه ری **ت** عشق.  
**ن**ه قینی: دلداری، عیشق **ت** عشق.  
**ن**ه قل: ناقل، زیر، به تاوه **ت** عاقل.

**ن**ه قللدن: لانی کهم، هیچ نهوانی، بدلای که مدهوه **ت** اقلأ (دست کم).  
**ن**ه ک: ۱) پاشگری که ناوی تایبته کی له ناوی گشته ساز نهدا: (پشممه ک،  
 کرممه ک، تاخونه ک): ۲) دوای پهسن (صفت) نه که وی و نه یکانه ناو:  
 (کاله ک، خامه ک، کورتکه): ۳) دوای ریشه کی چاوگ (مصدر)  
 نه که وی و نه بیته ناو: (پهسته ک، رنه ک): ۴) لمدوای ریشه کی چاوگ  
 واتای زیاده روی دهدا: (برهه ک، نوشه ک، زیره ک، زیره ک): ۵) یه ک:  
 (گونده ک، پیاوه ک، زنه ک): ۶) پیشگری که واتای عذر زده و داخ دهدا:  
 (نه ک نه قیم له پاشی تو، ده ک، حه ک) **ت** یسوندی است از اسم  
 عام اسما خاص می سازد: ۲) بعد از صفت آید و آن را به اسم تبدیل  
 می کند: ۳) بعد از ریشه مصدر می آید و اسم می شود: ۴) بعد از ریشه  
 مصدری می آید و معنی افراط می دهد: ۵) به تنها یابی معنی یک می دهد!

نه سمه ریبیج زه شمالانی جاف / روپوشی شیوه‌ی شای مشکین  
 کدلاف) «شیخ سلام» **ت** جمع.

نه سه: ۱) شوین، شونندوار: (نالی نه سه ری بی نه سه ری غایبه نه مما /  
 نالی دیکی حذفین دی له مناجاتی سه محمدرا) «نالی»: ۲) لمسه **ت** ۱)  
 آثر: ۲) پر.

نه سیر: دیل، گراو یه خسیر: (نه گه بی یادی زولف و چاوه که دت یدک  
 له حزره سابیر به / نه سیری بهندی کافر، کوشته بی بیدادی ساحیر  
 به) «وه غایب» **ت** اسیر.

نه شت: شت **ت** موجودی.  
**ن**ه شخال: نه خشال، وردی ناومال **ت** خرت و پرت.  
**ن**ه شخه ل: دوهون **ت** بوته های جنگلی.

نه شره فی: سکه زیریکی بچوکه بون خشل ده کار دی، سوره ت شایی:  
 هدرگا دیم هیلال نه بروی سیوه نگ / یه سیم نه سرین، یه  
 نه شره فی زه نگ) «مهلموی» **ت** اشرخی.

نه شقه مه: ورگی نازه ل بی خمده **ت** شکمبه.  
**ن**ه شق: عیشق، دلداری، نه بینداری **ت** عشق.

نه شقی: یاخی، ملهو، گوئی نه دهه به یاساوی و شوین **ت** یاغی.  
**ن**ه شقیا: نه شقی **ت** یاغی.

نه شک: ۱) فرمیسک، روندک: (نه شکم که ده گمل عدشقمه تفلیکی  
 فدهیمه / هوشم کده کمل خوشمه پیریکی نه زانه) «نالی»: ۲) نه وین،  
 دلداری **ت** اشک: ۲) عشق.

نه شکال: همه مرد نگه، همه موجوره: (دوکانه که نه شکالی تیدایه) **ت** از  
 همه رنگ.

نه شکنج: نه سکنجه، جو جک سمت، بهندی نیوان ران و پشت **ت** بند  
 بالای ران.

نه شکنجه: ۱) جزو مدنگه نه، ماوش، نه شکله: ۲) گیره هی دارتاش و  
 ناسنگه ران بون قایم راگرتنه تهخته یا تاسن له برین و بر بهند لیداند:  
 ۳) نازار و جزیا **ت** و ۲) منگه: ۳) شکنجه.

نه شکول: داری پشت ده رگا بون داخستن **ت** چوبی که با آن در را قفل  
 کنند.

نه شکه ره: خویا، ناشکرا، دیار **ت** آشکار.

نه شکه فت: شکه فت، غار، ره هوئی زل له شاده **ت** غار.

نه شکه نه: ۱) منگه نه نه نه جار و ناسنگه: ۲) نامر ازیکی جذزه بدانه هر قامکمی  
 پیکمه لیکدانی تهخته دهوار: ۳) تا نه ازیکی جذزه بدانه هر قامکمی  
 تا وابناریان ده ناو کونه تهخته یه کی خر ده ناو به پهت جمهه با بهمیان دهدا،  
 چوچو جهه **ت** ۱) منگه: ۲) چوبک بهم بستن چادر: ۳) از وسایل  
 شکنجه.

نه شکنه نه: کاروانانشی، گوشتاویکی خدمت و خوله به پیوازه وه **ت**  
 اشکنه.

نه شکه و: ده فری سواله **ت** ظرف سفالین.

نه شکه وت: نه شکه فت، هلو و ره هوئی له کیودا **ت** غار.  
**ن**ه شکه وله: بنه دیزه و گوزه شکاو که یه کجاري له کار نه بوه.

به سه رده بون: چاکه ده گدل کراوی، (نهمه کدار؛ به سپاس بو چاکه)، (نهمه ک دانده؛ قدره بوری چاکه کردنه)، (نهمه ک ده گدل دان؛ زه حممهت کیشان بون...). (۱) رنج و رحمت؛ (۲) نیکی و احسان.

نهمه گ: نهمه ک، وفا نگاه: نهمه ک.

نهمه ل: هومید، ثوابت امل، آرزو.

نهمه ن: نهوده ند، هینده، نهوقاس، نهونه آنقدر.

نهمه ندوچکه: نهم توڑه کدمه، نهم توسقاله، نهم کدموکه، شتوکیکی زور کم دهست نیشانکردن این یک ذره.

نهمه ندوسکانه: نهمه ندوچکه این اندک.

نهمه ندوسکه: نهمه ندوچکه این اندک.

نهمه ندوکانه: نهمه ندوچکه این اندک.

نهمه ندوکانی: نهمه ندوچکه این اندک.

نهمه ندوکه: نهمه ندوچکه این اندک.

نهمه نده: هیما بدده است بو بارستی شتیک این اندازه.

نهمه نه: هینده، نهوده ند، نهونه این قدر.

نهمه نی: پاشگریکه واتای شیان، شیاوتمدا، خوارده منی، شیاوی

خواردن پسوند شایانی.

نهمه ها: نهودتا، نهوده نانی، نهمه تا این خودش است.

نهمه هه: نهمه ته، نانهمه: (لو گشته نهمه هه م گدره که) همین.

نهمه هه دی: نهم شته فلان آن چیز.

نهمنی: (۱) نه گرده، نیزه، فر، فرا؛ (۲) نیمه نهین، گدره که نیمه؛ (۳) نهمی،

می، میوینه: (جوانوی ماینه که مان نهمی یه، نیز نیه) (۱) اینجا؛ (۲)

ما باید؛ (۳) مادینه.

نهمبان: نهم تریکه بان، هیما بو یه کی نزیک لمناو هیتردا؛ (نهمبان لمنانی

تر جوانتره) این از آنها...

نهمبیتر: نهوبیکه، نهودی دیکه آن دیگر.

نهمبیج: نهعیش، نهودی کدش اینهم.

نهمبیچه: نهعیج اینهم.

نهمبیر: فرمانزهوا، مذنی خدّلک، سهره ک امیر.

نهمبیستا: هدریستا، نیستاکه، هی دره نگ، نهوه، نوکه، ثانا، هدوکه

بی درنگ.

نهمبیستاکه: نهمبیستا همین حالا.

نهمبیستاکی: نهمبیستا همین حالا.

نهمبیسته: نهمبیستا اکنون.

نهمبیسته کانی: نهمبیستا همین حالا.

نهمبیسته کی: نهمبیستا همین حالا.

نهعبیش: نهودی دیکهش، دیتری، نهفزی، نهعیج اینهم.

نهمين: (۱) دهس پاک و راست، جنی متعانه؛ (۲) خاترجم؛ (لیت نه مینم):

(۳) نیمهین (۱) درست کار؛ (۲) مطمئن؛ (۳) ما هستیم.

نهمنا: (۱) و گرنده، دهنا، نه گینا؛ (۲) نیسته (۱) و گرنده؛ (۲) اکنون.

نهمنار: همنار انانار.

نهنارلو: با غی همنار، همنارستان انانارستان.

(۵) ده غلیه: (نهمان نه کهی تو خنی کهوی)؛ (۶) هاوار: (نهمان به گه نهی خورام) (۱) کلمه بیزاری؛ (۲) اشاره به جمع غایب نزدیک؛ (۳) آمن و آمان؛ (۴) لیکن؛ (۵) زنهار؛ (۶) فرباد.

نهمانه: (۱) نهم نزیکانه، بانه، نهفانه؛ (نهمانه جان لمن دهوندی؟) اینها.

نهمانهت: ثامانهت، راگرتن بو دانده امانت.

نهمانهتی: ثامانهتی، راگرتو بو دانده امانتی.

نهمبار: نهمار انانار.

نهمجا: (۱) نهم جاره که، نهم کاته؛ (۲) دوازه نهوده، بهشون نهمه دا؛ (نهمجا ده چویته شاره و ناومالی عاسمه خان / دوباره نمیشه کاندیمه و با جگر به بی و چان) (پیره میرد) (۱) این بار؛ (۲) بعد از این.

نهمجار: نهمجا این بار.

نهمجاره: نهمجا این بار.

نهمد: نهمجا این بار.

نهمر: (۱) فبرمان، ده سور، عدهم؛ (۲) نهمه (۱) آمر؛ (۲) عمر، سن.

نهمره: هدرمی، هدرمه و گلابی.

نهمره: روزی که تیابن، نهدوکه، نهسوژی، نیمره، نیزه، ناره، ناره امر و ز.

نهمسار: نیمسال، سالنی که تیابن امسال.

نهمسال: سالنی که تیابن، نیمسال امسال.

نهمسه: نهمسار امسال.

نهمسه رقه ره: سالنی که دوازه نهم ساله دی اسال آینده.

نهمشو: نهمشو امشب.

نهمشو: شه وی که تیابن، نیمسه و نهفته و نیشه ف امشب.

نهمعا: بدلان، بدلان، نهعا، ولنی اما.

نهمن: (۱) من، نده، وژم، ناکسی و بیزه ر؛ (۲) بی ترس، هیمن؛ (ولات

نهمنه) (۱) من؛ (۲) آمن.

نهمو: مام، برای باوک، تایو، ثاب اعم.

نهموست: تلی، قامک، نهنگوست، تبل، پنهجه انگشت.

نهموستانه: قوچه که، نهنگوستیله درومانت انگشتانه.

نهموست بدهسته: بریه ته له فریدراو، هه لخله تاوه فریب خورده.

نهموسته چاو: تاریکایی خدست، نهنگوست له چاو ات بسیار تاریک.

نهموسته ویله: کلکدوانه، نهنگوستیله، نالقندی خشنی قامک اانگشتی.

نهمه: (۱) نیمه، نه، من و کمس یا کدسانی تر؛ (۲) نهوده نزیک، به،

ههوده، نینه (۱) ما؛ (۲) این.

نهمه تا: نینهشا، نانهمه، نهوده یه، خویه سی این خودش است.

نهمه تانی: نهمنه این خودش است.

نهمه ته: نهمنه این خودش است.

نهمه سه: نهمنه این خودش است.

نهمه که: (۱) رونج و نه رک و زه حممهت کیشان؛ (۲) چاکه له چاوابون،

سیاسی چاکه، پیاوه تی: (نهمه ک به خه سار؛ ره نج به فیره چو)، نهمه ک

نهندام: ۱) نهندام، لمش، نازای لمش؛ ۲) هاو بهش له کومه لیکدا<sup>۱</sup>)  
آندام: ۲) عضو.

نهندامه‌تی: هاو بهشی له کومه لیکی هاومه بهست و هاودوزد<sup>۲</sup> اعضویت.  
نهندو: کول، خدم، کسر، غم، پهزاره، خدفت: (نهوهند زاری کهرد نه  
نهندوی دهروُن / خروش کهرد نه سنه‌نگ قولهی بیستون) «خانه»<sup>۳</sup>  
آنده.

نهندوکه: نهوهندوکه، هیندیکی کم<sup>۴</sup> مقداری کم.  
نهندرهون: ۱) هدنارو، ناو ورگ؛ ۲) خانوی زن و منالی پیاوی گموده.  
هندرهون، هوندرهون<sup>۵</sup> درون؛ ۲) آندرهونی.  
نهندیش: ۱) بیر کرتهوه؛ ۲) ترس و خوف<sup>۶</sup> ۱) اندیشه؛ ۲) بیم و  
هراس.

نهندیشه: نهندیش<sup>۷</sup> نگا: نندیش.  
نهنزو روت: جیوه‌ی داریکی تاله بُو درمانی برین ده کارده کری: (پشتی  
ریش و شانی زامدار و جده بو ناعیلاج / چهند قروشیکم هدبو، بومدا  
به نهوت و نهنزو روت) «شيخ ره زاده»<sup>۸</sup> آنزو روت.

نهنعا: راستی و شارتن، نینکبری، نینکار<sup>۹</sup> انکار.  
نهنعم: نهنعم، خللات<sup>۱۰</sup> آنعام.  
نهنقهست: ثانقهست<sup>۱۱</sup> عمدأ.

نهنقهست: ثانقهست<sup>۱۲</sup> عمدأ.  
نهنگ: پاشگری ثمارازیه: (کولنهنگ، تفنهنگ)<sup>۱۳</sup> پسوند ایزاری.  
نهنگافتمن: پیکان، هنگاوتن، لمیشانهدان، لاماچ خستن<sup>۱۴</sup> به‌هدف  
زدن.

نهنگافتمن: پیکار، هنگاو، هنگاوته، هنگاوتو<sup>۱۵</sup> تیرخورده.  
نهنگامه: ناپوره‌ی مردم و هراو هوریا و زه نه<sup>۱۶</sup> نه<sup>۱۷</sup> هنگامه.

نهنگاونت: نهنگاونت<sup>۱۸</sup> به‌هدف زدن.  
نهنگاوتو: نهنگافته<sup>۱۹</sup> تیرخورده.  
نهنگاوته: نهنگافته<sup>۲۰</sup> تیرخورده.

نهنگران: له نهنداره ده‌چون، له راده بهدهر: (هیند دارایه نهنگراوه)،  
نهنگران<sup>۲۱</sup> از حَدْ گذشتن.  
نهنگل: ۱) ده‌سکه ده فری به‌ثالثه، قولف، هنگل؛ ۲) قول له لای شان:  
(نهنگل)<sup>۲۲</sup> ۱) دسته سیبو؛ ۲) کتف.

نهنگو: هنگ، هنگو، نیوه، هون، همه، وه، تو و خدکی ترف<sup>۲۳</sup> شما.  
نهنگوا: پیکرا، لیدرا، هنگاوتر، پیکیان، هنگیوران<sup>۲۴</sup> به‌هدف خوردن.  
نهنگوان: پیکران، پیکیان، هنگیوران<sup>۲۵</sup> به‌هدف خوردن.

نهنگواو: پیکراو، نهنگافته<sup>۲۶</sup> تیرخورده.  
نهنگوتک: گونک، گونتک، گونک، تویله همویری خر هه‌لدارو بهشی  
نانیک. (نهنگوتک بیزبر: خدسیس و رزد). (نهنگوتک گرتن: خر  
هه‌لداری هه‌ویر بونان)<sup>۲۷</sup> چونه.

نهنگوتن: ۱) هه‌لاتنی تاک نهستیره: (گهلاویز نهنگوت)؛ ۲) هه‌لکردنی  
بای هیندی: (نهناسمه زولفه کهی لا داو مدیلیکی نه کرد چاوی / نه سیم  
نهنگوت و شه و را پردو نه رگس ههر لامخدودایه) «نالی»؛ ۳) پاش  
وشدی «هه‌ل» دیت به‌مانا توش بون، کهونت<sup>۲۸</sup> ۱) طلوع ستاره؛ ۲)

نهنماز: داخراو، فریدراو، راخراو: (زیر و خاوهون زیر پایه نه نه<sup>۲۹</sup> آندان).

نهنماز: نهندازه، بارست، قاس<sup>۳۰</sup> آندازه.

نهنبار: نهندام، عه‌نبار<sup>۳۱</sup> انبار.

نهنباز: هاوتامیم، هاو باوهش، باوهش تیک و هر تیا<sup>۳۲</sup> هم آغوش.

نهنتهر: جو<sup>۳۳</sup> مه‌مومون، قوئنسور، حمه‌تهر، عه‌تهر<sup>۳۴</sup> عنتر.

نهنتیکه: ۱) کم‌وینه؛ ۲) کدل و پهلى زور کهونار<sup>۳۵</sup> ۱) کم‌باب؛ ۲)

عیقه، ۳) ساصب<sup>۳۶</sup>.

نهنتیکه‌خانه: خانوی کدل و پهلى زور لمیزینه‌ی تیدا هه‌لده گبری.

موژه<sup>۳۷</sup> موژه.

نهنتیکه‌فروش: فروشیاری شتی کهونار<sup>۳۸</sup> عیقه فروش.

نهنتیکه‌ناس: نهوى له‌شنی کهونارا شاره زایه<sup>۳۹</sup> عتیقه‌شناس.

نهنجا: نه‌جام، نه‌حاج، نه‌حجه<sup>۴۰</sup> این‌بار، این دفعه.

نهنجار: نه‌مجار، نه‌نجا<sup>۴۱</sup> این‌بار.

نهنجام: دوایی، دوماهی، ناقبیت<sup>۴۲</sup> آنجام.

نهنجامه: لاولاوه‌ی ده‌رکو په‌نجده<sup>۴۳</sup> لولا.

نهنجحن: وردکردن و جنین به تیخ<sup>۴۴</sup> (نهنجحن نهنجحن: زور و دکر دن به تیخ)

(که‌سینه‌ی ریشمی به‌وتیغی نازه‌ی نهنجحن نهنجحن کرد / و تی:

په‌مزمرده یه نه لازاره ناوی تیده گرم) «مه‌حوی»<sup>۴۵</sup> انجیدن.

نهنجناو: لدت لدت کراو به تیخ<sup>۴۶</sup> انجیدن.

نهنجناو: نهنجناو<sup>۴۷</sup> انجیدن.

نهنجنین: وردکردن به تیخ<sup>۴۸</sup> انجیدن با تیخ.

نهنجنور: عه‌نجور، خرچه، کاله کی کال، گندوره ساوای نه‌گه‌یشنو، قهره

خرچه<sup>۴۹</sup> خر بزه<sup>۵۰</sup> نرسیده.

نهنجومن: کور، کومبون، مه‌جلیس، مه‌لیس<sup>۵۱</sup> آنجمن.

نهنجه: ورد پارچه‌ی بچوک و باریک<sup>۵۲</sup> ریزه.

نهنجدت: بد‌هانه، بیانو، مه‌هانه، بیانگ، بیانک<sup>۵۳</sup> بهانه.

نهنجهل: نه‌جمل<sup>۵۴</sup> آجل.

نهنجینه: قدلا شکدری، داری شکاو بُو ناگری زستان، نیزندگ، نیزندگ

ف<sup>۵۵</sup> هیزم.

نهنجینه: ۱) نهنجینه؛ ۲) ناوی گوندیکه لای بانه<sup>۵۶</sup> ۱) هیزم؛ ۲) نام

دهی است در اطراف بانه.

نهنعم: پدخشش، پاداشتی خزمه‌تکار سده رای مز؛ نهنعم، خللات<sup>۵۷</sup>

انعام.

نهند: لدوای نهوه یان نه‌مه دیت، واتا: (نهند، هیند، چهند). (نهوهند

و شیاره «مه‌حوی» تیده گا دنیا خه‌راباته / خه‌رابه‌ی گمده کا نه‌هله

خه‌رابه بچوچی لی ده گرم) «مه‌حوی»<sup>۵۸</sup> پسوند بعد از این با آن می‌آید.

به معنی مقدار.

نهنداز: نه‌ناره<sup>۵۹</sup> آنداره.

نهندازه: نه‌ناره<sup>۶۰</sup> آنداره.

نهندازه‌گر: پپور، له گه‌زده<sup>۶۱</sup> انداره گیر، مساح.

نهندازیار: زانای نهندازه گرتن، موشه‌ندیس<sup>۶۲</sup> مهندس.



نهوینداری: عاشقی، حمزیکمری، دلداری، نهفینی **ف** عاشقی.

نهوینی: ۱) دلداری، عشق؛ ۲) چاوت بین ده کمودی، ده بیینی، نهیوینی

**ف** ۱) عشق؛ ۲) می بینی.

نهوینی: ده بینی، دیته بدرچاوی، چاوی تماسای هدیه **ف** می بیند.

نهویها: نهودنای، خویه سی **ف** خودش است.

نهه: وشهی وهر زی و گوئی نهدان: (نهه چی لی بکم؟) **ف** حرف تغیر.

نههای: ۱) وشهی ناگا کردن: (نههایت)؛ ۲) وشهی عذر زده: (نههای)

شیره که رزا؛ ۳) وشهی باور به سهیرمانه وه: (نههای خدمنی بوه)

**ف** ۱) حرف تنبیه؛ ۲) حرف تحسیر؛ ۳) حرف تصدیق و با تعجب.

نههای: قسل، کلس، ناههای **ف** آهک.

نههایی: خه لکی تاوایی تیکرا: (کویخا به نههایی گوندی را گهیاند بچنه

بیکار) **ف** اهالی.

نههای: ۱) هو، بانگ کردنی دور، هوی؛ ۲) وشهی گه مهپی کردن: (نههای

بو کاری کردن) **ف** ۱) اهان؛ ۲) کلمه تمسخر.

نههای: هوی، بانگ کردنی دور **ف** اهان.

نههل: ۱) دایستنی جیگگیهک، خه لکی تاوایی: (کاورا نههای شاره)؛

۲) شیاوه هدواله تی و مرد: (فلان له ره فاقه تدا زور نههله)؛ ۳)

هوگر و خمربیک: (نههای نیمان، نههای حال، نههای خیر، نههای

که دیف و...) **ف** ۱) مُقیم؛ ۲) شایسته؛ ۳) مشغول به.

نههو: وشهی سهیرمان و وهر زی: (نههونه ده لیتی چی؟) **ف** حرف

تعجب و تغیر.

نههو: نههوف حرف تعجب و تغیر.

نههای: هوهون، بانگ کردنی دور **ف** های.

نههیو: وشهی گالته پیکردن: (نههیو، تهربت پیک نههیا) **ف** تمسخر.

نهی: ۱) وشهی گازی: (نهی بابه سوتام)؛ ۲) نمده: (نهی کدی دیت؟)؛

۳) مد گهر: (نهی نهمگوت مهچو)؛ ۴) نمده، نهید، یه: (چاری تر نهی

قسیه نه که)؛ ۵) بو سهیرمان: (نهی که سهیره!)؛ ۶) بو کول و داخ:

(نهی رو، نهی مالی ویران!) **ف** ۱) حرف ندا؛ ۲) پس؛ ۳) مگر؛ ۴)

این؛ ۵) حرف تعجب؛ ۶) حرف نائز.

نهیار: مانگی پینجه می خاج پهستان، له نیوان خاکه لیوه و بانه مهدا **ف**

ماه پنجم مسیحی.

نهیاره: پیوانه، ده فرنی که شتی وردی و ده غلی بین ده پیون، عهیاره **ف**

پیمانه.

نهیاغ: ۱) چروک، قرپوک، بین برهو: (مهره کانت به نهیاغه وه لی ده کرم،

یان، نهیاغی لی ده رداویزم)؛ ۲) رههند، زبر اوی ناوی پیس و

ناوده سخانه **ف** ۱) بُنجل؛ ۲) فاضلا.

نهیبر: ناگر، ناور **ف** آتش.

نهیرو: ۱) وشهی سهیرمان: (نهیرو خوشکی چند سهیره؟)؛ ۲) وشهی

خم خوری: (نهیرو روکرو، هدیرو) **ف** ۱) حرف تعجب؛ ۲) حرف

تأسف.

نهیره کافی: گمه به ناگر، ناته شبازی، ناگر بازی **ف** آتش بازی.

نهی لو: هلو: (نهیلوین پیر)؛ ۲) بچکولهی قشت و جوانکیله: (نهیلو

نهولایه: نهدم تعره فه، نهدم بدره **ف** این طرف.

نهولاد: روله، فرزه ند **ف** اولاد.

نهوله: خاتر جدم **ف** بطور قطع، یقیناً.

نهوله: نهبلمک، دوره نگ، بازو، بازگ **ف** آبلق.

نهوه: هیما بو دوره نزیک، یه **ف** این، آن.

نهوه تا: خویه سی، هدهو **ف** خودش است.

نهوه ته: نهوه تا **ف** خودش است.

نهوه تهی: لموساده، لموكاتده، زهقی فهختی، لموده مدهو **ف** از آن دم.

نهوه تهی: نهوه تهی **ف** از آن دم.

نهوه جه: محتاج، ناتاج **ف** محتاج.

نهوه ره: پاشگری بون و خاوهن: (به خته ور، سهروه، هونه روه) **ف**

پسوند مالکیت.

نهوه سما: نهمدید، نهوه تا **ف** این است.

نهوه سمه: نهوه سا **ف** این است.

نهوه که: شته که، وانه که که، هرامه که **ف** چیز.

نهوه ل: یه کدم، نیکه مین، هه ول **ف** اول.

نهوه نامای: روشنیتی بین گرانه نهوه **ف** رفتن بین بازگشت.

نهوه ند: نهوجه نده، هینده، نهوقاس **ف** آند، آن قدر.

نهوه نده: ۱) نهوه نده، فیقاسی: (نهوه نده چندنه؟)؛ ۲) هه رچه ندی:

(نهوه نده ده کم نایه ته زدایه) **ف** آن قدر؛ ۲) هرچند.

نهوهه: نهمه، نهقه، یه **ف** این.

نهوهی: نهوه سهی، نهوه شهی، نهوى، نهفی **ف** آن کس، آن چیز.

نهوهیان: لموجندانه، نهدم یه که **ف** این یکی.

نهوهی: هه رکی، هه رکه سیک، هه رچچی **ف** هر کسی، هر که.

نهوهی: ۱) دهی، بیویسته؛ ۲) نیره نا نهوه، بو دورتر؛ ۳) شایدت،

وینه چنی: (تو بیزی نازادیین؟ نهوه)؛ ۴) فرمانی پیکه اتان، لازم:

نهوهی هر بچی بو شار **ف** ۱) لازم است؛ ۲) آنجا؛ ۳) شاید؛ ۴)

باشد.

نهوهیان: تاق کردنده: (نهوهیان گه ره که، نهوهیان ناردبو) **ف** اورا.

نهوهیانه: نهوهیان **ف** اورا.

نهوهیش: نهوه که دیکه، نهفی دست **ف** دیگری.

نهوهیچ: نهوهی دنها من یا تو، نهوهیچ هاتیو، نهوهیچ خزم خومانه **ف** او نیز.

نهویدی: نهفیت، نهوى دیکه **ف** آن دیگر.

نهوی دیکه: نهوهیدی، نهوى دن **ف** آن دیگر.

نهویستا: ۱) کتبی زهده شت؛ ۲) نهوه، نوکه: (هدتا نوم ناشنا بوي ثاشنا

بون/نهویستا مو به مو نه غیاره بی تو) «نالی» **ف** آوستا؛ ۲) اکنو.

نهویستا که: هدریستا، همانهوه، نوکه، هه وکه **ف** هم اکنو.

نهویستا کی: نیستا، نهدم دمه **ف** اکنو.

نهویکه: نهوبت، نهفی دن **ف** آن دیگر.

نهوین: نهفین، دلداری **ف** عشق.

نهویندار: عاشق، دلدار **ف** عاشق.

تیجازه: ۱) ماده، درقهت، وچان: (تیجازه دو روزم دهید، تیجازه‌ی بی نهدام بچمه زون): ۲) فتواده‌ستور: (تیجازه‌ی ماری هدید، فهقی تیجازه‌ی ورگرت) ۱) فرست: ۲) فتواده‌ستور.

تیجبار: زوره کی، خورتی، ناچارکردن: (به تیجبار ناردمی، تاغای تیجباری کردم نان بخوم) ۱) اجبار.

تیجباری: سدر بازی زوره کی له دله‌ند ۱) سربازی وظفمه.

تیجگار: زوره زده‌مند، فره فره، گله‌ک، زنده، یه‌کجار: (تیجگار زور باشم) ۱) بسیار.

تیجگاری: به کجاری، به‌ته‌واوی، بی‌وه‌گه‌ان و دوبات کردنه‌وه، هرگیز، نیتر قمت: (تیجگاری بارم کرد، تیجگاری نایدوینم) ۱) یکباره، به‌تمامی.

تیجگاره کی: تیجگاری ۱) یکباره.

تیحتویار: ۱) قورساغ، ووج وریز: ۲) متعانه، باوه‌ری: (پیاویکی به نیحتویاره) ۱) و ۲) اعتبار و آبرو.

تیحتیات: ۱) پاریز: (ده‌چیه چیا له مار تیحتیات هه‌بی): ۲) کار قایمی: (پیاویکی به تیحتیاته) ۱) احتیاط: ۲) محکم کاری.

تیحتیلام: ۱) خو به‌گانه‌وه دین و ناوی شاوهت رشتن: ۲) له مثالی ره‌هايون، بلوق بون: (منال نیه تیحتیلام بوه) ۱) احتلام: ۲) بلوغ.

تیحتیاج: تاتاجی، چاوله‌ده‌ستی ۱) نیاز؛ احتیاج.

تیحتیمال: ویچون، لموانه‌یه: (تیحتیمالی هدید بچمه شار) ۱) احتمال.

تیحرام: خاولی و فوتی حاجیان که له وختی حج کردا به خویانه ده گرن ۱) احرام.

تیحیا: بوژان، وه‌گورد که‌تون: (به‌ویارمه‌تیهت تیحیات کردنه‌وه، ندم مه‌زایه خوم تیحیام کردنه‌وه، زور کزو که‌نهفت بو نیستا تیحیا بوته‌ه) ۱) احیا.

تیخ: چوک دادانی وشترا: (وشتره که تیخی خوارد، ندم وشترا تیخ بده) ۱) خوابانیدن شتر.

تیخبر: خه‌بمرلیدان، رایورت، شه‌یتانی کردن ۱) گزارش دادن.

تیخبرایه: نوسین بومیری له دری خه‌لک، رایورت، نامدی شوفارانه، شوفاری نامه ۱) گزارش، رایورت.

تیخته: ۱) گون درهاتو: ۲) داری شینی سه‌قرتاو، نه‌خته ۱) نگاه، نه‌خته.

تیخته‌رمه: ۱) نه‌سینی یده‌گ: ۲) نه‌سپ و چه‌کی تالانی: ۳) لاشدی کوزراوی دوزمن ۱) اسب یدک: ۲) اسب و اسلجه غنیمتی: ۳) جسد دشمن.

تیختیار: ۱) هله‌زاردن: (لم دو خوشکانه کامیان تیختیار ده که‌ی): ۲) پیر و کونه سال: (رسیم سی بوده‌و تیختیار بوم) ۱) انتخاب: ۲) پیر و سالخوردہ.

تیختیدار: ۱) توئانی لهمالیان له هیزی له شدا: (نیستا هه‌زارم نه‌ز دیختیداره نه‌ماوه، تیختیداری کارکردنم نه تیختیار بوم): ۲) ده‌سلاط: (تیختیداری ده‌ولتم نه) ۱) قدرت مالی یا بدنی: ۲)

گهده‌گهده نازانی) ۱) عقاب: ۲) حرف نواش کودک.

نهیلو: مانگی نویمه‌ی حاج به‌رسان، له نیوان ره‌زیدرو خه‌له‌لوه را ۱) ماه سپتامبر.

نهینک: تاونه، جام ۱) آینه.

نهینه: نه‌وی، هدینی، هه‌ینو، روی جو عمه ۱) اروز حمعه.

نهیوان: هه‌یوان، سه‌کوی سدر داپوش او ۱) ایوان.

نهیده: نه‌مد، نه‌قه ۱) این.

نهیده‌ت: دیت، دی، ده گانه نه‌نه ۱) می‌آید.

نهیدرو: وشهی سه‌یرمان: (نه‌یدرو خوشکنی جاتو باوه‌ر ده که‌ی؟!) ۱) حرف تعجب.

نهیدلو: بو دواندنی منالی خشپیلانه ۱) حرف نواش کودک.

نهیهو: وشهی تاره‌زایی و وره‌زی: (نه‌یهو چند قسه ده که‌ی) ۱) حرف تنفر.

نهیهو: وشهی هرگیز نه‌شیاوه‌هه‌یهات: (نه‌یهو تازه من گهنج ده بمدهو؟!) ۱) هیهات.

نهیهوت: چله‌ی بچوک ۱) چله کوچک.

نهیی: کدوابو، که‌واه ۱) که این طور.

نه: ۱) وشهی ملکایه‌تی: (نه‌واله نی منه، نی تو بودایان بدمن): ۲) نهم، یه: (تیرو شیشه‌ق، تیسال، تیجا): ۳) بورسیار: (ورچیکم گرت.

نهی!: ۱) حرف تملک: ۲) این: ۳) سؤال تأکیدی.

نهی: ۱) دهی، دهت فرموده: ۲) به‌لی: (ده‌لین پهله‌ی داوه. نئی راسته): ۳) شانده‌ری جسنسی میوینه: (کیرنی، خانمی، دایکنی): ۴) وشهی ملکایه‌تی: (نهی من بی ته بوخه برد) ۱) بعد: ۲) آری: ۳) علامت تائیث: ۴) حرف تملک.

تیبنووچه‌بیاسی: تایقه‌یده که تیفان ده‌رمانی ماره و خوینیان ده‌رمانی هاره ۱) طایقه‌ای که آب دهانشان درمان مارگزیده و خونشان درمان هاری است.

تیبو: سوکه‌له‌ی ناوی تیبراهیم ۱) مخفف ابراهیم.

تیبه: به‌نی قایشه جوت، به‌نی قایشه نیر ۱) حلقة چرمی که با آن بوغ را به خش می‌سندند.

تیتر: نیدیکه، نیدن ۱) دیگر.

تیتریس: ره‌زاگهران، جی‌قیز، خوینتال ۱) بدشکل.

تیتی: پاشگر به‌واتای نایه‌تی: (برسیتی، کوردیتی) ۱) بسوند نسبت.

تیتیم: سیوی، بی‌دایوباب، هه‌تیو، هه‌تیم ۱) بتیم.

تیجا: ده‌ی نه‌مجار چی؟ نه‌وجا ۱) حالا چطور.

تیجاب: پیویست: (تیجاب ناکا خوت ماندوکدی) ۱) لازم.

تیجاد: تیجاد ۱) ایجاد.

تیجاد: بینیات، سازدان، ناواکردنده: (نم خانوه تازه تیجاده، نم زدیه جول بو خوم تیجادم کرد) ۱) آباد کردن.

تیجار: ۱) نه‌مجار، نم کمزه‌نه: ۲) کری ۱) این بار: ۲) کرایه.

تیجارة: کری: (با غم تیجارة کردوه)، (تیجارة‌دار: کرایه‌چی) ۱) اجراء.

سلطه.

نیخراج: وده رنان: (وہ تمان لہ کار نیخراج کراوه) اف اخراج.

نیخستن: به عہر زادان: (دہت نیختم و بخستن لیخت نابعده، چاکہ

پکدو ده تاوی خه) برو زمین زدن.

نیخسیر: ۱) دبل، گراو لہ شمر؛ ۲) هڈزارو جیگھی بدزه بی اف ۱) اسیر؛

۲) بینوا.

نیخفال: فریبو، دہس خمروی، هملخہ لہ تاندن، دہس خمڑہ بی اف اغفال.

نیخلاس: دلہا کی، نہمه گ: (بیروت به نیخلاس کار ده کا، بو گهورہ دی

خوی به نیخلاس) اف اخلاص.

نید: نمده، ندم اف این.

شیداره: ۱) دہزگای دھولہت؛ ۲) باش پی را گدیشن: (مالانی زوری هدیہ

پیش شیداره ناکری) اف ۱) اداره؛ ۲) ادارہ کردن.

نیداع: داوا اف ادعاء.

نیدن: هی دی، دوباره، هی دیکد اف دوباره، ایضاً.

نیدی: ۱) جاریکی تر: (نیدی میدے مالمان)؛ ۲) هیترت: (نمودی دیتم

باشد نیدیت هدید) اف ۱) بار دیگر؛ ۲) دیگر هم.

نیدیکه: نیدی اف نگا: نیدی.

نیز: ناگر، ناور اف آتش.

نیزا: نم جیگه، نیزه، برانیہ ری نمودی اف اینجا.

نیزاد: ۱) داهاتی سال؛ ۲) رو خنہ گرن اف ۱) واردات؛ ۳) ابراد.

نیزاده: خواست، لی برا ان اف اراده.

نیراق: بہر بروچک، جیگھی خوہ لخستن لہ بدر تاوف آفتابگیر.

نیران: ولاپنکه اف ایران.

نیزانه: نیز، نم سوونہ، فر اف اینجا.

نیزبار: قاب و قاچاغی ناموال، هدوو: (فاتنی لہ سہر کانی نیز باران دہ شوا،

بوروہ شم نیز بار کدرہ) اف ظروف خانگی.

نیرس: کله پور، میرات اف ارت.

نیرقست: داریکی لیڑہ واری درک داره اف درختی است.

نیزمان: خزمہ تکار، نوکدر، بہر دست اف نوکر.

نیزو: بڑیبو، تفاق، پیداویستی مال: (پیاو به نیزو بی رستانیش خوشہ) اف

وسایل زندگی.

نیزو: نم مرزو، نیمزرو اف امروز.

نیزو کانه: نیزه، نہ گر اف همین جا.

نیزو که: نیزه اف درست اینجا.

نیزو ھله: نم روزہ، لم دهد مدا اف امروزہ.

نیزه: نم گرہ، فر اف اینجا.

نیزه ق: ۱) کیر ھستاؤ؛ ۲) رہ پ: (نم نہ سبہ لہو ماینہ نیزه ق بوه، بر وانہ

نیزه قی کر دو)؛ ۳) نامور، هوجاری یہ کیارچہ اف ۱) دکر بر خاسته؛

۲) برآمدہ؛ ۳) خیش.

نیزه قان: نه خوشی زرد دوی اف پر قان.

نیزه قه: مدد جاری یہ کیارچہ کہ ده ندهو باسک پیکمودن اف خیش.

نیزه کانه: نیزه اف اینجا.

نیزه کانی: نیزه اف اینجا.

نیزه که: نیزه اف همینجا.

نیزه موک: نه نیز نمی، نیزه موک اف خشمی.

نیزه بی: چاچنگوکی، به غیلی، حمسودی اف بخل و حسد.

نیزا: پاداشت، قهره ب، تولہ دانمه، سزا اف سزا.

نیزیار: رو بدر و اف مقابل.

نیزدہ رہم: سورم لم سری اف حتماً.

نیزرا یل: پیغمیر، فرشته گیان کیشان، ملکہ موت اف عز رائیل.

نیز رہم: کیشان یہ کہ له سرده شت و سولہ بیمانی بہ رانہر به نیو کیلو اف

وزنی است برابر پانصد گرم.

نیز ن: مدرہ خستی، نیجائز اف اجازہ و رخصت.

نیز نگ: داری سوتاندن اف هیزم.

نیز وک: زیبکھی شیری کہ له دم و چاوی منالان دیت اف جوش شیری.

نیزی: چولانہ گوریسی منالان اف تاب.

نیز نگ: نیز نگ اف هیزم.

نیز گل: پولو، پدرہ نگ، سکل اف آخر.

نیسا: ۱) نیستا، نوک، نہو؛ ۲) نایسا، بی بو، دا گرسا، دا گرسیا؛ ۳) عیسا

۴) اکنوں؛ ۵) شعلہور سد؛ ۶) عیسیٰ.

نیسا که: هدر نیستے اف هم اکنوں.

نیسا کی: نیسا که اف هم اکنوں.

نیسا ال: نیمسال اف امسال.

نیست: پشو، چاچنیکی کم: (لیزه نیستیک بگرین بحد سبینہ وہ) اف

است راحت کم.

نیستا: نہو، نوک، نہ لعان اف اکنوں.

نیستا: نیستا اف اکنوں.

نیستا کانی: نیستا اف اکنوں.

نیستا کونی: هر نہو اف همین حالا.

نیستا که: نیستا اف اکنوں.

نیستا کی: نیستا اف اکنوں.

نیستر: قانتر، داک ماينی کمرباب، هیستر، هیسرا اف اسٹر.

نیستر بالانی: قاتری داک گویریزی باوک نہ سپ اف اسٹر پدر اسپ.

نیستک: تیسفان، نیسک، پیشہ، هدستی اف اسٹخوان.

نیسته: نیستا اف اکنوں.

نیسته: نیستا اف اکنوں.

نیسته کانی: هر نیستا اف هم اکنوں.

نیسته که: نیستا اف اکنوں.

نیسته کوئنی: هر نیستا اف هم اکنوں.

نیسته کی: نیستا اف اکنوں.

نیستی: نیستا اف اکنوں.

نیستی راحہت: حم سانہ وہ، چاندان، ناسودہ اف اسٹر راحت.

نیستیکان: پیالہ ی چای خوار دانہ وہ اف استکان.

نیستیکانی: نیستا اف اکنوں.

تیشکارو: بیاوانی بی‌تاو بیرون **ف** بیاوان بی‌آب.

تیشکال: چمتون، دزوار، زه‌حمه‌ت **ف** مشکل.

تیشکانی: ۱) بهز، بهرانبری دهربای؛ ۲) زه‌ینی پهنا تاون **ف** (۱) بر: ۲).

خُشکی نزدیک به آب.

تیشکاو: دواچوری تاون: (گوله که تیشکاوی هات، تیشکاو هاتن،

تیشکاو داهاتن: دوا چوز لی بران) **ف** خوشیدن چشمها یا استحر.

تیشکاوز: تویی بهوشکیه وه کراو، خهفتان **ف** کاشتن قبل از باران.

تیشکاوس: تیشکاوز **ف** کاشتن قبل از باران.

تیشکایی: وشکایه‌تی، تیشکانی **ف** خُشکی.

تیشک بون: ۱) له‌تهری قوتار بون؛ ۲) بی‌جولان له شویندا قه‌تیس: (له

عه‌یه‌تان همر له جیهی خوم تیشک بوم) **ف** (۱) و (۲) خُشک شدن.

تیشک بونه‌وهه: له تهری رزگار بون **ف** خُشک شدن.

تیشک چی: پاسده‌ری شهوانه، جه‌زایرچی، («تیشک چیه‌تی»:

پاسده‌ری) **ف** نگهبان.

تیشکدان: ۱) شهته کدان، تونده‌ستن، جیره‌با به؛ ۲) تیشک کیشان،

جه‌زایرچیه‌تی **ف** (۱) مُحکم بستن؛ ۲) نگهبانی.

تیشک کردن: ۱) له‌تهری رزگار کردن؛ ۲) له شیردان وه ستانی شیرده‌ر

(چیله‌کمان تیشکی کرد) **ف** (۱) خشک کردن؛ ۲) خشک شدن شیر

حیوان شیرده.

تیشک کردن‌وهه: له‌تهری خدلاس کردن **ف** خُشک کردن.

تیشک گز: پاسه‌وانی شه، جه‌زایرچی **ف** نگهبان.

تیشک گرتی: پاسداری **ف** نگهبانی.

تیشک و پرینگ: تدو او وشک، وشک و برینگ، **ف** تمام خُشک.

تیشکه: ۱) کون دو نازه‌لی که نه‌زایی و شیر بددا، تیشکه‌دو؛ ۲) پاره‌ی

نه‌غد له مالد **ف** (۱) گاوی که بچه نیاورده شیر بدده؛ ۲) نقدینه.

تیشکه‌به‌رد: دیواری بدیدرد هه‌لچنان‌وی بی‌قور، وشکه که‌له‌ک **ف** دیوار

سنگی.

تیشکه‌دو: تیشکه، کون دو **ف** نگا: تیشکه.

تیشکه‌ر: کارکدر، نه‌وکه‌سمی کار‌ده کا، به‌کار **ف** کارگر.

تیشکه‌رن: ۱) مو رین له کولی نازه‌ل؛ ۲) گالته‌جاری گمه‌می

نه‌نافیازی **ف** (۱) چیدن کُرک از پوست حیوانات؛ ۲) دلچک.

تیشکه‌رزو: ۱) یه‌کسی فیره‌رهوت نه‌کراو؛ ۲) چومی که هاوین وشک

ده کا **ف** (۱) اسب تعلیم ندیده؛ ۲) رودخانه‌ای که در نابستان

می‌خشد.

تیشکه‌سال: سالی کدم باران **ف** خُشکسال.

تیشکه‌سوفي: خودا خوازی هیچ نه‌زان **ف** زاهد آبد.

تیشکه‌سه‌رما: سه‌رمای سه‌ختی بی‌بدفر **ف** سرمای سخت بدون برف.

تیشکه که‌له‌ک: تیشکه به‌رد **ف** دیوار سنگی.

تیشکه‌ل: وشکه لق و چرو که بُو سوْتان ده بی، چر و جیله‌ک **ف** هیمه.

تیشکه‌لو: هملوای دُشاو که بُو سه‌فمری ده بمن **ف** نوعی حلوا برای

مسافرت.

تیشکه‌منز: کریبی ندند به بی خواردن دان به کریکار **ف** مُزد بی خوراک.

تیسحال: زگ‌شوره، سه‌ریبی بی، به‌له‌فیره، زگ‌چون، رهوانی، ته‌قه‌فیره **ف**

اسهال.

تیسخوان: تیستک **ف** استخوان.

تیس: گوشینگه، شوینی گوشینی تری و میوه‌ی تر **ف** عصاری.

تیسراحت: ناسوده‌بی **ف** استراحت.

تیسقان: تیستک **ف** استخوان.

تیسقان: تیستک **ف** استخوان.

تیسقاوی: نه‌خوشی ناوبه‌ند **ف** مرض استسقا.

تیسک: نزگره **ف** سکسکه.

تیسک: تیستک **ف** استخوان.

تیسکان: تیستک **ف** استکان.

تیسک سوک: ره‌زا سوک، خوین شیرین، روح سوک **ف** دوست داشتنی.

تیسک قورس: خوینتال، ره‌زا گران، کریت **ف** بدآخم.

تیسک گران: ره‌زا گران، برابری تیسک سوک **ف** نامحبوب.

تیسکوپرسک: نیوه رزیوی لاشی مردو **ف** پوسیده جسد در گور.

تیسکه: نزگه ره **ف** سکسکه.

تیسلام: (۱) دینی مُحَمَّد (ص)؛ (۲) موسولمان **ف** (۱) اسلام؛ (۲) مسلمان.

تیسلامه‌تی: موسولمانه‌تی، تیسلام **ف** مسلمانی.

تیسم: ناو، نیو: («تیسمی عده‌زم») دوعای همه به بیت **ف** اسم.

تیسوت: بیماری ره‌ش، تیسیوهت، فلفل **ف** فلفل سیاه.

تیس‌هال: تیسحال **ف** اسهال.

تیسیوهت: تیسوت **ف** فلفل سیاه.

تیش: (۱) وشهی پاریز له پیسی، قع، پیسه؛ (۲) کارو فرمان؛ (۳) زله

له‌پاش مل **ف** (۱) کلمه تحدیر؛ (۲) کار؛ (۳) پس گردنی.

تیش: نازار، زان **ف** درد.

تیشار: جوری سرپوشی زنانه که شان و پیل ده گری، چاروکه، کولوانه

**ف** نوعی سرپوش زنانه.

تیشاعه: ده‌نگ داکمتون به درو **ف** شایعه.

تیشاللا: خوا حدزکا، حدز ده کدم **ف** انتقام الله.

تیش‌اگران: که‌تویی، گرانه‌تی، نه‌خوشیه کی گیرویه نه‌سیئ

رایده گویزی **ف** تیفسوس.

تیشان: زان، نازار، بدنازار **ف** درد، آزار.

تیشای: تیشان، زان **ف** درد، آزار.

تیشت: شه‌په‌زله پشت مل، عیشت **ف** پس گردنی.

تیشتیا: واز، که‌ف، ثاره‌زو، هه‌وهس **ف** اشتها.

تیشق: نه‌قین، دلداری، عیشق **ف** عشق.

تیشق‌لکی: هه‌نگله شله، له‌سر به‌کپا رویشن **ف** لی لی.

تیشك: (۱) وشك، زوها، بهرانبری تهز؛ (۲) رهق و سه‌خت، دزی ندم **ف**

(۱) خُشک؛ (۲) سفت.

تیشك: (۱) هیچک، تالقدمداری سدر گوریس و کدژو؛ (۲) کیشک، پاس:

(نممشو من تیشك ده کیش، تو تیشك بگره) **ف** (۱) حلقة باربند؛ (۲)

کشیک.

کیشان») تعظمیم.

تیکمال: کرچه نهزمون، نهزمونی نیوه چل، بُو شاگردهی لهجه ند  
دهرسیک ددر نهجه و دهی سدر لهنوی پاییز بی نهزمون تجدیدی.

تیکو: چلون، جون، جاو، (تیکوی؟ باشی؟)، (تیکوه: چلونه؟) ت  
چطور.

تیکه: هیتر، یادن، تیدیکه دیگری.

تیکجبار: تیجگار بسیار.

تیکجباره کی: تیجگاره کی به یکباره.

تیکجباری: تیجگاری تیکبارگی.

تیگ: تاگر، تاور آتش.

تیگره: کیشانه یه که بمنابد بر به دوسه دگرام وزنی است معادل  
دویست گرم.

تیگل: نهمجاره، جاریکی تراف این بار.

تیگه: لیره، لهندگره، لفر، تیره اینجا.

تیل: خیل، کومله کوچریک پیکوه، عیل ایل.

تیلات: رهوند، تموانه ده چنه یانه مهرا ف ایلات.

تیلاخ: زوزان، هموار، هاوینه موار، تیلاخ بیلاق.

تیقار: تیواره، نهنگوری، عذر، حسر دم غروب.

تیق: ۱) هیلنچ، دل شیوان، پیشایی رشانده: ۲) کشانه دی ناویا خه لک

له بدرا زوری و بی دره تانی: (ناواه که پیشی گیرامو نیقی دایه و،

حدشامات هیند زوره پیشی نازوا نیقی کردتموه: ۳) نم کیشان

۱) حالت تهوع: ۲) عقب کشیدن آب یا جمعیت بدليل ازدحام: ۳)

نم کشیدن.

تیقامه: قامدت، دواعی پیش نویزی جمه ماعت دعای قبل از نماز  
جماعت.

تیقبال: تیغال، تاله، بدخت اقبال.

تیقدام: تیغدام اقدام.

تیقرار: در کاندن، راستی گوت اقرار.

تیقل: ههر نهوده ندوکه، ههر نهودتو زه همین یک ذره.

تیلاقه: ۱) پدیوه ندی، تاشنایی: ۲) گانی نارهوا: (لسمر فلانه یان گرتوه،

ده لین تیلاقه کرده) ۱) علاقه و پیوند: ۲) تعرض به ناموس.

تیلان: ۱) پاشگری گچکه بی: (باپیلان): ۲) هیلانه ۱) پسوند

تصغیر: ۲) آشیانه.

تیلتفات: لا وانده و، رو خوشی، ناور ویدانه و: (ناغه ده گلما زور به  
تیلتفات بو) التفات.

تیلچار: گله کومه گی، زور که سی خزم له شتیک یا له که سیک کو بونه و،

(من تدینی بوم نهوانیش تیلچاری یان لیکردم ده روستیان نه هاتم) ت

همکاری گروهی.

تیلده: ده گل بیلده ده گوتربی. پازده روزی هرده سرمایی زستان ای بازده

روز اوج سرمای زمستان.

تیلا: ۱) جگه، بل، غدیره ز: ۲) وشهی سوریون و بی داگرت: (بلین

نه لین نیلا هر ده چم): ۳) لسمر پشت که وتنی میچ، چکه لم جو ری

تیشکه مس: تیشکه مزد بدون خوارک.

تیشک هه لاتن: ۱) لخووه و شک بیون: ۲) له خم و خده فهتان کز بیون

۱) خشک شدن بطور طبیعی: ۲) ضعیف شدن از غم و غصه.

تیشک هد لینان: ۱) به تدقیقا و شک کردن: ۲) خمدان به که سیک و لاواز

کردنی ۱) خشک گردانیدن: ۲) کسی را غصه دار کردن.

تیشکیل: ۱) لا لاوی دارین، پارچه تخته یه کی سی سوچه که

په نجه رهی بی قایم ده کمن، زمانه: ۲) شهیتا نوکه، سده فوکه یه کی

سیه و دک گوئی ماسیلکه به هاران پاش باران ده زتموه ۱) چوبک

بنجره بند: ۲) حازون.

تیشلک: جو ری کهوا، کورته نوی قبای مردانه.

تیشله ک: سو خمده، یه لدک یالک.

تیشلکه: نهم شده وفا امشب.

تیع: وشهی قیزویز: (تیع! چیسی!): بیزم هه استا کلمه ابراز تهوع

و دل بهم آمدن.

تیعن: تیسته اکتون.

تیعنده: باربو، یارمه تی، پیتاك اعانه.

تیعدام: کوژران یان خنکان لایهان ده وله تهوه اعدام.

تیغبال: به خت، تاله، تیغبال شجاعت و بیباکی.

تیغدام: غیره ت، تدرسان، بوری شجاعت و بیباکی.

تیف: ۱) نای چباش: ۲) فی، نه خوشی خودداری: (تیفادار): فیدار

۱) کلمه تحسین به معنی به بد: ۲) صرع.

تیفاده: ۱) ده عیه، فیز: ۲) لی پرسین و جواب دانده و ۱) افاده: ۲)

سوال و جواب.

تیفتاده: پیری له کار کوته: (نهی تازه جوان پیر بی که تیفتاده و

کو نوم) «نالی» پیر و از کار افتاده.

تیفتار: بیرانگه روزو کردنده افطار.

تیفیخار: شانازی، خو پیوه هلدان اف افتخار.

تیفیخیر: بوختان بھتان.

تیفلاس: نابوئی، مالی دنیا نه منان، مزم عیل ورشکستگی.

تیفلیج: شهله، شهله لیدراو: (تیفلیجی): نه خوشی شهله فلچ.

تیقلاب: بدر کوت، بدر له خرمان کمی گدنم کوتان بونانی پیداویست

پیشکوب خرمان.

تیقلیم: لات، مدلبه ند، ناوچه اقلیم.

تیقناع: هینانه سمر بیار، رازی کردن، تاوازه دانه راضی کردن.

تیک: یه ک، نیمه دو پک.

تیکاهانه: نیره برازی به کانه گزار نر.

تیکاوتیک: درمان یا نوشته زور کاری: (نوشته من بو تائیکاوتیک).

نم ده رمانه تیکاوتیکه اف داروی مؤثر.

تیکجبار: تیجگار بسیار.

تیکجباره کی: تیجگاره کی تیکباره.

تیکجاري: تیجگاری تیکباره.

تیکلام: کرنش، سمرچه ماندن بو ریزگرن: (تیکلام کردن)، «تیکلام

ئیمه‌ومانان: نیمه‌مانان **ق** نگا: نیمه‌مانان.

ئین: ۱) پاشگریکه بدوای گالش و قوماردا دیت: (نهردین، جگین، میشین، توپین): ۲) خبدر دانی هاتنی کویه: (شهمر و نین بومالی نیمه) **ق** ۱) پسوند بهمعنی بازی: ۲) می‌آید.

ئین: ۱) هینی، هینو، جومعه: ۲) پاشگری بهمنه: (شیرین، ره‌نگین، زیون): ۳) دروشی چاوگک: (گرین، کولین، ترین) **ق** ۱) جمعه: ۲) پسوند توصیف: ۳) علامت مصدر.

ئینما: کاری رابردوه، هینای، هاوردی، نانی **ق** آورد.

ئینات: لاساری **ق** بدرفتاری.

ئینان: ۱) هاوردن، هینان، تانین: ۲) باورز، متعانه: (تینان بکه من مالی توں نه‌ذیوه) **ق** ۱) آوردن: ۲) باور.

تینته‌لا: نخوشی کرفت که له نزم نه‌کردنی خواردنده توشی ده بن **ق** بیماری امتلاء.

تینتیحام: نزمون **ق** امتحان.

تینتیخابات: هلبرادنی بریکار له دهولم **ق** انتخابات.

تینتیزار: ۱) چاوه‌نوری، چه‌مراپی: ۲) چاوه‌نور، چه‌مرا **ق** ۱) انتظار: ۲) منتظر.

تینتیقام: توله، حدیف، تول **ق** انتقام.

تینج: بدشیک له دوازده بدشی پی **ق** اینج.

تینجا: ۱) کدواهه، کهوابو: ۲) تمجاد **ق** ۱) که این طور: ۲) این بار.

تینجار: کهواتا، کهوابو **ق** پس.

تینجاره کاتی: تینجار **ق** پس.

تینجاره کی: تینجار **ق** پس.

تینجاکو: تینجار **ق** پس.

تینجاکونی: تینجار **ق** پس.

تینجانه: ده‌فری گلین بو گول تیندا چاندن، گولدان **ق** گلدان سُفالی.

تینجه: ده گدل فینجه‌هی ده لین: فیزو خو بazel زانین: (کاواراه‌کی به‌تینجه و فینجه) **ق** فیس و افاده.

تینجه‌ت: نه‌نجدت، به‌هانه **ق** بهانه.

تینساف: پیاوه‌تی، ویزادان، هه‌قانیت **ق** انصاف.

تینسان: حیسان، عیسان، مروق **ق** انسان.

تینسانه‌تی: پیاوه‌تی، جوامیری، بهزی **ق** انسانیت.

تینشا: یه‌دراکدنی، وشمورستی، جوان بو تووین **ق** انشا.

تینشا بهند: که‌سی تینشای باشه، مونشی **ق** منشی.

تینقیالاب: شورش، هله‌گراندنه‌وهی ده‌زگای ده‌ولدت **ق** انقلاب... .

تینکار: ۱) دان پیدا نه‌هینان، نه‌درکاندنی راستی، حاشا: ۲) حاشاکه،

بی‌باوره به‌رأستی **ق** ۱) انکار: ۲) منکر.

تینکاری: پیاوی تینکار که، حاشاکه **ق** منکر.

تینکه‌به‌ری: لاساری، گوئی نه‌بیسی **ق** لجیازی.

تینکری: تینکاری، تینکار **ق** انکار.

تینه: پاشگریکه په‌سن ده کاته ناو: (زه‌ردنه، سیجه، نیسکنه، ماشنه) **ق**

پسوندی صفت را به‌اسم تبدیل کند.

قاپین دا ده لین **ق** ۱) بغیر از: ۲) حرف اصرار: ۳) بر پشت افتادن شتالنگ.

ئیلان و بیلان: پن‌داگری و سوربون: (له مائدا غهزیوه ئیلان و بیلان ده ناکه‌وی) **ق** حرف اصرار و پاچشاری.

ئیلا و بیلا: ئیلان و بیلان **ق** حرف اصرار و پاچشاری.

ئیلکه: پاشگری چوک شاندانه: (ساویلکه، کانیلکه، گومیلکه، جامیلکه) **ق** پسوند تصغیر.

ئیله: پاشگری گچکه‌یی: (بابیله، کاکیله) **ق** آلت تصغیر.

ئیله‌ک: هیله‌گ، تامازی ثارد پیزان، مولل **ق** آلك، موبیز.

ئیله‌گ: سوخرم، یله‌ک **ق** یلک.

ئیله‌گ: ئیله‌گ، سوخرم **ق** یلک.

تیلى: پاشگر بو ناوی میوینه‌ی نازدار: (خه‌جیلنی فاتیلی) **ق** پسوند، علامت محبت برای مؤنث.

تیلیان: میلان، هیلین، مالی مەل **ق** آشیانه.

تیم: نالکی به کسم **ق** علیق ستور.

تیم: ۱) تیم: ۲) نهم: (ئیمرم، ئیمسال) **ق** علیق ستور: ۲) این.

تیما: هینما، عاشیره‌ت و چم با و دهس: (به تیما دیده‌بی مه‌عشوقه عاشق کیو له‌بن دینی / له لای «سالم» که‌ننده‌ی بیستون موژگانی شیرین بو) **ق** اشاره.

تیمام: ۱) سمرداری ئاینی: ۲) پیش نویز: ۳) ده‌نکه همه‌دزیه‌که‌ی ته‌زیج **ق** امام: ۱) امام: ۲) پیش نماز: ۳) درشت‌ترین دانه تسیب.

تیمامه‌ت: ده‌نکه دزیه‌که‌ی ته‌زیج **ق** درشت‌ترین دانه تسیب.

تیمامه‌تی: پیش نویز **ق** پیش‌نمایزی.

تیمان: بر وا، باوری، نتفات: (ئیماندار: خاون باوئن) **ق** ایمان.

تیمتیحان: نزمون، تاقی کردنه‌وه **ق** امتحان.

تیمجا: نمچار **ق** این بار.

تیمجار: تیمجا **ق** این بار.

تیمچون: هرجوار په‌ل، ده‌ست و پا: (خرمچون نالم کرد) **ق** هر چهار دست و پا.

تیمرو: روزی که تیاین **ق** امر و ز

تیمزرا: ناوی نوسراو له‌بن نامه و قدبالمو ... **ق** امضان.

تیمسال: نممسال **ق** امسال.

تیمشو: نممشو **ق** امشب.

تیسکان: ۱) له کردن هاتو: (مومکن: شیاوی وهدی هاتن): ۲) توانایی و هیز: (له تیمکانمدا نیه) **ق** ۱) و ۲) امکان.

تیملا: نوسینه‌وه و تهی خه‌لک **ق** املا.

تیمه: من و خد لکی تر، نهم، مە **ق** اما.

تیمه: نیمه **ق** ما.

تیمه‌گدل: تیمه **ق** ما.

تیمه‌مانان: من و کسانی وه ک من له ژیاندا **ق** من و أمثال من.

تیمه‌منی: جو ریک کموشی سوئی پی‌بازنه‌ی پیاوانه **ق** نوعی کفش مردانه.

ئىواش: لەسەرخۇ، سەبر، ھيواش، بەئەسپايدى **ف** يواش.

ئىوه: ۱) تو لەگەل كەس يا كەسانى تر، ھون، ئەنگو، ھنگ؛ ۲) پىاوي  
بىزىن، ژىنى بىزى مىرىد **ف** ۱) شما؛ ۲) بىوه.

ئىوهت: بەخىو كردن، ناگادارى كردن، سەرىپەرستى **ف** سَرِيرَستى.

ئىيە: ئەمە، ئەيدى **ف** اين.

ئىهەتى: پاشگرى چۈئەتى: (بوسىئەتى، ژئىئەتى، تىرىئەتى) **ف** يسوند  
حالت.

ئىھى: ۱) بەلى بەلى؛ ۲) بۇ گازى: (ئىھى فلان وەردەوە) **ف** ۱) بلى بلى؛  
۲) كلمە ندا.

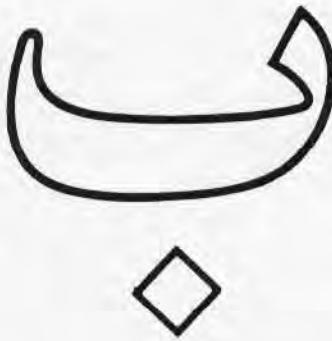
ئىنە: ۱) ئەوانە، ئەمانە، يانە؛ ۲) ئەمە، ئەم يە كە؛ ۳) پاشگرى گاسى  
كردن: (كوردىنه وەرن)، (كوردىنه تاكەمى ئىمە لەكىوان مىسالى دىۋو /  
دىيىن و دەچىن و بومە نەبى قەت خودان و خىو) «سەيف»؛ ۴) پاشگرى  
بەسەن: (كولكە زېرىنە، شىرە بەفرىنە) **ف** ۱) آنها؛ ۲) اين؛ ۳) يسوند  
ندا؛ ۴) يسوند توصىف.

ئىنەشا: ئەوه تانى، ئاتەوه يان **ف** همین است.

ئىو: جو، دەغلى ئامۇزاي گەنم، جە **ف** جو.

ئىوار: دەمى عەسر، ئىقمار **ف** عصر.  
ئىوارە: ۱) ئىوار؛ ۲) تارىكان، وېرەگا **ف** ۱) عصر؛ ۲) تنگ غروب.





بابان: ماله باب: (بابانت شیوی): ۲) مله ندو هوزک له شاره زورو  
نموده لان<sup>۱</sup> (۱) خانه پدری؛ ۲) منطقه و عشیرتی در شهر زور و کردستان.  
بابر: ۱) سویلی قهوی، سمیلی نهستور و فشن: (سمیل بابر به یعنی  
خوت سمیلی خوتی لی باده) «مهلا مارف»؛ ۲) بان و دیواریک باش  
سواخ در این و بابری نهایت: (وام دادا بابریوه)<sup>۲</sup> ۳) سبیل گلفت:  
۴) بام خوب اندوده.

باپرده: ۱) با بردو، به فیروز جو؛ ۲) تدواور و نهادار<sup>۳</sup> (۱) بر بادرفت؛ ۲)  
مُفلس.

باپرده‌له: یوش و قانگدلاشکی بدریا<sup>۴</sup> گیاه بادربرده.

باپرده‌ی: جو ریک هله رکتی به<sup>۵</sup> نوعی پارچه لباس زنان.  
باپله کانی: جو ریک هله رکتی به<sup>۶</sup> نوعی رقص.

باپلیچک: پهنجه توته، تلیا گچکه، قامکه چکوله، نهنگوسه توته له<sup>۷</sup>  
انگشت خنصر.

باپلیسک: گیره لوهکه، شابی چندوکان، گمرده لول، باهوز<sup>۸</sup> گردباد.  
باپن: گوله بیرون، به بیرون<sup>۹</sup> گلی سیار خوشبو.

باپنکه: خولا می شرکد، چه کداری ناغاو خان<sup>۱۰</sup> نوکر مسلح خان.  
باپو: ۱) وشهی ریزلی نان و گازنکردنی باب؛ ۲) هستی توله<sup>۱۱</sup> ۱) کلمه  
احترام برای خطاب پدر؛ ۲) حسن انتقام‌جویی.

باپو باپیر: نهزادا، باش و کال<sup>۱۲</sup> نیاکان.

باپوتان: گمده کی متلانه<sup>۱۳</sup> نوعی بازی بچه‌ها.

باپوسکه: سوتی، خوله جگکره و قاقه زو یه روی سوتاون<sup>۱۴</sup> خاکستر سیگار  
و کاغذ و ...

باب و کال: باب و باپیر: نهزادا<sup>۱۵</sup> نیاکان.

بابو لله: ۱) تیکه‌ی دریز؛ ۲) قوچداغ بو کوریه ساوا تی پیچان؛ ۳)  
گرقوچه‌ری نهستور: (نهوه بابو لله باسکیه‌تی)<sup>۱۶</sup> ۱) ساندویچ؛ ۲)

قنداق؛ ۳) استوانه‌ای قطور.

بابو لله پیچ: ۱) بدنه بابو لله منال؛ ۲) منالی له بابو لله و پیچراون<sup>۱۷</sup> ۱) بند  
قنداق؛ ۲) کودک در قنداق پیچیده.

ب: له پیشه‌وه بنی چهند و اتا دهدات: ۱) فهرمان: (بخوئنه وه، برو)؛ ۲) بلا.  
قهی ناکا: (ده چی؟ بچو، ده شوی؟ بشو)؛ ۳) نه گمن: (پاریبا خوش  
بو، بچیه شار کارم هدیه)؛ ۴) نامرزا: (بلویر، بلو)؛ نامرزا زی  
لو راندنه وه؛ ۵) کارکم: (بگیر، بخور، بکوز)<sup>۱۸</sup> به عنوان پیشوند  
به چند معنی می‌آید: ۱) امری؛ ۲) مانع ندارد؛ ۳) اگر؛ ۴) علامت  
ابزار؛ ۵) علامت فاعلی.

با: به لئی، ناری، له و رامی پرسیاری که «نای» تیدا بی: (تو نمچوی؛ با،  
موچه‌ت ور نه گرت؛ با)؛ ۲) لیکھری، بهینه: (با بچنی، با بخوا)؛ ۳)  
گریمان کرد: (با بجو بای خو نهده مردی)؛ ۴) بزوئنه وهی توندی هدوه:  
(بای شده‌مال)؛ ۵) ناره زوی هیندی جانه و هری میچکه بو نیر: (دیله  
به بنا، پشیله که وبا هاتوه که نهم و شهیده له ناو عدره ب بویته «با» و به  
وزهی گان کردن ده لئین)؛ ۶) لکن، لخدم، لنك: (کالکتی من با تدیه، تر  
بیاته بامنه)؛ ۷) نه خوشی و زانیکی نادیاری له شه: (کاورا با داره  
ده چیته سر چاکی با، ملاش بای بو بروه)؛ ۸) بر یه تیه له  
هد لمسانی رگ: (زگم بای کرده)؛ ۹) بر یه تیه له ترو تنس: (مناله که  
باپی لی ده بیته وه)؛ ۱۰) پیچ دان: (نهوه نه با دراوه)؛ ۱۱) نهستوریونی  
له ش: (ده ستم بای کرده)؛ ۱۲) بانگ کردن: (حمدوسو یا کره زناخو)<sup>۱۹</sup>  
۱) آری؛ ۲) بگذار؛ ۳) گیرم؛ ۴) باد؛ ۵) نزد؛ ۶) آمازیم  
مفصلی؛ ۸) آمازیدن شکم؛ ۹) باد شکم؛ ۱۰) تاب؛ ۱۱) آمازاس  
اندام؛ ۱۲) صدا زدن.

بالم: بادام، به‌هیفه، باوی، جواله<sup>۲۰</sup> بادام.

باتنه نگیو: کونه با، قه لشیک یا کوتی که بای لیوه دی<sup>۲۱</sup> منفذ باد.

باب: ۱) باوک، باق؛ ۲) شیاو، رهوا: (نهم کاره بابی تو نیه)؛ ۳) باو، داب:  
(ریش تاشین قدمیم باب نه بو)؛ ۴) بهشیک له کتیب<sup>۲۲</sup> ۱) پدر؛ ۲)  
لا یق؛ ۳) مُد؛ ۴) قسمی از کتاب.

بابا: ۱) به لئی به لئی: (هر ناچی؟ بابا ده چم)؛ ۲) که‌سی بی ناو: (بابایه کی  
وک من قله نده)؛ ۳) ناوی باوک بدزیه وه هینان: (۴) با پیراف<sup>۲۳</sup> ۱) آری  
آری؛ ۲) شخص گمنام؛ ۳) با احترام اسم از پدر بردن؛ ۴) پدر بزرگ.

بات: نک ته، جدم ته، لای توافق نزد تو.

باترزا: جه‌زینیکی یه زیزیدیانه له نستنده اف از اعیاد بزیدیها.

باتری: پیلی چراگازو ترومبل اف باتری.

باتسکه: جوزی هنجری که زتو پنده گاف نوعی انجیر.

باتسمی: جیزی نی کهوره‌ی یه زیزیدیان اف اعید بزرگ بزیدیان.

باتلاخ: زه‌لکاو، زهل، زونگ، چهق اف باتلاق.

باتلاخ: باتلاخ اف باتلاق.

باتمان: کیشانه‌یه که هم‌بدری شازده کیلو و نیو، پیوانه اف باطمان.

پیمانه.

باتو: گون، گونگ: (باتوی کمرو بایتجانی، له نهانی، یه ک ده زانی) اف

خایه.

باتوف: گیایه که گولی سورده کاف گیاهی است با گل قرمز.

باتوم: قوله‌داری دهست داروغه اف باطوم.

باته: بات، لای تو، له نزیک تو، لجهم ته اف نزد تو.

باته‌قا: بدراندر له بالا یان له کیش‌دا، هم‌بدر، بارتقا اف مقابله.

باتی: له جیگدی، له بری، جیبات: (تو له باتی من بجو) اف بهجای.

باتیدان: ۱) نه خوشی بادری گرتن؛ ۲) بدروده کیک هه لکوتون و له خو

ده بردن اف ۱) مبتلا شدن به روماتیسم؛ ۲) به دروغ کسی را مغزور کردن.

باتیزک: بی شهرم و رو هه لمالاو، باتیزک اف بی شرم و حیا.

باتیزروک: روگری خو بدزل زان اف اخموی خود پسند.

باتیسک: خوشکی زن، زن خوشک اف خواهر زن.

باتینک: خونجه‌ی تازه پشکوت اف غنچه تازه بشکفته.

باتینوک: ره به نوک، گوله میلاقه، نالله، گولله سوره اف الله.

باج: ۱) پیتاك، خمرچ، نه پاره‌ی پیاوی میری له خملکی ده سینی؛ ۲)

ناوان، نه قمه‌بودی هوز بان دهوله‌تی تی شکاو به سدرکه توی ده دا؛

۳) بارانه، سدرانه؛ ۴) خاوه، نهودی به ملھوری ده سینن اف ۱) باج؛

۲) ناوان؛ ۳) سرانه؛ ۴) باج سبیل.

باج نهستین: نهودی باج کو ده کاتمه اف باجگیر.

باجان: باینجان، باینجانه رهشه، بادنجان اف بادنجان.

باجاناسور: تمامه، باینجانه سوره، تو ماتیز اف گوجه فرنگی.

باج سین: باج نهستین اف باجگیر.

باجگر: باج نهستین اف باجگیر.

باجگری: بارانه ساندن اف باجگری.

باجگه: نهونکه‌ی باجگری تیندان اف پست باجگری.

باجوج: ۱) هه ولی ناجوج: (یاجوج ماجوج)؛ ۲) خملکی زوری

تیکه‌ل و پیکه‌ل: (ثای لم و تاج و باجوجه) اف ۱) یاجوج؛ ۲) شلغی و

جنجال.

باجه: خوشکی گهوره اف خواهر بزرگ.

باجهوان: باجگر اف باجگیر.

باجی: ۱) خوشکی گهوره؛ ۲) خوشکی میرد، خوشکی شو اف ۱)

خواهر بزرگ؛ ۲) خواهر شوهر

بابونه: گوله بابونه، گیایه که سره به هاران ده ردی و گولیکی سبی ده کاف از گلهای بهاری.

بابویر: کون یا قله‌لشتی له خانوادا که بای پیدا دی اف منفذ باد در دیوار.

بايه: بابو اف نگا: بابو.

بايهت: ۱) تدرحی کوئال و کمل و پهله: (چمرچی ده باهه‌تی شت هیناوه)؛ ۲) به رانبه، له بات: (بايهت نه مکتبه چهت پی بدم؟؛ ۳) ده رباره، له مده؛ (له باهه‌تی تو نیه) اف ۱) کالا؛ ۲) در مقابل؛ ۳) دریاره؛ ۴) شایسته.

بايده‌دست: روت و نهدار اف باد به دست، بینوا.

بايده‌خولی: باوه خولی، سور خواردن، باوه سوری اف دور خود چرخیدن.

بايده‌عه‌مره: چله نوک، کونه کیسک، باوا قوره‌ت، نیو بست، بدر والدت مثالی تمدن زور اف کوتوله.

بايده‌گهوره: باپیر، کالک، باوکی باوک اف پدر بزرگ.

بايده‌لی: باوکه چکوله، بو خوشمویستی ده لین اف لفظ محبت آمیز پدرانه.

بايی: له سفر دینی به های اف بهائی.

بايی بايی: کمری سور، گمهه‌یه کی مندالانه اف نوعی بازی بچدها.

بايسitanی: له جولانه‌ی گوریس نیشن، دیله کانی اف تاب بازی.

بايسilan: وشمی خوشویستی بو دواندنی له خو گچکه تر اف لفظ محبت آمیز برای نوازش کوچکتر.

بايبيني: هه لامدت، نالامدت، په سیو اف زکام.

بايبيني: کده پوری باوکی مردو، میراتی باب اف میراث پدری.

بايشكیو: چینچکه سلاو، قینچکه سلاو، سینچکه سلاو، قینچکه سلام اف گل مژه.

باپوسکه: ۱) بابوسکه، سوتو؛ ۲) کریوه‌ی به فر به باوه اف ۱) خاکستر کاغذ و...؛ ۲) کولاک.

باپولک: کریوه‌و توفی به فر که با ته یهینی اف کولاک.

باپه‌ر: دهد له سرماده، سرماده بون اف سرماخور دگی.

باپه‌سيو: نه توایه‌ک با نديگريت‌وه، په نابا، بایهنا اف باد نگير.

باپه‌نا: بایه‌سيو اف باد نگير.

باپيچ: شده‌کدان، توند به ستن، گوریس بیچ اف طناب بیچ کردن.

باپيدان: بادان، گشت کردنی بهن و شتی تر اف تاب دادن نخ و...

باپير: بايد گهوره اف پدر بزرگ.

باپирه: ۱) باپیر؛ ۲) گازیکردنی باپیر اف ۱) پدر بزرگ؛ ۲) کلمه‌ای خطاب به پدر بزرگ.

باپيری: جوزی هنجری، تو خمک هه زیر اف نوعی انجیر.

باپиш: ده ردی چاویشه اف چشم درد.

باپишک: بای پیش باران اف باد قبل از باران.

باپيف: قسه‌زلي هیچ کاره، خوهه لکیشی بی هونه اف لافزن بیکاره.

باپيقان: زمان هله‌یه، خوهه لکیشانی بی مانا اف بلوف زدن.

باپيو: نامارازی که لای هاتنی باوتوندی و سوکی با شان ده اف بادسنچ.

- باداوه: توف، کریوه، باکوت، بادهوه **کولاک**.  
 بادراوه: پیچ خوارده، پیچ دراو **تاب خورده**.  
 بادرز: کدليني تنهنگي باپور **درز و منفذ** باد.  
 بادرنهنگ: گيابه کي بون خوش **گيه** بادرنهنگ.  
 بادره: گولي پون به کله شيره **گل تاج خروس**.  
 بادریاگ: بادر او **تاب خورده**.  
 بادگیره: شتنی که پیش به با بگری، باپر **بادگیر**.  
 باده: مهی، شهراوه، نهوه پیاو مdest نه **کا** باده، می.  
 بادهنهن: بادرز **نگا**: بادرز.  
 بادهم: بادام **بادام**.  
 بادهوان: بادهوهی گمههی با تازو **بادبان** کشته.  
 بادهوه: ۱) کریوه، بارینی به فر به باوه: ۲) بایهوانی گمههی: ۳) کولارهی  
 له قاقهزی منالان، بدرزه حوايله: ۴) و گدری **کولاک**: ۲) باديان  
 کشته: ۳) بادبادک: ۴) برگرد.  
 بادی: ده فری ناو پی خواردنده **کاسه آبخوری**.  
 بادیه: بادی، زهرک، کاسه چیزین **کاسه چوبی**.  
 بادینان: مدلبهندیکه له کوردستانها واتا؛ دین باشان ده گهل وشهی  
 «بهدینان»ی فارسی به که ده گرتهوه که به لانگرانی زرهده شتیان ده گوت  
**منطقه ای در کردستان**.  
 بادیههه: ۱) خورایی، فیروزه مفت: ۲) به فیزو ده عیه و له خو **دروجون**: ۱)  
 مفت: ۲) **مُتکبر**.  
 بار: نهوهی له سهر بشتی باره به ری داده نین: ۲) ره خنی ثانی: (زربیان: ۳)  
 پروزور: (رویار): ۴) داب و ناسایی: (دنیاکه له باری خوی نه ماوه):  
 ۵) تاوان و قدره بسو: (من باری جکی خوم له تو ده وی): ۶)  
 راستی و دروستی: (پایاویکی بی باره): ۷) کار و کرده: (تساوانیسار  
 گونههایار): ۸) قرتماعه سه رلیو: (هرچه نده گوناهی دهمه کده باره  
 له سمر لیو / حدیدی چی به «نالی» که بلئی: ماجه که فارهت) «نالی»:  
 ۹) نه رک و ره نج: (تمان چندن بارت گرانه): ۱۰) شوغل: (خرمیکی  
 کار و باری خومس): ۱۱) بوخ و سیبایی سه رزمان: (زمانم باری  
 گرتهوه): ۱۲) نه خوشی: (بیمارو له شن بدبارم): ۱۳) تول، پیزنه، پز،  
 پیچسوی ناو زگ: (پوره حدیثی باری هدیه): ۱۴) به ختوهات:  
 (بابایه کی بار که تووم بوم نایه): ۱۵) سازوتیهاری: ۱۶) وینه **۱)**  
 باره: ۲) ساحل: ۳) بسیار: ۴) روش: ۵) تاوان: ۶) درستی: ۷) عمل:  
 ۸) تبخال: ۹) رنج: ۱۰) شغل: ۱۱) جرم روی زبان: ۱۲) بیماری:  
 ۱۳) جنین: ۱۴) شناس: ۱۵) آمادگی: ۱۶) مانند.  
 باره: پیچوه مهله به هاره: (قهلی روش به چل سال باره، نه مو مریشکه باره  
 باره، باره کدو) **چوجه بهاره**.  
 بارا: باری، و هشت **بارید**.  
 باراش: ده غلتی که ده بریته ناش بو هارین تا ده هاردری **باری** که به  
 آسیاب برنده.  
 باراش هار: که سنتی که ده غل ده هاری **مراجع آسیاب**.  
 باراش هیه: باراش هار **مراجع آسیاب**.
- باج: باج **باج**.  
 باچاندن: خو دزینهوه، کو زوبون، له پهناوه کمهوه بوی ده رجون **ادزکی**  
 رفتن، جیم شدن.  
 باچک: ۱) یه لالوکه کوپیله، تالو بالوی جه نگهانی: ۲) گه نمه شامی سور  
 رزاتی سور **۱) آلو بالوی وحشی: ۲) ذرت قرمز**.  
 باچووه: قسمی ناما قول **حرف باور نکردنی**.  
 باچه ری: کاله درانه، پاداشتی دز کاتی مالی دزیه تی ده داتمه **مژد**  
 برگرداندن مال **مژد**.  
 باچیک: هرزن، گال **ازرن**.  
 باخ: دارستانی میوه، ره، پیغ **باخ**، تاکستان.  
 باخچه: بو خچه، پاغی چکوله، جینی گول و سمعوزی چاندن **با غجه**.  
 باخله: تور بین، خورجی توودان، توهدان، توهداده **بو بره بر زگران**.  
 باخن: شوینیک که بای لیوه دی، کونه با **منفذ** باد.  
 باخواردن: گشت بون، پیچ حواردن **تاب خوردن**.  
 باخور: که لیتی بجوك که بای لیوه دی، باپور **ترک و درز دیوار، منفذ**  
 باد.  
 باخوش: بلندبالاتر، له سدرتر ده کایدا **ماهرتر در بازی**.  
 باخوی: ۱) خودا، خوا: ۲) ره فقی، هه وال **۱) خدا: ۲) دوست**.  
 باخه: ۱) باقه، کومه لیک گیا یان ده غلی پیکدهوه به ستر او: ۲) ده نگ کمه تو،  
 ده نگ نوساو: ۳) جوری نه خوشی سمي به کسم **۱) بسته گیاه: ۲)**  
 صد اگرفته: ۳) نوعی بیماری دام.  
 باخمل: ۱) بدر، بدر وک، نیوانی سنگ و کراس، پاخل: ۲) باوهش، نامیز  
**۱) بغل: ۲) برق.**  
 باخموان: نهوهی ره زد و داری میوه به خیو ده کا، ره زه وان **با غبان**.  
 باد: پیچ، با: (نم گشته که دو باده) **پیچ**.  
 بادار: ۱) خوراکی که پیاو بای بی ده کا و بک پیواز: ۲) نه خوشی باداری،  
 روماتیزم: ۳) بر یه تیه له پیاوی لوت بدرزو به فیز **۱) خوراک نفخ آور:**  
 ۲) بیماری رماتیزم: ۳) کایاه از آدم متکبر و مغور.  
 باداک: جوره گیایه کی باریک که له دار ده هالی، گیائی که له قمد دار پیچ  
**ده خوا **پیچک** گیاه.**  
 بادام: یاشی، بهیف، باوی، باام، چواله **بادام**.  
 بادامچه: فدریکه بادام، چقاله بادام **چغاله بادام**.  
 بادامه تاله: بادامی تال که ده نکه کهی خوش ده کدن و پی ده لین:  
 چواله بادام، دانگو **بادام** تلخ.  
 بادامی: به شکلی بادام، ذوق تر بو پهستی چاوی جوان ده گوتربی: (چاوی  
 بادامی لذیز بادا مان) «همزار» **لوزی**، به شکل بادام.  
 بادان: ۱) پیچ دان، لیک هالاندن: ۲) بالی ده رچون: (هندنده که با ثمدا):  
 ۳) خدرمان هدلاویشن **۱) تاب دادن: ۲) باد از چیزی خارج  
 شدن: ۳) خرمن باد دادن.  
 بادانهوه: ۱) گدرانهوه، زفرین، و گدریان: ۲) له سوچی کیو یان دیوار  
 بورین: ۳) به شیمان بونهوه، بیزهوان بون: ۴) بالی بونهوه **۱)**  
 برگشتن: ۲) از خم و پیچ گذشتن: ۳) پشیمان شدن: ۴) باد در کردن.**

باداوه: توف، کریوه، باکوت، باددهو **کولاک**.

بادراو: پیچ خوارده، پیچ دراو **تاب خورده**.

بادرز: کدلينی تمنگی **باپور** درز و منقد باد.

بادرزندگ: گیایه کی **بون خوش** گیاه بادرنگ.

بادرو: گولی پو په کله شیره **گل تاج خروس**.

بادریاگ: بادر او **تاب خورده**.

باد گیره: شتی که پیش بدیا بگری، با پر **بادگیر**.

باده: می، شدراو، تهدوه پیاو مدت **تکا** باده، می.

باده لین: بادر ز **نگا**: بادرز.

باده: بادام **بادام**.

بادهوان: باده وی گمیهی با نازو **بادبان** کشته.

باده وده: ۱) کریوه، باریشی به فر به باوه؛ ۲) پایه وانی گمیه؛ ۳) کولا رهی

له قاقهزی منلان، بدرزه حوايله؛ ۴) و گدری **کولاک**؛ ۵) بادیان

کشته؛ ۶) پاد بادک؛ ۷) برگرد.

بادی: ده فری ثاو پی خواردنده **کاسه آیخوری**.

بادیه: بادی، زهرک، کاسه‌ی چیوین **کاسه چوبی**.

بادینان: مه لیسه ندیکه له کورستانانا واتا: دین باشان ده گمل وشهی

«بهدینان» فارسی یه ک ده گرینده که به لاگرانی زورده شتیان ده گوت

**منطقه‌ای در کردستان**.

بادیهه وها: ۱) خورایی، فیرو مفت؛ ۲) به فیزو وده عیه و له خوده **چو** (۱)

مفت؛ ۳) **مُتکبر**.

بار: تهدوهی له سمر پشتی باره بمری داده نین؛ ۲) ره خی تافی؛ (زیریان): ۳)

پر و زور: (رویان): ۴) داب و ناسایی: (دیناکه له باری خوی نه ماوه): ۵)

تاوان و فرده بسو: (من باری جگی خوم له بو ودهوی): ۶)

راستی و دروستی: (پایو یکی بین باره): ۷) کار و کرده: (تساوانبار

گوناهیار): ۸) قرتیاغه سمر لیبو: (هرچه نده گوناهی ده مه کدت باره

له سمر لیبو / حددهی چی یه «نالی» که بلی: ما پچه که فارهت) «نالی»؛ ۹)

ندرك و رهنج: (تمان چند بارت گرانه)؛ ۱۰) شوغل: (خریکی

کارو باری خومم)؛ ۱۱) بوخ و سیایی سمر زمان: (زمان باری

گرتوه)؛ ۱۲) ته خوشی: (بیمارو لمش بدیارم)؛ ۱۳) تول، پیزه، پز،

بیچوی ناو زگ: (پوره حدیتی باری هدیه)؛ ۱۴) بهخت و هات:

(سایابایه کی بار که و تومن یوم نایه)؛ ۱۵) سازوتیاری: ۱۶) وینه **ف** (۱)

باره؛ ۲) ساحل: ۳) بسیار؛ ۴) روشن؛ ۵) تاوان؛ ۶) درستی؛ ۷) عمل:

۸) تبخال؛ ۹) رنج؛ ۱۰) شغل؛ ۱۱) جرم روی زیان؛ ۱۲) بیماری؛

۱۳) جنین؛ ۱۴) شناس؛ ۱۵) آمادگی؛ ۱۶) مانند.

بار: بیچوی مه لی به هاره: (قهلی رش به چل سال باره، تمه میشکه باری

باره، باره کدو) **چوجه بهاره**.

بارا: باری، وهشت **بارید**.

باراش: ده غلتی که ده بربیته ناش بون هارین تا ده هاردری **باری** که به

آسیاب برند.

باراش هار: که سنتی که ده غل ده هاری **مراجع آسیاب**.

باراش هیز: باراش هار **مراجع آسیاب**.

باج: باج **باج**.

باچاندن: خو دینه وه، کو زو بون، له پمنایه کده وه بونی ده رجون **دزدکی**

رفتن، جیم شدن.

باچلک: ۱) بدلا لوکه کبویله، ئالوبالوی جه نگاهی؛ ۲) گهنه شامی سور.

رزاتی سور **آلوبالوی وحشی**؛ ۲) ذرت قرمن.

باچوره: قسمی ناما قول **حرف باور نکردنی**.

باچه ری: کاله درانه، پاداشتی دز کاتنی مالی دزیه تی ده داتده **مزد**

بر گرداندن مال **دزدی**.

باچیک: هر زن، گال **ازن**.

باخ: دارستانی میوه، روز باغ **باخ**، تاکستان.

با خچه: بوخچه، باغی چکوله، جینی گول و سه وزی چاندن **با غچه**.

با خله: تور بین، خور بیسی تور و دان، تومیدان، توبه دانه **توبه بر زگران**.

با خن: شوبنیک که بای لیوه دهی، کونه با **منفذ** باد.

با خواردن: گشت بون، پیچ خواردن **تاب خوردن**.

با خور: که لینی بجوك که بای لیوه دهی، با پور **ترک و درز دیوار، منفذ**

باد.

با خوش: بلند بالاتر، له سدرتر ده کایدا **ماهرتر در بازی**.

با خوی: ۱) خودا، خوا؛ ۲) ره فیق، هه وال **خدا**؛ ۳) دوست.

با خه: ۱) باقه، کومه لیک گیا یان ده غلی پیکده و به ستر او؛ ۲) ده نگ که تو،

ده نگ نوساو؛ ۳) جوری نه خوشی سمعی یه کسم **بسته گیاه**؛ ۴)

صد اگر قته؛ ۳) نوعی بیماری دام.

با خمل: ۱) پدر، بدر وک، نیوانی سنگ و کراس، پاخل؛ ۲) باوهش، تامیز

**ف** (۱) بغل؛ ۲) بر.

با خوان: تهدوهی ره زو داری میوه به خیو ده کا، ره زه وان **با غبان**.

با داد: پیچ، با: (ئم گشته که دو باده) **پیچ**.

با دار: ۱) خوراکنی که پیاو بای پی ده کا وه ک پیواز؛ ۲) نه خوشی باداری،

روماتیزم؛ ۳) بریدتیه له پیاوی لوت بدرزو به فیز **خوراک نفخ آور**؛

۴) بیماری روماتیسم؛ ۳) کایاه از آدم **متکبر** و مغروف.

با داک: جوره گیایه کی باریک که له دار ده هالی، گیاین که له قدم دار پیچ

ده خوا **پیچک گیاه**.

با دام: باقی، به هیف، باوی، بام، چواله **بادام**.

با دامچه: فدریکه بادام، چقاله بادام **چغاله بادام**.

با دامه تالله: بادامی تال که دنکه کهی خوش ده کهن و پتی ده لین:

چواله بادام، دانگو **بادام** تلخ.

با دامی: به شکلی بادام، زورتر بونه سنتی چاوی جوان ده گوتربی: (چاوی

با دامی لەزیز بادا مان) «همزار» **لۆزی**، به شکل بادام.

با دان: ۱) پیچ دان، لیک هالاندن؛ ۲) بالی ده رجون: (هەنبا نه که با نهدا)؛

۳) خدرمان هەلاؤ بشتن **تاب دادن**؛ ۲) باد از چیزی خارج

شدن؛ ۳) خرمن باد دادن.

با دانهوه: ۱) گهرا نه وه، زقرین، وه گهرا نیان؛ ۲) له سوچی کیو یان دیوار

بۇزىن؛ ۳) بەشىمان بونه وه، بېزه وان بون؛ ۴) بالى بونه وه **ف** (۱)

بر گشتن؛ ۲) از خم و پیچ گذشتن؛ ۳) پەشىمان شدن؛ ۴) باد در کردن.

- باران: ۱) ناوی که به دلوبه له همراهانده دا ده زری؛ ۲) باره کان، چند  
باری باره بهر [۱) باران: ۲) چند بار باربر.]
- بارانه: ناوی راهه ستاوی باران له قولکهادا [۱) آب باران جمع شده.
- باران بران: تاخر و توخری بهار که همه‌تی باران بارین نامینی، مانگی  
جوزه دهان [۱) موسق قطع شدن باران.
- باران پیو: کدستی یان نامر ازی له بارشته زوینی باران لیدراوده کولتهوه  
[۱) باران سنج.
- باران دادان: همه‌ل هاتنه خواری باران [۱) شروع باران.
- باران داکردن: باران دادان [۱) شروع باران.
- باراندن: له بدرزیده و پر زاندن: (هموره رهش باراندی، زاوایان گولباران  
کرد) [۱) باراندن.
- باراندن: هاوارو گازی بزن و مهر [۱) صدای بز و گوسفتند.
- بارانه: ۱) باران له همراهه و ۲) ندو باج‌هی باجگر بو هم‌باریک  
دهیستنی [۱) باران: ۲) باج بار.
- بارانه و بران: باران بران [۱) موسق قطع شدن باران.
- بارانی: ۱) هموای همورو بی‌تاو: (نمرو همها بارانیه)؛ ۲) بالاپوشی  
باران دانده‌دار [۱) هوای بارانی؛ ۳) پالتو بارانی.
- باربردن: ۱) بارکشانی باره بهر؛ ۲) بارزین: (دزهات باره کانی برد)؛  
۳) هدکردن و لئی قهبولکردن: (بهخوا برآ من باری تو نایدم) [۱)  
حمل بار؛ ۲) دزدیدن محمولة؛ ۳) تحمل.
- باربو: یارمه‌تی دانی همزاو پهک که‌وتنه به یول و مال له لایمن هاوساو  
هاومالانهوه [۱) کملک مالی.
- باربه‌ست: ناماشه سه‌فهرف [۱) مهیای سفر.
- باربه‌ستن: تیک نانی نه‌سیاپ و کمل و پهله سه‌فهرف رخت سفر بستن.
- باربه‌سته: یاربه‌ست [۱) نگا: باربه‌ست.
- باربه‌ند: ۱) گوریسی بار پیچان؛ ۲) تمویله سر نه‌گیر اوی  
هه آبیستراو بی‌هه کسم، بههار بههند [۱) طناب باربندی؛ ۲) بهارند.
- باربه‌ندی: پیچاندهوهی بارو بنه [۱) باربندی.
- باربه‌نی: باربه‌ندی [۱) باربندی.
- بارته‌قا: هم‌بدر، بهانبه، باتهقا [۱) برابر.
- بارچه‌وت: پیاوی ناز است، بی‌ناکار [۱) کنایه از آدم ناراست.
- بارخانه: ۱) نمو بارانه کمل و پهله باز رگانی: (با رو بارخانه یه کی زور  
هات)؛ ۲) باری له سریمه که لجنها: (هموم له عدبیاردا له بارخانه  
داوه)؛ ۳) وختن توتن فروشن: (قدره که‌ت له بارخانه‌ی توتن  
دهده مهده) [۱) محمولة باز رگانی؛ ۲) بار برهم انباشته؛ ۳) موسق  
فروش تباکو.
- بارخانو: هیم، خیم، بناغه [۱) اساس، شالوده.
- بارخانی: بارخانو [۱) اساس، شالوده.
- بارخستن: ۱) نیسر احمدت کردنی کاروان: (با لیره باران بخهین)؛ ۲)  
بیچو له بمر چون: (نم بزنه نه مسال باری خست) [۱) اتراف  
کاروان؛ ۲) بجه انداختن.
- باردایه‌ستن: زور توند پیچانی باره [۱) محکم باری، دا بستن.

سهم؛ ۶) جبران، تلافی؛ ۷) توانایی.  
 باره: هاوایی تازه‌لی و درده **ف** بعَدَ.  
**بارهاتن:** هـلـکـهـوـتـنـ، رـهـخـسـانـ، خـوـگـرـتـنـ رـوـزـانـیـ مـنـالـیـ: (نمـهـتـیـوـهـ)  
 باشـ بـارـهـهـاـتـوـهـ) **ف** بـارـآـمـدـنـ.  
**بارهـبـارـ:** هـدـرـاـوـ هـوـرـیـاـیـ تـازـهـلـیـ وـرـدـهـ **ف** صـدـایـ بـزـ وـ گـوـسـفـنـدـ.  
**بارهـبـیـوـ:** بـارـبـوـ **ف** کـلـ.  
**بارهـبـهـرـ:** هـمـرـچـیـ بـارـیـ بـکـهـنـ وـ بـارـیـ بـیـ بـکـوـیـزـنـهـوـهـ: (هـیـنـدـهـ رـوـتـهـ،  
 بـارـهـبـرـیـ سـهـگـهـ) **ف** بـارـبـرـ.  
**بارهـچـهـ:** دـاهـاتـ، دـهـرـامـهـتـ **ف** درـآـمـدـ.  
**بارهـشـ:** بـیـهـینـهـ، بـوـمـیـ بـیـتـهـ، بـیرـانـیـ **ف** بـیـارـشـ.  
**بارهـشـ:** رـهـشـبـاـ، بـایـ هـهـرـهـ بـهـقـهـوـهـتـ **ف** بـادـ شـرـقـیـ.  
**بارهـقـهـلـلاـ:** تـافـهـرـمـ، تـافـاـرـمـ، دـهـسـتـ خـوشـ، چـاـكـتـ کـرـدـ: (حـمـمـیـ وـسـاـ  
 فـتـاحـ سـهـ بـارـهـقـهـلـلاـ لـمـ هـمـوـ رـیـشـهـ / بـهـتـنـیـاـ گـوـیـدـرـیـ چـونـ دـهـ بـاـ  
 تـوـ بـارـهـ قـامـیـشـهـ) (شـیـخـ زـهـزـ) **ف** آـفـرـینـ.  
**بارهـکـهـلـلاـ:** لـهـجـیـاتـیـ هـلـمـدـتـ، قـهـرـهـ بـوـیـ مـدـرـمـهـرـیـ کـایـهـ **ف** تعـوـیـضـ تـیـلـهـ.  
**بارهـکـهـلـلاـ:** بـارـهـ کـهـلـلاـ **ف** تعـوـیـضـ تـیـلـهـ.  
**بارهـکـهـلـلاـ:** بـارـهـ قـدـلـلاـ **ف** بـارـکـهـ.  
**بارهـکـهـ:** جـوـجـکـهـ کـدـوـ **ف** جـوـجـهـ کـبـکـ.  
**بارهـکـیـ:** بـارـهـ بـهـرـ **ف** بـارـبـرـ.  
**بارهـگـاـ:** بـارـگـا~ **ف** بـارـگـاهـ.  
**بارهـنـداـزـ:** جـیـگـهـ خـسـتـنـیـ بـارـ **ف** بـارـانـداـزـ.  
**بارهـنـگـیـفـ:** ۱) بـهـرـدـ بـانـ دـارـیـ پـهـنـاـرـیـ کـهـ بـارـیـ تـیـ دـهـ گـیـرـیـ؛ ۲) کـهـسـنـیـ  
 کـهـ بـهـ گـالـهـ بـیـ کـرـدـ خـدـلـکـ تـورـهـ دـهـ کـا~ **ف** ۱) مـانـیـ درـ کـنـارـ رـاهـ کـهـ بـارـ  
 باـ آـنـ بـرـخـورـدـ کـنـدـ؛ ۲) مـسـخـرـهـ کـنـنـدـهـ.  
**بارهـنـگـیـوـ:** بـهـرـدـ دـارـیـ پـهـنـاـرـیـ کـهـ بـارـ تـیـ دـهـ هـاـلـقـیـ **ف** نـگـاـ: بـارـهـنـگـیـفـ.  
**بارهـنـداـزـ:** بـارـهـنـداـزـ **ف** بـارـانـداـزـ.  
**بارهـهـلـگـرـ:** ۱) بـارـهـ بـهـرـ؛ ۲) رـنـجـدـهـ رـوـزـ حـمـمـهـ تـکـبـیـشـ **ف** ۱) وـ ۲) زـحـمـتـکـشـ.  
**بارهـیـ:** بـیـهـینـهـ، تـعـوـیـضـ، بـوـمـیـ بـارـهـ، بـارهـشـ **ف** بـیـارـشـ.  
**بارـیـ:** ۱) شـیـاـوـیـ بـارـکـرـدـنـ، بـدـرـانـبـرـیـ سـوـارـیـ؛ ۲) لـوـسـهـ، بـارـیـهـ،  
 نـاسـنـیـکـیـ وـکـ دـارـدـهـ سـتـیـ دـمـ تـیـزـهـ وـبـنـ بـهـرـدـیـ قـوـرـسـیـ دـهـدـنـ تـاـ هـلـیـ  
 بـیـنـ، مـدـلـغـهـ، لـهـواـزـهـ، تـوـبـلـ، دـهـ لـمـ **ف** ۱) بـارـیـ؛ ۲) دـیـلـمـ.  
**بارـیـ:** نـدـیـسـهـ، هـرـچـوـنـیـ بـیـتـ، بـالـیـ **ف** بـارـیـ بـهـرـجـهـتـ.  
**بارـیـزـهـ:** ۱) گـیـاـیـهـ کـهـ لـهـ کـمـرـوـزـ تـهـکـاـ؛ ۲) بـاـوـرـینـ، تـهـمـیـوـهـ بـاـ دـهـ یـوـهـنـیـ؛  
 ۳) وـرـدـ بـارـانـیـ بـهـ دـمـ بـاـوـهـ **ف** ۱) گـیـاـیـهـ اـسـتـ؛ ۲) مـیـوـهـ اـزـ درـخـتـ  
 رـیـختـهـ؛ ۳) نـمـ نـمـ بـارـانـ.  
**بارـیـسـهـ:** ۱) فـرـفـهـ، فـرـفـوـکـهـ؛ ۲) دـارـیـ نـیـوـانـ کـوـلـهـ کـدـوـ کـارـیـتـهـ **ف** فـرـفـهـ  
 کـاغـذـیـ؛ ۲) چـوبـ مـیـانـ سـتـونـ وـ دـیرـکـ.  
**بارـیـکـ:** ۱) زـرـافـ، بـرـانـبـرـیـ نـهـسـتـورـ؛ ۲) لـرـوـ لـاـواـزـ **ف** ۱) بـارـیـکـ؛ ۳)  
 لـاـغـرـ.  
**بارـیـکـانـ:** ۱) رـیـسـیـ زـوـرـ بـارـیـکـوـ نـاسـکـ؛ ۲) لـوـهـ کـیـوـ لـهـ بـنـارـهـوـ بـهـرـهـ وـ  
 دـهـشـ، لـایـ بـارـیـکـایـ **ف** ۱) نـخـ نـازـکـ؛ ۲) دـمـاـغـهـ کـوـهـ.  
**بارـیـکـرـیـسـیـ:** بـرـیـتـیـ لـهـ دـانـهـوـانـدـ وـ قـسـهـیـ لـوـسـ کـرـدـنـ **ف** تـعلـقـ.

بـزـرـگـانـ.  
**بارـگـهـتـیـکـنـانـ:** خـوـ نـامـاـدـهـ کـرـدـنـ بـوـ سـهـ فـهـرـ **ف** رـخـتـ سـفـرـ بـرـ بـسـتـنـ.  
**بارـگـهـچـیـ:** ۱) کـسـتـیـ کـهـ تـابـدـارـیـاـشـیـ سـهـ فـهـرـیـ مـاقـلـانـ؛ ۲) سـدـرـقـاـفـلـهـ.  
**کـارـوـانـ **ف**:** ۱) آـبـدـارـیـاـشـیـ؛ ۲) قـافـلـهـ سـالـاـرـ.  
**بارـگـهـوـینـهـ:** کـدـلـ وـ پـلـ وـ تـهـسـیـاـوـیـ سـهـ فـهـرـ **ف** بـارـوـبـنـهـ.  
**بارـگـیـرـ:** نـهـسـیـ بـارـهـ بـهـرـ، نـهـسـیـ نـازـهـ سـمـنـ **ف** بـاـبـ.  
**بارـگـیـلـ:** بـارـگـیـرـ **ف** بـاـبـ.  
**بارـگـیـنـ:** بـارـگـیـرـ **ف** بـاـبـ.  
**بارـلـیـتـانـ:** کـوـچـ کـرـدـنـ، بـارـیـ سـهـ فـهـرـ بـهـسـتـنـ **ف** کـوـچـ.  
**بارـماـخـ:** قـامـیـشـهـ جـگـهـدـهـ **ف** وـرـقـ سـیـکـارـ فـیـلـتـرـدـارـ.  
**بارـمـتـهـ:** گـرـوـ گـرـبـ، شـتـیـکـ لـهـبـاتـیـ شـتـیـکـیـ تـرـ بـهـ نـهـمـانـتـ دـانـدـرـابـنـ **ف**  
 گـرـوـگـانـ.  
**بارـنـ:** ۱) بـهـ فـرـیـ کـهـ بـاـ لـهـ بـلـنـدـاـیـ وـ زـهـ قـاـبـیـ بـرـدـبـیـتـیـ وـ دـهـ قـوـلـکـهـیـ  
 پـهـسـتاـوتـیـ؛ ۲) مـیـوـهـیـ کـهـ بـاـ وـرـانـدـوـیـهـتـیـ، بـاـوـرـینـ **ف** ۱) بـرـفـیـ کـهـ بـادـ  
 آـنـرـاـ جـمـ کـرـدـ بـاـشـدـ؛ ۲) مـیـوـهـ بـادـ رـیـختـهـ.  
**بارـتـامـهـ:** پـسـولـهـیـ سـیـاـیـیـ بـارـانـ **ف** بـارـنـامـهـ.  
**بارـنـدـوـخـ:** بـهـ بـارـشـتـ، بـهـ بـارـانـ، بـارـینـ: (هـمـوـرـیـکـ بـارـنـدـوـخـ بـوـ) **ف** بـارـنـدـهـ.  
**بارـنـهـبـرـدـ:** هـلـنـهـ کـرـدـنـ، گـوـزـرـانـ نـهـکـرـدـنـ دـهـ گـدـلـ یـهـ کـتـیـ: (هـدـرـجـنـیـ دـهـ کـدـمـ  
 بـارـیـ نـابـهـمـ) **ف** تـحـمـلـ نـکـرـدـنـ زـنـدـگـیـ.  
**بارـنـهـوـهـ:** بـرـیـهـتـیـ لـهـ گـوـیـ نـهـبـیـسـ وـ لـاـسـارـوـ نـهـ گـوـنـجـاـوـ **ف** باـزـیـگـوـشـ.  
**بارـنـهـوـهـ:** بـارـنـهـ بـهـرـ **ف** باـزـیـگـوـشـ.  
**بارـوـبـارـخـانـهـ:** ۱) کـهـلـ پـهـلـیـ پـارـچـهـ وـ شـتـیـ تـرـ کـهـ بـهـ کـارـوـانـ دـیـتـ؛ ۲)  
 بدـهـیـسـاـ بـوـ کـهـ قـدـلـیـ گـمـوـرـهـیـ زـنـانـیـ دـهـلـیـنـ: (عـمـجـهـ بـارـوـ بـارـخـانـهـ یـهـ کـیـ  
 هـدـیـهـ) **ف** ۱) کـالـاـیـ تـجـارـتـیـ؛ ۲) کـنـایـهـ اـزـ باـسـنـ بـزـرـگـ.  
**بارـوـبـوـ:** بـارـبـوـ **ف** کـمـلـ.  
**بارـوـوتـ:** دـهـرـمـانـ تـفـنـگـ، بـارـوـتـ **ف** بـارـوـتـ.  
**بارـوـتـخـانـهـ:** جـبـهـ خـانـهـ، جـبـهـلـخـانـهـ، جـبـهـلـخـانـهـ، جـیـگـهـیـ چـمـکـ وـ فـیـشـکـ پـرـکـرـدـنـهـوـ **ف**  
 زـادـخـانـهـ.  
**بارـوـتـیـ:** زـوـرـ وـردـ: (چـایـ بـارـوـتـیـ دـهـ کـرـمـ) **ف** بـارـوـتـیـ، بـسـیـارـ رـیـزـ.  
**بارـوـشـلـکـ:** بـارـانـیـ بـدـبـاـوـهـ، شـلـیـوـهـ **ف** بـادـ وـ بـارـانـ بـاـ هـمـ.  
**بارـوـشـهـ:** بـاـوـهـشـینـ، بـارـوـشـ **ف** بـادـبـیـنـ.  
**بارـوـشـهـ:** بـارـوـشـ **ف** بـادـبـیـنـ.  
**بارـوـکـهـ:** جـوـجـهـ لـهـ مـرـیـشـکـیـ بـهـهـارـهـیـ سـالـ تـدـاوـنـهـ کـرـدـوـ **ف** جـوـجـهـ بـهـارـیـ.  
**بارـوـگـ:** بـاـگـرـ، بـاـپـیـچـ، شـوـنـیـ کـهـ زـوـرـ بـاـ بـکـرـتـهـوـ **ف** مـکـانـ بـادـگـیرـ.  
**بارـوـنـهـ:** گـیـاـیـهـ کـیـ بـوـنـ خـوـشـ دـهـ گـدـلـ یـهـ نـیـرـ یـهـیـخـونـ، بـادـرـهـنـگـ **ف** گـیـاهـ  
 بـادـرـنـگـ.  
**بارـهـ:** ۱) بـهـیـنـهـ، وـرـیـنـهـ؛ ۲) بـهـهـرـهـ وـ دـاهـاتـ: (بـارـهـیـ مـوـلـکـ کـدـتـ چـهـندـ  
 بـوـ؟؛ ۳) لـمـمـدـ، لـهـبـاـبـتـ: (دـهـ بـارـهـیـ تـوـ بـوـ، دـهـ بـارـهـیـ منـهـوـ دـهـ دـوـانـ)؛  
 ۴) جـارـ، کـهـرـتـ، هـلـ، چـمـلـ: (دوـسـارـهـ هـاـتـوـهـ)؛ ۵) بـهـشـ، بـیـشـ، بـارـ:  
 (لـهـ بـهـشـ بـهـشـیـنـهـ بـارـهـیـ منـ جـهـنـدـهـ؟؛ ۶) قـدـرـهـ بـوـ، تـوـلـ: (بـارـهـ کـهـلـاـیـ  
 خـوـمـ دـهـ سـتـیـنـهـوـهـ)؛ ۷) هـیـزـ، تـوـانـیـ: (نمـ کـارـهـ گـرـانـهـ لـهـ بـارـهـیـ مـنـ نـیـهـ)  
 ۸) قـعـلـ اـمـ: بـیـاـوـرـ؛ ۹) حـاـصـلـ وـ بـهـرـهـ؛ ۱۰) دـرـ بـارـهـ؛ ۱۱) دـفـعـهـ، بـارـ؛ ۱۲)

- (۱) مسابقه پرش؛ (۲) جست و خیز.  
**باز بازوکنی:** بازنہ بازان **مسابقه پرش.**  
**باز بازین:** بازنہ بازان **مسابقه پرش.**  
**باز بند:** بازویه ند، خشلی قول، حمایه لئی به مت و موره وہ کہ لہ سہروی  
 تانیشکوہ دہ بستری **باز و بند.**
- بازیه رین:** نوک سہی لدراؤ، بازدا باز برد و نیچیر هد لدہ فرنی،  
 قوشچی، بازو و ان **بازیران، قوشچی.**  
**بازد:** باز شقاوی به لب زینہ و **پرش.**
- بازدان:** (۱) پریں بھنگا کے جو گکہ یاں لہ کند؛ (۲) بدیلہ روشن،  
 غاردان؛ (۳) لمترسان هلاتن **(۱) پریدن؛ (۲) دویدن؛ (۳) فراکدن.**
- بازد بازدین:** بازنہ بازان **مسابقه پرش.**  
**بازد بازوکنی:** بازدان **نگا: بازدان.**  
**بازدبردن:** بازدان **نگا: بازدان.**
- بازد دان:** بازدان **نگا: بازدان.**
- بازدہ بہران:** دوامین حدوہ تھی رہشمہ کے خور لہ تاوابوندا جنی گورکنی  
 دہ کاو دھراو همراو ترده کاف **حالت آفتاب در آخرین هفتہ اسفند.**
- بازدہ لبازد:** بازنہ بازان **مسابقه پرش.**
- بازدی:** بھیلن، واژین، بیلان **بگذارید.**
- بازدیم:** ولیم کهن، لیم گھردن **ولم کنید.**
- بازر:** بالداریکی بورو گچکو گوشتخورہ، مشک گرہ **از مرغان کوچک  
 شکاری.**
- بازرگان:** سوداگر، مال فروش **بازرگان.**
- بازرگانی:** سوداگری، داوسند **بازرگانی.**
- بازر:** (۱) کوانہ، ویکھوتی ہاویڑاو لہ بمرد یا دیوارو گھرائے وہ:  
 (بے) رده کے ہاویستم و دیوار کوٹ بازره کردو سدری خومی  
 شکاند؛ (۲) دھرپریں و ترہ بون: (کدر) ویشکہ کہ لہلان دھرپری و  
 بازربو، بو بازرت کرد؟ **(۱) کماند؛ (۲) جہش و گریز ناگھانی.**
- بازرقد:** (۱) بازره؛ (۲) فیچھہ کردنی ناو یا خوین **(۱) نگا: بازره؛ (۲)  
 فوران.**
- بازریشک:** بازینی بھفو و باران بھباوه **بازش همراہ باد تند.**
- بازگ:** بازو، دورہ نگ، تدبّق **خلنگ.**
- بازگور:** (۱) باریدہ و کوہمگ، هاریکاری: (بازگوری: هاریکاری کردن)؛  
 (۲) ھیواو ھومید **(۱) کمک؛ (۲) امید.**
- بازگه:** (۱) جیگہ بازدان؛ (۲) ریگدی ہاتوجوی حمیوانہ کیوی **(۱)  
 محل پرش؛ (۲) گنڈر بز کوھی.**
- بازگھشت:** پیڑیوان، پہشیمان **پہشیمان.**
- بازمان:** پاشہ کوٹ، لئی جیماو **پس آندان.**
- بازن:** موچہ وانہ، دھستہ وانہ ئالقہ لہ زیر یاں لہ نیو، بازنه: (لہ گووہ ندی  
 میری مدن / دستیان دھشت، تریبون بازن **النگو.**
- بازنہ:** بازن **النگو.**
- بازنہ:** (۱) بازن؛ (۲) گموی ناسن کد وہ ک بازن لہ شکستی دھالین **(۱)  
 (۲) النگو؛ (۲) حلقة آہنی.**
- بازریک و بنیسی:** لہری و کری زور لہ ناخوشیہ وہ: (خہ سوم داویہ ته  
 باریک و بنیسی لوانہ نہ نہی) **لاغری بیش از حد.**
- بازریک:** (۱) تیرمالک، پارچہ یہ کی کم بھر لہ چدم یاں کوٹال؛ (۲) ریزہ  
 تھہدی پهراوی جلک لہ دھرہ وہ **(۱) توار؛ (۲) دوخت حاشیہ لباس.**
- بازریکه ری:** رچہ، کویرہ ری، ریگدی تمسک **کورہ راه.**
- بازریکه لانہ:** باریکه لانہ، زور باریک و لئن باریکہ لہ **لاغراندام.**
- بازریکہ لہ:** باریکہ لہ، باریکہ لانہ **لاغراندام.**
- بازریکی:** زرافی **باریکی.**
- بازرین:** (۱) هاتھ خواری بھفو و باران؛ (۲) هاوردن، هینان **(۱) باریدن؛  
 (۲) آوردن.**
- بازرین:** نہوی دہ بارینی: (ھہوریکی بارینہ) **بازرندہ.**
- بازرینه:** و نہوز، چورت، خمو توچکه **پینکی.**
- بازریه:** لوسمہ، ملغمہ، باری، نوبل **دیلم.**
- باز:** (۱) ملی راچی بناوا؛ (۲) دیسان، دوبارہ؛ (۳) ثاولہ، والا؛ (۴) شہقام،  
 ہنگاوی بلند دہ گل ھلبزین؛ (۵) ریگدی ناسراو: (پرہ باز، ریبان،  
 بازی بیریان)؛ (۶) راکردن، هلاتن: (وہ شو لشیردا بازدا)؛ (۷) بدغارو  
 پلہ رویشن: (بازدہ زو بگھہ)؛ (۸) پاشگری لیزانی: (قوماریان،  
 مد کریاز)؛ (۹) دوئن: (گیانباز)؛ (۱۰) بہواتا تارہ زوکر: (میبان، نیریان)؛  
 (۱۱) باج و پیتاک **(۱) باز شکاری؛ (۲) دوبارہ؛ (۳) بازو سرگشاده؛ (۴)  
 راہ؛ (۵) راہ مشخص؛ (۶) فرار کردن، دویدن؛ (۷) باعجلہ؛ (۸) پسوند  
 مهارت؛ (۹) باختن؛ (۱۰) آرزومند؛ (۱۱) باج.**
- بازار:** (۱) شوئنی سہدواو مامدہ، سوک؛ (۲) سہدوا کردن، ترخ پرسین: (م  
 گمن بازار کر گدله کی بوجایہ) **(۱) بازار؛ (۲) معاملہ.**
- بازارتیزی:** گدرم بازاری، سہدوازی زور لہ بازار **بازار گرمی.**
- بازار خوش:** زور فروش، سہدوا خوش **خوش معاملہ.**
- بازار کرن:** (۱) ترخ پرسین؛ (۲) کرین **(۱) ترخ پرسیدن؛ (۲) خریدن.**
- بازار کھر:** کھستی کہ زور ہاتھ جوی بازار دہ کاوشت بو خد لک نہ کری **کسی کہ سرو کارش با بازار زیاد باشد.**
- بازار کھساد:** کم فروشن **بازار کساد.**
- بازار کھسادی:** بازاری کم کرین و فروشن **رکود بازار.**
- بازار کھسساد:** بازار کھسساد **بازار کساد.**
- بازار کھسسادی:** بازار کھسسادی **کسادی بازار.**
- بازار کھرمی:** بازار تیزی **بازار گرمی.**
- بازاری:** (۱) دوکاندار، مامدہ جی ناو بازار؛ (۲) کم ترخ و سوک: (گول  
 نتمرو خوی مقابیل کرد به رو خسارتم لہلای خدلقی / بدلتی هر دہم  
 دراؤ و هر زہ گون محبوبی بازاری) «حریق» **(۱) بازاری؛ (۲)  
 کم بھا.**
- بازباز:** ھلیم دابھزو بھ خو ھلدان ہاتوچو کردن: (مشکان لہمیشکی  
 و شکت بازیازو گز گھننہ) «ھلزار» **پرش، جہش.**
- بازبازان:** (۱) کنی بدرکنی لہ بازداندا؛ (۲) بزوی و ھلیم دابھن، بازیا **بازبازان**

باستورمه: گوشتی لیتر اوی ده ریخوله تاخنارو<sup>ف</sup> کالباس.  
باستیک: باسونخ، باسوق، باسور، شتیکی شمیرینه له نیشاسته و شمیره  
ده کرنی<sup>ف</sup> باسلق.

باسره: شوینی با زوری پگرینده<sup>ف</sup> جای بسیار بادگیر.  
باسریشک: بهفو و باران و با پیکمه<sup>ف</sup> بارش برف و باران و وزش باد با  
هم.

باش قنهند: کلکه سه بیله‌ی دارین<sup>ف</sup> دسته بلند چمی.  
باش قنهگه: باش قنهند<sup>ف</sup> دسته بلند چمی.  
باش قنهنه: باش قنهند<sup>ف</sup> دسته بلند چمی.

باشک: ۱) له جومگه‌ی ده ستوه تا هایسک؛ ۲) له سهری پدتجهوه تا  
شان: (مهله باسکه؛ ۳) مله‌ی کنو، بستو؛ ۴) دار جگه‌ره، موذنه،  
ده منه، دارسیغار؛ ۵) بالی مدل<sup>ف</sup> ۱) ساعده دست؛ ۲) بارو؛ ۳) ستعی  
کوه؛ ۴) چوب سیگاری؛ ۵) بال پرنده.

باشکردن: تو ویز ده باره‌ی شتی با کدمی<sup>ف</sup> گفتگو.  
باشکلاو: گلای ریواس، ریواسی بی نیترک، کلاوبن<sup>ف</sup> برگ ریواس.  
باشکه‌سه‌گ: سه‌گی دوره که دایک تازی و پاواک سه‌گه و باریکه لمه‌ی افا  
سگ دورگه شکاری.

باشکه‌مه‌له: جوری مله که به تموزمی باشکه‌هاویشن ده بی،  
مهله باشکه<sup>ف</sup> نوعی شنا، شنای کral.

باشکه‌وجار: باشکیش<sup>ف</sup> چوب درازین خیش.  
باشکیش: تیره‌قه، داری نیوان نیرو ده نده، مزانه، باشکه‌وجار<sup>ف</sup> چوب  
درازین خیش.

باسلق: باسونخ، باستیک<sup>ف</sup> باسلق.  
باسمباز: حمه‌روزی پر بارانی سمه به هارف<sup>ف</sup> هفت روز بارانی در فروردین.  
باسمه: شقلی خدرمان<sup>ف</sup> مهر خمن.  
باسمیل: به فیزو خورانه: (با سمیلی: فیزو وه عیه)<sup>ف</sup> متکبر و خودپسند.

باستانمه: کتیبی چپروکان، داستانی نوسراو<sup>ف</sup> کتاب داستان.  
باشون: باشکه<sup>ف</sup> باسلق.

باش و خواس: خمه‌ده نگو باش<sup>ف</sup> اخبار.  
باشور: بای سور، نه خوشیده‌کی گرانه، نه خوش تای گرانی لئی دی و  
لاچاوی سورده‌بی، بای مباره<sup>ف</sup> بیماری باد سرخ.

باشومه: باستورمه<sup>ف</sup> نگا: باستورمه.  
باسوق: باستیک، باسونخ<sup>ف</sup> باسلق.  
باشم: بای له بهرزیده<sup>ف</sup> تندبادی که از ارتفاع ورد.  
باشمه: باسره<sup>ف</sup> نگا: باسره.

باشمه‌ره: میرگ و بژون و جنی لموری باش<sup>ف</sup> چراگاه، مرتع.  
باش: ۱) چاک، دزی خراپ؛ ۲) پاشگر به وانا: کار به دهست: (وریا لای  
تاغا بویته سور باش)<sup>ف</sup> ۱) خوب، نیکو؛ ۲) پسوند به معنی رئیس.  
باشار: ۱) ده برسدن، خوراگرتن؛ ۲) به رانبه‌ری، پنی وهستان: (که س

باشاری ناکا)<sup>ف</sup> ۱) مقاومت؛ ۲) مقابله.  
باشتور: چاک<sup>ف</sup> بهتر.  
باشترين: همه‌چاک<sup>ف</sup> بهترین.

بازو: ۱) بازگ؛ ۲) باهو، قول<sup>ف</sup> ۱) دورنگ؛ ۲) بازو.  
بازو بهمن: باز بهمن<sup>ف</sup> بازو بند.  
بازو بهمن: باز بهمن<sup>ف</sup> بازو بند.

بازو: باز، مدلیکی بوری بچوکه، مشک گره<sup>ف</sup> پرنده‌ای است کوچک  
بدرنگ خاکستری.

بازه: ۱) بازگ؛ ۲) جوهر کوتالیکی نهستور؛ ۳) ناوی سه‌گ؛ ۴) بهمه:  
(بازه با دله کم ساتی بی خدم بو)<sup>ف</sup> ۱) دورنگ؛ ۲) نوعی قماش؛ ۳)  
اسم سگ؛ ۴) بگذار.

بازه بهمن: پرده باز، بهردی ناو چمه و بوار که به سریا باز نهدهن بوز پرینه و  
ف گدار، سنگ گدار.

بازه بهران: بازده بدران<sup>ف</sup> نگا: بازده بدران.  
بازه لله: ۱) بهله‌کی کدم؛ ۲) شرم شکاو؛ ۲) خرکه‌له و هدراش:

(منالله که تان بازه‌له بوه)؛ ۴) قدمجان، ریخان، گمدیده که به ورد بهردی  
لوس نه کری، بازه لین<sup>ف</sup> ۱) دورنگ؛ ۲) از خجالت در آمده؛ ۳)

بالندگی کودک؛ ۴) ید قول دوقول.  
بازه لین: قدمجان، ریخان، گمده به که به ورد بهرد له لپهده هدآدوانه  
پشتی دهست و هله لیده دهن و دیگرنو<sup>ه</sup> ید قول دوقول.

بازه وان: ناگاداری بازه را<sup>ف</sup> نگهبان باز شکاری.

بازی: ۱) گمه، گالت؛ ۲) له پاشگر بدآده بیته چاوه‌گی باز به هه مومناوه  
۱) بازی؛ ۲) در حالت پسوند مصدر «باز».

بازی: ۱) هیندی: (بازی کم‌تی ناگدن نیزم چه)؛ ۲) هنگاویکی  
هدراو<sup>ف</sup> ۱) بعضی؛ ۲) یک پرش.

بازی بهمن: بازو بند، قول بهمن<sup>ف</sup> بازو بند.

بازیچه: له یستوک، نامر ازی گالنه و سفرگه‌رمی<sup>ف</sup> بازیچه.  
بازین: دوران، خوسار<sup>ف</sup> باختن.

بازیوهن: بازو بهمن<sup>ف</sup> بازو بند.

باز: باج<sup>ف</sup> باج.

بازار: شار، شاروگه<sup>ف</sup> شهر، شهرک.  
بازاری: شارستانی، خله‌لکی بازیز<sup>ف</sup> شهر وند.

باژو: ۱) گمه‌یین باده وی هه بی؛ ۲) لیخوره<sup>ف</sup> ۱) کشته بادیانی؛ ۲)

بران. بازه‌له: ۱) بازره؛ ۲) نه خوشیه کی پیسته تاییه‌تی مندان، زیکه‌یان به  
دهست و پا دیت<sup>ف</sup> ۱) نگا: بازره؛ ۲) مرضی پوستی در کودکان.

بازیز: ۱) شار، شاروگه؛ ۲) بازار<sup>ف</sup> ۱) شهر؛ ۲) بازار.  
بازیزی: شارستانی، بازاری<sup>ف</sup> شهر وند.

بازیله: ۱) نه خوشی پیستی مندان، بازه‌له؛ ۲) نه خوشی پدر مسولانی  
منال که میزی بی ناکری<sup>ف</sup> ۱) مرض پوستی کودکان؛ ۲) شاش بند  
کودکان.

بازیله: ۱) بازیله؛ ۲) بازره و تهره<sup>ف</sup> ۱) نگا: بازله؛ ۲) نگا: بازره.  
باش: ۱) لئی دوان؛ ۲) خده بر: (باسی تومن ده کرد، ده نگو باس چیه)<sup>ف</sup>  
۱) بحث؛ ۲) خبر.

باستورمه: گوشتی ده ریخوله تاخنارو<sup>ف</sup> کالباس.

بافره: بوختان و درو<sup>ف</sup> بهتان.

بافره: ۱) که تبره‌ی سهی و بی خموش؛ ۲) ناوی پرمه‌سیغاریکه<sup>ف</sup> (۱) کتیرای خوب؛ ۲) نوعی کاغذ سیگار.

بافره: فرفه، هرجی به با دخولیته‌وه<sup>ف</sup> بادفر.

بافس: میوه‌ی وریوی رزیو<sup>ف</sup> میوه‌ی ریخته‌ی له شده.

بافل: ناوه‌لدیر، تافگه، سروه‌شین<sup>ف</sup> آبشار.

بافله‌ه: تازه موسلمانی خاج پدرست<sup>ف</sup> مسیحی تازه مسلمان شده.

بافور: ۱) تریاک؛ ۲) نه‌سبابی تریاک کیشان<sup>ف</sup> (۱) تریاک؛ ۲) ابزار تریاک‌کشی.

بافیاگ: ۱) هوندراو، هونه؛ ۲) بریدتی له قسمی هله‌ستمو درو<sup>ف</sup> (۱) بافت؛ ۲) بهتان.

بافیش: به خو هله‌لگون، تاریقی خوکردن<sup>ف</sup> خودستائی ولاف و گزاف.

باش: ۱) باوک، باب؛ ۲) نامال، نزیک له ره‌نگا: (زربیش: نامال زرد)، واش<sup>ف</sup> (۱) پدری؛ ۲) متایل به...

باشبرا: برای همر له باوک، برای بابی، دوکور له باییک و دودایک<sup>ف</sup> برادر پدری.

باشی: بادام، به‌هیف<sup>ف</sup> بادام.

باقاندن: هاوایی جانمه‌ری وهک ریوی و نه‌مانه له نهخوشی<sup>ف</sup> واق واق کردن.

باقانن: باقاندن<sup>ف</sup> واق واق کردن.

باقر: ۱) مس؛ ۲) مسی قدایی لئی ندرداو؛ ۳) چیشتی لم‌سدنا تیک‌چو:

(نهم چیشتی باقیووه مه‌یخون)؛ ۴) عه‌بی نادیاری: (ناخری باقری درهات)؛ ۵) روسیابی و ناویزنان: (ئیستا تدواو باقر بوه ههر ثابر وی پیوه نه‌ماوه) (۱) مس؛ ۲) مس سوپید ناشده؛ ۳) غذای فاسد شده در

ظرف مسی؛ ۴) عیب پوشیده؛ ۵) رسوابی.

باقل: وا بیر ده‌بدم، وا تیده‌گم، پیم وا به، ولو<sup>ف</sup> هزر دبم، به‌بیرا من<sup>ف</sup> حدس می‌زنم.

باقلاؤ: شیوی باقلو ناوو رون<sup>ف</sup> آش باقلاء.

باقله: ۱) دانه ویله‌یه له کلمودا ده‌بی و ده‌نک پان و درستو سورمه‌بی ره نگد له لو<sup>ف</sup> بیا ده‌چی و لوزلتزه؛ ۲) بدري گیاهه کی گل‌لا درزی کویستانیه وهک کدما که (لو<sup>ف</sup> بیده لین<sup>ف</sup>) (۱) باقلاء؛ ۲) گیاهی برگ سوزنی.

باقو: ۱) بز، جوری ماسی لوسی سمیلداری دم گهوره‌یه، شیعه نایخون؛ ۲) هنجیری هیشتانه گهیشتون؛ ۳) قه‌زانی فهریک<sup>ف</sup> (۱) نوعی ماهی؛ ۲) انجیر کال و نرسیده؛ ۳) چاتلانقوش دلم.

باقوره: ۱) بدچکه بیاران کوده‌له و هراز؛ ۲) زده‌لاح و تدزه<sup>ف</sup> (۱) بجه خوک؛ ۲) لندهور.

باقوه: نهایغی کرمی و رزیوی میوه<sup>ف</sup> میوه‌گندیده.

باقه: ۱) باقه، باوه‌شیک گیا یا ده غلی به‌سر او؛ ۲) واقه‌ورزی‌قدیمی ریوی و...؛ ۳) نهخوشی‌که توشی بزن تی: (باقه بزه که‌توسه ناو

بزه کاتم) (۱) گیاه بسته؛ ۲) واق واق؛ ۳) نوعی بیماری بزه.

باقه‌بهس: ثدو گیایه‌ی باقه‌ی بیت ده به‌ستن<sup>ف</sup> گیاه مخصوص بستن.

باقه‌بهست: باقه‌بهس<sup>ف</sup> نگا: باقه‌بهس.

باش قهچان: جو ره ماریکی زه‌ردی ثمال سو رف<sup>ف</sup> نوعی مار.

باشلوخ: سرکلاوی باران دامده‌ره<sup>ف</sup> کلاه بارانی.

باشوش: واشه، باشوش<sup>ف</sup> چراغ.

باش و بوشی: دهس بلاوی، مال به‌فیروزان<sup>ف</sup> ولخرجي.

باششوش: لای قوبله، نیوان خور هلات و روژاواو بدرانیم به باکور<sup>ف</sup> چنوب.

باششوک: باشو، باششوک، مه‌لیکی راوه‌کری بچوکه چوله‌که ده‌گری، واشه<sup>ف</sup> چراغ.

باششوکه: باششوک<sup>ف</sup> چراغ.

باششوشی: جوری کولوانه<sup>ف</sup> زنانه نوعی رودوشی زنان.

باششنه: ۱) باشوش<sup>ف</sup>؛ ۲) وشمی پستند کردن: پیروت پیاوی باشه<sup>ف</sup> (۱) چراغ؛ ۲) خوب است.

باششل: چاروکه‌ی زنان که دامینی له کم‌بیریان گری ددهن، کولوانه<sup>ف</sup> رودوشی زنانه.

باشش والا: بریتی له لینگ روت و بی‌در بی<sup>ف</sup> کنایه از شخص بدون شوار.

باششی: ۱) یه‌سندي، دزی خرابی؛ ۲) باشگری به‌مانا سه‌کار، سه‌ردنه‌سته: (لوتی باشی، موتشی باشی) (۱) خوبی؛ ۲) پسوند به معنی سردسته.

باششیل: باشسل، کولوانه<sup>ف</sup> رودوشی زنانه.

باششیل: ناواره و ده‌ردده‌ره<sup>ف</sup> آواره و خانه‌بدوش.

بااعه: باع: (باعه‌ی بهرخ دیت، مدره که ده‌باعینی) صدای گوسفند.

بااعیس: سدیب، هو، سونگه<sup>ف</sup> موجب، باعث.

بااغ: باخ، دارستانی میوه، ره‌زی تری<sup>ف</sup> باع.

بااغبرین: ۱) له‌دوژمنایه‌تی داری باع برقینه‌وه؛ ۲) هله‌لبرتاوتتی لکه میو له سه‌ره به‌هاراد<sup>ف</sup> (۱) قطع درختان باع از روی دشمنی؛ ۲) هرس کردن رز.

بااغچه: باچجه<sup>ف</sup> بااغچه.

بااغر: له خو ده‌رچو، به‌فیزو ههوا: (کاورا به‌هدوای پاره باغر بوه له خوی درججه)<sup>ف</sup> مغزور.

بااغه: ۱) باقی گیاو گنم، به‌سته؛ ۲) چینکاره له بنیشت یا ماکی نهوت:

(تازبیجه که‌م بااغه‌یه به ناگر ده‌سوتنی)؛ ۳) نهخوشیه کی سمعی بد کسم، باخه<sup>ف</sup> (۱) بسته گیاه؛ ۲) مصنوع از نفت یا سقز؛ ۳) مرضی در ستوران.

بااغه‌ل: باخمل، پاچل<sup>ف</sup> بغل.

بااغه‌وان: تاگاداری باع: (من کارم هر بااغه‌وانی به)<sup>ف</sup> بااغیان.

باافت: ۱) شیاواي، ره‌واي؛ (باافتی نهم کاره نیه)؛ ۲) هونه، هوندراو: (نهم کدوایه زربیافتنه)؛ ۳) خدرج: (سیدی هرچیش بی بافتی رای توش کرده) (۱) شایستگی؛ ۲) بافت؛ ۳) خرج.

باافتنه: تیزمالکیکی هوندراو له پهراویزی عه‌بای ده‌دورن<sup>ف</sup> نوار حاشیه عیا.

- باواقورهت **کوتوله**.  
**بالابهزه:** بدز ن پهراز **بلند قامت**.  
**بالابهزه:** سیهم کلک له پهنجهدا، تیاناوی، قامکی قوئنی، قامکه قوچه  
**ف انگشت وسطی.**  
**بالابهژن:** ناوینهی بالاروان **آینه تمام قد**.  
**بالابهژن:** جلکی سرتاپایی، عدبای، کهنه، هیتر **بالا پوش**.  
**بالاته:** ۱) سرمه تای گهیشتی میوه؛ ۲) نیوی گوندیگه **(۱) آغاز رسیدن میوه؛ ۲) نام دهی است.**  
**بالاخانه:** نهومی دوم **طیقه دوم**.  
**بالا دهس:** ۱) دهسه لاتدار؛ (یاخوا هم بالا دهس بی)؛ ۲) گهوره تر؛  
**(سوره بالاده سی منه)** **(۱) بانفوذ؛ ۲) ارسد.**  
**بالا دهست:** بالا دهس **نگا**: بالا دهس.  
**بالا دهسته:** نه دریز نه کورت، نیونجی **قد متوسط**.  
**بالار:** کاریته **دیرک**.  
**بالاروان:** ۱) ناوینهی گهوره، نینکا مزن، جامی بالانوین؛ ۲)  
 کولانکهی بان، رونجهی میچ **(۱) آینه تمام قد؛ ۲) روزنه بام**.  
**بالاشمه:** داری دیره گی سرتاقهی دیوار که داری تری به سردا رایه ل ده کهن **دیرک تاچه**.  
**بالاشمه:** بالاشمه **دیرک تاچه**.  
**بالاف:** فروک، فروکه، تهیاره **هوایما**.  
**بالافس:** بالابوست **کوتوله**.  
**بالاف:** ۱) کول، شوکول؛ ۲) خوشتن؛ ۳) جلکی داندراو بو شوشن: (ئه و جلکی هانا بالا قینه) **(۱) رختشونی؛ ۲) آب تنی؛ ۳) رخت آمده شستن.**  
**بالا کردن:** پهراز بون، گموره بون، دریز بون **بلند شدن**, رسد کردن.  
**بالا گه ردان:** بله‌گیر، ده سر گه ران **بلگردان**.  
**بالان:** تله گورگو تله ریوی: (گورگی بالا دیده به) **تله آهنى گرگ و رویاه**.  
**بالانوین:** ناوینهی بالاروان **آینه تمام قد**.  
**بالاني:** نیستری باب نهیسی داک ماکدر **استر پدر اسب**.  
**بالاباز:** چه کداری میری، سه ریاز **سر باز**.  
**بالبیهست:** قول بهست **کت بسته**.  
**بالبیستن:** قول بهست کردن **کت بستن**.  
**بالبیهسته:** قول بهست کراو **کت بسته**.  
**بالتوز:** زن خوشک، خوشکی زن **خواهر زن**.  
**بالتسه:** ۱) پالتاو، بالابوشهی نهستور؛ ۲) بیور، تهور، تموده؛ ۳) چه شکه،  
 چه زه **(۱) پالتو؛ ۲) تبر؛ ۳) طعمه شکار.**  
**بالخنه نجهره:** بالداری که بالی له ونهی خنه نجهره هد لکه و توه **پرنده ای که بالش شبیه به خنجر است**.  
**بالدار:** هرچی بفری **پرنده**.  
**بالدان:** ۱) لا واندهوه؛ ۲) پارازتن **(۱) توازن؛ ۲) حراست.**  
**بالشمه:** چوار چیوهی ده رک و پهنجه ره **چهارچوبه در و پنجره**.
- باقه بین: باقه بس **نگا**: باقه بس.  
 باقه: ۱) هرم او؛ ۲) ماوهی زماره و پاره: (چندم باقی دهدیده، دینارم  
 دایتی باقیه کدت نهاده وه) **(۱) باقی: ۲) باقیمانده.**  
**باقیه:** ته قله، تیک، (که وشه کامن جوت باقیه کرد) **بخیه**.  
**بالک:** ترس: (من له تیر و تانه و زیندان و دار بالک نیه) «هیمن» **بالک و هراس**.  
**باکردن:** په نهمان، ناوسان، هلامسان **آمسیدن**.  
**باکوت:** ۱) بمفری بدیا پستاو، کریوه بدیا تو نده وه؛ ۲) میوهی با وه راندوف **(۱) برف پاد آورده متراکم؛ ۲) میوه پاد ریخته**.  
**باکور:** برانبه ری باشور، پشته و قوبله **شمال**.  
**باکوره:** گوچان، گوپال، داردہستی سه رچه میون **جوگان**.  
**باکوزک:** بای زور ساردي زستان، سوزه‌ی سه رماق **باد سرد زمستانی**.  
**باکوزیرک:** باو بوزان، توفو کریوه پاده وه **کولاک و دمه**.  
**باکوقه:** باقوقه، میوه رزبیو با وه راندوف **میوه پاد ریخته**.  
**باکهش:** ۱) بابویر، کلینیتی بای تیدا دی؛ ۲) کله شاخی  
 حه جامد تکش، کوئین که له پستی نیشاوی ده گرن **(۱) منفذ باد؛ ۲) بادکش**.  
**باکهف:** خشته هد لکفاوی تهوا له کل ده زنه جو **آخر نیم بخته**.  
**باکیش:** باکهش **بادکش**.  
**باگا:** شوینی باگر **منفذ باد**.  
**باگ:** با **باد**.  
**باگر:** باگا **منفذ باد**.  
**باگردان:** بانگویر، بانگوش، باگردین، بان گلیر **بام غلتان**.  
**باگردین:** باگردان **بام غلتان**.  
**باگرو:** بای توند **تندباد**.  
**باگروکه:** گیزه لوکه **گردید**.  
**باگزه:** با یه که نیونجی شمال و زریان **باد میانه شمال و جنوب**.  
**باگوردان:** باگردان **بام غلتان**.  
**باگوردن:** باگردان **بام غلتان**.  
**باگونه:** گون په نهمان له بور قله‌لوی **آمس خایه**.  
**باگهر:** گیزه لوکه، گردهه لور، باهوز **گردید**.  
**باگیزه:** با گمز **گردید**.  
**بال:** ۱) له کن، له للا، لجم، با، لنک. (تشتتی من لبال تنده)؛ ۲) چنگی  
 تمیرا، بالی مهل **(۱) نزد؛ ۲) بال پرنده**.  
**بال:** ۱) دهستی بالدار، چنگی تدیر؛ ۲) هرجوار پهلى گیاندار:  
 (ده سریزیان کرد چوار بالیان کردم)؛ ۳) له سه پهنجه وه تا چنه هگه:  
 (گوریسه که ههشت بال بیو)؛ ۴) با خمیل به راکشاوی: (ده لین پیاوی  
 ده بالدار بوه)؛ ۵) تیکه لاؤ و نزیکی: (دومال ده بال یه کدان) **(۱)**  
**بال پرنده:** ۲) چهار دست و پا؛ ۳) از سر پنجه تا چانه؛ ۴) آغوش:  
 ۵) مختلط بودن.  
**بالا:** ۱) بلندی، پهراز؛ ۲) بهزی؛ ۳) قام، قدر **(۱) بلندی؛ ۲) قدر**.  
**بالابوست:** باوه عمه مره، بسته بالا، چله نوک، به تهدمنی ده بالانه کردو.



- بان: ۱) بانگی نویز: (ملاپانی دا); ۲) گازی: (بانی که باشی); ۳) لای سهرو: (لابان نهودیکه); ۴) سرپانی خانو: ۵) بانو، زهمنی دهشت و بلند: (بان هوبندو، تاله بان); ۶) هوگر و خاوند بهزی: (نه مانگایه له گویلکه که نه بان بوه); ۷) بین، بون<sup>۱</sup> (اذان: ۲) صدازدن: ۳) طرف بالا: ۴) بام: ۵) فلات: ۶) مأنوس: ۷) باشید.
- باناندن: بیچوی بی دایک خسته بدر دایکنیکی تر (بانین: کاری بانوک) ف الفت دادن بچه حیوان به حیوان دیگر.
- بانبارگه: بدر بوك، نهونه ده گمل بوك ده چتنه مالی زاو، پاخمه سواف ینگه عروس.
- بانپانک: جانهوریکه له تیره سهوره دهست کورت و فاج دریزه له ره و زه بمردانه ده زی<sup>۱</sup> (جانوری از تیره سهور).
- بانپوشین: خشلیکی زنانه لمسمری دهدن<sup>۱</sup> (فازیوری است که برسر زنند.
- باننتلین: باگردان، بان گلیر<sup>۱</sup> بام غلتان.
- بانجیله: ۱) بانجیله، هیوانی بینی هاوینه بوشهو له سهربوستن: ۲) هدر بانیکی نهونه و چکوله و دک بازیه دیاش<sup>۱</sup> (تراس: ۲) هر بام کم ارتفاع و کوچک مانند بامک آسیا که گندم بر آن ریزند.
- بانجیله: بانجیله<sup>۱</sup> نگا: بانجیله
- بانسمر: خدمه و خشلیکی زنانه لمسمری دهدن، لاسمه<sup>۱</sup> زیوری زنانه.
- بانشان: ۱) چاروکه شان پوش: ۲) قملادوش، نیوان شان<sup>۱</sup> (شان پوش: ۲) میان کتف.
- بانق: شوینی داؤستمده پول و پاره، بانگ<sup>۱</sup> بانک.
- بانقو: جوزیک قوماری پهراوه، بانک<sup>۱</sup> نوعی قمار با ورق.
- بانک: بانق<sup>۱</sup> بانک.
- بانگ: ۱) بانق: ۲) بانگی نویز: ۳) گازی: (بانگم کرد گوتت لئی نهبو): ۴) بانقو: ۵) گریانی شیوه: (بیوان له بانگی دا) (۱) بانک: ۲) اذان: ۳) صد: ۴) نوعی قمار با ورق: ۵) شیون و زاری.
- بانگاکاف: نیوان رووا او خهوتان<sup>۱</sup> میان مغرب و عشا.
- بانگاواز: به قو همراکردن<sup>۱</sup> فریدزدن.
- بانگدادان: بانگی نویز گوتون<sup>۱</sup> اذان گفتن.
- بانگدهره: بانگویز، نهودی بانگی نویز نهخوبنی<sup>۱</sup> مؤذن.
- بانگروز: خلور، نیتون گلار: (لوبانوه بانگروز بومده): خلیر، تلیر<sup>۱</sup> غلت.
- بانگ کردن: گازی کردن، گاسی کردن<sup>۱</sup> صدا زدن.
- بانگردن: باگردان<sup>۱</sup> بام غلتان.
- بانگلیلر: باگردان<sup>۱</sup> بام غلتان.
- بانگوش: ۱) باگردان: ۲) باگردان گیر<sup>۱</sup> (۱) بام غلتان: ۲) بام غلتان گردن.
- بانگویز: باگردان<sup>۱</sup> بام غلتان.
- بانگویز: بانگ ده ر<sup>۱</sup> مؤذن.
- بانگمه: ۱) باگردان: ۲) پیاوی بانگی<sup>۱</sup> (۱) بام غلتان: ۲) کسی که

- تو بیو نهت کرد لهدست دا): ۷) هیزو قهدو بالا: (هر له تمه نیکداین بدلام ندو لم من باو خوشتره): ۸) خول و سوری توند: (خول خوله کدم باش باوده خوا، (باوه خولی): گمده کی کی منالانه یه): ۹) شیاو: (تم گوشته باو دیانی من نیه): ۱۰) ههرهت، چهنگک، تاف: ۱۱) وره، بیت (فام: ۲) هُل دادن: ۳) کلمه ای که هنگام بازی با بچه ها گویند؛ ۴) پدر: ۵) رونق: ۶) فرست: ۷) رشد و نمو: ۸) چرخیدن سریع: ۹) شایان: ۱۰) عُفوان: ۱۱) بیا.
- باوئیرک: گمی مس یا ناسن، ئالقەمی مسین یا ناسنین (حلقة مسی) باهنى.
- باوا: ۱) پاییر، کالک، (باواگهوره): بابی باب و بابی دایک): ۲) باب (ف) پدر بزرسگ: ۲) پدر.
- باواقورهت: چله نوک، باوا عممره (کوتوله).
- باواگهوره: باوکی پاییر، باپیره گهوره (جذ پدری).
- باواام: بادام، بهیف، باقى (بادام).
- باواان: ۱) ماله بابی ڙن و بوك: ۲) للای نهوان، لنک واف (۱) خانه پدری؛ ۲) نزد آنان.
- باواانی: جیازی بوك، نهوهی بوك بوماله زاوای ده هینچ (جهاز عروس).
- باوالى: وشهی خوه شه ویستی و ریزلى نان بو باب (حروف محبت و احترام به پدر).
- باوباوین: گالنه ده گهل منالا کردن و باوباو گوتون (شوخي کردن با کودک).
- باوبیز: ۱) توزو غومار، توزو خول، غوماری که با ده یهینچ: ۲) قوره بیزگ و تروتس (۱) گرد و غبار؛ ۲) کنایه از باد شکم.
- باوجو: ته گرچی، هرجه نده، ده گهل نهوده شراف باوجود، هرچند.
- باودیان: روای ددان، شیاوی دگان (باب دندان).
- باور: بردا، یاقیده (باور، عقیده).
- باوسنه نسدن: ۱) وبرهه و کوتون، ورهه واج که وتن: ۲) وسدر که وتن به رسه رغه نیم دا: ۳) سورخواردنی به نهودم (۱) رواج یافتن؛ ۲) ظرف یافتن؛ ۳) بشدت چرخیدن.
- باوسنه نن: باوسنه ندن (نگا: باوسنه ندن).
- باوش: باوهش، هامیز (آغوش، بر).
- باوشک: دم داچه قاندن لبدرا خدوهاتن (خمیازه).
- باوک: باب، باف (پدر).
- باوکه: ۱) نیرهی بالدار کاتی جوچله هیه: ۲) بانگ کردنی باب: (باواکه! کوهشم بو بکره) (۱) پرنده نر هنگامی که جوجه داشته باشد: ۲) کلمه خطاب به پدر.
- باوکهرو: وشهی شیوهن و خمباري (کلمه شیون و نوحه).
- باوکلهلى: وشهی خوه شه ویستی و نازداری: (باواکله لئی بودیارت نهبو) (ف) کلمه محبّت و نواذش.
- باوگ: باواک (پدر).
- باوگه روازی: شده جنیو، جوین به یه کدان (دشتم بهم دادن).
- باول: جانتا، چمه دان، سندوقی له چهرم و مقهبا بون جلک تینان (ف)
- چمدان.
- باول: نه خوشی چوکی بیچوئی تاژه ل (بیماری زانوی بره و بزغاله).
- باوه بیماره: زَبَاب، بیگانه میردی دایک (ف) نایدری.
- باوهت: باوهت (ف) بابت.
- باوه خولی: سورخواردن بدههوری خودا (ف) بددور خود چرخیدن.
- باوه خون: چوندهوهی بوك بويه کهم جار بومالی باوك (ف) اولین بازدید عروس از خانه پدر.
- باوه خون: باوه خون (ف) نگا: باوه خون.
- باوه ره: ۱) باوه، بردا، باوه ره: ۲) سنوری نیوان دوزه وی، که وشه نه دوکیلگد (۱) باور؛ ۲) مرز بین دو کشتزار.
- باوه ره: ۱) بهینه، ورننه: ۲) جوگهی ناوده غل (ف) بیار؛ ۲) مسیر آب در کشتزار.
- باوه رېپېکراو: نه مین، جنی باوه ره (ف) آمين، جای اعتماد.
- باوه زنامه: پسوله گهوا بی خویندن، گدواهینامه (ف) کارنامه تحصیلی.
- باوه رهمال: پاک کردنوه و لیتمی ناو جوگه (ف) لجن مالی جوب.
- باوه رهه: باوه، بهینه، بیرانه (ف) بیار.
- باوه رین: میوهی که با وراندوهه (ف) میوه باد ریخته.
- باوه ڙن: هدوئی دایک، ڙن باف، زَدَابِک (ف) ناما دری.
- باوه ش: باوهش (ف) آغوش.
- باوه شین: باوهش (ف) بادیز.
- باوه عمه مره: چله نوک، بالا بُوست، باواقورهت (کوتوله).
- باوه قوت: باوه عمه مره (ف) کوتوله.
- باوه قورهت: باوه قوت (ف) کوتوله.
- باوه ل: ۱) باول: ۲) بیچوئی تاژه لی که توشه باوه لی بو بیت (۱) بیماری زانوی بره و بزغاله: ۲) بره و بزغاله مریض.
- باوه لی: ۱) نازناوه بو سیدان: (چومه خزمدت باوه لی بو زیارت: ۲) پیری پدک که وتو: (باوه لی بایه کی بدهس): ۳) جوری نه خوشی تاژال (ف) کلمه خطاب به سادات: ۲) پیر و فرتوت: ۳) نوعی بیماری احسام.
- باوه لی: نه خوشیه که توشه ساوای تاژه ل ده بیت و نه زنی ده په نه می (ف) بیماری زانوی بره و بزغاله.
- باوه گو: قسه ده قسه داکدر، کدستی لەناو قسدي يه کي ترا هەلدە داتى (ف) کسى در میان سخن دیگری پېرى.
- باوه گئىزه: باوه خولی (ف) نگا: باوه خولی.
- باوى: ۱) بادام: ۲) نه خوش بدههوری باداری، بادار (۱) بادام: ۲) مبتلا به رماتیسم.
- باوى: باوازه (ف) بینداز.
- باويزه: باوه رین، نهومیوه کدبا لەداری و وراندوهه (ف) میوه باد ریخته.
- باوشک: باوشک (ف) خمیازه.
- باویلکه: پشیله پایزه، گیایه که توکهی سیمی و سوک و گرژنه بايزان با بلاوی ده کاته وه، بايلکه، شله مین کدرا (ف) گل قاصد، قاصدک.
- باویلکی: باویلکه، پايلکه، پدبوله بايزه (ف) گل قاصد، قاصدک.
- باھو: ۱) قول، کوڑ: ۲) وارشی دیوار یان خندە کی دهوری باعچد: ۳)

- لاشیپانه‌ی درگا؛ ۴) تالوداری دارد؛ ۵) شاهینی ترازو؛ ۶) ناسوگ،  
که ناری ناسمان؛ ۷) شان و پیل ۱) رزف؛ ۲) خندق؛ ۳) دوطرف  
طولی چهارچوبه در؛ ۴) تیر سقف؛ ۵) شاهین ترازو؛ ۶) افق؛ ۷)  
کتف.
- باهو: شان و پیل: (نعلا نهی نازه نین ثاهو به باهو / دلی سهیادی خوت  
هیایه لمرزه) «نالی» ۱) کتف.
- باهودار: زلام و بهیز و تاقفت ۱) نومند و نیر و مند.
- باھور: ورده با، هوره با، باز زورساردی توند بدمره و باد سرد و سخت  
همراه باشد.
- باھور: باھور ۱) نگا: باھور.
- باھوز: گهرده لول، گیزه لوکه ۱) گردباد.
- باھمکدن: باهاتن ۱) وزیدن.
- باھنهنجیر: باتسکه، جوئی هنجیری زور خراب ۱) نوعی انجیر  
نامر غوب.
- باھیز: ۱) زمینی نه کیلدراو؛ ۲) سرگردان و سمرلنی شیواو ۱) زمین  
باير؛ ۲) سرگردان.
- باھیث: بادام ۱) بادام.
- باھیشک: پدمنیبی قاج لبدر ماندویی، ناوسانی با دماندگی ۱) آماں  
با از فرط خستگی.
- باي: ۱) شمچه، شخانه، شقاله، کرمیت، گوگرد، شقارته؛ ۲) نرخ،  
قیمهت، باي؛ ۳) بیسی: (قبیله سویه‌رده و یسی نازاری‌ای)  
«سدیدی» ۱) کبریت؛ ۲) نرخ؛ ۳) باشی.
- بايام: بادام ۱) بادام.
- بايالدان: گهران لدهشت و ده بوسانده و خدمره واندن ۱) تفرج.
- باينجان: بامجان، باینجان، بادنچان.
- بايده: بادیه، زرکی ناخواردنده و ظرف آبخوری.
- باي دهبور: باي خور ناوابی ۱) دبور، باد مغرب.
- باير: زمینی نه کیلدراو، بور، بیدار، کوده ۱) زمین باير.
- بايز: سوکله ناوی بايزید ۱) مخفف بايزید.
- بايس: هو، سهبه، باعیس ۱) سبب.
- بايست: بايس ۱) سبب، علت.
- بايستی: بايس ۱) سبب.
- باي سور: ناخوشیه که، باي مباره ک ۱) باد سرخ، نوعی بیماری.
- باي فرهنهنگ: ناگره، تاوره، زیپکه و پورگ که له دهه و چاو دیت ۱)  
آتش فارسي.
- بايله: ۱) بالوك، بالوكه؛ ۲) پارچه قوماشیکی زور ته نکه ۱) زگیل؛ ۲)  
نوعی پارچه یسیار نازک.
- بايلکه: بايلکه، پسنهله پايره ۱) قاصدك.
- باينجان: بامجان، باینجان، بادنچان.
- باينجاني: ره نگی باینجان، سورمه‌یی تاریک ۱) بعنگ بادنچان.
- بايه: بادیه، زرکی ناخواردن لمسه یا لدار ۱) ظرف مسی یا چوبی  
آبخوری.

نهم گویزه له بربه چه نده؟<sup>(۱۴)</sup> قدبه ل و یه کجارت کی: (نهم خانوهم له بر به کردن داده)<sup>(۱۵)</sup> بواری تاو: (نهم رویاره بر بنادا)<sup>(۱۶)</sup> ده سکاری پهروی قومار: (بری لیده)<sup>(۱۷)</sup> له گهل دور که هوتو: (نهم گیسکه له میگهل بر بوبه)<sup>(۱۸)</sup> به زور خستته تاو: (داریان تئی بری)<sup>(۱۹)</sup> دزی و شک: (کراسه کم تهرو بربه)<sup>(۲۰)</sup> اندکی: (۲) قطعه بر یده چوب: (۳) یاک سال در عمر چهار بیان:<sup>(۴)</sup> توان: (۵) دسته و گره: (۶) تیره و عشیره:<sup>(۷)</sup> قطع کردن:<sup>(۸)</sup> پسوند به معنی بُرنده:<sup>(۹)</sup> پسوند به معنی سوراخ کننده:<sup>(۱۰)</sup> بریدن پارچه:<sup>(۱۱)</sup> (۱۱) از بین بُرنده:<sup>(۱۲)</sup> بُرس، قاطعیت:<sup>(۱۳)</sup> روى هم:<sup>(۱۴)</sup> کُنتراتی: (۱۵) گُدار آب:<sup>(۱۶)</sup> بُرزن او راق پاسور:<sup>(۱۷)</sup> از جمع جا مانده:<sup>(۱۸)</sup> به زور جاددن:<sup>(۱۹)</sup> خیس.

برآ: ۱) بردا به تینخ بان به تمورو هه رچی: (بـهـمـوـرـهـ دـارـهـ کـهـ بـرـآـ): ۲)  
خـلـاسـ بـوـ، كـوـتـاـيـيـ هـاـتـ: (نـاـنـمـانـ لـهـمـالـ بـرـآـ، مـانـگـاـ مـرـدـوـ دـوـبـرـآـ) فـ۱  
قطعـ شـدـ: ۲) تمامـ شـدـ.

برآ: ۱) نـیـرـ یـشـمـیـ هـاـدـایـکـ وـ باـ يـانـ هـاوـیـهـ کـهـ لـهـوـانـ، بـرـیـ: ۲) برـدـراـ، دـزـیـ  
هـاـوـرـدـاـ فـ۱) بـرـادـرـ: ۲) بـرـدـهـ شـدـ.

برآباب: نیرینهی هاویاب و دایک **جیا** برادر پدری.

برآبهش: هاویش له مالی دنیادا، دوستی زور نزیک **ف** سهیم در میراث.

برآتوته: قامکی په ناقامکه چکوله **ف** انگشت بنصر.

برآده: خاکمه مرمند، ورده نائسني بربند لیدراو **ف** براده آهن.

برآده: دوستی نیر، دسته بر **ف** دوست، رفیق.

برآدری: دوستیاه تی وه هواله تی پیاو **ف** دوستی.

برازا: فرزندی برا، زاروی برا، برازی **ف** برادر زاده.

برازانزا: نهودی برا **ف** نهوده برادر.

رازاناف: بر ازاوا، یاریده ری زاوا الله کاتی بوک گوینانه و دا پشتینه دی بوک ندو  
د پیهستنی ساقدوش.

**مرازاق**: برآزاق برادرزاده.  
**مرازاوا**: برآزاها<sup>ف</sup> ساقدوش.  
**مرازاه**: نوین، لوسم، باری، باریه، ملغمه، لموازه، دهلم<sup>ت</sup> دیلم، آهرم.  
**مرازع**: برآزان<sup>ت</sup> برادرزاده.

**رازاتون:** برژاندن، کهواکردن، بریانکردن، بودانی دانه و پله له سمر ساج  
ف به باران ک درن، بودادن.

برادران و زن برازشند.  
برادر: زنی برا فدا نمایند.  
براشتن: بودان فدا بریان کردن، بودادن.  
براشتی: برداش او، بریان کراو، بودراو فدا بریان شده.  
براکی: برادر، دوستی نزیکی نیز فدا دوست و برادر.  
براکه: وشهی خوش و بستی بو دواندنی برادر فدا حرف نوازش دوستانه.  
برالو: نالو بمالو، به لالوک، هله له لوک فدا آبالو.

رالوك: بـالـلـوك، تـالـو بـالـلـوك الـبـالـو.  
رـالـوى: بـرـالـوـك الـبـالـو.  
رـالـله: ۱) وـتـمـي خـوشـمـوـسـتـي بـو دـانـدـنـي بـرـادـهـرـهـ؛ ۲) نـاوـي گـيـاـهـ كـهـفـهـ ۳) كـلمـهـ بـحـيـتـ آـمـيزـ دـوـسـتـانـهـ؛ ۴) گـاهـهـ است.

بچکولانه: بچکوکاف کوچلو.

بچکوله: بچکوکاف کوچلو.

بچکه: ۱) بچکوک: ۲) بیچوق (۱) کوچلو؛ ۲) بچه.

بچکه لانه: بچکوکاف کوچلو.

بچکه له: بچکوکاف کوچلو.

بچو: فرمانی روشتن، بروق برو.

بچوچک: چکوله کوچک.

بچوک: ۱) بچکوک: ۲) پدله کمتر: (کوری من بچوکی تویه) (۱) کوچک؛ ۲) خدمتگزار.

بچوکی: کدم قهواره بی، خزمه تکاری و نوکمری: (تا ده مرم بچوکیت ده کدم) (۱) خدمتگزاری.

پچوله: بچکو<sup>ك</sup> کوچک.

بچه نگانی: نام بازیون، مل ده به زمل نان، ده ستم علان<sup>ك</sup> گلا و بیزشن.

بختیان: قسمی هله استه، تومهت، بوختان<sup>ك</sup> بهتان.

بخو: ۱) فدرمانی خواردن؛ ۲) هدر بخوی، له خوه<sup>ك</sup> ۱) بخور؛ ۲) خود بخود.

بخور: زور خور، خورا<sup>ك</sup> پر خور.

بخور: سوتنه نی بون خوش<sup>ك</sup> بخور.

بخوز: گای خه فوک، گایه ک که له کاتی جوت کردند اندخه<sup>ك</sup> گاوی که در اتای شخم می خوابد.

بخه: ۱) به او بزه، یا ویزه؛ ۲) بیدایماله: (چه) قو له هدسان بخه با تیز بین<sup>ك</sup> ۱) بین دار؛ ۲) بمال.

بخیری: بو غاری، تاگردانی دوکلمی له سهربان بلاویست، مغاری<sup>ك</sup> بخاری.

پادو: قسم زان و دم پاراوف سخنور.

بده: ۱) بدھرہ و داهات، درامدہت: ۲) باج و بیتاکی میری: ۳) فدرمان  
بعواتا: (وده، بیخشہ: ۴) بھواتای دھندہ [۱] درامدہ: ۲) باج و  
خراب: ۳) فعل آمر بده: ۴) دھندہ.

بدهر: ۱) دھندہ: (کابراید کی نان بدهرہ: ۲) بده، وده، بده یہ: ۳) بریتی  
لہڑنی بی شرم [۱] دھندہ: ۲) بده: ۳) کنایہ از زن بی شرم.  
بدهیہ: بروانہ، تمہاماکہ [۲] بینیں.

بر: ۱) کمیک: (پریتک ناوم ده یه، نمو بره چیه ده مده یه‌ی؟؛ ۲) قه لندار کیکی  
بر او: (دویدار بینه): ۳) سال له تمهمنی یه کسمند: (جوانه که یه ک بره  
بان دوسره؟؛ ۴) تابشت و هیرز: (برنا کام لم کیفه سدر کام، له گریوه  
غاردا بری نه کرد): ۵) دهسته و کدرت: (پریه مهرباک هات، تو شی بره  
پیاوی بوم): ۶) تیره و تایفه: (پرا تو نیزی جاقم له کام بری؟؛ ۷)  
دپاچین و لدت کردن: (قه لدت و بری تیخستن، داره کانی قه لدت و  
برکرد): ۸) پاشگری بدمانا برنده: (جاران داریسو نیستا بویته  
میری سدرین): ۹) پاشگری بدمانا کون تیکهر: (دز بهمال بر دیواره که  
بریوه): ۱۰) دراندنی پارچه به قهیچی یان پدهده سست: (هموجار بگر  
جاریک بین): ۱۱) قوتار کر: (نم هه تیوه ناتودو بریو): ۱۲) برشت و کار  
راسه زاندن: (زور پیاوینکی، به مریه): ۱۳) گوتهه به سوان و زمار: (به مری

- در قمار؛ ۲) بازگرداندن.
- بُرْدَوْنَه: زلامی ناقولاً و تمهذ بلند بالای تنومند.
- بُرْهَه: شفره، ددانی بِهَرَازَ شُفَرَهَ گُرَازَ
- بُرْرَهَه: نیره بِهَرَازَ، یه کاندَهَ گَرَازَ
- بُرْزَه: گوم، ون، وتدافَ گُم، مفقود.
- بُرْزَه: به تاگر چزان بی سوتان: (گوشته که هیشتا نیوه بِرَزَ بوخواردمان) بُرْشَتَه.
- بُرْزَهَه: ۱) برسته بون: ۲) مژول، بِرَانَگ، موی پیلوی چاو، بِرَانَگَ بُرْشَتَهَه: ۲) مژه.
- بُرْزَهَه: براشتن، بریان کردن، بُوَدَانَ بُرْشَتَهَه: بُرْشَتَهَه کردن، بودادن.
- بُرْزَهَه: خوین راگرتی بِرِین بِهَدَهَ رَمَانَ بُرْشَتَهَه خون بست کردن زخم به کمک دارو.
- بُرْزَانَگ: بِرَوْل، مژول، موی پیلوی چاوَهَه مژه.
- بُرْزَهَه: ۱) سوزیانه و زام، زانی بِرِین و سوتان: ۲) ویستانی خوین به هوی ده رَمَانَ ۱) سوزش زخم: ۲) خون بندآوردن با دارو.
- بُرْزَهَه: ۱) براشتی، بریان: ۲) بِرَانَگَ ۱) بُرْشَتَهَه: ۲) مژه.
- بُرْزَهَه: ۱) بِرَانَگَ: ۲) بِرَزَهَه و بِرَشَالَهَه کوُتَالَ: ۳) داسوکهی گولی ده غل
- ۱) مژه: ۲) پُرَز قماش: ۳) پُرَز خوشه گندم و... بُرْزَهَه: بِرَزاَوَهَه بُرْشَتَه.
- بُرْزَاهَگ: بِرَزاَوَهَه بُرْشَتَه.
- بُرْزَیَان: بِرَانَ بُرْشَتَهَه شدن.
- بُرْزَیَانَهَه: بِرَانَهَه نگا: بِرَانَهَه.
- بُرْزَیَاو: بِرَزاَوَهَه بُرْشَتَه.
- بُرْزَیَن: بِرَانَ بُرْشَتَه.
- بُرْزَیَنهَه: بِرَانَهَه نگا: بِرَانَهَه.
- بُرْزَیَو: بِرَزاَوَهَه بُرْشَتَه.
- بُرْسَاق: جوئی شیرینی بُرْشَتَهَه نوعی فطاب.
- بُرْسَه: وزه، هیزو تواناَ توان، تا.
- بُرْسَتَه: بُرْسَهَه توان.
- بُرسَی: بِرسَی، نیز دزی تیرَهَه گرسنه.
- بُرسَیَاهَه: بی نانی، ورگ به تالی بُرْسَنگی.
- بُرسَیَتَه: بِرسَیتَه، بِرسَیاتَه بُرْسَنگی.
- بُرسَیَهَه: بِرسَیَهَه، تاورایی بُرْسَنگی.
- برش: ۱) کهرو، نموده فه شینه ده که ویشه سمر تراشاو و نانی کون، کدره کیفه: ۲) ناحمزو ناشرین: (رهش و بِرَشَه): ۳) هدناسه و هیز: په ک چند کگرم، بِرَشم هَلَاتَ ۱) کَفَكَ: ۲) سیه چرده: ۳) نفس و رمق.
- بُرْشَتَه: ۱) هیزی بِرِین: ۲) به هر هی چیندراو: ۳) زه مینی به پیت: ۴) بُرْسَه: ۵) پارچه يه کی بِرَأَوَهَه درون: ۶) کُون، قاش: (بِرَشَتَه) هه نی دا پیمَهَه ۱) بُرْشَه: ۲) به هر محصول: ۳) زمین حاصلخیز: ۴) تاب و توان: ۵) پارچه بِرَش خورده آماده دوخت: ۶) قاج هندوانه و... بُرْشَتَه: بِرَزاَوَهَه بُرْشَتَه.
- برام: ۱) برای من: ۲) بر دیانت، بر یامَهَه ۱) برادرم: ۲) برده شدم.
- براماَزَگ: بدیکه له بدری دارمازوَهَه بُرْغَندَه.
- براماَک: برای هر لملدایک له باو ناَهَه برادر مادری.
- برانَ: ۱) دوابی هاتن: ۲) جودابی: (لیک بِرَانَ): ۳) گدیشتن: (میرات چند بِنَی بِرَانَ؟، نهوكیز و کوره بِنَیک بِرَانَ): ۴) دابرین، لدت بونَهَه ۱) پایان یافتن: ۲) جداتی: ۳) نصیب شدن: ۴) قطع شدن.
- برانَدَه: ۱) بِرَانَهَه: بِرَانَهَه قطع کردن.
- برانَهَه: ۱) جیره و موجهی دیاری کراو: ۲) باج و بیتاکی سالانه میری ۱) مستمری: ۲) باج و خراج سالانه.
- برانَهَه: برایانه وو کوتایی هاتن: ۲) لدت بونی دارو... به مشارو تیغ و... ۱) تمام شدن: ۲) قطع شدن.
- برایانه: وه ک بِرَافَهَه برادروار.
- برای توتنه: بر اوتدهَه انگشت بنصر.
- برایه تی: ۱) بِرَابَون: ۲) خوش و سیستی و ره قفاری برایانه ۱) و ۲) برادری.
- برایی: برایتی: (برامان برایی کیسمان جیایی) بُرَادَرِی.
- بریانه: پیاوی زبدلاح و تمهذ، زلی ناقولاَهَه مرد لندھور و بد قیافه.
- بریو: ۱) کم کم، توزه توزه: ۲) لدت لدت، زور پارچهی بِرَأَوَهَه ۱) کم کم: ۲) پارچه پارچه.
- بریوگاه: موغدرهی پشت ستون مهره ها.
- بریو: ۱) بِرَبِرَاهَه: ۲) بِرَبَرَه: ۳) داسی دادندهار وه ک همراه: ۴) خزمی نزیکَهَه ۱) ستون فقرات: ۲) کم کم: ۳) داس دنداندهار: ۴) خویشاوند نزدیک.
- بریون: جیابونه وو ناوه کی بون: (مدَر لَهَه لَهَه بِرَبِرَه) جُداشدن و از جمع بُریدن.
- بریدهند: مردمند، تامرازی ناسن رین، موره ت سوهان.
- بربهنگ: بر بهند ا سوهان.
- برپیدان: قسه له قسدها کردن بِرَجَهَه در میان سخن آمدن.
- برج: ۱) مزلکی روز له عاسمان: ۲) مانگی سال: ۳) قونگرهی قوتی قفلَهَه ۱) و ۲) و ۳) بُرج.
- برجی بِرِیَثَن: دومین حه و سهی ره شمه که زور سارده بِرَد العجوز سرمای پیرزن.
- برچی: بِرسَی، نیز دزی تیرَهَه گرسنه.
- برچه بِرَج: ده نگی قولته قولته تاوَهَه صدای غلیان آب.
- برچینی: بِرسَیاتَه، بِرسَیهَه، نیزی بُرْسَنگی.
- بردان: جیاکرنه وی هیندی له هیندی بِرَد اکردن.
- بردن: ۱) بِرَن، به رانه مری هینان: ۲) بریه تیله تیرَهَه بِرَدَنَهَه ۱) بُرَدَن: ۲) سیوختن، درآمیختن.
- بردن به است: تندگ بی هلینان، تندگه تاوکردن در تندگا قرار دادن.
- بردن نه سه: ۱) بِنَاتَکَم گه یاندن، نهنجام دان: ۲) گوزه راندن، رابواردن ۱) به انجام رسایدند: ۲) گذراندن.
- بردن نه وو: ۱) قازانچ له قوماردا: ۲) گهرانه وو بوشونی پیشوَهَه ۱) بُرد

- برنجه‌جار: موزای مرده‌زه، برنجار **شالیزار**.  
 برنجی: ۱) وک برنج: (نمودانه برنجیت چهند جوانه): ۲) هدره باش  
**۲)** برنجگ برنج: ۲) هرجیز بسیار خوب.  
 برنده: بررا: (دادنی برها برنده‌یه) **بررا**.  
 برنگ: ۱) قهیچی مربرینه‌وه، ههورینگ، مقهستی گهوره بوهه‌لماچینی  
 کولکه‌ی نازال: ۲) توره‌له‌لدان: ۳) زوروشک: (وشک و برینگ) **۱)**  
 دوکارد: ۲) پرت: ۳) بسیار خشک.  
 برنگه: مقهستی حمیوان برینه‌وه **دوکارد**.  
 برنگه‌وان: لمصر برینه‌وه و ستاو شاره را **استاد در پشم چینی گوسفند**.  
 برنه‌وه: جوری تنه‌نگ که کاری شاریکه به‌وناوه **نوعی تفنگ**.  
 برنتی: سعوتی، توژیکه به‌که‌پوئه کیشی له‌باتی توتن کیشان **آنفیه**.  
 برنه: وشهی فهرمانه واتا: بدده‌س هدله‌نه‌یان بچنه **امر به چیدن**.  
 برنده‌قه: ۱) وگه‌راندن: ۲) له‌قومارا قازانچ کردن **۱) بازگرداندن: ۲)**  
 در بازی برنده شدن.  
 برنه‌وه: برنه‌قه **نگا**: برنه‌قه.  
 برو: ۱) فدرمانه بورویشتن: ۲) لمباش تالان ده گوتی بدواطا رامالین و  
 هیچ نه‌هیشتن: (تالان و برویه که مدیرسه!) **۱) فعل امر: برو: ۲)**  
 چیاول.  
 برو: ۱) نیجازه، زهوا زاین: (دل برونا نادات چاوم به‌منالی بکموی): ۲)  
 باوار، نیمان **۱) اجازه: ۲) باور**.  
 برروانه‌مه: باورنامه **اعتبارنامه، کارنامه تحصیلی**.  
 برروایی: ۱) باوری: ۲) رهوازانین **۱) عقیده: ۲) روادیدن**.  
 بروز: ناشکر **آشکار**.  
 بروسل: که‌موکه، توژکال: (هر بروسوک‌کم ده به‌همسمه) **بسیار کم،**  
 اندک.  
 بروسل: ۱) جه خمامه‌ی ههور: ۲) تهزوی بهزاد: (بروسکیک ده بشتم  
 وه ستا): ۳) بریقه: (لمدوره‌وه ده بروسلکی) **۱) برق ناشی از ابر:**  
**۲)** تیرکشیدن جسم: ۳) درخشش.  
 بروسلکان: بریقدان **درخشیدن**.  
 بروسلکانه‌وه: بریقانه‌وه، دره‌وشانه‌وه **درخشش**.  
 بروسلکه: ۱) بروسلک: ۲) تیلگراف، بدرقیه، بورقی، تلفراف **۱)**  
 نگا: بروسلک: ۲) تلگراف.  
 بروسلکیان: بروسلکان **درخشیدن**.  
 بروسلکین: بروسلکان **درخشیدن**.  
 بروش: وردی ساوار **ریزه بلغور**.  
 بروش: منجمد، دیزه‌ی لامس **دیگ مسی**.  
 بروشه: دانه‌دانه باریتی به‌فری ته‌نک و پانکه‌له **بارش برف به آرامی**.  
 بروقه: بریقه **درخشش**.  
 بروکه: که‌موسکه، زورکم **خیلی اندک**.  
 برویسی: برسکه‌ی عاسمان **ابرق آسمان**.  
 برویش: ۱) ده‌نکی ده غلی په‌رش: ۲) وردی ساوار **۱) دانه بلغور:**
- برشته: برزا **برشته**.  
 برغوغ: بزماری به‌بیچ، نامرآزی کون‌کردنی پیچ دار **میخ بیچ**.  
 برغی: برغوغ **میخ بیچ**.  
 برفین برفین: رفاندن بی‌پرسی خاوه‌ن **چجاول و غارت**.  
 برقوک: به‌تر و سکه، بریقه‌دار **براق**.  
 برقه: دره‌وشین، بریقه، تر و سکه **درخشش**.  
 برقه‌ندره: تورک، توری، چه‌قل **شغال**.  
 برک: ۱) خالیگ، که‌له که: ۲) دهدروزانی خالیگه: ۳) حدون، نه‌ستیل: ۴)  
 هاویشن: (برسکی ده): بیهادیه، فری ده) **۱) تهیگاه: ۲) درد**  
 تهیگاه: ۳) استخر: ۴) انداختن.  
 برک: ۱) هیلنچ، دل تیک‌جون و خمریک رشانه‌وه بون: ۲) پنجی بیستان:  
 (برک شوتی): ۳) نه‌ستیل، نه‌ستیر **۱) حالت تهوع: ۲) بوته: ۳)**  
 استخر.  
 برکه: ۱) پنجی بیستان: (برکه کالمک): ۲) کدرک، کدرت له مدره‌و تاره:  
**۳)** گیاوه‌کی بونخوشی کویستانه: ۴) پارچه‌ی تیری جلک، قمهاره **۱)**  
 بوته پالیزی: ۲) دسته‌ای از گله: ۳) گیاهی خوشبو: ۴) قواره  
 پارچه.  
 برگه: ۱) جیگه‌ی شکاندنی جو بوناودیری: ۲) شوینی له‌له کراو له دار  
 یا له‌ناسن **۱) جای بریده از جوی برای آبیاری: ۲) شیار زدن**  
 روی چوب یا آهن.  
 برگه‌برگه: زور له‌له کراو **بریدگی بسیار**.  
 برمه: ۱) نوزه ناله‌ی تادر: ۲) جوری شیرینی به گویز یا پسته‌ی تی  
 ده کری **۱) آه و ناله تدار: ۲) نوعی شیرینی**.  
 برمه: پرمده، پرمده، ده نگ له‌لوت هاتنی نه‌سب له غلوریان: ۲) گوره و  
 بوله‌ی بیاوی توره: (کاورا به‌سیده‌تی نه برمده برمدت له‌جیده!): ۱)  
 صدای بینی اسپ: ۲) غرولند.  
 برمه‌برم: قسه له‌ناو ده‌مدادکدن که بیاوتی نه‌گا، بوله‌بول: (کاورا هم  
 برمده‌برمده‌تی نازانم ده‌ری چی!): **۱) زیرل حرف زدن، غرولند.**  
 برمهین: به‌کارو نازاو به‌برشت **آدم کارا و قاطع**.  
 بربن: بربن، دزی هاوردن **بردن**.  
 برناخ: کونه‌کدپو، کونی‌لوت، کونادفن **سوداخ بینی**.  
 برناخه: برناخ **سوراخ بینی**.  
 برنج: ۱) دانه‌ویله‌کی سیبی و بژیوه، روته‌وه بوبی چه‌لتوكه، له مدره‌زه  
 بدرهمد دیت: ۲) کانزایه که تیکلاوی مس و روح **۱) برنج: ۲) آلیاز**  
 برنج از ۶۰٪ مس و ۴۰٪ روی.  
 برنجار: مدره‌زه، کیلگه‌ی برنج **شالیزار**.  
 برنجار: په‌زین، جیگه‌ی دره و کراوی خله، جاز **جای غله در و شده**.  
 برنجکوت: ۱) دینگ، ده‌سکو سندول: ۲) دینگچی: که‌سی چه‌لتوكه  
 نه کوتی **۱) دنگ: ۲) دنگ کوب**.  
 برنجوک: ۱) مو، نه‌خوشیه کی زور به‌زانه له په‌نجه دیت: ۲) پارچه‌یده کی  
 توری ناسک زنان ده‌یکده‌نه ده‌سمالی سرف **۱) کردمه: ۲) پارچه‌وال**.  
 برنججه: کانزای مس و روح، زه‌ردی سه‌ماوه‌ره **آلیاز برنج**.

(۲) ریزه بلغور.

برویشین: جیشی برویش آش بلغور.

بره: نهبر و ابر و.

بره: (۱) دادنه دیاره کهی به کانه، شفره، کلمی نبره بدراز؛ (۲) نبره بدراز.

به کانه: (۳) چنینی گنمه‌شامی؛ (۴) بدیاری نیوان دوکیگه؛ (۵) گوتره،

بی‌زمار و پیوان؛ (۶) خاکمی مشار؛ (۷) مشار، همه؛ (۸) بریه‌تی له

فرزه‌ندی میونه؛ (۹) بریه‌تی له پیاوی زور به کارو هملکه‌ته؛ (۱۰)

خاکمی بریه‌ند؛ (۱۱) تمواوس ربوه‌وهی سواله‌ت و توندبوئی هیلکه‌ی

کولاو؛ (۱۲) بریه؛ (۱۳) ماخته، قونته‌راتی آف؛ (۱۴) دندان پیدای گراز؛ (۲)

گراز؛ (۳) چیدن ذرت؛ (۴) فاصله میان دو زمین شخم شده؛ (۵) گوتره،

سرهم بی‌شمایش؛ (۶) خاک ارده؛ (۷) مرد کارا

وشجاع؛ (۸) ریزه سوهان؛ (۱۱) خوب پختن آجر و زعاف آب پز شدن

تخم مرغ؛ (۱۲) قطع گن؛ (۱۳) کنتراتی.

برهش: هزار و بیچاره آف بی‌نوا.

برهه‌فان: نیو بزی کار، نیوانجی که‌رف میانجی.

برهه‌ک: (۱) نیره بفراز؛ (۲) مشار، همه‌ی دوکس، شده مشار آف؛ (۱) گراز نز؛

(۲) ارده.

برهه: رهواج، رهونه‌ق آف رواج.

بری: (۱) خوزگه، خوزی، کاشکا؛ (۲) بات، جیات آف؛ (۱) کاش؛ (۲)

بجای.

بری: براف برادر.

بری: قرب، قورپ، برکمی گمرو که روزرس دوای زورخواردن دست،

قرورقینه آف آراغ.

بری: (۱) کدمیک؛ (۲) پارچه‌داریکی براؤف؛ (۱) اندکی، کمی؛ (۲) تنه

درخت قطع شده.

بریا: خوزی، کاشکا آف کاشکی.

بریا: بردا، ناما، برآ نگا: برآ.

بریار: پهیمان، شهرت، قهرار آف شرط و قرار.

بریاش: نهی بری، نهی وری آف می برد.

بریان: (۱) برین، لدت بون؛ (۲) دورکده‌تن؛ (۱) بریده‌شدن؛ (۲) دورافتادن.

بریان: گوشتشی بر اشتی آف گوشت برسته.

بریانه‌وه: بروانه بو برآ نگا: بر.

بریانی: بدرخی به گیبه له تهندوردا آف گوشت بره در تنور تقداده.

بریتی: (۱) هیمای بدواستا: کینایه؛ (۲) پوخته‌ی، ده کانه: (چوار و چوار

بریتی به له هدشت)؛ (۲) باتی، جیاتی آف؛ (۱) کنایه؛ (۲) عبارت است از:

(۳) بجای.

بریز: پاشگری بدواستا برزین: (نه گوشت بریزه) آف بریان گننده.

بریز: قالبی دارشن آف قالب ریخته‌گری.

بریزیان: برزا ندان آف برستن.

بریس: تر و سک آف درخشش.

بریس: چقه و همراه قوله قول، زه نازه نا آف جار و جنجال.

بریس بریس: (۱) تهزوی بهزان؛ (۲) ثاورینگ آف؛ (۱) تیرکشیدن بدن؛ (۲)

شار.

بریسکان: دره و شین آف درخشیدن.

بریسکه: بروسکه آف برق آسمان.

بریسکه بروسک: بریقه بریق آف درخشش پیاپی.

بریسکه‌ده‌نهوه: بریقدانه‌وه آف درخشش.

بریسکینه‌وه: بریقدان آف درخشیدن.

بریش: بریتی پارچه‌ی جلک آف بُرش پارچه لباس.

بریشت: بریتی پارچه‌ی جلک آف برسته.

بریشكه: دانه‌ویله‌ی لمسه ریساج بُورداو آف حبوب بوداده.

بریشكه: بریشكه آف حبوب بوداده.

بریش: په‌لمو عجه‌هه آف عجله و شتاب.

بریق: (۱) تاق‌تاوه، بریک؛ (۲) تروسکه: (لدوره‌وه بریقه بریقی دههات)

آف؛ (۱) آفتاهه؛ (۲) درخشش.

بریقان: تروسکان، بروسکان آف درخشیدن.

بریقانه‌وه: دره و شان، بروسکان آف درخشیدن.

بریقه: دره و شین آف درخشش.

بریقه بریق: تروسکه‌ی به‌شونین به کا آف درخشش پیاپی.

بریقه‌ده‌نهوه: کهوانه‌ی تروسکه له شوشه یان ناو آف انکاس پرتو.

بریک: تاق‌تاوه، لویته آف آفتاهه.

بریکا: خوزی، بریا، خوزی آف کاشکی.

بریکار: وکیل، نایب آف وکیل.

بریکه: بریقه آف درخشش.

بریکه‌نه: کاشکا، خوزی آف کاشکی.

برین: برانه بو برآ نگا: بر.

برین: زام، کوان و شوینی تیخ له لشد آف زخم.

برین: (۱) مقه‌ستی خوری هد لپاچین؛ (۲) بی‌تمایی آف؛ (۱) دوکارد؛ (۲)

دوکارد؛ (۲) از گیاهان دارویی.

برین پیچ: هاریکاری بزیشک آف بزشکیار.

بریندار: زاما را زخمی.

برینگ: (۱) مقدستی خوری هد لپاچین؛ (۲) بی‌تمایی آف؛ (۱) دوکارد؛ (۲)

تمام خشک.

برینگه: مقدستی خوری هد لپاچین آف دوکارد.

برینه: برینگی خوری هد لپاچین آف دوکارد پشمینی.

برینه‌وه: (۱) لدت کردن به تیخ و مشارو...؛ (۲) کولکه هد لپاچینی نازه؛

(۳) لشیر گر تنه‌وهی بیچو؛ (۴) هنگوین له خلیف کردن‌وه؛ (۵)

لدقسه بدم کردن آف (۱) بوسیله تیخ و آره و... بریدن و قطع کردن؛ (۲)

چیدن پشم؛ (۳) از شیر گرفتن بچه؛ (۴) گرفتن عسل از کسد؛ (۵)

خاموش شدن و سخن پس کردن.

بریو: پهله، لهز آف شتاب و عجله.

بریو: نهورگی، نه پیچری آف یاره می شود.

بریه‌تی: بریتی آف نگا: بریتی.

- بزله: کاریله، یه چکه بین **بُرگاله**.  
 بزماته: قرتماعده سمری بین **خشنک ریشه زخم**.  
 بزمار: میخ **میخ**.  
 بزمارریش: به بزمار قایم کراو **میخکوب**.  
 بزمارکوت: (۱) بزمارریش؛ (۲) جوری هیشوہ تری پروتیک پستاو **(۱)**  
 میخکوب؛ (۲) نوعی خوش آنگور.  
 بزمارولک: میخه که **میخچه**.  
 بزماره: (۱) بزماری دارین که کون و که لینی دولاشی بی دگرن؛ (۲)  
 میخه که **(۱) میخ چوبین ناویند آسیا؛ (۲) میخچه**.  
 بزمک: دمبینی بیچوی نازآل تا نتوانی شیر بمری، زاربین، بزموک **پوزه بند**.  
 بزموک: بزمک **پوزه بند**.  
 بزمده: قرتماعده بین **خشنک ریشه زخم**.  
 بزمده: بزمک **پوزه بند**.  
 بزن: نازله لی به شاخ و ریشی دایکی گیسک و کار **بُر**.  
 بزنانه: پیتاکی سمرانه بزن بو مری **نماح و سرانه بن**.  
 بزنترنیه: گیا به که له که ور نه کاو سه لکی هدیده **گیاهی است**.  
 بزنلهر: بالداریکه بور به قدم قازه و گوشتی نه خوری **پرندہ است**.  
 بزرگ و بذرگ خاکستری و حلال گوشت.  
 بزنمش: جوره مارمیلکه کی دریزو ستوره، تیر تیره، تیر تیره **بزمجه**.  
 بزنمشه: بزن **بزمجه**.  
 بزنمشک: بزن **بزمجه**.  
 بزنه دوخه: بزنی که ده دری بده اغا دوی بخوا **بزی که بهره اش را**  
 ارباب می برد.  
 بزنه ریشه: گیا به که لهویت نه کاو سه لکی هدیده **گیاهی است**.  
 بزنه کیفی: بزنه کیوی، کووی **بُر کوهی**.  
 بزنه کیوی: بزنه کیفی **بُر کوهی**.  
 بزنه ووس: مه شکمه بزن **مشک از پوست بُر**.  
 بزنبیری: گیا به که بولهور ده بی **گیاهی است**.  
 بزو: (۱) جوری داری؛ (۲) سهره تای کلکی یه کسم لمالی قونیه و **(۱)**  
 نوعی درخت بید؛ (۲) زیر دم ستور.  
 بزاوندن: جولاًندن، تل پیدان **تکان دادن**.  
 بزو: بسوت، سهره بزوت، چیلکمد داری سمریه تاگر **نیم سوز**.  
 بزویک: بزو **نیم سوز**.  
 بزوتن: جولاًن **جنبش**.  
 بزو: بی توقره، هر لله گدراندا **بی آرام و همیشه در حرکت**.  
 بزو: (۱) هله زدابه؛ (۲) ته نبور؛ ثامر از نکی موسیقی یه **(۱)**  
 ورججهیدن؛ (۲) طنبور.  
 بزوک: زبره که پر جو **لک** زرنگ و همیشه در حرکت.  
 بزوک: (۱) جولینه، جولین، وحده ره کدت خمر؛ (۲) زور به زگ و رزا؛ (۳)  
 رگ کدن دزی نه زوک **(۱) محرك؛ (۲) بسیار زاینده؛ (۳) مقابله ناز.**  
 بزه: (۱) زورده خمه؛ (۲) بزن؛ (۳) زرق تواشا کردن: (بزه) لیم کرد ترسیام.  
 بزه: (۱) منالدان؛ (۲) زرق، زاق؛ (چاوین)؛ (۳) بزن؛ (۴) ناوکی ناسکی میسک؛  
 (۵) جوز سوک، قامک بوقون بردن؛ (۶) جه غز، جوغز، خه تی کدهم له  
 زهه؛ (۷) پیو، چهوری ناوزگ، بدز **(۱) زهدان؛ (۲) بر جسته؛ (۳) بزه**؛  
 (۴) ناف آهوری مشک؛ (۵) انگولک؛ (۶) دایره؛ (۷) پیه.  
 بزاف: جو **له**، حمده که **حرکت**.  
 بزان: زورزان، دانا **داناتا**.  
 بزاو: بزاف **حرکت**.  
 بزاوی: جولاند، بزاوندن **جناییدن**.  
 بزبزونک: گولیکه له نهوروزدا ده یشکوئی **گلی بهاری**.  
 بزبیزی: گیا به که گولی سهی واش ده کا **گیاهی است**.  
 بزبیوه کردن: قامک بوقنگ بردن **انگولک**.  
 بزدان: (۱) پسان، قه تیان؛ (۲) ترسان **(۱) گستن؛ (۲) ترسیدن**.  
 بزداندن: (۱) یساندن؛ (۲) ترساندن **(۱) بگسلاندن؛ (۲) ترساندن**.  
 بزدم: رویشن به سه ری په نجه **پاورجین**.  
 بزدنوک: ترسیندر **ترسانند**.  
 بزدنوک: ترسونوک، ترسه نوک، فره **ترسو**.  
 بزدهان: ترسان **ترسانیدن**.  
 بزدیان: بزدهان **ترسانیدن**.  
 بزدیایی: ترسیاو، ترساوف **ترسانیده**.  
 بزدینوک: بقه، خه تمر **خطر**.  
 بز: (۱) ون، گوم، به رزه، وند؛ (۲) رون کدتان **(۱) گم؛ (۲) بزرک**.  
 بز: (۱) به گلو داوه سستان ودک رون دوگ؛ (۲) بزگور، تیتول **(۱) لخته**  
 بستن و فاسدشدن لبیات؛ (۲) تکه پارچه **کهنه**.  
 بزراًندن: دراندن، چراندن، دادرینی کوتا **لکه پارچه**.  
 بزراکان: (۱) تیک چونی شیر و ماست، هله گمراںی شیر و ماست و دو؛ (۲)  
 ره نگ پهرين له ترسان یان له رکان؛ (۳) تروکانی چاو **(۱) فاسدشدن**  
 شیر و ماست؛ (۲) رنگ باختن؛ (۳) چشم بر هم زدن.  
 بزراکاندن: (۱) هله گدراندنی شیر و...؛ (۲) ره نگ پهراندن؛ (۳) تروکاندنی  
 چاو؛ (۴) راواندن، قسه پهراندن: (ترساوه قسان ده بزرگینی) **(۱)**  
 فاسد کردن لبیات؛ (۲) ترساندن و رنگ باختن؛ (۳) چشم بر هم زدن  
 (۴) هزیان گفتن.  
 بزرگ: زیبکه دی زور و رد **جوش ریز پوست**.  
 بزگ: (۱) موروی شیلانی گمردانه؛ (۲) بزو، پیگ، جیگه دو خین **(۱)**  
 مهره قرمز زینتی؛ (۲) نیفه.  
 بزرگور: پارچه یه کی باریک له قوماشی کون و رزیو **نوار باریک از**  
 قماش **کهنه**.  
 بزرگیه: رزدو دهست قوچاو، چکوس، سه قیل **خسیس**.  
 بزرگیله: گیا به کی بالا بسرزه گولی ناماں سوره بهره کدشی ودک گیلاس  
 وايد و ناماں سوره **گیاه کاکنج**.  
 بزرگیله: بدریوک **ینگ**.  
 بزلماجی: جوری کولیره ی ساجی **نوعی گرده نان**.

بُرگین: بلاویون، پرژان **[پراکندن]**.

بُرل: بدجگه، بدغیره نه بل **[بجز]**.

بُرلی: بُرل **[بجز]**.

بُرُن: قرن **[ژولیده مو]**.

بُرُنگ: برشکه‌ی ثاو یا ثاگر، برشک **[یشنگ]**.

بُرُنیاگ: بژارده، هله‌یارده، نه‌قاندی **[انتخاب شده]**.

بُرُنیه: ۱) چنینه وه، هله‌لگرنده؛ ۲) خودوزین، خوشکنین بو زیندو؛ ۳) باک کردن غله.

دانوبله بُرارتین **[۱) برگرفتن؛ ۲) خودجستن؛ ۳) باک کردن غله]**.

بُرُونک: نیشتیا، تاره‌زو، وازف **[اشتها]**.

بُرُول: بُرانگ، بُرانگ **[مژه]**.

بُرُولک: بُرانگ **[مژه]**.

بُرُون: ۱) پاک و خاوین؛ ۲) هدردی پرگیاو لهور، زه‌مند؛ ۳) شوژن **[۱)**

پاک و تمیز؛ ۲) زمین پر گیاه و علف؛ ۳) جوال‌وزن.

بُرُونی: پاک و خاوینی لهش **[پاکیزگی بدن]**.

بُرُونین: زه‌مند، زه‌وی پرگیاو لهور **[زمین پر گیاه و علف]**.

بُرُونه: کلیل و گوله، کملون، کلیون **[کلید و قفل جو بی]**.

بُرُی: ۱) کاکولی سه‌ره‌نیه، گولد، فر؛ ۲) وشهی زیز؛ نه‌مری؛ ۳) یال

**[۱) رُلف؛ ۲) زند پاد؛ ۳) یال]**.

بُرُیاگ: هله‌یارده، بژارده **[انتخاب شده]**.

بُرُیان: بُران، بلاویون، پرژیون، پرژان **[پراکندن]**.

بُرُیشک: حه‌کیم؛ لوقمان **[پرشک]**.

بُرُیک: خوزی، خوزیو، کهستی چاوی له یارمه‌تی که‌س نه‌بی **[مُنکی به خود]**.

بُرُیو: ۱) مایدی زیان، همرجی پیاوی بی‌ده‌زی؛ ۲) بُریک **[قوت، مایه زندگی]**؛ ۲) مُنکی به‌خود.

بُرُیوی: پنداویستی زیان، ناردو دانوبله و نازوخه‌ی مال: (بُرُیویمان لمالدانه) **[وسایل زندگی]**.

بس: بُوتست، بست، له‌سری توته تا سه‌ری قامکه‌گهوره به‌بلاوی، بنکس، بنگوس **[فاوجب]**.

بُسیسوک: گوله ستره، گوه ستره **[کرم شیچراغ]**.

بست: ۱) بس؛ ۲) بسته، تاسنی نیوان ته‌وره و پرداش **[۱) وجب؛ ۲) قطب آسیاب]**.

بستک: ۱) بسته‌ی ناش؛ ۲) بسته‌ی سه‌رته‌ندور **[۱) قطب آسیاب؛ ۲) سیخ آهنه که بر بالای تور گذارند.**

بسته: ۱) مله‌ی کیو؛ ۲) بستی ناش، بسته‌ی ناسیا **[۱) گردنه کوه؛ ۲) قطب آسیاب]**.

بستوگه: کویله، کویه‌ی چکوله **[بستوغه]**.

بسته: ۱) تاسنی نیوان گهروی دوبه‌رداش؛ ۲) تاسنی سه‌رته‌نورو ناورگ؛ ۳) پسته، فستق؛ ۴) چقهنه بدهه‌ست؛ ۵) گوئی نهده، بی‌پهروا **[۱) قطب آسیاب؛ ۲) سیخ تسور؛ ۳) پسته؛ ۴) بشکن زدن؛ ۵) بی‌پروا]**.

بسته بالا: باوه‌عمره، چلمونک، باوه قوره‌ت **[کوتوله]**.

ف **[۱) لبخند؛ ۲) بُر؛ ۳) نگاه خیره]**.

بزه باقه: به‌له باقه، ناخوشیه کی بزن، باقه بزن **[نوعی بیماری بُر]**.

بزه بزه: رفق تیوه رامان **[خبره خبره]**.

بزه‌له: کوده‌له به‌راز، به‌چکه به‌راز **[بچه خوک]**.

بزی: به‌زیبی: (بزی کا ناکا هویمعوه و هویچ کمس) **[ارحم و شفقت]**.

ساله: پرکله، دامنه‌چه قان، نوه‌گوان، چیلی سی به‌هار دیتی **[ماده گاو سه‌ساله]**.

بزیسک: پریشکه‌ی ناگر **[شاره]**.

بزین: گمه‌ی جفین **[نوعی بازی]**.

بزیو: ۱) بزوز؛ ۲) پاشگری بزیونه: (کوردی که سه‌ره‌لینی ده‌لین بوته سه‌زیبی) **[سدیف]**.

بز: ۱) جگه، غیره نه بل؛ ۲) یال، توکی ملی یه کسم و شیر؛ ۳) کاکول؛ ۴) موی راست وه ستاو له‌ترسا یا له‌سیران، گرچ: (المترسان همو

موی سه‌رم بژوستان)؛ ۵) پارچه، پاز، له‌تک **[۱) جز؛ ۲) معزّل]**.

کاکل؛ ۴) سیخ شدن موی از ترس یا تعجب؛ ۵) جُزه.

بزار: ۱) گیای خراب له‌تاوازه رعات؛ ۲) دانعی بیگانه له‌تاوازه دانوه‌بله‌دا؛ ۳) خودوزین؛ ۴) زمار: (گویزت به‌بیوار دده‌منی) **[۱) وجین؛ ۲)**

نتیجه؛ ۳) خودجستن؛ ۴) شماره.

بزارتن: ۱) پاک کردنی دانوه‌بله زیوان و شقی نایاب؛ ۲) زماردن؛ ۳) برشتن.

بزارچن: تاسنی کیکی کلکداری ده‌میانه که گیای بزاری بین هدله‌ده که‌نن، گیاکن **[بیلک و چین]**.

بزاردن: ۱) زماردن؛ ۲) ته‌قاندن، چاک له‌خراب جیاکردن وه؛ ۳) تاوان دان **[۱) شمردن؛ ۲) برگزیدن؛ ۳) تاوان دادن]**.

بزارده: ۱) کم و نه؛ ۲) زمیردراو **[۱) کم نظر؛ ۲) شمرده شده]**.

بزارکردن: ۱) گیای بی که‌لک فریدان؛ ۲) خودوزین **[۱) وجین کردن؛ ۲) خودجستن]**.

بزارکه‌ر: کهستی بزارده کا **[وچینکار]**.

بزارنه‌وه: ۱) خدون کیرانه وه؛ ۲) دویاره هه‌زماردن **[۱) بازگو کردن خواب؛ ۲) بازشمردن]**.

بزاره: ۱) بزار؛ ۲) تاوان؛ ۳) تدرجه‌مه، وه‌رگیران؛ ۴) بزارده؛ ۵) راسته و پاسته کردنی رایله که جولا ته‌بکا؛ ۶) خه‌یالاتی خودوزاؤ؛ ۷) خه‌ولیکدانه‌وه **[۱) وجین؛ ۲) تاوان؛ ۳) ترجمه؛ ۴) ممتاز؛ ۵) تاره کشیدن؛ ۶) خیالات خواب پریده؛ ۷) تعییر خواب]**.

بزال: ۱) هه‌لاش، چربی و یوشی کدبه سه‌رمیچی دا نده‌نه؛ ۲) گیای بزار؛ ۳) بلاوی و په‌ریشانی **[۱) خلاشه؛ ۲) گیاه هر زه؛ ۳) تشوشی]**.

بُرانگ: ۱) مژول، بُرانگ؛ ۲) پرژه و پیشانی کوئال **[۱) مژه؛ ۲) پُر زفاش]**.

بُرانن: ۱) هله‌یاردن، نه‌قاندن؛ ۲) بُراندن **[۱) انتخاب کردن؛ ۲) برشتن]**.

بُریز: پازیان، پارچه‌پارچه **[قطعه قطعه]**.

بُریزه: هله‌به‌زه، په‌سیه سه کوله **[ارطیل]**.

بشيامي: بچوایتین، برؤشتباين **ف** مي رفته‌م.

بشيونه: مايه فيننه، سدره سودره، كيسه هه لايسين، نازاوه چي **ف** آشوب‌گر و فته‌انگيز.

بشيوه: قدمان، كيشدو همراه تازاوه **ف** آشوب.

بشيوي: نازاوه، بشيوه **ف** آشوب.

بشيوني: نازاوه **ف** آشوب.

بعوك: دهم‌چاوه تاحمي زياورسین **ف** بدریخت.

بغور: غلور، لهقه‌لموي بازه گويي کوتون **ف** معروف.

بغورده: بخور، سوتنه‌ني بون خوش **ف** بخور.

بغوردان: نهوه‌ي بخوري تيدا ده سوتني **ف** بخوردان.

بغوز: بخوز، گاي خدفوك **ف** گاوي که در وقت کار بخوايد.

بغه: بریندارکردن، سمربرzin به زمانی مثاله‌ساوا: (دهس لهجه قوه که

ندهدی بعهت ده کا) **ف** زخمی شدن به زبان بچگانه.

بغرا: هم‌رسته‌ي خاوي بونه‌دار او **ف** رشته‌خام.

بغروش: فروشيار **ف** فروشند.

بغ: (۱) دنگي زنگ سورة: (۲) وشهیده که منالی پي ده ترسین، خمه‌تم

**ف** (۱) صدای زببور: (۲) کلمه تهدید بچه.

بغز: (۱) خوب‌سند، خوه‌له‌كيش: (۲) بیور، تهوری داربرین **ف**

خودپستن: (۲) تبر.

بغز: (۱) بون داري بوز: (۲) کريزه بدرد، قهقهه بدرد **ف** (۱) درخت پشه:

(۲) گل سنگ.

بغزه‌بي: بهره‌نگي کريزه بدرد **ف** بدرنگ گل سنگ.

بغشه: بق، بقه **ف** کلمه تبيه بچه.

بغشكى: زنى حيز، خوفروش **ف** زين خودفروش.

بغده: بق **ف** نگا: بق.

بغئي‌نهقى: خوايى ناخوايى، بتنوى نهتموى **ف** خواه‌ناخواه.

بقم: دهرمانه سورى چاو ده نكىكه سور بونه‌دارمانى چاوف دانه گياهي

است برای چشم درد.

بكوز: (۱) پياوكوز، كوشنه، گوزه؛ (۲) کوشتن: (دنياکه بگريکوزه) **ف**

(۱) قاتل: (۲) كشن.

بكه: (۱) فهرمانى کردن: (۲) پكمى جگ، بدرودا کهونتى ميج، نيوهي،

پشته **ف** (۱) بکن: (۲) دم‌افتادن شتالنگ.

بكه‌وه: (۱) وه که، بيكمه‌وه: (۲) خوت بذه‌وه داده **ف** (۱) بازکن: (۲) خود

را به‌زمين افکن.

بكيانه: بنيره **ف** بفرست.

بكيل: زده‌ي كيل، كهستي به‌جوت يان به‌بيل زده‌ي ورده گيرى **ف**

شخمن.

بگار: بوار، دهراوي پهرينه و له‌ثاو: (۲) ريزاز **ف** (۱) گدار: (۲) ره‌گذر.

بگاردن: (۱) رابواردن: (۲) هلتاوان، نهزم، همز: (۳) پيك هييان، جي به‌جي

كردن **ف** (۱) گزراوند: (۲) هضم: (۳) انجام دادن.

بگاره: را بردن، بوردن **ف** گذر.

بگاره‌دان: ريگه‌پيدان، ده‌رفه‌ت پيدان **ف** ماجال داشن.

بسته‌لیدان: چقهه ته ليدان، پل ته قانن، تهدله پته‌هينان **ف** بشکن زدن.

بستيک: زنگه ته ترى، تيسك، هيشولکه له‌هيشو **ف** تيسك.

بسك: (۱) موی سرلا جانگ، نه‌گريجه: (۲) پرزه‌ي سربره‌رگى

گنه‌شامي **ف** (۱) زلف: (۲) کاکل ذرت.

بسکورى: شق و تورت و بد کيف، بو زد رعاتى به خوداها توى ده لين **ف**

شاداب.

بسکوك: ندويسکه‌ي بهره و رومدت هه لده گه‌رته و **ف** خم گيسو.

بسکول: بزى گنه‌شامي **ف** کاکل ذرت.

بسکوله: گيابه که له نه‌گريجه نه کا **ف** گيابه است شببه به زلف.

بسکه: بزه‌ي ليو و گهشى رو له خوشيان **ف** تبسم.

بسکه‌ي سهيل: زورده خنه‌نه‌ي په‌نامه کي **ف** خنده زيرل.

بسملان: موسولمان **ف** مسلمان.

بسمار: بيخ، بزمار **ف** ميخ.

بسماره: (۱) ميخه که‌پا: (۲) مو که لدهه ست دى و رزور بەزانه **ف**

ميخچه پا: (۲) کزدمه.

بسو: وشهى فهرمان: بساوه، رى خه، پيدابماله **ف** بساى.

بسوت: بزوت، چلوسак **ف** نيم‌سوز.

بسوخ: ته‌نبو، بزوق **ف** طببور.

بسولدان: (۱) موسولدان، ميزه‌لدان، كيسى ميز لمده‌رون دا: (۲) بوريتى

له‌گون **ف** (۱) منانه: (۲) کنایه از خايد.

بسولمان: بسلامان **ف** مسلمان.

بسسه: بويسته، ويچان بده: (بسه نئز بېزەمەتە) **ف** بايست.

بسەرچە كرن: بسەر كردنەوه، مشورلى خواردن **ف** احوالپرسى و تفقد.

بسە كنه: تارام به، راوه‌سته، هيدي بە **ف** آرام بگير.

بسېرە: يەرسىلە، قۇرە، هالە **ف** غورە.

بسىين: (۱) كزيار: (۲) داگير كەرق **ف** (۱) خridar: (۲) غاصب.

بسىينه: (۱) ورگە، بىتىئە: (۲) بکە **ف** (۱) بکىر: (۲) بخ.

بسىنه‌وه: كەسى كە بۇستران بېز يان شىوه‌ن گىز ده گىرته و **ف** هيات

گۈر.

بشافتن: هەل پشاوتىن، گوشىن بەدهه ست لەناو ئاولادا: (سماق بشافتنى يه

بۈشىويى) **ف** افسىردن.

پشانو: (۱) بدلرېتىه و: (۲) باويزى **ف** (۱) تکان بىدهد: (۲) بندازد.

پشاكفتىن: هەل پشكتون، هەلۋەشانى جى تەقىل **ف** شىكافتن.

پشكانىن: گريان بەده نگى نزىم، بەنۋەزه گريان **ف** آرام گريستن.

پشکۈز: (۱) خونچە: (۲) دوگمه، قويچە **ف** (۱) غنچە: (۲) دكمە.

پشکوش: خونچە، بېچوھه گولى نەپشکوتول **ف** غنچە.

پشکول: پىشكەل، كىشىپەل، كىشىپەل، قىشىپەل **ف** پىشك حيوان.

پشىمى: بروين، بچىن **ف** برويم.

پشۇ: (۱) بچو: (۲) بشۇرە **ف** برو: (۲) بشۇي.

پشوره: خەمى زۇرگەن كە دېق بەپياو دە كا **ف** غم جانگداز.

پشون: بروم، بچم **ف** بروم.

پشون: بشۇرەن **ف** بشۇيند.

بلاوه: ۱) نالقمهی زیر دانه لفاؤ؛ ۲) گوندیکه **۱**) دهنہ لگام؛ ۲) نام دهی است.

بلاوه: دری خر بونهوه: (لهچی کوبونهوه ده بلاوهی بکمن) **۱** متفرق شدن.

بلاوه لیکردن: دورکه وتندهوهی تاپورهی خدلهک لهشته کهبوی کوبونهوه **۱** از دور چیزی متفرق شدن.

بلبل: ۱) بولبلو، بولبلو، چیشی خوش بیز؛ ۲) زمان پاراو، زمان تمن، قسهزان **۱** بُلُل؛ ۲) زبان آور.

بلبلیشک: ماسوله، ماسولکه، جوّلا داوی لمسه رهله کا **۱** ماسوله نساجی.

بلته: پلتنه، ده نگی تاو که ره قیکی تئی کدوی **۱** صدای آب وقتی که سنگ در آن اندازند.

بلغ: گویز، گیور، گھویشک **۱** زالزالک.

بلغ: بلج **۱** زالزالک.

بلغ: ۱) ره وشت ناشیرین، همزه، ثاکار ناپه سند؛ ۲) هیچ نهزان: (دنيا بهدهشت بلحانه) **۱** هر زه؛ ۲) ابله.

بللحی: ثاکاری بی شورمانه و ناپه سند **۱** هرزگی.

بلغ: ۱) باری سمر زمان و لیو؛ ۲) تلفی تاوی کولاو: (ناوی سماور بلخ ده گری) **۱** بار زیان؛ ۲) جرم آب جوشیده.

بلسک: بست ناسیا و **۱** نگا: بست.

بلغ: بلخ **۱** نگا: بلخ.

بلق: ۱) پورگی تاو: (بلقی سه راوه - کاکه - جهان تئی بفکره تو)؛ ۲) ده نگی کولینی تاو **۱** حباب آب؛ ۲) صدای غلیان آب.

بلقاو: زهل، زه لکاو، زونگ، باتلاق **۱** باتلاق.

بلقه دره: جانه وره رسکی زه ردی پانکه لمه له هله پمزه ده کا، جوری کا کله موشان **۱** نوعی عنکبوت زرد.

بللور: جوری شوشی جوان و نهستور **۱** بلور.

بلمباش: ته گه، نیری، سابرین **۱** بُز نر، تکه.

بلمه بللم: برمه برم **۱** غر ولند.

بلوجه: کهبلو، کوجیله **۱** ظرف چوبی کوچک.

بلور: ۱) بللور؛ ۲) بلور، نای، بلور، نامر ازی موژیک **۱** بلور؛ ۲) تی لیک.

بلور بیز: بلور بیز، شمشال زهن **۱** نی نواز.

بلور قان: بلور بیز **۱** نی نواز.

بلوري: مدر درشا، خامی ذور سیمی **۱** قماش سفید ساده.

بلوز: تیکدل پیکدل **۱** درهم و برهم.

بلوسک: بسته تی ناش، بسته ناسا و **۱** آهن قطب آسیاب.

بلوق: ۱) پن گهیشتو، شه بتان پن که نیو، خونا سیو: (کوره که بلوق بوه، کیزه که بلوق بوه و خوی ناسیو)؛ ۲) پورگ: (هم موگیانی بوته بلوق)، ۳) چا و ذق: (توشی کا وایه کی بلوق هاتم لئی ترسیام) **۱** بالغ؛ ۲) تاول: ۳) چشم برجسته.

بگر: ۱) ورگره؛ ۲) گرتن: (بگریکور) **۱** بگیر؛ ۲) دستگیر کردن.

بگردگ: رابردو، لمیزینه **۱** گذشتہ دور.

بگردن: ۱) به خشین، مال دان به کسمی؛ ۲) بوردن، چا پوشی کردن **۱** بخشیدن؛ ۲) گذشت کردن.

بگره: ۱) بگر: (نانه کنم لئی بگره، بگره و بردنه یکی سه بره)؛ ۲) وای دانی: (بگره نجوم، چی نه کدی؟) **۱** بگیر؛ ۲) فرض کن.

بگره به رده: گرتن و بردنه **۱** بگیر و بیند.

بگره به رده: بگره به رده **۱** بگیر و بیند.

بگنو: بکه وی، بکه فی **۱** بیفتد.

بگه: بگهیده، بره سه: (بگه تا نویزت نمچوه) **۱** فعل امر: برس.

بگی: ۱) بیزه؛ ۲) گان بکه **۱** بگو؛ ۲) جماع کن.

بگیر: ۱) هلسورین، کارگیر، مودیر؛ ۲) نمدمال، نموی لوا ده پهستیوی و البادی لئی چی ده کا **۱** مدیر؛ ۲) نمدمال.

بگیر: ۱) گرتن: (رهش بگیر)؛ ۲) ورگر، نهستین: (حقوق بگیر) **۱** دستگیر کردن؛ ۲) گیرنده.

بگیم: ۱) بیژم، بلیم، بیزم؛ ۲) گان بکم **۱** بگویم؛ ۲) جماع بکنم.

بگیم ته: بدتو بیژم، بیژمه ته، پیت بلیم **۱** بدتو بگویم.

بگین: بگه هینه، بگهیده نه: (نامی بگین دهستی رهشو) **۱** برسان.

بل: به جگه، به غایریز: (هاته دهستی مه دره قسی و دگو بل زهملی / دهست بکس دی دسمه مایا کومه لاتنی نادم) «جزیری» **۱** بجز.

بل: نعمی زیاد له پیوست: (شوته که بل بوه به کار نه ماوه) **۱** نرمی بیش از حد و نامطلوب.

بلا: بلان، با: (ده ده ڈی بردنه بلا بچه) **۱** بگذار.

بلا: بلا لاق **۱** بگذار.

بالاته: بالاته، سدره تای هرده تی هرده تی میوه **۱** موسم رسیدن میوه.

بلازین: به لازین، گمزین، گولیکی کورته بالای خدت خه تی عابی و سهی به که لمسه ره تای نهوروز یه داده بی و زور نهمن کورته: (کولی دیت نه و قه بایی ناسمانی / له تیفا شه نگ و نازک و که بلازین) «جزیری» **۱** گلی که در آغاز بهار روید.

بلاكوتک: يالداریکی ده نگ خوش **۱** برندہ ایست خوش صدا.

بلالوک: نالو بالو اف آلو بالو.

بلامک: بزمک **۱** نگا: بزمک.

بلان: بلا، بلا لاق **۱** بگذار، باشد.

بلانه: بلانی **۱** بگذار.

بلانی: با اویی، بلانی واشت **۱** بگذار.

بلاو: ۱) شین گیر، مردو لاو شه وه؛ ۲) دانه لفاؤ **۱** نوحه خوان؛ ۲) دهانه لگام.

بلاؤ: ۱) بلاف، بیز، بیز، بیز؛ ۲) گوشاد، فرهه: (بیز نگی کون بلاؤ ناوی)؛ ۳) بیز رانراو: (خه بدر و بلاؤ بیوه که نازار هاتوه) **۱** پراکنده؛ ۲) گشاد؛ ۳) شایع.

بلاؤ کردن: بلاف کرن **۱** پخش کردن.

بلاؤ کرد نهوه: پدرز کردن، پر زاندن **۱** منتشر کردن.

- بلول: بلور، نای، نهی **نی** لبک.  
 بلول بیژن: نهی زهن **نی** نواز  
 بلولر: ۱) بلول؛ ۲) جنی میزی منال له بیشکمدا، لولک **نی** لبک؛ ۳) سله که در گهواره.  
 مجرای شاش بجه در گهواره.  
 بلولر بهزین: ۱) منالی میزی له بلولر و سه رده کا؛ ۲) بریدتی له مرؤی پزو زو دانه سه کناو **که** بجهای که در گهواره بسیار شاخد؛ ۲) کتابه از شخص نآرام.  
 بلولر زدن: بلولر **نی** نواز  
 بلولر زدن: بلولر لیدان **نی** نواختن.  
 بلولر لیدان: نهی زهین، بلولر زه نین **نی** نواختن.  
 بلولل: بلول **نی** لبک.  
 بلولین: بلولر **نی** لبک.  
 بلله: ۱) برو، بچو، بچه، هله؛ ۲) سوکله‌ی ناوی ابراهیم **نی** برو؛ ۲) مخفف ابراهیم.  
 بلله‌یل: ۱) فلتله‌فلت، قسمی وا کدمی تی نهگا؛ ۲) ده نگی و درج **نی**  
 سخن تامفهم و بی معنی؛ ۲) صدای خرس.  
 بلله‌تی: گویند بلچ، گوشک **نی** زالزالک.  
 بلله‌تی: یلهت **نی** زالزالک.  
 بلله‌زین: هاروهاج، بئ تارام **کنایه** از بزن بهادر.  
 بلله کتاقچی: زنانیله، زنانی، کچانی، پیاو نمدادی زن در بیری **نی** مرد زن نما.  
 بلمه‌ماج: پدلوله‌ی شل، چیشتی گزموله‌ثاردی تراو، پریوشه **نی** آش خورده خمیر.  
 بلمه‌مو: دمین، بزمک **نی** نگا؛ بزمک.  
 بلنه‌نگاز: بله نگاز، هزارو لانه‌واز، بیچاره و تدار **نی** نوا، بیچاره.  
 بلمهور: شوشه‌چرا **نی** شیشهه چراع.  
 بله‌وهز: لاسار، گوئی نه بیست **نی** سر سخت، حرف نشنو.  
 بلی: بیزه، بوشه، واچه **نی** بگو.  
 بلیتیت: پسوله، پهته، بیتاقد **نی** بلهت.  
 بلیزه: گری ناگر، گوری نیگر **نی** لهیب.  
 بلیسسه: بلیزه **نی** لهیب.  
 بلیکه: مینکه، قینکه‌ی قوز به لونکه **نی** چچوله.  
 بلیمهت: هله لکوت، پیاوی کهمونه **نی** نابغه.  
 بلیمهت: بلیمهت **نی** نابغه.  
 بلینه: کدین و بین، لمدوی خلینه ده لین؛ (خلینه و بلینه یه کیان ههید) **نی** رابطه مخفی.  
 بم: ۱) بیده‌نگی، قروقپ؛ ۲) تهذی ناقولا؛ ۳) ترسینه؛ (خوی به کردوه واتا: ده یه وی لی بترسن) **نی** سکوت؛ ۲) شخص لندهور و بدقياقد؛ ۳) ترساننده.  
 بمانی: فهنا بیده‌نگ، قروقپی به کومه **نی** سکوت دسته‌جمعی.  
 بمبیسیک: گیا به کی کویستانی به گیا به کوهستانی است.  
 بمومو: مو به مو، سه رله بهر، پشکتینی تمواوا؛ (نهفتیشی بمومو به که گهر ندم
- بخه‌تائین) «جزیری» **نی** مو به مو، سراپا.  
 بهمه: بدئمه **نی** بدما.  
 بهمهش: ۱) برو، بچو، لوه؛ ۲) بدپاده بی **نی** برو؛ ۲) پیاده روی.  
 بن: ۱) خواره وه، زیر؛ ۲) نمام، دار؛ (بنه هه نار، دونین سیو؛ ۳) سله که؛ (بنه چه وه تدهر)؛ ۴) کچینی، روسوری؛ (بوک بنی نده به)؛ ۵) بنین؛ (نیوه وه که بایسان بن)؛ ۶) دوابی، تا خری؛ (سمروینی گه وکاره که که ثدیزانی؟)؛ ۷) زیر؛ ۲) درخت، نهال؛ ۳) بنه، ریشه غده‌ای؛ ۴) بکارت؛ ۵) باشد؛ ۶) انتهای، نهایت.  
 بناخه: بناغه **نی** شالوده و اساس.  
 بنار: ۱) داوینی کیو بده و ده ست؛ ۲) گدوره‌ی مال، سه روکی خیزان؛ ۳) دمه‌قاله؛ (ورده بناریک بو) **نی** دامنه کوه؛ ۲) سرپرست خانواده؛ ۳) درگیری لفظی.  
 بناشت: ۱) تا خافتین، قسه کردن؛ ۲) دمه‌قاله **نی** گفتگو کردن؛ ۲) درگیری لفظی.  
 بناغه: بناغه **نی** شالوده و اساس.  
 بناققه: ناوه راستی گدرو له ده ره وه، ریگه‌ی هه ناسه **نی** بین گلو.  
 بناققه: بناققه **نی** بین گلو.  
 بن کوانیله: جو ری نهستورک **نی** نوعی گرده.  
 بنانگویی: بنانگویی، په نای گویچکه، په نانگوی **نی** بنانگوش.  
 بنانگویی: بنانگویی، په بینی بنی کاکیله و گویچکه **نی** بنانگوش.  
 بنانگویچکه: بنانگوی **نی** بنانگوش.  
 بناؤ: ۱) داریکی بین بده؛ ۲) قوم له ناوا؛ (له مدلده بنا و ده بیم)؛ ۳) نهوشته‌ی سه رتاو ناکه وی **نی** درخت زبان گنجشک؛ ۲) غرق در آب؛ ۳) هرچه به زیر آب رود.  
 بناؤان: ۱) نهوشونه‌ی سه ره تای تاول له بیووه دیت، کانی بان تهستیر؛ ۲) کدمی کاری ناومال به بیووه ده با **نی** سرچشممه آب؛ ۲) خانه‌دار، بناؤان هله هستن؛ جو گه سازکردن له بناؤانی تاوار **نی** ساختن جوی در سرچشممه آب.  
 بناؤ بیور: ده غه زدار، لمده روندا ناساز **نی** بیمار درونی.  
 بناؤه‌ج: بناؤ **نی** درخت زبان گنجشک.  
 بناوی: داری بناؤ **نی** درخت زبان گنجشک.  
 بنباخه‌ل: ستوری پاسک و زگ، بن هنگل، بن کدوش **نی** زیر بغل.  
 بنیار: ۱) چاوشور و منهت بار؛ ۲) لباد یا هه لدر او ویکی نرم ده بینه نه سه پشته باره سه له زیر باره وه **نی** متن کش؛ ۲) لباد یا هرچه که بر روی پشت ستوران اندازنده.  
 بنباخه‌ل: بنباخه‌ل **نی** زیر بغل.  
 بنبال: ۱) که له که، خاییگه؛ ۲) نزیک، تمنشت **نی** تهیگاه؛ ۲) نزدیک.  
 بنبین: قرن، شوینه وار برآو، کوتایی هاتن؛ (خوم کیشنه کم به نیز کرد) **نی** ریشه کن.  
 بنبیزون: بن کلکی به کسم **نی** زیر دم.  
 بنبیزیو: به سه تو و گورانی سوکله‌ی ناوی خوش که گویگر ده خاته جو **نی** آهنگی رقص.

- بن خرمان: بن خرمان **تله خرمان**.  
 بن داروک: گیایه که **گیاهی** است.  
 بندرخه: شده شدم حدوده زستان **ششمین هفته زمستان**.  
 بندره: ۱) درومنی که لمده روهه دیار نهی؛ ۲) دروته لهزیر وی **جلدان** له دروینه دا؛ ۳) دادرونی زارکی **تیر** و **جهوال** تانه و جینی پکری و نهخلی **ف** ۱) دوخت بسیار ریز؛ ۲) دروکردن غله از بیخ؛ ۳) دوختن جوال طوری که غله آن تکان نخورد.  
 بندک: ندوشونه تدوهره لمه سره **جای قطب در آسیاب**.  
 بندوک: ۱) دوک، نه سبیاتیه که له رونی کفره تاوندند سمر ده که وی؛ ۲) شوکه، ندو لیچقه شیرتمی له پهانی کی زرعات دهداو ناشیرنی ده کا، نه سبیاتیه که له پهانی ره زنداد **۱) سپیدک کره؛ ۲) سپیدک نباتات**.  
 بن دهست: بن دهست **پهلو**، چسب.  
 بن دهست: ۱) بن هنگل؛ ۲) له پهنا، زور نزیک کددست بیگانی **۱)**  
 زیر بغل؛ ۲) دم دست.  
 بن دهق: همه رهت، چه نگه **عنفوان**.  
 بن دیان: ۱) بتنی ددان؛ ۲) خاج پرستی نوموسولمان **۱) زیر دندان**؛ ۲) مسیحی تازه مسلمان شده.  
 بندهن: تخدتی چوم و روبار **کفت** رودخانه.  
 پردهن: موی پرچیله هی پیاو **موی زیر چانه**.  
 پرژان: کچینی لمده س دان **از** بین رفت بکارت.  
 پردهخ: بناغه، خیم، هیم **اساس و شالوده**.  
 پرتسمه: پازنه هی دورگا **پاشنه در**.  
 پریش: بن بیزندگو خشت و خالی ده غل **تدشنین** غر بال شده.  
 بنفله: خاج پرستی نوموسولمان **مسیحی تازه مسلمان شده**.  
 بنفله: **بنفله** **نگا**: بنفله.  
 بنفله: **بنفله** **نگا**: بنفله.  
 بنقول: پازنکه له کراسی زنان که سرفروزی پیدا نمدون **پارچه ملنی** از پیراهن زنانه که زیر بغل فرار می گیرد.  
 بنک: ۱) ناغزه جگمهره؛ ۲) همچنی که نوتنه لای تبر؛ ۳) کوتال و مالی زوری بازرگانی **۱) فیلتر سیگار؛ ۲) طرف پایین؛ ۳) مال التجاره زیاد.  
 بنکدار: بازرگانی کوم فروش، برانیه ری تاک فروش **تاجر عمدہ فروش**.  
 بنکر: شیر یا نان یا همچنی که به بینی مهندله ده سوتی و ده نوسی **تهدیک**.  
 بنکلک خوراندن: فریودان به قسمی خوش **فریب با زبان چربی**.  
 بنکلیشه: ناولهش، بریتی له فکر و بیر **اندرون**، کنایه از فکر.  
 بنکلیشه چون: بریتی له فریودان و هاندان **کنایه از فریب دادن**.  
 بنکوش: زیرداوین **زیردامان**.  
 بنکوشک: هودهی زیر زه مینی **اطاق زیر زمینی**.  
 بنکول: ۱) لمبه و هد لکه ندندی دیوار بو روحانی؛ ۲) دانه وی بنی رهزو توتن بو بهیزبونی **۱) از بی کشدن دیوار به قصد تخریب؛ ۲)****
- بنیزیوکه: بنیزون **آهنگ رقص**.  
 بنه دروک: گیایه که کویستانی **گیاهی** کوهی.  
 بنه رهه قی: گیایه که تامی ریواس ده دا **گیاهی** است بامزه ریواس.  
 بنه لگ: بن گدلای توتن و هدرچی **برگ زیرین بوته توتون**.  
 بنه نگ: بن گدلای توتن **برگ زیرین بوته توتون**.  
 بنیزونگ: بنیزون **له که وی** ده که وی **نه تشین بیخته با غربال**.  
 بن بیزونگ: بن بیزون **نگا**: بنیزون.  
 بن بیف: ریگه ده سکرد به بن عمر زدا، نه **غمه** نقب.  
 بن پزان: کچینی له دهست دان **بکارت از دست دادن**.  
 بن پزان: کچینی بردن **بکارت برداشت**.  
 بن پزاندن: کچینی بردن **بکارت برداشت**.  
 بن پشک: کچین نادویر کراپی که بدربی به زن بوبهای: (زارا بن پشکی شاهویه) **دختری که به عوض زن برادر نامزد شده باشد**.  
 بن پهروگ: جوری چدک **نوعی اسلحه**.  
 بن پهروگ: ژیرچنی په رگه مای که لاش **حاشیه گیوه** که بر آن تنند.  
 بن پهمل: بن گدلای توتن **زیر برگ توتون**.  
 پنثنا: ۱) توله نهمامی بی لو و بوب؛ ۲) لق و چروی له بینی داره و ده رچوه **۱) نونهال؛ ۲) جوانه از بن ساقه**.  
 پنثنا: لای زیری په رزین و تیغه دیوار **پی په رچین یا تیغه**.  
 پنثناو: پنثنا **نگا**: پنثنا.  
 پنثنا: ۱) یه که مین گویزی گویزین، سمهه؛ ۲) دیانه، ددانه، په دیکی چوک ده خریته بن په دیکی کل زل تا نه گلی **۱) گردی اصلی گردوبازی؛ ۲) سنگی که زیر سنگ بزرگ نهند تا نلغزد.**  
 پنچه ک: له نیشت **در کنار**.  
 پنتیان: مهلوای به بینی مه نجه له و چه سپاوا **تهدیک حلوا**.  
 پنتیک: درومنی کاتی که جلدور دهیکا، پرو، پراوه **پر و لباس**.  
 پنج: پندههت، ریشه **ریشه**.  
 پنج دا کوتان: ریشه قایم کردن **ریشه دوانیدن**.  
 پنجک: پنچک، دهون، شخدل **بوته درختی**.  
 پنجو: کوره جوی نوموسولمان **بچه یهودی نومسلمان**.  
 پنجو بناوان: پنچه که و پندههت **اصل و نسب**.  
 پنجو جوکه: کلنجکه، نیسکی قون **استخوان بیخ دم**.  
 پنجو زری: توژینه و لی کولینه و **پژوهش و تحقیق**.  
 پنچاخ: قد بالی ملک **سند مالکیت**.  
 پنچخ: نهشت، لا، پنهال: (ده له پنچغم لا که وو!!) **پهلو، چسب**.  
 پنچک: دهون، پنچک: (پامه تین و پنچک، ده ره فرنی ملیچک) **بته درخت جنگلی**.  
 پنچل: پنثنا **نگا**: پنثنا.  
 پنچین: ره گوریشه **رگ و ریشه، شاهرگ**.  
 پنچینه: بناخه، هیم **اساس، شالوده**.  
 بن خرمان: بن جو خین، بن کوی خرمان **تله خرمان**.

بنده‌ی تیکناوه؛<sup>۳</sup> ۳) حده‌شارگه‌ی کموی را؛<sup>۴</sup> ۴) بنکه، مدقه‌را؛<sup>۵</sup> ره بدت، سمه‌ی راوچی<sup>۱</sup> ۱) گاوینه؛<sup>۲</sup> ۲) باروینه سفر؛<sup>۳</sup> پناهگاه کبک شکاری؛<sup>۴</sup> مقر؛<sup>۵</sup> کمینگاه شکارچی.

بنه‌باب: نازدا، پایپران<sup>۱</sup> نیاکان  
بنه‌بر: بنبر<sup>۱</sup> نگا: بنبر.  
بنه‌بهنگه: بناؤان<sup>۱</sup> سرچشمہ آب.  
بنه‌بیت: ۱) زیر خدرمان؛<sup>۲</sup> ده‌سمایه، سهرمیان، سهرمایه<sup>۱</sup> ۱) ته خرم؛<sup>۲</sup> سرمایه.

بنه‌تا: بنتا<sup>۱</sup> نگا: بنتا.  
بنه‌تو: نه‌تو می چاندراوه یا ده چیندری<sup>۱</sup> تخم کاشت.  
بنه‌تو: بنه‌تو<sup>۱</sup> تخم کاشت.  
بنه‌توم: ۱) بنه‌تو؛<sup>۲</sup> نمژادوره‌چه‌له<sup>۱</sup> ۱) تخم کاشت؛<sup>۲</sup> اصل و نزاد.

بنه‌تومه: بنه‌توم<sup>۱</sup> تخم کاشت.  
بنه‌تورو: بنه‌تو<sup>۱</sup> تخم کاشت.  
بنه‌تورو: بنه‌تو<sup>۱</sup> تخم کاشت.  
بنه‌جو: بنجو<sup>۱</sup> نگا: بنجو.

بنه‌جوت: ۱) کمل په‌لی زوه کیلان؛<sup>۲</sup> داهاتی سالانه زوه<sup>۱</sup> ۱) وسایل کشاورزی؛<sup>۲</sup> بهره سالانه.

بنه‌چل: شازه‌گ و ریشه‌ی گیاو دار<sup>۱</sup> شاهرگ و ریشه اصلی درخت.  
بنه‌چه: بنده‌چه که، بابو پایپران<sup>۱</sup> اصل و نسب.

بنه‌چه که: بنده‌چه<sup>۱</sup> اصل و نسب.  
بنه‌خل: بن باخه<sup>۱</sup> زیر بغل.  
بنه‌روک: بنوک<sup>۱</sup> نگا: بنوک.  
بنه‌زهت: ۱) بناخه؛<sup>۲</sup> ره‌گز، بنه‌چه<sup>۱</sup> ۱) پایه و اساس؛<sup>۲</sup> اصل و نسب.

بنه‌فشن: ۱) گولی و نه‌وشه؛<sup>۲</sup> ره‌نگی و نه‌وشی<sup>۱</sup> ۱) بنفسه؛<sup>۲</sup> بدلیگ بنفسه.

بنه‌فشوک: گولیکه به ره‌نگ و تهرح له و نه‌وشده کاف<sup>۱</sup> گلی است بنفسه مانند.  
بنه‌فهان: بناؤانی مال<sup>۱</sup> خانهدار.

بنه‌قفور: گای بنه<sup>۱</sup> گاوینه در خرمون کوبی.  
بنه‌کردن: ۱) هدلتانی مال بودزی؛<sup>۲</sup> سوراغ کردنی مالی دزراو<sup>۱</sup> ۱) خانه‌ای را برای دزدی زیرنظر گرفتن؛<sup>۲</sup> سرخ دزدی را پیدا کردن.

بنه‌گا: جنی‌هدوار له زوّزانان<sup>۱</sup> منزلگاه بیلاقی.  
بنه‌ما: ماکه، هوی په‌یدابون و مان<sup>۱</sup> ماده.

بنه‌مال: خانهدان، گهوره‌مال<sup>۱</sup> خاندان.  
بنه‌ماله: خانهدان لمیه‌ینه<sup>۱</sup> خاندان.

بنه‌نگل: بنباخه<sup>۱</sup> زیر بغل.  
بنه‌وا: ناگاداری ناومال، بناؤان<sup>۱</sup> خانهدار.

بنه‌وان: بنه‌وا<sup>۱</sup> خانهدار.

بنه‌وانه: بندوا<sup>۱</sup> خانهدار.

گودکردن<sup>۱</sup> بن مو و توتون برای شادابی آن.

بنکه: بنه، مه کونگه، مه کو: (بنکه) ی پیشمرگه لجه‌بای سه‌فنه<sup>۱</sup> مقر.

بنکه‌ش: بنباخه‌ل، بنه‌نگل<sup>۱</sup> زیر بغل.

بنکه‌شی: درزو که‌لین دادان<sup>۱</sup> منفذ و درزگیری.

بنکه‌فیک: گوله‌نه‌روزه<sup>۱</sup> از گلهای نوروزی.

بنکهن: بنکول<sup>۱</sup> نگا: بنکول

بنکه‌ند: بنکول<sup>۱</sup> نگا: بنکول.

بن که‌وش: ۱) زیر پیلا<sup>۱</sup> ۲) بنباخه<sup>۱</sup> ۱) زیر کفش؛<sup>۲</sup> زیر بغل.

بن کیلک: دندان، هانه‌دان<sup>۱</sup> برانگیختن.

بنگس: بست، بوست، بنگوس<sup>۱</sup> وجہ.

بنگست: بنگس<sup>۱</sup> وجہ.

بن گلته: مایه‌ختن، سدره سو دره<sup>۱</sup> فتنه‌گر.

بنگوزه‌له: گیایه کی سه‌لکداری کویسانه<sup>۱</sup> گیاهی کوهستانی است.

بنگوست: بنگس<sup>۱</sup> وجہ.

بنگول: ۱) گیایه که؛<sup>۲</sup> دوهم گول له گوره‌وی بازیدا<sup>۱</sup> ۱) گیاهی

است؛<sup>۲</sup> اصطلاحی در چوراب بازی.

بنگوفک: هو‌لمدر، ثاغلی تازه‌ل<sup>۱</sup> آغل.

بنگوک: بنگوک<sup>۱</sup> آغل.

بنگه: ۱) بندرهت، بناغه؛<sup>۲</sup> گهی قامک؛<sup>۳</sup> بندو جم‌گمی لمش<sup>۱</sup>

پایه و اساس؛<sup>۲</sup> بند انگشت؛<sup>۳</sup> مفاصل بدن.

بن گیری: دواکه‌وتن و لئی کولینه‌وه، تاقیقات<sup>۱</sup> تحقیق و پیگیری.

بنگیس: بست، بوست، بنگوس<sup>۱</sup> وجہ.

بن لق: توئنی له خواروی داره‌وه هاتبی<sup>۱</sup> جوانه از پایین تن.

بنمی: ۱) بخوستی، بهتاو تهرم بیتدهوه: (چه‌رم بخه ناویا پنمی)؛<sup>۲</sup> فدرمانه

بو خوستاند<sup>۱</sup> ۱) خیس و نرم شود؛<sup>۲</sup> بخیسان.

بن میتانه: تاحه‌سل، تانه‌جیب، ناکه‌س به‌چه<sup>۱</sup> بداصل، تانجیب.

بنمیته: بخوسته، بنمی<sup>۱</sup> بخیسان.

بنواشه: بناغه<sup>۱</sup> اساس.

بنوره: بروانه، تمماشاكه<sup>۱</sup> نگاه کن.

بنوره: بنور، بدیده<sup>۱</sup> نگاه کن.

بنوس: ۱) نوسدر، که‌سی بزانی بنوسی و ده‌نوسي؛<sup>۲</sup> ثامر ازی نوسین،

قدله، نالا<sup>۱</sup> ۱) نویسنده؛<sup>۲</sup> قلم.

بنوش: وه خو، فرکه، بی خوهره<sup>۱</sup> بیاشام.

بنوشه: بنوش<sup>۱</sup> بیاشام.

بن وشکه: نه خوشی بیستان<sup>۱</sup> آفت پالیزی.

بنوک: ۱) گیایه که به بو ده‌رمانی تازه‌ل به کار دی؛<sup>۲</sup> قربوکی خوری

له‌شانه دراوف<sup>۱</sup> ۱) گیاهی دارویی؛<sup>۲</sup> پنجعل پشم.

بنوه: بخوه<sup>۱</sup> بخواب.

بنوینه: ۱) شان بده، نیشان بده؛<sup>۲</sup> بخه‌وینه، ده خموکه<sup>۱</sup> ۱) نیشان بده؛

۲) بخوابان.

بنه: ۱) گای ناوه‌ندی گیره، گای بنه؛<sup>۲</sup> پیداویستی سه‌فدهر: (بارگدو

شاغرد میخانه؛ ۸) جوب آبیاری؛ ۹) امکان؛ ۱۰) چرا؛ ۱۱) می شود.

بوار؛ ۱) بهار؛ ۲) ده راوی پدرینه و؛ ۳) ده ره تانی ده رچون و تیپه زین **ف**

۱) بهار؛ ۲) گذار؛ ۳) مفرّگر زین.

بواردن؛ ۱) بگاردن؛ ۲) لئه هلیواردن؛ ۳) ره نگدار بونی یاریجه **ف** ۱)

گذشتن؛ ۲) اعمال؛ ۳) رنگی شدن پارچه.

بواره: ده رفت. فرسدت. ماوه **ف** فrust، مجال.

بوازو: بوزو، گیای بون گرتو که مالات نایخوا **ف** علف بوگرفته.

بوان: نهستونه کی چادر **ف** ستون خیمه.

بوايت: ۱) ببوايده؛ ۲) بوبایت، تو بوايت **ف** ۱) می بود؛ ۲) می بودي.

بوبا: هه بوايده **ف** می بود.

بوبا: نقشکي بون گرتو **ف** روغن يا کره بوكفته.

بویان: ۱) بیونایه؛ ۲) نیوی گوندیکه **ف** ۱) می بودند؛ ۲) اسم روستائی.

بوبیره: بوچنه، نهشتنه بونی ناخوش ناهیلی **ف** بوگیر.

بوبلات: کاره سات، بدلا و چورتم **ف** بلا و مصیبت.

بوبهروز: بوکرزو؛ بونی سوتاوى نیسکو مو **ف** بوی مو و استخوان

سوخته.

بوت: بت، بت، خواي ده سکرده **ف** بت.

بوت: ۱) بانیزه‌ی تاش، بانجیله‌ی تاساو؛ ۲) تاوباره، قهمتله؛ ۳) بوتو،

بوته: (بوت ناهینم) **ف** ۱) بامک آسیاب؛ ۲) قنطره؛ ۳) برای تو.

بوتله کینه: کارگی بالابرزی سرخر **ف** نوعی قارچ.

بوتک: تاوباره، بوت **ف** قنطره.

بوتکه: خانوی لدارو تنه که **ف** کلبه از چوب و حلب.

بوتري: بتري، شوشه‌ی دهم ته نگ بو تراو تکردن **ف** بطری.

بوتل: بوتری **ف** بطری.

بوتلو: بوت **ف** برای تو.

بوتنه: ۱) بلندابی کم له زه میندا، زه قابی زه وی؛ ۲) ده فری که کاتزای تیدا

ده تاوننده و؛ ۳) بوتو، بوت **ف** ۱) برجستگی در سطح زمین؛ ۲) بوته

ریخته گری؛ ۳) برای تو.

بوتنه گه: بودرن، ندو بوده و هختن تی بدردان لم سابرین تی **ف** بوی بُز نر

هنگام جفتگیری.

بوتني: ۱) خده لکي و لاتي بوتان، بوتانی؛ ۲) بو توئي: (هدر ناوي بهيني

بوتني دينم) «مم وزين» **ف** ۱) اهل منطقه بوتان؛ ۲) برایت.

بوتيمار: شاهسو، بالداريکي مل و قاج دريزه ههر له دم ثاوان ده بي،

شاوه شينکه **ف** بوتيمار.

بوچ: فيز، ده عيه، نيفاده **ف** فيس و تکير.

بوچ: ۱) لم بدرجي؟ تهرا؟؛ ۲) برتي له قوز **ف** ۱) برای چي؛ ۲) فرج

زن.

بوچال: ده غللي بون ته رگرتو له چالد **ف** غله اي که در خاک بوی ترى

گرفته باشد.

بوچان: گچکوله، بیچکله لانه، بچکو **ف** کوچولو.

بوچ: بون دوکمل، بيهنا کادوف **ف** بوی کاه سوخته.

بوچروك: بونی سوتاوى چهورى **ف** بوی چربى سوخته.

بنهوش: ره نگي بنهوش، به نهوش **ف** بنفش.

بنهوشان: قدزاواني نه فهريک و نه ره که تيكولى شيني ثامال سوره،

ونه تدقق تدواو نه گه بويت **ف** نانكش تمام نرسيده.

بنهوش: ۱) گولی و نهوش؛ ۲) قوماشکه ره نگ و نهوش **ف** ۱) گل

بنفسه: ۲) قماشي بدرنگ **ف** بنفس.

بنهوشيلله: جوره قهزوانىكى و ده **ف** نوعى جاتلانقوش، ريز.

بنهوه: ۱) زيرو، بدرانپسرى سه روه؛ ۲) دانموي، داوه روه، بچمهمه؛ ۳)

پرپيداکه: (لىنى بنهوه و ببواه) **ف** ۱) زيرين؛ ۲) آمر، خم شو؛ ۳) آمر:

زود بردان.

بنهوه ر: گاي بند **ف** گاوه بنه در خرمن کوبي.

بنهونىنه: خوارکمه، لارکمه، بچمهمنه، داهينه **ف** خم کن.

بن هه تگلک: بن با خمل **ف** زير بغل.

بنى: ۱) بر وانه؛ ۲) دانى: (دهست بني بان سدرم) **ف** ۱) نگاه کن؛ ۲)

بگذار.

بنيات: ۱) بندرهت، هيم، بناخه؛ ۲) ئيجاد، سازدان **ف** ۱) شالوده؛ ۲)

ايجاد.

بنچجه: بنچجه که، ره چه لا **ف** اصل و نژاد.

بنېر: بنور، بنواره، بروانه **ف** نگاه کن.

بنېرە: ۱) بېزى بکه؛ ۲) راسېرە **ف** ۱) بفرست؛ ۲) سفارش کن.

بنېسلىك: سونك سابون، سونكه سابون **ف** مانده صابون.

بنېسکه: بنېسلىك **ف** مانده صابون.

بنېسى: نه خوشى لە زيون **ف** مرض لاغرى.

بنېش: روئىش، دانىش **ف** ينسىن.

بنېشىت: شىلەي دارە بەن، جاچىكە **ف** سقز.

بنېشىت: ينىشت **ف** سقز.

بنېشىتە تال: جاچىكە تاله **ف** سقز تلخ.

بنېشىتە تال: ينىشىتە نە كولاۋى خوش نە كراواف سقز تلخ.

بنېشىتە تاله: ينىشىتە تال **ف** سقز تلخ.

بنېلە: دە غلى بەر گىرە **ف** خرمەن در حال كوفتن.

بنېش: ينىه، يېنى **ف** بگذار.

بو: ۱) بەھرەي زەمين: (زەميي کي بە بەر و بوه)؛ ۲) هەبى، بەر انېرى نەبۇ؛

۳) كوند، كوندە بۇ؛ ۴) نەبىم، نەوم **ف** ۱) بەھرە زەمين؛ ۲) بود؛ ۳) بوم،

جىغد؛ ۴) مى شوم.

بو: ۱) بىت و باردى زەوى؛ ۲) ولات، سەرزەمىن: (ھەر توم خوش دەوى

لام هەر دو بۇه)؛ ۳) بۇن، بىن: (ئۇ سەرزەمىنەي بۇي توئى تى نايە /

ناورى تى بەر بىتى هەر شەو لە لايە) «فولكلور»؛ ۴) لە بەن، بە خاتر: (بۇ تو

كە بىكىر و تاۋە و كۆ خۈرى جەننەتى / قەيدى چىيە عە جۈزەمى دىيا

بەدم تەلائى) «نالى»؛ ۵) وەرە، بىن؛ ۶) كوند، بايەقوش؛ ۷) شاگرد

مەيخانە؛ ۸) دېرائو، خەتى قول بۇ تاۋاداشتىن؛ ۹) شىيان، توانست: (بۇم

ناكىرى، بوم نالىوي)؛ ۱۰) بۆچى؟؛ ۱۱) تەھى، تەھىي؛ ۱۲) بەھرە زەمين؛

۲) سەر زەمين؛ ۳) بۇ، رايىھە؛ ۴) بخاطر؛ ۵) يىبا؛ ۶) بوم، جىغد؛ ۷)

رېنگ سفید شکري.

**بُور:** خۇلەميش، بولخاكسىر.

**بُور:** ۱) بىر بىزلىكى و نان لە تەلفوپىتكەدا؛ ۲) رەنگى خۇلەميشى؛ ۳) يەكسىي پۇنكىنۇكى رەش و سېمى (۱) ضەمە؛ ۴) رېنگ خاكسىرى؛ ۵) اسپ خاكسىرى با لەك سفید.

**بُور:** ۱) ئىشكاساولە مەلۇكى بىرلىكى دا: (سۈرت خوارد، بۆزم دايى)؛ ۲) لەشلىكى و جوانى تىپىرىن: (سام پېرىوت بۆز بوه، كەنگەر بۇز بوه بۇخواردىن نابىنى)؛ ۳) قولكەمى مىوه كە گەللاي تىدا رادە خەمن و بە گەلا داي دەپوشىن، تەرە؛ ۴) گىياھى كى بالا بلندى گەللا دەرزى لە تىرىھى هەلزۇ كەمما؛ ۵) شەپولى تاۋىق (۱) بازىنە مسابقه؛ ۶) پېرىشىن و از تراوت افتادىن؛ ۷) چالالاى كە مىوه را در آن رېزىند تارىسىدە شود؛ ۸) گىياھى بىرگ سوزنى؛ ۹) مۆج.

**بُور:** بىر فېرۇندا.

**بۇراق:** چاۋازقى، چاۋازاق چىشم بىرجىستە.

**بۇران:** تۆف، كەريپەو يادەوەن طوفان.

**بۇزان:** قورەي رەشمەلاغ. («بۇزاندىن»: بۇزە كىرىدىن) ۱) صدائى گاو و گوسالە.

**بۇرانەوە:** دل لەخۇ چۇن، لەسەر خۇ چون از حال رفتن.

**بۇرانى:** ۱) چىشتى كۆلەكەموماست؛ ۲) چىشتى بامجان و كولەكەموماست با كەدو؛ ۳) بۇرانى.

**بۇراو:** بۇدراو، چىشتى كەننى بىرزاوو كوتراۋىنگا: بۇدراو.

**بۇرپاوا:** ئامال بۇرۇق مايل بە خاكسىرى.

**بورج:** بىر جاڭ بىر جاڭ.

**بۇرچىل:** رەشى ئامال بۇرۇق سیاه مايل بە خاكسىرى.

**بۇرچىن:** مېچكە مرادى مائىي گەرمىغايى مادە.

**بۇرۇن:** ۱) بەخشىن، عافو كىرىدىن؛ ۲) راپىرىن، تىپىرىن؛ ۳) زۇرگەيىشىن و بىل بۇنىي كاللەك و شوتى (۱) بىخشىدون؛ ۴) گەذشىن؛ ۵) رسيدىن زىيادە از حەم مىوه جالىزى.

**بۇردىنەوە:** بۇرانەوە از هوش رفتن.

**بۇرۇدمان:** بۇمباياران فېبىاران.

**بۇرۇزان:** بىرە خەدو نىوان بىدارى و خەمو سوکەلەخەو پېنىكى.

**بورغۇ:** بىرغى مېخ بىيج.

**بورغى:** بىرغۇ مېخ بىيج.

**بورگ:** بىرۇق ابرو.

**بورگە:** بازۇق فلات.

**بورمان:** دەنكە هەنارى وشك دانان آنار خۇشك.

**بورمس:** بىزنى رەشى راراي سېمىي تىدايى بىز آېلىق.

**بۇرۇز:** دەنكى بەرزى گاۋو گول صدائى گاو و گوسالە.

**بۇرۇ:** ۱) ئەسپىي پۇنكى سېمىي و رەش، بۇرۇ (۲) بخۇ، بلەورە؛ ۳) وەرە؛ ۴) رەمەكى و سەرنەنناس: (بۇرەپىاگ)؛ ۵) زەمينى نەكىلدرارو؛ ۶) نىبوى سەگاند (۱) اسپ خاكسىرى لەكەلەك سەفيىد؛ ۷) بخۇر، بچىر؛ ۸) بىا؛ ۹) بىداصل و نانجىب؛ ۱۰) زەمن باير؛ ۱۱) اسلىق بىر سىگ.

**بۇچك:** بىچكۈك كۆچك.

**بۇچكە:** بۇچكەنگە كۆچك.

**بۇچكەلەنە:** بىچكۈلەنەنگە كۆچلۇ.

**بۇچون:** ۱) بىر بىردىن: (من واي بۇچىم كە نايەتىمە)؛ ۲) بىرە و شەنى ياكەسى رۇشتەن (۱) گەمان بۇدىن؛ ۳) بەطەرى كەس ياشىزى رفتن.

**بۇچە:** بوجىچرا.

**بۇچەك:** بۇچە كەھور: بۇچە كەھور كەھور.

**بۇچى:** بوجىچرا.

**بۇخ:** ۱) ھەلم؛ ۲) تەم لە گەرمادا (۱) بخار؛ ۳) دەمە از گەرمە.

**بۇخار:** بوخىچە بۇخار.

**بۇخارى:** مغارى، بخارى بۇخارى.

**بۇختان:** ھەلبەستە، توەمت، ئېغىنچە بەتەن.

**بۇختىيان:** بۇختان بەتەن.

**بۇچچەك:** بۇچچە بىچوك، پېرسىكەدى گەمورە بۇچچە كۆچك.

**بۇچچە:** ۱) پارچە چوارگۈشىدەك بۇ كەدل و پەل تىننان: («بۇچچە بىگەردانى»: گالتەمى پېرسىكە ھاۋىشتەن)، («بۇچچە كەھور»: بىر يەتى لە لاوى عازىز)؛ ۲) باخچە (۱) بۇچچە؛ ۳) باغچە.

**بۇخورە:** بخۇرە بخۇر.

**بۇخوران:** بخۇرۇدان بخۇرۇدان.

**بۇخوشىكە:** ۱) دارىتكى لېرەوارە؛ ۲) گۈلى كەنئىرە (۱) درختى است جىنگلى؛ ۳) گۈلى و حشى.

**بۇخۇنى:** بىخۇنى بىي، دەرىدىكە لە بىخۇ ويەو توشى چاودى نوعى بىمارى چىشم كە بر اثر بىي خوابى عارض شود.

**بۇد:** دەولەمەند، دارا (۱) تۈتمەند، دارا.

**بۇدان:** داندۇلە لە سەر ساج بىر زاندىن (۱) بودادن جبوبات بىرساج.

**بۇدانەوە:** وام لە جىياتيان دان (۱) وام دىگرى را پەرداختى.

**بۇدۇر:** ۱) بۇنى توندى ماسىي و تەگە؛ ۲) بۇنى ئارقەمى بىندەنگل و قاج (۱) بوي تىند ماهى و بىز نز؛ ۳) بوي عرق زىر بغل.

**بۇددۇر:** رەھول، كون و دادراؤى هەراو لەزەۋى، كەندىال شىكاف و سوراخ در زەپىن.

**بۇدرۇن:** بودرۇن نگا: بودرۇ.

**بۇدراؤ:** چىشتى قاوتىي گەندىنى بىرزاوە أش گىنڈەر بودادە.

**بۇدۇكەم:** بۇن كادو (۱) بوي دودگەرنە.

**بۇدە:** بود (۱) تۈتمەند.

**بۇدەلە:** بىاپىي بىي نۇمۇدى تەممۇل و بىكىارە مەرد بىدشىكلى و تېبل.

**بۇدى:** بەمانىي فېلى و گەندىز (خەرىبىكى دۇدى بۇدىيە) تقلۇپ و مىكر.

**بۇدىنە:** پېنگى، پېنگ، بونگ (۱) بونە.

**بۇر:** ۱) بوار بىگار؛ ۲) بىرى قومار (۱) گۇدار؛ ۳) بىر ورق.

**بۇر:** ۱) زەمينى نەكىلدرارو؛ ۲) رەنگى، سېمىي، ئامال زەرد (۱) باير؛ ۲)

بوره: زمینی نه کیلدر او ف زمین بایر.

بوره: وره، بی ف بیا.

بورهپنار: نیوه شعر، کیشهی هر به دم اف جدال لفظی.

بورهپور: هاوایی گاو گولک اف صدای یلنید گاو و گوساله.

بورهپنه: قله سابونه اف کلاع.

بورهپیاگ: پیاگی رمه کی و سمرنه ناس اف مرد عامی و گم نام.

بورهپیاپ: بورهپیاگ اف نگا: بورهپیاگ.

بورهچوره: جوری جوره یه، بی کاکول اف نوعی پرنده.

بورهخزم: خزمیکی دور اف خویشاوند دور.

بورهزلام: تمدزی ناقولا اف شخص تنومند و بدقايفه.

بورهسوار: سواری نه سیبی بوره اف سوار بر اسب بور.

بورهقانی: گیا به که سُرنه کریمه بوخواردن اف گیاهی که می پزند و

می خورند.

بورهقه: نامآل بور اف مایل به رنگ بور.

بورهک: (۱) مدیکی ره نگ بوره؛ (۲) خواردیکه له هیلکه و تاردو قیمه

سازده کری: (۳) جوریک گچ اف (۱) پرنده ایست؛ (۲) خوارکی از آرد و

تخم مرغ و قیمه؛ (۳) نوعی گچ.

بورهکی: بورهپیاپ مایل به خاکستری.

بورهلوک: نامآل بور اف مایل به خاکستری.

بوری: (۱) ره نگی بور؛ (۲) لوله شیره‌ی تاوف (۱) رنگ طوسی؛ (۲) لوله

و شیر آب.

بوری: وره، بی اف بیا.

بوری: (۱) کدره نا، شه بیور؛ (۲) دوکل کیشی سه ماوه رف (۱) کرنا؛ (۲)

دودکش سماوار.

بوریزانگ: بیزان، گیا به کی ده ستہ بالایه گولی زهرد نه کاف گیاهی با

گلهای زرد.

بوری رهه: کفره ناچی، شه بیورچی اف شیبورچی.

بوریش: بروش، بر ویش، ساواری ورد اف ریزه بلغور.

بورین: (۱) هد لگدرانی شیر؛ (۲) بوراندی گاو گولک اف (۱) فاسد شدن

شیر؛ (۲) صدای گاو و گوساله.

بورین: کی بدرکنی، رکه، مله اف مسابقه.

بورین: (۱) راپردن؛ (۲) عافو کردن اف (۱) گذشتن؛ (۲) عفو کردن.

بوریه: لوله ناوف لوله آب.

بوریه: (۱) که ره ناوشید بیور؛ (۲) مزره قی ناوه لول اف (۱) شیبور؛ (۲)

گردنای میان نهی.

بوریه رهه: بوریزانگ اف شیبورچی.

بور: (۱) بقر، دارتوفانه، داریکه بمریک ده گری پریه له میشوله؛ (۲) لوان:

(بوم بوزناخوا) اف (۱) درخت پشم؛ (۲) امکان.

بور: (۱) شینی نامآل سیه؛ (۲) ریشی ماش و برنجی، سی و ردهش تیکدل:

(۳) نه خوشی جوکی تازه ل اف (۱) کبود؛ (۲) ریش جو گندمی؛ (۳) نوعی

بیماری زانوی دام.

بوزو: شال، تنانوی جولا له خوری و مرده زاف شال دستیاب محلی.

- بوگنلک: بوئى مىوه‌ى رزبۇق بوئى مىوه فاسد شده.
- بوگنخ: بوگنخاۋىق بوئى نا.
- بوگنخاۋى: بوئى دانه وىلەي شەدارو رزبۇق بوئى نا.
- بوگە: گىايى بۇن گرتو كەنازەل تايخوا نىغا: بۇز.
- بوگەمەرخە: بوگنخا قىلىنىكەن بۇز.
- بوگەن: بۇن ناخوش: (ئەم ماسىبە بۇگەن بۇ، دۈرۈزە بۇگەنى كىردو) بۇيى گىند.
- بوگەنكە: (١) فسوس، جانەورىكە لەزبۇرى چوکە تر هېيج جانەورىك  
لەتىرسى بۇگەنكەنى ناوېرى تۇخنى كەدى: (٢) گىابۇ گەننەو (١)  
حىوانى است بىسياپ بىدبو: (٢) نوعى گىاه بىدبو.
- بوگەننەو: گىابۇ گەننەكەن نوعى گىاه بىدبو.
- بۇل: (١) دەنكى ترى، دانەنگور، لېتەرى: (٢) زەنگى ملى يېشەنگ:  
(٣) دۆلى تەنگ، دەرەن ناو دوكىن، گەلى، بوهەل: (٤) خولە كەوه،  
مشكى: (٥) تاوتىزاز، (ترى بۇل بۇه) (١) دانە انگور: (٢) زىگ  
كاروان: (٣) درە تىڭ: (٤) خاكسىر: (٥) آبدار.
- بۇل: خولەمېش، مشكى، خۇلى خاكسىر.
- بۇللاندن: ورتەورى گەلبى غرولند كردن.
- بۇلاۋ: خولىاف، مشكى و ناوى لىك دراۋ خاكسىر آب.
- بۇل بىزمارە: جورى ترى نوعى انگور.
- بۇل مازۇ: جورى ترى نوعى انگور.
- بۇلە: (١) ورتەپتەن تۇرۇمىي: (٢) مشكى، خۇلى (١) غرولند كردن:  
(٢) خاكسىر.
- بۇلەبۇل: پىرتەپتەن، بۇلەن زور غرولند.
- بۇلە تەھىن: ئالا و بۇل نىغا: ئالا و بۇل.
- بۇلەرە: بومەلەر زە، زەلەلە، يەزەنلى زەمین زەلە.
- بۇلەمن: زىلەمۇ، زىلە خاكسىر گرم.
- بۇلەنەم: تاوتىكەرانى مىوه، ئالۇ بۇل مىوه نىزدىك بە رسيدىن.
- بۇلەنەم: بۇلەنە نىغا: بۇلەنەم.
- بۇلەمەرە: تىزراوى، خولەمېش كە جانەورى مىملى دارى پى لەتاو  
دەيدەن تىزراپ خاكسىر.
- بۇلۇ: (١) دەنكەتىرى، بۇل: (٢) ھۆزىكى كۆچەرى كوردە (١) دانە  
انگور: (٢) يكى از عشىرەتەي كۇرد.
- بۇلۇلەمە: نیوان شەھو روۋازان، تارىكى و روشنانى تىكەل لە ثىوارو بەياندا  
فەها گىرگ و مېش.
- بۇم: (١) بۇمبا: (٢) تەراى من: (٣) سەرزمىن (١) بۇمبى: (٢) براى من:  
(٣) سەرزمىن.
- بۇم: (١) تەشىسى: (٢) ھەبوم: (٣) كوندىزلى، كوننەبوم (١) تىشىد: (٢)  
بودم: (٣) بوف.
- بومبارانە: گىايەكى دەرماندۇزۇر تالەن گىاه بوماران، علف ھزار بىرگ.
- بۇمبا: گوللەي زەلامى فروكەن بۇمبى.
- بومباران: بومبا ھاۋىشتن بۇمباران.
- بوغز: رك: (بۇغز لەزگ) خشم و كىن.
- بوغمەد: (١) وس بە، دەمت بىگرە: (٢) نەخوشى دوشاخە (١) فعل امر:
- خاموش ياش: (٢) بىمارى خناق.
- بوغە: گای زۇر قەلەوي غللۇر: (چەند قەلمەو دەلىي گای بۇغە يە؟!) (١)
- گاۋ فەر بە و مەغۇر.
- بۇق: (١) قۇرۇاق، بەق: (٢) كەله شاش بۇتى تۈرلەندىن: (٣) چاواي زەق: (٤)
- پشت مل: (٥) پاڭ، دەلەك: (بۇچە بوقۇم ئەمەدى: پالىم بىۋە دەنلىي؟): (٦)
- نېرتىكى چەلەپىازو سىر (١) قورباğە: (٢) بۇق: (٣) چشم بىرجىستە:
- (٤) پېشىت گىردىن: (٥) ھۇل: (٦) تەرەپىازو سىر.
- بوقدان: دەلەدان، پالىپىۋەنان (١) ھۇل دادن.
- بۇققەزە: نەخوشى زارى زارو كانە بىمارى دەن بچە.
- بوقلۇق: گۇشتى بىلدەك (١) گوشىت ساق پا.
- بوقلەمۇن: قەلمەون، عەلى شىش، قەل، بەقلە (١) بوقلەمۇن.
- بوقلەمۇن: بوقلە (١) بوقلەمۇن.
- بۇق مل: پشت مل (١) پشت گىردىن.
- بۇققەزە: دەنگى گای كەمتر لەبۇرە (١) صىدای گاۋ.
- بۇققەتە: يېش مل: (موى حەوسىد و شتر نەم كەر وەجلى / ھېشىتا ھەر  
ديار بۇ بۇققەتە ملى) «كەركۈز» (١) پشت گىردىن.
- بۇققەمەلە: جۈرۈ مەلەي وەك بۇق (١) شناي قورباğە.
- بۇققى مل: پشت مل (١) پشت گىردىن.
- بۇك: (١) ووپى: (٢) رەبەنۈك، گولالەسۇرە: (٣) پىاوه دارىنى، بوكەپارانە:  
(٤) باپشىكىي، چىنچىكە سلاۋات (١) عروس: (٢) آلالە: (٣) آدمىك چوبى:  
(٤) گۈل مەزە.
- بوكەپوكىنە: گائىنەي مىالان بە بوكەلەي لەپىستۆك (١) عرسك بازى.
- بوكەرگە: بۇنگىرتو، گىنخاۋات بوكەرگە.
- بوكەرن: (١) گىنخان: (٢) بۇن ھەلمىزىن، بونكىردىن (١) بوكەرگەن:
- بوكەرن: (٢) بوكەلەي مىالان (١) عرسك.
- بۇكەرگۈز: بوئى نېسکى سوتاۋ (١) بوى استخوان سوختە.
- بۇكەز: بوئى گۇشتى سوتاۋ (١) بوى گوشىت سوختە.
- بوكەك: چىنچىكە سلاۋا بىپشىكىي (١) گۈل مەزە.
- بوكەلە: بوكەلەي مىالان (١) عرسك.
- بوكەلىشە: بوئى بىن باخەل و قاچ (١) بوى بد پا و بغل.
- بوكەپارانە: كوتەلى كە مىال ئەگىرەن بەمالاندۇدە، تاوى پىدا دە كەرى (١)  
آدمىك چوبى.
- بوكەپارانى: بوكەپارانە (١) آدمىك چوبى.
- بوكەپەپارانە: بوكەپارانە (١) آدمىك چوبى.
- بوكەپەپارانە: بوكەپارانە (١) آدمىك چوبى.
- بوكەپەپارانى: بوكەپارانە (١) آدمىك چوبى.
- بوكە سەھماكەرە: بوتەكى (١) نوعى عرسك خىمەشب بازى.
- بوكەشوشە: بوكەلەي لەچىنى يان شوشە (١) عرسك ساختە شدە از  
چىنى ياشىشە.
- بوكەلە: بوكى لەپىستۆكى مىدا لأن، بوكە (١) عرسك.

- بده: بین، بیوه **۱**) دارا: **۲**) بیر: **۳**) بوم: **۴**) بمان: **۵**) پاش: **۶**) بوده است.
- بوها: **۱**) گران قیمت: **۲**) بایی، نرخ، بهنی **۱**) گران قیمت: **۲**) نرخ.
- بوهار: بهار، بوار **۱**) بهار.
- بوهت: بی اژن، سه لت **۱**) مجرد.
- بوهرین: **۱**) بزرگانی شیر: **۲**) پیر یونی گیا **۱**) فاسد شدن شیر: **۲**) پیر شدن گیاه.
- بوهتمقله: جو ره کوندی کی مذنه **۱**) نوعی بوم بزرگ.
- بوهسته: مذوق **۱**) ایست.
- بوه کویره: جو ری کوند **۱**) بوف کور.
- بوهل: گهانی، دولی ته نگ و قول، ده ره **۱**) دره.
- بوه هوست: بست، پنگس **۱**) وجہ.
- بوهیشت: به حده شت، پهله شت **۱**) بهشت.
- بوی: بی **۱**) باشد.
- بویی: گارسون، شاگرد **۱**) گارسون.
- بویاخ: ره نگی درمان **۱**) واکس.
- بویاغ: بویاخ **۱**) واکس.
- بویاغچی: ره نگ کهر، کهوش ره شکرده وه **۱**) واکسی.
- بویر: **۱**) ناز، نه ترس: **۲**) تی پهز: (بابا بویر، سال بویر) **۱**) شجاع: **۲**) منفذ.
- بویز: **۱**) قسیه کهر: **۲**) شایدر: **۳**) گورانی بیز **۱**) گوینده: **۲**) شاعر: **۳**) ترانه خوان.
- بویس: مدر و مهچو، راوه سته **۱**) ایست، نرو.
- بویسان: بیستان **۱**) پالیز.
- بویست: بویس **۱**) ایست.
- بویسه: بویس، راوسته **۱**) ایست.
- بویش: **۱**) زمه ندو قشلاخی بی ناو: **۲**) بیشه، بلنی **۱**) علّفزار بی آب: **۲**) پکو.
- بویک: **۱**) بُوک، و هوی: **۲**) پاپشکیو **۱**) عروس: **۲**) گل مژه.
- بوین: رازی **۱**) قانع.
- بویناخ: کراوات، پارچه‌ی مل پیچ و شوره و بو **۱**) کراوات.
- بویه: **۱**) بویاخ، واکس و ره نگی نه قاشی: **۲**) لمبر نهوده، بدھویه **۱**) واکس و رنگ نقاشی: **۲**) بهاین دلیل.
- بویه‌چی: کهوش بویاخ کهر، دیواره نگ که **۱**) واکسی، نقاش ساختمان.
- بویه‌ر: **۱**) ببوره، بیدخش: **۲**) رابر دوف **۱**) بیخش: **۲**) گذشته.
- بویه کاری: ره نگ کردنی دیواری مال **۱**) نقاشی ساختمان.
- به: بیت و بزاویکه چله دوای و شسمو چله پیش و شه بیتی چهند و اتا بیه کی جو را جو جور ده گهیدنی که هیندیکیان بدم جو رهن: **۱**) بیه: (من چون، تو ش وابه): **۲**) بدره: (نم قله مده لابه): **۳**) بکه: (زویه بار وین): **۴**) سویند: (بهدسری تو): **۵**) هو: (به من بوی به پیاو): **۶**) پدیوه ندی: (که من بارا شه کم بین باره بهربن / به من چی ده شست و ده بر نیره که ربی): **۷**) لای: (ده فته ر به تویه): **۸**) خاوهن: (بده هوش،
- بومباران: بومبا دارز آندن **۱**) بمباران.
- بومبارا هاوزر: فروکه کی بومبا هدنگر، فروکه کی بومباران ده کا **۱**) بمب افکن.
- بومچ: بونی شهداری، بو گنج **۱**) بوی نا.
- بومچک: بومچ **۱**) بوی نا.
- بومچه: بومچ **۱**) بوی نا.
- بومچه و: بومچ **۱**) بوی نا.
- بومچه وه: بومچ **۱**) بوی نا.
- بومدهله رزه: زه لزه له، بوله رزه **۱**) زلزله.
- بومه لیل: **۱**) شده کی، هه وله بدره بهیان: **۲**) پاش نویزی شیوان، بولیله **۱**) نگا: بولیله: **۲**) بعد از غروب.
- بون: **۱**) بیهن، بر و آن بیه: **۲**) حه تر، عه تر: **۳**) بونیمه **۱**) نگاه کن: **۲**) عطر: **۳**) برای ما.
- بون: **۱**) بدران بردی نه بون، بدر چا او و زیندو، وجود: **۲**) دارایی **۱**) بودن: **۲**) دارایی.
- بونیه: بونجه **۱**) بوگر.
- بونبیره: ده رمانی نه خوشی له بدر بون **۱**) داروی مرض بوزدگی.
- بون پیدان: بودانی دانه وله لمسه راج **۱**) بودادن دانه.
- بون پیوه کردن: **۱**) بونی خوش به لوت هدلمزین: **۲**) تاکردنی میچکه له لایه نیزه وه لمناو جانه وه راندا **۱**) استشمام: **۲**) تلاش گشن در جذب ماده به جفتگیری.
- بون تیدان: حه تر تی هله لسون **۱**) عطر مالیدن.
- بون تی کوه تن: سه ره تای پیگه یشتنی بیستانی گر کدو گندوره **۱**) آغاز رسیدن میوه در چالیز.
- بون خوش: هرجی بونی په سندی لوته **۱**) خوشبو.
- بون خوشکه: ریحانه کویله، گیایه که **۱**) ریحان کوهی.
- بون خوشکه ره: گیایه که و شکی ده کهن بونا و جلکان **۱**) گیاهی است که آنرا خشک کنند و برای خوشبو کردن لیاس از آن استفاده می شود.
- بون خوشی: بونی که مرو په سندیمه تی **۱**) خوشبوی.
- بون دار: خادونی بونی خوه ش **۱**) بودار.
- بون دان: بودان **۱**) ظرف عطر.
- بون دانه وه: بون بلاو کردن وه ی گوبل یا... **۱**) بوی پراکنند.
- بون در: بودرن **۱**) بوی زیر بغل و ماهی.
- بون کردن: **۱**) بیهن کرن: **۲**) سو راغ کردن به خمه یا ل دوزینده **۱**) بوبیدن: **۲**) سرخ گرفتن.
- بونگ: هلالدان، خوش کردنی پیست بون مشكه **۱**) دیاغی بوسټ برای منشک.
- بونو بهرام: بونی خوشی بلاوه بو **۱**) بوی و نکه هت.
- بونه: **۱**) هو، سه بدب، سونگه: **۲**) بهانه، بیانو **۱**) سبب: **۲**) بهانه.
- بونه بهرد: ره ق هه لاتن و دک بهرد **۱**) سخت شدن.
- بونه وه: دوباره په دیدا بون **۱**) دوباره پیدا شدن.
- بونه وه ره: گیاندار **۱**) جاندار، ذیر وح.
- بوه: **۱**) دارا: **۲**) بیره: **۳**) کوند، کونده بوه: **۴**) بمنه: **۵**) ببه، وه هابه: **۶**)



- بهجهز: بزماری به پیچ **مینیچ پیچ**.  
 بهجهرگ: نازار، ره شید، گهرناس، زیخت، جامیر، ندترس، بویر، به غیره است.  
 دلیر **شجاع و بیباک**.
- بهجهی: ۱) بهجا؛ ۲) لهجیگد؛ ۳) زو؛ (جهی بهجهی هاتم) **۱) بجا؛ ۲) بجای**؛  
 ۳) سریع.
- بهجهیمان: لدوا مانهوه، لوهه ختی خودا پی نه گهیستن: (بهجهی مامون  
 لهیاران، نابهجهی مامون نهجهل زوبه / بهمردن لم قسوری زینه  
 تیستیغنا نه کدم چبکدم) «مهحوی» **عقب ماندن، وamanند.**
- بهجهی مامو: دواکه و تو **وamanده**.
- بهجهی هاتن: کار دروست بون، کار پیکه هاتن، کران **انجام شدن کار**.
- بهجهی هانین: پیکه هانین، دروست کردنی کار، کردن **انجام دادن**.
- بهجهی هیشتمن: خستنده دواوه، جهی هیشتمن، وهدوادان **بجای گذاشتن**.
- بهجهی هینان: بهجهی هانین **بجای اوردن**.
- بهج: ۱) بیچو، بهچکه، بهچک، زا؛ ۲) پورهی هدنگ، شلخه میش **۱)**  
**بچه؛ ۲) نسل نوین زنبور عسل**.
- بهچاکردن: دیتن، دین، هاتنه برچاوف **دیدزدَن**.
- بهچاوه بون: چاوراز کارلیکردن **چشم زخم خوردن**.
- بهچاوه و بون: بهچاوه بون **چشم زخم خوردن**.
- بهچک: ۱) تهرح، بیچم، کسم، شکل، سه کوت؛ ۲) منداش، زارو  
 زارو؛ بیچو؛ ۳) بان مدلشو، بهش سدری هاووسای تویل **۱) طرح،  
 قیاغه؛ ۲) کودک؛ ۳) چکاد، بالای پیشانی**.
- بهچکه: بیچو، بهچکه بالدار، جوچکه **جوچه برند**.
- بهچگ: بان مدلشو **چکاد**.
- بهچنگ: ۱) خاوهن چنجر وک؛ ۲) خبر او تازه له پیدا کردن **۱) دارای  
 چنگال؛ ۲) زرنگ**.
- بهچو: بیچو **بچه**.
- بهچوله: بیچوی تازه هاتو، تازه زاو، ساوا **نوزاد**.
- بهچوه: بیچو **بچه**.
- بهچه: ۱) منال؛ ۲) بریدتی له بُوک، له زاو؛ ۳) منالی حین، لو سکه **۱)**  
**کودک؛ ۲) کنایه از عروس یا داماد؛ ۳) آمرد.**
- بهچه باز: منالیاز، همتیو باز، کورگنی **بچه باز، غلام بازه**.
- بهچه خوره: ندخوشی تیرنخواردن **بیماری سیرنشدن**.
- بهچه دان: پزدان، منالدان، زیدان **زهدان**.
- بهچه که: چه کدار، تامر ازی جهندگ پیوه **مُسلح**.
- بهح: وشیدی سه بیرمان: (بهح له کاره توده یکدی) **حروف تعجب،  
 به حاسته: به تائستم** **به ساختی**.
- بهحر: ۱) زیریا، دلهیا؛ ۲) بدش، پاراف **۱) دریا؛ ۲) سهم و قسمت.**
- بهحس: لیدوان، پاس **بحث**.
- بهحدهشت: به هدهشت، بوهیشت، جههشت **به هشت**.
- بهحمدیا: شده من، فهیت کار، شده مین **محظوظ، باحیا**.
- بهخ: پهخه، نای چهند جوانه **بدیه**.
- بهخواهنه کردن: ۱) ناگالی بون؛ ۲) دانمهوهی گوم بوده خواهنه نی **۱)**
- بهتاناهاتن: به تانا چون **نگا: به تانا چون**.  
 به تانو بوده اهاتن: به تانا چون **نگا: به تانا چون**.
- به تانه: تارده مشاری به چریش هله لپشیو در او که دارتاش ده کاری ده کا **بطانه**.
- به تانی: پتو، عدهیال، پیخه فی چنراوی بی به رویشت، نه بیال **پتو**.
- به تانیه: به تانی **پتو**.
- به تر: پیشتر، پیشو؛ (به تریبر، به تریبر، به تریبر) **پیشتر**.
- به ترمده: هله لپرتاون، برینی لکی زیادی دار **پیراستن، هرس**.
- به ترمه: به ترمده **پیراستن، هرس**.
- به ترهفه: ۱) به تلاو، خراب؛ ۲) به قیرو، لمده ست چوگ **۱) ضایع؛  
 ۲) هدر شده**.
- به تکه بهش: چوالو، چالگ، کوره بدش، چالو، چاله که **گورکن**.
- به تل: ۱) پاله وان و تازا؛ ۲) ماندو؛ (نمز به تلیم گله کی ماندی بوم)؛ ۳)  
 بهشیک لمشو **۱) قهرمان؛ ۲) خسته؛ ۳) قسمتی از شب**.
- به تلان: له بین چون، نه مان، له کار که وتن **از بین رفتن و از کار  
 افتادن**.
- به تلاندن: له بین دان، خرا کردن، وند اکردن **هدردادن، گم کردن**.
- به تلانه: وجان، روزی کارنه کردن، ته حتیل **تعطیل**.
- به تله: ساوار **بلغور**.
- به تله: ماندو، مانگ، خسته، مانو **خسته**.
- به تلین: ماندو بون **خسته شدن**.
- به تلو: ره حاتی، ره حدتی، تامر ازی تراو لمده فر کردن **قیف**.
- به تولکل: بریدتی له قسمی به هیما، قسمی ریپک و پلار **سخن تودار**.
- به تونی: بدیهک، به تنهها: (به تونی کراس) **به تنهها**.
- به توبکل: به توبکل **نگا: به توبکل**.
- به تون: چش، بدجه هه نتم **بددرک، به جهنم**.
- به ته ر: خرا پیر، خرا وتر **بدتر**.
- به ته قه که وتن: شدمه زار بون، تاریق بونه و **شرمده شدن**.
- به ته له ب: یه کسمی میچکه دی نیرخواز، به فال **مادیان نرخواه**.
- به ته ماح: چاچنونک، تاما، ته ماح کار **آزمند**.
- به ته نگهده بون: به گرنگ گرتن، خدم خواردن بُو کاری یا کمسی: (زور  
 بونم به ته نگهده مده) **اهمیت دادن**.
- به تهوس: به زیبک، قسمی بدیلار، به تیکول **سُخن طعنده آمیز**.
- به تیسک: به خوری، تیسک دری **پشمalo**.
- به تینی: به گرمایی خوری ای اگر: (تاوری زیر پولوان به تینه) **پُر حرارت**.
- به تیه: پارچه یه کی ناسکه بُو عبابی هاوینه **نوعی پارچه نازک و تنک  
 برای عبای تابستانی**.
- به جا: جیدار، قسمه یان کاری نهقل یه ستد، بهجهی **بجا، روا**.
- به جگه: بل، به غیره نه جیاله **بجن**.
- به جوح: ۱) چه ته یاز، قسمه دریز، زور بلی، چه نهوده، هله ورن، چه قدسره؛  
 ۲) دامین تدر، داوین پیس **۱) زازخا، وراج؛ ۲) تر دامن**.

- نگهداری کردن؛ ۲) رد نمودن گم شده به صاحبیش.
- بهخت: ۱) نیغمال، سعود؛ ۲) بهمان و بهقا: (عمره بی بهختن سوزی خو تابه نه سه ره؛ ۳) بهنا، دالده: (نه زدیمه بهختی ته)؛ ۴) خدرج، مهسره ف: (نموماله همو بهخت کرد) ۱) شانس؛ ۲) پیمان؛ ۳) پناه؛ ۴) خرج.
- بهختان: توش بونی نهادهات: (خوشکم چیکم نهادهش له بهختانه) ۱) بدشانسی.
- بهختدار: به نیغمال. به سعود خوشبخت.
- بهختاره ش: به دیهخت و نه گبیدت، چاره روش سیه بخت.
- بهختکردن: خدرج کردن ۱) خرج کردن.
- بهخته: ۱) پروار، دایهسته؛ ۲) بدران، نیری ۱) پرواری؛ ۲) قوج.
- بهختهباران: بهخته لباران، بارانهای گولده غل قله و کردن ۱) باران در خرداماه.
- بهخته کی: به هلهکهوت، خو و بهختی ۱) تصادفی، اتفاقی.
- بهخته لباران: بهخته باران ۱) نگا: بهخته باران.
- بهخته مام: پیاوی راست و قسه پتهو ۱) آدم راست و دُرست.
- بهخته مامی: راستی و قسه پتهو ۱) راستی و دُرستی.
- بهختهوار: بدویزدان و راست ۱) باوجдан و دُرستکار.
- بهخته ور: خاوند نیغمال، به دیخت ۱) خوشبخت.
- بهختیار: بهخته ور ۱) بختیار.
- بهختیاری: ۱) کامره واپی، خاوند بهختی؛ ۲) تیره یه کی گوره له کوردی لور ۱) کامرانی؛ ۲) یکی از تیره های بزرگ کرد لرستان.
- به خزمت: ۱) قدرگری میوان؛ ۲) ژبرده ستی ناز او گوئی لمشت ۱) مهمان دوست؛ ۲) توکر خوب.
- به خشان: بلاوکردن، پر زاندن: (ماله که دی ته خشان و به خشان کرد) ۱) منتشر کردن و پراکنند.
- به خشایشت: عافو، بوردن له تاوان ۱) بخسایش.
- به خشش: خلالات، به خوشی و خودایی خلالات بادرادان ۱) آنعام دادن.
- به خشنده: دلوا، سه غنی، بدل ۱) سخنی.
- به خشیش: به خشش، نه نحام ۱) بخشن.
- به خشین: ۱) دانی بن قمره بو؛ ۲) عافو کردن، لی بوردن ۱) کمک مادی بلاعوض؛ ۲) تغیر کردن.
- به خشینه وه: دایه ش کردن ۱) توزیع.
- به خود آهاتن: گدشه کردن، هله لدان ۱) شکوفا شدین.
- به خوری: مری تیسکن ۱) گوسفتند پشمی.
- به خوشیو: خو زی، کدنسی که کاری به باریدانی نه موشه و نه بیهیه ۱) متکی بخود.
- به خوکشین: خو به زیاد زانین، له خو بای بون: (چا و چاوه نه و همه تیوه به خوی ده فشی ۱) تکبر، به خود نازیدن.
- به خوگردن: سر پدرشتی کردن، به خودان کرن، حاواند نموده، به خیو کردن ۱) پرواندن، سر پرستی کردن.
- به خویه: ۱) نهاده، نهاده ای؛ ۲) نهاده ای، نهاده ای؛ ۳) نهاده ای، نهاده ای؛ ۴) نهاده ای، نهاده ای.
- به خویزین: خو هله لکیشان ۱) به خود نازیدن.
- به خووه: مری نهستور و تیکسمر او ۱) مرد جاق و تنومند.
- به خووه بهستن: ده گهل خو خستن ۱) همراه خود ساختن.
- به خوی کردن: به خو کردن ۱) نگا: به خو کردن.
- به خه بهه: نه خه و تو، به ناگا ۱) بیدار.
- به خه ل: با خه ل ۱) بغل.
- به خه ل فروش: ده س فروش، چه رجی ناو بازار ۱) دستفروش، پیلهور.
- به خه مگردن: به خو کردن ۱) نگهداری کردن.
- به خی: شلوی، لیلاو؛ ۱) افا به خی نه زفه ناخوم) ۱) آب گل آلد.
- به خیر: به هرمه ور، به قازانچ: (دستت تو زور به خیره) ۱) بابرکت.
- به خیراتن: خیر هینان، به خیر هینان، خوش هاتن ۱) خوش آمد.
- به خیره: ۱) نازا، نه ترس؛ ۲) خاونه ناموس و بیاوه تی ۱) شجاع؛ ۲) غیر تمدن و بیان موس و شرف.
- به خیره هینان: به خیره اتن ۱) خوش آمد گوئی.
- به خیل: ۱) رژد، چر وک، ده س قوچاو، ره زیل؛ ۲) به نیره بی، حم سود، به غیل ۱) خسیس؛ ۲) حسود.
- به خیل: به خیل ۱) نگا: به خیل.
- به خیسو: ناگا داری، سه ره ره شتی، حاوانده، حداونده، نیوه ت ۱) سر پرستی.
- به خیوگردن: به خو کردن، پر ورده کردن ۱) سر پرستی کردن، پر وردن.
- به ده: ۱) خراب: (کاری به ده کرد)؛ ۲) هار و لاسار: (هه تیو یکی به ده قسه هی به گویند انانچی)؛ ۳) بی: (به ده فره، به ده مه گه، به ده بخته)؛ ۴) شوم، نه حس: (پیو قده میکی به ده هه یه) ۱) بد در مقابل خوب؛ ۲) بازی گوش؛ ۳) بی...؛ ۴) شوم.
- به داخ: دل یه خم، خدمگین ۱) داغدار.
- به داخه وه: حه یه فی، مخابن، حه یه و خه ساری ۱) متأسفانه.
- به ده ده: بلح، جلف، سوک و چر وک، ثاکار ناپه سه ند ۱) هر زه و بد کار.
- به ده بخت: به دیهخت ۱) بد بخت.
- به دانکه وتن: نه خوشی مالات له فره خواردنی دانه جو یان گه نم ۱) مرضی که دام بر اثر برخوری غله دُجار شود.
- به دایی: ناله هی نه خوش، کروزانه وهی نه ساخ ۱) آه و ناله بیمار.
- به دبین: ناهو مید ۱) بد بین و مایوس.
- به د چاره: خرستنال، تیسک قورس ۱) بد قیافه و نامحبوب.
- به ده همه ل: نه گونجاو، ناکار ناپه سه ند ۱) زشت کردار.
- به دخو: نه گونجاو، بی ناکار ۱) بد دخو.
- به دخوا: دلیس، لدچاکه به دور ۱) بد دخواه.
- به ددل: به دخوا ۱) بد دل.
- به درا: بیر خراب، هز زیس ۱) بد نهاد.
- به دره سه ن: ناجسن، نانه جیب ۱) نانجیب، بد اصل.
- به دره فتار: ناکار خراب، بد دخوا ۱) بد رفتار.
- به دره قه: بدزی کردن، ناگا داری ریونگ له سه فردا، نه موشه له مرده سه ندا ۱) پاد راهه یه، وانا: پاسداری ریگه، عاره ب به وده رده هی بردوه ۱) بد رقه.

به دسته لات: ده سرویشتون **[ ]** بانفود.

به دسته او: (۱) به ها کاری؛ (۲) به نامه دادنی بُث ثامنه و هرگز تن

**[ ]** با همکاری؛ (۲) کار متقابل.

به دسته دوه: حازر و ثامنه **[ ]** آماده.

به دسته و دان: ته سعیل کردن، تسلیم کرن، دانده است **[ ]** تسلیم کردن.

به دستگرتن: به دستگرتن **[ ]** برداشتن بکارت عروس.

به دسته لات: به دسته لات **[ ]** بانفود.

به دسته دوه: به دسته دوه **[ ]** آماده.

به دهق: (۱) شدق و تورت و له گدشه؛ (۲) کوتالی که تراوی؛ (۳) ساخ و

به ده ماخ **[ ]** ترد و شاداب؛ (۲) پارچه آهار زده؛ (۳) سلامت و

شادمان.

به ده ل: ناجسن، له بات عدل **[ ]** بدال.

به ده م: (۱) به له زخور، رزور له ورده؛ (۲) دم هر اش و قس زان **[ ]** کسی که

در خوردن عجله کند؛ (۲) سخن دان و دراج.

به ده مار: (۱) به غیره ت، به حوزم، میر خاس؛ (۲) به فیزو له خوبای **[ ]**

با غیرت؛ (۲) متکبر.

به ده م و پل: به ده م **[ ]** فصیح.

به ده م دو: خوش راویز، قسمه رنگین **[ ]** سخن دان.

به ده ن: (۱) امش، قلب، قالب؛ (۲) دیواری به رزی حوش **[ ]** (ن: ۲)

دیوار بلند.

به ده و: (۱) جوان چاک، خوشیک، لاو، خوشکوک، زیبا، شیرین؛ (۲)

نمی سی خوش بیز **[ ]** (زیبا؛ ۲) اسب خوش و.

به دیاره و بون: ناگادری کردن، پاسداری کردن **[ ]** نگهداری کردن،

به دیلچانی: ده سته او **[ ]** کار متقابل.

به دی: (۱) دیتن، دین: (لدوره و به دیم کردی)؛ (۲) به گومان و مذہ ننه:

(به خدایال شوئنیکم به دی کرده)؛ (۳) بدیری، تاری: (نه چوی؛ به دی

چوم)؛ (۴) تو خارایی؛ (۵) خرایه: (تو به دی، شیر به دی مکد) **[ ]** (۱)

دیدن؛ (۲) به گمان؛ (۳) آری؛ (۴) بد هستی؛ (۵) بد بودن.

به دیل: نوره، نوبه، نوگه، سدره، سفره **[ ]** نوبت.

به دین: (۱) موسولمانی چاک، دیندار، لم خواترس؛ (۲) نیمه خرابین **[ ]**

متذین؛ (۲) ما بد هستیم.

به ر: (۱) نزاعاتی تینو؛ (۲) به زه، گلیم، پهلاس، لمی؛ (۳) بدز، وشکانی **[ ]**

(۱) کشتزار تشنه؛ (۲) گلیم؛ (۳) خشکی.

به ر: (۱) سنگ و به روک؛ (۲) بیوه دارو بیستان؛ (۳) تول، پز: (بزنه که

به ری هاویشت)؛ (۴) زیر، خوارو: (له به ر مالانه هه هات)؛ (۵) پیش و

پیشتر: (به ره من چو، لم به ر منه و بو)؛ (۶) پوشین، لم خوکردن: (که ام

ده به ردا بو)؛ (۷) لا، تهره ف، ره خ: (نم و به ره مولکی منه، نم و به ره زد وی

خالمه)؛ (۸) راده و نهندازه هی بارست: (شم کوتاله به ری ته سکه،

به ریان نیه، به لام به ری نه تستوره)؛ (۹) به رد، کوچک، تمهون؛ (۱۰)

گولله چه کی ناگرین: (۱۱) پیلی و شکی چرا ده ستی و رادیو؛ (۱۲)

ثاسه ر: (کدوا کدت به ری هدیه یان بی به ره؟)؛ (۱۳) ده رگا، ده ری؛ (۱۴)

با عروس همخواه ب شدن.

به دره مه: شده مه تریلک، میشیکی دریز و کهی ره شی باریکتر له هنگ.

شانه به در کسانه و هدل ده بستنی. هدنگ روینی له هنگ روینی هنگ.

با شتره: (هینده شیرینه نیزی هه نگوینی به دره مه) **[ ]** نوعی زیبور

عمل سیاه.

به دزوان: زمان پیس، به دبیر، جنیو فروش **[ ]** بدزیان.

به دزره: به دچاره **[ ]** نگا: «به دچاره».

به دسه کوت: به دچاره **[ ]** نگا: به دچاره.

به دشکل: به دچاره **[ ]** نگا: به دچاره.

به دعه مهل: به دحمه مهل **[ ]** بدکار.

به دعه مهل: به دحمه مهل **[ ]** بدکار.

به دقواهه: به دچاره، زه به لاحی ناقلا **[ ]** بدقواره.

به دقوول: پهیمان شکین، بی بخت **[ ]** بدقول، پیمان شکن.

به دکار: (۱) پیاوخراپ؛ (۲) شوفار، تی چین، شهیتانی کدر **[ ]** (۱) بدکار؛

(۲) جاسوس، نمام.

به دکدار: به دخو **[ ]** بدکدار.

به دگو: به دزوان **[ ]** بدگو.

به دل: (۱) به راست، له ته هی دله و؛ (۲) دلوا، به خشنده **[ ]** از ته دل؛

(۲) بخششند.

به دلیوون: په سند کردن، به دل **[ ]** پسندیدن.

به دلغاو: نه سب و ماینی سر ره، لغاو قبول نه که رف **[ ]** بد لگام.

به دله وه چه سپیان: په سند، په سند کردن **[ ]** پسندیدن.

به دله وه چه سپین: به دله وه چه سپان **[ ]** پسندیدن.

به دمه سست: مهستی که له لاه، رزور سدر خوش **[ ]** بد مهست.

به دمه سستی: شه ره هر ای مهستانه، عه رب ده **[ ]** بد مهستی.

به دنام: به دناو **[ ]** بد نام.

به دنمه ک: بی وه فا، بی نه زان، سیله **[ ]** نمک نشنس.

به دنیو: به دناو **[ ]** بد نهاد.

به دنیهاد: دلچه بیل، دلیس، به دخوا **[ ]** بد نهاد.

به دواج: زمان پیس **[ ]** بدزیان.

به دواز: به دفه ره، نهاده هی خرایه ده لکی ده وی **[ ]** بد دخواه.

به دودم: قوشه، شوم **[ ]** نحس، شوم.

به دوم: به دودم **[ ]** شوم، نحس.

به دویز: به دزوان **[ ]** بدزیان.

به ده ر: (۱) جگه، بی جگه؛ (۲) بوده ره و: (بیگانه به ده ر) **[ ]** (۱) جز؛ (۲)

بیرون.

به ده ر دخواردن: بکیره ات، به کاره ات **[ ]** به در دخوردن.

به ده ری: دوره په ریزی **[ ]** ازروا.

به ده س: (۱) به ده سلاط، ده سرویشتون؛ (۲) چاپک و کارامه **[ ]** بانفوذ و

قدرت؛ (۲) چاپک و کارا.

به ده سست: به ده س **[ ]** نگا: به ده س.

به ده سستگرتن: کچینی بردنی بول، ده گه ل بول نوستن بوهه و ل جار **[ ]**

با عروس همخواه ب شدن.

بدرافی: کور، کوبونه و، جوات، جقات **اجتماع**.  
بدرافیریک: دیاری **چیزند** **کادوی عیدی**.

بدرافیک: سوینکه سایون **تمانده صابون**.  
بدرآک: همیوان، بمریلایی، سه کوئی سمر داپوش اوف **تراس**.  
بدرام: بونی خوش، بدرامه **نکهت**، بوی خوش.  
بدرامبه: بدرابره **برابر**.

بدرامبه رکنی: ۱) پیک گرتن و به بریه که لکیشان: ۲) ملمو کی به رکنی،  
رک به رکی **مقابله**: ۲) مسابقه.  
بدرامبه ری: ۱) بدرامه ری: ۲) به گزداچون و لمزودا ویستان **۱)**  
برابری: ۲) مقابله جنگی.  
بدرامه: بدرام **نکهت**.

به ران: ۱) به زی نیر، نیره مسدر، قوج: ۲) نامر از تکله هموجارد **۱)**  
قوج: ۲) ابزاری در خیش.

به رانیم: بدرابره **برابر**.

به رانیه ری: بدرامبه ری **برابری**.

به رانیچ: بدروانه، بدروانکه، شیردوش سنگ و به ری پی داده پوشن **۱)**  
پیشند.

به رانیبل: به رانیچ **پیشند**.

به رانگه: مولگه دی ران **لد** **دشت** **جای آسودن** رمه در دشت.

به رانه کیوی: نیری مدره کیوی **قوج** کوهی.

به رانی: بیانی. بیگانه. لاوه کی **بیگانه**.

به رانی: قامکه گوره، تلیامه زن **انگشت** شست.

بدر او: ۱) زه مینی ناوی، بدرانیمری دن: ۲) بریه تی له جنی جونی و  
چدقه او سو: (بابی خوی بدر او کرد و، تازه بدر او بوه گوئی نادانی) **۱)**  
زمین آبی: ۲) کتابه از آدم فحش خور.

به راو پشت: بدر او رزو، واژی، سمر تخون، به ره واژی **وازگون**.

به راودان: پیش گرتنی ناوق **جلو آب** گرفتن در آبیاری.

به راورد: ۱) لیکدانه و، تاقی کردن سوه: ۲) تخمین، به خمه یال  
هه لسنه نگاندن، نرخاندن **۱)** آزمودن: ۲) حدس و تخمین.

به راوه رزو: بدر او پشت **وارونه**.

به راوه رژی: بدر او پشت، واژی، سمر نخون **وارونه**.

به راوی: ده غلی بدر او، ناوی، بدرانیه ری دیمی **زمین آبی**.

به راویتن: بیچو به مردوی هینان **سقط جنی**.

به راویته: دایکی که بیچوی به مرد: بی بوه، بیچوی نه کامل فریداوه **۱)**  
مادر سقط کرده.

به راهی: بیشایی ناویا لمشکر و... **بیشاھنگ**.

به رایی: ۱) به راهی: ۲) نیجا زاره، ره وادین: (دلم به رایی نادا تازاری  
بدهن) **۳)** سه بوری، نو قره: (دلم به رایی نایه) **۱)** بیشاھنگ: ۲)

رو دیدن: ۳) صبوری.

به ریسا: ۱) خویان لد کاتی هلا ویشتنا: ۲) هیچ به سمر هیچه و نه ماو:  
(کس نازانی چونه: به رایه!) **۳)** ده نکی پوچ که لد به باکر دندا با  
دیبا **۱)** خرم زیر باد دادن: ۲) بر باد رفته: ۳) دانه یوک که باد

بدره لداو نازاد: (لد زیندان به ربوه، نه سیه که به ربوه): ۱۵) پاشگری  
هه لگر، کیش: (رنجهه ر، باره به ر، فدرمانیه): ۱۶) وهرگر: (میرات به ر،  
سی یه ک به ر): ۱۷) روی تماشا: (نم به ری خو دایه دا): ۱۸) به ره و

داهات: (به ره بوت نه مسال چون بوه): ۱۹) بدر گده: (وتی توکد به ر  
ونکا ده نکه جو) «هه زار»: ۲۰) رو: (به ره سابلان ده چم): ۲۱) بوری

سربیت: ۲۲) به ش، پار: (ئەمەندەم به رنا کەمی): ۲۳) سینه و بر: ۲)

میوه، تمر: ۳) جنین: ۴) پائین: ۵) قبل: ۶) پوشیدن: ۷) طرف، سو:

۸) عرض و یهنا: ۹) سنگ: ۱۰) فتنگ: ۱۱) باطری: ۱۲) آستر:

۱۳) درگاه: ۱۴) آزاد، یله: ۱۵) پسوند به معنی کشندہ: ۱۶) گیرنده:

۱۷) روی وجهت: ۱۸) به ره و در آمد: ۱۹) زهار: ۲۰) به طرف: ۲۱)

ضمہ: ۲۲) سهم.

به رئامای: ده رکه ون، هاتنده در **بیر** ون آمدن.

به رئیل: زه ون وختی کیلان **زمین سخنی**.

به راز: ۱) زانا به نه گبیر: ۲) بدرخ، ورده: ۳) بدر استی **۱)** مدبر: ۲) بره:

۳) بر استی.

به رابه: همبدر، و کدهه ف، چون یه ک **مساوی** و برابر.

به رات: ۱) مزی و درزی ره نجیه: ۲) حیره دی هەمیشە بی: ۳) دسق و

رۆزى بدش کردن: (نیوه مانگی شابانی شه وی جیزنى به راتی: ۴)

له خودای ده کم تەلەبىن بدشکو چاوجوانیم داتی) «فولکلور»: ۴)

حەوالى پۇلۇ **۱)** مۇز: ۲) مقری: ۳) تقسیم روزى: ۴) حواله

پولى.

به راتخور: فدرمانیه ری به من، کارکمری دهولت یان خان **مۇذبىگىر**.

به راته: لاشی تۆپیوی فری در او **لاشه مۇدار**.

به راتی: حیره دی ایمی **مستری**.

به رادان: لى ۋانىن، تواشا کردن، لى نورزىن، بروانه به را **نگاه کردن**.

به رادان دان: راسپاردن بۇ دروست کردن: (دەستىك جلکم به رادان داوه) **۱)**

سفارش دادن.

به راراده: هەلکەن دن، کۆلین **در آوردن**.

به راز: ۱) خو، خوگ، گاکول: ۲) بریتیه لە بیاوی زورهارو کۆلندەر و

بە کار **۱)** گراز: ۲) کایا از آدم شجاج و نستو.

به رازخور: بریتیه لە کاکە بی، نەھلی حق **کایا از اهل حق**.

به رازه: ۱) کەللى يەكسىم كە لە شەش سالىا دىت: ۲) دارى كە بەرداشى

پى بەرز دە كەنەوه: ۳) ملۇغە، لو سە، بارى: ۴) کارىتە: ۵) قايىشى جوت

لە شۇلى بادراو **۱)** ناب اسپ شىش سالىا: ۲) چوب حمل سنگ

آسپاب: ۳) اهرم: ۴) بالا زاد: ۵) بند خيش کە از ترکه بافتحه شده باشد.

به راس: ۱) وشمی پرسیار، واتا: بى درو: ۲) لە راستى دا، بە دروستى **۱)**

براستى: ۲) بە درستى.

به راستى: بە راس **نگا: بە راس**.

به راش: بەرداش، سەنگ ناسا **سنگ آسیاب**.

به راف: ۱) بەرده زورە تېخ تېزگەردن: ۲) شیو وکول: ۳) زه مینی بەردا

و **۱)** سنگ سوھانى: ۲) رخت شویى: ۳) زین آبى.

بهربهره: (۱) خیشک، نهداره نهسته‌ورهی ده جوئی ده خمن و شوئی  
پین راست ده کدن؛ (۲) ومرودره، شدیا لوخ، شابه لوخ، پاروی پانی  
به فرمالین: (۱) ماله زمین صاف کن؛ (۲) پاروی بزرگ بر فروی.  
بهربهره کانی: (۱) لمرودا و استان، ده گترچون؛ (۲) ملدوكنی بدرکنی.  
رکه بدری: (۱) رود روا ایستاندن؛ (۲) مسابقه.  
بهربهژن: دعوا او حمهایه لئی که دهملی ده کدن و ده چینته سدرکله کده  
تعویذی که بر گردن آویزند.  
بهربهس: (۱) بهربهست، لمپهیری ناوگه راندنهوه؛ (۲) لمپهیری سدرریگه،  
ری بهندان: (۱) سد؛ (۲) راه پند.

بهربهست: بهربهس نگا: بهربهس.  
بهربهسیل: قوارا، چیستی گوشت و ماست آش گوشت و ماست.  
بهربهسیلک: بهربهسیل نگا: بهربهسیل.  
بهربهش: ده فرو تامرازی کاتزا طروف معدنی.  
بهربهش: جلف، بلخ، خوهه لکبیش آدم جلف و خودستا.  
بهربهق: لیوه گوله مهراهه، لیواری گولی چه لشک بوشاد به هم مولا  
گه بشتن جوب شالیزار.

بهربهلهت: سه رسورتین رسام آور و خبره کننده.  
بهربهن: (۱) دار یا بهردی که گونجه نهسته‌لی پین ده گرن، بدرده گونجه،  
کون تاخنی نهسته‌رک؛ (۲) سینه بهند، گردنه بهندی شور؛ (۳) جوری  
خورما؛ (۴) خشلی زیر چهنه (۱) دهانه گیر استخر؛ (۲) گردن بند؛ (۳)  
نوعی خرما؛ (۴) زیور زیر جانه.

بهربهیان: تاریک و رون، شده کی، همه‌هه لی روزی (۱) بامداد، پگاه.  
بهربیک: بهربودی، بهربوک نیگه.  
بهربیل: داهاتی زهی، بهربوک ف آورده کشاورزی.  
بهربیلاسی: هدیوان، بهرسه ربایانی بین دیواری نهولا و نهولا، شوینی  
باران نهگر ایوان، پناهگاه موقع باریدن.

بهربین: بهربینگ، ستورک، بن گمروله ده رهه ف بیخ گلو از خارج.  
بهربین: بین کلهه، بهند کلهه لهمه ف چنبره بند گاو.  
بهربین: په لبینه، پر پره، گیایه که ته خوری ف گیاهی خوراکی.  
بهربینکه: بهره لبینه، بهره لبینه ف پیش بند کار.

بهربینک: (۱) بهربین، پیسیر، ستورک، سوکر؛ (۲) بریتی لدبدهانه (۱)  
بیخ گلو؛ (۲) کنایه از بهانه.  
بهربا: داممزران، بهرباکردن، سازکردن، بهرباون، سازبون ف  
برپاداشتن.

بهرباش: (۱) پشته‌ورو، واژی؛ (۲) بدرو دواوه، بهره‌وپاش (۱) وارونه؛  
(۲) رو به عقب.  
بهربرس: لی پرسراو، مه‌سول، مه‌سئول، بهربرسیار ف مسؤول.

بهربرسیار: بهربرس ف مسؤول.  
بهربشتوین: بهركمیدر ف لای کمر بند.  
بهربشتبین: بهربشتبین ف لای کمر بند.  
بهربشتبینه: بهربشتبین ف لای کمر بند.  
بهربهرج: (۱) پیچ دانه‌وهی بزمار؛ (۲) ریگه لی بربینه؛ (۳) قسه‌بی بربین

همی برد.  
بهرباد: بی زله لات، له کله که و تو، هیچ پیوه نه ماو ف بر باد.  
بهربادکردن: له کدکل خستن، له بهین بردن از بین بُردن.

بهربار: (۱) یه کسمی سی ساله، سانی گرتن و بارکردنی باره بهره؛ (۲)  
بریدتی له گوئی له مست و فرمانه‌ره؛ (۳) رام، ثارام: (جاران هار بو تیستا  
بهربار بوه) (۱) ستور سه‌ساله؛ (۲) فرماتر و مطیع؛ (۳) رام.

بهربازن: دهستوانه‌ییک که ناهیلی بازن هه لخلیسکی و خله خل بکا ف  
النگو گیر.

بهربالا: فونه و خاولی گه ره ماو ف لنج و فونه حمام.  
بهربانگ: (۱) روزو کردنده؛ (۲) یه بانی زو شده کی؛ (۳) سمهه تای شمو  
ف (۱) وقت افطار؛ (۲) صبح زود؛ (۳) اول شب.

بهربن: نه قار، بدردانش، سه نگ تراش، که فرتراش ف سنگتر اش.  
بهربزار: هه لبیارده، بزارده، مونتاز ف برگزیده.

بهربو: بوكنی، نهوانه بوبوک گوسته و ده چن ف بینگه، کسانی که  
عروس را همراهی می کنند.

بهربوارد: بهربیل که سالی ناوس بونی بواردی ف حیوانی که یکسال  
آبستن نشده باشد.

بهربوارد: بهربوارد ف نگا: بهربوارد.

بهربودی: بهربوک، زنی کده گمی بوك ده چن ف بینگه.  
بهربوره: (۱) بهربیر، بدخیال و گومان؛ (۲) بهربوارد (۱) بدگمان؛ (۲)  
نگا: بهربوارد.

بهربوری: پیش بینی، خه بهدان لمرونه داوف پیشیبینی.

بهربوشه: نیوانی نیرو بوسه ف از ابزار خیش.  
بهربوق: گونجه، نوین، جوی ناوی داپوشراو، به وشت گله کیشراو ف  
 مجرای آب سر پوشیده.

بهربوک: بهربودی ف بینگه.  
بهربوگ: (۱) بین تاکار، بهدخو؛ (۲) بهره لای ف (۱) بداخلق؛ (۲) رها، یله.  
بهربوون: (۱) نازادبوون لمزیندان؛ (۲) بهره لدابون، بین خاون؛ (۳) ناو  
له گولده ده رجون (۱) آزادشدن؛ (۲) بی صاحب، یله؛ (۳) خارج  
شن آب از مجرایش.

بهربونهوه: داکهون، که و ته خوار، شور بونهوه ف افتادن.  
بهربویک: بهربودی، بهربوک ف بینگه.

بهربهتاك: تاواله، وه کری ف باز گشاده.  
بهربهخت: کیژی عازمه وی وختی شو هاتو ف دختر عزب.

بهربهره: سرتاش، ده للاک ف سلمانی.  
بهربهرهان: پهزی سی بههار دیتی، بهربدیل، مهربی سی بههار دیتی ف  
گوسفند سه‌ساله.

بهربهروچک: جیگه دی خو هه لخستن له بدر تاو، رو به روز ف جای رو  
به آفتاب.

بهربهروچکه: بهربهروچک ف آفتابگیر.  
بهربهروشک: سرپیریزین، تمدهی بیکاره‌ی که له مآل ده رنچی ف تبل  
و بیکاره.

بهرچاوکه: قایشی ریشوداری بهرچاوی نه سب ف پیشانی بند پر زدار اسب و...  
 بهرچاوگه: بهرجینگ ف نگا: بهرجینگ.  
 بهرچاوه: ۱) تولی پیچی بهریشالی نه سب، بهرچاوکه: ۲) نافتاو گمردان ف ۱) نگا: بهرچاوکه: ۲) پیشانی بند دروغان.  
 بهرچاویله: بهرچاوکه ف نگا: بهرچاوکه.  
 بهرچایی: بهرثیشت، بهرقیلان، بهرقنه خ خوارک ناشتا.  
 بهرچن: قهرتاله میوه چنی، تریان ف سید میوه چنی.  
 بهرچنگه: بهرجنی چکوله ف سبدک میوه چنی.  
 بهرچنه: بهرچن ف نگا: بهرچن.  
 بهرچه: پیجه وانه ف برخلاف.  
 بهرچدق: سه رچوبی کیش، پیشه نگی گویه ند ف پیشاهمگ رقص دسته جمعی.  
 بهرچدهله: هستونده کی ده ره وهی چادر له لای چیمه وه ستون خارجی خیمه.  
 بهرچهنه: ۱) خشلیکه بهسر چنه گهدا دی و له دولا له سدر ده دری، کرمدک: ۲) بهرخه بهه ف ۱) زیور زیر چانه: ۲) غصب.  
 بهرچیت: ۱) سنگی چیغ راگر: ۲) بریه تی له پهیاغ، گالوک ف ۱) میخ چوبین سیاه چادر: ۲) کتابه از چمام.  
 بهرچیخ: بهرجیت ف نگا: بهرجیت.  
 بهرچیع: بهرجیت ف نگا: بهرجیت.  
 بهرچیلک: سیکه توره، بهرجوم ف چینه دان.  
 بهرچیله: گوشتشی زیر چنه ف غصب.  
 بهرچین: چاندنی پیش کیلان ف کاشتن قبل از شخم.  
 بهرچینه: بهرچن، تریان ف نگا: بهرچن.  
 بهرچینهه ک: بهرجوم، سیقه توره ف چینه دان.  
 بهرچه لینک: بوتدی زیر ینگه ران ف بوته زرگان.  
 بهرخ: بیچوی بهز، بهرا ف بره گوسفتند.  
 بهرخستن: شوانی بهرخان ف چوپان بره.  
 بهرخنان: شوانی بهرخان ف چوپان بره.  
 بهرخوار: ۱) بهرخور ۲) نهاد و تاز و قهی بهره زستان ده کار ده کری: ۲) قوماش یان جلکی راست نه برآوف ف ۱) آذوقه پیش خور: ۲) پرش کج لیاس یا پارچه.  
 بهرخواردن: ۱) توش بون: ۲) بهره: ۳) میوه خواردن: ۴) بریه تی له تیجاره دی باع و...: ۵) ناره حمت بون له قسمی کفسی: (به قسمه کهنه بهرم خوارد، پیم بهری خوارد) ف ۱) ملاقات: ۲) بهره: ۳) تئر خوردن: ۴) کتابه از اجارة باع و...: ۵) متاثر شدن از سخن یا کار کسی.  
 بهرخور: ۱) پیش خور، بهرخور: ۲) بهرد کروز، بریه تی له خوهد لکیش و بافیش کهنه: ۳) زگ له و درین، خو به خه لک تیز کهنه ف ۱) پیش خور: ۲)  
 کتابه از خودستا: ۳) مُرده خور، سورجر.  
 بهرخوردان: مراد حاصل، کامره وات ف برخوردان، کامیاب.

ف ۱) پرج میخ: ۲) سر راه گرفتن: ۳) در میان سخن آمدن.  
 بهربنی: بی خوست، بهربنی، زیربندی دراوف زیر پامانده.  
 بهربیچ: ۱) واشر، موڑی پیچ: ۲) پیش گری ف ۱) واشر: ۲) پیش گیری.  
 بهرتاش: ۱) بهربنی: ۲) بهرگده تراش ف ۱) سنگ تراش: ۲) موی زهارتراش.  
 بهرتاشین: ۱) بهربنی: ۲) بهرگده تاشین ف ۱) سنتگر اشی: ۲) موی عانه تراشیدن.  
 بهرتاو: شوینی که تاو لی نهاد ف جای آفتاب گیر.  
 بهرتقک: چه خمامی تهنه نگ، مقمنه زمد ف چمامق.  
 بهرتقک: بهره فرنگی، کوچک هاوین، بهرد هاویزی ف سنگ هرانی.  
 بهرتل: گونج، پاره یان میچ که له کایه دادای ده کهنه ف بول با شتالنگ که در بازی تیله بر زمین ریزند.  
 بهرتور: خوارو خیچ، کهچ و داهاتو ف کچ و کوله.  
 بهرتهره ف: لدبین چون، خدلاس بون: (کیشه که بهرتهره ف بو) ف بطرف.  
 بهرتهک: بهره هریش ف زیر بورش قرار گرفته.  
 بهرتهلاش: زه لاحی ناقولای خویتال ف لندھور بدقواره.  
 بهرتلهلانه: دیاری مالی بولک بومالی زاوی بهر له گوازته وه ف هدیه خانه عروس به خانواده داماد قبل از ازدواج.  
 بهرتهنگ: تهنه بده، بی ده ره تان ف تهنه.  
 بهرتیشت: قلیان قاولتی، سوکه خواردنی پاش له خمه و هستان ف ناشتا.  
 بهرتیلانه: بهرتلهلانه ف نگا: بهرتلهلانه.  
 بهرتیل: خاوه بو کار پیک هینان، ریشوہت ف رشوہ.  
 بهرج: خرمی خوارابی و تابیوست ف خرج غیر لازم.  
 بهرجفت: درامه تی جوت و گاف محصول زراعت.  
 بهرجل: بهروانکه دی منال ف پیشند بچه.  
 بهرجوم: جیکلدانه، سیکه توره، سیقه توره ف زاغر، چینه دان.  
 بهرجه: له پیش، زوت ف پیشتر.  
 بهرجهه ون: ۱) دیمن، له پیش چاورا دیار: ۲) بهراورد، لیکدانه وه، ته خمین ف ۱) منظره: ۲) تخمین و حدس.  
 بهرجهه ند: بهرجهه ون ف نگا: بهرجهه ون.  
 بهرجینگ: پیشه سمر، خشلیکی زیری ژنانه که به سمر تولی داده ف نوعی زبور زنان که روی پیشانی قرار می گیرد.  
 بهرجا: بهرتیشت ف ناشتا.  
 بهرچاچک: چاویلکه ف عینک.  
 بهرچاو: ۱) دیمن: ۲) جوان و لمبار: ۳) دیارده ف ۱) منظره: ۲) زیبا: ۳) پدیده.  
 بهرچاوتاریک: ۱) ناهومید: ۲) زور توره و رک هستاو ف ۱) نامید: ۲) مایوس و عصبانی.  
 بهرچاوتنه نگ: رزد، به خیل ف خسیس.  
 بهرچاوتیز: دلاوا، سه غاوهت ف سخنی و بخشنده.

به ردو: بن دوگی مهرف زیر دنیه گوسفند.

به ردو: پر زانی شیر کاتی دوشین بو ده روهی مه ردوش اف پاشیدن شیر هنگام دوشیدن به خارج طرف.

به ردوخ: نامر از نکه لم دوخي خده کد اف ابزاری در دوک نخ رسی.

به ردوگ: بنی دوگی مدن، به ردو اف زیر دنیه گوسفند.

به ردوله: ۱) تهشتی گلین بو نان تینان؛ ۲) ده فری چلکاوی ناسنگمرو پینه چی اف ۱) تشت سفالین؛ ۲) ظرف آب کار آهنگر و پینه دور.

به ردو لیان: تارده شان اف نگا: تارده شان.

به ردو یک: سنگ و مه مک اف سینه و پستان.

به رده: ۱) بدنه، خولا می زیر کری؛ ۲) تموداهاته بو ده روهه ده نیر دری بو فروشن؛ ۳) رفاندن و تالان: (عده بپ یگمه و به رده یه که) اف ۱) برده؛

۲) صادرات؛ ۳) چاول و غارت.

به رده تازه به: به رده که مخورت بو را کردنی کنی به رکنی ده کدن اف سنگ زور آزمایش.

به رده تهستی: به رده ناگر پرین اف سیگ آتش زنه.

به رده ٹهموستیله: نقیم، مورخوانه اف نگین انگشت.

به رده بار: پیاوی زانا و به ته گبیر اف مدیر.

به رده باران: کوچک و اران اف سنگ باران.

به رده باز: پرده باز، رینه کوچکی له ناو چم که به سمریا نه به زنده اف سنگ های گدار.

به رده بیبر: به رده که شوان له سه ری ده نیشی و متی بو دوشدر ده گری اف سنگ کی که چو پان بر آن نشینند و گوسفند را برای دوشنده می گیرد.

به رده بیرون: به رده که بو ره قی و سختی نمونه یه: (وه ک به رده بیرون لی هاتو) اف سنگی که بسیار سخت است.

به رده پا: سنگی پا، به رده کی ره شی کروزه که له گهرما و قاجی پی ده شون اف سنگ پا.

به رده پی: به رده پا اف سنگ پا.

به رده تات: به رده پان و لوس له ره خسی کانی و ناو بو نویزو له سمردا نیشن اف سنگی پهن و صاف که در کنار چشمہ قرار دهند و روی آن نماز گزارند و بنت منند.

به رده تراویلکه: زیخه شینکه کله به رتاو نه ترسکی و وک ثاو دیار ده کا اف سراب.

به رده توتن: به شیکی تو تانه بو تاغ اف سهمیه تو تون ارباب.

به رده چه رخ: سنگی چه خماخ اف سنگ چه ماخ.

به رده چه خماخ: به رده چه رخ اف سنگ چه ماخ.

به رده رک: پیش ده رک، پیش در گا اف جلو در.

به رده رکه: به رده رک اف جلو در.

به رده رک: ۱) انسانه، پیش مال، به رده رک؛ ۲) خلا تیکی زاوی بو بون که نهیده وی پرده و ده رگای لی بکرته وه اف ۱) آستانه؛ ۲) هدیه داماد به عروس.

به رده زیز: سنگ فرش اف سنگ فرش.

به رده زوره: به رده کی زبره ناوی پیدا ده کمن و چه قوی بی تیزه ده کمن اف

به رخورک: تدرزه دی ورد، تدرزه دی وردیله، تدیر و کیندهور اف تگر گ رین.

به رخوله: به رخ ساوا اف بره نوازاد.

به رخه به به: به رچله، شدب غد به اف غصب.

به رخه فج: موتنه، موته که، شهوه اف کابوس.

به رخه ل: گله به رخ، به رخه اف رمه بره و بزغاله.

به رخه وان: شوانی به رخه اف چوبان بره و بزغاله.

به رد: کوچک، که فر، سه نگ، تمهون، به ره اف سنگ.

به ردا: له پیشداد، پیشو اف سایقاً.

به ردار: ۱) داری خاوند بدر؛ ۲) هد لگر و به سه بر: (چون خوا به رداره؟ اف ۱) درخت مشتری؛ ۲) شکیبا.

بعد داش: سه نگ ناسیا، به ری بیش اف سنگ آسیا.

بعد داشت: ۱) به هر هی زه وی؛ ۲) بوجون، لیکدانه وه؛ ۳) دیباچه.

سده رتای کتیب اف ۱) بهره زمین؛ ۲) نتیجه گیری؛ ۳) دیباچه کتاب.

بعد دان: لیکولینه وه؛ ۲) به ره لا کردن اف ۱) دقت و ملاحظه؛ ۲) رها کردن.

بعد انگ: زیره، لای خواره و اف اطراف پایین.

بعد آنده وه: ۱) له زور را فریدانه خوار؛ ۲) تاوله مه سیم به ره لا کردن: (بچو

تاوبه رده وه) اف ۱) انداختن از بالا؛ ۲) آب را از استخر رها کردن.

بعد آنی: رد قن، بعد ده لان اف سنگلاخ.

بعد او به رک کردن: دانه مرکان لع مالا و تاواره دی چی اف کنایه از آوارگی و آرام نگرفتن.

بعد اوی: به رده لان اف سنگلاخ.

بعد اویش: ۱) به ره ساوا، که سیک کوچک پهرت نه کسا؛ ۲) مهدوای

بعد گیشتن به هاویشتن اف ۱) سنگ پران؛ ۲) برد پرتاپ سنگ.

بعد این: چاوه دیری، ناگاداری اف نظارت.

بعد ایی: به ره لدا، نازاد، نازادو به ره لدا کراوف یله و رها، رها شده.

بعد بر: به ربر اف سنگ تراش.

بعد تاش: به ربر اف سنگ تراش.

بعد رانه: نوقلانی برقی تازه. شیرنی جاکی توی اف انعام لباس تازه.

بعد ریگانه: به ردانه اف نگا: به ردانه.

به ردره کانه: به ردانه اف نگا: به ردانه.

به ردریاگ: به دراوات ره اشده.

به رک کاری: کاری به رک دن، به رک ده کار کردن اف سنگ کاری.

به رکیش: ۱) نه قیا که فرخه لکی راتینه؛ ۲) شده لنه، باریکی دوتای

دارینه به رک ده گلی پی ده کیشتن اف ۱) سنگ کش؛ ۲) ظرف سنگ

کشی.

به ردل: ۱) خوش ویست و له به ردلان؛ ۲) قیلان قاوه لئی، به ریشتن اف

محبوب؛ ۲) خوراک ناشتا.

به ردلک: ۱) خوش ویست؛ ۲) توره کدی مه مکان اف ۱) دوست داشتنی؛

۲) پستان بند.

به ردل که وتن: پسند کردن اف پسند کردن.

به ردم: پیش اف جلو.

سنگ سوهان.

بهردس: بهردست **ف** پادو.

بهردسان: هسان، سان، بهردیکی لوس کراوه رونی لمسدر داده نین و

تیخی پی تیز د کدن **ف** قسان.

بهردساو: بهردسان **ف** قسان.

بهردست: ۱) کسین له بهردست سایه و خرمتی که سین ده کا: ۲)

ندوشته دهست پی راهه گاو دور نیه: ۳) پارچه ناسمری قول له نزیک

چومگوه **ف** ۱) پادو: ۲) در دسترس: ۳) آستر آستین.

بهردسته: ۱) ناسمری قول: ۲) گیروده و یه مخسیر، ژیره سته **ف** ۱)

آستر آستین: ۲) گرفتار و آسیر.

بهردستی: ۱) خدمه نکاری، نوکدری: ۲) زیانی گیروده بی **ف** ۱)

نوکری: ۲) اسارت.

بهردستی: بهرد نهستی **ف** سنگ آتش زنه.

بهردشور: شوتنه ده غل بو بهرد لئی جیا کر نموده **ف** شستن غله برای

جدا کردن سنگریزه از آن.

بهرد عازه به: بهرد تازه به **ف** سنگ زورآزمای.

بهرد فلک: ۱) نوکمری هاروی سه فره و بهردست: ۲) ویژه له باشی ناغا

**ف** ۱) نوکر همسفر با ارباب: ۲) سخنگوی ارباب.

بهرد قانی: قلماسک، قوچه قانی، که هنیک، تیر و کهوان **ف** فلاخن.

بهرد قی: شمه شان، کی بهرد کی له شان لیکترداند **ف** مسابقه تنه زنی.

بهرد لان: بدراوی، زوینی بر بهدو ره قمن **ف** سنگلاخ.

بهرد لیبرد: بدراوبهرد **ف** نگا: بدراوبهرد.

بهرد م: ۱) بدرا، پیش: ۲) دمه لمیج **ف** ۱) جلو: ۲) ناقب.

بهرد مهور: موری جنی نه نی شیعه له سوزده داف **ف** مهر نماز.

بهرد مسکانه: ده موکانه، میوزوکه، بهری جوشه ده و نیکه، با ده بیا به

دارمازووه و بنو سیت. ده رو شده کوان ناسایی ده ماسی، ده بیرون،

ده یکولین، نوسه کیکی زور له چریش نوسه کتری لئی په دیدا ده بینی **ف**

مویزک.

بهرد موکه: بهرد موکانه **ف** مویزک.

بهرد نویز: بهرد تات **ف** سنگی صاف که بر آن نماز گذارند.

بهرد هواز: بهرد هواز **ف** نگا: بهرد هواز.

بهرد هوان: رازه وان، که سین که باش به شاخ هله گرنی، شاخه وان،

زه رده وان **ف** سنگ نورد.

بهرد هوك: بهرد هوك، نوکمری تایبته تی و خوش ویستی ناغا **ف** نگا:

بهرد هوك.

بهرد هار: بهرد اش **ف** سنگ آسیا.

بهرد هی: بردن **ف** بردن.

بهردیل: ۱) شلت له باشی شت، پیک گورینه ده، مال به مال، زن به زن: ۲)

شده کی بهرد باران **ف** ۱) معاوضه: ۲) شیشک سه ساله.

بهردین: له بهرد چن بیو، له بهرد تاشر او **ف** ساخته شده از سنگ.

بهردینه: ۱) بهردین: ۲) سینه برد: (خده بهردینه خوش) **ف** ۱)

ساخته شده از سنگ: ۲) سایه سنگ.

بهرژت که وتن: تو شهان و به گیره نین **ف** گیر آمدن.

بهرز: ۱) برچ، خانوه قوتکه بان قدلا: ۲) بلند **ف** ۱) برچ: ۲) بلند.

بهرزه: همهول فرزند **ف** او لین فرزند.

بهرزاخ: به روار، قهدی کیو **ف** کمر کوه.

بهرزاخور: نه سینی که فیره له تاخوری بلند بخواه **ف** اسپی که از آخر بُلند

بچرد.

بهرزان: ۱) شوینانی بلند: ۲) ناوی مه آلبندیک و هو زنک له کور دستان **ف**

۱) بلندیها: ۲) منطقه و عشیرتی در کردستان.

بهرزایه تی: بلندایه تی **ف** بلندی.

بهرزایی: بهرزایه تی **ف** بلندی.

بهرزپه: بهرز فر **ف** بلند په واز.

بهرزپه: ۱) مه لی تا زور بلندی ده فری: ۲) چاو له بهرد زور **ف** ۱) پر نده

بلند په واز: ۲) آدم بلند په واز.

بهرزق: تیغمو لمهمه له ته خته و دار **ف** مانع چو بی.

بهرزکدنه وه: هه لیان، راکن، بلند کردن **ف** بلند کردن.

بهرزه: ۱) قوتکه: (لیم بوته بهرزه بی بانان): ۲) قیتایی له ناو ته ختایی دا:

۳) شبوی برنج، پلاو، قبولی: ۴) بزر، گوم، وندابو، ون **ف** ۱) بلند: ۲)

بر جستگی و سط هماری: ۳) آش برنج، پلو: ۴) گم، نایدا.

بهرزه دلپیس: نه وی له همه موقسان هم لده داتی، زور بیزی نه زان **ف** نه راج و

نادان.

بهرزه ها: هدستانی به گورچی و راست ویستان: (بهرزه با له بهرم

راسته و برو **ف** با عجله قیام کردن برای احترام.

بهرزه په: بهرزه فر **ف** بلند په واز.

بهرزه جرده: سیسرکی دهشت، جر جر **ف** جراسک.

بهرزه جوره: بهرزه جر **ف** جراسک.

بهرزه چره: بهرزه چره **ف** جراسک.

بهرزه حدواهله: کولاره هی متالان، پاده وه، تدیاره کاغذزی **ف** بادا داک.

بهرزه رینه: زو بده رجدت، بهردیکی به قیمه ته ده یکنه نه نقم و قاش،

زه ریکی تامال سه و زده ته روسکتی **ف** زیر جد.

بهرزه فر: بهرزه فر، چاو له بهرد زور، نازاری به مریانه تیایه: (هه که سین

بهرزه فره زو ده مری / بای بلندایی سه رو دل ده گری) «هدزار» **ف**

بلند په واز.

بهرزه ک: بلندایی نیوان ته ختایی. تم و ته به عذر ب کرد و به ته

«بهرزه خ» **ف** بر زخ.

بهرزه کی بانان: ۱) قوتکه به سر لیبوری بانده: ۲) بریه تی له لاوی

تو لازو دل ته **ف** ۱) بر جستگی لب بام: ۲) کنایه از جوان چشم چران.

بهرزه گهوه: دهسته کی به ریزین **ف** تار پرچین.

بهرزه لنگ: گیا به کی بالا به روزه له تیره هی پنگ و جاتره **ف** گیاهی از تیره

پونه.

بهرزه ولاخ: یه کسم **ف** ستور.

بهرزه ویون: ۱) راست بونه وه، هدستان: ۲) ته ره قی کردن **ف** ۱)

بلند شدن: ۲) کنایه از ترقی کردن.

به رفخوره<sup>ك</sup>: جوئی تهرزه‌ی ورد<sup>ك</sup> تگرگ ریز  
به رفره: بهرگوشاد، هدراوی پان و بهرین<sup>ك</sup> گشاد.

به رفره: به رفره<sup>ك</sup> گشاد.

به رفریدان: به راویتن<sup>ك</sup> بچه‌انداختن.

به رفمالک: پارزوی به فرمالین<sup>ك</sup> باروی برف رویی.

به رفه‌شو: شلیوه، بهفو و باران پیکوه بارین<sup>ك</sup> بارش برف و باران باهم.

به رفه‌ک: جوئی میزه‌رو پیچه‌سمری پیاوانه<sup>ك</sup> نوعی عمامه مردانه.

به رفایی: به راوه‌ژو سه‌رونخون، پشت و رو<sup>ك</sup> وارونه.

به رقالله: دهس به‌تال، هدزار<sup>ك</sup> کتابه از بینوا.

به رقانک: به روانکه، سینه‌به‌ندی کارکردن<sup>ك</sup> پیش‌بند.

به رقی: توپیو، کهوتی، سه‌کدت، مردو له زیگه‌ی خراپهدا، به رانبه‌ری

شه‌هیدبون<sup>ك</sup> هلاک شده.

به رقین: مردن لهزی خراپیدا، به رانبه‌ری شه‌هیدبون: (نهوی میرکوز

به رقی)<sup>ك</sup> هلاک شدن.

به رق: (۱) بر و سکه<sup>ك</sup>; (۲) ترسکه<sup>ك</sup> (۱) آذرخش؛ (۲) درخشش.

به رق: رکونی، رک‌له‌سک<sup>ك</sup> کینه‌تون.

به رقلیان: قاوه‌لتی، به رتیشت، به رجایی<sup>ك</sup> ناشتا.

به رقول: تاسه‌ری سرده‌ست له کدوا<sup>ك</sup> آستر آستین.

به رقه‌وه: به توره‌یه‌وه: (به رقه‌وه تماشای کردم)<sup>ك</sup> غضبنیاک.

به رقی: ترسکه‌ی دا<sup>ك</sup> بر ق زد.

به رقیبیه: تیگراف، ته‌لغراف، لامیلان<sup>ك</sup> تلگراف.

به رک: (۱) گولله؛ (۲) گیرفان، جیب، جیو، با خم‌ل؛ (۳) نهسته‌یه‌که که

عده‌ب ناوی ناوه: «شه‌عرای شامی»<sup>ك</sup> (۱) گولله؛ (۲) جیب؛ (۳)

ستاره شعراي شامي.

به رکاتی: کریکاری به وه ختو سات: (نیمه به رکاتین به گویره‌ی

س ساعانه کار موجه و هرده گرین)<sup>ك</sup> کارگر ساعت کار.

به رکار: (۱) که رسته‌ی ناماده کراو بو خانوکردن؛ (۲) کارکر، به رانبه‌ری

سرکار؛ (۳) مدفعه‌ی زیمانی<sup>ك</sup> (۱) مصالح ساخته‌نی آماده کار؛

(۲) عمله؛ (۳) مفعول دستوری.

به رکاز: ده لاقه‌ی دیواو ده، به تجهزه<sup>ك</sup> پنجه.

به رکانی: (۱) به ره‌قانی، قه‌لماسک، قوچه‌قانی، که‌هنیک؛ (۲) خواروی

سدرچاوه<sup>ك</sup> (۱) فلاخن؛ (۲) پایین سرچشممه.

به رکاو: داوینی شاخ، بناری شاخ<sup>ك</sup> دامنه کوه.

به رکون: له به رکردن، بوده رس و ...<sup>ك</sup> از بیر کردن.

به رکم: (۱) گولا؛ (۲) قه‌قمس<sup>ك</sup> (۱) گلاب؛ (۲) قفس.

به رکو: (۱) قله‌یوزی زین؛ (۲) به رکوتی ده غل؛ (۳) لای زبر وی خدرمان

(۱) قرپوس؛ (۲) پیش کو بیده غله؛ (۳) پایین خرمون.

به رکوت: به رکوی ده غل<sup>ك</sup> پیش کو بیده غله.

به رکوته: بالداریکه، مه لیکه<sup>ك</sup> پر نده است.

به رکور: به رچیله، به رخه به‌هی شور<sup>ك</sup> گوشت زیر چانه، غیب.

به رکوره: قولته: بالداریکی بچوکه<sup>ك</sup> پر نده ایست کوچک.

به رزه هه و ایله: به رزه حموایله<sup>ك</sup> بادبادک.

به رزی: (۱) بلندی؛ (۲) گه و ره بی<sup>ك</sup> (۱) بلندی؛ (۲) بلندی‌ایگی.

به رزیتی: به رزی، به رزایه‌تی<sup>ك</sup> نگا: به رزی.

به رزیلان: شیر و خدمت، ثم سکمه‌لد<sup>ك</sup> بازی شیر یا خط.

به رزین: نسب پ و ماینی وختی لی سوار بارونی هاتین<sup>ك</sup> اسبی که هنگام

زن کر دشن رسیده باشد.

به رزین: شالا و بو بردن، به پله بوجون<sup>ك</sup> با عجله و شتاب یورش بردن.

به رزه‌نه: به ره‌مه شکه، کمه‌ی له‌یک جار مه‌شکه‌ز اندن په‌یداده بی<sup>ك</sup>

محصول کره یکبار مشک.

به رزه‌نه: ده بی پیوانی کری نمون<sup>ك</sup> تخته اندازه گیری تبیده فرش.

به رستو: یه خه، خوار گردن و بالای سینگ<sup>ك</sup> پایین گردن.

به رسته: به ره‌سته<sup>ك</sup> سنگ آتش زنده.

به رسفه: درام، جواب، جوال<sup>ك</sup> جواب.

به رسفک: می‌یوان، به ریلابی<sup>ك</sup> ایوان، تراس.

به رسه‌میل: سه‌ره‌موی لیواری لیو کام‌موسولمان ده‌یقرتینی: (کافره

به رسه‌میلی خو ناکات)<sup>ك</sup> موی سبیل که بر روی لب آید.

به رسه‌میل: به رسه‌میل<sup>ك</sup> نگا: به رسه‌میل.

به رسنچک: سوکه نزگه<sup>ك</sup> سکمه خفیف.

به رسورکه: سیسره‌ی ناومال و که قالوچه ده چی<sup>ك</sup> سوسک خانگی.

به رسوف: ورگه‌راو، نخون، قلب<sup>ك</sup> وارون.

به رسولینگ: سنگ به خه: بالداریکه<sup>ك</sup> پر نده ای است.

به رسولیل: به رسه‌میل<sup>ك</sup> نگا: به رسه‌میل.

به رسیل: کولیره‌ی بد ساج برزاو<sup>ك</sup> نوعی گرده نان.

به رسیله: قوره، کالکی تری، تربی هیشتا ترش، په‌سیره، په‌سیله، هاله<sup>ك</sup> غوره.

به رسینگ: سینه‌به‌ندی زین<sup>ك</sup> سینه‌بند زین.

به رسینگه: (۱) به رسینگ؛ (۲) بریه‌تی له ناوقده: (به فر به رسینگه‌ی

بریسو): (۳) پیش لی گرت و زیگه‌ی ده رچون برین: (به رسینگه‌ی

لی بریمه‌وه)<sup>ك</sup> (۱) سینه‌بند اسپ: (۲) کتابه از نیم قد: (۳) جلو راه قرار

گفت.

به رسینه: سینه‌به‌ندی زین، به رسینگ<sup>ك</sup> سینه‌بند زین.

به رشوش: سه‌ره‌زیر، به رشوش<sup>ك</sup> وارونه، رو به پایین.

به رشی: هاتده، ده کوت<sup>ك</sup> بیرون آمد.

به رشیو: به رکول، خواردن به رله چیشت بی گه‌یشت<sup>ك</sup> خوردن قبل از

حاضر شدن غذا.

به رشیو: به رشیو<sup>ك</sup> نگا: به رشیو.

به رشیه: ده کوتوه<sup>ك</sup> بیرون آمده.

به رشیه‌ی: ده که‌تون، هاتده ده<sup>ك</sup> بیرون آمدن.

به رعوده: ده ست‌به‌رف<sup>ك</sup> متعهد.

به رغله: به رخدل، گله‌یه بدرخ و کار<sup>ك</sup> گله بره و بُزغاله.

به رف: به فر، وه ور، وه روه<sup>ك</sup> برف.

به رفحور: بالداریکه<sup>ك</sup> پر نده ایست.

به رگدور: به رگ در واقع خیاط.

به رگر: ۱) لمبات، جلک بان ده فریشکی کلم نرخ ده کار کردن تا تازه و بهتر نرخ کوئن نه بیی با ندشکنی؛ ۲) پیشگر: (به ری ناوه که پگره، به رگری له شکره که بو، به ری لی گرتن)؛ ۳) زنی که متأثی به سوتان مردوه، و دمی بیی یه خوی و ترشی سماق به زیبک و بلوقی ناگرده دا کات و نه هیلی بته نیته و ۱) استفاده از کهنه و بی ارزش جهت حفظ تازه و ارزشده؛ ۲) سد و مانع؛ ۳) زنی که بچه اش در آتش سوخته — به اعتقادی — با ریختن نمک و سماق بر جوش و تاول آنها را از بین می برد.

به رگرانه: کومدک و هیمدادبو شهرکرانی چه کداراف کمک پشت جبهه. به رگرتن: ۱) کاری به رگری؛ ۲) خوراگرتن و توانست له بدر دژواری یان له بدر انباره لمخو به هیزتر؛ ۳) میوه دانی دار؛ ۴) ناوی زاخ له کوتایی ره نگ کراودان تا کال نه بته نه و ۱) دفاع؛ ۲) تاب و مقاومت در برابر بلایا...؛ ۳) به شر آمدن درخت؛ ۴) به کارگیری زاج برای ثابت ماندن رنگ پارچه.

به رگرد: شتی نه خوشمویست له باتی خوشمه ویست ده کارکردن، به رگر ف به کارگرفتن بی ارزش برای حفظ با ارزش.

به رگرده له: داریکه ده خر بته زیر پازناواف چوبک زیر اهرم. به رگری: به رگرتن ف دفاع.

به رگرتن: به رگ تی گرتن ف تجلید.

بدرگن: لوا، کولکدی و شترو و بدربخ ف پشم شتر و بره.

به رگورد: دارگورد، داری له نیوان رایه و پوی تهون دا بو راست کردنی بو ف چوب میان تارو پیود در قالی باقی.

به رگه: تاقهت، توان، پی و هستان، ده بردن: (به رگه) حمله‌ی من ناگری) ف اتاب و توان.

به رگده: جیگدی روانی توکه بهر، لای هده خواروی و رگ ف زهار.

به رگه‌ز: خوانچه‌ی ده سفر و شی ناو بازار ف صندوقچه پیله‌ور.

به رگه‌ره کنی: جوانی گدره ک. زورتر بو کله باب و نهسمی ده لین ف زیبای محله، بیشتر برای خرس و اسب به کار می‌رود.

به رگه‌ش: به رکه‌ش، یالله بمق، سینی ف طبق، سینی.

به رگه‌شته: کلول، چاره‌رهش، بدیدهخت ف بدیخت.

به رگه‌شته: بدیختنی، نه هات ف بدیختنی.

به رگه‌گرتن: ده بردن، ده گل ده دزوایدا هد لکردن ف اتاب آوردن و مقاومت.

به رگه‌ل: به رخه ل گله بره.

به رگه‌لا: به ریکه له گله لای دارماز و ده دهی ف از نمره‌های مازوج.

به رگه‌له: دوا شوان، یاریده ری شوان ف دستیار چوبان.

به رگه‌له‌وان: شوانی به رغه ل چوبان بره و بزغاله.

به رگه‌همی: کیا کوئن کو زه ل ۱) تریزیک آبی.

به رگه‌میو: په لکمیو، گلامیو، نابرخ ف برگ مو.

به رگیز: ماری زه هراوی حه ستم ف مار افعی.

به رگیر خستن: هینانه گیر، و گیر هینان ف گیر آوردن.

به رکوزه: دادر اوی یه خه تاسه ر سنگ، به ری پیسیر: (داخ له دل بومه گریبی به رکوزه) «هزار» ف گریبان.

به رکوسته: ریش ته نک و کدم مو ف ریش ته نک و کدم مو.

به رکوشه: به رکه که نگاه: به رکوسته.

به رکول: تهوا و نه کولا ف نیم بخته، سرجوش.

به رکول کردن: پیش ته واو کولین له شیو خواردن ف خوردن غذا قبل از پختن.

به رکوله: داری دولکه ده بیخه نه ناو تیره قمه مزانه ف از قطعات خیش.

به رکه: خیر و بدراه که دت، پیت: (مدهه سور به رکه دا دویه رخمه می زاوه، ههی به رکه که دت) ف برکت.

به رکه‌تی: هه لکه و سه، شیاوی ریزی گرتن، زور زرینگ و به کاراف شایسته و محترم.

به رکه‌ش: سینی، مه عجمومه، مه جومه، یالله بمق ف طبق، سینی.

به رکه‌تی: به رکه تی ف نگاه: به رکه‌تی.

به رکه‌ک: پهیزه، پی پیله که، نار دیوان، سلمه ف نر دیام.

به رکه‌ل: نینگون، نوینگین، نوگوهان، دامنه چه قان ف ماده گاو سه ساله.

به رکه‌له: به رکول ف سرجوش.

به رکه‌مه: په دیکه زو تاگر ده گری، خلدو زه په دردی له بدر روزه نگ بور ف زغال سنگ.

به رکه‌صدرا: ۱) گیا به کی گهرمه سیری و بونشو شده؛ ۲) سیر به رگده.

به رکه‌ون: ۱) گیاهی است خوشبو؛ ۲) زیر ناف.

به رکه‌وتن: ۱) ویکه و تن: (سمردی به رسدرم که دت)؛ ۲) بهش لهدابه شدا: (له گوشت به شین دا پیله کم به رکه دت)؛ ۳) وہ بن که دن:

(اده ستم بهر چه رخ که دت)؛ ۴) نوره، نوبه: (وا زو بهرم نا که می) ف (۱) اصابت کردن؛ ۲) سهم رسیدن؛ ۳) زیرافتادن؛ ۴) نوبت.

به رکه‌هور: تفنگی لوله ته نگ ف تفنگی لوله تنگ.

به رکه‌یه: ۱) بریکار، نویندر؛ ۲) یاریده، هاریکار ف ۱) نایانده؛ ۲) همکار.

به رگ: پیشو، به ری: (جاری به رگ هاتم نه تم دی) ف قبلی.

به رگ: ۱) گه لای، په لک، به لک؛ ۲) پشته کتیب؛ ۳) پوشک، جلک؛ ۴) دوز، مه رام ف ۱) برگ؛ ۲) جلد کتاب؛ ۳) لیاس؛ ۴) مرام.

به رگا: که سی پیش گای تا زاد جوت ده کمی تا فیری کا ف آنکه گاورا شخم آموزد.

به رگاز: کوتایی به ریان ف پارچه عریض.

به رگایلکه: چوبله کوکه به کی ره ش و سبیه له خه تی جوت دوای گا ده کمی، قون هه لنه کینه، کلک هه لنه کینه ف پرنده دم جهانات.

به رگایی: بونه بدرگا، پیش گاکه وتن لم جوتا بو راهینانی، هه قوتن ف عمل شخم به گاو آموختن.

به رگ تیگرتن: ۱) جلد کردنی کتیب؛ ۲) ده قوماش هه لکیشانی لیقه و... ف ۱) جلد گرفتن کتاب و...؛ ۲) ملحه کشیدن رختخواب.

به رگ درو: جلد درو، خدیات ف خیاط.

به رواله‌تی: بدنما، به زاہیر ظاهر.

به روان: سینگ پوش، نمپارچه‌ی لهوه خستی کارا یان لهوه ختمی نان خواردنی منلان به سینگده ده به استری پیش بند.

به روانک: به روان نگا: به روان.

به روانکه: به روان نگا: به روان.

به روانه: به روان نگا: به روان.

به رویو: ۱) به هرمه‌ی زه مین، داهاتی زدوی؛ ۲) ماوه و مودا: (زستانی تممسال وادیاره به رویو در بزده بی) ۱) بهره زینی؛ ۲) مدت.

به رویوچه: جلک و کله پهلمی تایه‌تی زن: (به رویوچه‌ی تیک ناوه، ده روا) بُخچه و وسائل مخصوص زنان.

به رویوم: به رویو نگا: به رویو.

به رویشکه: لانک به کمل و پله‌وه، پیشکه و نه سایی بیشکه، ده رگوش و هر تشنین وی ئگهواره و لوازم آن.

به رویشت: به راو زو، واژی، پسته و روز وارونه.

به روییز: پیشوازی، بو ریز له پیاوی ماقول ده رکه وتن لممال، به ره و پیرایی استقبال.

به رودوا: ۱) بد دوی یه کا هاتن، یه ک له دویه ک؛ ۲) به ره و پاش، زویه دواوه.

۱) توالی و تسلیل؛ ۲) به عقب.

به رودواخستن: ۱) پیش و پیاش کردن؛ ۲) محتمل کردن و پاشگویی هاویشنن ۱) پس و پیش کردن؛ ۲) پس گوش، انداختن.

به رودواکردن: باش و پیش کردن یس و پیش کردن.

به رودوانان: شوین هله لگرن، و دوا که وتن بوین گدیشتن تعقیب کردن.

به روژ: ۱) به ریه روجک؛ ۲) گوند یا مهزاری روه و روژ؛ ۳) له روزدا، به رانبری له شه و داف ۱) آفتاگ گیر؛ ۲) ده کده یا مزرعه روه به شرق؛ ۳) در روز.

به روژو: مانگر تو له خواردن له روژدا روزه دار.

به روژی: به روژو داره دار.

به روسمی: به راوین، بیچو به مردوی فریدان انداختن بچه.

به روشن: به شیکه ثاثیر دیدا به ثاشه وان سهم آسیابان از آسیاب.

به روشن: قازان، مهنجمل، قهزان دیگ مسی.

به روڤاچی: به راو زو، به رویشت و از گون.

به روک: پیسیر، یاخه، به روک گریبان.

به روک به ردان: بریه‌تی له ده ست له یاخه کرنده، له کول که وتن، ده فزی به ردان گریبان رها کردن.

به روک گرتن: بریه‌تی له ده شقه لمه بی کردن، شهربی فروشن، گدر تی هالاندن گریبان گرفتن.

به روله: ۱) خیداری تازه گوراوی به قهد قامک؛ ۲) داروکیکه ده ناو پاش باره و ده ستندودا ۱) خیار نوبر ریز؛ ۲) چوبکی در خیش.

به روچ: ۱) ناسنی که نفه نگکی لئی دروس ده کمن؛ ۲) بریه‌تی له تنه نگ ۱) پولاد؛ ۲) کنایه از تفنگ.

به روہ ستا: شاگردی سمعاتکار، به روہ ستی پیشه ساز شاگرد کارگاه.

به روہ سیل: ناوگورک، ناگردن، تفك، کوانو آتشدان.

به رگیر که وتن: و به رده ست هاتن گیر آمدن.

به رگیری: پاریزگاری له دولات، به گز دوزمن دا چون، پیش به دوزمن گرتن دفاع.

به رگین: پیشینه، له میز پیشینه.

به رمان: به رمان خواردن نیم خورده.

به رماناخ: جو ری پدره سیغاری له ولی که توتنی تیده کهن، به ره جگمه‌ی ری قامیش یا قدمیش، بارماخ نوعی کاغذ سیگار.

به رمانع: به رمانع نگا: به رمانع.

به رمنال: ۱) پیش درگا؛ ۲) نهادی نویزی له سهرده کسنه، دوگرد؛ ۳) بنواونی مال؛ ۴) پارچه‌یی له کاتی هاتنی بای به هیزدا به سمر چادریمه‌ده گرن تا با زورکار له شمال نه کا، با گیره و دی تاول ۱) جلو خانه؛ ۲) سجاده؛ ۳) خانه دار؛ ۴) پارچه‌ای محکم که هنگام طوفان بر چادر زنند تا آسیب نییند.

به رمالک: جاجم، مهوج جاجم.

به رماله: ۱) بنواونی مال؛ ۲) پاشماله، ماله هه زاریکی خزمه تکاری مالیکه و جنگه بیان داوه‌تی، ثیرماله ۱) کدبانوی خانه؛ ۲) خدمتکاری که در خانه اسکان دهند.

به رمالی: بنواونی مال ۱) خانه دار.

به رماو: به رما نگا: به رما.

به رماوه: به رما نگا: به رما.

به رمنه‌ت: منهت بار، مهمنون، چاکه له سه رف منون.

به رمصور: گردانه له مدت و مورو دگردن بند از مهره.

به رموسولدان: ثیر مینه لدان، توزی، به ره و روت له گون امشانه.

به رمه‌جیل: ده رگاو دیواری له شولک، چدیر دیواری از ترکه که بر دور حصار و باغ و قلمه و امثال آن کشتند.

به رمه‌مکان: منالی شیره خور دفل شیر خواره.

به رمه‌مکانه: پدر میمکان نگا: هدیوان.

به رمه‌تایوی: پدره بیوان نگا: هدیوان.

به رمیل: بوشکه، ده فری گمراهی دارین بو تراو، کوپه‌ی داری سه رگی او ف بشکه.

به رمیو: پلکمیو، تاپراخ، گل‌لاییو ۱) برگ مو.

به رناف: له قدم، له قعب، نازناوی لقب.

به رنامه: پهیره‌وی توسر او بو کونه مل و خیزب بر نامه.

به رنویث: نیمامی جه ماعده، پیش نویز امام جماعت، پیش نام.

به رو: دادر اوی یه خه، پیسیر؛ ۲) پیشین، لمیش؛ (له زه مانی به رو)؛ ۳) نه بم ۱) گریبان؛ ۲) پیشین؛ ۳) می برم.

به رو: نه بیا، نه بیا، نه بیا می برد.

به رو: ۱) به ره داریکی لیری و زور ناسراوه، پیاویش ده بخواه ده ش بیته نالف؛ ۲) به ره و حورمده: (پیاویکی به رو)؛ ۳) بی شرم و قسدره ق ۱) بلوط؛ ۲) محترم؛ ۳) پُر رو.

به روار: گوه، ناوقدی کیو اکمر کوه.

به روآل: به روار کمر کوه.

- بهره‌زی: میوه‌ی درک‌زی، دروی په‌رین **میوه** خار پرچین.  
بهره‌زان: زانه دروزنه، زان لئی هاتنی زگ پر پهله و ختنی زان **درد** کاذب پیش از زایمان.
- بهره‌ژور: روهه بلندی **سر بالایی**.
- بهره‌ژوره: هدوهان نهفزان، هدل **سر بالایی**.
- بهره‌ژره: جیوه‌ی **گیا** سخن و انگم گیاه.
- بهره‌ژره: گیایه که بو دهرمانی مندانه ده بی **گیاهی** داروئی.
- بهره‌ژنه: بهره‌مه‌شکه، روئی یه کجارت مه‌شکه زاندن **کره** یکبار مشک زدن.
- بهره‌زیر: نشیو، سمهه و حوار **سرازیر**.
- بهره‌ستی: بهرد نهستی، بهردی تاگر پیشین **سنگ آتش زنه**.
- بهره‌شک: گیایه که **گیاهی** است.
- بهره‌شو: بهده شور **شستن** و پاک کردن حبویات.
- بهره‌قان: ناوبزیکار، کدستی کده بیته مایه تاشت کردن وهی دودزا **میانجی**.
- بهره‌قانی: ناوبزی کردن، نیوان کردن **میانجی** کردن.
- بهره‌ک: (۱) بدرُوك؛ (۲) بهره‌ی زینی **نهسب** (۱) گریبان؛ (۲) سینه‌بنزین.
- بهره‌گه: (۱) جنی گهان‌نهوهی ناو؛ (۲) ریازی نچیر که‌راکه‌پیشی ده گرن **(۱) سد**، بر غاب؛ (۲) مسیر عبور شکار که شکارچی در آنجا کعین کند.
- بهره‌گه‌لا: پورگیکی سوروسهی که له‌گه‌لای دارمازو ده رده چن **ثمر** تاول مانندی که از برگ مازوج برون آید.
- بهره‌لا: رهها، بهره‌لدا: (نه‌سمه که بهره‌لا بوه، لمزیندان بهره‌لا بوم، بهره‌لایه گوئی ناداته عهی و عار **ول**، یله، لاقد).
- بهره‌لپینه: پیش‌بند، پارچه‌ی داپوشی کمده‌ر تا نهذنو له کاتی کارد **پیش‌بندکار**.
- بهره‌مال: بیچوی ناژه‌ل کدهم له گوان ناکاته وه و بهزور دوری ده خنه نهوه **ف** بچه حیوانی که به زور از پستان مادر جدا می‌شود.
- بهره‌موم: بهره میوق **آشغال** کندوی عسل.
- بهره‌مه‌شکه: کهره‌ی جاریک مه‌شکه‌اندن، بهره‌نه **نگا**: بهره‌نه.
- بهره‌میو: خشت و خالی ناو پلوره میش **آشغال** کندوی عسل.
- بهره‌ندک: پیشواز **پیشواز**، استقبال.
- بهره‌نگار: ده گزراچو، ناوقا: (نموده تگارم بو، منیش بهره‌نگاری بومه‌وه) **گلارین**.
- بهره‌نگاری: پهانبه‌ری کردن، ده گزراچون **کلاویزشدن**.
- بهره‌واژه: پهراوهه زو وازی، پشت ورو **وارونه**.
- بهره‌ویس: ری لئی پرین، پیشه برقی، پیشه برکه: (دیتم هملات گورچی بهره‌ویم داده و گرتم) **سر راه گرفتن بر...**
- بهره: (۱) بید، بوه: (نه‌مه بهره بو پیروت)؛ (۲) ده نگ‌دانی گا بو گهرا نهوه له‌سهری خدمت، پهراکه بدم لاؤه بان وه‌رهه لای خدت لئی دراو؛ (۳) تیره، تایقه: (خانی دمدم له بهره‌ی برادوست بو)؛ (۴) سینه‌بهندی نهسب که به ته‌نگ زینده‌یه؛ (۵) ده رگا؛ (۶) بده کردنی باران؛ (۷) پله، که‌مد؛ (۸) بهره‌هه، داهات: (بهره‌جوت، بهره‌مشکه)؛ (۹) مهدای نیوان شهو جو‌لایه کاتی بوزو تندیسته؛ (۱۰) خشت و خالی: (پهراه‌میو) واتا: خشت و خالی ناو خلیف؛ (۱۱) رویه: (بهره‌خوار، بهره‌وژور)؛ (۱۲) پله، که‌مد؛ (۱۳) ببر؛ (۱۴) کلمه صدزادن گاوه‌تگام شخم؛ (۱۵) عشیره؛ (۱۶) سینه‌بند اسب: (۱۷) درب؛ (۱۸) پندآمدن باران؛ (۱۹) بندريج؛ (۲۰) بهره‌کشاورزی و کره مسک؛ (۲۱) فاصله بین باقمه تا دفه؛ (۲۲) آت و آشغال؛ (۲۳) بطرف.
- بهره: گلیم، بدر، لاهی **گلیم**.
- بهره‌بهره: (۱) کم که‌مو به‌تدریج؛ (۲) جون پاشی جون، ده سته دواي دهسته: (بهره‌بهره هاتن و گهیشن) **(۱)** کم کم و بندريج؛ (۲) صف بعد از صف.
- بهره‌بهره‌ی بهیان: نزیک به‌روز بو نهوه **نزدیکیهای صحیح**.
- بهره‌بهیان: پهربهیان، بولیله‌ی بهیان **بامداد، پگاه**.
- بهره‌بیل: بهره‌جوت، داهاتی زوهی **بهره زمین**.
- بهره‌بین: دهم بین، زارین **دهان بند**.
- بهره‌تسه‌شی: کوتهداریکی پانکله‌ی گروقه‌ره ده کلکه‌تمه‌شی راده کهن تا قورس **چوبکی مدور و سوراخ** در پایین دوك.
- بهره‌تی: بریه‌تی، کنایه **کنایه**.
- بهره‌چار: چاره، عیلاج **چاره**.
- بهره‌جفت: بهره بیل **بهره کشت**.
- بهره‌جوت: بهره بیل **بهره کشت**.
- بهره‌جه‌ثان: بهره‌جه‌ثان **نزدیکیهای عید**.
- بهره‌جهیزان: روزانی نزیک به جیزن **نزدیکیهای عید**.
- بهره‌خوار: رویه‌لایه زبر و **رویه‌پایین**.
- بهره‌خواره: لیزایی، نشیون **نشیون**.
- بهره‌خده: (۱) جن بارو بنه‌ی کاروان؛ (۲) ماکو و داکیک بیچویان به‌مردویی ده بی **(۱)** جای اطراف؛ (۲) جنین انداز.
- بهره‌رده: مرده و زینده، قولکه و چالی سدر ریازی نمچیر **کمینگاه**.
- بهره‌ریخ: دیواروکه‌ی پشتوانه‌ی دیوار **دیوار کوتاهی** که برای محفوظت از دیوار اصلی بنا کنند.
- بهره‌زما: یه که‌مین بیچو، یه کدم فرزه ند **نخستین فرزند**.
- بهره‌زا: گیایه کی زور‌جوانه به کاواهنه ده زوی: (پیش نهوهی شنهی بهیانی زولفی بهره‌زا بینیوی) «هیمن» **گیاهی** است بسیار زیبا که در کوهستانها می‌روید.
- بهره‌زبانه: ناغزونه، سیر، ثالغه زمانه‌ی کوش و قایشی پشت و ... **سگک**.
- بهره‌زمانه: بهره‌زبانه **سگک**.
- بهره‌زوانه: بهره‌زبانه **سگک**.
- بهره‌زده: ناوره، ناوره و سه‌رلی شیواو **آواره**.

بهره‌هم<sup>(۱)</sup>: بهره، حاصل؛ <sup>(۲)</sup> قاطی.

بهره‌هم‌هینان: ره نیو هینان، به خیو کردن، بی‌گهیاندن<sup>(۱)</sup> به نتیجه رسانیدن.  
بهره‌هنگ: نه خوشی ته نگهنه فهسمی که زیاتر پیر توشی دین<sup>(۲)</sup> تنگ نفسی.

بهره‌یشی: به‌هومید، به‌ثوابت<sup>(۱)</sup> آرزومند.

بهری: رهوا، به‌جمی، عاقلانه: (کاران به‌ری و جی ده کا، قسمی به‌ری و جین)<sup>(۱)</sup> روا، بجا.

بهری: <sup>(۱)</sup> له‌پیشودا؛ <sup>(۲)</sup> بدلی<sup>(۱)</sup> از قبل؛ <sup>(۲)</sup> آری.

بهری: <sup>(۱)</sup> به‌زی و قدر، به‌رو؛ <sup>(۲)</sup> میوه داریمرو<sup>(۱)</sup> محترم؛ <sup>(۲)</sup> بلوط.

بهری: <sup>(۱)</sup> داری بهره‌ین: (داری به‌ری به‌نرخه)؛ <sup>(۲)</sup> گیرفان، بهریک؛ <sup>(۳)</sup> بی‌گوناح؛ <sup>(۴)</sup> بیش<sup>(۱)</sup> درخت میوه؛ <sup>(۲)</sup> جیب؛ <sup>(۳)</sup> بی‌توان؛ <sup>(۴)</sup> سهم.

بهریان: بیش بو تاویان بو با: (به‌ریانی ناو بگره، به‌ریانی با بهرده)<sup>(۱)</sup> گذر آب و باد.

بهری بردن: به خیو کردن: (کاکم به‌ریمان دبا)<sup>(۱)</sup> سرپرستی کردن.

بهریچون: تیان، گوزه ران کردن<sup>(۱)</sup> زندگی.

بهریقان: به‌ره قان، ناو بزیک مر<sup>(۱)</sup> میانجی.

بهریقانی: ناویزی کردن، نیوان کردن، بهره‌فانی<sup>(۱)</sup> میانجیگری.

بهریکردن: <sup>(۱)</sup> بو حورمه ده گهمل میوان ماوه‌یدک رُویشن تا ده روا؛ <sup>(۲)</sup> تاردن، شاندن<sup>(۱)</sup> بدرقه کردن؛ <sup>(۲)</sup> فرستادن.

بهرین: <sup>(۱)</sup> بان، همراو؛ <sup>(۲)</sup> به‌روک؛ <sup>(۳)</sup> پیشین، لمیزینه<sup>(۱)</sup> عرض، <sup>(۲)</sup> گریبان؛ <sup>(۳)</sup> پیشین.

بهرینایی: پانایی، پانی، همراوی<sup>(۱)</sup> بهنایی.

بهرینجک: داری له‌ندازه‌ی فهرش کده‌پشتی تمون ده خری<sup>(۱)</sup> چوبی که در عرض دار قالی قرار دارد.

بهرینگال: په‌زی تیسیک دریز<sup>(۱)</sup> گوسفند پشم دراز.

بهرینی: بهرینایی<sup>(۱)</sup> بهنایی.

بهری و جی: <sup>(۱)</sup> عاقلانه و پهستد؛ <sup>(۲)</sup> له سپابی میوانداریدا ساز و تهیار<sup>(۱)</sup> بجا، عاقلانه؛ <sup>(۲)</sup> آماده پذیرایی.

بهریشون: <sup>(۱)</sup> له کاری کومه‌لایه‌تی زانا؛ <sup>(۲)</sup> ته کوزو موره ته<sup>(۱)</sup> آگاه به کارهای اجتماعی؛ <sup>(۲)</sup> مرتب.

بهریوه بردن: نیداره کردن، پیچاران<sup>(۱)</sup> اداره کردن.

بهریه: بیابان<sup>(۱)</sup> بیابان.

بهز: <sup>(۱)</sup> پیو، چهوری هه ناوی حمیوان؛ <sup>(۲)</sup> غارو راکردن: (ماینه که خوش ده بهزی، بی‌هزه‌زو بگدید)؛ <sup>(۳)</sup> بهره و خوار هاتن: (له نسب دابهزه)؛

<sup>(۴)</sup> خوشه‌لدان: (هدلبهزه)؛ <sup>(۵)</sup> ده‌نبو و شمدا به‌واتا شکست خواردن: (فلانکمس لعشر بهزی، پیروت ندهزه)؛ <sup>(۶)</sup> پاشگری به‌واتا جی

تیسر احمدت و پشودان: (نوردو بهن)<sup>(۱)</sup> پیه؛ <sup>(۲)</sup> دویند؛ <sup>(۳)</sup> پائین آمدن؛ <sup>(۴)</sup> ورجهیدن؛ <sup>(۵)</sup> هزیمت؛ <sup>(۶)</sup> پسوند به معنی مکان اطراف.

بهزا: خوشه و خوشبته<sup>(۱)</sup> بادیا، تندرو.

بهزاج: شوفاری و شهیتانی، دوزمانی<sup>(۱)</sup> سخن چینی.

بهزاجکه ر: شوفار، شهیتانی که‌ر، نیوان تیکده، دوزمان<sup>(۱)</sup> دویهم زن،

بهره و بیمه: بهره و بون، بهربونه و<sup>(۱)</sup> پایین افتادن.

بهره و پاش: رویداده، بهره و دواوه: (بهره و پاش ده گهراوه، بهره و پاش ناوری دواوه)<sup>(۱)</sup> رو به عقب.

بهره و پیر: به‌پیره و چون، پیشوازی: (باوه غه‌لیفه ته‌شریفی هات، بهره و پیری چوین)<sup>(۱)</sup> استقبال.

بهره و پیبل: سنگ و بهداشی و ختنی کار، بهرانیچ، بهرانیبل<sup>(۱)</sup> بیشند.

بهره و خستن: خستنه پیشه‌وه، که‌سیک لمزیگه ته‌یخنه پیشه‌وه<sup>(۱)</sup> جلو انداختن.

بهره و خوار: نشیو، سهربهره‌زیر<sup>(۱)</sup> ارو به پایین.

بهره و خوار بونه وه: سهربهره‌زیر چون<sup>(۱)</sup> سرازیر رفتن.

بهره و خوار کردن‌نه: لاره و کردنی ده فرو...<sup>(۱)</sup> کچ داشتن طرف و... بهره و خوار که: بهره و خوار<sup>(۱)</sup> بطرف پائین.

بهره و خواره: بهره و خوار<sup>(۱)</sup> رو به پائین.

بهره و دوا: بهرودوا<sup>(۱)</sup> نگا: بهرودوا.

بهره و دوانان: کدوته شوین، بهرودوانان<sup>(۱)</sup> تعقیب کردن.

بهره‌هور: بهرکه‌هور، تقدنگی خانه‌ته‌نگ<sup>(۱)</sup> تفنگ خانه‌ته‌نگ.

بهره‌ورو: <sup>(۱)</sup> رویدرور، تیزیار: (نه‌لی قه‌زاری نیم؟ بهره‌ورو بمکوه تا بی‌بلیم)؛ <sup>(۲)</sup> حه‌واله: (وامه‌کم روی به‌روی پیروت بکدره وه)<sup>(۱)</sup> رویره؛ <sup>(۲)</sup> حواله.

بهره‌وژور: رویه‌بلندی<sup>(۱)</sup> رو به بالا.

بهره‌وژور که: ههورازی کم<sup>(۱)</sup> افزار.

بهره‌وژوره: ههوراز<sup>(۱)</sup> افزار.

بهره‌وژیر: رویه‌خوار، لیز نشیو<sup>(۱)</sup> رو به پایین، سرازیر.

بهره‌وژیر که: که‌میک نشیو<sup>(۱)</sup> سرازیری کم.

بهره‌وژیره: نشیو<sup>(۱)</sup> نشیب.

بهره‌ولا: قیچم‌قاج، قیله‌قاج، خواربردراو، خواره و خوار<sup>(۱)</sup> اریب، قیقاچ، کچ.

بهره‌ولیزی: رو و نشیو<sup>(۱)</sup> شیبدار.

بهره‌ولیزایی: رو و نشیو<sup>(۱)</sup> شیبداری، سرازیری.

بهره‌ولیزی که: رو و نشیو<sup>(۱)</sup> سرازیری کم.

بهره‌ولیزیه: رو و نشیو<sup>(۱)</sup> رو به سرازیری.

بهره‌ولیزی: بهره‌ولیزه<sup>(۱)</sup> رو به سرازیری.

بهره‌وه: <sup>(۱)</sup> لای پیشده؛ <sup>(۲)</sup> لای‌زیر و<sup>(۱)</sup> جلوی؛ <sup>(۲)</sup> زیری.

بهره‌وه‌بوون: بهربونه و<sup>(۱)</sup> افتادن از بالا.

بهره‌هش: <sup>(۱)</sup> ناماذه، تهیار؛ <sup>(۲)</sup> کوم لم‌سمریده<sup>(۱)</sup> آماده؛ <sup>(۲)</sup> برهم انباشته.

بهره‌هله‌لیته: بهره‌لیته<sup>(۱)</sup> بیشند.

بهره‌هله‌لست: <sup>(۱)</sup> دوزمن، دز؛ <sup>(۲)</sup> لعمیده، کوست: (بهره‌هله‌لستم زورن،

بهره‌هله‌لستم ده خه نه ریگمه)؛ <sup>(۱)</sup> دشمن، مخالف؛ <sup>(۲)</sup> مانع سر راه.

بهره‌هله‌لیخ: دیواره‌که بن دیواری شکست بونه نه‌تپی، پشتیوانه<sup>(۱)</sup> پشتیوانه دیوار.

بهره‌هم: <sup>(۱)</sup> بهره، داهات، بمش، نیتاج، تدولید؛ <sup>(۲)</sup> تیکه‌ل: (ده‌رهم

بهزقین: وردبون لمزیر شتی قورسدا، جیق درهاتن **[ل]هشدن.**  
 بهزک: چیندراو لمبی ثاو، دیمه کار **[د]یمی.**  
 بهزگاهاتن: بهگرداجون، شهربی فروشن **[گ]لاویزشن.**  
 بهزئن: مددوبالا **[قد] و بالا.**  
 بهزئن: بمرانبه ری بی زن **[ف]متا هل.**  
 بهزئن باریک: ناوقد باریک، بمرانبه ری تندگه **[ث]مستور **[ک]مر باریک.****

بهزئن زراف: بهزئن باریک **[ک]مر باریک.**  
 بهزئن زراو: بهزئن باریک **[ک]مر باریک.**

بهزئی: ده غلای دیمی، داهاتی دیمه کار **[د]یمی.**

بهس: ۱) چیترنا: ۲) ناوه بو زنان: ۳) چیگهی مانگرتن: ۴) مانگرتن:  
 ۵) زور: (بهرست پیرار: ۶) بهست: (هله لی بهسه، دای بهسه) **[۱)**  
 بس: ۲) اسم زنانه: ۳) بست: ۴) اعتصاب: ۵) زیاد: ۶) بستن.  
 بهسات: ۱) هوی کردنی کاریک: ۲) بهوه ختو کات **[۱)** انگیزه و  
 باعث: ۲) بهوقت.

بهسام: جی ترس، به عهیت، بهه بیدت، سامدار **[س]همناک.**

بهست: ۱) چیگهی مانگرتن: ۲) گری و لمبه رو بدرگر: ۳) قدراخ چه می  
 خیزه لآن: ۴) کاریته داره را: ۵) چه می نیوه و شک، کنم ثاو: ۶) لافاو  
 گیره وه، بهند: ۷) لیکدر او، پیکموده نوسیزراو: (داریه است): ۸) پدیمان و  
 کهین و بهین: (بهندو بهستیک هدیه بترو خیتی) «هه زار» **[۱)** بست:  
 ۲) مانع: ۳) کرانه رودخانه: ۴) دیرک: ۵) رودخانه کم آب: ۶)  
 سیل بند: ۷) بهم چسبیده: ۸) بندو بست.

بهستران: ۱) گری خواردن، گری دان: ۲) بهجادو زاوایه روددا ناهومید  
 بون **[۱)** بسته شدن: ۲) بستن داماد.

بهستراو: ۱) بهند کراو، گریدراو: ۲) زاوای بوك ناهومید کمر که گانه بی  
 ناکری **[۱)** بسته شده: ۲) داماد بسته، عنین شده.

بهستر پیر: بتر پیر، به تر پیر، سی رفی پیش **[ف]** روز پیش از پر پیر و ز  
 بهستر پیرار: سی سال پیش، به تر پیرار **[ف]** سه سال پیش.

بهستن: ۱) گری دان، شه ته کدان، بهند کردن: ۲) سه هول کردن، مهیینی  
 ماست و...: ۳) داخستن: (دھر گاکه بیمه استه) **[۱)** در بند بستن: ۲)  
 بستن یخ و ماست و...: ۳) در بستن.

بهسته وه: و بهستن، قایم کردن شتی به شتیکه وه **[ف]** چیزی را به چیز  
 دیگر بستن.

بهستو: ۱) بدین خ بوج، هدوین گرتو: ۲) کو بدله **[۱)** بند آمده: ۲) **[خ]**  
 کوچک.

بهستوره: چومی که لھاویناوشکده کا **[ک]** رودی که در تابستان می خشکد.

بهستوک: زنی داؤین تهزی بهده ست هدر کاسه وه **[ف]** زن بذکاره.

بهسته: ۱) تهدو نده تیرا تمد کا: ۲) به هر، فایده: (چی تیندا بهسته نیه):  
 ۳) ده سک، چپک، باغه: ۴) سمر بند، گورانی سوکه لهو بن بزیو که:  
 ۵) سمر بده: (فلانکه س بهسته نیا غازنه): ۶) په یو نده: (کاره که  
 بهسته به تویه): ۷) چهندشتی ده یه کجی کراو یان پیکموده بهستراو:  
 (بهسته چایی، بهسته سیغار، بهسته کم بو تاری کمل و په می متانان  
 بو) **[۱)** تورا بس است: ۲) فایده: ۳) دسته گیاه و...: ۴) ترانه شاد:

نهام.

بهزاخ: دوزمان، شوفار **[ف]** سخن چین، جاسوس.

بهزار: کوتال فروش، گهز فروش **[ف]** قماش فروش.

بهزان: ۱) بهزان، شکست خواردن: ۲) غاردان، هزاکردن: ۳)  
 هاتنه خوار لمسواری **[۱)** شکست خوردن: ۲) دویدن: ۳) فرود  
 آمدن، پایین آمدن.

بهزاندن: ۱) شکست پیدان: (له شهزاده بهزاندم): ۲) میزده لانکه کردن و  
 له بلویز ده رکه وتن: (منالله که فیری بهزاندن بوه، شه و لمبیشه  
 ده میزی) **[۱)** شکست دادن: ۲) در گهواره شاشیدن.

بهزانن: شکت پیدان، بهزاندن **[۱)** شکست دادن.

بهزانن: ۱) داوه زین: ۲) بارخستنی کاروان **[۱)** پایین آمدن: ۲) اطراف  
 گردن.

بهزدونه ک: ترسه نوک، ترسه نه ک، قره **[ف]** ترسو، بزدل.

بهزدین: ۱) ترساندن: ۲) ترسان **[۱)** ترساندن: ۲) ترسیدن.

بهزز: ۱) بزر، گوم: ۲) توم **[۱)** گم شده: ۲) **[خ]** تخم گیاه.

بهزروک: بزر وک، زیبکه لمدهش، ورده زیبکه **[ف]** جوش زین.

بهزره ونج: گیاهی کی زور بون خوش **[ف]** گیاهی است خوشبو.

بهزگه ر: ورزبر، فلاخ، جوت بهنده **[ف]** بر زگر.

بهزم: ۱) شادی و کیف: ۲) تمدشه لهو گهه: (چون بهزمیکمان بی ده کا)  
**[۱)** شادی و بزم: ۲) کنایه از بمبول در اوردن.

بهزمگا: چیگهی شادی و ناهنگ **[ف]** بزمگاه.

بهزوبنیشت: جاچاکه و پیو که ده رمانی کوانه **[ف]** پیه و سفر که بر زخم  
 چرکین نهند.

بهزه: ۱) دلو قانی، روح، دلتمرمی: ۲) گوناح، هله **[۱)** رحم: ۲) گنناه.

بهزقاو: پیوی له سر ناگر گدرمکراو بو ده رمانی قد لشته دهست و بین **[۱)**  
 پیه تفیده برای ترک دست و بار.

بهزه ره ک: گیا که تان **[ف]** بزرگ.

بهزه ک: نه خوشی زرد و بی **[ف]** برقان.

بهزه دوی: بهزه، روح **[ف]** رحم.

بهزه بی: بزی، بهزه، روح **[ف]** رحم.

بهزی: ۱) جوری سابون: ۲) بوری خوارد **[۱)** نوعی صابون: ۲)  
 شکست خورد.

بهزین: ۱) شکست خواردن، له سر دز دانه واندن: ۲) نه سهی  
 زین له پشت: ۳) غاردان: ۴) باز هاویشن، پدرین: ۵) سوارسونی  
 فحل لمعاین **[۱)** شکست خوردن: ۲) اسب زین کرده: ۳) دویدن:  
 ۴) پریدن: ۵) جفتگیری اسب با مادیان.

بهزین: ۱) شکت ده بدزه: ۲) گالتمو گمیده کی منالانه **[۱)** هزیمت  
 دهنده: ۲) از بازیهای کودکانه.

بهزیندی سه ره: هم تا زیان، تا زیندوبو، تاما **[ف]** تا زنده بود.

بهز: وشکانی، بمرانبه ری ناوی، بد **[ف]** بر، مقابل دریا.

بهزه: هاویمن، هاوی عمر **[ف]** همسن و سال.

بهزان: بهنیش و ده در **[ف]** دردنگا.

بهسهره وه نان: یه کجی دم پیوه نان و هه لقور آندن، بی نیوان دان فرگردن  
سركشیدن.

بهسهره بینی: له زیاندا **ف** در زندگی.

بهسهزمان: به سزمان **ف** بیچاره.

بهسهزوان: به سه زمان **ف** بیچاره.

بهسهله ک: به سه له ک **ف** بخیندان.

بهسیاگ: داخراو، به ستر او **ف** بسته شده.

بهسیان: داخلان، به ستران **ف** بستن.

بهسی: مانگر **ف** بست نشسته.

بهش: ۱) پار، بیش، به هر: (نه گذر ره مه زانه و نه گذر شه شه کانه، به شم  
هرزه و دونسانه) «مه تدل»؛ ۲) بدش، تیر: (نمودوزه به شم ناکا)؛ ۳)  
لدت لدت و بلاوکردن: (گوشته که بهش به شکو دابهش بکد)؛ ۴)  
ناواله، والا؛ ۵) شوم و بنی فدر؛ ۶) تازه لی نیوجاوان سهی، تویل  
چدر مسونگ؛ ۷) پار، پارچه: (دنیا له پینچ بهش سی بهشی ناوه)؛ ۸)  
پدرانیه، به گویره‌ی: (بدهش بهحالی خوم حمزناکم بیم)؛ ۹) واش،  
تامال **ف** ۱) سهم؛ ۲) کفایت؛ ۳) تکدو پاره کردن؛ ۴) وا، تو خالی؛ ۵)  
شوم؛ ۶) دام پیشانی سفید؛ ۷) جزء، قسمت؛ ۸) به نسبت خود؛ ۹)  
متمايل، فام.

بهشاوه ند: باشل بو شیعر، قافیه **ف** قافیه.

بهشیون: ۱) دم کردن وه ی برین، ناواله بونی زام؛ ۲) پاژیون **ف** ۱) دهن  
باز کردن رخم؛ ۲) مجزاشدن.

بهشیه: میرات گر، که له پور گر **ف** وارت.

بهشیه: ۱) لدت لدت، کوت کوت؛ ۲) دابهش، ته تقیم **ف** ۱) پاره پاره؛  
۲) تقسیم.

بهشدار: ۱) خاون بدش، شعریک: (المالدا به شدارم)؛ ۲) بر یتی له  
سه گی پاس **ف** ۱) سهیم؛ ۲) کنایه از سگ پاس.

بهشق: به عیشق، به ته وین. بو سویندان و تکا نملین: (بدشقم خوا  
ماچیکم ده یه) **ف** به عشق.

بهشقها: ۱) به لکه؛ ۲) ره نگه، شایه نا **ف** ۱) بلکه؛ ۲) شاید.

بهشک: به گومان: (لیت به شک نیم) **ف** شک کرده.

بهشکا: ۱) تهقا، تهقو، جانه و هاتو، بهشقها؛ ۲) ونده چی، شایه تا، دور تیه  
**ف** ۱) گرفتم آنکه؛ ۲) شاید.

بهشکانه: مزگینی برخی تازه زاو کوشان له دهشت نه بهینیته وه **ف** مردۀ  
نوزاد گوسفنده که چویان به خانه آورد.

بهشکایه: بهشکا **ف** نگا: بهشکا.

بهشکایه ک: ته گفر کو، دنیابو **ف** احیاناً.

بهشکایه کو: بهشکایه ک **ف** احیاناً.

بهشکردن: ۱) به خشینه وه لهت و کوت کردن؛ ۲) تیرا کردن: (به شم  
ده کا) **ف** ۱) بخشیدن و تقسیم کردن؛ ۲) کفایت کردن.

بهشکم: بهشکا، وامان دانا **ف** گیرم.

بهشکو: شایه تا، بهشکا **ف** شاید.

بهشکو: باز رگانی هاویه شی، شمریکه، شیر که ت **ف** شرکت سه امی.

(۵) طرفدار؛ ۶) پیوند، مرتبط؛ ۷) بسته سیگار و ...

بهسته: به تدکار: (سد رمای نه مرد به سته ره) **ف** بند آور.

بهسته زمان: فدقیر و که، بی ددم ویل، به سه زمان **ف** فقیر و بیچاره.

بهسته ک: ۱) دهسته نوین؛ ۲) بهسته گورانی **ف** ۱) رختخواب؛ ۲) ترانه.

بهسته گی: په یوه ند **ف** بستگی.

بهسته لوك: زه مینی سده زلای **ف** زمین بخ بسته.

بهسته له ک: بهسته لوك **ف** بخیندان.

بهسته نی: ۱) بهسته لوك؛ ۲) دوندرمه، بوزه، شیر و شه کری سول بهسته  
**ف** ۱) زمین بخ بسته؛ ۲) بستن.

بهسته ی: بهستن، گری دان **ف** بستن.

بهستی: ۱) سه هویل، سول، یه خ؛ ۲) ته ختایی بن تاوی چم؛ ۳)  
که وی را **ف** ۱) بخ؛ ۲) فرش رو دخانه؛ ۳) کیک شکاری.

بهستیر: جو ری مافورو قالی **ف** نوعی فرش و قالی.

بهستین: ره خی رو بار، دم چم، گوی چم، زیخه لانی دم رو خانه **ف**  
کرانه رود.

به سر پیش: به ستر پیر **ف** سه روز پیش.

به سر پیرار: به ستر پیر ار **ف** سه سال پیش.

به سزمان: به لدنگان، بیچاره، ثارام و هیمن **ف** بیچاره.

به سزوان: به سزمان **ف** بیچاره.

به سله ک: بهسته له ک **ف** بخیندان.

به سله مه: حه یوانی دابهسته، پهرواری **ف** پهواری.

به سن: بهستن، گریدان، شه ته کدان **ف** بستن.

به سه: بهسته **ف** نگا: بهسته.

به سه راچون: ۱) لدن خاful گرتن، بین چاوه نوری گهینه سه ره کیک؛ ۲)  
نسخته و سه ره نشت کردن **ف** ۱) غافلگیر کردن؛ ۲) سر زنش  
نمودن.

به سه رادان: لدن خاful بونه میوانی که سه **ف** سر زده مهمان شدن.

به سه راهاتن: به سه راچون **ف** نگا: به سه راچون.

به سه ربردن: ۱) رابو ردن، گوزه ران کردن؛ ۲) نهنجام دان، دواپی هینان  
**ف** ۱) گذراندن؛ ۲) انجام رسانیدن.

به سه رچون: ۱) نهمان، بهوردن؛ ۲) هله کردن، فربی خواردن، ۳)  
ره حدت بون، ناوی شاوه هاتندوه **ف** ۱) گذشن؛ ۲) اشتباه کردن؛  
۳) خروج منی.

به سه رگرتن: پهیدا کردن، توشی گومبو بون **ف** بازیافت گم شده.

به سه رگرته وه: به سه رگرتن **ف** بازیافت گم شده.

به سه ره هات: رودا، سه رهور **ف** سر گذشت.

به سه رهاتن: ۱) توشی ته نگانه بون؛ ۲) تال و سویری زور جیشتن **ف**  
پیش امد؛ ۲) سختی پسیار دیدن.

به سه ره و گرتن: توش بونی که سه **ف** که گانی تاره وا ده گه ل گایرا وی ده کا  
**ف** کسی را در حال جماع نامشروع دیدن.

به سه ره و گه زان: ۱) سر په رشتی کردن؛ ۲) بر یتی له زگی مفت  
له وه راندن **ف** ۱) سر پرستی کردن؛ ۲) مفت پریدن.

به غیلی: نیره بی، حسودی **ف** حسودی.

به فال: ماکدرو ماینی نیرخوازو تامدزروی گان **ف** خر و ستور نرخواه.

به فرف: وور، بهرف، وفر **ف** برف.

به فرانبار: همهول مانگی زستان **ف** دیماه.

به فراو: تاوی به فر **ف** برف آب.

به فربه سهه: به فری سههول بهستوی پهستو او که پیاو تی تاکموی **ف**

برف منجمد که بر آن روند.

به فرخورکه: ۱) تدرزهی ورد؛ ۲) مدلیکی بجوکه **ف** ۱) تگرگ ریز؛ ۲)

پرنده ای است.

به فرمال: پاروی به فرمالین، بیلی دارینی به فر ماشت، ور ور،

شمپالوچ **ف** پاروی برف و بی.

به فرمالک: به فرمال **ف** پاروی برف و بی.

به فره جمال: جاله به فر؛ ۱) نوالهی نزارکه به فری تاماوهیکی نذر لئے

ناتوبه وه؛ ۲) نهو قوکاهی لمچیا به فری تیده کهن و دای ده پوشن **ف**

۱) نسارکوه که برف در آنجا متراکم شود؛ ۲) بیچال طبیعی.

به فره ژیلکه: به فره لوهکه، به فری زور دنک ورد **ف** برف دانه زین.

به فره سهه: به فر به سهه **ف** نگا، به فر به سهه.

به فره لوه: به فرمال، ور ور، شاپالوچ **ف** پاروی برف و بی، داموز

به فره لوهکه: به فره ژیلکه **ف** برف دانه زین.

به فشن: ۱) فرچه‌ی ماقورمالین؛ ۲) شمی جولا<sup>ای</sup> **ف** ۱) فرچه فرش؛

۲) شانه جولا<sup>ای</sup>.

به فشک: فرچه‌ی پچوک **ف** فرجه کوچک فرش.

به فیز: به ده عیه، بادیه‌دا، ده مارزل **ف** پرمذعنی و مذکر.

به فهه: ۱) مباره‌ک، پیروز؛ ۲) به هر، به هونه **ف** ۱) مبارک و فرخنده؛

۲) بهر همند.

به فرا: پیکمهوه، له گهله کا، بهه فرا، ویرا **ف** باهم.

به قل: ۱) بیقل، لوت، کدبو؛ ۲) کیویه کی درنده به لدتیرهی پشیله کیوی؛

۳) دوزمنی زور سدهخت **ف** ۱) بینی؛ ۲) درنده ایست گر بدمسان؛

۳) دشمنی شدید.

به قه: ۱) بوق، قوروا<sup>ق</sup>؛ ۲) چاوزقه، چاو ده رسه زیو؛ ۳) نیره که مو **ف**

۱) قور باغه؛ ۲) چشم بر جسته؛ ۳) کبل نر.

به قد: وفا، نهدمگ: (پار بی بهقا بو) **ف** وفا.

به قازانچ: به خیر **ف** سودمند.

به قال: دوکانداری نازو خه فروش **ف** بقال.

به قیه‌قو: گمه گمی کوتتر **ف** صدای کبوتر.

به قیه‌قوک: تاوی به بلجه بلجه **ف** صدای جوشش آب.

به قتائدن: ته قاتند: (هه سمن که فر به قتائد) **ف** منفجر کردن.

به قتین: ته قتین، ته قتینه **ف** انفجار.

به قلاوه: پاقلاوه، جوئی شیرنی **ف** باقلوا.

به قله: بوقله **ف** بوقلمون.

به قله‌موت: بوقله **ف** بوقلمون.

به قله‌وا: باقلوا، پاقلاوه **ف** باقلوا.

بهشکه: ۱) بهشکا؛ ۲) فدرمانه: بهش بکه: (وره لیمان بهشکه) **ف** ۱)

شاید؛ ۲) فعل امر: تقسیم کن.

بهشکه‌ر: که شنیه وهی به دهسته **ف** تقسیم کننده.

بهشکه‌م: بهشکا **ف** بلکه، خدا کند.

بهشکی: بهشکا **ف** بلکه.

بهشکیکو: بهشکا **ف** بلکه.

بهشگا: جیگهی دابهش کردنی تاو، بناؤانی تاوا **ف** جای تقسیم آب.

بهشگه: ۱) جنی بهش کردن؛ ۲) شمریکه، شیرکه **ف** ۱) جای تقسیم

کردن؛ ۲) شرکت.

بهشُو: زنی خاوهن میرد، بهمیرد **ف** زن شوهردار.

بهشُو: ده قدار، که تیره لئی دراوف آهار زده.

بهشوار: سابونی زور به کف **ف** صابون بُرکف.

بهشُوان: بهمیردان، دانه میر **ف** به شوهردادن دختر.

بهشه: بدش، واش، ثامال **ف** سهم.

بهشہر: بنیادهه، مر، عینسان **ف** انسان، بنی آدم.

بهشہرت: ۱) لەسرگریو، بەمەرج (بەشەرتی چدقو)؛ ۲) وک: (وره وه

بەشەرتی جاران) (وه فایی) **ف** ۱) بەشرط؛ ۲) مانند.

بهشہرم: شەرمىن، شەرمىن، فەدىكار **ف** محبوب.

بهشیر: ناژەل يان زنی زور شیردار **ف** شیرده.

بهشینه‌وه: بەخشینه‌وه، دابهش کردن **ف** تقسیم و توزع.

بهع: ۱) وشیده که پو گالتە ده گەل منال کردن، باو؛ ۲) مەزۆ بزن لەزمائى

مالانهدا **ف** ۱) کلمه‌ای برای شوحى با کوکد؛ ۲) گوسفند بەزبان

بچه گانه.

بهعا: بزن و مەزۆ لەزمائى مەنالاندا، بەع **ف** گوسفند بەزبان بچه‌ها.

بهعاستهه: بەناستەم **ف** بسیار کم و اندک.

بهعجان: ورەزبۇن، جاززبۇن **ف** خستەشىدەن.

بهعجاندەن: ورەزکردن، عاجزکردن، جاززکردن **ف** خستە کردن.

بهعجىن: بەعجان **ف** نگا: بەعجان.

بهعز: دەریا، زوریا، بەحر **ف** دریا.

بهعز: هېنند: (بەعزىزی کەس) **ف** بعض.

بهعومز: پېر، بەسالاچو **ف** پېر و مسن.

بهعە کە: ناژەلی ورده لەزمائى مەنالاندا **ف** گوسفند و بەرە بەزبان بچه‌ها.

بهعەمەر: بەعومر **ف** مسن و سالخۇرده.

بهعى: پېشە کى سەدوا: (چەندىم بەعى دەدەي ئەم مالە هى توپى)،

عەر بون **ف** بیع در معاملە.

بهعیق: بەھیق، بادام، باوی، بایەف **ف** بادام.

بهعینوان: شۆخ و شەنگو بەفیز و ھەدرا **ف** زیبای متکبر و مغزور.

بهغمە: نەخوشى دوشاخە، بوغە، مەلەخە **ف** بیمارى خناق.

بهغيرەت: ۱) تازار و نەتسرس؛ ۲) جوامېر و بەناموس، بەخیرەت **ف**

شجاع؛ ۲) غېرەتمند.

بهغىل: چاوجىنۇك، بەنیرە بىي، حەسود **ف** خسیس، حسود.

- ۱) شاد و خوشنود؛ ۲) کامران.
- به کیش؛ ۱) بدسه بر و حموسله؛ ۲) قسمه دریز و قیر سیچمه و دریزدادراف  
۱) صبور؛ ۲) وراج.
- به کیشه: تشقه‌له باز، له بهانه **ف** بهانه‌گیر.
- به کینه: رکونی و بوغازله زگ **ف** کینه‌توز.
- به گ؛ ۱) گهوره؛ ۲) له قمی ناغاوات، بیگ **ف** (۱) بزرگ؛ ۲) بیگ.
- به گا: زوهی دیر او که بوجهندنی ره پسته ناماده **ف** آبسته، بسارد.
- به گزاده: به چکه به گ **ف** بیگراوه.
- به گزایپرین: ناواقبوں، مل ده بهارمل نان **ف** گلاویزشدن.
- به گزا چون: بد گزایپرین **ف** گلاویزشدن.
- به گزاهاتن: بد گزایپرین **ف** گلاویزشدن.
- به گزداچون: بد گزایچون **ف** گلاویزشدن.
- به گزداهاتن: بد گزاهاتن **ف** گلاویزشدن.
- به گله بی: به گازنده، نازاری **ف** گلمه‌مند.
- به گم: وشمی ریزگرته بو ناغاو ناغاچن **ف** کلمه احترام به ارباب.
- به گوان: گواندار، مانگای زاویت **ف** گاو شیرده.
- به گون: گاو نیری ناخهساواف اخته نشده.
- به گوئی: قسه قیولکدو نارام، گوئی له مست **ف** حرف شنو.
- به گوئیدادان: به هیما تی گه یاندن **ف** با اشاره فهماندن.
- به گهن: په سند **ف** پستند.
- به گیری: خوارگر، بدسه بر و پشووف **ف** صبور، شکیبا.
- به گیرکه وتن: و گیرهاتن، حاسل کردن **ف** گیرآوردن.
- به گیرگه؛ ۱) به گیر؛ ۲) نه به زوکول نه دروده ست‌هله گرف **ف** (۱) صبور؛  
۲) نستوه.
- به گیره وستان: مجوزک به لهش دا هاتن **ف** تیرکشیدن بدن.
- به گیره وستان: به گیره وستان **ف** تیرکشیدن بدن.
- به گیرهیتان: و گیرهیتان، پهیداکردن **ف** گیرآوردن.
- بهل؛ ۱) جوانی قدیباریک؛ ۲) بزی گوئی لول؛ ۳) هدلواسر او  
شوده وه یو؛ ۴) شهدار، ده گمل وشمی تمردیت: (تمرد بهله)؛ ۵) نازه لی  
گوئی کورت؛ ۶) ده ریزبیو، بلندتر له ده ریزبیو خوی؛ ۷) په له ز  
دریز؛ (مل بدل)؛ ۸) زیایی کمر باریک؛ ۹) بز گوش پیچیده؛ ۱۰)  
آویزان؛ ۱۱) نمناک، با کلمه «تهر» گویند؛ ۱۲) حیوان گوش کوتاه؛ ۱۳)  
بر جسته؛ ۱۴) عجله؛ ۱۵) یلنده.
- بهل: هیند گهیشتونه ندرم بوه **ف** بسیار رسیده و شل.
- بهلا: ۱) روداوی ناخوش؛ ۲) بریته تی لمپاواهی هارو زیره ک؛ ۳) بلای  
یدرزا **ف** (۱) مصیبت؛ ۲) کنایه از آدم آتش باره؛ ۳) پراکنده.
- بهلا؛ ۱) مسیبیت، روداوی ناخوش، بهلا؛ ۲) با، بلانی؛ ۳) نه معاف  
۱) مصیبت؛ ۲) بگذار باشد؛ ۳) اما.
- به لاته: که لا کنی منداری حمیوان **ف** لاشه مرده حیوان.
- به لاتیتک: په پوله، په روانه **ف** پروانه.
- به لاتینک: به لاتینک، په بوله **ف** پروانه.
- به لاجه‌وی: سهیر، سهمهره، عه جایب **ف** عجیب.
- به قلیسونک: بیشمر و نابر و **ف** بیشم.
- به قنگا خستن: گوئی بینه دان: (کاره کهی به قنگا خست) **ف** پشت  
گوش انداختن.
- به قو: توونگ، لولینه تاوخوره **ف** پارچ، تُنگ.
- به قوک: به قو **ف** پارچ.
- به قوندا خستن: به قنگا خستن **ف** به تأخیر انداختن.
- به قمد: بدرانیه، له نهندازه، به قمده راف **ف** به اندازه.
- به قمده در: به قمده **ف** به اندازه.
- به قمه: ۱) رونگی که زو کال بیته وه؛ ۲) بی قمهول و بیمان شکین **ف**  
۱) رونگی که زود ببرد؛ ۲) بدقول و بیمانشکن.
- به قمه: بدده نگی بدرز: (به قمه و قسمه کا) **ف** باصدای  
بلند.
- به قمهوه: خاون و زوه هیز، به توان و تابشت **ف** توانا.
- به قمهی: به تنه نهاده، به قمده راف **ف** به اندازه.
- به قیناچون: غمزربین، به کینی له سمر شنی سُر بون، پی داگرتن.  
پی چه قاندن **ف** لجاجت و اصرار.
- به قیندلاچون: به قیناچون **ف** لجاجت و اصرار.
- به قیندلاکه وتن: به قیناچون **ف** لجاجت و اصرار.
- به قیه: تقدمل له چرم **ف** بخیه.
- به کار: کار، زورکارکه راف **ف** کارا.
- به کارخواردن: بد کارهاتن **ف** بدرد خوردن.
- به کارهاتن: بکارهاتن **ف** به کارآمدن.
- به کارهیننان: ده کارکردن **ف** به کار گرفتن.
- به کام گهیشتون: کامره وابون **ف** کامر واشنده.
- به کام گهین: مراد حاصل بون، به کام گهیشتون **ف** کامروا شدن.
- به کاوه خو: هیدی، یمواش، له سمرخو، بدسه بر **ف** بیواشکی.
- به کریه گی: جو ری بوزوی ری ری **ف** نوعی شال محلی.
- به کروک: شوفار، دوزمان، شهیتاني که راف سخن چین و تمام.
- به کره: قرقه، غدر غدره، مه کاره **ف** قرقه.
- به کسنه مهه: کولیره هی له شکرچی ده ولدت **ف** نوعی گرده سر بازی.
- به کلکله: پاشر دار، به دوایی **ف** دُنباله دار.
- به کلککی: لاوازی له مردن **ف** لا غرمدنی.
- به که رازین: گالنه بدنه قلی که دن **ف** کسی را جا هل و احمق  
دانستن.
- به که ره نهمان: له بدهره که مون، بی که لک بون **ف** از کار افتادن.
- به که ره هاتن: به کارهاتن، جیگهی به هره **ف** بکارآمدن.
- به که لک: به که لک، به کار **ف** کارا.
- به که لک: چیل و گامیشی تامهز روی گان **ف** ماده گاو گشن خواه.
- به که لک: بدیهه ره، به فایده **ف** مفید.
- به که لک هاتن: به کارهاتن **ف** به کارآمدن.
- به که م گرتن: قدر نه زانین **ف** حقیر شمردن.
- به که یف: ۱) سازو تهیار، کوک و پوشته، شادو دلخوش؛ ۲) به ناره زو **ف**

- بهلاک: تهقو، شایهتا، بهلکی **ف** بلکه.  
بهلکاتک: بالدار **ک** پرندۀ ایست.  
بهلکم: بهشکم **ف** شاید.  
بهلکو: بهشکو **ف** نگا: بهشکو.  
بهلکه: بهشکه، بهلکو **ف** بلکه.  
بهلگ: (۱) پهنه‌ی گول: (۲) گهلا، پهلك: (۳) پیلو، پهلکی چاو **ف** (۱) گل  
برگ: (۲) برگ: (۳) پلک چشم.  
بهلگ: لهرزانه، جوری خشلی ژنان کهوهک گهلاداری ده کمن **ف**  
زیوری است برای ژنان.  
بهلگوبن: شرت و گوم، تمام وندابون **ف** گم و گورشدن.  
بهلگه: (۱) نیشان له گوم بو: (۲) ده لیل، سه نهاد **ف** (۱) رد گم شده: (۲)  
دلیل، سند.  
بهلگنی گوه: ندرمه‌ی گوئ **ف** لاله گوش.  
بهللی: فیچ، بهلمی، واتا: هیچ وانیه به گالته پی کردنه و **ف** حرف تمسخر.  
بهلم: (۱) کای برنج و هرزن: (۲) بههانه **ف** (۱) کاهشالی و ارزن: (۲) بهانه.  
بهلهمبر: تفه‌نگی لهداوه باروت و پهروی تی بخربی **ف** تفه‌نگ تمپر.  
بهلمه‌یشه: ریش پان و پرموف **ف** ریش پهن و پرپشت.  
بهلمی: بهلی بـ گالته پـ کردنـه و **ف** نگا: بهللی.  
بهلمیت: موم، شهم **ف** شمع.  
بهلو: بدرو، میوه‌ی داربدرو **ف** بلوط.  
بهلو: لقه‌می گورگ **ف** لقب گرگ.  
بهلوچه: گیایه که وهک نهسوون کفده کاف گیاهی است که مانند اشنان  
کف کند.  
بهلوچه: بدروله‌ی تامور **ف** از ابزار خیش.  
بهلوقازی: بدراودزی **ف** وارونه.  
بهلوک: زمان شر، تیدا نهوه ستاو **ف** دهن لق.  
بهلوکه: میتکه، قینکه، چوچله، نیوه، چیلکه **ف** چوچله.  
بهلوه‌شین: نهخوشی گران **ف** بیماری سخت.  
بهله: بهلوکه **ف** چوچله.  
بهلهباریک: قهقهراو **ف** کمر باریک.  
بهلهباریکه: بهلهباریک **ف** کمر باریک.  
بهلهباقه: نهخوشی کی بزنه: (بنز و مهروت بون وهک سوره‌ساقه /  
یهک دانو دهیکوشت یدک بهلهباقه) «سـیـف» **ف** نوعی بیماری بن  
بهلهبل: چهقسر و، چهند باز، زور بلی، فره ویز **ف** دراج، پرگو.  
بهلهبا: زور خوشرو **ف** بادبا.  
بهلهچهک: (۱) تاسمه، کوله‌کمی و شک کراو بـ زـستان: (۲) هـلـواـسـراـوـ  
بهـهـکـتـدـکـ: (۳) کـهـلـدـبـجهـ، دـهـسـتـبـهـنـدـیـ یـهـنـدـیـ **ف** (۱) کـدوـیـ خـشـکـ  
کـرـهـ: (۲) آـوـیـزـانـ: (۳) دـسـتـبـنـدـ زـنـدـانـیـ.  
بهلهدد: شاره‌زا، ریزان، رینوین **ف** بـلـدـ، رـاهـنـماـ.  
بهلهدی: شاره‌زا **ف** بـلـدـیـ.  
بهلهدی: ترسکمی بـرسـکـمـیـ عـاسـمـانـ **ف** درخشش بـرقـ.  
بهلهدیه: شاره‌وانی **ف** شهرـبـانـیـ.
- بهلاکردن: (۱) دهیه کـامـهـرـ چـهـقـانـدـنـ: (۲) لـادـانـ وـدـهـسـدـرـ چـهـقـانـدـنـ.  
بـیـسـکـ **ف** (۱) بهـ کـمـرـ بـسـتـنـ: (۲) یـلـفـ کـتـارـ زـدنـ.  
بهلاکه‌فتـنـ: رـازـانـ، درـیـزـبـونـیـ بـیـنـیـختـیـارـیـ **ف** اـفـتـادـنـ بـدـونـ اـرـادـهـ.  
بهلاـدـاـکـهـوـتنـ: بـهـرـبـونـهـ بـهـعـرـزـاـ لـهـنـدـچـارـیـ **ف** کـنـایـهـ اـزـ اـزـ حـالـ رـفـتـنـ.  
بهلاـدـاـهـاـتـنـ: بـهـرـبـونـهـ بـهـهـارـوـ عـابـرـهـ نـگـهـ، پـنـجـهـ وـ چـهـنـدـگـولـ دـهـرـدـهـ کـاـ:  
(۱) گـولـیـکـیـ سـهـرـهـ بـهـهـارـوـ عـابـرـهـ نـگـهـ، پـنـجـهـ وـ چـهـنـدـگـولـ دـهـرـدـهـ کـاـ:  
(۲) گـولـهـ گـمـزـیـهـ **ف** (۱) گـلـیـ اـسـتـ نـورـوـزـیـ بـهـنـگـ آـسـانـیـ: (۲) قـاصـدـکـ بـهـارـیـ.  
بهلاـشـ: (۱) مـفـتـ، خـوـرـایـ، بـهـبـیـ نـرـخـ: (۲) قـسـهـیـ پـوـجـ وـ بـنـ شـرـ **ف** (۱)  
مـفـتـ: (۲) یـاـوهـ.  
بهلاـفـ: بـلـاـوـ بـهـرـیـشـانـ، بـلـاـفـ بـهـرـیـشـانـ وـ پـرـاـکـنـهـ.  
بهلاـقـوـکـ: نـوسـارـ اوـ بـوـ بـلـاـوـکـرـدـنـهـوـ، بـهـخـشـهـ **ف** نـشـیـهـ.  
بهلاـگـهـرـدانـ: قـهـرـاـگـرـ، قـورـبـانـ **ف** بـلـاـگـرـدـانـ، بـلـاـچـنـ.  
بهلاـگـیـرـیـ: فـیدـاـ، قـهـراـوـ قـهـدـهـرـ گـهـرـهـوـ **ف** بـلـاـگـرـدـانـ.  
بهلاـگـیـرـهـوـ: بهـلاـگـیـرـ **ف** نـگـاـ: بهـلاـگـیـرـ.  
بهلاـلـوـکـ: تـالـوـ بـالـوـ، مـیـوـهـیـکـیـ سـوـرـیـ تـرـشـیـ گـرـوـقـدـرـیـ چـکـوـلـهـیـهـ **ف**  
آـلـوـ بـالـوـ.  
بهلاـلـوـکـ: بـهـلاـلـوـکـ **ف** آـلـوـ بـالـوـ.  
بهلاـلـیـکـ: بـهـلاـلـوـکـ **ف** آـلـوـ بـالـوـ.  
بهلاـلـیـسـکـ: گـولـیـکـیـ کـوـسـتـانـهـ **ف** گـلـیـ اـسـتـ کـوـهـسـتـانـیـ.  
بهلام: (۱) بـدـفـکـرـیـ منـ: (۲) بـهـتـنـیـشـتـ مـنـدـاـ **ف** (۱) بـهـنـظـمـ: (۲) بـجـانـبـ منـ.  
بهلام: بـهـلـانـ، نـهـمـمـاـ **ف** لـیـکـ.  
بهلامک: زـارـبـیـنـیـ بـیـجوـیـ نـازـهـلـ، بـزـمـکـ **ف** دـهـانـ بـنـدـ بـعـجـهـ شـیرـخـوارـ  
حـیـوانـ.  
بهلامن: بـهـلـامـ **ف** لـیـکـ.  
بهلان: بـیـاوـیـ نـهـزـهـیـ زـهـ بـهـلـاـحـ **ف** قـوـیـ هـیـکـلـ بـدـقـوـارـهـ.  
بهلاـوـهـچـونـ: لـیـزـیـکـ بـوـنـهـوـ **ف** نـزـدـیـکـ شـدـنـ.  
بهلاـوـهـ گـیـرـ: بهـلاـگـیـرـ **ف** بـلـاـگـرـدـانـ.  
بهلاـوـهـنـانـ: هـلـیـهـسـارـدـنـ، نـیـانـهـلـاـوـهـ **ف** بـهـگـوـشـهـایـ نـهـادـنـ.  
بهلاـیـ لـاـبـهـلاـ: توـشـ بـوـنـیـ کـیـشـهـ بـدـنـاـچـارـیـ **ف** بـلـایـ غـیرـمـتـظـرـهـ.  
بدلـ بـوـنـ: (۱) دـهـرـپـرـینـ، زـهـقـ، زـوـبـ، هـلـتوـقـینـ: (۲) بـهـدـلـهـ رـوـشـتـنـ،  
بلـهـزـجـونـ **ف** (۱) بـرـجـسـتـهـشـدـنـ: (۲) بـاشـتـابـ رـفـنـ.  
بهـلـبـهـلـهـ گـوـشـ: بـهـگـوـیـ، گـوـیـ رـاـدـیـرـ **ف** حـرـفـشـنوـ.  
بهـلـچـمـ: گـهـلـاـوـ لـکـیـ زـورـنـاسـکـیـ دـارـفـ شـاخـهـهـایـ رـیـزـ وـ نـازـکـ درـخـتـ.  
بهـلـخـ: (۱) کـهـرـوـ، بـرـشـ: (۲) بـلـخـ **ف** (۱) کـفـکـ: (۲) درـدـیـ.  
بهـلـخـهـ: يـهـ کـانـهـ، نـیـرـهـ بـهـرـانـ، بـرـهـ کـ **ف** گـرـازـ نـ.  
بهـلـشـینـ: تـیـکـوـهـ گـلـانـ، پـیـکـ هـلـهـرـزـانـ **ف** گـلـاـوـیـزـشـدـنـ.  
بهـلـخـ: بهـلـخـ **ف** نـگـاـ: بهـلـخـ.  
بهـلـغـمـ: تـفـ خـدـسـتـ **ف** بـلـغـمـ.  
بهـلـکـ: تـهـمـهـ گـوـیـ، جـنـیـ گـوـارـهـ **ف** نـمـهـ گـوـشـ.  
بهـلـکـ: تـهـقـوـ، شـایـهـتـاـ **ف** بـلـکـ.

به میردادن: به شودان **ف** شوهردادن.  
بعد: ۱) همودای لد خوری و مو؛ ۲) بهند، هدرچی شتی بی ده بهستن؛ ۳) گزی و فیل؛ ۴) دارقمه زوان؛ ۵) دور و بمری ناوابی؛ ۶) «گیا بهند»: گیا به کی کوستانیه؛ ۷) ویتاو، مانهوه **ف** نخ؛ ۲) بند؛ ۳) تیرنگ؛ ۴) درخت بنه؛ ۵) حریم ده؛ ۶) گیاهی است؛ ۷) راکد.

بهن: ۱) بو، بون؛ ۲) ندهفس، هه تاسه، بین **ف** ۱) بو؛ ۲) نفس.  
بهنا: ۱) وستای خانو؛ ۲) گیا به کد **ف** ۱) بنا؛ ۲) گیاهی است.

به ناز: نهاد نازد کا، نازدار **ف** نازنیه.

به ناشوانه: گیا به که بون خوش، وشکی ده کمن و ره گهلم ماستی ده خمن **ف** گیاهی است یا ماست خورند.

به ناف: داری بناؤ درخت زبان گنجشک.

به ناف: ۱) نیوپر، پتدو؛ ۲) خاوهن ناو، بهناوبانگ **ف** ۱) محکم؛ ۲) مشهور، نامی.

به نان: همه ت و ده می بهستن: (یدخ بهنان، ری بهنان) **ف** عنفوان.  
به ناو: بهناوبانگ **ف** مشهور.

به ناواچون: بهره و پیری چون، نیوپر بون **ف** مُسن شدن.

به نایی: کاری خانو دروست کردن، وستایتی قوره کاری **ف** بنایی.

به نبر: تیخ، هدرچی ده ببری: (به نبرم ددانه) **ف** تیغ عموماً.

به نیون: مانهوه، نهرویشن **ف** ماندگار شدن.

بهن ته نگ: بی حدوسله، کدم پشو، که سی زو هه لده چی و تو ره ده بی **ف** کم حوصله و زودرنج.

به نجگهر: بریه تی له فر زند، زور خوش و بست **ف** بند جگر، کنایه از فرزند.

بهند: ۱) حدپس و زیندان؛ ۲) گدی قامکان؛ ۳) جومگه دهست؛ ۴) پیوه ندی زیندانی؛ ۵) مانهوه؛ ۶) حمله و گری؛ ۷) جوی گموره و

هدلبه ستراو؛ ۸) برگیره ی لفاو، سعد؛ ۹) گیر و گرفت؛ ۱۰)

پارچیدیک لدقسیده ی شیر؛ ۱۱) کورته گورانی؛ ۱۲) بهسته کاغه؛ ۱۳)

قدمه غه، قاخه؛ ۱۴) بلندایی له تختایی دا؛ ۱۵) پینچجم حدوته ی زستان؛ ۱۶) وخت، چندگه: (سر و بهند؛ ۱۷) سالی جوت کردنی

گا؛ (تم گایه دو بهنده، نمهه بان سی بهنده) **ف** ۱) زندان؛ ۲) بند انگشت؛ ۳) مج دست؛ ۴) کنده پای زندانی؛ ۵) ماندگار شدن؛ ۶)

نیرنگ؛ ۷) جوی بزرگ؛ ۸) سد؛ ۹) گرفتاری؛ ۱۰) قسمتی از یک قصیده؛ ۱۱) ترانه کوتاه؛ ۱۲) بسته کاغذ؛ ۱۳) قدرن؛ ۱۴) بلندی در یک داشت؛ ۱۵) پنجین هفتة زستان؛ ۱۶) هنگام؛ ۱۷) تعداد سالهایی که گاو شخم زده است.

بهندان: ۱) بهنان: (ری بهندان)؛ ۲) تی هه لسوئی به کوئمل: (خند بهندان) **ف** ۱) بستن؛ ۲) حنا مالیدن دسته جمعی.

بهندبون: ۱) مانهوه، نهرویشن؛ ۲) چه سپین، نوسان: (به) چریش بهندم کرد) **ف** ۱) ماندگار شدن؛ ۲) چسیبدن.

بهندک: ۱) تا، ههدا؛ ۲) رسراوی خوری؛ ۳) گمردانه؛ ۴) گیا به که ده شیریز و لورکی ده کهن، مندوک، منندی؛ ۵) پیچی شوره و بوس، کراوات، بوینباخ؛ ۶) بیخی گیاف **ف** ۱) فاصله؛ ۲) رسیده از پشم؛ ۳)

بهله زمانه: زمانه چکوله **ف** زبان کوچک.

بهله زوانه: بهله زمانه **ف** زبان کوچک.

بهله زهه: خوش چیز، خوشتم **ف** لذید.

بهله سه: پله، لمز، و پله که وتو، پل **ف** شتابان.

بهله سه بون: ۱) او از کوه و صحراء شدن.  
بهله شوانه: گیا به کی کوستانه **ف** گیاهی کوهستانی.

بهله شین: له قمی گورگ **ف** از القاب گرگ.

بهله فیره: زگ چون و زهوان بونی نازال **ف** اسهال حیوانی.

بهله فیری: بهله فیره **ف** اسهال حیوانی.

بهله فشاری: بهراه زو، واژی، ناو و زو **ف** واژگون.

بهله ک: ۱) گوشتی نیوان نه زنو و پاژنه، ساق با؛ ۲) میکوک، گیا به که ره گزه رو شیرن تال؛ ۳) نازله لی که په ملیکی سبی بی؛ ۴) نمایاغ.

چروک بی نرخ **ف** ۱) ساق با؛ ۲) گیاه شیرین بیان؛ ۳) دامی که یک پایش سفید باشد؛ ۴) بنجل، نامر غوب.

بهله ک: دوره نگ، بازگ، بازو **ف** دورنگ.

بهله ک بردهین: ره نگاوه نگ **ف** رنگارنگ.

بهله ک بردینی: ره نگین کردن، ره نگاندن **ف** رنگ کردن.

بهله ک بیچیج: دلاغ، ساق پیچ **ف** ساق پیچ.

بهله کی: ۱) دووه نگی؛ ۲) نه خوشیه که پیست پهلاوی ده کا **ف** ۱) دونگی؛ ۲) بر ص بیست.

بهله گ: بهله د، شاره زا **ف** بلد.

به گوشک: نرمدی گوی **ف** لاله گوش.

بهله گهور: ۱) له قمی گورگ؛ ۲) نه هاتی، نه گهه تی **ف** ۱) از القاب گرگ؛ ۲) نکبت.

بهله مل: بهله د، شاره زا **ف** بلد.

بهله ندیر: شه کی بهریه ران، بدربیل **ف** گو سفند سه بهار دیده.

بهله نگاز: بهسته زمان، بیچاره، نه دار **ف** بیچاره، بینوا.

بهله نی: بدرنی، نا: (حمدسن) بهله نی. چوی؟ بهله نی **ف** بلی، آری.

بهله نی: بهله نی **ف** بلی.

بهله یاندن: رازی کردن، قانع کردن **ف** راضی کردن.

بهله یین: قهول، بهیمان، سوز **ف** عهد و پیمان.

بهله یون دان: قهول دان، سوز دان **ف** قول دادن.

بهدم: ۱) به تم نزیکه؛ ۲) تاینده ی بردن: (نه) بهم؛ ۳) ده نگی قه بهوزیر.

**ف** ۱) بهاین: ۲) پسوند به معنی می برم؛ ۳) صدای کلفت.

بهمبوله: فیلبان ده سیر، حیله باز **ف** ناروزن.

بهمبون: زیر درشت بون **ف** زیری.

بهمهو: به کوکه، مودار **ف** پشمalo.

بهمهیز: ژنی شودار **ف** شوهردار.

بهمیر: بهمیر **ف** شوهردار.



به هه جاندن: قه لس کردن، توره کردن **ف** بخشش آوردن.

به هه جوک: مردی همیشه سل و توره **ف** آدم همیشه عصباتی،  
به هه شست: با غاتی خودا هودنیا **ف** بهشت.

به هه شتی: (۱) دیندار و پیاوی خواه (۲) کدیانوی مال لوزاراوهی فهقی دا  
کده چنه ده قنه **ف** (۱) مرد خدا (۲) زن خانه دار در اصطلاح طبلهها.

به هی: (۱) میوهی بدی، بیتی، هیوه (۲) نرخ، بدیها، بایی **ف** (۱) میوه بدی (۲) نرخ.

به هیف: بادام، باوی **ف** بادام.

به هیف ثازنگ: بادامی تال، باویه تاله **ف** بادام تلخ.

به هی: (۱) میوهی داریه هی (۲) به نهم: (به هی تهرزه) **ف** (۱) میوه بدی (۲) به

این.

به هی: نرخ، بدھا **ف** نرخ.

به یات: (۱) خوارکی شمو مابینته وه، باته، شمو باته، بدزیره (۲) هو زنکه

کور دیش و تو رکیش: (۳) هوا یاه کی گوارانی و قام **ف** (۱) خوارک شب  
مانده (۲) عشیرتی است: (۳) آهنگی است.

به یاته: رونی هد لکزاوی بهزودوگ **ف** روغن پیه و دُبیه.

به یاخ: نالا، بیدا **ف** پرچم.

به یاخ دار: (۱) نالا چی (۲) بریتی لوزنی بی حمایا و هار **ف** (۱) پرچم دار (۲)  
کنایه از زن بی حمایا.

به یاد کردن: و بیره اهتموه و با سکردن **ف** باد کردن.

به یادی کردن: بی توره بی لدوری تازیز **ف** بی تابی از هجران.

به یار: زمینی نه کیلراو، بوره **ف** زمین بایر.

به یاز: (۱) بعیار (۲) ده فته ری شیعر و بیره و ری **ف** (۱) زمین بایر (۲) دفتر  
اشعار.

به یازه: لکی سرفه تیراو، داری یه خته کرا **ف** شاخه هرس شده.

به یان: (۱) سپیده، شده کی، سوزو (۲) تاشکرا: (یومان به یان که) **ف**  
بامداد (۲) آشکار.

به یانه: بهی، به هی، بیتی **ف** میوه بدی.

به یانه کی: بدره بیان، شده کی، سپیده زوف **ف** سپیده دم.

به یانی: (۱) سپیده، شده کی (۲) روزی پاشی، سبیه: (به یانی نیوہ رزو

نه تبینندمه) **ف** (۱) سپیده دم (۲) فردا.

به یان: تاوی گوندیکه له کور دستان **ف** نام روستانی در گردستان.

به یبون: گیا به کو گولیکی بوخوشه **ف** گیاهی است مشهور.

به یبونه: گوله بایونه **ف** گل بایونه.

به دیت: (۱) چروکی به شیعر: (به یتی مدمی به سو رانی عه لی بمرده شانی  
دانیاوه) (۲) هدوای گورانی: (به بهیت و بالوره به کتریان هنگوت)

**ف** (۱) داستان منظوم: (۲) آهنگ.

به هیتن: (۱) توان دنده وه، حه لاندن (۲) توان ده وه، حه لین، به هین: (۳)

ده گوئی گرت، بیستن **ف** (۱) گداختن (۲) آب شدن: (۳) شنیدن.

به دیت شه: گیلوکه، به سه زمان، که مزان **ف** هالو، دیر فهم.

به دیجه: نه دیوان، پدیه، سلم **ف** نر دیام.

به یچه ل: نه زوک، سنتور **ف** نازا.

به و هر ز: در زندیکه له تیره هی پشیله کیوی و له پشیله چکولمتره **ف** در نهاده ای  
است گر به سان.

به و سیری: مایه سیری، به و اسیر **ف** بواسیر.

به ه: (۱) وشهی پسند کردن: (به ه! چهند جوانه؟)، پدخ: (۲) وشهی  
ناهه زایه تی: (به ه! له و قسه قوره ت) **ف** (۱) حرف تعریف (۲) حرف  
تغیر.

به ها: (۱) نرخ، بوها، به هی (۲) گران قیمت **ف** (۱) نرخ (۲) گران قیمت.

به هار: له نه روزه وه سی مانگ، بوهار، بوار، وه هار **ف** بهار.

به هارات: تیسیوه و نهدوا، ده رمانی چیشت خوشکدر، نلات و  
زورده چیوه **ف** ادویه جات.

به هاران: ده کری به هاراد، لمچاخی به هارا **ف** بهاران.

به هار بنه ند: ته ویله سر دنگه و هدره تی به هار: (همون دنیا به هارستانه نیمره  
کور دی) **ف** هنگامه بهار.

به هارو: گدتمه به هاره: (وه ک تار دی به هار و وایه هم موشتی لی در وست  
ده بی) **ف** بهاره.

به هاره: (۱) به هاره (۲) پیدا بوله به هارا: (نم بدرخه به هاره یه، تو نه کم  
به هاره یه) **ف** (۱) بهاره (۲) در بهار پیدا آمده.

به هاره زی: بدرخنی له به هارا زایی **ف** برهه ای که در بهار بد نیا آمده است.

به هاره کیل: شوی زه وی له به هارا **ف** شخم بهاری.

به هاره وار: چادر هه لدان له نزیک گوند به رله چونی زو زان **ف** چادر زدن در  
حریم ده قبل از رفتن به بیلانق.

به هاری: هرچی سر بر به هاره **ف** بهاری.

به هاری: له کری به هاردا، بو رابر ده و تاینده: (به هاری چوم، به هاری  
ده چم) **ف** در بهار.

به هانه: بیانو، پلپ، کرو، بیانگ **ف** بانه.

به هبده: وشهی پسند کردن: (به هبده! له خوشیه) **ف** به به.

به هتین: توانه وه، توانه وه، حه لین **ف** گداختن.

به هر: پار، بیش، پیش، به حر، به ش **ف** قسمت.

به هر کردن: دابه شکردن **ف** تقسیم کردن.

به هره: (۱) داهات، قازانج، فایده (۲) نیعمت: (به هر هی خودا زو ره) **ف**  
(۱) بهره (۲) نعمت.

به هر دار: بد قازانج، به فایده **ف** مفید.

به هره مه: مد تکم، دار کونک مری دار تاشان **ف** مه.

به هره مه ند: خاون فایده **ف** به ره مند.

به هر ز: پار ز، ته کینه و له هیندی خواردن که حه کیم ده لی **ف** پرهیز.

به همسک: می شوله، پی شوله **ف** پیشه.

به هلنگی: ناز بالاشتی به رین **ف** بالش.

به هونه: فرمانی هونینه وه: (نم مور وانه به هونه، نم گوریس به هونه) **ف**

فعل امر: بدر شته بکش.

بی‌ثورت: بی‌یتحتو بار، نه‌جُنی باور **ف** بی‌اعتبار.  
 بی‌توقره: بی‌ثارام **ف** بی‌آرام.  
 بی‌ثول: بیدین، بی‌ثاین، کافر **ف** بی‌دین، کافر.  
 بی‌تمهگ: بی‌بهندت **ف** بی‌وفا.

بی‌نه‌نوا: بی‌جیگه‌ی حم‌سانده، بی‌بهنا **ف** بینوا.  
 بیبا: ۱) هدیوایه، بواستی؛ ۲) بیوات **ف** ۱) اگر داشت؛ ۲) ببردش.  
 بیبار: ۱) واژوازی، هم‌ردم له‌سر فکریک؛ ۲) کلامی خوار و خیچ و لایان  
**ف** ۱) دمدمی مزاج؛ ۲) تیله کچ بهلو.

بیبار: ۱) نیسوت؛ ۲) سه‌وزیه که تیزوناوه به‌تو **ف** ۱) فلفل سیاه؛ ۲)  
 فلفل فرنگی.  
 بیباره: بی‌بهش **ف** بی‌پهره.

بیباسک: بیکس و تنبیا، تدبیان **ف** تنها و بی‌همکار.  
 بی‌باق: ۱) باب مردو، سیوی، همه‌تیو؛ ۲) بریتی له‌بدن‌تاکار و مروی پیس  
**ف** ۱) پدر مرده؛ ۲) کنایه از آدم هر زه و بدرفتار.

بیبیاک: نهترس، گوئی ندهدر **ف** بی‌باک.  
 بیباوک: بی‌باق **ف** بی‌پدر.

بی‌پر: زه‌وی کهم‌برشت، کهم ده‌رامه‌ت **ف** زمین بی‌حاصل.  
 بی‌برانه‌وه: هرره، تاهه‌ت **ف** جاویدان.  
 بی‌بزار: زمینی پاک له‌گیای خراب و بیکاره **ف** زمینی که عَلَفِ هرز  
 نداشته باشد.

بیبیک: بیبله‌ی چاو، ره‌شکینه **ف** مردم چشم.  
 بی‌بگار: قوْلی بی‌بهدی **ف** بسیار عمیق.

بی‌بن: ۱) زور‌قول، پهی ندهدر؛ ۲) کچنی کچیه‌تی دوراندیش **ف** ۱) بسیار  
 عمیق؛ ۲) دختر بی‌بکارت.

بیبن: پشتن، پشنان، کم‌مریدند، کم‌میدره **ف** کمر بند.  
 بی‌بهخت: ۱) بی‌تامان، پهیمان شکین؛ ۲) کلول، نه‌گفت، قدره به‌خت  
**ف** ۱) بدقول و پیمان‌شکن؛ ۲) بدیخت و کم‌شانس.

بیبیره: بیبار **ف** فلفل.

بی‌بهر: ۱) داری بی‌میوه؛ ۲) ماینی نه‌زک **ف** ۱) بی‌شعر؛ ۲) مادیان ناز.  
 بی‌به‌ری: بی‌بهش: (زنه‌کهی لمیرات بی‌به‌ری کرده) **ف** محروم از  
 ارث.

بی‌بهش: بی‌بار، بی‌به‌ر، هیچ بی‌نبر او **ف** محروم از سهم.  
 بیبی: ۱) بوکله‌ی منال؛ ۲) ره‌شکینه‌ی چاو، بیبک **ف** ۱) عروسک؛ ۲)  
 مردم چشم.

بی‌بیز: بی‌هوش **ف** فراموشکار.  
 بیبیلکه: بالداریکی بچوکه **ف** پرنده‌ای است کوچک.  
 بیبیله: ۱) ره‌شکینه‌ی چاو؛ ۲) منالی ساوا له‌زمانی منالاند **ف** ۱) مردم  
 چشم؛ ۲) نوزاد به‌زبان بچه‌ها.

بیبیله‌گهره: جوئی مارمیله **ف** نوعی مارمولک.  
 بی‌بین: ۱) بی‌بون؛ ۲) بی‌پشو، کم‌حمدوسه **لطف** ۱) بی‌بو؛ ۲) کم‌حواله.  
 بیبیین: پشتنند، پشتن، بیبین **ف** کمر بند.  
 بی‌بیهُن: بی‌بین **ف** کم‌حواله.

بهیداخ: ثالا، بهیاخ، پارچمی بعده‌وشیعی گدل و قوم، عالا **ف** پرچم.  
 بهیدادخ‌دار: نالا‌له‌لگر، بهیاخ‌دار **ف** پرچمدار.  
 بهیده‌س: ۱) سل، قوشقی، نه‌سپ یا ماینیک که زام نه‌بوه و ناگیری؛ ۲)  
 بهده‌ست، ته‌سلیم، مل‌ده؛ ۳) ده‌سویی سبی و کارله‌دهس نه‌هاتو **ف**  
 ۱) رموک؛ ۲) تسلیم و سیر انداخته؛ ۳) دستپاچه.  
 بهیده‌ست: بهیده‌س **ف** نگا: بهیده‌س.

بهیدی: ورن، بین **ف** بیایید.  
 بهیره: لوسه، ملغه، باریه، تویل **ف** اهرم.

بهیستن: بیسن، شنه‌فتن، شنه‌وتون **ف** شنیدن.  
 بهیلوت: جوئی هله‌له‌مرکتی **ف** نوعی رقص گروهی.

بهین: ۱) نیوان، ماعده‌ین؛ ۲) دوستایه‌تی، تاشنایه‌تی؛ ۳) وختیکی زور  
**ف** ۱) سیاند؛ ۲) دوستی؛ ۳) مدتی زیاد.  
 بهینهت: وهفا، تمدهمگ **ف** وفادار.

بهینهت‌دار: بهوهفا، بهندمه‌گ **ف** وفادار.  
 بهیده‌کاچون: ۱) ده‌گز به کرا چون؛ ۲) چونه ناویه‌کتر، تیک به‌هزین **ف**  
 باهم گلاویزشندن؛ ۲) درهم شدن، درهم رفتن.

بهیده‌کادان: ۱) شالاو بوسیر یه‌کتر بردن؛ (شیران و عیراق  
 بهیده‌کائده‌هن): ۲) تیکمل کردن: (ثاردوونه که بهیده‌کاده) **ف** ۱) بر  
 یکدیگر هجوم بردن؛ ۲) قاتی کردن.

بهیده‌گهیشن: پیک گهیین، توشی‌یه‌ک بون **ف** وصال، بهم رسیدن.  
 بهیوه: بارن، به‌فری که‌با رنیویمه و ده‌قولکه‌ی پهستاوتوه **ف** برف جمع  
 شده به‌وسیله باد در کوهستان.

بی: ۱) ناوی دوهیم پیتی نه‌لقو بیتکه؛ ۲) ورهه؛ ۳) با، جولانی با؛ ۴)  
 بدجگه: (بی‌تو دنیا کاوله)؛ ۵) میوه‌ی داری بی؛ ۶) له‌پیش وشه وه  
 نه‌بون ده‌گهینی: (بی‌باردهم)؛ ۷) پاش وشه: بیوی، بیتی، مانا ده‌دان:  
 (نه‌کمر وابی ده‌بین پیاوی چابی)؛ ۸) بوافا **ف** ۱) حرف دوم از حروف  
 الفبا؛ ۲) بیا؛ ۳) باد؛ ۴) بی؛ ۵) میوه درخت به؛ ۶) پیشوند نداری؛ ۷)  
 باشد؛ ۸) بود.

بی: ۱) داره بی؛ ۲) بیوه‌زن، زنی شو مردو **ف** ۱) بید؛ ۲) بیوه‌زن.  
 بیابان: ۱) ده‌شتنی چول؛ ۲) بورانه‌وه: (دلم بیابان بوه ده بورانه‌وه) **ف**  
 بیابان: ۲) از هوش رفتن.

بی‌ثابرو: تابر و نهدار، بیشترم و حمیه **ف** بی‌آبرو.  
 بی‌ثارام: دانمه‌که‌کاو، بی‌توقره **ف** نا‌آرام.

بی‌ثاگا: بیخه‌بدر، های له‌هیچ ناف نا‌آگاه.  
 بیام: بوبام، بوایتم **ف** بودمی.

بیانک: بههانه **ف** بهانه.  
 بیانگ: بههانه **ف** بهانه.

بیانو: بیانگ **ف** بهانه.  
 بیانی: ۱) بههانه؛ ۲) بیگانه، غمواره **ف** ۱) بهانه؛ ۲) بیگانه.

بیاوان: بیابان، چول **ف** بیابان.  
 بی‌ثاورو: بی‌ثابرو **ف** بی‌شرم.

بی‌ثاوهز: بی‌عدهق، هدقمهق **ف** نابخرد.

بیچاوینی: به دور لمچاوی پیس **ف** دور از چشم بد.  
 بیچکه لانه: چکولوکه: (وهده بت بینم دم بیچکه لانه) **ف** کوچولو.  
 بیچکه لوکه: بیچکه لانه **ف** کوچولو.  
 بیچکه له: بیچکه لانه **ف** کوچولو.  
 بیچوله: بدچک: (بیچوله مار) **ف** بچه مار و حشرات.  
 بیچه که: روت له تامرازی جه نگ، بی سلاح **ف** بی سلاح.  
 بیچم: ۱) شکل و هندام: ۲) تدرخ و دیدار: ۳) تدرزو شیوه، جوز: ۴)  
 گزیکارو حیله باز **ف** ۱) هیشت: ۲) سروسیما: ۳) شیوه: ۴) ناروزن.  
 بیچو: ۱) وله، زا، به چکی نازه لی وردو مدل و خشونک: ۲) جوری پولی  
 عوسنمانی **ف** ۱) بجه: ۲) واحدی در پول عثمانی.  
 بیچوله: ۱) به چکی ساوا: ۲) ماسوله خدره کاف **ف** ۱) نوزاد: ۲) ماسوره  
 دوك.  
 بیچون: بی هاوتا **ف** بی نظیر.  
 بیچی: به رخ و کاریله **ف** بچه دام.  
 بیچی ڦان: شوانی به رغل **ف** چوبان بره و بزغاله.  
 بیحال: ۱) ندھوشی له سمر مردن: ۲) هزارو ناتاج **ف** ۱) مرض الموت:  
 ۲) بینوا و محتاج.  
 بیخ: بن و رویشه **ف** بین.  
 بیخ بره: بن بره، لدره گ دهربستان **ف** ریشه کن.  
 بیخو: سه ریه خو، بی پرس، بی مانا **ف** خودسر.  
 بیخود: بیخو **ف** بیخود.  
 بیخودی: ۱) بیخو: ۲) بو رانه وه، لمھوش چون **ف** ۱) بیخودی: ۲) از  
 حال رفت.  
 بیخوست: وس، بی ده نگ و بی جو له **ف** بی حرکت و صدا.  
 بی خولق: بی کهيف، و زه زاف پکر، تاراحت.  
 بی خولک: بی خولق **ف** پکر.  
 بی خده: ۱) بی تاکا: ۲) کوپر، له نکاوف **ف** ۱) بی خبر: ۲) ناگهان.  
 بی خدم: خاترجم، دل تاسوده، تارخه یان **ف** آسوده خاطر.  
 بیدا: زیاد له ندازه **ف** زیاد از اندازه.  
 بیداد: ۱) بیدا، زیاد له ندازه: ۲) لدوای داد دیت و اتا: هاوار **ف** ۱)  
 بیش از حد: ۲) بیداد.  
 بیدار: ۱) ندھوتو: ۲) لواز: (زور بیدارو باره) **ف** ۱) بیدار: ۲)  
 لاغر مردنی.  
 بیداوی: ۱) لدوانه هاتو، بی برانده وه: ۲) کاری بی بهره و نه تیجه **ف** ۱)  
 بی نهایت: ۲) بیهوده.  
 بیدلخه: حمو روز له مجلدی جو کی زستاند **ف** هفت روز در جله کوچک.  
 بی دوایی: بیداوی **ف** نگا: بیداوی.  
 بیدوش: ده فری شیردوشین، بیره دوش **ف** ظرف شیردوشی.  
 بی دوندان: نازه لی نهزونک **ف** دام نازا.  
 بیدهه: ۱) خرمان: ۲) بی یهناو بیکس: (بیکس و بیدهه خوم) **ف** ۱)  
 خرمون: ۲) بینوا.  
 بی دهره تان: چاره نه ماو، ریگه نه جات لئی بستراو **ف** بیچاره و

بی پوژ: تدور، تمهور **ف** تبر.  
 بی به رکه م: بی لمپیر، بی کو سب و برهه لست **ف** بلا منع.  
 بی پهی: زور قول، بی بن **ف** بسیار ژرف.  
 بی بیقان: به دور له پیوان و به راه رسید کردن، زیاد له نهندازه **ف** بی حد.  
 بی بیوان: به راه رسید کردن، بی اورد غله.  
 بی تاب: بی تاقافت، ماندو **ف** ناتوان.  
 بیتار: ۱) بدلا و درد، مسیبهت: ۲) بیهشی، بورانه وه **ف** ۱) بدلا و  
 مصیبت: ۲) بیهش شدن.  
 بیتاقه: بلیت، بتاقه، په ته **ف** بلیط.  
 بی تام: ۱) ناخوش، بی چیزه: ۲) بی چهورایی **ف** ۱) بی مزه: ۲) بدون  
 چر بی.  
 بیتان: ۱) سست و شل، بی هیز: ۲) پدرین نه کراوف **ف** ۱) سست و ناتوان:  
 ۲) بی برچین.  
 بیتاو: ۱) بی هیزو تاشت: ۲) سیبیز، سیبی روزاف **ف** ۱) بی تاب: ۲) سایه.  
 بیتاوان: بی گوناح، بی خه تا، بی سوج **ف** بی خطأ.  
 بیتر: زورتر، پتر **ف** بیشتر.  
 بیتفاب: بی تاقافت، بی هیز **ف** ناتوان.  
 بیتک: پاپشکیو، چنچکه سلاوه **ف** گل مزه.  
 بیتن: ۱) پیرتون: ۲) بیزتن، دایپرتن **ف** ۱) پختن: ۲) بیختن.  
 بیتو: ۱) به بی تو، تونه بی: ۲) بی توم و به زر **ف** ۱) بی تو: ۲) خالی از  
 هسته.  
 بیتو: ۱) بیتو: ۲) نه گهن، گریمان: (بیتو بیاری تفرده بین) **ف** ۱) نگا:  
 بیتو: ۲) اگر.  
 بی توان: بی هیز بیتان **ف** ناتوان.  
 بی توقه: مال به کول و زده نه، بی نه نه **ف** بینوا.  
 بیتوك: ۱) ساده، بیکولکه: ۲) بیتی له نهدارو نزارف **ف** ۱) ساده: ۲) کنایه  
 از فقر.  
 بیته: ۱) بیتو: ۲) هاتنه بکا: (با بیته نیزه) **ف** ۱) بدون تو: ۲) بیاید.  
 بی ته ره ف: بی لا یه ن، ته ریک، دوره پرینز **ف** کناره گیر.  
 بی ته شه: بی تاقافت و له کارکه و ته **ف** بی تاب و توان.  
 بیتل: لاسلکی، بی سیم: (بیتل چیه؟ شیعری ماریکونی) «ملا  
 فه تاح و هبی» **ف** بی سیم.  
 بیچ: زول، حرامزاده **ف** حرامزاده.  
 بیجا: نایمچی، نازه وه **ف** نایجا.  
 بیچگه: بدجگه، بل **ف** بجز.  
 بیجه رگ: ترسنواک، قره **ف** ترسو.  
 بیچی: ۱) بیجا: ۲) له قهرز نایبوت: (قدرزی کرده نیستا بیچی ده رجوه)  
**ف** ۱) نایجا: ۲) ورشکست.  
 بیچ: زول، بیزو، بیچ **ف** حرامزاده.  
 بیچاره: بی ده رفته، به سه زوان، هزار **ف** بیچاره.  
 بیچاورو: بی شرم و حه بیا، به وه **ف** پر رو، بی شرم.  
 بیچاورو: بیچاورو **ف** بی شرم و حیا.

- بیرکم: دریاچه، زریبار، گول دریاچه.  
 بیدهس: ۱) نداروهه‌زار؛ ۲) دهست ندرویشتون (۱) فقیر و نیازمند؛ ۲)  
 ناتوان.
- بیدهس: بیدهس **نگا**: بیدهس.  
 بیدهست: شدم من له قسه کردنا **خجالتی**.
- بیدهه: شدم من له غیره ت (۱) متواضع؛ ۲)
- بیدهه مار: ۱) خو بهزل نهزان؛ ۲) بی غیره ت (۱) بی غیرت.
- بیدهه موپل: ۱) بیدهه؛ ۲) قسمه زان (۱) خجالتی؛ ۲) نافصیح.
- بیدهه مودوان: کم‌قسه **کم حرف**.
- بیدهه نگ: ۱) هیچ نه ویز؛ ۲) تارام (۱) خاموش؛ ۲) آرام.
- بیدین: بی‌ثاین، لمخواندنترس **بی دین**.
- بیز: ۱) چالا؛ ۲) هزر، فکر؛ ۳) یاد: (بیرت دی عدبای پیوه بو جی باری  
 لمت) «خه‌بیام» (۱) چاه؛ ۲) تفکر؛ ۳) یاد.
- بیز: ۱) پیغمبر، بیل؛ ۲) کوبونی نازهله بو دوشن: (۳) جیگهدی دانیشتنی  
 حمیوان گر بو دوشنین، بمرده بیز؛ ۴) بدهره: (ولاتیکی به خیر و بیزه)  
 (۱) بیل؛ ۲) جمع شدن گله برای دوشیدن؛ (۳) جای آنکه حیوان را  
 برای دوشیدن نگهمیدارد؛ ۴) بهره، فایده.
- بیز: بدهزین، روز به بیر و هوش **زیرک** و باهوش.
- بیراز: ۱) گرنی کردنی بمرداش: (بمرداش لوس بوه بیراز کردنی دهی)؛  
 ۲) ریک و بی کلو کردنی زدوی، تهخت کردن: (زدویم بیراز کرده بو  
 توتن) (۱) مرمت و تعمیر سنگ آسیا؛ ۲) صاف کردن شخم.
- بیرازن: ۱) بیراز کردنی بمرداش؛ ۲) تهخت و لوس کردنی زدوی **نگا**:
- بیراز: ۱) بیرازن؛ ۲) بریتی له دارکاری و تمدنی کردن (۱) تعمیر  
 سنگ آسیا؛ ۲) کنایه از کنک کاری.
- بیرانه: بهینه: (شایی کورمانه رهیلی مه که هر پهنج کمس دونان بیرانه)  
 (۱) بیار.
- بیرازو: چالا **چاه آب**.
- بیراقل: سهولی که له کهوان و قمیاخوان **پاروی** قایقرانی.
- بیرایی: باران نه گر، همیوان نوکه **تراس**.
- بیربردن: لمهر زد امان، لمیرمان، لمیر بون؛ ۲) لمیر چون (۱)  
 بیادماندن؛ ۲) فراموش کردن.
- بیربلاؤ: فکر بیرشان، خیال‌اوی، کم‌هوش **کم‌هوش** و بیرشان حاطر.
- بیربیرروک: گوله‌ستیره **کرم شجراغ**.
- بیرچون: لمیادچون لاف فراموش کردن.
- بیرچونه‌وه: لمیادچونی نه‌وه زانرا **فراموش** کردن.
- بیرخستنه‌وه: بهیاد هینانه‌وه **یادآوری**.
- بیریک: ۱) گیرفان، بمریک، جیو، بدرک؛ ۲) بیلی پچوک، خاکه‌نازی  
 چکوله؛ (۳) بیر، جتی دوشینی نازال؛ (۴) گومیلکه له چیا (۱) جیب؛  
 ۲) بیلک؛ (۳) جای دوشیدن گله؛ (۴) استخر طبیعی در کوه.
- بیرکردن: ۱) یادکردن، ناسه؛ ۲) لمیرچون، فراموش کردن: (خودی  
 من بیرکرد) (۱) یادکردن؛ ۲) فراموش کردن.

است مشهور.

بی‌زات: ترندنگ، ترسوندک، بی‌زراواف بُزدل، ترسو.

بی‌زاد: بی‌ده غلی نازوقه لعمالدا ف بی‌آذقه.

بیزار: ۱) وردن جارس، جازز؛ ۲) دم خوار؛ ۳) بین دهم، کدستی ده‌شی

نه‌بی: (وتم تایا بهزاری خوت ده‌پرسی حالی زاری من؟ / بروی

هشیاهی یهک و هک سکلی لا یهعنی که بیزارم) «نالی» (۱) بیزار؛ ۲)

دهان کچ؛ ۳) بی‌دهان.

بیزان: وده‌زبون، له‌به‌رددل لاصون: (دلم لئی بیزاوه) بیزارشدن.

بیزان: بیزان از چشم افتادن.

بیزاو: ۱) لمبرچاو که‌تو؛ ۲) ترسه‌نونک (۱) از چشم افتاده؛ ۲) بُزدل.

بیزکردن: دل‌هله‌نگوتن له‌دیتني که‌سینی یا شتی اف حال بهم خوردن از

دیدن کسی یا چیزی.

بیزگ: مه‌گیرانی، تاره‌زوی زنی تازه حامیله اف وبار.

بیزگه‌وان: مه‌گیرانی کهر، زنی که‌بیزگ ده کافزن و یاردار.

بیزنه‌هاتن: تاره‌زو نه‌کردن، دل‌لئی شیوان، خوش ندویستن اف متنفر

بودن.

بیزو: بیزگ اف وبار.

بیزوکدن: مه‌گیرانی کردنی تازه سک پر اف وبارکردن.

بیزوکه‌ر: مه‌گیرانی کهر، بیزگ‌گوان اف وباردار.

بیزه: ۱) منالی ناآسک، تول، پیزه، بیزی، پس، بیز؛ ۲) سیراج، شیرین،

زاری؛ ۳) پولیکی کم: (بی‌بیزه‌یهک نایکرم) (۱) جنین؛ ۲) شیراز؛

۳) پیشیز.

بیزه‌رو: گیایدکی گه‌لاوردی ناوشاوه، تامی تیزه و له‌تیره‌ی کوزه‌لیده اف

گیاهی است آبزی.

بیزه‌داد: بی‌نان و بیزه‌لهمالدا اف بی‌قوت لا یموب.

بیزی: بیزه، بیزگ اف وبار.

بیزیاگ: لمبرچاو که‌تو، بیزاواف از چشم افتاده.

بیزان: بیزان، بیزان از چشم افتادن.

بیزه: ۱) پاشکری بیواتا: بیزه: (گورانی بیزه ستران بیز)؛ ۲) پاشکری

به‌واتا: لیده‌ری ثامر ازی مو زیک: (بلویز بیزه ته‌نیور بیز)؛ ۳) دابیزه،

له‌بیزنگ دهه: (ثاربیزه) (۱) پسوند به معنی گوینده؛ ۲) نوازنده؛ ۳)

بیزنده.

بیزار: ۱) ریتال، بزگور، له‌تو دراو: (کراس و کدوای بیزار بیزاره)؛ ۲)

بیزه‌هر: (ماری رهش بیزاره) (۱) سوراخ و پاره‌شده؛ ۲) ماری که

سم ندارد.

بیزان: ۱) گیایدکی بون توندی گول‌زده که میش توختی ناکه‌وی؛ ۲)

دابیزتن به‌هیله‌گو بیزنگ کردن؛ ۳) گوتن، ناخافت، نیشتیغالی اف

گیاهی است با گل زرد که مگس از آن گریزد؛ ۲) بیختن؛ ۳) گفتن.

بیزان: دابیزتن، بیزان بیختن.

بیزانه: گیای بیزان اف گیاه «بیزان».

بیزانه‌وه: ۱) دوباره له‌یاره دان؛ ۲) دوباته کردته‌وهی قسه اف

دوباره بیختن؛ ۲) دوباره گفتن.

بیزتن: دایران، له‌هیله‌گ دان اف بیختن.

بیزتی: دایزراو، له‌هیله‌گ دراو اف بیخته.

بیزمار: له‌زماره بهدره اف بی‌حد.

بیزون: ۱) بیزونگ، هیله‌گ، قه‌لبیر، مُخل؛ ۲) ده‌نگی جولان و بزون؛ ۳)

پیاری زنی نه‌بی، سه‌لت و زره‌ین (۱) غربال؛ ۲) صدای حرکت؛ ۳)

مرد مجرد.

بیزونگ: قه‌لبیر اف غربال.

بیزرو: زَلَ، بیچ، حه‌رامزاده اف حرامزاده.

بیزرو: کمم‌شیر، زن و نازه‌لی کمم‌شیر اف زن یا حیوان کم‌شیر.

بیزروک: چه‌نه‌بان زوربیز، چه‌قه‌سره، چه‌لتمبار، زوربلی، فره‌ویز اف دراج،

یاوه‌گو.

بیزوك: ۱) بدراه‌می ناتاسایی: (نموجیسکه بیزوكه زنی‌یه، نه‌نیسکه

بیزوكه ناکولنی)؛ ۲) بزنی که هر به‌دوسلی بزی؛ ۳) ددان یان

نه‌نگوستی زیاد له ناتاسایی (۱) غیر عادی؛ ۲) حیوانی که یک‌سال

قبل از موعد بزاید؛ ۳) دندان یا انگشت اضافه.

بیزه: ویزه اف ادبیات.

بیزه‌ک: ۱) نازه‌لی کمم‌شیر؛ ۲) قدوان، گرامه‌فون، سندوقی ستران اف

۱) حیوان کم‌شیر؛ ۲) گرامافون.

بیزه‌ن: گورانی بیز اف ترانه‌خوان.

بیزه‌ر: گه‌نمه گول‌رده‌ش اف گندم سیاه خوش.

بیزین: ۱) دایزرن، بیزتن؛ ۲) بیزو، مه‌گیرانی؛ ۳) بلین (۱) بیختن؛

۲) ویار؛ ۳) پگونه.

بیس: ۱) شنه‌فن، گووه لئی بون، زنده‌تون، بیستن: (ن‌بیسی، ن‌بیسی)؛

۲) دوجار ده، بیست (۱) شنیدن؛ ۲) بیست.

بیس: ناوجی که‌هاف میانجی.

بی‌سامان: ۱) له‌ندناره به‌ده، له‌راده به‌ده؛ ۲) بین مآل، فه‌قیر، نه‌داره اف

۱) خارج از حد؛ ۲) فقیر و محتاج.

بیسان: بیستان، جیگکی کالله‌ک و شوتی و... اف جالیز.

بیسانه‌وان: تاگادری بیستان اف جالیزیان.

بیسانه‌وه: همیشه‌ماندو، دور له نیسراحت اف بی‌استراحت.

بیساو: داسی کول که له‌هسان‌دانی ده‌وی اف داس گند.

بیست: بیس اف عدد بیست.

بیستان: بیستان اف جالیز.

بیستانه‌وان: بیسانه‌وان اف جالیزیان.

بیستراو: بیسراو، زنده‌تو، شنده‌تو، بیستی اف شنیده شده.

بیستن: بهیست، گوئی لئی بون، شنه‌فن، زنده‌تون اف شنیدن.

بیستنه‌وه: ۱) دوباره شنه‌فت؛ ۲) بیستی قسه‌یه که‌ده‌باره‌ت گوتراپی

(۱) دوباره شنیدن؛ ۲) شنیدن حر斐 درباره خویش.

بیستوک: ته‌له‌یقون، تیل، تهل اف تلفن.

بیستهم: دوای نوْزَهه هم اف بیستم.

بیسعود: بدیهه خت، کلول، چاره‌رده‌ش اف بدیخت.

بیسمیل: شوشتنتی شتی مردار که بیسمی للاه لمسدر ده‌لین: (سدگی

بیشه‌رم: روهه‌لما‌لاؤ، بی‌حه‌یا، بی‌رو<sup>۱</sup> بی‌شرم.

بیشه‌لان: جی‌گدی پردارو دهون، چغورف<sup>۲</sup> بیشه و نیزار.

بیشه‌لانک: قولکه‌ی ناش که تاوی ناشی لی دهر ده که‌وی<sup>۳</sup> گودی که

آب آسیاب از آن خارج شود.

بیشه‌ما: جو‌ری توتنی بو‌نداره<sup>۴</sup> نوعی توتون مرغوب.

بیشه‌مه: بیشه‌ما: (بو<sup>۵</sup> توتنه که‌ی بیشه‌مه<sup>۶</sup> شاور و شیتنه / شیت بوم و

نهات. وخته دلم درچنی له‌داغا) «شیخ‌ره‌زا»<sup>۷</sup> نگا: بیشه‌ما.

بیشه‌نگ: شوره‌بی، شه‌نگه‌بی<sup>۸</sup> بید مجذون.

بیشیر: تازه‌لی وشک کرد، کم‌شیر<sup>۹</sup> حیوان شیر خشک کرده.

بیشیره: به‌رسیله، قوره<sup>۱۰</sup> غوره.

بیشیک: بیشکه، لانک<sup>۱۱</sup> گهواره.

بیع: پیشه‌کی سهودا: (بیعم ده‌یه مائی توپی)، به‌یعنانه<sup>۱۲</sup> بیعنانه.

بیغار: بی‌شدم و هاروهاج<sup>۱۳</sup> بی‌شرم، بی‌عار.

بیغانه: بیع<sup>۱۴</sup> بیعنانه.

بیفرشک: بریه‌تی له‌بیاوی بی‌شدم و بیکاره و تمدل<sup>۱۵</sup> کنایه از آدم نایاب و بیکاره.

بیف: هل، ده‌رفت<sup>۱۶</sup> فرصت.

بیفچا: نابهجنی، قسمی قورو<sup>۱۷</sup> بینام، قسمی لا بدلا<sup>۱۸</sup> ناجا.

بیفر: تهور، بقر، ببور<sup>۱۹</sup> تیر.

بیفک: دوزمنایه‌تی، دزایه‌تی<sup>۲۰</sup> عداوت، دشمنی.

بیقل: بی‌بله، ره‌شکینه‌ی چا، گلینه‌ی چا<sup>۲۱</sup> مردمک دیده.

بیقل: که‌پو، که‌پ، لوت، دم، پو<sup>۲۲</sup> پو<sup>۲۳</sup> دفن<sup>۲۴</sup> بینی.

بیقهو: ناهویید، هناسه‌سارد<sup>۲۵</sup> نومید.

بیقهوی: ناهوییدی، هناسه‌ساردی<sup>۲۶</sup> نومیدی.

بیقیر: ناخوش له‌سر مردن، که‌تفت، کله‌لا<sup>۲۷</sup> بیمار در حال مرگ.

بیقیر: گیایه که له‌جو<sup>۲۸</sup> نه کا<sup>۲۹</sup> گیاهی شبیه جو.

بیقام: لمدی ده‌رجو، ریگه‌ی راست و نکردوف<sup>۳۰</sup> گمراه.

بیک: (۱) وه‌وی، بوك، بویک: (۲) داربی<sup>۳۱</sup> (۱) عروس: (۲) بید.

بیکار: به‌تال، بی‌شول<sup>۳۲</sup> بیکار.

بیکاره: تمدل، ته‌وزله، لدش گران<sup>۳۳</sup> بیکاره، تنبل.

بیکانی: بوك بوکینه‌ی منالان، گمدی بوك‌له<sup>۳۴</sup> غرسک بازی.

بیکمار: مارمیلک، مارمزون<sup>۳۵</sup> مارمولک.

بیکوانه: ده‌مو کانه<sup>۳۶</sup> مو بزک.

بیکول: دارابی خورسک<sup>۳۷</sup> بید خودرو.

بیکه‌س: بی‌خزم و سه‌ریه‌شت<sup>۳۸</sup> تنها و بیکه‌س.

بیگ: به‌گ، گموره، ناغا<sup>۳۹</sup> بیگ.

بیگار: کاری به‌گ به‌زورداری، کاری زوره‌کی و به‌خواری<sup>۴۰</sup> بیگار.

سُخره.

بیگارچی: نهوده‌ی بیگار ده کا<sup>۴۱</sup> کارگر سُخره.

بیگاری: کاری بیگار<sup>۴۲</sup> بیگاری.

بیگاف: بی‌وخت، ناوه‌خت<sup>۴۳</sup> ناپنهنگام، بی‌موقع.

بیگافی: بیگاف، به‌ناوه‌ختی<sup>۴۴</sup> ناپنهنگام.

خوی لیدام چوم جی‌کاکم بیسمیل کرد)<sup>۴۵</sup> شستشوی جانی که نجس شده.

بیسن: بیستن<sup>۴۶</sup> شنیدن.

بیسو: (۱) بیگومان، راست، دروست: (۲) بوئی لوکه‌ی سوتاو<sup>۴۷</sup> (۱) بی‌گمان: (۲) بوی پنه سوخته.

بیسوس: زبهت، بوسه، هشمارگه‌ی راوجی، مرده و زنده، سیبه<sup>۴۸</sup> کمین گاه شکارچی.

بیسوز: بدقول، پیمان شکین<sup>۴۹</sup> بدقول.

بیسوس: پیش سوژ چرای بدری که پی‌پیان تی ده کرد<sup>۵۰</sup> چراغ پیه‌سوس.

بیسه: (۱) بی‌ترخ، سوک لای خه‌لک: (۲) راوه‌سته<sup>۵۱</sup> (۱) ارزش: (۲) پایست.

بیسه‌ر: بی‌حساب و هم‌مار، ثازاد: (بیسسه‌ر هم‌رجی ده بدهی بیه) بی‌حساب و اندازه.

بیسمه: گوئی‌دیر، گوهدار، گوینگر، شنه‌وننه<sup>۵۲</sup> شنونده.

بیسمه‌روبن: (۱) تیکمل پیکمل، لیکدراو و تیکدراو: (۲) لدراده و ژماره به‌دهرف<sup>۵۳</sup> (۱) درهم برهم: (۲) از شماره بدر.

بیسمه‌روبر: حائل شر و لیقه‌وماوا نهادار و هم‌زار و یه‌ک کمونه<sup>۵۴</sup> بدحال و پریشان.

بیسمه‌روپوا: شدلاتی، لات، چدوره، خوری و توری، بیکاره و خوبی<sup>۵۵</sup> اوپاش و بی‌سرپوا.

بیسمه‌روپی: بی‌سرپروا<sup>۵۶</sup> بی‌سرپوا.

بیسمه‌روزان: ناخوشی بیهوشی لهردن<sup>۵۷</sup> حالت اغما.

بیسمه‌رو سهودا: بیده‌نگ و بی‌هداف ساكت و خاموش.

بیسمه‌روشون: شرت و گوم، تدواو و ندابو: (وهفایی تا خری خیر بی ده‌میکه بی‌سمه‌رو شونه)<sup>۵۸</sup> گم و گور.

بیسمه‌ری: بی‌سدارای<sup>۵۹</sup> بی‌ربری.

بیسی: ماستی هله‌لگراو بیان ترشاون<sup>۶۰</sup> ماست ترش شده.

بیسیره: گوئی ندهدر به‌هیچ، گه‌لایابی، حول‌حولی<sup>۶۱</sup> حرف نشنو و لاقدید.

بیسیم: لاسلکی، بی‌تل<sup>۶۲</sup> بی‌سیم.

بیش: (۱) روتی، دانیشه، بنیش: (۲) میشه، بیشل<sup>۶۳</sup> (۱) بنشین: (۲) بیشه.

بیش: (۱) پدش، بدهره: (۲) باج، پیتاکی ده‌ولمت بیان خان<sup>۶۴</sup> (۱) قسمت و سهم: (۲) باج دولت بیان خان.

بیشک: (۱) لانک، لاندک، ده‌گوش، ده‌دیلک، بیشکه: (۲) بیگومان و سو<sup>۶۵</sup> (۱) گهواره: (۲) بی‌گمان.

بیشکه: (۱) لانک، بیشک: (۲) ساواله بدرخ و کار: (۳) مدشکه<sup>۶۶</sup> (۱) گهواره: (۲) نوزاد بین و گوسفند: (۳) مشک.

بیشکه: لمراوه بدهدر، یدکچار زور، بیژمار<sup>۶۷</sup> بیشمار.

بیشون: پیمان شکین، بی‌وهفا<sup>۶۸</sup> بدقول و بی‌وفا.

بیشون: وندابو، شرت و گوم، بی‌سرپروا<sup>۶۹</sup> بی‌اشر.

بیشنه: میشه، ده‌حل، لیری ده‌سینیز<sup>۷۰</sup> بیشه.

بیام؛ ۲) بگویم؛ ۳) بدون من.

بیم؛ ۱) ترس؛ ۲) بوم [۱) ترس و بیم؛ ۲) بودم.

بیعاد:

ردنگ و ناخوش [رنگ پریده.

بیمار: لش بدبار، ناساغ، ناخوش [بیمار.

بیمارسان: ناخوشخانه، خستهخانه [بیمارستان.

بیمارستان: بیمارسان [بیمارستان.

بیماری: ناخوشین، نهساخی [بیماری.

بیمراد: بهتاوات نه گه یشتو، کام نمدویو [ناکام.

بیمریس: بی کهیف، نائاسایی، بیماد [بی حال.

بیمک: قدریکه قهزوان [چغاله ثمر بند.

بیموك: جوری قهزوانی ورد [نوعی ثمر ریزنه.

بیمه: دابین [بیمه.

بیمه؛ ۱) به بین نیمه؛ ۲) بیم [۱) بدون ما؛ ۲) بیام.

بیمهزگ: بی میشک، گدوج، بیهوش و گوش [بی مخ.

بیمهزی؛ ۱) بی مدرگ؛ ۲) وہبی نیمهیش [۱) بی مخ؛ ۲) بدون ماهم.

بیمهعد: بیماد، بی مرس [بی حال.

بیمهله رزه: بومه لمزره [زلزله.

بیمی: بوی بیم [بخاطرش بیام.

بیمیشک: بی مدرگ [بی مخ.

بیمیشک: جوری بیه گولی سبی بوناخوش ده [بیدمشک.

بین؛ ۱) بون، بو؛ ۲) بهند، بهندکمر: (زاریین، ددم بین؛ ۳) نزیک بنده و:

(بین بستان بینم) [۱) بو؛ ۲) بند؛ ۳) بیاند.

بین؛ ۱) همناسه، ندهس؛ (لben گوما بین ده کیشم)؛ ۲) گهرو: (دهستی

ده بینی ناوه نهیخنکینی) [۱) نفس؛ ۲) گلو.

بینا: تاسده، هر رماو، له بران بد دور [بی نهاي.

بینا: زور بین، چاو تیر [بینا.

بیناز: بی سر بر هشت، بی خمه مخور [بی ناز بی غمخور.

بینافتنی: جوری هه نجیر [نوعی انجری.

بیناون: کدنس ندناس [گمنام.

بیناونک: میوهی بی ده نک [بی دانه.

بیناهی: روشی چاو، سو، سومایی، سوما، هد تمر [بینایی.

بینایی: جوری هه نجیر، بینافتنی [نوعی انجری.

بینایی: بیناهی [بینایی.

بینایی چاوان: خودا، خودی [خدا.

بین خوشک: کنیره [گیاهی است.

بیندوش: ده فری شیردوشین [ظرف شیردوشی.

بینده در: بیده، خرمان، خویان [خرمن.

بینزین: پر مین، پشمین، پنترین [عطسه.

بینشک: پشم، بینزین [عطسه.

بین قال: بوته گه، بوذرجنی نیری [بوی نه گه وقت جُفگیری.

بین کوزیرک: بوکر و زف [نگا: بوکر و ز.

بینگ: نه فمس، هه ناسه [نفس.

بیگانه: غدواره، نهناس، لاوه کی، بیانی، خهرب [بیگانه.

بیگانه بهده: خومالی مان، وشهه یه که بو رویشتنی غدواره، له کوئز

ده کوتیری [اصطلاحی برای بیرون فرستادن بیگانه از مجلس

خودی.

بیگانه په رست: جاش، نیشتمان فروش [بیگانه پرست.

بیگنو: بوزو [گیاه بوگرفته.

بیگو: گوی نه بیس، نه زن، سه رسه خت، لاسار [حرف نشنو.

بیگویی: بیگو، بی گوچکه [حرف نشنو.

بیگه: لاسار و تی نه گه یشتو، هه قمهق [سرخت و احمق.

بیگه فی: لاساری، سه رسه ری یون [هر زگی و بی بندوباری.

بیگهن: بوگه، بوئی ناخوش [بوی گند.

بیل: خاک، خول [خاک.

بیل؛ ۱) پیمه؛ ۲) پاروی دارین [۱) بیل؛ ۲) پارو.

بیلا: نهنا، باران نه گر، هه بیان [تراس.

بیلانه: بی هیلانه، بریتی له ره بنه و بی نهنا [کنایه از آواره.

بیلایی: بدهیوان، سه کوی سه دایو شراو [تراس، ایوان.

بیلیلیه: ره شکینه، گلینه هی چاوا [مردمک دیده.

بیلته پکردن: بنتکول کردنی دار له به هاردا [سست کردن خاک درخت.

بیلچه: پیمه هی چکوله، بیل ناسنی دهستی [بیلچه.

بیلکار: بیلچه [بیلچه.

بیلکاری: کار به پیمه هی [بیلکاری.

بیلندان: جز نیکی خاچ به مرستانه [از اعیاد مسیحیان.

بیللو: سدرجاهه یه که به هار ده زیسته و، کویره کانی [چشمهدای که

تابستان بخشدک.

بیلچکه: بیلی چکوله ناشهوان بو تارد، پارو [بیلچه آسیابان.

بیلوز: جوری هرمی [نوعی گلابی.

بیله؛ ۱) بهله، لی گه زی، وا زینه؛ ۲) هاواری بزن، باره [۱) بگذار؛ ۲)

صدای بز.

بیله بیل: هاوار هاواری بزن [صدای پیاپی بز.

بیله دار نه: پارو [پارو.

بیله که: زهندانه، زری با سک و قول [زندیچ.

بیله کان: پیشکان، پیشک [ابزار گیاه کندن.

بیله کو: خوله کوه، مشکی، خوله میش [خاستستر.

بیله که ره: مارمیلکه شهودگر [نوعی مارمولک.

بیله وه: بهله وه، را بگره [بهل.

بیله هر: گیاهه کی کوستانتینه ده کریته کزره اف [کیاهی که برای علف

کو بند.

بیلتیقان: گورانی بیزی داوه و زه ماوه ند [رامشگر.

بیلیته؛ ۱) سه ماو ستران پیکده؛ ۲) بیلته [۱) رقص و ترانه با هم؛

۲) نوعی رقص گروهی.

بیلیقه: بی ده ره تان [آواره و دردر.

بیم؛ ۱) بام، ورم؛ ۲) ده لیم، ده بیم، نه ز بیم و لوئینه؛ ۳) بی بی من [۱)

بیوه پیاو: زن مردوف **بیوه مرد**.

بیوهج: بی ترخ، بی قیمت **بی ارزش**.

بیوه خت: بی گاف **نابهنجام**.

بیوه ره: ۱) بی بدر، بی میوه: ۲) بی بهره و فایده: (ده نجی بیوه رم) **(۱)**

بی ثمر و میوه: ۲) بی بهره.

بیوه زن: شومرد **زن بیوه**.

بیوه زن کوشی: بریتی له رهنج و دهدی ههزاری کیشان بونان **کنایه**

از تحمل رنج و فقر بسیار.

بیوه له: به چکه ساوای و روج **بجه خرس**.

بیوه میرد: بیوه پیاو **مرد بیوه**.

بیوهی: بی زیان، سلامت **بی آزار**.

بیویزان: بیزان، گیایه کی بون تونده **گیاه «بیزان»**.

بی ونه: بی هاوتاب، بی هدوال **بی نظیر**.

بی هاوتاب: بی ونه **بی نظر**.

بیهه: تاسو نارهزوی زور **اشتیاق**.

بیهمان: وشهیده که ده گدل **فلان نیزتی** **بهمان**، متراوف **فلان**.

بیهن: ۱) بون: ۲) نفس **(۱) بون، (۲) نفس**.

بیهنا: بوگم **بوده ام**.

بیهن دان: نیسر احتمت کردن، پشودان: (پیچه کی بیهنا خوبده) **۱)**

استراحت کردن.

بیهنه: بیهنه **بیارش**.

بیهوش: ۱) دل بوراوه: ۲) گیزو نازیره ک **(۱) مدهوش: (۲) ناهشیار**.

بیهوش بون: لمهوش چون، بورانده **از هوش رفتن**.

بیهوش دارو: دهرمانی بیهوشی **داروی بیهوشی**.

بیهوده: خوارابی، فیروز بی فایده **بیهوده**.

بی همناوه: ترسه نوک، بی زراوه **بزدل**.

بی هنجیر: گدر جهک **کرجک**.

بیهی: بون **وجود**.

بی هیز: بی وزه، بی توشه، بی تابست **ناتوان**.

بین گرتن: مان کردن، سورانی مهین: (نهم خولخوله واده سورینه و بین

ده گری): ۲) قرقاکه گرتن **(۱) از شدت چرخش، ایستاده نمودن:**

۲) گلو گرفتن.

بینمایی: بی تویزی، حه بیز **حضر**.

بیننمود: پو خد که، پوته که، بیچم نایسه ند **بی نمود**.

بی تویزی: زن له کاتی حه بیزد **زن هنگام حیض**.

بی تویزی: خوین هه بونی زن، حه بیز **حیض**.

بینه: بهینه، باره **بیار**.

بینه: ۱) هناسه خواردنمه، پشو ویستاندن: ۲) بهینه، بینه، باره: ۳)

هو به، زوم **(۱) نفس حبس کردن: ۲) بیار؛ ۳) اویه.**

بینه قاچه: ناوه ندی گهرو **بین گلو**.

بینه کیشان: پشوراگرتن له بن ناودا **نفس گرفتن زیر آب**.

بینه وا: بی نهناوا، همزار **بینوا**.

بینه وایی: بی جنی وری و بیچاره بی **بینوا بی**.

بینی: دیتی، چاوه بی کهوت  **فعل ماضی: دید**.

بی نیاز: کار به کس نا **بی نیاز**.

بینین: دیتن **دیدن**.

بینینه وه: ۱) دوزینه وهی گوم بون: ۲) چاوبنی کهونتی دورکه و تو **(۱)**

گم شده ای را یافتند: ۲) بازدید.

بیو: نه گروانی: (بیو باران نهباری) **اگر چنین باشد.**

بیوار: نه زوک **نازدی، یائس**.

بیواره: غدواره، بیگانه، نه ناس **بیگانه**.

بیور: بفر، تمور، بالله **تبر**.

بیوره: ترسه نوک **بزدل**.

بیوک: گیایه که **گیاهی است**.

بیوله: به چکه دی و روج **بجه خرس**.

بیوله: بی بدخت، چاره زده ش، کلول **بد بدخت و بیچاره**.

بیوه: زن یان شوی چوته مردوف **بیوه**.



پاپریک: جوئی په پوله **ف** نوعی پروانه.

پاپل: وردہ لکی دار **ف** جوانه درخت.

پاپله کانی: جوئیک جو لاندی گوریس **ف** نوعی تاب.

پاپور: گدمید، کشتی **ف** کشتنی.

پاپور وان: گھمی وان **ف** ناخدا.

پاپوره وان: گھمیده وان، پاپور وان **ف** ناخدا.

پاپوچه: کوشی منالان **ف** کفش بجههها.

پاپوش: ۱) پیلاو، پالا: ۲) دهربنی **ف** ۱) پای افزار؛ ۲) تُبان.

پاپه‌تی: پیخواس، بی پیلاو، خواس **ف** پابر همه.

پاپه‌جانه: پاپا جانه **ف** کفس بچه.

پاپه‌ل: بن گهلا، بن پهلك **ف** برگ زیرین.

پاپه‌تجه: پهیڑه، سلمم، تار دیوان **ف** نر دیام.

پاپه‌ی: زور داوا کار، پاپا **ف** بسیار خواهان و طالب.

پاپی: ۱) جاسوس، زوانگیر، شوفار؛ ۲) دمه قاله، بنار **ف** ۱) جاسوس؛

۲) جلال لفظی.

پاپیا: به پای پیاده، به پیان **ف** پیاده رفتن.

پاپیاره‌ته: روشن شدن به پیاده بی، پهیامه شین **ف** پیاده رفتن.

پاپیاساون: ۱) بی خوست کردن؛ ۲) بریتی له چاویسوشی کردن و

سمرپوش لمسه دانان **ف** ۱) لگد کوب کردن؛ ۲) کنایه از پوشیدن و

ماست مالی کردن.

پاپیانان: بی لئی نان، پیخوست کردن **ف** لگد کوب کردن.

پاپی سلیمانی: په پوسیلیمانه **ف** شانه بسر، هدھد.

پات: نهدورانی شه ترنج **ف** اصطلاح مساوی در شترنج.

پاتال: ۱) نثارآل، ولسات؛ ۲) کونه پرزو؛ ۳) روتنی بی بهرگ؛ ۴) بیکاره؛ ۵)

پیری له کار کوه تو **ف** ۱) دام اهلی؛ ۲) کنه پارچه؛ ۳) بر هنہ فقیر؛ ۴)

لش و بیکاره؛ ۵) بیر و فرتوت.

پاتاوه: پالا، پیلاو، کاله، کالک **ف** پاتاوه.

پاتشا: له قمی شاو سولتان **ف** پادشاه.

با: ۱) لاق، قاج، پی؛ ۲) بدرانبد؛ ۳) پله، ده رجه؛ ۴) نهندازه: (بدم پایه

بی؛ ۵) هاو قومار: (پای قومار)؛ ۶) پدهل پیتکه؛ ۷) لمبل، له عوده:

(نم کاره پای تو)؛ ۸) رکیف؛ ۹) بن و خوارو: (له پای دیواران)؛ ۱۰)

کهوابی: (پایا ژمده رچنی نایت)؛ ۱۱) وشهی سه برمان، پهحا: (پا!

عه جیبه): ۱۲) خاون، پاک: (شوتم، پا بو تدوه)؛ ۱۳) تیکول: (نم

خیاره بوسکاه) **ف** ۱) پا؛ ۲) برا بر؛ ۳) پایه، درجه؛ ۴) اندازه؛ ۵)

حریف در قمار؛ ۶) تلگر؛ ۷) عهده؛ ۸) رکاب؛ ۹) پایین، بُن؛ ۱۰)

پس؛ ۱۱) حرف تعجب؛ ۱۲) پاک؛ ۱۳) پوست، پوسته.

پائندوشار: ده بی ژبر قاپی جو لا **ف** پای افسار جولا هی.

پابونه و هزار: ۱) له تاوجون، روشن شن و نهمان: (نوخه لیزه پابووه)؛ ۲)

بریده تی له مهرگی بد فخر: (که نگنی نموذالمه پا ده بینته وه)؛ ۳) خاون

کرد نهوده: (چه ندی ده یشوم پا نایته وه)؛ ۴) خه لاس بون له تمرک **ف** ۱)

از میان رفتمن؛ ۲) کنایه از مرگ دشمن: ۳) پاکیزه شدن؛ ۴) فراغت

یافتن.

پاپه‌ره: در بین افغانستان.

پاپه‌ند: ۱) پیوه ند، بهندی ثانی قاچی یه کسم؛ ۲) گوئ پیدان و نیلاقه:

(بدهیچ شتنی پاپه‌ند نیم) **ف** ۱) کندپای زندانی؛ ۲) پای بند، تعلق.

پاپه‌وه خت: کیزه عازه و ده زگیر اندار **ف** دم بخت.

پاپیل: بر شتی یه ک پیمه ره **ف** برش یکبار بیل زدن.

پاپ: تلفی شتی تراو **ف** دردی.

پاپا: ۱) زور به تاسه و داوا کار؛ ۲) پاپر؛ ۳) مدنی خاچ په رستان؛ ۴) بی

لزمانی منالان **ف** ۱) آرزومند؛ ۲) پدر بزرگ؛ ۳) پاپ؛ ۴) پای در

لغت بچه گانه.

پایا جانه: کوشی منالان، پایاچه **ف** پایاوش بچه.

پاپا چینه: ۱) بی پیلکه کی هم زکدن که له دیواری ده کولنی؛ ۲) نه دیوان،

په زیه **ف** ۱) پلکان قنات؛ ۲) نر دیام.

پاپا خ: کل اوی عه جمه می **ف** نوعی کلاه.

پاپا غ: پایان **ف** نوعی کلام.

- پاتک: ۱) پشت مل، بوقمل؛ ۲) چهپکتی له گدلا تون؛ ۳) پارچه پنه؛ ۴) پشته سمه رف.
- پاچه: ۱) که لله پاچه، سه روپیچه؛ ۲) پهرو رف ۱) کله پاچه؛ ۲) کنه.
- پاچه چی: سدلک و پیچک فروش به کولاوی رف پاچه فروشن.
- پاچه قه: پاچه رف ترجمه.
- پاچه قولی: ۱) جومگه‌ی پا، پدرگوینگ، سمری قوله‌قاپه؛ ۲) بین له بین
- پیچان له نژران دارف ۱) مُج پا؛ ۲) لُنگ کردن در گشتنی.
- پاچه که: تهپاله، ریخی و شکوه بود رف پاله.
- پاچه کولله: پاچولکه رف قزمه با غبانی.
- پاچین: ۱) پهرازندن؛ ۲) خوارکردن وهی بزمارو... رف ۱) بی کردن، برش؛ ۲) پرج دادن.
- پاچینه: پایه نجه، نهربیوان رف تردیام.
- پاخ: پارچه‌ی کونه، پهرو رف وصله کنه.
- پاخان: خوهه‌لکیشان و شات و شوت، لعدوای وشمی چاخان دیت رف
- چاخان.
- پاخه: مس رف مس.
- پاخراو: پیخواس، پیخاوس، پایه‌تی رف پا بر هنه.
- پاخرکم: مسگه رف مسگر.
- پاخستن: ۱) لهیت کهوتن، زور ماندو بون لمیگهدا؛ ۲) زور نه خوش و کده للا کهوتن رف ۱) ازیا افتادن و بردیدن در راه؛ ۲) از شدت بیماری نداشتند.
- پاخته: که له که، مه کر، فریو رف حیله.
- پاخل: ۱) پاخل؛ ۲) گیرفان، بمریک رف ۱) بغل؛ ۲) جیب.
- پاخوا: ۱) پیخوی، نهندازه‌ی که قور بو روزه سواعیک؛ ۲) نهوكلوشه‌ی خراوه‌تله بمریتی بو گیره کردن رف ۱) مقدار کاه‌گل آماده یک روز کار؛ ۲) خرم نیم کوب شده.
- پاخوشه: پیخنوت، لم‌بریتی دا وردبو، بمریت دراو رف لخدمال شده.
- پاخه سو: بمریوک رف ینگه.
- پاخیل: عدرابه‌ی لادی رف عراده دهانی.
- پادرار: ۱) جانه و هری خاوهن پا؛ ۲) کوتله‌دار؛ ۳) پایه دار و برق مرار رف ۱) ضد خزنده؛ ۲) تنه درخت؛ ۳) برقار و پایه ار.
- پادرانه: باجی که بو له شکر کیشی لم‌خه‌لکی دهستین رف باج لشکر کشی.
- پادراری: میوه‌ی باوه رین رف پادرختی.
- پاداش: قمه بو، سزا، توله‌ی چاکه رف پاداش.
- پاداشت: پاداش رف پاداش.
- پاداگرتن: بی داگرتن، سور بون لم‌سمر کاری رف اصرار ورزیدن.
- پادان: بی لی دان، تئی هه‌لدان رف تیپازدن.
- پادانه گهه: پاداگرتن رف نگا: پاداگرتن.
- پادا: ۱) تله، تدبکه؛ ۲) چه‌رمیکی به‌ثالقه لم‌قاچی ده به‌ستن بو به‌دار هد لچون رف ۱) دام، تله؛ ۲) حلقة چرمی که بیای بندند و از درخت بالا روند.
- پادسن: تازه پیر رف نوپیر.
- پادشا: پاشنا رف پادشا.
- پاشتک بان: مل قمودی، مل نهستور رف گردن کلفت.
- پاتن: ۱) بزرگان، بیزان؛ ۲) سوتان، شه و تین رف ۱) بریان شدن، پختن؛ ۲) سوختن.
- پاتسو: ۱) کولسوی نان، همویری له تهندورا سوتاو؛ ۲) کولیره؛ ۳) کلوه به‌فری درشت رف ۱) خمیر در تصور سوخته؛ ۲) گرده نان؛ ۳) دانه برف درشت.
- پاتنور: ماشینی درونه رف ماشین درو.
- پاتنوق: گیایه‌که وه ک قاشاغ به کسمی بی ده مانن رف گیاهی است برس مانند.
- پاتنوق: شوئنی کوم بونه وه رف پاتنوق.
- پاتول: شه‌لوار، شهروال، پانترن، رانکی له قوما مش رف شلوار.
- پاتوله: کولیره، ستورک، نهستورکه رف گرده نان.
- پاتنه: ۱) که‌وشی چدک و شر؛ ۲) که‌وشی لاستیک، گالوش؛ ۳) دوباره؛ ۴) وریزه نان؛ ۵) نیم خورده، پس مانده.
- پاتنه‌ته: پینه‌ی که‌وش رف وصله کفسن.
- پاتنه‌خت: شاری ناوه‌ندی، پایته‌خت رف پایته‌خت.
- پاتنه‌خور: ۱) بدرماو رف ۱) کفسن کنه و باره؛ ۲) گالش؛ ۳) دوباره؛ ۴) ریزه نان؛ ۵) نیم خورده، پس مانده.
- پاتنه‌خور: شاری ناوه‌ندی، پایته‌خت رف پایته‌خت.
- پاتنه‌خور: ۱) بدرماو خور؛ ۲) بربیتی له بیاوی خوfer و شی خوfer و سه‌رسو الکمر رف ۱) ریزه خوار خوان مردم؛ ۲) کنایه از خود فروشن گداشتن.
- پاتران: وراوه رف هذیان گفتن در خواب.
- پاته‌ی: ههل په‌تاوتني دار رف هرس درخت.
- پاتیل: مد نجه‌لی پچوک، بهر و شی گچکه رف دیگ کوچک.
- پاتیله: پاتیل رف دیگ کوچک.
- پاجهقه: ورگیران، تمر جمه رف ترجمه.
- پاجوش: لکی له بینی دار ده رچو رف جوانه از پای درخت.
- پاج: ۱) بربین به‌قدیچی؛ ۲) قدزمه، کولینگی به‌کدهم؛ ۳) پهرازندن به‌تیخ؛ (دای پاچه): ۴) ماج، راموسان رف ۱) برش با قیچی؛ ۲) کلنگ؛ ۳) قطع چیزی با تیر یا تیغ؛ ۴) بوسه.
- پاچال: پیچال، قوکه کی زیر پای جو لای رف پاچال.
- پاچرا: پیچرا، پیچکی له دار یان له قور بو قوتیلکه چرا رف پاچراخ.
- پاچرکی: له سره یه نجمو بی هست رویشتن رف پاورچین.
- پاچشه: پاچه رف ترجمه.
- پاچکاری: زه‌وی کولین به‌قازمه رف کلنگ کاری.
- پاچکرن: ماچکردن، راموسین رف بوسین.
- پاچکه: ۱) پیچک، پایه؛ ۲) که لله پاچه، سه روپی رف ۱) پایه؛ ۲) کله پاچه.
- پاچله: سنگی تهناقی ره شمال رف میخ رسن سیاه چادر.
- پاچولکه: قدزمدی پچوک، پاچه کولله رف کلنگ کوچک.

- پارگوئیل: پارگوئیل **گوساله** پارینه.
- پارگه: پارگه **کرد** کشاورزی.
- پارگیر: پارگیر، کلافه گر **کلافه گیر**.
- پارگین: (۱) پارزن؛ (۲) پارونیک **(۱) پالونه؛ (۲) نگا:** پاروتیک.
- پارگین: پارزن **پالونه**.
- پارو: (۱) نماینده خود را که بوجاریک تهیخ نه دهد، تیکه، لوقمه؛ (۲)
- پارچه، بهش **(۱) لقمه؛ (۲) جزء**.
- پارو: بیلی دارین **پارو**.
- پارو-کله: جیشتنی که به خوشی بی گرتی مثال ده کریته خیر **غذایی** که به مناسبت پاگرفتن بعده داده می شود.
- پارو-گلین: پاروزل، لوقسه گموره، فره خور، گدب تیکه **لقمه بزرگ، کنایه از پر خور**.
- پارونه: مریشك و مراوی و بوقلهی دوساله **اماکیان دوساله**.
- پارونه: پارگوئیل **گوساله** پارینه.
- پارونیک: خندنه کی دوری مال **جوى اطراف خانه**.
- پاره: (۱) پول، دراو، پدره؛ (۲) پاز، پارچه، لدت؛ (۳) شرو دراو؛ (۴) ندوی، په رانه مری تیوه؛ (۵) کمترین دراوی تورکان: (قیمه تی ماچی دوسد) کیسه بی ساغمو نیمه / غهیری یه کیسه بی سعد پاره له گیر فانم (۱) «نالی» **(۱) پول؛ (۲) جزء؛ (۳) پاره؛ (۴) آنجا؛ (۵) کمترین مبلغ پول تُرکی.**
- پاره به رست: ره زیل، رزد **خسیس**.
- پاره بیس: چر وک، رزد، ده س قوچاو، چکوس، ره زیل **خسیس**.
- پاره دار: ده ولمه ند، پولدار، دارا **پولدار**.
- پاره مول: ده ولمه ند، زه نگین، پاره دار **پولدار، تر و تمند**.
- پاره وکه: مثالی باش بدیندا برو: (شوکر پاره وکه بود)، پیزه وکه **بچه خوب پاگرفته**.
- پاره لکه: پارکه **نگا:** پارکم.
- پاری: پارو، تیکه **لقمه**.
- پاریان: پارانه وه **لا بد کردن**.
- پاریانه وه: پارانه وه **لا به لابه و خواهش**.
- پاریخور: بریتی له خوفوش به بیگانه، چلکا خور، بیگانه پرست **پست و بیگانه پرست**.
- پاریز: (۱) په هریز، له هنیشی خوراک ده گرتنه وه؛ (۲) خو **پاراستن**؛ (۳) هجوم له تناخاف؛ (۴) بیستانی تهره کال؛ (۵) بوسه، که مین **(۱) بر هیز؛ (۲) دوری کردن؛ (۳) یورش غافلگیرانه؛ (۴) پالیز؛ (۵) کمین**.
- پاریزان: توره که پشت **تو بره** پشت کشاورزان.
- پاریزبردن: له تناخاف و به هیواشی بوجون، هجوم کردن **غافلگیرانه هجوم بُردن**.
- پاریزچون: خو ملاس کردن له تاور به تدا **در کمین نشستن**.
- پاریزدار: ناگادر، لایه نگر، داڑدار **هوادر، طرفدار**.
- پاریزفان: بیستانه وان **پالیزبان**.
- پاریزکردن: خو دور خستن له خوراک یا له که سی **پر هیز کردن**.
- پادهشت: بی دهشت، به رادوینی چیا **دامنه کوه**.
- پادهشتی: دهشتی پدر کیو **جلکه دامنه کوه**.
- پادینگ: سندول، به شه قوله که می دینگی چه تلوک **شالیکوب**.
- پار: (۱) سالی پیشو؛ (۲) بده، پاز؛ (۳) کلافه دهزو؛ (۴) نیمه می پاش؛ (پارشهو): (۵) پوش، له وه **(۱) پارسال؛ (۲) قسمت، جزء؛ (۳) کلافه نخ؛ (۴) نیمه دوم؛ (۵) کاه.**
- پارازتن: ناگادری کردن **نگهداری**.
- پاراستن: پارازتن **نگهداری کردن**.
- پاران گوین: گویا پار، پارینه **گوساله پارینه**.
- پازانه وه: لالانه وه، بیزه لیلی و زه بونی داوا کردن **لایه و التمس**.
- پازار: (۱) تیراو؛ (۲) شدق و تورت و له گشته **(۱) سیر آب؛ (۲) شاداب و خرم**.
- پارپار: گیای پر پره، په لینه **گیاه خرفه**.
- پارت: دهسته، کوهدل **گروه، دسته**.
- پارتی: لا یدنگری بدده سته لات **پارتی**.
- پارچ: (۱) گاسن؛ (۲) قزمد، پاج؛ (۳) بدم جووه **(۱) گواهان؛ (۲) کلنگ؛ (۳) اینطور**.
- پارچه: (۱) پاز، لدت؛ (۲) کوتال، قوماش **(۱) پارچه؛ (۲) قماش**.
- پاردو: پالو، نهونالقه یا نه و گوریسه که بن کلکی به کسم ده گری **پاردم**.
- پارده: (۱) سیمه، حد شارگ، ره بدت، بوسه هی را وکر؛ (۲) خندنه که؛ (۳) دیواری کورت **(۱) کمین شکارچی؛ (۲) خندق؛ (۳) دیوار کوتاه**.
- پارزن: پالوینه، راولک **پالونه**.
- پارزنگ: پارزن **پالونه**.
- پارزون: پارزن **پالونه**.
- پارزونگ: پارزن **پالونه**.
- پارسون: په راسو **دانه**.
- پارسونستور: بریتی له به فیز **کنایه از متکبر**.
- پارسنه: سوال، گددایی، خوازه لونکی **گدایی**.
- پارسدک: سوالکدر، گدادا، خوازه لونک **گدا**.
- پارسندنگ: (۱) کونه گی بدردی ترازوی سوک؛ (۲) تو زنی گران کردنی ترازو وله بدختری کزیار **(۱) پارسنگ ترازو؛ (۲) خاطرانه مشتری**.
- پارشهو: (۱) نیمه دوهه می شمه؛ (۲) دوههم شیوی روزه وان، پارشیو **(۱) بعد از نصف شب؛ (۲) سحری**.
- پارشیو: پارشهو **سحری**.
- پارکه: که رد، ته خته چیندرار، دوکان، که ردوف **قطعه زمین کاشته شده**.
- پارکه: (۱) کلافه کر، ته خته یه که سی قوچکه هی تی بر او، که لافی ده زوی لمسه هه لده کهن؛ (۲) بده که **(۱) کلافه گیر؛ (۲) تقسیم کننده**.
- پارکوله: بیچوی دوساله ورچ و به رازو... **بچه پارینه خرس و گراز و...**
- پارگوئل: پارگوئیل **گوساله پارینه**.
- پارگوین: گولکی پار، به چکه چیلی دوساله، پارین، پانیر **گوساله پارینه**.

پاس: ۱) پاز، ناگاداری؛ ۲) پسوله‌ی رنگه‌دان بُو سه‌فره<sup>۱</sup> (۱) پاس؛ ۲) اجازه‌سُفر.

پاسا: ۱) وہ‌شارتو، بمریپوار، نادیار؛ ۲) چاویوشی؛ ۳) سمریوش؛ ۴) دابوشه، گوم کهر، وشیر؛ ۵) بین له‌عهرز خستن، با بهزه‌وینا ساوین<sup>۱</sup> (۱) پنهان؛ ۲) چشم‌پوشی؛ ۳) سرپوش؛ ۴) پنهان کننده؛ ۵) پا بر زمین ساییدن.

پاس پازوک: هله‌پهزه، پس‌پسه‌کوله<sup>۱</sup> نوعی عنکبوت.  
پاساپورت: به لگه‌ئیجازه‌ی سه‌فره، لمده‌وله‌تی بُو ده‌وله‌تی<sup>۱</sup> پاسپورت.  
پاسادان: توژنده، لئی وردبُونهوه<sup>۱</sup> پژوهش.  
پاسار: ۱) لیواره‌ی بان؛ ۲) پهند بین‌دان و تهمتی کاری<sup>۱</sup> (۱) لب بام؛ ۲) درس عبرت.

پاساره: لیواره‌ی بان، پاسار، گوئی سوانه، سوانه<sup>۱</sup> لب بام.  
پاساری: چوله‌که‌ی ناو ناوایی، چقیک، چیشکه<sup>۱</sup> گنجشک.  
پاسپورت: پاساپورت<sup>۱</sup> پاسپورت.

پاسفنده: گه‌نده‌ل، رزیو: (تم‌داره پاسفنده بوه)<sup>۱</sup> یوسیده.  
پاسقالی: تیز، تانه، گال‌تندی‌کردن، قهشمه‌مری، تدقیلت<sup>۱</sup> مسخره.

پاسکردن: ۱) کیشک گرتن؛ ۲) ورزینی سدگ، ره‌وینی سد<sup>۱</sup> (۱) پاسداری کردن؛ ۲) پارس سگ.

پاسگا: پازگا<sup>۱</sup> پاسگاه.

پاسگر: کیشک چی، جه‌زایرچی<sup>۱</sup> پاسدار.

پاسگه: پازگا<sup>۱</sup> پاسگاه.

پاسوخ: پازوخ، جواو، جواب<sup>۱</sup> پاسخ.

پاسه: ناوه‌ها<sup>۱</sup> اینطوری.

پاسه‌بان: پاسگر<sup>۱</sup> پاسیان.

پاسه‌رنیان: سرده‌دونان، شوین که‌تون<sup>۱</sup> تعقیب کردن.

پاسه‌وان: پازگر<sup>۱</sup> پاسیان.

پاسه‌وانی: کیشک گرتن، کیشک کیشان<sup>۱</sup> نگهبانی.

پاش: ۱) دواوه؛ ۲) بربیتی له‌قنق: ۳) پاشگری بدوااتا پریزین: (ناؤپاش)

<sup>۱</sup> (۱) پس مُقابل پیش: ۲) کنایه از مقعد؛ ۳) پسوند به معنی پاشنده.

پاشا: ۱) له‌قمه‌ی مذتنی تیزان؛ ۲) له‌قمه‌یکی تورکی بُو پیاوه

گموره‌کایان<sup>۱</sup> (۱) پادشا؛ ۲) لقب بزرگان ترک.

پاشا پاشایین: میرمیرین، گال‌تندی‌کی هدموانی و دهسته‌جه‌معی

له‌کوردستان<sup>۱</sup> یکی از سرگرمیهای گروهی در گرستان.

پاشاخور: بهرماوی نازهله له قسمله و نالف<sup>۱</sup> پس‌مانده عَلف.

پاشاراو: ثاراو، که‌فاوی جاریک جل تیدا شوراوا<sup>۱</sup> پس آب رختشوئی.

پاشاگه‌ردانی: بربیتی له‌تیکه‌ل پیکه‌لی و هرکه‌س هرکه‌س<sup>۱</sup>

هرچ و مرچ و بی قانونی.

پاشام: پارشیبو، دواشیبوی روژوگر<sup>۱</sup> سحری.

پاشان: لمده‌بدوا، دواپی<sup>۱</sup> بعداً.

پاشایه‌تی: ۱) له پله‌ی پاشادا بُون؛ ۲) بربیتی له که‌فاسازی و تهیاری:

(ب) پاشایه‌تی ده‌ڑی<sup>۱</sup> (۱) شاهی؛ ۲) کنایه از خوشگذرانی.

پاریزگا: ۱) حەشەرگەی راوجى؛ ۲) مەلبەندىكى گەورەي دەولەتى،  
ئەستان، ويلايەت: (پاریزگاى ھەولىر<sup>۱</sup> (۱) كەين شكارچى؛ ۲) أستان.

پاریزگار: ۱) دىندارلو لەخوا ترس؛ ۲) كەسى كەدەتowanى بىمارىزى:  
(پاریزگارت خوابى)<sup>۱</sup> (۱) پرهيزىكار؛ ۲) مُحافظ.

پاریزگە: پاریزگا<sup>۱</sup> نگەدارى.

پاریزتاي: پاراستن<sup>۱</sup> نگەدارى.

پاریزەر: ۱) كەسى پىياو دەپاریزى؛ ۲) وکىلى دادگا، محامى، ئاواقاتى<sup>۱</sup>  
(۱) حامى؛ ۲) وکيل دادگسترى.

پارىقى: گۇشتى يېشىۋا له تەندوردا<sup>۱</sup> گوشت در تئور تىفيده.

پارىن: گولىپار، پارگۈپىل، پارگۈپىر، پانىر<sup>۱</sup> گوسالە پارىنە.

پارىنەوه: يازانەوه<sup>۱</sup> لابه و خواهش.

پاز: ناگادارى، نېشكى، پاس<sup>۱</sup> نگەبانى، پاس.

پازاز: ۱) بەردىكە بەزۈر رەنگان، بۆخشل دەبى؛ ۲) روزى يەكشەمە:  
(رۇزى يەكشەمە كە مەشھورە بەررۇزى پازاز) «شىخ رەزا»<sup>۱</sup> (۱) سىنگ گرائىت؛ ۲) يىكشىنىه.

پازدە: دەپىنج<sup>۱</sup> پازدە.

پازدەمین: ژمارەي نوبەتى بُو پازدە<sup>۱</sup> پازدەم.

پازدەھەمە: پازدەمین<sup>۱</sup> پازدەم.

پازدەھەمەن: پازدەمین<sup>۱</sup> پازدەم.

پازگا: جىچىگى نېشكى گرتن<sup>۱</sup> پاسگاه.

پازگر: جەزايىرجى، کېشک چى<sup>۱</sup> پاسدار.

پازماڭىلە: مائى خزمەتكار لەخانوی تاغادا، زىرمالە<sup>۱</sup> خانە توکر در  
منزل ارباب.

پازناو: مەلغەي بەرداشش ھەلینان<sup>۱</sup> اھرە سنگ آسيا بىداشتى.

پازناوک: پازناو<sup>۱</sup> نگا: پازناو.

پاڭ: ۱) بەش، بەشىك لەرۇزىك؛ ۲) بەلگە، دەلیل<sup>۱</sup> (۱) جَزء؛ ۲) سند و  
دليل.

پازنۇ: پانىيى يا، پازنە<sup>۱</sup> پاشنە.

پازنە: پازنۇ<sup>۱</sup> پاشنە.

پازنەكىش: كەرەتە، پارچىكى لوسي پىلە، بُو دەپىت كەردى كەوشى  
تەنگ دە كار دە كىرى<sup>۱</sup> پاشنەكش.

پازنەھەلکىش: پازنەكىش<sup>۱</sup> پاشنەكش.

پازنە دەرگا: يىن رىسمانە، تەو قولكە دارەي دەرگاى لەسەر دە گەزى بۇ  
كرنەوو داخستن<sup>۱</sup> پاشنە در.

پازوچ: وەرام، پەرسف، جواب، جوال<sup>۱</sup> پاسخ.

پازرهۇز: شکوقەي گەلاڭىز<sup>۱</sup> جوانە بىرگ گردو.

پازىشى: كەم، جۈزىتى<sup>۱</sup> جۈزىتى.

پازنە: ۱) كەپەكى تارىد؛ ۲) بىزىلى گەنم<sup>۱</sup> (۱) ئىخالە كىدم؛ ۲) تە

غربال.

پاشماله: ۱) نهاده‌ی له‌گمل خیل بوهه‌وار ده‌چن و له‌په نهاده‌ی خزمه‌تیان ده کهن؛ ۲) پاشماره، زیرماله [۱] خانه‌ای که با ایل به بیلاق رود از فقر خدمتکار آنان شود؛ ۲) نگا: پاشماره.

پاشمامان: زنی که لمتأن هیتان دا یاریده‌ی مامان ده دا [۱] کمک ماما. پاشماوه: ۱) نموی له‌برشتی مایبته‌وه، باقی، بدرماوه؛ ۲) زیندوی کمس و کار مردو [۱] باقیمانده؛ ۲) تنها بازمانده.

پاشمله: خراوگوتني که‌سی نه‌دیار، له‌پشت سمه‌وه خویندن، غه‌بیدت [۱] غیبت.

پاشمه‌رگه: منانی پاش مهرگی باوک بیته سه‌دنیا [۱] بچه‌ای که بعد از مرگ پدر بدیا بیاید.

پاشمه‌نده: باقی مارو [۱] باقیمانده.

پاشمه‌نه: پاشمه‌نده [۱] باقیمانده.

پاشن: دواهی، دوماهی: (روز)‌پاشن گه‌هame [۱] پسمن.

پاشنی: پازنه، پانیه [۱] پاشنه.

پاشنی که‌ش: پازنه‌کیش، کدره‌ته [۱] پاشنه‌کش.

پاشو: دوبه‌لی دواوه‌ی به کسم [۱] پای ستور.

پاش و پیش: به‌رودوا [۱] پس و پیش.

پاشوره: تاوی گدرمی ده‌ماناوری که‌قاچی نه‌خوشی پی‌ده‌شون [۱] پاشویه.

پاشول: پاشل [۱] نگا: پاشل.

پاش وه‌چه: نهوده نه‌وی چرک [۱] تبرگان.

پاشوهن: پاشبه‌ند [۱] پابند حیوان.

پاشه‌بهره: ۱) پاشه‌روک؛ ۲) بریتی له دوامین فرزه‌ند [۱] پساجین؛ ۲) کنایه از آخرین فرنزد.

پاشه‌خورج: پاشته‌رکی، هه‌گبه [۱] خرج اسب.

پاشه‌دزه: پاشدز [۱] نگا: پاشدن.

پاشه‌رزوی: له‌دوا، ناینده، روزانی دواهی [۱] آینده.

پاشه‌روک: پاشارو، میوه‌ی به‌جنی ماو، دواهی باع‌زنین [۱] پساجین.

پاشه‌کهفت: کووه کردن، پاشقل [۱] پس اندان.

پاشه‌که‌وت: پاشه‌کهفت، گلدریاوه [۱] پس اندان.

پاشه‌که‌وتی: گلودراوه [۱] پس اندان.

پاشه‌کی: له‌دواهی پاره‌دان، به‌انبه‌هه بیدعنه [۱] پسادست.

پاشدل: جلی سه‌ریا‌شل، به‌رگی پاشل، دواوه‌ی داون [۱] قسمت عقبی دامن.

پاشه‌له‌قه: به‌ته‌نگلی رویشتن [۱] سلانه‌سلامه.

پاشه‌وانه: صندوقی له‌پلوره‌ی هنگا پوشانه تدا هه‌لیه‌ستن [۱] جعبه چوبین برای شانه‌گذاری زیور.

پاشه‌پاش: پشته‌وروف [۱] وارونه، پشت و رو.

پاشی: ۱) له‌دواهی؛ ۲) پاشو؛ ۳) دواهی، پاشان [۱] بعد؛ ۴) پای ستور؛ ۳) بعد از پس از.

پاشیل: پی‌خوست، به‌ریئی دراو، به‌پاکوتراوه [۱] لگدمال.

پاشین: همه‌دواهات [۱] واپسین.

پاشباره: ده‌ستندو، جی ده‌سگره‌ی جوتیر له‌ثامورف ده‌ستگیره خیش. پاشبهن: بیوه‌ندی پاشوی یه‌کسم [۱] پابند ستور.

پاش به‌ند: پاشبهن [۱] یا‌بند ستور. پاشته‌رک: بدشی لای کلک له‌کورتان و زین [۱] جای خُرج در زین.

پاشته‌رکی: باری پاشته‌رک [۱] بار دنبله زین.

پاشتیلانه: سی روزانه‌ی بوك هینان [۱] جشن سه‌روزه عروسی.

پاشخان: خه‌لوه‌تی، زوری کهل و بیل له‌پشت زوری دانیشتن [۱] پاستو.

پاشخستن: گوی نه‌دان، خولی گیل کردن، وه‌دره‌نگ خستن [۱] اهمال کردن.

پاشخوان: به‌رام او [۱] مانده خوراک.

پاشخوانه: پاشخوان [۱] مانده خوراک.

پاشدار: کم‌سی یا‌که‌سانی که له‌دواهی له‌شکره‌وه ده‌زون. به‌رانبه‌ری پیشنه [۱] دنبله‌رو لشکر، مقابل طایه.

پاشدز: دزی که‌پاسی دران ده‌دیری [۱] دزد پاسدار دزدان.

پاشدزه: پاشدز [۱] نگا: پاشدز پاش رو: به‌رانبه‌ری پیشنه‌نگ، نه‌وچه کدارانه‌ی له‌دواهی له‌شکره‌وه ده‌زون [۱] پس قراول.

پاشقل: گردده‌وه کوئی، لمدهم گیرانه‌وه، له‌شغی شتی وه‌لان، پاشه‌کم‌وت [۱] صرفه‌جوئی.

پاشقل دان: گیرانه‌وه: (تاخری هیندیکی پاشقل دا) [۱] اندوختن.

پاشقول: ۱) بین له‌پیچان له زوره‌وانی دا؛ ۲) پاشقل [۱] لنج کردن در کشته؛ ۲) پس اندان.

پاشکو: هه‌گه، خورجیکی پچوکه که له‌دواهی زین له‌سدر تهرکی داده به‌ستن [۱] خُرج که بر ترک اسب بندند.

پاشکه‌وان: ۱) پاشدز؛ ۲) فیشمک فری ده‌وه‌وهی تفه‌نگ [۱] نگا: پاشدز؛ ۲) فشنگ انداز تفنگ.

پاشکه‌وتون: له‌دواهان، به‌جیمان [۱] وامانند.

پاشکه‌وتون: به‌جی مارو، سه‌رنه که‌توون [۱] وامانند.

پاشکه‌وتونه: به‌جی ماو، سه‌رنه که‌توون [۱] وامانند.

پاشگر: له‌ریزماندا به‌ویتانه ده‌لین که ده کمونه دواهی و شده‌وه مانایان ده گورن [۱] پسوند.

پاشگهز: به‌شیمان، پیه‌وان [۱] بشیمان.

پاشل: ۱) به‌شی خوار که‌هر له پسته‌وه؛ ۲) پاخدل؛ ۳) لازان له دواوه؛ ۴) بالوی به‌نگوله؛ ۵) قافیه‌ی شیعر، وشه‌ی دواهی نیوه شیعر [۱] از کسر بی‌ایین ازیست؛ ۲) بغل؛ ۳) عقب ران؛ ۴) پالدم زنگدار؛ ۵) قافیه شعر.

پاشمار: شکایت لیکراوه [۱] مُدعی علیه. شکایت از او شده.

پاشماره: پاشماله، مالئی که خزمه‌تی ماله‌گه‌وره ده کاو له‌مویش مالی پی در اووه [۱] خدمتکار که با خانواده در خانه ارباب است.

پاشماشه: فیشمک فری ده‌وه، پاشکه‌وان [۱] فشنگ انداز تفنگ.

پاشماگه: کله‌پور، میرات [۱] میرات.

- پاشیو: پارشیو **اف** سحری.  
 پاچک: پیفوک، کیفونک، گیاهی که بند که ده برزین یان ده کولین و ده بخون  
**اف** گیاهی پیازدار و خوردنی.  
 باق: لینگ، لاق، قاج **اف** لنگ، پاعوما.  
 پاقاویز: نهودی کلدزی رویشندای قاب له قاب دهدا **اف** چهاربای  
 سگدست.  
 باقر: (۱) مس: (۲) زنگی مس، پاخ، باقر **اف** (۱) مس: (۲) زنگار مس.  
 باقر: پاک، خاوین، تمیس **اف** پاکیزه.  
 باقره: پهله قازه، له توان یان بوده تان بهدهست و پیتیکوشان **اف** دست  
 و پازدن.  
 باقلانچکه: گیاهی کی رهوانه و گلای ددانه داره **اف** گیاهی با برگهای  
 کنگره ای.  
 باقلالوه: شیرنیه که به تاوبانگ، باقلالوه **اف** باقلوا.  
 باقله: باقله، دانه و بله که ده کلودا پرورده دهین **اف** باقلی.  
 باقلیر: گویزی فدریکی تیکول لی دارناوه **اف** گردی تر پوست کنده.  
 باقلینچجانه: گپایه که د پر پره ده کا **اف** گیاهی است شبیه خرد.  
 باقولاغ: سمعی حمیوانی دوسنم **اف** سُم حیوان جفت سُم.  
 باک: (۱) خاوین، پاقر، پاک، تمیز: (۲) گش، هدمو، تدواد: (۳) پاش، پدستند،  
 خو، چاک **اف** (۱) پاکیزه: (۲) همه: (۳) خوب.  
 باکار: شاگرد و ستا، بددهست، خولا می هدمیشه ناماده **اف** باکار.  
 پاکان: پیاوجاکان، شیخ و مهشایخ **اف** نیکان.  
 پاکانه: تومت لا بردن: (باکانه) خوم کرد، پاکانه کردم) **اف** تبرنه.  
 پاکایی: جیگکی نه پس له زوین **اف** جای تمیز در زمین.  
 پاک بونهوه: پابونهوه **اف** نگا: پابونهوه.  
 پاکتاو: بی گرد، خاوین، پاقر **اف** پاکیزه.  
 پاکرانهوه: زورچون بو شوینی: (پاکراوهته و هدمو روز سهرمان لی  
 دهدا) **اف** بسیار به خانه ای رفت و مزاحم شدن.  
 پاکردن: (۱) تیکول لی کردندهوه: (۲) کورت هینانی تیر با برد له نامانج،  
 بدکردن **اف** (۱) پوسته کنده: (۲) پایین هدف زدن.  
 پاکردندهوه: (۱) خاوین کردندهوه، تمیس کردن: (۲) هینانی که سئی  
 بوشونیتی که لمیشدنا ندههات: (من پام کرده و ته نیا نه ندهات) **اف**  
 تمیز کردن: (۲) پاگشانی، کسی را به جاتی که قبلانمی رفت بردن.  
 پاکرنهوه: پاکردندهوه **اف** نگا: پاکردندهوه.  
 پاکر: (۱) خاوین، تمیز، پاقر: (۲) پاوان، کوده، جنی له وهری قدهه غد **اف**  
 پاکیزه: (۲) قرقی.  
 پاک کردن: (۱) توکل لیکردندهوه: (۲) خاوین کردندهوه دانه وبله: (گنمه که  
 بال بکه بو باراش): (۳) بزاری کیلگه له درک و دال **اف**  
 یوسته چیدن: (۲) بوجاری: (۳) وجین غله.  
 پاک کردندهوه: خاوین کردندهوه، تمیس کردن **اف** تمیز کردن پلید.  
 پاکل: (۱) ناگر هدآکمر: (۲) کلی پرد، پایه دی پرد **اف** افروزنده کوره:  
 (۲) پایه پل.  
 پاکله: پاکل **اف** نگا: پاکل.

پالته: پالتو، پالتاواف پالتو.

پالتهک: نمخوشی گهروی نازآل گلودرد دام.

پال خستن: فریدانه سمر ته نیشت، خستن سمرلا بر پهلو انداختن.

پالدان: ۱) پشت به شنیکمهوه دان؛ ۲) بهیز و جوله خستن شتی:

(ناپزویی، وره ده گدلمان پالده) ۱) تکیدادن؛ ۲) هول دادن.

پالدانهوه: ۱) نیسراحت کردن؛ ۲) پشت به پالیشتهوه دان ۱)

استراحت کردن؛ ۲) تکید دادن.

پالالدامین: ۱) لای خواروی داوین، تمشکی داوین؛ ۲) بناری کیوف ۱)

دنباله دامن؛ ۲) دامنه کوه.

پالالدواون: پالالدامین ۱) نگا: پالالدامین.

پالالداینه: ۱) پالالدامین، تمشکی داوین؛ ۲) بناری چیا ۱) دامان؛ ۲)

دامنه کوه.

پالدم: پشتهوهی داوین ۱) پشت دامن.

پالدو: پالو، کهزوی بن کلکی باره بهر رانکی.

پالدیم: پالدم، پشتهوهی داوین ۱) پشت دامن.

پالشا: پاتشا ۱) پادشاه.

پالشت: جنگهدی پال پیوه دان ۱) تکید گاه.

پالقتنه: ۱) پالاقته؛ ۲) دایبزراو ۱) پالاییده؛ ۲) بیخته.

پالکهفت: ۱) له سمرلا دریزبون، رازان؛ ۲) پالدانهوه ۱) درازکشیدن؛

۲) تکید دادن.

پالکی: کهزاوهی سمر تاوالد ۱) کجاوه سرگشاده.

پال لئی دانهوه: بریتی لمیسراحت کردنی باش ۱) کنایه از آسودن.

پالم: پالویی کورتانی باره بهر رانکی.

پالمه: جوزیکه له نه سینگی گدلاپان ۱) نوعی شنگ برگ پهن.

پالمه: پالمه ۱) نگا: بالمه.

پالنان: ۱) پالدان؛ ۲) پال خستن ۱) هول دادن؛ ۲) بر پهلو انداختن.

پالنگ: بلنگ، درندهی بهناوبانگ ۱) بلنگ.

پالو: ۱) کهزویان گوریسی بن کلک گری باره بهر؛ ۲) ته نیشت: (داره که

چوار بالوکه)؛ ۳) کویان، کورتان؛ ۴) پالاقتن ۱) رانکی؛ ۲) پهلو؛

۳) پالان؛ ۴) پالودن.

پالو: ۱) تمهل و بیکاره؛ ۲) مهله ندو شاریکه زازای لئی ده زین ۱)

تبیل؛ ۲) منطقه‌ای در کردستان.

پالو: بالوک، بالوکه، بالوکه ۱) زگیل.

پالوانه: ۱) پالوئنه، راوه؛ ۲) پره سیلکدی گوی سوانان رهشی بالدریزی

قاج کورته ۱) پالونه؛ ۲) چلچله.

پالوبهنه: پیشتوان، دا زدار ۱) طرفدار، هو اخواه.

پالوادن: پالالدانهوه ۱) تکید دادن، لم دادن.

پالووه: خواردینکه له کرمی سبی ده کا، نیشاستهی پالیوراوه ده شه کری

ده کمن ۱) بالووه، فالووه.

پالوگیر: ۱) ده پیکه بوراسته پاستهی دولاش به کاره‌ی؛ ۲) برینی بن

کلک لهزبری پالو را ۱) وسیله اندازه‌گیری در آسیا؛ ۲) زخم

حیوان از زبری رانکی.

ته نیشت: (المپال یه کدان)؛ ۵) هاوکاری: (دوکه س بون نهوش هاتمیالان)؛ ۶) بنارو قدی، کنو: (هه قالین مه دانه پالی)؛ ۷) ملدی کیو: (لهو باله سمری ده رینا)؛ ۸) توروزمان به گری: (لال و پال بوم له ترسان)؛ ۹) ره تاندن به هن ده فعائد: (هالی پیوه نی، بهین پال نایزوی)؛ ۱۰) زبل: (پین و پال) ۱) پشت؛ ۲) مُتكا؛ ۳) درون؛ ۴) جانتب؛ ۵) هسکاری: (دامنه و کمر کوه)؛ ۷) ستیغ کوه؛ ۸) آلکن؛ ۹) هول دادن؛ ۱۰) زباله.

پالا: پیلاو، پیتاو، کالمو که دوش و که لاش و... ۱) پای افزار.

پالاخ: ۱) بیچوه گامیش؛ ۲) پر پوشی و شک ۱) بجه گامیش؛ ۲) خشک گیاه.

پالادرانه: مزی ماندوبونی پا، کاله درانه ۱) حق القدم، پای مُزد.

پالاس: نمسایابی ناومال ۱) اثاثه.

پالاغ: پالاخ، بیچوه گامیش ۱) بجه گامیش.

پالاقتن: به پالوئنه دا کردن، ساف کردنی تراواف پالاییدن.

پالاقته: پالیوراوه، تراوی له خلته تو تله پاقز کراو، به پالوئنه دا کراو ۱) پالاییده.

پالال: گولیکه کوستانی ۱) گلی است در کوهساران روید.

پالامز: نرخی کاله دران، هدر ماتیک شتیک نهدهن به شوان بوقره بوسی

پالا: پالادرانه ۱) حق لقدم، پای مُزد.

پالان: کوپان، کورتان ۱) پالان.

پالان: پالان ۱) پالان.

پالانته: له ته خشت، پارچه بهرد ۱) پاره آجر و سنگ.

پالانچه: ۱) مایچه‌ی تد نیشت موره غمی پشت؛ ۲) قسل و بد مردی کدلوواری جوگه‌ی پی داده به ستن؛ ۳) تیسکه خوری هله پاچراو به پیشته بدرانه و بوجوانی ۱) ماهیجه میان فقرات؛ ۲) سنگ و

آهک کنار جوی؛ ۳) پشمی که برای زینت بر پشت قوچ می گذارند.

پالانه: تیسکه خوری پشته بدران، پالانچه ۱) پشمی که برای زینت بر پشت قوچ می گذارند.

پالانی: ۱) باره بدر. کدری و ختنی بارکردنی هاتبی؛ ۲) نمسی باری،

بارگیر، بارگین ۱) گره‌ای که وقت بارکردنش رسیده باشد؛ ۲)

بابر.

پالاو: پالاقته ۱) پالاییده.

پالاوت: پالاقتن ۱) پالودن.

پالاوته: پالاقتن ۱) پالاییده.

پالاوهش: پاکنه، که دوش کمن ۱) کفش کن.

پال پیشته: ۱) ثمی پشته پیوه دهن بوسانهوه؛ ۲) پشته میر، دا زدار ۱) متکا؛ ۲) پارتی.

پال پیوه دان: پشت پیوه دان ۱) تکید دادن.

پال پیوه نان: بهیز جو لاندن، ده فعائد ۱) هول دادن.

پالاتاو: ۱) پالتو، پالتو، بالته، باله، بالاپوشی لدقوماشی نهستور؛ ۲) پالو، کهزوی بن کلکی باره بهر ۱) پالتو؛ ۲) پالدم.

پالتو: پالتو، بالاپوشی نهستور ۱) پالتو.

کشاورزی.

پاماو: لوس کردنی سواغی گیچ به پهروی تهرف صاف کردن دیوار گچی  
با کهنه خیس.

پامز: مزی هاتن **پایمزرد**.

پاموره: ۱) لیزگموروی خشلی قوله بی: ۲) خرخالی پا، پاوانه **۱)**  
رشته زینتی مج پا: ۲) خلخال مج پا.

پامهره: پی مدهره **پیبل آهنی**.

پامیزه: ۱) گوی میشه نگوین که دوای ناو خواردن ده یکاو ده بیته هوی  
دوزینه وی شله میشه که: ۲) کولکدی پهلى نازهله: ۳) شاوته ته گه  
که به لارانیه و شلک ده بیته و **۱)** مدفوع زنبور عسل که نشانه ای  
در یافتن جهت لاناش است: ۲) کرک پای دام: ۳) آب پشت تکه بر  
بدنش.

پان: همراه، بدرانبه ری ته سک، پهنهن، بدرین **پنهن**.

پاناو: سمرچیای تخت، تختایی سمری که **چ** جای هموار بر قله کوه.  
پانوکه: گومیلکهای ناو له ده شتاف **برکه ای** در میان جلگه.

پانایی: بدرینی، همراهی **پهنا**.

پانبونه وده: ۱) ده بمهربیدا تلیخانده: ۲) له تمسکیه بدرین بون: ۳)  
برتی له راکشان: (هه تبو چیته: پان بویه وده!) **۱)** زیر پا له شدن:  
۲) پهن شدن: ۳) کتابه از لم دادن.

پان بهپان: بهبی روده روایسی به تاشکرا قسه کردن **رُک** و پوست کنده  
سخن گفتن.

پانپانوکه: خو به به کتر ره حمت کردنی **ننان** همجنس بازی زنان.

پانپانوکه: پانپانوکه **نگا**: پانپانوکه  
پانتاو: ۱) پانو، گویای سمرچیا: ۲) ده شتی پان و راست و پی زوک **۱)**

همواری در قله کوه: ۲) جلگه هموار.

پانتول: پاتول **شلوار**.

پانشه: کرتوش، داهاتمهو بوریزی نانی کمی **تعظیم**.

پانچار: بنه گیا، گیای خواردنی مرو، وک شنگ و پنگ و گیای  
سوره کردن **بینج گیاهان خوردنی**.

پانجه قولی: پا له پانچان له زوره بانی **دا لونگ** کردن در گشته.

پاندان: قده می خوتونس، نمو قده مدمی مده کده فی ده پال خوی ده کری  
**قلم خودنویس**.

پانزه: پازده، ده پینچ **پانزده**.

پانزه مین: زماره ای تو بهتی بونانزه **پانزدهم**.

پانزه هه: پانزه مین **پانزدهم**.

پانزه هه مین: پانزه مین **پانزدهم**.

پانزه یهه: پانزه مین **پانزدهم**.

پانکردنده: ۱) بی ری خستن: ۲) له تمسکه و بدرین کردن: ۳)  
راخستنی سفره و بده و... **۱)** پامال کردن: ۲) عریض کردن: ۳)

انداختن سفره یا گلیم و...

پانکه: ۱) جوری بدری دارمازو: ۲) قوله بان: ۳) جوری ماسی  
گرفقد: ۴) باوه شینی، کاره بایی، باوه شینی بدرقی **۱)** نوعی ثمر

پالوینکه: راوك، نهوارچه بوزوهی شیری پی ده پالیون **پالونه**.

پالوینه: پالوینکه **پالونه**.

پاله: ۱) شاری گهوره: ۲) ده بسارو دیوه خانی گهوره پیاوان: ۳)

در ونجه: ۴) کریکار، غه عله، عمه له: ۵) سهپان، ره نجمبری

پینچ یه که بمری داهات، یان سی یه که بر: ۶) پدله ده غلی نهدرو او **۱)**

شهر بزرگ: ۲) دربار بزرگان: ۳) دروگر: ۴) کارگر: ۵) رنجبر

سهمیه گیر: ۶) قطعه ای از غله درونشه.

پاله پهست: ۱) بوزور تاخنین، به هیز تی پهستاون: ۲) بوزور خو

در بازکردن له ناوحشامات **۱)** با فشار آگندن: ۲) بوزور خودرا از

شلوغی رهانیدن.

پاله پهستو: پاله پهست **نگا**: پاله پهست.

پالهقه: ۱) جوته، لوشك: ۲) لاقدفتره، پله قازه **۱)** لگدیرانی: ۲)

دست و پا زدن.

پاله نگ: ره شمه، ریشم، هوساروکه **افسار و مهار**.

پالهوان: ۱) پیاوی زور ناز، قاره مان: ۲) داری که ده خرینه بن کارینه و

**۱)** قهرمان: ۲) چوب زیر دیرک.

پالهوان بازی: زورانی، زورانیازی، زوره وانی، زوره بانی، عمه فره **۱)**

زورآزمایی.

پالهوانه: ۱) بدریکی دارمازو: ۲) پشتیوانه دیواری شکست: ۳) داری

بن دیره گ **۱)** نوعی ثمر مازوج: ۲) پشتیبانه دیوار ضعیف: ۳)

شمک.

پالهولی: گوله بدرزه **گل** آتفاب گردان.

پاله هه نگ: کوت و ذخیری پای، ذندانی **کندو زتعبر** پای ذندانی.

پالی: ۱) بیلی دارین: ۲) پالا، پیلاو: ۳) پالوی باره بدر **۱)** پارو: ۲)

پای افزار: ۳) رانکی.

پالیک: بدرسمیل، موی سعیل که ده کهونه سه ردین **موی سبیل** که

بر ریش آید.

پالیموك: گیایه که بنه کهی ده خوری **گیاهی** است که بیخش خوردنی

است.

پالین: ۱) ثامرایی پالاون، که و گیر و پالوینه: ۲) سدرله نیواره **۱)**

پالونه: ۲) دم عصر.

پالیان: نیواران کاتی مدر دوشین **هنگام** عصر زمان دوشیدن

گوسقندان.

پالیو: پاشگر بدوا ته و شته ده پالیوی: (چاپالیو، برنج پالیو) **پسوند**

به معنی پالنده.

پالیوران: پالاون **پالوده** شدن.

پالیوراو: ۱) پالاونه: ۲) ناودیر کراو بوکاری **۱)** پالوده شده: ۲) نامزد

شده برای کاری.

پالیوکه: پالوینه **پالونه**.

پاما سی: پاگره، ندخوشی قاج نهستور بون **بیماری پاغر**.

پاما ال: له بین چو، تهرت و تونا **پایمال**، تارومار.

پاما له: خیشک، ثامرایی زوی شوکراوی پی ریک ده کهن **ماله**

- پاوه‌بیو: پاوه‌بیو **نگاه**.  
 پاوینه: پاموره **نگاه**: پاموره.  
 پاهه‌لکه‌فت: هله‌نگوت، رهت بردن **سکندری خوردن**.  
 پاهه‌لکرتن: بدلهز چون، خوشتر رویشتن **بر عت رفتن**.  
 پاهه‌لکیگی: باره‌به **باره**.  
 پای: (۱) بهده: (۲) بهمن، دایمیش: (۳) عوده، لهمل **(۱) بهده: (۲)**  
**قسمت: (۳) عهده.**  
 پایا: بدده‌دام، قایم، خوازگ **ثابت**.  
 پایان: تاخر، دوماهی، دوایی **پایان**.  
 پایتهخت: پا تهخت، شاری شانشین **پایتخت**.  
 پایدوس: دهست له کار هله‌لکرتن **دادست از کار کشیدن**.  
 پایدوسست: پایدوس **نگاه**: پایدوس.  
 پایز: سیه‌هم کری سال **فصل پاییز**.  
 پایزه: (۱) چاندنی پاییزی، بهرانی مری به‌هاره: (۲) جوری تری ده‌نک رزل  
**له‌پایزا ده گا** **(۱) کشت پاییزه: (۲) نوعی انگور**.  
 پایزه‌برا: بریتی له دوستی که دره نگ ده‌بینی **کنایه از دوستی که کم  
 پیدا شود**.  
 پایزه‌ریز: شه‌خته لیدراو، سه‌رمابردی پایز **سرمازده پاییزی**.  
 پایزی: (۱) چاندنی پاییزه: (۲) جوری هدنجر **(۱) کشت پاییزه: (۲)**  
**نوعی انجیر**.  
 پایزی: لینکدانه‌وی خدوف **تعییر خواب**.  
 پایسکل: نه‌سیه‌دارینه، دوجه رخه **دوچرخه**.  
 پایکردن: دایهش کردن **توزیع کردن**.  
 پایین: (۱) لای خوارو: (۲) جیگهی پی له‌گوزدا: (۳) چاودیری، ناگالی بون  
**(۱) پایین: (۲) جای یا در قبر: (۳) نظرات و مراقبت**.  
 پایانز: به خیره‌هیانی گدم و گور، خوش و بیش بهمیوان گوتون **استقبال  
 گرم از مهمان**.  
 پایساو: (۱) قوساو، ناوی له‌شاوداشتنا له زموی ده‌رده‌چی: (۲) سمه‌زهی  
 تیراوی له‌شوق **(۱) پساب آبیاری: (۲) شاداب**.  
 پاینده: خوازگ، جی قایم **پاینده**.  
 پاینه: پاینده **پاینده**.  
 پایان: بدده‌داری پیاوی گهوره **برده‌دار**.  
 پایه: (۱) هیم، بناغه: (۲) بله‌ودره‌جه: (۳) کوله‌کهی له‌خست و سمعت: (۴)  
 سه‌روینی، پاچه **(۱) پایه: (۲) درجه و رتبه: (۳) ستون سیمانی: (۴)**  
 کله‌پاچه.  
 پایه‌بهزرن: پیاوی گهوره **بلندی‌باشد**.  
 پایه‌دار: خوازگ و جی قایم **پایه‌دار**.  
 پایه‌داری: هدرمان و خوازگی **پایه‌داری**.  
 پایه‌رفقی: هدوای نالوژو بدته‌مو و دومان **پایه‌های منقلب**.  
 پایه‌مال: پامال **پایمال**.  
 پایه‌ناز: نیر راخمر، نیر پی راخمر **پای انداز**.  
 پایه‌نداز: پایه‌ناز **پای انداز**.
- مازوج: (۳) کوتاه عریض: (۳) نوعی ماهی: (۴) بادبزن برقی.  
 پانکله: پانی خروچکوله **پهن گرد و کوچک**.  
 پانوبون: همارا بونهوده، بدرین بون **عریض شدن**.  
 پان و پور: بدرین و همارا، زورگوشاد **بسیار عریض**.  
 پان و فلچ: بدری بدر اوی هدکارکه‌واری له کارکه‌هون **له شده**.  
 پانه‌گا: جیگکی روانی توکه‌بار **عانه، زهار**.  
 پانه‌وپان: (۱) بهای پانایی دا: (۲) به تاشکراو بنی مرایی: (پانه‌وپان پیم  
**گوت** **(۱) از بینها: (۲) رُك و صریح**.  
 پانه‌وهبون: (۱) بیلخانه‌و: (۲) پانوبون **(۱) له شدن: (۲) عریض شدن**.  
 پانی: (۱) بدرینی، پنهنی: (۲) پازنه، پانیه **(۱) پنهن: (۲) پاشنه**.  
 پانی بهرز: جوئی کوشی پازنه بلند **نوعی کفش پاشنه بلند**.  
 پانیز: پارین، گولنکی پار، گوبل بار **گوساله پارینه**.  
 پانیه: پازنه، پانی **پاشنه**.  
 پاوان: قده‌ده غه، قورغ، میرگ یا باعی تایبه‌تی کمسیک نه‌توانی سه‌ریه خو  
**بچنی نی: (له باعچه‌ی ساواهی پاوانی سینه / په‌نجهم سه‌رگه‌رمی**  
**لیموگوشینه) هه‌زار** **قرخ، مکان انحصاری**.  
 پاوانه: پاموره **نگاه**: پاموره.  
 پاوپا: (۱) دودلی، گومان: (۲) خوده دوا خستن **(۱) گمان: (۲)**  
**تاخیر کردن**.  
 پاوپل: (۱) قاج و قول، له‌زنو بهره‌زیر: (۲) بریتی له توانایی و کارایی **ف**  
**(۱) از بای تا زانو: (۲) کنایه از تاب و توان**.  
 پاور: مثالدان **زهدان**.  
 پاوروا: پاپه‌تی، پیخواس، خواس **پابرنه**.  
 پاوشا: پاتشا **پادشاه**.  
 پاوشك: بدده‌دهم، بینه‌ش **بدقدام**.  
 پاوموری: هداویه کی گورانیه، قامیکه، مقامیکه **آهنگی است**.  
 پاوون: پاوون **نگاه**: پاوون.  
 پاوونه: بیوه‌ند، کوت و زنجیر **کندپای زندانی**.  
 پاووه: (۱) پاوون: (۲) ناوی شارکه له کوردستان **(۱) نگاه: پاوون: (۲)**  
**شهری در کردستان**.  
 پاووه‌ها: (۱) هارایی: (۲) دودلی: (۳) خوده دادان و سستی **(۱) همراهی:**  
**(۲) تردید: (۳) اهمال**.  
 پاووه‌جی: جی قایم، له له‌قین بد دور **ثابت**.  
 پاووه‌جیگه: پاووه‌جی **ثابت**.  
 پاووه‌ره: (۱) دهربی: (۲) پیلاو، پاپوش **(۱) زیرشلواری: (۲) پای افزار**.  
 پاووه‌مانگ: زکر لمو مانگهدا که‌تی نه‌زی **پابمه**.  
 پاووه‌ن: (۱) پاوون: (۲) بیوه‌ند: (۳) دراویکی تینگلیس: (۴) پاموره **(۱) نگاه:**  
**(۲) پندبای: (۳) واحد بول انگلیس: (۴) نگاه: پاموره**.  
 پاووه‌ند: (۱) پاوون: (۲) بیوه‌ند **(۱) نگاه: پاوون: (۲) پندبای**.  
 پاووه‌نه: پاموره **نگاه**: پاموره.  
 پاووه‌سو: پیخه‌سو، بدر بوك **بنگه**.  
 پاووه‌ی: بدر بوك **بنگه**.

- پایین: ۱) لای زیرو؛ ۲) چاودیری کردن، به جاو ناگالی بون (۱) پایین؛ ۲) پاتندن.
- پچران: پچراندن **گسلاندن**.  
پچرانه وده: دوباره بسان: (به ندی گردن به ندی کم دوباره پچرایه وده) دوبار گستن.  
پچراو: پساو، قهتای، قرتیاگ **پاره شده**.  
پچرپچر: ۱) پس پس، هودای له چهند جیوه پساو؛ ۲) بهش بهشی کم کم: (نانسان پچرپچر ده داتی)؛ ۳) دژواری؛ ۴) راواندن و بی سه رو به گوتون: (قسه کانی پچرپچر ده کرد کم س تهدید زانی دلتنی چی)؛ ۵) گستنه و پاره باره؛ ۶) اندک اندک؛ ۷) دشواری؛ ۸) درهم و برهم گفتن.  
پچرك: جوری کولیره  **نوعی گرده نان**.  
پچروک: نامادهی بسان، له پسان نزدیک **نزدیک** به گستن.  
پچریاگ: پچراو **گستنه**.  
پچربان: پچران **گسلاندن**.  
پچرین: ۱) پساندن؛ ۲) بردن، دهست کمدون: (بهشی خوی پچری) ۱) گسلیدن؛ ۲) بردن.  
پچرین: کمی ده پچرینی **گسلند**.  
پچرینه وده: دور کمدون: (کاکم له نیمه پچریوه ته وه هاتوچومان ناکا)؛ ۲) لم شردا بدرگی به کتر به چنگ درازاند (۱) قطع علاقه و ارتباط؛ ۳) از فرط خشم لباس هم را پاره کردن.  
پچکول: چکوله **کوچولو**.  
پچکولانه: پچکول **کوچولو**.  
پچکه لانه: پچکول **کوچولو**.  
پچمه: تمویله، تمویله **اصطببل**.  
پچوک: ۱) چکوله؛ ۲) بر هنی له خزمه تکار و زیردهست (۱) کوچولو؛ ۲) کنایه از توکر.  
پچوک بون: زیردهستی کردن **خدمتکار بودن**.  
پچوک بونه وده: دواز زلی کم کردن **کوچک شدن**.  
پچوک گردنده وده: له زلی کم کردن شتی یا کمی **کوچک کردن**.  
پچوکی: ۱) چکوله بی؛ ۲) خزمتکاری، نوکدری **کوچکی**؛ ۳) نوکری.  
پچه: ۱) سرته، سرکه؛ ۲) تمویله (۱) در گوشی؛ ۳) اصطبل.  
پچه پچ: پچه **در گوشی**.  
پچیان: پیچ خواردن **پیچش**.  
پچین: شمق تیه لدان **تیبا**.  
بخ: ۱) وشهید که بو ده خمه کردنی مثال ده گوتری؛ ۲) بو ترساندنی به گالتنه؛ ۳) سربرین به زمانی مندان **(۱) لالایی کودک**؛ ۴) شوخی ترساندن؛ ۵) بدگبان بچه سربریدن.  
پچک: پخ، وشهی ترساندنی به گالتنه  **بشوخی ترساندن**.  
پخو: بخو، فرمانی خواردن **بخور**.  
پخه: ۱) فری بده، باوزیه؛ ۲) بده به زدوبیدا، له هردی ده (۱) پرت کن؛ ۳) بر زمین بزن.  
پایین: ۱) آنده سکه ورد لم زنجیردا بون خشل **زیورآویزه**.  
پبله: پبله، زیره سکه ورد لم زنجیردا بون خشل **زیورآویزه**.  
پت: ۱) آیدانی ره گ، نه بز؛ ۲) خودای ده ستکرد، پت؛ ۳) کهبو، لوت، بیقل، دفن؛ ۴) نوخته، خال؛ ۵) خونجه هی گیا؛ ۶) پته، پلتوک، به نینوک له شتیک دان؛ ۷) نهوده ده لهناو سمره نجه هی قامکی گموره و شاده دا جینگه هی ده بینده وده: (پتی ده رمان، پتیک چای)؛ ۸) سرکه، سرته، پچه پچ؛ ۹) نوک، سمری باریکی شت؛ ۱۰) بوله، ورته؛ ۱۱) شل و سست (۱) ببض؛ ۲) بنت؛ ۳) بینی؛ ۴) نقطه؛ ۵) غنجه گیاه؛ ۶) تلنگر؛ ۷) بار دو انگشت؛ ۸) بیچ بیچ؛ ۹) نوک هرجیز؛ ۱۰) غرولند؛ ۱۱) شل و سست.  
پتابت: سرکه، سرته، سرت و خورت **حرف بیخ کوش**.  
پتابات: زور وری، چه نه ور، هله ور، چه قه سری، زور بلنی، چه نه بازاف و راج.  
پتاپا: نوکی په نجه هی پا **نوك پا**.  
پت پت: بولدو پرته **غرونده**.  
پتمتک: شیوی ساواری ورد، پر خنه نیله **آش بلغور**.  
پتنه توک: جوری بیوله خالدار **نوعی بر وانه**.  
پتنه توکه: گولیکی سوری سدره به هاره **از گلهای قرمز بهاری**.  
پتخی: ره نگ په زیو، بی زونگ، ره نگ بز تکاو **رنگ پریده**.  
پتر: ۱) زوت: (پتیریزی)؛ ۲) زوتز: (پتریان نان دایسمان) (۱) زوتز؛ ۲) پیشتر.  
پترو: قر تما خادی سه ربرین **کبره زخم**.  
پترو خه: پترو **کبره زخم، خشک ریشه**.  
پتروک: پارچه هی زور بچوک له هدویر و نان **جزء کوچکی از خمیر و نان**.  
پتروکه: ۱) پترو؛ ۲) پتروک (۱) نگا؛ پترو؛ ۲) نگا؛ پتروک.  
پتوپوز: لچ و لیو، ددم و بوز **نس، پوز**.  
پته: پتکه، به یه ک قامک لیدان، پت **تلنگر**.  
پتنه پت: ۱) لمرزین و پت دانی گزی پرا؛ ۲) بولدو پرته (۱) سوسوی چراغ؛ ۲) غرونده.  
پتنه: ناویر، بهیز، قایم **توبیر و محکم**.  
پتنهی: پینت **پختن**.  
پتیتله: پدانه، سیقه عذر زیله **سبزه زمینی**.  
پتیک: گه نه **کند**.  
پتیله: پلته، فتله **فتله**.  
بخ: ۱) بیچ، بادر او، بادان؛ ۲) کهمو که؛ ۳) سرته، سرکه (۱) پیچیده، پیچ؛ ۴) اندک؛ ۵) حرف بیخ گوش.  
پچان: سرته کردن **در گوشی حرف زدن**.  
پچران: له بدریه ک جون، پسان، قرتیان، قه تیان **گسیختن**.  
پچراندن: قرتاندن، پساندن **گسلانیدن**.  
پچراندنده وده: ۱) دوباره پساندن؛ ۲) دراندنی بدرگی دز له شردا (۱) باز **گسلاندن**؛ ۲) پاره کردن لباس کسی.

- پرست: پارچوکه، کلوی چوک: (پرتیک قهندم دهید) **کلوخک**.
- پرتفاف: لینگدانی نسبت به چوارناله، پرتاوف **پرتاپ**، چهارتغل تاختن.
- پرتافانن: وغاردان خستنی به چوارناله **چهارتغل** تاختن.
- پرتافایان: توند غاردادان **تاختن**.
- پرتافین: پرتافایان **تاختن**.
- پرتافین: گریوه غار **مسانقه** اسب دوانی.
- پرتال: (۱) کوتال، مالی گهزی: (۲) پیخه فاف **(۱) کالای زرعی: (۲) رختخواب**.
- پرتال: کدل و یملی ناومال **اثانیه** خانه.
- پرتان: نوین، بیخه **رختخواب**.
- پرتاوه: پرتاف **پرتاپ**.
- پرتک: پرت، بهشیکی زور کم لهشتیکی زور **ریزه**.
- پرتکاندن: بهش بهش و لدت لدت گردن، ورد گردن **ریزه** دریزه کردن.
- پرتکه: ورده، کهموکه: (پرتکه نانیک نادا به باوکی) **ریزه**.
- پرتوك: (۱) پرتکه: (۲) رزین، رزی **(۱) تکه پارچه، (۲) پوسیده**.
- پرتوكی: گهلاسی، بی قاعیده و قانون، بهره لایی **بی بندوباری**.
- پرتوكاگ: رزیو، رزی **پوسیده**.
- پرتوكیان: رزین **پوسیدن**.
- پرته: (۱) پتدان، لیدانی ره گ، نهیز: (۲) تر و کدی گری چرا: (۳) بوله دی بن **لیوان** **(۱) نبع: (۲) سوسوی چراغ: (۳) لندیدن.**
- پرته هرت: پرته زور **پرته** **زیاد**.
- پرته قال: فلتنه قان، میوه یه کی به تاو بانگه **پرتفقال**.
- پرته قالی: ره نگی زهردی ثامال سو<sup>ر</sup> **زد پرتفقالی**.
- پرج: (۱) موی دریزی سدر، که زی: (۲) پری بالنده: (۳) موی لمش **(۱)**
- گیس، رُلف: (۲) پر پرنده: (۳) موی بدن.
- پرچل: پریشکی ثاوی به کول **قطرات پاشیده از آب جوش**.
- پرچن: (۱) خاوهن پرج: (۲) موی تیکه لاؤی پری شانه نه کراوف **(۱)**
- کاکل دار: (۲) زولیده مو.
- پرچه ک: چه کداری سازو تیار له سیلاح **سلحشور**.
- پرچه میک: چه کچه کی، شده مشمه کویره **خفاش**.
- پرچی نایشه و فاتعنان: کولکه زبرینه، کسکه سو<sup>ر</sup> **رنگین کمان**.
- پرچین: زورچین دار، ناصاف **پرچین و شکن**.
- پرخ: ده نگی که بوی خدو لیکوتون، پرخه **خرناسه**.
- پرخاندن: پرخه کردن لمخوا **خرناسه کشیدن**.
- پرخانن: پرخاندن **خرناسه کشیدن**.
- پرخن: که می لاخدا **پرخنی** کسی که در خواب خروف کند.
- پرخوهو: پرخدی زورو به هیز **خرناسه زیاد**.
- پرخه: پرخ **خرناسه**.
- پرخه پرخ: پرخدی زور **خرناسه زیاد**.
- پرد: پر، ریاز له بان ثاوف **پل**.
- پردان: پرییدا اکردن، گرتن و رفاندن **گرفتن و ربودن**.
- پردو: جویری کالله **نوعی خربزه**.
- پرده: ورده نه سیاب: (ورده و پرده) **خرت و پرت**.
- پدرو: پوک، گوشتنی بن ددانان **له**.
- په: پرد، ریازی هله ستر او له سمر ناو، جیسر **پل**.
- په: (۱) تزه، تزی: (۲) زور، زاف، گله ک، زیاد: (۳) حشمات، خله کی
- زیاد: (۴) توندی و سفتی ته نسراو: (۵) توره و بدرک: (دلم لیت پره): (۶)
- خدمتناک: (دلم پرسو گریام): (۷) زور زاناو دانا: (مهلا یه کی پره): (۸)
- جله کا، جله پوش: (پرسو پوش): (۹) بی مانا: (پرسو پوج): (۱۰) بیر:
- قسی پرو پیریزنانه باوهز مه که: (۱) بیر: (۲) بسیار: (۳) ازدحام: (۴)
- بافتنه سفت و پریشت: (۵) خشمگین: (۶) غمگین: (۷) عالم پرماید: (۸)
- خس: (۹) بی معنی، همه مل: (۱۰) بیر.
- پهراخ: یا پراخ، دولمه هی گلامینو، نایراخ **دولمه برگ مو**.
- پهراش: ورد، لمتی چکوله **پریزه**.
- پهراش: ندت ندت، ورد خاش **پریزه**.
- پهراو: پلاو **بلو**.
- پهان: (۱) دران: (۲) براان **(۱) باره شدن: (۲) پریده شدن**.
- پهاندن: (۱) دراندن: (۲) بربین **(۱) پاره کردن: (۲) پریدن**.
- پهراپر: دارمال، لیوالیو، لیب **مالامال**.
- پهای: پهرين، بازی گهوره بردن، بازدان، خوه لدان **آجھش**.
- پهایی: (۱) ناهور است: (له پهایی ناهو کمدا): (۲) کومه مل و جمه ماوری:
- پهایی خله که هات **(۱) جرگه، وسط: (۲) اکثریت**.
- پهبار: داری زور به میوه **درخت پرثمر**.
- پهبون: برانه پر **پرشدن**.
- پهبونهوه: هملکه نهراوی گلن پیکراو والای دوباره نیکراو: (چالی بدر
- ده رکه که په بونهوه) **پرشدن دوباره**.
- پهبهه: لیاولیب **لبالب**, مالامال.
- پهبهدل: په راستی، له تهی دله ده **از ته دل**.
- پهبهه: پر بار **درخت پرمیوه**.
- پهپیش: چه نه بار زور بیلی **وراج**.
- پهپار: همزاری، زیلو **هزاریا**.
- پهپره: (۱) بوله که، بریقه، توییه: (۲) په ره نگی گواره: (۳) په لیبینه **(۱)**
- پولک: (۲) آویزه **گوشواره: (۳) گیاه خرف**.
- پهپریک: (۱) په لیبینه: (۲) په بوله **(۱) گیاه خرفه: (۲) پروانه**.
- پهپلیک: په لیبینه **گیاه خرفه**.
- پهپول: (۱) کونه به رو پارچه هی کونی درآو: (۲) سست، شل، ناقایم، خونه گر **(۱) کنه پارچه: (۲) شل و نامحکم**.
- پهپوله: (۱) چیشتی گزموله همویر و کوزله: (۲) دانی جوچکه مریشکی
- تازه له هیلکه ده رهاتواف **(۱) اوماج: (۲) زواله**.
- پهپه: پریا **هزاریا**.
- پهپیکردن: (۱) لئی نه وین بو رفاندن: (۲) ده باوش گر من له ناکاوا **(۱)**
- گرفتن بدقصد ربودن: (۲) ناگهان در آغوش گرفتن.
- پهپیت: (۱) زور بیدره کدت، بهریزو: (۲) په له قازه و هله بز و قینی مریشکی
- سد و مراوا **(۱) پر برکت: (۲) دست و بازدن مرغ سو بیده**.
- پهپیش: پرسو پوش، گیای با پرده لهی و شل **خس و خاشاک**.

پرک: ۱) برش، کمر، کمره کفه؛ ۲) پرتک، کمموکه [۱] کفک؛ ۳) اندک.

پرکردن: تزه کردنی والا [۱] پرکردن.

پرکردنده: تزه کردنی دوباره [۱] دوباره پرکردن.

پرکیش: به ته ماح و گران فروش [۱] آزمند و گرانفروش.

پرگ: ۱) پرک، کمر، برش؛ ۲) پارچه زوی؛ ۳) کمرکه مر [۱] کفک؛

(۲) قطعه‌ای زمین کوچک؛ ۳) بخشی از گله.

پرگوشت: قله‌لدو بوجاندار و میوه [۱] گوشتالو.

پرگه: گمرا [۱] بوره، تخم حشرات.

پرگ هله‌لینان: کدر و هله لینان، برش هله لینان [۱] کفک برآوردن.

پرمه: ۱) ده‌نگی لوتی یه کسم؛ ۲) گریانی له ناکاو؛ (له پرمه‌ی گریانی دا)

[۱] صدای بینی اسب؛ ۲) زیر گریه زدن.

پرمیشک: ۱) زانو به هوش؛ ۲) نوسه‌نده، په نیزشک [۱] پرمغز؛ ۳)

نوعی خار در گندمزار روید.

پرنو: دله لیل، به لگه [۱] دلیل، برهان.

پرنول: بزرگور [۱] تکه لباس کهنه.

پرواندن: به نیتوک کردنده و لی کردنده: (دامنست قورا ویه، وشکی که و هو

بی پرونشه، نم گه نمه شامیه به نیتوک پهرونه با له لاسک بینه‌وه) [۱]

زدودن با سرانگشت.

پروانه: پرواندن [۱] نگا: پروانه.

پروپا: لاق و لمتر، داوده‌لینگ [۱] ساق و دامن بالای ساق.

پروپاتال: ۱) ورد و پرده‌ی ناومال؛ ۲) خرت و پرته بی ترخ؛ ۳) بیکاره،

بی هونمر [۱] خرت و پرت خانه؛ ۲) اشیاء بی ارزش؛ ۳) بیکاره و

تنبل.

پروپوج: قسم و باسی بین ماناو بین کاکل و نازاست [۱] خرافات، یاوه.

پروپوشه: تهریوش، کوک، خوش بزیو، سازو و ته یار [۱] مرقه.

پرو پهشیو: بین سر و بد، حمال په ریشان [۱] په ریشان حال.

پروپنی: پروپا [۱] نگا: پروپا.

پروپیت: ورده حاجه‌تی مال [۱] خرده اسیاب حامه.

پروت: همه‌گهر، کاسه و کوزه کمن هوستای ثامانان [۱] کوزه گر.

پروز: بونی خوری سوتاوا [۱] بوی پشم سوخته.

پروزان: سوتانی کولکه خوری و مو [۱] سوختن پشم و مو.

پروزان: سوتاندی خوری و مو [۱] سوزاندن پشم و مو.

پروزاو: کولکه سوتاوا [۱] موی سوخته.

پروزه: خوری سوتاوا [۱] پشم سوخته.

پروزیان: پروزان [۱] سوختن پشم و مو.

پروزیاو: پروزاوا [۱] موی سوخته.

پروژه: گه لاله دانان بوکارکی گرینگ و به به هره [۱] پروژه.

پرسقان: ۱) هدلگرائی شیر، تیک چونی شیر لم سمر ناگر؛ ۲) رونگ

پرین لمرسان [۱] برین شیر؛ ۲) رنگ باختن.

پرسقان: پرسقان [۱] نگا: پرسقان.

پروسک: پرسک، پریشکی ناگر [۱] شراره کوچک.

پرده‌له: ۱) داره‌رای سمر خمرداری تاش؛ ۲) دارکی دریزه له نه‌سیابی جولا [۱] ابزاری در آسیاب؛ ۳) ابزاری در جولا [۱].

پریز: ریشله‌ی پارچه [۱] پریز پارچه.

پریانگ: متالدان، زندان، زی [۱] زهدان.

پریز: زیکدی ورد [۱] جوش ریز بر پوست.

پریز: ۱) بدھیرو تایشت؛ ۲) خوراگ و پشودریز [۱] قدرتمند؛ ۳)

شکیا.

پریز: تیتول، بزرگور [۱] تکه کهنه کثیف و پاره.

پریز: پریز [۱] نگا: پریز.

پریز: ۱) قدمسل، بدم اویی نالف له ناخورد؛ ۲) له ته قامیشی باریک؛ ۳)

فرکاندن، هله برباندن، ریک خستنی جلی قوراوی تا قوره کهی لی

هله‌وری؛ ۴) هیزو تا قسمت: (پرسزم لی براوه)؛ ۵) بهش و ماف:

(هموی خوارد پریزه‌ی منی براوی) [۱] پس مانده آخرور؛ ۲) یوشال

باریک نی؛ ۳) گل و خاک از لباس گرفتن؛ ۴) رمی و توان؛ ۵) حقوق

و قسمت.

پریز: پلاو، بدرز، پدریشان، پریش [۱] پراکنده.

پریزان: ۱) بلاویونی شتی ورد؛ ۲) به زوی و هربونی تاویان تیو؛ (تاو

مه پرسزنه، تیو و پرسزنه)؛ ۳) زور به نیش و نازار [۱] پراکنده؛ ۴)

افسان شدن آب یا بذر بز زین؛ ۵) در دنک.

پریزاندن: بلاوکردن [۱] افساندن.

پریزول: پریز [۱] افسان.

پریز: پریشک [۱] پیشگ آب.

پرس: پرسیار، وندی که جوابی گدره که [۱] پرسش.

پرسا: پرسکدن، به پرسیار [۱] پرسش کننده.

پرسانه: دیاری بومالی تازیدبار [۱] هدیه به صاحب عرا.

پرسک: زیکه [۱] جوش صورت.

پرسنامه: قاقهزی پرسیاران که نه بینی پر کریتهوه [۱] پرسنامه.

پرسه: ۱) دیدارکردن له نه خوش؛ ۲) تازیه، تازیهت [۱] عیادت بیمار؛

۳) عزاداری.

پرسه گورگانه: پرس پی کردنی رواله‌تی و به قسه نه کردن [۱] پرسش

تعارفی.

پرسه گورگانی: پرسه گورگانه [۱] پرسش تعارفی.

پرسیار: پرس، پسیار [۱] پرسش.

پرسین: پرس کردن [۱] سوال کردن.

پرسینهوه: ۱) بدسره کردنده؛ ۲) سدر حیساب بون [۱] رسیدگی به

زیردست؛ ۳) حساب رسی.

پریش: پریز [۱] افسان.

پرشنگ: ۱) تیریز، تیروز، تیشکی روز، تیشک؛ ۲) پریشکی ناگر،

پریسک [۱] تا بش؛ ۲) شاره.

پرشه: ۱) ورشه، گرشه، دره وشین؛ ۲) پرژه [۱] در خشش؛ ۳) نگا: پریز.

پرچینه: قورچینه، قرپ، ده نگه لدقور گده له تیری [۱] آروغ، آرق.

پرک: زانی متال بون [۱] درد زایمان.

کوچکتر از جوالدوز و بزرگتر از لحافدوز.

پزو سک: پرسک، پریشکی ناگرف شراره.

پزو سکه: پزو سک شراره.

پزه: فزه، ناخوشی مدرف نوعی بیماری دام.

پزی: ۱) تفتی؛ ۲) پزگ (۱) گس مزگی؛ ۲) نگا: پزگ.

پزی سک: ناورینگ، نه ختوکه ناگریک، پریشکه ناگرف شراره.

پریشک: پریشک، حمه کیم، لوقمان (پزشک).

پریشکه: تو سده کده، تو سنه نه کده، بهری گیاهی کی در کاویه به خوری و

جلکده و ده نوسنی (نوعی خار).

پزیم: ناگرونده، نالقدی داخستنی قایشی پشت و کدوش سگله.

پزینک: بلامک، ددمبینی بیچوی نازل (دھان بند بجه شیرخوار

حیوان).

پژ: ۱) داسوکه ده خل؛ ۲) لکی باریکی دار؛ ۳) یالی ولاخ (۱) پرز

غلله؛ ۲) جوانه نازک؛ ۳) یال.

پژال: ۱) لکی هدره باریکی دار، پژ؛ ۲) پژو پوش (۱) جوانه نازک؛ ۲)

خس و خاشاک.

پژان: ۱) پرژان، بلاوبونی و رو دشل؛ ۲) خوین له لوت هاتن؛ ۳) نه معانی

کچینی؛ ۴) زوره وانی، ملانی (۱) یاشیدن مایع؛ ۲) خون دماغ

شدن؛ ۳) رفتن بکارت؛ ۴) کشتن.

پژاندن: ۱) ده خوین هینانی لوت؛ ۲) بردنی کچینی؛ ۳) بلاو کردنی ورد؛

۴) وشاندن، چاندنی توم (۱) خون دماغ کردن؛ ۲) بکارت

برداشتن؛ ۳) پخش و پلا کردن؛ ۴) تخم افساندن.

پژاو: ۱) کچینی نه مساو (بنی پژاوه)؛ ۲) لوتی خوین لی هاتو: (لوتی

پژاوه)؛ ۳) تومی و مشاوا (۱) بکارت برداشته شده؛ ۲) دماغ خونی

شده؛ ۳) تخم پاشیده شده.

پژبین: پشتین، پستان، که مدریه ند، پشتون، پشتیند (کمر بند).

پژتین: پژین (کمر بند).

پژک: ۱) داروکه ید که بونینه ده مه شکمی کون بوبی زاده کمن، پشك: ۲)

خوچه، پشکو (۱) پنه جوبی سوراخ مشک؛ ۲) غنجه.

پژکو: پشکو، خونچه (غنجه).

پژگال: کاروبار، مه شغولیت (سرگرمی و مشغولی).

پژل: سوُر لامسه رشتی (اصرار، ابرام).

پژلاندن: سوُر بون و بیاد آگر تن لامسه رشتی (اصرار کردن).

پژم و هوو: پژمده بقه، تو ند پشمین (عطسه قوی).

پژمه: پشم، پزه (عطسه).

پژمه پژم: پشمده لامسه یه ک (عطسه پیاپی).

پژمین: پتزین، پشمین (عطسه کردن).

پژن: ۱) یه لکو پوب؛ ۲) پرچن و مو تکلا (۱) درخت پرشاخ و برگ؛

۲) زولیده مو.

پژنچه: قاشاق، رنه کی یه کسم مالین (برس ستور).

پژو: یال، موی ملی یه کسم و شیر، پز (یال).

پژو پو: لق و پوپ، نه ولکانه هله لده پر تیودرین (شاخه و برگ).

پرسک: باقی ماده‌ی لهشی مردوی رزیو: (هرنیسک و پرسکی مابو)

(با قیمانده جسد پوسیده).

پرسکان: له بزیره که هله لوه شان (از هم پاشیده شدن).

پرسکه: ناورینگ، پریشکی ناگرف شراره.

پرسک: جاوی کم بین و ناخوش (چشم بیمار و کم سو).

پرسکه: ۱) کمد کمد خواردن: (به خوا بحال پروشه ده کا)؛ ۲) ده نکه ده نکمی به فر که ده باری (۱) کم کم خوردن؛ ۲) ریزش دانه‌های

برف.

پرسه پروش: ورده ورده هاتنی به فر بو زوی (فریزش آرام برف).

پرسکه: ده نکی وردی به فر (دانه ریز برف).

پرسکه پرسک: فینگه فینگ، ده نگی گریانی بد سه برف (صدای آهسته گریه).

پرونان: پراندن (زدودن با سر ناخن).

پریسکه: پریسکه، بو خیجه لهد سروکه (بقچه کوچک).

پریزه: پریسکه (بقچه کوچک).

پریس: په رست: (پیاگی خوا پرسه) (پرست).

پریسک: پریسکه (جرقه).

پریسکه: پریسکه (بقچه کوچک).

پریش: ریزال، بزرگر، ورد و خاش، ریشال (پارچه کهنه پوسیده).

پریش پریش: ریشال ریشال، ریزال (پاره پاره، تک تک).

پریشک: پشکی تاوف (پشنگ آب).

پریشکه: دانوله‌ی گه نم، چیشتی گه نم (آش گندم جوشیده).

پریکه: تریقه، ده نگی بد قهوه خدنین (صدای هر هر خنده).

پریوان: بینیوک یان بینیک خستن و راندن: (گندمه شامی بپرینه، جله

قو روایه که کهت بپروننه) (با ناخن زدودن).

پن: ۱) بیچو لعن او زگدا، پیره، نول؛ ۲) چیزه‌ی تفت، چیزه‌ی زوان گیر؛ ۳)

قوز، کور شرمی میوینه (۱) جنین؛ ۲) گس مزه؛ ۳) فرج، آلت

تناسیلی زن.

پزدان: ۱) بیچودان، منالدان، بزدان؛ ۲) ندوی منال بوقا لنه قوی تیده کهن

(۱) پچه دان: ۲) پاد کنک.

پزدان: بزان (نگا: بزان).

پزد و لک: چینچکه سلاو، با پشکیو (گل مزه).

پزده: ناخوشی کی پزه (نوعی بیماری گوسفتند).

پزگ: ۱) پزو جینگه دو خین لهد رپی دا؛ ۲) هدر جی لبوی هله دورابی و

به نی تیدابنی وه ک زار که کیسدو توره که؛ ۳) ناخوشی مد، پز (۱)

و ۲) نیمه؛ ۳) نوعی بیماری دام.

پزگه: پزگ (نگا: بزگ).

پزلى: جینگه بیچو لمزگ دا، بزدان (زهدان).

پزو: ۱) پزگ؛ ۲) منالدان، پزدان، پز (۳) پزه، فر زه (۱) تیبان؛ ۲) زهدان؛

۳) نگا: بزمه.

پزور: ورگ و ناو، ناو زگی حمیوان (احشاء).

پزورون: سوزنی که له تبدنه دریزتر و له سوزن پچوک تره (سوزن

پسکان: ده گهله پیشگیری را دهیمین. خورزگارکردن له کهستی که توند گر توبید: (خویی لده ستم را پسکاند) ف فرار کردن.

پسکول: گولینگی کلاوف منگوله کلاه.

پسکه: ۱) سرکه، سرتنه، قسه بهده تگی نزم؛ ۲) پاریزی راوچی بو تچیر:

۳) بالله فرهه و جیوه جیوه یه چکمه مهل له کاتی خواردن لهده ندوکی

دایکی را ف ۱) حرف در گوشی؛ ۲) حیز سکارچی به طرف شکار؛ ۳)

پر پر زدن بچه پرنده وقت خورن.

پسکه پسک: ۱) سرتنه سرت: ۲) بالله فرهه و جیک جیکی جوچک ف ۱)

نجوا؛ ۲) بر پر زدن و سرو صدای بچه پرنده.

پسکیان: پاریزبردنی راوچی ف خیز شکارچی بسوی شکار.

پسل: لوشه، گیایه که لمدوکلیوی ده کمن ف گیاهی است که در دوغبا

ریند.

پسمام: ناموزای نیر، کورمام ف پرس عمو.

پسنچک: پنچک ف بوته درختی.

پسو: هست ف احساس.

پسمیران: بد چک به گ، نه جیم زاده ف نجیب زاده.

پسوك: بد نی ناقایم که زو ده پسی ف نخ نازک نامحکم.

پسوگرتهعی: گوی رادیری له قسنهی خدله هست را گرتن ف

استراق سمع.

پسپس: ۱) توره تور؛ ۲) سرتنه سرت ف ۱) حالت لکنت زیان: ۲)

بچ بچ.

پسیان: قهقیان، پسان ف گیستن.

پسیزک: پز سلک ف نگا: پز سلک.

پسیک: پشیله، پشی ف گر به.

پسین: ۱) نمای ده پسین؛ ۲) کریار ف ۱) گسلنده؛ ۲) خریدار.

پسیور: پسیور ف نگا: پسیور.

پش: ۱) فشه لواه، ناپته؛ ۲) سی، جهرگی سی، کیسمی هدناسه؛ ۳)

وشیه با نگ کردنی پشیله ف ۱) شل و ول؛ ۲) ریه؛ ۳) کلمه صدا

کردن گر به.

پشاقیک: سوینکه سابون ف تمامانه صابون.

پشاوتون: گلوغین، هدلیشاوتون، تیکه ده لکوشین ولیک دان ف میحاله کردن.

پشپیش: وشهی با نکردنی پشیله ف کلمه صدا کردن گر به.

پشپیشوکه: گیایه که له کلکه پشیله نه چنی ف گیاهی است شیبه به دم

گر به.

پشپیت: پز بین ف کمر بند.

پشت: ۱) لمدواه لمشاونرا تاسه ران؛ ۲) نمودیوی هر شتی؛ ۳) خزمی

باوک؛ ۴) دا زدارو لا گر؛ ۵) وشهی ده رکردنی پشیله؛ ۶) پدره و چین:

(پشت به پشت واهاتوین): ۷) حیز پیاوی گانده رف ف ۱) پشت؛ ۲)

وراء؛ ۳) خویشاوند پدری؛ ۴) طرفدار؛ ۵) کلمه راندن گر به؛ ۶)

نسل؛ ۷) آینه.

پشتاش: توژی تارد له تاشدا، توژ ثا سیا واف گرد آسیاب.

پشتان: ناواقده دست تی و هرینان ف در آغوش گرفتن.

شاخههای هرس شدنی.

پژون: گزره ف علف پرس شده.

پژوین: پز بین ف کمر بند.

پژوینه: پز بین ف کمر بند.

پژه: پریشکه پریشکی ناوف ف پاشیده شدن آب.

پزیاگ: ۱) پزاو، لوتی خوین لیهاتو؛ ۲) کچنی له بین چو؛ ۳) تومی

چناوف ف ۱) خون دماغ شده؛ ۲) بکارت برداشته شده؛ ۳) تخم

پاشیده شده.

پزیان: بزان ف نگا: پزان.

پس: ۱) قهقیان، قهقیان؛ ۲) تور، نمای له باتی س، ث ده لی، پسک؛ ۳)

کور، فرژه ندی نیر: (پسمام: ناموزا) ف ۱) گسلیدن؛ ۲) کسی که

«س» را «ث» تلفظ کند؛ ۳) پسر.

پسات: جوات، ناونکمه، جدرگهی حشامات: (بوته پهندی پساتی)

ف اجتماع.

پسان: ۱) قهقیان، له بردیه ک چونی بمن و داو؛ ۲) مردن له بدر ماندویی ف

۱) گستن؛ ۲) از خستگی مردن.

پساندن: له بردیه ک بردن ف گسلانیدن.

پسانک: بیچو: (پسانکه سه گ: توته لسه گ) ف بچه.

پسانن: پساندن ف نگا: پساندن.

پسانهوه: ۱) دوباره له بردیه ک چون؛ ۲) دواوی هاتن: (نموده چبوه هر

نه سایه ود) ف ۱) دوباره گستن؛ ۲) خاتمه یافتن.

پسپان: ۱) پسندی بد رو؛ ۲) سرتنه، قسنهی بد نه سایه بی ف ۱) بارچه پینه؛ ۲)

حرف در گوشی.

پسپاندن: سرتنه کردن، سر کاندن ف حرف در گوشی.

پسبس: ۱) نوره بجز او، بد چند ندیجی لهت؛ ۲) وشهی با نکردنی پشیله

۱) پاره باره شده؛ ۲) کلمه صدا زدن گر به.

پسپستلی: جو لانه نه، جال جالو که ف عنکبوت.

پسپسیک: پشیله، پسیک، پشی، کتک ف گر به.

پسپور: ۱) زاناله په زناسین دا؛ ۲) چازان و لیزانی کار ف ۱)

گوسفندشناس؛ ۲) خیر و کارдан.

پسپوری: چازانی، هو زان له کار سکا ف خبرگی، تخصص.

پست: سرتنه، سرتکه ف حرف در گوشی.

پستان: فستان، کراسی زنانه ف بیراهن زنانه.

پسترك: په بزه، نار دیوان ف نر دیام.

پستو: به روک، یه خه ف گر بیان.

پسته: ۱) فستق؛ ۲) سرتنه، چهه ف ۱) پسته؛ ۲) در گوشی.

پسته بادام: بادامی کاغذی، بادی تیکول ناسک ف پسته بادام.

پسته پست: سرتنه سرت، پچه بچ ف بچ بچ.

پسته تق: میوزی خراب ف مویز بنجل.

پسک: ۱) کهنسی زمانی «سین» و «زی» ناهینی، پس؛ ۲) پشیله؛ ۳)

پسک، زولف ف ۱) کسی که «س» را «ث» تلفظ کند؛ ۲) گر به؛ ۳)

گیسو.

۳) وشهی ده‌گردنی پشیله؛ ۴) نیری گانده، پشت؛ ۵) ناوی گوندیکه لمسر سیروان؛ ۶) تیکول فریدانی ناوله؛ ۷) هاوعدشیره‌ت (۱) کوله‌بار؛ ۲) طرف بر جسته شتالنگ؛ ۳) کلمه راندن گرد؛ ۴) آبه؛ ۵) نام دهی است؛ ۶) پوست انداختن زخم؛ ۷) هم خونی.

پشتله‌با: شدق، تیمه‌لدان **تیبا**.

پشتله‌پی: پشتله با **تیبا**.

پشتله‌ریشه: پشتله‌زیره **زخم** پشت ستور.

پشتله‌ریشه: پشتله‌زیره **زخم** پشت ستور.

پشتله‌سور: پشت له‌ستور **نگا**: پشت له‌ستور.

پشتله‌سه‌ر: خشلیکه ژنان له‌ناوه‌راستی سمری دده‌ن و به‌پشتا به‌رده بیته‌وه **زیوری** است زنانه.

پشتله‌ک: ۱) پشتیوانه‌ی دیوار و دار بو‌قایم بون؛ ۲) تیسکه خوری که هله‌لی ناپاچن و ده‌بیله‌نه و **۱** پشتیبانه؛ ۲) پشمی که بر پشت قوج می‌ماند.

پشتله‌کی: سوار بونی یه کسم: (دوپشتله کی) **سوار شدن** بر ستور.

پشتله‌مازه: موغره‌ی پشت، تیغه‌ری پشت **ستون** فقرات.

پشتله‌ماسی: خمر پشت، سمریانی کوچه‌ک پشت‌ماسی **بام** خربشه.

پشتله‌مله: بیگار، کاری به‌زوداری بو‌زودار **کار** بیگاری.

پشتله‌ملی: پشتله‌مله **بیگاری**.

پشتله‌مه‌له: چوری سو‌بایی، مدله‌ی له‌سر گازی پشت **شنا** پشت.

پشتله‌میه: پشت‌میر **نگا**: پشت‌میر.

پشتله‌وه: دواوه **وراء**، پشت.

پشتله‌وه‌شکین: بدای پشتده داجه‌ماوه به‌طرف پشت خم شده.

پشت له‌لکردن: قدس بون، رووه‌رگیران **پشت** کردن و عصبانی شدن.

پشت هه‌یوان: توده‌ی له‌روی هه‌یوان **اطلاق** رو به‌تراس.

پشتله‌یوان: پشت هه‌یوان **نگا**: پشت هه‌یوان.

پشتی: ۱) سرین؛ ۲) پاله‌ویشت؛ ۳) کول، باری پشتی پیاو؛ ۴)

له‌دوای: (پشتی تو من دینم) **۱** بالش؛ ۲) متکی؛ ۳) کوله‌بار؛ ۴)

پس از.

پشتیه: تموله، تهوله، گمه‌ره **طوله**، اصطبل.

پشتیه: پشتیه **طوله**، اصطبل.

پشتیین: ۱) پزین؛ ۲) گشته‌ک **۱** کمر بند؛ ۲) نخ بهم بافه.

پشتیند: پزین **کمر بند**.

پشتینده: ۱) دهوره، دهوره گرتی پدرزین یا هرجی؛ ۲) داری ده‌ناو شوئی چه‌پر خراو؛ ۳) چوری زوره‌وانیه که دهست ده کمبه‌ری به کتر ده‌گرن **۱** کمر بند؛ ۲) پود پرچین؛ ۳) نوعی کشتی.

پشتینه: پشتینده **نگا**: پشتینده.

پشتیوان: ۱) هاریکار، یاریده‌ر؛ ۲) قایم کری دیواری شکست؛ ۳)

داری ده‌گاده‌خستن **۱** پشتیبان؛ ۲) پشتیانه دیوار؛ ۳) چوب

پشت در.

پشتیوانه: دیواری دیوار نه‌ستینده **پشتیبانه**.

پشتاو: ۱) جوئی ده‌مانجه‌ی قدیم؛ ۲) توره‌که‌ی باروتی راوجی **۱**

نوعی بیانجه؛ ۲) نوبره باروت.

پشتاو پشت: ۱) با به‌لباب، بدره له‌دوی بدره؛ ۲) پیچه‌وانه رویشتن:

(پشتاو پشت جومه ناو نه‌شکموده) **۱** نسل در نسل؛ ۲) عقب عقب رفت.

پشتله‌ستور: خاترجم، بی‌نیگه رانی **خاطرجمع**.

پشت بین: پزین **کمر بند**.

پشت پی: به‌ستن: خاترجم بون له یارمه‌تی که‌سیک **اطمینان یافتن** از یاری کسی.

پشت تیکردن: ۱) رولن ورگیران؛ ۲) گوئی پی نهدان: (پشتی

ده کاره که‌ی کرده) **۱** اعراض و پشت کردن؛ ۲) بی‌اعتنای.

پشت چوچک: دارگورد، نهوداره پوئی تمونی بین ده کوتن **چوبی** که با آن بودقالی را می‌کویند.

پشت خویل: پشت کوچه پشت چه‌میو **کوچیشت**.

پشتدار: ۱) قایم، پنهو؛ ۲) خاوهن داژدارو لاگری به‌هیزو و ده‌سلاات **۱** محکم؛ ۲) کسی که پارتی پانفوذ داشته باشد.

پشتدان: ۱) هدلاتن له‌بره‌دوزمن؛ ۲) ته‌سبیل بونی میوه بونیره **۱** فرار از دشمن؛ ۲) تکین ماده برای نرینه.

پشت دانه‌وه: ثارخه‌یان و بین خدم بون: (برو پشتی خونی لی بده ووه مه‌ترسه) **۱** آرامش یافتن.

پشت‌تری: بریشی پشتی یه کسم **زخم** پشت ستور.

پشت‌تریش: پشت‌تریز **زخم** پشت ستور.

پشت سارد بونه‌وه: ناهومیدیوون له کار **۱** مایوس شدن.

پشت شکان: بریشی له به‌لای زور گهوره: (برارو پشتی شکان) **کنایه از مُصیت بزرگ**.

پشتکوئ: پشت خویل **کوچیشت**.

پشتکول: داری پشت ده‌گا بودا خستن **چوب** پشت در.

پشت کوم: پشت خویل **کوچیشت**.

پشت گرتن: یارمه‌تی دان، داژداری کردن **حمایت کردن**.

پشتگوئی خستن: گوئی پی نهدان، و دا خستن **پشت گوش انداختن**.

پشتگویکردن: ۱) بریشی له سرچاک کردن لای ده‌لاک؛ ۲) موهله‌لکرتنی لاملی زن **۱** اصلاح موی سر؛ ۲) موی صورت گرفتن زنان.

پشتگین: دوماهی، ناخری **واپسین**.

پشتیلیدان: گمه‌یده که شده‌ر پشت نه کهن **نوعی بازی**.

پشتیلیدانه‌وه: ناسوده بون، نیسر احمدت کردن **لم دادن**.

پشتیلیدکردنوه: پشتیلیدانه‌وه **لم دادن** و آسودن.

پشتیمیر: هاریکار، یاریده‌ر **باری کننده**.

پشت ویه‌نا: جیگه‌ی بانگ و هاوار ان: (غدوس پشت و بهنات بی) **پشت پناه**.

پشتوری: وره، هیزی دل **قوت قلب**.

پشتون: پزین **کمر بند**.

پشتنه: ۱) کول و بار، باری کول؛ ۲) پک، لای کوری میچ، جک له‌سر زک:

پشی: ۱) پشتیله؛ ۲) که به کی تارد؛ ۳) سی، جگهری سی؛ ۴) کولیچه  
به رون؛ ۵) پشو، نه فمس؛ ۶) گر به؛ ۷) نخاله آرد؛ ۸) ششن؛ ۹) نان  
روغنی؛ ۱۰) نفس.

پشتیان: پر زانی ناو، پر بشکه کردن **[ف]** پاشیدن آب.  
پشی بشی: ۱) گمده به کی منالانه؛ ۲) بانگ کردنی پشتیله؛ ۳) نوعی  
بازی بیچه ها؛ ۴) صدا زدن کر به.

پشتیک: پشتیله **[ف]** گر به.

پشتیلوک: پشتیله پایزه **[ف]** گیاه قاصدک.

پشتیله: کتک، جانه و ریسکی لمتیره یا لشک بدهام بچوک، در تنه یشی  
هدیدو که ویشی هه به، به تیره که نیز گور به **[ف]** گر به.

پشتیله پایزه: به ری گیاه که با دهیباو منال بُو گالته دوای ده کهون **[ف]**  
قاصدک.

پشتیله سوره: گمده به کی منالانه **[ف]** نوعی بازی کودکان.

پشتیله سوری: پشتیله سوره **[ف]** نگاه پشتیله سوره.

پشتیله شوره: شوشتی ناتدواو، شورینی سه رچل **[ف]** سرسری شستن.

پشیو: پشیو، پریسان، نه باش **[ف]** پریسان حال.

پشیوه: تاز اووه **[ف]** آشوب.

پشیوی: تاز اووه **[ف]** آشوب.

پشیوی نانه وه: که نیز گیری، تاز اووه نانه وه **[ف]** فتنه انگیزی.

پشیوینی: پشیو **[ف]** آشوب.

پف: ۱) فو؛ ۲) وشهی و مرمزی اه بونی ناخوش: (پف لمو بو گنه)؛ ۳)

وشهی گالته بدلهه وی زگزل کردن **[ف]** ۱) پف؛ ۲) کلمه نفرت از  
بوی بد؛ ۳) کلمه مسخره کردن به شکم گنده.

پفدان: ۱) فودان، به فوتیکردن هه لامساندنی کلاک؛ ۲) بریتی له  
پیهنه لگوتی بددرو **[ف]** ۱) دمیدن؛ ۲) کناید از ستایش دروغین.

پقدراو: ۱) دندراو، هاندراو؛ ۲) کلاکی به فوهه لمساوف **[ف]** تحریک  
شدہ؛ ۲) لاشه در کعب دمیده.

پقدریاگ: پقدراو **[ف]** نگا: پقدراو.

پقدریان: فودان **[ف]** پقدادن.

پفکردن: فوکردن له تاگر و هرجی **[ف]** پف کردن.

پفکردن: پفکردن **[ف]** پف کردن.

پفکنی: جوینی ژنانه به، واتا: گوشاد **[ف]** دشnam زنانه.

پفلدان: مسولدان **[ف]** منانه.

پفنه: کورته بالای قلهه و **[ف]** کوتاه قد چاق.

پغوله: کورته بالای قلهه و پفنه **[ف]** نگاه: پفنه.

پفعه: چیشت لمزنانی منالاند **[ف]** آش به زبان بچه گانه.

پفعه ک: نامرآزی فوی توند کردن **[ف]** ابزار دمیدن، دم.

پفعه لدان: فوکردن، فوتیکردن **[ف]** پف دادن.

پفعه لدراؤ: فودراو، باتیکراو **[ف]** پف داده.

پفیو: له شگران و تمهمل **[ف]** تبل و لش.

پک: یشتهی جک، بدرانه هر جک **[ف]** بر رو افتادن شتالنگ.

پشتیوانی: یاریده دان، هاریکاری، لاگیری **[ف]** پشتیوانی.

پشتیوانی کردن: دزداری کردن، لاگیری کردن طرفداری کردن.

پشرون: چیشتی پیر خنه نیله، شیوه و رده ساوار **[ف]** آش بلغور زیر.

پشقل: پشکل، کشیل، کشیل، کشیل، گوی دوسم و شتر و کهروشک **[ف]** پشک حیوانات.

پشك: ۱) خونچه گوئی دار؛ ۲) پژک، داری کون گزی مشک و خیگه:

۳) دهنکی بفر، کلوی به فر؛ ۴) پسولهای خو و بخت، قور عده؛ ۵)

یمش و پیار؛ ۶) پریشکی ناواق **[ف]** شکوفه درخت؛ ۷) پینه چوبین

مشک؛ ۸) دانه برف؛ ۹) بلیط بخت آزمایی؛ ۱۰) سهم و قسمت؛ ۱۱)

قطرات پاشیده آب.

پشکختن: قور عده کیشان **[ف]** قرعه انداختن.

پشکوتین: ۱) پشکوتی خونچه؛ ۲) هلهو شانی درومان، همل پشکوتین

**[ف]** ۳) شکفتن غنچه؛ ۴) بازشدن بخیه.

پشكل: پشكل **[ف]** پشك حیوانات.

پشکن: ۱) مفهیش، مآل پشکن؛ ۲) له پهربه اک جیا کمره وه: (خوریه که

پیشکن) **[ف]** ۳) مفتش و بازرس؛ ۴) از هم بازکننده پشم و موی.

پشکنین: ۱) گدران و ته فتنش؛ ۲) هلهو شاندنی خوری و لوکه **[ف]**

تفیش؛ ۳) از هم بازکردن پشم و موی.

پشکو: پولو، پدره نگ، سکل، پنگر **[ف]** اخگر.

پشکوت: وه بونی خونچه **[ف]** پشکفتن.

پشکو: پشکر **[ف]** کوزیشت.

پشکو: ۱) خونچه؛ ۲) دوگمه، قو بجه؛ ۳) گولوک **[ف]** غنچه؛ ۴)

دکمه؛ ۵) شکوفه درخت.

پشکول: تمهزی ناقلا **[ف]** تنومند بدقواره.

پشکول: پشکل **[ف]** پشك حیوانات.

پشکه ل: پشکل **[ف]** پشك حیوانات.

پشکیل: نه نگوستیله بی نقیم که له گالتی که له مستین دا به کاری دینن

**[ف]** انگشتی بی نگین.

پشکیلان: گه مهی که له مستین، بازیه کی شهو تشبیه که نه نگوستیله

له باخه لی یه کیک دا ده شارنه وه ده ستهی تر ده بی بیدوزنه وه **[ف]** نوعی

بازی دسته جمعی.

پشکین: پشکن **[ف]** بازرس.

پشکیک: چه لتوک، برنجی به تیکوله وه **[ف]** شالی.

پشممه: پزین، پشممه کردن، پرمین **[ف]** عطسه کردن.

پشمنی: تولی، هنه نی، نه نی، ناوچاوان **[ف]** پیشانی.

پشو: ۱) هه ناسه؛ ۲) پشتیله؛ ۳) پیسر احمدت، وجان **[ف]** نفس؛ ۴)

گر به؛ ۵) استراحت کردن.

پشور: خراب گوتی که سی، نه حلات **[ف]** بدگفتن از کسی، نفرین.

پشوسواری: تندگه نه فه سی **[ف]** نفس تنگی.

پشوگرن: وجاندان، نیسر احمدت کردن **[ف]** آسودن.

پشه: ۱) پریشکی ناو؛ ۲) پشتیله **[ف]** قطرات پاشیده آب؛ ۳) گر به.

پلیل کردن: پارچه پارچه کردن. پو گوشت ده‌تین **ف** قیمه کردن.

پلیله: پله، خشلیکه **ف** زیوری است.

پلیله: پله **ف** زیوری است.

پلیلی: پله‌یله، پلازوی **ف** لکه‌که.

پل بیز: لنگو له‌تم، داوده لینگ **ف** ساق و پوشن ساق.

پلت: بهله، پلتا عموزال نهزمین دخوبان **ف** نگا: بهله.

پلت: ۱) بل، ندرم و شل: ۲) ده‌نگی بهزور دهرهیانی زاربینی شوشه‌ناو **ف**

۳) شل: ۴) صدای بیرون آوردن دهان بند بُطْری.

پلتک: پلتوك **ف** تلنگر.

پلتوخ: نه‌ده‌گه، یه‌کتر نه‌گرتو، شل و شهوق **ف** شل و بند نیامده.

پلتوك: ۱) پته، به‌پشتی په‌تجه له‌شیک دان: ۲) پی‌تفه‌نگ و ده‌مانجه **ف**

۳) تلنگر: ۴) ماشه‌نگ و تیانجه.

پلته: ۱) ده‌نگی دهرکیشانی زاربینه‌ندی شوشه‌ناو: ۲) تله، تلف **ف** ۱)

صدای بیرون آوردن چوب پنهه بطری: ۲) دُرْدی.

پل‌ته‌قانن: چه‌قهنه لیدان **ف** بشکن زدن.

پلتیک: رزیو، رزیای **ف** پوسیده.

پلچ: فلچ، تلیخاو، پلیخاون **ف** له شده.

پلچاندن: تلیخاتدن **ف** له کردن.

پلچانن: پلچاندن **ف** له کردن.

پلدان: ۱) لیدانی نه‌برز به‌توندی: ۲) یه‌زینی نه‌ندام وه ک په‌لکی چاوو لیو

**ف** ۳) زدن نیض: ۴) اختلاج و پریدن اعضا.

پلژ: سیس، کز **ف** پرمده و افسرده.

پلژیاگ: سیس و کزیوگ **ف** پرمده.

پلژیان: سیس و کزیون **ف** پرمده و افسرده.

پلشت: چلکن، پیس، جلکاوی **ف** کثیف و چرک‌الود.

پلک: ۱) خوشکی باوک، بور: ۲) کدمزی، پرج: ۳) پلشت، چلکن، گهمار:

۴) گلان، پل **ف** ۱) عمه: ۲) گیسو: ۳) چرکین: ۴) غلتبده.

پلکان: گلاربون **ف** غلتبده.

پلکان: گلاندن **ف** غلتبده.

پلکه: ۱) بسکو کمزی: ۲) خوشکی باوک **ف** ۱) گیسو: ۲) عمه.

پلکیان: گلان، خلوربونه **ف** غلتبده.

پل لیدان: چه‌قهنه به‌قامک **ف** بشکن زدن.

پلمه: ۱) گریانی له‌نکاو: ۲) که‌نینی به‌ده نگ، پرمد **ف** ۱) گریه ناگهانی:

۲) قهقهه.

پلندار: داروکه‌ی هاویستنی، پلار **ف** نگا: پلار.

پلنگ: ۱) درنده‌ی به‌نایانگ: ۲) تیکمل پیکمل و تالوز **ف** ۱) پلنگ: ۲)

درهم برهم.

پلنگیان: نالو زان و تیک‌هالان **ف** درهم برهم شدن.

پلوپا: ۱) قاج و قول، لنگ و له‌تم: ۲) یله‌فازه، حمول و ته‌قالا **ف** ۱) پا

و ساق: ۲) دست و پا زدن.

پلوپو: وذه و هین، توان و تاقه‌ت **ف** تاب و توان.

پلوپوش: پروپوش، وشکه‌گیا **ف** خشکه گیاه.

پک پک: نوزه‌نوزی مندل بدم گریانه **ف** غرولند بجه موقع گریستن.

پکنه: پنه **ف** نگا: پنه.

پکه: ۱) پشته‌ی میچ، پشته‌ی قاب: ۲) فرمانی کردن **ف** ۱) دَمَر افتادن

قاب بازی: ۲) امر به کردن.

پکهن: ۱) فرمانی که‌ندن: ۲) فرمانی کردن بوکوی مرؤ: ۳) فرمانی

داکه‌ندن **ف** ۱) امر به کندن: ۲) امر به کردن برای جمع: ۳) امر به

لباس درآوردن.

پکهین: ته‌نجام بدنه **ف** بکنیم.

پکیش: فرمانی راکیشان **ف** امر به بکش.

پکیشه: ۱) دُوكَلَدَه کمروت که، هلمزه: ۲) راکیشه **ف** ۱) برکش: ۲)

بکش.

پکر: گمراه، که‌مره **ف** سرگین خشک شده.

پل: ۱) تکه، پارچه گوشتی چکوله، چنچک: ۲) په‌تجه: (ده‌سو پلت

پشو): ۳) قامک: ۴) بادان، باخواردن: ۵) ته‌زوی لده، برسکه

پیداهاتن: ۶) چه‌قهنه به په‌تجه: ۷) لکی باریکی دار: (لق و پل): ۸)

پله‌که، کمزی: ۹) بله‌که: (پاو‌پل): ۱۰) پیل، پرد: ۱۱) لیدانی ره‌گ

**ف** ۱) پنجه: ۲) پنجه و دست: ۳) انگشت: ۴) تاب خوردن: ۵)

تیرکشیدن بدن: ۶) بشکن: ۷) جوانه نازک درخت: ۸) گیسو: ۹) ساق

پا: ۱۰) پل: ۱۱) نیض.

پل: ۱) پله‌ی پیست: ۲) پرد **ف** ۱) لکه پوست: ۲) پل.

پلار: ۱) داردہستنی که بوهاویشن ده بی: ۲) قسسه‌ی به‌تیکول: ۳) تانمو

سدرکونه **ف** ۱) تکه‌چوب انداختنی: ۲) متلک: ۳) سر زنش.

پلارتیگرتن: ۱) دارهاویشنن یومیوه ته‌کاندن: ۲) داربه‌که‌سیک دادان:

۳) سدرکونه و قسسه‌ی به‌تیکول کردن **ف** ۱) انداختن تکه‌چوب برای

میوه درخت: ۲) چوب بطرف کسی پرت کردن: ۳) متلک گفتن.

پلاس: بهره‌ی ده‌ز، رایه‌خی کمتر نرخ **ف** پلاس.

پلاس ماسی: جوزیک ماسی **ف** نوعی ماهی.

پلاش: گیای وشکی ده‌شتی، پوش و پلاش **ف** گیاه خشک باد برده.

پلان: گل‌الله کار، که‌ین و به‌ین **ف** طرح، نقشه.

پلان: ۱) هستی، تیسقان: ۲) گلاربون **ف** ۱) استخوان: ۲) غلتبده.

پلاندن: گلاندن، گلارکردن **ف** غلتبده.

پلان: پلاندن **ف** نگا: پلاندن.

پلاننهوه: پلان **ف** نگا: پلان.

پلاو: چیشتی برنجی به‌پائینه پالیوراوف پلاو.

پلاوپالا: پالوینه برنج، سوزمه، ده‌فریکی کانزای کون کون **ف** پلوپالا.

پلاوپالیو: پلاوپالا **ف** پلوپالا.

پلپ: ۱) شل و شهوق و نه‌به‌گه: ۲) توندو خوگر **ف** ۱) شل و لق: ۲)

تات و محکم.

پلپ به‌ستن: مه‌بین، توندبوئی شل **ف** منعقد شدن و بستن.

بل سکیان: نه‌خوشی که بالدارانه **ف** نوعی بیماری پرنده‌گان.

پلپل: له‌له‌ی چکوله، نه‌نجناو **ف** انجیده.

- پلیشاووه: پلیشاووه لمشده.
- پلیک: پیتکه، پنه، به سه ری قامک لهشت دان تلنگر.
- پلیکان: پله کانه پلکان.
- پلیکه: پله نهربیوان، پله پلیکان پله.
- بن: ۱) فرنو، جانمه و دیکی چکوله بانکله لی سو رو به بیستی نازه لهوه ده نوسنی؛ ۲) پولو، سکل، پدنگر؛ ۳) نوخته، پله لی چکوله؛ ۴) شدق، بلاق نیهه ندان (۱) حشره ای کوچک که بر پشت حیوان می چسبد؛ ۵) اخگر؛ ۶) نقطه؛ ۷) تیبا.
- پنت: نوخته، پله لی گچکه، پن نقطه.
- پنتک: گزموله، که مو که میک له قورو.. (۱) اندکی از گل و... پنتی: ۱) پس، گمار، چلکن؛ ۲) تمدل و بیکاره (۱) چرکین؛ ۳) تبل و لش.
- پنج: ۱) پنه گیا؛ ۲) ره گو ریشه؛ ۳) پینه قله شی ده فری گلین (۱) بوته؛ ۴) ریشه؛ ۵) پینه ظروف سفالین.
- پنجار: ۱) پنه گیا، پنجه گیا؛ ۲) گیای خواردنی نه چین او (۱) بوته؛ ۳) گاه خوردنی و پختنی.
- پنج لینان: گرتی درزی ده فری گلین به بینه تی مرمت طرف سفالین.
- پنج و مور: شات و شوت به درو: (زوری پنج و مور له خونا) لاف و گراف.
- پنجده درو: پنه درک خارُن.
- پنج: پینه درزی ده فری گلینه پینه ظروف سفالین.
- پنچک: دودون، بتهداری پرزو چکوله بوته درختی.
- پنج کردن: درز گرتی ده فری سواله تی پینه کردن ظروف سفالین.
- پند: ۱) نسبی مرسنک؛ ۲) کون قون (۱) سیش مرغ؛ ۳) مقدّم.
- پندار: ۱) کزر، تو نده و بیو شل، نیوه و شک؛ ۲) پیره لوک، هد لرق جانی پنست به نحه له ناوی گدم و ساید (۱) نم خشک؛ ۳) تو نجمدن پوست از آب گرم و سرد.
- پندرو: گونی یاشه و گیاندار، قنگ مقدّم.
- پندر: پندر نگا: پندر.
- پنژه: پشمeh عطسه.
- پنثین: پشمن، پرمین، پنکزین عطسه کردن.
- پنک: پن نقطه.
- پنکاف: گول او ناوی گول گلاب.
- پنگ: پونگه، پونگ، گیا به کی خواردنی مروقه، تاعنا پونه.
- پنگاو: سدد، بد هندی ناو سد.
- پنگر: ۱) پره نگ، پولو، سکل، پن، پول؛ ۲) پندر (۱) اخگر؛ ۳) نگا: پندر.
- پنگر کیش: ثاسنیکی سمر خواری ده سکداره، سکلی بین راهه گوین (۱) اخگر کش، پنگه: پنگ بونه.
- پنو: پنه، پنه، پارچه بدک به سه ره در اوی دا ده درون پنه.
- پلوبوش: پلوبوش خشکه گیاه.
- پلوج: خوار و خیج: (پیچ و پلوج) کچ و کوله.
- پلوج: ۱) پلیشاو، رزاو؛ ۲) پس و چلکن (۱) له وا زهم پاشیده؛ ۳) جرک آلد و کنیف.
- پلوج: سکل اخگر.
- پلور: ۱) بلور، بلور، نای؛ ۲) پلوسک، لوس (۱) نی لیک؛ ۳) ناودان.
- پلوره: پلوره لیده ره، پلوره بین، نای زدن (۱) نی توان.
- پلوره: ۱) خلیف، جیگه هندگ؛ ۲) پلوسک (۱) کندوی عسل؛ ۳) ناودان.
- پلوز: ۱) پرسوله، پیشته گرموله هدوبر و کوره له؛ ۲) گرموله هدوبری دانی جوچکه (۱) آش اوماج؛ ۳) آرد آبرده برای خوراک جوجه.
- پلوز: تیکه ل پیکه ل: (کاره که نالو ز پلو زیوه) قاطی بانی.
- پلوسک: لوس، لوساوك، بلور (۱) ناودان.
- پلوسکه: گرموله ناش (۱) گلوی گندم ریز در آسیا.
- پلوسکرده: په سیلکه، حاجی ره شک (۱) برستو.
- پلوسین: دوای پیشکری «دا». دارکاری کردن، لیدان به توندی (۱) تک کاری.
- پلول: بلور، بلور (۱) نی لیک.
- پله: ۱) خوشکی باوک؛ ۲) ده زه جه، پایه؛ ۳) هدل و ده رفت؛ ۴) بین ییلکه هی نهربیوان؛ ۵) پته، به قامک لهشت دان (۱) عمه؛ ۶) درجه و پایه؛ ۷) فرسته؛ ۸) پله (۱) تلنگر.
- پله هرتکی: پله پروزه، گله لک به لمز شتابزدگی.
- پله ترازی بان: په زیوان بون، پاشکه زبون (۱) پیشیمان شدن.
- پله تسیان: ۱) سیست بونه و خاو بونه؛ ۲) پیشیمان بون (۱) سیست شدن؛ ۳) پیشیمان شدن.
- پله زیقان: چه نه لیدان و سه ماکردن (۱) پایکوبی و بشکن زدن.
- پله کان: قالدرمه، دده ج (۱) پله.
- پله کانه: پله کان (۱) پله.
- پله گوشت: جنچک، پارچه گوشت قطعه گوشت.
- پله نده: ۱) بینابر، روسیا؛ ۲) شمرانی، بین فهر (۱) بین ابر؛ ۳) سیزه جو.
- پلیتله کیش: داروکه هی چرای رون گهرچه لک فتیله کش.
- پلیخ: رزین، ده بدر بین دا فلچ لمشده.
- پلیخان: دارزان، فلجه و بون (۱) لهیدن.
- پلیخاو: دارزاو (۱) لهیده.
- پلیزرگ: پلوسکر، په زه سلیر که برستو.
- پلیزرگ: پلیزرگ (۱) برستو.
- پلیش: فلچ، پلیخ (۱) لهیده.
- پلیشان: پلیخان (۱) لهیدن.
- پلیشانده: ده بدر بین دا یان کردنده (۱) له کردن.
- پلیشانه وه: فلچ بونه (۱) له شدن.
- پلیشاو: له بدر بده چو، پان و فلچ بونه (۱) له شده.

پو<sup>ت</sup>: ۱) چرچ و لوج، قرمچی، هدلفرچان؛ ۲) زورورد، ده گدل خول  
ده گوتري<sup>ت</sup> ۱) چين و چروك؛ ۲) بسيار ريز.

پو<sup>ت</sup>: ۱) کورت و لاوازو بني نموت؛ ۲) والا، بهتال، ناوخالي؛ ۳) گزره،  
گيای گييره کراو؛ ۴) کيشيکه بهرانبه به شازده کيلوف<sup>ت</sup> ۱) کوتاه و  
حقير؛ ۲) ميان تهي؛ ۳) گياه پرس شده؛ ۴) وزني است برایر شانزده  
کيلو.

پوتراك: سهروگويلاك، ديمه نى سهرو سهري پوش<sup>ت</sup> سروسيما، سر و دستار.  
پو<sup>ت</sup>ك: نه خوشى خوره<sup>ت</sup> بيماري خوره.

پوتلاك: يوتراك<sup>ت</sup> نگا: يوتراك.

پو<sup>ت</sup>ه: زورورد، پو<sup>ت</sup>: (خوه<sup>ت</sup> لبوته)<sup>ت</sup> بسيار ريز، گرد.  
پوتراك: يوتراك<sup>ت</sup> نگا: يوتراك.

پو<sup>ت</sup>ه<sup>ك</sup>: ۱) زور خورو چليس؛ ۲) بني نموت و کورت و کزف<sup>ت</sup> ۱) شكم باره؛  
۲) لاغر و کوتاه.

پو<sup>ت</sup>ه<sup>ك</sup>ه: بني نموت، برجاونه گر: (کابراهه کي پو<sup>ت</sup>ه<sup>ك</sup>ه بيسه کم ديت)  
۱) بني نموت و کوتاه.

پو<sup>ت</sup>ه<sup>گ</sup>ا: خاليگ، کله کده، لا برك<sup>ت</sup> تهیگاه.

پو<sup>ت</sup>ه<sup>ل</sup>: پو<sup>ت</sup>ه<sup>ك</sup><sup>ت</sup> نگا: پو<sup>ت</sup>ه<sup>ك</sup>.

پو<sup>ت</sup>ه<sup>ل</sup>اك: يوتراك<sup>ت</sup> نگا: يوتراك.

پو<sup>ت</sup>ه<sup>ل</sup>اگ: يوتراك<sup>ت</sup> نگا: يوتراك.

پو<sup>ت</sup>ي: رهجاله، لات: (لو<sup>ت</sup>ي و پو<sup>ت</sup>ي)<sup>ت</sup> لات و اویاش.

پو<sup>ت</sup>ي: پو<sup>ت</sup>ه<sup>ك</sup><sup>ت</sup> نگا: پو<sup>ت</sup>ه<sup>ك</sup>.

پو<sup>ت</sup>ите: ۱) په تاته؛ ۲) پو<sup>ت</sup>ه<sup>ك</sup><sup>ت</sup> ۱) سيب زميني؛ ۲) بسيار ريز.

پو<sup>ت</sup>ين: ۱) کدوشى لاسك دريزي که مترا له چه کمه؛ ۲) زورورد:  
(خول<sup>ت</sup> پو<sup>ت</sup>ين)<sup>ت</sup> ۱) پو<sup>ت</sup>ين؛ ۲) خاک بسيار نرم و ريز.

پو<sup>ج</sup>: ۱) بني ناوك، بني کاکل؛ ۲) فسدي بني ماناوخه يالي<sup>ت</sup> ۱) ميان تهي؛  
۲) یاوه.

پو<sup>ج</sup>ه<sup>ك</sup>: دانه ويله<sup>ي</sup> بني کاکل<sup>ت</sup> بُشن ميان تهي.

پو<sup>ج</sup>ه<sup>ل</sup>: ۱) پو<sup>ج</sup>ه<sup>ك</sup>؛ ۲) بني نرخ و بني بره و<sup>ت</sup> ۱) بُشن ميان تهي؛ ۲)

بني ارش.

پو<sup>خ</sup>: ۱) خونجه<sup>ي</sup> کولو<sup>ك</sup> دار؛ ۲) ميوه<sup>ي</sup> زور<sup>ك</sup> گييشتو<sup>ي</sup> پليخاو؛ ۳) بن و  
ريشه<sup>ي</sup> برين<sup>ت</sup> ۱) عنجه<sup>ي</sup> شکوفه؛ ۲) ميوه<sup>ي</sup> لم شده؛ ۳) ريشه<sup>ي</sup> ناسور.

پو<sup>خ</sup>ت: ۱) ياك و ته<sup>ك</sup>وز؛ (کاري زور<sup>ك</sup> پو<sup>خ</sup>ت)؛ ۲) ليناني<sup>ت</sup> شيو<sup>ت</sup> ۱)

مرتب؛ ۲) بخت و پيز.

پو<sup>خ</sup>تکردن: راك خستن و جي به جي<sup>ي</sup> کردن<sup>ت</sup> ترتيب دادن.

پو<sup>خ</sup>توبه<sup>ز</sup>: شيو<sup>ي</sup> لاني<sup>ت</sup> بخت و پيز.

پو<sup>خ</sup>ته: هه لبزارده، بزارده<sup>ي</sup> قسه، خولا<sup>س</sup>ه<sup>ت</sup> خلاصه.

پو<sup>خ</sup>ك: گولينگه<sup>ي</sup> کلا<sup>ر</sup> منگوله<sup>ي</sup> کلا<sup>ر</sup> نتمد.

پو<sup>خ</sup>ل: جل<sup>ك</sup>ک: (يس و پو<sup>خ</sup>ل)<sup>ت</sup> جر<sup>ك</sup>ک و کييف.

پو<sup>خ</sup>له: بني برين، ريشه<sup>ي</sup> برين<sup>ت</sup> ريشه<sup>ي</sup> ناسور.

پو<sup>خ</sup>له<sup>و</sup>ات: ۱) کاري پيس و بني کد<sup>ك</sup>لک؛ ۲) خرت و پرت<sup>ي</sup> بني نرخ<sup>ت</sup> ۱)

کاري کييف و بني ارزش؛ ۲) ائمائيه<sup>ي</sup> بُنجل.

پو<sup>خ</sup>ه: خونجه<sup>ي</sup> گل<sup>ك</sup>ک دار، پو<sup>خ</sup><sup>ت</sup> او<sup>ل</sup>ين شکوفه<sup>ي</sup> درخت.

پنو: پهله<sup>ي</sup> چوك، له که، خال<sup>ت</sup> لکه.

پتو<sup>ك</sup>: پنو<sup>ت</sup> پنه.

پتو<sup>ك</sup> پتو<sup>ك</sup>: خالخال، پهله<sup>ي</sup> له<sup>ت</sup> داراي لکه هاي زياد.

پنه: تخته<sup>ي</sup> ده پي<sup>ك</sup>ه نه<sup>ك</sup>وتکه نانی له سفر<sup>ي</sup> بان ده کهنه<sup>ي</sup> تخته<sup>ي</sup> که  
خمير<sup>ي</sup> نان را بر آن يهنه<sup>ي</sup> كنند.

پنى: پيشه، پنو<sup>ت</sup> پنه.

پنيوز: دور<sup>ك</sup>وتون له جي: (پينيوز بوه: رو<sup>ي</sup>وه و ديهه<sup>ي</sup>ه<sup>ت</sup> رفتن موقعى).

پو: ۱) تبده<sup>ي</sup> دانى تعون، هه والى رايهل؛ ۲) بو<sup>ك</sup>ي ددان؛ ۳) لمزو<sup>ي</sup>له؛ ۴) لک و پو<sup>ي</sup>ي دار؛ ۵) رزي<sup>ي</sup> قوماش: (کوتاله<sup>ي</sup> که عهمباره پو<sup>ي</sup>يه: رزي<sup>ي</sup>ه؛

۶) تو<sup>ان</sup>او<sup>ه</sup>يز: (له<sup>ي</sup>يل و پو<sup>ي</sup>مهه<sup>ي</sup>) ۱) پود؛ ۲) لنه؛ ۳) شتاب و  
عجله؛ ۴) شاخ و بير<sup>ك</sup> درخت؛ ۵) پوسيده؛ ۶) تاب و توان.

پوار: ۱) پا<sup>ك</sup>و خاون، پاقق؛ ۲) كالا<sup>ي</sup> رزي<sup>ي</sup>، يو<sup>ت</sup> ۱) پا<sup>ك</sup>؛ ۲) پوده.

پوارتاك: رزاوی ناوه رو<sup>ك</sup>ي دار و دره<sup>ت</sup> خت<sup>ت</sup> مغز<sup>ي</sup> پوده<sup>ي</sup> درخت.

پواز: هوره<sup>ي</sup> بچوك، سينگيکه<sup>ي</sup> لمدرزى داري<sup>ي</sup> قله<sup>ي</sup>شاوى ده نين تا يه<sup>ك</sup>  
نه<sup>ك</sup>ريته<sup>ي</sup>ه<sup>ت</sup> بغاز<sup>ت</sup> بغاز سنگ

پوازه<sup>ن</sup>او: داري<sup>ي</sup>که و بير بعراشي ددهن بون<sup>ي</sup> بلند<sup>ي</sup>كردن<sup>ت</sup> بغاز<sup>ت</sup> بغاز سنگ

آسيا.

پوان: رزني<sup>ي</sup> کالا<sup>ت</sup> پودن.

پواو: رزي<sup>ي</sup>اف<sup>ت</sup> پوده.

پوب: کري زور سفت و پر<sup>ت</sup> نسيج سفت تينده.

پوب: ۱) پو<sup>ي</sup>ه، قيتكاهى سهري مدل و بالنده؛ ۲) کاکولى سهري مرو<sup>ي</sup> پور<sup>ت</sup>  
۳) برجستگى سر پرنده؛ ۴) کاکل.

پوپر: تالان، يور<sup>ي</sup> پو<sup>ي</sup> غارت، يغما.

پوپره: پو<sup>ي</sup>ه، پوب<sup>ت</sup> نگا: پوب.

پوپکه: ۱) پونه<sup>ي</sup> کله شير<sup>ي</sup>؛ ۲) دوندي<sup>ي</sup> کي<sup>ي</sup> ۱) تاج خروس؛ ۲) قله<sup>ي</sup>  
کوه.

پوپل: پونه<sup>ي</sup> برجستگى سر پرنده.

پوپن: مەلى کاکول<sup>ت</sup> دار<sup>ت</sup> مرغ<sup>ت</sup> کاکللى.

پوپنه: ۱) پونه<sup>ي</sup> ۲) مەلى به کاکول؛ ۳) گيای لک و پينج تىكلا<sup>ي</sup>و<sup>ي</sup> بلا<sup>ي</sup>  
برجستگى سر پرنده؛ ۲) مرغ<sup>ت</sup> کاکللى؛ ۳) گياه<sup>ي</sup> پر و درهم شده.

پوپنه<sup>ي</sup> کي: ۱) سمر<sup>ي</sup>هه قيتكه، کاکول<sup>ت</sup> دار؛ ۲) نازتساوي چوره<sup>ي</sup> به<sup>ك</sup>ه،  
چوره<sup>ي</sup> پوپنه<sup>ي</sup> کي<sup>ي</sup> ۱) مرغ<sup>ت</sup> کاکللى؛ ۲) نوعي پرنده<sup>ي</sup> کاکل.

پوپو: مەلى<sup>ي</sup>که کاکول<sup>ت</sup> دار<sup>ت</sup> مرغى است کاکل.

پوپه: قىتكاهى سهري، کاکول<sup>ت</sup>، گوشتى سهري<sup>ي</sup> کله شير<sup>ي</sup> و مام<sup>ت</sup> تاج مرغ  
و خروس.

پوپه<sup>ر</sup>ه<sup>ش</sup>ه: نه خوشيه<sup>ي</sup> که به<sup>ك</sup>ه يشكان و هرده<sup>ي</sup> بـ نوعي بيماري ما<sup>ك</sup>يان.

پوپه<sup>ر</sup>ه<sup>ز</sup>مین: پي<sup>خ</sup>ه<sup>ه</sup>في<sup>ك</sup>ي رزور<sup>ك</sup>ه<sup>ه</sup> نه خورى نېيکەن<sup>ت</sup> شمد پشمى.

پوپه<sup>ر</sup>ه<sup>ك</sup>له شير<sup>ي</sup>: گولى<sup>ك</sup>ي سو<sup>ر</sup>ه له<sup>ي</sup> پونه<sup>ي</sup> ده کا<sup>ك</sup>ل تاج خروس.

پوپه<sup>ش</sup>مین: پونه<sup>ي</sup> زمين<sup>ت</sup> شمد پشمى.

پوپه<sup>ش</sup>ي<sup>ت</sup>: پونه<sup>ي</sup>، قوتکاهى سهري<sup>ي</sup> مريشك و کله شير<sup>ي</sup> تاج خروس.

پوت: ۱) بت، خوداي ده سکرد، بوت؛ ۲) پورت<sup>ت</sup> ۱) بـ<sup>ت</sup>: ۲) کرک شتر

و بـ<sup>ر</sup>ه<sup>ك</sup>وسفتند.

- پو خین: ۱) قاوتی گدنم؛ ۲) چیشتی بودراو؛ ۳) جیزتیکی یمزیدیانه **ف** نگا: پُوزهوانه.
- پو زهوانه: ۱) تالقمه لوتی حمیوان؛ ۲) بهلهک پیچ، ساق بدند **ف** ۱) قاوت گدنم؛ ۲) آش قاوت؛ ۳) از اعیاد یزیدیها.
- پو د: کروز رُنگ لیدراوی زبر و کون بون بوج **ف** زنگ زده زبر و سوراخ شده.
- پو دای: پیوه دان، مار پیوه دان **ف** نیش زدن.
- پو دو: پوک، گوشتنی ددان **ف** الله.
- پو: ۱) موی سر؛ ۲) بالشده یه کی خوش گوشت و لمبر بشک زلتره؛ ۳) بدرین، هراو، گوشاد: (بان و پور): ۴) ریلک و جور **ف** ۱) موی سر؛ ۲) دراج؛ ۳) عربیص؛ ۴) منظم.
- پو ز: زور، راز **ف** زیاد، بسیار.
- پو: ۱) تلان؛ ۲) تاخنین **ف** ۱) غارت؛ ۲) انباشتن.
- پو: ۱) خوشکی باوک؛ ۲) خوشکی دایلک **ف** ۱) عمد؛ ۲) خاله.
- پو راندن: بدزور تاخنین **ف** سبوختن.
- پورت: بدرو بال **ف** پروبال.
- پورت: لوا، بهرگن، توکی و شتر و بدرخ **ف** کُرک شتر و بره گوسفتند.
- پورت: پرتک، پرتوك **ف** جزء کوچک.
- پورتخه: بنی برين، ریشه کی کوان **ف** اریشه ناسور.
- پورتک: ۱) سمرپوش، مو دایوش؛ ۲) رزیو **ف** ۱) سرپوش؛ ۲) پوده.
- پورتکان: رزین، بوان **ف** بودن.
- پورتکاو: رزاو، یواو **ف** پوسیده.
- پورخو: ۱) جدموش، تور؛ ۲) خویری و بیکاره و نه گونجاو **ف** ۱) رمول؛ ۲) تاهنجار.
- پورزا: فرزندی پور **ف** عمه زاده، خالدزاده.
- پورزازا: ندوی پور **ف** نوه عمه یا خاله.
- پورکه: پور **ف** عمه.
- پورگ: ۱) زیکدی هملتو قیوی پرناو؛ ۲) پینه دهست؛ ۳) نیرنکی ناو دومدل؛ ۴) تیکولی چلسنوك؛ ۵) ناؤگورکی ره شمال؛ ۶) پاری چچ و چادر **ف** ۱) تاول؛ ۲) پینه دست؛ ۳) غده داخل دمل؛ ۴) پوست برنج؛ ۵) آتشدان سیاه چادر؛ ۶) کیسه چادر.
- پوره: شلخه میش هدنگوین **ف** نسل نوبن زبور عسل.
- پوره: پیا، پیدا **ف** برآن.
- پوره دان: سلخدانی ههنگ **ف** بیرون آمدن نسل نوبن زبور از کندو.
- پوریان: ریلک و پیک بون، جور بون **ف** جور در آمدن.
- پوز: بهلهک، لتمر، نیوان قوله قابو و نه زنون **ف** ساق.
- پوز: ۱) کهپو؛ ۲) ددم و لموس؛ ۳) زه نبوره‌ی ناوش؛ ۴) کونی قنگ **ف** ۱) بیضی؛ ۲) نیس؛ ۳) سوراخ تنگ ناو آسیا؛ ۴) مقدون.
- پوزکه: زه نبوره‌ی ناوش **ف** سوراخ تنگ ناو آسیا.
- پوزنگان: بوان، رزین **ف** بودن.
- پوزه: ددم ولوتی حمیوان **ف** پوزه حیوان.
- پوزه بهن: زاربینی بیچوی شیر خوری ناژه ل **ف** پوزه بند بجه حیوان.
- پوزه خوگه: بدریکی داری مازو **ف** نوعی شمر مازوج.
- پوزه وان: بهلهک پیچ **ف** ساق پیچ.
- پوش به قنگه: پوش به قونه **ف** سنجاقک.
- پوش به قنگه: سدرانه تازه ل **ف** بو تاغا، باجی لوهه ز **ف** حق المرتع.
- پوش به قونه: جانوه ریکی چواربالی قون دریزه، زهل به قونه **ف** سنجاقک.
- پوشانه: سدرانه تازه ل **ف** بو تاغا، باجی لوهه ز **ف** حق المرتع.
- پوشان: دبه رکردن، لخوکردن **ف** پوشیدن، به تن کردن.
- پوشانه: سدرانه تازه ل **ف** بو تاغا، باجی لوهه ز **ف** حق المرتع.
- پوش به قونه: جانوه ریکی چواربالی قون دریزه، زهل به قونه **ف** سنجاقک.
- پوش به قنگه: پوش به قونه **ف** سنجاقک.

پوک: وشهی سهیرمان: (پوک! چند سهیره) کلمه تعجب.

پوکانهوه: پوچانهوه، کم کردن و جرج هنگمنان آفول.

پوکاو: ۱) رزیو. بوداری ده لین: ۲) جرج (۱) درخت فرسوده: ۲)

چروک.

پوکاول: چه موله، چه مبوله صوت و حرف تئفر که با بازکردن پنجه بطرف کسی گفته می شود.

پوکاوله: پوکاول نگا: پوکاول.

پوک و بیست: بدالتایی نیوان گوشت و بیست بین گوشت و بیست.

پوکه: ۱) گریان بدده نگی نزم: ۲) بدری قامیش کدوک لوكه ده جنی (۱) کریه یواشکی: ۲) تعریتی که مثل پنهان می ماند.

پوکه پوک: گریانی بدده نگی نزم، نوکه نوک آرام گریستن.

پوکه ره: جوری قوماری بدیده رانه (۱) نوعی قمار گنجفه.

پوگ: ره شه بازی زور توند (۱) باد سخت.

پول: ۱) سکل، په نگر، پن، پتو: ۲) کومه لیک بالنده: ۳) وه تاغی

ده درس، سده، کلاس (۱) آخرگ: ۲) گروه پرنده: ۳) کلاس درس.

پول: که مترین نه غد، ورده، قوشه: (بدپولی نامه وی دهرمان له ندشته ای

چاویه عیللهت) «نالی» (۱) پیشیز.

پول: پاره، نه غد (۱) پول.

پولا: جوری تائسی رهق ترف فولاد.

پولاخور: بریتی له پیاوی ناز او گوئی نه ده ره بخه ته رف پولادخا، کنایه از

شجاع.

پولاد: پولا (۱) فولاد.

پولان: مانگی ره شده مه، سیههم مانگی زستان (۱) ماه اسفند.

پولانیا: دمه زه ردی گاسن (۱) تیزکردن گاو آهن.

پولانین: له پولا (۱) کری (۱) پولادن.

پوله رست: رژد و چنونک، ره زیل (۱) پول برست.

پولدار: ده ولمن، خاون سامان (۱) بولدار.

پولک: پوله که ماسی (۱) فلس ماهی.

پولک: بریقه، توییه (۱) پولک زینتی.

پولکه: پولک (۱) پولک زینتی.

پولکه: گاگوز (۱) خلر.

پولکه: پورگ، پینه دهست، بلوقی بیست (۱) تاول، پینه دست.

پولون: پول، سکل (۱) آخرگ.

پوله زه رتکه: پولی چکوله ده که ده کریته خشلی زنان (۱) بولک

برنزي.

پوله که: ۱) په زه ورده کانی پشته ماسی: ۲) پتروخه، قرتماگه هی برين:

۳) توییه، بریقه (۱) فلس ماهی: ۲) کبره زخم: ۳) پولک زینتی.

پوله که: پوله که (۱) نگا: پوله که.

پوله که زه: برگی که توییه و بریقه هی پیدا دورابی (۱) لباس بولکدار.

پوله کی: رژد و چروک، ده سقوچاوف (۱) پول برست.

پوله کی: پوله کی (۱) نگا: پوله کی.

پولی: سکل، په نگر، پولو (۱) آخرگ.

پوشبار: وشكه گیا (۱) خشک گیا.

پوشیه: ۱) جدنگه گیادرون: ۲) سیههمین مانگی به هار (۱) موس

درو گیاه: ۲) خرد ماه.

پوشست: نیری حین، پیاوی گانده (۱) اینه.

پوشته: ۱) بدرگ تازه باش: ۲) بریتی له سازو به که بیف (۱) شیک

لباس: ۲) شاد و سرحال.

پوشته کردنده: ۱) بدرگی کون به تازه گورینه وه: ۲) بریتی له سازو

بین نیازکردنی که سیک (۱) لباس تازه پوشانیدن: ۲) کنایه از بی نیاز

ساخن کسی.

پوشندو به رداخ: ریک و پیک و تدمیار و ساز (۱) مرتب و شیک.

پوشدانه دهست: زه ره پی گه یاندن (۱) کنایه از زیان رسانیدن.

پوشکه: چیلکه، داروکه هی سوتمنی (۱) هیمه، تکه چوب کوتاه.

پوشله: چیلکه سهربه لوه، بو عیماله هی منال به کاردتی (۱) شیاف

چوبی بچه.

پوشو: هد رچی زو ناگر بگری، ده گه ل نهستی و بدر ده کاردنی (۱) هود.

برهود.

پوشوه لاش: گیای با برده لهی و شک (۱) خس و خاشاک.

پوشه: ۱) پیشله: ۲) بزنی پوش: (هم بونم، چند سه شه / دام

به بزنی کی پوشه) (به رده شانه) (۱) گربه: ۲) بُز سفید سیاه گوش.

پوشه لان: چیگهی وشكه گیای زور (۱) جای خشک پر گیاه.

پوشهن: پوشاك (۱) پوشیدنی.

پوشنه نی: شیاوی ده بمرکردن (۱) پوشان.

پوشی: ۱) رویه ندی زنان: ۲) پوشو (۱) روبند: ۲) هود.

پوشی به روز: بریتی له پیاوی سوک و بین نرخ (۱) کنایه از مرد سبک و

بی ارزش.

پوشین: ۱) دروست کراو له لاسکه ده غل و گیا: (سه لهی پوشین، کلاوه

پوشین): ۲) سدر بیچی ره شی زنان: ۳) خشلی سدری زنانه.

پیشه سه ره (۱) ساخته شده از ساقه غله: ۲) سر پوش سیاه زنانه: ۳)

زیور سر.

پوشین: ۱) ده بمرکردن: ۲) وه شاردن، پوشان (۱) پوشیدن: ۲) پنهان

کردن.

پوشین بیچ: خشلی سه ره بیچ (۱) زیور سر.

پوشینه: زه نبیله، تریانی له پوش کراوف (۱) سبد کوچک.

پوغه: پانیری نه خه ساواه (۱) گوساله دوساله اخته نشده.

پوف: ۱) سی، جدرگی سبی: ۲) فوی به هیز: ۳) وشكی ناره حدتی له بونی

ناخوش (۱) ریه، شش: ۲) پف: ۳) کلمه تئفر از بونی بد.

پوفلک: پزدانی فودان که منال نه یکمن، تیزانگ (۱) باد کنک.

پوقره: ورده زیبکه هی پیست که ناوی تیابی، پورگ (۱) تاول رین

پوک: ۱) پدو: ۲) بین پیست: (پوک و بیست) (۱) بدالتی و ناوخالی، پوج: ۴)

چه پوک، به پانی دهست له سمر دان: ۵) لاوازی، کم کردن: ۶) کریوه،

به فر به باده (۱) لش: ۲) زیر پوست: ۳) تهی: ۴) توسری: ۵)

لا غرشدن: ۶) کولاک.



گوسفند سفید گردن سیاه: (۳) کنار: (۴) ورق کاغذ: (۵) پسین: (۶)  
زده شده: (۷) دور: (۸) پروازکردن: (۹) پریدن.

په‌ر: مەری سەر و گردن رەش گوسفند سفید سر و گردن سیاه.  
په‌رانه‌ر: ده راندەور، کەنارە و کەنارق پیرامون.

په‌راسو: (۱) پراسی، نیسکى کەوانىي له پشتدا: (۲) تەنشت: (۳)  
قامىشى رايلىچىخ و خانوی لەقامىش (۱) دىنه: (۲) تەھىگا: (۳)

تازه‌رای نى در بافتى ازنى.

په‌راسوبەند: دەفەي سىنگ استخوان سينه.

په‌راسو: قامىشى رايلىچىخ... تارنى در چىخ.  
په‌راسى: نیسکى کەوانىي له پشتدا، په‌راسو گەندە.

په‌راگەندە: ئاواه كى، حەيوانى لمىگەل دوركە توڭا حەيوان از گەلدۈر افتاده.

په‌رائان: (۱) سواربۇنى نېر لەمى: (۲) لەتلىپۇشودە: (دەمى چەقهە كە

په‌ريوه): (۳) پەرت بۇن: (دارە كە لەدەستم په‌رى) (۱) گىشنى: (۲)

تەھىاى از چىزى پریدن: (۳) پەرت شدن.

په‌رائىدىن: (۱) سواركەرنى نېر لەمۇيىنە: (۲) لەتلى فەردىان: (ئەم لەكە

بېھرەتى): (۳) يەجىن ھېشىتن: (لە خۇنيدەۋەدا خەتىكەت په‌رائىد): (۴)

لەپىش لاپەرنى كۆسپ: (لەمەدرەم په‌رائىد): (۵) بەدۋاي پېشگىرى

«ھەل»دا بەماناي رەقسانىدە: (ھەلەرائىن): (۶) بەدۋاي پېشگىرى

«رآ»دا بەماناي يىدار كەرنەۋە يە: (رایپەرائىن): (۷) لەدۋاي پېشگىرى

«دا» بەماناي رەتائىدە: (دام په‌رائىدە خوار): (۸) لەپاش «لى» بەماناي

تەھىشىن: (خەولى په‌رائىن): (۹) حۇفت كەردن نېر بىر مادە: (۲) چىزى

از كل را قىلغى كەردىن: (۳) بچاى گىداشىن: (۴) بىداشتىن مانع: (۵)

رەقسانىدە: (۶) بىداركەردىن: (۷) تکان دادن: (۸) نىڭداشتىن.

په‌رائىندەۋە: (۱) لەتاوەرە بازكەردىن: (۲) بىرىتى لە بەلا رىزگار كەردىن:

(په‌رائىندۇتىصەوە) (۱) عبور دادن: (۲) نجات دادن.

په‌رائان: پەرائىن نىگا: پەرائىن.

په‌رائىندەۋە: په‌رائىندەۋە نىگا: پەرائىندەۋە.

په‌رائىندەۋە: پەرائىندەۋە، لەتاوەرە بازبۇن (عبوركەردىن).

په‌راوا: كەنارا (ستراخ).

په‌راوا: دەفتەر، كىتەب، دەفتەرى پەر سىغار (كتاب، دفتر، كاغذ سىگار).

په‌راوى: پەراوا نىگا: پەراوا.

په‌راويز: (۱) كەنارە جىلك: (۲) حاشىيە كىتىب (۱) حاشىيە لىباس: (۲)

حاشىيە كەنارە.

په‌راويزى عاسمان: تاسۇق افق.

په‌ر بازى: بالەفرەي جوچىكى مەل بۇ فېر بۇنى فېرىن (پېرىزىن جوجە

براي پر واژ).

په‌ر بۇن: دوركەوتىنە، بەسەھوچون (دورشىن، اشتباھ كەردىن).

په‌رپىتىن: بىلەر بۇن، لە بەرەيەك چۈن (از ھەم در رفتن).

په‌رپۇت: (۱) لە بەرەيەك ھەلۋە شاۋ: (۲) جورى مراوى (۱) از ھەم در رفته:

(۲) نوعى مرغابى.

په‌رپەزك: (۱) يەپولە: (۲) گولى لىلۇپەز (۱) پروانە: (۲) نىلوفر.

په‌رپەرۆك: يەپولە (پروانە).

په‌تى: (۱) روت، خواس: (پا په‌تى): (۲) خالىس، ناتىكەلاؤ: (ناسو) كە

په‌تى): (۱) بىرەتەر، گەللابى (خۇل و پەتىارە.

پەچىارە: پەچىارە، دلۇپىك لەپېشىت (پەچ: (۲) تەكە سقز

پەچدان: خواركەرنەوە پېچ دانىز بىمارىو... (پەچ دادن.

پەچدانەوە: يەچدان (پەچ دادن.

پەچك: يەچك، بىچم (سيما و قيافە.

پەچىن: يېرى سەررېز: (وام بىر كەردوھ قەلە پەچن) (انباشتە.

پەچىن: بېرى كەردنى وا كەجىگەي چى تەپەتەوە (لېرىز كەردىن).

پەچە: (۱) روپەندى ئىنان: (۲) پېزازنى ئان: (۳) جى خەوى مىگەل

لەدەشت، حوشە (۱) روپىنە: (۲) پەختن ئان: (۳) آسياشىگەڭ گەلە در

دشت.

پەچەتە: يارچەي سەركۈش لەدەمى خواردنداد (پېش بىند غەذاخورى.

پەچەل: چەپەل، گەمار، پىس، پۇخ (كىتف، چىرىكىن.

پەچ: وشەي سەيرمان (كلمة تعجب.

پەح: پەح (نگا: پەح.

پەححا: وشەي سەيرمان بەپاۋز نە كەرنەوە: (پەححا لەم دروپەت!) (

كلمة تعجب و انكار.

پەحتىن: پېزازنى ئان (پەختن ئان.

پەحلەوان: تەناfibاز پالەوان (پەندبازان

پەحن: يان، بەرين (عريف).

پەحنى: پازىنە، پاتىنە (پاشنە.

پەخ: (۱) سواوى كول: (خەنجەراتە پەخ بويە): (۲) وشەي پەسىند

لەزمانىي مەنالاندا (۱) تېغ كىند: (۲) بە بېچگانە.

پەخ بۇن: سوان و گول بۇنى تېغ (كىندىشىن تېغ.

پەخخە: زورجاۋان، لەزمانىي مەنالاندا (بە بېچگانە.

پەخخىش: بىلە، پېزاز (پەخخىش.

پەخشان: (۱) پەخش، بىلە، (۲) نوسراوى بەرائىمەری ھۇنراو، نەسر (۱)

پەراكنىدە: (۲) نېر، مقابىل نظم.

پەخشان بۇن: بىلەر بۇن، پېزاز (پەخشان شىن.

پەخشانكەردىن: بىلەر كەردىن، پېزازنى ئان (پەراكنىدەن.

پەخشان كەرنەوە: بىلەر كەرنەوە، دابەش كەردىن (پەخشان توزىع.

پەخشە: (۱) بىلە، ئېتىشارات: (۲) مېشۇلە، پېشى (۱) نېرىيە: (۲)

پەخشە.

پەخشە كۆرە: جۈرى مېشۇلە (نوعى پەخ.

پەخەمە: كېلى، بىن تاۋەز (پەخەمە).

پەخۇ: هەر بۇخ (خۇد شخص.

پەخوا: بېخوي، كۆلشى بەپېنى گاكىرە (خەمن در حال كوبىدىن.

پەخىن: لەق، پېلاقە (لەق).

پەز: (۱) توکى بالى مەل: (۲) مەرچى سەپى سەر و گەردن رەش: (۳) قەراخ،

كەنار: (۴) وەرەق قاقەز: (۵) ئاخىر، دوماھى: (۶) لىدرائى، بابەزبۇد: (۷)

دۇر: (پەز بۇد): (۸) فېرىن: (۹) پەرىن: (ھەل پەز) (۱) پەز: (۲)

(۱) حجله؛ (۲) پرده؛ (۳) لایه.

په رده پلاو: جوری پلاو که توتوی گوشتی تیدایه از انواع پلو.  
په رده پوش: رازدار، نه مین بوسور ندر کاندن ف رازدار.  
په رده دار: خزمتکاری رُوری تایه‌تی حاکمان ف پرده دار.  
په رده دران: (۱) روسیابون، ثاور و چون؛ (۲) شدم شکان ف (۱) رسواشدن؛ (۲) شرم از بین رفتن.

په رده رثی: دهس پی راگین ف در دسترس بودن.  
په رده ک: مه‌تمل، له‌غمز، مه‌تل که ف چیستان، لغز.  
په رده گیز: په ردو گیر اف دامادی که در حجله بسیرد.  
په رده ورث: په رده رثی ف در دسترس.  
په رده هه ناو: په رده‌ی منالان ف مشیمه.  
په رده زیب: هدل، دهرفت، کیس ف فرست.  
په رهرا: هدلاجی کردن ف پنهان زنی.  
په رز: بلاوف ف پراکنده.

په رز: هدل، دهرفت ف فرست.

په رزان: گوئی پیدان، خمیریک بون ف مشغولیت.  
په رزیان: په رزان ف برداختن به کار

په رزین: (۱) هملی کار لبه‌ردی شتیکوه: (نام په رزی)، په رزان؛ (۲) چیل،  
شوره‌ی بهدر و ف (۱) پرداختن به کار؛ (۲) پرچین.  
په رس: په رست، له باش و شه بعمنای کدسيکه شتی ده په رهستی: (خوا  
په رس، خو په رس، پول په رس) ف پرسست، در ترکیب بجای  
پرستنده آید.

په رسای: پرسین ف پرسش.

په رست: پدرس ف نگا: پرس.

په رستار: یاریده‌ی نه خوش، سیستر، خدمخوار و ناگاداری نه خوش ف  
پرستار.

په رستن: خوش‌ویستن، خدمت کردن، به پیروز زانین ف پرستیدن.

په رسدار: خواب پرست ف خدا پرست.

په رسف: جواب، ورام ف پاسخ.

په رسگه: جیگه‌ی له خوا پارانه و ف معبد.

په رسه: بهرسه ف برس.

په رسیف: په سیف، نلامت ف رکام.

په رسیار: په رست ف پرستنده.

په رسیلک: یه ره سیلکه، یه ره سلیل که ف پرستو.

په رسیله: قوره، برسیله، په رسیله ف غوره.

په رسیو: په سیف، نلامت ف رکام.

په رش: (۱) په رش، پرش، پلاو؛ (۲) ده غلیکه له جو نه کاو کره‌ی نه کهن  
ناوکه کدی وه ک برنج ده کار دینن، بر ویش ف (۱) پراکنده، (۲) از انواع  
حبویات شیشه جو.

په رشت: په رش ف از حبویات.

په رش: (۱) پمرشت؛ (۲) کاکوتی دانه‌ویله ف (۱) نگا: په رش؛ (۲) آنچه که  
از غله بیخته دور ریزند.

په ریبینه: یه لیبینه، په پره ف گیاه خرفه.

په رت: (۱) سه هوکار؛ (۲) هملدیر او ف (۱) استباه کار؛ (۲) واژگون.

په رت‌اندن: لمدیریک هملدیر آندن ف پاره‌باره کردن.

په رت‌اوتون: لک هملایچینی دار ف هرس کردن.

په رتوك: کتیب ف کتاب.

په رته واژه: یه زه واژه، تاوازه ف آوازه، ولان.

په رتین: پهرتان، تیک و پیک چون و پچرچر بون ف ازهم در رفتن و

پاره‌باره شدن.

په رحو: موجزات ف معجزه.

په رج: پیچ دانه‌وهی ناسن و بزمارو...؛ (۲) په رین، چیل؛ (۳) سه‌رلکی

هه لیمه رتاوته؛ (۴) میشمود لیری چوغور ف (۱) پرج: (۲) پرچین؛ (۳)

شاخه پیراسته شده؛ (۴) بیشه آنبو.

په رجان: خوارکردنه‌وهی بزمارو... ف خواباندن میخ و...

په رجان: په رجان ف نگا: په رجان.

په رجاوه: خواره‌وه بون ف پرچداده شده.

په رچدانه‌وه: خوارکردنه‌وه خواندنی بزمارو...؛ (۲) پیشه‌بره بینه و

لمدیگه؛ (۳) بدم داهاته وه ف (۱) پرچدادن؛ (۲) دراه از کسی پیشی

گرفتن؛ (۳) جواب سخت دادن.

په رچف: ماسین، هستوری ف ورم، آماس.

په رچفین: هستوریون، ماسین ف آماسیدن.

په رچق: ورد، لدت ف اندک، ریزه.

په رچقان: ورد خاش بون، لدت و کوت بون ف اریزربیز و پاره شدن.

په رچقاندن: وردولهت کردن ف تکمکه کردن.

په رچقین: په رچقان ف نگا: په رچقان.

په رچوکه: موی لمسه همه نهیه قرتاوه ف موی زینتی بر پیشانی.

په رچه: (۱) پارچه، پاره، لدت؛ (۲) کوتالی گران قیمت ف (۱) جزء؛ (۲)

پارچه قیمتی.

په رچهم: موی سه‌رهنه، په رچوکه ف موی بر پیشانی.

په رچی: بی نرخ و سوک: (هه رچی و په رچی) ف سبک و کم بها.

په رخ: شیلان و بددهست مالین ف مالش با دست.

په رداخ: (۱) پیاله‌ی ناوخوری له شوشه، گلاس، لیوان؛ (۲) جوان و

لوس کراو؛ (۳) سازو به کدیف ف (۱) لیوان؛ (۲) آرسته؛ (۳) شاد و

سرحال.

په رداع: په رداع ف پرداخته، مهیا.

په ردال: په رهه زیری تیر ف په رهه ناولک تیر.

په ردو: (۱) ژوری بوك و زاوا له شهوي بوك گوزن‌انهوه، په دهه بوك و زاوا؛

(۲) هدلاشی بان ف (۱) حجله؛ (۲) پوده.

په ردوخ: پروز ف نگا: پروز.

په ردوخیان: پروزان، سوتانی مو ف سوختن مو.

په ردوگیر: تازه‌زاوا که لمپردو دا بمرنی بان نه خوش که ونی ف دامادی که

در حجله بمیرید یا مریض شود.

په رده: (۱) پمده؛ (۲) روپوشی ده رگاو به نجهره له قوماش؛ (۳) لا، توى ف

په رهه رشت: به خوبی کردن په روش.  
 په رهه ری: راهینان تر بیت.  
 په رهه: ۱) پول، دراو، پاره؛ ۲) برهه، رهه واج؛ ۳) لمبه رهه (۱) پول؛ ۴) رواج؛ ۵) برای.  
 په رهه: ۱) پدرهه توبی ناسیا؛ ۲) کاری ههلاج (۱) پرهه آسیاب؛ ۲) پنهه زنی.  
 په رههها: پدرهه پی (نوعی کبوتر).  
 په رهه خاندن: هه لگلوفین، گلوفین و چرج کردن [مچاله کردن].  
 په رهه خهرهه که: تامرازیکی خهرهه کی په معمو رسی (ابزاری در دوك).  
 په رهه س: په رست په رستنده.  
 په رهه سلیبر که: په رهه سلیک (پرسنو).  
 په رهه سلینکه: په رهه سلیک (پرسنو).  
 په رهه سویلکه: په رهه سیلک (پرسنو).  
 په رهه سهندن: وه رهه واج کهون، له زنده یون، په رهه وزیادی چون ترقی کردن.  
 په رهه سلیکه: په رهه سلیک (پرسنو).  
 په رهه سین: رو له زیادی در رواج و نرفقی.  
 په رهه ک: زورگانکدر (سیار جماع کننده).  
 په رهه کردن: به ههلاجی کردن (حللاجی کردن).  
 په رهه که: په راسوی حمیوان (دندنه حیوان).  
 په رهه که: حهلاج (پنهه زن).  
 په رهه گرتن: لمزیادی یون (رواج یافتن).  
 په رهه م: پول، تاقم، جوون (دسته).  
 په رهه م په رهه م: پول پول (دسته دسته).  
 په رهه ناو: گلوشی په ریای گاگیره (ساقه های جمع شده برای کویدن).  
 په رهه نشک: نوسه که (نگا: نوسه که).  
 په رهه نگ: ۱) لمزانه گواره؛ ۲) پول، سکل (۱) آویزه گوشواره؛ ۲) اخگر.  
 په رهه نیشک: نوسه که، نوسه نه که (خاری است).  
 په رهه واژه: تاواهه، تمهه (آواهه).  
 په رهه لا اویشتن: لمئندازه ده رچون (از حد گذشتن).  
 په رهه هی: بو، لمبه (برای).  
 په رهه هیز: پاریز (پرهیز).  
 په رهه هیز کردن: خو دور خستن له شتی، پاریز له خوارهه مهنتی کردن (پرهیز کردن).  
 په رهه هیز گار: دینداری راست (پرهیز کار).  
 په رهه هیزی: پاریز لمخواردن (پرهیز از خوارک).  
 په رهه هی: ۱) بوخاتری، لمبه، بولای؛ ۲) پیری، دو توییش؛ ۳) سوکله ناوی په رونین (۱) برای؛ ۲) پریروز؛ ۳) مخفف په رونین.  
 په رهه هی: ۱) نیر سواری میوینه بو، بو حمیوانان ده گوتربی؛ ۲) پارچه هی لئی و بوب؛ ۳) هه لدیرا؛ (المسن نه سب په رهه)؛ ۴) په لکی چاول لمرزی (۱) نر بر ماده سوار شد؛ ۲) پارچه تکه و پاره؛ ۳) پرت شد؛ ۴) پلک

په رهه هی: په بوله (پروانه).  
 په رهه ک: سمرچنی که لاش (باقته گیوه).  
 په رهه ک: ۱) پدرهه مهلى چکوله؛ ۲) پدرهه کاغذهه سیگار (۱) پر کوچک؛ ۲) کاغذهه سیگار.  
 په رهه کال: ۱) خرت و بیرتی ناومال؛ ۲) لیک و لمبار، په رداخ (۱) خرت و برت؛ ۲) ساخته و پرداخته.  
 په رهه کم: ۱) نه خوشی تاو ههلامت پیکوه، نه نفلوه نزا؛ ۲) فی، خوداری (۱) بیماری انفلوآنزا؛ ۲) بیماری صرع.  
 په رهه کور: جوری هه لولی ره شی زیر بال سهی (نوعی عقاب).  
 په رهه کولول: مدزی سدر و چاوهه شی قه بوز سهی (گوسفند سر و گردن سیاه بینی سفید).  
 په رهه که ما: تخته که نارهه که لاش (حاشیه زیرین گیوه).  
 په رهه گ: په رهه نگا: پدر کدما.  
 په رهه گار: جه غزینگ (پرگار).  
 په رهه گال: په رهه گار (پرگار).  
 په رهه گه ما: په رهه گما (نگا: پدر کدما).  
 په رهه گی: جستنی کوئر (نوعی کبوتر).  
 په رهه موج: سیس، زاکا، (گولام په رهه موجه) (پژمرده).  
 په رهه موجان: سیس یون، زاکان (پژمرده).  
 په رهه مون: ۱) دخورادیت، بر وا به خوبی؛ ۲) ره وینه وه، سل کردن (۱) اعتماد به نفس؛ ۲) رم کردن.  
 په رهه میشک: تو سه که (نوعی خار که بر پشم می چسبید).  
 په رهه نده: فرنده، مهانی که نه فرنی (پر نده).  
 په رهه نه: په رهه نگا (پر نده).  
 په رهه ره: پارچه قوماشی کون (وصله پاره و کهنه).  
 په رهه ره: په رهه نگا: په رهه.  
 په رهه ره: جلکی به خشناه او، خهلات (لباس بخشیده شده).  
 په رهه ره: باک، ترس، سل کردن (پروا).  
 په رهه ره: دایه سته، به خته (پروا واری).  
 په رهه ره: دایه سته (پروا واری).  
 په رهه ره: فرین (پروا وار).  
 په رهه ره: په بوله (پروانه).  
 په رهه ره: خهم، داخی دل (غم و اندوه).  
 په رهه ره: چیلکه و چال و خشت و خال (خس و خاشاک، پوشال).  
 په رهه ره: پر بشکی تراوا، پرشه هی شتی تاوه کی (پاشیدن مایع).  
 په رهه ره: په رهه، چیلکه و چال (پوشال، خس و خاشاک).  
 په رهه ره: به خیو که ره (پر و رانده).  
 په رهه ره آندن: به خیو کردن (پر و رانیدن).  
 په رهه ره گار: خودا (پروردگار).  
 په رهه ره ده: ۱) به خیو کردن؛ ۲) به خیو کراو (۱) پر و رانیدن؛ ۲) پر و رده.  
 په رهه ره ده: نر بر ماده سوار شد؛ ۲) پارچه تکه و پاره؛ ۳) پرت شد؛ ۴) پلک

چشم لرزید.

په‌ری: ۱) فرشته، جوانی بالداری خمایلی؛ ۲) پمردوی بوكو زاو؛ ۳)

نیویکی زنانه‌یه [۱] پری؛ ۲) حجله؛ ۳) اسمی برای خانها.

په‌ری بر: مندانی که خدنه کردندی ناوی [۱] بجه ختنه شده طبیعی.

په‌ریتان: ناوه‌روت، پدر روتانه‌وه [۱] پرکنند مُرغ بوسیله آب داغ.

په‌ریتاندن: روتانه‌وه مهل [۱] پرکنند.

په‌ریز: ۱) چینگه‌ی ده غلی درواو؛ ۲) به ذه‌ذه بونچیر چون؛ ۳) ره‌بدت.

بوسیدی راوجی [۱] جای غله درویده؛ ۲) یواشکی به طرف نخجیر

رفتن؛ ۳) کین شکارچی.

په‌ریزاد: بریتی له‌جوان چاکی میوینه [۱] پریزاده.

په‌ریزاده: پدریزاد [۱] پریزاده.

په‌ریزان: په‌ریزان [۱] پرداختن به کار.

په‌ریش: بوقی [۱] برایش.

په‌ریشان: ۱) بلاؤ؛ ۲) دل به‌خدمات [۱] پراکنده؛ ۲) اندوهگین.

په‌ریشانی: بی‌سره و بره‌یه [۱] پریشانی.

په‌رین: ۱) هدلدیران؛ ۲) سواریونی نیر لدمی؛ ۳) لهرزینی په‌لکی چاو؛

۴) شکانی شتی تورت؛ ۵) بازبردن و خوشه‌لدان؛ ۶) سربون له‌سمرما

[۱] پرت شدن و افتادن؛ ۲) سوار شدن گشن بر مادینه؛ ۳) لریش

پلک چشم؛ ۴) شکستن چیز ترد؛ ۵) جهیدن؛ ۶) بی‌حس شدن از

سرما.

په‌رین: لاپر: (ده غمز په‌رینه ثالو بالو) [۱] زداینده.

په‌ریندهوه: له ناو یا له خدیابان چونه تمودبرات عبور از عرض.

په‌ریهتن: تولانوه، داتولان [۱] له‌شدن گوشت بر اثر زیاد پختن.

په‌ز: ۱) مدر، می، یه‌ک‌مدر؛ ۲) مینگل له‌مژرو بزن؛ ۳) دوازی و شه به‌مانای

لینمره: (ناشیهز، جایهزا) [۱] گوسفند؛ ۲) گله؛ ۳) بزنده.

په‌زآف: دوناو، بوجاری دوههم ناودانی سوزی [۱] آبیاری برای بار دوم.

په‌زآو: په‌زاف [۱] نگا: په‌زاف.

په‌زشکه: نوسه که، نوسه‌نه که، په‌ره نیشک [۱] دوزه، خاری که بر پشم

گوسفندان - در وقت چرا - می‌چسبد.

په‌زمه‌نده: پاشه که‌وت [۱] اندوخته و پس انداز.

په‌زه کیفی: مژه کیوی، مژه سوراف گوسفند کوهی.

په‌زه‌منده: پاشه که‌وت، گرده و کوبی [۱] اندوخته.

په‌زه‌منده: په‌زه‌منده [۱] اندوخته.

په‌زیر: قبولکدراف [۱] په‌زیرا.

په‌زیرایی: خدمه‌تی میوان [۱] په‌زیرایی.

په‌زیره: چیستی شه‌وی که بورزه مینیتهوه، بهيات [۱] خوراک شب مانده.

په‌زیزانک: جیکل‌انه مهل، جیقل‌دان [۱] زاغر، چیندان.

په‌زیشکه: په‌زشکه، نوسه که [۱] نگا: په‌زشک.

په‌ز: شلک و تورت و له گدشه [۱] شاداب و ترد.

په‌زار: خدمبار [۱] غمگین.

په‌زاره: ۱) خم، کمسه، کول؛ ۲) تاسه، ناره‌زوی دیدار؛ ۳) نیگرانی

[۱] غم؛ ۲) آرزو؛ ۳) نگرانی.

په‌زاره‌دار: خدمبار، دل‌نه‌نگ [۱] غمگین.

په‌زان: پدرین، چیل [۱] پرچین.

په‌زک: ۱) ده‌سته‌چیله‌ی تاگر؛ ۲) یوشو، قاوف [۱] آتشگیره؛ ۲) پده.

په‌زم: خوری، هدری [۱] پشم.

په‌زمده: سیس و له‌گدشه که‌تو [۱] پزمرده.

په‌زمورده: په‌زمورده [۱] پزمرده.

په‌زمورین: زاکان، سیس‌بون [۱] پزمردن.

په‌زوم: زار، بیچاره، بین مال و حال [۱] بینوا، بیچاره.

په‌زه: په‌لک، گه‌لک، به‌لک [۱] برگ.

په‌زیران: قیولکردن [۱] پذیرفتن.

په‌زیک: ۱) په‌سیو، نالامه‌ت؛ ۲) آهو، په‌تا، نازار [۱] زکام؛ ۲) بیماری

واگیردار.

په‌زیو: په‌ریشان حال، په‌شیو [۱] پریشان حال.

په‌زیوان: په‌شیمان، پیزه‌وان، پوشمان [۱] پشیمان.

په‌زیوانی: پوشمانی [۱] پشیمانی.

په‌س: ۱) مدر، په‌ز می؛ ۲) وره‌ز، جازز، عاجز، حیجز؛ ۳) بین ناکار،

سوک، بین شهر؛ ۴) دزراو له‌قومارادا [۱] گوسفند؛ ۲) پکر؛ ۳)

پست‌فترت؛ ۴) بازنده در قمار.

په‌سا: ۱) بین خوی، نه‌قوزه‌ی بوسواع گیراوه‌تله‌وه؛ ۲) بین پسانده،

له‌سیریه‌ک؛ ۳) که‌رسنه‌ی دولمه‌و... [۱] خازه؛ ۲) متوالی؛ ۳) مایه

دلمه.

په‌ساپورت: نیچازه‌نامه‌ی سه‌فهر بونه‌وله‌تی پیگانه [۱] پاسپورت.

په‌ساپه‌سا: یه‌ک له‌دویه کا بین پسانده، په‌ستا [۱] بدون انقطاع.

په‌ساخور: پاشاخور، قه‌سلی بجه‌یماو له ناخورد [۱] تمدانه علف در

آخر.

په‌سار: ۱) لای‌سیپیر له‌شاخ و کیو، نزار، نسار؛ ۲) په‌تاب، په‌نای باران

نه‌گر؛ ۳) حده‌شارگه‌ی راوجی [۱] نسار؛ ۲) جاتی که با دو باران آنرا

نگیرد؛ ۳) کین شکارچی.

په‌ساردن: پاش پیشگری همل. به‌لاوه‌نان [۱] کنارگذاشت.

په‌ساردده: به‌لاوه‌نزا [۱] کنار گذاشته شده.

په‌ساوا: ۱) پاشا، ناوی که ناویداشتند از دزموی ده‌رده‌چی؛ ۲) تاراو،

پاشاراو؛ ۳) جتی ناودانی میگل، په‌زراو، ده‌راوی مژن‌ناودان [۱]

آبی که از آبیاری زیاد آید؛ ۲) آب و صابونی که دو بار از آن استفاده شود؛

۳) آب‌شخور گوسفندان.

په‌سپنده: به‌دفعه، تاکار خراب، ناپه‌ستد، په‌ست [۱] پست فطرت.

په‌سپور: سه‌لیته‌ی زمان دریز [۱] زن سلیطه زیان دراز.

په‌سپه‌سکه‌ره: جولا‌نه، جال جالوکه [۱] زر زوره.

په‌سپه‌سه کوله: په‌سپه‌سکه‌ره [۱] زر زوره.

په‌سپه‌سه که‌ره: په‌سپه‌سکه‌ره [۱] زر زوره.

په‌سپه‌نده: په‌سپنده [۱] نگا: په‌سپنده.

په‌ست: ۱) ثاخن؛ ۲) نموی، نزم؛ ۳) بین غیره‌ت و بین ناموس؛ ۴) وره‌ز

جازز، په‌س [۱] آکنده؛ ۲) کم ارتفاع، پست؛ ۳) بین غیرت، پست؛

۴ پکر.

پهستا: پهسا، بئی نیوان، لمسه ریه کف بدون انقطاع.

پهستا به استا: بدشونین یدکدا، بئی نیوان بر کف پیاپی.

پهستان: تاخنین، به هیز تی را کردن کف آکندن.

پهستاندن: پهستان کف آکندن.

پهستاندنده و: پهستان، بو په نیر تاخنینه و می ده لین کف آکندن.

پهستاو: ۱) تاخناو؛ ۲) تاوی دانه و یله کولاو (الماشیکی لدولچه

چرجه که می ددم / وله مو تامی نیه پهستاوی دانو» «ندیب» (۱)

آکنده؛ ۲) آب غله آب پز.

پهستاوت: ۱) تاخنین، پهستاندن؛ ۲) شیلان به یا: (سمر بانه که

پهستاوتیوه (۱) آکندن؛ ۲) پایکوب کردن.

پهستبون: ورزه ز تو زه بون کف پکرشدن.

پهستراو: ۱) تاخندراؤ؛ ۲) شیلدراو (۱) آکنده؛ ۲) کو بیده با یا.

پهستراوه: پهستراوه نگا: پهستراو.

پهستک: کلو میوه پیکمه و نوساوه لتكه.

پهستن: پهستاوتن کف آکندن.

پهستنه و: پهستن کف نگا: پهستن.

پهستو: ۱) کویه لدی کاشی؛ ۲) وچخانه، خدلوه تی، زوری نه رزاق کف

(۱) سبوی کوچک؛ ۲) پستو.

پهستو: پال بیوه نانی تو ند، دل مک دانی به نهیم: (بدپاله پهستو درمان

کرد) کف هول دادن.

پهستاو: ۱) تاخنراو؛ ۲) شیلراو (۱) آکنده؛ ۲) کو بیده با پا.

پهسته: چوغک، سو خمده بئی قول له لباد، پهسته؛ ۲) سمر به ندی

گورانی، همو سوکله، پهسته (۱) چوخه؛ ۲) ترجیع و ترانه شاد.

پهسته که: چوغک، سو خمده بئی قولی له لباد کف چوخه.

پهسته کوله: همره و زی ندمالی کف مراسم ندمالی.

پهستی: ۱) ندویا به تی، نزمی؛ ۲) بئی ناکاری؛ ۳) وره زی کف (۱) پستی:

۲) پست قطرتی؛ ۳) پکری.

پهستین: کهستی که کاری پهستاونته: (بدفر پهستین) کف چهاننده.

پهستله: قه شمره، تیز په خلک که رف کف مسخره کننده.

پهسلان: روزی قیامت، سلا (۱) روز رستاخیز.

پهسمه نده: ۱) باقی، پاشماوه؛ ۲) پاشه که وت، پهزمه نده (۱)

با قیمانده؛ ۲) اندوخته.

پهسمه نه: پهسمه نده کف نگا: پهسمه نده.

پهستن: ۱) تاریف، پنهه لگتون، چاکه گوت؛ ۲) بردل و بدران بدر بدداخواز

(۱) ستودن؛ ۲) مور د پستند.

پهستند: پهسن کف نگا: پهسن.

پهستدان: تاریف کردن، محت کردن کف مرح گفتن.

پهستکردن: به چاک زانین، هملیزاردن، ندقاندن کف پستند کردن.

پهسمه نده: پاشه که وت کف پس انداز.

پهسن در: پهستدار کف ملاح.

پهسه: کهرستی خوارده مه نی و دک ناردونا و بونان کف مواد اولیه خوارک.

پهسمه ک: پهسته ک، چوغک کف چوخه.

پهسمه ن: پهستند کف پستند.

پهسمه ناز: پاشه که وت کف پس انداز.

پهسمه نکردن: پهستند کردن، هملیزاردن کف پستندیدن.

پهسمه نتاز: پهسمه ناز کف پس انداز.

پهسمه ر: قوره، بد رسیله کف غوره.

پهسمه ره: به یات، شده و مه نده کف شب مانده.

پهسمه سه: جیشتنی ذور کول او لیک هالا و کف آش بسیار بخته درهم

آمیخته.

پهسمیث: تالا مدت، هلامدت کف زکام.

پهسمیو: ۱) پهسمیف؛ ۲) سوچ، قوزین، که لین: (هیچ په نسا و په سیو یکم

نیه) (۱) زکام؛ ۲) گوشه.

پهش: ۱) بمق، درهینان و تو قاندنی شتی؛ ۲) وشهی لیخورینی گا

لم جو تا (۱) مُتللاشی کردن؛ ۲) کلمه به حرکت در آوردن گاو به هنگام

شخم.

پهشت: بمن یاده زوی بادراو، گشته کف نخ تاییده.

پهشتی: گشته ک، پهشت کف نخ تاییده.

پهشتہ مال: پشتمال، خاولی کف حوله.

پهشك: تنوک، دلوب، که مترین نهنداره له ناوف قطره.

پهشلان: په سلان، سهلا، قیامت کف رستاخیز.

پهشم: ۱) قسهی قوره و بیتام؛ ۲) چوغه بیزو (۳) خوری کف (۱) یاوه؛

۲) پارچه دست بیاف پشمی، شال؛ ۳) پشم.

پهشم بره گویز: ۱) چوغه و رانک؛ ۲) پارچه سه روزه بیز برگ له بیزو

له شال، تو په بیزو (۱) لباس کامل مردانه مطابق کت و شلوار؛ ۲)

پارچه دست بیاف پشمی به اندازه یک لباس.

پهشمک: جوری شیرانی به وک موی سبی ده چی کف پشمک، نوعی

شیرینی.

پهشمین: دروس کراو له خوری کف پشمینه.

پهشمینه: پارچه یه کی ذور جوانه و له خوری ساز ده کری کف پارچه ای

بسیار زیبا که از پشم درست می شود.

پهشوک: په ریشانی، شیوان کف پریشانی، آشفتگی.

پهشوکان: سه رلی شیوان، فکر تیکچون کف آشفته شدن.

پهشوکاندن: تیکه لاو کردنی فکری که سیک کف آشفته کردن.

پهشوکاو: شیواو، سه رلی شیوان کف آشفته.

پهشوکیان: په شوکان کف آشفته.

پهشه: په خش، می سوله، پیشی، پیشکه کف پیشه.

پهشه به ند: کولله، پیشکه گیره و کف پشنه بند.

پهشیل: ویران، رو خا و هرفتی کف ویران.

پهشیلان: ویران بون، رو خان کف ویران شدن.

پهشیلاندن: رو خاندن، همرماندن، رماندن کف ویران کردن.

پهشیلین: په شیلان کف ویران شدن.

پهشیمان: پاشگن، پژیوان کف پشیمان.



۱) گیاهی که از ساقه آن پوده سازند؛ ۲) گیاه گون؛ ۳) ریشه گیاهی که هودشود.

په‌لوك: گیای ناله کوک [گیاهی است که بیخشن خوردنی است.

په‌لوله: ۱) چیشتی ناردورون؛ ۲) گزموله ثاردی دانه‌جوچک، په‌لوله [۱)

اوماج؛ ۲) آرد آبزده برای خوارک جوجه.

په‌له: ۱) لعن عده‌له؛ ۲) بناری کبو، دامنی چیا؛ ۳) داوین؛ ۴) پفره،

لاپره‌ی کتیب؛ ۵) تای تمرازو [۱) عجله؛ ۲) دامنه کوه؛ ۳) دامان؛

۴) لا، ورق؛ ۵) کند ترازو.

په‌له: ۱) له‌که؛ ۲) بارانی تیری ده‌خل؛ ۳) پارچه زه‌وی؛ ۴) لمزویله [۱)

۱) لکد؛ ۲) باران پاییزی که زمین را کاملاً سیراب کند؛ ۳) قطمه زمین؛ ۴) شتاب.

په‌له‌پچر: زور یده‌ز حسمت و په‌له کردن [با حسمت تمام.

په‌له‌پچرکی: په‌له‌پچر [با حسمت تمام.

په‌له‌پچری: په‌له‌پچر؛ (له‌جه‌نگی فلاں به په‌له‌پچری نه‌جا تم بو) [نگا:

په‌له‌پچر.

په‌له‌پچورکی: په‌له‌پچر [نگا: په‌له‌پچر.

په‌له‌پروزکی: په‌له‌پچر [نگا: په‌له‌پچر.

په‌له‌پروزه: په‌له‌پچر [نگا: په‌له‌پچر.

په‌له‌پروزی: په‌له‌پچر [نگا: په‌له‌پچر.

په‌له‌پرسکه: په‌له‌پچر [نگا: په‌له‌پچر.

په‌له‌پرسکی: په‌له‌پچر [په‌له‌پچر.

په‌له‌پسکی: نه‌خوشی بالله‌شوده‌ی مریشک [نوعی بیماری مرع،

په‌له‌پشد: ناتی دوباره به تاگره وه ناواف نان دواشته.

په‌له‌پهل: گله‌ک په‌له‌زاف [بسیار باعجله.

په‌له‌پیتک: یه‌هیز یه‌نیتوک له‌شت دان [تلکگر.

په‌له‌پیتکه: ۱) په‌له‌پیتک؛ ۲) بردوکه‌ی پیتکه هاویزراوف [۱) تلنگر؛

۲) با تلنگر پرت کردن.

په‌له‌ت: هله، غله‌ت: (هه مو کارتکت هله‌لت په‌له‌ت) [غلط، اشتباه.

په‌له‌تاته: کریوه‌و باده‌وه [کولاک.

په‌له‌تک: یه‌تک، له‌تک‌گوریس [رسن پاره.

په‌له‌خ: ۱) پاوان، لموه‌رگه‌ی قده‌غه، کوده؛ ۲) داتلوا و بدن‌گر [۱)

مرتع انحصاری؛ ۲) بر اثر سوختن تمام از هم پاشیده.

په‌له‌خ: گیایه که له قوبی دا درقی و وه ک پوش وا به [گیاهی است.

په‌له‌خاندن: له‌بریه‌ک بردن، دارزاندن [از هم پاشیده کردن.

په‌له‌خور: زیله‌مو [خاکستر گرم.

په‌له‌سوزرک: گلایی پایزیش زه‌ربون [برگ پاییز قبل از رسختن.

په‌له‌سوئنک: بن گدلا، دو گدلای بندوه‌ی توتن که دوه‌ری [دو برگ

انهایی توتون که می‌ریزند.

په‌له‌سیسیه: نه‌خوشی ره ز که گلایی سیس ده بن [نوعی بیماری مو.

په‌له‌شت: ۱) پیس و پوچل؛ ۲) خوبی و بیکاره؛ ۳) خونه‌گرتوف [۱)

چرکین؛ ۲) تبل و بیکاره؛ ۳) نیم بند و نامحکم.

په‌له‌شتنی: په‌له‌شتنی، چونیه‌تی په‌له‌شتن [پلشتنی.

په‌لچم: گزره‌ی گله‌لدار که بوزستان هله‌له‌گیری [گیاه برس شده.

په‌لچم: ۱) بمچکه گامیش؛ ۲) بمچکه به‌راز؛ ۳) پان و فلچ [۱) بچه گامیش؛ ۲) بچه خوک؛ ۳) پایمال و له شده.

په‌لخان: پان و فلچ بونه‌وه [لمشدن.

په‌لخور: لموه‌ری ناو ورگی حدیوان که هیشتا هه‌زم نه‌بوه [علف نشخوارشند.

په‌لخور: په‌لخور، نیوه‌جاور او [نگا: په‌لخور.

په‌لخی: پان و فلچ بونه‌وه، په‌لخان [له و لگدکوب شده.

په‌لخین: پان و فلچ بونه‌وه، په‌لخان [له و لگدکوب شده.

په‌لشتنی: بیکاره، تهممل، خوبی‌ی [بیکاره و تبل.

په‌لشنه: ناقایم، شل و شهویق [نامحکم و شل و ول.

په‌لقوت: نیوه‌کوتراو [نیم کو بیده.

په‌لک: ۱) زولف، کهزی؛ ۲) گله‌ک؛ ۳) لکه‌دار؛ ۴) پیلوی چاوف [۱)

زلف؛ ۲) برگ؛ ۳) شاخه؛ ۴) پلک چشم.

په‌لک: داریکه له‌تیره‌ی چناران [درخت ترنگوت.

په‌لکدار: چه‌غزینگ، په‌لکار [پرگار.

په‌لکردن: ۱) په‌لارندن به‌تیغ؛ ۲) خواره‌و خواره‌تاشین، پیله تاشین [۱)

بی کردن؛ ۲) مورب تراشیدن.

په‌لکوتان: ۱) دهست کوتان، له‌تاریکی دا دهست گیران؛ ۲) برینی له کوشش و ته‌قالا [۱) جستجوی کورانه؛ ۲) کنایه از جد و جهد.

په‌لکه: کهزی، پرج [زلف؛

په‌لکه‌زیرینه: کولکه‌زیرینه، کلسک سور [زنگین کمان.

په‌لکه‌زیرینه: په‌لکه‌زیرینه [زنگین کمان.

په‌لک: پیلوی چاوف [پلک چشم.

په‌لگ: ماشه، مقاش [ماشه.

په‌لگرک: په‌لگر [ماشه.

په‌لم: ۱) په‌لپ؛ ۲) نه‌ستوری، ماسین، په‌نه‌مین [۱) بهانه؛ ۲) آماس.

په‌لم‌ماو: ماسیاو، ستوربو، هه‌لامساو، په‌نم‌ماو [آماسیده.

په‌لمان: په‌نه‌مین، ماسین [آماسیدن.

په‌لمین: په‌لمان [آماسیدن.

په‌لو: ۱) ناردوساوی تیکه‌ل بونه‌جه‌جکه؛ ۲) چیشتیکه ورده‌هه‌ویر و

کوهه‌له‌ی تینه کدهن [۱) آرد آبزده برای جوجه؛ ۲) اوماج.

په‌لوپو: ۱) برینی له تقدلا و بزونه‌وه؛ ۲) هیز و توان: (له په‌لوپو که‌وتمن)؛

۳) په‌روپال [۱) کوشش؛ ۲) تاب و توان؛ ۳) پروپال.

په‌لوخ: پولوی گهش [زغال سرخ شده.

په‌لوخ: ۱) داگیرساو، گرتری چو، گرگرتو؛ ۲) دارزاو له‌سوتان [۱)

مشتعل؛ ۲) بر اثر سوختن از هم پاشیده.

په‌لوخ: ۱) پیس و چلکن؛ ۲) لیدان به‌دارو به‌دهست [۱) کتیف؛ ۲) با

شدت زدن.

په‌لوخان: لیدا نی توندو له‌زه بره [با مشت و لگدردن.

په‌لوخین: لیدان به‌هیز، په‌لوخان [نگا: په‌لوخان.

په‌لوشه: ۱) گیایه که ساقه‌ده کده کنه پوشو؛ ۲) گونتی؛ ۳) بند تالوف

په میاو: په نه ماو، هه لمساوه آما سیده.

په مین: په میان ف آما سیدن.

په ن: ۱) پولو، په نگر، سکل: ۲) ده رسی عبیره ت، په ند: ۳) سو کایه تی؛  
(په نی پیدرا) ۱) اخگر؛ ۲) درس عبرت؛ ۳) سیکی.

په نا: ۱) گوشه، قوزین؛ ۲) ته نیشت: (به په نای مندا هات)؛ ۳) جیگه دی  
بانگ و هاواران: (په نام بی برد)؛ ۴) جیگه حاوانه ده: (په نای دام)؛

۵) نهیئی، وہ شاردو: (من پیاوی کی بی پیچ و په نام) ۱) گوشه؛ ۲)  
جنب؛ ۳) پناه؛ ۴) پناه گاه، مکان پناه بردن؛ ۵) نهانی.

په نایا: با په نا، شوینی که با تایگر یته ده په باد پنهانه.  
په نایا: ده شایی نیران، نیوه قدران، بیست یه کی تمدن ف نیم ریال  
ایرانی.

په نایا: په نایا ف نگا: په نایا.

په نایردن: چونه برد الدهی پاریزه ره ف پناه بردن.

په نایه خوا: خوا تو به. بو خو پارازتن له بهلا ده گوتربی ف پناه برخدا.

په نایه: دالده خواز ف پناه نده.

په نایه سیو: گوشه و قوزینی نادیاری ف گوشه دنج.

په ناگا: شوینی خو تیدا حه شاردان ف پناه گاه.

په ناگرتن: ۱) در نگ هه لاتسی مانگ له شه وی پازده هه مدا؛ ۲)  
خوه و شارتن ف ۱) حالت تأخیر ظهور ماه در شب پازده هم؛ ۲) پنهان  
شدن.

په ناگرتو: ۱) خو و شارتو؛ ۲) مانگی دوای چارده شه وه ف ۱) پنهان  
شده؛ ۲) ماه بعد از شب چهاردهم.

په نام: ۱) ندیار؛ ۲) ماسین، نهستوری، هه لمساوه ف ۱) پنهان؛ ۲)  
آمس.

په نامان: نادیار یه کان، بع ریواران ف غیبیات، ناییداها.  
په نامگا: حه شارگه ف مخفیگاه.

په نامه کی: به نهیئی، به دزیه وه ف سری، نهانی.

په ناهنده: به نابعد، که دسی که دنبا ف پناه نده.

په ناهینان: هاته بدر دالده، پاریزگاری خواستن ف پناه آوردن.

په نای بی دنگ: گمه یه که، قر وقب، فه نای بی دنگ ف بازی  
خاموشی و سکوت.

په نبو: پدم ف پنهانه.

په نبی: پدم ف پنهانه.

پهنج: ۱) یه ک و جوار، پینچ؛ ۲) سر، بی حس ف ۱) پینچ؛ ۲) بی حس،  
کرخ.

پهنجا: چل وده، پینچی ف پنجاه.

پهنجاهه م: زماره دی نوبه تی بو پهنجا ف پنجاه مین.

پهنجاهه مین: پهنجاهه م ف پنجاه مین.

پهنجایم: پهنجاهه م ف پنجاه م.

پهنجایی: مه نگله، پاره دی پهنجا فلسي، یه ک بیستمی دیناری عیراقی  
ف یه ک درهم عراقی.

پهنج کردن: تم زاندن، سر کردن ف کرخ کردن.

پهله شه کروک: ناوه روکی سله لکی گیای که رتمشی ف مغز خاری است.

پهله فرتكی: پهله قازه ف دست و پازدن.

پهله فرته: پهله قازه ف نگا: پهله فرتكی.

پهله فرتنی: پهله فرتكی ف نگا: پهله فرتكی.

پهله قازه: ده ست ولاق جولان دنه ده بو رزگار بون له چورتم ف دست و  
پازدن.

پهله قازی: پهله قازه ف دست و پازدن.

پهله کردن: لزکن ف شتاب کردن.

پهله کوتی: پهله کوتان ف کور کورانه دست زدن.

پهله کیش: پهله کیش: پهله کیش ف ماشه.

پهله همار: پهله همار، هیرش ف هجوم.

پهله مور: خوله میش، خوله کوه، خولی ف خاکستر.

پهله ندار: پلار، داره دهست بو هاویشن ف چوب دست انداختن.

پهله نگ: پهله نگ ف پلنگ.

پهله نور: بالدار، فرنده ف پرنده.

پهله نورگ: لم دورگ ف تکه شکمبه.

پهله نور: پهله نور ف پرنده.

پهله وان: ۱) ناز، پاله وان؛ ۲) تهاف باز ف ۱) پهله وان؛ ۲) بندیان

پهله لیت: قسه دی بی تام: (هد لیت و پهله لیت ده لی) ف سخن و حرف بی مزه.

پهله لیسه: تالان، پور، پوریز ف چهارول.

پهله سیاوشان: قه بته ران ف پرسیاوشان.

پهله لیک: ۱) چیشتی زور کولاوی لیک هالا؛ ۲) پارچه دی برج پیچ ف ۱)

آش زیاد بخته؛ ۲) زلف بند.

پهله م: بدم، گیای لوکه ف پنهانه.

پهله مبلوکی: دوک، ناخوشی ره ز که گه لای سبی ده بی ف سبیدک مو.

پهله مبو: بدم ف پنهانه.

پهله مبودانه: ده نکی ناو لوکه ف پنهانه.

پهله مبیه بی: ره نگ گولی، چنده بی، ره نگی سوری کال، سوره تی ف زنگ

صورتی.

پهله مبی: بدم ف پنهانه.

پهله مبی دانک: بدم بودانه ف پنهانه.

پهله مبی لوک: گیایه که ف گیاهی است.

پهله مله بی: تقدنگی ره شوکی ف نوعی تفنگ.

پهله مه: بدم ف پنهانه.

پهله مه: بدم ف پنهانه.

پهله مه اه: بدم بودانه ف پنهانه.

پهله مه ده: بدم ف پنهانه.

پهله مه تومه: بدم بودانه ف پنهانه.

پهله مه بی: ۱) پارچه دی لملوکه؛ ۲) ره نگی چپره بی ف ۱) پارچه دنخی؛ ۲)

زنگ صورتی.

پهله میان: پهله میان، ماسین، نهستور بون ف آما سیدن.



پس از

په یا: ۱) پیاده: ۲) پیدا، دیاری دان **[۱)** پیاده: ۲) پیدا.

په یا که یه: ۱) بدودی به کا، بی پسانمه: ۲) گش، گشت **[۱)** پیاپی: ۲) پیاپی.

عموماً.

په یاک: داشی شه ترنج، پیاده شه ترنج **[۱)** پیدق شطروح.

په یاکردن: په یادا کردن، وده س خستن، دیته و **[۱)** یافتن.

په یام: راسپیری، ولام **[۱)** پیام.

په یامبهر: راسپارده و لاام **[۱)** پیامبر.

په یامبیر: ولام نیر، خه بردره **[۱)** خبر نگار، خبر گزار.

په ی بردن: تیگه یشن، زانین **[۱)** فهمیدن، بی بردن.

په یت: توندو یته و **[۱)** جایپ و محکم.

په یاتا: بی پسانمه **[۱)** بدون انقطاع.

په یاتا یه: لاهسردیک بی وجان و پسانمه **[۱)** پیاپی.

په ی توکه: ۱) جوئی چوله که بچوکی تیز بال: ۲) بریتی لمیاوی زور

بزوزد بی نارام **[۱)** نوعی گنجشک، کوچک تیزیر: ۲) کنایه از مرد

بسیار در حرکت و نازارم.

په ی جوز: ۱) شوین گیر: ۲) توژه وه و کوله وه **[۱)** پیگیر: ۲) پروشنگ.

په ی جوئی: تاقیق کردن، تو زینه و **[۱)** پزو هش و تحقیق.

په یجه: ناردویان، سولهم، په یزه **[۱)** تردیام.

په ی چهل: حیوانی که لمر ویشتتا نه زنولیک دهد **[۱)** حیوانی که در راه

رفتن زانوهایش بهم می خورد.

په ی خام: په یام **[۱)** پیام.

په ی خامبهر: په یامبهر، خه بردره، ولامبهر **[۱)** پیامبر.

په ی خه مبه: پیغمبه، راسپارده خودا **[۱)** پیغمبر.

په یدا: دیار، ناشکار، خویا **[۱)** پیدا کردن.

په یدابون: خویابون، ناشکارابون، دیاردان **[۱)** آشکارشدن.

په یدا کردن: وده است خستن، گیرهینان **[۱)** پیدا کردن.

په ی دان: تاوی که میاوی تیدا ناخنکی **[۱)** آبی که آدمی در آن غرق نشود.

په ی دانان: گریو دانان، ده گریو تان **[۱)** گر و گذاشتن.

په ی دور بیه: یه یاتا یه **[۱)** پیاپی.

په ی ره: ۱) برنامه، ده ستوری کار: ۲) مرید، ده است و بیوه ند، دواکه و توی

که سیک **[۱)** برنامه کار: ۲) تابع و پیرو.

په ی رهه: به گوئی کردن و دواکه و تی ده ستوری بان که سیک **[۱)** پیروی.

په ی زه: یه گسمی که لمر ویشتتا پل لمیل دهد **[۱)** ستوری که در رفتن

سم بهم زند.

په ی زه فی: ناکاری په ی زه **[۱)** در رفتن سم بهم زدن حیوان.

په ی زهه: ناردویان، په یجه **[۱)** تردیام.

په ی زهه: په ی زه **[۱)** نگا: په ی زه.

په ی یغام: ولام، په یام **[۱)** پیغام.

په ی یغامبهر: په یامبهر، ولامبهر **[۱)** پیغامبر.

په ی یغه مبه: راسپارده خوا **[۱)** پیغمبر.

په یغه مده: په یغه مبه **[۱)** پیغمبر.

په یغه: قسه، وته **[۱)** گفتار، سخن.

په یغین: قسه کردن، وتن، نیشتنگالی، تاخافت **[۱)** گفتن.

په یگ: ۱) ولام بهر، نامه بدر: ۲) هستیره که روک و نهچه: ۳) نوکری

به ردده ستی تایبه تی **[۱)** پیک: ۲) ستاره ثابت: ۳) نوکر مخصوص.

په یگار: ۱) شهو و جهنگ، کیشه و همرا: ۲) سهره تیر **[۱)** پیکار: ۲) پیکار.

په یگان: سهره تیر **[۱)** ناواک.

په ی گدن: ۱) به قمه لت برین، په راندن: ۲) دواکه وتن **[۱)** پی کردن:

۲) تعقیب.

په ی گوت: حینچکه، کوت پیوه دان **[۱)** کله زدن در جماع.

په ی گول: در گیکی سئ سوچه **[۱)** خار سه کوهک.

په ی گه: ۱) کوته ل، تیمسال، موجه سسده، هه یکمل: ۲) قالب، لمش،

به دهن **[۱)** پیکر، تندیس: ۲) بدن.

په ی گه و تاش: کوته ل به ردده ناسن ساز **[۱)** پیکر تراش.

په ی گه و تراش: په یکه رتاش **[۱)** پیکر تراش.

په ی گه رده: دواکه وتن **[۱)** تعقیب.

په یمان: ۱) شهرت و بدای: ۲) به لین، قدول **[۱)** پیمان: ۲) وفا.

په یمان بهستن: قمول و قدرار پیک دان **[۱)** عهد و پیمان بستن.

په یمان شکین: بی به لین، بی شهرت و بهقا: الله ناو کوردی نه بو

په یمان شکینی / له کنی فیر بوی گولم به یمان شکاندن) «هیمن» **[۱)**

پیمان شکن.

په یمانه: پیوانه **[۱)** پیمانه.

په ی بن: ۱) گوی مالات: ۲) کوت بو زراعات **[۱)** مدفوع ستور: ۲) کود.

په ی بجه: په بیره، ناردویان، په یجه **[۱)** تردیام.

په ی نچی: تونه وان، تاگر کبری، گرم او، تونچی **[۱)** تونتاب.

په ینکه: تاردى که به سدر نه نگوشه هه بوردا ده پر زنری **[۱)** آردی که بر

روی خمیر پاشند.

په ینکیش: که سی باره پهین ده کیشی **[۱)** یه ن کش تون.

په یوه س: پیکه وه لکاو، نوساو **[۱)** پیوست.

په یوه س: په یوه س **[۱)** پیوست.

په یوه سکردن: پیکه وه لکاندن **[۱)** بهم چسبانیدن.

په یوه سته: هه میشه، بی پسانمه **[۱)** پیوسته.

په یوه ند: ۱) متور بدی دارو...: ۲) نیکه لی و دوستی: (هیچ په یوه ندمان

پیکه وه نیه) **[۱)** پیوند درختی: ۲) علاقه.

په یوه ند کردن: متور بدی کردنی دار **[۱)** پیوند زدن درخت.

پی: ۱) پیتی له پیته کانی نه لف و پیتک: ۲) لاق، قاج، پا: ۳) ده ستور و

رقوشون: (به بی به تاوی بچجن): ۴) نهندازه هی به ک پی: ۵) په رانیده:

(بی به بی دیته وه): ۶) دار یکه له ناسیاوا به رداشی بی په رز ده کن: ۷)

وشی هد بیون: (پاره ت بی به): ۸) پله پیکه هی چه کی تاگرین: ۹)

پدو بوك، گوشتی ددانان: ۱۰) خاون روزه: (نه روزه در روزه بی به): ۱۱)

پدو: (وای بی به بی): ۱۲) هد بیو، داگیر ساو: (پراکه بی به ک، تاگره که

پیاسوں: پیاساوین **نگا:** پیاساوین.

پیاسه: قدمه لیدان، راوچکه، گمشت و گدرانی بهی بُ کهف **قدم زنی:**

پیاکردن: تینان **فر و کردن.**

پیاکیشان: **۱) تینان، تی خستن:** **۲) لیدان:** **۳) بمسه ردادان، به سمه** هلکیشان **۱) فروکردن:** **۲) زدن:** **۳) برسر کشیدن لحاف ...**

پیاگ: **۱) پیاو، میر، مرؤی نیز:** **۲) عینسان، مرؤ:** **۱) مرد:** **۲) آدمی.**

پیاگه‌تی: پیاوه‌تی، مرؤقاچه‌تی **مردانگی.**

پیاگرتن: به سمه ردادان، سمه له شه دانان، ینه به شتیکه وه درون **چیزی را به سبیله چیز دیگر پوشانیدن.**

پیاگه‌یاندن: به وه ختی خوی گیاندی شتی **به هنگام رسانیدن.**

پیاگیران: به ده ورده داگرتن **اطراف چیزی را گرفتن و پوشاندن.**

پیاله: قده ده، ده فری پچوکی قول، نیستیکان **پیاله.**

پیاله‌فروش: که سئی که شراب و تاره ق به مروره ده فروشی **پیاله‌فروش.**

پیامالین: **۱) پیاساوین:** **۲) لیدان بدادر:** **۱) نگا:** پیاساوین: **۲) زدن با**

**چوب.**

پیان: **۱) پیاله‌ی له مس، قابوکه مسین، جامیلکه:** **۲) بعدی، به رانبری** به سواری **۱) پیاله مسین:** **۲) پیاده.**

پیانان: له سردانان **نهادن بر...**

پینگول: سمکولی درنده **پنجول.**

پیانوسان: **۱) گازانی گرتن:** **۲) ناو هر بددهم فروکردن:** **۳) پیوه چه سیان** **۱) گاز گرفتن:** **۲) آب چشممه بی کمک دست خوردن:** **۳) به چیزی** چسبیدن.

پیانوساندن: به سمه راکاندن، به سمه ردا چه سیاندن **بر جه سیانیدن.**

پیاو: **۱) مرؤی نیز، پیاگ:** **۲) مردوهند دلاوا:** **۳) نوکر و خولا:** **۱)**

مرد: **۲) جوانمرد:** **۳) نوکر.**

پیاوانه: میرانه، مردانه **مردانه.**

پیاوچاک: خواهه‌رسی راست، ولی، شیخی پیروز **کنایه از شخص** مقدس و باتقوی.

پیاو خاس: مرؤی باش، پهیای قهنج **جوان مرد.**

پیاو خراپ: **۱) چه ته و ریگر:** **۲) بی فمرو نامه مرد:** **۳) خه تایار:** **۱)**

راهزن: **۲) نامرده:** **۳) مجرم و گناهکار.**

پیاو خراو: پیاو خراپ **نگا:** پیاو خراپ.

پیاو خور: خه لک ترسینه **آدمخور، کنایه از ترسناک.**

پیاو فروش: ده س هر، خاپسونک، دوستی ناز است **فری بکار و نار است.**

پیاو کوش: قاتل، میر کوز **آدمکش.**

پیاو گوش: پیاو کوش **آدمکش.**

پیاواهه‌تی: مه رایه‌تی، مرؤقاچه‌تی، کاری مردانه، جامیری **مردانگی.**

پیاویزگه: **۱) وشه بکه زن بُ خوش ویستی به میردی ده لی:** **۲) پیاوی** چکولانه **۱) کلمه‌ای است محبت آمیز که زن به شوهر گوید:** **۲)**

**مرد کوچک.**

پیاھاتن: **۱) به له ش دا بورین:** (مچور کم پیاھات): **۲) دریز دان به قسمه.**

پی (بو): **۱۳) هزر، گومان:** (من پیم وايه، تو پیت چونه) **۱) حرف** سوم الفیا: **۲) بای:** **۳) رسم و عادت:** **۴) به اندازه يك بای:** **۵) برایر:** **۶) ابزاری در آسیاب:** **۷) علامت داشتن:** **۸) ماشه اسلحد:** **۹) لنه:** **۱۰) لنه** روزه دار: **۱۱) به او:** **۱۲) افروخته و روشن:** **۱۳) حسد و گمان.**

پی: **۱) ناو به تال، بوك:** **۲) پیو، چهورایی ناؤزک:** **۳) پدو، گوشته ددانان:** **۴) بیو:** (بی بیزه): **۵) بیم:** **۶) تیهی:** **۷) لنه:** **۸) بیاو:** **۹) به این.**

پیا: **۱) نوکر، خزمه تکار:** **۲) بهودا:** (داریکی پیاچو) **۱) نوکر:** **۲) توی آن.**

پیابردن: تینان، ده ناو خستن **سهوختن.**

پیاپه ریگ: شیتوکه، لیوه **خُل و نیم دیوانه.**

پیاتسان: پیدا فسین، پیاتسین **پریدن پرنده نر بر ماده.**

پیاچزان: گرم و داغ، له شه و نان **شیشی داغ بر بدن افتادن.**

پیاچزاندن: داغ به له شه و نان **شیشی داغ بر اندام نهادن.**

پیاچzon: داغ به له شه و نان **نگا:** پیاچزاندن.

پیاچzon: **۱) تیوه چون، چونه ناو:** **۲) له سه رقسه رویشن:** **۱) تورفتن:**

**۲) به گفتن طول دادن.**

پیاچونه وه: **۱) دو بیانه کردن وه:** **۲) سرمه نوی کردن وه وی قسمه یا کار:** **۱)**

باخخواندن نوشته: **۲) از سر گرفتن کار.**

پیاچه قاندن: ده ناوره و کردن **فر و کردن، خلانیدن.**

پیاچه قین: تیهه لچه قین **فر و کننده، خلانیده.**

پیادان: **۱) هر شش بر ده:** **۲) له سه و گویلاک دان:** **۳) به سمه ره لکیشانی** لیفمه و عه بیاو... **۱) هجوم بر دن:** **۲) توسری زدن:** **۳) بر روی** کشیدن لحاف **یا...**

پیادرون: به سمه ردا دورین **دوختن بر...**

پیاده: پیدا، کمسیک بهی پیان سه فرده کا، به رانبری سواره **پیاده.**

پیاده ری: ریگه کی که نهانی پیاده ده بویری و سوار تیا بر ناکا **راه** پیاده ره ره.

پیاراگه باندن: به شدانی همه مانی، به گوی دا دانی خه برو و فرمان **سهم** به همه رساندن، رساندن **خبر.**

پیاز زک: پریسکه، پریاسکه، بوخجه هی بچوک بُ کهل و پل **بغجه** کوچک.

پیاره: زی، ناعدل سل: (باوه پیاره) **نااصل.**

پیاز: پیاز پیقاڑ **پیاز**

پیاز او: شبیوی پیاز و تاو و رون **آش پیاز**

پیاز پاک کردن: بریتی له ریایی و تاریفی بمدراف **کنایه از نملو و ریا.**

پیازوکه: گیایه که وک پیواز ده چنی، پیازه کیویله **پیاز کوهی.**

پیازه خو گانه: گونگون نسے کانه، گیایه که **پیاز موش.**

پیازه همارانه: سیرموکه، گیایه که **پیازه هی است.**

پیازه مشکانه: پیازوکه، پیازه خو گانه **پیاز کوهی.**

پیازی: یدره نگی تیکوله پیواز **بدرنگ پیاز**

پیاساوین: سونه وهی شتی به شتیک، ریخستن **سودن چیزی بر چیز** دیگر.

بی برن: شوین گیران، دوای شوب کهونن **فیکری**.  
بی بژیو: بژیو، مایهی زین **فاما** یه زندگی.  
بیبیک: گلینه چاو **فرمذک**.

بیبیون: (۱) به روز بون: (من تمرو پیم): (۲) لعل بون: (بولت بیه): (۳)  
دایگرسانی ناگر **فی** روزه دار بودن: (۲) علامت داشتن: (۳)  
افروخته شدن آش.

بیبیه تال: (۱) پیلاوی له ندانه بدهدر گموره: (۲) لاقی زور پان و زل **فی**  
کفس بسیار بزرگ: (۲) پای بسیار بزرگ.

بی بهداره: نیسکی خری ران و ناسک، بُنازه **لی** ده لین **فی** استخوان  
نیم دایره ران و بازوی حیوان.

بیبیه ر: بیبار، فلفلی گیا **فی** فلفل فرنگی.

بی به قنگه: جوری مراوی پچوک **فی** نوعی مرغابی کوچک.  
پیپ: (۱) بوشکه، بد مریل، ده فری زور زلی تراو تیکردن: (۲) سه بیله،  
قد نده، قه نگه **فی** بشکه: (۲) پیپ، چیق.

بی پرژه: خول بلاو کردنی مریشك بد لاق **فی** چینه کردن مرغ.  
بیبیک: قله لویی کورته بنه **فی** چاق کوتاه قد.

بی پشیله: گیایه که له پنهجه پشیله نه کا **فی** گیاهی است.  
بیهمک: چه رخی گاری و عذر ابه، ته کگر، پیچک **فی** چرخ ازاده.

بی پلیکان: پلیکان، پله کان، قالدرمه، رازونه **فی** پلکان.

بی پلینک: پله کان، قالدرمه **فی** پلکان.  
بیپنونک: جوری خه شخاشی ناسک، چاره چه قله **فی** نوعی خشخاش.

بی پی: ورده ورده، هیدی هیدی، جارلدوجار **فی** آرام آرام، بد تدربیح.

بیپیک: فیت فیته، فیقه **فی** سوت.

بی پلککه: بی پلیکان **فی** پلکان.

بی پیوه نان: زور بهیده غاردان، بله زرا کرن، هدلانن بهتاو **فی** با شتاب

رفتن.

بیت: (۱) گری ناگر، بلیسه، گریه: (۲) به تو: (۳) لاقت: (۴) لات،

به گومانست: (۵) زور وردو شکاو: (هیت و بیت) **فی** زبانه آتش: (۶)

به تو: (۳) پایت: (۴) بنظرت: (۵) خرد و خبر.

بیت: (۱) کرم خواردو، کرمول: (۲) حمرف، داندانهی نهلف و بیتکه: (۳)

به ره کدت و فهر: (۴) که لله سمر: (۵) هدوه: (سمریستی کایه دامه رزنه): (۶)

که مو سکه، هندک **فی** (۱) کromo: (۲) حرف الفباء: (۳) یمن و برکت: (۴)

جمجمه: (۵) آغاز: (۶) فواره: (۷) انگشت کوچک: (۸) یوشکی: (۹)

اندک.

بیتاته: بیتنه ته، ته ختهی زیر پای جو لا **فی** تخته زیر پای بافنده.

بیتاك: باج و خدر اجی ده ولت: (۲) بار و بوب، کوئمگی مالی کوکردن وہ

**فی** (۱) باج دولتی: (۲) جمع آوری اعانه.

بیتان: (۱) به گومانی نیوہ: (۲) لاتان: (۳) قاچتان **فی** (۱) به نظر شما: (۲)

نژ شما: (۳) پایتان.

بیتان: جوری گالته به چه و **فی** نوعی بازی با شن.

له سررویشن **فی** (۱) آمدن بر: (۲) طول دادن به گفتار.

پیاھاتنه وہ: دیسان خویندنه وہی درس و کتب **فی** بازخوانی کتاب و درس.

پیاھاتین: (۱) پیدا مالین: (۲) به سردا هینان **فی** (۱) مالیدن: (۲) بر سر آوردن.

پیاھه لپڑان: (۱) شمز پی هروشتن و کفر تی ها لاندن: (۲) شتی تراو

پی هد لپڑان **فی** (۱) شرانگیزی: (۲) جسم مایع بر کسی پاشیدن.

پیاھه لپڑاندن: تاو یان شتی شل به که سیکدا کردن **فی** مایع را بر کسی پاشیدن.

پیاھه لپه ساردن: پال دانی شتی بدشتیکه وہ: (بیل به دیواره وہ

هله لپه سیره) **فی** تکیدادن چیزی به چیزی دیگر.

پیاھه لچون: به شتی دزواردا سمرکه وتن، بد مارو به شاخی سه ختا هد لچون **فی** از درخت و صخره و... بالا رفتن.

پیاھه لچه قین: تی جه قینی در یا ته لاش یا بزمار **فی** خلیدن.

پیاھه لخویندن: غدیه مت کردن، خراب گوتان ده بارهی که سی **فی** بد گفتن و غیبت.

پیاھه لدان: مهحت کردن، تاریف کردن **فی** ستودن.

پیاھه لروانین: له خواره وہ بیهده و زور له شتی روانین، تو اسای بدره و زور کردن **فی** از پایین به بالا چیزی را تماشا کردن.

پیاھه لشاخان: رو برو و به گزداجون **فی** رودر رو به کسی دشنام دادن.

پیاھه لشاخین: پیاھه لشاخان **فی** نگا: پیاھه لشاخان.

پیاھه لکالان: نیزه بی به کسی بردن و قسمی حم سودانه کردن **فی** غیبت حسودانه.

پیاھه لکالین: پیاھه لکالان **فی** حسودانه مذمت کردن.

پیاھد لگه ران: بیهده زوره چون، به کیو هد لگه ران **فی** از درخت و کوه و... بالا رفتن.

پیاھه لمیزان: به سردا میزان **فی** نگا: پیاھه لمیزان.

پیاھه لمیزین: پیاھه لمیزان **فی** نگا: پیاھه لمیزان.

پیاھه لنان: پیاھه ساردن **فی** تکیدادن چیزی به چیزی.

پیاھه لنوارین: له خواره وہ بی سمر توشاکردن **فی** از پایین به بالا نگریستن.

پیاھه لو اسین: داله قاندنی شتی بدشتیکا **فی** اویختن چیزی به چیزی.

پیاھینان: (۱) پیامالین، پیساوین: (۲) بریتی له خملس کردن:

(ده سستیکی به ماله که دا هینا) **فی** (۱) مالیدن، ساییدن: (۲) بسرعت تمام کردن.

پیباڑ: پرده باز، بهدی پرینه وه له باشی برد، بهدی باز **فی** گدار.

پیباڑه: گیایه که **فی** گیاهی است.

پی بی: گومی قولی پهی ندهد فارودخانه بسیار ژرف.

پی بران: به نه سیب بون، بدر کوتون: (ثموکورو کچه پیک بران، لموماله چم پی نه برآ) **فی** نصیب شدن.

ناهمواره؛ ۲) راه پر پیچ و خم.  
**پیچ بیچوکه:** قیت و بدیچ: (شهینانوکه‌ی زیندو پیچ بیچوکه‌یه) **ف**  
 حلزونی.

پیچ خواردن: با خواردن **ف** پیچ خوردن.  
**پیچ خوارده‌وه:** ۱) گدرانه‌وه؛ ۲) له ریگه‌یه گ لادان بو لایه کی ترف<sup>(۱)</sup>  
 برگشتن؛ ۲) عوض کردن مسیر.  
**پیچ دان:** ۱) بادان؛ ۲) لول دان؛ ۳) سورخواردن له سه‌مداد **ف**  
 تابدادن؛ ۲) نور دیدن؛ ۳) چرخیدن.  
**پیچ دانه‌وه:** گدرانه‌وه و سوران: (نای خوزگه بیایه جینگه بو سانه‌وه یه ک/  
 لم ریگه‌یه دوره سور و پیچ دانه‌وه یه ک) «خه‌یامی هه‌زار» **ف** بازگشتن.  
**پیچ دراو:** بادر او، لول دراو **ف** پیچیده، نور دیده.  
**پیچرا:** نامازی لمدار بان گلینه که چرایان له سه‌داده **ناف** با جراغ.  
**پیچران:** پیچان **ف** پیچ خوردگی.  
**پیچراوه:** ۱) با خواردو؛ ۲) لول دراو **ف** ۱) پیچیده؛ ۲) نور دیده.  
**پیچراوه:** ۱) لول دراو له ناو شتیکا؛ ۲) پریتی له هله لگیراو، له بهین لابراو  
**ف** ۱) نور دیده در چیزی؛ ۲) برچیده شده.  
**پیچک:** ۱) گلوله به نی خاوی هیشتا بانه دراو؛ ۲) چمرخه عاره به؛ ۳)  
 یاچمه‌ی نازه‌ل؛ ۴) یا به کورسی و... **ف** ۱) بناغ؛ ۲) چرخ، اراده؛ ۳)  
 پیچه؛ ۴) پایه کرسی.  
**پیچک:** ۱) کفتنه ساواری بین ناو ناخن؛ ۲) گیایه که ده خورن **ف**  
 کوفته بلغور ساده؛ ۲) گیاهی است.  
**پیچکردنه:** بادانه‌وه لریگه **ف** عوض کردن مسیر در پیاده روی.  
**پیچکه:** ۱) منالی چکوله؛ ۲) نامزیکی ناسیاوه؛ ۳) چمرخی گاری و  
 عدرابه؛ ۴) پایه‌ی کورسی **ف** ۱) کودک نوزاد؛ ۲) ابزاری در آسیا؛ ۳)  
 چرخ، اراده؛ ۴) پایه کرسی.  
**پیچ لیدان:** فریدان، دسمیرین **ف** ناروزدن.  
**پیچن:** گیایه که بوده رمان ده شنی **ف** گیاه سداب.  
**پیچ و پلچ:** ۱) خوار و خیچ؛ ۲) نالوز نالوز و تیکه‌ل پیکه‌ل؛ ۳) حبله و  
 حدوالله **ف** ۱) کج و کوله؛ ۲) درهم برهم؛ ۳) مکر و فرب.  
**پیچ و پهنا:** ۱) بیگنی و شاردنده‌ی نهیتی؛ ۲) نامه علوم و نالوز زیالوز  
 (قسه کانی بدپیچ و پهنان) **ف** ۱) جای پنهان کردن؛ ۲) سخن نامه‌هوم  
 و رمزی.  
**پیچوک:** ره وره وهی پیچگرنی مندا **ف** روروک کودک.  
**پیچوکه:** بسکی سه‌رتیبل: (بیچوکه له سه‌ر هدنی بند خشی) «مدم وزین»  
**ف** زلف بر پیشانی.  
**پیچوله:** که: گیایه که وک چندگی چیشکه ده چنی **ف** گیاهی است.  
**پیچ و موره:** بورغی و بند که‌ی **ف** پیچ و مهره.  
**پیچون:** ۱) کات به خست کردن: (زورت پیچو، زورم پیچو)؛ ۲)  
 کارتیکردن: (به جنبوان بین ناچن) **ف** ۱) تأخیر کردن؛ ۲) تائیر کردن.  
**پیچه:** پهچه، رو به ند **ف** روبنده.  
**پیچه‌ر:** ۱) جه‌ر ساده، نامازی پیچ دان؛ ۲) کدستی کده پیچنی **ف**  
**پیچ گوشتی:** ۲) پیچنده.

پیتاوه: بین بیوش، کالموزه نگال، پاتاوه **ف** پاتاوه.  
**پیتاوه:** پیتاوه **ف** پاتاوه.  
**پیت چن:** نهودی له چاپخانه پیتان ریک ده کا، حروف چین **ف** حر و فجین  
 چاپخانه.  
**پیت دانه‌وه:** خیردانه‌وه، به هرده‌هه‌ری: (ماینه کدم پیتی دایه‌وه) **ف**  
 بُر برکت شدن.  
**پیتلک:** ۱) کوتک، کوتکی ناسن؛ ۲) پته، به سه‌مری قامک لیدان؛ ۳)  
 عدیب و شوره بی: ۴) چمو له هیندیک گالتنه‌ده؛ ۵) شوره بی، شه نگه‌بی  
**ف** ۱) پتلک؛ ۲) تلنگر؛ ۳) عیب و عار؛ ۴) شن بازی.  
**پیتکار:** پیت چن **ف** حر و فجین.  
**پیتلک خستن:** زیکه بمرد به سه‌مری قامک هاویشن، پهله پیتلکه **ف** با  
 تلنگ خرد سنگ انداختن.  
**پیتن:** پیزان **ف** پختن نان.  
**پیتوکه:** گیاهه که ده کرته گزره **ف** علفی است که برس کنند.  
**پیته:** به لم، کای هه‌رزن و چه‌لتونک **ف** کاه ارزن و شالی.  
**پیته بره:** کرمی ناسکی ده غل **ف** کرم ساق خوار.  
**پیته بیت:** هیدی هیدی، سه‌بره سه‌بره **ف** بواش بواش.  
**پیته بیته:** کده کده، توژه توژه **ف** اندک اندک.  
**پیته ته:** ده پ و تخته‌ی زیر پایی جولا **ف** تخته زیر پایی جولا.  
**پیته خت:** شاری شانشمن **ف** پا بخت.  
**پیتمک:** ۱) جیازی بوك که ته بیانه مالی زاو؛ ۲) که موسکدیدک **ف**  
 جهاز عروس؛ ۲) کمکی، اندکی.  
**پیتی:** وشه‌یه کی زنانه‌یه بونگ کردنی به کتر **ف** کلمه‌ای که زنان  
 خطاب به یکدیگر گویند، هم‌دیگر را با آن صدا زند.  
**پیچ:** ۱) پوج، والا، ناو بدمات؛ ۲) زول، بیزو، بیز؛ ۳) کم **ف** ۱) توخالی؛  
 ۲) حرامزاده؛ ۳) اندک.  
**پیچ و خورده:** ۱) سه‌رو شده؛ ۲) باو، با خواردو؛ ۳) بورغی **ف** ۱) دستار؛ ۲) پیچ  
 و خم خورده؛ ۳) پیچ.  
**پیچال:** قولکه‌ی زیر پایی جولا **ف** پاچال.  
**پیچان:** پیچ دان، باو پیدان، بادان **ف** پیچانیدن.  
**پیچاندن:** ۱) پیچان؛ ۲) توند شده‌کدان و بهستن **ف** نگا: پیچان؛ ۲)  
 محکم بستن.  
**پیچاندندهوه:** لول دان، وهک لول دانی سفره و کاغذز **ف** پیچیدن،  
 نور دیدن.  
**پیچاندن:** پیچاندن **ف** پیچ دادن.  
**پیچانه‌وه:** ۱) پیچاندنوه؛ ۲) پریتی له لی پرسینده و به سه‌کردنوه **ف**  
 ۱) نور دیدن؛ ۲) کنایه از بازیرسی.  
**پیچاوه:** پیچ دراو، با خواردو **ف** پیچیده.  
**پیچاو پیچ:** ۱) با ودر اوی تیکلا؛ ۲) خوار و خیچی **ف** ۱) پیچ پیچ؛ ۲)  
 کجی.  
**پیچ بیهاتون:** زانی سلک له بیرو نه کاوف پیچ شکم و روده.  
**پیچ بیچ:** ۱) زور خوار و قیچ؛ ۲) ریگه‌ی پر له بادانه‌وه **ف** ۱) کج و

## بیداهه‌لخوشان

بیخه‌نین: پیکه‌نین، خه‌نین، کهن **ف** خنده.  
پیدا: ۱) دهناو: (بیداچون): ۲) لمشوین: (بیداپیدا: بهشون یه‌کدا) **ف**  
۱) توی: ۲) بدنبال.

بیدابردن: ۱) ده‌ناونان: ۲) بهجتگه‌یه‌کدا به‌رمه بردن **ف** ۱) توکردن: ۲)  
بدراهی بُردن.

بیداچون: ۱) بهشونیک‌دا رویستن: ۲) قسه ده‌سدرگرته‌وه و له‌سرقه‌سه  
رویستن **ف** ۱) از جاتی عبور کردن: ۲) ادامه دادن.

بیداچونه‌وه: ۱) گه‌زانه‌وه به‌شونیکا: ۲) دوباره خویندنه **ف** ۱) دوباره  
گذر کردن از جاتی: ۲) بازخوانی.

بیداخستن: بدسرد دادان **ف** انداختن بر...  
بیدادان: ۱) به‌سره‌له‌لکیشانی لیقفو پیخدف: ۲) داپشین: ۳) لیدان  
به‌بردو...: ۴) هیرش کردن **ف** ۱) برسر کشیدن لحاف و...: ۲)

پوشیدن: ۳) زدن از دور با سنگ و...: ۴) هجوم بردن.  
پیدارو: پنجی پنه‌ی دیزه و گوزه **ف** رصله ظروف گلی.

پیداره: نیسکی سهری ران و قول **ف** استخوان سر ران و بازو.  
پیداساوین: پیاسون **ف** ساییدن.

بیداکردن: ۱) خول یا ناو به‌سمردا کردن: ۲) ده‌ناونان: ۳) هملوراندن و  
فرکردن **ف** ۱) پاشیدن خاک یا مایع بر...: ۲) لاگداشتن: ۳)  
سرکشیدن مایع.

بیداکیشان: ۱) لیدانی توند بددارو...: ۲) به‌زور ده‌ناوتان: ۳)  
به‌سمردادان **ف** ۱) زدن با کتك و...: ۲) با زور لا گداشتن: ۳) بر سر  
کشیدن لحاف و...  
پیداگرتن: ۱) مان گرتن: ۲) سوربون له‌سرم مدهست: ۳) سه‌رپوش

یان پینه‌دانان **ف** ۱) اعتصاب کردن: ۲) اصرار ورزیدن: ۳)  
سر پوشیدن چیزی.  
پیدالمقان: هدوواسین به‌شیتیکه و **ف** آویختن.

پیدالمقادن: هدلاوه‌ساندن به‌شیتیکا **ف** آویزان کردن.  
پیدامالین: پیداساوین **ف** بر چیزی ساییدن.

پیدان: ۱) دانی جوین یان خه بهر: ۲) به‌خشین، نان یان پول پیدان **ف**  
۱) دادن دشنام یا خبر: ۲) بخشش.

پیداویست: ۱) لازم: ۲) نیاز و پیوستی **ف** ۱) لازم: ۲) مایحتاج.

پیداویستی: نیحتاجی، ثاتاجی، نیاز **ف** احتیاج و نیاز  
بیداهاتن: ۱) به‌شونیکا رابردن: ۲) له‌سرقه رویستن: ۳) مجوزک  
ده‌لمش گدران **ف** ۱) از راهی گذشت: ۲) به سخن ادامه دادن: ۳)  
تیرکشیدن بدن.

بیداهاته‌وه: ۱) دوباره کردنی هاتوجو به‌شونیکا: ۲) دوباره خویندنه و  
**ف** ۱) دوباره گذشتن از جاتی: ۲) بازخوانی کتاب.

بیداهانین: ۱) پیاساوین: ۲) خستنی چادر بو بارکردن **ف** ۱) بر چیزی  
ساییدن: ۲) انداختن خیمه به‌منظور عزیمت.

پیداهه‌لچه‌قان: تیرو جون **ف** توی چیزی خلیدن.  
پیداهه‌لچه‌قین: پیداهه‌لچه‌قان **ف** نگا: پیداهه‌لچه‌قان.

بیداهه‌لخوشان: به‌بینگ پی‌گرن و کیشه‌تی ها‌لاندن **ف** ناحق گربان

پیچه‌ک: کهمیک، توژیک **ف** اندکی.  
پیچه‌ک: داری دوفیقانه که نچیری بی دهدین. توکی بدرده که‌موی و  
ده کیشنه **ف** چوب دوشاخه‌ای که شکار را با آن از سوراخ بیرون  
کشند.

پیچه‌کولو: کلوی لوکه‌ی خاوه **ف** آغنه.  
پیچه‌لماج: ۱) بیچ و پلوج: ۲) قیل قاج، خواره و خوار **ف** اریب: ۲)  
چم و خم.

پیچه‌لماج: پیچه‌لماج **ف** نگا: پیچه‌لماج.  
پیچه‌ن: ۱) تاباری لول دراوی ره‌شممال: ۲) داری ناوتابار که له‌سری  
لول ددهن: ۳) داری گوریسی بارتوند کردن **ف** ۱) لنگه بار چادر: ۲)  
چوبی که چادر را به‌دورش بیچند: ۳) چوبی که بار را بدان محکم  
کنند.

پیچه‌وانه: ۱) دز: ۲) بمراوه‌ژوف **ف** ۱) مخالف: ۲) وارونه.

پیچی: سدری قاملک، بتدی لای سدری تبل **ف** بند انتهایی انگشت.

پیچی: پدنجه **ف** پنجه.  
پیچیاگ: بیچ دراوه **ف** پیچیده.

پیچیان: ۱) بیجان: ۲) سوردان له‌ره قسد **ف** ۱) پیچش: ۲) چرخیدن در

رقص.

پیچیاو: بیچراوه **ف** نورده‌ده، پیچیده.

پیخ: ریبوقی جاو **ف** زفك جشم.

پیخام: ولام **ف** بیمام.

پیخامبیر: پیغمehr، راسیارده‌ی خوا **ف** بیامیر.

پیخاوس: پیروت، بی‌پلاؤ **ف** بارهنه.

پیخستن: ۱) لمبی کاموتن، ماتدوبونی زور: ۲) هملکردنی ناگر **ف** ۱)  
ازی افتادن، خستگی زیاد: ۲) آتش افروختن.

پیخاوس: پیخاوس **ف** بارهنه.

پیخور: ۱) هرچی به‌ناندهه تدیخون: ۲) کدم کدم و به‌مالداری **ف** ۱)  
نانخورش: ۲) با اقتصاد و میانهروی عمل کردن.

پیخوس: به‌ربی دراو، بی‌ری خراوه **ف** پامال.

پیخوست: پیخوست **ف** پایمال.

بی‌خوبیون: ۱) شادبوئی نالله‌بارو دوزمن به‌پیاو: ۲) به‌شتی دلخوش  
بوون: (بیم خوش بوهاتی) **ف** ۱) خوشحالی دشمن از کار آدمی: ۲)  
شاد شدن از کاری.

پیخوله: منالی تازه پیکرتون، پیره و که **ف** کودک نوبا.

پیخوی: ۱) نهنداره قورنکی سواغ: ۲) کلوشی بدر بای گاگیره **ف** ۱)  
مقداری کاهگل: ۲) خرم در حال کو بیدن.

پیخه‌سو: به‌ربیک، زنی کده‌گهل بوکا دهچی بومالی زاوای **ف** بینگ.

پیخه‌ف: ۱) نوبن، کدلیلی خه: ۲) سه‌ریسوشی خه‌تو **ف** ۱)  
رختخواب: ۲) لحاف.

پیخه‌م: ۱) ولام: ۲) ولامی عاسمانی: ۳) ده‌ریهست، له‌خدمی **ف** ۱)  
پیغام: ۲) ولام و حی: ۳) مُقید.

پیخه‌مه‌ر: پیغمehr، راسیارده‌ی خودا **ف** بیامیر.

ملحق بال نگرفته؛ ۲) پرندهای که پرواز نکند.

کسی را گرفتن و با او سیزه کردن.

پیداهه لخوشین: پیداهه لخوشان نگا: پیداهه لخوشان.

پیداهه لدان: تاریف کردن و پی هد لگون مذکور کردن.

پیداهه لروانین: له خواروه بوسهره و تماسای شتی کردن، تی

هدل وانین چیزی را از ایشان به بالا نگاه کردن.

پیداهه لشاخان: پیداهه لخوشین نگا: پیداهه لخوشین.

پیداهه لشاخین: پیداهه لخوشان نگا: پیداهه لخوشان.

پیدیریزی: له نهنداری خود را در چون از حد خود خارج شدن.

پیدزکی: خوکشانده‌ی کم کم ف باورچین.

پیدزه: پیدزکی نگا: پیدزکی.

پیدزه کنی: پیدزکی نگا: پیدزکی.

پیده‌شست: ده شتابی بن چیا ف دشت دامنه کوه.

پیز: ۱) به‌تمدن، تیختیار؛ ۲) شیخی تدریقت؛ ۳) مرقدی پیاچاکان؛

پیشواز: (ب) پیزمه و هات ف ۱) پیز؛ ۲) مرشد؛ ۳) مزار؛ ۴)

استقبال.

پیز: دوروزیش، روزی بدله دویکه ف پیروز

پیزار: دوسال پیش ف پیزار.

پیزاره که: پیزار ف پیزار.

پی راکیشان: رازی بون، قبول کردن ف راضی شدن و پذیرفت.

پیزان: نه خوشی هن‌ناسب‌بران، دوشاخه ف خنac.

پیزان: له هوش چون، بو رانده ف بیحال شدن.

پیزان برده‌نوه: له سره خوچون و بیهوش بون ف غش کردن.

پیزاندن: پیماندن، پرمد کردنی تسب ف حدای مخصوص بینی اسب.

پیزان: پیزاندن ف نگا: پیزاندن.

پیزاره که: جانه ورکی چکوله بوری خرکله هیلانه له بن خولدا

ده کاف ف خرخاکی.

پیزایی: پیتسواری، بدله و پیز چون ف استقبال.

پیزینک: مندالی قسه‌زل و زورزان نگا: پیزینک.

پیکوید.

پیزیه‌نک: مندالی قسه‌زل و زورزان نگا: پیزینک.

پیزخه‌نی: شیوی ساواری ورد و شل ف آش بلغور ریز.

پیزخه‌نیله: پیزخنی نگا: پیزخه‌نی.

پیزست: سیابی ناوی مه‌بسته کانی ناآنکیتب، فیهرست ف فهرست.

پیرسوز: قوتیله که جراحت رون گهرجه ک و پی، پیسو ز ف پیرسوز.

پیزک: هرزال، جیگه‌ی کدل و سهل له سره ردانان له ره‌شمال‌دا ف جاتی

سکوماند در چادر.

پیزک: گوماوی خورست له چجادا ف دریاچه در دل کوه.

پیزک: ۱) نهان، دایکی باوک، دایکی دایک؛ ۲) مامان ف ۱) مادر بزرگ؛

۲) ماما، قابل.

پیرکی: مامانی ف مامانی.

پیزرم: روزگران، خوینثال لای خدالک ف منفور در نزد عموم.

پیزو: ۱) کولوی بال نگرت؛ ۲) بالداری به بین برواف ۱) ستاره ثریا؛ ۲)

پیره و که: پیره و که: پیره و که

- بیرهه قوک: جنونکه‌ی خدیالی که مثالی بی د ترسین، دیوهزمه، میرده زمه  
غول بیابان.
- بیرهه قوک: پیرهه قوک غول بیابان.
- بیزی: باده زی راه پاده.
- بیزی: پیراف پریوز یا پریشب.
- بیزی: ۱) نیختهاری، تممه نداری نور؛ ۲) پیشوایی؛ ۳) وشدی  
بانگ کردنی نهندنک ۱) پیری؛ ۲) پیشوای؛ ۲) کلمه خطاب به مادر  
بزرگ.
- بیری: وشمی بانگ کردنی نهندنک کلمه خطاب به مادر بزرگ.
- بیریتی: پیری، نیخینباری پیری، کهولت.
- بیری زن: پیره زن پیرزن.
- بیریزتوکه: پیروشک خرخاکی.
- بیری شه: پیره شه و پیریشب.
- بیزی: ۱) کیش و هیز؛ ۲) ماکوره گهز؛ ۳) مهر، یمز ۱) کش و تاب؛ ۲)  
اصل و ماده؛ ۳) گوسفند.
- بیزان: به تهمه گ، چاکله بهر چاو، باسفدت باوفا.
- بی زائین: ۱) چاکله بهر چاویون؛ ۲) ناگادار بون لمشتی نهیشی ۱)  
وفاداری؛ ۲) خبر از رازی داشتن.
- بیزآل: گیا به که بوکاغه زده بی و دهشی چنن گیاه بردی.
- بیربیزآل: چوکه که کی کاکول بدسره، پونه کی نوعی گنجشک  
کاکلی.
- بیزل: بیزاب؛ ۲) کلوش ۱) گیاه بردی؛ ۲) ساقه غله.
- بیزوک: گیای زل که له قوبی و زلکاودا ده روی گیاه باتلاقی.
- بیزونکه: زیکه وردیله له بیست ۱) جوش ریز پوست.
- بیزون: جومگه و درگهزار، پیچ خوارنی جومگه پیچ خوردن بند مج.
- بیزه: ۱) بز، بیچوی نازوگ، تول؛ ۲) نهخشی نازله فره له لموتی دیت  
۱) جنین؛ ۲) نوعی بیماری دام.
- بیزه: ۱) پیچ، کم، هندک؛ ۲) ماکوره گهز ۱) اندک؛ ۲) اصل و ماده.
- بیزه‌دان: مناندان، جینگه بیچو له زگدا زهدان.
- بیزه‌ل: جوری باقه بهس بسته بند گیاهی.
- بیزی: کوتای قنگ مقعد.
- بیزین: فره فر کردن له که بیورا صدا درآوردن از بینی.
- بیزیز: له دوای و شدوه دیت؛ ۱) لینه؛ ۲) داریز (اختت پیزی؛ ۳) برزین:  
(نان بیزت) ۱) و ۲) و ۳) پسوندی است به معنی پزنده.
- بیز: زول، پیچ، بیز و حرمازاده.
- بیزان: کاری پیز؛ (نان بیزان، خشت بیزان) پختن.
- بیزین: بیزان نگا: بیزان.
- بیزک: میوره، لکدره زی برآوی و شک شاخه هرس شده تاک.
- بیزگ: بیفوك، گیا به که بنه که ده خوری گیاهی است که ریشه اش  
رامی خورند.
- بیزین: ۱) بروت، جوک، ته کان؛ ۲) ده نگی شتی نادیاری، هدست: (بیزنا  
یافته وی هات)؛ ۳) ده نگ دانه و ۱) حرکت، تکان؛ ۲) صدای

**پیشقان:** فیشقان، فیکه له لوتمه و هاتن له ترسان بان له رکان **ف** صدا از

بینی درآمدن از ترس یا از خشم.

**پیشقاندن:** فیشقه کردن **ف** صدا دادن از بینی.

**پیش قلیانی:** خوراکی له سمر خورنی بهیان، قلیان قاوه **لئی** **ف** خوراک ناشتا.

**پیش قمهول:** سهیاره، پیشاپی له شکر **ف** پیش قراول.

**پیشك:** (۱) داریان بیلکوکی گیا هه لقه ندن؛ (۲) چه لتوکی نه کوتراو **ف** (۱)

بیلک گیاه کنی؛ (۲) شالی.

**پیشکار:** کاربهده ستی خان و ناغا **ف** پیشکار.

**پیشکان:** ثامرازی گیا که من، پیشك **ف** بیلک گیاه کنی.

**پیشکان:** توانا، تاقت: (توانم بدم کاره ناشکتی) **ف** توان.

**پیشکردن:** رک خوارندمه، ده رهبرینی توره **بی** **ف** ظاهر نکردن عصبانیت.

**پیشكو:** (۱) لوتکه، که پا؛ (۲) قهلموزی زین **ف** (۱) دماغه؛ (۲) قربوس زین.

**پیشکه:** میشوله، پخشنه، پیشی **ف** پشه.

**پیشکهش:** دیاری، به خشینی له خوشده و سستی **ف** پیشکش.

**پیشکهون:** (۱) له پیش خله لقه و رویشن: (۲) توره قی کردن **ف** (۱) از جلو مردم رفتن؛ (۲) ترقی کردن.

**پیشکیش:** پیشکش **ف** پیشکش.

**پیش گر:** (۱) لمیده؛ (۲) وشدید که خوی به تمدنا مانا نادات و دیته پیش وشهده بو یاریده **ف** (۱) مانع؛ (۲) پیشوند.

**پیش گرتن:** بدرنی گرتن **ف** ممانعت.

**پیشگری:** پیش گرتن **ف** ممانعت.

**پیشگیری:** پیش گرتن **ف** ممانعت.

**پیشگهشی:** تهدیه به دیاری دهدزی **ف** هدیه.

**پیشکیش:** به خشینی به خوارایی، دیاری **ف** اهداء.

**پیشمار:** دواکار لدادگا **ف** مدعی.

**پیشمه رگه:** چه کداری رزگاری خواز **ف** سر باز.

**پیشتن:** هدمیشه توره و به منه مش **ف** خشمگین و بداخلاق.

**پیشنوس:** بدرانه بری پاکنوس **ف** پیشنویس.

**پیشنویز:** نیمامی جه ماعت **ف** پیشنماز.

**پیشنیار:** ته کبیر بو کاریک له پیشدا، پیش نیهاد **ف** پیشنها.

**پیشنیاز:** پیشنیار **ف** پیشنها.

**پیشنیهاد:** پیش نیار **ف** پیشنها.

**پیشتو:** (۱) له بدریدا، بدله؛ (۲) دوده سنتی یه کسم **ف** (۱) سابقاً؛ (۲) دست ستور.

**پیشتو:** پوشو، قاوه، تاگرگره **ف** هود.

**پیشواز:** پیر، به پیره وه چون **ف** استقبال.

**پیشوازی:** به پیره وه چون، به پیرایه وه چون **ف** استقبال.

**پیشوت:** لمیزینه تر **ف** پیش تر.

**پی شور:** جیگه دی قاج لی شوتون، جیگه دی پا شوردن **ف** جای شستن پا.

خُشک.

**پیش:** (۱) بدر، بدرانه بری پشت؛ (۲) بدو، بدوی **ف** (۱) جلو؛ (۲) به او.

**پیشان:** (۱) ده پیشدا، له بمهروه؛ (۲) بهوان **ف** (۱) قبل؛ (۲) به آنها.

**پیشان:** بهین و تاوی ناگر پی گشتن: (به هنی پیشنه، له گدمان

**پیشام:** در اثر حرارت مستقیم پختن.

**پیشاندان:** نیشاندان **ف** نشان دادن.

**پیشاندن:** بهین کولاندن و گدیاندن **ف** در مجاورت آتش گذاشتن و

پختن.

**پیشانگه:** جینگه دی رانان، رانگه **ف** نمایشگاه.

**پیشان:** پیشاندن **ف** نگاه: پیشاندن.

**پیشاو:** پوخته کراو به تینی تاگر **ف** در مجاورت آتش پخته.

**پیشاو:** (۱) بریه تی له شاوده سست، جینگه دی دهست به تاگه گدیاندن؛ (۲)

سدره تای ناوی به دردراو؛ (۳) مین، گمیز **ف** (۱) کنایه از آب دست و

دست شوی؛ (۲) آب سر آغازین آبیاری؛ (۳) شаш.

**پیشبار:** باری کدل و پهل به ریکراو له پیشدا **ف** باروبنده ای که جلو

می فرستند.

**پیش بهست:** بدر بهست **ف** سد.

**پیش بهند:** دهست بهندی چاره وی **ف** دستبند اسب.

**پیش بین:** بریتی له مرؤی زور زانا به تو زنده **ف** کنایه از آدم دانا و

متفرک.

**پیشبنی:** خه بدر له دوارو زدان، خه بدر له تاکامی کاریک دان **ف** پیشبنی.

**پیشته مال:** پیشتمال، فونه بدره لبینه **ف** حوله، قوته.

**پیشچاو:** دیمهن، چاوه **ف** منظر.

**پیشخانه:** زوری که ووشکمن به رله نوهدی دانشتن **ف** اطاق کفش کن.

**پیشخر:** سه لام، پیشکر، یول به سه لام ده **ف** پیشخرید، سلم.

**پیشخرمهت:** نوکری بدره سtan **ف** پیشخدمت.

**پیش خستن:** (۱) پله زیاد کردن؛ (۲) بو ریزی نان له دوا به زوین **ف** (۱)

ترقی، درجه دادن؛ (۲) جلواندختن برای احترام.

**پیشخوار دنه وه:** مشه مش هاتن له رکان **ف** نفس حبس کردن از خشم.

**پیشخوان:** (۱) تبله کی ورد واله فروشی؛ (۲) پنه **ف** (۱) بوق دستفر وش؛

(۲) یهنه نانوانی.

**پیش خودان:** مرؤیا تاژه ل بدر خودان: (پیش خوم دان و بردمنه وه) **ف** به

جلو راندن انسان یا حیوان.

**پیشخور:** زرعاتی به شینی فروشیا و سلم فروخته.

**پیشخوره وه:** رکهه ستاوی ده زن ببر **ف** کینه تو ز تودار.

**پیشخوری:** دهوری، ماعونی پل بو چیشت تیدا خواردن **ف** ظرف

پیشخوری.

**پیشده سی:** دهوری بچوکی بدره سست **ف** پیشدهستی، بشقاب.

**پیشده ستی:** بدرله خدلک همل لی هینان **ف** پیشدهستی.

**پیش رو:** سه رجه له، سه رگله، ره مکیش **ف** نخاز.

**پیشره فت:** تهره قی، هه لدان **ف** پیشافت.

**پیشفروش:** بدرله پیکه دشتن فروشتن **ف** پیشفروش.



بیل: پرد **بل**.  
 بیلاف: جشتی گرایی پالیورا، پلاوف **بلو**.  
 بیلان: ۱) نه خشته‌ی کار؛ ۲) کهین و بهین بو قیل بازی **۱) طرح: ۲)**  
 توطنه.  
 بیلان باز: حیله باز، گمز باز **حُمَّه باز**.  
 بیلانگیر: ناز اووه چی، مایه‌ی همراه‌کشی **آشو بگر**.  
 بیلانگیران: کهین و بهین کردن **توطنه چینی**.  
 بیلاؤ: پیتا، هرجی ده کریته پا **پاتا به**.  
 بیلک: ۱) پوسته‌چی، قاسید، نامه‌بهز؛ ۲) نه نگوست، قامک **۱) بیک: ۲)**  
 از گشت.  
 بیلکه: پلتونک، پته، پستکه **تلنگر**.  
 بیلو: پهلكی چاو **پلک چشم**.  
 بیلو: پیلو **پلک چشم**.  
 بیلو: زگ له و زین، چلیس **شکم پرست**.  
 بیله: ۱) بهانه، گدر و ته شقه‌له؛ ۲) چه نه بازی زور؛ (بیله مه که، قسمی  
 تونیه؛ ۳) مالی کرمی هاوریشم **۱) بهانه: ۲) جَدَل: ۳) پله کرم  
 ابریشم**.  
 بیله: ۱) خواری نیوه کهوانی؛ ۲) ورده‌واله‌ی ده سفروش؛ ۳) چاوزه‌ق؛ **۴)**  
 گیای لاولاو؛ ۵) برستی قوماش قیچل پاج **۱) منحنی نیم دایره:**  
 ۲) اجناس بیله‌ور؛ ۳) چشم بر جسته؛ ۴) لبلاب؛ ۵) پارچه ارب  
 بُریده.  
 بیله‌قه: به پایه شتیکا کوتان **لگد**.  
 بیله‌دار: کومایه ک بره دار **توده‌ای از هیمه**.  
 بیله‌ک: ۱) دوگمه، قوبچه، بشکور؛ ۲) پوله که، تُوبیه، بریقه **۱) دُگمه:**  
 ۲) پولک زینتی.  
 بیله‌که: بریقه **پولک زینتی**.  
 بیله‌گر: به بهانه، کیشه کهر، گروگر **بهانه گیر**.  
 بیله‌وار: ۱) چیلکو چالی ناوردو، نیزنگ؛ ۲) کولکی گهوره‌ی وشك **۱)**  
 ۱) هیمه، هیزم؛ ۲) کنده درخت خشک.  
 بیله‌وره: چهارچی، ورده‌واله فروش، گمزیده **پیله‌ور**.  
 پیم: پیو، پیف، چهورایی ناوزگ **پیه**.  
 پیم: ۱) بدمن؛ ۲) قاچم، لاقم؛ ۳) به خه‌یالم، به گومانم **۱) بدمن: ۲)**  
 پای من؛ **۳) به گمانم**.  
 پیمریشکه: گیایه که لپای مامر نه کاف **گیاهی شبیه چنگال مرغ**.  
 پیممه: ۱) لای منه، به منه؛ ۲) قاچی منه، لاقمه **۱) نزد من است: ۲)**  
 پای من است.  
 پیمه‌ره: پیلی تاسینین **بیل آهنی**.  
 پیمیو: داری که بو ره زی ده چه قینن رای گریت **پشتیبانه تاک**.  
 پین: ۱) به لای تیممه؛ ۲) لافق نیمه؛ ۳) به گومانمان؛ ۴) لهقه، به لای  
 لیدان؛ ۵) پازنه **۱) نزد ما: ۲) پای ما: ۳) به گمان ما: ۴) لگد: ۵)**  
 پاشنه.  
 پینازان: فه خربی کردن **مبارا**ت کردن به کسی یا چیزی.

پیک و هربون: بوسدر تیک چرزان **گلاویزشن دوگره باهم**.  
 پیک و هربین: برنسی لمشدره جوین **کنایه از تبادل دشمن**.  
 پیکه‌ر: جوئی قامیشی ناویر **نوعی نی تویر**.  
 پیککمل: له شوین تیکمل تی یانق نه ته کوژ، شیویاگ **نامرتب**.  
 پیک هات: هه لکه‌وت، رو دا **رویداد**.  
 پیک هاتن: تفاق کردن، سازیان **اتفاق کردن**.  
 پیک هاتن: پیک تانین **آشتی دادن**.  
 پیککبره: کرمی لاسکی ده خل خور **کرم ساقه‌خوار**.  
 پیککر: هه لایسین، ناگر داگیرسین؛ ۲) ناچارکه، کار پیکم، فرمانده  
**۱) افروزنده: ۲) وادر کننده**.  
 پیکه‌فتگ: بد که‌تی، جوان، شیرین **برازنده و شایسته**.  
 پیکه‌ثوک: گیایه که **گیاهی است**.  
 پیکه‌نین: خه نین، که نین، خه نه **خندیدن**.  
 پیکه‌نینایی: گالته حازار **مسخره**.  
 پیکه‌وتن: شیاوی **لیاقت**.  
 پیکه‌ولک: گیایه که **گیاهی است**.  
 پیکمهوه: ده گل دلیک، ویکرا، ویزا، پیرا **باهم**.  
 پیکه‌ونان: ۱) داخستن کتب و ده قتمر؛ ۲) چاوقوجاندن؛ ۴) تغمگ  
 له ده کسر ته قاندن؛ ۵) خو بده کتره و نوساندن **۱) کتاب بر هم  
 نهادن؛ ۲) جشم بر هم نهادن؛ ۳) بهم شلیک کردن؛ ۴) بهم چسبیدن**.  
 پیکه‌هینان: پیک تانین **نگا: پیک تانین**.  
 پیکه‌هینان: پیک تانین **نگا: پیک تانین**.  
 پیکه‌هینه‌ر: کارچی که **انجام دهنده**.  
 پیکیا: ۱) پیکرا؛ ۲) پیکیاگ، پیکارا **۱) زده شد: ۲) زده شده**.  
 پیگران: نه مدل، لمش قورس **تبل**.  
 پیگران بون: به زه حمده ت زانین **دشوار آمدن**.  
 پیگرتی: ۱) پیده‌ر، دواز که... می کمتو؛ ۲) تازه فیره رویشتن **۱)**  
 بی‌گری: ۲) نویا.  
 پیگه: ۱) کومه لگای چه ته و سوپا؛ ۲) بدریبی مالات له نهولیده **۱)**  
 پایگاه؛ ۲) پهن کف اصطبل.  
 پیگه‌یاندن: ۱) به خیو کردن؛ ۲) ثاماده کردنی چیشت و خوارده‌منی **۱)**  
 ۱) پروردہ کردن؛ ۲) مهیا ساختن خوارکی.  
 پیگه‌یشتن: ۱) توش هاتن؛ ۲) گهوره یون له بالا داد؛ ۳) میوه له کاتیدا  
 که بیخواردن باش ده بی **۱) ملاقات: ۲) رشد و تمو: ۳) رسیدن  
 میوه**.  
 پیگه‌بین: پیگه‌یشتن **نگا: پیگه‌یشتن**.  
 پیل: ۱) شان و سمر قول؛ ۲) ده دست و پی به یه که‌یده که: (پیل پیلی کرد):  
 ۳) دراو پول؛ ۴) برد، جیسیر؛ ۵) باتری و شک **۱) کتف: ۲) هریک  
 از دست و پیا؛ ۳) پوئل؛ ۴) پیل؛ ۵) باطری، پیل.**  
 پیل: ۱) شمپویی ناو؛ ۲) چور، تدرز؛ ۳) ماویده کی زور کشم، تاو؛ **۴)**  
 چاوزه‌ق، چاوازاق **۱) موج؛ ۲) نوع؛ ۳) یک لحظه؛ ۴) چشم  
 بر جسته.**

- پیوار: نادیار، نهادیار، نهله بدرچاوه غیب، نایدا.
- پیواز: بیاز ف بیاز.
- پیوان: براورد کردن به گمز یان به کیله و ربه یان به همه نگاوه اندازه گرفتن به هر طبق.
- پیوان: پیوان ف نگا: پیوان.
- پیوانه: ۱) تامرازی پیوان، قابی براورد کردن: ۲) پاله‌ی شمراب ف ۱) پیمانه: ۲) ساغر.
- پیوانه کردن: براورد به پیوانه، پیوان ف اندازه گرفتن با پیمانه.
- پیوپا: گردای تازه درهاتوه ف تخم حشره تازه درآمده.
- پیول: لاق و لمتراف ساق و پا.
- پیوتن: ۱) پیوان، نهندازه گرفتن: ۲) قسمه به یه کنی گوتن ف ۱) اندازه گرفتن: ۲) به کسی چیزی گفتن.
- پیودان: ۱) نهندازه: ۲) ریوشین و دستور ف ۱) اندازه: ۲) دستور و روش.
- پیودانک: پیودان ف اندازه.
- پیور: پیر و نه سیره به که له کودا ف نریا.
- پیوره: ظاهر بری و نتجه که تماد و بزر تابی و گول ناکات ف آخرین شعر یونجه که رسید کامل ندارد.
- پیوه: ۱) بدیه کوهه: ۲) دریزه دان: (هدریوه ده چنی) ف ۱) باهم: ۲) طول دادن.
- پیوه بون: ۱) له تله و داو گیر کردن: ۲) بریتی له توش بونی شتی ناخوش ف ۱) در دام افتادن: ۲) کنایه از گرفتار شدن.
- پیوه چون: ۱) سمردان به هویه کی خوش یا ناخوش شده: ۲) چونه ناوا: (نهم بدنه پیوه ناچی) ف ۱) دیدار کردن: ۲) داخل شدن.
- پیوه دان: ۱) چزو تیر اکردنی مارو گزنده له لمه شی جانه و در: (مار پیوه ددها): ۲) درگاوه پهنجه ره جوت کردن، داختن ف ۱) نیش زدن: ۲) بستن در.
- پیوه ده: ۱) جانه و دری چزو به زه هر: ۲) داخمری ده رگاوه.. ف ۱) نیش زن: ۲) برهم نهنده.
- پیوه ره: ۱) کهستی که ده پیوه: ۲) بیوی تهون: ۳) به لاو ده دروز بیان ف ۱) اندازه گیر: ۲) بودفالی: ۳) گرند.
- پیوه راهاتن: هو گر بون، خو پیوه گرتن ف خو گرفتن با.
- پیوه رویشن: دهست بهر نه دان له مده بست ف پای مردی کردن.
- پیوه زین: تیوه زاندن، بهشتی نوک تیز تی کوتان ف باشیتی نوک تیز زدن.
- پیوه کردن: ۱) هونینه و می مورو بدهاد: ۲) پل به شیشه و کردن: ۳) قامک بو قون بردن: (جوز یکی پیوه کرد): ۴) پیوه هلاوه سین ف ۱) بدرشته کشیدن: ۲) بدیخ شکیدن: ۳) انگولک: ۴) آویختن.
- پیوه گرتن: دایوسین شتی بهشتی تر: (لیقه‌ی پیوه گرت، پدرده پیوه بگره) ف پرشانیدن چیزی با چیز درگر.
- پیوه لکان: پیوه نوسان، پیوه چه سپان ف چسبیدن.
- پیوه: ۱) زنجیری قاجی نه سپ و زیندانی: ۲) نیلاقه، تاشنایه تی، پیوه ند ف ۱) شکال: ۲) بیوند، علاقه.
- پیزار: پیزاران ف میاهات کردن به کسی یا چیزی.
- پیناس: هوی ناسین، ده فتنه نفس، شناسنامه، ناسنامه ف شناسنامه.
- پیناساندن: پی دانه ناس کرن ف معرفی کردن.
- پیناسه: ناساندن ف شناسایه.
- پیناو: ۱) خاتر، هو: ۲) ریگه: (له پیناوی نازادی دا خوم به خت نه کم) ف ۱) بخاطر: ۲) راه.
- پینج: پنهنج، یه کو چوار ف پنج.
- پینج خشته کی: یه نده شیعیر یکی پینج له تی ف مُخمس.
- پینچوک: ۱) پوکاوله، چه موله، چه میوله: ۲) بازه لین ف ۱) حرث تنفر همراه با بازکردن پنجه به طرف مخاطب: ۲) نوعی بازی با شن.
- پینچوکانی: گمده به که به میچ ده کری ف نوعی بازی با شتالنگ.
- پینچ و خته: هممو کاته کانی نویز: (پینچ و خته دواعات یوذه کم) ف پینچ وقت نمار.
- پینچه‌مین: یه کنی دوای چواره م ف پنجم.
- پینچه‌مین: یه کنی دوای چواره مین ف پنجمین.
- پینچ هه مین: پینچه مین ف سیجمین.
- پینچ: یه نجا، ده جاران پینچ ف نجاوه.
- پینده‌فه: ریخی سواغی خه لیقه میش ف برموم، زبل داخل کندو.
- پینه: پرمه، پشم، پنزا ف عطسه.
- پینگاف: هدنگاو سقاوه ف گام.
- پنی نواندن: بریتی له توله کردنده و کنایه از انتقامجویی.
- پینوس: قفلدم، نامرازی نوسین، نالا ف قلم.
- پینوک: ورنگ، خو بردنده و ف پینکی.
- پینه: ۱) پنو، پارچه به سفر پارچه درون: ۲) قرتماغه‌ی بدی دهست: ۳) پنگ، پونگ، گیای پونگ: ۴) که به کی تارد ف ۱) پینه: ۲) خشکه کف دست: ۳) پونه: ۴) نخاله.
- پینه پهرو: پینه‌ی لدقوما مش ف مرمت لباس با پینه‌گذاری.
- پینه چی: پینه‌دور، مشهده ف پینه‌دور.
- پینه درو: کهستی پینه کردنه ف پینه‌دور لباس.
- پینه دوز: پینه چی ف پینه‌دور.
- پینه ساز: پینه درو ف پینه‌دور لباس.
- پینه ک: پینوک ف پینکی.
- پینه کردن: ۱) بریتی له دایوسینی هله و عدیب: ۲) پارچه به سفردا گرگنی دراوه ف ۱) کنایه از ماست مالی: ۲) پینه کردن.
- پینه و پهرو: سازکردنده و روحایی بان دراوه ف مرمت.
- پینی: ۱) که به کی، بن بیزندگ: ۲) سیوی هیلکه و خورماوه نگوین ف ۱) سبوس، نخاله: ۲) آش تخم مرغ و خرما و عسل.
- پیو: پوک، پدو، گوشتی ددانان ف لنه.
- پیو: پیف، چدورایی ناؤزگ ف پید.
- پیو: ۱) پاشگری بهواتا پیوه: (گه نم پیو، زه وی پیو، قوماش پیو): ۲) به نگو: ۳) لاقتان، پاتان: ۴) به فکتان، لاتان ف ۱) پسوند به معنی پیما، اندازه گیر: ۲) بدشما: ۳) پای شما: ۴) فکر شما.

پاشیدن مایع از پایین به بالا؛ ۲) کنایه از بهانه‌جویی.

پیشه‌لپزان: پیشه‌لپزان **نگا**: پیشه‌لپزان.

پیشه‌لپه‌سارت: پالدانی شتی به شتیکوه **ف** تکیه دادن چیزی به چیزی.

پیشه‌لپه‌سارد: پیشه‌لپه‌سارت **نگا**: پیشه‌لپه‌سارت.

پی‌هله‌لچون: هله‌لگدران بدار یا به شاخه‌وه **ف** بالا رفتن از درخت یا کوه.

پی‌هله‌لکالان: قسه به تیره‌ی گوتن **ف** حرف حسودانه زدن.

پی‌هله‌لکالین: پی‌هله‌لکالان **نگا**: پی‌هله‌لکالان.

پی‌هله‌لگرت: ۱) پاگرتنی منال؛ ۲) خوش رویشن له‌ریگد: (پی‌هله‌لگرن دره نگد که شهر بومه شایی یه) «سه‌یف» **ف** ۱) پاگرفتن بچه؛ ۲) شتاب در راه رفتن.

پی‌هله‌لگره‌ران: بدروه روزور خزین **ف** از پایین به بالا خزیدن.

پی‌هله‌لمیزتن: میز به سه را کردن **ف** بر چیزی شاشیدن.

پی‌هله‌لمیزین: پی‌هله‌لمیزتن **نگا**: پی‌هله‌لمیزتن.

پی‌یه: پیو، چهورانی ناوزک **ف** پیه.

پی‌بین: لای لاقان، لای خوار و **ف** طرف پایین.

پیوه‌نازین: فه خربی کردن **ف** مباراکات کردن به.

پیوه‌نان: ۱) لی جوت کردن؛ ۲) بدیر لی دان؛ ۳) داربه‌ثاگره و نان **ف** ۱)

چسبانیدن: ۲) با تیر زدن؛ ۳) هیمه برآتش نهادن.

پیوه‌ند: پیوه **نگا**: پیوه.

پیوه‌نوسان: پیوه‌لکان، پیوه چه‌سیبان **ف** به چیزی چسبیدن.

پیوه‌نیشتن: غاردان به کوچک بودن **ف** دویدن گروهی برای چیزی.

پیوه‌هاتن: ۱) به خت هینان (سه‌برم پیوه دیت)؛ ۲) سهرلتی دان: (له

حج هاته و پیوه هاتن) **ف** ۱) شانس آوردن؛ ۲) عبادت رفتن.

پیویران: دره قفت هاتن **ف** برآمدن با...

پیویس: لازم، پیداویست **ف** لازم.

پیویست: پیویس **نگا**: پیویس.

پیویستی: پیداویستی **ف** لزوم.

پیهورچه: گیایه کی گهلاپانه **ف** گیاهی است.

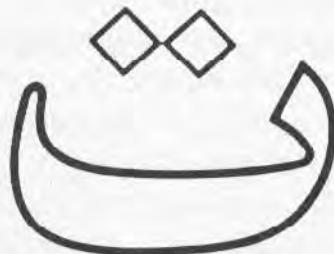
پیهه‌ل: روهو به روزور، سدر به ره و زور **ف** سر بالای.

پیهه‌لا: پیهه **ل** **نگا**: پیهه‌ل.

پی‌هله‌لپرزا: ۱) ناو لمخواره و پرزا به شتیکا: (بیم لی نا قورو لیتم

بی‌هله‌لپرزا)؛ ۲) بریدتی له کیشه تی‌ها لاندن و شهربی فروشن **ف** ۱)





تایپال: همراه شد، گوره شد، گدف **ف** تهدید.  
تاپر: تغنه‌نگی راوف **ف** تنگ شکارچی.

تاپو: ۱) تارمایی، ره شایی لددوره و؛ ۲) موچدو میزراي خلااتی دین باج؛  
۳) قه بالله مولکایه‌تی؛ ۴) کارگیری قه بالله مولک نوسین **ف** ۱) شیخ، سیاهی از دور؛ ۲) یول؛ ۳) سند مالکیت؛ ۴) اداره ثبت املاک.  
تاپو: کدنوی گوره بوده غل **ف** سیلو.  
تاپله: گرانه‌تاف **ف** تیفسوس.

تاپی: ۱) خنده‌ک، ره هند؛ ۲) سندگرد؛ ۳) گوزیجه **ف** ۱) خندق؛  
سنگر؛ ۳) لحد.

تات: ۱) عارب، عهره و؛ ۲) زنی که تیسک بهری مندادانی گرتوه؛ ۳)  
شاخی هلهلموت و یه کیارچه بدرد؛ ۴) پردمی لوس و پان و دریز بوئونیز  
یان بو مردو له سرهشت؛ ۵) نمده، کولاو؛ ۶) یاوه؛ ۷) تخت و  
راستایی **ف** ۱) عرب؛ ۲) زنی که استخوان مجرای رحمش را گرفته  
باشد؛ ۳) کوه سنگی؛ ۴) تخته سنگ صافی که روی آن نماز گذارند؛  
۵) نمد؛ ۶) پدر؛ ۷) همواری.

تاتریک: سواب، تایبره **ف** نگا: تابه‌ره.

تاتلک: داده، خوشکی گوره، خوها مهن **ف** خواهر بزرگ.

تاتکی: قدره‌نجی، قاپوت **ف** نوعی پالتوي نمدهین.

تاتکی: بلندکردن و جوانانه و. ده گهله سمرده گوتربی: (سرده تاتکی  
ده کا) **ف** بلندکردن و حرکت دادن سر.

تاتو: یاوه، یاف، بابو **ف** پدر.

تاته: ۱) تاتک؛ ۲) پیره نوکمه؛ ۳) مام، مامو؛ ۴) پیردمی تایه‌ن **ف** ۱)  
خواهر بزرگ؛ ۲) نوکر پیر؛ ۳) عموم؛ ۴) پدرخوانده.

تاته‌بهرد: تخته بهرد، که فری لوس و پان بو نویز لمسه رکدن **ف**  
تخته سنگی که روی آن نماز گذارند.

تاته‌زما: ناموز، فرزه ندی مام، بچوکی **تایو** **ف** فرنزند عموم.

تاته‌شووار: تاته‌شوار، تخته بدردی جیگه‌ی مردو له سرهشت **ف**  
تخته سنگی که روی آن مرده را غسل دهند.

ت: راناوی تاکی رو به ره؛ (نامت خوارد؟، بابت چونه) **ف** ضمیر مفرد  
مخاطب.

تا: ۱) پیتی مهودا: (لیره و تا نهونی)؛ ۲) پیتی ماوه: (تامن گهیسم نهاما):

۳) بو نهود، ههتا: (من قسمم کرد تا تمیش پیته ده نگ)؛ ۴) تاک، تاق:

۵) همودا، تال: (تاتایی زلفه کدت)؛ ۶) لکه دارو گیا؛ ۷) نوبه‌تی،

تاوله‌ر؛ ۸) لابار: (تایه ک توئن)؛ ۹) وشهی مهرج: (تا نمیدی تایدم)؛

۱۰) تای تهرازو؛ ۱۱) تهناهتم، حدمتا؛ ۱۲) هاوشان: (کوریکه تای

نیه)؛ ۱۳) لویه کی قوماش: (به تای کراس، به تای دهریت)؛ ۱۴) قد: (کاغه زه که تا بکه)؛ ۱۵) یدک: (تا قرانی) **ف** ۱) حرف فاصله مکانی؛

۲) حرف فاصله زمانی؛ ۳) برای اینکه؛ ۴) فرد، مقابل زوج؛ ۵) تار

نخ و مو؛ ۶) شاخه؛ ۷) تَب؛ ۸) لنگه بار؛ ۹) حرف شرط؛ ۱۰) کفه

ترازو؛ ۱۱) حتی؛ ۱۲) همتا، نظری؛ ۱۳) یک واحد از پوشیدنی؛ ۱۴)

تاكردن؛ ۱۵) یک، واحد.

تابار: لا یاه ک له باریکی دوتایی **ف** لنگه بار.

تابان: ۱) بددره وشین؛ ۲) هدلاتوی مانگ؛ ۳) تاسهرو، تاسهربان **ف** ۱)

تابان، درخشان؛ ۲) مطلع ماه؛ ۳) تا بالا، تا پشت بام.

تابگه: جیگه‌ی لدنگر گرتني گه‌می و به‌لام و کله‌ک **ف** لنگرگاه.

تابلو: نوسراویان به‌دقه‌لهم کیشراویک بو هه‌لواسین **ف** تابلو.

تابوت: داره‌ستی مردو گویزانه و **ف** تابوت.

تاببور: دهسته‌یده کی هزارک رسی له شکر، فموج، هنگ **ف** هنگ ارتشی.

تابون: ۱) داروده‌سته؛ ۲) دهست و پیوه‌ند؛ ۳) داهاتنه و **ف** ۱) پیروان؛

۲) دارودسته؛ ۳) خم سدن.

تابه‌ره: سواب، پردمی ته نک که مندل لمسه رُوبار گالنه‌ی بی ده کهن **ف**

سنگ پهن و نازک که بر روی آب اندازند.

تابه‌ن: شیرازه‌چن، بن چندر او **ف** شیرازه.

تابه‌نی: شیرازه‌چنی، بن چنین **ف** شیرازه‌بندی، ته بندی.

تابین: له شکرچی بی ده ره جه **ف** تابین.

تاباز: زبه‌لاح، زلخورت، نهستور **ف** گنده.

تازم: ۱) خویانی گیره کراوی به ریا نه در او؛ ۲) هدوان، به ریلای؛ ۳) دهسته، تاقم؛ ۴) چادر و دیوه خانی چادر [۱] غله کو بیده پاک نشده؛ ۲) تراس؛ ۳) دسته، گروه؛ ۴) خرگاه خیمه.

تارمایی: ره شایی به دیمن، ره شایی لمدوره وه؛ (تارماییه کم دیت، جام) تارمایی ناکا) [۱] شَبَّعْ.

تارمه: ۱) هدیوانی سدر دانه پوشر او؛ ۲) محبه جهی بدره هدوان [۱] تراس؛ ۲) نردہ چوبی تراس.

تارومار: هدللداد، تیک و پیک، لم تاوجو [۱] تارومار.

تارهت: تاو به قنگه داد دواز ریان [۱] طهارت، استنجا.

تاری: تاریک، ره شی [۱] تاریک.

تاریاگ: تاراوا [۱] نگا: تاراوا.

تاریتی: ره شایی شدو، تاریکی [۱] تاریکی.

تاریخ: میزو، دیریک، سه رگوز شتی رو داوان [۱] تاریخ.

تاریف: ۱) پیسن، محدث؛ ۲) پاس کردن، گیرانه وه به قسده [۱] ستایش؛ ۲) تعریف کردن.

تاریق: تاریخ [۱] تاریخ.

تاریک: تاری، جینگه کی پیوار له خور، ره شایی هدوا [۱] تاریک.

تاریکان: سدره تای شدو، کاتی شیوان، نیواری زور دره نگ [۱] هنگام غروب.

تاریکایی: ره شایی شدو، پاش به ریوار بونی خور [۱] تاریکی شب.

تاریک بون: رهش هدلگدرانی دنیا دواز خور ناوا بون [۱] تاریک شدن.

تاریک داهاتن: هاتنی تاریکی پاش نویزی شیوانی دره نگ [۱] تاریک گردیدن.

تاریک کردن: تاریک داهاتن: (هدوا تاریکی کرد با بچیمه مال) [۱] تاریک کردن هوا.

تاریک و تموک: زور تاریک، تاریکی خسته و توند [۱] بسیار تاریک.

تاریک و رون: بهره بیان، بولیله، عه ولی سبیده [۱] گرگ و میش.

تاریک و رونه: تاریک و رون [۱] گرگ و میش.

تاریک و رونی: تاریک و رون [۱] گرگ و میش.

تاریک و لیل: تاریک و رون [۱] گرگ و میش.

تاریک و نوته: تاریکایی خسته و توند، زور تاریک [۱] بسیار تاریک.

تاریکه: رهش و تاری: (تاریکه شدو) [۱] تیره و تار.

تاریکه شهو: شهو بی تیشکی مانگ، به رانه ری مانگ شهو [۱] شب تاریک.

تاریکی: ره شایی شهو [۱] تاریکی.

تازه: ۱) نوی، نو؛ ۲) پاش، چاک پسند [۱] تازه؛ ۲) خوب، مرغوب.

تازه‌تجاد: تازه دروست کراو، تازه داهاتو [۱] نوساخت، تازه اختراع شده.

تازه باو: بایه‌تی روز، نوئی داهاتگ، [۱] مدرن، تازه به بازار آمد.

تازه برین: بریتی له که سی به تازه گی توشی به لایه ک بوه [۱] کنایه از کسی که تازه به مصیبتی گرفتار شده است.

تازه بُونه وہ: کوئی ده سکاری کراو [۱] مرمت شدن.

تاته‌شور: تاته‌شور ارف نگا: تاته‌شور.

تاتی: ۱) میردی تایین؛ ۲) لیاد؛ نمهد، نهحت؛ ۳) سه روئیری پیتی

نوسر او ف [۱] شوهر مادر؛ ۲) نمد؛ ۳) حرکت حرف.

تاتیل: دل په شیوی، دلخورتی، نیگرانی [۱] نگرانی.

تاج: ۱) ته قیله سدر به قوچکه؛ ۲) کلاوی پاشایان [۱] کلاه

مخروطی شکل؛ ۲) تاج یادشاه.

تاج خروس: گولیکه سور له پویه که له شیر ده کا [۱] گل بستان افروز.

تاجر: سهوداگم، بازگان، مامه‌له‌جی [۱] بازگان.

تاجی: تازی، سه‌گی راو، تانچی [۱] تازی شکاری.

تاجی لوکه: نه سبی نه محمد راوه کره، تازیلوکه، هوشت خوا، بالوک [۱] آخوندک.

تاجه: جه‌والی بحوك [۱] جوال کوچک.

تاجین: تاعین، هدلوای کونچی و دوشاؤ [۱] نوعی حلوا.

تاخ: ۱) گمه‌ک، مده‌له‌له؛ ۲) تمده ف [۱] محله؛ ۲) طرف و سو.

تاخم: دهست له پوشاك، دهست له پیاله‌و... [۱] دسته‌ای از ظروف یا الپسه.

تاخورک: عدره‌بهی بی جهارخ که به سدر به فرا ده بیکشن [۱] سورتمه.

تاخه: باقه، بدستراوی له گیا [۱] بسته گیاه.

تاخه به ند: باقه بین، باعده بهن [۱] بسته‌ای که گیاه را در آن بندند.

تاخیر: و دواختن، دره نگ کردن [۱] تاخیر.

تادار: نو به تی دار، که سنی تای لئی تی [۱] مبتلا به تب.

تادانه: تانه، له کهی بان چاوا [۱] لکه در چشم.

تار: ۱) ثامر از کی موسیقا؛ ۲) تاریک: (۱) راهیلی تهون؛ ۳) تالمو؛ ۵)

هدل‌وهدا و دورکه وته؛ ۶) که الله ده فه، ۷) ره نگی بی بری قمومات؛ ۸)

دورویی تا خری زستان وسی رویزی سه ره تای به همار [۱] تار، از

سازه‌های ایرانی؛ ۲) تاریک: (۳) تار، مقابل پود؛ ۴) تارمو؛ ۵) آواره؛ ۶)

چنبره دف؛ ۷) رنگ مات؛ ۸) دوروز آخر زستان و سه روز آغاز بهار.

تارا: (۱) سه رپوشی سویری بوق؛ ۲) رویشت به بی گه رانه وه [۱]

سریوش عروس؛ ۲) برای همیشه آواره شد.

تاران: رویشتنتی بی گه رانه وه [۱] رفتن بی بازگشت.

تاراندن: رهاندنی یه کجاري، تاره کردن [۱] برای همیشه رمانیدن و گریزاندن.

تاران: تاراندن [۱] نگا: تاراندن.

تارانی: دو قرانی زنی سکه‌ی تیران [۱] دوریالی نقره ای.

تاراو: رویشتنتی بی گه رانه وه [۱] برای همیشه رفتنه.

تارچی: (۱) دابهش که؛ (۲) تارزن، تاری موسیقا لیده، تارزن [۱]

توزیع کننده؛ ۲) تارزن.

تارسه: تاسه، تارزو، موشتفی [۱] تاسه، اشتیاق.

تارکردن: رهاندن، ده رکردن یه کجاري، له چی ثاواره کردن [۱] رمانیدن و آواره کردن.

تارکرن: تارکردن [۱] نگا: تار کردن.

تارگان: نوعی گنمی خراب [۱] نوعی گندم نامرغوب.

تاسب: نهیار، دوزمن **ف** ادشمن.

تاسبردنهوه: گیزبون **ف** گیج شدن.

تاس به سره راهاتن: توشی گیزی و سر سامی هاتن **ف** گرفتار گیجی و سرگردانی شدن.

تاس کردن: گیزکردن **ف** گیج کردن.

تاسکلاو: ۱) کلاوی لعثا سن، کلاو خود؛ ۲) کلاوی زنانه موکریان **ف**

(۱) کلاه خود؛ ۲) نوعی کلاه زنانه.

تاسکتای: گیزی، هوری **ف** گیجی و منگی.

تاسکه: بدرگده، نوشونه موي بدرگده لئی دهروی **ف** جای رویش موی زهار.

تاسکه باب: ۱) ده فریمکی نیوه پهلو و قوله، جوری تاویده؛ ۲) جوریک چیشتی تمرف **ف** ۱) از ظروف آشیزی؛ ۲) نوعی غذا.

تاسکه بابی: خواردینکه له گوشت و پیاز نهیکمن **ف** نوعی آش گوشت.

تاسکه چله: سیسارگ، سیسارگ که چله **ف** کرکن.

تاسکه اوو: نگا: تاسکه باب.

تاسوخ: ناره زومهندی، تاسه، عهزرهت **ف** آرزومندی.

تاسوق: تاسوخ **ف** نگا: تاسوخ.

تاسولکه: پیاله‌ی له مس **ف** طاسک.

تاسولوس: خوجوان کردن **ف** برزک کردن.

تاسه: یشستیا، ثاره زو، عهزرهت **ف** آرزو، اشیاق.

تاسه خواز: به ثاوات، ناره زومهند، به عهزرهه توهه **ف** آرزومند و مشناق.

تاسه ره: بو همه میشه: (تاسه هردو نایی) **ف** تا آبد.

تاسه کردن: ناره زو کردن: (تاسه کردنبوی، تاسه گوشت کرده) **ف** آرسو.

تاسه مهند: به ثاوات **ف** آرزومند.

تاسه نگ: لا باری خوار، باری لار **ف** بار کج.

تاسه نه: خنکان، نه فقس بران، پشونه مان **ف** خفگی.

تاسه وه: سه وه تهی گموره، سه بدمتا مهزن **ف** سبد بزرگ.

تاسیان: ۱) گیزبون؛ ۲) خنکان و پشو بران **ف** ۱) گیج شدن؛ ۲)

خفه شدن.

تاسیله: تاسولکه **ف** طاسک.

تاسین: گیزبون، وربون **ف** گیج و سراسیمه شدن.

تاش: ۱) ماوه زرد، بدری زورزل و بلند له سر کیو، تیشه شاخ؛ ۲) تدخته بمردی پان و لوس؛ ۳) پاشگری به مانا تاشرابان تاشراو: (دار

تاش، نهشی تاش) **ف** ۱) صخره صاف و بلند در کوه؛ ۲) تخته سنگ

پهن و صاف؛ ۳) پسوند فاعلی و مفعولی به معنی تراشند و تراشیده.

تاشا: بر وانه، تماشا که، تماشا که، فت کری **ف** تماشا کن، بنگر.

تاشان: تهمنی، جزیا **ف** تنبیه.

تاشاندن: تمیی کردن، جزیادان **ف** تنبیه.

تاشای: تاشین، تراشین **ف** تراشیدن.

تاشتی: نانی به یانی، برقیان **ف** صحبانه.

تاشراو: تاشراو، تاشیو **ف** تراشیده.

تازه به تازه: بریتی له تده زه لئی که دره نگ و هخو که و هو: (کابر) تازه به تازه هاتگه یئری چه بکم؟ **ف** کتابیه از تأخیر و درنگ.

تازه بیدا که و هو: له نهدار یه و هو تازه ده ولهمهند بُو، تازه کیسه **ف** نوکیسه.

تازه پیا که و هو: تازه پیدا که و هو **ف** نوکیسه.

تازه داهاتگ: تازه بایهت **ف** تازه مُشدده.

تازه داهاتو: تازه داهاتگ **ف** تازه مُشدده.

تازه ساوا: تیخی تازه تیزکراو **ف** تیغی که تازه تیز کرده باشند.

تازه کار: باش راندهاتو له کار، ناشی، ناما هیر **ف** ناشی، تازه کار.

تازه کردنهوه: نوی کردنده، نوکرنه قه **ف** تجدید، نوکردن.

تازه کیسه: تازه پیا که و هو **ف** نوکیسه.

تازه گی: یهد زوانه، نه دور **ف** به این زودیها.

تازه لاو: نوجوان، جھیلی تازه پیگه بشتو، تازه جوان **ف** نوجوان.

تازه نوت و نوی: زور زور تازه، تازه هیشتا ده کار نه کراو **f** بسیار

جدید.

تازی: ۱) سارد، همربوتاوه گوتري؛ ۲) روت و قوت **ف** خنک، فقط

برای آب استعمال دارد؛ ۲) لخت و عریان.

تازیاری: باشتري و له پیشتري **ف** امتیاز.

تازیان: عذره بان، بمن و سهره کان **ف** عرَبهَا.

تازیانه: قامچی، سلالخ، شللاغ، شللاغ، شللاغ، تازیانه.

تازیله: ورده بِر ویش **f** بالغور ریز.

تازیمانه: سمهه خوشی، پرسه، تازیه **ف** عزا، تعزیه.

تازیه: تازیهت، تازیمانه **f** نگا: تازیمانه.

تازیان: ۱) لکی باریکی دار، لقی زراو؛ ۲) تازیانه؛ ۳) ویران، خاپور.

ده گهل تالان دیت: (گوند تالان و تازان کرا) **f** ۱) جوانه درخت؛ ۲)

تازیانه؛ ۳) ویران.

تازی: تاجی، سه گنی قه دباریک بُو راوه **f** تازی شکاری.

تازی نه حمه در او که ره: تانجی پیغمبر، بالوک، حوشترخوا، ناجیلوکه **f** حشره آخوندک.

تازیلوکه: تاجیلوکه **f** آخوندک.

تازی وان: سه ریه رشتی تانجیان **f** سر برست تازیها.

تازیه وان: تازی وان **f** سر برست تازیها.

تاس: ۱) قایی قولی مس؛ ۲) گیز و ناتیگه بشتو؛ ۳) توکی سدر و دریو؛ ۴)

مه گیرانی؛ ۵) نه خوشی دوشاخه **f** ۱) آبگیر مسین؛ ۲) گیج و منگ؛

۳) سر تاس؛ ۴) بیار؛ ۵) بیماری خناق.

تاسا: ۱) گیزبو؛ ۲) نه تاسه و ناره زو، به عهزرهه توهه **f** ۱) گیج شده؛ ۲)

آرزومند.

تاسان: ۱) مردن به دوشاخه؛ ۲) گیز و ورن **f** ۱) خفه شدن در انر

خناق؛ ۲) گیج و منگ شدن.

تاساندن: ۱) خنکاندن، خه نهاندن؛ ۲) گیزکردن **f** ۱) خفه کردن؛ ۲)

گیج کردن.

تاسان: تاساندن **f** نگا: تاسان.

تاساو: گیزبو، گیز و هورز **f** گیج شده.

بی نظیر.

تاق تاق: یه که یداک **تاك تاك**.

تاق تاق گهره: قزاوکه، توتهک، بالداریکه شمودار و زدہ آنی «توت توت» **توت توت**.

مرغ شباویز، مرغ حق.

تاقچه: رفجهی پهل، تاقهی **چوک** طاقچه.

تاقرانی: یه که فرانی **زیوف** سکه یک ریالی نقره‌ای.

تاقم: ۱) دهستی ده فری چینی؛ ۲) دهستی هاوکار؛ ۳) دهانی ده سکرد.

**۱)** دسته طروف چینی؛ ۲) گروه همکار؛ ۳) دندان مصنوعی.

تاقمان له جوت: یاری تاکو جوت **بازی تاک** یا جفت.

تاقمانه جفت: تاقمان له جوت **نگا**: تاقمان له جوت.

تاقمانه جوت: تاقمان له جوت **نگا**: تاقمان له جوت.

تاقوا: تکا، خواشت **خواهش**.

تاق و ته نیا: بی هیچ یاریکارو بی خزم و کمس **تک و تنها**.

تاق و جوت: یه که پک و دو دو **فرد و زوج**.

تاق و لوق: تاق تاک له کومدل **تاك تاك**.

تاق و لوقه: تاق و لوق **نگا**: تاق و لوق.

تاقه: ۱) رفی قول لدیوار؛ ۲) پارچه یه که ده کریمه پشت که وا **۳) توبی**

قوماش **۱)** تاقچه؛ ۲) نوعی پارچه؛ ۳) توب پارچه.

تاقه‌ت: ۱) هیزو توان، تابشت؛ ۲) سبر و حدوسه‌له؛ ۳) وشارتن:

(تاقت کراوه) **۱)** تاب و توان؛ ۲) شکیباتی؛ ۳) پنهان کردن.

تاقه‌ت چون: وده زبون، حدوسه‌له به سر چون **بی طاقت شدن**.

حواله سر رفتن.

تاقه‌ت کردن: ۱) نیاز بیک هینان و حتی به جنی کردنی کاری می‌وان. بو

ره شه مالیش ده گوتسرنی : (میوانه کان تاقه‌ت که، ولاخه کانم تاقه‌ت

کردن)؛ ۲) شارنهوهی شتی له مخلک: (سیوه کانم تاقه‌ت کرده) **ت**

۱) تأمین و فراهم ساختن امکانات برای مهمان، برای حیوان نیز

استعمال می‌شود؛ ۲) پنهان کردن.

تاقه‌ت گرتن: نارام بون، خوراگترن **تحمل** کردن.

تaci: ۱) نه‌زونون، ته‌جره‌به؛ ۲) جوری کلاوی زنانه **۱) آزمون؛ ۲)**

نوعی کلاه زنانه.

تaci ته نیا: بی هموال و کمس و کار **تک و نهنا**.

تaci کردن‌هه: ته‌جره به کردن، نه‌زونون، جدر باندن **آزمودن**.

تaci‌گه: نه‌زونونگ، جیگه‌ی نه‌زونون  **محل امتحان، آزمایشگاه**.

تaci‌یو کردن: تaci کردن‌هه **نگا**: تaci کردن‌هه.

تاك: ۱) تاق، تدک؛ ۲) یه کانه برهه، نیزه به راز؛ ۳) وه کری، نواهه **۱)**

تک؛ ۲) گراز زر؛ ۳) باز گشاده.

تاكاننه‌هه: جیا کردن‌هه، هله‌ژاردن **جُدا** کردن.

تاكانه: تاقانه **نگا**: تاقانه.

تاكبوته‌هه: ۱) به‌هه نیا مانه‌هه؛ ۲) حیا بونه‌هه له کوممل **۱) تنها ماندن**:

۲) جُدا سُدُن از گروه.

تاك تاك: یه که **تاك تاك**.

تاك تاك گهره: قزاوکه، توتهک **مرغ حق**.

تاشرای: تاشراو **نگا**: تاشراو.

تاشک: مزبوت، گورج و به کار **چست و جالاک**.

تاشیاگ: تاشراو **تراشیده**.

تاشیه: باید، لیوه شاوه، لایق **شایان، لایق**.

تاعین: هدلوای کونجی و دوشاؤف **حلوای کُجد و شیره**.

تاف: ۱) هدربت، جه‌نگه: (له تاف جوانیما)؛ ۲) ریزانی ثاو له به‌زه وه:

(تافگه)؛ ۳) گوره و هازه **۱) موسم، عنفوان؛ ۲) فروریختن آب از**

بلندی باشد؛ ۳) غرش.

تافال: گویسوانه، پاساره **برآمدگی اطراف بام**.

تافاو: ناوی بدقدوه و زورتیز و خور **آب پرقدرت و تندرو**.

تافسه: ۱) جوزریک ته‌نراوی ناورشمه؛ ۲) رون داخ، داغ کراوی رون،

قال کراو **۱) نوعی پارچه ابریشمی؛ ۲) روغن داغ شده**.

تافگه: ناوه‌لدیر، سه‌روه شین **آبشار**.

تافه: ۱) گوره و هازه‌ی ثاو و بای بدقدوه‌ت؛ ۲) هد‌لدیر، تافگه **۱)**

صدای جریان تنداب و باد؛ ۲) آبشار.

تافمه‌شک: رسکمو پیشکه کردی چاوی ماندو **تارشدن چشم از**

فرط خستگی.

تافیته: هد‌لدیر، تافگه **آبشار**.

تاف: ۱) تیشکی خور و مانگ؛ ۲) ریزه‌بارانی توند **۱) تابش و نور**

خورشید و ماء؛ ۲) رکیار باران.

تافگه: هد‌لدیر **آبشار**.

تافل: ۱) زورزه، هرله‌جی، زویه‌زه؛ ۲) سانا، ره‌حه **۱) بی درنگ؛ ۲)**

سهول و آسان.

تافله‌به‌ر: قولکه بهدرد که بیارانی تیا کو ده بینتموه **سنگ گود شده که آب**

باران در آن جمع می‌گردد.

تاف هدیف: مانگه‌شهو، تیشکی مانگ **مهتاب**.

تافی: تاوی باران، ریزه‌نہ باران **رجبار باران**.

تافیز: ۱) جه‌ناره، تندرم، کله‌لش، جه‌نده؛ ۲) تابوت، دار بهستی مردو

گویستندوه؛ ۳) نهاده ده نکده جاریک له ساج دابو دردی؛ ۴) قولکه

بهدرنی که تاوی باران راده گری؛ ۵) بهدری پانی نان برزاندن لمباتی

ساج؛ ۶) بدردی خلوره و بو له بیرزی کیف **۱) نعش، جنازه؛ ۲)**

تابوت؛ ۳) مقدار معینی از غلات که در یک نوبت بو دهنده؛ ۴) سنگ

گود شده که آب باران در آن جمع می‌شود؛ ۵) تخته‌سنگی صاف که بر

آن نان می‌برند؛ ۶) سنگی که از بالای کوه ره شود.

تاق: ۱) تاك، تدک، ته‌نده؛ ۲) ته‌هاتو بی ونه؛ ۳) میچی بد کهوانه؛

۴) ده لاقه، رفحه‌ی قول، تاق؛ ۵) گونبه؛ ۶) کهولی مهرو بزن؛ ۷)

به‌شمی له بیست و چوار به‌شمی تاو؛ ۸) نیمر و زریگ، دانیلک **۱) فرد**

مقابل زوح؛ ۲) بی نظر؛ ۳) طاق؛ ۴) طاقچه؛ ۵) گنبد؛ ۶) پوست بز

و گوسقند؛ ۷) یاک بیست و چهارم از سهم آب؛ ۸) مسافت نیمر و زرمه

پیمودن.

تاقانه: ۱) ته نیا غر زه ندی دای و باب؛ ۲) ته نیا کور له تاو خوشکانند؛ ۳)

بنی ونه و هد لکه وته **۱) یگانه فرزند؛ ۲) یگانه پسر؛ ۳) نابغه و**

- تالک: تالیشکه، گیایه که زور تال. کمو حمزی لئی ده کا **نگاهی** است  
تالخ که کلک آن را دوست دارد.  
تالگه: تالگ **نگا**: تالگ.  
تاللار: بالهخانه، تالار **نالار**.  
تالو: ۱) تالک؛ ۲) تالان **نگا**: تالک؛ ۲) غارت.  
تالوق: تهلاقدانی کاتی و بهم درج: (زنه کدی تالوق کردوه) **طلاق**  
رجعی.  
تالوکه: هیلاک، جیگمی مهترسی **فمهلهکه**.  
تالوکه: پله، لوز عدهجه **لخت** شتاب.  
تاله: ۱) رهشی خوله میشی، رهش کمه، نهسمدری ئامال رهش؛ ۲)  
بدخت، تالح؛ ۳) پهزی سبی ددم و چاو بیور؛ ۴) تالوی کولو؛ ۵)  
بی فروشوم؛ ۶) چوری هدرزن؛ ۷) مرور، ده نکیکی تال لەناو گەنمدا  
**ف** ۸) سیاه مایل به خاکستری؛ ۹) بخت؛ ۱۰) گوسفتند سفید که  
صورتىش حاکسترى پاشد؛ ۱۱) نگا: تالک؛ ۱۲) نحس و شوم؛ ۱۳) نوعى  
ارزن؛ ۱۴) نوعى دانه تالخ که قاطی دانههای گندم شود.  
تاله که: مرور ده نکیکی رهشی تال لەناو گەنم پەيدا دەبى **داندای**  
سیاه و تالخ که درميان گندم يافت مى شود.  
تالي: ۱) تامي تال؛ ۲) بريهتى لەددەردو مەينەت و کولو كەسىر **ف** ۱)  
تلخى؛ ۲) کنایه از درد و رنج.  
تالي توک: گیایه کە **نگاهی** است.  
تاليش: تالگ، گیای کەوان **نگا**: تالگ.  
تالیشاري: تالشارى **ف** الوا.  
تالیشك: ۱) تالگ؛ ۲) کيسه زراو، زراو **نگا**: تالگ؛ ۲) کيسه  
زهره، زهره.  
تالیشكه: تالگ **نگا**: تالگ.  
تالینتوس: گیایه که له تالیشكه تەچىن **نگاهی** است شبېه «تالگ».  
تالي و سوپىرى: بريهتى لەددەردو چەوسانەوەي زور **نگاه** کنایه از درد و رنج  
زندگى.  
تام: ۱) چىزه؛ ۲) چەواربى يۈچىشت **ف** ۱) مزه؛ ۲) چىزى غذا.  
تامار: تم: (تاما را خەۋى سەرچاخىم داهات) **ف** مە، هالە.  
تامازرۇ: تاواھەواز، زوربەتسە. زورتىر بۇ خواردەمەنى دەكاردى **ف**  
مشتاق و آزىزمەند. بىشتر در مورد خوردىتها استعمال دارد.  
تامان: ۱) دەركە يان دیوارى لەشۈل تەنزاو، چەپىر؛ ۲) تەمدەن، عمر **ف**  
۱) در بى دیوار بافتە از ترکىد؛ ۲) سن و سال، عمر.  
تاماندى: متور بە کردىن دار **نگاه** بىوند شد.  
تام خوا: چىزه، چىشتى چىشت **نگاه** چىشىن غذا.  
تام دار: خوش چىزه **نگاه** لەذىز.  
تامدان: روکىش كردن بەزىز يان زۇك روكش گرفتن با طلا يان نقره.  
تماثرین: فېرى كردىن ساوا بۇ مەمك مزىن **نگاه** مك ياد دادن بە توزاد.  
تماثرین: فېرى بۇنى مەمك مزىن **نگاه** مك ياد گرفتن.
- تاكو: ۱) هەتا: (تاكومن هاتم نەوچۇ)؛ ۲) تاكوئىنە: (تاكوەچى) **نگاه**  
تاكچا: ۱) تاكچا.  
تاكوتوك: ۱) يەك لېرە يەك لەۋى؛ ۲) بىدە گەمن **نگاه** بىدەنده؛ ۲)  
پەحدىس.  
تاكوتوكهرا: تاكوتوك **نگاه**: تاكوتوك.  
تاكه: ۱) يەك بىچۇ، بەرابىرى دوانە؛ ۲) سەكەي تاقرانى زۇق **نگاه** تاك  
بىچە حبوان؛ ۲) يەك رىالي نقره.  
تاكه وتاك: لېنگاولىتىڭ، كەمۈش يان جوته قالىي كە تاكى تېك چوبىنى **نگاه**  
لەنگەھا يەم خورە در يەك جۇفت.  
تال: ۱) تامى ھەرە تاخوش، بەرابىرى شىرىپىن، تەحل؛ ۲) كەمانچەي  
موسيقا؛ ۳) دەرمانى پىستە خوش كردن، ھەلآل؛ ۴) ھەواي زور  
تاخوش و بېھە فرۇ باران؛ ۵) سېپل؛ ۶) داۋ، ھەمدا؛ ۷) تامەزىكى  
موسيقىقا؛ ۸) رەشى مەيلەزىزد بان زوردى مەيلەرەش؛ ۹) تالە، تالا.  
تالخ **نگاه**؛ ۱۰) تاخىغى؛ ۱۱) كەمانچە؛ ۱۲) دواي دېبايغى؛ ۱۳) ھواي بارانى؛ ۱۴)  
طحال؛ ۱۵) رىشە نەخ؛ ۱۶) تار، از سازھا يەرانى؛ ۱۷) سیاه مایل بە زرد  
و بالعکس؛ ۱۸) بخت.  
تالا: بەخت **نگاه** بخت، اقبال.  
تالاز: باللخانه **نگاه** تالا.  
تالان: بۇر بويىر، چەپاۋ، تالو **نگاه** غارت.  
تالان و بۇر: نازاۋە، پىشىۋى، تىكە لېتكە **نگاه** هرج و مرج.  
تالانە: باخچە **نگاه** باچە.  
تالانى: بەتالان براوا **نگاه** بە غارت رفتە.  
تالاۋ: ۱) زۇنگ، گۈرائى كەئاۋ راۋەستاوى تىدایە؛ ۲) بريتى لەددەردو  
خەمى زور **نگاه** ۱) تالاب؛ ۲) كنایه از غم و اندۇ بىيار.  
تالاۋى: ۱) تالاۋ؛ ۲) نېشىتمەجى لەشۇنى كەئاۋى تىا راۋەستاوا **نگاه** ۱)  
تالاب: ۲) كىسى كە در نزىكى تالاب زىندىگى مى كىد.  
تالب: خوازىر، داواكار، بەتمەف طالب، خواهان.  
تال بۇن: ۱) بريتى لە رەزىگەن بۇن؛ ۲) بريتى لە تۈرە بۇن **نگاه** ۱) كنایه  
از گۈانچان بۇن؛ ۲) كنایه از عَصَبَانِي، شەدن.  
تالع: بەخت، سەعود **نگاه** شانس، اقبال.  
تالىخ: سۇر، كەوشەن، تاخوم، حدود **نگاه** مەزىز.  
تال داگەزىيان: رەش ھەلگەزان لەتۈرە بىي و رەك **نگاه** تېرەنگ شەدن در اثر  
عصابىت.  
تالىدان: پىستە دەھەلآل نان، دە باغى كەنلىپىست **نگاه** دېبايغى پوست.  
تالشارى: دەرمانىكى رەش و زور تام تالە بە عازەبىي «صېرى» يى پىدە لېن **نگاه**  
الوا، صېرى.  
تالىشك: تالىشكە، گیایه كى زور تالە، كەو حمزى لئى دە **نگاه** گیاھى  
است بىيار تالخ.  
تاللىك: ۱) تالى، گیایه کە بەنە كەمى وەك دار دە سوتىنەن و کولوپى پى دەلىن؛  
۲) چورى هەرمىن **نگاه** ۱) گیاھى است كە رىشە اش را ھېزم سازىندى؛ ۲)  
نوعى گلابى.  
تالكە: چورى گۈركە يە تا نەگە يەوە تالە **نگاه** نوعى گرمك.

(۱۱) تاقمت و توان: (۱۲) زانی بربین: (۱۳) پله: (بمتوهات) (۱) تابش خورشید: (۲) رگبار باران: (۳) تار نخ: (۴) اندک زمان: (۵) تاخت کردن: (۶) آرزو: (۷) ترس: (۸) تَب: (۹) کلمه خواندن گله به سوی آشخور: (۱۰) شدَتِ گرما: (۱۱) تاب و توان: (۱۲) درد زخم: (۱۳) باشتاپ و عجله.

تاوا: توانده، حمل یواف گداخت، آب شد.

تاوان: (۱) گوناح، خدتا، سوچ: (۲) جرمیمه، قدره بیو هله: (۳) توانده، حمل بون: (۴) پاداشت (۱) گناه: (۲) توان: (۳) گُداختن، ذوب شدن: (۴) پاداش.

تاوانبار: (۱) خنه تاکار: (۲) جرمیمه کراوف (۱) گناهکار: (۲) جرمیمه شده.

تاوان دار: توانبار (۱) گناهکار: (۲) جرمیمه شده.

تاوان داد: (۱) جرمیمه پزاردن: (۲) پاداشت دانه وه (۱) خسارت دادن: (۲) پاداش دادن.

تاوانندن: توانندوه، حمل کردن له: اودا (۱) ذوب کردن

تاوانندمعوه: توانندن (۱) نگا: توانند.

تاواندۀر: جرمیمه بزیر، بیزره وهی زیان (۱) غرامت پرداز.

تاوانگاز: تاوبردو، کمه می که به تینی تاو پیستی بسوزنیته وه (۱) آفتایزده.

تاوانندوه: توانندنوه (۱) نگا: توانندوه.

تاوان: توانندن (۱) ذوب کردن.

تاوبردو: توانگاز (۱) نگا: توانگاز.

تاوبرده: توانگاز (۱) نگا: توانگاز.

تاوت: دار بهستی مردان، تابوت (۱) تابوت.

تاوتُ: گوازنده وهی شست لهده فریکه وه بوبه کی تراف انتقال چیزی.

تاوتی: زانی بربین (۱) سوزن زخم.

تاوتی: لرزو تای نوبه تی (۱) تاب و تاب.

تاودان: (۱) توند غاره انسی ته سب: (۲) بادان: (۳) باوخواردن: (۴)

هدلگیرساندندی زور توندی ناگر (۱) تاخت کردن اسب: (۲) تاب

دادن: (۳) تاب خوردن: (۴) نف دادن آتش.

تاوازین: خه ریک بون، مژول بون به کار گکوه (۱) سرگرمی به کاری.

تاوس: مدلیکی جوانی به ناو بانگه (۱) طاووس.

تاوسان: هامن، هاوین، سی مانگهی پاش به همار (۱) تابستان.

تاوسو: تاوسان (۱) تابستان.

تاوسه ندن: (۱) تیز بون له گرمی دا: (ناگره که تاوی سهند): (۲) توند بون

له سور آندا: (خولخوله له سور آندا تاوی سهند) (۱) شدَت یافتن

گرما: (۲) بشدت چرخیدن.

تاوشت: هین و زه، تاقمت، توان (۱) تاب و توان.

تاوک: داریکی سه جته له مجنه نگهال ده بی (۱) درختی جنگلی.

تاوکردن: سازکردن و فریدان: (کایران نم زنهی تاوکرده) (۱) قانع کردن

و فریب دادن.

تاوکیش: پرده و تیغه دارینی ته نک (۱) تیغه نازک و چوبی.

تاوگرتن: توند وه کارکه وتن (۱) به شدَت به کار افتدان.

تاول: چادر، رهشمال، کون (۱) چادر

تماسار: چیزه ناخوش (۱) بدمنه.

تمامک: چه شته هی تله، چیزه داوف طعمه برای تله و دام.

تام و بُو: چیزه و بُون و بِرامه (۱) بُوی و مزه.

تام و خوی: چیستی رون و تاوا (۱) آش چرب و آبکی.

تماموسک: داموسک، داوی کلکی یه کسم (۱) تارموی دم ستور.

تامه زرزو: تاما زرزو (۱) نگا: تاما زرزو

تمامی دان: گزوفت، خواردن له به رجاوی که سی و بهش نه دانی (۱) پیش

کسی چیزی خوردن و به او تعارف نکردن.

تمامیسک: زیبکه لالیو له سونگهی تاونو بدهی و (۱) تبخاله.

تان: (۱) کات، وخت: (۲) هیزرو توان: (۳) راهیلی تهون: (۴) تیغه، نیوان:

(۵) پله هی سمر گلینه چاو: (۶) تامان، دیواری له چه پهن دیواری له شوعل

(۷) وقت: (۸) توان: (۹) تار، مقابله بود: (۱۰) تیغه و فاصله: (۱۱) لکه

روی مردمک چشم: (۱۲) پرچین.

تاج: (۱) کلا لوی قوچ: (۲) کلا لوی باشایان (۱) نوعی کلاه: (۲) تاج.

تاججوکه: (۱) لیزگه موروی سمر تویل: (۲) پدرچوکه سه رهنه نی (۱)

رشته مهره بر پیشانی: (۲) کاکل روی پیشانی.

تاجی: تازی، سه گی راوا (۱) تازی شکاری.

تاجی بیغه مهیه: تازی نه محمد راوه که ره، بالوک، حوشترخوا، تاجیلوکه

(۱) آخوندک.

تاجیلیک: کلا لوی گول، کومه لی پدره گول پیکمه (۱) تاج گل.

تاجیه وان: خزمه تکاری تازیان (۱) نگهبان سکه های شکاری.

تان ده رکه وتن: (۱) بریتی له زوکون بونی جل و به لاس: (۲) بریتی

له عه بی و عار نا شکر ابون (۱) کنایه از زود که نه شدن: (۲) کنایه از

فاش شدن عیب.

تائشین: تلی نیشتو (۱) نه نشین، رسوب.

تائسویو: (۱) راهیل و تیوه دان: (۲) بند و بش چه که (۱) تار و بیود: (۲) نزاد

واصل.

تائسویو ناوریشم: بریتی له نه بیسم زاده، عه سل زاده (۱) کنایه از

نجیب زاده.

تائوت: خم و خدافت، کولو کد سر (۱) اندوه.

تائوت: سدر کونه، لومه، سدر زه نشت، تانه (۱) طعنه و سر زنش.

تائوت لیدان: گه مه بی کردن، عه بی لی گرن (۱) طعنه زدن.

تائونک: دیواری نرمی له شوعل تمزرا وف دیواره از ترکه تبنده.

تائنه: (۱) عه بی گرتن: (۲) پله هی سمر گلینه چاو: (۳) نویه رهی میوه: (۴)

چربی بی ثالاش بُخانو (۱) طعنه زدن: (۲) لکه مردمک چشم: (۳)

نوبر میوه: (۴) ابیره.

تائونی: که موکه، که مو سکه، تو زکال (۱) اندکی، کمی.

تائین: توانین، لم تواندابون (۱) توانستن.

تاو: (۱) تیشکی هدا تو: (۲) ریزنه باران: (۳) تال، هه داد: (۴) کاتیکی کم،

ده می کم: (۵) غاره انسی توند: (۶) سوی و تاره زو: (له تاوی تو زور عاجز

بوم): (۷) ترس: (له تاوی دلی توقی): (۸) داگیرسانی له ش له نوبه تی:

(۹) وشهی ده نگدانی په زو نا خواردنده: (۱۰) توندی و تیری گرمای:

تاپین: مامان، لعلی زن **ف** دایه.

تبیل: قامک، نهندگوست، تلی، تلهی، کلک **ف** انگشت.

تبیلچاف: تاریکی نهندگوسته چاوه **ف** بسیار تاریک.

تبیلک: قوچه که، نهندگوستیله‌ی دورمانان **ف** انگشتانه.

تبیل: تبیل **ف** نگا: تبیل.

تغ: وشهی بارازتن، واتا: نه کهی **ف** کلمه برحدر داشتن.

تخل: خوبیری، بیکاره، بی نرخ و همراهه **ف** لش و بی ارزش.

تخوب: سنور، که وشن، تخوم، حدود، سدرحد **ف** مرز.

تخوم: تخوب **ف** مرز.

تخون: نیزیکی: (تخونی یاگر نه کهی) **ا** طرف، نزدیک.

تخیل: راست به سر عمر زدا دریژ بوگ **ف** دراز کشیده.

تر: ۱) دیکه: (ندویتر)؛ ۲) نوشانه‌ی صفتی تقضیلی: (ذورت)؛ ۳) ذوان

به گیر، که سئی قسمی باشی بوناکری **ف** ۱) دیگر؛ ۲) علامت صفت

تفضیلی؛ ۳) الکن.

تر: ۱) بای دهندگاری قون؛ ۲) برینتی له خوهه لکیشانی بدرو **ف** ۱)

گوز؛ ۲) کنایه از لاف و گراف گفتن.

ترات: ۱) رمبازی به نسب، هاتوجوی سوار له میداندا **ف** چرخش

سوار در میدان اسب دواني.

تراتین: هاتو جوکردنی سوار له میداندا **ف** تاختن.

ترار: تاسولکه‌ی ناخوارده و **ف** ظرف کوچک آب خوری.

تراز: جمرو مهندگه نه **ف** شکنجه.

ترازان: جیابوته و، لیک کلابون **ف** از هم در رفتن.

ترازاندن: لدیک جیاکردنوه: (دوگمه کم ترازاند) **ف** از هم جدا کردن.

ترازاوه: وه کری، راهی کراوی پسر او **ف** از هم جدا شده.

ترازاوه: ۱) ثامر ازی کیشان و کیش به سه نگ کردن؛ ۲) کومه لنه

نهستیره يه که له عاسمان **ف** ۱) ترازو؛ ۲) برج میزان.

ترازو باز: سوک فروش، کم فروش **ف** کم فروش.

ترازی: ترازو **ف** ترازو.

تراسکه: لمی لادانی باره به ز **ف** منحرف شدن باربر از راه.

تراش: ۱) به تیخ یمزاندن و قرتاندن؛ ۲) تاشینی سهروزیش **ف** ۱) با تبع

قطع کردن؛ ۲) تراشیدن موی سر و ریش.

تراشه: تاشین **ف** تراشیدن.

ترافانن: رفاندن، فاندن، رواندن، روبون **ف** روبون.

ترافیاگ: ره پتیراو، ده رکراوی تواوه کراوه **ف** رانده و آواره شده.

ترافیه: تواوه و ده ریده ده **ف** بیلان و آواره.

ترالک: قاپی پهل، دهوری **ف** بشقاب.

ترال: شل و شه ویق، سست، بیکاره **ف** تبیل و سست.

تران: بای بمهند نگ بدردان **ف** گوزیدن.

تراندن: برینتی له پر زه برین و تدمی کردن **ف** کنایه از تنبیه کردن.

ترانن: تراندن **ف** نگا: تراندن.

ترانه: تیز، گممه بین کردن **ف** استهزا، مسخره کردن.

تراو: شل، بدرانه ری خهست **ف** آبکی.

تاوله: ۱) تمویله، گهور پشتیز؛ ۲) گشیز؛ ۳) تهخته‌ی تهدیدن **ف** ۱)

اصطبل؛ ۲) گشیز؛ ۳) تخته‌نرد.

تاوله‌مه: پول گشین، بین چهرخین، پیاله ناساییه کی له نیای ده سک داره

خه لوزو سکلی تیله کهن و هدلى ده سورین تا بگدشیمه و **ف**

آتش گردان.

تاولی: تخته‌نرد **ف** تخته‌نرد.

تاولیهاتن: ۱) تیشكی خور و یکه وتن؛ ۲) بی تو قره بون؛ ۳) نوبه تی

لهاهاتن **ف** ۱) آفتاب خوردن؛ ۲) بی تاب شدن؛ ۳) دچار تب شدن.

تاونای: توانوه، حمل بون **ف** ذوب شدن، حل شدن.

تاونیان: نیانه شوین، راونان، هدلبرین، دم لمدونان **ف** باشتات دنال

کردن.

تاوه: منجده لودکی پل بون سو رکردنوه **ف** تاوه.

تاوه‌تا: تاکه و تاکه **ف** نگا: تاکه و تاک.

تاوه‌گاز: تاونگاز **ف** نگا: تاونگاز.

تاوی: ده میکی کم **ف** اندک زمانی.

تاویار: تاویره ده نک، نهونده‌ی جاریک له سیلدا ده بزری **ف** مقدار

دانه‌ای که یکبار در ساج بو دهنده.

تاویان: تاویانی، تاویانوه، تاویوه و **ف** ذوب شدن.

تاویانه‌وه: تاویان **ف** نگا: تاویان.

تاویت: تاوت، تاوت **ف** تاوت.

تاویر: ۱) تاکیر به همه مو مانایه ک؛ ۲) تتمان، زوی ره قمن **ف** ۱) نگا:

تتمان؛ ۲) نگا: تتمان.

تاویلکه: تاوهی بچوک **ف** تاوه کوچک.

تاوین: تاویان **ف** ذوب شدن.

تاوینه‌وه: تاویان **f** ذوب شدن.

تاویه‌تی: خوسوسی، به مخصوصی **ف** خصوصی، ویژه.

تاویه‌تی: تاویه‌تی **f** نگا: تاویه‌تی.

تاویه‌تی: تاویه‌تی **f** نگا: تاویه‌تی.

تاویه: به ره، قهوم و قیله، تیره **ف** طایفه.

تاویه: جو ری هه نگور **f** نوعی انگور.

تاپله: داریکی لیره و اره **ف** بنگلک.

تاپن: ۱) شته که، نهوى خومان نهیانن، فلان: (کابرای تاین)؛ ۲)

ره شکمی زلی کاکیشان **f** یارو، فلان: ۲) تور بزرگ کاه کشی.

تاپنجه: ۱) ره شکمی نیوه بار بون کاکیشان؛ ۲) جه والی گدوره، هو **ف** ۱)

تور کوچک کاه کشی؛ ۲) جوال بزرگ.

تاپه: ۱) گیشه، گرسه؛ ۲) تاین، مامان، لعلی زن؛ ۳) نه مامی بی له

چهمد **ف** درزه؛ ۲) دایه؛ ۳) نهال بید خودرو.

تاپه‌قه: تایفه **f** طایفه.

تاپه‌قه: تایفه **f** نوعی انگور.

تاپه‌نه: وشه به که به حیران بیزی ده لین، واتا: نافریم، خوشت گوت **ف**

کلمه‌ای که در تحسین خواننده گویند.

ترس لئی شکان: وغیره ت کمتوتن له بەرامبەر جى مەترسى **شەمات ياقتن.**

ترس لئى نىشتن: توُشى ترس هاتن **وحشت كردن.**

ترسانىك: بەترس، بەمەترسى، بەخۆف **ترساناك.**

ترس نانە بەر: ترسانىد **ترساناند.**

ترسنىك: خۇرىتى **ترسو.**

ترس وله رز: ترسانى زۇر **ترس و لرز.**

ترسونەك: بى ورە، نەويىر، ترسەنۇك، بى زات **ترسو، بىزدىل.**

ترسەتىرس: (۱) ولاٽى يەنازاوهو پۈلە مەترسى؛ (۲) تېكەلاؤى خۇف و ترس: (بە ترسەتىرس هات) **(۱) منطقە ناازام و پەختەر؛ (۲) ترسان ترسان.**

ترسەنۇك: ترسونەك **بۈزۈل.**

ترسىي: پەتى وروت، بۇنان دەلىن: (نانى بىرسىي تخون) **نان خالى.**

ترسيان: ترسان، نەميران **ترسىيەن.**

ترسىيەن: ترسىيان **ترسىيەن.**

ترسىيەن: ترسىيەن، زات بەر، زەندەق بەر **ترسانىنده، مخوف.**

ترش: (۱) چىزەي دم كۈۋە كەر، بەرابەرى شىرىن؛ (۲) ساق؛ (۳) بىرىتى لە گۈزى دموجاواق **(۱) مۇزە ترش؛ (۲) سۇماق؛ (۳) أخىم.**

ترشاو: (۱) شىتى يەمانوھ ترش هەلگەراپى؛ (۲) ئاوى چىزە ترسن **(۱)**

ترشىدە: ترشاندن **ترشاب.**

ترشانىن: بىشەنەن **ترشانىن.**

ترشىتە: تەشۈى بەننا **تىشە.**

ترشقە: بىرسكەي عاسمان **آدرخىش.**

ترشك: (۱) خۇرشت، مەركى؛ (۲) كەفتەي ساوارو سلق و سماق **(۱)**

خورش: (۲) آش كوفتە بلغۇر.

ترش و تال: بىرىتى لەپياوى روگۈزۈ رەزاگران **كىايە از آدم بدخو و اخمو.**

ترش و تەلاش: شىوي چەوهندەر و سماق، ترش و چەوهندەر **آس چەندەر و سماق.**

ترش و شىرىن: مىخۇش **مېخۇش.**

ترش و شىرىن: ترش و شىرىن **مېخۇش.**

ترشۇك: گىايە كە ترش لە كېۋو دەشت دەرۋى **گىاه ترشك.**

ترشۇكە: ترشۇك **ترشك.**

ترشەلۈك: ترشاوى كەف كەدوى خراوبۇك **ترشىدە كېك كرددە فانىد شدە.**

ترشى: (۱) چىزەي ترش؛ (۲) ترسىيات **(۱) ترش مزگى؛ (۲) ترسىجات.**

ترغەل: شىل و شەويق، خۇنەگىتو **سست و شىل.**

ترفال: تلىي دانەي رون لېكىراو **كىچىدە.**

ترفە: دەنگى دا كەوتىنى شتى، ترپە **نڭا: ترپە.**

ترقە: دەنگى بەرزى كەن، ترىيقەي پىشكەننەن **قەقەھە.**

ترك: لە رەگىزى تر كان **تۈركىزىد.**

تراوري: گىاندار، جانوھر، زى **زېرەوح.**

تراوېلکە: رەمل و زىختى كە لەبەر تاوبرىقە دەداو لەئاودە كا **سەراب.**

ترب: قەبر، قەمور، گۈر **قېرى.**

تربيىن: شەھوئى ناوه راستى زستان، شەھوئى چەل و يېنجهمى زۆسان **شىب و سەط زەستان، شىب چەل و يېنجم زەستان.**

ترپ: (۱) دەنگى كەوتىنى شت: (ترپ ھا كەوت؛ (۲) تۈرى خواردن؛ (۳) قېرى.

قدىر، قەدور **(۱) صادى افتادن شىتىنى سنگىن؛ (۲) ترپ؛ (۳) قېرى.**

ترپان: مەلەغان، داسى درېزى دەسەكدار كە بېپۇھ بېپۇھ دەرون، داس كەمەتىنوق **داس بىلند دەستەدار كە اىستادە با آن درومى كىنند.**

ترپووكە: (۱) گىايە كە بۇ دەقى كۇتاڭ بەكار دېت؛ (۲) شىلەم **(۱) گىاه شىلەك؛ (۲) شەلغەم.**

ترپە: دەنگى كەوتىنى گرگان **گرمب.**

ترپەتىرپ: دەنگى، كەوتىنى يەك لەدۇيەك **گرمب گرمب.**

تررت: (۱) سەرەنچە، سەرى قامكى؛ (۲) تورت **(۱) سەنگىشت؛ (۲) تررت.**

ترترىك: سورىنچىكە، لولەيە كى سورى گەمگەوە لە دەرون دا، سەتكۈڭ **سۇرختاي، ناپەرە.**

ترترۈوكە: (۱) ترترىك؛ (۲) پارچەيدەك لە رېخۇنە **(۱) نايىرە؛ (۲) بخشى از رودە.**

ترترىرە: (۱) گىايىدە كى وەك ھەدوا دەزۈي زەردە كە لە سەوزى دەھالى و وشىكى دە كا؛ (۲) قەوى ھەيكلەي تەۋەزەل؛ (۳) سەرمازەلە **(۱) گىاه سىس؛ (۲) آدم لەندەھور تېبل؛ (۳) وزغە.**

ترترى: خۇھەلکىشى بى ھەنەرقە لافزى بى هەنر.

ترتەپال: تەممەل، تەۋەزەل، دەستەوستان **سست و تېبل.**

ترتەمانىي: موسۇلدان، مېزەلەن **مېشانە.**

ترتەمىيس: شەوكۈرى، كەسى كە بەشەو نايىنى **شېكۈر.**

ترچماق: زەلام و زەيدلاھى ناقۇلۇ **آدم لەندەھور بەرىخت.**

ترحىيۇ: وشى كالىتە يېن كىدەن: (ترحىيۇ لەو كارەي كردى) **كىلمە تىسخى.**

ترخە: تېك چۈنى دل و ھەناؤ لەبەر زۇر خۇرى، ئىنتىلا **مۆسۈم شىن بىر اثر پەرخورى.**

ترخىيەن: (۱) شەلمىن، چىتىنى شىلەم و دان؛ (۲) گۇي شلى متىال **(۱)**

اش شەلغەم و حېبىيات؛ (۲) مەدفعى آپىكى كودك.

تردەن: تېرپەدان، دەنگى لەقىنگەوە هاتن **گۈزىدىن.**

ترزىل: بىرىتى لەپياوى بەفيزو لوت بىلند **كىايە از آدم مەتكىبىر.**

ترزلى: فيزو بىلەيەنەوايى **تەتكىب.**

ترس: (۱) تەنپەشە، باك؛ (۲) نەخۇشى فىدارى **(۱) ترس؛ (۲) بىمارى صرع.**

ترسان: نەميران **ترسىيەن.**

ترسانىن: ترس و بەرمانان **ترساناند.**

ترسانان: ترسانىن **ترساناند.**

ترساو: توشى ترس و خۇف ھاتىگ **ترسىيەدە.**

ترس شىكان: نىسانى ترس **رەفع ترس و وحشت.**

تروسکان: تروکاندنی پیلوی چاو چاوتروکاندن **پلک برهم زدن.**

تروسکانهوه: بریقدان، درهوشینهوه **درخشیدن.**

تروسکایی: روناکی زورکم، پیچمهک روہنی **روشنائی بسیار کم، سوسو.**

تروسکه: ۱) بریقد: ۲) بروسکهی عاسمان **۱) درخشش: ۲) بری آسمان.**

تروسکیانهوه: بریقدان، درهوشینهوه **درخشیدن.**

تروشکان: توته کان، لهسر چینچک رویشتن، ده گهله مهیان **چمباتمه نشستن.**

تروشکه: تروشوه، ترسوک **گیاه ترشک.**

تروشکیان: لهسر چینچک دانیشتن، هه لتوه کان **چمباتمه نشستن.**

تروفیز: لوت برزی، ده عیه **نکبر.**

تروقان: ۱) زور ترسان، زه نده ق چون: ۲) بازدان لهشم، هه لاتن لهبر نهیار **۱) زهره برک شدن: ۲) هزیمت کردن.**

تروقاتن: ۱) زه نده ق بردن، ترساندن: ۲) شکاندن لهش **۱) زهره ترک کردن: ۲) هزیمت دادن.**

تروقه: شکان لهش **هزیمت.**

تروقیان: تروقان **نگا: تروقان.**

تروکان: ۱) لیکدانی پیلوی چاو: ۲) شکانی ده نک به دهندوکو بهدادان **۱) برهم زدن پلک چشم: ۲) شکستن تخم.**

تروکاندن: لیک تان و کردنهوهی پیلوی چاو: ۲) شکاندن ده نک بهدهندوکو ددان: ۳) تکول شکاندن هیلکه لمایهن جوچکهوه: ۴)

بهدهندوکو هیلکدشکاندنی مریشك **۱) پلک برهم زدن: ۲) شکستن تخممه با نک و دندان: ۳) شکستن چوجه تخم را: ۴) شکستن مرغ**

تخم را.

تروکردن: ۱) ناور و بردن: ۲) ده کردن به سوکایهتی **۱) رسوا کردن: ۲) راندن با توهین.**

تروکه: ۱) به محاستدم روناکی چراو ناگر: ۲) چاولیک تانیک **۱) سوسوی چراغ و آتش: ۲) یک چشم بهم زدن.**

ترول: ۱) زور ترکن: ۲) پیس و چدیل: ۳) ریخ، شیاکه **۱) گوزو: ۲) بلید: ۳) سرگین.**

تروم: رسنه، پنهچه که، نهزاد **نزاد.**

ترومبیل: نوتروبیل، ماشین، سهیاره **اتومبیل، ماشین.**

ترومبیل: ترومبیل **اتومبیل.**

ترومپا: نامرازی تاول له بیر ده رختن به فیچه **تلعه.**

تره: تری، هه نگور، تری **انگور.**

تره: بریتی له پیاوی خوبی **کنایه از آدم تبل و پوج.**

تره تر: چهنه بازی و چهقهه سرو قی بی مانا **وراجی و یاوه گویی.**

تره ختان: جوارناله **چهار نعل.**

تره قهه: تریقهی پیکنین، ده نگی برزی خنه نین، حیلکد **قهقهه.**

تره قیان: لم تریقدن، حیلکانهوه **هر هر خندیدن.**

تره ک: ۱) بیکاره، خوبی: ۲) بی تابر و **۱) تبل و بیکاره: ۲) پلک برهم زدن.**

ترکانه: هه وايده کی گورانی کونی گوردانه **از آهنگهای قدیمی گردد.**

ترکانی: جوری هله رکنی **نوعی رقص گردد.**

ترکدش: خالیگ، تداشت **نهیگاه، پهلو.**

ترکمن: ۱) کهنسی که بای بده نگی زور لئی بدرده بی: ۲) بریتی لم زلامی خوبی **۱) گوزو: ۲) کنایه از آدم بیکاره و پوج.**

ترگار: ترار طاسک آبحوری.

ترلهیلی: بیهش و گدلایی **کم هوش و لاقد.**

ترلیدان: بریتی له خوهه لکیشان **کنایه از لاف و گزافه گونی.**

ترن: بریتی له بیکاره هی خوبی **کنایه از بیکاره و تبل.**

ترنج: میوه هی که له تیره هی نارنج و پرتقال، که بات **ترنج.**

ترنجان: چونه ناوستنی به گیره و زه حمدت **به زحمت توی چیزی رفت.**

ترنجاندن: به زور خسته ناوق با **فشار داخل کردن.**

ترنجو: تیخی تیز **تبع بران و بن.**

ترنجوک: گیاهی که بونی نارنج دهد **گیاهی است که بوی نارنج دارد.**

ترنججه: ناردویان، پله کان **تردبام.**

ترنججه بین: ده رمانیکه له گیاو درزی و شترخوره ساز ده بی **ترنجگین.**

ترنججه مین: تر نججه بین **ترنجگین.**

ترنجیان: ۱) بهیم لمناو دولای شتی دا گیر کردن: ۲) شکان یان بریندار یونی کم **۱) گیر کردن داخل چیزی: ۲) شکستنی یا زخم سطحی.**

ترنگ: ۱) پایه، دره جه، پله: ۲) پته، پتکه، پستکه **۱) رتبه: ۲) تلنگر.**

ترنگه: ۱) ده نگی و یک که و تی زیو یان کانزای تر: ۲) پته، پلتونک **۱) صدای بهم خوردن فلزات: ۲) تلنگر.**

ترنو سقاو: زه رایی چهوری گوشت له سمر ناوی شوربا **چربی سطح آبغوشت.**

ترنه: ترن **نگا: ترن.**

ترنیت: جوری کوترب **نوعی کبوتر.**

ترنیسق: کوترب باریکه **کوکو، فاخته.**

ترو: ۱) بی تابر: ۲) ده کرکاو به سوکایهتی: ۳) ناله بار و دز **۱) رسوا: ۲) رانده شده با اهانت: ۳) شخص ناباب و اخمو.**

تروپیک: ۱) دوندی کیو: ۲) بلندترین شوین لمدار **۱) قله کوه: ۲) نوک بلندترین شاخه درخت.**

تروتفاق: کهل پله و نازو قهی مال **اثانیه و آذوقه خانه.**

تروزز: بریتی له فیزو ده عیدو له خوبایی بون **کنایه از تکبر و خود پسندی.**

تروزی؛ تریزو، چمیله **خیار چنبر.**

تروسک: ۱) بریقه، دره و شان، دره و شه: ۲) چالاک و مهزوت: ۳) ریک و له بارو قه دیاریک: (زور ترسک و تروسکه) **۱) درخشش: ۲) چست و چالاک: ۳) شیک و باریک اندام.**

تروسکان: ۱) بریقه دان، بریقانهوه: ۲) تروکانی چاو، به لکی چاو بدسریه کا هینان، پیلو لیکدان **۱) درخشیدن: ۲) پلک برهم زدن.**

- تریکاندن: تریکاندن **نگا:** تریکاندن.
- تریکه: قیره، زیره، زریکه **جیغ:**
- تری مارا: ریزه‌لهمارانه **تاجر بیزی.**
- ترین: بای بده نگ بدردان **گوزیدن.**
- ترین: ۱) پاشگری بهواتا: زورزورتر: (نیزیکترین، دورترین); ۲) تندور نپذیرد.
- تره کیان: ۱) درز بردن؛ ۲) بیچو هینانی دلهسه **گ** **۱) ترک برداشت:**
- ترینه: دلاش **ناو آسیاب.**
- ترن: ده لان، تهره شووع، نمدانهوه **ترشح.**
- تران: کو بونهوهی ده لاؤ: (دهست خوبینی تی تراواه، فرمیسک له چاوم ترا)
- ۱) جمع شدن آب چشم یا خون در زیر پوست و...**
- ترزیب: تهزیب، لیزگه موروی گدمدی دهستی بیاوان **تسبیح.**
- ترزه: پر، لیاولیپ، دارمال **پر،** ملامال.
- ترزه: ۱) ترزه؛ ۲) کوره بهش، چاله که **۱) نگا:** ترزه؛ ۲) حیوان گورکن.
- تس: فس، بای بینه نگی قنگ **چُس.**
- تس بهردان: تسین **چسیدن.**
- تس دان: بهردانی فس **چسیدن.**
- تسقل: بدیرگه: دارمازو دیگری، قسقل **از شعرهای مازوج.**
- تسقله گورگانه: گیایه که بدیره کدی له قسفل ده کا **گیاهی است که شمری چون شمر مازوج دارد.**
- تسکل: تسقل **نگا:** تسقل.
- تسکمه تسک: ده نگی لیکدانی شیران، تهق و هوری شمشیران **چکاچک شمشیر.**
- تسکهن: ۱) تسن، ثموی زور تس بهرداد، فسوک؛ ۲) بریتی له ترسه نوک **۱) چسو؛ ۲) کنایه از ترسو.**
- تسکه ندن: بهره لا کردنی تس، تسین **پسیدن.**
- تسله گورگانه: تسقله گورگانه **نگا:** تسقله گورگانه.
- تسن: ۱) تسکهن؛ ۲) بریتی له بیکاره و خوبی **۱) پسوس؛ ۲) کنایه از ادم بیکاره و تبل.**
- تسوی: تیسوی، تیسوی. گیایه کی درک داره که ده خوری، بندکهی وه ک ته سیوون کهف ده کا **گیاهی است خاردار و خوردنی که بیخش چون اشنان کف کند.**
- تسه: جو روی کارگی خراپ **نوعی قارچ نامرغوب.**
- تسهک: پالا، پیلاو، هدرچی پا داده پوششی **پایی افزار.**
- تسه گورگانه: دایپروشک **خرخاکی.**
- تسی: ترسی، پهتی، نانی و شکی بی پیغور **نان خالی.**
- تسین: ۱) تس دان؛ ۲) سواریونی کله شیر له مریشک **۱) چسیدن:**
- ۲) چفت گبری خروس و مرغ.
- تش: ترش **ترش مزه.**
- تشاو: شیوی مزاویلکه **آشی از سماق و تخم مرغ.**
- تشت: جشت، شت **چیز.**
- تشستانوک: مهنه لوکه **معما.**
- تشتیر: چو شتیر، بزنجی دوساله **پر دوساله.**
- تره لک: ده رز، قلهشی باریک **ترک، درز.**
- تره کان: درز بردن، قلهش بردن **ترک برداشت.**
- تره کاندن: ده رز پی بردن، قلهشاندن **ترکانیدن.**
- تره که له ک: بریمنی له کاری که سمرنه گری **کنایه از کاری که انجام نپذیرد.**
- تره کیان: ۱) درز بردن؛ ۲) بیچو هینانی دلهسه **گ** **۱) ترک برداشت:**
- تره کین: تره کیان **نگا:** تره کیان.
- تره مهروز: به گالمه نه تویی تهدنگی خراپه **نامی برای تفنگ بد و بیکاره.**
- تره و: توری سوزی، ترب، تفر **ترب.**
- تره و که: گیایه کی نام تیزه **گیاهی تندمزه.**
- تره و هرده: کورکور، کورکوره، قهقهه **مرغ سنگخواره.**
- تره بیو: ترحو **نگا:** ترحو.
- تری: هدنگور **انگور.**
- تری: هدنگور **انگور.**
- تریاک: تلیاک، شیله‌ی قوه‌ی خاشخاشه **تریاک.**
- تریاک خور: تلیاک کیش، تلیاکی **تریاکی.**
- تریاک کیش: تلیاک کیش **تریاکی.**
- تریاکی: تلیاک کیش **تریاکی.**
- تریان: قمرالله‌ی جکولله‌ی میوه **سید کوچک میوه جینی.**
- تریانه: تریان **نگا:** تریان.
- تریت: ۱) تیکوشین، نانی ولیو له شور باد؛ ۲) سدرکونه، لومه **۱) سر زنش.**
- ترید: ۱) ترات **نگا:** ترات.
- تریتان: تراتین **نگا:** تراتین.
- تریزه: کونی قنگ **مقعد.**
- تریسکه: تروسکه **نگا:** تروسکه.
- تریسکه تریسک: بریقده یهک له دویهک **درخشش.**
- تریشته: ته شوی، ته مشوی، ته شو **تیشه چوب بُری یا بنائی.**
- تریشقة: بر وسکه ههور **برق آسمان.**
- تریشکه: ههوره بر وسکه **بر عد و بر ق آسمان.**
- تریقه: لو له ناو گوشت دا. ته خوشیه کی ره شهولاخه **غده ای که میان گوشت حیوان پدید آید.**
- تریقه: تیشکی مانگ **تابش ماه.**
- تریق: خجالت، شرم گرتی، به شرم دا که هو تو **شرمسار.**
- تریق: ده نگی پیکنهنین، ده نگی خه نین **صدای خنده.**
- تریقانه وه: پیکنهنین به ده نگی بزرگ **خنده با صدای بلند.**
- تریقوهور: حیلکه حیلکی تور **خنده زیاد با صدای بلند.**
- تریقه: تریق **نگا:** تریق.
- تریقه تریق: تریقه زور **خنده زیاد با صدای بلند.**
- تریکاندن: زریکاندن، قیراندن، زیراندن **جیغ کشیدن.**

- تفنی: تو، تفه **تفنوت**.  
**تفیریک**: گویزه بانه، حمه‌هی لهدایک یونی مثال، **حشن هفتمنی روز تولد نوزاد**.
- تفینهوه**: تف کردن و سبز دادن از دهن.  
**تقر**: توری خواردن، ترب **ترب**.  
**تقری**: تمهوده‌ی ناش، نه وخره‌ی بسته‌ی له سده‌هی **قطب آسیا**.  
**تفنک**: قسمی گالنه بین کردن **متلك**.  
**تفیرک**: کوئره باریکه **فاخته**.  
**تفیلک**: کوترباریکه **فاخته**.  
**تك**: دهنگی دلوبه **چکه**.  
**تکا**: ثرجو، پازانه و بُ کاریک، خواشت **شفاعت**، خواهش.  
**تکاکار**: پازیره وه، خواشیکار **شقیع**، خواهشمند.  
**تکاکردن**: وپاران، هرجو کردن **شفاعت**.  
**تکان**: ۱) چوزه چوره‌هاتنه خوار، چکان: ۲) دوکان، جینگی فروشن **ف**.  
**تکاندن**: چکاندن، تنوک رزنده **چکانیدن**.  
**تکان**: تکاندن **چکانیدن**.  
**تکاو**: ۱) چه کاو، تنوکه‌ی دارزا؛ ۲) زنه، شوینی که تاوی که می‌لی دهرجنی **چکیدن**: ۲) تکاب.  
**تکه**: که بایی پله گوشت، قورباشی **چنجه**.  
**تکه**: ۱) تککه، چکه‌ی ناو به تنوکه دارزان؛ ۲) بزوته وه: (مناله که هیند گریا له تکه کهوت) **چک چک آب**: ۲) جنبش، تکان.  
**تکین**: چکه کردن **چکیدن**.  
**تکین**: رژین بدلوپ **چکاننده**.  
**تگر**: ۱) زور ساره؛ ۲) تمزه، تمزه، تبروک **پسیار سرد**: ۲) تگرگ.  
**تگل**: پهرا، مهری نیر **قوچ**.  
**تگه**: نیری، نیره بین، سابرین **شاک بُز نر**.  
**تل**: ۱) ورگ، عنور، گیمال؛ ۲) بزوتون لمسمر لا، خلار، گلار؛ ۳) قامک، تبل، کلک، نهنگوست **شکبیه**: ۲) غلت؛ ۳) انگشت.  
**تل**: ۱) چل، لقی گیا، قل؛ ۲) پشکه‌لی کارو بمرخ؛ ۳) توله‌قدندی؛ ۴) تاکی بی وینه؛ ۵) هه لبڑارده؛ ۶) زگ، سک **ساقه گیاه**: ۲) پشك بَرَه و بِرَغَالَه؛ ۳) سگ شکاری؛ ۴) بی نظیر؛ ۵) گُزیده؛ ۶) شکم.  
**تلار**: ۱) گلاره وه بُو، خلور؛ ۲) دریز راکشاو، خو دریز کردو؛ ۳) تمدل و تهود زل **غلتان**: ۲) دراز کشیده؛ ۳) تنبل و بیکاره.  
**تلسان**: لهریگه کلاهون **منحرف شدن**.  
**تلان**: تل خواردن، کلان، لمسمرلا که ران **غلنیدن**.  
**تلاندندهوه**: لمسمرلا سوراندن، براوتون **غلنستاندن**.  
**تلاننهوه**: تلاندندهوه **نگا**: تلاندندهوه.  
**تلاننهوه**: لمسمرلا بزوتون **غلت خوردن**.  
**تلاؤتل**: لمسمر ته نیشت گهرا، لا و لا رویشتن **تلوتلو**.  
**تلثین**: بزارده، هه لبڑارده، ته قاندی **گزیا**، **منتخب**.
- تشرین: ناوی دومانگی رومی **نام دو ماه از ماههای رومی**.  
**تشلله کدین**: شیوه سماق، ترشاوه **سوب سماق**.  
**تشین**: چشیتی به له پهو سماق، شیوه له تکه نوک و ترش **آش لبه و سماق**.
- تف**: ۱) ناوی دهم؛ ۲) وشهی توره بی و وده زی **تف**: ۱) **تف**، آب دهن؛ ۲) **کلمه نفرت و ارزجار**.
- تفاق**: ۱) زه خیره‌ی بزیوی زستان؛ ۲) کاو گیای مالات بُ زستان؛ ۳) **ید کیدتی** **آذوقه**: ۲) علوفه زستان؛ ۳) **اتفاق**.
- تفانه دهم یهک**: بربنی له کهین و بدهن کردن **کنایه از توطنه کردن**.  
**تفانه وده**: له دهم دره اویشتني خوراک **بیرون انداختن** خدا از دهن.
- تفت**: تامی گیر، چیزه‌ی نیوه تال و تیر، شیرینی نامال تال **مزه گس**.  
**تفتی**: ۱) گیرایی تام، تالایی نامال شیرینی؛ ۲) دانله‌ی گه نم **گس مزه گی**: ۲) گندم آب پز.
- تف رهونه**: شاتو، گاتوف **شاه توت**.  
**تفسک**: هه نجیره کیویله **انجیر کوهی**.
- تفقی**: قله‌لو، پرگوشت، تیرگوشت **چاق، گوشناло**.
- تفک**: ۱) کوانو، وه جاغ، تاگرداد؛ ۲) پله‌ی دمو چاو؛ ۳) **تفه نگ** **ایاق**: ۲) **لکه صورت**: ۳) **تفنگ**.
- تف کردن**: ۱) **تف هاویشن**: ۲) **تهر کردن به تف**: ۱) **تف انداختن**: ۲) **تر کردن با تف**.
- تف کردندهوه**: له دهم دره اویشتني خوراک **خوراک از دهن خارج کردن**.
- تف کرن**: **تف کردن** **تف کردن**.
- تف کرنه وده**: **تف کرنه وده** **نگا**: **تف کرنه وده**.
- تفکی**: دزماتیکی زنایه **دشنا می زنایه**.
- تف لیکردن**: هاویشتني **تف بو شتیکی پس بان ناحهز** **تف انداختن بر کسی یا چیزی**.
- تفنک**: لوت، که پو، دفن، بیفل، که پ **بینی**.
- تفو**: وشهی جوین و ناخوشه ویستی **کلمه تحقیر، تفو**.
- تفه**: تو، بمری داری تو، داری تو، **تفنی** **توت**.
- تفهدهست**: وچانیکی کم. زاراوی داربرانه: (با تفهدهستی بکدین) **اندکی استراحت**.
- تفهه رهونه**: گاتو، شاتو، توهه شه **شاه توت**.
- تفهه سیاوهی**: گاتو **شاه توت**.
- تفهک**: **تفه نگ** **تفنگ**.
- تفهن**: **تفه نگ** **تفنگ**.
- تفه نگ**: چه کی گرمی لوله دریزی گولله خری پچوک **تفنگ**.
- تفه نگ نگاویزه**: ۱) مددای هدرهت کردنی گولله تفه نگ؛ ۲) کدستی که تفه نگ ده هاویزی **تیررس**: ۲) **تیراندار**.
- تفه نگ ته قین**: نه وی تفه نگ ده هاویزی **تیراندار**.
- تفه نگ چی**: خاون تفه نگ له شهزاد، چه کدار **تفنگدار**.
- تفه نگساز**: توکمدچی، شیر گمرف **تفنگساز**.

تلیاکی: تریاکی **تریاکی**.

تلیاگ: تل برده، ردت برده، **چو لاو** غلتیدن.

تلیان: (۱) تریان؛ (۲) رهت بردن **(۱)** نگا: تریان؛ (۲) تلوتلو خوردن.

تلیان: هیشتن، واژلی هینان، **هیلان** **هیشن**، هلیدن.

تلیانه: قفترالله، سه بهتهی میوه چنی، تریان **(۱)** نگا: تریان.

تلیم: تیکوشبو، نانی ولیو له جیشتا، تریت **ترید**.

تلیر: **تلور** **نگا**: تلور.

تلیران: گلار بونه وه **غلنیدن** از سراشیبی.

تلی رفیک: **جوزی** **تری** **نوعی انگور**.

تلیس: **تهری** **تمواو** **تهری** **تمام خیس**.

تلیس: **تلیس** **نگا**: تلیس.

تلیسان: **تمواو** **تمربون** **خیس** خیس شدن.

تلیساندن: **تمواو** **تمرکردن** **خیسانیدن**.

تلیساندنه وه: (۱) تلیساندن؛ (۲) به تمرکردنی نور له کارختن **(۱)** نگا:

تلیساندن؛ (۲) بوسیله خیس کردن ضایع گردانیدن.

تلیسانده وه: له تمریان له کدلك کهوند **بدلیل خیس** بودن ضایع شدن.

تلیسانده وه: تلیسانده **نگا**: تلیسانده.

تلیساو: به تمواوی **تمربوگ** به کلی خیس شده.

تلیساوه: **تلیساوه** **نگا**: تلیساوه.

تلیسک: زندگتنه **تلیسک**.

تلیش: (۱) دادر او: (کراسه کدم **تلیش** **تلیش** بو؛ (۲) پارچه‌ی ناسک

له دار: (داره که **تلیشی** لی بوته و؛ (۳) قدلشین: (دار **تلیشی** برد) **(۱)**

(۱) پاره گشته، چاک شده؛ (۲) قطعه‌ای نازک از درخت؛ (۳) شکاف و

درز.

تلیشان: (۱) دران؛ (۲) دهزو **قهله** **بردن** **(۱)** پاره شدن؛ (۲)

شکافت.

تلیشاندن: دراندن، درزیدان **شکافت**.

تلیشان: **تلیشاندن** **نگا**: تلیشاندن.

تلیشاو: دادر او، **قدلشاو** **شکافه شده**، پاره شده.

تلیش بردن: **قهله** **ترک خوردن**.

تلیشه بمرد: پارچه‌ی ناسکی له بمرد **پریو** **بلسدن**.

تلیشیان: **تلیشان** **نگا**: تلیشان.

تلی لی: هله له، به هوی زمان له ناو ده مدا ده نگی شادی ده بربن **ف**

هله له.

تلی لی لی: هراو هوریای شادومانی **فریاد** و هورای شادی.

تلین: (۱) گلین، خلورکره وه؛ (۲) **جولين** **(۱)** **غلتانده**؛ (۲) جنبانده.

تلین: (۱) هیلان، هیشن؛ (۲) خه لنان، تالوده بون **(۱)** هشن؛ (۲)

آغشن.

تلینگ: **نیقه** **خشتك** **سلوار**.

تم: (۱) گش، ههمو، ههمی، **تیکرا**؛ (۲) خواروداهاتو **(۱)** همگی، تمامی؛

(۲) خمیده.

تما: **تمما** **محکار** چاونه زیر **آزمند**.

تلبونه وه: گلاره وه بون، **خلوربونه وه** **غلتبیدن**.

تلپ: (۱) رهشایی خدک لعدوره وه؛ (۲) تلهه دو؛ لی گراو؛ (۳) سنگ

کوتان له شیوه دا **(۱)** شیخ مردم از دور؛ (۲) کبه؛ (۳) سینه زنی.

تلپه: (۱) تلهه، نیشتوی پالبوراوه؛ (۲) ده نگی کهوتني زل و ندرم **(۱)**

دردی؛ (۲) صدای افتادن جسم سنگین و نرم.

تلتای: گلاره وه بون، **خلوربونه وه** **غلت خوردن**.

تلته: تلف، نیشتوی پالبوراوه **دردی**.

تلخ: (۱) ره شنی تامال زرده؛ (۲) تالی تامال شیرن **(۱)** سیاه مایل به زرد؛

(۲) تلخ مایل به شیرین.

تلدان: (۱) بزاوتن له سمر ته نیشت؛ (۲) په رینی ده مار، لیدانی توندی ره گ

**(۱)** **غلت دادن**؛ (۲) نبض شاهرگ.

تلف: (۱) تلهه؛ (۲) مانلی ساوا **(۱)** تفاله؛ (۲) نوزاد.

تلفار: تله، تلهه **تفاله**.

تلفه: **تلفار** **تفاله**.

تلقه: شلقه، ده نگی مهشکه له کاتی زاندن **صدای بهم زدن مشک**.

تلقه تلق: شلقه زور **صدای بهم خوردن مایعات**.

تلک: زه نگه ته تری، هیشوی گجکه له هیشوی گهوره **تلسك**.

تلکردن: بزاوتدن به پال **غلتاندن**.

تلکردنه وه: خلورکردنه وه، گلور کردنه وه **غلتانیدن رو به پائین**.

تللور: لمسر زک راکشان **غم خوابیدن**.

تلماسک: زه نگه ته تری، تلک **تلسک**.

تلوخ: (۱) زه نیبله ده سکدار؛ (۲) ژئی بی شدم و زمان دریز **(۱)** زنبل

دسته دار؛ (۲) زن سلیمه.

تلخوخي: زورسوز، پرخوی **بسیار شورمزه**.

تلور: بالداران **طیور**.

تلور: (۱) گلور؛ (۲) دریز راکشاو له سمر ته نیشت **(۱)** **غلتان**؛ (۲)

درازکشیده بر پهلو.

تلوربونه وه: **تلور** **نگا**: تلور.

تلوق: **بلوک** **تاول**.

تلوقه: به سرهی کدا هه لچندر او، به سرهی کدا کراو، **قدلا** **چوچکه** **تلعبار**.

تلول: قورچلیاو، لیته **لای** و **أچن**.

تلولوک: هملوای به تاردي برينج **حلواي آرد برج**.

تلد: (۱) سوتانه وهی بربن؛ (۲) **بلیسی** **ثاگر**؛ (۳) سه گی چکولهی زاوی.

تلدلتل: گر په **بلیسی** **توندی** **ثاگر** **زبانه آتش**.

تلتلله: سوتانه وهی بربن به زیادی **سوژش پیاپی** **زخم**.

تلدک: قوچه که می دورمان، نه تگو سه وانه **انگستانه**.

تلهی: قامک، تلی، نه نگوست، کلک **انگشت**.

تلی: تلهه **انگشت**.

تلیا: ثاسوده، ره حمهت **آسوده**.

تلیاک: تریاک **تریاک**.

تلیاک خور: تریاکی **تریاکی**.

توار: مدل، بالدار، پررنده: (تدیر و توار) کی زوری لئے کو ہوتھو) ۱) پررنده.

تماشا: تماشا ۲) تماشا.

تماشاخانہ: تماساخانہ، جنگیدی شاندانی شتی دلخواز تماشاخانہ.

توال: توارف نگا: توار.

توالیت: قری سہرتوبیل، کاکولی سمر ہدینیہ، گودلہ ۱) کاکل روی پیشانی.

توام: دہمہوی، گدرہ کمہ، ده خوازم ۲) خواہم.

توان: ۱) ویست، خواستن: ۲) ہیز، تاقت، تابشت ۱) خواستن: ۲) تاب و توan.

توانا: بھیز بھوزہ، بھاتاقت ۱) توانا نی.

توانایی: ہیز، تابشت ۱) توانا نی.

تواناج: سدر کونہ، تانہ، تیز طعنہ، سرزنش.

تواندنہو: تواندنہو، حملاندن ۲) ذوب کردن.

تواننہو: تواننہو، لمہ قیہو یونہناو حمل بون ۲) ذوب شدن.

توانتست: توان، تابشت، تاقت ۱) توan.

توانتستن: توانین، لمہو دا بون ۱) توانتستن.

توانتشت: توانتشت ۱) توan.

توانین: توانتست ۱) توانتستن.

توایهم: عافہ ردم، بارہ قدلا، چاکت کرد ۱) آفرین.

توبہ: ۱) تورہ کہ، قوماشی ہلدورا بون شت تیکردن: ۲) توری ولاع، تورہ کہی لہو ری جاروی: ۳) تور بینی وہ ک خورجی وہ زیر بون توم تیدا بردن ۱) توبہ: ۲) آخر کیسہ ای: ۳) کیسہ ای کہ بذررا در آن ریزند.

توبہ: پڑیوں بون لہ گوناح ۱) توبہ.

توبہدار: لمخواترس: (خاتونی نہز توبہدار) ۱) پرہیزگار.

توبہرہ: ۱) تورین: ۲) نالقہی دانہ لغاو کلیجی زیر وی نسبت د گری ۱) توبہ: ۲) حلقة زیر لب دھنہ اسپ.

توبہ کاری: لمخواترس و بہ دین، توبہدار: (با بچینہ سفر وہیس به پرہیزگار.

توب: ۱) کوئہ لویرای: ۲) گرد لئی تاسیا و کہ بہ دی لیدراو: ۳) نہوشته گرہی بدهہست یا بہ پا بازی پی د کہن: ۴) نہنگی لولہ نہستوری گولہ درشت: ۵) قوماشی بہ سدریہ کدا قد کراو بہ لولہ بان لمسر تھختہ: ۶) بربنی لہ دروی گوہر: ۷) خر، گروہر، گرد ۱) تودہ: ۲) جای پرہ آسیا: ۳) توب بازی: ۴) توب جنگی: ۵) توب پارچہ: ۶) کنایہ از دروغ شا خدار: ۷) گرد، مدور.

توپان: سہ کدت بون، کھوئین، مردار بونی حدوانی کہ گوشتی ناخوری ۱) مردار شدن.

توپاندن: ۱) سہ کدت کردن، کھوئاندن: ۲) تمی کردن، لیدانی زور ۱) مردار کردن: ۲) کنک کاری و تبیہ کردن.

تماشا: ۱) روانین، چاولیکردن، توشا، نورین، مدیزہ کرن: ۲) بروانہ ۱) تماشا: ۲) نگاہ کن.

تعاق: ناخورہ، دھ فری ناخوار دنهو، زدرک، شمر بہ ۱) کاسہ آب خوری.

تمام: تہواو، گش ۱) تمام.

تماندن: داهنیان، خوارہ وہ کردن ۱) خم کردن.

نمایا: ۱) داهاتو، خوارہ وہ بوگ: ۲) پہ سیو، هدلامد ۱) خمیدہ: ۲) زکام.

تماوی: پہ سیو گرتی، هدلامد تارف ۱) مبتلا به زکام.

تمتم: زوینی رہقہن، زہمینی کہ بنی تھختہ بہرد بی ۱) زمین سنگلاخ.

تمتمان: تمتم ۱) نکا: تمتم.

تمتمہ: نو کمہ زرہ قی لہ تاسن ۱) نک آہنی گردن.

تمتیل: ۱) بیچم، سہروشکل: ۲) کورتہ جیروک ۱) قیافہ: ۲) داستان کوتاہ.

تممی: ہہ میشہ بی، بی برا نہو ۱) همیشگی.

تموم: ۱) بی کدم و زیاد: ۲) ہمیشہ ۱) بی کم و زیاد: ۲) ہمیشہ.

تمصہ: بہمہ زنہ، وا دیارہ دا، خو یا بہ ۱) انگار، تونگو.

تمدن: دہ قرانی سکمی بیزان ۱) تومان.

تن: ۱) پاشگری کاری رابردو بوکسی سیہم لہ دوای پیتی بزاو دیت: ۲) دخوت دجیتن، ناباتن: ۳) قنگ: ۳) قایم و شہداندی، توند ۱) نازکردن: ۲) مسخرہ.

علامت سوم شخص مفرد در فعل: ۱) مقعد: ۳) مُحکم.

تساز: ۱) خوشاندان بہ نازو قہ مزہو: (تسازاد کی): ۲) گالتہ، تیز ۱) نازکردن: ۲) مسخرہ.

ترزاو: کر، تمنداو، تناو، رایہ لی پوتیو در او ۱) تنبیدہ، منسوج.

تنگیلله: تنگیلله ۱) نگا: تنگیلہ.

تنگیلله: ۱) مشکمی پراویز لہ تاؤ: ۲) بریقی لہ زور خور شکم برآمده.

تننه: هیچ شت نیہ، هرنیہ، هیچ نیہ ۱) چیزی موجود نیست.

تنوک: ۱) دلوب، قمترہ: ۲) تاریکی زور تاریک ۱) قطرہ: ۲) بسیار تاریک.

تنوک: زور تاریک: (شمیکی تاریک و تنوک) ۱) بسیار تاریک.

تنوکہ: ۱) دھر بیی زور کن و کورت، دھر بیی لمقنگ هالاو: ۲) دلوب، تنوک ۱) تنبیان کوتاہ: ۲) قطرہ.

تنہ: نیہ ۱) نیست، موجود نیست.

تو: ۱) راناوی کمسی رو بہرو: (من نایم توبہ رہ): ۲) یہ کلا، یہ کقد: (بہ توی کراس و در بیی دھر بیی): ۳) توی شیر، قیماع: ۴) توم، توبو سہو زی و دھ خل، تو خم: ۵) جو، نہو: (چتو، فتو؟ ۱) ضمیر مُخاطب مفرد: ۲) یک للا: ۳) سر شیر: ۴) بند، تخم: ۵) جو، نوع.

تو: ۱) راناوی رو بہرو: ۲) هیچ: (تو جاران: هیچ جاران): ۳) تفی ۱) ضمیر مُخاطب مفرد: ۲) هیچ: ۳) تو.

توا: ۱) پارچہ دی براوی ناسک لہ گوشتی یا لہ چدم: ۲) دہ یہوی: ده خوازی ۱) شرحہ: ۲) می خواهد.

توبخا سک: مدلیکه به قدر پر نده ای است شبیه گنجشک.  
 توتک: ۱) بیچو سه گ: ۲) سهولی سه گ: ۳) کرمی نه خوشی هاری **توله سگ**: ۲) نواله سگ: ۳) طوطی: ۴) ویروس هاری.  
 توتکه: ۱) توتکه کوله: ۲) کرمی که له هار پدیدا ده بین: ۳) نوفره **توله سگ**: ۲) ویروس هاری: ۳) آرامش.  
 توتکه خواردن: نارام گرتن **آرام گرفتن**.  
 توتکه گرتن: تونکه خواردن **آرام گرفتن**.  
 توتم: سماق، داری ترش **سماق**.  
 توتن: ته ماکو، نوگیاناله دوکه له کهی هله لده مزن **توتون**.  
 توتنانه: بدشی خاون ملک له توتنی ره عیت **سهمی** که اریاب از توتون کار می گیرد.  
 توتنای: وقسه هینان **به حرف آوردن**.  
 توته وان: رونجبری توتن کیل **توتون کار**.  
 توتو: وشه بده که بدوا تا: به هیچ چو ریک: (به توتش ده س ناکموی) **کلمه ایست که محل بودن امری را می رساند**.  
 توتوک: شهیبور، کدره تا **شیبور**.  
 توتسویی: جو ری کولبره دی توئی له سهر توئی که گویزو بادام و پیازی  
 تی ده کهن **نوعی گرده نان** که گرد و بادام و پیاز در آن ریزند.  
**توته**: ۱) قامکه چکوله: ۲) دانیشن لزمانی منالدا: (توته بکه، نو خدی کوری من توته دی کردوه: ۳) سه گ: ۴) وشه ده رکردنی سه گ: ۵) زیده گوشت له چاودا یان له پیلوی چاودا: ۶) خال، نیشان **خنضر**: ۲) نشستن در زبان بچه گانه: ۳) سگ: ۴) کلمه راندن سگ: ۵) گوشت اضافی در چشم یا پلک چشم: ۶) خال.  
 توته ک: چوزله، دوزله **می مار**.  
 توته کان: ههل تر و سکان **چمباتمه** نشستن.  
 توته کوله: توتكه سه گ **توله سگ**.  
 توته له: توتكه سه گ **توله سگ**.  
 توئی: مدلیکه له قسدلا اسای مروده کاته ده **طوطی**.  
 توپیا: بدمنانیکی چواهنه **توپیا**.  
 توجار: مامله چی، تاجر، بازرگان **بازرگان**.  
 توحی: دابهش، بهش بده کردن به سه مردم که توزع.  
 توچان: بروانکه یان پیش به ندیک توئی تیده کهن بو چاندن **پیش بندی** که بذر در آن ریزند و می افشارند.  
 توچان: ۱) توچان: ۲) فلیقانه ده **نگا**: توچان: ۲) له و پایمال شدن.  
 توچان: ۱) بدربی دان و فلیقانه ده: ۲) توم و شاندن **له کردن**: ۲) بذرافشاندن.  
 توچن: ۱) لیچق: ۲) نوم و شیش **لزج**: ۲) بذرافشان.  
 توچین: نوم و شیش، توچین **بذرافشان**.  
 توخ: توخ غومار **گرد**, غبار.  
 توخ: ۱) جو چه کلاوی شاو میران: ۲) تام تیزی به هیز: ۳) تاریک ره نگ: (سوری توخ: سوری ثمال رهش): ۴) نیز گوشت و قله موق **چه کلاه شاهان**: ۲) مزه تند: ۳) رنگ سیر: ۴) چاق.

توبان: توپاندن **مردار کردن**.  
 توبانی: گمه به توب کردن، توپین، توپینه **توب بازی**.  
 توب توبین: توپانی **توب بازی**.  
 توبتاو: تهداره دی که له گمداده له توپی ندهدن **چوگان**.  
 توبچی: ۱) توب ته قین: ۲) دروز **تویچی ارتش**: ۲) کنایه از کذاب و دروغگو.  
 توبیدان: شکست پیدان **هزیمت دادن**.  
 توبیز: کونه کی سه ره بزماریان قیرتی هه لسور او **چماق** یا چوب قیراندو.  
 توبیشک: گیایه که **گیاهی** است.  
 توبقار: گدمی توپین که بداره له توب ده دری **چوگان بازی**.  
 توبقارین: توپقار **نگا**: توپقار.  
 توبکه شی: خاوین کردنوه گونجه بداری سه ره به روز **یاک** کردن آبریز به سه لی چویی که کنه بر آن پیچده اند.  
 توبلاخ: ۱) به سه ره کا هاتو: (بهین و قوز به سه ره کا توبلاخه کرده) **کلمه مت**, سنده **کلوخ**: ۱) برهم انباشته: ۲) کلوخ.  
 توبلاخه: به سه ره کا هاتو: (بهین و قوز به سه ره کا توبلاخه کرده) **کلمه انباشته**.  
 توبیه: ۱) خر, گروهه: ۲) به سه ره کا هاتو, لس سه ره کو کراو: ۳) قوریان به فر نهود نده دی له ده سیکا جیگه بی بونه ده **کو کراو**: ۱) گرد, مدور: ۲) برهم انباشته: ۳) مقداری گل یا بر ف که در یکدست جای گیرد.  
 توبیل بون: ۱) له دوری به کتر کوبون: ۲) به سه ره کا هاتن **کل** دور هم جمع شدن: ۲) روی هم انباشته.  
 توبیله: خری وله توب **گرد** چون توب.  
 توبه له شمری: شمه به فر, توبه به فر به کا دان **برف بازی**.  
 توبیه وانه: پر زارخانی کو بمه ده فر **پارچه** دهان بند خم و...  
 توبیگ: مرداره و بی حمیوانی که گوشنی ناخوری **مردار**.  
 توبین: مردنی حمیوانی پیس: (سه گ توبی, کهر توبی) **مردار شدن**.  
 توبین: ۱) گدمی به توب، واژی توپانی: ۲) کهنسی که گیانداری پس نه کوزی **کل** توب بازی: ۲) کسی که حمیوانی را **مردار** کند.  
 توبیو: توپیگ **نگا**: توپیگ.  
 توت: ۱) تفی, بدری دارتون, داری تفی: ۲) وشه ده رکردنی سه گ **کلمه راندن سگ**.  
 توت: ۱) کونده بسو: ۲) دانیشن لزمانی منالدا: (توتی کردوه) **بوف**: ۲) نشستن به زبان بچه گانه.  
 توتاک: ۱) قومری, جو ره کوتیرکه, یا کهريم: ۲) تاق تاق کده، فزاوکه **کلمه راندن سگ**.  
 ۱) قمری: ۲) مرغ شیاهنگ.  
 توتان: و چینچک نیشن، ههل توته کان **چمباتمه** نشستن.  
 توتان: ۱) وقسه هینان: ۲) دواندن و جارز کردن **به حرف آوردن**: ۲) سه بسر گذاشتن.  
 توترك: توترك دری, بدری دریکه وله گاتو ده چی له تمام و ره نگا **تمشک**, سه گل.

تورشیان: ترشان، هدّلگه‌ران **ترشیدن**.

تُورُك: ۱) توْلَه که، نانه حاجی له گله گ؛ ۲) چهقهه **۱) پنیرک: ۲) شغال.**

تُورُك: توْرَه که‌ی چکوله، کیسه قوماشه گوشاد **توبه کوچک.**

تُورُك: توْرَك، دری **تمشك.**

تُورَه که: زورکان، زده مینی به کهندو لندو خدتخت **زمین شیارشیار**

**طبيعي.**

تُورَگَهُن: ناوی زوزانیکه له کوردستان **نام بیلاقی در کردستان.**

تُورَلَى: بالداریکی پچوکه له چیشکه بچوکتر **برنداهای است شبیه به گنجشک.**

تُورِمَتَه: باشوکه **باشه.**

تُورِمَه: ۱) بُزُوي خالیس؛ ۲) جوری شالی به ناوبانگ **۱) نقره سره؛ ۲) شال ترمه.**

تُورِنَتَه: تُورِمَتَه **نگا: تُورِمَتَه.**

تُورِوْش: زات، غیره: (تُورِوْش نه کر بیزی، یانی: نه ویر ایبلی) **جرأت، شهامت.**

تُورِونَتَه: مشک گره، مدلیکی پچوکی راوه که مشک ده گرنی **مرغکی است شکاری.**

تُورَه: ۱) شده‌رم، حده‌یا، عدده‌ب؛ ۲) فرزه ندی همه‌ی؛ ۳) ذاتست **۱) آزرم؛ ۲) فرزند هو؛ ۳) داشن.**

تُورَه: ۱) میوره، لکه‌دارمیور؛ ۲) ویژه، تهدیه‌یات **۱) شانه تاک که می برند؛ ۲) ادبیات.**

تُورَه: رک‌هدستای، رق‌هدستاوف **خشمتاک.**

تُورَه‌فان: زاناف عالم، داشمند.

تُورَه‌قی: پایه‌یه‌رز بونه‌وه **ترقی.**

تُورَه کانه: باجی که گزیر لمرا به‌تی ده ستینی **نوعی باج اربابی.**

تُورَه که: تُورُك **توبه.**

تُورَه که‌ریز: نهپولکه‌ی ده سکردن بیناده **۱) تپه دست‌ساز.**

تُورَه‌مه: ره‌چه‌له ک، بنه‌چه که، نهزاد **نژاد، نسل.**

تُورَه‌وان: راوه‌که‌ی به تُورَه **کسی که با تور شکار کند.**

تُورَه‌وان: ویره‌وان، نه‌دیب **ادیب.**

تُورَه‌هه‌دان: به‌نهیم بون دور هاویشن **پرتات کردن.**

تُورَه‌یی: رک، رق، کینه، قه‌لسی **خشم.**

تُورَی: ۱) چهقهل، تُورَك؛ ۲) بیکاره و بیه، نرخ: (خوزی و توری) **۱) شغال؛ ۲) آدم پوچ و بی ارزش.**

تُورِین: زیزبون، زویر بون، توران، قه‌لس بون **قهرکردن.**

تُورِنُوك: همه‌یشه تُوره و دلناسک **عصبانی و زودرنج.**

تُورَز: ۱) متر به، موتور به، پهیوه ندی دار؛ ۲) کوژله، کوژ؛ ۳) چرچ لادر،

جل سافکدر. نوتو بان هرجی؛ ۴) داغ؛ ۵) خلیسک؛ ۶) لکی تازه‌ی دار؛ ۷) بیچم و قد لافت **۱) پیوند درخت؛ ۲) تریزک آبی؛ ۳) اتو؛**

۴) داغ؛ ۵) لیزی؛ ۶) جوانه درخت؛ ۷) ریخت و قیافه.

تُورَز: ۱) که‌موسکه، نه‌ندازه‌ی زورکه؛ ۲) باپرده‌لئی خاک، غومار **۱)**

توخس: ۱) له‌کله‌ک کموته، بی‌بهه‌ره؛ ۲) چهموش، به‌یده س **۱) از کار افتاده؛ ۲) چموش، رموک.**

توخم: ۱) توم، توبه؛ ۲) ره‌چه‌له ک، بنه‌چه که، نهزاد **۱) تخم؛ ۲) نزاد.**

توخماخ: کونه کی سه‌رزل، گوپال **چمام.**

توخمی: فه‌حل، نه‌سپ يا بدران يا هرچی بو په‌زین راگیرابی **گشن.**

توخن: تخون **نژدیک.**

توخوب: تخوب، ستو **مرز.**

توخه‌ری: جوْرَی گمه‌ی قاپین، واژه که له میچیند **نوعی بازی با قاب.**

توده‌ره: چرگ، چیرگ، میشه‌سی **هوبره.**

تور: لاله‌په‌ته، کدسى قسدی بدره‌وانی بونایت **الکن.**

تُور: ۱) توربین، تُوره کمی نان و تیشو، خورجی بچوک؛ ۲) ترب، تفرق **۱) خُرجین؛ ۲) تُرب.**

تُور: ۱) چنراوی به‌گدو؛ ۲) چاره‌وای بارنه کراوی زین ندیتسو؛ ۳) چه‌موش و بیده س؛ ۴) چهقهل؛ ۵) ره‌شکم و بیشکمی که دینه بدرجاو؛

۶) نه‌سی له‌گریوه غار جی ماو **۱) توری؛ ۲) اسب رام نشده؛ ۳) رموک، جموش؛ ۴) شغال؛ ۵) سیاهی رفت چشم؛ ۶) اسب بازنده در مسابقه.**

تُور: هملوک **چوب کوچک الکدولک.**

تُوراخ: ماستی ناولی گیراوی شویت تی کراوی **ماست کیسه.**

تُوراخ: تُوراخ **نگا: تُوراخ.**

تُوراگدان: ۱) ده‌فری تُوراخ؛ ۲) بریتی لمروی زگزل **۱) کیسه ماست؛ ۲) کنایه از شکم گنده.**

تُوران: زویر بون، زیزبون **قهرکردن.**

تُوراندن: تُوره کردن، قه‌لس کردن **رنجاندن.**

تُوراندن: فو به نام رازی موسیقا یان که‌له‌شاخدا کردن **دمیدن.**

تُوراندن: ره‌وانندوه **رامانیدن.**

تُوراندن: فیراندن، زگ چونی مالات: (نم گویلکه ته‌تُورانی) **اسهال دام.**

تُوراوا: ره‌نجاو، زین، زویر **رنجیده، قهر کرده.**

تُورت: ۱) تفت، ثامال ترش و تال؛ ۲) لاله‌په‌ته؛ ۳) شتی که زوده شکی و زوده بیزی **۱) گس مزه؛ ۲) الکن؛ ۳) ترد.**

تُورتُو: قیچی، مقهس، مقهست **قیچی.**

تُورتُوره: سدرسو الکه‌ر، چاو لده‌ستی خه‌لک **گدامش.**

تُورته‌مال: خلیسک، شوینی هدّلخیلسکان **لیرگاه.**

تُوردان: به‌قدو هاویشن، فریدان **برت کردن.**

تُوره‌هات: قسه‌ی بن شرو بی مانا **حرف، بیخود.**

تُورش: ترش، مزرف **ترش.**

تُورشیات: ترشیات، نوشانه‌ی لمناو سرکمدا پعروه‌رده ده کرین **ترشیجات.**

تُورشیاگ: ترشا، ماست و شیر و... هدّلگه‌راوی ترشیبوگ **ترشیده.**

توش بون: ۱) روبه رویون، تیک ثالقان؛ ۲) گرفتاریون به کاریکدهو (۱) روبه روشن: ۲) گرفتار شدن.

توشتیر: چوشتیر، بزنی به رته گه، تیشتیر ف بزغاله دوساله. توشک: ۱) توژال؛ ۲) کیردو خنهجه؛ ۳) سختی سدرما (۱) نگا: توژال؛ ۲) کارد و خنجر؛ ۳) سرمای سخت. توشك: تیشو توشه.

توشکردن: ۱) گیروده کردن: (مهیخانه پدرست نه بوم و توشت کردم / به پیریه به روی پیری نهونیت بردم) «خیام»؛ ۲) روبه رو کردن: (توشت کردم به توشی نهوره زاگرهو)؛ ۳) ناخوش کردنی هوا: (هدوا کدی توشكrd) (۱) گرفتار کردن؛ ۲) روبه رو کردن؛ ۳) منقلب شدن هوا.

توشل: تیخول، تویکل (پوست، پوسته، سر پرست خانواده؛ ۲) کدخدای.

توشه: ۱) زاد، زهاد؛ ۲) پژیوی سه فمر (۱) آذوقه؛ ۲) توشه سفر.

توشهاتن: ۱) روبه رویون؛ ۲) گرفتار و گیروده بون (۱) روبه رو شدن؛ ۲) گرفتار شدن.

توشه به ره: توربینی توشه را گویزان (۱) خرج، توشه دان. توشی: ۱) جنگی و بدفهزی؛ ۲) ساردي و بارانی بونی ههوا (۱) ستیزه جوئی؛ ۲) سرد و بارانی بودن هوا.

توشیار: ۱) گیروده؛ ۲) روبه رویون (۱) دچار؛ ۲) روبه رو شدن. توف: ۱) همراهت، جه نگاه، تاف؛ ۲) کریوه و با پیچ؛ ۳) وارشی باع و بیستان، شوره (۱) موسم، عنفنوان؛ ۲) کولاک؛ ۳) دیوار دور باع و بستان.

توقله: خونجه دیگلادار (۱) جوانه برگ درخت.

توفال: تلیشی تمنک لممس که له کوناندا دوههی اتفاتکه های نازک و باریک از مس که در مسگری به جای ماند.

توفال: خلت (۱) تفاله.

توفان: ۱) روزی زور توشن و به کریوه؛ ۲) لافاوه کهی نوحی پیغمبر (۱) کولاک؛ ۲) طوفان نوح.

توفانه: پیشکه (۱) بشه. توفک: دانهی بودان و بیزاندن لمسه سراج (۱) دانه ای که آنرا بو دهنده.

توفل: توکل، تیخول (۱) قشر، پوسته. توفه: ۱) کریوه و با پیچ؛ ۲) چینیدی دیوار لفور (۱) کولاک؛ ۲) چین دیوار گلی.

توفیر: فرق، جیاوازی (۱) فرق، توفیر.

توف: ۱) توم، توو؛ ۲) جور: (چتوف: چلوون) (۱) بد، تخم؛ ۲) طور.

توق: ۱) ثالقه، گه، قف؛ ۲) تدله سهه، یلنترین چیگه له ههرشتی: (بدیتکی له توقی سرم دا)، چیا له توقه سرمی داده اوه تا که مهربی) «حاجی قادر»؛ ۳) ملهوانهی یه کپارچه له زیر (۱) حلقة؛ ۲) بالاترین نقطه؛ ۳) گردن بند زرین.

توقا: ۱) تدقیقه: (بارونه که توقا)؛ ۲) مرد لدتسان (۱) منفجر شد؛ ۲) زهره ترک شد.

بسیار کم؛ ۲) گردوغبار.

توژال: کمیکی نزركم (۱) بسیار اندک.

توژان: نیش و برزانی پیست (۱) سوزش پوست.

توژاندن: داغ پیوه نان، ناسنی سوره وه ب پیدا چزاندن (۱) داغ کردن.

توژانهوه: برزانهوه و سوزیانهوهی برین یان پیست (۱) سوزش و درد.

توژاوی: توژلی نیشتو، گه رداوی (۱) گردآلو.

توژقال: کمترین نهندازه، توژلکه، نهختو که (۱) کمترین مقدار.

توژک: تدره توڑه، تدره تیزه (۱) تر تیزک.

توژکال: توژقال (۱) کمترین مقدار.

توژکردن: متوره کردن، پمیوه ند کردن (۱) پیوند زدن.

توژکردن: ۱) عماره لکردن، توژه ستاندن؛ ۲) بریتی له نازوه نانهوه (۱) برانگیختن غبار؛ ۲) کنایه از آشوب برپا کردن.

توژلانه: توژقال (۱) نگا: توژقال.

توژلقان: توژقال (۱) نگا: توژقال.

توژلی هلهنسان: بریتی له چروکی ورزدی (۱) کنایه از خست.

توژولکه: توژقال (۱) اندک.

توژله: چوژله، دوزله (۱) مزار.

توژیان: ۱) برزان و زانی پیست و زام؛ ۲) خلیسکان (۱) سوزش؛ ۲) لغزیدن.

توژیانهوه: برزانهوهی پیست و زام، چوزیانهوه، چوزانهوه (۱) احساس سوزش.

توژین: توژاوی، خواؤی (۱) غبارآلود.

توژ: ۱) تیز له برین دا؛ ۲) تیز له چیزداد؛ ۳) توی همراه ناسکی شیر یان برین یان هدرچی (۱) و ۲) تیز در برس و در مزه؛ ۳) کاشه.

توژال: توژال، توژالک، توژ (۱) کاشه.

توژک: توژال (۱) کاشه.

توژگ: کیرد یا خنجر (۱) دشته، خنجر.

توژره: کفسنی که به بنج و بناوانی باست یا کاریکا دهروا، کولهده و پژوهشگر.

توژی: دابهش، بلاوکرندهوه به تادا (۱) بخش کردن.

توژری: ۱) برندیهی تیخ؛ ۲) چیزهی تیز و تون (۱) تیزی تیغ؛ ۲) تیزی مزه.

توس: گیای تیسوی، توسی (۱) گیاهی است.

توسقال: توژقال (۱) کمترین مقدار.

توسکال: توژقال (۱) نگا: توژقال.

توسن: سه رکیش، نازام (۱) اسب سرکش و رام نشده.

توسی: تیسو، تیسوی، تسوی (۱) گیاهی است خاردار.

توش: ۱) روبه رو یه دیگه گهیشتن؛ ۲) ههوازی زور ساردو بارانی؛ ۳) چاره وای کازگر و لهقه هاون؛ ۴) مرؤی بددهمرو بی تاکار (۱) با هم روبرو شدن؛ ۲) هوای سرد و بارانی؛ ۳) اسب چموش؛ ۴) آدم موزی و بداخلان.

توشال: توژال (۱) نگا: توژال.

- توقان: ۱) تدقینه و؛ ۲) لمترسان مردن؛ ۳) کومله نالقه [۱] انجبار؛  
۴) زهره ترک شدن؛ ۵) حلمه های آهنی.
- توقاندن: ۱) تدقاندن، تره کاندن؛ ۲) ترساندن [۱] منفجر کردن؛ ۳) ترساندن.
- توقق توقه: فیشه که شیته، نه و تقدمه نیهی که منال له جه زنا به کاری دینن [۱] فشنفته.
- توقق توقیله: گیا به که بدره کهی ناو بد تاله. بددهست دیگوشن تقدی دنی [۱] گیاهی است.
- توقک کردن: ماندو بون و وستانی منال له گربان [۱] خسته شدن کودک از گریه.
- توقله: بورک، زیبکدی پر تاون [۱] تاول.
- توقله کردن: بورگ کردن [۱] تاول زدن.
- توقمه سه ر: بلندترین جنی، بدرازی هرده بدرز؛ ۲) تهیلی سدر [۱] بالاترین نقطه؛ ۳) تارک.
- توقیان: لمترسان مردن [۱] زهره ترک شدن.
- توقین: ۱) توقیان؛ ۲) تره کان [۱] از ترس زهره ترک شدن؛ ۳) منفجر شدن.
- تُوک: ۱) کولکه، مو، ورد پدری مدل؛ ۲) ناکار، ناخلاق و ره وشت؛ ۳) شادی به ده ماغی؛ ۴) دوعای شدر، نزای خراب؛ ۵) نوک سدری باریکی شیش و ده رزی و...؛ ۶) بالداری کی شهوبیداره؛ ۷) کم، بدده گممن: (تالک توک پهیداده بی) [۱] پر، مو؛ ۸) روش و اخلاق؛ ۹) شادی و سرحالی؛ ۱۰) دعای شر، نفرین؛ ۱۱) نک تیز هر چیز؛ ۱۲) پرنده ای است؛ ۱۳) اندک، کم.
- تُوک: تیکولی دار [۱] بوست درخت.
- تُوکان: ۱) هیلکه بددن دوک شکاندن، تروکاندن؛ ۲) نامزونی هیلکه بددن [۱] شکستن تخم مرغ با مقوار؛ ۳) آزمودن تخم مرغ با دندان.
- تُوکروتنی: بریتی له کدیف سازی و خوش رابوarden [۱] کنایه از خوش گذرانی.
- تُوك کردن: ۱) ورد پر لیهاتنی جوچه له؛ ۲) دوعای خراب کردن [۱] پر در آوردن جوچه؛ ۳) نفرین.
- تُوکل: توفل، تیکل، تیکول [۱] قشر، پوسته.
- تُوکسه: ۱) پیاوی تیک سمر اوی پنهو؛ ۲) هدرشتی تاویری قایم [۱] آدم قدکوتاه چاق و نیر و مند؛ ۳) هر چیز میان پر و محکم تُوكمه چی: شیر گهر، وستای چه کسازی [۱] اسلحه ساز.
- تُوکن: زور به مو، زور به توک، کولکن، به کولکه [۱] پرموم، پشمalo.
- تُوکنه: ۱) توکن؛ ۲) جوچه لهی هیشتا په ز درونه کردو [۱] پشمalo؛ ۳) جوچه پر در نیاورده.
- تُوکه: ۱) کلوه بغر؛ ۲) ورد باران [۱] دانه برف؛ ۳) نم نم باران.
- تُوککبهه: موی بدرگده [۱] موی زهار، عانه.
- تُوکه توک: نم نمه، بارینی هیدی [۱] نم نم باریدن.
- تُوکه سدر: ۱) پور، موی سدر؛ ۲) بریتی له رک هستاون [۱] موی سر؛

توُنچی: تاگر کمری تاگر دانی گدر مارو **ف** نوتاب، آتش انداز  
توُنخانه: تاگر دانی گدر مارو **ف** گلخن، تون حمام.  
توُند: ۱) قایم، محاکمه؛ ۲) چیزه تیز؛ ۳) به رابه ری ندرم: (توُنیکی  
توُند: ۴) چاپک و چالاک؛ ۵) پله، لمز، عده جله **ف** ۱) محاکم؛ ۲)  
تُندمره: ۳) تلخ و گرم؛ ۴) چست و چالاک؛ ۵) عجله و شتاب.  
توُندبُون: توُرده بُون: (بیس لئی توُندبُون) **ف** عصبانی سدن.  
توُندبُونهوه: رهق بونهوهی شل، لمدای شلی خو گرنده و **ف** سفت شدن.  
توُندگرتن: باش های لئی بُون **ف** محاکم گرفتن.  
توُندوتول: مدرزبُوت **ف** چست و چالاک.  
توُندوتیز: بدراکون، گوناه نه به خشن **ف** سختگیر.  
توُنده: چیشتی بدرامیدری شله: (توُنده ساوارم خوارد) **ف** غذای سفت.  
توُنده میجاز: همه میشه توُرده **ف** عصبانی.  
توُندي: ۱) نمشلی، سفتی؛ ۲) چالاکی؛ ۳) توُرده‌ی؛ ۴) توُنی، تیزی؛ ۵)  
گرمی له چیزه و دوکمل دا: (توُنی توُنده) **ف** ۱) سفتی؛ ۲) زبرکی،  
چالاکی؛ ۳) عصبانیت؛ ۴) تیزی و تندی؛ ۵) تندی و گرمی در مزه.  
توُنک: تفناک، لوت، کهپو **ف** بینی.  
توُنگ: ۱) ده فری مل باریک بُو تراو، توُنگه؛ ۲) توُند **ف** ۱) تُنگ؛ ۲)  
تُند.  
توُنگه: ده فری ناوی مل باریک **ف** تُنگ.  
توُنه: هدرنید، هیچ نیه **ف** وجود ندارد.  
توُنک: توُنک **ف** نگا: توُنک.  
توُنی: تینگ، تینو، ناتاجی ناخواردنده و **ف** تشنه.  
توُو: تو، توُم **ف** تُخم، بذر.  
توُوتکاو: له پیاوه‌تی که وتو **ف** مردی که توان جنسی را از دست داده.  
توُورژاو: توُوتکاو **ف** نگا: توُوتکاو.  
توه خوره: خذایی، عدینه مدل **ف** سار ملخ خوار.  
توه دشمه: گاتو، شاتو **ف** شاه توت.  
توه سُوره: گاتو **ف** شاه توت.  
توی: ۱) پارچه‌ی ته نک له گوشت، له تی ناسکی گوشت؛ ۲) تاقه و  
تابشت: (تاو توی نه ماوه)؛ ۳) تیش و زان: (تاوتولی برینه که به گیانم  
دیشی) **ف** ۱) شرحه؛ ۲) تاب و توان؛ ۳) درد و آلم.  
توی: زه ماوه ند، بزم و داوه‌تی بُوك هینان. ندم و شده به ترکیش ده یلین **ف**  
جشن عروسی.  
تویانه: نوغل و شیر بینی که ده گمل جیازی بُوكا ده بینیرن **ف** نقل و  
شیر بینی همراه چهیزیه.  
تویتکه: نوقره، ثارام، سوکنا **ف** آرام و قرار.  
تویتکه خواردن: داسه کنین، نوقره گرتن **ف** آرام گرفتن.  
توی توی: ۱) پارچه بارچه‌ی ناسکی گوشت؛ ۲) وشه به که مانگادوش  
بومانگای ده لئی تا بودوشین راوه ستی **ف** ۱) شرحه شرحه؛ ۲) لفظی  
که گاودوش با گاو گوید.  
تویخ: ۱) توُزال؛ ۲) توُرک، په توُرک، پردی همه ناسکی سمر شیر بان  
سر برین **ف** ۱) کاشه؛ ۲) چرا به.

بلند که شعرش شبیه زالزال است.  
توُلدک: ۱) وربیتی موی لمش: (ربوی گه زینه خواردو توُلدک ده کا)؛ ۲)  
بریتی له تازه لادی بین مو **ف** ۱) ریش مو و کُرک؛ ۲) کنایه از جوان  
ساده درو.  
توُله که: توُرک، نانه حاجی له گ له گ **ف** گیاه پنیرک.  
توُله‌مار: ۱) ماری باریک؛ ۲) بدچک‌مار **ف** ۱) مار باریک؛ ۲) بچه مار  
توُله نهمام: ریشه‌داری باریک و راست و بزرگه بالا **ف** نونهال باریک و  
بلند.  
توُلی سهوز: توُل سهوز **ف** نگا: توُل سهوز.  
توُلینه: قدرتاله زور چکوله **ف** سبدک طاس مانند.  
توم: گرمه، هاره **ف** صدای بلند و مهیب.  
توم: توو، توُف، توُف **ف** تُخم، بذر.  
توماتیز: تمامه، باجاناسور **ف** گوجه فرنگی.  
تومار: ۱) فاقهزی نوسراوی لول دراو؛ ۲) نوسین لهده فتمار **ف** ۱) تومار؛  
۲) نیت در دفتر.  
تومارکدن: نوسین له ده فتمار **ف** نیت در دفتر.  
توماوا: شاوهت، ناوی بیشت **ف** منی.  
تومپز: سدرمه قلات، جقلمه، به لینگه و قوچی خو هه لگیرانه وه،  
سدرمه قولات **ف** پیشک.  
توم تموك: والا بی بن گاشه به رد **ف** فراخی زیر صخره.  
توم رژیاگ: له بیاوه‌تی که فنگ **ف** اخته شده.  
تومک: چده، چه شته، چیشه، خوارکی فریودانی نیچیر **ف** طعمه  
شکار.  
تومه مین: گرماندن، هاره کردن **ف** نعره زدن.  
تومه: دوربی **ف** تینان.  
تومه: ۱) توم، توُف؛ ۲) رجه له کو تایه **ف** ۱) تُخم؛ ۲) نزاد.  
تومه ز: به بیوا، وا گومان ده کری، تموز **ف** توُنگو.  
تومهزا: تومهزا **ف** توُنگو.  
تومه رز: تومه رز **ف** توُنگو.  
تومه رزو: روگی ناوی شاوهت **ف** مجرای منی.  
تومه مس: تومه مس **ف** توُنگو.  
تومه ک: دنبه ک، دمک، دومه له ک **ف** تُنیک.  
تومه لفی: تومه لفی توُنگو.  
تون: ۱) قایم؛ ۲) تام تیر **ف** ۱) محاکم؛ ۲) تُندمره.  
تون: ۱) تاگر دانی گدر مارو؛ ۲) جده هننهم: (نایکه‌ی به تون) **ف** ۱) گلخن،  
تون گرمابه؛ ۲) جهنم.  
تونا: فهوتاوا، نه ماو، له بین چو. دوای و شدی تهفر دیت: (ده ک یاخوا  
تهفر و تونا بیت) **ف** نابود.  
توناوتون: بیده کجاري فهوتان و ناسه وار نه مان: (نمی زالم) یاخوا  
توناوتون چی) **ف** بیدکباره از بین رفتن.  
تونج: برنج، برنجه، کانزایه که زهر **ف** فلز برنج.  
تونجک: توالست، کاکولی سه ر تولی **ف** کاکل.

تهبایی: ناشتی، ناسوده‌بی، دنیای بی شهر و کیشه‌**آشتمی**، آسودگی، صلح.

تهباخ: ۱) مانگی همشتمی رومی؛ ۲) تهدق، سینی **۱) ماه اوت: ۲) سینی.**

تهباخچه: قاوه‌سینی، سینی چکوله‌**کشش** فنجان قهوه.

تهبار: بارست، راده **حجم**.

تهباره: ۱) نیوان، لمپیدر، تیغه؛ ۲) بارست، تهبار؛ ۳) ده غلی گدیشتوى ندوراو؛ ۴) هدرزال، پیرک **۱) حائل میان دوچیز؛ ۲) حجم؛ ۳) غله رسیده درو نشده؛ ۴) جایی سکومانند در چادر.**

تهبانه: بانگوش، باگردان، بانگردین، باگوردین **بامغلتان**.

تهبیت: تازامی، هیمنایه‌تی **آرامش**.

تهبر: تهور، ببور **تیر**.

تهبغه: ۱) سمرانگویلک، زیل‌دان؛ ۲) کومای زبل و پهین **۱)** آشغالدان؛ ۲) توده زبل و پهن.

تهبو: گدنه، جانه‌وریکی بوری پانکله‌یه به تازه لده ده نوسنی **کنه**.

تهبور: شنه، شدن **افشون**.

تهبه‌تور: جال جالوکه، جولاً‌تنه **عنکبوت**.

تهبه‌ته: تهبدنه، ده رزی لیفه درون **سوژن** درشت لحافدوزی

تهبه‌ر: که‌لا، هلمات، مرمه‌ر **تبله**.

تهبه‌رزه: ۱) جوری خورما؛ ۲) جوری تری **۱) نوعی خرما: ۲) نوعی انگور.**

تهبه‌رزین: تهوره‌زین، چه‌کنی بو وه ک تهور بدده‌س سواره‌وه **تیرزین**.

تهبه‌ش: تازه‌لی ناوچاوان چه‌رمگ **دام پیشانی سفید**.

تهبه‌ق: ۱) تهبه‌ک، یالنه‌بهق، مه‌عجممه‌ی لهدار؛ ۲) جوری نه‌خوشی سمعی ولاخی بدرازه؛ ۳) نهوم، قات **۱) سینی چوبی؛ ۲) نوعی بیماری سُم‌دام؛ ۳) اشکوب.**

تهبه‌قه: ۱) نهوم، قاتی خانو؛ ۲) نهخوشی تهدق **۱) اشکوب؛ ۲) نوعی بیماری سُم‌دام**.

تهبه‌ق‌ترانه: تاوان ساندن له ترکهن **جریمه گوزیدن**.

تهبه‌ک: ۱) نهخوشی ته‌بیق؛ ۲) تهشتی دارینی ناندین؛ ۳) سینی دارین **۱) نوعی بیماری سُم‌دام؛ ۲) تشتی چوبی نگهداری نان؛ ۳) سینی چوبی**.

تهبه‌لیه: قلماساک تاسایه‌کی زله بو چونه سدر دارخورما به کاری دین **اف** وسیله‌ای فلاخن مانند که برای بالا رفتن از نخل از آن استفاده می‌شود.

تهبه‌نه: ده رزی درشت، ده رزی لیفه درون **سوژن لحافدوزی**.

تهبیات: ۱) نیشتیای خواردن؛ ۲) خورسک، تهیعت **۱) اشتها؛ ۲) طبیعت**.

تهب: ۱) تهمه‌ل له ری رویشن: ۲) گری، گه، حیله؛ ۳) فن، نهخوشی فیداری؛ ۴) گرد، تهیولکه؛ ۵) کو، کوما، کوگا؛ ۶) سل، توهله‌یه ک گوی بنیاده؛ ۷) هیرش؛ ۸) بینده‌نگ، وس له ترسان؛ ۹) توژ؛ ۱۰) مز **۱) کندره؛ ۲) سست؛ ۳) صرع؛ ۴) ته؛ ۵) توده؛ ۶) توده‌ای از**

توبیخل: تیکول، توکل **قشر، پوسته**.

توبیر: ۱) تورت، ندوی زو بشکتی و بیدری؛ ۲) کیسه‌ی قوماش، توره که؛ ۳) ترب، تفر **۱) ترد، شکننده؛ ۲) کیسه پارچه‌ای؛ ۳) ترب**.

توبیری: چه‌قفل **شغال**.

توبیشه: ۱) برو بوججه‌ی حمام؛ ۲) جینگه‌ی خو جوان کردن و خشنل و زیر **۱) بقچه حمام؛ ۲) آرایشگاه و محل زیست آلات**.

توبیز: کوژله، گیای کوژله **جرجیر**.

توبیزه‌له: کوژله **جرجیر**.

توبیخ: ۱) تیز له بربنا؛ ۲) تیز له چیزه‌د **۱) کاشه؛ ۲) تیز؛ ۳) تندزمه**.

توبیزال: توزال **کاشه**.

توبیزگرین: پردیه‌ی ناسک هاتنه سمر شیر یان برین **کاشه** بستن.

توبیس: توبی **گاهی خاردار**.

توبیسو: توبی **گاهی است خاردار**.

توبیسو: توبی **نگا؛ توبی**.

توبیسی: توبی **نگا؛ توبی**.

توبیشتیر: توشتیر **بُرغَالَه ماده دوسره**.

توبیشو: نان و زادی ریگه **توشه**.

توبیشویه‌ره: توشه‌بهره **توشه‌دان**.

توبیشدودان: نه و مرو یا هه‌نبانه‌ی تیشی تیدا **توشه‌دان**.

توبیشکردن: ناماده کردنی تویش بو سه‌فره **توشه آماده کردن**.

توبیشه: تیش، توشه **توشه**.

توبیک: تیکول **پوسته**.

توبیک: توبیخ **کاشه**.

توبیکردن: به ناسک هدیلرینی گوشت: (بولبول که گهرمی نه‌غمده‌یه ناگر ده کاشه‌وه / خونچه‌هه زینه، جهرگ و دلی بو ده کا تویی) **نالی** **شرحه کردن، پریند به لایده‌ای نازک**.

توبیکل: تیخول، توکل، توکل، توبیخل **قشر، پوسته**.

توبیل: نه‌نی، هه‌نی، ناوچاوان، جهمین **پیشانی، جبین**.

توبیل: توُل، شوُلک، شوُلک، لکداری باریکی برآو **ترکه**.

توبیلاش: تلاش، تولاش، پارچه‌ی تدنک له دارا **تراشه**.

توبیله‌ند: هه‌نی پیچ، نه‌نی ینه‌ند، پارچه قوماشی که بدناو چاوان دا دیت **پیشانی بند**.

توبین: تاوین، تاوینه‌وه **ذوب کننده**.

توبینه‌وه: تاوینه‌وه: (نم ده زگایه مس توبینه‌وه) **ذوب کننده**.

توبیلک: ۱) تیکول؛ ۲) رزه تو **۱) پوسته؛ ۲) از انواع درخت توت**.

ته: وشهی رویه‌رو، تو **تو، ضمیر مخاطب**.

تهب: تا، یاو، گرمایی زیادی لهش **تب**.

تهبا: ۱) ناشت، نیوان خوش؛ ۲) ده گل، ره گل، پیرا **۱) آشت؛ ۲) با، همراه**.

تهباشیز: گچی نوسین **گچ نوشتن**.

(۴) ته.

ته‌پ کردن: بیده‌نگ بون له‌ترسان **خاموش** شدن از ترس.  
ته‌پکه: (۱) داوی له‌تخته کوتراو بو راوی مهل؛ (۲) تله له‌دوداری سمر  
قُولکه بو راوی کدر و یشک؛ (۳) دده، تپاوه؛ (۴) پنجه‌گیا، بندگیا **(۱)**  
نوعی دام؛ (۲) نوعی تله؛ (۳) تپاوه؛ (۴) بوتا.

ته‌پل: شوین په‌نجه، جی قامک **اثر انگشت**.  
ته‌پل: (۱) ده‌هولی له‌شکر؛ (۲) بانی سهر **(۱) طبل؛ (۲) تارک**.  
ته‌پلزه: ده‌هول لیده **طبل**.

ته‌پلک: (۱) زگدانی دیوار؛ (۲) ته‌پلی بچوک؛ (۳) بدرکه‌ندال؛ (۴) ناسنی  
گم‌کردن‌هودی شتی شکاوا **(۱) برآمدگی دیوار؛ (۲) طبل کوچک؛ (۳)**  
آبکند؛ (۴) بند، پاره‌ای از آهن یا روی که بدان ظرف شکسته را پیوند  
دهند.

ته‌پلومس: تم‌مَل و تم‌وْزَل **بیکاره و سُست**.  
ته‌پلوس: ته‌پ، تم‌مَل، لمش گران **نتیل و گرانجان**.  
ته‌پله: (۱) کلاوه لباد؛ (۲) جوری کلاوه زنانه **(۱) کلاه نمی؛ (۲)**

نوعی کلاه زنانه.

ته‌پله: که‌لاره، ده‌فری لمشیاکه **ظرف از سرگین**.  
ته‌پله سه‌ره: توچه‌سهر، تموقی سهر، به‌رزترین شوین له همرشتی **پلندترین نقطه هر چیز**.  
ته‌پله‌قو: داریکی لیزه‌واره لمبه‌لاؤکه کیویله ده کا **درختی است**

جنگلی

ته‌پله‌ک: (۱) ده‌پی سه‌رکوَله کدو بن میچ؛ (۲) ته‌کلاه؛ (۳) تاس کلاوه  
زان؛ (۴) ده‌فری زیر سیغار؛ (۵) کورسیله‌ی شت له‌سهر دانان؛ (۶)  
بانی گل‌بان نه‌کراوا **(۱) تخته‌پاره میان ستون و سقف؛ (۲) دایره  
و سطع عرقچین؛ (۳) نوعی کلاه زنانه؛ (۴) زیرسیگاری؛ (۵) عسلی؛ (۶)**  
بام کاه‌گل نشده.

ته‌پله باز: ته‌پلی بچوک که‌لماوه بازا نه‌یکوتون **نوعی طبل کوچک**.  
ته‌پله تپین: گمه‌یده که منال و لاو ده‌یکه **نوعی بازی کودکان و  
نوجوانان**.

ته‌پله سهر: ته‌پله سه‌رف **روی سر**.

ته‌پله گوش: پدرده‌ی گوی: (پوسنی ته‌پله گوش نهم کیشان کدم کدم)  
«مه‌وله‌وی» **(۱) برده گوش.**

ته‌پله گوی: ته‌پلی گوش **پرده گوش**.

ته‌په: (۱) میشونه‌ی لاق و دندوک درز؛ (۲) لارومهت شوری بی ددان؛ (۳)  
نه‌فام و ده‌به‌نگ **(۱) نوعی پشه؛ (۲) گونه‌ها فر و رفته از بی ددانی؛  
(۳) بی شعور.**

ته‌پ و تسل: هدلس و کموت، مات بون و جولان پیکه‌وه **جست و خیز،  
افتدان و برخاستن**.

ته‌پوتوز: توزو غومار **گرد و غبار**.

ته‌پو تومن: (۱) توزو غومار؛ (۲) مژی داوه‌ستاوف **(۱) گرد و غبار؛ (۲) مه  
غلیظ و راکد.**

ته‌پوخ: رهت بردن، هدله نگوتون، ساتمه کردن **سکندری**.

فضلله آدمی؛ (۷) بورش؛ (۸) خاموش از ترس؛ (۹) غبار؛ (۱۰) مه.  
ته‌پار: ریخ و قور که ده‌می خله لیقه میشی بی سواغ ددهن **سرگین و  
گل که دهانه کندورا با آن اندایند**.

ته‌پارک: ته‌پار **نگا: ته‌پار**.  
ته‌پالدان: شوئنی ته‌پاله لئی دانان، عه‌نباری ته‌پاله **جای نگهداری  
تایله**.

ته‌پاله: ریخی و شکمه‌هه بو، شیاکمی و شک **تایله**.  
ته‌پاله‌پیز: زنی که ته‌پاله به‌دهست ریک و بیک ده کا **زنی که سرگین را  
تایله کند**.

ته‌پان: (۱) زیرده‌رانه، پازنده ده‌رگا؛ (۲) داری جیگکه‌ی تموره‌ثاش؛ (۳)  
تیلای گه‌لارکوتان؛ (۴) چه‌پیری پشتیوانه ده‌رگا؛ (۵) بدردی قورسایی  
سر دینگ **(۱) پاشنه در؛ (۲) چوب زیر قطب اسیا؛ (۳) چماق**

برگ کوبی؛ (۴) پشتوانه در؛ (۵) سنگ بالای دنگ شالی کوبی.  
ته‌پاندن: (۱) شیلان به‌لاقیان به‌هرچی؛ (۲) توش کردن؛ (۳) تاخین **(۱)**  
کوبیدن با پای و...؛ (۲) دچار کردن؛ (۳) آکیدن.

ته‌پان: ته‌پاندن **نگا: ته‌پاندن**.

ته‌پانه: ده‌ریبی کورت، تتوکه **تبان کوتاه**.

ته‌پاو: (۱) شیلدرار به‌لاقیا...؛ (۲) رمیاو، خمریکی رمیان **(۱) با لگدیا  
با بیل کوبیده شده؛ (۲) فرو ریخته، در حال فرو ریختن**.

ته‌پاوتل: به‌لام او و‌لادا که‌وتون **تلوتلو خوردن**.

ته‌پتله‌پ: ده‌نگی ته‌پاندهه به‌دهست یا به‌قاج **تاب تاب**.

ته‌پتله‌پان: ته‌په‌تپ کردن **تاب تاب کردن**.

ته‌پتله‌په: دوچه‌رخه‌ی به‌ماتور **موتورسیکلت**.

ته‌پ چیبور: ته‌کمیش، بن کوَل کردنی زرعات و دار **پی زدن و سُست  
کردن حاک درخت و...**

ته‌پخ: داته‌پیو، ته‌باون **دیوار نزدیک به فرو ریختن**.

ته‌پخ بون: دارو خان، داته‌پین **ریش کردن دیوار**.

ته‌پخ کردن: رخ‌خاندن، رماندن **ویران کردن**.

ته‌پدان: (۱) بدسره‌یه کا کومدل کردن؛ (۲) پدلاماردان **(۱) انباشتن؛ (۲)**  
بورش بردن.

ته‌پره‌ش: فیلزار، گریاز، حیله‌ساز **ناروزن**.

ته‌پس: (۱) شیلان به‌پی؛ (۲) ته‌پین، داکموتی دیوار و... **(۱) لگدمال  
کردن؛ (۲) ریختن آوار**.

ته‌پسه: داته‌پین، روخان **فروریختن**.

ته‌پسی: ده‌فری پان و گوشاد بُو چیشت ته‌کردن **بُشقاب  
غذا خواری**.

ته‌پش: داته‌پان، ته‌پان **نگا: ته‌پان**.

ته‌پشتم: کوششت، ته‌قالا **سعی و کوشش**.

ته‌پشو: ته‌شوی **تیشه**.

ته‌پشوی: ته‌شوی **تیشه**.

ته‌پلک: (۱) دده، ته‌پاله لئی شیلارویه‌تی؛ (۲) جوری داوی راوا؛ (۳) جوری  
ته‌له؛ (۴) گردو لکه **(۱) تایله؛ (۲) نوعی دام شکاری؛ (۳) نوعی تله**.

ته‌تله: ۱) پارچه ته‌خته یان پارچه به‌مردی پانکله بُوه سر نوین: ۲) نیوان ران و موغدره پشت. کدمدر له پشتموه: ۳) رومه‌ت و لاجانگ پیکوه: ۴) پاک کردنی ده غل و توتن به‌هله کاندن ۱) لوح: ۲) کمر: ۳) گونه، رُخسار: ۴) بوجاری.

ته‌تله کردن: ۱) هله کاندنی ده غل و توتن بُوه پاک بونمه: ۲) هله کردن له قسمدار زمان نیکه‌ل بون: ۳) به‌هله چون له نیسانه ته‌نگاوتداد ۱) بوجاری: ۲) زبان به تندیه افتدان: ۳) به‌هدف نزدن.

ته‌تله میران: ۱) ته‌تله میران: ۲) گانه‌و گمده ۱) کرم گُرکدار: ۲) شوخی.

ته‌تی: ۱) سمت و ساتان: ۲) ناوده‌س ۱) باسن: ۲) مستراح.

ته‌جه: ته‌گه، نیره‌بزن، سابرین، ساورین نهاز پیشو و گله. ته‌جه نهز: ته‌گه نهاز.

ته‌جیر: تمامان، ته‌یمان، دیواری له‌شُول، چه‌براف به‌رجین.

ته‌جیری: هیزه، خیگ، خیگه، پیسته خیگ.

ته‌ح: وشهی سه‌یرمان حرف تعجب.

ته‌حا: ته‌ح حرف تعجب.

ته‌حام: خوارده‌منی، شیبو خوارک.

ته‌حامت: خوارده‌منی جوْر به‌جوْر و ره‌نگاوه‌نگ خوارکیهای رنگارنگ.

ته‌حت: ۱) شاخ، کبوی له‌بمردی لوس و بلند: ۲) لباد، نمد ۱) کوه سنگی: ۲) نمد گستردنی.

ته‌حته‌قابو: تاوابی نشین، به‌رانبه‌ری چوْلیه‌رست و کوچه‌ری تخته‌قابو.

ته‌حتیل: وجان، روْزی پشودان، به‌تالی، بیکاری تعطیل.

ته‌ححا: وشهی سه‌یرمان و سه‌رسورمان کلمه تعجب.

ته‌حر: ۱) ته‌ر، شیوه: ۲) بیچم ۱) طرز، شیوه: ۲) سیما.

ته‌حره: جه‌نگه‌ی گرامای نیوه‌رو گرمای نیمر و ز

ته‌حس: خلیسک، شه‌مت لیز.

ته‌حسین: خلیسکان، شه‌متین لغزیدن، لیز خوردن.

ته‌حفیل: بیسمیل، خاوین بونه‌وهی پیس به‌شوشتن شستن و پاک کردن. نجس.

ته‌حل: تال، تار، به‌رانبه‌ری شیرین تلخ.

ته‌حلک: ۱) تالکه، جوْری گرکه که هدتا کاله تاله: ۲) رهش تاله، نه‌سمری نامال رهش ۱) نوعی گرمک: ۲) سیه‌فام.

ته‌حله‌سیق: گوزالک، کاله که مارانه هندوانه ابوجهل.

ته‌حلی: ۱) چیزه‌ی تالی: ۲) تالیشک، گیای کموان ۱) تلخی: ۲) نام گیاهی است.

ته‌حلیشک: ۱) تالیشکه: ۲) تاوی تال و سویر ۱) نگا: تالیشکه: ۲)

آب تلخ و شور.

ته‌ھین: دوشای کونجی، شیره‌ی کونجی، راشی شیره کنجد.

ته‌خ: ده‌نگی گهرانده‌وهی گاجوت له‌سر خهت حرف هدایت گاو شخمن.

ته‌پو دُمان: مژی زوری داوه‌ستاوف مه غلیظ راکد.

ته‌پو تکو: ته‌پو تک نگا: ته‌پو تک.

ته‌پولکه: گر دولکه، ته‌پوکه نه‌زور بلند تبیه کم ارتفاع.

ته‌پولکه: ته‌پوکه تبیه کوچک.

ته‌پولکه: ته‌پوکه تبیه کوچک.

ته‌پوش: مژی به‌قدوست مه غلیظ.

ته‌پونکه: ته‌پوکه تبیه کوچک.

ته‌پون: باران و مزیکوه هوای بارانی مه‌الود.

ته‌په: ۱) ده‌نگی که‌وتني شتی نهرمی قورس: ۲) ده‌نگی پای بنباده: ۳)

ته‌پله کی تاره خجن: ۴) گرد، کبوی چکوله ۱) صدای افتادن شینی

نم و سنگین: ۲) صدای یا: ۳) دایره و سط عرّقچین: ۴) ته.

ته‌په‌تله‌پ: ته‌په‌تله نگا: ته‌په‌پ.

ته‌په‌تره: بریتی له ساوای تازه‌ینی گرتو که ده که‌وی و هله‌ده سنته‌وه

کنایه از نوبای افان و خیزان.

ته‌په‌دان: به‌سره‌یه کا کردن و لم‌سره‌یه که‌لچین توده کردن و برهم انباشتن.

ته‌په‌دو: زاری‌ینی شوشه له‌داری نه‌رم چوب پنه.

ته‌په‌دوکه‌ل: دوکه‌لی زورات دود زیاد.

ته‌په‌سهر: سدر کونه، سه‌ره‌زه نشت سر زنش.

ته‌په‌کلاو: ۱) پارچه‌ی ته‌پله‌سر داپوش له تاره خجن دا: ۲) ته‌خته‌ی

گروده‌ر له‌سره‌ر چه‌لاکی خیوه‌ت و ره‌شممال ۱) دایره و سط

عرّقچین: ۲) کلاه‌ک ستون چادر.

ته‌په‌لوک: ته‌پاله‌ی پیزراو تاپله.

ته‌پیان: رمان، به‌سره‌یه کا هاتنی دیواز فرو ریختن دیوار.

ته‌پین: ۱) روخان، به‌سره‌یه کا هاتنے خواری دیوار، ته‌پیان: ۲) دایه‌پین، نه‌وی بون و قوپانی شت ۱) ریزش دیوار: ۲) فرو رفتگی.

ته‌پیو: روخاو، رمیاگ فریزش کرده.

ته‌هناوک: نه‌عنای‌کیویلکه تعناع کوهی.

ته‌تله‌ک: ته‌زره، ته‌زره، ته‌بروک تگرک.

ته‌تک: ۱) له‌پک، ده‌سکیش: ۲) سمت و ساتان ۱) دستکش: ۲) باسن.

ته‌تله‌میران: کرمیکه نه‌ستور دوریز پای هه‌س، ره‌ش و سیی به کرمی است گرکدار.

ته‌تمن: قور، حدّری، هه‌رف گل.

ته‌ته: ۱) بُوه‌لی منالان له‌قویان له هه‌ویر: ۲) پور، خوشکی باوک،

مهت، پله: ۳) خیشک بُوه‌وی لوس کردن ۱) عروسک گلی با

خیبری: ۲) عمه: ۳) بَزَن.

ته‌تهر: ۱) شاتر، بیاوی بیین: ۲) که‌ستی نامه ده‌باودینی ۱)

سریع‌السیر: ۲) نامه‌بر.

ته‌تهری: سماق، ترشی سماق سُماق.

ته‌تهدشور: ناته‌شوار، جیگه‌ی مردو له‌کاتی شوردن سنگ با تخته

مُرده‌شوری.

نهخشان: بلاوکردن، ده گمل پهخشان نیزن: (ماله که دی هم مو ته خشان به خشان کرد) **تاریخت و باش کردن.**

نهخشک: رفته، رفه **طاچه.**

نهخلیت: ۱) جور، تمرز؛ ۲) بدهد، لمباتی عهسلی **۱) نوع، گونه؛ ۲) بدل.**

نهخمنی: براورد، لیکدانه و **حدس.**

نهخنک: قایپی گموره‌ی لهمس، سه‌عنه‌ندی گموره، له گدنی چیشت **ظرف پر زرگ مسین.**

نهخمر: بهشی نوریه، نورینه، نورتری **اکثریت.**

نهر: ۱) شل، بهثا، بدرانبه‌ی زوهای؛ ۲) وشهیده که واتای نور باش دهداد: (نهزم زانی)؛ ۳) واتای گالته بی کردن: (نهرت نه زانی) **۱) خیس، تر؛ ۲) به معنی خیلی خوب؛ ۳) کلمه تمسخر.**

نهرا: پاش تاک دی، واتای ته نیا و چلون‌کابی دهداد: (تاک و ته را لیر و لمونی پیدا ده بن) **بعد از کلمه "تاک" معنی مهجور و نتها می‌رساند.**

نهرابون: ۱) له بلنده و که وتن؛ ۲) وبل بون، لممال دورک و تنده و **۱) پایین افتادن؛ ۲) مهجور ماندن.**

نهرات: ربمازی نسبی، هاتوچویی نه سب له مهیداند **جولان اسب در میدان.**

نهراتین: ربمازی، هاتوچوکردنی نه سب **جولان اسب در میدان.**

نهراخومه: نه خوشی کی چاوه **اتراخما.**

نهزاد: ۱) پیستی خالیکه، پیستی سرکه له که؛ ۲) گوشتشی چه قالته؛ ۳) تهرازات **۱) پوست تهیگاه؛ ۲) غده گوشتشی؛ ۳) نگا: تهراز.**

نهرار: تاسولکه‌ی تاوخوارنده، زهرک **طاس آبخوری.**

نهراز: ۱) تامرازی کیشانی دانه و بلدو میوه، تهرازی؛ ۲) کومه‌له نهسته‌یه که له عاسمان **۱) ترازو؛ ۲) برج میزان.**

نهراز و بیاز: کم فروش، کم‌سی که له تهراز و کیشان فیل ده کاو کدم دهدا **۱) کم فروش.**

نهراز و همند: تهراز و راست، بی فیل له کیشان **۱) درست کار در وزن کردن.**

نهراش: تلیش **ترآشد.**

نهراش: سه‌رویش چاک کردن **اصلاح سر و صورت.**

نهراشت: تاشین، تراشین **۱) تراشیدن.**

نهراشین: تاشین **۱) تراشیدن.**

نهراف: ۱) سمت و کفه‌لی یه کسم؛ ۲) تهراز؛ ۳) میوره **۱) کفل چهاریا؛ ۲) پوست و گوشت تهیگاه؛ ۳) شاخه هرس شدنی تاک.**

نهرافکرن: برینی رهه باع برین **هرس کردن تاک.**

نهزال: ۱) تهمل، تدب، سست و بیکار؛ ۲) تهراز **۱) تبل، سست؛ ۲) نگا: تهراز.**

نهخار: کیش و پیوانه‌یده کی ده غله، له سوکوریان چوار تهنه که دیده، له کورdestani عیراق **۴) عهنده که دیده **۱) واحدی برای وزن غله.****

نهخار او: کوپه‌ی زه‌لامی سه‌رنا واله بو ده فری تاوق تغار آب.

نهخت: ۱) گوزر ریک، بی کهندو کللو و راست؛ ۲) چاربایه‌ی له سمر نوستن؛ ۳) کورسی له سمر دانیشتنی پاشا؛ ۴) بین خوار و خیجی **۱) هموار؛ ۲) تختخواب؛ ۳) اریکه سلطنت؛ ۴) بدون کجی**

نهختان: گورایی، هرددی راست و نهخت **۱) زمین هموار.**

نهختانی: نهختان **۱) زمین هموار.**

نهختایی: نهختان **۱) زمین هموار.**

نهخت بون: راست بونی شوینی به کهندو کللو، بریتی له تیک رو خانی تهواوف هموارشدن کندولند، کنایه از ویران شدن به کلی.

نهخترهوان: کهزاوه‌ی به کجاوه که به چوارده ستان هله‌له گیری **۱) تخت روان.**

نهخت کردن: ۱) راست کردنی زه‌وینی تاراست، بریتی له ویران کردنی ناوایی؛ ۲) خوش و سازکردن: (کهیفی خوی تهخت کرد) **۱) هموار کردن زمین، کنایه از ویران کردن؛ ۲) به آرزور سیدن.**

نهخته: ۱) ده، داری پان تاشر او؛ ۲) پانایی و راستی به ده؛ ۳) پارچه له کوتال پان له کوینی چادر؛ ۴) دوکانی داخراو: (دوکانه که دی تهخته کراوه، بازار تهخته‌ید)؛ ۵) تاولی، نامرایی نه‌رین له سمر کردن **۱) تخته چوبی؛ ۲) تخته سنگ؛ ۳) تخته قماش؛ ۴) دکان و بازار بسته؛ ۵) تخته نرد.**

نهخته‌یه: ۱) کدت، تهختی له تهخته چوارگوش و گموره بو له سمر نوستنی هاوینان؛ ۲) مهدجری **۱) کت؛ ۲) نرده.**

نهخته‌به‌ند: نهخته‌بهن **۱) نگا: تهخته‌بهن.**

نهخته‌پوت: مورانه‌ی دارخور، مورانه **۱) مورانه.**

نهخته‌پوش: ۱) سه‌نگ پوشی ناوه رو نوین؛ ۲) تهخته‌بهندی میچ **۱) سنگ فرش آبراه؛ ۲) پروار، تخته‌هایی که سقف را بدان پوشند.**

نهخته‌دار: ده‌بی دارین **۱) تخته.**

نهخته‌رهش: ده‌بدهرهش، نه‌وتهخته‌ش رهش ده کری و له فیرگه له سمری ده نومن **۱) تخته سیاه.**

نهخته‌ساف: کلافه‌ده‌زوی له سمر پارچمه‌مقداها هدکراوف قرقه مقوائی پهن.

نهخته‌قابو: ناوایی نشین، بدرانیسری کوچه‌اری چوک په‌رست **۱) تخته‌قابو.**

نهخته‌قابوی: نهخته‌قابو **۱) تخته‌قابو.**

نهختی رهوان: نهخت رهوان **۱) تخت رهوان.**

نهخدده: بدکوت، ده غلنی که به رله درونه هیندیکی ده درون و ده یکوتون **۱) مقدار کمی از غله که برای آزمایش آنرا می‌کوئند.**

نهخسیر: ۱) له‌س گرانی، نای سوک؛ ۲) زنی کامیرد سه‌رجی بی ناکا؛ ۳) کوتایی، گوناح، هله **۱) کسالت؛ ۲) زن بی نصیب از همخواه‌گی شوهر؛ ۳) تقییر.**

نهخش: تیری هموالی کهوان **۱) تیر، سهم.**

۳) ودک، ودکو؛ ۴) جوز، نموع؛ ۵) جوان وله بار (۱) شاخه باریک و نخ مانند تاک؛ ۲) شاخ و برگ گیاهان پالیزی؛ ۳) مانند؛ ۴) نمود؛ ۵) زیبا و دلپسند.

تهرزمان: تهردم (۱) سخن دان.

تهرزوان: تهردم (۱) سخن دان.

تهرزه: تهره، گللهه (۱) تگرگ.

تهرزه شکین: تهرزه کوت (۱) تگا: تهرزه کوت.

تهرزه کوت: دار یان زرع انتیکی تهرزه لبی داین (۱) میوه یا محصول زیان دیده از تگرگ.

تهرزه لوکه: گللهه که، تهرزه ورد (۱) تگرگ ریز.

تهرس: گوی یه کسم (۱) بهن.

تهرسه: پیچه وانه، بدراوه زی (۱) بر عکس، وارونه.

تهرسه قول: گوی کدر بهوشکی (۱) سرگین خشکیده الاغ.

تهرش: کدری، کدرک، کدرکه ثاره (۱) بخشی از گلد.

تهرشداری: مزداری، ثاره لداری (۱) گلهداری.

تهرزفام: خاونه سه لیقه، بهزوق (۱) خوش ذوق.

تهرفلک: پارچه ده زو، داده ده زو (۱) تکه نخ.

تهرک: ۱) تدرخ؛ ۲) بهشی دواوه‌ی زین که هدگه‌ی له‌سرداده بهستن؛ ۳) چه کی شهر (۱) ترک؛ ۲) قسم عقیبی زین؛ ۳) اسلحه.

تهرک: خشلیکی زنانه (۱) نوعی زیور.

تهرک: ۱) داردۀستی نهستور؛ ۲) نیزنسکی نهستور و تهر؛ ۳) بریتی له کیر (۱) چماق؛ ۲) هزم تر و کلفت؛ ۳) کنایه از آلت مرد.

تهرکبه‌ند: بهن سامورته (۱) ترکبند، فترک.

تهرکدنده: لوهزی سه‌وزدان به مالات دوای رستان (۱) دادن علف سبز بداما بعد از مدتی خوردن علف خشک.

تهرک که‌وتون: ۱) لمجتی چونی جوچکه سمت؛ ۲) لمجتی چونی جومگه‌ی پهلوی مالاتی بهزه (۱) از جا در رفت دنبال‌چه؛ ۲) از جا در رفت مچ بای دام.

تهرکه: ۱) شول، تول، شولک؛ ۲) جوری فامیشی ناویر (۱) ترکه؛ ۲) نوعی نی توپر.

تهرکه‌دنیا: پیاوی چاکی دوره‌دنیا (۱) زاهم.

تهرکی: لای که‌فل له زیندا، جنی خورج و هدگه‌ی سوار (۱) فترک.

تهرگ: تهرزه، تیره، گللهه (۱) تگرگ.

تهرگوک: تهرزه، تیره، گللهه (۱) تگرگ.

تهرگه: چاره‌که‌ی کوک، کوتوانه: (شیقتمی خدله کول ته‌تله‌س و نهستونه‌یی زه‌رین / بنی بیکه به‌تارای سه‌رو تمرگه‌ی خمزو والا) (نالی) (۱) شنل.

تهرگه‌ور: مله‌ندیکه له کوردستان (۱) نام بخشی از کردستان.

تهرلان: ۱) ملیکی راوه‌ده له تیره‌ی بازو شه‌هین؛ ۲) بریتی له جوان چاکی دل‌فین (۱) از پرندگان شکاری؛ ۲) کنایه از زیبای دلربا.

تهرله: گیاهه کی ده‌شته نه‌خوریت (۱) گیاهی است خوردنی.

تهراؤ: ۱) سواغی مآل به گله‌سپی؛ ۲) نهاده (۱) نوعی گچکاری؛ ۲) نابود.

تهرآوبه‌را: هدلاداد، تیک و پیک (۱) هرج و مرج.

تهرایی: به‌تاوی، دزی و شکایی (۱) تری، نمثاکی.

تهربون: ۱) شل بون، به‌تاوبون؛ ۲) بریتی له تهمی بون و پهند وه‌رگرن: (هینده بی‌باره به‌هیچ شئی تهر ناین) (۱) خیس شدن؛ ۲) درس عبرت گرفتن.

تهر بونه‌وه: ۱) حبیوان که له کاخواردن رزگار ده‌بن و گیاشین ده‌خوا؛ ۲) بریتی لمو که‌سانه به‌پیری ژن دین یا شوده کمن (۱) حیوانی که‌یس از گذراندن زمستان از گیاه و سبزه تازه بچرد؛ ۲) کنایه از کسی که در پیری همسر گیرد.

تهربی: دار به‌لاروکه کیویله (۱) درخت آبالوی کوهی.

تهربل: رهت، هله‌نگوتون، ساتمه بردن (۱) سکندری.

تهرپلین: رهت بردن، هله‌نگوتون، ساتمه بردن (۱) سکندری خوددن.

تهرپوش: که‌ستی جلکی باش ده‌برد کا (۱) شیک پوش.

تهرپیپ: پیری دل زیندوی به‌هه‌وس (۱) پیر دل زنده.

تهرت: ۱) بلاو، په‌رشان، په‌ز؛ ۲) له‌بین چو، لم‌ناودا نه‌ماو؛ ۳) که‌مره، گه‌مره؛ ۴) بیشه، ده‌ون (۱) پراکنده؛ ۲) از میان رفت؛ ۳) سرگین خشک شده؛ ۴) بیشه.

تهرتوتنا: هه‌رنه‌ماو، له‌بین چو، فه‌وتا و به‌که‌جاري (۱) تارومار، نابود.

تدرتول: کرمیکه نافاتی گیاشین، کرمی سه‌وزی (۱) کرم آفت تکن.

تهرجسه: شین بونه‌وه شوینی لیدراون (۱) کبودی اثر ضربه.

تدرجمان: دیلمانچ، وه‌رگیر، پاچهه که‌رف مترجم.

تهرجومه: دیلمانچی، پاچهه، وه‌رگیران (۱) ترجمه.

تدرچه‌مه: تدرچه‌مه (۱) ترجمه.

تدرچک: شینکه‌ی تدره تازه (۱) سبزه شاداب.

تدرح: ۱) بیچم، شکل و سفر و سه‌کوت؛ ۲) ودک، له‌گوین؛ ۳) قل، لق، لاسکی گیاو گول (۱) شکل و قیافه؛ ۲) شبیه؛ ۳) ساقه کل و گیاه.

تدره‌هک: جوری دره، نوعی چقل (۱) نوعی خار.

تهرحی: جوری سه‌وزی شریونی زنانه (۱) نوعی روسربی.

تهرخ: واژه‌نیان، دهست هله‌لکردن، تمرک (۱) ترک کردن.

تدرخان: نازاد له باج و بهره‌ی ناغا (۱) معاف از مالیات و بهره‌مالکانه.

تدرخته: پشت‌مازه، موغره (۱) مازه.

تدرخون: جوری سه‌وزی خواردن (۱) ترخون.

تدرداس: ته‌ردادس (۱) داس شاخه بُری.

تدرده‌س: ۱) مه‌زیوت، چالاک؛ ۲) زو، لم؛ ۳) ده‌س ره‌نگین و چازان (۱) چاپک؛ ۲) زود؛ ۳) ماهر، زیردست.

تدرده‌ست: ته‌رده‌س (۱) نگا: ته‌رده‌س.

تدرده‌ستی: ۱) چاپکی؛ ۲) لیزانی و ده‌سره‌نگینی (۱) چالاکی؛ ۲) مهارت.

تدرده‌م: قسده‌زان و به‌گفت‌ولفت (۱) سخن دان.

تدرز: ۱) لکی داوه بهن ناسای ره؛ ۲) سه‌رلکی باریکی برکه بیستان؛

- تهرم: ۱) بنکوئی زد؛ ته کمیش: ۲) جمنازه، لاشه، جمنده ک؛ ۳) حدوبرالله، حدوتووانه، حدوت تهستیره نه عاسمنان [۱] پی زدن و سست کردن خاک رز؛ ۲) جنازه؛ ۳) ستارگان هفت برادران.
- تهرممال: سمتی چاره‌وی، که فلی ید کسم [۱] تکل چاریا.
- تهرمی نوبیحی: تهستیره‌ی حدوبرالله [۱] ستاره هفت برادران.
- تهرن: ۱) قلبان گمرسان دهس بز؛ زوان شر؛ ۲) بی فرد و بدثازار [۱] ناروزن؛ ۲) مردم آزار.
- تهرنه: چه‌مدرازی، چاوه‌نوی، چاف نیری [۱] انتظار.
- تهرنه‌بایله: پدره سیلکه، پدره سلیکه، حاجی زه‌شک [۱] پرسنو.
- تهرو: تیرو، تیروی، دارکی دوهونه بُو بالوکه بنی با ددهن [۱] درختچه ایست جنگلی.
- تهروال: ۱) هرزال، پیرک، سه کوی لمدار لمه شماندا؛ ۲) رفحه، رفده [۱] (۱) سکوی سیاه چادر؛ ۲) رف.
- تهرواله: تهروال [۱] نگا: تهروال.
- تهروپر: زورتهز [۱] بسیار خیس.
- تهروتازه: شهق و نیراو، له شتوق و تورت [۱] تروتازه.
- تهروتوش: هواوی پرله هدورو باران [۱] هوای بارانی.
- تهروتؤشی: ده‌می پرله هدورو بارانی زورات [۱] موسی بارندگی بسیار.
- تهروزی: تروزی، تریزو، چه‌میله، کالپاری فهربیک و کال [۱] خیارچنبر.
- تهروهنده: ۱) کم و نه، هملکه وته؛ ۲) نوبه‌هی گول و میوه [۱] کم نظری؛ ۲) نوبر.
- تهره: ۱) نه‌قولکدی توتن بان میوه‌ی تینه کهن و به‌گیا دای ده‌پوشن؛ ۲) له‌لانه توراوی به‌کجاري؛ ۳) بریتی له نواواره [۱] گودالی که میوه با برگ توتون در آن می‌گذارتند و با گیاه می‌پوشانند؛ ۴) از خانه رمیدن؛ ۵) کنایه از آواره.
- تهره: ۱) میوه‌ی بیستان؛ ۲) کوهه [۱] میوه جالیزی؛ ۲) تره.
- تهره‌بار: باری میوه‌ی بیستان [۱] تره بار.
- تهره‌به‌هار: بهاری زور بیهاران [۱] بهار پر بارش.
- تهره‌بیرو: ندخوشه‌یه کی پیسته، سه‌دایی [۱] اگزماه پوستی.
- تهره‌بهنه: گیایه که [۱] گیاهی است.
- تهره‌بیاز: پیازی شین، گل‌پیازی ناسک [۱] پیازچه.
- تهره‌توره: ۱) تهره‌تیزه؛ ۲) توله که [۱] شاهی؛ ۲) پنیرک.
- تهره‌تیزه: تهره‌توره [۱] شاهی.
- تهره‌جه: تاک، به‌تیا [۱] یکه.
- تهرددوا: ۱) تورانی به‌کجاري کی؛ ۲) ده‌کردن بُو همیشه [۱] برای همیشه قهر کردن؛ ۲) برای همیشه اخراج کردن.
- تهردین: په‌تیاره، شیتوکه، که‌للی [۱] خل.
- تهرزهزا: حمیوانی تازه‌زاوات حیوان تازه زایده.
- تهرهزه: تهرازن [۱] نگا: تهرازن.
- تهرهزه‌ن: حمیوانی تازه زاوی زور شیردهر [۱] حیوان تازه زایده بسیار شیرده.
- تهرهس: بی‌ناموس، خوبی [۱] پست و رذل.

- دست<sup>۱</sup>) تسلیم؛ ۲) کنایه از جانسیدن؛ ۳) سیردن.  
تهسیل: تهسل<sup>۱</sup> تسلیم.
- تهسه: ۱) تده کنی نام؛ ۲) تهشتی هه و پرشیلان؛ ۳) کوسینی سه ریگه:  
۴) روت، هله نگوچون<sup>۱</sup> طبق نام؛ ۲) تشت خمر؛ ۳) دست انداز  
راه؛ ۴) سکندری.
- تهسله: تیر<sup>۱</sup> سیر.  
تهسه للا: سه بوری، قنیات<sup>۱</sup> شکبیانی.
- تهسه لبون: تیر<sup>۱</sup> بون<sup>۲</sup> سیرشدن.
- تهسیار: نیشک گری کاروان<sup>۱</sup> نگهبان کاروان.
- تهش: ۱) ناگر، ناید، ناور؛ ۲) نتندره<sup>۱</sup> آتش؛ ۲) دوك.
- تهشابی: روجنه، کلاو روزنه<sup>۱</sup> روزنه<sup>۲</sup> بام.
- تدهاشوی: تهشابی<sup>۱</sup> روزنه<sup>۲</sup> بام.
- تهشبریق: هه و ره تریشقة، بر و سکه<sup>۱</sup> آذرخش.
- تهشیبه ره: که للا، که لا، هملمات، مدرمه<sup>۱</sup> تیله.
- تهشیبی: ۱) تاوان، قدره بوی گوناح؛ ۲) وہ کو، چون<sup>۱</sup> ۱) تاوان؛ ۲)  
تشبیه.
- تهشیبی تراشه: تدیقه تراشه<sup>۱</sup> نگا: تده قه تراشه.
- تهشیبی: ۱) کاسه<sup>۱</sup> دارین، بادیه؛ ۲) تهزی؛ ۳) تاوان<sup>۱</sup> ۱) کاسه  
چوبی؛ ۲) تشبیه؛ ۳) تاوان.
- تهشیبی ترین: بریتی له روزخور<sup>۱</sup> سکم پرست.
- تهشیبلوکه: کاسه<sup>۱</sup> دارینی گجکه<sup>۲</sup> کاسه<sup>۳</sup> چوبی کوچک.
- تهشیبله: تهشیبلوکه<sup>۱</sup> کاسه<sup>۲</sup> چوبی کوچک.
- تهشت: سوینه<sup>۱</sup> گهوره<sup>۲</sup> هدویر و کول<sup>۳</sup> تیدا کردن<sup>۴</sup> تشت.
- تهشتولکه: تهشتی چکوله<sup>۱</sup> اف شتک.
- تهشتیری: توشتیر، بزنی بدر ته<sup>۱</sup> بزرگاله دوساله<sup>۲</sup> ماده.
- تهشخه: تاقه، ده لاقه<sup>۱</sup> طاقچه.
- تهشخه له: گهر، ده به، شلتاغ<sup>۱</sup> شلتاق.
- تهشرین: تشرین<sup>۱</sup> نگا: تشرین.
- تهشق: ۱) بلندایی هدوا: (کوچره کدم گهیشته تهشقی عاسمانی)؛ ۲)  
توندوتیزی هدوا: (سرما تهشقی نه ما، له تهشقی گه رمایه چوم)<sup>۱</sup>
- اوچ آسمان؛ ۲) شدت گرم و سرما.
- تهشق شکان: له توندی و به هیزی که موت: (سرما تهشقی شکا)<sup>۱</sup> از  
شدت کاستن.
- تهشقه له: تهشخه له<sup>۱</sup> شلتاق.
- تهشقه له باز: ثموی گهر ده مردم ده هالیتی، ده به کار<sup>۱</sup> مردم آزار.
- تهشك: ۱) بمرداوین؛ ۲) لا، تهشت؛ ۳) لنگو له تهرا؛ ۴) داوین؛ ۵) پانی  
دریزوکه<sup>۶</sup>؛ ۶) تهر، به چک، بیچم؛ ۷) توندوتیزی سرما و گرمایه<sup>۸</sup>  
دامان؛ ۲) نزد، جنب؛ ۳) لنگ؛ ۴) دامن؛ ۵) مستطیل؛ ۶) سیما و  
قیافه؛ ۷) شدت سرما و گرمایه.
- تهشكه به ره: به رهی دریزوکه<sup>۱</sup> گلیم دراز.
- تهشگا: ناورگ، ناگردان<sup>۱</sup> آتشگاه.
- تهشله خه: هه ره و جه نگهدی سرما<sup>۱</sup> اوچ سرما.
- تهزیک: دوره پهرين<sup>۱</sup> بی لایمن: (له زده ران شدريکم، له قازاجی تهريکم)
- تهزی<sup>۱</sup> نصیب. — تهزی<sup>۲</sup>
- تهزینه: تهرو<sup>۱</sup> نگا: تدرو.
- تهزی: ۱) بی هدست بونی تهندام، سربون، له گوچون؛ ۲) ساردي و فینکی:  
(قسه<sup>۱</sup> ژنه بومیرد: زفستان یهزو نه، به هارا یهزو نه، هاوینی تهزو  
نه، پاپزا رهزو نه) «فوکلکلو»<sup>۲</sup> ۱) کرخی انداز؛ ۲) برودت.  
سردی.
- تهزبی: تهزبیح، تهسبیح، لیزگه<sup>۱</sup> دهستی پیاوان، تزبی<sup>۲</sup> تسبیح.
- تهزان: مر و چه کردن، سربون<sup>۱</sup> کرخ شدن، بی حس شدن.
- تهزاندن: مر و چه بینی کردن، سر کردن، له گو بردن<sup>۱</sup> کرخ کردن، بی حس  
کردن.
- تهزره: تهزره، ندیر و گ<sup>۱</sup> نگرگ.
- تهزک: سر کم، له گو بدر<sup>۱</sup> کرخ کننده، بی حس کننده.
- تهزگ: ۱) سرنی، بی هدستی تهندام؛ ۲) تهزره<sup>۱</sup> درشت<sup>۲</sup>  
بی حس؛ ۲) تگرگ درشت.
- تهزگا: ناگردان، ناورگ<sup>۱</sup> آتشدان.
- تهزو: ۱) سرنی؛ ۲) مچورک؛ ۳) سوزه<sup>۱</sup> سه رما و باي سارد<sup>۲</sup>  
کرختی؛ ۲) تیر کشیدن انداز؛ ۳) سوز سرما.
- تهزی: ۱) سربون، له گوچون؛ ۲) سارد، به تایله<sup>۱</sup> بوناوه دلین: (ناواته زی)  
۱) بی حس شده؛ ۲) سرد.
- تهزیگ: سربون، بی هدست بونی تهندام<sup>۱</sup> بی حس شده، کرخیده.
- تهزین: له گوچون، سست بونی تهندام، سربون<sup>۱</sup> بی حس شدن،  
کرخیدن.
- تهزیو: سرت<sup>۱</sup> بی حس شده.
- تهزی<sup>۱</sup>: لور<sup>۲</sup> زیر جلی باره بدر<sup>۳</sup> عرق گیر ستور.
- تهزی<sup>۲</sup>: ویچون، هاوینه بی: (بیلاته زی، نهوش وه تو<sup>۱</sup> زل بو)<sup>۲</sup>  
تشیبه.
- تهزیبات: تهزی<sup>۱</sup> تشیبه.
- تهزی<sup>۱</sup> گ: که تان، جوری قوماش<sup>۲</sup> پارچه<sup>۳</sup> کتانی.
- تهزگا: ناگردان، ناورگ، تهزگا<sup>۱</sup> آتشدان.
- تهزه: تینک، تی، تینو، تونی<sup>۱</sup> تشننه.
- تهزه: ۱) کوله<sup>۱</sup> که، ستون، نهستونده<sup>۲</sup>؛ ۲) تالولدار، داری رایه<sup>۳</sup> سربان،  
دهسته<sup>۴</sup> ک؛ ۳) نه گ، سابرین، ساورین، تهدج<sup>۵</sup>؛ ۴) زلامی دریزی ناله بار،  
حوال<sup>۶</sup> ۱) ستون؛ ۲) الوار سقف؛ ۳) نهاز؛ ۴) لنده هو.
- تهزی: ۱) پیر، لیپاولیپ؛ ۲) توپیش<sup>۱</sup> ۱) پیر، مالامال؛ ۲) توهم،  
تهزی<sup>۲</sup>: هوئی مهر، ناغهل<sup>۱</sup> آغل.
- تهس: وشه<sup>۱</sup> یه که بو لیخورینی تاژه<sup>۲</sup> کلمه ایست که برای راندن دام  
به کار می رود.
- تهسپوک: سیخور<sup>۱</sup> سیخول.
- تهسک: ۱) تهنج<sup>۲</sup>؛ ۲) کهم بهر، بدرانیدری به ریان<sup>۱</sup> ۱) تنج؛ ۲)  
کم عرض.
- تهسلیم: ۱) خوبه دهسته و ده ره؛ ۲) بریتی له گیان ده رچون؛ ۳) دانه

- تهشنهداری: گیایه که هنرمندی لی درست ده کدن **گیاهی است از آن پماد سازند.**
- تهفاوهت: توفیر، جیاواری، تهوفیر **تفاوت.**
- تهفاایه: ۱) مقه‌لی، منهقه‌لی، ناگردانی پچوک له کانزا؛ ۲) وجاخ، ناگردانی مویهق، تفك **۱) منقل؛ ۲) آجاق.**
- تهفتیک: کوره، کولکدی نهرمی ثیره وی خوری و مومی بزن **کرک.**
- تهفر: فموتاو، نماوا، پیش تونا ده کدویی: (یاخوا زالم تهفو توتابی) **هرمهار «تونا» آید و معنی نابود دهد.**
- تهفره: ۱) فربو، خاپان، هملخمه‌لتان؛ ۲) ده ستاو دهست، حواله به‌گه‌واله **۱) فربی؛ ۲) امروز و فردا کردن.**
- تهفره‌خواردن: هملخمه‌لتان، بفریوچون، له خشته چون **فریب خوردن.**
- تهفره‌دان: ۱) حواله به‌گه‌واله پین کردن؛ ۲) فربودان، خاپاندن: (کنی تهفره‌ی داوی بمردی لی باری) **۱) امروز و فردا کردن؛ ۲) فربی دادن.**
- تهفسه: پله‌ی دم و چاوف **لکه صورت.**
- تهفشک: ۱) تهلاش له بمرد یان لمدار؛ ۲) کریزه سه‌ر **۱) تراشه سنگ و چوب؛ ۲) شوره سر.**
- تهفسو: تهشی، تهشو، تهمشی، تهپشو **تیشه.**
- تهفسوی: تهفسو **تیشه.**
- تهفسی: تهفسو **تیشه.**
- تهفک: بی‌ناقیل، ناتیگه‌یشنو، کمم‌زان، گیلکه، ده به‌نگ **پیخمه.**
- تهف: ۱) گش، هدمو، پاک؛ ۲) ده گه‌ل، پیرا **۱) همه، تمام؛ ۲) با، حرف همراهی.**
- تهفه: وزه، هین، تایشت، توان **تاب و توان.**
- تهثایی: ناشتی و دوستایه‌تی **آشتنی.**
- تهقیبیز: ته‌گیبر، شیره‌ت، راونه، پرس و را **تفدبیر.**
- تهقدان: تیکه‌ل کردن، لیکدان، تیکدان **در درهم آمیختن، بهم زدن.**
- تهقدیر: ته‌قیبر **تفدبیر.**
- تهقر: ۱) نهور، بیور، بالله؛ ۲) روبه‌ند **۱) تبر؛ ۲) روپند.**
- تهقری: ۱) گیایه که؛ ۲) داریکه له به‌لاؤک ده کاف **۱) نام گیاهی است؛ ۲) درختی است شبیه آبالوی کوهی.**
- تهقز: تین گالته پیکردن **مسخره کردن.**
- تهقزاندن: داپوشین **پوشیدن روی چیزی.**
- تهقزک: جوئی هنجیر **نوعی انجیر.**
- تهقزی: ۱) ته‌زی، زور سارد؛ ۲) تمزیو، سر، له گوچو **۱) بسیار سرد؛ ۲) بی‌حس.**
- تهقزین: سربون، له گوچون، بی‌هست بونی نهندام **بی‌حس شدن.**
- تهقزینه: درکهزی، زی، درویکه ده کریته په‌رزن **خاری است که در ساختن پرچین به کار برند.**
- تهقزین: ۱) شیاکه، ریخ، گوئی شل و تمری ره‌شدولاخ؛ ۲) به‌له‌فیره، شولین، زگ‌چون؛ ۳) پی‌بونی ناگر **۱) پهن؛ ۲) اسهال؛ ۳) روشن شدن آتش.**
- تهقگه: هیدی ندهدر، دانه‌سکناو، همه‌میشه له جوله و بزوتدان **همیشه در**
- تهشنهداری: گهرو، قورگ **گلو.**
- تهشی: ته‌شی، ته‌پشو **تیشه.**
- تهشی: روحنه، کلایروژنه؛ ۲) تاقفت، توان، تابشت **۱) روزنه؛ ۲) توان.**
- تهشهر: تانه، قسدی به‌تیکول **تشر.**
- تهشه کور: سوپیاس، منهت، منه **سپیاس.**
- تهشه‌نا: ۱) کیم و زوخا هیسانه‌هی بربین؛ ۲) گرتنه و زیادکردنی کوان و زیبکه **۱) چرک برآوردن زخم؛ ۲) سرایت زخم.**
- تهشه‌نه: ته‌شنای **نگا؛ ته‌شنای.**
- تهشه‌نهک: بان مهلاشو **جانانه.**
- تهشی: ته‌تمره، نامرازی ساکاری بمن بادان **دوك.**
- تهشی‌رستن: به‌تهشی بادانی لوکه و خوری **دوك‌ریسی.**
- تهشی‌ریسیه: ره‌رمه، سنت پیچکه‌ی منال که به‌دو فیره‌رویشتن ده بین **روروک.**
- تهشی‌ریس: زنی که به‌تهشی لوکه بان خوری با ده دا **دوك‌ریسی.**
- تهشی‌ریسک: مشک‌گره، بالداریکه راوه‌که **برنده‌ای شکارچی.**
- تهشی‌ریسمی: ۱) به‌تهشی بادانی کولکه؛ ۲) برپتی له زمان لوسی و مدراپی **۱) دوك‌ریسمی؛ ۲) کایه از نملو و ریا.**
- تهشیلان: گالتنی هدلتامات، گحمدی مدرمه‌رین **تیله‌بازی.**
- تهشیله: ۱) هدلتامات، کمللا؛ ۲) غمزگهده؛ ۳) خوری ناماذه‌ی رستن **۱) تیله؛ ۲) قرقره؛ ۳) پشم آماده ریسیدن.**
- تهشی‌هله‌لکه: نامازنکه له تقوو دار بو بمن له سه‌ر هله‌لکردن **پایه دوك.**
- تهعام: خوارده‌منی **خوارک.**
- تهعمات: خوارده‌منی جوزا و جوزا که‌های رنگارنک.
- تهعل: تال **تلخ.**
- تهعدا: دهست دریزی **تفعیدی، دست درازی.**
- تهعده: تاواک، داریکی لیره‌واره، به‌ریکی سوری پچوک ده گری **درخت تاغ.**
- تهغار: ته‌خار **نگا؛ ته‌خار.**
- تهغاراو: ۱) ته‌خاراو؛ ۲) ده فری ناوی پینه‌چی **۱) تغار آب؛ ۲) کاسه آب پینه‌دور.**
- تهغیز: ۱) جوزنی تری زه‌شکه؛ ۲) تله کشمیشی سر که لی گیرا **۱) نوعی انگور سیاه؛ ۲) تفاله سرکه کشمش.**
- تهف: میرهاتنی جگ، له سه‌ر باری لوس چه‌قینی قاب، شه‌گگه **حالت بر سمت صاف ایستاده قاب.**
- تهفاری: جوئی هنجیر **نوعی انجیر.**
- تهفاریک: ۱) مسکنی تازه‌هاتو؛ ۲) کوسنی که مه‌زایی له گوندیکی دیکه هه‌بی **۱) تازه رعیت شده؛ ۲) آنکه مزروعه‌اش خارج از قریه باشد.**

تەقلادامى: ۱) پایى دىوار، قىراغ دىوار؛ ۲) لیوارى دىوار [۱] پایى دىوار؛ ۲) لېد دىوار.

تەقلە: ۱) تەقىلە، كلالوى لە پەزۇ يان دەزو؛ ۲) ھەنجىرى كالى وەرىوپ [۱] كلاه پارچەاي يا نخى؛ ۲) انجىر نارس از درخت افتابە.

تەقلە: ۱) جىلىت؛ ۲) جىلىتىنى؛ ۳) مەقولات، خۇھەلگىر انەو بەپشت ووردا [۱] چوبى كوچك براي بازى سواركاران؛ ۲) بازى سواركاران با چوب كوچك؛ ۳) پېشتك.

تەقلەباز: كۆتۈرى كەكانتى فەريندىدا خۇى تاوه زو دە كاتەوە [۱] كېبور معلىق زن.

تەقلە كوت: بەپرتاؤف باشتاب، شتابان.

تەقلەلیدان: سەرمە قىولاتدان، خۇ تاوه زو كەردىمه لە فەرىن دا يان لە كاتى بازبردندا [۱] پېشتك زدن.

تەقلين: خلىسكان، شەمتىن [۱] لېزخوردن.

تەقىمىن: سالى يىو، نامىلكەي باسى ژمارەي روزو كىزى سالى تىدايدە [۱] تۇقىم.

تەقىن: جىيگەي پېلە قۇرو لىتە [۱] لەجىزاز.

تەقو: ۱) تەقا، بەشكى؛ ۲) وشى خەمھۇرى، بە كو، حەيفو خەسارا [۱] بىر فرض، گىرم؛ ۲) كلمەايىست كە براي ابراز تأسىف بەكارمى رود، افسوس.

تەق و بۇق: تەقەتەقى زۇر [۱] تۇق و تۇق.

تەق و تۇق: تەق و بۇق [۱] تۇق و تۇق.

تەقدۇدە: كۆچىي بە كۆمەل لە تىرسان [۱] كوج دىستە جمعى.

تەق و رەۋە: تەقدۇدە و [۱] نىڭا: تەقدۇدە.

تەقە: ۱) دەنگىي وىك كەوتىنى شىتى رەق و سەخت؛ ۲) بىرىتى لە شەرە نەنەنگ [۱] حىدىاي اغتايدى شىتى سخت؛ ۲) كىنайى از تىراندازى در جىنگ.

تەقەت: وەشارتى، وەشىرلە، تاقەت [۱] پېنهان شىدە.

تەقەت كەردن: شاردانەوە [۱] پېنهان كەردن.

تەقەتەق: تەقەتى زۇر لە سەرىيەك [۱] تۇق و تۇق بىسيار.

تەقەتى كەوتىن: دەست بەھەلاتىنى بە كۆمەل كەردن [۱] اقدام بە فرار دىستە جمعى.

تەقەدا كەوتىن: خەبىر بلاۋىپونەوە [۱] اشاعە.

تەقەفېرە: زگ چۈنى شىل، بەلە فېرە [۱] إسھال.

تەقەل: تىك، ياقىق، جى تىبانان و دەرىيانى دەرزى بە داداوهە [۱] بخىيە.

تەقەلا: ۱) كوشىشت، هەول، تەقلا؛ ۲) يەكلا: (بەھىج تەقەلا ياندا نەھاتوھە [۱] سەعى و كوشىش؛ ۲) يېكسى.

تەقەلادان: كوشىشت كەردن [۱] سەعى كەردن.

تەقەلېبىست: دادورا، دادورا، تېرىتەقەل كەراو [۱] بخىيە خورده.

تەقەل تى هەلدىان: يەكجار دەرزى لە دورمان را كەردن و دەرىيانەوە [۱] سوزن زىن، بېخىمەزىن، آجىدىن.

تەقەللە: تەقلا [۱] كوشىش.

تەقەل لىدان: تەقەل تى هەلدىان [۱] بخىيە زىن، آجىدىن.

حرىكت، بى آرام و سکون.

تەڭلەلار: كول، تېخى نەپەر [۱] كەند، مۇقاپىل تىز.

تەقەلەھەف: تېكەل پېكەل، لېكەدار، خەبەردارى [۱] آگاهى.

تەقلى: هاي، ئاگادارى، خەبەردارى [۱] آگاهى - تەقلى بىن: بۈشىن

تەقلى: تەنۇن، مافۇر و بەرە تەنۇن [۱] فەرسىبافى و گەلبىبافى. مەلسىز دەن

تەقلىپاپىرى: داوى جالجالو كە [۱] تار عنكبوت.

تەقلىپىچ: جالجالو كە، جولاتەنە [۱] تار عنكبوت.

تەقلىك: داوى جولاتەنە، داوى جالجالو كە [۱] تار عنكبوت.

تەقلىك: تەقلىك [۱] تار عنكبوت.

تەقنىپېپەر: تەقنىك [۱] تار عنكبوت.

تەقەرقەر: تەقەرقىزىن [۱] تېرىزىن.

تەقلى: پېكەوه، ويڭرا [۱] باهام.

تەقى: ۱) دەنگى تەرۇقىن، تۇقىن: (گوللە تەقى)؛ ۲) دەنگى رەق وەرەق.

كەھوتىن: (تەق لە دەرگام دا)؛ ۳) نەخۇشى سېيل، دېق: (لەداخانا تەقى

كىد)؛ ۴) تاك، تەنبا: (بەتەنلىقى مام [۱] صىدای انفجار؛ ۲) تېق،

صىدای بەھم خوردن؛ ۳) دېق؛ ۴) تاك و تەنها.

تەقا: نەوهەتاتو، بەلکو، بەشكەف [۱] فەرضا.

تەقالا: كۆشىشت، هەول [۱] سەعى و كوشىش.

تەقادالادان: ھەولىدان، مائىدوپۇن بە كارىكەدە [۱] تەقلا كەردن.

تەقلا كەردن: تەقادالادان [۱] تەقلا كەردن.

تەقىالىك: ۱) كىلەك تەشى، دارىكىي گۈرۈھەرلى كونە دە كىلەك تەشى

دە كىرى؛ ۲) خىزىي پانى پېچىك، وەك قورسى نەعنა؛ ۳) قاشه تارو

لەپانەوە [۱] پايدە دوك؛ ۲) قۇرۇص كوچك؛ ۳) قاچ خىار.

تەقالە: چەقالە، قەرىكىي بادام و قەيسى [۱] چەقالە.

تەقان: تەرەفین، تۇقىن [۱] انفجار.

تەقاندىن: تەقاندىن [۱] منفجەر كەردن.

بوجارى.

تەقانىن: ۱) تەقاندىن؛ ۲) تەقاندىنەوە؛ ۳) نوساندىن بە تەنېشىت يە كىترەوە:

۴) گەرائىنلىك لەلتەشىن كەسىتى ياشتىكىك [۱] منفجەر كەردن؛ ۲)

بوجارى؛ ۳) پەھلۇي ھەم چىسباندىن؛ ۴) جىستجو.

تەقاواىي: مال بە مەمال گۈرۈنەوە [۱] مىبادىلە پاپاپاىي.

تەقاوايت: لە كاركەتەنە كە لە لېمىساردە [۱] بازىشىستە.

تەقەتەق: ۱) زەۋىي بەردىنە، زەۋىي كى بىنى بەردو رەقەنە؛ ۲) ناوى

مەلېتىدىك لە كوردىستان [۱] سىنگلاخ؛ ۲) نام منطقەاي در

گۈردىستان.

تەقەتەقك: چەقەنە ئاش، جەقچەق [۱] نىڭا: ئازىنە.

تەقەتەقىلە: كەوشى دار، بېلەلەل دەدار، قاب قاب، سۆلى دارىن [۱]

كەپش چوبى.

تەق كەردن: ۱) شەق بەردىن لەداخا، تەقىن لەداخا، دېق كەردن؛ ۲) لىدان

لەزمائى منداڭ دا: (پېشىلە كە هات تەقى كە)؛ ۱) از غەصە دە كەردن؛

۲) زىن.

ته کو: ۱) ته ککو: ۲) باقی، ماو له شتنی **ف** ۱) کلمه تعجب: ۲) باقیمانده.  
ته کوُز: رنگ و پینک، لمبارو بی کهمایه سی **ف** دارای نظم و ترتیب.

ته کوهک: له جیگه بروتن، ته کان **ف** تکان.

ته کوُز: ته کوُز **ف** مرتب، منظم.

ته کوُس: ته کوُز **ف** منظم.

ته که: ۱) تدگه، ساورین، نیری، نیهری: ۲) پدری قوماری یدکخال: ۳)

لمرزی هدلاوه سراو **ف** ۱) نهاز: ۲) آس، تکخال: ۳) نوسان جسم

آویخته.

ته که‌تک: ۱) لهره لهری شوره و بو: ۲) شله‌شل رویشتن **ف** ۱) نوسان

شیئی آویخته: ۲) سلانه سلانه راه رفت.

ته که‌دان: لاکه‌وتن و کشانه‌وه **ف** عقب رفت و جا بازکردن.

ته که‌گردن: ۱) تدکدان: ۲) بزاوی هدو اسراو **ف** ۱) نگا: ته که‌دان: ۲)

نوسان جسم آویخته.

ته که‌لتو: جیگمی راتی سوار له زیندا، لیادی بن فایشی تهملا و تهولای

زین **ف** برگ زین.

ته که‌مه: فهره‌نجی، قاپوت **ف** بالتوی تهدی.

ته که‌نمه: کولاوی یه ک که‌سی، لیادی چکوله‌ی یدک نه‌غوره **ف** نمد

یک نفری.

ته کیمه: ته که‌نمه **ف** نمد کوچک.

ته کین: که‌سی کاری ته کاندن ده کا **ف** تکان دهنده.

ته کینمه: نحمد، لیاد، کولاف **ف** نمد کوچک.

ته کینه‌وه: ۱) دورکه‌ونه: ۲) کشانه‌وه له کاری **ف** ۱) دور شدن: ۲)

شانه خالی کردن.

ته کیه: ۱) سه کوی بمرده رگا، خواجاته: ۲) ده رویش گه **ف** ۱) سکوی

جلو در: ۲) خانقه.

ته کیه‌گا: پیشیوان و پاریده **ف** حامی و پشتیبان.

ته گیبر: ته قیبر، راوی **ف** تدبیر.

ته گرگ: ته زره، ته ریوک، ته رزه، گلله‌ره **ف** تگرگ.

ته گه: سابرین، ته گه، ته جه، نیری **ف** نهار، پیش و گله.

ته گه‌ره: ۱) چرخی عده‌سانه، پیچکی عه‌رابه و گاری: ۲) داریکه ده

کونی بمرداشی ریز و کوتراوه: ۳) کو سیپ و لمیده **ف** ۱) چرخ اراده و

گاری: ۲) چوبی که در سوراخ سنگ آسیا قرار دارد: ۳) مانع سر راه.

ته گه‌هستن خستن: چهت له کار خستن، کو سیپ لهری دانان **ف** چوب

لای چرخ گذاشت.

ته گه‌هستن که‌وتن: نیک چونی کار، چهت تی که‌وتن **ف** بروز اشکال در

کار.

ته گه‌گرتن: ناوس بونی بزن له نیری **ف** باردار شدن بزن.

تمل: ۱) تیل، سیم: ۲) تام تال: ۳) نیلگراف، بدرقی به: ۴) تالیک له بدن،

له مو، داو، همودا **ف** ۱) سیم: ۲) تلخ: ۳) نیلگراف: ۴) تار مو، رشته.

ته لای: نیری **ف** طلا.

تلار: باله‌خانه، زوری قاتی سهده و **ف** بالاخانه، اطاقي که در طبقه

بالانی ساختمانی قرار دارد.

تهقهمه‌نی: هه‌رجی تهقهمه‌نی. وهک باروت و فیشه کو... **ف** مواد  
منفجره، مهمات جنگی.

تهقهنه: چهقهنه تاش، چهقهه قی ناسیا و **ف** نگا: تازینه.

تهقهوانه: کونی تاییه‌تی که‌چاله که بو خو رزگار کردنی داناوه **ف**

سوراخی که حیوانات برای فرار تعیبه می‌کنند.

تهقهوره‌قه: شهرو همراه لیکدان **ف** جنگ و جدال.

تهقی تدنی: تهیای بی هدوال **ف** تنهای تهها، تک و تنها.

تهقیله: کلاؤی له برو و ده زو تاره خ چن **ف** عرقچین.

تهقین: تره کیان، توپین **ف** منفجر شدن.

تهقینه‌وه: ۱) دوباره ته کیان: ۲) بریتی له بلا و بونه‌وهی خه به رو باس **ف**

۱) دوباره ترکیدن: ۲) کنایه از بخش شدن خبر.

تهقیو: ۱) تره کیاو، توپیو: ۲) تمه له ولات و مله ند، هه لاتو **ف**

منفجر شده: ۲) متواری.

تهقیه: ۱) حمایا، شرم: ۲) بیرو و برو واهشارتن له کن شیعه **ف** ۱) شرم:

۲) تقمیه.

تهک: ۱) تاق، لهتی جوت: ۲) لاء، له کن، لذک: ۳) ده گهله: (له تهک منایه):

۴) نایدهشان، سده **ف** ۱) فرد، مقابله زوج: ۲) نزد: ۳) با: ۴) آبکش.

ته کان: ۱) بزوتنی به ته‌وزم: ۲) پال دان **ف** ۱) تکان: ۲) هول دادن.

ته کان خواردن: بزوتنه و **ف** تکان خوردن.

ته کان دان: ۱) بزوتن: ۲) بزوا ندند به هیم **ف** ۱) تکان خوردن: ۲) تکان

دادن.

ته کاندن: راوه شاندنی دارو فرش و بدرگ **ف** تکانیدن درخت و فرش

و...

ته کان: ته کاندن **ف** تکاندن.

ته کانه‌وه: لئی دور که‌وتنه و، دوره پریزی کردن **ف** دوری جستن.

ته کاو: راوه شیتر **ف** تکان داده شده.

ته کبه ند: کمه ریند له هه بیانو جاو، هه میان **ف** کمر بند چرمی.

ته کدان: ۱) پال دان به یه که‌وه: ۲) لاجون و ری چول کردن **ف** ۱) پشت

به پیشتم هم دادن: ۲) کنار کشیدن و راه بازکردن.

ته کدانه دواوه: بدره و پاش کشانه وه **ف** واپس رفت.

ته ککو: وشمی سیرمان **ف** کلمه تعجب.

تهک که‌وتن: به سوین دا چون، دوا که‌وتنه **ف** تک افاندن.

تهک که‌وتون: شوین که‌فتنه، و دوا که‌وتنه **ف** دنباله رو.

ته کله: ده خونه **ف** سر پوش دیگ.

ته کلیف: ۱) کاری دژوار: ۲) خواست و تکا **ف** ۱) کار دشوار: ۲)

خواهش.

ته کمه: فهره نجی قوله، قایوتی کورتی تا نه زنون **ف** نیمته نمدی.

ته کمیش: بنکوکی ره زف **ف** بی زدن و سست کردن خاک رز.

ته کمیل: ته او کردن، تمام کرن **ف** تکمیل.

ته کنای: ته کاندن، راوه شاندن **ف** تکانیدن به منظور گردگیری.

تەلەبەرد: پارچەيەكى درېزۋو پانكەلە لە بەردە تختە سنگ.

تەلەتهقىن: بىرىتى له فيلىلار خاپىئۈك كىنایە از فرييكار.

تەلەتمەل: ماتەماڭ، سەبرە سەبرە چون پاورچىن ياورچىن.

تەلەرپۇيى: گالنەيدەكى يكى از بازىھاى محلى.

تەلەزەم: پارچەيەكى تەنك لەدارو بەردە تراشە چوب ياسىنگ.

تەلەس: زۇر سەرخۇش قىستىت و خراب.

تەلەسمە: كرمى نوڭ قىفتۇخ نىخدۇ.

تەلەفەل: لەناوچو، خراوبوگ، بەفيروچو قىلتۇ.

تەلەفۇن: تەلەيفۇن قىلغۇن.

تەلەكە: حىليلە، گەنر، گۈزى قىنۇنگ.

تەلەكەباز: فيلىلار، گۈركەكار قىحىلەگە.

تەلەمە: ئىسىكى چولەمە قىناغ.

تەلەمەشكىنە: چولەمەشكىنە، چەلەمەشكىنە قىناغ شىكتىن.

تەلەناتەوهە: (١) داودانان؛ (٢) بىرىتى لەگىزى كەن بۇ فەرۇدان: (گەردون

لەگەزە و ھەزار تەلەنە ناتەوهە) «خەمامى ھەزار» (١) دام نەھادن؛ (٢)

كىنایە از مىكى كەن.

تەلەرپۇيى: تەلەرپۇيى نىگا: تەلەرپۇيى.

تەلەھە: تەلە قىتلە.

تەلەيفۇن: تەلەفۇن قىلغۇن.

تەللى: تەلە قىتلە.

تەلى: (١) نىز، تەلا؛ (٢) ناوه بۇ زنان (١) طلا؛ (٢) نامى زنان.

تەلىس: گۇنىيە، گۇنى، جەوالى تەنكى لەگوش چىراو قىغۇنى.

تەلىر: زگىزلى، ورگەن، دەفرىزگ قىشكىم گىنە.

تەلىسىم: (١) شۇنىيە جادو كەرا؛ (٢) دوعاي جادو كەر؛ (٣) نوشتمى لەسەر

زىزىر زىبۇ كەخشىلىكى سەرسەنگە (١) و (٢) طلسىم؛ (٣) گەردن بىند طلا

يا ناقەر كە بىر روپ آن نوشته باشىن.

تەلىسىم: سو كەبار كە لە سەزىيەدە سواردە بىن قىبار سېك.

تەلىلە: گۇتنى «لا الہ الا الله» بە كۆمدە تەھلىل.

تەم: (١) مىز، دومان؛ (٢) توزو خۇمار؛ (٣) نەفسىدان لەسيغار، مەزان لە

جىڭىرە؛ (٤) بەلىيۇ لىتكى تونىكى كەردن خواردىنى شىر و شىرىنى؛ (٥)

تارىيکايى بەرچاوا؛ (٦) بىرىتى لە خەمم و كەسەر (١) مە؛ (٢) غبار؛ (٣) پۇك

زىن بە سىيگار؛ (٤) مىكىدىن؛ (٥) تارشىن چىشم؛ (٦) كىنایە از غەم و غۇصە.

تەمما: (١) ھۇمىد؛ (٢) نىزاولى بىران؛ (٣) تەماح؛ (٤) بەتەماح (١) أميد؛ (٢)

تەمىمەن: (٣) آز؛ (٤) آزىندى.

تەماتىم: زمان گىرى لە كاتى تۈرە بىن قى به تەنەتىه افتادىن در اثر خىشىم.

تەماتە: بازاناسۇر، باينچانى سۇر، توماتىز قىغۇچە فەرنىگى.

تەماح: ھۇمىدۇ داواى نازارە، چاوجۇنوكى، چاونزىرى قىآز، طمع.

تەمادار: بەھۇمىد قىامىدوار.

تەمادارى: ھۇمىدەوارى قىامىدوارى.

تەمار: (١) شارەگ، شادەمار، دەمار؛ (٢) رەشايى بەرچاوا (١) شاھەرگ؛

(٢) تارى دىد.

تەمارتن: تەمراندىن نىگا: تەمراندىن.

تەلاس: بىي زىياد لەرادە راكىشان، سەرچلى قىزىدا زىيادە روى.

تەلاش: تەقلالا تلاش و كوشش.

تەلاش: تەللىش تراشه.

تەلاقىق: بىي بەش كەنلى زىن لەمېرىد طلاق.

تەلەقداروا: زىنلى كەنلى زىن لەمېرىد طلاق دادە شدە.

تەلەلەكارى: زىر كەفت زىراندۇد.

تەلەلەكتى: زىر كەفت زىراندۇد.

تەلان: بەندەن، بەرزايى كىۋىت سىتىغۇ كوه.

تەلان: (١) تەلان؛ (٢) تەبارە، پېرگ (١) سىتىغۇ كوه؛ (٢) نىگا: تەبارە.

تەلانىتەزە: كىيابى كە لە بەرزايى دەزۇنى قىنام كىيابى است كە در

ارتفاعات مى رويد.

تەلېزىر: هەلېزاردە، دانە بېزىر كەن، نەقانىن قىبرىزىدە.

تەلېزىن: تەلېزىر بىرگىزىدە.

تەلېزەندە: تىل لەدەورە دراو، چىلى لەسىم بىرچىن سىمى.

تەلېپ: تىل، شىلە، دەنگى لە سىنېنگ دانى ئازىيەت باران قىصادى بىر سىنە زىن.

تەلېخ: (١) رەنگى رەشى ئامال زەرد؛ (٢) تەفت، شىرىنى ئامال تال؛ (٣)

روگىر، روتىش (١) رېنگ سىيە مايل بى زىد؛ (٢) مەزەگىس؛ (٢) آخىمو.

تەلېزم: تەلېشىكى ناسك لەدارو پەرۇو بەردە تراشەدەي از سىنگ ياشوب

پا...

تەلسىز: لەسلكى، تەلەفۇنى بى تىل بى سىم.

تەلسىك: زەنگەن، ھېشىۋى بچوڭ لەھېشىۋى زىل قىلسىك.

تەلەقىز: گەمە و گەپ، گەپچارى، حەندەك قىشوخى، مۇزاخ، مەسخىرى.

تەلەقىس: تەلەقىز شوخى، مۇزاخ، مەسخىرى.

تەلسىك: تەلسىك قىلسىك.

تەلمىت: (١) ئەسپى كۆتەل؛ (٢) ئەسپى زىن و لغاۋاڭر او بىياۋىكى گەورە:

(٣) كۆچ و بار؛ (٤) جىلىكى و كەنلىقە بە سەرشار و ملى ئەسپى دادەن

(٥) ئەسپ مەراسىم عزادارى؛ (٦) ئەسپ زىن و بيراق شىدە؛ (٣) كۆچ

كەردن؛ (٤) عرقىگەر ئەسپ.

تەلەپىس: كۆرۈ كۆزى شىۋەن قى دىستە عزادارى.

تەلەوار: هەرزاڭ، پېرگ (١) نىگا: پېرگ.

تەلەپىالى: بەزىن و بالا قىدوقاتى.

تەلۇك: دركىزى خارى است كە در ساختىن پېرچىن بە كار بىزىد.

تەلۇك: شۇلى جەمسەرى چىقىي رەشمال قىزىكەن چىغ.

تەلۇكە: تالۇكە، هەيلاڭ، جىي باڭ كارى پېرلە مەتەرسى، خەتەر خەطر.

تەلۇكە: تالۇكە، لەز پەلە شەتاب.

تەلە: (١) ئامىزازى راو لە ئاتىسنى و تىل؛ (٢) جورى ئەلوا (١) تەلە؛ (٢)

نۇعى حلوا.

تەلەپ: (١) داوا، ويسىن؛ (٢) نېرخوازى ماڭەر؛ (ماڭەر بە تەلەپ)

درخواست، طلّب؛ (٢) گۇش خواھى مادەلاڭ.

تەلەپكار: داوا كار طلبكار.

تەلەپكار لە جامعە، دەرس خوینى زانستگا داتشجو.

- نهمه‌لخانه: جی زبانی نهوانه‌ی کاریان پی ناکری **ف** توانخانه.
- نهمه‌له: بردی بناغه، همه‌له ریزی هیم **ف** زیر بنا.
- نهمه‌لی: لدش گرانی، تدبی، نهوده زله **ف** تبلی.
- (نهمه‌لیت: ۱) پاشکوئی پیچراوی دوای زین؛ ۲) بردی بناغه؛ ۳) سربرار **ف** ۱) بقچه به فتران بسته شده؛ ۲) بنیان ساختمان؛ ۳) اضافه بار.
- نهمه‌من: عمر، عمر، مهودای زیان **ف** عمر، سین.
- نهمه‌نا: ۱) چهست کیشانی سهرباز بُو نهفسر؛ ۲) نکاوه **جاف** ۱) احترام گذاشتن برای ماقوق؛ ۲) آمنا.
- نهمه‌ی: سزادان له سمر سوچ و هله **ف** تنبیه.
- نهمه‌یان: خمه‌مگنی **ف** آندوه.
- نهمه‌یون: یهند و هرگرن، له سزادانمه، دهست له کاری نارهوا هله‌گرتن **ف** پند گرفتن، درس عبرت گرفتن.
- نهمه‌ی خور: جزیا دیتو، جزیا دراوف **کیفر دیده.**
- نهمه‌یز: پاک و خاوین **ف** تمیز.
- نهمه‌یس: نهمه‌یز **ف** تمیز.
- نهمه‌ی کردن: ۱) راسیاردن؛ ۲) سزادان له سمر خدمت او توان **ف** ۱) سفارش کردن؛ ۲) مجازات کردن، تنبیه کردن.
- نهمه‌یین: خهمبار، دلتهنگ **ف** اندوهگین.
- نهن: ۱) لمش، بهدهن، قالب؛ ۲) سیان، قورم **ف** ۱) کالبد، تن، بدن؛ ۲) دوده.
- نهن: ناسوده، روحه **ف** آسوده.
- نهناباز: تهناف باز پلهه‌وان **ف** بندباز.
- نهناظول: لمده بدهست شل کردنوه **ف** از خواسته‌های خود کاستن.
- نهناف: نهوهه‌ته بُو جل له سمر هه تختستن رایه ده کری **ف** طناب.
- نهنافیاز: نهو هونرمده‌نده بده سمر گوریسی رایدیل کراودا ده روا **ف** بندباز.
- نهنافیازی: هونه‌ری تهنافیاز **ف** بندبازی.
- نهناته: ۱) خو نهگدر، هه تساکه؛ ۲) یه تایهت **ف** ۱) حتی اگر؛ ۲) بخصوص.
- نهناتهت: تهناهه **ف** نگا: تهناهه.
- نهناؤ: چنراو، تهندراوف **ف** تنبیده، بافته.
- نهناهی: ۱) ناسوده‌ی؛ ۲) خوشی و تارامی **ف** ۱) آسودگی؛ ۲) صلح و آرامش.
- نهنایی: تهناهه **ف** نگا: تهناهه.
- نهنسو: ۱) توپیو، مرداره و بو، کدوتی؛ ۲) گنه؛ ۳) توپی ناش **ف** ۱) مردار؛ ۲) کنه؛ ۳) مرکز برهه‌های آسیا.
- نهنبوی: کاکوکلی پیاوانه **ف** کاکل.
- نهن بهنهن: شهری دوکه‌س پیکده له میدانی شهزاده **ف** جنگی تن به تن.
- نهن به کی: ته ماکو، توپی نیرگله **ف** تنبایکو.
- نهن به له: تهمه‌له، بردی بناغه **ف** بنیان ساختمان.
- نهنجه روهر: خو خوشدویست، دهست و پیش سمی **ف** تن پرورد.
- نهه‌مارزو: تامه‌زرو **ف** نگا: تامه‌زرو.
- نهه‌ماشا: تماشا **ف** تماشا.
- نهه‌ساخته: تماشا خانه **ف** نمایشگاه.
- نهه‌ماکار: به ته ماح **ف** آزمند.
- نهه‌ماکو: توتن **ف** تنبایکو.
- نهه‌مال: دوزنده‌وهی کدروشک له لاندا **ف** پیدا کردن خرگوش در کنام.
- نهه‌مایف: ۱) نه‌غمه‌ی ریز عذر؛ ۲) گیزاو؛ ۳) چالی به درین له ناو شاخ و چیادا **ف** ۱) نسبت؛ ۲) گرداب؛ ۳) گودال سنگی در کوه.
- نهه‌میور: نامر ازیکی موسیقایه **ف** تنبور.
- نهه‌میوره: زمیوره‌ی ناش **ف** سوراخ تنگ ناو آسیاب.
- نهه‌میله‌ل: ۱) تمه‌زهل، بیکاره؛ ۲) کوله که به که ده خربته بن دیوار کاریته راده گری **ف** ۱) تنبیل؛ ۲) ستونی که دیرک را نگه می‌دارد.
- نهه‌میله‌لخانه: فدیرخانه **ف** نوانخانه.
- نهه‌میله‌له: کرمیکی نهستوری خره‌کهی سیی به **ف** کرمی است سفیدرنگ.
- نهه‌میله‌لیت: سربرار، باری زیادی له سمر باره وه **ف** اضافه بار.
- نهه‌میور: جوری خویی قاوه بی **ف** نوعی نمک فهوده‌ای رنگ.
- نهه‌میتراءق: ده بدبه، شکو، چه لال **ف** تمتراق، دیدبه.
- نهه‌میتمه: ره‌قان، زوینی بنه کهی نه‌رمان نهیت **ف** زمین سنگلاхи.
- نهه‌میتمه‌مان: ته‌نم **ف** زمین سنگلاхи.
- نهه‌میمه: تتمه، نوکی مزرقه، نوک گیزگیزه **ف** نک آهنین گردنای.
- نهه‌میاند: ۱) دایوشین له خاکدا؛ ۲) کورانده‌وهی ناگر **ف** ۱) زیر خاک نهادن؛ ۲) فرونشاندن آتش.
- نهه‌میرین: ته‌مراندن **ف** نگا: ته‌مراندن.
- نهه‌مسق: باسوق، باسون **ف** باسلق.
- نهه‌مشو: ته پشو، ته شوی **ف** تیشه.
- نهه‌مشوی: ته‌مشو **ف** تیشه.
- نهه‌مغه: مویری ده زگای دهله‌تی **ف** مهر اداری.
- نهه‌مو: ۱) توپی ناش، جیگمی پهله‌ی ناش؛ ۲) خالیگه **ف** ۱) جای پرّه آسیاب؛ ۲) ته‌گاه.
- نهه‌موخ: ره‌ملی لیک هالاو، سندره‌مل **ف** ماسه کلوخ شده.
- نهه‌موره: ۱) پیک، زه‌نیوره؛ ۲) ته‌نیوره **ف** نگا: ته‌نیوره؛ ۲) طنبور.
- نهه‌موره‌ژهن: که‌سی که ته‌نیور لئی ده دا **ف** نوازنده طنبور.
- نهه‌مور: مانگی حدوتمی سالی میلادی **ف** ماه جولای.
- نهه‌مهت: به‌نه‌ندازه، به‌قد **ف** به‌اندازه.
- نهه‌مدر: ناوی پیاواهه **ف** اسمی برای مردان.
- نهه‌مهره: بدلاو کیشهو گیره **ف** بلا و کشمکش و دردرس.
- نهه‌هز: تومه **ف** تونگو.
- نهه‌هزی: ده سرهی ناوریشم، ده سمالی هه‌وره‌میش **ف** دستمال ابریشمی.
- نهه‌هسی: ته‌مزی **ف** دستمال ابریشمی.
- نهه‌همل: لمش گران، ته‌پ، تمه‌زهل **ف** تنبیل.

تهنگوچه‌له‌مه: ته‌نگانه، درواری و ناخوشی **ف** ته‌نگنا.

ته‌نگه: ۱) که‌مehrیه‌ندی یه کسم: ۲) بریتی له‌زکی زل: ۳) جیگه‌ی ته‌سک بونوه‌ی ده‌ریا **f** ۱) تنگ اسب یا الاغ: ۲) کنایه از شکم **گ**نده: ۳) تنگه.

ته‌نگه‌به‌ر: هر‌شونیکی ناگوشاد **f** تنگ، مُقابل گشاد.

ته‌نگه‌به‌ری: ته‌نگانه، بی‌دهره‌تانی **f** ته‌نگنا.

ته‌نگه‌تاوا: ۱) و پدله که‌وتو: ۲) زور توّره: ۳) زور بوهینانی میز و گواف **f** ۱) شتابزده: ۲) بسیار خشمگین: ۳) فشار اجابت مزاج.

ته‌نگه‌تیله: ۱) رق هستاو، تووه: ۲) زگ‌زل **f** ۱) خشمگین: ۲) شکم **گ**نده.

ته‌نگه‌دان: ته‌نگان، توندکیشانی ته‌نگه **f** ته‌نیست تنگ اسب یا الاغ.

ته‌نگه‌گز: ۱) پشتینه‌ی زین که نه‌سپ زامار ده کا: ۲) بریتی له قسمی ررق **f** ۱) نرم‌ای که پیشتر اسب را خشم کند: ۲) کنایه از سخن دُك.

ته‌نگه‌گرتن: ۱) برینداری‌بون به ته‌نگه: ۲) بریتی له قسمی گرچو برو تووه که‌رف **f** ۱) زخمی شدن حیوان از تنگ: ۲) کنایه از سخن خشم برانگیز جواب دندان‌شکن.

ته‌نگه‌لان: ته‌سکایی له زه‌ریا، زه‌ریای نیوانی دوچیا **f** تنگه.

ته‌نگه‌نه‌فهس: ۱) ناخوشی هن‌اسه‌سوار: ۲) بریتی له بی‌سه‌بر **f** ۱) تنگ نفس: ۲) کنایه از تاشکیبا.

ته‌نگه‌نه‌فسی: ۱) هن‌اسه‌سواری که ناخوشیده که: ۲) بی‌ثارامی **f** ۱) بیماری آسم: ۲) تاشکیباتی.

ته‌نگ هله‌لچین: بریتی له زور بوهینان و دهره‌تان لی بین **f** در ته‌نگنا قرار دادن.

ته‌نگی: ۱) بدرازیه‌ری گوشادی: ۲) ناخوشی و ته‌نگانه **f** ۱) تنگی: ۲) سختی و تنگنا.

ته‌نگیز: گوییز، بلج، گیوز **f** زالزالک.

ته‌نوا: گمار، چلک، پس، چه‌بل **f** کثیف.

ته‌نوایی: گماری، چلکنی، پیسی **f** کثافت.

ته‌نور: ته‌ندور، قولنکه‌تاقری سوره‌وه کراو بونان کردن **f** ته‌نور.

ته‌نورداختن: هملکردانی ته‌نور، تاگر له ته‌ندوردا کردن‌وه **f** افروختن ته‌نور.

ته‌نورشیوین: کوله‌وه، داریکی دریز که بتنی ته‌ندوری بین تیک و هرده‌دهن **f** چوبی که با آن خاکستر و آتش ته‌نور را زیر و رو می‌کنند.

ته‌نوره: ۱) زارکی دولاش: ۲) گیزه لوکه: ۳) گرمه و گوره: ۴) داوینی کراسی ژنانه **f** ۱) دهانه ناآسیا: ۲) گردباد: ۳) صدای غرش: ۴) دامن زنانه.

ته‌نهوشک: نالوهاتن، گاروئیشه‌ی لوزه‌تین **f** ورم کردن لوزه‌ها.

ته‌نهوی: ته‌نوه‌تی، تبنگی، تینوایه‌تی **f** تشنگنگی.

ته‌نه: له‌شیک، ته‌نیا: یه‌ک ته‌نه بدره‌نگاری بون **f** تن، تنها.

ته‌تها: بدناقی ته‌نه، بی‌هیچ هه‌وال و خزم، تاک **f** تنها.

ته‌نه‌زول: هاتنه خواره‌وه نرخ و پایه **f** فروکش کردن نرخ و پایه،

ته‌نتنه: بزم بزم، سه‌نسنه، جه‌لال و شکواف **f** جلال و شکوه.

ته‌نخوا: ۱) کوتال و مالی بازگانی: ۲) ده‌سماید، سه‌رمیان **f** ۱) کالای بازگانی: ۲) سرمایه.

ته‌ندروس: ساغ، ساق، سلامهت **f** تندرس.

ته‌ندروست: ته‌ندروس **f** تندرس.

ته‌ندور: ته‌ندور **f** تنور.

ته‌ندورپلاوی: پلاوله په‌زش **f** توعی غذا.

ته‌ندوره: ۱) ندوه‌زه‌که‌ی له قسل و برد نه‌یکمن و ناوی ناشی تی

ده‌درزی: ۲) گرم‌هه‌گروم‌هاده: (دیوه که به ته‌ندوره زده هات) **f** ۱)

تووه آسیا: ۲) غرش.

ته‌نراو: ته‌ناوف **f** بافت.

ته‌نریل: پارچه‌ی سی و ته‌نک **f** پارچه سفید درست باف.

ته‌نشت: ۱) کن، نک، لا، جم: ۲) خالیگد **f** ۱) جنب: ۲) ته‌نگاه.

ته‌نشتاو ته‌نشت: له‌سمرلا، لاولا **f** لاپلا.

ته‌نشده‌ر: لاشیانه، لای درزی چوارچیوه‌ی ده‌رگا **f** دوطرف عمودی چهارچویه در.

ته‌نک: ۱) پانی ناسک: ۲) نه‌قول: ۳) چاندراویان موی نه‌بر **f** ۱) تنک:

۲) کم عمق: ۳) کشت یا موی کم‌بشت.

ته‌نکاوی: ناوی که قول نه‌بی **f** آب کم عمق.

ته‌نکوتیول: زور ناسک و ته‌نک **f** بسیار نازک.

ته‌نکه‌کردن: هملکیشان و سوک کردنی چاندراوی پر **f** ته‌نک کردن کشت پر پشت.

ته‌نگ: ۱) کم‌صره‌به‌ندی باره‌بهر: ۲) ادزی گوشاد: ۳) ورگی زل: ۴)

فایشی نیوان‌ده‌فهمه‌کوکی جولاپی: ۵) دزوار: (توشی نه‌فهس ته‌نگی بوه) **f** ۱) تنگ زین: ۲) تنگ، متنابل گشاد: ۳) شکم گنده: ۴)

ابزاری در جولاتی: ۵) دُشور.

ته‌نگانه: لیقه‌مان، بی‌دهره‌تانی **f** ته‌نگنا.

ته‌نگاوان: (۱) وسیر پله خراو: ۲) زور بزر هاتون **f** ۱) شتابزده: ۲) در ته‌نگنا قرار گرفته.

ته‌نگاوی: ته‌نگانه **f** ته‌نگنا.

ته‌نگبی: نامازی داییزانی کون ته‌نگ **f** غربال رین.

ته‌نگ بی‌هه‌لچین: زور بوهینان و بی‌دهره‌تان کردن **f** در ته‌نگنا قرار دادن.

ته‌نگ دان: ته‌نگ‌کیشان له یه کسم **f** تنگ زین بستن.

ته‌نگده‌س: نه‌دار، بی‌پاره، بی‌مال، فدقیر **f** ته‌نگدست.

ته‌نگده‌ست: ته‌نگ‌ده‌س **f** ته‌نگدست.

ته‌نگر: داریکی دده‌نه بدری، وک بدری بادام ده‌چنی **f** نام درختچه‌ایست.

ته‌نگر: چالوک، داریکی پنجکه‌مو بـ مدـلـکـ سـفـیدـ خـارـ

ته‌نگره: ۱) شیوه ته‌نگه‌بهر، گه‌لی ته‌نگ، دولی ته‌نگ: ۲) ناوی

گوندیکه له کوردستان: ۳) ته‌نگانه **f** ۱) دره ته‌نگ: ۲) نام یکی از

روستاهای کردستان: ۳) ته‌نگا.

نترل.

نهنگ که: ۱) کانزایه که ده کریته ده فری رون و شتی تراو؛ ۲) پیواندیه که نزیکه شازده کیلو ده گرنی؛ ۳) چلیک حلبی؛ ۴) پیمانه ای معادل شانزده کیلو.

نهنگ کهچی: وستای تهنه که کاری حلبی ساز. تندند کسدساز: تندند کدجی حلبی ساز.

نهنی: ۱) تندک، ناسکی سولک؛ ۲) نانی تندندوری ناسک؛ ۳) قورمی مهنجمل، سیان، رهشایی نیشتوى دوکهل؛ ۴) تک، نازک؛ ۵) نان لواش؛ ۶) دوده، سیاهی دیگ.

نهنی: تهنجا، تاقه کسدس، تاقه شته تنها، یگانه.

نهنیابال: بینی یاریده زو هاوا کاری بکه و تنها، بینی یار و یاور. تهنجام: ۱) پیک هینان و تهنجام دان؛ ۲) نههیشنن؛ ۳) بهانجام رساندن؛ ۴) باقی نگذاشتن.

نهنایی: تهنجای، بینی هاوده و بداتک که وتنه وف تنها.

نهنیتی: یه کایه تی، تهنجایی، بینی هه واله تی وحدانیت.

نهنیشت: ۱) لاکدله که؛ ۲) نزیک، نیزیک؛ ۳) پهلو، جنب؛ ۴) نزدیک، مجاور.

نهنیله: به خرد ریسر اوی ئاماھى کاری رشته رسیده.

نهنین: چنین تبیدن.

نهنینه وه: داگری، داگرت، گیروبى: (نهو ناهویه له تهنجندوه دایه) سراپت، واگیری.

نهو: ۱) یەزی وەنگ بۇر، مەزی خۆلە کەمه وەنگ؛ ۲) دەنگی بانگ کردنی مېنگل بۇ تاوخوارندوه؛ ۳) وشى پەسند بۇ گۈرانى يېز؛ ۴) تا، نوبەتى، ياداف؛ ۵) گوسفتى خاکسترى؛ ۶) صدای خواندن گلە به آخورى؛ ۷) حرف تحسین خواننده؛ ۸) تېب.

نهو: ئازەزو، ھومىد، تەماق اسىد.

نهوات: سەبر و حەوسەلە، تاقەت و پىشودىزى بُرددبارى.

نهوادار: بەھومىد، بەھىشى، بەئاوات امىدار.

نهوار: ۱) مېچىگە باز بازى مۇيىنە؛ ۲) منالى خە خۆل وەمراش؛ ۳) بازىادە؛ ۴) کودىك چاق و چىلە.

نهوازى: داواي بوردن کردن، عوزرخوازى مەدرەت خواهى.

نهواسا: تاساو، ورو گېزە كىچ و منگ.

نهواسان: ۱) گېزبۇن، تاسان؛ ۲) دلساردى، ناھومىدى؛ ۳) گىچ شىدن؛ ۴) دلسىرىدى، نومىدى.

نهواسان: ۱) تاساندن، ۲) دلسارد کردن؛ ۳) گىچ كردن؛ ۴) دلسىرىد کردن.

نهواسيان: ۱) تاسان؛ ۲) تاھومىدى بون؛ ۳) گىچ شىدن؛ ۴) دلسىرىد شىلن.

نهواسيانه وه: دلسارد بون توميدىشدن.

نهواسىيائى تەھووس: چش له هەرشت، بەچەندەم بەدرەك.

نهواش: چەورابى، زەرنوقابى اچ چەربى.

نهواشا: روانىن، تماشا، مىزە اتماشا.

نهواشاخانه: جىگە شتى خوش و سەير دىتە تماشاخانه.

نهواف: خول خواردن بەدەورى مالى کايەدا طوف.

نهوافەت: جياوازى، فەرقە تفافوت.

نهوال: بالىنان، تەير و تەوال بېرندە.

نهوانچە: دەمانچە، دەبانچە سلاح كىرى.

نهواندىن: ۱) قەدکردن، دولاڭىرنەوە؛ ۲) لېك پېچان، لول دان؛ ۳) تاكىرىن؛ ۴) پېچىن.

نهواو: ۱) تم، تەمام، گش، بىنى كەم و كۈرى؛ ۲) خەلاس، لەيدىن چوھا.

۱) تەمام، بى كەم و كاستى؛ ۲) ياييان يافتە.

نهوابۇن: ۱) دروست و بىنى كەمایەسى بون؛ ۲) نەمان و خەلاس بون.

۱) بى كەم و كىرس بودن؛ ۲) بە تمام رسىدە.

نهواوکىردىن: ۱) پېك هىنان و تەنجام دان؛ ۲) نەھىشتن؛ ۳) بەنچام رساندن؛ ۴) باقى نگذاشتن.

نهواوى: ۱) بىنى كەمایەسى؛ ۲) گەش لە گش؛ ۳) بى كەم و كاستى؛ ۴) هەمگى.

نهوتىن: نەوات بُرددبارى.

نهوجى: باربۇ، كۆمە كى مالى بەھەزەزەز كار تعاونى.

نهوخ: كۈل، كۈليل، راخە، ھۆلەمەر لەزىز زەمين دا زاغە.

نهور: ۱) بىبور، بەلتە؛ ۲) تەنامەت؛ ۳) جۇر؛ ۴) تېرى؛ ۵) حتى؛ ۶) نوع.

نهورات: كېتىبى پېرۇزى جۇلە كەو خاچ پەرستان تورات.

نهوراس: داسى لەكمەدار پەرانىن، تەور داس داس دستە بىلند شاخە بىرى.

نهورداس: تەوراس نگا: تەوراس.

نهورزىن: بىبور كەي چەكى شەركەران و سەرشانى دەرۋىشان تېرىزىن.

نهورك: بىلۇر، جۇرلى شوشىي جوان بلىر.

نهورىزى: كېشىكە بەرانبىرى سى كىلى، مەن من، بىراپت شە كىلى.

نهوز: خىشل، خەمەل زىبۈر.

نهوزاندىن: راژاندەمە، جوان كردن آدارىن.

نهوزە: حەنەك، قىسى گالىئە طەنر.

نهوزەپىكىن: تېز بىن كردن، گالىئە بىن كردن بەشىخند كردن.

نهوزى: پېۋىست، پېداۋىست لازم و ضروري.

نهوزىم: تەرك، كارى سەرشان، كارى كە پېۋىستە بىرى وظىفة، تكلىف.

نهۋەم: نەھىم، تۇندۇزۇرۇ ھېزىدار فشار.

نهوس: قىسى بەتىكۈل، تېن، تانە طعنە.

نهوسكە: ھەنجىرىھ كېيۈلەك انجىر كوهى.

نهوسىن: تاسان هاج و واج ماندىن.

نهوش: ۱) تراو، شل، دەزى خەست؛ ۲) ھېچ و بوج، پەشم، بىنى نىرخ؛ ۳) ناجور، نازىك؛ ۴) مایع؛ ۵) بى ارزش؛ ۶) تاھىنچار.

نهوشك: كەش، ھەواي دەھورى زەۋىن جۇزىن.

نهوشۇ: تەشۇئى، تەمشۇرى تىشە.



- تىپ: ۱) كۆمەل، دەستە: (تىپە سوارىڭ هات); ۲) رىستەي وشەق [۱] تەيەو؛ رام و فيرە كار [رام و كاري].  
 گروه، دستە: ۲) جملە دستورى.
- تىپبەر: بوردن، راپوردن: (ورەتنى پەزە، بېرەدا تىپبەرى) [گىندر كردن].
- تىپبەرالىدەن: پىك هيتابى كار [انجام داد].
- تىپبەرپۇن: هاتون و روپىشىن [گىندر كردن].
- تىپبەر كردن: ۱) لەكاتى خۇرى رابوردن; ۲) چۈن و روپىشىن [۱] تەيەوبۇغ: راهىنداو بوكار [رام شده براي كار].  
 تەيەوبۇن: راهاتن و كارفېر بون [رام شدن و كار آموختن].
- تىپى: ۱) تىپىڭ، تۇنى، تەزىزە: ۲) براي مىرد، شوپىرا؛ ۳) تو، تەقى؛ ۴) تىخەي شىر و خەنچەر و كېرىد؛ ۵) تىل، لمقولىنجىكمەۋە [۱] تىپەنە: ۲) برايدىشۇر؛ ۳) توت؛ ۴) تىپە شىمىشىر و...؛ ۵) نىم نىگە.
- تىپى: ۱) تاواي پىتى چوارەمى نەلف و بېتكە: ۲) ياو، تا، نۇبەتى؛ ۳) دەناوا:
- (تىپدا، تىپ كراو): ۴) دېت، بەرپۇه بۇھاتن؛ ۵) سوسىكە، سويسىكە؛ ۶) لەناواف [۱] حرف چەرام الفبا؛ ۲) تېب؛ ۳) درون، تو؛ ۴) مى آيد، در را آمدى است؛ ۵) تىھىو؛ ۶) آندر.
- تىپا: ۱) لەناوايى، تىپدا؛ ۲) رىگوم كردو، سەرگەردان [۱] آندر آن؛ ۲) سرگەردا.
- تىپەست: دەناوان بەنهيم، تىپاخىن [چىاندن].
- تىپەستان: بەنهيم تىنان، بخورتى خستەن تاوا [چىاندن].
- تىپەستاونىن: تىپەستان [چىاندن].
- تىپەپىچان: لى ئالاندىن، لى پىچان [پىچاندىن بە دور...].
- تىپەپىچاندىن: تىپەپىچان [پىچاندىن بە دور...].
- تىپەت: ۱) رەنگى سورى ئاچىخ؛ ۲) زولف، كەزى، يېرجى؛ ۳) تو، تەقى [۱] تىپەنە: بەزۇر خستەن تاوا، بەھىم تانەنداو، بخورتى خستەن تىپدا [چىاندىن].
- تىپەنەن: لى ئالان [بە دور چىزى پىچىدىن].
- تىپەنەندىن: لى ئالاندىن [پىچاندىن بە دور].
- تىپايدىن: لەناودان، لەبەش كردن، مزەھىل كردن [از ميان بردن، نابود كردن].
- تىپاتۇرۇ: ۱) تەماشاخانەي سازىنەو سەماكەران؛ ۲) سازىنەو سەماكەر [۱] تاتىر؛ ۲) هەنر بىشە تاتىر.
- تىپاتۇخانە: تەماشاخانەي سازىنەو سەماكەران [تاتىر].
- تىپاچۇن: لەناوچون، تىپچۇن، لەئارادا نەمان [از بىن رفتەن].
- تىپاچاران: ۱) سەر سۈرۈمان و سەرگەردان بون؛ ۲) بېر و هەزىز لى كىردىن و [۱] مەھىر ماندىن؛ ۲) اندىشىپىدىن.
- تىپامان: دامان و مات بون لەكارىكاك [درماندىن].
- تىپان: ۱) مەندەلى گەدۋەي، گوشاد؛ ۲) لەسوج و كەنارەوە، نە راستەمۇخۇ [۱] دېگ بىزىك؛ ۲) بە طور غېرەستىقىم.
- تىپانجە: مەنچەلى دەستە، لەتىان گچەكتەر [نوعى دېگ].
- تىپانە: تىيان، مەنچەلى گەدۋە و گوشاد [دېگ بىزىك].
- تىپا: رەشايى لەمشەمدا، تارمايى [اشىح]. سېھى.
- تىپى بىردىن: دەناوخىستن، تىپان [لاى چىزى گىداشتىن].
- تىپى بېرىن: بەزۇر دەناوان [چىاندىن].
- تىپى بەرپۇن: ۱) تىپەلگەنلى ئاگىر: (ئاگرم تىپەرپۇن؛ ۲) شېرەزىنىي پېچۈلە كەنارى ئاگىر: (ئاگرم تىپەرپۇن؛ ۳) پەلامارى سەگ بوكىتن [۱] آتش گرفتن؛ ۲) شېرەزىنىي بچە دام از پەستان مادر؛ ۳) بورش سگ.
- تىپى بەردان: ۱) گرەندىنى ئاگىر بەشىتكەمە: (ئاگىر تىپەرپۇن؛ ۲) بەرەلدا كەردىنى زا بوماڭ؛ ۳) بەرەلدا كەردىنى و دەندانى سەگ بەرە و شەنى [۱] آتش زىن؛ ۲) رەها كەردى بچە دام براي مكىدىن پەستان مادر؛ ۳) سگ را بە چىزى پاس دادن.
- تىپى بىن: ورده كار، بېر روناك، خاۋەن ھەزەن [أندىشىمند].
- تىپىنىي: ۱) ھەزو فىكىركەندەوە لەدوايى كار؛ ۲) پەيدا كەردىنى نەزانراواف [۱] عاقېت اندىشى؛ ۲) ياقتەن.
- تىپتۈك: شىلىم، شەلم، كىايدە كە بىنكى خەرە و لەتىرىھى چەوهندەرە [شىلغەم].

تیر: ۱) خدست: ۲) نهادی به کهوان دهیها وین: ۳) همه‌ال مانگی هاوین  
 تیر: ۱) غلیظ: ۲) تیر: ۳) تیرماه.

تیر: ۱) ته‌سمل، دزی برسی: ۲) پر: (تیرگوشته): ۳) رنگی توخ: ۴)  
 زور و بدله: (تیر تماشام کرد) ۱) سیر مقابل گرسته: ۲) پر: ۳)  
 رنگ سیر: ۴) از صمیم قلب.

تیر: خورجینی گوره‌ی دوتایی خورجین بزرگ.  
 تیرنه‌ناز: تیره‌ها وین، که‌سی که تیر به کهوان ده‌هاوین تیرانداز.  
 تیرنه‌نازی: تیره‌ها وینشتن نگا: تیراندازی.

تیرنه‌نداز: تیرنه‌ناز نگا: تیرنه‌ناز.

تیرنه‌ندازی: تیرنه‌نازی نگا: تیرنه‌نازی.

تیراچون: تی هله‌چان، تی چه‌قان خلیدن.  
 تی رادان: ناو دده فر و دردان بو خاوین بونه‌وه: (ناوی تی راده) ۱)  
 آبکشی کردن و شستن.

تیرادین: پیدا پرمون، متعانه بین کردن ۱) اعتماد کردن، اطمینان  
 داشتن.

تیرادیوی: تیرادین ۱) معتمد داشتن.

تی راکردن: ده نادا جی گردنده، تی چه قاندن فر و کردن.

تیرانگ: مسوّدان ف مانه.

تیراوا: سه‌وزه و ده غلی نه‌تینو سبزه شاداب.

تیراوا: نه‌تینوه‌تی، گهش و شمه و له‌سیسی به دور شادابی.

تیراوا: بریناره‌ش، کوانیکی روز حسته‌مه و چا نایته‌وه ف سیاه‌زم.

تیراوازی: مه‌وایدیک که تیری هاویزاوی ده گاتنی تیررس.

تیرباران: ۱) ویکرا هاویشتی تیری روز: ۲) کوشتنی که‌سی له‌لاین ده‌وله‌توه بدیر ۱) فرو ریختن تیرهای بسیار و متواتی از هر طرف:  
 ۲) تیرباران، اعدام.

تیربون: له برچیتی خلاس بون ف سیرشدن.

تیرتیره: جوئی مارمیلکه ف نوعی مارمولک.

تیرتیره: بزن مره، قومقمه، خمه گرف ف بزمجه.

تیرخواردن: نه‌مانی بر سیاه‌تی، خواردن تا بی نیاز بون ف سیرشدن.

تیرخوی: چیستی نیوه سویر ۱) آش نیم‌شور.

تیردان: هه‌گهی تیران، جی‌گهی تیره کهوان ف ترکش، تیردان.

تیرزشن: ده ناکردنی ورده ف ریختن توی ...

تیرشتن: تیرزشن ف ریختن توی ...

تیرک: نالودار، داره رایه‌لی میچ ف تیر سقف.

تیرک: خورجینی گوره، جه‌والی دوتایه ف خورجین بزرگ.

تیرنج: پهراویزی بدگ و شمه‌ک، کدناهه‌ی جبهه و کراس ف سه‌جاف.

تیرو: ۱) تیروی، دارکی لیره‌واره و ده‌ونه: ۲) جانه‌وری درنده ف ۱)  
 درخته‌ایست جنگلی: ۲) جانور درنده.

تیر روانین: توشاکردن به زه‌قی ف خیره در چیزی نگریستن.

تیرزو: تیشکی خور ف آفتان.

تیرزو: پارچه‌ی درزگه له کراسی زنانه دا ف قطعه پارچه بلند در پیراهن زنانه.

تیتوول: شره‌ی پارچه، تیسمالک له کوتالی دراوف برگاله پارچه، کهنه.  
 تیته: ۱) تیک، خشلی ناوچاوان: ۲) بدرُ له خدیار ۱) زیور بیسانی:  
 ۲) خیار کوچک.

تی تدقان: هدلاستی به‌له‌دو به ترسه‌وه ف اترسان گریختن.

تیتی: ۱) کولبره‌ی له شکلی په‌زنده بونه‌لان: ۲) ده‌نگی بانگ کردنی  
 مریشک ۱) گرده نان به شکل پرنده برای بچه‌ها: ۲) صوتی برای  
 خواندن ماکیان.

تیج: بلاوی و بی سهرو په‌ره‌ی ف پراکندگی و پریشانی.

تیچان: بلاویون، ناریک و بیک بون ف پراکندگی.

تیچاندن: ۱) ورده به‌نه‌ندورا رژاندن: ۲) نارد ورده ورده به‌سه‌ر رونی  
 داغ‌دابزاندن: ۳) بریده‌تی له شه‌یتاني و شوفاری کردن ۱) سوخت  
 در تصور ریختن: ۲) کم کم آرد بر روغن داغ پاشیدن: ۳) کنایه از  
 شیطنت و بدگونی کردن.

تی چران: کوبوئه‌وهی حه‌شاما‌تی زور ف اجتماع انبوه مردم.

تی چرزا: تی چران ف اجتماع انبوه مردم.

تی چریکان: به‌ده‌نگی بدرز گورانی گوتن ف آواز خواندن با صدای  
 بلند.

تیچو: ۱) تی شکاو: ۲) له‌بهین چو ۱) شکست خورده: ۲) نابودشده.

تیچون: ۱) زیان دیتن، تی شکان: ۲) بنه‌بر بون و فهوتان: ۳) خدرج  
 هله‌لگرتن: (ماله‌کم زوری تی چوه) ۱) شکست خوردن: ۲) نابود  
 شدن: ۳) خرج برداشت.

تی چه‌قان: شتی باریک به‌شتی نه‌ستوردا چون، تی هله‌چون ف خلیدن.

تی چه‌قاندن: باریک و تیر به‌نه‌ستوردا کردن ف خلاینید.

تی چه‌قین: تی چه‌قان ف خلیدن در...  
 تی چه‌ندن: تیچاندن نگا: تیچاندن.

تیچین: ۱) که‌سی نارد بدرونی داغدا ده کا: ۲) نهادی پشکه‌ل و کا  
 ورده ورده به‌نه‌ندوردا دریزی: ۳) نهادی شه‌یتاني و شوفاری لدھ‌لک  
 ده کا ۱) کسی که آرد بر روغن داغ پاشید: ۲) آنکه سوخت در تور  
 ریزد: ۳) سخن چین.

تیخ: دمه چه‌قو و شیر و خه‌نجه‌ر ف لبه کارد و چاقو و ...

تیخ: تیخ ف تیخ.

تیخزان: له سرلا چونه ناو ف خزیدن در...  
 تیخزاندن: تینان به‌هیز، تی تپاندن ف چیاندن.

تیخزین: تیخزان ف خزیدن توی ...  
 تیخستن: ۱) خستنی شتی له ناو شتی تر: ۲) تی روکردن ف ۱) تونهادن:  
 ۲) فروکردن.

تی خورین: لئی گوراندن، به‌قدوداندن ف نهیب زدن.

تیخونجان: تی ترینچاندن، به‌نهیم تی نان ف با فشار گنجانیدن.

تیدان: ۱) کارتیکردن: (تیدانی کرم): ۲) تی هله‌لسونی قوریان مه‌لحهم:  
 ۳) تی کردنده‌وهی پارچه، لئی زیادکردنی پارچه به‌پارچه: ۴) سبی  
 که‌وتی دانه‌وله: (برنج سبی تیداوه) ۱) نفوذ کردن: ۲) اندودن:  
 ۳) تکد تکه بر هم دوختن: ۴) ایجاد شدن شیش در جبوهات.

- تیروک: داروکه یه کی خدرا تی کراو بو ننگوتک پان کردنده و نورد.
- تیروکردن: ده ناوان، تینان فروکردن.
- تیروی: داری تیر و درختچه ایست جنگلی.
- تیره: ۱) تایده، به شیک لاهزه؛ ۲) تاختید لدمدره زه؛ ۳) سیرمه چدرمی
- باریک بون کلاش؛ ۴) شانه هنگوبنی له سفر لاداندرو اف؛ ۵) طایله؛
- ۶) گردی از شالیزار؛ ۷) تسمه چرمی که در کفش دست دوز «کلاش» به کار برند؛ ۸) شانه عسل چیده شده.
- تیره خسروه: نهودنده برسی تیره کا، خواردنی زه می برسیه که آن مقدار از خوراک که گرسنه را سیر کند.
- تیره شان: شانه هنگوبن اف کندوی عسل.
- تیره غه: موغدره، مازه پشت ف مازه.
- تیره گه: دریابی له به زایی دا مرتفع.
- تیره گهشان: ملدی کیو اف قله کوه.
- تیره مار: جوری ماری باریک ف نوعی مار باریک.
- تیری: ۱) خستی، دزی شلی و تراوی؛ ۲) نانی تندکی تندور اف
- غفلت؛ ۳) نان لواش.
- تیری: ۱) دزی بر سیاپتی؛ ۲) توخی ره نگ؛ ۳) سیری؛ ۴) پرزنگی.
- تیریش: سی سوچیک له په اویزی کراسدا، گرول اف تکه پارچه مثلثی در حاشیه پیراهن زنانه.
- تیریز: تیر و آفات.
- تیریه تی: بدرانه هری برسیه تی ف سیری.
- تیز: ۱) کوژله، کوژ گیایه کی تیزه له تاودا ده زوی؛ ۲) گالنه پی کردن و تموس تی گرتن؛ ۳) گاهی است آبزی؛ ۴) ریختند کردن.
- تیز: کونی لای چه خمای خنگی ره شوکی که باریکه باروتیکی تیزایه ف سو راخ زیر چخماق در تنگ سری.
- تیزاب: ثاوی دو له پاش کولاندن و کردن شیریز و کمشک اف پس مانده دوغ پس از جوشانیدن و کنخ گرفتن.
- تیزان: ثاو تیدا پیدا بون: (چاوم فرمیسکی تی زا) آب یا مایع در چیزی جمع شدن.
- تیزانگ: ۱) موسولدان، میزه لدان؛ ۲) پزدان؛ ۳) کیسی لاستیکی که فوی تیده کن بومندالان اف؛ ۴) منانه؛ ۵) زهدان؛ ۶) بادکنک.
- تیزیپی کردن: گالنه پی کردن ف مسخره کردن.
- تیزیپووه کردن: سوک پیوه کردن، جوزپیوه کردن اف انگلک کردن.
- تیزیکه: تیزی تفندنگ ف نگا؛ تیز.
- تیزو: هدلتوزین، سل و قه لس ف عصی مزاج.
- تیزه: ۱) تیزی تفندنگ؛ ۲) سهرونوکی باریکی شت اف؛ ۳) نگا؛ تیز؛ ۴) نگا؛ تیز.
- تیزه تیزه: په له پیل، گله لک بلده اف شتاب.
- تیزه تیزه دان: په له پیل لئی کردن، و په له خستن اف به شتاب و اداشتن.
- تیزه تیزه لئی کردن: سه رانه سه ره بون کردنی کاری اف به شتاب و اداشتن.
- تیزه: ۱) چیزه دی توندی زمان سوتین؛ ۲) تیخی به برشت؛ ۳) توند له کارو له دوشن: ۴) زو: (تیزه تی په زه؛ ۵) پی داگر، سور اف؛ ۶) مزه تند؛ ۷)

- تیف: گیزه، دهنگی گولله‌ی هاویز راوف صدای گلوه.
- تیفرگ: چوژه پونه، چویله که یه کی کاکول به سده رف شانه بسر.
- تیفسی: بدله‌می چیشت، ده فری گرaran، دهوری دریزوکه‌ی گدوره رف دیس.
- تیفل: ۱) قسمی بدیکول، پلار، تیز؛ ۲) هیچ و پوج و بی ترخ؛ ۳) تیکول
- ۴) حرف تودار؛ ۵) بی ارسن؛ ۶) پوسته، قشر.
- تیقوک: چیشكه، چوله که، پاساری، مه لیچک رف گنجشک.
- تی قولپاندن: لمدرسه ره تی رزاندن، تیدا قلب کردنه وه رف از بالا ریختن.
- تیقه: تریقه، ده نگی خنین رف صدای خنده.
- تیقه‌ل: رزبی دراوف پوسیده و پاره.
- تیقه‌لو: جل شر، شرول، بدرگ دراوف زنده پوش.
- تیک: ۱) باقیه، تهدل؛ ۲) درون، دورمان؛ ۳) تیشه شاخ (۱) بخیه؛ ۴) توی دوخت؛ ۵) صخره صاف و مرتفع.
- تیک: ۱) گش، هدمو، ۲) ده ناویده کدا؛ ۳) قیت، زوب (۱) همه؛ ۴) توی هم؛ ۵) قد.
- تیکان: درکی دار، درک، چقل رف خار.
- تیکبردن: ده ناویده کرا کردن رف درهم فروکردن.
- تیکبه‌ربون: تیکمل بدهیک بون بوشتر رف به جان هم افتادن.
- تیکبه‌ردان: به گزیه کتردا کردن رف به جان هم انداختن.
- تیکپه‌راندن: ده پالیه کترنانی دویان چهندشت رف توی هم قراردادن.
- تیکپه‌رین: چونه ناویه کی چهندشت رف تداخل اشیاء.
- تیکچون: ۱) شیوان، لمدریه ک بلاوبون؛ ۲) توره بون، لمباری ناسایی لادان (۱) آشفتن؛ ۳) منقلب شدن.
- تیکخران: بدهیه کترمه به استران رف به هم بسته شدن.
- تیکخراف: بدهیه که و به استراو، پیکه و گری دراوف به هم بسته شد.
- تیکخستن: لیک قایم کردن، بدهیه که و گریدان رف به هم گره زدن.
- تیکدان: ۱) خراب کردن؛ ۲) تیکمل کردن؛ ۳) شیواندنی کار رف (۱) خراب کردن؛ ۴) قاطی کردن؛ ۵) به هم زدن کار.
- تیکده‌ر: ۱) ویرانکر؛ ۲) کار خراب کر رف (۱) ویرانگر؛ ۳) آشو بگر.
- تیکرا: پیکه و، گش، همه می رف همه باهم، مجموعاً.
- تیکراپی: گش له گش، سه ریاک رف همگانی، عمومی.
- تی کردن: ۱) ده ناو رزاندن: (ناوی تیکه)؛ ۲) سازدان: (سه بیل تیکه) (۱) ریختن توی؛ ۲) مهیا و آماده کردن.
- تیکسرمان: تیرگوشتی و پته‌وی رف چاق و قوی بنه بودن.
- تیکسرماو: گیانداری تیرگوشتی پتموق رف چاق و قوی بنه.
- تیکسمران: تیکسرمان رف چاق و قوی بنه بودن.
- تیکسمراؤ: تیکسرماو رف چاق و قوی بنه.
- تیکشکان: را بردنی بدهیله: (بیردها هات و تیکشا) رف عبور با شتاب.
- تیکشکان: به جاری بدهیه کدا وردیون و شکان رف یکباره در هم شکستن.
- تیکشکاندن: ورد خاش کردن به سه ریه کدا خرد و خاش کردن.
- تیکشکاو: به سه ریه کدا شکاو رف درهم شکسته.
- (۱) صخره صاف و مرتفع؛ ۲) شتالنگ صاف شده؛ ۳) بُرآ، تیز.
- تیشت: تاشتی، نانی به یانی، بدرقیلان رف چاشت.
- تیشك: ۱) تیریز، تیروز، رونا کایی خور؛ ۲) بریقدانه وه؛ ۳) کولکدو موی دریز، تیسک (۱) شمعاع پرتونه؛ ۴) انکاس پرتونه؛ ۵) پشم و موی زیاد.
- تیشکان: بن کدوتن له شهربان له سهودا و مامه‌له رف شکست خوردن، زیان دیدن.
- تیشکاندن: سه کدوتن له شهربان له سهودا و مامه‌له رف شکست دادن، زیان رساندن.
- تیشکاو: ۱) ژیرکه‌تو له شهربان؛ ۲) زهره‌لئی کدوتو له سهودادا (۱) شکست خورده؛ ۳) زیان دیده در معامله.
- تیششو: بزبیو سه‌فدر، توشه رف توشه.
- تیشوبه‌ر: ۱) نان بدری جوتیار بوده شت؛ ۲) توشه بدهه رف (۱) کسی که غذای دروغ را برایش می برد؛ ۳) توشه‌دان.
- تیشودان: توشه‌دان، توشه بدهه رف توشه‌دان.
- تیشوك: شتموک، کهل بله رف اثاث و لباس.
- تیشوك‌ردن: ۱) پیک هینانی بزبیو بوسه‌فدر؛ ۲) بریتی له تیشت خواردن (۱) آماده کردن توشه؛ ۳) کنایه از صبحانه خوردن.
- تیشه: ۱) توشه؛ ۲) رهگی تازه رواوی ده غل (۱) توشه؛ ۳) جوانه تازه گیاه.
- تیشه: توشه رف توشه.
- تیشебر: شده‌خته‌یی که ده خلی شین هله‌لده ته کینی رف بخزدنی که ساقه‌های سبز را می خشکاند.
- تیشه‌شاخ: که فری حولی و بلند لمچیا، تیشه په‌مردی کیو رف صخره صاف و مرتفع.
- تیشه‌لان: به درده لانی سه‌خت رف سنگلاخ صعب العبور.
- تیشه‌مب: گاتو، شاتو، توی رهش رف شاه توت.
- تیشیشان: به پله‌پهله خمریکی کاریک بون رف به شتاب مشغول به کاری شدن.
- تیغ: دمه کیردو شیر و خندجه رف تیغ.
- تیغ: تیغ رف تیغ.
- تیغه: دیواری تندکی نیوانکهر، لمپه‌ری ناسک له قورو به درد رف حاجز دیواری، تیغه.
- تیغه‌شان: ۱) مله‌ی کیو؛ ۲) لاشانی چیا، تیغه رف (۱) ستیغ کوه؛ ۳) تیغه کوه.
- تیف: ۱) لوس و لمبارو ریک له برجاوه؛ ۲) تونکه ناو؛ ۳) ده نکه باران رف (۱) شیک؛ ۴) قطره آب؛ ۵) قطره باران.
- تیفتیقه: تیغ پیداهنده‌نده تاشر او: (سلرم تیفتیقه بده)؛ ۲) خود و لوس کردن: (واخوی تیفتیقه داوه جحیلان شیت ده کا) (۱) دوتیغه کردن؛ ۲) آراستن.
- تیفتیقه‌دان: تیفتیقه رف نگا: تیفتیقه.
- تیفشاں: تویز، تویزالک رف کاشه.

- تیک هه‌رستن: به توندی پال پیکه‌ودان **ف** محکم به هم چسبیدن.
- تیک هه‌زیان: لیک هالان بدیر و تهه و **ف** بهم پریدن.
- تیک هه‌لچون: پیک هه‌لچان و تیکه‌کوهه گلان بوشدر **ف** گلاویز شدن.
- تیک هه‌لدان: (۱) شده‌شدق، بدینی لهیکدان؛ (۲) شه‌رکدنی تازه‌ل  
به سفر **ف** (۱) لگد و تیبا زدن؛ (۲) شاخ به شاخ شدن حیوان.
- تیک هه‌لشیلان: به سه‌مریه کدا هه‌ورکردن، دو درمان پیکه‌وه  
تیکه‌ل کردن و شیلان **ف** درهم چلانیدن، معجون کردن.
- تیگرا: تیگرا، گشت له گشت **ف** نگا: تیگرا.
- تیگراای: به گشتی، تیگراای **ف** عمومی، همگی.
- تیگرتن: (۱) بدره‌ونیشانه هاویشن؛ (۲) پیته به لیاسدا درون؛ (۳) به رد  
ده کون و جاده‌نان: (بدردی تیگر **ف**) (۱) هدف گیری؛ (۲) پسند زدن؛  
(۳) سنگ در سوراخ نهادن.
- تیگرماندن: لی خورین، تی خوزین **ف** نهیب زدن.
- تیگوشین: تیگوشین، تی ولین، نان تلیت کردن **ف** ترید کردن.
- تیگه‌شتن: حالی بون **ف** فهمیدن.
- تیگدیاندن: حالی کردن **ف** فهماندن.
- تیگه‌یشتن: فامین، حالی بون **ف** فهمیدن.
- تیگه‌یشتو: فامیده، حالی بون: (خواهی بومان بینری تاوی له قور  
نه‌نیشتو / یان لاوی پیگه‌یشتو یان پیری تیگه‌یشتو «وه‌هی» **ف**  
فهمیده، دانا).
- تیگه‌یشتنی: تیگه‌یشتو **ف** فهمیده، دانا.
- تیگه‌ین: فامین، حالی بون **ف** فهمیدن.
- تیگه‌یون: فامیده، بدراست **ف** فهمیده، دانا.
- تی گران: گیر کردن له شتیکا، بی دهره تانی **ف** گیر کردن.
- تیگیرکردن: تیگیران **ف** گیر خوردن.
- تیگیریان: تیگران **ف** گیر کردن.
- تیل: (۱) نامال خوار؛ (۲) دریمیو: (تسیلی کرده باش دیاره)؛ (۳)  
قه‌لمه‌داری تازه نیزارو؛ (۴) سوچ، قوزین؛ (۵) خیل، خوبل؛ (۶) کهلا،  
هله‌مات **ف** (۱) کج، مایل؛ (۲) بارز مُشخص؛ (۳) قلمه تازه کاشته؛ (۴)  
گوشه، زاویه؛ (۵) لوجه؛ (۶) تیله.
- تیل: (۱) هه‌دای لمس و ناسن، سیم؛ (۲) بدرقیبه، تیگراف؛ (۳) نامال  
خوار، توزی لار؛ (۴) لوس، ساف **ف** (۱) سیم؛ (۲) تلگراف؛ (۳) کج،  
مایل؛ (۴) صاف.
- تیل: توبل، هه‌نیه، نه‌نی، ناوچاون **ف** پیشانی.
- تیلا: سوچ، گوشه، قوزین: (به تیلای چاوری لی روانیم) **ف** گوشه.
- تیلا: دارده‌ستی نه‌ستور، چوماغ، پدیغ **ف** کدیگ.
- تیلاترین: دارکاری خدست و خول: (کدوته‌گیانی تیلاترینی کرد) **ف**  
ید شدت کنک زدن.
- تیلاگ: لاسر: (کلاوی بمتیلاگی سمریوه نابو) **ف** جانب سر.
- تیلاوتبیل: خواره خوار له سه‌رلا **ف** کج و ارب.
- تیلایی چاوه: گوشه‌ی چاوه: (تیلایی چاوه دامی) **ف** گوشه جشم.
- تیلکردن: (۱) خوار کردنهوه؛ (۲) نیساندان له لاؤه **ف** (۱) خم کردن؛ (۲) از
- تیک کردنهوه: بریتی له هه‌مو گیان شکاندن: (له شی هه‌مو تیک کردنهوه)
- کنایه از شکستن اعضای بدن در کتک کاری.
- تیک گیران: (۱) ده ناویه ک ترجان؛ (۲) بریتی له مل ده بدملى یه ک نان
- (۱) درهم فروشنده؛ (۲) کنایه از گلاویز شدن.
- تیکله: (۱) بدروشی پچوک، مدنجه‌لوکه؛ (۲) جمه‌ی ناوکیشان **ف** (۱) دیگ  
سمی کوچک؛ (۲) سبوی آیکشی.
- تیک له‌هه: تیکرایی، بی هه‌لیزاردن **ف** درهم، بدون استثنای.
- تیکمه: دوگمه، توکمه، قویچه **ف** توکمه.
- تیکوپیک: بداریک خراکراو، بی سه‌ره و بهره **ف** داغان.
- تی کوتان: خستنده‌ناوهوه به نزور **ف** سبوختن.
- تی کوتاندن: تی کوتان **ف** سبوزیدن.
- تی کوتان: تی کوتان **ف** سبوختن.
- تی کوشان: ته‌قالا کردن، هولدان **ف** کوشیدن.
- تی کوشین: تی کوشان **ف** کوشش.
- تی کوشین: (۱) تلیت، تریت، نان ولین له شور بادا؛ (۲) دوغره‌مه،  
دوغورمه **ف** (۱) ترید؛ (۲) سالاد ماست و نان خشک.
- تیکه: (۱) لدت، پارچه له شتیک؛ (۲) پاپوله، له فقه؛ (۳) پاراف **ف** (۱) پاره؛ (۲)  
ساندویچ؛ (۳) لقمه.
- تیکه: ده ناوی برزنه: (چای تیکه، میوزان تیکه) **ف** بریز توی.
- تیک هالان: تیک نالو زان، لیک هالان **ف** برهم پیچیدن.
- تیکه‌تیکه: لدت لدت، یارچه یارچه **ف** تکه تکه.
- تیکه‌ل: ته لهد، لیکراو تاویته **ف** درهم، آمیخته.
- تیکه‌لاؤ: تیکل **ف** درهم، آمیخته.
- تیکه‌ل بون: (۱) لیکران، به ناویه کدا چون؛ (۲) بریتی له جوت بون  
نیرو می **ف** (۱) درهم آمیختن؛ (۲) کنایه از جفت گیری نر و ماده.
- تیکه‌ل پیکه‌ل: بی سه‌ره و بهره، هه‌لشیواو، شیواگ **ف** آشته، درهم  
برهه.
- تیکه‌لدان: ته له‌هه کرن، لیکدان بددار یان به که‌وچک: (شیره که  
تیکه‌ل ده) **ف** بهم زدن.
- تیکه‌ل کردن: آویته کردن، لیکدان، آمیته کردن **ف** قاطلی کردن.
- تیکه‌ل پیکه‌ل: ناریک، نمده کوز **ف** نامرتب.
- تیکه‌لله: ورده برد رو رله پیکه‌وه **ف** مخلوط شن و ماسه.
- تیکه‌لی: (۱) ته له‌هه؛ (۲) ناویته بی؛ (۳) بریتی له دوستایه‌تی و  
خرمایدته **ف** (۱) آشتفتگی؛ (۲) آمیختگی؛ (۳) کنایه از دوستی و  
خوشابونی.
- تیکه‌وتن: (۱) که‌وتنه ناووهوه؛ (۲) شیرکه‌تون و تیشکان له واژی دا؛ (۳)  
بریتی له مله کردن بو لا بردنی لمش پیسی؛ (۴) به هوی تمزانیه و توشی  
کاریک بون **ف** (۱) افتادن توی؛ (۲) باختن در بازی؛ (۳) کنایه از غسل؛  
(۴) از روی بی اطلاعی دست به کاری رفتن.
- تیکه‌ولیکه: بدره‌لایی، بی سه‌ره و بهره بی، که‌س له که‌سی **ف** بلبشو.
- تیکه‌وه‌دان: به ناریکی و پیرشانی هاتن و چون **ف** پریشان قدم زدن.
- تیکه‌وه‌هاویشن: تیکه‌وه‌دان **ف** پریشان قدم زدن.

تیله: رایه‌لی بوزو، راهه‌نگاوتهی شال **تارهای افقی در شالبافی**.  
تینگ: (۱) ثالو، بادامدی لای مل، لوزه‌تین: (۲) تونی، تینو، تی **(۱) لوزتین: (۲) تشنه.**

تینگی: تو نیایه‌تی، تاوخاڑی بوده خواردن، تینه‌تی **تشنگی**.  
تینو: (۱) تینگ، تی: (۲) گمرو، قورگ **(۱) تشنده: (۲) گلو.**

تینو: بدینکی به ناوایانگی جه‌نگ نامه **داستانی حمامی و مشهور**.

تینو: تینگ، تینو **تشنده.**

تینواتی: تو نیایه‌تی، تینگی **تشنگی.**

تینواره: هه‌لوهدا، تاواره، بی‌مال، رو بدن **آواره.**

تینوارین: تو اشاکردن، لئی نهیرین **تماشا کردن.**

تینواهه‌تی: تو نیه‌تی، تینگی، تینواتی **تشنگی.**

تینوهه: تینواتی، تونه‌تی **تشنگی.**

تینویتی: تینگی، تو نیه‌تی **تشنگی.**

تینه‌وین: داهاتمه‌و بوده‌لگرتن **خم شدن برای برداشتن بار.**

تینی: (۱) تینو، تینگ، تی: (۲) نهفتس خوارده‌وهی بلویر زهن **(۱)**

تشنده: (۲) نفس زدن سُرناچی.

تینیشتن: (۱) دهست به کاری کردن: (۲) سواری جولانه بون، لجه‌لانه

نیشتن **(۱) دست بکار شدن: (۲) در تاب نشستن.**

تیوتی: (۱) له گوشو و که‌ثاره‌وه: (۲) رهت بردن به هدردولا **(۱) از گوشه**

و کدار، (۲) تلوتلو.

تیوتیوه: تیف تیفه **نگا: تیف تیفه.**

تیوتیوه‌دان: تیف تیفه‌دان **نگا: تیف تیفه‌دان.**

تی و روکان: تیمروکان **نگا: تیمروکان.**

تی و شین: تیکوشین، تی و لین **ترید نان.**

تیول: ناسک و تنهک. له‌گل ته‌نکا ده‌بلین: (تدنک و تیوله) **نازک و**

لطیف.

تیوله: (۱) ته‌وله، ته‌وله، پشتیر، گهودر، گهوره: (۲) پو، تیوه‌دان **(۱)**

اصطبل: (۲) پود باقه.

تیولین: تی‌گوشین، تلیت کردن **ترید کردن.**

تیوه: له‌ناویدا **اندروننس.**

تیوه‌پیچان: لی هالاندن **پیچیدن توی.**

تیوه‌چون: (۱) که‌وتنه تاو شلی ناته می‌سمه‌وه: (۲) پیوه نوسان **(۱)**

فر و شدن: (۲) آغشتن.

تیوه‌دان: (۱) ثامیته کردنه کم به‌زور: (۲) هه‌لسوان، ساوین: (۳)

تالوده کردن: (خوی قوراؤی بود، منیشی تیوه‌دا: (۴) پو، هه‌والی

راهیل: (۵) پو ده‌رایدل هه‌لکیشان **(۱) آمیختن کم با زیاد: (۲)**

ساییدن: (۳) آلدون: (۴) پود: (۵) پود در تار کشیدن.

تیوه‌ردا: (۱) تیک و دردان، لیکدان: (۲) ناوده‌ده فر گه‌راندن بود خاوینی:

(ناویک ده‌وقاپه و هرده) **(۱) بهم زدن: (۲) آب در ظرف گردانیدن.**

تیوه‌زان: نه‌قیزه تی روکردن **سیخونک زدن.**

تیوه‌زاند: نه‌قیزه لیدان **سیخونک زدن.**

تیوه‌ژه‌ندن: نه‌قیزه کوتان **سیخوتک زدن.**

گوشیدن شان دادن.

تیله: دیره‌ی چیشت **دیزی.**

تیلماسک: تیلماسک **نوار پارچه‌ای.**

تیلمه: تیلماسک **نوار پارچه‌ای.**

تیله: (۱) بیچوه سه‌گی تو تکه کسونک، توله: (۲) سوج، قورین: (۳) نیل،

کلا، هملات **(۱) تولمسگ: (۲) گوشه: (۳) تیله.**

تیله: ناله، رهش تاله، نه‌سمه، گه‌نم ره‌نگ **گندمگون، سیه‌فام.**

تیله که: کوکل، کوکه‌بشت **کوله‌بشت.**

تیله گه: تیله که **کوله‌بشت.**

تیله‌مار: (۱) بدچکه مار، چیلی مار: (۲) ماری باریک **(۱) بچه مار: (۲)**

مار باریک.

تیلی: ناوی پیاوانه‌ید **اسم مردانه.**

تیلین: هلماتین، هرمهرین، که‌لایین **تیله‌یازی.**

تیم: (۱) لمن: (۲) دده‌هم، دیم، به‌انبری ده‌زم **(۱) از من: (۲)**

می‌آیم.

تیماج: پیستی تازه‌لی خوش کراوی ده باعث دراو **می‌شن.**

تیسار: (۱) رنه ک کردنه به کسم، شال و قاشاغ کیشان: (۲) خزمه‌ت و

ناگاداری له نه‌خوش: (۳) گوندیکه له کوردستان **(۱) شال کشیدن**

و تعیز کردن سبور: (۲) پرستاری و مراقبت: (۳) دهی در کردستان.

تیمارخانه: نه‌خوشخانه، خه‌سته‌خانه **پیمارستان.**

تیمارکه: (۱) برین پیچ، یاریده‌ری حه کیم: (۲) خزمه‌تکاری نه‌خوش:

(۳) رنه ک ده‌ری به کسم **(۱) پیزشکیار: (۲) پرسار: (۳) مهتر اسب.**

تیمان: (۱) دامان، رامان، سرگردانی: (۲) ده ناماند **(۱) سرگردانی و**

درماندگی: (۲) میان ما.

تیمانچ: (۱) تیماج، جوزی پیسته‌ی ته‌نک: (۲) پرستی باریک له‌چرم **(۱)**

می‌شن: (۲) نوار چرمی.

تیماو: داما **درمانده.**

تیمچه: قیسیری، بازارکه له بازاری گه‌وره **تا تیمچه.**

تیمر و کان: تیور و کان، کو بونه و به‌دهوری شتیکا **گردآمن.**

تیموم: ده‌ستیزگردن به‌توز له جیاتی تاو **تیم.**

تیمیسک: کریزی لیو له نوبه تیوه **تیحال.**

تین: (۱) هین، وزه، تاقفت، تاپشت: (۲) کرمای تاویان تاگر: (۳) تاگر دانی

گه‌رمای توی: (۴) تینگ، تینو، تونی، تیهکی: (۵) پناغه، هیم **(۱) تاب**

و توی: (۲) گرمی خورشید یا آتش: (۳) گلخن: (۴) تشنده: (۵) شالوده،

اساس.

تین: (۱) له‌تیمه‌دا، دمه‌دا: (تین دایه دزی ده کا): (۲) دین، به‌انبری

ده‌رون: (۳) تونی، تینگ: (۴) تین، گرمای تاگر **(۱) میان ما: (۲)**

می‌ایند: (۳) تشنده: (۴) حرارت و گرمای آش.

تینان: خسته‌تاء، نیخسته هوندور، لم‌دورنان **گذاشتن توی.**

تینشکی: نه‌خوشیه که، نه‌خوش هرگیز تیراو نایبی، نیسقا **استنسقام.**

تیشیر: نیوه‌ساردو گه‌رم، شیله تین، شیرلین، شیله‌وگه‌رم **ولرم.**

خلانیدن

تی هلهچه قین: تی هلهچه قان **ف** خلیدن.

تیوهشاندن: دلچه یان ده فر ده تاوارا کردن بو ناو هلهنجان: ۲) بدشهق لدیه کیک دان **ف** ۱) آب را با طرف برکشیدن: ۲) تیازدن.

تی هلهساوین: پامالین، پنداساوین **ف** مالیدن، اندودن.

تی هلهسوون: پامالین، تی هلهساوین **ف** اندودن، مالیدن.

تی هلهقوتان: لاپره سنه، لهخوه خو ده کارگه باندن **ف** فضولی.

تی هلهکردن: به قموده نگ هده آینان المگورانی **ف** آواز سردادن.

تی هلهکه وتن: به تاسهوه مر لمده مکی دایکدان **ف** با اشتیاق مُک به پستان مادر زدن.

تی هلهکیش: ۱) خسته ناو یه کتر: ۲) شیعریک ده ناو شیعیری

بینگانه یه کد **ف** ۱) لا گذاشت: ۲) بین اشعار شعر دیگری را آوردن.

تی هلهکیشان: ۱) داو یا هدرشتن ده ناو شتی خری: ۳)م داوی

تی هلهکیشه: ۲) ده ناو تراویان و هینانده: (نه) و ناو ده سته

پیسه کمتی تی هلهکیشه **ف** ۱) لا گذاشت: ۲) غوطهور کردن و

درآوردن.

تی هلهنگان: تی هلهنگوتون، توش بونی شتیک و ساتمه بین بردن **ف**

سکندری خوردن.

تی هلهنگوتون: ۱) تی هلهنگان: ۲) لپر توش بون **ف** ۱) سکندری

خوردن: ۲) ناگهانی برخورد کردن.

تی هلهینان: پر کردنوهی زیان، قدره بو دانوه **ف** تلافی کردن.

تی هینان: سرکه وتن له کاریکا، همل ره خسان **ف** موفق شدن.

تیوهشان: راوه شاندنی جلک له تهندوردا. بومورانه کوشتن **ف** لباس بر آتش گرفتن.

تیوهشاندن: جلک به ناگر را داشتن. بومورانه کوشتن **ف** لباس بر آتش گرفتن.

تیوه کردن: ده ناو نان به نهیم **ف** تپاندن.

تیوه گلان: توش بون به کاریک له خوارای **ف** بی دلیل درگیر شدن.

تیوه گلاندن: گیر وده کردن بهبی رازی بون **ف** بی اجازه درگیر کردن.

تیویل: تویل. نهندی. ناوچاوان **ف** پیشانی

تیه: دیده، چاو **ف** دیده، چشم.

تیه: تونی، تینگ **ف** تشنه.

تیهه: وشهی سیرمان، تمح، تها **ف** حرف تعجب.

تیهاتن: ۱) هاتنه ناو: ۲) تی رزان **ف** ۱) تو آمدن: ۲) تو ریختن.

تیهانین: بدخت هینان، همل بو ره خسان **ف** شانت آوردن.

تیهن: تونی **ف** تشنه.

تیهنه: تونی **ف** تشنه.

تیهه لچون: ۱) پیداچه قان: (در) یکم تیهه لچو: ۲) چونه ناو بو کاریک

**ف** ۱) خلیدن: ۲) وارد کار شدن.

تی هلهچونهوه: بدسر گرتندوه. سرله نوی کردنده: (به) کوردی دیسان

زیند و ده بمدهو / لمونیاش بو کورد تی هلهچمهوه («هدزار» **ف**) استیناف.

تی هلهچه قان: پیداچه قین: (در) کیک ده قاچ هلهچه قا **ف** خلیدن.

تی هلهچه قاندن: پیدا چه قاندن: (در) کیک تی هلهچه قاندم **ف**



- جا: ۱) جیگه، جی: ۲) کموابو، کدواوه: (جابایی، جا بایرو)؛ ۳) نیتر، له تاکاما: (جا چیتان کرد)؛ ۴) تهوسا، تهوعانه: (بانهو بر واجا وهه بولامان)؛ ۵) پلودهه جه: (پیاگی جاداره)؛ ۶) جیگه و بان، نوین: (نمخوشه له جادا که فتوه)؛ ۷) جای: ۲) پس؛ ۳) در نتیجه؛ ۸) آنگاه: ۵) پایه و مقام؛ ۹) رختخواب، بستر.
- جادار: ۱) بهزیزو حورمهت؛ ۲) جی نشین، خه لفه؛ ۳) بهجی و عاقلانه جادار: ۱) محترم و بُلندپایه؛ ۲) جاشین؛ ۳) معقول و بجا.
- جادو: سیحر، سیعراف جادو.
- جادوباز: سیحر باز، جادوکر جادوگر.
- جادوبهنه: توشنده جادو به تال کمراف تعویذ، باطل کننده سحر.
- جادوبهند: جادوبهنه تعلیم، دعای ضد سحر.
- جادوکار: سیحر بازاف جادوگر.
- جادوکهه: سیحر بازاف جادوگر.
- جادوگهر: سیحر بازاف جادوگر.
- جادوگهه ری: سیحر بازی جادوگری.
- جاده: شهقان، کاروانهزی، ریگهی پان و پیکوت کراو خیابان.
- جار: ۱) ده حقه، هدل، کمراهت؛ ۲) وخت، کات [ ] ۱) دفعه، ۲) گاه.
- جار: ۱) پدرین، جیگه ده خلی دروینه کراو؛ ۲) شوینی گیایه کی تایله تی: (ندرگز جار، کما جار)؛ ۳) لودرگه؛ ۴) راگه یاندن بدنه نگی بهرز (جاریان کیشا)؛ ۵) زوی نه کلیدراو [ ] ۱) زمین درو شده؛ ۲) محل رُستن گیاهی مشخص؛ ۳) مرتفع؛ ۴) اعلام عمومی؛ ۵) زمین شخم نزده.
- جاران: له کاتی رایبرددا، بهرهه نیسته سبقاً.
- جاربده جار: ۱) کات له دوای کات؛ ۲) کمراهه له دوای کمراهت [ ] ۱) گاه بگاه؛ ۲) دفعه بددفعه.
- جار جار: به له لکههوت [ ] احیاناً.
- جار جاره: له زور کاتاندا کاتیک [ ] گاه گاه.
- جارچی: راگیده ن، قاوهه بوده نگو و باسیک [ ] جارچی، منادی.
- جاردان: ۱) راگه یاندن بدنه نگی بهرز؛ ۲) کوکردنده مهدم بوكاری [ ] ۱) جارکشیدن؛ ۲) مردم را برای کاری جمع کردن.
- جار راهیشتن: خه برگونه به قهقهه جارکشیدن.
- جام: مدوخ، تمنزه که له خوری، نوینی تیوه ده پیچن [ ] جاجیم.
- جاجیک: کاهوی هنچناو له ناو ماست [ ] سالاد ماست و کاهو.
- جاجک: جاجک [ ] سقز.
- جاجکه: جاجک [ ] سقز.
- جاجکه تاله: جاجکه تاله [ ] سقز تلخ.
- جاجکه خوشه: جاجکه خوشه [ ] سقز خانیدنی.
- جاجخ: ۱) ده سکنی له گلای توتن؛ ۲) توره که یان، کیسهه پهرو توتن که سیغارکشیش هملی ده گری؛ ۳) تامان، چه پهه؛ ۴) زید، زیگهی منالی؛ ۵) قدباله مولک؛ ۶) جیگهی ناگر؛ ۷) کاکولی سمرتوبیل، گودله [ ]

جافری: چه عفمری، به قده نوس، سموزیه ده خوری **ف** جعفری، یکی از سبزیجات.

جافه‌تی: مهلهنه‌ندی جاف نشین **f** منطقهٔ سکونت ایل جاف.

جاکه‌ش: ده دویت، فورمساخ، گدواد **f** فرماساق، دیوٹ.

جاگرته: دانیشتی همیشه‌یی له‌ثاوایی **f** مقیم.

جاگه: شوین، جیگه **f** مکان.

جال: بارتقا، له‌برانبردا، له‌تواندما، قدره بوق **f** در ازای، در عوض.

جال: ۱) جحیل، نوجوان، لاو؛ ۲) داو، داو له‌هدودا مو بو مدل راو کردن **f** ۱) برنا، جوان؛ ۲) دام.

جال‌جالوکه: کاکلموشان، پس‌پسه کوله، پیروشک **f** تارتنک، عنکبوت.

جالله: دار یان ته‌خته‌ی به‌سر روبارایل کراو بوق پرینه‌وه **f** چوبی که بجای پل بر آب نهند.

جالله: جاره، تاویر، نوتوز **f** سنگ غلتان از کوه.

جام: ۱) قاپ، زورک، ده‌فری قوئی چکوله له کانزا، تاس؛ ۲) شوش؛ ۳) تاوینه؛ ۴) جنگه‌ی من، شوینی من **f** ۱) طاس؛ ۲) شیشه؛ ۳) آینه؛ ۴) جای من.

جامال: ماله گهوره، خاندان **f** خاندان.

جامال‌گه: همواری چوں، زوزانا کوچهر لی نه‌مایی **f** بیلاق خالی شده.

جامانه: ناغابانو، پارچه‌ییکه پیاوون ده‌یکنه میزد **f** نوعی دستار مردانه.

جامباز: ۱) ده‌لآلی ولاخ فروشن؛ ۲) فیلیاز و ده سبز **f** ۱) دلال ستور؛ ۲) کلاهبردار.

جامبازه: دهست، بلندکردن و هله‌یزینی **f** سپ پیان و شتر **f** درجه‌یدن اسب یا شتر.

جامبازی: ۱) ده‌لآلی ولاخ فروشن؛ ۲) ده سبزی و فیلیاز **f** ۱) دلال ستور؛ ۲) کلاهبرداری.

جامچی: شوشه برق **f** شیشه برق.

جامخانه: شوینی رانانی شتی فروشن **f** ویترین.

جاملوس: زوان لوس، ماستاوکر، پیاوی به کلکه سوته **f** چاپلوس.

جامولکه: زورکی بچوک، تاسولکه **f** طاسک.

جامولکه: جامولکه **f** طاسک.

جامولله: جامولکه **f** طاسک.

جامده‌انه: ۱) جامانه؛ ۲) منادان **f** ۱) نگا؛ جامانه؛ ۲) زهدان.

جامده‌انه: جامانه **f** نگا؛ جامانه.

جامه‌لوس: ده‌وتمنی ریاباز **f** چاپلوس.

جامه‌مه‌رگ: کفن، پدرگی مردو **f** کفن.

جامه‌ک: تاوینه **f** آینه.

جامه‌نه: ۱) به‌جنی ماو، جنی ماو، دواکه‌وته؛ ۲) میرات، کله‌پور **f** ۱) به‌جای مانده؛ ۲) میرات.

جامیر: ۱) پیاگ خاس، خوشمره؛ ۲) نازا، ره‌شید، بویر **f** ۱) رادرد؛ ۲) شجاع.

جان: ۱) جوان، له‌بردلان؛ ۲) گیان، روح؛ ۳) کان، معددهن: (گلم) جان

جارز: وره ز عیند بی معد، بیزار **f** بیزار.

جارزبون: وره ز بون **f** بیزارشدن.

جارزکردن: وره ز کردن **f** بیزار کردن.

جارس: وره ز، قه‌لس **f** پکر.

جارزکیشان: جاز راهیشتن **f** جازکشیدن.

جارماز: به‌رمال، دوگرد، جانماز **f** سجاده.

جارنان: جارچاره، جاره‌یه‌جاری **f** گاه بگاه.

جارو: ۱) قسلاو خوله‌میش بو سواغدانی حمزه‌و...؛ ۴) گدیک، گیزک، گرک **f** ۱) ساروج؛ ۲) جارو.

جاروپار. جارنان **f** گاه گاه.

جاروبه‌ند: سواق دراو به‌جارو، قسل و خوله‌میش تیبه‌لسو او، شور باو ریزکراو **f** ساروج اندود.

جاروفک: گدیک **f** جارو.

جاروه‌جاری: کاتی له کاتان **f** گاه گاهی.

جاره: ۱) جاله، نوتوز تاویره بدرد، به‌ردی گلاره و بسو له کیف؛ ۲) نام‌ازیکی موسیقایه **f** ۱) سنگ غلتیده از کوه؛ ۲) از آلات موسیقی.

جاری: زنی برای میرد **f** زن برادر شوهر.

جاری: ۱) کاتیک؛ ۲) نیستا بهیله، لئی گهزی: (جاری باوابی) **f** ۱) یک وقت؛ ۲) بگذار باشد.

جاری‌تر: ۱) وختیکی دیکه؛ ۲) ده‌فعده‌یه کی تر **f** ۱) دیگر گاه؛ ۲) دیگر بار.

جاری جاران: به‌رله نیستا، له‌پیشودا **f** روزهای پیشین، درگذشته.

جاریک: ۱) کدره‌تیک، هدیک؛ ۲) وختیک، ده‌میک **f** ۱) یکبار؛ ۲) یک زمان.

جاریکان: ۱) وختی له را برودا؛ ۲) نه‌هیشتا **f** زمانی در گذشته؛ ۲) نه هنوز.

جاریک له‌جاران: ده‌میک له‌همان **f** وقتی از اوقات گذشته.

جاریکیان: جاریک له‌جاران **f** یکبار در گذشته.

جاسوس: شوفار، زوانگیر، خده‌رذ **f** جاسوس.

جاسوسه: مه‌گه‌زه، قوتكه سه‌روله‌ی تهدنگ **f** مکسک تونگ.

جاش: ۱) به‌چکه‌ی کهر؛ ۲) پیاوی زن به‌واده مارده‌هه کاو کرنی ده‌ستینی؛ ۳) بریتی له خو‌فروش بدایگیر که‌رانی ولات **f** ۱) کره خر؛ ۲) محلل؛ ۳) کنایه از خودفروش به بیگانه.

جاشک: به‌چکه کهر، ده‌حشک، چه‌حشک **f** کره خر.

جاشکوله: به‌چکه که‌ری سوا **f** کره خر کوچولو.

جاشولکه: جاشکوله **f** کره خر کوچولو.

جاف: ۱) جلف، پدنه‌دا، نه‌گونجاو؛ ۲) ناوی عدشیره‌تیکی زورو گوره‌یده له کوردستان. کله له هوژی گاوانی قمه‌دیدمه‌وه که‌دونه‌وه؛ ۳) گیایه که له‌تاودا ده‌ری گولیکی و نه‌وشی هدیه **f** ۱) جلف و بدادا؛ ۲) نام عشیره‌ای در کردستان؛ ۳) گیاهی است آبزی با گل‌های بنفش.

جافر: سوکله ناوی جه‌عفر **f** مخفف جعفر.

- له نزیک خومانه؛ ۴) باخچه ۱) زیبا؛ ۲) جان؛ ۳) معدن؛ ۴) باغچه.
- جانانه؛ ۱) گراوی، ماشوقه، یاری میوینه؛ ۲) زنی زمان دریزو سازنه و سه لیته ۱) مشوقه؛ ۲) زن سلیطه.
- جانباز؛ جامباز ۱) نگا؛ جامباز.
- جانبازه؛ جامباز ۱) نگا؛ جامبازه.
- جانبازی؛ جامبازی ۱) نگا؛ جامبازی.
- جاناتا؛ ۱) خورجینی چکوله سرشارانی گدروکان؛ ۲) چمدهدان، باولی ۱) کوله پشتی سیاحان؛ ۲) چمدان.
- جاندار؛ لشکرچی ترکان ۱) سر باز ترک عثمانی.
- جانداران؛ ملهبه ندیک و گوندیکه له نزیک سه رده شت له کورستان ۱) منطقه و دهی در کردستان.
- جاندارم؛ پولیسی ناوشار، قولچی، داروغه ۱) زاندارم.
- جاندیدر؛ جانه در، زندو ۱) جاندار، ذیروح.
- جانفاس؛ ۱) جوریک حمریر؛ ۲) چندراو له گوش ۱) بافته ابریشمی؛ ۲) بافته کتفی.
- جانکوش؛ مجبوری کلیسا، خزمه تکاری کلیسا ۱) شناس.
- جانگ؛ ۱) پیش سر، بانی ملاشو له سره ووه؛ ۲) که ناره ده وجاو؛ ۳) کرواس، جاو، تدرناوی جولا له ده زوه لوکه؛ (سوقی و سهر و مزد، من و نه گریجه و ده ستار / من کوشتبی لاجانگم و نه کوشتبی جانگه) «نالی» ۱) آهانه؛ ۲) عمارحن، عذار؛ ۳) کرباس.
- جانگی؛ جانگ ۱) آهانه.
- جانماز؛ بد رمال، در گرد، چارماز ۱) جانماز.
- جانو؛ بد چکه نه سپ، جوانو، جانی ۱) کره اسب.
- جانو نه سپ؛ بد چکه نه تیری نه سپ ۱) کره اسب تر.
- جانوماین؛ به چکه میوینه نه سپ ۱) کره اسب مادینه.
- جانمه؛ گولیکی سبی تامال بوری بون خوش ۱) گلی سفید مایل به خاکستری خوشبو.
- جانمه رگ؛ گوله نه روزه ۱) گلی است نوروزی.
- جانه وور؛ ۱) زنده وور، خاون گیان؛ ۲) حمبوانی درنده و ترسینه رف ۱) جانور؛ ۲) حیوان درنده و مهیب.
- جانی؛ جانو، به چکه ماین و نه سپ ۱) کره اسب.
- جاو؛ ۱) شالی له داهه لوکه، جانگ؛ ۲) کوندو شکاو؛ (ناسنی جاو؛ ۳) پاشگری بهواتا که سیک که شتیک له ناو ده مدا ده جوی؛ (بنیشت جاو، چاچکه جاو ۱) کرباس؛ ۲) شکسته و از کار افتاده؛ ۳) پسوند به معنی خاینده.
- جاو پیچچه که؛ داری که جولا جاوی تئی ده بیچجی ۱) چوبی که کرباس بر آن پیچند.
- جاوار او؛ جوار او، جاویاگ، لمدهدا هاتوچو پی کراو، وک بنیشت ۱) خاییده.
- جاوار او؛ ناسنی قفلش برده ۱) آهن ترک خورده.
- جاوانانه وه؛ ۱) رایه ل کردنی داوی چریشاوی بوزو؛ ۲) بریتی له هاتو
- چوکردنی زورو به لمه زف ۱) ردیف کردن تارهای شال؛ ۲) کنایه از آمدوشد با شتاب.
- جاوگ؛ کرواس، جاو، جانگ ۱) کر باس.
- جاوه جا؛ ۱) گویزانه و دامنه زراندن؛ ۲) هرئیسته، جنی به جنی ۱) جابجا کردن؛ ۲) فوراً.
- جاوه رجا؛ جنی به جنی، دس به جنی، هرئیسته ۱) بیدرنگ، فوراً.
- جاوه لوکه؛ گیایه که مدر بخواه ماستی هرمه باشی ده بی ۱) گیاهی است.
- جاوه نه؛ جنی راخستن، نوین داخستن ۱) رختخواب پنهن کردن.
- جاوی؛ ۱) جیوه، جهودی، شیله دارو گیا که خوی ده کا؛ ۲) کاری را برده به ماناجوی، لمناوه ده می و لهزیر ده دانی دا هاوردی و بردي
- ۱) انگم گیاهان و درختان؛ ۲) خایید، جوید.
- جاوینه وه؛ ۱) دوباره جاوین، دیسانه وه جون؛ ۲) بریتی له چند پاته کردنده وه قسه؛ ۳) ددان به سر شتی رهق دا هینان؛ (نه سبی که لفاهه کمه ده جاوینه وه) ۱) دوباره جویدن؛ ۲) کنایه از تکرار مُکرر سخن؛ ۳) دندان بر شبیه سخت نهادن.
- جاها؛ لاو، جوان له عمراف ۱) بُرنا.
- جاھیل؛ جاھا، نوجوان ۱) نوجوان.
- جاھیل؛ نه زان، تئی نه گه پشتو، دوره زانست ۱) جاھل، نادان.
- جاھنک؛ لاجانگ، که تاره دی رو ۱) گیچگاه.
- جيبيه؛ جوره که وايه کي پيش ناواله ده مهلايانه ۱) جبهه.
- جيبي؛ ۱) سوکله ناواری جيراييل؛ ۲) فلااني، کاوراف ۱) مخفف جيرئيل؛ ۲) يارو، فلااني.
- جيبه؛ ۱) جيبي؛ ۲) سوکله ناواری جيراييل؛ ۳) هسته باي شهد ۱) جبهه؛ ۲) مخفف جيرئيل؛ ۳) جنگ افزار.
- جيبه خانه؛ همسپاهاتی شهر، کمرسته جندگ، کارخانه کمرسته سازی شهرباز ۱) ززادخانه.
- جيبه لخانه؛ جي به خانه ۱) ززادخانه.
- جيجال؛ کرسواری که خدایله که روزیک دنیا ده گری، جرجال ۱) دجال.
- جيجه؛ ده نگه دانی مهربون ده رکونن له هول ۱) حرف راندن گله از آغل.
- جيجو؛ جوچکه مدل لهزاروهی منالاندا ۱) جوجه پرنده به زبان کودکان.
- جيغار؛ خم، کمسه، کول ۱) غم، اندوه.
- جيذا؛ جيوازان جگه ۱) جدعا، سوا.
- جيده و؛ ۱) له کار کدو تو؛ ۲) ولاخه به رزه دی پشت بریندار؛ (پشتی رسی و شانی زامدار و جده و بو، ناعیلاح / چند قوشیکم هه بو، بوم دا بهندوت و عه نزه روت) «شيخ رهزا» ۱) از کار افتاده؛ ۲) بارکش پشت رسی.
- جيژ؛ ۱) بی هیزی؛ (جزم درهات)؛ ۲) دزواری؛ (به جهه جرام کیشا)؛ ۳) دران و لدت بون؛ پارچه کدم گرت و جرمدا؛ ۴) زرت بو گالله پیکردن ۱) ستوه؛ ۲) دشواری؛ ۳) جر خوردن؛ ۴) شیشکی.
- جياجر؛ شده رچقه، شده دندوکه، کیشهه زوانی ۱) نزانع لفظی.
- جيـانـ؛ ۱) ناونگی بمردین؛ ۲) به ندهاتنی میز؛ (به میزه و ده جو) ۱)

- گنجشکان؛ ۲) سوسوی ستاره.
- چریوه چریوه؛ چریوه‌ی زور **ف** «چریوه»ی زیاد.
- جز؛ ده‌نگی رونی داخل یا ناسنی سوره و بو که‌ناوی و یک‌نوی **f** صدای روغن داغ و آهن تفته در تماس با آب.
- جزدان؛ کیسه با خالد، کیسه‌ی چدرمن بو پول تیکردن **f** کیف بغلی.
- جززه؛ ۱) گوشتشی برزاو به‌زمانی منلان؛ ۲) جز **f** ۱) گوشت برسته در لهجه کودکان؛ ۲) نگا؛ جز.
- جزقه؛ ز نگه‌ته، تلیسک **f** تلسک.
- جزم؛ ۱) پازی لامسی پازی قورغان؛ ۲) جوهر، نوع **f** ۱) جزئی از قرآن؛ ۲) نوع.
- جزمه؛ چه‌کمه، کدوشی لاسک دریزی تازیر نه‌زنوف **f** چکمه.
- جزو؛ ۱) پازی لامقورغان؛ ۲) پاز له کتیب **f** ۱) جزء قرائی؛ ۲) جزء کتاب.
- جزوبز؛ جز **f** جزویز.
- جزویه‌ند؛ پیکوه دان و درونی پازه کانی کتیب **f** صحافی.
- جزوه؛ ده‌فری قاوه تیدا لیسان، قاوه‌جوش، دله‌له **f** قهوه‌جوش.
- جزه؛ ۱) ده‌نگی رونی داغ؛ ۲) گوشتشی برزاو به‌زوانی زاروکان؛ ۳) پنه‌گیایه‌که ده کولتپری و ده‌بخون **f** ۱) صدای تفته روغن؛ ۲) گوشت بریان به لهجه کودکان؛ ۳) ریشه خوردنی نوعی گیاه.
- جزیلک؛ چریلک، چریلک، دوگی سوره و کراوی هتلترچاوا **f** جزغاله.
- جسم؛ ۱) بنیجه، نزاد؛ ۲) عدل‌زاده، ره‌سنهن **f** ۱) نزاد؛ ۲) نجیب.
- جعیتنی؛ جوهری نمسی ره‌سدن **f** نوعی نژاد نجیب اسب.
- جعیدوک؛ گیایه‌که دزی مورانه دار **f** گیاهی است ضد مورانه.
- جغار؛ جخار، خدم، خدهفت، مدینه، که‌سهر، کول **f** اندوه.
- جغاره؛ سیغار، جگده، توتنی ده کاغه‌زده پیچراو بو کیشان **f** سیگار.
- جغاره‌خور؛ تالوده‌ی سیغار **f** سیگاری.
- جغاره‌کیش؛ جغاره‌خور **f** سیگاری.
- جغاره کیشان؛ کاری جغاره‌خور **f** سیگار کشیدن.
- جغجغه؛ شه‌قشدقه، قوتی له‌یستوک که خره‌خری دیت **f** جغجغه.
- جقر؛ خدمتی به‌دهوره، کبری گرفه زرف **f** دانره.
- جغزانی؛ گالتنه ناو جه غز **f** نوعی بازی.
- جغزین؛ جغزانی **f** نوعی بازی.
- جغزینگ؛ پرکال، نامر ازی جغزکیشان **f** پرگار.
- جغه‌ره؛ جغاره **f** سیگار.
- جغه‌ره‌چی؛ جگده‌ره فروش **f** سیگارفروش.
- جغه‌ره‌خور؛ جغاره‌خور **f** سیگاری.
- جغه‌ره کیش؛ جغاره‌خور **f** سیگاری.
- جفت؛ ۱) تیکولی بهرو؛ ۲) جوت به‌رانبری تاک؛ ۳) هاوتا؛ ۴) هوال مندال؛ ۵) زوی کیلان به‌گا؛ ۶) پیوه نوساو، پیکوه لکاو؛ ۷) زن بوشو، شو بوزن **f** ۱) پوسته بلوط؛ ۲) زوج مقابله فرد؛ ۳) همتا؛ ۴) زهدان؛ ۵) شخم با‌گاوا؛ ۶) بهم چسبیده؛ ۷) همسر.
- جفت بون؛ پال و یکدان، پیکوه نوسان **f** جفت شدن، بهم چسبیدن.
- هانون سنگی؛ ۲) بندآمدن ادار.
- چرین؛ دانه‌سه کتاو همدانه‌ده، توقره نه‌گرتوف **f** بازیگوش، بی آرام.
- چرین؛ چرین **f** بازیگوش.
- چریوه‌چریوه؛ هه‌لبهز دابه‌زی بی فایده **f** بازیگوشی.
- چرت؛ ۱) جلف و بی شرم؛ ۲) زرت، شیر **f** ۱) جلف، هرزه؛ ۲) شیشکی.
- چرتوفرت؛ چریوه‌چریوه **f** بازیگوشی.
- چرته؛ ۱) که‌په‌لک، بالته لیاد؛ ۲) نیوه نوزه؛ (هر چرته‌ی دی) **f** ۱) فرجی؛ ۲) ناله خفیف.
- چرته‌فرته؛ دانه‌سه کتاوی جلف **f** بازیگوش جلف.
- چرچ؛ مشکه کویره، مشکی ده‌شتنی **f** موش کور، کلاک موش.
- چرجال؛ ججال **f** دجال.
- چرچره؛ چویله کویکی کی جوان و دوره نگه **f** چرخ رسک.
- چرچونگانی؛ شدرا نی و بدفدر و نه‌گونجاو **f** ناهنجار و بداخلق.
- چرد؛ چرچ **f** کلاک موش.
- چردان؛ دراندن، دادراندن **f** دریدن.
- چرداهیشن؛ رزت کیشان، شیر داهیشن **f** شیشکی ستن.
- چرداهیلان؛ چرداهیشن **f** شیشکی زدن.
- چرنا؛ قسمی بی‌تام و خوی **f** چرند.
- چرو-جانه‌ور؛ شتی هیچ و پوچ **f** اشیاء بی ارزش.
- چرنگ؛ ده‌نگی به‌سره‌به کدا که‌وتني زیو **f** صدای برهم، افتادن نقره.
- چرنگو هوّر؛ ده‌نگی زوری ویک که‌وتني کانزا **f** درنگ درنگ، صدای برهم افتادن فلر.
- چرنگه‌چرنگ؛ ده‌نگی زوری به‌سره‌به کدا که‌وتني زیو **f** صدای زیاد برهم افتادن نقره.
- چرو-جیاز؛ کدل یه‌لی مال **f** وسائل منزل.
- چروکه؛ ده‌نگی خویندنی جوچکه **f** صدای جوجه پرنده.
- چرها؛ وشمی گالته پیکردن **f** کلمه نمسخر.
- چرهاتن؛ توشی ته‌نگانه‌بون، ناره‌حهت بون **f** بدتنگ آمدن.
- چره به‌گززاده؛ مدلیکی ره‌نگاوه‌نه‌نگی جوانه **f** پرنده‌ای رنگارنگ.
- چره‌چر؛ ۱) زده‌حمدت و ده‌رد؛ ۲) شده‌قسه **f** ۱) درد و رنج؛ ۲) جدل.
- چریت؛ چلیت، سوکله داریک که‌سواران لمده‌یداندا به یه‌کتریان داده‌دا **f** چوبی کوچک که سوارکاران با آن بازی می‌کنند.
- چریتان؛ چلیت بازی، گامه‌ی چلیت **f** بازی سوارکاران با چوب «چریت».
- چریتین؛ چریتان **f** نگا؛ جریتان.
- چریک؛ ده‌نگی چویله که، خویندنی چیشکه **f** صدای گنجشک.
- چریکه؛ چریک **f** صدای گنجشک.
- چریکه‌چریک؛ ده‌نگی چویله کان به‌زوری **f** صدای زیاد گنجشکان.
- چرینگه؛ ده‌نگی به‌سره‌به کدا که‌وتني زیر و زیو **f** صدای سکه‌های زرو سیم.
- چریوه؛ ۱) ده‌نگی چویله کان؛ ۲) تروکه‌تر و کی نه‌ستیره **f** ۱) صدای

(۲) جُل سُتور. جلبره: کهستی شتمه ک ده بیری بو لبیاس درون آنکه پارچه را برش زند. جلبران: کو بونده بو لبیاسی بوک برین و درون جشن بُرش و دوخت لباس برای عروس.

جلبروکه: مزاویلکه، سوربای سماق و هیلکه اشکنه با سماق. جلبرین: جلبران نگا؛ جلبران.

جلخوز: کیل و نهان ف هالو.

جلدان: (۱) ید غدانی جلکان؛ (۲) چاروکه سه رشان (۱) صندوق لباس؛ (۲) رودوشی.

جلدرو: خدیات، بدگدور ف خیاط.

جلشتن: شیو و کول، بالا ف رختشویی.

جلشور: (۱) بالاف کدر، بدگرو شیدک شور؛ (۲) پدیاغی جل کوتان (۱) رختشوی؛ (۲) کدینه.

جلشورک: (۱) جیگهی بالاف، شونینی کدل و پمل لی شوشتن؛ (۲) داری جل کوت (۱) مکان رختشویی؛ (۲) کدینه.

جلف: سوک و چروک، ناکار ناشیرین ف قرت، جلف.

جلفر: هدانده روشیتوکه، گهلاکی ف خل و بی آرام.

جلفو: پارچه یه کی سوره، بدسر بازی دا تمدن نا کدوی ده بی ف پارچه قرمزی که باز را با آن رام می کنند.

جلفی: هدرزه کاری و سوکی ف قرتی گری.

جلق: (۱) قلب، بی رهواج: (من که یه ک پارديسی جلقم له ندهش شک نده برد) (شیخ زه زا) (۲) ده سپهان مشته، شاهوت هینانه و بهده ست (۱) بی رهواج، بُنجل؛ (۲) استمنا.

جلقاو: ناوی ناخاوینی شیو و کول ف آب پس مانده از رختشویی.

جلقه: ده نگی قورو لیته که پای تینه خمن ف صدای پا در لجن و گل و لای.

جلقی: دژوینیکه رنانه ف دشتمامی زنانه.

جلک: لباس، کدل و پمل، جل، پوشش ف لباس.

جلکار: بدگی کاری ف لباس کار.

جلگا: جو ریک ماسی ف نوعی ماهی.

جلنبور: تمهل، تمهزل ف پکاره و تبل.

جلنگه: ده نگی شکانی چینی ف صدای شکستن چینی.

جلوا: سیس و ژاکاو؛ (جلوابوی جدوجه می دتازه / ره نگی سمه مه نی به جای غازه) «خانی» ف پزمرده.

جلوبه رگ: کدل پهلى ده بدگردن ف لباس.

جلوجور: بدگو و نه سپابی ولاخی باره بر ف پوشش بار بار.

جله: (۱) جانمه و هریکی ناوی هدشت پایه له ده ریادا؛ (۲) جانمه و هریکی خروپانه له تاودا، زینده و هری چکوله راوه کا؛ (۳) ره گوریشه و ردی داره بی قه راغ ناو که پیش به تاوه کری؛ (۴) گیاهی که وه ک قفوزه سهرنباو ده کدوی و ده ته نیته وه (۱) اخناپوس، هشت پا؛ (۲) حیوانی آبری بالشک مانند؛ (۳) ریشمehای بید کنار آب؛ (۴) جل وزغ.

جله شره: گیای قفوزه ناسایی، جله ف جل وزغ.

جفت قوشه: (۱) گای شاخ و هشین؛ (۲) بریتی له مرؤی نه حس و بد فهر (۱) گاو شاخ زن؛ (۲) کنایه از آدم شوم و بد خلق.

جفته: (۱) ماشه هی دم باریکی سه ساعت سازان؛ (۲) لمقه، جوته؛ (۳) میو ینه حیوان و مدل (۱) موجین مانند ساعت سازی؛ (۲) جُفتک.

جنس ماده پستانداران و پرندگان.

جفته با: هستان له بیره کن به پهله ف قیام سریع بخاطر شخصی.

جفته وه شین: لمقه هاوین، لوشك هاوین ف لگدیران.

جفته هد لخستن: لمقه هاویشن ف لگدیران.

جفتیار: زهی کیل، جوتیار ف کنایه از کشاورز.

جه: براو، جوله، جولان ف حرکت.

جهات: کو بونده، کوم بون ف گرده مایی.

جهانی: کو مه لایه تی ف اجتماعی.

جهانی: دوانه، ناوال دوانه ف دوقلو.

جهین: (۱) بزوتن، جولان؛ (۲) دژوین، دزنام، جنتو، جوین؛ (۳) کو بونده.

(۱) حرکت؛ (۲) دشنام؛ (۳) اجتماع کردن.

جهینگه: جیگهی کو بونده ف مرکز اجتماع.

جه: نامال، میله و ف فام، گونه.

جهه: (۱) مه لیکه توڑی له چیشکه مه زنره؛ (۲) قیتكه هی پشت پنجه هی که آله شیر؛ (۳) منجمل، بدروش ف (۱) پرندہ ای کمی بزرگتر از گنجشک؛ (۲) برجستگی پشت پای خروس؛ (۳) دیگ.

جهک: میچ، قای، یو، جگ ف شتالنگ.

جهگ: (۱) جهک؛ (۲) قایی له سه ریشت، ورگی جگ ف (۱) شتالنگ؛ (۲) حالت بر پشت افتاده شتالنگ.

جهگا: جیا، جودا، جیاواز ف جدا.

جهگاجگا: بهش بهش، جیا جیا ف جداجدا.

جهگاره: جغاره ف سیگار.

جهگانی: گمد بد جک ف بازی با شتالنگ.

جهگور: جدرگ، کزمبه ف جگر، کبد.

جهگر نوئی: گیا یه که ده مانی کوکه ف گیاهی دارویی.

جهگرچی: جدرگ و دل فروش ف جگرکی.

جهگرسوز: دلو قان، غم خور، دلسوز ف غم خوار و دلسوز.

جهگرسوتاون: بریتی له مردنی فرزنه ند ف کنایه از مرگ فرزند.

جهگرسوتاون: منال مردو ف فرزند مرده.

جهگرگوشه: بریتی له فرزنه ند ف کنایه از فرزند.

جهگه ره: جغاره ف سیگار.

جهگه ره چی: جغاره فروش ف سیگار فروش.

جهگه ره خور: جغاره خور ف سیگاری.

جهگه ره کیش: جغاره خور ف سیگاری.

جهگین: جگانی، میچین، قایین ف بازی با شتالنگ.

جهل: (۱) بدگ و لباس؛ (۲) کدل و پهلى سه ریشتی باره بر (۱) لباس؛

- جنده: جنوکه، جن، عدهجهه **ف** جن.
- جندوکه: جند **ف** جن.
- جندوکه: جند **ف** جن.
- جنده: قاحبه، زنی خوفروش **ف** فاحشه.
- جنده باز: پیاوی فاسق و ناشنای قهقهه **ف** جنده باز.
- جنده خانه: ماله جنده، قاحبه خانه، مهکوی زنانی خوفروش **ف** محله بدنام.
- جندي: (۱) نازا، به کار ره شيد؛ (۲) جوان، سيه هي؛ (۳) باش، چاك؛ (۴) جه کدار له سوپادا **ف** (۱) شجاع؛ (۲) زیبا؛ (۳) خوب؛ (۴) مسلح در سیاه.
- جنسری: گولیکی به هشتوی سهی بون خوش **ف** گلی است.
- جنک: بدرگ و شمهک، جلک، کدل پل، پوشاك **ف** پوشاك، لباس.
- جنکه: ناتداواه نجزرا **ف** کمی انجیده شده.
- جنگ: (۱) جم، بزاو جوله؛ (۲) شمدک، کدل پل **ف** (۱) چنبش؛ (۲) پوشاك.
- جنگدان: بزوتن، جولان **ف** جنبیدن.
- جنگز: شمرانی، بد غفر، نه گونجا **ف** ستیره جو.
- جنگل: گینگل، خوب زاون، جولا نهوده **ف** جنبیدن.
- جنگن: شمرانی، در، نه گونجاو، جنگر **ف** ستیره جو.
- جنگوچول: بزوتن و هد دانه دان **ف** جنب و جوش.
- جننه: جنده **ف** جنده.
- جننه باز: جنده باز **ف** جنده باز.
- جننه خانه: جنده خانه **ف** فاحشه خانه.
- جنوکه: جندوکه **ف** جن.
- جنه: جنده **ف** جنده.
- جنی: جنده **ف** جنده.
- جنیاگ: هنچتاو، وردکراو به چه قوه **ف** انجیده.
- جنیقین: راپه زین، لپر و خد بدرهاتن **ف** پریدن از خواب.
- جنیک: (۱) لاچانگ، قه راغ رومهت؛ (۲) گولد، فر؛ (۳) بان ملاسو **ف** (۱) عنزار؛ (۲) کاکل بر پیشانی؛ (۳) آهیانه.
- جنیو: جوین، دژمان، سخیف **ف** دشمن.
- جنیودان: جوین دان، سخیف گوتون **ف** دشمن دادن.
- جنیوفروش: زمان پیس، جوین ده، سخیف بیز **ف** بدزبان.
- جنین: هنچتین، وردکردن به چه قوه **ف** انجیدن.
- جو: (۱) جو گه؛ (۲) ده غلی هه والی گهنم، جه **ف** (۱) جو پیار؛ (۲) غله جو.
- جو: (۱) جوگه، جوبار، شوینی تاو پیدار بیشتن؛ (۲) جوله که، موسایی؛ (۳) گیان، روح **ف** (۱) جوب؛ (۲) یهودی؛ (۳) جان.
- جواب: پرسف، جواب و درام دانه وه **ف** جواب، پاسخ.
- جوابدان: در کردن، قسه لئی ته بیستن **ف** راندن.
- جواب دانه وه: پرسفت وه دان، جواب لئی وه گه راندن **ف** پاسخ گفتن.
- جوابکردن: جوابدان، جوا کردن **ف** دست رد زدن.
- جوابنامه: قاقهزی جواب دانه وه **ف** پاسخ نامه.
- جله: ههوسار، ره شمه، قامچی لغاف **ف** افسار، زمام.
- جلهودار: (۱) ههوسار کیش؛ (۲) کدستی له پیش سوارانه وه ده روا **ف** (۱) جلو دار؛ (۲) راهنمای سواران.
- جلهودگیر: جلهودار **ف** جلو دار.
- جلهودگیر: کوسی سدر ریگه **ف** مانع سر راه.
- جلیت: جریت **ف** جو بدستی سوارکاران در مسابقه سوارکاری.
- جلیتآور: قوزچلایا، قوراؤی شل **ف** لای و لجن.
- جلیتانی: جریت بازی، جلیتین، گممهی جلیت **ف** نگا: جریتان.
- جلیتین: جلیتانی **ف** نگا: جریتان.
- جلیتبازی: جلیتانی: (درین بو نهوزه مانه، نهوده مه، نه وحانه، نه و روزه / که مه دیدانی جلیتبازی له دهشتی کانی ناسکان بو) «شبیخ ره زا» **ف** نگا: جریتان.
- جلیقه: سو خمه بین قولی بیاوانه، سه دریه **ف** جلیقه.
- جلیسقه: جلیتفه **ف** جلیقه.
- جلیق: (۱) سیلان، در کیکه له پایرا به ریکی سو ره گری؛ (۲) لیچ، لیلک **ف** (۱) نسترن کوهی؛ (۲) لرج.
- جلیقه: جلیسقه **ف** جلیقه.
- جم: براو، بزوتن، جو گه **ف** جنبش، حرکت.
- جمان: بزوتن، جو گه **ف** جنبیدن.
- جمحه: جو حمه، هله بینی **ف** جمعه، آدینه.
- جمدان: جو گهان، ته کان خواردن **ف** جنبش.
- جمس: جو گه، جم **ف** جنبش.
- جمشت: جمدان، جمس **ف** جنبش.
- جمشیرگ: جمگه، جومگه، بدندی نیوان دهست و با سک **f** مج دست.
- جمک: دوانه، هه وال دوانه، زگه دوانه **ف** دوقلو.
- جمکوت: پرایی زوری خملک، قفره بالغ **ف** از دحام.
- جمگه: جمشیرگ، جومگه **f** مج دست.
- جمگه جمگه: بدندی ندی نهندام **ف** بندندند اندام.
- جمنای: جو گهان، بزوتن **ف** جنبش.
- جموجول: بزوتنی زور **ف** جنب و جوش.
- جمه: کومه ل او پرایی خملک: (بازاره که جمهی دیت) **ف** از دحام.
- جمیان: جو گهان، بزوتن **ف** جنبش.
- جمین: بزوتنی خملکی زور **ف** حرکت اینوه مردم.
- جمین: جنیو، دزون، سخیف، جوین، دزمان **ف** دشمن.
- جن: جنوکه، جندوکه، عده جنه **ف** جن.
- جنناوره: جانه وه، ده عبا **ف** جانور.
- جنچیر: ماری دوره نگ، ماری خالدار **ف** مار دورنگ، آرقم.
- جنچک: (۱) ده نکی خور ما میوه؛ (۲) هه لتوه کان، قون دلتی دان **ف** (۱) هسته؛ (۲) چمبا تمه زدن.
- جنچگان: توته کان، هه لتر و شکان، قو نه لتس دان **ف** چمبا تمه زدن.
- جنچکه: هه لتر و شکان **ف** چمبا تمه زدن.

- جوبار: جوگهی ناوی زل **ف** جوبیار.  
 جوبز: مله، جانوه‌ریکه ره گی گیا ده بری **ف** آبدزدک.  
 جوبرایل: ناوی فریشته‌ی وهلام بدری خواه **ف** جبریل.  
 جوبرک: جوبه **ف** آبدزدک.  
 جوبرک: جوبه **ف** آبدزدک.  
 جوبرکه: جوبه **ف** آبدزدک.  
 جوبیه: جنده خانه **ف** محله بدنام.  
 جوت: (۱) بدرانیری تاک، جفت؛ (۲) کلاوی بمز؛ (۳) پیکده لکاو؛ (۴) نیوان خوش؛ (۵) زن بوشو، شویوز؛ (۶) کیلانی زوی؛ (۷) دوگا بو زوی کیلان **ف** (۱) مقابل تاک، جفت؛ (۲) کلاهک، بالوط؛ (۳) بهم چسبیده؛ (۴) صمیمه؛ (۵) همسر؛ (۶) شخم؛ (۷) دو گاو شخم زن.  
 جوت: (۱) کیلانی زوی؛ (۲) حمیوانی زوی کیلان **ف** (۱) شنم؛ (۲) حیوان شخم زنی.  
 جوتانه: باجیکه ناغا لمسکینی دهستینی **ف** مالیات ارباب ارکشاورز.  
 جوتبو: (۱) پیکده لکان؛ (۲) هدوال بونی دوکمه **ف** (۱) بهم چسبیدن؛ (۲) باهم ساختن.  
 جوت به نده: (۱) خادونی نه سیابی زوی کیلان؛ (۲) ورزبر **ف** (۱) مالک وسائل کشاورزی؛ (۲) کشاورز.  
 جوت قوشه: پیاوی شوم و بی فمر **ف** آدم شوم و نحس.  
 جوتک: ندووداره‌ی ده خرینه سمرکارینه بونین **ف** الوار روی شاه تیر سقف.  
 جوتکار: جوتیار، که سی زوی ده کیلی **ف** شخم زن.  
 جوتکردن: (۱) پیکده نوساندن؛ (۲) زوی کیلان **ف** (۱) برهم نهادن؛ (۲) شخم زن.  
 جوتکه: جوته، لوشك، لهقه هاویز **ف** لگدپرانی.  
 جوتگرتن: نیر ده گهل میوینه یدک گرتن بو پیکده و زین **ف** ازدواج.  
 جوتن: جاوین، جون، لهناو دهم لدزیر دداندا هینان و بردن **ف** جویدن.  
 جوتنهوه: بریتی لهچه ند پاته کردنمه‌ی قسه **ف** زازخایی.  
 جوتنه: (۱) جوتکه، لوشك؛ (۲) لفه دوانه، هدوال دوانه؛ (۳) هاوتا، هاوسته‌نگ؛ (۴) نه سیمه ره گی تویلی زه قه؛ (۵) دوقرائی زیو، تارانی **ف** (۱) لگدپرانی؛ (۲) دوقلو؛ (۳) همبايه؛ (۴) اسبی که رگ پیشانی بر جسته دارد؛ (۵) سکه نقره دوریالی.  
 جوتنه‌هشاندن: لوشك هاویزتن **ف** لگدپراندن.  
 جوتنه‌هشین: لهقه‌هشین **ف** لگدپران.  
 جوتنه‌ی سه‌ران: بریتی له دوهه‌وائی هدمیشه پیکده **ف** کنایه از دو دوسته جانی.  
 جوتنه‌ی که: دوبراله، دونه‌ستیره‌ی لیک نزیکن **ف** فرقدان.  
 جوتنه‌ی که‌وان: دوبراله، جوتنه‌ی که **ف** فرقدان.  
 جوتنه‌ی هنجیران: دونه‌ستیره‌ی لای کلکی برجی دویشک **ف** دو ستاره دنباله برج عقرب.  
 جوتیار: جوتکار، که سی که خه‌ریکی کیلانی زه مینه **ف** شخم زن.  
 جوتیاری: کاری زوی کیلان **ف** شخم زن.
- جوابه‌جه‌نگی: جواوجوی، بددهم داهاتنه و **ف** به جدل جواب دادن.  
 جوات: (۱) جقات، کومه؛ (۲) کوبونه و (۳) مه‌جلیس، کومه **لگا** (۱) اجتماع؛ (۲) گردنه‌ای؛ (۳) انجمن.  
 جوار: جوزک، توری نالک **ف** توره علوفه.  
 جوال: کیسه‌ی ده غلی گموره‌ی یه‌کلایی لمخوری چندراو، جه‌واله **ف** جوال.  
 جوال: جوال **ف** جوال.  
 جوال‌دوز: شوُن، سوُن **ف** جوال‌دوز.  
 جوامیه: جامیر **ف** رادمرد، سُجاع.  
 جوان: (۱) سپیده‌ی، ده لال، قدشنه‌گ؛ (۲) جحیل، لا، تازه پیگه‌یشتون؛ (۳) پسندیده؛ (۴) زوان **ف** (۱) زیبا؛ (۲) بُرنا، جوان؛ (۳) پسندیده؛ (۴) میعاد.  
 جوانانو: تاره‌قی سره‌مهрг، خوهدانی نه خوشی لممردن **ف** سوری حالت زرع.  
 جوان چاک: گله‌ک سپه‌هی، خوشیک **ف** زیباروی.  
 جوان چال: جوان چاک **ف** زیباروی.  
 جوان خاس: پیاوی زرچوان و ریک و پیک **ف** خوش تیپ.  
 جوانکار: (۱) رازنده‌ه، بوک جوانکه؛ (۲) دهس ره‌نگین، بهونه **ر** (۱) آرایشگر؛ (۲) هرنمند.  
 جوانکه: نوجوان، تازه‌لا **ف** نوجوان.  
 جوانکه‌ر: رازنده‌ه، وزانین **ف** آرایشگر.  
 جوانکله: چکوله‌ی جوان و بهردل **ف** زیبایی کوچولو.  
 جوانکیلانه: جوانکله **ف** کوچولوی زیبا.  
 جوانمه‌رد: جامیر **ف** رادمرد.  
 جوانن: بزاویاند، جولانن **ف** جنباندن.  
 جوانو: جانو، پیچو جه نه سپ و ماین **ف** گره اسب.  
 جوانو نه سپ: به چکه‌ی نیری نه سپ **ف** گره نر اسب.  
 جوانولکه: جانوی تازه‌زاو **ف** نوزاد اسب.  
 جوان‌نوماین: به چکه‌ی میوینه نه سپ **ف** گره مادینه اسب.  
 جوان‌هزوه: عازه‌وی، زیبکه‌ی ده‌مچاوی لاوی تازه پیگه‌یشتون **ف** شَبی، جوش صورت توجوان.  
 جوان‌هزوه: جوان‌هزوه **ف** نگا: جوان‌هزوه.  
 جوانه‌گا: گای سی بهاره، بدرجوت **ف** گاونر سه‌بهار دیده.  
 جوانه‌مه‌رگ: به گدنچی مردو، بیوه خت مرد **ف** جوان‌مرگ.  
 جوانه‌مه‌رگی: مردن بدلاوه‌تی، مهرگی بیوه خت **ف** مرگ در جوانی.  
 جوانی: (۱) جوان؛ (۲) خوشیکی، قدشنه‌گی؛ (۳) جحیلی، لاوی **ف** (۱) گره اسب؛ (۲) زیبایی؛ (۳) جوانی.  
 جواو: پرسف، جواب **ف** جواب.  
 جواوجوی: جوابه‌جه‌نگی **ف** به جدل پاسخگوئی.  
 جواودان: (۱) پرسفه‌دان؛ (۲) ده رکردن **ف** (۱) پاسخگویی؛ (۲) اخراج کردن.  
 جواهین: جه‌واهیرات، بهردی بهترخ **ف** جواه.  
 جواهیر بند: گوهه‌ر بند، به‌جه‌واهیر رازنبر اووه **ف** جواه بند.

جورجور: نوع نموع، چهندتره رج **[جورجاور]**.  
 جورعهت: وره، ویران، هیزی دل **[جرأت]**.  
**جورک:** ۱) توری کاوانالیک؛ ۲) خورجین **[۱] توره علوفه؛ ۲) خرج.**

جورکدن: ریک خستن، دروست کردن **[جورکردن]**.

جورکه: توره کهی نالله **[توره علوفه]**.

جورنه: خدزنه، حوزونه کی حمام که تاوی گدرمی بو خوشنی تیده کمن **[خزینه حمام]**.

جوره: ۱) چوبیله کوکنیکه ره نگ بوری نامال زهرد؛ ۲) بازی نیر **[۱] چکاواک؛ ۲) بازنر.**

جورهپونه: بالداریکه لمچوله که گمهوره تره و کاکولی هدیه **[چکاواک]**.

جورهجوره: جورهه جوره، نوع نموع **[جورجاور]**.

جورهش: جوریک جویه ره نگی ره شه **[جو سیاه]**.

جورهکلانه: جورهپونه **[چکاواک]**.

جورهنان: خه په دان **[گزارش]**.

جوری: جوری ماسی **[نوعی ماهی]**.

جوریان: ۱) گورزان؛ ۲) زمان بدنه لدمدا چون **[۱) تغییر؛ ۲) اشتباه لفظی]**.

جوز: جوز **[نگا]: جوز**.

جوز: گوین، گرده کان **[گردو]**.

جوز: ۱) بز، پنهنجه به قنگده کردن؛ ۲) ده نگی سه ماهه ره **[۱) انگلک؛ ۲) صدای سماور]**.

جوزان: گورزان، تیخی موئاشین، موس **[استره، تیغ]**.

جوزبیوه کردن: پنهنجه به قنگده کردن، سوک پیوه کردن **[انگلک کردن]**.

جوزه: ده نگی زور پاریک **[صدای بسیار نازک]**.

جوزهرد: هرده تی دروینه جو **[موسم درو جو]**.

جوزهردان: ۱) سیههم مانگی به هسار؛ ۲) هرده تی جوزه ردبوون **[۱)**

خردادمه: ۲) موسم درو جو.

جوزهله: تو زله، جوزه له **[مزمار]**.

جوسه و جو: به شوین دا گه ران **[جستجو]**.

جوسه: پهراویزی لیقه، قدراغ لیقه **[حاشیه لحاف]**.

جوسه جو: جوسه وجو **[جستجو]**.

جوش: ۱) کول، قولتی تاوی گدرم؛ ۲) له حیم، پیکمه نوساندنی کانزا به قفلایی؛ ۳) پیشکویی دار؛ ۴) زیبکمی ده موجاوه **[۱) جوش آب؛ ۲) جوش فلزات؛ ۳) غنچه درخت؛ ۴) جوش صورت]**.

جوشان: ۱) و کول هاتن، هاتنه کول؛ ۲) فیچهدی تاو له زه وی، هملقوین **[۱) جوش آمدن، غلیان؛ ۲) فوران]**.

جوشانان: کولا لدن، که لا لدن **[جو شانیدن]**.

جوشانه: ده رمانی لدان او ثاودا کولا **[جو شانده]**.

جوش خواردن: پیکمه نوسان به هوی له حیم کردن **[جوش خوردن]**.

جوشدان: ۱) برتنی لزور به تین کردن سویه؛ ۲) له حیم کردن؛ ۳) و کول هینان **[۱) کایه از بسیار گرم کردن بخاری؛ ۲) له حیم زدن]**.

جوتیاروک: گولیکه پایزی **[گل حسرت]**.

جوتیبر: جوتکار، جوت بهمنه، و در زیر **[شخم زن، کشاورز]**.

جوچاگه: نیسکی پشت گوئی **[استخوان پشت گوش]**.

جوچلک: چینشکه، مدلیچک، چوله که، پاساری **[کنجشک]**.

جوچوش: میوانی، تاردروون که بو زنی زه بستان لی ده نین **[امواج]**.

جوچه: ۱) جوجه مریشك؛ ۲) بالداری پچوک له زمانی مندالاند؛ ۳) جانه و هریکی پانکه لهی سوره له قه لشته دیوار ده زی **[۱) جوجه مُرغ؛ ۲) پرنده کوچک به زبان بچهها؛ ۳) ساس]**.

جوچه قوره: گوشت فروجی به برسیله لیندراو **[آش جوجه با غوره]**.

جوچله: جوچکی مدل که تازه درهاتوه **[جوچه پرنده]**.

جوچیله: جوچله **[جوچه پرنده]**.

جوچلک: ۱) بیچوی مدل؛ ۲) بیچوی مریشك **[۱) جوجه پرندگان؛ ۲) جوجه مرغ]**.

جوچکه: ۱) نیسکی سمت؛ ۲) بیچوی مدل؛ ۳) کلک **[۱) دنبالجه؛ ۲) جوجه؛ ۳) دم]**.

جوچتک: لوشک، جوته، له قه هاوزی **[جفتک]**.

جوچمه: جو عمه، هدینو، روزانی **[جمعه]**.

جوخ: فاسونیا، پارچه له خوری بو که واویاتول **[فاستوی]**.

جوخوره: زردی و هری **[پرنده ای کوچک]**.

جوخین: خدرمان، بیده؛ ۲) خوبیان، کلوشی گیره کراوی کوم کراو **[۱) خرم من گندم؛ ۲) خرم من کوپیده و توده شده]**.

جدوا: جیا، جگه، جیاواز **[جدا، سوا]**.

جوهار: گیاندار، زیندو **[جاندار]**.

جوهادس: گیابه که له چو ده کات **[گیاهی شبیه جو]**.

جوهان: ۱) دادنیکی نه سپ که له پیری دا لوس ده بی؛ ۲) گوچل **[۱) از دندانهای اسب؛ ۲) شالیکار]**.

جوهانه: جودان **[نگا]: جودان**.

جوهای: ۱) حیاوازی؛ ۲) لیک دور که دوتنهوه **[۱) تفاوت؛ ۲) فراق]**.

جوهره: ۱) مانگی جوزه ردان؛ ۲) هرده تی جو درونهوه **[۱) خردادمه؛ ۲) موسم درو جو]**.

جوه: ۱) تدرز، نوع؛ ۲) تهحر، تاوا، روشت **[۱) نوع؛ ۲) روش]**.

جوه: جوز **[نگا]: جو**.

جوه: ۱) لور، بن جلیکی پوش تی تاخنراوه ده خربیته سه ریشته باره بهر له بن سه رجلدهوه: (جل و جویی قاتره که بینه)؛ ۲) خورجین؛ ۳) خورجین **[۱) قسمت انتهائی بالان؛ ۲) خورجین؛ ۳) کهنه پلاس]**.

جوهار: جاورا، جیاوایاو، جاوایاگ، جوترا **[خانیده]**.

جوهار: ۱) گوهره وی؛ ۲) جویی کلاشی بن جدم **[۱) جوراب؛ ۲) نوعی گیوه که کفه اش چرم است]**.

- جوُلَان: بوزوتن، شال باف **جوُلَان**، بافنده.
- جوُلَانِه: داوی جال جالوکه، تالی کاکله موشان **جوُلَانِه** تار عنکبوت.
- جوُلَان: بزوتن، ته کان خواردن، **جوُلَان** **جوُلَان** جنبیدن.
- جوُلَان: **جوُلَان** **جوُلَان** جنبیدن.
- جوُلَانِن: براوتون، بزاوتدن، ته کان پیدان **جوُلَانِن** جنباندن.
- جوُلَانِن: **جوُلَانِن** **جوُلَانِن** **جوُلَانِن** جنباندن.
- جوُلَانِنهوه: **جوُلَانِن** **جوُلَانِن** جنباندن.
- جوُلَانِن: **جوُلَانِن** **جوُلَانِن** جنباندن.
- جوُلَانِه: (۱) ده دیدیک، لانکی له گوریس و بهزرو؛ (۲) گوریسی بدداره وه کراو بو لی نیشن و رازاندن، دیله کانی **جوُلَانِه** (۱) نو؛ (۲) تاب.
- جوُلَانِنهوه: بزوتن، **جوُلَانِنهوه** جنبیدن.
- جوُلَانی: له گوریس نیشن **جوُلَانی** تاب بازی.
- جوُلَو: بزوتو، ته کان پی دراو **جوُلَو** تکان خورده.
- جوُلَایی: سنتاتی بوزوچن، شال بافی **جوُلَایی** بافندگی.
- جوُلَایی کهوه: کاکله موشان، جال جالوکه، په سپه سه کمه **جوُلَایی** عنکبوت.
- جوُلَک: جوجه له **جوُلَک** جوجه.
- جوُلَگ: **جوُلَگ** بافنده.
- جوُلَگی: **جوُلَگی** بافندگی.
- جوُلَانه: **جوُلَانه** **جوُلَانه** **جوُلَانه**.
- جوُلَه: (۱) بزوتن، ته کان خواردن، **جوُلَه**؛ (۲) جو، موسایی **جوُلَه** جنبش؛ (۳) یهودی.
- جوُلَه: بزوتن، ته کان خواردن **جوُلَه** جنبش.
- جوُلَه که: نومه تی موسا پیغمه مبدیر، موسایی **جوُلَه** یهودی.
- جوُلَه مهره سی: جوریک له **جوُلَه** نیشن **جوُلَه** نو عی تاب بازی.
- جوُلَان: **جوُلَان** **جوُلَان** جنبش.
- جوُم: (۱) جام، تاس، زهرک، قابی مس؛ (۲) بزوتن، جموجول؛ (۳) قسه و جواب. ده گه لام ده گوته: (من هیچ لام و جوم نیه) **جوُم** (۱) طاس؛ (۲) جنبیدن؛ (۳) سخن پاسخ.
- جوُم: (۱) تادر، کهندالی تاودای دریوه؛ (۲) ده حل، قوبی، قامیشه لین **جوُم** (۱) آبکند؛ (۲) نیزار.
- جوُمال: خاوین کردنده وی **جوُمال** له قورو لیته **جوُمال** لای رو بی جوی.
- جوُمبوش: بزوتنی زور، **جوُلمه** زیاد **جوُمبوش** جنب و جوش.
- جوُمرانه: جملک، زگه دوانه **جوُمرانه** دوقلو.
- جوُمسکه: بهندی **جوُمسکه**، جممسه ری دوئیسکی بیده کتر گه یشتو **جوُمسکه** مفصل.
- جوُملانه: تاوال دوانه، جملک **جوُملانه** دوقلو.
- جوُمه: کراس، گوملک **جوُمه** پیراهن.
- جوُمهز: جوگه لهی نیوان تهخته و کرد **جوُمهز** جوی میان کر دوها.
- جوُمه رد: جومیر، پیاگ خاس، نازا **جوُمه رد**، راد مرد.
- جوُن: (۱) جاوین، **جوُن**؛ (۲) جوین، درمان، سخیف، جنیو؛ (۳) ناونگی بهردین و دارین؛ (۴) **جوُن** کمن؛ (۵) دهس تاونگ **جوُن** (۱) جویدن؛ (۲) دشمن؛ (۳) هاون سنگی؛ (۴) یهودی هستند؛ (۵) دسته هاون سنگی.
- (۳) به جوش آوردن آب.
- جوش سه ندن: (۱) جوش خواردنی ناو؛ (۲) بریتی له گرم بونی کوری بهزم و موسیقا **جوش سه ندن**: (۱) به غلیان آمدن؛ (۲) کنایه از گرم شدن مجلس رامشگران.
- جوُشن: خوتی هه لقولتین، خوریک خه **جوُشن** چرب زبان.
- جوُشک: دوشک، رایخی ناوی خراوی نهرم **جوُشک**.
- جوُشیان: **جوُشان** **جوُشان** نگا: **جوُشان**.
- جوُشیره: فهربیکه **جوُشیره** جو نارسیده.
- جوُشیله: **جوُشیره** **جوُشیره** جو نارسیده.
- جوُشین: (۱) کولین، **جوُشان**؛ (۲) جو کرده نگی ثمامال شینه **جوُشین** (۱) نو عی جو کردنگش مایل به کبود است.
- جوُشیدن: (۱) کولیو، کولاو، کهلاطی، کهلم؛ (۲) فیچه کردوف **جوُشیدن** (۱) فوران زده.
- جوُعمه: هینی، جمح، نین **جوُعمه** آدینه، جمعه.
- جوُغز: جغز، جه غز **جوُغز** دایره.
- جوُق: کومه، دهسته **جوُق** دسته، گروه.
- جوُون: لاوزی بی هیز، جیجن **جوُون** مردنی و بیجان.
- جوُونه: ملیکی بی گوله به له چیشک پی گوکر **جوُونه** پرندۀ ای کوچک.
- جوُوه: هست و خوست، ده نگ و بزاو **جوُوه** سر و صدا.
- جوُوهه وار: خاوهن گیان و بهه است: (هدی جوُوهه وار تان بزی) **جوُوهه وار** جاندار.
- جوُوك: (۱) سوک، جوُون کلک به قنگا کردن؛ (۲) جوگه پیچوکی ناو؛ (۳) ده نگی بی چکمه مدل **جوُوك** (۱) انگلک؛ (۲) جوی کوچک؛ (۳) صدای جوچ.
- جوُکان: ده نگ لیوه هاتنی به چکه مدل **جوُکان** جیک جیک جوچ.
- جوُکاندن: **جوُکان** **جوُکان** جیک جیک جوچ.
- جوُکانن: **جوُکان** **جوُکان** جیک جیک جوچ.
- جوُوك: بی پیوه کردن: قامک بوقنگ بردن **جوُوك** انگلک کردن.
- جوُونک: بی بوله و پرته، نوزه نوزه کر **جوُونک** غر ولند کن.
- جوُوه: (۱) ده نگی باریک، نوزه؛ (۲) ده نگی بیچوی بالدار **جوُوه** (۱) صدای نازک؛ (۲) جیک جیک جوچ.
- جوُوه جوک: ده نگی نوزه باریک **جوُوه جوک** جیک جیک.
- جوُوهه نه: گیاندان، گیانلاوات **جوُوهه نه** حال نزع.
- جوُوكا: جوگله له ناو، **جوُوكا** جوی آب.
- جوُوكه: (۱) جوگا؛ (۲) هیله گ، موخل **جوُوكه** (۱) جوی آب؛ (۲) الک آرد بیزی.
- جوُوكه له: **جوُوكه** جوی آب.
- جوُونگنمی: موی رس و سیی پیکه وه. موی ماش و برنجی **جوُونگنمی**.
- جوُونگندمی: (۱) روانی ناو؛ (۲) جله باره به؛ (۳) ته شکه بدره، په لاس **جوُونگندمی**.
- جوُول: (۱) روانی ناو؛ (۲) جله باره به؛ (۳) ته شکه بدره، په لاس **جوُول**.
- جاری: (۱) جُل باربر؛ (۲) پلاس.
- جوُول: (۱) کر کمده، کمربا به؛ (۲) گیای جاوه لوکه **جوُول** (۱) قسمتی از گله؛ (۲) علوفه است.
- جوُول: براو، ده گهلم جم ده یلن: (هدر جم و **جوُولانه**) حرکت.

جهبهر: لا، بدر، تدرهف طرف، سو.

جهبهره: سهمرمای زور، زور ساردو سول سرمای سخت.

جهبهره نواندن: مدهی چوله که له ناوا که نیشانهی هاشی سهمرمای تونده ف شنای گنجشک که علامت آمدن سرمای سخت است.

جهبهش: شوتی، هنهی، زه بهش، شفتی، شامی هندوانه.

جهبعل: چپا، کیف، کهف، کهف کوه.

جهتره قه: جوری کولیرهی ساجی نوعی گرده که بر ساج پزند.

جهحر: زه، زه، زه، زه، زه قنهه مت زه، سه.

جهحش: بیچویی کمن، جاش  $\frac{ک}{ک}$ ه خر.

جهحشک: جه حش، جاش  $\frac{ک}{ک}$ ه خر.

جهحفه ری: ۱) جوری پولکه شیری ای دروس ده کمن؛ ۲) سهوزیه که،

جافری  $\frac{ا}{ا}$ : پولادی که شمشیرش کنند؛ ۲) سبزی جعفری.

جهحنی: توڑه، زین، رق هستاوف عصبانی.

جهحنین: رک بونهوه، توڑه بون، رق هستان ف عصبانی.

جهحنه ندهم: دوزه، دوزه ه، جهه نتم، دوزه ق دوزخ.

جهحنه تم: جه حنه ندهم دوزخ.

جهحنه هم: جه حنه دوزخ.

جهحیل: جوان، تازه بیگدیشتو، گهنج، لا و جوان.

جهخار: ۱) کسدز، مهینهت، خمم، خهدفت، کول؛ ۲) ساتور  $\frac{ا}{ا}$  غم،

اندوه؛ ۲) ساطور.

جهخت: ۱) پله و لمز له کاردا: (ثیواره و خشته، جربن به جهخته)؛ ۲)

باش هینان، بوهاتن: (دو جار پیشمن جهخته)  $\frac{ا}{ا}$  شتاب در کار؛ ۲)

خوب آوردن، مبارک.

جهختی: چالاکی، مذبوتوی، گورج و گوای  $\frac{ج}{ج}$ ستی و چالاکی.

جهد: با پیری عدو لاد بیغمدیه (اص)، باوه گهورهی سهید  $\frac{ن}{ن}$ یای سادات.

جهد اسی: گیایه که  $\frac{ف}{ف}$  گیاهی است.

جهدد: جهد  $\frac{د}{د}$  نیای سادات.

جهده و ف نگا: جده،

جهر: ۱) گوزهی مل باریک؛ ۲) توندکیشان: (جهرم داوه)؛ ۳) پیچ و بورغی تامرازی گوشینی کتیب و...؛ (جهرومه نگهنه)  $\frac{ا}{ا}$  نوعی سبو؛ ۲) محکم کشیدن و سفت کردن؛ ۳) منگه.

جهرا: بیچوہینانی بدزواری: (ناخری ماینه که جهرابو)  $\frac{ف}{ف}$  دشوار زاییدن.

جهراح: برینگه  $\frac{ف}{ف}$  جراح.

جهراحات: کئم و چلک، هدوای برین  $\frac{ف}{ف}$  ریم و چرک زخم.

جهران: تی گیران به توندی: (وا جهراوه، هدر ده رنایه تده)  $\frac{ف}{ف}$  به سختی گیرکردن لای.

جهراندن: جه ران  $\frac{ف}{ف}$  نگا: جه ران.

جهرانن: پیچان به توندی، قایم پیچ دان  $\frac{ف}{ف}$  محکم پیچ دادن.

جهرب: ته زمون، تاقی  $\frac{ف}{ف}$  تجر به.

جهربادره: بورغی کدره و، ده زنه فیس  $\frac{ف}{ف}$  پیچ گوشتی.

جهرباندن: تاقی کردنه و  $\frac{ف}{ف}$  تجر به کردن.

جونگ: ۱) رک، توڑه بی، قه لسی، رق؛ ۲) گیایه کسی گول زردی بون خوش، چونگ  $\frac{ا}{ا}$  خشم؛ ۲) گیاهی است.

جونگ: ۱) جوز سوک، جوز؛ ۲) سل، قوشقی، چه موش؛ ۳) پا له جی چونی ولاخ؛ ۴) بی ترخ و هیچ و پوج: (جز و جونگ)  $\frac{ا}{ا}$  انگلک؛ ۲) رموک؛ ۳) یای از جا در رفتن دام؛ ۴) بی ارزش.

جونگ: ۱) دهنگی باریکی ناخوش، جوکه؛ ۲) جومگه  $\frac{ف}{ف}$  ۱) صدای نازک و ناموزون؛ ۲) مفصل.

جونه: ۱) مدلیکی بچوکه و نگاوردنه نگ؛ ۲) قاحبه، جنده  $\frac{ف}{ف}$  ۱) سیره، پرنده ایست؛ ۲) فاحشه.

جونه گا: جوانه  $\frac{گ}{گ}$  گا و نر سه ساله.

جونه وه: ۱) دیسان جاونین؛ ۲) بریتی له زور گوتنه وی قسه یه ک  $\frac{ا}{ا}$  دوباره جویدن؛ ۲) کنایه از ژاژ خایی.

جونی: قولکه بدرد که شتی اتیدا ده کوتون، تاونگی بهردین یان دارین، جون  $\frac{ا}{ا}$  هاون چوبی یا سنگی.

جوه: ۱) کراس، گوملک؛ ۲) جوگله؛ ۳) کاورای موسایی  $\frac{ا}{ا}$  پیراهن؛ ۲) جوی؛ ۳) مرد یهودی.

جوی: جودا، جیا  $\frac{ج}{ج}$  جدرا.

جوی بونه وه: ۱) لیک هلبران، دورکه و تنه وه؛ ۲) مال به شکردنی برایان یان شمریکان  $\frac{ا}{ا}$  ۱) جدادن؛ ۲) تقسیم دارانی بین شرکا.

جویک: جمک، لقدمدانه  $\frac{ا}{ا}$  دوقلو.

جویی کردنه وه: جیاوازکردن، هدلا واردن  $\frac{ا}{ا}$  جدرا کردن.

جوین: ۱) جمین، بزوتن، جولان؛ ۲) جاونین، جوتون؛ (بنیشت جوین تامی زار خوش ده کا)؛ ۳) جنبو، دزمان  $\frac{ا}{ا}$  جنبش؛ ۲) جویدن؛ ۳) دشنام.

جوین: جنبو، سخیف، درون  $\frac{ا}{ا}$  دشنام.

جوین: نانی له جو  $\frac{ا}{ا}$  نان جوین.

جویندان: سخیف گوتون، جنبودان  $\frac{ا}{ا}$  دشنام دادن.

جوینفرهوش: زمان پیس، سخیف بیز  $\frac{ا}{ا}$  بدهن.

جه: له، ل، ز  $\frac{ا}{ا}$  از

جهب: بوردن، به خشین له خه تاوتاوان  $\frac{ا}{ا}$  آفو.

جهبار: ناوی پیاوانه یه  $\frac{ا}{ا}$  اسمی مردانه.

جهباری: ۱) کتیره، شیلهی زهرده گوینی؛ ۲) ناوی عاشره تیکی کورده له گهرمیان  $\frac{ا}{ا}$  ۱) کتیرا؛ ۲) نام عشیره ای گرد.

جهبدان: لی بوردن، چاولن پوشین، عافو کردن  $\frac{ا}{ا}$  چشم پوشی.

جهبر: زور، خورتی  $\frac{ا}{ا}$  زور.

جهبری: به زور، بخورتی  $\frac{ا}{ا}$  زور کی.

جهبل: قوری به سمر یه کدا کراو بین خوبی قور  $\frac{ا}{ا}$  توده گل.

جهبله: ته ستو رو زل، مژن و ستو  $\frac{ا}{ا}$  سیتر و گنده.

جهبو: فلان، کاورا، کابرآ، نهوه که  $\frac{ا}{ا}$  یارو.

جهبه: ۱) سل، قوشقی، بهیده س؛ ۲) یاغی، سهربزیبو؛ ۳) تایلهه تی، نهوه ک خلنکی ناسایی؛ ۴) عافو، جدب  $\frac{ا}{ا}$  رموک؛ ۲) یاغی؛ ۳) استثنای؛ ۴) عافو.

جهزایرچی: حدهمس، تیشکده‌ری شهوانه **غَسِّسِن**.

جهزیه: حال لی هاتنی دهرویش، جه زمه **جَذِيْه**.

جهزره‌یه: نازار، عه‌زیهت **آزار**.

جهزره‌یدان: عمزیهت‌دان، نازاردان **آزاررساندن**.

جهزره‌به: جه زره به **آزار**.

جهزمه‌بون: حال لی هاتنی دهرویش **به حالت جذبیه افتادن**.

جهزمه: حال، لهوشن تدکینه‌وهی دهرویش لهزیکرا **جذبیه**.

جهزمن: گیزن، جیزنه، روزی به‌تالی و خوشی **فَجَشْنِ**، عید.

جهزنان: روزانی جه‌زن **ایام عید**.

جهزنانه: خللات به‌هوی هاتنی جیزنه‌وه **عیدی**.

جهزنه: جه‌زن **جشن**.

جهزنه‌پیروزه: پیروزیابی له یه‌کتر کردن به‌هوی هاتنی جیزنه **عید میارکی**.

جهزنه‌چه‌قاله: جیزنه‌کی جوله کانه که چوال‌هه بادام و توی تیبا ده‌تر و کینن **فَازِ اعیاد یهود**.

جهسته: لاش، نه‌ندام **بَدَنْ، تَنْ**.

جهسه: جه‌سته **تَنْ، بَدَنْ**.

جهغز: جوغز، جغز **دایره**.

جهفت: جفت، کلاوی بدرو **جَفْتِ بُلُوط**.

جهک: هدلين، نامرازیکه ترمیمیلی پی بمرز ده کنه‌وه **جَكْ اتومبیل**.

جهگه: که‌زه، جه‌گر **جَگْر**.

جهگهن: گیاهه که لاسکی سی سوچه لهزه لکاودا دهروی **جَگْنِ**.

جهل: (۱) چه‌لاک، داری دریز بو مازو ته کاندن؛ (۲) جوانه‌گا، بدرجوت **جَهَل**.

(۱) چوب مازوتکانی؛ (۲) گاو نر سده‌ساله.

جه‌لاب: (۱) سه‌بری میر، جه‌لداد؛ (۲) که‌وی بنه **(۱) میر غضب؛ (۲) کیک شکاری**.

جه‌لاد: میر غه‌زه، سه‌بر، جه‌لاب **جَلَاد**.

جه‌لاقی: دوشواوی خهست، دمسی تیر **شیره غلیظ انگور**.

جه‌لالی: عاشیره‌تیکی گهوره‌ی کورده له سنوری روی و ترکاندا ده‌زین **جَهَلَلِي**.

جه‌لشیرتی بزرگ در کردسان.

جه‌لاوي: قمهزه سه‌راوان **جل و زغ**.

جه‌لته: خونی به‌سیاگ **خون لخه**.

جه‌لجه‌لوت: دعوا پر تپری جادوگر **اوراد جادوگران**.

جه‌لد: دارده‌ستی دریز باریک **چو بدستی بلند و باریک**.

جه‌لد: شوماسی، لیزگ‌دماسی که به شولکمهوه ده کری **رشته ماهی صیدشده که در ترکه کنند**.

جه‌لده: قامچی، شهلاخ **تازیانه**.

جه‌لغه: (۱) سه‌هولی خونه‌گرتو، سوتی نیوه به نیوه؛ (۲) دو داری سه‌تاشراوی به‌یده‌کده له کیتر او؛ (۳) بریتی له کاری ناتدواو، نیمه‌کاره **فَكَاشَه**؛ (۲) دو چوب سر بهم آورده شده؛ (۳) کنایه از کار ناتمام.

جهربه‌زه: (۱) هاروهاج، بزوژ همدا نهدهر، دانه‌سه کناو؛ (۲) جه‌زره به، نازاردان؛ (۳) غیره، نازایه‌تی **فَأَنْأَرَام**؛ (۴) شکنجه و آزار؛ (۵) شهامت و غیره.

جهربه‌زه‌بی: هاروهاجی **بازیگوشی**.

جهزبی: نه‌زموده، تاقیه و کراوه **آزموده**.

جهزبین: نه‌زمون، تاقی کردنوه **آزمایش**.

جهرجه: جه‌نجه، تامر ازی کلوش وردکردن لمدار و ناسن؛ (۲) چه‌رخی ظاوهه لکیشان له بیر **فَخَرْمَكْوب**؛ (۲) دولاب.

جهرجه‌رقان: جه‌رجه نازرو، کدستی که به جه‌نجه‌ر گیره ده کا **راننده خرمکوب**.

جهرجه‌تو: ظاوهه‌گردان، ظاوهه‌گردین، چه‌رخی ده سکدار بو ظاوهه لینجان **آبگردان**.

جهرد: (۱) دل دانه‌سه، گوئی پیدان؛ (۲) مشکه کویره **فَجَهَدْ**؛ (۳) موش کور.

جهردان: جه‌راندن **تند پیچ دادن**.

جهرد: جه‌ته، گوران، ریگر **راهن**.

جهردی: سور لم‌سدر کاری خوی، گوئی ده به کار **جَدَّی**، با اهتمام.

جهره: گوزه‌ی مل باریک **نوعی سبو**.

جهرگ: که‌زب، جه‌گرف **چک**.

جهرگاوس: دل پر لخدم، مه بینه تیار **اندوهه‌گین**.

جهرگ بز: بسدره‌هاتی پرله خم، به‌لای گهوره **کنایه از مُضیت بزرگ**.

جهرگ خوره: خمه‌ی گهوره، کول و که‌سدری مدن **جَهَرْخَواره**.

جهرگ سوتان: بریتی له منال مردن، زگ سوتان **کنایه از مُردن فرزند**.

جهرگ سوتاو: عه‌ولاد مردو، زگ سوتاو **فرزند مرده**.

جهرگ قایم: (۱) به‌جه‌رگ، نازار، ره‌شید؛ (۲) بدسمیر و خویله **شُجاع؛ (۲) شکیبا**.

جهرگ وناو: همتاو دل و گورچیله، میلاک **احشامه**.

جهرگه: (۱) ناوه‌راست، دور؛ (۲) هه‌رهه، جه‌نگه **فَهَرَهَه**؛ (۱) وسط؛ (۲) موسم.

جهرمه: (۱) میوه‌ی نیوه‌وشک؛ (۲) فریکه‌ی دانه‌وبله **فَهَرَمَه**؛ (۱) میوه نیم خشک؛ (۲) دُملُل.

جهزومه‌نگله‌نه: گیره، تامر ازی توندگر تی کتیب بو به‌رگ تی گرتن **منگه کتاب**.

جهره: گوزه‌ی مل باریک **نوعی سبو**.

جهره‌بایه: شه‌تمکدان، توندپیچان، شه‌داندن **محکم پیچیدن**.

جهره‌تاو: ناوی که لموه‌ختن ناویری ده لزه‌وهی ده‌رده‌چی، پاشاوه **آبی** که از آبیاری زیاد آید.

جهریده: روزنامه **روزنامه**.

جهریفك: گسگ، جارو، گیزگ، گسک، گزگ **جارو**.

جهریمه: تاوان، مائی که له خه‌تاباره سی‌بتری **جریمه**.

جهریه: گیره‌ی چهرم تا ده‌یدرون **پرس چرم‌دوزی**.

جهزا: سزا، پاداشت **پاداش، مزد**.

از کم‌شیری مادر لاغر و بیجان است.

جهه‌مرده: جدم مردو<sup>ف</sup> نگا: جدم مردو.

جهه‌هد: سوّل، سه‌هول<sup>ف</sup> بیخ.

جهه‌هادانی: جامانه، جامه‌دانی، تا غابانو، پارچه‌یده که پیاوان له سمری ده بهستن<sup>ف</sup> دستار.

جهه‌مین: بوئل، هدیه، تا وچدان، نه‌بی<sup>ف</sup> پیشانی.

جهه‌مین: توپین، که‌وتین: (کدری مه جهمی<sup>یه</sup>)<sup>ف</sup> مردارشدن حیوان حرام گوشت.

جهه‌میتک: کوبونه‌وه بو کهین و بهین کردن<sup>ف</sup> گردھمانی برای توطنه‌چینی.

جهه‌تاب: وشهی ریزگرتن<sup>ف</sup> جناب.

جهه‌نازه: تهرم، مردوی ناو تابوت<sup>ف</sup> جنائز.

جهه‌نتک: خورجیشی چکوله که به سه ر شانیمه و ده کهن<sup>ف</sup> خورجین کوچک.

جهه‌نجال: هراو‌هوریا، زه‌نازه‌نا، چه‌قه و گوره<sup>ف</sup> جنجال.

جهه‌نجه‌ر: ۱) چرخ و دولاًبی ناوه‌هه‌لکیشان: ۲) نامرازی لمدار و تاسن بو گیره کردن، کلوش<sup>ف</sup> ۱) چرخ جاه: ۲) ماشین خرمون کوب.

جهه‌ندرمه: پولیسی تورکان<sup>ف</sup> پلیس عثمانی.

جهه‌ندک: جانتای چکوله<sup>ف</sup> خورج کوچک.

جهه‌نده‌ره: دهق، ده قاق، که‌تیره له قوماش‌دان<sup>ف</sup> آهار زدن.

جهه‌نده‌ک: کدلاک، لاش، تهرم<sup>ف</sup> لاشه.

جهه‌نقین: رایبرین<sup>ف</sup> یکه‌خوردن.

جهنگ: شه، همراو لیکدان به‌دومنی<sup>ف</sup> جنگ.

جهنگاوه‌ر: شه‌زکه، چه کداری به‌شدار له شدردا<sup>ف</sup> جنگاور.

جهنگه: همزه، چه‌گه<sup>ف</sup> ستفوان.

جهنگه‌ل: لیر، دارستان، لیره وار<sup>ف</sup> جنگل.

جهنگه‌لی: ۱) سمر بدادرستان، لیره واری: ۲) برینتی له پیاوی کهمزان و گیل<sup>ف</sup> ۱) جنگلی: ۲) کنایه از شخص احمق.

جهنگی: ۱) شه‌رانی، واژله‌شمن: (کله‌شیری جه‌نگی): ۲) ناوی پیاوانه<sup>ف</sup> ۱) جنگجو: ۲) نامی برای مردان.

جهه‌نه‌ت: به‌حشت، بوهیشت، به‌هه‌شت<sup>ف</sup> بهشت.

جهه‌نه: مان، گه<sup>ف</sup> اعتصاب.

جهه‌نی‌قاندن: ماندوکردنی تیچیر و له غار وه ستاندنی<sup>ف</sup> خسته کردن و از پا درآوردن شکار.

جهه‌نی‌قین: وه ستان له بدر ماندوی<sup>ف</sup> توقف بسبب خستگی.

جهه: ۱) لمو: (جهه‌وسا: له‌وساوه): ۲) جوی هه‌والی گه‌نم: ۳) برینگ.

مقهستی خوری برینده‌وه<sup>ف</sup> ۱) از آن: ۲) جو: ۳) قیچی پشم چینی.

جهه‌واب: پدرسف، جواو، جواب<sup>ف</sup> باسخ.

جهه‌وال: جوال، تیری یه‌کلایی<sup>ف</sup> جوال.

جهه‌وان: ۱) جوان، لاو جاحیل: ۲) مرده‌زوان، ناگاداری مهده‌زه<sup>ف</sup> ۱) جوان: ۲) شالیکار.

جهه‌واهیرات: کومله به‌ردی به‌قیمت<sup>ف</sup> جواهیرات.

جهه‌للا: جه‌لاد<sup>ف</sup> جلاد.

جهه‌له: ریخ، شیاکه، گوی گاو مانگا<sup>ف</sup> سرگین.

جهه‌لو: هه‌روزه پیاو، سه‌رسه‌ری، نه‌لوات<sup>ف</sup> اوپاش.

جهه‌له: ۱) کومله<sup>ی</sup> حدیوانه کیبوی: ۲) مالاتی به‌زنجیره تیک خراو: ۳) گردانه له گیاو گول که نه‌یخنه ملهوه<sup>ف</sup> ۱) گله بز کوهی: ۲) دامهای

بهم بسته: ۳) گردن بند از گل و گیاه.

جهه‌لب: هه‌وسار، کلکه‌زه شمه، یه‌تی ملی حدیوان<sup>ف</sup> افسار، مهار.

جهه‌لدب: کومله مهزو بزینی که بو فروشتنی ده بهن: ۲) ندیاع، حدیوانی

عه‌بیدارو کم‌ترخ: ۳) ده سته کومدل: (جهه‌له به سواریک هات)<sup>ف</sup> ۱)

گله تجارتی: ۲) جوان بُنجل: ۳) گروه.

جهه‌لبه‌چی: بازگانی مهزو بزن و ره‌شممال<sup>ف</sup> تاجر دام.

جهه‌لبدار: خاوه‌نی جه‌لبه<sup>ف</sup> دارای دام تجارتی.

جهه‌لبه‌بکر: جه‌لبه‌چی<sup>ف</sup> تاجر دام.

جهه‌لبه‌بی: نه‌بیزا، کم‌ترخ<sup>ف</sup> نقلی.

جهه‌له‌کردن: تیک خستنی مالات: (وشتري جهله کردن، گاگیره‌ی

جهه‌له کرده‌وه<sup>ف</sup> بهم بستن دامها).

جهه‌له‌و: ۱) هه‌وسار، کلکه لغاو کلکه ره‌شمده: ۲) جه‌لبه، کومله<sup>ی</sup>

له‌ماليات یان سواران: (جهه‌له‌وه حدیوانیکم دیت، جهله‌وه سواریک

هات)<sup>ف</sup> ۱) افسار، مهار: ۲) دسته حیوان، گروه سواران.

جهه‌له‌وی: جهله‌ی<sup>ف</sup> نقلی.

جهه‌م: ۱) نک، کن، لا: (په‌ردی من جهه‌دهی): ۲) زدم، هه‌لی تان خواردن:

(جهه‌می تیوه‌رو): ۳) تابار، لنه‌گه‌بار<sup>ف</sup> ۱) نزد: ۲) وعده غذا: ۳)

انگه‌بار.

جهه‌مات: کومهل، مردم: (جهه‌مات و ره‌حمدت)<sup>ف</sup> جماعت.

جهه‌ماعده‌ت: نویزی به کومهل، نمیز به‌مدفران<sup>ف</sup> ناز جماعت.

جهه‌مال: جوانی، خوشیکی، قهشنه‌نگی<sup>ف</sup> زیباتی.

جهه‌مام: ره‌ق بون و تاوسانی نه‌ندام، کوترانی نه‌ندامی لهش: (ده‌ستم و

پشم جهه‌مام بوه)<sup>ف</sup> کوفتگی اعضاء.

جهه‌ماوه‌ر: قه‌هه‌بانع، پرایی حله‌لک<sup>ف</sup> ابیوه مردم، جمهور.

جهه‌مبون: کو بونه‌وه، خربونه‌وه، کومدل کردن<sup>ف</sup> اجتماع کردن.

جهه‌مجستین: لیکدانی شتی تراواف بهم زدن مایعات.

جهه‌مقان: جهه‌مجستین<sup>ف</sup> بهم زدن مایعات.

جهه‌مداندن: بونه سه‌هول<sup>ف</sup> بیخ کردن.

جهه‌مدى: سه‌هول کردو، بهستو، به‌سته‌له‌ک<sup>ف</sup> بیخ بسته.

جهه‌مدین: ۱) بونه سه‌هول، سه‌هول بهستن: ۲) سر بون له سدرمان<sup>ف</sup> ۱)

انجماد: ۲) از سرما کرخ شدن.

جهه‌مسه‌ر: جی‌گه‌ی پیکه‌وه لکانی دوشت<sup>ف</sup> محل اتصال.

جهه‌مک: ۱) نه‌ونده ماسته‌ی جاریک ده کریته ممشکه‌وه: ۲) بربره

مزاندنی بیچو له‌گوانی دایک بو شیردادان: (گولکنی جه‌مک که)<sup>ف</sup>

۱) مقدار ماستی که یکبار در مشک ریزند: ۲) اندک اندک مک زدن

نوزاد به پستان مادر.

جهه‌مرو: سجويک که له‌بر کم‌شیری دایک له‌زو لاوازه<sup>ف</sup> نوزادی که

- له کفنه مردو<sup>۱</sup>) پالان شتر؛ ۲) جهیزه عروس؛ ۳) کنایه از کفن.
- چیازی: جیاز کهل و بدله بوك بومالی زاواف جهیزه.
- چیاکار: جیاواز تایه بهتی، ودک هیترنا<sup>۱</sup> جُدگانه، علیحده.
- چیاواز: چیاکار<sup>۱</sup> جُدگانه. علیحده.
- چیاوه بُون: جدا بونهوه<sup>۱</sup> ازهم جُد شدن.
- چیاوه کردن: هه لاواردن، لیک جدا کردن<sup>۱</sup> جُد اکردن.
- چیایی: جودایی، لیک دور کمتون<sup>۱</sup> جُدایی.
- چیب: به ریک، گیر فان، با غفل، برک<sup>۱</sup> جیب.
- چیباور: جنی متعمانه، راست و نهمن<sup>۱</sup> مورد اعتماد.
- چی برک: جو برکه، مله<sup>۱</sup> آبدُزدک.
- چنی بُونهوه: لم چینگهدا حموانهوه: (لم زوره چیم ده بیتهوه)<sup>۱</sup> جای گرفتن.
- چنی به جنی: ۱) دهس به جنی، هر لجه جنی، هر تیسته؛ ۲) دامدرزان و پیک هینان<sup>۱</sup> فوراً؛ ۲) انجام شدن.
- چنی به جنی بون: ۱) حاوشهوه له خانو بان له ثاوایی دا؛ ۲) پیک هاتنی کار<sup>۱</sup> ۱) جا گیرشدن؛ ۲) انجام شدن.
- چنی به جنی کردن: پیک هینان، کاردروست کردن<sup>۱</sup> انجام دادن.
- چنی بی: شوب، شوین پی<sup>۱</sup> ردپا.
- چنی پنی له قبوسون: ۱) بریتی له کهم و کورتی هینان له پایه و مایده؛ ۲) نه توانین له شوینی خودا مان<sup>۱</sup> کنایه از کم اوردن پول یا مقام؛ ۲) عدم امکان ماندگار شدن.
- چنی پنی لیژبون: چنی پنی لدق بون<sup>۱</sup> نگا: چنی پنی له قبوسون.
- چنی پنی هله لگرتون: شوین گیران، دانه شوب<sup>۱</sup> ردگیری.
- چیت: جوت، بدرانبری تاک<sup>۱</sup> زوج، مقابل فرد.
- چیت: جنگهدی تو: (لیره چیت ناین)<sup>۱</sup> جای تو.
- چیتان: جنگهدی نیوه<sup>۱</sup> جای سما.
- چیچک: جو چکی مدل<sup>۱</sup> جوجه.
- چیچلانه: حندرحو، سیسو<sup>۱</sup> الاکنگ.
- چیچجه: جو چک، بیچوهه مریشک<sup>۱</sup> جوجه مرغ.
- چیچک: جو چک<sup>۱</sup> جوجه مرغ.
- چنی خوش کردن: بریتی له مانهوه له شوتبنیک به خاتر جدمی<sup>۱</sup> کنایه از آرام و قرار گرفتن با اطمینان خاطر.
- چیخون: جو خونین<sup>۱</sup> نگا: جو خون.
- چنی خده: جنگهدی نوستن، شوینی هه لا زیان، چنی رازان<sup>۱</sup> خوابگاه.
- چیدار: ۱) بدهله و پایه؛ ۲) نوینه، وه کیل؛ ۳) بزی و جنی<sup>۱</sup> ارجمند؛ ۴) ناینده؛ ۵) به جا.
- چیدانه: ۱) کزن، دانه و پله دیده که گای پنی قله و ده کدن؛ ۲) سیکه توره، سیقه توره، چینه دان<sup>۱</sup> ۱) گاودانه؛ ۲) زاغر.
- چیز: جبل، لاسیق، لاستیک<sup>۱</sup> لاستیک.
- چیز: ۱) چیر، خوگر و نه پس: (نهوانانه زور چیره)؛ ۲) گزدیاری دانی ددان: (ددانی لئی چیر کر دمهوه)؛ ۳) ده نگی دادرینی قوماش؛ ۴) ده نگی ده رگای زه نگاواری له کردنوه دا<sup>۱</sup> ۱) کشدار؛ ۲) دندان بهم چیاز: ۱) کورستانی و شتر؛ ۲) نموده بوك بومالی زاوای ده با؛ ۳) برینی
- جهوپر: برینگ، مقهستی خوری برینهوه<sup>۱</sup> قیچی پشم چینی.
- جدوت: جفت، جوت، کلاوه بدر و<sup>۱</sup> جفت بلوط.
- جهه و تک: جانتای له چهرم، خورجینی چه مین<sup>۱</sup> ساک يا خورجین چرمی.
- جهوز: ۱) گوین، گوژ، قوز، گیز؛ ۲) بدریکه له گوینی بجسوك ده کا بوذه رمان به کار دیت<sup>۱</sup> ۱) گرد؛ ۲) جوز بوسا.
- جهه رک: جو رک<sup>۱</sup> نگا: جو رک.
- جهه و سه ق: شدقام، جاده، کاروانه ری<sup>۱</sup> جاده.
- جهه و کون: جهه وی، جیوه و ره شه گوینی<sup>۱</sup> انگم گون.
- جهه و که: جولا، جولا لای جاوتن<sup>۱</sup> کر باس باف.
- جهه و ره: جه بده، سه رمای روز سه خت<sup>۱</sup> سرمای سخت.
- جهه و دل: جه بده، کیو، چیا، کیف<sup>۱</sup> کوه.
- جهه و نده: توڑه که هی چه مین بو ناویدا هله لگرتون<sup>۱</sup> توربه چرمی مخصوص حمل آب.
- جهه و نده: جهه نده<sup>۱</sup> نگا: جهه نده.
- جهه و هه: ۱) خال و میلی تیخی باش؛ ۲) ره نگ بو نو سین و بدنه و رسی؛ ۳) خونه رو زیهان<sup>۱</sup> ناوی پیاوانه ده<sup>۱</sup> برند؛ ۲) جوهر نوشتنه و رنگ مصنوعی رنگرزی؛ ۳) هنر؛ ۴) نامی برای مردان.
- جهه و هه دار: ۱) تیخی به خال و میل؛ ۲) جوهری چنان؛ ۳) هیزا<sup>۱</sup> ۱) تیغ جوهر دار؛ ۲) نوعی چنان؛ ۳) با استعداد.
- جهه وی: جیوه و ره شه گوینی<sup>۱</sup> انگم گون.
- جهه و هه والی: جویه<sup>۱</sup> گه تم<sup>۱</sup> جو.
- جهه خورک: مه لیکه له قویی و زه لکاودا هیلانه ده کا<sup>۱</sup> پرنده ایست که در بالاتاقها آشیانه کند.
- جهه هداسی: گیا به که وهک جو ده چنی<sup>۱</sup> گیاهی است شبیه جو.
- جهه هه: توره بی، سلی، رکه ستان<sup>۱</sup> خشم.
- جهه هه زر: جو زره دد، کاتی دروینه<sup>۱</sup> جو<sup>۱</sup> موسم درو جو.
- جهه هه: جهه نده<sup>۱</sup> جوهر.
- جهه نده ده: دوڑه، دوزه<sup>۱</sup>، جهه نده<sup>۱</sup> جهنم.
- جهه هه نده می: شیاوی تاگری دوزه<sup>۱</sup>، گونا حکار<sup>۱</sup> دوزخی.
- جهه هه نتم: جهه نده<sup>۱</sup> جهنم.
- جهه هه نتم: جهه نده<sup>۱</sup> جهنم.
- جهه هه نتم داشمی: شتیکه وهک بدرد خه کیمی چاوان ناویلوبی پن ده کرین<sup>۱</sup> سنگ جهنه.
- جهه هه نتم می: جهه نده<sup>۱</sup> دوزخی.
- جهه هه هیل: چوان، جحیل، گه نج، لاو، تازه پن گیشتو<sup>۱</sup> چوان.
- جهه هه ران: ناسک، کدرزال، مامز<sup>۱</sup> آهو.
- جهه چی: چیگه، جا گاه<sup>۱</sup> جای، مکان.
- جهی: ۱) شوین و چیگه؛ ۲) دایک<sup>۱</sup> ۱) جای، مکان؛ ۲) مادر.
- جهی: جدا، جودا، جگه<sup>۱</sup> جدا.
- جهیابونهوه: لیک هه لیران، جودا بونهوه<sup>۱</sup> ازهم جدا شدن.
- جهیاز: ۱) کورستانی و شتر؛ ۲) نموده بوك بومالی زاوای ده با؛ ۳) برینی

- ساییدن از خشم: ۳) صدای پاره کردن پارچه: ۴) صدای لولای زنگ زده در.
- چیران: هاوسا، هاوسا به همسایه.
- چیراندن: دهنگ لیهاتنی تهختنی لیکدراو یان ده رگای شهق و شرف جیرجیر کردن.
- چیرجیریک: مشکدزه، سیسرک، سیسره جیرجیریک.
- چیردو: چردو، مانگایه کی شیر داناده گاوی که به آسانی شیر ندهد.
- چیرههور: دهنگی جیره جیری زوره صدای جیرجیر بسیار.
- چیره: ۱) یده نان و بریو: ۲) موچه و برات (۱) چیره: ۲) مستمری و مواجب.
- چیره: دهنگی لهه خته در وست کراوی شهق و شرف جیرجیر.
- چیرههیز: چیرههورهف جیره ویر.
- چیرهخوار: موجه خوار، کسی بهمه عاشیکی دیاری کراو کاردہ کاف جیره خوار، حقوق بگیر.
- چیرههله: چیره خوار (چیره خوار، حقوق بگیر).
- چیری: کلفه‌تی مال، کاره کهر، خزمتکاری زن لمالدات کلفت.
- چیز: گویزه کرد.
- چیز: خدرمانی سور، خدرمانی ناماده کراو، کوئی خدرمان (خرمن انباسته).
- چیزیک: چذیره، چذیره، تاده چذیره.
- چیزه: دهنگی زورباریکی میسو لمو سه ماوه و رو... گیزه وزوز.
- چیزه چیز: گیزه گیزه چیزه ی زوره وزوز زیاد.
- چیزه: گیزنه، عید، عید، چدرن (چشن).
- چیزنان: روژانی چهزن (روزهای عید).
- چیزنانه: خهلات و بخشین له چیزنداده (تبریک عید).
- چیزون مباره کی: مباره کی بادی کردن به هوی چیزندوه (تبریک عید).
- چیزونه: چیزن (عید، چشن).
- چیزونه پیروزه: چیزون مباره کی (تبریک عید).
- چیزونه پیروزی: چیزنه پیروزه، چهزن مباره کی (تبریک عید).
- چیسم: پر، پرد (پل).
- چیق: ۱) همنا: (هدلام تات و هدلام تات / وی با یه جیقم ده رهات) «فولکلور»: ۲) دهنگی ناچاری له زوربوهاتن: (پام پانا جیقاندی، پجیقنتی و بقیقنتی بول چهرسوگم بی داوی هرنیهت خوم) (۱) اندرون، امعاء و احشاء: ۲) صدای بخصوصی که از شدت فشار بر سینه از گلوی آدمی درآید.
- چیقده: ناوزگ و هناو بالاربون: (ریکم کوشی جیقی ده رهات) (دل و روده پیرون آمدن).
- چیقل: دانی هیشتانتا عزم نه کراوف دانه هضم نشده در چینه دان مرغ.
- چیقدان: چیگای دانی هزم نه کراوف زاغر، چینه دان.
- چیقون: لزو لاوازی که لهلا که به حال نویه دیت (لا غر و مردنی).
- چیقنه: ۱) چیقنه: ۲) گوی بالنده (۱) نگا: چیقنه: ۲) فضله پرندگان.
- چیقه: ۱) دهنگی لاواز له زور بوهینان و ریکم کوشین: ۲) لاواز وله خدری
- پس: ۳) جوکه، ورده دهنگی مدل (۱) صدای ضعیف آدم مردنی: ۲) لاغر و مردنی: ۳) جیک جیک، آواز مرغان.
- چیقه‌لدو: چیقدان (زاغر، چینه دان).
- چیک: ۱) دهنگی بیچوه مدل: ۲) دهنگی چوله که: ۳) پانه، پازنه: ۴) چکه، قوبره، چک، لای قویی قاب: ۵) چیگه (۱) صدای جوجه: ۲) صدای گنجشک: ۳) پاشنه پا: ۴) یک جانب قاب که با آن بازی کنند، مقابل بوك: ۵) جای، مکان.
- چیکاندن: جوکه جوکه کردن (چیک جیک کردن).
- چیکان: چیکاندن (چیک جیک کردن).
- چیکل: چیقل (چینه هضم نشده).
- چیکلدان: چیقدان (چینه دان).
- چیکلدانه: چیقدان (چینه دان).
- چیکن: کم سه بری به بوله بول (آدم ناشکیای با غرولند).
- چیکنه: چیکنه، دولا بی لوکرستن (دوک نخ رسی).
- چیکه: دهنگی باریک و نرم (صدای زیر).
- چیکه‌چیک: دهنگی مه لی چکوله (آواز مرغان).
- چیکنه: چیکنه (نگا: چیکنه).
- چیگر: نایب، توینه (جانشین، قائم مقام).
- چیگه: جی، شوین، جی، جاگه (جا).
- چیل: لاستیک (لاستیک).
- چیل: لاو، چه حیل (چو جوان، برنا).
- چیلا: جو لای، بو زمکن، شالیاف (با گنده).
- چیلاباف: جالجالو (که) عنکبوت.
- چیلایی: جو لایی (با فندگی).
- چیله: جوگه چکوله، جوگه (چو جوی باریک).
- چی لوهه: لوهه رگا، گیا جار، چایدر (مرتع).
- چیم: ۱) ناوی پیتی پینجه می تله و بینکه که کوردی: ۲) قسه، جواب، ده گه لام ده گوتري: (لام و چیم)، جوم (۱) حرف چیم در الفباء: ۲) جواب.
- چیم: ۱) چیگه‌ی من، جاگه‌ی من: (لیردا جیم نایبی): ۲) گیرفان (۱) جای من: ۲) جیب.
- چیما: به جیما، نه گه بیشتنی (به جای ماند).
- چیماع: گان، جوت بونی نیروی بتوها تنهوه (جماع، گفت گیری).
- چیمان: ۱) به جیمان، دوا که مون، لهدواوه مانده: ۲) چیگه‌ی نیمه (۱) به جای ماندن: ۲) جای ما.
- چیمک: چمک، دوانه، هاوآل دوانه، لفه (دو قلو).
- چین: چیگه‌ی نیمه، جاگه‌مان، شوین خومان، چیمان (چای ما).
- چیناوه: هیما بوناوه له ریزمانه (ضمیر دستوری).
- چینچک: هه لتر و شکان، هه لتوته کان، قونه لتس: (ولاتیشو هرگز) بالجنچک) (مه سهل) (ات) چمیاتمه زدن.
- چینچکه: چینچک (چمیاتمه زدن).
- چینگل: بز و تنهوه کم: (ماره که جینگلی دهدا) (چنیبدن مختصر).

چینگن: شهزادی، نه‌گونجاو ف سنتیزه جو.

چینیات: زیندوده له‌شی پیاودا. وه ک نه‌سپی و کنیچ ف حشرات خانگی.

چینوک: جوری زیپکهولیر له‌پیست ف نوعی جوش.

چینیبر: هاوسا، جیران، دراویسی ف همسایه.

چینیک: لاچانگ ف موی بنانگوش.

چیو: ژیان، ژی، هه‌بون ف زندگی.

چیو: گیرفان، بهرک، بهریک، باخدل ف جیب.

چیوبان: نه‌سپایی توستن، پیخه‌فی ته‌واو ف رختخواب.

چیوبر: گیرفان بر، بهرک بر ف جیب بر.

چیوک: جمک، جیمک، لقہ، دوانه ف دوقلو.

چیوه: ۱) کانزایه که، داناسه کنی و دیت و ده چی، بو دهرمان ده بی؛ ۲)

شیره‌ی رهق هه‌لاتوی دار، جه‌وی ف ۱) چیوه؛ ۲) انگم.

چیوه‌جیو: ۱) ده‌نگی تیکه‌لاوی مه‌لانی بچوک؛ ۲) تروکه‌وزریوه‌زریوی

نه‌ستیران ف ۱) صدای درهم گنجشکان؛ ۲) سوسوزدن ستارگان.

چیهان: دنیا ف جهان.





اسب تعلیم دهد.

چاپکه‌ر: نهادی کتیب چاپ‌ده کا **چاپ** کننده.

چاپلیدان: شات و شوت کردن، درو هله‌ستن **لاف زدن**.

چاپ و چوب: سات و شوت **لاف و گراف**.

چاپه‌ز: ۱) که‌ستی کدچای لینه‌نی؛ ۲) قوری که‌چای سه‌ماوری تهی

ده کری؛ ۳) سه‌ماورف **۱) چای‌چی**؛ ۲) قوری؛ ۳) سماور.

چاپه‌مه‌نی: به‌لافوک، نهاده‌شته له چاپ ده‌رده چن **مطبوعات**.

چات: ۱) پارچه‌پردوی کونه؛ ۲) شریتی تفندنگ پاک‌ردن‌وه **۱) کهنه**,

لت پارچه؛ ۲) نوار تفندنگ پاک‌کنی.

چات کردن: په‌راندن، چالک‌کردن، نیر هاویشته سدر می **جفت کردن**

نر بر ماده.

چاتکیش: نامرازی تفندنگ پاک‌ردن‌وه که شریتی لئی ده‌هالینن **۱)**

ابزاری برای پاک کردن تفندنگ.

چاتمه: ۱) پیک هله‌ساردانی تفندنگان له کاتی و چاندا؛ ۲) کیشکچی

پیشمehrگاه **۱) چاتمه**؛ ۲) قراول.

چاتول: ۱) داوهل، داهول؛ ۲) خیوه‌تی ته‌نکی هاوینه **۱) مترسک**؛ ۲)

خیمه نازک تاپستانی.

چاتوله: خیوه‌تی ته‌نکی هاوینه **۱) خیمه نازک تاپستانی**.

چاچک: بنیشت، جاچکه **۱) سقزن**.

چاچوله: ۱) شلتاغ، دبه، ته‌شقمه، گهز؛ ۲) ته‌لیسم **۱) شلتاق**؛ ۲)

طلسم.

چاچه‌قولی: چیشتی منالان **۱) دست پخت بچه‌ها**.

چاچی: خاونی چایخانه، که‌ستی که چا تبده کا **صاحب قهوه خانه**,

قهوه خانه‌چی.

چاخ: ۱) وخت، زمان؛ ۲) قله‌له، گوشتن؛ ۳) سازو به‌که‌بیف: (ده‌ماخم

چاخه)؛ ۴) سازو به‌یارکراو: (سی‌بله که چاخ که)؛ ۵) قه‌باله‌ی ملک **۱)**

وقت و زمان؛ ۲) چاق: ۳) شاد و سرمال؛ ۴) آماده و مهیا؛ ۵) سند

مالکیت.

ج: ۱) له‌جیگه‌ی یان دیت: (چیخوازی، چنه‌خوازی)؛ ۲) چهند:

چخوشه نازادیون؛ ۳) چی بو پرسیار: (چت وت)؛ ۴) بهوانا هیچ:

چغاران؛ ۵) لمدای وشمده بو بادانه‌وه‌یه: (تممیج، ثموج)؛ ۶)

وشهی حاشا، بهوانا نه: (نو ده‌چی بو شاره‌ج) **۱) بهمعنی یا**؛ ۲)

قدمر؛ ۳) ادات استفهم: ۴) هیچ؛ ۵) پسوند تکرار؛ ۶) حرف نفي.

چا: ۱) کیو، چیا، کهژ؛ ۲) بیر، چال؛ ۳) نهادی، ویری؛ ۴) چایی؛ ۵) باش:

چابو هات؛ ۶) ساع: (چا بونه‌وه) **۱) کوه**؛ ۲) چاله؛ ۳) آنجا؛ ۴)

چای؛ ۵) خوب؛ ۶) سالم.

چاچک: چوست، مهزبوت، چاچک، لهش سوک، بهی **چاچک**.

چابوغ: ۱) تخته‌زده‌وینی سی گوشه؛ ۲) پارچه‌پینه‌ی فولی کهوا،

گرول **۱) قطعه زمین مثلثی شکل**؛ ۲) تکه‌بارجه زیر بغل قبا.

چابوک: چاچک **چاچک**.

چابوون: ۱) له‌نه‌خوشی خلاس بون، چاک بونه‌وه؛ ۲) لمخرابه

ده‌س‌هله‌لگرن: (نیسته چابو) **۱) شفا یافتن**؛ ۲) ترک هرزگی.

چابونه‌وه: له‌نه‌خوشی هه‌ستانه‌وه **شفایافت**.

چاپ: ۱) نوسینه‌وه کتیب به‌ماشین؛ ۲) درو هله‌سته؛ ۳) پیاله‌یه که بو

بیوانه؛ ۴) شه‌قلی خدمان **۱) چاب**؛ ۲) دروغ؛ ۳) نوعی بیمانه؛

۴) مهر خرمن.

چاپالیو: پارزونی چایی، که‌وگیری چا پالاوتن **چای صاف کن**.

چاپ باز: دروزن، به‌فر و فیشال **چاخان**.

چاچچی: ۱) که‌ستی کتیب لمچاچ ده‌دا؛ ۲) دروزن و بافیش کدر **۱)**

چاپ کننده؛ ۲) لافرن و دروغگو.

چایخانه: نهاده‌یه کتیب و ... لئی چاپ ده کمن **چایخانه**.

چاچک: چاچک **چاچک**.

چاپکردن: ۱) لمچاپدانی نوسراو؛ ۲) بافیش و دروکردن **۱) چا**

کردن؛ ۲) لاف زدن.

چاپکسووار: ۱) سوکه‌له سوار، سواری زور مهزبوت لمسواری دا؛ ۲)

که‌ستی که‌نسب بوخملک ته‌علیم ده‌دا **۱) چاچکسووار**؛ ۲) کسی که

چارشنه‌مبیو: چارشنهم **ف** چهارشنبه.

چارشنه‌مبی: چارشنهم **ف** چهارشنبه.

چارشنه‌و: چارشونگا: چارشونگا:

چارشنه‌بیو: چارشونگا: چارشونگا:

چارک: (۱) پرینگ: (۲) چواریه **ف** (۱) قیچی پشم چینی: (۲) چارک، ربع.

چارکولول: بهزی تمنی رهش و گوئی سبی **ف** گوسفتند پیشانی سیاه گوش

سفید.

چارگافی: چوارناله **ف** چهارنعل.

چارگوشه: چوارسوج **ف** مربع.

چارمهشقه: دانیشتنی پاندویان **ف** چهارزانو نشستن.

چاروا: چاره‌وی **ف** چهاربا.

چاروادار: ولاخدار، که سی که باره بدر به کری دهد **ف** کسی که

چهارپایان را کرایه می‌دهد.

چاروک: قوماشنی که زنان بسدر شانی دا تهدن **ف** رودوشی زنانه: (۲)

چاروکه: (۱) چاروک: (۲) گیایه که: (۳) منالدان **ف** (۱) رودوشی زنانه: (۲)

گیاهی است: (۳) زهدان.

چاروه: چهقنه که دده نجه ده کرنی **ف** صنج.

چاروه‌دار: ولاخدار **ف** چاروادار.

چارویدار: ولاخدار **ف** چاروادار.

چاره: (۱) بیچم و نترح: (۲) بهخت: (۳) دهره تان **ف** (۱) سیما: (۲) شانس:

(۳) چاره.

چاره‌چه قیله: چارانچه قیله **ف** نوعی خشخاش.

چاره‌رهش: کلول، بدبهخت، بی‌سعوف **ف** بدبهخت.

چاره‌رسه: ربی نهجات، دهره تان **ف** راه حل.

چاره‌ک: لمچواریهش بهشیک **ف** ربع.

چاره که: چاروک **ف** نگا: چاروک.

چاره‌گ: چاره ک **ف** یک چهارم.

چاره که: چاروک **ف** نگا: چاروک.

چاره‌نوس: بهخت و هات **ف** سرنوشت.

چاره‌وا: چاروا **ف** چهاربا.

چاره‌وی: ولاخی سواری و باری **ف** چهاربا.

چاری: چاره ک **ف** یک چهارم.

چاریار: جه‌عنیکی نه‌هله حقه، جه‌عنیکی کاکه بید کانه **ف** یکی از اعیاد

اهل حق.

چاریارو: کیویکه له لورستان **ف** از کوههای لرستان.

چاریچی: چه‌رچی، ده‌سفروشی گهربیده **ف** پیلهور.

چاریک: بهشیک له چواربهش **ف** یک چهارم.

چارین: شیعری چوارله‌ته، رویاعی، چوارخشته کی **ف** ربعی.

چاری ناچار: خوابی ناخوابی، نه‌چاری، مجبوری **ف** ناگزیر.

چازو: فیلباز، گردسان، گزیکار **ف** حیله‌گر.

چاز: چیزه، تام **ف** مرده.

چاسر: (۱) پاساره‌ی بان، گویسوانه: (۲) پارسه کی مالانگمه **ف** (۱) لبه بام:

چاخان: دروزن به شات و شوت **ف** دروغگو و لافزن.

چاخانوپاخان: شات و شوت، دروده‌له سه **ف** لاف و گزاف.

چاخانه: قاوه‌خانه، چایخانه، جیگه‌ی چایی فروشن **ف** فقهه‌خانه.

چاخمه: گموی کونی قایشه پشتیند له کانزا **ف** حلقة کوچک سوراخ کمر بند.

چاخوچل: گرده لی قفله **ف** چاق و چله.

چاخه و گردن: قله و گردنی حیوانی گوشت **ف** پرورش دام.

چادان: چایدان، قوری، چاپز **ف** قوری.

چادر: کون، ره‌شمآل، تاول **ف** چادر.

چادران: زوم، هوپه، کومه لی ره‌شمآل بهدهوری به کا **f** اجتماع

جادره‌ای فراوان گردهم.

جادرنشین: کوچمه، گمربین کویستان کمر، خیله کی **ف** چادرنشین.

چار: (۱) مهربی رهشی گوئی سبی: (۲) رویندی ژنانه: (۳) دهه‌تان، چاره:

(۴) زماره چوار: (۵) مهربی رهش: (۶) ده سروکه‌ی نیشانه‌ی بوکینی:

(۷) ده‌چاور بیچم **ف** (۱) گوسفتند سیاه سفید گوش: (۲) رویند: (۳)

چاره: (۴) چهار: (۵) گوسفتند سیاه: (۶) دستمال عروس: (۷) سیما.

چارانچه قیله: چاره‌چه قیله، خاشخاشک، ره‌نهوک **ف** نوعی خشخاش.

چارانه: جلکیکی شمرکه‌ران بوه، چوارثاونه **ف** چهار آینه.

چارپا: تهختی له سه‌مرتوستن **ف** تختخواب.

چارپایه: چارپای **f** تختخواب.

چارپی: (۱) ثازه‌اله بهزه، ره‌شمآل: (۲) سدگی پاس **ف** (۱) دام: (۲) سگ نگهبان.

چارپیچی: چدرچی، ده‌سفروشی گهربیده **ف** پیلهور.

چارچار: چواررزوی تاخری چله‌ی چله که **ف** چهار روز آخر چله.

چارچاف: (۱) برپی له و شیباری و تاگداری زور: (۲) سرلی شیواو **ف** (۱)

کنایه از هشیاری کامل: (۲) سرگردان.

چارچمبل: چواره‌نگل، کوپه چواره سک **ف** خُم چهاردسته.

چارچهش: چارچاق **ف** نگا: چارچاق.

چارچه‌قلی: خرمجون، هرچوار پیل **ف** چهار دست و پا.

چارچه‌ک: پرچه ک **f** سلخشور.

چارچیق: زه‌ونی زونگ **ف** زمین باتلاقی.

چارچیوه: داری ده‌رکه و په‌تجه ره **ف** چهارچوب در و پنچره.

چارداوه: تابوت، داریهست **ف** تابوت.

چاردادغ: کوکی ناویستان و مهزر **f** کرچه.

چارداوه‌رو: (۱) ملیه‌ندیکه له کوردستان: (۲) برپی له‌مرؤی بی‌شدrom **ف**

(۱) منطقه‌ای در کردستان: (۲) کنایه از آدم بی‌شرم.

چارده: ده‌چوار **f** چهارده.

چارریک: جه‌مسه‌ری دوریگه‌ی تیک په‌زیو **ف** چهارراه.

چارشو: (۱) چارشیو، نه‌چارمه‌ی نوینی تیوه ده‌پیچری: (۲) عه‌بای ژنانه **ف** (۱) چادرشب: (۲) چادر زنانه.

چارشدهم: چوارشده **f** چهارشنبه.

چارشهمب: چارشهم **f** چهارشنبه.

- بندهمای وشه، مهسدره‌رف (۱) افروزه؛ (۲) مصدر.  
**چاف** لدهر: (۱) چاوزدق؛ (۲) چاوجیزو و زنیاز (۱) چشم برآمده؛ (۲) هرزه کار.  
**چاف** لیکرن: لاسا، چاولیکدری تقليد.  
**چاهمار:** چاوتیز، چاورون تبیین.  
**چاف** ماسی: گیایه‌که گیاهی است.  
**چاف** نرم: زنی خو رزو بهده ستهوه ده زنی که می‌شنگد.  
**چافنیر:** چاوه‌نور، چمه‌را منظر، چشم بهراه.  
**چافنیری:** چاوه‌نوازی انتظار.  
**چاقوک:** برجاوه‌که نسبت چشم بند اسب.  
**چافه‌گا:** گیایه‌که گیاهی است.  
**چاف هیشک:** بی چاوه‌رو، بیشه‌زم و شوره‌بی پررو بی شرم.  
**چافنیزک:** (۱) به نیره بی، چاوندزیر؛ (۲) چاپیس (۱) حسود؛ (۲) سورچشم.  
**چاق:** (۱) پاق، لینگ، لاق؛ (۲) قله‌لمو، تیرگوشت (۱) لنگ، پا؛ (۲) چاق.  
**چاقا:** لدوساوه، لدچاییکه‌وه، لدوهه‌مهوه از آن هنگام.  
**چاقو:** چه‌قو، کبر، کفرد چاقو.  
**چاک:** (۱) باش، قنه‌ج؛ (۲) داوین؛ (۳) قه‌لش و دهرز؛ (۴) گوری پیروزی پایوجاکان (۱) خوب؛ (۲) دامن؛ (۳) شکاف، درز؛ (۴) موار.  
**چاک پون:** (۱) لنه‌خوشی هستانه‌وه؛ (۲) باش‌بون لمدوای خرابه کردن (۱) شفایافتنه؛ (۲) درستکار شدن.  
**چاک به‌لاداکردن:** داوین به‌لادا کردن، شاقمل هلازین انتهای دامن را به گوشه کمر بستن.  
**چاک بین:** دلرون، هزر باش خوشبین.  
**چاک کردنه‌وه:** لیکدرار یان شکاو سازکردنده مرمت و تعمیر.  
**چاکرنه‌وه:** چاکردنده مرمت و تعمیر.  
**چاک کردن:** (۱) چاکرنسوه؛ (۲) ماین و ماکم لفه‌ محل کیشان (۱) مرمت؛ (۲) مادیان و ماده خر را گشتن دادن.  
**چاک کردنوه:** چاکرنه‌وه تعمیر.  
**چاکل:** داریکی تالقندی سمری گوریسه وندگ.  
**چاکله:** چاکل وندگ.  
**چاکوبیز:** گوری زیاره‌تگا مزار.  
**چاک وچونی:** حال و حه‌وال پرسین، چاک و خوشی آحوال پرسی.  
**چاکوچ:** چه‌کوچ، چه‌کوش چکش.  
**چاکوخوشی:** چاکوچونی آحوال پرسی.  
**چاکه:** پیاوه‌تی، مرقاویه‌تی خوبی، نکونی.  
**چاکدت:** کوت، پارچه‌جلکی سه‌ره‌وه پیاوانه گشت.  
**چاکهل:** شاقمل، لاداون حاشیه دامن.  
**چاکمه‌ل:** چاکهل حاشیه دامن.  
**چاکی:** باشی، پیاوچاکی، په‌سنندی خوبی، نکونی.  
**چاکیتی:** چاکه، باش‌بون تیکی.
- (۲) گدا.  
**چاش:** (۱) شاش، سمرگردان، په‌شیواو؛ (۲) چیزه (۱) سرگردان، هاج‌وواج؛ (۲) مَزَه.  
**چاشاندن:** چیزتن، تام کردن ای چشیدن.  
**چاشیون:** سه‌رلی شیوان، به‌ده‌له‌چون سرگردانی.  
**چاشت:** (۱) چیسته‌نگا، قاوه‌لتون، نیوان بهیان و نیمه‌رو؛ (۲) نانی قاوه‌لتون (۱) چاشت؛ (۲) غذائی که بهنگام چاشت خورند.  
**چاشتی:** له‌گوین، وہ کو، لهره‌نگی ای همانند.  
**چاشتینگا:** چیسته‌نگا، نیوان بهیان و نیمه‌رو چاشت.  
**چاشنی:** (۱) چیزه له چیشت؛ (۲) چه‌شنی، توره‌قه (۱) چاشنی؛ (۲) ترقه.  
**چافک:** جوری کوانی بدبلوق ای دمل تاول زده.  
**چافکه‌ر:** چاویس ای شورچشم.  
**چاف:** چاو، دیده، دید، چم ای چشم.  
**چافا:** چون، چلون، کو ای چگونه، چطور.  
**چاف برچی:** تم‌مام کار، چاوندزیر، چاوجنوك ای آزمند.  
**چاف تاری:** چروک، رزد، دس قوچاو چکوس، نان نه‌خور خسیس.  
**چاف تیر:** بوده، بی نیاز ای بی نیاز.  
**چاف چنونک:** (۱) چاف برچی؛ (۲) به نیره بی ای (۱) آزمند؛ (۲) حسود.  
**چاف چیچک:** جوری تری ای نوعی انگور.  
**چاف چیلک:** گیایه‌که گیاهی است.  
**چاف دان:** چاوه‌دیری، سمرپه‌رستی، ناگالی بون ای نظارت.  
**چاف داتان:** چاوه‌به‌ری، منه‌کیشان ای مُنْت کشیدن.  
**چاف دزه کنی:** بو هله و ده‌رفت روانین ای پی فرصت گشتن.  
**چاف دیر:** چاوه‌دیر ای ناظر.  
**چاف ره‌شونک:** گیایه‌که گه‌لakanی زورچوان و ره‌نگاوره نگه ای گیاه حُسن‌یوسف.  
**چافری:** چاره‌وق، ره‌شمه‌لاخ، ولاخ‌به‌رده ای به یابو و قاطر گویند.  
**چاف زه‌ق:** چاوه‌رمه‌ریو ای چشم برآمده.  
**چاف سست:** (۱) ترسه نوک، بی غیره‌ت؛ (۲) بی تاب و ای (۱) ترسو؛ (۲) بی آبرو.  
**چافسوز:** چاوسور، خه‌لک ترسین، به‌هه‌بیهت و مه‌ترسی ای هراسناک.  
**چاف شکاندن:** چاوه‌اگرتن، هیماهه گوشنه‌ی چاوکردن ای چشمک زدن.  
**چافشوز:** فهیکار، فدیکار، شدمه‌زار، خه‌جاله‌ت، تمریق ای شرمنده.  
**چاف فه کری:** (۱) زیره‌ک، تیگه‌یشتو؛ (۲) دلاوا، به‌خشنده ای (۱) آگاه؛ (۲) دست و دلبان.  
**چاچلک:** گویزک، چاویلک، عدینه‌ک ای عینک.  
**چافگن:** چاویروش ای کسی که چشمانش بیمار است.  
**چافگوسکانی:** به‌زه قی روانین، زدق تری روانین ای خیره نگر یستن.  
**چاف گرتن:** چاپوشین، بوردن، ویدردن ای چشم‌یوشی.  
**چاف گریدای:** چاوه‌هسته، کویر کویرانه ای چشم‌یوشی.  
**چافگه:** (۱) ده‌سته‌چیله، کدرسته‌ی سمه‌هه‌تایی بو ناگره‌لکردن؛ (۲)

- چرخ خرمنکوب؛ ۳) لجن روب دستی؛ ۴) زنگ اخبار.  
 چاند: سیوات، خوئندهواری، روشن بیری فرنگ.  
 چاندن: ۱) تو بده ویوه کردن؛ ۲) چه قاندینی شدتل و نمام ف ۱) پدرافشاندن؛ ۲) کاشتن نهال.  
 چاندنی: شیاوی چاندن، چیتر او ف کاشتنی.  
 چانکوچ: راوه شاندینی زنگوله بُ کاروان که وختی کوچه ف بد صدا  
 درآوردن زنگ کاروان به علامت رفت.  
 چانکوش: مجبوری کلیساای فلان بُ ناقوس رازاندن ف خادم کلیسا  
 برای زدن ناقوس.  
 چان: چاندن ف نگا: چاندن.  
 چانه: ۱) ثبوی، ویده‌ری؛ ۲) گرسکی لهشُل بُ بن خدمان مالین ف ۱) آنجا؛ ۲) نوعی جارودستی.  
 چاو: ۱) پاره‌یه کی مغوله کان؛ ۲) چدم، چاو، چه عف؛ ۳) برانه، تو اشکه:  
 ۴) خدبری مرگ که له دوره و هاتبی ف ۱) واحد پول مغول؛ ۲)  
 چشم؛ ۳) نگاه گن؛ ۴) خبر مرگ عزیز دورافتاده.  
 چاو: چلون؟، چون؟، کو؟ ف چطربه؟.  
 چاوان: ۱) چلون، کو؛ ۲) هرد و چاوف ۱) چگونه؛ ۲) دو چشم.  
 چاوانه: ۱) چالو، بیر؛ ۲) چونه، چتویه ف ۱) چاه آب؛ ۲) چگونه  
 است.  
 چاویشه: زانی چاو، ناخوشی چاو، چاف کولی ف چشم درد.  
 چاوباز: ۱) چاوجرین، ندهزه‌ریاز؛ ۲) بریتی لهزني چاوجوان ف ۱) چشم، چران؛ ۲) کنایه از زیبا چشم.  
 چاوبازه: گیایه که درکدار، گیایه کی به چقله ف گیاهی است خاردار.  
 چاوبازی: چاو چراندن، چم چه زاندن ف نظر بازی.  
 چاوباشقال: چاوجرینی فاسق، چاوحیز ف چشم‌چران.  
 چاوبری: برینگاری چاوان، نموده سهی پیلو ده برتی ف جراح چشم.  
 چاوبری: تیرنه خور، چکوس، چاوجنونک، چاف برجه ف حریص.  
 چاوبریکه: به چاو به کتر حالی کردن، پیک گهیستن به تماسا ف سحن به  
 اشارت گفتن.  
 چاوبریکه: چاوبریکه ف نگا: چاوبریکه.  
 چاوبرین: زیده گوشت بریتی پیلو ف جراحی چشم.  
 چاوبز: ۱) چاوزه، چاوده ریزیو؛ ۲) گزوفت ف ۱) چشم برجسته؛ ۲)  
 کسی را حسرت دادن.  
 چاوبزکردنده: بدزه قی روانین بُ ترساندن ف چشم غرّه رفت.  
 چاوبزوره: گیایه کی درکاروی به ف گیاهی است.  
 چاوبوق: چاو ده زیبیو، چاوزه ق فا چشم برآمد.  
 چاوبرهزیر: ۱) بهریاری منهت؛ ۲) تمریق، فهیکدار، خه‌جالمه ف ۱)  
 منت کش؛ ۲) شرمده.  
 چاویس: ده سیر، فیلباز خایپنونک، خده‌لین ف حیله‌گر.  
 چاوبهست: ۱) چاویس؛ ۲) ده سرمه‌یدک که له گدمدا چاوی پی  
 ده بهستن ف ۱) حیله‌گر؛ ۲) بارجه‌ای که با آن چشم را بندند.  
 چاوبهلهک: چاوره‌شی سبی پیست ف کسی که چشم سیاه و پوست
- چاگه: نهادی، ویده‌ری ف آنجا.  
 چال: چه‌وال، جوال ف جوال.  
 چال: ۱) قولکه گهوره بُ ده غل و بهفر؛ ۲) قو باو، روچو؛ ۳) پوش:  
 (چیلکه و چال) ۱) چالمه؛ ۲) فرورفته؛ ۳) خاشاک.  
 چالاغ: چه‌موش، توُش، رهوه، سرک، سل ف چه‌موش.  
 چالاف: بیر، چالا و ف چاه آب.  
 چالاک: چوست، مه‌بزبوت، به‌کار، لمش سوک ف چالاک.  
 چالان: ماتین، هدلماتین، که‌لا ده قولکه خستن بُ گهمه ف تبله بازی.  
 چالاو: بیر ف چاه آب.  
 چالایی: قولکه، روچواوی زه‌مین ف فرورفتگی در زمین.  
 چالخدم: چه‌قد لاماست، ماستا و ف دوغ چربی نگرفته.  
 چالک: ۱) دینگ بُ چه‌لتونک کوتان، ده‌سکون‌سندول؛ ۲) کوره بهش ف ۱)  
 دنگ، ابزار شلتونک کوبی؛ ۲) گورکن.  
 چالگ: کوره بهش، چوالا و ف گورکن.  
 چالمه: ۱) کیسه‌تون؛ ۲) سه‌حاتمی که‌پیاو خه‌بهرده کاتدوه ف ۱) کیسه  
 توتوون؛ ۲) ساعت شماطه‌دار.  
 چالو: چاله که، کوره بهش ف گورکن.  
 چالوچول: زه‌وینی پر له قولکه، زه‌مینی ناریک و ناصاف ف زمین ناهموار.  
 چالیوک: داروکه‌یه کی درکاوی سبی یه بُ تهدورو ناگر ده کاردنی ف  
 سفیدخار.  
 چالویتهک: قولکه‌ی سواع دراو بُ تاویدا خواردنده‌وهی سه‌گ ف گودالی  
 که برای آب خوردن سگ اختصاص دهند.  
 چاله: کوره بهش، چوالا و ف گورکن.  
 چاله‌بهفر: جیگه‌ی قول و بهزیزار لمچیا که بهفری تاهاوین ده مینی ف  
 بچمال طبیعی.  
 چاله‌چه‌قیله: چاره چه‌قیله، ره‌به‌نونک ف نوعی خشخاش.  
 چاله‌قوته: مات، قولکه‌ی چکوله بُ هدلماتین ف گودال کوچک در  
 تبله بازی.  
 چالی: ۱) قولایی؛ ۲) قوپایوی ف ۱) گودی؛ ۲) فرورفتگی.  
 چالی چه‌تنه: کوری نه‌زینگ، قولایی ناهراستی چه‌نگه ف چاه  
 زنخدان.  
 چالین: ماتین، هدلماتینی ناو قولکه ف تبله بازی.  
 چام: ۱) بهلا و نسبیده؛ ۲) قولکه بدرزایی سه‌ریگه؛ ۳) خواری و پیچ؛  
 ۴) جوزی دار که دارتاش ده کاری دینن ف ۱) بلا و مصیبت؛ ۲)  
 پستی و بلندی راه؛ ۳) پیچ و خم؛ ۴) نوعی چوب نجاری.  
 چام چام: ۱) ریگه‌ی به‌کندو کلنو؛ ۲) ریگه‌ی به‌پیچ و خواره که پیچه که  
 ف ۱) راه ناهموار؛ ۲) راه پر پیچ و خم.  
 چان: ۱) نامر از یکه بُ گیره‌ی کلوش، باگوردینی لدار به‌داریکه و  
 ده بهستن و ده ملی گای ده کهن، باگردانه کان به‌سمر کلوش دا دین  
 وردی ده کهن؛ ۲) جه‌نجه؛ ۳) شتیکی سی سوچه لهشول چندراده  
 وهک بیل ده چی، پروپوش و لینه‌ی جوگه‌ی پی ده مالی، نامر ازی  
 جومال له چه‌پر؛ ۴) زنگوله‌ی خه‌بهردارکردن، زیل ف ۱) جون؛ ۲)

چاوجریاگ: چاو داقلیشاو، کهستی پیلوی هملگمراونه و پلک برگشتة.

چاوجونه خدو: چاو خموالوبون، تازه نوستن تازه بخواب رفته.

چاو چه بوجیل: خل، خولل ا لوچ.

چاوجیل: خیل، یهك بدء بین ا لوچ.

چاوحیز: نمودی به غمیدانهت له ژنی خله لک ده روانی ا چشم زال.

چاوحیز کردن: سرداختن، له شدرمان چاودا خستن سر بزیر انداختن از شرم.

چاودا خستن: سرده لنه هینان له شرمان ا سر بزیر انداختن از شرم.

چاودار: ۱) چیودان، گیایه که وه ک گهنم و له نساو گه نما ده روی؛ ۲)

چاوه نیز، ناگاداری به چاوف ۱) چاودار؛ ۲) زیرنظر گرفتن.

چاوداگرتن: سوچی چاوتروکاندن بو تیگه یاندی مه بستیک ا چشمنک زدن.

چاوداگرسان: سوره لکدران و زانی چاوف ا چشم بددرد آمدن.

چاوداگریسان: چاوداگرسان ا نگا: چاوداگرسان.

چاوداگیرسان: چاوداگرسان ا نگا: چاوداگرسان.

چاوداگیرسین: ده سته چیله ناگر ا افروزه.

چاودانه سه ر: تماح تی کردن، لی روائین به تمایه که وه ا چشم طمع دوختن به...

چاوده ر به راندن: زرق تواشا کردن بو ترساندن ا چشم غره رفتن.

چاودیر: چاوله شستن بو ناگالی بون ا ناظر.

چاوراؤ: ۱) شات و شوت، دروغه لبه سه؛ ۲) خو هملکیشان و بافیش ا ۱) لاف و گزاف؛ ۲) خودستایی.

چاورشتن: کل ده چاودردن، سورمه ده چاوكیشان ا سرمه کشیدن.

چاوره: شرم، حمایا، فهیت، فهدی ا شرم.

چاوروان: چاونور، چه هفتبر، چه همراه ا چشم بدراء.

چاوروشن کره: ۱) ده سته چیله ناگر؛ ۲) دیتنی شتی دلخوش کمراه ا افروزه؛ ۲) خوشحال کننده.

چاوروشنی: ۱) مزدهی خوش؛ ۲) دیتنی کهستی یا استی که تاره زوده کرا ا ۱) مزده؛ ۲) چشم روشن شدن.

چاورونگه: گیای زمانه گاگا گیاه گاوزبان.

چاوروئی: ۱) پیروز بایی؛ ۲) مزدهی خوش؛ ۳) دیتنی خوش ویست ا ۱) تبریک؛ ۲) مزده؛ ۳) دیدار عزیز.

چاوره ش: سیاچم ا سیاچشم.

چاوری: ۱) چاره وی؛ ۲) شرم، چاوز ا ۱) چاریا؛ ۲) آزم.

چاوزار: به چاوی پیسیوه بون ا چشم زخم دیدن.

چاوزه ق: چاوده ره زیو ا چشم برآمده.

چاوساخ: ده سکویی کویر ا آنکه شخص ناینای را راهنمایی کند.

چاوساخ: چاوساخ ا نگا: چاوساخ.

چاوسپی بون: بریتی لمدردن: (چاوت سبی ده کم) ا کنایه از مردن.

چاوسپیلکه: گیایه کی در کاویه ا گیاهی خاردار است.

چاوسوتک: چاویس، جاھینوک ا چشم شور.

سفید دارد.

چاو بهن: چاو بهست ا نگا: چاو بهست.

چاو بهند: چاو بهست ا نگا: چاو بهست.

چاو بشکوت: چاوت و کانن، دهس به دیتن کردنی به چکهی جانه و رف

چشم باز کردن و دیدن نوزاد حیوانات.

چاوشیله: گیایه که له چاوی کنک ده کا ا گیاهی است شبیه چشم گربه.

چاوبوشان: لی بوردن، چم پوشی ا چشم بوشی.

چاوبوشی: چاوبوشان ا چشم بوشی.

چاوبوشین: چاوبوشان ا چشم بوشی.

چاوبه زین: لمزه زی پلکی چاو، پیلو لمزین ا لرزش پلک، چشم پریدن.

چاوبیا خشاندن: به سه رجلی تی روائین ا سرسری نگاه کردن.

چاپیس: چاقینوک، کهستی که به چاوه و ده کا ا چشم شور.

چاوبنی که فتن: توش هاتن، دیتن ا دیدن.

چاوبنی که وتن: چاوبنی که فتن ا دیدن.

چاوبنی هله هاتن: ۱) بریتی له شرم لی کردن؛ ۲) رک لی بونه وه ا ۱)

شرم کردن؛ ۲) دشمنی کردن.

چاوبنی هله لینان: بریتی له به چاوه وه کردن، نیزه بی پی بردن ا چشم رخم زدن، حسادت.

جاوتاریک: بریتی له کهستی دواووز به خراب ده زانی، به هیچ دلخوش نه ا بدین.

جاوتاریک بون: بریتی له رق هه ستانی زور ا کنایه از خشمگین شدن.

جاوترسین: پهند ورگرتو، ته نبی بون ا درس عربت گرفته.

جاوترو کاندن: لیکدانی بیلو ا برم زدن پلکها.

جاوترو کانن: چاوترو کاندن ا نگا: چاوترو کاندن.

جاوترو کانیک: ماوه یه کی به کجارت کدم؛ (به چاوترو کانیک دهت گهمنی) ا زمان یک چشم به هم زدن.

جاوتره کاندن: چاوترو کاندن ا نگا: چاوترو کاندن.

جاوتره کانن: چاوترو کاندن ا نگا: چاوترو کاندن.

جاوتوند: چاوقایم ا نگا: چاوقایم.

جاوتنه نگ: رژد، چکوس، دهس فوچاو، به نیزه بی، چاونه زیر ا چشم تنگ.

جاوتی بین: ۱) تماح تی کردن؛ ۲) لی مور بونه وه ا ۱) چشم طمع دوختن به؛ ۲) چیچپ نگاه کردن به.

جاوتیز: چاورو ا تیز بین.

جاوچاو: بیننه چهند جوان و سهیره ا بنگر.

جاوچله: ۱) چاپیس؛ ۲) نوشته چاوزار ا ۱) چشم شور؛ ۲) چشممارو.

جاوچلیس: چاوحین که سیکه بی شه رمانه بو زنان ده روانی ا چشم چران.

جاوچنونک: ۱) به تماح؛ ۲) به نیزه بی، چاونه زیر ا ۱) آزمند؛ ۲) حسود.

افروزه؛ ۲) پازمانده اخگر در آتشدان؛ ۳) مصد.  
**چاوگا:** چاوگهوره **نکا** گاوچشم، فراخ جشم.  
**چاوگل بون:** توشی چاویشہ هاتن **نکا** مبتلا به چشم درد شدن.  
**چاوگلوفین:** گوشینی چاوان بددهس **نکا** چشمان را با دست فشردن.  
**چاوگه:** ۱) دیدمن؛ ۲) سه چاوهی کانی؛ ۳) دهسته چیله؛ ۴) دهمی بین.  
**چاوگه:** ۱) منظره، چشم انداز؛ ۲) سرچشم؛ ۳) افروزه؛ ۴) دهانه خزم.  
**چاوگه داکه وتن:** قول بونی بین **نکا** عمیق بودن خزم.  
**چاوگه راندن:** چاوگیران، بدولاولادا روانین **نکا** بهر سو نگریستن.  
**چاوگه ران:** چاوگه راندن **نکا**: چاوگه راندن.  
**چاوگه رم کردن:** بریتی له سوکه خدوکردن **نکا** چرخ زدن.  
**چاوگه ران:** چاوگه راندن **نکا**: چاوگه راندن.  
**چاوگه راندن:** چاوگه راندن **نکا**: چاوگه راندن.  
**چاوله:** بزوت، ته خترمه، چلوسک **نیم سوز**  
**چاوله دو:** به نواختی، به ته مای **نکا** آمیدوار  
**چاوله دوا:** چاوله دوا **نکا** آمیدوار  
**چاوله دست:** ۱) ناتاج؛ ۲) به نیازی به خشش و خلات **نکا** محتاج:  
 ۲) چشم پهراه کمک دیگران.  
**چاوله دستی:** نیاز ناتاجی **نکا** احتیاج.  
**چاوله و هرین:** تو لار، که سی که زور چاو بوژنان ده گیرن **نکا** چشم چران.  
**چاوی بین:** ۱) به ته مابون؛ ۲) لاسا کردن **نکا** آمیدوار **نکا**؛ ۳) تقلید.  
**چاوی بزکرد نهوده:** روانین به هر زده شده **نکا** چشم غره رفتن.  
**چاویلیدان:** به چاووه کردن، چاوی بیس لیدان، بی هنکالان **نکا** چشم خزم زدن.  
**چاویلی قوچاندن:** چاویوشی کردن، بن لیچدان، خولی ذینه و **نکا** چشم بیوشی کردن.  
**چاویلی کردن:** ۱) تو اشا، لئی نوارین؛ ۲) لاسا، دملسا سکه کردن **نکا** ۱) تماشا کردن؛ ۲) تقلید.  
**چاویلیک نان:** ۱) چاوقنجاندن، پیلوی چاو به سه ریه کا هینان؛ ۲) بریتی  
 له مردن **نکا** ۱) چشم برهم نهادن؛ ۲) کنایه از مرگ.  
**چاویلیکه ری:** لاسا کردن **نکا**، ده ملا سکه **نکا** تقلید.  
**چاویلی نو قان:** چاویوشی **نکا** چشم بیوشی.  
**چاویلی نو قاندن:** چاویوشی کردن **نکا** چشم بیوشی کردن.  
**چاومار:** بریتی له زور زرنگ و وریا **نکا** کنایه از بسیار زیرک و باهوش.  
**چاومه س:** کیزی چاوجوان **نکا** دختری که چشمان زیبا دارد.  
**چاومه س است:** چاومه س **نکا**: چاومه س.  
**چاونور:** چه مهرا، چاوه زی، چافنیر، چاوه روان **نکا** منتظر.  
**چاونو سان:** چاونو قان **نکا** چشم بستن.  
**چاونو قان:** چاوقچان **نکا** چشم بستن.  
**چاونه بیار:** بر چاونه دنگ، به نیزه بی **نکا** حسود.  
**چاونه ترس:** ناز، به جدرگ، بور **نکا** دلیر و بی باک.  
**چاونه ترس او:** چاونه ترس **نکا** دلیر و بی باک.  
**چاونه هزیر:** ۱) به نیزه بی، چاوجنونک؛ ۲) رزد، دهس قوجا، تمماح کار **نکا**

چاوسور: بریتی له پاریزه، سه برپه رشت، خمه مخور **نکا** طرفدار و غمخوار.  
**چاوسور کردنده:** ترساندن، هدرا شه کردن، هروگیف **نکا** تهدید.  
**چاوسوری:** تازایه تی، نهترسی **نکا** شجاعت.  
**چاوشارکنی:** گالنه يه که چاو ده بهستن و ده بی به چاو به ستر اوی هاوگه مده  
 بدوزنده و **نکا** بازی چشم بندك.  
**چاوشاره کنی:** چاوشارکنی **نکا** بازی چشم بندك.  
**چاوشаш:** خیل، خوبی **نکا** لوح.  
**چاوشکان:** ۱) ترسان، نهتره چون؛ ۲) پهند و هرگز تن و تممنی بون **نکا** ۱) ترسیدن؛ ۲) متبته شدن.  
**چاوشکاندن:** ۱) ترساندن؛ ۲) سوک و چروک کردن؛ ۳) چاوداگرتن **نکا**  
 ۱) ترسانیدن؛ ۲) هتک حرمت کردن؛ ۳) چشمک زدن.  
**چاوشلکانی:** چاوشارکنی **نکا** بازی چشم بندك.  
**چاوشور:** شوشهی تایله تی چاوی نیشاو شوتن **نکا** چشم شوی.  
**چاوشور:** خجالت، تحریق، فدیکار **نکا** شرمنده.  
**چاوشور کانی:** چاوشارکنی **نکا** بازی چشم بندك.  
**چاوشین:** چاوکه و **نکا** زاغ چشم.  
**چاوفرین:** چاویزین **نکا** بردین یلک چشم.  
**چاوقایم:** ۱) بی شعرم، بدره، رو قایم؛ ۲) نه ترس، به غیره **نکا** ۱) چشم  
 دریده؛ ۲) ترس و دلبر.  
**چاوقرتان:** چاوبرکنی **نکا** چشمک زدن.  
**چاوقرتکنی:** چاوبرکنی **نکا** چشمک زدن.  
**چاوقوچاندن:** ۱) چاولیک نان، چاو له سدریمک دانان، به لک داخستن؛ ۲)  
 بریتی له چاوبو شین له کاری؛ ۳) خود زنده و له کار **نکا** ۱) چشم برهم  
 نهادن؛ ۲) کنایه از چشم بیوشی کردن؛ ۳) از زیر کاری در رفتن.  
**چاوقوچان:** چاوقوچاندن **نکا**: چاوقوچاندن.  
**چاوقول:** کسنسی چاوی چالتره له چاوه ناسایی **نکا** چشم فرو رفت.  
**چاوقولکه:** تاعون، درمی رشانه و **نکا** و با.  
**چاوقونجاندن:** چاوقوچاندن **نکا**: چاوقوچاندن.  
**چاوكراوه:** له دنیازان، تیگه یستون **نکا** دانا، فزانه.  
**چاوكردن:** و به رجاوه هاتن، به چاو دیتن **نکا** به چشم دیدن.  
**چاوكز:** پروش، کم بین **نکا** دارای چشم کم سو.  
**چاوكردنده:** بریتی له ناگادرابون له دنیاو ناسینی خه لک **نکا** کنایه از  
 اطراف خود را شناختن.  
**چاوكسکه:** جوزه تری يه کي سهبي يه له بول مازو ده کا **نکا** نوعی انگور.  
**چاوكونکه:** گیا يه که گدلا خر، گولی زهرده **نکا** گیاهی است با گلهای زرد.  
**چاوکه:** ۱) بر وانه، تو اشا که، بن هبره، مه بزی، فت کری؛ ۲) ده سه چیله ی  
 چاوی ناگر **نکا** ۱) بنگر، نگاه کن؛ ۲) افروزه.  
**چاوكه ره شیره:** گیا يه که تومیکی سور ده کات **نکا** گیاه چشم خروس.  
**چاوكه له شیره:** چاوكه ره شیره **نکا**: چاوكه ره شیره.  
**چاog:** ۱) ده سه چیله؛ ۲) ورده ناگر له کوانودا؛ ۳) بندمای وشه **نکا** ۱)

چاویری: چاوه دیری **ف** ناظرت.

چاویش: ۱) نازناوی پیاوی گهوره‌ی ثاینی بهزیده‌کان؛ ۲) سرده‌سته‌ی عه‌سکمری عوسمانی **ف** لقب روحانی فرقه بزیدی؛ ۳) سردسنه در ارتش عثمانی.

چاویشه: چاویشه، کول بونی چاو، دهدی چاوف **ف** چشم درد. چاویله: ۱) گوزلک، عینک؛ ۲) نموده‌ی که به له که نه خوش پورگی دهرده کاف **ف** عینک؛ ۳) نوعی بیماری، که در اثر آن ساق پای بیمار تاول می‌زند.

چاویله: چاویله **ف** نگا: چاویله.

چاوینی: چاوه زار **ف** چشم زخم.

چای: ۱) چا، توچا، دهرمان چا؛ ۲) فینک، سارد **ف** چای؛ ۳) خنک، سرد.

چایگ: ساردو فینک، هوینک **ف** خنک، سرد.

چایمانی: ۱) سه‌رمابون، نه خوشی له‌سهرماوه؛ ۲) تاره‌قی ساردي له‌ش **ف** ۳) سرماخوردگی؛ ۴) عرق سرد بدن.

چایه‌ر: له‌ورزگه **ف** مرتع.

چایی: چای، چا، تویه‌کی ده شده دم ده کری و ده خورتهوه **ف** چای.

چایین: سه‌رمابون، هستی ساردي کردن **ف** سرماخوردن.

چپ: ۱) ده نگی داکه‌وتني دلویه؛ ۲) سرته، چه، قسه به ده نگی نزم **ف** ۳) صدای چکه؛ ۴) پیچ پیچ کردن.

چپاندن: به سرمه قشد کردن. سرمه کردن **ف** در گوشی گفتن.

چپانن: چپاندن **ف** در گوشی گفتن.

چپچپ: ۱) ده نگی له‌سیره‌ی کي داکه‌وتني دلویه؛ ۲) سرته، سرمه **ف** ۳) صدای چکیدن مدام آب؛ ۴) پیچ پیچ.

صدای چکیدن مدام آب؛ ۲) پیچ پیچ.

چپک: لکی تازه‌ده رهاتوی ناسک **ف** ساخته نورسته.

چپوهور: سرته و خورته‌ی زور **ف** پیچ پیچ زیاد.

چپه: ۱) سرته، سرمه؛ ۲) ده نگی دلویه داکه‌وتني **ف** ۳) پیچ پیچ؛ ۴) صدای چکیدن قطره.

چپه‌چپ: چپچپ **ف** نگا: چپچپ.

چت: ۱) شت، ششت؛ ۲) تو کام شست: (چت لممن گهره که) **ف** ۳) چیز؛ ۴) تو کدام چیز را.

چتر: ریوی، رواس **ف** روباه.

چتو: چون؟ چلوون؟ کو؟ **ف** چگونه.

چتوُر: چونشتر، تیشتر، برزی دوساله **ف** بُز دوساله.

چتوُف: چتو **ف** چگونه.

چتیز: چتو **ف** بُز دوساله.

چخار: هیچگا، هرگز **ف** هیچگاه.

چجای: خو به تایبه‌تی، خونه خوازاف **ف** چه جای آنکه.

چچک: ۱) گوان، گوهانی میوینه؛ ۲) گوی سه‌رمهمک؛ ۳) میتکه **ف** ۴) پستان؛ ۵) سرپستان؛ ۶) چچوله.

چچ: چچه، وشهی دهرکردنی سدگ **ف** کلمه راندن سگ.

چخه: چخ **ف** نگا: چخ.

(۱) حسود؛ ۲) خسیس.

چاونه کراوه: بی‌ندرمون، ناتاشنا به کار پیاوی هیشتاخاوف **ف** نآزموده و بی‌تجربه.

چاونه‌پهیز: چاوه نوز **ف** چشم بدراه.

چاوه: ۱) دهسته‌چیله‌ی ناگر؛ ۲) ژوریک له‌خانو؛ ۳) کانی ناو؛ ۴) رویینی، ریا؛ ۵) کونی پلوره هدنگ **ف** ۶) افروزه؛ ۷) اطاوه در خانه؛ ۸) چشمده؛ ۹) ریا؛ ۱۰) سوراخ کندوی عسل.

چاوه‌پهشیله: چاویشه، گیایه که گولی له‌چاوی کنک ده کاف **ف** گیاهی که به چشم گر به شبیه است.

چاو بازه: گیایه که **ف** گیاهی است.

چاوه‌پور: گیایه که **ف** گیاهی است.

چاوه‌چاوه: روائین به دل نیگرانی، تماشای هه‌مولاندن، چاویگرانی روز **ف** با نگرانی، بهر سو نگرستن.

چاوه‌چله: چاویشی، توشی به‌لابون له‌چاوی پیسهوه **ف** چشم زخم دیدن.

چاوه‌دوا: چاولده، چمه‌وار، نیگدرانی بوکدستی **ف** دلوایس.

چاوه‌دیر: چاودیر **ف** ناظر.

چاوه‌دیری: چاوه‌دیری، ناگاهی بون **ف** ناظرت.

چاوه‌رو: شمرم، فهیت، حدهای **ف** آزم.

چاوه‌روانی: چافنیری **ف** انتظار.

چاوه‌ری: چه‌مدرا، چاوه‌نور **ف** امیدوار.

چاوه‌ریگه: چاوه‌ری **ف** چشم بهراه.

چاوه‌زار: ۱) ده رد له‌چاوی پیسهوه؛ ۲) نوشته بو چاره‌ی ده رد له‌چاوی پیس **ف** ۳) چشم زخم؛ ۴) چشمارو.

چاوه‌سوسکه: چاوه‌سوسکه **ف** نگا: چاوه‌سوسکه.

چاوه‌سوسکه: چاوه‌پور، گیایه که **ف** گیاهی است.

چاوه‌ش: ۱) مترب، زورنائزه؛ ۲) سه‌ردسته بیست کلس له‌مشکرا **ف** ۳) رامشکر؛ ۴) سردسته یک واحد بیست نفری در ارتش.

چاوه‌قوله: نه خوشی رشانده، تاعون **ف** طاعون.

چاوه‌گا: گیایه که گولیکی زردی ناویی ده کاف **ف** گیاهی است.

چاوه‌نداز: دیمهن، چاوه، بدرچاوف **ف** چشم انداز.

چاوه‌نوار: چه‌مدرا، چافنیر **ف** چشم بدراه.

چاوه‌نواری: چافنیری **ف** انتظار.

چاوه‌نور: چافنیر، چه‌مدرا **ف** چشم بدراه.

چاوه‌نوری: چاوه‌نواری **ف** انتظار.

چاوه‌لاته‌لاتن: ۱) وریابون له کاروبار، فیر بونی نهرکی سه‌رشان؛ ۲) روادین: (چاوم هه‌لشاهه له کاری وا ناهدق) **ف** ۳) آشناندن، راه افتدان؛ ۴) روادین.

چاوه‌لته‌کاندن: هیما به‌چاو، عاشیره‌ت وه‌چهم، تیگه‌یاندن به بزاوتنی چاوف **ف** ایما و اشاره با چشم و آبرو.

چاوه‌لته‌کانن: پاره‌لته‌کاندن **ف** نگا: چاوه‌لته‌کاندن.

چاویار: چاوه‌دیر **ف** ناظر.

چاویاری: چاوه‌دیری **ف** ناظرت.

- سفت شدن؛ ۲) از خشم دندان نمودن.  
**چرب:** ۱) دهنگی شکانی داری ناسک؛ ۲) دزی، رفاندن [۱] صدای شکستن چوب نازک؛ ۳) دُزدی.
- چرباندن: به سرته قسه کردن، سرکه کردن [۱] پیچ بچ کردن.  
**چربانن:** ۱) چرباندن؛ ۲) دزین، رفاندن [۱] پیچ بچ کردن؛ ۲) چاییدن.
- چرپایه: تهختی لمسه نوستن، قفو ویله [۱] تختخواب.  
**چربوچاپ:** ۱) شات و شوت، خو هدکشان، به خودا هد لگون؛ ۲) تالان و بروف [۱] لاف و گراف؛ ۲) دُزدی و غارت.
- چرپه: ۱) دهنگیکی سهبر: (چرپه‌ی هات پیم زانی)؛ ۲) گهلاو چربی لمسه دان له شمردا بو دوزمن فریبدان؛ ۳) سرته کردن [۱] صدای بسیار آرام؛ ۲) استتار به وسیله شاخ و برگ درختان در هنگام جنگ؛ ۳) پیچ بچ کردن.
- چربوهوون: سرته‌ی زور [۱] پیچ بچ زیاد.  
**چرپه‌چرب:** سرکه سرک، سرته سرت [۱] پیچ بچ.
- چربی: چروی بردار، بی و چنار و سبیداری هد لپر تپور او [۱] شاخه‌های هرس شده.
- چرتان:** ۱) کرته لئی هاتنی پهله پیتکه‌ی چه کی گدم؛ ۲) له جنی چون [۱] چکاندن ماشه سلاح؛ ۲) از جا در فتن استخوان.
- چرتاندن: قرته لئی هینان، پهله پیتکه‌ی چدک پیوه دان [۱] چکاندن ماشه سلاح.
- چرتانن: چرتاندن [۱] چکاندن ماشه سلاح.
- چرتک: قده مبار، بازی گوشاد: (لوتك و چرتک دافین) [۱] پرش.
- چرتون: تندوره‌ی ناش [۱] تنوره آسیاب.
- چرته: ۱) جوُلَه‌ی زور کدم؛ ۲) دهنگی زور نزم: (چرته‌ی سه ساعت) [۱] تیش و تکان بسیار کم؛ ۲) صدای بسیار آرام.
- چرته‌چرت: ۱) دهنگده نگی سه برعی سه ساعت؛ ۲) دهنگی شکانی چربی لمیچ [۱] صدای تک تک ساعت؛ ۲) صدای درهم شکستن چیزی.
- چرته‌میزه: نه خوشی میز رانه گرتن، دلوب دلوبی میز لئی تکان [۱] بیماری چکمیرک.
- چرتی: بروزی هیدی نهدهر، دانه سکناو، بهمه لیزو دابدز [۱] نآرام و بی قرار.
- چرتیان: در بیهرين، خو ون کردن به هه لاتن [۱] در فتن.
- چرج: ۱) لهرز له سه رما یان لمترسان؛ ۲) ژاکاو؛ ۳) لوح به سه ریه کا هاتو؛ ۴) لاواز [۱] لرزش بدن براثر سرما یا ترس؛ ۲) پژمرده؛ ۳) چین و چروک؛ ۴) لاغر.
- چرج بون: ژاکان [۱] پژمردن.
- چرچرو: سیسرک [۱] جیر جیرک.
- چرج و لوح: ژاکان و به سه ریه کا هاتنی لوی پیست [۱] چین و چروک.
- چرچه: ۱) مرؤی لاوازو ژاکاو؛ ۲) جوُرَی تری [۱] لاغر و دزم؛ ۲) نوعی انگور.
- چرج هه لاتن: سیس بون، ژاکان، لوح به سه ریه کا هاتن، هد لقرچان [۱]
- چز: ۱) نانی له جا وین دا دژوار، جیر: (نانه که چزه ناجو تری)؛ ۲) لپره واری پردار: (دارستانیکی چزه)؛ ۳) له کیشاندا خوگر و نه پس: (هیننه چزه وک جیل وايد)؛ ۴) بهده سته وه نه دان: (چزه در بیهی)؛ ۵) بانگ کردن: (بی چزه با بیت)؛ ۶) بهستنی توند، شه ته که: (چزی ده با نه کریت وه)؛ ۷) هه ورازی رزد، چیای رزد: (هه ورازه که زور چزه، شاخنیکی چزه)؛ ۸) ده و چاوه: (بروانه له و چزو چاوه، چزو چاوت بشو)؛ ۹) پاشگری به واتا بیز: (لاوزه چزه: گورانی بیز)؛ ۱۰) گورانی، لاوک: (چزی بچره)؛ ۱۱) یوشکه، چیلکه: (چزو چیلکه)؛ ۱۲) ره نگ. له گمل شیر ده گوتری: (ده لی چزی شیره) [۱] نان بیات شده؛ ۲) جنگل آنبوه؛ ۳) کشدار؛ ۴) تسلیم نکردن؛ ۵) کسی را صدا کردن؛ ۶) محکم بستن؛ ۷) سر بالائی تسد؛ ۸) چهره؛ ۹) پسوندی است به معنی خواننده؛ ۱۰) ترانه؛ ۱۱) خاشاک؛ ۱۲) رنگ.
- چرا: روناکی ده له تاریکی، لامها، چراو [۱] چراغ.
- چرا: له بدرجی؟ بوجی؟ [۱] چرا.
- چراپون: فیره له وه زبون: (به رخه کانمان چزا بون) [۱] چریدن آموختن.
- چراچی: ۱) نوانه‌ی چرا له پیش بوکا هد لده گرن؛ ۲) خرمه تکاری ماله گموره که چرا هد لکردنی بهده سته [۱] چراغ بدستی که در پیش‌پیش عروس راه رود؛ ۲) چراغچی، خدمتگزاری که مأمور روشن کردن چراغه است.
- چراخ: ۱) به کهیف و ده ماخ؛ ۲) تورت و تیراوا؛ ۳) وریاوه ههوش؛ ۴) جیگه‌ی پهناو هاتا: (کویره کانیان مه کهن به باخ، ناکدنس به چان مه کهن به چراخ، قدت له پاشی چوان مدلین ناخ) «مسئله»؛ ۵) زاوای [۱] سرحال؛ ۲) سبزه شاداب؛ ۳) هشیار؛ ۴) پناهگاه؛ ۵) داماد.
- چراخان: چرا هد لکردن له بازارو شارا بو شادی [۱] چراغانی.
- چراخها: نسبی که چه بوکانه ده کاوه هر دوده ست بدر زوده کا [۱] چراخها.
- چرادان: جئی چرا، تهوشته یان نهوشونه‌ی چرای له سدر داده ندری [۱] چراغدان، چرا غایه.
- چراخ: ۱) بریتی له ماله گموره؛ ۲) زاوای [۱] کنایه از خاندان بزرگ؛ ۲) داماد.
- چراغی: خزیمه‌تی کردن ده گهل گموره مالان [۱] خویشاوندی با بزرگان.
- چراف: زنه، زهل، باتلاع [۱] باتلاق.
- چراکه‌ران: وختی شیوان، ده می چرا هد لکردن، ته نگی نویزی شیوان [۱] شامگاه.
- چراموشی: قوتیله، قوتیله چرا، چرافتیله [۱] چراغ موسی.
- چزان: پچران، لیک بوئنه [۱] از هم گیستن.
- چراندن: ۱) لدت کردن، دراندن، دادرین؛ ۲) بانگ کردن، گازی کرن؛ ۳) ده تگ هه لینان له قام گوتنا؛ ۴) له ورازندن [۱] جر دادن؛ ۲) کسی را صدا کردن؛ ۳) به اوچ رساندن صدا هنگام آواز؛ ۴) چرانیدن.
- چراو: چرا، روناکی ده ری شه و [۱] چراغ.
- چراوله: چراوله [۱] نگا؛ چراوله.
- چراوله: نه ختم رمه، چو لمه چرا [۱] مشعل.
- چیربونه‌وه: ۱) توند بون دوای شلی؛ ۲) ددان به گری نیشان دان [۱]

چرتونک: نینوکی تیزی پیشلەو درنده **ق**چنگ گربه و جانوران درنده.  
 چرو: ۱) لکی باریکی دار: ۲) خونچه‌ی تازه‌ی گل‌لادر **ف** ۱) جوانه درخت: ۲) شکوفه برگ.  
 چروچاو: تهرخ، تهرخ و دیدار **ف** سیما و رُخسار.  
 چروچنه: تهرخ و دیدار **ف** سیما.  
 چروچیله: داروکه و پرپوش بو تاگر **ف** هیزم و خس و خاشاک برای آتش.  
 چروس: بریقه، بر و سکین **ف** درخشش.  
 چروسان: ۱) دروهشینه‌وه، ترسکداد: ۲) لاوازیون له خمه و خمدفه‌تان **ف** ۱) درخشش: ۲) لاغر شدن از شدت غم و غصه.  
 چروسانه‌وه: چهوسانه‌وه، ره نج‌دانی زور **ف** لاغر از نج دیدن زیاد.  
 چروسکه: ترسکه، دره و شین **ف** درخشش.  
 چروک: ۱) قفلب، بی‌ترخ: ۲) رُزو دهس فوچاون **ف** ۱) جعلی و بی‌ارزش: ۲) خسیس.  
 چروکان: سیزه‌سیز و چیزه‌چیز. وک ده نگی لیکدانی دمه‌قهیچی **ف** جرنگ جرنگ.  
 چروکان: چروکان **ف** نگا: چروکان.  
 چروکه: ده نگی چروکان **ف** جرینگ جرینگ.  
 چرونک: لوساولک، لوس، پلوسک **ف** ناودان.  
 چره: ۱) گوتني گورانی: ۲) گازی، بانگ کردن: ۳) قدره بالغی، نایبوره‌ی خمه لک **ف** ۱) آواز خواندن: ۲) صدا کردن: ۳) ازدحام.  
 چره به‌ندان: پرایی و تیکدل پیکدلی مدردم **ف** شلوغی و ازدحام.  
 چره‌جه‌مان: ۱) دوکله‌ی زورو خست: ۲) گیزه‌لوكه و کربوه **ف** ۱) دود غلیظ: ۲) گردباد و کولاک.  
 چره‌دوکهل: کادوی زحف، دوکله‌ی بروزور **ف** دود انبوه و غلیظ.  
 چرى: تهشیرین، ناوی دومانگ لمانگ رومنی **ف** نام دو ماه از ماههای رومی.  
 چرى: ۱) پری دارستان: ۲) گورانی گوت: ۳) بانگی لیکردن **ف** ۱) ابیوه‌ی جنگل: ۲) آواز خواند: ۳) اورا صدا کرد.  
 چربائیشکی: تهشیرینی یه کمم، لمده‌ی ره زبه‌رهه تا بیستی خمزه‌لوهه **ف** ماه اکبر.  
 چریاددوا: تهشیرینی دوههم، لمبه‌یستی خمزه‌لوهه‌رهه تا بیستی سه‌ماهه‌ز **ف** نوامبر.  
 چرسک: بزوت، سهره بزوت **ف** نیمسوز.  
 چرسکه: ترسکه‌ی کمم **ف** درخشش کم.  
 چريش: نهسریلک، سریش **ف** سریشم.  
 چريش: چريش **ف** سریشم.  
 چریکه: ۱) چیکنه، ثامر ازی په‌نبو له‌ده نک جوئی کردنده: ۲) ده نگی زور تیزی خوش **ف** ۱) دستگاه پنه‌پاک کنی: ۲) صدای رسای گوش نواز.  
 چرین: ۱) گوتون، گوتني گورانی: ۲) پچرین، پساندن **ف** ۱) آواز

ترنجیدن، چروکیدن، پژمردگی.  
 چرجی: ۱) زاکاوی: ۲) لاواری **ف** ۱) ترجیدگی: ۲) لاغری.  
 چرجیان: زاکان، هله‌قرچان **ف** ترجیدن، چروکیدن.  
 چرخویس: ناردی دانه‌ویله لمرونا سوره و کراو **ف** کاجی.  
 چرخیس: چرخویس **ف** کاجی.  
 چرزله: چوزله، چوزده **ف** نیشن گیاه.  
 چرسین: ره‌شکه و پیشکه کردنی چاوا **f** سیاهی رفتن چشم.  
 چرغ: ۱) پت، نهبن، لیدانی ره‌گ: ۲) بریقانه‌وهی برسکه **ف** نوبعی دوك.  
 چرف: ۱) درخشش برق.  
 چرک: ۱) هه‌توان، مله‌حتم، مله‌هدم: ۲) دوشاوی خهستی دوجار کولاوه: ۳) چیشتی خورما و په‌نیری سوره و کراو: ۴) چیکنه، ثامر ازی په‌مو خاوین کردنده: ۵) جوری نان **ف** ۱) مرهم: ۲) شیره غلیظ دوبار جوشیده: ۳) غذای خرماء و پنیر سرخ شده: ۴) ابزار هلاجی: ۵) نوعی نان.  
 چرک: ۱) چلک، گماری، قریز: ۲) کیم و زوخاوی برین: ۳) داری دهستی هملاج: ۴) چیرگ، چرگ، میشنسی: ۵) شاهو بالداریکی ده‌نم‌ثاوانه **ف** ۱) چرک بدنه: ۲) چرک زخم: ۳) چوب‌دست پنهان: ۴) هوبره: ۵) بوتیمار.  
 چرکاندن: ۱) چرتاندن، دهست به پله‌پیتکه چه کدا هینان و داخستنی: ۲) دلوپه کردنی سهربان، تکه‌تکی تاو: ۳) لوکه پده‌هلاجی کردن **ف** ۱) چکاندن ماشه اسلحه: ۲) چکه کردن: ۳) پنهانزی.  
 چرکان: چرکاندن **ف** نگا: چرکاندن.  
 چرکن: گمامار، پیس و پوچل، چلکن **f** چرکین.  
 چرکونه: شوان هله‌خلده‌تینه، مله‌لکی بوره‌لوكه **f** نام پرندۀ ایست.  
 چرکه: ۱) کمترین ده‌نگ: (چرکه‌تین دهت کوزم): ۲) کمترین بزون: (دانیشه چرکه مه‌که): ۳) بهشی لهشیست بهشی ده‌قیقه، سانیه **ف** ۱) کمترین صد: ۲) کمترین حرکت: ۳) یک شصتم دقيقه.  
 چرکه‌چرک: ۱) ده نگه‌ده نگی دلوپه: ۲) قرچه قرقی **f** الوداری میج **ف** ۱) صدای چکیدن آب: ۲) جیرچیر چوب‌های سقف.  
 چرکه‌میزه: چرتمیزه **f** بیماری چکمیزک.  
 چرکیان: بزون، جوله **f** تکان.  
 چرکیانه‌وه: چرکیان **f** تکان خوردن.  
 چرگ: میشنسی، چیرگ، چرک **f** هوبره.  
 چرمیسی: سیس و زاکاو **f** پژمرده.  
 چرمیسین: زاکان، سیس بون **f** پژمردن.  
 چرمقی: هله‌قرچاو، قرچاو **f** ترجیده.  
 چرمقین: هله‌قرچان **f** ترجیدن.  
 چرنگ: جرنگ، زرنگه **f** جرینگ، صدای بهم خوردن طلا و نقره.  
 چرنوسقاو: چه‌وارابی کم له‌سهر تاوی کولاوه **f** قطرات چربی روی آب جوش.

هدلگرتن: (چش لمو داوایت بکه نه ته وی؛ ۳) و شهیده که به مواتا: ده بانه بی ف(۱) هیچ چیز؛ ۲) صرف نظر کردن؛ ۳) می خواهم نیاشد. چشه: بو لیخورینی کدر ده لین ف صوتی که برای هدایت الاغ گویند. چع: ۱) چخ، و شهی سه گ ده رکردن؛ ۲) بسکی هه لگه راوه ف(۱) کلمه ایست برای راندن سگ گویند؛ ۲) سر زلف. چغا: تمپر لکه، تمبه، گرد، گر ته.

چچجهه: شدق شدقه ف جفجهه. چغره: پرایی قامیشه لین و دارستان ف نیزار و جنگل انبوه. چغور: چغر ف نیزار و جنگل انبوه. چげ: چخ ف نگا: چخ.

چف: ۱) چبه، سرته، پچه بیج، سرکه؛ ۲) چه مین ف(۱) بیج بیج کردن؛ ۲) خمیدگی.

چفان: ۱) چه مینه وه؛ ۲) ده رکران؛ ۳) سدر کونه ف(۱) خم شدن؛ ۲) رانده شدن؛ ۳) سرزنش.

چفاندن: ۱) چه مانده وه؛ ۲) ده رکردن؛ ۳) سدر کونه کردن ف(۱) خم کردن؛ ۲) راند؛ ۳) سرزنش کردن.

چفانی: سرته کردن، سرکه کردن، پچه بیج کردن، چبه کردن ف بیج بیج کردن.

چفیای: ۱) چه ماوه؛ ۲) ده رکراوه ف(۱) خم شده؛ ۲) بیرون رانده شده.

چفر: لیچو، لیق ف آرج. چفی: چه ماوه، چه میو، خواره و بیو، داهاتو ف خمیده، کوز.

چفیای: چفی ف خمیده. چفیک: پاساری، جوله که، چیشکه، مه لیچک ف گنجشک.

چفیک: چفیک ف گنجشک.

چق: ۱) لکی پچوکی راسته رجو لمدار؛ ۲) قیتکدی بازنه هی کدله شیر؛ ۳) چه قالته ف(۱) جوانه تازه برآمده؛ ۲) برآمدگی پاشنه خروس؛ ۳) گوشت نامر غوب.

چقا: چنه نداره، چه ند، چه نیک ف چقدر، چند.

چقادس: چقا ف چقدر. چقل: درک، درو دری ف خار.

چقول: چقل، درک ف خار.

چقه: قیتکدی پاش پانیه هی کدله شیر، چق ف برآمدگی پاشنه خروس. چک: ۱) بیچ، کم موسکه، شتی زورکم؛ ۲) قویره هی بیچ، جگی لمدر پشت که تو؛ ۳) ده نگی دلو په ناو ف(۱) اندکی؛ ۲) یک جانب قاب که با آن بازی کنند؛ ۳) صدای چکیدن آب.

چکال: پرو پوش ف خس و خاشاک.

چکان: ۱) تکانی دلو په؛ ۲) داچه کانی کانی و بیر، و شک بونی ناو ف(۱) چکیدن آب؛ ۲) خشکیدن آب چاه و چشم.

چکاندن: ۱) و شک کردنی ناو؛ ۲) چه قاندنی شدت؛ ۳) بدلو په بر زاندنی ناو ف(۱) خشکانیدن آب؛ ۲) کاشتن نهال؛ ۳) چکانیدن.

چکانه وه: کولاندنی تراو تا خست بین اف بر آتش نهادن و غلیظ کردن مایعات.

خواندن؛ ۲) گُستن.

چز: ۱) دوابی، کلکه؛ ۲) چزوی دویشک و زرگه ته؛ ۳) پیوه نوسانی گرمی سوتینه به پیسته وه؛ ۴) ده نگی رونی داغ له هه لچوقاندا؛ ۵) خدت کیشانی نوسراو، کوزاندنده وه ف(۱) دنباله؛ ۲) نیش؛ ۳) تماس جسم داغ و سوزان با پوست؛ ۴) صدای روغن داغ شده؛ ۵) خط کشیدن نوشته.

چزاندن: ۱) داغ پیوه نان؛ ۲) پیوه دانی زرگه ته دویشک؛ ۳) چوقاندنی رون، قرچه رون ف(۱) داغ کردن؛ ۲) نیش زدن عقرب و زنبور؛ ۳) صدای جوشیدن روغن.

چزبی دان: دریزه دانی مه به است، لم سمر بس رویشن ف ادامه دادن سخن، دنباله سخن را گرفتن.

چزچز: ده نگی و یک کهوتی سوره وه کرا او ده گه ل ناودا ف صدایی که از تماس آب با جسم تافته برخیزد.

چززه: چزه ف نگا: چزه.

چزکردن: کوزاندنده و خدت به سمر داکیشان ف خط کشیدن بر نوشته.

چزلیک: چزلیک، دوگی سوره وه کرا او ف چرخاله.

چزمه: چزمه، کهوشی مل دریز تا زارانی ف بیوتین بلند.

چزنای: پیوه دانی دویشک و زرده والهو... ف نیش زدن.

چزو: ۱) نوکی باریکی کلکی دویشک و میشه نگوین و زرگه ته...؛ ۲) چون واپلزاف ف(۱) نیش عقرب و زنبور؛ ۲) چه زودا.

چزو هور: ده نگی سوره وه کردن و هه لچوقاندنی رون ف چزو.

چزه: ۱) ده نگی بیزانی گوشت؛ ۲) ده نگی هه لچوقانی رون؛ ۳) گوشت بر زل او لم زمانی منالاندا ف(۱) صدایی که در اثر بریان کردن گوشت برخیزد؛ ۲) صدای روغن داغ شده؛ ۳) گوشت بریان در زبان کودکان.

چزه چز: چزه زور ف چزو وز

چزه لیدان: بریتی له بله بین گیاندن ف بلا بمسر کسی آوردن.

چزه بیله: چوری دویشک ف نوعی عقرب.

چزه لی هه ستان: ۱) داغ کردن؛ ۲) هست بداغ کردن ف(۱) داغ کردن؛ ۲) احساس تماس جسم داغ با پوست.

چزه لی هه لسان: چزه لی هه ستان ف نگا: چزه لی هه ستان.

چزه لی هه لساندن: داغ کردن، شتی سوره وه بیوه نان ف داغ کردن، آهن فته را با پوست تماس دادن.

چزه لی هیتان: ۱) بریتی لم پیوه دان؛ ۲) هستی داغ کردن ف(۱) کایه از نیش زدن؛ ۲) احساس سوختن.

چزو هه: پیوه دانی دویشک و ... ف نیش زدن.

چزیان: ۱) چزو تی راچون؛ ۲) بر زان لم سمر ناگر ف(۱) نیش خوردن؛ ۲) بریان شدن.

چزلیک: چزلیک ف چرخاله.

چزلیله: چزلیک ف چرخاله.

چزی: چله و چکاریک یه و اف چه از او

چش: ۱) نهشت، نه هیچ شست: (چیت هدیه: چش)؛ ۲) دهست لئی

۱) مک زدن به پستان با شتاب؛ ۲) صدای آب خوردن سگ.  
چلپاو: قورولیته، حدیری تراواف گل ولای.  
چلپولیس: ده نگی ناخواردنده وی سه گ و پشیله حدادی آب خوردن سگ و گربه.

چلپولیس: چلپولیس نگا: چلپولیس.  
چلپه: ۱) ده نگی خواردنده به بانایی زمان؛ ۲) ده نگی خواردنده وی سه گ و پشیله حدادی لیس زدن؛ ۳) صدای آشامیدن سگ و گربه.  
چلپه چلب: چلپه زور و بهشونین به کدافت صدای متواالی «چلپه».  
چلتوك: برنج لمتیکولدا، برنجی نه کوتراواف شلتوك.  
چلچرا: چرای چهندلیک که له مزگهوت و ماله گهوراندا هه لدہ کری چلچرا غ.

چلچنگ: شه، شانه سفرد اهینان ف شانه سر.

چلچنه نگ: قولاییکه چوارسر بو دهرهینانه وی شنتی ده چالا و کمتواف چاه یوز.

چلچنه نگ: قولاییه تاسنیکه ده گدل تله دا. نه گره تله ته قی و نجیر بردي لمزووی ده گیری ف قلاب آهنتی که در تله به کار برند.  
چلخت: ملهی کیو، شانی کهڑ، که نارهی چبا ف ستیغ کوه.

چلدانه: چل بدرده: ده چمه سمری سواتانی چلدانه ده گرمده و «فولکلور» نگا: چلبرده.

چلفر: جدرگ و دلی سوره و کراو له روندا دل و جگر سرخ شده.  
چلک: ۱) گهمار، قریز، پیسو پوچلی؛ ۲) کیم و زوختی برین؛ ۳) پت لیدانی ره گ ف ۱) چرک بدن؛ ۲) چرک رختم؛ ۳) نیض.

چلکاو: ۱) پاشاو پاشه راو، ناوی که جاریک جلکی تیندا شوراوه؛ ۲) ناوی پیس به تیکرایی ف ۱) نگا: پاشاو؛ ۲) آب کنیف.

چلکا خور: بریتی له نوکه رو کاره که دی بی نرخ و بی قدراف کنایه از خدمتکار بی مقدار.

چلکدار: زن لمچله منال بون دا، چلداراف زانو بهنگام چله.  
چلکدان: لیدانی ره گ ف تپش، نیض.

چلک مرده: چلکه سو، چلکیک بهشونتن چلکی لئی نه بینده و ف لیاسی که چرک آن با شستشو نرود.

چلکن: گهمار، پیس، پوچل، کوتی ف چرکین، ناپاک.  
چلکه سو: نموی وا چلکی لئی خاوین نایته و ف لیاسی که چرک گرفته و پاک نشود.

چلک هد لگر: جلکی رهش و شین و بو که چلکیان پیوه دیاری نادات ف چرک کتاب.

چلله: چلهی زستان ف چله زمستان.  
چللى: نموه دایه دی برینی بینی ده درونده و ف نخ جراحی.

چلم: ۱) ناوی خستی که پسو؛ ۲) برینی که نه به گه و خونه گرتی ف ۱) خلم؛ ۲) کنایه از جانور شل و ول.

چلمسی: سیس هد لگه راو، جلو، زاکاوف بز مرده.  
چلمسین: سیس هد لگه ران، زاکان ف بز مردن.

چلمن: که سئی لوئی همیشه بد چلمه ف خلمو.

چکچکه: درزی شاخته دلوبه ناوی لئی ده تکی شکافی در کوه که از آن آب بچکد.

چکرم: داری سدر ده عذرز چه قاندواف چوبی که یکسرش را در زمین فروبرند.

چکله چزی: بریدتی له نازار و نیشی زوراف کنایه از درد و رنج فراوان.

چکمه ساو: باقهی نه بد سراوی گموره له گیا ف توده انباشته گیاه.

چکو: له بدرنه و، چونکه، چون، بویه ف زیرا.

چکود: روزیل، روز، نان نه خور اف خسیس.

چکوس: چکود اف خسیس.

چکولانه: زور ورد، بچکله، بچکله اف بسیار کوچک.

چکوله: پچوک، گچکه ف کوچک.

چکه: دلوبه دا کدو تواف چکه.

چکه چک: ده نگی له سریه کی دلوبه چکیدن پیاپی آب.

چکه چکه: ورده ورد، کم کده مه ف بتدریج کوچک.

چکله له: چکوله ف کوچک.

چکی: ۱) له گوته، بی کیشان و پیوان؛ ۲) پیاوه بی و نازابی؛ ۳) مهنت؛ ۴) سدر کونه، لومه؛ ۵) برك، زان و برک اف ۱) گوته؛ ۲) دلبری و مردانگی؛ ۳) مهنت؛ ۴) سر زنش؛ ۵) شکم درد.

چکی: که میک اف اند کی.

چکیان: چکان ف نگا: چکان.

چل: سی وده ف چهل.

چل: ۱) لکی دار، لق؛ ۲) سه رتزویکی چیا و دار؛ ۳) شبه مشتممه کویره، چه کچه کی؛ ۴) پت، نه بز لیدان؛ ۵) گچلوکه و که مزان؛ ۶) چلیس، نهونس؛ ۷) نهوا، دروس: (نیوه چل به جتی ما، کارت نیوه چله)؛

۹) سدری گوان ف ۱) شاخه درخت؛ ۲) قله کوه؛ ۳) ساقه گیاه؛ ۴) شب پره؛ ۵) نیض؛ ۶) هالو، ابله؛ ۷) شکم پرست؛ ۸) تمام، کامل؛ ۹) نک پستان.

چلاپه: قهالم بازی به ته ونم اف پرس.

چلاسک: ۱) شدت، گیا یه که هدله قهندی و ده نیز ریتمه؛ ۲) بزوت، نیوه سوتاوف اف نشا؛ ۲) نیم سوت.

چلاک: ۱) نه سام، ریشه ناوی؛ ۲) کوله کدی چادر؛ ۳) داری دریزی بدره کاندن ف ۱) تهال؛ ۲) دیرک خیمه؛ ۳) چوب ثمر تکانی.

چلانن: سیلان، ده ست پیداهینانی به قهوه دامالین به ده ست ف چلاندین.

چلانن: سازدان، ناماذه کردن ف آماده کردن.

چلانه: به مالانه و گه زان و خوارک و ده گرنده و ف کاسه گردانی، گدانی.

چلاو: چیشتی برنجی رون تی نه کراوف ف چلو.

چلبه رده: ۱) بازیه که چل کوچک بهشونین به کدا هدله گرنده؛ ۲) چلدانه، بدرد به کیله قدره و نان بو به خت تاقی کردنده و ف ۱) نوعی ورزش گروهی؛ ۲) نوعی فالگیری با سنگ قبر.

چلبانن: ۱) مزینی مه مک به هله لیه و پله؛ ۲) ده نگی ناخواردنده وی سه گ

چله بُوچک: چله‌ی چکوله، له‌دهی ری‌به‌ندانه و تا سی ری‌به‌ندان **چله کوچک**.

چله به‌چه: چله‌ی چوک، چله‌ی بوچک **چله کوچک**.

چله به‌ستان: هله‌دانی چمند چادر له‌بیال به‌کمه و اکه بوار نه‌مینی **بر پاک‌دن خیمه‌ها پهلوی بهلوی هم**.

چله‌بایه: جولا‌نه‌ی ای نیشن **تاب**.

چله‌بچوک: چله‌به‌چه **چله کوچک**.

چله‌بویه: تروپ، تروپک، همه‌بلندابی **بالاترین نقطه**.

چله‌چل: (۱) کوله‌کولی گرمای، تین و تاوی نور سه‌ختی گرمای هاوین: (۲) تین و هلا اوی ناکر **(۱) بشدت گرم شدن هوا: (۲) حرارت و گرمای آتش**.

چله‌چون: چل روزه به‌سر له دایک بونی متال تیه‌زبون **چهل روز از تولد نو زاد گذشتن**.

چله‌خانه: ندوشه‌شکوهه یان ژووه‌ی سوقی ماته‌ی تیندا هله‌ده گرنی بو **چله‌کیشان چله خانه**.

چله‌دار: زه‌بستان تا چل روزه‌ی تدواوده بی **زانو در هنگام چله**.

چله‌دان: (۱) جیکل‌دانی مدل: (۲) بریتی له ورگ و زگی فره‌خور **(۱) راغر: (۲) کنایه از شکم پرخور**.

چله‌ک: (۱) سل، قوشقی، سرک، بهیده‌س، روهه‌ک: (۲) زورخور **(۱) رموک: (۲) پرخور**.

چله‌گه: چه‌لاکی چادر **ستون چادر**.

چله‌گه وره: چل روزه له همه‌لی زستانه و **چله بزرگ**.

چله‌م: چله‌مین **چهم**.

چله‌مین: بیره‌وره‌ی چل روزه **روز چهل مرج**.

چله‌ورج: له‌روزی بیست و پینجه‌ی به‌فرانیاره و تا پینجه‌می ره‌شده **از بیست و پنجم دی تا پنجم اسفندماه**.

چله‌وهزی: جزیلک **جز غاله**.

چله‌هم: چله‌مین **نگا: چله‌مین**.

چله‌هه‌مین: چله‌هم **نگا: چله‌مین**.

چله‌ی به‌رین: چله‌ی گهوره، چله‌گهوره **چله بزرگ**.

چله‌ی گهوره: چله‌گهوره **چله بزرگ**.

چلی: (۱) چله‌ی زستان: (۲) چله‌ی هاوین **(۱) چله زستان: (۲) چله تابستان**.

چلیان: (۱) هله‌خلیسکان، خلیسکان، شه‌متین: (۲) ناماذه‌بون، سازبون **(۱) لیزخوردن: (۲) مهیا شدن**.

چلیان: (۱) په‌زینی پیلوی چاو: (۲) راست‌هاتنی کار **(۱) پریدن پلک چشم: (۲) درست شدن کار**.

چلی چلی: (۱) چه‌کچه‌کی، شه‌مشهه کویره: (۲) بالداریکی چکوله‌ی زرده **(۱) شب‌پره: (۲) پرنده‌ای زردنگ و کوچک**.

چلیز: ندوسن، چاوجنونک بوخواردن، چهوره **شکم پرست**.

چلیس: چلیز **شکم پرست**.

چلیسک: چلوسک، بزوت، سدره بزوت **هیزم نیم سوخته**.

چلمه: چمن **نگا: چلمن**.

چلسه‌لته: (۱) ده‌نکی شلک و خونه‌گرتوى بادام و گویزو قدیسی: (۲) شل و خونه‌گرتی: (بیچوهه که هر چلمه‌له‌ته هاته دور) **(۱) هسته نارس بادام و گرد و...: (۲) نارسیده شل و ول**.

چلمیز: لوسه‌ی داری دری، ملغمه‌ی دارکه بو بذرک‌دنی شتی گران بدکار **دیت اهرم چوبی**.

چلمیرده: چلمیر **اهرم چوبی**.

چلمیره: (۱) چلمیرده: (۲) دارکه ده‌یخه‌نه پشت درگا بو قایم کردنی **(۱) اهرم چوبی: (۲) پانه، چلمزه**.

چلنگه: نوژه‌نوژی سه‌گ لهدر تازار فازه‌زه سگ از درد.

چلو: چله‌ی زستان **چله زستان**.

چلو: (۱) چزو، لکدداری یه‌کساله: (۲) لکه‌بی و چناری هله‌مرتاوته **(۱) نهال یک‌ساله: (۲) شاخه بید و چنار هرس شده**.

چلوبر: زو هاتمودی بالانه له گرمیان **زود بازگشتن پرندگان از گرسیزی**.

چلوپک: تروپک، بلندترین شوین لمدار **بلندترین نقطه درخت**.

چلوچینو: درک‌وال، چیلکه و چال: (دیارم دیری عشقه، جنی به‌سوتن بنی له‌وی ده‌گرم / کممن مشتی چلوچینوم، به‌چی به کلکی کی ده‌گرم؟) **(مه‌حوي) خس و خاشک**.

چلوره: (۱) شوشه سه‌هول، شوشه سول، سه‌هولی که به‌شاخ و گویسوانه‌دا شور ده بیته‌وه: (۲) یدسته‌نی، دوندرمه، دوندرمه، به‌سه‌نی **(۱) دنگاله، گلفه‌شنگ: (۲) بستنی**.

چلوسک: داری نیوه‌سوتاوی به‌گر، بزوتی تایساواف **هیزم نیم سوخته**.

چلوفل: چلیس، زورخور، نهوسن **شکم پرست**.

چلوک: چلکن، گمامار، پیس **چرکین**.

چلوک: تروپکی دار **بالاترین نقطه درخت**.

چلون: کو، چون، کلون، چاوا **چگونه**.

چلونایه‌تی: چونایه‌تی، چونیه‌تی **چگونگی**.

چلونها: بده‌گمن، جاروباره **احیانا**.

چلونه کایه‌تی: چلونه‌ا **احیانا**.

چله: (۱) جونه نه‌شکه‌وتی سوئی بو **چل روز: (۲) چل روزه‌ی همه‌لی زستان: (۳) بیست روزی تا خری مانگی دوه‌همی زستان: (۴) بیست روزی تا وراستی هاوین: (۵) پرسه‌ی مردو دوای چل روزه‌ی لمعدنی: (۶)**

**بدزم و ناندانی چل روزه‌ی لمدایک بونی منداد: (۷) چل روزه‌ی پاش مناب بون **(۱) چله مررتا خان و درویشان: (۲) چله بزرگ زستان: (۳)****

**چله کوچک زستان: (۴) چله تابستان: (۵) روز چهل مرج کسی: (۶) مراسم روز چهل مرج تولد کودک: (۷) چهل روزه که زن بعد از وضع حمل گذراند.**

چله: (۱) شتی که بوخواردن بشنی: (۲) بدزینی پیلوی چاوا **خوردنی: (۲) پریدن پلک چشم**.

چله‌بر: بالداری که زوت له کاتی خوی له گرمیان دیتموه **پرنده‌ای که زودتر از معمول از گرسیز بازگردد**.

چناندن: گون گرتن به تقهله رفوکردن.

چناو: ۱) چندراو، تمتراؤ؛ ۲) چندراو، تومنی و هشیاگ؛ ۳) لهداره و کراو؛ ۴) سرمه‌لک نراوف (۱) باقته شده؛ ۵) کاشته شده؛ ۶) از درخت چیده

شده؛ ۷) روی هم چیده شده.

چناوه: چنه، تمرزنگ زنخدان، چانه.

چنج: چنگ، چنگال پنجول.

چنجروک: پهنجه‌ی نینوک تیراف پنجول.

چنجک: دهنک تخم و هسته میوه.

چنجه: توئی تروکاندن تخمه.

چنچروک: چنجروک نگا: چنجروک.

چنچک: ۱) بریشکه؛ ۲) توئی برزاو؛ ۳) ده‌نکی میوه؛ ۴) تروشکان،

هدلتروشکان، قوه‌لتس؛ ۵) پارچه‌ی کی پچوک له‌گوشت (۱) گندم

برشتده؛ ۶) تخم؛ ۷) تخم و هسته میوه؛ ۸) چمباتمه زدن؛ ۹) قطعه‌ای

کوچک از گوشت.

چندراؤ: ته نراوف بافتہ.

چندک: وزاق بهستن چهیدن.

چندی: چیمان دیت چه دیدیم.

چنراو: ته نراوف بافتہ.

چنگ: چونکه زیرا.

چنگ: ۱) پهنجده‌ست؛ ۲) پهنجه‌ی درنده و بالنده؛ ۳) بالی مهل؛ ۴)

رینگمه‌زرنگدی و یک‌که‌وتی قابی مس و... (۱) پنجه: ۲) چنگال

جانوران؛ ۳) بال‌رنده؛ ۴) صدای بهم خوردن طروف فلزی.

چنگار: قرزاگ، قرزال، کیفزاو خرجنگ.

چنگال: ۱) قولابی له‌تاسن؛ ۲) هدرمیشک، نانی له‌رون گوشراو؛ ۳)

هه‌والی کوچکی نان خواردن: (که‌وچک و چنگال)؛ ۴) پهنجه‌ی

پشله‌و درنده (۱) چنگک؛ ۵) نان در روغن ترید شده؛ ۶) چنگال

غذاخوری؛ ۷) پنجه گربه و جانوران درنده.

چنگالو: پوکاوله، چمهوله نگا: پوکاوله.

چنگاواش: به‌گزیده‌کداچون، چنگپرچن گلاویزشن.

چنگ پان کردنه‌وه: بریتی له پارسه‌کی کردن، گه‌دابی کردن گنایه از

گدانی کردن.

چنگزین: خومات کردن، مات بون کز کردن.

چنگ سوته‌که: چیشی شله‌ساوار: (چنگ سوته‌که‌ی به‌ناو و کمروی

نردوه نانی کون / جوتسه‌و له‌قمه‌ی تمویله‌و هالاوی ترس و بون)

«پیره‌میرد» آش بلغور.

چنگ که‌وتون: وده‌ست‌هاتن، گیرهینان بودست آمدن.

چنگ گرتن: پهنجه لئی قایم کردن چنگ زدن.

چنگل: هدنگل بغل.

چنگله: زنبیله، تریان له‌شول یان له جه‌گن زنبل.

چنگله‌چزی: چه‌وسانمه، چروسانمه‌وه کمر زیر بار سختی خم شدن.

چنگله‌سهره: سه‌رته‌یله‌گوینی، قزنا زولیده‌مو.

چنگن: جانوه‌رهی که یدل‌ویای فرهی هدبی جانوری که دست و پای

چلیسی: نه‌وسنی، چهوره‌بی، نوزر جاو له‌خواردن شکم پرستی.

چلیک: ۱) توه‌زمینه، بدری گیاه‌که ودک توی سوئه‌ده چن؛ ۲) ناستی

ساغ و باش (۱) توت‌فرنگی؛ ۲) آهن خالص و ناب.

چلیک: گه‌مار، چلکن. ده‌گدله چهور و چلیکه (فلانی چهور و چلیکه) جرکین.

چلیک: چلیس، نادوسن، ندفسه‌ک شکم پرست.

چم: ۱) خونچه‌ی گولوک، بشکری دره‌خت که هیستا نه‌بوه به‌گول؛ ۲)

کام‌شتنی من؛ ۳) هیج شنیکم: (چم‌تنه بیخون) (۱) غنچه؛ ۲) چه‌چیز

من؛ ۳) هیج چین.

چما: ۱) بوچی، نهرا، له‌بدرچی؛ ۲) مه‌گدر: (چما من پیاو نیم)؛ ۳)

هله‌میری، تمدر (۱) جرا؛ ۴) مگر؛ ۵) تو گونی، بنداری.

چمام: مه‌تللوک، مه‌تلل، مه‌تلوک چیستان، معمّا.

چمامک: چمام چیستان، معمّا.

چمان: ۱) چما؛ ۲) کام‌شتمان؛ ۳) هیج شتمان: (چمان نه‌ما) (۱) چرا؛

۲) کدام چیزمان؛ ۳) هیج چیزمان.

چم‌چم: که‌لاشی بن‌چرم نوعی گیوه که ته آن چرمی است.

چم‌چمه: چم‌چم نگا: چم‌چم.

چمچه: نه‌سکوی، نه‌سکو چمچه.

چملک: سوج، قولینچک: (چملکی بدله که بگره با بیته‌کنین) گوشه، زاویه.

چملکه: جونکه، له‌بدرنه‌وه، بویه، بدهوی چونکه.

چمه: ۱) دونیلان، دومه‌لان؛ ۲) چشته‌کمه، چیمه: (نه‌خوش نازانم چمه،

حده‌سن خزمی منه به‌لام نازانم چمه) (۱) دُنیلان؛ ۲) چه‌چیز من

است.

چن: ۱) شتیکمان؛ ۲) کام‌شتن، ثیوه‌چین؛ ۳) پاشگری به‌واتا نه‌نر:

(گوره‌وهی چن)؛ ۴) لیک‌مره‌وهی بدری‌دار: (مازازچن)؛ ۵) چین،

داجین: (توم‌چن)؛ ۶) هله‌لکمن: (بیزارچن) (۱) چیزمان؛ ۲) چه

هستند، چه‌هستید؛ ۳) پی‌سوند به‌معنی باخته؛ ۴) چیننده میوه؛ ۵)

کسی که می‌کارد؛ ۶) کسی که بر می‌کند.

چندا: ۱) چیندرا: (تومه‌که‌چنا)؛ ۲) تمدر: (بوزوه‌که‌چنا)؛ ۳) لئی کرایوه،

(مازوه‌که‌چنا)؛ ۴) نه‌هیج شت: (نه‌وه‌چت کرد؟ چنا) (۱) کاشته شد؛

۲) باخته شد؛ ۳) از درخت چیده شد؛ ۴) هیج چیز.

چنار: ۱) سوره‌چنار، چناری جه‌وه‌ردار، داریکه گه‌لایی لدیه‌لکه میوه‌ده کا:

۲) سپیدار، سپیدنار (۱) چنار؛ ۲) تبریزی.

چناروک: گیایه‌که گیاهی است.

چناره‌کله: گیایه‌که گه‌لایی له گه‌لایی سوره‌چناره‌کله گیاهی است.

چنکا: ۱) هیج بیک ناهیئن؛ ۲) نرخی نیه (۱) هیج کاری نمی‌کند؛ ۲)

از‌زشی ندارد.

چناکه: چنه، چنه‌گه، ته‌زینگ زنخدان، چانه.

چناکه‌دان: نوزریزی، جه‌قه‌که‌ری اف و آجی.

چناکه‌شکیاگ: بریتی له‌زور بلیی چه‌قه‌سره اوراج.

چناکه: چناکه، چنه نه‌چانه.

نیستی؛ ۲) آنرا بافت؛ ۳) درو کرد؛ ۴) میوه درخت را چید؛ ۵) وجین کرد؛ ۶) روی هم جد.

چنیاگ: چناو **نگا**: چناو.

چنیاو: چناو **نگا**: چناو.

چنیک: ۱) چنینی گول له تمنراو؛ ۲) وردکه تان **نگا** گلدوزی؛ ۲) ریزه تان.

چنین: ۱) ثوانی هیچ نین؛ ۲) تیوه هیچ نین؛ ۳) ته نین؛ ۴) درونه کردن؛ ۵) رینی بدری دار؛ ۶) بزارکردن؛ ۷) لمسه ریک دانان **نگا** هیچ نیستند؛ ۲) هیچ نیستید؛ ۳) باقتن؛ ۴) درو کردن؛ ۵) چیدن میوه درخت؛ ۶) وجین کردن؛ ۷) روی هم گذاشت.

چنینه وه: ۱) دراو به همودا درونه وه؛ ۲) هدلگر تسلمه وی پرزاو **نگا** رفو کردن؛ ۲) بر چیدن.

چو: ۱) برو؛ ۲) نیره نا، نه وی؛ ۳) چیو، دار **نگا** ۱) برو؛ ۲) آجا؛ ۳) چوب.

چو: ۱) جنه نجه، جمزه؛ ۲) دارد هست؛ ۳) داری بی تیکول؛ ۴) لمسه رمان تمزیو؛ ۵) رایرد، رویست؛ ۶) جگ، میچ، قاب؛ ۷) کبری مثال؛ ۸) به ندیه ندی نهندام **نگا** ۱) خرمکوب؛ ۲) چوب دستی؛ ۳) منال؛ ۴) بی حس شده بر اثر سرما؛ ۵) رفت؛ ۶) قاب بازی؛ ۷) ذکر طفل؛ ۸) بندبند آندام.

چوار: به کوسنی، چار **نگا** چهار.

چوارتاوینه: چوار اوینه **نگا** چهار آینه.

چوار اوینه: جلکیکی شهرکه ران بوه **نگا** لباس چنگجویان قدیم، چهار آینه.

چوار اینه: چوار اوینه **نگا** لباس چنگجویان قدیم، چهار آینه.

چوار بال: برینی له خرمچون **نگا** کنایه از چهار دست و پا.

چوار بال کردن: برینی له بریندار بونی همروک قول به گولله **نگا** کنایه از تیر خوردن هر دو بازو.

چوار بنه: ۱) کورسی؛ ۲) چارینه، چوار خشته کی **نگا** ۱) صندلی؛ ۲) ریاعی.

چوار به نده: ۱) کورسی؛ ۲) هدم به ندی لمش: (چوار به ندهم دیشی) **نگا** ۱) صندلی؛ ۲) چهار بند، چهار مفصل.

چوار پا: چوار بینی، زینده و هری مالی جگه له بالدار **نگا** چهار برا.

چوار پاچکه: کورسی و تهخنی لمسه رنوستن **نگا** صندلی و تختخواب.

چوار بالو: چوار گوشنه له سرو زیر و ته نیشه وه چون یه ک **نگا** مکعب.

چوار پایه: چوار پاچکه **نگا** چوار پاچکه.

چوار پهلوه که: چوار قولا غدی کوش **نگا** چهار تکه چرم مثلثی که بر کناره کش دوزند.

چوار پهله: خرمچون، دوده سوت و دوبنی **نگا** چهار دست و پا.

چوار پهله قمهوی: پیاوی قله وی پتموی تیک سمر او **نگا** تنومند و درشت آندام.

چوار پی: ۱) زینده و هری مالی، نازه ل؛ ۲) سه گی پاس **نگا** ۱) دام و احشام؛ ۲) سگ نگهبان.

چوار پیته: پینه له پهنجو پاژندی کوش **نگا** پینه ای که بر پنجه یا پاشنه

زیاد داشته باشد.

چنگنه: ۱) زینده و هریکه به پیشه وه ده نوسنی و خوین ده مرئی. همراهه کنیکی هله چرینی چواری له جنی به دیدا ده بین، ده رسانی ته نیا داروی حمامه: ۲) گیا یه که **نگا** گاوه، نوعی کنه؛ ۲) گیاهی است.

چنگنه سمه: سمر قرن **نگا** ژولیده موی.

چنگی: ۱) هدلده بزه، پس پسه کوله؛ ۲) هو زیکی زور تازای کورد بون له نیران پیان نیزن چگنی **نگا** ۱) رُطیل؛ ۲) نام عشيرتی در کردستان ایران.

چنگکیان: گوندیکه له کوردستانی به رده سنتی عراق **نگا** روستایی در کردستان عراق.

چنگکوله: ده ستوي کو یه و گوزه **نگا** دسته خم و کوزه.

چنگکه: ۱) هنگلک، ده سکه کو یه و گوزه؛ ۲) پری مشتی؛ ۳) نازله کاراف دسته خم و کوزه؛ ۴) یک مشت؛ ۵) کارآمد.

چنگکه پرچه: شده زن که پرچی یه کتر به چنگ ده گرن و ده کیشن **نگا** نزع زنان.

چنگکه پوپان: شده زن، چنگکه پرچه **نگا** نزع میان زنان.

چنگکه چنگ: ده نگه ده نگ و زرمه و خرمه خشلی زیر و زیو **نگا** صدای بهم خوردن زبور آلات.

چنگکه کردن: ۱) پنجه امزوی گیر کردن بو سمر که وتن له جنگه لیزو رزد؛ ۲) ده سکه نه، درونه هی به دست **نگا** ۱) چهار چنگول از صخره بالا رفتن؛ ۲) درو کردن؛ با دست.

چنگکه زن: چنگکه زن **نگا**: چنگکه زن.

چنگکه کرکنی: ۱) پنجه امزوی گیر کردن بو سمر که وتن له جنگه لیزو رزد؛ ۲) به نیونک کراندن بو هدل پر بواندن **نگا** ۱) نگا؛ چنگکه زن؛ ۲) با ناخ چیزی را کردن.

چنگکه کره: چنگکه کرکنی **نگا**: چنگکه کرکنی.

چنگکه کری: چنگکه کرکنی **نگا**: چنگکه کرکنی.

چنگکه لمه: سریله، بالدار یکه به قدر چوله که کاکوئی هدیه **نگا** پر نده ای است کاکلی.

چنگکه مرسکه: بین مریشکه، گیا یه که **نگا** گیاهی است.

چنو: نواها، به جو ریک **نگا** چنان.

چنور: گیا یه کی زور بون خوش گلای له شویت ده کا **نگا** گیاهی است خوشبو.

چنونک: چکوس، چاونه زن، ته ماکار، به نیزه بی **نگا** آزمند، حسود.

چنونکی: ته ماکاری، به نیزه بی **نگا** آزمندی، حسادت.

چنونیک: چنونک، چکود، رزد **نگا** خسیس.

چنه: ۱) ثوانیه چین؛ ۲) هیچ نا؛ ۳) پاشگری بهواتا ته نهر: (گوره وی چنه) **نگا** ۱) اینها چیستند؛ ۲) هیچ چیز؛ ۳) پسوند به معنی بافنده.

چنه چن: هله و هری، چه نه بازی **نگا** و راجی.

چنه: بهم چو ره، نواه ها **نگا** این چنین.

چنی: ۱) تو هیچ نیست، ته نه تشتنی؛ ۲) ته نی؛ ۳) درونه هی کرد؛ ۴) به ری داری لینکرده؛ ۵) بزاری کرد؛ ۶) لمسه رید کی دانات **نگا** هیچ

چوارسروشت؛ ناگر و ناو و خاک و با<sup>ف</sup> عناصر چهارگانه، آب و خاک و آتش و باد.

چوارسو؛ راسته بازار<sup>ف</sup> راسته بازار.

چوارسوج؛ چوارقولینجك، چوارگوش<sup>ف</sup> چهارگوشه.

چوارشانه؛ مروی زلام و نستور<sup>ف</sup> تنومند و قوی هیکل.

چوارشم؛ چوارشم مو، روزی پینجمم له حدتو<sup>ف</sup> چهارشنبه

چوارشم میو؛ چوارشم<sup>ف</sup> چهارشنبه.

چوارشم می؛ چوارشم<sup>ف</sup> چهارشنبه.

چوارشم ممه؛ چوارشم<sup>ف</sup> چهارشنبه.

چوارشم مو؛ چوارشم<sup>ف</sup> چهارشنبه.

چوارشم مه؛ چوارشم<sup>ف</sup> چهارشنبه.

چوارقورنه؛ ۱) چوارقوشه مال؛ ۲) همچو اپارچه بهزی دنیا؛ (له در

چوارقورنه دنیا شتی و آنه بوده؛ ۳) گوندیکه له بیتوینی کوردستان

<sup>ف</sup> ۱) چهارگوشه منزل؛ ۲) چهار قاره بزرگ جهان؛ ۳) روستایی در

کردستان.

چوارقه؛ دوجاروه نوشتاو، چوارلا<sup>ف</sup> چهارلا، دوبار تا شده.

چوارقه معج؛ ریش و سبیل و بروتاشین به تک<sup>ف</sup> به جریمه تراشیدن

ریش و سبیل و ابرو.

چوارگا؛ هموایه کی گوارانیه، قامیکه<sup>ف</sup> آهنگ چهارگاه.

چوارگوشه؛ چوارسوج<sup>ف</sup> چهارگوشه.

چوارلا؛ ۱) چوارقه؛ ۲) خوره لات و خورشین و باکرو<sup>ف</sup> باشور<sup>ف</sup> ۱)

نگا؛ چوارقد؛ ۲) چهار جهت جغرافیائی.

چوارلو؛ چاله که، جوالو، کوره بهش<sup>ف</sup> گورکن.

چوارلو؛ ۱) چوارقد؛ ۲) پدری قوماری چوارخال<sup>ف</sup> ۱) نگا؛ چوارقد؛

۲) یکی از اوراق پاسور.

چوارمهشقان؛ پانوه پان رونیشن، چوارمه شقه، چوارچمک<sup>ف</sup> چهارزانو

نشتن.

چوارمهشقه؛ چوارمهشقان<sup>ف</sup> چهارزانو نشتن.

چوارمهشقی؛ چوارمهشقان<sup>ف</sup> چهارزانو نشتن.

چوارمیخه؛ هرچواریه بله سراو<sup>ف</sup> چهارمیخه.

چوارمیره کی؛ چوارمهشقی<sup>ف</sup> چهارزانو نشتن.

چوارنال؛ نه سپ لنگ دانی توند، پرتاؤ<sup>ف</sup> چهار نله.

چوارنالله؛ چوارنال<sup>ف</sup> چهارنله.

چوارنیخه؛ چوارمیخ<sup>ف</sup> نگا؛ چوارمیخه.

چوارنهنگل؛ ۱) کویه و منجه لی چوارده سک، ۲) بریتی له پیاوی پان و

بور<sup>ف</sup> ۱) خم و دیگ چهاردسته؛ ۲) کنایه از آدم لندھور.

چوارنهنگل؛ چوارنهنگل<sup>ف</sup> نگا؛ چوارنهنگل.

چواریار؛ چوارجنی نیشی پیغمبر<sup>ف</sup> خلفای راشدین.

چواریه که؛ له پهواریاز بازیک<sup>ف</sup> یک چهارم.

چواریه کی؛ له چواربهشی داهاتی زهوي بهشیک<sup>ف</sup> یک چهارم

محصول.

چوالو؛ چالو، کوره بهش<sup>ف</sup> گورکن.

کفس دوزند.

چوارتاق؛ هدیوانه بدرزه<sup>ف</sup> تراس.

چوارچابوغ؛ گرول، چوارپارچمی له بن هدنگلی که واي ددهن<sup>ف</sup>

خشتك، پارچه زير بغل جامه.

چوارچاک؛ ۱) لاداوتش شاقمل؛ ۲) گرول<sup>ف</sup> ۱) حاشیه دامن؛ ۲)

خشتك.

چوارچاو؛ ۱) زور بهش اگا لهشت؛ ۲) گیژو شیواو؛ ۳) خاوه نی دوژن،

پیاوی دوزنه؛ ۲) سه گنی خالی ره شی له نزیک چاوه<sup>ف</sup> ۱) بشدت

مراقب؛ ۲) مبهوت و متغير؛ ۳) مرد دوزنه؛ ۴) سگی که در زیر چشم

لکه سیاهی دارد.

چوارچمک؛ چوارگوش<sup>ف</sup> مریع.

چوارچمکه؛ به پانوه روئیشن<sup>ف</sup> چهارزانو نشستن.

چوارچنگوله؛ کویه و منجه لی چوارنهنگل<sup>ف</sup> چهارگوشی، خم یا دیگی

که چهار دسته داشته باشد.

چوارچنگه؛ چوارده سکه، چوارچنگوله<sup>ف</sup> نگا؛ چوارچنگوله.

چوارچوقول؛ چوارچنگه<sup>ف</sup> نگا؛ چوارچنگوله.

چوارچدقه<sup>ل</sup>؛ چوارچنگه<sup>ف</sup> نگا؛ چوارچنگوله.

چوارچیوه؛ چوارداری دهگاو شکل و...<sup>ف</sup> چهارچوب.

چوارخال؛ ۱) چوارنوتخته؛ ۲) همچو اور تک خالی بهزی قومار؛ ۳)

چوارلو<sup>ل</sup> له پدری قوماردا؛ ۴) دوخته تیک پریو<sup>ف</sup> ۱) چهار نقطه؛ ۲)

چهار ورق تکخال در بازی ورق؛ ۳) ورق چهارلو؛ ۴) علامت

ضر بد.

چوارخال کیشان؛ بریتی له روره ش کردن و تایبردن<sup>ف</sup> کنایه از رُسو

کردن.

چوارخسته<sup>ل</sup>؛ چوارپارچه<sup>ل</sup> زیر با خمل له که دادا<sup>ف</sup> خستک، پارچه

چهارگوشه زیر بغل جامه.

چوارخسته<sup>کی</sup>؛ چارین، چارینه، شیعری چوارنه تی سی پاشل

که لمسه رکیشی (لا حول ولا قوه إلا بالله) بیت<sup>ف</sup> رباعی.

چواردانگ؛ ۱) چواربهش له شهش بهشی ملک؛ ۲) برنجی نیوه کوتاو

<sup>ف</sup> ۱) دوسوم ملک ۲) برنج نیم کو بیده.

چوارده؛ چارده، سیزده و یه کیا<sup>ل</sup> چهارده.

چوارده ری<sup>یان</sup>؛ جاده و شهقامی هفره پان<sup>ف</sup> شاهراه.

چوارده ستان؛ هه لگرن به دوکم<sup>ف</sup> حمل کردن به سیله دونفر.

چوارده سته کی؛ چوارده ستان<sup>ف</sup> نگا؛ چوارده ستان.

چوارده مین؛ چوارده هم، نوره زماره<sup>ل</sup> پاش سیزده مین<sup>ف</sup> چهاردهم.

چوارده هه<sup>ه</sup>م؛ چوارده مین<sup>ف</sup> چهاردهم.

چوارده هه مین؛ چوارده مین<sup>ف</sup> چهاردهم.

چوارده یوار؛ ۱) بریتی لممال؛ ۲) ناوی گوندیکه له موکوریان<sup>ف</sup> ۱)

چهارده بواری، خانه؛ ۲) نام دهی در کردستان.

چوارری<sup>ی</sup>؛ جمهسری دوریگهدی تیک پریو، چارزیک<sup>ف</sup> چهارره.

چوارریگان؛ چوارری<sup>ی</sup> چهارره.

چوارری<sup>یان</sup>؛ چوارری<sup>ی</sup> چهارره.

چوخان: نهسپیون، بندگیاید که جلی پن دهشون **چوبک**.

چوخت: موی توکه بدر، موی بدرگده **موی زهار**.

چوختنی: مهزبوت، له کار درهاتو، وریاف **چست وجالاک**.

چوخلک: چوغه، سدرکه واي لمبوزواف **چوخا**.

چوخم: ۱) رُوری سمر ربره وی کوچه؛ ۲) کوچه کولانی تندگ بدرا **(۱) اطاق** بالای راهرو؛ ۲) کوچه تنگ و باریک.

چوخرماخ: تو خماخ، **گویال** **چمامق**.

چوخرمه: **چوخم** **نگا**: چوخم.

چوخور: ۱) چوغر، چفر، میشه لانی پر؛ ۲) شوفار و شهیتان **(۱) بیشه و نیزار انبوه**؛ ۲) سُخن چین.

چوخه: چوغه، سدرکه واي له مردز پان خوری **چوخا**.

چودار: چیودار، که سی که مالات ده کرنی و ده فروشی، بازرگانی **تازه ل** **چوبدار**.

چودان: چیودان، گیاید که لمناو گنه نمدا در روی و له گه نم ده کا، چاودار **چاودار**.

چور: سیبایی زورسی: **(بـ) فر تویزانی** بهست وندی چوری شیر) **(بـ) بیره میرد** **بسیار سفید**.

چور: ۱) دلوب، تنوک؛ ۲) بریدتی له که میک: (چوری تاومان بدری)؛ ۳) زور سیبی: (چوری شیر) **(۱) قطره**، چکد؛ ۲) کتابه از مایعی اندک؛ ۳) بسیار سفید.

چور: ۱) کیر، چو، چوچ؛ ۲) جوری مدر و بزن؛ ۳) شدل **(۱) آلت تناسی نر**؛ ۲) نوعی گوسفنده و بزن؛ ۳) لنگ.

چور: تدشقة له، ده به، گهر **شنلاق**.

چوران: چورانه وه **نگا**: چورانه وه.

چورانه وه: ۱) داکه متنه دلوبه له شتی نهاد؛ ۲) هاتنه خواری تاوى باران دلوب دلوب به دارد **(۱) چکیدن**؛ ۲) قطره قطره چکیدن آب باران از درخت.

چور او گه: چیگهی بدلو به هاتنه خواری تاواق **امسیر** قطره قطره چکیدن آب.

چور بر: ویشکاو، تیشکاو، دوا دلوب هاتن **تا آخرین قطره** چکیده.

چورت: رزت، تری به لیو بو گالنه بین کردن **شیشکی**.

چورت: ۱) سرخره و سوکه خده وه نهاد؛ ۲) تامرازی حسابی دوکانداران **(۱) چرت**؛ ۲) چرتکه.

چورتان: چرتان **نگا**: چرتان.

چورتان: که شک **کنک**.

چورتاندن: چرتاندن **نگا**: چرتاندن.

چورتانن: چرتاندن **نگا**: چرتاندن.

چورت دان: وه نهوزدان **چرت زدن**.

چورتک: که موکه یه که تاواق آب اندک.

چورتکه: چورتی دوکانداران **چرتکه**.

چورتم: ۱) وه نهوز؛ ۲) بدلاو به سرها تی خراب **(۱) چرت**؛ ۲) مصیبت

چواله: ۱) بادامه تالله خوشکار؛ ۲) چه قاله، بادام و قهیسی فهربیک **چواله**.

چواله بادام: ده نکه بادام سویر کراوی کولاواف **مغز بادام نمک سود**.

چواله تالله: بادامه تالله **چواله** بادام تلخ.

چواو: لبدین چوگ، نه ماواف **ازمیان** رفته.

چواو چوان: فهوتانی وه ختنی، نویزاف **از وقت نماز گذشت**.  
چوبه چو: توله به توله، پاک له پاک، داریه دار **متعادل**، برابر.

چوب: زهوت، داگیر، به زور ساندن، ساندنی به زوراف **غضب کردن**.

چوب: ۱) کبره گا، ره گی کبری گا و شک ده کراو ده کراوه بزگه بوقه لدم دادان؛ ۲) لای جدب: (داست و چوبیان لئی گرتم) **(۱) مقطع قلم تی که از ذکر خشکیده گاو می ساختند؛ ۲) طرف چپ.**

چوب چوبیان: جدنگی بدهار که گوچان لمناو گیاداون ده بی **عنفوان بهار و رشد گیاهان**.

چوب چوبین: چوب چربان **نگا**: چوب چوبان.

چوبیر: ۱) کوری که جنی چاوی نیه؛ ۲) پدرزو بلاوف **(۱) کوری که کاسه چشم ندارد؛ ۲) پراکنده.**

چوپریان: بلاوبون، پدرزان **پخش شدن**، پراکنده شدن.

چوپلمه: لیهاتن، سندان، هه توقانی سینگی ولاع **نوعی بیماری احشام**.

چوبه: ۱) چه په: (لای چدب)؛ ۲) تکستی بهدهستی چدپهی کارده کافی **(۱) طرف چپ، یسار؛ ۲) چپ دست.**

چوبه وانه: ۱) پیچه وانه، بهراوه زو؛ ۲) فرره کار به دهستی چدب **(۱) بر عکس؛ ۲) چپ دست.**

چوبی: دیلان، هه لبه رکنی **ارقص گروهی کردی**.

چوبیک: گیلوکه، کهمزان **پخم**، هالو.

چوبی کیش: سه رجوبی، ره مکیشی دیلان **سردسته در رقص کردی**.

چوت: بزن **بر**.

چوتزم: وجان، یسودان **لیکدم استراحت**.

چوتورمه: پشیوی، نژاده **آسوب**.

چوجهله: داروکه کی قایم کردنی تخته کوین به یه که وه **قطعه چوبی** که پارچه های چادر را بهم پیوند دهد.

چوج: ۱) چو، کیبری منالی ساوا؛ ۲) میزه رو، ره گی میز پیدا هاتن **(۱) آلت تناسیلی پرس نوزاد؛ ۲) میز نای**.

چوچک: ۱) نمسکوی، نه سکو، که وچکی گمورهی کلک دریز؛ ۲) کدوچکی لمدار؛ ۳) پمچکه مریشك، جوچکه مامسر؛ ۴) پاساری، چیشکه.

چوله که: ۵) داری دولقی درو کوکردنده **(۱) چمچه؛ ۲) قاشق** جوبی: ۳) جوچه مرغ؛ ۴) گیجشك؛ ۵) چوب دوشاخه جمع آوری خار.

چوچله: میتکه، قیتکه، خمشه، چیچک **چچوله**.

چوچول: چوچله **چچوله**.

چوخ: ۱) پستمک؛ ۲) کوله باش؛ ۳) فاسونیا **(۱) جلیقه؛ ۲) نیم نه نمدی؛ ۳) فاستونی**.

وپلا.

چورته: چرتنه نگا: چرته.

چورچور: ده نگی رزانی ناو له بلندوه شرشر آب.

چورچور: دلوب دلوب قطره قطره.

چورخ: چرخی چه قویز کردن چرخ چاقویز کنی.

چورره: تیره مک له مدلی کمی له پاساری زلت ف نوعی برنده شبیه

گنجشک.

چورس: قسمی لمسه دل گران ف ناسرا.

چورگه: جیگای لی چورانی ناوف حای چکیدن آب.

چورتوسقاو: زردابی چدوری سهر ٹاوی گدم ف قشر نازدک جربی بر

آب.

چورو: نوشتنایی ده تر و کین و له پدر میوان داده نری ف آجبل.

چوروق: بلندابی، سهده ژوره لی ارتفاع، بلندی.

چوره: چوره، چوره نگا: چوره.

چوره: دلوب، چوره: گوزه که چوره دل لی برا ف قطرات.

چوره پونه: چوره سه ریه کلاره ف نگا: چوره.

چوره پونه کی: چوره پونه ف نگا: چوره.

چوره که: چوری کولبره ف نوعی گرده تان.

چوریان: هدلچرمان، ناو لی خدلاس بون ف چکیدن آخرین قطرات.

چوریانه و: توک توک ناو لی هاتن تا وشك بوندوه ف تا آخرین قطره

چکیدن.

چوریسک: ۱) پزیسک، پرسکی پجوکی ثاکر یان ناسنی سوره و بوس.

تاورینگ: ۲) ترسکانی کم لم دوره وه ف شراره: ۲) سوسوزدن.

چورین: گیایه کی بون خوش ف گیاهی است خوشبو.

چوریو: کله شیری دارستان ف ترقاول.

چون: یه یونه ند، متور به ف بیوند درختی.

چوز: ۱) خدمتی کیش اوی ریک: ۲) جغز: ۳) ریز: ۴) لکی تازه ف خط

مستقیم: ۲) دامره: ۳) حف: ۴) جوانه تازه بیرون زده.

چوزان: ۱) گمه دی ریز کردنی چه: ۲) سوتانه وه بیست له تاوبردن و...

۳) نوعی بازی: ۲) سورش یوست بر اثر آفتاب و...

چو زانه وه: سوتانه وی بیست ف سورش یوست.

چوزه: چه که ره، چه قدره ف نره گیاه.

چوزه: ۱) نوکی تیز بو یووه دان له دویشک و زردہ واله و... ۲) نیر تکی تازه

درهاتوی گیا: ۳) بدرولهی خه بیار و تروزی ف ۱) نیش جانوران: ۲)

عضو نر گیاهان: ۳) خبار نرس.

چو زوره: نیر تکی گیا: چیایه شیخی که واسه وزی، میزه ری به فرهه /

سیواکی چو زوره ریواسه، تهیله سانی گدلا « حاجی قادری کویی » ف

عضو نر گیاهان.

چو زه شوانه: گیایه که گیاهی است.

چو زله: توزه له، دوزه له ف مزمار.

چوزین: گیایه کی بون خوش ف گیاهی است خوشبو.

چوزین: گالته ریز کردن و به کدلا لیدانی چدو یا جگ ف نوعی بازی.

چو زینه وه: سوزانه وی پیست، سوتانه وه ف سورش یوست.

چوست: مذبوث، خیرا، به کار ف چست.

چوستی: خیرایی، چالاکی، مذبوثی ف چستی.

چوسله: تدریس، گویی به کسم ف پهن.

چوش: وشهی کدر را و ستابندن ف کلمه ایست که برای توقف خر به کار

برند.

چوشتر: تیشرت، چوشتر ف بز دو ساله.

چوشتری: چوشتر ف بز دو ساله.

چوغان: گیایه که وه ک نه سیوون کهف ده کا ف گیاهی است شبیه چوبک.

چوغلک: ۱) چوغه، سفر که وای لم شال: ۲) پسنه ک، پسنه ک ف ۱) نیم تنه

از شال ساخته شده: ۲) نیم تنه نمدی.

چوغل: ده غمل، فیلبار، ناراست ف دغل، تاروزن.

چوغلی: جیقه، ریقه ف چلغون، فضله پرندگان.

چوغلی: ده غله ف دغلی.

چوغور: چغر ف جنگل و نیزار آب وه.

چوغورده: چوغور ف حنگل و نیزار آب وه.

چوغه: ۱) سدر که وای بوزو: ۲) پسندک ف ۱) چوخا: ۲) نیم تنه نمدی.

چوغه بازله: بد چکه سواهی بمنازع ف نو زاد گران.

چوغه مل: چوغک ف نگا: چوغک.

چوغه له: تیکولی برین، به رگه چه لتوک ف پوسته شلتوك.

چوق: داردہ سست ف چوبدستی.

چوق: ۱) داغ بونی رون له سدر ناگر: ۲) لم رز له نوبه تی داف: ۱) داغ

شدن روغن: ۲) لرز.

چوقان: قوچان، لیک نان: (چاوی چوقاند، دستی چوقاند) ف جشم

برهم نهادن، مشت گره کردن.

چوقان: ۱) دنگدانی داغ بونی رون: ۲) لم رزینی له نوبه تی ف ۱)

صدای داغ شدن روغن: ۲) لرزیدن.

چوقاندن: ۱) داغ کردنی رون: ۲) ههل لم رزاندنی سدر ما ف ۱) داغ

کردن روغن: ۲) لرزیدن.

چوقاندن: لیک نانی مشت یان چاو ف نگا: چوقان.

چوقل: درک، دری ف خار.

چوقه: ده نگی و تک که وتنی ددان له سدر مان ف صدای بهم خوردن

دنداها از شدت سرما.

چوقی: ۱) زنانی زور زانی یه زیدی: ۲) ناوی پیاوانه ف ۱) داشمند فرقه

یزیدی: ۲) اسمی برای مردان.

چوقیان: لم رزین لم سرما و نوبه تی ف لرزیدن از تب و سرما.

چوقین: چوقیان ف نگا: چوقیان.

چوک: نه زن، زرانی ف زانو.

چوک: ۱) کیری مندال: ۲) چیشکه، پاساری: ۳) چرمی سدری کیر که

خدته ده کری: ۴) چکوله، پچوک: ۵) چیل، سنوری ناو دو زه وی:

۶) ملهی کیو ف ۱) آلت تنسالی سر خردسال: ۲) گنجشک: ۳)

غلاف سر آلت مرد که ختنه کنند، قلفه: ۴) کوچک: ۵) مرز فاصل

چولوهوول: هیچ کمس نیمدا نا خالی از سکنه.  
 چوله: ژوژک، ژوژو، ژوژی **چ** جوجه‌تیغی.  
 چوله: گالتله بازو قسه‌خوش **ف** بذله‌گو.  
 چوله‌چرا: ناخته‌رمه، چلوسک، چاوله **ف** مشعل هیرمی.  
 چوله‌چراو: چوله‌چرا **نگا**: چوله‌چرا.  
 چوله‌چول: بوله‌بولی ورج **ف** همه‌مه خرس.  
 چوله که: چیشکه، پاساری **ف** گنجشک.  
 چوله که بکوکور: بریتی لمروی زیندو **ف** کنایه از آدمی.  
 چوله‌م: چول و بیابانی **بی** ناوه‌دانی **ف** بیابان برهوت.  
 چوله‌مه: (۱) تیسکیکی دولفیقانه لمینیوان شان و مل **د**: (۲) نالقه‌ی دارین له‌ملی گادا **ا**: (۱) جناغ؛ (۲) حلقة چوبی که بر گردن گاو بندند.  
 چوله‌مه‌شکینه: قوماری چوله‌مه‌شکاندن که هه‌رچی لمیری بچی دهیدوریشی. ده بیت هه‌رچی له‌هاوگریوی ورگرت بلی له‌بیره **ف** جناغ شکستن.  
 چوله‌مه: چوله‌مه **ف** جناغ.  
 چولی: چولیه‌تی، والا لمرو **ف** خالی السکنه.  
 چولی: (۱) بی ناوه‌دانی: (۲) گدلا که بددهست ده بدرین و ته‌قده دیت **ف** (۱) آباد نشده: (۲) برگی که با دست بر آن می‌کوبند و صدای دهد.  
 چوم: چم، روبار، روختانه **ف** رودخانه.  
 چوماخ: (۱) شه‌هزلله، شه‌پازله، شه‌قام: (۲) گوپال، تیلا **ا**: (۱) سیلی: (۲) چماق.  
 چوماع: گوپال، تیلا **ف** چماق.  
 چومه‌ت: چلوسک، بزوت، سه‌لکه بزوت **ف** نیم سوخته.  
 چومی: چوم، چم، روختانه **ف** رودخانه.  
 چون: (۱) هله‌جونی چیشت و شیر و...: (۲) چلون: (۳) چونکو: (۴) ووک: (۵) رویشن: (۶) سواربونی نیر له میو: (۷) کوزانه‌وهی ناگر: (۸) توفینی هیلکه له ناگردا: (۹) سر بون له سه‌رمان: (۱۰) بدرواج بونی یول: (۱۱) بی‌پندو نهرم: (قه‌ستم به‌خدای بی‌چون) **ا**: (۱) سرفتن شیر و...: (۲) چگونه: (۳) چونکه: (۴) مانند: (۵) رفتن: (۶) نزدیکی نر با ماده: (۷) خاموش شدن آتش: (۸) ترکیدن تخم مرغ در آتش: (۹) بی حس شدن بر اثر سرما: (۱۰) رواج پول: (۱۱) بی‌مانند و جاودا.  
 چون: چلون، کو؟ چاوا؟ **ف** چگونه.  
 چونا: نه‌نگو تکه‌هه‌میر، گو تکه‌هه‌میر **ف** چونه خمیر.  
 چونچه: منجه‌لی چکوله **ف** دیگ کوچک.  
 چونکو: لدبر نهود، بوبید **ف** زیرا، چونکه.  
 چونکه: چونکو **ف** نگا: چونکو.  
 چونکی: چونکو **ف** نگا: چونکو.  
 چونگ: ناوه‌ند، ناوه‌راست، شوینی ناوه‌ندی له مه‌لیه‌ندیکدا **ف** مرکز.  
 چونه‌جه‌سده: په‌لاماری به‌سه‌بر و به‌دزی بردن بوشتنی **ف** پاورچین.  
 چونه‌ر: چه‌وه نده **ر** چُغندر.  
 چونه‌رین: چیشتی سماق و چه‌وه نده، چه‌وه نده به‌ترش **ف** غذائی از سماق و چُغندر.

بین دو زمین: (۶) ستیغ کوه.  
 چوکار: نوکه، خزمه‌تکار، خولام **ف** چاکر.  
 چوکانی: لمسم‌چوک دانیشتن **ف** نشستن روی زانو، زانو زدن.  
 چوکبر: کیر بر، خمده که کمر، نهادی منلان سونه‌ت ده کاف **ف** خنده کننده.  
 چوکدادان: لمسم‌نمژن دانیشتن **ف** نشستن روی زانو.  
 چوکدادان: چوکدادان **ف** نگا: چوکدادان.  
 چوک دانه‌سر: نمژن لمسم سنگ دانان **ف** زانو را بر سینه چسباندن.  
 چوکله: (۱) چیلکه‌دار، پارچه‌داری باریک و وردیله: (۲) سوچ و قوچین.  
 گوشه: (گده‌مه سی چوکله بکین): (۳) ددانه بیت: (سین سی چوکله‌ی همه): (۴) پشکی مه‌شکه و بیسته **ف** (۱) چیلکه: (۲) گوشه: (۳) ددانه حروف: (۴) دربوش چوبی مشک.  
 چوکله‌شکین: نیوان تیکده، شهینانی کهر لمینیوان خه‌لکاف آتش بیار معرك، دوبهم‌زن.  
 چوکله‌عنده: بیوش به‌قنه‌گه، بیوش به‌قوه **ف** سنجاق.  
 چوکله‌قنه‌گه: چوکله‌عنده **ف** سنجاق.  
 چوکله‌قولاپ: داری قولای ماسیک‌گرف **ا** چوب ماهیگیری.  
 چوک هه‌لدان: نمژن په‌زکردن **ف** رازو بلند کردن.  
 چوک هه‌لنان: چوک هه‌لدان **ف** نگا: چوک هه‌لنان.  
 چوک هه‌لینان: چوک هه‌لدان **ف** نگا: چوک هه‌لنان.  
 چوکان: گوچان، گوپال، دارده‌ستی سمرخوار **ف** دارکاله، عصای سرکج.  
 چوگه: نهادی، ویده‌ری، ور **ف** آنجا.  
 چول: (۱) شوینی کدس لی نا: (۲) ده‌شت و در **ف** (۱) خالی از سکنه: (۲) دشت و صحراء.  
 چول: (۱) چول: (۲) چه کی شدر **ف** (۱) نگا: چول: (۲) سلاح.  
 چول: (۱) شوئ، تول، داروکه‌ی تارو باریک: (۲) شوفاری: (۳) چه کی شدر **ف** (۱) ترکه: (۲) نمامی و سُخن چینی: (۳) اسلحه.  
 چولانی: هدنگله‌شله **ف** لی لی.  
 چولبر: (۱) گم‌ریده‌ی عدوال: (۲) له‌بی‌ریگمدا رویشن **ف** (۱) جهانگرد خانه‌بدوش: (۲) از بیراهه‌رفتن.  
 چولبون: کدس لی نهمان **ف** از سکنه خالی شدن.  
 چولپه‌رس: که‌سی که له ناوه‌دانی نازی، چادرنشین، کوچدر **ف** صحرانشین، چادرنشین.  
 چولچر: هموای گورانی شیاوی چول و ده‌شت **ف** آوازی که در دشتها خوانند.  
 چولک: بریتی له ناوه‌ست، پیشاو **ف** کنایه از مستراح.  
 چول کردن: والا کرنی جیگد: (خانوه کم بو چول کرد) **ف** خالی کردن جا.  
 چولگه: ساراو بیابان **ف** بیابان.  
 چول نشین: چولپه‌رس **ف** نگا: چولپه‌رس.  
 چولو: شوفار، شهینانی که‌رف **ف** سخن چین، تمام.  
 چولوسک: بزوت، سه‌لکه بزوت **ف** نیم سوخته.

- چه پکوتان: چه پله لیدان **کف زدن**.  
 چه پکوتان: چه پکوتان **کف زدن**.  
 چه پکه: چه پک **نگا**: چه پک.  
 چه پکه‌ن: ۱) کراسی داوین دریزی زنان: (شم و چه پکه‌نی نیلوفری و  
 جیلوه‌بی ره قسی / شدرمه نده ده کهن زوهره‌بی زهرا له سه‌مادا)  
 «نالی»: ۲) ریگه به بن زمیندا، نه غمده **۱) دامن بلند زنانه؛ ۲) نقاب**.  
 چه پگه‌ر: بریتی له زمانه **کنایه از زمانه**.  
 چه پگه‌ر: چه پگه‌ر **کنایه از زمانه**.  
 چه پل: ۱) قول و باسک؛ ۲) چنگ، پنجه **۱) بازو؛ ۲) چنگ، پنجه**.  
 چه پله: لمپ لیک دان، چه پک **کف زدن**.  
 چه پله‌ر: ۱) کم‌زان، ناشی؛ ۲) چوپه، کستی کار بهده سنتی چه پ ده کا  
**۱) ناشی، تازه کار؛ ۲) چپ دست**.  
 چه پله‌ریزان: چه پک کوتانی به کومه‌ل **کف زدن**.  
 چه پله‌قوزی: بریتی له ده رکدنی به سوکایه‌تی **کنایه از بیرون کردن**.  
 چه پله کوتان: چه پکوتان **کف زدن**.  
 چه پله لیدان: چه پ کوتان **کف زدن**.  
 چه پله‌لیکوتان: بریتی له ده رکدن و سوکایه‌تی به سه‌رہیان **کنایه از  
 بیرون کردن و رسوا نمودن**.  
 چه پو: چه باو، پور، پور، تالان **چاول**.  
 چه پوچه‌ویل: خوار و خیچ **کج و کوله**.  
 چه پوچیر: خوار و نالمبار **کج و موعچ**.  
 چه پوچال: کاری بهنه‌نی، کار بهزدیه‌وه، په‌نامه‌کی **کار پنهانی**.  
 چه پ و رأس: ۱) خاج، چله‌با؛ ۲) بریتی ده سی راست و لاقی چه پ بان  
 پیچه‌وانه؛ ۳) لم راسته و چوپه‌وه **۱) صلیب؛ ۲) بریدن دست راست  
 و پایی چپ یا پر عکس؛ ۳) از چپ و راست**.  
 چه پ و رأس: چه پ و رأس **نگا**: چه پ و راس.  
 چه پور است کردن: ده سنتی راست و لاقی چه پ دریزکردن یان پیچه‌وانه  
**۱) دراز کردن دست و پایی مخالف.**  
 چه پوش: گیسکه‌منی **بزغاله مادینه**.  
 چه پوغان: چه پوخال **کار پنهانی**.  
 چه پوک: بدپانایی لمپ له سرداران **توسری**.  
 چه پوکان: لم‌سر پاشو هه‌لسانی نه‌سب و هاروه‌جاجی کردن **روی  
 دست بُلند شدن و پُشونی کردن اسب**.  
 چه پوله: ده سنتی چکوله‌ی منال **دست کوکد**.  
 چه پوله شیره: گیا به که له پنجه‌ی پشیله ده کا **گیاهی است**.  
 چه به: ۱) کستی کار بهده سنتی چه پ ده کا؛ ۲) چه پکه‌گیا؛ ۳) ده سبده ندی  
 یه کسم؛ ۴) سه‌ولی به‌لام لیخورین **۱) چپ دست؛ ۲) دسته گیاه؛  
 ۳) دستبند آهنه‌ن ستره؛ ۴) پاروی قایقرانی**.  
 چه بهه‌جاخ: ساتور، نامر ازی گوشت جنین **ساطور**.  
 چه بهه‌جاخ: چه بهه‌جاخ **ساطور**.  
 چه بهه‌ر: ۱) درگاوه دیواری له شوعل، نامان؛ ۲) پیاوی نامه‌به، تمته؛ ۳)  
 سه‌نگره، خده، سه‌پیر **۱) پرچین؛ ۲) پستچی؛ ۳) سنگره**.
- چونه زیر: تیغه ارکردن، راستی گوتن **اعتراف کردن، اقرار کردن**.  
 چونه‌ها: چلو نایه‌تی، کهم رو داو: (چونه‌ها شتی وا رو بدا) **چگونگی**.  
 چونه‌یه ک: هه لقرچان **ترنجیدن، چروکیدن**.  
 چونه‌یه‌تی: چلو نایه‌تی، چلو نایه **چگونگی**, کیفیت.  
 چونه‌یه ک: وه لکیه ک، کس له کمس پتر ناف **یکسان، برابر**.  
 چوی: برین، زام **ارخم**.  
 چویت: خم، هده **نیل**.  
 چویسلی: ده خم نزا، ره نگی هم‌س لیدراو **نیلگون**.  
 چویچ: پاساری، چوله که **گنجشک**.  
 چویندار: بریندار، زامدار **زخمی**.  
 چویر: جویر بزن **نوعی بز**.  
 چویره: هاوارو زیقه **جیع و داد**.  
 چوین: دور او له گم‌مداد **بارزنه، باخته**.  
 چویش‌تیر: تیشتیر **بز دوساله**.  
 چویک: پاساری، چیشکه **گنجشک**.  
 چولل: باره به‌ری پا شو خوار و خیچ **چهاربای چلاق**.  
 چوین: ۱) چون؛ ۲) روشن **۱) چگونه؛ ۲) رفت**.  
 چه: ۱) چی؛ ۲) لم‌دوای و شده و واتاچ‌کونه **۱) چه، کلمه سوال؛ ۲)**  
 پسوند تصغیر.  
 چه بت: جفت، کلاوی به‌رزو، جو **کلاهک بلوط**.  
 چه پ: ۱) لای به‌رانبه‌ری راست؛ ۲) خوار و خیچ؛ ۳) پله و ده رجه:  
 چه پیک ده بیر نهودا نیه؛ ۴) بدری دهست؛ ۵) چه پله، دهست  
 له دهست دان، چه پک؛ ۶) دور که وته: (چه پ کدو توه)؛ ۷) چه پکدمو،  
 چه پکه‌گیا؛ ۸) پولی قومار **۱) چپ، مقابل راست؛ ۲) کج و کوله؛  
 ۳) درجه؛ ۴) کف دست؛ ۵) کف زدن؛ ۶) دور افتاده؛ ۷) دسته گل و  
 گیاه؛ ۸) پول قمار.**
- چه بال: ۱) لای چه پ؛ ۲) له جومگه‌ی دهسته ده تا سه‌رقم‌مکان **۱)**  
 طرف چپ؛ ۲) از مُج دست تا سرانگشتان.  
 چه بال: بدراهی ساکار، په لاس **پلاس**.  
 چه بالک: بدراهی ساکار **پلاس**.  
 چه بالله: ۱) بستیک، بدقدی یدک بیوست؛ ۲) پهناو په سیو؛ ۳) چه پوک،  
 بدپانی دهست له سه‌ردان؛ ۴) شدپازله، زله **۱) یک و جب؛ ۲)**  
 پنهانگاه؛ ۳) توسری؛ ۴) سیلی.  
 چه بالله دان: په نادان، دال‌ده دان **پنهادادن**.  
 چه پان: تی ته پاند، تی تا خنین، تا خنین **چهانیدن**.  
 چه پاوه: تالان، پور، پور **غاره و چاول**.  
 چه پاو کردن: نالان کردن، رامالین **غاره کردن**.  
 چه بت: چه بت، خوار و خیچ **کج و کوله**.  
 چه بخون: ۱) هیرشی له شکر له شهد و دار، په لاماری شهوانه؛ ۲) بزو و  
 سه‌هنده **۱) شبیخون؛ ۲) پر تحرک**.  
 چه پک: ۱) چه پله؛ ۲) ده سکه کول؛ ۳) تیسکه‌موده **۱) کف زدن؛ ۲)**  
 دسته گل؛ ۳) دسته مو.

هله لپه رتا و تئی دار بونجوانی **۱**) چتر کردن طاووس و بوقلمون؛ **۲**) بریدن شاخ و برگهای درخت و آرایش آن.

چه تره قی: جو ری کولیرهی ساجی **۱**) نوعی گردہ که بر ساج پزند.  
چه ترهه لدان: چه ترکردن **۱**) نگا: چه تر کردن.

چه تفه: ده سمالی سهری عازه بان **۱**) دستار عربها.  
چه تله مهمر: **۱**) ده سیم و فیل باز؛ **۲**) نه زان و سه رده ق **۱**) شیاد؛ **۲**) نادان و کله شق.

چه تور: فلاانی، کاورا، وشهی دواندنه یه هیما **۱**) فلاانی.  
چه تور: **۱**) له چوار بدهش به شیک؛ **۲**) پاره یدکی زه مانی تور کی

عوسمانی؛ **۳**) دمه تیخی کول و زه نگاوه **۱**) یک چهارم؛ **۲**) واحد پول عثمانیان؛ **۳**) تیغ کندو زنگ زده.

چه تون: **۱**) چه تن، زه حمدت؛ **۲**) ناراست و توشن؛ **۳**) توتدی توتن **۱**) دشوار؛ **۲**) ناهنجار و صعب؛ **۳**) توتون تند.

چه ته: **۱**) ریگر، گوران؛ **۲**) جد تدرمه می عصمری دزگر تن؛ **۳**) هاو بهش له شورشی دزی دهولت **۱**) راهزن؛ **۲**) زاندارم؛ **۳**) شورشی.  
چه ته ل: چه تال **۱**) نگا: چه تال.

چه ته گه ری: کاری چه ته **۱**) راهزنی.  
چه ته بی: چه ته گه ری **۱**) راهزنی.

چه تیو: **۱**) کیڑی بی باب و داک؛ **۲**) وشهی دواندنه زن یه سو کایه تی **۱**) دختر یتیم؛ **۲**) کلمه اهانت به زنان.

چه تیوه: زنی تانه حیب و بی تاکار **۱**) زن تانجیب و بدرفتار.  
چه ج: دهست له زمانی مانا لاند **۱**) دست در زبان کودکان.

چه چله: ده ستوک، دهستی پچکه لانه **۱**) دست کوچولو.  
چه چپول: له گدمه می هله لوکین دا هم رکس هله لسوک و هدهستی که دوی

نه دی دوراندو، بهوه ده لین «چه چول»، هیندی بی پارتمدهن و هه رکوبی  
پکدیون «چه چوله» **۱**) اصطلاحی در بازی الک دولک.

چه چه: چه چ **۱**) نگا: چه چ.

چه چه که: چه چ **۱**) نگا: چه چ.

چه خخت: رزد و هله مهوت **۱**) کوه مرتفع و سخت.  
چه خماخ: **۱**) مقدنه زمده تفه نگ: **۲**) تامرازی تاگر پنکردن، چدرخ **۱**) چخماق تفه نگ: **۲**) فندک.

چه خماخ چی: تفه نگ ساز، وستای تفه نگ چاکردنده **۱**) اسلحه ساز.

چه خماخ چیتی: بیشه و ستعاتی تفه نگ سازی.  
چه خماخه: بر بقهی برسکه **۱**) آذرخش.

چه خماخ: چه خماخ **۱**) نگا: چه خماخ.  
چه خه: **۱**) نیسانه ری و بان، کیلکا سدر ریکنی؛ **۲**) شوین گیری له

ری گهداد **۱**) نشانه گذاری مسیر؛ **۲**) ریدایی.

چه ده ته: ریحانه کیو یلکه **۱**) ریحان کوهی.

چه ر: **۱**) لدقه، پیهن لیدان؛ **۲**) لمور، چیری **۱**) لگد؛ **۲**) چرا.

چه راغی: سر یه مخاندانی گهوره **۱**) منسوب به اشراف.

چه راگه: جنی لمور، چایه ر، گیجا جاز **۱**) چراگاه.

چه ران: لمور آندهن، تاژه ل بر دنده دشت بو گیاخواردن **۱**) چرانیدن.

چه په رینه: مل پیچ **۱**) شال گردن.

چه په رینه ندان: کو بونه وهی بد کومدل، لیک خر بونه وه **۱**) گرد همانی.

چه په ک: **۱**) گوندو خانوی دورله ریازی گشتی؛ **۲**) جوگهی به خواری

له تخته مهده زهی یلنده نهوى **۱**) خانه یا روستایی که در سر راه

نباشد؛ **۲**) جوی پر پیچ و خم در شالیزار ناهموار.

چه په مل: **۱**) گدمار پیس، چلکن؛ **۲**) گنخا، گمنیو **۱**) کثیف،

چرکین؛ **۲**) گندیده.

چه په لوك: چه پوک **۱**) توسری.

چه په لپی: **۱**) پیسی، ناخاونی؛ **۲**) بریتی له بدد فری و بی تاکاری **۱**)

پلیدی، کنافت؛ **۲**) کنایه از رذالت و پستی.

چه په ن: لای چه ب **۱**) طرف چپ.

چه په نگ: لای چو پیهی له شکر له میداند **۱**) میسره شکر.

چه په وانه: ییجه وانه، تهرسه **۱**) معکوس، وارونه.

چه پی: **۱**) جویی، هله رکنی، دیلان؛ **۲**) جوییکی هله رکنی به **۱**)

رقص گروهی گردی؛ **۲**) نوعی رقص.

چه پیش: گیسک، بیچوی بزن له پینچ مانگمهه تا ده بیته یه کسالان **۱**)

چیش.

چه پیل: چو په، چه ب **۱**) نگا: چو په.

چه ت: **۱**) کویزر، کو زه؛ **۲**) لمپیدر، یه ره لست **۱**) کوزر؛ **۲**) مانع.

رادع.

چه تاره: یارچهی ناوریشم **۱**) پارچه ابر پشمعی.

چه تان: **۱**) دارو و حم سیر له دهورهی بانی عاره بانه بو کاکیستان؛ **۲**)

سهریوشی له قوماش بو عاره بانه و کالیسکد **۱**) دیوار مانند اطراف

گاری که از نی یا چوب ساخته می شود؛ **۲**) چادر کالسکه و ارابه.

چه تال: **۱**) داریان تاسنی دولک که بو تقدنگ له سردازانی ده چه قبن؛ **۲**) خیوه تی پیچوک؛ **۳**) کوی خرمانی سور؛ **۴**) چه نگالی هه والی

که و جک بو شیوخواردن **۱**) چوب یا غاز دوشاخد که تفنگ را بر آن

گذارند؛ **۲**) خیمه کوچک؛ **۳**) توده خرم: **۴**) چنگال غذاخوری.

چه تالانه: بدشی سدر کار له کوی خرمانی سور **۱**) سهمی از خرم

گندم که به کدخداد می رسد.

چه تاوه رو: بی شرم و تا بره **۱**) بی شرم و بی آبرو.

چه تاوه سو: چه تاوه روف **۱**) بی شرم و آبرو.

چه تی خستن: بریتی له کار تیک دان **۱**) چوب لای چرخ گذاشت.

چه تی که وتن: گیر کردنی کار؛ (کاره کدم چه تی تی که وتن) **۱**)

پیدا شدن گیر در کار.

چه تن: دزو را، سمه خت، گران، به زه حممت **۱**) دشوار.

چه تر: **۱**) سهیان، شتی که بو پاریز له هد تاری گهرم و باران به سفر بانده

ده گرن؛ **۲**) چه تر و کیسه به که بو فروکه وان و له شکر له فروکه و پی

داده به زته سفر زه وین **۱**) چتر دستی؛ **۲**) چتر فرود، پاراشوت، چتر

نجات.

چه ترباز: تمانه بی چه تر له فروکه داده به زن، پرده شوت **۱**) چرباز.

چه تر کردن: **۱**) خوشن کردن و کلک ره پ کردنی قله مونه و تاوس؛ **۲**)

- چهارغلو: گهسکی له شوله دار **[ف]** جارو ساخته شده از ترکه.
- چهرم: ۱) پیشتر مالاتی بدرزه: ۲) چدور، دهون **[ف]** چرم: ۲) چرب.
- چهرمچی: ده باع، که سی پیستان دهه لال ده نی، ده باعچی **[ف]** ده باع.
- چهرم خوش کهر: ده باعچی **[ف]** ده باع.
- چهرمی: سیس هله لگه راو، راکاو، چرج بوگ **[ف]** پژمرده.
- چهرمیین: سیس بون، زاکان **[ف]** پژمردن.
- چهرمقی: چرج هله لگدراو **[ف]** چر و کیده.
- چهرمقین: چرج بون، لوج تیکه وتن **[ف]** چر و کیدن.
- چهرمگ: سیی، گهور **[ف]** سفید.
- چهرمگسوز: پهزی گهوری مل سور **[ف]** گوسفند سفید گردن قرمن.
- چهرمگی: سبیه‌تی، گهوری **[ف]** سفیدی.
- چهرمو: سبیی **[ف]** سفید.
- چهرموک: یارچه چدرمیکه ده کلکه تهشی ده خهن **[ف]** تکه چرم دوک.
- چهرموگ: چدرمگ، سبیی **[ف]** سفید.
- چهرمده: ۱) سبیی: ۲) لهرولاواز: ۳) موزبووندهوه: (ناغا چرمده ای ده کرد) **[ف]** ۱) سفید: ۲) لاغر و مردته: ۲) ابر و درهم کشیدن.
- چهرمده‌چهقالته: گوشتشی ره گاوی **[ف]** گوشت همراه با رگ و بی.
- چهرمده‌سهره: ده رو نازار و ره نجی زور **[ف]** رنج و مشقت بسیار.
- چهرمده‌سهری: چهرمده سهره **[ف]** نگا: چدرمه سهره.
- چهرمه‌ل: دوکه‌ی میوه، شوکه **[ف]** سبیدک درخت و بالیز.
- چهرمه‌لانه: چدرمه **[ف]** نگا: چدرمه‌ل.
- چهرمه‌له: چدرمه **[ف]** نگا: چدرمه‌ل.
- چهرمی: ۱) سبیی، گهور: ۲) چدوری **[ف]** ۱) سفید: ۲) چربی.
- چهرمیله: دوکه، چدرمه **[ف]** نگا: چدرمه‌ل.
- چدرمین: دروست کراوله چرم **[ف]** چرمی.
- چهرمینه: چدرمین **[ف]** چرمی.
- چهرمینه: سبینه‌ی هینلکه **[ف]** سبیده تخم.
- چهرنده: نازه‌لئی که ده له وری **[ف]** چرنده.
- چهرننه: چهرنده **[ف]** چرنده.
- چهروه‌دار: چارویندار **[ف]** چاروادار.
- چهروه‌شین: لوشكه‌هاویز، جوتوه‌شین **[ف]** لگدیران، چفتک‌اندار.
- چهره: خوارده‌مدنی: (شه و چدره‌مان خوارد) **[ف]** خوراک.
- چهره‌خوره: نامرازیکه له تاسیاوا **[ف]** ابراری در آسیاب.
- چدره دوکه‌ل: چره دوکه **[ف]** دود غلیظ.
- چدره‌ز: شتی تر و کاندن و کاکله‌بادام و پسته پنکه‌وه **[ف]** آجبل.
- چهرس: هره‌زی باسوخ و دوشاؤکردن **[ف]** شیره و باسلق ساختن گروهی.
- چدره گه: به رجیغ، نهودارانه‌ی به‌بال چینه و ده چه‌قن **[ف]** جو بهای نگهدارنده چیغ چادر.
- چهرس: چدره س **[ف]** نگا: چهرس.
- چهرين: ۱) لوهه‌ران، لوهه‌زین: ۲) کورانی کوتون **[ف]** چریدن: ۲)
- چهاراوری: مه‌لیکی پیچوکی و دک چوله که به **[ف]** برنده است کوچک شیبه گنجشک.
- چهربا: تهختی نوستن، فهره ویله **[ف]** تختخواب.
- چهرت: جیابون، هله لیان **[ف]** جد، فاصله گرفته.
- چدرجه‌ف: رودوشکو بالگه **[ف]** ملاقه.
- چهرجی: دهست فروش، فروشیاری گذریده **[ف]** پیله‌ور.
- چهرخ: ۱) تابه‌ی عه‌رایه و گاری: ۲) زه‌مانه: ۳) سه‌سال: ۴) نامرآزی تاوهه‌لکیشان لمبیر: ۵) نامرآزی چهقو تیزکردن: ۶) چه‌خماخی ناگریتی کردن: ۷) باشو، مه‌لیکی راوه‌کره: ۸) کوزی داوهت **[ف]** ۱) چرخ عرآبه و گاری: ۲) زمانه: ۳) قرن: ۴) چرخ چاه: ۵) ابزار جاقو تیزکردن: ۶) فندک: ۷) باشه، پرنده‌ایست: ۸) حلقة رقص.
- چهرخان: سوردان، زفرین **[ف]** چرخیدن.
- چهرخاندن: سوراندن، رفراندن **[ف]** چرخانیدن.
- چهرخ‌خواردن: چهرخان **[ف]** چرخیدن.
- چهرخ‌دان: ۱) چهرخاندن: ۲) چهرخین **[ف]** ۱) چرخانیدن: ۲) چرخیدن.
- چهرخ‌له‌چمه‌ردان: بریتی له تازاردان **[ف]** کنایه از شکنجه‌دادن.
- چهرخ‌له‌چمه‌رکیشان: چهرخ له چمه‌ردان: **[ف]** نگا: چهرخ له چمه‌ردان.
- چهرخوفه‌له‌ک: ۱) فروکه‌ی خدیالی ناو چیروکان: ۲) جولانه‌ی به‌کورسی بو چندکه‌س **[ف]** ۱) هوایمای افسانه‌ای قصه‌ها: ۲) چرخ و فلك.
- چدرخه: خول، سور **[ف]** چرخش.
- چهرخه‌چی: ۱) عه‌سوس، پاسه‌وانی شه: ۲) ناوگردان **[ف]** ۱) شبگرد، گمه: ۲) آپگردان.
- چدرخه‌دان: خول‌خواردن به‌دهوری گزی تاگردا، سوردان له‌دهوری ناگر **[ف]** چرخیدن دور آتش.
- چدرخه‌ک: عه‌رغزه، قرقه، داروکه‌ی ده‌زو لئی پیچان **[ف]** قرقه.
- چهرخه‌کردن: راکردن به‌دهوری شتیکا، ده‌وران دهور هله لاتن **[ف]** دور جیزی چرخیدن.
- چهرخه‌مه: ۱) سه‌یوان له‌قامیش: ۲) زه‌تبیله‌ی له‌قامیش **[ف]** ۱) سایبان از نی: ۲) زنبیل از نی.
- چهرخی: ۱) یولیکی قدیم: ۲) سکه‌یه که قهراخی گزی گزی بی: ۳) کله‌لبابی له‌شمیردا راده کاوه ده‌گه‌رته و سهر دوزمن: ۴) گروقه، خرافا (۱) واحدی در بولهای قدیم: ۲) سکه کنگره‌ای: ۳) خروس جنگی: ۴) مددور گرد.
- چهرخیان: سوردان، سوران **[ف]** چرخیدن.
- چهرخین: چهرخیان **[ف]** چرخیدن.
- چهرخین: خلیسکان **[ف]** لیزخوردن.
- چهرداخ: چاره‌اخ **[ف]** کرچه.
- چهرداده: ره‌شتله، نه‌سمه‌ره **[ف]** سیده‌چرده.
- چهدرس: بدنه‌گ، گیایه‌که ده‌یکیشن و گیزده‌بن، حمه‌شیه **[ف]** بنگ،

آوازخواندن.

چهڑه: نام، چیزه **[ن]** مزه، طعم.

چهس: چبه **[ن]** چیست.

چهسبیسه: پیکوه توسان **[ن]** چسبیدن.

چهسپ: ۱) نوسه ک، سریش؛ ۲) لكان، پیوه توسان **[ن]** چسب؛ ۲)

چسبیدن.

چهسپان: ۱) لكان، توسان؛ ۲) مهزبوت، لهش سوک **[ن]** چسبیدن؛ ۲)

چست و چالاک.

چهسباندن: لكاندن، نوساندن **[ن]** چسبانیدن.

چهسبان: چهسباندن **[ن]** چسبانیدن.

چهسبوک: نوسه ک، نوسه نه که **[ن]** نوعی خار که به لباس می چسبد.

چهسبیان: لكان، پیوه توسان، توسان **[ن]** چسبیدن.

چهسبین: چهسبیان **[ن]** چسبیدن.

چهسن: چهس **[ن]** چیست.

چهش: ۱) چاو، دیده، دیده، چهم؛ ۲) نیچیری چهشتہ خواردو؛ ۳) تازی

فیره راو؛ ۴) چیزه، تام **[ن]** چشم؛ ۲) شکار چهشتہ خوار؛ ۳) تازی

تعلیم دیده برای شکار؛ ۴) مزه، طعم.

چهش بون: ۱) نیچیری چهشتہ خواردو؛ ۲) تازی فیره راو کردن **[ن]** ۱)

شکار چهشتہ خوار؛ ۲) آموزش تازی.

چهشت: تام کردن، چیزه کردن **[ن]** چشیدن.

چهشتہ: ۱) چیزه که بون نیچیر داده نری؛ ۲) نیچیری چهشتہ خواردو؛

۳) تازی فیره راو کراو **[ن]** ۱) چشت؛ ۲) شکار چهشتہ خوار؛ ۳) تازی

تعلیم دیده برای شکار.

چهشتہ بون: ۱) نیچیری چهشتہ خواردو؛ ۲) تازی فیره راو بوج **[ن]** ۱)

چشته خوار؛ ۲) تازی تعلیم دیده.

چهشتہ خوره: نیچیری چهشتہ خواردو **[ن]** چشته خوار.

چهش چهره: چاوترسین **[ن]** ترساننده.

چهش خیز: چاوخیز، به چاوغاین **[ن]** نظر باز.

چهشدار: ۱) ناگادر به چاو، چاونبر؛ ۲) بدرا نهاده بی چاو، چاوساغ **[ن]**

۱) جشم بدراه، منتظر؛ ۲) بینا.

چهششی: چهدراء، چاوه ری، چاوه نوز **[ن]** چشم بدراه، منتظر.

چهش زخم: ۱) چاونبر، چاوزار؛ ۲) نوشته دی چاوزار **[ن]** چشم زخم؛

۲) چشماره.

چهش شنه: عاشیره ت و چهم، هیما به چاوف **[ن]** ایما و اشاره با چشم و

ابرو.

چهش کردن: ۱) چهش به نیچیردان؛ ۲) تازی فیره راو کردن **[ن]** ۱) شکار

چشته خور کردن؛ ۲) تعلیم دادن تازی.

چهشکه: ۱) چهشت؛ ۲) چیشن، چیزه کردن؛ ۳) همان، چهرگ و دل و...

**[ن]** ۱) چشت؛ ۲) چشیدن؛ ۳) احشاء.

چهشکه کردن: تام کردن، چیزن **[ن]** چشیدن.

چهشممه: کانی، چاوه، سمرچاوه، هانه **[ن]** چشممه.

چهشممه ک: چاویلکه، گوزلک **[ن]** عینک.

چهشممه نداز: دیمن، چاوگه، پرچاوف **[ن]** چشم انداز.

چهشممه نداز: چهشممه نداز **[ن]** چشم انداز.

چهشمیک: توژی دهرمانی چاوف **[ن]** پودر داروی چشم.

چهشن: جور، وهک **[ن]** مثل، مانند.

چهشنی: تهره قه **[ن]** ترقه، چاشنی.

چهشوری: چاورو، شدم و حمیا **[ن]** شرم و حمیا.

چهش و هری: چاوه ری، چهد مراد **[ن]** چشم بدراه.

چهش و نه: تیشاره به چاوف اشاره با چشم.

چهشه: ۱) چهشته؛ ۲) ورده خواردنی به رله نان و چیشت **[ن]** چشت؛ ۲)

پیش غذا.

چهشه بون: چهشته بون **[ن]** نگا: چهشته بون.

چهشه خوره: چهشته خوره **[ن]** نگا: چهشته خوره.

چهشه کردن: ۱) چیزه کردن؛ ۲) چهشته به نیچیردان **[ن]** چشیدن؛ ۲)

چسته خور کردن شکار.

چهعف: چاو، چهم، دیده **[ن]** چشم.

چه عقلک: چاویلکه، عدینه ک، چهشممه ک **[ن]** عینک.

چهفت: ۱) خوار، لار، چهوت، چهوبیل؛ ۲) ناسنوسکه می دهر که می بین

داده خدن **[ن]** ۱) تکج؛ ۲) چفت.

چهفتیس: کاسه لیس، نهوسن **[ن]** شکم پرست.

چهفتور: خوار بیر او، قیله و قاچ **[ن]** فیقاچ، ارباب.

چهفتول: چهفتور **[ن]** نگا: چهفتور.

چهفتنه: ۱) بنه میو که لدار ده هالی؛ ۲) بوختان و هله استی درو؛ ۳)

چهتفه **[ن]** ۱) رزی که بدور درخت پیچیده باشد؛ ۲) افتر؛ ۳) دستار

عر بها.

چهفته ریز: تالقوریزی دهر گا **[ن]** چفت.

چهفته کهل: گای چوارسله **[ن]** گاو نر چهارساله.

چهفته لی: ۱) جوری چاره که می زنان که راست و چمپ ده بیوشن؛ ۲)

لا لا وهی دهر کو په نجهره **[ن]** ۱) نوعی رودوشی زنانه که چمپ و راست

می پوشند؛ ۲) لولای در و پنجره.

چهفته و شیره: چمپ و چیر به خلیلکه ره روانین **[ن]** چپ چپ نگاه کردن.

چهفیه: چهتفه **[ن]** تگا: چهتفه.

چهفاندن: ۱) ده ناویه ک بردن؛ ۲) چهماندن **[ن]** ۱) درهم فروبردن؛ ۲)

خم کردن.

چهفر: ۱) دهون، چدور؛ ۲) گیا به که بندی بون خواردن ده شنی **[ن]** گیاهی است که

۱) چرب؛ ۲) گیاهی است.

چهفر چه فروک: گیا به که بندی بون خواردن ده شنی **[ن]** گیاهی است که

ریشه خوارکی دارد.

چهفره بی: جوریک لداره بی **[ن]** نوعی درخت بید.

چهفین: چدمین، چه مینه و، خواره و بون، داهاته و **[ن]** خمیدن.

چهق: ۱) بی بزون و بد بیو؛ ۲) وردہ رگ؛ ۳) ناوه ندی ریگه؛ ۴) چهقینی

جک لاسمر لاقوله که می، که رهاتن، گزیره اهانتی میچ، تهوغی؛ ۵)

سرمه خت و لاسار لاسار له سودادا **[ن]** ۱) مقاوم؛ ۲) رگ و بی؛ ۳) کناره اه.

چه قه بی: داره بی خورست **ف** بید خودرو.

چه قه چه قه: هدراوه ریا، گاله گال **ف** هو و حنجال.

چه قه چه ناو: چه قه کر، زور بلی بهده نگی پدرز **ف** حراف، پرچانه.

چه قه خانه: زوریک پدناجیگه نویزوه لمزگدوت بونسے کردن **ف**

اطافقی کنار شبستان مسجد که برای بحث و اظهار نظر می باشد.

چه قه ره: نیرتکی تازه شین بوی گیا: (بیوازه کمان چه قه ره داده) **ف**

چوانه تازه گیاه.

چه قه ساو: تیز کردن داس به سه ریشه به عهجه له: (چه قه ساویکی

لیده) **ف** تیز کردن داس با عجله و سریانی.

چه قه سو: چه قاوه سو، بی چاوزوف **ف** پررو و بی شرم.

چه قه ل: (۱) توری، توراک: (۲) پیچک، پیچکی کورسی: (۳) لاواز، لهر: (۴)

بزنی مل رهشی نهندام سی **ف** (۱) شغال: (۲) پایه صندلی: (۳) لاغر:

(۴) بُز سفید گردن سیاه.

چه قه ن: زویی تعمت، ره قن **ف** زمین سنگلاخی.

چه قه نه: (۱) چه قانه: (۲) داریکی پنچکه **ف** (۱) بشکن: (۲)

درختچه است.

چه قه و آنه: چه قه نه دهستی سه ماکه، چه قه نه **ف** صبح.

چه قه ور: بونی روئی سوتاوف **ف** بوی روغن سوخته.

چه قه و هه را: گرمه و چه قه، ز نازه نا، هه للاه للا **ف** هو و حنجال.

چه قی: چه قاوف **ف** فروشده.

چه قیان: چه قان **ف** فرو رفتن.

چه قیلوک: (۱) گولیکی سهی ره نگه: (۲) چه قاله کویله **ف** (۱) گلی است

سفیدرنگ: (۲) چفاله بادام.

چه قیله: جوری خاسخاشک **ف** یکنوع خشخاش کوهی.

چه قین: چه قاوف **ف** فروشده.

چه قیو: (۱) چه قاو: (۲) وستاوی بی جوله **ف** (۱) فروشده: (۲) بی حرکت

ایستاده.

چهک: (۱) نامر ازی جدنگ: (۲) خشنل، زه تبه: (۳) پوشک: (۴) زله،

شهمقام، شده به زله، شای: (۵) گلوله نی تاوریشم: (۶) کهوشی کونی

له بسیریک چوگ: (۷) چدرمی بازنه نی که للاش: (۸) مشتهی دهستی

هدلاج: (۹) روت و قوت: (۱۰) نامر ازی کار: (۱۱) قاقه زی حد واله

پاره له بانک: (۱۲) پینه ی قه راغ بهری که وش بوراست کردنوه **ف**

(۱) جنگ افزار: (۲) زیور آلات: (۳) پوشک: (۴) سیلی: (۵) گلوله ابریشم:

(۶) کفش زوار در فتنه: (۷) جرم یاشنہ گیوه: (۸) مشته پینه زنی: (۹)

لخت و عور: (۱۰) ابزار کار: (۱۱) چک بانکی: (۱۲) پینه کفسن.

چه کان: (۱) نه سیاپاتی شده: (۲) نه مانی شرله گواندا **ف** (۱) جنگ افزار:

(۲) نماندن شیر در یستان.

چه کاندن: تاناخر دولب **ف** مک زدن تا آخرین قطره.

چه کانن: چه کاندن **ف** نگا: چه کاندن.

چه کبه ند: سه رکه وا یه کی نیوه قوله تاسه ری شتیند **ف** بالا پوشی که بر قبا

پوشند.

چه کچه کی: شه مشهده کویره **ف** شب پره.

(۴) نگا: نهوغی: (۵) سرسخت یک دنده در معامله.

چه قال: ده گهله **ف** به قال ده گوتربی و به مانا سهودا گمری سه ریا بی لمناو بازار

دیت **ف** مترا دف با بقال و به معنی دوره گرد.

چه قالته: توئی گوشته پر لهره **ف** نگا: چه مرمه چه قالته.

چه قاله: فریبکه بادام **ف** چفاله.

چه قاله کیویله: بمری داریکه له فریبکه بادام ده کا **ف** گیاهی است که

ثعرش شبیه به چفاله بادام.

چه قان: (۱) ده زه ویدا دا کوتران: (ریشه کان چه قان): (۲) تکینه ری دلوب:

(قطره چه قان) **ف** (۱) در زمین فروکردن: (تیزه ده زه ویدا: (تیزه ده زه ویدا

چه قاندن: راگرتی بین بزوتون لمه زه ویدا: (تیزه ده زه ویدا چه قاندن، نه مامی

چه قاندن) **ف** در زمین فروکردن، نشاندن.

چه قان: چه قاندن **ف** نگا: چه قاندن.

چه قانه: چه قانه، دو سارچه زه ردی چکوله ی پانکه له که سه ماکار

ده دوقامکی ده کاو دیانته قینی **ف** چغانه.

چه قانه زه: که سی که چه قانه لملی ده دا **ف** چغانه زن.

چه قاوه: ده زمین روکراوف **ف** در زمین فرو شده.

چه قاوه سو: خوگر توبه خراپه، بی شهربم و به چه قه و شلتاع **ف** شارلاتان،

برهکار.

چه قچه چوک: گیایه کی لک باریکی بلندی بین گدلا یه ثالی بینگی پیوه

ده نیشن **ف** گیاهی است.

چه ق چه ق: (۱) قمزوانی سویر کراو له نشاوا کولاو بوتر و کاندن: (۲)

چه قه نهی ناش **ف** (۱) پسته کوهی شور شده و در آب پخته: (۲) ابزاری

در آسیاب.

چه قچه قه: (۱) چه قه نهی ناش، چه قچه ق **ف** (۱) و (۲) دو نوع گیاه: (۳)

نه جاون: (۳) چه قه نهی ناش، چه قچه ق **ف** (۱) در آسیاب، ابزاری در آسیاب.

چه قل: چوبل، درک، دروف خار.

چه قلا نقوچ: قه زوان، که سکان **ف** چتلان نقوش.

چه قل ماست: ماستاو، ناوه ماست **ف** دوغ چربی نگرفته.

چه قله: چلکن، گهمار **ف** چرکین، کثیف.

چه قنای: چه قاندن **ف** غرس کردن.

چه قو: (۱) چه قو: (۲) له باش و شهی لوتی و اتا: گالنه کمر، سه ماکره **ف** (۱)

چاقو: (۲) پس از کلمه لو طی به معنی دلچک آید.

چه قو: کیرد **ف** چاقو.

چه قوساز: کیرد کمر، وستای کیردان **ف** چاقوساز.

چه قوکیش: شدرانی، که سی به چه قو لیدان همه شهله خملک ده کا **ف**

چاقوکش.

چه قو گهر: چه قوساز **ف** چاقوساز.

چه قوله: کیردی چکوله **ف** چاقوی کوچک.

چه قو نه: تدق تدق به لیکدانی قامکه گمورد و برآتوه، چه قه نه **ف** بشکن.

چه قه: (۱) شیله بینه شنگ که نه یجاون: (۲) گوره و همرا، چه نه لیدان **ف**

(۱) قندران: (۲) قیل و قال.

چه للاک: ۱) داری دربزی میوه ته کاندن: ۲) کوله کهی چادر [۱] چوب بلند برای تکاندن میوه: ۲) دیرک خیمه.

چه للاک: چه للاک [نگا]: چه للاک.

چه للاک: ۱) داری سمر به قولایه بروشت له قولاً بی دهرهینانه وه: ۲) داری دربزی دولک بهر چادر ده دری، چلاک [۱] چوب قلاب دار برای بیرون کشیدن اشیاء از داخل چاه: ۲) دیرک خیمه.

چه للاکه: چه للاک [نگا]: چه للاک.

چه لان: روزانی پیشو، جاران [ف] قبلا.

چه لاو: ۱) نوکا: ۲) گوشتاو: ۳) تاوی سفروبی: ۴) زونگ و زله کاوف [۱] نخوداب: ۲) آب گوشت: ۳) آب کلمه پاچه: ۴) باتلاق.

چه لاو: شوربای تیکوشین، تریت [ف] تریت.

چه لتك: ۱) جه والی بچوک: ۲) چه لتك، برنجی به تکوله وه [۱] جوال کوچک: ۲) شلتوك.

چه لتك: برنجی به تکوله وه [ف] شلتوك.

چه لتك: مدره زه، مدرزای برنج [ف] شالیزار.

چه لته: چهقهه و قسمی لابدلاف سخن سیک.

چه لته چهلت: چهنه دربزی، چهنه دوری [ف] پرجانگی.

چه لقو: چهرغو، گهسکی له شوول [ف] نوعی جاروی دستی.

چه لقو: لرولاواز نزار [ف] لاغر.

چه لمسا: چاوبرسی، چلیس [ف] بخل، حریص، آزمند.

چه لمساک: چه لمسا [نگا]: چه لمسا.

چه لرچوم: راسان، خوگیف کردن [ف] آماده شدن برای حمله.

چه لرلوز: پارسه کی به گیره و تیره [ف] گدای سمعج.

چه لوك: کوپر، چهت [ف] کوزر.

چه لومل: به لای دهست هله لنه گرفت سختی و بلاتی که رفع نمی شود.

چه له: ۱) گوریس، ورس، پدت: ۲) نوره له گالتمادا [۱] رسما: ۲) نوبت در بازی.

چه لمهایی: جوری دبلان [ف] نوعی رقص محلی.

چه له ک: ۱) خوشرق به پی، به کار لبرویشتتا: ۲) چهمهیوه، داهاتو: ۳) جوان، خوشیک [۱] راهوار: ۲) خمیده: ۳) زیبا.

چه له کوره: مشک گره، بالداریکی را وکری بچوکه له باشو گچکه تره [ف] پرنده ایست شکاری کوچک.

چه له که: چه للاک [نگا]: چه للاک.

چه له م: ۱) کله له وه، کله له م: ۲) تالقمنی سمری قهیاسه: ۳) دارگوردي تدون [۱] حلقة چوبی که در گردن گاو اندازند: ۲) وهنگ: ۳) چوبی در دستگاه قالیبافی.

چه له مه: ۱) کله له وه: ۲) تالقمنی داریتی سمری قهیاسه: ۳) چوله مه: ۴) گیر و گرفتی زمانه، ده ردو تاره حهتی: (توشی تندگ و چه له مه هاتوم) [۱] حلقة چوبی گردن گاو: ۲) وهنگ: ۳) استخوان جناغ: ۴) گرفتاری زمانه.

چه له مه مشکانی: چوله مه مشکینه [ف] جناغ شکستن.

چه له مه مشکینه: چوله مه مشکینه [ف] جناغ شکستن.

چه کچه کیله: چه کچه کی شب پره.

چه کدار: به چه ک، به سیلاح، خاوهن نه سیایی شهرباز [ف] مسلح.

چه کدواو: حکوم در او له یاهن حاکم [ف] محکوم.

چه کری: ۱) نیترک، چهقدره: ۲) نیترکه ریواس [۱] جوانه: ۲) جوانه ریواس.

چه کریز: پرچه ک [ف] نگا: پرچه ک.

چه کسنه: زانی سه گ، سه گزی [ف] نگا: سه گزی.

چه ککردن: چه کی شهربانی ساندن [ف] خلع سلاح کردن.

چه کمه: ۱) جزمه، کمه زه، کمه شیشه و زنون: ۲) پیست دامالا [۱] حکمه: ۲) پیست کنده شده، بدون پوست.

چه کمه بور: ۱) کونه نه جیم، بدگزاده نایبوت: ۲) لاساروبی گوئی [۱] اشرف زاده مقلس: ۲) حرف نشنو.

چه کمه رهق: چه کمه بور [ف] نگا: چه کمه بور.

چه کو: تاوی پیاوانه [ف] اسمی برای مردان.

چه کلوپوش: ورد و پرده هی مال [ف] خرت ویرت منزل.

چه کوچ: چه کویش، تهوری زور جکوله بو بزمار کوتان و قهندشکاندن [ف] چکش.

چه کوچردان: دوامین دلوب ده رهینان [ف] تا آخرین قطره چکانیدن.

چه کوچکاری: کار له شتنی کردن به چه کوچ [ف] چکش کاری.

چه کوره: پیستی به سوکه وه، کهوله حمبوانی توکلی و نه کراو [ف] پوست حیوان با پشم آن.

چه کوش: چه کوچ [ف] چکش.

چه گه: ۱) مشتوى هملاج، مشتوى هملاج، کوتکی هملاج: ۲) روت و شرول: ۳) لهرزینی سه زه: (هر چه کهی سه زه دیت): ۴) گالندچی و قسه خوش: ۵) ده نگی کهوشی کوئنی خراب: (چه کهی کهوشی دیت) [۱] مشت پنه زنی: ۲) لخت و عور: ۳) لرزش سر: ۴) بذله گو: ۵) صدای کفش کهنه و فرسوده.

چه گه چمک: ده نگاهه نگی کهوشی کون و دراو [ف] صدای کفش کهنه و فرسوده.

چه گهداسی: زده لاحی بیکاره [ف] لندھور بیکاره.

چه گهره: ۱) چهقدره: ۲) سپیایه کی کهی سه زه تجیری وشك و باسوخه و ده بینزی [۱] جوانه: ۲) سپیدک انجیر خشک.

چه گرهشکین: شیوکردنی زه مین له سمره تای به هارا [ف] شخم زدن زین در اوابل بهار.

چه گهور: چهقدره [ف] نگا: چهقدره.

چه چم: ۱) جار، همل، حمل، ده حفه، کهرهت: ۲) نوبه له قومارو گالتمادا: ۳) کیس، ده رفت، همل: ۴) ترویکی چیا: ۵) دولیا، به لای سمرشان: (چه مله و مله ده سه هله لنه گری) [۱] دفعه، بار: ۲) نوبت در بازی: ۳) فرصت: ۴) قله کوه: ۵) و بال گردن.

چهلا: گوریس له مو [ف] رسما.

چهلاخ: نه سیی ههدانه ده [ف] اسب نآرام.

چهلاق: نه ترس، به غیره [ف] نترس، بیباک.

چه‌مک: مه به است، مه‌تلذب **[ف]** منظور.

چه‌موجو خumo: میشه و قامیشه لینی چوغور **[ف]** بیشه و نیزار انبوه.

چه‌موجو غوره: چه‌موجو خumo **[نگا]:** چه‌موجو خumo.

چه‌موجه: تازه‌توز **[ف]** خرام.

چه‌مور: لاسار، گوئی نه‌بیس **[ف]** حرف نشنو.

چه‌موش: سل، رده‌وهک، له‌قه‌هاویز و گازگر **[ف]** چموش.

چه‌موله: ۱) چه‌مبوله، پوکاوله: ۲) پنهجه به‌پلاوی: ۳) چنگال **[۱)**

**[نگا]:** چه‌مبوله: ۲) پنجه باز دست: ۳) چنگال.

چه‌موله‌دادان: به‌نچمه سفرزه‌روی دریزکدنی درنده: (شیر چه‌موله‌ی

دادابو) **[ف]** پنجه حیوانات درنده روی زعنی.

چه‌موله‌گرتن: پوکاوله لینان **[ف]** پنجه دست را به علامت تنفس رو به کسی

باز کردن.

چه‌موله‌لینان: پوکاوله لینان **[نگا]:** چه‌موله‌گرتن.

چه‌مه: ۱) چاوه، یدکزور: ۲) سدرچاوه، کاتی: ۳) کدمدی ده‌ف و یزه‌نگ

**[۱)** اطاقی در خانه: ۲) سرچشم: ۳) چوب مدوزشده دف و امثال

آن.

چه‌مه‌دان: جانتا، صندوق‌کهی له‌چدم بان تنه که بوجلک تینان **[ف]**

چمان.

چه‌مه‌ر: ۱) شین و شده‌بور: ۲) کده‌ه **[۱)** شیون و زاری: ۲) حلقة.

چه‌مه‌رآ: چاوه‌رنی، چاوه‌نور **[ف]** امیدوار.

چه‌مه‌ره: تالقه لمدارف و هنگ.

چه‌مه‌ری: لاواندنه‌وهی مردوه که بدهه‌هول لئی دهداری **[ف]** توحدخوانی با

دهل.

چه‌مه‌سیاوله: گیایه که **[ف]** گیاهی است.

چه‌مه‌من: چیمن، میزگ **[ف]** چمن.

چه‌مه‌نتو: چیمه‌نتو، سیمان **[ف]** سیمان.

چه‌مه‌ند: شنی، نه‌سپ بان مایتی ره‌نگ ثامال زهد **[ف]** اسب سمند.

چه‌مه‌ود‌ما: چاوله‌دو، بداسته‌بودیتن **[ف]** چشم انتظار.

چه‌میانه‌وه: چه‌مانه‌وه **[ف]** خمیدن.

چه‌میخانی: دارستانی دارتون **[ف]** باع توت.

چه‌میش: ۱) پیلا، پالا: ۲) چه‌موش **[۱)** کفش: ۲) چموش.

چه‌میله: تزویز **[ف]** خیارچتر.

چه‌مین: ۱) داهاتنده، لاربونه: ۲) شیاکه، ریخ **[۱)** خمیدن: ۲)

سرگین.

چه‌مینه‌وه: داهاتنده **[ف]** خمیدن.

چه‌میو: خواره و بوج، لاره و کراو **[ف]** خمیده.

چن: ۱) دورزی: ۲) چه‌ناگه، نه‌زینگ: ۳) چقاس، چند **[۱)**

سوزن: ۲) زنخ: ۳) چقدر، چند.

چه‌ناخ: ۱) خشلیکی رناندیه، کرمده: ۲) چه‌نه‌گه، نه‌زینگ **[۱)**

زیوری است زنانه: ۲) زنخ.

چه‌ناگه‌گه: نه‌زینگ، چه‌نه **[ف]** زنخ، چانه.

چه‌ناگه‌دان: چه‌نله‌لیدان، روزبیزی، هله‌وهزی **[ف]** برچانگی، پرگوئی.

چه‌له‌نگ: ۱) شوخ و شه‌نگ: ۲) ده‌فری به تنه‌که: ۳) چلوکی دار: ۴)

داماوه: ۵) چوست و ناز **[ف]** ۱) شوخ و شنگ: ۲) ظرف بزرگ: ۳)

شاخه درخت: ۴) وامانده: ۵) چالاک.

چه‌له‌دان: هدلماتین، ماتین **[ف]** تیله بازی.

چه‌له‌ی: ۱) گیایه که له‌تیره‌ی که‌ماولو: ۲) وشهی ده‌نگانی گایبو رویشن

**[۱)** گیاهی است: ۲) واژه‌ای برای راندن گاو.

چه‌له‌ی: ۱) جاریک، کمره‌تیک، ده‌میک: ۲) وشهی مولهت خواستن

چه‌له‌ی راوه‌سته **[۱)** ۱) یک آن: ۲) واژه‌ای برای مهلت خواستن.

چه‌له‌یان: توانین، کارین، شیان **[ف]** توانستن.

چه‌له‌یما: حاج، سه‌لیب **[ف]** صلب.

چه‌له‌لیک: جاریک له‌جاران **[ف]** پاک لحظه در گذشته.

چه‌له‌لینگ: گیایه کی بدینجی جوانه، گولبه‌ند **[ف]** گیاهی است.

چه‌مه: ۱) چاو: ۲) چوم: ۳) خواره‌ولا: ۴) میشله‌لاني لاي چوم: ۵) ته‌رزه

شیوه‌ی کار: له‌چه‌مه ده‌راتنی **[۱)** ۱) جسم: ۲) رودخانه: ۳) خمیده:

۴) بیشه‌کنار رودخانه: ۵) شیوه کار.

چه‌مه تا خوره: تامان بون‌نازه **[ف]** برچین.

چه‌مه: خواره‌وه بو، داهات **[ف]** خم شدن.

چه‌مه‌مان: داهاتنده، بدهه و خوارلار بونهوه **[ف]** خم شدن.

چه‌مه‌ماندن: خوارکردنده، داهیتنان **[ف]** خم کردن.

چه‌مه‌ماندن‌وه: چه‌ماندن **[ف]** نگا: چه‌ماندن.

چه‌مه‌ماندن: چه‌ماندن **[نگا]**: چه‌ماندن.

چه‌مه‌مانه‌وه: داهاتن، داهاتنده **[ف]** خم شدن.

چه‌مه‌ما: ۱) خواره‌وه بوگ: ۲) تروزی: ۳) جومی گچکه **[۱)** خمیده:

۲) خبارچنبر: ۳) نهر.

چه‌مه‌ماوه: خواره‌وه بوگ، لاره و بوگ **[ف]** خمیده.

چه‌مه‌میبل: هنگل، ده‌سکه گوزه‌ودیزه **[ف]** دسته خم و کوزه.

چه‌مه‌میله: ۱) پوکاوله، چه‌مه: ۲) چنگ، ینجه **[۱)** پنجه دست که

به علامت تنفس رو به کسی باز می‌کنند: ۲) پنجه دست.

چه‌مه‌مه‌ر: ۱) چه‌مه‌ر، شین و شده‌بور: ۲) تالقه، گدو، کده‌ه **[۱)** شیون: ۲)

حلقه.

چه‌مه‌مه‌ره: یاپوکه‌ی مار **[ف]** چنبر زدن مار.

چه‌مه‌مه‌ری: ده‌سکی خنجه‌رو سمشیز **[ف]** دسته خنجر و سمشیز.

چه‌مه‌مال: سه‌ریار **[ف]** سریار.

چه‌مه‌مال: بالی، بیاو، لوسه‌ریه نجهوه تاشان **[ف]** دست، از سرانگشتان تا

شانه.

چه‌مه‌متاوه: چه‌مه‌وه **[ف]** خمیده.

چه‌مه‌چک: نه‌سکوی، نه‌سکو **[ف]** چمچه.

چه‌مه‌چور: که‌رمیشکه زیانی بو ره زه‌هیده **[ف]** حشره آفت رز.

چه‌مه‌چه: چه‌ملج **[ف]** چمچه.

چه‌مه‌چیز: ۱) جولانه‌ی ناخوش و منلان: ۲) جوری تربی رهش **[۱)**

ننو: ۲) نوعی انگور سیاه.

چه نی: (۱) هیندی؛ (۲) چند جاریک، زمانی (۱) مقداری، اندکی؛ (۲) اندک زمانی.

چه: (۱) ورتکه برد، زیخ، خیز؛ (۲) چاوف (۱) شن؛ (۲) جسم.

چهوا: چاوا، چون (۱) چگونه.

چه واشه: (۱) دن، پیچه وانه؛ (۲) شیویاگ، تیک چو (۱) بر عکس؛ (۲) آشته.

چهو: لار، خوار، چهفت (۱) کج.

چه و تانده وه: لازه و کردن، خوار کردنده (۱) خم کردن.

چه و تانه وه: لار بینده، خوار بونه و (۱) خم شدن، کج شدن.

چه و تاوه: داهاتو، خواره و بیگ (۱) خمیده، کج.

چه و ته: (۱) ریگه لمه دی کیودا، ریک لبر واری چیا؛ (۲) شته خواره که (۱) راه کوهستانی؛ (۲) آنچه که کج باشد.

چه و ته ک: (۱) دار بس، قایمه؛ (۲) لکی نه بر اوی زیر زهوی خرا و له جیگای شه تل (۱) دار بست؛ (۲) شاخه خوابیده برای تکثیر.

چه و ته که ل: چه فته که ل (۱) گاو نر چهار ساله.

چه و ته و چیل: چهوت و چهولیل (۱) کج و کوله.

چهودار: چاودار (۱) چاودار.

چهوده ر: چاودار، چیودان (۱) چاودار.

چهوده م: پاشمله گون، غه بیدت کردن، خوسپ (۱) غیبت کردن.

چهوده ن: چهوده ر (۱) چاودار.

چهور: (۱) رونا وی، دهون؛ (۲) بد رتر؛ (۳) قورس و سه نگین تر (۱) چرب؛ (۲) بالاتر؛ (۳) سنگین تر.

چهورسان: که موکبه که رون که همسانی پی تیزده کمن (۱) چربی کمی که بر روی سنگ سای می مالند.

چهورستان: چهورسان (۱) نگا: چهورسان.

چهور چهور و رکه: گیایه که بدره کده تامیکی چهور ده ده (۱) گیاهی است.

چهور رکدن: تی هله لسو نی رون و نه و شنی تر (۱) چرب کردن.

چهور رکه: چهور چهور و رکه (۱) چهور چهور و رکه.

چهور و چلیک: چلکتی چهور (۱) چرب و چرکین.

چهور و شیرین: جوریک موروی بدله که ده لین بو خوش و سیستی به کاره (۱) نوعی مهره گردنند.

چهور و شیرین: چهور و شیرین (۱) نگا: چهور و شیرین.

چهور و نرم: بریتی لهزمان لوس، مرؤخه له تین به قسمی خوش (۱) چرب زبان.

چهوره: (۱) ده سه سر، ده سرهی دهست؛ (۲) ندوستی مالانگه ر و بیکاره (۱) دستمال؛ (۲) شکم پرست بیکاره.

چهوره سان: چهورسان (۱) نگا: چهورسان.

چهوری: چهورابی، دوغ و بدزو رون (۱) چربی.

چهوری دان: قوتولکدی رونی همسان و... (۱) چربی زدن به سنگ ساب و...

چهوری: ریگه دی زینه تیکرا و خیز بیز (۱) راه شو سه.

چهوریکه: مدلیکه له چیشکه چکوله تر (۱) پرنده ایست کوچک.

چه ناگه دری: زور بلی، چه نه باز هله و در (۱) بر چانه، حراف.

چه ناگه کوتان: بریتی له گیانه لاو، تاویلکه دان (۱) کنایه از حالت نزع.

چه ناگه کوتان: چه ناگه کوتان (۱) نگا: چه ناگه کوتان.

چه نبهر: کهم، ده ورهی هم رستی (۱) محیط دایره.

چه نشک: هه گب، خور جینی پچوک بو زاد (۱) توشه دان.

چه نجوز: (۱) لاوار لمن، له چمن، دال گوشت؛ (۲) روزبل، رزد (۱) لاغر؛ (۲) خسیس.

چه نچروک: چینچروک (۱) نگا: چینچروک.

چه ند: چقاس، چه نی (۱) چند، قدر.

چه ندان: (۱) هیندنه، نمه و نده؛ (۲) بد مدد، بد نه ندازه: (دو) چه ندانی و درگرت (۱) چندانکه؛ (۲) به اندازه.

چه ندن: چاندن، توم و هشان (۱) کاشتن.

چه ندوچون: ورام و پرسیار، قسه له شتی کردن، یاسن کردن: (بین

چه ندوچون بده نده دهد) (۱) چک و چانه زدن.

چه نده: (۱) ماوه یه که، دیر و خنیکه: (چه نده چاوه نورم)؛ (۲) پرسیار

له نه ندازه: (نه کو یه چه نده) (۱) چندی است، مدتی است؛ (۲) چند

است، چقدر است.

چه ندی: ماوه یه ک، زمانیک: (چه ندی لمه و بره دیتم) (۱) چندی، مدتی.

چه ندیتی: رادهی زوری و کدمی (۱) کمیت.

چه نسوتیه که: چنگ سوتیه که (۱) نگا: چنگ سوتیه که.

چه نگ: (۱) چنگ، په نجه؛ (۲) بالی مدل؛ (۳) مامرهی چه کمی سواران:

(۴) مات و په شو؛ (۵) نامرازنکی موسیقایه؛ (۶) زنگوله (۱) چنگ،

بنجه؛ (۲) بال پرندگان؛ (۳) مهمیز؛ (۴) مبهوت؛ (۵) آلت موسیقی؛ (۶)

زنگوله.

چه نگال: چنگال (۱) نگا: چنگال.

چه نگان: چه ندان (۱) نگا: چه ندان.

چه نگ بون: شیوان، مات و په شو بون (۱) آشته و مبهوت بودن.

چه نگل: چه نگال، قولاب. بو گوشت هلاوه سین و ماسی گرتن (۱)

چنگال، قلاب.

چه نگ لفه: دهس بلاوی، مال به خورایی خرج کردن (۱) ولخرجی.

چه نگه: چنگ، داریا آسنه سر به قولاب (۱) چنگ.

چه نه: چه ناگه، تهر زنگ (۱) چانه، زنخ.

چه نه بان: چدقه سرو، هله و در (۱) دراج، پرگو.

چه نه به چه نه: شنره چدقه، دم له دن ان (۱) درگیری لفظی.

چه نه چهن: زمان دریزی، هله و در (۱) زبان درازی.

چه نه دان: زور بیزی، چه نه چه دان (۱) زبان درازی.

چه نه لیدان: چه ندان (۱) نگا: چه ندان.

چه نه و هر: (۱) هله و هر، زور بیز؛ (۲) چه و نده، چه و نه (۱) زبان دراز

پرگو؛ (۲) چغدر.

چه نه هدراش: هله و هر، زور بیز (۱) زبان دراز، پرگو.

چه نی: (۱) دمرزی دورمان؛ (۲) ده گل، پیر؛ (۳) بوقی، لم برقی (۱)

سوzen: (۲) همراه با؛ (۳) چرا، برای چه.

چوچکه مریشک؛ ۵) نرمدمی گوی، شلکه گوی؛ ۶) میتکه‌ی میوبینه؛ ۷) پارچه‌گوشتیکی پچوک؛ ۸) نگا؛ چیچک؛ ۹) گل کوهی شکفته شده؛ ۱۰) گنجشک؛ ۱۱) جوجه‌مرغ؛ ۱۲) لاله گوش؛ ۱۳) چچوله؛ ۱۴) قطعه کوچک گوشت.

چیچکه؛ ۱) شلکه گوی؛ ۲) چینچک، تروشکان؛ ۳) لاله گوش؛ ۴) چمباتمه.

چیچله؛ ۱) نرمدمی گوی؛ ۲) تروشکان، قونه‌لتس؛ ۳) لاله گوش؛ ۴) چمباتمه.

چیچکه‌مدھجان: گهمه‌ید کی منالانه هه‌لدھ تروشکن و هه‌لدھ ستنه‌وه از بازیهای کودکان.

چیچه: سدرگوی مدمک تکمه پستان.

چی چی؛ ۱) پرسیاری به سو رمانه‌وه: (چی چی؟ داده‌ی یلیو)؛ ۲) چنچک؛ ۳) مدمک، گوان؛ ۴) دانیشه به زمانی منالان؛ ۵) کلمه پرسش همراه با تعجب؛ ۶) چمباتمه؛ ۷) پستان؛ ۸) نشین، در زبان کودکان.

چیچی: تو له که، تانه‌جاجی له گله گ پنیرک.

چیچیله: نرمدمه گوی، شلکه گوی لاله گوش.

چیخ: روش، روشن، داروشان خراش.

چیخ کرن: روشناند خراشیدن.

چیدانه: بالداریکی بندوش رنه‌نگه پرندۀ ایست بنشش رنگ.

چیر؛ ۱) بزنمه‌ره؛ ۲) کیر؛ ۳) زال، قفووت پی شکاوف؛ ۴) نوعی بزن؛ ۵) آلت تناسل در مردان؛ ۶) چیره.

چیر؛ ۱) ددانی گر؛ ۲) دان نیشاندان به توره‌ی؛ ۳) نه پس وله‌جاوین نه‌هاتو؛ ۴) نه‌زار و خوگر لمسه‌ودادا؛ ۵) دندان برهم ساییدن؛ ۶) از عصبانیت چنگ و دندان نمودن؛ ۷) غیرقابل جویدن؛ ۸) کسی که نشود با او معامله کرد.

چیر؛ ۱) رُزیر، بن؛ ۲) مانگا، چیل؛ ۳) دوست و ناشنا؛ ۴) ده‌سلاط دار، زال؛ ۵) زیر؛ ۶) ماده‌گاو؛ ۷) دوست و آشنا؛ ۸) چیره.

چیر؛ ۱) تیر، جدوالی دوتایی؛ ۲) جنبیو، سخیف، دزمان؛ ۳) خرجین بزرگ؛ ۴) دشمن.

چیربونه‌وه: زدق روانین به توره‌ی خیره تگریستن.

چیرت: جیقه، ریقه، گوی بالدار چلغوزن.

چیرچیر؛ ۱) دنگی ریلک خشانی ددان؛ ۲) دنگی قدم‌له نو سیندا؛ ۳) صدای بهم ساییدن دنداها؛ ۴) صدای قلم نی هنگام نوشتن.

چیرچیروک: ندق‌ل و نذریله قصه.

چیردریز؛ زوریلی لاسارق رازخا.

چیرفان؛ جازچی، ناگاکر چارچی.

چیرک؛ له‌تکه، هدلوچه و سیو و هرمی له‌ته، که‌وشک ده‌کرینه‌وه برگه گوجه و سبب و...

چیرک؛ برهه مافور اضافه نخی که در قالی می‌برند.

چیرگ؛ میشه‌سی، چرگ اهوره.

چیروک؛ حیکایت، حقایقت، دنگو باسی را برو داستان.

چهوسان؛ ره‌نج دان، زه‌حمدت کیشان رحمت کشیدن.

چهوساندن؛ ره‌نج پیدان رحمت دادن.

رنه‌نج دادن و مزد ندادن.

چهوسانه‌وه؛ چهوسان نگا؛ چهوسان.

چهوکیش؛ شدنه‌ید کی بدچشگه بورکد به‌رد کوکردنه‌وه شنکش.

چهولگ؛ خیزه‌لان، شوینی که زیختی زوری لی هه‌ید شن‌زار.

چهولوك؛ سهر کوکر ز کوزر.

چهوه؛ چاوه، دیه، چه‌عف، چه، چهش چشم.

چهوه‌ل؛ فهسلی تاخور، ده‌نکه‌کای درستی بدمار و له ٹاخوردا ساقه دروشده غلات که در آخره می‌ماند.

چهوه‌نده‌ر؛ چونه ر چغندر.

چهوه‌نه‌ر؛ چونه ر چغندر.

چهولل؛ چهوت، چهفت، خوار، لار کچ.

چههره؛ بیچم، کدسم، تهحر، تهرح سیما.

چی؛ ۱) چشتبیک؛ ۲) بوچی، لبه‌مرچی؛ ۳) چی ده بیزی، مبه‌ستت جی‌ید؛ ۴) پاشگری به‌واتا؛ دروست که‌ر؛ (نه‌نه‌که‌چی)؛ ۵) خاون:

(عدره‌بان چی - سه‌وزه‌چی)؛ ۶) چه‌چیزی؛ ۷) چرا؛ ۸) چرا؛ ۹) منظورت

چیست؛ ۱) پسوندیست به معنی سازنده؛ ۲) صاحب و مالک.

چی؛ ۱) تیره، فر؛ ۲) دروست، ساز؛ (تشتده کی بومن چی که)؛ ۳) پدده‌ست و بردو کاری؛ ۴) باش و چاک؛ ۵) اینجا؛ ۶) آماده، مهیا؛ ۷) کاری، کاردان؛ ۸) خوب و پسندیده.

چیا؛ ۱) کیو، کیف، که‌ر، کو؛ ۲) سارد، فینک؛ ۳) کوه؛ ۴) سرد، خنک.

چیاسه‌وز؛ گوندیکه له کوردستان به عسی و بیرانی کرد از روسته‌ای ویران شده کردستان توسط بعنان.

چیاگ؛ سارد له چیزه‌دا؛ (ناوچیاگ؛ ناوی سارد، تمزی) خنک.

چیامانی؛ ۱) سرمایبون؛ ۲) ناره‌قمه‌ی لده‌ش له بئی تاقه‌تی

سرماخوردگی؛ ۲) عرق تن ناشی از خستگی.

چیت؛ ۱) پارچه‌ی تدنک و ره‌نگاوه‌نگ؛ ۲) توچی؛ ۳) چه کاریکت...؛ ۴) زیقه‌وه‌هاوار؛ ۵) قامیش؛ ۶) چیت؛ ۷) تو چه هستی؛ ۸) چه؛ ۹) چه؛ ۱۰) نی.

چیغ و داد؛ ۵) نی.

چیت په‌رد؛ چیغ چیغ.

چیت‌جا؛ پرده‌ی بوك و زوا ا جمله.

چیتک؛ ۱) قامیش؛ ۲) هرستی لوله‌ی هه‌بئی و ناوی هلول بئی نی؛ ۳) هر چیز لوله‌ای شکل میان تهی.

چیتله‌لان؛ قامیش‌لان نیزار.

چیچک؛ سمری گوان و مدمک تکمه پستان.

چیچ؛ به‌چکه‌ی مهل جوجه.

چیچرک؛ ۱) سیسره، سیسرکه، ماهشکه‌دره؛ ۲) پارچه‌گوشتیکی پچوک

؛ ۳) چیرچیرک؛ ۴) تکه کوچک از گوشت.

چیچر؛ گیا به که شیره که‌ی لیچهه گیاهی است.

چیچلک؛ ۱) چیچک؛ ۲) گولی ده‌شت که پشکوتی؛ ۳) چویله که؛ ۴)

چیشته خوشه: ثالات و زرده چیوه **ف** دیگ افزار.

چیشته قوله: خواردن که منالان لعماله وهی دین و پیکمه وهی ده خون **ف** توشه کودکان.

چیشته قولی: چیشته قوله **ف** نکا: چیشته قوله.

چیشته کولین: ثالات و زرده چیوه، به هارات **ف** دیگ افزار.

چیشته نگاو: قاوه لتون، وختی بهره نیووه **ف** چاشت هنگام.

چیشته نویز: نویزی سوندلت له نیوان بهیانی و نیووه رودا **ف** نماز چاشت.

چیشتی: تامی کرد، چه زهی کرد **ف** چشید.

چیشتیز: تو شتیر، چو شتیر **ف** بز دوساله.

چیشكه: ۱) چیزه: ۲) پاساری، چو لکه **ف** مزه: ۲) گنجشک.

چیغ: پرده‌ی له قامیش که به دوری ره شملاد رای ده نگیون **ف** چیغ.

چیغ کردن: دوره دان، دوره گرتن **ف** دور چیزی را گرفتن.

چیف: خوه لکیسان **ف** لاف زدن، خودستایی کردن.

چیق: ۱) فاجی جانه وور، لاقی زندده وران: ۲) قله مره شه **ف** ۱) بای

جانور: ۲) غراب، کلاغ.

چیقال: لزو لاواز، کن، لهد جرف **ف** لاغر.

چیقل: جیکل **ف** نگا: چیکل.

چیقلدانه: جیکلدانه **ف** زاغر، چینه دان.

چیک: ۱) تانه‌ی سمرچاوه، له که‌ی سدرچاوه: ۲) بسکی لاجانگ: ۳)

جوچکی مدل: ۴) چو لکه **ف** ۱) لکه چشم: ۲) موی شقیقه: ۳)

جوچه: ۴) گنجشک.

چیکرن: ۱) دروست کردن، سازدان: ۲) کاریک هینان **ف** ۱) درست

کردن، ساختن: ۲) انجام دادن.

چیکل: جیکل، جیقل **ف** چینه هضم نشده در شکم پر نده.

چیکلدانه: جیکلدانه **ف** چینه دان.

چیکله: چیلکه، داروکه زور باریکی کورت **ف** شاخه کوتاه و باریک

درخت.

چیکن: چیکنه، تامرازی پهمو پاک کردن **ف** ابرار پنه پاک کنی.

چیکنته: درونی ورد، درومانی ورد **ف** دوخت و دوز بسیار زین.

چیکه: هیچی تر، هیچی دیکه **ف** دیگر هیچ.

چیکه: دروست که، سازده **ف** درست کن، بساز

چیکنه: ۱) چیکنه: ۲) پهموله چیکنه دان **ف** ۱) نگا: چیکنه: ۲) پاک

کردن پنه.

چیل: ۱) ماکه، کدوی می: ۲) گیاو پوشی ناوکورتان: ۳) بازگی خالدار:

۴) قیل، گر: ۵) پهژین: ۶) چوچکی بالتلده: ۷) قره چرمگ **ف** ۱)

کبک ماده: ۲) آنجه که در پالان ریزند: ۳) ابلق: ۴) حیله، مکر: ۵)

خاربست: ۶) جوچه پر نده: ۷) کاما لسا فید.

چیل: ۱) گاشه پردر، تله سنه نگ، تاوازه پردر، که فری موزن: ۲) پرچینی

لمدرک و دال سازکار او: ۳) خال خال: ۴) جوچکی بالتلده **ف** ۱) سنگ

بزرگ: ۲) پرچینی که از خار سازند: ۳) خال خالی: ۴) جوچه پر نده.

چیل: ۱) مانگا: ۲) خوار **ف** ۱) ماده گاو: ۲) کچ.

چیلان: ۱) نه نگوچکه سورانی باریک: ۲) قفل و کلیل **ف** ۱) آستین بلند

چیر و میر: درست و هموال، ظاشنا برادر **ف** درست و آشنا.

چیره: ۱) زال، دهست به سه راوی شتو: ۲) له ور، گیای خواردنی مالات:

۳) دمو جاو: ۴) قدره بیو: ۵) ره نگی نالی تاچخ: ۶) سیره سیری کدو

له وه ختنی مارو زیوی دیتن **ف** ۱) چیره: ۲) علو ف دام: ۳) صورت: ۴)

تلافق: ۵) رنگ صورتی: ۶) صدای کیک هنگام مشاهده مار و رویاه.

چیره: ۱) لورک و پیغمبری پیکمه و کولاو: ۲) ده نگی که مار و زیوی دیتنا

**ف** ۱) از خوراکی هاست: ۲) صوتی که کیک در حال وحشت سر می دهد.

چیره خن: رایخ، هر شتی بو را خستن دهشی و دک بهره و مافورو و حه سیر **ف** از زیر انداز

چیره و بون: به توره بی ددان نیشاند ان **ف** دندان نمودن از خشم.

چیره بی: ره نگی نالی کال، پمه بی **ف** رنگ صورتی.

چیری: له ور **ف** چراگاه.

چرین: لدوران، گیاخواردنی نازه ل: ۲) لدوران **ف** ۱) چریدن: ۲)

چرانیدن.

چیز: مو زه شبینه **ف** خرمگن سیر زنگ.

چیزه: چروک، بی ترخ، نه هیزا **ف** بی ارزش.

چیز: تام، چه زه، چه شکه **ف** مزه، طعم.

چیزان: تام کردن، چه شتن **ف** چشیدن.

چیزتن: تام کردن، چیزان **ف** چشیدن.

چیزکه: چیز، تام کافی کردن وه و **ف** چشیدن.

چیزه: ۱) چیزکه: ۲) نچیری چیشكه خوارد **ف** ۱) چشیدن: ۲) شکار

چشته خور.

چیزه دانان: چمشکه دانان بو نیچیر **ف** چشته گذاشت برای شکار.

چیزکه: چو لکه **ف** گنجشک.

چیش: کام، کامه، کیهه **ف** کدام.

چیشت: ۱) پیخوری لسر تاگر کولاو، ناش: ۲) نانی بهیانی، تیشت

**ف** ۱) آش: ۲) صحابه.

چیشتانا: نیوانی بهیانی و نیوه روز **ف** چاشت.

چیشتان: ناوه راستی بهیانی و نیمه روز **ف** چاشت.

چیشتانان: دهمی بهره نیوه روزان **ف** چاشت هنگام.

چیشتانه: به خشن لپا داشی کاری چاکدا **ف** بخشش، انعام.

چیشتاو: ناودانی مفر له نیوان بهیان و نیوه روزا **ف** آب دادن چاشت هنگام

رمه.

چیشتاخانه: مدعتم، نهودکانی شیوی لئی ده فروشن **ف** رستوران، سالن

غذاخوری.

چیشتکه: چیشت لینه، ناشپن ته بیان **ف** آشیز.

چیشتمن: چه شتن، تام کردن **ف** چشیدن.

چیشتنه: ۱) نچیری چه شه خواردگ: ۲) چه شه بو نیچیر **ف** ۱)

چشته خوار: ۲) چشتنه.

چیشتنه خوشکه: ۱) چیشتنه قوله منالان: ۲) ثالات و زرده چیوه **ف**

**۱) نگا: چیشتنه قوله: ۲) ادویه.**

چینخ: (۱) چیخ؛ (۲) برینی پوک و پیست **ف** (۱) چیخ؛ (۲) زخم بر پوست.  
**چیندراو:** چناوار **ف** کاشته شده.  
**چینراو:** چناوار **ف** کاشته شده.  
**چینک:** زلف، پرچی سره لاجانگ **ف** زلف.  
**چینکو:** چیمکو **ف** روکش.  
**چینکه:** پله سه روزایی له ناو پوش و پاری و شلک دا **ف** سبزه و چمنی که اطرافش خشک باشد.  
**چینگ چینگ:** زرنگه زرنگی خشن **ف** صدای بهم خوردن زیور آلات.  
**چینوماچین:** مریشکه تارانی، مریشکه هندی **ف** مرغ شاخدار.  
**چینه:** (۱) ریزیک له دیواری به قوز؛ (۲) دانه مریشک؛ (۳) هد لگر تنده و دهنک بدندونک؛ (۴) قاش، برآویک له میوه هی بیستان **ف** (۱) ردیفی از دیوار گلی؛ (۲) چینه؛ (۳) دانه بر چیدن مرغان؛ (۴) قاج.  
**چینه دو:** چیکلدانه **ف** چینه دان.

**چینی:** (۱) جوئی سواله تی هرمه باش؛ (۲) خنده کی ولاتی چین **ف** (۱) طروف چینی؛ (۲) اهل کشور چین.  
**چینی:** به لمه گوشت، پارچه یه ک له گوشت **ف** قطعه گوشت.  
**چیو:** (۱) داردست؛ (۲) ثامر از نسیاب **ف** (۱) چوب دستی؛ (۲) ابزار.  
**چیوبهس:** داربست **ف** داربست.  
**چیوبهست:** چیوبهس **ف** داربست.  
**چیوجه له:** ثامر از تازار دانی زیندانی، دارده خدنه ناقامکانی و ریکی ده کوشن **ف** از ابزار شکنجه.  
**چیودار:** تازه لکر و تازه لکر فروش **ف** چوبدار.  
**چیودان:** چدو دور، چهدو دار، چهدو دن **ف** چاودار.  
**چیور:** ورگراندن لزماتیکه و بوزمانیک، پاچه **ف** توجه.  
**چیوراندن:** (۱) پاچه کرن، توجه مه کردن؛ (۲) ده کردن **ف** (۱) ترجمه کردن؛ (۲) راندن.

**چیورکار:** ورگیر، پاچه کار، ترجمون **ف** مترجم.  
**چیوشقه:** دارشق، شمق، داری بن هنگلی قاج شکیاوه **ف** چوب پا.  
**چیوکوت:** (۱) تیلاکوت، به تیلاکوت، به تیلاکوت؛ (۲) برینی له به زورتی تاخنراو **ف** (۱) چوبکاری شده؛ (۲) کنایه از به زور فروشده.  
**چیوه تهقی:** داربه عمرزا گمراندنی کویر بورنگه تاقی کردنه و عصازدن نایتنا.

**چیوه زمه:** چووه تهقی **ف** نگا: چووه تهقی.  
**چیوه سان:** (۱) برینهندی دارو سم تاشین؛ (۲) کدلبیکی بدراز له پدنا شفره و **ف** (۱) سوهان چوب و سم؛ (۲) یکی از دندانهای گردن  
**چیوه ل:** لزواد، پیشتر **ف** پیشتر، پیش از این.  
**چیه:** (۱) دوندی کیو؛ (۲) وشهی پرسیار **ف** (۱) قله کوه؛ (۲) چیست.  
**چی یگ:** سارده و بو، سارده تهزی **ف** سرد شده.  
**چی بی:** سارده سرد.

و باریک لباس محلی؛ (۲) قفل و کلید.  
**چیلانگه:** قفل ساز، کلیل ساز **ف** قفل ساز.  
**چیلک:** (۱) میتکه، چیچک؛ (۲) گویکه هی گوان و مه مک **ف** (۱) چچوله؛ (۲) نک پستان.  
**چیلک:** چیکله **ف** نگا: چیکله.  
**چینکر:** مه لی کر کمو تو له سمر هیلکه **ف** برنده کرج که روی تخم خوابیده باشد.  
**چیلکه:** (۱) چیکله؛ (۲) باریکایی سمری گوان: (چیلکه) گوانی نم مدره زامه **ف** (۱) نگا: چیکله؛ (۲) نک پستان.  
**چیله:** (۱) چیکله؛ (۲) پوش و ورد داری تاگر پی کردن: (ده سته چیله)؛ (۲) په زین **ف** (۱) نگا: چیکله؛ (۲) افروزه؛ (۳) خاربست.  
**چیله:** بیچو، فرزه ند **ف** بجه، فرزند.  
**چیله ک:** مانگا **ف** ماده گاو.  
**چیله می:** شمشمه کویره، چه کجه کی **ف** شب پره.  
**چیلی:** جوچکدی مدل **ف** جوجه.  
**چیم:** (۱) قوری هد لقمه ندراول له میرگ؛ (۲) برؤین، بچین؛ (۳) چی من: (چیم به سمرنه وده)؛ (۴) چشتیکم: (چیم لی ده کدی)؛ (۵) بدلک، بیوز؛ (۶) پیتی شده شم له نه لفوا بینکه دا **ف** (۱) گل برداشته شده از کنار چشم و جو بیار؛ (۲) بر ویم؛ (۳) از من؛ (۴) نسبت به من؛ (۵) ساق پا؛ (۶) حرف (ج).  
**چیمانی:** هه گیه، جه نههی سه فهر **ف** ساک یا چمدان سفر.  
**چیمک:** چمک، دوانه **ف** دوقلو.  
**چیمکو:** روکیش **ف** روکش.  
**چیمهن:** (۱) میرگ؛ (۲) نیمه چوین؛ (۳) ده چین **ف** (۱) مرغزار، چمن؛ (۲) رفتیم؛ (۳) می رویم.  
**چیمه نتو:** چه مه نتو **ف** سیمان.  
**چیمه نتوی:** هه سه رتوی: (چیمی دیوار، چینی زلف)؛ (۲) ولا تینکی همه بهه حساماته له دنیادا؛ (۳) بهه باب **ف** (۱) چین، چین و پژروک؛ (۲) کشور چین؛ (۳) نسل.  
**چین:** (۱) باشن، چاکن؛ (۲) تازان، به کارن؛ (۳) پاشگری به واتا: وشین: (توم چینه) **ف** (۱) خوب هستند، خوبند؛ (۲) چالاکند؛ (۳) پسوند فاعلی به معنی کارنده.  
**چیناوی:** (۱) به تویی، لا لاسه رلا؛ (۲) ناوی پارچه یه که **ف** (۱) چیندار، چین جین؛ (۲) نام پارچه ای است.  
**چینچروک:** چه نچر و روك **ف** چنگال پرنده و درنده.  
**چینچر و روك:** (۱) پایشکیو؛ سینچکه سلاوه؛ (۲) قونه لنس؛ (۳) کموکه؛ (۴) نرمه هی گویی؛ (۵) زیبکه له پیست؛ (۶) پارچه گوستیکی پچوله **ف** (۱) گل مزه؛ (۲) چمباتمه؛ (۳) انده؛ (۴) لاله گوش؛ (۵) جوش بدن؛ (۶) قطعه کوچک گوشت.  
**چینچکه سلاوه:** پایشکیو **ف** گل مزه.  
**چین چین:** (۱) لا لاسه رلا؛ (۲) جانه و مری خالدار **ف** (۱) چین چین؛ (۲) حیوان خالدار.





جوت دا<sup>۱</sup>) کلمه تعجب و نایاوری؛ ۲) کلمه ایست برای راندن گاو

در هنگام ششم<sup>!</sup> گویند.

hadari: هر لمحه، جی به جی<sup>۱</sup> فوراً.

har: حال<sup>۱</sup> حال و احوال.

hazab: نازار<sup>۱</sup> عذاب، آزار.

hazao: حاذاب، نازار<sup>۱</sup> عذاب، آزار.

hazor: ۱) تاماده؛ ۲) دیار و خویا<sup>۱</sup> حاضر، آمده؛ ۲) آشکار و پیدا.

hazari: نهوانمی لهمه جلیسدن<sup>۱</sup> حضار.

hasteh: ۱) سهبروکه، لهمه رخو؛ ۲) سخت، دزوار؛ ۳) کمم<sup>۱</sup>

min, آرام؛ ۲) دشوار؛ ۳) کم، اندک.

hastemod: دوبه لاؤ؛ کدمیک<sup>۱</sup> اندکی.

hassel: ۱) بهره و درامد؛ ۲) خولاسو پوخته و تار<sup>۱</sup> سود و

درآمد؛ ۲) خلاصه کلام.

hassman: عاسمان، عزمان، حدو<sup>۱</sup> آسمان.

hash: بی بهره، بی نرخ<sup>۱</sup> بی بهوده، بی ارزش.

hasha: وشهی نینکیری، بهیچ جونه<sup>۱</sup> حرف انکار.

hashakard: ۱) نینکارکردن؛ ۲) دست لهش<sup>۱</sup> به رانی ذن<sup>۱</sup>

انکارکردن؛ ۲) جداشدن زن از شوهر.

hastehba: هیچ شت: (حاشته با شک نابهم)<sup>۱</sup> هیچ چیز.

hashoohelila: بهیچ باریک دانه، ناهدرگیز<sup>۱</sup> حاشا و کلا، بهیچ جو<sup>۱</sup> مطلقاً.

hashiyeh: ۱) کمناره؛ ۲) پراویزی کتیب<sup>۱</sup> ۱) کمناره، کرانه؛ ۲) حاشیه

کتاب.

hafiz: ۱) کویری قور عان له سنگ؛ ۲) کویر<sup>۱</sup> له چاوان<sup>۱</sup> ۱) ناینانی که

قرآن را از پر دارد؛ ۲) نایانا.

hajooq: جوئی کوت<sup>۱</sup> نوعی کبوتر.

hakim: ۱) کمسنی به شکایه تی خد<sup>۱</sup> لک داده گا؛ ۲) دهسته لات داری ولات

<sup>۱</sup> قاضی؛ ۲) فرمانرو.

ha: ۱) وشهی سه روزمان: (ورچیکم کوشته<sup>۱</sup> حا)؛ ۲) وشهی

دهنگ دانی و لاخ<sup>۱</sup> ۱) کلمه تعجب؛ ۲) واژه ای برای راندن الاخ.

hajouol: ۱) ری بری که للاه که للاه بین دا؛ ۲) هنگاوی گمورد<sup>۱</sup> له گمدادا:

hajouol بنی ثموسابیهاوی<sup>۱</sup> ۱) مسیری که تیله در تیله بازی طی

می کند؛ ۲) گام بزرگ در بازی.

hajouol: زلامی تی نه گه یشنو، زه به لاحی گیلو<sup>۱</sup> که<sup>۱</sup> کو دن درشت هیکل.

hajour: داری نهستوری گنج<sup>۱</sup> کوتان<sup>۱</sup> چماق گچ کومی.

hajjeh: ۱) نسبابی مآل؛ ۲) نامرازی کار<sup>۱</sup> ۱) وسائل منزل؛ ۲) ابزار

کار.

hajji: کهستی بو زیارت چو بیته مالی خوا<sup>۱</sup> حاجی.

hajji badam: جوزه هه نواید که<sup>۱</sup> نوعی حلوای.

hajji baif: ۱) جوزی بادامی ورد؛ ۲) چه قاله بادام، فهریکه بادام<sup>۱</sup>

نوعی بادام زیز؛ ۲) چغاله.

hajji baif: حاجی بایف<sup>۱</sup> نگا: حاجی بایف.

hajji baif: حاجی بایف<sup>۱</sup> نگا: حاجی بایف.

hajji behyan: بدی گیا<sup>۱</sup> که له ناو ده غلا<sup>۱</sup> ده روی<sup>۱</sup> ثمر گیاهی که در

غلال می روید.

hajji resh: پدره سیلکه<sup>۱</sup> پرسنو.

hajji reshak: حاجی ره ش<sup>۱</sup> پرسنو.

hajji rednig: حاجی ره ش<sup>۱</sup> پرسنو.

hajjileh: ۱) گولیکی سیبی ناو زرده؛ ۲) گیا<sup>۱</sup> که بدیریکی تالی هدیه و له ناو

ده غل ده روی<sup>۱</sup> ۱) نام گلی است؛ ۲) گیاهی است.

hajji leq ldeq: بالداریکی قاج و دندوک دریزی به له که<sup>۱</sup> لک لک.

hajji le g le g: حاجی لق لق<sup>۱</sup> لک لک.

hajjek: ناوه بی پیوان<sup>۱</sup> نامی برای مردان.

hajje: نوسنر نوسنری جی چادر؛ ۲) لکدار؛ ۳) فلیقانه: (دو حاجه)

<sup>۱</sup> طرقین چادر؛ ۲) شاخه درخت؛ ۳) ساخته، انسعبان.

haha: وشهی سه برمان و باوه<sup>۱</sup> نه کردن؛ ۲) وشهی ده نگ دانی گا له

- حال: ۱) چلوتایمی، باری زیان؛ ۲) جذمه‌ی درویشان **〔۱〕** حال،  
حال و احوال؛ ۲) حالت جذبه در درویشان.
- حاشکه‌تمیز: کدم نویزاف آنکه ادای نمازش مرتب نیست.
- حلیب: رهوا **〔۱〕** جایز.
- حلیرک: لو، گری له‌گوشتا، تریفه **〔۱〕** غده داخل گوشت.
- حلیو: حلیب **〔۱〕** جایز، روا.
- حدرخو: سیسو، چنجلقانه، هیلاهوب **〔۱〕** الکلیگ.
- حدنولی: دودانه **〔۱〕** نگا: دودانه.
- حنگل: ۱) هدنگل، ریز باخدل؛ ۲) گمده‌یده که داریکی تیز کراوه له زوی راده کدن **〔۱〕** زیر بغل؛ ۲) نام یکی از بازیهای محلی.
- حوب: حدب، قورسی دهرمان **〔۱〕** قرص، دارو.
- حوبی: خمه‌گرو، سدرمازه له، بزن مره **〔۱〕** بزمجه.
- حوب: وشهی لیخورینی و شتر **〔۱〕** کلمه‌ای است برای راندن شتر گویند.
- حوت: مروی پان و قله‌لادوف **〔۱〕** لندهور.
- حوت: کدمی کدتوكی سمری و هریوه، سدرپی توک **〔۱〕** سر طاس و بی مو.
- حوتره‌ک: کوتک **〔۱〕** بتک.
- حوج: ۱) ناوی پیاویکی زور دریزه له چیر و کاندا؛ ۲) بریتی له بالا بدزی ناشرین **〔۱〕** نام مردی سیار بلند در داستانها؛ ۲) کنایه از آدم دران.
- حوججهت: تدورم، نهمی **〔۱〕** فشار.
- حوجره: ۱) زور لمزگه‌وت بو فرقی؛ ۲) جیگه‌ی بازرگانی گهوره **〔۱〕** حجره مسجد؛ ۲) حجره بازار.
- حوج: حوت **〔۱〕** نگا: حوت.
- وححانه: جوری هله‌رکنی کجولانه **〔۱〕** رقص دختر بجهه‌ها.
- حود: ده فری لج و لیو شکاوی له سوالدت **〔۱〕** ظرف گلی لب پر شده.
- حورج: حش **〔۱〕** خرس.
- حورگ: ورگ، عور، مده **〔۱〕** شکمبه.
- حورگش: ناوزگ، ورگ و ناو، هدناؤ **〔۱〕** احساء.
- حورمهت: ریزوقه‌در **〔۱〕** احترام.
- حورمی: وشهی یان کردنی ژن له لایه‌ن میرده وه **〔۱〕** واژه‌ای برای صدا کردن زن بوسیله شوهر.
- حوری: ۱) کیزی ناو به‌دشت، هوری؛ ۲) ناوه بوزنان **〔۱〕** حوری؛ ۲) از نامهای زنان.
- حوزم: شدم و حدیا و سدنگینی **〔۱〕** وقار.
- حوزه‌بران: شه‌شمنین مانگی رومی، جون **〔۱〕** ماه ششم از ماههای رومی.
- حوزه: نه‌سیون، سیون **〔۱〕** چوبیک.
- حوسنی: ناوه بیاوان و زنان **〔۱〕** نامی برای مردان و زنان.
- حوسه: سوکه ناوی حوسین **〔۱〕** مخفف حسین.
- حوسین: ناوی پیاونه **〔۱〕** حسین، از نامهای مردان.
- حوشتر: وشنتر **〔۱〕** شتر.
- حوشترالوک: وشنترخوره **〔۱〕** شترخوار.
- حوشترخان: ته‌ویله‌ی وشنتران **〔۱〕** آغل شتر.
- حوشترخوا: بالوک، تاجی مام ناصحه‌ده، نه‌سی حسنهن حوسینان **〔۱〕** آخرondک.
- حال: ۱) چلوتایمی، باری زیان؛ ۲) جذمه‌ی درویشان **〔۱〕** حال،  
حال و احوال؛ ۲) حالت جذبه در درویشان.
- حالم: زانا **〔۱〕** عالم، دانا.
- حالوت: هه‌أوجه، هه‌أوزه **〔۱〕** آلوچه.
- حاله‌ت: ۱) جذمه‌ی لئی هاتن؛ ۲) باری زیان **〔۱〕** و ۲) نگا: حال.
- حالی: تیگه‌یشتو: (له قسه کم حالی بوی) **〔۱〕** فهمیده، درک کرده.
- حالی بون: تیگه‌یشتن **〔۱〕** فهمیدن.
- حالی کردن: تیگه‌یاندن **〔۱〕** فهماندن.
- حام: گش، هدمو **〔۱〕** عام، عموم.
- حامله: ڙئی سک پر، حامله **〔۱〕** حامله.
- حان: ۱) ددم، وخت، کات، چاخ؛ ۲) پیاوی به‌نه زمون و زانا؛ ۳) جیگه: (لم حانه راوه ستباوم) **〔۱〕** هنگام؛ ۲) عالم، دانا؛ ۳) جای، مکان.
- حاند: جیگه‌یه کی دیار: (تمالله که لەماند بیو) **〔۱〕** جای مشخص.
- حانه‌حمدپه‌شی: شه‌رہ چه‌قه، ددم له‌ده می یه کترنان **〔۱〕** درگیری لفظی.
- حاواندنه‌وه: ۱) سرپرستی کردن؛ ۲) پهناند؛ ۳) بی‌دهنگ کردنی مندانی گریاون **〔۱〕** سرپرستی کردن؛ ۲) پناه دادن؛ ۳) آرام کردن بچه گریان.
- حاوانده: ڦیان بدمدر بردن به‌تاسوده‌بی **〔۱〕** زندگی کردن بدراحتی.
- حاوقان: قه‌تیس مان **〔۱〕** گرفتار شدن.
- حای: وشهی سهیرمان **〔۱〕** کلمه تعجب.
- حایشان: وا حسماو کردن، وا بو چون: (نهزو لو دحایشینم) **〔۱〕** درنظر گرفتن، پیش خود حساب کردن.
- حرج: ورج، هرج **〔۱〕** خرس.
- حرحر: حبله نه‌سپ **〔۱〕** شیهه اسب.
- حسکه: جوری تندنگ **〔۱〕** نوعی تندنگ.
- حش: جانووه‌ریکی زلامی درنده‌ی توکنه قهست سه‌ری یه‌زو هه‌نگوینه **〔۱〕** خرس.
- حشك: وشك، زوها **〔۱〕** خشك.
- حشکاره: ۱) وشکارو، چول و بیابانی بی‌ناو؛ ۲) داری گه‌نده و رزیو **〔۱〕** بیابان؛ ۲) درخت خشك.
- حشکاوی: خه‌فتان، تیشکاوی **〔۱〕** نگا: خه‌فتان.
- حشکه: نه‌خوشی رفق بونی مل و بنانگوی **〔۱〕** بیماری انقباض عضلات گردن.
- حشکه‌بهر: وشك‌بدرد، دیواری له بردی بی قور **〔۱〕** دیوار سنگی بدون ملات.
- حشکه‌دروز: دروی زور تاشکرا **〔۱〕** دروغ شاخدار.
- حشکه‌مروز: ره‌زیل، رزد **〔۱〕** خسیس.
- حشکه‌منز: کربی بی خواردن، وشك‌مس **〔۱〕** نگا: وشك‌مس.
- حشکه‌کمل: جلک له ناو تاودا کولاندن به‌ینی ساون **〔۱〕** جوشاندن لیاس

حونجه: حونجی، خویندگی نهلف و بیشکه به سه مرد ریز و بور **هنج** کردن.

حونجه‌ت: حوججه‌ت، به هیزو قوودت، بهوزم **فشار**.

حونجی: حونجه **هنج** کردن.

حونه‌ر: جوانکاری، هونه‌ر **هنر**.

حوبیل: سوری نایخن، سوری کام‌رد نگ **صورتی**.

حویلانی: هموایه‌کی گورانی جافه‌تی **نوعی ترانه** کردنی.

حدب: سوب، گزمه‌له ده‌رمان **قرص دار**.

حه‌باندن: خوشویستن، دل لمسه‌رون **دوست داشتن**.

حه‌بی: یدموی به‌هلاجی کراوه **پنه حلاجی شده**.

حه‌بیشاندن: خواردن به‌هله‌له و لمزاف **تند عذای خوردن**.

حه‌پ: حه‌په، وره، رهه، ده‌نگی سه‌گی **توره** پارس سگ.

حه‌پاره: بزار **وچین**.

حه‌پاندن: حه‌په کردن، وره‌نی سه‌گ **پارس سگ**.

حه‌پ حه‌پ: وشیده‌که شدمشیر بازان ده‌یلین **اصطلاحی است در شمشیر بازی**.

حه‌پس: (۱) گراوه، گراوه، بدندی؛ (۲) گرتخانه، بدند، زندان **ف۱**

زندانی؛ (۲) زندان.

حه‌پسی: بدندی، زندانی **ف زندانی**.

حه‌پش: گیل و نهزان، حول **احمق و خل**.

حه‌پله‌هورچ: مرؤی کورته بالاً قله‌لو **آدم قدکوتاه چاق**.

حه‌پله‌ری: جوئی هدنار **نوعی انار**.

حه‌پو: (۱) هدمو، گش، تیکر؛ (۲) نهما، خه‌لاس بو لزمائی منالاند **ف۱**

همه؛ (۲) تمام شد، در زبان کودکان.

حه‌پول: زه‌لامی بیکاره و گیز، ته‌زهی ناینگه می‌شتو **لندھور بیکاره**.

حه‌پوله: حه‌پول **نگا**: حه‌پول.

حه‌په: حه‌پ، ره‌ی سه‌گ، وره‌ی سه‌گ **پارس سگ**.

حه‌په‌هه‌پ: وره‌وهه، ره‌وینی سه **پارس سگ**.

حه‌په‌سانان: واق و رمان، سدرسام‌مان، له‌جنی وشك بون، مات بون،

عه‌به‌سان **ف مبهوت شدن**.

حه‌په‌ساندن: توشی سه‌رسامی کردن، گیزومات کردن، هوش لی‌ساندن

**ف گیج کردن**.

حه‌په‌ساو: واق ور، سدرسام **ف بہت زده**.

حه‌په‌سای: حه‌په‌ساو، عه‌به‌ساو **ف بہت زده**.

حه‌په‌سین: حه‌په‌سان **ف مات و مبهوت شدن**.

حه‌په‌سین: شتی عه‌جاپی که پیاو لی سدرسام ده‌بی **ف عجیب**.

حه‌په‌سیو: حه‌په‌ساو **ف مات و مبهوت**.

حه‌په‌لوت: زرمه زلیتائی، هله‌یز دابه‌زو جه‌قه و هدرا **آرام نگرفتن و**

سر و صدا کردن.

حه‌په‌تی: زه‌بلاغ، ته‌زهی پان و پور، مرؤی زدوزه لام **لندھور**.

حه‌یه‌نگ: حه‌یول **نگا**: حه‌یول.

حه‌پی: قوزاخی یه‌مبون **غوزه پتبه**.

حوشترخوار: وشتراخور **ف شترخار**.

حوشترخورکه: وشتراخور **ف شترخار**.

حوشتردانه: جوئی گهنه **نوعی گندم**.

حوشترگه‌رو: گونجنه‌ی گلیتی تیک خراوه بوا راگویزنتی ناو **شتر گلو**.

حوشترمرخ: جانه‌ودریکه زور گهوره بیچمی لمبر پتشک ده کا نافرنی **شتر مرغ**.

حوشترمه‌ل: حوشترمرخ **ف شتر مرغ**.

حوشترهوان: وشتراهوان، سارهوان **ف سارهبان**.

حق: هیلنج دان بو رشانده **ف تهوع**.

حققه: تیماله، که فاو له قنگ کردن بون رهوان بون **ف اماله**.

حققه: (۱) مهره کدف دان، دهوات، دهوت؛ (۲) کیشیکه، سی کیلویان

چوارکیلو؛ (۳) ده‌نگی گامیش **ف۱**) دوات؛ (۲) وزنه‌ای معادل سه یا

چهار کیلو؛ (۳) صدای کاویش.

حققه‌ی نهسته‌مول: کیشیکه بدرانه‌ر حه‌فتاو بینج گرام **ف وزنه‌ای**

معادل هفتاد بینج گرم.

حققه‌ی تریاک: لئان‌مازی تریاک کیشانه **ف حقه تریاک**.

حوكم: (۱) فرمانی فدرمانه‌روا؛ (۲) بریاری فازی **ف۱**) حکم، فرمان

شاه؛ (۲) حکم قاضی.

حوال: (۱) گیز، گیل؛ (۲) دریزی بینه کدو تو **ف۱**) گیج و منگ؛ (۲) دراز

بی‌قاراء.

حولچدک: هه‌لوجه، هه‌لوزه **ف آلوچه**.

حول‌حولی: واژوازی، هدردهم له‌سدر خه‌بایلیک **ف دمدمی**.

حوللور: حولور **تگا**: حولور.

حولله‌سی: (۱) گمدیده که بدستی جگ ده کری؛ (۲) بریتی له‌داکه و تن

له‌پاش سمرکه و تن **ف۱**) نوعی قاب بازی؛ (۲) کنایه از شکست بعد از

پیرورزی.

حولله‌مدره‌سی: حولله‌سی، گالنه‌ی حولله‌سی **ف قاب بازی**.

حوللور: وشیده که ده گدل بیلوری ده لین، ناوی گالنه‌یه کی منالانه **ف**

نوعی بازی بجهه.

حوللوك: هه‌لوزه، حه‌لوك، تالوچه **ف آلوچه**.

حولوُسک: هه‌وینی په‌نیر **ف مایه پنیر**.

حوله: یشکه‌لی وشت **ف سرگین شتر**.

حوله‌سی: هدراهمرا، زه‌نازه‌نا، چه‌قه و گوره **ف هلهله و جنجال**.

حولی: (۱) لوس، ته‌وهی دهستی لی هه‌لوده خلیسکی؛ (۲) هه‌لوزه ره‌شه،

هه‌لوزه‌سوره؛ (۳) بریه‌تی له‌زمان لوس و هه‌لخه‌لدتین **ف۱** لیز؛ (۲)

آل‌بخارا؛ (۳) کنایه از حرب زبان.

حولی: به‌چکه‌چیل، گولک **ف گوساله**.

حولیاتی: ماستاکردن، مهربانی، روینی **ف تملق و چاپلوسی**.

حولی بیابان: میرد تزمه **ف غول بیابان**.

حولیک: هه‌لوزه، حه‌لوك، عه‌لوك، حولوک **ف آلو**.

حومام: گرم او، حدمام **ف حمام**.

حمدده: ته بولکه، گر، گر دولکه **ف** تیه.  
حمدیس: فرمایشی پیغمبر **ف** حدیث.  
حراج: مرات، هر راج **ف** حراج.  
حدراهه: گرامای تاو نوبه **ف** تاب.  
حدرام: نازه و **ف** حرام.

حدرام خور: کدستی بهشی رهای خدمتی تر ده خوا **ف** حرام خور.  
حدرامزاده: (۱) زول، بیزو، بیچ: (۲) بریتی له پیاوی فیلبازو بدفه **ف** (۱) فروش **ف** (۱) پیله ور: (۲) چوبی برای کویدن گچ: (۳) داروفروش.  
فرزند نامشروع: (۱) کنایه از حیله گر و مردم آزار.  
حدربلین: (۱) گری تیکه و نمی گوریس: (۲) تالو زانی بهن و پهتک **ف** (۱) گره خوردن رسمن: (۲) پاره شدن طناب.

حدرسیل: بردی بناغه گوشه دیوار **ف** سنگ بنای گوشه دیوار.  
حدرسیله: حدرسیل **ف** نگاه: حدرسیل،  
حدرس: تهختی خودا **ف** عرش.  
حدرشی حدزیم: حدرش **ف** عرش.  
حدرگ: قور، خول و ناوی تیکله لاو، حدزی **ف** گل.  
حدرماندن: (۱) بی بش کردن: (۲) به خه ساردن **ف** (۱) محروم کردن: (۲) به هدردادن.

حدرمین: (۱) بی بش بون: (۲) به خه سارچون، به فیروچون **ف** (۱) محروم شدن: (۲) به هدر رفتن.  
حدره که ت: بزون، جولان، جوله **ف** حرکت.  
حدرهم: بریناوی ژن، ژن بومیرد: (بیزاره له تو، تیسته همما غوشی عهدوته / دنیا که له لای خوت حدره می موحته زه مت بوا) «نالی» **ف** همسر.  
حدره مسرا: هندره، نهندرون، خانوی جیگهی ژنانی مال **ف** اندرونی.

حدری: حدزیگ، قور **ف** گل.  
حدریز: (۱) پارچه‌ی ناوریشم، قوماشی له ههوریشم: (۲) ههلوای دوشاد **ف** (۱) حریر: (۲) حلوای.

حدریف: (۱) هاوتا: (۲) هاوقومار: (۳) دوستی ژنی به میرد **ف** (۱) همتا: (۲) طرف مقابل در قمار: (۳) معشوق.  
حه: (۱) تاره زو: (۲) نیشتیا، واژ: (۳) له پاش وشه واتا: خوشمه ویست: (پیروت و هتسن حمه زه): (۴) په سندو بمدرل: (۵) دلداری، نموین: (۶) دوست: (۷) جوان، پدهده: (کچیکی ناحجه زه) **ف** (۱) آرزو: (۲) اشتها: (۳) پسوند به معنی دوستدار: (۴) پسندیده: (۵) عشق: (۶) دوست: (۷) زیبا.

حه زاب: نازار **ف** عذاب.  
حه زکدن: خواستن، به ته ما بون **ف** خواستن.  
حه زلیکردن: (۱) تاره زو کردن: (۲) عاشق بون **ف** (۱) آرزو کردن: (۲) عاشق شدن.  
حه زلیکرده بی: دلداری نیوان دوکه س **ف** عاشقی.  
حه زلیکری: دلداری **ف** عاشقی.  
حه زوناحجه: دوست و دروز من **ف** دوست و دشمن.  
حه زیا: هه زدیها، زه ها، حه فی **ف** اژدها.

حه پیشاندن: بهله قوت دان **ف** با شتاب بلعیدن.

حه بین: ره وین، وه زین، حدیه حه بی سه گ: (شنه که هات دم ده کاتمه وه که هار / وانمزام سه گو بهمن نه حه بی) «شیخ ره زا» **ف** پارس کردن سگ.

حه تا: تا، هدیا، هه تا **ف** حتی.

حه تار: (۱) ورده واله فروش: (۲) تیلا در کوتکی گیچ کوتان: (۳) ده رمان فروش **ف** (۱) پیله ور: (۲) چوبی برای کویدن گچ: (۳) داروفروش.

حه تحدت: بمرگیای بوئخوش که وه که نوشته به متأله وه ده درون یان هه لد اوه سن، وه که نه سبیه نده ره، میخه ک، شتی تریش **ف** گیاهی است معطر مانند میخک.

حه تجھه توک: حه تحدت **ف** نگا: حه تحدت.

حه تر: عدت، تراوی بونحوش **ف** عطر.

حه تره ک: لیدان به توندی، قهوی لیخستن **ف** محکم زدن.

حه ح: وشهی سه بیمان: (حه چهند سه بیره!) **ف** کلمه تعجب.

حه حج: زیارتی مه که، زیارتی کابه **ف** حج.

حه حاج: حاجیان، نهانهی ویکرا ده چنه زیارتی کایه **ف** حاج.

حه جامات: خوین بدردان **ف** جامات.

حه جامات کیش: وستای خوین بدردان، خوین به زده ر **ف** جامات چی.

حه جامات گرت: خوین بدردان **ف** جامات کردن.

حه ججه: وتهی لیخورینی بزنده گهل **ف** کلمه است برای راندن گله بز گویند.

حه جکردن: (۱) دیدار له مالی، کابه، چونه مه که: (۲) بردن وودی دوامین کهلا له گه مداد **ف** (۱) حج رقت: (۲) برند شدن در تیله بازی.

حه جهه: (۱) نیرانی: (۲) نهانی بهتر کی نازه ره بایجانی قسده کا **ف** (۱) ایرانی: (۲) متكلم به ترکی.

حه جدهمی: ترکی نازه ره بایجانی **ف** ترک آذربایجان.

حه حج: شق، کاشو، گوچانی گمه می گوین **ف** چوگان.

حه چان: (۱) سه قین، گوین، گمه می گو و گوچان، کاشو بازی: (۲) وه زین، حه بین، زه وین **ف** (۱) چوگان بازی: (۲) پارس کردن.

حه چاندن: (۱) حه بی پی کردن، دنمه دانسی سه گ بو وه زین: (۲) که رلیخورین، نازه تو تی که در **ف** (۱) پارس دادن سگ: (۲) راندن خر.

حه چچه: وشهی لیخورینی گوئریز هه جه، حه چه **ف** واژه راندن ستور.

حه چکو: هه رجونیک، هه رجور **ف** هر طور.

حه چه: (۱) حه چچه: (۲) وه زه وه زی تیکله لی سه ک **ف** (۱) نگا: حه چچه: (۲) بز نه: (۳) عو عو سگ.

حه چه حج: حه بی زور و بی برانه وه **ف** پارس کردن بدون انقطاع.

حه چدل: سلتاغ، گه، ده به، بیانو بی گرتن، ته شقه له **ف** شلتاق.

حه چولو: حه بین ولورهی تیکله **ف** عو عو و زوزه کشیدن همراه هم.

حه چی که: حه چکو **ف** هر طور.

حه د: (۱) راده، نهندازه: (۲) شیان، راکه وتن: (حه دی چیه با اسم بکا!): (۳)

سنور، که وشن **ف** (۱) اندازه: (۲) قدر و منزلت: (۳) مرز.

حه شامات: تایپه‌هی خه لک، کوئه‌لئی زور له مه‌ردم **گروه مردم**.  
 حه شت: هدشت، یه کو حه دوت **هست**.  
 حه شتی: هه شتا، هه شت جاران ده **هستناد**.  
 حه شتر: ۱) روزی قیامه‌ت، سلا، روزی پسات: ۲) بریتی له هه راو  
 هوریای تیکدال و پیکدال **۱) روز قیامت: ۲) کنایه از شلوغی**.  
 حه شروهه لاه: هه راوزه نا، حه وگوره **شلوغی**.  
 حه شره لاه: حه شر وحدلا **شلوغی**.  
 حه شفاندن: ده راوین، له ریز وده رنن **حذف کردن**.  
 حه شکاندن: ریک گوشین، وشین **فشندرن**.  
 حه شکوله: به چکه حرج، بیچوده ورج، بیوه‌له ورج **بجه حرس**.  
 حه شمدهت: ۱) ته ریقی، شه رمه‌زاری: ۲) په‌زیوانی **۱) شرمدگی: ۲)**  
 پشیمانی.  
 حه شده ره لاه: حه شر وحدلا **شلوغی**.  
 حه شهربی: زنی که زور تینوی گانه **حشری**، حکم.  
 حه شهنه نوره: گیا له که له توتن ده کاو جاری واهدیه وه ک توتن ده کپشتری  
**۱) گیاهی است شبیه توتون.**  
 حه شیشه: به نگ، حه شیش، په‌درس **حشیش**.  
 حه شیمه‌ت: حه شامات، تایپهه **توده مردم**.  
 حه ف: ۱) بوگدن: ۲) گه نبو: ۳) حه پ **۱) بدبو: ۲) گندیده: ۳) پارس**  
 سگ.  
 حه فار: حه ف **نگا: حه ف**.  
 حه فت: یه کو شده، حه دوت، هه فت **هفت**.  
 حه فتنا: شیست و ده، حدوجارد، حه دتا **هفتاد**.  
 حه فقار: که میار **کفار**.  
 حه فتامین: جاری حه فایم **هفتادمین**.  
 حه فتاته: ۱) موچه‌ی به‌حه روز جاریک: ۲) روزنامه‌ی به‌حه روز جاریک  
**۱) مزد هفتگی: ۲) تشریه هفتگی.**  
 حه فتاو: گلاؤ، شوشتني جی ده‌می سه‌گ به‌جاریک قورا او شمس جار ناو  
**۱) شستشوی مکرر بدن يا لیاس با آب و گل برای رفع نجاست**.  
 سگ.  
 حه فتاهه: حه فتامین **هفتادمی**.  
 حه فتایه: حه فتامین **هفتادمین**.  
 حه فتبر: حه برا، حه دوت نهسته‌دن وه که بیتی **(د) صورت فلکی**  
 هفت برادران.  
 حه فت جوش: لو لینه‌ی له مه‌فرهق **آفتابه مفرغی**.  
 حه ف حه فی: زورخواری بدلمز خور **سکم برست**.  
 حه فت روح: بریتی له زینده‌هه وه که دره نگ گیان به دهسته‌ده دده **۱)**  
 کنایه از زنده‌هه که دیر بمیرد، هفت جان.  
 حه فت ره نگ: ۱) دورو، رویین: ۲) جوری مه‌خمری ری ری **۱)**  
 منافق: ۲) نوعی **مخمل**.  
 حه فت ره نگیله: ره نگزیره، بالداریکه به‌حه دند ره نگ، حه ره نگیله **۱)**  
 پرنده‌هه ای الوان.

حه زیران: حوزه‌ی برا **نگا: حوزه‌ی برا**.  
 حه زیرانی: جو ریک هدرمی، ته‌حری هه مرو **نوعی گلابی**.  
 حه ز: **حه ز** **نگا: حمز**.  
 حه زد: **هه زده** **هیجده**.  
 حه زده‌هی: دیده‌نی کردنی به کوئه‌ل **دید و بازدید خانوادگی**.  
 حه زده‌ت: مدینه‌ت، خه دهت، که‌سمر، خه، کول **اندوه**.  
 حه زیکرن: حه زلیکردن **نگا: حه زلیکردن**.  
 حه س: ۱) هست، ناگاکردن، های: ۲) وشیدی سه‌یرمان **۱) اگاه**  
**کردن: ۲) کلمه تعجب**.  
 حه ساپ: زماره، حیساب، حه ساو، لیکدانه‌وه **حساب**.  
 حه سار: حدوش، گورایی ناچووار دیواری مال **حیاط**.  
 حه ساس: جه زایرچی، پاسه‌وانی شهوف **عسس، شبگرد**.  
 حه سانده‌وه: بی خهم کردن، تاسوده کردن **راحت کردن**.  
 حه سانه‌وه: ۱) همانده‌وه تی رزگار بون: ۲) خاتر جم بون **۱) خستگی**  
**درکردن: ۲) خاطر جمعی**.  
 حه ساو: ۱) حیساب، لیکدانه‌وه: ۲) وچان گرتو **۱) حساب: ۲)**  
**آسوده**.  
 حه ساگه‌ر: حیساب‌گر، فال گره‌وه به تمزیچ **فالگیر**.  
 حه ساوه: ظاوسده، دور لماندوی **آسوده**.  
 حه ساوی: جسته‌که‌ری سیی و همه‌چاک **خر سفید و چالاک**.  
 حه سیپ: نه سیپ، هه سیپ **اسب**.  
 حه سین: شیتی دلداری **مجنون دلدادگی**.  
 حه ستم: زور دروار، سخت **دشوار سخت**.  
 حه سخه‌س: حه ساس، جه زایرچی **عسس، شبگرد**.  
 حه سیان: ۱) خمه‌ردار بون، ناگادار بون: ۲) حه سانه‌وه **۱) خبردار**  
**شدن، آگاه شدن: ۲) نگا: حه سانه‌وه**.  
 حه سیانه‌وه: حه سانه‌وه **نگا: حه سانه‌وه**.  
 حه سیر: رایه‌خی له جه‌گدن و قامیش **حصیر**.  
 حه سیرچن: وه ستای حه سیر دروست کردن **حصیر باف**.  
 حه سیرمه‌یدان: بریتی له دارکاری **کنایه از کتک کاری**.  
 حه سیرو: بریتی له: ۱) خمه‌سو: ۲) خمه‌زور **کنایه از: ۱) مادرزن: ۲)**  
**پدرزن**.  
 حه سین: بی زانین، ناگادار بون، ههست بی کردن **خبردار شدن، آگاه**  
**شدن**.  
 حه سینه‌وه: حه سانه‌وه **نگا: حه سانه‌وه**.  
 حه ش: ورج، هرج **حرس**.  
 حه شار: ۱) بوسه، جیگه‌ی خوتیدا شارنه‌وه: ۲) وه شارتن **۱)**  
**مخفیگاه: ۲) پنهان کردن**.  
 حه شاردا: وه شارتن، شارنه‌وه، فه شارتن **پنهان کردن**.  
 حه شاردار او: شیر او، فه شارتنی **پنهان شده**.  
 حه شار گه: حیگه‌ی شارنه‌وه، بوسه، ره بهت **مخفیگاه**.

حده قبه له: همه ره تی بارانی پاییز **[ع]** عنفوان بارش پائیزی.

حده قمه و سین: ۱) **[توله]** کمراه و ۲) **[قدره بو]** ۱) انتقام گیرنده: ۲) تلافی.

حده ک: ۱) **[وشمی ناوات]**: ۲) **[وشمی دنه دان]**, ده ک: ۳) **[هه لبریواندن]**: ۴) **[وشمی سدیر مان]** ۱) **[حرف تمنا]**: ۲) **[حرف تشجیع]**: ۳) **[حک کردن]**: ۴) **[حروف تعجب]**.

حده کاک: **[موره له لقمن]** **[ف]** مهرساز

حده کایه دت: **[چیروک]** **[ف]** داستان.

حده که: **[ثالوش]**, خوروی لعش **[ف]** خارش پوست.

حده که دار: **[حدشه ری]**, **[تنی تینوی]** **[گان]** **[حکه]**, حشری.

حده کیم: **[بزیشک]** **[ف]** بزشک.

حده گال: پهتی سه مری عاره بان **[ف]** عقال.

حده: ۱) درست, راست: **[نم قسمت حمل ندیو]**: ۲) **[توانده وه]**: ۳) شیاو: **[تو حمل نی لم گدمیدا]**: ۴) شه کرده لجاجدا حمل نایی: ۵) راست, درست: ۶) حل

وه خت, کات: **[نم و حله نه هاتی]** ۱) راست, درست: ۲) حل شدن, ۳) شایان: ۴) وقت, هنگام.

حده لاج: **[هلاج]**, کولکدو په مو شی که ره و به کوتک و کهوان **[ف]** حلاج, پته زن.

حده لال: **[ره وا]** **[ف]** حلال.

حده لامه دت: **[زور سیر]**, عد جایب **[ف]** عجیب.

حده لان: **[تاویر]**, **[جاله]** **[ف]** سنگ غلتان از کوه.

حده لاندن: **[تاوانده وه]**, **[توانده وه]** **[ف]** ذوب کردن.

حده لانه: **[توله]** خورمای ده پوشوه پیچار او **[ف]** خرمای بسته بندی شده.

حده لارو: **[ناوه بو زنان]** **[ف]** از نامهای زنان.

حده بون: **[توانده وه]**, **[تاوانده وه]** **[ف]** حل شدن.

حده لحله له: **[تاشقی عاسمان]** **[ف]** اوج آسمان.

حده لقه: **[نالقه]**, **[گدو]** **[ف]** حلقه.

حده لقه دان: ۱) پده ورهی به کتره و دانیشن: ۲) دهوره له سپیک دان **[ف]**

۱) به دور هم نشستن: ۲) محاصره کردن چیزی.

حده لک: ۱) **[قسی خوش]**: ۲) **[قسی خوش]** ۱) بذله: ۲) بذله گو.

حده لکی: **[هیڑا]**, بدترخ **[ف]** ارزشمند.

حده للا دوشکه: **[هین در حرف]** الاکلنگ.

حده للا دوشه: **[هلا دوشکه]** **[ف]** الاکلنگ.

حده للا قوچکه: ۱) **[حدر حو]**, سیسو: ۲) به سه ره کا دراوي قوچه وه بوگ

**[ف]** ۱) الاکلنگ: ۲) انباسته شده.

حده لله ق: ده گهل و شمی مه لله ق ده توئی واتا: **[قسی بی سدرو پا]** همراه

با «مه لله ق» به معنی حرف بی ربط.

حده لله ق مه لله ق: **[قسی سوک و چروک]** **[ف]** حرف بی معنی و مفت.

حده لله لا: **[زور سیره]**, په کو **[ف]** واژه تعجب.

حده لو: **[هلوه]**, هه لوجه **[ف]** الوجه.

حده لو: ۱) **[هلوا]**, شیوی دوشاو و ناردو رون: ۲) **[گدر گمری]** **[ف]** حلوا:

۲) نگا: **[گه رگمری]**.

حده رنگه: **[حمدورینگه]**, فیل و فیله تمن, چیشیتیکه لم نیسلک و نوک و گدنم و کشمیش و قهیسی و سماق لی ده ندری **[ف]** نوعی غذا.

حده میرده: **[حمدورکس]** که له غاریکدا قدتیس ماون و دلین نیستاش ماون **[ف]** اصحاب کهف.

حده فتوخ: کوانیکی رهه دره نگ چاک ده بیته وه **[ف]** دملی که دیر خوب شود.

حده فتوک: **[حده فتوخ]** **[نگا]**: **[حده فتوخ]**.

حده قته: **[حمدونه]**, هه قته, له شمه وه تاهه بینی **[ف]** هفتنه.

حده قته بی بیجار: **[حده قته ره نگه]**, **[حمدورینگه]** **[ف]** هفت بی بیجار.

حده قته کوک: **[جو ری سد عات]** که **[حمدونه]** **[حاریک قورمیش]** ده کری **[ف]** نوعی ساعت که هفتنه ای یکبار کوک می شود.

حده قته کیش: **[کشانی ماین]** له نه سب له **[حمدونه]** **[زانی دا]** کشش سادیان از اسب در هفته زادن.

حده قته وانان: **[حمدونه وانان]** **[نگا]**: **[حمدونه وانان]**.

حده قته: ۱) **[حده قتا]**: ۲) **[حده قند]** ۱) **[هفتاد]**: ۲) **[هفت]**.

حده فجوش: **[حده فجوش]** **[نگا]**: **[حده فجوش]**.

حده فس: **[حده فس]** **[نگا]**: **[حده فس]**.

حده فسی: **[حده فس]** **[نگا]**: **[زندانی]**.

حده فلک: **[نمول]**, **[قرورگ]**, **[گدروک]** **[گلو]**.

حده فی: ۱) **[هدر دیها]**, **[هز زیا]**, **[زه ها]**: ۲) **[ماری زل]** ۱) **[اژدها]**: ۲) افعی.

حده قیان: ۱) **[رزو خرور]**: ۲) **[ورین]** ۱) **[پر خور]**: ۲) پارس کردن.

حده قین: **[ورین]**, **[حده قین]** **[بارس]** کردن.

حده قده: ده **[حمدوت]** **[ف]** هفدهه.

حده قده: دوای **[شانزده یهم]** **[ف]** هفدهه هم.

حده قده همین: **[حده قده]** **[ف]** هفدهه همین.

حده قده هم: **[حده قده]** **[ف]** هفدهه هم.

حده قده همده مین: **[حده قده مین]** **[ف]** هفدهه همین.

حده حق: ۱) **[لهمدرا]**, **[باره]**: **[در همه حق من باش نه بو]**: ۲) **[خودا]**: ۳) **[کری]**, **[مزه]**, **[مز]**: ۴) **[ترخ]**, **[قیمت]**: ۵) **[راسی]**: ۶) **[په یوندی]**: **[حده قیم په یوندی]**: ۷) **[هدرهت]**, **[جدنگه]**: **[حده قه په لمه]**: ۸) **[توله]** ۱) **[در باره]**: ۲) **[خدا]**: ۳) **[مزد]**: ۴) **[قیمت]**, **[ترخ]**: ۵) **[راسی]**: ۶) **[دین]**: ۷) **[عنفوان]**: ۸) **[انتقام]**.

حده قانی: **[مروی راست و دور وست]** **[ف]** درستکار.

حده قایه ت: **[حیکایت]**, **[چیروک]**, **[سریهورد]** **[ف]** داستان.

حده حق کده ره: **[تاق تاق کده ره]**, **[توناک]**, **[مليکه شو ناخموی]** و **[هدرهت لئي تاک]**, **[فرزاوه که]** **[ف]** مرغ حق.

حده ساندنه وه: **[توله ساندن]**, **[حه یف هدلا نین]** **[ف]** انتقام گرفتن.

حده کردنه وه: **[قدره بودان]** **[ف]** تلافلی کردن.

حده قلی مه قو: ۱) **[گمه می پشکلان]**: ۲) **[هدرا و زه نا]**: ۳) **[حدر حوق]** ۱) **[بازی پشک انداختن]**: ۲) **[جار و جنجال]**: ۳) **[الاکلنگ]**.

حده قلی مه مان: **[جو ری گاله]** **[ف]** نوعی بازی.

حده قلی مه مه: **[حده قلی مه مان]** **[نگا]**: **[حده قلی مه مان]**.

- جهلواچی: هدلو افروش **ح**لوا فروشن.
- جهلوای به شهقان: جو رنگی کمده ب **ح**لوا نوی بازی.
- جهلوابی: به زنگی هدلو، سویری توخ **ح**لوا نگ حلوا.
- جهلتو: لمپیش و هشی جه لتو دا دیت، واتا: ره جاله و بو ره بیاگ **ح**نا «جهلتو» آید به معنی آدم عامی.
- جهلوجک: هدلوچه **ح**لوجه، حولوک **ح**لوجه.
- جهلوكه: هدلوچه **ح**لوجه.
- جهلوهلا: پله پله و ته نگاهه **ح**لجه.
- جهلوب: (۱) دروس، قبول لمنادوا: (له گالتدا منیش حله بهم); (۲) ردوا: (نم کارهت حله بندیو) **ح**ب (۱) قبول شده: (۲) جایز.
- جهلبه: (۱) شاریکه له سوریه نیستاو قدیم همموی کوردبوه: (۲) ناوی زنانه **ح**ن (۱) از شهرهای سوریه: (۲) از نامهای زنان.
- جهلبهبی: (۱) خدلکی شاری جه لب؛ (۲) تنه کهی ده فری روں و شتی تراوی **ح**ن (۱) اهالی شهر حلب: (۲) فلز حلبي.
- جهلبهق مه لب: (۱) حیندرحو، حیجلقانه، هیلاهوب، حندرحو؛ (۲) حلهق مه لله **ح**ن (۱) الاکنگ: (۲) حرف مفت.
- جهلهلا: چهقهه و هراو تیکه کل پیکه کی: (عه جه ب حه شر و حده لایه که) **ح**ن جنجال.
- جهلهله: دنه دانی سه گ بو تی ب مریون **ح**تشیع سگ برای حمله.
- جهلهم: (۱) تازار، دهد: (۲) عدیب، زده **ح**ن (۱) درد و رنج: (۲) عیب و زدگی.
- جهلی: ناخوینده وار به عه لی ده لی **ح**ن علی به زبان عامیانه.
- جهلی: فرمان به هدلاتن، راکه **ح**ن امر به دویدن.
- جهلیان: حه لان **ح**ن نگا: حه لان.
- جهلیب: حه لب، حمل **ح**ن نگا: حمله، حمل.
- جهلی حله: گهمه ده کی تازه لاوانه **ح**ن نوعی بازی.
- جهلیم: (۱) بد حوسه له، لمسه رخو، هیمن: (۲) چیشتی که شکه که: (۳) از ناوه بو زنان: (۴) فدریکه که شک **ح**ن (۱) بردبار: (۲) خوارک حلیم: (۳) از نامهای زنان: (۴) نوعی کشک.
- جهلیساو: هه لیماو، برنج لمنادوا کولاو، شوری بای برنج بنی رون **ح**ن آش برنج بدون رون.
- جهلین: توانه وه، توانه وه **ح**ن حل کردن.
- جهلیو: حه لیب **ح**ن نگا: حه لیب.
- جهم: خواردن له زمانی منالاندا: (نهوه فهی تویه حه می که) **ح**ن خوردن در زبان کودکان.
- جهمال: (۱) مروی بار هد لگر، عه بیال، حه بیال: (۲) کاریته: (۳) داری لای دیوار بو بن کاریته **ح**ن (۱) حمال: (۲) بالار: (۳) ستون.
- جهمام: گرمای، گرم اووه، حومه **ح**مام.
- جهمامچی: کهنسی به سهر حمام راده گا **ح**مامی.
- جهمامکردن: (۱) چونه حمام: (۲) خوششتن لمنادوا، به تراوی **ح**ن حمام گرفتن: (۲) شستشوی بدن.
- جهماموک: (۱) گمد به خوی و خاک کردنی مندانه که خوی و که نوار **ح**موزه.
- جهنتیکه خانه: جیگای رانانی شتی روز به نرخ و که نوار **ح**موزه.
- جهنم: (۱) ناوی کانی و ناوی کی بمنانگه له شاری «کو» **ح**ه (۱) نوعی بازی پیچهها با خاک: (۲) نام یک چشم مشهور.
- جهماموکه: گدمه به خوی **ح**ب بازی با خاک.
- جهماموکی: جهماموکه **ح**ب بازی با خاک.
- جهمایهت: کهوسی، کدی، رام **ح**رام، اهلي.
- جهمایهله: هرجی راست و چهب دهمل کری و سویر بینده: (جهمامایه لی شیر، جهمامایه لی دعوا) **ح**حمایله.
- جهمبار: زوری کهلو پهله خوارده مهنه و سنت تیدا هه لگرن، عه مار، عه نیار **ح**ن اینبار.
- جهمباره پو: کوتانی رزیو له حهمبارا **ح**ن کالای داغی در اینبار.
- جهمهبه لی: کهنسی که هرجی ده کالای واشه خاوین نه بوته وه، وه سواس **ح**سوساس.
- جهمتر: که ری چکوله به کار **ح**ن خر کوچک کاری.
- جهمتدر: مه میمونی لوئی، غلغل، قوسوسور **ح**ن عنتر.
- جهمحم: (۱) وشهی دنه دانی مندال بخواردن: (۲) جوجه، جانه وه ریکی سوری یچجوکه به بیاوه هد لگه ری لیر ده کا **ح**ن (۱) واره ای برای تشویق کوک دک به خوردن: (۲) اساس.
- جهمد: تاگایی، قدست: (بی) جه مددی خو نهف سول کر) **ح**ن فصد.
- جهمدهن: بدقستی، له قهستی **ح**ن عمدأ.
- جهمزک: جو رنگی چیسته **ح**ن نوعی عذرا.
- جهمزهله: بازیه که، ده سته بیده که دادینه وه و ده ستدیه که به سه پیشمان دا بازده دهن **ح**ن نوعی بازی.
- جهمشین: هه لوزه قهیسی، به ری داریکه له هدلوچه و قهیسی به بوده نده **ح**ن شلیل.
- جهمکه: تهندازه بید کی زور **ح**ن اندازه ای بسیار.
- جهمل: (۱) زکبری: (۲) گالتدو گه ب **ح**ن (۱) بارداری: (۲) شوختی و مزاج.
- جهمله: بیدامار، شالا **ح**ن حمله.
- جهمو: گش، گشت، هه مو، سهرباک **ح**ن همه.
- جهمه ده شین: جه مشین **ح**ن شلیل.
- جهمه ره هزی: مل ملاتی، رک به رکتی، رق برقه، بیده ره کانی **ح**ن رقايت.
- جهمه میسنه: جو رنگه **ح**ن نوعی بز.
- جهمه: هه مو، گش **ح**ن همه.
- جههن: حاند **ح**ن جای مشخص.
- جههنا: حه ن **ح**ن نگا: حه ن.
- جهه تعالی: (۱) عده بیال، کوله کهی بیدر کاریته: (۲) مروی باره لگر **ح**ن (۱) ستون خانه: (۲) حمال.
- جهنبهله: جه مایه ل **ح**ن حمایله.
- جهنبه لی: (۱) کهنسی که له شت شوشن دا روز دو دله: (۲) پیده ره وی نیمام **ح**ن حمایله دی حه نیبل **ح**ن (۱) سواس: (۲) حتی.
- جهنتیکه: (۱) روز به قیمه دت: (۲) روز سدیر: (۳) شتی روز لم میزینه **ح**ن (۱) بسیار بازرس: (۲) عجیب: (۳) عجیبه.
- جهنتیکه خانه: جیگای رانانی شتی روز به نرخ و که نوار **ح**موزه.



- حهیوان: ۱) نازهله، بزن و مدر: ۲) کمر و نه قام [۱] حیوان، دام: ۲) احمق و نفهم.
- حهیوه: بهتی، بینی، بهی [۱] میوه به.
- حهیه: توله کوئی، چون پیک دید [۱] هیهات.
- حهیهه حهیه: وشهی سدیرمان به گائنه بی کردن و فوازه تعجب برای مسخره کردن.
- حهی: ناوی پیتیکی ثالف و پیتکه [۱] حج از حروف الفباء.
- حهیت: جوزی بزن [۱] نوعی بزر.
- حهیجز: ناره حدت، و دره زف [۱] ناراحت.
- حهیچ: به کسمی سدر کیش و سل [۱] ستر سرکش.
- حهیذ: ۱) نوره: ۲) و دره زف [۱] خشم تاک: ۲) ناراحت.
- حهیرس: رک و توره بی، قدلسی [۱] عصبانیت.
- حهیز: ۱) ترسنوتک: ۲) زنی سوک: ۳) پیاوی چاوباز [۱] ترسو: ۴) زن تردامن: ۳) مرد تردامن.
- حهیز: هیز، وزه، توان [۱] توان، نیرو.
- حهیزاتی: ترسنونوکی، ترسونه کی [۱] بزدلی.
- حهیزانه: ترسنونوکانه، کاری خویر بانه [۱] از روی بزدلی.
- حهیزا و حهیز: ترسنونوک و ترسنونوک له راست به کتر [۱] دو ترسو در مقابل هم.
- حهیزانه تی: حهیزاتی [۱] بزدلی.
- حهیزبگیر: نامدرانه بهده خسیر گرتی که سیک [۱] ناجوانمردانه کسی را اسیر گرفتن.
- حهیزه بخویی: زیانی خویر بانه و سه ربار بون [۱] با خفت زندگی کردن.
- حهیزه دت: قهدر، حورمه دت، ریزف [۱] عزت.
- حهیزه رقانه: حیندر حوف [۱] الاکلنگ.
- حهیزه ل: ترسنونوک [۱] بزدل.
- حهیزی: کاری نامدرانه کردن، شیوهی حیزان ره چاکردن [۱] نامردی کردن.
- حهیزه تی: حهیزایه تی [۱] بزدلی.
- حهیزتی: حهیزایه تی [۱] بزدلی.
- حهیزی حیزان: له ترسنونوک ترسنونوکتر [۱] بسیار ترسو.
- حهیساب: حهیساو [۱] حساب.
- حهیساب زان: ۱) زانا له زماردن دا: ۲) عاقل و کارلیکده ره وه [۱] حساب دان: ۲) عاقل و کارآمد.
- حهیساباگهر: ۱) لمزماره دا وریا: ۲) حهیساوگهر: ۳) نهستیره ناس [۱] فالگیر با تسبیح: ۲) حهیساگر: ۳) منجم.
- حهیساباگهه ری: ۱) نهستیره ناسی: ۲) فال گرتده وی به تدبیح [۱] منجمی: ۲) فال تسبیح.
- حهیش: زهی وینی گله سوره [۱] زمین گل سرخ.
- حهیشترا: وشنتر، حوشتر [۱] شتر.
- حهیشی: گوریسی پان و دریز [۱] طناب یهنه و دراز.
- حهیفت: چند و نه کی زده لاح [۱] غرفت.
- حهیق: هیلنچ [۱] عقی.
- حهه وینه وه: حاوانه وه [۱] آسوده زیستن.
- حهی: ۱) وشهی سدیرمان: ۲) ناوی خوا [۱] کلمه تعجب: ۲) خدا.
- حهیا: ۱) شدم، فهدی، فهیت: ۲) هدتا، تاکو [۱] حیا: ۲) بدشرط.
- حهیبات: ۱) ریان، ماوهی زیان: ۲) خوش، دلگز [۱] حیات: ۲) دلنشیں.
- حهیاتکان: نابر و جون [۱] رسواشدن.
- حهیاتکاوا: نابر و نه ماو، بی شدم [۱] رسوا.
- حهیاچو: حهیاتکاوا [۱] رسوا.
- حهیاچون: نابر و نه منان، حهیاتکان [۱] رسواشدن.
- حهیار: فیلباز، مکر باز [۱] حیله گر.
- حهیاره: ۱) بیوانه: ۲) بدرده تمرازو [۱] پیمانه: ۲) سنگ ترازو.
- حهیاز: حقه، پازنده که له شیر [۱] پاشنه پای خرس.
- حهیام: دهور و زمانه، روزگار [۱] روزگار، زمانه.
- حهیان: مه علوم، زانرا او: (لیم حهیانه تو زیوته) [۱] عیان.
- حهیب: ۱) شوره بی، عهیب: ۲) که ما یه سی: (ماله که بی حهیبه) [۱] عهیب: ۲) کم و کاست.
- حهیبدار: زده دار، نوقستان [۱] زدگی.
- حهیبیت: مدترسی، سام، ترس [۱] هبیت.
- حهیته: ۱) زه لامی زلخوت، تمهی زلخوت، ناقولا: ۲) بیاوی بدرده سمتی ناغا: ۳) هاوار و داد [۱] لندھور: ۲) پیشکار مالک: ۳) فریاد.
- حهیچه: هاوار و داد [۱] فریاد.
- حهی حهی: وشهی سدیرمان [۱] کلمه تعجب.
- حهیرا: کاورا، هوی فلا نکمه س [۱] فلا نی.
- حهیران: ۱) عاشق، نهوندیار، بندده وار: ۲) هدوای گورانیه کی بدناوبانگ و لمبیرینه: ۳) سمرلی شیواو [۱] عاشق: ۲) نوعی آواز کردن: ۳) حیران.
- حهیز: بی تو بیزی زن، بمخوین بونی زن [۱] حیض.
- حهیزه (۱) هیلنچ و رشانه وه: ۲) زگ چون: ۳) نه خوشی نیستقابی [۱] دل بههم آمدن: ۲) هیضه: ۳) اسستقاء.
- حهیزه بون: بیزه زنی فیلماز [۱] بیزه زن حیله گر.
- حهیزه ران: داریکه له شوینی گرم ده روی و دک قامیشی ناویرده جنی [۱] حیزان.
- حهیش: خوش را بواردن [۱] خوشگذرانی.
- حهیشو: ۱) شهزم و شوره بی: ۲) بی شرمی، بی نابر و بی [۱] شرم و جیا: ۲) بی شرمی.
- حهیشش: حهیچه، دادوهاوار [۱] فریاد.
- حهیف: ۱) وشهی خدمباری، بدخداوه: ۲) تول، توله [۱] افسوس: ۲) انقام.
- حهیقی: به داخده وه [۱] افسوس.
- حهین: ههروهه ک، تدواو له وینه وی [۱] مثل و مانند.
- حهینه: وس، وسکوت، بی ده نگ به [۱] سکوت کن.
- حهینهن: حهین [۱] عیناً.

حیله‌باز: گزی کهر، فیلاوی **ف** حیله‌گر.

حیناوده: جدنه‌بازی، زور بلنی بی، جهنه‌جهن **ف** جانه‌زدن.

حینجه: حونجی، خویندنه‌وهی به سهرو بوره وه **ف** هجّی کردن.

حینجهت: بهانه، پهله: (چیم نه کرود، هدر لیم به حینجه‌ته) **ف** بهانه.

حینچک: کوت، زه نین **ف** کله، فربردن و برآوردن در هنگام جماع.

حینچک‌دان: کوت‌ایدان، کوت پیوه‌دان، لئی زه نین **ف** کله‌زدن.

حینچکه: حینچک **ف** نگا: حینچک.

حیندرحو: حندرحو، سیسو، جی‌جلقانه **ف** الاکلنگ.

حینه: حیله‌ی نه سپ **ف** شیهه.

حیول: حول، گیژ، کیل **ف** گیچ.

حیوه‌ت: سام، ترس، هه‌بیدت **ف** هیبت.

حیوه کی: جوری هله‌لیه‌رکنی کچولان دهیکهن **ف** نوعی رقص دختر بچه‌ها.

حیلک: جولا **ف** جولا.

حیکایه‌ت: حدقاوت، چروک، حه کایدت **ف** داستان.

حیل: ۱) هیز، قمه‌ت، تاقدت؛ ۲) ده‌نکیکی زوربوون خوشه **ف** ۱) توان:

۲) دانه‌ای معطر

حیلانی: جوری هله‌لیه‌رکنی کچولانه **ف** نوعی رقص دختر بچه‌ها.

حیلکانه‌وه: بدعاقا پیکه‌نین، خه نین بهده‌نگی به‌رز **ف** قاه‌قاه خندیدن

حیلکوهور: خه نینی زورو بهده‌نگی به‌رز **ف** با صدای بلند خندیدن.

حیلکه: ده‌نگی خه نین، کدن بهده‌نگی به‌قو **ف** قاه‌قاه خندیدن.

حیلکه‌حیلک: حیلکه‌ی زور **ف** خنده بسیار.

حیلکه‌هور: ده‌نگی پیکه‌نین **ف** صدای خندیدن.

حیلانی **ف** نگا: حیلانی.

حیلم: ۱) بره‌ی مافور؛ ۲) پوی‌تدون **ف** ۱) اضافه نخ فالی که می‌برند؛

۲) پود.

حیله: ۱) ده‌نگی نه سپ؛ ۲) گزی، فیل **ف** ۱) شیهه؛ ۲) حیله.



- خاترخوبی:** ۱) سفرپشکی، یه کم‌هه لیزیری؛ ۲) لمبر دوستایه‌تی (۱) ها؛ هیلک؛ ۲) هیلکه‌گون؛ ۳) وشهی ریز بوژن: (خا فاتم چونی؟)
- اوین انتخاب:** ۲) بخاراط دوستی.
- خاترگرتن:** ریزی‌نان، حورمه‌ت گرتن (۱) احترام گذاشت، خاترلی کردن: تکالی کردن (۱) خواهش کردن.
- خاترناس:** قدرگر، ریزگر (۱) احترام گذار.
- خاتروخوت:** کهین و بهین، لاگیری لهیده‌کتر (۱) از هم حمایت کردن.
- خاتری ته:** خودا حافظ، مانیاوا (۱) خدا حافظ.
- خاتری وه:** خودا حافظ له ثیوه (۱) خدا حافظ شما.
- خاتون:** وشهی ریز بوژنان (۱) خاتون، کلمه احترام برای خانمهای.
- خاتونی:** وشهی دواندی خاتون (۱) کلمه خطاب به خاتون.
- خاته:** ۱) خات؛ ۲) کهیوانو، پیاو بهزی خوی ده‌لتی (۱) مُخفف خاتون؛ ۲) کلمه خطاب مرد به همسرش.
- خاتی:** خاته (۱) نگا: خاته.
- خاجه:** بازرگانی گدوره (۱) تاجر عمدہ.
- خاجه‌ره:** خازه‌لی، کالته‌یه کی شهوانه‌ی جحیلانه (۱) نوعی بازی دسته‌جمعی جوانان.
- خاج:** ۱) چهلبیا؛ ۲) راست و بن راوه‌ستان: (خاج جو نافاثانی) (۱) بیستان (۱) باد دادن غله؛ ۲) پس‌چین.
- صلیب:** ۲) مستقیم و بدون توقف.
- خاچرکان:** سی کوچکه‌ی تاگرف سه‌سنگ پایه دیگ روی آتش.
- خاچک:** کارگ، گوارگ، قارچک (۱) قارچ.
- خاد:** خات (۱) مُخفف خاتون.
- خار:** ۱) زدینی زور سخت؛ ۲) نه‌شکمه‌وت، شکه‌فت؛ ۳) درک؛ ۴) راهاتن، بوکار ده‌رهاتن؛ ۵) رهمل، رهلم، زیخی ورد؛ ۶) خوار (۱) زمین سخت؛ ۲) غار؛ ۳) خار؛ ۴) تربیت شده و کارآمد؛ ۵) ریگ؛ ۶) کج.
- خارا:** ۱) جو ری بارجه‌ی بهترخ؛ ۲) بوکار ناماده‌بو: (چرمده که خاراوه) (۱) نوعی پارچه قیمتی؛ ۲) آماده شده برای استفاده.
- خاران:** له کار ده‌رهاتن، راهاتن له کار (۱) آماده برای انجام کار.
- خا:** هیلک، هیلکه؛ ۲) هیلکه‌گون؛ ۳) وشهی ریز بوژن: (خا فاتم چونی؟)
- (۱) تُخم پرنده:** ۲) خایه، بیضه؛ ۳) کلمه احترام برای زن، مُخفف خاتون.
- خابان:** گل‌بان، ناخه‌بان، بانه‌ناواف (۱) گل اندودام.
- خاپ:** گزی، فیل، حیله (۱) نیرنگ، حیله.
- خاپان:** فریو، خده‌تان (۱) فریب.
- خاپاندن:** فریودان، خده‌تاندن، تمفره‌دان (۱) فریب دادن.
- خاپاندی:** فریوردار او خده‌تاف (۱) فریب خورده.
- خاپتانی:** گالته به خوّل کردنی منلاان (۱) خاک بازی بچه‌ها.
- خاپور:** ۱) ویران؛ ۲) چومیکه له کوردستان (۱) مخرب، ویران؛ ۲) رودی در کردستان.
- خاپوره:** گالته به خوّل، خاپتانی (۱) خاک بازی.
- خاپوره‌ولات:** ولاتی ویران بوی که‌سی تیدا نه‌ماوف منطقه مخرب وه خالی از سکنه.
- خاپهروک:** ۱) دغل به باکردن که له خوّل پاک بینده؛ ۲) پاشه‌روکی ره‌زو بیستان (۱) باد دادن غله؛ ۲) پس‌چین.
- خاپین:** فریوده، هده‌خده‌تین (۱) فریبکار.
- خاپینوک:** زور ده سبر و به فریو (۱) بسیار فریبکار.
- خات:** وشهی ریز بوژنان: (خات مه‌لهک) (۱) مُخفف خاتون، کلمه احترام برای زنان.
- خاتر:** ۱) دل: (خاترجم): ۲) لمبر، بو ریز له تو: (خاتری تو بی) (۱) و ۲) بخاراط.
- خاترانه:** به‌هوی دوستی و خوش‌ویستی کردنی کاریک (۱) خاطر کسی را رعایت کردن.
- خاترجهم:** دل ناسوده، تارخه‌یان (۱) خاطر جمع.
- خاترخازی:** خواحافیزی، مالاواری (۱) خدا حافظی.
- خاترخوا:** عاشق، نه‌یندار (۱) دلداده.
- خاترخوانی:** خاترخازی (۱) خدا حافظی.

خاکلوون: خلیسکان، همل خلیسکان لیز خوردن.  
 خاس: ۱) باش، چاک، رند، خو، تازه؛ ۲) کاهو؛ ۳) گزی، فیل  
 ۱) خوب، پستنیده؛ ۲) کاهو؛ ۳) فریب.  
 خاس بونهوه: له نه خوشی هستاده و، چاک بونهوه شفایافت.  
 خاستر: چاکتر بهتر.  
 خاسکردن: چاکردن. چتی کرن درست کردن. اصلاح کردن.  
 خاسگهل: باشان، چاکان نیکوکاران.  
 خاسما: بمتایبته بویژه، مخصوصاً.  
 خاسوک: قیلیاز مُقلب.  
 خاسه: ۱) ملکی دهوله؛ ۲) تایبه‌تی به کیک: (خاسه تراشی پیروت؛ ۳)  
 هد لیزارد: ۴) گوشتشی پمراسو؛ ۵) پیچه وانهی زره: (خاسه کمو) ۱) اموال و املاک دولتی؛ ۲) مخصوص کسی؛ ۳) برگزیده؛ ۴) عضلات  
 بین دنددها؛ ۵) مقابله بدال، اصل.  
 خاسه‌رنگ: ۱) ره‌نگی که تاچیته و، ره‌نگی کال نایبته و، خوْرنه‌نگ؛  
 ۲) خاکینکی سوُرہ بوده‌رمان و بوهونگ ده‌بی ۱) رنگ ثابت؛  
 ۲) نوعی خاک فرمز رنگ که مصرف درمانی و رنگرزی دارد.  
 خاسه‌کی: تایبه‌تی ویژه.  
 خاسه‌بی: تایبه‌تی ویژه.  
 خاسی: باشی، چاکی، رندی خوبی، نیکویی.  
 خاسیه‌ت: ره‌وشتی تایبه‌تی، کارتیکردنی تایبه‌تی به خوی خاصیت.  
 خاش: ۱) فاش، کوُز، پارچه‌یه کی براو له گندوره و شوتی و...؛ ۲) نقیعی  
 نهندگوستیله؛ ۳) پروپوش؛ ۴) روز و رد ۱) فاج؛ ۲) نگین انگشت؛  
 ۳) خس و خاشاک؛ ۴) بسیار ریز.  
 خاشال: چیلکه و چال، پروپوش خس و خاشاک.  
 خاشخاش: ۱) خاخشاخشک، ره‌بمنوک؛ ۲) پاوانهی بدهنگوله  
 ۱) خشخاش؛ ۲) زیور پای زنان.  
 خاشه: ۱) روشنان؛ ۲) وردو تیکشکاو، خاش؛ ۳) پروپوش  
 ۱) خراش؛ ۲) خرد و خمیر شده؛ ۳) خس و خاشاک.  
 خاشیل: شیوی گهنه کوتاوه که روئی به سه‌راهه کدن، که شکه کی  
 سه‌بهرون آش گندم نیم کوب و رون.  
 خافل: بی‌خدر، های لئی نا، بی‌خدوده غافل.  
 خافلان: سهرقالی، تاگالی بروان سرگرم شدن.  
 خافلاندن: ۱) سمرقال کردن، سمرلی تیکدان؛ ۲) فربودان  
 ۱) سرگرم کردن؛ ۲) فریب دادن.  
 خافور: والا، ناوبدتال میان تهی.  
 خاف: ۱) خاو، نه‌رسراو؛ ۲) نه‌کولاو، لینه‌ندراؤ؛ ۳) نه‌گیشتو، کال  
 ۱) تاب نخورده؛ ۲) نایخته؛ ۳) کال، نارسیده.  
 خافر: گیایده که ده‌رمانی مایه‌سیری به گیاهی است داروی بواسیر.  
 خافک: ۱) کله‌که، خالیگه؛ ۲) کوتالی رزیوی دراو؛ ۳) ده‌سمالی  
 ته‌نکی سمری زنان ۱) تهیگاه؛ ۲) پارچه پوسیده؛ ۳) روسری  
 نازک زنانه.  
 خافلو: خاولی هوله.

خاراندن: ۱) راهیان له کار؛ ۲) سورکردنده وی همه‌ون ۱) آماده کردن  
 برای کار؛ ۲) سرخ کردن سفال.  
 خاراو: ۱) راهاتوله کار؛ ۲) تیر باری سوره وه کراون ۱) آماده شده برای  
 کار؛ ۲) سفال سرخ شده.  
 خارچک: قارچک، کوارگ، کارگ فارچ.  
 خارخاز: لدت لدت، شهقار شدقار شرخد شرخد.  
 خارخارین: گریووه غار مسابقه دو.  
 خاردار: درکاوی، به‌حفل، دروازی خاردار.  
 خاردان: ۱) غارکردن، راکردن؛ ۲) خاربین کردن، وه غارخستن ف  
 ۱) دویدن؛ ۲) دوانیدن.  
 خارز: ۱) هم‌میشک، ههورشک؛ ۲) چیستی میوانی کله تاردو رون  
 دویکن ۱) ترید نان گرم و روغن؛ ۲) کاچی.  
 خارسک: زنه‌گاور، زنه‌فدهله زن مسیحی.  
 خارش: خوره، نالوش، خورانی لمش خارش.  
 خارشت: خارش، خورین، خرو خارش.  
 خارن: خواردن خوردن.  
 خارزره: ههراو نازاده آشوب و بلوا.  
 خاروز: گهداش کله گویز دهی هونهنه گردن بندی که از گردی  
 نشکسته می‌سازند.  
 خاروف: کوبه‌ی ده گوشاد خم دهانه گشاد.  
 خاروک: پیلاوی له‌گی چندر او ای افزار از گیاه بافت.  
 خاریز: ۱) پرسوله؛ ۲) هیلکه و رون ۱) آش عدس و ریزه‌نان؛  
 ۲) خاگینه.  
 خارین: خاران نگا: خاران.  
 خاریون: خاراو نگا: خاراو.  
 خاز: ۱) سور، سور؛ ۲) کاردو، کاردی؛ ۳) جمه‌غز، چفر؛ ۴) خواز  
 ۱) قرص؛ ۲) گیاهی است خوردنی؛ ۳) دایره؛ ۴) خواهان.  
 خازیاز: قالوجیه که سک سوسل.  
 خازبینی: خواستنی کج، خوازبینی خواستگاری.  
 خازتن: دواکردن طلب کردن.  
 خازخازیوک: شوازه لونک گدامنش.  
 خازر: چومیکه له کوردستان ای رودخانه‌ای در کردستان.  
 خازگینی: خوازبینی خواستگاری.  
 خازما: بمتایبته تی ویژه.  
 خازوق: سنگی که ده کنگی تاوانباریان ده برجی جریمه‌ای که در مورد  
 بزهکار اعمال می‌گردد.  
 خازوک: سر سوالکه، زورشت خواز، خوازه لونک گدامنش.  
 خازه‌لئی: خاجه‌رو، گمدیده کی شهوانه‌ی لواهه نوعی بازی گروهی  
 جوانان.  
 خازی: خوب، روح، نالشت پن، سرماریزه.  
 خازیار: قالوجیه که سک که بودا زیانی هدیه سوسل سین.  
 خاز: خلیسک لیز

خالانه: کاری ناشیرین و بی شه رمانه **ف** اعمال زشت و ناپستند.

حال به لهک: ۱) ره شانگی ناواره استی به فران: ۲) بریتی له دوهم مانگی به هار **ف** ۱) زمین خال خالی از برف: ۲) کنایه از ماه اردیبهشت.

حال به ندی: نوخته له ناو رسنه دانان **ف** نقطه گذاری عبارات.

حال تیک: خوشکی دایک، بور **ف** خاله.

حال خاس: جوان، له بدرد، بهده و **ف** زیبا.

حال خال: پله بهله، زور له لادی **ف** خال خالی.

حال خالک: ۱) سیل: ۲) خال خالوکه، جانه و هریکی چکولهی سوری پانکه له به خالی ره شی، تیدان **ف** ۱) طحال، سیربز: ۲) کفس دوزک.

حال خالوک: خال خالوکه **ف** کفس دوزک.

حال خالوکه: ۱) خال خالوک: ۲) گوله سبیره **ف** ۱) کفس دوزک: ۲) کرم شبتاب.

حال دار: ۱) کسی یا حد بوانی که پله می نوری، به بیستده بیت: ۲) ناوی گوندی که له کوردستان **ف** ۱) جانوری که بدنش خال خالی باشد:

۲) نام روستائی در کردستان.

حال کوت: کسی که خالی ده سکرد له پیست نه خش ده **کاف** خالکوب.

حال کوتان: کاری حالت کوت **ف** خالکوبی.

حالو: برای دایک، لا **لو** **ف** دایی.

حالو: خالو **ف** دایی.

حالو: خالو **ف** دایی.

حالوان: خالان **ف** خویشان مادر.

حالو زا: فرزندی خال **ف** دایی زاده.

حالو زازا: نمههی خال **ف** نوه دایی.

حالو زه: کویر و بدلا یه کی گه نمه ره شی هله گیری **ف** سیاهک آفت

گندم.

حالو زن: زنی برای دایک، لا **لو** زن **ف** زن دایی.

حالو میل: ۱) نه خشی مل و سینگی که: ۲) بریتی له بخودا هاتن و جوانتر بونی دلهم: ۳) دهش کردنی تویلی منالی ساوا له ترسی جاوزار

۱) الوان گردن و سینه کیک: ۲) کنایه از دلربا شدن معشوق:

۳) سیاه کردن پیشانی نوزاد از ترس چشم زخم.

حاله: ۱) وشهی بانکردنی برای دایک: ۲) وه ستای ناستگه **ف** ۱) کلمه

خطاب به دایی: ۲) آهنگر.

حاله خدهمه: که سی که له خدمی همه موکس دایه **ف** دلسوز و غم خوار

همگان.

حاله ره شه: گیا یه که له کمره و زده کاو دارکه که دی ره شه **ف** گیاهی است

شبیه کرفس با ساقه های سیاه زنگ.

حالی: مافور، قالی **ف** قالی.

حالی: والا، به تال، بی ناولک، بی ناوه روک **ف** تهی.

حالی چه: مافوری بچوک **ف** قالیچه.

حالی خالی: گمده یه که پیاوایا زن ده گمل مندالی ده کدن **ف** نوعی بازی با

بجهها.

حالیس: پاک، بی خدوش، ساف **ف** خالص.

خاقه: پیستی له ده باغ نه درا، پیستی خاوف **ف** بوست دباغی نشده.

خاقه کی: له سی خاوه داهیزا **ف** تن سست و بی حال.

خالک: ناخ، خول **ف** خاک آلد.

خاکاکوی: تو را وی، خولاوی **ف** خاک آلد.

خاکبازی: گالله به خول کردن، گممه کردنی منلان به خول **ف** خاک بازی.

خاک به توره که کیشان: بریتی له مولات ویران کردن و له بهین بردن **ف**

کنایه از ویران کردن آبادی.

خاکبیز: که و سه زند، هدر جی خولی بی دایرن **ف** سرند.

خاکرُن: خیشک له سی ورد دان **ف** صاف و هموار کردن زمین شخم شده.

خاکری: خوله کده، خوله میش **ف** خاکستر.

خاکریز: به خول قولکه بر کردن موه **ف** خاکریز.

خاکسار: خاکه سمر، بهله نگان، هدرار، بیچاره **ف** خاکسار.

خاکسهر: خوله میش، خوله کده، خولی **ف** خاکسرا.

خاکشیر: گیا یه که دلهین ده مرانه **ف** خاکشیر.

خاک نشین: خاکسار **ف** خاکسار.

خاک و پا: کوش و لاق ماج کردنی گهوران **ف** پایبوسی.

خاکه: ۱) ورده و تو زی قه ندو خه تو زو...: ۲) جوری پیشکه **ف** ۱) خاکه:

۲) نوعی پشه.

خاکه چه ره مگه: گله سی که بوسوانی دیواری و نتاغی ده کار ده کهنه **ف**

نویع خاک سفید که دیوارها را با آن سفید کنند.

خاکه رو: مالینی بن خرمان، گه سکدانی زیر به یده ره **ف** خاک رو بی جای خرمن.

خاکه روک: خاکه رو **ف** نگا: خاکه رو.

خاکه ری: خاکه ری **ف** خاکستر.

خاکه ساری: بهله نگازی، قدره بهختی، کلولی **ف** خاکساري.

خاکه لیوه: ۱) سمره تای بدهار: ۲) هدوه مانگی به هار **ف** اوایل بهار:

۲) فروردین ماه.

خاکه ناز: ۱) مهدونه، بیلوكهی خوله میش ده دان: ۲) پیمده، بیلی ناسن

**ف** ۱) خاک انداز: ۲) بیل.

خاکه ناس: پیمده، بیلاسن **ف** بیل.

خاکه نداز: خاکه ناز **ف** نگا: خاکه ناز.

خاکی: ۱) بهره نگی خول، بوره توکه: ۲) بریتی له مروی بی فیزو خو

به زل نه زان **ف** ۱) بدرنگ خاک: ۲) کنایه از آدم بی افاده.

خاگ: خاو، نه کولاو، نه گه یشتو **ف** خام.

خال: ۱) پسرای دایک: ۲) نیشان، نوخته سه پیست **ف** ۱) دایی:

۲) خال پوست.

خال: ۱) لا لوا، لا لاه، پسرای دایک: ۲) نوخته سه پیست: ۳) نوخته:

۴) ره شانگی ناویه فر: (حال به لهک): ۵) لددوای و شه بدمانای: به تال،

والا: (خشتش خال) **ف** ۱) دایی: ۲) خال پوست: ۳) نقطه: ۴) زمین

خال خالی از برف: ۵) پسوند به معنی تهی.

خالان: عاشیره تی خزمی دایک، هو زی دایک **ف** خو پیشاوندان مادی.

خالانه: قسمی دلخوش کمهی فالگره و **ف** پیش بینی فالبین.

خانگار؛ خانه‌نشین و له پیری له کار که وته **پیر خانه‌نشین**.  
 خاتم؛ ۱) وشمی ریز بُنَن؛ ۲) نهی گموده‌ی من! **۱) خاتم، کلمهٔ احترام برای زنان؛ ۲) بُرگ من!**  
 خاتم‌بی؛ لم‌زانه، خشلیکی سعری زنانه **زبوری است زنانه.**  
 خانوُ مال، خانگ **خانه، سرا.**  
 خانوُبُره؛ خانوُ گموده **خانه بزرگ.**  
 خانوُت؛ ۱) جولا؛ ۲) کاری جولا، جولایی **۱) جولا؛ ۲) پیشَ جولا، جولاًی.**  
 خانوچکه؛ مالوکه‌ی لم‌خوُ که مندان لِه گمدا سازی ده کمن **خانه گلی که کودکان سازد.**  
 خانوُله؛ خانوچکه **نگا؛ خانوچکه.**  
 خانومان؛ سوُخ و شدگ، جوان و دلگر **سوخ و شنگ.**  
 خانه؛ ۱) مال؛ ۲) چاوه‌ی هزار پیشه؛ ۳) خدتراوی چوارگوشه **۱) خانه؛ ۲) خانه‌خانه‌های بله‌ی هم؛ ۳) چهارگوش.**  
 خانه‌با؛ ۱) بریتی له جوُله و بزوته‌وهی سه‌بری ثندام؛ ۲) تمستور یونیکی کم، خانه‌ما **۱) کنایه از حرکت آرام اندام؛ ۲) ورم اندک.**  
 خانه‌خانه؛ خان خان **نگا؛ خان خان.**  
 خانه‌بگیر؛ کهنسی که ده ماله خویدا به خسیری بکدن **کسی که در خانه خود دستگیرش کنند.**  
 خانه‌به کول؛ ره‌بند، بی مال وحال **خانه به‌دوش.**  
 خانه‌بیزار؛ لم‌ماله خوی و هر زاف **از خانه خود بیزار.**  
 خانه‌خراب؛ ۱) مال و پران؛ ۲) بریتی له بین بهخت و کلوُ **۱) خانه‌خراب؛ ۲) کنایه از بدشانت.**  
 خانه‌خوی؛ خواه‌نی مالی به‌میوان **میزان.**  
 خانه‌خویگ؛ خانه‌خوی **میزان.**  
 خانه‌دان؛ ۱) نهمیم زاده، بنیچه عسل؛ ۲) مالی گموده‌ی به‌میوان **۱) تجیب زاده؛ ۲) خانه بزرگ پرمیمان.**  
 خانه‌زاد؛ توکر که لم‌ماله تاغاکه‌دا لم‌دایک بو بی **خانه‌زاد.**  
 خانه‌زاد؛ خانه زاف **خانه‌زاد.**  
 خانه‌زاو؛ خانه زاف **خانه‌زاد.**  
 خانه‌زای؛ خانه زاف **خانه‌زاد.**  
 خانه‌زُوره؛ وشمی داکردنی مریشك که بچنه کولانه‌وه **جاجا، کلمه راندن مرغ به لانداش.**  
 خانه‌شاری؛ دهس به‌سر له ماله خویدا، ریز چاویری پیاوی ده‌ولهت **تحت المراقبه، تحت نظر.**  
 خانه‌قا؛ ده‌رویش دان، سوُفی گه، ته‌کیه **خانقاه.**  
 خانه کولانه؛ خانه‌زُوره **جاجا.**  
 خانه‌کی؛ مالی، کهدی **خانگی، اهلی.**  
 خانه‌گا؛ خانه قا **خانقاه.**  
 خانه‌گومان؛ دل‌پیس لم‌زن **از همسر بدگمان.**  
 خانه‌میری؛ جوُری تری **نوعی انگور.**  
 خانه‌نشین؛ ۱) گرده‌نشین، کهنسی که له بپیری یان نمخوشی نه‌توانی

خالیگه؛ که له کد، برک، قدیر غه **نهیگاه.**  
 خام؛ ۱) خاو، نمریسر او؛ ۲) نه کولاؤ؛ ۳) قندون، پارچه‌یدکی بندوشه، خامدک؛ ۴) قوماشی سبی بو کراس و ده‌ربی؛ ۵) بریتی له فه‌قیر و کمو کدم زان؛ ۶) چدرمی خوش نه کراو، چه‌رمی خاوف **۱) تاب نخوردده؛ ۲) خام، نیخته؛ ۳) قناویز؛ ۴) متقاول؛ ۵) کنایه از ساده‌لوح؛ ۶) چرم دیگان غی نشده.**

خامما؛ کچ عه‌زه و کیری که وختی شوکردنی هاتگه **دختر دم بخت.**

خاماجی؛ خالتیک، خوشکی دایک **خاله.**

خامبیا؛ خانه‌با، ثواس‌ایکی که‌می بی بین **اندک ورم پوست.**

خامک؛ به‌لمی کونجی، کای کونجی **کاه کنجد.**

خامو؛ پانکردنی پیاوی گیلوکه به ته‌وسوه **خطاب کردن شخص هالو.**

خاموُخ؛ به‌کم جاراوندانی ررعت **اولین آبیاری زراعت.**

خاموز؛ خاموُخ **نگا؛ خاموُخ.**

خاموش؛ ۱) جیگه‌ی نه‌نبایو بی هدراو زنا؛ ۲) مرؤی مات و بینه نگ؛ ۳) نه‌مرانی ٹاگر، وہ کوزانی نیگر **۱) جای دنج؛ ۲) شخص کم حرف؛ ۳) آتش خاموش.**

خاموش‌بون؛ ۱) بینه نگ بون؛ ۲) کوزانه‌وهی ناید **۱) ساکت شدن؛ ۲) خاموش شدن آتش.**

خاموش کردن؛ کوزانه‌وهی ناگر **خاموش کردن آتش.**

خاموشی؛ بین ده نگی **سکوت.**

خاموُغ؛ هه‌وه لین نادوانی زرعات **اولین آبیاری کشتزار.**

خامه؛ ۱) قله‌لم، قفرمه، نالا، بنوس؛ ۲) تول، شول **۱) قلم؛ ۲) ترکه.**

خامدک؛ قندونه خام، پارچه‌یدکی بندوشه نامال سوُره له‌ره نگی ته‌رخه‌وان ده کا؛ **(یاخوا لیت مباره‌که بین نافس و خامه کو خارا)** «قولکلور» **قناویز.**

خامه کی؛ پهله‌نگی خامدک **به رنگ قناویز.**

خامینه؛ کاله‌ی چدرمی خاوف **باتابه از چرم خام.**

خان؛ ۱) نازناوی ده سه‌لات داران؛ ۲) شوین شوئی ناو لوله‌ی چه کی گرم؛ ۳) کاروان‌سراف **۱) خان، لقب قدرتمندان؛ ۲) خان تفگن؛ ۳) کاروانسرا.**

خان باجی؛ خوشکی میرد، شوُخوشک **خواهرشوهر.**

خان چی؛ کاروان‌سردار **کاروان‌سرادار.**

خان خان؛ ۱) چاوه‌چاوه‌ی جکوله له هدزار پیشه‌ده؛ ۲) خدت خه‌تی چوارگوشه له‌تخته‌ی دامه و شه‌ترنج داف **۱) و ۲) خانه خانه‌های متعدد و بله‌ی هم روی صفحه سطرنج و..**

خان خانه کی؛ حوكمات کردنی سمر هوزان **خان خانی.**

خاندوك؛ بین گیایه‌که **ریشه گیاهی است.**

خانلک؛ ۱) پنه، ته‌خته‌یدکه ته‌نگوکه‌کی له سه‌ر پان ده که نه‌وه؛ ۲) زه‌میله، زه‌نبیله؛ ۳) خانو، مال **۱) تخته‌ای که چونه را برآن پهن کنند؛ ۲) زنبل؛ ۳) خانه، سرا.**

خانگ؛ مال، خانو **خانه، سرا.**

خاوکه‌رهوه: ۱) شل که رهوه له مدبه‌ست؛ ۲) چهرم به ناو نهرم کردن‌هه وه؛ ۳) بادر او خاوکردنهوه [۱] از تصمیم منصرف کننده؛ ۴) پرم در آب خیسانده شده؛ ۵) تاییده را به خامی برگردانده.

خاولی: پشت‌همال، مدرحمه [۱] حوله.

خاون: خاون، خودان، خیو، ساحیب [۱] صاحب، خداوند.

خاونامه: کتیبی خون لیکدانهوه [۱] کتاب تعییر خواب.

خاووخلیچک: ۱) شل‌وول، نه به گه؛ ۲) تام ناخوش و لیچق [۱] شل و ول؛ ۳) لزج و بدمعزه.

خاووخلیسک: خاو و خلیچک [۱] نگا: خاووخلیچک.

خاووخیزان: زن و منال، ورد و یه خسیر، هه مو خد لکی مال [۱] همه افراد خانواده.

خاوه: ۱) پیتاکی میری؛ ۲) کرانه، قدره بسوی مامله پهشیمانی؛ ۳) سه رانه بو شهلا تی زوردار؛ ۴) لکی تازه‌له‌لیق [۱] باج؛ ۵) پول پرداختی بدليل پشیمانی از معامله؛ ۶) باج سیبل؛ ۷) جوانه تازه بپرون زده.

خاوه‌خاو: ۱) تمده‌لی و خودزینهوه له کار؛ ۲) برهه‌ی تدون؛ ۳) گیای خاوکه مدشکدی پی ده‌هدنون [۱] تیلی و شل بازی؛ ۴) کُرک اضافه‌قالی؛ ۵) گیاهی است.

خاوه‌ر: ۱) خورده‌لات، روزه‌لات؛ ۲) ناوه بو زنان [۱] خاور، مشرق؛ ۳) از نامهای زنان.

خاوه‌ر زه‌مین: ولا تی روزه‌لاتی [۱] مشرق زمین.

خاوه‌می: ماستی شلی شیرنے کولاو بو مشکه [۱] ماست آبکی مخصوص مشک.

خاوه‌ن: خاون [۱] صاحب.

خاوه‌ناش: ۱) ناش‌هوان، ئاسیاوان؛ ۲) فریوی‌دا، هه‌لی خدله‌تائند [۱] آسیابان؛ ۳) اورا فریب داد.

خاوه‌ن چاکه: خیره‌ومند، بپیاوه‌تی [۱] نیکوکار، خیر.

خاوه‌ن‌ند: خاون [۱] صاحب.

خاوه‌ن‌دار: به‌صاحب [۱] دارای صاحب.

خاوه‌ن‌داری: سه‌ریه‌رستی [۱] سرپرستی.

خاوه‌ن زور: به‌ده‌سته‌لات، تو انا [۱] قدرتمند، باتفود.

خاوه‌ن شکو: نازنوا پاتشایانه [۱] لقب پادشاهان.

خاوه‌ن فه‌رمان: ۱) ده‌سه‌لات‌دار؛ ۲) خاوه‌ن کار [۱] فرمان‌وا؛ ۳) کارفرما.

خاوه‌ن قه‌رژ: که‌ستی قه‌رژ‌دهدا به‌قهرزدار [۱] بستانکار.

خاوه‌ن کار: کدستی کدکار به کریکاران ده کار [۱] کارفرما.

خاوه‌ن مال: ۱) خانه‌خوی؛ ۲) ساحیب‌خانو [۱] میزبان؛ ۳) صاحب‌خانه.

خاوه‌ن‌ناو: به‌ناوبانگ، به‌ناووده‌نگ، مه‌نشور [۱] مشهور.

خاوه‌ی: ۱) شلی و تمنه‌لی؛ ۲) کالی، نه‌گه‌پیشتویی؛ ۳) نه کولاوی [۱] شلی، تنبیلی؛ ۴) خامی، تارسی؛ ۵) تاپختگی.

خاوه‌ر: خمو بردنهوه، نیوان بیداری و خمو [۱] پینکی.

لهمال ده‌ركه‌هی: ۱) کدستی به‌حوكمی دولت نه‌توانی لممال ده‌ركه‌هی؛ ۲) افتاده و خانه‌تشین؛ ۳) تحت تظر دولت.

خانه‌واده: ۱) ماله‌گموره؛ ۲) تیره و تایقه [۱] خانه ثروتمندان؛ ۳) طایقه، عشیرت.

خانه‌وخان: ۱) بانه‌ویان؛ ۲) ماله‌ومال [۱] از بامی به بام دیگر پریدن؛ ۳) از خانه‌ای به خانه دیگر رفتن.

خانی: ۱) مال، خانو؛ ۲) کانی، سه‌رجاوه؛ ۳) نازنزاوی شاعیری به‌ناوبانگ ئەممەدی خانی [۱] خانه؛ ۴) سرچشمە؛ ۵) تخلص یکی از شعرای بزرگ گرد.

خانی: ۱) شاریکه له کوردستان؛ ۲) بانگ کردنی خانم به‌حورمه نهوه [۱] شهری در کوردستان؛ ۳) صد اکردن خانم با احترام.

خانیان: هو زنکی کورده که خانی شاعیر سه‌ریه‌وه [۱] عشیرتی است که «خانی» شاعر کرد از آن طایقه است.

خاو: ۱) خدو، نوستن؛ ۲) سیست و بی هیز؛ ۳) نه کولاو؛ ۴) چیگه‌ی مالات و یه کسم له زستاندا که قله‌و یکری؛ ۵) نه گه‌یشت، کال؛ ۶) نه‌رسراو؛ ۷) چرمی خوش نه کراو؛ ۸) بنه‌مای که‌رسنه؛ ۹) گیا و گوچیکی زور بون خوش: (لەکن وه نه‌شدو خاو و هدلاو و بی‌بیونی / هدلاوی پیشته‌ی خاو عه‌بیر و موشکی خهتا) ( حاجی)؛ ۱۰) پارچه گوشیکه له ناور بخولاندا. ده بیرزندلری؛ ۱۱) پرزه‌ی شال و قالی [۱] خواب؛ ۱۲) سیست، بی حال؛ ۱۳) نه‌خته؛ ۱۴) جای پروردن پرواری؛ ۱۵) کال، نارس؛ ۱۶) نتسابیده، ناتنیده؛ ۱۷) چرم دی‌ساغی نشده؛ ۱۸) مواد خام؛ ۱۹) گل گیاه بسیار خوشبوی؛ ۲۰) قطعه‌ای گوشت عضلانی در احسانی بدن؛ ۲۱) پرز شال و قالی.

خاو‌الی: خمه‌لو [۱] خواب‌الود.

خاون: ۱) مزول‌بون؛ ۲) خون‌فالاندن [۱] مشغول شدن؛ ۳) خود را سرگرم کردن.

خاو‌اندن: مه‌شغول کردن، خافل‌اندن [۱] مشغول کردن.

خاوان: خاواندن [۱] سرگرم کردن.

خاو‌انه: فریت، داوی پو له‌تهدوندا [۱] بود قالی.

خاو‌یونه‌وه: ۱) شل بونهوه له کاریک؛ ۲) برتی له شل بونهوه له کاریک؛ ۳) نه‌رم بونی چرمی و شکه‌هلا تو له ناودا [۱] تاب برگشتن، خامشدن؛ ۴) کنایه از بی‌حواله شدن؛ ۵) نرم شدن چرم خشک.

خاو‌بهز: نیوه بادر او، تهوا و بانه‌در او [۱] نیم‌تاییده.

خاورون: هیلکه‌دورون [۱] نیسر.

خاورون: هیلکه‌ورون، خاورون [۱] نیمر و.

خاوزان: لیکدده‌رهوهی خدون [۱] تعییر کننده خواب.

خاوس: خواس، پیخواس، بی‌پیلاو [۱] پای برنه.

خاوك: رسیسک که دره‌نگ باوده خوا [۱] رشته‌یی که به سختی تاب می‌خورد.

خاوك‌رده‌تهوه: ۱) تماندتی چهرم له‌ناودا، خوساندنی چهرم؛ ۲) له‌بادر او ره‌وادندهوه [۱] خیساندن چرم در آب؛ ۳) خام کردن تاییده.

خاوك‌که‌ر: قامیکی زور به‌ناوبانگه [۱] از آهنگهای مشهور گردی.

خته‌دان: ۱) بزاوتن، دنه‌دان: ۲) قدیلکه‌دان **ف**) تحریک و تشویق کردن: ۲) قلقلك دادن.

ختنی: ۱) پشیله: ۲) قدیلکه **ف**) گر به: ۲) قلقلك.

ختنیده: بهیسوس، بزوت، چوله‌چرا **ف**) نیم سورز

ختنیک: چلمی و شکمه بو به لوتده، کهمیله **ف**) خلم.

ختنیکه: قدیلکه **ف**) قلقلك.

ختنینه: خته‌دان، بزاوتن **ف**) تحریک.

خجل: خمریک **ف**) سرگرم کار، مشغول.

خچ: دورکار او له بازی **ف**) از بازی بیرون شده.

خیجان: دوران **ف**) باخت.

خچاندن: دوراندن **ف**) باختن.

خچ خچ: وشهی دور کردنی رهشه ولاع، وحاده‌حاف **ف**) واژه‌ای برای راندن

گله گاو و گاویش.

خواندن گله گاو و گاویش.

خدمام: کاره کمر، کلفت، جیری **ف**) کلفت.

خدمامه: خدام **ف**) کلفت.

خدران: گوندیکی کوردستانه بد عسی ویرانی کرد **ف**) روستایی در

کردستان عراق که به وسیله بعثیها ویران شد.

خدرچیچه: گوندیکی کورده بد عسی ویرانی کرد **ف**) روستایی در

کردستان عراق که به وسیله بعثیها ویران شد.

خدر وله: گوندیکی کورده بد عسی ویرانی کرد **ف**) روستایی در

کردستان عراق که به وسیله بعثیها ویران شد.

خدره‌لیاس: شازده‌ی مانگی ره‌شمه: (خدره‌لیاس سهرما خهلاس) **ف**

شانزدهم اسفند.

خدریک: گوندیکی کورده بد عسی ویرانی کرد **ف**) روستایی در کردستان

عراق که به وسیله بعثیها ویران شد.

خدولک: قدیلکه **ف**) قلقلك.

خدولک: نمزیله، کورته چیروک **ف**) داستان کوتاه.

خدوکه: قدیلکه **ف**) قلقلك.

خدله: خو، ره‌وشت، ناکار **ف**) خوی و روش.

خدی: خده **ف**) خوی و روش.

خدیک: خده **ف**) خوی و روش.

خدیکه: قدیلکه **ف**) قلقلك.

خر: ۱) کو، کوم: (الهچی خر بونهوه؟؛ ۲) هدمو، گش: (۳) گر، گروقدره:

(توبی زه‌وی خره؛ ۴) شتی کممیبی: (که‌لله بیزنج خره؛ ۵) تاودره،

جی لافاو؛ ۶) شیوه‌له: ۷) گری له پیست‌دا، هه‌لتوقین: (بن پیلم خربوه

ده بیشه کوان؛ ۸) چول، له گدل خالی ده بیلین: (بیابانی خزو خالی)؛

۹) ده گدل خوّل‌واتا: جوان: (خزو خول) **ف**) اجتماع؛ ۲) همگی،

همه؛ ۳) کُروی، گرد؛ ۴) داتره‌مانند؛ ۵) آبکند، مسیل؛ ۶) دره تنگ:

۷) غده زیر پوست؛ ۸) مترادف خالی؛ ۹) زیبا.

خرا: ۱) هاویزرا، فری درا: (لاشه خرایه ناو خمره ندهوه؛ ۲) داندرا: (بار

خاوین: خدوخه، که‌ستی که زور ده خدوی **ف**) پرخواب.

خاوین: پاک، پاقز، تمیس **ف**) پاکیزه.

خاوینی: پاکی، پاقزی، پاکزی، تمیزی **ف**) پاکیزگی.

خایاندن: پیچونی وخت: (نم کاره دوروزی خایاند) **ف**) صرف وقت

کردن.

خایان: خایاندن **ف**) صرف وقت کردن.

خاین: غدیان، بی بهخت **ف**) خانن، خیانتکار.

خایه: ۱) هیلکه‌ی مهل، خا؛ ۲) هیلکه‌ی گون **ف**) تخم بینده؛ ۲)

بیضه.

خایه‌رون: خاورون، هیلکه‌رون، هیلکه‌رورون **ف**) نیمر و.

خایه‌ن: غدیان، بی بهخت **ف**) بدشانس.

خایه‌نراو: ودره‌نگ که‌تو **ف**) بدتأخیر افتاده.

خایه‌ومایه: هه‌رجی هه‌یه، هه‌ست و نیست، هه‌رجی دارایه **ف**) هرجه

هست، همه‌جز.

خاییمه: خاورورون **ف**) خاگینه.

خپا: اکرمات، بی‌ده‌نگ و بی‌بزوت **ف**) ساکت و بی حرکت.

خپر: ۱) کوئیله‌وه؛ ۲) کوئین **ف**) ۱) و ۲) کنکاش.

خه‌شهمله: ۱) ماهور، مل نهستور؛ ۲) زوردار و لخو بایی **ف**

۱) گردن کلفت؛ ۲) توانا و مغورو.

خپ کردن: بونه‌کچاری بینه‌نگ گردن، بریتی له کوشتن **ف**) کنایه از

کشن.

خچلاک: ده رک و په‌تجهه‌ی شدق و شر و له کارکه‌موتو **ف**) در و پنجره

مستعمل و از کار افتاده.

خچله: کورتہ‌بالی قده‌لو **ف**) کوتوله چاق.

خمه: خو له‌شیک مات کردن، بدزیه‌وه ده به‌رجا و گرتن **ف**) زیر نظر

داشتن، از زیر مراقب بودن.

خچه گردن: خومات گردن له سوچیک **ف**) آرام در گوشه‌ای خزیدن.

خچه‌هه‌لاتن: بونه‌کچاری له بزوتون که‌وتون **ف**) یکباره از حرکت افتادن.

خت: ۱) خپ، بی‌ده‌نگ و جوّله؛ ۲) بی‌هوده و خوارابی؛ ۳) وشهی

دهر کردنی پشیله **ف**) بی‌سر و صدا؛ ۲) بی‌بهوده؛ ۳) کلمه‌ای که برای

راندن گر به گویند.

ختنه: وشهی ده رکردنی پسیک **ف**) کلمه‌ایست برای راندن گر به گویند.

ختک: پشیله، پشی، پسیک **ف**) گر به.

ختکه: قانه‌قدي، قدیلکه **ف**) قلقلك.

ختکی: ختکه **ف**) قلقلك.

ختکینه: هانه‌دهن، دنه‌ده **ف**) تشویق کننده.

ختل: خبله **ف**) کوتاه‌قد و چاق.

ختوکه: ختکه **ف**) قلقلك.

ختوکه‌دهان: قدیلکه‌دان **ف**) قلقلك دادن.

ختولکه: ختکه **ف**) قلقلك.

خته: ختنه **ف**) نگا: ختنه.

خته‌خت: لیدانی دل له نیگه‌رانی **ف**) به‌تپش افتادن قلب از نگرانی.

خرتك: (۱) گرتکه گوشت، پارچه‌ی پر به چنگ له گوشت؛ (۲) پاشه‌روک؛ (۳) خرکانه، جوری زیبکه امسعری مثال دی؛ (۴) جومگه؛ (۵) بینکی عاره‌بانه؛ (۶) خرچه، گندوره‌ی کال [۱] قطعه گوشت؛ (۲) ساچین؛ (۳) نوسی چوش که سر نوزاد می‌زند؛ (۴) بند بین استخوان؛ (۵) چرخ صندلی و...؛ (۶) خر بزه کال.

خرتک: خرکیده‌رد، کوچکی بروه منست [۲] قله‌سنگ.

خرتکه: جومگه‌ی دست و باف بند استخوانهای دست و پا.

خرتل: (۱) خرتک؛ (۲) بالنده‌ی کی زلی مردار خوره [۱] قله‌سنگ؛ (۲) لاسخور.

خرتوپرت: (۱) وردہ حاجه‌تی کم‌بایی؛ (۲) ورتورت: (دلم کدو تونه خربوپرت) [۱] خرت و پرت؛ (۲) دلهره.

خرتول: (۱) حشامات، نایپوره؛ (۲) گرد و خری بچوک [۱] انبوهی مردم؛ (۲) کروی و کوچک.

خرتوله: چکوله‌ی خر، خرتول [۲] کوچولوی کروی.

خرت و مرت: زنی تیرگوشتی دلگر و جوان [۲] زیبای گوشتالو.

خرته: (۱) دنگی بروتنه‌وهی گیانداری بچوک: (مشک خرته‌ی دیت)؛ (۲) کرکوکه؛ (۳) زموی رهق له کیلاندا، کوده [۱] صدای خفیف؛ (۴) غضروف؛ (۵) زمین سخت در شخم زدن.

خرته‌خرت: دنگی بروتنه‌وهی گیاندار لمناو کوندا، خرته [۲] صدای متالی و خفیف.

خرتهک: پیچکه‌داره‌یده [۱] پرخ صندلی و تخت‌خواب، و...

خرته‌گل: (۱) گلار بونه‌وه، خلور؛ (۲) هله‌نگوتون، ساتمه‌بردن، تل دان [۱] غلتیدن؛ (۲) تلو تلو خوردن.

خرته‌هل: خمرتمل، خرتل، بالنده‌ی گهوره و مردار خورف لاسخور.

خرته‌له: چکوله‌ی تاره دیله [۱] کوچولوی مُدور.

خرتی: تدره‌ی مل قفوی [۱] گردن کلفت.

خرتیلانه: چکولانه‌ی خر و خول [۱] کوچولوی چاق و دوست داشتنی.

خرتیلله: خرتیلانه [۱] نگا: خرتیلانه.

خرتین: ده بیرون، ترازان، هدالتن لم‌پر [۱] ورجهیدن.

خرتیپورتی: کهین و بدین، سرت و هو رف [۱] گفتگوی در گوشی و محramahe.

خرجین: (۱) دنگی دار شکاندن؛ (۲) دنگی فرینی کلو به کومدل [۱] صدای شکستن هیزم؛ (۳) صدای پریدن دسته جمعی ملخها.

خرچ: (۱) کال، کرج؛ (۲) خرچه، گندوره نازو بینه‌گه بشتو؛ (۳) ورج، حرش [۱] کال؛ (۴) خر بزه کال و تارسیده؛ (۵) خرس.

خرج و هور: دنگی داکر و زنی شتی تورت: (خدیاری بدرقه پال دابو).

خرج و هوری ده می بو [۱] کلوج کلوج.

خرچه: (۱) بدچکه گندوره، عده‌تجور؛ (۲) کرته‌ی داکر و زنی؛ (۳) نام از یکه له عه‌ایدا که سمری مازه‌ی تی ده خری [۱] خر بزه کال؛ (۴) کلوج.

(۵) وسیله‌ای در آزاده.

خرخاشه: شهق شهقه [۱] جفیجه.

خرخال: (۱) بازنه‌ی قول؛ (۲) بازنه‌ی یا له زیر و زیو؛ (۳) تیک شکاوا: (همه نیسکی له شم بوته خرخال)؛ (۴) بازنه‌ی دارین که بهداری بیشکه‌دا

خرابه سه‌پشتی باره‌بهر؛ (۳) ویران: (خانوه کمی خراکرده)؛ (۴) باله‌باره ناسیرین؛ (۵) تیکدان وله کار خستن [۱] پرت شد؛ (۲)

گذاشته شد؛ (۳) ویران؛ (۴) رشت و نایسند؛ (۵) از هم پاشیدن.

خراب: (۱) ویران، تیکحو؛ (۲) کاری ناسیرین؛ (۳) له کارکه وته [۱] ویران؛ (۴) کار رشت و نایسند؛ (۳) از کار افتاده.

خراب: خراب [۱] نگا: خراب.

خرایه: (۱) کاری ناسیرین، کرده‌وهی نه باش؛ (۲) فاحبه، جنده، سوزمانی؛ (۳) ریگر، چه‌ته، گوزران [۱] کار رشت و نایسند؛

(۴) فاحشه؛ (۳) راهزن.

خرایه کار: کمی کاری نایسند ده کاف بدکردار.

خرایه کهر: خرایه کار [۱] بدکردار.

خرایی: نه باشی، به‌دهزی، بدکاری [۱] بدی، مقابل خوبی.

خران: خه شه، تیر و جه‌والی لم‌موف جوال موین.

خرارک: خرایی چکوله [۱] جوال موین کوچک.

خراش: روشن، روشنان [۱] خراش.

خرامان: (۱) به‌دهجه‌لار، روشن‌تنی به‌نازو و قمهزه وه؛ (۲) قدره بُوی گوم بُو، ناوانی شتی وندابو [۱] خرامان؛ (۲) ناوان شتی، گم شده.

خراء: (۱) خراب، خراب؛ (۲) دزون، جنبیو، سخیف [۱] خراب؛ (۲) دشتمان.

خراءه: (۱) کاول، ویرانه؛ (۲) خرایه [۱] ویرانه؛ (۲) کار رشت و نایسند.

خراءوی: خرایی [۱] کار رشت و نایسند.

خریند: گوندیکله کورستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] نام روستایی که به‌وسیله بعثیها ویران شد.

خریوچی: جوریکه له گریدان [۱] نوعی گره‌زدن.

خریبون: (۱) کوبون؛ (۲) هله‌سوچنی پیست، نهستوری له پیسته؛ (۳) گرفه‌ریبون: (کهلاکت خریبوه) [۱] اجتماع کردن؛ (۴) ورم کردن بوسن؛ (۵) مُدور بودن.

خریبونه‌وه: کوبونه‌وه، کوم بون [۱] اجتماع کردن.

خرب: (۱) خبزه‌لآن، زیخ‌گه؛ (۲) خموی خوش و له پر: (سمری کرده سمر

سمربن خرب خهدی لی کهوت) [۱] شنزار؛ (۲) خواب خوش و سنگین.

خرین: قله‌لوی کورت، چکوله‌ی تیرگوشت [۱] کوتوله چاق.

خرینوکه: چکوله‌ی قله‌لوی جانه‌ی جوانکیله: (منالیکی خرینوکه) [۱] کوچولوی چاق و دوست داشتنی.

خرینه: خرین [۱] کوچولوی چاق.

خریپق: پر خله خهودا [۱] خرناسه.

خریپه: (۱) پرخه، خریپق؛ (۲) دنگی پای نادیاریک؛ (۳) زیاره، هدره و هزی [۱] خرناسه؛ (۴) خرناسه؛ (۵) صدای پا؛ (۳) تعاوی کار کردن.

خرت: (۱) گرفه‌ری لوله‌یی، خری لوله‌یی؛ (۲) نام از خرماتی؛

(۳) کوری سین سالانه‌وه گوره تر: (نیریه که دوخرنه)؛ (۴) وردہ حاجه‌تی بی‌ترخ: (نه‌مانه ههمو خرت و پرتن) [۱] استوانه‌ای؛ (۵) ابرار

خراطی؛ (۳) شاک سه‌ساله؛ (۴) خرت و پرت، اشیاء بی‌ارزش.

مدور کردن.

**خرکه گازوله:** به تابه سبب زمعنی.

**خرکه لانه:** جکوله‌ی گروقدار، خرتل کوچولوی مدور.

**خرکله:** خرکه لانه کوچولوی مدور.

**خرکین:** راکیشان به سر زهی داراز کشیدن.

**خرمال:** ده‌الانی کونه فرش کهنه‌فر وش.

**خرمان:** ۱) بیده‌ر، خدمان، کوی سوری گمنم؛ ۲) بدسردیه کدا کراوی زور لمیوه (۱) خرم: ۲) توده و آنبوه میوه.

**خرماندن:** کرماندن، دهنگ لددان‌هاتن له کاتی خواردنی شتی تورت دا [صدا] کروچیدن.

**خرمچون:** چواریدل؛ (نمیبه کم خرمچون نال کرد) چهار دست وبا.

**خرمتوک:** کرکره، کروچنه غضروف.

**خرموته:** خرمتوک غضروف.

**خرموچک:** خرمتوک غضروف.

**خرموسک:** قورینچ، قورینجان، وناخون نازاردانی ران و باسلک [نشگون].

**خرموش:** چنگورک، چنگالی پشیله و درنده [چنگال درنده].

**خرموشهک:** خرموش [چنگال درنده].

**خرموهور:** ۱) دهنگی پایی نه‌سیان؛ ۲) دهنگی خشل و زه نیمه [۱] صدای سُم اسبیان؛ ۳) صدای بهم خوردن زیان.

**خرمه:** ۱) دهنگی ویک کهوتی خشلان؛ ۲) دهنگی کروزن [۱] صدای بهم خوردن زیورآلات؛ ۳) صدای کروچیدن.

**خرن:** ۱) بلاونین؛ ۲) گروقدرن، خرتن؛ ۳) گشتمنان [۱] جمع اند؛ ۲) مدور هستند؛ ۳) همه ما.

**خرناش:** کونه‌لوت، کونه کهپو، قولن بیفل سوراخ بینی.

**خرندها:** گیايده که نیخون [گیاهی است خوردنی].

**خرندول:** فرو، فرچک، فریشک آغوز.

**خرنک:** ۱) جوان و له‌بر دل؛ ۲) به‌چکه کهوریشک [۱] زیبا و دوست داشتنی؛ ۳) بچه خرگوش.

**خرنگ:** ۱) جوان و له‌بر دل؛ ۲) دهنگی ویک کهوتی خشل [۱] زیبا؛ ۳) صدای بهم خوردن زیورآلات.

**خرنگوهور:** دهنگ دانه‌هی ویک کهوتی خشل [صدای بهم خوردن زیورآلات].

**خرنگه:** دهنگ دانه‌هی خشل [صدای زیورآلات].

**خرنگه‌خرنگ:** خرنگه‌ی زور [صدای پیاپی بهم خوردن زیورآلات].

**خرنونک:** ۱) جوزی بدی دارمازو؛ ۲) گیايده که بدیکی خرده‌تری [۱] نوعی ثمر درخت مازوج؛ ۳) گیاهی است.

**خرننهق:** به‌چکه کهروشک [بچه خرگوش].

**خرنیفک:** بدیکی دارمازو [نوعی ثمر درخت مازوج].

**خرو:** خارشت، تالوش [خارش].

**خرو:** نیوہ همه‌موتان [همه شما].

**خروتان:** گوندیکی کوردستان که به عسی ویرانی کرد [نام روستایی که چوبی که به گهواره بندند].

**خرخاله:** ثالقی دارین، خرخال ناسایی بوشت قایم کردن، گهوار حلقه‌های چوین.

**خرخاله‌دار:** لاتکی به خرخاله گهواره دارای حلقه‌های چوبی برای سرگرمی بچه.

**خرخز:** پشو سواری و ده‌نگ له سنگ هاتن له کاتی مرگ [خرناس شخص در حال نزع].

**خرخراکه:** قورقره، غدرغمده، داروکه‌ی کون بوده‌ز لی هدکردن؛ ۲) پیچکی عمره بانه؛ ۳) خرخالی قول و پا؛ ۴) بدرچیله، به‌رخه به‌بد [۱] قرقره؛ ۲) چرخ صندلی و...؛ ۳) النگو؛ ۴) غصب.

**خرخدوک:** گفتوک، پفوک، بنی گیايده که ده خورنی [ریشه خوردنی نوعی گیاه].

**خرخه‌هان:** ژنی قدلوی ته‌نگه نه‌ستور [زن چاق و شکم گنده].

**خرداخستن:** توند قایم کردن [محکم بستن].

**خرز:** ۱) گدر؛ ۲) گهراز ماسی [۱] تخم؛ ۲) تخم ماهی.

**خرزهک:** کوکدره شه [بیماری خرسک].

**خرس:** ۱) ورج، هرس، هرج، هن؛ ۲) تهدل؛ ۳) ید کاندی به‌راز؛ ۴) لاسارو گوئی نه‌بسی؛ ۵) داری به‌ر که به‌رنداد؛ ۶) جادو [۱] خرس؛ ۷) تبل؛ ۸) گراز نر؛ ۹) لیوج؛ ۱۰) درخت میوه که شمر ندهد؛ ۱۱) جادو.

**خرسهک:** ۱) ماغوره‌ی تیسک دریز؛ ۲) کولیره‌ی نه‌ستور [قالی خرسک]؛ ۲) گرده‌نان قطور.

**خرش:** ۱) بهدهل، ناحه‌سل؛ ۲) ته‌زوك [۱] بدلی؛ ۲) نارا.

**خرشک:** کرمی میوه‌ی وشک کراو [کرم موجود در خشکبار].

**خرک:** ۱) پله‌کان، پله‌ی قالدرمه؛ ۲) خرکه به‌رد، چمومی پرمه‌هست؛ ۳) کونای قنگ [۱] بلکان؛ ۴) شن درشت؛ ۵) پیزی، مقعد.

**خرکانه:** خرک، جوزی زیکمه‌ی که لمسه‌ری منالی سوا دینت [نوعی جوش که بر سر نوزاد زند].

**خرکردن:** ۱) گروقدرن کردن؛ ۲) کوه کردن، کون کرن، کوکردنوه [۱] مدور کردن؛ ۲) جمع آوری کردن.

**خرکردننهوه:** ۱) لیک کوم کردنی گیانداران؛ (پیاوه کان خرکه‌وه)؛ ۲) هدکردننهوه‌ی پرزوپلاو له‌هزه‌وین؛ (نه‌نگنه که رزاوه خرکه‌وه) [۱] گردهم آوردن؛ ۲) شیی، پراکنده را جمع آوری کردن.

**خرکوک:** جوانکله‌ی چکوله‌ی قله‌لو [چاقالوی کوچک دوست داشتنی].

**خرکه:** ۱) کوچک، زیخی درشت، خیزی پر به‌مشت؛ ۲) جومگه‌ی ده‌ست وپا؛ ۳) نه‌ستورایی رهق له پیست؛ ۴) فهرمانی کوکردننهوه؛ ۵) فهرمانی گروقدرن کردن [۱] قله‌سنگ؛ ۶) مفصل دست و پا؛ ۷) برآمدگی سخت شده زیر پوست؛ ۸) امر به جمع آوری؛ ۹) امر به

عمومی:

خریک: (۱) راکیشان؛ (۲) دهنگی گریان؛ (۳) خلیسک [ف] دراز کشیدن؛

(۲) صدای گریه؛ (۳) لیز.

خریکاندن: (۱) کیشاندن به سر زده وینا؛ (۲) به کول گریان [ف] بر زمین کشانیدن؛ (۲) های های گریستن.

خریکین: (۱) گریانی بهده نگ؛ (۲) خلیسکان [ف] های های گریستن؛ (۲) لیز خوردن.

خریلانه: چکوله‌ی گرفه رف [ف] مدور کوچولو.

خریله: خریلانه [ف] کوچولوی مدور.

خرین: (۱) به لغم؛ (۲) خورین، هیشتا هیچ نه خواردو پاش لامه و هستان [ف] (۱) بلغم؛ (۲) ناشتا.

خرین: پرخه‌ی لوت له خهوا [ف] خرناس.

خرینگه: (۱) دهنگی ویک که وتنی خشنل؛ (۲) پارچه خشلیکه [ف] صدای بهم خوردن زیور آلات؛ (۲) نوعی زبور.

خرینگی: هه نیسک دان ده گه ل گریان [ف] هق هق زدن.

خرینه: (۱) خری؛ (۲) گشته کی چوار یان سی هه ودا [ف] (۱) دندان آسیا؛ (۲) سه یا چهار نخ بهم تاییده.

خر: (۱) لوس و خلیسک: (شد و قوما شه خره)؛ (۲) جنگه‌ی خلیسکان؛ (۳) لمبه ماندویی دهنگ له سینگه و هاتن [ف] (۱) صاف و لغزان؛ (۲) لیزگاه؛ (۳) خشن خش سینه از خستگی.

خرار: شهقه مشار، هه دهی دونه فهمری [ف] اره ده نفری.

خرماگ: عهرا بهیک که به سه ره فرا رای ده کیشن [ف] سورتمه.

خران: (۱) لمسه رستنگ رویشتن؛ (۲) چونه ناو جیگدی ته نگمهوه: (ده کون خزاوه)؛ (۳) خو بدهه خوار کشاندن؛ (۴) فه قیر، نهدار، ده سنه نگ.

خرانی مالن / ندخوانی نیدنان) «قدرتی جان» [ف] (۱) بر سینه و شکم خزیدن؛ (۲) در سوراخ خزیدن؛ (۳) به پائین لغزیدن؛ (۴) فقیر، بینوا.

خراندن: کشاندن به سه ره زویدا [ف] بر زمین کشاندن.

خران: خزاندن [ف] بر زمین کشاندن.

خربردن: داکسان به سه ره زویدا [ف] بر شکم خزیدن.

خربرده وده: لمبه پیکنه نین به پشتا که وتن [ف] از شدت خنده بر قفا افتادن.

خرخزوک: تهرزه‌ی ورد، تهرزه‌که، ته بروکی بوچک [ف] تگرگ ریز.

خرگه: (۱) خلیسکان، جیگه‌ی شه مین؛ (۲) جیگه‌ی کوبونه وی ماسیان له شوینی مهندو په نادا [ف] (۱) لیزگاه؛ (۲) محل تجمع ماهیان در آب آرام.

خرزلک: زه نگدته تری، تلیسکی هه نگور [ف] تلسک انگور.

خرزم: قوم، خوش، کس و کار [ف] خوشانند، فامیل.

خرزمایه‌تی: خوشی، قومایه‌تی [ف] خوشانندی.

خرزم دوست: کمسی که ده گه ل خزمان باشد، قهوم خوشه ویس [ف] علاقمند به خوشانندان.

خزمه ت: راژه، کار بیکسی کردن [ف] خدمت.

خزمه ت چی: نوکه ر، خولام [ف] خدمتکار، نوکر.

بعنیها آن را ویران کردن.

خر و جز: کیشه و شمره و هدرا [ف] جنگ و جدال و جنجال.

خر و خهپان: زنی قله‌ی لوهی له بارو جوان [ف] زن درشت و دل پسند.

خر و سک.

خر و سه: هاوار، همراه هوریا [ف] خروش.

خر و شان: پهشیوی و تیکه ل پیکمل بونی خملک [ف] شلوغی و آشفتگی مردم.

خر و شاندن: پهشیوی لمناو مردمها پهیدا کردن [ف] آشفته کردن مردم.

خر و شان: خروشاندن [ف] آشفته کردن مردم.

خر و شاوا: حه شاماتی ل پهشیوی تیکه لا و بوگ [ف] خروشیده.

خر و شای: خروشاو [ف] خروشیده.

خر و شیان: خروشان [ف] خروشیده.

خر و سه: خروزه ک [ف] بیماری خروشیده.

خر و که: ناوله [ف] آبله.

خر و مه: زنی تیر گوشتش جوان و رند [ف] زن چاق و زیبا.

خر و ههتان: گوندیکی کور دستانه به عسی و بیرانه، کرد [ف] نام روستایی که بعنیها آن را ویران کردن.

خر و یکه: ناوله [ف] آبله.

خر و یله: ناوله [ف] آبله.

خر و ینکه: ناوله [ف] آبله.

خررمه: خره [ف] نگا: خره.

خره: دهنگی ویک که وتنی شتی خه له باردا: (خره‌ی گویندیت) [ف] صدای بهم خوردن انسیاء سخت.

خره به رد: خرکه به رد [ف] قله سنگ.

خره خه: دهنگی خره‌ی زور [ف] صدای خر خر زیاد.

خره فان: لمبه پیری ناوه ز لمده سست دان [ف] خرفیدن.

خره قاوه: لمبه پیری ناوه ز لمده سست داوه [ف] خرفیده.

خره فیاگ: خره فاوه [ف] خرفیده.

خره فیان: خره فان [ف] خرفیدن.

خره فیو: خره فیاگ [ف] خرفیده.

خره که: کونی گوشاد له دیوار و... [ف] سوراخ فراخ در دیوار و...

خره که: چکوله‌ی گرد و قله مو [ف] کوتوله چاق.

خره ندول: خرندول، فروق آغوز.

خری: خلینه، خربنه، ددانی پانی لای کاکیله [ف] دندان آسیا.

خریان: لمزی ده رچون، بهه لمدا چون، گومرا بون [ف] منحرف و گمراه شدن.

خریب: خری [ف] دندان آسیا.

خریج: مل پیوه نان، په لاماردان [ف] هجوم آوردن.

خریشکه: باز روزه لاتی، باز ده بور [ف] باد دیوار.

خریقه ک: بانگیشتن بو هه مو خه لکی ثاوا بیهی نانیان بداتی [ف] مهمانی

خشبیلانه: چکوله‌ی جوانکیله **کوچولوی** دوست داشتنی.  
 خشپیله: خشبیلانه **کوچولوی** دوست داشتنی.  
 خشت: ۱) زرگ، سیخی دروپیشان؛ ۲) بی کدم و زیاد؛ ۳) که‌رسوح،  
 که‌رسوح؛ ۴) گروقدار، خرت؛ ۵) سمرداداره که بدجه قو  
 خشت کده؛ ۶) له دریزی دا بهرانبهه؛ (بالام خشت به قده بالاته) **۱) سینخ دراویش؛ ۲) تام و تمام؛ ۳) آجر؛ ۴) گرد و مُدور؛ ۵) با جاقو  
 صاف و میزان شده؛ ۶) از طول برابر هم.  
 خشت بری: که‌سی که کاربوج ده قالب ده **کا** خشت زن.  
 خشت بری: کاری خشت بر **کا** خشت زنی.  
 خشت برین: ۱) ده قالب کردنی قوز بُ کدربوج؛ ۲) سه‌قرساندنی  
 راست **۱) خشت زدن؛ ۲) با جاقو قطع کردن.**  
 خشت کردن: برین بُ ریکوبینک بُون **کرا** بریدن و میزان کردن.  
 خشته: ۱) کربوج؛ ۲) نیوه شیعر؛ ۳) بریتی له تاوه زن **۱) خشت خام؛**  
**۲) مصروع شعر؛ ۳) کنایه از شعور.**  
 خشته‌که: گرُول، پارچه‌ی سی سوچی بن با خمل له چوغه‌دا **قطعه**  
 پارچه مثلثی زیر بغل.  
 خشته‌نماز: خشته نماز **نگا**: خشته نماز.  
 خشته‌نماز: که‌سی که خشت بر وستا هفل ده **کا** کارگری که آجر به  
 بنّا می‌دهد.  
 خشتبیله: خشبیله **کوچولوی** دوست داشتنی.  
 خشتبین: خشنه خش، خشمه **خش خش**.  
 خش خاشا: گوندیکی کوردستان به عسی ویرانی کرد **نام روستایی** که  
 به‌وسیله بعیها ویران شد.  
 خش خشک: ورد دراوی مس، خورده **پول خرد**.  
 خش خشموک: هزارپی، پزپه، زلپ، روف **هزاریا**.  
 خشر: خحمل، زه تبرات **زبور**.  
 خشر و خال: زه نیه، خشل **زبور**.  
 خشو روشک: تامیسک، تیمیسک **فایتیخال**.  
 خشک: ۱) زلپ، هزارپی؛ ۲) تاو مالک؛ ۳) قوزاخدی و شکه و بُوگ؛  
 ۴) پارچه پارچه‌ی سمه‌هول به‌سمر ناواوه **۱) هزارپی؛ ۲) سیل آورده؛**  
 ۳) غوزه خشک شده؛ ۴) کاشه‌های بین روی آب.  
 خشکوک: سیمه‌هی، ده‌لال، جوانکیله، قده‌شنه نگ، جوان **زیبا**.  
 خشکه: ۱) هیدی و بی‌جر به رویشن؛ ۲) هزارپی؛ ۳) خزین لمسمر  
 زه‌وین **۱) پاورجین؛ ۲) هزارپی؛ ۳) خزیدن.**  
 خشکه‌یی: ۱) بی‌بعمرزا خشاندن له رویشن؛ ۲) بهدزیه و بوجون؛  
 ۳) فرینی مدل نهودی له زه‌وین **۱) با بر زمین ساییدن در راه رفتن؛**  
**۲) دزدکی و یواشکی رفتن؛ ۳) بر واژ نزدیک به سطح زمین**  
 خشگ: خش خشک **هزاریا**.  
 خشگه: شوئنی خشنن له زه‌من **۱) آثر کشیده شده روی زمین،**  
 خشل: زیر و زه نیه، ره‌وش **زبور**.  
 خشم: دل مهندی، توره‌بی **خشم**.  
 خشندۀ: نه‌وی به‌زه‌ویا ده خشی، به‌خزین ده روا **خرنده**.**

خزمه‌تکار: نوکه، خزمه‌ت چی **خدمتکار**.  
 خزمه‌تکاری نوکه‌ری **خدمتکاری**، نوکری.  
 خزمه‌تگوزار: خزمه‌تکار **خدمتکار**.  
 خزن: ۱) سنه‌نگن، بدرد له سه‌ریه که هدْلجنین؛ ۲) که‌له که به‌رد؛  
 ۳) قسن، چاک گوزی پیروز که بون‌سیازان ده چنمه سمری **۱) سنگچین؛ ۲) توده سنگ‌های بارهه ایناشته؛ ۳) زیارتگاه، مرقد.**  
 خزنه: ۱) هدرجانه و هری بسمر زه‌ویدا کیش ده کا؛ ۲) گهنجینه،  
 گهنج **۱) خزنده؛ ۲) گنجینه**.  
 خزوک: ۱) خزنه، هدرجانه و هری له سر زگ ده روا؛ ۲) جیگه‌ی خلیسکان  
**۱) خزنده؛ ۲) لیزگاه**.  
 خزی خزی: ورده ساواری بی‌رون که ثهدیده به منالان **آش ریزه**  
 بلغور بدون چربی که به کودکان دهند.  
 خزیلک: خزگه‌ی خلیسکان **لیزگاه**.  
 خزین: ۱) بدره و خوار خشکه کردن؛ ۲) راخوشین، به‌لش به‌سمر زه‌ویدا  
**چون **۱) فر و خزیدن؛ ۲) خزیدن****.  
 خز: خز، جیگه‌ی خلیسکان **لیز خوردن**.  
 خرگین: خلیسکان **لیز خوردن**.  
 خزین: کیشه‌و همرا، نازاوه **آشوب، بلوا**.  
 خس: خومراندن، خوکز کردن و مات بُون له شتیک **خود را به**  
**موش مردگی زدن**.  
 خست: خس **خود را به موش مردگی زدن**.  
 خستن: ۱) کدواندن؛ ۲) فری‌دان، هاویشن؛ ۳) بمزه‌وی دادان له  
 زوره‌وانی دا؛ ۴) دابهش کردن؛ (یشک خستن) **۱) انداختن؛**  
**۲) پرتاپ کردن؛ ۳) بر زمین افکیدن؛ ۴) تقسیم کردن.**  
 خستنه کار: ده کارکردن **به کار گرفتن**.  
 خستته گهر: هیتانه سوْرَدان؛ (ناشی‌که‌مان خسته گهر) **به گردش**  
**انداختن**.  
 خستته‌وهه: زه و زه؛ (با یز له منال خستته‌وهه تازایه) **زاد و ولد**.  
 خسل: تومی پیاز **بذر پیاز**.  
 خسکه: پیازی زور ورد که له باتی توم نهی چینن **پیاز ریز کاشتنی**.  
 خش: ۱) ده نگی لیک خشانی دوشتشی نهرم و شلک؛ ۲) ده نگی گاسن له  
 کاتی زه‌وی کیلانا **۱) صدای بهم ساییدن دوشی؛ خشک؛ ۲)**  
**صدای گاوه‌هن هنگام شخم**.  
 خشان: ۱) خوشین، به‌سمر عه‌رزا رؤین؛ (مار خوشی)؛  
 ۲) لهیه کساوینی دوشت: (دهستی له دهستم خشا) **۱) خزیدن**  
**۲) برهم ساییدن**.  
 خشاندن: ۱) راکیشان به‌سمر زه‌ویدا؛ ۲) ساوینی شتی له شتی **۱) بر زمین کشیدن؛ ۲) برهم ساییدن**.  
 خشانن: خشاندن **نگا**: خشاندن.  
 خشین: خرین **کوتوله چاق**.  
 خشیه: ده نگی یا که له گیای وشکی ده نین **خش خش**.  
 خشیه‌خشپ: خشیه‌ی زور **خش خش زیاد**.

خلنژه: (۱) زرده قوره، شین شینیک، لوسلوسک، جوئی مارمیکله دی در شته ده گهل گیاره نگ ده گرنی: (۲) بو که لمی منالان (۱) نوعی مارمولک درشت که بدنگ محیط درمی آید: (۲) غرسک بجهه ها.

خلنگ: لمنجه، رهوتی به تازه وه خرامیدن.

خلنگین: لمنجه کردن، به تاز روشتن خرامیدن.

خلویه: (۱) ناسک و تنه که لم: (۲) چکوله ای جوانکیله (۱) لاغر و باریک

اندام: (۲) کوچولوی زیبا.

خلوچه: (۱) والا، پوک، ناویه تال: (۲) زگ هدلا مساق له بهر زور خواردن

(۱) توخالی: (۲) شکم گنده از برخوری.

خلور: گلار غلت.

خلورسته: لور، کیسه تدیسیکی پوش تی تاختر اوی دو تایه لم بن جله و له پیشی باره بهر ده کری (بالشیک مانندی که زیر جل باربر نهند).

خلورک: (۱) تدرزه ورد، گلیرکه: (۲) پهلوله، شمی گزموله هدویر و سهورزی (۱) تکرگ ریز: (۲) آش اوماج.

خلوریگ: گلیرکه تکرگ رین.

خلوز: خه آلوز، ره زی، ره زو زغال.

خلوک: گلوکه بن (گلوکه نخ).

خلولک: (۱) باران و بهر پیکه وه: (۲) چاوره شوک، گولیکه (۱) بارش دودانگ: (۲) گلی است.

خلولیک: تدرزه وردیله، تیریکه که هور تکرگ رین.

خله: (۱) ده نگی شتی لمانو بوشایی دا: (۲) سوکه تاوی خه لیل و خدر (۱) صدای عبور مایع از جسم مُتخلخل: (۲) مُخفف خلیل و خضر.

خله پورت: تایوره، کوبونه وهی حدشامات ازدحام.

خله تان: هه لخمه تان، فریو خواردن فریب خوردن.

خله تاندن: فریو دان فریب دادن.

خله تانن: خله تاندن فریب دادن.

خله تیاگ: فریو دراو، ده سخه روکرا فریب خورده.

خله تین: خایپنونک، فریو درا فریبکار.

خله خل: (۱) ده نگی گمزانی شتی له بوشایی دا، خله: (۲) بریتی له تلاوتل

رویشته تازه پاگرته (۱) صدای عبور مایع از جسم مُتخلخل: (۲) کنایه از تلو تلو خوردن نویا.

خله خلی: تلاوتل رویشته منالی تازه بی گرتو تلو تلو خوردن طفل نویا.

خله فان: خلافان نگا: خلافان.

خله فاندن: خلافان نگا: خلافان.

خله و بون: گلار بونه، خلور بونه غلتبیدن به پایین.

خله و خه رمان: ده خل و دانی سال برداشت سالانه حمویات.

خلی: سست و لمس داهیزا ف سست و بی حال.

خلی: شتی که منالی پیوه ده خاگلی، لدیستوکی بچوکان سرگرمی کودکان.

خلیان: خلور بونه سر ازیز شدن، غلتبیدن.

خلیانه وہ: خلیان غلتبیدن به پایین.

خشنده: خشنده خشنده.

خشوک: خشنده خشنده.

خش: ده نگی و شکه گیا که مارو شتی تر به سه ریا ده رون صدای

خزیدن روی گیاه خشک، خش خش.

خشنه خش: خشنه له دوای یه ک خش خش.

خشنه ک: خشونک خشنده.

خشی: (۱) به خزین رویش: (۲) هه زاری (۱) خزید: (۲) هه زاریا.

خشیان: (۱) راکیشان بد زمیندا: (۲) خزین به سه ره زویدا (۱) بر زمین

کشیدن: (۲) خزیدن.

خشنه ک: خشگه آثر کشیده شده روی زمین.

ختفتان: (۱) توم پوهه کراوی به رله باران: (۲) کراسی بن زری بو جه نگ

(۱) بذرافشانی قبل از موسم باران: (۲) خفتان.

خک: دارکاری کردنی زور کنک کاری مُقصّل.

خگ: خک، لیدانی رور توند کنک کاری مفصل.

خل: (۱) گوشاد بونه شتی که تی خراوه: (هیند گوشاده شوتی بین خله):

(۲) خلور، گلار: (بهر دیکم خل کرده وه): (۳) نل، گل (۱) گشاد:

(۲) غلتان، تلو تلو: (۳) مُتخلخل.

خلافان: (۱) خمریک بون به کاریکده: (۲) فریب خوردن.

(۱) سرگرم شدن: (۲) خمریک کردن: (۲) فریو دان (۱) سرگرم کردن:

(۲) فریب دادن.

خلافان: خلافان نگا: خلافانند.

خلافیو: فریو دراو، خله تای ده سخه رو فریب خورده.

خلافنکه: بازنه داری بیشکه، خر خاله نگا: خر خاله.

خلافته: تمه، قولکه میوه تیدا را گرتن چاله مخصوص نگهداری

میوه و تره بار.

خل بونه وه: گل بونه، خلور بونه غلتبیدن.

خلت: مشکه کویزه ده شت موش کور.

خلت: (۱) تلف، تلیه، تلند: (۲) نه خوشی نه ناسرا وف (۱) تفاله: (۲) بیماری

ناشناخته.

خلتنه: (۱) تلقه: (۲) قورم و سیانی ناو سه بیله دارج گمه (۱) تفاله:

(۲) جرم موجود در چوب سیگار.

خلج: گمه یه که منال دار ده قور دچه قین هم رچی توانی دری بخا

نازایه نوعی بازی کودکان.

خلخل: (۱) همستی پا زور به سه بیر: (۲) تعرزوکه، گلیرکه (۱) صدای

پاورچین راه رقتن: (۲) تکرگ رین.

خلک: (۱) کویله دی رون تی کردن: (۲) ورد که بورد (۱) بستو:

(۲) قلوه ستگ.

خلکردنه وه: گلانتن، خلور کردنده، گلار کردنده غلت دادن از بالا به

پایین.

خلماش: ونهون سه ره زین لمبر خمه هاتن پیشکی.

خلمهت: خزمهت، کاربوکردن خدمت.

**خمنهانه:** دوکانی ره نگریزی، دوکانی خمگه رف دکان رنگر زی.  
**خم خم:** ۱) کونی که پو؛ ۲) خور خوری ده نگی تاو؛ ۳) سوراخ بینی؛  
 ۴) شرشر آب.

**خمخمک:** خم خم سوراخ بینی.

**خم خوتنه:** گدنیو، گند، بو گدنیو بوگ فاسد و گندیده.

**خم خمورک:** زه مینی قوبایار زمین فرو رفتہ.

**خم خموک:** قم قموک، خممه گرو، بزن مرہ فرمجه.

**خم خموکه:** خم خموک فرمجه.

**خم خورک:** ۱) زوی قوبایار، هدردی روجوگ؛ ۲) که نده لان؛ ۳) زمین گود شده؛ ۴) کناره بلند آبکند.

**خم خورکه:** کندالی یچوکی ناوارف بر که کوچک.

**خمسه:** کیله، پیوانه ده خل فیمانه محصول.

**خم شیوان:** بریتی له ناز اووه و یشیوی فکنایه از هرج و مر ج و آشوب.

**خم شیویان:** خم شیوان فکنایه از آشوب و بلوا.

**خم شیوین:** بریتی له ناز اووه چی فکنایه از آشوبگر.

**خم کردن:** لوٹ سرین، که پسو بالک کردن سه و له چلم فین کردن برای شستن بینی.

**خمگه ر:** وستای ره نگریز فرنگر.

**حملنی شیوان:** بریتی له سرگردانی: (وام به سرگردانه، خم لی شیواوه) فکنایه از سرگردان شدن.

**خمه گرو:** خم خموک فآفتاب پرست، نوعی مارمولک.

**خمي:** شین لهرنگی همش فنیلی رنگ.

**خمين:** خمی فنیلی رنگ.

**خن:** ده نگی هدناسه دان فصدای نفس کشیدن.

**خفاف:** ۱) خونساو، تاونگ، شهونم، خو؛ ۲) ورده بارانی زورنمه رم ف(۱) شبنم؛ ۳) ننم نم باران.

**خناک:** ۱) توچ له ملدا؛ ۲) گمردانه یه کپارجه ف(۱) طوق گردن؛ ۳) نوعی زیور گردن.

**خنانه وه:** پیکه نینی ندرم، ورده خه نده، کدنی بدنه سیابی فآرام خندیدن.

**خناو:** خناف فنگا: خناف.

**خناوکه:** گورچک، گورچله، گرچو، گورجه و بله فکله.

**ختنوله:** کوشمه، مات بون و خو خردا فتنها گوشه ای کز کرده.

**خنج:** ناز قمه زه فناز کرشمه.

**خنجک:** کولیت، کوکخ فکوک.

**خنجکان:** خه ندقین، خنکان فخده شدن.

**خنجکاندن:** خنکاندن، خه ندقاندن فخده کردن.

**خنجکه:** خنج، ناز فناز کرشمه.

**خنج و خوبل:** جوانی نازه نین فزیما و دل ربا.

**خنج و منج:** خنج و خوبل فزیما و دل ربا.

**خنجه ره:** خه نجره فخنجر.

**خنجسنه ره:** تیشد بدردی پدناقه بدر نیشانه پیاو بونی مردو فتکه سنگی.

**مستطیلی جنتی قبر نشانه مذکور بودن میت.**

**خليچك:** ۱) شل و ول، نهبه گه، خاو، خونه گرتو: (کابرا یه کی خاوو خليچکه)؛ ۲) تامی لیچق، لینچ: (بامیه که فره خليچکه ناخور گئی) ف(۱) شل و ول؛ ۲) لرج

**خلیز:** خلور فغلتیدن به پایین.

**خلیزان:** تلاوتل کردن، تل بردن، تلدان فتلخوردن.

**خلیزه:** ۱) پولکه، گاگوز، بمری گیایه کی که لوداره و دک ماشی درشت ده چی؛ ۲) گزموله قوری سو ره وه کراو؛ ۳) جانه وه ریکی بچوکه زور بیای

هه یه خوی خر ده کاتمه وه ف(۱) خلر؛ ۲) گلوله گالی سرخ شده؛ ۳) خرخاکی.

**خلیزه وه بون:** گلار بونه وه فبه پایین غلتیدن.

**خلیزه وه کردن:** ۱) خلور کردن وه؛ ۲) خر کردن، خر کردنی کدلا ف(۱) به پایین غلتانیدن؛ ۲) گرد کردن.

**خلیزه:** شیره گیایه که به ده سته وه ده نوسنی فشیره گیاهی است چسبناک.

**خلیسک:** ۱) رهت بردن له سمر شت؛ ۲) جیگدی لوُس، جیگد شه متین؛ ۳) لیچق: (تامیکی خاوو خلیسکی هه بید) ف(۱) سُرسُره؛ ۴) لخشک، لخشه؛ ۵) لرج و نامطبوع.

**خلیسکان:** چه رخین، شه متین، رهت بردن له سمر سه هول فسُردادن و چرخانیدن روی چه.

**خلیسکاندن:** رهت پی دان له سمر سه هول فسُردادن و چرخانیدن روی چه.

**خلیسکانی:** گده می سه هول فسُرسُره بازی روی چه.

**خلیسکه:** ۱) جیگدی خلیسکان؛ ۲) ورده بیواز بو چاندن ف(۱) جای سُرخوردن روی چه؛ ۲) پاز ریز کاشتنی.

**خلیسکیان:** خلیسکان فلیز خوردن.

**خلیسکین:** خلیسکان فلیز خوردن.

**خلیسکین:** خلیسکانی فاسکی بازی.

**خلیف:** ۱) تویزی که له پیستی گیاندار هدل ده بی، تویخ؛ ۲) پلو ره، مائی میشه نگوین ف(۱) پوسته نازکی که جانور می اندازد؛ ۲) کندوی عسل.

**خلیننکه:** قالو نیجه یه که ریخ گزموله ده کا، گو خرسه و کرده فسُرگین غلتان.

**خلیمه:** ۱) خری، خرینه؛ ۲) تام ازی ماستا و کردن؛ ۳) کمیل، سلامه مردی به پاشلی مه زده و شکده و بوج؛ ۴) گشته کی جه وال درون؛ ۵) پارچه به رهی بچوک له برد کاری و هستای به نادا ف(۱) دندان آسیا؛ ۶) وسیله دوغ بهم زدن؛ ۷) گال، سرگین خشک شده بر دنبه گوسفتند؛ ۸) رشته جوال دوری؛ ۹) تکه کوچک سنگ در کار پنایی.

**خلینه و بلينه:** کهین و بهین، خری و بیرتی فرا رابطه محربانه.

**خم:** هه ش، بمری گیایه که نیلی پی دلین، خام و بدنی پی شین ده کمن فنبل.

**خانه:** گوندیکی کور دستانه به عسی ویرانی کرد فنام روستایی که به وسیله بعضیها ویران شد.

خوئارداوی کردن: برینی له بختان به خو کردن له کاریک که نهت کردوه  
اف خود را به دروغ متهمن کردن.

خوابکا: خوداریکی بخاف خدا کند.

خوابه خته کی: خوب و بخت، به هده لکه دوت اف شناسی.

خوابیکا: خوابکا اف خدا کند.

خوابیکا: خوابکا اف خدا کند.

خواپدرس: به نهده ی خودا پدرست اف خدا پرست.

خواپدرست: خواپدرس اف خدا پرست.

خوابیدان: به بخت، سعو اف شناس.

خوابیداو: به خته و هر، به سعو اف بختیار، خوش شناس.

خوابی ره وادیو: خوابیداو اف بختیار، خوش شناس.

خوات: (۱) قایم، توند؛ (۲) خودای تو اف (۱) محاکم؛ (۲) خدای تو.

خواجا: (۱) نازناویک بو جوله که و گاوری دهولمه ند؛ (۲) ناز ناوه بو ملا و ماموستا؛ (۳) خاوهن مال؛ (۴) خمسینراو اف (۱) لقب کلیمی و مسیحی  
ثر و تمند؛ (۲) لقب ملا و استاد؛ (۳) ثروتمند؛ (۴) اخته شده.

خواجانشین: خواجاهن اف نگا: خواجاهن.

خواجاتنه: دوسه کو له هردو لای ده روازه اف دو سکوی دو طرف دروازه های قدیم.

خواجه: (۱) خواجا، خاجا؛ (۲) پیاوی خمسینراو، گون ده رهاتگ؛ (۳)  
خاوهن مال اف (۱) نگا: خواجا؛ (۲) اخته شده؛ (۳) صاحب خانه.

خواجه بیدار: تالقی لهد رگادان اف حلقة در زدن.

خواجه نشین: خواجاهن اف نگا: خواجاهن.

خواحافیز: مالیاوا، خاتری وه اف خدا حافظ.

خواحافیزی: مالاوای، خاترخوازی اف خدا حافظی.

خواهمز کا: نیشه للا اف انشاء الله.

خواخوا: (۱) پاپا، زوربه تاسه؛ (۲) خودا خواز اف (۱) بسیار مشتاق؛  
۲ خدا پرست.

خواداد: (۱) به شتنی که خودا داویه؛ (۲) ناوی پیاوانه اف (۱) خداداده؛  
۲ اسم مردانه.

خواداد: (۱) خودا؛ (۲) وشهی گلی و شکایت: (خواداد لهد سمتی  
چه رخی زه مانه)؛ (۳) ناوی پیاوانه اف (۱) خداداده؛ (۲) کلمه گله و  
شکایت؛ (۳) اسمی مردانه.

خواداد اگ: به شنی خواهی اف خداداده.

خوادان: (۱) خوابیدان؛ (۲) خوی دان: (۳) خوی دان به نازه اف (۱) از  
خدا رسیدن؛ (۲) نسکدان؛ (۳) نمک به حیوان دادن.

خوار: (۱) لای زیر؛ (۲) چهوت؛ (۳) ناله بار له دوستی و مامله داد؛  
۴ خو سک اف (۱) طرف پایین؛ (۲) کچ؛ (۳) کچ حساب؛ (۴) خواهر.

خوار بونه وه: لاره بون، داهاتن اف خم شدن.

خواردن: بهدان جاوین و قوت دان اف خوردن.

خواردنده وه: و خوارن، نوشین اف آشامیدن.

خواردو: (۱) به دهه خوراوه؛ (۲) ده رخوارد دراو؛ (ده رمان خواردو کراوه) اف  
۱ خورده شده؛ (۲) خورانده شده.

خنجهله: چکونه‌ی جوانکیله‌ی خون شیرن اف کوچولوی دوست داشتنی.

خنجه‌ی خنجر اف خنجر.

خنجه‌یانه: خنجه‌له اف نگا: خنجه‌له.

خنجه‌یله: خنجه‌له اف نگا: خنجه‌له.

خنجه‌که: له تجه‌وار اف خرام.

خنخنک: کونه لوت، کونه که بیو اف سوراخ بینی.

خنز: خوبی‌ی، بین تا برو اف ترسو، بزدل.

خنْز: (۱) درو شهزادی: (سنه بین مه خنْزه)؛ (۲) به دزبه کمه اف (۱) سگ گزنده؛ (۲) درد کی.

خنگان: خنچگان، پشوئنی برآن، هدناسه نهمان اف خفه شدن.

خنگاندن: خنچگاندن، خهندقاندن، پشو لی بزین اف خفه کردن.

خنگان: خنگاندن اف خفه کردن.

خنکاو: پشو لی براو اف خفه شده.

خنکیان: خنگان اف خفه شدن.

خنکیاو: خنکاو اف خفه شده.

خنکین: پشوئنی بر: (گورگ خنکین، گومه که بیاو خنکینه) اف خفه کننده.

خنکیندراو: گیانداری که خنگاندوبیانه اف جانور خفه شده.

خنکینراو: خنکیندراو اف جانور خفه شده.

خنگلین: (۱) به شمله شهل ریوه چون؛ (۲) بمولولا دا کمدون اف (۱) لنگ لنگان راه رفن؛ (۲) تلوتلو خوردن.

خنسوی: (۱) گوشاد؛ (۲) کوپهی گهوره‌ی زار زل اف (۱) گشاد؛ (۲) خم بزرگ دهان گشاد.

خنه: ده نگی هه ناسه ماندو اف صدای نفس نفس زدن.

خندخن: هه ناسه برکی له ماندویی اف نفس بریدن از فرط خستگی.

خنینه وه: نمر مخدنه، پیکه نینی له سدر خو اف آرام خندیدن.

خنیه: خنه، بدری گیا به که ده یهارن و بوره نگی دهست و مو به کاردیت اف حنا.

خو: (۱) خزم، دوست و ناشنا؛ (۲) خوم: (خسو به دوستی تو ده زاتم)؛  
۳) لدنا کاما: (وره ماچیکم ده يه خو دنیا کاول نابی)؛ (۴) هدر شه خسی  
نه و: (هدموی بخو برد)؛ (۵) که جی: (خو هاتم تو لمه مال نه بوی)؛  
۶) شهونم، تاونگ، خناف؛ (۷) ناره قهی لمش اف (۱) آشنای؛ (۲) خود راه؛  
۳) در نتیجه؛ (۴) خودش؛ (۵) که، پس؛ (۶) شینم؛ (۷) عرق جسم،  
خوی.

خو: (۱) تدریت، خده؛ (۲) فی، نخوسی فیداری؛ (۳) وشهی که بی او  
ترساندنی له بیو بی خه ببر اف (۱) عادت، خوی؛ (۲) صرع؛ (۳) کلمه  
ترساندن و شکه کردن.

خوا: (۱) خودا، بینایی چاوان، خودی؛ (۲) یان، نا: (خوا بته وی خوا  
نه ته وی)؛ (۳) خوان داوا کار؛ (۴) خوی، بینمای سویری؛ (۵) کاری  
را بردوی خدنین، پیکدنی، خدنی اف (۱) خدا، اتفه؛ (۲) کلمه اختیار؛  
۳) طالب، خواهان؛ (۴) نمک؛ (۵) خندید.

خوازه‌ر: دواکاره‌**خواهان**, خواستار.

خوازه‌کی: دواکاری**طلب کردن**.

خوازه‌لُوك: خازوک**گدامتش**, خواهان سمجح.

خوازیار: دواکار**خواهان**.

خواس: ۱) بای بی‌پیلاو: (پی‌خواس)؛ ۲) سهری بی‌کلاو؛ ۳) لمدای

باس بهمانای خدیده؛ (باس و خواس)؛ ۴) ویست: (به‌خواصی خودا)

۵) پای برنهه؛ ۶) سر بی‌کلاه؛ ۷) پسوند به‌معنی خبر؛

۸) خواسته.

خواست: ویست و نیاز**خواست**.

خواستن: خوازن**خواستن**.

خواستوچ: خوازه‌لُوك**گدا**, گدامتش.

خواسته: ۱) به‌نامه‌ت وهرگیرا؛ ۲) پریاردان: (خوانه‌خواسته)**ف**

۱) امانی؛ ۲) اراده کردن.

خواسته‌نی: ۱) شیاوی به‌نامه‌ت دان؛ ۲) به‌نامه‌ت وهرگیرا**ف**

۱) خواستنی؛ ۲) امانی.

خواستی: خوازینی کراو**خواستگاری** شده.

خواسی: ۱) خدمو، دایکی هاوسر؛ ۲) بی‌پیلاو**ف** ۱) مادر همسر؛ ۲)

پا برنهنگی.

خواشی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد**نام روستایی** که به

وسیله بعیشها ویران شد.

خوافوش: ۱) خوی فروش؛ ۲) ده‌سیرو خوانه‌ناس**ف** ۱) نمک فروش؛

۲) کلاهبردار، خدانشناس.

خواکرد: ۱) خورسک، سرشته؛ ۲) کاری خوا، تیراده‌ی خوا**ف**

۱) بطور طبیعی؛ ۲) اراده الهی.

خواکمه‌م: ۱) به‌خشینی خودا؛ ۲) ناوی پیاوانه**ف** ۱) بخشن

خدانته: ۲) نام مردانه.

خواکه‌ی: ۱) وشیده که به‌واتا: نهی به‌ست‌زمان، نهی بیچاره؛ ۲) خودایه

که‌نگی؟؛ ۳) خودای ثمو**ف** ۱) ای بیچاره؛ ۲) ای خدا کی؟؛

۳) خدای او.

خواگرتو: لی قهوما، بدرک و کینه‌ی خودا که‌فنگ**ف** به‌غضب خدا

گرفتار.

خواگیر: دهین بدمل، مشکول‌زمه**ف** خداگیر.

خواگیری: زولم و زور، کاری ناره و اکردن**ف** خداگیری.

خواهله: خوشک، خوار، خویشک**ف** خواهر.

خوان: ۱) جئی قوئی سوار له‌سمر زین؛ ۲) سفره؛ ۳) یال‌تهدق:

۴) نام‌ازیکه له تاسیا؛ ۵) پاشگر به‌واتا: بیزه‌ری قام، ناوازخوان**ف**

۱) خوان زین؛ ۲) سُفره؛ ۳) طیق؛ ۴) ابزاری در آسیا؛ ۵) پسوند

به‌معنی خواننده.

خواناس: پیاوچاک، به‌تیمان، نیمان‌دار**خداشناس**.

خواناتسی: برآیده‌خوا**خداشناسی**.

خواناسین: خواناسی**خداشناسی**.

خوانچه: ۱) سینی بچوک؛ ۲) جیگکی ورده‌والدی ده‌سگیر؛ ۳) سینی

خوارده: ۱) پیاوی به‌خشنده و ده‌ست‌بلاؤ؛ ۲) خوش‌خور**ف**

۱) سخاوتمند؛ ۲) خوش‌خوراک.

خوارده‌س: زیردهست، به‌ردهست **زیردهست**.

خوارده‌ست: خوارده‌س **زیردهست**.

خوارده‌مهنی: هدرجی شیاوی خوارده‌هه **خوردنی**.

خوارزا: خوشکه‌زا، خویشکه‌زا، خوارزی **خواهه‌زاده**.

خوارزی: خوارزا **خواهه‌زاده**.

خوارزینه: زن خوشک، خوشکی زن **خواهه‌زن**.

خوارک: دانی شیری، شیله **دندان شیری**.

خوارکه: دورمانی پیچه‌ل پلوچ **دوخت و دوز حلزونی**.

خوارگ: لای خوار، لای زیروف **طرف پایین**.

خوارگین: نهی زیروف **پایینی**.

خوارن: خواردن **خوردن**.

خوارنه‌وه: خوارنه‌وه، نوشین **آشامیدن**.

خوارو: لای زیروف **پایینی**.

خواروخیج: جهفت و جهول، جهوت و جیل، لارو خوار **کچ و کوله**.

خواروخیج: خواروخیج **کچ و کوله**.

خواره‌با: لایا، بایهک که نه شده‌مال و نه ذربان **بن** بادی که از جنوب و

شمال توزد.

خواره که‌ویچه که: قیل قاج **اریب، کچ**.

خواره‌هرنی: نازاوه، پیشوینی **آشوب و بلوار**.

خواره‌وه: لای زیروف **پایین**.

خواری: لاری، چهوتی، ناراستی **کچی**.

خواری: لای خوارو، لای زیروف **طرف پایین**.

خوان: پاش وشه واتا: دواکر، ثاره‌زوکار: (ثوابت خوان، نازادی خوان) **ف**

پسوند به‌معنی آرزوند.

خوازبینی: چونه دواکاری کچ که ببینه بُوک، خوازگینی **خواستگاری**.

خوازه‌نی: چونه دواکاری کچ **خواستگار**.

خوازه‌نی که: نهانه‌ی ده‌جهن دواکردنی کچ **خواستگار**.

خوازن: ۱) دواکردن؛ ۲) تاره‌زوکردن **ف** ۱) طلب کردن؛ ۲) آرزوکردن.

خوازنه‌وه: به‌نامه‌ت وهرگرت، وهرگرت به‌نیازی دانه‌وه **ف** به‌امانت

گرفتن.

خوازراو: ۱) دواکراو؛ ۲) به‌نامه‌ت وهرگیرا **ف** ۱) خواسته شده:

۲) امانت گرفته شده.

خوازراوه: خوازراو **نگا**: خوازراو.

خوازگار: دواکر **خواهان**.

خوازگاری: ۱) داوا؛ ۲) خوازبینی کچ **ف** ۱) طلب؛ ۲) خواستگاری.

خوازلوک: خازوک، سرسو‌الکدر **بسیار طالب، خواهان سمجح**.

خوازمه‌نی: خوازبینی **خواستگاری**.

خوازناهه: به‌نامه دواکردنی کاریک **تفاضلی کتبی**.

خوازوک: خازوک **بسیار طالب، خواهان سمجح**.

خوبه خست کردن: خوده پیتاوتان، مردن له ریگه مه بهستیکاف خود را فدا کردن.

خوبه ردان: بریتی له دهس بلاؤی و مال به فیروزان فکنایه از اسراف و ولخر جی.

خوبه رد آنه وه؛ تمدهلی کردن له ناقه است ف عمدًا کاهله کردن.

خوبه ستن: خوگرن، سازبون و بنی نیازبون ف کامیابی.

خوبینی: فیز ده عیه، بادی ههوابی ف خودبینی.

خوبیارازتن: خوبیاراستن ف نگا: خوبیاراستن.

خوبیاراستن: ۱) پاریزکردن، دوره پاریزبون: ۲) بهانه بری ده گهله دهست دریزکر کردن ف ۱) پریزکردن: ۲) دفاع کردن.

خوبیاریز: کمسن که خوی دوره پاریز ده گری: ۲) له خواترس ف ۱) دور گرفتن: ۲) پریزگار.

خوبیاریزی: ۱) له سمر خوبه جواب هاتن: ۲) دوره پاریزی ف ۱) دفاع از خود: ۲) پریزیز.

خوبان: ۱) تمهذه لی، تمدهلی: ۲) عیل و عده شرهت: ۳) ویرانه، کهلاوه: ۴) تو به، جنی ههواری تاوه دان: ۵) بیچاره و کلول ف ۱) تبلی: ۲) عشیرت: ۳) ویرانه: ۴) محل یلاق ایل: ۵) بیچاره و بدیخت.

خوبوشاپان: خو وه شارتون ف خود را پوشاندن.

خوبوشاپان: خوبوشاپان ف خود را پوشاندن.

خوبه: عه شرهت، هوز ف عشیرت.

خوبه رس: خوبخواز خوبین ف خودپرست.

خوبه رس: خوبه رس ف خودپرست.

خوبه رسی: خوبینی ف خودپرستی.

خوبه سن: کمسن که هدر خوی بی باشه ف خودبستند.

خوبه سنند: خوبه سن ف خودبستند.

خوبه سنندی: خدی خو یه سند ف خودبستندی.

خوبه سنی: خوبه سنندی ف خودبستندی.

خوت: پیشگره: ۱) خوت و خورآسی: بی سه بدیب، لدهیجی: ۲) خوت و خالی: به تال: ۳) خوت و خاصل: له پرسونه کاواف بیشوند است به معانی: ۱) بیهوده: ۲) تهی و خالی: ۳) ناخودآگاه.

خوت: تهی تو، بخوت، کهسی ترنا: (خوت و دره) ف خودت.

خوت: خده و نهربتی تو، ناکارت ف خو و خصلت تو.

خوتا: خوا، خودا ف خدا.

خوتاش: ۱) مه کینه هی ریش تاشین: ۲) تامر ازی قهلم دادان ف ۱) ماشین ریش تراش: ۲) مداد تراش.

خوتال کردن: ره راگران بون ف گرانخان سدن.

خوتان: بوخوتان، خده لکی ترنا، نیوه ف خودتان.

خوتان: خده تان، ناکارتان ف خوی و روشن شما.

خوبه: خودبه، وتاری مهلا لمزگه موتاف خطبه.

خوتراش: خوتاش ف نگا: خوتاش.

خوتره: بهرجیع، خوتره کاف نگا: بهرجیع.

خونه که: ۱) بهرجیع: ۲) کویکی لمدار ف ۱) نگا: بهرجیع: ۲) پنک

جه ندره نگه له سمر که بومالی بوک ده جی: ۴) یالله به کی گمورد

- ۱) سینی کوچک: ۲) جای کالای دستفروش که بر سینه گیرند:
- ۳) خنجه عروس: ۴) طبق بزرگ چوبی.
- خوانک: در خونه ف سربوش دیگ و دیزی.
- خوانکه: ۱) خوانک: ۲) دیزی چکوله دونه فمری: ۳) داریکی نهستور که موروی ناشی تدایه: ۴) پنهی نان کدری: ۵) سربوش دیگ: ۶) دیزی کوچک دونفری: ۷) چوبی که مهره سنگ آسیا را دربر گرفته:
- ۸) تخته ای که چونه خمیر را بر آن پهن کنند.
- خوانگ: خوشک، خوشک ف خواه.
- خوانوس: چاره نویس، تاکام، له چاره نوسر او ف سرنوشت.
- خوانه: ۱) پنه، خانک: ۲) خوانی، ناشکرا، دیاری، خویا ف ۱) نگا: پنه: ۲) آشکار، پدیدار.
- خوانه خواسته: خوانه کا، روندات ف خدای ناخواسته.
- خوانه کا: خوانه خواسته ف خدای ناخواسته.
- خوانی: خویا، خودا، بینایی چاوان ف خدا.
- خواوهند: خواوهن ف خدا.
- خواه: ۱) خواز: ۲) وشهی بزاردن: ۳) خوا: (خواه بتدوی یان نه تدوی) ف ۱) خواهان: ۲) واژه ای برای انتخاب: ۳) خواه ناخواه.
- خواهش: تکا، نرجو، تمدهن ف خواهش.
- خواهیش: خواهش، تکا ف خواهش.
- خواهیشت: خواهش، تکا ف خواهش.
- خوای: ۱) خدنه، کمن، پیکه نین: ۲) خودای نهود: ۳) خودا: (به خوای، خوای ده زانی) ف ۱) خنده: ۲) خدای او: ۳) خدا.
- خوایش: تکا، خواهش ف خواهش.
- خوایش: خواهش ف خواهش.
- خوایی: ۱) خواستن، ویستن، خوازی: ۲) کاری خود: ۳) له خواترس: ۴) ده تموی، گهره کته ف ۱) خواستن: ۲) کار خدا: ۳) از خدا ترس: ۴) می خواهی.
- خوایی نه خوایی: بتدوی و نه تدوی، بدناچاری ف خواه ناخواه.
- خوبار: خفتان، زهونی دیم که بهوشکی و بدرله باران چیند را بی ف زمینی که قبل از باران بذر افسانی شده باشد.
- خوبان: ناهومید، دلسارد ف تومید.
- خوبردنه پیش: خو ره پیش کردن، هدولدان بو گمورد بون ف خود را مطرح کردن و جلو بردن.
- خوبرین: خو بریندار کردن به تیغ ف خود را زخمی کردن.
- خوبرینه وه: ۱) به دهست له سمر روز و دان له شیوه نهاد: ۲) جلک له بدر خودا درین له شیوه و شه پورزاده ف ۱) بر سر و روی خود زدن در عزا: ۲) از شدت تاثیر لیاس دریدن.
- خوبزه: نوکره، خزمه تجیی اف خدمتکار.
- خو بوكوتان: کوشش و تدقای زور بومه بهستیک ف تلاش بسیار برای هدفی.

(۲) رق خواردنده، رک ناشکرانه کردن (۱) غم خوردن پنهانی؛ (۲)

خشم را آشکار نکردن.

**خوْخُوتَي:** تایبَهَتِي **خصوصی.**

**خوْخُورُ:** دزمی گهل و قهومی خوی؛ (کسوردیش چکورده؛ میله‌تی خوْخُوره پیکوه / بوگیان و مالی یه کتری سمکول ده کمن له خوی) (مه لامارف) **ضدّ هم زیادان، بیگانه برست.**

**خوْخُورانَدَن:** (۱) بریتی له پشداریون له پیتاک بو هزاران کوکردنده؛

(۲) خارشت له کوّل لمش کردنده (۱) کنایه از سهیم شدن در امور

خیرید؛ (۲) خود را خاراندن.

**خوْخُولَي:** شهوله‌بان، ناشه گویری، منال ترسین **لولو، بچه‌ترسان.**

**خوْخُوبِي:** خوختی، تایبَهَتِي **خصوصی.**

**خُود:** (۱) خوی؛ (۲) خوی؛ (خودی خوی هات) (۱) خود؛ (۲) خودش.

**خُودُ:** کلاوی ناسن **کلاه خود.**

**خُوداپَهْرَس:** خواپه‌رس **خداپرست.**

**خُوداپَهْرَسَت:** خواپه‌رس **خداپرست.**

**خُوداگَرَتَن:** خو راه که سیک یا له نجیر مات کردن **کمین کردن.**

**خُوداکَوْتَان:** خو قایم کردن له زه‌ویدا، ریشه داکوتان **ریشه دوانیدن.**

**خُوداگَيْرَتَن:** خو راه که سیک یا له نجیر مات کردن **کمین کردن.**

**خُوداگَيْرَي:** (۱) زالم، دهست دریزکه کر بو ماغی بی ده ست‌لات؛ (۲) غه‌زدب

لئی باریو (۱) ظالم، چیاولگر؛ (۲) مورد غضب الهی.

**خُوداگَيْرِي:** کاری نازه‌واو بی وی‌جدانی، بی تینسافی **بی انصافی.**

**خُودان:** (۱) خیو، خاوهن، ساحیب؛ (۲) خودا (۱) صاحب؛ (۲) خدا.

الله.

**خُودان:** (۱) تاره قهی لهش؛ (۲) تاره ق کردنده (۱) عرق بن؛ (۲) عرق

کردن.

**خُودانان:** (۱) خوبه کوشتن دان، خوبه کوشتن دان (۲) بربار له سمر

**خُودان:** (خوم دان او به چمه سه‌ری) (۱) خودرا به کشتن دادن؛ (۲) در

خود دیدن.

**خُوداوَهْنَد:** خواوهن **خداوند.**

**خُودَيْه:** خوته، وتاری مهلا له مزگه‌وت **خطبه.**

**خُودَيْنِي:** خوبینی، خو یه‌سندي **خودبینی.**

**خُودَهْسَن:** خو خوش‌ویست، خو یه‌سندي **خودبینی.**

**خُودَهْسَنَد:** خو یه‌سن **خودبینی.**

**خُودَهْرَاش:** خو تراش **نگا: خوتاش.**

**خُودَهْدَار:** خو راگر، پشودری، به‌حه‌له **خوددار.**

**خُودَهْدَارِي:** خودداری، خو راگرتن **خودداری.**

**خُودَزِينَهْوَه:** به‌نهنی بی‌جهی هشتن **جیم شدن.**

**خُودَسَهْرَه:** سر به خو، له خووه **بی اجازه.**

**خُودَسَهْرِي:** کار به تاره زوی خو کردن. گوئندان به قسمی کم،

لاساري **خودسری، دیکتاتوری.**

**خُودَگِيرِي:** خودداری **خودداری.**

چوین.

**خُوتَلَانَدَنَهُ وَهُ:** گوزین **غلتیدن بر زمین.**

**خُوتَن:** به بوله بول، پرته کرف **غولند کننده.**

**خُوتَوْخُورَايِي:** بی هو، بی سه‌مدب، له هیچی **بدون سبب.**

**خُوتَوْخُوزَويِي کَرَدَن:** به سه‌ر خودا هینانی کاریک که نه کراوه **نهمت کاری به خود زدن.**

**خُوتُوكَه:** قدیلک، ختوک **غلغلک.**

**خُوتَه:** به چکه نده، جوریک ماسی **نوعی ماهی.**

**خُوتَه خُوت:** بوله بول، پرتاولد **غولند.**

**خُوتَه کَه:** خوتره ک **نگا: خوتره ک.**

**خُوتَه کَرَدَن:** بوله کردن، پرتاندن **غولند کردن.**

**خُوتَه کَه:** جوری ماسی **نوعی ماهی.**

**خُوتَنَيِي کَرَدَن:** خو خستنه ناو کومه‌لموه، زیاتر بو شرگه ده گوتری **خود را به سط کشیدن.**

**خُوتَنَيِي گَرَتَن:** (۱) خوتی کردن؛ (۲) زور زیاد خواردن **(۱) خود را به میان اندختن؛ (۲) زیاده از حد خوردن.**

**خُوتَلَيلَ كَرَدَن:** (۱) لا بدلا روشنی؛ (۲) خوتاس و لوس دان **(۱) حائی رفت؛ (۲) صیقل دادن، آرایش کردن.**

**خُوتَنَيِي هَلَسُون:** به زمانی لوس بونه هه وال **دوست تعلقی.**

**خُوتَنَيِي هَلَقوْتَان:** سنگ هینانه پیش بی داوالی کردن **فضولی کردن.**

**خُوتَنَيِي هَلَقوْتَانَدَن:** چونه ناو کاری خذلکه و سه‌رد خو **فضولی کردن.**

خوجه: نازناوی مهلا یانه **لقب روحانی.**

**خوجه‌لَي:** سپیندار، نه‌سپیندار **سپیدار.**

**خُوجَي:** دایستوی قدیمی له گوند **مقدم.**

**خُوجَي بَي:** خوچی **نگا: خوچی.**

**خُوجَه:** خوشک له زاراوهی زنان دا **خواهر در گویش زنانه.**

**خُوچَم:** خوشک **کلمه خطاب: خواهر من.**

**خُوچَوَك:** زور چکوله، وردیله **کوچولو، ریز.**

**خُوچَه‌شارَدان:** خووه شارتن، خوبواردن **پنهان شدن.**

**خُوچَه:** کوچ، هلو، هدستالو **هلو.**

**خُوچَه‌فَلَانَدَن:** خو خلا فاندن **خود را به کاری سرگرم کردن.**

**خُوچَه‌دَان:** ناماوه و تهیار بون **خود را آماده کردن.**

**خُوچَه‌هَلَدان:** خو خردان **خود را آماده کردن.**

**خُوچَه‌هَلَفَانَدَن:** خمریک بون به کاریکه و له بمر بیکاری **خود را به جهت وقت کشی سرگرم کاری کردن.**

**خُوچَه‌هَلَفَانَن:** خو خلافاندن **نگا: خو خلافاندن.**

**خُوچَه‌هَلَفَكَي:** شتن که خوی پیوه خمریک بکمن له بیکاریان **سرگرمی.**

**خُوچَه‌خَنَكَ:** کونه تفناک، کونه لوت **سوراخ بینی.**

**خُوچَه‌خَواه:** خوبین، خو یه‌سندي **خودخواه، خودبین.**

**خُوچَه‌خَوارَدَنَهُ وَهُ:** (۱) بریتی له پیش خواردنده و له خدم و خهدتان؛

خوار او؛ ۱) بچنگ هد لکرپنرا او له بهر خور او؛ ۲) خواردو خوریاگ؛  
۳) ددانی کرم خواردو؛ ۴) لیو که ندالی ناو بردو؛ ۱) خاریده شده؛  
۲) خورده شده؛ ۳) ددان کرم خورده؛ ۴) کناره فرسوده رود.

خوار او؛ ناوی به گور به تند و تم جریان سریع آب.  
خوار او؛ ۱) روزبه، ده می روز ناوابون، تنهنگی نویزی شیوان؛ ۲) ولاتی  
روز اولی، خورشین؛ ۱) غروب؛ ۲) مغرب.

خوار او بون؛ روزبه زین، ندیوبونی زرد بهر، خوه رنیشن؛ ۱) غروب  
کردن آفتاب.

خوار او ای؛ خالکی ولاتی روز اولی؛ ۱) اهل مغرب زمین، غربی.  
خوار او؛ تو زاوی، خولاوی؛ ۱) گردآولد.

خوار ای؛ ۱) لاسارو سمه سه سخت؛ ۲) به لاش، بی نرخ؛ ۳) فیرو، به هیچی  
چوگ؛ ۴) بی هو، له هیچن؛ ۱) دیکتاتور، خودسر؛ ۲) مجانی؛  
۳) هدر رفته؛ ۴) بی دلیل.

خوب؛ خرب؛ خواب زودرس و سنگین.

خور به؛ راتله کانی دل؛ (خور به له دله و هات)؛ ۱) دل فر و بختن.

خور به رست؛ تیر تیره، جو ری مار میلکه؛ ۱) آفتاب پرست.

خور بیان؛ خور به؛ ۱) فر و بختن دل.

خورت؛ به هیز، قمه دار؛ ۱) قوی، نیز و مند.

خورت؛ لاو، جحیل، گمنج؛ ۱) بُرنا، جوان.

خور تانی؛ تافی جوانی، روز باری گنجی، لاوه تی؛ ۱) عنفوان جوانی.

خور تی؛ زوری، به زبری هیز؛ ۱) زور کی.

خور ج؛ هه گبه هه بمن، چه نته هه له بن ته نراو، جه والی پچوک؛  
خر جین.

خور جه زین؛ هه گبه زین، توره که دلایی که له پاش زینه و  
هه لداوه سری؛ ۱) خرچ زین که بر فتراک بندند.

خور جین؛ خور ج؛ خرج.

خور خور؛ ۱) گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد؛ ۲) ناوچه به که له  
کوردستانی تور کیا؛ ۳) دنه نگی ناوی زور؛ ۱) نام روستایی که به  
وسیله بعثیها ویران شد؛ ۲) منطقه ای در کردستان ترکیه؛ ۳) صدای  
شرشر آب.

خور خوره؛ ناوی گوندیکه ناویجه به که له کوردستانی شیران؛ ۱) نام منطقه  
وروستایی در کردستان ایران.

خور د؛ ۱) خواردن، خوارن؛ (له بهر نازی چاوبازان خورد و خاوم نه ماوه)  
«وه فایی»؛ ۲) ورد، هور؛ ۱) خورد، خوراک؛ ۲) ریز.

خور ده؛ ۱) پولی ورد، پهراهی هور؛ ۲) تموس، تانه، ره خنه، نیراد؛  
۱) پول خرد؛ ۲) ایراد.

خور ده گیز؛ ره خنه گر، نیراد گر؛ ۱) ایراد گیر.

خور زه؛ ده نگی کهوان که به رانیه به یه که ده بن؛ ۱) صدای تهدید آمیز کیک  
نسبت به یکدیگر.

خور زه؛ ده نگی رویشنی ناو؛ ۱) صدای جریان آب.

خور ره؛ ۱) توندی و به ته زمی با؛ ۲) توند باری بی باران؛ ۱) شدت  
فشار باد؛ ۲) رگبار.

خودوک؛ قوین، جو ری دومبل؛ ۱) نوعی دمل.

خوده در؛ خورست؛ ۱) خودرو.

خودی؛ ۱) خودا، خوا، خوا؛ ۲) خاون، خیو، ساحیو؛ ۱) خدا، الله؛  
۲) صاحب.

خودی؛ ۱) خودا، خودی؛ ۲) خاون؛ ۱) خدا؛ ۲) صاحب.

خودی بیتی؛ خودایه تی؛ ۱) خدای.

خودی کردن؛ ۱) سر په رشتی، خم خوری؛ ۲) به ساحب کردن  
۱) مُراقبت؛ ۲) مالک گردانید.

خودی کرن؛ سر په رشتی و ناگاداری لئی کردن؛ ۱) سر پرسنی کردن.

خور؛ ۱) ناوی به ته زم؛ (تم چومه خوره؛ ۲) له پاش و شهی خوین دیت  
به مانای خوینا؛ (خوین و خور)؛ ۱) جریان سریع آب؛ ۲) خونا به.

خور؛ ۱) هور، خو، روزی عاسمان، روز؛ ۲) پاشگر بهواتا؛ تهوي ده خواه  
ننان خور؛ ۳) خاک، گل، خو؛ ۱) خورشید؛ ۲) پسوند به معنی

خور نده؛ ۳) خاک.

خور؛ نسبیندار، خو چله؛ ۱) درخت تبریزی.

خورا؛ زور خور؛ پُر خور.

خورا؛ ۱) لاسار، که سی که هر به قسمی خوی ده کا؛ ۲) دواه و شهی  
له، به مانای بیخو، به لاش؛ ۱) لجیاز؛ ۲) پسوند به معنی بیهوده.

خورا پسکان؛ خو رزگار کردن له ده س تهوانی گرتیانه؛ ۱) گریختن،  
در رفتن.

خورا پسکان دن؛ خورا پسکان؛ ۱) در رفت، گریختن.

خوراک؛ ۱) خواردن؛ ۲) نهود نده چای که جاریک ده کریته ناو قوری؛  
۱) خوراک؛ ۲) مقداری از چای که یکبار در قوری ریزند.

خوراکی؛ نموی بُخواردن دهشی؛ ۱) خوراکی.

خوراگن؛ خود دار؛ خویشن دار.

خوراگرتن؛ سه بیر کردن، هله نه بون؛ خویشن داری.

خوراگری؛ له سه رخوی؛ ۱) تحمل، صبر.

خوران؛ ۱) به خارشت بون، و خر و هاتن؛ ۲) به خواردن چون؛  
۳) کرمی بُونی ددان؛ ۴) کراندنی که ندالی به هوی ناوی رویاره و ف

۱) خاریدن؛ ۲) خورده شدن؛ ۳) کرم خورده کردن؛ ۴) فرسایش  
کثار رودخانه تو سط آب.

خوران؛ گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد؛ ۱) نام روستایی که به  
و سیله بعثیها ویران شد.

خوراندن؛ خارشت له لاش کردنوه؛ ۱) خاراندن.

خوراندن؛ ده خواردن؛ ۱) خوارانیدن.

خورانگاز؛ تاوبردوف؛ ۱) آفتاب زده.

خورانگازی؛ تاوبرد، هه تاوبرد؛ ۱) آفتاب زده.

خورانن؛ خورانن؛ ۱) خاراندن.

خورانن؛ ده خوارددان؛ ۱) خوارانیدن.

خورانهوه؛ ۱) چو زانهوه، زان کردنی بیرین، سوزانهوهی پیست؛  
۲) و خواردن، فه خارن، فه خارن؛ ۳) کرمی بُونی ددان؛ ۱) خارش و سوزش؛  
۲) نوشیدنی؛ ۳) کرم خورده کردن.



خوّسان: له تاودا نهرم بون، نمان **ف** در آب نرم شدن.

خوّساندن: له تاودا نهرم کردن، نماندن **ف** در آب نرم کردن.

خوّساندنهوه: دوباره خوّساندن **ف** دوباره خیساندن.

خوّساو: ده تاودا نهرم کراو**ف** در آب نرم شده.

خوّسپ: غمبهت، پاش مله گوتون **ف** غمبهت.

خوست: (۱) جوّله، بزتون: (ههست و خوست): (۲) داوین **ف** (۱) کمترین حرکت؛ (۲) دامن.

خوستوچ: داواکه، خوازه لُوك **ف** سائل.

خوسته: خوست: (هر خوسته‌ی نایه) **ف** کمترین حرکت.

خوستی: داوا کاری کچ بوئندوه بیبیزنه **ف** خواستگار دختر.

خوسره: ناوه بویاوان **ف** نام مردانه.

خوسرسی: خسرو، دالکی هاوسرف **ف** مادر همسر.

خوسل: عوسل، مله‌ی ده رکردنی لدش پیسی **ف** غسل.

خوسه: پیچیده کی داهات که دهدرن به موشههید **ف** خمس.

خوسن: جوین، جنبو، درمان، سخیف **ف** دشنام.

خوسن: خوسن **ف** دشنام.

خوسموسی: تایبه‌تی **ف** ویزه، خصوصی:

خوسمه: کدمه، خدم، غدم، مدیندت **ف** غصه.

خوسمه: خودمه **ف** خودسر.

خوسمه‌ی: سره‌به خوبی **ف** خودسری.

خوسمیگ: خوسمه **ف** خیسیده.

خوسمیان: (۱) خوّسان: (۲) خودان، خوهدان، نارهق کردن **ف**

(۱) خیسیده: (۲) خیس عرق شدن.

خوش: (۱) ده نگی تیزی تراوی کنم: (خوش خوش ده میزی): (۲) ده نگی

شیر له دوشیدن **ف** (۱) صدای شر شر مایعات: (۲) صدای دوشیدن شیر

حیوان.

خوش: (۱) چیزه‌ی پهسنده: (۲) ناماده کردنی چهرم بوده کار کردن:

(چهارمه کم خوش کرده): (۳) بونی پهسنده: (ریحانه‌ی بون خوش):

(۴) ده می بی باران: (۵) ساغ و سلامت: (۶) کزو و هموای پهسنده: (ولاتی

تاووه‌ها خوش): (۷) پله، لمز: (خوش برو): (۸) توندی با: (۹)

به گر بونی تاگر **ف** (۱) طعم لذیدن: (۲) دباغی و آماده کردن چرم برای

استفاده: (۳) رایحه مطبوع: (۴) موسوم بی باران: (۵) سلامت و

تندرست: (۶) هوای معتدل: (۷) عجله، شتاب: (۸) شدت وزش باد: (۹)

آتش شعله‌ور.

خوش: خوّرگه به **ف** خوش.

خوشاب: خوشاب، تاوی میوژو میوه‌ی وشکی خوسمه **ف** کشمش و میوه

خشک خیسانده در آب.

خوشاتن: به خبرهینان **ف** خوشامدگویی.

خوشار: گوشین، ریک هینان، ته‌وژم دان **ف** فشردن.

خوشاردندهوه: خوه‌هشارتن، خو له‌خه‌لک ون کردن **ف** خود را پنهان

کردن.

خوشارنهوه: خوشاردندهوه **ف** خود را پنهان کردن.

خوز: (۱) کوژ، پشت چهماو: (۲) چرج و لوج: (۳) شوینی قولاغه‌دانی ماسی، خرگه‌ماماسی: (۴) تف، لیکاو: (۵) چین، لاله‌سدرلا **ف** (۱) کوژیشت: (۲) چین و چروک: (۳) پناهگاه ماهیان: (۴) آب دهن: (۵) چین و شکن.

خوز: (۱) قوّراخای به‌همه: (۲) هربیدری داریک که قوّاخیبی بین و که سندویدرو... **ف** (۱) غوزه پته: (۲) ثمر هر درختی که غوزه داشته باشد.

خوز: (۱) هیث، توانا، وزه: (۲) خوّس، خوسار، زوّقم: (۳) نایه‌ست: (۴) کوم، پشت چهماو: (۵) تاوك، قورگ **ف** (۱) نیرو توان: (۲) سرماریزه: (۳) نایسند: (۴) کوز: (۵) گلو.

خوزار: میوه، میوه، فیقی، فیکی **ف** میوه.

خوزتني گهران: بُرْآنده، و کهیف هاتن دوای لاوازی **ف** دوباره نیرو و گرفتن.

خوزتیگر آندهوه: بُرْآنده، و هیزکه وتن دوای نمخوشی **ف** دوباره نیرو و گرفتن.

خوزگا: خوزیا، بُریا، کاشکا، بِری **ف** ای کاش.

خوزگه: خوزگه ماسی **ف** پناهگاه ماهیان.

خوزگه: خوزگا **ف** کاشکی.

خوزگه بردن: ناوات خواستن، تاره‌زوکردن **ف** آرزوکردن.

خوزگه به‌تو: برا و که تو بام **ف** خوش به‌حال.

خوزگه خواردن: خوزگه بردن **ف** آرزوکردن.

خوزه: (۱) خزگه‌ماماسی: (۲) خوسار، زوّقم، خویس **ف** (۱) پناهگاه ماهیان: (۲) سرماریزه، پُر.

خوزه هیناندهوه: (۱) ساریز بُونده وی بین: (۲) جوش خواردنده وی پیشه‌ی شکسته **ف** (۱) الیام زخم: (۲) جوش خوردن استخوان شکسته.

خوزی: تف، لیکاو **ف** آب دهن.

خوزی: خوزگا **ف** کاشکی.

خوزیان: پهسنده کردن **ف** نیستیدن.

خوزه: کوژ، پشت چهمایاگ **ف** کوژ پشت.

خوزه: گیانه سریلک، گیاچه کی بله زبرده بالای شیرداره، گهلاکه له گهلای.

داربی ده کا **ف** گیاهی بلندقد با برگهانی شیبه برگ بید.

خوزین: نرکه نرک، ده نگی هه‌ناسه‌دانی ماندگ **ف** صدای نفس زدن شخص از خستگی.

خوس: وست، بیده نگ به، وشهی فهرمان **ف** هیس.

خوس: شوُسده، شوُلی سه به ته‌چتین **ف** ترکه سبدیافی.

خوس: (۱) خوسار، زوّقم: (۲) نساندن، تهرکردن بُو نهرم بون **ف** (۱) پُر سرماریزه: (۲) خیساندن.

خوسا: نهرمه و بوله ناوا **ف** از خیسی نرم شد.

خوسار: زهه‌ر، زیان: (نه چیلا خوفرفت خوسار کر) خرر، زیان.

خوسار: خوّس، زوّقم **ف** پُر، سرماریزه.

خوشاب: خوشاب **نگا**: خوشاب.

خوشواز: دهنگ خوش: (نهقاره، نهبازه، بولجولی خوشوازه) **ف**

خوش اواز:

خوبشباور: ساویلکه، دل‌ساف، بی‌فیل و فهوج **ف** خوش باور.

خوبشباوی: ساغی، سلامت بی، خوش بی **ف** خوش باشی.

خوش بن: (۱) نیوه ساغ بن؛ (۲) بهسمرخوشی رای بیورن **ف** (۱) تندرست

پاشید: (۲) بهمستی بگذرانید.

خوش بوران: خوش را بوار دن، کدیف کردن **ف** خوشگذرانی.

خوبشبوون: (۱) شیاوی خواردن بون: (میوه خوش بوه)؛ (۲) ناماده بونی

چهرم بونده کارکردن: (۳) عافو کردن و لب بوردن: (۴) چاک بونهوه له

نهخوشی: (۵) قوری شیاوی سواع بون **ف** (۱) قابل خوردن شدن:

(۲) آماده شدن چرم برای استفاده: (۳) پخشیدن. عفو کردن:

(۴) شفایافت، بهبودی: (۵) سرشنده شدن کاهگل.

خوبشبوونه: (۱) چاک بونده له نهخوشی؛ (۲) تاشت بونده **ف**

(۱) شفایافت: (۲) آشتنی کردن.

خوش به: (۱) خدمت ندوی؛ (۲) مدد به **ف** (۱) شادباش؛ (۲) مست باش.

خوش بهخت: به خته وره، به ختیار، به سعد **ف** خوشبخت.

خوش بهز: تهسبیان کهروشکی تیزرو **ف** بادپا.

خوش بی: ساغ و بهدهماخ بی **ف** شاد و تندرست باشی.

خوش بیز: دهنگ خوش **ف** خوش آوار.

خوش بین: دور له ناهومیدی، هر به هومید **ف** خوش بین.

خوش پوش: تمرپوش، کهنسی که جلکی تازه و جوان دهدره کا **ف**

شیکپوش.

خوشستن: (۱) شوتی لهش؛ (۲) بریتی له خوسل کردن **ف** (۱) خود را

شستن؛ (۲) کتابه از غسل کردن.

خوشته وی: خوشبویست، لبدمل **ف** محبوب.

خوشحال: رازی، به کدیف **ف** خوشحال.

ده کدن **ف** کارگاه دیاغی.

خوشخو: تاکارباش، خدبهستن، دزی به دخو **ف** خوش اخلاق.

خوشخوان: دهنگ بیز، خوش بیز، دهنگ خوش له گورانی گوتند **ف**

خوش آوار.

خوش خور: (۱) کهنسی خوراکی باش دهخوا؛ (۲) زورخور **ف**

(۱) خوش خوراک؛ (۲) پُرخور.

خوش خوش: دهنگی دوشینی شیر بهشون یه کاف صدای دوشیدن شیر.

خوش خوش: (۱) پله پله، پله؛ (۲) زور بهنم، زور چیزه خوش؛ (۳) زور

بهلمزهت **ف** (۱) باعجله: (۲) بسیار شادی آفرین.

خوش خوشک: (۱) لو، گری گوشت؛ (۲) سبل **ف** (۱) غده داخلی؛

(۲) طحال، سپر **ز**.

خوش خوشکه: سبل **ف** طحال، سپر **ز**.

خوش خه بهر: مرددهه، مرددهین، به مرگینی **ف** خوش خبر.

خوش خه ور: خوش خدبهز **ف** خوش خبر.

خوشدهماخ: کهیف ساز، دل‌شاد **ف** سرحال، خوشحال.

خوش دهق: راویز شیرین، قسه خوش **ف** خوش صحبت.

خوش رو: روخوش، روگوشاد، دزی مر و موج **ف** بشاش.

خوشرو: (۱) لمده وتا به کار؛ (۲) فیری رهوتی په سند کراو **ف** (۱) بادپا؛ (۲)

تعلیم دیده در درست راه رفت.

خوش رهفتار: بدئاکار، تاکارچاک **ف** خوش رفتار.

خوشره: خوشرو **ف** تندرو.

خوش زوان: زمان خوش **ف** شیرین زبان.

خوش زوبان: خوش زوان **ف** شیرین زبان.

خوش قدهم: پی بهودم، پی و قدهم ممباره که **ف** خوش قدم.

خوشک: خوشک، خوج، خوه بشک، خوار، خوهه **ف** خواهر.

خوشکان: دولیلک و گوندیلک له مولاتی بالله کاتنی له گورستان **ف** نام دره و

دهکده‌ای در گردستان.

خوشکایه‌تی: (۱) پیوه ندی دو خوشک پیکه‌وه؛ (۲) نیوان خوشی دو یان

چه ندرن پیکه‌وه **ف** (۱) نسبت خواهri؛ (۲) نزدیکی و صمیمیت چند

زن باهم.

خوشکایی: ناسو دهی، بی خدمی **ف** آسودگی.

خوش کردن: (۱) بدرز کردندهوهی گری ناگر؛ (۲) ناماده کردنی پیست بو

ده کار کردن؛ (۳) تام تال شیرین کردن؛ (۴) قورشیلان به سمه‌یه کدا؛

(۵) وہستانی بارشت؛ (۶) گوشادو تازه کردندهوهی جیگه؛ (۷)

باش کیلانی زموی؛ (۸) تهخت کردنی شوینی نالمبار؛ (۹) توندتر بونی

با **ف** (۱۰) آتش را دامن زدن؛ (۲) پوست را قابل استفاده کردن؛ (۳) طعم

تلخ را شیرین کردن؛ (۴) گل را خوب سرشنن؛ (۵) بندآمدن باران یا

برف؛ (۶) تعییر و بهسازی مسکن؛ (۷) زمین را خوب شخم زدن؛ (۸)

زمین را صاف کردن؛ (۹) تند زیدن پاد.

خوش کردندهوه: (۱) وہستانی بارشت؛ (۲) تاشت کردندهوه **ف** (۱) بندآمدن

بارندگی؛ (۲) آشتنی کردن.

خوش کرن: خوش کردن **ف** نگا: خوش کردن.

خوشکوک: جوانکیله، سپههی، خوشک **ف** زیبا.

خوشکه: نه خوشک، خوشکی **ف** ای خواهر

خوشکه: (۱) فدرمان به خوش کردن؛ (۲) پله بکه، بلدهزه؛ (۳) ندال:

(بنیشه خوشکه) **ف** (۱) امر به «خوش» کردن؛ (۲) عجله کن؛ (۳) دور

از تلخی.

خوشکهزا: منالی خوشک، رولهی خوشک **ف** خواهر زاده.

خوشکهزا: نهوده خوشک **ف** نه خواهر.

خوشکه‌لئی: خوشکه **ف** ای خواهر.

خوشکنی: خوشکه **ف** ای خواهر.

خوشکیش: (۱) توتنی نه نه توند، ناونجی؛ (۲) نهسی راهیندراو **ف**

(۱) توتون ملایم؛ (۲) اسب تربیت شده.

خوشکین: بی فیز، خوبهزل نه زان **ف** فروتن.

خوشکینی: خوشکایه‌تی **ف** خواهری.

خوشکینی: خوبهزل نه زانین، بی فیزی **ف** تواضع.

خوشیان: ۱) راکشانی تهستیره؛ ۲) ریکردنی خمزمته **۱**) جهیدن  
شهاب؛ ۲) خربدن.

خوشیان: ۱) روزانی بینی بارشت له زستاندا؛ ۲) نهانیش بوخوبان **۱**) اوقات بینی بارندگی در زمستان؛ ۲) خودشان زیر.

خوشی خوشی: ۱) هومیدی به هیز؛ ۲) کدیف و شادی **۱**) آمیدواری؛  
۲) شادی و سرور.

خوشیرن کردن: خو خوشه ویست کردن، کاری واکردن که  
خوشه ویست بیت **۱** خودشیرینی.

خوشیرین کردن: خوشیرن کردن **۱**) خود شیرینی.

خوشیک: سیه‌هی، چوان و دلگر، ده لال: (دوخوشکی خوشیک و بدک  
برابون) «مموزین» **۱** زیبا.

خوشیل: ۱) خوشیلک؛ ۲) خزگمی ماسی؛ ۳) رنگی هردهس هیناو  
کلیله‌ی پساو **۱**) گیاهی است؛ ۲) پناهگاه ماهیان؛ ۳) بهمن  
فروریخته.

خوشیلک: خوشیلک **۱** گیاهی است.

خوشیلکه: خوشیلک **۱** گیاهی است.

خوشین: خوشیان **۱** نگا: خوشیان.

خوشینک: خوشیک **۱** زیبا و چذاب.

خوشی و بوشی: خوش و بیش **۱** احوالبرسی.

خوف: ترس **۱** ترس.

خوک: پیتاکی میری، باج، مالیات **۱** باج و خراج.

خوکار: نامرازی که سهربه خو کارده کاو کاری دهست ثمنجام ده دا  
خودکار.

خوکرد: ۱) خورسلک؛ ۲) کاری که پیاو خوی دهیکا **۱** طبیعی،  
غیر مصنوعی؛ ۲) کار انحصاری شخص.

خوکوشتن: ۱) خو لاناو بیردن به مردن؛ ۲) بریتی له، له سمر و سگدان  
له شیوه ندار **۱** خود گشی، انتحار؛ ۲) سینه زنی در مراسم عزا.

خوکرکردن: ۱) خو به نهزان نیشان دان؛ ۲) کیشه به خملک فروشتن **۱**  
خود را به نادانی زدن؛ ۲) بی دلیل دعوا کردن.

خوکر کردن: به ناقه سست گوئی نهان به قدرمان **۱** خود را به کری  
زدن.

خوکیشان: خو همه نگاندن له تمرازو دا **۱** خود را وزن کردن.

خوکیشانه وده: ۱) له هاکاری کومله ده رچون؛ ۲) بریتی لمردانی  
پیاو خراب **۱** دست از کار گروهی کشیدن؛ ۲) کنایه از مرگ  
بدسگال.

خوکیش کردن: خو زه کنیش کردن **۱** با دشواری رفقن.

خوگ: بدراز، وهران گاکول **۱** خوک.

خوگانه: ۱) وهک بدراز؛ ۲) باهه تی بدراز؛ (پیازه خوگانه) **۱** مانند  
خوک؛ ۲) شایسته خوک.

خوگر: کدستی کاری خوگرته **۱** کسی که کارش «خوگرتن» باشد.  
خوگرتن: ۱) سه بر کردن؛ ۲) ویستان و چه قین؛ ۳) بدئاوات گدیشتن؛  
۴) ویستان بو گوئی گرتن له خملک؛ ۵) تدمه لی له کار؛ ۶) مهیین **۱**

خوش لی هاتن: خوش ویست **۱** دوست داشتن.

خوش مامله: سهودا خوش **۱** خوش معامله.

خوش مهزره: بدلهزه، سهاده، سخاوتمند.

خوششان: نان بده، دلوا، سه گاهه **۱** بخششته، سخاوتمند.

خوششناو: ۱) عه شیره تیکه له کوردستانی باکور، ناوی «حمدستویه» بوهه  
بوته «خوشناو»؛ ۲) ناو بچاکه ده رچوگ؛ ۳) جوئی تری ره شه **۱**

۱) عشیرتی در گردستان؛ ۲) خوشنم؛ ۳) نوعی انگور سیاه.

خوششناوه‌تی: ولاتی خوشنوان **۱** منطقه‌ای در گردستان.

خوش نشین: نهوره عیته‌ی ده توانی لهدی بارکا: (دل) همروه کره عیبهت  
خوش نشینی مولکی نه عزازنه / له همکوئی داده نشینی لئی گهربه.

قوربانی بالاتم) «حدریق» **۱** خوش نشین.

خوش و بیش: چاک و خوشی، چاک و چونی **۱** احوالبرسی.

خوش و چونی: چاک و چونی **۱** احوالبرسی.

خوشوک: جوان، رند، خوشیک **۱** زیبا.

خوش ویستن: حه باندن، بهدل که وتن **۱** دوست داشتن.

خوش هان: به خیرهینان، خوشان **۱** خوسامند گونی.

خوشه: خوش خوش. وهک ده نگکی دوشنی شیر **۱** شرشر.

خوشه: ۱) به له زه ته؛ ۲) پیشنهاد خوش، ده نگکی شیرینی شه لانی و...  
۳) چرمی خوشکراو؛ ۴) ده رمانی چهدم خوشکردن، هه لال وتال؛  
۵) گولی ده خل **۱** خوشمره است؛ ۲) هسته شیرین؛ ۳) چرم

دباغی شده؛ ۴) داروی دباغی؛ ۵) سنبله گندم و جو.

خوشه‌تاله: کاهوی ده شته کی **۱** کاهوی بیابانی.

خوشه‌جان: نوشی گیان **۱** نوش جان.

خوشه‌چن: گول چنه وه له پریز، که مسی که ده سک و گول ده کا **۱**

خوشه‌چین.

خوشه‌چین: گول هه لگره وه، خوشه‌چن **۱** خوشه‌چین.

خوشه‌خانه: خوشگه، ده باغ خانه **۱** کارگاه دباغی.

خوشه‌بیون: چاپه نه وه له نه خوشی، هسته نه وه **۱** شفایافن.

خوشه‌وکردن: ۱) چاکردنوه وه نه خوش یان برین؛ ۲) توله و قمهه بوي

خراب کردن **۱** شفا بخشیدن؛ ۲) قصاص کردن.

خوشه‌وه کردن: خوشه و کردن **۱** نگا: خوشه‌وکردن.

خوشه‌وی: ۱) له بردلان؛ ۲) ناوه بی پیاوان **۱** محظوظ؛ ۲) نامی

برای مردان.

خوشه‌ویس: خوشه ویست، له بردلان **۱** محظوظ.

خوشه‌ویست: خوشه ویس **۱** محظوظ.

خوشه‌ویستی: ۱) محیبیت؛ ۲) دلداری، نهفیسی **۱** محبت؛  
۲) دلدادگی.

خوشه‌ویسی: خوشه ویستی **۱** نگا: خوشه ویستی.

خوشی: ۱) ناسوده بی، ره حه تی؛ ۲) شادی بهده ماخی، تردده ماخی؛  
۳) به له زه تی؛ ۴) ساقی، سلامه نی؛ ۵) تاشتی، ته بایی؛ ۶) دنیای بی

بارشت و بی سدرما **۱** آسایش؛ ۲) شادی؛ ۳) خوش مزگی؛ ۴)

سلامت؛ ۵) آشتی؛ ۶) دنیای بدون بارش و سرما.

خولامه‌تی: نوکه‌ری، خزمه‌تکاری **غلامی**.

خولامه‌تی: خولامه‌تی **نگا**: خولامه‌تی.

خولان: سوْران **چرخش**.

خولاندته‌وه: ۱) سوْراندن، زقرا‌ندن؛ ۲) بريتی له سدرلی شیواندن **ف**

۱) چرخانیدن؛ ۲) کنایه از سرگردان کردن.

خولانه‌وه: ۱) سوْران، چرخان؛ ۲) به خورایی گذران **ف** ۱) چرخیدن؛

۲) بی هدف گشتن.

خولاو: ۱) خولمه‌میشاو بو صابون چنی کردن؛ ۲) ناو خولی میوز

تی هله‌لکیشان **ف** ۱) تیزاب صابون سازی؛ ۲) گلاب مویزسازی.

خولته: ماستاوکردن، کلکه‌سوته **ف** تملق.

خول خواردن: سوْران، زفربین **ف** چرخش.

خولخول: دهنگی رویشتنی ناو، خورخوری ناو **ف** شرشر آب.

خولخولوکه: داریکی لم‌خمرت دراوی نوکداری به کلکه ده سوْرنه‌وه **ف**

گردنای کودکان.

خولخوله: خولخولوکه **ف** گردنای.

خولخوله: ده سکه گزه‌ی شکاو که منال گه‌مه‌ی بی‌ده کمن، سه‌بیله‌ی

شده‌یان **ف** دسته شکسته سبو.

خولخوله: هراو چقه، زه‌نازه **ن** همه‌مه، هیاهو.

خولق: ۱) خو، تاکار: (پیاویکی خولق خوش)؛ ۲) گازی بو به شداریون:

(خولقی کردم بی‌جمه‌مال، تانی ده گلد بخوم) **ف** ۱) خوی و روش؛

۲) دعوت.

خولقان: دروست بون **ف** آفریده شدن.

خولقاو: چنی بو، دروست کراو **ف** آفریده شده، مخلوق.

خولک: خولق **ن**گا: خولق.

خولکه: ده قیقه، پاژلک له شیست پاری سده‌عات **ف** دقیقه.

خولمال: مشت‌ومالی شیر و خه‌نجه‌رف **ف** صیقل شمشیر و مانند آن.

خولو: ۱) خولخوله؛ ۲) خولخوله **ف** ۱) گردنا؛ ۲) همه‌مه.

خولوب: گموز، به راکش اوی نمدویو کردن **ف** غلت.

خولوپان: گه‌وزن **ن** غلتیدن.

خولوپاندن: گه‌وزن **ن** غلتاندن.

خولوپانن: خولوپاندن **ن** غلتاندن.

خولوپیان: خولوپان **ن** غلتیدن.

خولوپیانه‌وه: خولوپان **ن** غلتیدن.

خولوپور: خلور **ف** غلتان.

خولوشیر: کیا‌یه که تو مه‌که‌ی ده خوری **ف** خاکشیر.

خولولیک: ورده تهرزه، تهرزه‌ی ورد، ته‌بروکی هور **ن** تگرگ ریز.

خوله: سوکله‌نه‌اوی مه‌حومود **مُخَفَّف** محمود.

خوله‌پوت: جیگه‌ی بر له خاکی زور نرم و ورد **ف** کلجان.

خوله‌پوته: خوله‌پوت **ف** کلجان.

خوله‌پوتی: خوله‌پوت **ف** کلجان.

خوله‌پوتین: خوله‌پوت **ف** کلجان.

خوله‌پوتینه: خوله‌پوت **ف** کلجان.

۱) صبر کردن؛ ۲) استوارشدن؛ ۳) کامگارشدن؛ ۴) استراق سمع

کردن؛ ۵) در کار اهمال ورزیدن؛ ۶) بندآمدن مایع.

خوگرتن: ۱) فیزی ندریت بون؛ ۲) هونگر بون: (گا ده بال گادا ره نگی

نه‌گری خوی ده گری) **ف** ۱) عادت کردن؛ ۲) الفت گرفتن.

خوگرتون: ۱) خودار؛ ۲) چه‌قیو؛ ۳) پهناوات گه‌یشتو؛ ۴) مهبو؛ ۵) گویگر

له‌قسیدی خه لک به‌نه‌ینی **ف** ۱) خودار؛ ۲) استوار؛ ۳) کامگار؛

۴) بندآمده؛ ۵) استراق سمع کننده.

خوگرتون: ۱) فیزی بوی روشنیک؛ ۲) هونگر **ف** ۱) خلق و خوبی را آموخته؛

۲) الفت گرفته.

خوگرتونی: خوگرتون **ن**گا: خوگرتون.

خوگرتونی: خوگرتون **ن**گا: خوگرتون.

خوگفاشتن: خوگوشین، روزدیون، بزدیون، بزیلی کردن **ف** کنایه از

خساست.

خوگورج کردن: خو پیت کردن، خو ناماشه کردن بو کار **ف** خود را

آماده کردن.

خوگورج کردنه‌وه: ۱) جلکی دهره‌وه ده بده کردن؛ ۲) وه کار که‌وتن

دوای تهمه‌لی **ف** ۱) لباس بیرون خانه بوشیدن؛ ۲) دوباره دست

ید کار شدن.

خوگورین: ۱) جلکی تر ده بده کردن؛ ۲) به جوئی تر نهک وه که‌هید

خوئیشاندان **ف** ۱) لباس عوض کردن؛ ۲) تلبیس.

خوگه‌ر: بروانه خوکار **ن**گا: خوکار.

خوگه‌مهله: ۱) گورس کیشکی؛ ۲) مل قوی، مل ستور **ف** ۱) مسابقه

طناب کشی؛ ۲) گردن گلفت.

خوگی: خوک، باج و پیتاکی میری **ف** باج و خراج.

خوگیر: خوگر **ن**گا: خوگر.

خوگیف کردن: خو به‌جوانی نیشان دان **ف** خود را آراستن.

خوگیل کردن: ۱) له‌قستی خو به‌نه‌زان شان دان؛ ۲) پاش گوئی

خستتی کار **ف** ۱) تجاھل؛ ۲) اهمال.

خول: ۱) سوْر، زفربین؛ ۲) گه‌زان؛ ۳) مل خوار له نه‌خوشی؛ ۴) وه ک

شیت، شیتکه **ف** ۱) چرخش؛ ۲) گردش؛ ۳) زرد و ضعیف از شدت

بیماری؛ ۴) حل.

خول: خول، گزروگل **ن**هالو.

خول: ۱) ناخ، خاک، کل؛ ۲) لدوای و شهی «خه‌ست» به‌مانای

«تسندوخوش»: (ماستاویکی خه‌ست و خولم کرد)؛ ۳) پته‌موی

تیرکوشت: (جوانیکی خرو خوله) **ف** ۱) خاک؛ ۲) غلیظ؛ ۳) چاق و

چله.

خول: ۱) پشت چه‌ماو؛ ۲) مل خوار **ف** ۱) کور پشت؛ ۲) سربزیر.

خولا: خوا، خودا، خودی، بیناهی چاقاف خدا.

خولاسه: پوخته، پوخته‌ی وتار **ف** خلاصه.

خولام: نوکول، به‌نی **ن**غلام.

خولام: ۱) خولام؛ ۲) خودای من **ف** ۱) غلام؛ ۲) خُدای من.

خولامانه: کاکول له تپله‌سری لاوان **ف** کاکول جوانان.

خوْلَه په تانی: گمه بدخول کردن، باری کردن به خاک **ف** خاکبازی.  
خوْلَه مژان: نه خوشین به هوی گل خوارده و **ف** عارضه ای که از خاک  
خوردن پدید می آید.

خوْلَه کموان: شونی زبل و زال لی رشن **ف** کلجان.  
خوْلَه کوهه: خوْلَه میش، خوْلَه بول، سوتاوی سی هله گراوی داراف  
خاکستر.

خوْلَه گهزادان: راست راکشان، گنج له خوبین، بی گرن خوراکشان **ف**  
درازکشیدن.

خوْلَه مر: خوْلَه کوهه: ۲) خوْلَه بیوت **ف** ۱) خاکستر: ۲) توده گرد خاک.  
خوْلَه مره: خوْلَه مر **ف** نگا: خوْلَه مر.

خوْلَه مشکی: خوْلَه کوهه **ف** خاکستر.

خوْلَه میش: خوْلَه کوهه **ف** خاکستر.

خوْلَه کوهه: خوْلَه کوهه **ف** خاکستر.

خولیا: که لکده، خیال و نادره زو هم وس **ف** آمال و آزو.

خولیان: خدیالات، ناوایی پرو پوچ **ف** آرزوهای مهمل.

خولیانه وه: خولانوه **ف** چرخیدن.

خولی بیک: زیله مو، زیله، خوْلَه کوهه گرم و تاگر اوی **ف** خاکستر گرم.  
خولی دان: زیر جگه ره، تپله **ک** زیر سیگاری.

خولیسک: خلیسک **ف** لین.

خولی سهر: کلول، بیچاره **ف** بیچاره.

خوم: ۱) خم، هدش: ۲) کوپه **ف** نیل: ۲) خم.

خوم: بخوم، من **ف** خودم.

خومار: که سی که دوای سرخوشی سری دیشی **ف** خمار.

خوماری: سه ریشه دوای سرخوشی **ف** خماری.

خومارین: کزو خده بونی تاگ که نزیکه بکوزته و **ف** آتش در حالی  
که نزدیک به خاموش شدن است.

خومالی: ۱) تایبه تی به مالی خو: ۲) مالی، حیوانی له مالا زاویا  
۱) اختصاصی: ۲) حیوان خانگی.

خومالیک: کوپه **ف** خم.

خومام: ۱) تدب و مز: ۲) لمش پوش له کاتی رازان دا: ۳) تحبل **ف** ۱) مد:  
۲) روانداز: ۳) کاملاً دراز کشیده.

خومان: نیمه، خه لک نا **ف** خودمان.

خومانه: تایبه تی به خومان **ف** خودمانی.

خومانه خومانه: کهین و بهین، بیک هاتنی به نهینی له سدر کاریک **ف** تبانی.

خومانی: له خومان، دزی بیگانه **ف** خودمانی.

خومت کردن: خو بیندگ کردن و مات بون **ف** ساکت و بی حرکت شدن.

خومچی: ره نگ و زین، خمگه رنگر ز.

خومخانه: خم خانه **ف** رنگر ز.

خومخانه چی: خمگه رنگر ز.

خومخورک: قله لشتی عذر **ف** شکاف زین.

خومخوم: ۱) شه نگ و شوخ: ۲) ده نگی تاؤ که به رویارو جو گهدا ده روا:

۳) گرمی ههور **ف** ۱) زیبا و فریبا: ۲) صدای آب هنگام حرکت در

جوب: ۳) غرش ابر.

خومری: سُوری ثامال رهش، خورمایی **ف** خرمایی رنگ.

خومشیوان: خم شیوان **ف** کنایه از آشوب و بلوا.

خومشیون: خم شیون **ف** کنایه از آشوبگر.

خومگه: خمگه رنگر ز.

خوممین: دمریده ره بون، تاواره بون **ف** آواره شدن.

خومه رزه: کاسه اه شینکه، کمنده سمه، مه لیکه ته او سهوز **ف** پرنده سبز قیا.

خومه رزه: خومه رزه **ف** سبز قیا.

خومه ریزه: خومه ریزه **ف** پرنده سبز قیا.

خومه ش: خو گه، خو کار **ف** خود کار، اوتوماتیک.

خومه شوینکه: خم شیون **ف** آشوبگر.

خومه شوینه: خم شیون **ف** آشوبگر.

خومه شیونه: خم شیون **ف** آشوبگر.

خومی: خمی **ف** نیلی رنگ.

خومیا: به سمریه کدا کوم بونگ **ف** برهم انباشتہ.

خومین: خمی **ف** نیلی رنگ.

خومین: کوما کردن، به سمریه کدا کردن **ف** انباشتہ کردن.

خون: خومان **ف** خودمان.

خون: خوین، هون، خین **ف** خون.

خوناس: ۱) کدنسی که قهدری خوی ده زانی: ۲) ناسیا، ناشنا

**ف** ۱) خودشناس: ۲) آشنا، دوست.

خوناسین: ۱) ده خو گدیشن: ۲) بالق بون، بلوغ بون، «شهیتان

پیکه نین». تایبه تی کچانه **ف** ۱) خود را شناختن: ۲) بالغ شدن،

بدسن بلوغ رسیدن.

خونا: ۱) شهونم: ۲) پریشکه بارانی زور و رد و لمه ره خو **ف** ۱) شبین:

۲) نتم باران.

خوناو: ۱) خوناف: ۲) ناوی شور باو قاور مه **ف** ۱) تگ: خوناف;

۲) آب پر قورمه.

خوناوه که: ۱) ورد بارانی هیدی و نیرم: ۲) ناوی له مقوله کدا ماوی باران:

۳) برینی له ده نکده نکه ثاره قهی دهه و جاوه **ف** ۱) نسم باران:

۲) باران جمع شده در گودالها! ۳) کنایه از دانه های عرق صورت.

خون بدردان: خوین بدردان، حه جامات **ف** رنگ زدن.

خون پهستی: ته زمی خون **ف** فشار خون.

خونج: جی بونده وه، جیگه بونده و **ف** گنجایش.

خونجان: گونجان، جی بونده و **ف** گنجایش.

خونجان: جیگا تیندا کردنده و **ف** گنجایشند.

خونج گا: شوینی تیندا جی بونده و **ف** گنجایش گاه.

خونجیان: خونجان **ف** گنجایش.

خونجیلانه: خنجیلانه **ف** کوجولوی دوست داشتنی.

خونجیله: خنجیلانه **ف** کوجولوی دوست داشتنی.

خونچه: پشکوئ، گولی هیشتا نه پشکوتوف **ف** غنچه.

دروگای دیزه؛<sup>(۴)</sup> بین خاوندن؛<sup>(۵)</sup> پشیله‌ی نیر<sup>(۱)</sup> تخته‌ای که خمیر را روی آن پهن کنند؛<sup>(۲)</sup> پسوند به معنی «خودمان است»؛<sup>(۳)</sup> دیزی؛<sup>(۴)</sup> بی‌صاحب؛<sup>(۵)</sup> گر به‌نر.

**خوّنه:** خویانی چه‌لتوك، چه‌لتوك که هیشتا له کا جیا نبوتهوه<sup>(۱)</sup> کسته‌شالی.

**خوّنه گر:** <sup>(۱)</sup> شل و ول؛ <sup>(۲)</sup> بی‌سده‌بر و حمه‌له<sup>(۱)</sup> سُست، شُل؛ <sup>(۲)</sup> ناشکیکا.

خوّنه‌وار: خونده‌وار خونه‌وار<sup>(۱)</sup> باساد.

خوّنه‌واری: خونده‌وار بون<sup>(۱)</sup> سواد داشتن.

**خوّنیشاندان:** <sup>(۱)</sup> دیارдан، خویابون؛<sup>(۲)</sup> ده‌که‌وتني به کوممل بو داواي کاریک له میر<sup>(۱)</sup> خود را آشکار کردن؛<sup>(۲)</sup> ظاهرات.

خوّو؛ <sup>(۱)</sup> خدون، ندوشانه‌ی پیاو له خهودا ده بینی؛<sup>(۲)</sup> خوتان<sup>(۱)</sup> رؤیا؛ <sup>(۲)</sup> خودتان.

**خوّوالی:** <sup>(۱)</sup> خه‌والو، خه‌واوی، بیداری هیشتا چاوبه‌خه<sup>(۱)</sup> خواب‌آلوه.

خوّوبه‌خت: خوابه‌خته‌کی<sup>(۱)</sup> شانتسی.

خوّوه‌ر: خورسک، خورست<sup>(۱)</sup> خودرو، طبیعی.

خوّوبیز: شاعری که بین فکر کردنه‌و شیعر ده لئی<sup>(۱)</sup> شاعر ارجالی.

**خوّوپل کردن:** <sup>(۱)</sup> خو گیل کردن؛<sup>(۲)</sup> به تانقه‌ست لهری ده‌چون<sup>(۱)</sup> <sup>(۱)</sup> تجاهل کردن؛<sup>(۲)</sup> عمدًا منحرف شدن.

خوّه؛ <sup>(۱)</sup> خو، ناره‌قمه‌ی لمش؛<sup>(۲)</sup> تاونگ، شهونم؛<sup>(۳)</sup> خندنه، کمن، که‌نین؛<sup>(۴)</sup> خوشک، خویشک، خوار<sup>(۱)</sup> عرق بدن؛<sup>(۲)</sup> شبنم؛<sup>(۳)</sup> خنده؛<sup>(۴)</sup> خواهر.

**خوّهدان:** <sup>(۱)</sup> ناره‌قمه‌ی لمش؛<sup>(۲)</sup> ناره‌قمه‌کردن<sup>(۱)</sup> عرق بدن؛<sup>(۲)</sup> عرق کردن.

خوّهر: خوار، لار، چهوت، چه‌ویل، که‌ج<sup>(۱)</sup> کج.

خوّهرا: خورا، زورخور، فره‌خور<sup>(۱)</sup> پرخور.

خوّه‌ری: خواری، ناراستی<sup>(۱)</sup> کجی.

خوّهزا: خواراز<sup>(۱)</sup> خواهر زاده.

خوّه‌زور: خوزر<sup>(۱)</sup> پدر همسر.

خوّهستن: داواکردن، خواستن<sup>(۱)</sup> خواستن.

**خوّهسته‌گ:** خازوک، خوازه‌لوك<sup>(۱)</sup> گدای سیمچ.

خوّهستی: داواکاری کیز خولیتی<sup>(۱)</sup> کفر<sup>(۱)</sup> خواستگار.

خوّه‌مال: خاونه‌مال<sup>(۱)</sup> صاحب خانه.

خوّه‌بنین: حاشا کردن، نه‌چونه<sup>(۱)</sup> انتکار کردن.

خوّه‌لاواردن: خوکشانه‌وه له هاویه‌شی کاریک<sup>(۱)</sup> خود را کثار کشیدن.

خوّه‌له‌بوردن: ده بهش کردندا خو<sup>(۱)</sup> که نارگرن<sup>(۱)</sup> خود را به حساب نیاردن.

خوّهه‌لیه‌ست: بوختان و درو<sup>(۱)</sup> افترا.

خوّهه‌لتراًندن: خوّهه‌لکیشانی بهلاش، تروتوب کردن<sup>(۱)</sup> بلوف زدن.

خوّهه‌لخستن: خو<sup>(۱)</sup> بده‌رچکدان، له‌دیره‌تاودانیشتن بو گرم بو نهوه<sup>(۱)</sup> حمام آفتتاب گرفتن.

خونچیلانه: خونچیلانه<sup>(۱)</sup> کوچولوی دوست داشتنی.

خونچیله: خونچیله<sup>(۱)</sup> کوچولوی دوست داشتنی.

خونخوار: بریتی له زالم، بی بهزه، دل رهق<sup>(۱)</sup> کنایه از ظالم و خونخوار خونه‌ند: خویندی، خوهندی، خونه‌ند<sup>(۱)</sup> خواند.

خونه‌کار: <sup>(۱)</sup> نهودی ده زانی بخونینه و بوسی، خوینده‌وار، سیوات دار، باسه‌واد؛ <sup>(۲)</sup> نهوانه‌ی لمبه‌ی بالا له زانستگا ده خونین<sup>(۱)</sup> باساد؛ <sup>(۲)</sup> داشجو.

خونه‌گا: جیگه درس خونیند، فیرگه<sup>(۱)</sup> آموزشگاه.

خوندن: <sup>(۱)</sup> خونیند؛ <sup>(۲)</sup> گورانی گوتن<sup>(۱)</sup> خواندن؛ <sup>(۲)</sup> آواز خواندن.

خونه‌نگا: فیرگه، جیگه‌ی درس خونیند<sup>(۱)</sup> مدرسه.

خونه‌تدهه: <sup>(۱)</sup> خونه‌تدهه‌وهی نامه‌و نوسراو؛ <sup>(۲)</sup> دوباره پیداچونهوهی نوسراو<sup>(۱)</sup> خواندن نوشته؛ <sup>(۲)</sup> دوباره خواندن نوشته.

خونه‌وار: سیوات دار، خونه‌وار<sup>(۱)</sup> باساد.

خونه‌وان: خونه‌وار، خونه‌وار<sup>(۱)</sup> باساد.

خونه‌ی: خونه‌وار، ده‌رس خونیندو<sup>(۱)</sup> باساد.

خونه‌ی: بوکنی، نهوانه‌ی ده‌جن بوک ده گویندهوه بومال زاوا<sup>(۱)</sup> ساق دوش.

خون دیتن: زن که‌وتنه بین تویزی<sup>(۱)</sup> حیض.

خون‌ژه‌هري: خوین زه‌هراوي<sup>(۱)</sup> مسموم شدن خون.

خونقین: بارینی نم نم و کم کدم<sup>(۱)</sup> نم نم باریدن.

خونک: <sup>(۱)</sup> هدره زه‌کاری که وازی لده‌ست بازی و خو<sup>(۱)</sup> ده خدالک هدلسونه،

جلف؛ <sup>(۲)</sup> پیاوی روزیلی هنگوتک زمیر<sup>(۱)</sup> هرره، جلف، قرتی؛ <sup>(۲)</sup> خسیس.

خونکار: پاتشای گموده<sup>(۱)</sup> فرمانروای بزرگ.

خون گهرم: بر وانه خونین گدم<sup>(۱)</sup> نگا: خوین گهرم.

خونه‌ما: نهوكه‌مهی وا خوینشان ده‌دا که له‌خالک خو<sup>(۱)</sup> به‌زل تر ده زانی خودین.

خونه‌سایی: <sup>(۱)</sup> خو<sup>(۱)</sup> به‌غلوری نیشاندان؛ <sup>(۲)</sup> خو<sup>(۱)</sup> دیارخستن<sup>(۱)</sup> خودنیانی؛ <sup>(۲)</sup> خود را آشکار کردن.

خونن: <sup>(۱)</sup> درس خونیند؛ <sup>(۲)</sup> گورانی گوتن، چرین؛ <sup>(۳)</sup> گوتني بانگی تویز؛ <sup>(۴)</sup> گوتی دوعا؛ <sup>(۵)</sup> ده‌نگی مدل وبالنده؛ <sup>(۶)</sup> له دواهی وشه به‌مانای «خومانن»؛ (نه‌مریشکانه‌ی خونن) <sup>(۱)</sup> درس خواندن؛ <sup>(۲)</sup> آواز خواندن؛ <sup>(۳)</sup> اذان گفتن؛ <sup>(۴)</sup> دعا خواندن؛ <sup>(۵)</sup> نوای پرندگان؛ <sup>(۶)</sup> پسوند به معنی مال خودمان است.

خونتواندن: خونه‌سایی<sup>(۱)</sup> خودنیانی.

خونتوان: خونتواندن<sup>(۱)</sup> خودنیانی.

خونتوس: <sup>(۱)</sup> قدیم پاندان؛ <sup>(۲)</sup> قدیم جاف<sup>(۱)</sup> خودنوس؛ <sup>(۲)</sup> خودکار.

خوننیان: خونه‌سایی خودنیان.

خونه‌نی: خونه‌سایی<sup>(۱)</sup> خودنیانی.

خونه: <sup>(۱)</sup> پنه، ته‌خته‌ی پانی ته‌نگوتک له‌سدر پان کردنده؛ <sup>(۲)</sup> له دواهی وشه به‌مانای «خومانه»؛ (نه‌وهه مالی خونه)؛ <sup>(۳)</sup> دیزه؛ (ده‌خونه، واتا:

- خویتی:** خو<sup>ه</sup>ی **ف** بیکاره.
- خوی ریز:** برده<sup>ه</sup> پانی جیگه<sup>ه</sup> خوی بدنازه<sup>ه</sup> لدان **ف** تخته<sup>ه</sup> سنگی که بر آن برای دام نمک پاشند.
- خوی ریزگه:** خوی ریز **ف** نگا: خوی ریز.
- خویز:** زو<sup>ق</sup>، خوس، خو<sup>س</sup>ار **ف** پژ سرماریزه.
- خوین:** خویز **ف** پژ سرماریزه.
- خویس:** خویز **ف** پژ سرماریزه.
- خویس:** (۱) خویز **ف** (۲) نیانه<sup>ه</sup> ناو بو<sup>ن</sup> ندرم بو<sup>ن</sup>ه و، خو<sup>س</sup>ان **ف** (۱) سرماریزه **ف** (۲) خیساندن.
- خویسار:** خویز **ف** سرماریزه، پژ.
- خویسان:** خو<sup>س</sup>ان، ندرم بو<sup>ن</sup> بههوی تاو **ف** خیساندن.
- خویسک:** خویز زو<sup>ق</sup> **ف** پژ سرماریزه.
- خویسی:** ندرمی بههوی تاو **ف** خیساندن.
- خویش:** خزم، کوس و کار، قدم **ف** فامیل، خویش.
- خویشا<sup>ه</sup>تی:** خزمایه<sup>ه</sup>تی، که سایه<sup>ه</sup>تی **ف** خویشاوندی.
- خویشک:** خوشک، خوار، خوهیشک **ف** خواهر.
- خویشکهز:** فرزندی خوشک، خوار<sup>ز</sup>ا، خوارزی **ف** خواهر زاده.
- خویشه:** شهقار شهقار بو<sup>ن</sup>ی زه<sup>ه</sup> کیلگ **ف** درز بردن زمین زراعتی.
- خویشی:** خویشا<sup>ه</sup>تی **ف** خویشاوندی.
- خویک:** خو<sup>ك</sup> **ف** باج و خراج.
- خویکراو:** خوازه<sup>ه</sup>، نمک لی دراو **ف** نمک سود.
- خویگ:** خیو، خاون، خودان **ف** صاحب، خداوند.
- خویل:** (۱) خو<sup>ل</sup>: (۲) خوار، لار **ف** (۱) لوج: (۲) کچ.
- خویل:** که سی رهشکنیدی چه<sup>پ</sup> و چیره و یک بمدو<sup>ه</sup>ه بینی، خیل **ف** لوج.
- خویلین:** کانی خوی، شوینی که خوبی لب و دین **ف** معدن نمک.
- خوین:** (۱) خون، هون: (۲) لهدا<sup>ه</sup> و شه، بهمانای «که سی که ده خوینی»: (دو<sup>ه</sup> عاخوین، رهش خوین خویندی) **ف** (۱) خون: (۲) پسوند به معنی خواننده.
- خوین:** (۱) خوین: (۲) قدره<sup>ه</sup> بُو<sup>ن</sup> که لهیساوکوز ده سیس<sup>ه</sup>نری **ف** (۱) خون: (۲) خونها.
- خوین نهستین:** توله<sup>ه</sup> سین **ف** انتقام گیر.
- خوینا<sup>ه</sup>و:** (۱) خوینی که له گمرو<sup>ه</sup> دیت: (۲) خوینی تیکمل به تاو **ف** (۱) خونی که از گلو آید: (۲) خونابه.
- خوینتاولین:** خه<sup>ل</sup>تائی خوین **ف** خون آلد.
- خوینتاوهله<sup>ه</sup>لیتان:** خوین رشانه<sup>ه</sup> و **ف** خون قی کردن.
- خوینتاوای:** خوینتاولین **ف** خون آلد.
- خوین بایی:** قفره<sup>ه</sup> بُو<sup>ن</sup> خوینی مردوی کوژرا<sup>ه</sup> خونها.
- خوین برآ:** دوکه<sup>ه</sup>س خوینی باسکی یه<sup>ه</sup> کتر تیکمل ده که<sup>ه</sup>ن و ده بنه برای خوینی **ف** دو نفر که با پریدن دست خود و گذاشتن زخمها بر روی هم پیمان برادری می بندند.
- خوین پژاردن:** خوین بایی دان **ف** خونها دادن.
- خوین بهر:** دهماری خوین را گویز له<sup>ه</sup> لمشاد **ف** شریان.
- خو<sup>ه</sup>ه لخستن<sup>ه</sup> و:** باسی خوکردن بدرو<sup>ه</sup> لاف زنی.
- خو<sup>ه</sup>ه لخستن<sup>ه</sup> لدان:** (۱) خو<sup>ه</sup>ه لخستن<sup>ه</sup> و: (۲) خو<sup>ه</sup>ه حادان **ف** (۱) لاف زنی: (۲) ورجهیدن.
- خو<sup>ه</sup>ه لشرنگاندن:** خو<sup>ه</sup>ه لخستن<sup>ه</sup> و **ف** لاف زنی.
- خو<sup>ه</sup>ه لکردن:** لنگ هه لکردن **ف** پاچه و رمالیدن.
- خو<sup>ه</sup>ه لکیش:** که سی که به خو<sup>ه</sup>ه هله لکوتن **ف** خودستا.
- خو<sup>ه</sup>ه لکیشان:** مهحتی خوکردن، به خو<sup>ه</sup>ه لکوتن **ف** خودستایی.
- خوی:** خوی، بندمای سولی **ف** نمک.
- خوی:** (۱) بندمای سویری: (۲) خاون: (خانه<sup>ه</sup> خوی): (۳) سهربه رشت:
- (۴) خوشک، خوهیشک **ف** (۱) نمک: (۲) صاحب: (۳) سربرست: (۴) خواهر.
- خوی:** (۱) تایبده<sup>ه</sup>تی نمود: (۲) تاره قمی لمش: (۳) شمونم **ف** (۱) خودش:
- (۲) عرق بدن: (۳) شبتم.
- خوی:** خو، ناکار، ره وست **ف** خوی و روش.
- خویا:** دیار، ناشکرا، به رجاو **ف** آشکار، پیدا.
- خویان:** خویا **ف** آشکار.
- خویان:** (۱) تایبده<sup>ه</sup>تی نهوان: (۲) کلوشی گیره کراوی خر<sup>ه</sup>ه بسوی شدن نه کراوات **ف** (۱) خودشان: (۲) کسته.
- خویانه<sup>ه</sup>ک:** دیمهن، به رجهون **ف** چشم انداز منظر.
- خویانی:** ناسیا، ناشنا **ف** آشنا.
- خویایه<sup>ه</sup>تی:** خزمایه<sup>ه</sup>تی، دوستایه<sup>ه</sup>تی: (کو<sup>ه</sup>بایه<sup>ه</sup>تی و خویایه<sup>ه</sup>تی) **ف** خویشاوندی.
- خوی بُون:** (۱) سهربه<sup>ه</sup> خو بُون، کار به که سی تر نهمان، سهربه<sup>ه</sup>ستی:
- (۲) ناوی حیزبی<sup>ه</sup> کی تازادی خوازی تیکمل ده کوردو نه رمه نی بوه **ف**
- (۱) استقلال: (۲) نام حربی انتلافی از گرد و ارمی بوده.
- خوی چهڑ:** که سی چیشت ده چیزی تا بزرانی خویی تهواه **ف** کسی که غذا را می چشد.
- خوی چهڑی:** تام کردنی چیشت داخوا خویی چونه **ف** چشیدن غذا.
- خوی چهشت:** خوی چهشت **ف** چشیدن غذا.
- خوی چیز:** خوی چهشت **ف** کسی که غذا را می چشد.
- خوی چیزتن:** خوی چهشت **ف** چشیدن غذا.
- خوی چیزی:** خوی چهڑی **ف** چشیدن غذا.
- خوی چیشت:** خوی چهڑی **ف** چشیدن غذا.
- خوی دار:** به صاحب، به دادار **ف** دارای صاحب.
- خوینداری:** سهربه رشتی، ناگاداری **ف** سربرستی، نگهداری.
- خویدان:** (۱) نمده<sup>ه</sup> کدان، جیگه<sup>ه</sup> خوی له سمر سفره: (۲) خوی به ناژه<sup>ه</sup> دان **ف** (۱) نمکدان: (۲) نمک دادن به دام.
- خوی دانه:** تیری خوی، ده فری گدوره بُو خوی تیکردن **ف** ظرف بزرگ نمک.
- خوی<sup>ه</sup>ای:** بدلاش، فیرو<sup>ه</sup> مفت **ف** مفت، رایگان.
- خوی<sup>ه</sup>ک:** مو<sup>ک</sup>ه، مو<sup>ک</sup>ه، جانه و رنگی و ردیله<sup>ه</sup> یه جلکی خوری ده خواه، مورد **ف** حشره بید.

خوین کوزانده‌وه: خوین داکوزاندن **ف** آشتبی دادن دشمنان خونی.  
خوین کوزانده‌وه: خوین بهست **ف** آشتبی دادن دشمنان خونی.

خوینکه‌ره: پیاوکور، میرکوز **f** قاتل.

خوینگر: خزمی نزیکی کوزراو **f** اقوام درجه اول مقتول.

خوین گرتن: (۱) خوین بهردان، حجامت: (۲) تیکچون و شیوان

بهدشتی کوزراو **f** (۱) رگ زدن، حجامت گرفتن: (۲) دگرگونی حال از

مشاهده مقتول.

خوین گرتو: شیویا له دیتی خوین **f** دگرگونی حال از مشاهده خون.

خوینگر: نمای خوبی بهرداد **f** خوینگر.

خوین گهرم: (۱) کمی که زو عمل ده چنی، زوتوره ده بی: (۲) سورمه سمر

مهدهست **f** (۱) زورنج: (۲) اهل اصرار در کار.

خوین گهرمی: (۱) روهه لچون: (۲) سورپسون له سره نهنجامی کارو

مهدهست **f** (۱) زورنجی: (۲) اصرار و لجاج در کار.

خوینگیر: (۱) خواگیری کوستنی بازهوا: (۲) شوپیاگ له دیتی خوین **f**

(۱) دجار مصیبت شدن از قتل نازهوا: (۲) دگرگونی حال از دیدن خون.

خوین لی هاتن: ده خوین هاتن **f** خونالود شدن.

خوین مژ: خوین خوار **f** خونخوار.

خوینه: خویندن **f** خواندن.

خوینه خو: که سئی که داوای تونهی کوزراو ده کا **f** خونخواه.

خوینه خوار: دوئمنی خوبی **f** دشمن خونی.

خوینه خواره: خوینه خوار **f** دشمن خونی.

خوینه خوی: خوینه خوار **f** دشمن خوی.

خوینه دوبراکه: داریکه پدره کدی سوره، بوره نگ ده بی **f** درختی است

که ثمرش قرمز است و مصرف رنگریزی دارد.

خوینه مر: خوینه خوی **f** دشمن خونی.

خوینه وار: خوینه دوار **f** باسوداد.

خوین هله لاوردنهوه: (۱) بریتی له نور قهليس بون: (۲) خوین رشانهوه **f**

(۱) کنایه از بسیار ناراحت شدن: (۲) خون بالا آوردن.

خوین هله لینان: خوین رشانهوه **f** خون برآوردن.

خوین هله لینانهوه: خوین رشانهوه **f** خون برآوردن.

خوینی: پیاو کوز **f** قاتل.

خویاواک: خوی له تاردا تاوایوه، تاوخوا **f** آب نمک.

خویه: خوشک، خویشک **f** خواهر.

خویه‌ته: خزمایه‌ته، دوسایه‌ته **f** خویشاوندی.

خویه‌دان: خوهدان **f** عرق بدن.

خویی: خویاوه‌ته **f** خودی.

خه: (۱) خوشک، خوار: (۲) له پاش وشه به مانای: کهونن: (بی خه،

مدى خه): (۳) بیوه هله لواسین: (۴) خو **f** (۱) خواهر: (۲) پسوند به

معنی انداز: (۳) فعل امر از مصدر بستن: (۴) خود.

خدبات: کار، کوشش **f** کوشش، جهد.

خهباتکار: (۱) کارکدر: (۲) به کوشش **f** (۱) مبارز: (۲) کارگر.

خهبار: بقه، خه تهر **f** خطر.

خوین بهربون: خوین له کهپه هاتن، خوین لیپل هاتن **f** خون دماغ شدن.

خوین بهربهست کردن: داکوزاندنی دوزمنایه‌ته **f** پایان دادن به دشمنی.

خوین بهردان: حجامت، خوبی بن زمان بهردان **f** رگزنه، حجامت.

خوین بهلس: مسلمه کردن، داکوزاندنی دوزمنایه‌ته **f** آتشبس.

خوین بهست: (۱) خوین بهس: (۲) وستانی خوین له نهنداما **f** (۱) آتشبس: (۲) خون بندامدن.

خوین تال: ره زاگران، زده گران، نیسک قورس **f** گرانجان.

خوین جمان: (۱) تهوزمی خوین: (۲) بریتی له تهه بون: (۳) همه‌ته تی بههار **f** (۱) فشار خون: (۲) کنایه از خشمگین شدن: (۳) موسم بهار.

خوین جومان: بریتی له همه‌ته تی بههار که خوین تازه ده بیتهوه **f** کنایه از عنفوان بهار.

خوینخوا: داواکاری بوتهی کوزراو **f** خونخواه.

خوینخوار: (۱) دوزمنی خوبی: (۲) زالم **f** (۱) دشمن خونی: (۲) ستمگر.

خوینخواری: (۱) دوزمنایه‌ته توخ: (۲) زالمی **f** (۱) دشمنی خونی:

(۲) ستمگری.

خوینخور: زالم، پیاوکوز **f** خونخوار.

خوین داکوزاندن: خوین بهست **f** آتشبس.

خوینبندگه: فیرگه، مه کتیب، مددره سه **f** آموزشگاه.

خویندن: خوندن **f** خواندن.

خوینبندگه: خویندگه **f** آموزشگاه.

خویندنهوه: خوندنهوه **f** خواندن نوشته.

خویندنه: سیوات دار، خوندنه **f** باسوداد.

خویندنه قان: خوندنه قان، خوندنه وار **f** باسوداد.

خوین ده لین: خوین دادر، تهودی خوبی له بره بر وا **f** خون چکان.

خویندنه وار: خونهوار، خویندنه قان **f** باسوداد.

خویندنه واری: سیوات داری، خونهواری **f** باسوداد.

خوین رُز: پیاوکوز، قاتل **f** آدم کش.

خوین رُزان: بریتی له شمز که پیاوی تیا بکوزی **f** کنایه از جنگ و خونریزی.

خوین رُزاندن: بریتی له پیاوی له سرخو، هیدی، به حمده له **f** خونسرد.

خوین سارده: پشودریزی، سه بر و حمده له **f** خونسردی.

خوین شیرن: ره زاسوک، نیسک سوک **f** سبک وح، دوست داشتنی.

خوین شیرین: خوین شیرن **f** سبک وح، دوست داشتنی.

خوین شیرین: پیاوکوزی **f** خونریزی.

خوین سارده: بریتی له پیاوی له سرخو، هیدی، به حمده له **f** خونسرد.

خوین سارده: پشودریزی، سه بر و حمده له **f** خونسردی.

خوین شیرن: ره زاسوک، نیسک سوک **f** سبک وح، دوست داشتنی.

خوین شیرین: خوین شیرن **f** سبک وح، دوست داشتنی.

خوین کردن: مروکوشتن **f** آدم کشی.

خوین کردن کاسه‌وه: بریتی، له جزیادان و نور بوهستان **f** کنایه از اذیت و آزار کسی.

خه په خه پ: تلاوتل رویشتنی مندال **ف** تلوخوردن بجه.

خه په ره: (۱) خرین: (۲) خبر بونه وهی سه گو پیشله له خهودا **ف** (۱) بجه.

چاقالو: (۲) جمع شدن دست و پای حیوان وقت خواب.

خه په ره کردن: خولیک هالاندی سه گو پیشله له خهودا **ف** جمع شدن

بدن حیوان موقع خواب.

خه په له: خربنه، خه په توله **ف** کوچولوی، حاق و جله.

خهت: یاریکه یه کله قاچه زدان به قله لدم، کیر: (۲) نوسین: (۳) دیر: (۴)

موی تازه له رهی لاوده رهاتو: (تازه خفتی داوه): (۵) هیلی جوت **ف**

خط: (۲) نوشتن: (۳) سطر: (۴) موی تازه برآمده روی نوجوان: (۵)

خطهای زمین سخنم زده.

خهتا: همله، سوچ، تاوان **ف** خططا.

خهتات: (۱) وسمعهی برو، ره نگ که له برو ده دری، خهنه و ره نگ:

(۲) خوش نوس **ف** (۱) وسمه: (۲) خطاط، خوشنویس.

خه تاتی: جوان نوُسین **ف** خوش نویسی، خطاطی.

خهت دان: (۱) خهت لئی دانی زه وی: (۲) شت نوسین: (۳) مو لمروهاتانی

ساده **ف** (۱) شخنم زدن زمین: (۲) نوشتن: (۳) برآمدن مو بر صورت

نوجوان.

خهت که ش: ئامرازی خهتی راست کیشان، راسته **ف** خط کش.

خهت کیش: خهت که ش **ف** خط کش.

خهته می: یاغی، سهربیزی، دزی قانون **ف** یاغی.

خهته نه: سونهت، کیر بربنی مندال **ف** خهته.

خهته نه سوْران: به زمو بانگ هیشتن به هوی سونهت کردنی مندال **ف**

خهته سوران.

خهته: گوندیکی کور دستانه به عسی ویرانی کرد **ف** نام روستایی که

بپوشله بعنیها ویران شد.

خهتیان: گوندیکی کور دستانه به عسی ویرانی کرد **ف** نام روستایی که

بپوشله بعنیها ویران شد.

خهتیره: چوله چرا، چلوسک، چلوسک **ف** نیم سور.

خهچ: سوکه له تاوی خه دیجه، تاوی ژنانه **ف** مخفف خدیجه.

خهجاله ت: فهیت کار، فهدیکار، تمریق **ف** خجالت.

خهجاله تی: (۱) شوُرَه بی، عدیب: (۲) شهربندی **ف** (۱) عیب و عار: (۲)

ما یاه شرمندگی.

خهجان: خه **ف** مخفف خدیجه.

خه جه خه جک: گیا یاه که گولیکی سوْری پیاله بی ده کا **ف** گیاهی است.

خه جه خه جوک: (۱) جوْری بوق که همیشه له ناواردایه، جوْری قورواق: (۲)

جوْری مارمیله کیده ده لین له تاگردا ناسوتی **ف** (۱) نوعی قورباگه که از

آب بیرون نمی آید: (۲) نوعی مارمولک که گویند در آتش نمی سوزد.

خه جل: خهربیک، مزو بله کاراف سرگرم، مشغول.

خه جلین: داچله کین، شلدزان **ف** یکه خوردن.

خه جه: خه **ف** مخفف خدیجه.

خه جی: خه **ف** مخفف خدیجه.

خه جیج: خه **ف** مخفف خدیجه.

خه بتان: خدبات کردن، کارکردن، تیکوشا **ف** کارکردن، کوشیدن.

خه بتین: خه بتان **ف** کوشیدن، کارکردن.

خه بس: (۱) رنج و چه وسانه وه: (۲) ده سره نج **ف** (۱) رنج: (۲) دسترنج.

خه بسین: په شیو بون، سهر لئی تیک چون، شیویان **ف** هول شدن.

خه بهر: (۱) ولام، ده نگوباس: (۲) جنیو، سخیف: (۳) گفت، قسیه:

(۴) ئاشاگا: (وه خه بهر) رهات، بد خه بهر، (۱) خبر: (۲) دشنام: (۳)

سخن: (۴) آگاهی.

خه بهرات: ده نگوباس، با سو خه بدراف اخبار.

خه بهر بونه وه: له خه و ههستان، بیدار بونه وه **ف** از خواب بیدار شدن.

خه بهر بهر: ولام بدراف پیک.

خه بهر بهزین: شوقار، زوانگیر، جاسوس، سیخور **ف** جاسوس.

خه بهر بې دان: ئاشکارا کردن **ف** آگاه کردن.

خه بهر دار: (۱) بې ئاشاگا، های لئی: (۲) وشهی خه نیلان واتا: لادن **ف**

(۱) مُطمِّل، آگاه: (۲) پیا، مواظب باش.

خه بهر دان: ئاشکارا کردنی وشهی نهیئى، ئیخباریه کردن **ف** گزارش

دادن.

خه بهر دوچ: قسە کدر لە جیاتى کە سانى تراف سخنگوی رسمي.

خه بهر گوھیز: قسە راگویز **ف** سخن چین.

خه بهر وشك: نەزىلە، چىروك **ف** داستان.

خه بهر ھېھىن: كەسىك ولامىك دەھېھى **ف** پيام آور.

خه بهر نگ: سەرپانی لە روكىش و تەنە كە **ف** باش شیر وانى.

خه بېنەت: مخابن، حەيف، بە داخلاخە، داخە كەم **ف** درېغ.

خه پ: (۱) حەپ، قۇت دان لە زماناتى منىلان دا: (۲) دواى وشهى «خر»

يە ماناي: هەراش و قەلمۇق **ف** (۱) خوردن در زبان بچەها: (۲) پىسوند

يە معنى رسيد و يالندە.

خه بار: (۱) خوش بونى كىلگە بۇ چاندى: (۲) بئاراف **ف** (۱) آماده شدن زمين

براي كشت: (۲) وجمن.

خه بەر: وەرد، دوياره كىلان **ف** سخنم دوياره.

خه پر اندى: وەرد دانه وه **ف** دوياره شخنم زدن.

خه پەرە: (۱) پاپوکە، لىك هالانى بەنائىقە: (۲) سەر نانەناو دەست و نوستن

**ف** (۱) چىنەرە: (۲) سر ميان دست گذاشت و خوابىدىن.

خه پىشە: شەرمى زىن، كۆز **ف** شرمگاه زىن.

خه پىك: (۱) تەلە: (۲) كولىرەمى هەرزن **ف** (۱) تەلە: (۲) گردد ارزن.

خه پىككە: ئالقە، كەۋەن **ف** حلقة.

خه پلە: (۱) گىلىوكە نازىركە: (۲) كولىرەمى ئەستور: (۳) كولىرە له هەرزن:

(۴) كورتە بالاىي قەلەو: (۵) خەپشە **ف** (۱) كودن: (۲) گردد پەن و كەلتە:

(۳) گردد ارزن: (۴) چاقالو: (۵) شرمگاه زىن.

خه پۇلى: پۈل پەرەست، پارە خوشە و سەپ پۈل پەرسى.

خه پە: (۱) درەخىن، دارىكى بەددانە، كەلۈشى بىي كۆ دە كەتەوە: (۲) هەپ،

شانەتى تەون كوتان **ف** (۱) از اپزار كشاورزى: (۲) شانە قالىي بافي.

خه پەتولە: منال يان بىچىو تازەلى خېپەن و قەلمۇق **ف** بچە چاق و

گوشتالو.

خه‌رتنه: ۱) کیلانی و شکه‌زدی دُوره باران؛ ۲) ورد، دوباره کیلان **ف**  
 ۱) سُخم زمین خُشک و سفت؛ ۲) سُخم دوباره.

خه‌رتمل: خرمel، سُوره‌دال، دالاں **f** لاشخور.

خه‌رتهله: توویگی تیزه، لمتایقمه نیسیبیه‌ت و نالات **f** خردل.

خه‌رج: ۱) بهخت کردن؛ ۲) باجی دهولت؛ ۳) دراوی که ره‌شایی دیدا  
 به شاغادی له‌باتی خانوه کمی **f** ۱) خرج؛ ۲) مالیات؛ ۳) کرايه  
 خانه‌ای که کشاورز به مالک ده می‌پردازد.

خه‌رج و ده خل: مه‌سره‌ف و ده‌رامه‌ت **f** خرج و دخل.

خه‌رجی: ۱) مه‌سره‌فی روزانه؛ ۲) هم‌موانی: (نامی خه‌رجی: نان بو  
 گش‌لا؛ ۳) گو به‌روک **f** ۱) مصرف و خرج روزانه؛ ۲) عمومی؛  
 ۳) زیور کناره یلک.

خه‌رخودا: ۱) جال‌جالوگه، کاکلموشان؛ ۲) دایپروشک **f** ۱) عنکبوت؛  
 ۲) خرخاکی.

خه‌رخه‌شه: ۱) کیشدو همراه، قمرقهش؛ ۲) جفجه، شدق‌شدقه **f**  
 ۱) کشمکش و نزاع؛ ۲) جفجه.

خه‌ردار: دودار له‌ثاشدا که له‌بن داری زیر بدرداش دان **f** دوچوب زیر  
 چوب حامل سنگ آسیا.

خه‌رده‌آل: خه‌رتمل **f** لاشخور.

خه‌ردن: گوندیگی کوردستانه یه‌عسی ویرانی کرد **f** نام روستایی که به  
 وسیله بعثیها ویران شد.

خه‌رده‌له: خه‌رتهله **f** خردل.

خه‌ررا: بریقه‌دار، په بریقه **f** درخشان.

خه‌رراهات: خه‌رراهات، دارلوس که **f** خرّاط.

خه‌رراتی: پیشه‌ی خه‌رات **f** خرّاطی.

خه‌رره‌مه: نبره که‌ری فدح **f** نره خرگش.

خه‌رز: ۱) گانی جانمه‌هاران جگله مرو؛ ۲) گه‌رای کوله و میر و **f**  
 ۱) جفت‌گیری حیوانات؛ ۲) تخم ملخ و مور.

خه‌رس: قدس، خمل، بدر اورد **f** تخمین، برآورده.

خه‌رسانن: قهرسانندن، بدر اورد کردن **f** تخمین زدن، برآورده کردن.

خه‌رسکردن: قهرساندن **f** تخمین زدن.

خه‌رسه‌ک: ۱) مافوره‌ی به‌کولنک؛ ۲) کولنره‌ی نهستور؛ ۳) کلوکل **f**  
 ۱) قالی پرپشت؛ ۲) گرده کُلفت؛ ۳) کلوخ.

خه‌رشوک: زه‌وی نابایدت بونکیان **f** زمینی که کاشتن را نشاید.

خه‌رشه‌ب: ناسکوئی، ناسکو، که‌وجکی زلامی کلک دریز **f** ملاعده.

خه‌رف: له‌بهر پیری هوش ننمایو **f** خرف، پیر خرفت.

خه‌رقاؤ: خه‌رف **f** خرف.

خه‌رقتنی: خه‌رفاو **f** خرف.

خه‌رفی: خه‌رف **f** خرف.

خه‌رفیو: خه‌رفی **f** خرف.

خه‌رقه: بالا یوشی ده‌رویش **f** خرقه، جبهه درویش.

خه‌رقین: شممنین، خلیسکان **f** لیز خوردن.

خه‌رک: ۱) داری دریزی سی پیچک که تاوانیاری له‌سهر به‌رقامچی دهدن؛

خه‌جی‌جوک: گیا به که گولی سوره **f** گیاهی با گل‌های قرمز.

خه‌ده: خده، نهربیت، خو **f** خو، دوش.

خه‌ر: ۱) کدر، ولاخ، گوئی دریز؛ ۲) لمپاش وشه به‌مانای: کرگاری: (کار  
 ریک خه، گوریس تیک خه) **f** ۱) خر، الاغ؛ ۲) پسوند فاعلی.

خه‌را: ۱) نهباش؛ ۲) ویران؛ ۳) له‌کار کهونه **f** ۱) بد؛ ۲) ویران؛  
 ۳) تباه.

خه‌رآ: تیز له چیزه‌د **f** تندمزه و تیز.

خه‌راب: خه‌راف **f** نگا: خهرا.

خه‌رایه: کاول، ویرانه، که‌لاوه **f** ویرانه.

خه‌رات: دارتاشی دارلوس که به‌تامرازی نایمه **f** مراشگم، خه‌اط.

خه‌راتی: کارخه‌رات **f** خه‌اطی.

خه‌رار: جه‌والی له‌مو، خه‌شده **f** غراره.

خه‌رازان: ورده‌فروش **f** خه‌زان.

خه‌راف: توری ماسی گرتن **f** تور ماهیگیری.

خه‌رامان: ۱) لم‌نجه‌ولار؛ ۲) ناوه بوژنان **f** ۱) خرامان؛ ۲) اسمی زنانه.

خه‌راو: ۱) له‌کار کهونه؛ ۲) خه‌راب؛ ۳) جوین، سخیف؛ ۴) ویران **f** ۱)  
 از کار افتاده؛ ۲) بد؛ ۳) دشنام؛ ۴) ویران.

خه‌راو و تون: سخیف گوتون، جوین دان، دزمان داین **f** دشنام دادن.

خه‌راو و بیزی: خه‌راو و تون **f** دشنام دادن.

خه‌راوه: خه‌ایه **f** نگا: خه‌ایه.

خه‌راوه کار: دن ریگر **f** راه‌هن.

خه‌راوه که‌ره: خه‌راوه کار **f** راه‌هن.

خه‌راوی: خه‌ایپی، بددهفری **f** بدی، بدکاری.

خه‌ربار: ۱) باری کدر؛ ۲) کیشیکه به‌رانبری سیسید کیلو، خه‌وار،  
 خه‌لوار **f** ۱) بار لاغ؛ ۲) خه‌وار.

خه‌ر به‌ند: غه‌ر به‌نگ، گیا به که به‌ریکی وردی وه ک توم خه‌شخاشی هه به  
 کریچک فرنگی.

خه‌ر به‌ند: که‌دار، ناگداداری باره بیران **f** چار و دار.

خه‌ر به‌نگ: خه‌ر به‌نگ **f** کرچک فرنگی.

خه‌ر پیش‌ت: ۱) کوکه‌ی گهوره بونه درگا داخستن؛ ۲) میچ و بانی  
 له‌خست و به‌تساق **f** ۱) کنده که بر پیش درنهند؛ ۲) بام خستی  
 طاق نما، خه‌پیشته.

خه‌ر پیشته: میچی به‌خست، خه‌ر پیش **f** خه‌پیشته.

خه‌ر پنگ: زه‌پنگ، پنگه‌ی دم ناوی پیس **f** نوعی پونه و حشی.

خه‌ر پونگ: خه‌ر پنگ **f** نوعی پونه و حشی.

خه‌ر پونگه: خه‌ر پنگ **f** نوعی پونه و حشی.

خه‌رت: ۱) نازه‌لی دابه‌سته؛ ۲) به‌ران و نیری چوارساله و به‌رو و زور؛  
 ۳) نامرازی دارلوس کردن، نامرازی خه‌رات **f** ۱) بخته؛ ۲) شاکو  
 قوچ چهارساله و به‌بالا؛ ۳) ایزار خه‌اطی.

خه‌رتا: تیری زیخ و ره‌لم کیشان **f** جوال ریگ کشی.

خه‌رتاندن: ده رکیشان له بن و ره گهوه **f** از ریشه بیر و کشیدن.

خه‌ر توک: باش‌رولک **f** نگا: باش‌رولک.

خدرمانه: تم و مزی که لبه رجاو بونه کممه دهوری مانگ **[ف]** هاله.  
خدرمانه دان: مانگی به خدرمانه: (قهسم به مانگی خدرمانه داوه /  
هه رگیز مدلی تو مهلا نه اواه) «قولکلور» **[ف]** هاله داشتن ما.

خدرمانه سُرُان: خدرمان سورانه **[ف]** جشن برداشت خرم.

خدرمان هد لگرتن: کاتی خدرمان بیوان و بردهوهی بومال **[ف]** خرم  
برداشت.

خدرمشک: جرج، مشکه کویره **[ف]** موش کور.

خرم‌سُرگ: موروه که رانه، موروی درشت و شین. به کورتائی کمده و  
دهی درون **[ف]** خرم‌هه.

خدرمه خیل: بدراگاویلکه، داک ماکه ری باب تسب **[ف]** قاطری که  
مادرش الاخ و پدرش اسب است.

خدرمه گهز: که رمیش، میشی گهوره تر له میشی ناسایی **[ف]** خرمگس.  
خدرنماز: بازو نهدای که سی که بو نازکردن ناشی **[ف]** ناز کردن بی مزه و  
سیک.

خدرناش: کونه لوت، کونه تفنگ، کونای لو **[ف]** سوراخ بینی.

خررو: ۱) لخوبایی، غلور؛ ۲) فریدراو، خدل‌تاو **[ف]** مغروز؛  
۳) فریب خورده.

خررو: ۱) جوری کولیه‌ی نادار که له زیر زیله مسو ده بزری؛  
۲) نانه‌قیسی و نانه‌نهنجیر **[ف]** ۱) نوعی گرده مغذدار؛ ۲) لواشک.

خدروار: خدربار، کیشیکه به رانبر به سی سد کیلو **[ف]** خروار.

خدروی: کمروشک، کمروشک **[ف]** خرگوش.

خدره: دیواری له وشكده برد، دیواری له کوچک بی هم **[ف]** دیوار از سنگ  
بی ملات.

خدره: ۱) لخوبایی، بدفیز، لوت بلند؛ ۲) قور، حدری، هرف **[ف]** مغروز؛  
۳) گل.

خدره بهنگ: خدره نگ، غدره نگ **[ف]** گماه هرنگ.

خدره زدن: قامچی ذلی که ل نازون **[ف]** نوعی شلاق برای ستون

خدره ف: خدره: (نهو پیر و خدره ف، ثاقه‌تی مدر واوسه فابو / تو شوخ و  
جوان، دوربی له نهاناتی خدرافتات) «نالی» **[ف]** خرف.

خدره فان: له پیری هوش نهان **[ف]** خرفیدن.

خدره فاو: هوش نه ماو له بدر پیری **[ف]** خرفیده.

خدره فیاگ: خدره فاو **[ف]** خرفیده.

خدره قیان: خدره فان **[ف]** خرفیدن.

خدره فین: خدره فان **[ف]** خرفیدن.

خدره فی: خدره فاو **[ف]** خرفیده.

خدره فیو: خدره فاو **[ف]** خرفیده.

خدره ک: ده زگای په مو رستن، تامرازی لو که ریسی **[ف]** ماشین ینه ریسی.

خدره م: خدررم، نیزه که ری فه حل **[ف]** نره خر گشن.

خدره ند: ۱) خمنده که، قولکه دزیزی لمده مین کندراو؛ ۲) قولکه بو  
کو بونهوهی ناوی پس **[ف]** ۱) خندق؛ ۲) پارگین.

خدره نگهه ز: موژه شینه، میشیکی که سکی درسته بد تازه لی به رزه و  
ده دات **[ف]** خرمگس سبز زنگ.

۲) دوتای دارین که له سه ریشت بار بمر داده نری بو به رد کیشان **[ف]**  
سه پایه فلک؛ ۲) چوب دوسری که بر ریشت بار بمر برای حمل سنگ  
گذازند.

خدر کان: خر کانه **[ف]** نگا: خر کانه.

خدر کانه: خر کانه **[ف]** نگا، خر کانه.

خدر کاو: خمریک، مژول **[ف]** مشغول، سرگرم.

خدر کنج: قرزانگ، قرزال **[ف]** خرچنگ.

خدر کول: کمرکول، گیا به کی سه رزی به در که **[ف]** گیاهی است خاردار.

خدر که مان: تامرازی چه مانند نوهی کدله بیز نگ و کممه ده ف **[ف]**  
و سیله خم کردن چنبر دف و غربال.

خدر که مان: خدر که مان **[ف]** نگا: خدر که مان.

خه رک: ۱) هامیز، باوهش؛ ۲) نیوانی ران، تاوگل؛ ۳) بن هنگل؛

۴) فورو جلهاو **[ف]** ۱) آغوش؛ ۲) انتهای ران؛ ۳) زیر بغل؛ ۴)

گل ولای.

خدر گا: خوبه تی زور گهوره ی بیاوی گهوره **[ف]** خیمه بزرگ.

خدر گور: که ره کیوی، گور **[ف]** گورخر.

خدر گولک: که ره کیوی **[ف]** گورخر.

خدر گه: پرروی کون و پس **[ف]** لته پارچه کهنه و کثیف.

خدر گله: ۱) که رله و زین؛ ۲) بریتی له پیاویس و پوخل و کونه پوش

**[ف]** ۱) خر چران؛ ۲) کنایه از آدم کثیف.

خدر مان: ۱) خرمان، بیده؛ ۲) مزی دهوری مانگ: (شهوه، نهسته  
بز زیوهون له سرمان / له مانگی روت هه ناسیم بوته خرمان)

«همزار» **[ف]** خرم: ۲) هاله.

خدر مان: ۱) تند شهمن مانگی سال؛ ۲) جه نگهی خرمان هد لگرتن  
**[ف]** ۱) شهر یورمه: ۲) موسم برداشت محصول.

خدر ماناوا: دوعای پیت بو خرمان **[ف]** دعای برکت خرم.

خدر مان به ره که هت: ۱) تزا زور بونی خرمان؛ ۲) به خششی که  
خاون خدر مان ثیدا **[ف]** ۱) دعا برای زیاد شدن خرم؛ ۲) بخشش  
صاحب خرم.

خدر مان بیو: که سی که خرمان به کیله ده پیوی **[ف]** خرم کیل.

خدر مان پیوان: بیده ره کیله و رگه راند **[ف]** خرم بیمانه کردن با کیل.

خدر مان سو ر: ۱) کو گنه می خرمان؛ ۲) وه ختی خرمان **[ف]** راش؛  
۳) موسم برداشت خرم.

خدر مان سو رانه: یانگیشتن به هوی سو ریوی خرمانه وه **[ف]** جشن و  
سور آماده شدن خرم.

خدر مان سو ربیون: پی گه یشتنی خرمان، دان له کا جوی بونهوه **[ف]**  
آماده شدن خرم.

خدر مانگا: جی خرمان، شوینی که بیده ره له سه ره **[ف]** جای خرم.

خدر مان لوحانه: شیرنی خرمان سو ریویون **[ف]** سور آماده شدن خرم.

خدر مان لوحه: خرمان لوحانه **[ف]** سور آماده شدن خرم.

خدر مان لوغه: خرمان لوحه **[ف]** سور آماده شدن خرم.

- ۲) خزانه حمام.
- خهزوُر: باوکی میزد و باوکی ڏ پدر همسر.
- خهزوُرہ: خهزوُر پدر همسر.
- خهزوُک: هرجانه و هری لمسن زک دهروما خزنده.
- خهزوُل: ۱) گدلای زردی پایز؛ ۲) بزنی که موی دهست و پیلی زرد بیت  
۳) برگ خزان؛ ۴) بزری که موهای دست و شانه اش زرد باشد.
- خهزوُلہ: ۱) گدلازمان؛ ۲) مانگی هشتمی سال ۴) برگ ریزان؛  
۵) مهرماه.
- خهزوُل و درین: گهلا داکدوتن له داران ۵) برگ ریزان.
- خهزوُل و درین: کاتی گهلا و هرینی داران، گهلازمان ۵) موسم  
برگ ریزان.
- خهزوُر: خهزوُر پدر همسر.
- خهزوُن: تالقنه نیوان کونهلوت بو جوانی ۵) حلقة زبور بینی.
- خهزوُمُوك: شیوی چوهوندرو گدنم ۵) آش سلغم و گندم.
- خهزوُمُوك: گیایه که گولی زرد ده کا ۵) گیاهی با گلهای زردنگ.
- خهزوُنہ: خهزوُن خزانه.
- خس: ۱) شلی توئده و بو، تیر، دزی تراو؛ ۲) بی گونی ۵) غلیظ؛  
۳) اختگی.
- خهسار: ۱) داری زیر کاریته بو دیوار لاقور سایی کاریته بارازن،  
حمدال: ۲) زیان، زده؛ ۳) یه فیرو چوگ ۱) ستون چوبی که  
دیوار را تقویت کند؛ ۴) زیان؛ ۵) هدر رفته.
- خهساره: داری زیر کاریته، خهسار ۵) ستون چوبی خانه.
- خهساره: زیان، زده ۵) زیان.
- خهساس: گون دهرهین، کسنسی که نیر بی گون ده کا، وستای گون  
درهینان ۵) اخته کننده.
- خهسان: هیلکه گون ده رهاتن ۵) اخته شدن.
- خهساندن: ۱) گون ده رهینان؛ ۲) سرلک پهاندنی دار ۵)
- ۱) اخته کردن؛ ۲) هرس درخت.
- خهساندن: خهساندن ۵) نگا: خهساندن.
- خهساو: ۱) گون ده رهاتگ؛ ۲) سرلک پهاندن او ۵) اخته شده؛  
۳) هرس شده.
- خهسپال: لد کار کوتاه، زورهان ۵) از کار افتاده.
- خهست: تیر، خس، هس، دزی تراو ۵) غلیظ.
- خهستاو: خهست ۵) غلیظ.
- خهست و خوُل: ۱) خهست و بهامه زدت؛ ۲) برینی اه سمرخ و شی زور  
مهست ۵) غلیظ و پرمایه؛ ۲) شش دانگ مسست.
- خهسته: ۱) ماندو؛ ۲) نه خوش؛ ۳) دوی ده توره که کراو ۵) خسته؛  
۴) بیمار؛ ۵) دوغ چکیده.
- خهسته خانه: ته خوش خانه: (لدهوری خهسته خانه عیشی نهاد  
سموزهی که واشینه / لمسن هر خهسته بی یا خویشندی یاسینه،  
یاشینه) «مدحوي» ۵) بیمارستان.
- خهسته ک: ره نگی شینی توخ، کوهی تاریک ۵) کبود تیره.
- خهدره نگهزه: خمده نگهز خرمگس سبزرنگ.
- خدری: قور، خدری، هدر، هدرگ ۵) گل.
- خهربیب: ۱) غدریب، نوازه؛ ۲) بیگانه، بیانی؛ ۳) سهیز و سه مهده؛  
۴) دنگ و نوازی خدمگیانه؛ ۵) بدنه نگارو بیچاره ۶) آواره؛  
۷) بیگانه؛ ۸) عجیب؛ ۹) نوازی حزین؛ ۱۰) بیچاره.
- خهربیوک: جوئی هدریت ۵) نوعی گلابی.
- خهربیه: نوازه، لاوه کی ۵) آواره.
- خهربیته: ۱) فیشه کدان؛ ۲) نه خشنه، شکلی ولاط لمسن نه خشنه ۵)
- ۱) تیردان؛ ۲) نقشه جغرافیائی.
- خهربیک: به تاره وه مژول ۵) مشغول به کار.
- خهربیکه: ۱) خهربیک؛ ۲) بدکاره وه سه رگ مرمه ۵) مشغول؛ ۳) مشغول  
است.
- خهربین: پرخه کردن له خهوا ۵) خرتاس کشیدن در خواب.
- خهز: ۱) جانه و هریکه له تیره وی روی. کهوله کهی زور به ترخه؛ ۲)
- چهوری: (هموی خهزو بده) ۵) خز، جیوانی که پوستش با ارزش  
است؛ ۳) چربی.
- خهزا: جنگ لداری خودا ۵) جهاد.
- خهزال ۵) نگا: خهزال.
- خهزال: ۱) کهزال، ناسک، مامر؛ ۲) ناوه بو زنان؛ ۳) بزنی گوی خهنه بی و  
بهدهن رهش و بو؛ ۴) بزنی لاجانگ خهنه بی و لدهش بو ۵) آهو؛  
۵) نامی زنانه؛ ۶) بُز گوش قرمز بدنه سیاه؛ ۷) بُز خاکستری گوش
- قرمز.
- خهزم: ۱) یا زن، کزی دوای هاوین؛ ۲) گهلازمان؛ ۳) خهزو، گدلای  
زهدی پایز ۵) خزان؛ ۴) برگ ریزان؛ ۵) برگ خزان.
- خهزان: ۱) ده می خهزو لوه، گهلازمان، خهزم؛ ۲) قازان، بهروش،  
منجهل؛ ۳) تیانی حه مام ۵) برگ ریزان؛ ۴) دیگ مسی؛ ۵) خزانه  
گرمابه.
- خهزان کردن: زه دده لگمن و داوه رینی گدلا ۵) زردهش و ریختن برگ.
- خهزا لی: عه بندمل، مه لی دوزمنی کلو ۵) سار ملخ خوار.
- خهزر: ۱) توڑه بی، رک بونه وه؛ ۲) مان، بی چه قاندن ۵) خشم؛  
۳) سر سختی.
- خهزرن: ۱) ده رکمه و چون؛ ۲) مان گرتن ۵) خشمگین شدن؛  
۳) اعتصاب کردن.
- خهزربیو: ۱) غدریبو، ده رکمه و چوگ؛ ۲) مان گرتن ۵) ۱) خشمگین شده؛ ۲) اعتصاب کرده.
- خهزگ: ۱) خز، لوس: (لدم چیته زور خهزگ بو)؛ ۲) به رگی ناوریش،  
حریر؛ ۳) سده و لیز، کور ۵) لیز؛ ۴) حریر؛ ۵) سر اشیبی.
- خهزگال: خوزی، کاشکا ۵) ای کاش.
- خهزگان: قازان، بهروش ۵) دیگ.
- خهزرن: ۱) زن خوشک، خوشکی زن؛ ۲) ههل گرتن له شوئیک ۵)
- ۳) خواه رزن؛ ۴) نگهداری در جایی.
- خهزنه: ۱) خهزنه، گهنج، گهنجینه؛ ۲) تیانی حمام ۵) گنجینه؛

- اجازه کشت ندهد.
- خه‌فج:** مونده، موته، خدفون **اف** کابوس.
- خه‌ف زان:** ۱) فال گره وه؛ ۲) زانا به نادیاریان **اف** ۱) فالگیر؛ ۲) غیب گو.
- خه‌فک:** ۱) تله، خدیک؛ ۲) نامر از که له هه و جارد **اف** ۱) تله؛ ۲) اهزاری در خیش.
- خه‌فگ:** خه‌فک **اف** نگا، خه‌فک.
- خه‌فگه:** ۱) جئی خه، جیگه‌ی نوستن؛ ۲) تهه **اف** ۱) خوابگاه؛ ۲) گودال مخصوص نگهداری میوه و برگ توتون.
- خه‌فور:** ۱) ناوی خوا؛ ۲) ناوه بُو پیاوان **اف** غفور، ۱) نام خدا؛ ۲) نامی برای مردان.
- خه‌فوك:** ندوگایه‌ی لخدتی جوْت دا ده خوی **اف** گاوی که هنگام شخم می‌خوابد.
- خه‌قه:** ۱) خانوی بی روناکایی؛ ۲) گرنه‌ناگری کز؛ ۳) پشو لئی برو او؛ ۴) کوژانه‌وی ناگر؛ ۵) خنکاون **اف** ۱) خانه کم نور؛ ۲) زبانه ضعیف آتش؛ ۳) بی حرکت و تکان؛ ۴) خاموش شدن آتش؛ ۵) خفه‌شده.
- خه‌فه:** خهم، که‌سدر، کول، مهینه بار، خهمبار **اف** غمگین.
- خه‌فه‌تباری:** خه‌خوری **اف** اندوه‌هاکی.
- خه‌فه‌ت خواردن:** خهم خواردن **اف** عُصه خوردن.
- خه‌فه‌گردن:** ۱) کرکردنی گری چرا؛ ۲) کرکردنی تینی سده‌ماوره؛ ۳) پشو لئی بربین؛ ۴) بریتی المبده‌تگ کردن؛ ۵) خه‌کاندن **اف** ۱) کم کردن شعله چراغ؛ ۲) کم کردن سماور؛ ۳) بی حرکت ساختن؛ ۴) کنایه از ساکت کردن؛ ۵) خفه کردن.
- خه‌فیاگ:** لکی چه‌مینراوی زیرخاک کراوف **اف** شاخه زیر خاک خوابانیده و جوانه زده.
- خه‌فیه:** زوان گیر، خمه‌رچین **اف** خبرچن.
- خه‌حل:** ۱) کوژی له بمرد بُو تازه‌ل؛ ۲) سه‌نگمر بُو شهر؛ ۳) خه‌لک، مردم **اف** ۱) آغل سنگی برای دام؛ ۲) سنگر؛ ۳) مردم.
- خه‌لا:** ناوده سست، سه‌ریشناو، مهوال **اف** مستراح.
- خه‌لات:** ۱) دیاری گهوره بیاوان؛ ۲) بریتی له کفن **اف** ۱) خلعت؛ ۲) کنایه از کفن.
- خه‌لاتی:** به‌خسراو، له‌لایدن که‌سیکمه پیشکدهش کراوف **اف** پیشکشی.
- خه‌لاس:** ۱) دوایی هاتگ؛ ۲) رزگار **اف** ۱) باقی نمانده؛ ۲) رهایی یافته.
- خه‌لاسی:** رزگاری، نهجالات **اف** رهانی.
- خه‌لامور:** سکل، پول، پین **اف** اخگر.
- خه‌لان:** ۱) سه‌نگران؛ ۲) کوژی تازه‌لان له‌دهشت؛ ۳) ناوی دوگوند له باله‌کایه‌تی؛ ۴) شکانی نیسکی قاج و دهست **اف** ۱) سنگره؛ ۲) آغل‌های بیابانی؛ ۳) نام دو دهکده در گردستان؛ ۴) شکستن استخوان ساق و بازو.
- خه‌له‌وت:** ژه‌کی سمر تاگر نریاو، فرو **اف** آغوز منعقد شده بر اثر حرارت.
- خه‌لتان:** گهوزان، تیوه چون؛ (خه‌لتانی خوین) **اف** غرقه، آلوهه.
- خهستی:** تبری، خدستی، دزی تراوی، بدرانیه‌ری شلی **اف** غلط.
- خهسرک:** قدرتالله‌ی زل، تریانی گهوره **اف** سید بزرگ.
- خهسره‌و اتی:** ناوه بُو پیاوان **اف** نام مردانه.
- خهسلک:** گیایه که گولی زردی هه یه **اف** گیاهی با گلهای زردرنگ.
- خهسله‌ت:** روشت، خو، تاکار **اف** روش، اسلوب.
- خهسو:** دایکی زن و دایکی میرد **اف** خاش، مادر همسر.
- خهسوک:** گون ده‌رہنیه، خه‌ساس **اف** اخنه کننده.
- خهسه:** خهسته **اف** نگا، خهسته.
- خهسه‌خانه:** خهسته‌خانه **اف** بیمارستان.
- خهسی:** خهسو، دالکی زن و شواف **اف** مادر همسر، خاش.
- خهسیاگ:** خهساو، گون ده‌رہناتگ **اف** اخنه شده.
- خهسیاوا:** خهسیاگ **اف** اخنه شده.
- خهسیس:** ره‌زیل، چروک، رزد، چکووس، دهس قوچاوف **اف** خسیس.
- خهش:** که‌مایه‌سی، عهیب؛ (روزیکه خه‌شی تیدا نید) **اف** نقص، غش.
- خهشخاش:** خاچخاش **اف** نگا، خاچخاش.
- خهشخاشک:** گول‌له سوره‌ی بهاران **اف** شقایق.
- خهشکاندن:** خلیسکاندن **اف** لیزاندن.
- خهشکین:** خلیسکان **اف** لیزخوردن.
- خهششو:** گیل و نه‌زان، بلح، هه قمچه **اف** آله، آحمق.
- خهشه:** خدرار، جدواوی الممر **اف** جوال گرکین.
- خهشیفک:** هور، جدواوی یه‌ک سدری زه‌لام **اف** جوال بزرگ.
- خهشیقولک:** سدره‌وؤیری، خلیلک، سره‌و لیزایسی **اف** شیب تند.
- سرآشیبی:** خوشیلک **اف** گیاهی است.
- خهشیل:** خوشیلک **اف** گیاهی است.
- خهشیم:** فیره کار نه‌کراو، ناشی، کارنه‌زان **اف** ناشی.
- خهحف:** ۱) نهینی، نادیاری؛ ۲) خدو، خاوف **اف** ۱) نهانی؛ ۲) خواب.
- خهفان:** ۱) خهوتن، نوستن؛ ۲) نه‌بون له دریزه‌وه **اف** ۱) خفتن؛ ۲) خوابانیده شده.
- خهفاندن:** ۱) دانه‌واندن، چه‌مانندنوه؛ ۲) ده‌خه‌وکردن **اف** ۱) خوابانیدن؛ ۲) در خواب کردن.
- خهفانن:** خهفاندن **اف** نگا، خهفاندن.
- خهفتان:** ۱) تومی به‌زدی و شکه‌وه کراو؛ ۲) کراسی ناوریشم له بن زربوه؛ ۳) سه‌روکی گه‌مید؛ ۴) جوری کدوا؛ ۵) چاوه نوری ده‌رفدت **اف** ۱) تخ پاشیده به زمین خشک؛ ۲) کژاغند؛ ۳) ناخدا؛ ۴) نواعی قبا، سرداری؛ ۵) پی فرست بودن.
- خهفتگ:** ۱) نوستو، خدتو، خدولی که‌موتو؛ ۲) چه‌مینراوی به‌سدر زه‌ویدارا راکیشراوف **اف** ۱) خوابیده، به‌خواب رفته؛ ۲) بر زمین خوابانیده شده.
- خهفتمن:** نوستن، نفستن **اف** خوابیدن.
- خهفتون:** ۱) نوستو، خدفتگ؛ ۲) موتنه، موتنه که **اف** خفته؛ ۲) کابوس.
- خهفتیان:** سارده پایز که تازه ناشی توی تیدا بچینن **اف** سرمای پاییز که

خه لەف: ۱) تېكۈلى دار؛ ۲) گەلەزى دەورى گولى دار؛ ۳) فريوب؛ ۴) ناو بۇ بىاوان ئەن ۱) يوستە درخت؛ ۲) بىرگەيات اطراف شىكوفه؛ ۳) فريپ؛ ۴) نام مردانه.

خه لەفاگ: ھەلخەلەتاو، خەلماتاۋىق فريپ خورده.

خه لەفان: ۱) خەلەتان، فرييوردان؛ ۲) خەرفان ئەن ۱) فريپ خوردن؛ ۲) خريفين.

خه لەفاو: ۱) فرييورداو؛ ۲) خەرەفييوب ئەن ۱) فريپ خورده؛ ۲) خريفيدە.

خه لەفوش: دانوئىلە فروش، عەلاف ئەن غەلە فروش.

خه لەفياگ: خەرەفييوب ئەن خەرق شدە.

خه لەفين: خەرەفان ئەن خەرف شدن.

خه لەك: ۱) گەو، ئالقە؛ ۲) موى ليك هالا، موى سەرىي بەپېچ ئەن ۱) حلقە؛ ۲) موى فرفرى.

خەلەكان: گوندىكى كوردىستان كە پەعسى وېرائى كرد. زىدى اين خلکانى بە تاوا بانگە ئەن روستايى كە بەمۆسیله بىعنىها وېران شد. زادگاه اين خلکان.

خەلەکوان: خولەكەوه، مشكى، تۈزىنە، بۇل ئەن خاكسىر.

خەلەكە: بازىنەكى دارىنە لە ھەوارداۋ ئەن از ابزار خيش.

خەلەلە: ۱) خەرى لوۇمپى، خەرى لوۇمىي؛ ۲) لەلە كېرى بىراۋ ئەن استوانەاي؛ ۲) جاي خىتنە پىران.

خەلەندور: ۱) گىندور، قەلەندور، دۇرپە؛ ۲) فروپ ئەن گياھى است؛ ۲) آغۇز.

خەلەنگ: گەزگەسک، گەزگەزك، گيايدە كە پىاۋ تەگەزى ئەن گەز.

خەليان: ترازانى ئىسکى لەش ئەن از جا در رفتەن استخوان.

خەليت: تەرىيەقە پىشاپۇر بارۇت و چەشنى و پەرۇي تەنگى رەشۇكى ئەن ابزار و مواد تەنگ سەرىر.

خەليتە: قەلەدەسى سەگ و تازى ئەن قەلەدە سەگ شكارى.

خەليش: دارستانى چوغۇر، لېرەوارى بىرۇچى ئەن جىنگل انبۇر.

خەليقىپە: پاڭۇرە، مالىي مېشەنگۈن كە لە شۇلۇ دەھى تەنن ئەن كەندىسى از تىركە ساخنە شدە.

خەليفان: ناوى چەند گوندىكە لە كوردىستان ئەن نام چىند روستا در كەرسان.

خەليقه: ۱) راسپارادى شېيخى تەرىيەقت لە بىرەكارى شىيخ؛ ۲) سەرپۈكى موسۇلمانان ئەن ۱) خەلېقە بىر طەرىقت؛ ۲) خەلېقە مسلمىن.

خەليلان: ناوى ھۆزىك و ناوجە يەكى كوردىستان ئەن نام طايىھە و منظمهاي در كەرسان.

خەليلە: گىيائى دان ناژان ئەن گىاه خالل.

خەليلەدە: دودلى، بىن باۋەز بۇن ئەن بىدگۇمانى، شك.

خەليلىي: ۱) جۈرى ھەنگۈرى سېمى كە زوتى بىي دەگا؛ ۲) زىجىرى لاقى زىندانى. دەگەل كۆت دەگۇترى: (كۆت و خەلەلىلى) ئەن ۱) نوعى انگور زوردىس؛ ۲) زىجىرى يائى زىندانى.

خەم: ۱) غەم، كەسىر؛ ۲) چەم، چەماۋ ئەن ۱) غەم، اندۇر؛ ۲) خەم.

خەمازه: دارى قولايى ماسىيان ئەن چوب قلاپ ماھىگىر.

خەلتانه: گىيائى دان ناژان، گىيائى كە لاسىك ناسك وشىكى دەكەن بۇ دادان ناژان ئەن گىاه خالل.

خەلسەن: رىزگاربۇن، دەرىجۇن و نەجات بۇن ئەن رەھابى يافتەن.

خەلسەك: زەنگەتە ترى ئەن تلسىك انگور.

خەلەف: لىكى يەك سالە، لەقدارى نەمسال ئەن جوانە، شاخە ياك سالە.

خەلەفە: بەرددە سەتى وەستاي پېشەساز ئەن دىستيار أستادكار.

خەلق: ۱) مەرمەن، عالىم؛ ۲) دانىشتۇ، ئەھل: (خەلقى كۆيى؟) ئەن ۳) كەسى دېتى ئەن ۱) مەرمەن؛ ۲) اهل، ساكن؛ ۳) دىيگر كەس.

خەلقۇن: ئەن مەرمەن ئەن گىيائى.

خەلقۇن: خەلقۇن ئەن گىيائى.

خەلقۇخوا: ھەمۈكىس ئەن ھەمە مەرمەن.

خەلقى: كەسانى ترافادىي كەسان.

خەلقىتىه: ئەن مەرمەن، خەلقۇن ئەن گىيائى.

خەلەلک: خەلەل ئەن گەلەن ئەن خەلق.

خەلەلک و خوا: خەلقۇ خوا ئەن خەلق خۇدا، مەرمەن.

خەلەلکى: خەلقى ئەن كەسان دىيگر.

خەلەلکىنە: ئەن مەرمەن ئەن گىيائى.

خەلۇن: سۈكەدەن ئەن اوئى خەلەل ئەن مۇھىف خەلەل.

خەلۇن: بەدەست بانەۋە كەراۋ ئەن دەست بېن سەدە.

خەلۇنەت: تەشكۈلدەن، بېندىزەن و گۈزەي شەكا، جى خۇراكى سەگ و...

ئەن سەفال شىكتە، ظرف غەذاي سەگ و...

خەلۇزىز: رەزى، رەزى، زۇخال، كۆمۈر ئەن زۇغال.

خەلۇزان: رەزى دان، جىيىگەدى رەزى، زۇخالدان ئەن بىنار زۇغال.

خەلۇزان: خەلۇزان ئەن زۇغالدان.

خەلۇزەدە: بەلایدە كە بۇ شىنابىي و دەخل، گەلا رەش ھەلەتىزىنى ئەن آفت.

خەلۇزە: مېچە گۈلەك، جىچە گۈلەك؛ ۲) بېرىتى لەزەلامى ناقۇلە.

زەبلاخ ئەن ۱) قاپ گۆسالىدە؛ ۲) كىنابىي از گەننە يەقوارە.

خەلۇلۇ: چەلە كىشى، تەنبا راپواردىنى سۇنى بۇ چەلە كىشان ئەن جەلەشىنى.

خەلۇوت: جىيىگەيەتىي ئەن جاي دىنج، خلۇت.

خەلۇوت خانە: جىيىگەي چەلە كىشانى بېرىتى جاي دىنج كە در آن چەلە نېشىنى.

خەلۇوتى: ۋەچخانە، زۇرى ئەرزاق، عەدمارى پېشت زۇرى زۇنىشتن ئەن پىستو.

خەلەلە: دانوئىلە، دە خەل، دە غەل ئەن غەل.

خەلەلت: ۱) جۈزىن، سخىن؛ ۲) ھەلە، سەھو؛ ۳) فريوب ئەن فەخش؛ ۴) اشتىاھ؛ ۵) فريپ.

خەلەلتان: فريوخاردىن ئەن فريپ خوردن.

خەلەلتاندىن: فرييوردان، ھەل قەریاندىن، دە سخەرۆكىدىن ئەن فريپ دادن.

خەلەلتانىن: خەلەلتاندىن ئەن فريپ دادن.

خەلەلتاۋ: تەفرەدرەو، فرييورداۋ ئەن فريپ خورده.

خەلەلتىن: فرييور دەر، تەفرەدرەن ئەن فريپ دادن.

خه‌ملاٽندن: ۱) رازاندنهوه به خشل و جلکی جوان، جوان کردن؛ ۲) قدرساندن **ف** ۱) آراستن؛ ۲) برآورده کردن.

خه‌ملاٽندی: خشل و جلی جوان ده بهر کراو، رازاوه **ف** آراسته.

خه‌ملاٽن: خه‌ملاٽندن **ف** نگا: خه‌ملاٽندن.

خه‌ملاٽو: ۱) رازاوه، جوان کراو؛ ۲) بهراورده کراوه **ف** ۱) آراسته؛ ۲) برآورده شده.

خه‌مل کردن: بهراورده کردن، قدرساندن **ف** ارزیابی کردن، تخمین زدن.

خه‌ملی: جوان کراو، رازاوه **ف** آراسته.

خه‌ملیین: خه‌ملاٽن **ف** نگا: خه‌ملاٽن.

خه‌ملیّن: ۱) رازندهوه، جوانکمر؛ ۲) قدرسین، بهراورده که **ف** ۱) آرایشگر؛ ۲) برآورده کننده.

خه‌ملیتیوک: رازندهوه **ف** آرایشگر.

خه‌ملیّیو: خه‌ملاٽو **ف** نگا: خه‌ملاٽو.

خه‌مناک: خه‌مبار **ف** غمناک.

خه‌مسو: ۱) به خهم بُو همه‌موکس؛ ۲) ناوه بُو پیاوان **ف** ۱) شریک غم دیگران؛ ۲) اسم مردانه.

خه‌مُور: پهذی دهم و چوا سیی و رهش **ف** گوسقند رخسار سبید و سیاه.

خه‌مُوش: بینده نگ، وسکوت **ف** خاموش، ساکت.

خه‌مد: خدمو **ف** نگا: خدمو.

خه‌مه‌خوره: شاهو، خه‌مخوره، شاوه‌شینکه **ف** بوتیمار.

خه‌مه گرو: خم خموک، قم قموک، سه‌رمازه له **ف** وزخ.

خه‌میر: همویر، ثارداری له تاواکر اوی شیلدار او بُون **ف** خمیر.

خه‌مین: مهینه بار، دل ته نگ **ف** غمگین.

خه‌ن: ۱) گه‌ردن، مل، نهستو، نهوك؛ ۲) کهن، پیکه‌ئین، که‌نین، خه‌نه **ف** ۱) گردن؛ ۲) خنده.

خه‌نازیز: کوانی زل که له مل دین **ف** خنازیز.

خه‌نازیل: خه‌نازیز **ف** خنازیز.

خه‌نان: پشکوتو، بشکفتی **ف** شکفتنه، بازشده.

خه‌ناوک: گه‌ردن به‌ند، ملیوانه، ملوانکه، گه‌ردانه **ف** گه‌ردن بند.

خه‌ناوکه: خه‌ناوک **ف** گه‌ردن بند.

خه‌نجوک: خه‌نجه **ف** خنجر.

خه‌نجه‌ر: کیردی دریزی خواری ده سکدار که ییاوان ده بهر خویانی راذه کن **ف** خنجر.

خه‌نجه‌ر بازی: گه‌مه به خه‌نجه کردن **ف** خنجر بازی.

خه‌نجه‌ر بالله: که‌نده سمه، میش خوره، مه‌لیکه بالی له خه‌نجه ره که **ف** پرنده‌ای با بالهانی شیبه به خنجر.

خه‌نجه‌ر ده مه: دارکوته، دارت‌هه قینه **ف** دارکوب.

خه‌نجه‌ر ده مه: خه‌نجه‌رده ده **ف** دارکوب.

خه‌نجه‌ره: گیایه که وهک فاسولیاده چچن که لوی ههیه **ف** گیاهی است.

خه‌نجه‌رده مه: جورنی کوله، جسته کللویه که کلکی خوارو دریزه **ف** نوعی ملخ دم بلند و کچ.

خه‌نجه‌لیس: گیایه که بنه کمی ده خون **ف** گیاهی است که پیاره اش را

خه‌مان: ۱) زور کول و که‌سر؛ ۲) خالله خمه، مامام خمه، که‌سی ده خه‌می همه‌موکه س داید؛ ۳) سوکه‌له ناوی ره‌حمان **ف** ۱) غم بسیار؛ ۲) دلسوز و غم خوره‌مگی؛ ۳) مُخَفَّفْ عَبْدِ الرَّحْمَنْ.

خه‌ماوی: ۱) خه‌مبار، دل ته نگ؛ ۲) کاریان کاره ساتیک که پیاو خمگین ده کا **ف** ۱) دل ته نگ؛ ۲) ماية دلتگی.

خه‌میبا: خانه با **ف** فرم اندام.

خه‌مبار: دل ته نگ، خمگین **ف** غمگین.

خه‌متین: کزبونی ناگرف **ف** کم سو شدن آتش.

خه‌مچوُر: قمه‌چوُر، پوشانه و سدرانه‌ی مالات بُو ناغاوده ولت **ف** مالیات بر دام.

خه‌م خوار: ۱) دل ته نگ؛ ۲) که‌سی که خم له پیاو ده خوا، دلسوز **ف** ۱) غمگین؛ ۲) غم خواره.

خه‌م خور: خه‌م خوار **ف** نگا: خدم خوار.

خه‌م خورک: قه‌لشی زه‌وین له ببر بی ناوی **ف** ترک خوردن زمین از بی آبی.

خه‌م خورکه: خه‌م خورک **ف** ترک خوردن زمین از بی آبی.

خه‌م خوره: ۱) مشورخوره، سه‌ریه‌رسی دلسوز؛ ۲) شاهو، مه‌لیکه **ف** ۱) سرپرست دلسوز؛ ۲) پرنده بوتیمار.

خه‌م خوری: ۱) خدم خواردن، دل ته نگ بُون؛ ۲) سمریه‌رسی کردنی دلسوزانه **ف** ۱) غصه خوردن؛ ۲) غم خوارگی.

خه‌م خه‌مُوك: گولی ره، شکوفه‌ی داری میو **ف** نگا: خه‌م خه‌مُوك.

خه‌م خه‌مُوكه: که‌مه خه‌مُوك **ف** نگا: خه‌م خه‌مُوك.

خه‌مرک: کانی و شینایی له ناو بی‌باندا **ف** واحد.

خه‌مره: ۱) قولکه ناو نیدا و هستاو؛ ۲) کوپهی زور زه‌لام **ف** ۱) گودال آب؛ ۲) خم بزرگ.

خه‌مره‌وین: ناوده نگی، ور ویرکه **ف** غم زدای، مونس.

خه‌مری: ۱) پرچوکه، پرچی سرتولیل؛ ۲) تویل پیچ، نهانی به‌ند **ف** ۱) زلف روی پیشانی؛ ۲) پیشانی بند.

خه‌مزد: ۱) نازی به‌چاوان؛ ۲) ناوی گوندیکه له شار بازیزی کوردستان **ف** ۱) غمزه و ناز؛ ۲) نام دهکده‌ای در کوردستان.

خه‌مسار: گوئی ندهدر به کار، خوله کار بوری **ف** لاابالی در کار.

خه‌مشه: ۱) گوئی نه‌دان به کسان خو گیل کردن؛ ۲) شه‌رمی ژن **ف** ۱) اهمال؛ ۲) شرمگاه زن.

خه‌مشه‌بییز: توزو دوکلی زور داوه ستاوه **ف** غبار و دود تیره و راکد.

خه‌مشه‌سده‌ری: ۱) کاری به‌تمه‌مأی، کاری نابه‌دل؛ ۲) تمه‌مأل و خوگلیک در له کار **ف** ۱) انجام کار با اهمال؛ ۲) بی‌رغبت به انجام کار.

خه‌مگین: خه‌فدت بار، مه‌ینهت بار **ف** غمگین.

خه‌مل: ۱) خشل، زه‌نیده؛ ۲) رازانه‌وه؛ ۳) قدرساندن، بهراورده کردن **ف** ۱) زیور؛ ۲) آرایش؛ ۳) برآورده کردن.

خه‌مل: خه‌مل **ف** نگا: خه‌مل.

خه‌ملان: ۱) رازانه‌وه؛ ۲) قدرسان، بهراورده **ف** آرایش؛ ۲) ارزیابی.

می خورند.

خنهجیر: خندجراف خنجر.

خند: قهن، شه کری تولابستو ف فند.

خندخه تدولک: کوکده شده، خروزه کف خرسک.

خندقان: خنکان، پشو لی بران، هه ناسه نهمان ف خفه شدن.

خندقاتدن: خنکاندن، پشو لی برین ف خفه کردن.

خندقین: خندقان ف خفه شدن.

خندور: خدره ندف نگا: خمره ند.

خندره ان: ددم به پیکنین و روحش ف همواره شاد و خندان.

خندقه: خدره ند، که تالی هله ندر او ف خندق.

خندقه دانهوه: هدلکه ندنی خندقه کف کندن خندق.

خندقه ک: خندقه ف خندق.

خندقه دانهوه: خندقه دانهوه ف کندن خندق.

خندزار: تابر و تکاو، شهم نهما و رسوا.

خندزاری: بهشوده بی، بی تابر و بی ف رسوا بی.

خندزاندن: هلکراندنی موی سرو بی ف موی کله باچه را بر آتش

گرفتن.

خندزین: خندزین ف نگا: خندزین.

خنهنونک: ۱) تازی پیر که ناگاهه که رویشک؛ ۲) گوئی نمادر به کار ف

۱) تازی پیر که به شکار نرسد؛ ۲) اهمال کار.

خندنول: خندره ان ف بشاش و خندان.

خنهنه: ۱) کهن، بی گهنهن، خنهنه: ۲) گیای ره نگی دهست و بی و سه ری

زنان ف ۱) خنده: ۲) حنا.

خنهنه بهندان: کوبونهوهی شه وی پیش بُوک بردن. که خنهنه ده گرنه

دستی بُوک و کیزان ف مراسم شب قبل از عروسی.

خنهنتیفک: کریزه بهرد ف گل سنگ.

خندره ان: خندره ان ف همواره خندان.

خنهنهک: ۱) خندقه ک، خدره ند؛ ۲) خنهنونک ف ۱) خندق؛ ۲) نگا:

خنهنونک.

خنهنه کچان: بریتی له دامین پاکی، بی گوناحی ف کنایه از پاک دامنی.

خنهنهل: بزنی شان و پل بمهنه نگی خنهنه ف بزی که موهای شانه اش

حنایی باشد.

خدنی: ۱) بثاره زو گهیشت، کامره وا؛ ۲) پیکنی، کهنه ف ۱) کامران،

کامپا؛ ۲) خندید.

خنهنیم: ۱) دوزمن؛ ۲) دوستی فاسقی زنی که سیک ف ۱) دشمن:

معشوق زن شوه ردار.

خنهنیکه: ۱) قایشی نیر؛ ۲) شیوی شله ساواری ورد ف ۱) یوغ بند؛

۲) آش بلغور رین.

خنهنیله: پیر خنهنیله، چیشتی ورد ساواری تراو ف آش بلغور رین.

خنهنهن: کهن، کهنهن، پیسخنهن ف خندیدن.

خنهنهه وه: تر بقانمه، پیکنهنی به قه و خنده با صدای بلند.

خه: ۱) نوستن، دزی پیداری؛ ۲) خدون، شتی که له خهوا ده بینزی ف

۱) خواب؛ ۲) رؤیا.

خهواته مار: خهوي زور گران ف خواب بسیار سنگین.

خهوار: ۱) که سی زور ده خهوي، نهوي زیاد ده نوی؛ ۲) ته بنه ل، تمدمل ف

۱) پر خواب؛ ۲) تبل.

خهواره: هو زیکی کورده له کوردستان ف عشیره ای کرد.

خه والو: چاو به حه و، که سی له حمو هه ستاین به لام خهوبه ری نهاد بین ف

خواب آلوه.

خهواندن: ۱) نواندن، ده خهوكردن، خه قاندن؛ ۲) نهواندن، چه ماتدن ف

۱) در خواب کردن؛ ۲) بر زمین خوابانیدن.

خهوبه دن: له خمو کردن، خهولی ساندن ف از خواب محروم کردن.

خه بردنه وه: ده خه و راچون، خهولی کدون، به رانبری بیدارمان ف

به خواب رفتن.

خه به سه رچون: له خه والو بی قوتار بون ف از خواب آلوه گی رستن.

خه بینین: خه و دیتن، له خهودا دیتنی شت ف خواب دیدن.

خه پهرين: خه و به سه رچون، نهمانی خه والو بی ف خواب از چشم

پریدن.

خه پهرين: کاری یان شتی که داهیزانی خه و ناهیلی ف از بین برنده

خواب.

خه وتن: ۱) نوستن، چونه خه و رازان؛ ۲) دریبُون، خوله گه زدان ف

۱) خفتن؛ ۲) دراز کشیدن.

خه وتنان: ماوه یدک دوای نویزی شیوان، شمو کاتی خه وتن ف عشاء.

خه وتو: خه فتگ، نفستی ف خوابیده.

خه وته: خه و خه و، خه و خوش ف خوش خواب.

خه وته قین: خه و زان، خه و پرین ف خواب پریدن.

خه و خان: ومه رزو سه بون ف سه شدن.

خه و خوش: خه وگران، خوش خدو ف گران خواب.

خه و خه و: که سی زور ده خه وی ف کسی که زیاد می خوابد.

خه و داگرت: خه و به سه ردا هاتن، هیرش هینانی خه و سخت خواب

گرفتن.

خه و دیتن: را بردہ دی ده می نوستن ف خواب دیدن.

خهور: ۱) لیلایی؛ ۲) دنیای به تهم مژ؛ ۳) زه نگی ته نکی سه ناوینه ف

۱) کدر؛ ۲) فضای مه آلوه؛ ۳) زنگار آینه.

خه و روزک: به سرها تی به درو گیر آنه و ف تعریف سرگذشت دروغین.

خه و ره وین: خه و پرین، خه وته قین ف خواب پریدن.

خه و ره وین: خه و پرین ف سبب پریدن خواب.

خه و زان: خه و پرین، له خه و په بون ف بی خواب شدن.

خه و زین: خه و زان ف بی خواب شدن.

خه و زین: خه و پرین ف سبب پریدن خواب.

خه و زان: له خهوا لمسه هه است، به رانبری خه وگران ف سیک خواب.

خه و ش: ۱) عهیب، که مایه سی، خه ش: (وه که زیری بی خه وش وایه)

۲) ده نکی چروک و بیگانه له ناو ده غل دا؛ ۳) خشل، زه بدر ف

۱) دغله؛ ۲) دانه های نایاب در غله؛ ۳) زیور.

خهیارهک: خهیاروک **نوعی دُمل**.

خهیال: ۱) فکر، بیر، هز؛ ۲) شتی نهشیاون **۱) فکر: ۲) محال.**

خهیالات: ۱) بیر و هزری زور؛ ۲) ده بیرون و جون؛ ۳) فکری دور و نهشیاون **۱) افکار زیاد؛ ۲) در فکر فروختن؛ ۳) امر محال و ناممکن.**

خهیالی: شتی که نبوده به خهیال درست کراوه: **(نم چپروکه خهیالیه) ف خیالی، افسانه.**

خهیان: غدیان، بدروالدت دوستی ناراست **خائن.**

خهیان: خایاندن، ماؤه بردن **۱) گذشت زمان.**

خهیانهت: ناراستی له دوستی دا، غدر، غهیانی **خیانت.**

خهیب: پیوار، نادیار **غیب.**

خهیبی: نادیاری، بهرپیوار، نله به رچاو **غیبی.**

خهید: ۱) توره‌یی، رک، رق؛ ۲) دهی خا، نهی خات **۱) خشم؛ ۲) می اندازد.**

خهیدوک: همیشه توره و رک هستاو **همیشه عصیانی.**

خهیدی: توره، رک هستاو، قه لس **خشمنگین.**

خهیدین: توره بون، قه لس بون، رق هستان **خشمنگین شدن.**

خهیر: ۱) جگه، بیچگه؛ ۲) نه، نه خیر **۱) جز؛ ۲) خیر، نه.**

خهین: جگه، بیچگه، به جگه، جیاله **بجز.**

خهیور: به ناموس، ناموس پاریز **غیرمند، غیور.**

خهیور: هدوین، خهیبر **خمر.**

خی: خدربیک بون، مژولی **سرگرمی، استغال.**

خی: ۱) هشتم پیتی نه لف و بینکه؛ ۲) خوی، خوا، نمدهک؛ ۳) نهربیت،

خو؛ ۴) فن، نه خوشی خوداری؛ ۵) تاره قهی لهش، خوه **۱) حرف**

**«خ» در الفباء؛ ۲) نمک؛ ۳) خوی و روش؛ ۴) بیماری صرع؛ ۵) عرق**

یدن.

خیا: یخ‌دانی و شتر: **(هیستری خیا بکه) بر زانو نشاندن شتر.**

خی‌بهندان: خویلین، جتگه خوی لدهم زدربا **نمکزار.**

خیپ: ۱) کدل و پهلى فالکره‌وه؛ ۲) بهردی نوکتیزی گهوره **۱) ابزار**

رمالی و فالبینی؛ ۲) صخره نکتیز

خیپاشنه: کورته بالای قه له مو **کوتوله چاقالو.**

خیپشه: باوه عمه، چله نوک، باواقورهت **کوتوله.**

خیپک: فالگره‌وه، تالع بین **فالبین.**

خیت: ۱) جفرز له زوی. بون سوینددان که له تاویه زیدیه کاندا باوه؛ ۲)

تاریقی، خه جاله‌تی؛ ۳) خوبی، بیکاره **۱) دایره بر خاک رسم**

شده؛ ۲) شرم‌دگی؛ ۳) بی عرضه.

خیت: خدت، کیر، شون کیشان له زویی یان له قافمه **کشة.**

خیتک: وان تاره زو، هه وه س **آزو و هوس.**

خیچ: ۱) فر، زه کی کولا؛ ۲) خدت له قافمز یان له زوی؛ ۳) هیلی

جوت، خه تی جوت؛ ۴) خویل، خیل؛ ۵) لار، خوار، چهولی، چهوت،

چهفت؛ ۶) خوشک، خوج، خوار؛ ۷) پوچ و پوک؛ ۸) خچ، بو

لیشورینی مالاتی بدزه **۱) آنزو؛ ۲) کشة؛ ۳) اثر شخم زنی؛ ۴)**

خه وشی: ناوه بوزنان **نام زنانه.**

خه وقورس: خه وگران، بدرا نهیری خه موسوک **سنگین خواب.**

خه وگا: جئی خهوف خوابگاه.

خه وگران: خه رخوش، کهستی کمدیر له خه و هله ستی **گران خواب.**

خه وگرتن: ۱) خهوداگرتن؛ ۲) خهولی ساندن، بی بهش کردن له نوستن

**۱) سخت خواب گرفتن؛ ۲) از خواب محروم کردن.**

خهول: گلار، گل، تل، خلور **غلت، تلو.**

خهولان: گلار بی تمه، خلور بی تمه، تل خواردن **غلتانیدن.**

خهولاندن: تلور کردنوه **غلتانیدن، غلت دادن.**

خهولی: زهحف، راف، قریه، گله لک، خهیلی، فره **بسیار، خیلی.**

خهولی کهوتن: ده خه راجون، نفسن، چاوجونه خه و **به خواب رفتن.**

خهومهت: خزمت، کار بکردن **خدمت.**

خهون: شتائی که له خهوا ده بینرن **قریبا.**

خهونامه: کتیبی خهون لیکدانه وه **کتاب تعییر خواب.**

خهون دیتن: دیتنی شتان له خهودا **خواب دیدن.**

خهونوچکه: وینگ، وینگ، وه نهوز **پینکی.**

خهونی ثالوز: خهوي بی سه رو به ره، په ریشان **خواب پر بشان.**

خهووک: ۱) خه و خه، کهستی که یفی له خهوتنه؛ ۲) گایدک که

له کاتی کاردا ده خه وی، خه فوک **۱) همیشه آرزومند خواب؛**

**۲) گاوی که هتگام شخم زنی بخواهد.**

خهوهاتن: یشیتا له نوستن بون **خواب آمدن.**

خهوه کوتکی: خهوه نوچکه **پینکی.**

خهوه نوچکه: خهونوچکه **پینکی.**

خهی: ۱) وشهی خوشی وستی، گیانه؛ ۲) وشهی هانه دان: **(خهی**

تم کاره بکه؛ ۳) چند خوش، تو خهی؛ ۴) تافریم **۱) کلمه**

دوست داشتن؛ ۲) کلمه تشجیع؛ ۳) چه خوش است؛ ۴) آفرین.

خهیات: جل دور، بد رگ دور **خیاط.**

خهیاته: ۱) گشته کی ٹاوریشم: **(زلفت خهیاته خاوه؛**

**۲) سو ره ساقه، زه نه قوته، به چکه مله لیچک توک لی نه هاتگ **۱)****

نخ تاب داده ابریشمی؛ ۲) جو جه گنجشک پر درنیاوردہ.

خهیانه کیش: ده رزی تاییدتی بو خهیانه **نوعی سوزن و بزه نخ تاب**

داده ابریشمی.

خه باتی: یشهی حل دور **خیاطی.**

خهیار: هاروی، تارو، تاروی **خیار.**

خهیار چه مبهر: به ری گیا یه که بوده رمان ده شن **از گیاهان داروئی.**

خهیار چه مبهر: خهیار چه مبهر **از گیاهان داروئی.**

خهیار دیمی: گز ایلک **هندوانه ابوجهل.**

خهیار شنگ: خهیار چه مدر **از گیاهان داروئی.**

خهیار چه مدر: قوئیر، جوری کوانه که زورتر لطفون و لان دیت **نوعی**

**دم.**

خهیاره: خهیاروک **نوعی دُمل.**

- خیره: خیر و کنگا: خیر و کنگ.
- خیر و بیز: خیر و پرده کدت خیر و برکت.
- خیر و کنگ: دخلی له تومی رزاوی پاره‌لی دایتمهوه غله‌ای که از تخم‌های پراکنده سال پیش روید.
- خیره: فالگره‌وه، تالمیین، فالچی ف فالبین، رمال.
- خیرهاتن: به خیر اتن، خیر اتن خوش آمدگوئی.
- خیره‌ت: (۱) نازایی: (۲) پیاوتسی: (۳) ناموس ف (۱) شجاعت: (۲) مردانگی: (۳) ناموس.
- خیره‌ومنه: چاکه کار، به خشنده لمزای خود اتفاق نیکوکار.
- خیره‌ومنه‌ند: خیره‌ومنه ف نیکوکار.
- خیره‌وده‌ر: خیر ده‌وه ف خریدی که سودبخش باشد.
- خیری: خویزی، خویزی اتفاق بیکاره و بی ارزش.
- خیز: (۱) زیغ، چه، ورکه برد: (۲) حیز، گانده: (۳) ترسدنوک، ترسنونک، ترسنونه که: (۴) جوزی کلاوی پیاوان: (۵) جنگی خلیسکان ف شن: (۲) نگا: گانده: (۳) ترسو: (۴) نوعی کلاه مردانه: (۵) جای لین.
- خیز: (۱) رزوک، ده شتی به کهندو بلندایی، زمی به گردوکه و قوکه؛ (۲) خشل و زه نیه: (۳) تورا، زیز، رزوی: (۴) توران، ره نجان، زیزبون: (۵) هیل، خمت، کیز: (۶) خوشاندان: (حالان خیزیان کرد) ف تیه‌ماهور: (۲) زیور: (۳) رنجیده: (۴) رنجش: (۵) کشه: (۶) نمایان شدن، آشکارگشتن.
- خیزار: گرده بیر، شه قه مشار، همزه‌ی زه لامی دوکه‌سی اره دونفره.
- خیزاف: رُخوا، کهی و خویی برین ف ریم و خون زخم و دمل.
- خیزان: خیزاف ف ریم و خون زخم و دمل.
- خیزان: (۱) مال و منال: (۲) نان خویزی مال: (۳) کهیانو، زن بو میرد: (۴) همزار و نهادار: (۵) حه کیمی فی داران ف (۱) زن و بچه: (۲) افراد خانواده: (۳) زن نسبت به شوهرش: (۴) فقیر: (۵) طبیب بیماری صرع.
- خیزاندار: خاوه‌نی نان خویزی رُخوار ف عیالوار.
- خیزاو: (۱) هدلکشانی ناوی چه و دریا به هوی مانگه‌وه: (۲) شه بولی چکوله‌ی چدم ف (۱) مددیار و رودخانه: (۲) موچ کوچک.
- خیزخور: بدستین، گوئی چدم کد لاقاوی له سه رکشاوه‌تهوه ف کنار رودخانه که سیل از آن فروکش کرده.
- خیزک: جه غز، جغز ف دایره.
- خیزه: (۱) خیگ، هیزه، پیسته رون تیکردن: (۲) نیخه، ده نگ لسنگده و هاتنی نه خوش ف (۱) خیک: (۲) خش خش نفس بیمار.
- خیزه‌ر: لکی تازه ده رچوی داراف شاخه تازه برآمده درخت.
- خیزه‌ره: هه لاش، چربی و پوشی سه رداره ره او زیر قوره بان ف انبیره.
- خیزه‌ره: به شوین به کتردا هاتنی زیندیوی لدش: (ئه سینی خیزه‌ره) به ستبیو) ف ا هی حشرات بر تن آدمی.
- خیزه‌لان: شوینی که زیغ و چمی رزه ف شنزار.
- خیزیان: (۱) همسان، راسته و بون له بدر یه کیک، تاخیز کردن، رابون: (۲) همراه بون، بالا کردن ف (۱) برخاستن: (۲) نمو کردن.
- لوچ: (۵) کچ: (۶) خواهه: (۷) پوک: (۸) واژه‌ای برای راندن گاو.
- خیچ: لارو خوار، چهفت ف کچ.
- خیچان: دوران له کایه دا ف شکست دادن در بازی.
- خیچاو: دورا، ده رکراو له کایه دا ف باختن بازی.
- خیچک: پدری بازه لین، قوچک قمعجان ف شن‌های به قول دوقول.
- خیچ و پیاج: قیچمیل فاج، خوار و خیچ ف کچ و کوله.
- خیچ و خوار: خیچ و پیاج ف کچ و کوله.
- خیچ: زبر، زور، نالوس ف زبر.
- خیچک: شینوک، جوری قفزاوی ورد ف نوعی چاتلانقوش.
- خیدار: فی دار، توشی نه خوشی فی ف صرعی.
- خی داری: نه خوشی فی داری ف بیماری صرع.
- خیس: (۱) کاری چاکه: (۲) گوشتشی به خشینه و به سه ره مهاراند: (۳) ورامی ناقابلی، نه، نا: (۴) قازانچی سودا: (۵) خدت: (۶) سویر ف (۱) مقابله شر، خیر: (۲) گوشت خیرات: (۳) نه، خیر: (۴) سود معامله: (۵) کشه: (۶) شور.
- خیرا: (۱) بلمن، به پهله: (۲) بهین، خوش رو لمریگه: (۳) مهزبوت و چالاک له کاران ف (۱) باعجله: (۲) یادپا: (۳) چست و چالاک.
- خیرات: نه و شتنه به چاکه لمزای خودا ده درین ف خیرات.
- خیرات خانه: همزارخانه، جنی به خیو کردنی پهک که و تان ف نوانخانه.
- خیراتن: به خیر هینان، به خیر اتن ف خوشامد گویی.
- خیراچک: سویرا، ناوی شور، کانیاوی سویر ف آب شو خیراندار: خاون چاکه ف صاحب احسان.
- خیراو: ناوی ساردي خواردنوه به بدلش ف آب سرد خیر به.
- خیرایی: مهزبوتی، گورچ و گولی، به گورچی ف چستی، چالاکی.
- خیرته: (۱) بیماری قدت نه کیلدراو: (۲) ناوی گوندیکه له کورستان ف (۱) زمینی که هیچ وقت کاشته نشده باشد: (۲) نام روسنایی است.
- خیرخوا: چاکه کار ف خیر خواه.
- خیرخواز: خیر خوا، چاکه کار ف خیر خواه.
- خیرخیری: ری ری، قوماشی خدت خدت ف بارچه راه راه.
- خیره‌دار: به پرده کدت، به قارانج ف دارای برکت.
- خیرد آنده: به هرده دان و زه و زوکردنی مالاتی کردا و سود بخشی دام خریداری سده.
- خیرده رهه: مالینکی کراو که به هرره زور بدات ف خریده ای که سودبخش باشد.
- خیریدین: به هرہ بی گه بیشنن ف سود بردن.
- خیرک: خوره، نه خوشیه کی پیسه ف بیماری آکله، خوره.
- خیرکار: خیره ومه ند ف نیکوکار.
- خیرکردن: (۱) به خشین به پیاوه تی و بی قهره بون: (۲) قازانچ لسدودا بردن ف (۱) احسان کردن: (۲) سود بردن از معامله.
- خیره: خویزی، بیکاره، خوری، هیچ لهده است نه هانگ ف بیکاره بی ارزش.

**خیلانگ:** در کیکه بُو ئاگر کردنده وی ده یه ن خاری است که برای سوزاندن مورد استفاده دارد.

**خیلتان:** تمو گیایدی ددان تازانی لئی ده کار ده کمن خیاهی است که از آن خلال دندان می سازند.

**خیلۇنگ:** خیلانگ نىگا: خیلانگ.

**خیلى:** ۱) روپه ند، پەچە، پوشى، روپوش؛ ۲) سېيھەر و تەم؛ ۳) نەخۇشى چاوخوارى؛ ۴) تاراي بولۇك؛ ۵) روپىندى؛ ۶) سايدە؛ ۷) مېخ چشم چىي؛ ۸) پارچە قرمىزى كە روئى صورت عروس مى كشند.

**خیم:** ۱) بىناغە، هېم، يېچىنە خانۇ؛ ۲) گۈل مىخى لمدار، سىنگ؛ ۳) رەچىدىلەك، يېچىدە، تۈرەمە، نىزاد، رەگەز؛ ۴) اساس؛ ۵) مېخ بىزگ چوبى؛ ۶) نىزاد، اصل.

**خیم:** سەبرەر زېرى، سەرتىشىو؛ ۲) سەر بىزىر.

**خین:** خوين، خۇن، هۇن خون.

**خین:** ۱) خین؛ ۲) پاشگىرى بەواتا. خويندەوار و خويندن: (درس خین، رەش خین)؛ ۳) جىگە، يېجە؛ ۴) خون؛ ۵) پسوند بەمعنى خواندن و خواندە؛ ۶) بېجز.

**خىنالى:** خوئتاوى خون آلود.

**خىنج:** جىگە، بل، غەيرەت بەغىراز بەجز.

**خىنيدار:** خوئنە خۇ، دىئملى خوئنى دشمن خونى.

**خىنېز:** جىگە، جىالە، غەيرەزەپ بېجز.

**خىنگ:** خوشك، خويشك، خوار خواهر.

**خىنگر:** خەنچەر خنجر.

**خىنگە:** تەنگە ئەستورە شىكمىڭىدە.

**خىنى:** خىنيدار دشمن خونى.

**خىنى:** خانو، مال خانە، سرا.

**خىو:** ۱) خاون، ساحب؛ ۲) خوداي کانى و تاوان، جنوكە؛ ۳) راهىنان و زىانىن؛ ۴) صاحب؛ ۵) رب النوع، جىن؛ ۶) بىر ورش كردن.

**خىوانە:** بىر كوت، گەنلىنى كە بەرلە هەزەتى دروئىنە دەيدىرون و گىرە دە كرىنى بۇ خواردن يېشكوب غلە.

**خىبور:** خەرەف خرف.

**خىوران:** توانەو. بۇ تاوانىندە وەئى خوراکى دە يەلين ذوب شدن. بىرای خوراکى گۈيند.

**خىپولكە:** هېزە ئېچۈك، خىگە ئىچۈلە خىگ كۆچك.

**خىۋەت:** چادر، خەيمە، كۆن خىمە.

**خىپو:** توپىرە. بالاتە نورى.

**خىپو نىد:** خاون، خودان، خىو، ساحب صاحب.

**خىس:** ۱) روگۇر، روناخوش؛ ۲) نېخەنېخ؛ ۳) تىش رو؛ ۴) خىش خىش سىنە.

**خىس:** ۱) دەم و لەوس خوار؛ ۲) مل خوار؛ ۳) كچ دهان؛ ۴) گردن كچ.

**خىسار:** خۇس، خوسار، زوق بىز سەرمارىزە.

**خىسگە:** يېزىز وردى چاندىن بىزىز كاشتىنى.

**خىسىه:** ۱) بەگۇشە چاۋار وانىن بەتۈرە بىي؛ ۲) تاۋىدا نەوە ھەر بەمەل ۳) چىشم آغىل؛ ۴) سەر بىر گەرانىن.

**خىسىه خىس:** نېخەنېخ، خىرخى سىنە خىش سىنە.

**خىسىه لان:** خلىسلىك، سۇناسەمىتىن لىزىگاھ.

**خىش:** ۱) شەنەنە دەم بەقۇلاب كەشتى گرانى لەلای سەرە وەپىن دادە گىرن؛ ۲) راكىشىن، بەزە زەيدا كىشان؛ ۳) و دەنگ كەوبىن.

**خىنگ مخصوص پائىن آوردى جسم سىنگىن؛ ۴) بىر زىمەن كشىدە شىدەن؛ ۵) دېر شىدەن.**

**خىشانىن:** و دەنگ خىستن، تەمدەلى كىردىن اھماڭ كىردىن.

**خىشكىش:** تەختەي رىك و لوُس كەدنى شىۋەرەد مالە صاف كىردىن شەخىم، هېد.

**خىش كىردىن:** بېش خواردىنەوە از شىدت خىشم لې فروپىتن.

**خىش كىردىن:** بەسەر زەيدا راكىشان بىر زىمەن كشىدەن.

**خىشكىش:** لەسەرقەنگى خزىن بىر باسنى حرڪت كىردىن.

**خىشە خىش:** هەناسە سوارى نفس نفس زىن.

**خىشە خىش:** بەنەمەن كىشان بەسەر زەيدا كىشان كىشان.

**خىشى:** خەشە، جەھاۋىل ئەمۇن جوال از كۈرك بافتە.

**خىف:** ۱) بالا كىردىن، ھەراش بۇن؛ ۲) نۇيەرە، بالا تە؛ ۳) شتى نادىيارى؛ ۴) تالە؛ ۵) رشد، بالىنگى؛ ۶) نورى؛ ۷) غىب، نايىدا؛ ۸) طالع.

**خىفزان:** فالچى، تالىح بىن فالبىن.

**خىفة:** نۇيەرە، خىف ئەن نورى.

**خىقىت:** ۱) بېرىزىي بىلەمەت؛ ۲) حىساب؛ ۳) باھوش؛ ۴) حساب.

**خىفزان:** حىسالىگە حىسابلىرى.

**خىفلىك:** بېھۆش و گېلىكە هالۇي فراموشكار.

**خىفە:** خىفە، خىف، بالا تە، نۇيەرە نورى.

**خىگ:** ۱) هېزە، خىزە، يېستەر زۇن؛ ۲) بەراز، وەراز خۇن؛ ۳) خوك.

**خىگولكە:** ۱) كودەلە، بەچكە وەراز؛ ۲) هېزە ئېچۈك خىگ.

**خىگ:** هېزە، خىزە، يېستە بۇرۇن خىگ.

**خىگەلە:** خىگولكە نىگا. خىگولكە.

**خىل:** چاوخوار، خويلىل لوج.

**خىل:** كومەلى ھەوارچى؛ ۲) ھۆز كەروه چادرنىشىن؛ ۳) عشيرت.

**خىلات:** خىلى زۇر، رەوهەندى ايلات.

**خىلاف:** ۱) درو، نارااست؛ ۲) كىشەو نىۋان ناخوشى؛ ۳) دروغ؛ ۴) مخالفت.



# ۵

- د: له پیش و نسده دیت به مانای: ۱) ده، نیشانه‌ی کرده‌ی نیسته و  
نایه‌نده: (دُچم، دُبیم); ۲) پیشگری دنه‌دان، هان‌دان: (دُههره);  
۳) پیشگری دواندن به توره‌یی: (دُده‌فَ زمن بِرَدَه؛ ۴) جارجار زینده  
له پیویست دیت: (دُدو: دو، یدک و یهک) (۱) به عنوان پیشوند  
به معانی: ۱) فعل مضارع؛ ۲) تشویق و تشجیع؛ ۳) خطاب  
عتاب آمیز؛ ۴) گاهی بدون داشتن معنی مستقل.
- دا: له پیش و شه به مانای: ۱) بدره خوار: (داکوتون، داهینان، داهیشن);  
۲) نوی، تازه: (ههوایهک داهاتوه ماملی دهیلی); ۳) ههتا، هدیا: (دا بو  
خوم دیم میچ مه که); ۴) دهبا، بلا: (دابرانس چیه); ۵) مات،  
سرگردان: (داماسبووم); ۶) نهی، هوی: (دا کالکپرورت ورده);  
۷) مه که، وامه که: (داده نگ با گوینمان لی بی); ۸) پیشگری خواستن:  
(دابمده‌یه، داوهره); ۹) وشهی هان‌دان: (داده‌ی راممه‌وهستن);  
۱۰) وشهی ریز لی نان کچی شو نه کردو: (دامیریدم); ۱۱) بدواه:  
په خشی: (نانی دایه من); ۱۲) علاجی نه خوشین: (خهریکی داو  
ده رمانم); ۱۳) هاوارو شکایت: (دا لدهست ناغای زالم); له پاش  
وشه به مانای: ۱۴) لیدان: (لممنی دا); ۱۵) ده فرایتمی: (ئئم جهوله  
چی تی دا، پاره‌هه له کیسدادا); ۱۶) به مانای دایک، دی اف پیشوند  
به معنی: ۱) فرو، فرود؛ ۲) نو، تازه؛ ۳) تا؛ ۴) بگذار؛ ۵) سرگردان؛  
۶) آهای؛ ۷) نکن؛ ۸) خواستن و تقاضا کردن؛ ۹) حرف تشویق و  
تشجیع؛ ۱۰) کلمه احترام به دوشیزگان؛ ۱۱) به معنی بخشیدن؛  
۱۲) مداوا، معالجه؛ ۱۳) داد و شکایت؛ پسوند به معانی: ۱۴) زدن،  
مضروب کردن؛ ۱۵) ظرفیت؛ ۱۶) مُستقل به معنی مادر.  
دانه‌نیم: واحد ساونه کدم اف چنین فکر می‌کنم.  
دانیخستن: کردن با اف متداول کردن.  
دانیشان: (روهیشتن؛ ۲) له نه بُوچی کردن؛ ۳) به متسار برینه وه؛  
۴) نهی کردن لکی دار؛ ۵) دهست پیدامالین اف) فروهشتن؛ ۲)  
ابداع کردن: (۱) با آره بریدن؛ ۴) کویاه کردن ساخته درخخت؛ ۵) دست  
بر چیزی مالیدن.
- داد: ۱) عاده‌ت، نهربت، دام و ده ستور؛ ۲) هوندراو له داوموسیک اف  
عادت، رسم؛ ۲) تنبیده از موی دُم اسب.  
دایا: نه‌گه و خوی داهینایاوه اف) اگر خم می‌شد.  
دابارا: له سمرزا هاته خوار: (میوه دابارا) اف) فروریخت.  
داباران: ۱) بدره و خوار هه لرزا ان؛ ۲) له هه مولاوه بوهاتن: (هدرگوتم تری  
مشته‌ری داباران) اف) فروریختن؛ ۲) گرددامدن بر چیزی.  
داباراندن: هه لرزا ندن له سرهه وه بوخوار اف) فروریختن.  
دابارانن: داباراندن اف) فروریختن.  
دابارین: داباران اف) نگا: داباران.  
دابارین: که سینی که بدره و خوار هه لد هه لرزا اف) فروریختن.  
داباش: به شویندا گهرا ان، لیکولینه وه، توژنده وه اف) بیژوهش، جستجو.  
دابز: که رت، کهن، لهت، پارچه: (مه رکه دابزابریو) اف) قطعه قطعه.  
دابزان: لدت یون، لیک جیابون اف) از هم جدا شدن.  
دابرانی: مله، کنی بهرکنی له گوریس کیشاندا اف) مسابقه طناب کشی.  
دابرسن: شالاو بردن اف) حمله بُردن.  
دابرسکان: په لاما بردن بو رفاندن اف) هجوم به قصد ربودن.  
دابرسکین: دابرسکان اف) هجوم به قصد ربودن چیزی.  
دابرکردن: ۱) جیا کردن وه وی کدم له زور؛ ۲) به زور گرتن و بردن اف)  
۱) جدا کردن جزء از کل؛ ۲) اشغال کردن.  
دابرین: ۱) دابرکردن؛ ۲) برینداریوون به هوی تو ندیوونی بهن له نهندام؛  
۳) لدله کردنی دار ید چه قو اف) ۱) جدا کردن جزء از کل؛ ۲) زخمی  
شدن توسط طناب یا رسما ن؛ ۳) اثر گذاشتنه بر چوب با کارد.  
دابشارتن: چه قاندنی ریشونه مام اف) کاشتن ریشه و نهال.  
دابو: هاته سرده ستان، خوی چه مانده وه اف) خم شد.  
دابیون: چه مینه ویه که دهست بگاته سدر زه مین اف) خم شدن و دست بر  
زمین نهادن.  
دابده: ۱) بچه میوه، کوم بوره وه؛ ۲) عاده‌ت وايد، ری و شویند اف) خم شو؛  
۲) عادت چنین است.

داباچین: دایاچ **نگا**: دایاچ.  
داباچین: دایاچ **نگا**: دایاچ.  
دابالین: (۱) پالوتون: (۲) به شوک چکاندن **نگا**: تصفیه کردن: (۲) قطره قطره چکاندن.

دایچران: (۱) زهق و گوشاد کردن: (زار دایچران، چاو دایچران): (۲) لمسه رهه بوخوار دران **نگا**: یازشن چشم و دهان: (۲) از بالا به پایین پاره شدن.

دایچراندن: (۱) داچه قاندنی دهم و زهق کردنی چاو: (۲) لمسه بوخوار دراندن **نگا**: باز کردن چشم و دهان: (۲) از بالا به پایین پاره شدن.

دایچرین: دایچراندن **نگا**: دایچراندن.

دایرسکان: دایبرزین **نگا**: بدچیزی هجوم بُردن.

دایروزقان: رُوت بوتُمهوهی لکه‌دار یان هیشو له گلاؤ ده نک **نگا**: لخت شدن از برگ و بر.

دایروزقاندن: رُوت کردندهوهی لک یان هیشو له گلاؤ ده نک **نگا**: لخت کردن درخت از برگ و بر.

دایروزقان: دایروزقاندن **نگا**: دایروزقاندن.

دایروزقیان: دایروزقان **نگا**: دایروزقان.

دایروزقین: دایروزقان **نگا**: دایروزقان.

دایروسکان: دایروزقان **نگا**: دایروزقان.

دایروسکاندن: دایروزقاندن **نگا**: دایروزقاندن.

دایروسکین: دایروزقان **نگا**: دایروزقان.

دایزان: بلاوبونهوهی شتی ورد **نگا**: پاشیدن و پراکنده شدن.

دایزان: پهره و زیررشتنی شتی ورد **نگا**: پاشیدن.

دایسکان: (۱) به کزی کوشمه کردن: (۲) فس خواردنی مریشك بو که له شیر، داتسیان **نگا**: کز کردن: (۲) حالت نشستن مُرغ در مقابل خروس.

دایسکیان: دایسکان **نگا**: دایسکان.

دایسیان: دایسکان **نگا**: دایسکان.

دایپالندن: دایپالین **نگا**: دایپالین.

دایپلوخان: پیست فریدان لمسوتان **نگا**: سوختن و افتادن پوست.

دایپلوخان: دایپلوخان **نگا**: سوختن و از بین رفتن پوست.

دایپلوخاندن: سوتاندنی پیست **نگا**: پوست سوزانیدن.

دایپلوخاخو: پیست اسالاو یه سوتان **نگا**: پوست انداخته از سوختگی.

دایپلوخین: دایپلوخان **نگا**: سوختن و از بین رفتن پوست.

دایپلوخیو: دایپلوخاخو **نگا**: پوست انداخته از سوختگی.

دایپلوسان: دارکاری کردنی خهست و لمسه ریه ک **نگا**: کتک کاری سخت و پیایی.

دایپلوساندن: دایپلوسان **نگا**: دایپلوسان.

دایپلوستن: دایپلوسان **نگا**: دایپلوسان.

دایپلوسکان: دایپروزان **نگا**: دایپروزان.

دایپلوسکان: دایپلوسان، دایپروزان **نگا**: دایپروزان.

دایپلوسکیان: رُوتمهوه بُونی لک یان هیشو له گلاؤ ده نک **نگا**: لخت شدن

دابه‌رzan: هلمت، هیرشی توند **نگا**: هجوم سریع.

دابه‌رzanدن: هلمت بردن برله هموالان **نگا**: قبل از بقیه بورش بردن.

دابه‌رzin: دابه‌رzan **نگا**: بورش.

دابه‌زین: بدره و زیر دابه‌رین: (نم هد نیمز دابه‌زهه لمجیه؟) **نگا**: پایین پریدن.

دابه‌زین: لمسه سواری هاته خوار **نگا**: پیاده شدن.

دابه‌زین: نمی سواران دینیته خوار **نگا**: پیاده کننده.

دابه‌ستن: (۱) قایم کردن، شهداندن، شهادت بهستن: (۲) قامدت بهستن، دهست پیکردنی، نویزو نیهت: (تیهتی دابه‌ست، نویزی دابه‌ست):

(۳) حهیوان لامال راگرتون بوقه لمه بون: (۴) نیر و تامور سدرملی گاختن و تاماده‌ی جوت بون: (جوته کدم دابه‌ست) **نگا**: محکم بستن: (۵) اقامه نماز کردن: (۶) نگهداری حیوان و فربه کردن آن:

(۷) همیا کردن ایزار شخم.

دابه‌سته: حیوانی لعمال را گیراو بوقه لمه بون **نگا**: حیوان پرواپی.

دابه‌ش: بهش کردن، بهش پیش کردن **نگا**: تقسیم.

دابه‌ش دابه‌ش: پارچه پارچه، جیاجیا **نگا**: شرحه شرحه.

دابه‌ش بون: جوی جوی و بهش بهش بون **نگا**: قطعه قطعه شدن.

دابه‌ش کراو: پارچه پارچه کراو **نگا**: شرحه شرحه شده.

دابه‌ش کردن: بهش کردن **نگا**: تقسیم کردن.

دابه‌ش که: کهستی کدشتی بهش بهش ده کا **نگا**: توزیع کننده.

دابه‌شین: دابه‌ش کردن **نگا**: توزیع.

دابه‌شیهوه: دابه‌شین **نگا**: توزیع.

دابه‌لاندن: قوت داد، قویت دان **نگا**: بلعیدن، فرودادن.

دابه‌لین: دابه‌لاندن **نگا**: دابه‌لاندن.

دابیه: دابیه، کهستی کهثارد یان ده خل به هیله گ قمه لیردا ده کا **نگا**: بینده.

دابیه‌ان: بیزتن **نگا**: بیختن.

دابیزتن: بیزتن **نگا**: بیختن.

دابیزدابیه: کون کون و هک بیزندگ **نگا**: سوراخ سوراخ.

دابیژراو: ببیزندگ بیزراو **نگا**: بیختن.

دابیه: فرمان به دابیه: (تارد دابیه بونان) **نگا**: بیخته کن.

دابیزتن: بیزتن **نگا**: بیختن.

دایین: (۱) خومان بجه مینین: (۲) توقره گرتو، هیندی، داسه کنان، کار پیکه هاترو: (۳) خاترجم: (۴) ثارام، بی کیشند **نگا**: خود را خم کنیم:

(۲) آرام، قرار: (۳) خاطر جمع: (۴) آمن و امان.

دایین کردن: پیک هینان **نگا**: فراهم آوردن.

دایینی: ثارامی، هینمایه تی **نگا**: آرامش.

داب: داب **نگا**: عادت.

دایاچ: کهستی به تهور یان به تیغ شتی لمسه رهه بوخوار ده بزی:

(داره کانی دایاچی) **نگا**: کسی که با تبر یا تیغ چیزی را از بالا به پایین

قطع کند.

دایاچه: دایاچ **نگا**: دایاچ.

نژدیک به افتادن.

داتسیان: داتسیان **نگا**: داتسیان.

داتکان: دلّویه دلویه هاتنه خوار **چکیدن**.

داتکاندن: بدلوپ رزاندن سهربهه خوار **چکاندن**.

داتکان: داتکاندن **چکانیدن**.

داتلیشان: جرخواردن له سره وه بوخوار **شکافتن** از بالا به پایین.

داتلیشاندن: له سره وه بوخوار دراندن، قهلاشت **از بالا تا پایین**.

شکافتن و دریدن.

داتلیشان: داتلیشاندن **نگا**: داتلیشاندن.

داتلیشاو: دراو له سره وه بوخوار **از بالا تا پایین** شکافتند.

داتلیشیاگ: داتلیشاو **نگا**: داتلیشاو.

داتلیشیان: داتلیشان **شکافتن** از بالا تا یائین.

داتور آنده: فیر آنده، تو رانده، به لمه فیره گرتن **اسهال گرفتن**.

داتورو سکان: داتر و سکان **شکشدن**.

داتورو سکان: داتر و سکاندن **شکه کردن**.

داتولان: تو لانه وه **نگا**: تو لانه وه.

داتول او: له بردیک چوگ له کولان **از شدت پختن** به شده.

داتولین: حالتی داتولان **له شدن** از زیاد پختن.

داتمه پان: ۱) قوبانی سهربیان؛ ۲) کوتانه وه بدیل و هرجی **(۱) فرو**

**رفن** یام؛ ۲) کوبیدن با بیل و ...

داتمه پاو: ۱) زموی و گلی قوباو؛ ۲) کوتپراو **(۱) زمین و یام** فرو رفتند.

۲) کوبیده شده.

داتمه پکین: داتمه پان **نگا**: داتمه پان.

داتمه پین: داتمه پان **نگا**: داتمه پان.

داتمه قان: به پهله دایپران **با عجله** بیختن.

داتمه قاندن: دایپرتنی به پهله دایپل **با شتاب** بیختن.

داتمه کان: ۱) سهربهه خوار راهه شان؛ ۲) بریتی له والابوئی ده فری و ده

کیسه و جهوال به هوی راهه شاندن **(۱) تکاندن**؛ ۲) کنایه از خالی

شدن محتوی کیسه به دلیل تکاندن.

داتمه کاندن: ۱) له سهربه و بوخوار راهه شاندن؛ ۲) بریتی له هیچ تیدا

نه هیشتن **(۱) فرو تکاندن**؛ ۲) کنایه از خالی کردن کیسه بوسیله

تکانیدن.

داتمه کان: داتمه کاندن **نگا**: داتمه کاندن.

داتمه کاو: راهه شاو له سهربه و بوخوار **فرو تکانیده**.

داتمه کیان: داتمه کان **نگا**: داتمه کان.

داتمه کی: داتمه کاو **نگا**: داتمه کاو.

داتمه مریاگ: دامر کاو **فر و تکانیده**.

داتمه کین: داتمه کان **نگا**: داتمه کان.

داتمه کیو: داتمه کاو **نگا**: داتمه کاو.

داتمه مریاگ: دامر کاو بی ده نگو و تارام دایشتو **آرام و ساکت** نشسته.

داتمه مریان: داسه کنان، دامر کان، هددادان **آرام و ساکت** نشستن.

داتمه مین: خدمباری، مینه تباری **آنده هننا کی**.

داجوین: بروته وه، حمراه کدت کردن **جنبیدن**.

شاخه یا خوشه از برگ و دانه.

دایلوسین: دایلوسان **نگا**: دایلوسان.

دابوش: سهربوش دانه **سربوش گذار**.

دابوشان: ۱) بریتی له تمداوکردنی خانو؛ ۲) و شارتمن به هوی سهربوش:

۳) پوشینی سورو نهینی خد لک **(۱) کنایه از تمام کردن کار**

ساختمان؛ ۲) سرپوش گذاشتند.

دابوشاندن: دابوشان **نگا**: دابوشان.

دابوشان: دابوشان **نگا**: دابوشان.

دابوشارو: و شارتمن به هوی سهربوش و **پوشیده**.

دابوهشدر: که سی که داده پوشنی **پوشانند**.

دابوشین: دابوشان **نگا**: دابوشان.

دابهچ: قوت در **بلعنده**.

دابهچین: قوت دان **بلعیند**.

دابهچین: قوت چون **فروشن در گلو**.

دایم: ۱) بروتنه و به چالاکی؛ ۲) چاونه ترسان له کار **(۱) حرکت**

بانشاط؛ ۲) اقدام.

دایه رز آنده: ناو له سهربه و هد لاشتن **آب پاشیدن** از بالا.

دایه رز نین: هدل په راتون، هد لایچینی لک و پونی دار **هرس درخت**.

دایه رین: سهربده زیر بلدرچون **باشتاب فروآمدن**.

دایپین: هدل پر تراوتون **هرس درخت**.

دایپیچ: شده لکدان، توندیدستن، چهره باید **محکم بستن** و گره زدن.

دایپچاندن: ۱) دایپیچ؛ ۲) روپیچه لکدان، بدرخودان و زارفاندن **(۱) محکم بستن و گره زدن**؛ ۲) با فشار به جلو راندن.

دایپیچان: دایپیچاندن **نگا**: دایپیچاندن.

دایپیچین: دایپیچان، دایپیچاندن **نگا**: دایپیچاندن.

دایپر: نمک، دایکی دایک و باب، نه نه، نه نی **مادریزگ**.

دایپرک: دایپر **مادریزگ**.

دایپروشک: ۱) جالجالو **که**، کاکلموشان؛ ۲) پیرایشو **که**، جاندهوری **کی**

بوری چکوله **ید**، دایپرو **که**؛ ۱) عنکبوت؛ ۲) خرخاکی.

دایپرو **که**: پیرایشو **که**، پیرایشو **که**، جاندهوری **کی** بورو خر **کله** به گل

لدسمه کونه که **هدل ده اخ خاکی**.

دایپره: دایپر **مادریزگ**.

دات: ۱) کرده دی رابردو له دان، به خشین؛ ۲) پرسیاری دان بورابردو:

(شاخري دات بی؟) **(۱) ماضی مطلق از فعل دادن دوم شخص**

**مفرد؛ ۲) آیا دادی؟**.

داتاش: تاشه **تر اشنده**.

داتاشان: تاشران له سهربه و بوخوار **از بالا به پایین تراشیدن**.

داتاشین: تاشن له سهربه و بوخوار **از بالا به پایین تراشیدن**.

داترو سکان: راجه نین لمترسان **یکمه خوردن**.

داترو سکاندن: راجه ناندن **شکه کردن**.

داترو سکیان: داترو سکان **یکمه خوردن**.

داتسیان: داهاتون نزیک به روخان: (نمودیو اره داتسیاگه) **کچ چندن**

- داچاندن: ۱) توم بذروه و بدهو کردن؛ ۲) تارد کم کم به سفر روندا کردن.
- داچنراو: داچنه ندر او ف زمین بذریاشی شده.
- داچنه ندن: توم پیدائی زه او ف بدرافشانی.
- داچنه ندن: داچنه ندن ف بدرافشانی.
- داچنه نچهن: هینده مدلی، چه قمه مله، و سکوت به خاموش باش.
- داچین: با بر و بن ف بگذار برویم.
- داچین: نه اوی توم نه پاشی ف بذریاشی.
- داچندر او: توم بیوه کراو، داچناو ف بدرافشانی شده.
- داچنراو: داچناو ف بدرافشانی شده.
- داچبا: ۱) جانه و هری درنده؛ ۲) جانه و هری، که ناتاسیتی، ده عبا، داعناف
- داخ: ۱) حهیف، مخاین؛ ۲) خرم، که سمه؛ ۳) تاسه، عه زرهت؛
- ۴) زور گرم؛ ۵) بدناگر چزاندن، داغ؛ ۶) لدیاش وشهی «شاخ» به مانای: چیا، کیو؛ (لدوشاخ و داخه سمر کوتین)؛ ۷) دروشم (۱) دریغ؛ ۲) غم، اندوه؛ ۳) حسرت؛ ۴) بسیار گرم، حار؛ ۵) سوزاندن با آتش؛ ۶) کوه؛ ۷) آرم.
- داخدا: خدمبار، دل بکول ف اندوه گین.
- داخرا: بوده رکو پنهانجده ده لین. بیوه درا، بدسترا، قفل درا؛ ۲) بور به ره و نوبن ده لین. راخرا: (فهرش داخرا) (۱) بسته شد، قفل شد؛ ۲) پهن شد. برای خرش و...، گفته می شود.
- داخراو: ۱) بیوه درا، قفل کراو؛ ۲) راخراو ف (۱) بسته شده، قفل شده؛ ۲) پهن شده، گستردہ.
- داخربان: دا خربان ف بگه خوردن.
- داخر، بیان: دله کوته، شلمزان ف بگه خوردن.
- داخرباگ: دا خراو ف نگا: دا خراو.
- داخ: شوینی لیز ف شبب.
- داخرا: به خشکه هاتنه خوار ف سر خوردن و پائین آمدن.
- داخراو: به خشکه دا کمو تو ف سر خورده و پائین آمده.
- داخربن: دا خراز ف سر خوردن و پائین آمدن.
- داخربن: کمی که به خشکه ستیک بدهه و زیر ده با ف کسی که چیزی را سر دهد.
- داخستن: ۱) پان کردنده لم سفر زوی، راخستن: (بدره کدم داختست)؛ ۲) بیوه دانی ده رکو پنهانجده، قفل کردن؛ ۳) فریدانه خوار لم سفره و (لکه داره کاتم داختست)؛ ۴) لده دست کمیستی یا شتیکه کوه کمتوته سفر زه وین؛ ۵) همل کردنی تندور و کلی دیزه و گوزه و سوپه؛ ۶) خیم دانانی خانو: (پناغم داختست)؛ ۷) نه اوی کردن؛ (لخمه جاله می سمری داختست)؛ ۸) کوکردن و دانان بودوارو: (تازو قم داختست) (۱) پهن کردن و گستردن؛ ۲) بستن در پنهان؛ (۳) پایین اندادختن؛ ۴) توسط کسی یا چیزی زمین خوردن؛ ۵) برافروختن تنور و کوره؛ ۶) بی ریختن بنای؛ ۷) خم کردن و پایین آوردن؛ ۸) پس انداز و جمع آوری آذوقه.
- داخ کردن: ۱) بدناستی سو ره و بُو چزاندن؛ ۲) چو قاندنی رون؛
- داچاندن: داغ به نهندامی له شده نان ف سوزاندن.
- داچکاندن: هه لو اسین، داله قاندن ف آویختن.
- داچله کان: راچله کین له ترسان یان له خه بدری سمه مهه ف یگه خوردن.
- داچله کاندن: بوئه هوی شکه کردن.
- داچله کان: داچله کاندن ف شکه کردن.
- داچله کاو: شلمزاو، امنه کاو لم رزیو له ترسان یان له خه بدری سهیر و سمه مهه ناخوش ف شکه شده.
- داچله کیاگ: داچله کاوا ف شکه شده.
- داچله کیان: داچله کان ف یگه خوردن.
- داچله کین: داچله کان، داچله کیان ف یگه خوردن.
- داچله کیو: داچله کاوا ف شکه شده.
- داچناو: زه اوی توم بیوه کراو ف زمین بذریاشی.
- داچنراو: داچناو ف زمین بذریاشی.
- داچنین: ریز کردنی شت بدنه نیست یه کمه به ریاک و پیکی، لم سفریده هه لچنین: (دوروی و قایه کان له سفر سفره داچنه، کتیبه کان له سفر رفه داچنه) بله لوی هم چیدن و مرتب کردن.
- داچوران: ۱) هاتنه خواری ثاوی کم لم سفره و زیره وه؛ ۲) خدلاس بوئی ناوله ده قرا ف (۱) چکیدن؛ ۲) خشکیدن آب چشم و...
- داچوراندن: به تال کردنی تاوا ف خشکانیدن آب.
- داچوران: داچوراندن ف خشکانیدن.
- داچوریان: داچوران نگا: داچوران.
- داچورین: داچوران نگا: داچوران.
- داچون: ۱) نه اوی بون و قوپان: (سریانه که داچونه، هدویره که داچونه) ف غرورفتی.
- داچه قان: ۱) فه کرانی ده و...؛ (ده می داچه قاند)؛ ۲) تیراچون؛ (درک به پاما داچه قی)؛ ۳) بمه ویدا چون: (داره که لم قور داچه قی) (۱) باز کردن دهن و...؛ ۲) خلیدن؛ ۳) فروشندن در زمین.
- داچه قاندن: کرده هی داچه قان ف نگا: داچه قان.
- داچه قان: داچه قاندن ف نگا: داچه قان.
- داچه قاوه: برکاری داچه قان ف صیغه مفعولی از مصدر «داچه قان».
- داچه قیاگ: داچه قاوه ف صیغه مفعولی از مصدر «داچه قان».
- داچه قیاو: داچه قاوه ف نگا: داچه قاوه.
- داچه قین: ته وهی داده چه قینی ف صیغه فاعلی از مصدر «داچه قان».
- داچه کان: سیس بون و مل کز بون ف افسرده گی و پیز مردگی.
- داچه کاو: سیس همل گه راو، مل دا خستو له کزیان ف افسرده و پیز مرده.
- داچه کین: داچه کان ف ضعف و افسرده.
- داچه لاندن: داله قاندن، بمه و زیر هه لو اسین، شوزه و کردن ف آویختن.

(سمرمه شق دادان)؛<sup>۴</sup> سهره تا دامه زارندن: (تو گوره وید کم بوداده تا بیچنم)؛<sup>۵</sup> کون و که لین به تو په قور گرتن: (دیواره کم داداوه)؛<sup>۶</sup> دهس پیکردنی باش: (باران دایدا)؛<sup>۷</sup> ده لاندن: (نهم کوپه ناو دانه دا، گونه که دای داوه)؛<sup>۸</sup> بمردانه وید پرده: (همه درونک داشستنی ده رگا و پنهنج مره)؛<sup>۹</sup> دهست له سمر زوئی نان: (همه درونک دهستی داد ایبو)؛<sup>۱۰</sup> تراشیدن قلم:؛<sup>۱۱</sup> تعلیم:؛<sup>۱۲</sup> نشان دادن:؛<sup>۱۳</sup> گره های اول بافتی:؛<sup>۱۴</sup> ترمیم سوراخ و خرابی دیوار با گل؛<sup>۱۵</sup> شروع بارندگی:؛<sup>۱۶</sup> نشت کردن:؛<sup>۱۷</sup> انداختن پرده:؛<sup>۱۸</sup> بستن در و پنجه:؛<sup>۱۹</sup> دست بر زمین نهادن.

دادانه وید:؛<sup>۲۰</sup> بمردانه وید پرده:؛<sup>۲۱</sup> کون و که لین به قور گرتن؛<sup>۲۲</sup> (۱) انداختن پرده:؛<sup>۲۳</sup> گرفتن سوراخ دیوار با گل.

دادبه ره: گلی کار، شکایت کدرن شاکی، دادخواه.

دادبرس: قرباره س، که سی، به هاواری پیاو ده گاو له شکایه تی ده پرسنی کسی که به شکایات دیگران می رسد.

دادبه ره ره: خاون داد، عادل داده ره.

دادخوا: داده ره دادخواه.

دادخواز: داده ره دادخواه.

دادخوازی: گلی کردن، شکایت کردن دادخواهی.

دادخوابی: دادخوازی دادخواهی.

دادر: زور دریا و: (کراسه که دادری) پاره.

دادر آن: در آن لمباری دریزیده و پاره شدن طولی.

داد را و: داتلش او و پاره شده از طول.

داد ره داد:؛<sup>۲۱</sup> له جه نه جیوه در او، شر و ور؛<sup>۲۲</sup> لمت لمت بوئی زوئی له به ره

تاوی تاوداشتن؛<sup>۲۳</sup> (۱) پاره پاره شده؛<sup>۲۴</sup> (۲) زمین قطعه قطعه شده توسطه آب.

دادرون: دوشت به سمریه کدا درون: (له چکی کدوا که دی بو دادروم، نهم

پنده دیدم بو دادرو) بهم دوختن.

دادره س: هانا، فریاره س فریادرس.

داد ریا گ: داد را و پاره شده طولی.

داد رین: کاری دادران دریدن، پاره کردن.

دادک: دایک، دالک مادر.

داد گ: مه حکمه، جیگدی شکات کردن داد گاه.

داد گه: داد گا و داد گاه.

داد گه ره: داده ره دادگر، عادل.

داد گه ره: دادگه ره دادگر.

دادو بسنه: مامله، سعدوا، کرین و فروشن ف معامله.

دادو بیداد: هاوار له دهست تاحاقی که ره داد و بیداد.

دادو ران: دادرون بهم دوختن.

دادو ران: دادرون بهم دوختن.

دادو ش: (۱) شیردوش؛<sup>۲۵</sup> (۲) بریتی له که سی که به گزی دوسته و بهره ده با

(۱) شیردوش؛<sup>۲۶</sup> (۲) دوست دغل.

دادوشین: (۱) دوشین تا تا خر دلوی؛<sup>۲۷</sup> (۲) بریتی له بهره بردنی تا زه وای

(۳) بریتی له فریوان و زیان لیدان؛<sup>۲۸</sup> (۱) داغ گذاری؛<sup>۲۹</sup> (۲) تفیدن روغن؛<sup>۳۰</sup> (۳) کنایه از فریب دادن.

داخگه: جیگدی داخ کردنی مالات مکان داغ گذاری.  
داخل: قوتی دراوی دوکاندار صندوقچه پول مغازه دار.

داخله ددل: توره له روادا وی عصیانی و دل ریش.  
داخل: حیف، مخابن دریغا، افسوس.

داخل تاچی: زور حیف، بداخله و متأسفانه.  
داخوا: داخوا؛<sup>۳۱</sup> تایا، تو بیزی؟ آیا؟.

داخواز: (۱) بیویست، پیداویستی؛<sup>۳۲</sup> (۲) دواکار، خوازه؛<sup>۳۳</sup> (۱) موردنیاز نیازمند.

داخوازی: بیویستی موردنیاز بودن.  
داخواستن: خواستن، ویستن طلبین.

داخود و خان: خمم و خدفدت، ده درمه بینه ت، کولو که سراف غم و غصه.  
داخوده ده: داخو دخان غم و غصه.

داخوران: ورده ورده کم بونده وید که ندال له دهتم ناو یان کدم کردنی بني دیوار تحلیل رقت.

داخوریان: داخریان یکه خوردن.  
داخوریان: شله زانی مرو به ترساندن یان به مخدہ بدری ناخوش پیدان شکه کردن.

داخوریان: داخریان یکه خوردن.  
داخوریان: داخریان یکه خوردن.

داخوریان: (۱) تی خورین؛<sup>۳۴</sup> (۲) به خو هله لگوتون؛<sup>۳۵</sup> (۱) نهیب زدن؛<sup>۳۶</sup> (۲) لاف زدن.

داخوزین: هاته خوار له سواری، دا بدزین، داوه زین پیاده شدن.  
داخواستن: داخزین پیاده شدن.

داخوم: داخو؟ آیا؟.

داخوبیان: نوسراوی پیوдан و روشنوین بو خد لک بیانیه.  
داخه: (۱) فرمان به داخستن؛<sup>۳۷</sup> (۲) گرمه؛<sup>۳۸</sup> (۱) امر به «داخستن»؛<sup>۳۹</sup> (۲) گرم است.

داخه: که سی کاری داخستن ده کاف صیغه فاعلی «داخستن».

داخه کهم: بداخله وید، حیفی متأسفانه.

داخی داخاتم: زور بداخله وید، حیف و مخابن: (ئیمه و تمان نیوه سادان مه عاششان تاپرین / داخی داخاتم چه باری چون له نیوه شیان بری) «شیخ ره زا» با کمال تأسف.

داخی گرامن: داخی داخانم با کمال تأسف.

داد: (۱) هاوار؛<sup>۴۰</sup> (۲) حوكی ره وا، عدالت؛<sup>۴۱</sup> (۱) فغان، فریاد؛<sup>۴۲</sup> عدالت.

داد: (۱) وشهی ریزلنی نان بو دایک؛<sup>۴۳</sup> (۲) تاین، زنی بیری سرسی پیرزه زن پوب چهره مگ؛<sup>۴۴</sup> (۱) کلمه خطاب احترام آمیز به مادر؛<sup>۴۵</sup> (۲) پیرزن.

دادان: (۱) تاشینی قدیم؛<sup>۴۶</sup> (۲) فیر کردن: (دهرس دادان)؛<sup>۴۷</sup> (۳) شان دان:

دار بهست: دار بهس **[نگا]:** دار بهس.

دار به سهر: ناوی سی گوندی کور دستانه که دوانی به عسی ویرانی کرد **[ف]:** نام سه روستا در کرستان.

دار بهند: دار لیکدانی چیمه تنوکاری **[ف]:** داریست بنایی.

دار به نده خوین: دار دو خین، داری که هوجه نهی تیده خدن و له ده رپی راده کهن **[ف]:** وسیله ای که بدان بند تینبان را در نیفه کشند.

دار به نک: داره بدن، دار که سکان **[ف]:** درخت بند.

دار بیز: داری رایه لکراوی نیوان دوشرا او نه دوشرا او له کاتی مه زد و شین **[دا]:** جوب فاصل میان گوسفتان دوشیده و نادوشیده هنگام دوشیدن گله.

دار بیزه: دار بیز **[نگا]:** دار بیز.

دار پاچ: تهداس، تهداس **[ف]:** دهره.

دار پشکیف: بای واده نزیک به هار **[ف]:** سر آغاز باد بهاری.

دار بوچ: داری پیری گه نده **[ف]:** درخت از پیری پوسیده.

دار تاش: نه جار **[ف]:** درودگر، نجار.

دار تاشخانه: دوکانی نه جاری **[ف]:** کارگاه نجاری.

دار تو: **(۱) داره تفی:** **(۲) خلنه شتی تراو، تلب **[ف]:****

**(۱)** درخت توت: **(۲)** درودی.

دار تور کنه ک: دار کوتکه، دار کوت، دار ته قینه، مد لیکه **[ف]:** بر تنده دار کوب.

دار تو قانه: بُون بوز **[ف]:** درخت پشه.

دار تو مه ک: سازو دنه ک پیکمه، سازو دهول **[ف]:** ساز و ضرب.

دار تو ن: قرقه، چرک **[ف]:** قرقه.

دار ته رم: تابوت، دار بهست **[ف]:** تابوت.

دار ته فن: ده گا ی تهون گه ران، چوار چیوهی قالی چنین **[ف]:** چار چوبه دستگاه قالی بافی.

دار ته قینه: دار کوتکه **[ف]:** دار کوب.

دار ته ل: داری بدرز که تله فونی به سمردا رایه ل کراوه **[ف]:** عمود تلفن.

دار تهون: چوار چیوهی تهون گه رانی، دار ته فن **[ف]:** چار چوبه دستگاه قالی بافی.

دار تیل: دار ته ل **[ف]:** عمود تلفن.

دار جغاره: موده، دمه، با سک **[ف]:** چوب سیگار.

دار جگه ره: دار جغاره **[ف]:** چوب سیگار.

دار چک: دهون، چلو **[ف]:** درخت بوته ای.

دار چین: تویکله دار یکه تیز و بون خوش **[ف]:** دار چین.

دار چینی: دار چین **[ف]:** دار چین.

دار اروک: بریتی له نانی زور کون و رهق هه لاتواف **[ف]:** کنایه از نان کهنه و خشک شده.

دار دان: **(۱) عماری تیز نگ:** **(۲) جی نه سام و رسنه هی زور:** **(۳) له قه ناره دان، له سی داره دان **[ف]:** آنبار هیزم: **(۲) نهالستان:** **(۳) بهدار آویختن، دار زدن.****

دار دو زه نگ: داری نم لا و نه ولای مه شکه، که به زمانه ده خربته ناو لوله په وو **[ف]:** دو چوب کناره مشک.

دوستی گزی کار **[ف]:** **(۱) تا قطره آخر دوشیدن:** **(۲) کنایه از سوء استفاده دغل دوستان.**

داد و فوغان: داد و هاوار، هراو هوریا **[ف]:** فریاد و فغان.

داد و لک: تایین، دایین **[ف]:** دایی.

داد و هر: نه وی به شکایه تان را ده گاف قاضی.

داده: **(۱) فرمان به «دادان»:** **(۲) خوشکی گوره:** **(۳) دالک، دایک **[ف]:****

**(۱) فعل امر از مصدر «دادان»:** **(۲) خواهر بزرگتر:** **(۳) مادر.**

داده نگ: فرمان به بیده نگ بون: **(داده نگ بزانین چبوه!)** **[ف]:** ساکت شو.

داده دی: **(۱) تابزانه چون:** **(۲) خوشکی گوره:** **(۳) دایکی نه:**

وشهی هاندان: **(داده دی کور گه ل را کمن)** **[ف]:** بگذار بیشم:

**(۲) خواهر بزرگتر او:** **(۳) مادر او:** **(۴) کلمه تشجیع.**

دادی: تایین، دایین **[ف]:** دایه.

داد آشن: را داشتن، داهیشتمن، منال به سه رده ستوده گرتن بو زیاندن **[ف]:**

سر پا گرفتن بچه.

داد لیله: وشهی دواندنی خوشکی چکوله **[ف]:** کلمه نوازش خواهر کوچکتر.

دار: **(۱) درخت:** **(دار بیزی، دار گویزی):** **(۲) چیو:** **(دار ده سست):**

**(۳) قلا لاشکه ری، تیز نگ:** **(۴) قه ناره:** **(داری نبعدام):** **(۵) ریهی خوی**

پیوان: **(داری خوی به چه نده):** **(۶) سامان، مال، دار ای:** **(دارو نه دارم**

**نه وه نده بو):** **(۷) پاشگری به واتا:** **(خواهن:** **(خیزان دار، مرد دار)**

**(۱) درخت:** **(۲) چوب:** **(۳) هیزم:** **(۴) دار اعدام:** **(۵) پیمانه نمک فروش:**

**(۶) تروت، دار ای:** **(۷) یسوند به معنی صاحب، خداوند.**

دار ای: **(۱) دهوله مه ند، بوده، زه نگین:** **(۲) جوری ده رمانی چاویشه:**

**(۳) جوری کوتال:** **(۴) ناوی پیاوانه:** **(۱) تروتمند:** **(۲) از داروهای**

**چشم:** **(۳) نوعی بارچه:** **(۴) اسمی مردانه.**

دار آره ش: دار یکی لیره واره و زور نه ستور و بلند ده بی **[ف]:** درختی است

جنگلی.

دار اش: دالاش **[ف]:** لاشخور.

دار اغان: گوندیکی کور دستانه به عسی ویرانی کرد **[ف]:** روتی دار و سخن دار

کردستان که به وسیله بعثها ویران شد.

دار آنده و: بورانه و، دل لاخچون، لمسه رخچون **[ف]:** غش کردن.

دار ای: **(۱) کولوانه له پارچه دار:** **(۲) کار گیزی باج ساندن:** **(۱)**

**(۲) چار قد:** **(۳) اداره دار ای.**

دار بیاز: ته نافیار، به للهه وان **[ف]:** بند باز

دار بیاز: دار بیست، تابوت **[ف]:** تابوت.

دار بیز: **(۱) درنده یه کی چکوله به لم تیره پیشله:** **(۲) که سنی که به بیور**

**(۳) داران ده بیزی:** **(۱) درنده دی از تیره گر به ساندان:** **(۲) هیزم شکن.**

دار بیکردن: بریتی له سزادان و توله لئی ساندانه و **[ف]:** کنایه از انتقام

گرفتن.

دار بیس: **(۱) قایسه میو:** **(۲) تابوتی مرد و گویز نه وه:** **(۳) دار لیکدان بو**

**سیمان تی کردن:** **(۱) دار بیست تاک:** **(۲) تابوت:** **(۳) دار بیست بنایی.**

**دارفرسهه:** داری چه قاو لهدم ریگه بُ ماوه دیاری کردن **[ف]**  
فرستنگ سار.

**دارقان:** ۱) داربر، کمیسی که دار به تدور و هدره ده بربتهوه؛ ۲) دارهوان،  
کمیسی که باش ده توانتی پدره خت هد لگمری، داره وان **[ف]** ۱) کسی که  
کارش قطع درخت است؛ ۲) کسی که در بالا رفتن از درخت مهارت  
داشته باشد.

**دارقواخ:** دولکنی که لاهزوی ده چه قین و لوله تفه نگی سهر ده خدن **[ف]**  
چوب یا فلر دوسری که هنگام تیراندازی لوله تنگ را بر آن تکیه  
می دهند.

**دارقهپان:** داریک که ظالقهی تمرازوی گموره هی پیدا ده کمن **[ف]** چوبی که  
قیان را بدان وصل کنند.

**دارقهسپ:** ۱) دار خورما؛ ۲) داریکه بُ جوانی رای ده گرن وه ک دار  
خورماده چی و بمناداف **[ف]** ۱) درخت خرماء؛ ۲) درخت خرمای زینتی.

**دارقهلوتک:** لاسکی و شکی توتن و پمهو **[ف]** شاخه خشک پنه و تباکو.

**دارقهواخ:** دارقواخ **[ف]** نگا: دارقواخ.

**دارقهوام:** نامرآزی داری خوار راست کردنوه **[ف]** ابزار راست کردن  
چوب کچ.

**دارک:** ده ماره توتن **[ف]** رگه بُرگ توتون.

**دار کار چُك:** داری کروسلک **[ف]** نوعی گلابی و حشی.

**دارکاری:** به دار لیدان **[ف]** با چوب زدن.

**دارک بشیر:** ۱) هدلاآواردنی ده مار له توتن؛ ۲) کمیسی که ده مار له توتن جیا  
ده کاتنهوه **[ف]** ۱) جُدا کردن رگدها از بُرگ توتون؛ ۲) کسی که رگه هارا  
از بُرگ توتون جدا می کند.

**دارکردن:** نیزِنگ کوکردنوه **[ف]** جمع آوری هیزم.

**دارکرُوك:** دارکوتکه **[ف]** دارکوب.

**دارکرُوكه:** دارکرُوك **[ف]** دارکوب.

**دارکوت:** دارته قینه، دار تورکنه ک **[ف]** دارکوب.

**دارکوتک:** داری که ناگری پی تیک و ورددهن **[ف]** چوبی که از آن براء  
برهم زدن آتش استفاده می شود.

**دارکوتکه:** دارکوت **[ف]** دارکوب.

**دارکورک:** دارکوتک **[ف]** نگا: دارکوتک.

**دارکولک:** ۱) کوکنده داری جلت بازی؛ ۲) کوله وه زی ته نور؛ ۳)  
ده وون و جلو **[ف]** ۱) تکه چوب بازی سوارکاران؛ ۲) نگا: کوله و زی؛ ۳)  
درختچه جنگلی.

**دارکونکمهره:** دارکوت **[ف]** دارکوب.

**دارکه پیچان:** بریتی له کزو کندفت، لهو رو لاواز **[ف]** کنایه از لاغر  
مُردنی.

**دارکه ره:** ۱) نیزِنگ کوکرده وه؛ ۲) دار بیر **[ف]** ۱) هیزم جمع کن؛ ۲)  
هیزم شکن.

**دارکیله:** داروکه می لیک کردنی کیله می پیوانه **[ف]** چوبکی که ظرفیت  
پیمانه را تنظیم کند.

**دارگورد:** داری نیوان رایه ای توون **[ف]** چوب میان تارهای قالی در

**داردهس:** چیوی که بدده ستنه و ده گیردری **[ف]** چوب دستی.

**داردهست:** داردهس **[ف]** چوب دستی.

**داردینک:** ۱) داری راهه نگاو به سر ناخوردا؛ ۲) ناخور لمداری ناو  
کوکلداو **[ف]** ۱) چوبی که سر آخور گذارند؛ ۲) آخوری که از چوب  
سازند.

**دارزان:** ۱) داتولان؛ ۲) رزین ته اوی **[ف]** ۱) بسیار پختن؛ ۲) پوسیدن  
واز هم پاشیدن.

**دارزاندن:** ۱) تولاندسه وه؛ ۲) رزان **[ف]** ۱) بسیار جوشاندن؛  
۲) پوساندن.

**دارزانن:** دارزاندن **[ف]** نگا: دارزاندن.

**دارزاو:** داتولاؤ **[ف]** از هم پاشیده، بسیار پخته.

**دارزیاگ:** دارزاو **[ف]** نگا: دارزاو.

**دارزیان:** دارزان **[ف]** نگا: دارزان.

**دارزیاو:** دارزاو **[ف]** نگا: دارزاو.

**دارزین:** دارزان **[ف]** نگا: دارزان.

**دارزیو:** دارزاو **[ف]** نگا: دارزاو.

**دارزان:** ۱) له سرده و خوار رشتنه؛ ۲) ده قالب کردن **[ف]** ۱) پایین

ریختن؛ ۲) ریخته گری.

**قالب ریزی:** ۱) قالب ریختن؛ ۲) قالب ریزی.

**دارزاو:** ۱) له سرده و خوار رزاو؛ ۲) ده قالبیدا دروست کراوف  
۱) پاسن ریخته شده؛ ۲) قالب ریزی شده.

**دارزیتن:** دارزان **[ف]** نگا: دارزان.

**دارزیمیز:** زماردنی نازه ل که به داردهست هیما یان بوه کمن **[ف]**

سرشمایر گله با چوب دستی.

**دارزیان:** دارزان **[ف]** نگا: دارزان.

**دارزین:** دارزان **[ف]** نگا: دارزان.

**دارسان:** لیز، لیزهوار، چه نگه ل **[ف]** جنگل.

**دارستان:** چه نگه ل، لیزهوار، دارسان **[ف]** بورش بردن.

**دارستان:** چه نگه ل، لیزهوار، دارسان **[ف]** جنگل.

**دارسکان:** یه لاماردان، دارسان **[ف]** بورش بردن.

**دارسیواک:** نه داروکه نیز که دارسان **[ف]** گرفتن و به زور کشیدن.

**دارشیوه:** ده مالن **[ف]** چوب مسوک.

**دارشاخ کردن:** سوکایدته بدمه رهینان **[ف]** آبر و بردن.

**دارشتن:** ۱) دارزاندن؛ ۲) کل ده چاوه کیشان **[ف]** نگا: دارزاندن.

**سرمه کشیدن:** ۱) سرمه کشیدن.

**دارشته:** ده قالب کراوف در قالب شده.

**دارشهق:** ۱) داری بن بالی پاشکاو؛ ۲) کاشو، گوچانی گمه می شه قین

**[ف]** ۱) چوب زیر بغل؛ ۲) چوب دستی چوگان بازی.

**دارشهقین:** کاشو، دارشهق **[ف]** چوب دستی چوگان بازی.

**دارغه:** قولچی ناوشار، پاسه وانی شار **[ف]** داروغه.

- واجبی گرفتن در گرمابه.  
 دارو خاوه: دارماوه فرو ریخته.  
 دارو خیاگ: دارماوه فرو ریخته.  
 دارو خیاوه: دارماوه فرو ریخته.  
 دارو دهسته: دهس پیوه تدف دارو دسته.  
 دارو دهسته: دارو دهسته دارو دسته.  
 دارو دهدهون: لیرهواری به نچک فتیه و ماهور.  
 داروغه: دارغه فداروغه.  
 دارو گرتون: دهرمان حمام له خودان فواجبی گرفتن.  
 داروئی: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد روستایی که به  
 وسیله بعثیها ویران شد.  
 داره: ۱) خوب پیوه را گردنی به حدسته و کدم: (کابرای روشتن داره  
 دی؛ ۲) داس ف ۱) بهزحمت خود را سرپا نگهداشت: ۲) داس.  
 داره بازه: داریدست، دوداره، تاوت فتاوت.  
 داره بهش: دابهش ف تقسیم.  
 داره بین: دارقه زوان، داربینیست، داربه نوشت ف درخت ون.  
 داره بیچان: دالان، ریگهی سدر داپوش اووه دالان.  
 داره ت: قامچ، پرده س، نزیک بو دهست تی گرتن ف در دسترس.  
 داره تو: ۱) دار تفی؛ ۲) گوندیکی کورده به عسی ویرانی کرد ف ۱)  
 درخت توت: ۲) نام روستایی که بعثیها ویران کردند.  
 داره داره: چوئنه تی روشتنی مندلانی تازه بین گرتو: (من الله که داره داره  
 ده روا) ف حالت راه رفتن کودک تازه پا گرفته.  
 داره را: دایپوشینی چاوه خانو به کاریمه و دهسته ک ف سقف پوشی با تیرک  
 و الوار.  
 داره رهش: ناروهن، جوری داری بین بدر و شهدگه ف درخت نارون.  
 داره مست: بد مرگ، لم پیر ف مانع.  
 داره سمه: دارکوت ف دارکوب.  
 داره شکینه: در ماییکه بو بربن ف دارویی که بر زخم گذارند.  
 داره غال: تمره، بازه له، له لان توراوه ف حیوان آواره از لانه، حیوان  
 اهلی رم کرده از لانه.  
 داره غان: داره غال ف نگا: داره غال.  
 داره قوته: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد ف نام روستایی که  
 بعثیها ویران کردند.  
 داره کهوه: دارکوت، داره قینه ف دارکوب.  
 داره لهک: گوندیکه له موکور بیان ف دهستایی در کردستان.  
 داره همیت: داره ترم، داربیست، تاوت ف تاوت.  
 داره وان: کهنسی باش به داره هله لده چی ف کسی که در بالا رفتن از  
 درخت مهارت دارد.  
 داره وهن: بو ز داره توانه ف درخت پشه.  
 داره هله لوک: داره دریزه کهی گهمهی هله لوکین ف چوب بلند بازی  
 الکدولک.  
 داری: جوریک بمن، جوری رایخ ف نوعی گلیم.
- دستگاه قالی بافی.  
 دارگوز: داری که به تله موهه ده بیه ستن تانجیر نه توانی بیبا ف چوبی که  
 تله را بدان بندند.  
 دارگوزدین: داری که لتویین دا لتویی ده دهنه ف چوب چوگان بازی.  
 دارمال: پرا اور، تمام تره ف المالم، لبال.  
 دارمان: رو خانی سه رهه و پیش ف فرو ریزی.  
 داره اندن: رو خاندن لمسه رهه بو خوار ف فرو ریختن.  
 داره امان: داره اندن ف فرو ریختن.  
 داره اماوه: رو خاوه لمسه رهه بو خوار ف فرو ریختن.  
 داره مین: داره امان ف فرو ریزی.  
 داره مین: رو خن لمسه رهه بو خوار ف فرو ریزند.  
 دارن: رو توهه کلر به دهست ف پوست گیرنده.  
 دارنیان: رو تمهه بیون به هوی دهست لمسه رهه بو خوار ف  
 پوست انداختن.  
 دارنده: دارا، دهله مهند، زه نگین ف ثر و تمند.  
 دارنین: رو تمهه کردن: (جلی لمه رخوی دارنی، هیشیوی تریکه دی  
 دارنیو، گلای لی دارنی) ف کندن و لخت کردن.  
 دارو: ۱) همیه: ۲) همیه تی ف ۱) هست: ۲) دارد.  
 دارو: ده رمان حمام ف واجبی.  
 دارو سار: بریتی له هیزو توان و لهش ساعی: (پیاوی به دارو باره) ف  
 کنایه از توانی و سلامت.  
 دارویه: ۱) بریتی له هه موشت؛ ۲) بریتی له جیگهی سه خت و چول ف  
 ۱) کنایه از هرجیز؛ ۲) کنایه از زمین خشک و خالی از سکنه.  
 دارویه رد: بمرو دارو هله لانی خانو هر خوار ف تاوار.  
 دارو تان: دارنان ف نگا: دارنان.  
 دارو تاندن: دارنین ف نگا: دارنین.  
 دارو تانیان: دارو تاندن ف نگا: دارنین.  
 دارو تاون: دارن اون ف نگا: دارن.  
 دارو تای: دارو تاون ف نگا: دارن.  
 دارو جان: ده نکی کی رسه له نهاد بر ت جدا ف کدرم.  
 دارو چان: تاوه روت یون ف پر کنده شدن پرنده با آب گرم.  
 دارو چاندن: تاوه روت کردن ف پر کندن پرنده با آب گرم.  
 دارو چای: تاوه روت کراوف ف پر کنده شده با آب گرم.  
 دارو چکه: چیلکه، داری چکوله ف تک چوب.  
 دارو چکه: داهیل اووه ف فرو هشته.  
 دارو چکان: داهیلان، داهیشن ف فرو هشته.  
 دارو چکاندن: داهیلان ف فرو هشته.  
 دارو چکاوه: دارو چکه ف فرو هشته.  
 دارو خان: گوندیکه له کوردستان ف نام روستایی در کردستان.  
 دارو خان: داره امان ف نگا: داره امان.  
 دارو خاندن: داره اندن ف نگا: داره امان.  
 دارو خانه: شوینی لامحمدام که ده رمانی مو دامالی لی ده گرن ف جای

- داری: ۱) داسی دروئنه: ۲) شاریکی کونی کورده **(۱)** داس: ۲) نام شهری قدیمی در کردستان.
- داریانهوه: ۱) بُرآنهوه، دل لمخچون: ۲) بدملاو بدولادا کدوتن **(۱)** از حال رفتن: ۲) تلوتاو خوردن.
- داریتن: دارژتن، دارژاندن **(۲)** نگا: دارژاندن.
- داریزگه: قالی شت تیدا تو اندمهوه پیشنه سازان **(۳)** قالب ریخته گری.
- داریزی: کاری ده قالب کردنی تاویاوه **(۴)** ریخته گری.
- داری سه مه او اوت: بریتی له نازه حمهت کردنی زور: **(۵)** بهمیده داری سه ماواتی نیمه **(۶)** کنایه از آزرده شدن بسیار.
- داریلانک: گولیکی بون خوش **(۷)** گلی است خوشبو.
- دارین: هرشنی لدار کریابی **(۸)** چوبین.
- دارینه: دارین **(۹)** چوبین.
- دارنه: سله، نانه شان **(۱۰)** آبکش چوبین.
- دازدار: ۱) قلاچی، پاسه واتی که لهه: ۲) بریتی له لاغر و پاریزه **(۱۱)** نگهبان قلعه: ۲) کنایه از طرفدار.
- دازگیر: بیزنه کون همه بو گمنم پاکردن **(۱۲)** الله گندم پاک کردن.
- دازه ندن: بدره و خوار بردن: **(۱۳)** (لوئی دازنه) پایین گرفتن.
- دازه نن: ۱) دازه ندن: ۲) هله نسین **(۱۴)** پایین گرفتن: ۲) آویزان کردن.
- دازه نین: ۱) دازه ندن: ۲) له سریه که هله شاندنی کهل و پدلی و ک ساعت و چد **(۱۵)** پایین گرفتن: ۲) بهم زدن و سایلی چون ساعت و تفنگ.
- دازیار: بزیو، رست، روزی **(۱۶)** روزی، قوت.
- داس: داری **(۱۷)** داس.
- داسپاردن: راسپاردن، قهوینتی کردن **(۱۸)** سفارش کردن.
- داس پهرين: بداس پهرازندنی و نجده سوا تا پنجی قایم تر **(۱۹)** هرس یونجه ضعیف برای تقویت آن.
- دانستان: چیروک **(۲۰)** دانستان.
- داناخاله: داسی گوشاد که تاییه تی گیادر و نه **(۲۱)** داس گشاد و بزه درو گیاه.
- دانسره فتن: ههدادان، نارام گرتن، داسه کنان **(۲۲)** آرام گرفتن.
- دانسره وتن: داسره قفتن **(۲۳)** آرام گرفتن.
- دانسره وین: داسره قفتن **(۲۴)** آرام گرفتن.
- دانسک: ۱) داسی چکوله: ۲) تمودای ده زو **(۲۵)** داس کوچک: ۲) داس شاخه بزی: ۳) تار باریک نخ.
- دانسگ: داسوی گولی ده غل **(۲۶)** اخگل، سیخچه.
- دانس مال: دروینه گیا بداس **(۲۷)** درو گیاه با داس.
- دانس ماله: داس مال **(۲۸)** درو گیاه با داس.
- دانسنسی: ۱) له سدر ناینسی زفرده شتی: ۲) خواز بینی کهران **(۲۹)** زرتشتی: ۲) خواستگاران.
- دانسو: پرزه گولی گه نم و جو **(۳۰)** اخگل، داسه.
- دانسوک: داسو **(۳۱)** اخگل، داسه.



داکهفتون: ۱) له سمهده بهره و خوارهاتن؛ ۲) کهونته خوار؛ ۳) بونه داب و باو؛ (شتن تازه داکهفتگه)؛ ۴) داسه کنان؛ (داکهفه)؛ ۵) له کارکه و تن؛ (پیر بوه داکهفتگه)؛ ۶) قویانی زمین یان بان، داهاتن؛ (بانه که داکهفتوده)؛ ۷) از بالا رو به پایین آمدن؛ ۸) به زیر افتادن؛ ۹) مُد شدن؛ ۱۰) آرام گرفتن؛ ۱۱) از کار افتادن؛ ۱۲) چاله شدن بام یا زمین.

داکهن: کهستی که پدرگ له خوی یان له کهستیک ده کاتهوه **ف** کسی که لباس از بن خود یا دیگری درمی آورد.

داکهناندن: رُخُوكردنی جلک، لیباس له به رخداده زین **ف** درآوردن لباس. داکهندن: داکهناندن **ف** درآوردن لباس.

داکهواندن: خسته خواره وه **ف** فرو هشتمن، به زیر انداختن. داکهوتون: داکهفتون **ف** نگا؛ داکهفتون.

داکهوتون: داکهفتگ **ف** نگا؛ داکهفتگ.

داکیشان: ۱) له سمهده بهره و خواره کیشان؛ ۲) رُخُختن، داخستن **ف** از بالا به پایین کشیدن؛ ۳) گستردن.

داگ: ۱) داین، به خشین؛ ۲) ناووه وه، گور؛ (مباذا تدق مال داگی) **ف** ادادن، بخشیدن؛ ۳) میانه، وسط.

داگا: ندنک، داکی داکو یا باب **ف** مادر بزرگ.

داگر: ۱) داگیر کمر، دهست به سمهده داگر؛ ۲) همولا و به رخداده **ف** غاصب؛ ۳) شامل، فراگیر نده.

داگرگان: و خور و هاتنی هممو لهش **ف** به خارش افتادن همه تن. داگرگان: و خور و هتیانی لهش له نه خوشی **ف** به خارش افتادن جسم از بیماری.

داگراو: لهشی و خور و هاتگ **ف** جسم به خارش افتاده.

داگرتون: ۱) هینانه خوار له سمهده؛ ۲) بهمه مولا راگهیشن؛ ۳) پر کردنی ده فر؛ ۴) دادرونی که ناره جل به سمهده داگر؛ ۵) لیدانی بی پسانه وه؛ (وای یداران داگرت گوتمن ده مری)؛ ۶) به قسه هی زور سمه

گیت کردن؛ (وای داگرتم به قسه هوش نهاما) **ف** پایین آوردن از بالا؛ ۷) فراگیری؛ ۸) پر کردن ظرف؛ ۹) برهم دوختن کناره لباس؛ ۱۰) زدن بدون انقطاع؛ ۱۱) از پر حرفی گیج کردن.

داگرته نهوده: ۱) دوباره پر کردن؛ ۲) به سمهده کار درونی حاشیمه لیباس **ف** دوباره پر کردن؛ ۳) برم دوزی کناره لباس.

داگرتون: ۱) پر؛ ۲) هاورده له سمهده بو خوار **ف** پر، مالا مال؛ ۳) پایین آورده شده از بالا.

داگرتی: ۱) پر؛ ۲) بریتی له بادی همها، به قیز **ف** ۱) پر؛ ۲) کنایه از متکبر.

داگرسان: بی بونی ناگر، هدل بون **ف** مشتعل شدن.

داگرساندن: بی کردن، هدل کردنی ناگر **ف** مشتعل نمودن، افر وختن.

داگرساو: هدل بو، ناگرتی به ریو **ف** مشتعل شده.

داگرساندن: داگرساندن **ف** مشتعل نمودن، افر وختن.

داگوشین: وشین له سمهده بهره و پر **ف** فشردن از بالا به پایین. داگه ران: بهره و خوارهاتن له لای سمهده **ف** فرود آمدن از بلندی.

گردن جسم سخت با دندان.

داکرماندن: به ددان و رد کردنی شتی **رُهق** خرد کردن جسم سخت با دندان.

داکرماو: شتی به ددان و رد کراین **ف** خرد شده با دندان.

داکرمین: داکرماندن **ف** نگا؛ داکرماندن.

داکرن: داکردن **ف** نگا؛ داکردن.

داکروپان: چاوبویشی لئی کردن **ف** چشم پوشی.

داکروزت: داکرمان **ف** نگا؛ داکرمان.

داکروشتن: داکرمان **ف** نگا؛ داکرمان.

داکشان: پرمه و پر خشین **ف** رو به پایین خزیدن.

داکشاندن: پرمه و پر ره تاندن **ف** به زیر کشیدن.

داکشاو: ۱) بهره و پر خزیو؛ ۲) بزاوی زیری توند له بن پیت: (پیر که پیتی «پ» داکشاوی بین ده لین) **ف** ۱) رو به پایین خزیده؛ ۲) حرکت زیر.

داکشاوی: زیری دریز له بن پیت **ف** حرکت زیر بلند در تهجه.

داکشه: ۱) به خشکه بهره و خوار چون؛ ۲) گمز آندوهی شه پول له بدست **ف** ۱) خزیدن رو به پایین؛ ۲) جزر آب.

داکو: ۱) دایک؛ ۲) له بدر نمه، بويه **ف** مادر؛ ۳) به این دليل.

داکوتان: ۱) به نهیم بهزه و یادان: (مهزه قدم داکوتا)؛ ۲) سهریک لمه زوی بر دنه خوار؛ (نمونه گدم داکوتا)؛ ۳) له بیننگ دانی ده غل.

داهه قان **ف** ۱) بر زمین زدن با فشار؛ ۲) فر و کو بیدن؛ ۳) به غر بال بیختن.

داکوتاندن: داکوتان **ف** نگا؛ داکوتان.

داکوژان: ۱) دوایی بین هینانی چنراو؛ (گوئیه کدم بهم گهده داکوژاند)؛ ۲) پرینه وی شمرو کیشه؛ ۳) و کوژاندنی ناگر **ف** ۱) خاتمه دادن بافت، کور کردن باخته؛ ۲) پایان دادن به جنگ و نزاع؛ ۳) خاموش کردن آتش.

داکوژاندن: داکوژان **ف** نگا؛ داکوژان.

داکوژان: داکوژان **ف** نگا؛ داکوژان.

داکوکه: همراه هوریای ناپوره هی مهدرم **ف** جنجال و شلوغی.

داکوکی: ۱) پشتیوانی، لاگیری؛ ۲) کوشش، ته قالاف **ف** طرفداری، پشتیبانی؛ ۳) کوشش.

داکه تن: ۱) کهونته خوار؛ ۲) پدرینی نیز له من. هدر بُو تازه میشن؛ ۳) خوار بُونه وه **ف** ۱) پایین افتادن؛ ۲) جفت گیری نر و ماده. برای حیوان می گویند؛ ۳) کج شدن.

داکه سیان: داسه کنین، همدادان **ف** آرام گرفتن.

داکه سیای: داسه کناؤن **ف** آرام گرفته.

داکه سین: داکه سیان **ف** آرام گرفتن.

داکه فتگ: ۱) قویاوه؛ ۲) داهاتوی بان یان زمی؛ ۳) داب **ف** فرو رفته؛ ۴) بام یا زمین گود شده؛ ۵) مُد شده.

داکه فتگی: قویانی زه وی بان بان **ف** گودشگی زمین یا بام.

- دالکان: دالکاندن **چسبانیدن** بر.  
 دالکاو: پیوه نوساوق **چسبیده** بر.  
**دالکمدهزان:** دهس کیس، هاواکاری نهینی در ده لآلی **دزف** دزد افسار.  
**دالکیاگ:** دالکاوق **چسبیده** بر.  
**دالکیان:** دالکان **چسبیدن** بر.  
**دالگه:** شار له گمه **آخرین مرحله** در بازی دویدن و...  
**دالو:** دالان **دهلین**.  
**دالو:** پیریزني ناحهزی چرچ **پیروز** بدقيقافه.  
**دالو:** پیکرمه لپوش و پلاش **لمه زرا** بُر چویله که ترساندن، داول،  
 داهول **مترسک**.  
**دالوت:** داریه است **چوب** بست.  
**دالوجان:** شور یونه و **فر و هشتگی**.  
**دالوجان:** شور کردن و... **داهیشن** **فر و هشتمن**.  
**دالوجهکه:** داهیلار او، شوره و کراو **فر و هشته**.  
**دالوجه:** دالوجهکه **فر و هشته**.  
**دالوجیان:** دالوجان **نگا**: دالوجان.  
**دالوزان:** دالوجان **نگا**: دالوجان.  
**دالوزکه:** دالوجهکه **نگا**: دالوجه.  
**دالوسکه:** جلوه، شوشه سه هول **نگا**.  
**دالمقان:** هدوایسین **آویختگی**.  
**دالمقادن:** هدوایسین، شتی به شتی بلنده و کردن **آویختن**.  
**دالمقاو:** هدوایسرواق **آویخته**.  
**دالهه:** دالو **مترسک**.  
**دالمواروته:** گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **نام روستایی**  
 که بعثیها ویران کردند.  
**دالههای سهرو:** گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **نام**  
 روستایی که بعثیها ویران کردند.  
**دالههای گردان:** گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **نام**  
 روستایی که بعثیها ویران کردند.  
**دالهه:** داول، دالو **مترسک**.  
**داليان:** لاساری، سور بُون **لمسه** مدیدست **لجاجت**.  
**داليت:** داریه است بُر میوه ره و شتی تر **چوب** بست.  
**داليست:** دالستن **لیسیدن**.  
**داليه:** سی پیوانه له خمرمان که له دارله له ده کری **سی پیمانه** از  
 خرم من.  
**دام:** (۱) کرده رایبرد و له دان، به خشین؛ (۲) داوی را؛ (۳) جیگهی تاغا  
 له تمخته دامه دا؛ (۴) بربتی له دهولمه نندی زور؛ (۵) ره و شتی ناو کومدل:  
 (دام و دهستون)، داب **(۱)** فعل ماضی از دادن برای اول شخص  
 مفرد؛ (۲) دام، تله؛ (۳) بالاترین خانه در عرصه بازی «داما»؛ (۴) کایه  
 از ثروت زیاد؛ (۵) عرف و عادت.  
**داما:** (۱) مات بو، که وته هرزه وده؛ (۲) گمدیده که هدوالی شهترنج **(۱)**  
 حیران شد؛ (۲) نوعی بازی شبیه شطرنج.  
**دالکان:** پیوه نوسان، چه سیان به سه **چسبیدن** بر.  
**دالکاندن:** پیوه نوساندن **چسبانیدن** بر.



دانگ: ۱) شهشهی کی مولک؛ ۲) شهشهی کی مسقال **۱**) یک ششم ملک؛ ۲) یک ششم مثقال.

دانگا: ده میک، تاویک **۱** مدتی کم، دمی.

دانگانه: بهره‌ی دانگیک له ملک **۱** بهره‌ی یک ششم از زمین ملکی.

دانگو: ۱) کاکله بادام و شیلانه سبی کراوی کولاو؛ ۲) جیاچیا **۱** هسته بادام و زردالوی پوست کنده آب پز؛ ۲) متفرق.

دانگه: ۱) جیگهدی گیابو خستنی نازهله له زستاند؛ ۲) خوار نایابی **۱** علفگاه بیرون آغل در زستان؛ ۲) طرف پایین آبادی.

دانگیر: ۱) دانه‌ویله‌ی باش نه کولاو؛ ۲) چیکده، تامرازی پهمودانه گرتون؛ ۳) ندخوشی نازهله له ده خلی زور خواردن **۱**) دانه نیم‌بخته؛ ۲) ابزار ینبه یاک کنی؛ ۳) نوعی بیماری دام که از خوردن غله بسیار حاصل می‌شود.

دان تیز کردن: بریتی له ته‌ماح کردن **۱** کنایه از طمع.

دانسو: ۱) دانه‌ویله‌ی له نایوا کولاو؛ ۲) جوهر ندخوشیه کی بزن؛ ۳) چوالی سبی کراوی کولاو **۱**) دانه آب پز؛ ۲) نوعی بیماری بزن؛ ۳) هسته بادام آب پز.

دانواند: ۱) چه مانندنوه؛ ۲) بریتی له نسلیم بون **۱**) خم کردن؛ ۲) کنایه از تسليم شدن.

دانوراشتن: قدر کردن، دولا به سعریه کاهینان **۱** تاکردن، دولایه برهم آوردن.

دانوستان: مامله، کرین و فروتن **۱** معامله.

دانوشستان: قدمبون، لایه ک بدسریه به کتر داهینان **۱** تاشدن، لاپلا آوردن.

دانوشستاندن: دانوراشتن **۱** نگا: دانوراشتن.

دانوشستان: دانوشستان **۱** نگا: دانوشستاندن.

دانوشتاو: ۱) قدمکراو؛ ۲) کمدکاره کا دورا **۱** تاشهه کاغذ؛ ۲) برهم دوخته کناره لباس.

دانوکه: توی که نگر، تومی ناو قانگلاشک **۱** کنگردانه.

دانوکه: ندخوشیه کی مهله **۱** نوعی بیماری پرنده.

دانوله: ۱) دانه‌ویله‌ی کولاو؛ ۲) گیایه که **۱**) دانه آب پز؛ ۲) گیاهی است.

دانه: ۱) دانک، ده نک، ده ندک؛ ۲) هاوکاری زماره، عددده: (یدکدانه، دردانه)؛ ۳) ناسنی لغاو که ده چیته ناؤ زاری یه کسمهوه؛ ۴) تخته‌ی لای زوروی مهره زه؛ ۵) دادانو گرنی گزنجایه‌تی مشاروه هده؛ ۶) شمی تدون؛ ۷) ددرمانی ره‌نگ بو زه‌نگ کردنی بدران؛ ۸) نانه‌ی چاو؛ ۹) بعردیکی به نرخه **۱**) دانه؛ ۲) عدد؛ ۳) دهنن لگام؛ ۴) قسمت بالای شالیزار؛ ۵) دندانه؛ ۶) شانه مانندی در باقندگی؛ ۷) رنگی که برای رنگ کردن قوچ به کار می‌رود؛ ۸) لکه چشم؛ ۹) یشم.

دانه‌با: بمربادانی خوبیانی خدرمان **۱** باد دادن خرم.

دانه‌بهه: ده سته بهه، بمرعوه **۱** ضامن.

دانه بهره‌هف: له برا نابهه به کتر راتان تا بزانن کام باشت و جواتن **۱** رو در رو قرار دادن برای مقایسه.

دانار: تیکه‌لاو نه بوری ده نگکده نکه‌ی داوه ستاو: (چیشته که دانار دانار بیو) **۱** داندار دانه شدن روغن و...

داناردانار: دانار **۱** نگا: دانار.

داناثن: پوشکه‌ی که لینه دان کولینه ده خلال دندان.

دانامه: ماش و برج، موی سبی و روشی تیکه‌لاو **۱** موی سبید و سیاه سر و روی.

دانان: ۱) ناند سمرزه‌وی؛ ۲) دوراندن له قومار؛ ۳) نوسینی کتیب: (ملا کتیبکی داناوه) **۱** نهادن؛ ۲) باختن؛ ۳) تأثیف کردن.

داناو: نادانی ده غل بوجه ده نک قله و بون **۱** آبیاری برای چاق شدن دانه غله.

دانبوری: زورخور دوای له ندخوشی هستانه و **۱** پرخوری بعد از شفا یافتن.

دان به خود اگرتن: ده رهه ل نه بون، پشودریزی، له پر هله چون **۱** صبر و حلم داشتن.

دان بیانان: ۱) راستی گوتون، ده بربینی جوابی راست؛ ۲) بهشت زانی، نرخ بودانان: (کاورا دان به منا ناهینی) **۱** اعتراف؛ ۲) ارج نهادن.

دان جیرکردن: دان به گری شاندان **۱** دندان قروچه.

دان جیرکردنوه: دان جیرکردن **۱** دندان قروچه.

دان چونه کلیله: دان به سریه که دانوسان و زار هله پچران **۱** دندان برهم چسبیدن و باز نشدن دهان، قفل شدن دهان.

دان چیرکردن: دان چیرکردن **۱** دندان قروچه.

دان دانوکه: گیایه که **۱** گیاهی است.

داندر او: ۱) سمرزه‌وی نسرا؛ ۲) کرباو به قانون؛ ۳) هدلگیر او **۱** نهاده شده؛ ۲) قانون شده؛ ۳) در خانه نگهداری شده.

داندوک: گهنه و دوکشکی وشكوه کراو **۱** گندم و دوغ کشک با هم خشکیده.

داندوک: ده می پالنده، ده نوک **۱** نوک، منقار.

دانراو: داندر او **۱** نگا: داندر او.

دان ریچ: دان چیرکردن **۱** دندان قروچه.

دانساز: وستای ددان کردن **۱** دندانساز.

دان سبی بونه ووه: بریتی له بی شرم بون **۱** کنایه از شرم و حیا رفتن.

دانسته: تاییدتی **۱** ویزگی.

دانسقه: کم و نیمه، تایید **۱** تایاب.

دان سمح کرن: تی گیاندن **۱** فهمانیدن.

دانک: ده نک، دانه، لب **۱** دانه.

دانکردن: ۱) ده نک پیدایبونی خلد؛ ۲) ددان دروست کردن **۱** دانه کردن غله؛ ۲) دندان درست کردن.

دانکه: ناوله ممل، خروکه که مریشک **۱** آبله مرغان.

دانکه ده ردان: ناوله لی هاتنی ممل و مریشک **۱** آبله زدن مرغ.

دان کمل: دگان شکیاگ یا کفتگ **۱** دندان شکسته.

- دانه‌پال: ۱) هاویه‌شی کردن، تیکه‌ل به خدّلک بون بو کاری؛ ۲) به بنار  
هدلگران (۱) رفتن به همکاری دیگران؛ ۲) از دامنه بالا رفتن.  
دانه‌پالی: ودواهه‌وتن (۱) پیگیری.
- دانه‌چاقه: تدقیقی دادان له سرمان یان له تالیهاتن (۱) بهم خوردن  
دانه‌چاقه‌ای: از سرما یا از تب.  
دانه‌چوله: که: گیاهه که (۱) گیاهی است.  
دانه‌چیره: ریک خشانی دادان و سیره لئی هاتین (۱) بهم ساییدن  
دانه‌چیز: دندانها.
- دانه‌خوره: چشدۀ خواردو، چهشه (۱) چشتۀ خوار.  
دانه‌دو: ۱) لمدوان، پیوه‌چون؛ ۲) ودواهه‌تون، شوین که‌وتون؛  
۳) مریدبون، یمه‌روی کردن (۱) استمرار، ادامه؛ ۴) پیگیری  
۵) پیروی.
- دانه‌دو: دوکولیو، دوچه‌وا (۱) دوغبا.  
دانه‌دهم: لمدوان (۱) تهدید کردن، ادامه دادن.  
دانه‌ر: ۱) کسی شتی نه‌تیسه بان زوی یا هرشنی؛ ۲) بناگه داریزو  
دوروسست کهر؛ ۳) نوسدری کتیب و شیعر (۱) گذارنده؛ ۴) بناگزار؛  
۵) مؤلف.
- دانه‌روکه: شیوی نوک و گنم که به مزگینی دانه‌تی مندال ده بیه شنده و  
آش گندم و نخود که به مناسبت دندان در آوردن تو زاد می‌دهند.  
دانه‌ریز: دانه‌ریزه ناو ثارده و له ناسیا (۱) دانه گندم‌ریزی در آرد  
آسیاب.
- دانه‌زانین: تیگه یاندنی خدّلک بوقه‌مان و کاری (۱) اعلام.  
دانه‌سدر: بدسردا دان، هیرش لمنه کاو بون بردن (۱) حمله کردن.  
دانه‌قه‌تی: گیاهه که (۱) گیاهی است.  
دانه‌ک: به خشن (۱) بخشش.
- دانه‌کولانه: دانوی دانه‌وله، دانویه (۱) دانه آب‌پز.  
دانه‌لغاو: نو تاسنی لغاو که ده چیته ناو ده می‌یه کسم (۱) دهنۀ لگام.  
دانه‌لوق: شیوی سه‌وزیجات و گه‌نمۀ کوتا (۱) آش سیزی و گندم کوب.
- دانه‌ماش: موی ماش و برنجی (۱) موی سبید و سیاه مختلط.  
دانه‌مه: موی سبی دانه له ناو موی زهش (۱) تارهای سفید مو در  
ریش.
- دانه‌وان: چهمینه و، بهره و نه‌وی بون (۱) خم شدن.  
دانه‌واندن: ۱) چه‌ماندنده؛ ۲) له کیشیدا تسليیم بون (۱) خم  
نمودن؛ ۳) در مجادله تسليیم شدن، کوتاه آمدن.
- دانه‌وانن: دانه‌واندن (۱) نگا: دانه‌واندن.
- دانه‌وهه: ۱) گه‌ماندنده وام؛ ۲) کولینی زه‌مین (۱) وادان،  
یازپرداخت وام؛ ۳) کندن زمین.
- دانه‌وهی: لاره‌وبو، چه‌ماهیوه (۱) خم شدن.  
دانه‌ویله: نازو خمی و شک وک نیسک و نوک و... (۱) بنشن.
- دانه‌وین: دانه‌وان (۱) خم شدن.  
دانه‌وینه‌وه: دانه‌وان (۱) خم شدن.

داوول: ۱) دالهه، داول، دالو: (بموزولفی میر و حدت مه که مه نعم له شده‌ی لیو / تدیریکه دل زه عیفو و ده ترسنی له داوه‌ی) «سده‌یفی قازی»؛ ۲) ده هول [۱] مترسک؛ ۲) دهل.

داوی: داوی، پاشین [۱] آخر.

داویتی: گولیکه بون خوش، دادوی [۱] گل داودی.

داوی دان: داوی بین هینان [۱] خاتمه دادن.

داوین: پاشین، پاشینه [۱] آخرین.

داوین: داو، دامان، دامین [۱] دامن.

داوین‌بالک: دور له گوناح [۱] پاکدامن.

داوین پیس: فاسق و زیناح کار، دامین پیس [۱] آلوده دامن.

داوین تهر: دامین تهر، داوین پیس [۱] تردامن.

داوینه: پاشینه، پاش هه موشت [۱] آخرین.

داوینه: بناری چیا [۱] دامنه کوه.

داویه: هه میشه‌ثیو، پورده وام [۱] ابدی.

داهات: درامهت، بهره‌ی زه‌مین، حاسلات [۱] محصول.

داهاتانه: بدشی خاون ملک له درامه‌تی زه‌وی [۱] مالیات بر درآمد، بهره مالکانه.

داهاتگ: تازه پهایا بوگ [۱] نوآمد.

داهاتن: ۱) ندوینه‌وه، جمهینه‌وه؛ ۲) بهشانه کران: (سمی به شانه داهاتوه)؛ ۳) ندخوش بونی

چاوه: چاوه داهاتوه؛ ۴) بهشانه کران: (سمی به شانه داهاتوه)؛ ۵)

که‌وی بون، رام بون؛ ۶) تازه درجون، له‌نوئی هاتن؛ ۷) داکدوتن:

(بانی نه‌خانوه‌ی داهاتوه) [۱] خمیدن؛ ۲) بریدن با آره؛ ۳)

شروع چشم درد؛ ۴) شانه شدن مو؛ ۵) رام شدن؛ ۶) نوآمد، اختراع.

۷) نگا: داکهوتن.

داهاتو: حائی بدرکاری داهاتن [۱] صیغه مفعولی «داهاتن».

داهارین: وردکردنی شتی رفق، آسیاکردن [۱] خرد کردن، آسیاب

کردن.

داهانین: تازه پهیدا کردن، وهدی هینانی شتی نوئی [۱] اختراع، نواوری.

داهاوردن: ۱) داهاتین؛ ۲) بهشانه کردنی مو [۱] نگا: داهاتین؛

۲) شانه زدن مو.

داهور: فرت، گوشاد، هراو، رز، رزت [۱] گشاد.

داهول: داوهول [۱] مترسک.

داهه‌رستن: بهسر یه‌کدا لکان و لیک توندیون [۱] با فشار برهم چسبیدن.

داهی: نیتر چی؟ دهی نیدی؟ [۱] دیگر چه؟ پس چه؟

داهیزان: ۱) لمش گران بون له تا یان له گرم‌ما؛ ۲) شل بونی هه‌ویر

[۱] تپاسیدن، بی حال شدن از گرم‌ما؛ ۲) آیکنی بودن خمیر.

داهیزران: داهیزان [۱] نگا: داهیزان.

داهیزیان: داهیزان [۱] نگا: داهیزان.

داهیشتن: بهره و خوار شورکردنوه [۱] فر و هشتمن.

داهیلان: داهیشتن [۱] فر و هشتمن.

داهینان: ۱) رام کردن، که‌وی کردن، کهدی کردن؛ ۲) به هه‌ره بزینه‌وهی

داودیرونکل: پهپوسیمانه [۱] هدده.

داور: دادر، دابر، پاژیوگ [۱] جزء جادشه.

داوشکه‌ستی: دامین تدریک نگا: دامین تهر.

داوگه‌فتن: کوتنه‌نا داو، گیران به داوه [۱] در دام افتادن.

داوگه: جی داو، نمو شوینه داوی بوزار لی بینه‌وه [۱] دامگه.

داول: داوهول [۱] مترسک.

داولین: ۱) نان ده‌شور با گوشین؛ ۲) ده سه‌ریه ک تاخنین [۱] تریت کردن نان؛ ۲) ابیاشن با فشار.

داولیده‌ر: ۱) داویج‌قین؛ ۲) فیلیاز [۱] دام گذار؛ ۲) حقه‌باز.

داوانه‌وه: داو چدقاندن بوزار [۱] دام نهادن.

داوه‌ت: ۱) ره‌قس، گوبه‌ند، دیلان؛ ۲) زماوه‌ندی بُوك [۱]

رقص؛ ۲) جشن عروسي.

داوه‌ته‌جنوکه: باهوز، گیزه لوكه [۱] گردباد.

داوه‌تی جندوکان: باهوز [۱] گردباد.

داوه‌ران: له ژورو را بهره و خوار زنان [۱] فروریزی.

داوه‌راندن: له بزرجه‌وه زرآندنه خوار: (سیو داوه‌رین، تمرزه داوه‌ری) [۱] فروریختن.

داوه‌ران: داوه‌راندن [۱] فروریختن.

داوه‌ریان: ۱) داوه‌ران؛ ۲) شوره‌وه بون [۱] نگا: داوه‌ران؛ ۲) فر و هشتگی.

داوه‌ریس: ۱) هاوریشمی تفریسر او؛ ۲) جوئی کوتال [۱] ابریشم خام؛ ۲) نوعی کرباس.

داوه‌رین: داوه‌ریان [۱] نگا: داوه‌ریان.

داوه‌زان: داخوزین، پیاده بونی سوار [۱] پیاده شدن سوار.

داوه‌زاندن: پیاده کردنی سوار، سوار له متسپ هینانه خوار [۱] پیاده کردن از سواری.

داوه‌زین: داوه‌زان [۱] نگا: داوه‌زان.

داوه‌ستن: ۱) داوه‌ستن، شه‌ته‌کدان؛ ۲) بهخته راگرتن بوقله و بون [۱] محکم بستن؛ ۲) نگهداری حیوان برای چاق شدن.

داوه‌سین: که‌دار، چاروی دار، خربه‌نه [۱] خربنده.

داوه‌شان: ۱) تدکاندنی جلک له سمر تمدنور: (کراسه کدت داوه‌شینه)؛ ۲) زانله کاندن بمهروزیر: (داریکی بوده شاند بمری نه که‌وت)؛ ۳) زراوی لم‌بریه کچوگ: (له‌شی داوه‌شاوه ناتوانی هیچ بکا) [۱]

نکانیدن لباس بر آتش؛ ۲) حرکت دادن رو به پایین؛ ۳) له‌شن و یوسیدن.

داوه‌شاندن: کاری داوه‌شان [۱] عمل «داوه‌شان».

داوه‌شاوه: بدکاری داوه‌شان [۱] صیغه مفعولی «داوه‌شان».

داوه‌شیاگ: ۱) داوه‌شاوه؛ ۲) توچ چیندراواف [۱] نگا: داوه‌شاوه؛ ۲) تخم کاشته.

داوه‌شیان: داوه‌شان [۱] نگا: داوه‌شان.

داوه‌کوسته: بالداریکه له کمو بچوکت [۱] پرنده‌ای است کوچکتر از کبل.

دبدب: (۱) وشهی که شوان نازه لی پنی بانگ ده کا؛ (۲) پاسهوان، نیشک گر  
 (۳) اصطلاحی برای خواندن گله؛ (۴) نگهبان.  
**دبوب:** پاسهوان **نگهبان.**  
 دبی: نیزی، ده لئی **فی** می گوید.  
**دبندبی:** دیدب، وشهی بانگ کردنی نازال **فی** کلمه خواندن گله.  
 دپل: تبل، قامک، تلی، نهنجوست **فی** انگشت.  
 دت: دهدا: (دت ثان نادت: دهیدا یان نایدا) **فی** می دهد.  
 دتمر: لاسا، دهملاسکه **فی** تعلید، ادا.  
 دج: (۱) سوچ، قوزنی دیوار؛ (۲) ددانه **فی** نیش دیوار؛ (۳) دندانه.  
 ددا: نده، نهند، دایپره **فی** مادر بزرگ.  
 ددان: نیسکی ناو دهم بو شت بی خواردن، دان **فی** دندان.  
 ددان تالبونه وہ: دان تالبونه وہ **فی** نکا: دان تالبونه وہ.  
 ددان تیزکردن: تمماح کردن **فی** کنایه از طمع کردن.  
 ددان چیرکردن: ددان به گزی نیشان دان **فی** دندان قروچه.  
 ددان خوشک: سهل **فی** طحال.  
 ددانند: (۱) شات و شوت کردن، خوهلکیشان؛ (۲) دروکردن **فی** لاف زدن؛ (۳) دروغ گفتن.  
 ددان سپی بونه وہ: شرم نهمان له رُوی گهوره تردا **فی** پرروشنده در برابر بزرگتر از خود.  
 ددان گز: ددان گهوره، ددان دهربیرون **فی** دندان بر جسته.  
 ددانوک: که لایی سه دیوار و دمه مشار **فی** دندانه.  
 ددانه: ددانوک **فی** دندانه.  
 ددو: یدکو یهک، دو **فی** عدد دو.  
 ددو: ددو **فی** عدد دو.  
 در: زبر، بریتی له ندترسی بدغفرن: (سه گیکی دره، پیاویکی دره) **فی** نترس و موذی.  
 دراخه: مهلوی ده خل **فی** یک دسته کوچک از درویده.  
 درازه: گوندیکی کور دستانه به عسی ویرانی کرد **فی** نام روستایی که بعضیها ویران کردن.  
 دراف: (۱) پاره، دراو، پول، پرده؛ (۲) درزو قهله شی دیوار؛ (۳) بالاف **فی** پول؛ (۴) درزو ترک دیوار؛ (۵) رخت شویی.  
 دران: ددان **فی** دندان.  
 دران: شر و لدت بون **فی** دریده شدن.  
 دراندن: شر کردن، لدت کردن **فی** دریدن.  
 درانن: دراندن **فی** دریدن.  
 دراو: دراف **فی** پول.  
 دراو: پاره بوج، لدت کراوف دریده.  
 دراوی: جیران، هاوسا **فی** همسایه.  
 دراوی: جیگه دراو، شر و لته **فی** دریدگی، پارگی.  
 درباشه: زورگ، شیشی دهرویشان **فی** سیخ دراویش.

دار؛ (۳) شانه کردنی مو؛ (۴) خوار کردنده وہ لک و دار؛ (۵) له نوی هینان **فی** (۱) رام کردن؛ (۲) آره کردن؛ (۳) شانه زدن؛ (۴) خم نمودن؛ (۵) اختراع.  
**داهینانه وہ:** خوار کردنده وہ **فی** خم کردن.  
**داهینه وہ:** وددی هین **فی** مختصر.  
**دای:** (۱) دایک، دالک؛ (۲) کردهی را بوردوی دان: (دادی یعنی) **فی** مادر؛ (۲) فعل ماضی دادن برای سوم شخص مفرد.  
**دایخ:** سه بر، پشودان، حموسه له **فی** صیر.  
 دایان: (۱) تایدن، لله لی زن؛ (۲) کاری را بردہ دان بو کو **فی** ماما،  
 دایه: (۲) فعل ماضی دادن برای سوم شخص جمع.  
**دایانی:** تایدندی **فی** ماما بی.  
**دایره:** (۱) ده فهی چکوله؛ (۲) شوینی کارگیری دهولهت **فی** (۱) دف کوچک؛ (۲) اداره.  
**دایره زنگی:** ده فهی چوکی به زریزه، گهوال **فی** دایره زنگی.  
**دایسمی:** له گردایه، هله لیوه **فی** شعله ور است.  
**دایک:** دالک، نودا، دی، جیا، داک **فی** مادر.  
**دایکه:** (۱) وشهی دواندنی دالک؛ (۲) میوینهی له سمر جوچکان؛  
 (۳) فهرمانی داکردن **فی** (۱) کلمه خطاب به مادر؛ (۲) جفت ماده پرنده؛ (۳) امر به ریختن.  
**دایکه دزه:** ده سکیس **فی** شریک دزد.  
**دایکه لمی:** وشهی دواندنی دایک به خوشبوستی **فی** کلمه خطاب به مادر دوستانه.  
**دایکه مارانه:** زه رده قوره، جوری مارمیلکه **فی** نوعی مارمولک.  
**دایکه مارانه:** جوری مارمیلکه **فی** نوعی مارمولک.  
**دایکه وا:** زنی با بهدهم **فی** حواً محسر آدم.  
**دایلاخ:** به چکه و شتری یکساله **فی** شتر بچه یکساله.  
**دایلاخ:** دایلاخ **فی** شتر بچه یکساله.  
 دایلان: (۱) سهیر، سمهمه ره؛ (۲) دلبه ری زور جوان **فی** (۱) عجیب؛ (۲) دلربا وزیبا.  
**دایم:** خمیشه **فی** دامن.  
**داینده:** دلاؤ، ده هنده **فی** پخشندہ.  
**داینه:** (۱) داون، دامین؛ (۲) فرمان به دانان؛ (۳) پناری کیو **فی** دامن؛  
 (۴) امر به نهادن؛ (۵) دامنه کوه.  
**داینی:** فرمان به دانان **فی** بگذاش، امر به نهادن.  
**دایه:** (۱) دایک؛ (۲) تایدن **فی** (۱) مادر؛ (۲) دایه.  
**دایه خ:** به هرہ، فایدہ **فی** بهرہ.  
**دایه یق:** دایه **فی** بهرہ.  
**دایه لکه:** نام از نکه له ناسیاودا **فی** ابزاری در آسیاب.  
**دایه ن:** تایدن، نهونندی شیر تدا به منالی خدک **فی** دایه، شیرده به بچه دیگران.  
**داین:** داین **فی** داین.  
**داینی:** دوک، شوکه **فی** سبیدک گیاهی.

در کین: نهادی راستی له نهادی ده آتی اعتراف کننده.

در کین: جیگه‌ی بهدرو، چقلوای خاردار.

در کینه: ۱) در کین: ۲) جو جکه‌ی تازه توکل‌نهاتو ۱) خاردار؛ ۲) جو جه سیخ پر.

در گا: ۱) دهرکه، دهرک، دریانه؛ ۲) بدرده‌می ناو الله ۱) در؛ ۲) دهانه.

در گابون: ناو الله یونهاده‌ی ده می برین بازشندن سر زخم.

در گادان: ناو الله کردنه‌وه بازکردن دهانه.

در گاژه‌ن: ۱) کدنسی کد له دهرکه دهدا؛ ۲) ثانی کد پی له دهرکه ده دهن ۱) در کوب؛ ۲) در کوبه.

در گاژه‌نانه: شیرنی دان به هوی کردنده‌ی دام و ده زگایه ک افتتاحیه، در گشادانه.

در گاژه‌نه: تالقی دهرکه لیدان در کوبه.

در گان: شه نه چارشاخ.

در گانه: دریانه، دهرکه، ده ری خرگاه.

در گه: ۱) چزیر، ناد، دورگه، وشكی له ناوه راستی ناو؛ ۲) کند، ناودر ۱) جزیره؛ ۲) کنداب.

در م: ۱) پهتا، ناهو؛ ۲) گرمدی ده هول ۱) مرض واگیر؛ ۲) صدای طبل.

در ماز: بدرانی پهنج ساله قوچ پنج ساله.

در مع: خدیه، شانه بو کو کردنده‌ی کلوش ابزاری مانند شن کش که ساقه بدان جمع کنند.

در مه: کرمیکه له زگی ناژه‌لدا پهیدا ده بی کرمی انگل دام.

در ن: ۱) بونی ته‌گه له کاتسی تی بهدان دا؛ ۲) بونی ماسی؛ ۳) بونی گرانی لمش ۱) بوی تگه؛ ۲) بوی ماهی؛ ۳) شماگند.

در نال: ۱) بودر، کمندالی ناودر؛ ۲) نوکندن ۱) آبکند؛ ۲) کانال. در نج: شتیکی خه بالاتی وه کو جنوکه: (دیو و درنج) موجود خیالی، دیو.

در نده: جانوه‌ری گوشت خوری کیوی در نده، دد.

در نگانه‌وه: ده نگدانه شتی کانزا، زینگانه‌وه تونگ.

در نگه: زرینگ، زرنگ ترنگ.

در نته: در نده دد.

در نه: کرمی ناو زگی مدر کرم شکم گوسفند.

در نو: ۱) قسی ناز است، فر؛ ۲) پاشگری بهواتا: نهادی ده دروی: (جل درو، گدنم درو) ۱) دروغ؛ ۲) پسوند به معنی «دو زنده»، «در و نده».

در نو: قسی ناز است، فر دروغ.

در نو: در ک خار.

در نوب: ویچون شاهت.

در و باندن: شباندن، ویچوندن، وه ک نهوزانین نهایاندن.

در و پ: دلوب، تتوک، قه تره قطره.

در و به: تتوک ناوی که له سر بران ده تکنی چکه.

در و خان: خوروی گه روف خارش گلو.

در و خه: خوروی لمش، سوتانه‌وه پیست خارخار.

در بیو: وشه دنه دانی بدران بو شهده قوچ واژه‌ای برای تشجیع قوچ به جنگ.

در پیش: در پیش ده سک داری چهرم کون کردن، دره و شه در فضی پینه دوزی.

در تال: چال و چوپ، کهندوله ند چاله چوله.

در چه: در بیو نگا: در بیو.

در دان: زینگ کردنده له ناو حه شامات راه بازکردن در شلغی.

در دوک: ۱) بیتام ویز؛ ۲) همرزه کاری، و پیش وشه پیا الله ده کدوی: (تازه ده می در دوک و پیا الله یه تی) ۱) پر تگو؛ ۲) اول جوانی.

در دوک: خو تی هله لقوتین فضول.

در دوک نگ: دودل، به گومان دودل، مت رد.

در ز: ۱) قملشتی باریک: (شوشه در زی برد)؛ ۲) درس، وانه: (ماموستا در زی دادام) ۱) در ز؛ ۲) درس.

در ز دادان: ۱) قملشتی دیوار به قور گرتن؛ ۲) وانه پیمان ۱) در ز گیری؛ ۲) درس خواندن.

در ز گرتن: که لین گرین در ز گرفتن.

در ز: ۱) خاو، باندرا در؛ ۲) توره، گرزو؛ ۳) لیک هالاو، مات و کروشم کرد و ف ۱) تاب نخورده؛ ۲) خشمگین؛ ۳) نوهم رفتہ.

در دشت: ۱) زبر، زور؛ ۲) زل له حاند ورد ۱) زبر، خشن؛ ۲) درشت.

در غه: مبهست، شیاوی نو سین ف مطلب، سوزه.

در ف: نیسانه، دروشم علامت.

در ف: ره کفر بینجه اصل.

در فه: فرته، ده نگی قرتاندن صدای قطع کردن چیزی.

در فه در ف: کرته کرتی مشک صدای خاییدن موش.

در ک: چقل، در و خار.

در کات: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد نام روستایی که بعنیها ویران کردن.

در کان: به زمان داهان، قسه لی در چون بر زبان آمدن.

در کاندن: راستی گوتون، تاشکرا کردنی قسه اعتراف کردن.

در کان: در کاندن اعتراف کردن.

در ک اوی: جیگه‌ی پر له چقل خارستان.

در که: ۱) گونتی سمه راه تایه که له نهیتی؛ ۲) گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد ۱) گوشه‌ای از راز را اعتراف کردن؛ ۲) نام روستایی در کردستان که بعنیها ویران کردن.

در که: جوری زیبکه سمری وه ک نوکی ده رزی وا یه نوعی جوش.

در که ناسینه: گیا یه کی گهلا پانی در کاوید گیاهی خاردار است.

در که جار: جیگه‌ی در وان، شونتی پر چقل خارستان.

در که دو: دانه ویله بنشن.

در که زی: در کیکه پنچک ده یکه نه پدرین خار پر چین.

در که له وی: در که ناسینه نگا: در که ناسینه.

در کی مه موزینان: بریتی له شو فار و شه بیتانی دزی دو دوست کنایه از ترقه انداز.

- درونهوه: ۱) درونه کردن، برینده به داس؛ ۲) به تدقیل شتی دراؤ پیکده و نان **۱**) درویدن با داس؛ ۲) بازدوزی پاره شده.
- دروهه زردده: جوئی درکی زردی تیز **۱** زردخار.
- دروینه: دره و درونه **۱** زردخار.
- دروین: ۱) دورین به ده رزی و بدن؛ ۲) درونه کردن به داس **۱**
- ۱) دوخت؛ ۲) دره.
- دروینه وان: باله، کسی که دره و به داس نه کا **۱** دروغ.
- درهت: دره و ده چی **۱** می رود.
- دره خت: داری به پیوه ای و شک ته بیوگ **۱** درخت.
- دره خشان: دروشین، په دره و ش، بر یقه ده **۱** درخشان.
- دره خشانه وه: بر یقه دان **۱** درخشیدن.
- دره خشینه وه: دره خشانه وه **۱** درخشیدن.
- دره: ۱) سی بش له چوار بهشی مقال؛ ۲) کیشیک برانیده ری بیست گرام؛ ۳) کیشیک برانبده ری نیوکیلو؛ ۴) پولیکی ولاپی عده ره ب، بیست یه کی دینار **۱** هیجده قیراط؛ ۲) وزن بیست گرم؛ ۳) نیم کیلو؛ ۴) یک بیست دینار عربی.
- دره ماسی: جوئی ماسی **۱** خارماهی.
- دره نگ: له کات را براو، دیر **۱** درنگ.
- دره نگان: ده مده ده می روز او **۱** هندگام غروب.
- دره نه: درین **۱** دریدن.
- دره و: ۱) درونه؛ ۲) درو **۱** درو؛ ۲) دروغ.
- دره وان: باله، درونه وان **۱** دروغ.
- دره وش: ۱) دریشه، دروش؛ ۲) بر یقه، ترسکه **۱** درفش پینه دوز؛ ۲) درخشش.
- دره وشان: بر یقه دان، ترسکان **۱** درخشیدن.
- دره وشه: در پشه **۱** درفش پینه دوز.
- دره وشین: دره وشان **۱** درخشیدن.
- دره وشینه وه: ترسکدان **۱** درخشیدن.
- دره وکدر: ۱) درونه وان؛ ۲) درو **۱** دروغ.
- دره هی: زمینی فره قدشیو، کیلگه هی شه قارشہ قار بُوگ **۱** زمین زیاد درز برده.
- دری: شرم، فهدی: (دری بهرده: شرم زار، خدجالدت) **۱** خجلت.
- دری: ۱) دره، چقل؛ ۲) پنجی تو ترک **۱** خار؛ ۲) بوته تعشک.
- دریا: ۱) دراو؛ ۲) کاری را بردی دران، درا **۱** پاره شده، دریده؛ ۲) پاره شد.
- دریا ز: گوندیکه له نزیک مدها باد **۱** روتستانی نزدیک شهر مهاباد.
- دریاگ: دریا، دراو **۱** پاره شده، دریده.
- دریان: دران **۱** دریده شدن، دریدن.
- دری بهرده: شرم زار **۱** شرم سار.
- دریچه: ۱) کولانه له دیواردا؛ ۲) نامر ازی زیر و نبو تیندا توانندوه، بوته **۱** روزنه دیوار، دریچه؛ ۲) بوته ریخته گری.
- دریخ: کوتایی، قسور: (دریخی لدم کارهدا مکد) **۱** تقصیر، قصور.
- دروخیان: درو خه **۱** خارخار.
- دروزن: دروکدر **۱** دروغگو.
- دروزنه: ناوی که هاوین و شک ده کا **۱** چشمدای که در تاستان می خشکد.
- دروزه: دروزن **۱** دروغگو.
- دروس: ۱) راست، رهوا؛ ۲) ساز بی که مایسی **۱** درست، صحیح؛ ۲) کامل، بدون نقص.
- دروسبون: ۱) سازبون؛ ۲) بریتی له خدوتی میرد له گهل زن **۱** مهیا شدن؛ ۲) کنایه از همخوابگی شوهر با همسر.
- دروست: دروس **۱** نگا: دروس.
- دروستایی: ۱) ساغی، سلامتی؛ (دروستایی سمری تاقه برآکت)؛ ۲) ناما دهی **۱** سلامت؛ ۲) آمادگی تمام.
- دروستیون: دروسبون **۱** نگا: دروسبون.
- دروستی: راستی **۱** راستی.
- دروسکار: ده سپاک، ثمین **۱** درستکار.
- دروسکردن: سازدان، وده هینان **۱** درست کردن، خلق کردن.
- دروسکرده: دروسکراو، سازدر او **۱** ساخته.
- دروسی: دروستی **۱** درستی.
- دروش: دریشه، دره و شه **۱** درفش پینه دوز.
- دروشم: ۱) بیچم، کسم، ته حر، ته رح، شکل و سرو سیما؛ ۲) روشنی **۱** شیوه؛ ۲) فروع.
- دروشم: نیشانه تایبه تی **۱** آرم، علامت فارقه.
- دروشن: به دره وشین، بر یقه ده **۱** درخشان.
- دروشه: ۱) وته، وشه؛ ۲) دار و بار؛ ۳) درم، پهتا، ناهو؛ ۴) دره وشین، بر یقه دان؛ ۵) لولک **۱** کلمه؛ ۲) درخت؛ ۳) وبای واگیر؛ ۴) درخشش، پرتو؛ ۵) استخوان ساق.
- دروشی: یسکی به له کات سدر گویز نگ **۱** استخوان ساق تا قوزک.
- دروشیان: دره وشان، تیشکدان **۱** درخشیدن.
- دروشین: دروشیان **۱** درخشیدن.
- درووف: ویچون، لیک کردن، دروب **۱** شبات.
- دروک: کله ک، ددانی تیزی درنده **۱** ناب درنده.
- دروکردن: درک کوکر دنه و **۱** خارکنند.
- دروکه: گوندیکی کور دستانه به عسی و برانی کرد **۱** نام روتایی که بعنیها ویران کردن.
- دروله: مهشکوله، دودانه **۱** مشک کوچک برای دوغ.
- درؤم: درم، پهتا، نازار، ناهو، دروشه **۱** بیماری و اگیر.
- درومأن: جلدرون، درون **۱** دوخت و دوز.
- درون: ۱) دورین، تدقیل له شست دان؛ ۲) دره و کردنی گیا و ده خل **۱** دوخت؛ ۲) دروکردن.
- درون: درین **۱** پاره کردن.
- درون: کاری دره و کردن، درونه **۱** درویدن با داس.

- دزراو؛ دزاو براو به نهیتی، دزبردو **دزدیده**.  
دزکوشکه: مه کوئی درزان، جمیگی دزی کمران **مکان** دزدان.  
دزگا: دزکوشکه **مکان** دزدان.  
دزگون: کاری پستندوراک و جوان **کاربستن**.  
دزگردنه: ریگر، چه ته، گوران **راهن**.  
دزگیک: هموسار، ده سکه ریشممه **افسار**.  
دزگین: بی نرخ، هیچ و پوچ، ندهیز **بی ارزش**.  
دزنهپده: برینی له شتی بی نرخ **کنایه** از بی ارزش.  
دزنهخوره: دزنه پده **کنایه** از بی ارزش.  
دزه: ۱) قهلا؛ ۲) به نهیتی: (به دزه دزه رویشت)؛ ۳) سوک گهرانهوه: (بی دزه ده کا)؛ ۴) قلعه؛ ۵) پنهانی؛ ۶) یواشکی برگشتن. ۷) **لکور**  
دزه خنه: بزه، به لیو خدین، زهره خدنه **لبخند**.  
دزه که: ده سکیس، دزده سه ک، دایکه دزه، پاش دزف **شریک** دزد.  
دزی: ۱) نهیتی، ۲) بردنی مالی مدردم به نهیتی **پنهانی**؛ ۳) دزدی.  
دزیاگ: دزراو **دزدیده** شده.  
دزیتی: مالی دزراو **مال** دزدیدن.  
دزیتهنی: شتی که بود زین دهست **تمدا** دزدیدنی، قابل دزدیدن.  
دزین: کاری دزف **دزدی**.  
دزینهوه: ۱) له خمرجی گیرانهوه؛ ۲) وہ شارت **صرفحجویی**؛  
۳) پنهان کردن.  
دزیو: ناحن، ناشرین **زشت**، بدگل.  
دزیته: دزیتی **مال** دزدیده.  
دز: ۱) قهلا، دز؛ ۲) شهدقلی خمرمان؛ ۳) پیچه وانه؛ ۴) مات و کز؛  
۵) روترش **قلعه**؛ ۶) مهر چوبین خرم؛ ۷) مخالف؛  
افسرده و پکر؛ ۸) اخمو.  
دزایهتی: بدره له لستی، لا یهتی **مخالفت**.  
دزیون: ۱) مات و کزیون؛ ۲) روترش کردن **افسرده شدن**؛  
۳) اخم کردن.  
دزیهستن: دودل له کرینی شت **دشوار** استند.  
دژخور: کلم خور **کم خور**.  
دژخوارک: دودل له خوارده منی **بدخوارک**.  
دژدار: دزدار **قلعهبان**.  
دژداشه: کراسی تاوداون **پیراهن** بلندامن.  
دژدامان: مات و کز دانیشن **مات** و افسرده بودن.  
دژداماو: کزو سیس دانیشن **مات** و افسرده مانده.  
دژرابه: بدروالدت که بی خودای دلسوز و له بنوه غهیان **بدظاهر**  
دلسوز و درواقع دشمن.  
دژکام: تمرکه دنیا، خوباریز له خوشی دنیایی **پارسا**، پرهیزگار.  
دژکردن: روتیک نان، خوکر **کردن** پیشانی درهم کشیدن.  
دژگه: ده مرمانی که گه نیو له ناویه **ضعد عقوفی**، گندزاده.  
دژمان: جوین، سخیف، جنیو، خهراوی دژون **ادشنام**.  
دژمن: ندیار، نه دوست **دشمن**.
- دریخی: دریخ **تفصیر**، قصور.  
دریز: دزی کورت، به نهیتی کن **دراز** ضد کوتاه.  
دریزایی: ۱) له دریزی، نه له کورتی؛ ۲) به رانه بری پانایی **دراز**،  
۳) مقابل عرض، طول.  
دریزبوون: ۱) دزی کورت بون؛ ۲) رازان، راکشان، پال کدفن **دراز**،  
شدن؛ ۴) دراز کشیدن.  
دریزبوونهوه: ماوه زیاد کردن، ماوهی زور بی جون **به درازا** کشیدن.  
دریزخاینه: زورو وخت گر **بسیار وقت گیر**.  
دریزدادر: زورو لین، چه قه سرو **پرگم**، وراج.  
دریزدادری: زورو بیزی، چه نه بازی به خورایی **یاوه سرایی**، پرگومی.  
دریزدادهول: برینی له مروی تهدهی لواز **بلند بالای لاغراندام**.  
دریزکردن: ۱) لمودان؛ ۲) ماده پیدان؛ ۳) لمصر زوهی راکشان **تفصیل دادن**؛ ۴) درنگ کردن؛ ۵) بر زمین دراز کردن.  
دریزکردنهوه: ۱) له کورتیمهوه لمودان؛ ۲) پتر له پیوست قسم کردن **در ازتر کردن**؛ ۳) پیش از حد لازم گفتن.  
دریزکوله: ۱) کمیک دریز؛ ۲) به رانه بری خرو گرفت **اندک دراز**؛  
۳) مستطیل.  
دریزن: بدزرن بلند: (مرقه که دریزنه) **قدبلند**.  
دریزوكه: دریزکوله **مستطیل**.  
دریزه: دریزن: (کارایه کی دریزیده) **قدبلند**.  
دریزه بی دان: ۱) له سدر رویشتی قسه؛ ۲) دهست هله گرتن له هله رک **تفصیل دادن سخن**؛ ۳) ادامه دادن کار.  
دریزی: دزی کورتی **درازی**.  
دریسمه: رسمه، پازنهی درگا **پاشنه در**.  
دریشك: دریشه، دروهش **درفش پینه دوز**.  
دریشوکه: زمانی مار که ده ری ده هینی **زبان مار**.  
دریشه: دریشه **درفش پینه دوز**.  
دریخ: دریخ **کوتاهی در کار**، **تفصیر**.  
دریغی: دریخی **تفصیر**.  
دریله: گیایه که **گیاهی است**.  
دریله: درکه، زیبکمی ورد له مثلاً دیت **جوشی است** ریز بر بدن  
کودکان.  
درین: دادرین، داندن **دريدين**.  
دز: ۱) قهلا، کله؛ ۲) کسی مالی مدردم به نهیتی ده با؛ ۳) چکهی جک  
۴) قلعه؛ ۵) گود شتالنگ.  
دزان: رک لئی بوونهوه، ناخوش ویستن: (میوان میوانی ده دزا خانه خوی  
هر درون لای) **خوش نیامدن از کسی**.  
دزانه: کاری به نهیتی **دزدکی**.  
دزاو: ۱) ناوهدز؛ ۲) دزراو، به نهیتی براو **ترشح**؛ ۳) دزدیده.  
دزدار: قهلاچی، پاسهوانی قهلا **قلعهبان**.  
دزدان: جزدان، کسیهی چه رمینی دراوف **کسے چرمی** بول.  
دزدسهک: دایکه دزه، ده سکیس **دزادفشار**، شریک دزد.

دُقْری: ۱) گیایه که؛ ۲) تمهوره‌ی ناش **ف** ۱) گیاهی است؛ ۲) قطب آسیاب.

دُقْمَری: شدمیون له قسه کردن **داف** خجالتی در حرف زدن.

دُقْنَهِرَم: دهم و راویز خوش، قسه خوش **ف** شیرین زبان.

دُقْهَ: راسته‌ی بُهنا **ف** تراز.

دُقْهَدَف: گره گزی با، دهنگی بای توند **ف** صدای تندباد.

دُقْنَی: ۱) نهشی، ده‌بی، گهره که، پی ویسته؛ ۲) ده‌ناو نهوه **ف** ۱) باید؛ ۲) در این.

دُقْبَیَت: ۱) هدرته‌شی بوی؛ ۲) ده‌وات **ف** ۱) باید؛ ۲) دوات.

دُقْبَیَن: دیوار **ف** دیوار.

دُقْبَیَک: هرچی پیوسته هفرده بی بکری **ف** بایسته.

دُقْبَیَل: باریکه زوبلی چدرم **ف** نوار چرسی.

دق: گاره، دهنگی مریشك که هیلکه ده کا **ف** ققد مرغ.

دک: ۱) سه کو؛ ۲) ده‌نگی دلوپه **ف** ۱) سکو؛ ۲) صدای چکه.

دکان: جیگه‌ی شت لئی فروشن **ف** دکان.

دکن: چلکسُو، بهیج جور شوشتی پاک نایتده **ف** لباسی که چرك گرفته پاک نشود.

دکه: ۱) سه کو؛ ۲) تکدی باران، دلوپه **ف** ۱) سکو؛ ۲) چکه.

دکی: ۱) ده‌که؛ ۲) ناوی گوندیکه له کورستان **ف** ۱) انجام می‌دهی؛ ۲) نام روستایی در کردستان.

دکین: ۱) چلکسو، چلکنی که به شوشن پاک نایتده؛ ۲) ده‌کهین **ف** ۱) چرکی که از شستن نمی‌رود؛ ۲) می‌کنیم.

دگان: ددان، دران **ف** دندان.

دگاوی‌دا: هرده ز بدجی **ف** فوراً.

دگدگه: ۱) نوکی موزه‌قی کول که له سوراندا ناوه‌ستی؛ ۲) تم‌تمهی

مزه‌ق: ۳) باپشکیو، چیچکه سلاوف **ف** نوک کند گردن؛ ۲) نوک

آهنهن گردن؛ ۳) گل‌مره.

دگمه: قوچچه، پشکوز **ف** دگمه.

دگه‌ن: بیگانه به مال و خیزان، نامه‌حرم **ف** نامحرم.

دگه‌ل: پیرا، ره‌گهله **ف** همراه با.

دل: سمرجاوه‌ی خوینی ناو لهش **ف** دل.

دل: دل **ف** دل.

دلارا: بردل، دلخوشکمر **ف** دلگشا.

دل‌ازار: هرچی و بدر دل ناکه‌وی **ف** دل‌آزار.

دل‌اسوده: خاترجمم، بین خدم **ف** آسوده‌دل.

دل‌اقدان: دل‌خوش کردن، مژده‌ی خوش پیدان **ف** دلشداد کردن، نوید دادن.

دل‌اقین: ناوه راستی بهاره‌هاوین **ف** آخر بهار و اول تابستان.

دل‌لاوا: سه‌خاوه‌ت، بهخشنده، دزی رزد و چروک **ف** سخنی، بخشنده.

دل‌اوخواردنهوه: خاترجمم بون، بین خدم بون **ف** اطمینان خاطر.

دل‌اودان: دل‌اقدان **ف** دلشداد کردن.

دل‌اودان: بههوش، وریا، زورزان **ف** زنده‌دل، هشیار.

دژمناتی: نهیاری، دزایمتی **ف** دشمنی.

دژمنایه‌تی: دژمناتی **ف** دشمنی.

دژمنی: دژمناتی **ف** دشمنی.

دژمین: دزمن، نهیار **ف** دشمن.

دژمین: جوین، دژمان **ف** دشمنام.

دژنام: دزمین **ف** دشnam.

دژوار: چه‌تون، سهخت، زه‌حمدت **ف** دشوار.

دژواری: چه‌تونی، سهختی **ف** دشواری.

دژون: ۱) دزمین؛ ۲) چلکن، گمار، کوتی **ف** ۱) دشnam؛ ۲) پزاگی.

دژون: چلکن، نه‌سپیون **ف** چرکین، شیشو.

دژه: لا، پیچه‌وانه **ف** مخالف.

دژه‌با: بایک که مزو نایه‌وی: (دژه‌با به بو خرمان هملایشتن نایبی) **ف** باد مخالف.

دژه‌هونی: کوکرده‌وهی دو پیچه‌وانه له هه‌لبه‌ستیک **ف** اطباقي در شعر.

دژی: ۱) ناریکی؛ ۲) نخوشیه کی نازال **ف** ۱) مخالفت؛ ۲) نوعی بیماری دام.

دژیا: سدرقرن، قرن، موی سمری تیکه‌ل پیکه‌ل **ف** آشتفته‌موی.

دژیتی: نهیاری، پیچه‌وانه‌بی **ف** ضدیت، مخالفت.

دژین: لو، گری گوشت **ف** غده.

دست: منجهل، بمروش **ف** دیگ.

دسمه‌رده: دهست بدجی، هرله جی **ف** قورا.

دسمه‌رده: ۱) سه‌رزا؛ ۲) لمسه‌رده **ف** ۱) باوجود این؛ ۲) از بالا.

دش: ۱) خوشکی شو، باجی؛ ۲) دز **ف** ۱) خواهرشوه؛ ۲) ضد.

دشت: ناشیرین، دزبو، ناحجز **ف** زشت.

دشتیه: ۱) دشت؛ ۲) کاری خراوه **ف** ۱) زشت؛ ۲) زشتی.

دشتی: ۱) کاری ناله‌بار؛ ۲) ناحهز **ف** ۱) کار زشت؛ ۲) بدگلی.

دشکردن: خوب‌پارازن **ف** برھیزکاری.

دشمان: دزنام **ف** دشnam.

دشمن: دزمِن **ف** دشمن.

دشمنی: دژمنایه‌تی **ف** دشمنی.

دشنه: خه‌نجه‌ری دم راست **ف** نوعی خنجر، دشنه.

دشوار: دژوار **ف** دشوار.

دشه: جیگه‌ی خراوه **ف** جای بد.

دشی: ناحهزی، ناشیرینی **ف** زشتی، نازیبایی.

دغه: گری، فیل، گمز **ف** حیله.

دفره: ۱) لخوبایی، ترزل؛ ۲) نخوشیه که یه کسم ده کوژی **ف** ۱)

مغروز؛ ۲) نوعی بیماری کشنه دام.

دفس: دوشاو، دمس، شیره‌ی تری **ف** شیره‌ی انگور.

دفلوک: ۱) مل‌پیچ؛ ۲) فانیله، ژیرکراس **ف** ۱) شال گردن روحانیون؛ ۲) زیرپراهن.

دقن: کهپ، کهپ، لوت، بیقل، تفناک **ف** بینی.

دقانه‌ک: ره‌سید، پسوله‌ی وام سانده‌نهوه **ف** قبض، رسید.

- دل‌بیک) «مموزین» دل‌دوز، آنچه دل را نشانه گیرد.  
 دل‌بیک‌کاهاتن: دل به یه کاهاتن دل بهم آمدن.  
 دل‌بیوه‌بون: ۱) اشتیاکردن؛ ۲) عاشق بون (۱) آرزو کردن؛  
 ۲) عاشق شدن.  
 دل‌تری: دلبر ف نگا: دلبر.
- دل‌تهر: ۱) تمویندار؛ ۲) کهنسی که بدگی جوان لمبه‌ده کا، تمربوشن (۱) عاشق بون؛ ۲) شیک‌پوش.
- دل‌تهزین: دل سست بون دل سست شدن.  
 دل‌تهزین: دل سست کرد، زوداوی زور ناخوش (۱) رویداد پسیار بد.  
 دل‌تمیری: دل‌وشک، مر و موج، کم پیکنین ف بیدل، پزمرده خاطر.  
 دل‌تهنا: خاترجم (۱) آسوده خاطر.  
 دل‌تمنک: خاوهن بهزی ف مهر باش.  
 دل‌تمنگ: خدمبار ف دلتنگ.  
 دل‌تمنگی: خدمباری ف دلتنگی.  
 دل‌تیچجون: دل پیوه بون (۱) اشتها کردن.  
 دل‌تیر: چاوتبیر، بی تمماح قانون.  
 دل‌تیکچون: دل به یه کاهاتن دل بهم آمدن.  
 دل‌تیکه‌الان: دل به یه کاهاتن دل بهم آمدن.  
 دل‌تیکه‌لائن: دل به یه کاهاتن دل بهم آمدن.  
 دل‌جوبی: لاوانده‌وه، دل‌دانده، تاشت کردنوه به قسمی خوش ف دل‌جوبی.  
 دل‌چر: ۱) رزد، چنوک، چروک؛ ۲) پددفر، مدردم نازار (۱) خسیس؛  
 ۲) مردم آزار.  
 دل‌چرین: دل‌تمزین، خمم و خهدفت هاوه (۱) رویداد بد و غمرا.  
 دل‌چون: بورینهوه (۱) غش کردن.  
 دل‌چونه‌سده: تاره‌زورکردن، نیشیتا لئی بون (۱) اشتها کردن.  
 دل‌چه‌زاندن: خوش رایباردن، به کهیفی خوکردن (۱) عیاشی، هوسبازی.  
 دل‌چه‌زین: خوش رایبور ف عیاش.  
 دل‌چه‌پهله: بیرو هزار خراب، دل‌پیس، دل‌گمار ف بدنهاش.  
 دل‌چیچک: ترسه‌نواک (۱) نگا: ترسه‌نواک.  
 دل‌لخار: دل‌چه‌پله (۱) بدنهاش.  
 دل‌لخاز: دلخواز، نهوهی دل ناره‌زوى ده کا (۱) دلخواه.  
 دل‌لخوا: دلخاز (۱) دلخواه.  
 دلخوار: دلخار (۱) بدنهاش.  
 دلخواز: دلخاز (۱) دلخواه.  
 دلخوازی: ۱) ناره‌زو؛ ۲) دلداری (۱) آزو؛ ۲) عشق.  
 دلخور: نیگران، دل‌پریشان (۱) دلخور، نگران.  
 دلخورد: دلخور (۱) دول، نگران.  
 دلخوری: دلتنهنگی، دلشکاوی، خدمباری ف دلتنهنگی، دلشکستگی.  
 دلخوش: به‌کهیف، ده‌مانخ چاش، شاد (۱) شاد.  
 دلخوشکه‌ره: شتی که دلخوش ده کا (۱) شادی‌آور.  
 دلخوشی: ۱) شادی، به‌کهیفی، به‌ده‌ساختی؛ ۲) لاوانده‌وه (۱) شادی؛
- دل‌لادر: نازار، ره‌شید، گمناس، بویر (۱) دل‌لادر.  
 دل‌لادر: دلخوشی ده‌ره‌وه، دلداری ده‌رف دلتواز.  
 دل‌لیشان: عاجز بون، نوره بون (۱) قهر کردن، دلخور شدن.  
 دل‌لیشنه: زانی دل، نه‌خوشی دل (۱) دل‌لدر.  
 دل‌بجی: بی‌خدم، دور له نیگرانی ف خاطر جمع.  
 دل‌بردن: ۱) تاره‌زورکردنی حوارده‌مه‌نی، واژلن بون: (تایخوم دلم نایبا)؛  
 ۲) بریتی له عاشق بون: (دلی) بردم کچیکی چارده‌ساله (۱) اشتها؛ ۲) کنایه از عاشق شدن.  
 دل‌برین: بریتی له رور خدمبار (۱) کنایه از بسیار غمگین.  
 دل‌بریندار: دلبرین (۱) نگا: دلبرین.  
 دل‌بژوک: ۱) تاره‌زورکردن؛ ۲) تمماح کار (۱) آرزومند؛ ۲) طمعکار.  
 دل‌بژوکی: ۱) نیشیتا، تامه‌زروی؛ ۲) تمماح، چاوجن‌وکی (۱) آرزومند؛ ۲) طمع.  
 دل‌بورین: لمهوش چون، بیهوش بون (۱) از حال رفتن، مدهوش شدن.  
 دل‌به‌جی‌هینان: رازی کردن (۱) دلداری دادن، راضی کردن.  
 دل‌به‌دندیا: شاد به زیان (۱) شاد بدنزندگی.  
 دل‌به‌دوا: نیگران، ناهومد (۱) نگران، مایوس.  
 دل‌بهر: گراوی، ماشقة (۱) معشوقه.  
 دل‌بهر: دلبر ف معشوقه.  
 دل‌بیستن: نه‌قینداری، عاشقی، نه‌وین (۱) عشق.  
 دل‌بیسته: ۱) بی‌تاسه؛ ۲) دلدار، تمویندار (۱) آرزومند؛ ۲) عاشق.  
 دل‌به‌ند: گراوی، ماشقة (۱) معشوقه.  
 دل‌بیدیان: قیز له خواردن کردن، بی‌نمخوران (۱) خوارک دل‌تخواه.  
 دل‌به‌یه‌کاهاتن: شیوانی دل، هیلنچ دان، دل‌شیوان (۱) دل بهم آمدن.  
 دل‌بی: جویی هه‌تجیر (۱) نوعی انجیر.  
 دل‌بیاق: دلپاک (۱) نگا: دلپاک.  
 دل‌بیاک: بی‌گزی، بی‌فر و فیل (۱) پاکدل.  
 دل‌بیه: ۱) خدمبار؛ ۲) توره؛ ۳) بی‌نیشیتا (۱) دلتنهنگ؛ ۲) قهر کرده؛ ۳) بی‌اشتها.  
 دل‌پهرت: خمیال پلاو، نا خاترجم (۱) آشفته‌خاطر.  
 دل‌پهرتی: خمیال پلاوی، نا خاترجم (۱) خاطر آشفتگی.  
 دل‌پهرتی: دلسوتا و زور ناره‌حه‌ت و خدمبار (۱) سوخته‌دل.  
 دل‌په‌سند: دلگر، خوش‌ویست (۱) دل‌سند.  
 دل‌پیاچون: تاره‌زورکردن، په‌سندکردن (۱) آرزوکردن، پسندیدن.  
 دل‌پیچه: زان و برک، دل‌نیشه (۱) پیچش دل، دل‌پیچه.  
 دل‌پیدان: حهزلی کردن، خوش‌ویستی، نه‌وین (۱) عشق.  
 دل‌پیس: ۱) بیرخه‌رای؛ ۲) دو دل له زن (۱) بدنهاش؛ ۲) بدگمان از همسر.  
 دل‌پیسوتان: بهزه پین‌هاهاتمه (۱) مورد ترحیم قرار دادن.  
 دل‌پیسی: کاری دل‌پیس (۱) عمل (دل‌پیس).  
 دل‌پیک: نهوهی کار له دل ده کا، دل هه‌نگیو: (به‌یکانی بزانگ چتیری

دلستون: نازا، به مجرگ شجاع.  
 دلسوتان: ۱) بهز، روحمن، بهزه‌وي؛ ۲) تاسه‌ي ذور (۱) ترجم:  
 ۲) آزوی زياد.  
 دلسوتا: ذور به تاسه بسيار آرزومند.  
 دلسوتى: دلسوتا (نگا: دلسوتا).  
 دلسوتيان: دلسوتان (نگا: دلسوتان).  
 دلسوز: ۱) خمه‌خور، سه‌ريه‌رشتى باش؛ ۲) خاوهن بهزه‌يى (۱) سرپرست خوب؛ ۲) مهران.  
 دلسوزى: بهزه‌وي، بهزه‌يى (مهرانى).  
 دلسوز: دلسوز (دلسوزه) مهران.  
 دل سه‌خت: دل رهق سنگدل.  
 دل سه‌رد: دلسارد (نميد).  
 دل سه‌ندن: دل بهره‌خو راكيشان (دل بردن).  
 دل سه‌نهن: دل سه‌ندن (دل بردن).  
 دلشاد: دلشاد دلشاد.  
 دلشاد: دلشاد دلشاد.  
 دل شاکره: كه يفده، دلخوشي هين (دل شاد‌كتنده).  
 دلشكان: دل رهنجان (رنجش خاطر).  
 دلشكاندن: نازه‌حهت كردن، نازاردان، رهنجاندن (دل آزدن).  
 دلشكاوا: نازاردراب، نازاري كراوه (دل آزده).  
 دلشکست: دلشکاو (دل آزده).  
 دلشکسته: دلشکست (دل آزده).  
 دلشکستى: دل شakan (رنجیدگى).  
 دلشکيان: دل شakan (رنجیدگى).  
 دلشکين: مايدى دلشkan (انگزه رنجيدن).  
 دلشهوات: دلسوتا (سوخته دل).  
 دلشهواتى: دلشهوات (سوخته دل).  
 دلشهه‌وتى: دلشهوات (سوخته دل).  
 دلشهه‌وتين: دلسوتان (دلسوزى).  
 دلشيه: نازا، ره‌شيد، بوير شجاع، شيردل.  
 دلشيلان: دل رهنجاندن (رنجاندن).  
 دلشهه‌وشاندن: دل پريشان كردن (دل به تشويش انداختن).  
 دلفروان: به سبر و حهوسه له، به پشو (حليم، شكيبا).  
 دلفرهه: دلاوا (دلبار).  
 دلفرههوان: ۱) دلاوا، سه‌خى؛ ۲) له سه‌رخو (۱) دلبار؛ ۲) شكيبا.  
 دلفرهن: دلبه، دلرفيين (دلر با).  
 دلقال: دلاوا (گشاده دل).  
 دل فهريسياي: ميشكوشك، هيج نهزان (خشك مغز).  
 دللهه‌كرى: دلاوا، دلقال (گشاده دل).  
 دللهه‌كره: دلگوشها، شئى كه دل خوش ده كا (شادى آور، مايه شادى).  
 دلق: شيلان، دليق (سترن كوهى).

۲) نوازش.  
 دلخوشي دانه وه: لا واندنه وه، دلچوبي (نوازش، دلچوبي).  
 دلخون: زور خمگين (بسياز غناك).  
 دلخوين: ۱) دلخون؛ ۲) نازناوي تاهير هاشمى له شيعرا (۱) بسيار غمگين؛ ۲) تخلص شاعرى كرد.  
 دل خراب: درونگ، دزى دلبا (دودول).  
 دل داخوريان: دل شلهزاد، دل راچه‌تني (يکخوردن دل).  
 دل داخوريان: دل داخوريان (يکخوردن دل).  
 دلدار: ۱) تهوندار، عاشق؛ ۲) ناز، نهترس؛ ۳) ناز ناوي شاعرى يكى  
 كوردى كوبى يو (۱) عاشق؛ ۲) دلبر؛ ۳) تخلص شاعرى كرد.  
 دلدارى: ۱) تهونين، قين، حمزلىكىروبي، حمزلىكىرى؛ ۲) دلخوشي  
 دانه وه، لا واندنه وه (۱) عاشق؛ ۲) دلنازى.  
 دل داکه‌فتون: دل داخوريان (تكان خوردن دل، يکخوردن).  
 دل داگ: تهوندار (عاشق، دلداده).  
 دل دان: حمزلىكىرن، دلدارى (عاشق شدن).  
 دل دانه وه: دلچوبي (دلنازى).  
 دلدايى: گراوى، دلبه، ماشقه (معشوقه).  
 دلدرز: بريتى ل گراوى، ماشقه (كتابه از معشوقه).  
 دلدرزى: ۱) دلبرى، كاري ماشقه له گەل تهوندار؛ ۲) نهتى دل (۱)  
 دلبرى؛ ۲) راز نهانى.  
 دل راپون: رشانوه، هينانه وه له دم را (قى كردن).  
 دل راپين: دل راپون (قى كردن).  
 دل راگرتون: توڑه نه كردن، به خوشى ده گەل راپاردن (خاطر گرفتن).  
 دل رقين: بريتى ل دلمر (دلر با).  
 دلرۇن: به كيف، بى گومان (شاد، آسوده خاطر).  
 دلرۇين: بيهوش كهوتىن، دل بۇرۇنه وه (بيهوش شدن).  
 دل رهش: بى بهز، زالم، زوركار (سنگدل).  
 دل رهقين: دل رهقين (دلر با).  
 دل رهش: دل رهش (سنگدل).  
 دل رهنج: دل شاكاو (رنجیده خاطر).  
 دل رهنجان: دل نيشان (دلرنجي).  
 دل رهنجاندن: دل نيشاندن، عەزىزەت كردن (آزدن).  
 دلزراف: ترسنوك (ترسو).  
 دلزقرين: دل پىكاهاتن، دل تىكەلاتن (دل بهم خوردن).  
 دل زهخ: دل گهوره، نازا، نهترس (ترس و با دل و جرأت).  
 دل زيندو: وشيار، وريا، دلاوه‌دان (زنه دل، هشيار).  
 دل زيندي: دل زيندو (زنه دل، هشيار).  
 دل ژيچون: له بىردىل كهوتىن، خوش نه ويستن (رنجيدن از...).  
 دلسار: ناهوميد، بى مەيل (دلسرد).  
 دلسارد: دلسار (دلسرد).  
 دلساردى: ناهوميدى (نوميدى).  
 دلساف: دلبا (بى ريا).

- دلنه وایی: دلچویی **دلنوازی**.  
**دلنلایی:** خاترجهم، بی خدم **آسوده خاطر، مطمتن.**  
**دلنیایی:** خاترجهمی، بی خدمی **اطمینان.**  
**دل نیشان:** دلپیک، بریتی له دلبرو و دلرفین **دل دوز.**  
**دلو:** ۱) نمی دل؛ ۲) هدایه که به زورنا لئی دهد ری **۱) ای دل؛**  
**۲) آهنگی است با سورنا نوازند.**  
**دلو:** تله زمی بچوک له پیست: **(دلسویک له بن نیتوکم درجهه)**  
 بر جسته کوچک از پوست.  
**دلوب:** دروب، تنوک **قطره.**  
**دلوب:** تنوک، دلوب **قطره.**  
**دلوبه:** ۱) تنوک تاوانی که له بانوه ده تکی؛ ۲) قسه له ناو قسه دا: (من  
 قسه ده کم کم دلوبه تیدا نه کا) **۱) چکه؛ ۲) حرف میان  
 حرف.**  
**دلوره:** راکشان، پال کهفن، دریز بون، رازان **درازکشیدن.**  
**دلوقان:** خاوند بهزیبی، دلنهرمی **مهر بان.**  
**دلوقانی:** بهزه وی، دلنهرمی **مهر بانی.**  
**دل وهر:** دلبر **دلبر.**  
**دل وهستان:** مردنی کتویر **مرگ ناگهانی.**  
**دلها:** دلخواز **دل بخواه.**  
**دلها:** کمز، کسینی که له بدر تیشكی خور چاوی نادونی **زال.**  
**دلهايی:** دلخوازی **دل بخواهی.**  
**دل هاتنه یه کا:** دل تیکه لاتن **دل بهم خوردن.**  
**دلته په:** توند لیدانی دل **پیش دل.**  
**دلته بی:** دلته په **پیش دل.**  
**دله خوربی:** نیگه رانی **نگرانی.**  
**دلده دله:** دلدانه و، دلنه وايی **دلنوازی.**  
**دلده دوا:** نیگه ران، چاوله دوف **دلواپس.**  
**دلده درد:** ده ردی دل، نه خوشینی دل **دل درد.**  
**دله راوکی:** دودلی، نیگه رانی **دو دلی، ترد.**  
**دله ره بی:** دلته په **پیش و ضربان سخت دل.**  
**دله شتن:** دل نیشاندن، ره نجات دن **رنجات دن.**  
**دل هشک:** ۱) دل رهق، بی بهزیبی؛ ۲) رو گرزو مرو موج **۱) بی شفقت؛ ۲) بداخم.**  
**دله کپی:** نه خوشی سه کته، ده ردی مقاجات **سکته.**  
**دله کزه:** ته عب بون، جوری نه خوشیه **نوعی بیماری معده، سوزش  
 معده.**  
**دله کزی:** دل کزه **نگا: دل کزه.**  
**دله کوته:** دلته په **پیش دل.**  
**دله کوتی:** دل کوته **پیش دل.**  
**دله کله شیبر:** جوری تری **نوعی انگور.**  
**دله گوربی:** دل کوته **پیش دل.**  
**دل هلو:** خاوند بهزیبی، دلنهرم **رقیق القلب.**
- دل قه بز بون: خهمگین بون، ناره حمت بون **اندوه گین شدن.**  
**دلکازین:** دل تیکه لاتن **دل بهم آمدن.**  
**دلکر:** دل به، دلرفین **دلکش.**  
**دلکرانه وه:** کیف خوش بون **شاد شدن.**  
**دل کرمن:** بریتی له دلپیس، دودل **بدگمان.**  
**دل کرمول:** دل کرمن **بدگمان.**  
**دل کرمی:** دل کرمن **بدگمان.**  
**دل کور:** زور نه زان **کور دل.**  
**دل کور کان:** ناه زو کردنی شتی **هوی و هوس دل.**  
**دل کول:** دل بریندار، خمه بار **غمگین.**  
**دل که تی:** نه قیندار، دلدار **عاشق.**  
**دل گکر:** دل به سند **دل پسند.**  
**دل گران:** ره نجاو، عاجز **رنجیده خاطر.**  
**دل گرس:** دل گوشادو میر خاس **پر دل.**  
**دل گواشن:** له سهر دل گرانی **دل فشردن.**  
**دل گکوش:** هوی دلخوشی **دلگشا، مایه شادی.**  
**دل گوشاد:** دلوا **سخی طبع.**  
**دل گکرم:** ۱) چی، به دل کارکه؛ ۲) به هومید، هیوادر **۱) دل گکرم  
 به کار؛ ۲) امیدوار.**  
**دل گکرمه:** دلخوشی له کار تکا **دل گکرمی.**  
**دل گه ش:** دل به هومید، دلخوش **امیدوار.**  
**دل گکر:** ۱) خوش، دل به سند؛ ۲) ناخوش، دل نه گر **۱) جای خوش؛  
 ۲) جای ناخوش.**  
**دل گکران:** دل ته نگی **دل نتگی.**  
**دل گکری:** دلگیران **دل نتگی.**  
**دل لهد لدان:** دودلی، ناخاترجه می **تر دید، دودلی.**  
**دل لیچون:** دل جونه سدراف **آرزو کردن، دوست داشتن.**  
**دل لی سه ندن:** دل به ره و خو هینان، دلبری **کسی را به خود متمایل  
 کردن، دلبری.**  
**دل لی سه نن:** دل لی سه ندن **نگا: دل لی سه ندن.**  
**دل مان:** ۱) ره نجان، دل نیشان؛ ۲) دل نیمه **۱) رنجیدن؛ ۲) دل ما  
 دل مای: ره نجاو، دل شکاوار **رنجیده.**  
**دل ماین:** دل شکان، ره نجان، دل مان **رنجیدن.**  
**دل مرد گ:** مرؤی سیسه له **زیا کاوار دل مرده.**  
**دل مردو:** دل مردگ **دل مرده.**  
**دل مرده:** دل مردگ **دل مرده.**  
**دل مری:** دل مردگ **دل مرده.**  
**دل لمه:** دل لمه **دل لمک.**  
**دل مهن:** دل نیشاو، به گله بی **رنجیده خاطر.**  
**دل لمهند:** دلمهند **رنجیده خاطر.**  
**دل نزم:** ۱) نامرد، ترسه نوک؛ ۲) رزو چروک **۱) نامرد؛ ۲) خسیس.**  
**دل نه بردن:** اشتیا لئی نه بون **میل نداشت به خوارک.****

۱) سخن‌دان؛ ۲) سخنگوی.  
 دمژین: جوین، چتیو، سخیف، درمان **دشنا**.  
 دمس: دوشاو، شوک **شیره**.  
 دمشکاندن: لوت‌شکاندن، بریتی له تمی کردن **کنایه از تنبیه کردن**,  
 توی دهن زدن.  
 دملک: دندوک، نیکل **منقار**.  
 دمکانه: ده‌موکانه، پنجه‌داریکه وهک کوان له دار مازو ده‌رده‌چی و  
 ده‌یکولینن بُو سنتعات **مویزک**.  
 دم‌گرم: ۱) قسه‌ره‌وان؛ ۲) تازی ثازا له که‌روشکان **۱) نطاق**;  
 ۲) تازی ماهر در شکار.  
 دمل: ناوشان پان **چارشانه**.  
 دملی: زمانی زازایی **از لهجه‌های زبان کردن**.  
 دمه: دوگ، دوگه، دوی پهز **دنبه**.  
 دمهار: زور به قسه **پر حرف**.  
 دمه‌تهقه: گفتون گو نیوانی دو کس **محاوره**.  
 دمه‌جاو: ۱) بنیشت بُو جاریک خستنده‌دم؛ ۲) دم‌جوف **۱) سقز به اندازه**  
 یکبار در دهن گذاشت؛ ۲) خوداک جویده.  
 دمه‌د: شیشی دار **سیخ چوبی**.  
 دمه‌دم: ده‌نگی ده‌هول **آواز دهل**.  
 دمه‌زهد: سدرنیای گاسن، سدرکردنوهی ثامرایی ثا سن **مرمت**  
 گاآهن.  
 دمه‌ک: دنه‌گ، تومه‌لادک **تبک**.  
 دمه‌ل: کوان، کوفان، قونیز **حمل**.  
 دمه‌لاسکه: نمای قسه ده‌رهینان، وهک یه‌کنی کردن بُو گالنه **ادا**  
 درآوردن.  
 دمه‌لاسکی: دمه‌لاسکه **ادا درآوردن**.  
 دمه‌لان: دمه‌لان، شتیکه له په‌تاده ده کا به‌هاران له بن زه‌وی ده‌ری دینش  
 زور خوشه **نگا: دمه‌لان**.  
 دمه‌له‌ک: دمه‌ک **تبک**.  
 دمه‌ور: راکشان به سدر زگدا **دمر**.  
 دم‌هراش: زوریلی و به په‌له قسه که **پرگوی شتاب گو**.  
 دم‌هله‌لپیچ: پررویه که ده مه بی پی هله‌له به‌ستن **دستمال دهان پیچ**.  
 دم‌هله‌له: دم‌هراش **نگا: دم‌هراش**.  
 دمه‌هوسنگنی: کلک هله‌لته کینه، به‌رگایلکه **پرنده دم‌جنباک**.  
 دن: ۱) دی، تر؛ ۲) ددانه **۱) دیگر؛ ۲) دندانه**.  
 دنا: دنیا **دنیا**.  
 دنان: ددان، دران **دندان**.  
 دنبلان: هوزیکی کورده له کوردستان **عشیره‌ای کرد**.  
 دنبلی: زازا، چهند هوزو تیره‌ن له کوردستانی به‌ردستی ترکانن **نام**  
 چند تیره از کرده‌ای ترکیه.  
 دنبه‌ک: دمه‌ک **تبک**.  
 دنдан: ددان، دگان، دان **دندان**.

دلله‌لره‌زه: بریتی له ترسانی زور **کنایه از ترسیدن زیاد**.  
 دلله‌لره‌زی: دلله‌لره‌زه **کنایه از ترسیدن زیاد**.  
 دل‌هله‌لشیوان: دل‌تیکله‌لتن **دل بهم آمدن**.  
 دل‌هله‌لشیویان: دل‌هله‌لشیوان **دل بهم آمدن**.  
 دل‌هله‌ل که‌فن: دل‌تیکچون له خواردنوه **دل برکنده شدن از**  
 خوارک.  
 دل‌هله‌لکه‌نران: دل‌هله‌لکه‌فتنه **نگا: دل‌هله‌لکه‌فتنه**.  
 دل‌هله‌لکه‌نیان: دل‌هله‌لکه‌فتنه **نگا: دل‌هله‌لکه‌فتنه**.  
 دل‌هله‌لکه‌وتن: دل‌هله‌لکه‌فتنه **نگا: دل‌هله‌لکه‌فتنه**.  
 دل‌هیسا: ناسوده، خاترجم **خاطرجمع**.  
 دلی: لمنا، تی، **د** حکم ظرفیت، در، تو.  
 دلیان: که‌ر، دله‌ا **نگا: دلها**.  
 دلی دلی: دو‌دلی، درد‌ونگی **ددولی، تردد**.  
 دلیز: پاله‌وان، نازا، زشید **دلبر**.  
 دلیق: شیلان، دلق، جلیق **نسترن کوهی**.  
 دلیق: دلیق **نسترن کوهی**.  
 دلیوان: ته‌نه‌نه، ده‌درزی **لیفهدرون سوزن لحاف‌دوزی**.  
 دم: ۱) زار، دم، دهف، زه‌هر؛ ۲) کلک، دوُف، دوم؛ ۳) که‌پیو، بیقل، لوت؛  
 ۴) کسر، جوک، سیره‌ت؛ ۵) کات، وخت؛ ۶) که‌نار، دهخ، قهراخ؛  
 ۷) بددهم: (نادم ته): ۸) دمودو؛ (پیاویکی بین دمودوه) **۱) دهان؛ ۲)**  
 ۹) بیتن؛ ۱۰) آلت رجولت؛ ۱۱) دهان؛ ۱۲) کنار؛ ۱۳) بدهم؛ ۱۴) زرنگی  
 و نشاط در بیان مقصود.  
 دما: ۱) پاش، دوا؛ ۲) دواوه، پشتدهوه **۱) بعد؛ ۲) عقب، ورا**  
 دماره کول: دویشك **عقرب**.  
 دماره کوله: دویشك **عقرب**.  
 دمان: نیجاره‌ی باع بیان ممزرا **اجاره باع با کشتزار**.  
 دمان‌کرن: به نیجاره‌گرتن **اجاره کردن**.  
 دماوا: دوای نمه، دواهی نمه، پاشی **پس از آن**.  
 دمایی: تا خری، له تا کاما **سرانجام**.  
 دمایین: همه پاشین، تا خری همه **آخرین**.  
 دم بلى دم باو: ده‌نگی ده‌هول **صدای دهل**.  
 دم بدمده: دمه‌قاله **نزع لفظی**.  
 دم بهست: دوعای مهلا بیو بهستی ده‌می گورگ له تازه‌ل خواردن **دعای دهان بند گرگ**.  
 دمه‌گ: دمه‌ک، دومه‌ک **تبک**.  
 دمیله‌لان: ۱) چمه، جوری کارگی بین خویل؛ ۲) گونه‌بران **۱) نوعی**  
 قارچ زیر زمین؛ ۲) دنبلان.  
 دمبین: ۱) ثمودی ده‌می مالاتی بی ده‌بستن **۱) پوزه‌بند؛ ۲) دهانه‌بند**.  
 مدشکه‌و همانه‌ی بی ده‌بستن **۱) پوزه‌بند؛ ۲) دهانه‌بند**.  
 دم‌هله‌لو: بریتی له شه‌رمیونی قسمه‌زان **کنایه از خجالتی و نافقی**.  
 دم‌جو: خوارکی جاویاگ **خوارک جویده شده**.  
 دمراست: ۱) قسمه‌زان؛ ۲) نوینه‌مری خدلکی ناوایی بُو قسه کردن **۱)**



دویهره: ده فریکه له پشت پلوره هنگی دانه‌نین **ظرفی** که پشت کندو می‌گذارند.

دویهره کی: کیشموده همراه له ناویدک هوزو گلداف **اختلافات داخلی**.  
دویهسهره: گیایه که بونه درمان دهشی **از گیاهان دارویی است**.  
دویهلا: زور به هیدی و سپایی، ده گهل به حاستم ده لین: **(به حاستم و دویهلا)** **بسیار بواسکی**.

دویهلان: چمه، دونیهلان **دبنان**.

دویهندی: دویهره کی **نگا: دویهره کی**.

دوب: (۱) نموی، نرم: (۲) شیو، شیوه له، گهله **(۱) پستی زمین: (۲) دره**.  
دویس: (۱) کرمی ره نگ که بونه تاوریشم ده کارده: (۲) بریتی له مروف **(۱) حشره‌ای که برای رنگ ابریزی ابریشم بکار آید: (۲) کنایه از انسان**.

دوپایبله: جوری هله پرکنی **نوعی رقص**.

دوپات: دوباره گوتنهوه **بازگفتن، تکرار سخن**.

دوپاته: دوپات **تکرار سخن**.

دوپایلکه: جانمهوریکه له تیره‌ی سمعوه و پچوکتر، مشک که رویشک **حیوانی از تیره سمعو**.

دوپایله: دوپایلکه **نگا: دوپایلکه**.

دوپرنی: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **نام روستایی که بعضیها ویران کردن**.

دوپشته کی: دوکمس سواری به کسمتی **دو نفر بر یک ستور سوار**.  
دوپشتی: دوپشتی کی **دو نفر بر یک مرکب سوار**.

دوپشك: دماره کوول **عقرب**.

دوپشكه: گیایه که بونه درمان ده بینی **از گیاهان دارویی است**.  
دوپل: (۱) شل، خال خال؛ (۲) بریتی له پساوی درو **(۱) خالدار؛ (۲) کنایه از منافق**.

دوپرو: پشکی متشکه **سوراخ بند مشک**.  
دوپره: گیایه که **گیاهی است**.

دوپهمل: دوحاجه، دولک، دولکه **دوشاخه**.

دوپهلان: لکه‌داری دوحاجه **شاخه دوشاخه شده**.

دوپهله: تازه شین بوی بیستان و توتن **تازه روییده جالیز و توتون**.  
دوپله: دوپله **گیاهی است**.

دوپی: دوپا **نگا: دوپا**.

دوپی بی: جوری دیلان **نوعی رقص**.

دوت: کج، قیز، کیژ **دختر**.

دوتا: باره‌بری دوپاد **نگا: دوپاد**.

دوتایی: تیر، جهوالی خورج ناسایی **جوال دوتایی**.

دوتون: دوشین، شیر له گوان ده بینان **دوشیدن**.

دوتون: سواقی دیوار **گل اندومن**.

دوتوران: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **نام روستایی در کردستان که بعضیها ویران کردن**.

دوتی: دوشراو، دوشماگ **دوشیده**.

دواوان: (۱) ریزاو جیگه‌ی پیک گهیشتی دوچم: (۲) گوندیکه له لاجان **(۱) مصب: (۲) نام روستایی در کردستان**.

دواوه: لای پاشده **عقب**.

دواوهدان: گهراندهوه، و گهراندن **پس دادن، برگرداندن**.

دواهینان: دواپی هینان **نهایت دادن، پایان دادن**.

دواهیک: (۱) دواگین: (۲) به شوین یه کا **(۱) آخرین: (۲) یکی پس از دیگری**.

دواپی: (۱) پاش: (۲) پاشین **(۱) پس: (۲) پسین**.

دواپی پی هینان: دواپی هینان **پایان دادن**.

دواپین: پاشین **آخرین**.

دواپی هاتن: قوتاریون، ته اوپون **منتھی شدن**.

دواپی هینان: دواپی هینان **نهایت دادن**.

دوب: راکه، غارده، هملی **امر به دوین**.

دوپاد: (۱) بهنی دو جار بادراو رسی دوباره بادراو؛ (۲) باره بهری پنهوی بههیز **(۱) رس دوتاب: (۲) باربر محکم و نیر و مند**.

دوپاره: (۱) بوجاری دوهدم: (۲) گزی و گهر: (۳) گولاوی له گولاو گیارا؛ (۴) زماره دوهانی هردوك موره له نهارین **(۱) دوپاره: (۲) نارو: (۳) گلاب مکرر: (۴) جفت دو در نرد**.

دوپاره پات: کاری دوجار کردن. سمر له نوی کردندهوه **تکرار**.

دوپاره کردن: سمر له نوی کردندهوه **تکرار کردن**.

دوپانه کی: گله پانی خانو **گل اندو پام**.

دوب دوب: راکه راکه، دهی به غار برو **با شتاب بدرو**.

دوب: یه کسمتی که دو سالی ته اوپو کردهوه **کره دوسال تمام کرده**.

دوبز: بریتی له جوت قوشی بینی فرق **کنایه از نحس، شوم**.

دوپرا: (۱) جوری هملو: (۲) دو تهستیره نزیک به یه ک **(۱) نوعی عقب: (۲) دو برادران ستاره**.

دوپراله: دوپرا **دو برادران ستاره**.

دوپرانگ: ملیکی راوهره و دک سه قروشان **پرندۀ ای است شکاری**.

دوپرو: (۱) کویزز، قدسلی بن خدرمان که هیشتا گهنتی تیدا ماوه: (۲) دودانه برو **(۱) کوزر: (۲) دو ابرو**.

دوپره: خشلیکی سدر کلاوی زنانه **زبوری بر کلاه زنان**.

دوپریاگ: دوپرا **ریشه کن شده، منقطع النسل**.

دوب ژن: هرجی پی داده بیزن **آلک**.

دوپشی: لو، گری له ناو گوشت **غده**.

دوپه: (۱) بمه میو، خشت و خالی هنگوین: (۲) هنگوینی قال کراوف **(۱) آشغال عسل: (۲) عسل صاف شده**.

دوپهخته کی: کاری که ثاکامی نادیاره، ده بینی یان نابن **اریسک**.

دوپهختی: دوپهخته کی **اریسک**.

دوپهرد: بریتی له بهدی ناوگز: **(هم تاله نیو دوبه دادن ده بین له بیرم ناچی) کنایه از سنگ لحد**.

- دوخمری:** جوری گممه‌ی جگ **نوعی بازی** یا شتالنگ.
- دوخمو:** له خمو را پیرنرا وف **کسی** که در وسط خواب بیدارش کنند.
- دوخوا:** دوچوا، دوکلیو **دوغبا.**
- دوخ هدفار:** ده سکه و سارق **افسان.**
- دوخیان:** همراهت، جه نگه، همراه مه **موسم، عنفوان.**
- دوخیانه:** دوچنان **موسم، عنفوان.**
- دوخیت:** دوخت **گروهبان دو.**
- دوخین:** دوختین **بند شلوار.**
- دوخین:** دوختین **بند شلوار.**
- دوخین:** هوجه نه، به ندی دهربین **بند شلوار.**
- دود:** دوکمل، کادو، قانگ **دود.**
- دود:** قه لاد، نمهوه ده ملي تازی ده کن **قلاده.**
- دودار:** ۱) کلک دار؛ ۲) مدری به دوگ **۱) دُمدار؛ ۲) دنبدار.**
- دوداره:** داریه سی مردو **تاوت** تاوت.
- دودان:** ۱) قانگدان، به دوکمل دور کردن؛ ۲) گراری هیندیک له هیندیک
- زوتر بوکلتی:** (نمم نیسکه دودانه) **۱) به موسیله دود بیرون کردن؛ ۲) بنشنی که دانه هایش همه باهم نپرند.**
- دودانک:** شلیو، به فرو باران پیکمهوه **برف و باران باهم.**
- دودانگ:** ۱) ده نکی کولمه کو ناکوله ک پیکمهوه؛ ۲) سی یه کی ملک و مسقال؛ ۳) بارینی به فرو باران پیکمهوه **۱) دانه های بتشن زود پر و دیر پر باهم در آش؛ ۲) یک سوم ملک و متنقال؛ ۳) بارش برف و باران باهم.**
- دودانه:** دوانه، جمک **دوقولو.**
- دودانه:** مه شکوله‌ی دوئیکردن، دوانه **کیسه چرمی دوغ.**
- دودک:** شمشال، بلوری ناسن، شه باب **نی لیک فازی.**
- دودک:** ۱) قلاده؛ ۲) گردانه **۱) قلاده؛ ۲) گردنیند.**
- دود کان:** هو زیکی کورده **عشیره ای است.**
- دودک بیز:** شمشال زون **نی زن.**
- دود کیش:** بوریه که به سهر سه معاوری داده کمن دوکمل نه کیشی **دودکش سماور.**
- دودل:** ناخاترجمم **متعدد، دودل.**
- دودوکره:** گیایه که **گیاهی است.**
- دودوگ:** وشتی که دو بلندایی له سر پشته **دوکوهان.**
- دوده:** سیان، قورم، ره شایی نیشتوی دوکمل، نه نی **دوده.**
- دوده ری:** په نجره ریه ک که له ناوه راستا ده کریتنهوه **پنجره دوتایی.**
- دوده ست به ناله:** سهودا گهري بی ده سمايه **با زرگان بی سرمایه.**
- دوده سماله:** جوری هله رکنی **نوعی رقص.**
- دوده کی:** پیاوی گانه رک **ابنه.**
- دوده:** دوده، سیان **دوده.**
- دوده:** ۱) مقهس، تورتسو، قهیچی؛ ۲) تدفره و گزی، له گمل و شهدی «بودی» دادیت: (لی کردمه دودی و بودی) **۱) قیچی؛ ۲) دست به دستی و اغفال.**
- دوتیخ:** تیخی که همدولا لی ده بری **تبغ دولبه.**
- دوتیخ:** دوتیخ **تبغ دولبه.**
- دوچان:** زگ پر، دوچان **آیستن.**
- دوچ:** نه که کی، نمچی وابکی **نکنی، زینهار.**
- دوچار:** گیایه که بو خله خرابه **گیاهی است آفت غله.**
- دوچاری:** گیر وده بی، توش بون **گرفتاری.**
- دوچاک:** تروپیک، قوچکد **اوج.**
- دوچن:** لیچق و به لکان **لزج و جسبینده.**
- دوچه رخ:** ۱) عذره بانه خول گویز انده؛ ۲) پایسکل، نه سیه دارینه **۱) چرخ خاک ریزی؛ ۲) دوچرخه.**
- دوچه نانه:** دوچه نده، دوچاره هینده **دوچندان.**
- دوچه ندان:** دوچه نانه **دوچندان.**
- دوچه ندانه:** دوچه نانه **دوچندان.**
- دوچه:** نزا، پارانده، دعوا **دعای.**
- دوچاچه:** دوفاقه، دویله **دوساخه.**
- دوخ:** ۱) چلوکتی، بار؛ ۲) تیزی له چیزه دار، تون؛ ۳) بدرانیه، تمراز؛ ۴) تیری کهوان؛ ۵) همراهت، جه نگه **۱) چگونگی، حالت؛ ۲) تندمزه؛ ۳) میزان و برابر؛ ۴) تیرکمان؛ ۵) موسم.**
- دوخ:** ناستیکی راستی به تم تمدیه له خمره کنی په مو رستن دا **ابزاری در دوک نخ رسی.**
- دوخال:** دو نوخته که سدریه که له نوین دان **دونقطه.**
- دوخان:** کول و زو خواه ده ردو داخ **داغ و درد، اسف.**
- دوخاوه:** گیجاوه، گهچی له نوا تراو لیکدر او **گچ با آب آمیخته.**
- دوخاوه:** دوچوا، دوکلیو **دوغبا.**
- دوخت:** برین و درونی بدرگ و لیباس **برش و دوخت.**
- دوختور:** بژیشک، حه کیم **دکتر، طبیب.**
- دوخته:** دوشین، دون **دوشیدن.**
- دوخته:** دوختور **طبیب.**
- دوخره مه:** تیکوشینی ماست و خه بارف **سالاد خیار و ماست و ریزه نان.**
- دوخشه کی:** تاکه شیعیریک که دو له ته که کی هاوقافیه بن **مثنوی.**
- دوخشار:** دزوار، چه تون **دشوار.**
- دوخمان:** ۱) بی فرز؛ ۲) غاین و بی نهاده **۱) بی نمود؛ ۲) خان.**
- دوخوا:** دوکلیو، ناش **دوغبا.**
- دوخور:** نازه لی به نامانه که شیری بخون و بیده نده به خاوه نی **دام به کسی امانت دادن که بهره اش را بخورد و برگرداند.**
- دوخورمه:** خوارنیکه نانه ره قهی ده ناورون و دوشاده کوشن و دیکولین **نوعی غذا.**
- دوخوشک:** دوئه ستیره **خواهان سهیل.**
- دوخه:** ۱) به کرنی نازه لی به بشیک له به هر که کی؛ ۲) سه ره گیزه **۱) اجاره دادن فراورده دام؛ ۲) سرگجه.**
- دوخته:** پله دیک له له شکر **گروهیان دو.**

- دُودی: وشهی دواندنی دایک، نُودا، دایه، دایکه کلمه خطاب به مادر.
- دُودیران: هو زنکه له کورده کانی بوتان عشیره‌ای کرد است.
- دُودی و بُودی: فیل و تله که حقه بازی.
- دُور: دویر، بِرَانِه‌ری نزیک دور.
- دور: (۱) تاوه نس، ناوه راست؛ (۲) هَلْوَاسِرَاو؛ (۳) مرواری درشت
- (۱) وسط؛ (۲) آویزان؛ (۳) مر وارید درشت.
- دور: (۱) دهوره؛ (۲) زمانه؛ (۳) کلوش بو گیره هاویشن (۱) پیرامون؛ (۲) زمانه؛ (۳) پهن کردن غله برای کوبیدن.
- دُورته‌ندیش: تی تین، پیر له دوارز که رده ده دور اندیش.
- دُورته‌ندیش: دُورته‌ندیش دور اندیش.
- دُورا: له قومار رُویشت باخته شد.
- دُورا: له پاشان، لدوای بعد از.
- دُوراچه: چزیر، چزیرگه، دُورگه، ناد جزیره.
- دورآزان: دوره ناراست دوره منافق.
- دورآن: له قومار ازیان کردن باخت.
- دوران: (۱) دروان، دروینه؛ (۲) جلدرون (۱) درو؛ (۲) دوخ.
- دوراندن: (۱) زیان کردن له قومار یان له گمه؛ (۲) هیلکه ون کردنی مریشك (۱) باختن؛ (۲) گم کردن تخم مرغ به سیله مرغ.
- دُوراندن: درونی جلک دوختن.
- دوراندور: هدر له دوره نه له نزیکه نه دورادر.
- دوراندور: له هممو لای کمه، دوراندور پیرامون.
- دورانن: (۱) تقدل لیدان؛ (۲) دروینه به داس (۱) دوختن؛ (۲) درویدن.
- دوراننهوه: درونه نگا: درونه.
- دوراو: (۱) دروینه کراو؛ (۲) به دهرزی و دهز و تقدل لیدراو (۱) درویده؛ (۲) دوخته.
- دوراو: له گمه و کایه دا ژیر که وته باخته.
- دوراودُور: دوراندور دورادر.
- دوربای: خوانده کا، بد دور بی خدای ناخواسته.
- دوربدُور: له دوره نه از دور.
- دوربی: (۱) دوربای؛ (۲) با نزیک نه کمه: (تا لیمان دوربین باشه) (۱) خدای ناکرده؛ (۲) دور باد.
- دوربین: (۱) چاویده حکم؛ (۲) ثامر از دور نزیک کردنده له بدر چاو؛ (۳) ثامر ازی وینه گری؛ (۴) دورته‌ندیش؛ (۵) دورگه وینه وه (۱) تیزچشم؛ (۶) دوربین تماشا؛ (۷) ماشین عکاسی؛ (۸) عاقبت اندیش؛ (۹) دور باشیم.
- دوربینی: دورته‌ندیشی عاقبت بینی.
- دورخستندهوه: له خو دور کردنده از خود دور ساختن.
- دُوردهس: شتی که ده سی پی رانه گا دور از دسترس.
- دُوردهست: دوردهس دور از دسترس.
- دورره: (۱) دایک تازی گهمال باوکیان پیچه وانه؛ (۲) بزنی متیکمل له مهره زو مواف (۱) دونزاد بجه سگ و تازی، دورگه؛ (۲) نوعی بزن.
- دوره‌گ: دوره نگا: دوره.

دوزان: گویزان، تیخی موتابشین، موس **ف** استره.

دوزان: دوزان **ف** نگا: دوزان.

دوزبان: دنه‌دری کیشه بدقسه **ف** تمام و سخن‌چین.

دوزراو: پشکناوه، یشکنراوه **ف** تفتیش شده.

دوزراوه: گومی پیداکراوه **ف** گم پیدا شده.

دوزگردن: خواستن، داواکردن **ف** خواستن.

دوزمان: دوزبان **ف** تمام و سخن‌چین.

دوزمانی: قسمه‌هینان و بردنی به‌دفعه‌رانه **ف** سخن‌چینی.

دوزوان: دوزمان **ف** سخن‌چین.

دوزوانی: دوزمانی **ف** سخن‌چینی.

دوزدهخ: دوزه‌ه، جده‌هندم **ف** دوزخ.

دوزدهخ: (۱) شوینی که‌نانی ثاشی لی درده‌چی؛ (۲) تونی گهرماو **ف** (۱)

مخرج آب آسیا؛ (۲) آتشدان حمام.

دوزه‌ق: دوزه‌خ **ف** دوزخ.

دوزه‌قدره: ناوی گوندیکه **ف** نام دهی است.

دوزه‌قه: دوزه‌خ **ف** نگا: دوزه‌خ.

دوزله: چوژله **ف** مزار.

دوزنه: ریک‌پیکی و تمریب، ته‌کوژی **ف** نظام و نظام.

دوزین: (۱) پشکنین؛ (۲) پیداکردنی گوم‌بوگ **ف** (۱) تفتیش؛ (۲)

بازیاقتن گم شده.

دوزین: نسب و ماینی چوارسال تمدن **ف** اسب و مادیان چهارساله.

دوزینه‌وه: پیداکردنی گوم‌بوگ **ف** بازیاقتن گم شده.

دوز: (۱) کزو سیس؛ (۲) پیچه‌وانه، دز؛ (۳) دوزه‌ه؛ (۴) گوریس، ته‌ناف **ف**

(۱) افسرده، پرمده؛ (۲) خد؛ (۳) دوزخ؛ (۴) رسیمان، طناب.

دوز: نیوان، دوری، مایه‌ین **ف** دوری، فاصله.

دوز: خوب بدردان **ف** حجاجت.

دوژز: دوزه‌قه **ف** مخرج آب آسیا.

دوژکیشان: گوریسه کیشکه **ف** طناب کشی.

دوژمان: جوین، سخیف، دژنم **ف** دشنام.

دوژمن: نهیار **ف** دشمن.

دوژمنایه‌تی: نهیاری **ف** دشمنی.

دوژمنی: نهیاری **ف** دشمنی.

دوژنه: میردی دوزنان **ف** مرد دوزنه.

دوژوار: چهتون، دژوار **ف** دشوار.

دوژه: دوزه‌خ **ف** دوزخ.

دوژه‌ده: زامی که کیم و هموای همس **ف** زخم چرکین.

دوژه‌زه: دوزه‌قده ناش **ف** مخرج آب آسیا.

دوژه‌کائیش: دوزه‌خدی ناسیاوه **ف** مخرج آب آسیا.

دوژهن: (۱) لاوی که زور له سمر هموای زن هینسان بی: (به دوش

دهزه‌تی)؛ (۲) داری که دوی پی تیک ورده‌دهن **ف** (۱) جوان بسیار

هوسیاز؛ (۲) چوبک دوغ بهم زن.

دوژه‌نک: (۱) داری دو تیک وردا؛ (۲) داری که ده ناو لوله‌پی مهشکه

دوزه‌دهست: دوردهس **ف** از دسترس خارج.

دوره‌ک: دوره، دوتوجه **ف** دوتراز.

دوره‌گ: دوره **ف** دوتراز.

دوره‌پهربز: دوره‌پهربز **ف** نگا: دوره‌پهربز

دوره‌وه که‌فتن: دورکوه‌ته وه، دوربونه وه **ف** دورافتادن.

دوری: پرانیدری نزیکی **ف** دوری.

دوری: (۱) گندور، گیاهی کی بالابزری لاسک شیرینه، قله‌ندور؛

(۲) ده‌فری بدل بود گراد، دوری؛ (۳) قوماشیکی ته‌نکه ده کریته

ده‌سمال **ف** (۱) گیاهی است؛ (۲) بشقاب؛ (۳) قماش نازک.

دوریاگ: (۱) دره‌و کریاگ؛ (۲) دورا به تقدمل **ف** (۱) درویده؛

(۲) دوختن.

دوریاگ: له گمه دا زبر کمتو **ف** باخته.

دوریان: (۱) درون به داس؛ (۲) درون به تقدمل **ف** (۱) درویدن؛

(۲) دوختن.

دوریان: سری دوییگه که ده گنه یه **ف** دوراهی.

دوریان: له گمه دا زبر کمتو **ف** باخته.

دوری تاقانه: (۱) مرواری ته‌نیا له ناو سمه‌قدا؛ (۲) بریتی له مروی

هدلکه‌وه بینه **ف** (۱) درینیم؛ (۲) کنایه از بی همتا.

دوریخه: جویری سدوزه‌ی خواردنی گهلاورد **ف** نوعی سبزی خوردنی.

دوریزه: دورمه، دوره **گ** دورگه.

دوریش: لولاك، نیسکی پوزو به لک **ف** استخوان ساق پا.

دوریش: (۱) درویش، عمووال؛ (۲) حوشتر خوا، تاجی نحمد راوه‌ده.

تاجیلوکه **ف** (۱) درویش؛ (۲) آخوندک.

دوریشک: دوریش **ف** استخوان ساق پا.

دوریشمی: دریشکه **ف** زبان مار.

دوری کردن: پاریزکردن، خو بواردن له **ف** دوری جستن.

دورین: (۱) دره‌وکردن؛ (۲) درون به ده‌زی **ف** (۱) درو؛ (۲) دوختن.

دورین: بدفیروده: (مال دورین، مریشکی هیلکه دورین **ف** بازنده، هدرده‌نده).

دورینیگ: مهودا، نیوان **ف** فاصله.

دورینه‌وه: (۱) به تقدمل بیکمه‌هانانی دریا؛ (۲) درونه به داس **ف**

(۱) وادوختن؛ (۲) درویدن.

دوریویله: گیاهی که دولکی وک کلکه‌ریوی همه **ف** گیاهی است دوساقه

شبیه دم رویاه دارد.

دوریه: دوری، گندور **ف** گیاهی است خوردنی.

دوریان: جیگهیان که دوریگه ویک ده کمون **ف** دوراهی.

دوز: بوزو پهشم بدرگوین، شال **ف** شال محلی.

دوز: (۱) مه‌بدهست له ژیاندا، مه‌رام؛ (۲) توله، توله‌حه‌یف؛ (۳) پشکن،

پشکن؛ (خوت بدوزه، سرم بدوزه) **ف** (۱) هدف و مرام، ایده‌آل؛

(۲) انتقام؛ (۳) مفتش.

دوزادخ: ورزه‌زی، قله‌لی، جارزی **ف** پکری، قهر.

دوزادخ‌دان: ورزه‌ز کردن، جارزه‌ز کردن **ف** پکر نمودن.

۲) خواهش‌شهر.  
 دوش: ۱) ناوشان، مل: ۲) گوشتی لای سروی زانی معرف: ۱) دوش،  
 کتف: ۲) گوشت ران نزدیک دنبه.  
 دوش: ۱) دوینی، روزی بیشود، دوی، دویکه: ۲) لا، رهخ: ۱) دیر و ز: ۲)  
 طرف.  
 دوشاب: شوک، دوشاب ثاوی تری کولاو دوشاب، شیره انگور.  
 دوشاخه: ۱) نمکوشه که گمروده گری: ۲) دوفلیقانه، دوچاهه  
 دوشان: ۱) نمکوشه که گمروده گری: ۲) دوفلیقانه، دوچاهه  
 ۱) مرض خناق: ۲) دوشاخه.  
 دوشاف: دوشاب دوشاب، شیره انگور.  
 دوشان: دوتون، دوشین دوشیدن.  
 دوشانی: حه‌یوانی شیرده که بو دوشین دهست نهاد دوشیدنی.  
 دوشاب: دوشاب دوشاب، شره انگور.  
 دوشامه: قامکی شاده انگشت شهادت.  
 دوشاوی: ۱) جوئی تری: ۲) رهنجی سوری تاریک: ۳) به دوشاب بونی  
 شت: ۱) نوعی انگور: ۲) قرمز سیر: ۳) به دوشاب آلوه شده.  
 دوشت: درشت درشت.  
 دوشته: درسته‌ی شت درشت.  
 دوشدامان: مات و کز دانیشن، دزادمان مات و پکر ماندن.  
 دوشداماوه: دزاداماوه مات و پکر مانده.  
 دوشراو: شیر له گوان و رگیرا، دوتی دوشیده.  
 دوشک: ۱) سه کو، دکه: ۲) دودل، دردنهنگ: ۱) سکو: ۲) دودل.  
 دوشک: توشمک، ژیرایده خنی ناو تیخراوه دوشک، تشك.  
 دوشمن: دوشمن، نهیار دشمن.  
 دوشمنایه‌تی: دوشمنایه‌تی دشمنی.  
 دوشمنی: دوشمن دشمنی.  
 دوشمه: دوزمن دشمن.  
 دوشوال: دوشی، لو غده زیر پوست.  
 دوشک: دوشک تشك.  
 دوشک‌کچه: دوشک‌کی چکوله تشکچه.  
 دوشک‌کوله: دوشکی پچوک، مهندر تشکچه.  
 دوشک‌که: دوشک تشك.  
 دوشک‌که‌له: مهندره، دوشکی پچوک تشک کوچک بالشک.  
 دوشک‌گ: دوشک تشك.  
 دوشهم: سیههم روزی حمتو دوشنبه.  
 دوشمه: دوشهم دوشنبه.  
 دوشمه‌مب: دوشهم دوشنبه.  
 دوشمه‌مبی: دوشهم دوشنبه.  
 دوشمه‌مموم: دوشهم دوشنبه.  
 دوشمه‌مممه: دوشهم دوشنبه.  
 دوشمه‌مهه: دوشهم دوشنبه.  
 دوشمه‌می: دوشهم دوشنبه.  
 دوشمه‌نی: دوشمنی دوشیدنی.  
 دوشمه‌ویله: دو کاکیله آرواره‌ها.

ده خرنی: ۱) چوب دوغ بهم زنی: ۲) چوب زبانه‌دار که در چوب  
 کار مشک نهند.  
 دوزنهنگ: قورمی خانو دوده سقف.  
 دوزنهنگ: ۱) داری که ده خرنیه ناو لوایپی مهشکه: ۲) گنجی تویل و بررو  
 ۱) چوب زبانه‌دار مشک: ۲) چین به پیشانی و ابرو.  
 دوزنهنگه: ۱) دوزنهنگ: ۲) دوی به مهشکه ژاون: ۱) چوب زبانه‌دار در  
 سه پایه مشک: ۲) دوغ مشک.  
 دوزنین: دزمان، جوین دشمن.  
 دوزنین: گمار، چلکن چرکین.  
 دوزنین‌دان: جویندان دشتمان دادن.  
 دوزنینفروش: زمان پیس، سخیف بیز، جنیوفروش بذریان، فحاش.  
 دوس: ۱) هدوال، ناشنا: ۲) ماشوق: ۱) دوست: ۲) معشوق.  
 دوساخ: ۱) گراو، بندی، گیریا: ۲) گرتخانه: ۱) بازداشت شده:  
 ۲) زندان.  
 دوساخچی: بهندیوان، زیندانهوان زندانیان.  
 دوساخ خانه: گرتخانه، بهندیخانه، زیندانهوان زندان.  
 دوساخوان: دوساخچی زندانیان.  
 دوساق: گرتخانه زندان.  
 دوسایه‌تی: هواله‌تی، یاری، خوش‌ویستی نیوان دوستی.  
 دوست: دوس دوست.  
 دوستان: ۱) سی پایه‌ی سدر تاگر که له تاسنه: ۲) یاران، ناشنایان: ۱)  
 سه پایه آهنی روی آتش: ۲) دوستان.  
 دوستانی: دوسایه‌تی دوستی.  
 دوستایه‌تی: دوسایه‌تی دوستی.  
 دوستک: یاری حمزیکردن، مائمهه معشوق.  
 دوسته‌په: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد نام روسایی  
 در کردستان که بعثیها ویران کردند.  
 دوسته‌کی: هوزیکی کورده له بادینان عتیرنی است.  
 دوستی: دوسایه‌تی دوستی.  
 دوسم: بدرانبه‌ری یه کسم، هم نازه‌لی سمعی قله‌شیوه و دوسمی هه‌یه  
 حیوان دوسم.  
 دوسم: دوستی من دوستم.  
 دوسمه: دوسم حیوان دوسم.  
 دوسمه: دوسم دوای نهمره و پس فردا.  
 دوسمه: دوسمه دوای نهمره و پس فردا.  
 دوسمه: بالداریکی پچوکی کلکس سوره پرنده کوچک دم قرمز.  
 دوسمه: ۱) مامله مال به مال یهک به دو: ۲) گیاهه که له ناوده خلا  
 دهروی: ۳) ناراست و دوره: ۱) معامله پایاپایی یک مقابل دو:  
 ۲) گیاهی است در کشتزار روید: ۳) منافق.  
 دوسمه‌ره: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد نام روسایی در  
 کردستان که بعثیها ویران کردند.  
 دوسمی: دوسایه‌تی دوستی.  
 دوش: ۱) گرزو سیس، دز: ۲) خوشک شو، دش: ۱) افسرده:

- دوشیاگ: دو شراو **دوشیده**.
- دوشیده‌نی: دو شانی **دوشیدنی**.
- دوشین: دو تن **دوشیدن**.
- دوشیننا: دوی شه و شهادی، دوی شه وی **دوشیب**.
- دوشیوان: گوندیکی کور دستانه به عسی ویرانی کرد **نام روستایی** در کردستان که بعنیها ویران کردند.
- دواع: نزا، دوا **دوا**.
- دوغاف: دو خواه **گچ آب**.
- دوغان: مدلیکی راو که رنده **نوعی پرنده شکاری**.
- دوغرامه: دوخرمه **سالاد خیار و ماست**.
- دوغرمه: دوغرمه **سالاد خیار و ماست**.
- دوغری: قسمی راست **حروف صحیح**.
- دوغه‌وا: دو خواه **دوغبا**.
- دوافق: دولکه، دو حاجه **دو شاخه**.
- دولفیچقانه: ۱) دولکی لیک نزیک؛ ۲) لکی قه لشیو **دو شاخه بهم**
- نزدیک؛ ۲) شاخه شکافت شده.
- دولفیچقانه **نگا: دولفیچقانه**.
- دو甫: ۱) کلک، دو؛ ۲) دوگ، دوگه **دوم: دم**؛ ۲) دنبه.
- دو甫 بدراذان: ماویدان، مولدت دان **مهلت دادن**.
- دو甫 دریش: مدلیکه **پرنده‌ای است**.
- دو甫 دوچک: هدمیشه لهشون، که سی هدمیشه به شوین که سیکه و به **وابسته سمع**.
- دو甫 ده هوول: زگ له ورین، چهوره **طفیلی**.
- دو甫 روچی: کلکه ریوی، گیایه که **گیاهی است**.
- دو甫 ره‌پ: کلک هله لنه کننه **دم جنبانک**.
- دو甫 ره‌پک: مدلیکی و ک چو لکه که به **پرنده‌ای از گنجشک سانان**.
- دو甫 سنگ: جوری کلویه کلکی ره و هله لگمراوه و به **نوعی ملخ**.
- دو甫 سورک: جوری همرو، هرمی لا سوره **نوعی گلابی**.
- دو甫ک: ۱) گولینگهدی خورجین؛ ۲) غولامی چهل و مل، کلکه؛ ۳) به رساوی پاش خدرمان، جی خدرمان مال؛ ۴) ده ستندوی هیشه **۱) منگوله خورجین؛ ۲) غلام سمع؛ ۳) پسمانده خرمان؛ ۴) دستگیره خیش**.
- دو甫کی: دوایی، له باشان **بعداً**.
- دو甫 مه ساس: تاق تاق کمه **شباهنگ**.
- دو甫 مه ساسه: قشقله، فرق **زاجه**.
- دو甫ه‌ک: خشلی مل که به کارچه بی **گردن بند به صورت حلقه**.
- دو甫ه‌لان: دوف دوچک **نگا: دوف دوچک**.
- دو甫ه‌لانک: دوقدوچک **تابع سمع**.
- دو甫 له رزینک: کلک هله لنه کننه، به رگایلکه **دم جنبانک**.
- دو甫: ۱) گوله باتون که له که ناری عابا و جلکی ده درون؛ ۲) عیشت، زله له پشت مل؛ ۳) گوپیال، دارده سنتی سفر نهستور؛ ۴) لی دان، لئی خستن؛ ۵) مادامی رهش **۱) بافتہ سبیعی حاشیه لباس؛**

- ۴) ناوآسیاب.
- دولاب: (۱) دولاب: (۲) جنگهدی حلقه له دیواردا؛ (۳) فیل و مه کرف
- (۱) نگا: دولاب؛ (۲) کمد؛ (۳) حیله، نارو.
- دولابه: (۱) جنگهدی جلکان له دیواردا؛ (۲) کونی جنگه دولاش
- (۱) کمد؛ (۲) سوراخ دیوار؛ (۳) جای ناو آسیا.
- دولاخ: (۱) پدله ک پیچ؛ (۲) قوتی رهشی سهربوشی زنانه؛ (۳) ساق پیچ؛ (۲) چاقچور.
- دولازه: دورروی خود گهله هم سو کدم ریک خمر؛ دور روی با همه بدظاهر دوست.
- دولاف: دولی ناش؛ ناو آسیا.
- دولانه: به دولایی؛ دولایه.
- دولاؤ: گوندیکه له لای سنه روتانی است.
- دولایی: جنگهدی تالقمریز له درگا دا رزه در.
- دول بون: خلور بونمه، گلاره و بون غلتیدن از بالا به پایین.
- دولبهر: دلبهره؛ دلبر.
- دولپا: (۱) دیویکی چیروکان که سواری ملی خندلک ده بو؛ (۲) بریتی له ده س هله کری چهل و مل: (وهک دولپا سواری شانم بوه ده ستم لئی بدرنادا)؛ (۱) دیو افسانه ای؛ (۲) کنایه از دست برندار.
- دولدرمه: دوندرمه، چلوره، بهسته نی بستنی.
- دولدوز: کهستی کیسه هی دو ده دروی دوزنده کیسه دوغ چرمین.
- دولچه: سه تلی چدرمین؛ دولچه.
- دول قریسک: تهشی ریسک، بالداریکه پرندہ ای است.
- دولقان: دولکی داری لیک نزیک دوشاخه درخت نزدیک بهم.
- دولک: (۱) دوحاچه؛ (۲) داروکه تاشر او؛ (۱) دوشاخه؛ (۲) چوب تراشیده.
- دولک: شیوه له دره بسیار کوچک.
- دولکان: خواره که پیچه که اریب، کج.
- دولکانه: دولک نگا؛ دولک.
- دولکرن: خلور کردنمه غلتانیدن از بالا.
- دولکه: دولکه پارچ.
- دولکه: ده فری سهرتاواله لیودار بو ناو پارچ.
- دولگه: هله ستنی دلخوشکه ره شعر مدح.
- دولله ک: ده لمه ک نگا؛ ده لمه ک.
- دوللمه: سهوزی جاتی دانه و لمه تیکراوی کولیندراو دلمه.
- دولو: (۱) بمن به دولایی؛ (۲) دو خالی گهنجه قده؛ (۱) نخ دولایه؛ (۲) برگی در ورق بازی.
- دولور: برودا که فتگ دمر.
- دولوره: برودا که تو ف دمر.
- دولوله: جوری تفندنگ بو راون نوعی تفندگ شکار، دولول.
- دولونه: به دولایی، بمن به دولایه دلایه.
- دولوه: تهشتی دارین بو همویر شیلان ظرف چوبین خبر.
- دولکه لکیش: دولکیش؛ دولکیش دودکش.
- دولکه لکیگر: دولکیش دودکش.
- دولکیل: دولکل دود.
- دولکیلی: دولکل لایوی، زمش هد لگه راو به دولکل سیاه شده از دود.
- دولگ: (۱) پاشه لی مهر، دوف؛ (۲) بهزی سهربیشی و شتر؛ (۱) دنبه؛ (۲) کوهان.
- دولگاسنه: وهرد، دوچار شوکراو دو بار شخم زدن.
- دولگرد: (۱) برمآل، پارچه یه ک که نویزی له سهربده کری؛ (۲) جوری جاجم؛ (۱) جانماز؛ (۲) نوعی جاجم.
- دولگردی: جاجم جاجم.
- دولگلاشکو: داری دولک بو قوجه قانی لاستیک، دارلاستیک، دولکه دلچشمی داری داری دولک چوب دوشاخه تیر کمان.
- دولگمه: دگمه، قوچه، پسکوچ تکمه.
- دولگمه و دولاب: زه بیمه که له بن سیخمه ده بمسری و ممک بمرز ده کاته و زیوری است زیر یلک بندند.
- دولگمه و قه بتان: که تاره سو خمه زنانه سجاف یلک زنانه.
- دولگور: دولگرد نگا؛ دولگرد.
- دولگورد: دولگرد نگا؛ دولگرد.
- دولگوردی: دولگورد نگا؛ دولگورد.
- دولگومان: دولل دوشک متعدد.
- دولگومانی: دوللی تردد.
- دولگون: گری کویره گره کور.
- دولگونه: گیای دوسهره گیاهی است.
- دولگوه: داریکی دوسهره بو درک کوتان چوب دوشاخه خارکوبی.
- دولگه: (۱) دوگ، دوف؛ (۲) بهزی سهربیشی و شتر؛ (۱) دنبه؛ (۲) کوهان شتر.
- دولگهم: شتنی که له چادری ده هالین بو گرم بون پارچه ای که گرد خیمه پیچند.
- دولگیان: زنی زک بر حامله.
- دولگیسن: دولگاسنه دوبار شخم زده.
- دول: بیچو، ندوه و نوه و چرک بچه.
- دول: (۱) گه لی، شیبو، ده ره؛ (۲) کیسه هی چه رمین بو ناو، بو دو؛ (۳) پارچه زموی راست؛ (۴) دولی ده سک، ده فری گه نسم کوتان بو سواوار؛ (۵) ددهول؛ (۶) خلور، گلار؛ (۷) گاسنی سه رچمه ما؛ (۸) وشمی دندی منالی سواوا بو میز کردن: (دول دول)؛ (۱) دره؛ (۲) دهه؛ (۳) کیسه چرمی برای مایع؛ (۴) زمین هموار؛ (۵) طرف دانه کوبی؛ (۶) دهل؛ (۷) گاوانهن خمیده؛ (۸) حرف تحریک بجه برای شاشیدن.
- دول نهندگیو: ده هول زدن دهل زن.
- دول: (۱) له دو تهره ف؛ (۲) قمد کراو؛ (۳) چدمیو ف؛ (۱) از دو جانب؛ (۲) تاشده؛ (۳) خمیده.
- دولاب: (۱) چه رخ ناوکشان؛ (۲) خمده ک؛ (۳) تو بی تاش؛ (۴) دولاش
- (۱) چرخ آبکشی؛ (۲) دوک نخ ریسی؛ (۳) توب پرهدار آسیاب؛

- دوله شقان: چوارمه شقی، له سمر چوکان **دو زانو** نشستن.
- دوله شقه کی: چوارمه شقی **دو زانو** نشستن.
- دوله قهسه ک: بالدار **که** پرنده ای است.
- دوله ک: دنبه **گ** **تبک.**
- دوله کژهن: دنبه **گ** **لیده رف** **تبک** نواز.
- دوله مل: دمل، قوین، کوان **ک** **دمل.**
- دوله له ک: دملک، دنبه **گ** **تبک.**
- دوله کژهن: دنبه **گ** **لیده رف** **تبک** نواز.
- دوله می: نیوان، مابین **ف** **فاصله، میانه.**
- دوله هی: هو زنکی کورده له ملبه ندی زهر کان له کورdestan **نام** **خوگر تو** (۱) پیر نافرشده؛ (۲) تخم مرغ نیم بند.
- دولیان: دولاش **ناؤسیا.**
- دولیانه: با تیری **ناش** **جای** غله هنوز آرد نشده در آسیا.
- دولیلی: دولوله **تفنگ** دولول.
- دوم: (۱) همیشه، دائم؛ (۲) قیلباز؛ (۳) هو زنکی کوچمری کورد؛ (۴) دهل زن.
- ده هول زهن **ک** (۱) دائم؛ (۲) شیاد؛ (۳) نام عشیرتی است؛ (۴) دهل زن.
- دوما: دوا، دواه **پس از** بعد.
- دومات: بدوا و به سرهاتی ناخوش **بلا** و مصیبت.
- دومان: من، تم، تoman **مد، میغ.**
- دوماندن: ده دام بی دان **ادامه دادن.**
- دومانه: گورکه لوقه، قهقره، قورته **پویه، یورتمه.**
- دوماون: مال و کمس و کاری زاو **خانواده داماد.**
- دومایی: (۱) دوابی؛ (۲) تا خری **ک** (۱) نهایت؛ (۲) پسین.
- دومبلان: دملان **دبلان**.
- دومدوك: دندوک، نیکل، ده توک **منقار.**
- دومدیکه: پوش به قوه، زل به قنگه، زل به قونه **سنچاقل.**
- دومره کنی: راسان به چهپ و راست دا بو لیدان **چپ و راست شدن برای زدن.**
- دومقه سک: پدره سلیره که له مالان هیلانه ده کا، حاجی زه شک **چلچله.**
- دوندان: توره مه، بدره عه ولاد **ذریه.**
- دوندرمه: دو لدرمه، بهسته نی، چلوه **بستنی.**
- دوندوک: دندوک، نیکل **منقار.**
- دوندول: کاروانه و شتر، قهقاری و شتر **کاروان شتر.**
- دونده: داری چینگهی گاسن له هدو حاردا، دنده **ف جای گواههن در خیش.**
- دونگ: دوگ **ک** **دبه.**
- دونگز: گیاهه که بنه کمی له زه ویدا و هک داره بونی خوش و ردی ده کهن ده ناو توئنی ده کمن بونی خوش ده **ک** **گیاهی** است بیخش چوبین و خوشبوی.
- دونگله فسه: مدلی مالی که په زی کلکی جوی بوته و **ماکیان** که پر از دمش جدا شده.
- دونگوز: ناوی دوگوند له کورdestan **نام** دو آبادی.
- دونگنه: مدزی قله وی دوگ زل **ک** **گوسفند دنبه گنده چاق.**
- دوله هی: گوندیکی کورdestan به عسی ویرانی کرد **نام روستایی در کورdestan که بعیشها ویران کردند.**
- دولمه: دنبه **گ** **تبک.**
- دولمه شه: دهند شتی خشتی خال خالن گهه میان بین ده کری **دومینو.**
- دولمه هر: (۱) جوت قوشه؛ (۲) نه سبی که موی تولی له دولاوه پیچی خوارده، که کورد به شومی ده زانی **ک** (۱) آدم تحس؛ (۲) اسی که موی پیشانی به دو سوتا دارد. که تزد کردها شوم است.
- دولمه: پشتینده ره شمال له پر بای به هیز **کمر بند سیاه چادر.**

دوبله‌ن: داپوشینی میچ به تله‌زمبهرد سقف را با پلمه سنگ پوشانیدن.

دوبلیا: گوندیکی کوردستان به عسی ویرانی کرد نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دوین: ۱) دوینه، گدنم و دوکشک بو جیشت؛ ۲) قسه کردن، دوان؛ ۳) چهور؛ ۴) تاوجه‌یه که له کوردستان. زیلی باوکی «صلاح‌الدین ایوبی» بوه آش گندم و دوغ کشک؛ ۲۰) سخن گفتن؛ ۳) چرب؛ ۴) منطقه‌ای در کردستان. زادگاه پدر صلاح‌الدین ایوبی بوده.

دوین: ۱) گوتن؛ ۲) قسه کهراف؛ ۱) تکلم؛ ۲) متکلم. دوین: ۱) دوینه، چیشتی گدنم و دوکشک؛ ۲) دوخته؛ ۱) آش گندم و دوغ کشک.

دوینه: دوین نگا: دوین.

دوینه: دوین نگا: دوین.

دوینه‌دوینه: بهزمنی که لوتی ده گدل ورج ده یگیری آهنجی که معركه‌گیرها با آن حیوانات را می‌رقسانند.

دوینی: روزی پیش نمره‌دیروز.

دوینی شهه: دویشمه‌دیرشب.

دوینیکه: دوی دیروز.

ده: ۱) ته، پیشگری کاری ناینده: (ده خوم، ده روم)؛ ۲) نیشانی ده فرایدتی: (ده‌مالدا، خانی ده نیه)، دا؛ ۳) وشمی هان دان: (ده بچو بو ناچی)؛ ۴) یه‌ک و نو؛ ۵) جوئی دابهش کردنی نان له ناو فدقی؛ ۶) بو زورشاندان: (ده‌لوسه، ده خوشد)؛ ۷) سا، نیتر: (ده باشه با قسمی تو بی، ده لیم گهربی)؛ ۸) علامت مستقبل؛ ۹) ظرفیت؛ ۱۰) حرف ترغیب؛ ۱۱) عدد ده؛ ۱۲) نوعی تقسیم با انگشت، نوعی قرعه‌کشی؛ ۱۳) مبالغه؛ ۱۴) پس، دیگر. دهار: دوند، چله پوپه نقطه اوج. ده ب: تخته‌دار تخته.

ده‌با: ۱) لمزه‌ی کدم؛ ۲) قدمی چده کا، بلا: (ده‌با بر وا)؛ ۳) نه‌با، ده‌باواید: (نه‌وی به سه‌من هات ده‌با بمردمایه)؛ ۱) لرزش سبک؛ ۲) بگذار، باشد؛ ۳) پایستی.

ده‌باخ: هه‌لآل‌دانی چهرم، خوش‌کردنی چهرم به تال و مازو دیباخ پوست.

ده‌باخانه: ۱) جیگه‌ی له ده‌باخ‌دان؛ ۲) مزی چهرم ده هه‌لآل‌نان؛ ۱) دیباخ‌خانه؛ ۲) مزد دیباخ.

ده‌باخچی: کهستی چهرم ده‌باخ ده‌داد دیباخ.

ده‌باخ‌خانه: جیگه‌ی ده‌باخ‌دان دیباخ‌خانه.

ده‌باخدان: ۱) خوش‌کردنی چهرم به ده‌رمان؛ ۲) ده‌باخ‌خانه؛ ۱) دیباخی؛ ۲) دیباخ‌خانه.

ده‌بار: ۱) هاوهین، هاوشان؛ ۲) جنی به جنی کردن؛ ۱) هم نیرو؛ ۲) به‌جا اوردن.

ده‌باشیر: ته‌باشیر، گهچی پی‌نوسین گچ تخته‌سیاه.

دونگی: ۱) خاوند دوگ؛ ۲) دواپی، دومایی؛ ۳) هدست؛ ۴) گومان؛ ۵) ناکام؛ ۶) دارای ذنیه؛ ۷) آخر؛ ۸) حس؛ ۹) گمان؛ ۱۰) نتیجه. دونم: بیوانه‌یه که زده‌مینه، له تورکیا ۱۰۰۰ متر و له عیراق ۲۵۰۰ میتری چوار گونه‌یه واحدی برای متراز زمین، در ترکیه برابر با ۱۰۰۰ و در عراق ۲۵۰۰ متر مربع است.

دونی: دوینی، دویکه، روزی پیش نه مرد دیروز.

دونی: بی‌ناکار، نامه‌رد، بی‌فهراف پست و دنی.

دونیم: لدت له ناوه‌راستا دونم.

دونیمه: دونم ف دونیم.

دواوات: داوهت، زه‌ماوه‌ندی بوك جشن عروسی.

دووشکه: شیرین، سیراج ف کتخ.

دووک: دوک ف نگا: دوک.

دووین: دادانی دیوار به قوراف گل اندودن دیوار.

دووه: قدهم، تینی هتاو که هاوینان له زه‌وی هه‌لده‌ستی و ده بینری ف

لهبیب مانندی که در صحراء تاستانها دیده می‌شود.

دووه: دو دوینی، روزی پیش نه مرد دیروز.

دووهک: دوک ف نگا: دوک.

دووه: دویت، قیز، کچ ف دختر.

دووه: دوه‌هم، یه کنی دوای یه کم ف دوم.

دووه‌مین: دومن ف دومی.

دووه‌بیزی: جیاوازی، خومنه خومنه ف دوگانگی، جدایی خواهی.

دووهه‌ژنیک: بدرگایلکه دم جنبانک.

دووهه‌مین: دومن ف دومی.

دووهی: دوه، دوینی ف دیروز.

دووهیشیه: دوگاسته، ورد، دوگیسین ف دوبار شخم زدن.

دووی: ۱) دو، یه ک ده گدل یه ک؛ ۲) دو، دوه؛ ۳) وسار، قسه: (بدوی، له گه‌لمان نادوی)؛ ۱) عدد دو؛ ۲) دی، دیشب، دیروز؛ ۳) سخن.

گفتن.

دویت: کچ، کیز، قیز، کچ، مثالی میوینه، دوت ف دختر.

دویت: زن حیز، بی ناموس ف دیویت، جاکش.

دویت: مهده که‌فدان، ده‌وات، قوتی مهده که‌ب بو به‌رده‌ستان ف دوات.

دویته: دوت ف دختر.

دویجه: لرزین له تا یا له سرما، هه‌ل لرزین ف لرجه از تب با سرما.

دووی: دور ف دور.

دویود: مقس، قیچی، تورتو، مقدست ف قیچی.

دویرد گ: دویرد ف قیچی.

دویزده: دویرد ف قیچی.

دویساندن: شیلان و ته‌باندن به فاج و دهست ف با پا و دست چلانیدن با

فشار.

دویشه: شه‌وی دی، شه‌وا دیتر ف دیشب.

دویکه: دوی، دونی ف دیروز.

دویل: ۱) زویل، پارچه‌ی باریک له چهرم؛ ۲) تله‌زمبهرد؛ ۳) دویل، گملی



- ۲) گور.  
د خودر: رزور ثازار، میرخاس **ف** بسیار زرینگ.  
د خدمت: ۱) چاچنونک، به نیره بی بدن، چاوندنزیر؛ ۲) رکلمزک.  
ر کونی **ف** ۱) حسود؛ ۲) کینه توڑ، تودار.  
د خی: شیتر؟، دیتر؟، وشهیده که بو پرسیار **ف** کلمه سوال، دیگر چه؟،  
پس؟.  
د خیل: ۱) وشهی پازانه وه: (یاخه لیل دخیل کنی عاده د کمردهن /  
توشه وه در مال کمریمان ب مردهن) «مهوله وی»؛ ۲) پهنا بر **ف**  
۱) حرف تمنا؛ ۲) پناهندۀ.  
د خیله: ۱) همی نهی کهی، تهچی وابکمی؛ ۲) داخلمی دوکان **ف**  
۱) زینهار؛ ۲) دخل، قلک.  
د داد: ۱) تبه خشی، تسمیل ده کا؛ ۲) هیما یه بو حیز **ف** ۱) می دهد؛  
۲) کنایه از فاخته.  
د دل چدقین: بیر کردن له شتن که ندت زانیوه **ف** الهام گرفتن.  
د دده: ۱) داده، خوشکی گدوره؛ ۲) کچوله و هرگیر کهی منال؛ ۳) پلک،  
مدت، خوشکی باوک **ف** ۱) خواهر بزرگ؛ ۲) دختربچه لمه؛  
۳) عمه.  
د ده دور گهران: به قوربان و سده دقه یون **ف** قربان و صدقه رفتن.  
د ده دور گیگران: به قوربان کردن **ف** قربان و صدقه کردن.  
د دهی: له گوین، وه کو، چون **ف** همانند، مثل.  
د در: ۱) درگا؛ ۲) نمال، له ژوری خانو به ولاوه؛ ۳) دهشت؛ ۴) بدہ **ف**  
۱) درگاه؛ ۲) بیرون؛ ۳) دشت و صحراء؛ ۴) بدہ.  
د در: مالوں، میجکه بدران دیله سه گ، سه گی، میوینه **ف** مادینه خوک و  
سگ.  
د دراب: درون به تقدیلی درشت **ف** دوخت با بخیه های درشت.  
د درابدان: بمسیره کا درونه وهی جلکی دریز، دانوش تاندن و درون **ف**  
برهم دوختن با بخیه درشت.  
د درایه: درگایه که هله لده درینه وه **ف** دری که بالا می برند.  
د درازون: درازین **ف** نگا: درازین.  
د درازونه: درازین **ف** نگا: درازین.  
د درازین: سه رده رانه **ف** آستانه در.  
د درازینک: درازین **ف** آستانه در.  
د دراشو: زنی بی حمای زمان دریز **ف** زن سلیطه زبان دراز.  
د دراف: ۱) بوار، جیگهی پدرینه وه له ناؤ؛ ۲) جیگمی تاوخوار نمه و پدر  
۱) کدار؛ ۲) محل آب نوشیدن رمه.  
د را فیتن: ۱) لی کم کردنده؛ ۲) هله کانی چیندراو لمبر سرما **ف**  
۱) کم کردن؛ ۲) از بین رفتن کشت براثر بخندان.  
د رامه: به هر هی زوین، حاسلات، حاسل، بارهی زه وین **ف** درآمد  
زمین.  
د رامه د: ده رامه **ف** درآمد زمین.  
د راندن: ۱) پرزو پلاو کردن؛ ۲) بریتی له به فیروزانی مال **ف** پرت  
و پلا کردن؛ ۲) کنایه از بد هدر دادن دارایی.

میوه چینی؛ ۲) بیرون رویم.

د ه ر چینک: تریان **ف** تریان.

د ه ر ح س ي ن: خلیسکان **ف** لغزیدن.

د ه ر خ: ۱) نزیب، لمبه: (شیعره کلم ۵ درخ کردوه): ۲) تمام، شهتل **ف**

۱) از بر، حفظ؛ ۲) نهال.

د ه ر خ س ت: ۱) ناشکارکدن؛ ۲) بوده روهه هاویشن **ف** ۱) ابراز نمودن؛

۲) بیرون انداختن.

د ه ر خ ک: تمام، شهتل **ف** نهال.

د ه ر خ و ا رد: ۱) بی خوراندن: (به زور ده رخواردی دام): ۲) شیاوف

۱) خورانیدن؛ ۲) شایسته.

د ه ر خ و ا س ت: دوا، ته لب **ف** خواسته، طلب.

د ه ر خ و ر د: شیاوف، لاق **ف** شایسته.

د ه ر خ و ن: ده رخونه، سه ریوشی ده فرف **ف** نهبان، در ظرف.

د ه ر خ و ن: ۱) ده رخون: ۲) لیهاتن، ستدان، نه خوشه کی به کسمه **ف**

۱) نهبان: ۲) نوعی بیماری ستور.

د ه ر خ و ن: ده رخونه **ف** نگا: ده رخونه.

د ه ر خ و ن: ده رخون **ف** نهبان.

د ه ر د: ۱) زان، نیش، نازار؛ ۲) ناخوشی، بیماری **ف** ۱) آزار:

۲) بیماری.

د ه ر د آ ن: ۱) ده لاندن، تمره شووع: (ناره قم ۵ هرداوه): ۲) خاوین کردنده

له شتی شل: (تم ناوه ده رده، لیتهی جو گه ده رده): ۳) کوی ده رده:

(سدری له ده ردان ده رناجی) **ف** ۱) تراوش؛ ۲) رفعتن: ۳) جمع درد.

د ه ر د آ ن ک: کیسه ماست و پنیری تازه بوناولی چوران **ف** کیسه ماست

و پنیر تازه که آب تراوش کند.

د ه ر د او ي: نه خوش، بیمار، لهش به بار **ف** بیمار.

د ه ر د بار: ۱) لمش بدار، نه خوش؛ ۲) خمبار **ف** ۱) بیمار؛ ۲) غمبار

د ه ر د کیش: ۱) به نازار؛ ۲) خمهبار **ف** دردمند؛ ۲) غمگین.

د ه ر د گرو: نه خوشی گران **ف** درد صعب العلاج.

د ه ر د مر ده: حمبوانی لاوازی له مردن **ف** حیوان لا غرمودنی.

د ه ر د مه: نهر کی منه، ره نجیبکه من نه یکیشم **ف** زحمتی است بر دوش

من.

د ه ر د مه ن: نه خوش، لهش به بار **ف** دردمند.

د ه ر د مه ن: ده دمدهن **ف** دردمند.

د ه ر د و: ده مینی مهشکه، زاربین **ف** دهانه بند.

د ه ر د و: داخه کمم، بدهاخه و **ف** دریغها.

د ه ر د و ک: ده دونگ، دودل، به گومان **ف** متربد.

د ه ر د ه باریکه: سیل و دیق **ف** بیماری سل.

د ه ر د ه بوره: نه خوشی که **ف** نوعی بیماری است.

د ه ر د ه چپه له: نه خوشی کی منانه، و بیماری اسهال و استفراغ

کودکان.

د ه ر د ه دار: لمش به بار **ف** مبتلا به بیماری.

د ه ر د ه س ت: ۱) تمامده، حائز؛ ۲) یه خسیر، له شهرا گیراو، دبل **ف** ۱) در

د ه ر ب ه س ت ه ب ي: پمیوه ندی داری، به نیلاقه، ده ر ب ایستی **ف** علاقه مندی.

د ه ر ب ه س د: ده ر ب ه س **ف** دریست.

د ه ر ب ه شه: تاوه **ف** تاوه.

د ه ر ب ه بن: ۱) پایه ند، نیلاقه دار، ده ر ب ایس؛ ۲) ده ره، گملی؛ ۳) زنگهی ده ره

گملی؛ ۴) ده سکی ده فر **ف** ۱) علاقه مند؛ ۲) دره تنگ؛ ۳) راه دهانه

دره؛ ۴) دسته ظرف.

د ه ر ب ه ن چه له: در گای له چه ب ه ر **ف** دریافته از ترکه.

د ه ر ب ه ن د: ده ر ب ه ن **ف** نگا: ده ر ب ه ن.

د ه ر ب ب چه: روحنه له ده ر گاو به نچه ره دا **ف** دریچه.

د ه ر ب ب ین: زاربینی مهشکه و ده فری تر **ف** دهانه بند ظرف و خیگ و...

د ه ر ب ب ین ک: ده ر ب ب ین **ف** نگا: ده ر ب ب ین.

د ه ر ب ا چه: ده لینگ، لای زیر وی با تول و ده بی **ف** پاچه شلوار.

د ه ر ب و شک: ده رخونه، سه ریوشی ده فر **ف** سر پوش ظرف.

د ه ر ب ی قین: هم تو قینی چاو، گلنه به ره و ده ره دیار دان **ف** برآمدن چشم.

د ه ر ب ی قیو: چاوی هم تو قیو **ف** حدقه برآمد.

د ه ر ب ه ر آ ن: ۱) له ب ر ده ر چون بو ده ره وه؛ ۲) زهق بون، زوب دیار دان **ف**

۱) بیرون پریدن؛ ۲) بیرون جستن اندام.

د ه ر ب ه ر آ و: ۱) و ده ر ن را و؛ ۲) زهق و زوب **ف** ۱) بیرون رانده؛ ۲) بارز

بیرون جسته.

د ه ر ب ه ر آ ن د: ۱) ده ر کردن له جیگه به ترساندن و زور بوهیان؛ ۲) قوچ

کردنده وی نه تدام: (له مآل ده رم به راند، قونی ده ره راندیبو) **ف**

۱) بیرون راند؛ ۲) بارز تشن دادن.

د ه ر ب ه ر ب ین: ده ر ب ه ر آ ن **ف** نگا: ده ر ب ه ر آ ن.

د ه ر ب ه ر ب ین: که سی کاری ده ر ب ه ر آ ن ده **ف** ۱) بیرون کننده؛ ۲) بارز

نشان دهنده.

د ه ر ب ه ر ب یو: ده ر ب ه ر ا و **ف** نگا: ده ر ب ه ر ا و.

د ه ر ب ه ب: ده ر ب ه ب **ف** تُبیان.

د ه ر ب ه ب: گله و قوچ پوشی به ده خین **ف** تُبیان.

د ه ر ت ه قین: تالقهی دریانه **ف** در کوب.

د ه ر ج ا و: ۱) خاولی حمام؛ ۲) هر چندراویکی پر زه دار **ف** ۱) حوله

حمام؛ ۲) تینده پر ز دار.

د ه ر ج ه و: ده ر ج ا و **ف** نگا: ده ر ج ا و.

د ه ر ج ا ف: ده سه س، ده سرهی ده س **ف** دستمال.

د ه ر ج ا و: ده ر ج ا و **ف** دستمال.

د ه ر ج ا ن: ده ر ب ه ر آ ن **ف** نگا: ده ر ب ه ر آ ن.

د ه ر ج ک: رسیمه، زیر ده رانه، پا زنده در گا **ف** پاشنه ده.

د ه ر ج و: ۱) بونه ده ره وه تویشت: (تازه له مآل ده رچو)؛ ۲) به سه رچو، را بر ده؛

۳) له نه زون سه رکه وت؛ ۴) هه لات، رای کرد: (بوی ده رچو،

تامن لام کرده و کوارای دز ده رچو) **ف** ۱) بیرون رفت؛ ۲) گذشت:

۳) در آزمایش موفق شد؛ ۴) در رفت، فرار کرد.

د ه ر ج و ن: چا و گدی ده رچو **ف** مصادر «ده رچو».

د ه ر ج ی ن: ۱) قرتاله، تریان؛ ۲) بیرون ده ر **ف** ۱) تریان، سبد



دهرمان خور: ۱) زه رخواردو؛ ۲) نه خوشی که دهرمان بُچاره‌ی نه خوشی ده خواه (۱) مسموم؛ ۲) بیماری که دوا می‌خورد.

دهرماندان: سنتوی شوشی دهرمان فروش (تینگو، جونه).

دهرمانداو: دهرمانخوارف مسموم.

دهرمانساز: کسی دهرمانی چاره‌ی نه خوشی دروست ده کاف داروساز.

دهرمانفروش: کسی که کاسبیه‌کدی دهرمان به خده لک فروشته ف داروفروش.

دهرمانانک: تالات و زرده چیوه، به هرات (دیگ ایزار ادویه).

دهرمانکردن: چاره‌کردنی ده دو بین (مداوا).

دهرمانکوت: کسی که باروت سازده کاف باروت ساز، باروت کوب.

دهرمانکه‌ر: چاره‌سازی نه خوش و بریندارف تیمارگر.

دهرماننگا: دهرمانخانه (درمانگاه).

دهرماننگه‌ر: دهرمانساز (داروساز).

دهرمو: دهرمان (نگا: دهرمان).

دهرمه‌جیل: یه نجهره‌ی کون کون له دار که ئودیوی لئی دیار بین غلben.

دهرمه‌جیله: دهرمه‌جیل (غلben).

دهرمه‌نجله: چه په، درگای له تول تندراوف در بافته از ترکه.

دهرمه‌نجه‌له: دهرمه‌نجله (در بافته از ترکه).

دنه‌رنجه: ۱) پله‌ی پهیزه؛ ۲) پله‌کان (۱) پله نرديان؛ ۲) پلکان.

دنه‌رنخون: ۱) سدره و نخون، وهر گرام؛ ۲) ده رخونه‌ی سدر تندوراف (۱) واژگون، دمر؛ ۲) نهنجن تنور.

دنه‌تبردن: هدلنده‌کردن، بین نهودستان (تحمیل نکردن).

دنه‌رنخون: ده رنخون (نگا: ده رنخون).

دنه‌نه‌خین: له سفرزگ راکشان بوتاوخاردنمه‌وه له کانی (دمع خوابیدن برای آب خوردن از چشمها).

دنه‌رو: ۱) گله‌ی تنه‌گه‌به، شیوی تنه‌گ، دولی تمه‌سک؛ ۲) ده رفته‌تی رزگاربون: (خودا ده روی بده‌حمدتی بکاتمه‌وه) (۱) دره تنه‌گ؛ ۲) راه نجات.

دنه‌روازه: درگای گموره، ده ری مه‌زن (در واژه).

دنه‌روازه‌وان: ده رکه‌وان (دریان).

دنه‌روان: ده رکه‌وان (دریان).

دنه‌روایسی: ناتاج، نیاز ( حاجت، نیاز).

دنه‌روبان: ده رکوبان (پیرامون و جلوخانه).

دنه‌رودراوسی: جیرانان، هاوگمه‌ره ک (همسایه‌ها، هم محله).

دنه‌رودو: ده رکوبان (بام و در، پیرامونیهای خانه).

دنه‌روده‌شت: چوّل و سارا، بددهر له تاوایی (دشت و در).

دنه‌رور: به گله‌ی دا سدرکه‌مدون (بالا رفن از دره).

دنه‌روزان: مالینی زیر خه‌رمان (زیر خرم روبی).

دنه‌روزه: پارسه‌کی، گهدایی (گدایی).

دنه‌روزه‌که‌ر: پارسه‌ک، گدای (گدا).

دنه‌روژور: ۱) لای سه‌ره‌وه و بنعوه‌ی قومانش و...؛ ۲) لای تاسکراو نادیار

کشیدن، آختن.

دنه‌رکیشراو: شتی که له شتی هینرا بینه ده (بیر ون کشیده شده).

دنه‌رگ: ده، درگا، زاری ده فرف درگاه، دهانه.

دنه‌رگابون: درگابون (باشند دمل).

دنه‌رگابین: زاربینی ده فرف دهانه‌بند ظرف.

دنه‌رگاخن: براویر، تزه (لبال، بر، مالام).

دنه‌رگاکردن: درگابون (سر بازکردن دمل).

دنه‌رگانه: در اوی که ون چونه زور ده بی بدری (ورودیه).

دنه‌رگست: ده رگستی، ده زگیران (نامزد).

دنه‌رگستی: ده زگیران (نامزد).

دنه‌رگانک: ده رخونه (نهنجان).

دنه‌رگوش: ۱) لانک، ده دیدیک، بیشکه؛ ۲) جولانه‌ی تیدانوستنی منان؛ ۳) ساوای تازه زاوف (۱) گهواره؛ ۲) نو؛ ۳) نوزاد.

دنه‌رگوشادانه: یانگ هینشن به هوی چونه ناو خانوی تازه و سور افتتاح بنا.

دنه‌رگوش: ده رگوش (نگا: ده رگوش).

دنه‌رگه: درگا (ادرگاه).

دنه‌رگله: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد (نام روستایی در کردستان که بعضیها ویران کردن).

دنه‌رگه‌لی: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد (نام روستایی در کردستان که بعضیها ویران کردن).

دنه‌رگه‌وان: ده رکه‌وان (دریان).

دنه‌رگیل: چه په، ده رگای له شول چندراوف در بافته از ترکه.

دنه‌رمال: ۱) به درگانه، ده رکوبان؛ ۲) کمدربه ندی ره شعال؛ ۳) بریتی له ماله گدوره (۱) جلو در؛ ۲) پارچه کمر بند چادر؛ ۳) کنایه از پارگاه.

دنه‌رماله: ۱) دابه‌سته، په روار؛ ۲) بیچوی دره نگ زاو که له مالدا ده هیلدیرتیه‌وه؛ ۳) نوکری که مندلالي ماله گموره بین (۱) په رواری؛ ۲) نوزاد دام که در خانه نگهدارند؛ ۳) نوکر خانه‌زاد.

دنه‌رمالی: ده رماله (نگا: ده رماله).

دنه‌رمان: ۱) نامرایی چاره‌کردنی ده ده؛ ۲) باروت؛ ۳) گوندیکه له نزیک مه‌هایاد (۱) دارو؛ ۲) باروت؛ ۳) روستایی در حومه مهاباد.

دنه‌رماناوا: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد (نام روستایی در کردستان که بعضیها ویران کردن).

دنه‌رمانچه: ده بانچه (تہانچه).

دنه‌رمانچا: چای و شلک، چای هینشتا لئی نهندراوف چای خشک.

دنه‌رمانچه: ده بانچه (تہانچه).

دنه‌رمانچانه: نه رخاخانه، دوکانی ده رمانفروش (داروخانه).

دنه‌رمانخوار: ده رمانخواردو، ده رمانداو، کسی که زه رهی خواردنی (زه خورده).

دنه‌رمانخوارد: ده رمانخوار (زه خورده).

دنه‌رمانخواردو: ده رمانخوار (زه خورده).

دروزه قهت: پی و هستان، باشار، دروست **ف** تاب مقاومت.

دروزه قهت هاتن: پی و هستان، دروست هاتن **ف** تاب مقاومت داشتن.

دروزه ک: ۱) دوره، جه‌حنه: (گوی له واعیز مه‌گره شه و ته ک و تهنا وره

لام / روزی مه‌حسنه به مه گهر بهم خدنه دوزخ به دره ک) **( حاجی**

**قادر)**: ۲) پولیسی دری شار؛ ۳) شوینی نه‌ناس؛ ۴) گمرچی **ف**

۱) جهنم؛ ۲) پلیس برون شهری؛ ۳) جای ناشناس؛ ۴) گرجه.

دروزه که: لاوه کی **ف** خارجی، بیگانه.

دروزه کی: ۱) لاوه کی، خملکی هتدرهان؛ ۲) پولیسی دری شار **ف**

خارجی؛ ۲) پلیس برون شهری.

دروزه گوژنونه: سرپوشی گوژه و تونگه **ف** سرپوش تُنگ و سبو.

دروزه گه: لاوه کی، بیگانه **ف** اجنبي، بیگانه.

دروزه لنگ: ۱) ده‌لینگه دهربیه و رانک، تمبه سه له برج که بهله کی با

داده پوشی؛ ۲) تاو هردو پا له تئز نو بهره زیر **ف** ۱) یاچه شلوار؛ ۲)

میان پاهای از قوزک پا تا زانو.

دروزه لنگ دراؤ: بریتی له روت و شرول **ف** کنایه از زنده پوش و بینوا.

دروزه ماهمی: دره‌ماهمی **ف** خارمه‌ها.

دروزه و: ۱) دره‌وه، بدرا نبهری زوره‌وه؛ ۲) دره، فر **ف** ۱) بیرون؛

۲) دروغ.

دروزه وری: ده‌ره **ف** ملک دور از آبادی.

دروزه وه: ۱) بهرانیه‌ری زوره‌وه؛ ۲) لای بدرجاو؛ ۳) درویه **ف** ۱) بیرون؛

۲) رویه؛ ۳) دروغ است.

دروزه وین: دروزن **ف** دروغگو.

دروزه لبون: توّره بون له بیرکا **ف** ناگهان برآشفت.

دروزه هم: تیکه‌لاؤ، تیک نالو زار **ف** مختلط، درهم.

دروزه هم بدروزه هم: پشیوی و تیکمیل پیکه‌لی: (دبایه کی ده‌ره هم

بدروزه هم) **ف** آشوب و بلیشوی.

دروزه بینان: دره‌هاردن **ف** بیرون آوردن.

دروزه بینار: دره‌هارده **ف** بیرون آورده.

دروزی: درگا **ف** درگاه.

دروزی: ۱) درقه، دره‌وه؛ ۲) بیته‌دهری: (تبایه‌ی چاوت ده‌ری) **ف**

۱) خارج؛ ۲) خارج گردد.

دروزیا: زوریا، به حر **ف** دریا.

دروزیا: ۱) له‌سونگه، له‌بدر؛ ۲) گوی ده‌کرد **ف** ۱) در راه؛ ۲) می‌رید.

دروزیاچه: بیزک، زریوار، به حر **ف** دریاچه.

دروزیاگر: چمنه‌ی ناو ده‌ریا **ف** دزد دریایی.

دروزیایی: ۱) که‌ستی کاری له ده‌ریایه؛ ۲) جانه‌هوری که له ده‌ریا دا

ده‌زی **ف** ۱) کسی که سر و کارش با دریا است؛ ۲) دریازی.

دروزیچه: ۱) دریچه؛ ۲) قالبی توانده‌وهی زیر و زیو **ف** ۱) دریچه؛

۲) قالب ریخته‌گری زرگر.

دروزیختن: ۱) دره‌هاردن؛ ۲) ناشکراکردن، دانه‌خویاکرن **ف**

۱) بیرون آوردن؛ ۲) آشکار کردن.

دروزیان: ده‌رازینک **ف** آستانه در.

۱) رویه و داخل؛ ۲) آشکار و ناییدا.

دروزور کردن: ۱) بریتی له بدره و چابون چونی نه‌خوش؛ ۲) بریتی له تازه‌پاگرتی مثال **ف** ۱) کنایه از شروع به شفا یافتن؛ ۲) کنایه از نوبای گرفتن بجه.

دروست: و هستان، پی و هستان، باشار **ف** تاب مقاومت.

دروست هاتن: ۱) پی و هستان، ده‌ره قهت هاتن؛ ۲) ده‌بردن **ف** ۱) تاب مقاومت داشتن؛ ۲) تحمل کردن.

دروم: گ، گه‌گرت، مان گرت **ف** اعتصاب.

دروم: ده‌چم، نه‌چم **ف** می‌روم.

دروون: ۱) زوره‌وه، ناوه‌وه؛ ۲) بیر و بروای دل **ف** ۱) داخل؛ ۲) نهاد.

درووده‌های: ده‌رده‌دهر، ناواره **ف** آواره.

دروون: ۱) ده‌بند؛ ۲) زاربین **ف** ۱) دربند؛ ۲) دهانه بند.

دروونجه‌له: ده‌رمه جیل **ف** غلبک.

درویش: ۱) عهدوال، بی‌مال و حال، ره‌بیه؛ ۲) مرید طریقت قادریه.

دروزه: گدلی، دول، سیو **ف** دره.

دروهات‌گ: ۱) ده‌کشراو بونه‌وه؛ ۲) فیره کارکراو، راهینه او **ف**

برکشیده؛ ۲) آماده کار شده، کار یاد گرفته.

دروهاتن: ۱) ده‌رکشان؛ ۲) راههاتن له کار **ف** ۱) برکشیده شدن؛

۲) کارآزمودگی.

دروهاتو: ۱) ده‌رکشاو؛ ۲) راههاتو **ف** ۱) برکشیده؛ ۲) تجری‌هدیده.

دروهانین: ده‌رکشان، ده‌رینان **ف** بیرون آوردن.

دروهاروردن: ده‌رهاون **ف** بیرون آوردن.

دروهارورده: ده‌رهاتو **ف** بیرون آورده.

دروهایوش: هدایوس، جیاکه‌زده له شافت **ف** بیرون انداز.

دروهایوشان: هدایوان **ف** بیرون اندازی.

دروهایوشران: ده‌رهاون **ف** بیرون اندازی.

دروهایوشراو: جیاوه‌کریا، فری دریاوف **ف** بیرون انداخته.

دروهایوشر: ده‌رهاون **ف** بیرون انداز.

دروهایوشتن: ۱) ده‌رهاون **ف** بیرون اندازی.

انداختن: ۱) پزمردن و خشک شدن کشت از سرمای سخت.

دروهه‌بله: جوری تری سوری ده‌نک گهوره **ف** نوعی انگور.

دروهه‌گ: مه‌زتی زور به ده‌سته‌لات **ف** خان بزرگ.

دروهه‌گی: ۱) ولاتی بی ده‌وله و بدره‌کمی خان و تاغایان؛ ۲) بریتی

له زورداری و کله‌کایی کردن: (به ده‌هه‌گی خواردی) **ف**

۱) خان خانی، ملوك الطوابقی؛ ۲) کنایه از گردن کلفتی و زورگویی.

دروهه‌ج: ۱) پله‌ی نه‌دیوان؛ ۲) پلیکان، قالدرمه **ف** ۱) پله نزدیان؛ ۲) پله.

نرده.

دروهه‌جده: پله، پایه **ف** درجه، رتبه.

دروهه‌دوا: شوین که‌فت، دانه‌دو **ف** پیگیری.

دروهه‌را: باع و زمینی دور له تاوایی **ف** ملک دور از آبادی.

دروهه‌ر: ده‌ره **ف** ملک دور از آبادی.

- دەزوران: دەزپیران **ف** نامزد.
- دەزولە: باریکەيدىك كە وەك هەۋادەزولە شتى لىچق دا دەبىندى **ف** نخ  
مانىدى كە در چىز لىزج ھنگام رېختن دىدە مى شود.
- دەزولە كىردن: تازە پەرەو توندچۇنى شتى تراو **F** شروع منعقد شدن  
آبىكى.
- دەزى: (1) دەزگ، دەزو؛ (2) كەمرواوى؛ (3) برىتى لە شىوى كۈن **ف** (1)  
نخ؛ (2) كەفك زىدە؛ (3) آش كەنه.
- دەزى: بىچۇرى دەبىن **F** مى زايد.
- دەز: (1) دەكارىنە كىراو دەست لى ئىدرار؛ (2) داغ، بە ئاستى سۇرەوە بۇ  
چىزاندن؛ (3) دورەپەزىزى، پارىز **F** (1) بىكى دەست ئىخورىدە؛ (2) داغ  
گۈزىردن؛ (3) پەزهيز.
- دەزانچۇن: ئىشى زۆرى تەندام لە سەرمان **F** درد شىدەي اندام از سرما.
- دەزانىن: داغ كەردىنى دادانى ئىشلەپ داغ گەداشتىن بىر دندان.
- دەزى: (1) نامىرى، دەمىتى، ئەزى؛ (2) دەھىنلى، ھېزىلە **F** (1) مى زىد؛  
(2) ارۇش دارد، مى ارزد.
- دەزى: (1) مەشكە دە جۇلەدایە؛ (2) نامىرى **F** (1) مەشك تکان مى خورد؛  
(2) زىندىگى مى كىند.
- دەس: (1) لە جومگەوه بەرەزىر؛ (2) بال، لە سەر يەنجەوه تاشان؛  
(3) گەممەيدىك، جارىكى كايە: (با دەسىنى كايەبىكىن)؛ (4) كەل و يەلى  
تووا: (دو دەس لى ياسىيان بوسەندوو)؛ (5) لە گۈين، وەك: (ئەم گەنەم  
دەسىنى نەوگەنەمەيە)؛ (6) نۇرە لە قوماردا: (دەس منه بازى بىكمە)؛ (7)  
ماوەيەك خەدو: (يەك دەس خەفتە)؛ (8) جاربۇغان: (دەسىكىيان گاواه)  
**F** (1) از مەج تاسىرانگىشتان؛ (2) از سارانگشتان تاشانە؛ (3) دەست دە  
بازى؛ (4) دەست لى ياسى؛ (5) مانىند، مەتلۇ؛ (6) نوبت بازى؛ (7) مەدى  
خواب؛ (8) واحد جىاع.
- دەسا: (1) جاڭدەۋايدە؛ (2) وىشە دىنەدان: (دەسا بىرق)؛ (3) دەئىتر **F**  
(1) پىس؛ (2) كلمە تشجع؛ (3) پىس دېگىر.
- دەس تاڭىر: هيچ نەبىن **F** لاقلىق، اقلا.
- دەسادەھى: دە دەس بىن بىكە **F** پىس شروع كىن.
- دەساز: دە ستار، تاسىباوي دەستى **F** دىستاس.
- دەسارت: كاسىسى بە دۇدى و بۇدى **F** كىسابت حرام.
- دەسازۇ: (1) دىسمەر، رام، كەھۋى، كەدى، كەمدى؛ (2) دەس پىاهىنراو **F**  
(1) رام شىدە؛ (2) با دەست مالىيە.
- دەساڭر: دەستەچىلە، بىرۇپوش بۇ تاڭىر كەرنەدە **F** افروزىنە.
- دەسامو: شەمامە، جورىنى گۈركە چۈكۈلە پىر بە دەست و خال خال **F**  
دەستبۇ.
- دەسان: (1) چەند دەسىنى؛ (2) چىرۇك، حەقايدەت **F** (1) دەستەها؛  
(2) داستان.
- دەسانىدەس: نزىك و بەرانبەر بە يەك: (گوندى ئىيمە و گوندى ئىيە  
دەساندەسنىن) **F** بىرابىر و بەم نزىدик.
- دەسانقەست: دەستى، قەستى **F** عمدا.
- دەساو: (1) تامى دەستى چىشت لېنەر: (دەساو خوشە)؛ (2) ھەۋىرى
- دەرىنان: دەرىنان **F** بېرون آوردىن.
- دەرىنان: دەرھاۋىدىن **F** بېرون آوردىن.
- دەز: مالۇس، بەرازى مىن **F** گۈز مادە.
- دەز بىر: گۈيكار، فرييودەر، خايپىتوك **F** فرييپەندە، كلاه بىردار.
- دەز بىرى: كارى فرييودان لە مامەلە **F** كلاه بىردارى.
- دەز بىرىن: دەز بىرى **F** كلاه بىردارى.
- دەز بىزاوتىن: (1) بە دەست ئازاردان؛ (2) تونىد كاركىردن **F** (1) با دەست  
اذىت كىردن؛ (2) سرىمع كار كىردن.
- دەز بىزىپۇ: بەدەفرە، ناتارام، بەدەست ئازارده رەپ ئازارام، سلۇغ، اذىت كىن.
- دەز بىزىپۇي: ناتارامى، بەدەست ئازاردان **F** ناتارامى.
- دەز بىلىن: دە سازە، مەنالىپىچ لە بىشكە دا **F** بىچەپىدە در گەھوارە.
- دەز بىلىنك: دەز بىلىن **F** ناكى: دەز بىلىن.
- دەز بەجى: ھەر نەلحان، ھەر تىستە **F** فوراً.
- دەز بەردار: دەست ھەلگىرتو، واژھىن **F** دەست بىردار.
- دەز بىران: كېرىۋ كۈرۈ كە بېرە بىنە زىن و مېرىد **F** نامزد.
- دەز بىبن: رىستە قۇلى شوان كە شەۋىسەرىكى دە مەلى سەرگەلە دە خا **F**  
رسەتە رايىت چۈيان و نەخان.
- دەز بىنلىك: خىشل و زەنبىرى جومگەھى دەست، دەستەوانى دە زىن و مۇرۇ  
**F** دەستىند زىنتى.
- دەز گەڭ: تالى لە لوڭە رىسىراوى زۇر بارىيك **F** نخ.
- دەز گا: (1) ئاستى چەرم لە سەرگەتكانى پېنەچى؛ (2) مەكتە؛ (3) برىتى لە  
خانو بەرەي خوش و زىل؛ (4) برىتى لە نان و خوانى جوان و زۇر؛  
(5) سەدانى تاسىڭىز؛ (6) ئەنگىشىلە دورىمان **F** (1) دەستىگە،  
كەفس كوبى؛ (2) ماشىن؛ (3) كىنايە از كاخ؛ (4) كىنايە از سەرە رېنگىن؛  
(5) سەدان آھىگەن؛ (6) اھىگەستانە.
- دەز گەرگىر: (1) دەز بىران؛ (2) پەرۈۋى شتى گەرم بىن گەرتىن؛ (3) ورده والىمى  
چەرجى **F** (1) نامزد؛ (2) وصلە بىرائى گەرفتن چىز داغ؛ (3) كالاى  
پىلەور.
- دەز گەرتى: دەز بىران **F** نامزد.
- دەز گەرگە: بەرۈۋى شتى گەرم بىن گەرتىن، دەز گەرگە دەستىگەرە بىرائى چىز داغ  
گەرفتن.
- دەز گەوان: وەستاي مەكتە، نۇساي ماشىن **F** مەكانىك.
- دەز گەپىن: دەز گەرگە **F** وصلە دەستىگەرە.
- دەز گەپىن: فروشىرى گەرىيىدە بىن دوكان **F** بىلەور، فروشىندا سەرپاپى،  
دەستقەوش.
- دەز گەپىن: دەز بىران **F** نامزد.
- دەز گەپىن: باربۇ، يارمەتى مالى **F** كەمك و مەساعدت مالى.
- دەز گەپىن: دەز گەرگە **F** وصلە دەستىگەرە.
- دەز گەپىن: دەز گەپىن **F** مەساعدت مالى.
- دەز گەپىن: سەرمەيان، سەرمەيە **F** سەرمەيە.
- دەز گەپىن: دەستنۈرۈپ **F** وضۇ، دەست نەماز.
- دەز گەپىن: دەز گەپىن **F** نخ.

گرفته.

دهس بهستن: هوی بیکار بون **ف** از کار و داشتن.

دهس بهسته: ۱) دهست بدستراو؛ ۲) کار لدهست نه هاتو، دهستوی سیی؛ ۳) بریتی له خو بددهستمه دانی بین لام و جوم **ف** دست بسته؛ ۴) بی دست و پا، ناتوان در انجام کار؛ ۵) کنایه از تسلیم بدون قید و شرط.

دهس بهسه: دهس بهسته **ف** نگا: دهس بهسته.

دهس بهسمر: زیر چاویری پولیس **ف** تحت المراقبه.

دهس بهسمر داگرتن: داگیر کردن **ف** غصب.

دهس بهسمر داگرتن: دهس بهسمر داگرتن **ف** غصب.

دهس بهسینه: له خدمت که سی راوه ستان **ف** دست بهسینه ایستادن. دهسبینه: ۱) کله پجه، قفلی دهستی بهندی؛ ۲) پیش بهندی یه کسم **ف** ۱) دستبند زندانی؛ ۲) دستبند سور.

دهسبینه نه: دهسبین **ف** نگا: دهسبین.

دهس بهیه خه: به گزیه کتر اچون، به شهزه هاتن **ف** دست به یخه شدن.

دهس بین: ده زین **ف** نگا: ده زین.

دهسبینک: ده زینک، موجه وانه **ف** زیور مج دست.

دهسپاچه: سرگردان و شیواو **ف** دستپاچه.

دهسپاک: نهمن **ف** امین.

دهسانکردنوه: پارسکی کردن، سوالکمری **ف** گدایی.

دهسانکرنوه: دهسانکرنوه **ف** گدایی.

دهس بر: بریتی له دهوله مهند، پولدار، زنگن **ف** کنایه از ثروتمند.

دهسپه: تاوهینانوه به دهست، جلق **ف** جلق، استمناء.

دهسپه رزان: ده فرهت پیدا کردن، پیکران: (دهست دهه رژی

کار یکدی؟ دهسم نایه رژی) **ف** مجال یافتن.

دهسپه رزان: ده سپه رزان **ف** مجال یافتن.

دهس پیماگرتن: ۱) دهس به تاگرا داشتن؛ ۲) داگیر کردن **ف** ۱) دست

بر آتش گداشتن: ۲) اشغال کردن.

دهسبیچ: ۱) ده زلین؛ ۲) پدرؤی لدهست پیچانی نانکمر **ف** ۱) بچه بند

در گهواره؛ ۲) وصله تانوا که بر مج پیچد.

دهسبیچک: خوری که تهشی رس له جمگدی دههالیتی **ف** بشمی که

دوک رس بر مج بند.

دهس پیچه نه: ده سپیچک **ف** نگا: ده سپیچک.

دهسبیس: نائمه مین، سیرمه خور **ف** دله دزد.

دهسبیشکه ری: پیش که سی وه کار که وتن: (من دهسبیشکه ریم کرد له

به خیر هینان) **ف** زودتر به کار افتادن.

دهسبیک: سهره تا **ف** سر آغاز.

دهسبیکردن: سده تا دامه زاندن، سرپیک خوش کردن **ف** شروع

کردن.

دهسبیکردن: ده سپیکردن **ف** شروع کردن.

دهس پیوه گرتن: تا گداری له مال و رست **ف** صرفه جویی.

دهست: دهس **ف** نگا: دهس.

جاریک نان کردن: (دهساوی همویرمان شیلا)؛ ۳) تهرزی به خیو  
کردنی مالات: (دهساوی چاکه هدر مالیک نهوده خیوی کا زو قدملو

دهبی): ۴) بریتی له تاودهست؛ ۵) تاوه ناویدیری که به تدبیا که سیک  
نه کری: (تاوه کهی دهساوی که ده گاته سمر زهی) **ف** ۱) مزه

دهست پخت؛ ۲) خمیر یکبار نان بزی؛ ۳) ویزگی در خوراک دادن دام؛  
۴) کنایه از مستراح؛ ۵) مقداری آپ که آبیاری با آن در توان یک نفر  
نشاشد.

دهساوان: دهساوانگ **ف** دسته هاون.

دهساودهس: ۱) له گه زدا؛ ۲) تمهه **ف** ۱) در گردش؛ ۲) طفره رفت.

دهساور: دهساگر **ف** افر و زنه.

دهساویز: ۱) پلپ، بیانگ؛ ۲) دیاری، یشکیش، سهوقات **ف**  
۱) بیانه؛ ۲) ارمغان.

دهساویز: ۱) یلامار، هیرش، گهمارو، هد لمدت؛ ۲) هسیی به چه پوکان:

۳) ماوهی به ردها ویشن **ف** ۱) حمله؛ ۲) اسب نازارام؛ ۳) مسافت

سنگ پرت کردن.

دهسباد: دهست بلاو، مال به فیر و در **ف** ولخرج.

دهسبازی: گمه و گالتنه به دهست له یه کتردان: (کچ و کور خمریکی

دهسبازی بون) **ف** شوخی دستبازی.

دهسباندهس: گدوره تر، به هیزتر، زیاتر **ف** بالا دست تر.

دهس بان دهس نیان: بیکارمانوه **ف** کنایه از بیکار ماندن.

دهسبیر: ده زیر **ف** کلاه بردار.

دهسبیار: دهسته برآ، هموالی نزیک **ف** دوست برادرخوانده.

دهسبیری: گزیکاری، فریودانی خد لک **ف** کلاه برداری.

دهسبیرین: ده زیرین **ف** کلاه برداری.

دهسبلاو: ده سپاد **ف** ولخرج.

دهس بو بردن: ۱) دهست له قون دانی که سی؛ ۲) دهست بو خوراک

دریز کردن **ف** ۱) کنایه از انگلک کردن؛ ۲) دست دراز کردن برای

خوراک.

دهس بو بوده: بریتی له زینی نه مرنه ری، فه قیری **ف** کنایه از زندگی بخور

و نمیر.

دهس بو هینان: دهس بو بردن **ف** نگا: دهس بو بردن.

دهسبه تعال: بی کار **ف** بیکار.

دهسبه جی: هر لجه جی، ده زبه جی **ف** فوراً.

دهسبه دهس: ۱) نهدغ به نهدغ؛ ۲) دهستاودهست له گه زدا، به رواج **ف**

۱) نقداً؛ ۲) در گردش و رایج.

دهسبه ردار: دهس هله لکر، واژه هن **ف** دست بردار.

دهس به ردان: ۱) واژه هن: (دهسی له کار به ردا)؛ ۲) جدایی، دوری

**ف** ۱) دست برداشت؛ ۲) دوری گزیدن.

دهسبه زاخا کردن: فریودان و زیان لئی دان **ف** فریب دادن و آسیب

رساندن.

دهسبه زاخوا کردن: دهسبه زاخا کردن **ف** فریب دادن و زیان رساندن.

دهس به زرانی: دهس به ته زنو، خدمیار، مات **ف** زانوی غم در بغل

- رساندن.
- دهست بدسره: دهس بدسره **ف** تحت مراقبت. بازداشت.
- دهست بهسهراگرتن: دهسبهسهراگرتن **ف** غصب.
- دهست بهسهردآگرتن: دهسبهسهراگرتن **ف** غصب.
- دهست بهقرپ: دهسباد **ف** ولخرج.
- دهست بهند: دهس بهن **ف** نگا: دهسبهنه.
- دهستبهرن: دهسبهره **ف** جلق.
- دهستبهرزان: دهس بهرزان **ف** نگا: دسبهرهزان.
- دهستبیاگرتن: ۱) مالداری کردن له نازوقدا؛ ۲) داگیر کردن **ف** (۱) جیره بندی کردن آذوقه؛ ۲) اشغال کردن.
- دهست پیچک: دهس پیچک **ف** نگا: دهس پیچک.
- دهست پیچجهک: دهس پیچک **ف** نگا: دهس پیچک.
- دهست پیداهیتان: ۱) دامالین بهدهست؛ ۲) تمداو راماشتن **ف** (۱) دستمالی؛ ۲) خانه رویی بهوسیله دزد.
- دهست پیس: دزی خوبی **لله**، نائمه مین **ف** دلدرزد.
- دهست پیسمی: نائمه مین **ف** دلدرزدی.
- دهست پیشکهربی: دهس پیشکهربی **ف** نگا: دهس پیشکهربی.
- دهست پیکردن: دهس پیکردن **ف** شروع کردن.
- دهست پیوه گرتن: گیرانده له خدرج **ف** صرفه جویی.
- دهست پیوه نان: بریتی له دهر کردن، له کوک خو کردن و **ف** دک کردن.
- دهست تمنک: کدم دهست. نداراف **ف** فقیر، ناتوان.
- دهست تنهنکی: کدم دهستی، بیدهستی **ف** ناتوانی، فقر.
- دهست تنهنگ: نمداراف **ف** فقیر.
- دهست تنهنگی: دهستنهنگی **ف** تنگ دستی.
- دهست تی و هردان: خدریک بون ده گهلو **ف** مشغول بودن.
- دهستچن: ۱) بهدهست ته نراو؛ ۲) میوهی به دهست چنراوف **ف** (۱) دستباف؛ ۲) میوه دستچن.
- دهستچین: شیناوردی توموه شاو، بهرانیه ری خورست **ف** رستنی کاشته شده، مقابل خودرو.
- دهست خستن: وه گیرهینان، به گیرهینان **ف** گیر آوردن.
- دهست خوشانه: ۱) ندو پارهی که بهدرنهده قومار دهی به خشی؛ ۲) پاداشی کاری جوان؛ ۳) شیرنی دان به وستا یان شاگرد **ف**.
- دهستخوش در قمار: ۱) جایزه؛ ۳) انعام دادن به استاد یا شاگرد.
- دهست خدت: بهدهست نوسراو، نامه **ف** دستخط، نامه.
- دهستدان: لوان، ممکن بون **ف** ممکن شدن.
- دهست راگرن: دوسکرنهوه، به گردو زمانچون **ف** مقاومت در جنگ.
- دهست راگرتن: سه برکردن، بمس کردن له کار، لئی راوه ستان **ف** دست نگهداشتن، متوقف کردن کار.
- دهسترهس: شتی که دهستی بین راگات **ف** دسترس.
- دهسترهش: کهستی که خیری له دهستی نابین **ف** کسی که از دستش خیر نبینند.
- دهستریز: گولله تدقینی زور و تیکرایی **ف** رگبار گلو له.
- دهستار: دهسار **ف** نگا: دهسار.
- دهستارو: دهسازو **ف** نگا: دهسازو.
- دهستان: دهسان **ف** نگا: دهسان.
- دهستاو: دهساو **ف** نگا: دهساو.
- دهستاوهست: دهساوهدهس **ف** نگا: دهساوهدهس.
- دهستاوز: دهساوز **ف** نگا: دهساوز.
- دهستاوز: دهساوز **ف** نگا: دهساوز.
- دهستاوز: دهساوز **ف** نگا: دهساوز.
- دهست بادان: ۱) روزر لئی کردن؛ ۲) فیل لئی کردن، دهسیزین؛ ۳) فیزو دعه عیه کردن **ف** (۱) زورگفتن؛ ۲) کلاه گذاشتن؛ ۳) اظهار تکبر کردن.
- دهستبازی: دهسبازی **ف** نگا: دهسبازی.
- دهست بددهست: بهرانیه له کاید **ف** مساوی شدن در بازی.
- دهست بردن: دهست برن **ف** نگا: دهست برن.
- دهست برون: کارکردن، یقadam **ف** اقدام.
- دهستبرین: دهزبرین **ف** نگا: دهزبرین.
- دهست بزاوتن: ده بزاوتن **ف** نگا: ده بزاوتن.
- دهست بزبیو: ده بزبیو **ف** نگا: ده بزبیو.
- دهست بزبیوی: ده بزبیوی **ف** نگا: ده بزبیوی.
- دهست بشول: خو تیه له قوتین، لا یره سهن **ف** فضول.
- دهست بلاو: دهسیلاو دهسباد **ف** ولخرج.
- دهست بلندکردن: دهست کردن وه، به گردو زمانا چون **ف** در برابر دشمن مقاومت کردن.
- دهست بوبردن: دهس بوبردن **ف** نگا: دهس بوبردن.
- دهستبوروی: قسه زلی پیک نه هین، دم هه راشی بیکار **ف** پر حرف بیکاره.
- دهستبوون: ده سرویشتویی **ف** تسلط.
- دهستبوها: مزی ده لالی **ف** مزد دلالی.
- دهست بوهیتان: دهس بوبردن **ف** نگا: دهس بوبردن.
- دهست به تاوگه یاتدن: بریتی له چونه سه رستاوهست **ف** کنایه از مستراح رفتن.
- دهست به ثهزنو: غدمیار، مات **ف** غمناک.
- دهست به تعال: ۱) دهست والا، دهست تندگ؛ ۲) بیکار **ف**
- (۱) تندگ دست؛ ۲) بیکار.
- دهست به جی: ده زیه جی **ف** فوراً.
- دهست به دهست: دهس به دهس **ف** نگا: دهس به دهس.
- دهست به ردا: وازهین، ده زیه ردار **ف** دست بردار.
- دهست به مردان: دهس به مردان **ف** نگا: دهس به مردان.
- دهست به مردایی: ۱) دهست هله گرتون؛ ۲) دهست بلاو مال به فیروزه دهست به مردایی؛ ۲) دست و دلیاز.
- دهست به مردهه: باز ایستاده؛ ۲) دست و دلیاز.
- دهست به روهه وه نان: بریتی له ناهومید کردنی کسیک **ف** کنایه از نومید گردانیدن.
- دهست به مازاخا کردن: فریودان و زیان بین گدیاندن **ف** فریب دادن و آسیب رساندن.
- دهست بدزاخاوا کردن: دهست بدزاخاوا کردن **ف** فریب دادن و آسیب

دهست کار کردن؛ ۲) تغییر دادن حالت چیزی.

دهست کراوه: دهست فه کری **ف** سخنی.

دهستکرد: دهستکار **ف** نگا: دهستکار.

دهستکردنده: به رایبری کردنی دوزمن **ف** مقاومت در برابر دشمن.

دهست کوتان: دهست قوتان **ف** نگا: دهست قوتان.

دهست کورت: بی پاره، نهدار **ف** بی پول، ندار.

دهست کورتی: نهداری **ف** نداری، فقر.

دهست کوش: حمیوانی به دهست سه ربر او **ف** حیوانی که به وسیله دست ذبح شده باشد.

دهستگهتی: ودهست هاتو، قازانچ **ف** به دست آمده، بهره.

دهستگهفت: به هر **ف** بهره.

دهستگهلا: ۱) هملات؛ ۲) بریتی له مرؤی خود پیش خهر **ف** ۱) تبله:

۲) کنایه از کسی که همیشه خود را جلو بیندازد.

دهستگهوت: به هر **ف** بهره.

دهست کوهون: گیرهاتن **ف** به دست آمدن، گیرآمدن.

دهستکیش: ۱) لهیک؛ ۲) چاو ساغی کویر **ف** ۱) دستکش؛ ۲)

عصاکش کور.

دهستکیشان: ۱) چاو ساغی کردن؛ ۲) دهست له کار بردان **ف**

۱) عصاکشی کور؛ ۲) دست از کار کشیدن.

دهستکیشانه: له کار دهست هدلگرتن **ف** دست از کار کشیدن.

دهستگر: دهزگر **ف** نگا: دهزگر.

دهست گران: ۱) تمہل له کار؛ ۲) مشت زور به تازار؛ ۳) کدنسی که

دهسکوژی دره نگ ده مری **ف** ۱) تبل در کار؛ ۲) مشت گران؛ ۳)

ذابحی که مذبوح دستش دیر بمیرد.

دهستگرتن: ۱) یاریده دان؛ ۲) نیشان کردن بوده زگر ان **ف** ۱) کمک

کردن؛ ۲) نامزد کردن.

دهستگرتی: ۱) دهز بیران؛ ۲) به کاره و خمریک **ف** ۱) نامزد؛ ۲) مشغول

کار.

دهستگره: ۱) دهزگره؛ ۲) چاکه کار **ف** ۱) نگا: دهزگره؛ ۲) نیکوکار.

دهستگو: زلیلی به دهست سی ژنی خوی **ف** مردی که اسیر دست زنش

باشد.

دهست گهیشن: دهستره سی **ف** دسترسی.

دهستگیری: بریتی له شیخی تاریقات **ف** کنایه از مرشد و مراد.

دهستگیری: دهستروش **ف** بیلهور، دستفروش.

دهستگیران: دهز بیران **ف** نامزد.

دهستگیرانه: له خدرج کم کردن وه **ف** صرفه جویی.

دهست گیریون: ودهست کموتن **ف** به دست آمدن.

دهستگیریونی: یاریده مالی **ف** کمک مالی.

دهست لده: زینی نهمنزی **ف** زندگی بخور نمیر.

دهست لهبان دهست: دهس بان دهس **ف** بالا دست تر.

دهست له پشت دان: دندان، هاندان **ف** تشجع.

دهست لی بردان: واژه هینان **ف** دست بردانش.

دهست رئی هلانین: واژه هینان **ف** دست بردار شدن.

دهست سارد: قیزه کارنه بوق **ف** کار یاد نگرفته.

دهست سبی: کارنه زان، قیزه کارنه بوق **ف** کار یاد نگرفته.

دهست سبی کردن: بریتی له پاره دان **ف** کنایه از بول دادن.

دهست سقک: ۱) حه کیمی که نه خوشان رُچاک ده کا؛ ۲) که مسی زله هی

ز نامزد؛ ۳) که مسی که حیوانی سه ربر اوی زو له بدر دهست

نامزد؛ ۴) که مسی که دهس به همراه کاری بکا زو تهواو بی؛ ۵) گیرفان

بری کارامه **ف** ۱) بیزسکی که زود بهبود بخشند؛ ۲) کسی که ضربه او

زیاد در دار نباشد؛ ۳) آنکه اگر حیوانی را ذبح کند دیر جان دهد؛ ۴)

آنکه هر کاری را آغاز کند زود تمام شود؛ ۵) جیب بُ ما هر.

دهست سوک: دهست سقک **ف** نگا: دهست سقک.

دهست شاش: ده سباد **ف** ولخرج.

دهست شو: دهست شور **ف** دستشویی.

دهست شور: چیگهی دهست لی شوتون **ف** دستشویی.

دهست شورک: دهست شور **ف** دستشویی.

دهست شیل: قوری به دهست شیلدراو **ف** گل با دست آمده شده.

دهست فروش: مامله چی سه رپایی، چرچی تاو بازار **ف** بیله ور

دستفروش.

دهست تقلا: ۱) دهست نگ؛ ۲) بیکار، دهست به تال **ف** ۱) تنگ دست؛

۲) بیکار.

دهست تقلاه: دهستقلالا **ف** نگا: دهستقا.

دهست قنانک: گیاهه که **ف** گیاهی است.

دهست شه کری: دلاوا **ف** سخنی.

دهست فیلک: ۱) همیشه ناماده نه مر و فرمان؛ ۲) ندم و نیان و

بی وی **ف** ۱) دست به سینه و آماده برای خدمت؛ ۲) رام و بی آزار.

دهست قاندن: با سک بادان **ف** دست پیچاندن.

دهست قرمتی: رزو چروک **ف** خسیس.

دهست قلب: مال به فیر و دره راف مال هدر دهنده.

دهست قوب: دهست تیفلیج **ف** دست فلچ.

دهست قوتان: به کویره کویره بو شت گدران **ف** کورمانند با دست

جستجو کردن.

دهست قوچان: رزو دی، له چری **ف** خست.

دهست قوچاندن: رزو بون **ف** خسیس بودن، خست به خرج دادن.

دهست قوچاو: رزو، له چری **ف** خسیس.

دهست قورس: دزی دهست سقک **ف** مقابل «دهست سقک».

دهست قهرز: دهسته واو، پول به قمر زان **ف** کمک متقابل، وجه دستی.

دهست ک: ۱) جی دهست له تیغ؛ ۲) ده سکه گول؛ ۳) هنگل،

ده سکه گوززو؛ ۴) دهسته، کومد **ف** دسته تیغ؛ ۲) دسته گل؛

۳) دستگیره کوزه و...؛ ۴) دسته، جمعیت.

دهست کاتی: دز، جاسوس، شوفار **ف** دزد، جاسوس.

دهستکار: کاری دهست **ف** کار دست، دست ساز.

دهستکاری: ۱) به دهست کاریتا کردن؛ ۲) گورینی باری شت **ف** با

اتکا به دیگران.

دهستومشتاخ: یه کترماج کردن پیاوان **ف** رو بوسی دوستانه مردان.

دهستومشتاق: دهستومشتاخ **ف** رو بوسی دوستانه مردان.

دهستوموج: ماج و موج، دهستومشتاق **ف** رو بوسی.

دهست و هشاندن: ۱) دهست لی و هشاندن: ۲) بریتی له شیت بون

**ف** ۱) نگا: دهست لی و هشاندن: ۲) کنایه از دیوانگی.

دهست و دشین: بریتی له شیتی که هیرش بو خالک بیا **ف** کنایه از دیواندای که به دیگران حمله کند.

دهسته: ۱) نیوان نهستور و باریک: ۲) نیوان دریزو کورت: ۳) کومه‌لی:

۴) هاومال: ۵) هاوی عومر: ۶) هاوی جسن: ۷) ژماره‌ی دوازده له

س ساعات دا: (چاره‌گیکی ماوه بو دهسته): ۸) جیگای دهست له

تا مر ازدا، ده سک: ۹) نیوان گموده و بچوک **ف** ۱) بین ضخیم و نازک:

۲) بین دراز و کوتاه: ۳) دسته، گروه، تعداد: ۴) همتا: ۵) همن:

۶) همجنس: ۷) رقم دوازده در صفحه ساعت: ۸) دسته یا دستگیره

ابزار: ۸) بین بزرگ و کوچک.

دهسته‌ئهڑنؤ: خدمبار دهست به‌ئهڑنؤ **ف** غمناک.

دهست هاتن: بوزخواردن، بولوان **ف** از عهده برآمدن.

دهسته‌پرا: دوستی خوش‌ویستی پیاو بیا **ف** دوست صمیمی مرد برای مرد.

دهسته‌بوچجه: بوچجه و پریسکه‌ی زنانه **ف** بسته لوازم زنانه.

دهسته‌بهر: ۱) زامن: ۲) عده‌بانه‌ی که به دهست لی دخورن **ف**

۱) ضامن: ۲) چرخ دستی.

دهسته‌بدریون: لمله‌خوگر **ت** ضامن شدن.

دهسته‌بهره: تختنی که به چوار کهنس شتی بین ده گوینده **ف** تخت

روان.

دهسته‌بهری: دهسته‌بهربون **ت** ضامن.

دهسته‌بهندی: دزی که‌سی یا کومه‌لی دهسته‌ساز کردن، خو به خوبی **ف** دسته‌بندی.

دهسته‌پاچه: سه‌رلی شیوا **ف** سراسمه، دستیاچه.

دهسته‌جلهون: ده‌سکه‌وسار، هه‌ساز **ت** افسار.

دهسته‌چرا: فتیله، چرا دهستی **ف** چرا غ فتیله‌دار.

دهسته‌چیلکه: نهوده بی‌سوتاندن ناماده ده کری **ف** افزونه.

دهسته‌چیله: دهسته‌چیلکه **ف** نگا: دهسته‌چیلکه.

دهسته‌خورد: داردوونه نگ **ف** چوب زباندار مشک.

دهسته‌خوشک: دوستی خوش‌ویستی زن بو زن **ف** دوست صمیمی زن برای زن.

دهسته‌داو: کومه‌لیک داو بو را **ف** دسته دام شکار.

دهسته‌دز: دایکه‌دزه **ف** شریک دزد.

دهسته‌دو: ده‌زگری هموجار **ف** دستگیره خیش.

دهسته‌ر: شه‌قل **ف** مهر چوبی خرم.

دهسته‌ره: شه‌قل **ف** مهر چوبی خرم.

دهسته‌ریقانه: سه‌وقات **ف** سوغات.

دهست لیدان: دهس کاری کردن **ف** دستکاری کردن.

دهست لی نان: نهیز گرفتن **ف** نیض گرفتن.

دهست لی و هشاندن: ۱) به‌چالاکی لیدان یا بردن: ۲) بریتی له شیت

کردنی مرد به دهست جنوکه **ف** ۱) ضربه زدن یا بردن چیزی به

چالاکی: ۲) کنایه از دیوانه شدن به وسیله جن.

دهست لی هله‌لگرن: واژلی هینان **ف** دست بردار شدن.

دهستمایه: ده‌زمايه **ف** سرمایه.

دهستمایه‌دار: ده‌ولمه‌ند **ف** ثر و تمند.

دهست مج: رژد، چکوں **ف** خسیس.

دهستمز: کریبی دهستی **ف** دستمزد.

دهستمیز: ده‌سیهز **ف** جلق، استمناء.

دهستنده: شت پیدان کم کم به نهاده دادن مایحتاج به تدریج و کم کم، جبره.

دهستنده‌خور: بریتی له که‌سی که چاوله دهست بی و نانی به منته بخوا **ف** کنایه از کسی که نان با منت می‌خورد.

دهستنمیز: ده‌سنیز **ف** وضو.

دهستنده: دهستنده **ف** نگا: دهستنده.

دهستنوس: به دهست نوسراو **ف** دستنویس.

دهستنونیز: ده‌سنیز **ف** وضو.

دهست نهزاده: دهست لی نهدر او **ف** دست نزد.

دهست نیز: ۱) نه‌مامی به دهست چه‌قاو: ۲) بریتی له خدمه تکاری خوش‌ویست **ف** ۱) تهال دست نشانده: ۲) کنایه از خدمتکار محبوب.

دهست نیشان: دهس نیشان، دیاری کردن، نیشان بودانان **ف** نشان کردن، علامت گذاری.

دهستو: هنگل، ده‌سکی گوژه... **ف** دستگیره کوژه و...

دهست والا: دهس به‌تال **ف** دست خالی، تهی دست.

دهست و پرید: چالاکی **ف** چالاکی، سرعت در کار.

دهستویپی: کومه‌لی خدمه تکاران و زیرده ستان **ف** خدم و حشم.

دهستویپی سپی: کار له دهست نه‌ها تو **ف** دست و پا چلفتی.

دهستویپیه ند: دهستویپی **ف** خدم و حشم.

دهستوچخت: دهستخت **ف** دستخط.

دهستودو: بریتی له هیز و تو انا: (له دهست دوکوتوه) **ف** کنایه از نیرو و توان جسمی.

دهستوده‌ف: دهست لدهف **ف** زندگی بخور نمیر.

دهستور: ۱) فرمان: ۲) تیجاوه: ۳) عیماله: ۴) ریوشون، داب **ف**

۱) فرمان: ۲) اجازه: ۳) اimalه: ۴) راه و رسم، آداب.

دهستوردان: ۱) فرمان‌دان: ۲) تیجاوه‌دان **ف** فرمان دادن: ۲) اجازه دادن.

دهستورکردن: عیماله کردن **ف** اماله کردن.

دهستومست: بریتی له کار به دهستی خوکردن: (نه‌هودی پیاو به

دهستومستی خوی نهی کا به کارنایه) **ف** کنایه از اقدام شخص بدون

نویتی.

دسته‌و بدمسته: کومله‌ی که خو به خوی بکدن دار و دسته.

دسته‌و دایره: دسته‌و بدمسته دار و دسته.

دسته‌وسار: دسته‌جلمه، هموسار افسار.

دسته‌وسان: ناچار، بی علاج، محتمل ماؤن ناچار، لاعلاج.

دسته‌وستان: دسته‌وسان ناچار، لاعلاج.

دسته‌وشار: بددهست گوشراوی دست افشار.

دسته‌وناو: ریگه‌ی سه راهه زیر راه مایل به شیب.

دسته‌ونزه: دس به سینه، لخدمت راوه‌ستان دست به سینه استادن.

دسته‌وهر: دسته‌بدرف ضامن.

دسته‌وهه که‌ری: دست کردنه وه، به گز دوزمنا چون مقاومت در برابر دشمن.

دسته‌ویخه: (۱) دس بدیخه؛ (۲) بریتی له نزیک بون (۱) دست به یخه شدن؛ (۲) کنایه از نزدیک بودن.

دست ههل: چالاک چالاک.

دست هله‌لگرتن: واژه‌یان دست برداری.

دست هیشک: (۱) ندار، هه‌زار؛ (۲) رزد و چکوس (۱) فقیر؛ (۲) خسیس.

دستی: (۱) نه‌غدی؛ (۲) قمستی؛ (۳) باقه‌گیا، (۴) گهواری، رام؛ (۵) دهستو (۱) نقدی؛ (۲) عمدی؛ (۳) بسته‌گیاه؛ (۴) رام؛ (۵) نگا: دهستو.

دستیار: هاوده‌ست، یارمه‌تی دهرف معاف.

دستیاو: (۱) پاداشی چاکه؛ (۲) دسته‌واوف (۱) پاداش نیکی؛ (۲) نگا: دسته‌واو.

دستی دوچک: دسته ندوی هیشه، دسته مسنه دستگیره خیش.

دستی دستی: دستی، قهستی عمدأ.

دستی راست: بریتی له کفسنی که همه‌کاره و یارمه‌تی دوری که سیکی تر بی، دستیار کنایه از مشاور، یاور، دستیار.

دستی شکاوم: داخله کدم، بداخله وه متأسفانه.

دستیبی: تهزیز یاف تسیبی.

دستیختن: و گیره‌ینان، به گیره‌ینان گیر آوردن.

دستخور: چیشتی گراری تونده وه بو که تی ناگوشی آش حبوب غلیظ.

دستخورین: گذگسلک، گیایه که پیست و خورو دهخا گاهی است خارش آور، گزنه.

دستخورینه: دستخورین گزنه.

دستخوش: وشه‌یه له جیگه‌ی تاھرین دست درد نکند، دستخوش.

دستخوانه: شیرنی و سنا یان شاگرد انعام شاگرد و استاد.

دستخه: تهودی به دس نوسیاگه و چاپی تیه دستخط.

دستخه‌ر: پیداکه، که‌سی که ده توائی ست پیدا کاف حاصل کننده.

دستخه‌رو: فریودراو، خدله‌تاوف فریب خورده.

دستخه‌رویی: فریو، خدله‌تان فریب خورده‌گی.

دسته‌شکاو: مال و نیران، فریوخواردو، کوله‌وار خانه خراب، فریب خورده.

دسته‌شکین: فریوخاردو فریب خورده.

دسته‌ثایی: دسته‌واوف کمک متقابل و نوبتی.

دسته‌تک: (۱) تالودار؛ (۲) زیره دیر اویک (۱) تیر سقف؛ (۲) چند ردیف کشت.

دسته‌کج: کج عازه و دختر بالغه.

دسته‌کدز: دسته‌دازف شریک دزد.

دسته‌کردن: بهسته بهسته له سه‌ریه کدانان دسته‌داسته مرتب کردن.

دسته‌کور: جحیل، تازه‌لاوف جوان، نوجوان پسر.

دسته‌کوتاه: دست قوتان نگا: دست قوتان.

دسته‌کوش: دسته‌دواف دستگیره خیش.

دسته‌گول: (۱) دمسکه‌گول؛ (۲) یه کم گوزه‌روی هله‌لگرتن له گوزه‌روی بازیدا (۱) دسته‌گول؛ (۲) گل زدن در جوراب بازی که یک نوع بازی محلی است.

دسته‌گیره: (۱) منگه‌نهی موره‌لقمن؛ (۲) دستگیره (۱) دستگاه مهرکوبی؛ (۲) دستگیره.

دسته‌لات: دس رویشن فتسلط.

دسته‌لات دار: دس رویشن قدرتمند، مسلط.

دسته‌لات داری: دس رویشن فتسلط داشتن.

دست هلاطین: دست راکن، به گز دوزمنا چون مقاومت در برابر دشمن.

دسته‌له: گوزه‌لکه کوزه کوچک.

دسته‌مسته: دسگیره‌ی جویار له پاش باره دا دستگیره خیش.

دسته‌مل: دست کردن مل دست به گردن انداختن.

دسته‌ملان: دست کردن مل دست به گردن انداختن.

دسته‌منو: (۱) حه‌یوانی که رامی دستی خاوه‌نی بی و دویگری؛ (۲) کاره کدراف (۱) حیوانی که مانوس صاحبیش باشد و زود گرفته شود؛ (۲) کلفت.

دسته‌ندو: دسته‌مسته دستگیره خیش.

دست ته‌نک: دست ته‌نک فقیر.

دست ته‌نکی: دست ته‌نکی فقر.

دست ته‌تگ: دست ته‌نگ ف تندگست.

دست ته‌نگی: نداری، بی پولی ف نداری، فقر.

دسته‌وئه‌ژتو: خه‌بار، مات ف غمناک.

دسته‌وا: شت بهشتی وه کخوی گوزینده دو چیز از یک نوع را با هم عوض کردن.

دسته‌وار: باوه‌شیک دار یا سوتهدمنی یک بغل هیزم.

دسته‌واره: باوه‌شیک دار یا سوتهدمنی یک بغل هیزم.

دسته‌وانه: له‌یک، پوشکی دهست دستکش.

دسته‌واو: دسته‌مرز، یارمه‌تی یه کتردان به نوره کمک متقابل و

- دەسخەرە: دەسپاچە بۇن، يەتمامى يەكىنى تىر لە كارو كاسىي بۇن **ف**  
علاقىشىدە.
- دەسخەليان: دەست ورگەرەن **ف** رگ بەرگ شىدن دست.
- دەسدار: خاون زۇزۇر، زۇرداش: (دەسدار دەپساو بىن دادەمەنلىق) **ف**  
داراي زور و سلطە.
- دەسدارى: ۱) دەولەمىندى؛ ۲) دەس روېشتن **ف** ۱) ثروتمندى:  
۲) فرمانروايى.
- دەسداڭرتىن: ۱) دەس لمىزىرەوه گىرىن؛ ۲) بەدەست پەستاونىن **ف**  
۱) دەست زىر گرفتىن؛ ۲) با دەست چىسباندىن.
- دەسدان: ۱) هاتەن بەرقەمچى، بوزخواردىن، بولوان؛ ۲) خۇ بەدەستە و دان  
**ف** ۱) مەمکن شىدىن؛ ۲) تسلیم شىدىن.
- دەسدانان: دەگۈزى تەجىنەوه، دەست نەكىردىنەوه **ف** مقاومت نىكىرىن.
- دەسدرۇ: بە دەست دورياڭ **ف** دەست دوز.
- دەسدرىئى: ۱) زۇركار، داگىر كەمر؛ ۲) بەدەستەلات **ف** ۱) غاصب:  
۲) بانفوذ.
- دەسدرېئى: زۆلم، تەعەدا، زۇرى كەردىن **ف** سىتمەكارى.
- دەس راڭرىن: بەگۈچۈنەوه، پارىزىگارى لە خۇكىرىن **ف** دفاع و مقاومت.
- دەس راڭرتىن: دەست راڭرتىن **ف** دەست نىگەداشتىن.
- دەسروكە: دەسىلى پچوڭ **ف** دەست دىستەمال كوجىك.
- دەس روېشتن: دەسەلەت دارى **ف** نفوذ، قدرت.
- دەس روپىن: دەس روېشتن **ف** نفوذ، قدرت.
- دەسرە: دەرسوڭ **ف** دەست دىستەمال.
- دەس رەنگىن: كارچوان، بەھۇنر **ف** هەزىمند، نقشىگە.
- دەسلىزىز: دەستلىزىز **ف** رىگىار گۆلە.
- دەس سارد: دەست سارد **ف** كار ياد نىگەفتە.
- دەس سېپى: دەست سېپى **ف** كار ياد نىگەفتە.
- دەس سەقكى: دەست سەقك **ف** نىگا: دەست سەقك.
- دەس سوڭ: دەست سوڭ **ف** نىگا: دەست سەقك.
- دەس شاش: دەس باد **ف** ولخراج.
- دەس شىيل: قۇر يان ھەمير كە بە دەست بىشىلدەرى **ف** خەمير ياكى كە با  
دەست چىلنە.
- دەسقەرۇش: چەرچى **ف** پىلەور، دەستقەرۇش.
- دەسقۇچان: دەست قوچان، رېزدى **ف** خىست.
- دەسقۇچاندىن: رېزبۇن، دەست قوچاندىن **ف** خىسىس بودۇن.
- دەسقۇچاۋ: رېز، چىرۇك، لەچەر، دەست قوچاۋ **ف** خىسىس.
- دەسقۇچىيان: دەست قوچان **ف** خىست.
- دەسقۇچىاۋ: دەستقۇچاۋ **ف** خىسىس.
- دەسقەرۇز: دەستەواۋ **ف** نىگا: دەستەواۋ  
دەسەك: ۱) تامرازىك لە خەدرە كەدا **ف** دەستىگىرە دوك پېنپەرىسى.
- دەسەكەنڭ: دروپىنەورتىنەوهى گىا بە دەست **ف** درو با دەست.
- دەسەكەنە: دەسەكەن **ف** درو با دەست.
- دەسەكەوان: دەسقاونىك **ف** هاون و دەستە.
- دەسەكەوتىن: دەستەكەوتىن **ف** بەدەست آمدەن.
- دەسەكەۋاسار: دەستەجلەلەۋ **ف** افسار.
- دەسەكىس: جاسوسى دىز **ف** شىرىك دىزد، جاسوس دىزدان.
- دەسەكىسى: جاسوسى **ف** جاسوسى.
- دەسەكىش: ۱) لەپىك، پۇشاڭى دەست كە دەيچىن؛ ۲) چاوساغى كۆز  
۳) دەستكش؛ ۴) راھنمای نايىتىنا، عاصاڭش كور.
- دەسەكىشان: چاوساغى كەردىنى كۆز **ف** عاصاڭش كور.
- دەسگا: دەزگا **ف** نىگا: دەزگا.

- دەستۇرىز: دەزتۇرىز **[ف]** وضو.
- دەستۇرسىز: دەستۇرسىز **[ف]** دەست نۇرسىز.
- دەسىنىز: ۱) يەراپەرى خۆرسەت: (ئىم باغانە دەسىنىزى خۆمە)!  
۲) دەستۇرىز **[ف]** مقابل خودرو، كاشتە شدە: ۲) وضو.
- دەس نىشان: دەست نىشان، دىيارى كىرىن، نىشان بۇ داتان **[ف]** نىشان كىرىن، علامەت كىداشتىن.
- دەسواز: دلاؤاف **[ف]** دلباز.
- دەسوبرىز: دەستوبىرىز **[ف]** چالاڭى.
- دەسوپوس: يەتكىر ماج كىرىن **[ف]** روپوسى.
- دەسوپەيمان: دەستۇرىزى، نوڭرۇ كارەكەرف خەدم و حەشم.
- دەسودىيم: دەستۇرىز **[ف]** وضو.
- دەسورىز: دەستوتور **[ف]** دەستور.
- دەسۈرۈز: دەستوتزىز، دەست و دەم و جاواپ **[ف]** دەست و صورت.
- دەس وشك: رېزد، جىرۈك **[ف]** خىسىز.
- دەسوکار: دەسکار، كارى دەستى **[ف]** كاردىستى.
- دەسومشاتق: دەستومشاتق **[ف]** روپوسى.
- دەسوموج: دەستومشاتق **[ف]** روپوسى.
- دەس وشانە: دەسخۇشانە **[ف]** انعام بە شاگىرد و استاد.
- دەس وشىن: شىپىتى كە لە خەلّك دەدا **[ف]** دىيوانەيى كە مردم را بىزند.
- دەسونەن: دەستبەند **[ف]** دەستبەند.
- دەسە: ۱) دەستە: ۲) دەست، دەس **[ف]** ۱) دەست: ۲) دەست لىباس و ...
- دەسەھار: دەستار **[ف]** دەست آس.
- دەسەھالى: دەس والا، دەست بەتال **[ف]** تەھى دەست.
- دەسەھاردىن: وەددەست هېنپان، بېياڭىردىن **[ف]** بىدەست آوردىن.
- دەسەپرا: دەستېپرا، بېراڭىر **[ف]** دەست مىرى.
- دەسەبۇخچە: دەستەبۇخچە، بېرۇ بۇخچەزى زىن **[ف]** بىستە و سائىل زنانە.
- دەسەپاچە: دەستەپاچە **[ف]** دەستپاچە.
- دەسەپاچە: دەستەپاچە **[ف]** دەستپاچە.
- دەسەجلە: دەستەجلە، هەۋسار، دەسکەھەسپار **[ف]** افسار.
- دەسەچىرا: قىتىلە، قوتىلىكە، قۇدەلەچىرا **[ف]** چىغان موشى.
- دەسەچىلە: دەستەچىلىكە، دەستەچىلە **[ف]** افروزىنە.
- دەسەچىنە: تريان، قەرتالە **[ف]** تريان، سېبد.
- دەسەخالىقىكى: بازىنە دارىن بە دارى بېشىكەدە، خىرخالەي لاندە **[ف]** حلقەھاىي گەھوارە بىرای بازىچە كوكىدە.
- دەسەخوشك: دەستەخوشك **[ف]** دەست زىن نىسبەت بە زىن.
- دەسەداس: تەوراس، تەرداس، تەورداش **[ف]** داس ساخەبى.
- دەسەداو: دەستەداو، دەسکەداو، چەپكەداو **[ف]** يك دەستە از دام شىكار.
- دەسەر: لەسەردانمەوە، زىيادى لە گۈزىنەوە وى شىت بە شت **[ف]** علاوه بىر... دەسەرچۈن: سەھو كىرىن، لەپېرچۈن **[ف]** اشتباه، فراموش كىرىن.
- دەسەرگەن: ناردەن سەر كەسى بۇ مەبەستى كەخۇشى لى ئايىھە: (يەيانى زۇ دەسەرى كىرىم بۇقەزە كەمى) **[ف]** فەستادن سراغ كىسى بىرای كارى كە دەست ندارد.
- دەسگۈر: دەزگۈر **[ف]** نىگا: دەزگۈر.
- دەسگۈرلىك: دەزگۈرلىك **[ف]** كەمك.
- دەسگۈرۈپى: دەزگۈرۈپى **[ف]** كەمك.
- دەسگۈشىز: ۱) كەسى كە دەست لە تاۋ دەست دەنى: ۲) شىتى كە بە دەست گۇشىزابى **[ف]** ۱) دەست فشارىندا: ۲) دەست افتخار دەسگۈشاد: دلاؤاف **[ف]** سخى طبع.
- دەسگىرىز: ۱) بەدەست تاڭىزىكىن، بېباپوگ: ۲) يارىدەدەر: ۳) بېرىتى لە خەيدەر بىستىن **[ف]** ۱) بەدەست آمەدە: ۲) كەمك كەننەدە: ۳) كەنایەزىنىيەن خېلىز.
- دەسگىرىز: ۱) يارىدەدەر: ۲) دەزگۈران **[ف]** ۱) كەمك كەننەدە: ۲) نامزىد.
- دەسگىرىزى: يارىدەدەر، مالى ئەپ كەمك مالى.
- دەسگىرىزى: دەس گۈرۈپى **[ف]** كەمك مالى.
- دەس لەسەر دانان: ۱) ھەلېزىاردىن: ۲) داڭىر كىرىن لە لايمەن زۇرۇدارە وە دەنلىقىزىز **[ف]** انتخاب كىرىن: ۲) مصادىرە.
- دەس لى ئېردىان: دەست لى ئېلگىرن **[ف]** رەها كىرىن، دەست بىردارى.
- دەس لېدان: دەست لېدان **[ف]** نىگا: دەست لېدان.
- دەس ليك يەردىان: بېرىتى لەجىايى ئىيان دو دەلدار يَا زىن و مېرىد **[ف]** كەنایەزى جىدايىي افتادان بىن زىن و مەرىد يَا عاشق و معشوق.
- دەس لى ئېلگىرن: وازلى ئەپتەن **[ف]** دەست بىردارى.
- دەس ماشان: دەستە كوتە، دەست قوتان **[ف]** كورانە دەست گەرداندن.
- دەس ماشاندىن: دەس ماشان **[ف]** كورانە دەست گەرداندن.
- دەسمال: ۱) دەسرە دەست: ۲) لەچك و سەرپۇشى زىنان: ۳) پېچ و مېزەر **[ف]** دەستمەل: ۱) دەستمەل: ۲) لەچك، روسرى: ۳) دەستار، عمامە.
- دەسمالە: دەس كېشى دەست، لەپك **[ف]** دەستكىش.
- دەسمایاھ: سەرمایاھ، دەزتەپاھ **[ف]** سەرمایاھ.
- دەسمایەدار: دەولەمەند **[ف]** سەرمایەدار.
- دەسمىز: ۱) دەست مىز، مۇزى كار: ۲) بېرىتى لە بەشى دەللاڭ **[ف]** ۱) دەستمزىد: ۲) كەنایەزى مەزد دەللاڭ.
- دەسمەزىزانە: دەسخۇشانە **[ف]** انعام شاگىرد و استاد.
- دەسمەله: مەلەپاسكە، سۆپاپىي بەدەستان **[ف]** شىنا با دەست.
- دەسىنى: ۱) دەسنىزىز، دەسنىزىز: ۲) كون دە كا **[ف]** ۱) دەسىنىزىز: ۲) سوراخ مى كىند.
- دەسىپەر: دەسىپەر، دەستپەر **[ف]** جلق.
- دەسىپەز: دەزتۇرىز **[ف]** وضو.
- دەسىنەدە: شەپىدان كەم كەمە: (ناتمان بە دەسىنە دەداتنى)، دەسىنەدە دادن بە تەرىيچ و كەم كەم.
- دەسىنەخۇر: بېرىتى لە كەسى كە چاوى لە دەستى زىدا يەك يان نانى بە منهت دەخوا، دەسىنەخۇر **[ف]** كىسى كە از نامادرى خوراك مى گىرد يانان با منهت مى خورد.
- دەسىنگە: دەسىنەدە، دەسىنە **[ف]** نىگا: دەسىنە.
- دەسىنۇز: دەسنىزىز **[ف]** وضو.
- دەسىنوس: نۇرساوى دەستى **[ف]** دەستتۇيس.

۱) زمین هموار؛ ۲) زمین بی درخت؛ ۳) زن در حیض.

ده شتانی: زمینی گور و تخت **زمین** هموار.

ده شتایی: راستی و گوشه ای زمینی **زمین** همواری زمین.

ده شته بیل: مدلہ ندیکه له کورستان **منطقه ای** در کردستان.

ده شته کی: ۱) لادی بی، لاگه بی، بهرانجمری شارستانی؛

۲) چول نسین: ۳) خوکرد، خو رست: ۴) بریتی له کنم نرخ، نهایغ

۵) دهاتی؛ ۶) بیابان نشین؛ ۷) طبیعی؛ ۸) پنجل.

ده شتموان: کدستی کاری له دهه ناوه دانه **دشتان**.

ده شتی: ۱) ده شته کی؛ ۲) هه وايه کی گورانی **نگا**: ده شته کی؛

۳) آهنگی است.

ده شتی قوری: گوندیکه له لاجان **روستایی** است.

ده شقمه: به شکو **شايد**، بلکه.

ده شکه: ده زوی دورمان **نخ** لیاسدوزی.

ده شکهم: ده شقمه **شايد**، بلکه.

ده شنه: قیمه کیش **کارد قصابی**.

ده شنی: ۱) تمهوزی، بای دی؛ ۲) ده جولی، تاره زو ده کات: (له بی

کو توم و نه فسم بو ههوا ده شنی و کو مندا / له بیر پیری سرم خوی

ناگری من تازه بی ده گرم) «مسه حسوی» **نگا** ۱) می چمد، می وزد؛ ۲)

هوس دارد.

ده شو: ۱) تاوی شت بی شوتون؛ ۲) دم هراش، تی نهود ستاو **نگا** آب

شستشو دادن؛ ۲) دهن لق.

ده شه: دیمن جوان، بدیمن **خوش منظر**.

ده شهنتی: ناهه قی لیکراو، مذلوم **مظلوم**.

ده عبا: داعبا **جانور وحشی** ناشناس.

ده عجانی: زور تا هز ناشیرین **بسیار زشت رو**.

ده عوا: ۱) خواست، خواستن، داوا؛ ۲) شهرو کیشه **نگا** ۱) طلب؛

۲) کشاکش و دعوا.

ده عوهت: بانگ هیشتن، بانگیشتن، میوانی **مهما نی**، دعوت.

ده عده جانی: ده عجانی **بسیار زشت رو**.

ده عیه: فیز، له خو بایی بون **تکبر**.

ده غ: بور، به بار، زمینی نه چیندراو **لم بزرع**.

ده غا: بیزو، بیج، زول **حرامزاده**.

ده غالهت: ۱) تسلیم بون؛ ۲) پهنا بردن به که سئی **نگا** ۱) تسلیم شدن؛

۲) بناء آوردن.

ده غل: ده خل، خلد، دانه یه که مایدی بزیوه **غله**.

ده غل کردن: ۱) خلد چاندن؛ ۲) خوئی گه باندن **نگا** ۱) غله کاشتن؛ ۲)

دخالت نمودن.

ده غلودان: خلد و خرمان، ده خل و دانه دله **بهره** حبو بات.

ده غمه: ده خمه **دخمه**.

ده غول: فیلزار، گریکار، دسبز **ناروزن**، حقه باز.

ده غمز: ۱) نه خوشی، ناساغی؛ ۲) قهشت، ده رز **نگا** ۱) بیماری؛

۲) ترك، درز.

ده سه رکردنوه: زیاد کردنی کوت لمجل یا شتی قوله **اضافه کردن به لپاس یا هر چیز کوتاه.**

ده سه رگه ران: به قوریان کردن **قریان** و صدقه کردن.

ده سه رهه وه چون: موله دان، ماوه پیدان **مهلت دادن**.

ده سه رهه وه نه چون: ماوه پی نه دان **مهلت ندادن**.

ده سه رهه زدن: داری ده زگیره مهشکه **چوب دستگیره مشک**.

ده سه رهه زدن: ده سه زدن **چوب دستگیره مشک**.

ده سه سر: ده سر دهست، ده ممال **دستمال**.

ده سه سه ره: سه رگه دان، گیز و مات **سرگردان**.

ده سه شکین: قیل لی کراو، هه لخدله تاوف **فریب خورد**.

ده سه ک: ده سه ک **نگا**: ده سه ک.

ده سه کردن: به ده سک به ستن، ده سک کردن **دسته کردن**.

ده سه که وشه: ده زگرهی جو تیر له هه و جار **دستگیره خیش**.

ده سه گیره: ده زگره **دستگیره**.

ده سه لات: ده سه لات **سلط**، قدرت.

ده سه لقوت: ده سه زنه **چوب دستگیره مشک**.

ده سه ملان: ده سه ملان **نم آغوش**، دست به گردن.

ده سه مو: حه بیانی که خوی به خاوه نی گرتوه و زو ده گیری، ده سه مو **حیوانی که مانوس صاحبیش باشد**، دست آمور.

ده سه نه: به خشین **بخشن**.

ده سه نه دار: دل او **بخشنده**.

ده سه وار: ده سه وار **یک بغل هیزم**.

ده سه واره: ده سه وار **یک بغل هیزم**.

ده سه واگردن: به له کردن، لهز **شتاب کردن**.

ده سه و آونه: ده سه و آونه **دستکش**.

ده سه و ده س: ده ستاو ده ست، ده سا و ده س **در گردش**.

ده سه و سار: ده سک و سار **اسفار**.

ده سه و سان: ده سه و سان **بیچاره، معطل**.

ده سه و هرده: ده سه به ده **تحت روان**.

ده سه و یه خه: ده سه و یه خه **نگا**: ده سه و یه خه.

ده س هرده: چه قوی دم مشاری **قاچاوی** تیغه اره ای.

ده س هله لیست: دره هله سه **دروع**، ساختگی.

ده سی: ۱) ده سی؛ ۲) ده سی **دستی** ۱) دستی؛ ۲) عمدأ.

ده سیار: ده فری زون قال کردن **ظرف روغن داغ کردن**.

ده سیاری: یارمه تی **دستیاری**.

ده سی ده سی: ده سی ده سی، ته فره دان **تعلل جویی**.

ده سینه: بازن، بازنه **النگو**.

ده سیه ره: ده سیه ره **دستاس**.

ده شت: ۱) سفتاح، هه ول فروشی روزانه؛ ۲) چول و دور له تاوایی؛

۳) زه وینی راست **استفتاح**، دشت؛ ۴) بیابان؛ ۵) زمین هموار.

ده شтан: ۱) زه وی گور، زمینی راست؛ ۲) ولاتی بی دار؛ ۳) زنی بی نویز.

- ده غمّل: ۱) ده غمّل؛ ۲) گیاه بیگانه له ناو ده غمّل [۱] ناروزن؛  
۲) گیاه هر زه در کشتزار.
- ده غمّل باز: ده غمّل [۱] ناروزن، حقدبار.
- ده غمّله: ده نکی بیگانه له ناو گمنم و پرنجدا [۱] دانه نایاب در غمّله.
- ده غمّله‌ی: ناراستی، فیلبازی [۱] نادرستی، حقدباری.
- ده غمّله‌ی: ۱) پهناهیا؛ ۲) تسلیم بوگ له سمزدا [۱] پناهندۀ:  
۲) تسلیم شده در جنگ.
- ده غمّله‌ی: ۱) وشهی پاراندوهیه؛ (ده غمّله نه کمی)؛ ۲) داخله‌ی پاره‌ی  
دوكاندار؛ ۳) ده غمّله [۱] زنهار؛ ۲) قلک پول مغازه؛ ۳) دانه نایاب  
در غمّله.
- ده ف: ۱) نامراريکي موژیک له چدمري به سدر کممدا هاتگ؛ ۲) للا،  
نزیک، جم، کن، نک؛ ۳) پله، لمز [۱] دف؛ ۲) نزد، پیش؛ ۳)  
ستاب.
- ده فتهره: ۱) پهراو، قاقهزی سیی لیک دراو؛ ۲) پهراوی سیایی [۱] دفتر؛  
۲) دفتر لیست.
- ده فتهره رخانه: نیداره‌ی کارگیری میری [۱] دبیرخانه.
- ده فتهره‌دار: نوسری گهوره‌ی نیداره [۱] دفتردار.
- ده فحجه: ده حفه، جار، چهل [۱] دفعه.
- ده دان: دل توندلیدان؛ (هیند مانده هردۀ فان ددها)، پشوسوار یون  
[۱] ضربان شدید قلب، تنگی نفس.
- ده فده‌فینیک: پلوبر و زورنای که هوی لاه همانه‌مه ددهنی [۱] نی انبان.
- ده فر: جیگهدی شت تی کردن [۱] ظرف.
- ده فره: زوره بانی، ملانی [۱] کشتی.
- ده فزک: زگ زل، عورمزن، ورگزل [۱] شکم گنده.
- ده فزگ: ده فزک [۱] شکم گنده.
- ده فزهن: ده فله‌لیده، که سی که ده فه نه زه نی [۱] دف زن.
- ده فزهن: ده فزهن [۱] نگا؛ ده فزهن.
- ده فلک: ۱) ده؛ ۲) دمو لوتو؛ (بهرده فلک) [۱] دف؛ ۲) چهره.
- ده فگهم: دانه‌لغاؤ [۱] دهن لکام.
- ده فن: ۱) کهپور، لوت، بیقل، دم، تفک؛ ۲) وشارتنی مردوغ [۱] بینی؛  
۲) دفن.
- ده فه: ۱) ده؛ ۲) پانایی سنگ و تاوشان؛ (ده فهی سنگی چهند پان بو،  
دارتکی و ده فهی تاوشانی کهوت)؛ ۳) نیسکی پانی شان؛  
۴) نامراريکي جولايی [۱] دف؛ ۲) پهنانی سینه و کتف؛ ۳)  
استخوان پهن شانه؛ ۴) هف، ابراری در بافتگی.
- ده فهزکه: ده فرزک [۱] شکم گنده.
- ده فهزگه: ده فرزک [۱] شکم گنده.
- ده ف: ۱) دم، زار؛ ۲) له کن، لا، نک، جم؛ ۳) قدراغ، کدانار، رهخ [۱]  
دهان؛ ۲) نزد؛ ۳) جانب.
- ده فثاوتین: به درو خوهه لکیشان [۱] لاف زدن.
- ده ف بددهش: زار بهزاد، ده ماوده [۱] دهن بهدهن.
- ده ف بهردا: زارش، تیدا نمهه ستاو [۱] دهان لق.
- ده فه‌دهشتی: ته‌پاله‌ی دهشت، ریختی وشك له دهشت [۱] ته‌پاله بیابانی.
- ده فه‌ر: ۱) دمی تیخ، لیوی تیزی خنجره و شیر و کیرد؛ ۲) تاقار، شوین،  
چی [۱] لیه تیخ؛ ۲) مکان، حای.



ده لمهه دا پوش **(۱)** پاچه؛ **(۲)** پاچه شلوار.

**ده لنگ هه لکراو:** **(۱)** لای خواروی دری و رانک و... بهره ور دانوشتاوه؛ **(۲)** بریتی له ناماده هی کار **(۱)** پاچمور مالیده؛ **(۲)** کنایه از آمادگی.

**ده لو:** **(۱)** شیت؛ **(۲)** به زمگیر **(۱)** دیوانه؛ **(۲)** خنیاگر.

**ده لوله:** **(۱)** تال و بول؛ **(۲)** ندم بون و نزیک، به رزین، بزمجهه **(۱)** میوه نورس؛ **(۲)** میوه نرم شده در مرز گندیدگی.

**ده لوبیبهه:** بیباری شین که ده کریته دولمه **(۱)** فلفل سبز دلسه.

**ده لوقمه:** **(۱)** زوربائی، چنه باز؛ **(۲)** بی شدم و حدیا **(۱)** دراج؛ **(۲)** گستاخ، بی شرم.

**ده لوش:** بی نهمه گ، بی وه فاف **(۱)** ناسپاس.

**ده لوشی:** بی نهمه گی، بی شدنی **(۱)** ناسپاسی.

**ده لوف:** مانگی ره شدمه **(۱)** اسفندماه.

**ده لوکار:** نیوه شیت، گیز و وراف خل، دیوانه مانند.

**ده لوگول گچکه:** گوندیکی کور دستانه به عسی ویرانی کرد **(۱)** نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

**ده لوگول گهوره:** گوندیکی کور دستانه به عسی ویرانی کرد **(۱)** نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

**ده لوکو:** سه ریه ندی لاوک **(۱)** کلمه بیش در آمد برخی از ترانه ها.

**ده لوئی دومان:** وشکه رن، تیشکه رن، یاری ده ری ته ناف باز **(۱)** دلچک معاعون بندی باز.

**ده لویی:** شیتی، گه لایی **(۱)** خلی، دیوانگی.

**ده له:** **(۱)** دهل، دیل؛ **(۲)** خویزی و جلف و بی کاره **(۱)** نگا؛ **(۲)** دله، هرره و جلف.

**ده له بدها:** میوینه سه گی و به اه تو **(۱)** ماده سگ جفت خواه.

**ده له چه:** روبین، ریاباز **(۱)** ریابازی، متلق.

**ده له چهی:** ریاباری، روبینی، کلکه سوته **(۱)** ریابازی، تملق.

**ده له ده:** **(۱)** نزدیک به گه یشتنی میوه یا کوان؛ **(۲)** نزدیک به هیلکه کردنی مامر؛ **(۳)** شله قان، بهم لاؤ به ولادا که وتن **(۱)** نزدیک به رسیدن میوه یا دعل؛ **(۲)** نزدیک به تخم گذاری مرغ؛ **(۳)** به این سو و آن سو افتدان.

**ده له دیو:** **(۱)** عیفریتی زن؛ **(۲)** بریتی له زنی ناحمز و قله موی زده للاح **(۱)** عفریته؛ **(۲)** کنایه از زن چاق و بدگل قدبلند.

**ده له سه:** درو، قسه هی هه لیه سته **(۱)** چاخان.

**ده له سه:** سه گی میوینه **(۱)** ماده سگ.

**ده له ق:** دله بدها **(۱)** ماده سگ جفت خواه.

**ده له ک:** **(۱)** جانوریکه له زیوی پچوکر که ولی به نرخه؛ **(۲)** پال پیوه نان **(۱)** جانوری رویاه سان؛ **(۲)** هوی دادن، دفع.

**ده له کانی:** جولانه گوریس **(۱)** تاب بازی.

**ده له کدان:** پالدان، پال پیوه نان **(۱)** هوی دادن.

**ده له مه:** دولمه مه، دولمه می **(۱)** تیم بشد، اخته.

**ده له نده:** ده زگیرانی ماره برآو **(۱)** نامزد عقد شده.

**ده له موه با:** دله بدها **(۱)** نگا؛ دله بدها.

**ده لاف:** **(۱)** گومیلکه؛ **(۲)** جیگهه ناو دانی بهزاف **(۱)** آب ژرف و راکد؛ **(۲)** حای آب دادن به دام.

**ده لاق:** جوری ناوال کراسی زنانه فدیم **(۱)** نوعی تنبان زنانه قدیمی.

**ده لاقه:** **(۱)** روجنه، کون ده دیواردا؛ **(۲)** تاقه له دیواردا **(۱)** روزنه؛ **(۲)** طاقجه.

**ده لاك:** **(۱)** ناترس، مرقشوار له گدر مساوده؛ **(۲)** سدر تاشخانه **(۱)** کیسه کشن حمام؛ **(۲)** سلمانی.

**ده لاكخانه:** دوکاتی سهر تاس، سهر تاشخانه **(۱)** دکان سلمانی.

**ده لال:** جوان و خوین شیرین **(۱)** زیبایی دلکش.

**ده لال:** **(۱)** تیوچی کمری کریار و فرو سیار؛ **(۲)** که سئی که زن بو پیاو تاو.

**ده کاف:** سمسار، دلآل، واسطه **(۱)** دلاله زن، دلآل محبت.

**ده لالانه:** مزی ده لالانی کردن **(۱)** مزد دلآلی.

**ده لالخانه:** هر آج بازار **(۱)** بازار دلآلان.

**ده لالهت:** **(۱)** دلدانه وه، دلخوشی دانمه وه؛ **(۲)** شازه زایی کردن **(۱)** دلنوازی؛ **(۲)** رهنمونی.

**ده لالي:** لای لایی، گورانی بو ده خدو کردنی منال، لایه لایه **(۱)** لایی.

**ده لالی:** **(۱)** کاری ده لال؛ **(۲)** مزی ده لال **(۱)** عمل دلآل؛ **(۲)** مزد دلآل.

**ده لان:** ناولی جون، دادانی نه رایی **(۱)** تراوش.

**ده لاندن:** نه رایی دادان، نه راه شوح **(۱)** تراویدن، نشت.

**ده لان:** ده لاندن **(۱)** تراویدن، نشت.

**ده لار:** **(۱)** تراهه شوح کردو؛ **(۲)** جیگهه زنه و همیشه ته؛ **(۳)** خلیج.

**(۴)** گیای سی سوچی ناو با تلاعغ **(۱)** تراویده؛ **(۲)** زمین و چمن همیشه خیس؛ **(۳)** خلیج؛ **(۴)** نوعی گیاه باتلاقی.

**ده لاروان:** ناوی دنی به که **(۱)** نام دهی است.

**ده لب:** بدرگ و کوشی گوشاد، هه راوف **(۱)** کفش و لباس گشاد.

**ده لب:** ده لب **(۱)** لباس و کفش گشاد.

**ده لب و داهور:** زور گوشاد، فره هه راوف **(۱)** بسیار گشاد.

**ده لب و دوپ:** ده لب و داهور **(۱)** بسیار گشاد.

**ده لف:** همل، ده رفت **(۱)** فرست.

**ده لق:** عهی و عارف **(۱)** رسوانی.

**ده لقین:** ناولی جون، ناولی زان **(۱)** رسواندن.

**ده لک:** سواق، سواغ **(۱)** اندومن.

**ده لک:** پشیلهه میوینه **(۱)** گر به ماده.

**ده لکی:** جه فه نگ باز، حنه کچی **(۱)** شوخ طبع.

**ده لله:** **(۱)** پیاله ده سکدار بو قاوه تید الیسان، قاوه جوش؛ **(۲)** فیل.

**ته له که:** قله لله ده لله مده که **(۱)** قهوه جوش؛ **(۲)** حیله.

**ده لمه:** بالا پوشی پیش ناوه له مه ملایان، جمه؛ **(۲)** ناوی گوندیکه له کور دستان **(۱)** جبه آخوندی؛ **(۲)** روستایی در کردستان.

**ده لمه:** دولمه مه، دولمه می **(۱)** تیم بشد، اخته.

**تخم مرغ و پیشر نیم بند.**

**ده لنگ:** **(۱)** لای خواروی قاج، له نه زنسو به ره زیر تا پانیه؛ **(۲)** جلکی

- ده‌ماغه: لوتکه **[دماعه]**.
- ده‌ماماک: لوت پیچ، که بیوهه لبیچ **[نقاب از بینی به پایین]**.
- ده‌مان: وختان، زمان **[زمان، اوقات]**.
- ده‌مانچه: ده باتجه **[تباچه]**.
- ده‌ماندن: موشده‌مه و کارخستن **[دمیدن با دمه آهنگری]**.
- ده‌مانن: ده ماندن **[دمیدن با دمه]**.
- ده‌مانه: مال، جیهی زیان **[خانه، مسکن]**.
- ده‌ماوده: ۱) له زار بو زار (نهم چیروکه ده‌ما و ده‌م هاتوه): ۲) وختاوه ختت **[دهان بددهان: ۲) گاه به گاه]**.
- ده‌ماوه‌ر: ۱) وشه‌بارا، قسه‌زان: ۲) زوریز، چه‌سر و **[۱) قصیح، سخن‌دان: ۲) پرگو]**.
- ده‌ماوه‌ند: ۱) برزترین کیوی نیران که له لای تارانه: ۲) گوندیکی کوردستانی عیراقه به عسی ویرانی کرد **[۱) کوه دماوند: ۲) نام روستایی در کردستان عراق که بعنیها ویران کردن.**
- ده‌میه: گوته، بی‌سادوا کردن **[الکی، کلنگی، بدون مقیاس معامله کردن]**.
- ده‌مبیل: نام‌ازیکه له‌تاسن دروستی ده کهن بو وورزش **[دمبیل ورزشی]**.
- ده‌مبیل: کسمی قسمی بهره‌وانی بتوانیه **[الکن]**.
- ده‌مبون: دهم کشان، بی‌گدیشتی جاو برنج لمسه‌ر ناگر: (برنجه که ده نه ببوه چایه که له دهم دایه) **[۱) دم کشیدن چای و برنج]**.
- دهم به‌دهم: ۱) ده‌ماوه‌م: ۲) هم‌میشه: ۳) وختاوه ختت **[۱) دهان بددهان: ۲) دمادم، همیشه: ۳) روزانه یکبار]**.
- دهم به‌دهمه: کیشمه‌وهدرا، دلمدم نان **[نزاع و کشاکش لفظی]**.
- دهم به‌ردان: زمان دریزی کردن، زور وتن **[زبان درازی کردن]**.
- دهم‌بیس: دمین **[پوزه‌بند، دهانه‌بند]**.
- دهم‌بیست: دمین **[پوزه‌بند، دهانه‌بند]**.
- دهم به‌یه کاهاتن: قسه جوته و، قسه باش بو نه‌هاتن **[زارهایی، خوب نگفتن]**.
- دهم‌بین: دمین **[پوزه‌بند، دهانه‌بند]**.
- دهم‌باراوه: ده‌ماوه‌رف نگا: ده‌ماوه‌ر.
- دهم‌بورج: ۱) بی‌دادان: ۲) قسه‌ندان **[۱) بی‌دادان: ۲) سخن‌ندان]**.
- دهم‌بورچه‌ل: دهم بوج **[نگا: ده‌بورج]**.
- دهم‌بوخت: چیشیکه له کفتمو کشمش و له تکه‌نونک **[آشی است محلی]**.
- دهم‌بور: تنه‌نگی ساچمه‌زن **[تفنگ سربر]**.
- دهم‌پیس: زمان پیس **[بددهان]**.
- دهم‌پیکاهاتن: دهم به‌ید کاهاتن **[هزیان و یاوه‌گفتن]**.
- دهم تال: قسره‌رق، خوینتال له کاتی قسه‌کردن، راوتر ناخوش **[گرانجان در حرف زدن]**.
- دهم‌تهر: ۱) به‌لین ده‌ری خورایی: ۲) زمان لوس، که‌سی به قسه پیاو فریو دهداد **[۱) قول دهندۀ بی عمل: ۲) چرب‌زیان، سالوس]**.
- دهم‌تهرکه‌ره: بریتی له میوه و تدره کاری **[کنایه از میوه و تره‌بار]**.
- ده‌لی: نیو شیت **[خل]**.
- ده‌لی: ده‌لی **[نمی گوید]**.
- ده‌لی: دبیری، نه‌بیزی، دبی **[نمی گوید]**.
- ده‌لیا: ۱) دریا، زیریا: ۲) بریتی له کجارت زور **[۱) دریا: ۲) کنایه از سیار زیاد]**.
- ده‌لیالوش: یه کجارت زورخور **[سیار پرخور]**.
- ده‌لیان: ده‌لان **[تراوش]**.
- ده‌لیان: ده‌لان **[تراوش]**.
- ده‌لی دومان: ده‌لوی دومان، وشکدن، نیشکمن **[بهلوان پنه، دلقک، معافون بندبار]**.
- ده‌لیله: هدل، کیس، درغفت **[فرست]**.
- ده‌لیقانی: زنی بی شه‌رم و زمان دریز **[زن سلطنه زیان درار]**.
- ده‌لیل: بدله **[دلیل، حجت]**.
- ده‌لی لی: سر به‌ندی مقامی لاوک **[پیش درآمد برخی آهنگها]**.
- ده‌لین: ۱) ناوداده‌ر: ۲) دبیرش، دین **[۱) تراوش کننده: ۲) می گویند]**.
- ده‌لینگ: ده‌لینگ **[۱) پاچه شلوار: ۲) از زانو به پایین]**.
- ده‌لیی: هدر وک، بیر ده‌به‌ی، خمیال ده که‌ی، ته دبیری **[پنداری، تو گویی]**.
- دهم: ۱) زار، ده‌ف: ۲) کات، وخت: ۲) لیوی تیخ: ۴) له سر ناگر هیشتنه‌وهی برنج و چا بو چاک بی‌گهیشت: ۵) موشده‌مهی کانزا توونده‌وه **[۱) دهان: ۲) وقت: ۳) لمه تیخ: ۴) بر آتش گذاشتن برنج و چای: ۵) دمه آهنگری]**.
- دهم: زه‌وینی به‌میار **[زمین بایر]**.
- دهما: کاتیکی، وخته کد **[آنوقت، وقتی]**.
- ده‌ماخ: ۱) کدیف‌سازی، شادی: ۲) میشک، مزی: ۳) کدپو، لوت: ۴) کام، نخوشی زاری ولاخ **[۱) شادی: ۲) مُخ: ۳) بینی: ۴) نوسی بیماری دهن ستور]**.
- ده‌ماخ پروانن: وره‌زکرن، کدیف تیک دان **[انسرده کردن]**.
- ده‌ماخ ته‌خت: کدیف‌ساز، تمرد ماح **[شاد و شنگول]**.
- ده‌ماخ ته‌خت کردن: به خوشی را بواردن **[به کام دل گذراندن]**.
- ده‌ماخ کردن: ۱) بی‌لوت هله‌لیچان: ۲) کام کردن **[۱) نقاب بر بینی کشیدن: ۲) به‌بیماری دهن مبتلا شدن ستور]**.
- ده‌ماخ هله‌لیستن: ده‌ماخ کردن **[نقاب زدن]**.
- ده‌ماخ هله‌لدان: ده‌ماخ کردن **[نقاب زدن]**.
- ده‌مار: ۱) ره‌گ: ۲) داروکه‌ی ناو گله‌لأتون و...: ۳) فیز: ۴) غیره‌ت و پیاوه‌تی **[۱) رگ: ۲) رگه: ۳) تکر: ۴) وقار و مردانگی]**.
- ده‌مارده رهاتن: نازاری زور چه تون **[آزار شدید]**.
- ده‌مارده رهاتن: بریتی له تیداچون، به کجارت له ناوجون **[تارومار شدن، دمار از روزگار کسی درآمدن]**.
- ده‌مارده رهیستان: بریتی له له ناو بردن **[ناابود کردن]**.
- ده‌ماره کول: دماره کول، دوشک **[عقرب]**.
- ده‌ماخ: ده‌ماخ به همه باراندا **[نگا: ده‌ماخ**

دهم راست: دم راست **نگا**: دم راست.  
 ده م راست بونه وه: دواي هم رار بون دارابونه وه **باز يا غافن شروت بعد از ندار شدن.**  
**ده مرگه**: دمه فاله، **كيسه و قيره** **متاجره** لفظي.  
**ده مروت**: لاوي بي مو **چوان بي مو**، امرد.  
**ده مردش**: كه ستي كه ستي جاک **تا بيري** **کسی** که گفتارش تحس است.  
**ده مرديشه**: زيبکمو كوانى ناو زار **رخ** دهان.  
**دهم ساراد**: (۱) قسمه نمازان؛ (۲) ناهوميد **(۱)** آنکه قدرت بيان ندارد؛ (۲) ناميد.  
**دهم سجی**: خبرخواي خد لک **آدم** خبرخواه.  
**دهم سور**: (۱) شهرانى، جينگن؛ (۲) بوير و نفترس؛ (۳) بي داگر، سور له سه، کاراف **(۱)** ستيره جو؛ (۲) نترس، گستاخ؛ (۳) اصرار ورز، پافتار.  
**دهم شر**: زوان شر، تيدانه وه سوار **دهن لق**.  
**دهم قالى**: **كيسه به قسه** **جادال لفظي**.  
**دهم قره**: دهم قالى **جادال لفظي**.  
**دهم گمک**: داريکي ايره واره **درختي** است جنگل.  
**دهم کار**: (۱) کاريک به تدنيشت کاريکي کمه؛ (۲) ديمه نى ديواري قوراف **(۱)** کاري در جنب کاري ديجر؛ (۲) نمای ديوار گلی.  
**دهم گمانه**: شيره يه کي زور چه سمه له داروکه يه کي ده گرن که به دارمازو وه خوئي گرتوه **مو بزك**.  
**دهم کردن**: سمردا پوشين و نانه سمر ناگري جاو بر تج **دم کردن**.  
**دهم گمکوت**: (۱) سمرکونه، لومه؛ (۲) بي ده نگ کردن **(۱)** سر زنس: (۲) وادر به خاموشی کردن.  
**دهم گمکوت بون**: قسه پي نهمان، ده درون **خاموش شدن از گفتار، چيزی برای گفتن نداشت**.  
**دهم گمکوت کردن**: بي ده نگ کردن **وادر به خاموشی کردن**.  
**دهم گمکه**: کيسه مشم ماما **با تا واف** **کيسه مشمع برای آب**.  
**دهم گمکه مچه**: (۱) کوهچه کوله؛ (۲) به چك به چق هيشتا بي دهست و با **(۱)** قاشق کوتاه؛ (۲) نوزاد تور باغه.  
**دهم گمکشان**: به داپوشين له سمر ناگري بي گهيشتن **دم کشیدن**.  
**دهم گرتون**: (۱) بي ده نگ بون: (ده مت بگره)؛ (۲) زور قسه کردن به گرمي: (ده ستي بي کردوه همى گرت) **(۱)** خموش شدن؛ (۲) جوش آوردن در گفتار.  
**دهم گرته وه**: پاريز له خواردن **پرهيز از خوراک، رژيم غذائي**.  
**دهم گرته**: گوراني گوتى، تيكاري **آواز خواندن دسته جمعي**.  
**دهم گهرم**: (۱) و تاربيري چاك؛ (۲) تازى له کمروشك گرتون خيراف **(۱)** نطاق، سخنران ماهر؛ (۲) تازى ماهر در شکار.  
**دهم لاره**: تونگه لهي مل خوار **صراحي گردن** کج.  
**دهم ملمه**: سه پله، **تيفلوجي** **فالج**، بيماري **فلج**.  
**دهم ليidan**: زور وتن **ياوه گوبي**، پر گوبي.  
**دهم ليکدان**: ده ليکدان، چه نه ليکدان **ياوه گوبي**، پر گوبي.

دهم تهقیقان: تدقه له دهمهوه هينان **زيان** به توزدن و صدا در آوردن از دهان.  
**دهم تي زندن**: (۱) زارانه ناو خوارده وه؛ (۲) بریتني له خمرجي زياد کردن له دارابي **(۱)** دهان گذاشتند در آساميدن؛ (۲) کنایه از اسراف در خرج.  
**دهم تيکه ل** بون: قسه بو نه هاتن **تقيق زدن**.  
**دهم تيودان**: قسمه لى کردنی لاپرمه سه ناهن **مداخله فضولانه**.  
**دهم چاوه**: دمه چاوه **مقداری سقز** که در دهان گذارند.  
**دهم چونه کليله**: زارهه ق بون، قسه بو نه هاتن **از نطق بازماندن**.  
**دهم چه بهل**: زمان بيس **فحاش**، بددهن.  
**دهم چدفت**: (۱) زارخوار؛ (۲) قسمه نمازان؛ (۳) له کارنه زان و گيلوکه **(۱)** کچ دهن؛ (۲) سخن ندان؛ (۳) ساده لوح.  
**دهم چه هوت**: دهه چهفت **نگا**: دهه چهفت.  
**دهم خاوه**: شل و ول له قسه کردن **ست** در گفتار.  
**دهم خوش**: ثافه ريم بو قسي کردن **آفرين** به گفتخت.  
**دهم خوشانه**: مزگتني خهدري خوش **مزدگاني** نوين.  
**دهم داچدقان**: زار ثاواله بون **دهان** بازماندن.  
**دهم داچه قاندن**: (۱) زار گردنده وه؛ (۲) بریتني له مردن **(۱)** دهان گشودن؛ (۲) کنایه از مرگ.  
**دهم داچه قانن**: دهه داچه قاندن **نگا**: دهه داچه قاندن.  
**دهم داچه قاو**: (۱) زارتا واله بون؛ (۲) بریتني له مرد **(۱)** دهان بازمانده؛ (۲) کنایه از مرده.  
**دهم دادرون**: (۱) بي ده نگ بون؛ (۲) بي ده نگ کردن؛ (۳) زارك درون **(۱)** خاموش شدن از گفتار؛ (۲) وادر به خاموشی کردن؛ (۳) دهانه دوزي.  
**دهم دان**: (۱) تازه سين بوني گياو سه وزي؛ (۲) له وره؛ (به زندگه دهه داده)؛ (۳) دهه ماندنی موشده دمه؛ (۴) له دودان و دريگردنده وه **(۱)** برديدين سبزه؛ (۲) چریدن؛ (۳) دمانيدن دمه؛ (۴) دنباله دادن و به درازا کشانيدن.  
**دهم دانه وه**: (۱) بشكتوني گول؛ (۲) دراني کوان **(۱)** شفقتن؛ (۲) سر باز گردن **دمل**.  
**دهم در او**: (۱) چهقه سرو؛ (۲) زمان شر **(۱)** پر حرف؛ (۲) دهن لق.  
**دهم درو**: داوه به نه که زارکي کيسه و جهولي پي در او وه **نخ دهانه دوزي**.  
**دهم درون**: دهه دادرон **نگا**: دهه دادرон.  
**دهم دريش**: چه ته باز، چهقه سرو **پر گو، وراج**.  
**دهم دور**: دهه درون **نخ دهانه دوزي**.  
**دهم ددم**: گاگا، جارجار **گاه گاهي**.  
**دهم ددمها**: بدره ديان، شهوه کي، بوليله، کازيهه **نژديکيهای صبح**.  
**دهم ددمه**: برمها **بس مانده** خوراک و نوشيدنی.  
**دهم دهه مه**: واژوازی، همراه خته له سمر هموایه **دمدمی**، متذبذب.  
**دهم راس**: دم راست **نگا**: دم راست.

- دهمه‌قره: دمه‌قاله **ف** نزاع لفظی.
- دهمه‌قیچی: سمه‌مه‌قیچی **ف** برش بازمانده از قیچی.
- دهمه‌کوتی: دمه‌دادچه‌قی **ف** دهان گشودن، کنایه از مرگ.
- دهمه‌مل: باشکیو، چینچکه سلاوه **ف** گل مژه.
- دهمه‌لاسکه: لاسایی **ف** تقليد، ادا درآوردن.
- دهمه‌لاسکی: دمه‌لاسکه **ف** نگا: دمه‌لاسکه.
- دهمه‌لیین: پدرویه که دهیخنه سمه‌دهمی مردو **ف** وصله که بر دهان مرده گذارند.
- دهمه‌نی: تالامه‌ت، هله‌لامه‌ت **ف** رکام.
- دهمه‌وخوار: سمه‌وژر، وهرگراو **ف** واژگون.
- دهمه‌ورو: **۱**) دمه‌وخوار: **۲**) به سمه‌رودا کدو تو **ف** واژگون: **۲**) دمر.
- دهمه‌وزیر: دمه‌وخوار **ف** واژگون.
- دهمه‌ونخون: سمه‌ونخون، وهرگراو **ف** واژگون.
- دهمه‌ودر: **۱**) قسمه‌هوان: **۲**) زوبلی **ف** **۱**) زیان آور: **۲**) زیان دراز.
- دهمه‌هراش: دمه‌هور **ف** نگا: دمه‌هور.
- دهمه‌هله‌س: **۱**) دمه‌لیین: **۲**) قسمی هله‌سته **ف** **۱**) نگا: دمه‌لیین: **۲**) حرف من درآوردن.
- دهمه‌هله‌ست: **۱**) دهم هله‌س: **۲**) کسی که دهم و لوتسی خوی داپوشیوه **ف** **۱**) نگا: دهم هله‌س: **۲**) کسی که نتاب بر دهان گذاشت.
- دهم هله‌چران: بریتی له قسمه دهست بی کردن **ف** کنایه از شروع به سخن گفت.
- دهم هله‌پیچ: دهسره‌ی به دهم و لوته‌وه پیچان **ف** دستمالی که بر بینی و دهان بندند.
- دهم هله‌لکی: دمه‌لاسکه، دمه‌لاسکد **ف** دهن کجی، ادا درآوردن.
- دهم هله: **۱**) زور به قسمه: **۲**) زمان شر **ف** **۱**) پرحرف: **۲**) دهن لق.
- دهم هله‌لینان: دهم کردنه‌وه بو قسمه کردن **ف** دهن گشودن برای شروع صحبت.
- دهم هله‌لینانه‌وه: ناماده‌بون بو ورام دانده **ف** آماده جواب شدن.
- دهمی: **۱**) وختن، کاتیک: **۲**) روزگاریکی دور: **۳**) زاریک **ف** **۱**) یک وقتی: **۲**) گذشته دور: **۳**) دهنی.
- دهمیره: سنه‌ته، کولوچه مدلایان **ف** یاک بالاپوش روحانیان.
- دهمیک: دهمی **ف** نگا: دهمی.
- دهمیکه: لمیمه **ف** دیری است.
- دهمین: دهماندن **ف** دمانیدن دمه.
- دهمیو: دهمی **ف** نگا: دهمی.
- دهمیکه‌نیان: بریتی له مردن **ف** کنایه از مرگ.
- دهن: پهراسو: **۲**) هملتاواندن، هدمز **ف** **۱**) دندۀ قفسه سینه: **۲**) هضم.
- دهن: روتی زه‌نگ، روتی قال کراو **ف** روغن مذاب.
- دهن: **۱**) نه‌گینا: **۲**) مه‌گین **ف** **۱**) وگرن: **۲**) مگر.
- دهناچیه: له‌گز، لیچار، مه‌نل، مه‌تلوكه **ف** لغز، چیستان.
- دهناندن: هزم کردن، هملتاواندن **ف** هضم کردن.
- دهم لیک نان: **۱**) بی‌دهنگ بون: **۲**) بریتی له مردن **ف** **۱**) خموش شدن: **۲**) کنایه از مرگ.
- دهمنه: **۱**) باسک، دارسیگار، مودنه: **۲**) پیکی زورنا **ف** **۱**) جوب سیگاری: **۲**) جای لب در سرتا.
- دهمنی: زنبوره، داره کونی ریز دولاش **ف** جوب سوراخ زیر ناآسیا.
- دهماکرده: شکاندنی رُوقو روُوكردنده **ف** افطار.
- دهم‌وپل: **۱**) زرنگی له کارداد: **۲**) قسمه‌هوانی **ف** **۱**) زرنگی در کار: **۲**) فصاحت.
- دهم‌وچاو: رُو رُوخسار **ف** صورت.
- دهم‌وچاو هله‌لکر: زنی که همه‌نیه هله‌لدگری **ف** زنی که زیاده موی از رخسار برمی‌دارد.
- دهم‌وچاو هله‌لکرتن: کاری دهمو چاو هله‌لکر، همه‌نیه هله‌لکرتن **ف** موی هر زه ستردن از رخسار، اصلاح صورت زنان.
- دهم‌ودو: **۱**) ده‌مobil، دم‌دو: **۲**) زرنگی **ف** **۱**) قوت بیان: **۲**) زرنگی.
- دهم‌ودوان: قسمه‌هوانی **ف** قدرت بیان.
- دهم‌ودو: ده‌مودو **ف** نگا: ده‌مودو.
- دهم‌وده‌زگا: دام و ده‌زگا **ف** نگا: دام و ده‌زگا.
- دهم‌وده‌دس: ده‌س به‌جهی، هدنه‌نهر **ف** فوراً.
- دهم‌وده‌ست: ده‌م و ده‌س **ف** فوراً.
- دهم‌وقلچ: لج و زار ناشیرین **ف** لب و لوجه زشت.
- دهم‌وقلق: لج و لیو ناشیرین **ف** لب و لوجه زشت.
- دهم‌وقه‌وجه: ده‌وقلچ **ف** لب و لوجه زشت.
- دهم‌موکانه: دمکانه، ده‌مکانه **ف** مویزک، دیق.
- دهم‌وکاوش: ده‌راوی ده‌م، شیوه‌ی قسمه کردن، تمزی ٹاخافتن **ف** شیوه سخن گفتند.
- دهم‌موکه: ده‌موکانه **ف** مویزک.
- دهم‌مه: **۱**) موشه ده‌مه ناسنگدر: **۲**) لیوی تیغ: **۳**) دهمنه: **۴**) کزه بای ساردي سمرکیوان له رستانا **د** **۱**) دمه‌اهنگری: **۲**) لبه تیغ: **۳**) چوب سیگاری: **۴**) باد سرد کوهستان در زمستان.
- دهم‌هاتن به‌یه کا: بی‌دهنگ بون له قسمه **ف** خاموش شدن از نقط.
- دهم‌هار: زور به قسمه زور بلی **ف** پرحرف، پرجاند.
- دهم‌مه‌ته‌قه: گفتگو تویانی دوکس، دمه‌تهقه **ف** محاواره بین دو نفر.
- دهم‌مه‌ته‌قی: ده‌مه‌تهقه **ف** محاواره بین دو نفر.
- دهم‌مدادچه‌قی: بریتی له نزیکه مه‌رگ **ف** کنایه از هنگام مرگ.
- دهم‌هد: سمه‌هدا: **۱**) ده‌مه‌ده‌مه نیواره، ده‌مه‌ده‌مه بدهار **ف** اوایل.
- دهم‌هرقاچان: ناگر بازی بو شادی **ف** آتش بازی جشنها.
- دهم‌هرقوپان: پانتولی فاسون **ف** شلوار فاستونی کردی.
- دهم‌هریزه: تیخی زه‌نگاوی کروچ **ف** تیغ زنگ زده لیمسکسته.
- دهم‌هز رد: سمرنیا، دمه‌زه رد **ف** مرمت گواهان.
- دهم‌هزه‌ن: ده‌هزه رد **ف** تعمیر گواهان.
- دهم‌مه‌شیر: گولیکد **ف** از گل‌های است.
- دهم‌مقالی: دمه‌قالی **ف** جدال لفظی.

۲) افشا کردن راز.  
 دهندگ کموتون: دهندگ دهنده‌هاتن له بدر سدر مابون یان زور قیراندن ف صدا اگرفتگی.  
 دهندگ گورکی: دهندگ برین ف قهر کردن و حرف نزدن با آشنا.  
 دهندگ گورین: دهندگ برین ف قهر کردن و حرف نزدن با آشنا.  
 دهندگ گیران: دهندگ کموتون ف صدا اگرفتگی.  
 دهندگ گیریان: دهندگ کموتون ف صدا اگرفتگی.  
 دهندگ لئی کردن: تئی خورین ف نهیب زدن.  
 دهندگ لئی گورین: دهندگ برین ف نگا: دهندگ برین.  
 دهندگ نوسان: دهندگ کموتون ف صدا اگرفتگی.  
 دهندگ توساو: دهندگ کمتو ف صدا اگرفته.  
 دهندگ نیبر: دهندگ زبر و بدرز ف صدا بلند و خشن.  
 دهندگو: ۱) شاعده: ۲) هست و تیحساس، ۱) شاعده: ۲) احساس.  
 دهندگوباس: پاس و خواص ف اخبار.  
 دهندگه: ۱) بانگ کردن: ۲) خد به رایه، ۱) ندا: ۲) خمرچنین است.  
 دهندگه دهندگ: هرا همراهی حشامات ف جنجال و همه‌مه.  
 دهندگه شه: ۱) دهندگده دهندگ: ۲) بلا و بونه وهی خد به رف ۱) جنجال و همه‌مه: ۲) اشاعه خبر.  
 دهندگه و دره: دهندگ به ره ف صدا منتقل کننده.  
 دهندگین: به ناو بانگ، دهندگدار ف مشهور.  
 دهندنه: دهنده ف نگا: دهنده.  
 دهندونک: دندونک ف منقار.  
 دهندوکه: ۱) دهموکانه: ۲) ته و شته‌ی رئی تاری پی لیده‌دهن: ۳) دندوکه  
 ۱) مویزک: ۲) زخم، مضراب: ۳) بر جستگی باریک.  
 دهه: ۱) راکردن، غار، بهزین: ۲) دو: ۳) جوئی دایه‌ش کردنی نان:  
 ۴) زار، ددم ف ۱) دو: ۲) دوغ: ۳) نوعی تقسیم به وسیله انجستان: ۴)  
 دهان.  
 دهه: ۱) گزی و فیل و فدره: ۲) ورده زو و دودل ف ۱) حیله: ۲) پکر و دودل.  
 دههوا: ده رمان ف دارو.  
 دههوات: دویت، مهره که ف دهان ف دوات.  
 دههواخ: ده باخ ف دباغ.  
 دههواخانه: ۱) نجزاخانه: ۲) ده باخ خانه ف ۱) داروخانه: ۲) کارگاه دباغی.  
 دههوار: ۱) باره به مری یه کسم: ۲) کوئن، پارچه‌ی رشمال: ۳) ره‌شممال:  
 ۴) لاغ و حمیواناتی راگرتون ف ۱) ستور: ۲) پارچه سیاه چادر:  
 ۳) سیاه چادر: ۴) چارپایان اهلی.  
 دههوازان: ده رمان دروس که رف دار و ساز.  
 دههواخوش: ده رمان فروش، نجزاچی ف دار و فرش.  
 دههوال: دزی شه و اه ف دز شب‌گرد.  
 دههوال: پهله، لمز ف شتاب.  
 دههوان: ۱) ده بان، جوئه تیخیکه: ۲) مهربوب، جوسب، جالاک ف

دهند: چیگه گاسن له ئامور دا ف جای گاوآهن در خیش.  
 دهندان: دهندان، هانه‌دان ف تشجع.  
 دهندک: ۱) دانه‌ی هدرشت: ۲) ناوکی میوه ف ۱) دانه: ۲) هسته.  
 دهندوک: نیکل، ده می زه قی مدل ف منقار.  
 دهندوکچه: جوئی هه نار ف نوعی انار.  
 دهندوک له گ: گیا به که ف گیاهی است.  
 دهنده: دهند، چیگه گاسن له هه و جار ف جای گاوآهن در خیش.  
 دهندل: پهرا سوق دنده پشت.  
 دهندی: شه ته ک دراو، به گوریس به ستر او ف محکم با طناب بسته شده.  
 دهندک: ۱) پهرا سو: ۲) دهندک ف ۱) دنده قفسه سینه: ۲) نگا: دهندک.  
 دهندکه: ۱) ناوکی هیندی میوه: ۲) چودان ف ۱) هسته میوه: ۲) چادار.  
 دهندگ: ۱) هرچیه ک گوئی دهی بیسی: ۲) خد به ر، پاس ف ۱) صد:  
 ۲) خبر.  
 دهندگان: ناویانگ ف شهرت.  
 دهندگاور: گوندیکی کور دستانه به عسی ویرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.  
 دهندگ بر: هر رشتی دهندگ کپ ده کاف ف صدا خفه کن.  
 دهندگ برین: دهندگ لئی گورین، قسه ده گهله هه وال نه کردن ف ترک گفتگو با آشنا، قهر کردن.  
 دهندگ بلند: که سی دهندگی نور ده روا ف صدا بلند.  
 دهندگبه ر: نهودی دهندگ بو دور راگوئی وه ک ته له فون و تلسز و به رزه و پیز ف صدابر، انتقال دهنده صدا.  
 دهندگبه رز: دهندگ بلند ف صدابلند.  
 دهندگبه ره: دهندگ بر ف صدابر، انتقال دهنده صدا.  
 دهندگبیز: قامبیز کورانی بیز، ستران فان ف ترانه خوان.  
 دهندگ خوش: خوش ناواز ف خوش آواز.  
 دهندگدار: ۱) بدرانیمیری بی ده تگ: ۲) نهوبیانه که بزاونین و به بزاو:  
 ده بزاون: ۳) بدن او بانگ ف ۱) صدادار: ۲) حروف صامت:  
 ۳) مشهور.  
 دهندگدان: ۱) خملک و ده رنان بو کاری: (تمهرو خه لکی گوند دهندگه بو پیکار): ۲) لئی توره بون: ۳) ده رخستنی بیر و را له هه لیزاردنی نویندر له یارلمان ف ۱) بسیج: ۲) نهیب زدن: ۳) رأی دادن.  
 دهندگدانمهوه: ۱) خد به ر بلا و بونه وه: ۲) گهرا نهودی دهندگ له چیا ف  
 ۱) آوازه دادن: ۲) صدا بر گشتن از کوه و غار.  
 دهندگ دران: هرا کردنی نور به قه و فریاد با صدای بلند.  
 دهندگ ده رچون: ۱) خد به ر بلا و بونه وه: ۲) و دهندگ هاتن له سمر شتی  
 ۱) اشاعه خبر: ۲) به حرف آمدن از ناراحتی.  
 دهندگ ده رهاتن: له توره بی و دهندگ هاتن ف از قهر و ادار به حرف زدن شدن.  
 دهندگ ژار: نوره له قور گمهوه ف ناله بسیار خفیف.  
 دهندگ ژه دان: دهندگ دانه وه ف نگا: دهندگ دانه وه.  
 دهندگ گردن: ۱) گونئی شتیک: ۲) ناشکرا کردنی نهینی ف ۱) گفتنه:



وشهی لئی خوربینی کل و گامیش<sup>(۱)</sup> مادر؛ ۲) ده، روستا؛ ۳) توده علوفه ذخیره شده برای زمستان؛ ۴) دیو؛ ۵) می‌آید؛ ۶) باید؛ ۷) تأمل و دقت؛ ۸) کلمه راندن گامیش.  
دیا<sup>(۱)</sup> دایک؛ ۲) روانین؛ ۳) دیمن، چاوندناراف<sup>(۱)</sup> مادر؛ ۲) تماس؛ ۳) منظره.

دیاتسی<sup>(۱)</sup> گوندی، خله‌کی دی، لادی<sup>(۲)</sup> بی<sup>(۳)</sup> دهاتی.  
دیار<sup>(۱)</sup> بمرچاو، ناشکرا؛ ۲) تزیکی، جدم، لا<sup>(۳)</sup> (له دیار تووه بوم)؛ ۳) سمر و سیما، تهرح<sup>(۱)</sup> پدیدار، آشکار؛ ۲) نزد؛ ۳) سرسیما.  
دیاردده<sup>(۱)</sup> دابی تازه پهیابوگ؛ ۲) بمرچاو، دیار؛ ۳) تمال، کهروشکی خواه لاتدا مدلائس کردواف<sup>(۱)</sup> پدیده؛ ۲) آشکار؛ ۳) خرگوش در لانه خوابیده.

دیاردی<sup>(۱)</sup> ناشکرا او بمرچاو؛ ۲) دابی تازه؛ ۳) کیشک، پاسه‌وانی شهوانه<sup>(۱)</sup> آشکار؛ ۲) پدیده؛ ۳) دیده‌بانی، کشک.  
دیارناو<sup>(۱)</sup> ناوی ناسراواف<sup>(۲)</sup> اسم علم، اسم معرفه.  
دیاری<sup>(۱)</sup> بمرچاو، ناشکرا، خویا؛ ۲) پیشکش<sup>(۳)</sup> سهوقات؛ ۴) ناوه بو پیاوان<sup>(۱)</sup> آشکار؛ ۲) تقدیمی؛ ۳) ره‌آورده؛ ۴) نام مردانه.  
دیاری دان<sup>(۱)</sup> بمرچاوها<sup>(۲)</sup> سهوقات دان<sup>(۳)</sup> پدیدار شدن؛ ۲) سوغات بخشیدن.

دیاری کردن<sup>(۱)</sup> نیشانه کردن؛ ۲) دورخستن تا بینندی؛ ۳) نیشانه دان و شیرنی خواردنی خوازبینی<sup>(۱)</sup> دست نشان کردن؛ ۲) نشان دادن؛ ۳) سور نامزدی، نامزد کردن.  
دیاک<sup>(۱)</sup> دهه<sup>(۲)</sup> دی<sup>(۳)</sup> می‌آید.  
دیان<sup>(۱)</sup> ددان، دران؛ ۲) دیسان، حاویان بینی که هوت؛ ۳) خاج بهرس، فله، فله<sup>(۱)</sup> دندان؛ ۲) دیدند؛ ۳) ترسا.  
دیانا<sup>(۱)</sup> شاریکی کورد نشینه له ستوری عراقاف<sup>(۲)</sup> شهری است در مرز عراق.

دیان چهرمگ بون<sup>(۱)</sup> دان سبی بونهوه<sup>(۲)</sup> کنایه از پر و شدن.  
دیان روكله<sup>(۱)</sup> دانه روهکه<sup>(۲)</sup> ولیمه دندان در آوردن نوزاد.  
دیان کلیله<sup>(۱)</sup> بون<sup>(۲)</sup> دانه بهست چون<sup>(۳)</sup> دندان برهم چسبیدن.  
دیان لئی تیژکردن<sup>(۱)</sup> بریتی له تمماح کردن<sup>(۲)</sup> کنایه از طعم کردن در چیزی.

دیانه<sup>(۱)</sup> ددانه<sup>(۲)</sup> دندانه.  
دیانه‌ریکی<sup>(۱)</sup> دانه‌جیره<sup>(۲)</sup> دندان فروجه.  
دیای<sup>(۱)</sup> روانین، دیا<sup>(۲)</sup> نگاه کردن.  
دیبا<sup>(۱)</sup> بمرچاو هاتبا<sup>(۲)</sup> تازادیم دیبا به‌سم بیو<sup>(۳)</sup> اگر دیده می‌شد.  
دیباچه<sup>(۱)</sup> پیشنه کی کتیب، سعره‌تای کدیب<sup>(۲)</sup> دیباچه کتاب.  
دی باف<sup>(۱)</sup> دایکی باول، نهانک لمباوکمه<sup>(۲)</sup> مادر پدر.  
دیبکه<sup>(۱)</sup> ده‌مکه<sup>(۲)</sup> کیسه چرمین یا مشمع برای نگهداری آب.  
دیبه‌ر<sup>(۱)</sup> زوینی خواروی ثاوایی، بهردی<sup>(۲)</sup> زمین پایین آبادی.  
دیبه‌گ<sup>(۱)</sup> دنگی گهوره‌ی چه‌لتوك<sup>(۲)</sup> دنگ بزرگ شالیکوب.  
دیبه‌گلی<sup>(۱)</sup> گوندیکه<sup>(۲)</sup> روستایی است.  
دیبه‌گه<sup>(۱)</sup> گوندیکه له کوردستان<sup>(۲)</sup> نام روستایی در کردستان.

دهه‌نده<sup>(۱)</sup> ده‌هنده<sup>(۲)</sup> بخشنده.

دهه‌نی<sup>(۱)</sup> خدمه‌ی هاتنی سیه‌همیک له ثاینده‌دا، تی، دی<sup>(۲)</sup> می‌آید.

دهه‌هین<sup>(۱)</sup> جانه‌وری روز سه‌پر و ناشیرین<sup>(۲)</sup> جانور بسیار عجیب و بدشکل.

دهه‌هیک<sup>(۱)</sup> له ده‌پاز پاژیک<sup>(۲)</sup> دهیک، یک دهم.

دهه‌ی<sup>(۱)</sup> ۱) وشهی دندان؛ ۲) پاشگری دان بوهادوین<sup>(۲)</sup> (بدهی، نهده‌ی)؛

دهنگ<sup>(۱)</sup> ۴) گیشه‌ی گهلا لمسه‌داری لیره‌واراف<sup>(۲)</sup> ۱) کلمه تشجیع؛ ۲) پسوند دادن برای مخاطب؛ ۳) صدا؛ ۴) برگ خوارک زمستانی حیوانات.

دهدیده<sup>(۱)</sup> جولاوه‌ی گوریس<sup>(۲)</sup> ثاب.

دهدیدیک<sup>(۱)</sup> ۱) لانک، ده‌رگوش، بیشکه؛ ۲) جولاوه‌ی تیدانوستنی منال<sup>(۳)</sup>

۱) گهواره<sup>(۲)</sup> ننو.

دهه‌ی<sup>(۱)</sup> ده‌رگوش<sup>(۲)</sup> توده برگ برای علوفه زمستان.

دهه‌ی<sup>(۱)</sup> ده‌هی<sup>(۲)</sup> نگا<sup>(۳)</sup> ده‌هی.

دهیز<sup>(۱)</sup> گزره<sup>(۲)</sup> گیاه کوبیده برای علوفه زمستانی.

دهیسمی<sup>(۱)</sup> دایستی<sup>(۲)</sup> مشتعل است.

دهیک<sup>(۱)</sup> دایک، دالک، دالک<sup>(۲)</sup> مادر.

دهیلاح<sup>(۱)</sup> به‌چکه و شتر<sup>(۲)</sup> بچه شتر.

دهیلاح<sup>(۱)</sup> به‌چکه<sup>(۲)</sup> بچه شتر.

دهیله‌م<sup>(۱)</sup> باری، لوسه، مدلغه<sup>(۲)</sup> دیلم.

دهیم<sup>(۱)</sup> دیم، چاندنی به ته‌مای باران<sup>(۲)</sup> کشت دیمی.

دهیمه‌رو<sup>(۱)</sup> زه‌وینی<sup>(۲)</sup> زمین دیم.

دهیمه‌کار<sup>(۱)</sup> ۱) چاندنی به ته‌مای باران؛ ۲) زه‌وی دیم<sup>(۲)</sup> کشت دیمی؛ ۲) زمین دیم.

دهیم<sup>(۱)</sup> قه‌رد، واو، وام، قه‌رزاف<sup>(۲)</sup> وام.

دهیندار<sup>(۱)</sup> قه‌ردار، قه‌رزار؛ ۲) جوری داری لیره‌واراف<sup>(۲)</sup> مدیون؛ ۲) نوعی درخت جنگلی.

دهیوس<sup>(۱)</sup> دویت، ده‌وت، بی<sup>(۲)</sup> ناموس<sup>(۳)</sup> قرمساق.

دهیده<sup>(۱)</sup> له ده‌پاز پاژیک<sup>(۲)</sup> عشر، یک دهم.

دهیده<sup>(۱)</sup> ده‌هم<sup>(۲)</sup> دهم.

دهیده‌مین<sup>(۱)</sup> ده‌هم<sup>(۲)</sup> دهم.

دی<sup>(۱)</sup> دوکل، دوکیل؛ ۲) سومای چاو؛ ۳) کاری را برده‌ی دیتن؛ (توم

دی، مت دی)؛ ۴) نیکه<sup>(۱)</sup> (نمده نا تموی دی)؛ ۵) وشهی هانه‌دان؛

دی هسته برق؛ ۶) پاش و شدو پیش و شه له دان بوهادوین؛

۷) نه‌گینتا؛ ۸) دیو، نه‌وهی ناوی بهترسه؛ ۹) گیشه‌گهلا<sup>(۱)</sup> که له سمر دار

داده‌ندری؛ ۱۰) وردبوهه<sup>(۲)</sup> دود؛ ۲) دید<sup>(۳)</sup> چشم؛ ۳) ماضی دیدن؛

۴) دیگری؛ ۵) کلمه تشجیع و تحریک؛ ۶) دهی، بدھی؛ ۷) والا؛ ۸)

دیو، موجود ترسناک؛ ۹) توده علوفه‌ای که روی درخت ذخیره

می‌کنند؛ ۱۰) تأمل و دقت.

دی<sup>(۱)</sup> دایک؛ ۲) ثاوایی، گوند؛ ۳) گیشه‌گهلا و گیای هله‌لگیر او بو

زستان؛ ۴) دیو؛ ۵) آینده‌ی هاتنی سیه‌همیک؛ (دی بو مالعن)؛ ۶)

ده‌بی<sup>(۱)</sup> نه‌شی<sup>(۲)</sup> (دی هدم، دی و بیتن)؛ ۷) زامان و وردبوهه<sup>(۸)</sup> و

دیرالوش: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.**

دیران: ۱) ناوداشتن، ناودیری؛ ۲) گونجان، جیگا تیدابونده؛ ۳) بهاگردن و پاک کردن خله بو ناش؛ ۴) لئی قهوماو کوست که وته؛ ۵) ویران **(۱ آبیاری؛ ۲) طرفیت داشتن، گنجایش؛ ۳) ہوجاری غله برای آسیاب؛ ۴) سیه روز، درمانده؛ ۵) ویران.**

دیران: داشتنی زهی آبیاری کردن.

دیراو: ۱) بو، زه مینی چال کراو بو ناوی ناویاری تیدامان؛ ۲) ناویاری کردن **(۱) جوب، جوی؛ ۲) آبیاری شده.**

دیربین: دوربین **دوربین.**

دیرخیز: دیراخیز **سبت، تبل.**

دیردهس: دوردهست **خارج از دسترس.**

دیرس: ۱) دره نگ؛ ۲) ویران؛ ۳) کهونسار **(۱) درنگ؛ ۲) ویران؛ ۳) قدیمی.**

دیرسی: ۱) دره نگ؛ ۲) ویرانی؛ ۳) لمیزینه **(۱) درنگی؛ ۲) ویرانی؛ ۳) باستانی.**

دیرک: جی زیانی بچکونه بیاوی ره بن **صومعه راهب.**

دیرکی: ۱) جویی هه نجیر؛ ۲) گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **(۱) نوعی انجیر؛ ۲) نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.**

دیرگ: لمیزینه، لمیث، له زور **دیرگاه.**

دیرندیز: روزنکه له مانگی زیبنداندا فلهی کوردستان ناگری تیدا ده کهندوه **روز آتش افروزی ترسایان کردستان در بهمن ماہ.**

دیروخته: دیر او پر کردن و شکاندنی بو سدر دیر اوی تر له کهم ناوی **دیر** نوعی آبیاری جوب در موقع کم آبی.

دیروک: ۱) چیروک، روداوی خه بالی؛ ۲) روداوی میزوی **(۱) افسانه؛ ۲) رویداد تاریخی.**

دیروکفان: ۱) چیروک بیز؛ ۲) میزو بیز **(۱) افسانه خوان؛ ۲) بازگونکنده رویدادهای تاریخی.**

دیره ختری: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.**

دیره فانی: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.**

دیره ک: کوله کد، ستون، نهستونه **ک عمود، ستون.**

دیره کی: دیر کی **نوعی انجیر.**

دیره گ: دیره ک **ستون.**

دیری: دره نگ **درنگی.**

دیری: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **نام روستایی که بعثیها ویران کردند.**

دیریشکی: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.**

دیریک: ۱) میزو، تاریخ؛ ۲) زور کهونارا، قدیمی؛ ۳) ناوی شاریکه له

دیتبار: تهواو ناشکر **هویدا.**

دیتم: به رجاوم کهوت **دیدم.**

دیتن: به رچاو کهونن **دیدن.**

دیتنهوه: پهیدا کردنی گوم بوج **با زیافت گم شده.**

دیتوخ: چواسغ، بیناف **بینا.**

دیتوک: تازه پیدا که تو **نوسیسه، تازه به دوران رسیده.**

دیتی: ۱) کهستی شتی زور دیبوه به نه زمونه؛ ۲) منالی له کولان

پهیدا کراو؛ ۳) کردهی راپوردوی دین، چاوی پی کهوت **(۱) با**

تجربه، دنیا دیده؛ ۲) کودک سرراهی؛ ۳) ماضی دیدن، دید.

دیجامه: چه تد پارچه پرتوی زه نگاوره نگه لیکی دهدن و له راوه کهودا

ده کاری ده هینن **دیجامه.**

دیجومه: دیجامه **نگا: دیجامه.**

دیچم: هر ده چم **حتمماً می روم.**

دیخون: دو خین **بند شلوار.**

دید: ۱) نازناو بو خوشکی گهوره؛ ۲) خوشکی باوک، پلک **(۱) خواهر**

دیدار: سدر و سیما: (بدلام له ترجو و دیدارت)؛ ۲) چونه دیدار: (هاتمه

دیدارت) **(۱) سیما؛ ۲) دیدار.**

دیدار: خاوه نی تاوابی، خیوی گوند **ازیاب، مالک ده.**

دیدار بینی: چونه لا بو چاوی پی کهونن **دیدنی کردن.**

دیدک: سیل **سپر ز، طحال.**

دیده: ۱) چاو؛ ۲) دیتی، به نه زمون **(۱) چشم؛ ۲) با تجریه.**

دیده: وشهی دواندنی خوشکی گهوره، داده **کلمه خطاب به خواهر**

بزرگ.

دیده رهه ش: دیدک، سیل **طحال.**

دیده چان: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **نام روستایی در**

کردستان که بعثیها ویران کردند.

دیده ک: جولانه گی گوریس **تاب طباب.**

دیده کانی: هله لپه کانی، داوهن، دیلان **رقص دسته جمعی.**

دیده کانی: له گوریس نیشن، جولانه کردن **تاب بازی.**

دیده دیدن: دیدار، چونه چاوی پی کهونن **دیدنی، دیدار.**

دیده نمین: چا فر میسکاوی **چشم اشکبار.**

دیده نه: دیده **دیده دیدنی، دیدار.**

دیده وان: نیشک گری بان قهلا **دیدبان.**

دیدی: زداییک، باوه زن، باوازن **زدن بدر.**

دیدی: دیده **خطاب به خواهر بزرگ.**

دیر: دور، بدرانبه مری نزیک **دور.**

دیز: ۱) دره نگ؛ ۲) جیگه ره بنه خاچ بهرست؛ ۳) لمیزینه **(۱) درنگ؛ ۲) دیر راهیان؛ ۳) گذشتة دور.**

دیز: ختنی له نوسین **سطر.**

دیراخیز: تهوازه ل، تمدل، لش گران **تبیل، گران خیز.**

دیرادور: دوراودور **از راه دور.**

- بینه) (۱) ابزار کار؛ (۲) اثاثیه منزل؛ (۳) دیگری هم.
- دیشاد: دوشاد، شوک شیره آنگور و...، دوشاب.
- دیشاو: دیشاف شیره آنگور و...،
- دیشلامه: چای تال که قند ده نینه دهم و ده بخونه وه چای قندپهلو.
- دیشلهمه: دیشلامه چای قندپهلو.
- دیشهو: دوی شهو، شه وادی اف دیشب.
- دیف: (۱) کلک، دو، دوفک؛ (۲) دوغ، دوغه (۱) دم؛ (۲) دنه.
- دیف: دیو، عیفریت که له چیر و کانداهه یه دیو اخسانه.
- دیقانه: دیوانه، شیت اف دیوانه.
- دیقوک: هاروهاج، نه گونجاو، بزوزف شیطنت باز.
- دیقونه: دیوانه دیوانه.
- دیقهره: چمرچی، فروشیاری گهروک پیلهور.
- دیقهلان: همه میشه لهدو، دوف دوفک اف دنیالر و سمح.
- دیقهلانک: دیقهلان اف دنیالر و سمح.
- دیق: (۱) ده رده باریکه؛ (۲) بریتی له خدمی زور؛ (دیق نزه) اف (۱) بیماری دق، سل؛ (۲) کنایه از غم جانکاه.
- دیق: دیق اف نگا: دیق.
- دیق کردن: بریتی له مردن له بهر خدفته زور اک کنایه از مرگ به عملت غصه بسیار.
- دیقل: کله شیر، کله باب، نیری مریشك خرس.
- دیقدت: ورد بونهوه، تی رامان اف دقت.
- دیقده دیقده دان: گالته بی کردن و توره کردن اف مسخره کردن و آزرن.
- دیک: (۱) خه ره که؛ (۲) دیقل اف (۱) دوك؛ (۲) خرس.
- دیکانه: ده مکانه، ده مکانه اف مویزک.
- دیکانی: خملکی لادی، گوندی اف دهاتی.
- دی کرون: لئی ورد بونهوه اف دقت کردن.
- دیکل: دیقل، کله شیر خرس.
- دی کلوز: جوری چیشته اف توعی آش.
- دیکلک: چینچکه سلاو، پاشکنیو اف گل مژه.
- دی گولان: شاروکه که له لای سنه اف قصبه ای در منطقه سنتنچ.
- دیگه: (۱) شوینی دی، تاسهواری دی، جتی گوند؛ (۲) خالتک، خوشکی دایک اف (۱) جای ده کده؛ (۲) خاله.
- دیگه: دیزه اف دیزی.
- دیل: نیتیسر، یه خسیر اسیر.
- دیل: میونهی جانه و ران، دیل اف دله.
- دیل: (۱) میونهی زور له جانه و ران وه که، سه گ، گورگ، زیوی، شیر، ورج، دیو و هی تریش؛ (۲) یه خسیر، گیراو له شهزاد اف (۱) دله، مادینه بسیاری از جانوران؛ (۲) اسیر.
- دیلاپ: دولاپ، دولاپ اف دولاپ.
- دیلان: (۱) ده لان؛ (۲) هله رکنی، داودت؛ (۳) گیز و ده به نگ، حه پول؛ (۴) جولانه اف (۱) تراوش؛ (۲) رقص گروهی؛ (۳) گیج و خل؛ (۴) تاب طناب.
- کوردستان (۱) تاریخ؛ (۲) باستانی؛ (۳) نام شهری در کردستان.
- دیرین: رابردهی زور دو، لمبیزینه اف دیرینه، قدیمی.
- دیرینه: دیرین اف دیرینه، قدیمی.
- دیز: (۱) رهش، دزی سیبی؛ (۲) رهشی نامال بور؛ (۳) دیزهی شیو تیدالی نان، ده فری گلین بو چیشت تیا لی نان؛ (۴) بریتی له شوم و جوت قوشه، بی فه؛ (۵) بونهاتگ، بدیهه خت؛ (۶) گیشیدی گمل و گیا بو زستان اف (۱) سیاه؛ (۲) رنگ خاکستری تیره؛ (۳) دیزی، دیگ گلی؛ (۴) کنایه از نحس؛ (۵) بدیخت، بدشانس؛ (۶) توده برگ برای علوفه زمستانی.
- دیز: زر کچ که ده گدل دایکی هابیته مال رز باوکی اف دختری که همراه مادرش به خانه تایدری رفته باشد.
- دیزد آشه: دزد آشه اف پیراهن بلند.
- دیزک: دیزهی چیشت تیدا لینان اف دیزی.
- دیزک: دن، رهشی نامال بور اف خاکستری تیره.
- دیزگ: (۱) دیزک؛ (۲) بی تالح، بوبه خت اف (۱) خاکستری تیره؛ (۲) بدشانس.
- دیزه: ده فری گلی شیو تیدا لینان اف دیزی، دیگ گلی.
- دیزه: دیز اف نگا: دیز.
- دیزه به ده رخونه: بریتی له پوشینی سور اف کنایه از پوشیدن راز.
- دیزه به کول: که سی له بهر پارانتی مالی زور ناویری کوچ بکاف کسی که بخاطر حفظ اموالش نمی خواهد کوچ کند.
- دیزه که: (۱) تممل، بی کاره؛ (۲) بدیهه خت اف (۱) تنبیل؛ (۲) بدشانس.
- دیزه لوه که: دیزه چکوله، کیله اف دیزی کوچک.
- دیزه له: چو زله، دوزله اف مزمار، نوعی آلت موسیقی.
- دیزه له: (۱) دیزه لوه که؛ (۲) قولایی پشت سمت اف (۱) دیزی کوچک؛ (۲) گودی بالای باسن.
- دیزنهک: تفره تیره اف شاهی.
- دیزه: ره وشت، تاین، مه زه ب اف مذهب.
- دیزه له: گویز، گیوز، گقیشک، داریک و بدری داریکی در کاویه اف زالزال.
- دیس: توند پیکوه نوساو، بدسریه کا لکاو اف محکم چسیده.
- دیسا: نه مغاریش، دوباره، تین اف باز، ایضاً.
- دیسان: دیسا اف باز، ایضاً.
- دیسانه وه: دیسا اف باز، ایضاً.
- دیستان: سی پایدی بن به روش اف سه پایه زیر دیگ روی آتش.
- دیسک: سوننه، تهشتی قورین اف طشت سفالین.
- دیسنده ک: نو سه نه ک، در گیکه به جلکه و ده نو سی اف خاری است به لباس و پشم می چسبد.
- دیسمنی: داسنی، یه زیدی، نیزدی اف نگا: داسنی.
- دیسمو: گو لنه سه گ که سواری دیله سه گ ده بی اف سوار شدن سگ نر بر ماده.
- دیسسه: مه ره کبوی، په زی کوئی اف گو سفند کوهی.
- دیسی: دایسی اف مشتعل است.
- دیش: (۱) نامر ازی کار؛ (۲) گدل و پدلی ناو مال؛ (۳) تریش: (نی دیش

- دیلاندن: ده لاندن **تراویدن**.  
 دیلانه: هدلبرکی، گوبند **رقص گروهی**.  
**دیلانی:** ۱) دیلانه: ۲) شئی خدیالی به بمر چاودا هاتن **(۱)**  
**دیلوه:** ۱) رقص.  
**دیلبلان:** دیلماز **نگا: دیلبلان**.  
**دیلبه نده:** تهرجان، پاچقه کار **متترجم**.  
**دیلکه:** گوندیکه **روستایی است**.  
**دیلم:** فاش، کوزاف **فاج**.  
**دیلمار:** جوئی مارمبلکه کی دریز **نوعی مارمولک**.  
**دیلمانج:** پاچقه کار، تهرجان **متترجم**.  
**دیلندریز:** جهزیکی فهلانه ئاگر ده کنهوه **از اعیاد مسیحیان در زستان**.  
**دیلوک:** سترانی داوه تی، گورانی بو هلهبرکی **ترانه رقص**.  
**دیلوکشان:** گورانی بیزی داوه تی **ترانه خوان رقص**.  
**دبله:** قورم، سیان، دوده **دوده**.  
**دبله:** ۱) نیشاندی می بیشی که پیش ناوی جانهوده که وی: (دبله سهگ، دبله دیو): ۲) تخته به بردي سربان بیوش **(۱) پیشوند به معنی مارینه، دله: ۲) پوشہ سنگی سقف.**  
**دبله ببا:** میچکمه گی نیرخواز **دلسگ جفت خواه**.  
**دبله در:** بریتی له زئی زمان دریزی بی شدم **کنایه از زن سلیطه**.  
**دبله بهن:** ۱) میچی خانوی به برد دابوشر او: ۲) وستای دبله بهنی **(۱) سقف پوشیده با تخته سنگ: ۲) بنای سنگ پوش سقف.**  
**دبله نده:** دیلماج، تهرجان، دیلمان **متترجم**.  
**دبله دک:** ۱) تکا، یارانهوه بو کهستی، شفات: ۲) دیره دک **(۱) شفاعت: ۲) بالار، سنتون.**  
**دبله کان:** جولانه گوریس **تاب طناب**.  
**دبله کانی:** له جولانه نیستن **تاب بازی**.  
**دبله کچی:** تکا کار **شفیع**.  
**دبله همار:** ماری زه هردار **مار سختی**.  
**دبیلی:** تخته به بردي میچ بیوش **تخته سنگ سقف پوش**.  
**دبیم:** ۱) دهیم: ۲) دم و چاو، روحسار، رومدت، کولمه، کوله: ۳) دیم، چاوم پی کدوت **(۱) کشت دیمی، زمین دیم: ۲) چهره: ۳) گونه: ۴) دیدم.  
**دبیم:** ۱) دهیم: ۲) به رانی مری ده چم، تیم، یهم **(۱) زمین دیم، کشت دیمی: ۲) می آیم.**  
**دیماتی:** جنی خوش کردن، مانوه له شو ینی **اقامت**.  
**دیماری:** زردایک، باوه زن **نامادری**.  
**دیمان:** ۱) چاوبی کوتنهوه دوست: ۲) دیمان، چاومان پی کدوت **(۱) پازدیدن دوست: ۲) دیدم.**  
**دیمانه:** دیمان، چاوبی کوتنهوه دوست: دیمانه ت به خبر تاسdem**

دیو؛ ۴) تاکه تاکه‌ی ده غل که تازه سهر و هدر ده نه<sup>۱</sup> ۱) گیج و نفهم؛ ۲) درویش مجدوب؛ ۳) دیوسان؛ ۴) کشته که تک و توک سبز شده باشد.

دیوانی؛ ۱) سهر به ده ولدت؛ ۲) جوئی خدمتی نوین<sup>۱</sup> ۱) منتبه به دولت؛ ۲) توعی خط.

دیواوده؛ دیوانده<sup>۱</sup> سوراخ از دو طرف.

دیواودیو؛ ۱) دیوانده؛ ۲) دیواندیو<sup>۱</sup> سوراخ از دو طرف؛ ۲) وارونه، زیر و رو.

دیوبهند؛ نوشته بوشیت چاکرنهوه<sup>۱</sup> دعا که برای دیوانه نویسنده. دیوجامه؛ دیجامه<sup>۱</sup> نگا؛ دیجامه.

دیوبدل؛ بریتی له تازا، نترس<sup>۱</sup> کنایه از بردل، نترس.

دیور؛ زفر، گهرانهوه؛ (دیور بکه)<sup>۱</sup> برگشتن.

دیوهخان؛ دیواخان<sup>۱</sup> نگا؛ دیواخان.

دیوهده؛ دیوانده<sup>۱</sup> از دو طرف سوراخ شده.

دیوهرهن؛ توزو دوکله<sup>۱</sup> تیکه‌لای خست<sup>۱</sup> دود و غبار غلیظ.

دیوهره؛ چه رچی<sup>۱</sup> پیله‌ور.

دیوهزمه؛ جنونکه به که شه وانه ترسه نوک و تازا ده نهزموی<sup>۱</sup> غول بیابان.

دیوهلوکه؛ جنونکه کورنه بالای همه مگیان تیسکن؛ (وهک دیوهلوکه

توکی بدری بسته هاتوه) «سینخ رهزا»<sup>۱</sup> جن کوتاه قد پشمalo.

دیوی؛ کاری وهک کاری دیو، دیوانه<sup>۱</sup> کاردیو، دیوسان.

دیه؛ جاو<sup>۱</sup> دیده، جشم.

دیه؛ ۱) وشهی دنه‌دان، دهی؛ ۲) دیو، گیشه‌گه‌لای سهر دار<sup>۱</sup> هی،

کلمه تحریک، ۲) توده برگ درخت برای علوفه.

دیهات؛ گوندگل، تاوابی گه<sup>۱</sup> دهات.

دیهاتی؛ لاگدی، خدالکی دی، لمدن نیشه جی؛ (ههزار ناغای فگوئی و

شخSSI دیبلومه و سیاسه‌تازان / به قوریانی سعیلی خدره گروی

پیاوی دیهاتی)، «حال‌مین»<sup>۱</sup> دهاتی.

دیهی؛ دین، چاوبی که‌وتن<sup>۱</sup> دیدن، دیدار.

دیّی مهلای؛ گوندیکه<sup>۱</sup> روتایی است.

دیگ شالیکوبی؛ ۲) دسته هاون.

دینگه؛ ۱) دنگه، کوله‌کدی له برد و قور؛ ۲) شیت خانه<sup>۱</sup> نگا؛ دنگه؛ ۲) تیمارستان.

دینوک؛ ۱) که مینک، توکالیک؛ ۲) شیتوک<sup>۱</sup> ۱) اندکی؛ ۲) ساده لوح.

دینهود؛ ۱) وهدین، دینه‌وهی گوم‌بوگ؛ ۲) دوباره دینتی که‌سیک<sup>۱</sup> ۱) باریافن گم شده؛ ۲) بازدیدن.

دینهور؛ ۱) دیناوه؛ ۲) پردی سیرات؛ ۳) ناوی ملبه‌ندیکه له کورستان<sup>۱</sup> ۱) مُفتی؛ ۲) پل صراط؛ ۳) منطقه‌ای در کردستان.

دینه‌وهري؛ نازناواری زانایه کی به‌ناوابانگی کورده<sup>۱</sup> لقب یکی از دانشمندان مشهور کرد.

دینی؛ ۱) سهر به ناین؛ ۲) شبناهه‌تی<sup>۱</sup> ۱) آینی؛ ۲) دیوانگی.

دینی؛ ۱) دویکه، دینیکه، روزی پیش نهمره؛ ۲) ندهینی؛ ۳) هیزایه<sup>۱</sup> ۱) دیر و ز؛ ۲) می‌آورد؛ ۳) می‌ارزد.

دینیا؛ دویکه<sup>۱</sup> دیر و ز.

دیو؛ ۱) ملبه‌ند؛ (دیوی بزده، دیوی گمورکان)؛ ۲) چاوه‌خانو:

(ماله‌کم سی دیوی هدید)؛ ۳) لا، نهتراف، پیش یان پشتی هرشت؛ (من لهو دیو بوم، لهو دیوی بزده که وه نیزه دیار نیه)؛ ۴) دیترو، بیزراو<sup>۱</sup> ۱) منطقه؛ ۲) یکباب از خانه، یک اتاق؛ ۳) طرف، جهت، پشت، یا روی چیزی؛ ۴) دیده شده.

دیو؛ ۱) شتیکه خه‌یالی و ترسینه؛ ۲) گیشه گمل و گیا بو زستان؛ ۳) لا، نهتراف، بدر یان پشت<sup>۱</sup> ۱) دیو؛ ۲) توده علوفه زمستانی؛ ۳) طرف، جهت، پشت یا روی هر چیز.

دیو؛ پارچه‌یده کی ثاوری‌شمه<sup>۱</sup> دیبا.

دیواچه؛ دیباچه<sup>۱</sup> دیباچه.

دیواخ؛ تار، خیلی<sup>۱</sup> بارجه‌ای که با آن صورت سروس رامی بوشانند.

دیواخان؛ ۱) روزی کومه‌ل لی دانیشتن؛ ۲) نوده‌ی میوانی ناغاو خان<sup>۱</sup> ۱) مجلس عمومی دهکده؛ ۲) اتاق مهمانی ارباب.

دیواخانه؛ دیواخان<sup>۱</sup> نگا؛ دیواخان.

دیوار؛ هله‌چنایی بلند له کمه‌سته مال دروست کردن<sup>۱</sup> دیوار.

دیواربر؛ نامر ازی دیوار کون کردن به دهست دزده<sup>۱</sup> ایزار سوراخ کردن دیوار برای از دزدی.

دیواره؛ لیواری بلندکراو وهک دیوار و کورت تر<sup>۱</sup> کناره مرتفع.

دیوان؛ ۱) دیواخان؛ ۲) ده‌گای میری؛ ۳) کتیبی شیعر<sup>۱</sup> ۱) نگا؛ دیواخان؛ ۲) دستگاه دولتی؛ ۳) دیوان شعر.

دیوان؛ ۱) دیواخان؛ ۲) کویخا، گزیر، تاگداری گوند<sup>۱</sup> نگا؛ دیواخان؛ ۲) کدخدام، میاشر ارباب.

دیوان خانه؛ دیواخان<sup>۱</sup> نگا؛ دیواخان.

دیواندر؛ زور قسمدان<sup>۱</sup> سخنور مجلس.

دیوانده‌ر؛ کون بوگ له هرد و دیو<sup>۱</sup> سوراخ شده از دو طرف.

دیوانده‌ره؛ شاریکه له کورستان<sup>۱</sup> نام شهری در کردستان.

دیواندیو؛ براوه‌زه؛ (که‌وای دیواندیو ده بدر کردوه)<sup>۱</sup> وارونه، زیر و رو.

دیوانه؛ ۱) گیل و حول و ندام؛ ۲) جو ره در وشیکی شیخان؛ ۳) وهک





- رَا: ۱) ته گبیر: (بیر و رَا); ۲) شیان: (رَات ناکدوی); ۳) رِیگه: ۴) بُوچی: (نمرا); ۵) جار، کمههت، ده حفه: (نهم رَا); ۶) بَنْ رَازِی بون: (رَام لَنی نیه); ۷) پیشگریکه راستهور است نه بمرزی و نه نرمی ته گدیدنی (رَاده، رَاخه); ۸) بلند: (رَابه); ۹) هه لاتن، غاردان: (رَاكه); ۱۰) ده گهله: (بدهمن رَا); ۱۱) لایهن: (له تو رَا بو من); ۱۲) چاویری: (لَبی رَاكه و تم بزانم چده کَا); ۱۳) هیشتمن: (لَای خوتی رَاگره); ۱۴) چهقین: (درُوکم ده پَنْ رَاجوه); ۱۵) ناوهوه: (دده ستم ده و کونه رَاکرده); ۱۶) فیر بون: (رَاهاتن) ۱) رأی، فکر; ۲) لیاقت; ۳) راه؛ ۴) چرا؛ ۵) دفعه؛ ۶) رضایت؛ ۷) پیشوندی است حالت افقی را می‌رساند؛ ۸) بلند؛ ۹) دو، رفتن با شتاب؛ ۱۰) همراهی، با؛ ۱۱) طرف؛ ۱۲) مراقبت؛ ۱۳) هشتن؛ ۱۴) خلیدن؛ ۱۵) داخل؛ ۱۶) یادگیری.
- رَائَا: ۱) ناوهزو؛ ۲) رِنگهی سه‌فهمر به ثوا، ناوهزی ۱) مجرای فاضلاب؛ ۲) آبراهه.
- رَائَه‌سپارَدَه: کهنسی که به و لایمکه و ناردراوه [یغام بر، سفارش شده.]
- رَانَدَنگاوتَن: راستهور است دریزکدنی شتی به سمر بوشابی دا: (تهداف رَانَه‌نگیوه، دارمان به سمر خانو رَانَه‌نگاوت) افقی از بالا دراز کردن.
- رَابَارتَن: به سه‌بردن، گوزه ران کردن ۱) گذرانیدن.
- رَابَرَه: رَنگر، گوران، چهه راهزن.
- رَابَرَه: به سه‌رجو، بهوده، بُورَه ۱) گذشت.
- رَابَرَدَن: ۱) به سه‌رجون: ۲) هاتن و رُویشتن ۱) گذشت؛ ۲) گذرکردن.
- رَابَرَدَه: رُوداوی نه ماو، گوزه راو، بُورَه ۱) گذشت.
- رَابَرَه: رَابَرَدَه ۱) گذشت.
- رَابَگار: رَبیوار، کهنسی لدری درواه [رونده، رهر، رهگذر.]
- رَابَگرَدَن: رَابَرَدَن نَگا: رَابَرَدَن.
- رَابَوارَدَن: ۱) رَابَارتَن؛ ۲) بریتی لهزَر خوش ژیان ۱) گذرانیدن؛ ۲) کنایه از خوشگذرانی.
- رَابَورَتَجَي: کهنسی که خبدیری رُوداو، رَابَورَتَ را پرت.
- رَابَورَدَن: رَابَرَدَه ۱) گذرانیدن.
- رَابَرَه: شاره زای پیشره، رَبَرَه رَهبر.
- رَابَرَه: شاره زای کردن، به لهدی کردن ۱) راهنمایی کردن.
- رَابَرَه زاندن: شمه چهقهه، شمرو همراهی همراه به ده جمال لفظی.
- رَابَرَه ستن: به خووه قایم کردن: (فیشه کدانی رَابَرَه ستن) چیزی به خود بستن.
- رَابَرَه: ته گبیر ۱) مشورت.
- رَابَرَه گه: کوژی ته گبیر له کاری کردن ۱) مجلس استشارة.
- رَابَرَه که: رَابَرَه ۱) مشورت.
- رَابَرَه: رَابَرَه ۱) مشورت.
- رَابَرَه: رَابَرَه ۱) اعتماد؛ ۲) بروایی ۱) حساب کردن روی کسی؛
- رَابَرَه: ۱) ته رادین؛ ۲) بروایی ۱) حساب کردن روی کسی؛ ۲) اعتماد کردن.
- رَابَسان: ۱) لپر جایابونهوه؛ ۲) رَاسان ۱) ناگهان جدا شدن؛ ۲) ژست حمله گرفتن.
- رَابَسکان: لپر و بدهیز جایابونهوه ۱) یکهو جدا شدن.
- رَابَسکاندن: رفاندنی لنه کاره [ربودن ناگهانی.]
- رَابَسَرَه: ۱) ناخن، پهستوان، خستنه ناو به نهدم؛ ۲) خبدیری رُوداو بو پیاوی له خو گهوره تر ۱) آکه با فشار چهاندن؛ ۲) را پرت.
- رَابَرَه آندن: پهستاون، ناخنین، بدوزور ده ناونان ۱) با فشار فروکردن، چیانیدن.
- رَابَرَه: خه بدری رُوداو، رَابَرَه را پرت.
- رَابَورَتَجَي: کهنسی که خبدیری رُوداو بو گهوره ده نوسن ۱) گزارشگر.

انتخاب چیزی یا کسی برای انجام کاری.

رآچـاندن: راستهـور است درـاند فـ اتفقی درـیدن.

رآچـلهـ کانـدن: داـچـلهـ کانـدن فـ نـگـا: داـچـلهـ کانـدن.

رآچـلهـ کـین: داـچـلهـ کـین: رـاجـلـفـین فـ نـگـا: داـچـلهـ کـین.

رآچـون: قـوـپـانـی زـوـی فـ فـرـوـقـتـنـ زـمـینـ.

رآـجهـ: (۱) دـارـهـ رـایـ خـاتـونـ: (۲) بـوـچـیـ، لـهـبـرـ چـیـ؛ (۳) باـسـکـیـتـیـ تـامـورـ؛ (۴)

بهـرجـیـغـ فـ (۱) الـوارـ بـرـ سـقـفـ؛ (۲) بـرـایـ چـهـ؛ (۳) سـنـجـ خـیـشـ؛ (۴) چـوبـ

مـیـخـ چـیـغـ.

رآـجهـفـتـ: بـرـیـتـیـ لـهـ کـمـ نـاوـزوـ تـهـ گـیـبـرـ نـهـ زـانـ فـ کـنـایـهـ اـز~ اـحـمـقـ.

رآـچـهـنـانـدنـ: لـهـبـرـ تـرـسـانـدنـ فـ یـکـهـوـ تـرـسـانـدنـ.

رآـچـهـنـینـ: لـهـرـیـتـیـ کـمـ لـهـ شـتـیـکـیـ لـهـبـرـ وـ نـهـ کـاـوـفـ یـکـمـخـورـدـنـ.

رآـچـیـتـهـ: سـیـاـیـیـ دـرـمـانـیـ بـرـیـشـکـ، نـوـسـخـمـیـ حـدـ کـیـمـ فـ نـسـخـهـ دـکـترـ.

رآـخـ: (۱) گـرـدوـ کـیـوـیـ سـهـوـزـ لـهـ گـیـاـ؛ (۲) خـمـ، مـهـبـهـتـ فـ (۱) تـبـهـ وـ کـوهـ

سـرـسـبـیـ؛ (۲) غـمـ.

رآـخـرـانـ: دـاـخـرـانـ، بـاـنـ کـرـانـهـوـیـ رـایـخـ لـهـ سـهـرـ زـوـیـ فـ گـسـتـرـدـهـ شـدـنـ.

رآـخـرـانـدنـ: رـاـکـیـشـانـ بـهـ زـمـینـ دـاـفـ بـرـ زـمـینـ کـشـیدـنـ.

رآـخـرـاوـ: (۱) رـایـخـسـیـ بـهـزـوـیـ دـاـ پـانـ کـرـاوـهـ؛ (۲) بـهـرـیـ کـرـاوـ وـ هـسـهـرـ

رـیـگـهـخـرـاوـ فـ (۱) گـسـتـرـدـهـ؛ (۲) رـاهـیـ شـدـهـ.

رآـخـستـنـ: (۱) رـاـخـرـانـ، بـاـنـ کـرـدـنـهـوـیـ رـایـخـ؛ (۲) بـهـرـیـ کـرـدنـ، بـهـنـگـمـداـ

نـارـدـنـ فـ (۱) گـسـتـرـدـنـ؛ (۲) رـاهـانـدـازـیـ؛ رـاهـیـ کـرـدنـ.

رآـخـشـیـنـ: (۱) خـوـشـیـ، شـیـلـهـانـ، بـهـشـیـنـ رـوـیـشـتـیـ مـارـ خـدـزـکـیـ

تـرـ: (۲) رـاـکـشـانـیـ نـهـسـتـیـهـ لـهـ عـاسـمـانـ فـ (۱) خـزـیدـنـ خـزـنـدـهـ؛ (۲) تـیرـ

کـشـیدـنـ سـتـارـهـ.

رآـخـوـرـینـ: (۱) هـمـزـهـ شـهـ کـرـدنـ؛ (۲) هـانـهـدـانـیـ بـارـهـ بـهـرـ بـوـ خـوـشـ رـوـیـشـتـنـ فـ

(۱) تـهـدـیدـ؛ (۲) هـیـ کـرـدنـ خـوـانـ.

رآـخـوـسـتـنـ: پـهـنـاـرـدـنـ، چـوـنـهـزـیرـ دـالـدـهـیـ... فـ التـجاـ کـرـدنـ، پـناـهـ بـرـدـنـ.

رآـخـوـشـیـنـ: رـاـخـتـیـشـنـ فـ نـگـاـ: رـاـخـشـیـ.

رآـخـهـ: لـهـ زـوـيـداـ پـانـیـ بـکـمـهـ فـ بـکـسـتـرـ، اـمـ بـهـ گـسـتـرـدـنـ.

رآـخـهـ: (۱) رـایـخـ، بـهـرـ وـ حـمـسـیـ وـ هـمـرـجـیـ لـهـ سـهـرـ زـوـیـ پـانـ دـهـ کـرـیـتـهـوـهـ؛

(۲) کـسـمـیـ زـیـرـ نـهـنـدـازـ بـانـ دـهـ کـاتـهـوـهـ فـ (۱) زـیرـانـدـازـ؛ (۲) گـسـتـرـنـدهـ.

رآـذـ: بـهـرـیـ تـیرـیـ کـوـانـ، جـوـکـلـهـ لـایـ خـوـارـوـیـ تـیرـ بـرـهـ تـیرـ، سـوـفارـ

رآـدارـ: (۱) رـاـبـرـ؛ (۲) رـیـوانـ، نـاـگـارـیـ رـیـگـهـ؛ (۳) بـیـتـاـکـ وـ هـرـگـرـ، بـاـجـگـرـ فـ

(۱) رـاهـنـزـ؛ (۲) رـاهـدـارـ، پـاسـبـانـ رـاهـ؛ (۳) بـاـجـگـیرـ.

رآـدـارـانـهـ: بـیـتـاـکـیـ سـهـرـهـزـیـ، بـاـجـیـ کـهـ لـهـ رـیـگـهـ دـهـدرـیـ فـ بـاـجـ سـرـ رـاهـ.

رآـدـارـخـانـهـ: جـیـگـهـیـ بـاـجـ سـانـدـنـ لـهـ سـهـرـرـیـگـهـ فـ بـاـجـگـاهـ.

رآـدـارـیـ: بـاـجـگـرـیـ فـ بـاـجـگـیرـیـ.

رآـدـاشـتـنـ: رـیـانـدـنـیـ مـنـدـالـ لـهـ سـهـرـهـسـتـانـ فـ بـچـهـ بـرـ دـسـتـ گـرـفـتـنـ بـرـایـ

دفعـ اـدـارـ وـ مـدـفـوعـ.

رآـدانـ: (۱) نـهـسـارـدـنـ بـوـ سـازـکـرـدنـ: (کـدوـامـ بـهـ رـاـدانـ دـاوـدـ)؛ (۲) وـهـبـرـ

خـوـدـانـ وـ مـاـشـتـنـ؛ (۳) زـیدـ بـوـتـیـ نـاوـیـ دـهـلـیـلـهـ مـانـگـدـشـهـوـدـ؛ (۴) دـارـیـ کـهـ

لـهـ بـاتـیـ گـوـلـهـ بـهـ دـرـگـایـهـوـهـ دـهـنـیـ؛ (۵) دـاـگـرـسـانـدـنـیـ سـوـیـهـ فـ

سـفـارـشـ سـاـخـنـنـ؛ (۲) جـلوـرـوـبـیدـنـ؛ (۳) مـدـ دـرـیـ؛ (۴) چـوـبـیـ کـهـ بـهـ جـایـ

رـآـبـهـرـ: تـونـدـوـتـولـیـ، گـورـجـ وـ گـولـیـ، چـالـاـکـیـ نـشـاطـ وـ چـالـاـکـیـ.

رـآـبـهـرـانـدنـ: (۱) کـارـ پـیـکـ نـیـنـانـ بـهـ مـذـبـوتـیـ، نـهـنـجـامـ دـانـ تـاـزـایـانـ؛ (۲)

لـهـخـوـهـ وـ هـلـسـتـانـدنـ، ژـخـهـوـرـاـکـنـ فـ (۱) نـهـنـجـامـ دـادـنـ چـالـاـکـانـ؛ (۲) اـزـ

خـوـابـ بـیدـارـ کـرـدنـ، اـزـ خـوـابـ بـرـانـدـنـ.

رـآـبـهـرـگـانـدنـ: (۱) بـیـ هـلـلـجـوـنـ بـهـ دـارـوـ چـیـ؛ (۲) چـهـ مـوـلـهـ دـادـانـیـ سـهـگـ وـ...

(۱) بـالـاـ رـفـتـنـ اـزـ دـرـختـ وـ کـوـهـ؛ (۲) بـرـ دـوـسـتـ خـوـابـیدـنـ سـگـ وـ...

رـآـبـهـرـمـونـ: تـیـ رـادـیـوـیـ، تـیـ رـادـیـتـنـ، شـایـانـ زـانـنـ: (دـخـوـیـ رـانـهـهـرـمـوـ

نـوـکـارـهـ بـکـاـ) فـ شـایـاـتـهـ دـاـشـتـنـ، سـرـاغـ دـاـشـتـنـ لـیـاقـتـ دـرـکـسـیـ، روـیـ

کـسـیـ حـسـابـ کـرـدنـ.

رـآـبـهـرـزـینـ: (۱) لـهـبـرـ بـلـنـدـبـوـنـ، زـوـهـسـتـانـ؛ (۲) گـورـجـ دـهـسـ بـهـ کـارـبـیـوـنـ؛

(۳) لـهـ بـهـ کـاـوـ لـهـخـوـهـ وـ هـلـسـتـانـ؛ (۴) دـاـچـلـهـ کـاـنـ، هـلـبـهـزـینـ؛ (۵) رـاـسـتـ

بـوـنـوـهـیـ گـهـلـ دـزـیـ حـوـکـمـاتـ، شـوـرـشـ فـ (۱) تـاـگـهـانـ خـیـزـ بـرـداـشـتـنـ؛ (۲)

فـرـزـدـسـتـ بـهـ کـارـشـدـنـ؛ (۳) یـکـهـوـ اـزـ خـوـابـ بـرـیدـنـ؛ (۴) یـکـهـ خـوـرـدـنـ،

وـرـجـهـدـنـ؛ (۵) قـیـامـ عـوـمـیـ بـرـ عـلـیـهـ حـکـومـتـ، اـنـقـلـابـ.

رـآـبـهـرـزـینـ: کـهـسـیـ کـهـ رـاـدـهـ بـهـرـنـیـ فـ فـاعـلـ «رـآـبـهـرـانـدـنـ».

رـآـبـهـلـکـانـدنـ: رـآـبـهـرـکـانـدـنـ فـ نـگـاـ: رـآـبـهـرـکـانـدـنـ.

رـآـبـیـتـهـ: هـاـتـوـجـوـیـ بـهـ پـدـلـهـبـلـ وـ ثـمـوـسـفـرـ نـهـمـسـمـ، رـآـبـیـجـکـهـ فـ آـمـدـ وـ رـفـتـ

بـاشـتـابـ درـ یـکـجـاـ.

رـآـبـیـچـانـ: (۱) وـهـبـرـخـوـدـانـ وـ بـهـغـارـ بـرـدـنـ؛ (۲) خـوـ گـورـجـ کـرـدـنـهـوـ؛ (۳)

رـاـمـاـشـتـنـ، رـآـمـاـلـینـ فـ (۱) جـلـوـانـدـاـخـنـ وـ باـشـتـابـ بـرـدـنـ؛ (۲) لـبـاـسـ

بـوـشـیدـنـ؛ (۳) نـگـاـ: رـآـمـاـلـ.

رـآـبـیـجـ کـرـدنـ: رـآـبـیـچـانـ فـ نـگـاـ: رـآـبـیـچـانـ.

رـآـتـبـ: (۱) جـیـرـهـ، بـزـیـوـیـ کـهـ دـهـدـرـیـ بـهـ دـهـرـسـ خـوـینـ وـ کـارـکـمـرـیـ دـهـوـلـهـتـ:

(۲) نـمـوـ کـمـلـ وـ پـهـلـهـ رـاـوـکـرـ لـهـ پـشـتـیـ خـوـیـانـیـ دـهـبـهـسـتـنـ فـ (۱) جـیـرـهـ،

مـوـاجـبـ؛ (۲) وـسـیـلـیـ کـهـ صـیـادـ بـهـمـرـاءـ خـودـ حـمـلـ مـیـ کـنـدـ.

رـآـتـهـ: رـاـتـوـهـ فـ کـمـ هـزـینـ طـلـبـهـهـاـ.

رـآـتـلـهـقـانـ: هـمـزـانـدـنـیـ دـهـ فـرـیـ شـتـیـ تـرـاـوـ فـ جـنـبـشـ ظـرـفـ مـاـیـعـاتـ.

رـآـتـلـهـقـانـدـنـ: هـمـزـانـدـنـیـ دـهـ فـرـیـ شـتـیـ تـرـاـوـ فـ تـکـانـ دـادـنـ ظـرـفـ مـاـیـعـاتـ.

رـآـتـلـهـ کـانـ: رـآـتـلـهـقـانـ فـ نـگـاـ: رـآـتـلـهـقـانـ.

رـآـتـلـهـ کـانـدـنـ: رـآـتـلـهـقـانـدـنـ فـ نـگـاـ: رـآـتـلـهـقـانـدـنـ.

رـآـتـهـ: رـاـتـوـهـ، رـآـتـهـ، خـیـرـیـ نـانـ وـ شـتـیـ تـرـ کـهـ بـهـ فـهـقـیـ دـهـدـرـیـ فـ بـخـشـشـ بـهـ

طـلـبـهـ عـلـوـمـ دـيـنـيـ.

رـآـتـوـهـ: رـآـتـوـهـ فـ نـگـاـ: رـآـتـهـ.

رـآـتـهـ کـانـ: جـوـلـانـیـ بـهـ تـوـنـدـ فـ تـکـانـ شـدـیدـ.

رـآـتـهـ کـانـدـنـ: (۱) تـهـ کـانـ پـیـدـانـیـ تـوـنـدـ؛ (۲) تـهـ کـانـدـنـیـ رـآـیدـخـ لـهـ بـلـنـدـهـ وـ

(۱) تـکـانـ دـادـنـ شـدـیدـ؛ (۲) تـکـانـدـنـ پـارـچـهـ وـ زـیرـانـدـازـ اـزـ بـالـاـ بـهـ پـایـنـ.

رـآـجـلـفـینـ: رـآـچـنـیـنـ، شـلـمـزـانـ فـ یـکـمـخـورـدـنـ.

رـآـجـهـ: پـهـیـاـغـ، دـارـدـهـسـتـیـ دـبـیـزـ فـ چـوـبـدـسـتـیـ بـلـنـدـ.

رـآـجـ: نـهـزـاـیـ چـیـ، بـوـچـیـ، لـهـبـرـ چـیـ فـ چـراـ.

رـآـچـانـدـنـ: رـآـیـدـلـ کـرـدنـ، رـیـزـکـرـدـنـیـ دـاوـیـ چـنـینـ بـوـتـیـهـ دـانـیـ بـوـ، دـاـچـانـدـنـ

فـارـدـهـ کـرـدنـ تـارـ باـفـتـنـیـ.

رـآـچـاـوـکـرـنـ: هـلـبـرـاـدـنـ وـ دـهـبـرـچـاـوـ گـرـتـنـیـ کـهـسـیـ یـانـ شـتـیـ بـوـ کـارـیـکـ فـ

رَازَانِدَهُوهُ: جوان کردن، زیک و پیک تر نیشان دان له پیشواف زینت دادن، آراستن.

رَازَانِ: جوان کردن **ف** آراستن.

رَازَانِهُوهُ: رَازَانِ **ف** آراستن.

رَازَانِهُوهُ: جوان و زیک و پیک بون **ف** آراسته شدن.

رَازَاوَهُ: جوان کراواف **ف** آراسته.

رَازَابِي: نوستو، خهتو **ف** خوابیده.

رَازَدار: کدسمی که به نهیینی ده زانی و نای درکینی، سوره لگر **ف** رازدار، امین سر.

رَازَقَان: رَازَدار **ف** رازدار.

رَازَقِي: ۱) گولیکی سیی بون خوشه؛ ۲) جوئی تری **ف** ۱) گل رازقی؛ ۲) نوعی انگور.

رَازَکُون: لخوا پارانهوه به سرته **ف** مناجات زیرلبی.

رَازَگَر: کهسمی که برروات هدیه نهیینی تو ناشکار ناکا **ف** رازدار.

رَازَنان: رَازَاوَه **ف** آراسته.

رَازَونَه: سمه کوئی بهر دهرگا، خواجهانشین **ف** سکوی جلو در، رازده: جبروکی خدمالی **ف** افسانه.

رَازَهَن: زیگر، چه ته، گوئران، خراپه کهر **ف** رهزن.

رَازَهَوان: کهسمی له هلهلچون به تیشه شاخان دا نور به کاره **ف** کوه بیما، صخره بیما.

رَازَى: قایل، قادر **ف** راضی، خشنود.

رَازَى: چیروک **ف** داستان.

رَازَیَار: هاودم، هموآلی نزیک، رازدار **ف** رازدار.

رَازَیَانْك: گزنبیره کوبیله **ف** گشنیز وحشی.

رَازَیَانَه: گیایه که بور ده رمان ده شمی **ف** گیاه رازیانه.

رَازَیَانِهُوهُ: رَازَانِهوه **ف** آراسته شدن.

رَازَين: رَازَان **ف** نگا: رَازَان.

رَازَيَنَهَر: جوان کمر، ورَازَين **ف** آراینده.

رَازَيَنَهَرهُوهُ: رَازَيَنَهَر **ف** آراینده.

رَازَيَنَهَهُوهُ: رَازَيَنَهَه **ف** آراینده.

رَازَ: کاریته، دیره **گ** بالا، تیر بزرگ سقف.

رَازَ: ۱) جو لا یهوده بور پیشنهوه دواوه؛ ۲) خموت؛ ۳) پال کفت **ف** ۱) به جلو و عقب تکان خورد؛ ۲) خوابید؛ ۳) دراز کشید.

رَازَان: ۱) رَازَان: ۲) همزیان، همزان، جولا نهوه بور دواوه و پیشنهوه،

لمرینهوه **ف** ۱) نگا: رَازَان؛ ۲) تکان خوردن گهواره مانند.

رَازَانِدَن: بدروه پیش و پاشهوه بزاوتن، لمراندن **ف** تکان دادن گهواره مثلثا.

رَازَانِدَهُوهُ: لمرانهوه بدروه دو لا **ف** جنبیدن به دو طرف.

رَازَانِ: رَازَانِ **ف** نگا: رَازَان.

رَازَانَه: ۱) رَازَيانه؛ ۲) ناوی گوندیکه **ف** رَازَيانه؛ ۲) نام دهی است.

رَازَانِهُوهُ: رَازَانِدَهُوه **ف** جنبیدن و نوسان.

رَازَوز: ۱) لای بدروز له کوردا؛ ۲) ده سمه لات دار **ف** ۱) جای بالا در

مجلس؛ ۲) حاکم.

قفل پشت در نهند؛ ۵) افر و ختن بخاری.

رَادَانَه: گوندیکه له لای نه غمده **ف** روستایی نزدیک نقده.

رَادَو: هه لاتنی کچ ده گدل کور **ب** پرسی دایکو باب **ف** فرار دختر با پسر.

رَادَوَهَوتَن: کچ ده گدل کور هه لاتن **ف** فرار دختر با پسر.

رَادَونَان: کهونه شوین گیانداریک به غار **ف** دنیال کردن باشتاب.

رَادَوَى: نام رازیکه ده نگی هه مو دنیا به گوئی ده گدیه نی، رادیو، بیسگه **ف** رادیو.

رَادَوَنَ: رَادَوَى **ف** رادیو.

رَادَه: ۱) نهندزاده؛ ۲) چلوته تی؛ ۳) بارست؛ ۴) کلیلی دار بو قفلی دارین؛ ۵) بر پیدا کردن، راهیشتن **ف** ۱) اندازه؛ ۲) کیفت؛ ۳)

حجم؛ ۴) کلید چوبی؛ ۵) اسلحه گرفتن برای جنگ.

رَادَهَر: نوژه، تازه داهاتگ **ف** تازه ایجاد شده.

رَادَهَست: خودان به دهستهوه **ف** تسليم شدن.

رَادَهَست کرن: وه گیر هینان **ف** گیر آوردن.

رَادَهَی: ناوه بو پیاوان **ف** نام مردانه.

رَادَهَیو: رَادَهَى **ف** رادیو.

رَادَهَيون: رَادَهَى **ف** رادیو.

رَارَ: ۱) لدبیریدک بلا دبوگ، هلا هملا: (گوشته که هنند کولنه رار بوگه)؛ ۲) سه گی در **ف** ۱) لهیده از حرارت؛ ۲) سگ درنده.

رَارَآ: ۱) وازو ازی، همراهم له سمر هموایه ک؛ ۲) خدت خدت **ف** ۱) متذبذب، ددمی مزاج؛ ۲) راه راه.

رَارَفَان: به گیر هینان و فر آن دن **ف** گیر آوردن و رو بودن.

رَارَفَانَدَن: رَارَفَان: (که له شیری که قه پی کرد له بنان گوئی که له شیر / رَائِ رَفِينَي به شهقی میسلی کمری تالانی) «شیخ ره زا» **ف** گیر آوردن و رو بودن.

رَارَفَين: رَارَفَان **ف** نگا: رَارَفَان.

رَارَفَينَ: کهسمی که شت ده رَفِينَي، شده شت ده رَفِينَي **ف** ره باینده ناگهانی.

رَارَهَاف: رَئِي گوزه، زیگه هاتوچوی گستنی **ف** راه ره و عمومی.

رَارَهَفَان: رَارَفَان **ف** نگا: رَارَفَان.

رَارَهَو: رَارَهَف **ف** راه ره و عمومی.

رَاز: ۱) شاخی بلند، تیشه به روی سمر کیو؛ ۲) سوره نهیینی؛ ۳) چیروکی کورت، سمر گوزه شته؛ ۴) قسمی دوستانه **ف** ۱) صخره بزرگ یکپارچه در بالای کوه؛ ۲) رَاز؛ ۳) داستان کوتاه؛ ۴) گفتگوی دوستانه.

رَازَاف: رَازَاوَه، جوان کراواف **ف** آراسته شده.

رَازَان: ۱) خو دریز کردن، پال کهفت، راکشان؛ ۲) خهتون، نفستن؛ ۳) خوکار کردن، تاماده بون **ف** ۱) دراز کشیدن؛ ۲) خوابیدن؛ ۳) آmadگی.

رَازَانَدَن: ۱) خهواندن، ده خه و کردن، نهاندن؛ ۲) جوان کردن **ف** ۱) به خواب و ادار نمودن، خوابانیدن؛ ۲) آراستن.

راست برآست: راسته و راست **نگا**: بی رودر بایسی، صریح.  
 راست بونهوه: راس بونهوه **نگا**: راس بونهوه.  
 راست بیز: بدراهنه‌ری دروزن **نگا**: راستگو.

راست بین: دل باش، بیر راست **نگا**: واقع بین.  
 راست ده: (۱) راست بیز؛ (۲) راست نه بیز؛ (۱) راستگو؛ (۲) دروغگو.  
 راست دهمی: ته کوژ ریک و پیکی **نگا**: نظم.

راست رزو: راست بیز **نگا**: راستگو.  
 راست رزوین: دان بهداشتی داهینان **نگا**: اعتراف به حقیقت.  
 راست روه: راست رزو **نگا**: راستگو.

راستک: تهختی و راستایی **نگا**: صافی و همواری.  
 راست کار: مرزوی بین لازی و خواری، بین گزی و دزی **نگا**: درستکار.  
 راست کردن: (۱) تاخافتی بین درو؛ (۲) له لاری رُزگار کردن؛  
 (۳) سازکردن و دل ساندنبی کج، تاواکردن: (له راست کردنی نه و کیزه  
 زه حممه تم زور دیت)؛ (۱) راست گفتن؛ (۲) کج را راست کردن؛  
 (۳) بdest آوردن دل دختر.

راست کرده‌وه: (۱) هدلستاندن، راکرن، بلندکردن؛ (۲) له خواری  
 رزگارکردن **نگا**: (۱) بلندکردن؛ (۲) کج را راست نمودن.

راستکردن: راست کردن **نگا**: راست کردن.

راست کوتن: درونه کردن له قسمدای **نگا**: راست گفتن.

راست کهر: ده لالی نیوان کج و کور **نگا**: دلال محبت.

راست کهره‌وه: (۱) کهستی که خوار راست ده کا؛ (۲) هده لای توسر او لا بهر  
**نگا**: (۱) راست کننده؛ (۲) غلطگیر، تصحیح کننده غلط.

راست گو: درونه کردن، راست بیز **نگا**: راستگو.

راست گوتن: راست کوتن **نگا**: راست گفتن.

راستگویی: پیشه‌ی راست گو **نگا**: حقگویی، راستگویی.

راست واتن: راست کوتن **نگا**: راست گفتن.

راست وتن: راست کوتن **نگا**: راست گفتن.

راست وجهه پ: (۱) قیله و قانچ، تیلاوتیل؛ (۲) تامرازیکه شیشه‌ی له تفه نگا  
 گیر بیوی بین دهده هیشنده‌وه؛ (۳) تیک په راندنی یه لی راسته و جو به له  
 چاره کردنی پشت و هرگراندا **نگا**: (۱) دو چیز را به حالت اربیبی درهم  
 کشیدن؛ (۲) ابزار بیرون آوردن سیخ تنفسگ گیر کرده در لوله؛  
 (۳) دست راست و پای چپ یا بالعکس کشیدن برای معالجه.

راست ورده‌وان: قسمی بین پرده و مینگد **نگا**: رک و صریح.

راستوک: پیاگی بین درو **نگا**: صادق و راستگو.

راست و بون: راس بونهوه **نگا**: راس بونهوه.

راست و پیز: راست بیز **نگا**: راستگو.

راست ویزی: راست گویی **نگا**: راستگویی.

راسته: (۱) خدت کیش؛ (۲) داریکی دوک بو نه زمونی راستی و خواری  
 بهداش؛ (۳) قهیسری، بازاری سه ردا پوشراو؛ (۴) جویی هله زرکی،  
 راست: (۵) ریگه‌ی بی پیچ: (له راسته‌ی خدیابان)؛ (۶) به رانبری  
 چه په: (دهستی راسته)؛ (۷) گوشتی پشت مازه **نگا**: (۱) خطکش؛  
 (۲) چوبی دوشاخه برای اندازه گیری در آسیا؛ (۳) راسته بازار، تیمچه؛

رازه: (۱) دیره ک، کاریته؛ (۲) تالسوداری میچ؛ (۳) راوه، مانالیدانهوه،  
 واته کردن؛ (۴) کاربوکردن، خزمده **نگا**: رازهند.  
 رازهند: رازهند **نگا**: رازهند.

رازه نین: رازهند **نگا**: رازهند.

رازه ریز: (۱) رایخ، نه و شتی له سدر زه وین یان نه کریتهوه؛ (۲) باشور؛ (۳)  
 زیردهست **نگا**: زیرانداز؛ (۲) جنوب؛ (۳) مطیع.

رازین: کهستی که رازهند کاریته **نگا**: جنیانده، جنیان.

راس: (۱) دزی خوار؛ (۲) دزی درو؛ (۳) رهوا؛ (۴) ریگه‌ی بین پیچ؛ (۵) زه وی  
 تهخت؛ (۶) په راتبه‌ری چدب **نگا**: (۱) ضد کج؛ (۲) سخن صحیح؛

(۳) درست؛ (۴) مستقیم؛ (۵) زمین هموار؛ (۶) مقابل چپ.

راسا: (۱) شوینی تهخت؛ (۲) خدته راست و بی پیچ و لاری؛ (۳) به دهست  
 گهفی کرد **نگا**: (۱) زمین هموار؛ (۲) خط مستقیم؛ (۳) به حالت تهدید  
 دست بلندکرد، زست زدن گرفت.

راسان: دهست به رزکردنوه بو هفره شه: (به مشت لیم راسا) **نگا**: دست  
 بلند کردن بدقصد تهدید، زست زدن بخود گرفتن.

راسابی: تهختایی زمین **نگا**: همواری زمین.

راس بونهوه: (۱) هدلسانه‌وه، دوای کهونه راست بونهوه سمر پا؛ (۲) له  
 نه خوشی چابون؛ (۳) له خوار رزگاربون **نگا**: (۱) برخاستن پس از  
 افتادن؛ (۲) شفا یافتن از بیماری؛ (۳) راست شدن کج.

راسپاردن: قوینتی کردن **نگا**: سفارش کردن.

راسپارده: (۱) کهستی که کاریکی بین سپهیر درواه؛ (۲) ناردراو بو کاریک **نگا**:  
 (۱) سفارش شده؛ (۲) فرستاده.

راسپاره: راسپارده **نگا**: راسپارده.

راسپیر: خاوه نی راسپاردن **نگا**: راسپاردن.

راسپیراوه: راسپارده **نگا**: راسپارده.

راسپیری: قوینتی که نهدری به راسپارده **نگا**: سفارش، توصیه.

راست: (۱) راس؛ (۲) جویی همله رکی؛ (۳) هدوا به کی گورانی؛

(۴) روبه روبی: (راستی هاتم)؛ (۵) جیگه، ناقار؛ (له راسته توشی  
 هاتم) **نگا**: راس؛ (۲) نوعی رقص؛ (۳) آهنگی است؛ (۴)

مقابله؛ (۵) جای معین.

راستا: راسا **نگا**: راسا.

راستال: مرزو چیگه برو **نگا**: راستگوی مورد اعتماد.

راستان: (۱) تهختان، راسایی؛ (۲) پیاوجا کان **نگا**: همواری زمین؛  
 (۲) مردان خدا.

راستاندن: راست کردنوهی خوار **نگا**: راست کردن کجی.

راستانه: له راستی دا، له راسته قینه **نگا**: در حقیقت.

راستاهه‌ق: به رانبر به یه کتر **نگا**: برابر.

راستایی: (۱) تهختایی، دهشت، زه مینی ریک؛ (۲) به رانبر: (له راستایی  
 چمه‌ه که)؛ (۳) لای راسته **نگا**: (۱) پنه، زمین هموار؛ (۲) طرف  
 مقابله؛ (۳) طرف راست.

راشی: تونی کونجی **ف** روغن کنجد.

رافران: رارفان **ف** نگا: رارفان.

رافراندن: رارفاندن، رارفان **ف** نگا: رارفان.

رافرین: رارفین، رارفان **ف** نگا: رارفان.

رافرین: رارفین **ف** نگا: رارفین.

رافیسک: رافیسک، ره گی هستوری زیر زرانی **ف** ارگ ستبر زیر زانو.

رافیشا: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **ف** نام روستایی در

کردستان که بعثیها ویران کردند.

راف: ۱) پیشه‌ی تجهیر گرتن، تجهیر؛ ۲) پهله‌ی رهش له پیست؛ ۳) پهله‌ی

ده و جاواي ژنی زگر؛ ۴) رین سدف؛ ۵) شهروم و شوره‌یی؛ ۶) بدله‌ک

هستور ژنی ژگر **ف** ۱) شکار؛ ۲) لکمه‌ای سیاه بر پوست؛ ۳)

لکمه‌ای صورت زن حامله؛ ۴) صف؛ ۵) حیا؛ ۶) واریس پای زن

حامله.

راف رو: کهنسی که همیشه ده چیته راوف **ف** شکارچی حرفه‌ای.

رافکار: نچیر وان **ف** صیاد.

رافگه: جنی راو **ف** جای شکار، شکارگاه.

رافقه: واتا شی کردنده، رازه **ف** شرح و تفسیر.

رافقه‌فان: نچیر کار، مروی نچیر وان **ف** شکارچی.

رافه: پارانده، لالانده **ف** التماس عاجزانه، لابه.

رافه‌راندن: کاری لالانده **ف** لایه کردن.

رافه‌ک: شیر یالیو، یالوئنه **ف** شیر پالا، پالوئنه شیر.

رافه‌کار: کهنسی واتا شی ده کانه‌وه **ف** شارخ، مفسر.

رافه‌کرن: شی کردنده واتا **ف** شرح کردن.

رافه‌کری: واتای شی کراو، مانا به دریزی لیوه دراو **ف** مشروح.

رافه‌کدن: رافه‌کار **ف** شارخ.

رافیار: نچیر قان، راو کمر **ف** صیاد.

رافرستان: ۱) پدلامار؛ ۲) چونه‌نا؛ ۳) رانه‌کان **ف** ۱) یورش؛ ۲) وارد

شدن؛ ۳) تکان دادن.

رافولپاندن: داقلیشاندن **ف** نگا: داقلیشاندن.

رافه‌تاندن: له کار لادان، له سمر کار لا بردن **ف** عزل.

رافه‌تاندی: له کار لادراو، له سدر کار لا براؤ **ف** معزول.

راك: کهفری مهزنی بن والا، گاشه‌یدردي زیر بهتال، تمشکه‌وت ناسایی

**ف** صخره زیر خالی، غار مانند.

راکردن: ۱) غاردان، به له زجون؛ ۲) به ری دارویشن؛ ۳) هدلتان له

ترسان **ف** ۱) دویدن؛ ۲) راه رفتن؛ ۳) فرار.

راکرن: ۱) بدرزووه کردن؛ ۲) هدلتان له ترسان؛ ۳) به غارویشن **ف** ۱)

بلندکردن؛ ۲) فرار؛ ۳) دویدن.

راکشان: ۱) پال که قften؛ ۲) به سدر زه‌وی داخزین؛ ۳) دهرکشان **ف**

۱) دراز کشیدن؛ ۲) بر زمین خزیدن؛ ۳) بر کشیده شدن.

راکشاندن: له سدر زه‌وی دریزکردن **ف** بر زمین کشیدن.

راکشاو: ۱) پال که قته؛ ۲) کیشراو به زه‌وی دا؛ ۳) بریتی له بالاند **ف**

۱) دراز کشیده؛ ۲) کشیده شده؛ ۳) کنایه از بلندقد.

۴) نوعی رقص؛ ۵) راه بی پیچ و خم؛ ۶) طرف راست؛ ۷) گوشت راسته.

راسته بازار: قیسم‌ری **ف** راسته بازار.

راسته‌ری: ریگه‌ی بی پیچ **ف** راه راست، صراط مستقیم.

راسته‌قانی: راستی تمواو، بین لاری و خواری **ف** حقیقت، درست و صحیح.

راسته‌قینه: راسته‌قانی **ف** حقیقت.

راسته‌ک: راسته‌ی تاش **ف** وسیله آزمودن سنگ آسیاب.

راسته‌کی: راسته‌قانی **ف** درست و صحیح.

راسته‌کینه: راسته‌قانی **ف** درست و صحیح.

راسته‌وانه: ۱) دروس ده کارهاتگ: (گوییده کدت راسته‌وانه یان

چه بیوانه له پا کردوه؟)، دزی پیچادوانه؛ ۲) دزی چه بیوانه، که سی که

به دهستی راست کار ده کا **ف** ۱) مخالف وارونه؛ ۲) کسی که با دست

راست کار می‌کند، راست دست.

راسته‌وجوچه: ۱) لای راس و لای چه؛ ۲) حوزی گدمدی هله لوکین

**ف** ۱) طرف راست و چپ؛ ۲) یکی از بازیهای الک دولک.

راسته‌وحو: ۱) بین لادان و لدری در چون: (راسته‌وحو **ف** نگا: راسته‌وحو).

راسته‌وحو بون: راس بونه‌وه **ف** نگا: راسته‌وحو.

راسته‌وکردن: راست کردنده **ف** نگا: راست کردنده.

راستی: درستی **ف** درستی.

راس روبین: راست روبین **ف** اعتراف به حقیقت.

راس ویژ: راست بیز **ف** راستگو.

راسه: راسته **ف** نگا: راسته.

راسته‌قانی: راسته‌قانی **ف** حقیقت.

راسته‌وبون: راس بونه‌وه **ف** نگا: راس بونه‌وه.

راسته‌وکردن: راست کردنده **ف** نگا: راست کردنده.

راسی: راستی **ف** درستی.

راشکاوی: بمناشکراو بین پیچ و پهنا **ف** صراحت، صریح.

راشلکان: به شه له شهل رویشن **ف** لگان لگان راه رفتن.

راشله‌قان: بزاوی تراول له ده فرا **ف** به هم خوردن مایع در طرف.

راشله‌قاندن: بزواں دن و راتله کاندن تراول له ده فرا **ف** به هم زدن مایع در

طرف.

راش وروت: ۱) زور ندارو ههزار؛ ۲) حملو جملو، بوره بیاگ و نهناس

**ف** ۱) ندار و بچاره؛ ۲) رجاله.

راشه کان: راتله‌قان، راتله کان **ف** نگا: راتله‌قان.

راشه کاندن: راتله کاندن **ف** نگا: راتله کاندن.

راشه کاو: راتله‌قاو **ف** نگا: راتله‌قاو.

راشه‌ن: تویشوی ریگه، تیشو **ف** زادراه، توشه.

- رآگیراوه: ۱) ایستادن، متوقف شدن؛ ۲) عفونت زخم و دمل.
- رآگیربون: وہستان بندآمدگی.
- رآگیرکردن: وہستان بند کردن، متوقف کردن.
- رآگیرنامه: پسوله‌ی برده زیندان سند دستگیری.
- رام: ۱) برروای من؛ ۲) کموی، فیش، خوگرفتواف ۱) رأی من؛ ۲) خوگرفته، رام.
- رامال: راسته‌ی راست به‌خودان و ماشن: (چیزه‌ی کمی رامالی هم‌موی خوارد، نم زیل و زاله راماله) جلو دادن و بادست رد کردن، جلو آنداختن و روپیدن.
- رامالان: رامال نگا: رامال.
- رامالدان: رارفاندن به هیزی دهست رفت و روب کردن.
- رامالین: رامال نگا: رامال.
- رامان: ۱) ده بیره‌هه چون، مات بون و بیر کردنده؛ ۲) سهرسوزمان ۱) در فکر فرورفت: ۲) متحیر ماندن.
- راماو: ۱) ده بیره‌هه چوگ؛ ۲) سمرگه‌ی ردان ۱) در فکر فرورفت: ۲) سرگردان.
- رامای: راماو نگا: راماو.
- رامبو: کموی کراو، له سلی داته کاوت رام شده.
- رامبوگ: رام بو رام شده.
- رامبوون: کموی بون، له سلی دهست هله‌گرت رام شدن.
- رامکه: ۱) نه هیلکه‌ی ده بن مریشکی هیلکه‌که‌ی ده نین، راوه؛ ۲) رامی بکه ۱) تحمی که زیر مرغ گذارند تا تخم بگذارند؛ ۳) رامش کن.
- رامل: پدک‌که‌تون له و هرام دانده، دامان له جواب ادرماندن از جواب.
- رامل خستن: قسه بی نه هیشن، پدک‌خستنی هاودون له و هرام اتمام حجت، الزام دادن، محکوم کردن در بحث.
- راموز: ماج، پاج بوسه.
- راموس: راموز بوسه.
- راموسان: ۱) راموز؛ ۲) ماج کردن ۱) بوسه؛ ۲) بوسیدن.
- راموسین: ماج کردن، پاج کردن بوسیدن.
- رامه: رامکه، راوه‌که مریشك تخمی که زیر مرغ تخمگذار می‌نماییار؛ ۱) شوانی پمز؛ ۲) ره و کهوان، ناگاداری زه و هی نه سب؛ ۳) سیاست‌ت زان ۱) چویان گله؛ ۲) نگهبان رمه اسب؛ ۳) سیاستمدار.
- رامیاری: ۱) شوانی؛ ۲) ره و کهوانی؛ ۳) سیاست ۱) چوبانی؛ ۲) نگهبانی رمه اسب؛ ۳) سیاست.
- رامیس: ماج، راموز راموسان بوسه.
- ران: ۱) له نه زنو به‌ره زرور تا سمعت؛ ۲) میگله‌له مه؛ ۳) گاگمل ۱) ران؛ ۲) گله‌گوسفند؛ ۳) رمه‌گاو.
- رانان: ۱) بهرجاوی حمامات دان؛ ۲) له سرستگ تا خوارندنه، ددم ده کانی زهندن؛ ۳) شوین که‌تون بوگرت ۱) به‌نمایش گذاشتند؛ ۲) دمر آب از چشم خوردن؛ ۳) دنبال کردن، تعقیب.
- راکولین: راسان، بوجون به توره‌ی نگا: راسان.
- راکه: ۱) غارده؛ ۲) به‌زکه ۱) بدرو؛ ۲) بلند کن.
- راکه‌تن: ۱) پال‌که‌فت، رازان؛ ۲) چاوه‌نور بونی ده‌رقه‌ت ۱) نگا: رازان؛ ۲) منتظر فرست شدن.
- راکه‌ر: راست که‌ر، ده لانی نیوان کچ و کور دلآل محبت.
- راکه‌ش: کیش‌هه، دل راکیش: (زنک راکه‌ش و تشدله که‌من) جاذبه، جذایت.
- راکه‌تون: راکه‌تن نگا: راکه‌تن.
- راکیش: ۱) کشان به سر زه‌وی دا؛ ۲) راکیش که‌ر، هوی راکیشان ۱) کشش؛ ۲) کشنده.
- راکیشان: ۱) به سر زه‌وی دا خزاندن و بردن؛ ۲) بدهه و خو هینان:
- ۳) لمددان و دریزکردن: (گوریسه که راکیشه، لاقت راکیشه):
- ۴) فرآندتی کچ به زوری ۱) بر زمین کشاندن؛ ۲) بسوی خود کشیدن، جذب؛ ۳) دراز کردن؛ ۴) بودن دختر مردم به‌زور.
- راگر: ۱) بدلنی گر، پیش گر؛ (کاره کم راگرت نم هیشت بکری)؛ ۲) ناگاداری که‌ر، (زنکی مال راگره)؛ ۳) چه‌ته، پیاوخراب ۱) مانع؛ ۲) نگاه دارنده؛ ۳) راهن.
- راگرتون: ۱) ناگاداری ای کردن؛ ۲) بدریست کردن ۱) نگهداری کردن؛ ۲) متوقف کردن.
- راگشاشتن: گوشین بدهه است فشردن با دست.
- راگواستن: ۱) گویزانه، شستی له جتی به کدهه بون جی به کی تر بردن؛ ۲) گویزانه به نهینی ۱) منتقل کردن؛ ۲) مخفیانه انتقال دادن.
- راگزار: ۱) ریاز، ریگه‌ی هاتوجه؛ ۲) ریوار، که‌ستی به ریگداده رواقات ۱) راه آمد و رفت، عمر؛ ۲) رونده، رهگذر، راهی.
- راگزره: راگزاز نگا: راگزاز.
- راگوشین: راگشاشتن فشردن با دست.
- راگوینز: جن گورکی انتقال.
- راگویزان: راگواستن نگا: راگواستن.
- راگویزتن: راگواستن نگا: راگواستن.
- راگه: شوینی هاتوجهی خه‌لک راه.
- راگهش: ۱) حنه کچی، قسه‌خوش؛ ۲) نارکر ۱) سرخ و لبو ۲) نازکتنده.
- راگه‌هاندن: راگه‌یاندن ابلاغ کردن.
- راگه‌بایدن: ۱) به گوی دادانی قسه‌ی مدبه است؛ ۲) راسیاردن ۱) تبلیغ، ابلاغ، اعلام؛ ۲) سفارش.
- راگه‌یشتن: ۱) کورتی نهینان، تیراکردن: (دهست پی راگه‌یشست، داره که به خانو راگا، نانه که به هم‌موان راگه‌یشست)؛ ۲) سمرپرشتی کردن ۱) کوتاه تیاوردن، رسیدن؛ ۲) سرپرستی کردن.
- راگه‌بین: گهیشتی راسپیری ارسیدن پیام و تبلیغ.
- راگه‌بین: که‌ستی که سیارده‌ی قسه ده گهیشتی پیام‌رسان.
- راگیز: ریگر رهزن.
- راگیران: ۱) وہستان، پیش گیران؛ ۲) ناوه دزکردنی برین: (دهست

**راوه:** ۱) شی کردنه وی واتا؛ ۲) بویسه، فهرمانه به ویستان **[۱]** شرح و تفسیر؛ ۲) امر به ایستادن.

**راوه‌دونان:** دانه‌پهی، راونان **[۱]** دنبال کردن.

**راوه‌رنوی:** ۱) گهران بو رنوي گرتن؛ ۲) بریتی له فیل و گزی ده کارهینان **[۱]** شکار رویاه؛ ۲) کنایه از کلکزدن.

**راوه‌ستان:** ۱) به پاوه ویستان؛ ۲) نه جولان، نه بزوتون، ۳) بریتی له بی کاربون **[۱]** سر پا ایستادن؛ ۲) حرکت نکردن؛ ۳) کنایه از بیکار شدن.

**راوه‌ستاندن:** ۱) له بزوتون گیرانه وه؛ ۲) بدقتیه و پلند کردن **[۱]** از حرکت بازداشتند.

**راوه‌ستاو:** ۱) چمک، بی بزوتون؛ ۲) به پیوه؛ ۳) برینگی له دسه‌لات‌داری و هرمان: (خوا راوه‌ستانوت کا، هم راوه‌ستانو بی) **[۱]** ثابت، راکد؛ ۲) بر پا ایستاده؛ ۳) پایدار.

**راوه‌ستوخ:** همه‌شیه نیشه‌جی، کده‌سی که له شوینیک لا ناکموی **[۱]** ثابت، مقیم همیشگی.

**راوه‌ش:** بزوته وی توند، ته کان **[۱]** تکان شدید.

**راوه‌شان:** راوه‌ش **[۱]** تکان شدید.

**راوه‌شاندن:** راهه کاندن **[۱]** تکان شدید دادن.

**راوه‌شاو:** ته کاو **[۱]** تکان داده.

**راوه‌شین:** ته کینه **[۱]** تکاننده.

**راوه‌شین:** راوه‌شان **[۱]** تکان شدید.

**راوه‌وك:** راوه **[۱]** پالونه.

**راوه‌كانی:** راوی کهو به تور **[۱]** شکار کیک با تور.

**راوى:** ۱) تازی یان معلمی فیره راوه؛ ۲) ونار گیره وه **[۱]** سگ با پرندۀ شکاری؛ ۲) راوه.

**راویسار:** ۱) ریسوار، کده‌سی بمیگمدا بو سه‌فهر ده روا؛ ۲) راوه که **[۱]** ۱) رهگذر، مسافر؛ ۲) شکارچی.

**راویچکه:** ۱) بیرکرده وه له شتنی، زامان؛ ۲) هات و چوکردن له یه که شوین له بدر بی کاری: (نازیه که راوه‌چکه ده کا) **[۱]** تفکر در چیزی کردن؛ ۲) آمدورفت در یکجا از بیکاری.

**راویز:** ۱) به خه یال بوجون: (به راوه‌یز ده بی کهرو ونک لام ناقارانه بی)؛ ۲) ته گبیر و را؛ ۳) ده راوی دهم: (راوه‌یز خوش که قسه ده کا) **[۱]**

۱) حدس؛ ۲) تدبیر، مشورت؛ ۳) طرز ادای کلمات.

**راوه‌یزکردن:** ته گبیر کردن، لئی کولینه وه، لئی دوان **[۱]** مشورت کردن.

**راوه‌یزکه:** راوه‌یز **[۱]** نگا: راوه‌یزکه.

**راوه‌یزکه:** به ته گبیر، ته گبیر که **[۱]** رایزن، مستشار.

**راوه‌یزگا:** جیگه‌ی ته گبیر لئی کردن وه **[۱]** دارالشورا.

**راوه‌یزگه:** راوه‌یز **[۱]** دارالشورا.

**راوه‌یزه:** راوه‌یز که **[۱]** رایزن.

**راوه‌یزیار:** راوه‌یز که **[۱]** رایزن.

**راوه‌ستان:** راوه‌ستان **[۱]** نگا: راوه‌ستان.

**راوه‌ستاندن:** راوه‌ستاندن **[۱]** نگا: راوه‌ستاندن.

**راناو:** ۱) نیسانی خملک در او؛ ۲) پیشی که هیما یاه بو ناوونک **[۱]** ۱) به نمایش گذاشته شده؛ ۲) ضمیر دستوری.

**رانبار:** نازوی لیخور، که سی که باره بهر نه رانی **[۱]** رانند.

**راندن:** ۱) نازوتون، لئی خورین؛ ۲) هاویشن **[۱]** راندن، راه انداختن؛ ۲) سنگ رانی.

**رانک:** شهروالی له بو زو، شاپاک، پاتوی بو زو **[۱]** شلوار از شال، شلوار پشمی محلی.

**رانکه:** تیسکی دوری گوانی نازه دل که برینگی ناکهن له ترسی درک تی

چه قین **[۱]** پشم اطراف پستان بز و گوسفند که برای محفوظ ماندن

پستان از خار چیده نمی‌شود.

**رانما:** شاره زاره زار، به لمه **[۱]** راهنمای.

**رانمۇتى:** شاره زایی کردن **[۱]** رنه‌مۇتى.

**رانوان:** رانان **[۱]** به نمایش گذاشتن.

**رانواندن:** رانان **[۱]** به نمایش گذاشتن.

**رانه:** زانک **[۱]** شلوار شال.

**رانه‌رم:** خوش چیزه و نهدم و نیان **[۱]** خوش مزه نرم.

**رانی:** ۱) رانک؛ ۲) لئی خوری، نازوتی **[۱]** شلوار شال؛ ۲) راه انداخت.

**رانین:** نازوتون، لئی خورین **[۱]** رانندگی.

**رانیه:** شاریکه له کوردستان **[۱]** نام شهری در کردستان.

**زان:** ۱) راف؛ ۲) گزی و فیل **[۱]** شکار؛ ۲) نارو، کلک.

**راوار:** یه کسمی خوشرو **[۱]** هوار.

**راوان:** ورننه، قسمی نه خوشی بی هوش **[۱]** هذیان.

**راواندن:** ورننه کردن **[۱]** هذیان گئتن.

**راوبیان:** زینگی هاتچوی ھەمموان **[۱]** راهها، شارع عام.

**راوچچی:** راوه‌قان **[۱]** شکارچی.

**راور:** جانمه‌وری کیوی، درنده **[۱]** جانور وحشی.

**راوراندن:** دهرباز بون، رزگار بون **[۱]** رستگار شدن.

**راورون:** لیک پلاو بون، هدریکه به لایه کاچون **[۱]** پراکنده شدن.

**راوشکار:** راوی به دهستی جدم **[۱]** شکار گروهی.

**راوک:** راوه‌ک، پالوینه شیر و شنی تراو **[۱]** پالونه.

**راواکه:** رامکه **[۱]** نگا: رامکه.

**راوکه:** راوه‌قان **[۱]** شکارچی.

**راواگه:** جی راوه **[۱]** شکارگاه.

**راونان:** شوین کوتون بو گرتن، داندو، دانه‌پهی **[۱]** دنبال کردن، تعقیب به قصد گرفتن.

**راونیان:** راونان **[۱]** نگا: راونان.

**راورو:** زمان لوسي، کلکه سوت، مهرايی **[۱]** تملق و چاپلوسي.

**راوروووت:** زینگری و دزی **[۱]** راهنی و مردم لخت کردن.

**راوریس:** به نه تون **[۱]** رسی بافنده‌گی.

**راوریبو:** فیل و فرهج، دزی و فزی **[۱]** دوزوکل.

**راوشکار:** راوه‌شکار **[۱]** شکار گروهی.

رأی مهزن: ۱) لخوبایی؛ ۲) خو له خملک به زیاتر زان **۱** متفکر؛  
۲) خود را برتر از دیگران دانست.

رأیه: شیاوه، حمد: (رأیهم ناکمی باست بکم) **۱** شایستگی.

رأیه: مسکین، زعیمت، کاسپکاری پرده‌ستی **۱** رعیت.

رأیه که وتن: شیاوه، رایه **۱** شایستگی، لیاقت داشتن.

رأیل: راهیل هموالی **۱** تاده‌ای، بافت، مقابل پود.

رأیل که: راویچک، هاتوچو، له تمنیا شوینیدا هاتوچوکردن **۱** قدم زدن در یکجای معین.

رأیله: ۱) راهیل؛ ۲) راویچک به همه مو ماناوه **۱** نگا: راهیل؛  
۲) نگا: راویچک.

رأیه: راهی **۱** نگا: راهی.

رأیل: راهیل **۱** تار بافتی.

رب: ۱) چاره‌گ، پازی له چوارپا؛ ۲) میوه‌ی کولیندر او، مره‌با: (ربی) ته‌ماته، رب‌نار **۱** یک چهارم، چارک؛ ۲) رب چاشنی.

ربات: پستراو، دری تازاد **۱** بسته شده، مقابل آزاد.

ربازه: ۱) ره‌پسته؛ ۲) ناماده کردنی زهوی به ناودان بوکیلان **۱** نگا: ره‌پسته؛ ۲) آبیاری زمین برای کاشتن.

رباس: دیرانی زهوی پر له چاندن، ناوداشتن بو ره‌پسته، ناویاری بو ناودانی، که‌شاو **۱** آبیاری زمین قبل از شخم زدن و کاشتن.

رباسه: ۱) رباس؛ ۲) که‌شاو **۱** نگا: رباس؛ ۲) نیم خشک شدن زمین به طوری که قابل کشت باشد.

ربس: زه‌ونی ناویاری کریا و پر له کیلان و چاندن **۱** آبیاری شده قبل از شخم.

ربسان: ناوداشته‌ی ناماده بو کیلان، کمش اندوه **۱** آبیاری شده آماده شخم.

ربه: جوئی پیواندیده بو ده خل ثندناده‌ی نزیک دوکیلویه **۱** نوعی پیمانه غله.

ربیز: ریواس **۱** ریواس.

ربیس: دیسز **۱** ریواس.

ربان: روان، سه‌وزیونی **۱** گیا **۱** روییدن، رستن.

رباندن: رواندن، شین کرد **۱** روانیدن.

ربتوک: دوشواوی یه کجارت کولیندر او **۱** شیره **۱** یکبار حوشیده.

ربلاندن: دوره‌ی دار همل پر تاوتون بو بمرزیونه‌ی تاقه داریک **۱** قطع شاخه‌های اضافی درخت برای رشد شاخه اصلی، هرس.

ربن: پنج، پنجی **۱** گیا **۱** ریشه، بن.

ربن داقوتان: پنج بدزه‌ویاکوتان **۱** ریشه دوانیدن.

ربن داکوتان: پنج داکوتان **۱** ریشه دوانیدن.

ربن دان: ربن داکوتان **۱**، بیشه دوانیدن.

ربنی: بارانه‌ی پهله **۱** باران کافی برای مزروعات.

ربنین: پهله دان **۱** آمدن باران کافی.

ربه: ده‌نگی تدبیمی پا یان پهدارکوتان **۱** صدای پا یا کنک کاری.

رُت: ۱) قسمی بیزاری، نفره؛ ۲) ده‌رکدنی ناخوشرویست؛ ۳) بروات

راویستاو: راوه‌ستاو **۱** نگا: راوه‌ستاو.

راویشکه: راویچکه **۱** نگا: راویچکه.

راه: راکه **۱** راه.

راهاتان: فیربوُن به باشی، هه‌قوُن: (متالای حاشیه‌ی زولفت له سفر سه‌فحه‌ی روحت سده‌عبه / بهودم چا بو بهمندالی له ده‌رسی عیشق

راهاتم) «حمریق» **۱** تعليم دیدن، مشق کردن، تمرین کردن،

یادگرفتن، عادت کردن.

راهاتو: فیرکراو، فیره کارکراو **۱** تعليم دیده.

راهاتی: راهاتو **۱** تعليم دیده.

راهشتن: پلاماربردن: (راهشته من م باز دا) **۱** حمله کردن.

راهن: ۱) ران، له زرانی پرده‌زور تا زگ؛ ۲) گوند یکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **۱** ران؛ ۲) نام روستایی در کردستان که بعثیها

ویران کردن.

راههوند: بنکی ریواس، ره‌گی کلاوین **۱** ریبوند.

راهی: ۱) زرگار؛ ۲) همل‌هاتسی شتی دزوار و جه‌تون **۱** نجات؛  
۲) حل مشکل.

راهیشاندن: له پرو نکاو به سه‌ردا دان **۱** ناگهانی حمله بردن.

راهیشتن: ۱) رادادشن؛ ۲) رانه‌نگاوتن؛ ۳) بریتی له با له زگ ده‌رکردن؛

۴) پلاماردان، شالاویردن؛ ۵) داوی به قول‌ایهه فری دانه‌تاو تاو بو ماسی گرتن **۱** نگا: رادادشن؛ ۲) نگا: رانه‌نگاوتن؛ ۳) کنایه از باد

شکم خالی کردن؛ ۴) حمله کردن؛ ۵) پرتاب قلاب به داخل آب برای ماهیگیری.

راهیل: نو تالانه له تموندا پویان تیوهه دهدری **۱** تار بافندگی.

راهیلان: ۱) راهیشتن؛ ۲) رانه‌نگاوتن **۱** نگا: راهیشتن؛ ۲) نگا: رانه‌نگاوتن.

راهیل‌بون: ۱) ریزبونی داوی تمون یان بوزو بو ناماده بونی پو تیوهه دان؛

۲) بریتی له همل‌نگوتون و رهت بردن و که‌تون **۱** ردیف شدن تارها در بافندگی؛ ۲) کنایه از سکندری خوردن و بر سر افتادن.

راهیل کردن: ریزکردنی داوی تمون یان بوزو **۱** ردیف کردن تارهای بافتی.

راهین: کدستی که مرو یان گانداری تر تالیم داد، فیریک، آسیه، مرتی، معلم.

راهینان: ۱) فیرکردن له کاردا؛ ۲) که‌تی کردن، حدمایهت کردن **۱**

۱) تعليم دادن؛ ۲) رام کردن.

رای: ۱) نهای، بوجه، لمبرچی؛ ۲) لمبر **۱** چرا؛ ۲) برای.

رایاخ: راخمر **۱** زیراندار.

رایج: ۱) نموپاره‌ی که وره‌گیری؛ ۲) سالی که کریاری زوره **۱** پول رایج مملکت؛ ۲) کالای پر رونق.

رایخ: رایاخ، راخمر **۱** زیراندار.

رایدان: شان دان، نیشان دان **۱** نشان دادن.

رایش: لمبر نویسراو **۱** سخه برداشت، رتوشت.

رایشان: لمبر نویسنه و **۱** نسخه برداری.

رَدْهَمَايَات: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.**

رَدْوَز: ئامانه‌تی بدسریه کدا دروانی جلک که جلدرو دهیکمن **پرو خیاطی.**

رَذِّيْن: تَرَذِّيْن، موی سهر چەن، ریش **موی زنخ، ریش.**

رَذِّيْن: رَذِّيْن **نگا: رَذِّيْن.**

رَزْ: ۱) زنجیری باریک؛ ۲) لەبەریه کچویی له زۆرمانه‌وهادا **۱) زنجیر نازک؛ ۲) پوسیدگی.**

رَزان: لەبەریه کچوون و خراپون له زۆرمانه‌وه يان له تەرمائی، بەرْتَن **پوسیدن.**

رَزانَدَن: پەرتَنَدَن **پوسانیدن.**

رَزانَن: رَزانَدَن **پوسانیدن.**

رَزاو: دارزاو به کارنەماو له بەر رَزِّيْن **پوسیده، لهیده.**

رَزَد: زنجیره کبیو، چەند چیایه ک بەپال يە كەوە **سلسلە جبال.**

رَزَدَه: ۱) تالقىرىزى درگا؛ ۲) زنجیره کبیو **۱) حلقة و زنجير در؛ ۲) سلسە جبال.**

رَزَدَى: زنجیره کبیو **سلسلە جبال.**

رَزْق: جانه‌وهیکه له بەینى س Morrowه مشکا، باي باڭ **جانوري از سمور كوجىكتۇ.**

رَزَك: پزان، تايىھتى بِزَانى خوين **خونرېزى.**

رَزْكِيان: لوْت پِزان **خون دماغ.**

رَزْگ: ۱) رِزْ، سەف، چەند شت بەپال يە كەوە؛ ۲) هەراش، زل تر له هاوزىيان **۱) ردیف؛ ۲) بالىدە تر از هەزادان.**

رَزْگَار: تازاد، تازا **استگار، آزاد و رەها.**

رَزْگَارى: تازادى **استگارى.**

رَزْگَه دُؤيْنِي: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.**

رَزْمَه: قەومانى له ناكا **پىشامد نامتنظر.**

رَزْنَن: زىره، چىنه **رده، چىن دیوار مئلا.**

رَزْنَدَى: لولە **لولە.**

رَزْوَك: ۱) میوه‌ی کرمولى رَزِّيْو؛ ۲) شياوى رَزِّيْن **۱) میوه کرمزدە لهیده؛ ۲) آماده پوسیدن.**

رَزْدَك: رَزْوَك **نگا: رَزْوَك.**

رَزْهَل: رَزِّيوي به کارنەهاتو **لهيده از کار افتاده.**

رَزْهَلُوك: رَزْهَل **لهيده از کار افتاده.**

رَزْىِي: دارزاو **پوسیده، لهيده.**

رَزْيَاگ: رَزِّى **پوسیده، لهيده.**

رَزْيَان: رَزان **پوسیده.**

رَزْيَاڭ: رَازِيَانه **رازيانه.**

رَزْيِلَه: نەخۆشى بى هىزى پەشكەوە **بىمار لاغر از کار افتاده.**

رَزِّيْن: رَزان **پوسیدن.**

رَزِّيْو: رَزاو **پوسیده.**

**رَفَق:** ۱) نفرین؛ ۲) دك؛ ۳) برود.

**رَتَّاخ:** سيف زه مينه، ياره لاما سى سىب زمينى.

**رَتَّام:** رەملى ورد، قوم فاريگ.

**رَتَّان:** ۱) نفره گوتىن؛ ۲) وەددەنران **۱) نفرین گەفتەن؛ ۲) دك شدن.**

**رَتَّانَدَن:** ۱) جوين بى دان؛ ۲) وەددەنرانى تاخوشە ويست **۱) نفرین كەردن؛ ۲) دك كەردن.**

**رَتَّل:** گون، گونك، باتوق خايمه.

**رَتَّلُو:** گون هەلمساو باتو باكىردو **خايمه آماسىدە.**

**رَتَّم:** بەرگىر اوف سە، بىنداور.

**رَتَّمى:** بەرگىر اوف مىسدود.

**رَتَّو:** روشتەن، رەوت **رفتار.**

**رَتَّوْبَى:** رَتَّوْيى، رَتَّوْس، چتراف روبام.

**رَجَّاج:** يەلەي شىن له پىست له كەوتون و لىدانه‌وه **لەك كەبود بىر پوست در اتى ضرب دىدىگى.**

**رَجَّاجَان:** شىن بونه‌وهى پىست له وىكەوتەوه **كەبود شدن پوست از ضربىتە.**

**رَجَّاجَيَان:** رَجَّاجَان **نگا: رَجَّاجَان.**

**رَجَّاجِين:** رَجَّاجَان **نگا: رَجَّاجَان.**

**رَجَوا:** رَهَا، دل بەرامبى دان **اروا، رادانستن.**

**رَجَوادِيتَن:** رَهَا دىتىن، دل بىر رَازى بون **رەۋادىدىن.**

**رَجَوادِين:** رَهَا دىتىن **رەۋادىدىن.**

**رَجَه:** ۱) تەنافى چىكىان؛ ۲) بەنى شاقولى بەتتا **۱) طناب لباس خىس؛ ۲) بىخ راستە بىنلى.**

**رَجَ:** ۱) بەستەلەك، زەۋىنى وشك هەللاتو له سەرمان؛ ۲) مدین، توندبونى شىر و هەر شتى شىل و تراو؛ ۳) ددانى لېيو له سەر هەلمالدرادا **۱) يېخىندان؛ ۲) انقاد مایعات؛ ۳) دىنداها بەحالت قروچە.**

**رَچَان:** ۱) بەستىنى سەھول؛ ۲) مەيىن **۱) بىخ بىستە؛ ۲) منعقد شدن.**

**رَچَانَدَن:** ۱) مەياندن؛ ۲) كەردن سەھول **۱) منعقد كەردن؛ ۲) بىخ زە كەردن، بىخ بىستە.**

**رَچَاو:** ۱) بەستۇ؛ ۲) مەيۇ **۱) بىخ بىستە؛ ۲) منعقد شده.**

**رَچَه:** كۈزۈرۈ، زىگەي زور بارىلە، بىزەزى **كۈزۈرە، مالرو.**

**رَچَه شَكَانَدَن:** بەفر بەپاکوتان بۆ زىگە كەردنەوه **ئاراھ در بىر كەفتەن با پاى.**

**رَچَه كوتان:** رَچَه شَكَانَدَن **نگا: رَچَه شَكَانَدَن.**

**رَچَه كەردنەوه:** رَچَه شَكَانَدَن **نگا: رَچَه شَكَانَدَن.**

**رَچَه كوتان:** رَچَه شَكَانَدَن **نگا: رَچَه شَكَانَدَن.**

**رَچَه كوتان:** رَچَه شَكَانَدَن **نگا: رَچَه شَكَانَدَن.**

**رَچَيَان:** رَچَان **نگا: رَچَان.**

**رَچَيَو:** رَچَاو **نگا: رَچَاو.**

**رَحَ:** گىانى جانەوه، روح **جان.**

**رَحَان:** ۱) گىانان؛ ۲) رِيغان **۱) جانها؛ ۲) گياد رِيغان.**

**رَدَال:** تەپپىر، پىرى چاوحىز **پىر هوسباز.**

سُمور کوچکتر.

رُسک: ۱) رست؛ ۲) خوینی لوت پزان **۱)** نگا: رست؛ ۲) خون از دماغ آمدن.

رُسکان: ۱) دروست بونی سرشتی؛ ۲) جوش خواردنی یهیوه ندی دار؛ ۳) روان و هملچون: (داریک له ناوه رُسکاوه) **۱)** به وجود آمدن طبعی؛ ۲) حوش خودن بیوند درخت؛ ۳) رویدن و رشد کردن.

رُسکاندن: خوینی کدب پراندن **۱)** خون از دماغ آوردن. رُسکاوه: ۱) دروست بونی سرشت؛ ۲) پهیوه ندی خوگرفت **۱)** مخلوق طبیعی؛ ۲) بیوند جوش خورده.

رُسکی: لکا، پیوه نُوساٹ چسبید.

رُسکیان: خوین پزانی لوت **۱)** خونریزی بینی.

رُسکین: خوینی دم پربون **۱)** خون دماغ شدن.

رُسکین: جوْری گدهمه به ورد پهرد وهک دامد کردن: (سی رُسکین، نورُسکین) **۱)** نوعی بازی با شن، دوزبازی.

رُسل: دولاب له دیوار **۱)** کمد در دیوار.

رُسوا: تابر و نعماء، ناؤزراو، رُوسیا **۱)** رسوا.

رُسده: مهْری سدر و مل سور **۱)** گوسفند سر و گردن سرخ.

رُسیان: ۱) رُچیان، مهیین؛ ۲) هله‌لَدیران، پهرت بون له زوروْر؛ ۳) گهیشن، بی گهیشن بُو میوه و ده غل **۱)** منعقد شدن مایع؛ ۲) پرت شدن از بالا، سقوط؛ ۳) رسیدن میوه و غله.

رُسین: ۱) پزانی خوینی بیقل؛ ۲) به پهنا یه کتره وه نوْساندن **۱)** خون دماغ؛ ۲) به هم چسبانیدن.

رُشاندن: پراندن **۱)** پاشیدن.

رُشانه‌وه: ۱) وه رشان، هینانه‌وه؛ ۲) سیس بون و گول و رینی دار

بی وه خت **۱)** قی، بالا آوردن؛ ۲) پرمدن و شکوفه‌های بی موقع درخت.

رُشت: شت بهشت وه گوْرین **۱)** معامله بایایای، معاوضه.

رُشتمن: ۱) رُزاندن؛ ۲) کل ده چاوه‌کیشان؛ ۳) نه خشان: (که) خال و میلی

رُشتون **۱)** ریختن؛ ۲) سرمه به جسم کشیدن؛ ۳) نقش و نگار.

رُشتنه‌وه: بریتی له تازاوه نانوه و خدلک به گزیه کاکردن **۱)** کنایه از فته‌انگیزی.

رُشته: هه رشته‌ی گه نمه به هارو **۱)** رشته خوارکی.

رُشده: رشته **۱)** رشته خوارکی.

رُشفه‌ت: پُلی کار بهدهست بو ریک خستنی کاریک به ناره و دهیسینی **۱)** رشوه.

رُشك: گه رای ثه سپی **۱)** تخم شپش.

رُشكاوی: کهستی له چلکیان رُشك و سپی پیوه یه **۱)** شپشو.

رُشكن: رُشكاوی **۱)** شپشو.

رُشكو: رُشكاوی **۱)** شپشو.

رُشینه: ورد بارانی هیدی و نه رم **۱)** ننم ریز و کم باران.

رُف: ۱) تاقه‌ی رزبی له دیوار بو شت له سهر دانان، رفه، رفعه؛

۲) بندماهی وشهی رفاندن، فراندن، پر پیدا کردن و بردن **۱)** رف؛ ۲)

رُزیوه: رُزیله **۱)** نگا: رُزیله.

رُزان: له سهره وه بو زیره وه که وتنی ناویان هه رشتی تراویان ده نکی زور **۱)** فروزیزی، ریزش.

رُزاندن: بهره و خوار کرده وه و بدراه لآکردنی ده نکی ناویان هه رشتی تراویف فروزیختن مایع و دانه.

رُزاندن: رُزاندن **۱)** نگا: رُزاندن.

رُزانه‌یهک: تیکلا او بُون و مل ده بدر ملی یه کتر نان **۱)** درهم آمیختن، گلاویزشن.

رُزاو: پُرژاوی ده نکو ناویان هه رشتی تراویف پاشیده، فروزیخته.

رُزتن: رُزاندن **۱)** فروزیزندن مایع و دانه.

رُزد: ۱) هه رازی کُور، هه رازی که به دژواری لیسی سفره کهون؛ ۲) چرُوك، دهس قوجاو، سه قیل: (۱) ده بالا کردن، زل بون **۱)**

(۲) سر بالایی سخت؛ ۲) خسیس؛ ۳) رشد.

رُزد کردن: گمورد بون، بالا کردن **۱)** نمو رشد.

رُزدی: بد توندی هاتنی ناو: (ناوی چیم گهله کی رُزده)؛ ۲) سه قیلی، چروکی، چکوُسی، چکوُدی **۱)** فشار جریان آب؛ ۲) بخل، خست.

رُزکی: جوْری هه نجیره کیویله **۱)** نوعی انجیر و حشی.

رُزه: کریزی سه رف سبوسه، شوره سر.

رُزه‌دار: سرد به کریز، قریز به سه رف سر با شوره.

رُزی: ۱) خه لسوز، ره زو، ره زی، کوْسر؛ ۲) چشته بی چهورای؛ ۳) خلتنه‌ی جگمه و سه بیله؛ ۴) سوتاویه بن بدوشنه وه **۱)** زغال؛ ۲)

آش بدون چربی؛ ۳) نیکوتین سیگار؛ ۴) سوخته ته دیگ.

رُزیاگ: رُزاوی ریخته.

رُزیان: رُزان **۱)** ریختن.

رُزیانه‌هل: به چهند کمس له کسی دان **۱)** چند نفری بر سر کسی ریختن و زدن.

رُزانه‌یهک: رُزانه‌یهک، تیک چرُزان **۱)** درهم آمیختن، گلاویز شدن.

رُس: ۱) مهیسن، تو ندیسونی تراو، رچ؛ ۲) پهتی باریکی هونزاوی **۱)** لخته شدن، منعقد شدن؛ ۲) رشتة.

رُسته: ۱) رُس، پهتی باریکی هونزاو، ۲) قدلاهی مله تاری؛ ۳) داب و عاده **۱)** رشتة؛ ۲) قلاهه گردن؛ ۳) روش، سنت، عادت.

رُستک: ۱) رشت؛ ۲) ملوانکه **۱)** نگا: رشت؛ ۲) گردنبند.

رُستن: ۱) بادانی بمن و لوکه به تهشی؛ ۲) بریتی له چهنه بازی **۱)**

(۱) ریسیدن؛ ۲) کنایه از بیرگویی.

رُسته: ۱) پهتی باریکی ملی تازی و...؛ ۲) چهند وشه که مانا تهواو ده کهن، جومله؛ ۳) هه رشتہ، هه ویری به هاروی باریک براوی

وشکه وه کراو بُو چیشت **۱)** رشتہ گردن حیوانات؛ ۲) جمله دستوری؛ ۳) رشتہ خوارکی.

رُستی: بنجینه‌ی خانو، هیم، بناخه **۱)** شالوده بنا.

رُسق: ۱) بزیوی که خوا دیدا؛ ۲) ریچال، هه چی له شیر پهیدا ده بی:

۳) رزق، بان بانک **۱)** روزی؛ ۲) فراورده شیر؛ ۳) جانوری از

ربایش.

رَفَا: فَرِيندرا **رف** ربوده شد.

رَفَان: چاوگه بُو فَرَاند **رف** ربایش.

رَفَاند: فَرَاند **رف** ربودن.

رَفَانک: رُف **رف**.

رَفَاو: فَرِيندرا **رف** ربوده.

رَفت: بارانی به تهواز، رَیزنه **رف** رگبار شدید باران.

رَفْتَه: رَف **رف** رگبار شدید باران.

رَفْحَه: رُف **رف**.

رَفْسَه: گیا به که له نیره هی که ماو بُورف **گیاهی** است برگ سوزنی.

رَفْوَك: چنگوک، جنگالی بالداری گوشت خور چنگی درنده **چنگ**

و پینجه پرنده و درنده.

رَفَه: (۱) رُف **رف** داریکی کون کونه کد له حمیر چنینا به کاری ده بهن **رف**.

(۲) رُف **رف** چویی که در چیدن حصیر به کار برند.

رَفِیاگ: رَفَاو **رف** ربوده.

رَفِیده: دوشکوله ناساییه که نانی پی به تهندوره و ددهن **رف** بالشیک

نانوایی.

رَفِین: (۱) رَفان: (۲) پال گرتنه و، فَرِین **رف** (۱) ربایش: (۲) پرواز.

رَفِین: (۱) که سی شت ده رَفِینی: (۲) که سی مدل هه لَنده فَرِینی **رف**

(۱) رباینده: (۲) پرواز دهنده.

رَفِینی: سماقی هدره باش **رف** نوعی سماق ممتاز.

رَفِیو: فَرِیو، هدلفر **رف** پرواز گرده.

رَفِین: بیت، گری ناگر **رف** زبانه آتش.

رَق: تُوره بی، رُك **رف** کینه.

رَقاوی: رَکونی، دایم تُوره **رف** کینه ور.

رَقْهَسْتُور: تُوره یهک که دره نگ ناشت ده بیته وه **رف** خشمگین

آشتبانی ناپذیر.

رَقْجُون: تُوره بی له دلدا راگرتن **رف** کینه توژ.

رَقْخَوارَدَسْهَوَه: تُوره بی ده رنه خستن **رف** کینه در دل نگهداشتن، خشم

فرو خوردن.

رَقْدَار: رَقْهَسْتُور **رف** آشتبانی ناپذیر.

رَقْرَقْوَك: جلکی تازه هی به خشن خشن **رف** لباس تازه خش خش کننده.

رَقْگَرَن: تُوره بون **رف** به خشم آمدن.

رَقْلَسَك: ده بنه وه بر **رف** کینه توژ، تودار.

رَقْلَى كِيشَان: رَقْ له که سی ده دل گرتن **رف** کینه از کسی در دل

گرفتن.

رَقْلَى هَلَگَرَن: رَقْ لَى كِيشَان **رف** کینه از کسی در دل گرفتن.

رَقْن: رَقاوی، همیشه تُوره **رف** اکثر خشمگین.

رَقْهَبَرَی: بدربه ره کانی کردنه له ناخوش ویستی **رف** رقابت کینه توژانه.

رَقْهَسْتَان: تُوره بون **رف** به خشم آمدن.

رَقْهَسْتَانَدَن: تُوره کردن **رف** به خشم آوردن.

رَقْهَسْتَاو: تُوره بون **رف** به خشم آمده.

رَقْهَهَسْتَان: رَقْهَهَسْتَان **رف** به خشم آمدن.

رَقْهَهَسْتَانَدَن: رَقْهَهَسْتَان **رف** به خشم آوردن.

رَقْهَهَسْتَانَدَن: رَقْهَهَسْتَان **رف** به خشم آوردن.

رَك: (۱) همورا زی سه خست و کوئر، رُزد: (۲) بیر کم، بد رکم، قهقهه س؛

(۳) هموساري ملي بدرخ و گوبلک بو به سنته وه؛ (۴) نستورابی نیوان

ده نده و باسکیش؛ (۵) رُق، تُوره بی **رف** (۱) سر بالای سخت و کوز؛ (۲)

قفس؛ (۳) رشتہ گردن بره و گوساله؛ (۴) ستبری میان گاواههن و خیش؛

(۵) خشم.

رَكَات: لمتیک له نویز: (نویزی به یانی دور کاته) **رف** رکعت نماز.

رَكَاكَه: بن کوئل کردنی داری میوه، ته کیش **رف** گود کردن پای درخت

میوه.

رَكَان: باو رُزی، خاتر جمیعی له که سیب **رف** اعتماد.

رَكَاوَه: گوندیکه له ناوجه هی بیران **رف** دهی، است نزدیک بیران شهر.

رَكَبَهَرَکَي: رَقَبَهَرَکَي **رف** رقابت کینه و رانه، هم چشمی.

رَكَبَهَرَکَيْه: رَقَبَهَرَکَي **رف** نگا: رَقَبَهَرَی.

رَكَچُون: (۱) ده رَقَهَهَه چون؛ (۲) نارام بونه وه له پاش تُوره بون **رف**

(۱) خشمگین شدن؛ (۲) دست از خشم برداشت.

رَكَدَابِدن: رَقْهَهَسْتَان **رف** به خشم آوردن.

رَكَرَکَین: چیره چیری ددانان **رف** حدایی به هم سائیدن دندانها.

رَكَکَرَن: تُوره بون و مان گرتن **رف** اعتصاب از فرط خشم.

رَكَکُو: رَکونی **رف** کینه توژ.

رَكَکَه: بیر کم، ته فهزاف **رف** قفس.

رَكَکَین: رَکونی **رف** کینه توژ.

رَكَگَرَن: له رَقَان سُوره بون له سدر کاریک **رف** اصرار ورزیدن از کینهوری.

رَكَن: رَقَن **رف** نگا: رَقَن.

رَكَو: هدل نه زین له سدرمان یان له ترسان **رف** لر زه از سرما یا ترس.

رَكَو: رَقَن **رف** اکثر خشمگین.

رَكَونی: رَقْ لَه سگ **رف** کینه توژ، تودار.

رَكَه: (۱) مله، مل ملانی، کتی بدرکی: (ندو دو گوئی دریزه رَکَه ده کهن کنی

زوتر سدر کوئی؛ (۲) بیر کم، قهقهه س؛ (۳) همورا زی رَک **رف** رقابت،

مسابقه؛ (۴) قفس؛ (۵) سر بالای سخت و تیز.

رَكَهَهَرَی: رَقَبَهَرَی **رف** رقابت کینه توژانه.

رَكَهَهَه: تیخ له پیست دان بُو خوین گرتن **رف** حجاجت.

رَكَیا: تُوره بون **رف** خشمگین شد.

رَكَیَشَه: گیا به که بُو برين گدیاندن ده کار دی، رَه کینه **رف** گیاهی

دارویی.

رَكَیَف: ناوذه نگی، زه نگو **رف** رکاب زین.

رَكَیَف ده اوال: قایشی ناوذه نگی **رف** تسمه بند رکاب.

رَكَیَف کوت: تاودانی ثتسپ له لا ین سواره وه **رف** اسب دوانیدن

باشتاپ.

رَكَین: رَك هَسْتَاو **رف** خشمگین.

رَكَیو: رَكَیف **رف** رکاب.

حک شد.

رُنایو: ۱) بدههست هلهکهندراو؛ ۲) بهنیوک زامارکراو، رشاو؛ ۳) کرانوف  
۱) چیده با دست؛ ۲) خراشیده با ناخن؛ ۳) حک شده.

رُنای: دراندن ف پاره کردن.  
رُنسد: ۱) باش، پهستد؛ ۲) جوان، خوشیک، خوشکونک ف ۱) خوب و  
پستد؛ ۲) زیبا.

رُندو: رُنو، که ویده ف بهمن.  
رُندی: ۱) پیاواچاکی، چاکه کاری، پیاوه‌تی، ۲) جوان چاکی ف ۱)  
نکوکاری، مردمی؛ ۲) خوش قیافه‌ای.

رُندی: تاوی کچانه، جوابی ف نام زبانه.  
رُندیان: تهدید، ریش، رُدین ف موی زنخ، ریش.

رُنک: لاسکه که نکری ناسک که ده خوری ف ساقه کنگر سبز و نازک.  
رُنکه: ثامر ازی داراش که داری بین لوس ده کا، ره نده ف رنده نجاری.  
رُنگ: ۱) هنگوین و دوشاوی پالیوراو؛ ۲) رهاتی هنگوین؛ ۳) ده نگی  
که دوتی شتی قورسی رهق ف ۱) شیره و عسل صاف شده؛ ۲) شهد

عسل؛ ۳) صدای افتادن جسم سنگین و سخت.

رُنگال: ۱) هنگوین و دوشاوی پالاوته، رُنگ؛ ۲) رهاتی هنگوین ف  
۱) شیره و عسل صاف شده؛ ۲) شهد.

رُنگان: ۱) پالاوتی دوشاوی یان هنگوین؛ ۲) قسمی بین تام کردن ف  
۱) پالاش شیره یا عسل؛ ۲) یاوه گوئی.

رُنگانه‌وه: چنه بازی زورو دوپانه کردنه‌وه قسمی بین تام ف ژاژخابی،  
یاوه سرایی.

رُنگاو: سرکه که هیشوه تری تی ده خهن ف سرکه که خوش انگور در آن  
نگهدارند.

رُنگه: ۱) رنکه، ره ندهی نهجار؛ ۲) ده نگی که دوتی قورسی رهق ف  
۱) رنده نجاري؛ ۲) صدای افتادن جسم سنگین سخت در

اثر افتادن.

رُنُو: که ویده غر، کلیله، به قری زور که با رُنیو یمو له سمریده کی کو کردنه‌وه  
ف بهمن.

رُنه: ۱) چنین میوه؛ ۲) وختی چنینی میوه؛ ۳) ورد بارانی که ره شمال  
دای نهدا؛ ۴) دروغ، خپه؛ ۵) درونی گولی مهره زه ف ۱) چیدن میوه؛  
۲) موسم چیدن میوه؛ ۳) ننم بیاران که از سیاه چادر می‌تراد؛  
۴) شن کش؛ ۵) خوش بریدن شالی.

رُنهک: ۱) بر به ند؛ ۲) قمدهو، ناسنیکی پر بدههستی ددانه‌داره ولا غنی بینی  
ده خورین ف ۱) سوهان؛ ۲) قشو.

رُنی: ۱) بهنیوک زاماری کرد؛ ۲) کراندی؛ ۳) رُنو؛ ۴) بدههست هلهکهندنه؛ ۵)  
کهند ف ۱) با ناخن خراشیده؛ ۲) حک کرد؛ ۳) بهمن؛ ۴) با دست  
چید.

رُنیاگ: رُناوف نگا؛ رُنای.  
رُنین: ۱) چنینه‌وه بدههست؛ ۲) چرُنونک لیدان؛ ۳) کراندن ف ۱) چیدن؛  
۲) خراشیدن با ناخن؛ ۳) حک کردن.

رم: ۱) نیزه‌ی دریز، رهق؛ ۲) وشهی بنجینه بیو رمان، رُوخان ف ۱) نیزه  
بلند؛ ۲) ریشه کلمه «رمان» به معنی فر و ریزی.

رمای: تیک تهیی، رُوها؛ (دیواره که رُما) ف فر و ریختن دیوار یا کوه.  
رمال: زلزله آت و آسغال.

رمان: ۱) تیک تهیان، رُوخان؛ ۲) ملیمه‌ندیکه له کوردستان ف  
۱) فر و ریختن دیوار و...؛ ۲) متقلقه‌ای در کردستان.

رماندن: تیک تهیان، رُوخاندن ف ویران کردن، فر و ریزاندیدن.  
رمانن: رُماندن ف نگا؛ رُماندن.

رمانه: جوری داسی در ونده‌یه ف نوعی داس درو.  
رماؤ: رُوها، تیک تهیو ف فر و ریخته، ویران شده.

رمب: ۱) رم، نیزه‌ی دریز؛ ۲) ده نگی به زه مین دا که وتنی شتی نه مری زل  
ف ۱) نیزه بلند؛ ۲) صدای افتادن چیزی سنگین و نرم.

رمباز: که سنتی له رم به کار مینان دا چنی به ف نیزه باز ماهر.

رمبازی: ۱) شعر بزم کردن؛ ۲) به سواری له میدان دا هاتوچون ف  
۱) چنگ با نیزه؛ ۲) سواره در میدان جولان دادن.

رمبه: ده نگی که وتنی قورس به سدر زه مین دا؛ ۲) ده نگی کوتانی ده هول؛  
۳) بر تی له سازی و به که بیضی؛ (هیند سازن هر رمبه دیت) ف

۱) صدای افتادن چیز سنگین؛ ۲) صدای دهل از دور؛ ۳) کنایه از  
خشحالی زیاد.

رمبیز: نیر تکه گیا به کی ترش و خوشی که متمده نه ده گدل به ف جونه وه  
ده رده که وی، نیر تکی با سکلاو ریواس ف ریواس.

رم بیشک: تاوهی بچوکی به ده سک له چه ندلاوه ف تا به کوچک دسته دار.  
رمژوهه: زور تال، قوزه لقورت ف سوار تلخ مزه.

رمیل: تم له سدر چم، ره شکمو پیشکه ف تیرگی چشم.  
رمو: سو که له ناوی رمده زان که ناوی پیاو بینی ف مخفف نام رمضان که نام  
مردان باشد.

رموده: ثاللوده، خوبین گرتو، هوگر، نوگر ف خو گرفته، الیف شده.

رموزن: میرده زمه، دیو رمه، جنونکه کی پیاو ترسین ف خول بیابان، دیو.

رمده: زمه، ده نگی که وتنی شتی قورس ف صدای افتادن جسم سنگین.

رمی: ۱) گزی ناگر، پیت؛ ۲) رُخاف ف ۱) زبانه آتش؛ ۲) ویران شد.

رمیاگ: رُماوف ف فر و ریخته، ویران.  
رمیان: رُمان ف نگا؛ رُمان.

رمیز: رمیز، ریواس ف ریواس.

رمین: تیک تهیان، رُوها، هدافت ف فر و ریختن، ویران شدن.

رمین: ۱) رُوخینه، ویران که؛ ۲) برده، رواج؛ (زیر زور به رمینه) ف  
۱) ویران کننده؛ ۲) رواج.

رن: ۱) کفرسته‌ی بنه‌مای وشهی رُنین که بدههست هلهکهندنه؛ ۲)  
یاشگریکه بدواتا؛ بدههست هلهکهندنه (مُورن، بیستان رُن)؛ ۳)

روشین، کرین ف ۱) ماده مصدر «رُنین» که به معنی بادست کشند  
است؛ ۲) یسوند به معنی، بر جیدن بادست؛ ۳) خراشیده، حک کننده.

رُنا: ۱) بدههست هلهکهندرا، بدههست لئی کرایه‌وه؛ ۲) بهنیوک بریندار

کرا؛ ۳) کراند ف ۱) بادست چیده شد؛ ۲) با ناخن خراشیده شد؛ ۳)

- زیاد ماندن.  
**رُوب:** زب، خهسته و کراوی ناوی میوه **فرب**، چاشنی.  
**رُوب:** سدر جلی بیجامه پوش **ف** بالاپوشی است.  
**رُوبات:** (۱) بوئسی رازوکرد؛ (۲) حم شارگی که **ف** (۱) کمین شکار؛  
 (۲) کمینگاه بک شکاری.  
**رُویادان:** روْلَنْ و هرگیران، خوتی نه گمیاندن **ف** دخالت نکردن.  
**رُوبار:** (۱) چومی گهوره، چیم، چم، شهت؛ (۲) **رُوبهرو** (۱) رودبار؛  
 (۲) رودررو.  
**رُوباربُون:** رُوبه روبُون، توشی یه که اتن **ف** روبرو شدن.  
**رُوباری حاجی ته حممه:** گوندیکه له کور دستان به عسی و برانی کرد **ف**  
 نام رستایی در کردستان که بعثتها ویران کردن.  
**رُوباز:** رُواباز، زیابی کمر **ف** ریا کار.  
**رُوبازاری:** به زمین، پره و دار **ف** مرغوب، رایج.  
**رُوبازی:** رُوابازی، ریا کاری **ف** ریا کاری.  
**رُوبال:** (۱) رُوبار؛ (۲) سونگک، سه مدد: (روبالی وی نمودلا هاته سه ری  
 من) **ف** (۱) نگا: رُوبار؛ (۲) به سبب.  
**رُوبه:** رُوبهرو **ف** رُوبه.  
**رُوبه:** (۱) بدرانید؛ (۲) پشت لیقه **ف** (۱) برابر؛ (۲) پشت لحاف.  
**رُوبه رُو:** رُوبار، رُوبال **ف** رُوبه.  
**رُوبهند:** پهجه، پیچه، پوشی **ف** رُوبهند.  
**رُوبهنه:** رُوبهند **ف** رُوبهند.  
**رُوبینی:** (۱) مدرایی، ماست او سارد کرد نه وه؛ (۲) تارا له سدر بُوك هه آدانده و  
**ف** (۱) ریا؛ (۲) رویند برد اشنن از سر عروس.  
**رُوباک:** به تابر **ف** آبر و مند.  
**رُوباما:** کلکه سوته کار، مدرایی کمر **ف** متملق.  
**رُوبامایی:** کلکه سوته، مدرایی **ف** تملق.  
**رُوبل:** پرتوان، پریشی لق **ف** هرس.  
**رُوبلاندن:** پرتوان، هله رتوان، پر اندازی لق و بُوبی دار **ف** هرس  
 کردن درخت.  
**رُوبلایی:** بریتی له مروفی داوین و قول کورت **ف** کنایه از دامن و آستین  
 کوتاه.  
**رُوبهز:** یه لای برجاول له قاقن، لا پهله، لا په **ف** صفحه کتاب و نوشه.  
**رُوبه ری:** جوان چاک، زور خوشیک **ف** زیبا.  
**رُوبه ل:** رُوبهز **ف** نگا: رُوبه.  
**رُوبیدان:** قهدر گرتن **ف** با روی خوش پذیر فتن شخص.  
**رُوبیبو:** کسی که زنوی له گذر دهاد **ف** مساح.  
**رُوت:** دارده ستی دریز، چه لانکی دهستی **ف** چو بدستی بلند.  
**رُوت:** (۱) بی پوشک، بی پرگ؛ (۲) بریتی له نهدار و هم زار؛ (۳) **رُوی تو**  
 (۱) لخت، بر هنه؛ (۲) کنایه از نهاد و فقیر؛ (۳) صورت.  
**رُوتال:** (۱) زوی گیالانی نه رواو، روتنه، قافر؛ (۲) ده م و چاو گرز **ف** (۱)  
 زمین لخت از گیاه؛ (۲) اخمو.  
**رُوتان:** پوشمه نی له بدر دارن **ف** بر هنگی، پر کندگی.
- رُینه وه:** (۱) به دهست هه لکه ندن؛ (۲) **رُوشاندن:** (رُوی خوی رُینه وه) **ف**  
 (۱) بر کندن با دست، چیدن؛ (۲) خرا خبیدن با ناخن.  
**رُو:** (۱) چر و چاو، دیم؛ (۲) لای برجاول؛ (۳) ده خوردادین: (رُوم نایه بی، بینم)؛  
 شفرم: (پیاویکی بین رُوه)؛ (۴) ده خوردادین: (رُوم نایه بی، بینم)؛  
 (۵) حورمه مت و پایه: (پیاویکی زور بمزو له دیواندا)؛ (۶) چم، چوم؛  
 (۷) زه مینی سخت. خار؛ (۸) به فری سدهول پهستوی رهق **ف**  
**چهره:** (۲) رویه؛ (۳) شرم؛ (۴) جسارت؛ (۵) قدر و منزلت؛ (۶) رود؛ (۷)  
 زمین سخت؛ (۸) برف یخ بسته.  
**رُو:** (۱) رُوزی به رانبه ری شه و؛ (۲) وه خت و هدل: (شمه رُوزی منه)؛  
 (۳) داخ و حه یف بو مردو: (همه رُو، نه مر و رُوزی شین و رُو رُوسه)  
 (پیره میرد)؛ (۴) جوگه؛ (۵) لو تکه ثاو که سی لای بهز بی **ف** (۱) روز؛  
 (۲) موسم، فرست: (۳) کلمه شیون؛ (۴) جوی آب؛ (۵) خایج.  
**رُوتانا:** خور نشین، زرده په **ف** مغرب.  
**رُوا:** چتر، رُیوی؛ (۲) سه زبسو: (توکه جاندم رُوا)؛ (۳) دور وی **ف**  
 (۱) رویاه؛ (۲) رویدن؛ (۳) ریا.  
**رُواباز:** دور و، رُوبین، زیابی کمر **ف** ریا کار.  
**رُوار:** چوم، رُوبار **ف** رودبار، رود.  
**رُواس:** رُوا، چتر، رُیوی **ف** روباه.  
**رُواسه:** رُواس **ف** رویاه.  
**رُوال:** (۱) گهنجی مولی نه هاتو، تازه جوان؛ (۲) لای برجاول؛ (۳) تد نشت،  
 نزیک به **ف** (۱) نوجوان ساده ره؛ (۲) رویدن؛ (۳) جنب و نزد.  
**رُوالا:** چو، رُویشت، رُایرد **ف** رفت، گذشت.  
**رُوالدت:** (۱) دیمن، نمودی له برجاول؛ (۲) دیم، ده م وجاه؛ (۳) رُوا، زیابی  
**ف** (۱) ظاهر، ظاهری؛ (۲) چهره؛ (۳) ریا.  
**رُوالهت باز:** ریا کار **ف** ریا کار.  
**رُوان:** (۱) چند چوم؛ (۲) شین بونی چیزراو؛ (۳) ماکی و شدی بهواتا:  
 تعاشا: (چاوه رُوان به، بروانه) **ف** (۱) رودها؛ (۲) سیز شدن، رویدن؛  
 (۳) ریشه روانین به معنی نگاه کردن.  
**رُواندن:** (۱) چه قاندنی ریشم و شدت؛ (۲) جی به جتی کرد نی کار:  
 (۳) وده درنان **ف** (۱) رویانیدن؛ (۲) انجام دادن؛ (۳) راندن.  
**رُوانگه:** جیگی یه که لئی یه و ده زو اون **ف** مرصد، محل دیده بانی.  
**رُوانه:** بدی کراو، نار در او **ف** روانه.  
**رُوانه وه:** (۱) توند بونه وه دوشوا یا هم زجی له زور مانده وه؛ (۲) دوباره  
 سه زبونه وه: (میرگه که رُواوه تده وه) **ف** (۱) غلیظ شدن مایع از ماندن  
 زیاد؛ (۲) باز رویدن.  
**رُواتی:** (۱) تماشای کرد؛ (۲) بیری لئی کرده وه، به بیسری داهات **ف**  
 (۱) نگاه کرد؛ (۲) به فکرش رسید.  
**رُوانین:** تواش کردن **ف** نگاه کردن.  
**رُوتانا:** (۱) خور نشین، لای رُوتانا؛ (۲) ده می زرده په، نزیک به شه و **ف**  
 (۱) باختن؛ (۲) هنگام غروب.  
**رُواو:** سه زبسو، شین بونگ **ف** رویدن.  
**رُواوه:** دوش او خسته وه بونگ له بدر مانده وه زور **ف** شیره غلیظ شده از

روتی: ۱) بی پدرگی؛ ۲) فهقیری و ههزاری **نگا**: لختی؛ ۲) ناداری.

روتیانهوه: روتیانهوه **نگا**: روتیانهوه.

روتی کردن: ۱) له روی کدستی قسمه کردن: (روم تی کردو گوتم):

۲) به رو و جی بان کدستی روشتن: ۳) توش هاتنسی خوشی بان

ناخوشی: (به خت روی تی کرد، نه گهته روی تی کرده) **نگا**:

مخاطب قرار دادن؛ ۲) رونمودن به جایی؛ ۳) رونمودن شانس یا

نکتی.

روج: ۱) خور؛ ۲) رو بمانبری شه وف **نگا**: آفتاب؛ ۲) روز

روجیار: ۱) خور؛ ۲) روزگار، زمانه **نگا**: آفتاب؛ ۲) زمانه، روزگار.

روجیار به رست: گوله بدروزه **نگا** گل آفتاب گردان.

روج: روج **نگا**: روج.

روچک: چرچاو، رو **نگا** چهره.

روچکان: روتانهوهی مدل له به رو پو **نگا** پرکندگی برنده.

روچن: ۱) کونی دیوار بان سهربان که تیشكهی روزی پیندا دیته روز.

۲) بمانبری تاریک، روتانک، روشن **نگا**: روزنه؛ ۲) روشن.

روچنایی: بمانبری تاریکی، روتانکی **نگا** روشنایی.

روچنه: کونی مال بُو روچنایی، روچن **نگا** روزنه.

روچون: ۱) قویان، داچون: (سربانه که روچو)؛ ۲) تیک روخان **نگا**

۱) فروغتگی؛ ۲) فرو ریختگی دیوار یا خانه.

روچه: به روز هیچ نه خواردن، روزه، روزگ **نگا** روزه.

روچهوان: به روزه **نگا** روزه دار.

روچی: روجه **نگا** روزه.

روچیار: روجیار **نگا**: روجیار.

روچیار به رس: روجیار به رس **نگا** گل آفتابگردان.

روچیلک: روچنه **نگا** روزنه.

روح: روح، گیانی گیاندار **نگا** روح.

روح: روح **نگا** روح.

روح توتیا: کانزایه که ندم **نگا** فلزی معدنی است.

روح چون: بریتی له ترسی روز، زاله تره بون **نگا** زهره ترک شدن.

روح ده بهره: زینده ور، خاوند زی **نگا** جانور، جاندار.

روح زل: خوبین، به فیز، به ده عیه **نگا** کنایه از متکبر.

روح له بهره: روح ده بهره **نگا** جاندار.

روح خ: قهرا غ، لیواره، دهم چدم **نگا** کرانه، کناره.

روح خار: ۱) بریتی له شمرمه زار؛ ۲) مل کدج **نگا**: ۱) کنایه از شرم سار؛ ۲)

گردن کج.

روح خان: رمان **نگا** فرو ریختن دیوار یا خانه.

روح خاندن: رمان **نگا** فرو ریزاندن، خراب کردن.

روح خانن: روح خاندن **نگا** فرو ریزاندن، خراب کردن.

روح خانه: ۱) چوم، چیم، روز؛ ۲) بدست، به سنتین **نگا**: رودخانه؛

۲) زمینهای کنار رودخانه.

روح خا: زمباو **نگا** خراب شده، منهدم.

روحس: نیشتی شه کر له زیر شتی شیرین دا وه ک مره باو... **نگا**: ته نشین

روتاندن: یوشاك لمبدرا کهندن **نگا** بر هنه کردن، پر کردن.

روتاندنهوه: ۱) روتاندن؛ ۲) بریتی له شتی زور لی ساندن: (کابر

روتاندمیوه) **نگا**: ۱) برگ و پر کردن؛ ۲) کنایه از سوء استفاده مالی،

دار و ندار کسی را گرفتن.

روتانهوه: بی پهزویو مانهوه، له پهزویو کهون **نگا** بی برگ و یوشاك شدن.

روتاهوه: له پهزویو کواو **نگا** پر کنده، برگ ریخته، از لباس لخت شده.

روت بون: ۱) بی جلک بون؛ ۲) بی پهزویو مدل؛ ۳) بی مو بونی پیست؛

۴) بریتی له فهقیر بون **نگا**: ۱) برکندگی؛ ۲) موریختگی؛

۴) کنایه از نداری.

روت بونهوه: روت بون **نگا**: روت بون.

روترش: روتال **نگا** ترش روی.

روتیشیاگ: روتا **نگا** ترش روی.

روتک: ۱) چه لاکی دریز بو مازو چنین؛ ۲) تازهله بان مریشکی روتاهوه

بوگ **نگا**: چوبی بلند برای چیدن شعر مازوج؛ ۲) پاک شدن دام و

طیور از مو یا پر.

روتک: ۱) جوئی برنج؛ ۲) جوئی پارچه هی کم ترخ که ده کرته چاروکه

**نگا**: ۱) نوعی برنج؛ ۲) نوعی قماش ارزان.

روت کردن: ۱) جلک لی دارین؛ ۲) تالانی چه ته؛ ۳) بی گهلاکردن **نگا**

۱) بر هنه کردن؛ ۲) لخت کردن از دارایی؛ ۳) برگ کردن.

روت کردهوه: جلک و برگ لی کردهوه **نگا**: روت کردن.

روت کرن: روت کردن **نگا**: روت کردن.

روت ورہ جال: ۱) هدزار، ندار؛ ۲) حدشامتی بی ناوی کمس نه ناس **نگا**

۱) فقیر؛ ۲) رجاله و هرجایی.

روت وقوت: ۱) هیچ ده بهردانه؛ ۲) بی هیچ دارایی: (له روت وقوتی ودک

من رو مپوشه / که قوتی روتنه قوتی عاشقی روت) «نالی» **نگا**

۱) لخت مادرزاد؛ ۲) ندار.

روته: ۱) کهستی که هیچ شک نابا؛ ۲) بی نمودی پوته که **نگا** لات

آسمان جل؛ ۲) حقیر بی نمود.

روته حل: روتال، روگز **نگا** اخمو.

روته خخت: بریتی له بی شدم و رو هله لمالا و **نگا** پر روی بی حیا.

روته له: ۱) پوته کهی بی نمود؛ ۲) نازهله توک لی و هر بیو **نگا**: روتنه.

حقیر: ۲) حیوان مو ریخته.

روتهن: زویی که گیای لی نه رواهه، روتال **نگا** زمین بی گیاه.

روته نک: ۱) به شدم، خجالتی؛ ۲) هر شستی ودک شوشه نمودیوی لی

دیار بی **نگا**: ۱) خجالتی؛ ۲) شفاف.

روته نی: روتنه **نگا** زمین بی گیاه.

روته بون: روت بونهوه، روت بون **نگا**: روت بون.

روته و کردن: روت کردندهوه، روت کردن **نگا**: روت کردن.

روته و بون: روت بون، روت بونهوه **نگا**: روت بون.

روته و کردن: روت کردن، روت کردندهوه **نگا**: روت کردن.

**روزه‌ردي:** خه‌جاله‌تی، شه‌رمه‌زاری **شمرمندگی.**  
**روزه‌ري:** جوانی سه‌وزه‌ره‌نگ، پیست‌سپی نامال زهد **رخسار** سیزه‌رنگ.

**روزه‌له:** روزه‌ی گچکدو بی نمود **فرسوده زنگ‌زده.**

**روزی:** رست، بزیوی خودا **روزی.**

**روز:** ۱) رف، بدرانیه‌ری شه: ۲) خور **(۱) روز؛ ۲) آفتاب.**

**روزه‌زمیر:** سال بیو، تدقیق **سالنامه، تقویم.**

**روزاباشین:** سه‌لا، قیامدت **قیامت.**

**روزاباشینی:** روزاباشین **قیامت.**

**روزاسلاتی:** روزاباشین **قیامت.**

**روزافا:** ۱) خورشین؛ ۲) زورده بر **(۱) غرب؛ ۲) غروب.**

**روزافایی:** خه‌لکی ولاشی خورشین **غربی.**

**روزانه:** ۱) خوری تازه هه‌لاتو؛ ۲) روزی نوی؛ ۳) ناوی گوفاریکی کوردی بو **(۱) آفتاب تازه سرزده؛ ۲) روز نو؛ ۳) نام مجله‌ای کردی.**

**روزانه:** ۱) له‌کاتی روزدا؛ ۲) کریبی روز به روز **(۱) در روز؛ ۲) یومیه، روزمزد.**

**روزاوا:** روزه‌ای **نگا: روزاها.**

**روزاولی:** روزه‌ای **نگا: روزاولی.**

**روزباش:** وشهی توش بونی ناشنا له روزدا **روزبخت.**

**روزبر:** کریبی روزبه روز، روزانه **روزمزد.**

**روزبرن:** تاوبردن، تاوانگازی **آفتابزده‌گی.**

**روزبری:** روزه‌زمیر، سال بیو **تقویم.**

**روزبوندهوه:** سه‌ره‌تای بیدان، شمه‌کی، بدره‌یه‌یان **اول فجر، دمیدن صبح.**

**روزبه‌رفن:** روز له دوای روز، هه‌موده **اروزبر ورز.**

**روزبه‌سه‌بردن:** رابوادنی روزگار **روزگار گنراپیدن.**

**روزبه‌یانی:** هوزیکه له کوردستان **عشرتی است.**

**روزبه‌ر:** نیواری دره‌نگ، دمه **روزاوا و وقت غروب.**

**روزبه‌رسست:** خنخسوگ، خدمه‌گرو **حربا، نوعی سوسنار آفتاب پرست.**

**روزتا:** نوبه‌تی که هه‌بروزه، بدرانیه‌ری شهوتا **تب روزانه.**

**روزدآگه‌ران:** کمه‌پاش نوبه‌روز **وقت زوال.**

**روزدآگه‌ریان:** روزدآگه‌ران **وقت زوال.**

**روزه‌ش:** به‌ده‌خت، چاره‌ره **سیده‌روز.**

**روزه‌شی:** به‌ده‌ختی **سیده‌روزی.**

**روزه‌زمیر:** روزه‌زمیر، سال بیو **سالنامه.**

**روزه‌قاتلن:** روزه‌سه‌بردن **روزگراندن.**

**روزکان:** هوزیکی کورده **عشیره‌ای است.**

**روزکردندهوه:** ۱) شه‌وه‌سدر بردن؛ ۲) بریتی له شه و نه‌نوستن **۱) شب گنراپیدن؛ ۲) کنایه از شب بیداری.**

**روزگی:** هوزه‌کی کورده **عشیره‌ای است.**

شنن شکر در شربت ...

**روخسار:** چرچاو، دمچاو، ره، دیم **رخساره.**

**روخله:** ریخوله **روده.**

**روخوش:** خوشرو، دم به‌پیکه‌نین، دزی ترشرو **خوشروی.**

**روخه:** ۱) نزیک به زمان، لمسه‌ر **روخان؛ ۲) روجوگ **(۱) آماده****

فروریختن؛ ۲) فرورفتگی زمین.

**روخه:** روحه **نگا: روحه.**

**روخیاگ:** روخاون **نگا: روخا.**

**روخیان:** روخان **نگا: روخان.**

**رودار:** ۱) به‌ده‌دو حورمه‌ت؛ ۲) بویر، بی‌ترس **(۱) محترم؛**

**۲) نترس.**

**رودامالاو:** بی‌شمرو بی‌حیدا **بی‌آزم.**

**رودامالاو:** رودامالاو **بی‌آزم.**

**رودامالایاگ:** رودامالاوف **بی‌آزم.**

**رودان:** ۱) قومان، بی‌سره‌رات؛ ۲) خوش ویستن و لاوندنهوه **(۱) روی**

دادن، حدوث؛ ۲) نوازش و روی خوش نشان دادن.

**روداد:** بی‌سره‌رات، قومیا **رویداد.**

**رودادی:** روداون **رویداد.**

**رودرز:** روترش، رومگز **اخمو.**

**روده‌ربایس:** بدره‌نک، خه‌جاله‌ت له روزی خه‌لکا **کم رو، خجالتی.**

**روده‌ربایست:** روده‌ربایس **کم رویی **(۱) کم رو، خجالتی.****

**روده‌ربایستی:** کم رویی **(۱) کم رویی.**

**روده‌ربایسمی:** کم رویی، شمرمنی له قسه‌کردن **کم رویی.**

**رودی:** روخله، ریخوله **روده.**

**رودین:** میزه‌لدان **منانه.**

**روراست:** قسمی بی‌په‌ناو په‌سیو **رک و صریح.**

**رورو:** وشهی که شین گیر ده‌بلین، روا **کلمه نوحه برای مرده.**

**روروش:** بریتی له گوناچبار، فهدیکار، شه‌رمه‌زار، خه‌جاله‌ت **کنایه از**

**گاههکار، روسياه، خجل.**

**روروشی:** تاوانباري، گوناچکاري، خه‌جاله‌تی، شه‌رمه‌زاری **روسياهی، کنایه از گاههکاری، شرم‌ساري.**

**روریس:** گیایه‌کی ره‌نگ سوره سابونکه‌ر ده‌کاری دینن **گیایه**

**است.**

**روز:** پیکمه‌وه نوساندنی پارچه‌ی براو به نامانه **برهم دوخته برس،**

**بروه.**

**روزقه:** گیایه‌که نه‌خوری **گیایه است خوردنی.**

**روزگار:** روجیار **روزگار.**

**روزنامه:** نوسراوی که ده‌نگوییا رسی روزانه‌ی تیدایه **روزنامه.**

**روزه:** ۱) کهچ و کرج و زه‌نگاوه؛ ۲) دمه و چاوناولاؤ **(۱) فرسوده**

**و زنگارزده؛ ۲) آبله‌گون.**

**روزگر:** بریتی له خه‌جاله‌ت، شه‌رمه‌زار **کنایه از شرمنده.**

**روزگرد:** روزه‌رف **کنایه از شرمنده.**

روزی پهسلان: روزا پهسلانی **ف** روز قیامت.

روزیک: نیسک **ف** عدس.

روزینگ: (۱) موغاری؛ (۲) کونی بزرگ دوکمل کیش **ف** (۱) بخاری؛ (۲) دودکش.

روزنه: روزانه، کربنی روز **ب** روزانه.

روس: (۱) روت، بین بهرگ؛ (۲) تیز له چیزدها؛ (۳) خده لکی روسیبه **ف**

(۱) لخت؛ (۲) تندرمه؛ (۳) روسي، اهل روسيه.

روسارد: بریتی له گوئی بین نهادان، رونهادان: (چومهلای بمرساردی به خیری هینام) **ف** کنایه از بی مبالغات.

روساردی: گوئی بین نهادان **ف** بی مبالغاتی.

روسپی: (۱) سربردرز مرؤی به ثابر؛ (۲) جنده **ف** (۱) روسفید، آبر و مند؛ (۲) فاحشه.

روسپی کردنهوه: (۱) کاری باش و هونهراوی کردن؛ (۲) ثابر و کرینهوه **ف**

(۱) کار خوب و هرمندانه کردن؛ (۲) اعاده حیثیت کردن.

روسپیهنتی: (۱) خوبی نیشاپوری کیژیونی بوك؛ (۲) جنده بی **ف** (۱) نشانه بکارت عروس؛ (۲) فاحشگی.

روست: ناوایی جگه له شار، دی؛ (۲) ناوی گوندیکه له کوردستان **ف** (۱) روستا؛ (۲) نام دهی است.

روسور: مرؤی بین عیب و عار، سربردرز به ثابر و روسپی **ف** دور از کار ننگین، روسفید.

روسوری: ثابر و مندی **ف** آبر و مندی.

روسه: بن خدرمان **ف** باقیمانده خرمن که فقرا جمع می کنند.

روسهخت: (۱) سربلند، روسور؛ (۲) رودمالا و بین شدم **ف** (۱) روسفید در زندگی؛ (۲) پر رو.

روسماری: ده سمالی سهر، سهربوشی زنانه **ف** روسراي.

روسیا: (۱) شده مزار، خجالت؛ (۲) ثابر و تکاو، ناوزز **ف** (۱) شرمسار؛ (۲) رسو.

روش: (۱) شونی باریک و سرچل له تویخی سهرهوهی شتد؛ (دهستم روشاهه، شوشه روشاه، سواغه که روشاهه؛ (۲) مرؤی شهزادی و نه گونجاو؛ (۳) درشت، زیر؛ (۴) ناولایی، دوزه؛ (۵) جوئی بدری دارمازو؛ (۶) تیزمالکی دار؛ (۷) تالی که نارهی پارچه، ریشوف **ف**

(۱) خراش؛ (۲) تندخوی؛ (۳) خشن، زبر؛ (۴) آبله گون؛ (۵) نوعی نمر مازوج؛ (۶) پرز چوب؛ (۷) پرز کناره پارچه.

روشان: بریندار بونی سهربغل **ف** خراش بردن.

روشاندن: سهربغل بریندار کردن **ف** خراشیدن.

روشاو: سهربغل بریندار کراو **ف** خراشیده.

روشاوی: بریندار کراو به سهربغلی **ف** دارای خراشها.

روشته: رسته، رشته، رشده، هر رشته **ف** رشته آش.

روشکان: خجالت بون **ف** خجلت، از رورفت.

روشکاندن: خجالت کردن، تعریق کردن **ف** خجل کردن، از رو بردن.

روشکان: روشکاندن **ف** نگا: روشکاندن.

روزگ: روجه **ف** روزه.

روزگار: (۱) روجبار، روجبار؛ (۲) به روز تا شمو **ف** (۱) روزگار؛ (۲) روزانه.

روزگار به رست: روجبار به رست **ف** گل آفتابگردان.

روزگاز: تاوه نکار، تاوانگاز **ف** آفتاب زده.

روزگه: روزگاز **ف** آفتاب زده.

روزگهستن: تاوبردوف **ف** آفتاب زده.

روزگهستی: تاوبردوف **ف** آفتاب زده.

روزگهوان: روجهوان، به روزه **ف** روزه دار.

روزگیران: دهمنی که مانگ ده که وته نیوان زه مین و روزه **ف** کسوف.

روزمزه: روزبر، کرای روزانه **ف** روزمزد.

روزمزه: روزمز **ف** روزمزد.

روزمزه: سال پیو، تدقیقین، تدقیقیم، روزمزه **ف** سالنامه، تقویم سال.

روزن: روجن، روجنه **ف** روزنه.

روزناروژ: روزیک ویستان و روزیک کردن **ف** یک روز در میان.

روزنامه: روزنامه **ف** روزنامه.

روزنامه چی: که سی کار له روزنامه ده کا **ف** کارمند روزنامه.

روزنامه نویس: که سی روزنامه ده نویسی **ف** روزنامه نگار.

روزنایی: دزی تاریکابی، روشناجی، روناکی **ف** روشناجی.

روزنایی: روزنایی **ف** روشناجی.

روزنایشین: خورشین، خواروا **ف** باخترا.

روزنه: روجنه **ف** روزنه.

روزه: روزگ، روجه **ف** روزه.

روزه خواردن: روزه نه گرتن، به روزه بون **ف** روزه خواری.

روزه خور: که سی که به روزه نایبی **ف** روزه خوار.

روزه شکاندن: روزه خواردن **ف** روزه خواری.

روزه کردندهوه: برینانگ کردندهوه، شت خواردن دوای ته او بونی روزه **ف**

افطار.

روزه گر: که سی که و روزه گر تموی **ف** روزه گیر.

روزه گرگن: و روزه گرگن بون **ف** روزه گیری.

روزه وهوان: روجهوان **ف** روزه دار.

روزه: نه لمس **ف** الماس.

روزه جووت: بهشی کیلانی روزیک له زه وی **ف** جای شخم زدن در یک روز.

روزه هری: ریگه که روزیک به پیاده بی **ف** یک روزه راه.

روزه کی: (۱) روزکی، هویزکی کورده؛ (۲) روزیک له روزان **ف**

روزه جووت است؛ (۲) روزی، یک روز.

روزه: روجن، روجنه، روزه **ف** روزه.

روزه لات: خاور، خره له لات **ف** مشرق.

روزه هله لات: روزه لات **ف** خاور.

روزی: (۱) روزگ؛ (۲) روزی، رسق **ف** (۱) روزی، رزق.

روزی به ری: روزی هدوه آنی، روزی نه زه لی **ف** روز اول، روز ازل.

روزی بساتی: روزا پهسلانی **ف** روز قیامت.

(پاشه‌روک) (۱) محتوا، هسته؛ (۲) چیدنی میوه.

روک: (۱) چرچاو، روشسار؛ (۲) روش، شویی باریک به سه‌رجلی بریندار

(۱) چهره؛ (۲) خراش.

روکار: (۱) دیار، له بمرچاوه؛ (۲) بدرانیدر؛ (روکاری خانو، له روکاری

گوند)؛ (۳) تویخی سده‌دهه: (روکاری زمین)؛ (۴) کاری کراوهی دیار

(۱) نما؛ (۲) نزدیک، مقابله؛ (۳) سطح، رویه؛ (۴) انجام آشکار کار.

روکان: روشان، داروشان (خراس برداشت).

روکان: روشاندن، داروشاندن (خراس برداشت).

روکران: بهره‌وزیر رزانی شتی ورد یان تراو (فرو ریختن اجسام ریز یا

مایع).

روکرانه‌دهه: له شده‌منی رازگاریون (از خجالت رها شدن).

روکراوه: بهره‌وزیر دارزادوی شتی ورد یان تراو (مایع یا اشیاء ریز

فروریخته).

روکراوه: (۱) روشوش؛ (۲) شدم نه کدر له خدالک بو قسمه‌زو به روبون (۱)

(خوشی)؛ (۲) دور از خجالت، چشم و گوش بازشده.

روکردن: بهره‌وزیر رزاندنی شتی ورد یان تراو (فرو ریختن اجسام ریز

یا مایع).

روکردن: (۱) بهره‌و شونسی چون؛ (۲) شدم کردن؛ (۳) روتی کردن بو

دوازدن؛ (۴) دهرخستن، نیشان دان: (نه گمر پولت همس روی که) (۱)

(تجده)؛ (۲) شرم کردن؛ (۳) روی گفتار در مخاطب کردن؛ (۴) رو

کردن، نشان دادن.

روکردن‌دهه: روکرانه‌دهه (نگا: روکرانه‌دهه).

روکرن: روکردن (نگا: روکردن).

روکرن: شدم کردن (شرم کردن).

روکه: روش، روشان، داروش (خراس).

روکه‌تن: تاو هله‌لاتن، خور که فتن (طلوع آفتاب).

روکه‌ش: روکیش، جوری ده فره که دوتی‌یه (طرف فلزی لعب دار

روکش).

روکهن: روشوش، ددم به پیچه‌نین (ختنده ره).

روکه‌تون: تیسر احمدت کردن، پالدانه‌وه و شودان (تکیه دادن، آسودن).

روکیان: روکدار بون، روشان (خراس برداشت).

روکیش: ده فری دوتونی، روکش (نگا: روکش).

روگ: شیله‌ی تربی کولاوه، رب (رب، چاشنی).

روگر: شه‌رمیون، زنی بد حمایه (آزمجو، زن با حجاب).

روگرتون: (۱) شدم کردن؛ (۲) توندو بونی شیری هموین کراوه (۱) شرم

نمودن؛ (۲) بند‌آمدن شیر مایه‌زده.

روگرتی: شیری به ندهاتگ (شیر بند‌آمده مایه‌زده).

روگرگز: روتال، روترش (اخمو).

روگه: شویی که زورکه‌س روسی تی‌ده کمن، قوبله، قبیله (قبله).

روگه‌ش: روشوش، ددم به پیچه‌نین (خوشی).

روگیر: (۱) توره، قدس؛ (۲) تحریق، خه‌جاله‌ت (۱) قهر کرده؛

(۲) خجلت زده.

روشکین: تحریق کهرده و، تحریق کدر (خجالت دهنده، ازرو برنده).

روشکینی: کاری روشکین (خجلت دهنده‌گی، ازرو بردن).

روشن: (۱) بدرانبه‌ری تاریک، روتان؛ (۲) معلوم؛ (۳) افر وخته.

روشن: مروی بدفه‌ری شهزاده (ستیزه جوی، بدخوی).

روشننا: (۱) روشن؛ (۲) ناسیاوه، دوای و شهی تاشنا دیت: (تاشنا

روشنامان زورن) (۱) روشن؛ (۲) آشنا.

روشنایی: روکانی (روشنایی).

روشنایی: (۱) بدرانبه‌ری تاریکی، روناکایی؛ (۲) ناسیاوه (۱)

(روشنایی؛ (۲) دوستی، آشنا).

روشن بونه‌دهه: (۱) دیاره دان، دیاری دان؛ (۲) گهشانه‌دهه ناگر (۱) معلوم

شدن؛ (۲) برافروختگی مجدد آش.

روشن بیز: زانا بعد ای زمان، تی گدیشتوی پن گدیشتو (روشن‌فکر).

روشن کردن: (۱) دیارکردنی نه‌زانا او؛ (۲) همل کردنی ناگر (۱) معلوم

کردن؛ (۲) افر وختن.

روشن کردن‌دهه: (۱) دیارکردنی نه‌زانا او، شی کردن‌دهه؛ (۲) همل کردن‌دهه

نایگر، گهشانه‌دهه (۱) معلوم کردن، توضیح دادن؛ (۲) برافروختن

مجدد آش.

روشنی: (۱) تاشکارایی، دیاری؛ (۲) دزی تاریکی، روکانی (۱) آشکارا؛

(روشنی).

روشه: (۱) روشن؛ (۲) روزه؛ (۳) به‌لاوه سه‌رهاتی خراب (۱) نگا: روشن؛

(۲) زنگزده، آبله‌گون؛ (۳) مصیبت وارده.

روشیان: روشن (خراس بردن).

روشین: روشن (خراس بردن).

روشین: که‌سی یا شتی که نه‌روشینی (خراسنده).

روغان: دوهن، زون، زون (روغن).

روق: توکه بدر (موی زهار).

روقک: توکه بدر، موی بدرگده (اموی زهار).

روقه: کریوه و باده وه، باسریشک (کولاک).

روشقی: ریوی، رواس (روبا).

روشقی: (۱) روخله، ریخوله، رودی؛ (۲) روشی (۱) روده؛ (۲) رویاه.

روشقی: (۱) روخله؛ (۲) چتر، رواس، روا، ریوی (۱) روده؛ (۲) رویاه.

روشقی رهش: زیله خوی گهوره (روده بزرگ).

روشقی زراف: زیله خوی بوجک (روده کوچک).

روشقی ستور: روشقی رهش (روده بزرگ).

روشقی کور: زیله خوی کویره (روده کور).

روشق: شوربه، چیشتی تراو (شوربا، آش مایع).

روقاو: تاوی پاشماوهی چیشتی تراو (پساب آش مایع).

روقایم: بی شدم له قسه‌ده (پررو).

روقه: روقاو (نگا: روقاو).

روقه‌رمچی: چرچاو چرچ و لوچ (ارخسار پرچین و چرود).

روک: (۱) پاشگر به واتا: کاکل، ناوتخن: (ناواروک)؛ (۲) چنین بومیوه:

روُنَان: دانيشتن، نيشتن **ف** نشستن.

روُنَاندن: روناک کردن **ف** روشن کردن.

روُنَاندن: بى خدم کردن، خاطر جم کردن **f** خاطر جمع کردن.

روُنَاو: شوربای بى رون **f** آش مایع بدون چربی.

روُنَاو: رونی زوری ده گەل تاوی کم تىكەلا **f** روغن زیاد آمیخته با آب کم.

روُنَاوی: چهور، رون تى هەلسۇراو **f** روغن آلود، چرب شده.

روُنَاھى: ۱) روناھى: ۲) تاوی مەجەللەيدە کى كوردى بول **f** ۱) روشنایي: ۲) نام مجله اى كردی.

روُنَاھى: روشنایي، روناکايى **f** روشنایي.

روُنَاھى: روناھى **f** روشنایي.

روُنْبۇنەوە: ۱) ساف بۇنى لىل؛ ۲) تاشكرابۇنى نېھىتى كار **f** ۱) صاف شدن كدر؛ ۲) روشن شدن.

روُنْتىك: ئىسر، ئەسىرىن **f** اشك.

روُنْدار: تىشك دەر **f** روشنایي بخش.

روُنْدان: دەفرى رون **f** ظرف روغن، روغندا.

روُنْدان: روندان **f** ظرف روغن.

روُنْدك: رونتك **f** اشك.

روُنْكاجاۋ: بىنالى، سۆز چاوا **f** ديد چشم.

روُنْكايى: روناکايى، روشنایي **f** روشنایي.

روُنْكەنەوە: دەرخستى مەبەستى نەزانىراو **f** شرح دادن و فهمانىدن.

روُنْكەن: رونکەن ناو شىپۇ، رون دەچىشتى كردن **f** روغن رىخىن در آش.

روُنْكى: ئىسر، فرمىسك **f** اشك.

روُنْكى: پالۇي ده گەل كورتان **f** رانكى.

روُنگ: خورى و موئى يۇ جارى دوهەم لە تازەدەل فەيچى كراو **f** پىشى كە دۆمەن بار از حيوان چىدە مى شود.

روُنْگىرن: مەلچازىندن و چەورايلى لىنگىرن **f** روغن گيرى.

روُنُس: لمپر نوسراو **f** رونويس.

روُنَه: ۱) دەمى بارىكى تىخ؛ ۲) فەرماتى دانيشتن، دانىشد **f** لە:

۲) بىشىن، امر بە نىشىن.

روُنَهِرم: شەرمىيون **f** خجالتى.

روُنَهِرسىس: رۇنىاس **f** روناس.

روُنَهك: روناکايى دەرف **f** روشنایي بخش.

روُنَهك: جىڭىدى دانىشتن لە نەندامدا، فىنگ **f** نىشىنگا.

روُنَهكەرە: نېشىك، قەرىكەرون **f** كەرە.

روُنَى: ۱) تاشكرابى؛ ۲) تراوى **f** ۱) آشكارا؛ ۲) آبکى بودن.

روُنَى: بىش، دانىشە **f** امر بە نىشىن، بىشىن.

روُنَياچاۋ: رونكاجاۋ **f** ديد چشم.

روُنَياس: بىن گىايەك بۇ رەنگى بەن دەكار دىت **f** روناس.

روُنَياسى: رەنگى پەممەيى تۆخ **f** رنگ صورتى تىرە.

روُنَيشتن: دانىشتن، رونان **f** نىشىن.

روگىرى: تەريقى، خەجالەتى **f** خجلت.

روُل: ۱) حول، گىشىز بەتىار؛ ۲) جۈرى گىبا كە بەدار ھەلە گەزى **f**

۱) كېچ و دىنگ؛ ۲) نوعى بېچىك.

روُل: زالە، لۇر، گىايەك كە گولى بەمەيى دە كاو بەتال بەناوبانگە **f**

گىاه خىزەره.

روُلُك: ۱) رول؛ ۲) سىسىرەي كە شەوانە ھەرا دە كا **f** ۱) خىزەره؛ ۲)

چىرجىرك.

روُلُكەن: دەم بەيىكەنин، رۇخوش، روگەش **f** گشادەرەي، خندان.

روُلُكە: گوندىكى كوردستانە بە عىسى دېرانى كرد **f** نام روستايى در كردستان كە بعثىها و بىران كردن.

روُلە: فرزند، زار، بەچكەي بىنادەم **f** فرزند.

روُلە: روُلە **f** فرزند.

روُلەخواي: توخلە، رېخوڭ، روُدە **f** رودە.

روُلۇنىنان: تىكالى كردن، تەكلىف كردن **f** خواهش كردن از كسى.

روُلۇنى وەرگىزىان: بىزازى كردن لە كەسىن **f** كىنايە از بىزارى از كسى.

رۇم: روُفەك، توُكە بەرەنە **f** موئى عانە، زهار.

رۇوم: ولاتى ترکان **f** ترکيە.

رۇوممانە: بۇمایى دەستى، نازارجۇڭ **f** نازارجىك.

رۇومۇن: روگىر، ناوجاوان تىرش **f** تىرشو.

رۇومەت: ۱) كولىم، دېيم، گۇنا؛ ۲) حورمەت، قەدو عىزەت **f** ۱) گونە؛

۲) احترام، عزت.

رۇومەت گىرتىن: ۱) قەدرگىرتىن، دېزلى نان؛ ۲) ھەنبىدە لەلگەرتىن **f**

۱) احترام گىذاشتىن؛ ۲) موچىدىن از رىخساز.

رۇومەتكىرىن: ھەنبىدە لەلگەر **f** مۇچىن رىخسازە.

رۇومەلخەزا: بىرېتى لە زەنارەن او تازا او پېشىۋى **f** ھەنگامە و آشوب.

رۇومەلغەزى: زۇبىدەلخەزى **f** ھەنگامە و آشوب.

رۇومى: ۱) خواجانىشىن، خواجانە، سەكۆي جلو دروازە؛ ۲) تۈركى خەلکى

وللاتى ترکان **f** ۱) سکۆي جلو دروازە؛ ۲) تۈركى تۈركى.

رۇون: روان، دوهەن **f** روغن.

رۇون: ۱) رۇون؛ ۲) تاشكرى؛ ۳) رۇشىن؛ ۴) بىن لىلائى بە رەنگى تاوى ياك؛

۵) تراو، شىل؛ ۶) بىرېتى لە دلخوش؛ ۷) رۇنىئىمەن **f** ۱) روغن؛

۲) آشكارا؛ ۳) رۇشىن؛ ۴) شەفاف؛ ۵) مایع رقىق؛ ۶) كىنايە از شادمان؛

۷) رىخساز ما.

رۇناس: تەختە كالووس، جۈرى مۇريانە **f** نوعى مۇريانە.

رۇنالك: رۇشىن **f** روشن.

رۇناكايى: رۇشىنلىكى **f** روشنایي.

رۇناساك: بۇنەوە: ۱) تاشكرابۇن و دەركەوتىنى راستى رۇداو؛ ۲) رۇن

بۇنەوەن تاوى لىل **f** ۱) روشن شدن قضىيە؛ ۲) صاف شدن آب كدر.

رۇنالك كردەنەوە: ۱) رۇشىنلىكى دان بە تارىكى؛ ۲) دەرخستى راستى

رۇداو بىان مەبەست **f** ۱) روشن كردن؛ ۲) روشن كردن معنا.

رۇناكى: رۇشىنلىكى **f** روشنایي.

رۇنان: دانان، نىيان، دانىيان **f** نهادن.

**روئنهوه:** گدرانهوه بُو شونی بدری بازگشت به جای اول.

**روئیشتو:** دانیشتو نشسته.

**روئیشته:** روئیشتو نشسته.

**روئین:** (۱) روئیشتن؛ (۲) تماشاکردن (۱) نشستن؛ (۲) نگاه کردن.

**روئین:** روئیشتن، دانیشتن نشستن.

**رووهورگیران:** پشت تی کردن (۱) روی برگرداندن.

**روهه:** پانایی قمash، بدری مالی گمزی (۱) عرض قمash.

**روههاتن:** خجالت نهبون له وتن يا له کردن (۱) جسارت در گفتن يا

کردن کاري.

**روهه:** روت، زولوت لخت.

**روهه کرن:** روت کردن (۱) لخت کردن.

**روهه:** هرجی له زوی شین ده بی ف نباتات، رستنی.

**روهه:** (۱) روهن؛ (۲) دوهن، زوغان (۱) رومن؛ (۲) روغن.

**روهه:** روشن (۱) روشن.

**روهه:** روشنی افاروشنی.

**روهه لات:** روژه لات، خاوه (۱) مشرق.

**روهه لمالاو:** رودامالا (۱) بی شرم، پر رو.

**روهه لمالداروا:** رودامالا (۱) بی شرم.

**روهه لمالراوا:** رودامالا (۱) بی شرم.

**روههیشک:** روگزاف (۱) اخمو.

**روی:** توکه بدر (۱) موی عانه، زهار.

**رویال:** روتن، بی گیاو بی مو (۱) عاری از گیاه يا مو.

**رویار:** (۱) چم، چوم، روبار، روخانه؛ (۲) روهر (۱) روبار؛

(۲) رودررو.

**رویت:** روت، روں (۱) لخت.

**روینان:** روتهن (۱) زمین لخت از گیاه.

**روینانه:** روتهن (۱) زمین لخت از گیاه.

**رویت کردن:** روت کردن (۱) لخت کردن.

**رویچ:** روت، روں (۱) لخت.

**رویچاندن:** روک کردن (۱) لخت کردن.

**رویز:** گومان، دودلی (۱) شک، گمان.

**رویس:** (۱) روں، روت، رویچ؛ (۲) روشن، روشه (۱) لخت؛ (۲) خراش.

**رویش:** روشن (۱) نگا؛ روشن.

**رویشاندن:** روشناند (۱) خراشیدن.

**رویشای:** روشاو (۱) خراشیده.

**رویشتن:** چون، لهجی نهان اف ارقن.

**رویشک:** روچی، زودی، زخله، زیخوله (۱) روده.

**رویل:** رول، ژاله، زولک (۱) خرزهه.

**روین:** رویشتن (۱) رفتن.

**روین:** (۱) روین؛ (۲) روون (۱) رفتن؛ (۲) روغن.

**روینچ:** کرمی گیابر که حبیوان ده گمل گیا ده بخون و بی ده من (۱) نوعی

کرم که حبیوانات به همراه علف می خورند و می میرند.

**روینه:** جوئی هله لرکن (۱) نوعی رقص گردنی.

**روئنهوه:** گدرانهوه بُو شونی بدری بازگشت به جای اول.

**روئی نیشتن:** روئیشتن (۱) نشستن.

**روهه:** پاشگر یان پیشگر واتای ده گمل ده گمه نی؛ (بمهده وره، ره بالی نی)

(۱) پیسوند و پیشوند به معنی با، همراهی.

**ره:** رَدِین، رَنْدِین، نَهَرِین، رَيْش (۱) موی زنخ، ریش.

**رهه:** بدهه دی زین و کورتان (۱) از ابراز زین و یالان.

**رهه باس:** تادوان بو رهه سته (۱) آب دادن زمین قبل از کشت.

**رهه بساندن:** کردن رهه سته (۱) نگا؛ رهه باس.

**رهه بت:** رهه بیت (۱) نگا؛ رهه بت.

**رهه بده:** (۱) سیبه، بوسه؛ (۲) ناوی شاروکیکه (۱) کمینگاه شکارچی؛

(۲) نام شهری در کردستان.

**رهه بدیق:** بی زیاده کم، به تداوی (۱) تساما، آزگار.

**رهه بدهن:** (۱) سهلهت، بی زن؛ (۲) گمربیده مال به کولمه، هملوه دا (۱)

بی زن، مجرّد؛ (۲) خانه به دوش.

**رهه بهه توک:** گوله میلاقه (۱) آلاله.

**رهه بیت:** همرشتی زوترا له شتی تر پی ده گا، مزویان گیاو... (۱) زودرس.

**رهه په:** (۱) قیمت، ده ریزیو، زوب؛ (۲) راست ورهوان، بی وشارتن؛ (رهه په

راست پیت بیزم)؛ (۳) په نه ماوی توند بوك؛ (جهواله که هیند پره رهه په

راوه ستواه) (۱) بر جسته، بارز؛ (۲) رک و صریح؛ (۳) پرشده با فشار.

**رهه پال:** جلکی شرول (۱) لباس زنده.

**رهه پال:** (۱) دوکه توپی، رهه گمل که توپی؛ (نه و قسمی رهه پال دهدن)؛ (۲)

مالی له کارکه وتسوی نهیاغ (۱) نسبت، به همراه؛ (۲) کالای

فرسوده بنجل.

**رهه پالدان:** پیوه خستن، رهه گمل خستن (۱) نسبت دادن.

**رهه پال نان:** ددر کردنی به زوری و به سوکایه تی (۱) آدک کردن با اهانت.

**رهه پاندن:** کوتانی شتی نهدم به دهست یان به داراف کو بیدن جسم نرم با

دست يا چماق.

**رهه پارهه په:** بی رُدده روایسی، رهه په و راست، راست و رهوان (۱) رک و

صریح.

**رهه پون:** (۱) پر بیون و گنج لئی بران؛ (هینندم په نیر تی تاخنیوه

رهه په بوه)؛ (۲) بر تی له کیزه ستان (۱) پرشدن زیاد و با فشار؛

(۲) کنایه از برخاستن آلت مرد.

**رهه پرهه پان:** (۱) ده نگی پای کمسانی که له داوهت هد لده پدرن؛ (۲) ده نگی

سم و سمکولی سواران (۱) صدای پایکوبی گروهی؛ (۲) صدای

سم اسپان.

**رهه پردهه:** مروی به زن بلند و راست (۱) قد راست و بلند.

**رهه پردهه پیسک:** رهه گمی بن نه زنو، رهه فیسک، رهه فیسکه (۱) رگ پشت زانو.

**رهه پسته:** ناوه نیا (۱) نگا؛ ناوه نیا.

**رهه کردن:** قیت کردندهوه (۱) بر جسته کردن.

**رهه پن:** (۱) روکار؛ (۲) به له پی دهست زله لیدان (۱) روکار؛ (۲) سیلی زدن

با کف دست.

**رهه پوراست:** بی روینی (۱) با صراحت.

- رده‌جفین: لهرزین **ف** لرزیدن.
- رده‌جل: شیاوف **ف** شایسته.
- رده‌جوا: رجواف **ف** نگا: رجوا.
- رده‌چوان: نهسی خوشبیز **ف** اسبرهوار.
- رده‌جهن: روُت و ره‌جال **ف** بینوا، بیچاره.
- رده‌چ: رج **ف** نگا: رج.
- رده‌چاوه: بزاردنی یه کنی بو کاری **ف** زیرنظر گرفتن.
- رده‌چاوه‌کردن: راچاوه کرن **ف** نگا: راچاوه کرن.
- رده‌چسه: رچاوف **ف** نگا: رچاو.
- رده‌چو: لاساری، گوئی نهیسی **ف** لجاجت.
- رده‌چوکار: لاسار، گوئی نهیس **ف** لجوج.
- رده‌چه‌لله: مره بای میوه **ف** مربا.
- رده‌چه‌لاک: بنچینه، ره‌گ و ریشه **ف** بیخ و اصل.
- رده‌چه‌له‌ک: ره‌چه‌لاک **ف** بیخ و اصل.
- رده‌چه‌له‌کناس: توره‌مناس، پسیور له بندما ناسین دا **f** تزادشناش.
- رده‌چ: گیان، جان، روح **ف** روح، جان.
- رده‌حاتی: نامرازیکی ذارگوشادی بین تنه‌نگه شتی تراوی بینی له ده فر ده کهن **f** قیف.
- رده‌حتی: وستان لمدر ماندو بونی **f** خستگی درکردن، توقف بدليل خستگی.
- رده‌حدت: ثاسوده **f** راحت.
- رده‌حدت‌بون: (۱) ثاسوده بون؛ (۲) بریتی له ناوه‌هاتمه‌وهی مرؤ **f**
- (۱) آسوده شدن؛ (۲) کنایه از آب پشت ریختن، انزال.
- رده‌حه‌تی: (۱) ره‌حاتی؛ (۲) خوشی و آسوده‌یی **f** (۱) قیف؛ (۲) استراحت و امن و آسودگی.
- رده‌حیم و درقه: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **f** روستایی در کرستان که بعثیها ویران کردن.
- رده‌خ: (۱) روح، قدراخ؛ (۲) لا، تارهف **f** (۱) کثار؛ (۲) طرف، سو.
- رده‌خت: (۱) زنبه‌ری سمری نهسپ؛ (۲) تمرح و دیدار؛ (۳) فیشه کدان؛ (۴) بدگ و شمدک **f** (۱) یراق اسب؛ (۲) سیما، ریخت؛ (۳) فانوسقه؛ (۴) رخت.
- رده‌خته: خوگرتهو قایم **f** محکم و بی عیب.
- رده‌خدار: ناگاداری زیگه‌ویان **f** راهیان، راهدار.
- رده‌خسن: (۱) مدلپرکتی، داوهت؛ (۲) پیدایابونی سروشته **f** (۱) رقص؛ (۲) بدجود آمدن طبیعی.
- رده‌خسان: بهدی هاتن له خووه **f** به وجود آمدن.
- رده‌خساندن: بهدلکوت بهدی هینان: (خوا ره‌خساندی) **f** اتفاقی درست شدن کار.
- رده‌خساو: پیدایابوی بهدلکوت **f** پیدایامده اتفاقی.
- رده‌خسین: ره‌خسان **f** نگا: ره‌خسان.
- رده‌خسیو: ره‌خساو **f** نگا: ره‌خساو.
- رده‌خش: ره‌ختی نهسپ **f** یراق اسب.
- رده‌په: ده‌نگی ره‌باندن، ده‌نگی کوتانی شتی نهرم **f** صدای کوبیدن جسم نرم.
- رده‌به‌ره‌پ: ده‌نگی ره‌باندنی زور **f** صدای بی دربی کوبیدن جسم نرم.
- رده‌په‌ل: (۱) ده‌سته کایدکر، ده‌سته هاوبازی؛ (۲) پوش و پاری نازاد.
- له‌ورف **f** (۱) دسته بازی کنان؛ (۲) خشک گیاه بی صاحب.
- رده‌په‌لگا: چتی له‌وره‌ی نازاد، له‌وره‌گا **f** چراگاه آزاد.
- رده‌په‌له: ده‌سته گهمه کهربان **f** دسته بازی کنان.
- رده‌پیتته: دایه‌سته، نازه‌لی راگیر او بو قهله‌لو بون **f** پروار.
- رده‌پیسک: ره‌پ ره‌پیسک **f** رگ پشت زانو.
- رده‌پیلگه: کویره‌ری، ریگه‌ی باش نه کوتراوه **f** کوره‌راه.
- رده‌پیله: ره‌پیله **f** کوره‌راه.
- رده: (۱) بزوتنی به‌تکان: (پالی) بیوه نام ره‌تم برد؛ (۲) مرده و زینده، قولکه له سهر زیگه‌ی نچیر: (کمر و پیشک ده ره‌ت کمودت؛ (۳) هزرو بیر: (له ره‌ت دام که چی بکم): (۴) له ری کلا، له ری درچو: (ره‌ت بو ریگه‌ی لئی تیک چو): (۵) بنچینه: (بندره‌تی دیوار، توانه بندره‌تیان باش نیه): (۶) بروات **f** (۱) حرکت تند، تکان؛ (۲) چاله در راه نخجیر؛ (۳) فکر و اندیشه؛ (۴) منحرف از راه؛ (۵) اصل و اساس؛ (۶) برو.
- رده‌تان: راکردن له ترسان، هه‌لتان **f** فرار، دویدن.
- رده‌تائند: غاریبی کردن **f** وادر به دویدن کردن.
- رده‌تائن: ره‌تائند **f** نگا: ره‌تائند.
- رده‌تاوا: ناچار به غاردادن کریاوه **f** وادر شده به فرار.
- رده‌ت بردن: (۱) ته‌کان خواردن له پر؛ (۲) هه‌له‌نگوتن **f** (۱) تکان خوردن ناگهانی؛ (۲) سکندری خوردن.
- رده‌تبون: رابردن **f** گذشتن.
- رده‌ت دان: هه‌له‌نگوتن **f** سکندری خوردن.
- رده‌ت کردن: به‌ری کردن و له خو دورخستته‌وه **f** رد کردن و از خود دور کردن.
- رده‌تنه: رزا‌اند **f** ریختن.
- رده‌ته: چونیه‌تی ریشتن، ره‌وت **f** کیفیت زاه رفت.
- رده‌ته‌نی: له سهر ریشتن، که‌ستی دهی‌مویی له جنی بک نه‌مینی **f** رفت.
- رده‌تسده: (۱) توره‌مه‌نامه، شدجمه‌ی باب و بایسران؛ (۲) توره‌مه **f** (۱) تزادنامه، شجره خانواده؛ (۲) تزاد.
- رده‌تهدوی: بدترخی له شیر کراوه و **f** بره از شیر بریده.
- رده‌تیاگ: زور‌غار دراوی ماندو **f** دوانیده خسته.
- رده‌تیان: غارکردنی زور **f** از دویدن زیاد خسته شدن.
- رده‌تیم: چالی پره و کراوه **f** چاله پرشده از خاک.
- رده‌تیماندن: پرکردن‌وهی چال له خول **f** پرکردن چاله از خاک.
- رده‌تین: ره‌تان **f** نگا: ره‌تان.
- رده‌تین: که‌ستی که گیانداری ناچار به غاردادن ده کا **f** کسی که وادر به دویدن می‌کند.
- رده‌جال: بوره‌پیاگی نهار **f** ناشناس فقیر.

رَهْزَفَان: باخوانی باخی تری **ف** باغبان تاکستان، رزبان.

رَهْلَخُوا: ۱) له رای خوا: ۲) بریتی له روت و نهاداری تمواو **ف** در راه خدا: ۲) کنایه از فقیر مسکین.

رَهْلَم: ۱) ره زده زوک: ۲) موغرمه پشت **ف** تاج ریزی: ۲) مهره فقرات.

رَهْلَمَبِیج: گیایه که بو ده رمان ده شنی **ف** گیاه هزارچشم.

رَهْلَو: نهمامی دار به زو **ف** نهال بلوط.

رَهْلَوَان: ره زفان **ف** رزبان، باغبان رز.

رَهْلَخُوا: ره زنخوا **ف** نگا: ره زلخوا.

رَهْلَهْن: رزده، نالقیریز و دولایی **ف** چفت در.

رَهْلَهْوَان: ره زفان **ف** رزبان، باغبان تاکستان.

رَهْلَیل: ۱) ده س قوچاو، رزد، چکوں، چکود: ۲) مروی له کارکمته: ۳) سوک و بی تابرسو: هم ره زیلم کرد **ف** ۱) خسیس: ۲) از کار افتاده: ۳) آبر و رفتنه.

رَهْلَش: ۱) رهش، سیا، بدرانیمری سپی: ۲) ده رمانی ره نگ کردنی مو **ف** ۱) سیا: ۲) داروی رنگ کردن مو.

رَهْلَان: مو ره نگ کردنوه **ف** رنگ زدن مو.

رَهْلَنْتَن: ۱) ره زان: ۲) چاو به کل رشتن **ف** ۱) رنگ کردن مو: ۲) سرمد کشیدن چشم.

رَهْلَنْتَهْوَه: ۱) رشته وه: ۲) هه موللا گرتنهوه **ف** ۱) نگا: رشتنه وه: ۲) فراگیری.

رَهْلَمِیری: جو روی تری **ف** نوعی انگور.

رَهْلَنْه: تاوه بارانی توند **ف** رگبار باران.

رَهْلَو: خملوز **ف** زغال.

رَهْلَو: بره زی **ف** سرمد کش.

رَهْلَن: قورمی بن دیزه، دوده **ف** دوده زیر دیگ و ...

رَهْلَی: ره زو **ف** زغال.

رَهْلَدَان: خملوزدان، جن خملوز **ف** زغالدان، اشبو.

رَهْلَس: پاشگر بدواتا: گهیین، بی گهیین: (فریا رهس) **ف** پسوند به معنی رسیدن.

رَهْلَسَا: پی گهیشنو، بی را گهیشنو، پراویر **ف** رسیده، کفایت کننده.

رَهْلَانْدَن: ۱) لکاندن، بیوه نوساندن: ۲) بی گهیاندن **ف** ۱) چسباندن: ۲) تربیت بچه.

رَهْلَسْخ: بدمدیاران **ف** سنگسار.

رَهْلَسْلَن رُوْقَی: ریزه له **ف** تاجر بیزی.

رَهْلَسْم: ۱) داب، ری و شوین: ۲) شکل **ف** ۱) عادت، شیوه: ۲) شکل.

رَهْلَسْتَه: گوریس **ف** رسن.

رَهْلَسْو: سوکله ناوی ره سول **ف** مخفف اسم رسول.

رَهْلَسْهَن: ۱) بندچه که: ۲) نهجم زاده **ف** ۱) نژاد: ۲) اصیل، نجیب.

رَهْلَسْسَی: ۱) بی گهیشن: (فریادره سی): ۲) گهیشنو: (میوه ره سی یه) **ف** ۱) سرسیدن: ۲) رسیدن میوه.

رَهْلَسِیده: مرؤی تازه بی گهیشنو: (من الله که شوکور ره سیده بوه) **ف** جوان

رَهْخَشَان: تیشکده، بر یقده در **ف** رخشنده.

رَهْخَنَه: ۱) تانمو سه رکونه: ۲) عهیب گرت: ۳) شلی و سستی: ۴) قه لش.

رَهْخَنَش: ۱) سر زنش: ۲) ایراد گرفتن: ۳) سستی: ۴) شکاف، درز.

رَهْخَنَه گُون: ۱) عهیب له دست گر: ۲) کون گر **ف** ۱) ایراد گیر: ۲) درز گیر.

رَهْخَنَه: ۱) دانمه وه، گمراشنه وه: ۲) له نهزمون ده رنه چوگ: ۳) له خو دور خستمهوه **ف** ۱) پس دادن: ۲) رد در امتحان: ۳) ار خود دور کردن.

رَهْدَد: قایل بون، رازی بون: (هرچه ند کردم بوم نه هاته ره دایه) **ف** رضایت.

رَهْدَدَه: ره دال **ف** پیر هو سیار.

رَهْدَانَد: لمخو دور کردن **ف** راندن، از خود دور کردن.

رَهْدَبُون: راه بون **ف** گذر کردن.

رَهْدَبَبَن: ره دبون **ف** گذر کردن.

رَهْدَم: پر بونه وهی چالایی **ف** پرشدن چاله از خاک.

رَهْدَمَانَد: پر کردن وهی چالایی **ف** پر کردن چاله از خاک.

رَهْدَوْخَسْتَن: وه شوین خستنی ژن که ده گهل بیاوی راکات **ف** فراری دادن ژن با مرد.

رَهْدَوْكَهْوَتَن: هه لاتنی ژن ده گهل بیاوی دلخوازی **ف** فراری ژن با مرد دلخواه.

رَهْدَوْكَهْوَتُو: ژنی هدلا تو ده گهل بیاوی دلخوازی **ف** ژن فراری با مرد دلخواه.

رَهْدَوْكَهْوَتَه: ره دو که و تو **ف** نگا: ره دو که و تو.

رَهْدَه: جیگهی سخت و برد اوی له چیادا، ره وه ز **ف** جای سخت و سنگلاخ در کوه.

رَهْدَیْمَان: ناوه زو کردن وهی ده فر، نخون کردن وهی ثامان **ف** واژگون کردن ظرف.

رَهْزَ: ۱) باغی تری: ۲) بند تری **ف** ۱) تاکستان: ۲) تاک.

رَهْزَا: ۱) تهرح و دیدار: (ره زای شیرینه): ۲) قایل، رازی، ره دا **ف** ۱) سیما و قواره: ۲) راضی.

رَهْزَاتَال: نیسک قورس **ف** گرانجان، دوست نداشتی.

رَهْزَاشِيرِن: نیسک سوک **ف** سیکروح، تولد برو.

رَهْزَاشِيرِين: ره زا شیرن **ف** نگا: ره زا شیرن.

رَهْزَاقْوَرَس: ره زاتال **ف** گرانجان.

رَهْزَاقِي: جو روی تری **ف** نوعی انگور.

رَهْزَاگَرَان: ره زاتال **ف** گرانجان.

رَهْزَامَهَنَدَه: قبول کردن، دلیت خوش بون **ف** راضی بودن.

رَهْزَانَه: پیتاکی ره، باجی باغی باخی تری **ف** باج تاکستان.

رَهْزَازَو: ۱) سدره تای پیک گهیشنی دو چوم: ۲) ناوه بُو ملیمه ندیک له کور دستان **ف** ۱) مصب رودخانه: ۲) نام منطقه ای در کردستان.

رَهْزَيزَه: ۱) جدنگهی تری گهیشن: ۲) مانگی حوت همی سال، هدوه مانگی پایز **ف** ۱) موسم انگور رس: ۲) مهر ماه.

رَهْزَرَهْزَوْكَه: به ریکی چکولهی سُوری به هیشنه له گیایه ک په بیا نهی، ریزه له **ف** تاج ریزی، شعر گیاهی است.

رسا، رشد کرده.

ره‌سین: گهیشتمن، وختی به هرهدان **ف** رسیدن.

ره‌ش: ۱) رُزَ، دری سپی، سیا؛ ۲) بریتی له فنگ؛ ۳) پُرْزَ، پُرْزَان **ف**

۱) سیاه؛ ۲) کنایه از مقعد؛ ۳) پاش، پاشیدن.

ره‌شاتی: ۱) ره‌شاهی؛ ۲) تاریکایی شهوف **ف** ۱) سیاهی؛ ۲) تاریکی

شب.

ره‌شادوگ: ته‌رده تیره **ف** ترتیزک.

ره‌شاش: تفدنگی که زور فیشه کان به کجی ده هاوی **ف** مسلسل، آتشبار.

ره‌شاف: ۱) نه خوشیه کی چاوه؛ ۲) کیم و زُخاوی درون **ف** ۱) آب

سیاه جشم؛ ۲) ریم درون.

ره‌شالوک: گولک، ریشو **ف** منگوله.

ره‌شان: بریتی له بزن و گوشتی بزن **ف** کنایه از بزو و گوشت بن.

ره‌شاندن: پُرْزَاندن **ف** پاشیدن.

ره‌شانگ: ۱) عمر زی بدهله سر لاجوگ؛ ۲) بریتی له بزنمه مو و گوشتی

بزن **ف** ۱) زمین که برخش آب شده؛ ۲) کنایه از بزو و گوشت بن

ره‌شاو: ۱) ره‌شاو، ۲) پُرْزاو **ف** ۱) نگا، ره‌شاف؛ ۲) پاشیده.

ره‌شایی: ۱) ره‌نگی ره‌ش؛ ۲) تارمایی له شهودا؛ ۳) گوندن شینی بی

جوت و گا؛ ۴) زمو که بدفری له سدر چوتسه؛ ۵) بدزگه دریا،

و سکانی؛ ۶) تاریکایی **ف** ۱) سیاهرنگی؛ ۲) سیاهی شبح؛ ۳) دهاتی

روزمزد، خوش نشین؛ ۴) زمین که برخش آب شده؛ ۵) خشکی؛ ۶)

تاریکی.

ره‌شایی داهاتن: ۱) چاونیشانی به ره و کویری چون؛ ۲) کویر بون **ف**

۱) چشم درد منتهی به کوری؛ ۲) نایینا شدن.

ره‌شباز: به له کی ره‌ش و سیی **ف** خلنک سیاه و سفید.

ره‌شبازگ: ره‌شباز **ف** نگا؛ ره‌شباز

ره‌شبازه: ره‌شباز **ف** نگا؛ ره‌شباز

ره‌ش باش: نامال ره‌ش **ف** سیده قام.

ره‌ش باو: نامال ره‌ش، کهوهی توح **ف** سیده قام، کبود تیره.

ره‌شبیگر: همه‌کوس بُو شمر ناردن **ف** بسیع عمومی برای جنگ.

ره‌شبوره: خوله‌میشی ره‌نگی نامال ره‌ش **ف** خاکستری رنگ مایل به

سیاهی.

ره‌شبوز: نسبی ره‌شی نامال شین **ف** اسب سیاه مایل به کبود.

ره‌ش بُون: بریتی له لبه‌ر چاو کدوتن، کهنس نه‌ویستن **ف** کنایه از منفور

شدن.

ره‌ش بُونهه: ۱) به فر له سدر زه وی لاصون؛ ۲) کوزانه وی بولو **ف**

۱) آب شدن برف؛ ۲) زغال شدن اخگر.

ره‌ش بهش: با الداریکه ره‌ش له قازو چکوکله تر **ف** پرندۀ ای است.

ره‌ش بهشه: ره‌ش بهش **ف** نگا؛ ره‌ش بهش.

ره‌ش بهلهک: ۱) داونه بی زن و بیاوه له دهستی به کتردا؛ ۲) نوسراوی سمر

قاقه؛ ۳) بازگ، ره‌شباز؛ ۴) بهنه با در اویکه راست و چهپ ده ملی

منالاتی ده کهن **ف** ۱) رقص مرد و زن باهم؛ ۲) نوشته؛ ۳) ابلق، سیاه

و سفید؛ ۴) نخی است که بچه‌ها به گردن می‌آورند.

ره‌شکه له: ره‌شکله **ف** سیاه چرده کوچک.

ره‌شکه له: ره‌شالله‌ی جکوکله **ف** سیاه چرده کوچک.

ره‌شکه ن: ره‌شانگ **ف** نگا؛ ره‌شانگ.

ره‌شیبین: ۱) بی‌هومید؛ ۲) به نیزه بی **ف** ۱) بدین؛ ۲) حسود.

ره‌شیوش: ۱) جلکردهش؛ ۲) بریتی له نازیمهت بار **ف** سیاه‌پوش؛

۲) کنایه از غزادار.

ره‌شتلآل: نه سمعه‌ری ثمالله **ف** گندمگون سیاه چرده.

ره‌شتلآل: ره‌شتلآل **ف** نگا؛ ره‌شتلآل.

ره‌شتوز: ۱) ره‌شی بریقه‌دار؛ ۲) جوئی تیخی شه‌مشیبر و خنجه‌ر،

ده‌بان **ف** ۱) سیاه برآق؛ ۲) نوعی تبغ شه‌مشیبر و خنجه.

ره‌شتنی: شده‌ده، مشکی **ف** کشباش.

ره‌شخونین: خویندنی بی مانا زانین **ف** خواندن بدون فهم معنی.

ره‌ش داگه‌ران: نارهق کردن و گرژیون له رکان **ف** کنایه از خشمگین

شدن زیاد.

ره‌ش داگه‌ریان: ره‌ش داگه‌ران **ف** کنایه از خشمگین شدن زیاد.

ره‌ش داگه‌رسان: ره‌ش داگه‌ران **ف** کنایه از خشمگین شدن زیاد.

ره‌ش شرشك: ۱) زیوان، ده نکیکی ره‌شده‌ده گهله گهنه؛ ۲) ره‌شکننه، بی‌مله‌ی

چارا **ف** ۱) دانه سیاه در گندم؛ ۲) مردمک چشم.

ره‌ش قه‌تمی: وا ده‌ده که‌هی **ف** پنین می‌نماید.

ره‌ش قه‌نایی: وا دیار ناکا **ف** چنین نمی‌نماید.

ره‌ش قه‌لین: ره‌ش هله‌گهان له تمیریقی **ف** سیاه شدن از شرم‌مندگی.

ره‌شک: ۱) کاله‌مویین، پیلاوی له لباد؛ ۲) کوتروی ده غل **ف**

۱) پای افزار مویین یا نمدی؛ ۲) سیاهک آف غله.

ره‌شک: ۱) بی‌بیله‌ی چاو؛ ۲) سیان، قورم **ف** ۱) مردمک چشم؛ ۲) دوده.

ره‌شکار: ره‌شتلآل **ف** گندمگون سیاه چرده.

ره‌شکردن: ۱) له‌به‌ر جاو خستن؛ ۲) ده سماق دا زرد کردنی گیا **ف** ۱) از

نظر مردم انداختن؛ ۲) در سماق آب پیز کردن.

ره‌ش کردنه وده: ۱) نوسینی مدقق؛ ۲) گله‌بان کردنی بان؛ ۳) تارمایی

بد‌چاوهاتن **ف** ۱) نوشتن مشق؛ ۲) حاکریز کردن بام؛ ۳) شیخ پیش

چشم.

ره‌شکو: سوکله‌ناوی ره‌شید **ف** مخفف نام رشید.

ره‌شکوژ: ۱) کهستی که بی‌ثاگا پیاوه‌ده کوژی؛ ۲) تیری بی‌نیشانه‌گرتن،

گولله‌ی ویل **ف** ۱) تروریست؛ ۲) تیر بدون هدف گیری.

ره‌شکوون: هوئنگی کو ره‌ده له کور دستان **ف** نام عشیره‌ای کرد.

ره‌شکوئی: جوئی تری **ف** نوعی انگور.

ره‌شکه: ۱) سیاوله، ده نکیکی ره‌شی بون خوشه به نانیه‌ده ده کهن؛

۲) ده فری گوچن بون کاکیشان، توری کاکیشان؛ ۳) تری ره‌ش؛

۴) جوئی تری تری زه ش؛ ۵) پاشگر به واتا: بوره‌پیاگی به رانبه‌ر تاغاو

به گراده له عاشیره‌ت: (پیرانه‌ر شکه، مامده‌شده ره‌شکه)؛ ۶) توتنی بن

گدلای بی نرخ: (ره‌شکه‌ی قولکی به) **ف** ۱) سیاه دانه؛ ۲) تور

کاه کشی؛ ۳) انگور سیاه؛ ۴) نوعی انگور سیاه؛ ۵) پسوند به معنی

ناصل مقابله نجیب زاده؛ ۶) توتون زیر برگ و دور ریخته.

ره‌شکله: ره‌شکله **ف** سیاه چرده کوچک.

ره‌شکله: ره‌شالله‌ی جکوکله **ف** سیاه چرده کوچک.

ره‌شکه ن: ره‌شانگ **ف** نگا؛ ره‌شانگ.



رُهْقاندن: کوتانی کاترا به کاترا **کو**بیدن فلز با فلز.  
رُهْقان: رُهْقاندن **نگا**: رُهْقاندن.

رُهْقانتهوه: رُهْقاندن **نگا**: رُهْقاندن.

رُهْقانه: تم تمان **زمین** سخت و سنجی.

رُهْقانی: رُهْقانه **نگا**: رُهْقانه.

رُهْقایی: سوئیتی سهحت **جای** سخت.

رُهْقبردتهوه: تهزن و سهخت بُونی لمش **کرخ** شدن جسم.

رُهْقبو: (۱) لمسه رمان مردو؛ (۲) سهخت بُون **(۱)** مرده از سرما؛ (۲) سفت شده.

رُهْقبوگ: (۱) لمسه رمان مردو؛ (۲) سهخت بُون **(۱)** از سرما  
مردن؛ (۲) سفت شدن نرم.

رُهْقبون: رُهْقبون **نگا**: رُهْقبون.

رُهْقرق: خرمه و گرمه، رُهْقدره **صداهای** مهیب.

رُهْقرقاندن: جیره و سیره له ددان هینان **جیرجیر** از دندان بهم  
سانیدن.

رُهْقشاتدن: پرژاندن، رُهْشاندن **پاشیدن**.

رُهْقف: برد ده زنگه گرتن، سنهنگ فهرش **سنگ فرش**.

رُهْقاندن: سنهنگ فرش کردن **سنگ فرش** کردن.

رُهْقک: سن، به لایی گدمن، کیسه له **سن آفت** گدم.

رُهْقوتهق: (۱) دالگوشت، لاواز؛ (۲) جیگهی بَنی کهل و پهل و رایخ **(۱)** لاغر مردنی؛ (۲) جای بَنی اثنایه و زیر انداز.

رُهْقوره وال: رُهْقوتهق **نگا**: رُهْقوتهق.

رُهْقووشک: بریتی له زور لاواز **لاغر** مردنی.

رُهْقه: کیسه لَنی ناوناو، رُهْق **کشف**، لاک پشت آبی.

رُهْقهل: رُهْقال **لاغر**.

رُهْقلاتن: رُهْق بُون **نگا**: رُهْق بُون.

رُهْقلاتن: (۱) رُهْق بُون؛ (۲) لاواز بُون **(۱)** نگا: رُهْق بُون؛ (۲) لاغر  
شده.

رُهْقله: (۱) رُهْقال؛ (۲) کهشکه زنون، نیسکی سمرنه زنون، پیشنهای بان زرانی  
**نگا**: رُهْقال؛ (۲) استخوان زانو.

رُهْقهمار: جوئی مار، سفره مار **نوعی مار**.

رُهْقهن: تمتم، تم تمان **زمین** سخت و سنگلاخی.

رُهْقهوبوگ: رُهْق بُون **نگا**: رُهْق بُون.

رُهْقهوبوون: رُهْق بُونه و **اف** **نگا**: رُهْق بُونه.

رُهْق هله لاتن: رُهْقلاتن **نگا**: رُهْقلاتن.

رُهْقهه لاتن: رُهْق بُون **نگا**: رُهْق بُون.

رُهْق هله لگه ران: رُهْقلاتن **نگا**: رُهْقلاتن.

رُهْقی: (۱) جوئی سابونی خومالی؛ (۲) سهختی، رُهْقایی **(۱)** نوعی  
صابون؛ (۲) سختی و سفتی.

رُهْقیاو: رُهْقی ناو ناوا **کشف**، لاک پشت آبی.

رُهْفیسک: رُهْپ رُهْفیسک، رُهْپیسک **رگ** پشت زانو.

رُهْفیسکه: رُهْفیسک **رگ** پشت زانو.

رُهْفیق: هموال، ناوری، دوست، ناوال **رفیق**.

رُهْف: (۱) هملاتن، بازدان له ترسا: (۲) رُهْف، پولی بالتسده: (۳) رُهْف،

بنمای وشهی فرآندن **نگا**: (۱) فرار؛ (۲) گروه پرندگان: (۳) ربایش.

رُهْفان: (۱) هملاتن: (۲) فران، رفان **(۱)** فرار: (۲) ربایش.

رُهْفاندن: (۱) ناچار به هملاتن کردن؛ (۲) فرآندن، رفاندن **(۱)** وادر به

فرار کردن؛ (۲) ربودن.

رُهْفاندی: رُهْف، ریتر او، ریباگ **ربوده**.

رُهْف تُن که تن: هملات هملات، دهست کردنی خدلک به هملاتن **ف**

شروع به فرار کردن دسته جمعی.

رُهْفده: کومه لی جانهوری کیوی: (رُهْفده گورگ) **گله** جانوران  
وحشی.

رُهْفهه فوک: کدنسی که ههمیشه نامادهی هملاتن، ترسه نوک، ترسونه نک **ترسو**.

رُهْفیسه: گیایه که له تیرهی کمما، گله لاده رزی **گیاهی** از بزرگ سوزنیها.

رُهْفشت: ناکار، شبیه **روش**، رفتار.

رُهْفگه: (۱) زیبازی کویی جانهورانی کیوی: (۲) پهناگهی هملاتن **ف**

(۱) گذرگاه جانوران کوهی؛ (۲) پناهگاه فراریان.

رُهْفون: کومه لی حمیوان و ناژه لف **رمه** اسبان و دام.

رُهْفوك: سل، قوشقی، تور جانهوری که زو له بمریباو هملدی، رهه وک **رموك**.

رُهْفقه: (۱) کومه لی ناژه ل و پاتال؛ (۲) کومه لی یه کسم پیکه وه **ف** (گله؛ ۲)

رمه اسبان.

رُهْفقهک: رهه فوک، رهه وک **رموك**.

رُهْفقه: تامان، دیواری له شویل **دیواره** بافته از ترکه.

رُهْفی: رهه **رمه**.

رُهْفینه: (۱) رهه فان: (۲) رفینه **نگا**: رهه فان؛ (۲) رباینده.

رُهْفینگه: رهه وک **نگا**: رهه فگه.

رُهْفینوک: شت رفین، کدنسی که دشت ده رفینی **رباینده**.

رُهْق: (۱) دزی نرم، سهخت؛ (۲) رهه بق: (رُهْق نده دومانگه لیرهه):

(۳) راست و بی خواری: (رُهْق راهه ستاده): (۴) وشهی ماناده زوار:

(درسی تعمروز رهه ق بو): (۵) گران و ناشرین بو و تار؛ قسسه رهه قی  
بن گوت؛ (۶) جوئی کیسه لَنی چکوله که زورتر له ناو تاوا دایه، رهه قی:

(دهنگی لیدانی شتی سهخت به شتی سهخت؛ (۸) سدر ما بردو؛ (رُهْق  
بوم له سدره رمان **نگا**) (۱) سخت، سفت؛ (۲) راست بدون

کجی؛ (۴) دشوار معنی؛ (۵) تلخی سخن؛ (۶) کشف، لاک پشت آبی؛

(۷) صدای کو بیدن جسم سهخت با سخت؛ (۸) سرمازده، بخ کرده.

رُهْقال: دالگوشت، لاواز له، له مجره **لاغر**.

رُهْقاله: پیچکی بیشکه، رهه واره **پایه** گهواره.

رُهْقان: (۱) زوینی تم تمان که بو کیلان نایی؛ (۲) دنگ له شتی سهخت

هاتن **نگا** (۱) زمین سهخت و سنگی؛ (۲) صدای کو بیدن جسم سهخت.

رمه کی: ۱) مالاتی بدرزه شموبه کیو؛ ۲) رمه ولخ؛ ۳) ناسایی، عاده تی؛ ۴) مرؤی کدنس نه ناس و له چینی بدره زیر [۱] حیوان در رمه که شب در دشت باشد؛ ۲) دام از قبیل گاو و گاویش؛ ۳) عادی، معمولی؛ ۴) مردم ناشناس از طبقه پایین.

رمه من: سل، رهه وک، رهه وک [۱] رمنده، رموک.

رمه میا: راکرد [۱] فراری.

رمه مین: سل و سرک بون [۱] رمیدن.

رمه مینه وه: رهه مین [۱] رمیدن.

رنه: خویانی راخراوی هیشتا گیره نه کراو [۱] غله ناکوبیده پهن شده برای کوبیدن.

رنهج: ۱) تازار؛ ۲) کاری سخت، تمرکی گران [۱] رنج؛ ۲) کار سخت.

رنهنجان: دلشکان، نازه حمت بون [۱] رنجیدن.

رنهنجاندن: دلشکاندن [۱] رنجانیدن، آزدن.

رنهنجان: رهه نجاندن [۱] رنجانیدن.

رنهنجاو: دل نیشاوات [۱] رنجیده.

رنهنج به با: کستی که به هر کسی خوی پی نه که یشتوه [۱] رنج بر باد رفته.

رنهنجه ره: ۱) ورزیری به کری بونه لک؛ ۲) نمرکده، رهه حمده کیش [۱] کشاورز مزدور؛ ۲) رنجبر.

رنهنج دان: زه حمده کیشان، تمرکی گران کردن [۱] زحمت کشیدن.

رنهنجده ره: رهه نجیر، تمرک گران [۱] رنجبر.

رنهنجه رو: رهه بونه با [۱] رنج بر باد رفته.

رنهنجه رویی: زه حمده کیشانی به خواهابی [۱] زحمت کشیدن بی بهره.

رنهنجی: دلی نیشا [۱] رنجیده.

رنهنجیاگ: رهه نجاو [۱] رنجیده.

رنهنجیان: رهه نجان [۱] رنجیدن.

رنهنجین: رهه نجان [۱] رنجیدن.

رنهنجین: تازارده رهه رنجانده.

رنه نده: ۱) پیاوی نوزیریاوی میرخاس: (کابرایه کی مادردو رهنده)؛ ۲) چزیرگه، تاد، زه وینی هدر چوارلائاو؛ ۳) ته ختایی ناوگردان [۱]

۱) رادمرد؛ ۲) جزیره کوچک؛ ۳) زمین هموار میان تهدها.

رنه ندش: ۱) رهنده تی نه جاری؛ ۲) زنبن [۱] رنده نجاری؛ ۲) خراشیدن.

رنه ندول: پیری له کارکه وته [۱] پیر و فرتوت.

رنه ندول: ۱) ناودری گوشاد؛ ۲) دولچه ناوکیشان؛ ۳) پیری له کارکه وته [۱]

۱) آبکند ژرف و گشاد؛ ۲) دلو آبکشی؛ ۳) پیر فرتوت.

رنه ندولک: گیایه که له کدنگر ده کاک [۱] گیاهی شبهه کنگ.

رنه نده: هدر نامرازی شتی پی برزن: (رهنده پدنیر، رهنده دارتاش) [۱] رنده.

رنه نده تی: رهه نده [۱] رنده.

رنه نک: همچی پله خاوین ده کاته وه [۱] پاک کن.

رنه قیته: نمخلوی لهش رهه بون له سه رهه با بوته [۱] سفت شدن اندام از سرماخوردگی شدید.

رنه قیله: کهمیل، سله مهر که به برد و گولاقی مدرده و نوساوه [۱] گال.

رنه قین: ۱) رهه قمن؛ ۲) به کانزا له کانزا دهه: (بوئنه دهه رهه قین دهه هدلنگری) [۱] نگا: رهه قمن؛ ۲) کوبنده فلن با فلن.

رنه قینه: رهه قینه [۱] گال.

رنه قینه: ۱) یه تروکی برین؛ ۲) نیسکی لولاک، پیشه هی پوزو بدله که؛ ۳) کرکروکه، نیسکی ناسک یان گوشته رهه که ده خوری [۱]

خشک ریشه زخم؛ ۲) استخوان ساق؛ ۳) کرکرک، غضروف.

رنه لم: خیزی وردی وه ک خویل، چهوی زور ورداف ماسه، رمل.

رنه گ: ۱) چوگه خوین گویزنده له لمش داد؛ ۲) پنج و پر زمی گیا ودار؛ ۳) چینی جیاوازی خاک؛ ۴) چینه له سهر چینه دیوار؛ ۵) بنده رهه توئرمده، بنده چهه [۱] ۱) رگ؛ ۲) ریشه؛ ۳) رگه؛ ۴) رده بالای رده؛ ۵) اصل، نزاد.

رنه گ داکوتان: توند بونی رهه وک له زمین [۱] ریشه دوانیدن.

رنه گه ز: بنیجه، نهزاد [۱] اصل، نزاد.

رنه گهک: ده گهک، پیراف با، همرا.

رنه گهک: لای پره سه، خوهه لقوتین [۱] فضول، طفيلي.

رنه گهک: ۱) رهه؛ ۲) رهه قمه؛ ۳) شیاکه، ریخ، گوگا [۱] ۱) رم؛ ۲) رم؛ ۳) فضلہ گاو.

رنه گهه: رای کرد [۱] فرار کرد.

رنه گمان: چیایه که له کوردستانی بردده سنتی ترکان که نه مویشی هدیه [۱] کوهی در کردستان ترکیه که دارای نفت است.

رنه گمان: ترساند نیک که له بدر مروهه لی [۱] رمانیدن.

رنه گمانه: ۱) رمانه، جویریک داس؛ ۲) قولاپی بن زرانی [۱] ۱) نوعی داس؛ ۲) گودی زیر زانو.

رنه گهای: راکردن [۱] فرار کردن.

رنه مکار: رهه قده [۱] رمومک.

رنه مکهه: رهه قده [۱] رمومک.

رنه مکیش: پیشنهنگ، سرگه له [۱] پیشنهنگ گله و رمه.

رنه مل: ۱) رهه؛ ۲) نامرازی فالچی؛ ۳) تمی بدر چاوه له سونگه هی چاوه شه [۱] ۱) ماسه؛ ۲) ایزار کار رمال و فالبین؛ ۳) تاری چشم از چشم درد.

رنه مل کردن: چاوه رهه که و پیشنهه چون [۱] سیاهی دیدن از تم چشم.

رنه مل گرته وه: چونه لای فالگره وه بو بهخت خوینده وه [۱] پیش رمال رفتن برای طالع بینی.

رنه مل لیدان: خیره گرته وه [۱] رمالی کردن.

رنه مل گرده وه: فالچی [۱] فالبین، رمال.

رنه ملس: جویری هر زن [۱] نوعی ارزن.

رنه منای: ۱) سل بون و درچون؛ ۲) بند له پیزو ده رچون، رهه وینه وه [۱] ۱) دمیدن؛ ۲) واشنده بند نیفه.

رنه مه: رهه، رهه قمه، کوئه لئی حمیان پیکه وه [۱] رمه.

رہنگوریس: بدنی رہنگاواره نگی تون فتح الوان بافندگی.  
رہنگه: شایمتا، وی ده چی، ده شنی، نهشی ف شاید، ممکن است.

رہنگه رژیله: گولیکی رہنگاواره نگ ف گلی است رنگارنگ.

رہنگه ریزان: ملیه ندیکه له کورستان ف منطقه ای در کردستان.

رہنگه ریزه: رہنگریزه ف پرنده ایست رنگارنگ.

رہنگ هله بزرگان: رہنگ بزرگان ف رنگ باختن.

رہنگین: ۱) رہنگاواره نگ؛ ۲) خوشیک، جوان چاک؛ ۱) رنگین؛ ۲) زیبا.

رہ تو: رُنُو ف بهمن.

رہ توئه: کهرکیت، هدپه، شانهی ناسنی تدون کوتان ف شانه یود کوبی در قالیبافی.

رہ نه: رہ نه ف رنده.

رہ نی: رُنی، رُنو، کلیله ف بهمن.

رہ نین: جوان، سیمه هی ف زیبا.

رہ نیو: پروروین، سه ره برستی و بی گه یاندن ف تر بیت.

رہ نیوهاتن: پرورو رده کراو، پیگه به نزاو ف تر بیت شده.

رہ نیوهینان: پرورو رده کردن، پیگه یاندن ف تر بیت کردن.

رہو: ۱) هملاتن، باز، رهف؛ ۲) حمپدی سه گ ف ۱) فرار؛ ۲) پارس سگ.

رہوا: ۱) قبُول: (دعوات رہوا بی)؛ ۲) شیان، شیاوی: (تموجله همراه به تو رہوا بی)؛ ۱) پذیرفتہ؛ ۲) شایسته.

رہوابوں: قه بُول بُون ف قبول شدن.

رہواج: رمین، برهه، پدره ف رواج.

رہوا دیتن: رازی بون به خوشی و پیشکمتوتی خه لک ف راضی به ترقی دیگران.

رہواره: پیچکه می لانک، پیچکی پیشکه ف پایه گهواره.

رہواز: ۱) شوئنی که روز ریگه هاتوچوی خدلک، ریاز؛ ۲) رزه بمردی سدر ملدي کیو ف ۱) ره گذر؛ ۲) سنگلاخ قله کوه.

رہواق: تموشیره تراوهی له شانه هدنگوین هدله چوئی، زنگال ف شهد.

رہوال: ۱) رواں، روالهت؛ ۲) همزار، نمدار ف ۱) نگا: رواں؛ ۲) بی نوا.

رہوان: ۱) هرجیمه که رؤیشتندگانه ناکا، ویستانی نیه: (نمسمی رہوان، ناوی رہوان)؛ ۲) خویندنه وهی بین گری کردن: (نم کتیبهم رہوان خویندنه وه)؛ ۳) کدستی که زگی ده چی و گوی شل ده کا؛ ۴) ناردن؛ ۵) شاری نیرهوان ف ۱) آنچه در جریان گیر نمی کند؛ ۲) بی غلط خواندن؛ ۳) اسهال؛ ۴) فرستادن؛ ۵) شهر ایران وان.

رہوانبوں: ۱) بدری کران؛ ۲) باش زانینی خویندنه؛ ۳) زگ چون گرتن ف ۱) روانه شدن؛ ۲) از بز بودن؛ ۳) اسهال گرفتن.

رہوانبیبی: ددم پاراو، قسمه رهوان ف فصیح، بلغ.

رہواندن: ره قاندن ف نگا: ره قاندن.

رہواندنه وہ: ۱) ترساندنی حدبیان و هملاتنی؛ ۲) بند له پزو ده رکیشان؛ ۳) رامال بونی هدور بدھوی با ف ۱) رمانیدن؛ ۲) بند نیفه باز کردن؛

رہنک: رُوشنکی، روناکایی ف روشناکی.

رہنگ: ۱) چونیتی دیسمبُر که دینه بدر چاو و ک سپیدتی، سوری، زه ردی و...؛ ۲) واش، بار، جوڑ، تدریز؛ ۳) چونیتی بیچم و شکل ف

۱) رنگ؛ ۲) طور، طرز؛ ۳) نما.

رہنگار: توخ، تیر ف رنگ تیره سیر.

رہنگال: بز گوری درزاوی داون: (رہنگالی لمدو ده خشین) دریده های فرو هشته از دامن.

رہنگاله: میش خوره، ملیکی رہنگاواره نگه قاتلی میشه نگوینه ف پرنده ایست رنگارنگ.

رہنگامه: پر لمره نگ، چند ره نگ له شتیکا ف رنگارنگ.

رہنگان: ره نگ تی هله سوان ف رنگ شدن.

رہنگاندن: ره نگ لیدان، ره نگ تی هله سون ف رنگ آمیزی کردن.

رہنگانن: ره نگاندن ف رنگ آمیزی کردن.

رہنگاو: رنگاوف انجور در سرکه ریخته.

رہنگاواره نگ: رہنگامه ف رنگارنگ.

رہنگ بزرگان: زه دیوین یان سپی ره نگ بون له ترسان یان له نم خوشی، ره نگ پن نهان اف دنگ پریدن.

رہنگ پزگاوه: سی یان زه ده هله لگه راوف رگ پریده.

رہنگ بدنه: خوره نگ ف ثابت و نگ.

رہنگ پهربیگ: ۱) ره نگ بزرگاوه؛ ۲) کاله و بو، ره نگ چوگ ف ۱) رنگ پریده؛ ۲) رنگ باخته.

رہنگ پهربین: ره نگ بزرگان ف رنگ پریدن.

رہنگ پهربیو: ره نگ پهربیگ ف نگا: ره نگ پهربیگ.

رہنگدار: ره نگار ف نگا: ره نگار.

رہنگ دادنه وه: کال بونه وهی ره نگ قوماش ف رنگ باختن قماش از شستن.

رہنگ رُزتن: نیسانه کردتی جوڑی خانو بدره و بنا خده دارشتنی ف طرح ریزی و شالوده ریختن.

رہنگ رُشتن: ره نگ رُزتن ف نگا: ره نگ رُزتن.

رہنگرهز: خمگهر، نهودی جلکان ره نگ ده کا ف رنگر زن.

رہنگرهزی: خومگهری ف رنگر زنی.

رہنگریز: خمگهر ف رنگر ز.

رہنگریز: خمگهر ف رنگر ز.

رہنگریزه: ره نگاله، میش خوره اف برنده ایست رنگارنگ.

رہنگ فرین: ره نگ پهربین ف رنگ باختن.

رہنگ قه کری: ره نگ ناجوح ف رنگ روشن.

رہنگ کردن: ۱) ره نگ تی ساوین؛ ۲) بهن و قوماش ده خ نان؛ ۳) بریتی له دهست برین و خاپاندن ف ۱) نقاشی کردن؛ ۲) رنگر زی کردن؛ ۳) کنایه از کلاهبرداری.

رہنگ گرتن: ۱) ره نگ پیوه نوسان؛ ۲) جی بمحبی بونی کارو فرمان ف

۱) رنگی شدن؛ ۲) انجام شدن.

رہنگ ورو: تم حرو دیدار، سیما، دیمه نی روخسار ف منظر، سیما.

- رُه‌وگه‌وان: رُه‌وکه‌وان **ف** رمه‌بان.
- رُه‌ونج: لمش رُه‌ق بُون له سه‌رمابونه‌وه، رُه‌قیته **F** سفت شدن اندامها از سرمانخوردگی شدید.
- رُه‌ونده: تموی به رُه‌دا ده‌رو **F** رونده، رهرو.
- رُه‌وه: ۱) رُه‌وکه؛ ۲) حه‌په‌ی سه‌گ؛ ۳) داری چه‌ندلک که گمزوی پینی ده‌ورتین **F** ۱) رمه‌اسب؛ ۲) پارس سگ؛ ۳) چوبی که گرانگیین با آن می‌تکانند.
- رُه‌وهت: ۱) ره‌بهمت، بوسه‌ی راوجی؛ ۲) خوشی و شادی **F** ۱) کمین شکارچی؛ ۲) شادی.
- رُه‌وهز: چین چینه به‌ردی ناقه‌دو سمری کیواف اسنگهای چین برچین در کوه.
- رُه‌وهق: ره‌وق **F** نگا: ره‌وق.
- رُه‌وهک: ۱) سرک، تون، چوشقی، ره‌وك؛ ۲) نازه‌لئی که بی‌شوان دله‌وهری **F** ۱) ره‌وك؛ ۲) حیوانی که بی‌چوبان به چراگاه می‌رود.
- رُه‌وه‌کی: ۱) ره‌مه‌کی؛ ۲) نازه‌لئی بی‌شوان **F** ۱) نگا: ره‌مه‌کی؛ ۲) حیوان بی‌چوبان.
- رُه‌وهن: ۱) نه‌وانه‌ی گهرمین و کوستان ده‌کهن، خیله‌کی؛ ۲) ره‌ونده **F** ۱) ایل بیلاق و قشلاق رو؛ ۲) رهرو.
- رُه‌وه‌ند: خیله‌کی **F** چادرنشین.
- رُه‌وه‌وان: ره‌وکه‌وان **F** رمه‌بان.
- رُه‌وه‌ی: ۱) هدلات؛ ۲) حه‌په‌ی کرد؛ ۳) خمو نه‌ما: (خمو ره‌وهی) **F** ۱) فرار کرد؛ ۲) پارس کرد؛ ۳) خواب از چشم برید.
- رُه‌ویانه‌وه: ره‌وانه‌وه، لمترسان هه‌لاتن **F** رعیدن.
- رُه‌ویتانگ: ۱) هیلانتی تازه؛ ۲) برتیتی له خانوی تازه دروست کراوف **F** ۱) لانه تازه؛ ۲) کنایه از خانه نوسان.
- رُه‌ویتن: تاشین، داتاشین **F** تراشیدن.
- رُه‌ویتی: تاشر او، لئی هه‌لکه‌ندراروف **F** تراشیده شده.
- رُه‌ویرتی: بمرد تاشین **F** سنگ تراشی.
- رُه‌ویژه: تیغی که‌وچک کولین **F** تیغ مخصوص قاشق تراشی.
- رُه‌ویژه‌ک: ره‌ویژه **F** نگا: ره‌ویژه.
- رُه‌ویشتمن: له بدره هه‌لکه‌ندن **F** کنند سنگ.
- رُه‌وین: ۱) هه‌لاتن لمترسان؛ ۲) حه‌په‌کردن؛ ۳) نه‌مانی خه‌وف **F** ۱) رعیدن؛ ۲) پارس کردن؛ ۳) خواب از سر پریدن.
- رُه‌وینه‌وه: ۱) هه‌لاتن، ره‌وین؛ ۲) کر انده‌وهی بژو؛ ۳) راست بونه‌وهی گه‌وه: (سمیری گوچانه کدم ره‌ویوه‌ته‌وه، تم نالقه‌یه بره‌وینه‌وه)؛ ۴) بلاوکردنی هه‌واران؛ ۵) هه‌لمسان و هه‌ستور بُون: (نه نگهدی ره‌ویوه‌ته‌وه) **F** ۱) رعیدن؛ ۲) واشدن بند نیفه؛ ۳) راست شدن کجی و حلقة؛ ۴) از هم پاشیدن ابرها؛ ۵) آماسیدن شکم از چاقی.
- رُه‌ه: ۱) ره‌گ؛ ۲) راست و دروست، ته‌واوه و کو... **F** ۱) رگ؛ ۲) کاملاً مانند...  
رُه‌هه‌ه: راهی **F** ره‌ها.
- رُه‌هازه‌ر: زرده چیوه **F** زردچوبه.
- ۳) از بین رفتن ابر از باد.
- رُه‌وان کردن: ۱) ناردن؛ ۲) پاش فیر بُون: (ده‌رست ره‌وان کردن) **F** ۱) روانه کردن؛ ۲) یاد گرفتن به‌خوبی.
- رُه‌وانه‌ن: ره‌واندن **F** نگا: ره‌واندن.
- رُه‌وانه‌وه: ره‌وانده‌وه **F** نگا: ره‌وانده‌وه.
- رُه‌وانه: ناردراوف **F** روانه.
- رُه‌وانه‌کردن: ۱) ناردن؛ ۲) بدری کردنی کسی بُون سه‌فره؛ ۳) ده گه‌ل که‌سی چون بون بدرگری له هیرشی سه‌گ: (دا له سه‌گم ره‌وانه که) **F** ۱) فرستادن؛ ۲) بدرقه کردن؛ ۳) همراهی کردن برای جلوگیری از حمله سگ.
- رُه‌وانه‌وه: ره‌منای، کرانه‌وهی به‌ندی پزوف واشدن بند نیفه.
- رُه‌وانی: ۱) زگ چون؛ ۲) په‌جهه‌رهی که هه‌ل ده درتیمه، په‌نجه‌رهی عوروسی؛ ۳) دیره کی میچ **F** ۱) اسهال؛ ۲) پنجره ارسی؛ ۳) بالار.
- رُه‌وت: ۱) ته‌رزی تویشن، جوری به‌زیدا چون؛ ۲) کیشی شیعر **F** ۱) شیوه راه‌رفتن؛ ۲) وزن شعر.
- رُه‌وتون: ورینی خونچه یان گه‌لای دار **F** ریزش غنچه يا برگ درخت.
- رُه‌وتنه‌ئی: ره‌نه‌ئی، ره‌فته‌نی **F** رفته‌نی.
- رُه‌وتین: گه‌لاریزان، داوه‌رینی گول و گه‌لای **F** برگ ریزان.
- رُه‌وه‌له: که‌چکه‌قوله، گه‌مای بوق **F** تخم قوریاغه.
- رُه‌وه‌وه: حه‌په‌حه‌بی گه‌مال **F** پارس کردن سگ.
- رُه‌وره‌ک: تراویلکه، شوینی که له دوره‌وه لات وايد ثاوه و ثاو نیه **F** سراب.
- رُه‌وزه‌وه: نامر از یک پیچکدار که مثال پیی فیره ره‌ویشن ده بی **F** چوب.
- چرخدار برای پاگرفتن کودک.
- رُه‌وس: کلوشی بدریتی له خویاندا **F** ساقه کوییدنی غله در خرمن.
- رُه‌وسه: ۱) خویانی گیره کراوی هیشتا کووه‌نه کراوه؛ ۲) سوریا و ره‌نگ سور **F** ۱) خرمن کوییده توده نشده؛ ۲) سرخنگ.
- رُه‌وش: ۱) جوانی و گه‌شایی کولمه؛ ۲) خشل و زه‌نبده؛ ۳) په‌سن و تاریف؛ ۴) نه‌خلائق **F** ۱) زیبایی و رونق گونه؛ ۲) زیور؛ ۳) ستایش؛ ۴) روش.
- رُه‌وشت: ناکار، نه‌خلائق **F** روش.
- رُه‌وشدن: ۱) روشن؛ ۲) ناوی زنانه **F** ۱) روشن؛ ۲) نام زنانه.
- رُه‌وشنی: ناوی بو کیزان **F** نام دخترانه.
- رُه‌وق: بارست، نه‌ستورایی، کوتوره **F** قطره، ستبری.
- رُه‌وک: ۱) سل، سرک، ره‌فوك؛ ۲) کومله نه‌سب و ماینی به‌ره‌لدا کرا او بو له‌وهوف **F** ۱) رمودک؛ ۲) رمه اسب ول در چراگاه.
- رُه‌وکردن: ۱) ره‌قین؛ ۲) حه‌په‌کردن **F** ۱) رعیدن؛ ۲) پارس کردن.
- رُه‌وکه: کومله نه‌سب و ماینی شه‌وه کیو **F** رمه اول کرده چرا.
- رُه‌وکه‌وان: ناگاداری ره‌وکه **F** نگهیان رمه اسب.
- رُه‌وگ: ره‌وکه **F** رمه اسب.
- رُه‌وگه: ۱) شوینی که تاواره‌ی ولات خوی لئی ده گرنده؛ ۲) ره‌وکه **F** ۱) میهن دوم بعد از آوارگی؛ ۲) رمه اسب.

ریال: (۱) قرآن، دهی کی تمدن له نیران؛ (۲) پولی سعودی **(۱)** واحد پول ایران؛ (۲) واحد پول کشور عربستان.

ریان: (۱) میگه له مهر، کومه‌لی مژرو بزن؛ (۲) گوکردن؛ (۳) زیحان، گیا به کی بون خوشه **(۱)** گله گوسفند و بزن؛ (۲) ریدن؛ (۳) ریحان.

ریبار: راگار، کهنسی له رئی دهروا بو سه فدرا **رهاگذر**، رهرو ریبار؛ ریگمی هاتوجوی روز **رهاگز** عمومی.

ریباز گه: مذوب، رهشت له ثاین **دا** مذهب. ریبر: چهته، پیاوخراب، راپر **راهن**.

ریبگار: **ریبار رهاگذر**.

ریبور: ریبار، **ریبگار رهاگذر**.

ریبه‌ر: (۱) ریبر؛ (۲) باخچه‌ی بمردمی؛ (۳) **رایبر** **(۱)** راهزن؛ (۲) باعجه پایین آبادی؛ (۳) رهبر.

ری‌به‌رخستن: بریتی له سپاردنی کاری به کسیک **کنایه از خواستن کاری از کسی**.

ری‌به‌رنان: (۱) ری‌به‌رخستن؛ (۲) بریتی له ته‌گیبر بوكردن **(۱)** نگا؛ ری‌به‌رخستن؛ (۲) کنایه از رهمنوی کردن.

ری‌به‌ندان: (۱) لمهدر له سفر ریگه دانان، ری‌به‌ستران؛ (۲) دوه‌مین مانگی زستان **(۱)** راه‌بندان؛ (۲) بهمن‌ماه.

ری‌بیز: دوز، مه‌بست له زیان **مراهم**، مسلک. ری‌پ: (۱) تل، رهت؛ (۲) ته‌له‌که، گزی، فیل **(۱)** تکان، تلو؛ (۲) حیله.

ری‌پال: (۱) جلکی شر و دریا؛ (۲) جلک‌شر، بهتیتوں **(۱)** ژنده؛ (۲) زنده‌پوش.

ریبان: چمه‌رایی، چاوه‌نوری **انتظار**. ریبو: تله‌که باز **کلاهبردار**.

ریبووق: چلکی چاوه **زفک**، قی جشم. ریبوکار: ریبو **مکار**، کلاهبردار.

ریبول: (۱) بیکارولات؛ (۲) جلک و پوشاشکی دراوی بهتیتوں **(۱)** ولگرد بیکاره؛ (۲) لباس پاره‌پاره.

ریت: (۱) بیچم و ترح؛ (۲) ته‌کان، بزوتنی له بسر؛ (۳) روت، بنی جلک؛ (۴) پارچه‌ی دراو؛ (۵) زیا، گوئی کرد **(۱)** ریخت و سیما؛ (۲) تکان؛ (۳) لخت؛ (۴) وصله کنه و پاره؛ (۵) رید.

ریتار: ریشتن له شهودا، سده‌فر بهشوف **شیر وی**.

ریتال: (۱) جلکی شر و بهتیتوں؛ (۲) زمینی کزال و بنی گیا؛ (۳) بدرین، چیل؛ (۴) ره‌بندی عدوال؛ (۵) ره، کوکای ته‌زیخ، شیاکه **(۱)** لباس ژنده؛ (۲) زمین بی گیاه؛ (۳) پرچین؛ (۴) خانه‌بدوش، ویلان؛ (۵) سرگین تر.

ریتاله: (۱) روتله؛ (۲) ره‌بندی عدوال **(۱)** بی نمود ژنده‌پوش؛ (۲) دنیاگرد خانه‌بدوش.

ریتفق: جیقه، گوئی بالدار **پیخال**، مدفعه پرنده.

ریتک: (۱) بزوتنه‌وهی توند؛ (۲) پهروی کون و دراو؛ (۳) بدرگه‌ده؛ (۴) ههوینی به نیر؛ (۵) جوری کولیره به توون **(۱)** تکان، جنبش؛ (۲) پارچه کنه و پاره؛ (۳) قسمت پایین شکم؛ (۴) پنیر مايه؛ (۵) نوعی نان

رده‌هاسپی: ره‌گیکه له لعش **سپیدرگ**.

رده‌هاکردن: (۱) بده‌لدا کردن؛ (۲) کردنده‌وهی گری **(۱)** رهاکردن؛ (۲) واکردن گره.

رده‌هال: جیازی بوک بو مالی **زاوا** **جهاز عروس**.

رده‌هاندن: دهست یان کلک راوه‌شاندن **دست یا دم را تکان دادن**.

رده‌هبهه: **رایبر** **رهبر**.

رده‌هچک: ورده ره‌گی لهش **مویرگ**.

رده‌هستن: روان و شین بون **رویدن**.

رده‌هستی: روا، شین بون **رویده**.

رده‌هگرتن: ره‌گ داکوتان **ریشه دوانیدن**.

رده‌هن: بیبله‌ی چاوه **مردمک** چشم.

رده‌هنده: (۱) عدوال، مال به کولله، نواوه‌هی چولگه؛ (۲) گوشاد، فرت:

(۳) بریتی له بنیاده‌می یان و پور؛ (ژنیکی ره‌هنده‌ی یان و سوره) **(۱)**

(۲) خانه‌بدوش، ویلان؛ (۲) گشاد؛ (۳) کنایه از آدم سینه‌بین.

رده‌هنک: بیبله‌ی چاوه **مردمک** چشم.

رده‌هوال: خوشرو، رهوان **اسب رهوار**.

رده‌هوان: ره‌هوال **اسب رهوار**.

رده‌هول: قله‌شی هراو له زه‌مین **شکاف** زرف و گشاد.

رده‌هنده: (۱) خهنده؛ (۲) ناوه‌روی ناوی پیس؛ (۳) ریگه بهزیر زه‌بیدا

لیدان، ندغم **(۱)** خندق؛ (۲) مجرای فاضلاب؛ (۳) نقب، تونل زیر زمینی.

رده‌هنده: ره‌هنده **نگا**؛ ره‌هنده.

رده‌هنده: ره‌هنده **نگا**؛ ره‌هنده.

رده‌هی خون: ره‌گی خوین به ره **شريان**.

رده‌هیش: نه‌خوشیه‌کی گرانه **عرق النساء**.

رده‌هیشته: عه‌سل زاده، عه‌سل **نجیب زاده**.

رده‌هیش: پهله‌ی ددم و چاوی زی زکر، ماله **لکه صورت زن حامله**.

رده‌هیل: ره‌هال، جیازی بون **جهاز عروس**.

رده‌هیل: (۱) ره‌زن، تاوی باران؛ (۲) تخلیل، تخت به عذرزا دریزبون **(۱)** رگبار؛ (۲) بر زمین افتادن، ولو شدن.

رده‌هیلله: تاوی باران، ره‌هیل **ارگیار**.

رده: (۱) کیش، پری و قورسایی؛ (گه‌نمده کدم نهمسال پوکه رهی نیه)؛ (۲) تهندازه **(۱)** وزن برای غله؛ (۲) اندازه.

رده‌یاکاروان: کادرن که‌شکه شان **کهکشان**.

رده‌ین: حه‌په کردنی سه‌گ، ره‌وین **پارس کردن سگ**.

ری: (۱) چرچاوای دیم، روخسار؛ (۲) گوبکه، بری **(۱)** صورت، چهره؛ (۲) امر به ریدن.

ری: (۱) تاوی پیتک له نله‌ف و بیتکه؛ (۲) شوینی چون و هاتن له سه

زه‌وی؛ (۳) خمت له قوماش **(۱)** حرف «ر»؛ (۲) راه؛ (۳) خط در قماش.

ریا: (۱) رویینی، دوویی؛ (۲) گوئی کرد **(۱)** ریا؛ (۲) رید.

ریاباز: روین، دوو **ریاکار**.

روغنی.

ریتک و پیتک: خرت و پرست ناومال، ورده و پرده خرت و پرست اثاثیه.

ریتکه: ۱) همول شیری تیکه‌ل به زک؛ ۲) هموئی پهنه؛ ۳) ناردو

ناوی لیکدراو، هدویری زورشل و خونه گرتو ۱) اوی شیر آمیخته با

آغزه؛ ۲) پنیر مایه؛ ۳) خمیر بسیار آبکی.

ریتن: ۱) رزن، رشت، رزاندن؛ ۲) ریان ۱) ریختن؛ ۲) ریدن.

ریت و پیت: ریتک و پیتک خرت و پرست.

ریته: ۱) قالبه گووه؛ ۲) ده قالب رزاو، دازوا ۱) قالب چوبین

جوراب؛ ۲) ریخته در قالب.

ریتی چون: شیاوی پیکهاتن، رنه: (نم کاره ریتی ناچی بکری)

امکان پذیری.

ریتی کهوت: به هله کهوت چونه شوینیک اتفاقی به جایی رفت.

ریجه: دریجه، دریجه، بوته زیرینگدران بوته زرگری، قالب

ریخته گری.

ریچ: ۱) دادنی گر و برجاو؛ ۲) ددان به سر یه کدا نیشان دان له توڑه‌یی؛

۳) بدنشمه، پهیره؛ ۴) گرز، ناوچاوه‌ش ۱) دندانهای درشت و

نمایان؛ ۲) دندان قروچه از خشم؛ ۳) برنامه؛ ۴) اخمو.

ریچ: بزنه‌ری، کویره‌ری، رچه راه مالرو.

ریچار: ۱) قسمی لهین لیوانه‌هه که تیی نه گدن؛ ۲) میوه‌ی کولیندراوی

خسته‌هه کراو، مره بیا ۱) سخن نامفهوم وزیرلیبی، زمزمه؛ ۲) مریا.

ریچال: ۱) هدرچی له شیر پدیدا ده بئی؛ ۲) ریچار، مره بیا ۱) فراورده‌های شیر عموماً؛ ۲) مریا.

ریچال: چالانی نیوان زان و پشت، قولانی جوچکه سمت گودی لگن

حاصره.

ریچک: رچه نگا؛ رچ.

ریچکه: ۱) رچه؛ ۲) خیزه ره ۱) راه مالرو؛ ۲) پیایی آمدن حشرات.

ریچکه بهستن: خیزه ره کردن اف اپایی آمدن حشرات.

ریچکه کردن: ریچکه بهستن نگا؛ ریچکه بهستن.

ریچو: ددان گرف قرچه.

ریچوکردن: ددان لی گر کردنده، دان نیشان دان بو گف دندان

قرچه کردن برای تهدید.

ریچه: دنگی به سر یه کاساوینی ددان صدای برهم ساییدن دندان.

ریچه‌بول: قورو لیته، قوراوی خست، چلهاو لای و لجن.

ریحان: ۱) ریان، گیایه کی بون خوش؛ ۲) ناوی زنانه ۱) شاه اسپرم،

ریحان؛ ۲) نام زنانه.

ریحان: ریحان نگا؛ ریحان.

ریحانوک: گیایه که بون درمان دهشی گیاهی است دارویی.

ریحانه: ریحان نگا؛ ریحان.

ریحانه: ریحان نگا؛ ریحان.

ریحانی: جویری تری نوعی انگور.

ریخ: رم، شیاکه سرگین تر.

ریخ: ۱) بنج، بنسی گیا، بیخ؛ ۲) زیخ، خیز، چم؛ ۳) رم، شیاکه

ریخ: ۱) بنج، بنسی گیا، بیخ؛ ۲) زیخ، خیز، چم؛ ۳) رم، شیاکه

ریخ: ۱) بنج، بنسی گیا، بیخ؛ ۲) زیخ، خیز، چم؛ ۳) رم، شیاکه

۱) بیخ، بن؛ ۲) شن و ماسه؛ ۳) سرگین تر.

ریخاو: ناوی تیکلاو به ریخ آب آمیخته به سرگین.

ریخاوی: ۱) ریخ بی هله‌راو؛ ۲) بریتی له مروف خویری و بیکاره

۱) سرگین آلوه؛ ۲) کنایه از بیکاره.

ریخت: تهر و دیدار ریخت، سروسیما.

ریختمان: قالبی دازرانی کانزا قالب ریخته گری.

ریخته: رهخته، قایم و پتدوف محکم.

ریختن: ۱) پیامالین، بیاساوین؛ ۲) بهرنی کردن ۱) مالش دادن بر؛

۲) روانه کردن.

ریخک: جویری هه تجیری خراب نوعی انجری نامرغوب.

ریخ کرن: ته باله پیزان تا پاله سازی.

ریخ کردن: ته باله پیزان کسی که تا باله را می‌سازد.

ریخکنی: ریخک نگا؛ ریخک.

ریخناخ: ۱) شوینی زالم، ره‌تماوی؛ ۲) بمرده لان ۱) ریگستان؛

۲) سنگلاخ.

ریخنه: ۱) جیقه؛ ۲) ریسوق؛ ۳) بریتی له مروف بی کاره و بی هوند؛

۴) لاوازی بیس ۱) بیحال؛ ۲) ژفک؛ ۳) کنایه از بی هنر؛ ۴) لاغر

کثیف.

ریخو: ۱) مروف خویری؛ ۲) ریخاوی ۱) بیکاره و بی هنر؛

۲) سرگین آلوه.

ریخوله: ۱) روخله، رودی، روئی؛ ۲) بزرگور ۱) روده؛ ۲) لیاس

پاره پاره.

ریخوله تهستور: بریتی له شازاو به پرست کنایه از جسور با اقدام.

ریخوله کویره: ریخوله زیادی که زور وایه ده بیته مایه‌ی نه خوشی

روده کور.

ریخه: ریختن، پیامالین ۱) مالش.

ریخه خوره: کورکوره، بالندیه که له زده که و ده کا، قهتنی سنتگخواره،

پرنده ایست.

ریخه‌رخه: ۱) پیامال، پیاساو؛ ۲) سه ریتکه خدر ۱) ساینده؛ ۲) راه اندان.

ریخه‌رخه شه: نه خوشیه کی روشه‌وlagه له سرماوه توشه دی نوعی

بیماری دام.

ریخه‌لان: ریخناخ ۱) ریگزار؛ ۲) سنگلاخ.

ریخه‌لئو: روخله روده.

ریخه‌لئوک: ریخه‌لئو، روخله روده.

ریخه‌لئوکه: ریخه‌لئو، روخله روده.

ریدار: ۱) پاسدوانی ریگدوبان؛ ۲) با جگری سه‌ری؛ ۳) زیوار؛ ۴) ناوی

گوندیکه له کور دستان ۱) راهیان؛ ۲) با جگیر سر راه؛ ۳) ره‌گذار؛

۴) نام دهی است.

ری‌دگرتن: وری کهوت، دهست به پویشن کردن شروع به رفت

کردن. راه افتادن.

ری‌دان: دهستور دان، نیجا زه پی دان رخصت دادن.

ریده: نیجا زه ده رخصت دهنده.

ریزیوم: زه وینی جنی باع **نگا** زمین جای باخ.

ریزه: ۱) که مسکه، پیچه که، هندکه که؛ ۲) برانبری له پایه دا: (کچم له ریزه کوری تهودایه **نگا**) کمی از چیزی؛ ۲) برایری در شخصیت و ارزش.

ریزه ریزه: ریزال ریزال **نگا** پاره پاره باریک.

ریزه لانه: ریزلانه، ریزال **نگا**: ریزال، ریزلانه.

ریزه لوك: بمدی که به توند گوشین ورد ده بی **نگا** سنگ نازک که با دست می شکند.

ریزه له: ره زله **نگا** تاج ریزی، گیاهی است.

ریزه و پیره: خرت و پرت **نگا** خرت و پرت.

ریزه و لول: ورتکه نان بو تی و لاندن، ورده نان بو تیکوشین **نگا** ریزه نان برای تریت.

ریزه هف: نه و شانه دی به روalle یدک نین و به مانا به کن **نگا** کلمات متراوف.

ریزین: رسکین **نگا**: رسکین.

ریز: ۱) پاشگری بهواتا: ریزن؛ ۲) نه خوشی گولی **نگا** پسوند به معنی ریزنده؛ ۲) بیماری جذام.

ریزاخ: خوله بیان، گلده بیان **نگا** خاک پشت بام.

ریزاق: ۱) ره زاو؛ ۲) مساو لدبه رثا و خوارندوه؛ ۳) تا فگه **نگا** ۱) مصب؛ ۲) آماسیده از آب خوردن زیاد؛ ۳) آیشار.

ریزان: ۱) دابارین؛ ۲) رزان؛ ۳) رزان؛ ۴) کل ده چاوا کردن؛ ۵) باره دی زه وی **نگا** ۱) باریدن؛ ۲) ریختن؛ ۳) فرو ریزاندن؛ ۴) سرمه در چشم کشیدن؛ ۵) حاصل غله.

ریزاو: ۱) ریزاق؛ ۲) جوری هنجری؛ ۳) پهريشان و بلاوف **نگا** ۱) نگا؛ ۲) نوعی انجیر؛ ۳) پریشان و پراکنده.

ریز بهر: ره نجه بر **نگا** کشاور زحمتکش مزدیگیر.

ریز بیز: ناوی تایسه تی خوارندوه و چیشت لی نان و جل شورین **نگا** آب ویزه استعمال کردن در خانه.

ریز گاو: ره نج به خمه سار **نگا** کسی که بیهوده در تلاش است.

ریز گه: ریزوک **نگا** نگا: ریزوک.

ریز نگ: ره شاش **نگا** مسلسل، تیر بار.

ریز نه: ره زنه **نگا** نگا: ره زنه.

ریز و خه لوز ره زی، ره زو **نگا** زغال.

ریزه: ۱) بوته، دریچه، قالی دارشن؛ ۲) نه خوشی گولی، پیسبی؛ ۳) خاکی شوشه **نگا** ۱) قالب ریخته گری؛ ۲) جذام؛ ۳) سنگ شیشه.

ریزهن: ۱) بر شتی خده؛ ۲) ریز، چه ته **نگا** ۱) بهره غله کاشته؛ ۲) راهزن.

ریزه و: بر شتی خده **نگا** انتاج غله کاشته.

ریس: ۱) خوری و لوکه دی به تمشی و خدره که بادردا؛ ۲) نهستواری: (پام لمسه ریسی ملی دانا) **نگا** ۱) رسیده، رشتہ؛ ۲) قطر، ستبری.

ریس: ۱) ریس؛ ۲) پاشگری بهواتا: که ستی که ده ریسی: (تمشی ریس) **نگا**: ریس؛ ۲) پسوند به معنی ریسنده.

ری ده رکدن: بد ریگه زانین **نگا** بدل بودن راه.

ریزه و: ۱) به همه لکه دوت: (به ریزه ره وی تو شی بوم)؛ ۲) ریز وار **نگا** اتفاقی؛ ۲) ره ره.

ریزی: خدت خدت **نگا** راه راه، شیار شیار.

ریز: ۱) قد درو حورمه هت؛ ۲) به همه نشت یه که وه، سهف؛ ۳) خیز، چه و؛ ۴) خم تیک له نو سین، دیر؛ ۵) پاز؛ ۶) پاشگری بهواتا: ریز له رزندن

**نگا** ۱) احترام؛ ۲) صف، ردیف؛ ۳) شن؛ ۴) سطه؛ ۵) جزء؛ ۶) پسوند به معنی ریزنده.

ریز: ۱) سهف، بد پهنا یه که وه؛ ۲) وردیله، بچکه له **نگا** ۱) صف؛ ۲) ریز خرد.

ریزال: پارچه دی باریک وه که هدو **نگا** باریک نخ مانند.

ریزال ریزال: پارچه پارچه دی باریکه له **نگا** پاره پاره باریک.

ریزال ریزال: ریزال ریزال **نگا** پاره پاره باریک.

ریزان: ۱) به لذتی ری، شاهزاد؛ ۲) بریتی له پیاوی کارزان و عالم؛ ۳) ناوی دو گونده **نگا** ۱) راه شناس؛ ۲) کنایه از دانشمند؛ ۳) نام دو آبادی.

ریزانه: به خشن شده برانیه مری کاری چالک دا، پاداشت **نگا** انعام، پاداش.

ریزای: ورین **نگا** فر و ریزی.

ریز بیوه گرتن: بد که که به همه موان را گه یشتن **نگا** یکی یکی به همه رسیدن.

ریز بیوه گرتن: ریز بیوه گرتن **نگا** یکی یکی به همه رسیدن.

ریزک: ۱) ریوشون و قانون؛ ۲) دیره خدمتی ورد **نگا** ۱) قانون؛ ۲) سطر ریز.

ریزکردن: له ته نیشت یه کمه دانان **نگا** پهلوی هم قرار دادن.

ریزکردن: ریزکردن **نگا**: ریزکردن.

ریزکن: رسکین **نگا**: رسکین.

ریزگال: ریزال **نگا**: ریزال.

ریزگرتن: قدر گرتن **نگا** احترام گذاشت.

ریزگرتن: ریزگرتن **نگا** احترام گذاشت.

ریزلان: ۱) ریزال؛ ۲) زور ورد **نگا** ۱) نگا: ریزال؛ ۲) بسیار ریز.

ریزلانه: ۱) ریزال؛ ۲) زور ورد **نگا** ۱) نگا: ریزال؛ ۲) بسیار ریز

ریزلانته: ۱) ریزال؛ ۲) زور ورد **نگا** ۱) نگا: ریزال؛ ۲) بسیار ریز

ریزلی گرتن: ۱) قدر گرتن؛ ۲) بد همراه یه که گه یشتن: (له سر خوجونه شه بدابونه قوز پیوانه سوتانه / هدتا مردن محه بیهت یشی زده ریزی لئی ده گرم) «مه حوى» **نگا** ۱) محترم شمردن؛ ۲) یکیک به همه رسیدن.

ریزلی گرتن: ریزلی گرتن **نگا**: ریزلی گرتن.

ریزلی نان: ریزلی گرتن **نگا**: ریزلی گرتن.

ریزمان: ده ستوری زمان **نگا** دستور زبان.

ریزنای: ور اندن **نگا** فر و ریزاندن.

ریزوک: جیگمی خوی دانی مالات و نازه ل **نگا** جای نمک پاشیدن برای دام.

ریزو له: ریزال **نگا**: ریزال.

- ریقه کرن: ری کردندهو **راه باز کردن**.  
**ریقی:** ۱) جتر، روقي؛ ۲) ریخوله؛ ۳) ریبورا **۱) روباه: ۲) روده: ۳) رهگذر.**
- ریقیک: ریخله، ریخوله، رودی **روده**.
- ریقینگ: ریبورا، ریبارف **رهگذار**.
- ریق: له دهست نهرمی سیس هملاتو **نرم پژمرده**.
- ریقن: لهزو لاوازان تهواو بی هیزف **لاغر مردنی**.
- ریقنه: ۱) جیقه، ریق، ریخته؛ ۲) ریقن **۱) مدفوع پرنده، پیحال: ۲) لاغر مردنی.**
- ریقنه سپیلکه: جوری نهخوشی مدلی مالی **از بیماریهای پرندگان خانگی**.
- ریقو: ریقن **نگا: ریقن**.
- ریقوقيق: بریتی له ریقن **نگا: ریقن**.
- ریقوله: ریقن، رهقاله **نگا: ریقن**.
- ریک: ۱) ری، را؛ ۲) بدرانیه؛ ۳) زوی تهخت؛ ۴) دروس، پیکهاتو؛ ۵) ناشنایه‌تی؛ ۶) لمبار و تمرز؛ ۷) گشن، همه مو **۱) راه: ۲) برابر؛ ۳) هموار؛ ۴) درست؛ ۵) دوستی؛ ۶) منتظم و مرتب؛ ۷) همه.**
- ریکاتی: تفاوت، یدک بیون، دوستایه‌تی **اتفاق، دوستی**.
- ریکانی: ناوی هوزنکه له کوردستان **نام عشیرتی در کردستان**.
- ریکایی: ۱) ناشنایه‌تی، دوستایه‌تی؛ ۲) تهختایی زوین **۱) اتفاق، دوستی؛ ۲) همواری زمین.**
- ریکبُون: ۱) بدرانیه هاتنه‌وه؛ ۲) ناشنایه‌تی **۱) همطراز شدن؛ ۲) دوستی.**
- ریکخستن: ۱) دوشت بدیه کدا ساوین؛ ۲) دوذر لیک ثاشت کردندهوه؛ ۳) تهکوز کردن **۱) دوچیز بهم ساییدن؛ ۲) دشمنان را آشتنی دادن؛ ۳) منظم و مرتب کردن.**
- ریکردن: ۱) بهری کردن؛ ۲) ریدان بون **رویشن: (ریسم که دهروم)** **۱) منگوله.**
- روانه کردن: ۱) تهخت کردنی زوی؛ ۲) تهکوز کردن **۱) هموار کردن**.
- ریک کوشین: به تهوزم زور بون **همه مولای کمی یان شتی هینان** **۱) درهم فشردن.**
- ریک کهفتون: پیکهاتن **اتفاق، سازش.**
- ریک کدوتون: پیکهاتن **اتفاق، سازش.**
- ریکو: ریش دریزاف **ریش بلند.**
- ریکوپیک: له بارو ته کوز **مرتب، منظم.**
- ری کوُرک: ریگه بدک که هدت سمر نات **با بن** بست.
- ریکوک: ریچکه، باریکه **راه کم عرض.**
- ریکه: ۱) جیره؛ ۲) سیره‌ی ددان **۱) صدای نوک قلم؛ ۲) صدای دندان بهم ساییدن.**
- ریک هاتن: ۱) گرزیوں و ترنجان: (نموده سیه بیست ریک هات)؛ ۲) جتی بدجتی بون: (کا، س هات) **۱) درهم شدن، بروز**.
- ریش: ره، زدین، زندین، نه زدین **موی زنخ، ریش.**
- ریش: ۱) بریندار؛ ۲) برین **۱) زخمی؛ ۲) زخم.**
- ریشا: کوانی حستدم، دومه لی پیس **دمل خطرناک.**
- ریشال: بزرگور، پارچه‌ی باریک له قوماش، ریزال **نگا: ریزال، پاره‌های باریک از قماش.**
- ریشالوک: تدرخون، یه کیکه له سوزه‌جات **گیاه ترخون.**
- ریشالله: ریشال، بزرگور **نگا: ریزال، ریشال.**
- ریشانده‌ر: ۱) کدستی که پیاو شاره‌زای ری ده کا؛ ۲) نیشانه‌ی ریگه بون **شاره‌زایی** **۱) رهمنون؛ ۲) علامت راهنمای.**
- ریش بایا: جوری تری **نوعی انگور.**
- ریش بایا: ریش بایا **نگا: ریش بایا.**
- ریش پان: زندین زل **ریش پهن.**
- ریش خمن: گالته پی کردن، پی پیکه‌نین **ریش خمن.**
- ریشدار: بدرین، دین دار **ریش.**
- ریش سپی: ریسی **ریش سپید.**
- ریشو: بادر اوی همه‌لوه شاوی که ناره‌ی پارچه **شنگله، منگوله.**
- ریشوک: ریشو **منگوله.**
- ریشول: سیر و رهشوله، گاوانتی **پرنده سار.**
- ریشوله: ۱) ریشول؛ ۲) گلیکی گرموله کراوی سیی زه نگه ژنان خوی **پی ده شون** **۱) سار؛ ۲) خاک رو شوره.**
- ریشوه: ۱) ریشوه؛ ۲) رشفه **۱) منگوله؛ ۲) رشوه.**
- ریشه: ۱) زهگی دارو گی؛ ۲) ریشو **۱) ریشه، بین بیاتات؛ ۲) منگوله.**
- ریشی: ریشو **منگوله.**
- ریغ: خیز، زیخ **شن.**
- ریف: قاش، پارچه‌یهک له میوه‌ی بیستان **قاج.**
- ریف: روی، توکه برف **موی زهار.**
- ریفاس: نیرتکی باسکلاو **ریواس.**
- ریشون: پیس، چلکن، گهمارف **کیف.**
- ریفنگ: ریبورا **رهرو.**
- ریفنگی: ریبورا **رهرو.**
- ریفسوک: شده تریلکه، جوری زه رگه تهی دریزوکه به هدنگوینی هدیه **نوعی زنبور عسل زرد و حشی.**
- ریفه برن: جتی بهجتی کردن **اداره کردن.**

ریش.

ریتامه: بمنامه، پدیره و فبرنامه.

رینچ: ۱) شوین، ناسهوار؛ ۲) رونچ؛ ۳) کرمی گیاپر [۱] اتر، رد؛ ۴) آزار، رنج؛ ۵) کرمی است آفت گوسفند و بز.

رینچیده: رُنچیده ر [نگا]: رُنچیده.

رینچه بهز: رُنچیده ر [نگا]: رُنچیده.

رینک: لهجه رو لاواز لاغر مردنی.

رینکه: لیک تویله بُون و وستان تجمع کردن و نرفتن.

رینکدان: رینک [نگا]: رینکه.

رینگ: ۱) زنگ؛ ۲) خوری که بددهست له پیسته‌ی ده رننهوه [۱] نگا؛ ۳) پشمی که از بوسن چینند.

رینگال: ۱) رِنگال، زنگ؛ ۲) شرول، جل شر [۱] نگا: زنگ؛ ۳) زنده‌پوش.

رینگانهوه: ۱) شیره‌دانه‌های دوشاد؛ ۲) ره‌واق؛ ۳) قسمی بین تمام [۱]

۱) شیره پس دادن؛ ۲) شهد؛ ۳) دراجی، زارخانی.

رینگول: بزگون، تیتوں [۱] وصله‌پاره.

رینگه: بوله‌بول، پرتپرت غرونده.

رینگه‌رینگ: رینگه‌ی زور غرونده زیاد.

رینما: دی‌شانده‌ر [۱] رهمنا، رهمنون.

رینتوس: ده‌ستوری نوین، نیملا [۱] املاء.

ری‌توین: ری‌شانده‌ر [۱] راهنمای.

ریو: ۱) روی، توکده‌در، موی بدرگده؛ ۲) تله‌کدو فیل [۱] موی زهار؛ ۳) حیله.

ریوار: ریبار، ریوار، ریفنگ، ریفینگ رهگذار.

ریواز: ریاز راه عموم.

ریواس: نیرتکی باسکلاؤ ریواس.

ریواسی: مام‌ریواس، گیایه‌کی بالا بلندی ترشه دزی کرمی ناویگه [۱]

گیاهی است داروی ضد کرم.

ریوان: ناگاداری ریکه راه‌بان.

ریواو: ریواس ریواس.

ریوبان: ریکه‌بان گذرگاه عمومی.

ریوبار: ریبور رهگذار.

ری‌وجن: ناوه‌زیستن، له‌بار معقول، عقل پسند.

ریورا: ۱) هدر گورج له ریگه‌وه؛ ۲) راسته‌ر [۱] فوراً، از راه رسیده؛ ۳) به خط مستقیم.

ریوراست: ریورا [۱] نگا: ریورا.

ری‌وساندن: تیر او کردن سیراب کردن.

ریوشوین: ۱) باوی ناو کومدل؛ ۲) ده‌ستوری کارف [۱] عادات، تقالید؛ ۳) طرح.

ریون: زیحان ریحان.

ریوه: گای بهله ک [۱] گاو ابلق.

ریوه‌ریو: ۱) پرتپرت؛ ۲) زورگوتی بین تمام [۱] غرونده؛ ۳) زارخانی.

۱) نازاختی در قیافه کسی؛ ۲) درست شدن کار.

ریک‌هاوردن: پیک‌هاتنی کار جی به جنی کردن درست کردن، فراهم آوردن، انجام دادن.

ریکه‌وت: بهده‌لکه‌وت اتفاقی.

ریکه‌تون: ۱) کهونه‌ری بُونه‌فر؛ ۲) ریک کهوتون؛ ۳) پیک‌هاتنی کار؛

۴) رازنان، دواکه‌تون به‌غار [۱] راهی شدن؛ ۵) توافق کردن؛ ۶) درست شدن کار؛ ۷) دنبال کردن بهدو.

ریکه‌تو: ۱) ریکه‌وت؛ ۲) بهزی کهوتون؛ ۳) پیکه‌تانک [۱] اتفاقی؛ ۴) راه افتاده؛ ۵) درست شده.

ریکی: ۱) بدرانسری؛ ۲) دوستایه‌تی؛ ۳) تهختایی [۱] برابری؛ ۴) دوستی؛ ۵) همواری.

ریگ: تو زنکی به‌بریقه‌ید بُونه‌کهف له‌قاقدزمزین [۱] گردی است خشک کن.

ریگا: ری، را، ریک راه.

ریگاوبان: ری‌وبان راه عمومی.

ریگاکردن: ۱) ریگادان بُونه‌شتن؛ ۲) ری دروست کردن [۱] راه دادن؛ ۳) راه‌سازی.

ریگر: ریبر، پیاوخراب، چهته، گوران، راپر راه‌ازهن.

ریگرتن: ۱) ریبری، چه‌تندی؛ ۲) بُونه‌له‌میدر له سدر ری [۱] ره‌زن؛ ۳) مانع سر راه شدن.

ریگورین: بریتی له واژه‌هان له بر وای خوی [۱] کنایه از تغیر میردادن در مرام.

ریگه: ۱) جیره‌ی قدیم؛ ۲) سرمه‌ی دادان [۱] صدای نوک قلم برگاغذ؛ ۳) صدای بهم ساییدن دندانها.

ریگه: ۱) ری، را، ریک؛ ۲) بریتی له دوز ره‌روشت [۱] راه؛ ۳) کنایه از مرام.

ریگه‌خستن: خسته‌سده‌ری، ره‌وانه کردن راه انداختن.

ریگه‌وبان: ری‌وبان، ریگاوبان راه عمومی.

ریگیر: ریگر راه‌ازهن.

ریل: زاله، لورک، رولک، رول خر زهره.

ریل: ۱) چندگمل، دارستان، لیر، لیره‌وار؛ ۲) ثاونگ، شهونم [۱] جنگل؛ ۳) شبمن.

ری‌لادان: ریگورین انجراف از راه.

ریلاس: روداما لیاگ پررو، گستاخ.

ری‌له‌بر چون: بدخوشی و تاسوده‌بی سده‌فر کردن آسوده سفر کردن.

ریله‌خو: روحله، ریخوله، رودی، ریخدلو، ریخه‌لوكه، ریخه‌لوك، روفی [۱] روده.

ریلی: ۱) میوه‌و بدری دارستان، بهری لیره‌وار؛ ۲) گیوز، گویز [۱] میوه جنگل؛ ۳) زالزالک.

رین: ریان ریدن.

رین: ۱) ران، میگمل، گاگمل؛ ۲) نوردین، ریدین، ریش [۱] رمه، گلد؛ ۳)

ریوی کرن: ۱) رُزاندن؛ ۲) بهری کردن **f** ۱) ریختن؛ ۲) راهی کردن.

ریوینگ: ۱) ران، میگهل؛ ۲) ریوارف **f** ۱) گله، رمه؛ ۲) رهگذار.

ریه: رَدِین، ریش **f** ریش.

ریهتن: ۱) رُزاندن؛ ۲) رُزان **f** ۱) ریزاندن؛ ۲) ریختن.

ریهن: ران، میگهل، رین **f** رمه.

ریههف: هاوال، هاودهم **f** همدم، رفیق.

ریوهل: زهرده لهی لاواز **f** لاخر زردنگ مردنی.

ریوهله: ریوهل **f** نگا: ریوهل.

ریوهن: باسکلاو، کلاوبن، بنی ریواس **f** راوند، بیخ ریواس.

ریوی: روُقی، ریقی **f** روباء.

ریسوی: ۱) رَدِین، نهردین؛ ۲) ریقی، روُقی؛ ۳) ریوارف **f** ۱) ریش؛

روباء: ۲) رهگذار.



زاتوره: توْرَه مه ف نوه و نبیره.

زاتهنه: زدِینی که رف عرعر کشیدن.

زاتیک: جیزِنیکی هرمد نیانه ف از اعیاد ارمنیان.

زاتیل: نوه چرک، نوه و نتیجه ف نوه و نبیره.

زاج: ۱) کاکولی منال؛ ۲) زاخ ف ۱) موی پیشانی بچه؛ ۲) زاج.

زاجلانه‌ی: زانی زن له منال بوندا ف درد زایمان.

زاجلانی: هدهول زانی زن له سمه رو بهندی زارو هاویدنداد ف اولین در زایمان.

زاج و په‌رچم: کاکول و موی ناچوانی منال ف کاکل و موی پیشانی بچه.

زاخ: ۱) کوُل، کوبل، ثاغه‌لی ناو کیبو؛ ۲) شدب، زاج؛ ۳) گاشه برد؛

۴) دنه، هانه؛ ۵) موهری تیخی خنجره و شمشیر؛ ۶) خدت، هیل

۷) زاغه؛ ۲) زاج؛ ۳) صخره؛ ۴) تحریک، تشجیع؛ ۵) پرنده؛ ۶)

خط.

زاخان: بهرد لانی روز چه تون ف سگلاخ صعب العبور.

زاخاو: تاواوی زاخ که بو قایم کردنده وی شتی لهق به کار ده هینری ف

زکاب.

زاخاودان: ۱) قایم کردن به زاخ؛ ۲) بریتی له تخت کردنی کهیف:

(زاخاوی میشکم دا) ۱) پیوند دادن با زکاب؛ ۲) کنایه از خوش

گذشت.

زاخاودانه‌وه: زاخاودان ف نگا: زاخاودان.

زاخدار: ۱) تیخی جه و هردار؛ ۲) بریتی له مرؤی بدحونه رف ۱) تیغ

جوهردار؛ ۲) کنایه از هنرمند.

زاخر: ۱) سدره بیری بهرد اوی؛ ۲) کوُل، ثاغه‌لی له کیبودا براوف

۱) نشیب سنگلاخی؛ ۲) زاغه.

زاخو: ناوی مهله ندو شاریکه له کورستان ف نام منطقه و شهری در

کردستان.

زاخو: رهول ف نگا: رهول.

ز: ۱) له، جه، ز؛ ۲) پیتی بادانوه ف ۱) از؛ ۲) حرف عطف.

زا: ۱) فرزند: (کوره زا، ناموزا)؛ ۲) بیچوی مهرو بزن: (زاوماک تیکدل

کراوه)؛ ۳) زان، منال بون: (له زگ وزا کمدونه)؛ ۴) منالی بو، بیچوی

بو: (مسهه که زا به رخیکی بو)؛ ۵) تازه بدنبیها هو: (تمو به رخه دونی

زا)؛ ۶) که وايه، ده سا: (زا وره)؛ ۷) نوبه له قوماردا؛ ۸) بشک،

زوها، زوا ف ۱) فرزند؛ ۲) بچه گوسفند و بزن؛ ۳) زایش؛ ۴) زاد، زاید؛

۵) تازه بدنبی آمده؛ ۶) پس، حالا که اینطور است؛ ۷) نوبت در قمار؛

۸) خشک.

زاب: سه کو، دکه ف سکو.

زابت: نه فسر ف درجه دار، افسر.

زابرن: بردنده قومار ف برد در قمار.

زابلوق: روحانی نهستور ف روده کلفت.

زابوت: زابت، خاوهن پله له سوپادا، نه فسر ف افسر.

زابوق: سمرانگویلک، گوْفک ف جای ریختن سرگین.

زابوق: تاودر، دادر اوی لاقاواف ادره مسیل باران.

زابه‌ند: ده فتمری ناونوسینی تازه زاوون ف دفتر موالید.

زاب: ۱) لکی چوم، لق له چدم؛ ۲) چهودی بان و لوُس و ناسک که منال

گمهه پی ده کهن، سواب ف ۱) نهر فرعی؛ ۲) شن صاف و نازک که بازیچه کودکان است.

زابان: گممه به زاب، سوابین ف بازی با «زاب».

زابین: زابان ف بازی با «زاب».

زات: ۱) هه بون، هه یه‌تی: (به زاتی خودا)؛ ۲) ویران، نهترسان: (زات

ناکم بچم) ۱) وجود، ذات؛ ۲) شجاعت، جرأت.

زات بردن: ترساندن ف ترساندن.

زات چون: تمواو ترسان، توفیق له ترسان ف زهره ترک شدن، وحش

کردن.

زاتدار: بهزات، تازه، نه ترس ف متهور، شجاع.

زات کردن: ویران، نه ترسان ف اقدام، ترسیدن.

زارزار: لاسار، بی‌داغر، گوئی نمده‌ر لجوچ.  
زارزارک: دهمه‌لاسکه ادا درآوردن.

زارش: تیدانه و ستاره دهن لق.  
زارقه: ۱) دهم‌لاسکه؛ ۲) زمان دهربینان بو گالته بی‌کردن ۱) ادای کسی را درآوردن؛ ۲) زبان به تمسخر درآوردن.

زارک: ده‌می همشوشت جگه له جانه‌وهره: (زارکی) مدهشکه، زارکی نهشکموت ۱) دهانه.

زارگا: بدراگده، جیگهی توکه بدر لی روان ۱) رویشگاه موی زهار.  
زارگون: ستران، گورانی، قام، لاوک ۱) ترانه، آواز.

زارنه‌رم: زمان لوس، دهم‌تازه ۱) چرب زبان.

زارو: ۱) کرمیکه بو خوبی پیس له لعش مژین ده کار ده هینزی، زهرو، زیلو؛ ۲) زارو، منال ۱) زالو؛ ۲) کودک، بجه.

زارو: ۱) فرزند؛ ۲) منالی چکوله ۱) فرزند؛ ۲) کودک.

زاروتی: روزگاری منالی، زاروکی ۱) دوران کودکی.

زاروزیچ: رن و منال، خیزان به گشتنی ۱) خانواده.

زاروک: زارو ۱) نگا: زارو.

زاروکی: زاروتی، روزگاری منالی ۱) دوران کودکی.

زاروله: زارو ۱) نگا: زارو.

زاره: ۱) گمنه کوتا؛ ۲) زاراو، کیسمی زردادی لای چدرگ؛ ۳) موی بدراگده، زار ۱) گندم نیم کو بیده؛ ۲) زهره؛ ۳) موی زهار.

زاره‌ترهک: بریتی له زورترساو، توقيقو له ترسان ۱) زهره‌ترک.

زاره‌چون: زاره‌ترهک ۱) زهره‌ترک.

زاره‌زار: دنگی گریان بی‌برانده، زوره زور ۱) صدای گریه متصل،

زاره‌زار.

زاره‌گا: ۱) جیگهی روانی توکه بدر، زارگا؛ ۲) گولیکه ۱) رویشگاه موی زهار؛ ۲) گل میمون.

زاره‌مبین: ده‌مبین، زاربین ۱) دهانه‌بند.

زاره‌وانه: توپله پدره زان دار که ده ده‌می ده‌فری راهه کمن ۱) گلوله و مله یا چوب که دهانه‌بند می‌شود.

زاری: ۱) گریان و شیوه‌ن: ۲) زاروله، منال ۱) شیون؛ ۲) کودک، بجه.

زاریان: شین و شهپورکدن، گریانی تازیه‌مانی ۱) شیون کردن.

زاربین: گریانی بدهه نگی به رزف ۱) گر به با صدای بلند.

زار: ۱) نامراري زئداري موسيقى، ساز؛ ۲) نمه ۱) ساز موسيقى؛ ۲) نوه.

زارا: ۱) مهله‌نديکه له کورستان؛ ۲) شیوه تاخافتنيکي تزیک به پهله‌وي؛ ۳) نمه و نهاده ۱) منطقه‌اي در کرستان؛ ۲) یکی از لهجه‌های کردي؛ ۴) وه و نبیره.

زاراکی: تاخافت، شیوه زارا ۱) تکلم به شیوه «زارا».

زارغ: خه‌تی خدمت‌کیسان، خه‌تی دریز بو نیوانی مه‌بdest، گیز ۱) خط افقی و عمودی در خط‌کشی.

زارغور: زاخور، زاخیر ۱) تشیب سنگلاхи.

زارغور: خدمت‌کیش، نامراري خدمت‌دان ۱) خط‌کش.

زاخور: ۱) بدرده‌لانی رژو بلند؛ ۲) نهشکموت له کيفدا ۱) صخره؛ ۲) غار.

زاخوران: ۱) هوزیکه له کورستان؛ ۲) تالان و بروز (زاخوران باخورانه) ۱) عشيرتی در کرستان؛ ۲) غارت و چهاول.

زاخوري: پارچه‌يده کي له ناوریشم زنان دهیکده له یچک ۱) پارچه ابریشمی.

زاخون: ناخله‌لمه‌مری له کیو دابراو، کویل، کوبل، زاخ ۱) زاغه.

زاخه: زاخون ۱) زاغه.

زاخی: قشقاله، قله باچکه ۱) زاغه.

زاخیز: زاخر ۱) نگا: زاخ.

زاد: ۱) توپشو؛ ۲) ده خل و نان؛ ۳) منال په‌یاپون: (زادو وله‌دیان زوره)

۱) توشه؛ ۲) غله و نان؛ ۳) تولید بچه.

زاددان: توپشودان ۱) توشمندان.

زادووه‌لدد: کوروکچ زیادبیون ۱) تولید و توالد.

زادووه‌لنه: زادووه‌لند ۱) تولید و توالد.

زاده: فرزند، بیچوی بنیاده: (نه‌جیب‌زاده) ۱) فرزند.

زاده کان: فرزندان ۱) فرزندان.

زار: ۱) منال؛ ۲) ده، ده؛ ۳) ده‌رمانی جانه‌وهره‌کوز، زهه؛ ۴) کزو

لاواز؛ ۵) پریشان و لی قوم‌ساو؛ ۶) دنگی گریان؛ ۷) موره‌ی

نهخته‌نهرد؛ ۸) پاشگری بهواتا: جیگه، جار؛ ۹) شیوه‌ی زمان: (زاری کرمانجی)؛ ۱۰) توکه‌بهر؛ ۱۱) چیندره: (زهه و زار)؛ ۱۲) زارو ۱) کودک؛ ۲) دهان؛ ۳) سم؛ ۴) لاغر؛ ۵) پریشان حال؛ ۶) صدای گریه؛ ۷) مهره نرد؛ ۸) پسوند به معنی جای؛ ۹) لهجه؛ ۱۰) موی زهار؛ ۱۱) زراعت؛ ۱۲) زهره، ترس.

زارا: ۱) ناوه بون؛ ۲) کهو، زهه؛ ۳) ناوی شاریکه له کورستان

۱) نام زنانه؛ ۲) کیک؛ ۳) نام شهری در کرستان.

زاراخ: زاره‌وانه، ده‌مبین ۱) نگا: زاره‌وانه.

زارانج: کهو، زهه ۱) کیک.

زارانز: زهه، زارانج، کهو ۱) کیک.

زاراو: ۱) ده‌رمانی تراوی جانه‌وهره‌کوز؛ ۲) میز، میز، گمیر؛ ۳) شیوه‌ی ناخافت، ۱) ده‌راوی ده؛ ۲) سم آبکی، زهرابه؛ ۲) شاش، ادرا؛ ۳) لهجه ویزه؛ ۴) شیوه سخن گفتن.

زاراوه: ۱) شیوه‌ی تایبه‌تی ناخافت؛ ۲) ده‌راوی ده، زاراو ۱) لهجه ویزه؛ ۲) شیوه بیان.

زاریهست: ۱) ده‌میهست؛ ۲) ده‌مبین ۱) دهان بند؛ ۲) دهانه‌بند.

زاریبین: ده‌مبین، زاربین ۱) دهانه‌بند.

زاریبینک: ۱) زاربین؛ ۲) زاربینه ۱) دهانه‌بند؛ ۲) پوزه‌بند.

زارخوش: ۱) ده‌خوش، تافه‌رین بو گوتهت؛ ۲) دهه و کاویز خوش ۱) آفرین بره گفخارت؛ ۲) شیرین زیان.

زارخده: خه‌نده‌ی قال، که‌نین له ناره‌حده‌تیان ۱) خنده تلخ، زهرخند.

زارخده: زارخن ۱) خنده تلخ، زهرخند.

زاردراؤ: ده دراو، ده شر ۱) دهانه‌لق.

زاك: ۱) لدتكه دهنکه قهیسی که منال کایهی پن ده کنه؛ ۲) ههول دوشراو له زاو، زمک، فرچك؛ ۳) قیرهه منال؛ ۱) نیم هسته زرداو که بازچه بچهها است؛ ۲) آغوز؛ ۳) جمع بچه.

زاكوزوك: زاق وزروق **ه**مهمه و جنجال بچهها.

زاكوزيك: زاق وزروق **ه**مهمه و جنجال بچهها.

زاكون: ياساو قانون: (تاغایهه کي يه زاكون بو کدس نهی ده ویرا له رئي لادا) **ق**انون قاطع.

زاكه: جيوه جيوی به چكمه مهمل **ج**يمك **ج**يک جوجه.

زاك: ۱) لدایك بوگ؛ ۲) منال بون؛ ۳) زوك، ههول دوشراو له زاو؛ ۴) شهب، زاخ **ف** ۱) زاده؛ ۲) زادن؛ ۳) آغوز؛ ۴) زاج.

زاكروز: ۱) زنجيره چيایهه که کوردستاند؛ ۲) ناوه بو پیاوان **ف** ۱) سلسه جبال زاگرس؛ ۲) نام مردانه.

زاكروز: زاگروز **ن**گا: زاگروز.

زاكروز: پهیاغ، توخماخ **چ**و بdest کلفت، چماق.

زاكه: ۱) جيگهه له دایك بون؛ ۲) لدایك بوه؛ ۳) بيچوي ديوه؛ ۴) گهمهه کي منالانه؛ ۵) مندادان **ف** ۱) زادگاه؛ ۲) از مادر زايده است؛ ۳) بچه آورده است؛ ۴) يکي از بازيهای بچهها؛ ۵) زهدان.

زال: ۱) سرکه وتو به سدر مهده است دايان به سدر دومندا؛ ۲) زيل؛ (زيل و زال؛ ۳) ناوه بو پیاوان **ف** ۱) چيره؛ ۲) آشغال؛ ۳) اسم مردانه.

زال بون: سرکه وتن به سدر کاري سه ختاف **چ**يره شدن.

زالم: دهست دريزکه بو مافي رهواي خدلك **ستمگر**، ظالم.

زالمايهتى: زالمهتى **ظ**لم.

زالمكى: ناوهوا کاري **ظ**لم.

زالمهتى: زالمايهتى **ظ**لم.

زالمهى: زالم **ظ**الم.

زالمينى: زالمايهتى **ظ**لم.

زالله: يبونه ندي له زنجير **ن**تاجير پاي بند.

زاللو: كيسه زرداو، زاره **ز**هره.

زاللو: زارو، كرمي خوين مژ **زاللو**.

زالله: زارو **زاللو**.

زالله: ۱) دادو هاوار له دهست کهستي، گلموداد؛ (همو کدس له دهستي به زالله)؛ ۲) كيسه زرداو، زاره، زارو **ف** ۱) داد و گله؛ ۲) زهره.

زاللى: زارو، زدو زاللو، زاللى **فال** زاللو.

زاللى: ۱) دهست رویشنن، سرکه وتویی؛ ۲) زارو **ف** ۱) چيرگى؛ ۲) زالو.

زام: ۱) برین، ريش؛ ۲) منالم بون؛ ۳) له دایك بون **ف** ۱) زخم؛ ۲) بچه

آوردم؛ ۳) از مادر زادم.

زاما: زافا **ف** داماد.

زamar: ۱) بریندار؛ ۲) مندادان **ف** ۱) زخسي؛ ۲) زهدان.

زامارکهفتون: مندادان ورگزان **ف** زهدان از جای در رفتن.

زاماپی: زاوایهتى **ف** دامادی.

زاف: پر، زور، گهليک، زه حف، زياد، زنده **ف** بسيار.

زاف بيايش: زاف بون **ف** زياد شدن.

زافت: نه فسدر **ف** درجه دار، افسر ارتش.

زافر: زورتر، پر **ف** بیشتر.

زاف راتايي: زور کدم بونه و بسيار کم شدن.

زافران: بهري گيابه که زه نگ رزد بو ده رمان و پلاو به کار دنت **ف** زعفران.

زافرانی: به ره نگی زافران **ف** زعفرانی رنگ.

زافراف: فره فره، زور زياد **ف** بسيار زياد.

زاف کهردش: زياد کردن، زنده کرن **ف** زياد کردن.

زاف نمهند: کدم کرد، زور نهمان **ف** اندک شدن.

زافران: ۱) زافران؛ ۲) ناوي گونديکه **ف** ۱) زعفران؛ ۲) نام دهی است.

زافرانی: زافرانی **ف** زعفرانی رنگ.

زافهه: فره بی، زیادی، زنده بی **ف** بسیاری، زیاده.

زافي: زافه **ف** بسیاری، زیاده.

زافير: زافر، زورتر، زنده تر **ف** بیشتر.

زاف: ۱) نهستهه يه کي گهريده يه؛ ۲) زور، فره **ف** ۱) ستاره عطارد؛ ۲) زياد.

زافا: ۱) ميردي کچ يان خوشك؛ ۲) تازه ميرد **ف** ۱) شوهر دختر يا خواهر؛ ۲) داماد.

زاقابنهند: نهو شوهی له مالي باوکي بوکدا ده زي **ف** داماد سرخانه.

زاقاني: شهوي چونی زاوا بولای بوک **ف** شب زفاف.

زاقدان: منالدان **ف** زهدان، رحم.

زاق: ۱) زات، ویران؛ ۲) زاره، كيسه زراو **ف** ۱) يار؛ ۲) زهره.

زاقراتاني: زاقراتاني، زياده له کدمي دان **ف** نگا: زاقراتاني.

زاقزاف: زور زياد، فره فره **ف** بسیار زياد.

زاق نیمهند: زوری نهاد، له که مايهتی دا **ف** اندک شدن.

زاق وزيق: زارونچ **ف** نگا: زارونچ.

زاق وزيق: زارونچ **ف** نگا: زارونچ.

زاقهه: زافي، زه حفي، فره بی **ف** زيادي.

زاقه: زافي، زه حفي، فره بی **ف** زيادي.

زاقبزير: زني رازى له گانى ميرد **ف** زن خوشند از جماع شوهر.

زاق: ۱) قله زده شه؛ ۲) ده نگی قله زده شه؛ ۳) ده زير بيو؛ ۴) کده، شيني، کال؛ ۵) ده نگی تيزى منال؛ ۶) توقين له ترسان **ف** ۱) غراب، زاغ؛ ۲) صدای غراب؛ ۳) برجسته؛ ۴) آبي روشن؛ ۵) جمع بچه؛ ۶) زهره ترك شدن.

زاق وزروق: چه قو همراه منال **ف** همهه و جنجال بچهها.

زاق وزروق: زاق وزروق **ه**مهمه و جنجال بچهها.

زاق وزيق: زاق وزروق **ه**مهمه و جنجال بچهها.

زاقه: ۱) ده نگی تيزى منال، زاق؛ ۲) ده نگی گريانى منال **ف** ۱) جيغ کشیدن بچه؛ ۲) صدای گريهه بچه.

- زانقوله: زانقله **تسلیک**.
- زانقی: نوسه کی، کهرسته لی لکاندن **چسب**.
- زانلک: زوانه چکوله، تلنگه **زبان** کوچک.
- زانکو: جی کوبونه وی زانایان **مجمع** دانشمندان.
- زانگه: جیگهی منال بون **زایشگاه**.
- زانو: نایشکه **خم شده** لوله بخاری، زانوی.
- زانو: نهزو، زرانی **زانو**.
- زانه خرو: سه گیان ملاتیک که زیان به هاوایان ده گدیدنی **سگ** یا دام زیان رسان.
- زانه قان: پسپور، له کار زان **کارآمد**.
- زانه وه: ۱) ناوده رچون له وشکانی: (نهندوره کمان زاووه وه): ۲) تاوله کویره کانی هد لقولینه وه: (کویره کانی ده زینه وه): ۳) تراوش آب از خشکی: ۴) چوشیدن چشم زاینده.
- زانه یش: پی زانین، تاگدار بون **آگاهی** یافتن.
- زانی: ۱) تانیشکه: ۲) تی گدیشت: ۳) زانی، نهزو: ۴) تارام، هین: ۵) تواشاکه: ۶) ناشی، ناییت: ۷) ده زانی: ۸) زانیوته **خم شده** لوله: ۹) فهمید: ۱۰) زانو: ۱۱) آرام: ۱۲) نگاه کن: ۱۳) نمی شود: ۱۴) می دانی: ۱۵) دانسته ای.
- زانیاری: دانا، زانا **عالیم**.
- زانیاری: زانست **علم**.
- زانیایش: پی زانین، تاگدار بون **آگاهی** یافتن.
- زانیم: ۱) تی گدیشت: ۲) نهزون **فهیمیدم**, دانستم: ۲) زانیم.
- زانین گه: بهشیکی تایه تی له زانستگه **کالج**.
- زاو: ۱) میوینه که به چکه هی بوه: ۲) لدایک بوگ **۱) زاییده: ۲) متولد شده.**
- زاوا: **زاف داماد**.
- زاوابهندی: زافابهندی **نگا: زافابهندی**.
- زاور: ۱) تاقه ت، زافر، زراو، ویران: ۲) منال، بیچو **۱) یارا، زهره: ۲) بچه.**
- زاواران: میوینه له دمی منال بون دا، زیستان **در حال زیمان، زانو.**
- زاورجن: ۱) زاره چون: ۲) بیچورم درن **۱) زهره ترک شدن: ۲) بچه مردن.**
- زاوزو: بیچو بهدنیا هینانی نور **موالید زیاد.**
- زاوزو: زاوزو **مولید زیاد.**
- زاوزوه: زاوزو **موالید زیاد.**
- زاوزی: زاوزو **موالید زیاد.**
- زاوق: جیوه **جیوه.**
- زاوله: زارو، زاروک **کودک، بچه.**
- زاوما: مزو بدرخ و بزن و کاریله هی تیکلا **بره و بزغاله همراه مادران.**
- زاوماک: زاوما **نگا: زاوما.**
- زاوه: ۱) نهسته بده که: ۲) منالی بوه: ۲) له دایک بوه **۱) تیر، عطارد:**
- زامت: چلکی برین، کیم، هدوافزاریم، چرک زخم.
- زامدار: بریندار **زخمی.**
- زامروت: بر دیکی که سکی بدتر خه **زمرد.**
- زامروتی: بر دیکی زامروت **زمردی.**
- زامرسون: گیا به کی بون خوشمه و بو بینی دوکه له کمی ده بسویین **گیاهی است که مصرف بخور دارد، گیاه من.**
- زامق: چه سب، کهرسته لکاندن **چسب.**
- زامق کردده: چه سپتیرا او لکتیدریاگ **چسبانیده شده.**
- زامقی: لکین، پیوه نو سین **چسبناک.**
- زامن: دهسته بدر **ضامن، کفیل.**
- زامه: ۱) زامت: ۲) پیچ، کدم، هندک: ۳) نهرکی گران، زه حمدت: ۴) ده ردی ثه وین **۱) چرک زخم: ۲) اندک: ۳) مشقت: ۴) رنج عاشقی.**
- زان: ۱) منال هینان، بیچودین: ۲) لدایک بون: ۳) پاشگری یهواتا:
- تاگدار: (پیاویکی نور زان بو، سیاست زانه): ۴) زهره: (تم سه گه زانه خرویه): ۵) زوان **۱) زانی: ۲) زادن از مادر: ۳) پسوند به معنی داننده: ۴) زیان: ۵) زبان.**
- زان: ۱) دانا، هشت زان: ۲) تاگدار **۱) دانا: ۲) آگاه.**
- زاناف: له بیچمدا نهواوه کو یه کتر **شبیه.**
- زانام: ۱) تی گه یشتم: ۲) خه بدم ورگرت، زانیم: ۳) تاگدارم **۱) فهمیدم: ۲) خبر یافتمن: ۳) دانا هستم.**
- زاناندن: تی گدیاندن **فهمانیدن.**
- زاناهی: دانایی، تاگداری **دانایی.**
- زانایش: زانست، تاگداری، لئی زانین **دانش.**
- زانایوخ: نور زانا، فریدزان **علامه.**
- زانایوه: فره زانی، مدعانی، بون ده لین **دانشمندی.**
- زانایهنه: زاناهی **دانش.**
- زانایی: زاناهی **دانایی.**
- زاند: منال هینان، زارو بدبایون **زانیدن.**
- زاندور: نهشکوتی سه هو لخانه **یخچال طبیعی.**
- زانده گونایش: لاله ده ته، تور **الکن.**
- زانس: زاناهی، زانایی **دانایی، علم.**
- زانست: ۱) زانایی، عیلم: ۲) تی گدیشت **۱) علم: ۲) فهمید.**
- زانستان: فیر گهی بهرز **آموزشگاه عالی.**
- زانستگا: جیگهی خویندنی بهرز **دانشگاه.**
- زانستگه: زانستگا **دانشگاه.**
- زانستم: تی گه یشتم **دانستم.**
- زانستی: ۱) زانایی: ۲) تی گدیشتی **۱) علمی: ۲) فهمیدی.**
- زانق: چه سب، زامق **چسب.**
- زانق کردش: زامق که رده **چسبانیده شده.**
- زانقله: زه نگه ته، تلیسک **تسلیک.**

زبلچی: کهستی که زبل فری دهد **[آشغالی]**.

زبلدان: جیگهی لئی رشنین یان تئی رشننی زبل **[آشغالدانی]**.

زبل ریت: زبلچی **[آشغالی]**.

زبلگه: جیگهی زبل لئی رژن **[ازباله دان]**.

زبو: سوکله ناوی زبیر، ناوی پیاوانه **[مخفف زبیر، اسم مردانه]**.

زیه: سوکله ناوی زبید، ناوی زنانه **[مخفف زبیده، اسم زنانه]**.

زیئی: زبد **[نگا: زبه]**.

زبیل: پیسایی و بروپوشی که له مال وده دندنی، زبل **[آشغال]**.

زپ: تزه **[مالام]**.

زبرک: زبیکه **[جوش پوست]**.

زبرکه: کوانی زور و دیله له سدر پیست، زبیکه **[جوش پوست]**.

زپک: زبر که **[جوش پوست]**.

زپهز: له سرپهز، لای پیش یان دوابی ریز **[اول یا آخر صفحه]**.

زت: (۱) راست، بین خواری و لاری، زهپ: (۲) باونخوش. له پیش له کارو

کایدا: (۳) دز: (۴) گمهده که به ورده بدرد نه کری: (۵) روت و قوت **[۱]**

راست برخاسته: (۲) بالادست: (۳) ضد: (۴) نوعی بازی با شن: (۵)

لخت و عربان.

زت کمردش: روئی کرد و هرچی بوی بردى **[هرچه داشت برد]**.

زتم: داخستنی ده رگا و پنهجه و... **[بستن در و پنجه و...]**

زتمی: داخراو به ستارو **[بسته، مقابل باز]**.

زج: دز **[ضد]**.

زج: جانوه ریکه به تازه لهوه ده نویسی ره نگی سوره، قورنو **[جانوری**

که به دام می چسبید.

زخ: رهم، قوم، ره مل **[شن و ماسه]**.

زخت: نه قیزه **[سیخونک]**.

زخدان: جیگهی قومی فره **[شنزار]**.

زخره: تقاضی سال، زه خیره، تازو و **[آذوقه]**.

زخور: چهو و رکه به درد **[سنگریزه]**.

زدی: هیز، توانا، تاقفت **[توان]**.

زز: (۱) دزی بچوک، زل، گهپ: (۲) گوشاد، همراه: (۳) ناعسل، بهدهل:

(زداییک، زبرایا): (۴) داری بدر که به نهینی: (۵) بشک، برینگ:

(۶) خوشه لکیشانی بدوره: (نهو قسانه زرن): (۷) ده نگی که: (۸) تر: (۹)

لاسار **[۱]** گنده، بزرگ جنه: (۲) فراغ: (۳) بدل: (۴) درخت بار

نیاورده: (۵) خشک: (۶) لاف بیهوده: (۷) عرعر الاغ: (۸) باد مقعد،

گوز: (۹) لع.

زترتاب: (۱) زرام، زبرای باوک: (۲) برای باوه پیاره: (۳) شست **[۱]**

ناعمویی: (۲) برادر پدرخوانده: (۳) دیوانه.

زرار: خوسار، زیان، زدهه، زده ده **[زیان]**.

زراری: (۱) قوچجه، دوگمه، قوبیه: (۲) هو زنکی کورده له کوردستان **[۱]**

(۱) دگمه: (۲) عشیره ای کرد در کردستان.

زرازز: گورانی گوتی که رف **[عرعر]**.

زراف: باریک **[باریک]**.

۲) پچه آورده: (۳) متولد شده است.

زاواهره: (۱) زارو، زاروله: (۲) زا فرق **[۱]** بچه: (۲) یارا، شهامت.

زاویته: (۱) بای ساردي روزه لات: (۲) ناوي دولیک و گوندیکه **[۱]** باد

سرد شرقی: (۲) نام دره و دهی است.

زاویه: ره هدت بونی زن له گان، زا فرق **[نگا: زا فیر]**.

زاھین: بدرچاو، دیار، تاشکر **[ظاهر]**.

زای: (۱) زاخ، شب: (۲) مشت و ممال: (۳) منالت بو: (۴) له دایک بوی **[۱]**

(۱) زاج: (۲) صیقل: (۳) پچه آورده: (۴) از مادرزادی.

زایا: (۱) توره مه، وچه، بمه: (۲) زئی که زور زگ وزاده کات **[۱]** نگا:

توره مه: (۲) زئی که زیاد می زاید.

زایاندن: یاری کردنی دایک له زان دا **[کمک کردن مادر در زاییدن،**

مامایی کردن]

زای باتی زای: نهودی برای باوک، نهودی مام **[نوه عموم]**.

زای برازازای: نهودی برای **[نوه برادر]**.

زای خالی زای: خالو زازا، نهودی برای دایک **[نوه دایی]**.

زایش: زان، بیچو هینان **[زانیدن]**.

زای عهم زای: نهودی خوشکی باوک **[نوه عمه]**.

زایف: لاوان، که نهفت، کن، لمز **[لا غر مردی]**.

زایله: ده نگی شیوه و گریان **[صدای گریه و شیون]**.

زاین: (۱) بیچوهینان: (۲) لمدایک بون **[۱]** پچه آوردن: (۲) متولد شدن.

زاینگه: زانگه، نهود شوینه مثالی تیدا دینه دنای **[زادگاه]**.

زای وار زای: نهودی خوشک، خوشکه زازا **[نوه خواهر]**.

زایه: (۱) پیزه، تول: (۲) منالی بوه: (۳) له دایک بوه: (۴) له کار که موتون: (۵)

برینی که مردو: (پیاویکی له دهستی زایه بوه): (۶) گوم، ون، وندا: (۷)

وهجه، توره مه **[۱]** جنین: (۲) پچه آورده: (۳) متولد شده: (۴) از کار

افتاده: (۵) کنایه از مرده، ضایع، تلف: (۶) گم، ناییدا: (۷) نگا: توره مه.

زایله: (۱) زایله: (۲) ده نگ دانمه **[۱]** نگا: زایله: (۴) انعکاس صدا.

زاینه: زاین، زان، بون تازه لی ده کار دینن **[زانیدن]**. مورد حیوان

استعمال می شود.

زای یا یک زای: نهودی خوشکی دایک **[نوه خاله]**.

زایی: زاو **[نگا: زاو]**.

زایی: زئی که زور زگ وزاده کاف زئی که زیاد می زاید.

زایین: زان، زاین **[زانیدن]**.

زیاره: تاریکاری کومهل له کاردا، هرمه و زاف **[کار تعاوونی گروهی]**.

زبان: (۱) پله گوشتش سورو پانی بزوژ له تاو دمدا: (۲) جوڑی تاخافتی

خدمک **[۱]** زبان درون دهان: (۲) زبان مکالمه، لغت.

زیر: درشت له دهست، دزی نرم و لوس، زور **[خشن، زیر]**.

زیران: کیلگهی به کلو و بمرده لان **[زمین زیر و سنگلاخی]**.

زیره: (۱) درشتی ساوار و گندمه کوتا: (۲) درشتی له هیله گ دراو، که پدک

**[۱]** دانه های درشت بلغور و گندم کو بیده: (۲) نخاله.

زیل: (۱) شتی گد سک در اوی مال: (۲) پهین و پیال **[۱]** آشغال: (۲) فضلہ

دام.

زرتلک: ۱) زلامی بی ثاوزد؛ ۲) خوهه‌لکیش؛ ۳) کونی قون<sup>۱</sup>؛ ۴) لنهور؛ ۵) متکبر؛ ۶) سوراخ مقعد، پیزی.

زرتلی: شده‌شده، نمایی شده‌شده‌ام کامکی هدیه<sup>۱</sup> کسی که شش انگشت در یک دست دارد.

زرتلو: تهذیه خوبیتال<sup>۱</sup> تنومند بدقواره.

زرتلک: خوهه‌لکیش<sup>۱</sup> لافزن.

زرتلول: تیتوول، بزرگو<sup>۱</sup> لته کهنه.

زرتله: زرت<sup>۱</sup> نگا: زرت.

زرتله‌بوز: ۱) پیری تهذیه خوبیتال؛ ۲) کدلوح، زلامی ناقولا<sup>۱</sup>؛ ۳) لنهور، گنده بدقواره؛ ۴) لنهور.

زرتله‌زرت: تماشای خیرا خیرا و بین چاوتر و کاندن<sup>۱</sup> خیره خیره نگاه کردن.

زرتله‌زرت: وهر امی کدستی که قسمه‌ی زور بیتم ده کاف جواب خودستای زازخا.

زرتله‌زده‌لام: زلجهوت<sup>۱</sup> لنهور.

زرتله‌ک: خوهه‌لکیشی بین تام<sup>۱</sup> خودستای دروغ باف.

زرتی: خویری و بیکاره<sup>۱</sup> هر زه و هیچ‌کاره.

زرجان: ۱) به درو خوهه‌لکیش؛ ۲) جنیو فروش<sup>۱</sup>؛ ۳) لافزن؛ ۴) فحاش.

زرجک: گیابه که<sup>۱</sup> گاهی است.

زرج: ۱) جیقه‌ی مدل؛ ۲) چه کدره‌ی تازه ده رهاتگ<sup>۱</sup>؛ ۳) چلغوز؛ ۴) جوانه تازه.

زرجایش: نهاراندن، گوره و همراه کردن<sup>۱</sup> داد زدن.

زرجاینه: زرجایش<sup>۱</sup> نگا: زرجایش.

زرجک: جوئه، لوشکه، لدقه که<sup>۱</sup> جفتک.

زرجونه: بی ترخ، نه هیزا<sup>۱</sup> بی ارسن.

زرجخ: زری، کراسی ناسنی شد رکمان<sup>۱</sup> زره.

زرجخوسسی: زرخه سو، زردایکی هاوسه‌رف<sup>۱</sup> ناما دری همسر.

زرجخوشک: خوشکی همراه بابی بان همراه لهدایک<sup>۱</sup> خواهر ناتنی.

زرجخوه<sup>۱</sup>: زرجخوشک<sup>۱</sup> خواهر ناتنی.

زرجخوینک: زرجخوشک<sup>۱</sup> خواهر ناتنی.

زرجخه‌زور: زدبایی زن یان میرد<sup>۱</sup> پدرخوانده همسر.

زرجخه‌سو: زردایکی بوك یان زردایکی میرد<sup>۱</sup> ناما دری زن یا شوهر.

زردآک: باوه زن<sup>۱</sup> ناما دری.

زردایک: زردآک<sup>۱</sup> ناما دری.

زردله‌لو: نیرینه مروفی شیت و ده بندگ<sup>۱</sup> مرد دیوانه خول.

زردله‌لوی: میونه‌ی شیت و ده بندگ<sup>۱</sup> زن دیوانه خول.

زردله‌لی: زردله‌لو<sup>۱</sup> نگا: زردله‌لو.

زردله‌ک: هد قمعق، نه زان، نه فام<sup>۱</sup> احمق، کم فهم.

زرزه: زین، رویر، قه‌لس<sup>۱</sup> عصبانی.

زدزز: دهنگی گریانی زیر و به قهوه<sup>۱</sup> صدای گریده ناهنجار.

زززره: خرخاشه، خشخش<sup>۱</sup> خشخش اسباب بازی.

زرزوپ: بین ثابر و بین شدم<sup>۱</sup> بی حیا.

زرافلک: زراو، کیسه‌ی زرداوف<sup>۱</sup> کیسه زهره.

زراشیک: زورباریک<sup>۱</sup> بسیار نازک.

زراق: گربنگی هم‌تاو، همه‌ول شهوقی خور کاتی بهیانی<sup>۱</sup> اولین تابش آفتاب صحب.

ززان: ۱) به خراب ده‌رجون: (ناوززان، ناوی زراوه)؛ ۲) بلاوبونی نهینی؛ ۳) خموپزین؛ ۴) تازه لک ده‌کردنی دار<sup>۱</sup> ۱) بد بر سر زیانها افتادن؛ ۲) فاش شدن راز؛ ۳) پریدن خواب؛ ۴) تازه جوانه دادن درخت.

ززاندن: ۱) درکاندنی نهینی؛ ۲) خموپزاندن<sup>۱</sup> ۱) افشاکردن؛ ۲) خواب پراندن.

زراانده: دنگ دانده‌ی ویک کهونتی کانزا<sup>۱</sup> صدای بهم خوردن فلزات.

زرانی: زانو، نه زنو<sup>۱</sup> زانو.

زراو: ۱) زاره، کیسه‌ی زرداو؛ ۲) زافر، توانای بمنابه‌ی ویران<sup>۱</sup> ۱) زهره؛ ۲) یاره، شجاعت.

زراو: ۱) ناوی به خراب رویش‌تگ؛ ۲) خه‌وی پریبو؛ ۳) تازه لک‌درکردگ<sup>۱</sup> ۱) نام بد در رفتده؛ ۲) خواب پریده؛ ۳) تازه جوانه داده.

زراوبوردن: ترساندن<sup>۱</sup> زهره ترک کردن.

زراوبردو: برینی له زور ترساون<sup>۱</sup> زهره ترک شده.

زراوتوقین: زاره‌جون<sup>۱</sup> زهره ترک شدن.

زراوجون: زراوتوقین، زراوجون<sup>۱</sup> زهره ترک شدن.

زراونه‌مان: زراوتوقین، زراوجون<sup>۱</sup> زهره ترک شدن.

زرایش: ۱) زره‌زره کردن؛ ۲) زه‌نازه‌ناو چقه و کوره<sup>۱</sup> ۱) عَرَعَ کردن؛ ۲) شلوغ کردن.

زرایدنه: زرایش<sup>۱</sup> نگا: زرایش.

زرب: زبر<sup>۱</sup> زبر.

زرباب: باوه بیاره، شوی دایک<sup>۱</sup> ناپدری.

زربان: زربان<sup>۱</sup> نگا: زبران.

زرباو: زرباب، باوه بیاره<sup>۱</sup> ناپدری.

زرباولک: زرباب، باوه بیاره<sup>۱</sup> ناپدری.

زربرا: براهه‌ر له باوک بان همراه دایک<sup>۱</sup> برادر ناتنی.

زربپ: ۱) قه به، زه‌لام؛ ۲) زیر<sup>۱</sup> ۱) گنده؛ ۲) خشن.

زربک: زیک<sup>۱</sup> جوش پوست.

زربنگ: زره‌بنگ، جوری پنگه‌زور بلندده بین و ناشخوری<sup>۱</sup> گیاه بدل پونه.

زوت: ۱) تماسای بین چاولیکدان؛ ۲) تدهی گوشتن<sup>۱</sup> ۱) نگاه خیره؛ ۲) لنهور.

زرت: ۱) زل، گپ، زه‌لام؛ ۲) خوهه‌لکیشانی به درو؛ ۳) تردان به ددم؛

۴) هدهره شه، گمک<sup>۱</sup> ۱) گنده؛ ۲) لاف؛ ۳) شیشکی؛ ۴) تهدید.

زرتدان: ۱) خوهه‌لکیشان به درو؛ ۲) قسدی بین تام کردن<sup>۱</sup> ۱) تکبر کردن به دروغ؛ ۲) سخن بی مزه گفتن.

زرمدزلیته: زرمدزلی نگا: زرمدزلی.

زرنتا: نامر از تکی موسیقایه فوی پیدا ده کری، زونتا سرنا.

زرنای: لاخو رایبرین پریدن از خواب.

زرنگ: (۱) زرک، وریا، وشیار، مذبوت؛ (۲) ده نگی مس و نیر و زبو!

(۳) زونی تاواوه، زونی زونگ (۱) زرنگ؛ (۲) صدای مس و طلا و

نقره؛ (۳) روغن تفیده.

زرنگان: (۱) ده نگ دانه و مس و نیر و زبو؛ (۲) بریتی له بین قهدربون

(۱) صدای دادن مس و طلا و نقره، درنگ؛ (۲) کنایه از بی احترام شدن.

زرنگانده: (۱) ده نگ دانه و مس و نیر و زبو؛ (۲) دره نگ بون که بو

شه و ده گوتری: (شه) زرنگایده و با بنوین؛ (۳) ده نگ له گوی هاتن:

(گویم زرنگایده و): (۴) پندر بونده؛ (۵) دو جار له کل دا سور بونده و

(۱) صدای دادن قلزلات؛ (۲) درنگی ویره تسب؛ (۳) رنگ زدن گوش:

(۴) نیم خشک شده تر؛ (۵) دوباره در کوره سرخ شدن سفال.

زرنگه: ده نگی ویک که ووتی کانزاف صدای بهم خوردن فلزات، درنگ.

زرنگوهور: زرنگه زور درنگ درنگ.

زرنگه زرنگ: زرنگه زور درنگ درنگ.

زرنگی: چالاکی، مذبوتی، چوستی زرنگی.

زرنگین: زرنگه ای هاتن صدای درنگ دادن.

زرنه: زنگ لیدان زنگ اخبار زدن.

زرنه قاف: زورناظن، زرناتی ده رف نوازنده سرنا.

زرنه قوته: به چکه چیشکه تونک لئی نه هاتو جوچه گنجشک پر

درنیاوردہ.

زرو: (۱) زبر؛ (۲) گیا به کی گلاباریکه (۱) زبر، خشن؛ (۲) گیاهی

است.

زروبی: کولیره تهنکی لمزوندا هملقچاو، ناو ساجی نوی نان

روغنه.

زروق: (۱) ترس و لملانه ده بیزینی نیچیر؛ (۲) مهی که نی ساوا

(۱) ترس و میدن نیچیر؛ (۲) صدای خنده به

زروقان: (۱) بازره بون؛ (۲) تریقی پیکنینی مندالی ساوا (۱) متواری

شدن نیچیر از ترس؛ (۲) هر هر خنده نوزاد.

زروقانه و: تریقانه و منالی ساوا هر هر خنده دن نوزاد.

زروقاو: بازره بون نیچیر از ترس متواری شده.

زروکه: (۱) چروکه، ده نگی مهی پیچوک؛ (۲) چیکی مشک (۱) صدای

گنجشکان؛ (۲) ماز موژ موش.

زروکه زروک: چروکه چروک صدای گنجشکان.

زروه: (۱) زبره؛ (۲) گیا به که (۱) زبر است؛ (۲) گیاهی است.

زروی: زروی چوبک.

زروی: نسیون چوبک لیاسشویی، اشنان.

زروی: زروی چوبک.

زره: سرکه دای له ناسن هو تراو که بو شدر ده برد که از زره.

زره: (۱) ده نگی راتله کانی زنجیر؛ (۲) گورانی گوتی که؛ (۳) زر بدله

(۱) جرنگ؛ (۲) عرع الاغ؛ (۳) بدله.

زرزی: توره بی عصبانیت.

زرفستق: پادام زدمینه بادام زمینی.

زرفتک: جانه ور یکی چکوله چزو داره پیوه ده دا، زرگه ته، زرده واله

ذنبور زرد خرد، موسه.

زرفتکی: زرفتک نگا: زرفتک.

زرفتک: زرفتک نگا: زرفتک.

زرک: (۱) به هوش، چوست، چالاک؛ (۲) تاسوکه (۱) چالاک؛ (۲) طاس

مسین.

زرک: حدنجور، خرچه، گندوره کال، قهقهه خربه نارسیده.

زرکان: ناوی هوزنیکی کورده نام طایفه ای از کردها.

زرکتک: (۱) زرفتک؛ (۲) بالدار یکی زردی چکوله به قهnarی ده کا

(۱) نگا: زرفتک؛ (۲) پرندۀ ای زرد که به قهnarی شبیه است.

زرکچ: کچی میزد بوناوه زن یان کچی ژن بوناوه پیاره دخترخوانده،

نادختری.

زرکو: گیای گیره کراو گزره نگاه کوبیده، پرس.

زرکورو: کوری ژن بونزیاب یان کوری پیاو بونزد اک پسرخوانده،

نایسری.

زرکوزینگ: وریا چالاک، چوست و مذبوت چست و چالاک.

زرکه: خرچه خربه کال.

زرکه تعال: گوزالک، کاله که مارانه هندوانه ابوجهل.

زرکه تی: زرنگانده، ده نگی کومتنی کانزا صدای افتادن جسم

فلزی.

زرکچ: کچ حدلی، زرکچ نگا: زرکچ.

زرکینتک: (۱) زرفتک؛ (۲) زرفتک نگا: (۱) زرفتک؛ (۲) زرفتک.

زرگویز: (۱) داریکه له گویزده کاو بهر ناهینی؛ (۲) گوندیکه له کوردستان

(۱) درختی گردوسان بی تمز؛ (۲) نام روستایی در کردستان.

زرگویزله: گوندیکه کورده به عسی ویرانیان کرد نام روستایی در

کردستان.

زرگمه زوک: (۱) گمزگه زک؛ (۲) ناوی گوندیکه له کوردستان (۱) گیاه

گزنه؛ (۲) نام روستایی در کردستان.

زرگیزه: گیا به کی ده شته بنه کدی له گیزه ده کا گیاهی است شبیه

هویج.

زرگیزونک: گیا به که جانه ور بیخوا بین ده مری نگاه شوکران.

زرم: ده نگی کومتنی شتی نعم و گران صدای افتادن جسم سنگین

نرم.

زرمک: زرد اک، باو زن، زرد ایک نامادری.

زرمام: بر واندبو زرناب نگا: زرناب.

زرم و کوت: زرمی نور تراب و تروب.

زرم: زرم نگا: زرم.

زرمه زلی: هدلبه زین و مل ده بردیکه نان بو گانته گلاویزشن و

پایکوبی به قصد شوخی.

زرمه زلیتائی: زرمه زلی نگا: زرمه زلی.

زريشك: زريشك **زرشك**.

زرييك: هاواري **تير** و باريک **جيغ**.

زريikan: زريك **جيغ**.

زريkanدن: ۱) به دنگي **تير** و باريک هاوار کردن، قيراندن؛ ۲) مچورك

پي داهاتني **نهندام** ۱) **جيغ** کشیدن؛ ۲) **تير** کشیدن اندام.

زريike: ۱) زريك؛ ۲) **مچورك** ۱) **جيغ**؛ ۲) **تير** کشیدن اندام.

زريمزروك: جوري **چوله** کهدي **دهشت** **گنجشک** ساني است.

زريين: **زنان** **نگا**: زنان.

زريينچuk: زهرداوي **دهمي** **برين** **زرا** به **دهانه** **زخم**.

زريينچukau: زريينچuk **زرا** به **دهانه** **زخم**.

زريeng: **زنگ** **نگا**: زرنگ.

زريinkan: **زنگان** **نگا**: زرنگان.

زريinkanوه: **زنگانوه** **نگا**: زرنگانوه.

زريengke: **زنگه** **نگا**: زرنگه.

زريenggin: **زنگان** **صدای** **برخورد** **دوجسم** **فلزی**.

زريوار: **زريار** **نگا**: زريوار.

زريوان: **کمسن** **له سمرده** **ريا** **كارده** **کارگر** در **دریا**.

زريوه: ۱) **تروکه** **نهستيره**: **نهستيره** زريوه زريوانه؛ ۲) **جريوه**

چوبله **کد** ۱) **سوسو زدن** **ستاره**؛ ۲) **جييك** **جييك** **گنجشکان**.

زريوهزريوه: **زريوه** **يهك** **لهدو** **يهك** «**زريوه**» **هي پيماي**.

زرييه: **ده ليا** در **دریا**.

زان: **سي** **مانگه** **پاشيني** **سال**, **کژي** **سده ماوسونه** **زمستان**.

زانstan: **زان** **زمستان**.

زانstanه: **شتن** **که تاييه** **تي** **زانstanه** **زمستاني**.

زانstanه زي: **پدرخن** **که لم** **زانstanدا** **له** **دايک** **بو** **بئي** **بره** **متولد** **در** **زمستان**.

زانstanه وار: **جي** **زياني** **کوچره** **لم** **زانstanدا**, **گدرمه** **سيز** **تشلاق**.

زانstanه بي: **زانstanه** **زمستاني**.

زانstan: **زانstan** **زمستاني**.

زانst: ۱) **ناپهسته**؛ ۲) **ناحجز** ۱) و ۲) **زانst**.

زانgal: **ره** **زى**, **ره** **زو** **خندلور**, **ره** **زى** **زانgal**.

زانgaldan: **ره** **زى** **دان** **اشيو**, **زانgaldan**.

زانgalluo: **زانgaldan** **اشيو**, **زانgaldan**.

زانgrk: **به** **رده** **ورتكه** **سنگرize**.

زانft: **جوري** **قيلي** **کانزا** **که بو** **ده** **رمان** **ده** **شتن** **نو** **وعي** **قيرمعدنی**.

زانftk: **زېيکه** **عازمو** **که له رو** **تازه** **لاوان** **پيدا** **ده** **بي** **جوش**

**غرور**.

زانfti: **پاوى** **داروغه** **مامور** **شهر** **بانى**.

زانfr: **ورده** **ورده** **پدرده** **پدرده** **وركه** **نان** و **گرار** **ريزه** **نان** و **غذای**

**باقيمانده** **در** **سفره**.

زانfciel: **سده راهى** **مال** **سر** **در** **خانه**.

زانfar: **برگون**, **تيمول** **پاده** **نوارى** **از** **قماش**.

زانfarzan: **شر** و **ور**, **لم** و **پهت** **لت** و **بار**.

زره باویشک: باویشکي **زل** **وزور** **خميشه** **متالي** و **طولا** **ني**.

زره ببلل: ملilikي **بورى** **پچو** **که** **ده** **نگى** **وهك** **بلبله** **پرنده** **اى** **است**

کوچك خوش آواز.

زره پتىگ: **زپنگ** **نگا**: **زپنگ**.

زره فرز: **ده** **نگى** **زه** **زور** **صداي** **زرز** **بسيلار**.

زره قق: **زوق**, **ترقه** **ساوا** **اصدای** **خنده** **بچه**.

زره قيان: **کەننىي** **ساوا** **به** **ده** **نگ** **خندىدىن** **بچه** **با** **صداي** **بلند**.

زره ك: **تانىي** **سەر** **چاوى** **يە** **كىسم** **و** **مالات** **كە** **لە** **بروسكەوە** **توشيان** **دېت**

**لەك** **چشم** **حيوانات** **از** **اژ** **برق**.

زره ك: ۱) **هد** **قىدقىق**; ۲) **شەرفروش**: ۳) **وشكاو**, **كم** **كردن**: **(گوهانى**

**چىلدەكى** **ززە** **كان**: ۱) **احمق**; ۲) **ستىزە** **جو**: ۳) **خشك** **شدلى**.

زره كادره روشي: **تاييفەيدك** **لە** **منگۈرەن** **طايفە** **اى** **از** **ايل** **منگۈر**.

زره كەو: **پالدارىكە** **بۇرۇ** **لە** **کەو** **پچو** **كى** **پرنده** **كېك** **سان** **حال**

**گوشت**.

زره مار: **مارى** **زورزل** **مار** **بسيلار** **بىزىگ**.

زره مير: **پياوى** **بە** **ھېيكلەو** **قەلاقفت** **لەندەور**.

زره هوک: **گولا** **باتون**, **نمۇ** **شىرىتە** **رەنگىتىنى** **كە** **ملى** **عاباى** **پىن** **دەزە** **نگىتىن**

**كەلابتۇن**.

زرى: ۱) **زره**; ۲) **ده ليا**, **ده** **ري**: **(زرييار)** ۱) **زره**; ۲) **درىا**.

زرى تامايش: ۱) **زەرآندىن**; ۲) **زەنزاڭنى** **كردن**: ۳) **بى** **شەرم** و **شۇرە** **بى**

**بۇن**: ۱) **عرعر** **كردن**; ۲) **شلۇغ** **كردن**; ۳) **بى** **حىا** **بودن**.

زرييا: **ده ليا**, **بەحر** **درىا**.

زريياگ: ۱) **زداۋ**; ۲) **زنچىرى** **رائىلە** **كاۋى** **ده** **نگ** **لى** **هاتىگ**; ۳) **زۇقاۋ**

**بازارە**: ۱) **زنچىرى**: ۲) **جلنگىدە**: ۳) **حيوان** **متوارى** **شده**.

زرييان: **بای** **باشۇر**, **بای** **قوبلە** **باد** **جنوب**.

زرييان: **زان** **نگا**: **زان**.

زريانوه: **ده** **نگى** **زنچىرى** **لە** **بىزوتات** **چىنگىدىن**.

زرييار: ۱) **رەخى** **ده** **لېيا**; ۲) **وهك** **ده** **لېيا**; ۳) **دەرياچە**, **گول**:

۴) **دەرياچە** **كە** **نېزىكى** **مەرىيۇن**: ۱) **كراڭە** **درىياسان**; ۲) **دەرياچە**: ۳) **دەريا**.

زرييپوش: ۱) **كەمسى** **كە** **زريي** **دە** **بەردايدى**; ۲) **ھەرجى** **گوللە** **نایپەزى**

۱) **آنكە** **زە** **بر** **تەن** **دارد**, **زره پوش**: ۲) **آنچە** **ضەگوللە** **است**, **زره پوش**.

زرييچ: **قەلائى**, **نمۇ** **كازىنە** **نەرمەي** **مىسى** **پى** **سېمى** **دە** **كەنەوە** **قەلمۇ**.

زرييچ: **چرىشى**, **تەرسىلەك**, **سېيىش** **سېرىشىم**.

زرييچە: **دەرياچە**, **زرييار**, **گول** **دەرياچە**.

زرييدار: **زرييپوش** **نگا**: **زرييپوش**.

زريiz: **درىكىزى**, **جوري** **دە** **وەنلى** **زور** **بەدرەك** **نوعى** **درختچە** **خاردار**.

زريizانه: **گيابا** **كە** **لە** **ناؤ** **گەنمدا** **دەزۈي** و **بۇ** **گەنم زيانى** **ھەيە** **گيابا** **است** **آفت** **گىندىمىز**.

زريizه: **زنچىرى** **كە** **زور** **بە** **بارىكە** **زنچىرى** **بىسەر** **بارىكە**.

زريissk: **دارىكى** **كم** **بالا** **يە** **بەرىكى** **زەش** **سۈرى** **ترش** **دە** **گىزى** و

**بەكالى** و **بەكولىي** **دەخورى** **زرشك**.

- زکدراو:** ۱) بریتی له زورخور؛ ۲) ناوی گوندیکه له کوردستان (۱) کنایه از پرخور؛ ۲) نام دهی است در کردستان.
- زکدیلک:** جوری ماسی (نوعی ماهی).
- زکروین:** زکچون (اسهال).
- زکرهش:** ده بنهوه بر، رکونی، رُز لزک (بدنهاد، کینهای).
- زکرهقی:** ناخوشیده کی حسته‌مه (کزان).
- زکزل:** ورگن (شکم گندله).
- زکسوان:** بریتی له منال مردن (کنایه از مرگ فرزند).
- زکسوتاوا:** فرزند مردگ (فرزند مرده).
- زکشهوات:** زکسوتاوا (فرزند مرده).
- زکشهواتی:** زکسوتان (مردن فرزند).
- زککردن:** منال هینان، دری نهزوکی (بجه آوردن، مقابله نازایی).
- زککور:** چلیس، به رجا و برسی (حریص در خوردن).
- زککیشکی:** له سر زگ خزین (برشکم خزیدن).
- زکگرتی:** ته بن، دری زگ رهوان (بوس).
- زکگیری:** قهیزایه‌تی، دری رهوانی (بوس).
- زکله وهراندن:** چلیس، ماله‌ومال کردن بو خواردن (سورجرانی).
- زکلموهزین:** چلیس (سورجران، طبلی).
- زکماک:** هدر که له دایک بوه (کویری زکماک) (مادرزاد).
- زکمانگ:** زکماک (مادرزاد).
- زکن:** چلیس، زورخور (سورجران، شکم پرست).
- زکوزا:** زاووز (موالید).
- زکوزاکه:** زنی که له زان ناووهستی (زنی که از زاییدن بازنمانده).
- زکون:** چلیس، زککور (حریص در خوردن).
- زکونی:** چلیس (شکم پرستی).
- زکهشوره:** بدله‌فیره (اسهال).
- زکهشوری:** زکهشوره (اسهال).
- زکه‌هاسی:** ناخوشی ثاویه‌ند، نیسقاپی (بیماری استسقا).
- زکی‌هی:** قولایی ثاویه‌ند، بدی‌پا (قوس پا).
- زکین:** زکونی، چلیس (شکم پرست).
- زگ:** برانه «زگ» و هرجی لمدای ثم وشه هاتوه (نگا، «زگ») و متفرقانش.
- زگار:** ۱) زباره، هرده‌وهز؛ ۲) کزو که نهفت و دل به خمم؛ ۳) ورکه بهرد (۱) تعاؤن کشاورزان؛ ۲) ملول و افسرده و لاغر؛ ۳) سنگریزه.
- زگانه:** زباندن به نانه‌زگ (نگهداری کردن با غذای بخورو نعمیر).
- زگشیلان:** بریتی له نوزیمان بونی که سیک (کنایه از زحمت مهمان شدن).
- زگورد:** ۱) زبهن، سهلت، پیاوی که زنی نهیناوه؛ ۲) بیچاره (۱) مجرد، نامتأهل؛ ۲) بیچاره.
- زگهرو:** زکدراو (کنایه از پرخوری).
- زل:** ۱) دریز و نهستور، گدوره؛ ۲) پایه‌بهرز، بدده سه‌لات؛ ۳) توشا به چاوده‌ریه‌زیوی؛ (زل زل تواشای کردم)؛ ۴) پوشکه‌ی باریکی دهی.
- زفاف:** ۱) جویری گاسن؛ ۲) ناوی گوندیکه (۱) نوعی گاوآهن؛ ۲) نام زفاف: جووجه له میشک، به چکه‌مامار (جووجه مرغ).
- زفس:** ۱) خول، سور؛ ۲) گهانهوه، بهره و دوا هاتنهوه (۱) چرخ، چرخش؛ ۲) برگشت.
- زقران:** ۱) خول خواردن؛ ۲) بهره و دوا هاتنهوه (۱) چرخیدن؛ ۲) برگشت.
- زقرک:** جانمه‌وریکی سور و زهردی چزو داره و له زه‌رگتله زلتره، زه‌نگه‌سورة، سیو (زنیور سرخ درشت).
- زقرین:** زقران (نگا؛ زقران).
- زفستان:** زسان (زمستان).
- زفل:** سمنانگویلک، جنی ریخ و شیاکه (انبار یهی).
- زفنگ:** ۱) نهشکه‌وت؛ ۲) ناوی گوندیکه؛ ۳) زستانه ههوار (۱) غاز؛ ۲) نام دهی است؛ ۳) قشلاق.
- زفیر:** عاجز، ناره‌حدت (افسرده، ناراحت).
- زفیرک:** گیزه‌لوکه (گردداد).
- زق:** ۱) خوس، خوسر، سیخوار، خویس، زوقم، خوبز؛ ۲) سه‌رماء بهسته‌لمک؛ ۳) رهق و بدرج، سته (۱) پژ، سرمایزه؛ ۲) سرما و یخیندان؛ ۳) برگسته.
- زقاف:** خیشک، تامازیکه شیوه‌رددی پی لیک و لوس ده کمن (ماله برای صاف کردن زمین زراعی).
- زفاق:** کوچه، کولان، تاخ (کوچه).
- زقاو:** تمره‌زن، ناوی که له قهارغ میرگ دده لئی (آب اضافی که از کناره چمنزار به بیرون می‌ترسد).
- زق بیایه‌نه:** قیت و قنج و ستاوه (راست ایستاده).
- زقل:** قسل، کلس (آهک).
- زق و زوا:** زور زور و شک، فره زوها (تمام خشک).
- زقوم نایش:** به قوزه لقوارت بُون، نوش نهیون (مقابله نوش‌جان شدن، کوفت شدن).
- زک:** ۱) له خوارده فهی سنگه‌وه تازان، زگ، سک؛ ۲) تول، پیزه: (برا زنم زکی‌هیده) (۱) شکم؛ ۲) جنین.
- زکتیشه:** ده‌رددی ناو زک (شکم درد).
- زک‌بهردان:** بریتی له زور خواردن (کنایه از پرخوری).
- زک‌بهل:** ورگن، زگر (شکم گنده).
- زکپر:** حامله، زگر (حامله، باردار).
- زک‌پن سوتان:** به زه پیدا هاتنهوه (متاثر شدن).
- زک‌پن شهوتین:** زک پن سوتان (نگا؛ زک پن سوتان).
- زک‌تیز:** ته‌چی (سیر، مقابل گرسنه).
- زک‌تیز:** زور خور (پرخور).
- زکچک:** والاپی له تاو دندان (فراخنای قلب).
- زک‌جُون:** به لفیره (اسهال).

- زلکویر: زلکور **نگا**: زلکور.  
زلکه: ۱) جوری تری؛ ۲) جوری سلق **۱)** نوعی انگور؛ ۲) گیاهی از تیره چختر.
- زللک: ۱) بدلوه؛ ۲) دهنکه شمچه **۱)** چچوله؛ ۲) چوب کبریت.
- زلله: ۱) به پاتانی دست لارومنه دان، شق، شقام، شده لاخه؛ ۲) گالنه جار **۱)** سیلی؛ ۲) مسخره.
- زلم: ناره وابی **ظللم**.
- زلمیو: گهزو، شیله‌ی دار مازو که وک شهونم ده باری **شیره** درخت مازوج.
- زلمزو: گهزو **گز** قنادی.
- زلوبی: ژربی، نواساجی **نگا**: ژربی.
- زلوبیا: جوری شیرینی له شیرینی خانه نمی‌کسن، لد ره گردزا واتا: شیاوی پارولی گرتن **زلوبیا**, زلوبیا.
- زلوت: ۱) روتی باریک؛ ۲) سمری موس؛ ۳) روت و قوت **۱)** لخت باریک؛ ۲) سر طاس؛ ۳) عربان.
- زلور: قدسه‌لی ناو تاخور، کای درشتی بدراوی مالات **پس مانده کاه در آخر**.
- زلوره: زلور **نگا**: زلور.
- زلوق: زق، مولق: (چافی فنی زلوق مان) **چشم خیره و برآمده.**
- زلوک: ۱) چیلکه‌ی کورتی باریک؛ ۲) دهنکه شمچه **۱)** چوب کوتاه باریک، خلال؛ ۲) چوبک کبریت.
- زلوکه: زلوك **نگا**: زلوك.
- زله: ۱) پیاوی تهرا، زل: (کابرایه‌کی زله هاته لام)؛ ۲) شقام، زله **۱)** تنمند؛ ۲) سیلی.
- زله: چقهو هدرا، چدقهچق **همهمه و جنجال**.
- زلهزل: زله **نور** جنجال زیاد.
- زلهه: زله **نگا**: زله.
- زلی: ۱) زلامی، نستوری و دریزی؛ ۲) پایه بهدرزی **۱)** گندگی و درازی؛ ۲) بلندپایگی.
- زلی: سوکله‌ناوی زلیخا ناوی زنانه **مخفف زلیخا نام زنانه.**
- زلیتاو: چلیاو قورو لیه **لای و لجن.**
- زلیخا: ناوی ژنه کوتخایه‌کی فیرعونی میسر بوه که وسو پیغمبری کریوه و خوشی ویستوه **زلیخا.**
- زلیقو: ده موکانه، جوری چمهسیه **مویزک**, نوعی چسب.
- زم: سدرما، ساردی **سرما**, سردی.
- زمما: سدرما، زم **سرما.**
- زمک: تزار، نسار، شوینی له چیا که تاوی وئی ناکهونی **جای همیشه سایه در کوه.**
- زمگکی: زمانی داییکی **زبان مادری.**
- زمگ: نسار، زمک **جای همیشه در سایه.**
- زمان: زبان **نگا**: زبان.
- زمان بهد: جنیوفروش **بدزبان.**
- لاسکی گیا؛ ۵) نهستیره که، نهستیره‌ی روزی؛ ۶) میتکه‌ی میونه؛ ۷) چیتک **۱)** بزرگ جنه؛ ۲) بلندپایه؛ ۳) نگاه خیره؛ ۴) ساقه لخت و کنده گیاه؛ ۵) ستاره سحری؛ ۶) چچول؛ ۷) نی.
- زلاقونک: پوش بدقتگد، زل به قونه **ستنچاگ.**
- زلام: ۱) گدب، زل؛ ۲) نوکردن؛ ۳) پساوی بئی ناو **۱)** بزرگ جنه؛ ۲) توکر؛ ۳) مرد بی نام و نشان.
- زلان: ۱) زریان؛ ۲) باهوز، گیزه لوهک **۱)** باد جنوب؛ ۲) گردباد.
- زلبری: بیچدک، تو زلکه، کم موسک، بر و که **کمترین مقدار.**
- زلبون: ۱) له پچوکی ده رچون، بالا کردن؛ ۲) پایه بهره و درچون **۱)** نمودن؛ ۲) بلندپایه شدن.
- زلبندقونه: جانه و هریکی چواربالی قنگ دریزه له نیوان به بولمو کلودا، بونش بدقتگد **ستنچاگ.**
- زلپاته: زلبری **نگا**: زلبری.
- زلپک: زلک، زیرکه **جوش صورت.**
- زلچه: ده نگی شتی تهری نهرم که پای لئی نین یان به دهست بیگوشن: (که) وشه کم هدر زلچه‌ی دی، پلاوه که هدر زلچه‌ی دیت) **صدای جسم تر نرم که با پا پا دست فشرده شود.**
- زلچهزلچ: زلچه‌ی له دوی یدک **«زلچه»‌ی پیاپی.**
- زلحو: نهله‌ی ناقولا **لندهور بدقواره.**
- زلحورت: زلحو **نگا**: زلحو.
- زلزل: تماشا کردنی به چاوده رپراوی **خیره خیره نگاه کردن.**
- زلزله: کیم و هموای برین، چلکی برین **ریم**, چرک زخم.
- زلف: زلف **زلف.**
- زلف: پرج، کدزی، بسک، دهسته توکه سدری سدر لاجانگ **گیسو، موی بر عذار، زلف.**
- زلفچ: ۱) گیاهی کی تال و ژاراوی که تو زه که‌ی ده رمانی گیانداری کرمنی به؛ ۲) جوینکه وک سندان، قوره لغورت **۱)** گیاهی است خد کرومی دام؛ ۲) کلمه‌ای به جای کوفت و زهرمار.
- زلفچک: چلک و کیم له برین **چرک زخم.**
- زلفو: ۱) پیاوی به سدر و پرج و کاکول؛ ۲) ناوه بو پیاوان **۱)** مرد موی سر و کاکل دراز؛ ۲) نام مردانه.
- زلق: بزوژه هاره هاج **با زیگوش**, نازارام.
- زلق: ۱) سدوری به که خزمی چوندر گهلاسی بود دلمندو ناش ده بی؛ ۲) حمری و لیتهی خلیسک **۱)** نوعی سبزی از تیره چقدندر؛ ۲) کل ولای لیز.
- زلقاو: ۱) قوره لیته، حدریا تراو؛ ۲) ناشی سلق **۱)** منجلاب؛ ۲) شله گیاه «زلق».
- زلقتی: ۱) موزه زردده؛ ۲) زرگته، زردده واله **۱)** نوعی مگس که به حیوانات نیش می‌زند؛ ۲) زنبور زرد.
- زلک: زرو زلام **تومند گنده.**
- زلکور: کم‌سی که چاوی بدیمهن ساغمه ناش بینی **نایینایی که عیب در چشمی ظاهر نیست.**

زمیل قهیتان: بریتی له که سمتی رهش و برقه داره **کنایه از**  
کسی که سبیل سیاه و براق دارد.

زمیلن: به سمیل **دارای سبیل**.

زمیلی: زمیلن **دارای سبیل**.

زمپهره: بمرده سماته، سماته **سباده**.

زمرق: چزو **نیش عقرب و زیبور و...**

زمروت: گوهه ریکی بهترخی زور که سکد **زمرد**.

زمسان: زسان **زمستان**.

زمسانه: زستانه **زمستانی**.

زمسانی: زستانه **زمستانی**.

زمستان: زسان **زمستان**.

زمستانی: شیاوه زمان **زمستانی**.

زمستانین: شیاوه زستان له برگ و تازو **لباس و آدوقه زستانی**.

زمستو: زسان **زمستان**.

زمستون: زمان **زمستان**.

زمسو: زستان **زمستان**.

زملیق: ده گمل زرد دیلین واتا: لوس و نرم: (زه ردوزملیق) **با «زه رد»**  
به معنی صاف و نرم.

زمنای: نه زمُون، تاقی کردنده **آزمون**.

زموده: نه زمُو، تاقیه و کراو **آزموده**.

زمُون: زمنای **آزمون**.

زمونگه: شوینی نه زمُون  **محل آزمایش**.

زمده: ۱) تاقی کرده: **میرده زمه واتا: پیاوان تاقی ده کاتمه**; ۲) شیش و  
پهتی لوله تفندنگ خاوین کردنده: ۳) تاسنی باریکی به پیچی توک تیز  
بوکون کردنی دار **آزما، آزمایش کننده**; ۴) سنبه: ۵) متده.

زمهار: تاردي تازو **خی زستان آرد آدوقه زستانه**.

زمههار: زمهار **نگا: زمهار**.

زمی: ده نگی گریان و نالاندن **صدای گریه و ناله**.

زمیل: سمیل **سبیل**.

زمیلی: ۱) سمیل: ۲) چه ند سمیلیک **سبیل: ۲) چند سبیل**.

زمین: ۱) زمُون: ۲) گریان و نالاندن **آزمودن: ۲) گریه و نالیدن**.

زمی و ناله: گریان و نالاندن **گریه و زاری**.

زمیهتن: ۱) گالهوناله؛ ۲) دنهنگ دانه و هی زور کدنس پیکده و **۱) فریاد و ناله: ۲) صدا بازگشتن گروه**.

زن: ۱) دواي و شه بهواتا: ده لین، تدره شوع کمر، دانه و هی ناو: (تعره زن):  
۲) پاشگری بهواتا: بیهده: (دروزن) **۱) پسوند به معنی تراوش:**  
۲) پسوند به معنی گوینده.

زنار: ۱) بدردی زورگه وره؛ ۲) شاخ، تیشه **۱) صخره عظیم: ۲) کوه**  
**سنگی.**

زنازنا: همراه هوریا، چدقه و گوره **همهمه و غوغای**.

زنالو: خالو زن **زن دایی**.

زناآ: زمینی که همه میشه تهر و شله و ناوده داتمه **نکاب، زمین تراونده**.

زمان تهر: ده تهر **چرب زبان**.

زمانپاک: جوین ندهره **پاک زبان**.

زمانپیس: زمان بدده **بدزبان**.

زمانتال: ده متال **تلخ سخن**.

زماندار: ۱) چه قه سرو چه نه باز؛ ۲) ده راست، رهوان بیز **۱) زبان دراز پرگو؛ ۲) فصیح**.

زمانداری: زماندار **زبان دراز**.

زمان رهش: ده پیس، قسمه رق **بددهن**.

زمان زان: که شیوه هی غهواره له گدلی خوی ده زانی **کسی که زبان بیگانه داند**.

زمان شر: زار شر **دهن لق**.

زمان شکان: زمان له گوچون له نه خوشی یان له سفرمان یان له تینگی **فازیان از حرکت افتادن**.

زمان شیرین: قسه خوش **شیرین زبان**.

زمان شیرین: زمان شیرین **شیرین زبان**.

زمان کیشان: بریتی له تینگی فره که مروده که وته هه ناسه دان **کنایه از منتهای ششگی**.

زمانگا: گولی گیایه که بو ده رمان ده شتی، زوانه گا **گل گاوزبان**.

زمانگ: ۱) مرؤی لاله پهته که قسه هی باش بوتایه؛ ۲) شوخار، جاسوس **۱) الکن؛ ۲) جاسوس**.

زمان گران: تور **الکن**.

زمان گرتن: ۱) لاله پهتبون؛ ۲) جاسوسی کردن؛ ۳) فیره قسه بونی **منال** **۱) الکن شدن؛ ۲) جاسوسی کردن؛ ۳) زبان یاد گرفتن بچه.**

زمان گذز: توں، تیز له چیزه دا **تندمذه**.

زمان گهستن: بریتی له په زیوانی: (زمانی خوم گهست که بو نهم کاره  
کرد) **کنایه از پشیمانی**.

زمانگیر: زمانگر **نگا: زمانگر**.

زمان گیران: قسه بونه هاتن **به تنه په افتادن، زبان بند آمدن**.

زمان لوس: ده تهر **چرب زبان**.

زمان لیدان: ۱) بریتی له فو پیسا کردن، تاریف کردنی به درو؛  
۲) خاپاندن و هانه دان **۱) مدح دروغین؛ ۲) فریب و تحریک**.

زمانسوک: ۱) زمانه چکوله، نهله نگه؛ ۲) زمانه زه نگوله **۱) زبان کوچک؛ ۲) زبانه زنگوله**.

زمانه: ۱) قیتكدی باریک له ناو شتی دریزاده: (زمانه هی قایشی یشتیندو  
کهوش، زمانه هی تمرازو)؛ ۲) گری ناگر **۱) باریکه بر جسته میان  
چیز دراز، زبانه؛ ۲) زبانه آتش**.

زمانه چکوله: نهله نگه **لهات، زبان کوچک**.

زمانه چوبله که: گیایه که بو ناش و دوخهوا باشه **گیاهی است  
خوارکی**.

زمایش: ده نگی گریان و نالاندن **صدای گریه و ناله**.

زمبیل: سویل، سمیل **سبیل**.

زمبیل بوق: سویل قهوی، سمیل زل **سبیل کلفت**.

زنگی: ۱) ده نگی و یک کمتوتی ددانان له سهرمان؛ ۲) لاسایی ده نگی زونگوله به زمان [۱] صدای دنانها از سرما؛ ۳) با دهان صدای زنگوله را در آوردن.

زنگین: ده نگی زونگوله [۱] صدای جرس.  
زنفون: زندو [۱] زنده.  
زننه: زندو [۱] زنده.

زنه: ۱) چیمه‌نی تاؤده‌لین؛ ۲) زندو [۱] چمن آبری؛ ۲) زنده.

زنه‌کیش: گاستنی که قول ده کیلی [۱] گاو‌اهنی که عمیق شخم می‌زند.

زنه‌گی: زیان [۱] زندگی.

زنده‌بی: زنده‌گی، زیان [۱] زندگی.

زنیز: ۱) جوزی ماسی؛ ۲) توکده‌سهر لیک هالاوی چلکن؛ ۳) شاخی سه‌خت [۱] نوعی ماهی، زردماهی؛ ۲) زولیده موی کیف؛ ۳) کوه سنگی سخت.

زنینه‌وه: هستانه‌وهی دوای مردن [۱] رستاخین.

زو: ۱) گیاهی کی بون خوش؛ ۲) قولکدی چاو زه قابی چاو؛ ۳) تاک، یدک [۱] گیاهی خوشبو؛ ۲) کاسه چشم، بر جستگی چشم؛ ۳) تاک، یک.

زو: ۱) پله، لم؛ ۲) سده‌تای کات و ددم؛ ۳) دیر زمان، لم‌بیزنه؛ ۴) زا، بیچو؛ (زاو زو؛ ۵) تاک، یدک [۱] شتاب؛ ۲) اول وقت؛ ۳) دیر زمان، سابق؛ ۴) زاده، بچه؛ ۵) تاک.

زوا: ۱) وشك، دزی تند؛ ۲) رهق، توند [۱] خشک؛ ۲) سفت.

زوار: هدزار، بیچاره [۱] بینوا.

زواله: ۱) پارچه‌یه کی بریاوه له چدرم؛ ۲) گرموله قور [۱] برشی از چرم؛ ۲) گلوله گلین.

زوان: ۱) بروانه زمان به همه مولک و پوپوه، زیان؛ ۲) ده نکته رهشه له ناو گدنم پیدا دهی، زریزانه، زریان [۱] نگا: «زمان» و غروشن، زیان؛ ۲) دانه سپیاه در گندمار.

زوانگ: زوهانگ، فاقه‌زی مره کمد مر، نوسراو و شکه‌وکدر [۱] خشک کن.

زوانگیز: زمانگر [۱] نگا: زمانگ.

زوان‌مه‌لیچک: داری بناؤ [۱] درخت زبان گنجشک.

زوانه: زمانه [۱] زبانه.

زوانی هاری: زمانی زکماک [۱] زیان مادری.

زوانی مایی: زوانی زکماک [۱] زیان مادری.

زو بالمه: ورده ساچمه‌ی تنه‌نگی راوا [۱] ساچمه ریز تفک شکاری.

زو بزو: یدک به یدک [۱] یک به یک.

زو بون: جوزی قوماشه [۱] نوعی پارچه.

زو بون: چاوه‌قی، چم دریه‌زیوی [۱] چشم بر جستگی.

زو بوه: پله بکه، بله ز [۱] عجله کن، زود باش.

زو بهد: زمرود [۱] زمرد.

زو بینا: جگه لمو یه که [۱] بجز آن.

زوپ: ۱) قیمت، دهربیزیو، زهق؛ ۲) دارده‌ستی نهستور؛ ۳) بریتی له کیز؛

۴) نهستور و زهق؛ ۵) گاشه برد [۱] برجسته، از دور نمایان؛

زننوت: تیز و شهی گائته بینی کردن [۱] کلمه مسخره کردن.

زننول: زه‌لامی قله‌و، تدره‌ی ٹهستور [۱] ننمند.

زنج: ۱) چاردا غنی له قامیش؛ ۲) حدوشی له چه پدر و قامیش بو ملات تی کردن؛ ۳) چمناگه؛ ۴) دو شتی زردی پان و پدل که نامرازی موسیقان؛ ۵) کوتک [۱] کوخ از نی؛ ۶) حیاط مانندی از ترکه و نی برای نگهداری دام؛ ۷) چانه، زنخ؛ ۸) سنج از آلات موسیقی؛ ۹) چمچ.

زنجار: زه‌نگی سمر پاقر، زه‌نگی مس که به ره‌نگی کدسه ک دیار ده کا [۱] زنگ مس.

زنجاف: پراویزی عاباو کدوا [۱] سجاف.

زنجلک: جوچه، لوشکه [۱] لگدپرانی.

زنجهله: نامرازیکی که وانی بو مالو که ده گهل مالوکیش لیک بدری [۱] از وسائل کشاورزی برای صاف کردن کشتار.

زنجبی: ۱) که‌سو، که‌پ، لوت؛ ۲) پازیک له گوشت [۱] دماغ؛ ۳) پاره‌ای گوشت.

زنجبیر: چهند نالقه ناسنی تیکخراو [۱] زنجبیر.

زنجبیرله‌مه: یدک به شوین ید کا [۱] یکی بعد از دیگری.

زنجبیره: ۱) بزریزو یدک به ته نیشت ید که‌وه: (زنجبیره کیو؛ ۲) زبری و لده‌ی که‌تاری پاره‌یه له سکه‌در او؛ شم لیره‌یه سواوه زنجبیره‌ی نماده؛ ۳) تسلسل؛ ۴) برش دور مسکوکات.

زنجبیره‌دان: به ته نیشت ید که‌وه زین بون [۱] به تسلسل واقع شدن.

زنجبیله: زنجبیر [۱] نگا: زنجبیر.

زنچک: ۱) نهایی کدم؛ ۲) کیم و هدوای برین [۱] تراوش آب؛ ۲) چرک زخم.

زنچکاو: زه‌راداوی برین [۱] زردابه چرک زخم.

زنخ: گدنیو، گدنی [۱] فاسد بو گرفته، گندیده.

زندق: ۱) دُرُو، روُبین؛ ۲) خواهناس [۱] منافق؛ ۲) کافر.

زندو: ۱) دری مردو له زیاندا؛ ۲) بریتی له کیچ و سبی: (زندو تیدایه) [۱] زنده؛ ۲) کنایه از کک و شپش.

زنده‌ومرده: قولکدی به پوش و پلاش دا پوشراو بو خوئیدا شاردنده وه [۱] چاله سر پوشیده با خس و خاشاک.

زنژ: لوت، که‌پون [۱] بینی.

زنگ: ده نگی زه‌نگوله [۱] صدای زنگوله.

زنگازنگ: ده نگده‌نگی زه‌نگوله [۱] صدای جرس.

زنگایش: ده نگی زه‌نگوله [۱] صدای زنگوله.

زنگایته: زنگایش [۱] نگا: زنگایش.

زنگرین: توپین، که‌وتین [۱] مرگ حیوان پلید، سقط شدن.

زنگل: زه‌نگوله [۱] زنگوله، درای.

زنگلگ: زه‌نگوله [۱] زنگوله، کوچک.

زنگلکی: جوزی کولیجه [۱] نوعی کلوچک.

زنگلکنگ: ده نگی زه‌نگی زور و به دوی ید کد [۱] صدای پیاپی زنگوله.

(۵) تپولکه‌ی پچوکی روتمن له ده شتایی دا؛ (۶) خمبار و کز؛ (۷) ناقایل، توراو؛ (۸) تماشاکردنی به چاوی زهق (۱) زبر؛ (۲) قوت، نیر؛ (۳) بسیار؛ (۴) ستم؛ (۵) یک تنه در دشت؛ (۶) غمگین؛ (۷) ناخشنود؛ (۸) خیره نگاه کردن.

**زوراب:** ناوه پوپیاوان سهراب، نام مردانه.

**زورآب:** کمسمی بهیانی، زو له خموراده بی سحرخیز.

**زورات:** (۱) همرزنه گهوره؛ (۲) گندمه شامی (۱) ارزن خوش‌های؛ (۲) بلال، ذرت.

**زوراتی:** (۱) بهشی هدره زور له کومدل، پتری خه‌لک؛ (۲) به زبری هیز (۱) اکثریت؛ (۲) زورکی، چبرأ.

**زورار:** (۱) ڏن برآ، ڙنی برآ؛ (۲) ناوی مله‌ندو هوْزیکه (۱) زن برادر؛ (۲) نام منطقه و عشیرتی است.

**زوراري:** سمر به خیلی زورار منتب به ایل «زورار».

**زوران:** تیکمهوه گلانی دو کمس بویه کتر له زویی دان، ملانی (۱) کشته‌ی.

**زوران:** (۱) زه‌وینی زبر و بردادی؛ (۲) ده شتی به تپولکه‌ی روت (۱)

(۱) زمین زبر و سنگلاخ؛ (۲) دشت دارای تپه‌های کوچک و لخت.

**زوران باز:** کهستی که کاری ملانی کرده (۱) کشته‌ی گیر ماهر.

**زوران بازی:** ملانی (۱) کشته‌ی گیری.

**زوران گرت:** ملانی، زورانیازی (۱) کشته‌ی گیری.

**زورانه‌وه:** خوروی به زانه‌وه که پیست هستی پی ده کا (۱) احساس سوزش در پوست.

**زورانی:** زوران (۱) کشته‌ی.

**زورانی گر:** زوران باز (۱) کشته‌ی گیر.

**زورانی گرتن:** زورانیازی (۱) کشته‌ی گیری.

**زوریاک:** بای زور به هیز، رهشه با (۱) تندباد.

**زوربردن:** دهه قدت هاتن، قدهوهت پی شکان (۱) زور چر بیدن.

**زوربرن:** زوربردن (۱) زورجر بیدن.

**زوربگیر:** ره‌شبگیر (۱) بسیج زورکی.

**زوربلی:** چهنه باز (۱) پرحرف.

**زوربیون:** زوانین به چاوره قی (۱) خیره نگاه کردن.

**زوربوهاتن:** کهونته ته نگانه‌وه (۱) زیر فشار واقع شدن.

**زوربه:** (۱) زوراتی؛ (۲) فره، زور؛ (۳) زال‌بون (۱) اکثریت؛ (۲) بسیار؛ (۳) چرگی.

**زوربهت:** به زوری ناچارکردن (۱) وادرار کردن.

**زوربهساندن:** (۱) زورهینان؛ (۲) به تعریزکی داگر پیدایاون (۱) فشار آوردن؛ (۲) فراگیرشدن.

**زوربهسدندن:** زوربهساندن (۱) نگا: زوربهساندن.

**زوربیز:** زوربلی (۱) پرگو.

**زورچک:** گردوله‌ی رهمی بچوک (۱) په ماسه‌ای کوچک.

**زورچه:** (۱) چیشتی په نیری وشك که له تاودا ده بکولینن؛ (۲) چیشتی که شکاون (۱) آش پنر؛ (۲) آش کشکاب.

(۲) چماق؛ (۳) کتابه از آلت مرد؛ (۴) ستبر و سخت؛ (۵) خرسنگ.

**زوبها:** (۱) داردۀستی نهستو؛ (۲) کوره‌ی ثاگر له کانزا (۱) چماق؛ (۲) بخاری فلزی.

**زوبه‌تستور:** بربتی له ده سه‌لات داری زالم (۱) کتابه از فرمانروای ستمگر.

**زوب زوب:** گهمه‌ی جاو شادکن له ناو زادوکان (۱) بازی قایم باشک بچه‌ها.

**زوبهک:** داردۀستی نهستو، پهیاغ، تیلا (۱) چماق.

**زوبهون:** زلامی تندبند و تمهود زل (۱) تنومند بیکاره.

**زوبید:** (۱) زوبیا، کوره؛ (۲) به دهستی زور؛ (۳) کوتنه کی سدرزل؛ (۴) مزارع.

**مزونه:** (۱) بخاری؛ (۲) قهار؛ (۳) گرز، چماق؛ (۴) گردنای.

**زوت:** رونوقوت، زلوت (۱) عربان.

**زوتا:** لمدربه نمه، بویه، سه‌باره (۱) از آن جهت.

**زوتا:** کیا به که له ریحان ده کا کولی شینه (۱) کیاهی است شبیه ریحان با گلهای بنفش.

**زوتک:** زوتک (۱) نگا: زوتک.

**زوتک:** لیواری کونی قنگ: (مانله کم زوتکی زamarboه) (۱) کناره مقعد.

**زوتور:** دل ناسک، کهستی که له هم‌موشت توره ده بی (۱) زودرنج.

**زوتی:** نفره، دوعای نه باش (۱) نفرین.

**زوج:** گهمه‌یه که به وردہ بهرد ته کری، زت (۱) نوعی بازی با شن.

**زوچه:** خوارده مدنیه که زو هزم ده بی (۱) خوراک زوده‌ضم.

**زوح:** (۱) توان او به کار؛ (۲) توانایی، هیز؛ (۳) خوین و کیم تیکل (۱) توانای؛ (۲) یارا؛ (۳) چرك و خون مخلوط.

**زوخ:** زوخ (۱) نگا: زوخ.

**زوخال:** (۱) ره زی، زه زو، خملوز؛ (۲) تیلا، داردۀستی نهستو (۱)

**زغال:** (۲) چماق.

**زوخاو:** زاخاو، مشتو مال دانی تیخ (۱) صیقل تیخ.

**زوخاو:** کیم و خونی تیکل (۱) چرك و خونایه مخلوط.

**زوخره:** وردکه بهرد (۱) شن.

**زوخرولک:** زوخره (۱) شن.

**زوخرونهک:** شوینی زور و رکه بهرد (۱) شنزار.

**زوخم:** (۱) زق، نالشت، خوین، خوسار، خوس؛ (۲) بني گیا به کي تالي

**بون خوشه:** (۱) سرماریزه؛ (۲) بین گیاهی تلغ و خوشبوی.

**زوخمه:** جلیقه، کوله‌جهی بی قول، تیله (۱) یلک.

**زوخور:** وردکه بهرد (۱) شن.

**زوخور:** لخواردن پله کهن، بله زاخوارن (۱) کسی که تندتند غذا بخورد.

**زوخی:** وهستای شیرگه، کهستی تیخ زاخاو ده دانوه (۱) صیقل گر.

**زور:** (۱) بوش، فریه، گله‌لک؛ (۲) هیز و توانا، تابشت، تاقهت؛ (۳) ناهه‌قی؛

**هیز به کار هینان:** (بندزوری پیم ده کمن) (۱) بسیار؛ (۲) نیره؛

**(۳) ظلم:** (۴) زور و فشار.

**زور:** ده نگی زبری گریان، ده نگی گری گریان (۱) صدای خشن گریه.

**زور:** (۱) زبر؛ (۲) هیز تاقدهت؛ (۳) بوش، دزی کم؛ (۴) زلم و ناهه‌قی؛

- زورخاخ: ۱) دولی ناش؛ ۲) جوگه‌ی ناش گیران [۱) دره‌ای که آسیاب را در آن بنا کنند؛ ۲) ناودانی آسیاب.
- زورخانه: شونی پالموان بازی [زورخانه].
- زورخور: خوراک پرخور.
- زوردار: ۱) بهواناو ده سه‌لات دار؛ ۲) زالم؛ ۳) له‌گهشدو توره‌قی، هدرانش بودار و چیندرا و گوتربی [۱) توانا و فرمانرو؛ ۲) سنتگر؛ ۳) بالند و پرده نباتات.
- زورداری: زلم، ناهه‌قی [ستمکاری].
- زورده: فرهیکی ده خل و دانه‌ویله [نیمرس غله و حبوبات، دلمل.
- زورزان: فامیده، دانا، زانا [فهمیده، بامعلومات.
- زورزور: زوره زوراک صدای خشن گریه پیامی.
- زورقوتک: چزوی هدنگ [نبش زبور عسل.
- زورک: جافری، جوری سهوزی [جعفری، از سبزیها.
- زورک: زوران، تپولکه‌ی روت له دشتا [تهه کوچک در هامون.
- زورکان: زورک [تهه کوچک در هامون.
- زورگر: کهنسی بهشی زوری پین ده گا له بشکردندا [برنده سهم زیاد در قسمت.
- زورگه: زورک [نگا: زورک.
- زوگوین: زوحمل [سریع الهضم.
- زورلتی کردن: ناچارکردن [واداشتن به کاری.
- زورلتی کرن: زور لئی کردن [نگا: زور لئی کردن.
- زورم: گورم، گرمه، ده‌نگی ههوراک [تندر، صدای رعد.
- زورم: بهشی زور، زوره [اکتریت، اکثر.
- زورملی: زورداری، بهزورین کردن [از زورگویی، به قوه قهره.
- زورمه: زوره، بهشی زور، زورم [اکتریت.
- зорون: زورک، زهی ره‌قی بدرداوی [زمین سخت و سنگلاхи.
- زورنای: زننا [سرنا.
- زورناتک: گیایه که بو درمان دهشی [گیایی است دارویی.
- زورناتچی: کهنسی که زورنا لئی دهد [سرنانواز.
- زورناتنه: زورناتچی [سرنانواز.
- زوررف: زوران، زورانی [کشتنی.
- زوروزه‌به‌ند: زور و زه به‌ند [بسیار و متواتر.
- زوروزه‌هند: زور و زه به‌ند [بسیار، به‌غور.
- زوروهز: ددم همراه، چندنه باز [درآج.
- زورویز: زور بیز [درآج.
- زوره: زین، ده‌نگی گری گریان [نگا: زور.
- زوره: ۱) بدردیکی زبره چه قوی بی تیز ده کهن؛ ۲) لوره‌ی گورگ [۱) سنگ سوهان؛ ۲) زوزه.
- زوره: حیله‌ی نیستر [شیهه ستور.
- زوره‌با: بای سوُر نه‌خوتبه کی گرانه [باد سرخ، نوعی بیماری.
- زورهبان باز: زوران باز [کشتنی گیر.
- زورهبان بازی: زوران بازی [کشتنی گیری.

زویس: ۱) زور، ناقایل؛ ۲) خمگین و مات؛ ۳) توره له شمرن  
۱) ناراضی؛ ۲) غمگین؛ ۳) خشمگین

زویس: ۱) زور، توره، ناقایل؛ ۲) خوبین شیرین؛ ۳) کزو خمگین  
۱) ناراضی؛ ۲) سبک روح؛ ۳) غمگین و پکر.

زویل: ۱) زوله، پارچه‌ی له چرم بردارا؛ ۲) بیژو؛ ۳) برشی از چرم؛ ۴) حرامزاده.

زویل: زیبل **ف** آشغال.

زوین: ۱) کزو لاواز له جهه؛ ۲) خمبار و پریشان **ف** ۱) زبون،  
لاغمردنی؛ ۲) زار، پریشان.

زه: زن، پیره ک **ف** زن.

زهار: حمزیا، همدزدیها **f** ازدها.

زهالک: زهار **f** ازدها.

زه: ۱) رهی، زوب؛ ۲) رهق، سخت **f** ۱) برجسته؛ ۲) سخت.

زهبت: داگیر کردن **f** غصب.

زهباره: زیاره، همراه **f** تعاون روستایی.

زهبر: ۱) لیدان، لیخستن؛ ۲) به نهیم داگرتون؛ ۳) توانایی، تاقمت **f** ۱)

ضربت: ۲) فشار؛ ۳) قوت و توان.

زهبریه‌دهست: ۱) خورت، به همیز و توان؛ ۲) کارامه له زانینی کاردا **f**  
۱) نیر و مند؛ ۲) ماهر.

زهبردار: ۱) پیاوی که خملک لبی بترسن؛ ۲) زور به هیز **f** ۱) آدم  
سه‌همگین؛ ۲) نیر و مند.

زهبروزه‌نگ: برشت له حوكم کردن **f** قاطعیت در حکم.

زهبره: فایده و بهره‌ی تهورم دان **f** بهره و نتیجه فشار.

زهبره‌قوون: بریتی له هیلکده‌ممل **f** کنایه از تخم مرغ.

زهبره‌قوونه: زهبره‌قوون **f** نگا؛ زهبره‌قوون.

زهبلک: به لدک، له تدراف **f** ساق پا.

زهبلوق: لوُس و ساف له دهستان، حولی **f** صاف و هموار در لمس.

زهبلهک: ۱) ماسوله‌ی گوشت؛ ۲) ریخوله نهسته **f** ۱) عضله؛  
۲) روده بزرگ.

زهبوُن: ۱) کزو لاواز؛ ۲) بیچاره و فقیر **f** ۱) لاغر مردنی؛ ۲) بیچاره.

زهبه: یه کنی له بزاوی پیتی نهلف و پیتکه، سمر **f** فتحه، زیر،  
زهبه‌دهست: لمزان، کارامه **f** ماهر.

زهبهش: شوتی، شفتی، هدنی، جه بهش **f** هندوانه.

زهبهش: زه بهز **f** هندوانه.

زهبهلاح: زلحوت، تههی ناقولا **f** قوی هیکل بدقواره.

زهبهلاع: زه بهلاع **f** نگا؛ زه بهلاع

زه بهلوج: زه بهلاع **f** نگا؛ زه بهلاع.

زه بهلوع: زه بهلاع **f** نگا؛ زه بهلاع.

زه بهلوق: زه بلوق **f** نگا؛ زه بلوق.

زه بهن: چوغر، جیگای پرگیا و قامیش و پوشیدلان **f** علفزار و نیزار انبوه.

زه بهند: ۱) زه بهن، ۲) فره، بوش، زور؛ (زور و ز بهند) **f** ۱) نیزار انبوه؛  
۲) زیاد.

زوك: زوب، زوق **f** برجسته.

زوكري: ناوي هو زنکي كورده له نهرمه نسانی شوره وی ده زين **f**  
طایقه‌ای از کردها که در ارمنستان شوروی هستند.

زوكه: پله بکه، بلزني **f** شتاب کن.

زوكزوك: ناله ناله **f** ناله و زاري.

زوكين: دير زمان، پيشونه **f** دير ينه، از دير باز.

زول: قلاده‌ی ملي سه‌گ و تازی له قايس **f** قلاده چرمي.

زول: ۱) پیچ، بیز؛ ۲) پارچه‌ی برآوله چرم؛ ۳) له پاش وشهی زهرد

واتا: جوان و بدرد: (زوره زول و نهرم و نول) **f** ۱) حرامزاده،  
غير طبیعی؛ ۲) برشی از چرم؛ ۳) بعد از کلمه «زوره» به معنی پستند.

زول قولتك: چزوی هه نگ **f** نش زبور عسل.

زولاخ: پدیاغ، تیلا **f** چماق.

زولاك: زيل، پارچه‌ی کي برآوله چرم **f** تکه چرم.

زولال: ۱) زهوانی بودنگ و توازه؛ ۲) رونی و سافی بودنگ **f** ۱) صافی

صد: ۲) روشنی آب، زلال.

زولف: زلف **f** زلف.

زولک: ۱) خوری و بیکاره و بی‌حونه؛ ۲) دانه‌یوله‌یین که دره نگ ده کولی

۱) بیکاره و بی‌هنر؛ ۲) دانه دیر پیز.

زوله: ۱) دانه‌یوله‌ی نه کلوك، زولک؛ ۲) پارچه‌ی له چرم برآو **f** ۱) دانه

دیر پیز؛ ۲) برشی از چرم.

زولهک: ۱) زوله؛ ۲) شرحه گوشت؛ ۳) میوه‌ی کال و نگهشتو

۱) نگا؛ زوله؛ ۲) شرحه گوشت؛ ۳) میوه کال.

زوم: ۱) زوم؛ ۲) چهورابی **f** ۱) نگا؛ زوم؛ ۲) چربی.

زوم: هو به، کومه له ره شمالي له دوری یه کتر **f** او به، دسته‌ای سیاه

جاده گردهم.

زومپ: کوتکی زلی ناستین بود بعده شکاندن **f** پتک آهني.

زومدار: چدور **f** چرب.

زومه: زوم، هو به **f** نگا؛ زوم.

زونا: گیایه کی گول شینه **f** گیایه با گل کبود.

زونپ: کوتکی تاسن **f** پتک آهني.

زونج: زن، زنه، چیمه‌ی نی تاوده لین **f** چمن آبرا.

زونگ: ۱) زونج؛ ۲) زه مینی هدمیشه قورو شل، باتالاغ **f** ۱) چمن آبرا؛  
۲) باتلاق.

زونگ: گوشتش قیمه کراوی ده ناو ریخوله ناخندر او، پاسترمه، باسترمه

**f** سوسیس.

زوه: ۱) زاده؛ ۲) زیک، زیرکه **f** ۱) اولاد؛ ۲) جوش پوست.

زوها: ۱) زوا، وشك؛ ۲) رهق، سخت **f** ۱) خشك؛ ۲) سخت و سفت.

زوهانگ: زوانگ، مده که فمز **f** کاغذ خشک کن.

زوهم: چهورابی به زون بهز **f** چربی پیه.

زوهور: زه مینی تاوده لین، زوه شل له بدر تاوده لاندن **f** زمين آبرا.

زوهوم: ۱) چدوری، چهورابی؛ ۲) پیخور **f** ۱) چربی؛ ۲) آنجه با نان

خورند.

- زه ران: زریان، زلان **ف** باد جنوب.
- زه راندن: ده نگ هه لمپینی که رف عرعر سردادن.
- زه ران: زه راندن **ف** عرعر سردادن.
- زه رانیق: حیندرحو **ف** الاکلنگ.
- زه راهی: ره نگ ثالثونی، زردی، زردابی **ف** زردرنگی، زردی.
- زه رایی: زدراهی **ف** زردرنگی.
- زه رب: زدرب **ف** ضربت.
- زه ربا: مدلیکی پچوکی زردی ده نگ خوش **ف** پرندہ ای کوچک شبیه قفاری.
- زه ربهش: ۱) شفتی، شوتی، هدنی، جه بهش، زه بهش؛ ۲) ثامال زه رد **ف**
- ۱) هندوانه؛ ۲) رنگ مایل به زرد.
- زه ربه نی: به که سی ده لین که پارچهی زه ری ده برد که **ف** زرینه پوش.
- زه ربی: زه رده بی، خودی دار بی **ف** نوعی بید.
- زه رب: ۱) لیدان، زبر؛ ۲) کوتران **ف** ۱) ضربت؛ ۲) کوفنگی.
- زه ربان: زه رب، **ف** نگا: زه رب.
- زه ربان: لیدان، لیخستن، کوتان **ف** زدن، کوفن.
- زه رپچی: ره نگ زه رد و لاواز **ف** لاغر زردرنگ.
- زه رپیان: لیداوی، کوتراوی **ف** زده شدن، کوفته شدن.
- زه رتال: زه رداوی رسانمه **ف** زردابه قی.
- زه رتک: ۱) گیایه که به نی پی زرد ده کهن؛ ۲) بن گه لای توش؛ ۳) زه رایی ناو هیلک، زردینه؛ ۴) جوری تری **ف** ۱) گیاهی که رس را بدان زرد کنند؛ ۲) برگ زرین توتون؛ ۳) زده تحمل مرغ؛ ۴) نوعی انگور.
- زه رتکه: جوری که نمی درشت و زه رد: (گندمه زه رتکه) **ف** نوعی گندم.
- زه رخی: به نی کرداف **ف** بنده زرخرید.
- زه رخید: زه رخی **ف** بنده زرخرید.
- زه رد: ۱) به ره نگی ثالثون، زه؛ ۲) تیشه شاخی زور بلند؛ ۳) جوری کانزای زه رد، برنج **ف** ۱) زرد؛ ۲) کوه سنگی بسیار بلند؛ ۳) آلیاز برنج.
- زه ردالو: هدلوجه پایزه، حملو کازه **ف** آلو زرد.
- زه ردالی: ۱) زه ردالو؛ ۲) قه سی **ف** ۱) زه ردالو؛ ۲) لواشک.
- زه رد او: ۱) زه رتال؛ ۲) گوندیکی کور دستانه **ف** ۱) صفراء، زردابه قی؛ ۲) روس تایی در کردستان.
- زه ردابی: زدراهی **ف** زردی، زردرنگی.
- زه رد باو: ثامال زرد، زه ربهش **ف** متمایل به زردی.
- زه رد بون: بریتی له؛ ۱) تازه پی گهی شتنی خله؛ ۲) کوانی له سدر دهربون؛ ۳) ره نگ پیرین **ف** کنایه از ۱) شروع رسیدن غله؛ ۲) شروع واشنده دهانه دمل؛ ۳) رنگ باختن.
- زه رک دن: ۱) گیا له تاوی گه مردا بیوه کول کردن؛ ۲) ره نگاندن به زرد؛ ۳) ره نگ بردن به هوی ترسانیدن **ف** ۱) نیمچوش کردن سبزی؛ ۲) رنگ آمیزی با زرد؛ ۳) ترسانیدن که موجب رنگ باختن شود.
- زه رد لی: شیلانه، شده لانی، قهیسی **ف** از زدالو.
- زه ردو زو ل: زه دی زور جوان و ناسک **ف** زرد دلپست و زیبا.
- زه به نده: زه به نده **ف** نگا: زه به نده.
- زه بد نگ: زه به نده **ف** نگا: زه به نده.
- زه پ: ۱) زوپ؛ ۲) تدزه هی نهستور **ف** ۱) بر جسته؛ ۲) لندهور
- زه پتی: ۱) بزوئ نو قره نه گر؛ ۲) له جهر، لاواز **ف** ۱) عجول؛ ۲) لاغر و زبون.
- زه پ زه پ: زل حورت **ف** لندهور.
- زه به زه پ: دارمال، ترمه، پر پر **ف** مالامال.
- زه ج: ۱) زج، جوری گه مه به ورتکه به رده؛ ۲) خوینتا لی خوتزیک که رف **ف** ۱) نوعی بازی با شن؛ ۲) مراحم گرانجان.
- زه چه: بوجی، لم پر چی **ف** از چه، برای چه.
- زه حف: ۱) زور، فره، بوش؛ ۲) دل بورانه وه **ف** ۱) بسیار؛ ۲) ضعف.
- زه حفه ران: زافران **ف** زعفران.
- زه حفه رانی: به ره نگی، زافران **ف** زعفرانی رنگ.
- زه حممت: مینهت، زامدت **ف** زحمت.
- زه حیر: به لطفه **ف** اسهال.
- زه خ: زل، زلام، مه زن **ف** بزرگ جنه.
- زه خخت: ۱) نه قیزه؛ ۲) مسند کوله؛ ۳) مامزه **ف** ۱) سک، سیخونک؛ ۲) سقلمه؛ ۳) مهمیز.
- زه خخته: زه خخت **ف** نگا: زه خخت.
- زه ختین: گیای تازه رو اوف **ف** گیاه تازه سر در آورده.
- زه خم: ۱) چیای سه خست و دزوار؛ ۲) زام، برین؛ ۳) زه لام، گدپ، مل قه وی **ف** ۱) کوه منیع؛ ۲) زخم؛ ۳) تنومند.
- زه خمک: چرمی که ناوزه نگی تیدایه، قایشی ناوزه نگی **ف** چرم رکاب بند.
- زه خمو: زamar بریندار **ف** زخمی.
- زه خمه: زو خمه **ف** یلک.
- زه خمه ل: برین، زام **ف** زخم.
- زه خه ره: تاسدر، بهره که مو **ف** آستر.
- زه خمل: ۱) ده غمل؛ ۲) پارهی قه لب **ف** ۱) ناروزن؛ ۲) سکه بدالی.
- زه خیره: ناز و قه **ف** آذوقه.
- زه دار: خاوه نزن، که سی که زنی هه یه و زه به نیه **ف** متاهل.
- زه دده: عدیب له کوتال و مالی کریاری دا **ف** عصب، زده.
- زه دده دار: عدیدار **ف** زده دار، معیوب.
- زه: ۱) له ره نگی ثالثون، زه؛ ۲) تیشه شاخی بلند **ف** ۱) زرد، طلایی رنگ؛ ۲) صخره بلند در کوه.
- زه: ۱) ثالثون، تدلا؛ ۲) خوار، زیان؛ ۳) ده نگی بهزی که رف **ف** ۱) طلا؛ ۲) زیان؛ ۳) عرعر الاغ.
- زه را: ۱) تو سکال، که موسکه؛ ۲) چروچاو، تهحر و دیدار، زه زا **ف** ۱) کمترین مقدار؛ ۲) سیما.
- زه رات: زورات **ف** نگا: زورات.
- زه راف: زراو، زاره **ف** زهره.
- زه راقه: کونی دیوار، کون ده دیوار **ف** سوراخ در دیوار.

زه رد وله لی: مه لیکه زه رد و باله شن، جو خوره اپرنده ای زرد سیه بال.  
زه رد هی: مُوروی زه ردی که نه خوشی زه رد دی هدی ده گری مهره  
دفع بر قان.

زه رد هی: زه رد دی برفان.  
زه ردی: ۱) نه خوشی زه رد دی؛ ۲) زه نگی زه رد ای ۱) بر قان؛  
۲) زه رد نگی.

زه ردی زیلخا: جو ری هنجری نوعی انجر.

زه ردیلله: زه رد زیره، زه رباف نگا: زه رباف.

زه رد نیه: ۱) زه دینه؛ ۲) بربنی له زیر و خشلی ژنان ۱) زرد  
تخم مرغ؛ ۲) کنایه از طلا و جواهرات زینتی.  
زه رد نیه: زه رد ای ناو هیلکه ای زرد تخم مرغ.  
زه رد یوه ره: زه رد وه لی اپرنده ای زرد سیه بال.

زه رد بیوی: زه رد دی برفان.

زه راقی: تبره که ری زور به که فو زه وق ای تبره خر شاداب.

زه رزا: ناوی هو زنکه له کور دستان نام عشیرتی در کردستان.  
زه رزانیق: حین در حوق ای الکنگ.

زه رزانی: تاردي کوچی و دوش او نوعی سلوا.

زه رزه پالی: زه ده لکه را له بدر نه خوشی ای بسیاری زه رنگ شده.

زه رزه نگ: ۱) تانج؛ ۲) تدبی ای ۱) نگا: تانج؛ ۲) نگا: تمزی.

زه رزه وات: سه وزی جات ای سبزی جات.

زه رزی: گوندیکی کور دستانه به عسی ویرانی کرد ای از روستاهای  
کردستان که بعنایان ویرانش کردن.

زه رسک: داریکه تیخوله که ده بوده رمان ده شی ای نام درختی.

زه رف: ۱) ده فر؛ ۲) پاکت؛ ۳) شیا وی: (زه رفی، تم کارهی نیه ای  
۱) ظرف؛ ۲) پاکت؛ ۳) عرضه، لیاقت.

زه رفین: گمده یه که به چهند فینچان ده کری ای نوعی بازی با فنجان.  
زه رق: ترو سکه، بریقه ای در خشن.

زه رق و برق: زه رق ای در خشن.

زه رقی: بدتر و سکه ای در خشان.

زه رقین: ۱) ترو سکه دان؛ ۲) زوب بون، هه لتو قین ای ۱) در خشیدن؛  
۲) بر جسته شدن، بر آمدن.

زه رک: ۱) تاسی مسی بچوک؛ ۲) جو ری تری، زم رک؛ ۳) زه دینه ای  
۱) طاس مسین؛ ۲) نوعی انگور؛ ۳) زرد تخم مرغ.

زه رک: تیکوله گویزی شین ای پوسته سبز گرد.

زه رکدن: زه رد کردن ای نگا: زه رد کردن.

زه رکفت: زه نگی زه ردی تال تونی ای رنگ نقاشی طلابی.

زه رکه تاف: تاوی زه رد په را ای تابش خورشید هنگام غروب.

زه رکه ش: به تاوه زیر سواغ در او ای آب طلا کاری شده.

زه رکی: زه رد دی برفان.

زه رگ: ۱) شبیشی ده روشنان؛ ۲) جو ری نیزه سی سوچی باریکی  
کورت ای ۱) سینخ در اویش؛ ۲) نیزه کوتاه، خشت.

زه رگال: ۱) پیلاوی له موچن در او؛ ۲) گوئیمه تا بهر نه زنیو.

زه رد وسوُر: بربنی له منلانی جوانگیله ای کنایه از بچه های زیبا.

زه رد وله: ۱) زه رد دل؛ ۲) زه رد زیره ای ۱) رنگ زرد لاغر؛ ۲) پرنده ای است قفاری مانند.

زه رد نگ: زه ردی لاواز ای رنگ زرد لاغر.

زه رد دی: ۱) نه خوشی که زه نگ و چاوه زرد ده کا؛ ۲) بدلا یه کی  
برنجه جازه؛ ۳) جو ری موروی به ودمه نه خوشی زه رد دی زه ردی دار همی

ده گری ای ۱) بر قان؛ ۲) نوعی آفت شالیزار؛ ۳) نوعی مهره برای دفع  
بر قان.

زه رد ده: ۱) بزه؛ ۲) تیشکی تاوله به بیان و تیواره دا: (زه رد ده له سه رانی دا،  
زه رد ده په زی نیواره)؛ ۳) جو ری ماسی؛ ۴) هملوای گیزه؛ ۵) تاوی  
گوندیکی کورده به عسی ویرانی کرد ای ۱) تبسی؛ ۲) تابش آفتاب

با مداد و غروب؛ ۳) نوعی ماهی؛ ۴) حلوای هویج؛ ۵) نام روستایی  
در کردستان که توسط بعشیان ویران شد.

زه رد هی: جو ریک داری بی به ای نوعی بید.

زه رد هدی: به هنی زه ده میوه به رسیده.

زه رد هده: ۱) تیشکی نزیک روز او بون؛ ۲) جو ری قهوزه ای سمر ناو ای  
۱) تابش آفتاب هنگام غروب؛ ۲) نوعی خزه روی آب.

زه رد هچو: ره گه گیا یه کی و شکده و کراوه بو زه نگ جوان کردن ده یکند  
چیسته وه ای زرد چو به.

زه رد هچو: زه رد چو ای زرد چو به.

زه رد ه چه وه: زه رد ه چو ای زرد چو به.

زه رد ه چیوه: زه رد ه چو ای زرد چو به.

زه رد ه خو: بزه، زه رد ای تبسی، لیخند.

زه رد ه خنه: زه رد ه خو، بزه ای تبسی.

زه رد ه درک: در و زه رد ده ای زرد خار.

زه رد ه زیره: ۱) زه رباف، زرکنک، زرکنک؛ ۲) زه ده واله، زه گه ته  
۱) نگا: زه رباف؛ ۲) موسه، زببور زرد.

زه رد ه سیری: گیا یه که بوده رمان ده شی ای گیاهی است دار و بی.

زه رد ه قوره: جو ری مارمیلکه ده ستو رو در بیز ای آفتاب پرست، نوعی  
مارمولک.

زه رد ه گهن: بزه، زه رد، زه رد خنه ای تبسی.

زه رد ه که تی: زه رد کهن ای تبسی.

زه رد ه لبیه: تاوی نزیک ثاؤابون، زه رد په را ای آفتاب هنگام غروب.

زه رد ه لولو: ۱) هملوژه بایزه ده زرد؛ ۲) شیلانه، قهیسی ای ۱) الوزرد؛  
۲) زرد الو.

زه رد ه له: ۱) زه دل؛ ۲) میوه ده بده رتا و شکده و کراوه ای ۱) لاغر

زه رنگ: ۱) میوه در آفتاب خشکیده شده.

زه رد ه لی: شه لانی، شیلانه ای زرد الو.

زه رد ه مار: ماریکی زه هر داره ای نوعی مار سمنی.

زه رد ه واله: ۱) زه رباف، زه رد ه زیره؛ ۲) زه گه ته ای ۱) نگا: زه رباف؛  
۲) زببور کوچک، موسه.

زه رد ه وان: که سی که له کمزو کیف دا تازایه ای کوهنورد.

۳) بدهله ک پیچ **۱)** پا تایه موبین؛ ۲) جوراب بلند تا زانو؛ ۳) ساق پیچ.

**زه‌رگوز:** زنگویز **نگا:** زنگویز

**زه‌رگه:** ۱) بریتی له پیاوی بلندسالای باریک و قیت؛ ۲) گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد **۱)** کنایه از لاغراندام بلند؛ ۲) از روساهای ویران شده کردستان توسط بعنای.

**زه‌رگه‌ته:** زرده‌واله، جانه‌وریکی بالداری زرده له میش گمراه‌تره و چزوی هه به **۱)** زنبور زرد کوچک، موسه.

**زه‌رگه‌تمن:** ناوی گوندیکه **۱)** نام دهی.

**زه‌رنده:** ۱) خنده رو به مردم‌ترسی؛ (به‌راز جانه‌وریکی زه‌رنده به)؛ ۲) گوزالک، کاله که مارانه، تالکه **۱)** خطرناک، سهمناک؛ ۲) هندوانه ابوجهل.

**زه‌رنوق:** چه‌وارایی کم له سهر ناوی چیشت **۱)** چربی کم بر روی آش.

**زه‌رنوقاو:** زه‌رنوق **نگا:** زه‌رنوق.

**زه‌رنقه‌قوته:** ۱) قامکی قوته، تلیا ناقی؛ ۲) زه‌رنقه، سُوره ساقه **۱)** انگشت وسطی؛ ۲) بچه گنجشک پدر نیاروده.

**زه‌رنیخ:** کازایه کی زرده، جو ری گو گرداد **۱)** از نیخ.

**زه‌رنیخ:** زه‌رنیخ **نگا:** زه‌رنیخ.

**زه‌رُو:** زالو **نگا:** زالو.

**زه‌رُوب:** خوش‌رُو پهپا **۱)** سریع السیر.

**زه‌رُوُر:** ۱) پیویست، پیداویست؛ ۲) ناچار **۱)** لازم، پایا؛ ۲) ناچار.

**زه‌رُوُری:** ۱) پیویستی؛ ۲) ناچاری؛ ۳) بریتی له تاوده سست **۱)** لازم؛ ۲) ناچاری؛ ۳) کنایه از مستراح.

**زه‌رُوكی:** نخوشی زه‌رُوی **نگا:** برقان.

**زه‌رُوله:** که‌لک **نگا:** که‌لک.

**زه‌رُوله:** زه‌رباف، زرده‌زیره **۱)** پرندۀ ای است قناری سان.

**زه‌رُوه:** ۱) جو ری هه‌نجیر؛ ۲) وردیله، همه ورد **۱)** نوعی انجیر؛ ۲) ذره.

**زه‌رُوبی:** زرده‌بی **نوعی بید.**

**زه‌رُوبین:** هوُرکین، شوشیه که شت له بهر چاو زلت ده کا **ذره بین.**

**زه‌رُوده:** خوسار، زیان **نگا:** ضرر، زیان.

**زه‌رُور:** زرده **نگا:** ضرر، زیان.

**زه‌رُوقانه‌وه:** له خوشیان دا چیز بُونده **۱)** از فرط خوشحالی در پوست نگجیدن.

**زه‌رُوك:** ۱) ملوانکدی له کاره با؛ ۲) زه‌رُوی **۱)** گردن بند از کهره با؛ ۲) برقان.

**زه‌رُه که:** وشنجه **نگا:** بونجه.

**زه‌رُه که‌و:** زه‌ر کدو **نگا:** زه‌ر کدو.

**زه‌رُهند:** گیایه که بو دهرمانی نازله ده بی **نگا:** گیاهی است دارویی.

**زه‌رُونگ:** زه‌ر ند **نگا:** زه‌ر ند.

**زه‌رُله‌هه‌نجیر:** جو ری هه‌نجیر **نوعی انجیر.**

**زه‌ری:** ۱) جوانی سبی بیستی ناماں زرده، سهوزله، سهوزه؛ ۲) دهربا،

زه‌ریا **۱)** زیبای سبزه‌رنگ؛ ۲) دریا.

**زه‌ری:** ۱) پاریمی رایدل زیر؛ ۲) زه‌راندی **۱)** پارچه زری؛ ۲) عرعر کشید.

زه‌ریا؛ زری، زریا، ده‌لیا، ده‌ریا، به‌حر، به‌عر **۱)** دریا.

زه‌ریان: که‌یانوی مال **نگا:** کدبانو.

زه‌ریف: دلگر، دلیله سند **نگا:** دلیلسند.

زه‌ریان: گمیه‌وان، نه‌وی له سه‌ر گمی کار ده کا **نگا:** کشتیان، ناوی.

زه‌ریق: تیره‌زی سه‌رله به‌یان **۱)** درخشش اول آفتاب.

**زه‌ریقین:** دره‌وشنیمه‌وهی هدوه‌ل تاوی به‌یانی **۱)** درخششیدن تابش نخستین خوشید.

زه‌ریله: زه‌رباف، زه‌رده زیره **نگا:** گنجشکی زرد قناری سان.

زه‌ریوهن: زرده ند **نگا:** گیاهی دارویی.

زه‌عفره‌ران: زافران، زافران **نگا:** زعفران.

زه‌عفره‌رانی: زافرانی، زافرانی **نگا:** زعفرانی.

زه‌عیف: ۱) لاواز کز، دال‌گوشت؛ ۲) بی تاقه **۱)** لاغر؛ ۲) ناتوان.

زه‌عیفه: بریتی له زن **نگا:** کنایه از ازن.

زه‌غهل: بددهل، ناعسل **نگا:** ناسره، بدله.

زه‌غهل: زرنگی فیلباز **نگا:** رند ناروزن.

زه‌فت: ۱) زفت؛ ۲) داگیر‌کردن؛ ۳) تاگا لئی بُون **۱)** نگا؛ زفت؛ ۲) مصادره؛ ۳) نگهبانی.

زه‌فتیه: پیاوی داروغه، پولیسی ناوشار **نگا:** پلیس شهری.

زه‌فحمران: زافران **نگا:** زعفران.

زه‌فحمرانی: زافرانی **نگا:** رعفرانی.

زه‌فه‌ر: سه‌رکه‌تون، زال بُون **نگا:** ظفر.

زه‌فلوّف: ریخوله‌ی نه‌ستور **نگا:** روده کلفت.

زه‌قله‌ک: ماسوله، مایچه **نگا:** عضله، ماهیچه.

زه‌قوک: زنی که زور ده زی **نگا:** زنی که بسیار زاید.

زه‌قفر: زال بُون **نگا:** ظفر.

زه‌قی: هرده، خاک، زه‌وی، عمد **نگا:** زمین.

زه‌قیانه: باجی زه‌وی **نگا:** مالیات زمین زراعتی.

زه‌قی: تندازیاری عذرده‌پیوان **نگا:** مهندس مساح.

زه‌قیز: ۱) زور، زویر؛ ۲) تاره‌زی گان **۱)** ناخشنود؛ ۲) هوس جماع.

زه‌ق: ۱) زق، خویز؛ ۲) بدسته‌له؛ ۳) زوپ **۱)** سرمایزه؛ ۲) یخندان: ۳) بر جسته، برآمده.

زه‌قاو: زقاو **نگا:** زقاو.

زه‌قت: نه‌قیزه **نگا:** سخن راندن الاغ.

زه‌قان: و پیکه‌نین هینانی مثال **نگا:** خنداتیدن بچه.

زه‌قنه: هه‌ره‌تال، زورتال، زه‌هرف **نگا:** بسیار تلخ، زهر.

زه‌قنه‌بوُت: زه‌قنه، وشه‌یده کی جو زنایه و هک زه‌هره‌مار **نگا:** زه‌قنه،

سخنی است بجا کی کوفت و زهر مار.

زه‌قنه‌بیت: زه‌قنه‌بوُت **نگا:** زه‌قنه‌بوُت.

زه‌قنه‌بوُت: زه‌قنه‌بوُت **نگا:** زه‌قنه‌بوُت.





مانند زهرمار؛ ۲) کنایه از سیار تلحث.

زه هلک: زراوی گیاندار **زه ره**.

زه هله: ۱) زراوی جانهور؛ ۲) وره، هیزی دل **۱) زه ره؛ ۲) شجاعت.**

زه هی: زده ره، خوسار **ضرر**.

زهی: سه ردانی و هوی بُو مال باوک پاش حده فته يه دک **دیدار عروس از منزل پدری پس از هفت روز از ازدواجش.**

زهی: زمین، زهی، همد، خاک، زهوبن **زمین.**

زهی: کاتی منال هینانی زن **هنگام زاییدن.**

زهین: زاین، زان، منال هاوردن **زاییدن.**

زهیتوُن: داریکه به ری داریکه **زیتون.**

زیخت: ۱) نه قیزه؛ ۲) مامزه **۱) سیخونک؛ ۲) مهمیز.**

زهیسان: زنی که تازه زاده **تازه بچه آورده، زانو.**

زهیستان: زهیسان **نگا: زهیسان.**

زهین: ۱) بیر، هوش، هرز؛ ۲) زنه، هنبر، خشنل؛ ۳) رازانه و **۱) هوش،**

**فکر، ذهن؛ ۲) زیور؛ ۳) آرایش.**

زهین رُون: به بیر، به هوش، زرنگ **با هوش.**

زهین گویی: به هوش، نازرنگ **کودن، بی هوش.**

زهینی: برانه، هوشی به دری **دققت کن.**

زهینی: ۱) رازانه و؛ ۲) روانین و هوش دان **۱) آراسته شدن؛ ۲) دقت کردن.**

زهیه: سفت ته نراو **سقت تنیده.**

زهی: خزم و کسمی زور نزیک؛ (چما زهین مه نه هاتنه داوتی؟) **اقوا**

نزدیک.

زهینین: زهینین **آراسته شدن.**

زی: ۱) رُو، بلمه؛ ۲) رُوپی، دهربِزیوی؛ (زیریشک؛ ۳) دهونه، درکیکه،

درکه مزی؛ ۵) گشته کی پینه چی؛ ۶) پیسیر، به روک؛ ۷) هستی تایبه تی

ده ستو چه زه و بون و بیستن و دیتن؛ ۸) زهی **۱) زود؛ ۲)**

بر جستگی؛ ۳) زرشک؛ ۴) خاری است؛ ۵) رشته پینه دوزی؛ ۶)

گریبان؛ ۷) حس از حواس پنجگانه؛ ۸) رفتن عروس بدیدن مادر و

پدر.

زی: ۱) ره و شست، تاکار؛ ۲) پله و پایه؛ ۳) ناوی پیتیک له نه لف و پیتکه؛

۴) چومی گهوره، روپاره، شدت؛ ۵) دریا؛ ۶) کوزی میوینه؛ ۷)

پاشگری به واتا: ده لین: (ناوه زی)؛ ۸) پاشگری به واتا: لهدایک بوگ:

(زستانه زی) **۱) روش؛ ۲) مقام و مرتبه؛ ۳) نام حرف (ز)؛ ۴) رود**

بزرگ؛ ۵) دریا؛ ۶) فرج؛ ۷) پسوند به معنی زاینده؛ ۸) پسوند به معنی

متولد شده.

زیا: ۱) زور، فره، زحف، زاف، پر، پور؛ ۲) هم زدیها، حمزی **۱) زیاد،**

بسیار؛ ۲) ازدها.

زیاد: زیا **بسیار، زیاد.**

زیاده: ۱) لم راده بدده؛ ۲) ژماره‌ی سیزده **۱) بیش از حد؛ ۲) عدد**

سیزده.

زیادی: نایپویست **اضافتی، غیر ضروری.**

زه وال: همان، لم بین چون: (هر زالمی زه والیکی هدیه) **از بین رفن.**

زه ووت: ۱) زه بت، زه فت، داگیر کردن؛ ۲) تارام **۱) غصب؛ ۲) آرام،**

زه ووت بُون: هدادان، تارام بُون **آرام گرفتن.**

زه ووتی: مالی داگیر کراو **غصبی.**

زه و جی: خاون زن، به زن **متأهل.**

زه و جین: زن هینان **ازدواج.**

زه و ده: ۱) بیگار، کاری بدوزور؛ ۲) قیره و هر را؛ ۳) بژیو، زه واد؛ ۴) نارام **۱) سخره، بیگار؛ ۲) جمع و داد؛ ۳) زاد، توشه؛ ۴) آرام.**

زه و دیوون: هدادان **تارام گرفتن.**

زه و ده ده: بشیسوی زیگه **توشه راه.**

زه و زان: روزان **کوهستان بیلاق.**

زه و ق: ۱) خوشی، که یف؛ ۲) سه لیقه، په سندی دل **۱) لذت، خوشی؛**

۲) سلیقه.

زه و ک: زه فوک **بسیار زاینده.**

زه و وه: زیر ک **جوش پوست.**

زه و ون: ۱) سمرلیواری بان، سوانه، گوئی سوانه؛ ۲) زه به ند،

فره **۱) برآمدگی لب بام؛ ۲) زمین پرگیاه؛ ۳) بسیار.**

زه و وند: ۱) زه به ند، زه به ند؛ ۲) فره، زور؛ (زورو زه وند) **۱) زمین**

پرگیاه؛ ۲) بسیار.

زه وی: ۱) همد، عدرد، خاک؛ ۲) مدرزا، کیلگه، زمین **۱) زمین؛**

۲) مزرعه، زمین زراعتی.

زه ویانه: پیتاکی زه وی **باج زمین.**

زه وین: زه وی **زمین.**

زه وینگیگر: زمینگنگر **زمینگنگر.**

زه وی وزار: موجه، کیلگه **زمین زیر کشت.**

زه ها: ۱) زان، بیچو هینان، زا؛ ۲) همو هل شیر، زه ک؛ ۳) کوز، قوز؛

۴) وشک، زوها؛ ۵) هژ دیها، همزی **۱) زادن، زاده؛ ۲) آگو؛ ۳)**

شرمگاه مادینه، فرج؛ ۴) خشک؛ ۵) ازدها.

زه هاسه: زن هینان **ازدواج.**

زه هاو: ۱) زنه، زن؛ ۲) ناوی مه لبندیکه له کوردستان **۱) زهاب؛**

۲) نام منطقه ای در کردستان.

زه هر: ۱) زه، زار؛ ۲) دهم، ده ف **۱) سم؛ ۲) دهان.**

زه هراو: ۱) زه هری تراو؛ ۲) مین میز پیشاو **۱) سم آبکی؛ ۲) ادران.**

زه هراوی: تیکلاو به زه هر **زه رآلد.**

زه هرچاوه: مور بونه وه، تماسای بمنه وه **آغیل، نگاه خشم آلد.**

زه هرخنه: پیکه نین له رکان **زه خند.**

زه هردار: شتی که زه هری هه بی **سمی.**

زه هرده مار: جو نیکه وه که قنه بُوت **دشنامی است، زهر مار.**

زه هرده مصار: زه هر مار **نگا: زه هر مار.**

زه هری هه لا لیل: ۱) زه هری هه لا لیل، جو نیکه وه که زه هر مصار؛

۲) بریتی له زور تال: (بیزی زه هری هه لا لیل) **۱) دشنامی است**

زیبکه: ۱) زیرکه، کوانی نزور ورد له پیست؛ ۲) بریتی له قسمی به تیکول  
۱) جوش پوس: ۲) کنایه از مملک.

زیبلک: ورد به نگری ناو خوله کده، زیلمو، ژیله، زیلمو<sup>۱</sup> اخگر زیر  
خاکستر.

زیبو: چدقه و هدرا<sup>۱</sup> جنجال و سرو صدا.

زیبه: زیپ، سرمای پیریزین<sup>۱</sup> بردالعجوز

زیبهه: ماسوله<sup>۱</sup> عضله.

زیت: ۱) زرنگ، وریا، وشیار؛ ۲) چاوله سرهست؛ ۳) گدف<sup>۱</sup>  
زرنگ، باهوش؛ ۲) تیزچشم؛ ۳) تهدید.

زیت بوئهوده: رایزین و راکردنی جانهوده<sup>۱</sup> هشیار شدن و ورجستن  
حیوان.

زیترک: لوشکه، جوته<sup>۱</sup> جفتک پرانی.

زیتک: جوته، لوشک، لمقه<sup>۱</sup> لگد ستور، حفتک.

زیتکه: ۱) زمانه‌ی تله‌ی راو؛ ۲) زیبکه‌ی پیست<sup>۱</sup> ۱) زبانه تله؛  
۲) جوش پوس.

زیتکه زه‌لام: باشکیو، چینچکه سلاوه<sup>۱</sup> گل مژه.

زیتکه سلام: زیتکه زه‌لام<sup>۱</sup> گل مژه.

زیته: ۱) پله‌ی پیتکه‌ی چمه کی گرم؛ ۲) داروکه یه که ده ناو فاقده بُرآوی  
مهل<sup>۱</sup> ۱) ماشه اسلحه گرم؛ ۲) چوبکی در نوعی دام برای شکار  
پرنده.

زیتهله: زرنگ<sup>۱</sup> زرنگ.

زیتهله: زرنگی پچکوله<sup>۱</sup> زرنگ کوچلو.

زیتهه بوئون: چاوتیزکردن و روانین<sup>۱</sup> خبره نگاه کردن.

زیج: ۱) پیله‌قه‌ی مرؤ؛ ۲) جوته‌ی یه کسم؛ ۳) زیت، چاوتیز؛ ۴) کاری  
به هوی کاریکی تره‌وه؛ ۵) شله‌زان و شیوان؛ ۶) ورد بردی که منال  
گمه‌هی بین ده کهن<sup>۱</sup> ۱) لگد آدمی؛ ۲) لگد ستور؛ ۳) تیزچشم؛  
۴) واکنش؛ ۵) هیجان و پرسانی؛ ۶) سنگریزه بازی کودکان.

زیچ: ههول شیر، رهک، فرچک<sup>۱</sup> آغون

زیچاوه: تاوی شلوی، لیل<sup>۱</sup> آب کدر.

زیچک: ۱) زنچک؛ ۲) گامده‌یه کی منالانه به داروکه دهیکمن<sup>۱</sup> ۱) ریم و  
چرك زخم؛ ۲) نوعی بازی کودکان.

زیچکاوه: زنچکاوه<sup>۱</sup> ریم و چرك زخم.

زیچین: گامده‌یه کی منالانه به ورد برد نهیکمن<sup>۱</sup> نوعی بازی کودکانه  
با سنگریزه.

زیخ: ۱) نازاو بویر؛ ۲) زیت، زرنگ؛ ۳) خیز، ریخ، ورد بردی ده چهم؛  
۴) شیش؛ ۵) درکی تهستور لهدار<sup>۱</sup> ۱) پردل و تسجاع؛ ۲) زرنگ؛

۳) شن، سنگریزه؛ ۴) سیخ؛ ۵) خار کلفت از درخت.  
زیخان: ۱) دنه، هانه؛ ۲) پال دان؛ ۳) گوندیکه له کوردستان به عسی

ویرانی کرد<sup>۱</sup> ۱) تحریک؛ ۲) هول، فشار؛ ۳) از روستاهای ویران  
شده کردستان توسط بعنایان.

زیخاندن: ۱) هانه‌دان، دنه‌دان؛ ۲) پال بیوه‌نان، دله‌کدان<sup>۱</sup> ۱) تحریک  
کردن؛ ۲) هول دادن.

زیار: لمواشی ده می ولاع<sup>۱</sup> دهن بند ستور.

زیاره: چوده‌دهه و<sup>۱</sup> بیرون رفت.

زیاره: چاک و پیر، شه‌حس<sup>۱</sup> مقبره اولیا، مقبره.

زیارت کردن: ماج کردنی دهستی پیاچاک یا شتی پیروز؛ (قرعه‌انه کدم

زیارت کردن<sup>۱</sup> بوسین دست مردان خدا یا چیزهای متبرک.

زیارت‌تگا: جیگه زیارت<sup>۱</sup> مزار.

زیافت: میانداری<sup>۱</sup> مهمانی.

زیان: زهره، زهره، خوسار<sup>۱</sup> زیان.

زیاندار: پیاوی بدفه‌رو دهس بدهه‌ره رف<sup>۱</sup> زیان رسان.

زیانکار: زیاندار<sup>۱</sup> زیان رسان.

زیان کردن: ۱) زهره رکردن؛ ۲) زهره له خه‌لکدان؛ ۳) بریتی له منال

له بدر چون: (برآذنم مناله کهی زیان کرد)<sup>۱</sup> ۱) زیان دیدن؛ ۲) زیان

رسانیدن؛ ۳) کنایه از سقط چنین.

زیانکه: زیانی ده، زهره ره رف<sup>۱</sup> موجب خسارت.

زیانه خورو: ۱) سه‌گئی که فیری مریشک خواردن دهی؛ ۲) ره شه‌ولاخن

که خوده دزینه و ده چیته ناو زهر عاتی خه‌لکده و<sup>۱</sup> ۱) سگ مرغ ربا؛

۲) دام زیان رسان به مزارع.

زیانی: کاری حدوانی زیانه خورو<sup>۱</sup> کار حیوان «زیانه خورو».

زیانه خورو: زیانه خورو<sup>۱</sup> نگا: زیانه خورو.

زیای: ۱) چونه ده رهه؛ ۲) سوزبیون<sup>۱</sup> ۱) بیرون رفتن؛ ۲) روتیدن.

زیبا: ۱) زیبا؛ ۲) ناوه بو<sup>۱</sup> زنان<sup>۱</sup> ۱) زیبا؛ ۲) نام زنانه.

زیبار: جوان، خوشیک، خوشکوک<sup>۱</sup> زیبا.

زیبار: مهله‌نديکه له کوردستان<sup>۱</sup> ناحیه‌ای در کردستان.

زیباروک: گوندیکی کوردیو به عسی ویرانی کرد<sup>۱</sup> روستایی گردنشین

که حکومت بعث آن را ویران کرد.

زیباری: هوزنیکی کورده<sup>۱</sup> طایفه‌ای از گردها.

زیب: ۱) زوزی توش و شوم؛ ۲) به ته‌زم په ستاوون؛ ۳) سرمای پیریزین.

ستی روزی دوایسی مانگی زیبه‌ندان و چوار روزی هه‌وه‌لی ره شه‌مه؛

۴) همراه هوریا<sup>۱</sup> ۱) روز نحس و بدیمار در سال؛ ۲) فشار؛

۳) بردالعجوز سرمای پیریزین؛ ۴) جار و جنجال.

زیپک: ۱) برشت له یاسادا: (میریکی به زیپک بو؛ ۲) بردی زورچکوله

که به پیتکه ده‌هاویزیری؛ ۳) سرمای پیریزین؛ ۴) ههول حدوتی

به هار؛ ۵) زیرکه؛ ۶) بریتی له تانه‌ی ده پرده‌دا؛ ۷) تمزره، تدیروک،

تمزره؛ ۸) دلویه؛ ۹) چه که‌ره<sup>۱</sup> ۱) قاطعیت در حکم؛ ۲) شن کوچک

که با دو سرانگشت اندازند؛ ۳) برد العجوز؛ ۴) اویلن مفته بهار؛

۵) جوش صورت؛ ۶) کنایه از مملک؛ ۷) تگرگ؛ ۸) چکه بام؛ ۹)

جوانه تازه<sup>۱</sup> گیاه.

زیپک تی گرتن: بریتی له قسمی به تیکول به که سی و تن<sup>۱</sup> کنایه از

متلك گفتن.

- ۲) جاسوس.  
 زیره‌ک: زرینگ **زرنگ**.  
 زیره‌کدن: له ترسان مردن **از ترس مردن**.  
 زیره‌کی: زرنگی، وشیاری **زرنگی**.  
 زیره‌وا: زیره‌وان، شوفار **جاسوس**.  
 زیره‌وان: شوفار، زوانگیر، جاسوس **جاسوس**.  
 زیره‌وشان: زیره‌شان **زرا غشانی**.  
 زیرین: دروس کراو له زیر، زیرن **زرين**.  
 زیرینگه‌ر: زیرکار، ثالثون چی **زرنگ**.  
 زین: زور، زویر، زیر، تو را واف **قهر کرده، ناخشنود**.  
 زیزان: ده نکیکی تالله له ناو گهندمدا **دانه‌ای تلخ در گندمزار**.  
 زیزانه: زیزان **نگا**: زیزان.  
 زینبون: تو ران **قهر کردن**.  
**زیرک:** ۱) موسُلی؛ ۲) میشیکی کمسکه **۱) موسیر؛ ۲) مگس‌سانی**  
 است سبزرنگ.  
 زیریک: میشیکی کمسکه به لای رهه **مگسی سیز آفت تاک**.  
 زیسان: زیسان، زیستان **زن تاوه زاییده، زانو**.  
 زیسانی: وختی زان **هنگام زایمان**.  
 زیسک: زیزک، موسالی **موسیر**.  
 زیف: کاتزایه‌کی سبی به نرخه ده کرته خشل، برآگچکه‌ی زیر **نقره**.  
 زیشار: ۱) زویل، پارچه‌ی براؤ له چرم؛ ۲) فهقیر و هزار؛ ۳) جینگه‌ی  
 به زه می **۱) تسمه چرمی؛ ۲) بینوا و فقیر؛ ۳) مورد ترحم**.  
 زیقاری: هزاری، بیچاره‌ی افای‌بینایی.  
 زیغال: زویل **تسمه بریده از چرم**.  
 زیغان: ده نکیکی رهش و تالله له ناو گهندمدا **دانه‌ای سیاه و تلخ در گندمزار**.  
 زیفرک: ۱) خرک‌بدرد، چمودی پری مشت؛ ۲) جوری کفتنه‌ی بی ناوه‌روک  
**۱) شن درشت، قله‌سنگ؛ ۲) نوعی کوفته ساده**.  
 زیغزیف: هزارین **هزاریا**.  
 زیغزیقه: زیغزیف **هزاریا**.  
 زیغن‌تار: پول به سر بر کا هلاویشتن **پول بر سر عروس ریختن**.  
 زیشینگ: نهشکه‌وتی که خلدکی تیا نه زی **غار مسکونی**.  
 زیق: ۱) زیره به دنگی تیز؛ ۲) همانا، ناو زگ؛ ۳) زبر، زور؛ ۴) هموار  
 کیم، چلکی بین و کوان؛ ۵) چاوه زوب و زوق؛ ۶) ده نگی گربانی  
 منال؛ ۷) قیت و بدل **۱) جیع؛ ۲) احشاء؛ ۳) خشن؛ ۴) ریم، چرک،  
 زخم و دمل؛ ۵) چشمان بر جسته؛ ۶) صدای گریه بجهه؛  
 ۷) راست قامت.**
- زیقاندن: زیراندن به دنگی تیز **جیع کشیدن**.  
 زیقانن: زیقاندن **جیع کشیدن**.  
 زیقاوله: ۱) جانه‌وریکه له زیوی پچوکتر که ولی به نرخه؛ ۲) مدلی  
 ماسیگره **۱) جانوری کوچکتر از روباه که بیوستش قیمعتی است؛**  
**۲) مرغ ماهیخوار**.
- زیخه‌لان: خیخه‌لان **شنزار**.  
 زیخه‌لانتی: زیخه‌لان **شنزار**.  
 زید: دن پیچه‌وانه **مخالف**.  
**زید:** ۱) زاگه، جینگه‌ی له دایک بون؛ ۲) نیستمان، وه ندن؛ ۳) گور، قهبر  
**۱) زادگاه؛ ۲) میهن؛ ۳) قبر**.
- زیدکی: ناوی هویکه له کورستان **نام عصیرتی در کردستان**.  
**زیده:** ۱) زور، راز؛ ۲) زیاده **۱) بسیار؛ ۲) بیش از حد لازم**.  
 زیده‌وان: پاسه‌وانی گورستان **نگهبان گورستان**.  
 زیر: زور، زویر **قهر کرده، ناراضی، غمگین**.  
 زیر: زیر **زیر، خشن**.  
 زیر: نالتوں **طلاء، زر**.
- زیراب: ره‌هدندي ناوی پیس  **مجرای فاضلاب**.  
 زیراف: ۱) هاردارو، زور ورد کراو؛ ۲) دوره دهست **۱) خرد شده، آرد  
 مانند؛ ۲) دور از دسترس**.
- زیران: شوفار، جاسوس، زوانگر **جاسوس**.  
 زیراندن: ده نگ لئی بلند بون له زان یان له ترسان **جیع کشیدن**.  
 زیرانن: زیراندن **جیع کشیدن**.  
 زیرانی: جاسوسی، شوفاری **جاسوسی**.  
 زیراو: زیراب  **مجرای فاضلاب**.  
 زیرباف: زه‌ری، پارچه‌ی رایه‌ل زیر **زربافت**.  
 زیربافت: زیراب **زربافت**.
- زیرج: جیقه‌ی مدل **مدفع پرندۀ**.  
 زیرکن: هاوارلی بلندبوئی له نه کاوف **جیع زدن تند و ناکاه**.  
 زیرکار: نالتوں چی **زرنگ**.  
 زیرکر: زه‌رخنی، بهنی به پاره کردا واف **بنده زرخرد**.  
 زیرکفت: زه‌رکفت، به زه‌نگی زه‌رودی زیرین نخشاون **نقش بدرنگ طلایی**.
- زیرگ: ۱) چهیدل، گهمار، پیس؛ ۲) زورک، زورکان **۱) کشیف؛ ۲) ته  
 ماهور**.
- زیرگن: چهیدل، گهمار، قریز، پیس، پوچل **کشیف**.  
 زیرگه‌ر: زیرکار **زرنگ**.
- زیرن: ۱) شتی له زیر دروست کراین؛ ۲) له گوین زیر له ره نگا؛ ۳) ناوه بون  
**زنان **۱) زرین؛ ۲) بدرنگ زر؛ ۳) نام زنانه****
- زیرو: زالو **زالو**.  
 زیرو: زالو، زور واف **زالو**.  
 زیرو: ناوی بیاوانه **نام مردانه**.  
 زیروه‌شان: پاره به سر بوكدا هلاویشتن **زر بر عروس افشارندن،  
 زرافشانی**.
- زیره: تومی گیایه‌کی بون خوشه له چیشتی ده کهن **زیره**.  
 زیره: ده نگ لئی بزر بون له زان یان له ترسان **جیع**.  
 زیره‌زیره: زیره‌ی زور **جیع بیایی**.
- زیره‌ثان: ۱) جهاد برچی، نیشک‌گر؛ ۲) شوفار **۱) نگهبان، پاسیبان؛**

زیله‌ی منان (۱) زیل (۲) ورده ناگری ناو خوله میش (۳) سیلی؛  
 (۴) جاندار کوچک (۵) صدای زیر (۶) اخگر زیر خاکستر.  
 زیله‌مۇ: وردە تاگری ناو خوله میش (۷) اخگر زیر خاکستر.  
 زیلی: ناوی چهند تیره‌ی کورده (۸) نام چند تیره از عشاپر کرد.  
 زیلی: برتی له دل (۹) کنایه از قلب.  
 زیمکه: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد و (۱۰) از روستاهای  
 کردستان که حکومت بعثت ویران کرد.  
 زین: جلیکی پشمی نهسب که له دارو چهرم ده کری و ده که ویته بن قوئی  
 سوار (۱۱) زین.  
 زینا: گانی نارهوا (۱۲) زنا.  
 زینات: (۱۳) تازارده، بدفه (۱۴) زلم، زولم، تاهدقی (۱۵) مودی،  
 بدجنس (۱۶) ستم.  
 زیناتکار: (۱۷) ستمکار.  
 زیناخ: زینا (۱۸) زنا.  
 زیناع: زینا (۱۹) زنا.  
 زینان: بهندیخانه، زندان، حهپس خانه (۲۰) زندان.  
 زیناتوان: بهندی وان، نمهوهی بدسرم گیراوان له حهپسا راده (۲۱)  
 زندانیان.  
 زیناته وان: زیناتوان (۲۲) زندانیان.  
 زینبوش: سرجلی زین، پارچه‌یدک که به سه رزیناده گیری (۲۳) پارچه‌ای  
 که بر زین اندازند.  
 زینچ: چه نه، چه ناگه، ته زینگ (۲۴) چانه.  
 زینچکاوا: زنجکاوا (۲۵) نگا: زنجکاوا.  
 زیندان: زینان (۲۶) زندان.  
 زیندانه وان: زیناتوان (۲۷) زندانیان.  
 زیندره: که سی که زین دروس ده کاف سرّاج.  
 زیندک: گیاندار، جانهور، برانیه‌ری مردگ (۲۸) زنده.  
 زیندگ: زیندک (۲۹) زنده.  
 زیندو: (۱) زیندک (۲) برتی له سهی و کیچ له لاشی بیناده‌دا؛ (۳) مله‌ی  
 کیو، بستو (۴) زنده؛ (۵) کنایه از شپش و کک در لباس؛ (۶) گردنه  
 کوه.  
 زیندو بونه‌وهه: راست بونه‌وهه له پاش مردن (۷) باز زنده شدن.  
 زیندرو: زیندره (۸) سرّاج.  
 زینده به چال: گیانداری که به زیندویی له خاکدا بتنیز (۹) زنده به گور.  
 زینده به گور: زینده به چال (۱۰) زنده به گور.  
 زینده گئی: رابواردنی تدمدن (۱۱) زنده‌گی.  
 زینده‌مال: تازه‌ل و مالات (۱۲) احشام، دام.  
 زینده‌وار: (۱) زینده‌مال؛ (۲) گیان لمبر به گشتی: (زینده‌وار له ولا تدا  
 نه‌ما) (۱۳) نگا: زینده‌مال؛ (۱۴) جانور عموماً.  
 زینده‌وره: (۱) زینده‌مال؛ (۲) زینده‌وار؛ (۳) زیناتوان (۱۵) نگا:  
 زینده‌مال: (۱) نگا: زینده‌وار؛ (۲) زندانیان.

زیقاوه: مملی ماسیگره (۱۶) مرغ ماهیخوار.  
 زیق زیقه: بالداریکه له ددم ناوان ده زی (۱۷) پرنده‌ای است.  
 زیقن: (۱) لاوازی پیس؛ (۲) گرینوکی په‌لپ گر (۱۸) لاغر کثیف؛  
 (۲) گریان بهانه‌گیر.  
 زیقوزد: حیندرحو (۱۹) آلاکلنگ.  
 زیقوه‌زور: زیره زیر (۲۰) جیغ و داد زیاد.  
 زیقه: زیره به ده نگی تیز (۲۱) جیغ.  
 زیقه‌زیق: (۱) زیره زیر به ده نگی تیز؛ (۲) فرمان به له هاوار بدم کردن:  
 (دا) توخوا زیقه‌زیق (۲۲) (۱) جیغ و داد پیاپی؛ (۲) امر به پایان دادن  
 جیغ و داد.  
 زیقه‌نه: چه ناگه، چه نه (۲۳) زنخ، چانه.  
 زیک: (۱) زورسارد؛ (۲) راسته‌وهبوُن، گرژیوُنی موُ؛ (۳) زق، زوب؛  
 (۴) گشته‌کی موم لیدراو؛ (۵) ده نگی باریکی ناسک (۲۴) بیسار سرد؛  
 (۶) برآمدن، راست شدن مو؛ (۷) پرجسته؛ (۸) رشته موم کشیده؛ (۹)  
 صدای نازک و زیر.  
 زیکاندن: زریکاندن (۲۵) نگا: زریکاندن.  
 زیکانن: زریکاندن (۲۶) نگا: زریکاندن.  
 زیکر: (۱) کوری درویشان بسو جهزم بون؛ (۲) دوحاخویندن (۲۷)  
 (۱) اجتماع درویشان برای ذکر؛ (۲) خواندن دعا.  
 زیکل: زرنگ، وشیار (۲۸) زرنگ.  
 زیکن: میانی که زور نه زینقی (۲۹) کودکی که ریاد گریه می‌کند.  
 زیکه: (۱) زریکه؛ (۲) ده نگی ناسک و باریک (۳۰) نگا: زریکه؛  
 (۲) صدای نازک و زیر.  
 زیکه‌زیک: (۱) زریکه زور؛ (۲) ده نگی تیز و باریک (۳۱) جیغ زیاد  
 بجه؛ (۲) صدای زیر.  
 زیگار: شهونشینی (۳۲) شب‌نشینی برای سرگرمی.  
 زیل: (۱) زنگ، زونگوله‌ی خدبه‌ردن؛ (۲) ده نگی باریک و تیز؛  
 (۳) چه که‌ره؛ (۴) پیچه‌وانه درشت، ریز؛ (تمنزیل واتا: ورد ته ندرادو)؛  
 (۵) زمانه چکوله؛ (۶) قامیشی حسییری بوریا؛ (۷) پیری به هیزو  
 تاقه‌ت؛ (۸) به لوكه (۳۳) زنگ اخبار؛ (۹) صدای زیر؛ (۱۰) نیش گیاه،  
 جوانه؛ (۱۱) ریز؛ (۱۲) زبان کوچک؛ (۱۳) نی حصیری؛ (۱۴) پیر مرد توانا؛ (۱۵)  
 جچوله.  
 زیل: ده نگی تیزی باریک (۱۶) زیر مقابل بم.  
 زیلا: نهملا، فره‌خی (۱۷) این طرف.  
 زیلان: (۱) زیوان؛ (۲) مه‌لبه‌نديکه له کوردستان؛ (۳) ناوی هو زیکی مهزنه  
 لمایی شاری وان (۱۸) نگا: زیوان؛ (۲) روستایی در کردستان:  
 (۳) طایفه‌ای بزرگ در کردستان.  
 زیلک: (۱) میتکه‌ی یه‌کسمی میوینه، تیز گزه؛ (۲) چه که‌ره (۱۹)  
 (۱) پرجستگی فرج ستور؛ (۲) سبزه تازه سر برآورده.  
 زیلو: پهلاسی له ده زوی لوکه (۲۰) فرش تختی، زیلو.  
 زیلو: (۱) هزاری؛ (۲) زدرو، زالو (۲۱) هزاری؛ (۲) زالو.  
 زیله: (۱) زله، شمع، شهقام، شهقالله؛ (۲) زیندوی چکوله: (ئم هزاره

- زیوارگرن: پروایز لئی نان **ف** حاشیه دختن.
- زیواره: تیواره **ف** هنگام عصر.
- زیوال: بیول، بیتال، بزگور **ف** تراشه و پرز لباس کهنه.
- زیوان: ۱) زیفان؛ ۲) براو، له جی ته کان خواردن **ف** ۱) نگا؛ زیفان؛ ۲) جنبش، تکان.
- زیوان: زیده وان، ناگادری گورستان **ف** نگهبان گورستان.
- زیوانن: بزوادن، ته کاندن **ف** جنبانیدن، تکانیدن.
- زیبور: زیلو، همزاری **ف** هزارپا.
- زیوکا: ناوی دوگوندی کوردستانه به عسی ویرانی کردن **ف** دور روستای کردستان که بعثیان ویران کردند.
- زیوکفت: ۱) به زیو سواع دراو؛ ۲) ده نگی وک زیو لئی دراو **ف** ۱) سیم اندود؛ ۲) به رنگ نقره رنگ شده.
- زیوکه: گوندیکه **ف** نام دهی است.
- زیوه: ۱) براو، جوله، براف؛ ۲) زیو، ده نگی به چکمه مهله سوا **ف** ۱) حرکت؛ ۲) صدای جوچه تو زاد.
- زیوه: ۱) چاک و پیر، گوری پیاوچاکان، زیاره تگه؛ ۲) ناوی چند گوندو چندند ملهه ندیک له کوردستان **ف** ۱) گور اولیاء، زیارتگاه؛ ۲) نام چند دهکده و چند منطقه در کردستان.
- زیوه زیوه: جیکه جیکی جوچکمه مهلهان پیکوه **ف** صدای جوچهها با هم.
- زیوه وان: زینه وان، زیوان، پاسه وانی گورستان **ف** پاسیان گورستان.
- زیوی: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **ف** روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.
- زیویان: جولان، بزوان **ف** تکان خوردن.
- زیوین: دروس کراوله زیو **ف** سیمین، ساخته از نقره.
- زی یه: زی، درکه زی، زینه **ف** نوعی خاربن.
- زیندی: زیندو **ف** زنده.
- زیندی خور: بریتی له پیاوی خوینمزو زالم، پیاو خور **ف** کنایه از ستمکار خون آشام.
- زینکو: لوتکه‌ی پیشی زین، قملیو ز **ف** زین کوهه، قربوس.
- زینگ: زیندو **ف** زنده.
- زینگانی: رابوردنی تمهمن، زیان **ف** زندگانی.
- زینگله: زه نگه ته تری، تلیسک **ف** تلسک.
- زینگه چال: زینده به چال **ف** زنده به گور.
- زینگه بوون: زیندو بوونهوه **ف** دوباره زنده شدن.
- زینگی: زینگانی **ف** زندگانی.
- زینو: ۱) ملهی کیو، بستو؛ ۲) زیندو **ف** ۱) گردنه کوه؛ ۲) زنده.
- زینه: ۱) زیندی، زیندو؛ ۲) درکه زی، زی؛ ۳) زن **ف** ۱) زنده؛ ۲) نوعی خاربن؛ ۳) زن.
- زینه مال: زینده مال **ف** احشام، دام.
- زینی: ۱) ملهی کیف، بستو؛ ۲) تیغی موتاش، گویزان؛ ۳) گوندیکه له کوردستان به عسی ویران کرد **ف** ۱) گردنه کوه؛ ۲) استره، تیغ موتراش؛ ۳) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
- زیو: ۱) زیف؛ ۲) جیوه، کازایه کی بروزی شله هدر هدا نادا؛ ۳) ده نگی به چکمه مهله بچوک **ف** ۱) نقره؛ ۲) جیوه؛ ۳) صدای جوچه پرنده کوچولو.
- زیو: ۱) زیف؛ ۲) بانگیشتی به کومند **ف** ۱) نقره؛ ۲) مهمانی برای همه.
- زیوا: گولیکی سهی و جوان و بون خوش، زه نبیق **ف** گل زنبق.
- زیوان: زینگانی **ف** زندگی.
- زیوار: پروایز **ف** کناره، حاشیه.





ژاژ: ۱) چیت، چیتک، قدمیش، قامیش؛ ۲) چهلاکی مازوته کاندن؛ ۳) گیایه کی بون خوش ده گهلو پهپار و شیرینی ده کمن **۱** نی؛ ۲) چوب بلند مازوج تکانی؛ ۳) گیاهی خوشبو که با پهپار و شیراز آمیزند.  
ژاژک: جاچکه، پنیشت **۱** سفر.  
ژاژکه: ژاژک، جاچکه **۱** سفر.  
ژاژوفه‌ر: شکو و پایه به رزی **۱** جلال و عظمت.  
ژاژوک: ۱) چیته‌لآن، قامیشه‌لین؛ ۲) ناوی گوندیکه **۱** نیزار؛ ۲) نام دهی است.

ژاژه‌لآن: ۱) ژاژوک؛ ۲) ناوی گوندیکه له کورستان **۱** نیزار؛ ۲) روستایی در کردستان.

ژاژی: سراج، شیرینی **۱** شیراز  
ژاژی رون: ۱) شیرینی رون؛ ۲) چیشتی ژاژی که ده گهلو ساواری ورد لئی ده نری **۱** کره و کشک؛ ۲) آش شیراز با بلغور.  
ژاژی رون: ۱) ژاژی رون؛ ۲) چیشتیکه ده گهلو ورد ساوار لئی ده نری **۱** نگا: ژاژی رون؛ ۲) آشی که با ریزه بلغور سازند.

ژاعر: زه‌هر، زه‌هر **۱** زهر، سم.  
ژاعر بیایش: ۱) تال و ده که زه‌هر لئی هاتگ؛ ۲) گنخان؛ ۳) بریه‌تی له دزواری کار **۱** تلخ مانند زهر؛ ۲) مواد خوراکی فاسد شده؛ ۳) کنایه از دشواری کار.

ژاعردا یش: ده رمان خوارد کراوف **۱** مسموم شده.  
ژاعر که‌ردش: به سندان و قورتی کرد **۱** کوفتش کرد، مقابل نوش کرد.

ژاعری: زه‌هراوی لیکی جانمه‌ر **۱** زهر دهان جانور.  
ژاعری‌amarی: زه‌هراه ممار **۱** زهرمار، دشنامی است.  
ژاعرین: تال و ده که زه‌هر **۱** تلخ مانند زهر.  
ژاعرینی: تالایی و ده که زه‌هر **۱** تلخ مانند زهر.  
ژاک: هوهول شیر، زهک، فرجک، فریشک **۱** آغوز  
ژاکان: سیس بون، چرچ بون **۱** پرمردن، پروولیدن.

ژ: پیشگریکه بهوانا: جیا بون ده گهیه‌نی؛ (جلکنی ژ خوکه، واتا: لمبد خوتی فری ده)، جه **۱** از ز

ژا: ۱) هینانه‌وهی نالفو جاوینه‌وهی، کاویز، قاویش؛ ۲) لمونی، لمونه؛ ۳) یا، یان **۱** نشخوار؛ ۲) آنجا، از آنجا؛ ۳) یا.

ژار: ۱) ژار، نزار، نه خوش و لاواز؛ ۲) نهدار، بی‌مال، دهسته‌نگ، ههزار؛ ۳) زه‌ر؛ ۴) هه‌لقرچاو، تیک ترینجاو **۱** ژار، نزار؛ ۲) بینوا، فقیر؛ ۳) سم؛ ۴) چروک شده، پروولیده.

ژاراو: ۱) زه‌هراوی تراو، زه‌هراو؛ ۲) پاشاوف **۱** زهر مایع؛ ۲) پساهه.  
ژاراوا: ناوی گوندیکه **۱** نام دهی.

ژاراوی: تیکه‌ل به زه‌هرا **۱** زهر آلد.  
ژاراوی: ژاراواف **۱** نگا: ژاراوا.

ژاربه‌ر: ده رمانی دزی زه‌هرا **۱** پادزه.  
ژارخانه: جیگه‌ی به خیو کردنی بی‌مال و حالان **۱** نوانخانه.

ژارداد: زه‌هرا داراف **۱** سمی.  
ژاردان: ده رماندا کردن **۱** سم خورانیدن، مسموم کردن.

ژارقه‌نده: خلتی جگده **۱** نیکوتین، جرم سیگار.

ژارقه‌نگه: ژارقه‌نده **۱** نیکوتین، جرم سیگار.  
ژارقه‌نه: ژارقه‌نده **۱** نیکوتین، جرم سیگار.

ژارک: ۱) ره‌گه‌که‌نگر؛ ۲) بنچ و مور، هرچی سالی تر هه‌لداته وه **۱** ریشه‌کنگر؛ ۲) هر ریشه‌ای که در خالک می‌ماند و باز سبز می‌شود.

ژارماسی: گیایه که ده نیکوتون ده چه می‌ده کمن ماسیان گیز ده کاف گیاهی است.

ژاروژه‌نگ: ۱) نه خوشی لموردن؛ ۲) پشیوی و نازاوی ناو خو **۱** بیمار مردنی؛ ۲) آشوب خانگی.

ژاری: ۱) فقیری و نهداری؛ ۲) گریان و نالین **۱** بینواهی؛ ۲) گریه وزاری.

ژاری‌هه‌لایل: زه‌هرا هه‌لایل، نور تالی و هوی بی مردن **۱** کنایه از سم بسیار تلخ.

ژاوه‌زاو: ۱) ده‌نگی نیکه‌لاؤی بوقان: ۲) بریتی له زه‌نازه‌ناو<sup>۱</sup>) صدای درهم آمیخته قوری‌اغدها: ۲) کنایه از جنجال و همه‌مد.

ژاویا: جوُراو، جاویا<sup>۱</sup> جویده.  
ژاویای: زاندنی مشکه<sup>۱</sup> بهم زدن منک.  
ژاوین: ۱) جاوین، جوُتن، جوُن: ۲) کاویزکردن<sup>۱</sup> جویدن: ۲) نشخوار کردن.

ژای: یا، یان<sup>۱</sup> یا.

ژایسه: ژاویا، جاویاگ<sup>۱</sup> جویده.

ژاییه: ژاویا، جاویاگ<sup>۱</sup> جویده.

ژیا: له‌کن، لئک، لجم<sup>۱</sup> در تزد.

ژیاربُون: بیچوهینان، منال بُون<sup>۱</sup> زاییدن.

ژیارچون: بیچو له‌بدر جوُن، بیچو به مردویی هاتنه دنیا<sup>۱</sup> سقط کردن

جنین.

ژبل: جگه له<sup>۱</sup> به‌غیر از بجز.

ژبن: به‌تمواوی، بی نهولا<sup>۱</sup> قطعاً، حتماً.

ژبنی: هدرگیز: (ایروژبنی فروتن نینه)<sup>۱</sup> هرگز.

ژبیو: بو خاتری، له‌بدر<sup>۱</sup> از برای.

ژبونا: له سونگدی، به هوی<sup>۱</sup> به‌امید.

ژسهر: ۱) له‌بدر، بو خاتری، سه‌باره‌ت به: ۲) ده‌رس یان شیعری به کاغذو له‌بدر کراو<sup>۱</sup> از برای، به‌حاطر: ۲) از بر، حفظ.

ژیه‌ربرن: پیزه له‌بدر فریدان، منال له‌بدر بردن<sup>۱</sup> سقط جنین کردن به عدم.

ژیه‌رجی: بوجی، له‌بدر جی<sup>۱</sup> به‌چه دلیل.

ژیه‌رخو: ههر له خووه، له خویه‌وه<sup>۱</sup> خود بخود.

ژیه‌رده‌رینان: له‌زیر ده‌رخستن<sup>۱</sup> رواودن چیزی.

ژیه‌ر فاثریشه: ۱) به پیچه‌وانه: ۲) به‌لای ناوه‌زودا<sup>۱</sup> پشت و رو وارونه: ۲) سرازیر به صورت وارونه.

ژیه‌رهق: له بیریکاری نه، لمباتی نه<sup>۱</sup> به‌جای او.

ژیه‌رهقه‌جون: له سدر کار مانده، ده‌س هله‌نگرتن<sup>۱</sup> لجاجت کردن.

ژیه‌رهقه کرن: ۱) له بدرخو داکه‌ندن: ۲) روت کردنده<sup>۱</sup> از تن خود درآوردن: ۲) لخت کردن.

ژیه‌رهقه کشیان: پاشه کشیدن، خو<sup>۱</sup> کیشانمه<sup>۱</sup> کش آوردن عضلات برای رفع خستگی.

ژیه‌رفی قالی: هر بو نهود نده<sup>۱</sup> فقط برای این حرف.

ژیه‌رفی یه کی: تاله‌بدر نم شته<sup>۱</sup> به‌این دلیل.

ژیه‌ر کرن: ۱) له‌بدر کردنی ده‌رس و شتی تر: ۲) له‌بدر داکه‌ندن: ۳) بوئه هوی په نه‌هینانی دره‌خت<sup>۱</sup> حفظ کردن: ۲) از تن درآوردن: ۳) مسیب ثمر ندادن درخت شدن.

ژیه‌رولو: له‌بدر شتیکی ناواف<sup>۱</sup> به‌حاطر چیزی.

ژیه‌ر هنده: جا له‌بدر نهود، کهوا بواف<sup>۱</sup> حالا که این‌طور است.

ژیه‌رهنگی: له‌بدر نهود، بو خاتری نم کاره<sup>۱</sup> به‌این دلیل.

ژیه‌رههف: ۱) به‌رانبه‌ر به یه‌ک: ۲) له بدرانبه‌رد<sup>۱</sup> برابر هم: ۲) در

ژاکاندن: چرچاندن، سیس کردن<sup>۱</sup> پژولانیدن، پژمرده کردن.

ژاکانن: ژاکاندن<sup>۱</sup> نگا: ژاکاندن.

ژاکاوا: چرچاوا، سیس هله‌گمراو<sup>۱</sup> پژمرده، پژولیده.

ژاکیاگ: ژاکاوا<sup>۱</sup> نگا: ژاکا.

ژاکیان: ژاکان<sup>۱</sup> نگا: ژاکان.

ژال: ۱) زار، زهر: ۲) کون، جی: (هم‌نگه ژال و اتا: جی‌گهه میشه‌نگوین<sup>۱</sup>) ۱) زهر، سم: ۲) جای، لانه.

ژاله: لورک، لولک، لوبن، زولک<sup>۱</sup> خر زهه.

ژاله‌سده‌فری: گوندیکی کورده به‌عسی ویرانی کرد<sup>۱</sup> از روستاهای کردستان که حکومت بعث ویران کرد.

ژام: چام، زنگی کلیسا<sup>۱</sup> ناقوس کلیسا.

ژام کوش: مجبوری زنگی کلیسا<sup>۱</sup> ناقوس زن کلیسا.

ژان: ۱) نیش، نازار: ۲) دهدی مندال بُون: ۳) نه‌خوشی: ۴) ماست بوئندو: ۵) مشکه رازاندن: ۶) زام<sup>۱</sup> ۱) درد زایمان: ۳) بیماری: ۴) دوغ شدن ماست: ۵) بهم زدن مشک: ۶) ناقوس.

ژانازراف: نه‌خوشی سیل و دیق<sup>۱</sup> بیماری سل.

ژاندار: ۱) بدنش: ۲) نه‌خوش: ۳) چه‌کدار<sup>۱</sup> ۱) درد آلوه: ۲) بیمار: ۳) مسلح.

ژاندن: هینان و بردنی مشکه به پال بیوه‌نان<sup>۱</sup> بهم زدن و تکان دادن مشک.

ژان ژور: زان‌هاتنی ژن له منال بُونا<sup>۱</sup> درد زایمان.

ژان قه‌تیش: توُشی نه‌خوشی هاتن<sup>۱</sup> دچار بیماری شدن.

ژان کردن: ۱) نیشانی نه‌ندام: ۲) زگ نیش: (مناله کم ژانی کرده): ۳) بریتی له ماندگ بُونی ژور: (هیندم غاردا ژانم کرد<sup>۱</sup>) درد گرفتن اندام: ۲) شکم درد، دل درد: ۳) کنایه از خستگی بسیار.

ژان که‌رددش: توُشی نه‌خوشی هاتن<sup>۱</sup> دچار بیماری شدن.

ژان گرتن: ژان ژور<sup>۱</sup> درد زایمان.

ژانو: بنیادمه نه‌خوش<sup>۱</sup> بیمار.

ژان و برك: ژان ده خالیگه و هستان<sup>۱</sup> احساس درد در تهیگاه.

ژان و ژور: ژانی کدمی به‌رله منال بُون<sup>۱</sup> درد زایمان کمی قبل از زادن.

ژانزراف: ده‌رده‌باریکه، سیل و دیق<sup>۱</sup> بیماری سل، دق.

ژانه‌هُویرک: ژانی ژن سدرله هدهو له<sup>۱</sup> درد زایمان در ابتدا.

ژانین: ۱) نیشان، نازار پی گهیشن: ۲) نه‌خوش که‌فتن<sup>۱</sup> درد گرفتن: ۲) بیمار شدن.

ژانینی: ژانن<sup>۱</sup> نگا: ژانین.

ژاو: ۱) ماستی به‌دوپوگ ده مشکدها: ۲) کاوین، ژا<sup>۱</sup> ۱) ماست دوغ شده در مشک: ۲) نشخوار.

ژاوای: جاوین، جوُین<sup>۱</sup> جویدن.

ژاوه: ۱) ده‌نگی بدق، قره‌ی بوق: ۲) ناوی رون<sup>۱</sup> ۱) آواز قوری‌گاه: ۲) آب صاف.

ژاوه‌رو: ۱) چومی همه‌یشه‌رون: ۲) مله‌نديکه له کوردستان<sup>۱</sup> رود همیشه صاف و گوار: ۲) منطقه‌ای در کردستان.

- ژلوغان:** ژلوگان شلوغ، آشفتگی.
- ژلوگاندن:** تیکه‌ل و پیکه‌ل کردن شلوغ و آشفته کردن.
- ژلوقاو:** به سرمه‌های کا شیواون شلوغ و پلوغ شده.
- ژلوقیاگ:** ژلوقاون نگا: ژلوقاو.
- ژلوقيان:** ژلوغان، ژلوگان نگا: ژلوق.
- ژله‌زان:** شیوان، راتله‌کان لنه‌کاو آشتفتن و یکه خوردن.
- ژلیقان:** پلیخان له شدن.
- ژلیقانه:** پلیخان‌دهوه له کردن.
- ژلیوان:** تیکه‌ل پیکه‌ل کردن، شیوان‌دهوه بهم زدن، آشتفتن.
- ژلیوه:** نازاوه، پشیوی درهم بر همی.
- ژلیوبان:** ژلیوه درهم بر همی.
- ژمار:** بزار، بزاره شمار.
- ژمارتن:** بزاردن، نه‌زمارتن شمردن.
- ژملردن:** ژمارتن شمردن.
- ژمارده:** ۱) بژیردراو، حسیب کراو؛ ۲) هلبژارده و همه چاک (۱) شمرده؛ ۲) برگزیده و ممتاز.
- ژماره:** حساب، بزاردن شماره.
- ژماره‌گهر:** ۱) که‌ستی که ده‌ژمیری؛ ۲) که‌ستی که ده‌روانیته نه‌ستبران و فال‌ده‌ینی (۱) محاسب؛ ۲) ستاره‌شناس.
- ژماریار:** حسایگه‌رف حسابدار.
- ژمزیه:** جولان و بروتنهوه جنبش و حرکت.
- ژمن‌فه:** به بیرو هزری من به نظر من.
- ژمن وره:** لمنهوه از طرف من.
- ژمیره:** ژماره شماره.
- ژمیرقه:** لمزووه و، لمزمیرنهوه از قدیم.
- ژن:** ۱) زه، بنیاده‌می میچکه؛ ۲) جوئی پیاو؛ ۳) زاندن؛ ۴) داخستن و پیوه دانی درک و پنهنجه‌ره و قفل و... (۱) جنس لطیف، زن؛ ۲) همسر مرد؛ ۳) بهم زدن؛ ۴) بستن در و پنجه و قفل و...
- ژن‌ثاپ:** ناموزن، ساموزن، برآزنی باوک زن عمو.
- ژنانه:** هدر شتی تاییدتی ژنه زنانه.
- ژنانی:** پیاوی که تاکاری زنانه‌هایه مردی که رفتار زنانه دارد.
- ژنانیله:** ژنانی نگا: ژنانی.
- ژنانین:** زن هینان، زن هاوردن از زن گرفتن.
- ژناوزن:** پیک گورینهوهی خوشک یان کچ معاوضه دختر یا خواهر.
- ژنایه‌تی:** که‌یوانوی، به رانیه‌ری پیاو‌تی زنانگی، مقابل مردانگی.
- ژنباز:** پیاوی که حمز له روز زنان ده کا، داوین تدر زن باز.
- ژنبازی:** کاری زنباز زن بازی.
- ژنباف:** باوه‌ون، زدایک زن پدر، زن بابا.
- ژنبرا:** برای زنی هاوجوت برادر زوجه.
- ژنبه‌زن:** ژناوزن نگا: ژناوزن.
- ژنبه‌زن:** ژناوزن نگا: ژناوزن.
- ژن بهمن:** بی‌ناموس، ده‌ویت قرمساق.
- ربرو:**
- ژبیرچون:** له یاد ده چون، له بیر چون فراموش شدن.
- ژبیرقه‌چون:** له هوش چون فراموش شدن.
- ژبیرکرن:** له بیر چون فراموش کردن.
- ژبیرکه‌تن:** له بیر ده‌رچون فراموش شدن.
- ژباره:** له سالی پاره که‌وه از پارسال.
- ژبیله:** بی خوگرن، بی دره‌نگ کردن بلا درنگ.
- ژبیوه:** به‌پاوه، نه به رویشتن ایستاده.
- ژجی چون:** ۱) ورگه‌رانی نه‌ندام؛ ۲) له شوین خو رویشتن (۱) در رفتگی مفصل؛ ۲) ترك محل کردن.
- ژچ:** له‌چی، بونچی، بواف چرا.
- ژچه:** له‌چی، بونچی، لم‌بر چی چرا.
- ژچه‌ک کرن:** چه‌ک لی ساندن خلع سلاح کردن.
- ژچی:** لم‌بر چی چرا.
- ژحیل که‌تن:** ناقلت نه‌مان اف از نا افتادن.
- ژخو:** ۱) نه‌تبشت؛ ۲) ناهما، کواهه (۱) هیچ؛ ۲) پس اینطور.
- ژخوچون:** ۱) له هوش چون؛ ۲) هرسرمه خو رویشتن (۱) از هوش رفت؛ ۲) در مسیر خود رفتن.
- ژخودانین:** له خو کردن‌دهوه از خود دور کردن.
- ژخوکردن:** لم‌بر خو داکندن اف لباس از تن خود کندن.
- ژخوکرن:** ژخوکردن اف لباس کندن.
- ژدل:** بم‌راستی، لدله‌وه از ته دل، بی‌تعارف.
- ژدروقه:** له دورووه، دور به‌دور اف از دور، از فاصله زیاد.
- ژددرد:** له داخی، له حه‌یفی از حیف.
- ژده‌هرقه:** ۱) له هنده‌رنه‌هدهوه؛ ۲) له ده‌ره‌وهی ناوایی (۱) از خارج؛ ۲) از بیرون از خانه.
- ژدهست:** له سوئگه‌ی، به‌هوی اف به‌امید.
- ژدهست چون:** له کیس چون، زایه بون ضایع شدن.
- ژدیل:** قدره بوب، بزاردن‌دهوه گوئینهوه.
- ژدیلا:** دوسیه‌ی، دوسیجه‌ی، دوسوپ پس فردا.
- ژریش:** من، قه‌لایی اف ارزین، قلع.
- ژرزوده:** همله میزده، له زور اف پیش از این.
- ژزیلک:** چزیلک جزغاله.
- ژزو:** جانده‌ریکه چکوله پیستی بره له درک، ژوشک، ژیشک اف جوجه‌تیغی.
- ژژوک:** ژزو اف جوجه‌تیغی.
- ژفری:** ژزو اف جوجه‌تیغی.
- ژفیقه:** ۱) لده به‌ولاوه، دوای ندهوه؛ ۲) لم‌وینا، لم‌ویرا (۱) بعد از آن؛ ۲) از آنجا.
- ژقه‌نهقه:** هیچ‌نهوی، به‌لانی کم اف حداقل.
- ژل:** میوره‌ی باریکی ره‌ز شاخه باریک تاک.
- ژلوق:** تیکه‌ل پیکه‌ل و بی‌سهره و بدهه اف شلوغ، آشفتگی.

ژوانگه: جیگهی بهیده کتر گهیشتن ف میعادگاه.  
 ژور: لای سهرو، بدره زور ف طرف بالا.  
 ژور: (۱) لای سدرو؛ (۲) نوده، چاوه خانو؛ (۳) ناوه وه، ناومال؛ (۴) برسیله  
 (۵) طرف بالا؛ (۶) یک باب خانه؛ (۷) تو، داخل؛ (۸) غوره.  
 ژوران: (۱) بلندایسان، کیوان؛ (۲) بریتی له سمرماهاتن ف (۱) بلندیها؛  
 (۲) کنایه از موسم سرما آمدن.  
 ژورگ: ته فراز، بدره زوره ف سر بالایی.  
 ژورگین: (۱) ژورگ؛ (۲) نموی لای زوره وه (۱) سر بالایی؛ (۲) بالایی.  
 ژورنگ: ژورگ ف سر بالایی.  
 ژورو: لای سدرو ف فراز.  
 ژورین: (۱) لای سمری مه مجلسیس؛ (۲) ناو نوده ف (۱) صدر مجلس؛  
 (۲) داخل خانه.  
 ژوزالک: کاله کمارانه، گوزالک ف هندوانه ابوجهل.  
 ژوزان: بوزان، وه گورهاتن ف سرحال آمدن بعد از بحالی.  
 ژوزان: هینانهود گوره ف سرحال آوردن.  
 ژوزانهود: بوزانهود ف نگا: ژوزان.  
 ژوزه: ژو، ژوک ف حوجه‌تیغی.  
 ژوزی: ژزو ف جوجه‌تیغی.  
 ژوشیگ: وه گورهاتو، بوزاوه ف سرحال آمده، تجدید نیر و کرده.  
 ژوزیان: بوزانهود، ژوزان ف نگا: ژوزان.  
 ژوشک: ژزو ف جوجه‌تیغی.  
 ژوشقان: پهزوان، پهشیمان، پیژه وان ف پیشیمان.  
 ژوشه: جیوه ف زیبق، جیوه.  
 ژول: (۱) زاکان؛ (۲) بزاوه (پژمردن؛ (۲) حرکت.  
 ژولسه: (۱) زاکاو، سیس هد لکه راوه (پهشیو، پهیشان ف (۱) پژمرده؛  
 (۲) آشفته‌حال.  
 ژوله: بزاو، بزون، جم، جوله ف جنبش، حرکت.  
 ژولیاگ: زاکاو سیس هد لکه راوه (پژمرده، زولیده.  
 ژولیان: زاکان ف پژمردن.  
 ژوم: کاتی دیاری کراو، جم، زورتر بو ده می نان خواردن ده گوتربی ف وقت معین، اکتراً وعده غذا را گویند.  
 ژون: جوین، جنیو ف دشنام.  
 ژوئی: نه زن، زرانی، ژنو ف زانو.  
 ژویی: جیوه‌ی دارو گیا ف انگم.  
 ژه: (۱) جه، جیگه، شوین: (نه نگره)؛ (۲) روحله با دراو بو کهوان ف (۱) جا؛ (۲) زه کسان.  
 ژه بهز: جه بهز، جه بهش، شفتی، هدنی، شوتی، زه بهز ف هندوانه.  
 ژه حر: زه هر ف سم، زهر.  
 ژه رهژ: کمو، مه لیکی گوشت خوشی جوان و زنگینه له کوتز زلته ف کبک.  
 ژه رهک: زیکه، زیرکه ف جوش بر یوست.  
 ژه ق: لهیده کتر، ژه ق: (نهف دویهف دچون، ژه قهیان) ف از

زن بی: بیوه زن، زنی شومندگ ف بیوه زن.  
 ژنتی: برازن ف زن برادر، زن داداش.  
 ژن خال: خالو زن، زن لا لو ف زن دامی.  
 ژن خواز: کدمستی که بوژن هینان ده گفرن ف کسی که در صدد زن گرفتن است.  
 ژن خواستن: داوا کردنی زن که بوند سه لالی ف زن گرفتن.  
 ژن خوشک: خوشکی زنی هاچوچوت ف خواهر زن، خازنه.  
 ژن خویشک: زن خوشک ف خواهر زن.  
 ژندار: کدمستی که زنی همه و زینه بهن نیه ف مرد متاهل.  
 ژنلک: (۱) زنی پیاو؛ (۲) زن که، فلا ندز ف (۱) همسر؛ (۲) آن زن.  
 ژنکوک: (۱) زنی ناتدوا له ناوه زا؛ (۲) زنی بن ناو و نیشان. وه ک بوژه پیاگ (۱) زن ناقص عقل؛ (۲) زن گعنام.  
 ژن مام: زن تاپ، ماموزن، ناموزن ف زن عموم.  
 ژنون: لم سدرزا، لم نوی ف از نو.  
 ژنون: زرانی، نه زنون ف زانو.  
 ژنوكه: جنون که، جند، جندوکه، نه جنه، نه جنده ف جن.  
 ژن واژن: زنانون ف نگا: زنانون.  
 ژن و زنخوازی: خزمایه‌تی نیوان دو هوزیان دو بندماله ف قرابت سبیی میان دو طائفه با دو خانواده.  
 ژن و میرایه‌تی: په بوندی نیوان زن و شو ف رابطه زناشویی.  
 ژن هاوردن: زن هاوردن ف زن گرفتن.  
 ژن هاوردن: نامسر پهیدا کردنی پیاو ف زن گرفتن.  
 ژنه بی: زن بی ف بیوه زن.  
 ژنه تی: زنایه‌تی ف زنانگی.  
 ژنه فتن: بیستن، بیسن ف شنیدن.  
 ژنه وا: بیسره ف شنوا.  
 ژنه و تن: زنده‌فتون ف شنیدن.  
 ژنه و بین: زنده‌فتون ف شنیدن.  
 ژن هینان: زن هاوردن ف زن گرفتن.  
 ژنیاگ: (۱) ژاو: (مهشکه ژنیاگ)؛ (۲) داخراو، پیوه دراو؛ (دریا ژنیاگ) (۱) بهم زده؛ (۲) بسته شده.  
 ژنیان: (۱) زاندن؛ (۲) پیوه‌دانی ده رگاو پهنجه ره ف (۱) بهم زدن؛ (۲) بسته درو.  
 ژنیای: (۱) خاوهن زن، زندار؛ (۲) داخراو ف (۱) متأهل؛ (۲) سسته.  
 ژنین: تا خینی، پهستاوتون ف آکدن.  
 ژنیو: جوین، جنیو، دزمان، دزمان، سعیف، جون ف دشنام.  
 ژنیه: بیستن ف شنیدن.  
 ژو: زانی منال بون ف درد زایمان.  
 ژو: لم بهر ته وه، بویه ف زانکه.  
 ژوار: نازاری زور، زانی سه خت ف درد زیاد.  
 ژوان: (۱) پیک گهیشتن له جیگه به کی دیاری؛ (۲) چاو به حاستم چوئه خه واف (۱) بهم رسیدن در جای از قبل تعیین شده؛ (۲) چرت.

یکدیگر.

زهف که تن: تدواو کون بون و رزان: (جلکن ته زهف که تن به) کنه شدن و فرسودن.

زهقهک: نیوان، مابدین ف بین.

زهقنه: زهقنه ف نگا: زهقنه.

زهقنه بوت: زهقنه بوت ف نگا: زهقنه بوت.

زهقنه بوت: زهقنه بوت ف نگا: زهقنه بوت.

زهقنه موت: زهقنه بوت ف نگا: زهقنه بوت.

زهقنه موت کردن: وسیده که بخواردن که سیکی ناخوشیدست

ده گوتیری ف کلمه ای بچای کوقت و زهرمار کردن.

زهک: (۱) فرچک، همه لشیر؛ (۲) ریبووقی چاو؛ (۳) نیوه گه بشتو، فهریک، بو

گنه نمه شامی فهریک ده گوتیری ف آغوز؛ (۴) آفک، قمی چشم:

(۳) نیم رسیده دانه بلال.

زهلم: (۱) سیسی، راکان؛ (۲) ناوی به تویزو لیل ف (۱) پیمرد کی؛ (۲)

کدر.

زهلمرا: باش نجاوینی خوارک ف تمام نجویدن خوارک.

زهلمسه: (۱) ژولس، راکاو؛ (۲) شیویاوف ف (۱) پیمرده؛ (۲) آشفته.

زهلمو: تهمه ل، توهه زهل، سست ف تبل، لش.

زهه: جهم، زوم ف وعده خوارک.

زاده بوردو: زهمی خواردن له دهست چوگ ف محروم از غذا در وعده

غذا.

زهه بورده: زهم بوردو ف نگا: زهم بوردو.

زهه مردو: جدم مردو ف نگا: جدم مردو.

زهه مک: جهمک، نهود نده ماسته جاری ده کرته مشکمه ف نگا:

جهمک.

زههمن: (۱) جهد من، خواردن له کاتی دیاری کراو؛ (۲) مایهی زیان، بزیو

ف (۱) وعده غذا؛ (۲) قوت، مایه زندگی.

زههمن برد: زهم بوردو ف نگا: زهم بوردو.

زههمن بگرد گ: زهم بوردو ف نگا: زهم بوردو.

زههمن بوردو: زهم بوردو ف نگا: زهم بوردو.

زههمن بورده: زهم بوردو ف نگا: زهم بوردو.

زههمنه: زهمک، جهمک ف نگا: جهمک.

زهن: (۱) پاشگر بمواتا: لیدمری تامرازی موسيقا: (دهف ژهن.

که مانجدهن): (۲) پاشگر بمواتا: زین، نمای شتی راهه تله کینی:

(مدهشکدهن): (۳) بتمای وشهی زه نین واتا: ته کاندانی ران و تاقده.

حینچکه، فنجک: (نیره که له میونه که ده زه نین): (۴) داخلن، پیوه

دهر: (درگاکهی ژه نی): (۵) شی کردن ووهی هه لا جی ف (۱) پسوند

به معنی نوازنده: (۲) پسوند به معنی بهم زننده مشک: (۳) کله زنی،

جنینیدن کمر در جماع: (۴) کسی که در و غیره را می بندد: (۵) کار

پنهان.

زهندن: (۱) موسیقا لیدان: (۲) زاندنی مهشکه: (۳) حینچکه دان، فنجک

لیدان: (۴) داختن و پیوه دانی درگا: (۵) بردنه ناو، تیخستن: (۶) پی

کردنی ناگر ف (۱) نواختن؛ (۲) بهم زدن؛ (۳) کلم زدن در جماع؛ (۴)

بستن و پرهم آوردن؛ (۵) داخل کردن؛ (۶) افروختن.

زهنه: (۱) چلکی سفر کانزا؛ (۲) بدلا یه کی گهندم که ماکینکی زهشی

ناماں سوری لئی ده نیشتن ف (۱) زنگار؛ (۲) آفی برای گندمزار.

زهنه: (۱) چلکی سفر کانزا؛ (۲) ره نگی که سکی تاریک؛ (۳) مهله ندیکه

له کوردستان ف (۱) زنگار؛ (۲) زنگ زنگاری؛ (۳) منطقه ای در

کرستان.

زهنه: (۱) جوئی هه نجیر؛ (۲) به زنگی زهنه؛ (۳) خله لکی ولا تی

رهنه: (۱) نوعی انجیر؛ (۲) به زنگ زنگار؛ (۳) اهل منطقه «رهنه».

زهنه: (۱) زنگی ناسن ف زنگ آهن.

زهنه: (۱) زهنه؛ (۲) زنگال، به له کپیچ، زرگال؛ (۳) موروی شین، کانزایه که له

زاخ ده که ره نگی شینی تاریکه بو ده رمان ده شنی، موروه شنید ف (۱)

نگا: زورگال؛ (۲) کات کبد.

زهنه: (۱) زهنه؛ (۲) هه نجیری زهنه؛ (۳) به زنگی موروه شینه

رهنه: (۱) نوعی انجیر؛ (۲) به زنگ زنگار.

زهنه: (۱) زنگ لیدراو ف زنگ زده.

زهنه: (۱) زنگ لیدان: (۲) بیشن ف زنگ زدگی.

زهنه: (۱) زهنه؛ (۲) زنگ لیدان ف زنگ زده.

زهنه: (۱) زهنه؛ (۲) زنگ سوره ف زیور درشت سرخ و زرد.

زهنه: (۱) زهنه؛ (۲) زنگ لیدان ف زنگ زدگی.

زهنه: (۱) زهنه؛ (۲) زنگ لیدان ف زنگ زدگی.

زهنه: (۱) زهنه؛ (۲) زنگ لیدان ف زنگ زده.

زهنه: (۱) زهنه؛ (۲) هه مومانه ف نگا: زهنه.

زهنه: (۱) زهنه؛ (۲) زنگ لیدان ف زنگ زده.

زهنه: (۱) زهنه؛ (۲) زن خوش ف خواه زن.

زهنه: (۱) زن، هه والی پیاوف ف زن، همسر.

زهنه: (۱) زهنه؛ (۲) قوت، مایه زندگی.

زهنه: (۱) زهنه؛ (۲) زن.

زهه: (۱) زه، زه ف زه کمان.

زهه: (۱) زهه؛ (۲) زهه ف سم، زهر.

زهه: (۱) زهه؛ (۲) زهه را و زهه دار ف سم محلول، زهر آبکی.

زهه: (۱) تیکه لاؤ و به زهه دار ف زهر آلد.

زهه: (۱) زهه دار؛ (۲) دارنده سم، سمی.

زهه: (۱) بای سمهون، گره با ف بادسام.

زهه: (۱) وه که زهه دار ف زهر آسا.

زهه: (۱) زهه دار ف سمی.

زهه: (۱) له پیکت بی بهش کردن، لیک جیا کردنده و، زهه کرن ف

از هم جدا کردن، فاصله انداختن.

زهه: (۱) زینگی، زینگانی؛ (۲) پیتی به سدر گرتنه و بادانوه سمر که

له پاش و شمده دیت: (تدمژی واتا، نیمه شن): (۳) زیان، نمرد ف (۱)

زنگی؛ (۲) حرف عطف که در آخر آید؛ (۳) زنگی کرد.

ژیرجغاره: تپله کی جگده **زیرسیگاری**.

ژیرجگره: ژیرجغاره **زیرسیگاری**.

ژیرجله کی: به نهیانی، بی نهودی کوس بزانی **محرمانه**.

ژیرچدم: ۱) پهپادپری، پرچاو؛ ۲) دواکه وته، پهپرد **زیرنظر**.  
زیر مراقبت: ۲) پیررو.

ژیرچه ناگه: ۱) پرخه بدبه، پرچیله: ۲) حشل و زه ببری که به پر  
چه ناگددا دیت: ۳) پهپوی مل پیچ **غبغب**: ۲) زیوری که زیر  
چانه رامی گیر: ۳) شال گردن.

ژیرچه نه: ژیرچه ناگه **نگا: ژیرچه ناگه**.

ژیرخان: نودهی بندوه له خانو **اطاق زیرزمین**.

ژیرخستن: ۱) دانه بنهوه: ۲) بریتی له زیان لیدان و نابوت کردن **ف**  
۱) زیر گذاشت: ۲) کنایه از ورشکست کردن.

ژیردار: ۱) داری خواره وهی چوارچیوهی تهون: ۲) پیتی که ژیری هدیه  
**چوب پایینی دستگاه قالبیافی**: ۲) حرف مکسور.

ژیرده ر: ۱) ژیر بدران: ۲) یاژنه ده رگا **نگا: ژیر بدران**: ۲) باشته

در.

ژیرده رانه: ژیرده **نگا: ژیرده**.

ژیرده رگا: پازندی درگا **پاشنه در**.

ژیرده ریا: ۱) همراهیک بتوانی به بن پهمردا بزرو: ۲) بندوهی ده ریا **ف**  
۱) رونده ژیر دریا: ۲) ژیر دریا.

ژیرده ریایی: ژیرده ریا **رونده ژیر دریا**, ژیر دریایی.

ژیرده س: بمرده سته، گوئی به فرمان **زیردست**, فرمانبردار.

ژیرده ست: ژیرده س **نگا: ژیرده س**.

ژیرده ستان: ۱) نوکهران, خرمد تکاران: ۲) کهول و پهلي بمرده ست له  
مالدا **ف** ۱) ژیردستان: ۲) ظروف و اثایه که همیشه استعمال

می شود.

ژیرده سته: ژیرده س **نگا: ژیرده س**.

ژیرده ستی: بمرفرمانی, خزمه تکاری **زیردستی**, فرمانبرداری.

ژیرده سه: ژیرده س **نگا: ژیرده س**.

ژیررآخه: رایخ **زیراندار**.

ژیرزی: ۱) ژیرده ریا: ۲) خفتان, جلی ناوریشم که له بن زریوه  
ده بیوشار **ف** ۱) نگا: ژیرده ریا: ۲) خفتان.

ژیرزی ریه: ژیرده ریا **نگا: ژیرده ریا**.

ژیرزوان: ۱) بن زمان: ۲) بریتی له بهرتیل **ف** ۱) زیر زبان: ۲) کنایه از  
رشوه.

ژیرزوان چه شتن: بریتی له قسمی ده رهنان **استمزاج**, کنایه از  
حروف کشیدن.

ژیرزمه مین: ۱) تویزی ناؤوه وهی ههد, بدرانیه ری سدر زمه مین: ۲) ژیرخان  
**ف** ۱) لایه داخلی زمین: ۲) اتاق زیر زمین.

ژیرزوهی: ژیر زمه مین **نگا: ژیر زمه مین**.

ژیرزه وین: ژیر زمه مین **نگا: ژیر زمه مین**.

ژیرزی: ژیرده ریا **نگا: ژیرده ریا**.

ری: ۱) زه, زه, زهه: ۲) بربن به تیخ: (سدری کرن واتا: سدربرین):  
۳) بریتی لهوانهی به شیوهی کرمانجی داخیون: ۴) پیتی جیا کردنده،

جه: ۵) ناوی پیتیکی نه لف و پیتکه **ف** ۱) زه کمان: ۲) بریدن با تیخ:  
۳) کنایه از دارندگان لهجه شمالی: ۴) حرف جدا کردن, از: ۵) نام

حرف (**ن**).

ژیار: زینده گی شارستانیانه **زندگی شهر وندان**.

ژیاری: شارستانیه تی **شهر نشینی**, تمدن.

ژیان: زی, زینگی **زندگی**.

ژیاندار: زیندو **زندنه**.

ژیاندن: به خیوکردن, بزیو بی دان **زندگی دادن**.

ژیان: ژیاندن **زندگی دادن**.

ژیانه وه: ۱) زیندو بوئنه: ۲) بو زانه وه **ف** ۱) باز زنده شدن: ۲) سرحال  
آمدن.

ژی بابو: خیوی زاراوهی کرمانجی, ثدوی به کرمانجی قسه ده کا **کرد**  
کرمانجی».

ژی بون: لی جبابونه **ف** جدا شدن.

ژی حه زکرن: حذلی کردن, خوش ویستن **دوست داشتن**.

ژی سده ر: ۱) بندما, ره گمزی وشد: ۲) بد جگه, جگه **ف** ۱) منشأ, مصدر:  
۲) بجز.

ژی ده رکه قتن: ده روست هاتنی کار, پیکه هنن **چیره شدن بر کار**  
تاب آوردن, به انجام رساندن.

ژیز: ۱) بهناوه, ناچل, زانا: ۲) له گریان به مسکرده **ف** ۱) دانا, عاقل:  
۲) از گری به باز استاده.

ژیز: ۱) لای خوارو: ۲) بن: ۳) بزاوی ژیز پیت **ف** ۱) فرود: ۲) زیر:  
۳) کسره اعراب.

ژیرتاگه: ده سته چیله **ف** افر و زنه.

ژیراخدر: رایخ **زیراندار**.

ژیراف: بناء, هر شتی که بن تاو ده کهونی **ف** هرچه در آب فرو رود,  
غوطه ور.

ژیرافق: ملهی بینه, مله ده ژیر تاوا **ف** شنای زیر آب.  
ژسراو: ۱) ژسراف: ۲) رههندی ناوی پیس **ف** ۱) نگا: ژسراف:

۲) مجرای فاضلاب.

ژیریستیکان: نالیه کی, ده فری پهلى بن نیستیکانی چای **فعلیکی**.

ژیری بال: ۱) بن هنگل: ۲) بریتی له مهنا برده **ف** ۱) زیر بغل: ۲) کنایه از  
پناهنه.

ژیریون: له گریان بهس کردن **ف** از گری به باز استادن.

ژیریونه وه: ژیر بون **ف** از گری به باز استادن.

ژیر بسراان: داری لای خواروی چوارچیوهی ده رگا **چوب پایین**  
چارچوب در.

ژیر بهره زرور: له خواره وه بوا **ف** از پایین به بالا.

ژیر بهره دوزرور: له خواره وه بوا **ف** از پایین به بالا.

ژیر بیاله: ژیریستیکان **فعلیکی**.

ژیگر: نمکو سیله‌ی سهربه نجه که ژی کهوانی پی ده گیرن **ف** زهگیر، انگشتانه **ف** تیرانداز.

ژی گرتن: ۱) لاسا، لاسایی؛ ۲) دزینی هونمر له هونه مرمندان **ف** ۱) تقیید؛ ۲) کُبی از هُنر هنرمندان.

ژیگیر: ژیگر **ف** نگا: ژیگر.

ژیل: ۱) زیلموس، زیله؛ ۲) بزوتن و جولان؛ ۳) ورد، پیچه وانه‌ی درست: (بن زیل واتا: وردی بن کهوتُ له بیزندگ) **ف** ۱) اخگر زیر خاکستر؛ ۲) جنبش؛ ۳) خرد و رین.

ژیل: ۱) زیلموس؛ ۲) گولی دارمیو؛ ۳) کارا مدبی **ف** ۱) اخگر زیر خاکستر؛ ۲) شکوفه تاک؛ ۳) مهارت.

ژیلافه: کارا، کارزان **ف** ماهر.

ژیلا لوک: هموئی په نیر، نامیانی په نیر، شیلا لوک **ف** پنیر مايه.

ژیلک: ژیلا لوک **ف** پنیر مايه.

ژیللا: ژیرزا، له خواروه‌وه: (ده ژیللا هات له ژوردا چو) **ف** از پایین.

ژیله: ۱) زیلموس؛ ۲) تمرزه‌ی ورد؛ ۳) ورد **ف** ۱) اخگر زیر خاکستر؛ ۲) تگرگ ریز؛ ۳) رین.

ژیلموس: زیلموس **ف** نگا: زیله مو.

ژیلی: لمرز له رزه **ف** لرزش.

ژیلی عدرد: بومه لمرزه **ف** زلزله.

ژین: زینگی، زیان، ژی **ف** زندگی.

ژیو: زندو **ف** زنده.

ژیوار: ۱) را بواردنی تمدن؛ ۲) باری زیان، چونه‌تی زین؛ ۳) بژیو **ف** ۱) زندگی؛ ۲) کیفیت زندگی کردن؛ ۳) مایه زندگی.

ژیوه‌ر: زیانی شارستانیانه، ژیاری **ف** تمدن، زندگی شهر نشینی.

ژیودرو: همله سوئی له ور پاش باران له جنی کوستان **ف** سر برآوردن علف بعد از باران در بیلاق.

ژیهاتن: شیاوی، لایقی **ف** شایستگی.

ژیهاتی: ۱) شیاوی کار، لایق؛ ۲) هدکمود، بلیمه‌ت **ف** ۱) شایسته؛ ۲) نایقه.

ژی بی: کسیک که به زاری کرمانجی داخبوی **ف** دارای لهجه «کرمانجی».

ژیرسمه: ۱) بالگه، سه‌تیر؛ ۲) بریتی له کهین و بهین: (شتنی له ژیرسمه‌ربایه) **ف** ۱) بالش؛ ۲) کنایه از فکر توطنه.

ژیرقیلان: نانی سرله‌بدیان **ف** ناشتاپی، صبحانه.

ژیرکراس: فانیله. بهرگنی که له ژیر کراسه‌وه بتوثه قمه‌مزین ده پوشتری **ف** از زیر پراهان.

ژیرکدن: خاگلاندی منال تا نهگری **ف** سرگم نعومن بچه تا کریه نکند.

ژیرکردنه‌وه: دهس پی له گریان هدلگرن **ف** بچه را از گریه واداشتن.

ژیرکه: ۱) منالی عاقل؛ ۲) ژرو **ف** ۱) کودک عاقل؛ ۲) جوجه‌تیغی.

ژیرکه‌فتن: ۱) له گمده‌دا درآشند؛ ۲) سمرنه‌که وتن له کاریکا؛ ۳) نابوت بون **ف** ۱) در بازی باختن؛ ۲) موفق نشدن در کار؛ ۳)

ورشکست شدن در معامله.

ژیرکده: منالی خوبین شیرن **ف** بچه دوست داشتنی.

ژیرکده: ژیرکده له **ف** بچه دوست داشتنی.

ژی کهوان: نهادی خوچله بادراوه‌ی تیری به کهوان پی داویزرا **ف** زه کمان.

ژیرکه‌وتن: ژیرکه‌فتن **ف** نگا: ژیرکه‌فتن.

ژیرکیره: خزمه تکار **ف** خدمتکار.

ژیرگ: خوارو، لای خوارو **ف** پایین.

ژیرگین: نهادی بن بندوه **ف** زیر پین.

ژیرچه‌کی: پرته برت **ف** زیرلی حرف زدن.

ژیرماله: یاشماله **ف** سرایدار.

ژیره: ۱) ژیرگ؛ ۲) لای قوبله، جه‌نوب **ف** ۱) پایین؛ ۲) جنوب.

ژیروژوژو: ۱) سمه و نخون، قلب؛ ۲) بریتی له کاول بون **ف** ۱) زیر وزیر، وازگون؛ ۲) کنایه از ویران شدن.

ژیره: زیره **ف** زیره.

ژیره: شتنی ژیره وه **ف** چیز زیرین.

ژیرهار: په‌ردی بنده‌وه ناسیا **ف** سنگ زیرین آسیا.

ژیره خه‌ر: رایخ **ف** تیرانداز.

ژیره وژوژو: ژیر وژو **ف** نگا: ژیر وژو.

ژیره و گردن: ژیرکه‌وه **ف** نگا: ژیرکه‌وه.

ژیره و گردن: شاردنده، وہ شارتان **ف** پنهان کردن.

ژیری: تاقلی، زانایی **ف** دانایی.

ژیری: ژیر و **ف** پایین.

ژیرین: ژیر گین **ف** زیرین.

ژیو: ژیو **ف** جوجه‌تیغی.

ژیو: ژیو **ف** جوجه‌تیغی.

ژیو: ژیو **ف** جوجه‌تیغی.

ژیشک: ژیو **ف** جوجه‌تیغی.

ژیثان: په زیوان، پوزمان **ف** پشیمان.

ژیکرن: ۱) برین به تیخ؛ ۲) جیا کردنده‌وه **ف** ۱) بریند با تیخ؛ ۲) جدا کردن.

ژیکده: ژیرکده، خونچیلانه، خونچیله **ف** کوچولوی دوست داشتنی.



# لی

سابونی: ۱) مهیکه به قهد زاق ره نگی بوری خوّله‌میشیهو بالی رهشه،  
قدله سابونی؛ ۲) جوری کوتولی زلی، شینی تاچوخر [۱] نوعی  
کلاع؛ ۲) نوعی کبوتر.

سابین: سابون [۱] صابون.  
ساب: ۱) کوئی سوری خرمان؛ ۲) بردی تمک و لوسی گوی چدم که  
متال گمده بی ده کدن [۱] ۱) توده غله در خرم؛ ۲) شن صاف و  
نازک که اسباب بازی کودکان است.

ساپوک: چه کمه، کوشی مل دریافت چکمه.  
ساپیتک: ۱) میچی خانو؛ ۲) کاریته، دیره گ [۱] سقف؛ ۲) بالار  
ساپیته: ۱) ساپیتک؛ ۲) لای هرده بلند [۱] نگا: ساپیتک؛ ۲) بلندترین  
 نقطه.

سات: ۱) کات، وخت؛ ۲) تاو ده میکی زور کدم [۱] وقت؛ ۲) آن،  
لحظه،  
ساتاخه: گولینگکو ریشو [۱] منکوله و پرز  
ساتان: ۱) کوترانی چه لتوک؛ ۲) بریتی له دهربی زنان؛ ۳) بریتی له  
زان و سمت: (نزاکی چون سمت و ساتانیکی هدیده)؛ ۴) جوری  
قوماش [۱] کوبیدگی شالی؛ ۲) کنایه از تبان زنانه؛ ۳) کنایه از  
ران و باسن؛ ۴) نوعی پارچه.

ساتاندن: کوتانی چه لتوک [۱] کو بیدن شالی.  
ساتتف: شیلان به دهست. که هر بُوه ویر تیزن [۱] چلاندن خمیر.  
ساتل: ۱) بهروش، منجله؛ ۲) سهتل، بهقره چ [۱] دیگ؛ ۲) سطل.

ساتمه: هله نگوشن، رهت بردن و که وتن [۱] سکندری.  
ساتور: ۱) چه پهچاخ؛ ۲) بریتی له تمده لی لهش گران [۱] ساطور؛ ۲)  
کنایه از سست کار و تبل.

ساتورک: چه پهچاخ [۱] ساطور.  
ساته‌ری: ژنی که کیری ده سکرده به کار بهینی، کیرمه خمده [۱] زنی که  
آلت مصنوعی استعمال کند.  
ساتی: ۱) نهه‌میشه‌بی، کاتی؛ ۲) پده، لهز [۱] موقنی، وقتی؛ ۲)

س: ۱) له دوای و شه و پیتی خه بهردانه: (نمدهس)؛ ۲) پیتی بیده نگ  
کردن: (س هیچ ده نگ مده کد) [۱] ادات خبر است؛ ۲) خاموش  
باش، هیس.

سا: ۱) کات، ده: (نمودا جوان بوم)؛ ۲) کدواپو، نیتر: (سامنیش دیم)؛  
۳) عاسمانی بی همور: (سامال)؛ ۴) سیمهز: (له سای چماران)؛ ۵)  
بریتی له دالده، پمنای پهتابه: (له سای تودا حمساینه‌وه)؛ ۶) سواو  
لوس بوگ: (کاورایی سانقه واتا: عده‌قلی سواوه)؛ ۷) یون: (سامن  
 بشینه واتا: بون بنیره، ساچی واتا: بوجی) [۱] هنگام؛ ۲) پس، که  
اینطور؛ ۳) آسمان صاف؛ ۴) سایه؛ ۵) کنایه از پناه پناهنده؛ ۶)  
سایده: ۷) پرا.

سانه‌قل: شیتوک، حول و نه فام [۱] خُل، گیج و نفهم.

ساب: ترس، سام، ساو، عدیبهت [۱] ترس.

سابات: کپر، مالی کویستانی له چرو [۱] خانه ترکیبی بیلاقی.

ساباق: شوین و جیگکی زور بدرفره وان [۱] جای وسیع.

سابخور: ورگ پری هزم نه کراو که نه خوشین تیری [۱] امتلا.

سابراوا: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای  
کردستان که بعثیان ویران کردند.

سابرین: ته‌گه، نیری [۱] تکه، شاک، بزن.

سابلاخ: سابلاغ [۱] نگا: سابلاغ.

سابلاخ: ناوی پیشی شاری مهه‌باده، سابلاخ [۱] نام سابق شهر  
هاپاد.

سابوره: ۱) نیره‌موک، نه‌نیره‌منی؛ ۲) تخدنده رهشی فیرگه [۱]  
مُختن، خواجه؛ ۲) تخدنسیاه مدرسه.

سابون: شتی که له دهزو خوّله‌میشیکی تاییدتی سازده کری و چهوری بی  
ده شون [۱] صابون.

سابوناکه‌لی: گیا به که له ناوا کهف ده کاف [۱] گیاهی است کف می‌کند.

سابوناوا: کفایی سابون [۱] کفایه صابون.

سابونچی: سابونکه ر [۱] صابون ساز.

ندارد و آفتاب می‌زند.

**ساخوشک:** میوه‌یی له بر سا و شک کرامی ف میوه در سایه خشک شده.  
ساخته‌س: داری پرلق و پوپ که سای خست و پره درخت انبوه و  
پرشاخ و برگ پرسایه.

ساختی: ۱) بی عدبی؛ ۲) دزی نمخوشن ف ۱) بی عدبی؛ ۲) سلامت.  
سادار: ۱) داری که سای هدیه؛ ۲) دین، شیت، لیوه ۱) درخت  
سایه‌دار؛ ۲) دیوانه.

سادانی: جوئی تری ف نوعی انگور.  
садار: چیگمی چاندنی تو که بوئی به شدت خزانه در اصطلاح  
کشاورزی.

садاه: ۱) بی نخش و خدت. ساکار؛ ۲) دهمروت، لادی مو  
لمرونه‌هاتگ؛ ۳) پسه زمان و گیلوکه؛ ۴) هasan: (کاریکی ساده‌یده)  
۱) بدون نقش؛ ۲) امرد، نوجوان بی مو؛ ۳) ساده‌لوح؛ ۴) آسان.

садاه کار: بدسم زمان و گیل ف ساده‌لوح.

садاه‌لوح: ساده کار ف ساده‌لوح.

садاه‌لوک: ساده کار ف ساده‌لوح.

садاهی: وشهی هاندان، ده ساده‌ست بی یکه ف کلمه تحریک، پس  
شروع کن.

садاهی: ۱) بی مویی، بی توکی؛ ۲) پس زوانی، ساده کاری ۱)  
بی مویی؛ ۲) ساده‌لوحی.

سار: ۱) بدرانیه‌ری گرم، چایگ؛ ۲) دایارینی برد: (سنه‌نگه سار؛ ۳)  
سر: (خاک‌سار؛ ۴) چار، شوین، جی؛ ۵) حوشتر: (سازه‌وان) ف  
۱) سرد؛ ۲) فرود آمدن و بارش سنگ؛ ۳) سر؛ ۴) زار، جای؛ ۵) شتر.

سارا: ۱) چول، بیابان: (به‌جتی نایه ده بی روکه‌ینه سارا / هدقی تادابی  
مه‌جنونی له شارا) «مه‌حوی»؛ ۲) ناوی زنانه ف ۱) صحراء؛ ۲) سارا  
نام زنانه.

سارانشین: چولپرست، ده شته‌کی، کوچه‌ری ف صحرانشین.

ساراد: ۱) چایگ، سار؛ ۲) بریتی له بی مهیل ۱) سرد؛ ۲) کنایه از  
بی‌رغبت.

ساراداو: ۱) تیرخان؛ ۲) قولکه له زمین بُن او تدا ساراد کردن ۱)  
زیر زمین؛ ۲) سردابه.

ساراداوه: قولکه‌ی بن عمرز بُن ناو ساراد کردن ف سردابه.

سارادایی: هستی سدم رما ف احساس سردی.

سارادبوُن: ۱) له گرمی رُزگار بُون؛ ۲) بریتی له بی نیتفاتی ف ۱) سرد  
شدن؛ ۲) کنایه از بی‌تفاتی.

سارادبوُنده: ۱) چایگ بُونی شتی داغ؛ ۲) بریتی له ناهمیدبُون له کار؛  
۳) بریتی له مردن ۱) سرد شدن گرم؛ ۲) کنایه از رغبت نماندن در  
کار؛ ۳) کنایه از مرگ.

ساراد کردن: هه‌و ساراد بُون ف سرد شدن هوا.

ساراد کردن‌هود: ۱) شتی گرم ساراد کردن؛ ۲) بریتی له کوشتن: (به گولله  
ساردي کرده‌وه)؛ ۳) ناهمید کردن ف ۱) گرم را سرد گردانیدن؛ ۲)  
کنایه از کشتن؛ ۳) نومید کردن.

شتاپ.

ساج: ۱) ده فریتکی پدلی قوپاوی ناسنه بُن ان کردن و بریشکه برژاندن؛  
۲) جوئی داره دارتا شان ده کاری ده کمن ف ۱) ساج؛ ۲) نوعی چوب  
درودگری.

ساجاخ: گولینگکو رویشی زین و جلکی پیاوانه ف منگوله و پرز کناره  
زین و لباس مردانه.

ساج‌جلخ: زنبریکه له پرج دهداری ف زبوری که بر زلف بندند.

ساجوُر: ۱) داریکه به پتیک ده خربه ملی سه‌گ، سده‌ندوک؛ ۲) قوتی  
فیشه‌ک که ده خربه ناو تفنه‌نگی ره شاشه‌وه، خه‌شاب، ده راغ ف ۱)  
ساجوُر؛ ۲) خشاب تیر.

ساجی: نائی که به ساج کرامی ف نان ساجی.

ساج: ۱) بنه‌مای ساچان که واتا: ده گمل را بواردن؛ ۲) زاخ ف ۱) ریشه  
کلمه «ساچان» به معنی سازش؛ ۲) زاج.

ساجاخ: ساجاخ ف نگا: ساجاخ.

ساجاخ: ساجاخ ف نگا: ساجاخ.

ساجان: قبول کردن، ده گمل را بواردن ف سازش، تحمل کردن.  
ساقچمه: ۱) گزموله‌مزی ورد که ده یکده ناو تفنه‌نگی را؛ ۲) بریتی له زیبک  
پیدادان، قسمی به تیکول ف ۱) ساقچمه؛ ۲) کنایه از مملک.

ساقچانی: ساچان ف نگا: ساچان.

ساج و په‌رچم: موی سدر تولی مثال که بُن جوانی ده یه‌یله‌وه ف کاکل  
بر پیشانی بچه.

ساقچی: له په‌رچی، بوجی ف چرا، پرای چه.

ساقچین: ۱) ساچان؛ ۲) داریکه وه کو گونیا جولا ده کاری دینی ف ۱)  
نگا: ساچان؛ ۲) چوبی است گونیا مانند در بافتگی.

ساحیب: خاوهن، خودان، خیو، خاوه ند ف صاحب.

ساحیبو: ساحیب ف صاحب.

ساخ: ۱) ته‌ندریوس، ته‌بیمار؛ ۲) مالی بی عدبی؛ ۲) مروی بی فروغیل،  
راست ف ۱) سالم؛ ۲) کالای بی عیب؛ ۳) انسان راست و درست.

ساخت: ۱) ده سکرد؛ ۲) ساچان ف ۱) ساخت؛ ۲) سازش.

ساخته‌مان: خانو بده ف ساخته‌مان.

ساخته‌یاخت: پیکه‌هاتی نهیتی بُن کاریک، کدین و بدین ف توافق بر  
توطنه.

ساخته‌مان: ساخته‌مان ف ساخته‌مان.

ساخته: ۱) در، بوختان؛ ۲) گزی و تله‌که ف ۱) دروغ، بهتان؛ ۲)  
نیرنگ.

ساخته‌چی: ۱) ده سپر، فیلباز؛ ۲) دروهه تبهست ف ۱) کلاه‌بردار؛ ۲)  
دروغ‌پرداز.

ساخته‌چیتی: ده سپری، فیلبازی ف حیله‌بازی، نیرنگ سازی.

ساخته کار: ساخته‌چی ف نگا: ساخته‌چی.

ساخته‌کردن‌هود: روشن کردن‌هودی شتی نهان از او ف روشن کردن مجھول.

ساخته‌م: بی کم و کوری ف درست.

ساخور: روتنه ناو لیره وار که روز لیی نداد اف جایی در جنگل که درخت

سارد و سر: ۱) زور ساره؛ ۲) زور بی مهیل و ثاره زوف [۱) بسیار سرد؛ ۲) بی رغبت.

سارد و سری: ۱) وختی زور ساره: (زستانان له جه نگاهی ساره و سری دا؛ ۲) بی مهیل تندواو [۱) هنگام سرمای سخت؛ ۲) بی رغبته تمام.

سارد و سرمه: وخت و جدنگاهی هوساره دی [۱) هنگام سرما.

سارد و گه رم: ۱) ناوی نیوه گدرم، شله تین؛ ۲) ده فری که ناو تا ماوهی زور به ساره دی یان به گهرمی راهه گری؛ ۳) بریتی له ده رس له زیان ورگرتن [۱) ولرم؛ ۲) ترموس، فلاسک؛ ۳) کنایه از تجارت زندگی.

سارد و نیما: ناوی گولیکه [۱) نام گلی است.

سارده: ۱) مدره زهی که وتبیته پایزده؛ ۲) گیایه که به شکل له چله گهنه ده کاف [۱) شالی که دیر کرده و به پائیز رسیده؛ ۲) گیاهی است شبیه گیاه گندم.

سارده سندان: ۱) جوری نه خوشی ولاخی بهرزه؛ ۲) وشهیه که وده قوزه لقورت [۱) نوعی بیماری دام و ستور؛ ۲) کلمه‌ای بجای کوقت و زهره مار.

سارده سنگان: سارده سندان [۱) نگا: سارده سندان.

سارده مهنه: خواردن و خواردنمهوهی سارد [۱) خوراک و نوشابه سرد.

سارسازوک: ۱) تاوزون کمره وه؛ ۲) چمرخ و غله کی گهمهی زاروکان [۱) حشره‌ای که بر سطح آب در حرکت است؛ ۲) چرخ و فلك.

سارسته: رسته وشهی ناتهواو وه: (باين ده یگوت...) [۱) شبیه جمله.

سارق: بوچجه، پریسکه [۱) بقچه.

سارتکه: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱) از روستاهای کردنشین که بعثیان ویران کردند.

سارمه: ۱) گیایه که بنه کهی بوده قی چیت به کار دی؛ ۲) نهخشی ته قفل دروی زین؛ ۳) گولینگاهی له ناوریشم و تالمزیو؛ ۴) قوزاخهی پهمو؛ ۵) دولمه‌ی گهلا؛ ۶) جوری همرمی [۱) گیاه سلمه؛ ۲) گلدوزی بر زین؛ ۳) ابریشم با تار نقره تابیده؛ ۴) غوزه پنبه؛ ۵) دلمه برگ مو؛ ۶) نوعی گلابی.

ساروج: ناسنی ده سکداری تاگر کیش که تاگری بین هدلگیر و درگیر ده کدن [۱) آتش کش، چمچه آتش.

ساروخ: چاره کهی سرف سرپوش زنانه.

سار و قامیش: ناوی گوندیکه [۱) نام روستایی است.

ساروکی: مرؤی زور له سرما قلس [۱) آدم سرمایی.

ساروله: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱) نام روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سارومار: بریتی له زور بونگدن: (بونی ساروماری لئی دی) [۱) کنایه از بوی بسیار گند.

سارونه: جوری تفه نگ [۱) نوعی تفنگ.

سارة: ۱) بدره بیان، سوژو؛ ۲) بیانی توژی دوابی؛ ۳) وشنرف [۱) صبح زود، بامداد؛ ۲) فردا؛ ۳) شتر.

ساره زی: سبهی زو، سوژی، سدهه تای روزی که دیت [۱) فردا بامداد.

ساکول: کُور، قویل **گو**.

ساکته: خرایی و زقاوی دوگی مدرد بدران **دنیه گوسفتند**.

ساگور: پارشیو، نانی بدره بهانی روژگ **گرفت** سحری.

سال: (۱) ماوهی دوازده مانگ؛ (۲) وشت، سالقان، سارهوان؛ (۳) بدردی

لوس و دریز و کهوله بار که بو کیلی قه بر باشه **(۱)** سال؛ (۲) سارشتر؛

(۳) سنگ مناسب برای سنگ مزانگ.

سال: دوازده مانگ **ف** سال.

سالار: (۱) گموده‌ی کومدل؛ (۲) ناوه بو پیاوان **ف** (۳) سالار؛ (۴) نام

مردانه.

سالان: (۱) نورسال؛ (۲) له چند سالی رابوردو **د** (۱) سالها؛ (۲) در

سالهای گذشته.

سالانه: (۱) درآمدتی سال؛ (۲) زویشن به تنهیه **لی** (۱) درآمد سالیانه؛

(۲) راه رفتن با بی حوصلگی.

سالاوه: درآمدتی سال، سالانه **ف** درآمد سال.

سالبر: تی پر زبونی سال بمسدر روزادا **د** سالگرد.

سالبوری: پیر، زور به تمدن **ف** سالخورد.

سال به سال: همو سالیک **ت** هرساله.

سال پیو: سالنامه، تدقیق: (پیت وابو ستیره ناسی زانا / سال پیوی

له واند هر آنده دانا) «مموم وزین» **س** سالنامه.

سالح: پیاچاک، دیندار **ف** مرد خدا.

سالخ: خد بهار **ف** آکاهی.

سالخم: هنیشه تربی زل **ف** خوشة بزرگ انگور.

سالداجون: بریتی له پیر بون **ف** کنایه از پیرشدن.

سالغ: سالخ **ف** آکاهی، اطلاع.

سالقان: حوشتر وان، سارهوان **ف** ساربان.

سالکی: سالانه **ف** سالیانه.

سالم: سارمه **ف** گیاه سلمه.

سالمه: سارمه **ف** گیاه سلمه.

سالن: سالی نیمه **ف** سال ما.

سالنامه: تدقیق، تقویم **ف** سالنامه.

سالنوما: سالنامه **ف** سالنامه.

سال نه سال: سالیک تا سالیکی ترق **س** سال اند، یکسال درمیان.

سالوت: دهونه له دهشتایی نیوان دو کیودا **د** بوته درون جلگه‌ای که

داخل دره باشد.

سالوخ: (۱) سوراغ، به گومان پیدا کردنی شتیک؛ (۲) سالخ **ف** (۱) پی

سرنخ مسئله‌ای گشتن؛ (۲) آکاهی، اطلاع.

سالور: زیر، فامیده، به تاوز **ف** فهمیده.

سالوغ: سالوخ **نگا**: سالوخ.

سالوق: (۱) کورک، ورده پهربی بالندار؛ (۲) ورده خوری بنهوه **د** پرنم

زیرین؛ (۲) پشم نرم زیرین، کرک.

سالول: زیندانی بدتهنیا له ژوریکدا **د** زندانی انفرادی.

سالویت: سالوت **نگا**: سالوت.

ساف: (۱) بی گنج، لوس، حولی؛ (۲) تخت، راستایی؛ (۳) دلساکو

بی فیل؛ (۴) دهزوی لیقه درون؛ (۵) ساپ، بدردی لوسی ته نکی گوئی

چم؛ (۶) گش، هممو: (ساف له ساف تالان کرا) **د** (۱) صاف؛ (۲)

هموار؛ (۳) پاکدل؛ (۴) نخ لحاقدوزی؛ (۵) شن صاف و نازک؛ (۶)

همگی.

سافان: دلپه، چکه، تکه **چکه**.

سافاندن: تکه کردن، دلپاندن، دلپه کردن **چکه کردن**.

سافو: پارزن، پالوینه، راوه ک، سافی **پالا**، پالونه.

سافی: (۱) دلپاکی؛ (۲) پالوینه **ف** (۱) صاف دلی؛ (۲) پالونه.

سافیلکه: دل ساده، ساده لوح **ف** ساده دل.

ساف: نلامت، پهسيو **زکام**.

سافقا: (۱) هرجی تازه رسکاوه: (منالی سافقا، نمامی سافقا، گندمه کم

سافقایه): (۲) تازه بی گیشتو، لا **و** (۱) نوزاد و نورنیده؛ (۲)

نورنیده، تازه جوان.

ساقار: گندمی کولاوی بدهه ستارکراو **بلغور**.

ساقاردادان: بریتی له زگ **نگا** کنایه از شکم.

ساقاللوك: منالی تازه زاوی جوانکیله **ن** نوزاد دوست داشتنی.

سافقایی: روزگاری شلکی و تازه رسکاوه **ف** دوران تازه بدهنی آمدن.

ساق: (۱) ساخ؛ (۲) لاسکی کیاود دار؛ (۳) جیقه؛ (۴) تپه گوی سک و

ریوی؛ (۵) بهلهک پیچی به بدن چندراو **ف** (۱) سالم؛ (۲) ساقه گیاه و

درخت؛ (۳) پیحال؛ (۴) مدفوع سگ و روباء؛ (۵) ساق پیچ از پشم بافته

شده.

ساقپهز: پینه‌ی که بو جوانی به سهر کراسی داده درون **ف** وصله زینتی بر

لباس.

ساقو: بالتو، پالنه، بالتو، بالتاو **پالتو**.

ساقوت: (۱) یارچه گوشته به تیسقانهوه؛ (۲) نیسکی نه زنو **ف** (۱) یارچه

گوشته با استخوان؛ (۲) استخوان زاتون.

ساقوتنه: ساقوت **نگا**: ساقوت.

ساقور: سدهوه تهی روزگاره بو گیاو کاکیشان **ف** سبد بزرگ کاه کشی.

ساقول: (۱) نیسکی نه زنو، ساقوت؛ (۲) قفترالهی تری چنین؛ (۳) پاسک و

قول **ف** (۱) استخوان زاتون؛ (۲) سبد میوه چینی؛ (۳) ساعد و زند.

ساقه‌ته: (۱) کوتمه‌هی دار؛ (۲) لاسکی گیا **ف** (۱) تنه درخت؛ (۲) ساقه

گیاه.

ساقه‌چرم: (۱) چرمی سه‌رمل که دای ده مالن؛ (۲) بریتی له نازاردن **ف**

(۱) پوست سر پرنده که برکند؛ (۲) کنایه از شکنجه.

ساقی: ساغی، ساخی **نگا**: ساخی.

ساقیویاقی: بریتی له سه‌د او مامله **ف** کنایه از داد و ستد.

ساق: پالاغ بیچو گامیش **نگا** بچه گامیش.

ساقو: (۱) چیای روتنه؛ (۲) ساقو، بالنه؛ (۳) دکه، بدرزایی له حمزی بو

دانیشتن؛ (۴) ناوه بو پیاوان **ف** (۱) کوه لخت از گیاه؛ (۲) پالسو؛ (۳)

سکو؛ (۴) نام مردانه.

ساقول: باسک و قول **ف** ساعد و بازو.

تەواویش دەولەتى نىيە، نبۇدەولەتى شېھە رسمى، نىمە رسمى.

سان: ۱) سولتان، نازىتاوى میرانى هەورامانە؛ ۲) تەپالەدەشنى: ۳) باشگىرى يەواتا: جىڭىدە: (عەجمەسان)، سitan: ۴) زاتانى لەشكەر: ۵) بەردى لۇسى چەقۇتىز كىردن، هەمسان: ۱) سلطان: ۲) سرگىن خشىك: ۳) جاي، سitan: ۴) رىزە: ۵) فسان، سنگ چاقو تىزكىنى.

ساتان: ناسان، نەدۋار: آسان، سەھل.

ساتالله: مشتاغ، جىڭىدى مىيە ھەلخىستەن لەبىر تاوق جاي مىيە خشىك كىردن در آقتاب.

ساتاهى: ۱) رەحەتى، بىن دىۋارى؛ ۲) ئاسوسدەمى، بىن خەمى: ۱) بەآسانى: ۲) آسودگى.

ساتانى: كىرىن، سەندىن خەرىيدەن، خەرىيدەن.

ساتانىي: ساتاهى نىگا: ساتانى.

سان بەستەن: رېزبەستەن، بەرېزبۇن صەفت بىستن.

سانجىن: ۱) قولنج، دەردى ناوشان؛ ۲) سەندان، دەردىكە يە كىسم دەكۈزى قولنج: ۲) بوعى بىمارى كىسىدە سور.

سانجۇر: جۆرىي زىگ ئىشەنەن نوعى شىكمى درد شىدىد.

سانجۇل: ساجۇر، دارى بە پەتى ملى سەگەدە بەستراوە ساجۇر.

سانجىجى: ۱) سانجىن؛ ۲) سانجۇل: ۱) نىگا: سانجىن؛ ۲) ساجۇر.

سانئىھە: بەشىك لە شەست پاڙى دەقىقە، چىركەنەن ئائىھە ساعت.

ساو: ۱) تىزكراو بە سان؛ ۲) سامال؛ ۳) پيا ساوين، لېخىستن، رېخىستن؛ ۴) تىزايى دەمى تىخ؛ ۵) مىيە خۇشى بەتاوبانگ، سىتو، سام؛ ۶) تىسرىاحەت كىردو؛ ۷) مەترىسى وەھىيەت، سام: ۱) تىز شىدە با افسان؛ ۲) آسمان صاف؛ ۳) سودن، مالىدىن؛ ۴) تىزى لەبە تىغ؛ ۵) سىب؛ ۶) آسودە؛ ۷) هيپىت.

ساوا: ۱) ساقا؛ ۲) دەست رېخىستن، پىامالىن: ۱) نورستە، نورسىدە؛ ۲) مالش.

ساوار: ساوارەن بلغۇر.

ساواز: رۇھەلمالاو دۇقايم، بىن شەرم پىررو، شوخ جشم.

ساواقىق: سەرمىز زۇرەن سرمىز سخت.

ساوالله: كارىزىلەن بىز غالە

ساوااما: زاوماك بچەھاى گلە با مادران.

ساوان: ۱) پىامالىن، پىداھىنان، لېخىستن، رېخىستن؛ ۲) لۇس بۇن و كەم كىردن لەيمەر زۇر دەكارەھىنان، سوان: ۱) مالىدىن، سودن؛ ۲) سايىدە شىدە.

ساواتى: ھەستى كە دەست و پېست دەيکات حىس لامسە.

ساوايىي: ۱) ساقاىي؛ ۲) ساوانى: ۱) دوران تازە رسىدەن؛ ۲) لامسە.

ساوادان: بە ھەسان دامالىيى تىخ بىر فسان مالىدىن تىغ.

ساور: ساوارەن بلغۇر، افسە.

ساورەمە: دارى وشكى زۇيدە، قەلا شىكمىرى هېزم شىكتە بىرای بخارى.

ساورىن: چىشتى شەلساوارەن آش بلغۇر.

ساورىن: ساپىرىن، نېرى، تەگەن تىكە، شاك، تخرار.

ساله: كورتەي ناوى صالح مخىف صالح.

ساله: ۱) سال: (سالەمە و خت، سالەمە و سال: ۲) كورتەي ناوى صالح: ۱) سال: ۲) مخىف صالح.

سالها: تېرىدە كە لەھۆزى ھەۋىرەكان عشىرىتى است در كەرسەن.

سالەمە: گوندىكى كوردستانە بە عسى، وېرانى كەدەن از روستاھاى كەرسەن كە بەعيان وېران كەردىن.

سالەمەي ماشە: گوندىكى كوردستانە بە عسى وېران كەدەن از روستاھاى كەرسەن كە بەعيان وېران كەردىن.

سالىان: سالان نىگا: سالان.

سالىپ: سالى كە مانگى رەشمەمى سى رۇز بىن سال كېسى.

سالىانە: ۱) سالىپ؛ ۲) سالانە، هەرسال: ۱) سالگىد؛ ۲) هەرسال.

سالىس: بەياغى لۇس و حولى جو بىدەست كەفت و صاف.

سالىن: سالىانە سالانە.

سام: ۱) ترس، خوف؛ ۲) سىتو: ۱) هيپىت، مەھابىت؛ ۲) سىب.

سامال: ناسمان بىن ھەمور: آسمان بىن ابرە.

سامالكەردىن: رەوبىنى ھەوران لە عاسمان رەميدىن ابرە.

سامالە كەردىن: خېشك لە شېۋەرە دان صاف كەردىن شەنم.

سامان: ۱) دارابى، دەولەت؛ ۲) ھېمنى و ئارامى: ۱) دارابى؛ ۲) امنىت، امان.

ساماندار: دەولەمەندەن نەرتەمند.

ساماندان: رېك وېيىك كەردىن، تەكۈزىكەن تەنتظيم نەمدەن.

سامانگە: خەزىنە، سەندوقى يارە و بولۇق كېجيئە.

سامەتۈر: ساقۇ، پالتاۋ، بالتەن بالتو.

سامەتى: سامەتىنەن نوعى نەن بىراق و محڪم.

سامەتىك: جۆرىي دەزۈي قايمەن بىرقىدارەن نوعى نەن بىراق و محڪم.

سامەتىن: جۆرىي دەزۈي قايمەن بىرقىدارەن نوعى نەن بىراق و محڪم.

سامەدار: جىڭىدەن ترس، بەھەيەت مەھىپ.

سامەرەندى: كېۋىكە لە كوردستان نام كەھى است.

سام كەردىن: ترسان ترسىدين.

سامەتۈك: رەشايى لە دۈرۈوه، تارمايى شىجى، سىاھى از دور.

سامەرۇر: سەمۇرە سەمۇر.

سامەرۇتە: نالقەو بەندى پاشكۈزى زىن غەزراك.

سامەنەك: سامەدار سەھمناك.

سامەنچى: بەكىرە سەرسەخت سەمعج، لەجبار.

سامە: ۱) پەيمان، مەرج، قەرار؛ ۲) وام، قەمرى، دەسقەرەز؛ ۳) پەناگا، دالدە، پەسىيۇق: ۱) پەيمان؛ ۲) وام؛ ۳) پەناھگا.

سامەتىلىل: بەن كەلەمە. بەننى كە دودارى بە ئالىھى ملى گاجوت بە نېرەوە گىرىي دەدا بەند چىنېرە كەردىن گاۋ بە يوغ.

سامەمير: ۱) جۆرىي ھەرزىن؛ ۲) جۆرىي لۇرەك، جۆرىي زالە: ۱) نوعى ازىز؛ ۲) نوعى خەزەرە.

سامەميرى: دەزگايىدە يان زۇشۇنىيەك كە پەيوه نەدى دە گەل دەولەت ھەيمە

ساایه‌بان: ۱) هرچی سای همیه، بدسبیله؛ ۲) بریتی ام پیاوی مدردو خاون چاکده (۱) ساییان: ۲) کنایه از نیکوکار، سایه‌پوش: کولانی تندگ که سهری خانوه کان گمیونه بدکاف کوجه تنگ که در آن بالای خانه‌ها بهم رسیده باشد.

ساایه‌چهور: پیاوی دههند و دلوفان آدم بخشنده و مهر بان.

ساایه‌دار: پهناوری لیقه‌وماوان کسی که خانه‌اش پناهگاه بینوایان است.

ساایه‌قه: سایقه نگا: سایقه.

ساایه‌ک: سا، سایه، سیوه‌ر سایه.

ساایه‌وان: سایه‌بان نگا: سایه‌بان.

ساایه‌وُشک: بریتی له رژد، چروک، چکوُس، دهس قوچا، روزیل کنایه از خسیس.

ساایی: ساو، عاسمانی بی‌هور آسمان صاف.

ساایین: ساوین سودن.

سب: بهیانی، سو، سبده‌ینه ف بامداد، صبح.

سبا: بهره‌بهیان: (سبای سالحان) ف بامداد.

سبات: ۱) پایه‌داری، بهرقه‌رایی؛ ۲) زردی نامآل سبی؛ ۳) دوهم مانگی زستان (۱) ثبات؛ ۲) زرد مایل به سفیدی، کرم؛ ۳) ماه دوم زمستان.

سباده‌رهوین: فجری کازیب، کازیوه ف فجر کاذب.

سبت: گیاهی کی یون خوشه ف گیاهی است خوشبو.

سبحه: ۱) سوزی، بهیانی، روزی دوابی؛ ۲) بهره‌بهیان (۱) فردا؛ ۲) بامداد.

سبحده: روزی دوابی ف فردا.

سبحه‌ینان: بهیانان، له سمهه‌تای همر روزدافت بامدادان.

سبحه‌ینی: ۱) روزی دوابی؛ ۲) بهره‌بهیان، شمهه کی (۱) فردا؛ ۲) بامداد.

سبر: زبر، زور ف خشن.

سبری: زیری ف خشونت.

سبازو: ۱) بهره‌بهیان، شمهه کی؛ ۲) روزی دادی زور زوف (۱) بامداد، پگاه؛ ۲) فردا زود.

سبه: روزی دادی ف فردا.

سبه‌تر: دوسههی ف پس فردا.

سبه‌یی: سبه ف فردا.

سبه‌ینی: سبه‌ینی ف نگا: سبه‌ینی.

سبه‌ینی‌یان: سبه‌ینان ف بامدادان.

سبی: سبه‌ینی ف نگا: سبه‌ینی.

سبیانی: سبه‌ینی، سبحده‌ینی ف نگا: سبحده‌ینی.

سبیل: ۱) موی سهر لبوی پیاو؛ ۲) نامرازی توتن کیشان له قور (۱) سبیل؛ ۲) چیق گلی.

ساوُون: ساپُون ف حاپون.

ساوه: نستیره کی گزیریده له عاسمان، زاوه، زاف ف سیارة عطارد.

ساواهه: ساواهه بلغور.

ساواهه ساو: سستی، تمده لی: (ساواهه ساو مه که) ف سستی، تبلی.

ساواهه‌ری: پیتاک بدرانیه به هریده که هخیزانی مال، سرانه ف جزیه، سرانه.

ساواهه‌رین: ساپرین ف شاک.

ساواهه‌ول: شه‌لته. داری بهردکیسانی دوتایی که ده خرسنه سه‌رپشتی بازه بهره ف سنگ چوبین که بر پشت الاغ گذارند.

ساوی: چیست و نان که له مالان کوئی ده کنه‌وه ف خوراکی که از خانه‌ها جمع آوری کنند.

ساواهه‌اگ: ۱) به هه‌سان تیزکراو؛ ۲) سوا، لوُس و کم کرد و له بهر ده کارهینانی زور (۱) برفسان مالیده؛ ۲) ساییده.

ساواهه‌ان: ساوان نگا: ساوان.

ساواهه‌باو: ساواهه ف نگا: ساواهه.

ساواهه‌ر: ۱) ساو، مه‌ترسی، هدیه‌ت؛ ۲) ده هزره و چون، خه‌بالات ف (۱) هبیت؛ ۲) توه.

ساواهه‌لکه: ساقیله ف ساده‌لوجه.

ساواهه‌ین: ۱) ساوان؛ ۲) وردکردن: (له ناو ئاونگدا باش بیساوه) ف نگا: ساوان؛ ۲) خرد کردن.

ساواهه‌نهوه: ۱) وردکردن و کردن‌توز؛ ۲) هینان و بردن له ناودا به نهم: (له کدشک ساواهه‌نهوه نازایه، کمشک بساوه) ف (۱) خرد کردن؛ ۲) در آب با فشار حرکت دادن چیزی مانند کشک.

ساهل: جنوکه ف جن.

ساهمه‌ک: سام، ترس، عهیه‌ت ف هبیت.

ساهمه‌ی: سامال ف صافی آسمان.

سای: ۱) سا، سیمه، سیوه؛ ۲) تارمایی ف (۱) سایه؛ ۲) شیخ.

سايسه: ساواهه ف نگا: ساواهه.

سايقه: ۱) ساواق، سه‌رماء به‌ستله‌گ؛ ۲) ساو، عاسمانی ساو ف (۱) سرمای یخیندان؛ ۲) آسمان صاف.

سايله: میوانی، چیشی گمنی بودراو ده گدل رون ف کاجی.

سايمه: جوری نه خوشی نازه‌ل و مالات ف نوعی بیماری دام.

سايمه‌ل: سايمه ف نگا: سایمه.

ساين: ساو، عاسمانی ساف ف آسمان صاف.

ساين قه‌لا: شاروکیکه ف نام شهر کی است، شاهین‌در.

ساي‌واز: ساواز ف نگا: ساوار.

سايه: ۱) سا، سیمه؛ ۲) خویندنی ده رسی بین حینجه کردن؛ ۳) زه نگی ناسن؛ ۴) پیش وشهی سه‌رمایه واتا: دارایی: (ساایه و سه‌رمایم چو)؛

(و شهیه که له قوماری بدران داده گوئی؛ ۶) بالاپوشی پیش نواواله‌ی زنانه؛ ۷) وشتري ناره‌سدن (۱) سایه؛ ۲) خواندن درس بدون تهجی؛ ۳) زنگار آهن؛ ۴) کنایه از دارایی؛ ۵) اصطلاحی در بازی ورق؛ ۶) نوعی بالاپوش جلو باز زنانه؛ ۷) شتر ناصل.

- چوبک رختشویی.  
سپه: ۱) سپلو: ۲) نسبتی ۱) سگ: ۲) شمش.  
سپه: چهپر، خهل، سهندگر؛ ۲) مهتاب ۱) سنگر؛ ۲) سیر.  
سپه: چواربی، سهگ ۱) سگ.  
سپهرد: نه‌سپارده ۱) سپرده.  
سپهناخ: نه‌سپهناخ ۱) اسفناج.  
سپههی: ۱) جوان، خوشیک؛ ۲) باش چاک، په‌سنند ۱) زیبا؛ ۲)  
خوب، نیک.  
سپهی: نور‌باش ۱) بسیار خوب.  
سپهیین: قومار بازی، گزیکاری ۱) نیرنگ.  
سپی: ۱) چهرموغ، چهرمگ؛ ۲) گیایه که؛ ۳) سپیایی و دک ماست و  
شیر و...؛ ۴) نسبتی؛ ۵) تیخول لئی دازناو ۱) سپید؛ ۲) گیاهی  
است؛ ۳) سفید شیری؛ ۴) شمش؛ ۵) یوست کنده.  
سپی: نه‌سپهی، سپه ۱) شمش.  
سپیاتی: ۱) چدرمگی؛ ۲) بریتی له ماست و دو ۱) سفیدی؛ ۲) کنایه  
از لبنتیات.  
سپیاف: درمانی دهموجاو سپی کردن بو خو جوان کردن ۱) سپیداب  
آرایش.  
سپیاگردن: خوچوان کردن به سپیاف ۱) آرایش با سپیداب.  
سپیان: گوشت مدر ۱) گوشت گوسفند.  
سپیاو: سپیاف ۱) سفیداب آرایش.  
سپیاوکردن: سپیاف کرن ۱) آرایش با سپیداب.  
سپیاووکه: شورباو هیلکه ۱) شوربای تخم مرغ.  
سپیاهی: سپیاتی ۱) نگا: سپیاتی.  
سپیایی: سپیاتی ۱) نگا: سپیاتی.  
سپی بالا: بولیله، کازیوهی به‌یان ۱) فجر کاذب.  
سپی بوره: سپی پات، نه‌سپی سپی خال رهش ۱) اسب سفیدی که  
حالهای سیاه دارد.  
سپی بوز: نه‌سپی سپی ثامال بورا ۱) اسب سفید مایل به خاکستری.  
سپی بون: ۱) چدرمگ بون؛ ۲) ره‌نگ په‌زین له ترسان ۱) تغییر  
رنگ باختن.  
سپی بونهود: ۱) چدرمگ‌بوون؛ ۲) ره‌نگ په‌زین له ترسان ۱) تغییر  
رنگ دادن به سپیدی؛ ۲) رنگ باختن از ترس.  
سپی پات: سپی بوره ۱) نگا: سپی بوره.  
سپیتاله: سپی ثامال گهمن ره‌نگ، سپی نه‌سمراون ۱) کنده گون مایل به  
سپیدی.  
سپیتی: چدرمگی، سپیاتی ۱) سفیدی.  
سپیچک: ۱) سپینه‌ی چاو؛ ۲) سپینه‌ی هیلکه ۱) سفیدی چشم؛ ۲)  
سفیده تخم مرغ.  
سپیچولک: ره‌نگی خاکی، ناخ ره‌نگ ۱) خاکی رنگ.  
سپیدار: نه‌سپیدار، سپیه چنار، سپیندار ۱) درخت تبریزی.  
سپیدبالا: سپی بالا ۱) فجر کاذب.
- سپ: تدواو، بی‌زیاده کدم ۱) کاملاً.  
سپا: له‌شکر، نوردو ۱) سپاه.  
سپاهات: ۱) سبات، ره‌نگی زردی نامال سپی؛ ۲) بی‌مال و حال، بی‌ژن:  
(نه‌لت و سپاهات) ۱) رنگ کرم؛ ۲) مجرد.  
سپاهات: بی‌ژن و مال، ره‌بدن، دواز و شهدی سه‌لتی ده‌لین: (نه‌لت و سپاهات)  
۱) نامتأهل، مجرد.  
سپاخانه: چینگی زیانی له‌شکر ۱) پادگان.  
سپادار: سه‌رکرده‌ی له‌شکر ۱) سمه‌دار.  
سپارانی: له‌شکر کیشی ۱) لشکرکشی.  
سپارتون: نه‌سپاردن ۱) سپردن.  
سپاراتی: نه‌سپارده ۱) سپرده.  
سپاردن: نه‌سپاردن ۱) سپردن.  
سپارده: نه‌سپارده، سپارتی ۱) سپرده.  
سپارده‌بی: نه‌سپارده ۱) سفارش، سپردن.  
سپارده‌ی: ۱) نه‌سپارده؛ ۲) نه‌سپارده ۱) سپرده؛ ۲) سپردن.  
سپاره: نه‌سپارده، سپارده ۱) سپرده.  
سپاره‌بی: نه‌سپارده بی ۱) سفارش.  
سپاس: به‌چاکه‌زانین، چاکه له‌بدرجاویون ۱) تشکر، سپاس.  
سپاسالار: سه‌رکرده‌ی گموره‌ی هدمو له‌شکر ۱) سپه‌سالار.  
سپاسکار: بندمه گ ۱) سپاسگزار.  
سپاگه: سپاخانه ۱) پادگان.  
سپایی: ۱) چه‌کداری له‌شکر؛ ۲) له‌سده‌ه خو، سه‌بر، هیدی: (به سپایی  
و هرده)؛ ۳) خان، ناغا، خاوهن چه‌کدار ۱) سپاهی؛ ۲) یواشکی؛ ۳)  
ارباب، خان.  
سپی: نه‌سپی، سپی ۱) شمش.  
سپی: نالو، هله ۱) عقاب.  
سپل: پارچه گوشتیکی ره‌شه له هه‌ناودا ۱) طحال، سپر ز.  
سپلو: به‌شدار، چواربی، سه، سه‌گ، گه‌مال، کسوک، کوچک ۱) سگ.  
سپلوت: ۱) سپلو: ۲) پیس و گلاؤ ۱) سگ؛ ۲) نجس.  
سپلوتی: گلاؤ پیس ۱) نجس.  
سپلوک: سپلوت ۱) نگا: سپلوت.  
سپلوپیشک: داری وشكی له‌بدره خوره تاو چهرموغ بوگ ۱) چوب در  
آفتاب خشکیده سفید شده.  
سپله: بی‌نمزان، بی‌نمه گ ۱) بی‌وفا، ناسپاس.  
سپلی لاورگ: بریتی له گرانجانی دهست هله‌نگ ۱) کنایه از مزاحم  
گرانجان.  
سپناخ: نه‌سپهناخ، نه‌سپهناخ ۱) اسفناج.  
سپندک: گیایه که ده‌یخون ۱) گیاهی است خوراکی.  
سپنگ: شنگ ۱) شنگ.  
سپوچک: چدرمینه‌ی هیلکه ۱) سپیده تخم مرغ.  
سپورده: ۱) نه‌سپیر او؛ ۲) له‌خاکدا و شیر او ۱) سپرده؛ ۲) دفن شده.  
سپیون: نه‌سپیون، بنه‌گیایه که. کدف ده کاو جلی بی‌ده‌شون ۱) اشنان،

سپى وۇن: نەسىبىيۇن فەشىشو.  
سپىيەندى: گۈندىيەنى كوردىستان بەعسى كاولى كردى از روستاهای  
كردىستان كە بەعيان ويران كردى.

سپى ھەلگەرائى: زەنگ پى نەمان فەرنىڭ باختن.  
ستا: نەستى فە سنگ آتش زنه.

ستار: ۱) داپوشىن؛ ۲) تارامى، توقرە فە ۱) زېرى پوشش فرار دادن؛ ۲)  
آرامش.

ستارخانى: جورى كەواي پىباواندى بىوقەدە نوعى نىم تەنە مردانه.  
ستاركىدىن: ۱) پوشىنى نەھىيى؛ ۲) تارامبۇن، توقرە گرتىن فە ۱) پوشىدىن  
و نەھانداشتىن؛ ۲) آرام گېرتىن.

ستارگرتىن: تارامبۇن فە آرام شىدىن.

ستاره: ۱) نەستىرىيە عاسمان؛ ۲) دیوارو كەدى دەورى سەربان فە ۱)  
ستاره: ۲) نزدە آجرى يېر امون بام.

ستاف: سايەھى پەنا خۇرە تاۋاف سايەھى مجاور آقتاب.

ستان: ۱) پاشگىرى بەواتا: حىنگە، شوين: (دارستان، كوردىستان)؛ ۲)  
ئەستىن، وەرگە فە ۱) پىسوند مکان؛ ۲) گېرنىدە.

ستاندىن: ۱) وەرگرتىن، ساندىن؛ ۲) داگىر كەدىن بەزۇر فە ۱) گىرتىن؛ ۲)  
غىصب كەرنىدە.

ستاندەمۇھە: وەدەست خىستىمۇھە قدرز يان تولە فە بازىس گرفتن.  
ستانگ: ۱) زەردەوالى، زەرگەتە؛ ۲) زەنگە سۇرە؛ ۳) كەنگە فە ۱)

زېبور زىد كوچك؛ ۲) زېبور درىشت قرمىز؛ ۳) كەنگە.

ستايىشت: مەحت، تاريف، پەسىن فە ستايىش.

ستىر: ۱) پەيزە، پەيجە، تارديوان، سلەم؛ ۲) پۇشىنى نەھىيى: (ستىم كە،  
خوا سىرت بىكا) فە ۱) نزدبان؛ ۲) پوشىدىن راز

ستران: گۈرانى، قام، لاوكە تaranە.

ستران بىزى: قام بىزى، دەنگ بىزى، گۈرانى بىزى فە تaranەخوان.

ستراندىن: ۱) گۈرانى گوتىن، تاواز خوهندىن؛ ۲) شىلانى هەۋىر فە ۱)  
تaranەخواندىن؛ ۲) چىلاندىن خمىرى.

سترانقان: ستران بىزى فە تaranەخوان.

سترك: ۱) بنكەچرىش، بىنچىرىش؛ ۲) پەيزە كورت فە ۱) پىاز گىاه  
سرىش؛ ۲) نزدبان كوتاھ.

سترو: شاخى حەبىوان، قوچ فە شاخ حەبىوان.

ستره: جورى كەواي كورتە لمىسر جلىقەمۇھە دەپوشىن، كۆت فە كەت  
پوشىدىنى.

ستره: سترو فە شاخ حەبىوان.

سترهاندىن: شىلاندىن فە چىلاندىن.

ستره: سترو فە شاخ حەبىوان.

سترى: ۱) درك، چىل، درو؛ ۲) توئىرلەك، توئىرلەك فە ۱) خار؛ ۲) تەشك.

سترى بىرك: دارى دوحاجەدى درو كۆ كەدىنەمە فە جوب دوشاخە خار  
جىمع كەرنىدە.

سترى زەركە: درو زەرده. دەلىن بۇدەرمان دەبىن فە زەركە خارشىتىن.

سپىيدپەهنا: بەيانى زۇن، ھەۋەل بەيان فە فجر صادق.

سپىيەدە: بەرە بەيان فە يامداد، پىگاه.

سپىيەدە: سپىيەدە فە يامداد، پىگاه.

سپىيەدەمان: ۱) بەرە بەيان؛ ۲) كەم عەيار، زېرى ناخالىس: (كورمانجى يە

سېرىفە بىن گومانە / زېرىنە بېبىن سپىيەدەمانە) «خانى» فە ۱) پىگاه؛ ۲)

طلاي ناخالص، كەم عيار.

سېبىر: ۱) چەپەر، خەل، سەنگەر؛ ۲) مەتال، مەرتال، تامرازى شەركەر كە

بۇ خۇپاراستن لە بېرىنى شەمشىر بەكاريان دەبرد؛ ۳) تامرازى زىدە

بۇ كار يەده كى فە ۱) سىنگ؛ ۲) سېر؛ ۳) ابزار يەتكى.

سېبى سەنگ: كېرىيکە لە كوردىستان فە نام كوهى در كردىستان.

سېبىك: سېبىنىدى ھېيك فە سفييە تخم مرغ.

سېبى كارى: دیوار بە گەچ سواغدان، كېچ بە دیواردا مالىن فە

گەچ كارى.

سېي كردن: ۱) مۇزىنەدە لە بېستەمە پېست؛ ۲) توېكىللى كەردنەدە؛ ۳)

برىتى لە كوشتن، مەاندىن فە ۱) بېر مۇى كەندىن از بېستە؛ ۲) پۇستە

كەندىن؛ ۳) كایاھە از كشتىن، مېرەندىن.

سېي كردنەدە: ۱) دەفرى مىس بە قەلائى سواغدان؛ ۲) بېرىتى لە

مەرەندىن فە ۱) سېيدىكارى ظروف مىسىن؛ ۲) كایاھە از مېرەندىن، كشتىن.

سېبىكە: ۱) جورى ترى؛ ۲) فەرمان بە سېي كردن فە نوعى انگور؛

۲) فەرمان بە «سېي» كەرنىدە.

سېبىكەلە: تامال سېبى، سېبى واش فە مايل بە سفييد.

سېبىلەك: ۱) نەسىمى سېبى؛ ۲) خاكى سېبى؛ ۳) ناوى چىايدە كە لە

كوردىستان؛ ۴) رېشك، گەماراي تەسىمى؛ ۵) گوشىتى سەنگى مەل؛ ۶)

گوشىتى بەلهك، پۇز؛ ۷) سېبىاپى ناوھېلىكە، سېبىنە؛ ۸) سېبىاپى دەورى

زەشكىنەھى چاۋ سېبىنە كە جاوا؛ ۹) گۈندىيەنى كەردنە بە عسى

وېراني كردى؛ ۱) اسپ سېفيد؛ ۲) خاك سېفيد؛ ۳) نام كوهى در

كردىستان؛ ۴) تخم شېش، رېشك؛ ۵) گوشىت سېبىنە پېندە؛ ۶) نرمه

ساق؛ ۷) سېيدە تخم مرغ؛ ۸) سېيدى چىشم؛ ۹) از روستاهاي

كردىستان كە بەعيان ويران كردىنە.

سېبىلەكابى: پېشە ساق، لوڭاڭ فە استخوان ساق.

سېبىلەكە: ۱) جورى مازوا؛ ۲) سېبى واش فە نوعى مازوج؛ ۳)

سفيدقام.

سېبىلەكى: گۈندىيەنى كوردىستان بە عسى وېراني كردى فە از روستاهاي

كردىستان كە بەعيان ويران كردىنە.

سېبىلە: سېبىكەلە فە مايل بە سفييد.

سېبىن: تىغە، نيوان فە تىغە، فاصل، جداكتىنە.

سېبىناغ: تەسىم ناغ، سېبىناغ فە اسفناج.

سېبىنداڭ: سېبىدار فە درخت تېرىزى، سېبىدار.

سېبىنە: ۱) سېبىلەكى ھېلىكە؛ ۲) سېبىلەكى چاۋى فە سېيدە تخم مرغ؛ ۳)

سېيدى چىشم.

سېبى واژى: سبات، سبات فەرنىڭ كرم.

سېبى واش: سېبى وات، سبات فەرنىڭ كرم.

خواهش‌وهر.

ستیر: ۱) نهستیره؛ ۲) گولاوی که پیشی ده گرن، نهستیره ۱) ستاره؛ ۲) استخر.

ستیر: پیزک، همزال تلمبار، سکوی اثاث در سیاه چادر.

ستیرپریان: راخوشینی نهستیره ف نیازک.

ستیرک: ستیره سکوی سیاه چادر.

ستیرمه: سرایت، گرتدهه سرایت.

ستیروک: نهستیروک، گول نهستیره، گوه ستیره ف کرم شبتاب.

ستیره: نهستیره، ستاره، همساره ستاره.

ستین: تین، تاو، هیز، وره، توانایی، تابشت ف نیرو، قدرت.

ستین: نهستین، ستان ف گیرنده، غاصب.

ستینک: نهستونده ک، کوله ک ف ستون.

ستینگ: ستانگ، ستنهنگ ف نگا: ستانگ.

ستیور: نهستیور، ستیور ف نگا: ستیور.

سچ: رُج، قورنو ف نگا: رُج.

سچوق: باسون، باسوق ف باسلق.

سجه: رهندگی سوری کال: (سجه‌مار) ف قرمز روش.

سچ: ۱) رُج، سچ: ۲) بندهای سوچیان، سوتان ف ۱) نگا: رُج؛ ۲) اصل

کلمه «سوچیان» سوز

سچاندن: ناگرتی بردان، سوتاندن، شهوتاندن ف سوزانیدن.

سچانن: سچاندن، سوتاندن ف سوزانیدن.

سچق: باسترمد، پاستورمه نگا: باسترمد.

سچیا: سوتا، سوژیا، ناگرتی تی بهربو ف سوخت، ماضی سوختن.

سچیان: سوزان، ناگرتی بردبو، ناگرتی چون ف سوختن.

سحا: ۱) له بهره بیان داد؛ ۲) روزی دوایی، سبحدی، سبحدینی ف ۱) در

بامداد؛ ۲) فردا.

سحاله: تارده برج ف آرد برج.

سخ: ۱) نهراوی زور بهپوی سفت؛ ۲) وشهید که له بهرانیدر تخت ده لین

واتا: بهقسی تو نهی و له کایددا زیر نه کوم؛ ۳) چرو پر: (میشه که

سخ بو) ف ۱) سفت تبیده؛ ۲) کلمه‌ای در بازی شتالنگ؛ ۳) انبوه و

بر پشت.

سخار: زهونی که بوکلان ناین، نه کنل زمین غیرقابل کشت.

سخان: پیشه، هستی، نیسقان، نیسک ف استخوان.

سختیان: جرمی نهستوری لهده باغ دراو ف ساغری، کیمخت.

سخر: رُنج، مالی له قامیش ف کوخ ازنی.

سخرک: زنجی بچکوله ف کلبه کوچک ازنی.

سخره: سخار زمین غیرقابل کشت.

سخمه: زوحمه، نیله ک بلک.

سخله‌ت: داماو، سدرگردان، دودل ف درمانده.

سخورمه: بدمشت لیدان ف با مشت زدن.

سخیف: دزُون، دزمان، جوین، جنیو ف دشنام.

سداب: ته سپه ندهر ف سپند.

سترنی مشک: بهدرکیکه ف خارُنی است.

ستربن: شیلان ف چلاندن.

ستل: پدقره، دولجهی کانزاف سطل.

ستک: گایاکه بهدرکی خری به تمام ده گری، سیوه لوکه ف گیاهی است با میوه گرد خوردنی.

ستو: ۱) شایته‌تی؛ ۲) مل، گدردن، نهستو ف ۱) گواهی؛ ۲) گردن.

ستو: نهستو، مل ف گردن.

ستوبازن: جانمه‌وریکی خزوکه ف خزنه است.

ستوبازن: مل پیچ ف شال گردن.

ستوخوار: زور بهرفه‌رمان، مل کهچ له‌بهر دهستی مه‌زنی خوی دا ف بسیار فرمانبردار.

ستودان: شایته‌تی دان ف گواهی دادن.

ستور: نهستور، قهوی ف کلفت، سبیر.

ستورک: کولیره، نانی گرد و نهستور ف گرده تان کلفت، ونانه.

ستوری: نهستوری ف کلفتی، ضخامت.

ستوف: شایته‌تی، ستوف گواهی.

ستوقدان: ستودان، شایته‌تی دان ف گواهی دادن.

ستوقدان: ستودان، ستودان ف گواهی دادن.

ستوکرک: نهستوکرک، سورینچک، کرکراگه ف سرخ نای، خرخره.

ستوکور: ستوکرک ف خرخره، سرخ نای.

ستوکورک: ستوکرک ف خرخره، سرخ نای.

ستون: کوله ک، نهستون، نهستونده ک ف ستون.

ستوناپشت: موغره‌ی پشت، مورکی پشت ف ستون فقرات.

ستونه: نهستونه، ستون ف ستون.

ستونی: نهستونده کی، راست وک کوله ک ف عمودی.

سته: ۱) بهردی ناگرپن، نهستی؛ ۲) تاسنی که له بهردنهستی دهدزی

ف ۱) سنگ آتش زنده؛ ۲) آهنی که بر سنگ آتش زنده زند.

ستدرک: کورسی بو لمسه نوسین، میز ف میز تحریر، میز کار.

سته کان: پیله‌ی شوشه بو چای، نیستیکان، نیسکان ف استکان.

ستهم: ۱) حدمتم، دزوار؛ ۲) زولم، ناههقی، گوچ ف ۱) دشوار؛ ۲)

ستم.

سته‌مکار: زالم ف ستمگر.

سته‌مگه: ستمکار، زالم ف ستمگر.

سته‌نگ: ۱) ستانگ، زمرده‌واله، زرگدنه؛ ۲) زه نگد سوره ف ۱) زنبور

زرد کوچک، موسه؛ ۲) زنبور درشت قرمز.

سته‌و: ستند ف نگا: سته.

سته‌و: نهستیور، نازه‌لئی که سالی زانی بواردینی ف نگا: نهستیور.

سته‌وری: بازیریکه لای ماردين له کوردستانی بهردنهستی ترکان

شهری است در کردستان ترکیه.

سته‌ول: پشتیر، گوهز ف اصطبل.

ستی: ۱) سته؛ ۲) ناوی زنانه‌یه، نهستی ف ۱) نگا: سته؛ ۲) نام زنانه.

ستی: ۱) سنه؛ ۲) خوشکی میرد، دنس ف ۱) نگا: سنه؛ ۲)

سرک: قوشقی، رهوه کاف رموک، هیدخ.

سرکاسن: دهرمانی چرم ره نگ کردن داروی رنگ کردن چرم.

سرکاندن: چیه کردن فیلی حرف زدن.

سرکاتن: سرکاندن فیلی حرف زدن.

سرکردن: تمزاندن فیلی کرخانیدن.

سرکوهو: سرته سرتی زور فیلی زیاد در گوشی حرف زدن.

سرکه: (۱) سرته؛ (۲) ترشاوی کوئی میوه (۱) حرف زیرلبی؛ (۲) سرکه.

سرکه سرک: سرته سرت فیلی نگا: سرتست.

سرکهوان: سرمه نویلک، جینگی پهین و پال فیلی جای ریختن سرگین.

سرکهی: جوری پارچه‌ی ناوریشی تنه که زنان به سر خوبیانی

داده‌دهن، هوری فیلی پارچه کلا غای.

سرگ: سرک فیلی رموک.

سرگون: دور خرا نهود فیلی تبعید.

سرمه: گردانه له زیر بان مراوری فیلی گردنبند طلایی یا موارید.

سرمه سرم: هدراه راو غله لب فیلی همهمه و جنحال.

سرمیچ: میچ، سه قاف سقف.

سرنا: زورنا فیلی سرنا.

سرناتک: زورناتک، گیایه که بو دهرمان دهشی فیلی گیاهی است دارویی.

سرناثردن: زورناتچی فیلی سرنا نواز.

سرنج: وردبو نهود، ببرلی کردن نهود فیلی دقت.

سرنج دان: به وردی لی روزانین فیلی دقت کردن.

سرنجک: بدسره رهاتی له خودا که پشو له نوستو ده برقی، موته، موته که

فیلی کابوس.

سرنجه: زین و ره لئی لیک در او فیلی شن و ماسه مخلوط.

سرنجیانه: ناوی گوندیکه له لای سنه فیلی نام دهی است.

سرنگ: ده رزی دهرمان ده لمش کردن، شرینقه، ناودوزه کاف فیلی سرنگ.

سرنگا: بالگ، بالشت فیلی بالش.

سرتی: عذرآبی که لان، عمره بانهیدک که دوکه دهیان کیشا فیلی اراده‌ای

که گاوان می‌کشنند.

سره: له دواز و شهدی چمه دیت و اتا: بیز: (کابرآ چه قه سرویه) فیلی بعد از

کلمه «چمه» به معنی گوینده.

سرهوت: لاسکی گه نم و جو، کلوش، ساقه‌تهی ده خل فیلی ساقه گندم و

جو.

سرهچک: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد فیلی از آبادهای

کردستان که بعثیان ویران کردنند.

سرود: گروانی نیشتمانی، نمشید فیلی ترانه ملی، سرود.

سروش: فرشته‌ی پدیام بدر، جبرائیل فیلی جبرئیل.

سروشت: سرشت فیلی طبیعت.

سروشتی: سرشتی فیلی طبیعی.

سروهه: بای بسکان، شنه با، شنه، کره با فیلی نسیم، ایاز

سره: نویه، تو ره، باو فیلی نویت.

سره: (۱) باگر؛ (۲) بای سارد؛ (۳) رینخ و شیا که ده ستاوته‌ی وشك، کمه ره؛

سداره: جوئی کلا لاؤ فیلی نوعی کلاه.

سدان: (۱) ده زگای پینچی و ناستنگر؛ (۲) خمزات، کهستی قاب و ثامانی

داری دروست ده کاف (۱) ابزار آهنگر و پینددوز؛ (۲) خراط.

سده: رایه‌ل، ثموریه به نهی پویی تیوه ده دری فیلی تارهای بافتی، مقابل

پود.

سدی کرن: رایه‌ل کردن فیلی تارهای بافتی را مرتب کردن.

سر: بای هیدی و له سمرخو، سروه، شنه، شنی با فیلی نسیم.

سر: (۱) بای سارده؛ (۲) گوچک، سرانگوچیگ، جنی کوئی پهین؛ (۳) ته زیو؛

(۴) نهینی، راز؛ (۵) چالاکی و بزاو، توندو تویلی؛ (تنه پیر بسوی سراته

قمیری) (۱) باد سرد؛ (۲) جای توده سرگین؛ (۳) کر خیده؛ (۴) راز؛

(۵) توان و تحرک.

سربری: سدمابردو فیلی سرماده.

سرپری: سه‌رمای زور توند فیلی سرمای شدید.

سرپون: ته زین فیلی کر خیدن.

سرپ: کانگای قه‌لایی فیلی فلز سرب.

سرپاندن: سرته کردن، سرکاندن، چه کردن فیلی پیچ بچ کردن.

سرپیه: پیچ، چمه فیلی نجوا، در گوشی.

سرپه سرپ: چمه چپ، پیچ بچ در گوشی، پیچ بچ.

سرت: (۱) درک، چقل؛ (۲) رهق، سهخت؛ (۳) زبر؛ (۴) نه رکو نازار؛ (۵)

نه داری و ده سته نگی؛ (۶) بدلاو به سرها تی ناخوش؛ (۷) بدر زده فر،

چاوله بدر زی؛ (۸) چهدیچ؛ (۹) پیای رز دو سهخت، هدلمه ده، هدزار

به هدزار (۱) خار؛ (۲) سفت و سخت؛ (۳) خشن؛ (۴) درد و رنج؛ (۵)

بینوایی؛ (۶) مصائب؛ (۷) بلندپروا؛ (۸) پیچ بچ، در گوشی؛ (۹) کوه بسیار

سخت و مرتفع.

سرتع: لاسار سه سه خت فیلی لجوج، یکدنه.

سرتوخورت: پیچ بچ فیلی پیچ بچ.

سرته: چمه، پیچ، پیچ فیلی حرف در گوشی، پیچ بچ.

سرته سرت: چمه چپ فیلی پیچ بچ.

سرتی: (۱) چونه پیشی نازایانه، بوری؛ (۲) چمه موشی؛ (۳) دله قی؛ (۴)

توندو تیزی؛ (۵) لمبه ره و به رگر (۱) تهور، جسارت؛ (۲) چموشی؛ (۳)

سنگلی؛ (۴) شدت؛ (۵) مانع.

سرد: (۱) تازه گولی خله؛ (۲) رهوه کاف (۱) خوشه نودمیده غله؛ (۲) رموک.

سردین: (۱) تازه و گول هاتنی خله؛ (۲) ره وینه وه (۱) تو بر دمیدن

خوشه غله؛ (۲) رمیدن.

سرسوم: کوپه‌ی زلی سه رقاب دار بونه زاندی ماست، نیره‌ی گلین فیلی

نوعی خم سرپوش دار.

سرشت: خوکرد، خورست فیلی طبیعت.

سرشتی: خورسکا و فیلی طبیعی.

سرشک: نه سر، نه سرین، روئدک، نه شک فیلی اشک.

سرف: ته نهان، هه بیو فیلی صرف، محض، فقط.

سرق: گیایه کی ده سچینه له چه و نهدر ده کا، سلق فیلی گیاهی از تیره

چغدر.

سراو: ناوی له ماستی ناو توڑه که تکاو<sup>آبی</sup> که از ماست کیسه آید.  
سرگ: ۱) ناوی پهپار که لورکی لئی ده گرن؛ ۲) تیڑاوی دو که ده کریته  
شیریز<sup>آب</sup> ۱) آب پنیر که لور سازند؛ ۲) تیزاب دوغ که شیر از سازند.

سزگ: سرگ<sup>نگا</sup>: سرگ.

سزه: تدرُّزی سدرما<sup>سوز</sup> سرما.

سز: رج، سج، قرتو<sup>نگا</sup>، رج.

سس: شل و ول، خونه گرتوق<sup>سُست</sup>.

سسارک: سیسارگ<sup>نگا</sup> کرکس.

سسست: سس<sup>نگا</sup> سُست.

سسست و پدهلهشت: تمدل و لد کارنه زان<sup>تبل</sup> و بی مهارت در کار.

سسسته پدهله: تمدل له کارو لئی نهان<sup>دستپاچه</sup> و تبل.

سسسته سست: خوب اوردن له کار<sup>اهمال</sup> کردن در کار.

سسسته ک: زوهی شلی نایتوق<sup>زمین</sup> سست و نامحکم.

سسستی: شل و شوه وقی، تمدلی، لمش گرانی<sup>سستی</sup>.

سسله: زنجیر و کهی زنه بر<sup>زنجیر</sup> زینتی.

سسنه: سسته ک<sup>نگا</sup>: سسته ک.

سسمنی: ژماره سمنی<sup>ف</sup> عدد سه.

سسی: دانو<sup>که</sup> که نگر<sup>نگردانه</sup>.

سعوتی: برنو<sup>تی</sup><sup>ف</sup> اتفیه.

سعود: بهخت، تاله، تالح<sup>بخت</sup>.

سخ: سخ<sup>نگا</sup>: سخ.

سفارشت: راسپاردن<sup>سفارش</sup>.

سفت: سخ<sup>نگا</sup> سفت تنبیده.

سففتح: همه<sup>ل</sup> فروش، دهشت<sup>ف</sup> استفتح، دستفال، دشت.

سفت بون: سخ بون<sup>نگا</sup> سفت شدن.

سفتو: بوگن<sup>بدبو</sup>.

سفتوبون: داهیزان، لمش گران بون، نیوه نه خوش<sup>نگل</sup> کسل.

سفت و ساده: بی روده روایسی، رهپ و رهوان<sup>رک</sup> و صریح.

سفتوسو: چو زانه وی بربن<sup>ف</sup> سوزش رخم.

سفتوك: میوه گدنبیوی رزیو<sup>ف</sup> میوه گندیده.

سفت و سول: سخنی ساف و لوس<sup>نگا</sup> سفت و صاف.

سفت و سوی: سفت و سو، چو زانه وه، تو زانه وه<sup>ف</sup> سوزش رخم.

سفته: ۱) ساویا، حولی بوج<sup>گ</sup>; ۲) ریایی، رویینی؛ ۳) پسوله<sup>ی</sup> حمواله؛

۴) گیایه که بومالات؛ ۵) سوتاون<sup>ف</sup> ۱) ساییده صاف شده؛ ۲) تملق؛

۳) سفتة؛ ۴) علفی است؛ ۵) سوخته.

سفته ک: داریکه بدریکی شیرین ده داد و گلایی له گلایی زه یتون ده کا<sup>نگل</sup>.

درختی است جنگلی.

سفتی: توندی ته نزاو<sup>ف</sup> سفتی بافت.

سفتیک: ده شتایی له نیوان<sup>کیوان</sup> جلگه در دره، وادی.

سفر: نوخته له نویسینی ژماره دا، نوخته به تالایی<sup>ف</sup> صفر.

سفره: کهولی نان، خوان<sup>نگا</sup> سفره.

سفره بر: سیسرکی مالی، سیسرکه<sup>نگا</sup> جیر جیرک.

۴) شهخته پایز<sup>ف</sup> ۱) بادره؛ ۲) باد سرد؛ ۳) سرگین لگدمال شده  
خشک و سفت؛ ۴) سرمای نابهنه گام پائیز.

سرهفت: تو قره، تارام، داسه کنان<sup>نگا</sup> آرامش تن.

سرهفتون: تو قره گرتن، هددادان<sup>نگا</sup> آرام شدن.

سرهوان: ۱) سرهفتون؛ ۲) لیدان، بر وانه تی سره واندن<sup>نگا</sup> آرام شدن؛

۲) زدن.

سرهواندن: ۱) تارام کردن؛ ۲) تی سره واندن<sup>نگا</sup> سره واندن.

سره ووت: سرهفت<sup>نگا</sup> آرامش تن.

سره ووت کردن: تارام کردن<sup>نگا</sup> آرام کردن.

سره ووت گرتن: تارام بون، تو قره گرتن<sup>نگا</sup> آرام گرفتن.

سره وتن: سرهفت<sup>نگا</sup> آرام شدن.

سره وین: سرهوان<sup>نگا</sup> سره وان.

سری: ۱) تمزین؛ ۲) نهسته<sup>نگا</sup>، مالیه و<sup>نگا</sup> ۱) بی حسی؛ ۲) زدود، پاک

کرد.

سریش: چریش، نه سریلک، سترک<sup>نگا</sup> سریش.

سریشله همه: کاری ناتهاو<sup>نگا</sup> کار ناتمام.

سریشم: ۱) سریشه جار؛ ۲) ناوی گوندیکه له کور دستان<sup>نگا</sup>

سریش زار؛ ۲) نام دهی در کردستان.

سریلاوا: ناوی گوندیکه له کور دستانی موکری<sup>نگا</sup> نام دهی.

سریله: ۱) مه لیکی پچوکی جوانه دو پدری وه ک دوشاخ لئی بمرز بو تمهو؛

۲) جانه وریکی پچوکی وه ک کولله<sup>ی</sup> جیره جیر<sup>ه</sup> د کا، سی سرک<sup>نگا</sup>

چکاواک؛ ۲) جیر جیرک.

سریمه: تاسیر، زانی به هوی بريندار بون و...<sup>نگا</sup> تأثیر، درد در اثر زخم

و...

سرین: نهسته<sup>نگا</sup> زدودن، پاک کردن.

سرینچک: بهری داریکی در کاوی گلاب بوری زه یتونه تیکولی سو<sup>ر</sup>ه

له ناوه وه وه ک تارد ده چنی، سنجو، لاسی ده سچین<sup>نگا</sup> سنجد.

سرینچکه تاله: جوری سرینچک<sup>نگا</sup> نوعی سنجد تلغی.

سریننه وه: ۱) نهسته<sup>نگا</sup>، بردنی پدله<sup>نگا</sup> یان خدت؛ ۲) خاوین کردن وه به

پر<sup>نگا</sup> و...<sup>نگا</sup> ۱) ستردن، زدودن؛ ۲) پاک کردن با دستمال و...

سریوه: ۱) سروه، شنه، بای بسکان؛ ۲) جریوه<sup>ی</sup> چو<sup>ل</sup>ه کان؛ ۳) زریوه<sup>ی</sup>

نهسته<sup>نگا</sup>؛ ۱) نهسته<sup>نگا</sup>، نسیم؛ ۲) جیک جیک گنجشکان؛ ۳) چشمک ستاره.

سرزا: ۱) پاداشت؛ ۲) ده رو<sup>نگا</sup> نازار؛ جزیا<sup>نگا</sup> ۱) پاداش؛ ۲) رنج و آزار.

سرزاچه شتن: تو شی ره نج و نازار بون<sup>نگا</sup> درد چشیدن.

سرزاچه شین: سرزاچه شتن<sup>نگا</sup> درد چشیدن.

سرزاچیشن: سرزاچه شتن<sup>نگا</sup> درد چشیدن.

سرزاخانه: جینگکی<sup>نگا</sup> نازار<sup>نگا</sup> شکنجه گاه.

سرزاخواردن: تو شی ره نج و نازار بون<sup>نگا</sup> آزار چشیدن.

سرزادان: ۱) پاداشت دانه وه؛ ۲) نازار<sup>نگا</sup> ۱) پاداش دادن؛ ۲) آزدند.

سرزادانه وه: ۱) تو له<sup>نگا</sup> بوكر دنه وه؛ ۲) تو له<sup>نگا</sup> لی سهندنه وه<sup>نگا</sup> ۱) جiran

کردن؛ ۲) انتقام گرفتن.

سقیک: ۱) میچ، بان له دیوی ژورهوه؛ ۲) بدرهه یوانسوکه؛ ۳) گمسک، گزگ **۱** سقف؛ ۲) تراس کوچک؛ ۳) جارو.

سقیل: کهنسی که جلکی نور و پایی له بدره دابی **۱** کسی که پوشاش اروپایی است.

سقیلانک: زور سفک **۱** بسیار سبک وزن.

سقان: ۱) پیشه، نیسک، نیسقان، سخان، هستی؛ ۲) تیزکردن و سونهوهی تیخ **۱** استخوان؛ ۲) تیز کردن تیغ.

سق سق: جیره جیر. بو دهنگی ده رگای شر و کمکشی تازه ده لین **۱** صدای در کهنه و کفش تازه.

سقل: نمکوشی خواردن نه توائدنه، گرفت، نیتدلا **۱** بیماری املا، روول.

سقمه: زنی تیرگوشتی لمبار **۱** زن چاق و خوش تیپ.

سقیف: سخیف، جوین، دژون، دزمان **۱** دشنام.

سک: ۱) زگ، ورگ و نوا؛ ۲) پیزه، تول؛ ۳) تاحن ز ناشیرین **۱** شکم؛ ۲) جنین؛ ۳) تازیبا، زشت.

سکاسن: ده رمانی چرم ره نگ کردن **۱** داروی رنگ چرم.

سکالا: ۱) تو وری خوش و سستانه، راز و نیاز؛ ۲) گله بی، لومه؛ ۳) شکایت، گله؛ ۴) بیری چاره **۱** راز و نیاز؛ ۲) گله؛ ۳) شکایت؛ ۴) چاره جویی.

سکاله: ۱) شکات، شکایت، داد؛ ۲) پارانهه **۱** شکایت؛ ۲) التناس، لابه.

سکان: ۱) چه سین، لکان؛ ۲) جنیو، دزمان **۱** چسبیدن؛ ۲) دشنام.

سکانن: ۱) چه سپاندن، لکاندن؛ ۲) جوین دان **۱** چسبانیدن؛ ۲) دشنام دادن.

سک به دان: زگ بد ردان **۱** کنایه از پرخوری.

سکپ: بن رسمنه **۱** چوب پاشنه در.

سکهه: زکره **۱** حامله.

سکتان: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **۱** از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردن.

سکتر: بیده نگ له ناچاری: (سکتر به واتا: بیده نگ به) **۱** خاموشی از ناچاری، خفه شدن.

سکچون: زگچون **۱** اسهال.

سکدار: ناوس، زگدار **۱** آبستن.

سکدر او: زگدر او **۱** کنایه از پرخور.

سکر: ۱) پالوینه له تول چندرا؛ ۲) بدره ندی ناو به تول و گیا **۱** پالوئه از ترکه؛ ۲) سد آب از ترکه و گیاه.

سکر وین: زگچون **۱** اسهال.

سکزل: زگزل **۱** شکم گنده.

سک سوتان: زگ سوتان **۱** کنایه از مرگ فرنزند.

سکف: سکپ **۱** نگا: سکپ.

سک کردن: زگ کردن **۱** نگا: زگ کردن.

سککه: ۱) گولمیخ؛ ۲) سکه، پارهه له کانزا، قدره پول **۱** میچ

سفره ببره: سفره ببر **۱** جیر جیرک.سفره چی: خزمه تکاری که به نان و خوان را ده **۱** گارسن.سفره همار: ره قهمار، جوری ماره ده لین و رگی ناواله ده کاتمه میش و موزی لی ده نیشن و لپر ورگی ویک دیتهوه بهوه ده زی **۱** نوعی مار که گفته می شود شکمش باز می شود.سفره فدقی یان: هدشت هدستیرهنه له نیوان بر جی دولشک و تمراز ودا **۱** هشت ستاره در میان برج عقرب و میزان.سفره فه قیران: سفره فه قیان **۱** نگا: سفره فه قیان یان.سفری: نهستی و بدری تفهنجی را **۱** سنگ آتش زنده تفهنج سر پر.سفک: ۱) بدره یوان؛ ۲) سوک، دزی گران و سدنگین؛ ۳) کوست، لمپهه، بلندایی سده رنگه **۱** ایوان خانه؛ ۲) سبک؛ ۳) مانع در راه.سفکی: دزی قورسی و سدنگینی **۱** سبکی.سفکی: ناوی گوندیکه له کوردستان **۱** نام روستایی است.سفلیس: نه خوشیه که شهرمی نیز و می داده گری **۱** سفلیس.سفن: مال، بندما، رهگ و ریشه **۱** اصل، بیخ و بن.سفنک: هیم، خیم، تمدهله، بدردی بناخه، بناغه **۱** اساس بنای ساختمان.سفنی: ناوی گوندیکه **۱** نام دهی است.سفور: ۱) گداسک ده دی، کولان؛ ۲) ژنه شارستانی بن روپوش **۱** رفتگر؛ ۲) زن شهری بی حجاب.سفور: جانه وه ریکه که ولی به قیمه ته، سموره **۱** سمور.سفوری: بالا پوش له که ولی سموره **۱** جبهه از پوست سمور.سفهه: ۱) پرسن، تاریف؛ ۲) نمدهه، وفا: (زور بی سفهه) **۱** وصف؛ ۲) وفا.سفی: سبی، چه مرگ **۱** سفید.سفیده: سبیده، بدره به یان **۱** بامداد، پگاه.سف: پرسف، جواو **۱** پاسخ.سقانده: سوانده **۱** لب بام.سقانک: گیایه که عده ب پی تیز گونه زیوی **۱** گیاهی است.سقده: سرده رانه به خشت هه لچینن **۱** نرده آجری بالای در.سق سقیلک: مه لیکی پیچو کی ره نگاوهه نگه **۱** گنجشکسانی رنگارنگ.سقک: نه سدنگین، سفك **۱** سبک، کم وزن.سقیکوک: زور سقک **۱** بسیار سبک.سقنک: گه سک **۱** جارو.

سقنگ: چنگه کلوشی که پشت گاو خرمکوب را بدان تعیز کنند.

سقوره: سموره، سفور **۱** سمور.سقوری: جلکی له که ولی سقوره **۱** لباس از پوست سمور.سقوق: توتم، ترشی سماق **۱** سماق.سقی: سر هیله گ، که پدک **۱** تخلله.سقیری: گیایه که له جو ده کا **۱** گیاهی جومانند.سقیشک: دودلی، دردونگی **۱** بد گمانی.

سلامه‌لی: سلام‌الی، سلاف **سلام** علیکم.

سلامه‌لیک: سلاف، سلام‌الی **سلام** علیکم.

سلام: سلا، کیوان، بلندیان **بلندیها**، کوهساران.

سلاو: ۱) سلاف **۲**: پارسه‌نگی ترازو **۱** سلام: ۲) پارسنگ ترازو.

سلاوات: یه‌ستی پیغمه‌ردان به دهنگی بهرز **صلوات** بر پیغمبر.

سلاودانه‌وه: ۱) توژیک گران‌کشانی ترازو **۲** دلخوشی کریار: ۲)

وشهی قوتاربونی نویز **۱** خاطر انه کمی گران کشیدن ترازو: ۲)

سلام پایان نماز.

سلاوهات: سلاوات **صلوات** بر پیغمبر.

سلاوه‌ته: ناوی گوندیکه **نام** دهی است.

سلبیون: ۱) قوت بون، سرک بون: ۲) توڑه بون، قله‌س بون **۱** ناماذه

رم شدن: ۲) خشمگین شدن.

سلبیون: سلبیون، توڑه بون **خشمگین** شدن.

سلپ: ۱) تلف، تلنه، تلپ: ۲) تهپ، تهوه زهل **۱** تفاله: ۲) سست و

تنبل.

سلطان: سولتان، سان **سلطان**.

سلطان‌سهر: تهیله‌سهر **تارک**.

سلطینی: زه‌وی بهشی دوروزه جوٹ **زمین** به‌اندازه دوزخ شخم زدن

با گاو.

سلخه: ۱) رنو، کلیله، زنی: ۲) گاشه‌بردی زل **۱** بهمن: ۲) صخره

بزرگ.

سلسار: بی شهم، سه‌سری **بی شرم**.

سلسارد بونهوه: بریشی له مردنی ناخوشی ویست **کنایه** از مرگ

بدسگال.

سلسارد کرد نهوه: بریشی له کوشتنی ناخوشی ویست **کنایه** از کشتن

دشمن.

سلسله: سسلله **زنجری زینتی**.

سلسه‌رد بونهوه: سلسارد بونهوه **کنایه** از مرگ بدسگال.

سلسه‌رد و بون: سلسارد بونهوه **کنایه** از مرگ بدسگال.

سلف: سلپ، تلپ **تفاله**.

سلق: سرق **نگا**: سرق.

سلقاو: شیوی سلق **آش «سرق»**.

سلقی روت: بریشی له روت و نداری بی هیچ شت: (چهند ساله هم‌و

نده‌یت و گلنی روت تری له سلق) «شیخ رهزا» **کنایه** از لات

آسمان جل.

سلک: ۱) سرک، رهوهک: ۲) سلق، سرق **۱** رموک: ۲) نگا: سرق.

سلکاندن: دوره‌پریزی له خدک **انزوا**.

سلک‌کردن: ۱) ره‌وینهوه: ۲) شرم کردن له روی خدک **۱** رمیدن: ۲)

خجالت کشیدن.

سلکیان: سلک‌کردن، ره‌وینهوه **رمیدن**.

سلکنی سور: چهوه ندری خومالی **چغندر**.

سلکین: سلکیان **رمیدن**.

طولیله: ۲) سک، پول فلزی.

سکل: پولو، پول، پنگر، پدره‌نگ، پدن، پن **آخر**.

سکل فو: گمیده که سکل به ده‌زی و بهنیکوه هدلاوه سن و بمهرو یه کتر

فوی لئی ده کن، سکلی به قوان **نوعی بازی با آخر**.

سک لهوه‌رین: زگ لهوه‌رین **سورچران**.

سکلی به قوان: سکل فو **نگا**: سکل فو.

سکماک: زگماک **مادرزاد**.

سکن: زگن، زگزل **شکمو**, شکم گنده.

سک نانه‌سهر: زگ نانه‌سهر **کنایه از برخوری**.

سکور: ستوکرک، سورینچکه **خرخره**, سرخ نای.

سکورود: ستوکرک **خرخره**.

سک وزا: زگ وزا **زادولد**.

سکوزان: سکوزا، زگوزا **زادولد**.

سکوم: ته‌وح دیدار، سمره سه کوت **سیما**.

سکه: ۱) سکوم: ۲) یاره، له سکم‌دراو، زیر یان زیوی ده قالب کراوی

نوسراو **۱** سیما: ۲) سک.

سکه شوره: زگجون **اسهال**.

سکه شوری: زگجون **اسهال**.

سکه‌ل: سکل **آخر**.

سکه نجه بین: نه سکه نجه بین، نه سکه نجه مین **سکنجین**.

سکه نجه مین: نه سکه نجه بین **سکنجین**.

سکیشه: زگ نیشه **شکم درد**.

سگار: جگده **سیگار**.

سگل: بالوک، بالوکه **زگل**.

سگور: گوینکی زور قله‌لمی غلور **گوساله چاق و مغروف**.

سگین: گانی سه‌گ، جوت بونی سه‌گی گول و دیل **جفت گیری سگ**.

سل: ۱) تدیه‌گو: ۲) ده‌ده باریکه: ۳) توڑه و قله‌س **۱** یک تکه مدفوع:

۲) بیماری سل: ۳) خشنناک.

سل: سرک، رهوهک **رموك**.

سلا: به رازیان، بلندان **بلندیها**.

سلاح: ۱) چهک، نه سیابی شه: ۲) سوکه‌له ناوی سلاحدین **۱**

جنگ افزار، سلاح: ۲) مخفف نام صلاح الدین.

سلاز: تغیل، راست به عذرزا درتی بوگ **دراز کشیده بر زمین**.

سلاربون: تخلی بون **راست دراز کشیدن**.

سلارسوئهوه: ۱) تخلی بون: ۲) بریشی له مردن **۱** دراز بر زمین

افتدان: ۲) کنایه از مردن.

سلاف: وشهی دوست به دوست له کاتی توش بوندا **درود، سلام**.

سلام: سلاف **سلام**.

سلامالی: سلاف، سه‌ملیک **سلام علیکم**.

سلامانه: دیاری له سه‌فره هینان **ره آورد سفر، ارمغان**.

سلامه‌ت: ساق، ساخ **سلامت**.

سلامه‌تی: ساقی، ساخی، ساغی **سلامتی**.

سلمان: ۱) شوینی که زوری دارسماق لئی رواوه؛ ۲) ناوی گوندیکه له کوردستان ۱) سماقوار، محل رویش سماق؛ ۲) نام دهی در کردستان.

سماقاو: چیشتی سماق، مزراویلکه، جل بروگه آش سماق.  
سماق پالان: پالوینه‌ی کانزا بو پالاوتی برنج، سُزمه فیالونه فلزی، برنج پالا، شیپ پالا، آبکش.

سماق دهربنان: بریتی له جهزه بهدانی زورف کنایه از آزاردادن بسیار.  
سماق شیرینی بچوک: گوندیک له کوردستان به عسی ویرانی کرد ۱) روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سماق شیرینی گهوره: گوندیک له کوردستان به عسی ویرانی کرد ۱) روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سماقلو: گوندیک له کوردستان به عسی ویرانی کرد ۱) روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سماقولی سره رچاوه: گوندیک له کوردستان به عسی ویرانی کرد ۱) روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سماقولی گرتله: گوندیک له کوردستان به عسی ویرانی کرد ۱) روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سماقه: لهش ره قبوون له سدر ماوه، ره و نج، ره قیته ف نوعی بیماری دام.  
سماقیه: گوندیکی کوردستانه للاهی دیار به کر ۱) از روستاهای کردستان.

سمان: کون بون ف سوراخ شدن.

سماندن: کون کردن ف سوراخ کردن.

سماؤ: کون کراو ف سوراخ شده.

سمایل: سوکله ناوی نیسماعیل ف مخفف اسماعیل.

سمایلاوا: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد ۱) از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سمبر: ثامر ازی سمتاشین، سمارته ف سمتراش.

سمبل: ناوی که به خیره دری ف آب خیراتی.

سمبلالاک: زرده ماسی ف ماهی اوزون بر ورن.

سمبلاندن: تازه سمبل بور بون، تازه خمتدان ف پا در سن بلوغ گذاشتن پسaran.

سمببوره: سفور، سفور، سموره ف سمور.

سمبهره‌ی: جوری داری بی برف درختی است بی شر.

سمبیل: ۱) موی یشت لیوی بیاوه سمبیل؛ ۲) گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد ۱) از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سمبیل: سمبیل، سمبیل ف سمبیل.

سمبیل بوق: سمبیل قیت، بریتی له مرؤی تازاو له خو بایی ف کنایه از شجاع و غرور.

سمبیل شور: بریتی له مرؤی بی ثاکار و بی ویجدان ف کنایه از بی وجودان و تیهکار.

سمبیلۆک: گولیکی بون خوشە ف گلی است حوشبو.

سلم: ره، قوشقی بون ف رام.

سلماس: ناوجموشاریکه له کوردستان ف ناحیه و شهری در کردستان.  
سلماستک: گیایه که ف گیاهی است.

سلمته: بزار ف وجین.

سلمو: ره و که ف رموك.

سلو: سوکله ناوی سلیمان ف مخفف سلیمان.

سلوری: گزی ناگر، پیت ف گز آتش.

سلوقان: هوزنیکی کورده ف عشیرتی از کردزبانان.

سلوم: هوزنیکی کورده ف عشیرتی از کردزبانان.

سلوهی: سلیمنی ف نگا: سلیمنی.

سله: بدیره، په یجه ف نزدیان.

سله‌مانه‌وه: ره و کردن؛ ۲) سوکله ناوی سوله‌مان ف ۱) رمیدن؛ ۲)

مخفف سلیمان.

سله‌مانه‌وه: ره و کردن.

سله‌مکه: گیایه که له دوکلیوی ده کدن ف گیاهی است خواراکی.

سله‌مه: ره و ف رم.

سله‌مهز: چهند پشکله‌ی ته‌ری پیکده‌هه نوساوه مدر ف چند پشكل بهم.

چسبیده و خیس گوسفند.

سله‌میانه‌وه: ره و کردن.

سله‌مینه‌وه: ره و کردن.

سله‌وهجه: نه خوشیه که بو بدیز ف نوعی سماری گوسفند.

سله‌وجهی: سله‌وهجه ف نگا: سله‌وهجه.

سلی: ۱) ره و کیه‌تی؛ ۲) توره بی، فه‌لسی ف ۱) رمیدگی؛ ۲) خشم.

سلی: ره و کیه‌تی ف رمیدگی.

سلیمان: ناوه بی پاوان ف سلیمان، نام مردانه.

سلیمان کهندی: ناوی گوندیکه له کوردستان ف نام روستایی است.

سلیمانی: ۱) جوری موروی ژنانه؛ ۲) جوری تری؛ ۳) شاریکه له کوردستان ف ۱) نوعی مهره زینتی؛ ۲) نوعی انگور؛ ۳) شهری است در کردستان.

سلیمانی: ۱) موروی سلیمانی؛ ۲) نازناوی پهپوه: (په بولسلیمانی) ف ۱) نوعی مهره زینتی؛ ۲) لقب هدهد.

سم: ۱) سه‌ریه‌زی رهقی به لی نازله و لاخه بدرزه؛ ۲) پاشگری بدواتا:

کون کدر ف ۱) سم چهارما؛ ۲) پیسوند به معنی سوراخ کننده.

سم: کون کرا ف سوراخ شد.

سمات: کممه، گممه ف سرگین سفت لگدمال شده.

سماته: ۱) بردیکی رهشی زبر و نور سه‌خته؛ ۲) قاقه‌زیکی زیر کراوه.

ناسن و داری بی لوس ده کهن ف ۱) سنگی سیاه و سخت؛ ۲) سنپاده.

سماخ: ناودانی تیخ ف آب دادن تیخ.

سماخکری: تیخ ناودار او ف تیخ آبدیده.

سمارتنه: ۱) سماته؛ ۲) سماتاش، ثامر ازی سمتاشین به دهست

نالبندنده و ۱) ستباوه؛ ۲) سمتراش.

سماق: توتم ف سماق.

سمکول: سم بدرز ویدا کوتانی نهسب، سمکول  $\square$  سم بر زمین کو بیدن.  
سمکولان: سمکول  $\square$  نگا: سمکول.

سمکولی: نخوشی سمی نازه ل  $\square$  بیماری سم حیوان.  
سمل: (۱) گیایه که بنیکی بون خوشی هدیه، سوتکه: (۲) گولیکی وندوشی بون خوشه: (۳) گهردانه میخدک، میخه کبه ند  $\square$  (۱) مشک زمین: (۲) گیاه سنبل: (۳) گردنبند از میخ.  
سمنچ: (۱) رزد، ره زیل: (۲) سمرسخت و نه گونجاو  $\square$  (۱) خسیس: (۲) ناباب و سرسخت.

سمو: (۱) مه تکه، نامر ازی شت کون کردن: (۲) سوکله ناوی نیسماعیل  $\square$  (۱) مته سوراخ کردن: (۲) مخفف اسماعیل.

سموچک: قفل شاوری ناو سم، نیوان سمی نازه لی دوس  $\square$  شکاف سم حیوان.

سمور: سقور، سفور  $\square$  سمور.

سمورته: سامورته  $\square$  بند فتران.

سمورچکه: سموچک  $\square$  شکاف سم حیوان.

سموره: سفور، سفور  $\square$  سمور.

سموقی: (۱) بدره نگی سماق: (۲) هوزیکی کورده  $\square$  (۱) بدرنگ سماق: (۲) عشیره ای است کرد.

سموله ک: سموره  $\square$  سمور.

سمه: (۱) مه تکه، نامر ازی کون کردن: (۲) سوکله ناوی نیسماعیل  $\square$  (۱) مته: (۲) مخفف اسماعیل.

سمه خرتنه: (۱) جانه وریکی دست و پا کورته: (۲) بربتی له باوه عده مره  $\square$  (۱) حیوانی است دست و پا کوتاه: (۲) کنایه از کوتوله.

سمه خورکه: نخوشیه کی مالانه  $\square$  نوعی بیماری دام.

سمه ر: ساقه ته ده خلی و در کراو، کاه  $\square$  کاه.

سمه ری: کای کون و رزبیو  $\square$  کاه کهنه و یوسیده.

سمه سا: کون دیواری با بیو  $\square$  سوراخ بادکش در دیوار.

سمه شله: نخوشی سمی نازه ل، سمکولی  $\square$  بیماری سم حیوان.

سمه شله له: سمه شله  $\square$  نگا: سمه شله.

سمه ک: کون کدک، مه تکه، سمه  $\square$  مته.

سمه کوتی: سمکول  $\square$  نگا: سمکول.

سمه لوزچکه: قیتکه ی پشتی سمی نازه ل  $\square$  زائد پشت سم چهار پایان.

سمه له ک: زردہ ماسی  $\square$  ماهی اوژن برون.

سمه وج: جو ری تو می گه نم  $\square$  نوعی بذر گندم.

سمه وج: جو ری گه نم  $\square$  نوعی گندم.

سمیارک: سمسارک  $\square$  کرکس.

سمیت: (۱) جو ری نانی به ثالقده رهق: (۲) چدمه نتو  $\square$  (۱) نوعی نان:

(۲) سیمان.

سمیتک: (۱) چیشتی وردہ ساواری تراو، شله بر روش: (۲) بنه گیایه کد.

گرالک  $\square$  (۱) آش بلغور آبکی: (۲) بوته ای صحرایی.

سمیز: پته و بوئی نهندام  $\square$  محکم اندامی، توپری.

سمیریان: پته و بوئی نهندام، تیک سمران  $\square$  محکم شدن اندام و بهم

سمیله ک: زردہ ماسی  $\square$  نوعی ماهی زردنگ.

سمباره: کاغذی تم خته و ناسن لوں کردن، سماته  $\square$  سنباده.

سمت: (۱) کونی ده سکرد: (۲) نهستورایی بھر کمدر، لا قون: (گیر نه بود ستم له بھر لوی سی به سختی خریده) «شیخ رهذا» (۱) سوراخ مصنوعی: (۲) بسان.

سمتاش: سمبر  $\square$  سمتراش.

سمتاندن: کون کردن  $\square$  سوراخ کردن.

سمتاش: سمبر  $\square$  سمتراش.

سمتن: کون کردن  $\square$  سوراخ کردن.

سمت و ساتان: دیمه نی سمتی زنی جوان  $\square$  منظره باسن خوشگلان.

سمتوک: کون کدر  $\square$  سوراخ کننده.

سمتول: سمت، لا قون، کله لی مرو  $\square$  بسان.

سمته: وردی زوری پیکه و نوساو، تو لا  $\square$  نگا: تو لا.

سمتہ راش: سمبر  $\square$  سمتراش.

سمتہ گل: گلی پیکمه چه سپاوا زه لام، سندہ، کلو  $\square$  کلوخ.

سمتین: کون کردن، سمنین  $\square$  سوراخ کردن.

سمدار: جانهوری به سم  $\square$  دارای سم.

سمدمد: خمدایی، عایله مدن  $\square$  سار ملن خوار.

سمز: سرمد  $\square$  حتحال.

سمراخه: چلکی گوئی  $\square$  چرک گوش.

سمراو: پیاوی پته وی توند گوشت  $\square$  قوی بنه بهم آمدہ، تو پر.

سمرسمن: همراه ده مه قاله  $\square$  جنجال و نزاع.

سمره: پاشلی دوگی همراه بدران  $\square$  دنباله دمبه گو سفتند.

سم رهشی: نه خوشیه کی نازه له  $\square$  نوعی بیماری دام.

سمسا: گیایه کی بون خوشه  $\square$  گیاهی خوشبو.

سمسار: ده لالی بازار  $\square$  سمسار.

سمسارک: مردار خوریکی سیبی بوره، سیسارگ  $\square$  کرکس.

سمسک: نه فدیس، چاوبیس، شوم  $\square$  نحس، شوم.

سمسیر: سمسارک  $\square$  سمسار.

سمسیره: تلفی تری گوشراو، تله هدن گور  $\square$  تفاله انگور آبگیری شده.

سمقه: زوی ندرم و راست که بنه جوت لی دان چه لتوکی لی ده چینن  $\square$

زمین هموار نرم که بدون سخنم شالی در آن می کارند.

سمکاک: بدری گیایه که بون ده رمان ده شتی  $\square$  دانه گیاهی دارویی.

سمکو: (۱) سوکله ناوی نیسماعیل: (۲) دهست بدرز ویدا کوتانی نهسب  $\square$

(۱) مخفف اسماعیل: (۲) سم بر زمین کو بیدن اسب.

سمگوت: جیگدی به سم کوتراو  $\square$  با سم کو بیده شده، لگدکوب.

سمگوت: که فچی گهوره دار  $\square$  قاشق بزرگ چو بین.

سمگود: سم گهوره، په سنتی نه سبی ره سنه نه  $\square$  از مشخصات اسب اصیل، پیل سم.

سم کوڈک: سم گهوره، په سنتی نه سبی ره سنه نه  $\square$  بیل سم.

سم کورڈک: سمکوڈ  $\square$  بیل سم.

سمکوک: گیایه که بون ده رمان ده شتی  $\square$  گیاهی است طبی.

سنجهق: ۱) سنجاخ؛ ۲) ناوچه، مدآبندیکی پیچوک (۱) نگا: سنجاخ:  
۲) بخش، تاحیه.

سنجهه: ۱) سنجو؛ ۲) عهتاب، بهریکه له سنجو ده کاف (۱) سنجد: ۲)  
عناب.

سنجه: ۱) سنجهه؛ ۲) بدري داریکه تامی ترش (۱) نگا: سنجهه:  
۲) ثمر درختی است ترش مزه.

سنجههی: جوری تری که بو دوشاو به سنده (۱) نوعی انگور.  
سندان: ۱) سمنده گل، کلو، کمسته (۲) دزگای شت له سمرکوتانی پینهچی و ناسنگه؛ (۳)  
تمرزه جونیکه و هک قوه لقورت (۱) نگا: سنان: ۲) سندان  
پیندوزان و آهنگران؛ (۳) دشنامی است بجای کوفت و زهرمار.

سنداشوی: نخوش به دردی سندان (۱) بیمار «سنان».  
سندانک: بستوگه، کوبده، کوبیده جکوله (۱) بستو، خم کوچک.  
سنداوا: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای  
کردستان که بعثیان ویران کردند.

سندرویک: داریستی مردوگوازته، تابوت (۱) تابوت.

سندریک: تابوت، سندرویک (۱) تابوت.

سنذک: سمیتک (۱) آش بلغور آبکی.

سندهم: بیوه نادی ناسن (۱) شکال، بای بند آهنه.

سندووری: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای

ویران شده کردستان به دست بعثیان.

سندوس: ناوچه يه که له کوردستان (۱) منطقه ای در کردستان.

سندوق: ۱) چانتای دارینی زل بو کهبل و پلی ناو مال؛ (۲) بدلا گردن:

(سندوق) سمری کوره کهت، به سندوقی سمرت (بم): (۳) قدوان،

گرامه گون (۱) صندوق: (۲) بلاگردن؛ (۳) گرام، گرامافون.

سندول: ده فری له داریان له بدره بو چه لتوک و ساوارکوتان (۱) ظرف

چوبی یا سنتگی برای شالی و گندم کوبی.

سندولان: ناوی گوندیکی شیخه دی به (۱) نام دهی است.

سنده: سمه، تو لا (۱) نگا: تو لا.

سنده گل: سمه گل (۱) کلوخ.

سندي: هو زنیکی کورده له لای زاخون (۱) عشیرتی است گردیان.

سنديان: سندانی پینهچی و ناسنگه (۱) سندان.

سنسل: موغرهی پشت (۱) ستون فقرات.

سنعتات: پیشه (۱) صنعت.

سنعتات کار: پیشه ساز (۱) صنعتگر.

سنف: هاویشه (۱) صنف، همکار.

سنک: ساجو، سازور (۱) ساجور.

سنکولک: قولینگ، قولنگ (۱) کلنگ.

سنگ: (۱) له زگ بدره زور تا پیسیر؛ (۲) بزماری ثهستور له داریان ناسن:

(۳) نخوشی کرم له زگ دا؛ (۴) ده رزی زه لامی جهوال درون (۱)

سینه؛ (۲) میخ کلفت؛ (۳) بیماری کرم در شکم؛ (۴) جوالدوز.

سنگان: (۱) نه خوشی سنان؛ (۲) جوری نخوشی که له سمرماوه توئشی

مروده بی؛ (۳) بدلا یاه که توئشی بیستان دی (۱) نگا: سنان؛ (۲) نوعی

آمدن، توپر بودن.

سمیل: سعیل (۱) سبیل.

سمیل باسر: (۱) سعیل زل؛ (۲) بربی له خملک ترسین و زوردار (۱)

سبیل کلفت؛ (۲) کنایه از بزن بهادر.

سمیله: جوزی ماسی (۱) نوعی ماهی.

سمین: کون کردن (۱) سوراخ کردن، سفتن.

سمینون: ناوی گوندیکه له نیو مه نگوران (۱) نام دهی در منطقه «منگور».

سن: (۱) سمنده گل، کلو، کمسته (۲) جانه و بربی کی چکوله خری بوره

به لای گه نمه؛ (۳) داری دولک که پیستی سه گو نجیری بین باده دهن؛

(۴) لوتکیه چا (۱) کلوخ؛ (۲) سن، آفت گندم؛ (۳) چوب دوشاخه

که پوست حیوان را بدان تاب دهند؛ (۴) قله کوه.

سنارچه: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای

کردستان که بعثیان ویران کردند.

سنان: (۱) نخوشیه کی به کس کوڑه؛ (۲) جوینیکه (۱) نوعی بیماری

کشنده ستور؛ (۲) دشنامی است.

سنامه کی: گیایه که بوره وان بونی زگ باشه (۱) گیاهی است مسهل.

سنبل: گولنیکه گل لانگولی وردی شینه (۱) سنبل.

سنینگ: گیایه کی بون خوش ده گمل رازی و به نیری ده کمن (۱) گیاهی

خوشبو که با شیراز و پنیر آمیزند.

سنست: بین ده فه، شتیکه هنگ دیواری خه لیقی بین سواع دهد (۱)

ماهه ای که زیبور بر کندو مالد.

سنتر: زاروی بین دای و بای ناوره (۱) یتم بی سر پرست و آواره.

سنچ: (۱) دارسنجو؛ (۲) زنگوله زل؛ (۳) ژاله، لورک (۱) درخت

سنجد؛ (۲) زنگوله بزرگ؛ (۳) خر زهره.

سنچاخ: ده زیله زنبر که له پیسیر یان له پرج ده دری (۱) زیوری

است.

سنچاخ: (۱) سنچاخ؛ (۲) ناوی گوندیکه (۱) نگا: سنچاخ؛ (۲) نام دهی

است.

سنچاف: پراویزی جلک، کمناره (۱) سچاف.

سنچاق: سنچاخ (۱) نگا: سنچاخ.

سنجر: بیلسه بزرگ بونوی تاگر (۱) شعله بند آتش.

سنجران: بیلسه دار بونی تاگر (۱) شعله بند آتش.

سنجراندن: و بیلسه خستن، داخستنی تهندور، تهندور نیل دان (۱)

افروختن تور.

سنجرین: سنجران (۱) نگا: سنجران.

سنچک: ده فری گلین بون بیشکدی منال (۱) طرف گلین زیر گهواره

بچه.

سنچو: سرینچک (۱) سنجد.

سنچوق: (۱) روخله نهستور؛ (۲) باسوخ (۱) روده کلفت؛ (۲) باسلق.

سنچوق: دارده سته سه داره داره ای که منال له کایهدا ده یجه قینن (۱) چوبی

که کودکان در بازی بر زمین می کویند.

سنچوقین: کایهی سنچوق (۱) بازی «سنچوق».

سنور: حدود، کوشش، خمته نیوان دو ملک **مرز**

سنور په راندن: بریتی له کاری ناتاسایی کردن **کنایه از کردار غیر عادی.**

ستورته: ستونه **نگا: سوتنه.**

سنورچه: لکی تازه له دار دهرچوگ **چوانه تازه.**

سنوردار: کوشمن دیاری کراوه **محدود.**

سنوردان: کوشمن دیاری کردن **تحدید، تعیین حدود.**

ستوق: سندوق **نگا: سندوق.**

سننه: (۱) سنده، توّلا، سمنه: (۲) سلی، رهه کی: (۳) شارکی گدوره له

کوردستان **(۱) نگا: توّلا: (۲) رم: (۳) شهری بزرگ در کردستان،**

سنندج.

سنمه بهره: داریکی گهلا دهرزیه بهریکی له بیچمی دلی مروّه دگری **صنوبر.**

سنمه‌ی: جوّری تری که زفبی ده گا **نوعی انگور زودرس.**

سننی: داریکه له لامل و که له کمی نازه لی ده بهستن تاده می نه گاته بریتی خوی **چوبی که بر گردن و کفل حیوان می‌بندند تا رخ خود را ناسور ننکد.**

سننیاگ: (۱) کراوه کرداوه: (۲) نهستندر او **(۱) خریده: (۲) گرفته شده.**

سننیت: سنت **نگا: سنت.**

سننیز: ریخ، شیاکه، گوگا، سدرین **سرگین.**

سننیگه: جینگکی رزاندنی شیاکه و بهین، سده نویلک، گوچک **شوله، شلتله، سرگین گاه.**

سننیه: نامر از نیکی ده زگای جولایی **از ابزار بافتندگی.**

سو: (۱) کونی ده رزی: (۲) گومان و دودلی: (۳) نیش و زان: (۴) سازیز:

(بر نیم هاتو تده سو): (۵) گیایه که ده گهمل یه نیر ده کری: (۶) بهره، کدلک: (کارده گمل توّین سویه): (۷) ده رده باریکه، دیق: (۸) دوکلی

پهروی سوتاو: (۹) سبیه: (۱۰) کدیدک، درشتنه تارد که له سه رهیله گ

ده مینی: (۱۱) کریزی سفر: (۱۲) پر زهی گوله گه نم و جو، داسولکه: (۱۳) نوّر، روّناکی: (۱۴) که ناره می ناسمان: (ناسو) **(۱) سوراخ**

سوون: (۲) گمان: (۳) درد والم: (۴) التیام: (۵) گیاهی است با پنیر آمیزند: (۶) بهره، فانده: (۷) بیماری سل: (۸) دود پنجه سوخته: (۹) فردا:

(۱۰) نخاله: (۱۱) سبوسه سر، شوره: (۱۲) اخگل، داسه: (۱۳)

روشنایی: (۱۴) کناره آسمان، افق.

سو: (۱) نیره بی: (۲) تاسه: (۳) فایده، قازانچ: (۴) بدزه بی: (۵) گلمبی،

گازن: (۶) خیرانی مال: (۷) کونی قون: (۸) روزی دولی، سبده: (۹)

به یانی زو، بدراه بیان: (۱۰) داخ و حه سرهت: (۱۱) پشتیز: (گاوسو):

(۱۲) نیز کردن و هه سان: (۱۳) خدم: (۱۴) کول: (ده مسوبوگ): (۱۵)

به شوشنن چلک نهچون: (کراسه کدت چلکه سو بوه): (۱۶) قازانچی

پارهی قفرز **(۱) رشك، حسد: (۲) اشتیاق: (۳) سود: (۴) برحم: (۵)**

گله: (۶) افراد خانواده، عائله: (۷) سوراخ مقعد: (۸) فردا: (۹) بامداد:

(۱۰) حسرت و اندوه: (۱۱) طوبله: (۱۲) تیز کردن: (۱۳) غم: (۱۴) کند،

مقابل تیز: (۱۵) چرک مرده شدن: (۱۶) ریا.

بیماری از سرما: (۳) یکی از آفات بالیز.

سنگاناوی: میوه‌ی بیستانی سنگان لیدراوا **میوه پالیز «سنگان» زده.**

سنگان لیدراوا: سنگاناوی **نگا: سنگاناوی.**

سنگ داقوتان: کولمیخی زل له زهی کوتان **میخ کلفت بر زمین کوبیدن.**

سنگ داکوتان: (۱) سنگ داقوتان: (۲) بریتی له نهرویشتنی میوانی خوینتال: (سنگی داکوتاوه هدر ناروا) **(۱) میخ کلفت کوبیدن: (۲)**

کنایه از نرفتن مهمان مزاهم.

سنگ دان: رگ دانی دیوار **برآمدگی دیوار.**

سنگ دانه پیش: خوّاندن، خوّتی هلقوتاندن **خودنمایی کردن.**

سنگ دانه پیشهوه: سنگ دانه پیش **خودنمایی کردن.**

سنگ زه رده: مدلیکی پچوکی سنگ زه رده **پرنده‌ای کوچک سینه زرد.**

سنگ قوتان: به لبی دهست له سنگدان **سینه زنی.**

سنگک: زیرک، زیبکه **جوش پوست.**

سنگ کوتان: (۱) بزمایی زل داکوتان: (۲) سنگ قوتان: (دایکی دز جاری سنگ ده خوا جاری سنگ ده کوتی) **(۱) میخ درشت کوبیدن: (۲) سینه زنی.**

سنگ لئی کوتان: بریتی له توک لئی کردن **کنایه از دعای شر برای کسی کردن.**

سنگله: در پریو له شتیک **برآمدگی از چیزی.**

سنگه باز: بازدان به هنگاوی بدرزاف دویند با پرش، جهش.

سنگه بهر: سنگ لئی داکوتاوه **میخکوب شده.**

سنگه بین: چه، نهزو **نات، غرمتخرک.**

سنگه چه له مه: ده فی سنگ، پانایی سینه **بهنای سینه.**

سنگه سنگ: (۱) سرمسرم، همراه چدقه: (۲) خاوه خاوه **(۱) جنجال و هیاوه: (۲) اهمال و سستی در کار.**

سنگه سنگه: خاوه خاوه **اهمال در کار.**

سنگه ک: عازوه‌ی، زیبکه‌ی روحساری تازه لاؤان **غزبی، نوعی حوت صورت.**

سنگه باز: سنگه باز **نگا: سنگه باز.**

سنگه و بازد: سنگه باز **نگا: سنگه باز.**

سنگ هله لکیش: بریتی له که ده سی خوی نیشان ده دا تاریفی خوی ده کا **کنایه از خودنما و لافز.**

سنگ هله لکیشان: خوشاندان و تاریفی خو کردن **خودنمایی و لافز.**

سنله: سله گو **تکه مدفوع، سنده.**

ستنان: ستدان **نگا: ستدان.**

ستنو: (۱) ده ردی رو خله کوره: (۲) بالغ یونی سه گ که پاش ساله وه ختیکه:

ستنوی هاتوندهوه: (۱) بیماری آپاندیسیت: (۲) بلوغ سگ.

ستو بهر: داریکه، سند و بدر **درخت صنوبر.**

ستوته: (۱) زول، بیز و، هرامزاده: (۲) چهوره و بیکاره **(۱) حر امزاده: (۲) او باش.**

سوانده: پاساره لب بام.  
 سواندیلکه: پاساری گنجشک.  
 سوانن: سواندن، ساوین نگا: ساوین.  
 سوانه: سوانده، پاساره لب بام.  
 سوانهوه: سواندن، ساوین ساییدن.  
 سواو: (۱) ساویاگ: (۲) سواب (۱) ساییده: (۲) تواب.  
 سوب: (۱) بدره بدمیان: (۲) سبهی (۱) بامداد: (۲) فردا.  
 سوبا: روزی دادی فردا.  
 سویا: (۱) زویا، کوڑهی ناگر له کانزا: (۲) مدلموان: (۳) ره بدهن، بی ڏن (۱) بخاری: (۲) شناگر: (۳) مجرد.  
 سوبات: (۱) خوراگرن له ته گانهدا: (۲) پشو لمدسر خویی: (۳) بی ڏن و مال: (سدهلت و سوبات) (۱) مقاومت در مقابل مشکلات: (۲) بردباری: (۳) مجرد.  
 سوباهی: ملهوانی، مله شنا.  
 سوبایی: سوباهی شنا.  
 سوب سمهدر: بدیانی زوف بامدادان.  
 سوبه: روزی دادی فردا.  
 سوبه: زویا، سوب اف بخاری.  
 سوبهت: عه جایب، سهیر، سمهدره اف شگفت.  
 سوبهزو: دهست پنی کردنی روزی دادی فردا پگاه.  
 سوبی: سوبه اف فردا.  
 سوبیانی: سوبه اف فردا.  
 سوب: ریزه بدردی که داری ده خنه سهر بو راوه ماسی سنگهای ردیف در مسیر رودخانه که چوب بر آنها گذارند برای صید ماهی.  
 سوب: (۱) جوته گای دابهستراو: (۲) سوب (۱) جفت آمده شخم: (۲) نگا: سوب.  
 سوبایا: لمشکر، سهاف سیاه.  
 سوبایا: زویا، سوب اف بخاری.  
 سوباخانه: سپاگه اف بادگان.  
 سوبایار: جوری گاسن اف نوعی گاواهن.  
 سوباران: سه رکرده سپاه اف فرمانده سیاه.  
 سوبایارو: جوتکار، کهنسی که به گاجوت زهی ده کیلی اف شخمن زن با گار.  
 سوبایاس: سیاس اف سیاس.  
 سوبایسالار: سدرکرده همه لمشکر سیه سالار.  
 سوبه: زویا، سوب اف بخاری.  
 سوبه: سهیر اف سهیر.  
 سوبیبر: سهیر اف سهیر.  
 سوبیل: تاونگه اف آشمار.  
 سوت: (۱) قولکهی داو تیداناهوه: (۲) قازانجی پارهی قمرز: (۲) خولی کاغذی سوتاوا: (۴) بندهای وشهی سوتان: (۵) شیر (۱) چاله دام: (۲) ربا: (۳) خاکستر کاغذ: (۴) ریشه کلمه «سوتان» به معنی سوختن؛

سوا: سبهی، روزی کدادی فردا.  
 سواب: پاداشی چاکه له خوداوه: (خوا سوابت بنوسنی) ثواب.  
 سواب: ساب اف شن صاف و نازک.  
 سواخ: حمزی پیامالین اف گل اندو.  
 سواخ دان: حمزی مالین به دیوار و خانسودا، قورساوین به دیوار اف گل اندو کردن.  
 سواخ کیشان: سواخ دان اف گل اندو کردن.  
 سوار: (۱) به رابه ری پیاده، کهنسی که به سر برده به ری هم رشتیکی تره و سه فرده کا: (۲) زال، باو خوش: (۳) بلندتر، به رزت: (۴) منالی که قاجی له پیش سریدا دیته دنیاوه (۱) سوار: (۲) چیره: (۳) بلندتر: (۴) نوزادی که پایش قبل از سر آید.  
 سواربوون: (۱) خوهاویشننه سه پشتی حمیوان یان هم رجی: (۲) بلند به رانه ری به نزم (۱) سوار شدن: (۲) بلندتر واقع شدن.  
 سوارچاک: کهنسی له نسب سواریدا زور کارامدیه اف سوارکار ماهر.  
 سوارخاس: سوارچاک اف سوارکار ماهر.  
 سوارخه: چیلکه اف شاخه کوتاه و باریک درخت.  
 سوارکردن: به سریری کدا به ستن اف موتاز کردن.  
 سواره: (۱) سواری نسب: (۲) دهستی سواران: (۳) ناوی پیاونه اف (۱) سوار: (۲) تیپ سواره: (۳) نام مردانه.  
 سواره شهترنج: شمش جوره داشی شهترنج. (شا، وزیر، روخ، فیل، نسب، پیاده) اف مهره شطرنج.  
 سواری: (۱) کاری سواری: (۲) باره بدری که بو سواری دهست ندا: (۳) ناوی گوندیکه اف (۱) سواری: (۲) ویژه سواری: (۳) نام دهی.  
 سواز: چهنگ، شهرو هدرا اف چهنگ و ستیز.  
 سواش: سواز اف چهنگ و ستیز.  
 سواخ: سواخ نگا: سواخ.  
 سواخ: (۱) بدره روجک، بدره: (۲) ناوه لدیر اف (۱) آفتابگیر: (۲) آشمار.  
 سوال: پارسه، ده روزه اف گدایی.  
 سوالک: (۱) پارچه شکاوی ده فری گلینی سوره و کراو: (۲) ده فری خواردن تی کردن بو به شدار اف (۱) سفال شکسته: (۲) ظرف خوراک سگ.  
 سوالکردن: پارسه کردن، ده روزه کردن اف گدایی کردن.  
 سوالکه: ده روزه که اف گدا.  
 سواله: پری دهست له دروینه اف پر دست از درویده.  
 سوالهت: پارچه دیزه و گوزه، سوالک اف شکسته سفالین.  
 سوان: (۱) له ریک خستن ریک و لوس بون، سوان: (۲) بر بند اف (۱) ساییده شدن: (۲) سوهان.  
 سواندنه: ساوین اف نگا: ساوین.  
 سواندنهوه: زور ساوینهوه اف سودن زیاد.  
 سواندوکه: پاساری اف گنجشک.  
 سواندوکه: سواندوکه اف گنجشک.  
 سواندولکه: پاساری اف گنجشک.

**سوُتیانهوه:** سوُتانهوه **نگا:** سوُتانهوه.  
سوُتین: ههچی شت ده سوُتینی ناگر یان ناگرتی بدرده **سو زانده**, سوزان.

**سوُتینهه:** سوُتین **سو زانده**, سوزان.

**سووججه:** سجه, رهنجی سوُر بو **مار نگا:** سجه.

**سوُجگهر:** جه رگ و دل بو بزازاندن و لیمان **دل و قله و جگر.**

**سووجه:** سجه, سووجه **نگا:** سجه.

**سوُجهرگ:** سوچگهر **چگر دل و قله.**

**سوُج:** (۱) توان, هدله, گواناخ, خدا; (۲) قوشن, گوشه; (۳) بندمای

وشهی سوچان واتا: ناگرتی بدربوون **(۱) گناه: (۲) گوشه: (۳) ریشه**

کلمه «سوچان» به معنی سوختن.

**سوچا:** سوُتاف سوخت.

**سوچا:** سوُتانا **سوخت**, ماضی سوختن.

**سوچان:** سوُتانا **سوختن.**

**سوچبار:** خدتاکار, توانبادر, گوناحبار **گناهکار.**

**سوُچدار:** (۱) سوچبار; (۲) به گوشه, قولینچکدار **(۱) گناهکار: (۲)**

گوشهدار.

**سوچنای:** سوُتانا **سوختن.**

**سوُچهه:** سوُچر **تشی.**

**سوُچهه:** سیخور, جانوهه ریکه له جنسنی ژوژکو لمو گهدوره تر **تشی.**

**سوُچیا:** سوُتاف سوخت.

**سوچیای:** سوُتانا **سوختن.**

**سوچیو:** سکل دانی کانزا, مقهلى, مدقهلى, مدنگه **منقل آتش,**

مجرم.

**سوُح:** (۱) روزی دادی; (۲) بدره بهیان **(۱) فرد: (۲) بامداد.**

**سوُح:** سوُح **نگا:** سوُح.

**سوُخ:** خوُس, خوین, نالشت, زوقم **پژ سرماریزه.**

**سوخار:** جو خین, جی خدرمان **جاي خرمن.**

**سوُخار:** سوُخ **پژ سرماریزه.**

**سوخال:** روزی, روزی, روخال, خملوژ **زغال.**

**سوخالدان:** ره زیدان **اشبو, زغالدان.**

**سوخت:** (۱) سوُتمهنه; (۲) دهستنگ, زار, به لدنگاز **(۱) سوخت,**

سوختنی; (۲) بینوا.

**سوُخت:** سوُتمهنه **سوختنی, سوخت.**

**سوختکردن:** روُت کردن, مال لئی ساندن **لخت کردن از دارایی.**

**سوخته:** (۱) درس خوینی سمهه تابی, تازه فهقی; (۲) کریزی سوُتاوی

تریاک که دوباره دی یکیشن **(۱) طلبه دوره مقدماتی: (۲) سوخته**

تریاک.

**سوخره:** (۱) به رهنجی خوین, سوُر, سوُر; (۲) بیگار **(۱) سرخ: (۲)**

سخره, بیگاری.

**سوخره:** بیگار **بیگاری, سخره.**

**سو خمه:** (۱) زو خمه; (۲) داری که و بدرداری تربی ددهن **(۱) یلک: (۲)**

(۵) شیر خوارکی.

**سوُتار:** (۱) قولکهی داونانهوه, سوُت; (۲) سنته: (۳) تله, داو, تپکه **نگا:** سوُتار.

(۱) چاله دام: (۲) شارلاتان, حرامزاده: (۳) دام.

**سوُتال:** سوُتار **نگا:** سوُتار.

**سوُتان:** (۱) ناگرتی بدربوون; (۲) بریتی له فهوتانی قهرز; (۳) بریتی له

نایوت بون; (۴) بریتی له تی بهزبوون له رادهه دیاری کراوه کایدهدا

**(۱) سوختن:** (۲) کایاه از فوت وام; (۳) کایاه از ورشکست شدن; (۴)

کایاه از تجاوز از حد معین در بازی, سوختن در بازی.

**سوُتانده:** ناگرتی بدردان **سو زانده.**

**سوُتانن:** سوتاندن **سو زانده.**

**سوُتانهوه:** برزانهوهی پیست یان بین **سو زش پوست یا زخم.**

**سوُتاو:** (۱) ناگرتی بدرداوی له بین چوگ; (۲) قمرزی فهوتاوا; (۳)

دهسمایه له دهس چوگ; (۴) سی بهزبوگ له رادهه دیاری کراوه

کاییدا **(۱) سوخته:** (۲) وام از بین رفته; (۳) ورشکست شده; (۴)

سوخته در بازی.

**سوُتاوهه:** پیست که توشی سوُتانهوه بوه **پوست که سو زش دارد.**

**سوُتغور:** کهنسی که قازانچی پارههی قفرز دهستینی **رباخوار.**

**سوُتك:** بزوت, سدره بزوت **نیم سور.**

**سوُتك:** خوله میشی نان و لوکدو کاغذ **خاکستر نان و پنیه و کاغذ**

سوخته.

**سوُتكه:** (۱) سمل, گیايده که بو ده رمان دهشی; (۲) ناوی گوندیکه **(۱)**

گیاه سعد, مشک زمین; (۲) نام دهی.

**سوُتلی:** زنی بی ماره بی و به کری گیراو بو ماوهیده, قدپاتمه **همسر**

موقتی بدون نکاح.

**سوُتمان:** ناگر بدریونهوه **آتش سوری.**

**سوُتن:** سوُتانا **سوختن.**

**سوُتن:** سوُتانا **سوختن.**

**سوُتو:** سوُتك **نگا:** سوُتك.

**سوُته:** بی دین, گوناحبار **فاسق, کم باور به دین.**

**سوُتاه:** (۱) سوُتاوا: (بوره ن سوُته دلان که ردين همسایه / که در دی

سوُته دل دلسوُته زونه) «بابه تایه»; (۲) ناوی گوندیکه **(۱) سوخته:**

۲) نام روستایی است.

**سوُتهه:** (۱) سوُتك; (۲) بزوت; (۳) زهی ناگرتی بدرداوا **(۱) نگا:**

**سوُتك:** (۲) نیم سور; (۳) زمین سوخته.

**سوُتهه:** گیايده که ده ناو ژاژی ده کری **گیاهی است با شیراز آمزند.**

**سوُتهه:** بزوت **نیم سور.**

**سوُتههه:** داری تیکول به ناگر هله لهر و زاوف **چوب پوست نیم سور.**

**سوُتههه:** شتانی که بو ناگر به کار دین **سوختن.**

**سوُتههه:** سوُتمهنه **سوختن.**

**سوُتهه:** سوُتاف **سوخته.**

**سوُتهه:** سوُتاف **سوخته.**

**سوُتیان:** (۱) سوتان: (۲) مدمک بهند **(۱) سوختن: (۲) پستان بند.**

**سُورَانَه:** ۱) میوانداری به هوی خدمان هدّلگرتن؛ ۲) دیاری ره عیت بو ناغا به هوی ژن هینانه و؛ ۳) کیله یه ک له هم بر بنه تویه ک له خدمان بو ناغادی ۱) جشن و سور خمن برداری؛ ۲) هدیه داماد رعیت برای ارباب؛ ۳) از هر نوع بذر پیمانه ای هدیه به ارباب.  
**سُورَانَه وه:** ۱) خول خواردن؛ ۲) گهران به مولاولادا ۱) چرخیدن؛ ۲) گردش کردن.

**سُورَانَى:** ۱) خدلکی ولاتی سُورَان؛ ۲) زاراوهی خدلکی سُورَان؛ ۳) نه نگوچکی در تزو فشن؛ ۴) جوری هرمی، هرمی لاسُوره ۱) اهل منطقه «سُورَان»؛ ۲) لهجه اهل «سُورَان»؛ ۳) آستین بلند؛ ۴) نوعی گلابی.

**سُورَاو:** ۱) سُورَاڤک؛ ۲) جوری ترنی سُوره؛ ۳) گیا به که بو دوکلیبو؛ ۴) سواو؛ ۵) خونی واوک، ناوی سویر؛ ۶) گولی پوپه که له شیره ۱) غازه، سرخاب؛ ۲) نوعی انگور قرمز؛ ۳) گیاهی است در دوغبا کنند؛ ۴) نگا: سواو؛ ۵) آب نمک؛ ۶) گل ناج خروس.

**سُورَاوه:** ۱) سواو، ساویاگ؛ ۲) کون کراو ۱) سایده؛ ۲) سنیده، سفته.

**سُورَاتِي:** سُورَاتِي ۱) سُورَاتِي سُرخی.

**سُورَايِي:** سُورَاتِي ۱) سُرخی.

**سُورَوب:** مز، جوری کانزای ندرمه ۱) سرب.

**سُورَبازه له:** گیا به که له گیا دوکلیوان ۱) گیاهی است.

**سُورَباش:** همه کارهی تاغا لدیدا ۱) میاشر ارباب.

**سُورَباو:** ره نگی نامال سُور ۱) مایل به سرخی.

**سُورَبلَمَتِي:** گویزی سُور، گیویه سُوره ۱) زالزال قرمز.

**سُورَبُوره:** نه سپی بور که خاله کانی سُور بن ۱) اسب بور با خالهای قرمز.

**سُورَبُوز:** نه سپی که خاله کانی سوری کال بن ۱) اسب سفید خال قرمز.

**سُورَبُون:** ۱) ره نگی سور به سرداهاتن؛ ۲) چه قین و بی داگرتن له سدر کاری ۱) سرخ رنگ شدن؛ ۲) اصرار و زیدن.

**سُورَبُونه وه:** ۱) ره نگ سُور بُونی کانزا به تینی ناگر؛ ۲) له بدر حمایا و شهدم سُوره دلگران؛ ۳) له تاورونا چزان؛ ۴) رون بُونه وهی مدهست ۱) سرخ شدن فلز از حرارت؛ ۲) سرخ رنگ شدن از شرم؛ ۳) در روغن سرخ شدن؛ ۴) روشن شدن موضوع.

**سُورَبُوه:** ۱) سُور کراو له کو ره دا؛ ۲) چزاو له رو تدا ۱) سرخ شده در کوره؛ ۲) سرخ شده در روغن.

**سُورَبه سُور:** بدناشکراو ره پ و راست ۱) به صراحت و رک.

**سُورَبه ش:** گوندیکه له کور دستان لدلای هدو لیر به عسی و قرانی کرد ۱) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

**سُورَبه شی خدری پاشا:** گوندیکه له کور دستان لدلای هدو لیر به عسی و قرانی کرد ۱) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

**سُورَبه لدک:** سُور به خالی سبیده و قرمز با خالهای سفید.

**سُورِيَّا:** ۱) سیره کیویله؛ ۲) گیا به که ده ناش ده کری ۱) سیر کوهی؛ ۲) گیاهی است آتشی.

چوبی که تاک بر آن گذارتند.

**سُوْخُور:** سُوت خور ۱) ربا خوار.

**سُوْخِي:** نا کام ۱) نتیجه.

**سُوْخِين:** له نا کاما ۱) در نتیجه.

**سُود:** ۱) قازانچی قدرز، سوت؛ ۲) قازانچی سودا ۱) ربا؛ ۲) بهره، سود معامله.

**سُودْخُور:** سُوت خور ۱) ربا خوار.

**سُودْدَار:** به قازانچ، به هر ده را ۱) مفید.

**سُودْرَه:** شره لایسین، مایه فیتنه ۱) فتنه انجیز.

**سُور:** سروه، سنه با، سبیبا، پای هیدی و فینک ۱) سیم.

**سُور:** ۱) به ره نگی خونی؛ ۲) پر خوی؛ ۳) ناشکرا، دیار؛ ۴) پی جه قین،

بی داگر؛ ۵) ره پ و راست گوتن؛ ۶) بدزون نان به خشین؛ (خه تنه نه

سُورَان، سُورَانه خدمان)؛ ۷) دیواری دهوری باع؛ ۸) کوی گندم

له خدمان دا ۱) سرخ؛ ۲) شور، نمکین؛ ۳) آشکارا؛ ۴) مصر،

پاچار؛ ۵) رک و صریح؛ ۶) مهمانی و سور؛ ۷) دیوار پیرامون باع؛

۸) توده گندم در خرمن.

**سُور:** ۱) دلکشی، ناکاری دلبه ری؛ ۲) نهمنی، راز؛ ۳) ناراستی

ده کایددا؛ ۴) جیگه هی سه ربده زیری خلیسک ۱) دلکشی،

جادیت؛ ۲) راز؛ ۳) حیله در بازی؛ ۴) نشیب لیزگاه.

**سُورَه:** خول، زقرين ۱) چرخش.

**سُورَاتِي:** ره نگ سُورِي ۱) سرخ رنگی.

**سُورَأَحِي:** دولکه، تونگه ۱) تنگ، پارچ.

**سُورَاخ:** ۱) بد دوی شتی گوم بودا گهران؛ ۲) هدست به جیگه هی

گوم بوج کردن؛ (که و تمد سُوراخی، سُوراخم کرده له کوی ید) ۱)

سراغ گرفتن؛ ۲) سراغ کردن.

**سُورَاغ:** سُوراخ ۱) نگا: سُوراخ.

**سُورَاف:** به ری دار عه نتایی سُور ۱) تعر عناب قرمز.

**سُورَافِك:** ده رمانی سُور بو خوجوان کردن ۱) غازه، سرخاب.

**سُورَاشِي:** به ره نگی عه نتایب ۱) سرخ عنابی.

**سُورَان:** ۱) مدلیه ندیکی زور پان و بدرین له کور دستان؛ ۲) پارچمه ده که له شیره نایه تاییه تی له کور ده ۱) منطقه ای وسیع در

کردستان؛ ۲) یکی از چهار لهجه اصلی زبان کردی.

**سُورَان:** ۱) میوانداری به هوی رو داوی خوش؛ (خه تنه سُورَان)؛ ۲)

سُورَه کان، نهوانی ره نگ سُور ۱) سور و مهمانی به مناسبت

رویداد شاد؛ ۲) سرخها.

**سُورَان:** خول خواردن، زقرين ۱) چرخش.

**سُورَانچِك:** ستوکرک ۱) سرخنای، خرخره.

**سُورَانلن:** چهرخاندن، زقراندن، خول بی دان ۱) چرخاندن، گرداندن.

**سُورَاننه وه:** گهشت بی کردن، گمراندن ۱) به گهشت و ادار کردن،

گرداندن.

**سُورَانِن:** سُورَانلن ۱) چرخاندن.

**سُورَاننه وه:** سُورَانلنده و ۱) نگا: سُورَاننه وه.

سُورکا: هوزنگی کورده له سوريه ده زى **ف** طایقه‌ای از گردها در سوریه.

سُورکار: نامال سُور **ف** نگا: سُور باو.

سُورکاره: سُورکار **ف** نگا: سُور باو.

سُورکراوه: ۱) له کوره‌دا سُورپوه: ۲) له رون دا چزاو **ف** ۱) در کوره سرخ شده: ۲) در روغن سرخ شده.

سُورکراوهه: سُورکراوه **ف** نگا: سُورکراوه.

سُورکردن: ۱) به ره‌نگی سُوره نگاندن: ۲) گندم له کا ده‌رخستن: (خدرمان سُورکردن) **ف** ۱) سرخ رنگ کردن: ۲) گندم از کاه جدا کردن.

سُورکرنهوه: ۱) لدروندا چزاندن: ۲) کانزا به تینی ناگر نهدم کردن: ۳) ناشکر اکردنی مه‌به‌ست **ف** ۱) سرخ کردن در روغن: ۲) گداخته کردن فلز: ۳) آشکار کردن مطلب.

سورکوک: ره‌نگ سُوری موخور مابی **ف** سرخ فام موخر مابی.

سورکویت: کوئیتی ره‌نگ تاچخن **ف** کمیت روشن.

سُورکه: ۱) سُورک، سوریزه: ۲) سُورک، همرزن: ۳) چکوله‌ی سُور: ۴) جوزی میوژ، میوژه سُورکه **ف** ۱) سرخک: ۲) ارزن: ۳) آدم سرخ فام کوچک: ۴) نوعی کشممش.

سُورکله: سُورکله **ف** سرخ کوچک.

سُورکله‌له: ره‌نگ سُوری چکوله **ف** سرخ کوچک.

سُورکه‌وگ: سُوری نامال شین **ف** سرخ مایل به کمودی.

سُورکی: سُورکه، سوریزه **ف** سرخک.

سُورگول: ۱) گولی گولاو: ۲) جوزی گندم: ۳) بریتی له ژنی زور جوان **ف** ۱) گل محمدی: ۲) نوعی گندم: ۳) کنایه از بسیار زیبا.

سُورگول: ۱) گوله‌ساغ: ۲) بریتی له سدیره‌رسنی مال **ف** ۱) گل محمدی: ۲) کنایه از سربرست خاتواده.

سُورگوم: وندابوی بی‌سهو و شوبن **ف** گمشدۀ بی نشان و اثر.

سُورگی: زمانه‌ی گوله‌ی دهرگا **ف** زبانه قفل چوبین در.

سُورلام: ده‌رو سُور، رو خسار به‌ره‌نگی سُورکاره **ف** سرخ روی.

سُورم: زه‌وی روتنه **ف** زمین بی‌گیاه لخت.

سُورمه: ۱) توژی برهی زیو به‌ره‌نگی ره‌شی نامال سُور بوچاو یان مو رهش کردن، کل: ۲) پهراویزی به‌زیو چندراوی عابا **ف** ۱) سرمه: ۲) حاشیه سیم‌باف عبا.

سُورمه‌دان: ۱) توژه‌که‌ی چکوله‌ی جیگهدی سُورمه، کلتور: ۲) گوئی سرخه نجدر **ف** ۱) سرمه‌دان: ۲) قبه بر دسته خنجر.

سُورمه‌دو: توژه‌که‌ی سُورمه، سورمه‌دان، کلتور **ف** سرمه‌دان.

سُورمه‌ریز: پهراویزی زیوچنی عه‌باف **ف** کناره سیم‌باف عبا.

سُورمه‌یی: به‌ره‌نگی سُورمه، کلی **ف** سرمه‌ای رنگ.

سُورنا: زورنا **ف** سرنا.

سُورناتک: زورناتک **ف** گیاهی است دارویی.

سُورناثه: زورناثه **ف** سرنا نواز.

سُورنجان: گیاهه که بو ده‌رمان ده‌شی **ف** گیاه سُورنجان.

سُورپِنُول: ده‌مو چاو سُوری ناخه **ف** آدم سرخ زنگ بدقيافه.

سُورپه‌ری: دلکیش و دلرفین و جوان وک فریشه **ف** زیباروی دلربا.

سُورپه‌ری: جوانی کولمه سُور **ف** زیباروی گونه قرمز.

سُورپیاز: زنگ‌سُوره، زنگ‌سُوره **ف** زنبور درشت سرخ.

سُورچک: سُورانچک **ف** سرخنای، خرخره.

سُورچی: ناوی هوزنگو ملبه‌ندیکه له کوردستان **ف** نام عشیرتی و منطقه‌ای در کردستان.

سُورخ: مدهه که‌فی سُور، ره‌نگی سُور بو نوُسین **ف** جوهر قرمز برای نوشتن.

سُورخکاری: ره‌نگاندن به سُورخ **ف** نقاشی با جوهر قرمز.

سُورخواردن: خولدان، گمربیان **ف** چرخش، گردیدن.

سُورخوُل: مری موزه‌ردی ناخه **ف** آدم مو زرد بدقيافه.

سُورخون: نسبی سُوری تاچخ به پله‌ی سپهیه وه **ف** اسب سرخ روشن بال‌کهه‌ای سفید.

سُورخه‌زال: مری بیان حه‌بیان سُوری یل‌یل **ف** آدم يا حیوان سرخ رنگ لک‌لکله.

سُورداش: ۱) کیویکه له کوردستان: ۲) شاریک له کوردستان به عسى ویرانی کرد **ف** ۱) کوهی در کردستان: ۲) شهری در کردستان که بعثیان ویران کردن.

سُورداگه‌ران: له شهربان سُوربُون **ف** از شرم سرخ شدن.

سُورداگه‌ران: سُورداگه‌ران **ف** از شرح سرخ شدن.

سُورداگه‌ران: سُورداگه‌ران **ف** از شرم سرخ شدن.

سُوردان: ۱) خول خواردن: ۲) بریتی له سه‌ماوره قس: ۳) خول پی‌دان:

۴) توردان، ناویتن **ف** ۱) چرخیدن: ۲) کنایه از رقص: ۳) چرخانیدن: ۴) پرت کردن.

سُورسات: تازه‌قده له شکر که له ره‌عیه تانی ده ستینن **ف** سیورسات.

سُورسندیبی: جوری تری **ف** نوعی انگور.

سُورسوس: ۱) سفره بیر، سیسرکه: ۲) مدشکه دره **ف** ۱) سوسک خانگی: ۲) جیرجیرک.

سُورسوزرک: ستوکرک **ف** سرخنای، خرخره.

سُورسوزره: ۱) مدشکه دره: ۲) ملیکی یچوکه: ۳) خول خوله **ف** ۱) چیرجیرک: ۲) پرنده‌ای کوچک: ۳) بادفر، فرفه.

سُورشامی: جوری تری **ف** نوعی انگور.

سُورفل: سُورخوُل **ف** مو زرد بدقواره.

سُورقوج: گولینگی بدران رازاندنهوه که له سدره کلکی سهی برآوی ره‌شمال بُونی سُوره کرا **ف** نوعی منگوله زینتی برای قوج.

سُورک: ۱) سُوربُزه: ۲) موریانه **ف** ۱) سرخک: ۲) موریانه.

سُورک: ۱) ناو هله‌لذیر: ۲) جوری زیبکه‌ی سُوری ورده له مندال دیت، سُوربُزه: ۳) هرزن: ۴) گیایه که **ف** ۱) آبشار: ۲) سرخک: ۳) ارزن:

۴) گیاهی است.

سُورک: حدوذکه‌ی تاک نه‌فدره له گه‌رماده، جورننه **ف** حوضجه یکنفری در گرمابه.



سُورَاندن: سُوتاندن سوزانیدن.  
 سُورَده: تولی نانه سه رزوه بُو گهوره تر سجده.  
 سُورَن: سُون جوالدوز.  
 سُورَن تاژن: بد سُون کون کون کردن با جوالدوز سوراخ سوراخ کردن.  
 سُورَندان: کیسوکه‌ی چهارمین بُو جی سُون کیسه چرمی جای جوالدوز.  
 سُورَه: (۱) بیگار، سُورخه: (۲) دادوهاوار (۱) بیگاری، سخره: (۲) فریاد و غافل.  
 سُورَه ک: پیشکه‌ی ورد، توْفانه پشه رین.  
 سُورَیان: سُوتان سوختن.  
 سُورَیاو: سُوتاوف سوخته.  
 سُورَین: سُوان، سوتان سوختن.  
 سُوس: (۱) کهپه‌ک، درسته‌ی سه رهله‌ک، کریک: (۲) سویسکه (۱) نخاله: (۲) تیهو.  
 سُوس: گوندیکی کورستانه به عسی ویرانی کرد از روستاهای ویران شده کردستان بدست بیشان.  
 سُوست: (۱) سوس، کهپه‌ک: (۲) سوز پیمان، شمرت (۱) نخاله: (۲) عهد، قول.  
 سوسته‌م: جوری تفهنه‌گی قهدهم از تفنگهای قدیمی.  
 سوسرك: کلو، کوله، کولله ملنخ.  
 سُوسره‌ت: سُوزره‌ت عجیب.  
 سُوسک: (۱) سوس، کهپه‌ک: (۲) بالدار که له جنسی که و بلام بُوهه (۱) نخاله: (۲) تیهو.  
 سُوسکه: بالداری سُوسک تیهو.  
 سُوسکه: سُوسک تیهو.  
 سُوسکه: نسُوسک تیهو.  
 سُوسن: گولیکه به چهند ره نگ ده بی گل سوسن.  
 سُوسن: سُون گل سوسن.  
 سُوسه: به گومان دوزینه‌ودی نهیتی بُو بردن از رازی، سراغ کردن.  
 سُوسه: (۱) سُوسه: (۲) بای ندرم، سروه (۱) نگا: سُوسه: (۲) نسیم، باد ملایم.  
 سُوسه‌کردن: سوراخ کردن سراغ کردن.  
 سُوسه‌لی: بزنی زهشی دهم و چاوسور بز مشکی رخسار قرمز.  
 سُوسه‌مار: مارمیلکه‌ی دریز سوسمار.  
 سُوسه‌ن: سُون سوسن.  
 سُوسه‌ن: سُون سوسن.  
 سُوسه‌مبهر: گیاهه کی بون خوشی گل‌لایانکه‌له ددانده‌داره گیاهی است خوشبو، سیسنبه.  
 سُوسه‌نبه‌ر: سُوسه‌مهرب (۱) نگا: سُوسه‌مبهر.  
 سُوسه‌نه‌ک: سُوزه‌نه‌ک سوزاک.  
 سُوسی: سُوسک تیهو.

سُوریک: سورک، سُوریزه سرخک.  
 سُوریکه: سورک، سُوریزه سرخک.  
 سُوریکه: سورک، سُوریزه سرخک.  
 سُوری که: سُوری نال سرخ روشن.  
 سُورین: سمت، لا قُون باسن، سرین.  
 سُورین: مدلیه‌ندیکه له کورستان تاچه‌ای در کردستان.  
 سُورینچک: سُورانچک سرخنای، خرخره.  
 سُورینچکه: سُورانچک سرخنای، خرخره.  
 سُورینگ: ره نگ سُور سرخ رنگ.  
 سُورینه‌تی: سُورینتی، سُوراتی سرخی.  
 سُورینه: سُورینچک خرخره.  
 سُوز: (۱) گفت، پیمان، قول: (۲) شادی و کهیف: (۳) گورانی خمبمار:  
 (۴) پاشگری بمواتا: سُوتین: (۵) سُوتاو بودل ده گوتربی: (دلسوز)  
 (۶) قول و پیمان: (۷) شادی، کیف: (۸) آهنگ حزین: (۹) پسوند به معنی سوزان: (۱۰) سوخته که با دل آید.  
 سُوزان: سُوتان سوختن.  
 سُوزان: سُوتان سوختن.  
 سُوزان: سُوتان سوختن.  
 سُوزان: سُوتان سوختن.  
 سُوزانی: زنی بی شدم و حیدا زن سلیطه و بی حیا.  
 سُوزره‌ت: عه‌جایب، سمه‌ره عجیب.  
 سُوزکردن: گورانی به سه بروکه گوتون ترنم کردن.  
 سُوزمانی: سُوزانی، زنی بی حیدا زن بی حیا.  
 سُوزمه: (۱) برنج یالبیوی کانزا، سماق پالان: (۲) چیشتی ماش و برنج  
 (۳) برنج پالا، شب پالا، آبکش: (۴) آش ماش و برنج.  
 سُوزن: ده‌رزی دریزو نهستور بُو جه‌وال درون جوالدوز.  
 سُوزنه: سُوتین سوزنده.  
 سُوزه: (۱) گورانی به ده نگی نزم، سُوز: (۲) تزوی سه‌رما: (۳) سروه:  
 (۴) سوراخ کردنی خه‌به‌ر (۱) ترنم: (۲) سوزش سرما: (۳) نسیم: (۴) سرخ از خبر.  
 سُوزه کردن: (۱) بد تارامی و ده نگی نزم گورانی گوتون: (۲) شتن له خه‌به‌ر ده‌س که‌وتون (۱) ترنم کردن: (۲) سراغ کردن خبر، بُو بردن.  
 سُوزه‌نه‌ک: نخوشیده که له جیگه‌ی شدمی نیرو می په‌یدا ده بی سوزاک، بیماری جنسی.  
 سُوزه‌نی: پارچه‌یده کی قوماشه پارچه‌ایست.  
 سُوزی: روزی که دادی، سبده، سبده‌ینی فردا.  
 سُوزیا: سُوتا سوخت، ماضی سوختن.  
 سُوزیاگ: سُوتاوف سوخته.  
 سُوزیان: سُوتینان سوختن.  
 سُوزیان: سُوتان سوختن.  
 سُوزیا: سُوتا، سُوزیاگ سوخته.  
 سُوزان: سُوتان سوختن.

سوکره: دیزه، مهنجه‌لی له گلی سوُردهه کراوه دیزی، دیگ گلی.  
 سوک سوکه: نه خوشیه که آبله مرغان.  
 سوک کردن: ۱) له کیش کم کردن؛ ۲) آبر و بردن ۱) سیک کردن؛ ۲)  
 رسوا کردن.  
 سوک لیدان: سوک پیوه‌دان ۱) کله زدن در جماع.  
 سوکن: ماته‌هدلگرتی که له ترس راوه‌که مات شدن کلک از ترس  
 شکارچی.  
 سوکنا: نوچره ۱) آرامش.  
 سوکوم: سهروسه کوت، بیچم، تهرج ۱) سیما.  
 سوکه: ۱) سوک، کوت پیوه‌دان؛ ۲) دنه‌گی سه‌گی سه‌دله به باف ۱)  
 کله زدن در جماع؛ ۲) صدای عاشقانه سگ.  
 سوکه سوک: ۱) لئی ره‌نینی له سفریدک، سوک پیوه‌دانی بی پسانه‌وه؛ ۲)  
 قروکمه سه‌گ بون تاواکردنی دیل ۱) کله زدن پیاپی در جماع؛ ۲)  
 صدای عاشقانه سگ.  
 سوکه‌له: چکوله‌ی سوک ۱) سبک کوچک.  
 سوکه‌له: سوکه‌له ۱) سبک کوچک.  
 سوکه‌له‌خمو: خمو کم و کاتی ۱) خواب سبک و موقدی.  
 سوکه‌له‌سوار: سوارچاک ۱) سوارکار ماهر.  
 سوکه‌له‌سوار: سوارچاک ۱) سوارکار ماهر.  
 سوکه‌له‌ناو: ناوی پچوک کراوه نام کوچک شده، مخفف.  
 سوکه‌ند: در کانی و تدیه بو باوه‌رینی کردن، سوند، سوند، سوند ۱) سوکند.  
 سوکه‌ندخواردن: قسمی گومان له دل ده کردن ۱) سوکند یاد کردن.  
 سوکی: ۱) سوکی؛ ۲) نامرازی ساوارکوتان ۱) نگا: سوکی؛ ۲)  
 ایزاری است شبیه هاون برای کوبیدن بلغور.  
 سوکی: ۱) سفکی؛ ۲) بی تایرویی ۱) سبک وزنی؛ ۲) رسایی.  
 سوکین: بناخه، بناغه، خیم، هیم ۱) اساس، بنا.  
 سول: سل، رهه‌ک ۱) رموك.  
 سول: ۱) پلوسک؛ ۲) تاوه‌له‌دیر؛ ۳) سوک، حوزه‌که گه‌رم او ۱)  
 ناودان؛ ۲) آبشار؛ ۳) خوضجه گرمابه.  
 سول: ۱) پیلاو، کدوش؛ ۲) کوشی سوکه‌له بی پانیه ۱) کفش؛ ۲)  
 دم‌بایی.  
 سول: ۱) پرخسوی، خوی واوی، سور؛ ۲) سهول، یدخ؛ ۳) پرپو،  
 تنزاوی قایم، پاش و شهی سفت دی: (سفت و سول)؛ ۴) زور سیی:  
 (سیی و سول و نهروم نول) ۱) شور؛ ۲) بخ؛ ۳) سفت؛ ۴) سفید.  
 سولا: گیایه کی درمانه گول زه‌ردی گه‌لپانه ۱) گیاهی است دارویی.  
 سولاف: ۱) تاوه‌له‌دیر، تافگه؛ ۲) پلوسک ۱) آبشار؛ ۲) ناودان.  
 سولان: ره‌سهن، عده‌سل، ره‌گهز ۱) اصل، نزاد.  
 سولان: ۱) کولی پوپه که‌له‌شیره؛ ۲) سوژانی پیست ۱) گل  
 تاج خروس؛ ۲) احساس سوزش در پوست.  
 سولان: گیایه که بو ده‌رمان و له‌وهه باشه، هن‌نگوان ۱) گیاه انگدان.  
 سولاندته‌وه: چو زانه‌وه ۱) سوزش زخم و پوست.  
 سولانه‌وه: چو زانه‌وه ۱) سوزش زخم و پوست.

سوسنی: ناوی گوندیکه ۱) نام دهی است.  
 سوش: گیایه کی بون خوشه ۱) گیاهی است خوشی.  
 سوعله‌ت: گالنه، گمه ۱) شوخی، بازی.  
 سوعوئی: سعوئی ۱) انفیه.  
 سوعدو: سعوبد، بهخت ۱) بخت.  
 سوغدو: گیهه ۱) نگا: گیهه.  
 سوغره: بیگار، سوخره ۱) سخره، بیگاری.  
 سوغین: نهنجام‌دان، پیک‌هانین ۱) انجام دادن.  
 سوقه‌قیته: مدلیکه ۱) پرنده‌ای است.  
 سوفی: مریدی بی پرچی شیخان ۱) صوفی.  
 سوفیاوسافیا: دو گوندی کوردستانی لای دیار به کرن. نورتر پیکمهوه  
 ناویان ده بربن ۱) نام دوره‌ستای کردستان.  
 سوفیاتی: مریدایه‌تی شیخان ۱) صوفی گری.  
 سوفیاپیه‌تی: سوفیاتی ۱) صوفی گری.  
 سوفیلکه: ۱) رین داری سیس و کزو چکوله؛ ۲) بالداریکی  
 بوره‌لُوکه‌ی بد کاکوله؛ ۳) جوزی کولله‌ی شینی پچوک ۱) مرد  
 ریشوی لاغر پزمرده؛ ۲) پرنده‌ایست حاکستری رنگ کاکل دار؛ ۳)  
 نوعی ملن سبز رنگ.  
 سوفیله: ۱) دنه‌نکی درشتی ناو تمزیح؛ ۲) داریکه ده سر توپی خه‌زمانی  
 راده کمن ۱) دانه درشت میان تسبیح؛ ۲) چوبی که در بالای خرمن  
 گذارند.  
 سوفیه‌قیته: قازه‌لخ، بالداریکه له چشکه گه‌وره‌تره و پوپه‌ی هدهه ۱)  
 پرنده‌ای است.  
 سوق: برانبه سفکی، سه‌نگینی، قورسی، گران له هله‌لگرتن ۱) نقل،  
 سیگنی.  
 سوقان: نیسقان، بیشه، ههستی، نیسک ۱) استخوان.  
 سوقان: سوقان ۱) استخوان.  
 سوک: ۱) حینچکه؛ ۲) سفک له کیش؛ ۳) دنه‌گی سه‌گ له تاواکردنی  
 دیلدا ۱) کله زدن در حین مقارتت؛ ۲) سبک وزن؛ ۳) صدای  
 عاشقانه سگ مقابل دله.  
 سوک: ۱) سقک، هاسان له کیشا؛ ۲) زو بلده؛ ۳) بازار؛ ۴) بنهنجه بو  
 کنگ بردن؛ ۵) حینچکه، له پشت زه نین؛ ۶) بی قدرت ۱) سبک وزن؛  
 ۲) زود؛ ۳) بازار؛ ۴) انگلک؛ ۵) کله زدن در هنگام جماع؛ ۶) آدم  
 بی وقار.  
 سوکایه‌تی: بی حورمه‌تی ۱) اهانت.  
 سوکبار: بار سوک ۱) سیکبار.  
 سوک پیوه‌دان: خو پیوه‌نان، حینچکه لئی دان ۱) کله زدن در مقارتت  
 جنسی.  
 سوک پیوه کردن: بز پیوه کردن، نه‌نگوست بوقنگ بردن ۱) انگلک کردن.  
 سوکدان: سوک پیوه‌دان ۱) کله زدن در مقارتت جنسی.  
 سوکده‌س: دهست سقک، دهست سوک ۱) نگا: دهست سقک.  
 سوک: پیسیر، مل، گردن ۱) گریبان، گردن.

سوُلينه: ۱) گونجه، وشتَرگَلُو، ریگه ناوی له سوالت: ۲) خونجه [۱] تبوشه، آبراه سفالین: ۲) غنجه.

سوُلینهوه: سوزانه وه پیست، چوُزانهوه [۱] به سوزش آمدن پوست.

سوُما: ۱) روناکی چاو، هیزی دیتن: ۲) ناسو: ۳) ترسکدی روناکی له دور: ۴) مله ندیکه له کورستان [۱] سوی چشم: ۲) افق: ۳) سوسو زدن روشنایی: ۴) منطقه ای در کردستان.

سوُمایي: ۱) هیزی چاو، بینایي: ۲) رهشکنه [۱] نیروی دید: ۲) مردمک چشم

سوُمایي داهاتن: بریتی له کویر بُون [۱] کنایه از نابینا شدن.

سون: ۱) سن، بهلای گندم: ۲) سنوی سهگ [۱] سن آفت گندم: ۲) بلوغ سگ.

سون: شیاکه، ریخ، سنیر [۱] سرگین.

سون: ساوین [۱] سودن.

سونت: کون [۱] سوراخ.

سونتن: سمنین [۱] سوراخ کردن.

سونج: گوندیکه [۱] روسنایي است.

سوند: سوکه ند [۱] سوگند.

سوند: سوکه ند [۱] سوگند.

سوندروك: تابوت [۱] تابوت.

سوندریک: تابوت، دار بهست، سوندرورك [۱] تابوت.

سونک: خولی زور و زرافه کرد و غبار.

سونکه: سولکه [۱] نگا: سولکه.

سونکه: ۱) سولکه: ۲) هدل، دهرفهت [۱] نگا: سولکه: ۲) فرست، فراغت کار.

سونگه: لمبه، به هوی، هو [۱] سبب، وسیله، به سبب.

سونگه: دهرفت، هدل، سونکه [۱] فراغت، فرست.

سونگه: هموری [۱] اسفنج.

سونگی: نیزه [۱] نیزه.

سونگی تاق: شمری سه رنیزه [۱] جنگ سرنیزه.

سوننت: ۱) خده نه: ۲) نویزه نهواجب [۱] ختنه: ۲) تعاز سنت.

سونتهه: ناوی گوندیکه [۱] نام دهی است.

سونتی: ۱) نیزه: ۲) موسوْلَمانی جگه له شیعه [۱] نیزه: ۲) پیرو مذاهب تسنن.

سونتی تاق: سونگی تاق [۱] جنگ سرنیزه.

سونه: نیزه مر اوی، سدرکه سک [۱] مرغابی نر.

سونه: خده نه [۱] ختنه.

سونه فیریک: بالداریکی ناویه [۱] نوعی مرغابی.

سونهوه: ساوین [۱] ساییدن.

سونی: گوندیکه [۱] روسنایي است.

سوزور: پلخور، کای خواروی ناوی ناوزگی تازه [۱] کاه هضم نشده در شکم حیوان.

سوُوري: سموره [۱] سمور.

سوُلاو: سوُلاف [۱] نگا: سوُلاف.

سوُلاوک: سوُلاف [۱] نگا: سوُلاف.

سوُلاوگه: پلوسک [۱] ناودان.

سوُلینه: ۱) بهنی کهوش: ۲) نالبهند [۱] بند کفشه: ۲) نعلیند.

سوُلینهدان: بهسته لهک [۱] بخندان.

سوُلیتان: راخه، کُل، کوبل [۱] راغه.

سوُلیتان: ۱) سان، پالشا: ۲) نمسکوند [۱] سلطان: ۲) راست ایستادن شتالنگ.

سوُلچ: ناشتی، پلک هاتمهوهی دو دز [۱] آشتی.

سوُلدرو: پیلاودرو [۱] کفسدوز.

سوُلچه: ناوی گوندیکه [۱] نام دهی است.

سوُلک: ۱) پلوسک: ۲) گدرولهی ناسیا: ۳) بریتی له منالی تازه زاو [۱] ناودان: ۲) ناودان گندم آسیا: ۳) کنایه از نوزاد.

سوُلک: سول، کهوشی سوکله [۱] مدپایی.

سوُلکه: ۱) پاشماوهی ته نکی ساپوُن: ۲) پاشماوهی وردی که شک لهپاش سونده: ۳) بریتی له ساوا [۱] تمانده صابون: ۲) تمانده کشک بعد از ساییدن: ۳) کنایه از نوزاد.

سوُلکه: پیلاودرو، کهوشدر و [۱] کفسدوز.

سوُلکه: جیگه کی لیز و خز [۱] نشب لیزگاه.

سوُلچوا: سور، سول [۱] سورمزه.

سوُلچوات: ۱) سُوروسات: ۲) حدشامات و تاپوره [۱] سیورسات: ۲) جمعیت زیاد.

سوُلوله: به چکه دوپیشک، پیچوی دماره کوبل [۱] بچه عقرب.

سوُله: ۱) سنگی داوینی ره شمال: ۲) بهلمی هدرزن و چه لتوک [۱] میخ چوبی بر دامنه چادر: ۲) کاه ارزن و شالی.

سوُله: هدلاش، چربی و گیا بوین قوره بان [۱] گیاهی که زیر گل اندود بام گذارند.

سوُله: ۱) بهسته لهک: ۲) سدرمای توند: ۳) بلیسه: ۴) چلکدانی نه ندام: ۵) ناوی چند گوندیکه له کورستان: ۶) چوُزانهوهی پیست: ۷) جوری دُیشکی پیچوک: ۸) ترسکهی له دور [۱] بخندان: ۹) سرمای سخت: ۱۰) شعله: ۱۱) تیش عضو از درد: ۱۲) نام چند روستا: ۱۳) سوزش پوست: ۱۴) نوعی کردم ریز: ۱۵) سوسو زدن.

سوُله چرا: چوَله چرا، ختیره [۱] مشعل چوبی.

سوُله رمه: چلوه، شیشه سول [۱] دنگاله.

سوُله سوله: ۱) چوُزانهوه له پیست یان له زمان دا: ۲) جوری دوپیشکی ورد [۱] سوزش پوست و زبان: ۲) نوعی کردم رین.

سوُله که: لورکی سول [۱] محصول نمکین تیزآب پنیر.

سوُله: کای هدرزن و چه لتوک، بهلم [۱] کاه ارزن و شالی.

سوُله: جهرگ و ناو، دلو گورچبلو جهرگ [۱] دل و جگر و قلوه.

سوُلیانهوه: چوُزانهوه [۱] به سوزش آمدن پوست.

سوُلی که باب: جهرگ و دلی برازا [۱] کباب جگر و قلوه.

سوُلین: زیر او [۱] زیراب.

۲) آجیل.

سویره: ره شوّله، ریشوله، گاوانی **ف** سار.

سویره: دم گهراندنی تازه‌ل بُو سویر: (مده کان سویره ده کهن) **ف** استیاق دام برای نمک.

سویره که: ۱) چیشتی که له تو راخی ده کمن: ۲) جوئی مازوف **ف** آش از دوغ چیکده: ۲) نوعی مازوج.

سویره لوك: سویری نیوه تال **ف** شور مایل به تلخی. سویریزک: سورک، سُورِیزه **ف** سرخک.

سویس: تارمایی، ره شابی له دوره هاتنه بدرجاو **ف** شیخ.

سویسکه: سُوسک، سویسکه، بالداریکی گوشت خوشه **ف** تیهو.

سویسکه‌بی: جوئی هله‌مرکنی **ف** نوعی رقص.

سویسین: گولیکه زور بون خوش، سوشن **ف** سوشن.

سویسناهه‌تی: مله‌ندیکه له کورستان **ف** ناحیه‌ای در کردستان.

سویسنه: سوشن **ف** سوشن.

سویسنه: خله‌لکی سویسناهه‌تی **ف** اهل منطقه «سویسناهه‌تی».

سویگه: ناسو **ف** افق.

سویل: سمیل، سمیل **ف** سبیل.

سویل: سمیل **ف** سبیل.

سویل: ۱) سقیل؛ ۲) پلوسک؛ ۳) تاشگد **ف** ۱) نگا: سثیل؛ ۲) نادان؛ ۳) آشار.

سویل: سمیل **ف** سبیل.

سویلاف: تافگه، تاوهه‌لدر **ف** آشار.

سوین: سُون، سُونه و **ف** ساییدن

سوین: سُوند، سُوند، سوکه‌ند **ف** سوگند.

سویند: سُوند، سوکه‌ند **ف** سوگند.

سویندخور: ۱) هاویه‌یمان؛ ۲) کهستی که سُوندی دخوت **ف** ۱) همیمان؛ ۲) سوگند یاد کننده.

سویندکاری: پهیمان به ستی به کوئمل **ف** پیمان دسته‌جمعی.

سویندگر: کهستی له سویندی بدرو توشی بهلا بُوبی **ف** بلا دیده از سوگند دروغین.

سوینکه: بدمواوی ورد له سابون یان که شک، سونکه، سونکه **ف** تمانده صابون و کشک ساییده.

سوینه: تمشتی سواله‌تی، تمشتی گلنه **ف** تشت سفالین.

سویه: سبه **ف** فردا.

سویه: سبل **ف** طحال.

سویین: سوانه‌و، تیزکردنی تیخ به هه‌سان **ف** با فسان تیغ را تیز کردن. سه: ۱) سپلوت، به‌شدادر، چواری، سبه: ۲) پاشگری خه‌بدردان:

(واسه) **ف** ۱) سگ؛ ۲) پسند خبری، است.

سه: سل و قوشی، دل نیشاو، ره نجاو **ف** آزربده، رنجیده.

سه‌ب: تاو، وچان، جاری به تمانه‌ت: (باران سه‌ب و هستایه) **ف** موقتاً. سه‌ب: ۱) لبده، بُو خاتری: (سه‌باته هاتم): ۲) بدهه بهیان: (سه‌بای سالحان): ۳) بهیانی، سوزی **ف** ۱) برای، بخارتر: ۲) بامداد: ۳)

سووری: نیری پیشه‌نگ، ره مکیشی گله **ف** نخراز پیشانه‌نگ گله.

سوه: ۱) روزئی دادنی، سبهی: ۲) کال، خاو، نه‌گه یشتو: ۳) تمام، ریشه‌ی

چه‌قاندن: ۴) جوئی سدر پیچ و میزه‌رهی زنان: ۵) بریتی له منالی

ساوای خوشمه‌ویست **ف** ۱) فردا: ۲) کال: ۳) نهال: ۴) نوعی عمامه

زنانه: ۵) کنایه از نوزاد عزیز.

سوهان: سینیر شیاکه، ریخ **ف** سرگین.

سوهانبه: هوزو تیره‌یه کسی کوردی بذیدیه له سوریه ده زی **ف** از

فرقه‌های مذهبی گردیان در سوریه.

سوهنتن: سوُتَان **ف** سوختن.

سوهه: سُور، سُور **ف** سرخ.

سوهراق: سُوراَف، سُوراَف **ف** غازه، سرخاب.

سوهړک: سورک، سُورِیزه **ف** سرخک.

سوهري: سُوراَيَه **ف** سرخی.

سوهريچک: ۱) کرکاکه، سورانچک؛ ۲) کونی قوُن **ف** ۱) سرخنای،

خرخره: ۲) مقعد.

سوهون: سام، ساو، ترس، عدیبهت **ف** خوف، ترس.

سوهی: سبهی **ف** فردا.

سوهیل: نهستیره به که **ف** ستاره سهیل.

سوی: ۱) سُوی، داخ و عذرته؛ ۲) تاسه؛ ۳) نزیک؛ ۴) ناسو؛ ۵)

تماشا؛ ۶) ساریزبُونی بربن؛ ۷) نازار، زان **ف** ۱) حسرت؛ ۲)

اشتیاق؛ ۳) نزدیک؛ ۴) افق؛ ۵) نگاه؛ ۶) التیام زخم؛ ۷) درد و آزار.

سوی: داخ و عذرته، سو **ف** حسرت و درد.

سویاگ: سواو **ف** ساییده.

سویان: سوان **ف** ساییده شدن.

سویبونهوه: ۱) غم خواردن بو که سیک؛ ۲) مردن له خهمان **ف** ۱) غم

خوردن برای کسی؛ ۲) از غم مردن.

سویتلى: سوتلى **ف** همسر موقعی بدون نکاح.

سویتله: ۱) لمبهه رو بدرزینی که ویله؛ ۲) چیشتنه نچیر؛ ۳) تپکه

کهروشک **ف** ۱) مانعی که در راه کوچ کیکان می گذارند؛ ۲) طعمه

شکار؛ ۳) گودال تله خرگوش.

سویته‌لی: خویری و بیکاره **ف** بیکاره و هرزه.

سویچگهگر: سوچگه **ف** دل و قله.

سوی‌دار: خه‌مبار، نازیه‌ت بارف **ف** عزادار.

سویر: ۱) سوُل، سُور، سُوله خوا؛ ۲) تامه‌زرو به تاره زو بی شتی: (سویر ناو

واتا: تینو) **ف** شورمزه؛ ۲) آرزموند برای چیزی.

سویز: سُور لمسه مه‌یدست، پی چه‌قین **ف** پاقشاری کننده، مصر.

سویز: ۱) سُور، سُور، سوهر: ۲) بزم و میوانداری، سُور، سُوران؛ ۳)

گدرم، داخ **ف** سرخ؛ ۲) جشن و سور؛ ۳) گرم، داغ.

سویراو: سمرچاوهی ناوی سویر: (نم کانیه سویر اووه) **ف** چشممه آب

شور.

سویرخوی: زور خوی تیکراو زور سویر **ف** سیار شورمزه.

سویرکه: ۱) سویره؛ ۲) کاکله‌بادام و نوم و نتی بروزاو **ف** نگا: سویره؛

سه پانی: ۱) کاری سهپان؛ ۲) بهره‌هی که به سهپان ده گا<sup>۱</sup>) کار زراعت در مقابل یک پنجم محصول؛ ۲) مزد «سهپان».

سه پتک: ۱) بدروی که ده جاده ده گیری؛ ۲) جوگه‌ناوی دایپوشراوف<sup>۱</sup>) سنگ سنگ‌فرش؛ ۲) مجرای سربوشیده.

سه پک: ۱) ثامر ازی پوی چادر کوتان؛ ۲) کولیره‌ی نهستور له درشتندی نارد بو سه ک، سهوله، خپله<sup>۱</sup>) ابرزار پودکوبی چادر بافان؛ ۲) نواله از نخاله برای سگ.

سه پکه: ۱) کولیره‌ی له درشتندار، سهپک؛ ۲) زنده<sup>۱</sup>) نواله از نخاله؛ ۲) قشو.

سه پول: حدپول، گیلوکه<sup>۱</sup> پخمه.

سه پوله: سهپول<sup>۱</sup> پخمه.

سه په که: سه، بهدار، چواربی، سپه، سپلوت<sup>۱</sup> سگ.

سه پهل: ۱) سهپول؛ ۲) سپل<sup>۱</sup>) پخمه؛ ۲) طحال.

سه په لیک: ۱) جه‌رگی سبی، جینگه‌ی هناسه دان له ده‌رند؛ ۲) قلیان، قلیان‌ناوی<sup>۱</sup>) ریده، شش؛ ۲) قلیان.

سه پی: پالاوته، پالیوراوف<sup>۱</sup> بالیده.

سه ت: ژماره‌ی دوازه چند صد.

سه ترسل حمه‌مام: پارچه‌ید که له برد تاو به چند رنگ ده‌نوئنی<sup>۱</sup> پارچه‌ایست که در آفتاب به چندین رنگ دیده می‌شود.

سه ترنج: گمده‌ید که به شازده داش ده کری له تیره‌ی گمده‌ی دامه به<sup>۱</sup> سطرنج.

سه تره: زلله، زله<sup>۱</sup> سیلی.

سه تک: گیایه‌که بدروی له نوک ده چی و به شینی ده‌خوری، سه‌یدو<sup>۱</sup> کیاهی است.

سه تکا: هدرچه‌ند، نه گرچه<sup>۱</sup> هرچند.

سه تل: په‌قره<sup>۱</sup> سطل.

سه تل وجهم: نه‌خوشی «ذات الجنب»<sup>۱</sup> ذات الجنب.

سه تم: دارو<sup>۱</sup> خان<sup>۱</sup> فروریختن خاک.

سه تماندن: ۱) پر کردنوه‌ی چال؛ ۲) رو<sup>۱</sup> خاندن دیوار<sup>۱</sup>) خاک در چاله ریختن؛ ۲) فرو ریزاندن دیوار.

سه تمه: ساتمه<sup>۱</sup> سکندری.

سه ته: ۱) بریتی له چرختی، سه‌دسال؛ ۲) سوکه‌له‌ناوی سه‌تتار<sup>۱</sup>) سده، قرن؛ ۲) مخفف نام ستار.

سه جده: ره گزنانه، نوسراوی ناوی باب و باپیران<sup>۱</sup> شجره‌نامه.

سه چت: وردبو<sup>۱</sup> نوه و گدربیان به شوین شتیکاف<sup>۱</sup> تفتیش.

سه چتین: پیشکنین<sup>۱</sup> تفتیش کردن.

سه سح: ۱) بی زانین، ناگایی: (من ندو خده بدر سه سح نه کریه)؛ ۲) بهوردی لئی روانین: (دوختور سه سح کری زارو<sup>۱</sup> کن من چبلایه<sup>۱</sup>) احسان کردن، شنیدن؛ ۲) معاینه.

سه سحات: ۱) سات؛ ۲) ثامر ازی کات پیوان، کاژی<sup>۱</sup>) آن، وقت؛ ۲) ساعت.

سه حکردن: ۱) خبداری<sup>۱</sup> بیستان، بیستان؛ ۲) تئی روانین بهوردی<sup>۱</sup>)

فرد.

سه باره ت: ۱) لدبدر، بو خاتری، سه با؛ ۲) ده باره، لممعز<sup>۱</sup>) از برای، بخاطر؛ ۲) راجع، درباره.

سه بیر: ۱) خوهسه له، پشوله سه رخوبی؛ ۲) هیدی، نه‌توند؛ ۳) زبل و زالی مال؛ ۴) پژمه له سه ره تای کار یان سه فهر<sup>۱</sup>) شکیب؛ ۲) یواش، اهسته؛ ۳) آشغال؛ ۴) عطسه شگون.

سه برگه: زبلان<sup>۱</sup> آشغالان.

سه برگه‌چی: زبل مال، کولان مال<sup>۱</sup> آشغالی، رفتگر.

سه برها تن: ۱) پرمین له دهست بی کردنی کاریکا؛ ۲) سه بوری هاتن<sup>۱</sup>) ۱) عطسه شگون؛ ۲) صبوری.

سه بز: ره نگیکه له نیوان زمردو عاسمانی دا، که سک<sup>۱</sup> زنگ سبز.

سه بزه: ۱) مرؤی سبی پیستی ناما<sup>۱</sup> زه‌ردی جوان، زری؛ ۲) جوری کشیش<sup>۱</sup>) ۱) آدم سیزه‌رنگ؛ ۲) نوعی کشمکش، سبزه.

سه بل: پشتیر، گهون، ته‌وله<sup>۱</sup> اصطبل.

سه بنی‌سی: نه‌خوشیه کی سه‌گه<sup>۱</sup> یکی از بیماریهای سگ.

سه بوچی: له بدرچی؟<sup>۱</sup> برای چه؟.

سه بوئری: نارام بوئی دل له کاتی خدم خواردندا<sup>۱</sup> صبوری.

سه بوون: یای زور گدرمی گیاندارکوز، گره با، گره: (مهدزه عدی هه‌ستیم وا) سه بوون به‌ردهن، «مه‌لهوی»<sup>۱</sup> بادسام.

سه به ب: هو، سونگه، سه‌مد<sup>۱</sup> سبب.

سه به دات: ده فری له ته‌تل<sup>۱</sup> ته‌نیاوف<sup>۱</sup> سبد.

سه به تانه: سیزه‌ی ته‌نگ<sup>۱</sup> مگسه تفگ.

سه به ته چن: که‌ستنی که سه به دات دروست ده کا<sup>۱</sup> سبدیاف.

سه به تولکه: سه به‌تی پچوک<sup>۱</sup> سبد کوچک.

سه به ته: سه به دات<sup>۱</sup> سبد.

سه به ته به سه‌هی: یازیه کی بچوکانه<sup>۱</sup> نوعی بازی کودکان.

سه به ته چن: سه به دات چن<sup>۱</sup> سبدیاف.

سه به ل: نه‌خوشیه کی چاوه<sup>۱</sup> چشم درد، سبل.

سه به ل: سه به دات<sup>۱</sup> چشم درد، سبل.

سه بیل: ۱) سبیل، ثامر ازی توت<sup>۱</sup> کیشان؛ ۲) ناوی خیری<sup>۱</sup>) ۱) چی؛ ۲) آبی که به احسان دهنده.

سه بیل تی کدر: بریتی له دروزنی زل<sup>۱</sup> کنایه از دروغگو.

سه بیلچی: سه بیل ساز، که‌ستنی سبیلی توت<sup>۱</sup> دروست ده کا<sup>۱</sup> چق ساز.

سه بیلخور: که‌ستنی که توت<sup>۱</sup> به سه بیل ده کیشی<sup>۱</sup> چق کش.

سه بیل ساز: سه بیلچی<sup>۱</sup> چق ساز.

سه بیل کیش: سه بیل خور<sup>۱</sup> چق کش.

سه بیلله: ۱) سه بیل، ثامر ازی توت<sup>۱</sup> کیشانی له قور؛ ۲) ناسنی که ده سمر بزئی ناوی ده گرن<sup>۱</sup>) چیق؛ ۲) گیره سر لوله آب.

سه بیان: ۱) ره‌نجبری ده‌سته‌بدر که له پینچ بده بشیک له به‌هره ده گری؛ ۲) بدزور توش<sup>۱</sup> کردن<sup>۱</sup>) کارگر کشاورزی که یک پنجم بهره می‌گیرد؛ ۲) تحمیل.

سه پاندن: بدزور توش<sup>۱</sup> کردن، بمملدا هینان، داسه‌پاندن<sup>۱</sup> تحمیل کردن.

سهداد: دهنگ، ثواز: (سدادت دور نماید، سعداییه کی خوشی هدایه) **ف**  
صدا.

سدادر: سداره **ف** نوعی کلاه.

سدان: چند جار سدت **ف** صدها.

سددل: دوّدل، درزونگ **ف** متعدد، دودل.

سدراپات: گوندیکه **ف** نام دهنی است.

سددری: جوئی برنجی باش **ف** برنج صدری.

سدوسده: بریتی له تهاو بین کنمایه سی **ف** صدر صد.

سدده: سده ته، بریتی له سده سال، چهرخ **ف** سده، قرن.

سددهف: شتی رهقی سبی پیشه ناسایی له زریادا، جیگه کی تیار سکانی مرواری **ف** صدق.

سددهقه: مال به خشین له رای خودا. ندم و شده به سده دیده که بوه عذر هب کرد و بته سده دقه **ف** صدقه، خیرات.

سددهم: (۱) دوای نهاده تو نو هم: (۲) سه با، بو خاتری **ف** (۱) صدم: (۲) برای، بخارط.

سددهمه: بهلا، تازار، زیان **ف** صدمه، آسیب.

سددهمین: سدهدهم، دوای نهاده تو نو هم **ف** صدم.

سدور: (۱) هر شتی له بالاید: (۲) له نهستو بدره زُوری گیاندار: (۳) یه کنی له بزاوی پیت: (سده رو بورو زیر): (۴) پاره بینی که باقی مامله ده دی: (۵) جار، ده حفه: (۶) تالی، لا: (لم سه رت تا نهاده سه رچوم): (۷) ماوه بیک له زمان: (سه ریک هاتو رویشت): (۸) دا پوشی ده فرق: (۹) چدم، کن، نک: (بر دومده سه روستا): (۱۰) تا کیک له مرو و تازه ل: (ده سه ر خیزانم، چوار سه رینم هدیه): (۱۱) تاخر، تا کام: (هم تا سه ر وا نامینی): (۱۲) به خاتری، له بدر: (له سه رت تو وام لئی هات): (۱) هر چیز بالا: (۲) سر، کله: (۳) زیر اعراب: (۴) بولی که در عامله باقی دهند: (۵) بار، دفعه: (۶) طرف، سو: (۷) مدتی از زمان: (۸) سر پوش طرف: (۹) نزد: (۱۰) واحد انسان و جهار پا: (۱۱) پایان، انجام: (۱۲) برای، بخارط.

سدهر: (۱) زی، بددهل: (سهدادک): (۲) بی بدن، بد نهاده **ف** (۱) بدل: (۲) بی شعر.

سدهرنه میر: کفسی که تا تاکی مرو یان تاژه ل حمسیب ده کا **ف** سر شمار.

سدهرنه میری: کاری سه رنه میر **ف** سرشماری.

سدهرنه نجام: برانه وی کار **ف** سرانجام.

سدهرنه نداز: (۱) سه ریوش، بد انیمه رایدیخ: (۲) رایم خی باریک که که نار دیوار پر ده کاتدهو **ف** (۱) مقابله زیرانداز: (۲) زیراندازی مانند کناره.

سدهرنه نداز: سه رنه نداز **ف** نگا: سه رنه نداز.

سدهرنه شان: زانه سه رف سر درد.

سدهرنه شاندن: بریتی له جاز زکردن **ف** در دسر دادن.

سدهرنه شه: سه رنه شان **ف** سر درد.

سدهرنه یاره: سه ره تای دره نگ بونی رو **ف** عصر هنگام.

سدهرا: (۱) مالی دیوان: (۲) جیگه: (سه رای ده ولایتی، کار و انسه را): (۳) ناوی گوندیکه له موکوریان **ف** (۱) اداره مرکزی: (۲) جای: (۳) نام

آگاه شدن، شنیدن: (۲) معاینه کردن.

سه حکمه ران: هه سته کان (دین، چه زتن، بیستن، بین، وی که وتن) **ف** حواس پنجگانه.

سه حده: (۱) سلامه تی، ساقی، ساغی، ساخی: (۲) ناسوده: (ره حمدت و سه حده تم): (۳) ره نگ ورو: (پایا ویکی سه حده خوشه) **ف** (۱) سلامت: (۲) آسوده: (۳) سیما، رخسار.

سه حده: بدره به بیان **ف** سحر، بامداد.

سه حده ری: (۱) له کاتی سه حده ردا: (سبهی سه حده ری ده روم): (۲) جو ره تا هنگی که به زورنا لیله دری **ف** (۱) هنگام سحر: (۲) آهنگی است که با سرنا نواخته می شود.

سه حده: ده فری مسی هه راو بُو چیشت **ف** شست کوچک.

سه خاوهت: (۱) دلاؤا: (۲) دلاؤای **ف** (۱) بخشنده: (۲) بخشندگی.

سه خببیز: چاوبر، ناگادر **ف** مراقب، مواظب.

سه خخت: (۱) روق، توند: (۲) دزوار: (۳) پی داگرو ولا سار: (۴) سه رمای شدید.

سه خختی: (۱) بنده مای وشهی سه خخت: (۲) سپاردن، راسپاردن **ف** (۱) صیغه مصدری «سه خخت»: (۲) سفارش.

سه ختیان: (۱) پیستی له ده باغ در او: (۲) سفره ی چه رمی نانکه ره: (۳) زویله چه ره **ف** (۱) پوست دیاغی شده: (۲) سفره چرم نانوایان: (۳) بر بشی از چرم.

سه خلهت: سه خلهت **ف** نگا: سخلهت.

سه خمه: (۱) دارو یه دردی خانوهر و خوار: (۲) داری که بدر داری تری دده دن: (۳) داری کی به گری یه له سبیه ری دا مه شکه و دو دانه دی پیندا هه لده و اسن **ف** (۱) آواز: (۲) چوبی که تاک بر آن تکیه داده: (۳) چوبی است که مشک را از آن می آوریزند.

سه خمه راتی: (۱) سه بدب، هو: (۲) نه گدر **ف** (۱) سبب: (۲) اگر.

سه خناخ: (۱) سه خنان، شوینی سه خلهت: (۲) ناوی کیویک له کور دستان **ف** (۱) مسیر دشوار در کوه: (۲) نام کوهی در کردستان.

سه خور: پلخور، کای خوار اوی ناو زگی حمیوان **ف** نگا: پلخور.

سه خوره ان: جیگه کی سه خوره، ورگی حمیوان **ف** جای «سه خوره» محل کاه هضم نشده در شکم حیوان.

سه خورگه: جیگه کی سینی لی رشن، گو'فک، سه ران گویلک **ف** شوله، سر گینگاه.

سه خورمه: مسنه کوله **ف** سقلمه.

سه خوره: توی سهی نزیک به گه شتن **ف** توت نارس.

سه خمر: تا بر و، ناوی باش **ف** آبرو، خوشنامی.

سه خوربرن: تا بر و بردن **ف** رسوا کردن.

سه خمری: سختیان، چه رمی نهستوری لهده باغ در او **ف** ساغری.

سه خنی: دلاؤا، به خشنده **ف** بخشنده.

سه خیر: مندالی بی باب، سیوی، هه تیو **ف** بیشم.

سه خد: (۱) بدر بندی ناو: (۲) سدت **ف** (۱) سد: (۲) صد.

سهرانگویلک: سهرانگویلک **شوله**, سرگینگاه.

سهرانویلک: سهرانویلک **شوله**.

سهرانه: پیتاک له هم تاکی له مردو نژاده **سرانه**.

سهراو: ۱) چاوهی زلی تاو؛ ۲) زمینی که نزدیک چمده؛ ۳) سهراف؛ ۴)

تاودهست؛ ۵) زمینی که زو تاو قوت نادات؛ ۶) هم چی بناناوی

وهک دار؛ ۷) ناوی گوندیکه **سچشممه**؛ ۸) زمین نزدیک

رودخانه؛ ۹) آب همراه جنین؛ ۱۰) مستراح؛ ۱۱) زمین رس که آب کمتر

پذیرید؛ ۱۲) هرچه زیر آب نمی رود؛ ۱۳) نام دهی است.

سهرداوان: دڑی بناناو، لای سهده وه **طرف بالا**.

سهرداوتقین: سهراف پهقین **ریزش آب همراه توزاد**.

سهرداوتقین: سهراف پهقین **نگا**: سهراف پهقین.

سهرداورده: رابواردی پیشین **گذشته دور**.

سهرداورده: سهراورده **گذشته دور**.

سهرداوی: جوئی کوله کد: (کدو سهراوی) **نوعی کدو**.

سهردابان: بریتی له تازارای بون **کنایه از ناخشنودی**.

سهردبار: ۱) شتی که له سهرباری باره بهرداده نزی: ۲) زه حمدتی زیادی

**۱۱) اضافه بار؛ ۱۲) قوز بالاقور**.

سهربارانه: باج سهندن له باره کانی کاروان **باچ گرفتن از بارهای**

**کاروان**.

سهرباره: سهربار **نگا**: سهربار.

سهرباز: چه کداری دهولهت **سر باز**.

سهربازخانه: بنکهی سهربازان **پادگان**.

سهربازگرتن: خدلک بو سهربازی بردن **سر بازگیری**.

سهربازگیری: سهربازگرن **سر بازگیری**.

سهربازی: چه کداری بوده ولدت **سر بازی**.

سهرباس: ثامانج له گفتگو **موضوع صحبت**.

سهرباقی: زیاده له سهندانه له گورینه و دا **علاوه بر**.

سهربال: پهزی درشتی مدل **شاھر**.

سهربان: دیوی دهره وهی سهربوشی خانو **بشت بام**.

سهربدهو: دوکولیوی بهرنج و ساوار **آش بلغور و دوغ**.

سهربرس: ۱) کهنسنی که سهربده ببری: (لیم بوته میری سهربرس؛ ۲) ریگه

بواردن بو زو گیشتن: (سنه رس رویشتم زو گهیشتم) **۱) جلاد**,

سربر؛ ۲) راه میان بر.

سهربران: سهربه تیخ له لدش جیا کرانده **سر بریدن**.

سهربرانه: حمیوان کوشتنه وه میوانداری به هوی تهواویوی کاری

وهرزی **قربانی کردن** و سوردادن به مناسبت پایان کار

**کشاورزی**.

سهربراو: سهربه تیخ جیاوه کراو **سر بریده**.

سهربردن: رابواردن **گنراندن**, بسربدن.

سهربریاگ: سهربراو **سر بریده**.

سهربرین: سهربه لمش جوی کردنده به تیخ **سر بریدن**.

سهربزوت: داری نیوه سوتاوي به تاگر **نیمسوز**.

دهی است.

سهرابا: له سهربه تا بین, گشت له گشت, هدهمو نهندام: (سهرابای گواره زه ردی ترس و لمزره / ثله لی عاسی بوه لمو جیگه بدرزه) «نالی» **سراپا**.

سهرابهده: دیوانی میر **خانه فرمانرو**.

سهرابای: ۱) سهربا؛ ۲) لمسه رهوش, ناگالی بون **۱) سراپا؛ ۲) مواظب, متوجه.**

سهرابیمه: بان له دیوی زوره وه, بن میچ, میچ **صف**.

سهراراو: کهفاوی تازه هیستا شت پی نهشورا **کفابه نخستین برای رخششوبی**.

سهراراز: تازاده **آزاد**.

سهرارازادی: تازادی, خوی بون, خوی بون **استقلال**.

سهرارازایی: سهرازادی **استقلال**.

سهرراسا: ۱) تایبه تی؛ ۲) سهراسم، گش **۱) اختصاصی؛ ۲) سراسر, همه**.

سهراسوی: له یه رتره وه روانین به نهینی **دزدکی از بالا نگاه کردن**.

سهراسمه: گش, هدمه **همگی**.

سهراسی: سهربشه **سردرد**.

سهراسیمه: داماو سهراگردان **سراسیمه**.

سهراشیت: سهربشه چهل و مل و دهست به زرنده در **سردد مردم**.

سهراف: پول گوزه وه, پاره فروش **صرافی**.

سهرافی: کاری پاره فروش **صرافی**.

سهراف: تاوی که ده گل پیزه له سکدایه **آب همراه جنین در زهدان**.

سهراف پهقین: رزانی تاوی سهراف بدر له هاتنی منال **ریزش آب قبل از تولد نوزاد**.

سهرافک: سهراف **نگا**: سهراف.

سهرافشکانی: گمه کردن له تاوی قول داو سهراهه تاورکردنی به کتر **بازی هنگام شنا در آب**.

سهرافشکانی: ره پوراست, بدناشکرا, بی دهروایسی **رُك و صریح**.

سهرافی: ده غلیک که پاش بارانی پهله چیندراوه **محصولی که پس از اویلن باران تند پاییزی کاشته شده باشد**.

سهرافک: کولکدی به شانه کراوه **پشم و موی شانه زده و پاک شده**.

سهراگوم: ۱) بی سهرو شوین؛ ۲) کم نهناس **۱) گم بی اثر؛ ۲) گنم**.

سهرامهت: باخوشت له خدلکی تر **سرامد**.

سهرامهه: سهراهمت **سرامد**.

سهران: ۱) پیاو ماقولان؛ ۲) سلان, بلندایه کان, کیوان **۱) سران قوم؛ ۲) بلندیها, کوهساران**.

سهران: زده زی که رف **عرعر**.

سهراندن: زه زه زر کردن **عرعر کشیدن**.

سهرانسهر: سهراسر **سراسر, همگی**.

سهرانگویلک: جیگه لی رشتنی پهین و ریخ, گوفک **شوله**.

**سهریزون:** نیسکننه‌ی توند که رونی به سفر داده کمن، لعب زیرینه آش عدس غلیظ که روغن بر آن ریزند.

**سهریس:** تازاده آزاد.

**سهریست:** سهریس آزاد.

**سهریست کردن:** ۱) تدرخان کردن؛ ۲) نرخی له سهر مالی فروشیار دانان کهبوی نهفروشی افایا آزاد گذاشت در هر کاری؛ ۲) نرخ گذاری روی کالا طوری که به فروش نرسد.

**سهریسته:** نهیتی، پوشراوی نهاده افایا پوشیده و پنهانی.

**سهریستی:** تازادی آزادی.

**سهریسه:** سهریسته افایا پوشیده و پنهان.

**سهریسر:** ۱) شت به یده که و گورینی بین باقی دانه وه؛ ۲) ودک یدک، به راتب افایا مبادله پایا پایی، بی علاوه؛ ۲) برابر.

**سهریسره:** گان به گان، دو نیز که یه کتر بگین افایا مبادله دو همجنس باز.

**سهریسری:** سهریسره افایا مبادله دو همجنس باز.

**سهریسمی:** سهریستی آزادی.

**سهریش:** کدستی که بهشی باش له بهش کردندا هدیگری افایا برنده سهم خوب در تقسیم.

**سهریکلاوه:** مریشکی کاکوئدار افایا مرغ کاکلی.

**سهریگوبن:** مریوی که دنه خدک تهداف تحریک کننده.

**سهریدگوبندن:** مریوی ماکی دندانی خدک تحریک کننده.

**سهریگوماکردن:** له بین بردن از میان بردن.

**سهریگیچه‌ل:** سهریه گوئند افایا محرك مردم.

**سهریلک:** سمرگه‌لای توتن افایا نخبه برگ تباکو.

**سهریمهور:** دهس لئی نمدار افایا دست نخورده، سرمههر.

**سهریهن:** بهندی کهوش و پیلاوف بند پای افزار.

**سهریند:** ۱) چند و شدیدک که سهره تای گورانی ید؛ ۲) بهسته دوای مقام او لاوک؛ ۳) گوتنتی له گورانی دا که له پاش چهند شیعریک ده گدرنیه سمری؛ ۴) سمرده ستیه؛ ۵) سمرپوشی ده فری پچوک، قه پاخ افایا پیش درآمد ترانه؛ ۲) ترانه سبک بعد از خواندن آواز کلاسیک؛ ۳) مرجع ترجیع یند؛ ۴) سردسته؛ ۵) سره ظرف کوچک.

**سهریه‌نگ:** سهریه لک افایا نگا: سمریه لک.

**سهریه‌ها:** ترخی خونینی کوزراو، خونین بایی افایا دید، خونها.

**سهریه‌هه‌وی:** زنی بیاوی دوزنه افایا زن هو دار.

**سهریبیز:** ۱) کهستی له سهربیز نازه لی دوشنه نی ده گری؛ ۲) یه کدم نازه ل که دینه دوشین له بیزد افایا ۱) کسی که حیوان را برای دوشیدن می‌گیرد؛ ۲) اولین حیوانی که دوشیده می‌شود.

**سهریپیش:** سهریش افایا نگا: سمریه ش.

**سهریپا:** راویستا، وسایاف ایستاده.

**سهریپاچ:** بزار درون له ناو چه لتوک افایا ویجین در شالیزار.

**سهریپاک:** تیکرا، هممو، گش افایا همه، به کلی.

**سهریپاله:** پیشه‌نگی دره و کهران افایا پیشو دروگران.

**سهریزون:** بزون نه گونجاو افایا نارام، سدریزیو؛ ۱) سدریزون؛ ۲) بریتی له تمشقی، یاخی افایا ۱) نارام؛ ۲) کنایه از متمرد.

**سهریزیوی:** تمشقی بون، یاخیه تی افایا تمرد، یاغیگری.

**سدریلن:** تابردار و له سدر افایا سرفراز.

**سدریلنند:** سدریلن افایا سرفراز.

**سدریلنندگردنهوه:** بریتی له رایزین و سدریزیو کردن افایا کنایه از تمرد.

**سدریلنندی:** شانا زای افایا افتخار.

**سدریلور:** جوئی ماسی دم دریزوکدی وه ک بلور افایا توعی ماهی.

**سدریبو:** سدریبان افایا پشت بام.

**سدریبوری:** به سرهات، سدرگور و شته افایا سرگذشت.

**سدریبه:** له من، لایه نگر؛ (کابرای سدری به دله ته) افایا منسوب به، وابسته به.

**سدریه‌تال:** ۱) ده فری بی سمریوش؛ ۲) بیاوی نه زان و بین ثاوه ز افایا ۱) بی سریوش؛ ۲) بی مغز و کودن.

**سدریه‌خون:** تازاد، تازا افایا مستقل.

**سدریه‌خوبی:** خوب بون افایا آزادی.

**سدریه‌دو:** چیشتی کدشک و گندم کوتاوه اش کشک و گندم نیمکوب.

**سدریه‌درده ردهوه:** به دنگ و ناو افایا مشهور.

**سدریه‌دره‌ایی:** کدستی بی پرس کاری خوبی ده کاف خودسر.

**سدریه‌درز:** سدریلن افایا سرفراز.

**سدریه‌زکردننهوه:** سدریلنندگردنهوه افایا شوریدن، یاغیگری.

**سدریه‌زایی:** شانا زای به کاری باش افایا افتخار.

**سدریه‌زستق:** خوش بهخت، سدریه‌زوری افایا خوش شانس.

**سدریه‌زرو:** جوئی ماره سدری وه که رزو ده چنی افایا نوعی مار.

**سدریه‌زروزی:** خوش بهخت افایا خوش شانس.

**سدریه‌زروزه:** چیشتی دانه‌ولیه توند که رونی به سفر داده کمن اش غلیظ جبو بات که روغن داغ بر سر آن ریزند.

**سدریه‌رده خوار:** بده زیر، سدریه‌رده خوار افایا سراشیب.

**سدریه‌رده‌خواره:** بده زیر، سدریه‌رده خوار افایا سراشیبی.

**سدریه‌رده‌خواره‌روره:** به ره زوره، رو به بالا افایا سر بالایی.

**سدریه‌رده‌خواره‌رثیز:** ۱) سدریه‌زازو خجالت افایا ۱) سراشیب؛ ۲) سرافکنده.

**سدریه‌رده‌زیرکه:** بده زیر، سدریه‌رده خوار افایا سراشیب.

**سدریه‌رده‌زیره:** بده زیر، سدریه‌رده خوار افایا سراشیب.

**سدریه‌رده خوار:** سدریه‌رده خوار افایا سراشیب.

**سدریه‌رده خواره:** سدریه‌رده خوار افایا سراشیبی.

**سدریه‌رده‌زور:** سدریه‌رده زور افایا سر بالایی.

**سدریه‌رده‌زوره:** سدریه‌رده زور افایا سر بالایی.

**سدریه‌رده‌زوره‌رثیز:** ۱) سدریه‌زازو خجالت افایا ۱) سراشیبی؛ ۲) زیر وزیر.

**سدریه‌رده‌زیره:** سدریه‌رده زیر افایا سراشیب.

سهرپیل: ناوی شارکه له کوردستان سریل زهاب.

سهرپیوهنان: به کومهل بهره و شستی چون رفتن گروهی به جایی.

سهرپیی: ۱) مامله‌ی سه‌پیی: ۲) بهله‌فیره: ۳) زوی بهبی رامان و دامان: ۱) کسب سرپایی: ۲) اسهال: ۳) باعجله و سرپایی.

سهررتا: ۱) میوه‌ی هدره‌باش که دیخنه سه‌ردبهده: ۲) سه‌ردنه، سه‌رگلای توئن: ۱) میوه نمونه که سربار گذارند: ۲) نخبه برگ.

تبناکو.

سهرتایا: هدمولمش، گش سرایا.

سهرتایپی: سه‌رتایا سرایا.

سهرتاسه‌ر: سه‌راتسدر سراسر.

سهرتاش: ۱) دهلاک، بدربه: ۲) تیخی موئاش: ۱) سلمانی: ۲) تیغ موتراش.

سهرتاشخانه: دلاکخانه دکان سلمانی.

سهرتاشراو: کهنسی موی سه‌ری کورت کراپیته و سرتر اشیده.

سهرتاشین: ۱) موی سه‌ر کورت کردنه و: ۲) بریتی له سوکایه‌تی به‌سرزهن هینان: ۱) اصلاح شر: ۲) کنایه از رسوا کردن زن.

سهرتاشیاگ: سه‌رتاشراو سر تراشیده.

سهرتاق: ۱) داره‌رای سه‌ر دهلاقه: ۲) بمنی بادراو که بوچه‌والدرون به جه‌والیه‌وه داده لـه قینن: ۱) چوبکه‌ای تیر طاقجه: ۲) نخ جوال‌دوزی که به جوال آوریزند.

سهرتال: سه‌ری همودا ده‌زو و سرنخ.

سهرتانی: گوندیکه نام دهی است.

سهرتاش: سه‌رتاش سر تراش.

سهرتیک: سه‌رچکوله، بو تیز به کهنسی کردن دیزئی سر کوچک، به متلك گویند.

سهرترقلی: رهت بردن و بهزه‌میندا که‌وتون سکندری خوردن و بر سر افتادن.

سهرترل: ۱) کلاوی قوچی درویشانه: ۲) که‌نهک، بالتوی لیاد: ۱) کلاه بلند دراوش: ۲) بالتوی تمدن.

سهرترل: هه‌لیزیر او هدره‌باش، سه‌رتا برگزیده، بهترین.

سهرترلی: قوچه که، هه‌نگولیسکی درومان انگشتانه.

سهرترلیک: ۱) ره‌حاتی: ۲) قوچه که، هه‌نگوستیله درومان: ۱) قیف: ۲) انگشتانه.

سهرترو: تیزی سه‌شیر و ماست چرا به، خامه، سر‌شیر.

سهرترو: سه‌رتو خامه.

سهرتروپ: یه کمم له جوانی یان له تازایه‌یی دا: (فلان لم ناوه‌دا سه‌رتوپه) بی نظیر در زیبایی با شجاعت.

سهرتروپ: ۱) کرکول: ۲) سه‌رزل: ۱) گیاهی است: ۲) کله‌گنده.

سهرتروتک: جینچک، توئه کان چمباتمه.

سهرتروؤ: نوک‌تیز نک تیز.

سهرتروی: سه‌رتو خامه.

سهرترویز: سه‌رتو خامه.

سهریان: جنونکه‌ی جادوگه‌ران که‌شیان بوده‌هینی جن مسخر جادوگر.

سهریان: ۱) داوسنده‌ی لهناو بازارا بی دوکان: ۲) بریتی له زگ چون: ۳) کدوشی سوکه‌له بی پایانیه: ۴) به‌لزویه‌له‌بی رامان: ۱) کسب و کار سرپایی: ۲) اسهال: ۳) باعجله، سرپایی.

سهرپر: ۱) تزه: ۲) جوری تفه‌نگی راوف: ۱) لیریزه: ۲) تفه‌نگ سرپر.

سهرپزو: پزو جیگ‌دادخین نیفه، جای بند تنبان.

سهرپیشک: سه‌رده‌مش نیگا: سه‌رده‌مش.

سهرپنوم: گویی ره‌په، نه‌خوشی بنا‌نگویی نه‌ستوربوون بیماری نکاف، اوربیون.

سهرپوت: کهنسی به لزویی لیکدانه‌وه کاره کاف سطحی، سرسری.

سه‌رپورت: بد کاکول کاکل دار.

سه‌رپوش: هه‌رجی شتی بین لیدر چاو ندیو ده که‌ن سرپوش.

سه‌رپه‌تی: سه‌ری بین پوشک، سه‌رروت سرپره‌نه.

سه‌رپه‌ر: ۱) نه‌ویه‌ری شت: ۲) نیکم لپدری کتیب: ۳) شکلی سه‌ر توپه‌چیت: ۱) آنسوی: ۲) اولین صفحه کتاب: ۳) عکس یا مارک پارچه.

سه‌رپه‌رسن: کهنسی که ناگایی له شتی یان کهنسی نه‌بی سرپرسن.

سه‌رپه‌رشت: سه‌رپه‌رسن سرپرسن.

سه‌رپه‌سل: ۱) لقی به‌ره‌ژوری دار: ۲) سه‌ر کرده‌ی سی هه‌تا په‌نجا پیش‌مرگ: ۳) چاخی ده‌س پیکردنی بارانی یه‌له: ۴) نانی که له سه‌ر سکل ببری: ۱) شاخه‌های بالایی درخت: ۲) سردسته نظامی: ۳) موسم باران: ۴) نانی که بر اخگر بیزد.

سه‌رپه‌له: ۱) جه‌نگه‌ی بارانی پاییز: ۲) مانگی خدره‌لوه‌ر: ۱) موس باران پاییزی: ۲) آباناه.

سه‌رپه‌نجه: ۱) سه‌ری پینچ نه‌نگوست به تیکرایی: ۲) سه‌ری تاکه‌نه نگوستیک: ۱) سرپنجه: ۲) سر یک انگشت.

سه‌رپه‌نه: قایمه‌میو، داری تری کمداری و بد دراوه تاکی که با چوب دیگر محکم شده است.

سه‌رپی: یه‌له، لم‌اف شتاب.

سه‌رپی‌سپاردن: بریتی له باوه‌ری تهواو به کهنسی کردن کنایه از اعتماد کامل به کسی داشتن.

سه‌رپی‌پیچ: ۱) میزور، شاشک: ۲) یاخی، سه‌رینبو: ۱) عمامه: ۲) مترد.

سه‌رپی‌پیچی: سه‌رینبوی، نه‌شقیابی تمرد.

سه‌رپیز: جذنی هه‌ول حمیوان زان: جشن زاییدن اولین گوسقند.

سه‌رپی‌که‌ن: ۱) داره‌داره‌ی زاروک: ۲) چاک بونده‌وه له نه‌خوشی: ۳) پاش تابوئی سازی‌بونه و: ۱) سر یا افتادن کودک: ۲) بهبود یافتن از بیماری: ۳) پس از سختی و غسرت دوباره سریا افتادن.

سه‌رپی‌که‌وه‌نان: بریتی له زیان پیکده‌وه برده‌نه سه‌ر کنایه از زندگی مشترک.

سه‌رپیل: شان، سه‌رم‌ل کتف.

سمه رچاوگه: سمه رچاوگه **[ف]** سرچشمہ.

سمه رچاوه: سمه رچاوه **[ف]** سرچشمہ.

سمه رچل: ۱) سمه ره وہی لکھدار; ۲) بھہ لہو لمزو بپرنہ کمروہ **[ف]** (۱)

بالای شاخہ درخت؛ ۲) شتابگر در کار بدون تفکر.

سمه رچمک: شاکہل، گھشتین گیاں بهار **[ف]** شاداب ترین سبزہ بهاری.

سمه رچن: ۱) رینی پدکی سمه ره وہ له توتن و ریحانہ مو..؛ ۲) سمه رتل **[ف]** (۱)

چیدن برگهای بالایی؛ ۲) برگزیدہ میوہ.

سمه رچناو: ۱) سیرانگایہ که له شاری سولہ یمانی؛ ۲) گوندیکی کور دستانه به عسی ویرانی کرد؛ ۳) گوندیکه له لای بوکان **[ف]** (۱)

تفریح گاهی است در شهر سلیمانیہ؛ ۲) از روستا های ویران شده کردستان توسط بعثیان؛ ۳) روستایی نزدیک بوکان.

سمه رچنگانه: له سمر دهست و پی روشتن **[ف]** چهار دست و پراه رفت.

سمه رچوپی: رہ مکیشی هل پہڑ کنی **[ف]** پیشاہنگ رقص گروہی.

سمه رچوک: ۱) کشکه نہ رتو؛ ۲) بریتی له کر نوش و تیکلام **[ف]** (۱) کشک زانو؛ ۲) کنایہ از کُر نش و تملق.

سمه رچومه: بزوت **[ف]** نیمسوز.

سمه رچون: ۱) خلاس بُون، نہمان، دوابی هاتن؛ ۲) بدخلهت چون؛ ۳) هدل چون؛ (شیره که سدرچو) **[ف]** (۱) سر آمدن؛ ۲) اشتباہ کردن؛ ۳) سر رفت شیر و امثال آن از اثر حرارت.

سمه رچه: چیشکه، چویک، چو لہ که، پاساری **[ف]** گنجشک.

سمه رچم: دهم جوم، بهستین **[ف]** کنارہ رودخانه.

سمه رچه ماندن: ۱) بریتی له تسلیم بُون؛ ۲) داخستنی سمه ره بُو حورمهت گرتی گموده **[ف]** (۱) کنایہ از تسلیم شدن؛ ۲) سر فرود آوردن برای تعظیم.

سمه رچه مه: سمه رچاوہ **[ف]** سرچشمہ.

سمه رچه ووت: ۱) حیساب ناراست، فیلباز؛ ۲) گوئی نه بیس **[ف]** (۱)

بد حساب، نادرست؛ ۲) حرف نشنو.

سمه رچه وتی: نافرمانی **[ف]** نافرمانی.

سمه رچیت: نیکم شموی چو نہ زو زان **[ف]** اویلن شب کوچ کردن.

سمه رچیچک: سمه گوئی مدمک **[ف]** نک پستان.

سمه رحد: ۱) سنور، کوشدن، حدود؛ ۲) ناوه بو پیاوان **[ف]** (۱) مرز؛ ۲) نام مردانه.

سمه رحه ساو: تاگدار، خد په درار **[ف]** باخبر، آگاہ.

سمه رخان: ۱) باله خانه، ڈور له نہومی سمه ره وہ؛ ۲) ناوی گوندیکه له کور دستان **[ف]** (۱) بالا خانه؛ ۲) نام دھی است.

سمه رخستن: ۱) بردن سمه ره وہ؛ ۲) ده سگیری وی کردن و بھناوات گھیاندن **[ف]** (۱) بالا بردن؛ ۲) کنایہ از به آرزو رسانیدن و کمک به پیروزی کسی.

سمه رخستن سه ر: تیزینی کردن، سو عبیدت پی کردن **[ف]** سر بھس گذاشت.

سمه رخلوں: ده بندگ، بی میشک **[ف]** تھی مغز.

سمه رته رز: شتیکه وک ده زو به بر که دی بیستان و داری رہ زو و ده بی، تمرز

**[ف]** نخ مانندی زرد بر تاک و بوته پالیزی.

سمه رته ریده: گھوره ده ستدی ریگران **[ف]** رئیس راهزنان.

سمه رته ریده: سمه ره ریده **[ف]** رئیس راهزنان.

سمه رته زین: ۱) نور ساردن؛ ۲) ناوی گوندیکه لای بانه **[ف]** (۱) بسیار سرد؛ ۲) نام روستایی در کردستان.

سمه رته شی: کم رته شی، گیا یه کی سمه رخی در کاویه **[ف]** نوعی خار از حانواده خار تاتاری.

سمه رتعل: سرتا، سرتل **[ف]** بر گزیده، نمونه میوہ.

سمه رته نگ: قایشی که به سمر تندگی زیندا دیت **[ف]** نواری که بر تنگ زین آید.

سمه رته نگی: گوندیکی کور دستانه به عسی ویرانی کرد **[ف]** از روستا های ویران شده کردستان به دست بعثیان.

سمه رته ونه: سردارو بنداری تونی که به عمر زو وہ ده کری **[ف]** چوبه ای بالا و پایین دستگاه قالی بافی.

سمه رتیاچوں: بریتی له بدیه کجاري فوتان **[ف]** کنایه از نابود شدن.

سمه رتیب: گھوره ده ستدی سواران **[ف]** رئیس تیپ سواره.

سمه رتیبر: ۱) چینچکی گوان؛ ۲) نال سوداری دریتسر له بان که بویشه تندوایا **[ف]** (۱) نک پستان؛ ۲) الواره ای بلندتر از سقف.

سمه رتیب: سرتور **[ف]** نک تیز.

سمه رتیب: سرتور **[ف]** نک تیز.

سمه رتیشت: تاشت، نانی بهیانی **[ف]** چاشت.

سمه رتیکردن: ۱) سمه ریبوه نان؛ ۲) مآل بدخت کردنی زنده له پیویست **[ف]** (۱) رفتن گروهی به جایی؛ ۲) ولخرجي کردن.

سمه رتیل: پهتی که ده سنگی چادر خراوه **[ف]** ریسان رابط میخ و چادر.

سمه رتیلک: سرتلیک **[ف]** نگا: سمه رتیلک.

سمه روح: پارچه ای له خوری بو جلک، جوری فاسونیا **[ف]** نوعی فاستونی پشمی.

سمه رجاخ: رستی توتن که به ندوه کراوه **[ف]** دسته تباکو.

سمه رجار: کوشنه نی کیلکه **[ف]** مرز جای کشت و زرع.

سمه رجال: سر رجاح **[ف]** مرز محل کشت و زرع.

سمه رجل: پلاسٹی که به سمر کوپان و جلی باره بردنا ده دری **[ف]** سمه بیوش پالان.

سمه رجه: ندھوشیه کی نه سیبه **[ف]** از بیماریهای اسب.

سمه رجه له: ۱) همودل دانه له ریز؛ ۲) پیشنه نگی مینگل **[ف]** (۱) اوی در صف یا ردیف؛ ۲) پیشاہنگ گله.

سمه رجم: تیکرا، تیگرا **[ف]** همه باهم.

سمه رجد نجال: خدریک به کار که نایبہ ریزنه سمه رشتی تراف سر گرم کار.

سمه رجی بی: نوستن له گل زنداف **[ف]** همخوابگی.

سمه رچاخ: گولینگ و ریشوی سدری زنان **[ف]** منگوله و رشتہ سر پوش زنان.

سمه رچاوه که: چاوهی ناوی کانی **[ف]** سرچشمہ.

سهرداو: سه‌رداف **سرداد**.  
سهرداهاردن: ۱) سعره‌شانه کردن؛ ۲) سمر باس دامزراشدن **۱) آرام.**  
شانه زدن موي سر؛ ۲) سرخن باز کردن.

سهرداهینان: سه‌ردشانه کردن، سدر داهاردن **شانه زدن سر.**  
سهردر: ۱) جلکتی که له سه‌رده وه به دره ده کری بُ پیاراستی جلکی  
باشتري پنهوه، پدرگر؛ ۲) ته‌نراو جولایی کراو: (وه کو جولایی که  
رازی نهبي به سه‌ردزی خوی / مهیین فه‌ساحه‌تی کوردی به فارسي  
ناگا / به لاغه‌تیکي هديه هيج زمانی نايگانی / له بی ته عه‌سوسوبی  
کوردانه بی ره‌واج و بهها) « حاجی قادر»؛ ۳) به‌رگی نوی و تازه‌دوراوف  
۱) لباس بالابی که لباس زیرین را حفظ کند؛ ۲) تينده، منسوج؛ ۳)  
لباس تو دوخته.

سهردرانه: ده سخوانه‌دو پاداشتی شاگرد‌جلادر **اعمام شاگرد خیاط.**  
سهردررو: درونی که تدقه‌له کان له دره وه بن **روزوی، سردوزی.**

سهردرل: جوری نه‌خوشی، گرفت **نوعی بیماری.**  
سهردوس: گوندیکی کوردستانه به عصی ویرانی کرد **روستایی در**  
کرستان که بعنیان ویران کردن.

سهردوشهک: پارچه‌تی که به سر دوش کی هله‌له کشن **روتشک.**  
سهردوکردن: سارد کردن وه **نگا: سارد کردن وه.**

سهردوگه‌رم: ساردوگرم **نگا: ساردوگرم.**  
سهردول: جيگه‌ی رزانی ناوي ثايسياو له دولاش **دات جای ريزش آب**  
در ناو آسيا.

سهردولکه: به‌ندی به‌مردن هله‌لگوت، په‌سنی مردو به ده‌نگی گوارانی **نوجه.**

سهردولکه‌بیز: کدنسی که به گوارانی په‌سنی مردو ده‌ددا **نوحه‌خوان.**  
سهردوله: سفره‌ی چدرمی نانکدر **سفره چرمین نانوابی.**

سهرددونسان: دواي شستي کدوتن به غار: (تساژی سه‌ری ده‌دؤی  
کمروشک نا) **تعقب کردن باشتاب.**

سهرده‌رابات: گوندیکه له کوردستانی موکوريان **از روستاهای**  
کرستان.

سهرده‌رافقی: گوندیکی کوردستانه به عصی ویرانی کرد **از روستاهای**  
ویران شده کرستان توسط بعثيان.

سهرده‌رافکنی: گوندیکی کوردستانه به عصی ویرانی کرد **از**  
روستاهای ویران شده کرستان توسط بعثيان.

سهرده‌رانه: ۱) داري سه‌ردي چوار چيوهه ده‌رگا؛ ۲) هله‌جندر اوی  
سهرده‌رگاف **۱) آستانه: ۲) بالابهای در.**

سهرده‌رچون: ۱) تيگه‌يشتن، فاميین؛ ۲) رزگاربون له بدلا **۱) درك**  
کردن؛ ۲) رستن از بلا.

سهرده‌رکردن: سه‌رده‌رچون **نگا: سه‌رده‌رچون.**

سهرده‌رهینان: ۱) يه‌باون؛ (گيا سه‌ری ده‌رهیناوه، سه‌ری له په‌تجهه ره  
ده‌رهینا)؛ ۲) سه‌رده‌رچون، تيگه‌يشتن **۱) پيدا شدن: ۲) درك**  
کردن.

سهرده‌ری: سه‌رده‌رانه **نگا: سه‌رده‌رانه.**

سهرخو: ۱) سه‌رده‌خو؛ ۲) له سه‌رخو هيندي، تارام **۱) آزاد و مستقل:**  
۲) آرام.

سه‌رخوار: بدره‌رمان **طبع.**

سه‌رخواس: که‌ستي که هيچي که له سه‌ر نه به‌ستوه **سربرهنه.**

سه‌رخوبون: خوي بون، نازادي ته‌واوف استقلال، آزاد شدن.

سه‌رخوچون: ۱) بوزانهوه، بيهوش بون؛ ۲) بامي بون **۱) از حال**  
رفتن، بيهوش شدن؛ ۲) مغورو شدن.

سه‌رخور: ۱) دردو به‌لای خواهی؛ ۲) بریتی له منالی شوم و بی فدافت  
۱) بلاي آسماني؛ ۲) کنایه از کودک بقدم.

سه‌رخوش: ۱) له باده خواردنده وه کدیف هاتگ، مدهس، مهست؛ ۲)  
وشهی جوابی دهس خوش **۱) مست می: ۲) کلمه‌ای در جواب**  
دست خوش.

سه‌رخوشی: ۱) دلشادبون به باده خواردنده، مهستي؛ ۲) پرسه **۱)**  
مست؛ ۲) تسلیت گفت.

سه‌رخولانهوه: گيزي بون **گچيج شدن.**

سه‌رخولی: گيزي **گيچيج.**

سه‌رخونک: بولبول **بلبل.**

سه‌رخوهاتن: له کزی و ته‌خوشی رزگاربون **سرحال آمدن.**

سه‌رخه: ستور، کوشنهن، حدود، سه‌رخه **امز.**

سه‌رخه: لاسار، لا، گوي نه‌بس **حرف تشنو، لجه‌زار.**

سه‌رخه: سوکله‌لخه **خواب سبک موقتی.**

سه‌رخه‌وشکاندن: تو زیک نوستن **كمی خوابیدن.**

سه‌رخه‌وکردن: سه‌رخه‌وشکاندن **كمی خوابیدن.**

سه‌رخيل: سالاري هوزى کوچه‌ر **ایلخان.**

سه‌رده: سارده **سرد.**

سه‌رده: له بالاوه، له بلنده وه **از بالا.**

سه‌رداخستن: له سه‌رمان سه‌رده به‌ر خونان **از شرم سر یابین آوردن.**

ردار: سالالار، ره‌ئيس **سردار.**

سه‌رداراعیل: گه‌وره‌ی هوز **ایلخان.**

سه‌رداری: ۱) سالالار، ره‌ئيس؛ ۲) جوری بالاپوش؛ ۳) پريشكدي  
گندمه‌سامي **۱) رياست: ۲) لباس سرداری؛ ۳) چس فيل.**

سه‌رداش: ساردا **سرداد.**

سه‌رداگرتن: ۱) زوربوهینان؛ ۲) له‌پرو نه‌کاوگرن **۱) فشار آوردن:**  
۲) ناگهان گرفتن.

سه‌ردان: ۱) ديه‌نى، دиде‌نى؛ ۲) بریتی له خو ده‌پيتساونان؛ ۳) گولك  
مزاندر و له‌گوان پچرین بون شيردادانی چيل؛ ۴) سه‌رنه‌ناز **۱)**

ديدى؛ ۲) کنایه از سر باختن؛ ۳) گذاشت و بازگرفتن گوساله از  
پستان به قصد شيرده کردن گاوه؛ ۴) لحاف و پتو.

سه‌رداخان: خوب‌دخت کردن، خوب‌به‌کوشدان **سر باختن.**

سه‌رداندن: له کمو دان، به بيزنگي کون هله دا بيزن **آللک کردن.**

سه‌رداهه‌واندن: سه‌رچه‌ماندن **سرخ کردن.**

نوخسانه‌ی خراب تهداف (۱) کنایه از زن؛ (۲) پرندۀ‌ای است؛ (۳) کسی که نفوس بد می‌زند.

سه‌رده‌ش: سه‌رده‌ش نگا: سه‌رده‌ش.

سه‌رده‌و: پرتو، لنگدانی توند پرتاب، دو سریع.

سه‌رده‌ق: سه‌رسه‌خت ف سرخت.

سه‌ری‌داچو: لدری لاده، ری گوم کردوف گمراه.

سه‌ریز: دفری زور بر که جیگه‌ی تری لی نایتیه‌وه ف لیریز.

سه‌ریزکدن: لی رزان له بدر پری ده فرف لیریز کردن.

سه‌رزاره‌کی: قسه‌ی بددهم نه به کرده‌وه ف سخن بدون عمل.

سه‌رزاری: سه‌رزاره کی ف سخن بدون عمل.

سه‌رزفان: (۱) گزبون؛ (۲) سه‌رسومنان (۱) سرگجه؛ (۲) متختیر شدن.

سه‌رزفاندن: سه‌ربادان ف کنایه از اظهار تاختنودی کردن.

سه‌رزفین: سه‌رزفان نگا: سه‌رزفان.

سه‌رزفین: شتی عدجایپ، سدمده، مایه‌ی سه‌رسومنان ف مایه‌ی تعجب.

سه‌رزگه: لهرزینی زور به‌ته ورم له ترسان ف لر زه شدید از ترس.

سه‌رزل: (۱) سه‌رزه‌لام، کفسنی سه‌ری گهوره بی؛ (۲) وشهید که به گالته یان بو سه‌رزه‌نشت ده بیلین (۱) سرگنه؛ (۲) کلمه‌ای است که به شوخی یا اعتاب گویند.

سه‌رزه‌هه؛ (۱) بی پرس ورآ؛ (۲) پازی یچوک له خشت (۱) سر زده؛ (۲) قطعه‌ای از خشت.

سه‌رزه‌نش: سه‌رده‌نشت ف سر زنش.

سه‌رزه‌نشت: سه‌رده‌نشت ف سر زنش.

سه‌رزه‌ید: (۱) سه‌رزبیو؛ (۲) سه‌رزبیوی (۱) گردنکش؛ (۲) گردنکشی.

سه‌رزی‌تکرن: سه‌رده‌رینانی روهک یان زیکه ف بردمیدن گیاه با جوش.

سه‌رزین: زین بوش ف سر زین.

سه‌رزیواره: سه‌ریواره ف عصر هنگام.

سه‌ریزان: یه کهم‌زانی بیچوبون ف آغاز در زایمان.

سه‌ری‌مار: (۱) مرؤ یان ثازه‌ل زیاردن؛ (۲) که‌سی که گیانداران ده‌زمیری ف (۱) آمار؛ (۲) آمارگیر.

سه‌ری‌ماری: بیاردنی مرؤ یان ثازه‌ل ف سرشماری.

سه‌ری‌میر: سه‌ری‌مار نگا: سه‌ری‌مار.

سه‌ری‌میری: سه‌ری‌ماری ف سرشماری.

سه‌ری‌نانه: پیاوی که کرداری زنانه ده کا ف مرد زن نما.

سه‌ری‌نانیله: سه‌ری‌نانه، زنانیله ف مرد زن نما.

سه‌ری‌نک: پیاوی که له ماله خوی‌دا چروک و رژده، نه‌نگوتک بزیر ف مردی که در خانواده خود خسیس است.

سه‌ری‌نکانی: سه‌ری‌نک نگا: سه‌ری‌نک.

سه‌رساخی: سلامه‌تی، ساغی ف سلامت.

سه‌رساغی: سه‌رساخی ف سلامت.

سه‌رسال: جه‌زنی سه‌ره‌تای خاکله‌یوه، نه‌وروز ف نوروز.

سه‌رسام: داماو سه‌رسو‌ماو، واق وریوگ ف مات و متختیر.

سه‌رده‌رینان: سه‌رده‌رهینان نگا: سه‌رده‌رهینان.

سه‌رده‌س: جلکی جومگه‌پوش ف آستین.

سه‌رده‌ست: سه‌رده‌س ف آستین.

سه‌رده‌ستان: زنی که خدريکي زانه ف زنی که دارد می‌زاید.

سه‌رده‌سته: (۱) سه‌رداری کومه‌لیک؛ (۲) بریتی له بتراده (۱) رئیس گروه؛ (۲) کنایه از برگزیده.

سه‌رده‌سته کی: به‌پیوه: (سه‌رده‌سته کی تفه‌نگی هاویشت) ف ایستاده کاری کردن که معمولاً نشسته یا خوابیده انجام می‌دهند.

سه‌رده‌سیز: روزان ف سردسیری.

سه‌رده‌شت: شاریکه له کوردستان ف نام شهری است، سردشت.

سه‌رده‌فتله: (۱) بزارده، یه کدم؛ (۲) که‌سی که له ده‌گای دهولت به‌سه‌ر نویسران راده‌گا (۱) گزیده، یگانه؛ (۲) سردفتر.

سه‌رده‌دق: (۱) ندزاکا؛ (۲) دهس لی نه‌در او (۱) پیژره‌ن شده؛ (۲) دست نخورده.

سه‌رده‌شقاندن: پدر له خملک دهست به کاری کردن ف پیش از دیگران به کاری دست زدن.

سه‌رده‌م: کات، وه خت ف اوان، هنگام.

سه‌رده‌مه: ده‌م بوشی سوا له بیشکه دا ف دهن بوش نوزاد در گهواره.

سه‌رده‌می: له‌روگاریکا ف یک وقی.

سه‌رده‌می: کاتی، وختی، نه‌هه‌میشه‌یی ف موقعی.

سه‌رده‌میک: سه‌رده‌می ف یک وقی.

سه‌رده‌دن: ده‌رخونه‌ی کویه ف نه‌بنان خم.

سه‌رده‌نشت: سه‌رده‌نشت، لومه ف سر زنش.

سه‌رده‌وبون: ساردوونه وه ف نگا: ساردوونه وه.

سه‌رده‌وکردن: سارکردنوه ف نگا: سارکردنوه.

سه‌رددی: ساردي ف نگا: ساردي.

سه‌ر دیلان: سه‌رجوپی ف شخص پیش و در رقص کردي.

سه‌رده‌ینان: گوندیکی کوردستانه به عسى ویرانی کرد ف از روستاهای ویران شده کرستان توسط بعثان.

سه‌ررآ: (۱) ژنو؛ (۲) له‌زو ورآ؛ (۳) بموحاله‌ش، ده‌گمل نهمه‌شا؛ (۴) سه‌ری‌گه (۱) از نو؛ (۲) از بالا؛ (۳) علاوه بر این، با اینهمه؛ (۴) سر راه.

سه‌رآست: (۱) راسته‌ورآست؛ (۲) ده سپاک، بی خواری و لاری، نمین؛ (۳) کارامه و لی زان ف (۱) مستقیم؛ (۲) امین؛ (۳) ماهر.

سه‌رآستی: نه‌مینی، بی گزی و دزی ف درستکاری.

سه‌رآراف: سه‌رآف ف حرف.

سه‌رآشته: (۱) سه‌رتا، سه‌رتال؛ (۲) له کار زانین ف (۱) سرنخ؛ (۲) مهارت در کاري.

سه‌رروت: (۱) که‌سی هیچی له سه‌رنه به‌ستی؛ (۲) بریتی له منالی خوبنده‌واری شار ف (۱) سر برنه؛ (۲) کنایه از بچه مدرسه‌ای.

سه‌رروشته: سه‌رروشته ف نگا: سه‌رروشته.

سه‌رره‌ش: (۱) بریتی له زن؛ (۲) مه‌لیکی پچوکه سه‌ری ره‌شه؛ (۳) که‌سی

سهرسنگ: ۱) پارسنگ، سلاؤندوهی ترازو؛ ۲) لاسان، گوئ نه بیس؛ ۳) گوندیکی کورستانه به عسی ویرانی کرد ۱) خاطرانه کمی گران کشیدن ترازو؛ ۲) خشک سر؛ ۳) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

سهرسوز: نیزه مرادی ف مرغابی نر.

سهرسینگ: نیوان هردومه مکان ف بین دو پستان زن.

سهرشار: ۱) سدری میدانی گمه؛ ۲) تاخری میدانی گمه ف ۱) آغاز زمین باری؛ ۲) پایان زمین باری.

سهرشان: ۱) ملدی کیو؛ ۲) نیشوی ری؛ ۳) تیشودان؛ ۴) بهشی له جل که شانی مروده گری ف ۱) ستیغ؛ ۲) توشه؛ ۳) توشه‌دان؛ ۴) سرشانه لباس.

سهرشانه: سه‌رولک، بدراپه‌ری بتوک ف بخش مرغوب پشم شانه کرده.

سهرشف: سه‌رتل، بزراده ف گزیده.

سهرشکه‌ستی: خه‌جالدت ف شرمنده.

سهرشکین: به‌سرچلی کارکردن ف سرسی انجام دادن کار.

سهرشکینه: پاشماوهی بهش دابهش کردنه‌وه ف باقیمانده تقسیم را قسمت کردن.

سهرشو: جیگه‌ی خوشنن له‌مالدا، شورکه ف جای آب‌تنی در خانه.

سهرشور: ده‌لاکی گدرماوه ف دلاک حمام.

سهرشور: خه‌جالدت ف شرمسار.

سهرشورکردن: سه‌دادخستن له‌شهرمان ف سر بدزیر افکدن از خجالت.

سهرشورکه: سه‌رشو ف نگا: سه‌رشو.

سهرشوری: شدمه‌زاری، حه‌یاچون ف شرمساری.

سهرشوک: ۱) بالداریکه چکوله؛ ۲) حمام، جیگه‌ی خوشنن ف ۱) گنجشک‌سانی است؛ ۲) گرمابه.

سهرشه: سه‌رشانه، سه‌روکی خوری و مو که به سه‌رشانه ده‌هینه ف تکه پشم یا مویی که بر شانه می‌ماند.

سهرشه: ۱) پیش‌ده‌ستی له کاردا؛ ۲) سه‌رسخت ف ۱) پیشدستی در کار؛ ۲) سرسخت.

سهرشه: سه‌رسه ف نگا: سه‌رسه.

سهرشیت: ۱) بزوژو دانه‌سه کناو؛ ۲) حوال و گبل؛ ۳) ورو گیز ف ۱) نازار؛ ۲) خل، نیم دیوانه؛ ۳) گیج.

سهرشیم: توی‌شیر، سه‌رتوی، سه‌رتونه ف چرا به، سه‌شیر.

سهرشیفونک: بالداریکه ف برنده‌ایست.

سهرشین: برتنی له ژنی بی‌رهش و شوم ف کنایه از زن نحس و بدقدم.

سهرشینک: مدلیکی بچوکه به‌قده چوله که ده‌بی و سه‌ری شینه ف پرنده‌ای کوچک اندازه گنجشک.

سهرشینکه: بوپده شه، نه‌خوشی مرشکانه ف وای مرغی.

سهرشیو: ناوی مدلبه‌نیکه له کورستانه ف نام ناجیه‌ای در کردستان.

سهرشیو: ۱) کاتی نانی به‌یانی؛ ۲) کاتی روزوکردن‌وه ف ۱) هنگام چاشت؛ ۲) هنگام افطار.

سهرسامه: نیشانه‌ی عه‌جاپه‌مان له نویسیدا؛ ۱) علامت تعجب.

سهرسبله: بدری به‌یانی ف کله سحر.

سهرسپاردن: هاته بدرقه‌رمان ف سرسبردن.

سهرسپی: رُنی پیری به‌زیزو ته‌گیبرکر له نواوی دا ف گیسو‌سقید کدخدامتش.

سهرسقک: ۱) کدم نه‌رك؛ ۲) تاسوده ف ۱) کم کار؛ ۲) آسوده.

سهرسقکی: ۱) کدم نه‌ركی؛ ۲) تاسوده‌یی ف ۱) کم کاری؛ ۲) آسودگی.

سهرسکلی: سه‌ریل، نانی که له سمر به‌نگر ببرزی ف نانی که بر اخگر پزند.

سهررسم: ره‌تی به‌کسم ف سکندری خوردن ویره ستور.

سهررسم بردن: ره‌ت دانی به‌کسم ف سکندری خوردن چهارپا.

سهررسم دان: سه‌رسم بردن ف سکندری خوردن چارپا.

سهررسم کرن: سم تراشین ف سم تراشیدن.

سهرسنگ: شاروکیکی زور هه‌واخوش و هاوینه‌واربو به‌عسی ویرانی کرد ف شهرکی تابستانی و باصفا که بعثیان ویران کردن.

سه‌رسو‌الکه: خوازه‌لوبک، خازک ف گدامتش.

سهرسوت: بزُوت ف نیمسوز.

سهرسوز: بی‌دایک و بی‌سه‌پرست ف یتیم بی‌سرپرست.

سهرسوز: سه‌رسم ف مات و متختیر.

سهرسوز: ۱) و‌شارتس، نهیتی، وشیده که له جویی گدمدی شدواهدا دهیلین: (سه‌رسو‌ری من له کویی به‌واتا: مه‌بستم یان وه شاردوه کهم چیو له کویی به‌هه)؛ ۲) بریتی له تعرکی پیاو، کیفر ف ۱) پوشیده، نهان شده؛ ۲) کنایه از آلت مرد.

سهرسوزمان: دامان، سه‌یرمان ف متحیر شدن.

سهرسوزی: گوندیکی کورستانه به‌عسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

سهرسوزی بن درآو: له دور جوانی له نزیک ناحهز ف زیبانمای زشت.

سهرسوزی بن دریای: سه‌رسو‌ری بن درآو ف زیبانمای زشت.

سهرسوزی بن شر: سه‌رسو‌ری بن درآو ف زیبانمای زشت.

سهرسوزین: سه‌زرفین ف مایه تختیر.

سهرسوزک: سه‌رسقک ف نگا: سه‌رسقک.

سهرسوزکون: خدلاس بون له کار ف فراشت از کار.

سهرسوزکی: سه‌رسقکی ف نگا: سه‌رسقکی.

سهرسخت: سه‌ررده ق ف سرسخت.

سهرسخت: بای سارده به‌ته‌وژم ف باد صرص.

سهرسخانه: بریتی له خانوی زور سارده ف کنایه از خانه بسیار سرد.

سهرسده‌رخانه: بریتی له خانوی زور سارده ف کنایه از خانه بسیار سرد؛ ۱) چهوره، خویری و یکاره؛ ۲) سه‌رچل، بی‌بیر کردن‌وه؛ ۳) هردهم له سمر خمی‌الیک، واژوازی ف ۱) ولگرد هر زه؛ ۲) سطحی، بدون تأمل کردن؛ ۳) هردم بر فکری، دمدمی مراج.

سهرسه که: کوژی باریکه له خمیار و گندوروه هه‌نی و... ف قاج نازک از خیار و هندوانه و...

(۲) مگسه تفندگ.

سه‌ر کاب: ناوال کراس، دهربی تنان ف دامن.

سه‌ر کار: کار بهدهستی ناغا، که سئی له لایهن ناغاوه به خهلمو خمرمان راده گاف تماینده ارباب برای رسیدگی به امور غله.

سه‌ر کارانه: باجی که زایت دیدا به سه‌ر کار ف مزدی که رعیت به مباشر ارباب می‌دهد.

سه‌ر کان: هو زیک که زور تیره‌ی لئی جیا بونه و ف عشیره‌ای که تیره‌های مختلف از آن جدا شده است.

سه‌ر کانی تیلی: سه‌ر ک هوز سر کومار ف پیشوای سه‌ر کاوان: سه‌لان، سه‌ران ف کوهساران.

سه‌ر کردن: (۱) تدھمین، بدراورد کردن؛ (۲) پی راگه بیشن؛ (۳) لئاتانچ بلندتر لیدانی تیر و گولله؛ (۴) لاترازو له لاکمی تر گران تر بون:

(کس نه لئی محبوبه خیل و قیچه مهیلی شرده کا / خیل و قیچه بان ترازوی نازی نهختی سرده کا) «نالی» (۱) برآورده؛ (۲) رسیدگی؛

(۳) از هدف بالاتر رفتن تیر؛ (۴) سنگینی یک کفه ترازو.

سه‌ر کردن به گوما: سه‌ر بیهوده کردن ف کنایه از از میان بردن.

سه‌ر کردن سه‌ر: سه‌ر خسته سه‌ر ف سر به سر گذاشت.

سه‌ر کردن نهوه: (۱) ترس له دهست دانه کاریک؛ (۲) جوش دانه‌ی سه‌ری نامر از کول بوی کانزا: (گاسته کدم سه‌ر کرده و) (۱) واهمه از انجام دادن کاری؛ (۲) تکه جوش دادن بر سر ابزار فلزی کند شده.

سه‌ر کرده: فرماندهی لشکر ف فرمانده سپاه.

سه‌ر کرن: دهمهزه کردن سه‌ری گاسن ف مرمت لبه‌های گواهان.

سه‌ر کرتنیک: (۱) جندوک؛ (۲) بددهم، شوم، چوت قوشه (۱) جن؛ (۲) نحس.

سه‌ر کری: مزهی پتر له مزی روزانه یا مانگانه ف اضافه حقوق.

سه‌ر کز: (۱) خدمگین؛ (۲) لاره مل (۱) غمگین؛ (۲) سرافکنده از غم.

سه‌ر کزوله: یوشه که ف لاغر بی نمود.

سه‌ر کزی: لاره ملی و خدمباری: (چو بومه بدزمی خاسی بر ازا عهزیزه کدم / دویشه و به سد تداوزع و تیخلانس و سه‌ر کزی) «شیخ رهزا» ف گردن کجی و غمگینی.

سه‌ر کل: (۱) چفتی ده رکا داخستن له ژورده و؛ (۲) تدرسه قول، قارسه قول ف (۱) چفت در؛ (۲) مدفوع الاغ.

سه‌ر کل: سه‌رناورگه: (سه‌ر کلی جمهنه‌ندم) ف بالای آتشدان اجاق.

سه‌ر کلاو: (۱) ماشینه‌ی جی پلیتیه لامها؛ (۲) کلاوی خوری بوده می بده و باران ف (۱) جای فتیله در چراغ نفتی؛ (۲) کلاه پشمی بارانی.

سه‌ر کلاوه: سه‌ر کلاوه ف نگا: سه‌ر کلاو.

سه‌ر کلوم: سه‌ر کل ف چفت در.

سه‌ر کله: سه‌ر کل ف چفت در.

سه‌ر کو: (۱) گهنه‌ی سه‌ر وهی خدمان؛ (۲) سه‌ر ده نشت ف (۱) گندم بالایی توده خرمون؛ (۲) سر زنش.

سه‌ر کوب: کرتوش، داهاتنه و بوریلی تان ف تعظیم.

سه‌ر کوت: سه‌ر بیز نگ له کاتی ده غل گیزه و کردن دا ف قشر بالایی در

سه‌ر شیوان: دامان، سه‌ر سام بون ف شوریدگی، گیجی، سر اسیمگی.

سه‌ر عیل: سه‌ر خیل ف ایلخان.

سه‌رف: خدرج، مهربخ، بهخت ف خرج.

سه‌رفته: باجی تایینی له گنم یان دانه‌ویله پهانیم به هدر موسویانی ف زکات فطر، فطیره.

سه‌رفراز: سه‌ر بلند ف سرفراز.

سه‌رفه: لای سه‌ر طرف بالا.

سه‌رقاب: سه‌ر بیوشی ده فر ف سر بیوش ظرف، در ظرف.

سه‌رقاب تانه‌وه: دا پوشینی ده فر ف سر بیوش گذاشت.

سه‌رقا: زور خمیری کی کار ف بسیار مشغول.

سه‌رقن: (۱) کهنسی که موی سه‌ری ثاللوزو ییکله؛ (۲) بریتی له جنوکه ف (۱) توییده موی؛ (۲) کنایه از جن.

سه‌رقیلکه: سه‌ر قرن ف نگا: سه‌ر قرن.

سه‌رقلاقه: پاره‌دان بوجول کردنی دوکان و خانوی ییجاره ف سرقفلی.

سه‌رقفلی: سه‌ر قفلانه ف سرقفلی.

سه‌رقوق: دوند، ترویک ف بالاترین نقطه، قله.

سه‌رقوت: کوتانی گنم نه به ته او وی ف نیم کوبی گندم بلغور.

سه‌رقوت: سه‌ر روت، سه‌ر خواس ف سر بر هن.

سه‌رقوتان: چونه دیاری شت ف دیدار، وارسی.

سه‌رقوتی: سه‌ر خواس ف سر بر هن.

سه‌رقوتین: سه‌ر قوت ف سر بر هن.

سه‌رقوق: قدیاسه، هیاسه‌ی چدرم ف نگا: قدیاسه.

سه‌رقول: حگی ناو دوپه نجهی منان که له جگین دا به پیروزی ده زانی:

(سه‌رقول درهات، ده چگان روهات) ف شتالنگی که در بازی برای

بعن نگه می‌دارند.

سه‌رقول: (۱) سه‌ر ده ستهدی داروغه؛ (۲) سه‌ر ده س، جلکی جومگه پوش ف (۱) سرنگه‌بان؛ (۲) سر آستین.

سه‌رقوله: جویی تری ف نوعی انگور.

سه‌رقوله: سه‌ر قول ف نگا: سه‌ر قول.

سه‌رقبران: قبرستان ف گورستان.

سه‌رقبلاندن: سه‌ر فرهه دان ف دادن زکات فطر.

سه‌رقه‌باغ: سه‌ر بیوشی ده فر و سنتوق ف پوشش ظروف.

سه‌رقه‌تار: (۱) پیشنه‌نگی کاروان؛ (۲) رئیسی کاروان ف (۱) پیشنه‌نگی کاروان؛ (۲) قافله سالار.

سه‌رقه‌قل: ترویک، دوند ف قله، قله کوه.

سه‌رقه‌لانگ: خدهله‌ی تینوی سه‌ر له تینوان چه ما و ف ساقه از بی آبی خم

شده.

سه‌رقه‌له‌م: گدوره نو سه‌ری میری ف منشی باشی.

سه‌رقه‌له‌مانه: هدقده ستی نوشته نویس ف مزد دعائویس.

سه‌رقه‌قوی: سه‌ر زل ف سر گنده.

سه‌رک: سه‌ر قباخ، سه‌ر بیوشی ده فر و که ف سر بیوش ظرف کوچک.

سه‌رک: (۱) زد، سه‌ر، بدهد؛ (۲) قوتکه‌ی سه‌ر لوهی تنه نگ ف (۱) بدل:

غرا بال کردن غله.

سهرکوتیلک: گیایه که بو لوهه زاف علفی است.

سهرکورکردن: سهرتاشین، پرچ برین ف سر تراشیدن.

سهرکوزر: گوله خده لهی بهرگیره نه کدوتوی درشت ف کوزر درشت مانده.

سهرگوزوله: سدرقرن ف ژولیده سر.

سهرکوزه: سهرکوزز ف کوزر درشت مانده.

سهرکول: قدرسه قول، ریاوی که رف مدفوع الاغ.

سهرکول: بهرکول ف نگا: بهرکول.

سهرکول: (۱) سدرقوت: (۲) پاچه کوله: (۳) داری نیوان نهستون و بان ف

(۱) سربرهنه: (۲) نوعی کلنگ لبه کند: (۳) سرستون.

سهرکوما: گهنمی سهروهی خدرمان، سهرکو ف گندم بالایی توده خرم.

سهرکومار: (۱) کار بهدهست و ده سهلات داری چهند هوزو عمه شیرهت:

(۲) ره نیس جمهور، گموروهی ولاتی که بو ماوهی چهند سال له لا ین خد لکمه هله لده بیزیردی ف (۱) سردار چندین تیره و طایفه از مردم: (۲)

رئیس جمهور.

سهرکونه: سهرزه نشت، سهرکو ف سر زتش.

سهرکور: ده بهنگ، تی نه گهیشنو، نازیره ک ف کودن.

سهرکویز: سهرکوزز ف نگا: سهرکوزر.

سهرکه تن: (۱) بدراه زورچون: (۲) به کام گهیشن له دوزو مدبه ستاف (۱) بالارفت: (۲) کامیاب شدن.

سهرکه ش: سهربنیو ف سرکش.

سهرکه شی: (۱) سهربنیوی: (۲) بین را گهیشنن ف (۱) تمرد: (۲) رسیدگی.

سهرکه ف: (۱) تاویاوهی سدرکه و توی پیو له سابون چیکردن دا: (۲) خوئی هده سبی و جوان له خوبین ف (۱) گداخته پیه بالا آمده در کار صابون سازی: (۲) نمک صاف طبقه بالا در نمکزار.

سهرکه فتن: سهرکه تن ف نگا: سهرکه تن.

سهرکه هل: سهrijat بالای کوه.

سهرکدل: ده سته کی چینچ قایم کردن ف چوبی که چینچ را تگه می دارد.

سهرکله: (۱) بدهشی سهروهی ره شمه که به دهه سهروزیر چهندی یه کسم دا دیت: (۲) پارچه دیک له ره شمال که کورتایی تمواو کا ف (۱) جای بند افسار که پیرامون کله ستور گیرد: (۲) تکه ای از چادر که کوتاهی را جبران کند.

سهرکله: سهرکله له ف نگا: سهرکله.

سهرکه ند: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران شده کردستان تو سط بعشیان.

سهرکه نه: گوریسی دابه سنتی سه عذر و بانه بو کلوش کیشان ف رسما نی که در ساقه کشی به کار آید.

سهرکه تون: سهرکه تن ف نگا: سهرکه تن.

سهرکه تو: به کام گهیشنو، توره قی کرد و ف به کام رسیده، ترقی کرده.

سهرکه تو: سهركه تو ف نگا: سهركه تو.

سهرکیش: سهركش ف نافرمان، سرکش.  
سهرکیشان: (۱) سهره تاتکنی کردن، روانین بعده زیده: (۲) کارگه یشته بازیکی دیاری: (۳) هموساري باره بهرگرن له ریگادا ف (۱) فضولانه و دزدکی نگاه کردن: (۲) به حدی رسیدن کار: (۳) افسار ستور کشیدن در راه.

سهرکیشک: ره نیسی نیشک گران ف سرکشیک.

سهرکیشی: سهركه شی، سهربنیوی ف سرکشی، نافرمانی.

سهرکیف: سهرجا ف بالای کوه.

سهرگ: لای ژورو ف طرف بالا.

سهرگاویک: گیایه که ده خورنی ف گیاهی خوردنی.

سهرگر: (۱) کهنسی حمیوانی میونه بو جوت بون «گهله نیز ده گری: (۲) بریتی له گهودا ف (۱) کسی که حیوان ماده را برای جفتگیری می گیرد: (۲) کنایه از جاکش.

سهرگران: (۱) تمهمل، تمهذل: (۲) سدرخوشت: (۳) بریتی له نه سیی رانه هنزا و ا ف (۱) تبل: (۲) مست: (۳) کنایه از اسب تعلیم ندیده، رام نشده.

سهرگرگن: (۱) پیک هاتنی کار: (۲) تمواوکردنی خانو: (۳) گرتنی میونه بو گانی نیز: (۴) بریتی له گهودا ف (۱) انجام شدن: (۲) تمام کردن بنا: (۳) گرفتن حیوان ماده برای جفتگیری: (۴) کنایه از جاکشی.

سهرگرگتهوه: پیدا کردنده گوم بوگ و دزراو ف دوباره یافت.

سهرگرگته: خلیسکا ف لیز خورده.

سهرگدان: داماو، پهشیو ف سرگدان.

سهرگو: (۱) سهرانسویلک: (۲) تپالدان: (۳) سدری جیگای خر: (سرگوی مدمک) (۱) سرگینگاه: (۲) تپاله دان: (۳) انتهای گردی.

سهرگور: سدرزل ف سرگدانه.

سهرگورزی: (۱) سدر سه ختنی: (۲) توڑه بی، تو سنی ف (۱) لجاجت: (۲) تند خوبی.

سهرگورشته: چیروکی را بورده ف سرگذشت.

سهرگورشته: سهركورشته ف سرگذشت.

سهرگوری: قوربان، فیدابی ف غدایی.

سهرگوزه شته: سهركورشته ف سرگذشت.

سهرگوشاد: سهرتاواله، بی سهربویش ف سرگشاده.

سهرگول: (۱) هدول چا له چادان: (۲) چاکترین، هدلیزارده ف (۱) اولین چای از قوری: (۲) بهترین، برگریده.

سهرگوم: بی سهروشون ف گم بی اثر.

سهرگوم: گیسکی ریوه له ف بزعاله لاغر بدنمود.

سهرگوم کردن: شیوان، پهشیو بون ف خطب، پریشانی.

سهرگویلک سهرانگویلک ف شوله، سرگینگاه.

سهرگه ز: سیسارگ ف کرکس.

سهرگه رد: (۱) به لایگردن: (۲) قوربان ف (۱) بلایگردن: (۲) قربان.

سهرگه ردان: پهشیو، داماو ف سرگدان.

سهرگه رم: (۱) خمریکی کار: (۲) توڑه و تو سن: (۳) سدرخوشت ف (۱)

سهرما برده: سهرما برده **نگا:** سهرما بردو.  
**سهرما برده ل:** سهرما برده **نگا:** سهرما بردو.  
**سهرما برده له:** که سئی که ناتوانی خوی له بدر سهرما را گرئ **کسی** که مقاومت سرما ندارد.

**سهرما بُون:** ۱) نه خوش که وتن له سهرمان؛ ۲) لهش هدست به سهرما کردن ۱) سرماخوردگی؛ ۲) احساس سرما کردن.

**سهرما زله:** خمده گر، جوری ماریلیکه **چلباشه.**  
**سهرما وسول:** ده می زور ساردو سهرما، سهرما به سته له ک **سرما** و یخبندان.

**سهرما وسوله:** سهرما وسول **سرما** و یخبندان.  
**سهرما واهز:** نوهه مین مانگی سال **آذرماه.**

**سهرما ياه:** ده سما ياه **سرما ياه.**  
**سهرما ياه دار:** ده ولمه ند **سرما ياه دار.**  
**سهرما ياهي:** سرساخی **سلامت.**  
**سهرما زانه:** داریکی کورته له نیوان نیر و نامور دا **چوبکی رابط خیش و یوغ.**

**سهرماك:** سدر جم **همه باهم.**  
**سهرمله:** زینو، مله کیو **گردنه کوه.**  
**سهرمله گیر:** ریگر، چه ته **راهن.**  
**سهرمه لا:** ره نیسي گالنهو گدمه **اداره کننده بازی.**  
**سهرمهور:** سدر به مور **دست نخورده، سر بهمه.**  
**سهرمه رže:** گوندیکی کور دستانه به عسی ویرانی کرد **از روستاهای ویران شده کرستان تو سط بعشان.**

**سهرمه زد:** سهرده ستهی گممه کمران **رئیس تیم بازیکنان.**  
**سهرمه زن:** ۱) سهرزل؛ ۲) سهرگهوره هوز **۱) سر گنده؛ ۲) رئیس ایل.**

**سهرمه س:** سدر خوش **سر مست.**  
**سهرمه ست:** سدر ماس **سر مست.**  
**سهرمه ستی:** سه رخوشی **سر مستی.**  
**سهرمه شق:** نمونه بو فیر کردن **الگو، سرمشق.**

**سهرمه شقانه:** شدرمه شقانه. دیاریه که زاو دیدا به بوک که تارا له سهر

روی لا بری **رونمای عروس.**  
**سهرمه شقانی:** سدرمه شقانه **رونمای عروس.**  
**سدرمه شکانه:** سدرمه شقانه **رونمای عروس.**  
**سهرمه قولات:** به سدر سه ردا خوتاوه زو **گردنوه پشتک.**

**سهرمييان:** سهرما ياه، ده سما ياه **سرما ياه.**  
**سهرميکوتنه:** ۱) جانه وریکی بجوکی سهر خره له زه لکاودا ده زی؛ ۲) کچک کقوله بیو **۱) حشره ایست مردابزی؛ ۲) تخ قور باغه.**

**سهرميوزه:** جوری ماري بوره لوکه باريکه **نوعی مار.**  
**سهرناس:** به سه رداد او، به خو داده، هم ریارچه يه که به سه رشت هدلده کشته **سر انداز.**  
**سهرناس:** به ده نگ و تاو، به ریز له ناو خه لکا **نامی، سرشناس.**

مشغول کار؛ ۲) تندخوی؛ ۳) مست.

**سهرگه شته:** نارازی، بی مهیل **ناخشنود.**

**سهرگه قاز:** ره نیسي خبرانی مال **رئیس خانواده.**

**سهرگه لا:** سدر به نک **نگا:** سدر به نک.

**سهرگه له:** ره مکیش، بیشه نگی میگله له مدر **نخراز پیشا هنگله.**

**سهرگهوره:** ۱) سهرگه قاز؛ ۲) سه رده سنه **۱) رئیس خانواده؛ ۲)**

سر دسته.

**سهرگیجه:** سدر گیجه **سر گیجه.**

**سهرگیز:** حدوشی کی له تامان بو مالات نی کردن **حصار برای**

نگهداری دام.

**سهرگیره:** گای پیشده له گیره دا **گاو سر دسته در خرمن کوبی.**

**سهرگیز:** ناوی گوندیکه **نام روستایی است.**

**سهرگین:** ۱) نموی له بالا، بلندتر؛ ۲) سبیر، شیا که، ریخ **۱) بالایی؛**

**۲) سر گین.**

**سهرلق:** ۱) لکداری سه ره وه؛ ۲) فرماندهی سه دیشمehrگه؛ ۳) جوری

هه نارف **۱) شاخه بالایی؛ ۲) فرماندهی صد مرد مسلح؛ ۳) نوعی انار.**

**سهرلک:** لکی سه روی دار **شاخه بالایی.**

**سهرله:** هم له دهست پیکرانه وه: (سهرله به یانی، سهرله نگویی،

سهرله همه وه) **شروع هنگام.**

**سهرله پ:** چه پو کانی نه سپ **سریا ایستادن اسب.**

**سهرله پک:** به تی زار بینی خیگه **بند دهانه بند خیگ.**

**سهرله شکر:** سه رکرده، فرماندهی له شکر **فرمانده سیاه.**

**سهرله نوی:** ژنوف **از نو.**

**سهرلی بادان:** سه رز قراند **اظهار ناخشنودی کردن.**

**سهرلی تیکچون:** یه ریشان بون، دامان **راه چاره گم کردن.**

**سهرلی تیکدان:** وه سه ره له خستن **به اشتباه انداختن.**

**سهرلی خوران:** تاره زو کردنی کاریک **هوس کردن.**

**سهرلی دان:** دیده نی کردن **دیدنی کردن، سر زدن.**

**سهرلیدانه وه:** جو نه و دیده نی که سیک **بازدید کردن.**

**سهرلی ده رچون:** تی گه یشتن **فهمیدن.**

**سهرلی در کردن:** سه رلی در چون **فهمیدن.**

**سهرلی سه دن:** سه رلی تیکدان **به اشتباه انداختن.**

**سهرلی شیوان:** په شیو بون **په ریشان و سر گردان شدن.**

**سهرلی شیواندن:** سه رلی تیکدان **به اشتباه انداختن.**

**سهرلی کردن:** ترس له دهست به کاری کردن **واهمه از انجام دادن.**

**سهرما:** دزی گدرما، نو ده مانه که مرو به جلک و ناگر تاتا جه **سرما.**

**سهرما بردگ:** شتی یان که سه رما زیانی بی گدیانده **سرما زاده.**

**سهرما بردن:** سه رما کاری کردن **سرما زادگی.**

**سهرما بردو:** ۱) سه رما بردگ؛ ۲) برینی له که سئی که به سه رما ياه قدسنه

**۱) سرما زاده؛ ۲) کنایه از کسی که تاب مقاومت سرما ندارد.**

سه‌رو؛ ۱) لای زور؛ ۲) داریکی راست و بی‌بدرو گهلاذرزیه **(۱)**  
طرف بالا؛ ۲) درخت سرو.

سه‌روا؛ پاشلی شیعر، قافیه **[۱]** قافیه شعر.

سه‌روادان؛ سه‌ربادان **[۱]** نگا؛ سه‌ربادان.

سه‌رواز؛ سه‌ربار **[۱]** نگا؛ سه‌ربار.

سه‌رواز؛ ۱) سه‌رباواله؛ ۲) چه کداری دهوله‌ت؛ ۳) سه‌ریزی؛ (یمیشو  
تهنیابی جهسته زهبوون / دیسان سه‌رواز کرد دله‌ی پرهونم)  
«مهوله‌وی» **[۱]** سرگشاده؛ ۲) سرباز؛ ۳) لبرین.

سه‌روازخانه؛ سپاگه، بنکه‌ی چه کدارانی دولت **[۱]** پادگان.

سه‌روازگیری؛ سه‌ربازگرتن **[۱]** سه‌ربازگیری.

سه‌روازی؛ سه‌ربازی **[۱]** سه‌ربازی.

سه‌روبین؛ ۱) زیرزوو؛ ۲) لم سمر تا نهو سدر؛ (بازارم سه‌روبین کرد  
گیر نه کهوت)؛ ۳) ناخوشی منلان که سه‌ری مانگ و بنی مانگ  
دهیگرن **[۱]** زیر وزیر؛ ۲) از این سو تا آنسو؛ ۳) نوعی بیماری  
کودکان که در سلخ و غرّه ماه عود کند.

سه‌روبمه؛ ۱) بدنه‌واوی، تمداوی؛ (چیه که سه‌روبمه بهشی کرد)؛ ۲)  
سازی و ناسوده‌یی لمزیاند **[۱]** کاملاً بدون نقص؛ ۲) سروسامان.

سه‌روبه‌ند؛ چاخ، ددم، تاف؛ (الو سه‌روبه‌نداد جوان بوم) **[۱]** اماه،  
هنگام.

سه‌روبه‌ندبه‌ستن؛ کارت‌ها و اکردن، ثاماده کردن **[۱]** آماده کردن.

سه‌روبه‌ندگرتن؛ سه‌روبه‌ندبه‌ستن **[۱]** آماده کردن تمام.

سه‌روبیا؛ پل و سه‌ری حمیوان **[۱]** کله‌پاچه.

سه‌روبیاچک؛ پمل و سه‌ری نازال بدبرداروی **[۱]** کله‌پاچه.

سه‌روبیوتراک؛ ۱) تمحر و دیدار؛ ۲) دیمه‌نی سه‌ربیج و میزه **[۱]**  
سر و سیما؛ ۲) منظر عمامه و کلاه.

سه‌روبوتلاک؛ سه‌روبیوتراک **[۱]** نگا؛ سه‌روبیوتراک.

سه‌روبته‌لاک؛ سه‌روبیوتراک **[۱]** نگا؛ سه‌روبیوتراک.

سه‌روبک؛ سه‌روبیوتراک **[۱]** نگا؛ سه‌روبیوتراک.

سه‌روبی؛ سه‌روبیا **[۱]** نگا؛ سه‌روبیا.

سه‌روبیج؛ پارچه‌ی له‌سمر به‌ستراو **[۱]** دستار.

سه‌روتساوه؛ گوندیکی کوردستان که به عسی و بیرانی کرد **[۱]** از  
روستاهای کردستان که بعثیان و بیران کردند.

سه‌روتُر؛ زور، بلندتر **[۱]** بالاتر.

سه‌روتُره؛ سه‌رفته، زبه‌گه‌نمی سه‌رانه که دوای روزی ره‌هزان به فهقیر  
دهدری **[۱]** زکات فطر.

سه‌روچاو؛ دهم و چاو، زو، رو خسار **[۱]** رخساره.

سه‌روچاوه؛ ۱) سرجاوه؛ ۲) ناوی گوندیکه به عسی و بیرانی کرد **[۱]**  
سرچشم؛ ۲) نام دهی که بعثیان و بیران کردند.

سه‌روچاوی؛ ۱) سرجاوه؛ ۲) ناوی گوندیکه **[۱]** سرچشم؛ ۲) نام  
دهی.

سه‌رنامه؛ ۱) دهست پیکی نوسین؛ ۲) پیناس **[۱]** شروع نامه؛ ۲)  
شناستامه.

سه‌رنانه سه‌ر؛ سه‌رخسته سه‌ر **[۱]** سه‌رسه سر گذاشت.

سه‌رنانه‌وه؛ ۱) داپوشینی دهفر؛ (سه‌ری مهنجه‌له که بینیه)؛ ۲)  
تاواره بون؛ ۳) بریتی له مردن؛ ۴) بریتی له خهون **[۱]** سرپوش بر  
ظرف گذاردن؛ ۲) آواره شدن؛ ۳) کنایه از مردن؛ ۴) کنایه از خفن.

سه‌رنانا؛ لدقمه، ناویک ده گهله ناوی متداول **[۱]** لقب.

سه‌رناؤکانه؛ پاداشتی مامان که ناویک ساواه برقی **[۱]** انعام به ماما برای  
بریدن ناف نوزاد.

سه‌رنج؛ وردوه بون، بهزیتی روانینی شتیک **[۱]** دقت.

سه‌رنج دان؛ لئی وردوه بون **[۱]** دقت کردن.

سه‌رنج ۵ه؛ ورده کارو بیر که روهه **[۱]** پژوهنده.

سه‌رنججه؛ ۱) سه‌رنج؛ ۲) سه‌ربه‌زیر **[۱]** دقت؛ ۲) نشیب.

سه‌رنخون؛ زیرزوو، قلب **[۱]** سرنگون، نگون.

سه‌رنزم؛ سه‌رشور **[۱]** سرافکنده.

سه‌رنسوف؛ سه‌ربه‌زیر، سه‌رتشیو **[۱]** سراشیبی.

سه‌رنشیف؛ سه‌رسنوف **[۱]** سراشیبی.

سه‌رنقویس؛ چاره نوس **[۱]** سرنوشت.

سه‌رنفیسی؛ ۱) سه‌رژماری خه‌لکی ولات؛ ۲) نوسینی و قاری سه‌ره کی  
**[۱]** سر شماری؛ ۲) نوشتمن سرقاله.

سه‌رنقیسار؛ سه‌ره ک نوسدر **[۱]** رئیس هیأت تحریره.

سه‌رنقیشت؛ چاره نوس **[۱]** سرنوشت.

سه‌رنقوت؛ سه‌ره و نخون. بُونخکاوله ثاودا ده‌لین **[۱]** غرق شده.

سه‌رنگوم؛ سه‌رنخون **[۱]** سرنگون.

سه‌رنخون؛ سه‌رنخون **[۱]** سرنگون.

سه‌رنوگه؛ ره‌نیسی داروغه **[۱]** سردار و غد.

سه‌رنوُس؛ سه‌رژمیر **[۱]** آمارگر، سرشار.

سه‌رنه‌خت؛ سه‌رقه‌لن، هرجی زیاد له شیر بایی بُونه شودان بدري **[۱]**  
آچجه که اضافه بر شیر بها داده می‌شود.

سه‌رنه‌خون؛ سه‌رنخون **[۱]** سرنگون.

سه‌رنه‌چونک؛ گوله‌شلیره **[۱]** نگا؛ گوله‌شلیره.

سه‌رنه‌خونین؛ سه‌رنخون **[۱]** سرنگون.

سه‌رنه‌مه؛ سه‌رشور، سه‌رنزم **[۱]** سرافکنده.

سه‌رنه‌وق؛ جنگن، رُوهه لمالا، بُونه شرم و شوره بی **[۱]** ستیزه جو، بی شرم  
و حیا.

سه‌رنه‌وه؛ سه‌رنز، سه‌رشور **[۱]** سرافکنده.

سه‌رنه‌وی؛ سه‌رشور، سه‌رنزم **[۱]** سرافکنده.

سه‌رنی؛ سه‌ردول **[۱]** نگا؛ سه‌ردول.

سه‌رنیا؛ ده‌مزه‌رد **[۱]** نگا؛ ده‌مزه‌رد.

سه‌رنیان؛ بریتی له رویشن و ناوارة بون **[۱]** کنایه از متواری و آواره  
شدن.

سه‌رو؛ بیریک که له نادیاره و به دل ده گا **[۱]** الهام.

سهرومیت: وشهیده که له بازی که لایین داف اصطلاحی در تیله بازی.

سهرومیزه ر: سهروپیچ دستار.

سهروتاو: وشهیده که له بازی سنجوقین داف اصطلاحی در بازی «سنجوقین».

سهرود: (۱) دولکه، سهردولکه، بممردو هد لگوتن: (۲) سهربه: (نیمه

سهروه عدهشیره تی جافین): (۳) سهرق، لای سهروه داف (۱) نوحه: (۲)

منسوب به: (۳) بالایی.

سهروهار: سهرتنم، سهراخستو، بریتی له خهجالدت داف سرافکنده، کنایه از شرمسار.

سهروهه: سهرگوره، سهردار، سالار داف سهروه.

سهروهه ری: پایه پدرزی، سهرداری داف سهروه.

سهروهستا: (۱) سهروکی و هستاکاران: (۲) لای و هستا، لجم ههوستا: (۳) رئیس

نزیک به مردن: (زور نه خوشمه له سهروهستایه) داف (۱) رئیس

استادکاران: (۲) نزد استادکار: (۳) بیمار مردنی.

سهروهسهر: مامله‌ی یهک به یهک گوزنینه داف پایا پای.

سهروهسهره: سهربه سهره داف نگا: سهربه سهره.

سهروهسیه‌ت: سهره و گرد داف وصی، قیم.

سهروهش: سهروخوش داف شاد، مست.

سهروهشین: شاخداری که به شاخ دخه لک هه لده دا: (۲) تاگه،

سولاف، ناوهه لدیر: (۳) نیکم بدراهه می کونجی داف (۱) شاخ زن: (۲)

آشبار: (۳) اولین محصول کنجد.

سهره: (۱) گویزی ده سکه للا: (۲) نوبه، باو، ههل: (۳) کارمه، بوژن

ده لین، کابان: (۴) دو بدهاره بو میریشک: (۵) گاره‌شی سه رچوبی له

گیزه دا، برا نیمه ری بته: (بندی خوی ناکاوله سه رهی خه لک خیرایه):

(۶) بُوشانه، سه رانه له نازه لئی ره عیت ساندن داف (۱) گردوبی که بحای

تیله باشد: (۲) نوبت: (۳) کدبانوی مجرب: (۴) مرغ دو بهار دیده: (۵)

حیوان سردسته در خرم من کوبی: (۶) باج از حیوانات رعیت گرفتن

مالک.

سهره: زهه، هاوار کردنی کدر داف عرع.

سهرهات: به سهرهات، رزداو، رودای داف رویداد.

سهرهاتن: سهرهات داف رویداد.

سهرهاتن: لخوشیان دا سه رلی شیوان داف از فرط راحتی راه و رسم

زنگی را فراموش کردن.

سهرهاتی: سهرهات داف رویداد.

سهرهار: بزوژات داف بازیگوش، ناآرم.

سهرهار: بد ردی سه روی ناسیا، بد راشی سه رهه داف سنگ آسیا

بالایی.

سه ره بزوچ: بزوچ، بروت، بسوت داف نیمسوز.

سه ره بههار: روزانی تازه بههار داف تو بهار، اوایل بهار.

سه رهه: بیزگی کون گوره، که و داف سرند.

سه رهه تا: (۱) نیکم سه ری ده زو: (۲) ده دست پیک، پیش و تارف داف (۱) سرنخ:

سه ره خوار: همرو نالی بالا او پاین داف بالایی و پایینی.

سه ره ده ره: زانین، تی گهیشن: (لم کاره سه ره ده ره ناکم) داف درک، فهم.

سه ره ده ره: سه ره ده داف درک، فهم.

سه روزمان: (۱) تابشی نزکه: (بی سه روزمان که و ته): (۲) زمان پاراوی: (پیاویکی به سه روزمان) داف (۱) رمع، نا: (۲) زبان اوری.

سه روزو: سه روزمان داف نگا: سه روزمان.

سه روزوان: سه روزمان داف نگا: سه روزمان.

سه روزیاد: بدشی تمواف داف کافی و زیاده.

سه روزیز: (۱) سه ره خوار: (۲) پیلاوی پینه لئی دراوی سه رتازه: (۳) دو له بزاوه کانی سه ره بیتی تو سراو: (۴) سه رنخون: (۵) زیر و دو، کاول، ویران

(۱) بالایی و پایینی: (۲) کفش پینه زده: (۳) زیر و زبر اعراب: (۴) نگون: (۵) ویران.

سه روساخت: ساخت و پاخت، کمین و بین داف تانی.

سه روسه کوت: ترح و دیدار، بیچم داف سروسیما.

سه روسنهمه: پیوقدام: (نم تاغایه سه روسنهمه ی باش نه بُو) داف یعن.

سه روسیما: سه روسه کوت داف سروسیما.

سه روشک: (۱) نهان، تی نه گهیشن، نازیره ک: (۲) سه رسخت: (۳) اسب رام نه سهی را نه هینرا داف (۱) کوون، نفهم: (۲) سرسخت: (۳) اسب رام

نه شده.

سه روشوین: شوینهوار، ناسهوار: (وقایی تا خری خیر بی ده میکه بن سه رو شوینه) دار، آثر.

سه روشدهه: سه رو پیچ داف دستار.

سه رو قلخ: سه روسه کوت داف ریخت، سروسیما.

سه رو قوئن: بیچهوانه داف بر عکس، وارونه.

سه روک: (۱) سراک، کولکدی شانه کراو: (۲) سه ردار، سه رگوره، ره تیس: (۳) شتی که مدهله وان له سه ره سه ری داده نی بونه راندنهه: (۴) دوکی روئی داغ کراو داف (۱) نگا: سه راک: (۲) رئیس: (۳) چیزی که شناگر

برای عبور دادن بر سر گزارد: (۴) کف روغن داغ شده.

سه روک: ده سمالی سه ری ژنان داف روسی.

سه روکار: پهوندی، ناشفایه تی داف سروکار.

سه روکانی: (۱) سه رکانی، سه رچاوه: (۲) ناوی گوندیکه داف (۱) سرچشممه: (۲) نام دهی.

سه روکایه تی: سالاری، سه رداری داف ریاست.

سه روگوئی: الکوچوکلای دار داف پر زه و شاخه درخت.

سه روگوئی کردن: هله هر تاوت، قهیچی کردنی دار، په رتاوت داف پیراستن درخت، هرس.

سه روگویلاک: سه رو پو تراک داف ریخت و قیافه.

سه رومال: بریتی له هرجی ههیده خوش موسیسه: (سه رومال به قوربانی تازادی) داف کنایه از هستی و متعلقات آدمی.

سه رومه: تدواه، بی کدم و زیاده داف کافی، بدون کم و کاستی.

(۲) آغاز شروع.

**سهره تاتکی:** سهرکیشان، سهرقوتان، روانین بددزیدوه **[قصولانه و دزدکی نگاه کردن].**

**سهره تایی:** بدراپی، پیشونه‌ی ههرشتی **[مقدماتی].**

**سهره ته‌شی:** داریکی خری کونه له کن نوکه ته‌شیدوه **[کله دوك نخ رسی].**

**سهره تیر:** نوکی سی سوچ و تیزی تیر **[سرپیکان، ناوك].**

**سهره جه:** نه خوشیه کی ولاخه که سهو رو لمشی ده ماسی **[نوعی بیماری دام و ستور].**

**سهره چه‌رم:** (۱) چرمی سمری ره‌شمآل؛ (۲) بریتی له زده ره زیان **[۱) چرم سر دام؛ ۲) کنایه از زیان].**

**سهره چه‌رم دان:** زده‌ردان، زیان و یکه‌وتون **[کنایه از زیان کردن].**

**سهره خو:** هیلی، به سه‌بر **[شکیبا].**

**سهره خوره:** منالی که زُر باوکی بمری، واتا پی و قدهم شوم **[نو زادی کله پدرش پمیرد، کنایه از بدقدم].**

**سهره خولی:** (۱) سدرگیزی؛ (۲) نه خوشی سرسامی **[۱) سرگیجه؛ ۲) بیماری سرسام].**

**سهره خه‌ر:** (۱) بریتی له خوینتالی کارتیک ده؛ (۲) سمنانز به خوداده **[۱) کنایه از مژاحم گرانجان، سرخر؛ ۲) رختخواب].**

**سهره خه‌ری:** گه‌گری، بین چه‌قاندن، په‌لپ گرتن **[لجاجت، لجیازی].**

**سهره ۵:** سده‌رت، سده‌رد، کدو **[سرند].**

**سهره ۵:** سده‌ت، کدو **[سرند، غر بال درشت].**

**سهره دوگ:** سهره ته‌شی **[کله دوك نخ رسی].**

**سهره ده‌در:** (۱) ده‌هتان؛ (۲) سه‌وده **[۱) راه نجات، مفر؛ ۲) فهم، درک].**

**سهره ده‌نگ:** (۱) بوگیرانمه‌ی گورانی؛ (۲) بهسته‌ی دوای گورانی دریز **[۱) بازگمن مقطعی از ترانه؛ ۲) تصنیف بعد از آواز].**

**سهره را:** سه‌را، ده گله نهودشاپ علاوه بر.

**سهره رم:** نوکه‌نیزه‌ی دریز **[سرنیزه بلند].**

**سهره ره:** (۱) کدمی که بی بیرکردنده کاری ده کا؛ (۲) باره به‌ری که پیش کاروان ده که‌ری و دُر ده کدوتنهوه **[۱) کسی که خودسر و بی تدبیر کار می‌کند؛ ۲) ستوری که از کاروان جلو افتاد و دور شود.**

**سهره رزوبی:** کاری سه‌رده روز **[عمل «سده‌رزو»].**

**سهره رزی:** بان‌را، سه‌ری بیکنی **[سر راه].**

**سهره رزیگه:** سه‌رده رزی **[سر راه].**

**سهره شن:** ژنی مالداری کارامد، کدیوانی خاس **[زن خانهدار کدخدامنش].**

**سهره ژیر:** بدراه خوار **[سرازیر].**

**سهره ژیره:** سه‌رده و خواره، سه‌رده و زیره **[سرازیری].**

**سهره ستورکه:** جویی کرمی ناویگ **[نوعی کرم شکم].**

**سهره سودره:** مایه‌فیتنه، تازه‌وچی **[فتحه انگیز].**

**سهره سوچه:** سه‌رده کیزه **[سرگیجه].**

**سهره سوچی:** سه‌رده سوچه، سه‌رده گیزه **[سرگیجه].**

**سهره سه‌بیله:** سه‌ریکه له کانزای زرد ده کری بُو سه‌بیله توتن کیشان **[سرچیق از فلن].**

**سهره ششک:** سه‌روشک **[نگا]: سه‌روشک.**

**سهره شکینه:** سه‌رشکینه **[نگا]: سه‌رشکینه.**

**سهره فراز:** سه‌ریلند، خاوهن تاپرو **[سرفراز].**

**سهره فراز:** بدراه و بلندایی، ته‌فرازی **[سربالایی].**

**سهره قه‌نده:** (۱) سه‌رده سه‌بیله؛ (۲) سه‌رده قلیان تاوی **[۱) سرجیق؛ ۲) سرقلیان].**

**سهره قه‌نگه:** سه‌رده قه‌نده **[نگا]: سه‌رده قه‌نده.**

**سهره قه‌نته:** سه‌رده قه‌نده **[نگا]: سه‌رده قه‌نده.**

**سهره ک:** (۱) سه‌روک؛ (۲) درشته‌ی سه‌ریزینگ؛ (۳) داری دوفلیقانه‌ی درک کوکردندهوه **[۱) نگا]: سه‌روک؛ (۲) بر غر بال باقیمانده؛ (۳) چوب دوشاخه خار جمع کنی.**

**سهره گیزه:** سه‌رگیزی، سه‌رده سوچه **[سرگیجه].**

**سهره مر:** مریشکی دوبه‌هار دیتو **[مرغ دو بهار دیده].**

**سهره مریشک:** سه‌رمه **[نگا]: سه‌رمه.**

**سهره مژانه:** سه‌رمزانه **[نگا]: سه‌رمزانه.**

**سهره مه‌رگ:** ده‌می تاولیکه‌دان **[حالت نزع].**

**سهره مه‌قه‌ست:** برشته‌ی له جلک برین باقی‌مه **[بریش باقیمانده از قیچی بری].**

**سهره میزی:** پیاوی کامل و له‌چل سال به بالا **[سرمه‌رد، مرد میانسال].**

**سهره زن:** سه‌رده، سه‌رده ده، کدو **[سرند].**

**سهره تازه:** (۱) سه‌رنهان؛ (۲) لاکیش، مافوره‌ی دریزکه، که‌تاره **[۱) سرانداز؛ ۲) قالی کناره].**

**سهره نده:** سه‌ردهت، سه‌رده ده **[سرند].**

**سهره نده:** سه‌ردهت، سه‌رده ده **[سرند].**

**سهره ندانه:** سه‌رنه تازه **[نگا]: سه‌رنه ندانه.**

**سهره نگا:** (۱) بال‌گم، بال‌شست؛ (۲) لای سه‌رو **[۱) بالش؛ ۲) طرف بالایی].**

**سهره نگری:** (۱) رهت برده، هله‌نگوته؛ (۲) رهت بردن، هله‌نگوته **[۱) سکندری خورده؛ ۲) سکندری.**

**سهره نگی:** بال‌گه **[بالش].**

**سهره نویلک:** سه‌رانگویلک **[سرگینگاه، شوله].**

**سهره نیک:** ده‌سمالیکی حمیری ژنه‌بازیر بیانه **[نوعی پارچه است].**

**سهره و:** به‌ده و بیان، لای ژوژه **[طرف بالا].**

**سهره وار:** سه‌رده ره زیر **[سرآزیر، فرود].**

**سهره واوه:** سه‌رده ره زیره **[سرآزیری].**

**سهره وچیر:** سه‌رده‌به‌ولیزایی، به‌ده و خواره **[سرآشیبی].**

**سهره و خوار:** سه‌رده ره زیر، سه‌رده وار **[سرآزیر].**

**سهره و خوار کردندهوه:** (۱) به‌ده و به‌ره زیر بردن؛ (۲) نخون کردندهوهی ده فر **[۱) سرازیر کردن؛ ۲) وارونه کردن ظرف].**



- سده‌فهر: له ناواییه کمه بُو ناواییه کی تر رویشن سفر.
- سده‌فهر بر: ره شیگر اسیح عمومی.
- سده‌فی: ۱) کم ناودن حول: ۲) ناوه بُو زنان ۱) خل، سفیه: ۲) اسم زنانه.
- سده‌فیچ: کم ناوه ز سه‌فی خل، سفیه.
- سده‌فیک: ۱) هدیوانوک: ۲) پالوینه ۱) تراس کوچک: ۲) صافی.
- سده‌فین: ۱) سه‌فان: ۲) ناوی چیایه کی بمرزه له کوردستان: ۳) ناوی پیاوانه ۱) رشنه کوه: ۲) نام کوهی در کردستان: ۳) نام مردانه.
- سده‌فیه: ناوی زنانه ۱) نام زنانه.
- سده‌فی: سده‌تله ۱) سبد.
- سدهق: ۱) دار بروی زور ثه‌ستور: ۲) ساوینی تیخ بُو تیزکردن ۱) ته بلوط پسیار قطور: ۲) سوهان زدن تیخ.
- سدهقا: ۱) ناویکش: ۲) ته کون، ریک و پیک: ۳) تیر اوی ۱) آبکش، سقا: ۲) نظم، ترتیب: ۳) سیراب شدن.
- سدهقادان: ته کوژکردن، ریک و پیک خستن ۱) ترتیب و تنظیم دادن.
- سدهقاووش: که لک، مه لیکی گمه‌ری دندوک زلی سبی بوره به‌رجیله‌ی شوره و ماسی خوره ۱) برنده‌ای ماهیخوار، پلکان.
- سدهقام: ۱) ته کوژی، ریک و پیک: ۲) بدرقه‌راری، پایداری ۱) تنظیم، ترتیب: ۲) پایداری، ثبات.
- سدهقامگیر: بدرقه‌رار، جیگر تو ۱) پایدار.
- سدهقاو: ۱) ناخوشی نیسانی بدهکسم: ۲) ناوی جوئی زمب، زمی نواعی بیماری ستور: ۲) نوعی نیزه.
- سدهقاوه‌لکترن: تیرا بونی زه‌وی له باران، پهله‌دان ۱) سیراب شدن زمین از باران.
- سدهقر: مه لیکی رازه له باز پچوکتر ۱) چرغ، برنده‌ای شکاری.
- سدهقز: شاریکه له کوردستان ۱) شهری در کردستان.
- سدهقلاؤ: ناوی جوئی زمب، زمی سه‌قلاؤ، زمی سه‌قاو ۱) نوعی نیزه.
- سدهقدت: ۱) مرداره و بوی بدهکسم: ۲) عدب‌دار، زده‌دار: ۳) خدتر، بقه: پیاویکی سدهقدت ناویر بچمه لای: ۴) وشهی گالله بین کردن له نهنجام نه‌دانی کاری، ته: (سدهقدت نه‌هاتی، سدهقدت نهت کرد: ۵) نائسنجاوا ۱) مردار ستور: ۲) زده‌دار، معیوب: ۳) خطر: ۴) کلمه تمسخر و کنایه: ۵) قراضه آهن.
- سدهقدت فروش: که سی کاسبیه که‌ی نائسنجاوا فروشتنه ۱) قراضه فروش، سقط فروش.
- سدهقدره: ۱) بدسته‌لهک: ۲) گوندیکی کوردانه لمای دیار به کر ۱) نگا: بدسته‌لهک: ۲) نام روس‌تایی است.
- سدهقدم: سدمارا سوله‌ی زور دزوار ۱) سوز و سرمای سخت.
- سدهقدمه‌ی: جوئی ناخوشی بدهکسم ۱) از بیماریهای ستوران.
- سدهققی: جوئی بدردی مدرمزی زه‌رده ۱) نوعی سنگ مرمر زردنگ.
- سدهقیل: ره‌زیل، رزد، چکوں، دهس قوچاوا ۱) خسبیس.
- سدهک: سرکه ۱) سرکه.
- سدهکار: ۱) ساقور: ۲) جوئی کورتانی راست و ساف ۱) سبد بزرگ سگدست،

سه لک: ۱) ته لاش بپرد، تلیش بهد؛ ۲) بهردی پان و ته نک؛ ۳) خر: (سه لک) واتا: خری چکوله؛ ۴) ده فرنی پانی لم تونه بی ته نراو، نامه شان: (سه لک و اتا: سه لکی چکوله) ۱) پلمه از سنگ؛ ۲) سنگ پهن و نازک؛ ۳) مدور؛ ۴) آبکش بافتہ از ترک، سبد پهن، سبد طبقی.

سه لام: ۱) روزا پساتی، روزی ههستانه وهی دواي مرگ، پهسلان: (نه برو سه لام لئی رایبو)؛ ۲) پارانه وه به ده نگی بهرز بون پارشیو کردنی مانگی ره مه زان، مناجات؛ ۳) سلام ۱) روز قیامت؛ ۲) مناجات سحری ما رمضان: ۳) بلندیها.

سه لاخ: کهول که رف بیوست کن، سلاخ.

سه لار: سه رن که ده بانوی محترمه و کدخدامش.

سه لاره: ۱) سه لار؛ ۲) جوان و خوشیک ۱) نگا: سه لار؛ ۲) زیبا و دلکش.

سه لاری: سه لار ۱) نگا: سه لار.

سه لاقوچکه: خوهه لکبر آنه وه ف پشتک.

سه لاقوچکانی: سه لاقوچکه ف پشتک.

سه لالیک: ره ره وه ف چرخ راه رفتن یاد دادن بچه، کمک مادر.

سه لان: سلا، به رزایه کان ف بلندیها.

سه لایه: ده سکی ثاونگ ف دسته هاون، یاور.

سه لبه ند: ریگی بهردتی گیر او راه سنگفرش شده.

سه لپ: ۱) بیلی که لک لئی خورین؛ ۲) جوری داره بی ۱) چوبی که بدان کلک راه دایت کنند؛ ۲) نوعی درخت بید.

سه لپ: بیلی به لدم لیخورین، سه ول ف پاروی قایقرانی.

سه لپاندن: پاروییدان ف پاروزدن.

سه لپی: سه لپ ۱) نگا: سه لپ.

سه لست: ۱) ره بن، بی زن؛ ۲) لاشه گوشتشی جگه له دهست و ران؛ ۳) پیاده هی بی هاروی: بی سه لته هاتم، سه لست بوم ۱) مجرد؛ ۲)

لاشه گوشت بدون دست و ران؛ ۳) پیاده تنها.

سه لته: ۱) سه رجلیکه له سهر کمواي ثاو دامینه وه ده بدر ده کری؛ ۲) ته نیا: (سه لته سوار) ۱) نوعی کت کوتاه که روی قیابی روحانیت می بوشند؛ ۲) تنها.

سه لته زه لام: پیاده هی ته نیا ف پیاده تنها.

سه لته نه: ناوی ژنانه ف نام زنانه.

سه لته نه: شایته، حکومت، پادشاهی ف سلطنت.

سه لقی: داری سرو ف درخت سرو.

سه لک: ۱) سمری بنیاده مو حه بیوان؛ ۲) هر شستی خر هه لدر اوی

پر بمشت: (سه لکه تر خیته، سه لکه ره زی، سه لکه په نیر)؛ ۳)

بنه گیای خرو درشت: (سه لکه بیاز، سه لکه چه و نده ر) ۱) کله؛ ۲)

گله لکه شده با دست؛ ۳) پیاز یا ریشه های غده ای گیاهان.

سه لک: سه به تهی پچوک، تریان ف سبد کوچک.

سه لکدار: گیای بن خر ف گیاه بیازدار.

سه لکه: ۱) جوری نخشی مافسورة؛ ۲) پیوازی گیا؛ ۳) بریتی له بنیاده می سه رزل ۱) نوعی گل قالی؛ ۲) پیازه گیاه؛ ۳) کنایه از

جاریابی که هنگام راه رفتن زانوهایش را بهم می زند.  
سه گ دهست: سه گ دهست نگا: سه گ دهست.  
سه گرده: حه بی سه گ ف بارس سگ.

سه گره وین: ۱) حه بی کردن؛ ۲) نهودی سه گ لئی بترسی و بکشیده وه ف ۱) بارس کردن؛ ۲) آنجه سگ را پترساند.

سه گره ونه وه: کمسی که سه گ لئی ده ترسن ف کسی که سگها از او می ترسند.

سه گسار: ۱) ناحهز پیچم ناشیرین؛ ۲) جوینیکه واتا: وک سه گ پیس ۱) بدیقا فه؛ ۲) دشنامی است.

سه گلاو: ۱) سه گاف؛ ۲) جوینیکه، سه گی پیس ۱) نگا: سه گاف؛ ۲) دشنامی است.

سه گلاوک: سه گلاو واتا: سه گی گلاو، جوینه ف دشنامی است، سگ نجس.

سه گلاوی: جوری ره سه نی ته سپ ف نوعی نزاد اصلی اسب.

سه گلور: ده نگ دریز کردن وهی سه گ، حه بی دریزی بی برآنده، لو ره ف زوجه سگ.

سه گ ماسی: جوری ماسی ف نوعی ماهی، سگ ماهی.

سه گمان: ناماج، نیسانه، نامانج ف آماج تیراندازی.

سه گمه رگ: کمسی که له مردنه و نامری: (مه رسه بوله ده ری تو نمردم / کمن سه گمه رگم و گیان سه خت و دله ق) «شيخ ره زا» ف

جان سخت.

سه گ مه رگی: ده ردو نازاری نزه ف درد و رنج زندگی.

سه گو: سه گان ف سگها.

سه گو: نهی سه گ اف ای سگ.

سه گوان: تیره ایزی زانا و زبرده است، نیسانه نگیو ف تیرانداز ماهر، تک تیرانداز.

سه گ وه ر: حه بی حه بی سه گان ف بارس گ روی سگها.

سه گ وه ن: ناوی هو زکی کورده ف نام عشیرتی کرد.

سه گه: نهی سه گ، وشه بیه که واتا: هدی فیلباز ف کلمه خطاب به معنی ای حیله بار.

سه گه بور: سه گ، بریتی له فیلباز ف نگا: سه گه.

سه گه سه گه: خو گیل کردن و خو به ستمان نیسان دان ف خود را به موش مردگی زدن، تظاهر به سادگی.

سه گه ناز: سه بینیسی ف بیماری کشنده سگ.

سه گه ناس: سه گه ناز سه بینیسی ف بیماری کشنده سگ.

سه گه وان: تاگداری سه گ ف سگبان.

سه گی بی سوتاوه: بریتی له مالانگمری هده ده در ف کنایه از ولگرد.

سه گیتی: سه گایه تی ف نگا: سه گایه تی.

سه گینی: سه گایه تی ف نگا: سه گایه تی.

سه گی هار: ۱) سه گی که نه خوشی هاری گرتی؛ ۲) بریتی له مروفی شه فروش ۱) سگ هار؛ ۲) کنایه از آدم ماجراجو.

سه گیه تی: سه گایه تی ف نگا: سه گایه تی.

سر گُنده.

سه لکه بزُوت: سه ره بزُوت، بسوت **نیمسوز**سدهما: ناوی زنانه **نام زنانه**.سدهما: (۱) سلماس؛ (۲) گوندیکی کورستانه به عصی ویرانی کرد **ف**

(۱) شهر سلماس؛ (۲) روستایی در کردستان که بعثیان ویرانش کردند.

سدهمان بیسسه: جوئی مارمیلکه زده هرداره **نوعی سوسمار سمعی**.سدهماندن: قه بولاندنی کاریک یا وته یه **قبولاً ندن**.سدهلو: داری سه رو **درخت سرو**.سدهلوات: سلاوات **صلوات**.سدهلوات نوا: ناوی گوندیکه لمای سنه **نام دهی است**.سدهلوارهوان: جوئی دارسهرمی زور راست و ریک **سرو سهی**.سدهله: تانه شان، سده بهمی پان **سبد طبقی، آبکش ترکه ای**.سدهله شیرک: سدبدهی زل بو ده فر و ههور **سبد بزرگ جاطرفی**.

سدهله لف: (۱) دانه لگام؛ (۲) سوتی پاره؛ (۳) پرتاوبوی ته سپ؛ (۴) قه زن، واو

(۱) دهانه لگام؛ (۲) ربا؛ (۳) پرتاوب بودن اسب؛ (۴) وام.

سدهله فخور: سوت خور **رباخوار**.سدهله فکردن: (۱) قه زکردنی به سوت؛ (۲) پرتاوب کردن ته سپ **ف** (۱) وام

گرفتن یا تنزیل؛ (۲) پرتاوب اسب.

سدهله گون: گوندیکی کورستانه به عصی ویرانی کرد **ف** از روستاهای

ویران شده کردستان توسط بعثیان.

سدهله: پیش فروش **ف** سلم، پیش فروش.سدهله نده: پاساره، سوانه، سوانده **کناره لب بام**.سدهله لیته: زنی زماندیریزی بین حدیا **ف** زن بی حیا.سدهله لیقه: تاوهز فام: (پیاگی به سه لیقه **ف** سلیقه).سدهله لیلانک: سده لایلک، ره ووه **ف** نگ: سه لایلک.سدلیم: (۱) بین تازار، هیدی و هیمن؛ (۲) ناوه بو پیاوان **ف** (۱) آرام بی آزار؛

(۲) نام مردانه.

سدهلهین: بدردی سه ره گوریچه **ف** سنگ سر پوش لحد.سدهمه: (۱) دهرمانی گیاندار کوژ، زه هر؛ (۲) سه گی من؛ (۳) من سه گم **ف** (۱)

سمه؛ (۲) سگ من؛ (۳) من سگم.

سدهما: هله رکنی، دیلان، ره قس **ف** رقص.سدهماخ: ووج، بی نیاز له خدله، ریزله خوگر **ف** دارای عزت نفس.

سدهماس: (۱) هیمن، پشوله سدرخو؛ (۲) جه وهه ری تیغی شیر و خدنجر

**ف** (۱) صبور، آرام؛ (۲) پرنده.سدهماسی: کوسه ماسی **ف** کوسه ماهی.سدهمالک: زور بدرزو بلند **ف** مرتفع.سدهماکه ر: که سی که ره قس ده کا **ف** رقص.سدهماگه: جنی داوهت **ف** جای رقص.سدهمالله ک: بالداریکی زل و زور قله موه **ف** از برندگان بزرگ جنه.سدهمالی: کمه، عابی **ف** آسمانگون.

سدهمانه ک: ملیکی جنجهره له ره شوله زلته زودتر هیلانه له همزدا

ده کا، هموبرده **ف** بلدرچین، وشم.سدهماوار: ثامر از نکی چالینانه **ف** سماور.سدهماور: سدهماوار **ف** سماور.سدهمبه: (۱) مدتکه، ثامر از دارکون کردن؛ (۲) ناوی گوندیکه **ف** (۱)

مته، سنیه، ابزار سوراخ کردن؛ (۲) نام دهی است.

سدهمه: لا، تالی، ره **ف** سو، طرف، سمعت.سدهمه تور: ثامر از نکی موسیقایه **ف** یکی از آلات موسیقی، سنتور.سدهمسیر: تلهی تری **ف** تفاله انگور.سدهمُور: سفُور، سفُوري، سفُور، سموره **ف** سمور.سدهمه: سدهمه، مه تکاو **ف** سنبه.سدهمهت: تارامی، حمه سله **ف** شکبایی، آرامی.سدهمه ده: هو، سدیب **ف** انگریز، سپه.سدهمه در: (۱) سه رسوئین، عه جایب؛ (۲) کوپانی چاره وی **ف** (۱) شگفت؛

(۲) پالان.

سدهمه رگی: در دره ره بج و شه که تی **ف** مشقت فراوان.

سدهمه ره: (۱) سمه ره: (شیکی سهیر و سمه مده ره یه)؛ (۲) زان و دهد؛ (۳)

قدلیوزی زین؛ (۴) جیازی و شتر؛ (۵) زیرجلی کاتنی تاختن اوی جگه له

کورتان؛ (۶) سه رکور و شته **ف** (۱) شگفت؛ (۲) ره و آرار؛ (۳) زین کوهه:

(۴) پالان شتر؛ (۵) نوعی پالان الاغ؛ (۶) سرگذشت.

سدهمه ل: گیای خرابی کیره نه کراوی لیک هالا **ف** علف بهم پیچیده

نکوبیده.

سدهمه ن: (۱) گولی یا سمه ن: (۲) زردی کال؛ (۳) ره نگی کده **ف** (۱) کل

سمن؛ (۲) زرد روشن؛ (۳) خاکستری رنگ.

سدهمه ندوک: ساجور **ف** ساجور.سدهمه نگول: شه لی که زور کدم دله نگنی، شیرین شهل **ف** شلی که اندک

می لنگ.

سدهمه نی: هله لوای له شیره دی گه نمه فدریکه و نارد **ف** سمنو.سدهمهیت: ماکیکی رهش که له ده رگای خه لیقه هه نگه **ف** ماده ای سیاه

زنگ که چلو در کندوی زنبوaran است.

سدهمهید: سدهمهیت **ف** نگا: سدهمهیت.سدهمهیں: سدهمهیز **ف** تفاله انگور فشرده.سدهمه نا: سانا، ناسان **ف** آسان.سدهمه نامه کی: سنامه کی **ف** نگا: سنامه کی.سدهمه ناهی: (۱) سانایی، ناسانی؛ (۲) ناسو ده بی **ف** (۱) آسانی؛ (۲)

آسودگی.

سدهمه ته: (۱) نهینی؛ (۲) بینه نگ بون **ف** (۱) سری؛ (۲) خاموشی.سدهمه ته نه: (۱) ده بدده به، شکو و جه لال؛ (۲) ناوه بو زنان **ف** (۱) دیدبه و

شکوه؛ (۲) نام زنانه.

سدهمه تی: شه قه زله، عیشت، شه پازله **ف** سیلی.سدهمه ندن: نهستاندن، ساندن **ف** نگا: ساندن.سدهمه ندهوه: ساندندهوه، نهستاندندهوه **ف** نگا: ساندندهوه.

سدهمه ندهله: (۱) دارکی بون خوش به؛ (۲) کهوشی له دار، قاب قاب،

نهق تدقیله؛ (۳) گیازه رتک **ف** (۱) چوب صندل؛ (۲) دم پایی چوبی؛ (۳)

سنه‌نگه‌لا: ۱) سنه‌نگه‌لا؛ ۲) رازان به‌حدواوه **ف** ۱) بار کچ؛ ۲) نوسان.  
 سنه‌نگه‌لی: خوئی هنقوتین، لا پره سمن **ف** قضول.  
 سنه‌نگه‌لی: سنه‌نده‌لی **ف** صندلی.  
 سنه‌نگه‌بهرد: سنه‌نگو به‌رد **ف** نگا: سنه‌نگو به‌رد.  
 سنه‌نگی: ۱) لمبرد چیکری؛ ۲) هیشا، به‌ترخ **ف** ۱) از سنگ ساخته؛  
 ۲) بهادر.  
 سنه‌نگی: بالگد، بالشت **ف** بالش.  
 سنه‌نگی سه‌ما: جوئی دیلان **ف** نوعی رقص گروهی.  
 سنه‌نگی ممحک: به‌ردی زیر نزمون **ف** سگ محل.  
 سنه‌نگین: ۱) به‌کیش، قورس؛ ۲) مردی به‌شمرم و ثاوه‌ز **ف** ۱) سنگین؛  
 ۲) باوقار.  
 سنه‌نگین و گران: مردی به‌سرخوی به‌حورمهت **ف** آدم باوقار.  
 سنه‌نگینی: ۱) قورسایی، گرانی، دزی سوکی؛ ۲) شدرم و ثابر و مهندی  
**ف** ۱) سنگینی؛ ۲) وقار.  
 سنه‌نم: پیس و گلاؤ **ف** نجس.  
 سنه‌نماندن: گلاؤ کردن **ف** نجس کردن.  
 سنه‌نمین: گلاؤ بون **ف** نجس شدن.  
 سنه‌نم: ساندن، نهستاندن **ف** نگا: ساندن.  
 سنه‌نه: تارمایی، روشنایی نهنان او له دور **ف** شیخ.  
 سنه‌نه: قه‌باله، نوسر او ده باره‌ی ملکمه **ف** سند.  
 سنه‌نه‌د: سنه‌نه **ف** سند.  
 سنه‌نه‌دوك: سمه‌ندوک، ساجور **ف** ساجور.  
 سنه‌نه‌ل: سنه‌نه‌ل، قاپ قاپ **ف** دهایی چوبین.  
 سنه‌نه‌لی: سنه‌نده‌لی **ف** صندلی.  
 سنه‌تیار: شت‌سین له بازار، که بار **ف** خریدار.  
 سنه‌نیر: سینیر، شیاکه، سه‌رین **ف** سرگین.  
 سنه‌نیر: بالگد، بالشت **ف** بالش.  
 سنه‌نیر پیش: ته‌پاله‌پیش، زنی که ته‌پاله دروست نه کا **ف** زنی که تا پاله  
 می‌سازد.  
 سنه‌نیرگا: سدرانگوکیلک **ف** سرگینگاه، شوله.  
 سنه‌نیروانگ: سنه‌نیرگا **ف** سرگینگاه.  
 سنه‌نیره: داریکه له کاتی ویستاندنی عمرابدا بعد عمرابه ده دری تا کدل  
 و همه‌سی **ف** ستونی که به منظور استراحت حیوان گاری کش زیر.  
 گاری می‌گذارند.  
 سنه‌نیری مار: کرمیکی به‌له که و هیڈی هیڈی ده خزی **ف** نوعی کرم.  
 سنه‌نیک: پارچه‌یه کی کی گرقمری به‌ته خش و ده ره‌جه‌یه وه ک روکاری  
 سه‌عات و قیله‌نوما **ف** صفحه‌منقش و تذهیب شده.  
 سنه‌نین: ساندن **ف** نگا: ساندن.  
 سه‌وا: ۱) تالش ویرش، تالو ویر، مامله؛ ۲) سبهی؛ ۳) به‌رد بیان؛ ۴) جیا؛  
 ۵) وه ک یمک، به‌رابه‌ر؛ ۶) بوخاتری، له بهر، سه با **ف** ۱) معامله؛ ۲)  
 فردا؛ ۳) پامداد؛ ۴) جدا، سوا؛ ۵) مساوی، برابر؛ ۶) برای، بخاطر.  
 سه‌واه: زانینی خویندن و نوُسین **ف** سود.

گیاهی که از آن رنگ زرد گیرند.  
 سنه‌نده‌لی: کورسی به‌سردانیشتن **ف** صندلی.  
 سنه‌نگ: ۱) بهرد؛ ۲) قورسایی، کیش؛ ۳) بریشی به‌قدرو و حورمهت:  
 (پیاوی به‌سنه‌نگ) **ف** ۱) سنت؛ ۲) وزن؛ ۳) کنایه از احترام و منزلت.  
 سنه‌نگا: ۱) بالگه، بالشت، سه‌رین؛ ۲) به‌ردی دزی زه، سنه‌نگا و هر **ف**  
**۱)** بالش؛ ۲) سنگ پادزه.  
 سنه‌نگاتی: قورسایی، گرانایی **ف** وزن، وزنه.  
 سنه‌نگان: ۱) ته‌خمين، به‌راورد؛ ۲) ته‌جره به‌کردن، نه‌زمون **ف**  
 ارزیابی؛ ۲) تجربه، آزمون.  
 سنه‌نگاندن: ۱) ته‌خمين کردن؛ ۲) تاقی کردنده، نه‌زمون، زمین **ف**  
 ارزیابی کردن؛ ۲) تحری به‌کردن.  
 سنه‌نگان: سنه‌نگاندن **ف** نگا: سنه‌نگاندن.  
 سنه‌نگاوه: ناوجه‌یه کی چهندگوندی له کوردستان به‌عسی و فرانی کردن  
**ف** ناحیه‌ای شامل چند روستا در کردستان که بعضیان ویران کردن.  
 سنه‌نگایی: سنه‌نگاتی **ف** سنگینی، وزنه.  
 سنه‌نگباران: به‌رد باران **ف** سنگباران.  
 سنه‌نگتراش: به‌ردتاش، نه‌قاراف **ف** سنگتراش.  
 سنه‌نگچهن: دیواری و شکه به‌رد، تیشكه که‌له‌ک؛ ۲) ده‌وری بیر له‌ناوه‌وه به  
 به‌رد هله‌چین **ف** ۱) دیوار سنگ چین؛ ۲) دیواره چاه آب را سنه‌نگچین  
 کردن.  
 سنه‌نگزاور: ۱) به‌ردی دزی زه. به‌ردیکه لایان وايه پیت بی مارو  
 دوشک پیته‌وه نادا **ف** سنگ پادزه.  
 سنه‌نگتراش: سنه‌نگتراش، به‌ردتاش **ف** سنگتراش.  
 سنه‌نگ: کیش: شه‌له‌هی به‌رد کیشان **ف** ناوه چوبی بر پشت باربر که  
 سنگ بدان کشند.  
 سنه‌نگ لی نان: بریشی به‌حورمهت گرتن **ف** کنایه از ارج نهادن.  
 سنه‌نگ لی نیان: سنه‌نگ لی نان **ف** کنایه از ارج نهادن.  
 سنه‌نگو: گویلیار، پانیر، پارین **ف** گوسله یک‌ساله.  
 سنه‌نگوبه‌رد: له زیر شتی **ف** گران دا پوشان **ف** زیر پوشش سنه‌نگین بودن.  
 سنه‌نگو به‌رد نان: زیر شتی گران دانان: (ماسیه کم سنه‌نگوبه‌رد ناوه)  
**ف** زیر پوشش سنه‌نگین گذاردن.  
 سنه‌نگوره: گوکلکی زور گوشتنی غلور **ف** گوسله چاق مغروف.  
 سنه‌نگوردنگ: ریز و قدر: (کاورایه کی و سنه‌نگ و ره‌نگ) **ف** ارج و  
 ارزش.  
 سنه‌نگو سوک: سنه‌نگاندن **ف** نگا: سنه‌نگاندن.  
 سنه‌نگول: ۱) ته‌زه‌ی دزبو؛ ۲) سه‌گی نیری زل، قه‌په‌گول **ف**  
 قوی‌هیکل بدقواره؛ ۲) نره سگ قوی جنه.  
 سنه‌نگه: چه‌پر، خمل، مه‌ته‌ز **ف** سنگر.  
 سنه‌نگه‌ریه‌ندی: چه‌برکوئین **ف** سنگر بندی.  
 سنه‌نگه‌سار: سنه‌نگباران، به‌رد باران **ف** سنگسار.  
 سنه‌نگه‌ک: نانی که له سفر چه و بیرزی **ف** نان سنه‌نگ.  
 سنه‌نگه‌لا: تاسه‌نگ، باری خوار **ف** بار کچ.

سه‌وزه‌زار: شوینی پرله گیاشین: (شهوه لدم سه‌وزه‌زاره لهدم تاوه / مه‌کوی خدم لاقوه ده‌مکول چماوه) «هزار» سبزه‌زار.  
 سه‌وزه کو: کاسه‌له‌شینکه، مه‌لیکه هدموگیان که‌سک پرنده سبزه قبا.  
 سه‌وزه‌لان: سه‌وزه‌زار سبزه‌زار.  
 سه‌وزه‌لانی: سه‌وزه‌زار سبزه‌زار.  
 سه‌وزه‌له: جوانی سه‌وزه‌نه‌نگی تازه بی‌گه بستو زیبای نوجوان سبزه.  
 سه‌وزه‌له: وشهی دواندنی سه‌وزه‌له کلمه خطاب به زیبای سبزه‌رنگ.  
 سه‌وزه‌وات: نه‌گیاپانه‌ی ده‌خورین به کالی سبزیجات.  
 سه‌وزی: ۱) گیای ده‌ستچین بُو خواردن: ۲) ره‌نگی که‌سک: ۳) ناوی گوندیکه له موکوریان سبزی خوردن: ۴) سبزه‌رنگ: ۳) نام روستایی.  
 سه‌وقات: دیاری ارمغان.  
 سه‌وقاتی: ۱) شتی که به دیاری ناردراوه: ۲) تریان، فرتاله‌ی میوه فکادو، ارمغان، ره آورد: ۲) سبد میوه چینی.  
 سه‌وک: ستوُرک، کولیره، نانی نه‌ستوری گروقفر گرده نان.  
 سه‌وگامریا: ستوُرکی بدشیتندوه به خیری مردوک نانی که به یادبود مرده بخشند.  
 سه‌وگر: بولیله‌ی بهیان، کازیوه‌ی بهیانی کله سحر.  
 سه‌وگور: سه‌وگرف کله سحر.  
 سه‌ول: ۱) گولی پویه کله‌تیره: ۲) داری سدرو، سه‌لو: ۳) سه‌لب اگل تاج خرس: ۲) درخت سرو: ۳) پاروی قایقرانی.  
 سه‌ولک: نه‌ستیولک آهنه که بر تور دراز کنند.  
 سه‌وله: نه‌ستورکن له درشتندی نارد که خوراکی سه‌گه تواله از نحاله برای غذای سگ.  
 سه‌وه: ۱) سه‌بهدت، سه‌بهته: ۲) گوزه، جئی‌تاوی له سواله‌ت: ۱) سبد: ۲) سبو.  
 سه‌وه‌ته: سه‌بهدت، سه‌بهته، سه‌وه سبد.  
 سه‌وه‌ریخ: سه‌بهتمی سنبیر گویزرا ناهوه کلچ، سبد بهن کشی.  
 سه‌ویک: ۱) نه‌ستورکی به‌رون: ۲) گوزه‌ی مل باریک، جه‌رره: ۱) گرده نان روغنی: ۲) سبوی گردن باریک.  
 سه‌ویل: ۱) سه‌بله‌ی توُن کیشان: ۲) گوزه‌ی مل باریک، جه‌ره: ۳) تاوه خیری: ۱) چیق: ۲) سبوی گردن باریک: ۳) آب خیریه.  
 سه‌ویل: سه‌وال نگا: سه‌وال.  
 سه‌ویلک: گوزه‌ی مل باریک، جه‌رره کوزه با گردن بلند و باریک.  
 سه‌ویله: سه‌بله کچ.  
 سه‌وین: سه‌لشیرک سبد جای ظرف.  
 سه‌ه: سه، تاگادری آگاهی.  
 سه‌هان: سنبیر، سه‌رین، ریخ سرگین.  
 سه‌هگور: سه‌وگر کله سحر.  
 سه‌هنده: ۱) بزوژو بئی نارام: ۲) ناز اوچی: ۳) زرنگ: ۴) گوی نه‌بیس.  
 سه‌رسه‌خت اف: ۱) نارام: ۲) مفتون: ۳) زرنگ: ۴) خودرأی.

سه‌واددار: خوینده‌وارف باسوساد.  
 سه‌واهه: سه‌لنه‌لام پیاده تنها.  
 سه‌وال: پاتال، نازال، گاوه‌گول و مدرُو مالات دام اهلی.  
 سه‌وال: سه‌وال دام اهلی.  
 سه‌واله: سواله نگا: سواله.  
 سه‌وابی: سوزی، بیدانی فردان.  
 سه‌وجه: گوندیکه له‌لای شتوپ نام دهی است.  
 سه‌وج: شیان، زههاتون ف لیاقت.  
 سه‌وحیان: شایاوی، زههاتون ف شایاستگی.  
 سه‌وحان: خاغلان، گوی ندادان به تهرک ف رها کردن وظیفه، غفلت.  
 سه‌ودا: ۱) ثال‌وپر، داوسه‌ده: ۲) خولیا، نیشتیا به خه‌بال: ۳) بیروی تهْر، تهْر بیرو: ۴) نه‌قین، دلداری ف معامله، دادوستد: ۲) هوس: ۳) اکرم: ۴) عشق.  
 سه‌ودادار: نه‌خوشی تهْر بیرو ف بیمار اکرما.  
 سه‌وداشه: ۱) دینی نه‌قین: ۲) خه‌الاوی و گیز و بیز ف ۱) واله عشق: ۲) پردغده.  
 سه‌وداگه: باز رگان تاجز.  
 سه‌ودایی: ۱) نه‌خوشی سه‌ودا: ۲) نه‌قیندار، به‌نده‌وارف ۱) بیمار اکرم: ۲) عاشق واله.  
 سه‌ور: ۱) سه‌بر، یشو له‌سرخوبی: ۲) به‌نرمی: (سه‌ور قسدبکه): ۳) سنبیر، شیاکه: ۴) ساو سامال: (نه‌ی سه‌ور یعنی نه‌ی غمروتی / لدیلی و مه‌جروم ییک گهیپنی، «بدهیتی له‌لی و مه‌جرون» ف ۱) شکیب: ۲) یواش، نارام: ۳) سرگین: ۴) آسمان صاف.  
 سه‌ورگه: سدرانویلک سرگینگاه.  
 سه‌ورو: ۱) سنبیر، ریخ، شیاکه: ۲) زبل و زال ف ۱) سرگین: ۲) آشغال.  
 سه‌هوری: سه‌هوره سمور.  
 سه‌وز: سه‌بز ف سبز.  
 سه‌وزاوه: نه‌خوشیکه کی جاوه ف یکی از بیماریهای چشم.  
 سه‌وزایی: ۱) ره‌نگی سه‌وز: ۲) گیاس‌دوزی ده‌شت و ده‌رف ۱) سبزه‌نگی: ۲) سبزه در و دشت.  
 سه‌وزبُون: ۱) روانی روهک: ۲) بریتی له لنه کاویدا بون: ۳) بریتی له بدهره‌دانی کار ف ۱) رستن نباتات: ۲) کنایه از یکهو پیدا شدن: ۳) بهره دادن کار.  
 سه‌وزخر: پیش‌فروش کر، که سئی که پاره به سدلیم ده‌دا ف کسی محصول را پیش‌خرید می‌کند، سلف خ.  
 سه‌وزفروش: که سئی که پاره‌ی سه‌لام و درده گری سلم فروش، کسی که محصول را پیش‌فروش کند.  
 سه‌وزکردن: ۱) رواندن، چاندن و شین بون: ۲) بریتی له پیک‌هنجانی کار ۱) رویانیدن: ۲) کنایه از انجام دادن کار.  
 سه‌وزده: ۱) شینایی دهشت و ده؛ ۲) زدری، سبی ثامال زرد: ۳) جوئی میوز ف ۱) سبزه: ۲) آدم سبزینه زنگ: ۳) نوعی کشمکش.  
 سه‌وزپوش: کیوکه له ناوجه‌ی شاروپران ف نام کوھی است.

کرد **۱**) نگا: سه‌یدک؛ **۲**) نام روستایی در کردستان خراب شده توسط بعثیان.

سه‌یدوکه: سه‌یدک **نگا**: سه‌یدک.

سه‌یده: **راو** **شکار**.

سه‌یده‌مین: ناوی گوندیکی کوردستان بو به عسی ویرانیان کرد **از رستاهای ویران شده کردستان به دست بعثیان.**

سه‌یده‌وان: **راوچی** **شکارچی**.

سدیز: **۱**) سده‌مره، عه‌جایب؛ **۲**) گهران له ده شت و ده؛ **۳**) **تماشا** **۱**) عجیب؛ **۲**) گشت و گذار؛ **۳**) **تماشا**.

سه‌یرا: گولیکه پشتی یدلکی سوره و ناروه‌ی سدو زوره شه **گلی است.** سه‌یرارا: گولیکه، سه‌یرا **گلی است.**

سه‌یران: سه‌یاحد **سیاحت**.

سه‌یرانکه‌ر: کدستی که ده چته سه‌یاحد **سیاحت**.

سه‌یرانگا: جیگه‌ی سه‌یران لی کردن **تماشاگه، گردشگاه.**

سه‌یرکه‌ر: **تواشاچی** **تماشاچی**.

سه‌یره: مه‌لیکی پچوکد **پرنده‌ای است.**

سه‌یزان: **توده‌ی زیر زمین** **اطاق زیر زمینی.**

سه‌یزاده: **زنی سه‌ید** **زن سیده.**

سه‌یس: کو، به‌چکه‌بزنی نیری دوساله **بزغاله نر دوساله.**

سه‌یقان: **۱**) **راوکر، نچیرخان**؛ **۲**) کپر، چهتر، سبات **۱**) **شکارچی**؛ **۲**) **سایه‌بان.**

سه‌ین و به‌ین: کدین و به‌ین **تبانی.**

سه‌یوان: **۱**) سبات؛ **۲**) خدرمانه‌ی مانگ **۱**) سایه‌بان؛ **۲**) هاله.

سه‌یه: سه‌گه **نگا**: سه‌گه.

سی: **۱**) **جرگی سی**، نهندامی هن‌ناسدان له لم‌شدای؛ **۲**) **نهخوشی** ده رده باریکد؛ **۳**) **بالداریکی سی** کیوی، قولینگ؛ **۴**) **بیست و ده**؛ **۵**) سه‌با، سه‌وا، له بس؛ **۶**) **رُهش، سیا** **۱**) **ریه**؛ **۲**) **بیماری سل**؛ **۳**) **غاز وحشی**؛ **۴**) **عدد سی**؛ **۵**) **از برای، بخارط**؛ **۶**) **سیاه.**

سی: **۱**) **سا، سیبز**؛ **۲**) **یدک ده گهله دو** **۱**) سایه؛ **۲**) **عدد سه.**

سیا: **رُهش، بدرازیه‌ی سی** **سیاه.**

سیابو: **گیایه که ده کریته ناو زایی** **گیاهی** که با شیر از آمیزند.

سیابه‌ند: ناوه بو پیاوان **نامی مردانه.**

سیابه‌ند: **۱**) **رُه شتاله**؛ **۲**) **بده بخت** **۱**) **سیه‌چرده**؛ **۲**) **سیه‌بخت.**

سیاتومه: **رُه شتاله** **سیه‌چرده.**

سیاتووه: **رُه شتاله** **سیه‌چرده.**

سیاچادر: **رُه شمال** **سیاه چادر.**

سیاچاره: **بدخت رُهش** **سیه‌بخت.**

سیاچرده: **رُه شتاله** **سیه‌چرده.**

سیاچه‌مانه: **گورانیه کی بـتاـلوـانـگـی هـدوـرـاـمـانـه** **آهـنـگـی مشـهـور.**

سیاحه‌ت: سه‌یاحد، سه‌یران **سیاحت.**

سیار: **۱**) **تاریکار**؛ **۲**) **سوار**؛ **۳**) **شاگرد**، به‌رد سی پـشـهـسـازـ؛ **۴**) **نهخوش به‌دردی سی**؛ **۵**) **بلندتر، سوار** **۱**) **یار و یاور**؛ **۲**) **سوار**؛ **۳**) **شاگرد**؛

سرسخت.

سه‌هنجه: سه‌هنده **نگا**: سه‌هنده.

سه‌هو: هله، له بیرچون **اشتباه، سهو.**

سه‌هول: ناوی له سه‌رمان رهق هـلـانـو، بـخـ، سـوـلـ، سـوـلـهـ **یـخـ.**

سه‌هولان: **۱**) **قولکـنـاـوـی** که سه‌هول دـبـهـستـیـ؛ **۲**) **ناـوـی** گـونـدـیـکـهـ له موکـرـیـانـ **۱**) **یـخـچـالـ طـبـیـعـیـ**؛ **۲**) **نـامـ روـسـتـایـیـ.**

سه‌هولاو: ناوی تـیـکـلـ به سـهـهـولـ **آـبـ یـخـ.**

سه‌هول بهنان: بهـسـتـلـهـلـ **یـخـبـنـدـانـ.**

سه‌هول بـهـنـانـ: بهـسـتـلـهـلـ **کـفـ یـخـبـنـدـانـ.**

سـهـهـولـخـانـهـ: جـیـگـهـیدـکـ کـهـ سـهـهـولـیـ تـیـداـ هـدـلـ دـهـ گـرـنـ بـوـ هـاوـینـ **یـخـچـالـ مـصـنـوـعـیـ.**

سـهـهـولـلـانـ: سـهـهـولـلـانـ **یـخـچـالـ.**

سـهـهـوـرـیـ: تـارـمـایـ، رـهـشـکـهـ پـیـشـکـهـ **شـبـحـ.**

سـهـهـهـنـ: **۱**) سـیـهـرـیـ خـمـسـتـیـ دـارـ؛ **۲**) سـهـهـنـیـ نـانـ خـوارـدـنـ **۱**) سـایـهـ **پـرـ درـخـتـ**؛ **۲**) **طـبـقـچـهـ.**

سـهـهـهـنـدـ: **۱**) سـایـ خـسـتـیـ دـارـ؛ **۲**) بـرـنـتـیـ لهـ زـوـرـ سـارـدـوـ سـهـرـمـاـ؛ **۳**) نـاوـیـ رـوزـانـیـکـهـ **۱**) سـایـهـ پـرـ درـخـتـ؛ **۲**) کـنـایـهـ اـزـ سـرـمـایـ شـدـیدـ؛ **۳**) نـامـ بـیـلاقـیـ.

سـهـهـنـگـ: سـایـ خـسـتـیـ دـارـ **سـایـهـ غـلـيـظـ درـخـتـ.**

سـهـهـنـهـ: **۱**) سـهـهـنـگـ؛ **۲**) سـهـهـنـدـ **۱**) سـایـهـ غـلـيـظـ؛ **۲**) نـگـاـ:

سـهـهـنـهـ: **سـهـهـنـهـ**.

سـهـیـ: **۱**) سـهـگـ؛ **۲**) **راـوـ** **۱**) سـگـ؛ **۲**) شـکـارـ.

سـهـیـاـحـ: دـنـیـاـگـرـ **چـهـانـگـدـ.**

سـهـیـاـحـهـتـ: **۱**) گـرـانـ بـوـ کـدـبـیـ وـلـخـوـشـیـ؛ **۲**) دـنـیـاـگـرـیـ **۱**)

سـیـاحـتـ، گـرـدـشـ تـفـرـیـحـیـ؛ **۲**) جـهـانـگـرـدـ.

سـهـیـاـرـهـ: دـهـسـتـهـیـ پـیـشـنـگـیـ لـهـشـکـرـ دـسـتـهـ پـیـشـاـهـنـگـ لـشـکـرـ.

سـهـیـاـفـ: سـدـگـاتـ **سـگـلـابـ.**

سـهـیـ پـسـانـکـ: توـتـکـ سـهـگـ **تـوـلـسـگـ.**

سـهـیـدـ: لهـ تـورـهـمـیـ پـیـغـمـبـرـ **سـیدـ.**

سـهـیـدـاـ: فـیـرـکـارـ، دـهـزـبـیـزـ مـامـوـسـتـاـنـ مـدـرـسـ، آـمـزـگـارـ.

سـهـیـدـاـواـ: نـاوـیـ چـهـنـدـ گـونـهـ **نـامـ چـنـدـ روـسـتاـ.**

سـهـیدـ جـیـزـنـیـ: گـونـدـیـکـهـ لهـ کـورـدـسـتـانـ بهـعـسـیـ وـیرـانـیـ کـرـدـ **از**

روـسـتـاهـیـ خـرـابـ شـدـ کـورـدـسـتـانـ توـسـطـ بـعـثـیـانـ.

سـهـیدـکـ: گـیـایـهـ کـهـ بـهـرـیـکـیـ وـهـ نـوـكـ دـهـ گـرـیـ وـهـشـیـنـیـ دـهـخـورـیـ **گـیـاهـیـ**

اسـتـ بـاـثـرـ نـخـودـ مـانـنـدـ وـخـورـدـنـیـ.

سـهـیدـمـرـادـ: نـاوـیـ گـونـدـیـکـیـ کـورـدـسـتـانـ بوـ بهـعـسـیـ وـیرـانـیـ کـرـدـ **از**

روـسـتـاهـیـ وـیرـانـ شـدـ کـورـدـسـتـانـ بهـ دـسـتـ بـعـثـیـانـ.

سـهـیدـمـهـمـودـ: نـاوـیـ گـونـدـیـکـیـ کـورـدـسـتـانـ بوـ بهـعـسـیـ وـیرـانـیـ کـرـدـ **از**

ارـ روـسـتـاهـیـ وـیرـانـ شـدـ کـورـدـسـتـانـ بهـ دـسـتـ بـعـثـیـانـ.

سـهـیدـوـکـهـ: **۱**) سـهـیدـکـ؛ **۲**) نـاوـیـ گـونـدـیـکـیـ کـورـدـسـتـانـ بهـعـسـیـ وـیرـانـیـ

سیاهه: نویسنی حساب و ناو له قاقدن، لیسته لیست، سیاهه.  
 سیاهه: سیاهه لیست، ساهه.  
 سیابی: سیاهه لیست، سیاهه.  
 سی باره: سی جار پانه کردندهو تکرار برای سومین بار  
 سی بارههات: سی باره نگا: سی باره.  
 سیباز: گمدهیده که بازی گدوروی تیا تهدنه ورزش پرش.  
 سی بازد: سیباز ورزش پرش.  
 سیب زمینی: پهنانه، یاره لاماسی سیب زمینی.  
**سیبیست:** ۱) سی پایهی تاگردان: ۲) بریتی له مرؤی کورته بالا (۱) سه پایه اجاق: ۲) کنایه از کوتاه قد.  
**سی بسکوک:** گیلاخ، گیایه که ده گمل شیو ده کرنی گیاهی است با اش می بزند.  
**سی بسکه:** سی بسکوک نگا: سی بسکوک.  
**سی بن هرد:** سیوه بن عمر زیله سیب زمینی ترشی.  
**سیبیه ر:** ۱) سایه، سا: ۲) بریتی له سی تهلاقه زن (۱) سایه: ۲) کنایه از سه طلاق.  
**سیبیه رده:** بریتی له سی تهلاقه کنایه از سه طلاق.  
**سیبیه رک:** سیبیه رده نگا: سیبیه رده.  
**سیبیه رو:** نوبه تی که سی روژه به تنب نوبه سه در میان.  
**سی به سی:** هه رسیک پیکمهو هرسه با هم.  
**سی به گایه:** گای سیه هم بو نوره بینی کردن له کیلانی ذهونی دا گاو یدکی برای شخم.  
**سی بدله ک:** گیایه که تاژه ل زور حمزی لئی ده کا، سی وره نوعی علوفه.  
**سی بهند:** گای شهش ساله گاو شش ساله.  
**سی بهنده:** نیوان جوچکهی سمت و کمبهه میان باسن و مهره فقرات.  
**سی بهندی:** بی حده با شرم بی شرم و آبرو.  
**سی بهنگی:** رهشی دلیه سندو جوان بو چاوه بروی ده لین مشکی دلربا که برای چشم و ابرو گویند.  
**سی بهنده:** سی تهونه نده، سی قات سه برابر.  
**سیب:** ۱) دهسته ندو: ۲) تابشته زور: ۳) تامان له چدم بو ماسی گرتن؛ ۴) ره بدت، سیبه (۱) دستگیره خیش: ۲) تبروی زیاد: ۳) دیوار از ترکه در رود برای صید ماهی: ۴) کمینگاه شکارچی.  
**سیب:** ۱) دهسته ندو: ۲) کونی سیره تفدنگ (۱) دستگیره خیش: ۲) سوراخ مگسک تندگ.  
**سیپا:** ۱) سی بست، سی پایهی تاگردان: ۲) جوری هدله مرکی: ۳) سی پایهی مدشکه (۱) سه پایه اجاق: ۲) نوعی رقص گروهی: ۳) سه پایه مشک.  
**سیپاره:** پازی له سی پازی قورغان به نوسراوی یک جزء از سی جزء قرآن.  
**سیپال:** ۱) جلک، بهرگ و کهل و پله مرؤ: ۲) کونه په ره په رهی در او: ۳)

۴) بیمار مسلول: ۵) بلندتر، مشرف.  
**سیارو:** بهخت رهش سه روزه.  
**سیاره:** ۱) سواره، دهسته سواران: ۲) بدسواری: ۳) جوری گمنم: ۴) زیاده سه ری چوارچیوه که ده چیته ناو دیوار: ۵) ناوی گوندیکه (۱) دسته سوار: ۲) سواره: ۳) نوعی گندم: ۴) زیادی چهارچوب که در دیوار فرمی رود: ۵) نام دهی.  
**سیازاخ:** ۱) جوری زاخی ره شه: ۲) گیایه که کدم تمدن (۱) زاج سیاه: ۲) گیاهی است.  
**سیازده مین:** دوازه هدم سیزدهم.  
**سیازده مین:** دوازه هدم سیزدهم.  
**سیازده هه مین:** سیازده مین سیزدهم.  
**سیاز خال:** بریتی له رهش زور رهش کنایه از بسیار سیاه.  
**سیازه ندوق:** مرؤی زور لاوازی رهش هد لگراو لاغر مردمی سیدقام.  
**سیاسال:** وشکدال، سالی بی باران: (له چاوان نه ما بو گریه نوره دی سه جده بدر دهیه / سیاسالم نه باره نویزی نیستیستقا نه کدم چبکدم؟)  
**«مه جوی»:** خشکسال.  
**سیامال:** ره شمال سیاه چادر.  
**سیامه رو:** گوندیکی کوردستانی ویرانه دهستی به عسی به روستایی ویران شده تو سطع بعنایان.  
**سیامه ند:** ناوی پیاوانه: (بهیتی خدجی و سیامه ند بیستوه) نامی مردانه.  
**سیامه نسور:** گوندیکی کوردستان بو به عسی کاولیان کرد از روستاهای خراب شده دست بعنایان.  
**سیان:** ۱) دوکه لی له دیوار و ده فر نیشت، قورم، دوده: ۲) ژماره سی (۱) دوده: ۳) عدد سه.  
**سیانزه:** سیازده سیزده.  
**سیانزه مین:** سیازده مین سیزدهم.  
**سیانزه هه:** سیانزه مین سیزدهم.  
**سیانزه هه مین:** سیانزه مین سیزدهم.  
**سیانکه:** قورو لیته گل ولای.  
**سیانه:** سی پیکمهو: (نم بزنه سیانه دیوه) سه تایی، سه قلو.  
**سیانهه:** گیایه که گیاهی است.  
**سیاوه:** سیا، رهش سیاه.  
**سیاوا:** ره شده با باد غربی.  
**سیاوه پوزه:** گیایه که له تاودا ده روی گیاهی است آبری.  
**سیاوه سدهه:** گوئی سمل ستبل.  
**سیاوله:** ره شکه، تومیکی ره شه بهنانی داده کمن سیاه دانه.  
**سیاون:** ۱) ره شانگ، بزنه مسو: ۲) گوشتشی بزنه مسو: ۳) چدوری که بهناوه مدهو بنویسی (۱) بزمویین: ۲) گوشت بزمویین: ۳) چربی که به کام چسبد.  
**سیاونه:** سیاون نگا: سیاون.  
**سیاوه:** رهش سیاه.

سیتل: ۱) مهنجل، بدروش؛ ۲) سهتل **۱**) دیگ مسی: ۲) سطل.

سیتلی سماق: پیازی سماق لیدراو **۱** پیار سماق زده.

سیته: تپکه **۱** دامی که بر تخته کوبند.

سیته: ۱) چیا، کیو: ۲) پو: ۳) سیتا **۱**) کوه: ۲) پو: ۳) رسن سه باد.

سیته پان: گوندیکی کورستانه به عسی ویرانی کرد **۱** از روستاهای

ویران کردستان توسط بعنیان.

سیته ک: ۱) بمرده لان: ۲) ناوی گوندیکه **۱**) سنگلاخ: ۲) نام دهی.

سیته نگه: بریتی له ورگ زل **۱** کنایه از شکم گنده.

سی جرته: سی جرته کی **۱** نگا: سی جرته کی.

سی جرته کی: سه ماکردنی بمره لدا توئند خوحمودان **۱** رقص

بی قانون و شدید.

سی جرته: سی جرته کی **۱** نگا: سی جرته کی.

سیچگه: جو ری قایین، جگین **۱** نوعی بازی با شتالنگ.

سیچقه: پنهانی بن موی لمش لمسه رمان **۱** برآمدگی ریشه مو از

سرما.

سیچقه ده رکدن: موی لمش لمسه رمان راست بوئنه **۱** موی بر تن

سیچنه شدن از سرما.

سیچک: جو ری بمری دارمازو **۱** بزغند، نوعی ثمر مازوج.

سیچکه: ۱) سیچک: ۲) خونجه هی تازه دار، پوچ **۱** نگا. سیچک:

۲) اولین غنچه درخت.

سیچکه سلاو: با پشکنی **۱** گل مژه.

سیچکه سلاوه: با پشکنی **۱** گل مژه.

سیچوار: دوازده روزی سدره به هار **۱** دوازده روز اول بهار.

سی چوکل: پدیکول، در گیکه سی سوچ **۱** خارسه کوهه.

سی چوکله: ۱) سی سوچ، سی گوشه: ۲) سی ددانه: (یعنی سین

سی چوکله) **۱** سه گوش، مثلث: ۲) سددانه.

سی چه: بچی، له برجی **۱** چرا.

سیچه سلاوه: با پشکنی **۱** گل مژه.

سیچی: گوندیکی ویرانی کورستان بدهستی به عس **۱** از روستاهای

خراب شده کردستان توسط بعنیان.

سی حاجه: ۱) سی فلیقانه: ۲) له سی لاهه تاشراو **۱** سه شاخه: ۲)

سیهولو.

سیحر: جادو **۱** سحر.

سیحر باز: جادوگر **۱** ساحر، جادوگر.

سیخ: ۱) زرگ: ۲) راست، ناخوار: ۳) خوین، خوسار، زوقم **۱** سیخ

دروشان: ۲) راست ایستاده: ۳) پن، سرمادیزه.

سیخاخن: به زه بری شیش پر کران، توند تاخندران **۱** بافسار آگنده.

سیخخار: زوقم، خوسار، خوین، ثالشت، خویس **۱** سرمادیزه، پن.

سیخاندن: به ذوزر تی را کردن **۱** فرو کردن.

سیخ پدر: جو چکمه ملی تازه پمزده رکردو **۱** جوجه تازه پر در آورده.

سیخ چوله: جو ری زیشکی زه لام **۱** سیخول، خارپشت درشت.

سیخ دان: دنه دان، هانه دان **۱** تحریک.

بهره‌ی ساکارو کم بدر **۱** لباس: ۲) پارچه کهنه، کنه پاره: ۳) گلیم ساده و کم عرض.

سیپال به رون: همویری ده ناورون و دوشادا سُرمه و کراو **۱** خمیر در

شیره و روغن سرخ شده، چنگاله.

سیپال به کول: بریتی له دولمه پدلکه میا **۱** کنایه از دلمه برگ مو.

سیپالو: تاشراوی سی سوچ **۱** سه پهلو.

سیپان: ۱) بلندایی با گیره وه: ۲) ناوی دوچایاه له کورستان: ۳) کیوی

پر له بفر له هممو ده ماند: ۴) زنی کلیله، شاپه **۱** بلندی مانع باد:

۲) نام دو کوه در کردستان: ۳) کوهی که در همه ایام برف داشته باشد:

۴) نگا: رنی.

سیپایه: سیپای ناگردان **۱** سه پایه اجاق.

سی پرسیک: پرده سیلکه **۱** پرستو.

سیپل: ۱) سی پایه مهشک: ۲) سی پایه ناگردان **۱** سه پایه مشک:

۲) سه پایه اجاق.

سیپگان: هو زنکی کورده **۱** عشرتی است کرد زبان.

سیپل: رجه هی به کومه لی کورکو و کوه **۱** دسته انبه با قرقه و کبک.

سیپه: پو پهله شده **۱** طاعون مرغ

سیپه: ۱) روبت، بوسه هی را وکه: ۲) سیره هی تفه نگ **۱** کمین

شکارچی: ۲) مگسه تفنگ.

سیپه ره: گیایه که سی بدرگ له ورزیکی ذور خوش **۱** گیاهی است.

سیپه ک: سیپایه مهشک **۱** سه پایه مشک.

سیپه کور: جو ری تفه نگ که سیره هی پشت چه ماوه به **۱** نوعی تفنگ.

سیپه لپل: پیل، شه پول **۱** موج.

سیپه لاک: جدرگی سبی، سی **۱** ریه، شش.

سیپه لاک: سیپه لاک **۱** ریه، شش.

سیپه لک: سیپه لاک **۱** ریه، شش.

سیپه لوک: زاروی نیوان حدوت تا تو سالانه **۱** کودک هفت تا نه ساله.

سی پی: ۱) جو ری ره قس: ۲) سیپا **۱** نوعی رقص: ۲) سه پایه.

سی پی بی: جو ری ره قس، سی پی **۱** نوعی رقص گروهی.

سیت: ۱) تپکه: ۲) بریتی له شه مری زن: ۳) له قمه بو زنان **۱**

نوعی دام برای شکار پرندۀ: ۲) کنایه از شرمگاه زن: ۳) لقبی برای زنان.

سیتا: گشته کی سی باد، سی داوی پیکمه و بادر او **۱** رسیمان سه باد.

سیتا ش: ۱) سایه مرو له بدر خور: ۲) تارما بی **۱** سایه انسان در

آفتاب: ۲) شبع.

سیتا شک: ۱) سنتاف: ۲) تاغه **۱** سایه انسان در آفتاب: ۲) آیشار.

سیت بلوق: زنی نیشتمانه گان، حده شهربی **۱** زن شهواني.

سیتک: بدره لان و تم تمان **۱** سنگلاخ سخت.

سیتکده لام: با پشکنی، چنچکه سلاوه **۱** گل مژه.

سیتکده سلاو: سیتکده لام **۱** گل مژه.

سیتکده سلاوه: سیتکده لام **۱** گل مژه.

سیتکده سلام: سیتکده لام **۱** گل مژه.

سیروُ: رهشوله، ریشوله، گاواني **ف** سار.

سی رو\*: تای سیبیز **ف** حالت تپ تپ نویه سه درمیان.

سیروان: ناوی چومیکه له کوردستان **ف** نام رودخانه‌ای در کرستان.

سیروچکه: سُورانچک **ف** سرخنای، خرخره.

سی روژانه: بهزم له مالی زاوا دوای سی روژ له بُوك گویزانده **ف** سور روز سوم عروسی در خانه داماد.

سی روژگانه: هملوای مردو دوای سی روژ **ف** حلوای روز سوم مرده.

سی روژه: سی روژگانه **ف** نگا: سی روژگانه.

سیروم: چهرمی میشنی تدانک **ف** چرم میشن نازک.

سیره: (۱) ده نگی وهک ده نگی بهدهست شکاندنی که لهم: (۲) وشهیده که بو ده رکدنی میشه نگوینی ده لین: (۳) ده نگی که و لهترسان: (۴) زیره **ف**

(۱) صدای شکافتن کلم، صدای فشردن برف زیرپا: (۲) اصطلاحی برای راندن زبور سسل: (۳) صدای کلک از ترس: (۴) جیغ.

سیره: (۱) قوتی سدر لونه تفنگ: (۲) ماده زیان، زندگانی سمر: (۳) سهیره **ف** (۱) مگسه تفنگ: (۲) مدت زمان زندگانی: (۳) پرنده‌ای است کوچک.

سیرهت: کیزی متال **ف** آلت تناسیلی پسر پچه.

سیرهج: رون کنجی **ف** روغن کنجد.

سیره سیپی: (۱) ده نگی شکاندنی که لهم: (۲) زیره زیر: (۳) ده نگی که و لهترساند **ف** (۱) صدای شکافتن کلم: (۲) جیغ وداد: (۳) صدای کلک ترسیده.

سیره کو: ماله‌ی قور له برد **ف** ماله گل از سنگ.

سیره موژه: سُوره موژه، جوئی موژ که به زهشه ولاخوه دهدا **ف** موسه قرمن.

سیره موکه: سیره کیوبله **ف** سیر کوهی.

سیره نجن: شیرنه نجن **ف** ریز ریز شده.

سی ریان: سدری سی ریگه که ده گهنه یهک **ف** سهراهی.

سی ریزکانی: گمهده که همیه که سی بردی پچوک داده کهن، وهک دامه وايه **ف** نوعی بازی با شن، دوزبازی.

سی ریزگین: سی ریزکانی **ف** دوزبازی.

سیریث: (۱) جوئی چیشه: (۲) سیراج **ف** (۱) نوعی آش: (۲) کتخ، کشك.

سیزده: سیازده **ف** سیزده.

سیزدهه مین: سیازدهه مین **ف** سیزدهم.

سیزدهه ههم: سیازدهه مین **ف** سیزدهم.

سیزدهه همه مین: سیازدهه مین **ف** سیزدهم.

سیزن: شنه، شدن **ف** افسون.

سیزو\*: سبهی، سبحمی، سوزی **ف** فردا.

سیزووال: سُوره ساقه، سُوره سهقه، خهیاته، زمزنه قوته **ف** جوجه گنجشک پر در نیاورده.

سیزه: درزی **ف** سوزن.

سیزه: سیزده **ف** سیزده.

سیزی: درزی **ف** سوزن.

سیخچک: توُلی سه ردادرا بو چه قاندن، قله لهم **ف** قلمه.

سیخن: لاوان لهجره، دالگوشتی بی هیز **ف** لاغر مردنی.

سیخخانخ: سیخخان **ف** نگا: سیخاخن.

سیخخنه: لاوازی کورته بالای پوته که **ف** لاغر مردنی.

سیخخور: (۱) سیخ چوله: (۲) پد لخور: (۳) جاسوس **ف** (۱) سیخول: (۲) کاه بلعیده شده هضم نشده: (۳) جاسوس

سیخخورمه: (۱) به مشت لی دان: (۲) دنهوهاندان: (۳) دار تی ژه نین **ف**

(۱) با مشت زدن: (۲) تشجیع: (۳) چوب فروکردن.

سیداره: داری مرویی خنکاندن، قهناوه **ف** دار اعدام.

سی دانه: (۱) سی جهم لهوری ثاذله: (۲) پدیکول **ف** (۱) سه عده خوراک دام: (۲) خار سه کوهه.

سی ددان: پدیکول **ف** سه کوهه، خار.

سیده: گوندیکی کوردستان به عسی ویرانی کرد **ف** از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعنیان.

سیده ری: زُوری سی په نجده **ف** اتاق سه پنجه.

سیده کان: گوندیکی کورستان بو به عسی ویرانی کرد **ف** از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعنیان.

سیده ندک: شنهی سی حاجه **ف** افسون سه شاخه.

سیز: گیایه کی بون گرانی درمانه **ف** سیر گیاه مشهور.

سیز: تیز، مر **ف** سیر، مقابل گرسنه.

سیراج: خواردینه که له دوی کولاو ده دکمی، شیرین، شیراز، ژازی **ف** کخ، شیراز آنچه از دوغ جوشانده بدست آید.

سیرنه نجن: بریتی له وردورد کراو **ف** ریز ریز شده.

سیرپلک: سیره کیوبله **ف** سیر کوهی.

سیرت: (۱) درک: (۲) ملهه ندیکه له کوردستان **ف** (۱) خار: (۲) منطقه‌ای در کردستان.

سیرتیدان: بزاوتن، هله خر اندن **ف** تحریک کردن.

سیرجه: نه خوشیه کی به کسمه بی ده مری **ف** از بیماریهای مُهلك دام.

سیرد آن: سیر تیدان **ف** تحریک کردن.

سیردم: سیرموک، گیایه که ره گل پنیر ده خری **ف** گیاهی است.

سیرک: سیره کیوبله **ف** سیر کوهی.

سیرکامارا: گیایه کی بون ناخوشه **ف** گیاهی است بدبو.

سیرکو: دینگی چه لتوک کوتان **ف** دنگ شالی کوبی.

سیرم: باریکده یهک له چرم **ف** نوار چرمی.

سیرموک: سیره کیوبله **ف** سیر کوهی.

سیرموکه: سیرموک **ف** سیر کوهی.

سیرمه: سیرم **ف** نوار چرمی.

سیرمه خور: دزی خویربله **ف** دله دزد.

سی رمه کی: سی جرته کی **ف** نگا: سی جرته کی.

سیرمه کیش: نامرازی که کلاشدرو ده کاری ده کهن **ف** ابزاری در گیوه سازی.

- سیش: (۱) زاکاو؛ (۲) موخرمایی؛ (۳) زاخته، کوُل؛ (۴) میشیکه له هدنگ ده گاً؛ (۵) فرهچه‌رمگ، زورسیپی (۱) پیمرده؛ (۲) موخرمایی؛ (۳) زاغه؛ (۴) مگسی شبیه زنبور؛ (۵) بسیار سفید.
- سیسا: جوْری توْمی گهْنَم نوعی گندم.
- سیسارت: مهْلیکی مردارخوره ف کرکس.
- سیسارتکه کهچه‌له: سیسارتک ف کرکس.
- سیسارتگ: سیسارتک ف کرکس.
- سیسارتگه کهچه‌له: سیسارتک ف کرکس.
- سیسالله‌ک: سیسارتک ف کرکس.
- سیسان: بیانی رون، شده‌ه کی ف فجر صادق.
- سیس بوُن: زاکان ف پیمرده شده.
- سیس پهست: برینتی له نهمانی هیزی گان کردن ف کنایه از زوال قوه باه، از دست دادن نیروی جماع.
- سیسرک: سفره بره ف جیرجیرک.
- سیسره: جانهوریکه له تیره‌ی کلو ره شه همه‌میشه له مهرازیه زیره‌ی دی ف چرخ رسیل، نوعی جیرجیرک.
- سیس عده‌مه: سوْسَه نیدر ف سوسنیر.
- سیس عده‌نیدر: سوْسَه نیدر ف سوسنیر.
- سیسکه: جوْری مار ف نوعی مار.
- سیسسو: (۱) حیندرحو؛ (۲) موْزَرَد (۱) آلاکنگ؛ (۲) زردموی.
- سی سو: (۱) گیاهه که له زلکاوه‌ه ریوی سی سوچی هه‌یه؛ (۲) بر به‌ند (۱) گیاهه بلند و سه‌گوشه که در باتلاق می‌زوید؛ (۲) سوهان.
- سیسیسوج: سی چوکله، سی قولینچچ ف سه‌گوش، متلت.
- سیسموک: سیسره ف جیرجیرک.
- سیسوله: دالکوشی زرده‌ه لیه هجره ف لاغر پژولیده.
- سیسسه‌ر: یهک بدمسی، سه‌ریک تری به سی سه‌ر گهْنَم ف معاوضه یک به سه.
- سیسسه‌ری: گیاهه که له ناو گهْنَما شین ده‌بی ف گیاهی است که بیشتر در مزارع گندم روید.
- سیسسه‌له: سیسوله ف لاغر پژولیده.
- سیسسه‌مار: (۱) سیسکه؛ (۲) برینتی له مروی ده بشوه بز ف (۱) نگا:
- سیسکه: (۲) کنایه از آدم تودار.
- سیسنه: سوْسَن، سوْسَنَه ف سوسن.
- سیسنه‌نیدر: سوْسَه نیدر ف سوسنیر.
- سیسی: (۱) پدراسو؛ (۲) زاکاوی؛ (۳) دانوکه که‌نگر؛ (۴) وشهی دندانی گوْلَه سه‌گ بُو سواری دیل بُون (۱) دنده‌پشت؛ (۲) پیمردگی؛ (۳) کنگردانه؛ (۴) کلمه تحریک سگ نر برای جفتگیری.
- سیسی: زئی قززه‌رد ف زن مو طلابی.
- سیسیان: سیس بوُن ف پیمریدن.
- سی سیخه: (۱) سی چوکله؛ (۲) سی لکه؛ (۳) سی پالو، داری له سی لاوه تاشراو (۱) سه‌گوشه؛ (۲) سه‌شاخه؛ (۳) چوب سه‌پهلو تراشیده.
- سی شدهش: هدزاده روز له خاکه لیوه ف هیجده روز از فروردین ماه.
- سی شه: چوارم روزی حموه ف سه‌شنبه.
- سیقل: جیکل، سیق، چینه‌ی همز نه کراوه اف چینه هضم نشده.
- سیقال: مشت و مال، ساف ولُوس کردنی کانزا ف صیقل فلن.
- سیقال: خواراوه همز نه کراوه ناو زگی مدل؛ (۲) ده‌نگی شده‌مشیر له کالان ده‌رکیشان؛ (۳) ورگ، مه‌عده ف (۱) مواد داخل چینه‌دان؛ (۲) صدای آختن شمشیر از نیام؛ (۳) معده.
- سیقالف: حنه‌ه کچی، قسه‌خوش ف بذله‌گو.

سیلامیش: کونه مشک، قوله مشک **سوراخ** موش.

سیلان: مورگیکی رهشه بو خشنلی زنان دهین **از سنگهای زینتی زنانه.**

سیلاو: لافاو لمهی، لی، ناوی زور به تمودم که باش باران دیت **سیلاب، سیل.**

سیلاوگر: شیو و کهندی که لافاوی بین دا دیت **مسیر سل.**

سیلاوی: نه خوشی سیل و دیق **بیمار مسلول.**

سیلخان: لیتهو قوری ناو جوگه **لای و لجن جویبار.**

سیلک: ۱) خبری چومان؛ ۲) رهمل **(۱) شن رو دخانه؛ ۲) ریگ.**

سیلک: شنه تی سی داده **چچ، سه شاخه کشاورزی.**

سیل کردن: سیقال دان **صیقل دادن.**

سیل کوبی: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانیان کرد **از روستاهایی است که بعثیان ویران کردن.**

سیلکه: نیره کمری رهمهن بو خسته سر ماکره **نره خر فحل.**

سیلکه: سی حاجه **سه شاخه.**

سیلکی: ناوی گوندیکه **نام دهی است.**

سیلگا: سیلاوگر **مسیر سیل.**

سیلماته: سه میر، سه مسیر، تلفی تری **نفاله انگور فشرده.**

سیلمی: هدلواهید که له ثاردو په تیر و دوش اوی ده کدن **نوعی حلوای سیلولوی:**

سیلولوی: سی باز سی بازد **ورزش پرش.**

سیلوله: خشنلیکی زنانه **زیوری است.**

سیلوله: ناوی گوندیکه له لاچان **نام دهی است.**

سیلولی: سیلوه **(۱) نگا: سیلوه.**

سیله: گوشه دیوار؛ ۲) گوشه چشم؛ ۳) رهقده ناو ثاون **(۱) زاویه دیوار؛ ۲) گوشه چشم؛ ۳) کشف، لاک پشت آبی.**

سیله: به ردی نان لمسه رپزیان **سنگ نان پزی بجای ساج.**

سیله خور: جوئی ماسی **نوعی ماهی.**

سیله ده بان: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردن.**

سیله سیاری: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردن.**

سیله که: شوره کات، زوینی که خوئی تیکلاوه **زینین شوره زار.**

سیله که: ناوی گوندیکه له موکوریان **نام دهی است.**

سیله روحی: به زهودی به خزماندا **صلدرحم.**

سیلی: به آلمه برنج **کاه شالی.**

سیلی لیف: لج نهستور **لب کلفت.**

سیم: ۱) تالی زیو، هدودا له زیو؛ ۲) تیل؛ ۳) سیبه لاكی من **(۱) سیم نفره؛ ۲) سیم؛ ۳) ریه من.**

سیما: تحرر و دیدار، بیجم **سیما.**

سی ماسین: برینی له توڑه بون **کنایه از بخش آمدن.**

سیماش: ۱) سهیا؛ ۲) روکش کراو به زیو **(۱) سفید آب بزک؛ ۲) آورده.**

سیقلدان: جیکلدان **چینه دان.**

سیقلدانک: جیکلدان **چینه دان.**

سیقلدانه: جیکلدان **چینه دان.**

سیقه: سیق **نگا: سیق.**

سیقه توره: کولزرگ، جیکلدانه **سنگدان.**

سیک: ۱) سوچ، گوشه؛ ۲) تنس، بای بینه نگی قنگ؛ ۳) سیق **(۱) زاویه، گوشه؛ ۲) چس؛ ۳) نگا: سیق.**

سیک: سرکه **سرکه.**

سیکار: چه قو، کیرد **کارد.**

سیکاراد: تهور **تیر.**

سین کانیان: ناوی گوندیکه **نام دهی است.**

سینکاک: سیبیر، سا، سیوه **سایه.**

سین کوچک: سین بدردی تاگردان **سنگ اجاق.**

سین کوچکه: سین کوچک **سنه سنگ اجاق.**

سین کوچکین: گمدیده که سین زارو ده یکدن **نوعی بازی سه نفره کودکانه.**

سین کوچجه: سین سوچ، سین گوشه **مثلث.**

سین کوژه: گیایه که له ناواه ده بین **گیاهی است که در مرداب روید.**

سینکه توره: کولزرگ، سیقه توره **سنگ دان مرغ.**

سین که قر: سین به رد، برینی له زن تهلاقدان **کنایه از طلاق دادن زن.**

سین که هن: برینی سین کاربله بوز گیک بین **بزی که از بیک بار زایدین سه بزغاله بیاورد.**

سین گا: ناوی مقامیکه **دستگاه سه گاه در موسیقی**

سینکار: جگده، جغاره، سیغار **سینکار.**

سین گاسنه: نوار، شبیوی سین جار کلدر او **از مین سه بیار شخم شده.**

سین گاش: گهدی کوهشک، سین باز **بازی سه گام.**

سین گرگان: ناوی گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانیان کرد **از روستاهای خراب شده کردستان توسط بعثیان.**

سین گره: ناوی گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانیان کرد **از روستاهای خراب شده کردستان توسط بعثیان.**

سین گوشه: سین سوچ **سه گوشه.**

سین گوکه: شنه سی حاجه **افشون سه شاخه.**

سینل: ۱) پلوسک، لوساوک؛ ۲) نه خوشی دیق؛ ۳) سیقال؛ ۴) سینی کردنه وهی مس؛ ۵) نهستیل **(۱) ناودان؛ ۲) بیماری سل؛ ۳) صیقل؛ ۴) سفیدگری ظرف مسین؛ ۵) استخر کوچک.**

سینل: ۱) ساج؛ ۲) تواشا، سه بیر **(۱) ساج؛ ۲) نگاه، تعاشا.**

سینل: ساج **ساج، تابه.**

سیلا: کون، قول **سوراخ.**

سیلاح: ۱) سیلا؛ ۲) شوینی که رهلمی زور لین به **(۱) سوراخ؛ ۲) ریگزار.**

سیلاح: رهلمی که ناو رای دا وو داویه ته ره خی روبار **ماسه سیل آورده.**

سینه باز، سینه عریان.

سینه بهره: بهره‌ی زینی نه سب **ف** سینه بند همراه زین.

سینه بهن: ۱) سینه بهره، بهره: ۲) زه نه بریکه له گمردنه دیته سمر سنگ **ف** ۱) سینه بند زین: ۲) گردنبند تاروی سینه.

سینه بهند: ۱) سینه بهن: ۲) جاروکه سینه پوش **ف** ۱) نگا: سینه بهن: ۲) پست بند تاروی سینه.

سینه بالو: زان و برك له سمرماوه **ف** سینه بهلو.

سینه پوش: ۱) چاره‌کهی سنگ پوش: ۲) بدروانکهی منال **ف** ۱) پش بند کارگر: ۲) سینه بند پجه.

سینه ریز: ناشق بهند **ف** زبوری که بر سینه آید، سینه‌ریز.

سینه ک: خالیکه له پهربی قوماردا **ف** خالی در ورق بازی.

سینه که‌مان: نام از یکی موسیقاها **ف** سینه کمان، بیلون.

سینه کیش: دسته‌و هدوانز ثامال همراه **ف** سر بالایی، سینه کش.

سینه ک: ۱) سینه: ۲) ناوی زنانه **ف** ۱) سینه: ۲) نام زنانه.

سینه‌ها: پنهانی بروز شاندان لمسه‌ر پرده‌ی سپی **ف** سینما.

سینه‌مه کی: سینامه کی، سه‌نامه کی **ف** نگا: سینامه کی.

سینی: ده فری پانی کانترابون و خوان لمسه‌دانان، مه عجمومه، مه جو معه **ف** سینی.

سینیک: دوری، قابی بدل **ف** دوری، بشقاب.

سیو: ۱) سیف، سیف: ۲) زه نگه سوره **ف** ۱) سیب: ۲) زنیور سرخ.

سیوا: سه‌وات، سه‌واد **ف** سواد.

سیوات: سه‌وات **ف** سواد.

سیواخ: سواخ **ف** گل اندو.

سیواود: سه‌وات **ف** سواد.

سیواود بونده: بریتی له شدم نه کردن و روّقايسی **ف** کنایه از پرروشدن.

سیواع: سواخ **ف** گل اندو.

سیواق: سواخ **ف** گل اندو.

سیواک: کورتداریکی باریکه سده‌ه کهی ده کوتون و موسولمان له دهدیانی

و درده‌دهن **ف** مسواك چوبی.

سیوالا: رهش نه سمه‌ر، ره شتاله **ف** سیدچرده.

سیوجگه: سوچگه **ف** جگر و دل و قله.

سیوخاکی: پهتاهه، پهله لمسا، کهرتو قل: ۱) سیب زمینی.

سیوود: بریتی له دودلی، دردونگی **ف** کنایه از ترد، دودلی.

سیورسات: سوّرسات **ف** سیورسات.

سیوسيوه: ۱) تیف تیفه: ۲) سیقال **ف** ۱) دوباره زدن مو: ۲) صیقل.

سیوک: ۱) پهتاهه، پاره لمسا، کهرتو قل: ۲) سیوه بن عذر زیله **ف** ۱)

سیب زمینی: ۲) سیب زمینی استانیولی.

سیونگ: ۱) رذشانگ: ۲) سیاونه **ف** ۱) بز موسیاه: ۲) گوشت بز.

سیونگی: سی بندنه **ف** محل تلاقی مهره کمر و باسن.

سیوه بن عذر زیله: بنه گیا بهه له پهتاهه ده کاو به کالی ده بخون **ف**

سیب زمینی ترشی.

سی و هخته: ۱) بهیان و نیمه‌زو و شیو: ۲) سی بهار دیتو **ف** سه و عده

سیم بهند: تهل بهند **ف** سیم بند.

سیمر: بالداریکی چیروکی و خدایالی **ف** سیمرغ.

سیمرخ: سیمر **ف** سیمرغ.

سیمره کی: سی جرته، سی جرته کی، سی زمه کی **ف** نگا: سی جرته کی.

سیمکه: نیز، نیله **ف** بوع.

سیمکیش: که‌سی که تیلی کاره با جی به جنی ده کاف **ف** سیمکش.

سیمن: چیکار او له زیو **ف** سیمین.

سیمورغ: سیمر **ف** سیمرغ.

سیمه رخ: سیمر **ف** سیمرغ.

سیمه‌رو: گای تویل چرمونگ **ف** گاو پیشانی سفید.

سیمهن: ۱) وکزیو، له زه نگی زیو: ۲) ناوه بو زنان **ف** ۱) سیمین: ۲) نام زنانه.

سیمهه: گممه‌ه کی دیهاتیانی کورده **ف** از بازیهای روستاییان کرد.

سیمینه: جاری سیمهم: (بزمدی سیمینه ده لین باشه) **ف** سومین، بار سوم.

سین: ۱) ناوی پیتیکه له نه لف و بیتکه: ۲) سیبه لامکان: ۳) ید کیان له بیست و نو زیاده **ف** ۱) حرف سین: ۲) ریه‌ما: ۳) سی تا هستند.

سین: ۱) نهستین: ۲) له دوان بدک زباترن **ف** ۱) پسوند معنی گیرنده و خردبار: ۲) سدتا هستند.

سینا: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد **ف** از روستاهای کردستان که بعنیان ویران کردند.

سینامه کی: سنامه کی **ف** گیاهی است مسهول.

سینان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولیان کرد **ف** روستایی در کردستان که توسط بعنیان خراب شد.

سینچ: پهربین، چیله **ف** پرچین.

سینچجی: داری سنجوق درخت سنجد.

سینچکه: زیبک، زیرک **ف** جوش ریز بر پوست.

سینچکه سلاو: چینچکه سلاو، پاشکنیو **ف** گل مره.

سینزه: سیازده **ف** سیزده.

سیسل: گمه، بروار، تهپه و قولکهی زوری ناوچیا **ف** پستی و یندی کوهستان.

سینگ: ۱) له زگ یهره زور تاخوار مل، سنگ: ۲) بزماری گدوره له دار، سنگ **ف** ۱) سینه: ۲) مین کلفت چوبی.

سینگان: ناوی گوندیکه له موکوریان **ف** نام دهی است.

سینگ و پهه: سینه و هروک **ف** سینه و آستین.

سینگکه: لای پیشده **ف** طرف جلو.

سینگکه باز: سینگه باز **ف** نوعی پرش.

سینگکه و باز: سینگکه باز **ف** نوعی پرش.

سینور: سنور، کوشدن، حدود **ف** مرز.

سینه: سینگ، لمگ یهره زور تا یهره زدن **ف** سینه.

سینه باز: ۱) سنگه باز: ۲) سنگ و هروک تاواهه **ف** ۱) نوعی پرش: ۲)

سیویر: تاوی که پیست توانگاز ده کاف تابش سوزنده پوست.

سیه: ۱) کیشیکه بدرانبه ر به دو کیلو؛ ۲) رهش [۱) وزنی برابر دو کیلو؛ ۲) سیاه.

سیهه: ۱) سا، سایه، سیوه، سیبهر؛ ۲) رک، توڑه یی؛ ۳) جهرومی و شک هه لاتوف [۱) سایه؛ ۲) خشم؛ ۳) چرم خشک شده.

سیهرا بون: رک ههستان، توڑه بون [۱) به خشم آمدن.

سیههم: یه کنی پاش بیست و نو ههم [۱) سیم.

سیههم: ژماره یه ک له دوای دوههم دیت [۱) سوم.

سیههمین: سیههم [۱) سیم.

سیههمین: ٹه وی دوای دوان [۱) سومی.

سی ینه: سیمینه [۱) نگا: سیمینه.

سی یه ک: له سی پاز پازیک [۱) ثلت، یک سوم.

سی یه ک بهر: سه پانی که له بهره سی یه ک ده با [۱) مزدور کشاور که یک

سوم بهره می برد.

صبح و ظهر و شام؛ ۲) سه بهار دیده.

سیوه دین: ناوی گوندیکه له موکوریان [۱) نام روستایی است.

سیوه ره: سا، سایه، سیبهر [۱) سایه.

سیوه رمی: جو ری هه مروف [۱) نوعی گلابی.

سیوه ره: سی پدره [۱) شبدر.

سیوه سوره: جو ری سیوی سور [۱) سیب سرخ.

سیوه لا سوره: جو ری سیوی زهدو سور [۱) سیب نیمه سرخ.

سیوه نگ: سی به نده [۱) کمر، میان پشت و باسن.

سیوه نگی: ره شی زور جوان و بر و سکه دار [۱) سایه و برآق و زیبا.

سیوه هه رمی: سیوه رمی [۱) نوعی گلابی.

سیوی: منالی دای و باب مردو [۱) یتیم.

سیویاگ: سواو [۱) ساییده.

سیویان: سون [۱) سودن، فرسودن.

سیوی بن عهرز: سیوه بن عمر زیله [۱) سیب زمینی ترشی.





شایه: دلخوش به، هدر بزی **ف** شاد باش، زنده باشی.

شایه‌رزو: کدستانه، جوئی بدروی خری پانکه‌له‌ی تیکول رهشی تامال  
سُوره **ف** شاه بلوط.

شایه‌ز: گهوره بازگانی شار سدرکی بازگانان **ف** سر بازگان.  
شایه‌تده: ۱) بددهستی بالویز له ولاته بیگانه، قوسنور؛ ۲) بریتی له  
بی شدم و رمان دریز **ف** کنسول؛ ۲) کنایه از زبان درازی شرم.

شایه‌نهر: شایه‌نده **ف** نگا: شایه‌نده.  
شایپ: ۱) رنو، کلیله، زنی، کوئی؛ ۲) زله، زله؛ ۳) شق تیهه‌لدان به  
پشته‌پی **ف** ۱) بهمن؛ ۲) سیلی؛ ۳) تیبا، اردنگی.

شایپالوچ: به فرمائی پان، وروده **ف** پاروی پهن برف رویی، داموز.  
شایپالوچ: نگا: شایپالوچ.

شایپان: داردستی نهستو روحی **ف** چماق صاف و کلفت.  
شایپانکاری: ۱) به شق لیدان؛ ۲) به زله لیدان **ف** ۱) تیباکاری؛ ۲)  
سیلی زدن زیاد.

شایپرا: پیرشان و سدلی شیویاگ **ف** پریشان حال.  
شایپرزه: شایپرا **ف** پریشان حال.

شایپلیته: پمروی لمدار به ستر اوی چهور کراوی ناگرتی بدراوا **ف** مشعل.  
شایپوراخ: جوئی پهپوله‌ی زلی خال خال **ف** نوعی پروانه درشت.

شایپه: ۱) رنو، کمویه بدفر، شاب؛ ۲) تاویره به رد، کهفری مذن که له جما  
گلار ده بیته‌وه؛ ۳) خویان، کلوشی به سمریه کادراوا **ف** ۱) بهمن؛ ۲)  
سنگ غلتان از کوه؛ ۳) توده ساقه‌های غله.

شایپه: شابالی مدل **ف** شهر.  
شایپه‌ری: ۱) پمروی همه جوان؛ ۲) ناوه بو زنان **ف** ۱) زیباترین پری؛  
۲) نام زنانه.

شایپه‌ریک: په پوله **ف** پروانه.  
شایپه‌ستند: ۱) گوئیکه ره نگاوره نگ؛ ۲) ناوی زنانه **ف** ۱) گل شاه‌پستند؛  
۲) نام زنانه.

شایپه‌سنه: شایپه‌ستند **ف** نگا: شایپه‌ستند.

ش: ۱) پیتی پرسیار: (شده کده؟)؛ ۲) هیچ، ج: (شنا کنم)؛ ۳) پیتی پیرا  
واتا: عه نف: (نه هات منیش هاتم)؛ ۴) پیتی فرمان به بیده نگبون:  
(یش با برانین دلی چی)؛ ۵) نازه‌ل، مدرو بزن: (شنان) **ف** ۱) حرف  
پرستن؛ ۲) هیچ؛ ۳) حرف عطف؛ ۴) فرمان به سکوت؛ ۵) کنایه از  
گله، رمه، بزمیش.

شا: ۱) زل، زلت؛ ۲) نهستورتر؛ ۳) پالش، پادشا؛ ۴) شیاوتر: (شاسوار):  
۵) داشیکی شهتره نج؛ ۶) دلخوش، شاد؛ ۷) خویزی به: (شا به  
حالت)؛ ۸) بروانه، تواشاکه: (شا چند جوانه)؛ ۹) داکی  
میشه‌نگوینان: (شاهندنگ) **ف** ۱) بزرگتر؛ ۲) ستبرتر؛ ۳) شاه؛ ۴)  
برازنده‌تر؛ ۵) شاه شطرنج؛ ۶) شاد؛ ۷) خوش؛ ۸) نگاه کن؛ ۹) ملکه  
زبور عمل.

شایاجی: خوشکی میرد **ف** خواهر شوهر.

شایادی: ده فری گهوره‌ی دارین **ف** بادیه بزرگ.

شایادیه: شایادی **ف** بادیه بزرگ.

شایاز: ۱) بازی سبی؛ ۲) ناوه بو پیاوان **ف** ۱) باز سفید؛ ۲) نام مردانه.

شایاش: ۱) دلخوش بی، هدر بزی؛ ۲) به خشن به بهزمگیری زه ماوه ند  
**ف** ۱) شاد باش؛ ۲) انعام خنیاگر.

شایال: ۱) پدره گهوره کانی بالی مدل؛ ۲) نهندازه‌ی له سمری په نجهوه تا  
نهستو **ف** ۱) شهر پرنده؛ ۲) اندازه از سرینجه تا گردن.

شایان: هشتادمین مانگی سالی ندچق، مانگی پیش رهمه زان **ف** ماه  
شعبان.

شایانه: گیایه که **ف** شایانک، علفی است.

شایاست: بستی نیوان تهودره و پمروی تاسیا **ف** میله رابط قطب و پره  
آسیا.

شایبو: ۱) کونده بو، کونده به بو، کوندی گهوره؛ ۲) دلی خوش بو **ف**  
جغد، بو؛ ۲) شاد شد.

شایپوچ: لقی گهوره‌ی دار **ف** بزرگترین شاخه درخت.

شایبون: دلخوش بون، کهیف ساز بون **ف** شاد شدن.

لکی دار؛ ۵) باروت دانی راوکر، ۶) زیقهوزیره‌ی به توره‌ی؛ ۷) روش، روشه‌ی؛ ۱) کوه؛ ۲) کوه سنتگی؛ ۳) شاخ حیوان؛ ۴) شاخه؛ ۵) باروت دان شکارچی؛ ۶) فریاد خشنمناکانه؛ ۷) خراش. شاخان؛ ۱) گوره، ریزه‌ی به قله‌ی لسی و بوژه‌ی؛ ۲) کیوان؛ ۱) جمع خشنمناکانه؛ ۲) کوهها.

شاخاندن: زیقزیق و همرا کردن به توره‌ی با نگ و فریاد زدن با خشم.

شاخانن: شاخاندن نگا: شاخاندن.

شاخانه: پوشانه فرق حق المرتع.

شاخاو: روشاون خراشیده.

شاخاوی: مهلهنه‌ی دانی کیوات منطقه کوهستانی.

شاختیز: باروت دانی راوحی، شاخ جای باروت شکارچی.

شاختیزک: شاختیز نگا: شاختیز.

شاخدار؛ ۱) حدیوانی که شاخی هدیه؛ ۲) بریش لدهوت؛ ۳) جوئی

بهدری دار مازو؛ ۱) حیوان شاخدار؛ ۲) کنایه از قرم‌ساق؛ ۳) نوعی

ثمر مازوج.

شاخ دهربشان: بریشی له ثابرد نهمان و خه جالدت بُون کنایه از رسوابی و سرافکندگی.

شاخ سبی: جوئی تری نوعی انگور.

شاخستنان: شاخاوی منطقه کوهستانی.

شاخ چه‌دان: پهرتاون، که‌زاخه، هله‌پهرتاون هرس درخت.

شاخ کردن؛ ۱) روشاندن؛ ۲) چه بیکانه کردنی نهسب؛ ۱) خراشیدن؛ ۲) روی دویا ایستادن اسب.

شاخوبه‌لک: نازو نوژن تاز و غمزه.

شاخ و داخ: چروکیون کوه و کمر.

شاخور: تدبولکه‌ی بدرین ته سنتگی.

شاخه؛ ۱) گوره و هدرا؛ ۲) ده‌نگی روخانی کیو؛ ۳) لکی دار؛ ۱) نعره و فریاد؛ ۲) صدای ریزش کوه؛ ۳) شاخه.

شاخه‌بسکه: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد از

روستاهای ویران شده کردستان توسعه بعنای.

شاخه‌پیسکه: لمو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد

روستایی در کردستان که یعیان آن را ویران کردند.

شاخه‌شینکه: تنه‌که بهدری که‌وهره‌نگی زور ناسک که به دهست

هله‌له و هری پلمه سنگ نازک خاکستری رنگ که در دست

می‌شکند.

شاخه‌وان: رازه‌وان کوه پیما.

شاخی: کیوی کوهی.

شاخی: نواویه که له کوردستانی به رده سنتی ترکان که له پیشودا میرنشین

بوگه نام روستایی در کردستان ترکیه که در قدیم مقر حکومتی

بوده.

شاد: دلخوش، به کهیف، ده‌مانخ چاخ، شاف شاد.

شادانه: گیایه که شاهدانه.

شایه‌سنه‌ند: شایه‌سند نگا: شایه‌سند.

شایپنوز: پینه‌ی هاروهه‌نگی پینه‌کراون پینه همنگ لباس.

شات؛ ۱) لکه‌داری تازه‌ی یهک ساله، چرو؛ ۲) خوهه لکیشان: (شات و

شوت؛ ۳) تیقلیج؛ ۴) زیره، همرا؛ ۱) جوانه یکساله؛ ۲) لاف؛ ۳)

فلج؛ ۴) جیغ.

شاتان: نام از یکی موسیقایه تار بزرگ نواختن.

شاتال؛ ۱) خرت و پرتی ناو مال؛ ۲) جلکی دراؤ؛ ۳) پلامارن خرت

و پرت اثایه؛ ۲) لباس کهنه پاره شده؛ ۳) حمله.

شاتان؛ ۱) زیقه، زیره، شات؛ ۲) رگرهوانی؛ ۳) سبیندار، نسبیندار

۱) جمع؛ ۲) اسهال؛ ۳) سبیدار.

شاتاندن؛ ۱) زیقاندن، زیراندن؛ ۲) زیانی گوی سل؛ ۱) جیغ

کشیدن؛ ۲) اسهالی ریدن.

شاتاول؛ ۱) پلامار؛ ۲) تی راخزین؛ ۳) زیبک ته، گرتن حمله؛

۲) نهیب؛ ۳) متلک، حرف تودار.

شاتر؛ ۱) بیاده‌ی ذور بهی؛ ۲) نان به تندی دوره و ده‌ری ناندوایی

پیاده بادپا؛ ۲) شاطر نانوایی.

شاترخ: گیایه که گیاهی است.

شاتک: ره‌گی مل، ده‌ماری نهستون رگ گردن.

شاتل: گیایه که بو درمان ده‌شنبه گیاه روشنک.

شاتللوره: له سر ته نشت گلار بونهوه به پهلو غلتیدن از بالا.

شاتمان؛ ۱) ناوی گوندیکه، ۲) ناوی جوئه نفه‌نگیکه کاری و هستای

گوندی شاتمانه؛ ۱) نام دهی؛ ۲) نوعی تفنگ ساخت ده

«شاتمان».

شاتو: توه سوره، توی سوره، گاتون شاهتوت.

شات و شوت؛ ۱) زور گوتقی بی بهره؛ ۲) بلاو کردنهوه دروغی زل

۱) چانه‌زنی بیهوده؛ ۲) تبلیغات دروغین.

شاتون: داری په‌لک درخت غرب.

شاته؛ ۱) به درو به خوده‌لدان؛ ۲) نانی تندکی تندور؛ ۱) لاف و

گزاف؛ ۲) نان لواش.

شاته‌زه: گیایه که گیاه شاهره.

شاته‌شات: زه‌نازه نا سرو صدا و جنجال.

شاته‌لی: زه‌رال‌لوبان هنچیری پانوهه کراوی تمنک، نانه‌قدیسی

لواشک.

شاتیر: داری گدواره‌ی سه‌رخانو، کارینه بالار.

شاتیمان: رسته‌ی باوری به خوا پیغمبراف کلمه شهادتین.

شاتیمان هاوردن: گوتقی شاتیمان گفتن کلمه شهادتین.

شاتیمان هینان: گوتقی شاتیمان گفتن کلمه شهادتین.

شاجوان: تازه‌لای خوشیک برنای زیبا.

شاجور: ساجوراف ساجور.

شاجاغ: گولینگکو لهرزانه‌ی سه‌ری‌نوجوانی و رازانه‌وه از زیور آلاتی که

به سر می‌زنند.

شاخ؛ ۱) کیو، چیا؛ ۲) چیای به‌ردین؛ ۳) زه‌قی ره‌قی سه‌ری حبیان؛ ۴)

شارانگه‌شت: شارانگه‌شت جهانگرد.

شاراوه: به تهیّتی تاقفت کر او نهفته شده.

شاربه‌دهر: له تاوایی در کراوی نفی بلد، تبعید شده.

شاردار: داروغه‌ت شهردار.

شاردراءه: شاراوه نگا: شاراوه.

شاردن: به تهیّتی تاقفت کردن نهفن، پنهان کردن.

شاردن‌نهوه: شاردن پنهان کردن.

شارراوه: شاراوه پنهان کرده شده.

شارسان: شار شهر، شهرستان.

شارسانی: خملکی شار بازیری شهر وند، شهرنشین.

شارستان: شارسان شهر، شهرستان.

شارستانی: شارسانی شهر وند، شهرنشین.

شارستانی‌تی: زیانی شارستان، زیاری زندگی شهری، تمدن.

شارستانی‌تی: شارستانی‌تی زندگی شهری، تمدن.

شارستین: (۱) شارستان؛ (۲) ناوی گوندیکه له موکوریان؛ (۳) گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) شهرستان؛ (۲) نام دهی در کردستان؛ (۳) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شارستینه: (۱) شارستان؛ (۲) ناوی گوندیکه له کوردستان (۱) شهرستان؛ (۲) نام دهی است.

شارسینه: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شارگر: وشهیه که له بازی چاوشارکی دا اصطلاحی در قایم موشك بازی.

شارگه: حه‌شارگه، ره‌بیت، سیبیه کمین شکارچی.

شارو: (۱) پاشه‌روک؛ (۲) گیشه‌گمنم؛ (۳) خویان، کو کردن‌نهوهی گنه‌نمی در او له سمر جنی خمرمان (۱) پاسچین؛ (۲) دسته‌ای گندم درو شده؛ (۳) جمع آوری گندم درو شده در خرم.

شاروال: (۱) تاوال کراسی به گنجی زنانه؛ (۲) پانشویی پیاوانه (۱) نوعی تنیان زنانه؛ (۳) شلوار مردان.

شاروخ: چه میله، تروزی، تربیزه خبار چنبر.

شارود: مهیلکی زردی نامال سوزه پرنده‌ای است.

شارور: شالول، گاوانتی، سیر، ره‌شونه پرنده سار.

شاروق: شاروخ خبار چنبر.

شاروکه: شاری یچوک، قه‌سه‌بچه شهرک.

شاروکه: شاروکه شهرک.

شاروه‌ری: بازیری، زیان له شار شهرنشینی.

شارویران: مه‌لبه‌ندیکه له موکوریان ناجیه‌ای در کردستان.

شاره: شارا نگا: شارا.

شاره‌ددی: گوندی زور قدوغا ده بسیار بزرگ.

شاره‌زا: (۱) بدله، بدیگزدان؛ (۲) زانا له کارو بار (۱) بلد؛ (۲) دانا و آگاه به کار.

شاره‌زایی: (۱) به‌لمدی، ری‌ناسنی؛ (۲) پسپورتی (۱) راه‌شناسی؛ (۲)

شادبُون: شابُون شادشن.

شادمان: دلخوش، شا، شاد شادمان.

شادمانی: (۱) دلخوشی؛ (۲) به‌زم و داوهت، زمه‌وهند (۱) شادمانی؛ (۲) جشن و سرور، عروسی.

شادوشوکور: دلخوشی به دوست گه‌یشته‌وه له پاش دوری شادی به دوست رسیدن بعد از هجران.

شادومان: شادمان شادمان.

شادومانه: شاتیمان اف کلمه شهادتین.

شاده: (۱) کمسی که ناگای له روادیکه؛ (۲) شتی که که سی پی ناگاداره؛ (۳) شاتیمان؛ (۴) تبلی دوشامره؛ (۵) داری سنوری کاو گهنم؛ (۶) دلخوشه (۱) گواه؛ (۲) گواهی؛ (۳) کلمه شهادتین؛ (۴) انگشت سپاهه؛ (۵) چوب مرز کاه و گندم در خرمون؛ (۶) شاد است.

شاده‌تیمان: شاتیمان اف کلمه شهادتین.

شاده‌دان: خدیدران له روادی اف گواهی دادن.

شاده‌مار: ره‌گی همه نهستور له نهندامی گیاندارد اف شاهرگ.

شاده‌مه‌رگ: سه‌کته له لخوشیان اف سکته کردن از شادی.

شاده‌مه‌رگ بون: سه‌کته کردن له بر دلخوشی زور اف سکته کردن از شادی.

شاده‌نویو: تیلی شاده اف انگشت شهاده، انگشت سپاهه.

شاده و تیمان: شاتیمان اف کلمه شهادتین.

شاده‌هینان: شاتیمان هینان اف شهادتین گفتن.

شاده‌یمان: شاتیمان اف کلمه شهادتین.

شادی: (۱) دلخوشی؛ (۲) شادومانی، داوهت و بزم؛ (۳) مه‌یموئی چکوله، حمه‌هر؛ (۴) ناوی زنانه (۱) شادی؛ (۲) جشن و سرور؛ (۳) عنتر؛ (۴) نام زنانه.

شادیانه: (۱) زه‌ماوه ند، داوهت؛ (۲) مزگینی بو خدیدری خوش (۱) بزم و جشن عروسی؛ (۲) مژدگانی.

شادیک: وریورکه، دلخوشکه‌رهی خیزان: (شادیکاماالتی) اف بجه مایه دلخوشی خانواده.

شار: (۱) ناوه‌دانی گدوره‌ی به‌دوکان و بازار، بازیر؛ (۲) سدری مهدیانی واژی؛ (۳) مالی میروله‌و زرده‌واله؛ (۴) پاشگر به‌واتا: ریک کوشین؛ (۵) داخی، گدری؛ (۶) سهر یوشی زنانه؛ (۷) ده‌سروکه‌ی دهوری کلاوی لبادف (۱) شهر؛ (۲) آنسوی میدان بازی؛ (۳) لانه مورچه و زنبور؛ (۴) پسوند به معنی فشار؛ (۵) داغی؛ (۶) سریوش زنانه؛ (۷) دستمال دور کلاه نمدین.

شارا: (۱) ماسولکه‌ی گه‌نم له سمر خمرمان؛ (۲) کممی له خویان که له دریزه‌دهی؛ (۳) کای نیوان دیواره‌ی چال و ده‌خل؛ (۴) گیشه‌ی ده‌خلی درواوه (۱) توده گندم مستطیل شکل در خرمون؛ (۲) ساقه‌های غله برهم ریخته؛ (۳) کاه تیغه میان غله و خاک در چاله؛ (۴) توده درویده.

شاران: (۱) گردانه‌ی له گویزو بادام؛ (۲) چندن بازیر (۱) گردیند از بادام و گرد؛ (۲) شهرها.

شارانگه‌ر: گمزیده به بازیر اند اف جهانگرد.

شاسه‌یوان: ۱) چادری گموده، خیوه‌تی زل؛ ۲) هوزنکی کوچمه‌ره له نیران [۱] خیمه بزرگ؛ ۳) ایلی کوچنده در ایران، شاهسون.

شاش: ۱) پیچی سدن، میزه‌ر؛ ۲) نه‌سبی ناردو گمن؛ ۳) فوماشی شل تندراو، نه‌سفرت؛ ۴) بیر‌بلاؤ؛ ۵) سه‌هوکار؛ ۶) میز، گمیز؛ ۷) تیکه‌ل و تالو رزاو؛ ۸) خیل، خویل [۱] عمامه؛ ۹) شیشک آرد و غله؛ ۱۰) پارچه متخلخل؛ ۱۱) بیرشانی فکر؛ ۱۲) استیاه کننده؛ ۱۳) شاش؛ ۱۴) بریشان و سردرگم؛ ۱۵) لوج.

شاشان: ناوه بو رنان [۱] نام زنانه.

شاشبهن: میزگیران [۱] امساس بند.

شاشخایین: ملاو شیخی خملک خله‌تین [۱] روحانی عوام فریب.

شاشک: ۱) میزه‌ر، پیچی سدن؛ ۲) ناوی گمده‌یده که [۱] عمامه، دستار؛ ۳) نوعی بازی کودکانه.

شاش گموده: ۱) میزه‌رسی؛ ۲) بریتی له پهیره‌وانی مهذبی دورزی [۱] عمامه سفید؛ ۳) کنایه از پیر و مذهب درزی.

شاشوبیش: ۱) خوار و خیچ؛ ۲) قسمو کاری که بیاوسه‌ری لئی دهر تاکا [۱] کج و کوله؛ ۳) میهم و نامعلوم.

شاشپهده: جلکی رزور جوان و ریک و پیک [۱] لباس شیک و مرتب.

شاش و ویش: شاشوبیش [۱] نگا: شاشوبیش.

شاشه: ۱) شاسه؛ ۲) زه‌وی خدم دراو بو تون چاندن، شه‌سنه [۱] موسم بارانهای بهاری؛ ۳) زمین شیار شده برای کشت توتون.

شاشه‌ک: ۱) مدلیکه بوری پشوک له کوتسر گچکه‌تره گوشتشی ده خوری، کورکور، قفتی؛ ۲) روپایه [۱] برندۀ سنگخواره؛ ۳) رباب، آلت موسیقی.

شاشیک: شاشک، میزه‌ر، پیچی سمر [۱] دستار.

شاشین: میز کردن [۱] شاشیدن.

شاف: ده‌مانی که ده‌فنگی راده کهن [۱] شیاف.

شاف بین هله‌لگرتن: بریتی له خاپاندن [۱] کنایه از فریب دادن.

شافر: ۱) بیاوانی چول و هول؛ ۲) ده‌ستی پان و بعرینی بی دار و بار [۱] بیاپان؛ ۳) جلگه و سبع بی درخت.

شافعی: سونتی بی‌ریزوی نیمامی شافعی [۱] شافعی مذهب.

شاف هله‌لگرتن: خو ده‌رمان کردن به شاف [۱] شیاف برداشت.

شاف: ۱) ده‌نگی کروپشک؛ ۲) مدلیکی لنگ درزی بال شینه هر له ده‌تاوردزی، شاوه، شاهو [۱] صدای خرگوش؛ ۳) بوتیمار.

شاقا: هه‌نگاو، گاو، پا بلادانان له زه‌وی [۱] گام.

شاقداشین: معلی شاف [۱] برندۀ ای آبری، بوتیمار.

شاقداشین: شاقداشین [۱] برندۀ ای آبری، بوتیمار.

شاقداشین: ۱) ده‌بنگ، گیل و حول؛ ۲) گیایه که [۱] ابله، کودن؛ ۳) گیاهی است.

شاقداشین: باقاندنی کمروپشک [۱] صدای خرگوش.

شاق: ۱) ماسیگره، مدلیکی سبیه به کومه‌ل راوه‌ماسی ده کهن؛ ۲) قیره‌ی مریشك؛ ۳) لیدان به پشتی بی، شاب؛ ۴) هم‌نگاو؛ ۵) زله؛ ۶) کوچانی بازی کوینن [۱] مرغ ماخیخوار؛ ۷) جمیع مرغ؛ ۸) تیبا؛ ۹)

خبرگی و تخصص.

شاره زور: مدلیکی بارانی و بعرین له کوردستان [۱] منطقه‌ای وسیع در کردستان.

شاره‌گ: شاده‌مارف شاهرگ.

شاره گرد: له و گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعنان آن را ویران کردند.

شاره‌مرموجه: کونی میز و لان [۱] لانه مورچگان.

شاره‌میره: شاره مروجده [۱] لانه مورچگان.

شاره‌وان: داروغه [۱] پلیس شهری.

شاره‌وانی: بنکه‌ی داروغه‌ی شاره [۱] شهر بانی.

شاره‌ه: شاده‌مارف شاهرگ.

شاره‌هه: ناوه‌رزوی گموده‌ی ناوی بیس [۱] مجرای بزرگ فاضلاب.

شاری: بازیری، شارسانی، شارستانی [۱] شهر وند، شهرتین، شهری.

شاری: جاده‌ری، ریگه‌ی پان و سفره کی [۱] شاهراه.

شاریا: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شاریاگه: شاراوه [۱] نهفته شده.

شاریان: ۱) شاردنمهوه؛ ۲) گمزم داهاتن [۱] نهفتن؛ ۳) زیاد شدن حرارت.

شاریای: گمزم داهاتون [۱] گرم شده.

شاریز: نه‌خوشی پد، پوک زamarbouن [۱] بیماری الله.

شاریشه: ره‌گی ههره نه‌ستوری دارف شاهرگ درخت.

شاریگه: شاری [۱] شاهراه.

شاز: ۱) جوری چیتکی زراو؛ ۲) هه لکه‌وته، بهونه [۱] نوعی نی باریک؛ ۳) لایق، نایقه.

شازاده: ۱) به‌چکه‌شا؛ ۲) بریتی له لاوی ناکارباشی دلاوا [۱] شاهزاده: ۲) کنایه از جوان نیکوکار و دست و دلباز.

شازبهند: چوژه له، دوژه له [۱] نوعی ساز بادی.

شازده: ۱) زماره‌ی دوای پازده؛ ۲) شازاده [۱] عدد شازده: ۲) شاهزاده.

شازده‌هین: شازاده‌هم [۱] شازدهم.

شازده‌ههه: زماره‌ی دوای یازاده‌هم [۱] شازدهم.

شازده‌ههههین: شازاده‌هم [۱] شازدهم.

شازوقاز: چیایه که له موکوریانی کوردستان [۱] کوهی در کردستان.

شازی: جوری مهیمون [۱] نوعی بوزینه.

شازن: ۱) ذنی شا؛ ۲) پالشای میچکه؛ ۳) سره‌زن [۱] شهبانو؛ ۴)

پادشاه مادینه، ملکه؛ ۵) زن کدبانوی کدخدامنش.

شاسوار: ۱) سواری چاک، سواری بی ویشه؛ ۲) ناوی بیاوانه [۱] شهسوار؛ ۳) نام مردانه.

شاسه: ۱) جه‌نگه‌ی بارانی بهار، شهسته باران؛ ۲) زیهاتی [۱] موسیم بارانهای بهاری؛ ۳) شایسته.

شاسه‌لیم: بی بی جان خانم [۱] خیمه شب بازی.

شاگول: ۱) گوئی زلی وینه مافووه؛ ۲) گوئی سده کی ده خل (۱) نفشن بزرگ قالی؛ ۳) خوش برتر غله.

شاگول بهند: بین خوشکه، بخوشکه، گیا به که فگیاهی است.

شاگه: شاگاف نگا: شاگا.

شاگه ردانی: پاشاگه رانی، دنیای بی قانون و پر له نازاره آشوب و بلوا.

شاگه شکه: ۱) بورانهوه له خوشیان (۲) بُوكاوله، چممه (۱) حالت غش از شادی؛ ۲) پنجه گذاشت، پنجه به طرف کسی گرفتن با هاها.

شاگه شکه بُون: بورانهوه له خوشیان (۲) غش کردن از شادی.

شاگه شکه لینان: بُوكاوله لینان، چمهوله لینان (۱) ام کردن، پنجه گذاشت، پنجه به طرف کسی گرفتن با هاها.

شال: ۱) رانک؛ ۲) چه تانی کلوش را گویتتن بو سدر خدمه (۱) شلوار از بافتہ محلی؛ ۲) گاری مخصوص انتقال درویده به سرخرمن.

شال: ۱) شال؛ ۲) پارچه‌ی سهوزی تایسه‌تی پیچ و پشتیانی سهید؛ ۳) بوزو (۱) شلوار از بافتہ محلی؛ ۴) پارچه سبز ویژه سادات؛ ۵) پشم بافتہ.

شال او: بلامار (۱) هجوم، حمله.

شالک: عابا، سهرجلی تندنکی فش و فول (۱) عبا.

شال گه ردهن: پارچه‌ی دهوری مل دابوشین افا شال گردن.

شالو: کوللبره‌ی به شده‌انهوه (۱) گرده نان با شاهدانه.

شالوت: که سئی لوئی زل بی (۱) دماغ گنده.

شالور: ریشوله‌ی رهش، گاوانی سیا (۱) سار سیاه.

شالوز: ریابان، مراری که رف (۱) متملق.

شالول: شالور (۱) سار سیاه.

شالول: شالور (۱) سار سیاه.

شالیار: ۱) پاتشای شاریک؛ ۲) تاوال و دوستی شاف (۱) شهریار؛ ۲) هدم شاه.

شالیار: شالیار (۱) نگا: شالیار.

شالیل: شالور (۱) سار سیاه.

شالینه: پارچه‌ی چوارگوش له خوری (۱) پارچه مریع پشمین.

شام: ۱) شاری پاته‌ختی سوریا؛ ۲) نانی سیوان؛ ۳) ته نگی نویزی سیوان؛ ۴) شامتم (۱) دمنق؛ ۲) وعده غذای شام؛ ۳) بعد از غروب؛ ۴) شاه هستم.

شامات: ۱) دهشتی شوره کات؛ ۲) مهله‌نده که له کوردستان؛ ۳) وشهی دورانی شه ترنج (۱) جلگه سوره زار؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۳) شدمات شطرنج.

شامار: حمزیا، زهه (۱) ازدها.

شاماکی: مه مک به ند (۱) پستان بند.

شامبوز: تازا، جوامیر (۱) جوانمرد شجاع.

شامبویی: گمانی خیرا که ناگادرای لمزان و میگدل ده کاف سگ گله.

شام: ۵) سیلی؛ ۶) چوگان گوی بازی.

شاقام: هنگاواهی زل (۱) گام فراخ.

شاقاو: شاقام (۱) گام فراخ.

شاقروان: بوق، بمق (۱) قوریاغه.

شاقل: دامنه که موای لاهه لیلیساو (۱) چاک دامن.

شاقوبانی: گممه‌ی گوی بازی (۱) چوگان بازی.

شاقوت: بمناوتبه لکی زل (۱) هرس ساخته‌های ستر.

شاقول: ۱) شاقولی بمنا؛ ۲) تله که روشنک (۱) شاقول؛ ۲) تله خرگوش.

شاقول: ۱) شاقوبانی؛ ۲) نامراز نکی به نایانه؛ ۳) تله که روشنک (۱) چوگان بازی؛ ۴) شاقول؛ ۳) تله خرگوش.

شاقولاپ: قولاپی درستی ماسی گرتن (۱) فلاپ بزرگ ماهیگیری.

شاقولاب: شاقولاب (۱) چوگان بازی.

شاقولیغا: مه لیکی ره سی پچوک، هنجر خوره (۱) پرنده‌ایست.

شاقه‌شین: شاقه‌شین (۱) پرنده‌ای آبری، بوبیمار.

شاقله: شاقله (۱) چاک دامن قیا.

شاقله: بارست، نهستور (۱) حجم، اندازه، فطر.

شاقله‌دار: زلامی نهستور (۱) تنومند.

شاك: ۱) مرقه‌ی نیری له ته برداندا؛ ۲) بره، کوژ بارجه‌ی براوه له میوه، قاش؛ ۳) بدرانی دوساله، شده بدران (۱) صدای شاک در وقت جفتگیری؛ ۲) قاج؛ ۳) قوج دوساله.

شاكار: کاری زور باش (۱) شاکار.

شاكاشی: ده فری گهوره‌ی گلینی ره نگ کراوف شهکاسه.

شاكاک: ورده‌می زهردی لاجانگی لاو که دوابی دهوری، گهنده مو (۱) موهای زرد رخسار نوجوانان.

شاكم: ره نگ، ون ده جتی، وادیاره (۱) گویا، ساید.

شاكول: پیلاوی بن چهارمی سه رمو (۱) نوعی پای افزار مویین.

شاكول: شاپان، تیلای لوس و بی گری (۱) چو بستی هموار.

شاكون: گوچان (۱) عصای سرخمیده.

شاكه: ۱) باله‌فرهه‌ی جوچکه‌ی تازه فیره فرین؛ ۲) پارانهوه (۱) بر بر زدن جوجه پرنده؛ ۲) لابه.

شاكه‌شاك: پارانهوهی زور (۱) لابه و التمس زیاد.

شاكمل: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شاگا: شابه، وشهیه که له جیاتی روپاش و سلاوه (۱) شادزی، حرفي بجای سلام.

شاگرد: بمردهستی وستا (۱) شاگرد.

شاگردانه: بخششی شاگرد (۱) انعام شاگرد.

شاگرده: داریکی سه ره نالقه به جولا تالی رایه‌لی بین ده بزیری (۱) چو بی چنگالی که یاقنده تارهای بافت را بدان شمارد.

شاگونج: داریکه وه ک رهه‌تی ده خربته ددم دولا شمهوه (۱) چوبی قیف مانند در دهانه ناو آسیاب.

شانزده‌هایی: شانزده‌هی **ف** شانزدهم.  
 شانزده‌هی: دوای پازده‌یم **ف** شانزدهم.  
 شانزده‌همی: دوای پازده‌همین **ف** شانزدهمین.  
 شانزه: زماره شازده **ف** عدد شانزده.  
 شانس: بهخت، نیغایل، تاله، تالح **ف** شانس.  
 شانشین: ۱) پریپلایی تریاک بهنجمه ره له تاو توهد دا بو دانیشتنی  
 نه‌جیم‌زادان: ۲) پاتندختی مدلمله کدت **ف** ۱) شاهنشین: ۲) پاتخت.  
 شانگ: شان، نیوان سنگ و مل **ف** کتف.  
 شانو: ۱) سه‌کوئی کوسدباری، شوینی هونه‌ر نواندنی واژی کهران: ۲)  
 نومایشی چروک **ف** ۱) صحنه نمایش: ۲) بازی کردن در صحنه.  
 شانوش‌بیلک: دیمه‌نی لای سمروری لهش **ف** نمای طرف بالایی قد و  
 قامت.  
 شانوگری: کایه کردنی شانو **ف** نمایش دادن تئاتر.  
 شانه: ۱) ددانه‌داری که سه‌روزیشی بی داده‌هیت: ۲) چمند  
 شیشه‌تائسی سه‌تری ده‌دار کوتراو بو خوری و مو لیک هله‌لوه شاندن:  
 ۳) چدوکیش: ۴) داروغه: ۵) شانی هه‌نگوین: ۶) سه‌رکاری گوند: ۷)  
 نامرازیکی هرزگای جولا، ده‌قهی جولا **ف** ۱) شانه سر: ۲) شانه  
 فلزی پشم و موصاف کن: ۳) شن کش: ۴) داروغه: ۵) شانه عسل:  
 ۶) مباشر ارباب در امور خرم: ۷) ابراری در کارگاه بافتندگی.  
 شانه‌ک: بدلگ، نیشانه، ده‌لیل **ف** دلیل، مدرک.  
 شانه‌کار: بوک جوانکمر **ف** مساطة عروس.  
 شانه‌که‌ر: نمای خوری و کولکه بهشانه ده کا **ف** شانه‌زن بشم و مو.  
 شانه‌گورگ: گیایه که له په‌نجه‌ی گورگ نه کا **ف** گیاهی است شبیه  
 پنجه گرگ.  
 شانه‌گه‌ر: وستای شانه دروست کردن **ف** شانه‌ساز.  
 شانه‌وشان: ۱) دریابی مله‌ی کیو، یاله‌والی کیو: (شانه‌وشان ریگید):  
 ۲) شان رازآشدن لدرؤیشتتا: (شانه‌وشان ده‌روا به‌ریوه: ۳)  
 هه‌لگه‌رانه‌وه له ته‌نشت بو سمر ته‌نشتی تر: (شانه‌وشان کم ده‌سته  
 ملاتن کدم) **ف** ۱) طول تیغه کوه: ۲) شانه حرکت دادن در راه رفتن:  
 ۳) غلتیدن بر بهلو.  
 شانی: ۱) شانه‌ی سر: ۲) نیشان، به‌لکه **ف** ۱) شانه سر: ۲) دلیل،  
 مدرک.  
 شانی‌دان: نیشان دان، خسته به‌رجا **ف** نشان دادن.  
 شانیک: بدلگ، شانی **ف** دلیل، مدرک.  
 شانی که‌باب: شامی که‌باب **ف** شامی کتاب.  
 شانین: ۱) توڑدان: ۲) رازآشدن **ف** ۱) پرت کردن: ۲) جنبانیدن.  
 شاو: شیوه‌له، دوئی بوچک **ف** دره کوچک.  
 شاواز: شاپا **ف** نگا: شاپا.  
 شاواش: شاپاش **ف** نگا: شاپاش.  
 شاوان: زه‌وینی بدره‌لهان **ف** سنگلاخ.  
 شاوانه: شاپانه **ف** گیاه شاپانک.  
 شاوانی: دلخوشی، شادمانی **ف** شادمانی.

شام خواردن: شیوخاردن **ف** شام خواردن.  
 شام ده‌رzi: جوئی سمسیری بهنا و بانگه **ف** نوعی سمسیر مشهور.  
 شام کردن: شام خواردن **ف** شام خواردن.  
 شامویی: جوئی توتن **ف** نوعی توتون.  
 شامي: ۱) شوتی، جه‌بهز، زه‌بیش، شفتی، هه‌تی: ۲) گذنمه شامي،  
 گوله‌ی‌تعه‌مه‌ره، گوله‌که‌نم، (قدله‌مونه، عله‌شیش: ۳) پاش و شهی  
 مریشکه دیت: (مریشکه شامي): ۴) خملکی شام: ۵) سوکه‌له‌ناوی  
 شامراد **ف** ۱) هندوانه: ۲) ذرت، بلال: ۳) بوقلمون: ۴) نوعی ماکیان:  
 ۵) اهل دعشق: ۶) مخفف نام شاه‌مراد.  
 شامي که‌باب: قيمه‌ي ليک‌دراوي بازجه‌کراوي له‌تاوه‌دا سوره‌وه کراوف  
 کتاب شامي.  
 شاميير: مروج‌ه درشت **ف** مورجه درشت.  
 شاميرو: شاميرو **ف** مو رجه درشت.  
 شان: ۱) خالی سر گونا، تونه، نيشان: ۲) بيل، نیوان سعری قول و مل:  
 ۳) شکو و گه‌وره‌بي: ۴) ده‌ره‌جه و پله: ۵) جيگه‌ي گه‌راو هه‌نگويني  
 ميش، شانه: ۶) مله‌ي کيو **ف** ۱) خال برگونه: ۲) کتف: ۳) شان و  
 شکوه: ۴) درجه، پایه: ۵) شانه‌تبور: ۶) ستيغ کوه.  
 شانا: ۱) رهوانه‌ي کرد: ۲) نامرازی موداهینان، شانه، شه **ف** ۱) فرستاد:  
 ۲) شانه مو.  
 شاناز: ناوي زنانه **ف** شهناز، نام زنانه.  
 شانازی: ناريقي کارچاکي حوان که‌سمی تر کردن، تيفخار، فه‌خر **ف**  
 افخار، مبهات.  
 شانای: راوه‌شاندي دار **ف** تکان دادن درخت.  
 شان به‌شان: ينکرا، به‌يه کمه‌ه **ف** دوشادوش هم.  
 شان به‌وش: شتني که به‌سمر شان دا ده‌دری **ف** کتف پوش.  
 شان خه‌فان: داهاتنهوه، چه‌ماندنهوه شان **ف** خود را خم کردن.  
 شان داچه کان: لاشان خوار بوون و پيسير شل و ناواله بوون **ف** شانه کج و  
 يقه نامرتب و باز بودن.  
 شان داچه کاو: لاشان خوار **ف** شانه کج و خمیده.  
 شان دا خستن: بریتی له تسلیم بون **ف** کنایه از تسلیم شدن.  
 شان دادان: له‌سمر ته‌نشت خود‌ريز کردن **ف** به پهلو دراز کشیدن.  
 شان دان: نيشان دان، شتني به‌رجاوي که‌سمی دان، رانان **ف** نشان دادن،  
 نمايش دادن.  
 شان داهیشتن: شان داخستن **ف** کنایه از تسلیم شدن.  
 شاندن: ۱) ناردن، رهوانه کردن: ۲) چاندنی توم: ۳) بددهم باوه بزوتن:  
 (شده‌مال بیشانی يه‌خدی که‌تانت: ۴) ره‌وادیتن: (گوتیان پیت ناشنی  
 به‌لام من شاندم) **ف** ۱) فرستادن: ۲) بذر باشیدن: ۳) جنبیدن توسط  
 باد: ۴) روادیدن.  
 شانده‌لیک: زه‌رده‌واله، زه‌رگه‌ته **ف** زببور زرد کوچک.  
 شاندی: ۱) رهوانه کراو: ۲) چاندراو: ۳) رايندراو **ف** ۱) فرستاده: ۲)  
 پاشیده: ۳) جنبیده.  
 شانزده: دوای پازده **ف** شانزده.

شاپهت: ۱) شاده، ناگادر له روداو؛ ۲) ره نگه، ونده جی، دُرنیه [۱] کواه؛ ۲) ممکن است، شاید.

شاپهتات: ره نگه، ونده جی [۱] شاید.

شاپهتی: ۱) شاده، خدبهداری له روداو؛ ۲) یاتشایه‌تی [۱] گواهی؛ ۲) پادشاهی.

شاپهتیدان: شاده‌دان، خدبهداران له روداو [۱] گواهی دادن.

شاپهتید: شایه‌تی [۱] نگا؛ شایمت.

شاپهتیدا: شایه‌تاف شاید.

شاپهتیدی: شاده، شایه‌تی [۱] گواهی.

شاپهتیدان: شایه‌تی دان، شاده‌دان [۱] گواهی دادن.

شاپهتیدر: ۱) خووبین شاعری نه خونده‌وار؛ ۲) شاعر؛ ۳) گورانی بیزاف [۱] شاعر درین نخوانده؛ ۲) شاعر؛ ۳) ترانه‌خوان.

شاپهتن: ۱) شاهینی ترازو؛ ۲) شیاوی، هیزاپی [۱] شاهین ترازو؛ ۲) لیاقت.

شاپی: شاهی [۱] نگا؛ شامی.

شاپی به خوبون: به حالی خوب که یف سازیون [۱] به وضع خود شاد بودن.

شاپی بی بون: به سینی دلخوش بون [۱] به جیزی دلخوش داشتن.

شاپیش: خدم، کهسر، کول [۱] غم.

شاپی کهر: به شدار له زه ماوه تدا [۱] شرکت کننده در جشن عروسی.

شاپین: شاهینی ترازو [۱] شاهین ترازو.

شب: چون، وهک، ونده [۱] مانند.

شبک: سمرپوشی به نجمره‌ی سمر گوزی پیاوه‌کان [۱] شبکه مزار، ضریح.

شباندن: ناسینه‌ده، دیتن و کهونه‌ده بیر [۱] بازشناختن، دیدن و به یاد آوردن.

شبستی: شفتی، زه بدز، جدیدش، شوتی، هدنی، زه بدش [۱] هندوانه.

شبی: وک، لهره نگی [۱] همانند.

شبپ: خشه، ده تگی ویک کهونتی شتی و شک وهک بوش و بهرگی نوی [۱] صدای بهم ساییدن خشك، خش خش.

شبزه: ۱) پرتو بلاو؛ ۲) حال پریشان [۱] پراکنده؛ ۲) پریشان حال.

شیرزیاگ: ۱) بلاویگ، تیکمل و پیکمل؛ ۲) لئی شیوان و پریشان بون [۱] پراکنده و نامرتب شدن؛ ۲) پریشان حال شدن.

شیرپو: شیرزه [۱] نگا؛ شیرزه.

شیک: خیشک [۱] ماله شخم صاف کن.

شیبل: ساوای تازه‌زاو [۱] نوزاد.

شپنه: ۱) بنه‌بر، له‌بنه‌هاتن؛ ۲) شیک، خیشک [۱] ریشه‌کن؛ ۲) ماله شخم صاف کن.

شپهسته: راواندنی نه خوش، قسه په‌زاندن [۱] هذیان گفتن.

شپهشپ: خش‌خش [۱] خش خش.

شپه: ریزنه، ره‌هیله [۱] رگبار تند باران.

شپین: دادانی ریزنه‌ی باران [۱] بارش رگبار باران.

شاواوتی: ناوی گوندیکه له‌لای شنوف [۱] نام دهی است.

شاور: ۱) فیتو، فیتکه بدهم، فیقه‌کیسان؛ ۲) همنام از نکی موسیقی که بفی پیدا ده کن و وک بلور و زورناو... [۱] سوت زدن؛ ۲) ساز بادی.

شاول: شاقولی بمناف شاقول.

شاووت: جوئی ماسی، سوره ماسی [۱] نوعی ماهی.

شاوه: شاف، شاقه‌شین [۱] نگا؛ شاف.

شاوهت: ناوی پشت، ناوی که له ره حدت بوئدا ده‌ریزی [۱] آب پشت، منی.

شاوهشینه: شاف، شاقه‌شین [۱] نگا؛ شاف.

شاوهله: ناوی گوندیکه له کوردستانی موکوریان [۱] نام دهی است.

شاوی: دن، کسی که کاری دزی کرده [۱] دزد.

شاوری: شاقیر [۱] کودن.

شاوه: پالشاف شاه.

شاوهنه: ۱) وک بالتسایان؛ ۲) ست یان کاری همه باش [۱] شاهانه؛

۲) درخور شاهان.

شاوهگیله: مروجه‌ی درشت، میر و عجه‌مانه [۱] مورجه درشت.

شاوه: ۱) شاف، شاوه؛ ۲) ناوی چیاوه که له کوردستان؛ ۳) ناوی پیاوane

[۱] نگا؛ شاف؛ ۲) نام کوهی در کردستان؛ ۳) نام مردانه.

شاوهنشا: بالشای بالشایان [۱] شاهنشاه.

شاوهنهنگ: دایکی میشه نگوینان [۱] ملکه زنبور عسل.

شاوهی: ۱) پالشایه‌تی؛ ۲) زه ماوه‌ند؛ ۳) پاره‌ی همه که‌می سکه‌ی ثیران

[۱] پادشاهی؛ ۲) جشن و سرور عروسی؛ ۳) کوچکترین واحد

بول ایران.

شاوهیک: بریقدار، بدتر و سکه [۱] درخسان.

شاوهین: ۱) داری دریزی تهرازو که تاشه‌رازوی لئی قایم کراون؛ ۲)

زوانه‌ی تهرازو؛ ۳) ملیکی راوه‌کره [۱] ۱) شاهین ترازو؛ ۲) زبانه

ترازو؛ ۳) شاهین برندۀ شکاری معروف.

شاوهینه: ۱) خوشی و شادی؛ ۲) زنی شا، شازن [۱] شادمانی؛ ۲)

ملکه، شاهبانو.

شاوهینه‌ت: شایی، بزم و همای زه ماوه‌ند [۱] جشن عروسی.

شاپیار: شالیار [۱] ندیم شاه.

شاپیان: ۱) لایق، هیزا؛ ۲) چهند شاف [۱] شایان، سزاوار؛ ۲) شاهان.

شاپیانه: ۱) شادیانه؛ ۲) شاهانه [۱] نگا؛ شادیانه؛ ۲) نگا؛ شاهانه.

شاپیسته: ۱) لایق؛ ۲) ناوی زنانه [۱] شایسته؛ ۲) نام زنانه.

شاپیسه: شایسته، لایق [۱] شایسته.

شاپیک: ساف، حولی، لوس، بین گری و گنج [۱] صاف.

شاپیلوغان: بهزم و همای زه ماوه‌ند به ده‌هول و زورنا [۱] جشن عروسی

همراه دهل و سرنا.

شاپیله‌خان: شاپیله‌خان [۱] نگا؛ شاپیله‌خان.

شاپیله‌غان: شاپیله‌غان [۱] نگا؛ شاپیله‌غان.

شاپیه: شادانه [۱] گیاه شاهدانه.

شاپینه‌شکنی: جوئی ره‌قس و سه‌ماه [۱] نوعی رقص گروهی.

- شست: ۱) تشت، چنست؛ ۲) بهناو خاوینی کرده وه: (دهستی خوم شت)؛  
 ۳) مری راست ر لول نخوارد (۱) چیز، شی؛ ۲) ماضی شستن؛  
 ۳) موی صاف و بدون پیچش.
- شتاب: هیج یدک **میچکدام**.
- شتابانی: سنجوق بازی **نگا**: سنجوق بازی.
- شتران: ساخه سینکه **نگا**: ساخه شینکه.
- شتراؤ: بهناو خاوینه وه کراو **شسته**.
- شترمرغ: بالداری کی زور زده لامه وه ک مامر ده چی پیره وه و ناتوانی بفری **ف** ریزند.
- شترنج: سمه ترجی **شطرنج**.
- شتری: ریزه گولینگاهی سمری **زنان**، گیل گیله **صف منگوله** زینتی سر **زنان**.
- شتل: گیاو داری بهدهست ده چه قیندری **نشا**.
- شتل: شتل **نشا**.
- شتلاندن: چه قاندنی شتل **نشاندن** نشا.
- شتلچار: زدوی که شتلی تیدا چیندر اووه **نشازار**.
- شتلين: ده زهی جه قین **بزمین فرو شدن**.
- شتم: ۱) شتی من: (۲) بهناو خاوینم کرده وه **(۱) اشیاء من؛ ۲) شستم.**
- شتمدهک: جل و کهل ویله **رفخت و اثاث**.
- شتن: ۱) بهناو خاوین کرده وه؛ (۲) بریتی له سدر کونه و جوین پیدان؛ (۳) تشنی تیمه **(۱) شستن؛ ۲) کنایه از سرزنش کردن و دشنام دادن؛ (۳) اشیاء ما.**
- شتهوده: ۱) شتی دانه ویله؛ (۲) بریتی له لومه و جوین پیدان؛ (۳) دوباره شتن **(۱) شستن حبوبات؛ ۲) کنایه از سرکوفت؛ (۳) دوباره شستن.**
- شتو: ۱) جوری هرمی؛ (۲) بهناو خاوینه وه کراو؛ (۳) نیوه شستان **(۱) نوعی گلابی؛ (۲) شسته؛ (۳) شماشستید.**
- شتو: ۱) وشهی دندانی سه گی بو شه؛ (۲) جلوون؟ چون؟ **(۱) کلمه تحریک سگ برای جنگ؛ (۲) چطور؛ چگونه؟**
- شتوشو: بالا و جل شوتون **شست و شوی**، رختشویی.
- شتوشوده رینان: به جوین تابر و بردن **با دشنام آبر و بردن**.
- شتوف: زه نگه تدری، تلیسک **خوش کوچک انگور، تلسک**.
- شتوک: ناوی له دو تکاوی کولیندر او که ده رمانی تاوانگازه **آب چکیده از دوغ جوشیده که دوای آفایزدگی است**.
- شتوکه: چشتی چکوله **چیز کوچک، چیزک**.
- شتمهک: شتمه که **لباس و اثاث**.
- شتهو: شتو **نگا**: شتو.
- شتبی: (۱) جه بهش، زه بهش، شوُتی، شفتی، شمتی، هدئی، زه بهش؛ (۲) به ناو خاوینی کرده وه؛ (۳) وه کو، وینه، شی **(۱) هندوانه؛ (۲) هشت مانند**.
- شتبیار: بی پیغه ف، بی سه رنناز: (نمزو لو شتبیار نفسم) **آسمان جل**.
- شتبیکانی: ندوه چیه، مهنه لونکه **چیستان، معما**.

شرطی: نادیار و ناپیدا، گم.

شرطی: لمو گوندانه کور دستانه که به عسی کاولیان کرد **روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردن.**

شره قیان: درز بردن، قله لش بردن **ترک** برداشت.

شره گر: میرات گر **وارث**.

شره و پره: ۱) کوتالی جلک: ۲) خرت و پرت ناو مال **۱) پارچه و لباس؛ ۲) خرت و پرت، اثاثیه.**

شره و پره: جلکی کونه و دراون **لباسهای مندرس**.

شره و شیتال: شرو شیتال **لباسهای کنه و فرسوده**.

شره و مرده: شره و پره **نگا: شره و پره**.

شرنی: گوندیکی کور دستانه به عسی کاولی کرد **نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.**

شریت: به نهند لوى لىك بادراو، گشته ک **رشته تابیده.**

شریته: زنجیره **زنجهزه.**

شریخ: دهنگی زور توندو لمپر و دهنگی همور، گرمه **صدای رعد آسا.**

شریخاندن: گرماندن **غرس تن و شدید.**

شریخانن: شریخاندن **غرس تن و شدید.**

شریخه: شریخ **صدای رعد آسا.**

شریخه شریخ: گرمدی به شوین یه کا **غرس پیاپی.**

شریزه: نسر يلک، چریش، سریش **سریش.**

شریش: چریش، شریش، نستر يلک **سریش.**

شریفا: له گوندانه کور دستانه که به عسی کاولیان کرد **روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.**

شریق: شریخ **نگا: شریخ.**

شریقه: شریخه **نگا: شریخه.**

شریمک: گوندیکه له کور دستانه به عسی ویرانی کرد **از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.**

شرين: دزی تال **مزه شيرين.**

شرين: دهنگی دارزانی ناؤف **شرش آب.**

شرينه: ناودوزه ک، دهرزی دهرمان ده لش کردن **سرنگ.**

شريک: ۱) ناوال، هاروی: ۲) هاویه ش **۱) همراه، دوست؛ ۲) شریک.**

شريه: تنه که به زری زیر پیست **لا یه پیه زیر پوست.**

شره: ۱) بمردی سوکله‌ی ناسک و تورت، شاخه شینکه: ۲) کیم و زوچ: ۳) راو، شکار **۱) سنگ متخلخل زودشکن؛ ۲) چرک زخم، ۳) شکار.**

شريزه: سهربانی که ورکه بمردی ناسکی له سدر رو کراوه و ته پاوه **با م**

پوشیده از سنگ ریزه نازک و ترد.

شست: ۱) سست: ۲) شتن **۱) سست؛ ۲) شستن.**

شستشو: شتو و شو، بالا و **رختشویی.**

شش: شاردنده له زمانی مندادا: (میزت ددهمه ششی که با

نه بیشن) **نهفتن در زبان بچگانه.**

ششت: ۱) شت، تشت، تهشت، چشت: ۲) را بردی شتن: (جمل

ششت) **۱) چیز، شی؛ ۲) ماضی شستن.**

ششتن: شتن **شستن.**

ششته و ه: شتندوه **نگا: شتنه و.**

شرد: شتی، به ناو خاونی کرده و: (جلد کانی شرد) **ماضی شستن.**

شردان: گوشتی نیشک کراو بوزستان **گوشت خشکیده برای زهستان.**

شردن: شتن **شستن.**

شردنه و ه: شتنه و **نگا: شتنه و.**

شردو: به ناو خاونی و کراو **شسته.**

شرز او: بی کوتلو، لایق **سزاوار.**

شرس: به مومی پیچاروی گوله کراو، کله لوه یه موم **غنده، غوزه پنبه.**

شرش: ۱) ده نگی رزانی ثاو؛ ۲) زور کون و دراون: (جلد کانی شرشن) **۱) شرشر آب؛ ۲) بسیار کنه و زنده.**

شرفه: قreme، ره شوکی، جوزی شفه نگی راون **نوعی تنگ شکاری.**

شرك: ۱) پلوسک، لو ساونک، لو س: ۲) شتری **۱) نادان؛ ۲) نگا:**

**شتری.**

شركاک: مه لیکه له کوتچه که چوکتر و گوشت ناخوش **پرنده ای کوچکتر از کبوتر و بد گوشت.**

شرامپ: زلله، شه بلاغ، شه قام **سیلی.**

شرم برم: قسمی بی تام و بی مانا **سخن یاوه و مفت.**

شرن: ۱) شفره، ددانی زه قی یه کانه؛ ۲) شرماب **۱) دندان برآمده گراز؛ ۲) سیلی.**

شرسناو: گوندیکی کور دستانه به عسی کاولی کرد **نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.**

شرسناو: گوشتی شتی قورس **صدای افتادن جسم سنگین.**

شرنگ: ده نگی کوه تنی شتی قورس **صدای افتادن جسم سنگین.**

شرنگه: ۱) ده نگی لیک دانی شیر و خه نجمه؛ ۲) شه لین؛ ۳) شنگل، بزاو **۱) حکاچک سلاح سرد؛ ۲) لنگیدن؛ ۳) نگا: شنگل.**

شروع: لیکدانه وی خدون **تعییر خواب.**

شروع: ۱) لهت لهت و پارچه پارچه، زور دراون؛ ۲) بریتی له مروی بی حدیا و زمان پیس **۱) پاره پاره شده؛ ۲) کنایه از آدم بدزبان و سیزه جو.**

شروعشاتال: خرت و پرت **خرت و پرت.**

شروعشیتال: زور دراون **کنه پاره و فرسوده.**

شروعشیوال: شروشیتال **کنه پاره و فرسوده.**

شروعه: شروع **تعییر خواب.**

شروعه که: لیکده ره وی خدون **معییر خواب.**

شروعه لالی: گولیکه **گلی است.**

شره: ۱) کله بوز، میرات؛ ۲) کله یمل، جلک؛ ۳) ناومال؛ ۴) بی ترخ؛ ۵) جلکی دراون **۱) مرده ریگ، ماترک؛ ۲) البسم؛ ۳) انسانیه؛ ۴) بی ارزش؛ ۵) لت و بیار.**

شرهها: وشهیه که بوز گالنه بی کردن، تهحا، ترجیب **کلمه تمسخر.**

شرهها: شرهها **کلمه تمسخر.**

شره خور: سیرمه خور **دله دزد.**

شرهق: درز، قله لش **ترک، درز.**

شفاندیلکه: مه لیچک **اف** گنجشک.

شفانکور: شفان خاپین **اف** شبان فریبک.

شفاندن: له سدهره وه بو خوار دادراندن **اف** از بالا به پایین پاره کردن.

شفر: جو ری که له کیوی **اف** نوعی بر کوهی.

شفر: شر، شاخه شینکه **اف** نگا: شاخه شینکه.

شفسینک: داری که گهلا ناویرنی **اف** درختی که خزان ندارد.

شفك: توُل، شفك **اف** ترکه نازک.

شفن: بزنه کیوی **اف** بز کوهی.

شفنه: خیشک **اف** شخم صاف کن.

شفری: ریچک، باریکه ری **اف** راه مالرو.

شفیله: شفاری **اف** باریکه راه.

شقارته: شخاته **اف** کبریت.

شاقاقی: نخوشی سمعی ولاخه بد رزه **اف** بیماری سم دام.

شقالته: شخاته **اف** کبریت.

شقسق: ۱) نوازی خویندنی مدل؛ ۲) جریوه چیشکه **اف** ۱) صدای مرغان؛ ۲) چیک جیک گنجشک.

شقل: موڑی دارین بو نیشانه کردنی خدمان **اف** همراه جو بین خرمی نشانه کردن.

شقله: خسته و نه خوش **اف** خسته و بیمار.

شقوق: جو ری هدرمنی کیویله **اف** نوعی گلابی و حشی.

شقین: گرمد کردنی همور **اف** صدای رعد.

شك: دودلی، دردونگکی **اف** شک. **مسارع داشتن**

شکات: داد برده بعر، گازنده، گله بی **اف** شکایت.

شکار: ۱) راُو نجیر؛ ۲) که له که به رد؛ ۳) به رد لان **اف** ۱) شکار؛ ۲) توده سنگ؛ ۳) زمین سنگلاخ.

شکارتنه: چاندن بو هزاران به خیر **اف** زرع و کشت برای فترا بصورت احسان.

شکارتنه کیل: زه وی که به شکارتنه داچینراوه **اف** زمین کشت شده برای فترا.

شکارگه: جی راُو، راُوگه **اف** شکارگاه.

شکاک: هو زیکه له کوردستان **اف** عشیره ای در کردستان.

شکان: ۱) وردبون، لمت بون؛ ۲) راکردن له شه؛ ۳) هله لوه شانی روُو، همه لوه شانی ده سنویز؛ ۴) هاتنه خواری نرخ؛ ۵) له قدره خورمهت که وتن **اف** ۱) شکسته شدن؛ ۲) هزیمت؛ ۳) باطل شدن روزه و دست نماز؛ ۴) پایین آمدن نرخ؛ ۵) از قدر و منزلت کاسته شدن.

شکاندن: ۱) ورد لعلت کردن؛ ۲) همدان کردنی نرخ؛ ۳) راونانی دوز من **اف** ۱) شکستن؛ ۲) پایین آوردن نرخ؛ ۳) هزیمت دادن دشمن. شکاندنده وه: ۱) لکمدادار داشکاندن؛ ۲) دهست کردن به گهلا لیکردنده وه توُتون؛ ۳) منال فیره کارکردن؛ ۴) خدجاللت کردن؛ ۵) چای له چادان تیکردن و ده چادان کردنده وه؛ ۶) بن کول کردن و گل و سه لاسکدانی شیناوه وه؛ ۷) دوباره شکاندن؛ ۸) گیرنه وی که رویشک له غاره ای شاخه از درخت شکستن؛ ۲) برگ از توتون چیدن؛ ۳) کار به بچه

ششتو: ۱) شرد، بهناو خاوین کراو؛ ۲) شتو **اف** ۱) شسته؛ ۲) شستید.

شعرور: ناوه زن هوش **اف** احساس، عقل، شعور.

شعه فی: جو ری تری ره شکه **اف** نوعی انگور سیاه.

شغاب: سمه، سبده، مدتکدو **اف** مته.

شغارته: شخارته، شخاته **اف** کبریت.

شفا: جا بونده له نه خوشنی **اف** شفا.

شفات: تکابو کردن له روزی سه لاف **اف** شفاعت در روز قیامت.

شفقت: دوشنی شیر **اف** دوشیدن شیر.

شفته: ۱) سامی کتاب؛ ۲) حمزی خوش نه کراو؛ ۳) قسلا؛ ۴) موی به شانه نه کراو؛ ۵) زارو له پیشکه ده رهینان؛ ۶) یه کهم جار مو له سدری زارو هنلیاچین **اف** ۱) سامی کتاب؛ ۲) گل قوام نگرفته؛ ۳) آهک سرسننه؛ ۴) موی آشته؛ ۵) بجه را از گهواره بیرون آوردن؛ ۶) نخست بار موی سر بجه را فیچی کردن.

شفته زی: زنی که زور زگ وزا ده کا **اف** زنی که زیاد زایمان کند.

شفته زره: زکری که منالی شیره خوره هه بین **اف** حامله ای که بجه شیر خواره دارد.

شفته زی: شفته زه **اف** نگا: شفته زه.

شفتی: جه بهش، زه بهش، همنی، شوتی **اف** هندوانه.

شفتی تالک: کاله که مارانه، گوزالک **اف** هندوانه ابوجهل.

شفتی تاله: شفتی تالک **اف** هندوانه ابوجهل.

شفتیک: ۱) قده مه لی دان؛ ۲) هله برتاوتن **اف** ۱) قلمزدن؛ ۲) هرس کردن.

شفتیل: ۱) توُلی باریک و چیر که بو سبد تدقین باشه **اف** ترکه نازک و نرم برای سبد بافی.

شفحله: بمری داری کفر **اف** ثمر درختچه است.

شفره: ۱) برره بمراز، شرن؛ ۲) ناسنیکی ده سکداری ده میانی تیره بو چدرم بربن؛ ۳) دره وشهی که تیره که ران که له لاسکی گوینی دهدن؛ ۴) نهندازه باریک له گیاو کلوش، شغره؛ ۵) نهشتی بربینگران **اف** ۱) دندان بر جسته کراز؛ ۲) شفره چرم بربی؛ ۳) شفره ای که گون کتیرا را سوراخ کند؛ ۴) اندازه باریک ستور از گیاه و ساقه غله؛ ۵) نیشور جر احی.

شفسک: چقاله کیویله **اف** چغاله کوهی.

شف: ۱) توُل؛ ۲) نوال، دوُلی زور بچوک له چینا؛ ۳) سه ربده زیر؛ ۴) نیکم کولانی دوشاو **اف** ۱) ترکه نازک؛ ۲) دره کوچک؛ ۳) نشیب؛ ۴) اولين جوشیده شیره انگور.

ششار: ۱) ساوار؛ ۲) دریزو بلند **اف** ۱) بلغور؛ ۲) بلند طویل.

ششاروک: زباره ای ساوار کوتان **اف** بلغور کوبی گروهی.

ششاره: بلند بالای ناقولا **اف** دراز قد بد قواره.

شفاری: رچه، ریچکه **اف** راه باریک مالرو.

شفان: ناگاداری نازهل **اف** جویان.

شفان خاپین: مه لیکی یچوکی بوره لوکه له پاساری گهوره تر **اف** پرنده شبان فریبک.

شکهفت: نهشکهوت **ف** غار.

شکه فتامه‌منی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **ف** نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شکهفتی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **ف** نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شکهف: تبهق، سینی له دار **ف** طبق جوین.

شکهفا: ۱) نانی تیری و ناسک: ۲) هدرشتی له بمناسکی زوهله‌لبوه‌ری **ف** نان لواش: ۲) هر چیز ترد و نازک.

شکه‌فلک: ۱) بادی دارین: ۲) تهشته دارین **ف** ۱) ظرف جوین: ۲) تشت چوین.

شکه‌لک: له تسوالت **ف** باره سفال.

شکه‌ناندن: شکاندن **ف** نگا: شکاندن.

شکه‌و: ده فری له سوالت، نهشکهوه **ف** ظرف سفالین.

شکه‌ولهت: شکاوی ده فری سوالت، نهشکهوهت **ف** شکسته ظرف سفالین.

شکیاگ: شکاو **ف** نگا: شکاو.

شکیان: شکان **ف** نگا: شکان.

شکیانه‌وه: شکانده **ف** نگا: شکاندهوه.

شکیاوه: شکاو **ف** نگا: شکاو.

شکیبر: ۱) که لینه بهردی فرهوان له کبو: ۲) سمری شاخ **ف** ۱) شکاف فراخ در کوه سنگی: ۲) قله کوه سنگی

شکینا: شکاندی **ف** شکست، ماضی شکستن.

شکیناندن: شکاندن **ف** شکستن.

شگوّقه: شکوّه **ف** شکوّهه.

شل: ۱) سست: ۲) تراو: ۳) تراو: ۴) گوتنانی زور بو شنی تدار: (شل بیکوتنه له سعر برینه که دانی، شل شل کوتایانم): ۵) گهوره تر له تندازه: (بدپام شله) **ف** ۱) سست: ۲) خیس: ۳) آبکی: ۴) بسیار کوبیدن چیز نمدار: ۵) گشادر از اندازه لازم.

شل: ۱) سُوری کالی پنوك پنوك: (گای شل): ۲) به له کی سُوره سیمی **ف** ۱) قرمز مات و روشن با خالهای سفید: ۲) ابلق سرخ و سفید.

شل‌اپ: ده نگی تاو که شتیکی تئی ده که وئی **ف** صدای آب که چیزی در آن افتاد.

شل‌الل: زیزه درومان له سدرهوه **ف** زنجیره بخیه پدیدار، شلال‌الدوزی.

شل‌الله: شیرازه‌ی کتیب **ف** شیرازه کتاب.

شل‌انه: زردالو، قهیسی **ف** زردالو.

شل‌انه کوت: له تکده قهیسی، قهیسی وشك **ف** برگه زردالو.

شل‌انی: شل‌انه **ف** زردالو.

شل‌بُون: ۱) سست بُون: ۲) ماندو بُون: ۳) تدرّبُون **ف** ۱) سست شدن: ۲) خسته شدن: ۳) خیس شدن.

شل‌بُونه‌وه: ۱) له پیچ خاوریه‌وه: ۲) له تیریدوه تراویوه **ف** ۱) از پیچ خوردن برگشتن: ۲) از غلطت به آبکی تبدیل شدن.

شلپ: ۱) شل‌اپ: ۲) پری دهست له تاو: (شلپی به دهم و چاوت داده) **ف**

پاددادن: ۴) خجلت دادن، شرم‌نده کردن: ۵) چای ریختن و باز در قوری کردن: ۶) خوابانیدن ساقه بوته‌های پالبزی در خاک: ۷) دوباره شکستن: ۸) برگرداندن خرگوش در دو.

شکان: شکاندن **ف** نگا: شکاندن.

شکاندهوه: شکاندهوه **ف** نگا: شکاندهوه.

شکانه‌وه: ۱) داهانتی لک: ۲) لیکردندهوه گه‌لانتون: ۳) خجالت

بُون: ۴) کم کردن **ف** ۱) خمیدن شاخه رو به زمین: ۲) چیدن برگ توتون: ۳) خجل شدن: ۴) کاستن.

شکاو: ۱) لهت بوگ: ۲) له شکری راکردو: ۳) همزان بوگ **ف** ۱)

شکسته: ۲) هزیمت یافته: ۳) ارزان شده.

شکاوای: هملکه ندن **ف** کندن.

شکر: سپاس **ف** شکر.

شکرو: ناوی پیاوانه **ف** نام مردانه.

شکری: ناوی پیاوانه زنانه **ف** نام مردانه و زنانه.

شکس: شکان **ف** نگا: شکان.

شکست: شکان **ف** نگا: شکان.

شکستوک: له شکان نزیک، کامل و پیمانی که لهوانیده بشکن **ف** شکستنی.

شکسته: ۱) له شکری راکردو: ۲) جوئی خدت: ۳) خمریشه‌ی خانو

**ف** ۱) لشکر شکست خورده: ۲) خط شکسته: ۳) طاق گنبدی شکل.

شکستی: کم کردن، له کمی دان: (نممسال شکستیم هیناوه) **ف** کاستنی.

شکل: ۱) بیچم، به چک، تدرح، سیما: ۲) وته، ره سم **ف** ۱) قیافه: ۲) عکس، رسم.

شکل: شکل **ف** نگا: شکل.

شکل کیش: ونه گر، ونه کیش **ف** عکاس، صورت گر.

شکل کیش: شکل کیش **ف** نگا: شکل کیش.

شکلتوس: روئویسی، له بروئویسیه وه **ف** روئویسی.

شکنا: مدیه‌ست، دوزاف مقصود، مرام.

شکون: یا به مرزی، چه لال، گهوره بی **ف** شکونه، عظمت.

شکوّقه: گولی دار **ف** شکوّوه درخت.

شکوّفیانه‌وه: ۱) گول ده رکدنی دار: ۲) ناهدک وختی ناوی به سه را

نه کهن **ف** ۱) شکوفه زدن: ۲) آهک وقتی که بر آن آب ریزند.

شکوک: جوئی همرو **ف** نوعی گلابی.

شکوکه: کروسک، هرمی کیویله **ف** نوعی گلابی جنگلی.

شکولک: تیخول، تویکل، تیکول **ف** بوسسه، قشر.

شکه: به چکه به رازی دوساله **ف** بچه خون دو ساله.

شکه‌به‌ز: نیشکه به رز، نیشکه که لهک **ف** بنا از سنتگ بدون گل.

شکه‌س: شکست، شکان **ف** شکست.

شکه‌ست: شکست، شکان **ف** شکست.

شکه‌ستن: شکاندن **ف** شکستن.

شکه‌ستی: شکار **ف** نگا: شکار.

شلکینه: ۱) ههویر اوی تراو، ریتکه؛ ۲) جوری چیست؛ ۳) جوری نانی چهور؛ ۴) جوری کوللیره‌ی بههبلکده و زرده چبوه ۱) خمیر آیکی؛ ۲) نوعی غذا؛ ۳) نوعی نان روغنی؛ ۴) نوعی نان گردنه.

شلمه: کیایه که لهناو ده خلدا ده رزوی و زیانی بوده دخل هدیه ۱) کیاهی موذی است که در گندمزار روید.

شلنگ: تروزی گهوره بو توم، کالیار ۱) خیارچنبر بزرگ.

شلنگ: ته کان به خودان، رایه‌رین له کار، شنگل ۱) تکان به خویش دادن، کار فوق العاده انجام دادن.

شلو: ناوی نهاسف، ناوی لیل، شلوی ۱) آب کدر.

شلوپ: ۱) بهفو و باران، قورو چلپا؛ ۲) ریبوونی چاو ۱) بارندگی و گل و لای؛ ۲) رُفلک.

شلوپه: شلپه، بارینی بهفو و باران پیکوه ۱) بارش برف و باران با هم.

شلوپه‌تیار: ۱) حول و گیز؛ ۲) شیتوکه، دیوانه ۱) گیج و ابله؛ ۲) خل، دیوانه مانند.

شلوخه: یمندی کاله، یمنی کاله پیچ ۱) بند چارق.

شلور: ۱) شلنگ، تروزی زل؛ ۲) هه لوچه قهیسی، حدمشین ۱) نگا؛ شلنگ؛ ۲) شلیل.

شل و شول: بی تاقفت، بی تابشت ۱) سست و بی تاب.

شل و شهمویق: ۱) کهنسی گوئی به ته کوزی و ریک و پیکی نادا؛ ۲) سست له کاردا ۱) نامرتب؛ ۲) سست کار.

شل و شیبوو: شل و شهمویق ۱) نگا: شل و شهمویق.

شلوغ: شلوغ ۱) شلوغ.

شلوقه: بارینی بهفو و باران پیکوه ۱) بارش برف و باران با هم.

شلووق: شلووق: (به کوردی پیت بلیمی حالت شلوقه / دوای چی که وتوی بدم گورگله‌لوقه) «جه نابی ملا» ۱) نگا: شلووق.

شلووق: ۱) پریشان، بی سهربوده؛ ۲) سست، نایتمه ۱) بی سرسامان؛ ۲) سست و نامحکم.

شلوقبوون: ۱) پریشان حال بون؛ ۲) شیوانی ولات، پشیوه و نازاوه: (دنیاکه شلووق بوه) ۱) پریشان حال شدن؛ ۲) آشوب برپاشدن.

شلووق کردن: ۱) شیواندن؛ ۲) هاروهاجی کردن ۱) آشوب برپایا کردن؛ ۲) شیطنت و شلوغ کردن.

شلووقیان: پشیونی، نازاوه ۱) آشوب و بلوا.

شلوقی کردن: شلووق کردن، هاروهاجی ۱) شلوغ کردن، شیطنت پچه‌ها.

شلوکوت: ۱) نزور ماندو؛ ۲) هیز بینی نهماو: (تی دا شلوکوت بوم نههات، هیندم لی دا شل و کوتم کرد) ۱) بسیار خسته؛ ۲) بی نا، بی رمق.

شلومل: جوانی لعش نرم و نیان ۱) زیبای نرم اندام رعنای شلومل: زوینی زورنه رم بو کیلان ۱) زمین زراعی نرم.

شلوول: ۱) سست و نرم؛ ۲) شلومل ۱) وارفته، شل و ول؛ ۲) خرامان و رعنای.

شلوی: شلو، لیل ۱) آب کدر.

شله: ۱) شیوی تراو؛ ۲) خورشته گزار؛ ۳) جوری چیتی پشتیند ۱)

۱) نگا؛ شلاب؛ ۲) پریک مشت آب.

شلپا: ۱) چلپا؛ ۲) پیل، شهپول ۱) گل ولای؛ ۲) موج.

شلپوکوت: ده نگی دارکاری کردن ۱) صدای تک کاری.

شلبه: ۱) ده نگی که وتنی نهرمی سه نگین به زد ویدا؛ ۲) ده نگی که وتنه ناو تا؛ ۳) بریتی له پلاؤ زور چدور ۱) صدای افتادن نرم سنگین بر زمین؛ ۲) صدای در آب افتادن؛ ۳) کنایه از بلو سیار چرب.

شلبه‌شلپ: ده نگی شلبه‌ی زور ۱) «شلبه»‌ی پیاپی.

شلناخ: تمشقه‌له، دده، گهر ۱) شلتاق.

شلناخ: شلتاخ ۱) شلتاق.

شلتاق: شلتاخ ۱) شلتاق.

شلخه: ۱) پوره میشه‌نگوین؛ ۲) شخل ۱) نسل نوین زبور عسل؛ ۲) تراکم.

شلدم شلدم: ده نگی تمشك و داوینی تدریف ۱) صدای دامان خیس.

شلشل: ۱) ندرمه ندرمه: (شلشل به شیله به پنهانه کانت)؛ ۲) زور: (شلشل کوتایانم) ۱) آهسته آهسته؛ ۲) هرچه زیاد.

شلغه: پوره، شلخه ۱) نسل نوین زبور عسل.

شلف: ۱) تیرایی ده می تیخ و نوکی زم؛ ۲) شفره‌ی بمراز ۱) لبه تیز تیخ و سرنیزه؛ ۲) دندان بر جسته گراز.

شلقت: خوبی و بیکاره، پنی ۱) هر زه بی عرضه.

شلغه: ۱) شلغه؛ ۲) شفره‌ی بمراز ۱) نگا؛ شلغه؛ ۲) دندان بر جسته گران.

شلت: ده نگی رازانی تراو له ده فرد ۱) صدای جنبیدن آیکی در ظرف.

شلتان: رازانی تراو له ده فرد ۱) جنبیدن و صدا دادن آیکی در ظرف.

شلتاندن: رازاندنی تراو له ده فرد ۱) جنبانیدن آیکی در ظرف.

شلتقاو: تراوی له ده فرد اهدریتردا واقع آیکی در ظرف جنبانیده.

شلقه: شلق: (لال به ناینم له چیا و کویستانان / شلقه‌ی مهشکه‌یان به ری بدیانان) «سده‌ی فی قازی» ۱) نگا: شلق.

شلقه‌شلق: شلقه‌ی زور ۱) «شلقه»‌ی پیاپی.

شلقیاگ: شلقا ۱) نگا: شلقا.

شلک: ۱) ناسک و تورت: (خهیاری شلک)؛ ۲) بان مهلاشو، پیشه‌سهر؛ ۳) سست و لمش گران ۱) نازک و ترد؛ ۲) آهیانه؛ ۳) سست و گران خیز.

شلکاک: شرکاک ۱) پرنده‌ای است.

شلکردن: ۱) تیر تراو کردن؛ ۲) لعدودانی همودا: (گوریسی بوشل که با بر وا) ۱) غلیظ را آیکی کردن؛ ۲) شل کردن سر رسیمان.

شلکردندهوه: ۱) تیر تراو کردن؛ ۲) له توره‌ی خاوبونه وه ۱) غلیظ را آیکی کردن؛ ۲) از خشم برگشتن.

شلکوتی مدرگ: دارکاری زور سه خت ۱) کنک زدن جانانه.

شلکه: ۱) گوشی نهرمی بی تیسک له نهندامدا: (شلکه زان، شلکه گوئی)؛ ۲) مازه و ناسک و تورت، شلک: ۳) نه خوشیه کی تازاله ۱) گوشت نرم در اندام؛ ۲) تازه و نازک و ترد؛ ۳) نوعی بیماری دام.

شلکی: ۱) نهرمی؛ ۲) نانی ساج ۱) نرمی؛ ۲) نوعی نان.

شلیز: ۱) گولیکی سُوری ثالی یان زهردی پیاله تاسایی سمهه و نخون: ۲) ملبه‌ندیکه له کوردستان: ۳) ناوی بو زنان: ۴) ده خلی نه گه نم نه جو  
ف) ۱) لاله سرنگون: ۲) ناحیه‌ای در کردستان: ۳) نام زنانه: ۴)  
غله‌ای میان گندم و جو.  
شلیزه: گولی شلیزف لاله سرنگون.  
شلیقان: پلیخان لله شدن.  
شلیقان: پلیخاندن له کردن.  
شلیقیاگ: پلیحاوه له شده.  
شلیقیان: پلیخانه و له شدن.  
شلیک: تفه زه وینه، گیا به که بدریک ده گرئی له توی سُور ده کاف توت  
زمینی، توت فرنگی.

شلیل: گولی شلیزه لاله سرنگون.  
شلیل: نه گه نم نه جو غله‌ای میان گندم و جو.  
شلیم: سمر کلاوه‌ی له بین سرپوش بافته شده.  
شلیوه: شلوقه نگا: شلوقه.  
شلیویان: پیشوی و ناز اوه آشتفگی.  
شم: پیتی بادانه و راناوی خوبی: (خوشم دیم، تو شم نازه حمت کرد) ف  
حرف عطف و ضمیر متكلّم، هم.

شما: موم، شم ف شمع.  
شمادان: موم دان ف شمعدان.  
شمار: ژماره ف شمار.  
شماردن: ژماردن ف شمردن.  
شماروون: میوون رون ف موم و روغن باهم.  
شماره: ژماره ف شماره.  
شمال: لاوی جوان چاکو ناکار په سند ف جوان خوش قیافه و خوش  
اخلاق.

شمام: گندوره‌ی چکوله‌ی بر بهمشت و خال خال ف دستبیو.  
شماموک: شمام ف دستبیو.  
شمن: جدیدش، زه بیش، هدنی، شفتی، زه بش، شوئی هندوانه.  
شمنت: شمنت، شوئی، هه نی، زه بش هندوانه.  
شمنتی: شمنت، شوئی، هدنی هندوانه.  
شمنتی تالک: گوزالک هندوانه ابوجهل.  
شمخال: قرمه، تغه‌نگی شینکی ف تفگن سربر.  
شمراخ: داری لکو پوپ براؤ، داری یهخته کراو ف درخت کاما ل هرس  
شده.

شمسیتی: شمنت، شوئی، هه نی، زه بش هندوانه.  
شمش: ۱) جهرگی سبی، سبیه لاك: ۲) سیل ف ۱) ریه، شش: ۲) سیر ز  
طحال.  
شمثات: مشت و مآل دراون ف صاف و صیقل داده شده.  
شمثاد: داریکه ف درخت شمشاد.  
شمثال: ۱) بلویری کائز: ۲) داری شمشاد ف ۱) نی لیک فلزی: ۲)  
درخت شمشاد.

آش آبکی: ۲) خورشت: ۳) نوعی قماش.  
شله: شل نگا: شل.  
شله‌پ: خلیسک لغزش.  
شله بهته: شل و شهويق نگا: شل و شهويق.

شله تین: ناوی شبله و گرم، ناوی نیوان ساردو داخ اف آب ولرم.  
شله جاف: گیا به که ف علفی است.  
شله جاو: ورد جاوینی خواردن ف خوب جویدن.  
شله حمه‌ی حمه: وشهی تیزو ته‌شمر بدیاوای سیست و په خمه ف کلمه  
استهزا به آدم سیست کار.

شله خته: کارله دهست نه هاتو ف بی کاره.  
شله‌ژان: ۱) راجه‌تین: ۲) شیوان و تیکه‌وه هاویشن ف ۱) یکم خوردن:  
۲) درهم برهم شدن.  
شله‌ژاند: راتله کاندن، راتله قاندن نگا: راتله کاندن.  
شله‌ژاو: ۱) راتله کاو: ۲) ره نگ بین نه ماو له ترسان یان له خه بدری  
ناخوش ف ۱) نگا: راتله کاو: ۲) رنگ باخته از ترس یا از خبر بد.  
شله‌ژه: ۱) راچه‌نین: ۲) لیکدران و تیکدل پیکدلی ف ۱) یکه: ۲) درهم  
برهمی.

شله‌ژین: شله‌زان ف نگا: شله‌زان.  
شله‌ژیو: شلم‌زاون ف نگا: شله‌زاو.  
شله شاری: شارستانی بی کاره و خویری ف شهر وند بی هنر.  
شله‌شل: نه رمه نه رمه، هیندی هیندی ف نرم نرمک، سلانه سلانه.  
شله‌قان: شلقان ف نگا: شلقان.  
شله‌قاندن: شلقاندن ف نگا: شلقاندن.  
شله‌قان: شلقاندن ف نگا: شلقاندن.  
شله‌قاو: شلقاوون ف نگا: شلقاوون.

شله‌قاورمه: شیویکه له گوشت و کشمش و شلانه ف آشی است.  
شله‌قیان: شلقان، شله‌قان ف نگا: شلقان.  
شله‌قین: شلقان، شله‌قان ف نگا: شلقان.  
شله‌قین: ۱) ناو له ده فردا بزون: ۲) تیکمه دهرو شیوین ف ۱) تکان  
دهنده آب درظرف: ۲) درهم برهم کننده.

شله‌ک: ۱) شیوی تراو: ۲) شلکینه ف ۱) آش آبکی: ۲) خمیر آبکی.  
شله‌مار: جوری ماره ف نوعی مار است.

شله‌مره: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد ف نام روستایی در  
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شلی: ۱) سستی: ۲) تمری: ۳) روزانی بارانی ف ۱) سستی: ۲) خیسی:  
۳) روزهای بارانی.

شلیا: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران  
شده کردستان توسط بعثیان.  
شلیت: ۱) شریت: ۲) تهناقی جلکان ف ۱) نگا: شریت: ۲) طناب  
رخت.

شلیتک: شریت ف نگا: شریت.

شندل: به حهوا هله لو اسرایی به ته که ته که معلق در نوسان.  
شندو خا: گوندیکه له کورستان به عسی ویرانی کرد از روستاهای  
ویران شده کرستان تو سط بعثیان.

شندو ک: زورهان پیر لکته.  
شندول: گله، میردی ژنی جوان، وشهیده که بو تیزو تانه ده گوتزی

کلمه استهزا به شوهر زن خوشگل.  
شندی: ۱) فیل و گزی؛ ۲) چیمان دیت؛ ۳) حیله و نیرنگ؛ ۴) چدها  
دیدیم؟

شندی مندی: حیله و حواله مکر و نیرنگ.  
شنک: جنیک، بان مدلشو، پیشنهاد آهیانه.  
شنکی: دهسته چیله افروزنه.

شنگ: ۱) زور، هیز، تاقه؛ ۲) نه سینگ، ته سینگ؛ ۳) شینکه کم  
که دانی ولاخی لئی گیر نایی؛ ۴) نیرو؛ ۵) گیاه شنگ؛ ۶) سبزه کم  
برآمده.

شنگار: ملهه تندیکه له کورستان که جنی یدزیده کانه منطقه‌ای در  
کورستان که موطن بزیدیان است.

شنگال: ۱) شنگار؛ ۲) کلانه، جوئی کولیه‌ی پیازو پیچک ده ناوکراو  
نگا؛ ۳) نگاه، شنگار؛ ۴) نوعی غذا.

شنگر: شرودزیا، برگرف کهنه پاره.

شنگر و شیوال: خرت ویرت، شرود و ره خرت ویرت بی ارزش.

شنگل: شلنگ، ته کان به خودان تکان به خوددادن در کار.

شنگین: ۱) ده نگی هیدی و لمه رخو؛ ۲) ده نگی بمرزو بلند؛ ۳) صدای آرام؛ ۴) صدای بلند.

شنو: ۱) سروه، کزه با؛ ۲) هاتنی کزه با؛ ۳) لدرین به با؛ ۴) شارکه له  
کورستان؛ ۵) ورزشیکه نسیم؛ ۶) وزیدن نسیم؛ ۷) خرامیدن  
از نسیم؛ ۸) شهری است در کورستان، اشنویه؛ ۹) ورزش شنو.

شنه: ۱) سروه؛ ۲) هاتنی سروه؛ ۳) لدرین به سروه؛ ۴) ده نگی توندی  
هد ناسه دان، خنه نسیم؛ ۵) وزیدن نسیم؛ ۶) خرام از نسیم؛ ۷)  
هن، صدای نفس خسته.

شنه با: شنه، سروه باد ملایم، نسیم.

شنه شن: ۱) هاشه بای سروه؛ ۲) خنه خن؛ ۳) ده نگی هه ناسه هی زور:  
(درویش نیه شنه شن تارد پیزانه و گیان کیشان) تا؛ ۴) صدای وزیدن  
نسیم؛ ۵) تبلی کردن؛ ۶) هن هن کردن از خستگی.

شنه فتن: نه زهون، زهون، بیستن شنیدن.

شنه وا: گوئی بیس، پیسدر شنوا.

شنه و تن: شنه فتن، بیستن شنیدن.

شنبیا: دو گوندی کورستان بهم تاوه به عسی کاولی کرده دور روستا به  
این اسم در کورستان تو سط بعثیان ویران شده است.

شنبیار: تموا و ویران درب و داغان، بکلی ویران.

شنبیاره: شنبیار نگا: شنبیار.

شنبیان: ۱) هله لکردنی بای سروه؛ ۲) لدرینه وه لمدرا بای؛ ۳) یکدینه،  
ساوا؛ ۴) تاره زو کردن، تاسه کردن؛ ۵) وزیدن نسیم؛ ۶) خرامیدن

شمشمک: تهق تهقیله، پاپوچه دم پایی، کفس بچگانه.

شممشله: گوندیکه له کورستان به عسی ویرانی کرد از روستاهای  
ویران شده کرستان تو سط بعثیان.

شممشه: ۱) داری راسته به نایی؛ ۲) ماله کیشانی سواع؛ ۳) شمشه  
بنایی؛ ۴) ماله کشی کاه گل.

شممشه کاری: ماله کیشانی سواع ماله کشی کاه گل.

شممشیر: شمشیر شمشیر.

شممشیر: ۱) شور شیر، تیخی دریزی تیز بوشمز؛ ۲) ناوی گوندیکه  
للامای پاوه؛ ۳) شمشیر؛ ۴) نام دهی است.

شممشیر کول: گوندیکی کورستانه به عسی کاولی کرد نام روستایی  
در کرستان که تو سط بعثیان ویران شد.

شممشیره: ۱) پارچه بیهی له گولهی دهرگا، کلیلی گوله؛ ۲) تامر از که له  
نیزه قده هه و جاردا؛ ۳) کلید کلون چوبی؛ ۴) ابزاری در خیش.

شممشیله: شمشیره نگا: شمشیره.

شمغار: مه لیکی راوه کره له باز به هیتر و جوانتر شنقار، سقر.

شمک: سوکه پلاؤ سول موزه سیک، دمهای.

شملى: ۱) کاخی، گیا به کی لاسک سبی ده سچینه گولیکی زهر ده کا به  
کولیه بیده و ده کمن؛ ۲) گیا به کی شینه له وینجه ده کا له سه و زیجات  
حه سابه؛ ۳) دوانی پیکده نو ساو، شنگله بدره کمده؛ ۴) قوماشیکه

۱) کاجبره؛ ۲) شنبیله؛ ۳) دوتای بهم چسبیده، جفتی؛ ۴) نوعی  
پارچه.

شملى براکه: دوانی پیکده نو ساو، شنگله بدره که ته جفت بهم  
چسبیده.

شملى بدره کمده: شملى براکه جفت بهم چسبیده.

شمورتک: کم موسکه بیک، پاژنکی کدم جزئی از کل.

شمورکه: لچ و لبو: (شمورکه داره نیو) اب و لوجه.

شموز: چه موش، سل، رده و لک چموش.

شمده: نیو، هون، نه نگو، هنگ، هدوه شما.

شمده ک: شتمدک، شتمه ک رخت و اثاث.

شن: ۱) خن، ده نگی هه ناسه دانی ماندو؛ ۲) تاسه، تاره زو: (نه فسم بو  
هدوا ده شنی) هن، صدای نفس خسته؛ ۳) اشتیاق.

شناخ: شمراخ نگا: شمراخ.

شناس: ناشنا، ناسیا و آشنا.

شناسایی: ناسین، ناشنای ف شناسایی.

شناسنامه: پیناس ف شناسنامه.

شناسی: ناشنا، ناشنا یه تی آشنا یای.

شناسیار: ناشنا آشنا.

شناسین: ناسین ف شناختن.

شناؤ: ۱) سوپایی، مله موایی؛ ۲) جوئی و هر زشه؛ ۳) شکارته؛ ۴) شنا،  
شناگری؛ ۵) یکی از ورزشها؛ ۶) نگا: شکارته.

شناوه: پارچه زه وی پچکوله بو چاندن قطعه زمین کوچک برای کشت.

شندز: رسیشال رسیشال، بزرگو و تیتان تکه پاره ریز ریز شده.

شوپات: دوهه‌مین مانگی خاج پهستان. له دهی زیبه‌لدانه‌وه تا دهی ره‌شمه ماه فبریه، فوریه.

شوپاش: شاباش **نگا**: شاباش.

شوپانیز: مه کوئی دزان، بنهکه‌ی دزان **مقر** راهزنان.

شوپاو: چیشتی تراو **شوربا**.

شوبرا: برای میرد **برادر شوهر**.

شوپراژن: زنی شوبراف **زن برادر شوهر**.

شوپرین: (۱) کیلانی زه‌وی، کاسن لیدانی زه‌وی؛ (۲) تول برین **(۱)**

شخم زدن: (۲) ترکه بردن.

شوپرین: کیلانی زه‌مین **شخم زدن**.

شوپه: (۱) بورده‌مه، له‌هوش چون؛ (۲) جانه‌وه‌تکی وردی رشه به

گه‌زوه داروه ده‌تیشی و خرای ده‌کا، شوکه **(۱)** غش، اغماء؛ (۲)

شته درخت.

شوپ: (۱) شوب، شوین‌یا؛ (۲) زله: (۳) به لمبی دهست له سمری شتني

دان؛ (۴) پاروی زل؛ (۵) زیرده‌رانه درگا، داری زیرده‌رانه **(۱)** اثر،

ردیبا؛ (۶) سیلی؛ (۳) با کف دست بر چیزی زدن؛ (۴) لقمه درست؛ (۵)

عتبه، آستانه در.

شوپا: سامورته، سامونه **فترک**.

شوپارو: پس‌مور له جنی پنی ناسین‌دا، شوین هد‌لگرف **ردگیر**، ردشنس.

شوپاو: شوپاو **شوربا**.

شوپایی: پاشکو. شتني که به ین سامورتده به‌ستراتی **چیزی** که

به‌فترک بندن.

شوپگدر: شوپاژو **ردگیر**، ردیاب.

شوپ‌هدلگر: شوپاژو **ردگیر**، ردیاب.

شوت: شیری خواردنوه **شیر مایع**.

شوت: (۱) دروی هملبسته: (شات و شوت)؛ (۲) داروکه‌ی سه‌رتیز له

بازی مناناندا که ده‌یه‌اون و ده‌چه‌فی؛ (۳) مشتی تاواله له بازی

منانادا؛ (۴) حولی، لوس و ساف؛ (۵) زرنگ، وشیاراف **(۱)** گرافه؛ (۲)

چوبکی نوك تیز در بازی کودکان؛ (۳) مشت بازدر بازی کودکان؛ (۴)

صف و هموار؛ (۵) زرنگ و باهوش.

شوتسانی: شوت بازی، داروکه‌های‌ها و شتن و چه‌قاندن **چوبک بازی**,

نوعی بازی کودکان.

شوترواو: شترواو، شردو **شسته**.

شوتک: جوری کم‌ره‌ندی له تاوریشم چنراو **نوعی کمر بند**.

شوتک: جیگه‌ی خو شتن له مالدا **جای آب تنی در خانه**.

شوتوكوت: بیدا مالین و لیدانی لەنکاوا **کتک زدن ناگهانی**.

شوته: قسمی هملبسته **گرافه**.

شوتی: شرد، شتی، ششتن **ماضی شستن**, شست.

شوتی: گیای شیرداراف **گیاهان شیردار**.

شوتی: شفتی، جه‌بهز، زه‌بهش، هدنی، شمتن، شمعتی، شمتو، زه‌بهش **(۱)**

هنداونه.

شوتبیله: خوشیلک، گیایه‌کی شیرداره **گیاهی است شیردار**.

از نسیم؛ (۳) خنده نوزاد؛ (۴) آرزو کردن.

شتبین: شتبان **نگا**: شتبان.

شتبینه‌وه: (۱) لعرین له بمر با؛ (۲) تریقانه‌وهی منانی ساوا **(۱)** خرامیدن

از نسیم؛ (۲) خنده نوزاد.

شو: (۱) شان، مل: (۲) میردی زن؛ (۳) خه‌ریشه، بانی به‌تاق و له خشت؛

(۴) شف، تول؛ (۵) هدنگوینی نه‌پالیورا؛ (۶) کیلانی زه‌وی؛ (۷) زه‌وی کیلدراراف **(۱)** کتف؛ (۲) شوهر؛ (۳) خریشه، طاق خشتی؛ (۴) ترکه؛

(۵) عسل با موم؛ (۶) شخم؛ (۷) زمین شخم زده.

شو: (۱) ده‌قی پارچه‌و کوئال، دهق؛ (۲) کیلانی زه‌وی؛ (۳) زه‌وی کیلدراراف؛

(۴) شتن؛ (۵) ته‌رایی، نم، شه، ته‌ره‌شیوع؛ (۶) چون، رویشتن: (نم او)

شو: (۷) شوپ، شوبین؛ (۸) نه‌ندازه و زمار: (له شووده‌رچوه) **(۱)**

آهار؛ (۲) شخم زدن؛ (۳) شخم زده؛ (۴) شست و شو؛ (۵) نم؛ (۶) شدن،

رفتن؛ (۷) رد، اتر؛ (۸) شمار، اندازه.

شوار: (۱) شتن؛ (۲) پت‌دانی ره‌گ، چلکدان **(۱)** شست و شو؛ (۲)

نهض.

شوار کردن: بالا، جل شتن **رختشوی**.

شوارگرتن: پتی ره‌گ زماردن **نفض گیری**.

شواره: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد **از روستاهای**

ویران شده کردستان توسط بعثان.

شواش بینک: (۱) داریکه؛ (۲) جویری هنجیر **(۱)** درختی است؛ (۲)

نویی انجیر.

شوال: شالوار **شلوار**.

شوالک: تول، لکی داربی برآوی باریک **ترکه بید**.

شوان: (۱) شقان؛ (۲) ناوه بی‌پیاوان؛ (۳) ناوجه‌یه کی چندگوندی له

کوردستان به‌عسی ویرانی کردن **(۱)** چویان؛ (۲) نامی مردانه؛ (۳)

منطقه‌ای شامل چند روستا در کردستان که بعثان ویران کردن.

شوانانه: شدره‌شوانی، مزی شوان **مزد چوپانی**.

شوان خاپین: شقان خاپین **شبان فریبک**.

شوان خمله‌تین: شقان خاپین **شبان فریبک**.

شوانشوان: بازیه کی مناند **یکی از بازیهای کودکان**.

شوانشوانه کی: شوانشوان **نگا**: شوانشوان.

شوانکاره: (۱) مالات به‌خیوکردنی به نیویمه؛ (۲) کمسن کاسبی هدر

شوانیه؛ (۳) هوزیکی گهوره له کورده؛ (۴) گیایه کی نزوربوخ خوشه **(۱)**

پرورنده دام که نصف دام را سهمیه می‌گیرد؛ (۲) کسی که همیشه

کارش چوپانی است؛ (۳) عشیره‌ای در کردستان؛ (۴) گیاهی خوشبو

است.

شوانه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد **نام روستایی در**

کردستان که توسط بعثان ویران شد.

شوان هله‌لخه‌لته‌تینه: شقان خاپین **شبان فریبک**.

شوانی: تاگاداری له مزو و مالات و لمرواندیان **چوپانی**, شبانی.

شوانیتی: کاری شوان **شبانی**, چوپانی.

شوب: جیگه‌ی پا له زه‌وین، شوبین پا **رد**, اثر.

شوران: ۱) راپه‌زین به توره‌یی: ۲) شتن: ۳) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **(۱)** شوریدن: ۲) شستن: ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شوران: ناوی ناوجمه گوندیکه له کوردستان **[۱]** نام ناحیه و دهی در کردستان.

شورو: ۱) ناوی سوری: ۲) به تاو خاوینهوه کراو **[۱]** آب سور: ۲) شسته.

شورو: ناوی باران که له بانهوه ده زی **[۱]** آب باران که از بام ریزد.

شوروگه: جیگمه پیداهاتنی ناوی بارانه **[۱]** جای ریزش آب باران از بالا.

شورواده: خاوینهوه کراو به ناو: (ده لئی برجی شورواده) **[۱]** شست و شو داده شده.

شورواده: ۱) گولینگهی شوری سرو پیچ: ۲) پهنه نگی گواره: ۳) روانی ناوی باران له بانهوه **[۱]** شرابه: ۲) آویزه گوشواره: ۳) ریزش آب باران از بام.

شورواده: شورواده **[۱]** شسته شده.

شوربا: ۱) چیشتی تراو: ۲) قسلاو **[۱]** شوربا: ۲) آب آمیخته با آهک.

شورباریز: به قسلاو دازراو **[۱]** با آهک ساخته شده، دوغاب ریز شورباو: شوربا **[۱]** نگا: شوربا.

شورباویز: شورباریز **[۱]** نگا: شورباریز.

شوربون: داهاتن، بهره و نرمی بون، بهره و خوار بون: (نم لکه شور بون) **[۱]** فروهستگی.

شوربونهوه: ۱) داهاتنوه: ۲) له بلندی بهره و خوار هاتن **[۱]** فروهستگی: ۲) از بالا به پایین آمدن.

شوربه: شوربا **[۱]** نگا: شوربا.

شورت: ۱) چرکه دلوبه: ۲) تو نکه **[۱]** صدای چکه: ۲) شورت.

شورتان: خیگه، پیسته، هیزه **[۱]** خیک.

شورتان: ۱) پنیری خیگه: ۲) خیگه، هیزه، پیسته **[۱]** پنیر آگه خیک: ۲) خیک.

شورتک: شوتک **[۱]** جای آبتنی در خانه.

شورتکه: ۱) شوتک: ۲) شوتک **[۱]** نگا: شوتک: ۲) نوعی کمر بند.

شورجه: ۱) سنی گوندی کوردستان بمناونه به عسی ویرانی کردن: ۲) چیشتی بهره سیل، شبوی قوراؤ **[۱]** نام سه روستای کردستان که بعضیها ویران کرددن: ۲) آش غوره.

شورجه: ناوجمه گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کردن **[۱]** منطقه و

روستایی در کردستان که بعضیان ویران کرددن.

شورحه: قهلا، قهلا **[۱]** قلعه.

شوردر او: به تاو خاوینهوه کراو، شورواده **[۱]** شسته.

شوردر او: شورواده، دانهولیه له تاو شورواده **[۱]** حیوانات شسته شده.

شوردن: شتن **[۱]** شستن.

شوردنده و: شتنده و، شردنهوه **[۱]** شستن حیوانات.

شوتین: چیشتی سیر برنج **[۱]** شیر برنج.

شوتینه: نارده برنج و شیری کولاو، فرنی، مهدله بی **[۱]** فرنی.

شوتیه کوله: زده شی چکولهه گه بشتو **[۱]** هندوانه کوچک رسیده.

شوخ: ۱) جوانی ریک و پیک: ۲) سبیدار: ۳) شاخ تی هلدان: ۴) قسه خوشی گالته کهر **[۱]** زیبای شیک: ۲) سبیدار، تبریزی: ۳) شاخ

زدن: ۴) آدم شوخ طمع.

شوخل: کار، شوغل **[۱]** کار، شغل.

شوخ و شهنگ: دلبری جوان ریک و پیک **[۱]** شوخ و شنگ، خوشگل

شیک پوش.

شوخی: ۱) جوانی و ریک و پیک: ۲) حنمک، گالته **[۱]** زیبایی و

دلربایی: ۲) مزاج، شوخی.

شودار: ۱) ترشوع دار، نمدار: ۲) دهق دراو، که تیره لئی دراو **[۱]**

نمنان: ۲) آهار زده.

شودان: به میردادن **[۱]** شوه دادن.

شودان: ده قاق لیدان **[۱]** آهار زدن.

شور: ۱) په‌ریشان، له کارکه و تو، شر: (حالم شوره): ۲) ده نگی رزانی تاو

**[۱]** په‌ریشان حال و از کار افتاده: ۲) صدای ریزش آب.

شور: ۱) سویر، له تامی خوی، سویر: ۲) له پاش و شه و اتا: شردن: (به رده

شومر کرد): ۳) پاشگری بدوا: تموکه سهی ده شوا: (جلشون): ۴)

روهانی زگ: (زگه شوره مه): ۵) سوژه ده رون، خمه می ته فین: (سم

که شوریکی ته بین من زکه تالم بچیه) «مه‌حوی»: ۶) په‌رده به کی

گورای: ۷) گیاو میوه له ناو سرکمه خوبیا وکدا هه لگیرا **[۱]**

شومزه: ۲) پسوند به معنی شستن: ۳) پسوند به معنی شست و شو

کننده: ۴) اسهالی: ۵) سوزدرون: ۶) دستگاه شور در موسیقی: ۷)

گیاه و میوه نگهداری شده در آب نمک و سرمه که مانند خیارشور.

شور: ۱) داهیلراو: ۲) جوان چاک: (شوروه زن): ۳) کارامه و چالاک:

(شوروه سوار **[۱]**) فروهسته: ۲) زیبای خوش قد و قامت: ۳) چاپک.

شُور: ۱) شمشیر: ۲) شفر، جوزی که له کیوی، فیله گیزه: ۳) سوره **[۱]**

(۱) شمشیر: ۲) نوعی کل کوهی: ۳) سورمه.

شورا: به تاو خاوین کرایمه **[۱]** شسته شد.

شورا: دیوار به دهوری مال و باغ و بیستان دا، سور **[۱]** بارو، حصار.

شوراب: به لکه داره تری خوی کراوی و شک کراوی بو زستان **[۱]** برگ مو

نمک سود برای زمستان.

شورآب: گوی سوانه گیشه گیا بو تاوه روزه در کردن **[۱]** محل آبریزگاه در

توده علوفه.

شورآب: ۱) گولینگهی سمر و پوری شوره و بو: ۲) ناوی بارانی له

سرربانه و رزاو: ۳) دیمه نی هموری نهودی و باران ریز: (شورآبی

دیاره): ۱) شرابه، منگوله از دور سر آویزان: ۲) آب باران که از بام

ریزد: ۳) منظره ایر باران زا از دور.

شوراخ: ۱) زه وینی شوره کات: ۲) زه وینی که هیچ به هر نادا **[۱]**

شوره زار: ۲) زعن غیر حاصلخیز.

شوره و بوگ: داهاتو، داهبلدر اوغ فرو هشته.

شوره و بون: داهاتن، داهبلران فرو هشته‌گی.

شوره و دبو: شوره و بوگ فرو هشته.

شوره‌هه‌نگیو: شیر وه شپنی کارامه و کرده شمشیر زن ماهر.

شوره‌یی: عه بی، نه نگ، شوره ف ننگ، عار.

شوریاگ: شوراو به ناو خاونده کراو شسته.

شوریان: شوران، شتن ف شستن.

شوریاو: شوریاگ ف شسته.

شورین: شتن، شوریان ف شستن.

شورینه‌وه: شورانه‌وه، شردنه‌وه، شتنده ف شستن حبوبات.

شوز: سوز سوتان، سوز؛ (ناگر دشوژه، دل دشوژه) سوز

شوز: (۱) جغز؛ (۲) خهتی له سه روستان بو هاویشتی مت بو ناو جغز له

کایه‌ی جغزین‌دا، چوز ف (۱) داره؛ (۲) خطی قراردادی برای

نشانه‌گیری در یکی از بازیهای محلی.

شوز: ورتکدبردی به کوتک شکنیر اوغ ریزه سنگ شکسته.

شوزن: سوزن ف جوالدوز

شوزنارن: سوزنارن ف با جوالدوز سوراخ سوراخ کردن.

شوزی: (۱) رُزو، رُزوی، رُزو، رُوشک، رُشک؛ (۲) تیزاوی په‌نیر ف (۱)

جوچه تیغی؛ (۲) تیزاب پنیر.

شوستوشو: شتن ف شست و شو.

شوستوشوادان: (۱) شتنده‌وه؛ (۲) بریتی له جوین پیدان و سوک کردن ف

(۱) نگا: شتنده‌وه؛ (۲) کنایه از دشنام دادن و رسوا کردن.

شوستوشواده‌رینان: بریتی له جوین پیدان و تابر و بردن ف کنایه از

دشنام زیاد دادن و رسوا کردن.

شوسسه: ریگکی خوشکراو، شهقامي پان ف جاده اصلی، شوسه.

شوسسوشو: شوستوشو ف شست و شو.

شوسسه: شوسسه ف جاده شوسه.

شوسسه‌وه: تویی سه به ته چنی ف ترکه سبدبافی.

شوسسیه‌خ: چلوره دنگاله.

شوش: (۱) شاش، بهده‌له‌جو؛ (۲) بیر و هوش؛ (۳) تاگک، تاوهه‌لدیر؛ (۴)

چوش، وشهی راوه‌ستاندنی کدرو نیستر ف (۱) استباها کار؛ (۲) هوش؛

(۳) آبشار؛ (۴) هش، کلمه نگهداشتن الاخ و ستور.

شوش: (۱) باریکی ریک و جوان؛ (۲) بالاجوان؛ (۳) گوندیکه له کوردستان

به عسی ویرانی کرد ف (۱) باریک و هموار؛ (۲) قدو قامت زیبا؛ (۳) از

روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شوشبان: برآزاوا ف ساقدوش.

شوشتن: شتن، شردن، شوتون ف شستن.

شوشک: سوُسک، سوُسکه، سوُسکه ف تیهو.

شوشکه: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد ف از روستاهای

ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شوشو: سهل ف طحال.

شوشویه‌هه‌ر: جدرگ و ناو ف جکر و دل و قلوه.

شورش: (۱) راپری کومدلی؛ (۲) کیشمه و همراه نازاوه ف (۱) قیام گروهی،

انقلاب؛ (۲) سورش.

شورشگیر: که سئی که له راپری که گهل دزی ده سه‌لاندار به شداره ف

انقلابی.

شورک: (۱) سمعشیره، ده شته‌ندوی هه‌وجار؛ (۲) خوار و خیچ؛ (۳) پلوسک

ف (۱) دستگیره خیش؛ (۲) سویرکه، کاکله بادام و توشوتی و کدوی

سویرکراو ف (۱) جای آب تی در خانه؛ (۲) آجبل.

شورکی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد ف نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شورگه: (۱) سورتکه، شوتک، سورتک؛ (۲) جیگه‌ی جل شوتن ف (۱)

جای آبتدی در خانه؛ (۲) جای رختشویی.

شورگکه: سوراوه‌گه ف نگا: سوراوه‌گه.

شورگکه: شیر گذر، وه سنتای شیر و خنجر ساز ف شمشیری.

شورمزده: نوکی سویری کولا و خود شور بخته.

شورساخت: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد ف نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شوروا: سوربا ف نگا: سوربا.

شورواریز: سورباریز ف نگا: سورباریز.

شوره: شور، ده نگی رزانی ناو ف صدای ریزش آب.

شوره: (۱) ماکه‌ی بارووت؛ (۲) بارووت؛ (۳) کریزی سه‌رف ف (۱) ماده بارووت؛

(۲) بارووت؛ (۳) شوره سر.

شوره: سوراوه، رزانی ناوی بارانه له بانه‌وه ف نگا: سوراوه.

شوره: (۱) سور، سورا، وارش؛ (۲) عارو نه‌نگ ف (۱) بارو، حصار؛ (۲)

ندگ و عار.

شوره‌بی: شدنگه‌بی، جوری داربی که لکه کانی شور ده بندوه ف بید

مجنون.

شوره‌په‌پکه: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد ف از

روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شوره‌ت: ناو بانگ ف شهرت.

شوره‌ت: جوری داره تو که لکی سه‌به‌ره و خوار چه ماون ف توت مجنون.

شوره‌زار: شامات ف شوره‌زار.

شوره‌زار: زنی جوان و به حورمه‌ت ف زن زیبا و محترمه.

شوره‌زه‌رد که: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد ف از

روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شوره‌سوار: چاپک سوار، سوکه‌له سوار ف سوار کار ماهر.

شوره‌شور: ده نگی رزانی ناو به شوین به کاف شرشر آب پیاپی.

شوره‌شور: شوره شور ف شرشر آب پیاپی.

شوره‌ک: (۱) شوره کات؛ (۲) بریتی له وه جاخ کویر ف (۱) شوره زار؛ (۲)

کنایه از اجاق کور.

شوره کات: شامات، شوره زار ف شوره زار.

شوره‌لاو: لاوی جوان چاک ف جوان خوش هیکل و رعنای.

**شوقدان:** ۱) بریقه‌دان؛ ۲) تیشدکدان؛ ۳) کمله‌لیدانی حمیوان (۱) درخشیدن؛ ۲) پرتو دادن؛ ۳) با کلمه‌زدن حیوان شوقدانه‌وه: تیشك گهرانده‌وه، تیشك دانه‌وه انعکاس پرتو.

**شوغل:** ۱) پولکه، گاگوز؛ ۲) پورگ (۱) گیاه خلر؛ ۲) تاول.

**شوق لیدان:** تی هله‌لیدانی حمیوان به سرفه با کله زدن حیوان.

**شوق و شهبه‌ق:** تیشك و تیشك دانه‌وه درختش و انعکاس پرتو.

**شوق وهشاندن:** تیهه‌لیدانی حمیوان به کله زنی حیوان.

**شوق وهشین:** حمیوانی که به سرده خه لک هله‌دهدای حیوان کله زن.

**شوق هاویز:** شوق وهشین (۱) حیوان کله زن.

**شوق هاویشن:** شوق وهشاندن (۱) کله زنی حیوان.

**شوقه‌شوقه:** شورو داهیلر او ده کاتی بزوتنا (۱) فرو هشته در حال توسان.

**شوق هله‌دان:** شوق هاویشن (۱) کله زدن حیوان.

**شوک:** ۱) گهزوی مازو؛ ۲) شویه، بدلاهه که دره خته؛ ۳) دوشاو؛ ۴) دوك، دوک، بدلاهه کی گلای مفهه سبی هله‌لده گیری (۱) گزانگین درخت مازوج؛ ۲) شته؛ ۳) شیره انگو؛ ۴) سبیدک برگ مو.

**شوک:** خرنوک (۱) گیاهی است.

**شوکر:** سپاس (۱) شکر، سپاس.

**شوكرانه:** خیردان به هه‌زاران له مزگینی روداوی دل خوشکمر (۱) مژگانی خیر به در مقابل رویداد خوب.

**شوكرانه بزیر:** ۱) رازی به بدش، قیبات کهر؛ ۲) سپاسکار (۱) قانع؛ ۲) سپاسگزار.

**شوكخاز:** سپاسکار (۱) سپاسگزار.

**شوكخواز:** شوكخاز (۱) سپاسگزار.

**شوكردن:** میردکردن زن (۱) شوهر کردن.

**شوكره:** ناوی پیاوانه (۱) نام مردانه.

**شوكه:** شولک، شول، شو (۱) ترکه باریک.

**شوكه:** ۱) شوک؛ ۲) یه کچار شوتون (۱) نگا؛ شوک؛ ۲) یك دفعه شستن.

**شوكه‌لاوه:** گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای ویران شده کردستان تو سطع بعنایان.

**شوكى:** گوندیکی کوردستان به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که تو سطع بعنایان ویران شد.

**شوكى:** لو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد (۱) روستایی در کردستان که بعنایان آن را ویران کردند.

**شول:** ۱) سویر، سوئر، شور؛ ۲) چهور، چهوری (۱) شور؛ ۲) چرب، چربی.

**شول:** تراو، پاش وشهی شل دیت: (شل و شوله) (۱) آبکی.

**شول:** ۱) سوخل، سوغل، کار؛ ۲) گوئی شل (۱) شغل؛ ۲) مدفوع آبکی.

**شول:** تول، لکی باریکی برآ (۱) ترکه باریک.

**شولا:** شیوی زور چهور، چیشتی پر له رون (۱) آش بسیار چرب.

**شولاندن:** زگ‌شوره، زگ‌چون، بهله فیره (۱) اسهالی.

**شوشه:** ۱) جام؛ ۲) ده فری لمجام، مینا؛ ۳) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) شیشه؛ ۲) بطري، ظرف شیشه‌ای؛ ۳) نام روستایی در کردستان که تو سطع بعنایان ویران شد.

**شوشه‌بر:** ۱) جامجی؛ ۲) نامازی شوشه‌برین (۱) شیشه‌بر؛ ۲) ابزار شیشه‌بری.

**شوشه‌بهن:** ڈوری که دیواری له جام کراوه (۱) شیشه‌بن.

**شوشه‌بهن:** شوشه‌بهن (۱) شیشه‌بهن.

**شوشه‌سول:** چلوه (۱) دنگاله.

**شوشه‌سسه‌هول:** شوشه سول، چلوه (۱) دنگاله.

**شوشه‌کار:** جامجی (۱) شیشه‌بر.

**شوشه‌گهر:** که‌سی که جام دروست ده کا (۱) شیشه‌گر.

**شوشه‌وان:** مله‌لندیکه له کوردستان (۱) ناحیه‌ای در کردستان.

**شوشه‌یهخ:** چلوه (۱) دنگاله.

**شوشه‌یی:** دروستکراو له شوشه (۱) ساخته از شیشه.

**شوعله:** ۱) گری جرا، گری ناگر؛ ۲) تیشكی ناگر (۱) شعله جراخ و آتش؛ ۲) روشنایی آتش.

**شوغآل:** چه قفل، توزی (۱) سغال.

**شوغل:** کار (۱) شغل.

**شوغار:** ۱) زمان شر، نیوان تیکده؛ ۲) جاسوس، زوانگر (۱) دو بهم زن، سخن چین؛ ۲) جاسوس.

**شوغار:** شوغار (۱) نگا؛ شوغار.

**شوغير:** که‌ستی ماشین ده بانه ریوه (۱) راننده.

**شووف:** شیو، کیلدار او (۱) شخم زده.

**شوقال:** جوری شیوی خله لکی بوتانه (۱) نوعی آش محلی.

**شوقيق:** نالقدریز و دولابی ده رکا (۱) حلقة و لولای در.

**شوقيق قان:** وشنترهوان، سارهوان (۱) ساربان.

**شوقيق:** ونا، کیلانی چه ندگاسته (۱) شخم مجدد.

**شوق:** ۱) تیشك، روناکی جراو ناگر و مانگه‌شمود؛ ۲) گهشم و تیراوی: (زه رعاته کدت له شوقه)؛ ۳) که‌یف خوشی، دلشادی: (نمروزه به شوقه)؛ ۴) بمسره تی هله‌لیدانی حمیوان؛ ۵) سست: (شل و شوق) (۱) پرتو؛ ۲) شادابی؛ ۳) شادی و خوشی؛ ۴) با کله زدن حیوان؛ ۵) سست.

**شوقاف:** چلپا، حمزی و لیته (۱) لای و لجن.

**شوقاق:** ۱) ناخوشیه کی نازله‌له سمعیان درز ده با؛ ۲) خلیکی کوچمه؛ ۳) سرمای ده روزی سمه‌دهه‌هار (۱) بیماری ترک بردن سم حیوان؛ ۲) ایلی است چادرنشین؛ ۳) سرمای ده روز اول فرودین.

**شوقاقی:** ۱) ناخوشی سمعی نازله؛ ۲) سر به خلی شوقاق؛ ۳) سرمای ده روزی سمه‌دهه‌هار (۱) بیماری ترکیدن سم حیوان؛ ۲) منسوب به ایل «شوقاق»؛ ۳) سرمای ده روز اول فرودین.

**شوق تی هله‌لیدان:** لیدانی حمیوان به کله (۱) ضربه زدن حیوان با کله.

**شوقدار:** ۱) به تیشك و بریقه؛ ۲) به گهشم و تیراو (۱) درخشن؛ ۲) شاداب و شکوفان.

شون دیاری: قدره بُوی دیاری به دیاری **ف** هدیه در مقابل هدیه.  
شونتک: سوینه **نی** جل تینداشون **ف** طرف رختشوی.

شون که توی: که وته شون **ف** در بی افتادن.

شوننگر: بریکار، وہ کیل **ف** وکیل، نایب.

شون گوم کردن: شوب ونداکرن **ف** ارد گم کردن.

شون گومه کی: هزاره کردن نجیر، سوینی خود بدین بردن **ف** ارد از

بین بردن.

شون نیان: شوب هملگرتن، بدودا گهزیان **ف** ارد گرفتن و تعقیب.

شون وار: شونهوار **ف** آثار.

شونه: سدراو زوینی که دره نگ ناو ده خواتنه **ف** زمینی که آبرا دیر

می بلعد، زمین رس.

شونهوار: ۱) ناسهوار، نیسانگهدی را برداون: ۲) نمهو ناتوره **ف** آثار

یادگار مانده: ۲) نوه و نتیجه.

شون: شبو، کیلدر او **ف** سخنم.

شونول: گاگونز پولکه **ف** نخود فرنگی.

شوهشینه: گیاهی که له تیره گه زگه سک **ف** گیاهی است از تیره گزنه.

شوهوز: لکی زراوی گهش و تیراوی دار **ف** شاخه نازک و شاداب.

شوی: ناوی گوندیکه ملاعی باشی لئ پیدا بون **ف** نام دهی.

شوی: شو، میره دی زن **ف** شوهر.

شوتیت: یه کیکه له سهوزه وات گه لای ورد زینتوی ره نگه **ف** شبت،

شوید.

شوتک: شوتک، که مدر بهند، قایشی پشتیند، پشتین **ف** کمر بند.

شوشیشه: جام، شوشه **ف** شیشه.

شوشیکن: شوکردن، میرد کردن **ف** شوهر کردن.

شوشیل: کلوش، لاسکی ده خل **ف** ساقه های غله.

شوشیل: باریکه زوی **ف** زعنین زراعتی مستطیل و کم عرض.

شونین: ۱) جیگا: ۲) شوب: ۳) دوای، پاش، شون: ۴) خمت، کیز **ف**

جائی: ۲) اثر: ۳) بعداز: ۴) خط، شیار.

شونین: شون **نگا**: شونین.

شونین به شونین: دوا به دوا، دوا که دهن لعم جنی بو نه و جنی **ف** در تعقیب،

تعقیب کردن.

شونین خستن: بدودا ناردن **ف** به تعقیب فرستادن.

شوننک: نیلایی په لکه دار کوتان **ف** کدینه، برگ کوب.

شوننکردن: خمت دار کردن، نیسانه کردن به تیخ **ف** خط کشیدن، شیار

زدن با تیخ.

شوننکره وه: جیگه پی دان: (نم سال لام گونه شوننیان کرد دمه وه) **ف**

جائی دادن.

شونین که فتن: ۱) وه دوکه وتن، دانه پهی: ۲) په بیره وی کردن **ف**

تعقیب کردن: ۲) پیروی کردن.

شونین که وتن: شونین که فتن **نگا**: شونین که فتن.

شوننگیر: شوب اژو **ف** ارد گیر، پیکنیر.

شونین گیزان: دانه پهی، شوب اژو **ف** ارد گیری، ردیابی.

شولاو: خوی اوک، ناوی خوی تیکه لاو، سویر او **ف** آب شور.

شوتاف: چیشتی شلهی کم دان **ف** آش کم دانه.

شولک: ۱) تاینجه، ره شکه که دوتایی بون کاکیشان: ۲) ماش **ف** ۱) توردو

تایی کاکه کشی: ۲) ماش.

شولک تول، شول **ف** ترکه نازک.

شولک: شولک، تول، شول، شو **ف** ترکه.

شولکاندن: خو له کار دزینه و **ف** جیم شدن از کار

شولگ: شت زوری، فر حانی **ف** فراوانی نعمت، ارزانی.

شولگسنه: پس پس و لمت لدت **ف** از هم گسیخته و لت پارشده.

شولگنه: لمناوجون، ریشه بربون **ف** ریشه کن، از میان رفتن.

شولپه: شلیوه، بارینی به فر و باران پیکه و **ف** بارش تام برف و باران.

شوله: ۱) پیمه زه قوز، بربی بیلی حمزی: ۲) شله، ثاشی تراو **ف** ۱) بریک

سل گل: ۲) شله آش.

شوله: جه والی دوتایی، تیر، شوله **ف** جوال دوتایی.

شوله: ۱) تراوی شل: ۲) شوعله، تیشکی ناگر: ۳) راخوشینی نهسته **ف**

۱) آبکی: ۲) شعله: ۳) شهاب، نیزک.

شوله: ۱) جوالی، تیر: ۲) گیای دللاو به گهوره بی و هه راشی **ف** ۱) جوال

دوتایی: ۲) گیاهی است.

شوله که: شوله که **ف** خورجین.

شوله که: خورجین، خورج **ف** خورجین، جوال دوتایی کوچک.

شوله م: ورگ، رگ **ف** شکم.

شوله مه: یه رجیله، بدرخه به به **ف** غبغب.

شولهه: شلخ، پوره ده نگ **ف** کندو.

شولی: ۱) شلی، سستی: ۲) تراوی **ف** سستی: ۲) آبکی بودن.

شوم: ۱) بی فم، جوٹ قوشه: ۲) نانی شمو **ف** نحس، شوم: ۲) وعده

شام.

شوم: شو، شیو، شیوه رد، کیلدر او، جوٹ لئ کراو **ف** شخم.

شوم: شوم **نگا**: شوم.

شوم بربیه: شیف بربین **ف** شخم زدن.

شومی: ۱) بدمدزی: ۲) شفتی، جه بهش، هنه نی، شوتی **ف** ۱) نحوست:

۲) هندوانه.

شومی شه بتونی: کاله که مارانه، گوزالک **ف** هندوانه ابوجهل.

شون: ۱) شوب: ۲) دوا، پاش، لددوای، شون: ۳) پیمان، نهمه گ:

(هه لی ته کینه گمنمی دی کونه / کیز باوه حیزه بی شورت و شونه): ۴)

جیگه: (شون همورامان نه گره به) **ف** ۱) رد، اثر: ۲) دنبال، عقب،

بعداز: ۳) پیمان، وفا: ۴) جای، مکان.

شون: ۱) دوا، پاش: (له شون تو هاتم): ۲) شوب، شوب **ف** ۱) بعداز

عقب، دنبال: ۲) رد، اثر.

شوناس: شناس **ف** آشنا، شناس.

شوناسایی: شناسایی **ف** آشنا سایی.

شوناسی: شناسی، شناسایی **ف** آشنا سایی.

شونداشاندن: ناردنه دو: (که سیکم به شونداشاند) **ف** از پی فرستادن.

شمهقدانهوه: کهوانه کردنی تیشكه **ف** انعکاس پرتو.

شمهبق شمهبق: کون کون **ف** سوراخ سوراخ.

شمهبقی: شمهوکی، بولیلهای بهیان، بهره بهیانی زو **ف** اول یامداد.

شمهبک: ۱) تیره یه که له کورد، زاراووه نایینی تایبه تی خوی هید؛ ۲)

قهلادهی ملی تازی و ورج و...؛ ۳) پنهجهرهی تیلی سهرچاک و پیران؛

۴) جوزی میمون؛ ۵) تهیی خومالی ناوده رویسان **ف** ۱) تیره ای از

کرد؛ ۲) قلاده؛ ۳) شباق سر مزار؛ ۴) نوعی میمون؛ ۵) اسرار

درویشانه.

شمهبکی: ۱) سمر به تیره یه شمهبک؛ ۲) زاراووه شمهبک؛ ۳) شمهبکی:

۴) شمهبکین، نه خوشیه کی تازاله **ف** ۱) منهوب به ایل **شمهبک**؛ ۲)

لهجه اهل **شمهبک**؛ ۳) اول یامداد؛ ۴) نوعی بیماری دام.

شمهندده بهرزو: سهتر ل حمام **ف** بارجه ای است.

شمهنگه بهرزو: ۱) سه ترل حمام؛ ۲) ناوی کتیبیکی شاکر فه تناحه

**ف** ۱) بارجه ای رنگارنگ؛ ۲) نام کتابی است.

شمهبیخون: پلاماری شمهوانه بو سمر دوزمن **ف** شبیخون.

شمهبی: وہ کو، چون، شبی **ف** همانند.

شمهبیک: ۱) بهقیزه؛ ۲) گوچاری شوابی **ف** ۱) چوب الاغ رانی که میخ

بر سر دارد، سیخونک؛ ۲) عصای شبانی.

شمهپ: ۱) پر به هردو دهست، بری میست؛ ۲) لیدان به پسته پی، بو لایه

۳) زله، زله؛ ۴) بدری دهست؛ ۵) داهیلرا، داهاتو، پاش و شهی شور

دیت: (جله کدی شمهپ و شوره) **ف** ۱) یرمشت؛ ۲) تیبا؛ ۳) سیلی؛ ۴)

کف دست؛ ۵) فروهته.

شمهپازله: زله **ف** سیلی.

شمهپازله: زله **ف** سیلی.

شمهپال: جوانی دلیه رو خوین شرین، زند، خوشیک **ف** زیبای دلکش.

شمهپال: ۱) بدچکه شیر، شیرکوله؛ ۲) زله **ف** ۱) شیر بچه؛ ۲) سیلی.

شمهپاله: زله **ف** سیلی.

شمهپانکاری: شهپ تیهه لدانی زور **ف** تیبا زدن زیاد.

شماپانه: ۱) سهربویشی ده فری پچوک؛ ۲) شیانه، دولا چوار چبوهی

دهرگا **ف** ۱) سرپوش ظرف کوچک؛ ۲) کناره های چهارچوب در.

شهمپ تیهه لدان: به پسته پی لیدان **ف** تیبا زدن.

شمهپرزو: شیربیو، شیرزه **ف** برشان، پراکنده.

شمهپرزوگ: شیر زیاگ **ف** نگا: شیر زیاگ.

شمهپرزو: شیربیو **ف** نگا: شیربیو.

شهمپ شهپ: ده نگی بای مروله کاتی رویشن **ف** صدای پای آدمی.

شهمپشهاپان: شهپ تیهه لدانی زور **ف** تیبا زدن زیاد.

شهمپشهاپانی: بازی که شهپ تیهه لدانی زوری تیابی **ف** بازی تیبا زنی.

شهمپشهاپین: شهپشهاپانی **ف** بازی تیبا زنی.

شمهپقه: شهپکه **ف** کلاه لمدار.

شمهپک: ۱) شاپک، چوغه؛ ۲) جوزی پالتلوی کورت، جاش بالته؛ ۳)

کونه تخته یه که سونه وهی نامانی تازه هی گلین؛ ۴) تخته یه که بو

توندکردنی کمزو له ده می چنین **ف** ۱) نیم تنه پشمی؛ ۲) پالتلوی

شوینهزا: زاگ، جیگهی هاتنه سه دنیا **ف** زادگاه.

شوینه گومکی: سون گومه کنی **ف** نگا: شون گومه کنی.

شوینهوار: سونهوار **ف** نگا: سونهوار.

شوینهونکه: سون گومه کنی **ف** نگا: شون گومه کنی.

شوینهونکی: سون گومه کنی **ف** نگا: شون گومه کنی.

شوینهوتی: سون گومه کنی **ف** نگا: شون گومه کنی.

شوینه لکردن: سوین دوزینهوه **ف** ردیافت.

شوینه لگرت: به شوین دا چون **ف** ردگیری.

شه: ۱) شانه سه راهینان؛ ۲) شانه کولکه؛ ۳) شهن، شنه؛ ۴) نم،

تهدایی؛ ۵) ده فهی جولا **ف** ۱) شانه سر؛ ۲) شانه پشم صاف، کن؛

۳) چارشاخ، افسون؛ ۴) نم؛ ۵) از ایزار باقندگی.

شه: پوره هنگ **ف** کندر.

شهب: راخ **ف** راج سفید.

شهبایب: مشمال. بلوری کاپرا **ف** نی لیک فلزی.

شهبایه: شه باب **ف** نگا: شه باب.

شبداققه: ده لاققه کوناودیو له دیوار بو رونا کابی **ف** روزنه در دیوار.

شمهباک: ۱) تیشك دانهوه؛ ۲) قهلادهی میمون و تازی و... **ف** ۱) برق

زدن؛ ۲) غلاده.

شبده در: سیمه ره، سیوه ره **ف** شیدر.

شدهبسان: ۱) نودهی گهوره بو دانیشن له مال؛ ۲) ناومالی مزگوت **ف**

شبستان.

شدهستان: شه بسان **ف** شبستان.

شدهقه: کلاوی بلهواره **ف** کلاه لمدار.

شدهک: که سئی تو زنک له ری کردن ده شدلنی **ف** کسی که کمی می لنگد.

شدهبکه: شه بقه **ف** کلاه لمدار.

شدهبکین: ۱) شه لینی کم؛ ۲) نه خوشیه کی ناژله که تو شی شه لین

ده بی؛ ۳) رهق بوئی نهندامانی لهش **ف** ۱) لنگیدن جزئی؛ ۲) نوعی

بسماری دام؛ ۴) انقباض عضلات بدن.

شدهبلوک: چهلتونک **ف** سلطونک.

شدهبوت: دربرترین مایجه له لاهشی جانه و هردا **ف** بلندترین عضله بدن

جانور.

شدهبز: شفتی، جه بهش، هه نی، شامی **ف** هندوانه.

شدهبز: شه بهز، شفتی، هه نی **ف** هندوانه.

شدهبز: شه بهز، جه بهز، هه نی، شفتی **ف** هندوانه.

شدهبهق: ۱) روشنایی ئاسو؛ ۲) تیشكی سه ره تایی هه تاو؛ ۳) کون له

دیوار و کوتال **ف** ۱) روشنی افق؛ ۲) نخستین تابش آفتاب؛ ۳)

سوراخ در دیوار و کالا.

شدهبهق تئی بون: کونابونی سه دنیا **ف** سوراخ شدن دیوار یا کالا.

شدهبهق تئی که توئن: شدهبهق تئی بون **ف** سوراخ شدن دیوار یا کالا.

شدهبهق دان: زه رده له کیوان دان، هه وهی تیشكی تاو **ف** نخستین تابش

آفتاب.

صدای بهم ساییدن پارچه.

شهپدر: شاپال **ف** شهر.

شهپرزلله: شهپلاخ **ف** سیلی.

شهپرزلله: شهپلاخ **ف** سیلی.

شهپرشهپ: خشخ **ف** خش خش.

شهپلاخه: زله **ف** سیلی.

شهپلاغه: زله **ف** سیلی.

شهپلوح: داریکه له شویتی گدرمه سیر دهروی **ف** درختی است  
گرمیسری.

شهپلوخ: (۱) شاپالوخ: (۲) بریتی له زورخور **ف** (۱) داموز: (۲) کنایه از  
برخور.

شهپیته: نامرازنکی جولایی تیوهدانی بین توندو سفت ده کری **ف** از ابزار  
با فندگی.

شهپیل: شهپیل، پیلی موزن **ف** موج.

شهپیلک: ده فهی شان، نیسکنکی بانی تنه که له شان **د** استخوان  
پهن کتف.

شهپیله: شهپلاخ **ف** سیلی.

شهپیو: داری له له کراویو نهندازه گرتني تهربونی زهوي له باران **ف**  
چوب باران سنج.

شدت: (۱) زنی، چمی گموره: (۲) قیلموقاچ برآو: (۳) موی راست و بی  
لول و پیچ **ف** (۱) رود بزرگ: (۲) کج بریده، اریب: (۳) موی صاف.

شدهتاو: (۱) ناوی زور که له بفری تاویاوه سمرجاوه هلهده گرنی: (۲) ناوی  
سارده له نسب پر زاندن له گرمادا: (۳) گوندیکی کوردستانه به عسی

کاولی کرد **ف** (۱) رودی که از برف آب شده سرجشمه می‌گیرد: (۲)  
آب خنک بر اسب پاسیدن در گرمای: (۳) نام روستایی در کردستان که

توسط بعثیان ویران شد.

شهتری: ریزه گولینگهی سدر و پور، گلکله **ف** منگوله‌های سر و دستار.  
شهتل: ستل **ف** نسا.

شهتلچار: شتلچار **ف** نشازار.

شهتلگه: شتلچار **ف** نشازار.

شهت و بهت: پارچه‌پارچه، لوت و کوت **ف** پاره پاره.

شهتُور: خوار بردارا، قیلمو قاج **f** اریب، کج بریده.

شهت و کوت: (۱) لیدانی بین دهست بارازتن: (۲) وشهیده که له هه لیزاردنی  
دهسته‌ی بازی دا بویه کنکی ده لین که ته نیا ده مهیته وه، شیر و کوت **ف**

(۱) کنک زدن کورکورانه: (۲) اصطلاحی در بازی.

شهتهره: شاتهره **ف** شاههره.

شهتهک: بهستنی توند **ف** سفت بستن.

شهته کدان: دایچانی توند **ف** محکم پیچیدن و بستن.

شهتهمن: تهنافی شت بیچان **ف** طناب برای بستن.

شهتهمن دان: شهته کدان **ف** محکم پیچیدن با طناب.

شهتیر: ساتور **ف** ساطور.

شهت یونس: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **ف** نام روستایی

کوتاه: (۳) قطعه تخته‌ای برای ساییدن ظرف گلین: (۴) تخته‌ای که در  
بافتون نوعی تسمه پشمی بکار می‌رود.

شهپکه: (۱) شیقه: (۲) نامرازنکی جولایی: (۳) تپکمی داو: (۴) داروکمی  
ساف کردنی هورو نامانی له کل ده رهاتو **ف** (۱) کلاه شاپو: (۲) از  
ابزار بافندگی: (۳) دام به تخته کوبیده: (۴) جوبی برای صاف کردن  
ظرف سفالی.

شهپکشان: نیکی بانی شان **ف** استخوان پهن شانه.

شهپل: (۱) شیریو، شیرزه: (۲) نامرازنی گاسنی بین داده گرن تاقوئلر  
پکیلی **ف** (۱) پریشان، پراکنده: (۲) دسته‌ای که گاو آن را با آن پایین تر  
می‌برند تا با عمق بیشتری سخنم بزنند.

شهپلاخ: زله **ف** سیلی.

شهپلاخه: زله **ف** سیلی.

شهپلاغ: زله **ف** سیلی.

شهپلاغه: زله **ف** سیلی.

شهپلته: وروده، پاروی بانی به فر مالین **ف** داموز، پاروی برف روپی.

شهپلور: نه خوشیه که له سرما و گهرما پهیدا دهی و ودک سوریه وايه **ف**  
نوعی بیماری شبیه سرخک.

شهپلله: (۱) نه خوشی نیفلیجی: (۲) لیکدانی فنگ: (شهپله به قونی): (۳)  
چهپله، چهپک، چهپ **ف** (۱) بیماری فلچ: (۲) باسن را بهم مالیدن:  
(۳) کف زدن.

شهپلی شهپان: به له پی دهست گمه به شتی کردن، هدلاویتن و  
گرتهودی **ف** بالا انداختن سبب یا توب و با کف دست زدن.

شهپلین: شیر زه بون، شیریوی **ف** پریشانی، پراکنده.

شهپنه: درمن، نامرازنکه و دک شدن به لام چه نگال ناسایی **ف** وسیله‌ای  
مانند شن کش.

شهپنه: شهپنه **ف** ابزاری شبیه شن کش.

شهپنی: تاوان کار، خه تاکار: (نهز شهپنیمه ته من ببهخشه) **ف** مقصص،  
خطاکار.

شهپویه: ده فهی جولایی **ف** از ابزار بافندگی.

شهپوته: شهپویه **ف** نگا: شهپویه.

شهپور: گریانی به ده نگ بومرد **ف** شیون.

شهپوشور: شوره و بوی ناریک و تیکمل **ف** فرو هشته ناهنجار.

شهپوکان: پهشوکان، سهولتی تیکچون، وزبون **ف** هاج و واج شدن.

شهپوکیان: پهشوکان **ف** هاج و واج شدن.

شهپول: پیل، مونچ **ف** موج.

شهپولاوی: بهپل، بهمونچ **ف** موج دار، متموج.

شهپولدان: پیل دان **ف** موج زدن.

شهپولدزه: بهپل **ف** موج دار، موج.

شهپولک: پیلی کم و بچوک **ف** موج کوچک.

شهپولکه: (۱) شهپولک: (۲) زله **ف** (۱) موج کوچک: (۲) سیلی.

شهپه: (۱) کومه‌له بفری بدسر یه کدا کراو: (۲) زنو، کلبله، زنی، شاپه،  
شاپ: (۳) خشه **ف** (۱) برف بر هم انباشته: (۲) بهمن: (۳) خش،

کوشتوه و پاشان کاولیان کردوه **[ف]** روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با یمپ شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

شهر: پارچه‌ی چکوله، لمت، ده گمل نخوده گوتربی: (نخوشمر واتا: لمتکه نوک) **[ف]** پاره، تکه.

شهر: جه‌نگ **[ف]** جنگ، دعوا.

شهر: ۱) بای گدرمی زیانی بیستان؛ ۲) خیشکی کلوش کیسان بو سر خوبیان **[ف]** ۱) پاد گرم آفت پالیز؛ ۲) چوب بند ساقه کشی به سوی خمن.

شهر: پریشکه‌ی ناگر، ناورینگ **[ف]** شواره.

شهراب: پاده **[ف]** می، پاده.

شهراب: شهراب **[ف]** می.

شهرابخانه: دوکانی پاده فروش **[ف]** میخانه.

شهرابخور: کدستی که پاده نه خواتمه **[ف]** می گسار.

شهرابخوره: شهرابخور **[ف]** می گسار.

شهرابرد: میوه‌ی بیستان که به بای گدرم زیانی دیوه **[ف]** میوه باد گرم زده.

شهرابرد: شهرابردگ **[ف]** میوه باد گرم زده.

شهرابرد: شهرابردگ **[ف]** میوه باد گرم زده.

شهراب فروش: کدستی که پاده ده فروشی **[ف]** پاده فروش.

شهراب: شوراب، گولینگهدی شوری زتهبری **[ف]** منگوله بلند زیستی.

شهرابی: ره‌نگی سویری نامال رهش **[ف]** رنگ شرابی.

شهراش: جینگن، جنگن **[ف]** ستیزه جو.

شهرایدراو: شهرابردگ **[ف]** میوه آفت زده از باد گرم.

شهرانخیوی: غارغارین به سب کردن لمه‌یداند **[ف]** تاخت و تاز سواره در میدان.

شهرانش: گوندیکه له کوردستان به عسی و زانی کرد **[ف]** از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شهرانی: شرآشو، جینگن، جه‌نگ خواز **[ف]** ستیزه جو.

شهراو: شهراب **[ف]** می.

شهر اوخانه: شهرابخانه **[ف]** میخانه.

شهر اوخور: شهرابخور **[ف]** شرابخواره.

شهر او فروش: شهراب فروش **[ف]** می فروش.

شهر اوی: ۱) شهرابی؛ ۲) شهرابخور **[ف]** رنگ شرابی؛ ۳) میخواره.

شهر به: ده فری ناوخاردنده له سواله **[ف]** ظرف آبخوری سفالین.

شهر بهت: تاوی شیرین کراو بو خواردنده **[ف]** شربت، نوشابه.

شهر به تاو: شهر بهت **[ف]** شربت.

شهر به تچی: ۱) که‌ستی شهر بهت دروس ده کا؛ ۲) که‌ستی شهر بهت به پاره نهدا **[ف]** شربت ساز؛ ۲) شربت فروش.

شهر به تغوری: ۱) میوانی شهر بهت خواردنده بو شادی؛ ۲) ده فری

شهر بهت خواردنده **[ف]** ۱) مهمانی شربت خوری به مناسبت

موضوعی شادی آفرین؛ ۲) ظرف شربت خوری.

در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شهر: ۱) جوباری گهوره؛ ۲) پیاوی مهردو زند **[ف]** ۱) جوبار بزرگ، نهر؛ ۲) جوانمرد.

شهر جره: سه‌جهره، سیاپی ناوی باب و باپیران **[ف]** شجره‌نامه.

شهر حمه‌حر: همزاربی **[ف]** هزاریا.

شهر حنه: داروغه **[ف]** داروغه.

شهر حه: سوکله ناوی شامحمد مدد ناوی پیاوانه **[ف]** مخفف نام شاه محمد نام مردانه.

شهر خت: حیدوانی له همروده سست شمل **[ف]** حیوان از هردو دست لنگ.

شهر ختو: ۱) تمدل، لهش گران؛ ۲) تیکه‌ل پیکه‌ل و ناریک **[ف]** ۱) تبل،

لش؛ ۲) در هم برهم.

شهر خته: ۱) شخته، سدرمای پاییز که زرعات خراب ده کا؛ ۲) سه‌هول، سول، بمح؛ ۳) بهسته‌لهک **[ف]** ۱) سرمای پائیزی آفت کشت؛ ۲) بخ؛ ۳) یخیندان.

شهر خره: شخره **[ف]** باریک الاغ از گیاه.

شهر خره کیش: شخره کیش **[ف]** چوب زیر بار گیاه بر پشت باربر.

شهر خس: ۱) مرزو پیاو کدس؛ ۲) قهربی پیاوچاکان **[ف]** ۱) شخص؛ ۲) مزار متبرکه.

شهر خسال: بیشه‌ی چوغور **[ف]** بیشه‌ه انبوه.

شهر خسان: ره‌نگ پی نهمان له بدر نه خوشی **[ف]** رنگ پریدگی از بیماری.

شهر خساو: ره‌نگ گوزریاوه له بدر نه خوشی **[ف]** رنگ باخته از بیماری.

شهر خسین: شهر خسان **[ف]** نگا: شهر خسان.

شهر خسیو: شهر خساو **[ف]** نگا: شهر خساو.

شهر خسیووه خسی: دهسته‌ی قتله برتله بینهوه **[ف]** مراسم عزاداری محرم.

شهر خف: بان سواع دان **[ف]** کاهگل کاری پشت بام.

شهر خل: شهر تل **[ف]** نگا: شهر تل.

شهر خدل: سخمل **[ف]** نگا: سخمل.

شهر خدلا: ۱) فامیشه‌لان؛ ۲) بیشه‌ی چوغور **[ف]** ۱) نیزار؛ ۲) بیشه‌ه انبوه.

شهر خد: شد، بهستن **[ف]** بستن.

شهر دار: نم دار **[ف]** نهانک.

شهر داند: شه‌تمک دان **[ف]** محکم بستن و بیچین.

شهر دانک: شادانه **[ف]** گیاه شاهدانه.

شهر دانه: شادانه **[ف]** گیاه شاهدانه.

شهر دده: سی چوکله‌ید کی به تمنیا له سر پیت ده کری که واتا: دو پیتی و ده یه ک گدیونه یدهک **[ف]** علامت تشذید بر حروف، «ت».

شهر ده: ۱) مشکی، پارچه‌یه کی رهش یان سویری ناوریشمه بو سه‌ریچ و

میزه؛ ۲) سه‌ریچی زنان **[ف]** ۱) پارچه‌ای ابریشمی برای دستار؛ ۲)

سر و دستار زنانه.

شهر ده‌لان: دوگوندی کوردستان بهم ناوی به عسی کاولی کردوه **[ف]** دو

روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شهر دله: گوندیکه له کوردستان که به عسی به بومبای شیمیایی خلدکیان

(۱) شرم، حیا؛ (۲) کنایه از شرمگاه زن؛ (۳) ننگ و عار.  
شهرماهی: شرم و شوره بیی، فدی کرن خجالت کشیدن.  
شهرمدار: به مدیر، به تابر و آبر و مند.  
شهرمسار: خجالت، روزه رد شرمسار.  
شهرمساری: خجالت‌تی شرمساری.  
شهرم شکان: فهیدنمان، روکرانه و از خجلت بیرون آمدن.  
شهرم کردن: فدی کردن، خجالت‌تی کیشان خجالت کشیدن.  
شهرمگا: ناوگله‌لی زن فرج زن.

شهرمگه: شهرمگا فرج زن.  
شهرمن: فدیکار، مرزوی به حمایا و شرم آدم خجالتی.  
شهرمنده: شهرمسار خجالت شرمسار.  
شهرمنه: شهرمن آدم خجالتی.

شهرمنی: (۱) شهرمدار؛ (۲) ترش و شیرین، مهیخوش (۱) شرمگینی؛  
(۲) ترش و شیرین.

شهرمو: شهرمن شرمگین، خجالتی.

شهرموت: (۱) گلوله‌ی ده‌زی درومان؛ (۲) جوئی ماسی (۱) گلوله نخ خیاطی؛ (۲) نوعی ماهی.

شهرموک: شهرمن خجالتی.

شهرمهزار: شهرمسار شرمسار.

شهرمهزاری: شهرمساری شرمساری.

شهرمه‌ساز: شهرمسار شرمسار.

شهرمه‌ساري: شهرمساری شرمساری.

شهرمه‌شکانی: سرم‌شقامه، دیاری به بوک بو خو به‌زاویشان دان شرمای عروس.

شهرمه‌نده: خجه‌الت، فدی کار خرمende.

شهرمه‌نه: شهرمه‌نده شرمende.

شهرمه‌ی: به شهر، شهرمن خجالتی، باحیا.

شهرمین: شهرمی خجالتی.

شهرمینوک: گولیکی زور جوانه به‌چه‌ند ره نگان (۱) گل نان گل قهر.

شهرمیون: شهرمن، به شهرم و حمایا آدم خجالتی.

شهرناخیوی: غارغاری به نهضت له میداندا، شهرناخیوی تاخت و تاز سواره، اسب دوانی.

شهرنخا: هوژنیکی کورده له کوردستانی به‌ردستی ترکان منطقه و عتیره‌ای در کردستان ترکیه.

شهررو: سوکله‌ناوی شهریف مخفف نام شریف.

شهروال: شالوار شلوار.

شهروال به کوکل: گیا به که بنکه که ده خوری گیاهی است پیازه اش خوردنی.

شهررویت: گوندیکی کوردستانی به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شهره پشیله: (۱) به شهره‌هاتنی پیشلان پیکمه‌وه؛ (۲) بریتی له خه‌ته زورناخوش و تیکه‌ل پیکه‌ل (۱) جنگ گر به‌ها؛ (۲) کنایه از خط بد و

شهر بدهت ساز: کمی شهربدهت دروس نداد شربت ساز.

شهر بدهت فروش: کمی شهربدهت به پاره نداد شربت فروش.

شهر بشاران: نازوه‌چی فتنه‌انگیز.

شهر پل: سدرگه‌دان، گیژو داماوه مات و سرگردان.

شهر پلان: سدرگه‌دان بون مات و متغیر شدن.

شهر پلاندن: سدرگه‌دان کردن فمات و متغیر کردن.

شهر پلین: شمریلان مات و متغیر شدن.

شهر پهزه: شهره نگا: شهره.

شهرت: (۱) گریو، گرو؛ (۲) پیویست، پیداویست؛ (۳) پیمان؛ (۴) کریبی

رنجبره و شوان و گواون (۱) شرط بندی؛ (۲) لازم؛ (۳) عهد و پیمان؛

(۴) مرد کارگر.

شهرت برده نه سه: له سر پیمان بون تا تاخر بر عهد و پیمان ثابت

ماندن.

شهرت بی: پیمان نه به ستم عهد کردم، عهد پاشد.

شهرتک: چولمه‌ی نه ستو جناغ سینه.

شقفت کردن: (۱) پیمان به ستن؛ (۲) گریو کردن (۱) عهد کردن؛ (۲)

شرط بندی.

شهر تو شون: پیمان را گرتن وفاداری بد عهد.

شهر تو قه‌رار: پیمان ف عهد و پیمان.

شهرته: (۱) شهرت بی، پیمان نه به ستم؛ (۲) پیوسته (۱) عهد کردم؛

(۲) لازم است.

شهرح: رو شوینی تاینی شرع.

شهرد آندن: تاواره کردن، بلاو کردن له جینگه‌ی خوی تاواره کردن.

شهرده: خودان کردن، راهینان، پروهده کردن تریبت.

شهردین: تاواره بون، بلاو بون تاواره شدن.

شهرزیکرن: سدر له لمش جیا کردنوه، سه‌زی کرن ف سر بر بد.

شهرع: شهرح شرع.

شهرشوب: لاسره، خشلیکی سدری زنانه زیوری که بر سر زند.

شهرزقوتن: (۱) جینگی؛ (۲) شلتاق، پلپ گرتن (۱) ستبه جویی؛

(۲) بهانه گیری.

شهر فروش: (۱) جینگن؛ (۲) بیانو گرف (۱) ستبه جو؛ (۲) بهانه گیر.

شهر فروشن: شهر فروشن نگا: شهر فروشن.

شهر قاف: چه کداری به شدار له جه نگا جنگاور.

شهر قانی: چه کداری و به شداری له جه نگا شرکت در جنگ.

شهر رکار: شهر قان ف جنگاور.

شهر رکه: شهر قان ف جنگاور.

شهر گه: نیرینه چدم، ناوه‌استی هده قویی روخانه وسط زرفای رودخانه.

شهر گه: (۱) میدانی جه نگ؛ (۲) گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی

کرد (۱) صحنه جنگ، رزمگاه؛ (۲) از روستاهای ویران شده

کردستان توسط بعثیان.

شهرم: (۱) حمایا، فدی، فهیت؛ (۲) بریتی له ناوگله‌لی زن؛ (۳) عیب و عار

شهریگه‌دز؛ ده‌سکیس، دایکه‌دزه **[ف]** دزد افسار.  
شهر؛ قرنو، جنگنه **[ف]** نوعی کنه.  
شده‌س؛ ۱) هست، هوش؛ ۲) ریزنه بارانی توند، ره‌هیله؛ ۳) جدنگه‌ی بارانی بهار؛ ۴) قامکه‌گموره، تلیامزون؛ ۵) زماره‌ی دواه بهنجا و نو  
**[ف]** ۱) هوش، حس؛ ۲) رگبار تند؛ ۳) موسم بارانهای بهاری؛ ۴) انگشت شست؛ ۵) عدد سخت.

شهس بیدار؛ بهتاكا، ناگادار **[ف]** هشیار، باخبر.  
شه‌سپهه؛ گولیکه **[ف]** گلی است.  
شهست؛ شهس **[ف]** نگا؛ شهس.  
شه‌ستپهه؛ شه‌سپهه **[ف]** نگا؛ شه‌سپهه.  
شهستکردن؛ بارینی به ریزنه **[ف]** بارش تند.

شهسته؛ ۱) جدنگه‌ی بارانی بهاری؛ ۲) خدت‌دانی زدوی بو توتن  
چه‌قاندن **[ف]** ۱) موسم بارانهای بهاری؛ ۲) شیار زدن زمین برای  
کشت توتون.

شهسته‌باران؛ ۱) جدنگه‌ی بارانی بهار؛ ۲) ریزنه‌ی توند **[ف]** ۱) موسم  
باران بهاری؛ ۲) رگبار تند.  
شهسته‌ره‌هیله؛ ریزنه بارانی توند؛ (جاران ده روز به هه چجه‌هه چه  
باره بدریهود / شهسته‌ره‌هیله لیرمهو و باران و تمربیهود) «پیره میردد» **[ف]**  
رگبار تند باران.

شهسته کردن؛ ۱) بارینی به ریزنه؛ ۲) خدت‌دانی زدوی بو توتن  
چه‌قاندن **[ف]** ۱) بارش رگبار؛ ۲) شیار زدن زمین برای کشت توتون.  
شه‌سپتهه؛ زماره‌ی دواه پهنجاونو یهم **[ف]** سختنم.

شهسته‌مین؛ شهسته **[ف]** سختنم.  
شهسته‌هد مین؛ شهسته **[ف]** سختنم.  
شهستیه؛ ره‌شاش، موسه‌سلم، ناگر بار، متره‌لوز **[ف]** آتشبار، مسلسل.  
شه‌سکردن؛ شهست کردن **[ف]** نگا؛ شهست کردن.  
شهش؛ زماره‌ی دواه پهنج **[ف]** عدد شش.  
شهش ناگر؛ جوری ده‌مانچه **[ف]** کلت شسلول.

شهش ثالی؛ شهش لا **[ف]** شش جهت.  
شهشا؛ شهشم، دواه پینچدم **[ف]** ششم.  
شهشار؛ شهش ناگر، جوری ده‌مانچه **[ف]** نوعی تهانچه.  
شهشان؛ شاشان، ناوی زنانه **[ف]** نام زنانه.  
شهش به‌ند؛ گای نو‌ساله **[ف]** گاو نه‌ساله.  
شهش بشبه‌ندی؛ فیل بازو گزیکار، حیله باز **[ف]** تاروزن و حیله‌گر.  
شهش‌شپالو؛ شهش گوشه **[ف]** مسدس، شش گوشه.  
شهش‌بهره؛ ۱) جوری تومی جو؛ ۲) گیاهه کی زور شینه و زورتر له  
گورستانی ده‌نیزن **[ف]** ۱) نوعی جو؛ ۲) گل شست پر.

شهش‌ترنگه؛ چشته‌که **[ف]** آشی است.  
شهشخان؛ جوری تفه‌نگ **[ف]** نوعی تفه‌نگ.  
شهشخانه؛ شهشخان **[ف]** نوعی تفه‌نگ.  
شهشدانگ؛ ۱) پیکاری ملک؛ ۲) نیسته‌ی پشت پان و چواریه‌ل قهوی  
**[ف]** ۱) شش دانگ ملک؛ ۲) استر قوی و تونمند.

ناخوانا.

شهره پوپان؛ چنگه برجه‌ی زنان **[ف]** جdal زنانه.شهره پوپه؛ چنگه برجه **[ف]** گیس همدیگر را کشیدن.

شدره‌ت؛ ناواره و ره‌بعن، ده‌ریه‌ده راف آواره و بی‌نام و نسان.

شهره‌توب؛ ۱) شمر به توبی چمک؛ ۲) گممه‌ی توبه‌له به‌فر **[ف]** ۱) جنگ  
توبخانه؛ ۲) بازی با گلوله برف.شهره‌توبه‌ل؛ گممه‌ی توبه‌له به‌فر **[ف]** بازی با گلوله برف.شهره‌جنبو؛ جوین پیکدان **[ف]** دشنام بهم دادن.شهره‌جون؛ شهره‌جنیو **[ف]** دشنام بهم دادن.شهره‌چه‌قو؛ به‌چه‌قو به‌شهرهاتن **[ف]** جنگ با چاقو.شهره‌چه‌قه؛ به دهنگی بدرز له یه‌کتر توره بون **[ف]** نزاع لفظی با صدای  
بلند.شهره‌خه‌نجر؛ به‌خه‌نجر لیکدان **[ف]** جنگ با خنجر.شهره‌دن‌دوك؛ به بوله‌پرته ده گریه‌ک راجون **[ف]** جdal لفظی با غرولند.شهره‌دن‌دوكه؛ شهره‌دن‌دوك **[ف]** نگا؛ شهره‌دن‌دوك.شهره‌دن‌دن‌دوكه؛ شهره‌دن‌دن‌دوك **[ف]** نگا؛ شهره‌دن‌دن‌دوك.شهره‌زیرین‌گه‌رانه؛ له دوره‌وه قسه به یه‌کتر گوتن **[ف]** جنگ زرگانه.شهره‌ژن؛ به‌شهرهاتنی زنان پیکدهوه **[ف]** جنگ میان زنان.شهره‌سهه؛ به‌شهرهاتنی سه‌گان **[ف]** جنگ سگها.شهره‌سهه‌گ؛ به‌شهرهاتنی سه‌گان **[ف]** جنگ سگان.شهره‌شوق؛ به‌سر ده یه‌کتره‌لدانی حمیوان **[ف]** شاخ به‌شاخ شدن  
حیوان.شهره‌شوق؛ ۱) بعیا له یه‌کتردان؛ ۲) بریتی له دنیای بر له تازاوه و تیکدل  
پیکه‌لی **[ف]** ۱) جنگ بال‌لگد؛ ۲) کنایه از آشوب و درهم بره‌همی.شهره‌شرف؛ تابرو **[ف]** شرف.شهره‌قوج؛ شهره‌سوق **[ف]** شاخ به‌شاخ شدن حیوان.شهره‌قوچه‌قانی؛ شهر به‌هره‌قانی **[ف]** جنگ با فلاخن.شهره‌کفل؛ لیکدانی دو کفل، به‌شهرهاتنی که‌لان **[ف]** جنگ گاو‌میشهای  
نر.شهره‌کله‌باب؛ لیکدانی دوکله‌باب **[ف]** جنگ خرس.شهره‌گ؛ شاده‌مار، شاهه‌گ **[ف]** شاهرگ.شهره‌گه‌زهک؛ په‌قچونی دوتاخ **[ف]** جنگ میان دو محله.شهره‌نگیز؛ جنگن، تازاوه چی **[ف]** فنه‌انگیز.شهره‌موللی؛ چه‌قم و شهره‌معرا **[ف]** جار و جنجال.شهره‌ریح؛ گوشتی نرم‌هی بی پیشه **[ف]** گوشت بی استخوان.شهریف؛ ۱) خاونه تابرو؛ ۲) ناوه بو پیاوان **[ف]** ۱) شریف؛ ۲) نام  
مردانه.شهریفا؛ گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **[ف]** نام روستایی در  
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.شهریک؛ ۱) هوال، هاوری؛ ۲) هاویهش له مالد **[ف]** ۱) دوست، رفیق؛  
۲) شریک در سرماهه.شهریکه؛ بنکده‌ی هاویهشی له بازرگانیدا **[ف]** شرکت تجارتی.

شهفتا: تای شهو، نویه‌تی له شهودا **ف** تب شبانه.

شهفتاری: شهفی تاریک و بی تریقه‌ی تاف ههیف **ف** شب تاریک، دیجور.

شهفتالو: خوچ **ف** شفتالو، هلو.

شهفتالی: شهفتالو **ف** شفتالو.

شهفتی: پیری شهف **ف** پریشب.

شهفتور: چهفت بریاگ، شهفت **ف** اریب، کچ بریده.

شهفتول: شهفتور **ف** اریب.

شهفته‌لی: ههشتالو، جوئی قوه **ف** شفتالو.

شهفتی: بریانی چهفت **ف** کجی در بریدگی.

شهفه‌لاح: (۱) بهری داریکی دهونه، بهری داری کفر؛ (۲) مه‌لیکه **ف** (۱)

شعر درختجه‌ای است؛ (۲) برندۀ‌ای است.

شهفه‌له: (۱) بهری داری کفر، شهفه‌لاح؛ (۲) مارچیوه **ف** (۱) تمر

درختجه‌ایست؛ (۲) مارچوبه.

شهف: (۱) شف، ده‌می تاریکی؛ (۲) لار، چهوت، خواره و بسوگ **ف** (۱)

شب؛ (۲) خمیده، کچ.

شهفقاره: (۱) خله‌لغی تازه و سلک و تپراو؛ (۲) زور دریز **ف** (۱) جوانه شاداب

و ترد؛ (۲) بسیار بلند قد.

شهفه‌قاره: راوی مهل له شهودا به چرا **ف** شکار پرنده در تاریکی با چراخ.

شهفه‌قانه: (۱) له شهودا؛ (۲) کریپ نیشک گرتی حه‌سنس؛ (۳) هوندنهوهی

سیعر **ف** (۱) شب هنگام؛ (۲) مُزد عَسْنَس؛ (۳) سرودن شعر.

شهف پشکیلک: گیا به که به شهو گول ده کاو به روز ده پوچینه‌وه **ف** گلی

که در شب می‌شکفت، نیلوفر.

شهف بوری: شهو را بواردن له شوینیکی جگه له ماله خو **ف** شب

نشینی.

شهف بیهنه: گولیکه به شهو بیونی هدیه و له شهو بیو جگده **ف** گلی است.

شهف پهست: موته، موته که **ف** کابوس.

شهفتا: شهفتا **ف** تب شبانه.

شهفتاری: شهفتاری، تاریکه شهوف **ف** شب تاریک.

شدخشت: تروزی دریزو نهستور بیو نوم، کالایار **ف** خیار چنبر بزرگ.

شهف خشک: شهف خشت **ف** خیار چنبر بزرگ.

شهف خونی: شه به یخون، پلاماری شهوانه **ف** شیبیخون.

شهقده: (۱) مرؤیان نازه لئی که شهو نایه‌تهو نه تاوای؛ (۲) شه بدده **ف** (۱)

انسان یا حیوانی که شب در صحر است؛ (۲) گیاه شبدر.

شهقرو: کدستی به شهف سده فرده کا **ف** شبرو.

شهقرونک: (۱) جیزینیکی بیزیدیه کانه؛ (۲) بشهف لدوراهه قدمی کوم بون

**ف** (۱) یکی از جشن‌های مذهبی بیزیدیان؛ (۲) شب نشینی.

شهقروهش: شهفتاری، تاریکه شهوف **ف** شب تاریک.

شهقروهشک: (۱) خمیلات، لیکدانهوهی بی بهره؛ (۲) ندخوشیه کی

مریشکه بی کویر ده بن **ف** (۱) اوهام، خیالات؛ (۲) از بیماریهای مرغ

خانگی.

شهقروهشک: چه ک چه کی **ف** شب پره.

شهشده: (۱) شدهش تالی، پیش و پاش و سهرو زیر هر راست و جهه؛ (۲) جینگه‌ی بازی موزه‌ی شهش خال له نه ردین دا؛ (شدهشده رم گیراوه مه‌سغولم به دهستی نه ردده وه) «تا همیر به گ» **ف** (۱) شش جهت، جهات شستگانه؛ (۲) شستدر ترد.

شهش درب: شه شار، جوئی ده مناجه **ف** نوعی تپانجه.

شمشک: (۱) له روزی دوهمه‌ی مانگی دوای رهه زانهوه تا حدوتم؛ (۲) شاشک، میزهار، سهرو بیچ؛ (۳) ناوی گوندیکه **ف** (۱) از دوم تا هفتم ماه شوال؛ (۲) دستار؛ (۳) نام دهی است.

شهشکلک: شه شکی دوازه رهه مزان **ف** شش روز بعد از عید غطر. شهش کلک: کدستی که شهش تلی له دهستی هدیه **ف** کسی که انگشت انگل دارد.

شهشکنی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **ف** نام روستایی در کورستان که توسط بعنیان و بیران شد.

شهشکوش: شه شیالو، خه تی که به شهش جی شکابی و سدری ویک که ده‌تپنی **ف** شش ضلعی.

شهش لا: شهش تالی، شهشده **ف** شش جهت.

شهشله: دوازده روز له چله‌ی زستان له چوارهوه تا شازده **ف** از چهارم تا سانزدهم بهمن ماه.

شهششو: (۱) شهش کلک، شهش قامک؛ (۲) ناوی گوندیکه **ف** (۱) شش انگشت، دارای انگشت انگل؛ (۲) نام دهی است.

شهشنه: شهش کلک **ف** شش انگشت.

شهشنهک: (۱) شهش کلک؛ (۲) شهشکان **ف** (۱) شش انگشت؛ (۲) شش روز پس از عید غطر.

شهشنهگان: (۱) مانگی دوای رهه مزان؛ (۲) شهشکان **ف** (۱) ماه شوال؛ (۲)

شش روز بعد از عید غطر.

شهشنه لان: شهش کان **ف** نگا: شهش کان.

شهشمه: دوای پینجه **ف** ششم.

شهشمه مین: دوای پینجه مین **ف** ششمی.

شهشنه مین: شهشمه مین **ف** ششمی.

شهشنه بی: جنونکه ساواکور **ف** جن بوزادکس، آل.

شهشیه ک: له شهشیه ک له کله بیور **ف** یک شسم ششم.

شه عز: ده سروکه‌ی حمربری سریچی ژن و پیاوان **ف** سریوش حریر

مردانه و زنانه.

شه عموز: چه موش **ف** چه موش.

شه عن: بزني به لک **ف** بزخلنگ.

شه عمل: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد **ف** از روستاهای

ویران شده کردستان توسط بعنیان.

شه غره: شخره، شفره **ف** نگا: شخره.

شه غره کیش: شخره کیش **ف** نگا: شخره کیش.

شهف: بدرانیمری روز، ده‌می تاریکایی **ف** شب.

شهفت: چهفت بریا **ف** کچ بریده.

(۱۴) سخت و سفت.

شده قار: (۱) لدت، دراؤ؛ (۲) شوین و لمله (۱) باره و دریده؛ (۲) شیار، شده قارشنه قار: بزر بزر لدت لدت (۱) باره باره.

شده قازللله: زلله (۱) سیلی.

شده قازله: زلله (۱) سیلی.

شده قاشمهق: نیر و نهوى (۱) اینور و آنور.

شده قافلوس: ناخوشی خوره (۱) بیماری خوره، آکله.

شده قال: پیلاوی سمر به مو چندراو (۱) چارخ، چارق.

شده قام: (۱) جاده، شوشه؛ (۲) زلله؛ (۳) همنگاوه (۱) جاده، شاهراه؛ (۲) سیلی؛ (۳) گام.

شده قان: گممه‌ی گو بازی (۱) گوی و چوگان بازی.

شده قاندن: رکه، کتی بدرکتی له غاردان دا (۱) مسابقه دو.

شده قانی: (۱) شدپ شهپان؛ (۲) شهپانی؛ (۳) گو و گوچان بازی (۱) لگدبارزی؛ (۲) توب بازی با پا؛ (۳) چوگان بازی.

شده قانشهق: سرمانسر، لعم سمر نا نه و سه ره (۱) بیوسته، سراسر.

شده قاو: (۱) همنگاوه زل؛ (۲) ریگه‌ی خوشکار، شهقام (۱) گام بلند؛ (۲) راه هموار شده، جاده.

شده قاوشمهق: شدپ شهپان (۱) با لگد به‌همدیگر زدن، لگدبارزی.

شده قاونان: همنگاونان، پاگوکریانه وله زه‌ی وله (۱) گام برداشت، گام نهادن.

شده قاوه‌هاویشتن: شهقانوان (۱) گام برداشت.

شده قبردن: (۱) هدل تلیشان، داتلیشان؛ (۲) له بدمیک چوئن؛ (۳) بریتی له توڑه بونی ذوز؛ (له داخی تو شدقم برد) (۱) شکافت، ترک برداشت؛ (۲) از هم و رفتن؛ (۳) کنایه از خشنمانگی بسیار.

شده قناندن: بدمیریابی لدت کردنی دار (۱) دو نیم کردن چوب از طول.

شده قنتین: روشن، داروشن (۱) خراشیدن.

شده قتیمه‌لدان: شدپ تیمه‌لدان (۱) تیپاردن.

شده قشق: (۱) دهنگی ددان و لک کهون؛ (۲) زور تورت و تیراوه (۱) صدای بهم خوردن دندانها؛ (۲) بسیار ترد و شداداب.

شده شهقان: شدپ شهپان (۱) نگا؛ شدپ شهپان.

شده شهقانی: شدپ شهپانی (۱) نگا؛ شدپ شهپانی.

شده شهقه: خرخاشه، جغجغه (۱) جغجغه اسباب بازی.

شده شهقین: شدپ شهپان (۱) لگدبارزی.

شده کردن: (۱) دولمت کردن؛ (۲) چهند پارچه کردن (۱) دونیم کردن؛ (۲) چند پاره کردن.

شده قل: (۱) شقل؛ (۲) چاپ (۱) مهر چوبی خرم؛ (۲) چاپ.

شده قلاوه: شاروکیکی هاوینه‌هه واره له کوردستان، به عنسی چه ندججار بومبارانی کردوه (۱) از شهرهای بیلاقی کرdestan.

شده قل شکان: مور له سمر لاجون (۱) لاک و مهر شکسته شدن.

شده قل شکاندن: (۱) مور له سمر مالینه‌وه؛ (۲) بریتی له پیش خه‌لکا دهست به کار کردن؛ (۳) بریتی له نایبر و بردن (۱) مهر از سر برداشت؛ (۲) کنایه از قبیل از دیگران اقدام کردن؛ (۳) کنایه از آبرو بردن.

شده فرهنگ: چه کچه کی، چه کچه کیله (۱) شب پره، خفاس.

شده فرهنگ: شده فرهنگ (۱) خفاس.

شده فرهنگ: (۱) شه فروزن، شهف الدورا هدف کوم بون؛ (۲) چه کچه کی (۱) شب پره.

شده فرهنگ: چه کچه کی (۱) خفاس.

شده فرهنگ: کاری شهوانه، شول کرن بشهف (۱) کارشانه.

شده فکور: (۱) کهنسی که به شهونایپینی؛ (۲) چه کچه کی (۱) شبکور؛ (۲) خفاس.

شده گبور: بوم‌لیله، بولنله، سوژوف (۱) گرگ و میش اول بامداد.

شده گهر: (۱) نیشک چی شهوانه؛ (۲) بریتی له پیاوی ناز؛ (۳) جوری مارمیلکه‌ی مالی؛ (۴) کهنسی که له خمودا نه گردی و لمناو جیگه نامینی

(۱) نگهبان شب؛ (۲) کنایه از آدم شجاع؛ (۳) نوعی مارمولک خانگی؛ (۴) کسی که درخواب راه می‌رود.

شده گهش: گولیکه همراه شهودا ده پشکوئی و بمروز ده پوچینه وه (۱) گلی است.

شده گهگر: شده گهگر (۱) نگا؛ شده گهگر.

شده قنم: ناونگ، تنوکه تاوی سر گیا له پیش تاوهه‌لاتند (۱) شبنم.

شده قنم: شده قنم (۱) شبنم.

شده شوک: نه بالدارانه شه و ناخون. وه ک کوندو توتاک و گوین و... (۱) پرندگان شب بیدار.

شده شده: (۱) شده‌بی، جنونکه‌ی سواخنکین؛ (۲) بمردیکی ره‌شی به‌نرخه (۱) جن نوزاد کش، آل؛ (۲) شب.

شده شهروک: زیاره‌ی ساوارکوتان (۱) بالغور کوبی تعاوی.

شده قهه‌ری: شده‌ونشینی (۱) شب نشینی.

شده قی: (۱) چیشت و نانی که له شهف ماوه‌تهوه، بعیات؛ (۲) خواره و بیو.

چه‌ماوه؛ (۳) چه‌راندنی نازه‌ل له شهودا؛ (۴) جیگه‌ی پشودانی نازه‌ل له شهودا (۱) شب مانده، بائت؛ (۲) خمیده؛ (۳) چرانیدن گله در شب؛ (۴) جای آسایش گله در شب.

شده قین: (۱) چه‌رانی نازه‌ل له شهقدا؛ (۲) جیگه‌ی پشودانی نازه‌ل له شهودا؛ (۳) چه‌ماوه، خواره و بوگ؛ (۴) رهش وه ک شهودا (۱) چریدن گله در شب؛ (۲) جای آسایش گله در شب؛ (۳) خمیده؛ (۴) به‌رنگ شب، سیاه.

شده قه: (۱) شاق، لیدان به پشتی بین؛ (۲) زلله؛ (۳) گوچانی گو بازی؛ (۴)

شیر، ناره‌حهت: (حال شهقه)؛ (۵) تورت و تیراوه؛ (۶) له خدت ده‌رچونی گاجوت؛ (۷) ده‌فهی جولایی؛ (۸) ده‌رن، تلیش؛ (۹) ره‌پ و راست؛ (۱۰)

نیک شکاوی سست؛ (۱۱) داری بن باخملی شدل؛ (۱۲) زل و بعرین؛ (شده قه جوگه)؛ (۱۳) ناواره‌است: (شمودگار شهدق بو)؛ (۱۴) سه‌خت و

ردق: (که‌له شده‌قه) (۱) تیبا؛ (۲) سیلی؛ (۳) چوگان گوی بازی؛ (۴)

بریشان و دشوار؛ (۵) ترد و شداداب؛ (۶) انحراف گاو از خط شخم؛ (۷)

پکی از ابزار بافندگی؛ (۸) شکاف؛ (۹) رک و صریح؛ (۱۰) درهم شکسته و سست؛ (۱۱) چوب زیر بغل شل؛ (۱۲) بزرگ و یههن؛ (۱۳) وسط؛

شهقی: (۱) ماندو، خهسته، مانگ؛ (۲) نهشقی، یاخی [۱] خسته؛ (۳) سمرد.

شهقیله: (۱) چرمی زور تنه و سوک که ده کریته همانه؛ (۲) بده لینه‌ی چرمینی زنان له کاتی تمشی رستنا [۱] چرم نازک که از آن انبان سازند؛ (۲) پیش‌بند چرمین و بیره دوکریسی.

شهقین: (۱) جربوه‌ی مله‌یچک؛ (۲) مله ورکه‌بهاری، کنی‌بهرکی [۱] صدای گنجشک؛ (۲) مسابقه.

شهقین: گو بازی [۱] چوگان بازی.

شهک: (۱) گوچانی گوین؛ (۲) چک، قولاًی زکی جک؛ (۳) بدرخی دو به‌هار دیتو؛ (۴) جگ که باری لوسی بکه‌وته سهر عمرز؛ (۵) چوک، نهزنون؛ (۶) لمراهی ناوی چم [۱] چوگان گوی بازی؛ (۲) طرف گود شتالنگ؛ (۳) شیشک، بره دوبهاردیده؛ (۴) شتالنگی که برکناره صاف استند؛ (۵) زانو؛ (۶) حرکت و لرزش آب رودخانه.

شهکار: چیمه‌ن و گیجاچار [۱] چمن.

شهکال: شهقال [۱] باليک، چارق.

شهکان: (۱) لمرين له باره؛ (۲) بازی گوین [۱] جنبیدن از باد؛ (۲) گوی بازی.

شهکاندن: لمراندنی با لکه‌دار و تلاو... [۱] جنبانید باد شاخه یا پرچم یا چیز دیگری را.

شهکانده‌وه: شهکاندن [۱] بگا: شهکاندن.

شهکانن: شهکاندن [۱] نگا: شهکاندن.

شهکانه‌وه: لمرين له باره [۱] جنبیدن از باد.

شهکبهران: شهکی نیری سینی به‌هاره [۱] شیشک نر سه‌بهاره.

شهکر: گهزوی چیتک و شیله‌ی چونه‌ری و شکه‌وه کراو [۱] شکر.

شهکرا: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شهکران: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شهکراتی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شهکراو: خوشاوی شهکر [۱] شکراب.

شهکراو خواردنه‌وه: کوری زن‌ماره کردن [۱] کنایه از مجلس عقد و بله‌بران.

شهکریدنیز: هدلوايده که له شهکر و تارده برج ده کری [۱] شکر پنیر.

شهکروخواردن: بریتی له قسیه باش کردن [۱] کنایه از سخن نیکو گفتن.

شهکرخنه: بزه‌ی به خوشی [۱] شکر خند.

شهکردان: ده فری شهکری کردن [۱] ظرف شکر.

شهکرشکاندن: (۱) شهکری رهق‌هه‌لآتو وردکردن؛ (۲) بریتی له قسیه خوش کردن [۱] شکر خرد کردن؛ (۲) کنایه از سخن نیکو گفتن.

شهکرشکین: چه کوشی شهکرشکاندن [۱] چکش قندشکن.

شهکرلهمه: جوره نانیکی زور ناسک و شیرینه [۱] نوعی تان شیرینی.

شهکرلیف: گفت‌ولفت خوش، قسه شیرین [۱] خوش سخن.

شهقل کردن: موئ کردنی خمرمان [۱] مهر چوبین به خرمن زدن.

شهقلله: شهقل [۱] امهر چوبین خرم.

شهقوبانی: گو بازی [۱] چوگان بازی.

شهق و پهق: لهت و کوت، پارچه پارچه [۱] لت و پار.

شهق و شر: (۱) تیک چوی سیست و شل که بو کورسی و شتی دارینی

ده‌لین؛ (۲) حال خراب [۱] نامحکم و سیست که برای ابزار چوبین

گفته می‌شود؛ (۲) پریشان حال.

شهق و شوق: (۱) شهق و پهق؛ (۲) تهدقتمق [۱] لت و پار؛ (۲) سرو

صدای بسیار.

شهقوق: جوری داره‌یمن که قمزوانی خراب ده گری [۱] نوعی بوته درخت.

شهقوق: سوچ و قوزین، گوشمو که تار [۱] گوش و کنار.

شهقون: به سرتیله‌دانی حدیوان، شاخ لئ دان [۱] شاخ زدن حیوان.

شهقهوه: ده‌نگی ژوری شکان [۱] صدای شکستن زیاد.

شهقهه: (۱) ده‌نگی بال له فریندا؛ (۲) ده‌نگی به رده فرکدی به قوجه‌قانی؛

(۳) نیوه‌ی تویل و سدر؛ (۴) مشاری دوکه‌سی؛ (۵) کوئره‌ی بنه‌میو؛ (۶)

نیو لاشه گوشت؛ (۷) له سرده‌وه به نیوه‌ی دادر او؛ (۸) تهقیتی ته‌له‌وه؛

(۹) داری بن هه‌نگلی شمل [۱] (۱) صدای بال در حین پرواژ؛ (۲)

صدای فلاخن هنگام سنگ برانی؛ (۳) شقيقه، نیمه سر؛ (۴) اره

دونفره؛ (۵) تنه تاک؛ (۶) شقة گوشت؛ (۷) از بالا به دونیم شکافته؛ (۸)

صدای بهم آمدن تله؛ (۹) چوب زیر بغل شل.

شهقهبه‌قه: پارچه پارچه، کوت کوت [۱] قطمه قطمه.

شهقهبه‌ند: (۱) نوشته‌ی سدریشیدی نیوه‌یی؛ (۲) ره خت و نه سپایی زین [۱]

(۱) داعای شقيقه؛ (۲) براق زین.

شهقهته‌هل: تویی له په‌ژو چندر او بو‌تویین [۱] توب از پارچه ساخته شده برای بازی.

شهقهته‌لانی: گمدی تویه‌زاکردن [۱] توب بازی.

شهقهجهو: جویاری گموره که تاوی هدمیشه و زوره [۱] جویار بُرآب.

شهقهجهوگه: شهقهجهو [۱] جویار بُرآب.

شهقهله‌له: زله [۱] سیلی.

شهقهشدق: ده‌نگی ژوری ددان و بال و بدردی قوجه‌قانی و... [۱] صدای پی‌پی دندان و بال و فلاخن و...

شهقهه‌دن: دوله‌ت کردن [۱] دونیم کردن.

شهقهکیش: که‌سی که مشاری زل بدکار دینی [۱] اره کش.

شهقهه‌گل: چاویشیدی که سدری پیوه زان ده کاف چشم درد سخت که سردرد آورد.

شهقهله: باری باره‌به‌ریک له گیا، شهغره [۱] یک بار باره از گیاه.

شهقهلور: جوری داری لیره‌واره [۱] نوعی درخت جنگلی است.

شهقهه‌مشار: هدره‌ی دوکه‌سی، شهقهه [۱] اره دونفره.

شهقهه‌میو: کوئره‌ره زف [۱] تنه تاک.

شهقهه‌ی بال: بریتی له فرینی به‌پله‌یه بالدار؛ (که) وته خو دای له

شهقهه‌ی بال دیسا) «همزار» [۱] کنایه از بال زدن سریع پرنده.

شـهـکـهـنـهـ: شـهـکـانـ [ ] جـنـبـيـدـ يـوـاشـكـيـ.

شـهـکـهـتـيـ: بـهـرـخـيـ تـيـرـيـ دـوـبـهـهـارـدـيـتوـفـ شـيـشـكـ نـرـ.

شـهـکـيـ: بـرـيـتـيـ لـهـ مـرـوـيـهـ كـهـ جـلـكـيـ نـالـهـبارـتـيـ [ ] كـتـابـهـ اـزـ شـخـصـيـ كـهـ لـيـاـشـنـ نـاـمـرـتـبـ باـشـدـ.

شـهـکـيـرـتـ: جـيـارـيـ كـهـ بـوـكـ لـهـ مـگـلـ خـوـيـاـ دـهـيـباـ بـوـ مـالـ زـاـوـاـ [ ] جـهـيـزـهـ.

شـهـکـيـ كـاـلـ: بـرـبـهـرـانـ، شـهـکـيـ كـهـ هـيـسـتـاـ بـهـرـانـيـ نـهـگـرـتـوـهـ [ ] شـيـشـكـ.

آـبـسـتـنـ نـشـدـهـ.

شـهـکـيـلـهـ: پـارـجـهـهـ مـانـهـيـ خـوـشـكـراـوـ بـوـ بـهـسـمـرـ دـهـ فـرـ دـاـگـرـتـنـ [ ] قـطـعـهـ

اـبـانـ دـهـاـنـهـ بـنـدـ طـرـفـ.

شـهـکـيـلـيـ: بـيـنهـچـيـ، بـيـنهـدـوـزـ، مـشـقـهـ [ ] بـيـنهـدـوـزـ.

شـهـکـيـنـ: كـوـبـازـيـ [ ] چـوـگـانـ باـزـيـ.

شـهـگـ: (۱) شـهـقـ، كـوـجـانـيـ كـوـبـازـيـ؛ (۲) كـوـبـازـيـ [ ] (۱) چـوـگـانـ

گـوـيـ باـزـيـ؛ (۲) گـوـيـ چـوـگـانـ باـزـيـ.

شـهـگـهـ: (۱) شـاـگـاـ، شـاـگـهـ، خـوـشـبـهـ؛ (۲) مـيـجـ كـهـ مـيرـهـاتـيـ، جـگـ كـهـ لـهـ سـدـرـ

لاـپـانـهـ كـهـ وـسـتـابـيـ؛ (۳) تـازـيـ لـهـ خـرـتـكـ چـوـگـ [ ] (۱) درـودـ؛ (۲)

شـتـالـنـگـ كـهـ بـرـكـتـارـهـ صـافـ اـيـسـتـدـ؛ (۳) تـازـيـ كـهـ مـفـصـلـشـ اـزـجاـ درـرـفـتـهـ

باـشـدـ.

شـهـگـهـلـ: گـهـلـهـشـهـكـ، مـيـگـهـلـيـ كـهـ هـمـموـيـ شـهـكـبـيـ [ ] رـمـهـ شـيـشـكـ.

شـهـگـيـنـ: (۱) كـوـبـازـيـ؛ (۲) جـوـرـيـ گـهـمـدـيـ جـيـگـيـ [ ] (۱) چـوـگـانـ باـزـيـ؛ (۲)

نـوعـيـ باـزـيـ ياـ شـتـالـنـگـ.

شـهـلـمـ: (۱) لـهـ پـاـسـهـقـتـ؛ (۲) بـهـرـهـ وـمـافـورـهـ خـوارـوـ خـيـجـ؛ (۳) خـدـارـ؛ (۴)

چـيـنـكـدـ؛ (۵) رـانـكـ؛ (۶) رـوتـ، بـيـ بـرـگـ وـ جـلـ؛ (۷) لـهـتـ، پـاـزـ [ ] (۱) لـكـ،

شـلـ؛ (۲) فـرـشـ كـجـ؛ (۳) جـوـالـ مـوـبـيـنـ؛ (۴) نـگـاـ؛ چـيـنـكـهـ؛ (۵) شـلـوارـ

پـشـميـ؛ (۶) لـختـ؛ (۷) قـسـمتـ، تـكـهـ.

شـهـلـاخـ: (۱) تـازـيـانـهـ، قـامـچـيـ؛ (۲) زـلـهـ [ ] (۱) شـلـاـقـ؛ (۲) سـبـليـ.

شـهـلـاخـكـارـيـ: بـهـ قـامـچـيـ لـيـدانـ [ ] شـلـاقـ زـدنـ.

شـهـلـافـ: كـلـكـهـسـوـتـهـ، مـهـرـاـيـ [ ] تـعلـقـ، جـاـلـوـسـيـ.

شـهـلـافـ كـرـنـ: شـالـوـزـيـ كـرـنـ [ ] تـملـقـ كـرـدنـ.

شـهـلـاقـ: (۱) شـهـلـاقـ، جـوـرـيـ مـذـرـهـقـيـ بـيـ تـمـتـهـ كـهـ بـهـ زـهـرـيـ لـيـدانـ بـهـ

قـامـچـيـ بـهـنـ دـهـسـورـيـتـنـ [ ] (۱) شـلـاـقـ؛ (۲) نـوعـيـ گـرـدـنـايـ بـدـونـ نـوكـ

آـهـنـيـ.

شـهـلـاقـهـ: (۱) شـهـلـاقـ، جـوـرـيـ مـذـرـهـقـيـ بـيـ تـمـتـهـ؛ (۲) مـهـلـيـكـيـ لـنـگـدرـبـرـهـ لـهـ

رـيـشـوـلـهـ تـوـزـيـكـ لـتـرـهـ [ ] (۱) نـوعـيـ گـرـدـنـ؛ (۲) پـرـنـدـهـ اـيـسـتـ.

شـهـلـالـ: (۱) شـلـالـ، رـيـزـهـدـرـوـمـانـيـ دـهـرـهـوـهـ؛ (۲) درـبـرـوـنـ لـهـ سـرـعـمـرـنـ سـلـارـ؛

(۳) نـهـرـمـ وـ نـاسـكـ؛ (۴) تـافـكـهـ، تـاـهـهـلـدـيـرـ، سـوـلـاـفـ [ ] (۱) زـنـجـيـرـهـ بـخـيـهـ

بـيـرـونـيـ، رـاستـهـدـوزـيـ؛ (۲) دـرـاـزـكـشـيـدـنـ روـيـ زـمـيـنـ؛ (۳) نـازـكـ وـ نـرمـ؛ (۴)

آـبـشـارـ.

شـهـلـالـ: (۱) تـيـوهـدـرـاـوـ، ثـاوـيـ؛ (شـهـلـالـيـ خـوـيـنـ بـوـ، لـهـ خـوـنـدـاـشـلـالـ بـوـ)؛

(۲) شـلـالـ [ ] (۱) آـغـشـتـهـ؛ (۲) زـنـجـيـرـهـ بـخـيـهـ پـدـيدـارـ.

شـهـلـالـهـ: شـلـالـ [ ] بـخـيـهـهـاـيـ بـيـرـونـيـ.

شـهـلـالـيـ: تـيـوهـدـرـاـوـ، ثـاوـيـ، ثـالـوـ [ ] آـغـشـتـيـ.

شـهـلـانـ: (۱) رـوتـ بـوـنـهـوـهـ، جـلـ لـهـ بـهـرـخـوـ دـاـكـهـنـدـنـ؛ (۲) چـهـقـيـنـ؛ (۳) جـوـرـيـ

شـهـكـرـلـيـوـ: شـهـكـرـلـيـفـ [ ] خـوشـبـيـانـ.

شـهـكـرـمنـ: نـخـوـشـيـ شـهـكـرـ [ ] مـرـضـ قـندـ.

شـهـكـرـوـكـ: (۱) اوـشـكـهـوـ بـوـيـ شـيـلـهـيـ گـيـاـيـهـ كـهـ تـامـيـ شـيـرـيـنـ؛ (۲) گـيـاـيـهـ كـيـ

سـدـرـخـرـيـ درـكـاوـيـ خـرـيـكـ لـهـ بـنـ درـكـهـ كـانـيـ دـاـهـيـهـ دـهـيـخـونـ، كـهـرـهـشـيـ؛

(۳) جـوـرـيـ گـنـدوـرـهـ [ ] (۱) خـتـكـيـدـهـ گـيـاهـيـ استـ شـيـرـيـنـ مـزـهـ؛ (۲)

گـيـاهـيـ استـ خـارـدـارـ؛ (۳) نـوعـيـ خـرـبـزـهـ.

شـهـكـرـوـكـهـ: (۱) شـهـكـرـوـكـ؛ (۲) شـيـرـنـيـاتـ [ ] (۱) نـگـاـ؛ شـهـكـرـوـكـ؛ (۲)

آـبـنـياتـ.

شـهـكـرـهـ: (۱) شـهـكـرـهـ؛ (۲) گـوـنـيـ جـهـبـارـيـ، گـوـنـيـهـزـرـهـ [ ] (۱) نـگـاـ:

شـهـكـرـوـكـهـ؛ (۲) گـوـنـ كـتـيرـاـ.

شـهـكـرـهـبـاـويـ: چـدـالـهـبـادـامـيـ شـيـرـيـنـ [ ] چـالـهـبـادـامـ شـيـرـيـنـ.

شـهـكـرـهـبـيـاـوـ: پـيـاوـيـ بـهـنـاـكـارـوـبـيـ عـهـيـبـ [ ] سـرـهـمـرـدـ، مـرـدـنـيـكـوـكـارـوـخـوبـ.

شـهـكـرـهـژـنـ: زـنـيـ باـشـ وـ بـهـحـوـرـمـهـتـ [ ] زـنـ خـوـسـخـوـيـ وـ كـدـبـانـوـيـ خـوبـ.

شـهـكـرـهـسيـوـ: جـوـرـيـ سـيـوـيـ چـكـولـهـيـ سـهـيـ [ ] سـيـبـ قـندـيـ.

شـهـكـسـپـاـ: گـونـديـكـيـ كـورـدـسـتـانـهـ بـهـعـسـيـ كـاـوـلـيـ كـرـدـ [ ] نـامـ روـسـتـانـيـ درـ

كـرـدـسـتـانـ كـهـ توـسـطـ بـعـشـانـ وـ بـرـانـ شـدـ.

شـهـكـشـهـ كـانـ: شـهـكـانـوـهـ [ ] جـنـبـيـدـنـ اـزـ بـادـ.

شـهـكـمـهـزـ: پـيـزـيـ كـهـ يـهـ كـمـ جـارـ زـاـوـهـ [ ] گـوـسـفـنـدـيـ كـهـ يـكـيـارـ زـايـدهـ.

شـهـكـوـ: لـرـينـ، لـرـيـنـوـهـ [ ] جـنـبـيـنـ، تـكـانـ سـبـكـ.

شـهـكـوـ: دـارـيـ دـرـبـزـ بـوـ نـاـوـنـاـزـنـ كـرـدـنـ يـانـ گـوـيـزـهـ كـانـدـنـ [ ] چـوبـ بـلـنـدـ بـرـايـ

آـيـارـيـ يـاـ گـرـدـجـيـنـيـ.

شـهـكـوـكـ: چـورـيـ هـرـمـيـ [ ] نـوعـيـ گـلـابـيـ.

شـهـكـهـ: (۱) مـيـچـكـهـدـرـاـزـيـ يـهـ كـسـالـهـ؛ (۲) كـلاـوـيـ پـيـسـتـهـمـهـ؛ (۳) شـهـكـانـ [ ]

(۱) مـادـهـ گـرـاـزـ يـكـسـالـهـ؛ (۲) كـلاـهـپـوـسـتـيـنـ؛ (۳) جـنـبـشـ اـزـ بـادـ.

شـهـكـهـتـ: مـانـدـوـ، خـدـسـتـهـ، شـهـقـيـ [ ] خـسـتـهـ.

شـهـكـمـتـيـ: مـانـدـوـهـتـيـ زـوـرـ [ ] خـسـتـگـيـ زـيـادـ.

شـهـكـهـرـ: (۱) شـهـكـرـ؛ (۲) پـهـشـانـهـ، مـوـلـهـشـانـدـهـ [ ] (۱) شـكـرـ؛ (۲)

شـانـدـنـ.

شـهـكـهـرـاتـ: نـوـقـلـ، نـوـغـلـ، شـهـكـرـوـكـهـ [ ] نـقـلـ، شـيـرـيـنـ، آـبـ نـياتـ.

شـهـكـرـبـادـامـ: جـوـرـيـ هـهـلـواـ [ ] نـوعـيـ شـيـرـيـنـ.

شـهـكـرـبـورـهـ: جـوـرـيـ شـيـرـنـيـاتـ [ ] نـوعـيـ شـيـرـيـنـ.

شـهـكـرـبـهـنـيـزـ: شـهـكـرـبـهـنـيـزـ [ ] شـكـرـبـنـيـزـ.

شـهـكـرـخـنـ: شـهـكـرـخـنـ [ ] شـكـرـخـنـ.

شـهـكـرـگـرـيـ: گـرـيـانـ لـهـ خـوـشـيـانـ [ ] گـرـيـهـ اـزـ شـادـيـ، اـشـكـ شـوقـ.

شـهـكـرـوـكـ: شـهـكـرـوـكـهـ [ ] نـگـاـ؛ شـهـكـدـرـوـكـهـ.

شـهـكـهـرـوـكـهـ: مـنـاـلـيـ لـوـسـكـهـ كـهـ لـهـ بـهـزـمـداـ سـمـداـ دـهـ كـاـ [ ] بـجـهـاـيـ كـهـ درـ

مـجـلـ بـزـ مـيـ رـقـصـدـ.

شـهـكـهـرـيـ: سـيـاتـ، سـيـيـ نـامـالـ زـهـرـدـ [ ] كـرـمـزـگـ.

شـهـكـهـشـهـكـ: تـهـكـدـهـكـ، وـيـكـهـدـهـكـ، وـيـكـهـدـهـكـ شـوـرـهـهـوـ بـوـ [ ] بهـمـ خـورـدـنـ فـرـوـهـشـتـهـ.

شـهـكـهـمـهـزـ: شـهـكـهـمـهـزـ [ ] گـوـسـفـنـدـ يـكـيـارـ زـايـنـدـهـ.

شـهـكـهـمـيـوـ: بـهـرـخـمـيـوـ دـوـبـهـهـارـيـتـوـفـ [ ] شـيـشـكـ مـادـيـنـهـ.

شـهـكـهـمـيـنـگـ: شـهـكـهـمـيـنـگـ [ ] شـيـشـكـ مـادـيـنـهـ.

شلم: ۱) بام سه قفته؛ ۲) شله‌غم [ ] لنگ هشتم؛ ۳) شلغم.  
 شله‌مان: گدره کیکه له شاری سنه [ ] محله‌ای درستندج.  
 شلم کویرم: بریتی له لیدانی بئی ثاماتج [ ] کنایه از زدن بدون هدف.  
 شله‌لمکه: گیایه که، شله‌لمکه [ ] گیاهی است خوردنی.  
 شله‌لمه: گیایه که له ناو گدم ده رُوی و ده نکه کهی تیکه‌لی گدم ده بئی [ ]  
 دانه‌ای که در گندمزار روید.  
 شله‌لو: شبلو، شلوی [ ] ولرم.  
 شله‌لوار: شله‌لوار [ ] نگا: شله‌لوار.  
 شله‌لوار: ۱) جوری دهربی به گنجی زنانه؛ ۲) پاتولی پیوانه [ ]  
 شلوار چیندار زنانه؛ ۳) شلوار مردانه.  
 شله‌لویه‌ت: لهت و بت، تهوا دریاوه [ ] لت و بار.  
 شله‌لوشیت: گیزو حوال، پهتیاره [ ] خل، گیچ و منگ.  
 شله‌لووف: ۱) کله‌شیری خرکه‌لای چکوله؛ ۲) بیژو، بیچ، بیچ [ ]  
 خرسن ریزاندام؛ ۳) حرمازاده.  
 شله‌لوک: داروکه که ده موکانه تی هلدده سون برو او مدل [ ] چوبک  
 دیق‌الوده که پرنده را بدان شکار کنند.  
 شله‌لوکم: شله‌لوک [ ] نگا: شله‌لوک.  
 شله‌له: ۱) شوینی هله‌لبرینی جوگه‌ناو؛ ۲) یه کنی له تهستیره کانی  
 حدوبراله؛ ۳) شمل، پاسه‌قفت [ ] ۱) جای بریدن آب از جوی؛ ۲)  
 یکی از ستاره‌های بیانات النعش؛ ۳) لنگ، شل.  
 شله‌له‌شم: رویشن به پای سه‌قفت [ ] لنگان لنگان.  
 شله‌له‌گه: چیگه‌ی دادرینی جوگه [ ] جای بریدن آب از جوی.  
 شله‌له‌گه‌فری: گیایه کی شیرداره [ ] گیاهی است.  
 شله‌لام: شله‌غم [ ] شلغم.  
 شله‌له‌مشوریا: بریتی له کاری تازیک و تیکل پیکمل [ ] کنایه از درهم  
 برهمی کار.  
 شله‌له‌مشوروا: شله‌لم مشوریا [ ] نگا: شله‌لم مشوریا.  
 شله‌له‌مشیوین: داری که شله‌لمی له دیره‌دا پنی تیک و درده‌دهن [ ] چوب  
 ویره شلغم بهم زدن در دیگ.  
 شله‌له‌مه: ۱) گیایه که بشکده کهی له پهتاته ده کاو نوز رهوانه؛ ۲)  
 سدریوشیکه‌زنانه [ ] ۱) گیاهی است مسهل و شیبه سبب‌زمینی؛ ۲)  
 سرپوشی زنانه.  
 شله‌له‌مین: چیشتی ترخینه [ ] نوعی آش محلی.  
 شله‌له‌مین کهره: پشی پایزه [ ] فاصدک.  
 شله‌له‌نگ: بهله‌نجه‌ولاز [ ] خرامان.  
 شله‌له‌نگی: له نجه‌ولاز [ ] خرام.  
 شله‌لی: ۱) سپیندار، شوخ؛ ۲) روتنه‌هه کراو، جلک له بدر دام‌الدرا؛ ۳)  
 تالان کراو [ ] ۱) چنان درخت تیریزی؛ ۲) لخت شده از لیاس؛ ۳)  
 غارت شده.  
 شله‌لیای: ۱) روت کراو به دهستی چه‌ته؛ ۲) جل له بدر خو داکه‌ند؛ ۳)  
 پاسه‌قفتی [ ] ۱) غارت شده توسط راهزنان؛ ۲) لخت شده از لیاس؛  
 ۳) لنگی.

هدلپرکی [ ] ۱) لخت شدن، لباس از تن درآوردن؛ ۲) بانوک در جایی  
 گیر کردن و تایت ماندن؛ ۳) نوعی رقص.  
 شله‌لاندن: ۱) روت کردن، پوت کردنه‌وه؛ ۲) چه‌قاندن [ ] ۱) لخت کردن،  
 لباس از تن کسی درآوردن؛ ۲) با نوک در جایی فروکردن.  
 شله‌لانه: وک‌شلهان [ ] لنگ مانند، ادای شل درآوردن.  
 شله‌لانه: زرده‌لو، قهیسی، مزمه [ ] ازدالو.  
 شله‌لانی: شله‌لانه [ ] زرده‌لو.  
 شله‌لایی: ده‌سره‌ی سرکه‌بی [ ] دستمال کلاعی ابریشمی.  
 شله‌لبت: پروش، چاو له نه‌خوشی کدم بینایی [ ] چشم در دمند کم سو.  
 شله‌لبتی: چاوی که توُشی پرُوشی بونی [ ] جسمی که مبتلا به «شه‌لبت»  
 باشد.  
 شله‌لبتی: ۱) ده‌نگی ناو که به دهست یان به سهول لی ده‌دری؛ ۲)  
 هله‌نگوتون و کدوتن [ ] ۱) صدای با دست یا پاروزدن به آب؛ ۲)  
 سکندری خوردن و افتادن.  
 شله‌لت: داری باریک و دریز [ ] چوب بلند و باریک.  
 شله‌لته: شده‌خته، سرمای سه‌ختی پاییز [ ] سرمای سخت نابهنه‌گام پاییز.  
 شله‌لته: ۱) درمانی تیر و خهست که له سر برینی داده‌نین؛ ۲)  
 ره‌شکه‌ی کاکیشان؛ ۳) جوری تاوال کراسی زنانه؛ ۴) پهرگی دوشک و  
 بالشت؛ ۵) شه‌خته؛ ۶) شلخه‌میش؛ ۷) زوْقم؛ ۸) زیرکراسیکی  
 زنانه‌یه بروه ختی خه‌و [ ] ۱) دوای غلیظ که بر پوست گذارند؛ ۲) تور  
 کاهکشی؛ ۳) نوعی شلوار زنانه؛ ۴) روتختی و رو بالشی؛ ۵) سرمای  
 پاییزی؛ ۶) نسل جدید زنبور عسل؛ ۷) سرماریزه، بیز؛ ۸) نوعی لباس  
 خواب زنانه.  
 شله‌لخه: شلخه، بیوره [ ] نگا: شلخه.  
 شله‌لخه: شلخه، بیوره [ ] نگا: شلخه.  
 شله‌لخه: سوزیه که له تیره‌ی سلق و چونه‌رف شلغم.  
 شله‌لف: ۱) زتی خوْفروش؛ ۲) هله‌نگوتون [ ] ۱) زن خودفروش؛ ۲)  
 سکندری خوردن.  
 شله‌لخین: رهت بردن و کهفتون [ ] سکندری خوردن و افتادن.  
 شله‌لق: ۱) ریسوی چاو؛ ۲) زینچگاواری برین؛ ۳) تای هم‌موروه؛ ۴)  
 میوه و سه‌وزه لارزیوی سیس بوگ؛ ۵) داری بن بالی پا سه‌قفت؛  
 ۶) کروسلک، جوری هدرمنی کیویه [ ] ۱) زفک؛ ۲) چرک و ریم زخم؛ ۳)  
 تب روزانه؛ ۴) میوه و سبزی پزمرده و خراب؛ ۵) چوب‌دستی  
 پاشکسته؛ ۶) نوعی گلابی و حشی.  
 شله‌لقاندن: ۱) راهینانی نه‌سب بُو خوْشِرُوبی؛ ۲) زورانه‌هی ناؤان  
 له بدر زور رویشن؛ ۳) بریتی له کوک خوکردنه‌وه [ ] ۱) تعلیم اسب؛  
 ۲) احساس درد و سوزش در ران از فرط خستگی؛ ۳) کنایه از  
 دک‌کردن.  
 شله‌لقین: رُزان و کنخان. بُو میوه و سه‌وزی و هیلکه تیزن [ ] پوسیدن و  
 فاسد شدن. برای سبزی و میوه و تخم مرغ استعمال دارد.  
 شله‌لک: چاروکه‌ی شان و سه‌ریوش [ ] چارقه.  
 شله‌لکه: نه‌خوشیه کی سعی نازه‌له [ ] نوعی بیماری سه دام.

شـهـمـبـهـ: شـهـمـبـوـ [شـبـهـ].  
 شـهـمـبـهـلـوـتـ: شـایـدـرـوـ، بـدرـوـخـاسـهـ، كـهـسـتـانـهـ [شـاهـبـلـوـطـ].  
 شـهـمـبـهـلـوـلـكـ: (۱) گـیـاـهـكـهـ؛ (۲) چـلوـرـهـ، شـوـشـهـهـوـلـ [۱) گـیـاـهـيـ استـ؛ (۲) دـنـگـالـهـ.  
 شـهـمـبـهـلـيـلـكـ: چـلوـرـهـ، زـمـبـهـلـيـلـكـ [دـنـگـالـهـ].  
 شـهـمـبـهـ: شـهـمـبـوـ [شـبـهـ].  
 شـهـمـتـ: خـلـیـسـکـ، جـیـگـایـ لـوـسـلـیـزـ [لـیـزـگـاهـ].  
 شـهـمـتـانـدـنـ: خـلـیـسـکـانـدـنـ [لـیـزـگـاهـ].  
 شـهـمـتـرـ: کـارـیـ سـرـبـهـخـوـیـ نـهـزـاتـانـهـ [کـورـکـوـرـانـهـ، نـآـگـاهـانـهـ].  
 شـهـمـتـوـکـ: (۱) کـهـسـنـیـ کـهـزـوـرـواـزـیـ لـهـخـلـیـسـینـکـهـ؛ (۲) زـوـبـیـ خـلـیـسـکـ [۱) اـسـکـیـ باـزـ؛ (۲) زـمـیـنـ اـسـکـیـ].  
 شـهـمـتـیـ: خـلـیـسـکـاوـ [لـیـزـخـورـدـهـ].  
 شـهـمـتـیـنـ: خـلـیـسـکـانـ [لـیـزـخـورـدـنـ].  
 شـهـمـچـکـ: گـزـیـکـارـ، حـیـلـهـسـازـ، تـهـلـهـ [مـکـارـ، حـیـلـهـ باـزـ].  
 شـهـمـجـهـ: شـخـاتـهـ، شـخـارـتـهـ، شـقـارـتـهـ [کـبـرـیـتـ].  
 شـهـمـخـالـتـکـ: جـوـرـهـ چـهـسـبـیـکـهـ لـهـ جـوـرـیـ گـیـاـ دـهـگـیرـیـ [نـوـعـیـ چـسـبـ گـیـاـهـ].  
 شـهـمـخـینـ: تـرـشـبـوـنـ لـهـبـرـ گـهـرـمـاـ [تـرـشـیدـنـ اـزـ گـرـمـاـ].  
 شـهـمـدانـ: شـهـمـانـ، جـیـگـمـیـ مـوـمـ [شـمـدـانـ].  
 شـهـمـدـانـیـ: شـهـمـانـیـ [گـلـ شـمـدـانـیـ].  
 شـهـمـدـوـ: شـهـمـدانـ [شـمـدـانـ].  
 شـهـمـدـیـنـ: سـوـکـهـلـهـنـاوـیـ شـمـسـ الدـیـنـ، نـاوـهـ بـوـیـاـوـانـ [مـخـفـفـ].  
 شـهـمـدـیـنـانـ: نـاوـجـهـیـهـ کـهـ لـهـ کـورـدـسـتـانـ [مـنـطـقـهـاـیـ درـ کـرـدـسـتـانـ].  
 شـهـمـرـهـ: تـورـ، بـنـهـمـایـ هـاـوـیـشـتـنـ [پـرـتـ].  
 شـهـمـرـانـدـنـ: تـورـدـانـ، دـوـرـهـاـوـیـشـتـنـ [پـرـتـ کـرـدنـ، دـورـانـداـختـنـ].  
 شـهـمـزـهـ: ژـاـکـاوـیـ، سـیـسـیـ [پـزـمـرـدـگـیـ].  
 شـهـمـزـانـ: (۱) ژـاـکـانـ؛ (۲) رـهـنـگـ پـرـمـرـیـنـ؛ (۳) پـهـشـوـکـانـ [۱) پـزـمـرـدـنـ؛ (۲) رـنـگـ باـخـتـنـ؛ (۳) آـشـفـتـهـشـدـنـ].  
 شـهـمـزـانـدـنـ: ژـاـکـانـدـنـ [پـزـمـرـدـگـیـ].  
 شـهـمـزـاوـ: (۱) ژـاـکـاوـ، سـیـسـ بـوـگـ؛ (۲) رـهـنـگـ پـرـمـرـیـوـ؛ (۳) پـهـشـوـکـاوـ [۱) پـزـمـرـدـهـ؛ (۲) رـنـگـ باـخـتـهـ؛ (۳) آـشـفـتـهـشـدـنـ].  
 شـهـمـزـهـ: تـازـهـزاـوـیـ تـازـهـلـ، کـارـبـلـهـ بـدـرـخـوـلـهـ سـاـوـاـفـ [برـهـ وـبـرـغـالـهـ نـوـزـادـ].  
 شـهـمـزـیـ: ژـاـکـاوـ، سـیـسـ بـوـگـ [پـزـمـرـدـهـ].  
 شـهـمـزـینـ: (۱) شـمـمـزـانـ؛ (۲) نـاوـجـهـیـهـ کـهـ لـهـ کـورـدـسـتـانـ، شـهـمـدـیـنـانـ؛ (۳) شـمـمـجـهـ [۱) پـزـمـرـدـنـ؛ (۲) نـاحـیـهـ اـیـ درـ کـرـدـسـتـانـ؛ (۳) کـبـرـیـتـ].  
 شـهـمـزـینـانـ: نـاوـجـهـیـ شـهـمـدـیـنـانـ [نـگـاـ: شـهـمـدـیـنـانـ].  
 شـهـمـزـیـوـ: شـهـمـزـاـوـ [پـزـلـیـدـهـ، پـزـمـرـدـهـ].  
 شـهـمـسـ: شـهـمـزـاـفـ [پـزـمـرـدـگـیـ].  
 شـهـمـساـواـ: گـونـدـیـکـیـ کـورـدـسـتـانـ بـهـ عـسـیـ کـاـوـلـیـ کـرـدـ [نـامـ روـسـتـاـیـ درـ].  
 کـرـدـسـتـانـ کـهـ توـسـطـ بـعـثـیـانـ وـبـرـانـ شـدـ.  
 شـهـمـسـوـزـ: شـهـمـدـانـ [شـمـدـانـ].

شـهـلـیـتـ: شـرـیـتـ [رـشـتـهـ تـابـیدـهـ].  
 شـهـلـیـتـهـ: ژـنـیـ بـنـیـ شـمـرـ، شـهـلـیـتـهـ [ژـنـ زـیـانـ درـازـ].  
 شـهـلـیـانـ: مـوـزـهـشـینـهـ [نـوـعـیـ زـنـبـورـ].  
 شـهـلـیـلـکـ: شـلـیـلـ، تـوـیـ زـهـوـیـهـ [تـوتـ زـمـبـنـیـ].  
 شـهـلـیـنـ: (۱) روـتـ بـوـهـهـ لـهـ جـلـکـ وـ شـمـهـکـ؛ (۲) شـهـلـ روـیـشـتـنـ [۱) لـختـ شـدـنـ؛ (۲) لـنـگـیدـنـ].  
 شـهـمـ: (۱) مـوـمـ؛ (۲) بـمـرـسـبـیدـ؛ (۳) نـاوـهـ بـوـزـنـانـ؛ (۴) روـزـیـ دـوـایـ هـدـیـنـیـ [۱) شـمـعـ؛ (۲) جـایـ سـایـهـ؛ (۳) نـامـ زـنـانـ؛ (۴) شـنـبـهـ].  
 شـهـمـاـ: (۱) اـزـوـسـوـسـ؛ (۲) پـیـشـ نـوـسـ؛ (۳) خـدـتـ بهـسـهـرـداـ کـشـاـوـ [۱) تـنـدـنـوـیـسـ؛ (۲) پـیـشـ نـوـسـ؛ (۳) روـیـشـ خـطـ کـشـیدـهـ شـدـهـ].  
 شـهـمـاـتـوـکـ: زـوـبـیـ خـلـیـسـکـانـیـ [نـوـمـ اـسـکـیـ].  
 شـهـمـاـتـهـ: (۱) کـوـمـهـلـگـاـ، خـدـلـکـ وـ تـاـوـیـیـ؛ (۲) چـهـقـوـهـهـرـاـ، زـهـنـاـزـهـ نـاـ، قـیـرـهـ قـیـرـ [۱) اـحـتـمـاعـ، مـحـتـمـعـ؛ (۲) جـارـ وـجـنـحـالـ].  
 شـهـمـارـ: (۱) خـرـزـکـ، هـدـرـ جـانـهـوـرـیـ کـهـ بـهـ سـهـرـ عـهـرـزـدـاـ دـهـ خـرـزـیـ؛ (۲) هـزـارـیـ، نـلـوـ [۱) خـرـنـدـهـ؛ (۲) هـزـارـیـ].  
 شـهـمـارـهـ: خـرـزـینـ [خـرـیـدـنـ].  
 شـهـمـارـهـنـگـ: بـوـیـاـخـیـ قـوـنـدـهـرـهـ، بـوـیـهـیـ کـمـوـشـانـ [اـوـاـکـسـیـ].  
 شـهـمـاقـ: زـلـلـهـ، شـهـقـامـ، شـهـقـ، شـهـمـلـاخـ [سـیـلـیـ].  
 شـهـمـالـ: (۱) مـوـمـیـ دـاـگـرـسـانـدـنـ؛ (۲) تـیـشـکـیـ چـرـاوـ مـوـمـ [۱) شـمـعـ؛ (۲) روـشـنـانـیـ شـمـعـ وـ چـرـاغـ].  
 شـهـمـالـ: (۱) شـهـمـالـ؛ (۲) بـایـ بـاـکـوـرـ [۱) شـمـعـ؛ (۲) بـادـ شـمـالـ].  
 شـهـمـالـهـاـ: بـهـسـنـیـ نـهـسـیـ خـوـشـوـیـهـ [اـسـبـ بـادـ].  
 شـهـمـالـکـ: مـوـمـیـ دـاـگـرـسـانـدـنـ [شـمـعـ].  
 شـهـمـالـکـ: شـهـمـالـکـ [شـمـعـ].  
 شـهـمـالـهـ: گـوـیـگـرـتـیـ ژـنـانـ بـهـ شـهـوـ لـهـ قـسـهـیـ خـهـلـکـ بـوـ بـهـ خـتـ نـاقـیـ کـرـدـنـهـوـهـ [فـالـگـوشـ].  
 شـهـمـالـلـیـ: شـهـمـالـلـکـ [فـالـگـوشـ].  
 شـهـمـامـ: (۱) شـمـامـ، گـنـدـوـرـهـیـ بـرـ بـهـمـشـتـیـ رـیـ رـیـ بـوـ جـوـانـیـ وـ بـوـنـ کـرـدنـ؛ (۲) نـاوـهـ بـوـزـنـانـ [۱) دـسـتـبـوـ؛ (۲) نـامـ زـنـانـ].  
 شـهـمـامـوـکـ: شـهـمـامـ [نـگـاـ: شـهـمـامـ].  
 شـهـمـامـوـکـهـ: شـهـمـامـ [نـگـاـ: شـهـمـامـ].  
 شـهـمـامـهـ: (۱) شـمـامـ؛ (۲) گـونـدـیـکـهـ لـهـ کـورـدـسـتـانـ بـهـ عـسـیـ وـبـرـانـیـ کـرـدـ [۱) نـگـاـ: شـمـامـ؛ (۲) اـزـرـوـسـتـاهـاـیـ وـبـرـانـ شـدـهـ کـرـدـسـتـانـ توـسـطـ بـعـثـیـانـ].  
 شـهـمـامـهـرـ: لـهـوـ گـونـدـانـهـیـ کـورـدـسـتـانـهـ کـهـ بـهـ عـسـیـ کـاـوـلـیـانـ کـرـدـ [روـسـتـایـ درـ کـرـدـسـتـانـ کـهـ بـعـثـیـانـ آـنـ رـاـ وـبـرـانـ کـرـدـنـ].  
 شـهـمـانـ: جـیـگـدـیـ شـمـمـتـیـانـ [شـمـدـانـ].  
 شـهـمـانـیـ: گـوـلـیـکـهـ بـهـ زـوـرـهـ نـگـ [گـلـ شـمـدـانـ].  
 شـهـمـبـیـلـلـکـ: گـیـاـهـیـ کـهـ لـهـ نـاوـهـ دـخـلـاـ دـهـزـوـیـ [گـیـاـهـیـ استـ درـ کـشـتـزارـ روـیدـ، شـمـبـیـلـلهـ].  
 شـهـمـبـوـ: شـمـمـ، روـزـیـ دـوـایـ هـدـیـنـیـ [شـنـبـهـ].  
 شـهـمـبـوـ: شـمـمـ، شـهـمـبـوـ [شـنـبـهـ].  
 شـهـمـبـوـزـ: چـهـمـوـشـ، لـاـخـیـ رـامـ بـوـگـ، جـوـهـهـاـوـیـ وـ گـاـزـکـرـ چـمـوـشـ.



شهوبو: هیشتا نه بیوه روز [ ] شب بو.

شهوپیر: شمو نا شمهو [ ] ایکش درمیان.

شهوبهک: تبروکی نه نگوتك پان کردندهو [ ] جو بک چونه بهن کردن.

شهوپنه: ۱) داری درگا له پستهوه داخستن؛ ۲) کوسته کی خنه‌جهراف

۱) چوب بستن در از داخل؛ ۲) تسمه‌ای که ختجر را در کمر می‌بندد.

شهوبینده: شمهوین [ ] نگا: شمهوین.

شهوبیدار: کدستی له شمهوا تاخه‌وی [ ] شب زنده‌دار.

شهوبیر: شمهوبیر [ ] شب اندرمیان.

شهوبیری: شمهویکمهوه بواردنی هه‌والان، شده‌نشینی [ ] شب نشینی.

شهوبین: وشك بونی چیندراو بدرله کاتی خوی [ ] خشک شدن کشترار

قبل از اوان.

شهوپاته: چیستنی که شهولی ده نین بو روشی دادی: (ترخینه‌ی

شهوپاته خوشه) [ ] غذایی که شب برای فردا می‌بزند.

شهوت: نه خوشیه کی ناو گونی نازلله [ ] نوعی بیماری گوش دام.

شهوتا: تای شهوانه، نوبه‌تی له شهداد [ ] تب شباهه.

شهوتان: سُوتان، ناگرفتی جون [ ] سوختن.

شهوتاندن: سُوتاندن [ ] سو قلندن.

شهوتاندوخ: سُوتین [ ] سو زانده.

شهوتی: سُوتا، سُوزیاوف [ ] سوخته.

شهوتی: تای شهوانه [ ] تب شباهه.

شهوتین: سُوتان [ ] سوختن.

شهوجمعانه: چیست ونان بونخیری مردو له شمهوی بین داد [ ] خوراکی که

شبهای جمعه به یاد مرده بخشنده.

شهوچرا: ۱) چرای راوه مهل لم تاریکایی دا، چرای شهواره؛ ۲)

جهواهیراتی که له شهداد ده ترسکی: (ئیزی گوهه‌ری شهدوچراس)

[ ] ۱) چراغ شکار پرنده در شب؛ ۲) گوهرشب چراغ.

شهوچه‌پکه: کراسی ناودامینی زنان که بد تایه‌تی شهوده بیوشن:

(شهوچه‌پکه‌نی نیلوفره‌ری و جبلوه‌بی ره قسی / شدرمه نده ده کمن

زوهره‌بی زهرا له سه‌مادا) «نالی» [ ] پیراهن دامن بلند زنانه که شب

می‌پوشند.

شهوچره: خواردنی که له شمهوبیری ده خوری [ ] شب چره.

شهوچله: شهدوچره [ ] شب چره.

شهوخون: شه به یخون، په لاماری شهوانه [ ] شبیخون.

شهوخوتی: ۱) شه به یخون؛ ۲) شهدوبیداری، شهوده خدوتون [ ]

شبیخون؛ ۲) شب بیداری.

شهوچه: بدگی خه‌وی، جلکی ناو نوین [ ] لباس خواب.

شهوخی: په به یخون، په لاماری شهوانه [ ] شبیخون.

شهوداوه: هله‌هه‌رینی شهوانه [ ] رقص دسته‌جمعی شباهه.

شهوده: شه بدده، گیایه که [ ] شبدر.

شهودیه: شهواو له مزاعات نان [ ] آبیاری شباهه.

شهودبیری: به شه و ناودانی مزاعات [ ] آبیاری شباهه.

شهودبیز: ۱) تاریمایی له شهداد؛ ۲) یه کسمی رهش به پتوکی سپیدهوه؛ ۳)

شهنگه‌بی: شوره بی [ ] بد مجnoon.

شهنگه‌بیری: بیری جوان و لم بدلان [ ] کدیانوی زیبا و رعناء.

شهنگه‌دار: داری جوان و لم باراف درخت شاداب و جوان.

شهنگه‌سوره: زه نگه سوره [ ] زنبور قرمز.

شهنگه‌شز: بدگی شر و کونه [ ] رخت کهنه و پیاره.

شهنگه‌کردن: ۱) خاورین کردنده ده خل؛ ۲) بربتی له لیکولیندهوه [ ]

۱) یوچاری؛ ۲) کنایه از پژوهش.

شهنه: شدن [ ] افسون، چنگک.

شهندیه: کدستی به شهن خدمان هه‌لدایی [ ] کسی که خرمن باد

می‌دهد.

شهنه‌نی: کریت، خوینتال، نیسک گران [ ] بدگل، ناهنجار.

شهو: شف، شهف [ ] شب.

شهوات: سوتمان، ناگر بدر بونهوه [ ] حریق، آتش سوزی.

شهوآته: ته او سوتاوه [ ] کاملاً سوخته.

شهوآته‌ک: سوتمه‌نی، نیزنگ و قله‌لاشکمری [ ] سوخت، مواد سوختنی.

شهوادی: دوی شههوف دیشب.

شهوادیتر: دو شمهویش، بیری شههوف [ ] بریشب.

شهوار: ته‌نگی نویری شیوان [ ] شباهنگام، بعد از غروب.

شهواره: شدقاره [ ] شکار پرنده در تاریکی بوسیله چراغ.

شهواره‌بون: کوتنه‌دوای شهوارهوه، به شهواره کوتون [ ] از نور چراغ به

دام افتادن.

شهواره‌کوتون: شهواره بون [ ] نگا: شهواره بون.

شهواره‌زه: شده‌قین، چه‌راندنی میگمل به شههوف [ ] چرانیدن گله در شب.

شهواشینک: بدی داریکه ودک بادامی ورد ده یکولین و ده خوری [ ]

تمری است بادام آسا جوشیده می‌خورند.

شهوک: بی‌هوش، گیلوکه [ ] دینگ، ساده لوح.

شهوال: ۱) شملوار؛ ۲) مانگی شده‌شکان [ ] شلوار؛ ۳) ماه شوال.

شهوال به کول: شهروال به کول، گیایه که [ ] گیاهی است.

شهوالله‌سوره: شهروال به کول، گیایه که [ ] گیاهی است.

شهوالله‌مور: شهروال به کول [ ] گیاهی است.

شهوان: سه‌رده‌مانی تاریکایی دنیا [ ] شباهه.

شهوانه: به شههوه: (شههقه خه‌ریگی خویندهوهی کتیم) [ ] شبانگاهان.

شهوانو: ناوی که به شههوه زرعات ده تری: (گریانی به یانانی منه باعیسی

خه‌ندهت/پشکوتنی گول مایه‌بی لینانی شهوانو) «نه‌دهب» [ ] آبیاری

شباهه.

شهوب: پهتا، نه خوشی گیرو، تاهو [ ] بیماری واگیر.

شهوبا: سروه له شهداد [ ] نسیم شباهه.

شهوباش: وشهیده که له جی‌گهکی سلاو له شهداد ده یکلین [ ] شب خوش،

درود شباهه، شب بخیر.

شهوبو: گولیکه ره‌نگ بندهش له یاش روژاوا بونی خوش دهدا:

(شهوبوی سه‌ری سونبولی زولفت له سه‌ری دام/ نیسته‌ش سه‌ره کم

مه‌سته له یهر ندشته‌بی شهوبو) «نالی» [ ] گل شب بو.

شه وکوری: نه خوشی به شه و نه دین **[پیماری شبکوری].**  
شه وکوک: که سئی که مدردم له خه و بیدار نه کا **[بیدارکننده مردم از خواب شبانه].**

شه وکور: شه وکور **[شبکور].**

شه وکوری: شه وکور **[پیماری شبکوری].**  
شه وکه: شه وک **[نگا]: شه وک.**

شه وکه: ۱) جوان چاکی: **(پیاوی به شه وکه): ۲) گهوره بی و یاه بدرزی: ۳) باوه بو زن و پیاو **[۱) حسن و جمال: ۲) چاه و جلال:**  
**۳) نام مردانه و زنانه.****

شه وکیل: ۱) که سئی به شه و جوٹ لئی ده خوری: ۲) توکراو به شه وف  
**۱) کسی که شبانه شخم می زند: ۲) زمین شخم زده در شب.**

شه وگ: شه فه، بدریکی ره شی به نرخه، شهوره نگ **[شب].**  
شه وگا: جیگه هی پشودانی تازه ل له شه واله دهست، شه قین **[جای آسودن گله شبانه در دشت.**

شه وگار: سه رانسری شه و شه وانه **[شبانگاهان].**  
شه وگر: که سئی شه و نویز ده کاو ناخه وی **[کسی که نماز شب می خواند.**

شه وگر: چراخان، چراخانی **[چراغان].**

شه وگرتی: شه وگر **[نگا]: شه وگر.**

شه وگور: کازبوه، بولیله، بیان بدر بون، شه فگور **[گرگ و میش اول بامداد.**

شه وگه: ۱) که سئی شه و ناخه وی و به ناو ناوایی دا خول ده خوا: ۲) ناسیاوه که هدر به شه و نه گه زی: ۳) هله زینی شه وی دوای زه ما وند **[۱) شب گرد: ۲) آسیابی که شبانه کار می کند: ۳) مراسم شب بعداز عرسی.**

شه وگه رد: ۱) جوری مارمیلکه ده لین پیوه ده دا: ۲) که سئی به شه و ده گه زی **[۱) نوعی مارمولک: ۲) شبکرد.**

شه وگیز: دو گوندی کور دستان بدم ناوه به عسی کارولی کردوه **[دور و ستا به این اسم در کردستان تو سط بعثیان ویران شده است.**

شه وگیز: شه و گهر، ناسیاوه که هدر به شه و کار ده کا **[آسیابی که فقط شبانه کار می کند.**

شه ول: ۱) ده شتایی نیوان چیا: ۲) تینی گرم **[۱) جلگه بین کوهستان: ۲) گرما.**

شه ولدان: قدمه، تینی تاو که له تاوساندا مر و له پیشه و ده بینی **[نور خورشید.**

شه وله: ۱) جیگه هی بهین هه لخستنی تونخانه: ۲) کموای پر پنه ده روشن **[۱) شوله گلخن: ۲) قبای مرقع دراویش.**

شه وله بان: ۱) بریتی له سه گی پاسه وانی مال: ۲) وشه یه که منانی بین ده ترسین: **(بنو شهوله بان هات): ۳) با گردن **[۱) سگ تکه بان خانه: ۲) کلمه ای برای ترساندن کودک: ۳) بام غلتان.****

شه وله وره: چه رینی تازه ل له شه ودا **[شب چرای گله.**  
شه ومه: تاف هه یف، تریفه **[مهاتاب.**

ناوی نه سبی خوسه روی میردی شیرینی فرهاد **[۱) شبح: ۲) ستور سیاه رنگ با خالهای سبید: ۳) اسب خسرو پر وین.**

شه ورود: که سئی به شه و بزریدا ده روا **[شب ره.**  
**۱) شب: ۲) سیاه سیاه.**

شه ورده: ۱) بزریدیکی ره شی به نرخه، سه وه، سه قه: ۲) زور ره ش **[شب: ۲) شیر و.**

شه ورده وی: ۱) شه ورده وی: ۲) شه و زه کسردن **[۱) شب سروی: ۲) فرار کردن در شب.**

شه وزمسان: یه کنم شه وی زستان **[شب یلدا.**

شه وزمسان: شه وزمسان **[شب یلدا.**

شه ورده: ۱) شه وین، داری ده رگا له ژو ره و دا خستن: ۲) کوسته کی خد نجد **[۱) جوب بستن در از داخل: ۲) کوه دسته خنجر.**

شه وسان: شه بستان **[شبستان.**

شه و سکل: خویانی وردی هیشتا تدواونه پوگ **[خرمن نیم کو بیده.**

شه وسوسو: سبه نه مشهوف **[فردای امشب.**

شه و سوتکه: کوانکی بدزاده له دهست و با دین **[دملی است بر دست و پا در آید.**

شه و سوتکه: جوری پیشکه **[نوعی پشه.**

شه و سوتکه: شه و سوتکه **[نوعی پشه.**

شه دوسین: لاره ولار رویشنن **[تلوتلو خوردن.**

شه وش: پریشانی، بی سده و بده بی **[پریشانی، درهم بر همی.**

شه و شه مده کی: شه موله، شه ماله **[فال گوشی.**

شه دوشین: پریشان بون، بی سده و بده بون **[پریشان و درهم بر هم شدن.**

شه وق: ۱) روشنکی: ۲) تاسدو ناره زو: ۳) کهی خوشی، شادی **[۱) روشنی، تابش: ۲) رعبت: ۳) شادی و ذوق.**

شه و قادر: خاون شه وق **[دارای «شه وق».**

شه و قدان: ترو سکان، دره و شین **[ادر خشش.**

شه و قدانه وه: ترو سکانه وه، تیشک دانه وه **[انعکاس پرتو.**

شه و قکردن: به دلخوشی را باردن، کهی کردن **[به شادی بسر بردن، کیف کردن.**

شه و قلی بون: ناره زو کردن **[رغبت داشتن.**

شه وک: ۱) ده زیله، زه نه بردیکه ده سه رو پیچ ده چه قیندری: ۲) قول پی ماسی گرتن **[۱) زیوری که بر دستار زنند: ۲) قلب ماهیگیری.**

شه و کار: کاری شه وانه **[شبکار.**

شه و کراس: کراسی ناو نوین **[پیراهن خواب.**

شه و کلاو: ته قیله سمر له ده می خمدون دا **[شب کلاه.**

شه و کور: که سئی که به شه و نایینی و به روز ده بینی، به رانبری کمز **[شبکور.**

شه و کور: شه و کور **[شبکور.**

شه و کوره: ۱) شه و کور: ۲) چه کچه کی **[۱) شبکور: ۲) شب پره.**

شمه وین: ۱) شمه وین؛ ۲) روش به رهنگی شمه، شمه ورنه نگ؛ ۳) چه مانده؛ ۴) چه میو **نگ**؛ ۱) نگا؛ شمه وین؛ ۲) سیاه؛ ۳) خمیدن؛ ۴) خمیده.

شمه وین: ۱) چهار آندتی تازه ل به شمه و شمه قین؛ ۲) جیگه هی پشو دانی تازه ل شمه وانه له دهست **ت**؛ ۱) سب چرا؛ ۲) شبغار.

شمه: ۱) شه، شانه هی سه رو کولکه؛ ۲) بنه مای وشهی شاندن، بهری کردن؛ ۳) شا، شاه، پادشا، پالشا؛ ۴) رو باری کهوره، شهت؛ ۵) بو پهی کله باب **ت**؛ ۱) شانه ه سر، شانه پشم صاف کن؛ ۲) ریشه لفت «شاندن» یعنی روانه کردن؛ ۳) شاه؛ ۴) شط؛ ۵) تاج خروس.

شهه: حیله هی ته سپ، حینه **ت** شیهه اسب.

شههاده: ۱) شایه تی، ناگاداری له روداو؛ ۲) بر وانامدی خویندن **ت**؛ ۳) گواهی؛ ۴) گواهینامه تحصیلی.

شههان: شاندن، ناردن، رهوانه کردن **ت** فرستادن.

شههاندن: شههان **ت** فرستادن.

شههت: شیله ل دراو، دهست و پین شل و پین ههست **ت** فلچ.

شههتین: له تینگی مردن **ت** مرگ از تشنجی.

شههه: ۱) شار، بازیر؛ ۲) شده دی سدری زنان **ت**؛ ۱) شهر؛ ۲) سر پیچ زنانه.

شههه رقانی: بازیری، شارنشینی **ت** شهر نشینی.

شههه رواری: شده رقانی **ت** شهر نشینی.

شههه رهه زا: شاره زا **نگا**؛ شاره زا.

شههه رهیه: هدر شتند **ت** رشتند آش.

شههه فی: جوری تری که دره نگ پی ده **گا** نوعی انگور دیر رس.

شههه که: ۱) شانه هی چکوله هی سمردا هیتان؛ ۲) کونده تاوی پچوک، مدشکه هی تاوه کیشان که زل نهی **ت**؛ ۱) شانه کوچک سر؛ ۲) مشک کوچک آب.

شههه کردن: به شانه کردنی سه **ت** شانه زدن موی.

شههه لول: شالول، ریشواله، گاواني ره ش **ت** سار سیاه.

شههه لله وند: ۱) لاوی شوخ و شهندگ؛ ۲) سوار چاک **ت**؛ ۱) جوان زیبای خوش قیافه؛ ۲) یکه سوار.

شههه همان: همزاری، زیلو **ت** هزاریا.

شههه همیر: پیاوی پیاو، مدردو رهند **ت** راد مرد.

شههه هن: شده، شه، شانه **ت** شانه سر.

شههه هنک: خالی سرگونا **ت** خال واقع بر گونه.

شههه هو: ریگه هی نور دژواری برداوی **ت** راه سنگلاخ صعب العبور.

شههه هوان: بد رده لان **ت** سنگلاخ.

شههه هستان: هو زنکی کورده **ت** طایفه ای از کردها.

شههه هی: ۱) خوش دوستی له شمردا کوژراو؛ ۲) گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد **ت**؛ ۱) شهید؛ ۲) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شههه هی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **ت**؛ نام روستایی در کردستان توسط بعثیان ویران شد.

شههه هید: شههی **ت** شهید.

شمه و مهمن: شمه وی، بهيات **ت** شب مانده، بیات.

شمه و مهمنه: شمه و مهمن، شمه وی **ت** شب مانده.

شمه و مهمنه: شمه و مهمن **ت** شب مانده.

شمه و نخون: شمه بیدار **ت** شب بیدار.

شمه و نخونی: شمه بیداری **ت** شب بیداری.

شمه و نشین: شمه بیدار، که تنی به شمه نه خودی **ت** شب بیدار.

شمه و نشینی: شه و له دوری یه ک کو بونهودی دوست و خیزان **ت** شب نشینی.

شمه و نهم: شه قدم، شه قدم، تاونگ **ت** شیتم.

شمه و نخونی: شمه و نخونی **ت** شب بیداری.

شمه و نویز: نمیر ل شهوا پاش هیندی خه وتن **ت** ته جد، عبادت نیمه شب.

شمه و نه خوس: شمه و نخون **ت** شب بیدار.

شمه و نه خوسی: شمه و نخونی **ت** شب بیداری.

شمه و روز: هموده م بی پسانه وه **ت** همیشه، شبانه روز.

شمه و روزی: کاری هموده م بی و جان **ت** کار شبانه روزی.

شمه و نی: شوانی **ت** چوپانی.

شمه و: ۱) یه دهی ره شی به نترخ؛ ۲) جنوکه هی ساواخنکن؛ ۳) موتنه، موتنه که؛ ۴) روز نیه، له شمه داین **ت**؛ ۱) شه؛ ۲) جن نوزاد کش؛ ۳) کابوس، بختک؛ ۴) شب است.

شمه و هاندن: ۱) تیکه ل ویکله کردن؛ ۲) بیچم ناحه زکردن **ت**؛ ۱) درهم برهم، کردن؛ ۲) بد شکل کردن.

شمه و بردنه وه: مردنی ساوا لاوه ده س جنوکه هی ساواخنکن **ت** مرگ نوزاد توسط جن نوزاد کش.

شمه و خوار: گیای تمر که بون شمه و بوزی دینه وه **ت** علف تازه برای شب چرای دام.

شمه و دیتنه: له خدوا مونه که دیتنه **ت** کابوس در خواب دیدن.

شمه و در: شه بد ره، شمه در **ت** شبد.

شمه و در: شه بد ره **ت** شبد.

شمه و زه نگ: شه وی زور تاریک و نه نگوسته چاوه **ت** شب دیجور.

شمه و ساره: شمویاته، چیشته شه ویو سبیه **ت** غذای شب برای فردا.

شمه و کی: ۱) بدره بهیان، شه به قی؛ ۲) شمه ونه **ت**؛ ۱) بامداد پگاه؛ ۲) شب هنگام.

شمه وی: ۱) کراس، گچی؛ ۲) ده خلی که زو بی بگا؛ ۳) شده مهند؛ ۴) شه بولکه **ت** پیراهن؛ ۲) غله زودرس؛ ۳) شب مانده؛ ۴) آرواره.

شمه وی: ۱) موتنه که، شمه و؛ ۲) یه ک شه و **ت** کابوس؛ ۲) یک شب.

شمه ویق: ۱) پریشان و بی سه و بوزه ره؛ ۲) سست و ناقایم؛ (شل و شه ویق) **ت**؛ ۱) پریشان حال؛ ۲) سست و نامحکم.

شمه ویلاک: نملا لاوای چه نه **ت** آرواره.

شمه ویلاکه: شه ویلاک **ت** آرواره.

شمه ویلکه: شه ویلاک **ت** آرواره.

شمه ویله: شه ویلاک **ت** آرواره.

سه پاسفید.

شیا: (۱) توانی، له دهستی هات؛ (۲) رویشت؛ (۳) بو، رهوابی نه و بو  
(کراسه کم به بدم ته نگ بو بو کوره کم شیا) (۱) توانست؛ (۲)  
رفت؛ (۳) روابود.

شیات: گوندیکی کورستانه به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در  
کرستان که بواسطه بعثان ویران شد.

شیاروک: خیگ، هیزه، پیسته‌ی رستق تی کردن (۱) خیگ.

شیاره: شاره (۱) نگا: شاره.

شیافیک: گیاه که بو زه وان بوون ده بخون (۱) گیاهی است مُسهل.

شیاق: جوئی پارچه‌ی کوتال (۱) نوعی قماش.

شیاکه: ریخ، سینه، سهرين، گوشله‌ی گاو مانگا (۱) سرگین تر.

شیان: (۱) توانین، لهده استهاتن؛ (۲)

رویشن، چون؛ (۳) لی و شانمه،

بی ره وابون، لیهاتن (۱) امکان، قدرت، توانستن؛ (۲) رفت؛ (۳)

سزاواری.

شیاندن: شاندن (۱) نگا: شاندن.

شیانتست: شایان (۱) سزاوار.

شیاوه: (۱) لایق، هیزا؛ (۲) رویشتو؛ (۳) تاردراو (۱) سزاوار؛ (۲) رفته؛ (۳)

فرستاده.

شیای: (۱) رویشتو؛ (۲) تو پیو، کهوتی (۱) رفته؛ (۲) سقط شده، حیوان

مرده.

شیایین: تو پین، کهوتین، سه کمت بوون (۱) مردن حیوان، سقط شدن.

شیب: رزیوی له کارکه هو تو: (کراسه که و نجرو نجر به جارانک بیوه

شیب) (۱) پوسیده.

شیبیا: (۱) روناکی و بریقه؛ (۲) سوکه با شهوانه (۱) روشی و رونق؛ (۲)

نسیم شیانه.

شیبه‌له‌ک: دوره نگی سو رو سبی (۱) خلنگ سرخ و سفید.

شیپ: (۱) گوب، پیست و گوشتش نیوان شدویلکو سه رگونا؛ (۲) سیرمه‌ی

قامچی؛ (۳) زنو، شایه؛ (۴) لافاوی به تموز؛ (۵) جوئی پلنگ (۱)

میان آرواره و گونه، لپ؛ (۲) تسمه تازیانه؛ (۳) بهمن؛ (۴) سیلاپ؛ (۵)

نوعی پلنگ.

شیپ: دهه ته نگ، خر و دولی باریک له چیا (۱) دره ننگ در کوه.

شیپیان: چوارچیوه‌ی درگا (۱) دریواس، چهارچوب در.

شیپیانه: شیپان (۱) نگا: شیپان.

شیپک: (۱) پاژندی درگا؛ (۲) شیپ، گوب (۱) پاشنه در؛ (۲) زیر گونه،

لپ.

شیپور: تو زه بی، قلسی (۱) خشم.

شیپوران: گوره و هماری به تو زه بی (۱) غرش خشم آسود.

شیپه: (۱) نامراز تکه له نیر و ناموردا؛ (۲) یانایی تیغ؛ (۳) لاشیپانه درگا؛

(۴) حیله نه سپ؛ (۵) سیرمه‌ی شدلاح؛ (۶) شهپول، پیل (۱)

ابزاری در خیش؛ (۷) پهنانی تیغ؛ (۸) چوب بلند دریواس؛ (۹) سیپه

اسپ؛ (۱۰) تسمه تازیانه؛ (۱۱) موچ.

شیپه‌ل: شهپول، پیل (۱) موج.

شه هین: (۱) حیلاندن؛ (۲) ترازو؛ (۳) شاهینی تمرازو (۱) شیهه کشیدن  
اسپ؛ (۲) ترازو؛ (۳) شاهین ترازو.

شه هین: (۱) شاهین؛ (۲) ناوی داریکه (۱) شاهین؛ (۲) نام درختی  
است.

شهه ینی: جوئی هدنگوری چرمگ که زو پی ده گا (۱) نوعی انگور  
سفید زدرس.

شهی: نزگهاره (۱) سکسکه.

شهی: شموی، کراس (۱) پیراهن.

شه بیبور: زورنای لمشکر، بوری (۱) شیبور.

شه بیبوره: بوری زدن (۱) شیبورچی.

شه بیتان تاوس: (۱) مدهله تاوس، بندمای خرابه؛ (۲) بریتی له شو فار و نازاوه چی؛

(۳) بریتی له زرنگ (۱) شیطان؛ (۲) کنایه از مفتون؛ (۳) کنایه از

زرنگ.

شه بیتان تاوس: (۱) گیسکی دویه هاره که زگی پر بیتی؛ (۲) میوینه بیتی که

زگی ناو سابی و اب زان ناو سه و ناو سیش نه بیتی (۱) بزغاله دو ساله

آبستن؛ (۲) شکم برآمده آبستن نما که آبستن نباشد.

شه بیتان په رس: په زیدی، نیزدی، داسنی (۱) بزیدی.

شه بیتان په رس: شه بیتان په رس (۱) بزیدی.

شه بیتان پیکه نین: بالق بون (۱) بالغ شدن، احتلام.

شه بیتانوکه: (۱) گیانداریکی پیچوکی نهار و شل و له ناو قاپلکنی

سده ده فین دا به هاران پاش باران ده زینه وه؛ (۲) قاپلکنی ندو گیانداره (۱)

حلزون؛ (۲) صدف حلزون.

شه بیتان لغاو: بد سه ری هدو سار به ستنی لبی خواروی به کسم له باتی

لغاو (۱) بستن لب زیرین ستور بجا لگام.

شه بیتانی: (۱) بیرو کاری خراب؛ (۲) گان له خودا؛ (۳) دوزمانی (۱)

فک و کار زشت؛ (۲) خواب جنسی، احتلام؛ (۳) سخن جینی.

شه بیتانی بون: (۱) له خدا و گان کردن؛ (۲) بالق بون (۱) خواب جنسی

دیدن؛ (۲) بالغ شدن.

شهیدا: (۱) دینی نهادین، دیوانه‌ی عشق؛ (۲) ناوی زنانه (۱) واله

عشق؛ (۲) نام زنانه.

شهیله: شلوی، شیلو، ثاوی نه باقزو زه لال (۱) آپ ناصاف.

شهین: (۱) حیله کردنی نه سپ، حیلاندن؛ (۲) خویندنی که له باب؛ (۳)

کوکه، قوزه، کوکه (۱) شیهه کشیدن اسب؛ (۲) صدای خروس؛ (۳)

سرفه.

شی: (۱) رویشت، چو؛ (۲) شو، میردی زن؛ (۳) له برهیک هله لوه شانی

لوکو کولکد؛ (۴) راشه، شمرح له شتی گران؛ (۵) جودایی (۱) رفت،

گذشت؛ (۲) شوهر؛ (۳) زدن پنه و پیش؛ (۴) شرح و تفسیر؛ (۵) جدایی.

شی: (۱) یه کسمی زردی ئاماں سوْر؛ (۲) تمسی سهی به پنوكی سوْر؛ (۳)

ندسیه ره نگ سوْری پنوكسی؛ (۴) ره نگی رهش؛ (۵) نم، تمرایی؛ (۶)

توانایی؛ (۷) نه دشیم، ته ده شیم؛ (۸) یدک سمی سئی بله سهی (۱)

اسپ زرد مایل به سرخی؛ (۲) اسب سفید با خال قمز؛ (۳) اسب

سرخ با خالهای سفید؛ (۴) مشکی زنگ؛ (۵) نم؛ (۶) توان؛ (۷) اسب

**شیخ بزین:** گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان].

**شیخ بوزه بینی:** هو زنیکی کورده [عشره ای کرد زبان] کاولیان کرد [شیخ خدرا: له گوندانه کوردستانه به عسی کاولیان کرد] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

**شیخ بالله وان:** گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان].

**شیخ چه گمر:** دو گوندی کوردستان به ناوی کاولی کرده [دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است].

**شیخ حمید:** له گوندانه کوردستانه به عسی کاولیان کرد [روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند].

**شیخ خره:** دمه تیخی زور تیز [تیغ تیز].

**شیخ رهش:** گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد].

**شیخ زبره:** گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان].

**شیخ زینهله:** گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد].

**شیخ زیره:** گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد].

**شیخ شهروان:** له گوندانه کوردستانه به عسی کاولیان کرد [روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند].

**شیخ شیروان:** گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان].

**شیخ عوبید:** له گوندانه کوردستانه به عسی کاولیان کرد [روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد].

**شیخ فهیزلولا:** گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد].

**شیخ له نگهه:** گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان].

**شیخ مه سوریان:** له گوندانه کوردستانه به عسی کاولیان کرد [روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند].

**شیخ مه ما:** گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان].

**شیخ مه مودیان:** له گوندانه کوردستانه به عسی کاولیان کرد [روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند].

**شیخ خومه:** گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد].

**شیخ و سان:** گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان].

**شیوه لک:** شهپولی یچوک، شهپولی ناوی جدم که و پموده کمهوی [موج کوچک].

**شیت:** ۱) دهنگی تیز له ناوی لبو در حستن، فیتو: ۲) زرینگ، وریا [۱) سوت: ۲) هشیار.

**شیت:** دین [ادیانه].

**شیتان:** زه وی نرم و کده لوک [زعنین نرم متخلخل].

**شیتانه:** وک شیتان، کاری شیتان: (له یاداسی قسمی سه ردا همه ناهو هه ناسی گرم / که سی شیتانه بردم تی گزی من برقی تی د گرم) «مه خوی» [دیوانهوار].

**شیتخانه:** جیگهی شیتان [تیمارستان].

**شیتک:** شوُتک، شیتند [کمر بند].

**شیتکه:** به سه زمانوکه، ساده و بی فیل و کم زان [خل مانند، ساده لوح].

**شیتگیر:** بی چقین، سوُر له سهر مه بست [مصر، الحاج کننده، یافشار].

**شیتوشه واک:** دل ساده هیچ نه زان [ساده لوح کم فهم].

**شیتوکه:** شیتکه [نگا: شیتکه].

**شیت و پیت:** تی نه گه بشتوی بی ناگا له ههمو تشت [ساده لوح بی خبر از همه چیز].

**شیته:** ۱) ریقه و هرها: ۲) فیته: ۳) قسهی بن شرو بی تام [۱) جیغ و داد: ۲) سوت: ۳) سخن یا ووه.

**شیته ک:** فیت فیته، نامر ازی فیته [ابزار سوت زدن].

**شیته و پیز:** ۱) دمه لهی قسه قور: ۲) واژوازی، سه رسدری [۱) پاوه گو: ۲) دمدمی.

**شیتی:** نه خوشی دین بون [دیوانگی].

**شیخ:** ۱) پیری تدقیقت: ۲) سعید، له نه سوهی پیغمبر [۱) پیر طریقت: ۲) سید، اولاد الرسول.

**شیحال:** باریکه به فری سه هول به ستی ینا ره شانگ که دره نگ ده تویته و [باریکه ای از برف یخ زده که دیر آب می شود].

**شیخامیری:** گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد].

**شیخان:** ۱) ناوی ملیه ندیکه له کوردستان: ۲) ناوی چهند گوندیکه تهواوی به عسی ویرانی کردن: ۳) چهند شیخ [۱) ناحیه ای در کردستان: ۲) نام چندر و ستا که همه را بعثیان ویران کردند: ۳) جمع «شیخ».

**شیخانی:** ۱) جوری داوه و ره خس: ۲) ناوی هو زنیکی کورده: ۳) سهر به ملیه ندی شیخان [۱) نوعی رقص: ۲) عشیرتی در کردستان: ۳) اهل منطقه «شیخان».

**شیخاوه لان:** گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد].

**شیخ بزینی:** دو گوندی کوردستان به ناوی کاولی کرده [دو روستا به این اسم دو کردستان توسط بعثیان ویران شده است].

شیرانه‌وه: شارانمه، له به رجاو من کردن **نینهان** کردن.  
شیرانی: ۱) مزگتني: ۲) سه کرا او خوارده وه ی بُوك ماره کردن: ۳) تامی  
شیرین **ن**: ۱) مژدگانی: ۲) شیرینی خوران مجلس عقد: ۳) مزء  
شیرین.

شیرانی: شیرانه **ف** شیر آسا.

شیراویشیر: زینی زن سالی جاری **ف** زایمان سالی یکبار.  
شیراوه: شاراوه، گوم کراو له به رجاو **ف** نهفته، نینهان شده.  
شیراوه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **نام روستایی** در  
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیراویز: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **نام روستایی** در  
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیربا: پاره‌ی کچ به میردادان که له زاوا ده سینری **ف** شیر بها.

شیربایی: شیر **بای** شیر بها.  
شیربرای: برای شیری، کوری که له ممکنی دایکی کجی یان کوری شیری  
خواردوه **ف** برادر شیری.

شیربرنج: چیشتی برنج و شیر **ف** شیر برنج.

شیربودان: بریتی له فازانج کردن له کرینی تازه **لی** **ف** کنایه از سودبردن  
از خرب دام.

شیربه‌شیری: زگ پر بُونی زنی که منالی شیر خوری هدیه **ف** حامله شدن  
قبل از بچه از شیر گرفتن.

شیربه‌ها: شیر **بای** شیر بها.

شیرپارزونگ: پالوئنه شیر، راوه **ف** پارچه شیر بالا.

شیرپارزینگ: شیرپارزونگ **ف** پارچه شیر بالا.

شیرپاک: بریتی له مرؤی چالوک پاکو بین گزی **ف** کنایه از آدم درستکار.

شیرپاکی: راستی و دورستی **ف** درستکاری.

شیربالوک: ۱) شیر پارزونگ: ۲) کونی له قهدی دولاش بو خاون  
کردنده **ف** ۱) شیر بالا: ۲) سوراخی در ناو آسیا برای تمیز کردن.

شیر بالو: شیر پارزونگ **ف** پارچه شیر بالا.

شیر بالیو: شیر پارزونگ **ف** پارچه شیر بالا.

شیر بالیوک: شیر پارزونگ **ف** پارچه شیر بالا.

شیر به نجه: نه خوشی سهره تان **ف** بیماری سرطان.

شیرتین: شله تین **ف** ولرم.

شیرحوشتر: حوشتر خورکه، درکیکه حوشتر حمزی لئی ده کا **ف** خار.

شتر.

شیرخارن: له به رمه مکان بُون، ممک مزین **ف** شیر خوره بودن، پستان  
مکیدن.

شیرخشت: وردیله به که له رُوشانی جوره گیایدک وده ست دیت بو زه وانی

باشه **ف** شیر خشت.

شیرخواردن: شیرخارن **نگا**: شیر خارن.

شیرخوارن: شیرخارن **نگا**: شیر خارن.

شیرخوارده وه: فرگردنی شیر، نوشینی شیر **ف** شیر نوشیدن.

شیرخوشیلک: شیری گیای خوشیلکه بو زه وانی ده بی **ف** شیره گیاهی

شیخوه‌یس: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **نام روستایی** در  
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیخه‌دی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **نام روستایی** در  
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیخه‌لرخت: ۱) پرتواتن، دایاچینی لکی دار: ۲) شخه‌ل، جیگه‌ی بهده وه  
هرس درخت: ۲) بونزار، بیشه.

شیخه‌لاس: له و گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد **از**  
روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شیخه‌لمارین: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **نام روستایی**  
در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیدار: شهدا، نم دار **ف** نمناک.

شیدانه‌وه: نم گه زاندنده **ف** نمیس دادن.

شیدانی: تووی گیایه کی درمانه که به زری کدتانی بین ده لین **ف** بذر  
کنان.

شیدو بید: جه لال و شکو **ف** فرو شکو.

شیر: ۱) شور، شمشیر: ۲) سوت، نهوهی له گوان و مه مک ده دوشیزی **ف**  
شیر: ۲) شیر خوارکی.

شیر: ۱) ده نگی دادرانی پارچه: ۲) وشهی تیزبی کردن: ۳) جرت، ذرت:  
۴) نه ره، گوزه: (شیره شیر) **ف** ۱) صدای دریدن پارچه: ۲) کلمه  
استهزا: ۳) شیشکی: ۴) جیغ و داد.

شیر: ۱) درنده بنا نوابانگ: ۲) شمشیر **ف** ۱) شیر درنده: ۲) شمشیر.

شیرا: چانداری که شیر ده **ف** شیرده.

شیرا: بریتی له بیاواي نازاو به جه رگ **ف** کنایه از مرد دلاور.

شیرا: برای میرد، شوبرا **ف** برادر شوهر.

شیرا: ۱) داریکه له داریه لار لوک ده چی: ۲) سیراج، شیریز **ف** ۱) درختی  
است شبیه درخت آلبالو: ۲) شیر از دوغ چکیده.

شیرازه: ۱) بن درونی پدره کتیب پیکدهوه: ۲) ریزه تدقه‌ی پهراویزی لیباس  
**ف** ۱) شیرازه کتاب: ۲) سجاج لباس.

شیرازه شده: ۱) لباس سجاج شده.

شیرازه بهند: شیرازه بهن **نگا**: شیرازه بمن.

شیرازی: جو ری تری **ف** نوعی انگور.

شیرامه: گیایه که له ناوده خل ده روزی و له چو دان ده چی **ف** گیاهی است.

شیران: گمهه شیر و خدت **ف** بازی شیر یا خط.

شیران: ۱) گورین، ندره: ۲) بریتی له گوی شل هه لر زدن **ف** ۱) غرش:  
۲) کنایه از ریدن اسهالی.

شیراندن: ۱) نه راندن: ۲) گوی شل هه لر زدن **ف** ۱) غریدن: ۲)  
اسهالی ریدن.

شیرانه: ۱) نازانه، نازایانه، ودک شیر: ۲) گوندیک له کوردستان که  
به عسی به بومای شیمیابی خه لکیان کوشته و پاشان کاولیان کردوه

**ف** ۱) شیر آسا: ۲) روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان یا  
بمب شیمیابی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

است مسهل.

**شیرخوشک:** دو کج یان کج و کوری پیکه و شیری دایکیکیان خواردین  
همشیره رضاعی، خواهر شیری.

**شیرخوشیلک:** شیر خوزیلک نگا: شیر خوزیلک.

**شیرخهس:** حیوانی که به ساوایی پیخته بکری حیوانی که در  
شیرخوارگی اخته شود.

**شیردادان:** شیر له ممک و گوان رزاندن شیر از استان فروادن.

**شیردار:** گیاندار و گیای به شیر، شیر ادارای شیر، شیرده.

**شیردان:** (۱) جیگمی شیر له نازگی گیاندار؛ (۲) شیر به بیجو یان مرد  
دان (۱) شیردان حیوان؛ (۲) شیردادن.

**شیردادین:** شر ده گوان دا بون و لئ دوشین شیردادن.

**شیردوش:** بیری قان، که سی که دوشینی پی سپیر او شیردوش.

**شیردوشین:** شیرله گوان هیانه ده ر شیردوشین.

**شیردهر:** شیرا، میونیده که شیری تباوه و تدوشی شیرده.

**شیرزاد:** (۱) بدچکده شیر؛ (۲) ناوی پیاوانه (۱) بجه شیر؛ (۲) نام مردانه.

**شیرسوتو:** منالی که له بدر بی شیری گهوره نهبوی کودکی که از  
بی شیری رشد نکرده باشد.

**شیرشیروکه:** گیای خوشیلک گیاهی است شیردار.

**تیرفه حارن:** شیرخوارده و اشرنوشیدن، شیرخوردن.

**شیرفه کرن:** منال له شیر گرتنده از شیر بازگرفتن بچه.

**شیرک:** شیله گیا شیره گیاه.

**شیرکاخازکی:** گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد نام روستایی  
در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

**شیررکتک:** مردی زور به گوره و ههرا کنایه از آدم همیشه غرولندکن.

**شیرکو:** (۱) بیچوهه شیر؛ (۲) ناوی پیاوانه (۱) شیر بجه؛ (۲) نام مردانه.

**شیرکوت:** دهخلی فهربیک هینان بو خواردن غله نارسیده را کوبیدن.

**شیرکوروز:** بریتی له بیاوه نازله شه ر کنایه از آدم شجاع.

**شیرکول:** داری چوارسوجی بن ستون چوب مریع زیر ستون.

**شیرکوله:** شیرکو، بیچوهه شیر شیر بجه.

**شیرکی:** سی به ره نگی شیر رنگ سیری.

**شیرگورگه:** نهستونی تامانه تی بو راگرتی کاریته و... ستونهای  
موقعی در بنا.

**شیرگهر:** وستای شیر و خنجر ف شمشیر و خنجر ساز.

**شیرگیر:** شنتگیر ف مصر، پافشار.

**شیرمار:** تالیشك، گیایه که کدو حمزی لئ ده کا گیاهی است.

**شیرمایی:** نیسکی نهستوری جوزه ماسیه که ده کریته ده سکه خنجر،  
ده سکه خنجری ماهی استخوان شیرماهی که دسته خنجر کنند.

**شیرمرده:** بیچوی دالگوشت و لاواز له بدر کدم شیری، شیرسو تو بجه  
لاغر از کم شیری.

**شیرمژ:** شیر خوره شیرمک، شیرخوار.

**شیرمل:** گیایه کی شیره داره گیاهی است شیردار.

**شیرمه شک:** خیگدی خوشکراوی شیرتی کردن مشک شیر.

**شیرن:** (۱) شیرین؛ (۲) ناوه بو زنان (۱) شیرین مزه؛ (۲) نام زنانه.  
شیرنچک: شیرنی لیحق از لزج شیرین مزه.

**شیرنکاری:** ده ستره نگینی شیر بیکاری.

**شیرن گروی:** که سی ددم و جاوی که میک گروی بین کسی که رخسارش  
آنار آبله کم داشته باشد.

**شیرنی:** شیرانی نگا: شیرانی.

**شیروا:** شیر یا شیر بها.

**شیروابی:** شیر با شیر بها.

**شیرو:** ناوی پیاوانه (۱) نام مردانه.

**شیروخ:** کالهی سه رچه رم (۱) چارچ.

**شیرومه ر:** گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد نام روستایی در  
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

**شیروهشین:** شه مشیر لی ده ر شمشیر زن.

**شیرودنه:** گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد نام روستایی در  
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

**شیره:** (۱) تراوی که له دارو گیا ده تکنی؛ (۲) ددانی کاتی منالی؛ (۳)  
رون گره جه (۱) شیرابه، شیره درخت یا گیاه؛ (۲) دندان شیری؛

(۳) روغن کرجک.

**شیره:** نهله، ده نگی بدرزی به توره بی جمع و داد، غر بو.

(۱) نامر ازی کردنده و گرتنده لوله ناو؛ (۲) ناوه بو سه گ؛ (۳)  
گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) شیر آب؛ (۲) نام

سگانه؛ (۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.  
شیره به ره: لکی تازه ای داربه ره (۱) جوانه درخت بلوط.

**شیره به ره:** گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد نام روستایی در  
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

**شیره په:** (۱) نامر ازی که نیر و ناموردا؛ (۲) دارو کیده که له عدهه بانه  
گیا کیشان دا (۱) ابراری در خیش؛ (۲) چوبکی در گاری  
گیاهکشی.

**شیره په ره:** گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد نام روستایی در  
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

**شیره ت:** ته گیبر، راویز مشورت.

(۱) توش و شه رانی؛ (۲) ته سی هارو هاج و بدگوره گور (۱)  
شورو و ستیزه جو؛ (۲) اسب سرکش و غران.

**شیره خوره:** بیچوی بدرمه مکان شیرخواره.

**شیره دارینه:** (۱) شمشیر له دار بو مه لای خود به خوین؛ (۲) بریتی له  
ترسه نوکی خوبه نازاران (۱) شمشیر چوبین؛ (۲) کنایه از ترسوی  
لاف زن.

**شیره دان:** ده فری رون گرچه ک طرف روغن کرجک.

**شیره ده ره:** گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد نام روستایی در  
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

**شیره زن:** زنی به جه رگ و لاسه رخون زن شجاع و شکیبا، شیر زن.

**شیره شوانه:** (۱) شیریک که به دهست تیوه ردانی گوان پیدا ده بی؛ (۲)

شیشیار: سی، جهرگی سی، سیبهلاک **اف** رایه، سشن.  
شیشان: ۱) بهمهله خمریکی کاری بون: (وای تی شیشاوه هدر  
مدپرسه): ۲) گیایه که **اف** ۱) با شتاب سرگم کاری شدن: ۲) گیاهی  
است.

شیشک: بتهزهت، خیم، بندهما **اف** اساس، شالوده.  
شیشکول: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **اف** نام روستایی در  
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیشممان: پیاوی زور قه **اف** بسیار چاق.  
شیش مدلسو: ناسنی سه رخوار به ده سکی داره و بوملسو له عمرز  
گوازنه و نهوده که ماری له بندای **اف** اینازی در برداشت درویده.

شیشنگ: لای سروی لاجانگ **اف** گیجگاه.  
شیشوچه: ورده شو شدو سواله تی ره نگدار منال گالنهی پی دکن،  
فاسو **اف** شکسته های شیشه و کاشی برای بازیجه کودکان.

شیشه: ۱) شوشه: ۲) شیشه گوشت... **اف** ۱) شیشه: ۲) سیخ.

شیشه ک: شه **اف** شیشک.

شیعیر: هله است **اف** شعر.

شیعده: کوهدلی لموسولمانان **اف** شیعده.

شیف: شوّل، تول، سو **اف** ترکه جوب.

شیف: ۱) شو، کیلانی زوه: ۲) زوه کیلدار او **اف** ۱) شخم: ۲) زمین  
شخم زده.

شیفل: زمینی قول نه کیلدار او **اف** شخم سطحی و نازرف.

شیفه له ته: بهری داری کفر **اف** نمر در تخته ایست.

شیف: ۱) نانی شه: ۲) شیوی ناو چیا **اف** ۱) وعده شام: ۲) دره.

شیف: ۱) تاریکابی سمری شه: ۲) زوه کیلان **اف** ۱) تاریکی بعد از  
غروب: ۲) شخم.

شیفا چاری: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **اف** نام روستایی  
در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیفان: شوان **اف** چویان.

شیفان: بهنگی نویزی شیوان، تاریکان **اف** نزدیکیهای غروب، سر شب.

شیفه بیتی: شه و جمعانه **اف** صدقه مرده در شب جمعه.

شیف خارن: شیوخاردن، نانی شه و خواردن **اف** شام خوردن.

شیف دست: ده سکه داوی کوه گرن **اف** نوعی دام شکار کیک.

شیف سیوی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **اف** نام روستایی در  
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیف سیرکا: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **اف** نام روستایی  
در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیفک: شیوه له **اف** دره کوچک.

شیف کرن: شیف خارن **اف** شام خوردن.

شیف مری: چیشت به خیری مردو **اف** غذای صدقه مرده.

شیفه لوك: شیوه له **اف** دره تنگ و کوچک.

شیفی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **اف** نام روستایی در  
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

بریتی له روحمنی باش دُری و له برجون **اف** ۱) شیری که در اثر مالش  
پستان حاصل آید: ۲) کنایه از محبت بعد از دوری و فراموشی.

شیره شیر: قبره قبر، داده هاوار **اف** جین و داد.  
شیره کولله: جوئی کلوی زلی شین **اف** نوعی ملح درشت و سبز زنگ.  
شیره هار: گیایه که شیره که زور روانه، ناله تیز **اف** گیاهی است با شیره  
سهله.

شیره مال: بن خدمان به دهست کوکر دنهوه **اف** ته خرمن با دست جمع  
کردن.

شیره ههه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **اف** نام روستایی در  
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیره وا: شیر برنج **اف** شیر برنج.  
شیره خوار و سهه رو: دو گوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاولی  
کرده **اف** دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده  
است.

شیری: ۱) به رنگی شیر: ۲) ددانی منال: ۳) هاوشیر، براو خوشکی

شیری **اف** ۱) به رنگ شیر: ۲) دنان شیری: ۳) همشیر.

شیرخ خوارو: گوندیکه که کوردستان به عسی ویرانی کرد **اف** از  
روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شیریز: سریش، چریش، ته سریلک **اف** سریش.

شیری زنج: فرو **اف** آغوز.

شیریز: سیراج، رازی، شیراز **اف** شیراز دوغ چکیده.

شیری سهه رو: له گوندانه که کوردستان که به عسی کاولیان کرد **اف**

روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردن.

شیری میران: خوارکی تایله تی میری هدنگ که لویک له سمری هه نگی  
کارکر دهی ده لینی **اف** شیره عسل و بزه خوارک ملکه زبور عسل.

شیرین: شیرن **اف** نگا: شیرن.

شیرینچک: شیر نچک **اف** نگا: شیر نچک.

شیرینخوی: چیشتی کهم خوی **اف** غذای کم نمک.

شیرینکار: کار جوان **اف** شیرینکار.

شیرینه: گهزو **اف** گرانگیان.

شیرینی: شیرانی **اف** نگاشیرانی.

شیز: میشه سه گانه **اف** سگ مگس.

شیست: یه کن زیاد له پهنجاونو، سی چدله بیست **اف** سهست.

شیسته تم: پاش پهنجاونو هم **اف** شصتم.

شیسته مین: شیسته م **اف** شصتم.

شیسته تیر: شه ستیر **اف** آتشبار.

شیش: ۱) شاخ، تیشه شاخ: ۲) گه نمه کوتاوه: ۳) پارچه ناسنی دریزو که بو

گوشت برزا ندند: ۴) شش، شارندنه و به زمانی منالانه **اف** ۱) کوه  
سنگی سخت: ۲) گندم نیمکوب: ۳) سیخ: ۴) پنهان کردن در زبان

بچه ها.

شیش: ۱) زماره شده: ۲) وشهی را گرتی همسب له رویشن، هیش **اف**

۱) عدد شش: ۲) کلمه متوقف کردن اسب.

**شیلاوگه:** شیله‌ی میوه تا بداره وه **ف** صمغ درخت تا زمانی که روی درخت است.

**شیلیاخ:** شه پلاخه، زله، شه قام **ف** سبیل.

**شیلک:** شیلاف، شیلاق **ف** نگا: شیلاف.

**شیلگیر:** شیتگیر **ف** اصرارکننده، الحاج کننده.

**شیلم:** شه لمه **ف** شاغم.

**شیلماق:** ریبووچی چاوف **ف** زفك، قی جشم.

**شیلمجاران:** ناوی گوندیکه له لاجان **ف** نام روستایی است.

**شیلموک:** گیای خمرده **ف** گیاه خردل.

**شیلو:** شلوی، شیلو **ف** مایع کدر.

**شیلو:** شلوی **ف** مایع کدر.

**شیلو بیله:** **ف** فیل و تله که: **ف** بین سدره و بهره **ف** **۱** حیله و نارو: **۲**

در هم بزم.

**شیله:** **۱** شیره‌ی گیاو دار: **۲** گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد

**۱** شیرابه: **۲** نام روستایی در کردستان که توسط بعنیان ویران شد.

**شیله:** پارچه‌ید که، شله **ف** پارچه‌ایست.

**شیلهها:** راخوشی: (مار لجم من شیلهها) **ف** خزید.

**شیله‌په:** شیره‌یه **ف** نگا: شیره‌یه.

**شیله‌تین:** شله‌تین **ف** ولرم.

**شیله‌جو:** جوی هیستا ده ناکره و نهبوگ، فمیریکه جو **ف** دانه جو سف نشده.

**شیله‌خان:** گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد **ف** از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعنیان.

**شیله‌ک:** **۱** تنه‌زه وینه: **۲** خو به جوئی تایبه‌تی شاندان **ف** **۱** نوت

فرنگی: **۲** ریست گرفتن.

**شیله‌گه:** شله‌له‌گه **ف** نگا: شه‌له‌گه.

**شیله‌مار:** ماری سوری سوجه **ف** نوعی مار.

**شیله‌و بیله:** شیلو بیله **ف** نگا: شیلو بیله.

**شیله‌وتین:** شله‌تین **ف** ولرم.

**شیله‌و گهرم:** شله‌تین **ف** ولرم.

**شیله‌ها:** خوشی، راخوشی، خزی به سدر زه‌ویدا **ف** بر زمین خزید.

**شیله‌هان:** راخوشین **ف** بر زمین خزیدن.

**شیله‌هین:** شیله‌هان **ف** بر زمین خزیدن.

**شیلی:** **۱** (شلوی **۲** شیله، شیره **۳**) مایع کدر: **۲** شیرابه.

**شیلیا:** **۱** راخوشی: **۲** به نهیم په ستاوتر **ف** **۱** خزید: **۲** چلانده شد.

**شیلیل:** جوئی تومی جو **ف** نوعی جو.

**شیم:** چو، رویشتم **ف** رفتم.

**شیم:** ده توامن، کارمه **ف** می توامن، یارا دارم.

**شیمک:** **۱** کهوشی پاژنه نوشتاوه: **۲** پاژنه‌ی ده رگا، ژیر رسمنه.

بن رسمنه **۱** کفش پاشنه تاشده: **۲** پاشنه در.

**شیموک:** شیمک **ف** نگا: شیمک.

شیق:

چیخ.

**شیقال:** **۱** دهنگی لیدانی قامچی: **۲** زیقه **۱** صدای زدن شلاق: **۲**

چیخ.

**شیقال:** **۱** تیمال، تیتوول، بزگور: **۲** گوشته لمزی بی چهوری: **۳**

قدلشت له بعهدی زلدا: (شیقاله بهرد) **۱** کهنه‌باره: **۲** گوشت

لا غر بدون چربی: **۳** شکاف درسنگ بزرگ.

**شیقین:** زیقاتندن **ف** چیخ زدن.

شیکراو:

**ههلاجی کراو، له ببریده که ههلاج شاوی خوری و مو:** **۲** بریتی

له تاقیق کراو لو لکه **۱** پنیه یا پشم زده شده: **۲** کنایه از

پروهش شده، توضیح داده شده.

**شیکراوه:** شیکراو **ف** نگا: شیکراو.

**شیکردنه وه:** **۱** ههلاجی کردن، له ببریده که ههلاج شاندندی کولکه: **۲**

توزنده وه له باسیک **۱** زدن پنیه و...: **۲** پروهش کردن.

**شی کرن:** میرد کردن، شوکردن **ف** شوهر کردن.

**شیکه:** به چکه بدرازی دوساله **ف** حوك بجهه دو ساله.

**شیل:** **۱** رهخت و نه سبای نه سب: **۲** یاشگری به دواتا: به تدوzem په سیمیو:

(ههورشیل، قورشیل): **۳** شیوه، تهرز **۱** یراق اسب: **۲** پسوند

فاعلی، چلانده: **۳** شیوه.

**شیلازا:** گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **ف** نام روستایی در

کردستان که توسط بعنیان ویران شد.

ما یاه پنیر نیز هست.

**شیلاقه:** جیگه خواردنی عزم کراوله ورگی مالاتی کاولی کرد **ف** نام روستایی در

ههونی په نیر ده بین **ف** عضوی در شکم حیوانات ستخوار کننده که

ما یاه پنیر نیز هست.

**شیلاف:** **۱** گولیکه بوئنی نیه: **۲** کیسه‌ی جیگه خواردنی عزم کراو

له ورگی مالاتی کاولی کرد: **۳** نه نیر، نامیانی په نیر، نامیانی په نیر، شیلاقه **۱**

گلی است بی بو: **۲** نگا: شیلاف.

**شیلاق:** شیلاخه، ههونی په نیر، شیلاف **ف** نگا: شیلافه.

**شیلاقک:** شیلاخون، سه زریز کردن له ببر کولین **ف** سرفتن در اثر

جوشیدن.

**شیلاق:** گیاهه که نالفی نازه **ف** گیاهی است علوفه دام.

**شیلاق:** **۱** قورو چلیاو: **۲** شهلاخ **۱** گل ولای: **۲** شلاق.

**شیلاقه:** شهلاقد **ف** نگا: شهلاقد.

**شیلاقه:** شه په لاغ، زله **ف** سیلی.

**شیلان:** **۱** جلیق، بدری دارکی درک داره: **۲** موروی سوری زنه هر **ف**

**۱** نهر نسترن کوهی: **۲** خرزهای ریز قرمز.

**شیلان:** **۱** به نهیم په ستاوتن: (ههورشیلان، قورشیلان): **۲** بریتی له

سهر کونه کردن **۱** چلاندین، اتیاشتن بافسار: **۲** کنایه از سر زنش.

**شیلاندن:** شیلان **ف** نگا: شیلان.

**شیلانگه:** چه کساز **ف** اسلحدسان.

**شیلانی:** گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **ف** نام روستایی در

کردستان که توسط بعنیان ویران شد.

**شیلاوک:** شیلاخه، شیلاق **ف** نگا: شیلاق.

**شیلاوگ:** شیلاف، شیلاق **ف** نگا: شیلاف.

شینک: ۱) شوتک، شیتک، پشتیند؛ ۲) تیلای که لالاکوت؛ ۳) داریکی لبزه واره بهریکی همه به ذه خوری؛ ۱) کمر بند؛ ۲) جوب برگ کوب؛ ۳) درختی چنگلکی.

شینکاتی: سهوزایی دهشت و ددر [شیزی] دشت و صحراء. شینکایته‌تی: ۱) شینکاتی؛ ۲) ناوجوه‌یده که له کوردستان [۱) سیزی دشت و دمن؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان.

شین کردن: ۱) رواندنی روهک؛ ۲) سهپور کردن؛ ۳) کمهوره نگ کردن [۱) روپاندن؛ ۲) شیون کردن؛ ۳) رنگ آمیزی با زنگ کوب. شین کردن‌هوده: ۱) شین چونه‌هوده؛ ۲) دویاره رواندن [۱) نگا: شین چونه‌هوده؛ ۲) بازروپانیدن.

شینکه: ۱) گیاو گزی تازه سدرده رهیناوه له دهشت و سار؛ ۲) جوری تفه نگ؛ ۳) جوری زیبکدی پیست؛ ۴) جن خیز و رمل؛ ۵) فرمان به گریان بو مردو؛ ۶) فرمان به سهوز کردنی روهک؛ ۷) فرمان به کمهوره نگ کردن؛ ۸) دهردیکه له پنهجه دنی نزور به نازاره [۱) سرمه تازه بردمیده؛ ۲) نوعی تفهگ؛ ۳) نوعی جوش؛ ۴) ریگستان؛ ۵) امر به شیون؛ ۶) امر به روپانیدن؛ ۷) امر به کیود کردن؛ ۸) دملی در پنهجه که درد بسیار دارد.

شینکی: ۱) به ره‌نکی خوله میش؛ (رانک و جوغه کهی شینکیه)؛ ۲) سره‌گه لای توتن که دهی چن [۱) خاکستری رنگ؛ ۲) سر برگ تنباکو که می چینند.

شین نامه: به مردو هه لگوتون [شیخیه]. شینیو: سه‌ناره بو گورگ [لقب گرگ].

شینیوشپیور: شیون و گریان به کوئه‌ل [شیون گروهی. شینوک: ۱) جوری قه‌زوان؛ ۲) شین گزیر، که‌سی که له خه‌مان همر ده گزیر و زیر ناینده‌هوده [۱) نوعی چاتلانقوش؛ ۲) کسی که از گریه نمی آساید.

شینومور: عاسمانی پر له همورو روگرز [آسمان پراپر و تیره. شینومور: بربیتی له مرؤی روگرز و روش [کنایه از اخمو. شینه: ۱) لکه‌داری یلندو له گهشه؛ ۲) ره‌نگی کمهوه‌یده [۱) شاخه بلند و شاداب؛ ۲) کبود است.

شینه: ۱) شته، سروه؛ ۲) شه‌تلچار [۱) نشازار. شینه‌بی: شه‌نگه‌بی [پید مجنون.

شینه‌دهمار: شاره‌گیک له لم‌شداف [از شاهرگهای وریدی. شینه‌شاوه: شاقه‌شین، شاوه، شاوه شینکه [بوتیمار.

شینه‌شاهو: شینه‌شاوه، شاقه [بوتیمار شینه‌وار: شونهوار، شونهوار [آنار. شینه‌بی: ۱) لم‌سرخوبی؛ ۲) لم‌سرخه خو، سه‌بی، هیدی [۱) شکیباپی؛ ۲) یواشکی.

شینیسی: ۱) تارام؛ ۲) ناسوده‌بی؛ ۳) ناوه بو پیاوان؛ ۴) گول کردو پشکوتو؛ ۵) کوونهوهی حده‌شامات [۱) آرام؛ ۲) آسایش؛ ۳) نام مردانه؛ ۴) شکوفا شده؛ ۵) اجتماع مردم.

شینیه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روستایی در

شیمی: ۱) شیام؛ ۲) شله‌مین [۱) شلغم؛ ۲) آش شلغم. شیمی: ۱) توُرہ‌سُوُرہ، تریچه؛ ۲) دری، توترك [۱) ترجه قرمز؛ ۲) تمیشک.

شین: ۱) گهونگ، بمهه نگی عاسمان؛ ۲) ره‌نگی گیا، سهوزی توخ؛ ۳) شه‌پور؛ ۴) چوین، رویشن: ۵) رابردوی چون، نهوان چون؛ ۶) بی‌داگرتون و به‌رینگ گرتون: (تو بول من شین بو یوه و دهس به‌رناده‌ی) [۱) رنگ آبی سیر؛ ۲) سیز سیر؛ ۳) شیون؛ ۴) رقت؛ ۵) رفتند؛ ۶) سماجت. اصرار زیاد، یقده کسی را چسبیدن.

شین: ۱) جوان و نازنین؛ ۲) ده‌توان [۱) زیبا و نازنین؛ ۲) می‌توانند. شیننا: به‌هیزو تاقهت، به‌توان [۱) توانا. شیناتی: ۱) سهوزایی زه‌مین؛ ۲) بربیتی له چیندر اوی هاوینه [۱) نمای سیز زمین؛ ۲) کنایه از کست صیفی.

شینناخ: چوله‌مه [۱) جناغ. شینناو: ۱) دوی نزور تراو؛ ۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱) دوغ بسیار آبکی؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شینناورده: چیندر اوی هاوینه، شیناتی [۱) کست صیفی. شینناوه: له گوندانه کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شینناورده: شینناورده [۱) کست صیفی. شینناوی: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شینناهی: شیناتی [۱) نگا: شیناتی. شینناهی: هیزو توانایی، وزه و تاقهت [۱) توانایی. شینساایی: ۱) شیناتی؛ ۲) شیناهی؛ ۳) سهوزی و بیستانه [۱) نگا: شیناتی؛ ۲) توانایی؛ ۳) صیفی جات.

شینبیاوه: ره‌نگی سیی نامآل کهوه [۱) سبید کبود فام. شینبیور: کهوه نامآل بور [۱) خاکستری تیره. شینبیون: ۱) سهوزی‌بیونی گیاو دار؛ ۲) روانی گاواهار [۱) سیز نهایاند نباتات؛ ۲) رستن نباتات.

شینبیوه‌هوده: ۱) دویاره سدره‌لدانه‌ووهی روهک؛ ۲) له پیخه‌نین ماندو بیون: (له‌بیکه‌نین شین بومه‌وهه)؛ ۳) دوس هله‌نه گرتون و پیچه‌قاند له ویستنی ستیک‌دا؛ ۴) پیران کردنی منال له گریان [۱) دوباره سیز مدین تباتات؛ ۲) از خنده روهه برشدن؛ ۳) اصرار و سماجت زیاد در خواستن چیزی؛ ۴) ریس‌رفن کودک.

شیتبه‌ر: دیار، خوبی، ناسراوا [۱) مشخص، معلوم. شین‌تر: ۱) بزگوره دادر اوی به‌تله کدت‌کی جلکی سر؛ ۲) کمهوه تر [۱) پاره‌های لباس مندرس؛ ۲) کبودتر.

شین چونهوه: له دویه و به که‌هونه نگ هاتنه‌بد رجاو، دیمهن سهوز تواند [۱) از دور سبز یا کبود نهایاند.

شین‌شینک: جوری مارمیلکه‌ی دریزو و هستورتر له مارمیلکه‌ی ناسایی که ره‌نگی شینه له به‌هاردا [۱) نوعی مارمولک.

شیوه‌پیران: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ ] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان ویران شد.

شیوه: (۱) شیواز: (۲) رهشت و ناکار: (۳) زاراوه [ ] (۱) شکل و قیافه: (۲) اخلاق و عادات: (۳) لهجه، گوینش.

شیوه‌خوار: هر لمه و هر زاندنی پیواره پاش دوشین [ ] به چرا بردن گله غصر هنگام بعد از دوشیدن.

شیوه‌ران: بد ری و ردی گیایه که بوره واتی باشه [ ] خاکشیر.

شیوه‌رد: زمی کلدر اوی دانه چیندر اوی زمین سخنم زده قبل از کشت.

شیوه‌رهز: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ ] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌سور: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ ] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌شان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ ] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌کله: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ ] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌گوزان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ ] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌لوگه: دول و شیوه زور چکوله [ ] دره بسیار کوچک.

شیوه‌له: شیوه لوکه [ ] دره بسیار کوچک.

شیوه‌ن: شهپور، گریان و هاوار به کوئمل بُ مردوک [ ] شیون.

شیوه‌ن کردن: گریان و لخودان بُ مردوک [ ] شیون راه انداختن.

شیوه‌نگا: جیگه‌ی شین و شهپور [ ] شیونگاه.

شیوه‌ن گیران: شیوه نکردن [ ] شیون راه انداختن.

شیوه‌یاگ: شیواو [ ] نگا: شیواو.

شیوه‌یاگه‌وه: شیواو [ ] نگا: شیواو.

شیوه‌یان: شیوان [ ] نگا: شیوان.

شیوه‌مehrی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ ] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌ه: دهنگ‌دانی بزنه گله، بخه [ ] کلمه راندن گله.

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه: (۱) بالا، جل شتن: (۲) دولی تدنگ: (۳) چیشت: (۴) شی، لمبریه که لمبکراو: (پته که شیو بوته و) (۱) رخت شویی: (۲) دره تنگ: (۳) آش، غذای پخته: (۴) ازمهم وارقته.

شیوه: (۱) گاسن لمزوی دان: (۲) زه مینی گاسن لیدراو، کلدر او: (۳) چیشت: (۴) خواردنی جمهی شهوت [ ] شخم: (۲) شخم زده: (۳) آش، غذای پخته: (۴) وعده شام.

شیواره: سمر بنیو، نهشقی [ ] متمرد، یاغی.

شیواز: (۱) سکل و تمرح: (شیواز له کاکم ده کا): (۲) راهاتن [ ] (۱) هبیت و قیافه: (۲) آموختن، تعلیم گرفتن، عادت کردن.

شیواز: شیواز [ ] نگا: شیواز.

شیواسان: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ ] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شیوان: (۱) پریشان بُون: (۲) پیشه و نازاره و [ ] (۱) پریشان حال شدن: (۲) آشوب برپاشدن.

شیواندن: (۱) نالو زاندن، تیک و پیک دان: (۲) تیکه لدان: (چاکه به کموجک بشیونته) (۱) پریشان کردن: (۲) بهم زدن.

شیوا: (۱) پریشان بُون: (۲) تیکل و بی سده و بدره [ ] (۱) آشفته: (۲) بهم زده.

شیوت: شویت [ ] شب.

شیوره: شیره‌ت، ته گیبر [ ] مشورت.

شیوشوک: دو گوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاولی کرد و دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شیوقازی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ ] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوکوپره: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ ] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوکن: گوندیکه له کوردستانه به عسی ویرانی کرد [ ] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شیوه: له گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [ ] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.



عاره ب کهندی: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد **از**  
روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثان.

عارضه به: ۱) ئامرازی شت گویستنهوه که پیچکداروه گاو کدل دهیکشیش:  
۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **اف** ۱) گاری کشاورزان:  
۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثان ویران شد.

عارضه فه: روزی بهر له چىزنى **اف** روز قبل از عید، روز عرفه.

عارضه ق: ۱) خو، خودان، تارهقهی لهش؛ ۲) هر تراویکی کراپته بوخ و  
بویتنموده ناو؛ ۳) سهوبادهی پیاو مهست ده کا، ههوالی شهراب **اف** ۱)  
عرق تن؛ ۲) عرق نقطه‌بری؛ ۳) عرق نوشیدنی.

عارضه قاوى: خودان دای، لەشی به تاره **اف** عرق کرده.

عارضه قجن: تاره خچن **اف** عرقچین.

عارضه قچین: تاره خچن **اف** عرقچین.

عارضه قخور: شهراو خور **اف** میگسار.

عارضه ق ده دان: خودان دان، تارهق کردن **اف** عرق بیرون زدن از تن.  
عارضه ق رشتئن: خودان دانی زور **اف** عرق ریختن.

عارضه ق فروش: شهراو فروش **اف** میفر وش.

عارضه ق کردن: عارهق ده دان **اف** عرق کردن.

عارضه ق گرتئن: به هەلم و بوغ تاوله میوه و گیا گرتئن **اف** عرق از میوه و گیاه  
گرتئن.

عارضه ق گیئر: پارچه لبادی بن زین، نەمدزین، نەرمەزین **اف** نەد زین.

عارضه و: عاره ب، عەرەب **اف** عرب.

عارضه وی: زمانی عەرەب **اف** عربی.

عازار: عەزیمت، حەزیمت، رەنج و دەرد **اف** عذاب.

عازاو: عازاب، رەنج و دەرد **اف** عذاب.

عاازەب: ۱) تازەلاوی بالغ بۇگ؛ ۲) کچ يان کورى بى مېردو زەن **اف**  
(جوان بالغ؛ ۲) مرد بازن مجرّد.

عاازەبان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **اف** نام روستایی در  
کردستان که توسط بعثان ویران شد.

عا: ۱) وشهی دەنگ دانی میگەل؛ ۲) ریان به شیوهی منالانه **اف**  
حرف نهیب زدن بر گله؛ ۲) عن در زبان بچگانه.

عاابا: ۱) جل پوشىكى فش و فولە پياوماقۇل به خۆی داده دەن؛ ۲)  
چارشىتوی زنان **اف** ۱) عبا؛ ۲) چادر زنانه.

عاابى: رەنگى ئاسمانى **اف** آبى آسمانى.

عااج: ئىسىكى ددانى فيل **اف** عاج.

عااجباتى: سەير و سەھەرە **اف** عجیب و غریب.

عااجز: ۱) خەمگىن؛ ۲) توڑە و قەلس؛ ۳) بىن دەسەلات **اف** ۱) غمین؛ ۲)

قەھر کرده؛ ۳) زبون.

عااجوج: ئااجوج **اف** يأاجوج.

عااجى: ۱) حاجى؛ ۲) لە ئىسىكى ددانى فيل جى بۇيى **اف** ۱) حاجى؛

۲) عاجى، ساخته از عاج.

عادل: سروی دەسەلات دارى بى زولم **اف** عادل.

عادەت: رەۋشت، خۇف **اف** عادت.

عادەت ژنانه: بى توپىزى زەن، خوبىنى مانگانىدى زەن **اف** سەپىن.

عادەت کردن: خۇگىتن، کردن ئاتاكار **اف** عادت کردن.

عادەت گرتئن: عادەت کردن **اف** عادت کردن.

عادى: ئاسايى، شتى كە لاي كۆمەل باوهۇ ناسراوە **اف** عادى، معمولى،  
عاداتى.

عادى: ناوى پياوانە **اف** نام مردانه.

عال: ۱) شەرم، شۇرەبى، دەگەل عەيىب دەلىئىن؛ (عەيىب و عال؛ ۲) بىرىتى

لە ناواگەل؛ (عەيىب و عارت داپوشە) **اف** ۱) عار، ننگ؛ ۲) كنایه از

عورت.

عارف: ناوه بۇ پياوان **اف** نام مردانه.

عارضان: تەممى بۇن: (چەندى لى دەدەن عارنانى) **اف** تىببە شەن.

عارضه ب: حاره ب، نەتمەويە كى زۇر زىل لە ئاسىادا، عەرەب **اف** عرب.

عارضه بانه: ۱) هەرچى لە سەر پىچك بىروا؛ ۲) دەفه **اف** ۱) گارى، عراده؛  
۲) دف.

- عام: حام، گش له گش **همسکي**.  
 عاممامه: سهر و میره ری مهلا **عمامه روحااني**.  
 عامباز: نامياز، ده باوهش گرتن **هم آغوش**، گلابين.  
**عام فام**: جاركيشان به تاو خدلهك، راگه ياندنی حه بمر به گست مهدم **تبلیغ عمومي**، اعلان.  
**عاملان**: راهاتن، فير بون **آمورش**، آموختن.  
**عاملاندن**: ۱) راههيان، فير بون **آمورش**، آموختن: ۲) به خيوکردن **۱) تعليم دادن**: ۲) پرواندن.  
**عامل او**: راهيندراو، فير كراوف **تعليم ديده**.  
**عاملوره**: گونديكى كوردستانه به عسني کاولى كرد **نام روستايي** در كردستان که توسيط بعيان ويران شد.  
**عاملوزا**: ثاموزا، پس مام، دوت مام **عموزاده**.  
**عاصان**: کات، وخت، ده **آن**، دم، هنگام.  
**عاته**: دراويكى هيندوستانه **واحد بول هندی**، آنه.  
**عايل**: زالم، ناههف **ستمکار**، متباور.  
**عايلهمهن**: ۱) خه زامي: ۲) خير اندراف **۱) سارملخ خوار**: ۲) عيالوار.  
**عايندهمل**: عايلمهن، خدزاي **سار ملخ خوار**.  
**عايهت**: عادهت **عادت**.  
**عايهه**: حيله باز **حيله باز**.  
**عجول**: توکه سعرى فرز و شيو او **اموي** کم بست و زوليده.  
**عرک**: جيگه روخله له زکدا، ورك **اشكمبه**.  
**عشتر**: ددهه، وشت **اشتر**.  
**عشک**: وشك، پيچهوانه تمر **خشک**.  
**علعول**: نهرو و لوس له تاو دهستا **نم** و ليز در دست.  
**عنگرين**: رق هستان، توره بون **عصبانی شدن**.  
**عنهه**: کوتی باشهوه، قنگ **مقعده**.  
**عنجه**: گونديكى كوردستانه به عسني کاولى كرد **نام روستايي** در كردستان که توسيط بعيان ويران شد.  
**عوج**: حوج **وح**، انسان افسانه اي قدبلند.  
**عوده**: ندرك به جي هينا، تواناي پيک هينا: (له عوده هي نه کاردم) **عهده**.  
**عور**: ورگ، عرك **شكمبه**.  
**عورزه**: شباوى **لياقت**، عرضه.  
**عورگ**: عور، ورگ **شكمبه**.  
**عورف**: ۱) ريو شوشي **گشتى**: ۲) بيت، حرف: (به هر سى عورفي که لام ملاید) **۱) عرف و عادت**: ۲) حرف الفبا.  
**عورمهزن**: ورگن، زگ زل **شكم گنده**.  
**عوروس**: له بنهچه کهدي روس **از نژاد روس**.  
**عوروسي**: ۱) جسوري به زجره ره که هه لدده دريتهوه: ۲) زمانى روسى **۱) پنجره ارسى**: ۲) زبان روسى.  
**عوروسيات**: سهر زميني که عوروسي لى ده زين **روسية**.  
**عوره**: خوياني ورکراوى ناماذه شمن كردن **خرمن** کوبیده آماده.
- عاز به: زبيكه دهه و جاوي لاوي تازه بى گه يشتو **جوش صورت** جوانان، جوس غرور.  
**عازه بى**: عازه به **نگا**: عازه به.  
**عازيز**: تازيز، خوشويست **عزيز**، گرامي.  
**عازيهت**: سهره خوشى، پرسه ملدگ **عزا**.  
**عازيهه**: تازيه بار **مام زده**.  
**عاسا**: دارده ستى سهره گو يكه **عصا**.  
**عاست**: ۱) حاست، تاقار: ۲) روبه رو: (له عاست تو جاوم هملتايه) **۱) نگا**: حاست: ۲) روبرو، مقابل.  
**عاستهم**: حاستهم **۱) یواشكى**: ۲) کم.  
**عاستهم و دويه لانه**: زورنزيك لانه نجامى كار **كار در شرف انعام**.  
**عاسمان**: ناسمان **آسمان**.  
**عاسمان روشنين**: بلندابي زور بلند **آسمان خراش**.  
**عاسي**: ۱) جيگه هله موت و سهخت: ۲) گير خواردو، حاسيه: ۳) سمر بزنو **۱) گذرگاه و جاي سخت و دشوار**: ۲) گيرافتاده، گيركرده: ۳) متعدد.  
**عاسيه**: حاسيه، دزوار، عاسي **نگا**: عاسي.  
**عاشته با**: هيچ شت، حاشته با **نگا**: حاشته با.  
**عاشق**: نه قيندار **عاشق**.  
**عاشقباش**: نه خوشيه کي يه کسم **نوعي بيماري ستور**.  
**عاشيرهت**: ۱) اخيل و تيره، هو: ۲) هيما، به دهست يان به چاو پيشان کردن: (بين دهس و گهردهن ددم له تاوی ددم / خوا بي ورنی عاشيرهت و هچم) «فولكلور» **۱) عشيرت، ايل**: ۲) ايماء، اشاره.  
**عاعا**: پيسایي به زمانی منالان **عن**، مدفووع.  
**عافراند**: رسكاندن، بهدي هينا، داهينا **آفریدن**.  
**عافرهت**: زن، جسني زن، ثافرهت **زن**.  
**عافو**: بوردن، به خشين له هله **عفو**، بخشايش.  
**عافوات**: به خشيني تاواباران له لاي دهوله توهه **عفو عمومي**.  
**عافهرم**: نافدرم، نافدرم **آفرین**.  
**عافيةت**: توشي گيان: (تاوت خوارده و به عافيةت بي) **نوش جان**.  
**عاقشقة**: پهنجره دوده رى **بنجره دوتاپي**.  
**عاقل**: زير، به تاون، تاقل **عاقل**.  
**عاقبيهت**: دوماهي، تاخرى كار **سرانجام**.  
**عال**: زور باش، فره خاس **بهترین**، اعلا.  
**عالا**: تالا، بدیداغ **برجم**.  
**عال**: زانا، هوزان **عال**، دانشمند.  
**عالولسان**: پشو له سه رخوبى، منه دى **شکيبايان و آرامي**.  
**عاللهم**: خدلهك، مردم **مردم**.  
**عالى**: ۱) عال: ۲) گونديكى كوردستانه به عسني کاولى كرد **۱) نگا**: ۲) نام روستايي در كردستان که توسيط بعيان ويران شد.  
**عال**: ۱) نام روستايي در كردستان که توسيط بعيان ويران شد.  
**عالياوا**: له گوندانه هى كوردستانه که به عسني کاوليان كرد **روستايي** در كردستان که بعيان آن را ويران كردن.